باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۶۶۹۷

رده‌بندی دیویی: ۱۳۱۱ ش ت / الف ۴۲۷د ۲۹۷٫۹۵۳۴

سرشناسه: دربندی، آقا بن عابد، - ۱۲۸۵ق.

عنوان قراردادی: اسرار الشهادة. فارسی

عنوان: انوار السعادة فی ترجمة اسرار الشهاده

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: [تهران] ناشر: جعفر بیگ خان امیر بهادر تاریخ نشر: ۱۳۱۱ق

صفحه شمار: ۶۸۱ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۲×۳۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: حاج قائم مقام تاریخ ثبت: بهمن ۱۳۱۶

یادداشتها: در ابتدا مقدمه و فهرست مطالب آمده است. در انتهای کتاب چهارده بند محتشم کاشانی آمده است.
عنوان دیگر: اسرار الشهاده

موضوع(ها):
۱. واقعه کربلا، ۶۱ق. ۲. احادیث شیعه.

شناسه(های) افزوده: الف. شریعتمدار تبریزی، محمدحسین بن علی اکبر، - ۱۳۳۶ق.، مترجم. ب. قائم مقام، واقف ج. عنوان.

فهرستنگار: منیفی تاریخ فهرستنگاری: فروردین ۸۹

هذا کتاب
انوار السعادة فی ترجمة
اسرار الشهادة من مصنفات
فاضل الدربندی
قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم رزیتنا بمصیبة من جعل الامامة من ذریته والشفاء فی تربته واجابة الدعاء تحت قبته وعدم احتساب ایام زیارته من اعمار زواره السید المظلوم ابی عبد الله الحسین صلوات الله وسلامه علیه وعلی جده المبعوث رحمة للعالمین الذی قال فی حقه حسین منی وانا من حسین وعلی ابیه امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه وامه فاطمة الزهراء صلوات الله وسلامه علیها سیدة نساء العالمین وعلی اخیه سید شباب اهل الجنة اجمعین واولاده التسعة المیامین المکرمین الائمة المعصومین صلوات الله علیهم

وبعد چنین گوید عبد مذنب احقر محمد حسین ابن علی اکبر غفر الله لهما ما تقدم من ذنبهما وما تأخر که هر فردی از افراد انسانی واولاد آدم که از مطموره عدم بعرصه وجود خیر توام قدم نهاده وزیور عقل واعتبار خود را آراسته دیده باد نی تأملی و با ندک تصوری باو واضح ولایح میشود که این جهان فانی جای بقا ومنزل جاودانی نیست بلکه او را بی اراده واختیار خویش باین سر زمین آورده وایام معدودی که خداوند بازار روی بی اختیاری وبجبار خواهند برد قال الله تبارک وتعالی منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری ومقصود از این خلقت نه همین خوردن وخوابیدن وبانواع ملاهی ومعاصی بسر بردن است افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون بلکه فعال بروردگار حکیم وکارهای خالق همیشه منزه از لغو وعبث ومنوط بحکمتها ومصلحت است وآیات قرآنیه وبراهین عقلیه وآثار نقلیه همه مطبق ومتفقند که هر عمل نیک وحسنه را جزائی وهر سیئه را سزائیست من یعمل سوء یجز به ان الذین امنوا وعملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار ذلک الفوز الکبیر

پس خوشا بحال کسیکه متفطن این مطلب عظیم وتعقل این مقصد جسیم نموده عمر عزیز وقدرت وقوت وصحت وشوکت خود را بغفلت ولذایذ دنیوی بسر نبرده کلا ام بعضا باعمال صالحه وتحصیل نجات اخرویه وذخیره یوم لا ینفع مال ولا بنون مصروف نموده وبفرمان لازم الاذعان وابتغ فیما اتیک الله الدار الاخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض امتثال واطاعت نموده تا از خذلان متابعت هوای نفس وشیطان وسوء مصداق وقد خاب من دسیها خلاص یافته خلعت افتخار قد افلح من زکیها مخلع گردد وبمطلب سعادت ابدی وفیضی است سرمدی که بالا تر از وی مرتبه متصور نمیشود لیکن با این ضعف یقین وقوت نفس اماره تحصیل این مرتبه سعادت وتوفیق اینگونه عبادت درین زمنه بندرت اتفاق افتد بلکه حال خود ومثال خود را ملاحظه میکنیم همه غریق بحر عصیان وبلسان حال حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله گوئیم اگر تصور نمائید نه از سرمایه عمری که قدری رفته وکمی مانده نفعی برده ونه سودی تحصیل کرده ایم ونه درین دنیا بمضمون یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم معامله که نفعی داشته باشد بدست آورده نمیدانم فردا چه رو بریم وبچه نحو معذرت گوئیم خدا یا تخمی با داده وبمضمون الدنیا مزرعة الاخرة اینجا را مزرعه آخرت قرار داده نه تخمی کاشته ایم ونه حاصلی برداشته پس باینحال بسیار باید بگوئیم اللهم عظم بلائی وافرط بی سوء حالی وقعدت بی اغلالی خدایا در دام مسکین شده ودرین دریای سیاه دنیا افتاده ایم ودر گرداب ها مبتلا شده ایم نه شناوری کردیم نه بساحلی رسیدیم نه کشتی نجات نشستیم نمیدانم این غرقابها که برای ما مهیا شده آخر آنها چه میشود الآن که اینجا نشستیم خود را دست دو دشمن قوی که نفس اماره وشیطان باشد داده ومطیع

هر دو شده ایم میترسم درینحالت مانده ومشمول خطاب عتاب آمیز الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین بوده باشیم اللهم عظم بلائی خدایا در دست مسکین ابها در پیش داریم غریبیم درین راههای دور نه آشنائی داریم نه رفیق نه توشه نمیدانم منزل کجاست میترسم دیران وسرگردان وبی منزل بمانیم خدایا آتش گناهان در وجود ما شعله گرفته اینست که بلا که وقت نماز ندا میکنند قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم برخیزید بسوی آتشهائیکه افروخته اید در پشتهایتان وبنماز آن آتشها را خاموش کنید میترسم این آتشها بمانند تا وقت احتضار وآتش احتضار وقبر وقیامت هم بر آن علاوه شود نمیدانم برای کدام یک از اینها گریه کنیم ولما منها اضج وابکی اگر گریه ات میاید انشاء الله برای رفع اینها ثمر دارد والا غصه هم خوبست مجملا الآن شرکاء خود را وواهمه دار از اینکه بیکنم علاجی بر شان پیدا کرده میگویم ای خاسرین در تجارت وکسانیکه سرمایه را ضایع کرده واز دست شما رفته است ونقد خالص ندارید وندانیم که با بازار قیامت ببریم وای کسانیکه در ظلم ومعصیت اسراف نموده واز حد تجاوز کرده اید از فیض نامتناهی ورحمت عامه الهی مأیوس ونا امید نباشید مگر نشنیده اید قول خداوند غفار را که بحبیب خود میفرماید قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا بلکه بوسیله از وسائل تحصیل قرب ورفعی بدرگاه حضرت احدیت حاصل نمائید وبهترین وسایل مقربه بسوی خدای تعالی که مایه نجات از عذاب وسبب وصول ثواب باشد همین تمسک وچنگ زدنست بدامن شفاعت ومحبت وولایت حضرت ختمی مرتبت واهل بیت عصمت سلام الله علیهم که آنهایند سبیل اعظم وصراط اقوم وکهف حصین وعروه وثقی وکشتیهائیکه هرکس در آنها قرار گرفت نجات یافت خاصه بمصباح الدجی وسفینة النجاة سید شباب اهل الجنة ووالد الائمة التسعة السید المظلوم ابو عبد الله الحسین روحی له الفداه زیرا که اوست بابی از ابواب بهشت واوست کشتی نجات وچراغ هدایت اگرچه ائمه علیهم السلام همه ایشان ابواب جنانند وکشتیهای نجات ولی باب حسینی مسلکش وسیعتر است وکشتی حسینی جریانش بر لجه های عمیق سریعتر وتندتر وقرار گرفتن او بر سواحل نجات آسانتر وهمه آنها چراغ هدایتند ولی محل استضائه بنور حضرت حسینی اوسع دائره است وهمه آنها پناهگاهند ولیکن منهاج کهف حسین مسامحه بردار وسهلتر است پس در اینوقت خطاب کردم بنفس خود وبشرکهای وی درین امر خوفناک بیائید بسوی من وقصد نمائید این درهای رحمت حسینی را وداخل شوید آنها بسلام در حالتیکه مطمئن باشید وعزم نمائید بقرار گاه این کشتی حسینی وسوار شوید بسوی بسم الله مجریها ومرسیها ان ربی لغفور رحیم ونظر نمائید بانوار حسینیه که آنجناب نظر میاید بسوی شما واقتباس نمائید از نورش پس عزم مصمم شد بدخول در آنباب وزیاده گشت شوقم بسوی آنجناب وچون وسایل وخصایص آنحضرت در کثرت ومزیت امتیاز خاص وفضیلت مخصوصه داشت ومدتی بود که متفکر ومتردد بودم که بکدام وسیله از وسایل حسینیه وبکدام باب از ابواب رحمت واسعه الهیه تقرب پیدا کنم تا در این اوان خیریت نشان که قائد توفیق راهنمائی نموده دلالت نمود بترجمه بهترین کتابی از بهترین عالمی که عبارت باشد از کتاب مستطاب اسرار الشهاده واکسیر العباده من مصنفات العالم الهمام والفاضل القمقام الذی لم یأت بنظیره الزمان وعقم عن مثله الدوران نادرة الدوران الذی لیس له ثان الکاشف لحقایق الاخبار والواقف علی دقایق الاسرار المشتهر اسمه المنیف فی الاقطار کاشتهار الشمس فی دائرة نهار العالم الربانی والفاضل الصمدانی جناب آخوند ملا آقا الدربندی الشیروانی قدس سره اللطیف که فی الحقیقه در رسم تعزیه داری حق عظیم بعامه اهل اسلام گذاشت جزاه الله من الاسلام واهله خیر الجزاء وچون آنجناب باین کتاب مثل سایر اشیاء که انتساب بخامس آل عبا علیه التحیة والثناء دارد امتیاز وفضیلت خاص داشت لهذا جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام سرکار شوکتمدار حسین پاشاخان امیر بهادر جنگ امیر تومان دام اقباله وزید اجلاله که از ارادتمندان خاص ومحبین وعاشقین مخصوص آن بزرگوار بود متکفل مخارج طبع این کتاب مبارک گردید که نسخه وی بکافه شیعیان ودوستان امیر المؤمنین منتشر گشته وفائده اش عام بوده باشد وهر کس که بذل نموده بعنوان هدیه مجانیت باین امید که فردای قیامت باعث نجات از عذاب وموجب نیل مثوبات گردیده در صفحه روزگار اسباب ذکر خیر ومغفرت بوده بیادگار بماند وقرار ترجمه براینست که در اخبار واحادیث الفاظ وعبارات عربیه را غالبا بعینه نقل نموده بعد بترجمه اشاره نماید وآنچه خارج از اخبار بلکه کلام جناب مصنف ویا سایر علماء اخیار باشد

اکتفا بهمین ترجمه میشود و بقدر امکان تجاوز از ترجمه عین کلمات نمی نماید مستدعی از ناظرین آنکه اگر چنانکه بغلط یا سهوی اطلاع
یابند بقلم اغماض بقصد اصلاح بر آیند که ان الانسان ما دق للسهو والنسیان و فوق کل ذی علم علیم و در حین انتفاع
جناب مصنف و مترجم و بانی طبع و والدین ایشان را بدعای مغفرت یاد و شاد نمایند رب اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب
و از اینجا شروع بمقصد مینماید مستعینا بالله آخیر معین الحمد لله الذی جعل المعارف الالهیة والاعتقادات الحقانیة اشرف ما اکتسبه
العباد و خیر ذخیرة و زاد لیوم المعاد حمدا یتردد ترددا انفاس الصدور و یتکرر تکرر لحظات العیون حمدا یونس وحش النعم من الزوال
و یحرسها من التغیر والانتقال والصلوة علی محمد خیر مبعوث و اشرف وارث و موروث و افضل مولود دعا الی خیر معبود
و النور الانور الذی تشعشع عند کل وجود و انتشر لاجل کماله کل موجود و علی آله الذین اذهب الله عنهم الارجاس و
طهرهم من الادناس و جعل مودتهم اجر اله فی الناس فهم حبل الهدی و فلک النجاة و شجرة التقی و لا سیما علی اخیه و
وصیه و ابن عمه و وزیره الذی حبه من صحاح الاعمال و ان اضمر و مسانید الافعال خفی و اظهر کتاب فضله مما
علیه الاجماع و شرف سننه مما یغنی عن تجشم الاستماع فتحبه تقوی ضعاف الحسنات و تمحی موبقات السیئات
و ترجح نوادر المبرات و شواردها اذا اقیم میزان العدل یوم المعاد علی السیئات و ان کانت من الموبقات
عدا الشرک والالحاد فکفی فی فضل حبه قول الله عز و جل فی الحدیث القدسی مخاطبا لنبیه انت منی
حیث شئت انا و علی منک حیث انت منی و محبو علی منی حیث علی منک و قوله تبارک و تعالی ایضا یا
محمد صلی الله علیه و آله حیث تکن انت فیه تکن علی فیه و حیث تکن علی فیه تکن محبو علی فیه و ان اجترحوا و ان اجترحوا
حمد و سپاس خداوندی را سزاست که معارف الهی و اعتقادات حقه را اشرف مکتسبات بندگان و بهترین ذخیره و توشه
برای یوم معاد گردانیده حمد کردنی که تردد میکند مثل تردد نفسها در سینه ها و مکرر میشود مثل مکرر رسیدن لحظات چشمها
حمد کردنیکه انیس مینماید وحشیان نعمتها را از زوال و حفظ میکند آنها را از تغییر و انتقال و صلوة بر محمد که بهترین مبعوث
شدگان و اشرف وارث و موروث و افضل مولودیکه خلق را دعوت نمود بسوی بهترین معبود و نور انوریست
که درخشنده گردید از او جمیع وجود و منتشر گشت برای کمالش هر موجود و بر آل او که خداوند عالم ارجاس را از ایشان
زایل و از ادناس پاک و بری نمود مودت و دوستی ایشان را در میان مردم برای او اجر گردانیده پس ایشان
حبل هدایت و کشتی نجات و درخت تقوی و پرهیزکارند خصوصا برادر و وصی و پسر عم و وزیر او که محبتش از صحاح اعمالست
اگرچه مضمر باشد افعالست خواه خفی باشد و خواه آشکار کتاب فضلش از چیزهائیست که بر آن اجماع قائم شده و شرف
سنت او از چیزهائیست که غنی میکند مردم را از زحمت استماع و اشتهارش بمرتبه ایست که احتیاج بشنیدن ندارد
پس محبت او ضعاف حسنات قوی و مهلکات سیئات محو میشود و نوادر و شوارد مبرات ترجیح و زیادت پیدا میکند
بر سیئات وقتیکه در روز معاد میزان عدل برپا میشود اگرچه سیئات و گناهان از مهلکات بوده باشد غیر از شرک
والحاد پس کفایت میکند در خصوص فضل دوستی و محبت او قول خدای عز و جل در حدیث قدسی که پیغمبر خود را مخاطب نموده
میفرماید ای حبیب من تو از من در مرتبه هستی که خواسته ام و علی از تو در مرتبه ایست که تو از من هستی و دوستان علی از من
تا بمقامند که علی از تست و در هر مقامیکه تو باشی علی هم در مقامست و هر مقامیکه علی در اوست دوستان علی هم در او
اگرچه معصیت کار باشند اما بعد چنین گوید بنده احقر امیدوار بلطف پروردگار خود الشهیر بآقا ابن عابد ابن رمضان
ابن زاهد دربندی شیروانی عطاء الله کتابه بیمینه یوم الجزاء چون تفکر در مطالب علمیه و تدبر در مسائل عقلیه و نقلیه نزد
من خوشتر از خواب شیرین و گواراتر از سیراب تشنه بود پس فرو رفتم در شطری از عمر خود بدریاهای افکار و شناوری
نمودم در گردابهای سخت آنها تا نوشتم در علم فقه کتاب خزائن الاحکام را در شرح درة غرویه که از مصنفات سید مهدی
المشهور ببحر العلوم طاب ثراه و مقدار همان شرح از نود هزار بیت متجاوز آمد و بحمد الله چنان بطرز خوب در آمد که در شأن وی
گفته شد بتحقیق اخذ کننده مجامع و مطالب او سلطان اقلیم فقاهت و تفریعات و فرمانفرمای مملکت تحقیقات
و تدقیقات است بلی چنین است هر که غواصی نماید بدریاهای خوشگوار بیرون آورد لؤلؤهای آبدار و هر کس طلب نماید سیراب
از فرات دیگری می ترسد از تشنگی در کنار روی پس از آن نوشتم در علم اصول کتاب خزائن الاصول را در حالتیکه

ابتدا کننده بودم در وی از اول حسن و قبح عقلیین تا آخر استصحاب بعد از آن مسائل متعلقه بتقلید و مقدار کتابت آنها
به پنجاه هزار بیت رسیده بود پس از آن نوشتم فن آخر بینات را و علمی است که بسبب وی عالم کامل قادر میشود که بگرداند فقه های
ضوابط علم اصول و کاسه های اصول و قواعد فقه را و تدبر در اصول متکاثره و قواعد متظافره و متواتره که در این فن است
قدرت پیدا نماید شخص حاذق فاضل که این دو علم اصول و فقه را پیش روی خود بهر طرف که بخواهد بگرداند مثل انگشتریکه در دستش باشد
پس از آن نوشتم در فن اعلی اخرا این که در اصول عقاید بود از مسئله عدم جواز تقلید در اصول دین تا آخر مسائل معاد و آنچه از
متعلقات اوست و بحمد الله او هم چنان کتابی آمد که مراحل تحقیق را سزاوار است که در حکمت محکمه الهیه مسطر و مزین نمایند
دیباچه کلماتشان را در هر باب بجز یکه اقتباس و اخذ نمایند از انوار آن کتاب و مرصع نمایند گردن بند اجاب
خودشان را از آنچه جمع کرده اند از جواهرات وی و مقدار او زیاده از بیست هزار بیت بود و پس از آن نوشتم قواعد
متقنه و اصول محکمه در بیان اخبار و علم رجال پس آنانیکه اراده دارند صعود نمایند باعلی درجه فهم اخبار و بگذارند قدمهای
خودشان را ابد در پیش رجال مر آنها را لازم است که حفظ نمایند مطالب او را و ضبط کنند قواعد او را چنانکه حفظ میکنند
صلوة و اخبار تعقیبات فرائض و ادعیه وارده در خلوات شبها و اطراف روزها را و مقدار آن کتاب بچهارده هزار بیت
میرسد بالجمله مدتی از عمر خود در تصنیف آنها صرف نمودم و الآن عمرم از پنجاه سال گذشته و بسا کلماتی از زبان جمیع از اصحاب
که از دنیا رحلت نموده اند صادر شده بعد از آنکه مطلع شده اند بجمله از مطالب بعضی از این کتابها که این مرد کیست
هر قدر از رحمت آفتاب و اعداد رشد نخچه تر و آبدار میشود و هر چه شکوفه بر آورد میوه دار میشود و اگرچه آنچه زبان به تکلم
کشاید حرفش بلیغ و هر چه اراده نماید مدرک و بالغ است و این مرد شخصی است که می پیچ مطالب رشیقه را بهمدیگر چه
میورزند در سبقت کردن نظرا و تفریعات و تنظیرات غریبه تدافع میکنند بهمدیگر را در جریان نگاشتن وی تأسیس
اصول و ابداء قوانین کلیه در کل علوم دینیه کوچکترین صفات حمیده اوست و حل مشکلات در غالب فنون از
مبذول خطرات خیال اوست گویا ملهم گشته بتوفیق و حبس کرده صواب ما بین طبع و فکر او جلب میکند در اقسام فنون
و علوم فضایل و مزایای کلام را وسعت مینماید در وی مدرک مرام گویا که خزانه فکر در کف راوست که از وی اخذ میکند
آنچه را که خواهد و ظرف تحقیق پیش روی اوست که انتخاب مینماید از وی مطلوب خود را و گمان نکنی اینکلمات از ایشان
در شأن افکار و تصانیف من از باب مبالغه و اغراق چگونه میشود این و حال آنکه در حقیقه هستند آنها در مرتبه جودت
و رشاقت مزین تاج و نطاق مرشح تبدد و سیاق و نیستم من مدح کننده کنیز زاده و منابعه و عروس را
در شب زفاف و نوشیدم زهر را اعتمادا تریاق و بلند ننموده ام از گردن شتر به پشت وی قبل از استحکام قدم
و نیست قول من مثل عسل شیرین و فعل من تلخ بلکه تحقیق کرده ام امر را بنور حقیقه که احسن از نور حدیقه است و بعقل ناصح
و بهدایت هادی نه بحول و قوه خود بلکه بحول الله و قوته و از برکات صاحب این قبه نورانیه و تمسک بذیل استمداد
از حبل الله المتین و حجت خدا بر همه اهل آسمانها و زمین اعنی امام العصر القائم المهدی عجل الله فرجه و جعلنی فداه پس از
اینها تأمل نمودم و بحول و قوت خدا مهتدی شدم بمطلب جلیلی و او این بود که بیداری شبها و صرف عمر برای این
تصانیف و فکرها اگرچه خالی از اجر نمیشود و لیکن بهترین چیزیکه باید عمرها در وی صرف شود و سزاوارترین چیزیکه باید شخص عاقل
برای وی بنیاد از نفس خود را بتعب و مشقتها در جوفهای شبها و اطراف روزها او تصنیف کتابی است که در مطالب
وی بوده باشد خاصیت اکسیر اعظم که در امور طبیعیه است که میرساند اجساد را بمرتبه کمال خود با عدم تطرق تغیر و تبدل بوصف
بمرور دهور و گذشتن اعصار و نیز بوده باشد در وی بعض آثار اجساد ائمه هدی علیهم السلام زیرا که این اجساد شریفه و جسام
لطیفه اگرچه در خاک مدفون و در قبور گذاشته شده اند و با اینکه مدفن و قبر هم محل پوسیدن و تبدل و تغیرات است و لی
آنها ابدا پوسیده نمیشوند بلکه همیشه تر و تازه میباشند چرا چنین نشوند با اینکه نسبت ارواح ملائکه و مؤمنین با این اجساد طیبه
مثل نسبت سایر اجسادست بارواح مطلقا بارواح تبدل و فنا راه ندارد اصلا و چگونه تغییر و فنا راه یابد بچیزیکه
بالاتر از ارواح است پس محقق میشود مثل آن کتاب و تصنیف مگر اینکه بوده باشد در فضائل آل عبا و اهل بیت رسول الله
و ذکر مصائب عظیمه ایشان لاسیما در فضایل سید الاوصیاء و در باب زیارت و بکاء و آداب عزا بر سید الشهداء

وبشل انکه کتاب میشود از اینهائیکه در اوست خاصیت اکسیر اعظم وکبریت احمر که منتفع میشود از وی خواص وعوام ورادیابد
ببب او فرقهٔ محقهٔ امامیه بانچه در اوست رضای ملک علام زیراکه عاجز شده اند از ذکر فضایل امیرالمؤمنین و از بیان
مناقب آنسرور صنف ملائکه و معاشر انبیاء و اوصیاء و طوایف مؤمنین جن وکمشه بنی آدم از زمان آدم از
مؤمنین وکمشه منافقین واهالی ادیان مختلفه وهمچنین عاجز است از ذکر فضایل آنحضرت انچه از خلق خواهد آمد تا روز قیامت
چرا چنین نشود با اینکه هرگاه بوده باشد دریاهای دنیا همه مرکب و درختان وی همه قلم واهلش محاسب ونویسنده ونویسنده
مناقب وفضائل علی ابن ابیطالب را از روزیکه خلق فرموده خداتعالی دنیا را تا زمان فنای او نمیرسند بعشر انچه
عطا فرموده او را خداتعالی واین فضیلتی است که تصریح فرموده بوی جناب رسولخدا صلی الله علیه وآله در خبریکه
متلقی بقبول است نزد فرقتین عامه وخاصه وتحقیق ابن عباس گفته با بن جبیر آمدی نزد من که سؤال نمائی از مردیکه بود
مر او را سه هزار منقبت درکشب وآنشب قربة است که منزلت پرور دگاریکه عطا فرموده با واین مناقب
وفضائل را کو یا که زبانها مجبولست بر ذکر مدایح واوصاف او و بیان جملهٔ از مناقب وفضایل وی واز حضرت
رسولخدا صلی الله علیه وآله نقل شده که قرار داده خداتعالی فضائلی برادرم علی ابن ابیطالب که احصا نمیکند عدد آنرا
مگر خدا پس هرکه ذکر کند فضیلتی از فضایل او در حالتیکه اقرار داشته باشد بوی می بخشد خدا امر او را آنچه گذشته از
گناهانش وآنچه میآید اگرچه روز قیامت بگناهان انس وجن بیاید و هرکسیکه بنویسد فضیلتی از فضائل علی ابن ابیطالب
ملائکه طلب مغفرت میکنند مر او را مادامیکه باقیست اثری از آن کتابت و هرکسیکه گوش دهد بفضیلتی از فضایل
وی خداتعالی میبخشد گناهانی که بگوش کسب کرده و هرکسیکه نظر کند بفضیلتی از فضایل آنحضرت می بخشد خداتعالی با وگناهانیکه
بنظر کسب نموده پس از آن رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود که نظر کردن به علی ابن ابیطالب عبادتست وقبول نمیشود
ایمان بندهٔ مگر بولایت ومحبت او و به برائت ودوری از اعداء او الحدیث پس وقتیکه ثابت شد در
سویدای خاطر من این مطلب وبرگشت از امور مرکوره کردید این التفات از من عزم نمودم بر تصنیف کتابی در مقتل
جناب سیدالشهدا علیه السلام و در باب زیارت وبکاء وجزع ونوحه بر آن خامس آل عبا وآنچه متعلق برانهاست پس این
کتاب مشتمل میشود بر مقدمات ومجالس واز برای هر مقدمه از مقدمات وهر مجلسی از مجالس تذییلاتی است که در
هر ذیل از آنها بیان میشود علل ووجوه واسراریکه مستنبط شده از قواعد مستفاده از آیات وسنت واصول حکمت محکمه
ایقانیه الهیه که اخذ میکنند آنها را امر صاحب حظ عظیم وبعبارهٔ اخری ذکر میشود در تذییلات هر مقدمه و هر مجلسی از بیانات
وذکر وجوه واسرار آنچه مناسب است بهمان احادیث وروایاتیکه در آن مقدمه یا در آن مجلس مذکور است و مرتبطات
با آنها در کمال ارتباط ولیکن من در این امر متردد بودم مثل کسیکه قدمی را پیش گذارد و قدمی را عقب کشد بجهة علم من
باینکه اتمام این کتاب باین طرز امریست صعب ومستصعب ومحتاج است باستعمال فکر در شب و روز تا اینکه
متذکر شدم بکلام امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده زمانیکه خائف شدی از امری داخل شو در میان وی زیراکه الم
وزحمت احتراز از وی بزرگتر است از زحمت دخول بوی ودر عالم رؤیا هم دیدم که مرا مأمور نمود بتصنیف کتابی
در اسرار شهادات که بوده باشد کیفیت او بآن نحویکه اشاره نمودم بتفصیل وی و در اینحال توفیق مرا
مساعدت نموده شروع کردم اولاً در تصنیف مجالس و وقتیکه تمام کردم آنها را شروع نمودم بتصنیف مقدمات
ووضع نمودم آنها را بعد از اتمام در اوایل کتاب پس کردید این کتاب بحمدالله ذی المنن الوهاب که بسبب وی
سرهای اهل ایمان از تاجهای معارف کامله والیقان تاجدار میشود وبسبب وی مطوق میشود دلهای مخلصان
بطوق آههای جگرسوز وحزان وبسبب وی دیدهای محبان سرمه کشیده میشود بسرمهٔ اشکهای جاریه که بر
انگیخته شده از توارد احزان در مصائب خامس اصحاب کساء و نامیدم او را با کسیر عبادات در اسرار
شهادات وترجم هم نامیده این شرح را بانوار السعادات در ترجمهٔ اسرار الشهادات وقرار دادم
او را هدیه بآستان مبلیل النبوه وعقیده امامت وخلافت امام و المستدر بوجه در انعام تمامترین خلق
خدا در خیر وفضل وپاکیزه ترین آنها در فرع واصل وکریم ترین آنها در شاخ ودرخت وعالی ترین آنها

دیباچه کتاب

در منصب اعنی امام العصر والزمان وخلیفة الرحمن وشریک القرآن المهدی القائم من آل محمد صلی الله علیه وآله وعجل الله فرجه
تا پایه وش شده چراغهای عدل وانوار او وطلوع کرده آفتاب وماهتاب وی وبینم که سنت وطریقه های عدل احیا
شده وطریقهٔ جور وظلم از میان رفته وبرگشته همای دین محکم وچمن فلک سبز وخرم وچون تصنیف این کتاب در
زمان دولت محب اهل بیت نبوت خادم الحضرة القائمیه سلطان بلاد طایفهٔ محقه اعنی سلطان اکرم وخاقان
افخم وشاهنشاه اعظم السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ناصرالدین شاه قاجار بود وچنانکه ترجمه هم در زمان عدل
ودادوی وولایت وایالت ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت وعین گوهر درج خلافت حضرت اقدس ارفع امجد اسعد والا
ولیعهد گردون مهد جوانبخت زینندهٔ تاج وتخت سلطان مظفرالدین متع الله المسلمین ببقائهما که صفحهٔ آذربایجان از
یمن توجه بندگان والاشان ایشان بیت امن وامان ودر آسودگی رشک باغ جنان گشته اتفاق افتاده بود
لهذا واجب گشت ذکر نام آنها در این کتاب ودعای ایشان بدعای مستطاب اللهم اطل بقائهم موصول
السلطان بالدوام مکشوف الرایة بالنصر والانتقام مظفر الالویة والاعلام ممدود الظلال علی الخاص والعام فلا زال
النصر یقدمه والدهر یخدمه والفتوح تصاحبه والاقبال تغادیه وتراوحه حتی یعالی الی الکرایة شامل الملک والولایة ویجمع الامر
برا وبحرا فی عقدة ملکه وینتظم الخلق شرقا وغربا فی صفقة ملکه واجعل اللهم رقاب المنایا الی الاضداد دولته وکمادیه
واجعله والمشایعین حبله جماجم منابذیه معقدا لسیوفه وفی رقاب مخالفیه حتی یتضعوا من الدهر ثدی عقیم
ویرکبوا من الذل ظهر بهیم ویکونوا طابحین کل مطاح وطائرین باجنحة الریاح لا یجدون فی الخضراء مصعدا ولا فی الغبراء مقعدا
پس از آن وصیت میکنم شما را ای برادران من بتقوی وسداد وصدق وصواب واینکه فراموش ننمائید مرا از
دعا وقت ذکر مطالب این کتاب ومبادا مبادا مطالب او را سرقت نمائید ونسبت آنها بخود بدهید وضایع
نمائید مطالب شرعیه او را بتبدیل وتغییر از طرز واسلوب خود هرکه بکند مخالفت نماید خداوند عالم از وی انتقام
کشد پس از آن واجبست بر آنکه از اهل علم وفضل نیست از طایفهٔ مرثیه خوانان وذاکرین مصیبت اینکه رجوع نمایند
در فهم مطالب او بعلماء اعلام وقتیکه اراده نمایند ذکر مطالب او را در مجالس عزا ومحافل بکاء وهمین وصایای
نافعه ومواعظ شافیه را بطریق بسط وتمام اعاده دادم در مقدمهٔ از مقدمات وهمچنین در تضاعیف بعض مجالس
پس تکرار این وصایا بجهة شدت اهتمام است بانها در نظر من وخداتعالی است عاصم از خطایا وهادی بسوی صواب
پس از آن میگویم قبل از ذکر مقدماتیکه قبل از مجالس است بیان میکنم بر آیهٔ ایضاحیکه بمنزلهٔ فهرست باشد مر مطالب
این کتاب را که در مقدمات ودر مجالس مذکور است ومخفی نماند بر تو اینکه چون ملاحظه کردم دیدم فهرست بر
نهج تفصیل مقتضی تطویل میگردد از آنجهة اختیار کردم در وی طریق اختصار را واشاره نکردم در فهرست هر مقدمه
وهر مجلسی مگر بجملهٔ از مطالب خواه بوده باشد در مقدمات یا در مجالس یا در تذییلات پس اگر چنانچه نیافتی آنچه در نظر
گرفته در فهرست مأیوس نباش بلکه بر تو باد تتبع تام تا برسی بمقصد ومرام وهمچنین غفلت مکن از اخباریکه نقل کرده ایم
او را از طرق عامه در بعضی از مقدمات یا مجالس زیراکه تدبر وامعان نظر در آنها از آنچیزهائیست که او را فواید کثیره است
وباعث میشود اشاره میکنیم در فهرست باخبار عامه باینکه در فلان مقام جمله از اخبار عامه هست ولیکن لازم است
بر تو که اکتفا وقناعت نکنی بانچه در فهرست است وبس بلکه نظر کنی باخبار آنمقام بتفصیل پس از اینجا شروع
در فهرست میشود مقدمهٔ اولی در شرح اسرار شهادتست ودر وی دو عنوانست یکی عنوانیست که سیدالشهداء
او را عنوان نموده ودر وی اخبار عجیبه ذکر میشود از کتابهای عامه از صحاح وغیر او ودر وی نیز بیان میشود اینکه شهادت
سیدالشهدا علیه السلام در وی مصالح کثیره وفواید وفیره است ودر او نیز ذکر میشود اسرار ووجوهیکه در این کتاب
بیان میشود امور یست که استنباط شده از کتاب وسنت وحکمت محکمه ودر وی نیز بیان میشود علتهائیکه از برای
شهادت در اخبار مذکور است واینکه شهادت آنسرور اول دلیلی است در باب اثبات نبوت خاصه
وهمچنین اشاره است بحکایات عجیبه واخبار عامه وبیان مراتب مصائب وتغییر مصیبت مقدمهٔ دوم
در اخبار حزن وگریه وبیان اینکه درجات متفاضل ومتفاوت میشود بتفاضل وتفاوت در محبت

از صفحه ۳۵ تا ۴۱

تا ۴۱

واشاره است بر مدح بعضی علما و صلحا در شان این کتاب واشاره براینکه مامور شدم در خواب بجمع وتصنیف این کتاب
واشاره ببعضی از وصایای نافعه ومواعظ شافیه از جمله آنها اینست که در روز قیامت نمی‌خواهیم با کسیکه سرقت نماید و بجود
نسبت دهد مطالب این کتاب را واشاره دارد بر حال اجازه واینکه مرثیه خوانان عوام لابد است که رجوع بعلماء نمایند در فهمیدن
مطالب این کتاب واشاره دارد براینکه بکسی جایز نیست که تغییر دهد بطرز واسلوبیکه آنها را در بعضی از مطالب این کتاب
اعمال نموده ام از مطالبیکه محتاج است بر کثرت استعمال فکر

مقدمه دوازدهم در ذکر بعضی از خطبه های بلیغه رشیقه وآنها دوازده خطبه است اول متضمن بیرون آمدن سید الشهداست
از مدینه نبوی بمکه دویم مشتمل است به بیرون رفتن آنحضرت از مکه وآنچه بآن تعلق دارد سیم مشتمل است بر آنچه حادث شد در
در راه مکه تا بکربلا ونیز مشتمل است بر شهادت مسلم ابن عقیل چهارم مشتمل است بر رسیدن او بکربلا وآنچه بآن تعلق دارد
پنجم متضمن بعضی از اموراست که در روز عاشورا واقع شد ششم متضمن شهادت جوانان بنی هاشم واولاد ائمه علیهم السلام است
هفتم متضمن استغاثه سید الشهدا ولبیک گفتن خدای عزوجل است دعوت او را وهمچنین ارواح انبیاء وافواج
ملائکه بلکه همه چیز از خلق خدا او را لبیک گفتند هشتم متضمن بعضی از عجایب روز عاشوراء ومجاهدات سید الشهداست
نهم متضمن افتادن آنحضرت است از بالای اسب بر زمین کربلا وقضیه شهادت او وآنچه بآن تعلق دارد دهم
اشاره است به برتری از اسرار شدت مصائب آل رسولخدا از روز طف تا مراجعت از شام یازدهم ودوازدهم
اشاره میکند بامور عجیبه ودر خاتمه مقدمه تذییلیست که متضمن بعضی از مواعظ ونصایح شافیه است والان شروع میکنیم در فهرست مجالس الکتاب

مجلس اول در اخبار وروایاتیکه وارد شده در بیرون رفتن سید الشهدا از مدینه تا نزول بمکه واز جمله اخبار این است که
در اثناء رفتن آنحضرت افواجی از ملائکه با او ملاقات نمودند درحالتیکه حربه ها در دست داشتند بعد افواج مسلمین جن بخدمت
او رسیدند ودر آن تذییلات چندیست در بیان امور کثیره از اینکه طاغی ترین بنی امیه بعد از یزید لعنه مروان ابن حکم است
وبیان حال عمر ابن عبد العزیز وحکم او در قضیه عجیبه کتحق ورستی وبیان حال نجات یابندگان از بنی امیه بدست داشتن اهل
بیت عصمت مثل خالد ابن سعید ابن عاص ومحمد ابن ابی حذیفه ومعویة ابن یزید وکسانیکه مثل ایشانند در اعتقاد وبیان معنی
اللهم العن بنی امیة قاطبة وبیان معنی قول او علیه السلام الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان وبیان بلند شدن نور از قبر رسولخدا
در وقت وداع سید الشهدا وبیان قول او من تخلف من بنی هاشم لم یبلغ مبلغ الفتح وبیان قول او وانکم تخرج الی العراق
فتقتلون واشاره نمودن بر مدرکی از مدارک اینکه ملائکه وارواح انبیاء واوصیاء لبیک لبیک یابن رسول الله گفتند
بعد از گفتن سید الشهدا در روز طف هل من معین هل من مغیث وایضا اشاره ببعض مدارک بودن جسد شریف در قبر شریف
وبیان قول او علیه السلام ان الله جعل کربلا معقلا لشیعتنا وتکون لهم امانا فی الدنیا والآخرة توفیق وجمع میان این ومیان آنچه
مشاهده میشود از فتنه ها ومرضهای مهلکه مثل طاعون ووباء اعاذنا الله منها

مجلس دویم در ذکر روایاتیکه در شهادت مسلم ابن عقیل وهانی وعروه وارد گشته ودر آن تذییلات چندیست

مجلس سیم در ذکر شهادت دو طفل مسلم ودر آن یک تذییل است

مجلس چهارم در متوجه شدن سید الشهداست از مکه تا رسیدن کربلا

مجلس پنجم در وقایعیکه بعد از نزول کربلا واقع شد ودر آن تذییلاتیست در بیان جمله کثیره از امور مهمه مثل بیان
نداء جبرئیل درحالتیکه کف دو کف سید الشهداء بود مقاله الحقوا الی بقیة الله وبیان اینکه سید الشهدا بدست خود
اشاره کرد بسوی آسمان ودرهای آسمان گشاده شد وملائکه نازل گردیده بقدریکه عدد ایشانرا غیر از خدا کسی دیگر
نمیتواند بشمارد وبیان اینکه نزول ملائکه بر صدیقه طاهره وائمه معصومین از چیزهائیست که اخبار آن در حد تظافر وتواتر است
واین منافی نیست با آنچه ضرورت بر آن قائم شده از منقطع شدن وحی وبیان محدث بودن ائمه علیهم السلام واشاره ببعضی
از اشکالات وحل آنها بر اینکه محمد ابن حنفیه وعباس آیا معذور بودند در تخلف نمودن از حضرت امام یا نه واشاره بر اینکه
ائمه را قوت تصرفست در عوالم امکان واینکه ایشان اصحاب ولایت مطلقه اند واعتراض وبحث بر اقوال وافعال
ایشان جایز نیست وبر اینکه مقداد از سلمان از حیثیت درجه ومرتبه بزرگتر است از یک وجه وسلمان از او بزرگتر است از حیثیت

درجه از چند جهة وبیان بعض آنچه در روایاتست از اینکه امام وقتیکه بمنزل دیمه نازل گردید واو را علم نبود بخبر مسلم ابن عقیل وهمچنین
بیان قول او لما توقف الجواد حین وصل الی کربلا ما اسم هذه الارض واشاره بر اینکه بنی امیه امام علیه السلام را میکشتند اگرچه بر
بیعت یزید داخل میشد مجلس ششم در بیان آنچه جاری شد در شب عاشوراء تا اینکه امر منجر بقتال گردید ودر آن مقدمه است
در وصف شهداء کربلا وحواریین سید الشهدا واشاره است ببعض احوال ایشان در عالم ارواح وذر اول ودر آن
تذییلات چندیست که افاده بعضی از امور مهمه مینماید وبیان میکند اموری را از آنچه در روایات این مجلس است مثل حمل نمودن آنچه
در بعضی از اخبار وارد شده از رسولخدا در شان اولیاء الله بر شان شهداء کربلاء وبیان اینکه نسبت غیر ایشان را از
از شهدا وصلحاء وزهاد بر ایشان نسبت ناقص بر کامل ومفضول بر افضل است واشاره است بر نظائر نشان دادن سید الشهدا
باصحاب خود منازل ایشانرا در بهشت واشاره است بر بیان معنی قول حضرت که ان اصحاب سید الشهدا لا یجدون الم
مس الحدید وبیان قول سید الشهدا یا دهر اف لک من خلیل واشاره است بر افضلیت فاطمه زهرا از امام حسن وحسین وبیان
قول او علیه السلام بخواهر خود زینب انی اقسمت علیک لا تشقی علی جیبا ولا تخمشی علی وجها الخ توفیق وجمع میان آن وآنچه منافی آنست

مجلس هفتم در ذکر کیفیت شهادت جمعی از اصحاب بر نهجیکه آنرا شهاب الدین عاملی ذکر کرده ودر آنست مقاتلات شدیده
عجیبه از اصحاب خصوصا از حر وپسرش بکر بالجمله آنچه در کتاب تعلم محدثست از مقاتلات انصار از عجایب اموریکه مثل آنها
دیده نشده ونظیر آنها مسموع نگردیده ودر آن تذییلی دارد برای بیان حال کتاب تعلم واشاره ببعضی از مؤیدات روز عاشورا
هفتاد ودو ساعت مجلس هشتم در ذکر کیفیت مبارزت وشهادت حستان وجمعی از اقربا وخویشان سید الشهدا
بر نهجیکه در اخبار وکتب اصحاب مقاتل ذکر شده ودر آن تذییلاتیست از برای بیان نمودن بعضی از امور مهمه مثل اینکه
روایات وارده در مقاتلات اصحاب وجوانان بنی هاشم کاشفند از اینکه وقوف وایستادن آفتاب در روی
زمین روز عاشوراء هفتاد ودو ساعت قول بآن از اقوال شاذه ونادره نیست بلکه از چیزهائیست که تحقیق آنرا اقتضا میکند
ومثل اینکه تحریص وترغیب امام اصحاب خود را بجهاد بعد از فارغ شدن از نماز ظهر از چیزهائیست که در آن اسرار دقیقه
لاهوتیه است وهمچنین در امر نمودن آنحضرت زنان طاهرات وبنات فاطمیات را بخارج شدن از خیمه ها وتحریص ایشان این
اصحاب را بر قتال وجهاد ودفع بلا از حرم رسولخدا ومثل اینکه اصحاب رسیدند قبل از شهادت بمقامات اهل مکاشفات
ومشاهدات از انبیاء واولیاء واوصیاء وبرفتی از درجه عصمت وبدرستیکه کثرت روایات این مجلس از چیزهائیست که
در آن دلالت تامه است بر باقی بودن ارواح در عالم برزخ مجلس نهم در شهادت قاسم ابن حسن ودر آن اشاره است
بر تحقق کیفیت عروسی وکیفیت زفاف واینکه قاسم پسری بود داشت قاسم ثانی در قریه از شهر آنات مدفونست وقبر او
الآن مشهور است بقبه امامزاده قاسم واشاره است بر عروسی صدیقه معصومه فاطمه زهرا وآنچه بآن تعلق دارد وببعضی از
معجزات حسن مجتبی بقضیه ملک چین وبر اسرار اینکه امام گریبان پیراهن قاسم را پاره کرد وعمامه او را دو نصف نمود
وآنها را بروی او انداخت بعد از آن لباسهای او را بصورت کفن باو پوشانیدند وشمشیر میان قاسم بست واسرار
محقق شدن غشیه از امام وقاسم در وقت اعتناق واشاره است ببعضی از ظلم خفیف بنی امیه ورفیق او که فرعون
این امت است وامر الملعون منافقین را بسوزاندن در خانه نبوت واشاره است بر اینکه سوزانیدن ایشان در خانه
نبوت را سبب سوزانیدن لشکر یزید گردید خیمه های حرم رسولخدا را در کربلا در یوم طف

مجلس دهم در شهادت عباس ابن امیر المؤمنین ودر آن اشاراتست ببعضی از احوال او ومیان آنچه جاری شد
میان او ومارد ابن صدیف تغلبی وکشتن آن بزرگوار مارد را بنیزه او درحالتیکه اسب طاویه مارد را سوار شده بود وکشتن
او جماعت کثیره را از دلیران وشجاعان پیش از کشتن مارد وبعد از کشتن او وبیان اینکه شهادت آن والاتبار در نهم
محرم بود بنا بر روایت ابی مخنف در کتاب صغیر خود ونیز اشاره دارد ببعضی از مناقب وفضایل وکرامات او واینکه او
از حمزه وجعفر طیار وسلمان افضل است واینکه او رسید بدرجه از درجات عصمت واو را مقامیست از مقامات نور آیت
وهمچنین برای علی اکبر وزینب وام کلثوم دختران امیر المؤمنین واشاره بر غزوه احد ودر آن تذییلیست که متضمن بعضی از مناقب اوست

مجلس یازدهم در شهادت علی اکبر ودر آنست کشتن او طارق ابن کثیر وبرادر وپسرش وبکر ابن غانم را واز امام

و بدعا کردن و

مادر علی اکبر را وقتیکه آن والاتبار با لشکر ابن سعد نامحرم مقاتله میکرد و بیان بعضی از روایات وارده در شهادت آن سرور و اشاره ببعضی از مناقب و فضایل او و اینکه او در درجه بود از درجات عصمت و اشاره است بر حدیث قدسی و در آنست یا محمد انت تحت شئت انا و علی منک حیث انت منی و محبو علی منی حیث علی منک و اشاره است بر رجوع نمودن امیرالمؤمنین بر مالک اشتر و اشاره است بر مقاتلات امیرالمؤمنین کعب رجب و بر مقاتلات محمد ابن حنفیه در غزوه جمل و بر بعض آنچه واقع شد در روز پنجم از جنگ صفین و بر اینکه بعضی از امور که روضه خوانان و ذاکرین مصایب ذکر میکنند از چیزهائی است که آنرا اصل و مستندی نیست و اشاره است بر تشبیه کشتن علی اکبر طارق ابن کثیر را بکشتن امیرالمؤمنین عمرو ابن عبدود را و تکلم ذوالفقار بعد از کشتن عمرو ابن عبدود و بر بعض آنچه در روز احد واقع شد و نیز اشاره دارد بر بیان آنچه در بعض زیارات است از اینکه سیدالشهدا خون علی اکبر را بطرف آسمان انداخت و آن مثل قول آنحضرت برقع دمک الی اعنان السماء لا ترجع منه قطرة و لکن علیک من ابیک زفره و ایضا اشاره دارد بر مدت عمر او و آنچه در اینباب واقع شده از اختلاف در روایات

مجلس دوازدهم در بیان حال سیدالشهدا بعد از شهادت همه اصحاب و جوانان بنی هاشم و اشاره بر اینکه ناقل مطالب این کتاب و خواننده آن در مجالس و محافل لابد است از ملاحظه طرز و طریق احتجاج و استنباط و اشاره بر اینکه اول کسی که در وقت استغاثه سیدالشهدا لبیک گفت خدای عزوجل بود و اشاره است بر اسرار و وجوه در اینباب و بر اینکه مجیبین بر دعوت آنحضرت بعد از اجابت خداوند متعال ارواح انبیاء و اوصیاء و ملائکه و ارواح جمیع مؤمنین بود از این امت و سایر امم ماضیه و اشاره دارد بر وجوه و ادله آن و بر بعضی از احوال امیرالمؤمنین و مناقب او بعد از تولد او و ایام طفولیت او و پاره کردن قماط را در حالتیکه در گهواره بود و تشبیه کردن علی اصغر آنحضرت باو در پاره کردن قماطهای خود در وقت استغاثه پدرش و اشاره دارد در کیفیت طلب شیطان رجیم از خدای رحمن و رحیم شدت حرارت را در وقت مقاتلات سیدالشهدا و اشاره است بر نزول قرطاس از آسمان و بر روایات وارده در شهادت علی اصغر و بیک گفتن امام زین العابدین بر استغاثه پدرش و بر اسرار لاهوتیه در شهادت علی اصغر و رجوع نکردن یکقطره خون او از آسمان بزمین و اسرار نماز کردن آنحضرت بر علی اصغر و تعجیل فرمودن در دفن او و بر سر مرض امام زین العابدین در آن اوقات و توجیه اخباریکه دلالت میکنند بر اینکه هرگاه او را میکشتند هر آینه زمین از حجت خدا خالی میشد با اینکه فرزندش محمد باقر علوم اولین و آخرین موجود بود در آنوقت و اشاره است بر لبیک گفتن اجساد شهدا بر آنحضرت بعد از استغاثه و اشاره است بر آنچه امام بر اجابت کنندگان بر دعوت او و لبیک گویندگان در وقت استغاثه او از ملائکه و طوائف جن و ارواح انبیاء و اوصیاء و مؤمنین و بر قضیه عجیبه که واقع شد در میان بعض صلحاء و میان زعفر جنی و آن متضمن است اینرا که زاد و طعام اسیران اولاد رسولخدا از کاشه بود که از آسمان نازل شده بود

مجلس سیزدهم در بیان مقاتلات و مجاهدات امام علیه السلام و در آنست کیفیت پوشیدن آنحضرت لباس حرب و ترتیب اسلحه و پاره کردن او ثوب و سروال خود را و ایستادن او در وسط میدان و مذمت کردن اهل کوفه را و بعضی از اشعار و مواعظ و اتمام حجت نمودن بر کفار و کشتن آنحضرت در مبارزت هشتصد و هشتاد نفر سوار را از وجوه و اعیان آنقوم و رسیدن کتابت دختر مریضه اش از مدینه باو در حالتیکه مشغول قتال بود و رجوع کردن او بسوی خیمه ها و فریاد کردن زنان طاهرات بعد از کشتن او یزید ابطحی را بعد از آن حمله کردن او بر کفار و کشتن او در این حمله بیست و چهار هزار سوار را علی روایة و بنا بر روایت دیگر پنجاه هزار و رجوع نمودن او بسوی خیمه ها و نزول ملک با وحی از رسیدن آنحضرت بخیمه ها بعد از آن قصد فرات و پر کردن دستهای خود را و ریختن از دست خود بجهة شش اسرار و وجوه و اشاره دارد بر بعضی از روایات و غزوات امیرالمؤمنین و در آن مناسبات عجیبه و اسرار لطیفه است که جگر شیعه را میگدازد و اشاره بر اینکه مجاهدات و مقاتلات او با قوه بشریه نبوده بقوت لاهوتیه که شأنی است از شئون احدیت و ولایت مطلقه و اشاره بر وقوف و ایستادن آفتاب در فوق زمین هفتاد و دو ساعت و بعضی از ادله و بر اینکه روز طف روز طوفان اعظم است در عالم اکبر و بر اینکه برگشتن آفتاب برای امیرالمؤمنین در شانزده موضع است و اشاره بر قضیه عجیبه در باب برگشتن آفتاب که آنرا علماء عامه نقل کرده و بر اینکه مقتولین از لشکر کفار

در روز طف یکصد و پنجاه هزار نفر بودند چنانکه جزایری آنرا روایت کرده و اینکه عدد کفار که در کربلا جمع شده بودند هزار هزار پیاده و ششصد هزار سواره بود چنانکه عاملی آنرا روایت کرده است

مجلس چهاردهم در کیفیت شهادت سیدالشهدا ارواحی له الفداء و در آن مقدمه است که اشاره میکند ببعضی از امور مهمه مثل بعضی از اسرار شهادت آنحضرت و قضیه موسی و خضر علیهما السلام در کنار دریا و نیز اشاره دارد بر قضیه منصور دوانیقی و بر حدیث مفضل در اینکه قبه حضرت سیدالشهدا از نور و یاقوت سرخ است و اشاره است بر دفع استبعاد در باب کثرت ثواب گریه و زیارت کنندگان بسوی قبه سلطان صاحب عظمت و سطوت و آن از چیزهائی است که شیخ حسن با آن مثل زده است از برای دفع استبعاد بعض اجله در اینباب و اشاره است بر اینکه حزن رسولخدا و گریستن او بر سیدالشهدا در نزد خدا تعالی اعظم است از حیثیت اجر و ثواب از رسانیدن او رسالت خود را و از جمیع عبادات آنحضرت و اشاره دارد بر منقبت عظیمه از طرق عامه از مناقب امیرالمؤمنین و همچنین از مناقب حمزة ابن عبدالمطلب و جعفر ابن ابیطالب و همچنین اشاره دارد بر منقبت دیگر برای امیرالمؤمنین و بر بعضی از کلمات قائمه که متضمن بعضی از حالات که در وقت شهادت و پیش از آن و بعد از آن واقع شد و بر کیفیت نزول ام از پشت اسب و بر اینکه غشیه که بر او عارض شد شش ساعت بود و بر اسرار عدم تمکن کفار از کشتن او و از متعرض شدن ایشان بدان بزرگوار بطعن و ضرب در زمان غشیه و اشاره بر کیفیت شهادت و اسرار که در وقت شهادت آنحضرت بخشنده آمده و اشاره بر حل مشکلی در باب عظم مصائب و شدت قساوت کفار بذکر اسرار و وجوه نورانیه

مجلس پانزدهم در بیان آنچه بعد از شهادت واقع شد از امور عجیبه و آثار غریبه و خارق عادات باهره و آیات ساطعه و معجزات قاهره و در آن اشارات است ببعضی از امور مهمه مثل بیان کیفیت گریستن هر چیز از آنچه دیده و دیده نمیشود از مخلوقات و بیان قاعده سرایت نمودن آثار ولایت مطلقه در اشیاء مثل سرایت اجزاء دهنیه و ناریه در کبریت و بیان توفیق و جمع میان اخبار مختلفه و اشاره بر اینکه احداث خدا تعالی الحوادث عجیبه را بعد از شهادت از باریدن آسمان خون و خاکستر و خاک را و گرفته شدن آفتاب و منفرق گشتن ستاره ها و زلزله نمودن زمین الی غیر ذلک بمنزله آنست که خدا تعالی میگوید یا حبیبی یا حسین علی الدنیا بعدک العفاء و اشاره است بر تحقیق حال در گریستن اهل بهشت با اینکه بر ایشان خوف نیست و محزون نمیباشند و همچنین اشاره دارد بر تحقیق حال در گریستن صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها

مجلس شانزدهم در بیان آنچه در عصر روز عاشوراء واقع شد بعد از شهادت از سلب کفار لباس امام و غارت نهب اموال اهل بیت رسولخدا و مثل اینها از اموریکه بعد از شهادت بوقوع پیوست و در آن نیز اشاره است ببعضی از احوال جواد و اسب امام و فریاد نمودن زنان طاهرات و بر اینکه شهربانو مادر عروس قاسم بود و ببعضی از روایات و اشاره بر وصیت نافعه که مؤمن عارف بخدا تعالی و حجج طاهرین او را واجب است که زبان خود را حفظ نماید از تکلم بچیزیکه ثلمه و رخنه در مذهب و دین پیدا دارد مثل آنچه بعض جهال با آن تکلم میکنند از اینکه امام جمیع بدن و اعضای او از لباس عریان گردید خدا تعالی ما را از تکلم بمثل این و آنچه بعض احمقان با آن تکلم مینمایند حفظ فرماید از اینکه صدیقه صغری زینب دختر امیرالمؤمنین اظهار ذلت و عجز نمود در پیش کفار و اشاره بروایت مسکله که در کتاب تظلم الزهرا از مفضل ابن عمر روایت شده و تحقیق حال در بیان آن روایت

مجلس هفدهم در کیفیت آمدن شیر بقتلگاه و در آن اشاره است بر توفیق و جمع مابین روایات مختلفه در اینکه جسد شریف را بناخنهای اسبان سحق نمودند یا نه و اشاره بر اینکه حقیقة امیرالمؤمنین نور الهیست و اول موجودات و اشاره بر اینکه شیریکه بقتلگاه آمده بود قضه غیر از آن شیریست که حق میگویند امیرالمؤمنین است و اشاره بر قضه زارع اسدی و قضه جمال بطریق خاصه و عامه و بر قصه بلوقیا و عفان که متضمن بتصدق امیرالمؤمنین است انگشتر سلیمان را و اشاره دارد بسوی تفاوت میان این انگشتر و انگشتریکه در انگشت سیدالشهداء بود و بعد از شهادت و اشاره بر مؤیدات از آنچه عقل و نقل بآن دلالت دارد از محال بودن برهنه شدن عورت معصوم از نساء

مجلس هیجدهم در ذکر اموریست که تعلق دارد بجسد شریف و خونهای طاهرات نورانیه از خونهای سیدالشهدا و در آن اشاره است بر قضیه طراح و قضیه مرغ خون آلود که متضمن شفا یافتن دختر یهودیست از امراض خود و قضیه

زاغی که در مدینه بر دیوار خانهٔ فاطمهٔ مرضیه واقع شد و قضیهٔ کوری که پیغمبر او را بینا نموده بود و قضیهٔ باپای دیگر و قضیهٔ حداد آهنگر و در آن نیز تذییلات چندست تذییل اول متضمن قضایای جمعی است از کسانیکه خدای تعالی ایشان را مسخ و کوری و برص و مثل اینها مبتلا نمود بسبب سبّ و شتم ایشان امیرالمؤمنین را و تذییل دویم از آنها متضمن اسرار تأثیرات خونهای سید الشهداست با تأثیرات نورانیه و براینکه در هر ذرّه از ذرات آن خونهای طاهرات هزار هزار خواص و آثار دارد و اقل خواص آنها خبریست که در عین الحیوة است و اشاره بر بعضی از ادلّهٔ آن اسرار و بر کثرت خونهای جاری شونده از جسد سید الشهدا و حدیث یختبوع و بسیمی از آنها اشاره کننده است بر بعضی از اسرار دقیقهٔ ملکوتیه و وجوه لاهوتیه و براینکه جمیع عوالم امکانیه در نزد محمد و اولاد معصومین او نیست مگر مثل یک کاسه.

مجلس نوزدهم در آنچه تعلق بدفن جسد طیب طاهر دارد و در آن ذکر شده اعانت جمعی از بنی اسد امام زین العابدین را در دفن جسد طاهره و معین نمودن موضع قبرها و اشاره است بر کیفیت و کمیت در آن و در آن نیز تذییلات چندیست تذییل اول از آنها متضمن است اینرا که جسد سید الشهدا و اجساد انصار و اصحاب او را پیش از دفن غسل داده و کفن نمودند بغسل و کفن ملکوتی و ذکر حدیث حذامة ابن زائده و اشاره است بر بعضی از اصول و اسراریکه از آن حدیث مستفاد میشود و اشاره دارد بر قضیهٔ عجیبه تذییل دویم متضمن مطلب مهمی است که بجسد شریف سید الشهدا تعلق دارد باینمعنی که بدن مبارک آیا الآن در قبر شریف است یا در عرش و آسمان و اشاره است بر اخبار وارده در اینمقام تذییل سیم متضمن کیفیت جمع و توفیق است در میان اخبار متناقضه و آثار متدافعه

مجلس بیستم در بیان عبور حرم و دختران رسولخدا بر قتلگاه و در آن اشاره است بر بعضی از امور مثل اینکه آن عبور در یازدهم محرّم بود و آیا عبور اهل بیت بطلب زنان طاهرات بود از کفار یا مطلب را یا اینکه ناشی از عناد و عداوت ایشان بود که اهل بیت از قتلگاه برونه و اینکه این مرور و عبور از زنان طاهرات آیا قبل از جدا کردن کفار بود سرهای شریفه را از ابدان طاهره و ابدان طیبه یا بعد از آن و نیز اشاره بروایتی که متضمن قضیهٔ دختر صغیرهٔ سید الشهداست و در آن نیز یک تذییلی دارد که متضمن حکایات خواهرانیست که تیرهای روزگار بایشان رسید و ایشانرا بسبب برادرانشان بدرد آورد

مجلس بیست و یکم در آنچه تعلق دارد بتقسیم سرهای مطهره بر قبائل و آنچه تعلق دارد بر عدد مقتولین از اهل بیت و در آن تذییلی دارد که متضمن قضیهٔ عجیبه است و در آن قضیه بیان میشود که سر قاسم ابن الحسن علیهما السلام در قریه‌ای از شمرانات مدفونست و تذییل دیگریست که متضمن خبریست که بتذییل اول تعلق دارد

مجلس بیست و دویم در داخل شدن اهل بیت بکوفه و آنچه در آن واقع شد و دخول ایشان بکوفه در دوازدهم محرّم بود و در آن روایات و اخبار مستفیضه است بلکه بعضی از آنها در حد تظافر و تواتر معنویست و از آنجمله مثل خطب و احتجاجاتیست که امام زین العابدین و دو عمّه و خواهرش آنها خطبه خوانده و احتجاج نمودند و در آن تذییلی است که متضمن بعضی از امور مهمّه و بیاناتیست که تعلق دارد بخبریکه در اخبار اینمجلس است و تذییل دیگر دارد ایضا و آن نیز متضمن بعضی از امور مهمه است مثل اینکه صدّیقهٔ صغری زینب و ام کلثوم دختران امیرالمؤمنین و همچنین سایر زنان طاهرات آیا بر روی ایشان برهنه بود در وقت داخل شدن بکوفه و اشاره است بر توفیق و جمع ما بین اخبار مختلفه و براینکه شراب و طعام اهل بیت از کجا بود و از کدام وجه بود و تذییل دیگر است ایضا و آن متضمن واقعهٔ زدن زینب سر خود را بمقدم محمل بحیثیتی که خون از او جاری شد و تحقیق حال در آن باب و آنچه بآن شبیه است و اشاره است بر محدّثه بودن زینب و متصفه بودن او بقسمی از عصمت

مجلس بیست و سیم در داخل شدن اهل بیت بمجلس ابن زیاد و آن در سیزدهم محرّم بود و در آنست روایات و اخبار که حکایت میکنند ارتداد و زندقهٔ ابن زیاد و کیفیات افعال و مقالات او را و روایاتیکه وارد گشته در احتجاجات امام و عمّهٔ او زینب و روایاتیکه وارد شده در تکلم سر شریف در مواضع عدیده و خارج شدن آتش از قصر بحیثیتیکه نزدیک بود ابن زیاد را بسوزاند و اشاره است براینکه آن لعین سر شریف را دو دفعه بمجلس حاضر کرد و همچنین اهل بیت را الی غیر ذلک از روایات که متضمن بعضی از حالات و کیفیات است و در آن نیز تذییلات چندست که متضمن بعضی از امور بیانیه است مثل اینکه زینب صدّیقه آیا سر برهنه بود در وقت داخل شدن بمجلس ابن زیاد یا نه و مثل اشاره

بتکلم سر شریف در کوفه در مواضع عدیده و بستر خواندن او سورهٔ کهف و اسرار تکلم او با ابن وکیده و مثل رد براینکه ابن زیاد لعنه الله عزمیت و اراده آن ملعون منحصر و مقصور بود در کشتن امام زین العابدین بلکه اطفال و زنان نیز و این کشف میکند بستری از اسرار ملتهب شدن آتش در روی او

مجلس بیست و چهارم در بیان شهادت عبدالله ابن عفیف ازدی و در آن تذییلیست که متضمن مطلب مهمّست که آنچه ابن عفیف کرد از چیزهائیست که کاملین مخلصین از شیعه میکنند مکانیکه راضی میشوند که خون ایشانرا بریزند و راضی نمیشوند باینکه دشمنان ائمهٔ طاهرین را سبّ و شتم نمایند

مجلس بیست و پنجم در بیان آنچه بعد از شهادت پسر عفیف واقع شد از کاغذ فرستادن ابن زیاد بیزید و کاغذ و کتاب فرستادن بعمر ابن سعد ابن عاص خبر مبدأ شهادت سید الشهدا را و اشاره کردن بر مقالات عمر ابن سعد در بالای منبر و اشاره براینکه مستفاد از کتاب ملهوف اینست که ماندن اهل بیت در زندان ابن زیاد مدت مدیدی بود و در آن تذییلیست که اشاره مینماید بر غرائب بعض روایات اینمجلس و براینکه نجات یابندگان از بنی امیه بسبب دوست داشتن آل رسول در نهایت قلتست

مجلس بیست و ششم در آنچه تعلق بسر شریف دارد در حالتیکه در کوفه بود و در آنست ذکر کیفیت بودن آن سر در خانهٔ خولی اصبحی و کیفیت بلند شدن نور مثل عمود از ظرفی که آن سر شریف در آن بود و در آن نیز تذییلی است که متضمن بعضی از مطالب دقیقهٔ ملکوتیست مثل اینکه امام در جمیع اطوار و انحاء وجود بجمیع آنچه برای اوست از روح اقدس کلی و نفس قاهرهٔ کلیه و جسد و اعضاء و دماء بود در جمیع عوالم و کائنات و نشاءها و اطراف بلاد از بودن او شریک قرآن مصاحب و قاری آن بتلاوت حقیقهٔ حقانیه الی غیر ذلک از مطالب دقیقه پس بدانستن این مطالب دانسته میشود معنی قول ایشان در زیارت جامعه ذکرکم فی الذاکرین واسمائکم فی الاسماء واجسادکم فی الاجساد وارواحکم فی الارواح

مجلس بیست و هفتم در فرستادن ابن زیاد اسیران و سرهای مطهره را بسوی شام و بیان آنچه جاری شد از کیفیات و حالات در مراحل و منازل ما بین کوفه و شام و در آن ذکر میشود آنچه واقع شد در بعضی منازل و شهرها مثل قادسیه و تکریت و دیر عروه و صلیتا و وادی النخل و لبّا و الکحیل و جهینه و موصل و تل اعفر و جبل سنجار و نصیبین و دعوات و قنسرین و معرة النعمان و شیزر و کفرطاب و سیبور و حمص و بعلبک و صومعهٔ راهب و در آن تذییلات چندیست تذییل اول متضمن ذکر خبریست که در کوچ کردن لشکر ابن زیاد جاری شد و لیکن بر نهجیکه جماعتی از علماء و اصحاب مقاتل و سیر ذکر کرده‌اند تذییل دویم متضمن آن خبریست که بسر شریف تعلق دارد در منزلی فیما بین کوفه و شام تذییل سیم متضمن مطالب کثیره مهمّه است و در آن اشاره دارد براینکه آنچه در آن منازل از معجزات و خارق عادات واقع شد از چیزهائیست که در غایت کثرتست و براینکه قول امیرالمؤمنین نحن آل محمد لایقاس بنا احد عبّاس و علی اکبر و قاسم و زینب و ام کلثوم و دختران سید الشهدا در تحت آن داخلند و براینکه سر شریف در حضور او بودند در راهها و منازل افضل روی زمین در آنروز و اکارم و اکامل ایشان از حرّ و حرّه و بنده و کنیز و بزرگ و کوچک و همچنین افضل و اعلم از اهل آسمان و براینکه اهل آسمانها از ملائکه متمکن نشدند در آن اوقات از زیارت سر شریف و همچنین در بعض آن اوقات از زیارت جسد طیب روحی له الفداء و اسرار متمکن نشدن از برای آن اسرار دقیقهٔ ملکوتیه است و در آن نیز اشاره است بر وجه توفیق و جمع میان بعضی از روایات مخالفه

از زیارت روح طیب اعظم نفس کلیه حسینیه که متمکن شدند از زیارت سر

مجلس بیست و هشتم در ذکر آنچه تعلق دارد بآنچه در حلب واقع شد و در آنست بیان قضیهٔ خروج دره الصدف دختر عبدالله ابن عمر انصاری برای نصرت آل رسول و رفتن او بسهل و تلال از اطراف حلب با جماعتی از ابکار از اعراب از دختران اعمام خود در حالتیکه اسباب و اسلحه پوشیده بودند و بر اسبان سوار گشته‌اند برای استمداد و استنصار از قبایل عرب و اعانت نمودن ابی الأسود دئلی با جمعی از شیعه آنها و رسیدن آنها در آخر امر بعد از مقاتلات و مجاهدات کثیره که بآن بدرجهٔ شهادت و در آن نیز دو تذییب است تذییب اول متضمن آن خبریست که در کنیسهٔ جرجیس راهب نزدیک حمص واقع شد تذییل دویم متضمن بعضی از امور است مثل جمع و توفیق ما بین روایات مختلفه در باب امیر لشکریکه ابن زیاد تعیین ایشان را با سرهای شریفهٔ مطهره و حرم رسولخدا از کوفه بشام فرستاد و همچنین توفیق و جمع میان اخبار و روایات که از عدد شمردن پرونشته وارد است در شأن ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین بحسب اقوال و اشعار و افعال و مستجاب شدن دعای او

در بارهٔ نیکوکاران و اشرار الی غیر ذلک از اخبار کثیره که کاشف‌اند از اینکه آن خاتون معظمه در آن اوقات در حال حیات بود و میان بعض اخبار ناطق است بر اینکه آن خاتون در زمان حسن مجتبی وفات یافت و استدلال نموده‌اند فقها بر بعض مطالب خودشان در باب احکام جنازه‌ها و این مجلس متضمن قضیهٔ راهب یهودی و روایت وارده در فضیلت زیارت

مجلس بیست و نهم در باب داخل شدن حرم و اسیران بدمشق و آنچه واقع شد و در آن تذییلی است که متضمن بعضی از امور مهمه است مثل اینکه حرم طیبات و زنان طاهرات آیا صورت ایشان واز بود در وقت داخل شدن بدمشق یا نه و اینکه آن زنان و دختران از حرم رسول لهذا چشمهای خائنه را قدرت نبود که بایشان نظر نمایند و قلوب صاحب ریبه و شک را طاقت نداشت که در بارهٔ ایشان خیال ریبه و خیانت نمایند

مجلس سی ام در ذکر حالی است که یزید در آن حالت بود در وقت وارد شدن بشیر با و آنچه بآن مقام تعلق دارد و در آن تذییلی است که متضمن بعضی از امور است مثل اینکه یزید میان فرح و شادی تام و خوف و اضطراب بود از برانگیخته شدن فتنه و هجوم آور شدن مردم بعد از آن خوف و اضطراب آن ملعون زائل شد و مثل اینکه همراهان لشکر او کلمات ایشان متناقض است در وصف شهداء جمعی از آنها ایشان را ببزرگواری و شجاعت وصف و تعریف نموده و جمعی نسبت خوف و گریز بانها داده‌اند

مجلس سی و یکم در ذکر داخل کردن لعین سر شریف را بمجلس یزید کافر و آنچه بآن تعلق دارد و آنچه از آن لعین صادر شد از کلمات ارتداد و زندقه الی غیر ذلک و در آن تذییلی است که اشاره کننده است بر آنچه آن کافر لعین استعمال کرد از انواع از زیرکی و مکر و شیطنت و از مخاصمات در کلمات متدافعه و متناقضه

مجلس سی و دویم در داخل شدن حرم و اسیران بمجلس یزید و در آن اولا اشاره دارد بر کثرت غلط و عدم انتظام در کلمات اصحاب مقاتل نسبت باین مقام و اشاره دارد بر سر آن پس کسیکه میخواهد اطلاع یابد بر حقیقه حال باید مطالب این مجلس را اخذ نماید بآن ترتیبی که ذکر کردیم زیرا که در آن مطالب کثیره دارد و در آخر آن است فقال رجل من القوم یا یزید رد الغلام والا فانت مقتول و در آن نیز تذییلی است که متضمن بعضی از امور است

مجلس سی و سیم در ذکر بعضی از آنچه در آن روز نیز واقع شد ای در روزی که سرهای مطهره و اسیران را بمجلس یزید حاضر نمودند مثل آنچه صادر شد از صدیقه صغری زینب علیها السلام از خطبهٔ بلیغه و احتجاجات که پشت اولاد زنا و کفار را میشکند الی غیر ذلک از مطالب و در آن نیز تذییلی است که اشاره کننده است بر بعضی از مطالب مثل اینکه کفر و ارتداد یزید از امور قطعیه است که شواهد ساطعه و بینات قاطعه بآنها دلالت نموده‌اند از جملهٔ آنها تصریح نمودن صدیقه صغری زینب است بآن و مثل اینکه علم زینب از علوم و معارف اکتسابیه نیست بلکه از قسم علوم لدنیه است و از اینکه روح نورانی قاهرهٔ او بر یزید غلبه کرد و مثل اینکه اصحاب نبوت و ولایت مطلقه نظر کننده بنظر خیانت و ریب بحرم ایشان نکرد مگر اینکه بعقوبت مبتلا کردید و بزودی بعذاب واصل شد الی غیر ذلک از مطالب

مجلس سی و چهارم در ذکر خطب و احتجاجات سید ساجدین روحی له الفداء در مجلس یزید لعنه الله و در آخر این مجلس وقتیکه امام خطبه و احتجاجات خود را تمام کرد صداها بگریه و نوحه از هر جانب بلند شد تا اینکه یزید امر کرد بزدن کردن مؤذن و در آن تذییلات چند است اول برای بعضی از امور است مثل اینکه خطبه و احتجاجات امام علیه السلام در روز اول نبود که در آن روز زینب خاتون خطبه خواند و احتجاج نمود بلکه در بعض ایام دیگر بود که اهل بیت در آن ایام در حبس بودند و مثل اینکه احتجاجات امام علیه السلام در ایام عدیده واقع شد و مثل اینکه کلمات امام اصول محکمه را در معارف حقانیه افاده نمود و ثانی از آنها متضمن بعضی از حالات اهل بیت است در زندان و سیمی متضمن بیان مدت بودن اهل بیت است در زندان

مجلس سی و پنجم در ذکر بعضی از قضایائیست که در ایام بودن اهل بیت در زندان واقع گشت مثل قضیهٔ رسول پادشاه روم و قضیهٔ رأس الجالوت و قضیهٔ جاثلیق و در آن تذییلات چند است تذییل اول متضمن بعضی از بیانات مثل اینکه یزید امر میکرد که سر شریف را در مجلس او حاضر نمایند در تمام ایامی که اهل بیت در حبس بودند و مثل اینکه قضیهٔ رسول پادشاه روم و رأس الجالوت و جاثلیق و رأس الیهود قضایای متعدده است و مثل اینکه آن سر شریف را دشمنان حاضر نکردند مگر اینکه از آن سر شریف معجزهٔ غالبهٔ قاهره صادر گشت تذییل دویم متضمن بعض دیگر است

از امور مثل اینکه یزید مراتب کثیره عزم بر قتل سید ساجدین نمود و خداوند عالم او را از این اراده منصرف نمود الی غیر ذلک

مجلس سی و ششم در ذکر نزول ملائکه و ارواح انبیاء و اوصیاء و صدیقین و صدیقات از آسمان برای زیارت سر انور سید الشهداء روحی له الفداء در قبه‌ای از قبه‌های خانهٔ یزید و در آن تذییلی است که متضمن امور ملکوتیه و اسرار لاهوتیه که منور میکند قلوب کسانی را که عارفند بحق اهل بیت عصمت

مجلس سی و هفتم در ذکر بعضی از اموریکه واقع شد در وقت بودن آل رسول در حبس و در آن ذکر میشود وفات دختر صغیرهٔ سید الشهداء

مجلس سی و هشتم در ذکر رؤیای سکینه و این قضیه نیز از جمله قضایائیست که واقع شد در بعضی از ازمنه که اهل بیت در حبس و زندان بودند و در آن تذییلی است که متضمن بعضی از بیانات و امور مهمه است

مجلس سی و نهم در ذکر احتجاجات جماعتی است از حرم و زنان طاهره با جماعتی از اهل یزید از زنان و دختران و خواهران او و در آنست قضیهٔ جاریهٔ یزید و در آن نیز تذییلات چند است تذییل اول بیان میکند زمان وقوع آن احتجاجات را تذییل دویم بیان میشود در آن کیفیت استرشاد از آن احتجاجات بر مطالب جلیله تذییل سیم بیان میکند بعض کیفیات آن جاریه را

مجلس چهلم در ذکر آنچه بزوجهٔ یزید تعلق دارد و آن هند دختر عبدالله ابن عامر ابن کریز بود و آنچه از آن صادر شد خواه از اموری باشد که در بعض ازمنهٔ بودن اهل بیت در زندان واقع شد مثل آن روزیکه اهل بیت بدمشق داخل شدند و در آن دو تذنیب است در تذنیب اول بیان میشود این مطلب که روایات وارده در خصوص هند آیا نسبت بیک قضیه بود یا قضایای متعدده و همچنین ذکر میشود در آن ازمنهٔ آن قضایا و در تذنیب دویم بیان میشود که سر شریف را سه روز در دمشق مصلوب کردند و نیز در آن بیان میشود که اصحاب نفوس قدسیهٔ کلیه صاحب انوار باهره که در ابدان کثیره برزخیه و اجساد مثالیه متوغلند بجمیع آنچه برای ایشانست از نفوس و عقول و ارواح کلیه و ابدان کثیرهٔ مثالیه و اجساد و غیره برزخیه در آنچه بسید الشهداء تعلق دارد الی غیر ذلک از مطالب الهامیه ملکوتیه و در آن نیز اشاره است بر جلالت شأن حمزه و عباس پسران عبدالمطلب و جعفر و عقیل پسران ابیطالب

مجلس چهل و یکم در ذکر امور نیست که سبب اطلاق و خلاص کردن یزید گردید آل رسول را از حبس و در آن ذکر میشود غلبهٔ خوف و اضطراب بر یزید و همچنین قضیهٔ امر کردن یزید بتجزی قرآن و تفریق اجزاء آن بر خلق زمانیکه در مسجد از نماز فارغ شدند الی غیر ذلک از قضایا و در آن تذییلی است که متضمن بیان بعضی از امور است از آنها اینست که فرستادن یزید لشکر بیشمار را بر نهج لطافت و بتابع از شام بسوی کوفه برای حرب سید الشهداء از چیزهائیست که صاحب تتبع و بصیرت آنرا انکار نمیکند

مجلس چهل و دویم در ذکر اقوال و افعالیست که از یزید صادر شد در وقت اطلاق و خلاص کردن آل رسول از حبس یا بعد از او و همچنین در بیان بعضی از اقوال و افعال صادره از سید الساجدین روحی له الفداء و غیر از این بعضی از امور و در آن تذییلی است که متضمن بعضی از امور است و در آن اشاره است بچیزیکه قلوب جستار را میسوزاند و دل محبین را میگدازد و اشک چشم ایشان را از رویشان جاری میکند مثل قول یزید در جائیکه ام کلثوم را مخاطب نموده بود خذی هذه الاموال عوض ما اصابکم

مجلس چهل و سیم در ذکر رفتن آل رسول از شام بسوی مدینه و آنچه باین تعلق دارد از کیفیت رفتن و وارد شدن ایشان بکربلا و در آن تذییلی است که متضمن بعضی از امور است

مجلس چهل و چهارم در بیان کیفیت کوچ کردن آل رسول از کربلا بسوی مدینه و آنچه بآن تعلق دارد و آن متضمن جملهٔ کثیره است از مطالب و از آنهاست ذکر خطبهٔ سید الساجدین و ذکر بعضی از آنچه بر آل رسول جاری شد و بیان آنچه حادث گردید در خصوص در مدینهٔ رسول از گریه کردن مردم و نوحه و ضجهٔ ایشان و اشاره است بر آنچه سید ابن طاوس در آخر کتاب خود ذکر کرده تذییل الحاقی عرش ملکوتیست که آنرا الحاق کردم بکتاب خود بعد از فراغ آن قریب دو سال و در آن مقامات چند است

۱۲ از تصنیف آن

مقام اول در آن اشاره است بر تأییدات و تسدیدات بر قضیهٔ اینکه سید الشهداء تزویج کرد بقاسم دختر خود را که مسماة بزبیده است و در آن اشاره است بر بعض حالات قریه که در آن سر قاسم و جسد پسرش مدفون گشته و بر اسم آن قریه و همچنین بر مدفن زوجهٔ قاسم و آنچه بآن تعلق دارد

مقام دویم در آن اشاره است بر اینکه اجساد اصحاب ولایت مطلقه و همچنین ابدان کسانیکه تالی ایشانست

عباس میشود تا بنها ابدان سایر مردم با نچه آن ابدان تحمل میشوند از جراحات و ریخته شدن خونها چیزیرا که غیر آنها تحمل نشود و اشاره بر قضیهٔ ام حجام ملعونه و جاری شدن خون تازه از رزوی سید الشهدا و اشاره براینکه اکبر اعظم مشابهت دارد با ظفار و ناخنهای صاحب ولایت مطلقه و اشاره بر قضیهٔ نبش قبر حر شهید و بر قضیه جسد ابن بابویه و قضیه نبش قبر ثقة الاسلام کلینی و بر قضیه کشتن کمیفر از شیعه کافر زندیق عبد العزیز و هابیرا و اشاره بر تعریف کلام صاحب تبر المذاب از اینکه کفار لبهای امام مظلوم را پر ون نموده حتی باقی نماند در بدن او چیزی و همچنین تعریف کلام کسیکه کلام او را توجیه کرده و اشاره است برانچه بعضی مؤلفین و مؤلفین مراعات آن واجب است و اشاره بر کثرت وقوع خطا و غلط از جمیع در مباحث علمیه و اشاره بر ابطال قول کسیکه سلمان رضی الله عنه را بر عباس و علی اکبر و قاسم تفضیل میدهد و در مطلب مطالب نفیسه و فوائد شریفه و اشاره بر تأسیس اصلی از قول امیر المؤمنین در مدح شهدای کربلا و اشاره براینکه آن روحیکه متضمن قضایای کثیره است در باب سر قاسم و پسر شهید او که بر بنی امیه خروج کرد منافی نیست با اصلی از اصول امامیه و اشاره براینکه قاسم مثل عمش عباس و پسر عمش علی اکبر است در افضل بودن بر سایر عترت هاشمیه و اشاره بر حفظ زبان از قائل شدن بتفاضل و تفاوت در میان عترت هاشمیه یعنی در ما عدای عباس و علی اکبر و قاسم و اشاره بر ثبوت تفاضل و تفاوت در میان اصحاب و تفضیل حبیب ابن مظاهر بر جمیع اصحاب یار کهر شان و اشاره براینکه حر شهید را شأن عظیمی است و اشاره بر توقف نمودن در باب تفاوت و تفاضل در میان عباس و علی اکبر نعم مقدم میشود عباس در باب نذور و مثل آنها

مقام سیم در ذکر روایت تزویج امیر المؤمنین فاطمهٔ زهرا سلام الله علیهما را و در آن روایت چشمهای دوستان روشن میشود

مقام چهارم در ذکر روایت تزویج رسولخدا خدیجهٔ کبری را پس طول میدهیم کلام را بذکر فهرست آنچه در این دو مقام است زیرا کسیکه باین کتاب نظر میکند مطلع میشود با نچه در آنهاست بعد از این دو مقام تذییل است و در آن اشاره است بر حکایتیکه نقل کردم از آن آنچه در این دو مقام است و ایضا اشاره است بر جلالت شان ابیطالب و حمزه و براینکه و ده عم خدیجه کبری را در حضرت نجات است و براینکه خویلد آنقدر نفع میدهد او را در حضرت پدر بودن او خدیجهٔ کبری را و جد بودنش فاطمهٔ زهرا و اولاد معصومین او را

مقام پنجم در ذکر مناسبات میان زفاف خدیجهٔ کبری برسولخدا و زفاف فاطمهٔ زهرا بامیر المؤمنین و زفاف دختر سید الشهدا بر پسر عمش قاسم ابن حسن مجتبی و در آن نیز اشاره است بر معنی قول پیغمبر کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی مصائب الحسین و در آن نیز اشاره است بر سؤالهای لطیفه و جوابهای رشیقه و اشاره بر افضلیت گریه برای مصائب سید الشهدا بر گریه خوف و خشیت از خداوند متعال و اشاره براد له و وجوهیکه بر این مطلب دلالت میکنند و اشاره بر مجسم شدن اشکیکه برای مصائب حسین جاری شده مصور و متشکل بودن آن در روز قیامت بصورت جوهره ثمینه و دره یتیمه و اشاره براینکه یکقطره از آن آتش جهنم را خاموش میکند و در آن اشاره است ایضا بر معنی قول سید الشهدا که فرموده انا قتیل العبرة ما ذکرت عند مؤمن الا بکی و استعبر و اشاره بر سؤالهای لطیفه و جوابهای رشیقه و براینکه اولی و احسن بحال مؤمن و احتیاط برای او اینست که تحصیل استعداد نماید برای گریستن بر سید الشهدا هر وقتیکه ذکر شد و اشاره بر سؤال و جواب از آن

مقام ششم در اشاره بر آنچه دلالت میکند بر جلالت شان قاسم و عظم منزلت او در نزد خدای تعالی بذکر آنچه بر این دلالت میکند از امور کثیره و وجوه وفیره و اشاره براینکه قاسم مثل عمش عباس و پسر عمش علی اکبر است در افضلیت بر سایر عترت هاشمیه و براینکه افضلیت امیر المؤمنین بر حسن و حسین ممکن نیست تأسیس اصل از افضلیت او بجهت افضلیت اولادش بر اولاد ایشان و ایضا اشاره است بر افضلیت حسن مجتبی بر سید الشهدا و بر اخباریکه بر این دلالت میکند و اشاره است براینکه جمیع کسانیکه از اولاد ابیطالب و ذریهٔ اوست متصف بشجاعت و بر قول پیغمبر در اینباب و قضیهٔ ام هانی و ایضا اشاره است براینکه شجاعت قاسم در درجهٔ اعلی است و شجاعت پدر بزرگوارش حسن مجتبی را ارث برده است چنانکه پسر عمش علی اکبر شجاعت جد امجدش را ارث برده بود

مقام هفتم در ذکر سبب الحاق تذییلات ثلثه در مجالس ثلثه اعنی مجلس شهادت قاسم و مجلس شهادت عباس و مجلس شهادت علی اکبر باین کتاب بعد از فراغ از تصنیف آن در دو سال پس در آن اشاره است بر کیفیت مبتلا

بودن من بمرض وباء در سال گذشته و اشاره بر آنچه آنرا دیده بود بعض فضلا که در نزد من حاضر بودند در ایام مرض از حرکت و اضطراب خانه یا اینکه آنخانه کو متحرک بود و اشاره بر حسرات و تأسفات من بر آنچه از عمرم گذشته بود و بر قضیه عارض شدن الم قلب بر من علاوه بر آنچه در من بود از شدت مرض و در بعض شبها طبیب از معالجه من عاجز شد و بر قضیه طلب شفا نمودن من بتربت مقدسه و منقطع شدن وجع در همان ساعت و براینکه من تحاشی از آن نکنم که اکتفا نکنند در استشفاء بتربت مقدسه بیکدفعه و دو دفعه بلکه استشفاء و تأثیر آن در مرضیه از امراض مراتب کثیره دارد و اشاره براینکه از نذور صادره از من در زمان ابتلاء من بآن مرض این بود که غیر از این کتاب کتابی بنویسیم و براینکه این ملحقات در مجالس ثلثه بمنزله عوض و بدل است از آن کتاب منذور تا وقتیکه خدا مرا موفق نماید بر مشغول بودن بتصنیف آن کتاب منذور و اشاره براینکه شان فقها و مجتهدین و فضلا وظیفه ایشان اینست که بالای منابر رفته مصائب آل رسول را ذکر نمایند و از این استنکاف نکنند

مجلس دهم در شهادت عباس ابن امیر المؤمنین است و در آن اشاره است بر بعضی از احوال او و آنچه میان او و مارد ابن صدیف تغلبی جاری شد و کشتن او مارد را بنیزه در حالتیکه با اسب طاویه مارد سوار شده بود و کشتن او جماعت کثیر را از دلیران قبل از کشتن مارد و بعد از آن و بیان اینکه شهادت آنحضرت در نهم محرم بود بنا بر روایت ابی مخنف که در کتاب صغیر خود نقل کرده و نیز اشاره است بر بعضی از مناقب و فضایل و کرامات او و اینکه آنحضرت از حمزه سید الشهدا و جعفر طیار و سلمان افضل است و اینکه او بدرجه رسیده از درجات عصمت و او مقامیست از مقامات نورانیه و همچنین برای علی اکبر و صدیقهٔ صغری زینب و ام کلثوم و اشاره بر غزوهٔ احد و در آن نیز تذییلیست که متضمن بعضی از مناقب او است

تذییل الحاقی ملکوتی عرشی است که آنرا بمجلس الحاق نمودم بعد از فارغ شدن از تصنیف این کتاب در قریب بدو سال پس این تذییل متضمن مقدمه و بعضی از مقامات نورانیه است پس در مقدمه اشاره دارد بر بعضی از امور متقدمه مثل مهیا و ذخیره نمودن امیر المؤمنین پسر خود عباس را برای یوم الطف و بر بعضی از اقوال و افعال عباس و بر قول سید الشهدا الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی و بر قول زینب صدیقه وا اخیتاه بعدک یا عباس و مثل اینها

مقام اول در اشاره بر بعضی صفات کسانیکه در پیش روی امام برتبهٔ شهادت رسیدند و بر استخراج سر لطیف از جمل محکمه لاهوتی زیرا که ایشان در روز طف از گروه غیر اولی الالباب بودند و گروه غیر اولی الاربه از مردان بر زنان واجبست که از ایشان مستور باشند و از این جهة امام زنان طاهرات و حرم خود را امر کرد که از خیمه ها بیرون آمده اصحاب را بر قتال تشجیع و ایشانرا بر حمایت تحریص و ترغیب نمایند که با ایشان حمایت نموده و بلا را از آنها دفع نمایند چنانکه این از روایت ابی مخنف مستفاد است و آن حسن است در نزد کثیر و لیکن آن روایت در نزد محققین ثقه است چنانکه مخفی نیست بر کسیکه در علم اصول حدیث و علم اسناد حاذق و ماهر است و در آن نیز اشاره است بر اسرار ملکوتی از برای امر کردن امام زنان طاهرات را باین و نیز اشاره دارد بر صفات اصحاب و مکارم خصال ایشان و نیز اشاره دارد بر افضلیت جوانان بنی هاشم و عترت نبویه بر سایر اصحاب که در پیش روی امام بدرجه شهادت فائز گشتند و نیز اشاره دارد بر هر فرد فرد از عترت هاشمیه نبویه و همچنین هر فرد فرد از اصحاب جمع کثیری از آنکه بقتل رسیدند و رسالت سر دادن آن و بر سر فضیلت گریه کردن بر کسانیکه در خدمت امام شهید شدند و بر سر امر نمودن ائمه معصومین شاعران اصحاب خود شانرا با انشاد کردن قصاید در مرثیه و ذکر مصائب و نیز اشاره دارد بر سر قلت تحقق گریه و نوحه بر متشهدین پیش روی امام غیر از جمیع از ایشان

مقام دویم متضمن اشارات لطیفه و اسرار عجیبه و اصول رشیقه است و در آن اشاره است براینکه مجاهدات عباس مقابل مجاهدات جمیع مجاهد و شهید در پیش روی حجج از انبیا و اوصیا علیهم السلام است و صبر او مقابل صبر جمیع صابرین است غیر از جمیع از حجج معصومین و نیز اشاره دارد بر اسرار باقی ماندن آثار جسد شریف در قبر شریفش و نیز براینکه صیحهٔ سماویه و دعوت ملکوتیه سرایت کرد در شان او بر جمیع اطراف عالم و بر سر الهام برای قول سید الساجدین که فرمود ان لعمی العباس درجة یغبطه بها جمیع الشهداء و نیز براینکه هر کس تأمل نماید در بعضی امور مثل مهیا و ذخیره نمودن امیر المؤمنین پسر خود عباس را برای روز طف و مثل قول سید الشهدا الآن

...ظاهری و مثل اینها است ... باصول ملکوتی و اسرار لاهوتی و ببعضی از آن اصول و اسرار و نیز اشاره دارد بروایت
محدث حاذق ابن عصفور در عدد لشکر ابن زیاد و عدد کسانیکه عباس ع ایشان را بقتل رسانید و عدد کسانیکه عترت هاشمیه
و سایر اصحاب ایشان را کشته و قول زینب صدیقه نسبت باین مقام و در آن نیز اشاره است بر مطلب مهمی و آن اینست
که سزاوار نیست ذکر شهادت حضرت عباس در مجالس مگر بذکر شجاعت و حملات و صولات و مقامات او و همچنین است
کلام در شهادت علی اکبر بلکه در شهادت امام علیه السلام نیز و بدون اینها قاری و مرثیه خوان نامه های فتح بنی امیه را میخوانند
مقام سیم در اشاره بر مطلب مهم و سؤال مشکل و آن اینست که سر چیست در رسیدن اخبار بما بطریق تسامع و تظافر
در شئون و فضائل زینب و ام کلثوم و غیر ایشان از زنان طاهرات اسیر شده و بر جواب از این اشکال و در آن نیز
اشاره است ببعض احوال استنباطات رقیقه دقیقه و مثال از برای اینها و در آنست ذکر خواب مرد صالح پرهیزکار
از اهل هجروان و متضمن فضیلت عظیمه است برای کسیکه اقامه عزا نماید بر امام مظلوم و بر او گریه کند و در آن نیز مذهب است
که متضمن بعضی از امور مهمه است مثل اینکه اقوال حجج معصومین در منام مثل اقوال ایشانست در بیداری و ذکر حال
مردی از ساکنان شههند و آن مرد صالح و صاحب دولت بود در هر سال اقامه مجلس عزا و ماتم آل رسول مینمود
و ذکر آنچه بر او جاری شد از فروختن او پسر خود را که ثمن او را صرف نماید در اقامه عزای سید الشهدا الی غیر ذلک و در آن نیز
اشاره است براینکه امثال آن حکایت در غایت کثرتست
مقام چهارم در اشاره بر دو سؤال مشکل یکی اینکه عباس چگونه با دست چپ خود با کفار قتال نمود و دلیر از آنجاک با...
... بعد از آنکه دست راست او را قطع کردند بعبارة اخری چگونه متصور میشود که انسان متحمل جراحات شود که بشمار در نیاید
معذلک جماعت کثیره را از شجاعان عرب و دلیران قوم بکشد پس این اشکال از آنچیزها است که جاری میشود در مقاتلات
علی اکبر و اشکال شدید میگردد در مقاتلات امام و اما جواب از این اشکال باشاره کردنست بسوی کیفیت طینت ابدان
و طینت ارواح و بعبارة اخری ابدان اصحاب ولایت مطلقه و کسانیکه تالی ایشانند متحمل میشوند از جراحات و ریخته شدن
خونها بقدریکه سایر ابدان متحمل آن نمیتوانند شد و در آن نیز اشاره است بسوی بیان سر این و سؤال دویم حال...
اینست که طایفه از طایفه های منحوسه ای از ولد الزنا و ولد حیض و دیوث آیا جاریست در شأن ایشان اینکه با ایمان از
دنیا بروند یا نه بعبارة اخری آیا ایشان در آخرت از اهل نجات میباشند بسبب گریستن بر سید الشهدا و زیارت قبر
شریفش یا نه و در آن اشاره دارد بر آنچه بعضی ذکر کرده در احوال این طایفه ها و اشاره بر ترتیب آنچه ذکر کرده از وجوه...
و نیز اشاره دارد براینکه حل این اشکال در بعض مجالس خاتمه این کتابست پس هر که اراده تحقیق این مطلب دارد بآنجا رجوع نماید
مقام پنجم در ذکر روایت احمد ابن حسن بکریست که متضمن سبب هجرت رسولخداست از مکه بسوی مدینه و قضیه خوابیدن
امیر المؤمنین در فراش آنحضرت و آنچه واقع شد در آن شب در مکه از ادا کردن امیر المؤمنین امانتها را که در پیش رسولخدا
امانت گذاشته بودند اصحاب آنها از اهل حضر و بادیه و آنچه در آن اوقات واقع گشت از وقایع عجیبه از کیفیت
مکاید رؤساء کفار مثل ابی سفیان و پسرش حنظله و ابی جهل و غیر ایشان و کیفیت کشتن امیر المؤمنین ع غلام ابی سفیان را
و آنچه بعد از آن در مکه جاری شد از وقایع عجیبه و آنچه نیز جاری شد وقتیکه امیر المؤمنین از مکه بحرم رسولخدا و نیز ابن حارث
بیرون رفت و این مثل جمع نمودن ابلیس اتباع لشکر و مکاید خود را و مثل کشتن امیر المؤمنین جمع کثیری از لشکر او
و باطل نمودن آنحضرت کیدهای او را و گریختن ابلیس و مثل اینها و آنچه بعد از آن جاری شد از جمع نمودن رئیسان قریش لشکر
و اعوان خود را از مکه بحرب امیر المؤمنین و آنچه جاری شد بعد از کشتن امیر المؤمنین جمعی از دلیران ایشان را تا آنکه جماعت
کثیره را از ایشان الی غیر ذلک من الوقایع تا اینکه امیر المؤمنین و حرم رسولخدا بمدینه رسیدند و در آن نیز مذهب است که اشاره
میکند ببعضی از امور مثل بیان کردن حال آن روایت از جهت مشتمل بودن آن بر امور شاذه با اینکه آن روایت ضعیفست
این بنا بر آنست که نظر جلی اقتضا مینماید ولیکن متقن بودن امر بر آنست نظر دقیق تقاضا مینماید از جواز نقل کردن آن و اینکه
آن از روایات معتبره است و مثل اشاره نمودن بر بیان حال تفسیر امام حسن عسکری ع و مقدم نمودن قول صدوق ره بودن
آن تفسیر از امام بر انکار نمودن غضایری آنرا و در آن نیز اشاره است بر مناسبات و مشابهات ما بین آنچه امیر المؤمنین ع
کرد در نصرت برادرش رسولخدا و ما بین آنچه عباس آنرا بفعل آورد در نصرت برادرش سید الشهدا و در آن نیز

اشاره است بر آنچه تخصیص داده خدای تعالی عباس را بفضیلت عظیمه و این مثل زیارت کردن زائرین قبر شریف او را الی الدهور
باقیست تا روز قیامت و آن اینست که نام او با اسم برادرش سید الشهدا همقرینست پس مجلس عزا در عالم منعقد نمیشود مگر
اینکه ذکر میشود در آن اسم عباس بعد در این مقام ترتیب دیگریست که متضمن ذکر روایتی است که آن روایت متضمن است
کیفیت بیرون رفتن سید الشهدا را از مدینه و کیفیت سوار شدن حرم و زنان طاهرات بر محامل و همچنین متضمن است کیفیت سوار
شدن ایشان بر محامل در کربلا در یازدهم محرم و غرض از ذکر این روایت بیان مناسبتها و همچنین بیان تفاوت است
میان این دو روایت و روایت متقدمه که متضمن خروج امیر المؤمنین است با حرم رسولخدا از مکه و در آن نیز اشاره است بر کیفیات
و اقسام متصوره در سوار شدن حرم و زنان طاهرات بر محامل در منازلیکه میان کربلا و کوفه بود و همچنین در میان
کوفه و شام و در آن نیز اشاره است براینکه از شئون اصحاب ولایت مطلقه است اینکه احدی قدرت ندارد که خیانت
نماید نسبت بحرم ایشان اگرچه بنظر کردن و در خیال گذرانیدن بوده باشد و در آن اشاره دارد براینکه زینب صدیقه اشاره
فرموده در بعض اشعار خود در مرثیه باین مطلب و در آن نیز اشاره است براینکه غیرت اصحاب ولایت مطلقه غیرت خداست
و در آن نیز اشاره است بر بیان حلم زینب صدیقه و صبر آن زیرا که صبر ایوب پیغمبر در غایت کمال بود ولیکن نظر بمقام
صبر اخیار و ابرار صبر زینب صدیقه در غایت کمال بود نظر بمقام صبر مقربین و در آن اشاره دارد در بیان این
بسبیل تام و در آن نیز اشاره است براینکه زینب صدیقه آیه بود از آیات مادرش صدیقه کبری و حجتی بود از حجتهای آن حجت کبری
بر جمیع خلق از اهل آسمان و زمینها بعد از پدر و شوهر خود صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
مجلس بیست و یکم در شهادت علی اکبر و در آنست بیان کشتن آن والا نژاد طارق ابن کثیر را و برادر و پسرش و بکر ابن غانم را
و امر امام مظلوم لیلی مادر علی اکبر را براینکه پسر خود را دعا نماید براینکه با بکر ابن غانم مقاتله میکرد و بیان بعضی از روایات وارده
در شهادت او و اشاره ببعضی از مناقب و فضائل او و اینکه او در درجه بود از درجات عصمت و اشاره بحدیث قدسی
که یا محمد انت منی حیث شئت انا و علی منک حیث انت منی و محبو علی منی حیث علی منک و ایضا اشاره است بر جزع کردن امیر المؤمنین
بر مالک اشتر و اشاره ببعضی مقاتلات امیر المؤمنین با کفار حق و اشاره بر صولات و مقاتلات محمد ابن حنفیه در غزوه جمل
و اشاره ببعض آنچه واقع شد در روز سیم از حرب صفین و اشاره براینکه بعضی از امور که مرثیه خوانان و ذاکرین مصائب
آنرا ذکر میکنند از آنچیزهاست که آنرا اصل و مستندی نیست و اشاره بر شبیه قتل علی اکبر طارق ابن کثیر و بکر ابن غانم را بکشتن
امیر المؤمنین عمرو ابن عبدود را و ایضا اشاره دارد بر تکلم کردن ذو الفقار با امیر المؤمنین بعد از کشتن آنحضرت عمرو ابن عبدود را
و اشاره ببعضی امور که در غزوه احد واقع گشت و اشاره بر بیان آنچه در بعض فقرات از بعض زیارات است مثل اینکه سید الشهدا
خون علی اکبر را بآسمان انداخت و آن قول اوست که فرمود یرفع دمک الی عنان السماء لا ترجع منه قطرة و لا تسکن علیک من
ابیک زفرة و ایضا اشاره دارد بر مدت عمر علی اکبر و آنچه واقع شد در اینباب از اختلاف در روایات تذییل دیگر
الحاقی ملکوتی عرشی است که آنرا باین کتاب الحاق کردم بعد از فارغ شدن از تصنیف آن در مدت دو سال پس آن
تذییل متضمن یک مقدمه و مقامات چندیست پس در مقدمه اشاره دارد بر آنچه مثل آینه ها و صیقلها میباشد برای فضایل و مناقب
علی اکبر ع بمعنی که در آن مقدمه جمع میکنم بطریق اجمال بعضی از اقوال و افعال او را که از دوست و دشمن در شأن آن
والا نژاد صادر شد مقام اول در آن اشاره است بر قوت ایمان و شدت یقین و اتمیت شجاعت و اکملیت مروت
او زیرا که او اول کسی بود از عترت هاشمیه نبویه که کشته شد نزد در راه خدا شهیدان و کوار او دید و آن بزرگوار ایشان را ارشاد
کرد بر خصل اصیل از صفات و مکارم بلند و در آن نیز اشاره است براینکه قول او که اذا لا نبالی ان نموت محقین کلام عظیم و برکت
و ایضا اشاره است بر شدت شجاعت و کیفیت صولات و حملات او ایضا بر تحقیق حال و عدد کسانیکه آن والا نژاد
از دشمنان مقام دویم در کلامیست که تعلق بقول امام مظلوم ع دارد که فرمود اللهم اشهد انه برز الیهم اشبه الخلق برسولک
خلقا و خلقا و منطقا و در آن اشاره است بر اثبات مشابهت برسولخدا از جمیع وجوه پس ثابت میشود برای او جمیع آنچه
برسولخدا ثابت است مگر آنچه بدلیل خارج شده و نیز در آن اشاره دارد بر اصول کثیره ملکوتیه از ثبوت عصمت برای او
و اینکه اگر او زنده میماند بعد از پدرش هر آینه امام او میشد و از اینکه علوم او علوم لدنی است و از قبیل علوم سر و القا

و از آنکه او افضل است از جمیع حواریین رسولخدا و امیرالمؤمنین بلکه از حمزه سید الشهدا و جعفر طیار ایضا و بعبارة اخری شأن او
نسبت بمقام مثل شأن عمویش عباس علیه السلام است و در آن اشاره است بانچه تعلق دارد بکلام معویة ابن ابی سفیان
در شأن او و از ابحاث و مطالب لطیفه و فواید رشیقه و ایضا بسری از اسرار امر ائمه معصومین شعراء اصحاب خود شانرا
باشاد کردن قصاید در مراثی و ایضا بشمردن جنود عقل و بر تحقیق بعضی از مطالب مهمه و لازمه
مقام سیم در بیان آنچه تعلق دارد بقول امام مظلوم علی الدنیا بعدک العفا پس در آن اشاره است بر معانی اینکلام باثرات
و خواص آن و آنچه بر آن مترتب میشود و ایضا بسر تکلم امام مظلوم باینکلام باینکه امیرالمؤمنین باینکلام تکلم نکرد بعد از وفات
رسولخدا و باینکه حسنین علیهما السلام باین تکلم نکردند بعد از شهادت امیرالمؤمنین و همچنین بعد از وفات صدیقه کبری
فاطمه زهرا سلام الله علیها و نیز در آن اشاره است بر آنچه در شأن سلمان رضی الله عنه وارد گشته و بیان مناقب و فضایل
آن و بیان معنی محدث بودن او و ایضا اشارات است بر تحقیقات رشیقه در مقام اثبات فضیلت عباس و علی اکبر بر سلمان
و امثال آن و در آن نیز اشاره است بر افضل بودن فاطمه زهرا بر جمیع خلق خدا غیر از پدر و شوهرش و ایضا اشاره است بر اینکه زیارت
علی اکبر اجر و ثوابش در نزد خدا تعالی عتق و آزاد کردن بنده است از آتش و اینکه ثواب گریه با و از چیزهائیست که تحدید و مقدار آن
احاطه نمیتواند بکند مگر خدا تعالی و ایضا اشاره است بر اینکه گریه کردن و حاضر بودن در مجلس عزا کاری زیادتی دارد بر زیارت
ایشان و نیز بر اینکه گریه کنندگان بر آل رسول برای او سزاوار است که در گریه خود ملاحظه نکند چیزی را از نجات یافتن از آتش
و دخل شدن بهشت بلکه ملاحظه نماید امر دیگر را که بآن اشاره میآید
مقام چهارم در ذکر مصارعت حضرت رسولخدا با ابی جهل و آن مصارعت قبل از زمان بعثت بود و همچنین قبل از
تزویج خدیجه کبری و آن حدیث عجیب و لطیف و خبر شریف و ظریفیست و در این مقام نیز چیزیست که اشاره میکند بر بعضی از
مطالب رشیقه و سؤال و جوابهای عجیبه و از آن مثل اشاره نمودنست بر وجه مناسبت و مشابهت مابین آن مصارعت
و مقاتلت شبیه رسولخدا یعنی علی اکبر با طارق ابن کثیر و بکر ابن غانم و اشاره بر سؤال و جواب در خونهای علی اکبر و اشاره بر سؤال از اینکه
آیا ارواح اصحاب کساء در کربلا در وقت شهادت سید الشهدا حاضر شدند یا نه و اشاره بر جواب از این سؤال و نیز
اشاراتست بر سؤال مشکل و جواب از آن و ایضا اشاراتست بر حال زیارت قبور انبیاء و اوصیاء و گریه کردن بر ایشان
و ایضا اشاره بر مطلب مهمی که متضمن حدیث خلقت طینت ارواح و طینت ابدانست و نیز متضمنست قضیه اینرا که دوست کامل
و مؤمن عارف در پیش چشم خود نصب نمیکند در وقت گریه بر آل رسولخدا مگر حدیث طینت را نه خلاص شدن از آتش و داخل
شدن بهشت را و اشاره بر حدیثی که متضمن عظمت و بزرگی سلطنت سلیمان ابن داود علیه السلام است و نیز اشاره دارد
بر حدیث سلمان رضی الله عنه از حضرت پیغمبر در شأن کنیز یهودی که امیرالمؤمنین را بشدت دوست میداشت ولی در
دین یهودی وفات نمود و اسمش بندار بود و آن حدیث عجیب و لطیفیست که قلوب حسنا را منور مینماید و بر جگر ایشان
برف و آب میفشاند و چشمهای ایشانرا روشن میگرداند و در این مقام نیز ترتیب دیگریست و در آن اشاره دارد بفرق در
میان مقاتلات عباس و علی اکبر و میان مقاتلات سید الشهدا روحی له الفداء و نیز اشاراتست بر تاویل قول خدا تعالی و لو تزیلوا
لعذبنا الذین کفروا منهم و نیز اشاره دارد بر حال عمود از نور در سینه ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و نیز اشاره دارد بر اینکه
امام مظلوم و معصوم نمیکشت در مقاتلات خود کسیرا که از صلب او مؤمنی بیرون میآید اگرچه بیرون آمدن آن مؤمن بعد از دهور
طویله و بطون کثیره بوده باشد و نیز اشاره دارد بروایتی متضمنست اینرا که امام مظلوم روحی له الفداء خمس لشکر ابن سعد را کشت
و نیز اشاره دارد بر اینکه ائمه سابقین نیز عالم بودند بتفاصیل آنچه در روز طف واقع شد از شهادت عباس و علی اکبر و نحو ذلک
و اشاره دارد نیز بر قضیه پیغمبری از پیغمبران و آن اسمعیل ابن حزقیل علیه السلام بود بعد از همه اینها استکمال و استتمام است
و در آن اشارتست بر موعظه شافیه در باب گریه کردن و در آن نیز ذکر میشود خبریکه از ابن عباس روایت شده و این خبر
متضمن امور عجیبه است از فضائل گریه کنندگان بر سید الشهدا و زائرین قبر شریف او و همچنین متضمنست فضیلت انفاق
و اطعام را در ایام عزا و ذکر مصائب الی غیر ذلک و در آن نیز ذکر میشود روایتی که شیخ اجل ابن نما آنرا ذکر کرده و این روایت
متضمنست شدت عطش اهل بیت علیهم السلام را در شب عاشورا و در روز آن و بعضی از مناقب اصحاب الی غیر ذلک

و در آن نیز اشاره است بر بعضی از امور مهمه و در آن ذکر میشود خبر کافی که متضمنست بر پا نمودن زوجه سید الشهدا ماتم و گریه
عزا و ماتم او را و در آن اشارتست بر فواید رشیقه از جمله آنها اینست که مؤمنین زمان لاحق در زمان غیبت امام قائم
اشد و اکمل میشوند از حیثیت یقین و اتم میباشند از جهة عقل و افزون و زیادتر میشوند از جهة فهم الی غیر ذلک و در آن نیز ذکر میشود
خبر نفس المهموم لنا الی آخر و بر اینکه آن خبر افاده حصول ملکوتی میکند و در آن نیز ذکر میشود روایتی که متضمن قضیه حبیب ابن مظاهر است
و در آن نیز ذکر میشود روایتی که متضمن قضیه اسحق ابن حیوه است و در آن ایضا ذکر میشود روایتی که متضمن قضیه سلیب است
و نوکر دن امام آنرا در وقت شدت التهابات عطش و اشاره بر اشکال و جواب از آن الی غیر ذلک خاتمه که متضمن
مجلس است مجلس اول در اشاره بر قضیه درخت مبارک عوسج و نوحه و گریه جن بر سید الشهدا و در آن چند تذییل است
تذییل اول در اشاره بر بعض امور متعلقه بر جن از تعریف آن و مبعوث شدن رسولخدا بر ایشان مثل انس و بیان اینکه ایشان
مثل انسانند در باب تکلیف و واضح شدن بهشت و آتش و نقل خلاف در این باب از بعض عامه و احکام عقود که در
میان آنها و انس واقع گشته و ذکر بعضی از اخبار که متضمن قضیه شرک شیطانست و ذکر بعضی از قضایا که متضمن وقوع مجامعت
در میان جن و انس و از جمله آنها قضیه مامجمد الحلبیل حائری و متحیر شدن و هدایت یافتن او بارشاد بعض مؤمنین جن
تذییل دویم در اشاره بر بعضی از معجزات صادره از ائمه معصومین در قضایای متعلقه بجن و شیاطین خصوصا معجزات و خارق عادات
که از امیرالمؤمنین صادر گشت نسبت بایشان و امر و در آن اشاره دارد بر خروج و بیرون رفتن رسولخدا بسوی بنی مصطلق
و کشتن امیرالمؤمنین در آن شب جماعت کثیره را از جن و قبول نمودن کسیکه از ایشان باقی مانده بود اسلام را و در آن نیز
آنچه معیده ذکر کرده در طعن معتزله زیرا که جمیع از ایشان مایلند بر مذهب براهمه و خنده میزنند وقت شنیدن مقاتلات امیرالمؤمنین
با جن و در آن نیز اشارتست بر اینکه علمای عامه چگونه شبهات شیطانیه و شکوک خناسیه را القا میکنند در نظر عوام مثل
تشکیک فخر رازی در قضیه کندن امیرالمؤمنین علیه السلام در خیبر را با اینکه کثرت قوت و قدرت دلالت بر فضیلت میکند
و در اثبات اینکه کندن تشکیک رازی براهین ساطعه و اخذ مجامع آنچه روایت شده از طریقه عامه در آنچه تعلق دارد بقضیه
فتح خیبر و بیان آنچه دلالت میکند بر نفاق اخیف بنی تیم و رفیق او و بکفر ایشان نه از یکوجه بلکه از وجوه عدیده و مثل
تشکیک رازی ایضا در قضیه خوابیدن امیرالمؤمنین در فراش رسولخدا با اینکه امیرالمؤمنین میدانست که بعد از رسولخدا
تعیش و زندگانی میکند در مدت چنین و چنان و جاری نمودن رازی این تشکیک را در جمیع مقاتلات و مجاهدات
امیرالمؤمنین و نیز اشاره بر اینکه نظائر این تشکیکات شایع شده در میان جاهلان شیعه مثل گفتن ایشان که آیا امیرالمؤمنین میدانست
در وقت تصدق نمودن انگشتر که سائل جبرئیل است یا نه الی غیر ذلک از سؤالها و اشاره بر جواب از جمیع تشکیکات
و شبهات بطرق عدیده و در ضمن آن جوابها اشاره مینمائیم بر قضیه متشکل و متصور بودن جبرئیل بصورت کبوتر
و پناه آوردن او بسوی امیرالمؤمنین و قضیه متصور بودن میکائیل بصورت باز و آن قضیه را سید مرتضی در قصیده
مقصوره خود ذکر کرده و در ضمن بیان آنچه در آن قصیده است از مطالب نفیسه و فوائد عظیمه تذییل سیم در اشاره
بر اینکه آنچه در عالم حادث شد بعد از شهادت سید الشهدا از امور عظیمه و آثار عجیبه بر چند نوع و قسم است
و در آن اشارتست بر سیلان خونهای کثیره در روز عاشوراء در هر سال از درخت کبیر العمر و عظیم القطر
و آن درخت را در زبان عجم چنار میگویند و آن در قریه ایست از قریه های قزوین و همچنین جاری شدن خونها در روز عاشورا
از سنگ که بشکل شیر است در ناحیه از نواحی شام و در آن نیز اشاره است بر آنچه واقع میشود در هر سال در قریه
از قراء حیدرآباد دکن از بلاد ملک هند و بر آنچه حادث میشود در هر سال در قریه از قراء بلده بمبئی از بلاد هند
و بر آنچه حادث میشود در بلاد چین
مجلس دویم از مجالس خاتمه در اشاره بمطالب مهمه است و در آن اشاره دارد بر اینکه اخباریکه دلالت میکند بر
اینکه گریه کردن بر سید الشهدا و زیارت قبر شریف او از چیزهائیست که گناهان آمرزیده میشود آیا آن اخبار شامل میشود
بر گناهان مهلکه یا نه و نیز در آنست بیان حال ولد زنا و ولد حیض و ولد شرک شیطان و مخنث و در آن اشاره است بر اینکه
ابلیس رجیم در چه چیز بر بنی آدم مسلط است و شرک شیطان آیا در اولاد شیعه موجود و پیدا میشود یا نه و نیز در آن

طایفه از اخبار است که متضمن بعضی از مناقب و فضایل امیر المؤمنین است و همچنین بعضی از معایب دشمنان آنحضرت و در آن
نیز تحقیق حال در بعضی از مسائل مشکله و نیز در آنست ذکر اخباریکه وارد گشته در شأن ولد زنا و مخنث و ایضا اشاره ببعضی از
اوصاف ولد زنا و مخنث و همچنین ولد حیض و شرک شیطان و در آنست نیز خبریکه در شأن سالخ بنی اسرائیل وارد گشته
و در آنست نیز ذکر دو قضیهٔ عجیبه یکی از آنها در زمان ابن ضحاک ای در زمان دولت طلبهٔ او واقع شد و دیگری در زمان
خلافت امیر المؤمنین واقع گشت و از این دو قصه مستفاد میشود که ولد زنا گاه از نجابت باشد گان میشد اگر چه این در غایت
ندرتست و نیز اشاره است براینکه بر علما واجبست تنبیه و منع مردم از جهالت و بیدار نمودن ایشان از خواب غفلت
بسیار ذکر کردن روایات که متضمن عقوبات زنا و لواط و سحق و مخنث است و ذکر خواص و آثار مترتبه بر آنها و در آن اشاره است
براینکه متصفین باین امور یا بیکی از آنها و همچنین متصف بودن بولد زنا و ولد حیض یا شرک شیطان آیا ایشان از حظ مرکب است
با ایمان و یقین بر ولایت یا نه و در آن نیز اشاره است براینکه گریه بر سید الشهدا او زیارت قبر شریف او از چیزهائیست که باعث
میشود بر التفات سید الشهدا بلکه التفات جمیع اهل عصمت و رحمت بر گریه و زیارت کننده پس گریه و زیارت کردن
از اکسیرهای عظیمه ملکوتیه میباشد که بالاتر از آن اکسیر اعظم ملکوتی نیست
مجلس سیم از مجلس خاتمه در اشاره ببعضی امور که تعلق برؤسای کفار و اولاد زنا دارد از قاتلان اولاد نبی مختار و وصی
کرار و در آن اشاره دارد بر اظهار یزید تکبر و تجبر خود را بعد از شهادت سید الشهدا و بر قصهٔ عمیر ابن عامر همدانی و آن متضمن
امور کثیره عجیبه است مثل اوصاف خانها و عمارتها و قصور یزید و فروش مبسوط و گسترده در آنها و احوال و اوصاف
خدام و حجاب و حرس او و اوصاف غلامیکه محب سید الشهداء بود و آن کسی بود که یزید مشعوف بود بمحبت او و قدرت
مفارقت او نداشت و باو اظهار غضب میکرد و او سبب شد در خلاصی مختار ابن ابی عبیده از حبس ابن زیاد و آن قصه نیز
متضمن خارج شدن یزید است از قصر خود بسوی حمام و اوصاف جامه و لباسهای او و نیز اشاره ببعض صفات آن کافر
زندیق از اینکه آن ملعون قبیح منظر و زشت رو و سیاه رنگ و آبله رو و پهن بینی بود و نیز در آن مجلس است اشاره بر ذلت و خواری
و حقارت دنیا در نزد خدا تعالی و اشاره بر کثرت لعن بر یزید در همه اوقات روز و شب خصوصا در وقت خواندن اشعار
خوب و گوش دادن بآنها زیرا که آن کافر زندیق از کسانی بود که اشعار خوب میگفت و از اشعار او چیزی در مدح حضرت
امیر المؤمنین و در آن مجلس نیز تذییلات دارد تذییل اول در اشاره ببعضی مقاصد مهمه مثل اینکه محب و دوستدار آل رسول
لابدست او را از عزم و اراده عازم صحیح و همت مستقیمه در باب مواظبت و مداومت بر اقامهٔ تعزیهٔ سید الشهدا هر قدر که
ممکنست زیرا که این شعار عظیم است از شعائر الله و در آن نیز اشاره دارد براینکه خدا تعالی را در درهای ظالمان بندگانی
هست که بر ایشان نور انی کردانیده و ایشان را در بلاد تمکن فرموده تا بآنها بلا را از دوستان خود دفع و امور مسلمین را
اصلاح آورد و بایشان خوف و ترس مؤمن را در دار ظلم در امن میکند پس از این اشخاص که ایشان نور خدا اند
در میان رعیت خود شان تا روز قیامت آن غلامی بود که در خانهٔ یزید بود و از ایشانست علی ابن یقطین و عبد الله ابن سنان
الی غیر ذلک و در آن اشاره دارد بر اختلاف اقوال و اخبار در شان مختار ابن ابی عبیده و براینکه محمد ابن
حنفیه حرکتی نمیکرد مگر بانچه امام سید الساجدین میخواست و نطق نمیکرد مگر از رضای آنحضرت و بآنحضرت اطاعت
میکرد مثل اطاعت رعیت بر حاکم وقد تقلد الامام ابن الحنفیه اخذ الثار ارادة لنظره الشریف عن تحمل الاثقال والشد والرحال
و براینکه اخبار داله بر مدح مختار و حسن حال او نزدیکست که باخبار متواتر معنوی برسد و بر حال اسانید اخبار از
طرفین و براینکه اخبار داله بر ذم مختار لابدست که حمل شود بر تقیه و براینکه قرائن داله براین در غایت کثرتست
و براینکه کسیکه در اینمقام خوب تحقیق کرده شیخ اجل ابن نماست مکانیکه انقیاد کرده بزرگی شأن و جلالت قدر مختار و براینکه
فعل این شیخ اجل مؤید و مسدد است بوجوه عقلیه و نقلیه که حد و حصر ندارد و بعبارات صحیحه عقلائیه تذییل دوم در اشاره
بر عدد اشرار و کفاریکه مختار ایشان را بقتل رسانید و همچنین بر کیفیت انتقال یزید ابن معویه از این نشاه بجهنم و بئس المصیر و در آن
اشاره دارد بر محقق شدن اختلاف شدید بحسب اقوال و روایات در عدد کفار و اشرار زنادقه که مختار ایشان را
بقتل رسانیده و همچنین بر آنچه ممکن است تا بان جمع میان روایات متفرقه و اقوال مختلفه و نیز اشاره براینکه کفاری که

اموال عترت رسول خدا را غارت نمودند در روز طف منقطع نشد بلکه چیزی از آنها اصلا بلکه همه آنها از آیات داله بر عظم شأن عترت
رسول خدا بود در نزد خدا تعالی و دلالت کننده بود نیز بر کفر دشمنان ایشان و اشاره براینکه علماء خاصه و عامه اتفاق نموده
براینکه باقی نماند از کسانیکه در روز طف حاضر بودند از دشمنان آل محمد مگر اینکه معاقب شد در دنیا بکشته شدن
یا بکوری و سیاه روئی و مثل اینها از عقوبات شدیده و ببعضی روایات که در اینباب وارد گشته از جملهٔ آنها روایتیست
که مجلسی ره در شأن آن گفته که این خبر غریبست و انکار نکرده از آن سید مرتضی در جواب و نیز اشاره دارد بر تحقیق حال در آن
و ببعضی از روایات که وارد گشته در حق کسیکه در دنیا سوخته شده بنار الله التی تطلع علی الافئده ای در قضیهٔ اصلاح
چراغ و نیز بروایتیکه متضمن کشتن مختار و ابراهیم است جماعتی از کفار و زنادقه را مثل ابن زیاد و ابن سعد و شبث ابن ربعی و خولی
و سنان ابن انس و امثال ایشان لعنهم الله که بانواع خواری و عقوبات آنها عین را بجهنم فرستادند و در آن نیز اشاره است بر کیفیت
انتقال یزید ملعون و معیوب بجهنم و احد مجامع روایات که در اینخصوص وارد گشته
تذییل سیم در اشاره ببعضی از بیانات که بمقدم تعلق دارد و بر امور یکه غیر از اینهاست و در آن اشاره است بر بیان اسرار
لطیفه و نکات دقیقه نسبت بروایاتیکه متضمن سوخته شدن جماعتی از کفار است در مقام اصلاح چراغ یعنی از کفاریکه در
روز طف حاضر بودند و در آن نیز اشاره دارد و بروایتیکه متضمن نفرین کردن سید الشهداست بر جماعتی از کفار که شماتت
و استهزاء نمودند و مبتلا بودن ایشان بعقوبت و عذاب در همان ساعت و نیز اشاره براینکه کلام شنیع از سب و فحش
و شماتت شدیدتر است از شمشیر و نیزه و تیر در نزد اصحاب عترت آلهیه و سمه علیه ملکوتیه و ببعضی از روایات که مناسب
این شأن و امر است مثل روایتی که متضمن تکلم سر شریف است در نزد راهب در منزل قنسرین و روایاتیکه متضمن سنگ شدن دراهم است
که آنها را کفار گرفته بودند و روایاتیکه متضمن تکلم سر شریف روحی له الفداست در خانهٔ یزید در وقتیکه با امام زین العابدین گفت تو سر
پدر خود را ابدا نخواهی دید و نیز اشاره بروایتی که ناطق است باینکه در روز طف در پشت سید الشهدا اثری پیدا بود و نیز بروایتی
که متضمن نقل کردن امیر المؤمنین است انبانها را بر پشت خود بمنزل زنان سکینه که او از اطفال صغار بود و از شدت گرسنگی گریه میکردند
و ببعضی از روایات که ادا کننده آنمضمونست و بر آنچه ابن خلکان آنرا در تاریخ خود ذکر کرده و در آن نیز اشاره دارد بر
تعیش و زندگانی شمر ملعون بعد از روز طف مدت طولانی و بر سؤال و جواب در باب تعیش و زندگانی یزید و ابن زیاد
و ابن سعد لعنهم الله مدت سه سال یا زیاده از آن و در آن نیز اشاره دارد بروایتیکه ناطقست باینکه سید الشهدا روحی له الفدا
خون خود را تا حال طلب نکرده و بر تاویل آیات وارده در اینباب و نیز اشاره براخباریکه وارد است در اینکه حضرت
قائم عجل الله فرجه میکشد اولاد قاتلان سید الشهدا را و بیان وجه در اینباب و نیز اشاره دارد بر قضیهٔ شهادت یحیی ابن زکریا
و بر خبریکه دلالت میکند براینکه خون سید الشهدا ساکن نمیشود تا اینکه خدا تعالی حضرت مهدی را مبعوث میگرداند و میکشد
در خصوص خون آنحضرت از منافقین و کافرین هفتاد هزار نفر و در آن نیز تذییلیست که اشاره میکند بر بیان بعضی از امور
مثل اینکه کشتن قائم اولاد قاتلان سید الشهدا را آیا بر نهج عمومست یا بر نهج اغلب و اکثر و مثل اینکه آثار جوشیدن خون
سید الشهدا و ساکن نشدن آن تا وقت ظهور قائم و بیان فرق در میان خون یحیی ابن زکریا و خون سید الشهدا و مثل اینکه
انتقام کامل و مجازات تامه از چیزهائیست که محقق نمیشود بکشتن حضرت قائم اولاد قاتلان را بلکه محقق شدن مجازات تامه
بر چیز دیگر موقوفست و نیز در آنست حدیث نصب شدن قبهٔ از نور در روز قیامت برای فاطمهٔ زهرا و انتقام گرفتن ائمهٔ
طاهرین از قاتلان سید الشهدا و نیز در آنست حدیث کوه کمرکه در آنکوه جبت و طاغوت و اعوان ایشان معذب میشود و همچنین
قاتلان سید الشهدا و در آنست نیز بعضی از اخبار پس بعض آنها متضمن داخل شدن قاتلان سید الشهداست بر آتش قبل از عبادت
کنندگان باوثان و بعض آنها متضمن است اینرا که قاتل سید الشهدا در تابوتیست از آتش در حالتیکه معلق است در قعر جهنم
و نیز اشاره باخبار عامه که ناطقند براینکه قاتلان سید الشهدا در آتش اند و در آن نیز اشاره است براینکه جبت و طاغوت
از جملهٔ قاتلان سید الشهدا اند و ببعضی از اخبار که وارد گشته در خصوص اهل تابوت و براینکه زمانیکه جبت و طاغوت
در مستقر خود مستقر شدند و همچنین اعوان و شیعیان ایشان و همچنین قاتلان سید الشهدا پس در اینوقت چشمهای اهل عصمت
روشن و سینه های ایشان شفا می یابد و همچنین چشمهای شیعیان ایشان و سینه همچنین آنها پس انتقام کامل و مجازات

تامه حاصل میشود و در آن بیز بشارت است ببعضی از اخبار عامه و خاصه که دلالت میکنند بانچه خدا تعالی بفاطمه زهرا عطا فرموده
از کرامات و درجات و مقامات و کیفیت گذشتن او و شیعیانش بسوی بهشت
شکل چهارم در اشاره بکیفیت ختم کتاب و ببعضی از وصایای نافعه و مواعظ شافیه که رسید بسوی آن فهرست این کتاب پس باید شکل
میکشیم آنرا بتذییلی که در آن اشاره است ببعضی از امور مهمه و لازمه پس بدان ای برادر من که این کتاب مطالب کثیره جلیله و فوائد
نفیسه عظیمه و اسرار لطیفه عجیبه دارد و مخفی نماند که این معلوم میشود بفرو رفتن در دریاهای مطالب آن و غوص نمودن در لجه‌های مقاصد
آن در روزها و شبها بتدبرات و تفکرات صحیحه و مراجعات بعد از مراجعات مستقیمه که آنچه در فهرست است اشارات اجمالیات
محضه آینه نباشد برای آن علاوه براین فهرست گاه خالی میباشد از اشاره ببعضی مطالب نفیسه و اخبار و آثار شریفه و حال آنکه آنها
در خود کتاب موجودند و ایضا با ذکر مینمائیم بعض روایات را در خود کتاب بطریق تکرار نظر ببعضی از اغراض و منافع صحیحه و فهرست
خالی میباشد از اشاره بآن بالجمله وصف این کتاب زیاده از آنست که در فهرست و شکل این کتاب در آن باب مثل بهشت است
مکانیکه گفته شده وصف هر شیء از اشیاء امکانیه غیر از حج خدا تعالی بخبر نیست که از این شیء بالاتر است غیر از بهشت زیراکه
بالاتر از آن خبر نیست که آنرا بآن وصف و تعریف میکنند اگر حقیقة اشکال را میخواهی بدانکه از جمله مطالبیکه این کتاب
بانها مشتمل است اینست کسیکه بر سید الشهداء روحی له الفداء گریه کند منتفع میگردد در دنیا و آخرت اگرچه کافر باشد غیر از
دشمنان آل محمد علیهم السلام آنچه در اینجا ثابت آنست که فرق میان گریه مؤمن بر آنحضرت و میان گریستن کافر براو از وجوه
غیر محصاه است پس مثل همین مطلب در اینکتاب در غایت کثرت است الا آنکه تا بآن اشاره نکرده ایم در فهرست پس این کتاب را
اگرچه بحکم ان الاسماء تنزل من السماء مسمی کرده ایم باکسیر العبادات فی اسرار الشهادات بالهام غیبیی و تسدید امام عصر
مگر اینکه اینکتاب با همه این متضمن است نیز آنچه که مفید باشد و افاده نماید بشارت یقین و رجاء یقین بر سید الشهداء علیه السلام
کوئی بیان کن حال را در آنچه بآن اشاره نمودی که باکه کافر نیز غیر از دشمنان آل محمد منتفع میگردد بگریه کردن خود بر سید الشهداء
در دنیا بلکه در آخرت نیز پس تحقیق حال در این انتفاع چطور است میگوئیم کسیکه تتبع نماید مطالب این کتاب را و اخذ نماید مجامع
مقدمات و مجالس آنرا پیدا میکند این امر را از آنچه بسوی آن تکرر اشاره میآید در تضاعیف بعضی از مطاوی مطالب
اینکتاب و اگر در اینجا نیز بیان آنرا بخواهی بدانکه ما در اینجا دو خبر را ذکر مینمائیم بعد از آن تقریب را بیان میکنیم و میگوئیم که صدوق ره
در ثواب الاعمال گفته که پدرم مرا خبر داد گفت خبر داد مرا سعد بن عبد الله گفت خبر داد مرا هیثم ابن ابی مسروق نهدی از حسن
ابن محبوب از علی ابن یقطین که ابو الحسن موسی ابن جعفر فرمود که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه داشت کافر و بمرد مؤمن رفق و
مدارا میکرد و باو احسان و خوبی مینمود وقتیکه آنمرد کافر مرد خداوند عالم برای او در آتش خانه از گل بنا کرد که او را از حرارت
آتش نگاه میداشت و روزی او از غیر آتش و جهنم باو میآمد باو گفتند که این برای آنست که بهمسایه مؤمن خود فلان ابن فلان رفق
و مدارا و احسان و خوبی مینمودی الحدیث و سند این خبر حسن بلکه قریب بصحت است چنانکه بر حاذق و ماهر در صناعت رجال
مخفی نیست و نیز روایت کرده جمیع از علمای اخبار اگر متضمن قصیه نجات یافتن نصرانی است از شر متوکل تا بند صد دینار
برای علی ابن محمد هادی علیه السلام باینش اینست که هبة الله ابن ابی منصور موصلی گفت یکمرد نصرانی که یوسف ابن یعقوب نام
داشت در دیار ربیعه کاتب و در میان او و پدرم صداقت و آشنائی بود روزی نزد پدرم فرود آمد پرسیدم که
در اینوقت کار تو چیست گفت مرا بحضور متوکل خواسته اند نمیدانم از من چه میخواهد مگر اینکه من خود را در مقابل صد دینار خریده‌ام
برای علی ابن محمد ابن علی الرضا علیهم السلام پدرم باو گفت در اینباب موفق شدی گفت رفت بحضور متوکل و بعد از
ایامی قلیله نزد ما مراجعت نمود در حالتیکه مسرور بود پدرم باو گفت که خبر خود را بمن نقل کن گفت رفتم بسر من رای که هرگز
بآنجا داخل نشده بودم پس در خانه فرود آمدم و گفتم دوست میدارم که صد دینار را بخدمت علی ابن محمد برسانم پیش از آنکه
بخانه متوکل بروم و کسی از آمدن من خبر باشد گفت پس دانستم که متوکل او را از سوار شدن منع کرده و او در خانه خود میباشد گفتم
چه کنم من مرد نصرانیم سوال نمایم از خانه فرزند رضا علیه السلام پس این علاوه میباشد در آنچه از آن میترسیم و یکساعت در این
خصوص فکر کردم پس بخاطرم آمد که الاغ خود را سوار شده از شهر بیرون میروم و الاغ را منع نمیکنم از هر مکان که میرود شاید خانه
آن بزرگوار را بشناسم بدون اینکه از کسی سوال نمایم گفت پس دینارها را توی کاغذی گذاشته و سوار شدم پس الاغ در

را بهمه بازارها میگردید و مرا میبرد بهر جا که میخواست تا رسیدم بدر خانه و در آنجا ایستاد هرچه سعی کردم از آنجا برود نرفت پس بغلام
گفتم سوال کن اینجا خانه کیست گفتند که اینخانه خانه علی ابن محمد ابن رضا است ناگاه غلامی از آنجا بیرون آمد و گفت توئی یوسف ابن یعقوب
گفتم آری گفت فرود آی پس نازل شدم مرا در دهلیز نشانید و داخل خانه شد در پیش خود گفتم این دلالت دیگر است اعلام اینجا نام مرا
و پدرم از کجا شناخت و حال آنکه در این شهر کسی مرا نمیشناسد و باین شهر هیچ داخل نشده‌ام تا غلام بیرون آمد و گفت کجاست آن صد دینار که بابت
توی کاغذ در آستین تو پس دینارها را باو دادم و گفتم این دلالت سیم است بعد غلام نزد من آمد و گفت داخل شو پس داخل شدم
در حالتیکه آنحضرت تنها نشسته بود و فرمود ای یوسف بدرستیکه قومی چند هستند که گمان میکنند که ولایت و دوستی ما امثال ترا نفع میدهد
بخدا قسم دروغ گفتند ولایت ما امثال ترا نفع میدهد برو از برای آنچه آمده که بینی آنچه دوست میداری و بزودی ترا فرزند مبارکی
متولد میشود گفت پس رفتم بدر خانه متوکل و گفتم آنچه اراده کرده بودم و مراجعت نمودم هبة الله گفت بعد پسرش را ملاقات کردم بعد از
وفات پدرش در حالتیکه مسلم و شیعه خوب بود پس خبر داد بمن که پدرش در دین نصارا مرد و بعد از مردن پدرش مسلمان شده و میگفت
که من بشارت آقای خودم علیه الصلوة و السلام الحدیث میگوئیم بدرستیکه تقریب استدلال باین دو خبر در غایت وضوح و آشکاریست
زیراکه مقصود موسی ابن جعفر در خبر اول محض این نبود که آنچه در زمان بنی اسرائیل واقع شده نقل نماید بلکه مقصودش این بود که مثل آن
جاری میشود در هر کافری که مثل آن کافر بوده باشد پس هر که سیره و طریقه ائمه معصومین را ملاحظه نماید در نقل کردن امثال این قصه‌ها را
درک میکند حقیقه چیز زیراکه بعد از بودیم بعد مخفی نماند بر مؤمن منصف که گریستن کافر بر سید الشهداء و انفاق چیزی از مال خود در اقامه تعزیه آنحضرت
و نحو ذلک از چیزهائیست که در رضای او و در نزد خدا تعالی قاصر میشود از رفق کافر بآن مؤمن که از بنی اسرائیل وا خبر دیدیم و آن از
حیثیت دلالت بر مطلب و اصحر است زیراکه ام قسم یاد کرد بخدا اگر ولایت اهل بیت عصمت بر امثال آن نصرانی نفع میدهد
پس ولایت در اینجا در معنی معروف حقیقی خود نیست قطعا بلکه مقصود از آن محبت و میل قلبی است بهر قسم باشد و لیکن بشرط اینکه
مرتبه آن بمرتبه کمال محبت برسد نعیم از دوستی و میل قلبی بعضی از لوازم و آثار حب و میل را مثل گریستن در تعزیه اهل بیت عصمت و رحمت
و انفاق مال است در دوستی ایشان مثل برپا نمودن مجلس تعزیه و نحو ذلک بالجمله چنانکه کافر بگریه بر سید الشهداء و انفاق کننده از مال خود
در تعزیه این امام مظلوم منتفع میباشد بگریه نمودن خود و انفاق مال خود در دنیا و آن بعطا کردن خدا تعالی است او را حسن حال و کثرت
مال و جاه و اولاد و طول عمر و مثل اینها در دنیا عوض آنچه صادر شد از او از گریستن و انفاق مال و همچنین منتفع میشود بآنها در آخرت
بانکه خدا تعالی تخفیف میدهد بعذاب او در برزخ و همچنین در آخرت بعد از برپا شدن قیامت چنانکه در قصه کافر که بر مؤمن
فقیر از بنی اسرائیل انفاق نمود بعد میگوئیم ای دوستان روحانی خود تا زاد در گریه کنید و پرهیز کنید از سرعت بسوی انکار امثال
این احادیث زیراکه در خبر معتبر وارد گشته از حضرت پیغمبر فرمود حدیث آل محمد صعب و مستصعب است ایمان نمیآورد بآن مگر ملک مقرب
یا پیغمبر مرسل یا بنده که خدا تعالی قلب او را از جهة ایمان امتحان کرده پس آنچه بشما وارد میشود از حدیث آل محمد که قلوب شما بآن نرم شد و شناختید
آنرا قبول کنید و آنچه قلوب شما از آن انقباض نمود و آنرا انکار نمودید آنرا بسوی خدا و بر عالم آل محمد رد نمائید نیست و جز این نیست
هلاک شونده کسیست که ان یحدث احدکم بالحدیث او بشیء لا یحتمله پس بگوید بخدا قسم این نیست و انکار نمودن کفر است و در خبر ابی ربیع
شامی است میگوید من در نزد امام محمد باقر نشسته بودم دیدم که آنحضرت خوابیده پس سر خود را بلند کرد در حالتیکه میگفت یا ابا الربیع
حدیثی است که شیعه آنرا بزبان خود میخوانند و نمیدانند کنه آنرا پرسیدم آن کدام است فرمود قول علی ابن ابیطالب است که ان امرنا صعب
مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان یا ربیع آیا نمی بینی که گاه ملک میشود مقرب نمیشود فلا یحتمله الا مقرب
و گاه پیغمبر میشود مرسل نمیشود فلا یحتمله الا مرسل و گاه عبد میشود ممتحن نمیشود فلا یحتمله الا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و در خبر محمد ابن مسلم است از صادق
که فرمود مخالطه نمائید با مردم با آنچه آنرا میدانند و ترک نمائید از ایشان چیزیراکه انکار میکنند و ایشان را بر خودتان و بر ما حمل مکنید بدرستیکه امر ما صعب
و مشکل است الخ و بزودی مطلع میشوی در طی مطالب اینکتاب بر امثال این اخبار مذکوره و اگر گوئی که خبر اخیر دلالت کرد بر مخالطه با مردم
بانچه بسوی معرفت دارند و ترک مخالطه آنها در آنچه منکرند مع هذا در اینکتاب بسیار ذکر کرده از مطالب ملکوتیه و اسرار لاهوتیه که نمیشنوند صوامع
قدسی ملکوتیان را و مجامع تقدیس و تسبیح لاهوتیان را آیا ذیل خبر اخیر صریح بخلاف نهی نمیکند از ذکر اینها میگوئیم بلی بعضی از مطالب اینکتاب اگرچه
مشتمل است بمطالب نورانیه ملکوتیه و اسرار شعشعانیه لاهوتیه مگر اینکه با وجود این اظهار و اشاعه آنها متعلق نیست و کلام بسوط در آن
مناسب مقام نیست و شاید بعد از اطلاع بمطالب اینکتاب شبهه از تو زایل گردد علاوه بر این فرق ما بین این زمان و زمان

صدور این اخبار از ائمه معصومین در نهایت وضوح است زیرا که دل اهل این زمانها مایل و نرم میشود بذکر این مطالب ملکوتیه و اسرار لاهوتیه مذکوره در این کتاب و بعبارت دیگر هر قدر در زمان غیبت امام عجل الله فرجه طول یابد در زمان متاخره شیعه اشد یقین و اسرع باجابت میشوند از اهل زمان سابق بر خود شان و این مطلب بر طریق غلبه است نه بر نحو کلی و حکمت ادراج این مطلب در تحت قاعده لطف

و بهترین وسایل ادعیه خیریه اخوان دین است در حق این بندگی و اگر چنانچه بخطا و غلط و اشتباهی اطلاع یابند بقلم عفو و اغماض بصدد اصلاح آیند و اگر بعضی از مطالب وی موافق سلیقه نباشد از جهة تکرار عبارات یا عدم استقامت معانی بحقیر خورده نگیرند که اما مو معذورم زیرا که وظیفه حقیر در این ترجمه حسب خواهش جناب باعث طبع زید جلاله همین منحصر بترجمه متن کتاب بود نه آنکه بمقام تلخیص یا تنقیح و تعدیل برآمد و در اینجا ختم میشود باب الایضاح که بمنزله فهرست این کتابست و بعد از این مذکور میشود مقدمه اولی از مقدمات این کتاب و مسئلت میکنم از خدای ملک منان که ما را از اهل ایمان و یقین و متمسکین بعروة وثقی و خلفاء او که شرکاء قرآنند قرار دهد

مقدمه اول در بیان اسرار شهادت و اشاره بعلتیکه از جهة خدا تعالی کف نفرموده قاتلان ائمه را از قتل ایشان

بدانکه بعضی مطالب از اسرار شهادت سید الشهدا روحی له الفدا در ضمن بعضی از مجالس آتیه ذکر خواهد شد لکن در اینجا بعنوان استقلال ذکر میشود چنانچه در ضمن مجالس از باب تبعیت و مناسبت کلام است بحسب آنچه مستفاد شده از اثار و اخبار و غیر آنها مخفی نماند اینکه کلام در توضیح مرام انیمقام در دو عنوان مستقل مذکور میگردد یکی عنوان بیان عذر و جهت خروج آنحضرت از مکه با اهل و عیالش و علم آنحضرت سید مرتضی هلیرا عنوان فرموده دوم عنوان مشتمل به بیان علت و سببیکه از جهة خدا تعالی کف نفرموده قاتلین و ظالمین ائمه طاهرین را از قتل و ظلم را نها و سبب ابتلاء آنها پس مقدم میداریم کلام را در شرح عنوانیکه سید مرتضی رحمه الله بیان کرده و میگوئیم این عنوان و آنچه ذکر فرموده است از سید مرتضی در تحقیق خودش مبتنی است بهمان رسم خود سید که در مباحثات و سؤال و جوابهای خود در مسائل مشکله و مطالب غامضه که در الزام عامه و مغلوب کردن اهل ضلالت و خلاف دارد اینکه بنای مراو بر ذکر مقدمات مسلمه و قواعد و وجوه معقوله است نزد انها و قرائنی که از خود آنجناب دلالت باین مطلب دارد در کلمات او خیلی است چنانچه بزودی مطلع خواهی شد خلاصه آنچه سید مرتضی از تحقیق فرموده در این عنوان از باب تنزل و مماشات است و مبتلا کردن خصم لجوج است به کلوگیری و آنچه دیده میشود از ظاهر کلام محقق محدث مجلسی ره که این کلمات را از سید مرتضی باعتقاد وی بستنی دانسته و محل شبهت حاشا ثم حاشا که اعتقاد شبه سید مرتضی چنین باشد هرگاه خواسته باشی که مطلع باشی بر کلام مرتضی و اخذ نمائی حاصل مطالب او را بدانکه در کتاب تنزیه الانبیا فرموده اگر گفته شود چه چیز بود عذر در خروج سید الشهدا روحی له الفداء از مکه با اهل و عیال خود بسوی کوفه و حال آنکه اعدای وی مستولی بر کوفه بودند و امیر آنجا از طرف یزید لعین بود با تسلط او بر امر و نهی و با اینکه دیده بود معامله اهل کوفه را با پدر بزرگوار و برادر عالیمقدارش و اینکه انها اهل حیله و اهل خیانت بودند و چرا مطابق و مخالف افتاد با ظن جمیع دوستان و خیر خواهانش در همین خروج و حال آنکه ابن عباس اشاره میکرد بعدول از این رای و قطع و یقین داشت بر هلاکت آنحضرت در این سفر و پسر عمرو وقتیکه آنحضرت را وداع نمود عرض کرد بآنحضرت استودعك الله من قتيل و غیر از این از کلماتیکه سر زده از ناصحین آنحضرت در اینباب از این گذشته وقتیکه عالم شد بشهید شدن مسلم بن عقیل با اینکه او را نایب برای خود فرستاده بود چرا برنگشت و چرا متفطن حیله قوم را متفطن گشت بمکر و کید انها با وجود این چگونه جایز دانست با این اصحاب قلیل که محاربه کند با این لشکر عظیم و وقتیکه ابن زیاد عرض کرد با و امان را و اینکه بیزید بیعت نماید چرا قبول نکرد در این حفظ خون خود و خونهای برادران خود و اهل بیت و شیعیان و دوستان خود و چرا خود را بدست خود بمهلکه انداخت با اینکه بدون این خوف تسلیم نمود برادرش امام حسن امر خلافت را بمعاویه پس چگونه جمع میشود ما بین فعل این دو بزرگوار در صحت الجواب میگوئیم بتحقیق دانسته ایم اینکه امام هرگاه ظن غالب پیدا کرد باینکه میرسد بحقش قیام میکند بانچه مفوض شده بسوی او از امر امامت هر چند که برای او بوده باشد قسمی از مشقتی که ممکن باشد تحمل آن و سید ما ابو عبد الله عازم کوفه نشد مگر بعد از رسیدن عهد نامها از قوم و اظهار عهد و پیمانها ایکه از آنها خواهش بیعت نماید بعد از اینکه نوشتند و خواستند او را با کمال میل و رغبت بدون اکراه و اجبار و بود این نامها از اشراف اهل کوفه و عیان آنها که مکرر بخدمت آنحضرت فرستاده بودند در حیات معاویه و بعد از وقوع صلح میان او و امام حسن پس دفع میفرمود انها را آنچه مقتضای تکلیف بود پس از آن بازنامها نوشتند بآن حضرت بعد از وفات امام حسن و وفات معاویه باین نحو که در عهد و میثاق خود باقی هستند پس وعده فرمود بآنها و امیدوار نمود انها را چون زمان معاویه تحصیل این مطلب بکمال صعوبت داشت صبر فرمود تا آنکه منقضی گشت زمان معاویه بازنامها نوشتند و اظهار انقیاد و طاعت نمودند و مکرر طلب و میل خود شانرا اظهار داشتند و چون ملاحظه نمود قوت و تسلط انها را بر آنکه والی انها بود از طرف یزید لعنه الله و ضعف والی را از مقاومت با آنها ظن قوی حاصل شد مر آنحضرت را باینکه رفتن بسوی آنها واجب و متعین شد بر او از اجتهاد و ملاحظه اسباب اقدام و سفر و گمان نفرمود اینکه قوم بعضی حیله کرده و اهل حق از نصرت آنحضرت ضعیف میشوند و اتفاق میافتد از امور غریبه آنچه اتفاق افتاد زیرا که مسلم بن عقیل زمانیکه داخل کوفه گشت اکثر اهل کوفه بیعت گرفت چون عبید الله بن زیاد وارد کوفه شد شنید خبر جناب مسلم و آمدن او را در کوفه و منزل کردن او را در خانه هانی بن عروة المرادی بآن نحویکه در کتب سیر مشروح است و مریض شد شریک ابن اعور ابن زیاد بعیادت او آمد شریک با عمارة موافقت داشت با مسلم بن عقیل بر کشتن ابن زیاد وقت آمدن او بعیادت شریک و متمکن شد بر کشتن او و میسر شد مر او را و نکرد و بعد از گذشتن امر شریک چنین عذر آورد که اینجور کشتن مکر و حیله میشود و بدرستیکه خبر

۲ پیغمبر فرموده اِنَّ الْاِیمَانَ قَیدُ الْفَتْكِ بدرستیکه ایمان مانع مکر و حیله است هرگاه مسلم میکرد آنچه باو قادر بود از کشتن ابن زیاد دعوت
مینمود او را شریک در آن امر هرینه امر یزید باطل میشد و داخل میشد حضرت حسین بکوفه بلا اینکه مانعی داشته باشد و هرکس نصرت قلبی خود را اظهار
میکرد جمع میشد در دور او و آنکه در دل یاری او را داشت و ظاهرش با دشمنان او بود و بود جناب مسلم بن عقیل وقتیکه حبس کرد ابن زیاد
هانی را حمله کرد با جماعتی از اهل کوفه بسوی ابن زیاد و محاصره نمود او را در قصر خودش و بست ابن زیاد درهای قصر را از ترس و خوف حتی اینکه
بهر طرف آدم فرستاد که مایل کند مردم را به طرف او و بترساند آنها را از یاری پسر عقیل پس با او عهد و پیمان بستند و اکثر آنها از دور جناب مسلم متفرق
گشتند نماند مگر چند نفری در آنحال برگشت و واقع شد آنچه واقع شد و مقصود ما از ذکر این مطلب اینست که در ظاهر بر آنحضرت اسباب
ظفر بر دشمنان آشکار و نمایان بود و اتفاق بد امر را عکس کرد و منجر نمود باینکه با آن قلت انصار و تسلیم را پیشنهاد خود نموده در راه حق از جهت
دین مقاتله فرماید و بتحقیق بعمل آورد این تکلیف را جماعتی از یاوران تا کشته شدند پیش روی آنحضرت اما جمع مابین فعل آنحضرت و فعل
برادرش امام حسن واضح و صریح است زیرا که برادر آنسرور صلح نمود بجهة دفع فتنه و خوف بر جان اهل و شیعه خود و ملاحظه حیله حتی از اصحاب
خود لیکن این بزرگوار ظن قوی حاصل کرد از اینکه باو نامه نوشته بودند و عهد بسته بودند و ملاحظه فرمود قوت یاران حق خود را و ضعف یاران
باطل را در آنحال و میدید براه طلب حق و خروج بسوی کوفه و وقتیکه مطلب بر عکس شد و ظاهر گشت علامات حیله در آنها و بدی اتفاق
در آنحال قصد مراجعت و صلح نمود چنانچه برادرش کرده بود لکن ممنوع شد از نیل مراد و حایل شدند میان او و میان مقصود او پس حال
این دو بزرگوار متفق اند مگر اینکه تسلیم و خواهش جوع در حین ظهور اسباب خوف از آنحضرت مقبول نگشت تا اینکه بقصد قتل نفس آن
بزرگوار در آمدند و به قدر قوه در حفظ خود بذل اهتمام نمود تا اینکه باکمال قوت و کرم بسوی بهشت خدا و رضوان او منتقل گردید و این مطلب
واضح است بهرکه اندک تامل نماید تمام شد کلام سید مرتضی ره و محقق و محدث مجلسی ره چنین فرموده بعد از نقل کلام سید مرتضی ره بتحقیق
گذشت در کتاب امامت و در کتاب فتن اخبار کثیره که دلالت داشتند بر اینکه هر یکی از ائمه معصومین مامور بودند به تکالیف
مخصوصه که نوشته شده بود در کتب سماویه نازل شده بود بر پیغمبر پس آنها عمل میکردند به تکالیف خودشان و سزاوار نیست قیاس
کردن احکام متعلقه بآنها را باحکام ما و بعد از اطلاع بر احوال انبیاء سلف و اینکه کثیری از آنها مبعوث میشدند به تنهائی بمقابل هزار
هزار از کفار و سب و ناسزا می گفتند بمعبودهای آنها و دعوت میکردند آنها را به دین حق و باک نمیکردند از آنچه بآنها میرسید از ضرب
و حبس و سایر مکاره از کشته شدن و در آتش افتادن و سزاوار نیست اعتراض کردن بر ائمه دین در مثال اینمطلب با وجود اینکه بعد از
ثابت شدن عصمت آنها از ادله قطعیه و نصوص متواتره دیگر مجال اعتراض بر آنها باقی نمیماند بلکه واجبست در مقام تسلیم بودن بآنها
در هرچه از آنها صادر شده علاوه بر اینکه هرگاه تامل نمائی حق تامل تصدیق میکنی که آن بزرگوار فدا نمود نفس مقدس خود را به دین جد خود و متزلزل
نشد ارکان دولت بنی امیه مگر بعد از شهادت آنسرور و ظاهر نشد برای مردم کفر و ضلالت آنها مگر وقت فایز شدن آنحضرت بسعادت
شهادت آنسرور و ظاهر نشد برای مردم کفر و ضلالت آنها هرگاه با آنها صلح مینمود سلطنت آنها قوت میگرفت و شبهه میشد بر مردم امر آنها
و بر میگشت سیدهای دین منهدم و آثار هدایت مندرس میگشت با وجود اینکه بدرستی ظاهر شد بتواتر از اخبار سابقه که آن بزرگوار در
خوف کشته شدن از مدینه بسوی مکه پناه آورد و هم چنین از مکه در ایام بعد از آنکه ظن غالب بهم رسانیده بود که آنها اراده دارند کشتن
او را غفلةً بمرتبه که ممکن نشد بر آنحضرت را پدرم و مادرم و جانم فدای او باد اینکه تمام کند حج خود را از اینجهة محل گشته از احرام
دست برداشته خارج شد از مکه در حالتیکه خائف و ترسان بود و تنگ کرده بودند بر آنحضرت جمیع اطراف را و نگذاشته بودند
مر او را امکانی برای فرار و بتحقیق دیدیم در بعضی کتب معتبره یزید لعنه الله فرستاد عمر بن سعید بن العاص را با لشکر بسیار و سپرد
باو امر حاج را و او را امیر حاج قرار داد و باو سپرده بود که بگیرد حسین را خلوةً هرگاه ممکن نشود به گرفتن او را غفلةً به قتل آورده شهید نماید
علاوه بر این در همانسال سی نفر از شیاطین بنی امیه را با قافله حاج مخفیانه روانه کرده بود و آنها را مامور کرده بود که حضرت حسین را قتل
آورند بهر نحو که ممکن باشند زمانیکه آن بزرگوار دانست اراده آنها را از احرام حج محل شد و قرار داد از اعمره معرده و بما شاید معتبره
روایت شده وقتیکه محمد بن حنفیه مانع شد آنسرور را از خارج شدن بسوی کوفه فرمود وَاللهِ یَا اَخِی لَوْ کُنْتُ فِی جُحْرِ هَامَّةٍ
مِنْ هَوَامِّ الْاَرْضِ لَاسْتَخْرَجُونِی مِنْهُ حَتَّی یَقْتُلُونِی یعنی ای برادر قسم بخدا هرگاه پنهان میشدم در آشیانه جانوری
از جانوران زمین هر آینه بیرون میآوردند مرا از آن آشیانه و دست بر نمیداشتند از من تا اینکه می کشتند مرا بلکه ظاهر اینست
هرگاه با آنها بیعت مینمود و با مرا آنها تسلیم میشد باز از او دست بر نمیداشتند بجهة شدت عداوت آنها با آنحضرت بجهة اینکه آنها بلکه جمیع

بود و او را می گرفتند و بهر وسیله به صدد دفع او بر میآمدند و نیست جز این نیست غرضشان از بیعت گرفتن از او ذلیل نمودن او بجهة اینکه بود که می
دانستند که آنحضرت با آنها در این امر موافقت نخواهد نمود آیا نمی بینی مروان لعنه الله چگونه اشاره کرد بر والی مدینه که شهید کند آنسرور را قبل
از عرض بیعت بر او و عبید الله بن زیاد لعنه الله الی یوم المعاد میگفت بآنسرور عرض نمائید که بیاید بسوی امر ما پس از آن به بینیم چه حکم می آوریم
با چه قضاء میکند آیا نمی بینی چگونه امان آوردند بجناب مسلم بن عقیل از آن چگونه کشتند او را آیا معاویه پس ملعون با آن شدت عداوت
و کثرت بغض که با اهل بیت عصمت داشت صاحب حزم و فطانت بود و میدانست که شهید کردن اهل بیت را علانیتاً باعث اعراض
مردم میشود از او و سبب رفتن سلطنت او و خروج مردم بر او میگردد از اینجهة مدارا میکرد با آنها در ظاهر بهر نحویکه بود از اینجهة
مصالحه کرد با امام حسن و بحضرت حسین متعرض نشد و از این جهة وصیت نمود به فرزند لعین خود باینکه متعرض نشود بحضرت حسین
زیرا که میدانست متعرض شدن بآنسرور باعث زوال دولت او خواهد بود اَللّٰهُمَّ الْعَنْ کُلَّ مَنْ ظَلَمَ اَهْلَ
بَیْتِ نَبِیِّكَ وَقَتَلَهُمْ وَاَعَانَ عَلَیْهِمْ وَرَضِیَ بِمَا جَرَی عَلَیْهِمْ مِنَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ لَعْنًا وَبِیلًا وَعَذِّبْهُمْ
عَذَابًا اَلِیمًا وَاجْعَلْنَا مِنْ خِیَارِ شِیعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْصَارِهِمْ وَالطَّالِبِینَ بِثَارِهِمْ مَعَ قَائِمِهِمْ عَجَّلَ اللهُ
فَرَجَهُ تمام شد آنچه بیان فرموده است او را محقق محدث مجلسی ره مصنف گوید آنچه در اینمقام بخاطر آید اینست که
گفته شود بدرستیکه حضرت سید الشهداء روحی له الفداء مراعات میفرمود بحسب ظاهر آنچه متحسن است مراعات او نزد مردم از
تعرض و اجتناب از مقاتله و جهاد قبل از فراهم آمدن انصار و اعوان و کثرت آنها و در عالم باطن در نهایت اشتیاق به
سوی مقاتله و جهاد در راه خدا و فایز شدن بشهادت و فایز شدن بشهادت به او به هر نحویکه ممکن باشد مایل بود و آن
سرور معهذا امیدوار نبود بامکان وقوع شهادت را و از جمله اسباب و جهات بر خروج آنسرور از مدینه بمکه خبردار کردن مردم بود
به حقیقت حال طلب کردن نصرت بود از آنها زیرا که آنحضرت با اینکه عالم بود که کشته و فایز بشهادت خواهد بود
چنانکه مشهادت بسبب او فایز خواهد بود و کشته خواهد شد یاوران او و اگرچه جماعت و فرقه و لشکر کثیره باشند الا اینکه آنسرور
چون از اهل بیت عصمت و معدن رحمت بود بحدیکه سیلهای فیض رحمت از آن خانواده عصمت جاری میگشت و هیچ
مرغی بلند پرواز فکر بکنگره رفعت ایشان نمیرسید اگرچه نبی مرسل یا ملک مقرب باشد و از اینجهة خواسته که جهاد کننده در پیش
روی آنسرور و فایز شوند بمرتبه عالیه شهادت جماعت بسیار بوده باشد و اینمطلب از جمله اسرار ملحوظه بود در نظر شریف آن
سرور که فرستاد پسر عم خود مسلم بن عقیل را بسوی کوفه تا اخذ بیعت نماید از اهل کوفه اگر گوئیکه بدرستیکه آن بزرگوار چنانچه عالم بود
بمکان شهادت و زمان شهادت خود هم چنین عالم بود بعدد یاوران و مجاهدین در پیش روی خود پس چه سبب داشت که
فرستاد پسر عم خود را بکوفه برای گرفتن بیعت و طلب نصرت از اهل کوفه و هم چنین چه سبب داشت خواهش نصرت کردن آنحضرت
از کسانیکه کلام آنحضرت بآنها میرسید از اهل اسلام در مدینه و غیر آنها جواب گوئیم جهة و سر این مطلب دو امر بود اول آنها اتمام
حجت بود از آنحضرت بآنها لِیَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَیَحْیَی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ دویم اینکه اینمطلب از آنسرور
از باب ترحم و مهربانی و شفقت بود بر مسلمین زیرا که شهادت در پیش روی آنحضرت روحی له الفداء نعمتی است که مالا برار او
نعمتی نیست و درجه ایست که پائین تر است از آن جمیع درجات هرگاه بگوئی که این وجه ثانی منافات دارد با آنچه ذکر نمودی سابقاً
که آنحضرت عالم بود بعدد یاوران خود معهذا چگونه طمع میکرد به کثرت یاوران و جهاد کننده گان پیش روی خود جواب گوئیم بدرستیکه
این منافات پیش انظار جلیه دیده میشود نه در نظر دقیق زیرا که قضیه کثرت عدد انصار و قلت آنها از جمله اموریست که راه یابد
در او محو و اثبات و اگر کوئی آنچه استفاده شد از کلام سید مرتضی ره این بود که سوء اتفاق ناشی شد از ترک کردن جناب
مسلم بن عقیل قتل ابن زیاد را و این مطلب فی الجمله توبیخی است از او در حق آنجناب و هم چنین در فرمایش او اِنَّ الْاِیمَانَ
قَیدُ الْفَتْكِ جواب گوئیم حاشا ثم حاشا اینکه اشاره و نهی از سید مرتضی ره نسبت بجناب مسلم اتفاق افتد بلکه
این کلام از سید سر زده بمذاق عامه و بطریق مماشات با آنها چنانچه سابقاً اشاره کردیم و بدرستیکه مقصود جناب مسلم ره
در نقل کردن او فرمایش پیغمبر را که فرموده اِنَّ الْاِیمَانَ قَیدُ الْفَتْكِ یعنی بتحقیق ایمان مرد مانع میشود او را که غفلةً از روی مکر و حیله
بکشد اگر چه هرچند مقتول کافر باشد نه اینکه ابن زیاد لعنه الله متصف بایمان یا اسلام باشد زیرا که سیاق حدیث پیغمبر افاده نمی کند
مگر آنچه تعبیر کردیم از او و بالجمله اصل هاشمی و رگ نبوی باز نداشت جناب مسلم را از کشتن ابن زیاد کافر زندیق از روی مکر و حیله و غلافه

برانیکه کشف میکند اینمطلب از امور و اسراریکه مخفی نیست بر تأمل کننده بانیکه کشتن جناب مسلم و ابازهر مندادن آن شرّ ملیه را که
عبارت از ظهور دولت حقه و مضمحل بودن دولت باطله باشد چرا چنین نشود بدرستی آنچه برابر بود با قتل ابن زیاد در میان تعانق
افشاد و العبارت از محصور شدن ان جبینت در قصر خود و معهذا امر برگشت بآنچه معلوم شد پس هرگاه مسلم میکشت او را باز اخراد آز
راجع میکشت بکشته شدن مسلم و شهادت او و اینمطلب در صحت نزد متامل با فطانت بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه علمای اهل خلاف هرگاه
اخذ کنند طوق انصاف را و ترک نمایند ظلم را و تتبع نمایند اخبار را و تفحص کنند سیر و آثار را هر آینه بیقین میدانند آنچه ابن عباس
و ابن عمر ظن و اعتقاد کرده بودند اینکه سیّد الشهدا هرگاه بعراق رود در آنجا کشته میشود این ظن و اعتقاد انها از فرمایش پیغمبر و اخبار
آنسرور حاصل شده بوده که مکرر خبر میداد بشهادت فرزند و ریحانه خود و کشتن در زمین عراق و انیکه میکشد او را اشرار این امت و بانها
میرسد شفاعت آنحضرت و انیکه یاوران فرزندش و شهید شدگان در پیش روی او با او در اعلای درجات جنان خواهند بود پس اگر
نصیحت کننده گان از اهل کمال و ایقان میبودند هر آینه اختیار میکردند نصرت و یاری فرزند رسول خدا را و ترک میکردند نصیحت کردن
مراو را زیرا چنانکه بتصریح فرموده رسول خدا مکرر و خبر داده بشهادت آنسرور خبر دادن یقینی بانیکه اِنَّهُ يَخْرُجُ اِلَى الْعِرَاقِ وَيُقْتَلُ
وَاِنَّهُ قَدْ شَاءَ اللّٰهُ اَنْ يَرَاهُ قَتِيلًا حاصل معنی آنکه بدرستی که سفر میکند فرزند من بسوی عراق و کشته میشود در آنجا و بدرستی
خدا خواسته او را کشته به بیند و آنحضرت معلق نکرده بود بانیکه هرگاه برود کشته میشود هم چنین بتصریح فرموده بود بانیکه او است امام
مفترض الطاعة و حجت خدا بر همه اهل آسمانها و زمینها بعد از پدر و برادر بزرگوارش هرگاه بگوئی آنچه ذکر فرمود او را محقق مجلسی اعلی او
کلام وافی و تحقیق شافی است وجوابیست بر طریق حق و واقع در اینمقام باید جواب گوئیم شک نیست در اینکه بیان او در مقام
و مرتبه بلندیست از تحقیق زیرا که به تحقیق اشاره فرموده در اینمقام بوجه جمیع اخبار و آثار و میاید در جمله از مجالس آتیه بیان بعضی
از این اخبار و آثار و اضافه فرموده بعضی از اسرار مثل انیکه هرگاه شهادت آنسرور نمیبود هر آینه دین مضمحل میگشت معهذا اسرار او
بود برای انیکه اشاره نماید برای توضیح مطلب بعضی از امور دیگر مثل انیکه شهادت آنحضرت کشف میکند از سرّ اخذ کردن پروردگار
عالم عهد و میثاق از انبیاء و مرسلین و ملائکه بولایت آل محمد و لزوم مودت آنها و از سرّ افضلیت هر یک از حضرت محمد و
اولاد معصومین او از همه انبیاء و مرسلین و ملائکه من حیث المجموع و مثل انیکه بدرستیکه شهادت آنسرور قلع کرد ماده شبهات مشککین
و استبعاد متوهمین و مقالهٔ مخالفین از ضالین و مضلین که در مقام مجادله میگفتند چگونه میشود مرتکب شود جمعی از بزرگان صحابه
بقضیه سقیفه با وجود نص صریح از حضرت رسول خدا در ولایت و امامت برادر خود امیر المؤمنین علی بن ابیطالب یا انیکه انها چگونه قادر
بشوند انیکه اذیت نمایند عترت رسول خدا را و بسوزانند در خانه نبوت را در حضور جمعی از مهاجرین و انصار یا انیکه چگونه نسبت داده میشود بانها
در شب عقبه دبه ها انداختن بزیر پای شتر پیغمبر تا رم کند و غیر اینها پس وای بار وای بر مخالفین و متعصبین و ناصبین و میمردن کاش
انها تامل میکردند در ان اخبار کثیره متواتره که افاده قطع و یقین میکند و باسناد آنها از سید مرسلین روایت شده در اینباب که بدرستیکه خلفا
و ائمه از قریش است و تامل میکردند در قضیه کربلا روز عاشورا و آنچه صادر شد برآل رسول از یزید طاغی کافر زندیق و لشکر او لعنهم الله
پس اگر تامل میکردند در این اخبار هر آینه میدانستند که امامت اهل بیت عصمت و آل رسول منصوصه است در طرق آنها با اخبار کثیره
متواتره پس انکار ضروریات شرع و قطعیات دین موجب کفر است و حمل کردن آنچه در این اخبار کثیره است بغیر آل رسول کفر
است و جهل وَاسْتَيْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا یقین کرده است باین مطلب دلشان لکن انکار مینمایند از روی
لجاجت توضیح اینمطلب آنکه علمای معتبر آنها مثل بخاری و مسلم و ترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابی داود و سجستانی در صحاح سته خودشان
و مالک در موطات خود که شمرده میشود از صحاح سته و صاحب مصابیح و صاحب مشکوة و صاحب کتاب فردوس احمد حنبلی در مسند خود
و ضیاء ابن مغازلی در مناقب خود و حافظ ابو نعیم در حلیه خود و غیر آنها از حافظین اهل حدیث با سنادهای صحیحه مسلمه نزد آنها از حضرت
رسول خدا روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اِنَّ الْخُلَفَاءَ وَالْاَئِمَّةَ بَعْدَهُ اِثْنَا عَشَرَ لَا يَزَالُ الدِّيْنُ بِهِمْ
مُسْتَقِيْمًا اِلٰى اَنْ تَقُوْمَ السَّاعَةُ و در صحیح بخاری بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ
يَقُوْلُ يَكُوْنُ بَعْدِيْ اِثْنَا عَشَرَ اَمِيْرًا و باز در آن کتاب از ابن عیینه روایت کرده قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
لَا يَزَالُ اَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ اِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا و در صحیح مسلم بسند خود از جابر بن سمره روایت کرده قال
دَخَلْتُ مَعَ اَبِيْ عَلَى النَّبِيِّ فَسَمِعْتُهُ يَقُوْلُ اِنَّ هٰذَا الدِّيْنَ لَا يَنْقَضِيْ حَتّٰى يَمْضِيَ فِيْهِ اِثْنَا عَشَرَ خَلِيْفَةً

ذکر اخبار در امامت ائمه اثنا عشر از طرق عامه

و باز در همان کتاب بسند دیگر از جابر بن سمره روایت کرده قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُوْلُ لَا يَزَالُ اَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا
مَا وَلِيَهُمْ اِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا و باز در همان کتاب بسند سیم از جابر بن سمره روایت کرده يَقُوْلُ سَمِعْتُ رَسُوْلَ
اللّٰهِ يَقُوْلُ لَا يَزَالُ الْاِسْلَامُ عَزِيْزًا اِلٰى اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً و باز در همان کتاب بسند چهارمی از شعبی و او هم
از جابر بن سمره روایت کرده قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ لَا يَزَالُ الْاِسْلَامُ عَزِيْزًا اِلٰى اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً و بسند پنجم
باز از شعبی از جابر بن سمره روایت کرده قَالَ انْطَلَقْتُ اِلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُوْلُ لَا يَزَالُ هٰذَا الدِّيْنُ
عَزِيْزًا مَنِيْعًا اِلٰى اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً و باز در آن کتاب بسند ششم از عامر بن سعید ابن ابی وقاص روایت کرده قَالَ
كَتَبْتُ اِلَى ابْنِ سَمُرَةَ مَعَ غُلَامِيْ نَافِعٍ اَنْ اَخْبِرْنِيْ بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ فَكَتَبَ اِلَيَّ سَمِعْتُ
رَسُوْلَ اللّٰهِ يَوْمَ جُمُعَةٍ عَشِيَّةَ رَجْمِ الْاَسْلَمِيِّ يَقُوْلُ لَا يَزَالُ هٰذَا الدِّيْنُ قَائِمًا حَتّٰى يَقُوْمَ السَّاعَةُ
وَيَكُوْنَ عَلَيْهِمْ اِثْنَا عَشَرَ خَلِيْفَةً و در مصابیح بغوی از کتاب صحاح از جابر بن سمره روایت کرده قَالَ سَمِعْتُ
رَسُوْلَ اللّٰهِ لَا يَزَالُ الْاِسْلَامُ عَزِيْزًا اِلٰى اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ و در روایت دیگر لَا يَزَالُ
اَمْرُ النَّاسِ مَا وَلِيَهُمْ اِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ و در روایت دیگر لَا يَزَالُ الدِّيْنُ قَائِمًا حَتّٰى
تَقُوْمَ السَّاعَةُ وَيَكُوْنَ عَلَيْهِمْ اِثْنَا عَشَرَ خَلِيْفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ و وارد نموده شیخ ایشان جلال الدین سیوطی
که از متعصبین ایشان است در جامع صغیر خود در حرف همزه اِنَّ عِدَّةَ الْخُلَفَاءِ بَعْدِيْ عِدَّةُ نُقَبَاءِ مُوْسٰى و ابن
عساکر از ابن مسعود یعنی روایت نموده او را ابن عدی در کتاب کامل و ابن عساکر از ابن مسعود و صاحب مشکوة روایت کرده در باب
مناقب قریش از جابر بن سمره قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ يَقُوْلُ لَا يَزَالُ الْاِسْلَامُ عَزِيْزًا اِلٰى اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً
كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ و در روایت دیگر لَا يَزَالُ اَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ اِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ
مِنْ قُرَيْشٍ و در روایت لَا يَزَالُ الدِّيْنُ قَائِمًا حَتّٰى يَقُوْمَ السَّاعَةُ اَوْ يَكُوْنَ اِثْنَا عَشَرَ خَلِيْفَةً كُلُّهُمْ
مِنْ قُرَيْشٍ الی آخر الحدیث و مضامین این اخبار کثیره کلا مطبق و متفقند بر انیکه آنحضرت فرموده که قوام و عزت دین
و بر پا شدن شریعت او منوط و وابسته است بوجود دوازده نفر خلیفه و جانشین پیغمبر که همه انها از طایفه قریش باشند و مخفی نماند بر تو
انیکه بعلمای عامه لازم است که از روی بصیرت تدبر نمایند در این اخبار و دست از انصاف بر ندارند زیرا آنها هرگاه حمل نمایند این اخبار
کثیره را بر آنچه بنا گذاشته اند از بودن ابو بکر اول سلسله در باب خلافت و امامت ابن ابی قحافه و بعد از ان رفیق او و هم چنین بترتیب
معهود نزد آنها لازم آید انیکه یزید طاغی کافر زندیق هم ششم علماء و خلفاء و ائمه بوده باشد که نص شده بخلافت آنها از پیغمبر پس کدام
مسلمان از دل خود رضا میدهد که دشمنترین مخلوق خدا را البته که بخدا و ملائکه او و رسل او و بگوید شریرترین و کافرترین مردم منصوص
است بخلافت و امامت و متصف است باوصاف حسنه که موجود است در این اخبار بعد بدرستی انها همه با قطع نظر است
از انیکه پدر او معاویه بود مثل او در کفر و زندقه و الحاد و با قطع نظر است نیز از انیکه آنچه اختیار کرده است او را عامه در حمل این
اخبار ممکن نیست صحیح باشد بوجهی از وجوه اگر چه قطع نظر شود از آنچه ذکر کردیم سابقا چنانکه مخفی نیست بر شخص متامل با فطانت
و از انیکه واجب شد بحکم بداهت عقل طرح این حمل لازم آید حمل کردن اخبار را بآنچه گذاشته اند بر روی امامیه زیرا طرح کردن انها
از اصل یا حمل کردن انها بر محمل ثالثی غیر از این دو محمل بر فرض تصور او خلاف اجماع مرکب است یقینا و در هر حال آنچه ما ذکر کردیم از
باطل بودن مذهب انها و حقیت مذهب ما خود یکه راه میدیا بد بان و آرای و مناظره و اعتراضی از خصم اصلا اگر چه کافر لجوج هم باشد آنست
جز این نیست این دلیل از ان امور نیست که از شهادت برخواسته و اگر واقعه شهادت آنحضرت نمیبود هر آینه در حق یزید لعنة الله
هم از تعصب دست بر نمیداشتند و میگفتند او قابل خلافت است چنانکه گفتند اینمطلب را در حق معاویه لعنة الله بعد بدرستی از
اعجب عجایب غفلت و اعراض آنها است از اخبار مستفیضه در طرق انها که تعبیر شده این اخبار مذکوره بنهایت تفسیر و بیان پس ما
ذکر میکنیم در اینجا این اخبار شرح معتبره را تا بسیار باشد فایده اش در مقام پس بدانکه فخر خوارزمی بسند خود روایت کرده قَالَ
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ فَاطِمَةُ بَهْجَةُ قَلْبِيْ وَاَبْنَاؤُهَا ثَمَرَةُ فُؤَادِيْ وَبَعْلُهَا نُوْرُ بَصَرِيْ فَالْاَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِهَا
اُمَنَاءُ رَبِّيْ حَبْلٌ مَمْدُوْدٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ مَنِ اعْتَصَمَ بِهِ نَجٰى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَوٰى یعنی
حاصل مضمون آنکه رسول خدا فرموده فاطمه سرور خاطر منست و فرزندان او میوه قلب منست و زوج او نور دیده منست و ائمه از اولاد

اوامر پروردگار منند و رشته هستند کشیده میان خداوند و خلق او هر کس چنگ زده بر آن رشته نجات یافته و هر که تخلف نموده از او بضلالت افتاده و روایت کرده همین حدیث را سعد بن ابراهیم مالکی الاردبیلی در اربعین بسند خودش و در روایت حذیفة بن یمان است قال صلّى بنا رسول الله ثم اقبل بوجهه الكريم علينا فقال معاشر اصحابي اوصيكم بتقوى الله والعمل بطاعته فمن عمل بها فاز وغنم وانجح ومن تركها حلت به الندامة فالتمسوا بالتقوى السلامة من اهوال يوم القيمة كأني ادعى فاجيب واني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ومن تمسك بعترتي بعدي كان من الفائزين ومن تخلف عنهم كان من الهالكين فقلت يا رسول الله على من تخلفنا قال على من خلف موسى بن عمران قومه قلت على وصيه يوشع قال وصيي وخليفتي من بعدي علي بن ابي طالب قائد الغر البررة منصور من نصره ومخذول من خذله قلت يا رسول الله كم تكون الائمة من بعدك قال عدد نقباء بني اسرائيل تسعة من صلب الحسين اعطاهم الله تعالى علمي وفهمي خزان علم الله ومعادن وحيه قلت يا رسول الله فما لاولاد الحسن قال ان الله تبارك وتعالى جعل الامامة في عقب الحسين وذلك قوله عز وجل وجعلها كلمة باقية في عقبه ومن رواية حذيفة بن اسيد قال سمعت رسول الله يقول على منبره معاشر الناس اني فرطكم وانكم واردون على الحوض حوضا عرض ما بين بصرى وصنعاء فيه قدحان عدد النجوم واني سائلكم حين تردون علي عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الاكبر كتاب الله وعترتي واهل بيتي فانه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض معاشر الناس كأني على الحوض انظر من يرد علي منكم وسيؤخذ اناس دوني فاقول يا رب مني ومن امتي فيقال يا محمد هل شعرت بما عملوا انهم ما برحوا بعدك يرجعون على اعقابهم ثم قال اوصيكم في عترتي خيرا ثلاثا او قال في اهل بيتي فقام اليه سلمان فقال يا رسول الله الا تخبرني عن الائمة بعدك اهم من عترتك قال نعم الائمة بعدي من عترتي عدد نقباء بني اسرائيل تسعة من صلب الحسين اعطاهم الله علمي وفهمي فلا تعلموهم فانهم اعلم منكم واتبعوهم فانهم مع الحق والحق معهم ومن رواية سلمان الفارسي قال خطبنا رسول الله فقال معاشر الناس اني راحل عنقريب ومنطلق الى الغيب اوصيكم في عترتي خيرا واياكم والبدع فان كل بدعة ضلالة والضلالة واهلها في النار معاشر الناس من افتقد الشمس فليتمسك بالقمر ومن افتقد القمر فليتمسك بالفرقدين فاذا فقدتم الفرقدين فليتمسكوا بالنجوم الزاهرة اقول قولي هذا واستغفر الله لي ولكم قال فلم يزل حتى دخل بيت عايشة فدخلت اليه وقلت يا بي انت وامي يا رسول الله سمعتك تقول اذا فقدتم الشمس فتمسكوا بالقمر ما الشمس وما القمر وما الفرقدان وما النجوم الزاهرة فقال انا الشمس وعلي القمر فاذا فقدتموني فتمسكوا به بعدي واما الفرقدان فالحسن والحسين فاذا فقدتم القمر فتمسكوا بهما واما النجوم الزاهرة فهم الائمة التسعة من صلب الحسين عليهم السلام والتاسع مهديهم عجل الله فرجه حاصل مضمون روایت حذیفة بن یمان اینکه گوید نماز خواندیم با حضرت رسول خدا پس از آن روی مبارک خود را بسوی ما نموده فرمود ای گروه صحابه من وصیت میکنم شما را بتقوی خدا و عمل کردن بطاعت او هر کسیکه عمل نمود بفرموده خدا رستگار و صاحب غنیمت و نجاح گردید و هر کسیکه ترک نمود طاعت خدا را اندوه و پشیمانی باو روی داد پس التماس نمائید از خدا بسبب تقوی سلامتی را از هول و شدتهای روز قیامت بدرستیکه می بینم خود را خوانده شده بسوی خدا و اجابت نموده بدرستیکه من دو چیز سنگین در میان شما امانت میگذارم کتاب خدا و عترت خود و اهل بیت خود را مادامیکه چنگ زده اید بآنها گمراه نخواهید شد هر کسیکه چنگ زد بعد از من بعترت من از رستگاران خواهد بود و هر کسیکه از آنها تخلف نمود از هالکین خواهد بود پس عرض کردم یا رسول الله بکه می سپاری ما را فرمود بکسیکه سپرد موسی بن عمران قوم خود را عرض کردم بوصی خود یوشع فرمود وصی و خلیفه من بعد از من علی بن ابیطالب است که او است پیشوای نیکوکاران و کشنده کافران نصرت یافته کسیکه او را یاری کرده و مخذول شده کسیکه دست از یاری او برداشته عرض کردم

یا رسول الله ائمه بعد از تو چند نفر خواهند بود فرمود بعدد نقباء بنی اسرائیل که دوازده باشند نه نفر از آنها از صلب حسین خواهد بود که عطا فرموده بآنها خدا تعالی علم مرا و فهم مرا خازنان علم خدا و معادن وحی اویند عرض کردم یا رسول الله از برای اولاد امام حسن از این بهره نیست فرمود بدرستیکه خدا تعالی قرار داد امامت را در صلب حسین و همین است مفاد فرمایش خدا تعالی عزّ و جلّ که وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ و در روایت حذیفة ابن اسید است گوید شنیدم از رسول خدا که بالای منبر خود میفرمود ای گروه مردم من پیش رو شمایم و بدرستی شما در سر حوض بمن وارد خواهید شد حوضیکه قدر وسعت او از بصره تا صنعا است در او جامهائی است بعدد ستارهها و بدرستیکه من از شما خواهم پرسید وقتیکه بمن وارد شدید از آن دو امانت سنگین پس ملاحظه کنید چگونه رفتار خواهید کرد و حق مرا مراعات خواهید نمود در آنها آن امانت سنگین بزرگتر کتاب خدا است تا اینکه فرمود و عترت من که اهل بیت منند زیرا که بدرستیکه خبر داده مرا پروردگار لطیف و خبیر که این دو امانت از هم دیگر جدا نمی شوند تا در سر حوض بمن وارد شوند ای گروه مردم گویا که می بینم در سر حوض نشسته و منتظرم که کسی از شما بمن وارد شود و می بینم که نزد من طایفه از جماعتی را بگیرند عرض میکنم پروردگارا اینها از منند و از امت منند خطاب میرسد یا محمد آیا میدانستی عمل اینها را که اینها بعد از تو برگشتند بمذهب آباء گذشتگان خود پس از آن سه مرتبه فرمود وصیت میکنم شما را که بعترت من نیکی نمائید یا فرمود باهل بیت من پس سلمان از جای خود برخواست و عرض کرد یا رسول الله آیا خبر نمیدهی مرا از ائمه که بعد از تو خواهند بود آیا آنها از عترت تو میباشند فرمود آری بعد از من ائمه از عترت من خواهند بود بعدد نقباء بنی اسرائیل نه نفر آنها از صلب حسین که عطا فرموده خدا تعالی بآنها علم مرا و فهم مرا پس نباشید مقام تعلیم نمودن بآنها زیرا که آنها از شما داناترند و متابعت نمائید آنها را که بدرستیکه آنها با حق اند و حق با آنها است و در روایت سلمان فارسی است میگوید خطبه خواند ما را رسول خدا پس از آن فرمود ای گروه مردم بدرستیکه من بزودی از میان شما رحلت خواهم نمود و بعالم غیب خواهم رفت وصیت میکنم شما را در حق عترت خود به نیکی و حذر نمائید از بدعت زیرا که بدرستیکه همه بدعت ضلالت است و ضلالت و اهل ضلالت در آتش است ای گروه مردم هر که آفتاب را نیابد باید چنگ بزند بماه و هر کس که ماه را نیافت باید چنگ بزند بفرقدان و هر کسیکه فرقدان را نیافت چنگ بزند بستارههای درخشنده بعد از من میگویم سخن خود را و طلب مغفرت میکنم از خدا برای خود و شما سلمان میگوید بودم خدمت آنحضرت تا داخل شد بمنزل عایشه پس من هم داخل شدم بخدمت آنحضرت عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله از شما شنیدم که فرمودید زمانیکه نیابید آفتاب پس چنگ بزنید بماه چه چیز است مراد از آفتاب و ماه و فرقدان و ستارهگان درخشنده فرمود منم آفتاب و علی ابن ابیطالب است ماه و وقتیکه نیافتید مرا پس چنگ بزنید باو بعد از من اما فرقدان پس عبارت از حسن و حسین است زمانیکه نیافتید ماه را پس چنگ بزنید بآنها و اما ستارهها درخشنده پس عبارت از نه نفر ائمه است که از صلب حسین میباشند و نهمین آنها مهدی آنها است عجل الله فرجه و در روایت جابر بن عبد الله انصاری و زید بن ثابت و عمران بن حصین و انس بن مالک و ابی هریره و امثال اینها قریب باین مضمون وارد شده با زیادتی مثل اینکه فرموده اَلَا اِنَّ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ بَعْدِي فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِحَبْلِ اللّٰهِ وَمَنْ تَخَلّٰى مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلّٰى مِنَ اللّٰهِ تا آخر حدیث یعنی آگاه باشید هر که چنگ زد بآنها بعد از من بتحقیق چنگ زده برشته خدا و هر که از آنها دوری جست از خدا دور شد خلاصه کلام روایات کثیره که مشتمل باشد بر ائمه دوازده گانه و باسماء مبارکه آنها و ذکر اینکه اول آنها علی و آخر آنها حضرت مهدی عجل الله فرجه است که پشت سر او نماز خواهد کرد مسیح عیسی بن مریم که از رسول خدا وارد شده است نزد جمیع روات اهل خبر متواتر معنی است و حدیث جابر بن عبد الله در این خصوص مستفیض و مشهور است و همچنین غیر او از سایر احادیث پس وای بر آن کسانیکه دلهای آنها را قساوت گرفته و وای بر آنهائیکه از روی عصبیت و لجاجت بغض و عداوت اهل بیت را در دل خودشان نموده و بغض اهل بیت رحمت و عصمت را اختیار نموده اند و بالجمله بتحقیق شهادت جناب سید الشهداء روحی له الفداء اهانت بر فضل و فضیلت و منبع همه منقبت و کرامت و عنوان هر خیر و منفعت و هدایت و نجات و صدق و حقیقت است مر اهل الله و بندگان صالح خدا را و محل بروز هر سیئه و لغزشها و هر شر و شیطنت و کفر و زندقه است مر اعدای آنها و غاصبین حقوق آنها و بغض کنندگان عداوت آنها است اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ پس تا اینکه مطلع شدی به بیان عنوان اولیکه سید مرتضی فرموده بود پس بدان که عنوان دوم محدث مجلسی متعرض بیان او گشته و فرموده باب علت و سببیکه از جهت او خدا تعالی کف نفرموده قاتلان ائمه و ظالمین آنها را از ظلم و قتل و علت ابتلای آنها علیهم السلام در کتاب اکمال الدین و کتاب احتجاج و در کتاب علل شرایع از محمد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی روایت کرده میگوید بودم نزد شیخ ابوالقاسم الحسین بن روح قدس الله تعالی روحه با جماعتی که در میان آنها بود علی بن عیسی القصری پس مردی از اهل مجلس برخواست و به او عرض کرد میخواهم از تو مسئله بپرسم فرمود بپرس آنچه میخواهی گفت خبر ده مرا از حسین بن علی آیا او ولی خدا بود

۸ او و خبر ده مرا از قاتل او و دشمن خدا بود فرمود بلی آمرد عرض کرد چگونه روایت اینکه مسلط کند خدا دشمن خود را بر ولی خودش ابوالقاسم
در جواب او را گفت یاد گیر از من آنچه میگویم برای تو بدانکه خداوند عزوجل با مخلوقات خود شفاهاً مخاطبه و مکالمه نمیفرماید بلکه خداوند
عزوجل بسوی ایشان رسولی میفرستد از جنس ایشان و صنف ایشان بشر که مثل ایشان است و هرگاه از غیر صنف و صورت ایشان انبیاء
میفرستاد از ایشان نفرت میکردند و فرمایش ایشان را قبول نمیکردند و زمانیکه بمقتضای حکمت الهی از جنس ایشان انبیا فرستاد که طعام میخوردند
و در بازارها راه میرفتند باز گفتند با ایشان که شما مثل مائید از شما قبول نمیکنیم مگر آنکه معجزه بیاورید که ما عاجز باشیم از آوردن مثل آن پس تعیین
کنیم شما بید مخصوص بآنچه قدرت نداریم ما بآوردن آن پس قرار داد خداوند عزوجل برای ایشان معجزاتی که خلق عاجز بودند از آوردن آنها
پس بعضی از انبیاء بعد از ترسانیدن قوم خود و اعراض ایشان طوفان را آورد پس غرق شد جمیع آن کسانیکه طاغی و سرکش بودند و بعضی از
انبیا را آتش انداختند بر گشت آتش بر او سرد و سلامت کردید از ایشان بود کسیکه در آورد از سنگ سخت شتری و از پستان
او شیر جاری نمود و از ایشان بود کسیکه شکافته شد برای او آب دریا و منفجر شد برای او از سنگ چشمه ها و بر گشت برای او عصای خشک
اژدها کردید که می بلعید آنچه از سحر میساختند و از ایشان بود کسیکه شفا میداد نابینایان و مبتلایان بمرض برص را و زنده میکرد مرده کان را باذن
خدا تعالی و خبر میداد ایشان را بآنچه میخوردند و ذخیره میکردند در خانه خود شان و از ایشان بود کسیکه منشق شد از برای او ماه و حرف
زد با او بهایم مثل شتر و گرگ و غیر اینها و وقتیکه از انبیاء امثال این معجزات بظهور رسید و خلق تمام از آوردن مثل آن عاجز شدند
تقدیر خدائی و مقتضای حکمت و لطف حضرت باری بر بندگان خود این شد که قرار دهد انبیا را با اینهمه معجزات در یکحال غالب
و در حال دیگر مغلوب و گاهی قاهر و گاهی مقهور و هرگاه قرار میداد در همه حال غالب و قاهر و مبتلا و ممتحن نمیفرمود ایشان را اخذ می
کردند مردم ایشان را برای خود شان خدا ها و هر آینه معلوم نمیشد فضیلت صبر ایشان بر بلا و محنت و امتحان لکن قرار داد خداوند عالم حالت
ایشان را در ابتلا مثل حالت دیگران تا بوده باشند در حال محنت و بلا صبر کننده و در حال عافیت و غلبه بر اعدا شکر کننده و بوده باشند
در همه احوال شان متواضع نه متکبر متجبر و تا اینکه معلوم شود مر بندگان را اینکه برای ایشان خدائیست منزه از نقایص که خالق و مدبر
ایشان است تا عبادت نمایند و طاعت کنند پیغمبران او را و حجت خدا ثابت باشد بر هر که تجاوز نماید در حق ایشان و ادعا کنند در حق ایشان
ربوبیت را یا عناد و مخالفت و معصیت و انکار نماید بآنچه آورده او را انبیاء و رسل لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ
وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ محمد ابن ابراهیم بن اسحق گوید فردای آنروز بر گشتم به خدمت ابوالقاسم حسین بن روح و من
پیش خود میگفتم این مطلبی که دیروز بما ایشان گفت آیا از خودش بود در آنحال قبل از آنکه ابتدا به سخن نمایم او فرمود بمن یا محمد بن ابراهیم هرگاه
از آسمان بیفتم و مرغها اعضای بدن مرا بربایند یا باد به مکانهای دور متفرق سازد بدن مرا خوشتر است بمن از اینکه بگویم در دین خدا برای
خود و از جانب خود چیزی بلکه آنچه گفتم همه از اصل است و از حضرت حجت عجل الله فرجه مسموع است و در خبر محمد بن ولید است
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ قَالَ فَقَالَ
يَتُوبُ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ بِمَا أَصَابَ عَلِيّاً وَأَشْبَاهَهُ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ حاصل مضمون آنکه از
حضرت امام جعفر صادق پرسیدم از تفسیر قول خداوند عالم که فرموده آنچه که میرسد بشما از مصیبت بسبب افعالیست که از شما
سر زده راوی گوید عرض کردم بآنحضرت آن مصیبتها که بعلی و باشباه او از اهل بیت او رسیده از این قبیل است در جواب
فرمود در بستیکه حضرت رسول خدا هر روز هفتاد مرتبه بدرگاه خدای عزوجل توبه مینمود بی آنکه گناهی از او صادر شده باشد
یعنی مصیبت اولیا از باب مجازات سوء کردار نبود بلکه ایشان منزه بودند از آلوده گی به معصیت و در خبر قطان که او هم از عسکری
و او هم از جوهری و او هم از ابن عماره و او هم از پدرش و او هم از حضرت جعفر بن محمد و او هم از پدرش روایت کرده قَالَ إِنَّ أَيُّوبَ
ابْتُلِيَ سَبْعَ سِنِينَ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُذْنِبُونَ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يُذْنِبُونَ
وَلَا يَزِيغُونَ وَلَا يَرْتَكِبُونَ ذَنْباً لَا صَغِيراً وَلَا كَبِيراً وَقَالَ إِنَّ أَيُّوبَ مِنْ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ لَمْ تَنْتُنْ
لَهُ رَائِحَةٌ وَلَا قَبُحَتْ لَهُ صُورَةٌ وَلَا خَرَجَتْ مِنْهُ مِدَّةٌ مِنْ دَمٍ وَلَا قَيْحٍ وَلَا اسْتَقْذَرَهُ أَحَدٌ رَآهُ
وَلَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهَدَهُ وَلَا تَدَوَّدَ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ وَهَكَذَا يَصْنَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِجَمِيعِ
مَنْ يَبْتَلِيهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ الْمُكَرَّمِينَ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا اجْتَنَبَهُ النَّاسُ لِفَقْرِهِ وَضَعْفِهِ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِ لِجَهْلِهِمْ

بِمَا لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ تَعَالَى مِنَ التَّأْيِيدِ وَالْفَرَجِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ أَعْظَمُ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ
فَالْأَمْثَلُ وَإِنَّمَا ابْتَلَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْبَلَاءِ الْعَظِيمِ الَّذِي يَهُونُ مَعَهُ عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ لِئَلَّا يَدَّعُوا لَهُ
الرُّبُوبِيَّةَ إِذَا شَاهَدُوا مَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُوصِلَهُ إِلَيْهِ مِنْ عَظَائِمِ نِعَمِهِ تَعَالَى مَتَى شَاهَدُوا وَلِيَسْتَدِلُّوا
بِذَلِكَ عَلَى أَنَّ الثَّوَابَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى ضَرْبَيْنِ اسْتِحْقَاقٍ وَاخْتِصَاصٍ وَلِئَلَّا يَحْتَقِرُوا ضَعِيفاً
لِضَعْفِهِ وَلَا فَقِيراً لِفَقْرِهِ وَلَا مَرِيضاً لِمَرَضِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّهُ يُسْقِمُ مَنْ يَشَاءُ وَيَشْفِي مَنْ يَشَاءُ مَتَى
شَاءَ كَيْفَ شَاءَ بِأَيِّ سَبَبٍ شَاءَ وَيَجْعَلُ ذَلِكَ عِبْرَةً لِمَنْ شَاءَ وَشَقَاوَةً لِمَنْ شَاءَ وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ فِي
جَمِيعِ ذَلِكَ عَدْلٌ فِي قَضَائِهِ وَحَكِيمٌ فِي أَفْعَالِهِ لَا يَفْعَلُ بِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ وَلَا قُوَّةَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ وَ
قَالَ الصَّدُوقُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِي عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ
عَلِيّاً وَأَهْلَ بَيْتِهِ هُوَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَهُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهَارَةٍ مَعْصُومُونَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ
كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَيَسْتَغْفِرُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَخُصُّ
أَوْلِيَاءَهُ لِيَأْجُرَهُمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَفِي رِوَايَةِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ
ابْنِ رِئَابٍ عَنْ ضُرَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ وَأُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ حَوْلَهُ وَأَعْجَبُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنَنَا
وَيَجْعَلُونَنَا أَئِمَّةً وَيَصِفُونَ بِأَنَّ طَاعَتَنَا عَلَيْهِمْ مُفْتَرَضَةٌ كَطَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ يَكْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ
وَيَخْصِمُونَ أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِ قُلُوبِهِمْ فَيَنْقُصُونَ حَقَّنَا وَيَعِيبُونَ بِذَلِكَ عَلَيْنَا مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى
بُرْهَانَ حَقِّ مَعْرِفَتِنَا وَالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِنَا أَتَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَى عِبَادِهِ ثُمَّ
يُخْفِي عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامُ دِينِهِمْ فَقَالَ
لَهُ حُمْرَانُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ قِيَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
وَخُرُوجِهِمْ وَقِيَامِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَا أُصِيبُوا بِهِ مِنْ قَتْلِ الطَّوَاغِيتِ إِيَّاهُمْ وَالظَّفَرِ بِهِمْ حَتَّى قُتِلُوا وَ
غُلِبُوا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا حُمْرَانُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ عَلَيْهِمْ ذَلِكَ وَقَضَاهُ وَأَمْضَاهُ وَحَتَمَهُ
ثُمَّ أَجْرَاهُ فَبِتَقَدُّمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَبِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا وَلَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا
نَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَإِظْهَارِ الطَّوَاغِيتِ وَعَلَيْهِمْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ دَفَعَ ذَلِكَ عَنْهُمْ وَأَلَحُّوا عَلَيْهِ فِي طَلَبِ إِزَالَةِ
مُلْكِ الطَّوَاغِيتِ إِذاً لَأَجَابَهُمْ وَدَفَعَ عَنْهُمْ ثُمَّ كَانَ انْقِضَاءُ مُدَّةِ الطَّوَاغِيتِ وَذَهَابُ مُلْكِهِمْ أَسْرَعَ
مِنْ سِلْكٍ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فَتَبَدَّدَ وَمَا كَانَ الَّذِي حاصل مضمون اخبار مذکوره اینکه در بستیکه حضرت ایوب
مبتلا گشت بناخوشی هفت سال بی گناه و بدرستی انبیا گناه نمیکنند زیرا که ایشان معصوم و مطهرند نه ذنبی از ایشان صادر میشود و نه از
بر میگردند و مرتکب نمیشوند بگناهی نه صغیره و نه کبیره و فرموده که جناب ایوب با همه مبتلای او نه محاسن صورتش تغییر یافت و نه بوی بدی داشت
و خارج نشد از او در این مدت بدبو خونی و نه چرکی و نه از او نفرت میکردند نظر کننده گان و نه وحشت میکرد از او کسی از مشاهده کننده گان
او و نه کرمی در بدن او افتاد و این چنین است صنع پروردگار عزوجل بهمه انبیای مکرمین خود و نیست جز این نیست مردم خود را کناره
کشیدند از او بجهت فقر و ضعف او در ظاهر امر بجهت جهالت ایشان بشان و مرتبه او که در نزد پروردگار خود داشت از تایید و فرج و به تحقیق
فرموده پیغمبر که بزرگترین مردم از جهت بلا انبیاء است پس از آنها نیکوکاران در جه بدرجه و اینست جز این نیست مبتلا فرمود خداوند
عالم او را به بلا بزرگ آنچنانیکه در نظر همه مردم خوار می نمود تا اینکه او را پروردگار نخوانند وقتیکه مشاهده نمایند آن نعمتهای بزرگی
که اراده فرموده خدا تعالی بوی برساند و بسبب و بفهمند اینکه بدرستی ثواب از خدا تعالی بر دو قسم است یکی از راه استحقاق است
یکی از راه اختصاص تا اینکه حقیر نشمرند ضعیف را بجهت ضعف و نه فقیر را بسبب فقر او و نه مریض را بجهت مرض او و تا بدانند که خدا
تعالی است که مریض میکند هر کسیرا که بخواهد و شفا میدهد هر کسیرا که بخواهد هر وقتیکه بخواهد و بهر نحو که بخواهد و بهر سبب که بخواهد و قرار می
دهد این را عبرت بهر کسی خواهد و باعث شقاوت بهر کسیکه خواهد و خداوند عزوجل در همه این امور عادل است در قضای خود و حکیم است در افعال
خود روا ندارد به بندگان خود مگر آنچه را که اصلح است برای آنها و قوتی نیست برای آنها مگر به اراده او و در شیخ صدوق روایت کرده که خبر

داد مرا پدرم از نعد و او هم از ابی عیسی و از ابن رباب او گفته که پرسیدم از ابی عبدالله از قول خدای عزوجل وما اصابکم تا آخر آیه آیا (و از ابن محبوب)
مینی که اینخبر که بحضرت علی و اهل بیت او رسیده به سبب کردار آنها بود و حال آنکه اهل بیت عصمت و طهارت بودند در جواب فرمود
بدرستیکه حضرت رسول خدا هر شبانه روز صد مرتبه بدرگاه خداوند توبه و استغفار مینمودند بدون اینکه از او معصیتی صادر باشد
بدرستیکه خدایتعالی مخصوص کرده اولیای خود را بابتلاها و جزا دهد بآنها و در روایت احمد بن محمد و محمد بن حسین از ابن محبوب از ابن رباب
از ضریس او میگوید شنیدم از امام محمد باقر در حالتیکه میان جمعی از اصحاب خود نشسته بود میفرمود تعجب از قومی دارم
که ما را دوست میدارند و ما را ائمه خود قرار میدهند و وصف میکنند ما را باینکه طاعت ما در آنها واجب است مثل طاعت خدای
تعالی پس از آن می شکنند حجت خود را و با نفس خودشان بجهة ضعف دلهایشان مخاصمه مینمایند پس حق ما را ناقص میکنند و عیب
میگیرند بسبب قلت معرفت در حق ما کسانیکه عطا فرموده خدای تعالی بآنها حق معرفت شان ما را و تمام تسلیم ما را آیا می بینی
که بدرستیکه خدایتعالی واجب کرده باشد طاعت اولیای خود را بر بندگان خود پس از آن مخفی دارد از آنها خبرهای آسمان و زمین را
و قطع کند از آنها مواد علم را در آنچه وارد میشود بر آنها از چیزهائیکه در او است قوام دین آنها حمران بخدمت آنسرور عرض کرد قربان
تو گردم آیا می بینی آنچه که علی بن ابیطالب و حسن و حسین در دین خدا ایستاده کردند از افعال خود در قیام و خروج معهذا چه قدر با آنها
مصیبت رسید از طایفه طاغوتیان که بظلم و ستم آن بزرگواران را مغلوب و مقهور کرده آنها را بجور و جفا کشتند حضرت ابوجعفر
فرمود یا حمران همه اینها را بدرستیکه خدایتعالی مقدر فرموده بود بر آنها و از قضا و امضا و حتم او گذشته بود پس آنچه واقع شده از او بجهة
اینچیزیست که تقدم داشته پس از روی علم سالکت شده اند ما و هرگاه آنها ای حمران وقتیکه نازل شد بآنها آنچه از امر خدا بود و از غلبه طواغیت (اگر مسئلت کنند)
بر آنها از خدا سؤال میکردند دفع او را از خودشان و الحاح میکردند بدرگاه خدا در طلب زوال ملک طغیان کنندگان هر آینه البته
اجابت میفرمود دعای آنها را و دفع مینمود از آنها بلا را پس از آن بود انقضای مدت طاغیان و زوال ملک ایشان زودتر از گسسته
منظومی که پاره شود و دانه هایش متفرق گردد و اینواقعه دیگر واقع نمیشد تمام شد ترجمه حدیث هرگاه تو بگوئی بدرستیکه آنچه ذکر شد
در خبر اول یعنی خبر محمد بن ابراهیم طالقانی و العبارة لست از فرمایش حسین بن روح قدس سره که هرگاه از آسمان بیفتیم تا به فرمایش او که بهتر
است از اینکه بگوئیم در دین خدا از نزد خود چیزیرا منهدم میکند بنای آنچه معنای شما است از ذکر وجوه و بیان اسرار در هر بابی
از ابواب بعد در هر مجلسی از مجالس این کتاب زیرا که بدرستیکه شکی نیست در اینکه جمله کثیری از این وجوه و اسرار هرگاه نگوئیم
همه اش شنیده نشده از اصول ملکوتیه و حجتهای الهیه یعنی ائمه معصومین از آل طه و یس صلوات الله علیهم اجمعین جواب گوئیم
فرقیست میان حال حسین بن روح قدس سره و زمان او و میان احوال و زمان ما که در نهایت وضوح است زیرا که آنجناب بابی بود
از ابواب عصر و وکیلی خاص بود از وکلای حضرت حجت عجل الله فرجه و نایبی بود از نواب او پس سزاوار نبود مثل او اینکه فتوی
دهد مگر مثل آنچه شنیده بود از اصل اعنی حضرت حجت روحی له الفداء زیرا که بدرستیکه مقام شان او به همان نحوی بود که در واقع داشت
و بآن طرزی بود که اشاره شده بسوی او در خبر از اینکه او منکر شد و بجواب دادن از آنچه در دل محمد بن ابراهیم گذشته و در سینه اش
خلجان یافته بود چنین مقام و مرتبه مانعست از اینکه فتوی یا خبر دهد مگر بآنچه شنیده و از او اخذ نموده از حضرت حجت اعظم
از اینکه بوده باشد این اخذ بطریق خصوص یا عموم خلاصه کلام این فرق واضح میان احوال و زمان ما و میان حال و زمان او از آن
چیزهائیست که قابل انکار نیست بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچه ذکر میکنیم از از وجوه و بیان اسرار در هر باب و مجلسی هر چند که
از آن اموری نیست که شنیده شده باشد مخصوصا از ائمه معصومین مگر اینکه اینها هم از آنچیزهائیست که استنباط کرده ایم آنها را
بسبب استمداد از ارواح قدسیه آنها خصوصا بسبب استمداد از حجت عصر عجل الله فرجه و از آن اموریست که ملهم شده ایم
بتوسل جستن بسبب آنها بسوی خدایتعالی پس توفیق داده خدای تعالی در آنحال بتدبر و تفکرات مستقیمه و رجوع کردن باصول قواعد
عقلیه و نقلیه آنچنانیکه مذموم و ملوم نمیشود رجوع کننده بسوی آنها علاوه بر اینکه بدرستیکه جمله از آنها استنباط نموده ایم از عمومات کتاب
و جمله دیگر را از فحوای و مطاوی کلمات معصومین و جمله دیگری از آنها نیست مگر وجه جمع و بیان توفیق میان اخبار که متناقض
بنظر میاید هرگاه بخواهی که تعبیر میکنی بطرز مختصر پس بگو بدرستیکه آنچه ذکر میکنیم ما از از وجوه اسرار نیست از قبیل آنچه سؤال کرد
آنرا این سائل پس بفهم و غافل مشو پس مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچیزیکه بیان فرموده آنرا حسین بن روح قدس سره چنانکه احتمال دارد اینکه
سر واقعه شهادت منحصر باشد و هم چنین احتمال دارد اینکه آنسر مذکور داخل در جمله اسرار باشد یا اینکه او بوده باشد یکی از اسرار

متعدده

متعدده و واقعیه لکن جهة اختصاص بذکر او در جواب از اینجهة شده باشد که آنحضرت میدانست که شبهه سائل رفع نمیشد مگر باینجواب
یا اینکه اینجواب کفایت میکرد در زوال شبهه او یا اینکه بفهم سائل اقرب بوده از سایر وجوه و اسرار پس حق اینست اختیار احتمال
اول را دفع میکند وجوه چندیکه مخفی نیست بر شخص با فطانت پس در اینحال احتمال ثانی بهتر است بدون تفاوت مابین شقوقات او
که ذکر کردیم بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه شهادت را در اخبار چند علت بیان شده از آنها یکی این بود که در احادیثیکه در صدد بیان او
بودیم ذکر کردید و یکی وجهیست که در بعض دیگر از اخبار ذکر شده که عبارت از این باشد که حکمت شهادت برای اینست برای نجات
معصیت کاران از دوستان اهل بیت عصمت است از آتش جهنم یکی از آنها آنچه در بعض اخبار است که بدرستیکه خدایتعالی
اراده کرده که او را کشته ببیند و از جمله آنها است آنچه در روایات کثیره وارد شده که بدرستیکه درجه ایست نمیرسد باو بدرجه مگر به
فیض شهادت و غیر از این از علتهائیکه در اخبار وارد گشته و همه این اخبار ذکر میشود در اینکتاب انشاء الله تعالی و مخفی نماند بر تو
آثار و فوائد یکه مترتب است بر شهادت آنحضرت اکثر است از آنچه بشماره آید و زیادتر است از اینکه بنهایت رسد آیا نمی بینی
که او است محکم ترین ادله و واضح ترین شواهد در باب دلایل نبوت خاصه و هم چنین در اثبات حقیت مذهب امامیه چرا چنین نشود
با اینکه جماعت بسیار و طوایف بیشمار از هر دیار و امصار از شیعیان آل احمد مختار قصد میکنند زیارت المشهد المقدس انور اطهر را
و متحمل میشوند در اثنای راه انواع اذیت را از کشته شدن و غارت رفتن بدرجه که عادتا متحمل نمیتوان شد در اثنای راه از ظلوم (ظالمان)
و مقهور و ذلیل میگردند جمعی از آنها کشته میشوند در اثنای سفر و جمعی از آنها را میگیرند اموالشان و توشه و خرجی راه را از آنها میبرند
و در بیابانها مسافت و راه را بکمال عسرت با پیاده طی میکنند و میروند معهذا تاثیر نمیکند بر شنوندگان و مطلعین دیگر اینکه در شهرهای
خودشان مانده اند مگر بکمال اعتقاد و زیادت شوق و ذوق رغبت به زیارت این قبر مطهر خدا زیاده فرماید عزت و شرف
او را و با وجود استماع اینگونه مصایب وارده در راه باز زوار در سال آینده زیادتر میشود از سال گذشته پس این شوق کامل و ذوق
اتم در باب زیارت و رفتن زوار از آنچیزهائیست که اتفاق کرده اند برادر مردان و زنان و پیران و جوانان و کوچکان و بزرگان
حتی اینکه جمعی بسیاری قصد میکنند زیارت آنحضرت را از مکانهای بعیده در نهایت دوری بی آنکه مرکبی یا توشه داشته باشند
بلکه بپیاده راه رفتن و بذل آبرو به سؤال در وقت محتاج شدن بغذا بلکه جمعی از آنها بنهایت گرسنگی و بدرجه اعلای جوع قصد زیارت
آنحضرت میکنند خوشا بحالشان پس همه اینها بعد از زمان شهادت اتفاق افتاده تا این زمان (و بعد از این) هم خواهد ماند باستداد دهور دیگر
ممکن نمیشود ظالمی عنودی و کافر جحودی از منع زیارت آنحضرت چنانکه متمکن نشده کسانیکه پیش بودند از کفار بنی امیه و طاغیان
بنی عباس پس این احوال و این کثرت زوار در قبر شریف آن بزرگوار خداوند عالم زیاده فرماید شرف او را با این کثرت
گریه و زاری و آه و سوگواری که در نزد آن قبر مطهر بدرگاه حضرت باری بلند میشود از آنچیزهائیکه اخبار او در اطراف عالم منتشر گشته و
بسیر کاروانیان جهانیان را فرا گرفته و مطلع گشته بر آنها طایفهای مختلف و اصحاب جمیع ادیان منتشره پس اگر در اینصورت
کسی ادعا نماید که نرسیده آوازه اسلام و دعوت حضرت خیر الانام بگوش وی پس او کاذب و مقصر است اگر چه از شهرهای
بعیده مشرق و مغرب و شمال و جنوب از طوایف فرنگ و غیر آنها باشد زیرا که ضبط کرده همه این وقایع را سیاحان و وقایع
نگاران که اراده کرده اند اطلاع بر وقایع گذشته و آینده عالم را و عالم شدن بمذهب اهل عالم و طوایف آنها بلکه امثال این وقایع را
در روزنامجات و تاریخجات ثبت کرده اند و بزرگترین اینها از جهة وضوح در خصوص انتشار خبر در اطراف و اکناف عالم قضیه برپا
داشتن تعزیه جناب سید الشهداء روحی له الفداء و برپا داشتن مهمانخانهها و مهیا کردن مجالس عزا و محفل بکا و مصایب انجناب آل
عبا در شهر محرم الحرام در هر سنه بلکه در همه ایام زیرا که آنچه اتفاق میافتد در ایام مصیبت در اهل از گریستن و ناله کردن و فریاد کشیدن
و بر سر و رو زدن و خاک بر سر ریختن و صرف اموال و بذل چیزهای پر قیمت نمودن در مهیا کردن مجالس عزا و محافل بکا و صرف
شربت و طعام بمرتبه ایست که نمیداند حد آنرا مگر خدایتعالی و حجج اطهار او که عبارت از محمد و آل معصومین او صلوات الله علیه و علیهم
باشند و اقامه تعزیه و روضه خوانی کردن در ایام مصیبت آنسرور بر طایفه امامیه اختصاص ندارد بلکه اینرا دارند جماعت بسیاری
و طوایف بیشماری از منکرین انبیاء یا نبوت خاصه یا ولایت ائمه از طایفه هندیها و جوکیها و جماعت نصاری و مجوس و غیره
آنها بعمل میاورند و این اهتمام بجهة مشاهده کردن آنها است از قضای حوایج دنیویه آنها و حل عقده ها و مشکلات آنها و رفع بلیات و
رسیدن بمراتب عالیه و مناصب دنیویه بجهة تعزیه داری آن بزرگوار است و در اینزمان شخصی بود عظیم الشان ملقب به افتخار الدوله

ازائل

از اهل کهنو از شهرهای هند و منصب او در دولت خود مستوفی الممالک بود و در اول مشرک بود از طایفه هندیها لکن در ایام کفر بذل مینمود
در هر سال در شهر محرم اموال بسیار در اقامه تعزیه حضرت سید الشهدا و در یکی از این سالها بذل نمود دو برابر آنچه در سالهای سابق صرف میکرد
پس از آن مبتلا گردید بمرض سختی بمرتبه که نزدیک بود هلاک شود پس در آنحالت نزع و احتضار که غش کرده بود دیکدفعه شفا یافت و مزاجش
صحیح گشته رجوع نمود و بشرف اسلام فایز گشت از او سبب اسلام را سؤال کردند جواب داد که حضرت سید الشهدا آمد بالای سر من و مشغول
گشت و من بر خیز بتحقیق خدایتعالی تو را شفا داد ببرکت برپا داشتن تو عزای مرا پس از آن ایمن از خوش عاقبت در تعلیم احکام اسلام
و شناختن حلال و حرام بذل سعی و اهتمام نمود بعد از آن با همه اهل و عیال خود که بسبب او مشرف شده بودند بشرف اسلام
از هند کوچ کرده بکربلای معلا مشرف شد و آنچه از اموال نفیسه و جواهرات پر قیمت داشت باستانه مقدسه حسینیه بعنوان هدیه تقدیم نمود
در قبه منوره او بخشید و او در انزمان از جمله زهاد و عباد اهل عتبات مطهره بوده و کسال قبل بمشهد رضوی روحی لصاحبه الفداء مشرف
شده بود و در این نزدیکی مراجعت کرده بعد بدانکه در وقتیکه بعضی از کسانیکه وثوق دارم بحیرا آنها خبر داد مرا که ببعضی از شهرهای
هند سفر کرده بود و خودش از اهل اذربایجان بود میگفت دیدم روزی در ایام اقامت خود جماعت بسیاری از اهل آنشهر و غیر آنها
دویدند و سرعت مینمودند بسوی میدان بزرگی که در آنشهر بود پرسیدم از آنها از سبب این گفتند بمن که طایفه هندیها که از
مشرکین میباشند نزد آنها نعش مرده هست میخواهند که او را با آتش اندازند و بسوزانند زیرا که رسم عادت آنها در حق مرده کان همین است
من هم با کمال سرعت با آنها روانه آن میدان گشته پس دیدم که آنها مهیا کرده اند هیمه بسیاری با هیزم و خاشاک زیاد گذاشته اند مرده
در وسط آن هیزمها و آن میت دختر بزرگی بود پس از آن آتش با آن هیزمها زدند چنانکه یکطرف میدان مثل جهنم مشتعل گشت شعلهای
آتش جمیع بدن آن ضعیفه را سوزانده و خاکستر نمود مگر سینه او را که ابداً در اینها آتش تاثیر نکرده پس حضار را از مشاهده این حال تعجب
رو داد عالم آنها دوباره هیزم بسیار انداخته و مشتعل کرده و کلماتی چند خواندند تا بلکه بسوزد باز آتش در او تاثیر نکرده پس العالم الغیظ
آمده و گفت این ضعیفه صاحب معصیت بزرگ و خطیه عظیم است زیرا که نسوختن این دلیل است که در حیات خود مرتکب او گردیده
پس احوال خویشان او متغیر گردید و رویشان زرد گشته از خجالت رو بیکدیگر نگاه کردند پس جمعی از آنها بخواهران میت گفتند که تو
عالم و خبردار هستی به کردار و سیرا او کدام گناه کبیره و خطای عظیم از او صادر شده قسم یاد کرد که ندیدم از او مگر خوبی را و او زاهده بوده و بر
طریقه مذهب خود بعبادت معروف بود پس قدری تامل نموده گفت بلی بودم من با او روزی از ایام شهر محرم در مجلس مسلمانها که برای
تعزیه حسین و ذکر مصایب آنحضرت منعقد شده بود و یکی از آنها روضه میخواند و حضار مجلس از مرد و زن بر سر و سینه میزدند پس
از مشاهده آنها مبارک داده من و خواهرم مثل آنها بسینه خود زدیم در انحال عالم آنها گفت این همان جرمی است که باعث گشته
سینه او را آتش نسوزانده بعد بدان ای برادر که خبر داد مرا علامه علمای عامه که او سنی بود از جانب دولت روس گفت بودم با جمعی
از بزرگان اهل سنت و متعصبین ایشان نشسته بودیم در جائی که پیش روی ما عزا با و مسافرین بسیار عبور میکردند در انحال مردی از اهل عجم
آمد که چندان آشنا بشان و نمیشد بجهت اینکه عوام و پریشانحال و غیر معروف بود پس جماعتی از حضار شروع کردند بطعن وادا
او و استهزا کردن بر او و گفتند بما ای اعجمها و ایعجمها این چه کاریست که مثل دیوانهها و بچهها در شهر محرم در هر سال بسر و سینه میزنند
و خاک بر سر میریزید و داد و فریاد میکنید و صدا بلند کرده واحسیناه واحسیناه میگوئید آنمرد گفت نمیدانید سبب ستم
این گفتند نه گفت این ناله و نوحه از چیزهائیست که بر ما واجب است اگر چنانچه بزرگ نامم این او هدت دیده از این مطلب بکذرد
هر آینه شما خواهید گفت که یزید ملعون نور دیده و ریحانه رسول خدا را شهید نکرده و دختران رسول خدا و عترت مصطفی را اسیر نکرده
بلکه انقضیه عاشورا در کربلا اصلی ندارد آنها گفتند چه ظهور میشود که اینواقعه را انکار نمایم آنمرد عجمی گفت بدرستیکه بتجربه کردم
شما را و مشاهده کردیم مکرر از شما امثال این را آنها گفتند بیان کن بما آنمرد گفت بدرستیکه حضرت رسول خدا اقرار داد پسر عم خود و وصی خود
امیر المؤمنین و سید الوصیین علی ابن ابیطالب را امام و خلیفه بسبب امر و حکم مؤکد که از جانب خدا با آن مامور بود و اینواقعه
بعد از ادای حجت الوداع در مکانی اتفاق افتاد که مسمی بود بخم در محضر هفتاد هزار مرد از حجاج که در آن سنه مشرف شده بودند
و وقوع این امر بطرق کثیره و اخبار متظافره که از حد شماره خارج است و همه اش در کتابهای شما مسطور است بشمار رسیده و وقتیکه دیدید
ما را که از خوف و تقیه که از شما داشتیم ترک کردیم در روز غدیر که او از بزرگترین عیدها است نزد خدا تعالی لوازم عید آنچنانکه در سایر
عیدها به عمل میاوردیم از اینجهت شما جسارت کردید جاده ظلم او مخالفت نمودید امر خدا و رسول خدا را و انکار کردید از اصل واقعه غدیر را

اسلام آوردن هندی

مباحثه عوام شیعه با علمای عامه

از اینجهة تجدید میکنیم در هر سال اقامه تعزیه و ذکر مصایب سید الشهدا و نوحه و ناله و گریه بر آنحضرت را و لعن بر قاتلین آنحضرت و رونام بردن
هر یک از آنها را شعار خود نمودیم تا طمع ننمائید در انکار این امر بدیهی و آشکار آنچنانکه رسیده وضوح آن باینمرتبه میگویند وقتیکه شنیدند
کلمات او را لرزه بر اندام آنها افتاد و حالتشان تغییر یافته و رویشان زرد گردیده و سرهای خود را از خجالت بزیر انداخته مثل
خر در گل فرو رفتند پس از آن گفت قسم بخدا که این نوع کلام در باب این مرد از الطاف خدایتعالی و الهامات وی بوده که به
مقتضای مقام از او ظاهر شد زیرا که او مردی بود از عوام الناس بیخبر از اصطلاحات علما و کیفیت معارضه و مباحثه با اینها تمام
شد و مخفی نماند بر تو اگر چنانچه بیان کنیم امثال اینگونه قصص و نظایر این امور را بایست در ضمن مجلدات بزرگ انجام یابد و بالجمله
بدرستیکه فواید شهادت آنحضرت و آثار مترتبه بر او بالاتر از حد و شماره و استقصاست و اشاره میکنیم ببعضی از آنها در تضاعیف
کلمات خود زمان در مباحث آتیه بعد میگوئیم که بدرستی سر شهادت و علت وی یا آن امور بود که در اخبار سابقه با آنها اشاره شد
اعم از اینکه بوده باشد این امور هر یک از آنها سر و علت بر نحو استقلال یا به نحو انضمام و اجتماع یا اینکه آنها از اسرار واقعیه
و علل نفس الامریه نباشند بلکه آنها از قبیل علت علت باشند یا اینکه آنها چیزهای هستند که کاشفند از علت یا اینکه بعض آنها از قبیل
قسم اول هستند و ممکن است اینکه گفته شود که سرها بر دو قسم است یکی سری بمعنی اخص و یکی بمعنی اعم در اینحال ممکن است که اطلاق شود
سر بمعنی اعم بر فواید آثاریکه مترتب است بر واقعه شهادت پس اخذ کن اطراف کلام را و غفلت مکن اگر کسی گوید بدرستیکه
قضیه کربلا از چیزهائیست که فایده دارد در مراحل خلا فراد بارهٔ مقامات و فی الجمله راه خلاصی است از تنکی نفس بیان این مطلب اینکه
اکثر بزرگان ائمه و محدثین آنها روایت کرده اند اینکه رسول خدا فرموده یا ایها الناس انکم محشورون الی الله تعالی
حفاة عراة کما بدانا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین الا ان اول الخلایق یکسی ابراهیم الا
انه یجاء او سیجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی او اصیحابی فیقال لی
انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی
کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید فیقال لی انهم لا یزالون مرتدین علی اعقابهم منذ
فارقتهم حاصل مضمون انکه ایها الناس بدرستیکه محشور خواهید شد بسوی خدایتعالی عریان و پا برهنه چنانکه فرموده ایجاد کردیم در اول
خلقت همان نحو دوباره عود خواهیم داد و وعده ایست که بر خود لازم فرموده ایم بدرستیکه بعمل خواهیم آورد آگاه باشید اول از خلایق که لباس
خواهد پوشید حضرت ابراهیم است الا اینکه میاورند مردانی از امت من در روز بطرف چپ کشند آنها را پس عرض میکنیم پروردگارا اینها اصحاب
منند گفته میشود در جواب تو نمیدانی که چه عمل از اینها بعد از تو صادر شده در انحال عرض میکنیم گفته بنده صالح جناب عیسی بودم من
بر آنها شاهد همادامیکه در میان آنها بودم و وقتیکه خواندی مرا بسوی خود تو خود ذات تو بودی حافظ آنها و توئی بر همه چیز شاهد و خبردار
پس گفته میشود بمن بدرستیکه آنها برگشتند بسوی دینهای پدران خود وقتیکه تو از آنها جدا گشتی پس این خبر است که متفق علیه عامه و در
صحیح بخاری در او وارد است و در حدیث طبری انهم از سعد بن مسیب که آنحضرت فرمود وارد میشود بر من مردانی از امت من در سر حوض
و مسلم در صحیح ابن الصحیح و در مسند ابن حنبل و ابن ماجه و ابو داود ... (interlinear, illegible)
پس ممنوع میشوند از خوردن آن پس عرض میکنم پروردگارا اینها از صحابه منند خطاب آید که خبر داری نیستی با نچه بعد از تو از اینها سر زده
بدرستیکه آنها برگشتند بدین اسلاف خود شان بنحو قهقرا و روایت کرده ابن اثیر در شرح همین حدیث با تغیر عبارت فیقال انهم کانوا
یمشون بعدک القهقری طبری گفته معنای او مرتد شدن و از دین برگشتن است و وقتیکه مطلع شدی از مضمون این اخبار بدانکه
بدرستیکه حصول تنکی نفس مر عامه و اهل سنت را بعد از ورود این اخبار از چیزهائیست که شکی در او نیست زیرا که بدرستیکه
مصب و مورد این اخبار نیست مگر اینکه در شان اولی و تابعین او و کسانیکه راضی بخلافت او شده اند بوده باشد پس راه خلاصی
از برای آنها و خارج شدن از تنکی نفس ممکن میشود برای آنها بجز حمل نمایند آنچه در این اخبار وارد شده بر یزید لعین و تابعین او و در جواب گوئیم
هر گاه بخواهی بیانی واضحتر در اینمقام پس بدانکه بدرستیکه این اخبار مثل آن اخباریست که بر روی او اشاره میکنیم بسوی آنها بمعنی بدرستی
معصوم از آنچه واقع شده در این دو سلسله جماعت مخصوصی هستند و بعبارت اوضح اینکه آن اخباریکه بسوی آنها اشاره میکنیم بمنزله بیان
و تفسیر است مر این اخبار مذکوره را پس از جمله این اخبار است که در صحیح بخاری از ابی هریره روایت کرده که او گفته قال رسول
الله انکم ستحرصون علی الامارة وستکون ندامة یوم القیمة حاصل معنی انکه حضرت رسول خدا فرموده بدرستی
زود است که حریص میشوید برای امیری و سلطنت و بزودی ندامت از آن خواهید دید روز قیامت و در روایت مسلم است که صاحب مشکوة

ذکر نموده مدرستیکه پیغمبر فرموده یَکُونُ بَعْدِی أَئِمَّةٌ لَا یَهْتَدُونَ بِهُدَایَ وَلَا یَسْتَنُّونَ بِسُنَّتِی وَسَیَقُومُ فِیهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّیَاطِینِ فِی جُثْمَانِ إِنْسٍ قَالَ حُذَیْفَةُ قُلْتُ کَیْفَ أَصْنَعُ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَدْرَکْتُ ذَلِکَ قَالَ تَسْمَعُ وَتُطِیعُ وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُکَ وَأُخِذَ مَالُکَ فَاسْمَعْ وَأَطِعْ حاصل معنی آنکه پیغمبر فرمود که بعد از من ائمه خواهند بود که بهدایت من هدایت یافته نخواهند شد و بسنت من اخذ نخواهند کرد و بروی کار خواهند آمد در میان ایشان دلهای شیاطین است در بدن انسانی حذیفه گوید عرض کردم چکنم یا رسول الله هرگاه آن زمان را درک کردم فرمود گوش میدهی و اطاعت میکنی و اگر به پشت سرت بزنند و مالت گرفته شود پس گوش ده و اطاعت کن و از اخبار یکه اتفاق دارند بزرگان علما و محدثین آنها و روایت کرده او را محیی سنت بغوی در کتاب مصابیح در باب امارت و قضا از کتاب حدود که مدرستیکه آن بزرگوار به کعب بن عجره فرمود أُعِیذُکَ بِاللَّهِ مِنْ إِمَارَةِ السُّفَهَاءِ پناه میبرم ترا بخدا از امارت و سلطنت سفها عرض کرد وَمَا ذَاکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ کیانند آنها فرمود أُمَرَاءُ سَیَکُونُونَ مِنْ بَعْدِی مَنْ دَخَلَ عَلَیْهِمْ فَصَدَّقَهُمْ بِکَذِبِهِمْ وَأَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَیْسُوا مِنِّی وَلَسْتُ مِنْهُمْ وَلَنْ یَرِدُوا عَلَیَّ حَوْضِی وَمَنْ لَمْ یَدْخُلْ عَلَیْهِمْ وَلَمْ یُصَدِّقْهُمْ بِکَذِبِهِمْ وَلَمْ یُعِنْهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَأُولَئِکَ مِنِّی وَأَنَا مِنْهُمْ وَأُولَئِکَ یَرِدُونَ عَلَیَّ الْحَوْضَ حاصل معنی آنکه آنها امرا چندند که بعد از من امیر میشوند هر کرد اخل شود به مجلس آنها و دروغهای آنها را تصدیق نماید و بظلم آنها اعانت کند پس نیستند از من و نیستم من از آنها و وارد نمیشوند بر من در سر حوض من و از ایشان نیستند واردین در سر حوض من و از آنکه در بعضی سنن هست که حضرت رسول الله فرموده کَیْفَ أَنْتُمْ وَأَئِمَّةٌ مِنْ بَعْدِی یَسْتَأْثِرُونَ بِهَذَا الْفَیْءِ قَالَ أَمَا وَالَّذِی بَعَثَکَ أَضَعُ سَیْفِی عَلَى عَاتِقِی ثُمَّ أَضْرِبُ بِهِ حَتَّى أَلْقَاکَ قَالَ أَوَلَا أَدُلُّکَ عَلَى خَیْرٍ مِنْ ذَلِکَ تَصْبِرُ حَتَّى تَلْقَانِی یعنی چگونه میشود حالت شما با ائمه که بعد از من ظاهر میشوند و مقدم میدارند خود شانرا به این غنیمت و بیت المال ابوذر گفت قسم بآن کسیکه ترا مبعوث فرموده میگذارم شمشیر خود را بر دوش خود پس جهاد میکنم با آنها تا بملاقات تو نایل شوم فرمود آیا دلالت بکنم ترا به بهتر از این و آن صبر کردن است تا اینکه بمن ملاقات کنی و این روایت را صاحب مشکوة هم بمثل این عبارت نقل نموده و همچنین ابن ماجه و النسائی و غیر آنها از آنجائیکه فهمیدی این اخبار را پس بدانکه مخفی نمیماند بشخص با بصیرت در اخبار و با خبر در تتبع آثار و اینکه ابا ذر در خلافت عثمان وفات یافت بعد از آنکه نفی کرد او را عثمان لعنه الله از مدینه طیبه دو باره بربذه و بتحقیق خبر داده بود رسولخدا وقوع این کیفیت را با و کعب ابن عجره هم وفات یافته بود قبل از وفات ابا ذر پس در هر صورت این دو نفر ملاقات نکردند بعد از رسولخدا مگر خلفاء ثلثه را آنچنانکه بر من خلافت را پوشیدند قبل از امیر المؤمنین و بتحقیق در حق او ظلم کردند و ارث او را غصب کردند و درک نکرده بودند نزدیک آمدن نفر زمان آنها را پس آنها لا محاله بایست از امراء ضلال و سفهاء باشند آنچنانیکه خبر داده شده از حالت آنها در این اخبار و بالجمله مدرستیکه قدر مشترک که استفاده میشود از این دو سلسله اخبار اینست که این امراء اعداء سر ضلال داخل میشوند در ضلالت بعد از رحلت حضرت رسولخدا بلا فاصله زیرا که حرف من افاده میکند اینکه کلمه من ابتدائیه است نه تبعیضیه پس آنچه دلالت میکند برا بمعنی در اخبار سلسله اولی هم مذکور است مثل قول پیغمبر منذ فارقتهم یعنی مرتد شدن آنها از زمان رحلت تو خواهد بود پس واضح شد از همه اینها که ارتداد و برگشتن بمذهب اسلاف در هر دو سلسله از اخبار نیست جز این نیست از جهة لغزش کردن آنها است از ولایت امیر المؤمنین و متابعت کردن آنها است بکسیکه ظلم کرده در حق آن بزرگوار و حق او را غصب نموده پس از گفته ما واضح شد که از برای علمای اهل خلاف چاره و راه خلاصی نیست از برای آنها از این گلوگیری و تنگی نفس که حاصل میشود از مشاهده این دو سلسله از اخبار زیرا که مدرستیکه یزید لعنه الله تعالی اگر چه در کفر و طغیان بدترین کفار و دشمن ترین خلق خدا بود نزد ما و ولی روی کار آمد اینکه درک کرده بود زمان پیغمبر را تا شامل شود بجال او کلمه اصحابی یا اصحابیکه واقع شده در فرمایش حضرت رسولخدا در ضمن سلسله اولی از اخبار با اینکه ظلم و ستم کردن او بر آل الله و اهل بیت رسول الله نیست جز این نیست بعد از مدت مدیده که از وفات آن حضرت گذشته بود اتفاق افتاد زیرا که عمر یزید لعین میان سی و چهل بود بعد مدرستیکه سلطنت یزید و پدرش لعنه الله و همه امرای بنی امیه و تابعین آنها ستینه بود در از سیئات اول و دوم و سیّمی لعنهم الله جمیعاً تمت بعون الله در او بیان میشود جمله از امور بدانکه مدرستیکه اخبار یکه ذکر شد در عنوان دوم اعنی آن اخبار یکه از کتاب بحار الانوار نقل کردیم آنها را وجوه و اسرار بود در ابتلای انبیاء و اولیاء با نواع محنتها و بلاها از کشته شدن و اسیر گشتن و بمرضهای سخت مبتلا شدن و نحو

اینها اشاره کردیم پس از جمله این وجوه یکی آنکه خداوند عالم آنها را مبتلا مینماید اینکه مردم بعد از مشاهده معجزات عظیمه و کرامات و خوارق عادات کثیره اخذ کنند آنها را ارباب واقتدا نمایند بآنها و از آنهاست اینکه بشناسند مردم نیز آنچه عطا فرموده بآنها خدا یتعالی در این دنیا از درجه نبوت و رسالت یا درجه خلافت و امامت و در آخرت از درجات عظیمه و مثوبات جسیمه نیست جز این نیست که اینها عطائی است از حضرت پروردگار در حق آنها بطریق استحقاق و از آنها اینکه واجب بر مردم اقتدا و پیروی بآنها زیرا که آنها بودند در جمیع حالات خودشان متواضع و خاشع و شکر و حمد کننده مر خدا یتعالی را و راضی بودند بقضا و قدر خدا و صبر کننده بودند بر بلاها آنکه اصرار و الحاح نمایند هرگاه خدا برای ایشان بلا بلکه بود حالت آنها آنکه می خواستند مگر چیزی را که خواسته بود او را خدا یتعالی و جزع و فزع میکرد وقت نزول بلا بلکه بودند شاد و فرحناک وقت نزول بلا و بودند اقبال کننده بسوی بلا مثل اقبال کردن مرد جوان بسوی عروس خود در شب زفاف و قتیکه شناختی این را پس بدانکه آنچه از این اخبار شریفه استفاد کردید این بود آنچیزیکه ذکر شد از امور موجوده در انبیاء و اولیاء و امور مشترکه میان آنهاست مقصود بیان شرکت آنهاست در این امور نه بیان قدر و کیفیت آنهاست نیز زیرا که تفاوت و تفاضل در همه اینها از آنچیزهائیست که ممکن نیست انکار او بلکه محقق بودن تفاوت از امور قطعی است بلکه از قسم ضروریات قطعیات است پس چنانکه آنچه عطا فرموده بهمه انبیاء و مرسلین و اوصیای آنها از علوم و معجزات و سایر فضایل هرگاه ملاحظه بنسبت شود با آنچه عطا فرموده او را خدا یتعالی بحضرت محمد و اهل بیت طاهرین او نخواهد بود مگر بنسبت قطره بدریاها و بنسبت ذره با فتاب منیر پس همچنین است حال و فرق ما بین مصایب جمیع انبیاء و مرسلین و اوصیای آنها و میان مصایب سادات آنها که عبارت از محمد و اهل بیت معصومین او باشند زیرا که همه مصایب جمیع انبیاء و اوصیاء و ابتلاءات آنها بنسبت به مصایب حضرت محمد و آل اطهار او نیست مگر قطره ایست به بحر محیط و بنسبت سنگینی کوه که تر ذره ایست به سنگینی آسمانها و زمینها و بالجمله مدرستیکه آل الله و اهل رحمت و عصمت از حضرت محمد و اهل بیت معصومین او سلام الله علیهم هر چند هر فردی از افراد آنها مبتلا گشته به مصیبتهائیکه اگر بر روزها ریزند گردد تیره چون شبها و اگر بر کوههای بلند زنند هر آینه از هم پاشیده میشود و اگر بدریاها ریزند هر آینه تلاطم کرده دنیا را غرق خواهد کرد الا اینکه آنها باز با این مصیبتها هم مبتلا شدند به مصایب نور دیده عالمیان و میوه دل و عزیز خودشان که عبارت باشد از مصایب سید الشهداء ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء و آن مصایبیکه صبر کرده حضرت محمد و اولاد معصومین او در آنها کشف میکند از اینکه آنچه عطا فرموده خدا یتعالی بآنها از فضایل و درجات مذکوره همه آنها از روی استحقاق آنها بوده با اینها پس عطاهای خدا یتعالی با ابتلاآت آنها و مقام صبر ایشان در وقت ملاحظه مثل دو کفه میزان و دو شیئی برابر و متساوی خواهد بود پس زمانیکه شناختی این را پس بدان که در اخبار این عنوان که عنوان دوم است اشارات است بمطالب چند غیر از آنهائیکه ذکر شد مثل اینکه این اخبار بعد از تأمل در آنها افاده میکند که حکم آیه ما اصابکم من مصیبة تا آخر که از مضمون آن سؤال شده بود جاری نمیشود در معادن رحمت و اهل بیت عصمت و بعبارت دیگر مراد از مصیبتی که در این آیه ذکر شده آن مصیبتی است که ناخوش و مکروه داشته باشد ورود و نزول آنرا شخص مصیبت زده پس شک نیست در اینکه بلاها و مصیبتهائیکه وارد است بر اهل بیت عصمت و معدن رحمت از این قبیل نبوده زیرا که آنها نمیخواهند مگر چیزی را که خواسته است آنرا خدا یتعالی و ناخوش نمیدارند یقیناً آنچیزی را که خدا یتعالی مقدر و مضا فرموده پس اگر بخواهی بطریق اوضح بیان کنی پس بگو آنچه در این آیه است نیست مراد از او آن مصیبتی که وارد شده در قول خدا یتعالی که الَّذِینَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ و نه مراد از او آن بلائیست که در فرمایش حضرت رسولخدا ذکر شده که عبارت از الْبَلَاءُ لِلْأَنْبِیَاءِ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ و بعبارت انفع مدرستیکه مصیبت غیر اهل عصمت یکی از این دو قسم است اول مصیبتی است که در آیه مذکوره ذکر کرده و غیر از بلائیست که در آنخبر ذکر شد بلکه مصیبت و بلائیست که بسبب و ناشی از معصیت و سوء کردار اگر چه باشیم از جمله الطافیت معتبره در شان مؤمنین یا شیعیان از آنها و قسمی دیگر مصیبت و بلائی که در آیه الَّذِینَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ و در خبر الْبَلَاءُ لِلْأَنْبِیَاءِ مذکور است و اما مصیبت اهل عصمت و الرحمت نمیشود مگر از قسم اخیر بعد مخفی نماند بر تو که مدرستیکه این اخبار چنانکه افاده کرد امریرا که سابقاً بآن اشاره شد هم چنین افاده میکند بعض آنها اینکه جاهلان شیعیان کسانی هستند که حق ائمه طاهرین را در باب مناقب و فضایل آنها رعایت نکرده کم و کوتاه مینمایند مثلاً وقتیکه بآنها گفته میشود در شب قدر ملائکه و روح نازل میشود در ایام عصر عجل الله فرجه مبادرت مینمایند در انکار این مطلب و میگویند چگونه جایز میشود این با اینکه بعد از وفات حضرت رسول وحی منقطع شده پس این جاهلان انکار میکنند در حقیقت ضروریات مذهب را پس اینها با اینکه در اعلا درجه جهل

مرکب اند معهذا مداخله در مسائل عقلیه کرده وادعا میکنند ملازمه را عقلاً میان نزول ملائکه و محقق شدن وحی و بالجمله بدرستی
نظایر اینمطلب از سوالها جاهلین و شبهات آنها در غایت کثرت است پس آنها در بسیاری از اوقات اذیت مینمایند بطایفه علما
انچنانیکه کاملند در ولایت ائمه و عارفین اند بحق آنها چنانکه بیان فرموده آنرا حضرت باقر در انخبر یکه گذشت که انخبر ضرر پس بود
بغزایش خود و یعیبون بذلک علینا الی آخره و بزودی انشاء الله میاید در بعضی مجالس تحقیق اینکه انقطاع وحی و ختم
نبوت منبوت حضرت خاتم انبیاء منافات با نزول ملائکه بانیه ندارد

مقدمه دویم در فضیلت گریه واندوه بر مصایب آل محمد ولاسیما بر مصایب خامس اهل کساء جناب سید الشهداء روحی له الفداء

بدانکه بدرستی اخباریکه وارد است در فضیلت گریه واندوه در مصایب
آنها و اینکه افضل عبادات و از منجیات اعمال است در کثرت بمرتبه اعلاست هرگاه بگوئیم که آنها بالاتر از حد احصاست
پس ساقط میکنیم سندهای آنها را و اکتفا میکنیم در هر خبر بذکر یکنفر یا دو نفر از رواة زیرا که اخباریکه در کثرت بدرجه تطافر رسیده
دیگر بذکر اسناد محتاج نخواهد بود علاوه بر این اخبار این باب همه اش از کتب معتبره روایت شده انچنانیکه اخبار آنها نزد متقدمین جمیع
کثیری از متاخرین صحیح شمرده میشود بلکه نزد همه علماء معتبر نامیده میشود اگر چه طایفه از این اخبار از قسم صحاح و طایفه از آنها از قبیل
موثقات و قسم سیم از نوع حسان باصطلاح اهل رجال خواهد بود اینها همه با قطع نظر است از اینکه لزوم اعتقاد بمضمون این اخبار یعنی
بقدر مشترک مابین اینها از اجماعیات است نزد اهل حق و ضروریات مذهب است میان آنها و الا آنرو صحیح تر خواهد بود پس بیان
میکنیم اخبار را در محاسن برقی بسند خود از ابن یسار از حضرت صادق روایت کرده **قَالَ مَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ** حاصل معنی انکه فرموده هر کسیکه
نزد او از مصیبت ما ذکری شود و بیرون آید اشک از چشمان او اگر چه بقدر پر پشه باشد ببخشد خداوند عالم گناهان او را اگر چه
بوده باشد مانند کف دریا. و در قرب الاسناد از بکر بن محمد از حضرت صادق روایت نموده **قَالَ لِلْفُضَيْلِ تَجْلِسُونَ وَتَحَدَّثُونَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ اِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ اُحِبُّهَا فَاَحْيُوا اَمْرَنَا فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ اَحْيَا اَمْرَنَا يَا فُضَيْلُ مَنْ ذَكَرَنَا اَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ الخ** حاصل معنی انکه بفضیل فرموده آیا می نشینید و از مصیبت و فضایل ما حدیث میکنید گفتم
بلی پس فرمود بدرستی این مجالس را من دوست میدارم پس احیا نمائید امر ما را و خدا رحمت کند کسی را که احیاء امر ما نماید ای فضیل هر که
ما را ذکر کند یا در نزد او ذکر شویم بعد از آن بیان فرمود مثل حدیث گذشته را و روایت کرده شیخ صدوق مثل انخبر را در کتاب
ثواب الاعمال و در خبر صحیح از محمد بن مسلم از حضرت باقر روایت کرده **قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يَقُولُ اَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ يَقُولُ اَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا غُرَفًا يَسْكُنُهَا اَحْقَابًا وَاَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْاَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَاَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ اَذًى فِينَا فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ مِنْ مَضَاضَةِ مَا اُوذِيَ فِينَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْاَذَى وَاَمَّنَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنْ سَخَطِهِ** حاصل
معنی انکه آنحضرت فرموده که علی بن الحسین میفرمود هر مؤمنی که چشمهای او در شهادت حضرت حسین گریان شود بحدیکه اشک بر رو
جاری شود مهیا میکند خداوند برای او بجهت آن اشک چشم غرفهائی که سالهای بیشمار در آنها ساکن شود و هر مؤمنی که بگرید چشمهای او بحدیکه
اشک برخسار جاری شود بجهة المصائب و اذیتی که از دشمنان ما در این دنیا با وارد شده خداوند عالم قرار میدهد برای او در درجه
صادقین مکانی و هر مؤمنی که با او اذیتی رسد در راه ما و جاری باشد اشک از چشمهای او تا برخسارش جاری شود بر میگرداند خدا از روی
او اذیت و آتش را در روز قیامت از سخط خود او را ایمن گرداند و همین حدیث را علی بن ابراهیم در تفسیرش از پدر خود روایت
کرده و ایضاً از حسن بن محبوب و هم چنین حدیث قبل را نیز روایت کرده از پدر خود و ایضاً از بکر بن محمد و ابن قولویه هم در مزار
روایت کرده از حسن بن محبوب و در بعضی از کتب اخبار از حسن بن فضال روایت کرده اند میگوید **قَالَ الرِّضَا مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابَنَا فَبَكَى وَاَبْكَى لَمْ تَبْكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُونُ وَمَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيَى فِيهِ اَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ** حاصل معنی انکه حضرت رضا فرموده هر کسیکه بخاطر آورد مصیبت ما را و گریه نماید و بگریاند گریان نشود
چشم او در روزیکه چشمها گریان خواهد بود و هر که بنشیند در مجلسیکه در آن احیای امر ما شود نمی میرد قلب او در روزیکه مرده میشود

دران روز قلبها و در خبر ابان بن شبیب که از حضرت رضا روایت کرده در حدیثی که آنرو زیارت فرموده **یَا ابْنَ شَبِيبٍ اِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَابْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَاِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ وَقُتِلَ مَعَهُ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْاَرْضِ شَبِيهُونَ وَلَقَدْ بَكَتِ السَّمٰوَاتُ السَّبْعُ وَالْاَرَضُونَ السَّبْعُ لِقَتْلِهِ اِلٰى اَنْ قَالَ يَا ابْنَ شَبِيبٍ اِنْ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ حَتّٰى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلٰى خَدَّيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتَهُ صَغِيرًا كَانَ اَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ اَوْ كَثِيرًا يَا ابْنَ شَبِيبٍ اِنْ سَرَّكَ اَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزُرِ الْحُسَيْنَ يَا ابْنَ شَبِيبٍ اِنْ سَرَّكَ اَنْ تَسْكُنَ الْغُرَفَ الْمَبْنِيَّةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ فَالْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ يَا ابْنَ شَبِيبٍ اِنْ سَرَّكَ اَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ فَقُلْ مَتٰى ذَكَرْتَهُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا يَا ابْنَ شَبِيبٍ اِنْ سَرَّكَ اَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلٰى مِنَ الْجِنَانِ فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا وَافْرَحْ لِفَرَحِنَا وَعَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا فَلَوْ اَنَّ رَجُلًا اَحَبَّ حَجَرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ** و حاصل معنی انکه میفرماید ای پسر شبیب هرگاه بوده باشی گریه
کننده بچیزی پس گریه کن بحضرت حسین بن علی زیرا که او را ذبح نمودند چنانکه ذبح میکنند قوچ گوسفند را و کشته شد با او از اهل بیت او
هیجده نفر مردی که نبود نظیر آنها در روی زمین از برای آنها شبیهی و مثلی و بتحقیق گریست آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه برای کشتن او و با ینکه
فرمود ای پسر شبیب هرگاه گریه کنی بر حسین تا اینکه اشکهای تو بر رخسار تو جاری گردد میبخشد خدا تعالی برای تو هر گناهی که کرده خواه صغیره
و خواه کبیره اندک باشد یا بسیار ای پسر شبیب اگر دوست داری اینکه با خداوند عز و جل ملاقات نمائی در حالتیکه گناهی در تو نباشد پس
زیارت کن حسین را ای پسر شبیب هرگاه دوست داری اینکه ساکن شوی در غرفهای بلند بهشت با حضرت رسول و اولاد طاهرین او پس لعنت
کن بر قاتلان حسین ای پسر شبیب هرگاه دوست داری که بوده باشد برای تو از ثواب مثل ثواب کسیکه با حضرت حسین فیض شهادت
را درک کرده پس بگو هر وقتیکه آن بزرگوار را یاد کردی **یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزًا عَظِیمًا** یعنی کاش من
هم بودم با آنها و درک مینمودم فیض بزرگ شهادت را ای پسر شبیب هرگاه دوست داری اینکه بوده باشی با ما در درجات
عالیه بهشت پس محزون باش بجهة حزن ما و مسرور باش برای فرح ما و بر تو باد ولایت و محبت ما پس اگر چنانچه مردی دوست دارد سنگی
را آینه محشور میکند او را خدا تعالی با آن سنگ در روز جزا و در کتاب علل بسند از عبد الله بن فضل هاشمی روایت کرده میگوید
قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ صَارَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَةٍ وَغَمٍّ وَحُزْنٍ وَبُكَاءٍ دُونَ الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الَّذِي مَاتَتْ فِيهِ فَاطِمَةُ وَالْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحَسَنُ بِالسَّمِّ فَقَالَ اِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ اَعْظَمُ مُصِيبَةً مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْاَيَّامِ وَذٰلِكَ اَنَّ اَصْحَابَ الْكِسَاءِ الَّذِينَ كَانُوا اَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ كَانُوا خَمْسَةً فَلَمَّا مَضٰى عَنْهُمُ النَّبِيُّ بَقِيَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَكَانَ لِلنَّاسِ فِيهِمْ عَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَتْ فَاطِمَةُ كَانَ فِي اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ فَلَمَّا مَضٰى اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَى الْحَسَنُ كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحُسَيْنِ عَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ لَمْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ اَصْحَابِ الْكِسَاءِ اَحَدٌ لِلنَّاسِ فِيهِ بَعْدَهُ عَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ فَكَانَ ذَهَابُهُ كَذَهَابِ جَمِيعِهِمْ كَمَا كَانَ بَقَاؤُهُ كَبَقَاءِ جَمِيعِهِمْ فَلِذٰلِكَ صَارَ يَوْمُهُ اَعْظَمَ الْاَيَّامِ مُصِيبَةً حاصل معنی انکه میگوید عرض کردم بحضرت صادق چرا روز عاشورا روز
مصیبت و گریه و الم شد نه روز وفات پیغمبر و نه روز وفات فاطمه و نه روزیکه بشهادت رسید در او امیر المؤمنین و نه
روزیکه حضرت امام حسن از زهر ستم شهید شد حضرت فرمود بدرستیکه روز شهادت حسین در مصیبت از همه روزهای مصیبت
بزرگتر است زیرا که بدرستیکه اصحاب کساء و آل عبا انچنانیکه بودند گرامی ترین مخلوقات پنج نفر بودند پس وقتیکه حضرت پیغمبر رحلت
فرمود باقی ماند حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین که با آنها از برای مردم تسلی حاصل میشد زمانیکه جناب فاطمه از دنیا رحلت
نمود از برای مردم صبر و تسلی بحضرت امیر المؤمنین و حسن و حسین حاصل میشد زمانیکه امیر المؤمنین رحلت نمود حضرت امام حسن و
حسین از برای مردم مایه صبر و تسلیه بودند وقتیکه حضرت حسن شهید شد از برای مردم حضرت حسین مایه تسلی بود و وقتیکه حسین کشته شد
نماند از اصحاب کساء و آل عبا کسیکه از برای مردم بعد از او مایه صبر و تسلی باشد پس رحلت او مثل رحلت همه آنها گردید چنانکه بقاء او مثل

بقای همهٔ آنها بود پس از اینجهت برگشت روز مصیبت و بزرگترین ایام مصیبتها و در موثق ابن فضال از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده قال من ترک السعی فی حوائجه یوم عاشوراء قضی الله حوائج الدنیا والآخرة ومن کان یوم عاشوراء یوم مصیبته وحزنه وبکائه یجعل الله تعالی یوم القیمة یوم فرحه وسروره وقرّت فی الجنان عینه ومن سمّی یوم عاشوراء یوم برکة وادّخر لمنزله فیه شیئاً لم یبارک له فیما ادّخر وحشر یوم القیمة مع یزید وعبیدالله بن زیاد وعمر بن سعد لعنهم الله تعالی الی اسفل درک من النار میفرماید هر کسیکه ترک کند در روز عاشورا کارهای دنیوی خود را خدا یتعالی برآورده میکند حاجتهای دنیا و آخرت او را هر کسیکه روز عاشورا را روز مصیبت و حزن و گریهٔ خود قرار دهد خدا یتعالی روز قیامت را روز فرح و بهجهٔ او گرداند و روشن میشود چشمهای او در بهشت و هر کسیکه روز عاشورا را روز برکت نامد و چیزی را بمنزل خود در آن روز ذخیره کند مبارک نمیشود در آنچه ذخیره کرده و محشور میشود روز قیامت با یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله و با هم عذاب کشند تا اسفل درک از آتش و اینخبر در بسیاری از کتب اخبار نقل شده و در خبر ابراهیم بن ابی محمود روایت میکند حضرت رضا در حدیث طولانی میفرماید فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فان البکاء علیه یحطّ الذنوب العظام حاصل معنی آنکه بمثل حسین باید گریه نماید گریه کنندگان زیرا که گریه کردن بر او محو میکند گناهان بزرگ را پس از آن فرمود حالت پدر بزرگوار این بود زمانیکه ماه محرم داخل میشد کسی او را خندان نمیدید و حزن و اندوه بر او غالب بود تا دهم محرم و روز عاشورا را روز مصیبت و اندوه و گریهٔ او بود و میفرمود امروز روزیست که کشته شده در آن حضرت حسین ع و شیخ مفید که از اعاظم شیعه ذکر کرده که در دهم محرم حضرت حسین بدرجهٔ شهادت رسیده و از حضرت صادق روایت شده که لذتها را در آن روز باید ترک نمود و بلوازم تعزیه داری مشغول شد و از طعام و شراب امساک کرد تا وقت ظهر و بعد از ظهر افطار کرد بچیزی که اصحاب مصیبت میل مینمایند مثل شیر و مثل آن نه چیز لذیذ از طعام و شراب و در خبر حسن مثل صحیح از معاویة بن وهب و هم از حضرت صادق حدیثی نقل کرده از فقرات آن حدیث که آن حضرت بشیخی فرموده این انت عن قبر جدّک المظلوم حسین قال انّی لقریب عنه یعنی بقبر جد مظلوم حسین مسافت تو چه قدر است عرض کرد نزدیکم بقبر آنسرور قال کیف اتیانک له فرمود بزیارت او شرفیاب شدن تو چگونه است عرض کرد بسیار مشرف میشوم قال ذاک دم یطلب الله تعالی به فرمود این خونیست که خونخواه او خداست پس از آن فرمود کل الجزع والبکاء مکروه ما خلا الجزع والبکاء لقتیل الحسین یعنی هر ناله و زاری مکروه است غیر از گریه و زاری برای قتل حسین و محمد بن عمارة از حضرت صادق روایت کرده قال من دمعت عیناه فینا دمعة لدم سفک لنا او حق لنا نقصناه او عرض انتهک لنا او لاحد من شیعتنا بوّأه الله تعالی بها فی الجنة حقباً حاصل معنی آنکه فرموده هر کس در مصیبت ما از چشمهایش اشک جاری باشد بجهت خونیکه از ما ریخته شده یا بجهت حقیکه از ما کم کرده اند یا برای آبروئیکه از ما هتک شده یا از احدی از شیعیان ما ساکن نماید خدا یتعالی او را در بهشت مدتهای بسیار و در حدیث حسین بن ثویر از حضرت صادق قال فی حدیث انّ ابا عبدالله الحسین لما قضی بکت علیه السموات السبع والارضون السبع وما فیهنّ وما بینهنّ ومن یتقلّب فی الجنة والنار من خلق ربّنا وما یری وما لا یری بکی علی ابی عبدالله الحسین الا ثلثة اشیاء لم تبک علیه قلت وما هذه الثلثة الاشیاء قال لم تبک علیه البصرة ولا دمشق ولا آل عثمان حاصل مضمون آنکه فرموده بدرستیکه زمانیکه حضرت ابی عبدالله الحسین بدرجهٔ شهادت رسید آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها و در میان آنها بود و آنچه در بهشت یا دوزخ حرکت میکرد از مخلوقات پروردگار و آنچه دیده میشد و آنچه دیده نمیشد همهٔ اینها گریستند بر حضرت ابی عبدالله الحسین مگر سه چیز که با آنحضرت گریه نکردند عرض کردم چه بودند آنسه چیز فرمود گریه نکرد بر آن حضرت بصره و دمشق و آل عثمان لعنة الله علیهم و در خبر ابی حمزه از حضرت صادق انّ البکاء والجزع مکروه للعبد فی کل ما جزع ما خلا البکاء علی الحسین بن علی فانّه فیه مأجور حاصل معنی آنکه آنحضرت فرموده بدرستیکه گریه و فریاد مکروه است بر بنده در هر مصیبتیکه جزع نماید مگر گریستن بر حسین بن علی که بدرستیکه شخص در او ماجور است و در خبر ابی هرون المکفوف از حضرت صادق نقل کرده که آنحضرت فرمود ومن ذکر الحسین عنده فخرج من عینیه من الدموع مقدار جناح ذباب کان ثوابه علی الله ولم یرض له بدون الجنة حاصل معنی آنکه هر کسیکه ذکر شود مصیبت حضرت حسین ع نزد او و بقدر پر پشه اشک از چشمان او در آید ثواب او با خدا است و خدا هم راضی نخواهد شد در ثواب بکم از بهشت و در خبر

مسند از علی بن الحسین روایت کرده من قطرت عیناه او دمعت عیناه فینا دمعة بوّأه الله تعالی بها فی الجنة غرفاً یسکنها احقاباً او حقباً حاصل معنی آنکه هر کسیکه در مصیبت ما اشک از چشمان او در آید یا جاری شود خدا یتعالی مهیا میفرماید بعوض وی در بهشت غرفهائیکه در آنها ساکن میشود مدتهای بسیاری و در خبر مسمع از حضرت صادق روایت کرده قال من تذکر ما صنع به یعنی الحسین قلت بلی قال اتجزع قلت ای والله واستعبر لذلک حتی یری اهلی اثر ذلک علیّ فامتنع من الطعام حتی یستبین ذلک فی وجهی فقال رحم الله دمعتک اما انک من الذین یعدّون من اهل الجزع لنا والذین یفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا اما انک ستری عند موتک حضور آبائی لک ووصیتهم ملک الموت بک وما یلقونک به من البشارة ولملک الموت ارقّ علیک واشد رحمة لک من الام الشفیقة علی ولدها الی ان قال ما بکی احد رحمة لنا ولما لقینا الّا رحمه الله قبل ان تخرج الدمعة من عینه فاذا سال دموعه علی خده فلو ان قطرة من دموعه فی جهنم لاطفأت حرّها حتی لا یوجد لها حرّ حاصل معنی آنکه فرمود آیا بخاطر میآوری آن مصیبتهائیکه بحضرت حسین ع وارد گردید عرض کردم بلی فرمود آیا گریه و زاری مینمائی عرض کردم بلی قسم بخدا در مصیبت آنسرور بمرتبه گریه میکنم که علامتش را اهل بیت من در من مشاهده میکنند از طعام خوردن باز میمانم تا معلوم میشود علامت آن در رخسار من پس فرمود خدا رحمت کند اشک چشم ترا آگاه باش بدرستیکه تو از آن کسانی هستی که شمرده میشوند از گریه کنندگان که در مصیبت ما و از آن کسانیکه در شادی ما شاد میشوند و در حزن ما محزون میشوند آگاه باش بدرستیکه تو زود است که در وقت مردن خود می بینی حضور پدران مرا در نزد خود و وصیت کردن ایشان را بملک الموت در خصوص تو و می بینی از بشارت آنچه بتو میرسد و بدرستیکه ملک الموت بتو مهربانتر و رحیم تر است برای تو از مادر مهربان بفرزند خودش تا آنکه فرموده گریه نکرد کسی بجهة رقت با و برای آن مصیبتیکه با وارد شده مگر اینکه رحم میکند او را خدای تعالی قبل از آنکه اشک از چشم او بیرون آید و وقتیکه اشکهای او بر روی او جاری شد اگر چنانچه قطره از اشکهای او در جهنم افتد هر آینه حرارت او را خاموش میکند بمرتبه که دیگر حرارتی برای او نماند و ذکر فرموده در حدیث طولانی که متضمن بیت مرثیه ابن جبرئیل امیر میفرماید در الحدیث وما من عین بکت لنا الا نعمت بالنظر الی الکوثر وسقیت مع احبنا حاصل معنی آنکه چشمی نیست که گریه کند بر ما مگر اینکه متنعم میشود بنظر کردن بکوثر و سیراب میشود از آن با دوستداران ما و در خبر ابن بکیر از حضرت صادق است در حدیث طولانی که ذکر میفرماید در آنخبر حال حضرت حسین را قال وانّه لینظر الی من یبکیه فیستغفر له ویسئل آباه الاستغفار له ویقول له ایّها الباکی لو علمت ما اعدّ الله تعالی لک لفرحت اکثر مما حزنت وانّه لیستغفر له من کل ذنب وخطیئة حاصل معنی آنکه فرمود که حضرت حسین نگاه میکند بکسیکه گریه میکند برای او و استغفار مینماید برای او و سؤال میکند از پدرش اینکه استغفار کند برای او و میفرماید او را ای گریه کننده هرگاه بدانی آنچه را که مهیا کرده خدا یتعالی برای تو از اجر هر آینه شادی تو زیاد تر از حزن تو خواهد بود و بدرستیکه آنحضرت استغفار میکند برای او از همه گناه و خطایا که کرده و در خبر محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام است قال ایّما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین دمعة حتی تسیل علی خدّه بوّأه الله بها فی الجنة غرفاً یسکنها احقاباً حاصل معنی آنکه هر مؤمنی که در شهادت حضرت حسین اشک ریز باشد چنان و تا اینکه بر رخسار و جاری شود مهیا میکند خدا یتعالی بعوض او در بهشت غرفه هائیکه ساکن میشود در آنها مدتهای و در خبر فضل و فضالة از حضرت صادق روایت کرده قال من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرّم الله وجهه علی النار حاصل معنی آنکه فرمود هر کسیکه از ما نزد او ذکری بنمایند و اشک از چشمان او جاری شود حرام میکند خدا یتعالی روی او را بر آتش و در خبر علقمه از حضرت باقر در حدیث زیارت حسین روز عاشورا از نزدیک و دور روایت میکند قال ثم لیندب الحسین ویبکیه ویأمر من فی داره ممن لا یتقیه بالبکاء علیه ویقیم فی داره المصیبة باظهار الجزع علیه ولیعزّ بعضهم بعضاً بمصابهم بالحسین وانا ضامن لهم اذا فعلوا ذلک علی الله تعالی جمیع ذلک یعنی ثواب الفی حجة والفی عمرة والفی غزوة قلت انت الضامن لهم ذلک والزعیم لمن فعل ذلک قلت وکیف یعزّی بعضنا بعضاً قال تقولوا عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین وجعلنا وایاکم من الطالبین بثاره مع ولیّه الامام المهدی من آل محمد وان استطعت ان لا تنتشر یومک فی حاجة فافعل فانّه یوم نحس لا تقضی فیه حاجة مؤمن

وان قضيت لا يبارك له فيها ولا يرى فيها رشداً ولا يدخرن احدكم لمنزله فيه شيئاً فمن ادخر في ذلك اليوم شيئاً لم يبارك له فيما ادخر ولم يبارك له في اهله فاذا فعلوا ذلك كتب الله لهم ثواب الف حجة والف عمرة مع رسول الله صلى الله عليه وآله وكان له كثواب كل نبي ورسول وصديق وشهيد مات او قتل منذ خلق الله تعالى الدنيا الى ان تقوم الساعة الى آخر الحديث حاصل معنی آنکه فرمود پس از آن نوحه و گریه میکنند بحضرت حسین و اهل خانه خود امر میکند از کسانیکه خوف تقیه ندارد از ایشان اینکه بآنحضرت گریه کنند و در خانه خود بآنحضرت تعزیه داری نمایند و بهم دیگر در مصیبت مولای خود شان حضرت حسین تعزیه و تسلیه بدهند پس ضامنم که خدا تعالی مرحمت فرماید بایشان همه آن ثوابی که مذکور کردید یعنی ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جهاد عرض کردم تو ضامن و زعیم هستی برای ایشان فرمود منم ضامن و زعیم بهر کسیکه این اعمال را بجا آورده عرض کردم چگونه بهم دیگر التعزیت دهیم فرمود میگوید عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي من آل محمد صلى الله عليه وآله و هر گاه بتوانی که در آنروز بی کاری بروی مرو زیرا که آن روز نحس است بر آورده نمیشود در آنروز حاجت مؤمنی و اگر حاجتی برآورده شود بصاحبش مبارک نخواهد بود و صلاح در او نمی بیند و البته ذخیره نکند کسی از شما چیزی بخانه خود در آنروز هر کسیکه ذخیره کند در آنروز چیزی را مبارک نمیشود بخیر او و بر اهل او و قتیکه اینها را بجا آورد مینویسد خدا تعالی برای ایشان ثواب هزار حج و هزار عمره با حضرت رسول الله و عطا میشود باو مثل ثواب هر پیغمبری و رسولی و صدیق و شهیدیکه مرده یا کشته شده از آن وقتیکه خلق فرموده خدا تعالی دنیا را تا بر پا شدن قیامت و در خبر مسمع است بطریق دیگر بعد از فرمایش آنسرور فملك الموت ارق عليك واشد رحمة لك من الام الشفيقة على ولدها قال ثم استعبر واستعبرت معه فقال الحمد لله الذي فضلنا على خلقه بالرحمة وخصنا اهل البيت بالرحمة يا مسمع ان الارض والسماء تبكي منذ قتل امير المؤمنين رحمة لنا ومن بكى لنا من الملائكة اكثر وما رقأت دموع الملائكة منذ قتلنا وما بكى احد رحمة لنا ولما لقينا الا رحمه الله قبل ان تخرج الدمعة من عينيه فاذا سال دموعه على خده فلو ان قطرة من دموعه سقطت في جهنم لاطفأت حرها حتى لا يوجد لها حر وان الموجع قلبه لنا ليفرح يوم يرانا عند موته فرحة لا تزال تلك الفرحة في قلبه حتى يرد علينا الحوض وان الكوثر ليفرح بمحبنا اذا ورد علينا حتى انه ليذيقه من ضروب الطعام ما لا يشتهي ان يصدر عنه يا مسمع من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابداً وهو في برد الكافور وريح المسك وطعم الزنجبيل احلى من العسل والين من الزبد واصفى من الدمع واذكى من العنبر يخرج من التسنيم ويمر بانهار الجنان يجري على رضراض الدر والياقوت فيه من القدحان اكثر من عدد نجوم السماء يوجد ريحه من مسيرة الف عام قدحانه من الذهب والفضة والوان الجواهر يفوح في وجه الشارب منه كل فائحة حتى يقول الشارب منه ليتني تركت هيهنا لا ابغي بهذا بدلا ولا عنه تحويلا اما انك يا ابن كردين ممن تروى منه وما من عين بكت لنا الا نعمت بالنظر الى الكوثر وسقيت منه مع من احبنا وان الشارب منه ليعطى من اللذة والطعم والشهوة له اكثر مما يعطى من هو دونه في حبنا وان على الكوثر امير المؤمنين وفي يده عصا من عوسج يحطم بها اعداءنا فيقول الرجل منهم اني اشهد الشهادتين فيقول انطلق الى امامك فلان فاسئله ان يشفع لك فيقول تبرأ مني امامي الذي تذكره فيقول ارجع وراءك فقل للذي كنت تتولاه وتقدمه على الخلق فاسئله اذا كان عندك خير الخلق فسيتبيله اذ كان ان يشفع لك فان خير الخلق حقيق ان لا يرد اذا شفع فيقول اني اهلك عطشاً فيقول زادك الله ظمأً وزادك الله عطشاً قلت جعلت فداك وكيف يقدر على الدنو من الحوض ولم يقدر عليه غيره قال ورع عن اشياء قبيحة وكف عن شتمنا اذا ذكرنا وترك اشياء اجترء عليها غيره وليس ذلك لحبنا ولا لهوى منه لنا ولكن ذلك لشدة اجتهاده في عبادته وتدينه ولما قد شغل نفسه عن ذكر الناس فاما قلبه فمنافق ودينه النصب باتباع اهل

النصب وولاية الماضين وتقدمه لهما على كل احد حاصل معنی آنکه میگوید بعد از فرمایش پیغمبر که ملک الموت بتو مهربانتر است از مادر مهربان به فرزندش بآنحضرت گریه مینمود و منهم با او به گریه در آمدم بعد فرمود حمد مر خدائیرا که تفضیل داده ما را بر خلق خود به رحمت و اهل بیت را مخصوص فرموده برحمت ای مسمع بدرستیکه زمین و آسمان گریه کردند زمانیکه امیر المؤمنین شهید شد از روی رحمت با و از گریه کننده کان بیشترش ملائکه بود و قطع نگردیده اشکهای ملائکه از آن وقتیکه ما شهید شده ایم و گریه نکرده باو بعبارت ما از روی رحمت و رقت مگر اینکه خدا تعالی او را رحم نموده پیش از آنکه اشک از چشمانش بیرون آید و زمانیکه اشک جاری گشت بر رخساره پس اگر قطره از آن اشکها بجهنم افتد هر آینه حرارت او را چنان خاموش میکند دیگر حرارتی در او یافت نمیشود و بدرستیکه هر که دلش برای ما بدرد آید هر آینه مسرور میشود در روزیکه می بیند ما را در حین مرگ چنین سروریکه در دل او باقیست تا در سر حوض با وارد شود و بدرستیکه کوثر شاد میشود بدوستان ما وقتیکه وارد میشود بر ما تا اینکه اقسام و انواع طعام انقدر باو میچشاند که دیگر میل باینصراف و برگشتن نمیکند از سر او یا مسمع هر که شربتی از آن حوض بنوشد دیگر تشنه نمیشود ابداً و شقی نمیشود بعد از آن ابداً و او در سردی کافور و عطر بوی مشک و طعم زنجبیل است از عسل شیرینتر و از کره نرمتر و از اشک چشم صافتر و از عنبر پاکیزه تر از تسنیم در می آید و از نهرهای جنان میگذرد و از رضراض در و یاقوت جاری میشود در وی جامهائی است زیاده تر از عدد ستاره کان آسمان عطر او از مسافت هزار ساله می آید و جامهای او از طلا و نقره و اقسام جواهر است که پاشیده میشود بر رخساره نوشنده از آن جام عطر جمیع معطرات بمرتبه که خورنده آن میگوید کاش مرا در اینجا میگذاشتند بدل از این نمیخواهم و باز گشتن از آن را دوست ندارم آگاه باش اینکه بدرستی این کردین بدرستیکه تو از آن کسانی هستی که سیراب میشوی از حوض و نیست چشمیکه گریه کند برای ما مگر اینکه متنعم میشود بنظر کردن به کوثر و سیراب میشود از آن با دوستداران ما و بدرستی که نوشنده از آن را عطا میشود از لذت و طعم و شهوت زیاده تر از آنچه عطا شده کسی را که از تو پایین مرتبه است در محبت و بدرستیکه در کنار کوثر امیر المؤمنین ایستاده و در دست مبارکش عصائیست از عوسج دور میکند دشمنان ما را پس در اینحال میگوید کسی از آنها بدرستیکه من شهادتین را قائل بودم حضرت میفرماید برو نزد امام خود فلانی و سوال کن از او که شفاعت نماید ترا عرض میکند بدرستیکه امام من از من بیزار شده بآنچنانیکه ذکر میکنی او را میفرماید برگرد به پشت سر خود و بگو کسیرا که دوست میداشتی او را و مقدم میداشتی او را بر سایر خلق پس سوال کن از او زمانیکه نزد تو او بهترین خلق بوده اینکه شفاعت نماید ترا زیرا که بهترین خلق سزاوار است اینکه رد نشود شفاعت او پس در اینحال عرض میکند بدرستیکه من از تشنگی هلاک شدم حضرت میفرماید خدا زیاده نماید تشنگی ترا باز زیاده کند عطش ترا راوی گوید عرض کردم فدایت گردم پس چه طور قدرت میابد که بحوض نزدیک شود و حال آنکه غیر از او اقتدار ندارد حضرت فرمود از این است که از چیزهای قبیح اجتناب کرده و از دشنام و سب ما خود داری داشته وقتیکه ما را نزد او ذکر میکردند و پاره چیزهائیکه را ترک نموده که جرئت میکردند بر آنها غیر او و بود ورع این برای دوستی ما و نه از روی محبتی که از او در حق ما باشد و لکن این اجتناب بجهة شدت اجتهاد او در عبادت و تدین بوده که نفس خود را مشغول کند از ذکر مردم و اما قلب او پس منافق بوده و دینش ناصبی بوده بجهة مطاوعت او با ناصبین و دوستی او با مرکذشته کان او مقدم کردن او آنها را بر همه مردم و عبد الملک بن مقرون از حضرت صادق روایت کرده اذا زرتم ابا عبد الله فالزموا الصمت الا من خير وان ملائكة الليل والنهار من الحفظة تحضر الملائكة الذين بالحائر فتصافحهم فلا يجيبونها من شدة البكاء فينتظرونهم حتى تزول الشمس وحتى ينور الفجر ثم يكلمونهم ويسئلونهم عن اشياء من امر السماء فاما بين هذين الوقتين فانهم لا ينطقون ولا يفترون عن البكاء والدعاء ولا يشغلونهم في هذين الوقتين عن اصحابهم فانما شغلهم بكم اذا نطقتم قلت جعلت فداك وما الذي يسئلونهم عنه وايهم يسئل صاحبه الحفظة او اهل الحائر قال اهل الحائر يسئلون الحفظة لان اهل الحائر من الملائكة لا يبرحون والحفظة تنزل وتصعد قلت فما ترى يسئلونهم عنه قال انهم يمرون اذا عرجوا باسماعيل صاحب الهواء فربما وافقوا النبي صلى الله عليه وآله وعنده فاطمة والحسن والحسين والائمة من مضى منهم فيسئلونهم عن اشياء ومن حضر منكم الحائر ويقولون بشروهم بدعائكم فتقول الحفظة كيف نبشرهم وهم لا يسمعون كلامنا فيقولون لهم باركوا

عوسج نام درختیست

عليهم وادعوا لهم عنا فهي البشارة منا واذا انصرفوا فخفوهم بأجنحتكم حتى يجيئوا مكانهم وانا نستودعهم
الذي لا تضيع ودائعه ولو يعلمون ما في زيارته من الخير ويعلم ذلك الناس لاقتتلوا على زيارته بالسيوف
ولباعوا اموالهم في اتيانه وان فاطمة عليها السلام اذا نظرت اليهم ومعها الف نبي والف صديق والف
شهيد ومن الكروبين الف الف يسعدونها على البكاء وانها لتشهق شهقة فلا يبقى في السموات ملك
الا بكى رحمة لصوتها وما تسكن حتى يأتيها النبي صلى الله عليه واله فيقول يا بنية قد ابكيت اهل
السموات وشغلتهم عن التقديس والتسبيح فكفي حتى يقدسوا فان الله بالغ امره وانها لتنظر الى من حضر
منكم فتسئل الله تعالى لهم من كل خير ولا تزهدوا في اتيانه فان الخير في اتيانه اكثر من ان يحصى حاصل
مضمون آنکه میفرمایند زمانیکه زیارت میکنید حضرت اباعبدالله را سکوت بر خود لازم دانید مگر در خیر و بدرستیکه ملائکه شب و روز که حافظ اعمال
بندگانند در حایر حسینی حاضر میشوند با آن ملائکه که موکل قبر آنسرورند پس با آنها مصافحه مینمایند پس جواب نمیدهند آنها را از شدت گریه بگریه انتظار آنها
را میکشند تا آفتاب غروب نماید و تا اینکه صبح طالع گردد پس از آن با آنها گفتگو مینمایند و سوال مینمایند از آنها از پاره مطالب آسمانی اما مابین
این دو وقت بدرستیکه آنها حرف نمیزنند و از گریه و دعا کسستی نمیکنند و در این دو وقت هم آنها را مشغول نمیکنند از صحبت و گفتگو با اصحاب
خودشان چیزی بلکه مشغول شدن آنها با شما است و وقتیکه حرف نمیزنند عرض کردم فدای تو گردم از چه چیز سوال میکنند آنها و کدام یک از این
دو طایفه سوال میکنند آن ملائکه حافظند یا ملائکه که ساکن حایرند حضرت فرمود اهل حایر از ملائکه حفظه سوال مینمایند زیرا که اهل حایر از ملائکه بر نمیگردند و آن
و در اینجا هستند اما ملائکه حفظه نازل میشوند و عروج مینمایند عرض کردم از چه چیز سوال مینمایند از آنها فرمود بدرستیکه آن ملائکه حفظه وقتیکه
عروج میکنند با اسماعیل که ملک موکل هوا است میگذرند و بسا میشود که ملاقات مینمایند با حضرت رسول در حالتیکه نزد او باشد جناب
فاطمه و حسن و حسین و ائمه که گذشته اند پس آن بزرگواران از اینها میپرسند از پاره مطالب و از کسانیکه از شما در حایر حسین بوده پس میفرمایند
که مژده دهید آنها را به دعا کردن خودتان ملائکه حفظه عرض میکنند چگونه بشارت دهیم آنها را و حال آنکه آنها نمیشنوند کلام ما را پس آن بزرگواران
آنها میفرمایند تبریک نمائید آنها را و از طرف ما به آنها دعای خیر نمائید پس امینت بشارت از شما و زمانیکه آنها از زیارت مراجعت نمودند با بالهای
خودتان آنها را احاطه و محفوف نمائید تا به مکانهای خودشان مراجعت نمایند و بدرستیکه امانت سپردیم ما آنها را به پروردگاریکه ضایع نمیشود
ودایعیکه باو سپرده شده و هرگاه آنها بدانند آنچه از فضیلت و خیر در زیارت آنحضرت هست ما سایر مردم هر آینه در زیارت آنحضرت
یکدیگر را با شمشیر ما میکشتند و مالهای خودشان را میفروختند در راه زیارت آنحضرت صرف میکنند و بدرستیکه فاطمه زهرا در زمانیکه نظر میکند
بسوی آنها در حالتیکه با آنحضرت است هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید و از ملائکه کروبین هزار هزار همه آنها یاری میکنند آنحضرت را
در گریه و بدرستیکه آنحضرت چنان شهقه و فریاد میکشد که در همه آسمانها ملکی نمیماند مگر اینکه از روی رقت گریه میکنند بجهة ناله آنحضرت و از گریه
ساکت نمیشود تا اینکه پیغمبر نزد او آید و میفرماید ای دختر من به تحقیق اهل آسمانها را به گریه در آوردی و مشغول کردی آنها را از تقدیس و تسبیح پس
خود را نگه دار از گریه تا اینکه آنها مشغول تقدیس باشند بدرستیکه خدایتعالی حکم خود را بانجام خواهد رسانید و بدرستیکه آنحضرت نظر میکند
شما حاضر شده در حایر پس از برای آنها از درگاه خدایتعالی مسئلت میکند از هر خیر و ترک نکنید زیارت او را که بدرستیکه خیر در زیارت
آنحضرت بیشتر است از اینکه بشماره در آید و جارود بن منذر از حضرت صادق روایت کرده قال ما امتشطت هاشمية ولا
اختضبت حتى بعث المختار الينا برأس ابن زياد لعنه الله تعالى وروس من قتلوا الحسين حاصل
معنی آنکه میفرمایند شانه نزد یکی از زنان هاشمیه و خضاب ننمود از واقعه شهادت تا اینکه فرستاد مختار بسوی ما اهل بیت سر ابن زیاد لعنه الله را
با سرهای قاتلین حضرت امام حسین باز در روایت دیگر از آنحضرت است قال ما اكتحلت هاشمية ولا اختضبت ولا رئي
في دار هاشمي دخان الى خمس حجج حتى قتل ابن زياد لعنه الله تعالى حاصل معنی آنکه میفرماید سرمه نکشید زنی از هاشمیه
و خضاب ننمود و دیده نشد در خانه هاشمی دود بلند شود تا پنج سال از زمان شهادت تا اینکه کشته شد ابن زیاد لعنه الله و در روایت دیگر
از فاطمه بنت علی مرویست که ما تحنت امرأة منا ولا اجالت في عينها مرودا ولا امتشطت حتى بعث
المختار رأس ابن زياد لعنه الله حاصل معنی آنکه حنا نگذاشت زنی از اهل بیت و سرمه نکشید و شانه نزد تا وقتیکه
مختار فرستاد سر نحس ابن زیاد را علیه اللعنة والعذاب و عبد الحمید الرشی از ابی جعفر روایت کرده که آنحضرت فرمود ليس من
عبد يذكر عنده اهل البيت فيرق لذكرنا الا مسحت الملائكة ظهره وغفر له ذنوبه كلها الا ان

یجی

يجيء بذنب يخرجه عن الايمان حاصل معنی آنکه نیست بنده که نزد او ذکر مصیبت اهل بیت شود و او گریه نماید و رقت کند مگر اینکه ملائکه
بالهای خودشان را به پشت او مسح نمایند و آمرزیده میشود همه گناهان او مگر اینکه گناهی کرده باشد که او را از ایمان خارج سازد و زراره از
حضرت صادق روایت کرده قال يا زرارة ان السماء بكت على الحسين اربعين صباحا بالدم وان
الارض بكت عليه اربعين صباحا بالسواد وان الشمس بكت اربعين صباحا بالكسوف والحمرة
وان الجبال تقطعت وانتثرت وان البحار تفجرت وان الملائكة بكت على الحسين اربعين صباحا
وما اختضبت منا امرأة ولا ادهنت ولا اكتحلت ولا رجلت حتى اتانا رأس ابن زياد لعنه الله
تعالى وما زلنا في عبرة بعده وكان جدي اذا ذكره بكى حتى تملأ عيناه لحيته وحتى يبكي لبكائه
رحمة له من رآه وان الملائكة عند قبره ليبكون فيبكي لبكائهم كل من في الهواء والسماء من الملائكة
ولقد خرجت نفسه صلوات الله عليه واله الى ان قال وما من عين احب الى الله ولا عبرة من عين
بكت ودمعت عليه وما من باك يبكيه الا وقد وصل فاطمة واسعدها عليه ووصل رسول الله وادى
حقنا وما من عبد يحشر الا وعيناه باكية الا الباكين على جدي فانه يحشر وعينه قريرة والبشارة
تلقاه والسرور على وجهه والخلق يفزعون وهم حداث الحسين تحت العرش وفي ظل العرش لا يخافون
سوء الحساب يقال لهم ادخلوا الجنة فيأبون ويختارون مجلسه وحديثه وان الحور لترسل اليهم انا
قد اشتقناكم مع الولدان المخلدين فما يرفعون رؤسهم لما يرون في مجلسهم من السرور والكرامة
وان اعداءهم من بين مسحوب بناصيته الى النار ومن قائل ما لنا من شافعين ولا صديق حميم وانهم
ليرون منزلتهم وما يقدرون ان يدنوا اليهم ولا يصلون اليهم وان الملائكة لتأتيهم بالرسالة من
ازواجهم ومن خزانهم على ما اعطوا من الكرامة فيقولون نأتيكم ان شاء الله فيرجعون الى ازواجهم
بمقالاتهم فيزدادون اليهم شوقا اذا هم خبروهم بما هم فيه من الكرامة وقربهم من الحسين فيقولون الحمد
لله الذي كفانا الفزع الاكبر واهوال يوم القيمة ونجانا مما كنا نخاف ويؤتون بالمراكب والرحال على النجائب
فيستوون عليها وهم في الثناء على الله والحمد لله والصلوة على محمد واله حتى ينتهوا الى منازلهم حاصل
معنی آنکه فرمودی ای زراره بدرستیکه آسمان گریست بر حسین چهل صباح بخون و زمین گریست چهل صباح بسیاهی و آفتاب گریست چهل
صباح به سرخی و بکسوف و کوهها پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها بجوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز بر آنحضرت گریستند و زنی از
زنان بنی هاشم خضاب نکرد و روغن نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نکرد تا سر عبید الله بن زیاد لعین را برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه
ایم از برای مصیبت آنحضرت و جدم علی بن الحسین چون پدر بزرگوار خود را یاد میکرد آنقدر میگریست که ریش مبارکش از آب دیده اش
تر میشد و هر که آنحضرت را بر این حالت میدید از گریه او میگریست و ملائکه که نزد قبر آن امام شهیدند گریه بر آن میکنند و بگریه ایشان
مرغان هوا و هر که در هوا و آسمانست از ملائکه گریان میشوند چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت کرد جهنم نعره زد که
نزدیک بود زمین از هم بشکافد و چون جان پلید عبید الله بن زیاد و یزید بن معاویه لعین از بدن نجس ایشان بدر رفت جهنم بخروش آمد
و اگر حقتعالی امر نمیکرد خزینه داران جهنم را که او را حبس نمایند هر آینه هر که بر روی زمین بود از جوش و خروش آن میسوخت و اگر رخصت
میدادند هر چه بر روی زمین بود فرو میبرد ولیکن مامورست از جانب خداوند خود و خازنان او را بزنجیرها دارند و چندین مرتبه بر خازنان طغیان نمود تا
گردو باب مقاومت او نیاوردند تا اینکه جبرئیل آمد و بال خود را بپشت و زبانه او زد و آنرا ساکن گردانید و بدرستیکه جهنم گریه
و ندبه میکند بر آنحضرت و سیحون شد بر قاتلان آنحضرت و اگر حجتهای خدا بر روی زمین نمیبود هر آینه زمین را سرنگون میکرد و هیچ دیده
نزد خدا محبوبتر نیست و هیچ گریه نزد خدا پسندیده تر نیست از دیده و گریه که بر آنحضرت بگرید و فرو ریزد و هر که بر آنحضرت میگرید بتحقیق
حضرت فاطمه را صله کرده است و یاری آن حضرت نموده است و حق آن حضرت رسالت مآب کرده است و حق ما اهل بیت ادا کرده است و در قیامت
هیچ بنده محشور نمیشود که دیده او گریان نباشد مگر کسیکه بر جدم حسین گریسته باشد که او محشور میشود با دیده خندان و بشارت باو میرسد
از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور و شادی از روی او ظاهر میگردد و خلایق همه در ترس و بیم اند و گریه کنندگان بر حسین ایمنند
و همه خلق را مقامات حساب میرسند و ایشان در زیر عرش خدا در خدمت آنحضرت نشسته اند و از حساب بیترسند و ملائکه از نزد ایشان میایند و ایشان را

تکلیف دخول بهشت مینمایند وایشان ابا مینمایند ومیگویند ما مجالست وصحبت آنحضرت را به بهشت نمیفروشیم ولقای آنحضرت خوش
است مارا از بهشت وحوران وغلمان برای ایشان پیام میفرستند که مارا شوق ملاقات شما بنهایت رسیده است وایشان
بسبب سرور وشادی که از مجالست آنحضرت دارند سر بالا نمیکنند که پیغام ایشانرا بشنوند ودشمنان اهل بیت را می بینند که بسوی
آتش میکشند وایشان منازل این نیکوکاران را می بینند پس میگویند که منّت مارا شفاعت کننده در اینروز ودوستی ویاری
که مارا از شدت وآزار نجات دهد پس بازملائکه پیام از جانب زنان وایشان وخزینه داران بهشت بایشان میآورند وبرای ایشان
وصف میکنند نعمتهائی را که خدا تعالی برای ایشان مهیا کرده است ایشان در جواب میگویند که خواهیم آمد انشاء الله بنزد شما وچون
جواب پیغام ایشان بحوران وغلمان وخازنان بهشت میرسد ومیشنوند که ایشان در خدمت آنحضرت در زیر عرش نشسته اند
شوق آنها بملاقات ایشان زیاده میگردد پس این همنشینان آنحضرت میگویند که حمد وسپاس خداوندیرا که فزع اکبر واهوال اینروز
از ما برداشت ومارا نجات داد از آنچه میترسیدیم پس اسبان وشتران از بهشت با محملها برای ایشان میآورند وایشان سوار شوند
ومشغول حمد وثنای حضرت عزت برحضرت رسول وآل او میباشند تا داخل منازل خود گردند وابن خارجه از حضرت صادق روایت
کرده قَالَ كُنَّا عِنْدَ الصَّادِقِ فَذَكَرْنَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعَلَىٰ قَاتِلِهِ لَعْنَةُ اللهِ فَبَكَى الصَّادِقُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَيْنَا قَالَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا
بَكَىٰ حاصل معنی آنکه ابن خارجه گوید در خدمت حضرت صادق بودیم وحضرت امام حسین را یاد کردیم حضرت بسیار گریست وما
گریستیم پس حضرت سر برداشت وفرمود که حضرت امام حسین میفرمود که منم کشته گریه وزاری وهیچ مؤمنی مرا یاد نمیکند مگر آنکه گریان
میگردد ودر خبر دیگر از آنحضرت مرویست نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْحُسَيْنِ فَقَالَ يَا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَقَالَ أَنَا
يَا أَبَتَاهُ فَقَالَ نَعَمْ يَا بُنَيَّ حاصل معنی آنکه روزی امیر المؤمنین نظر کرد بسوی حضرت امام حسین وفرمود که توسبب گریه هر مؤمنی
پس امام حسین عرض کرد من چنینم ای پدر فرمود که بلی ای فرزند ودر خبر دیگر از آنحضرت مرویست قَالَ الْحُسَيْنُ أَنَا قَتِيلُ
الْعَبْرَةِ قُتِلْتُ مَكْرُوبًا وَحَقِيقٌ عَلَى اللهِ أَنْ لَا يَأْتِيَنِي مَكْرُوبٌ إِلَّا رَدَّهُ اللهُ أَوْ أَقْلَبَهُ مَسْرُورًا حاصل معنی آنکه امام حسین
فرمود منم کشته زاری وگریه که با کرب وغم والم کشته خواهم شد ولازمست بر خداوند عالم که هر اندوهناکی که بزیارت من بیاید اورا
شاد وخوشحال باهل خود برگرداند وابو عماره منشد روایت کرده مَا ذُكِرَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عِنْدَ الصَّادِقِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمٍ قَطُّ فَرُئِيَ أَبُو عَبْدِ اللهِ مُتَبَسِّمًا فِي ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَاللَّيْلِ وَكَانَ الصَّادِقُ يَقُولُ الْحُسَيْنُ ۴
عَبْرَةُ كُلِّ مُؤْمِنٍ حاصل معنی آنکه ابو عماره گوید که ذکر نشد نام حسین در نزد حضرت صادق در روزی هرگز پس دیده شود آنحضرت
در آن روز ودر آن شب تبسم کننده ومیفرمود حضرت صادق ۲ در کتاب خصال از امیر المؤمنین روایت شده إِنَّ اللهَ تَعَالَىٰ
اطَّلَعَ عَلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَاخْتَارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَيَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَيَبْذُلُونَ
أَمْوَالَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ فِينَا أُولَٰئِكَ مِنَّا وَإِلَيْنَا حاصل معنی آنکه بدرستیکه خدا تعالی نظر فرمود بزمین پس اختیار نمود مارا
واختیار نمود از برای ما شیعیانی که یاری میکنند مارا وسرور میشوند بجهة سرور ما ومحزون میشوند بجهة حزن ما وبذل مینمایند جانها ومالها
خودشان را در راه ما آنها از ما است وبسوی ما خواهند برگشت وباز فرموده كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكُلُّ عَيْنٍ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ سَاهِرَةٌ إِلَّا عَيْنٌ مَنِ اخْتَصَّهُ اللهُ بِكَرَامَتِهِ وَبَكَىٰ عَلَىٰ مَنْ يُنْتَهَكُ مِنَ الْحُسَيْنِ وَآلِ مُحَمَّدٍ حاصل
مضمون آنکه هر دیده در روز قیامت گریان است وهر چشم در روز قیامت در تعب است مگر چشم کسیکه مخصوص فرموده اورا خدای
تعالی بکرامت خود وگریسته باهتک حرمتی که بحضرت حسین وسایر آل محمد رسیده وابان بن تغلب از حضرت صادق روایت کرده
نَفَسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ وَهَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ وَكِتْمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ يَجِبُ أَنْ
يُكْتَبَ هَٰذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ حاصل معنی آنکه نفس کشیدن کسیکه بجهة ظلمهائیکه بما وارد شده محزون ومهموم باشد ثواب
تسبیح دارد وحزن او بجهة ما عبادتست وپنهان داشتن سر ما جهادست در راه خدا بعد از آن حضرت صادق فرمود سزاوار است
که این حدیث بطلا نوشته شود در کتاب ملهوف میگوید عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُمْ قَالُوا مَنْ بَكَىٰ وَأَبْكَىٰ
مِنَّا مِائَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَىٰ وَأَبْكَىٰ خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَىٰ وَأَبْكَىٰ ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَىٰ وَأَبْكَىٰ
عَشَرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَىٰ وَأَبْكَىٰ وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ تَبَاكَىٰ فَلَهُ الْجَنَّةُ حاصل مضمون آنکه از رسول

روایت شده که فرمودند که هرکسیکه گریه کند یا بگریاند در مصیبت صد نفر را پس از برای او است بهشت وهرکه گریه کند وبگریاند
پنجاه نفر را بازار برای او بهشت است وهرکه بگرید وبگریاند سی نفر را پس بهشت او راست وهرکه کند وبگریاند بیست نفر را پس بهشت
اوراست وهرکه بگرید وبگریاند ده نفر را باز بهشت او راست وهرکه بگرید وبگریاند یکنفر را بهشت از برای اوست وهرکه خود را
شبیه بگریه کننده نماید باز از برای او بهشت است ودر کتاب منتخب روایت شده از حضرت صادق أَنَّهُ كَانَ
إِذَا هَلَّ هِلَالُ عَاشُورَا اشْتَدَّ حُزْنُهُ وَعَظُمَ بُكَاؤُهُ عَلَىٰ مُصَابِ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ وَالنَّاسُ يَأْتُونَ عَلَيْهِ مِنْ
كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ يُعَزُّونَهُ بِالْحُسَيْنِ وَيَنُوحُونَهُ عَلَىٰ مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِذَا فَرَغُوا مِنَ الْبُكَاءِ يَقُولُ
لَهُمْ أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ الْحُسَيْنَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّهِ يُرْزَقُ مِنْ حَيْثُ يَشَاءُ وَهُوَ دَائِمًا يَنْظُرُ إِلَىٰ مَوْضِعِ
مُعَسْكَرِهِ وَمَصْرَعِهِ وَمَنْ حَلَّ فِيهِ مِنَ الشُّهَدَاءِ وَيَنْظُرُ إِلَىٰ زُوَّارِهِ وَالْبَاكِينَ عَلَيْهِ وَالْمُقِيمِينَ الْعَزَاءَ
عَلَيْهِ وَهُوَ أَعْرَفُ بِهِمْ وَبِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَبِدَرَجَاتِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ وَإِنَّهُ لَيَرَىٰ مَنْ يَبْكِي
عَلَيْهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ وَيَسْئَلُ جَدَّهُ وَأَبَاهُ وَأُمَّهُ وَأَخَاهُ أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْبَاكِينَ عَلَىٰ مُصَابِهِ وَالْمُقِيمِينَ
عَزَائَهُ وَيَقُولُ لَوْ يَعْلَمُ زَائِرِي وَالْبَاكِي عَلَيَّ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ عِنْدَ اللهِ تَعَالَىٰ لَكَانَ فَرَحُهُ أَكْثَرَ مِنْ
جَزَعِهِ وَإِنَّ زَائِرِي وَالْبَاكِي عَلَيَّ لَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا وَمَا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسِهِ إِلَّا وَمَا عَلَيْهِ ذَنْبٌ
وَصَارَ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ حاصل معنی آنکه بدرستی وقتیکه هلال عاشورا ظاهر میشد حزن حضرت صادق شدت میشود
وزیاده میگشت گریه او بر مصائب جدش حضرت حسین ومردم از هر طرف وهر جا بسوی او میآمدند ودر مصیبت حضرت او را تعزیت
میدادند وبا او نوحه وزاری میکردند بر مصیبتهای حضرت حسین پس زمانیکه از گریه فارغ میشدند حضرت میفرمود با آنها ایها الناس
بدانید بدرستیکه حضرت حسین در قرب پروردگار خود است ونظر میکند بلشکرگاه خود وبمحل قبر خود وشهدائیکه
نزد یک قبر او مدفونند ونظر میکند بسوی زیارت کنندگان خود واو بهتر میشناسد نامهای ایشان را ونامهای پدران ایشانرا
نزد خداوند عالمیان ازشناختن یکی از شما فرزند خود را ومی بیند کسی را که بر او گریه میکند وطلب آمرزش مینماید برای او وسؤال
میکند از پدران خود که طلب آمرزش کنند برای او ومیگوید اگر بداند زیارت کننده من آنچه که خداوند عالمیان برای او مهیا کرده
است هر آینه فرح او زیاده از جزع او خواهد بود وچون زیارت کننده او بر میگردد هیچ گناه برای او نمانده است بر میگردد مثل
آن روزیکه از مادر متولد شده ودر خبر از حضرت صادق مرویست قَالَ رَحِمَ اللهُ شِيعَتَنَا إِنَّهُمْ أُوذُوا فِينَا وَلَمْ
نُؤْذِ فِيهِمْ شِيعَتُنَا مِنَّا قَدْ خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا وَعُجِنُوا بِنُورِ وَلَايَتِنَا رَضُوا بِنَا أَئِمَّةً وَرَضِينَا بِهِمْ
شِيعَةً يُصِيبُهُمْ مُصَابُنَا وَتُبْكِيهِمْ أَوْصَابُنَا وَيُحْزِنُهُمْ حُزْنُنَا وَيَسُرُّهُمْ سُرُورُنَا وَنَحْنُ أَيْضًا نَتَأَلَّمُ
لِتَأَلُّمِهِمْ وَنَطَّلِعُ عَلَىٰ أَحْوَالِهِمْ فَهُمْ مَعَنَا لَا يُفَارِقُونَنَا وَلَا نُفَارِقُهُمْ لِأَنَّ مَرْجِعَ الْعَبْدِ إِلَىٰ سَيِّدِهِ وَمُعَوَّلَهُ
إِلَىٰ مَوْلَاهُ فَهُمْ يَهْجُرُونَ مَنْ عَادَانَا وَيَجْهَرُونَ بِمَدْحِ مَنْ وَالَانَا وَيُبَاعِدُونَ مَنْ آذَانَا اللَّهُمَّ أَحْيِ شِيعَتَنَا
فِي دَوْلَتِنَا وَأَبْقِهِمْ فِي مُلْكِنَا وَمَمْلَكَتِنَا اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا مِنَّا وَمُضَافِينَ إِلَيْنَا فَمَنْ ذَكَرَ مُصَابَنَا وَبَكَىٰ
لِأَجْلِنَا اسْتَحْيَى اللهُ أَنْ يُعَذِّبَهُ بِالنَّارِ حاصل مضمون آنکه فرمود خدا رحمت کند شیعیان مارا بدرستیکه آنها اذیت
کشیدند در راه ما وبا اذیت وارد نشد از جهة آنها شیعیان ما از ما است وبتحقیق خلق شده اند از فاضل طینت ما وسرشته شده
اند بنور ولایت ما پسندیدند مارا از برای خودشان ائمه وما هم پسندیدیم آنها را به شیعگی مصیبت زده میکند آنها را مصائب ما وبتعب میاندازد
آنها را تعب ما ومحزون میکند آنها را حزن ما وشاد میکند آنها را شادی ما وما هم متالم میشویم از تالم ایشان ومطلع میشویم بر احوال آنها پس ایشان
با ما است واز ما جدا نمیشوند وما هم از ایشان جدا نمی شویم زیرا بدرستیکه بازگشت غلام بسوی آقای خود است ومعتمد او بسوی مولا
خود شش است پس آنها از دشمنان ما دوری میجویند واظهار مینمایند مدح دوستان ما را ودور میشوند از آنکه مارا اذیت میکند خدایا زنده
بدار شیعیان ما را در دولت ما وباقی بدار آنها را در ملک ومملکت ما خداوندا بدرستیکه شیعیان ما از ما هستند وبسوی ما منسوبند پس
هر که ذکر نماید مصائب ما را وگریه کند برای ما حیا کند خدای تعالی که او را باتش معذب نماید ودر خبر دیگر از آنحضرت مرویست که
لِكُلِّ شَيْءٍ ثَوَابٌ إِلَّا الدَّمْعَةَ فِينَا تا آخر حدیث یعنی برای هر چیز ثوابیست محدود مگر اشک که در مصیبت ما جاری باشد
باین نحو در بعضی از نسخه ها که مقرون بقرائن صحت بود نقل شده بود بنا با معنای این حدیث این میشود که بدرستیکه از برای هر چیز از طاعات

و عبادات و ثوابی و درجه بیست شمرده شده گریه اشکی که در مصیبت ما جاری شود که هر بستی ثواب و درجات او را احصا نمیکند مگر خدای تعالی و در بعضی نسخ باین عبارت نقل شده لکل شیء الی آخره پس بنا براین معنی حدیث این میشود که هر بستی را برای هر عملی از طاعات وقتی که او را مخفی بجا آورند ثوابی دارد و زیادتر و بزرگتر از آن ثوابیکه در وقت آشکار کردن آن عمل داشت لیکن ثوابی نامعدود و محدود گریه اشکی که در راه ما ریخته شود باینمعنی که گریستن بمصایب اهل بیت در خفا بجهة خوف از اعدا و تقیه از ناصبیها از آن اعمالی که احصا نمیکند ثواب او را مگر خدای تعالی و وجه ظاهر یا دو بعبارت دیگر اقامهٔ تعزیهٔ سید الشهدا در خفا و پنهان در زمان شدت تقیه از آنچیزهاست که احصا نمیکند ثواب آنرا مگر خدا و وجه ظاهر یا دو اما توجیه حدیث باین نحو که از برای هر عمل مخفی ثوابی است زیادتر از عمل آشکار مگر اشک در راه ما که مخفی گریستن آن ثواب دو برابر ثواب آشکار گریستن در آشکار را با برابر است با ثواب آشکار زیرا که اشک چشم از آن چیزهائیست که ریا بر نمیدارد و علاوه بر اینکه آشکار گریه کردن از آنچیزهائیست که بصاحب او مردم تاسی مینمایند و بمشاهده او محزون میشوند پس این توجیه خوب توجیهی نیست روایت ابی بصیر از حضرت صادق ع روایت کرده در خبری که مضمون آن است گریه جناب فاطمه را ثم قال یا ابا بصیر اما یحب ان تکون فیمن یسعد فاطمة علیها السلام فبکیت حین قالها فما قدرت علی المنطق وما قدرت علی کلامی من البکاء ثم قام علیه السلام الی المصلی یدعو وخرجت من عنده علی تلک الحال فما انتفعت بطعام وما جائنی النوم واصبحت صائما وجلا حتی اتیته فلما رایته قد سکن سکنت وحمدت الله حیث لم تنزل بی عقوبة حاصل معنی آنکه فرمود یا ابا بصیر آیا می خواهی که از آنها باشی که یاری جده ام فاطمه میکنند در گریه کردن پس من بگریه افتادم و از بسیار گریه سخن نتوانستم گفت حضرت بجای نماز خود رفت و مشغول دعا شد و من با آنحالت از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و نتوانستم طعام خورم و مرا در شب خواب نبرد و روز دیگر ترسان و خایف بخدمت آنحضرت رفتم و چون دیدم که حضرت ساکن گردیده من هم ساکن شدم و حمد کردم خدا را که بر من عقوبتی نازل نشد و در خبر دیگر از حضرت صادق مرویست رحم الله شیعتنا لقد شارکونا فی المصیبة بطول الحزن والحسرة علی مصاب الحسین حاصل معنی آنکه فرمود خدا رحمت کند شیعیان ما را بتحقیق شریک شده اند با ما در مصیبت بکثرت حزن و حسرت بر مصیبتهای جدم حضرت امام حسین ع و از کتاب منتخب روایت شده انه لما اخبر النبی صلی الله علیه وآله ابنته بقتل ولدها الحسین علیه السلام وما یجری علیه من المحن بکت فاطمة علیها السلام بکاء شدیدا وقالت یا ابتاه متی یکون ذلک قال فی زمان خال منی ومنک ومن علی ومن حسن فاشتد بکاؤها وقالت یا ابت فمن یبکی علیه ومن یلتزم باقامة العزاء له فقال النبی یا فاطمة ان نساء امتی یبکین علی نساء اهل بیتی ورجالهم یبکون علی رجال اهل بیتی ویجددون العزاء جیلا بعد جیل فی کل سنة فاذا کان یوم القیمة تشفعین انت للنساء وانا اشفع للرجال وکل من بکی منهم علی مصاب الحسین اخذنا بیده وادخلناه الجنة یا فاطمة کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی مصاب الحسین علیه السلام فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة حاصل معنی آنکه وقتیکه خبر داد حضرت پیغمبر دختر خود را بکشته شدن فرزندش حسین و آنچه از محنتها بر او وارد میشود گریست حضرت فاطمه گریه کردن شدیدی و عرض کرد ای پدر بزرگوار کی این مطلب واقع میشود فرمود در زمانیکه خالی باشد از من و از تو و از علی و از حسن پس گریه آن مخدره شدت یافت و عرض کرد ای پدر بزرگوار که بر وی گریه میکند که برای او عزا بپا میکند حضرت پیغمبر فرمود یا فاطمه بدرستیکه زنهای امت من گریه میکنند بر زنان اهل بیت من و مردان ایشان گریه میکنند بر مردان اهل بیت من و تجدید میکنند عزاداری او را هر سال طایفه بعد از طایفه دیگر و وقتیکه روز قیامت میشود تو از برای زنان شفاعت میکنی و من از برای مردها و هر آن کسیکه گریه کند از آنها بر مصائب حضرت حسین میگیریم ما دست او و داخل میکنیم او را به بهشت، یا فاطمه هر چشم گریه کننده است روز قیامت مگر چشمیکه گریه کند بر مصائب حضرت حسین که او خندان و شادان است به نعمتهای بهشت و در کتاب منتخب از دعبل خزاعی مرویست قال دخلت علی سیدی ومولای علی بن موسی الرضا فی مثل هذه الایام فرأیته جالسا جلسة الحزین الکئیب واصحابه من حوله کذلک فلما رآنی مقبلا قال لی مرحبا بک یا دعبل مرحبا بناصرنا بیده ولسانه ثم انه وسع لی فی مجلسه واجلسنی الی جانبه ثم قال لی یا دعبل احب ان

تنشدنی شعرا فان هذه الایام ایام حزن کانت علینا اهل البیت وایام سرور کانت لاعداء اعدائنا خصوصا بنی امیة لعنهم الله یا دعبل من بکی علی مصابنا ولو واحدا کان اجره علی الله یا دعبل من ذرفت عیناه علی مصابنا وبکی لما اصابنا من اعدائنا حشره الله معنا فی زمرتنا یا دعبل من بکی علی مصاب جدی الحسین علیه السلام غفر الله له ذنوبه البتة ثم انه نهض وضرب سترا بیننا وبین حرمه واجلس اهل بیته من وراء الستر لیبکوا علی مصاب جدهم الحسین ثم التفت الی وقال لی یا دعبل ارث الحسین فانت ناصرنا ومادحنا فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت قال دعبل فاستعبرت وسالت عبرتی حاصل معنی آنکه گوید دعبل خزاعی که در ایام عاشورا رفتم بخدمت حضرت علی بن موسی الرضا و آنحضرت اندوهناک نشسته و جمعی از شیعیان در خدمت آنجناب بودند چون نظر آنحضرت بر من افتاد فرمود که مرحبا ای دعبل که یاری کننده مائی بدست و زبان خود پس مرا طلبید و نزدیک خود نشانید و فرمود که ای دعبل چون این روزها ایام حزن ما اهل بیت و ایام سرور و شادی دشمنان ماست شعری چند در مرثیه سید الشهدا بخوان و بدان ای دعبل که هر که بگرید و بگریاند یک نفر را برای مصیبت ما اجرش با خداست ای دعبل هر که آب از دیده های آن روان شود برای آنچه بما از دشمنان ما رسیده خدای تعالی او را در زمرهٔ ما محشور گرداند ای دعبل هر که بر مصیبت جدم حسین گریه کند البته حقتعالی گناهان او را بیامرزد پس حضرت فرمود که پرده آویختند و پرده گیان حرم عصمت و طهارت در پس پرده نشستند برای آنکه در مصیبت جد خود حسین گریه کنند پس فرمود ای دعبل مرثیه برای حسین بخوان پس شعری چند دعبل گوید خواندم در مرثیه حضرت امام حسین و حضرت امام رضا با مردان و زنان و حاضران بسیار گریستند بنوعی که صدای گریه از خانه حضرت امام رضا بلند شد و در خبر معاویة بن وهب مرویست گوید استاذنت علی الصادق فقیل لی ادخل فدخلت فوجدته فی مصلاه فجلست حتی قضی صلوته فسمعته وهو یناجی ربه وهو یقول یا من خصنا بالکرامة وخصنا بالوصیة ووعدنا الشفاعة واعطانا علم ما مضی وما بقی وجعل افئدة من الناس تهوی الینا اغفر لی ولاخوانی ولزوار قبر ابی الحسین الذین انفقوا اموالهم واشخصوا ابدانهم رغبة فی برنا ورجاء لما عندک فی صلتنا وسرورا ادخلوه علی نبیک صلواتک علیه وآله واجابة منهم لامرنا وغیظا ادخلوه علی عدونا ارادوا بذلک رضاک فکافهم عنا بالرضوان واکلاهم باللیل والنهار واخلف علی اهالیهم واولادهم الذین خلفوا باحسن الخلف واصحبهم واکفهم شر کل جبار عنید وشر کل ضعیف من خلقک او شدید وشر شیاطین الجن والانس واعطهم افضل ما املوا منک فی غربتهم عن اوطانهم وما اثرونا به علی ابنائهم واهالیهم وقراباتهم اللهم ان اعدائنا عابوا علیهم خروجهم فلم ینههم ذلک عن الشخوص الینا خلافا منهم علی من خالفنا فارحم تلک الوجوه التی قد غیرتها الشمس وارحم تلک الخدود التی تقلبت علی حفرة ابی عبد الله علیه السلام وارحم تلک الاعین التی جرت دموعها رحمة لنا وارحم تلک القلوب التی جزعت واحترقت لنا وارحم الصرخة التی کانت لنا اللهم انی استودعک تلک الانفس وتلک الابدان حتی توافیهم علی الحوض یوم العطش فما زال وهو ساجد یدعو الله بهذا الدعاء فلما انصرف قلت جعلت فداک لو ان هذا الذی سمعت منک کان لمن لا یعرف الله لظننت ان النار لم تطعم منه شیئا والله لقد تمنیت انی قد کنت زرته ولم احج فقال لی ما اقربک منه فما الذی یمنعک من زیارته ثم قال یا معاویة لم تدع ذلک قلت لا ادری ان الامر یبلغ هذا کله قال یا معاویة من یدعو لزواره فی السماء اکثر ممن یدعو لهم فی الارض یا معاویة لا تدعه لمن ترکه رأی من الحسرة ما یتمنی ان قبره کان عنده اما تحب ان یری الله شخصک وسوادک فیمن یدعو له رسول الله وعلی وفاطمة والائمة علیهم السلام اما تحب ان تکون ممن ینقلب بالمغفرة لما مضی ویغفر له ذنوب سبعین سنة اما تحب ان تکون غدا ممن تصافحه الملائکة اما تحب ان تکون غدا فیمن یخرج ولیس علیه ذنب فتتبع به اما تحب ان تکون غدا ممن یصافح رسول الله صلی الله علیه وآله حاصل معنی آنکه گوید از حضرت صادق اذن طلبیدم فرمود

داخل شو پس داخل شدم بخدمت آنسرور دیدم که آنحضرت مشغول نماز هست پس نشستم تا اینکه از نماز فارغ شد شنیدم از وی
که با پروردگار خود مناجات میکرد میگفت ای خدائیکه مخصوص فرمودی ما را بکرامت و تخصیص داده ما را بوصیت و وعده فرمودی
ما را شفاعت را و عطا فرمودی ما را علم گذشته و آینده را و قرار دادی دلهای بعضی از مردم را مایل بسوی ما بیامرز مرا و برادران مرا و زوار
پدرم حضرت حسین را آنچنان کسانیکه مالهای خود شانرا انفاق میکنند و بدنهای خود شان را از رغبت ما میاندازند بجهة میل کردن آنها
بآنچه نزد تست از انعام بر ما و بجهة سرور که داخل میکنند او بر اندوه دشمنان ما و اراده کرده اند از اینها خوشنودی ترا در دوستی آنها
در مرتبه رضا بنمایند از ما و حفظ کن آنها را در شب و روز و بر اهل و اولاد آنها که گذشته اند از عقب آنها بهترین خلفها و مصاحب باش آنها را
و کفایت کن آنها را از شر هر جبار عنید و از شر هر ضعیف یا شدید از مخلوقات تو و از شر شیاطین جن و انس و عطا کن
بآنها افضل آنچه آرزو دارند از تو که از اوطان خود شان غربت اختیار کرده اند و آنچه از ما خواسته اند بر خود شان و اولاد و
اقربای خود شان ای پروردگار ایستکه دشمنان ما مذمت میکنند دوستان ما را بجهة آمدن آنها به زیارت ما منع نمینکند
مذمت ایشان آنها را از آمدن بسوی ما در حالتیکه مخالفت کننده اند مخالفین ما را پس رحم نما به چنین روهائیکه تغییر داده آنها را
آفتاب و رحم نما بآن رخسارهائیکه بقبر مطهر ابی عبدالله علیه السلام مالیده شده و رحم نما بدیده هائیکه از روی شفقت و رحمت بما اشک
ریزان گشته و رحم نما بآن دلهائیکه سوخته و بجزع آمده برای ما و رحم نما بآن صداو فریادهائیکه در مصیبت ما بلند شود پروردگارا بدرستیکه
و دیعه میسپارم بتو این جانها و بدنها را تا سر حوض در روز قیامت و تشنگی رد نما پس بود آنحضرت در حالت سجده و از خدا
مانند این مسئلت مینمود تا اینکه فارغ گشت عرض کردم فدای تو گردم اگر چنانچه این دعائیکه شما با این کیفیت که از شما شنیدم در حق کسی
بود که خدارا نمی شناخت هر آینه گمان میکردم که آتش او را نمی سوخت قسم بخدا به تحقیق آرزو کردم که کاش به زیارت مشرف
شده بودم و حج نکرده بودم فرمود بمن با آن قرب مکان تو چه چیز هست که ترا مانع گشته از زیارت وی پس از آن فرمود یا معاویه
ترک مکن زیارت او را عرض کردم ندانسته بودم که باین درجه فضیلت و ثواب دارد فرمود یا معاویه دعا کننده به زوار او در
آسمان زیاده است از دعا کننده بآنها در زمین یا معاویه ترک مکن زیارت او را هر که ترک نماید او را می بیند از حسرت چیزیرا
که آرزو میکند اینکه کاش قبرش نزد من قبر او بود آیا دوست نداری اینکه به بیند شخص ترا و سواد ترا خدایتعالی در میان کسانیکه
رسول خدا و علی و فاطمه و ائمه معصومین در حق آنها دعا کرده باشند آیا دوست نداری اینکه بوده باشی کسیکه مراجعت نموده با مغفرت
از گناهان گذشته و بخشیده شده مر او را گناهان هفتاد ساله آیا دوست نداری اینکه بوده باشی از کسانیکه فردا مصافحه میکنند
با آنها ملائکه آیا دوست نداری اینکه بوده باشی از کسانیکه محشور شود فردا از قبر و نباشد بر ذمه وی گناهی که مؤاخذه نمایند او را
آیا دوست نداری اینکه بوده باشی آنکسیکه مصافحه نماید با تو فردای قیامت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تا آخر حدیث
تتمیم گر و در او اشاره میشود بامور چند نه بآن طرزیکه خواهد آمد در نهایات آتیه بلکه بنمط دیگر پس بدان بدرستیکه همه اخبار
وارده در فضیلت گریه را ذکر نکردیم در اینمقدمه بتمامه زیرا که جمله از آنها را ذکر میکنیم در تضاعیف بعضی از مقدمات آتیه
و جمله دیگر از آنها در ضمن بعضی از مجالس اینکتاب مذکور میگردد بجهة آنکه اکثر اخبار کتب مقاتل و مراثی مرتبط است بعضی از آنها به
دیگر و چه قدر اخبار کثیره که متضمن است امور یرا که عنوان کرده ایم در اینکتاب برای آنها عنوانها مثل خبریکه متضمن است فضیلت
گریه و فریاد و ناله و برپا داشتن تعزیه و صرف مال در تعزیه و زیارت و غیر اینها را با اینکه از برای هر یک از اینها عنوانی است مستقل
و از اینجهة است که مکرر میشود ذکر بعضی از اخبار و بعضی از مقدمات یا در بعضی از مجالس پس مثل این تکرار باکی ندارد بلکه از آن
چیزهائیست که لابد منه است در مثل اینکتاب و بهر حال آنچه وارد گشته از اخبار و آثار در فضیلت زیارت حضرت سید الشهدا
روحی و روح العالمین له الفداء و در خصوص ثواب گریستن و محزون و غمگین گشتن و نوحه و فریاد نمودن در مصیبت آنسرور سلام
الله علیه اگر چنانچه منحصر بوده بهمین خبر معاویة بن وهب هر آینه در فضیلت کفایت مینمود ما را و غنی میکرد ما را از غیر خود بالی نکه
تحقیق اخبار وارده در اجر و فضیلت این امور خارج از حد و حصا و فوق از استقصاست چنانکه مطلع خواهی شد بر آنچه دلالت
دارد بر صدق این دعوا در باب بیان فضل زیارات و غیر آنها با آنکه در هر مقام از آنها ذکر نکرده ایم مگر قطره از دریا از اخبار و آثار
نکرده ام در هر عنوان اگر چه قدر بسیاری از روایات آنچنانیکه مطلع شده ام بر آنها از کتب معتبره که نزد من بوده آیا نمی بینی که در این
عنوان ذکر نکرده ام خبر مشهوری را که در زبانها معروفست که بدرستیکه جمعی از ملائکه در دستشان ظرفهائیست از شیشه ها و در مجالس ذکر

ذکر مصائب آل محمد میگردند و سرشک گریه کنندگان را اخذ و جمع میکنند در همان شیشه ها و حفظ میکنند و که امید از مدیرای روز
قیامت و ممزوج نمایند آنها را به طعام و شراب بهشتی تا موجب یادی لذائذ آنها گردد بجهة اینکه مطلع نشده ام بوی در کتب
معتبره بود و مخفی نماند بر تو اینکه در خبر مسمع که متضمن قرب و نزدیکی منافق و مخالف موصوف باوصاف مذکوره است بحوض
کوثر و اشکالی هست با اینکه چگونه جایز میشود نزدیکی منافق بحوض کوثر اگر چه متصف باشند باوصاف مذکوره در خبر باشد
با اینکه بهشت حرام است بر مخالفین و ناصبین و با اینکه هر کسیکه داخل بهشت گردید خارج نمیشود از وی ابدا و تحقیق در
جواب اینست که گفته شود اندرآن آنها به قرب کوثر و قتیست که حوض کوثر پیش روی حضرت امیرالمؤمنین در عرصات
محشر و در اعرافست که هنوز نه اهل بهشت داخل بهشت شده اند و نه اهل جهنم داخل جهنم و بالجمله مخلد بودن مخالفین در
آتش جهنم از آنچیزهائیست که در وی شکی نیست یقینا بلکه به تحقیق اینمطلب از ضروریات مذهب جعفریه امامیه کثرت
علامه حلی اعلی الله مقامه در بعضی از کتب خود از بعض امامیه قولی نقل کرده که ایشان بعد از آنکه با آتش جهنم معذب گشتند مدتهای
بسیار از وی نجات می یابند پس از آن به بهشت میروند لکن اینقول شاذ و نادر است و قائل وی منقرض شده بلکه بخلاف
وی قائم گشته ادله چهارگانه که عبارت از کتاب و سنت و اجماع و عقل علاوه بر آنچه گذشت که از ضروریات مذهب
است و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله المعصومین المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم اجمعین
تذییل ثانی که بمنزله تفصیل است در مطلب در اینمقام ذکر میشود **تذییل اول** در اشاره بجمله از اخبار و آثار وارده
بدرستیکه از جمله امور معلومه بادله اربعه یعنی کتاب و عقل و سنت و اجماع بودن محبت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و موالات
او هست از امور مفترضه و تکالیف واجبه بر همه اهل آسمانها و زمینها و معذور نفرمودن خدایتعالی در این تکلیف کسیرا و این مطلب
چنانچه از ضروریات مذهب است هم چنین از ضروریات دین هم هست اگر چنانچه از روی انصاف و تحقیق با قطع نظر از عصبیت
و اعتساف ملاحظه شود اگر چه بعضی از علمای عامه مفتوح نمیکنند ابواب ولایت و محبت آنحضرت را که مبادا صدمه برسد
دنیویه و رخنه بمناصب و تجملات ظاهریه آنها وارد آید و به تحقیق ذکر نموده ای شیخ الاجل بحر العالی قدس سره در کتاب جواهر
السنیه که در احادیث قدسیه است خبریرا بسند خود از سلمان فارسی که او هم از حضرت رسول خدا روایت نموده قال
هبط علی جبرئیل یوم احد و قد انهزم المسلمون و لم یبق غیر علی علیه السلم و قد قتل الله تعالی علی
یدیه یومئذ من المشرکین من قتل فقال جبرئیل یا محمد ان الله یقرء علیک السلم و یقول لک اخبر علیا
انی عنه راض و انی آلیت علی نفسی ان لا یحبه عبد الا احببته و من احببته لم اعذبه بناری و لا
یبغضه عبد الا ابغضته و من ابغضته ما له فی الجنة من نصیب قال و هبط علی جبرئیل یوم الاحزاب
لما قتل علی ابن ابیطالب عمرو فارسهم فقال یا احمد ان الله یقرء علیک السلم و یقول لک انی
افترضت الصلوة علی عبادی فوضعتها عن العلیل الذی لا یستطیعها و افترضت الزکوة فوضعتها
عن المقل و افترضت الصیام فوضعته عن المسافر و افترضت الحج فوضعته عن المعدم و من لا
یجد السبیل الیه و افترضت حب علی بن ابیطالب و موالاته علی اهل السموات و الارض فلم اعذر
فیه احدا فمر امتک بحبه فمن احبه فبحبی و حبی احبه و من ابغضه فببغضی و بغضی ابغضه
حاصل مضمون آنکه حضرت رسول الله فرمود نازل شد بر من جبرئیل در جنگ احد وقتیکه منهزم شده بودند مسلمین و نماند
بود مگر علی علیه السلام و بدست او در همان روز کشته بود خدایتعالی از مشرکین آنچه کشته بود پس جبرئیل گفت یا محمد
بدرستیکه خدایتعالی بتو سلام میدهد و میفرماید بتو که خبر ده علی را که من از او راضی و خوشنودم و به درستیکه من بذات خود قسم
یاد کرده ام اینکه دوست ندارد او را بنده مگر اینکه دوست دارم من آن بنده را و هر بنده را که من دوست دارم او را معذب
نمیکنم با آتش غضب خود و دشمن نمیدارد او را بنده مگر اینکه من دشمن دارم او را و کسیرا که من دشمن داشتم نصیبی در بهشت
از برای وی نیست و فرمود نازل شد بمن جبرئیل در جنگ احزاب هنگامیکه علی بن ابیطالب کشته بود عمرو عبدود شجاع
مشرکین را گفت یا احمد به تحقیق خدایتعالی سلامت میرساند و میفرماید ترا که بدرستی من بر بنده گان خود واجب کردم نماز را
و برداشتم از بیمار آنچنانیکه قدرت آوردن او را ندارد و واجب کردم زکوة را و برداشتم او را از آنکه مال او از حد نصاب کم

باشد و وجب کرده‌ام روزه را و بر او نوشته‌ام او را از مسافر و وجب نموده‌ام حجّ را و بر او نوشته‌ام او را از بی‌چیز و آنکه استطاعت
رفتن نه دارد و وجب کرده‌ام محبّت علی بن ابی‌طالب و موالات او را بر اهل آسمانها و زمین و معذور نه کرده‌ام در دوستی کسی را
پس امر نما امّت خود را به محبّت علی و پس هر که دوست دارد او را پس به سبب دوستی خود و دوستی تو دوست میدارم او را
و هر که دشمن دارد او را پس به دشمنی خود و دشمنی تو دشمن میدارم او را تا آخر حدیث پس مخفی نماند بر تو که به تحقیق مضمون
این خبر چنانکه اخبار کثیره مرویّه از طرق خاصّه متضمّن بیان آن است همچنین اخبار کثیره متظافره از طرق عامّه هم متضمّن او است
اگرچه عبارات و الفاظ در این اخبار بانحاء مختلفه و کلمات متشتّته وارد گشته و زمانیکه دارای علم و یقین و عالم گشتی
به آنچه ذکر نمودیم او را پس مستمع باش به آنچه ذکر نموده او را طبرسی در کتاب بشارة المصطفی بسند خود از مجاهد و او هم از ابن
عبّاس قال لمّا فتح رسول الله صلّی الله علیه و آله خیبر قدم الیه جعفر من الحبشة و معها جاریة
فاهدیها الی علیّ علیه السّلم فدخلت فاطمة علیها السّلم فاذا رأس علیّ فی حجر الجاریة فلحقها من
الغیرة ما یلحق المرأة علی زوجها فمضت الی النّبیّ صلّی الله علیه و آله تشکوا علیّا علیه السّلم
فنزل جبرئیل الی النّبیّ صلّی الله علیه و آله فقال یا محمّد انّ الله یقرء علیک السّلم و یقول هذه
فاطمة انّک تشکوا علیّا فلا تقبل منها فلمّا دخلت فاطمة قال لها النّبیّ صلّی الله علیه و آله
ارجعی الی بعلک فقولی له رغم انفی لرضاک قال فرجعت فقالت له ذلک فقال یا فاطمة شکوتنی
الی رسول الله صلّی الله علیه و آله و احیاءاه من رسول الله صلّی الله علیه و آله اشهدک یا فاطمة
انّ هذه الجاریة حرّة لوجه الله فی مرضاتک و کان مع علیّ علیه السّلم خمسمائة درهم فقال و هذه
الخمسمائة درهم صدقة علی فقراء المهاجرین و الانصار فی مرضاتک قال فنزل جبرئیل علی النّبیّ صلّی
الله علیه و آله و قال یا محمّد انّ الله یقرء علیک السّلم و یقول لک بشّر علیّ بن ابی‌طالب علیه
السّلم انّی قد وهبت له الجنّة بحذافیرها بعتقه الجاریة فی مرضات فاطمة فاذا کان یوم القیمة
یقف علی باب الجنّة فیدخل الجنّة من یشاء برحمتی و یمنع منها من یشاء بغضبی و قد وهبت له
النّار بحذافیرها بصدقته الخمسمائة درهم علی الفقراء فی مرضاة فاطمة علیها السّلم فاذا کان
یوم القیمة یقف علی باب النّار فیدخل النّار من یشاء بغضبی و یمنع منها من یشاء برحمتی فقال
رسول الله صلّی الله علیه و آله بخ بخ و من مثلک یا علیّ و انت قسیم الجنّة و النّار حاصل مضمون آنکه
ابن عبّاس گفته هنگامیکه فتح نمود حضرت رسول الله قلعهٔ خیبر را جناب جعفر از حبشه بخدمت آنحضرت وارد شد و با خود کنیزی
آورده بود آنحضرت کنیز را بحضرت علی هدیه فرستاد و بود در خدمت آنحضرت تا اینکه جناب فاطمه روزی داخل خانه شد و دید
سر آنسرور را بالای زانوی آن کنیز است پس آن غیرتیکه در زنها نسبت بشوهران خود است بآن مخدّره رو داد و بخدمت
حضرت رسول الله روانه گشته تا از حضرت امیر علیه السّلام شکایت نماید در آنحال جبرئیل خدمت حضرت پیغمبر نازل
گردیده عرض کرد یا محمّد خدایتعالی بتو سلام میکند و میفرماید اینست که فاطمه میآید نزد تو تا شکایت نماید از علی علیه السّلام
قبول مکن شکایت او را پس در آنحین فاطمه داخل گشته حضرت پیغمبر بوی فرمود که برگرد بسوی شوهر خود و بگو بوی که محض خوشنودی
در رضای تو شکایت من قبول نشد را و گوید آنمخدّره مراجعت نموده واقعه را بخدمت آنسرور عرض کرده آنحضرت فرمود یا
فاطمه شکایت مرا بحضرت رسول خدا کردی وا حیاءاه چه قدر خجل گشتم از رسول خدا یا فاطمه شاهد میگیرم تو را که بتحقیق این
کنیز در راه خدا آزاد است برای خوشنودی تو و چهارصد درهم هم نزد آنسرور بود فرمود این پانصد درهم صدقه است بر فقرای
مهاجرین و انصار در خوشنودی تو پس نازل شد جبرئیل بر پیغمبر و عرض کرد یا محمّد بدرستیکه خدایتعالی بتو سلام میرساند و میفرماید
بتو بشارت ده به علی بن ابیطالب که بدرستیکه من بخشیدم بوی تمام بهشت را بسبب آزاد کردن وی جاریه را در خوشنودی فاطمه
وقتی که روز قیامت شود میایستد بر در بهشت و داخل میکند به بهشت هر کس را که خواهد برحمت من و مانع میشود از بهشت
هر کس را که خواهد بغضب من به تحقیق بخشیدم باو آتش جهنّم را تماماً بجهت تصدّق کردن آن پانصد درهم را بر فقرا در خوشنودی
فاطمه وقتیکه روز قیامت شود میایستد بر در جهنّم و داخل میکند بآتش هر کس را که خواهد بغضب من و مانع میشود از آتش هر کس را که خواهد به

رحمت من پس حضرت رسول خدا فرمود بخ بخ کیست مثل تو یا علی و تو هستی قسمت کننده بهشت و جهنّم و روایت نموده
شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع بسند خود از ابی صالح و او هم از ابی ذر که گوید بودم من و جعفر بن ابیطالب که مسافرت کرده
بودیم بشهر حبشه پس از آن ذکر کرده مثل حدیث سابق را و فیکه حفظ و ضبط نمودی این حدیث را هم مستمع باش به آنچه
نقل نموده او را شیخ حرّ در کتاب جواهر السنیّه از کتاب مسکّن الفؤاد و او همین روایت انّ موسی علیه السّلم
سئل ربّه فقال ما لعائد المریض عندک من الاجر قال ابعث له عند موته ملائکة یشیّعونه الی
قبره و یؤنسونه الی المحشر قال یا ربّ ما لمعزّی الثّکلی من الاجر قال اظلّه تحت ظلّی ای ظلّ
العرش یوم لا ظلّ الّا ظلّی حاصل مضمون آنکه بدرستیکه جناب موسی از پروردگار خود مسئلت نمود و عرض کرد کسی که
عیادت مریض را نماید نزد تو چه قدر برای وی است از اجر فرمود میفرستم نزد او در حین موت وی ملائکه‌ها تشییع نمایند
او را تا قبر او و انیس وی باشند تا در قبر محشور گردد عرض نمود چه چیز است اجر و ثواب کسیکه زن فرزند مرده را تسلّی و تعزیت
دهد فرمود در تحت سایه یعنی در سایه عرش او را سایه میدهم در روزیکه سایهٔ نیست مگر سایهٔ عرش من تا آخر حدیث پس وقتیکه
مطّلع شدی به آنچه مذکور گردید مخفی نیست سرّی از اسرار فضیلت گریه بر مصائب اهل بیت رحمت و عصمت علیهم السّلام
گریه بر مصائب خامس آل عبا جناب سیّد الشّهدا و راه یافته بجهتی از جهات ثواب حزن و غمگینی بجهت آنها بیان اینمطلب آنکه
بدرستیکه محزون و گریستن بر مصائب حضرت سیّد الشّهدا از آثار بارز امامیّت که محقّق و کاشف از وجود محبّت آن از مؤمنین
نسبت بامیر المؤمنین و مظهر موالات آنها است با آنحضرت آنچنان موالاتی که معذور نفرموده خدایتعالی در آن احدی را از اهل
آسمانها و زمینها پس نظر نما بفرمایش امیر المؤمنین که بسیّد الشّهدا میفرماید انت عبرة کلّ مؤمن و مؤمنة
یا ولدی یعنی تو هستی سبب گریه هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای فرزند من و هم چنین جواب سیّد الشّهدا انا
عبرة کلّ مؤمن و مؤمنة یا ابتاه یعنی ای باب بزرگوار من سبب گریه هر مرد مؤمن و زن مؤمنه هستم یعنی
منم ظاهر کننده محبّت مؤمن را بتو و منم محبّت و دلیل بر ایمان و موالات شخص تو را اگر چنانچه بجا آری کلامی واضح در
بیان وجهی از وجوه و سرّی از اسرار این خاطر او را آنچه گذشت در حدیث سابق از اینکه بتحقیق خدایتعالی عطا فرمود بامیر
المؤمنین تمام بهشت و دوزخ را برای آزاد کردن او جاریه را و تصدّق کردن او دراهم را در مرضاة و خوشنودی فاطمه زهرا
و در مقام تعزیت و تسلّی برآمدن آنسرور مر او را نسبت به آنچه وارد شده بود بآن مخدّره از حزن و اندوه قلیل پس از آن
بازبه خاطر آور آنچه ذکر کردید از اینکه فاطمه زهرا صدّیقه معصومه علیها السّلام مامور و مکلّف گردید از جانب خدایتعالی و رسول او
اینکه بگوید در مرضات و خوشنودی امیر المؤمنین رغم انفی لرضاک یعنی محض رضایت تو شکایت من مقبول نیفتاد
تا بوده باشد این کلام تسلیت از آنمخدّره بآنسرور نسبت بآنخجلت و حیائیکه بوی حاصل شده بود نزد رسول خدا و مخفی نماند بر تو زمانیکه
تفکّر نمودی در آنچه تقریر کردیم او را و تدبّر نمودی به سیاق کلامی که ذکر نمودیم ملتفت میشوی بسرّ فضیلت گریه و مستحق بودن محزون و
دیا گریه بر مصائب سیّد الشّهدا با آنچه گذشت التفضیل و در اخبار کثیره متظافره و معرفت حاصل میکنی باینکه سرشک از مؤمن
اگرچه بقدر پر پشه باشد ظاهر کننده جوهره عزیزه نفس و حقیقه وجود گوهر گرانمایه است و او هست نور ولایت و محبّت
بامیر المؤمنین پس میشود هر قطره از قطرات سرشک اگرچه آن قطره بقدر پر پشه باشد مایهٔ تعزیت و تسلیت از گریه کننده
نسبت بامیر المؤمنین و فاطمه زهرا و بتحقیق دانستی نیز که تسلّی و تعزیت دهنده مطلق فرزند مرده در سایه عرش خدایتعالی
است در روزیکه سایهٔ نیست مگر سایهٔ عرش وی و هرگاه بگوئی مفاد کلمات مذکوره دلالت میکند بر اینکه استحقاق گریه کننده
گان بآن ثوابهای مذکوره در اخبار متظافره مشروط است به محبّت و ولایت امیر المؤمنین یعنی به ولایت حقّه و محبّت
صادقه چنانیکه محقق میشود مگر در طایفه حقّه امامیّه اثنا عشریّه پس در اینحال میگوئیم آیا این موالات و محبّت مشروط است بمعرفت
حقّه و چنانیکه ثابت شده باشد از روی ادلّه قطعیّه تا اینکه استحقاق آن مثوبات و اجرهای حزن و بکاء هم مشروط باشد بوی یا اینکه
مطلق است یعنی که شخص امامی گریه کننده مستحق این مثوبات و درجات مذکوره در اخبار است اگرچه عارف نباشد
در باب امامت و ولایت بدلیل قطعیّه و براهین تفصیلیّه در جواب گوئیم اگرچه مقتضای تحقیق اینست که بگوئیم همه اینها مشروط
است بمعرفت حقّه در اصول دین و از جمله آنها است باب امامت و ولایت و اخباریکه دلالت دارد باشتراط ترتّب مثوبات و درجات

به زیارت زائرین قبور ائمه علیهم السلام بمعرفت در غایت کثرتست الا اینکه میگوییم من حیا میکنم از صدیقه کبری معصومه
مظلومه فاطمه زهرا علیها السلام از اینکه بگوییم تعزیت دهنده آن مخدره بحزن و گریه بر مصائب فرزندش و نور دیده اش مستحق به
شود با آنچه در اخبار متظافره و متکاثره که همه مطلق بوده اند بگریه بفلان شرط یا فلان امر بلکه میگوییم گریه کننده بر مصائب سید
الشهدا اگر چنانچه بوده باشد از کسانیکه قائل باشند بامامت ائمه معصومین از آل محمد و از کسانیکه معتقد باشند بامامت
ما بیکه اطاعت ایشان واجبست بنده کان چنین اعتقادیکه محکم باشد و زائل نشود بتشکیک مشککین و شبهات مخالفین مضلین
همین قدر را اعتقاد و معرفت کفایت میکند در باب استحقاق مذکور اگرچه آنشخص عالم نباشد بادله و معرفت نداشته باشد
ببراهین تفصیلا بلکه اجمالا هم حاصل مطلب اینکه اخبار عامه مطلقه را مقید نمیکنیم بجهة استحیا و خجلت از صدیقه طاهره فاطمه
زهرا با اینکه ممکن است که مختار خود را استدیده و تایید نماییم با آنچه مشاهده و محسوس است بتجربه و عیان از حالت اشخاص و محبین
که از روی صدق و یقین چنان در محبت و ولایت ائمه طاهرین ثابت قدمند که کوهها زائل میشود و باعتقاد ایشان رخنه راه
نمییابد اگرچه گوشتهای بدن آنها با مقراضهای آهنین قطعه قطعه شود بلکه ممکن است اینکه کشته شوند بلکه ممکن است اینکه کشته
شوند در دوستی موالات ایشان مراد اهل بیت را در حقیقت منفک نیست از دلیل نور الله اجمالی معقولی و اگر خواسته باشی
تعبیر کنی از این مطلب بطرز دیگر پس بگو بتحقیق توجه صدیقه کبری و ترحم آن مخدره در حق تعزیت دهنده خود بگریه و فریاد بنور
دیده‌ای از اینچیز نامیست که میگرداند حال گریه کننده را در شان و رتبه مثل آن کسی میکند که او حائز مثوبات جزیله و فایز درجات
عظیمه است بسبب گریه و زاری که معرفت بمعرفت ناشی از ادله و براهین زیرا که سرشک چشم در غیبت مردم دلیل محبت
و موالاتست و چه قدر خوب گفته شده بدرستی اشک چشم دلیل است بر آتش قلب و سوزش دل زیرا که چوب تر مادامیکه
یکطرف او بآتش نگذاشته شده از طرف دیگر او قطره قطره اشک نمیچکد و چه قدر نعمت خوبست قطرات سرشک و به
تحقیق اشاره فرموده باین مطلب سید الموحدین امیرالمؤمنین در مناجات خود که عرض میکند المحوا المثبتات من
العثرات بالمرسلات من العبرات حاصل معنی آنکه پروردگارا محو نماید لغزشهای ثابته در نامه عمل را بقطرات
جاریه اشک چشم و مخفی نماند بر تو که این کلام شامل است بهر دو قسم گریه از خوف خدا تعالی و گریه بر مصائب آل الله تعالی
لا سیما بر مصائب حضرت سید الشهدا و بزودی میاید بقیه و تمام کلام بعد از این انشاء الله تعالی تذییل دویم در
اشاره است بجمله از آیات و اخبار وارده در فضل گریه از خوف خدا تعالی پس خدا تعالی در کتاب کریم خود مدح فرموده دائم
البکا را بفرمایش خود ترى اعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آمنا الاية حاصل
معنی آنکه می بینی چشمهای آنها را که اشک میریزد از آنچه شناخته اند از حق عرض میکنند پروردگارا ایمان آوردیم تا آخر آیه و روایت
نموده شیخ صدوق ره بسند خود از ابن ابی عمیر او هم از شخصی از اصحاب خود قال قال ابو عبد الله عليه السلام
اوحى الله عز وجل الى موسى ان عبادى لم يتقربوا الى بشىء احب الى من ثلاث خصال قال يا رب
وما هن قال يا موسى الزهد فى الدنيا والورع عن معاصى والبكاء من خشيتى قال موسى يا رب ما
لمن صنع ذا قال فاوحى الله تعالى اليه يا موسى اما الزاهدون فى الدنيا ففى الجنة واما البكاؤن
من خشيتى ففى الرفيع الاعلى لا يشاركهم فيه احد واما الورعون عن معاصى فانى افتش الناس
ولا افتشهم حاصل معنی آنکه راوی گوید حضرت امام جعفر صادق فرموده که خداوند عزوجل وحی نمود بجناب موسی ع
اینکه بدرستیکه بنده کان من تقرب نمیجویند بسوی من بچیزی که محبوبتر باشد بمن از سه خصلت عرض کرد یا رب چه چیز است
آن سه خصلت فرمود یا موسی اینکه بدرستیکه آنها عبارتست از زهد در دنیا و ورع از معاصی و گریه از خوف و خشیت من جناب
موسی عرض کرد یا رب چه اجر است برای کسیکه اینها را بعمل آرد پس وحی فرمود خدا تعالی بسوی او یا موسی اما آنهائیکه در دنیا زاهدند
پس جای آنها در بهشت است و اما گریه کننده از خوف من پس مقام وی در رفیع اعلی است که شریک نمیشود با آنها در انعام
احدی و اما اجتناب و پرهیز کننده کان از معصیتهای من پس بتحقیق از مردم حساب میخواهم و تفتیش مینمایم و از آنها تفتیش
نمیکنم و حساب نمیخواهم و باز بسند خود از مفضل بن عمر و او هم از حضرت صادق روایت نموده قال كان فيما ناجى الله به
موسى بن عمران ان قال يا بن عمران ... مطلع على احبائى اذا جنهم الليل حولت ابصارهم فى قلوبهم

مثلت عقوبتى بين اعينهم يخاطبونى عن المشاهدة ويكلمونى عن الحضور يا بن عمران هب لى من قلبك
الخشوع ومن بدنك الخضوع ومن عينيك الدموع وادعنى فى ظلم الليل فانك تجدنى قريبا مجيبا
حاصل مضمون آنکه فرموده از جمله مناجات که خدا تعالی بجناب موسی فرموده این بود که ای پسر عمران دروغ گفته آنکه اعتقاد
کرده که دوست میدارد مرا معهذا وقتیکه تاریکی شب او را فرا گرفت از من غفلت کرده میخوابد آیا چنین است که هر
دوست دوست میدارد خلوت حبیب خود را آگاه باش ای پسر عمران من مطلعم بر دوستان خود زمانیکه شب فرا گرفت
آنها را دیده‌های آنها میگردد ممثل میشود عقابم مشاهده و با من حرف میزنند حضورا ای پسر عمران عطا نما بمن از دل
خود خشوع را و از بدن خود خضوع را و از چشمان خود سرشک را و بخوان مرا در تاریکی شب که بدرستی مییابی مرا نزدیک و جواب دهنده
و در خبر دیگر از حضرت امیرالمؤمنین مرویست لما كلم الله موسى قال الهى ما جزاء من دمعت عيناه من
خشيتك قال يا موسى اقى وجهه من حر النار وآمنه يوم الفزع الاكبر حاصل مضمون آنکه هنگامیکه
جناب موسی با خدا تعالی تکلم نمود عرض کرد الهی چه چیز است جزای کسیکه چشمان او اشک ریز باشد از خوف تو فرمود یا موسی
نگه میدارم روی او را از حرارت آتش و مأمون میکنم او را در روز فزع اکبر و در کتاب عدة الداعی نقل شده که در حدیث
مرویست يا داود نح على خطيئتك كالمرأة الثكلى على ولدها الى ان قال تعالى كم من ركعة طويلة
فيها بكاء بخشية قد صلاها صاحبها لا تساوى عندى فتيلا حيث نظرت فى قلبه فوجدته ان
سلم من الصلوة وبرزت له امرأة جميلة عرضت نفسها عليه اجابها وان عامله مؤمن
خاتله حاصل مضمون آنکه یا داود نوحه کن بر خطیئه خود مثل زن فرزند مرده تا اینکه فرموده چه قدر نماز با رکعت طولانی که در وی
گریه خوفی هم بوده بجا آورده او را صاحب او با اینکه نزد من بقدر پرده هسته خرما منزلت ندارد از اینجهة که نظر میکنم بدل وی و مییابم
او را اگر چنانچه از نماز فارغ شود و ظاهر شود بوی زن صاحب جمالی و او را بزنا بخواند اجابت او را مینماید و اگر مؤمنی با وی
معامله نماید با او خدعه و حیله میکند و در حدیث قدسی دیگر وارد شده يا عيسى صب لى الدموع من عينيك واخشع
لى بقلبك يا عيسى استغث بى فى حالات الشدة فانى اغيث المكروبين واجيب المضطرين وانا
ارحم الراحمين حاصل مضمون آنکه یا عیسی جاری کن از دیده‌های خود اشکها برای من و قلب خود را خاشع کن برای من
یا عیسی در حالات شدت یاری طلب از من که بدرستیکه من یاری میکنم شدت افتادگان را و اجابت میکنم مضطر مانده کان را
و منم ارحم الراحمين و در خبر دیگر است از حضرت صادق قال اوحى الله عز وجل الى عيسى يا عيسى هب لى من
عينيك الدموع ومن قلبك الخشوع واكحل عينيك بميل الحزن اذا ضحك البطالون وقم
على قبور الاموات وناديهم بالصوت الرفيع لعلك تأخذ موعظتك منهم وقل انى لاحق فى
اللاحقين حاصل معنی آنکه پیغمبر باید وحی فرمود خداوند عزوجل بسوی عیسی یا عیسی عطا کن بمن از دو چشمان خود
اشک را و از قلب خود خشوع را و وقتیکه بطالون مشغول خنده باشند دیده‌های خود را با میل حزن سرمه بکش و بایست
بر سر قبرهای مرده کان و بصدای بلند آنها را ندا کن شاید از آنها موعظه را بگیری و اخذ کنی و بگو بدرستیکه من لاحق میشوم بآنها بجهت
بشما لاحق گشته اند اذا بكى اليتيم اهتز العرش فيقول الله تبارك وتعالى من هذا الذى ابكى عبدى
الذى سلبته ابويه فى صغره فوعزتى وجلالى وارتفاعى فى مكانى لا يسكته عبد مؤمن الا
وجبت له الجنة حاصل مضمون آنکه زمانیکه گریه نمود یتیم عرش حرکت میکند پس از انخطاب میفرماید خداوند تبارک
و تعالی کیست آنکه بگریه آورده بنده مرا که بی پدر و مادر شده در حالت صغر سن پس قسم بعزت و جلالم و ارتفاع مکانم
ساکت و ساکن نمیکند حزن او را بنده مؤمنی مگر اینکه واجب گردد برای او بهشت قال من احب الاعمال الى الله
زيارة قبر الحسين عليه السلام وافضل الاعمال ادخال السرور على قلب المؤمن واقرب ما
يكون العبد الى الله وهو ساجد باك حاصل معنی آنکه محبوبترین اعمال نزد خدا تعالی زیارت قبر حضرت حسین ع
و افضل اعمال نزد خدا تعالی ادخال سرور است بر قلب مؤمن و نزدیکترین حالت بنده بسوی خدا تعالی وقتی است که در سجده
باشد در حالتیکه گریه کننده است الحدیث زمانیکه اخذ نمودی اطراف آنچه ذکر شد از آیات و اخبار وارده در شأن

گریه و گریه کننده پس مستمع باش بجمل از مقالات و کلمات عرفا که در باب گریه آنها نکاتی ذکر کرده اند مثل اینکه گریه کردن
عارف بر حزن خفی است مثال او مثال عروسیست که کارش رفته باشد به عمل نامشروع پس اهل و قوم خویشان آن عروس
در شب زفاف وی بجهة او در عیش و سرورند و آن عروس بجهة آنکه در دل او هست پیش خود محزون و مغموم است هم چنین
الکینه عالم است بعیوباتی که در نفس وهیئت و مردم آنها را امید اند پس مردم متبرک میدانند مصاحبت او را بجهة آنچه مشاهده
مینمایند از حسن حال او و او گریه میکند بجهة آن سوء عملی که دارد از خوف و حیا از پروردگار خودش پس از برای وی نزد
مردم شأنیست مشهور و در نفس خود عیبهائیست مستور و از جمله نکات اینکه مرد عارف گریه میکند بجهة خوف از فقدان
آنچه یافته او را و از فرقت آنچه شناخته او را زیرا کسیکه چیزی را نیافته باشد از فقدان او خائف نمیشود و هر کسیکه چیزی را یافته از فقدان
او خائف است آیا نمی بینی که شخص غنی و فقیر با هم در سفر رفیق باشند خوف شخص غنی از فقیر بیشتر خواهد بود که او یافته و دارا است
چیزی را که فقیر دارای او نیست بعد بدرستی که شخص عارف پیدا کرده چیزی را که طالب بوده و شناخته آنچه پیدا کرده از اینجهة گریه
میکند بجهة خوف از فقدان وی و از جمله آنها اینکه بدرستیکه خانه که از گل بنا کرده باشند وقتیکه منهدم و خراب شد ممکن است
اصلاح او بمعاونت آب هم چنین است اینکه اصل او خلق شده است از گل زمانیکه از کثرت معاصی امر او فاسد گشت ممکن
است مرمت او و تدارک و صلاح وی به قطرات عبرات که از دیده با حسرت جاری نماید چنانچه فرموده امیر المؤمنین و سید
الموحدین و تاج رؤس البکائین روحی له الفداء صلوات الله علیه امحوا المثبتات من الغرات بالمرسلات
من العبرات گذشت ترجمه این قبل از این و از جمله آنها اینکه چنانکه آتش دنیا خاموش میشود بدو چیز یکی آب و دومی خاک
پس همچنین خاموش میشود آتش جهنم بدو خاک و دو آب یکی از این دو خاک تیمم است و خاک دوم خاکیست که
او سجده میکند بنده و یکی از این دو آب آب وضو و غسل است و آب دویم آب دیده ها است که عبارت از سرشک چشم باشد
و به تحقیق وارد شده در بعضی از اخبار در فضل گریه از خوف خدا تعالی ان القطرة منه تکفت امثال الاودیة
من النار حاصل معنی آنکه قطره از آن اشک چشم خاموش میکند صحراهای از آتش را و از آنها اینکه بدرستیکه خدا تعالی
فرموده در خصوص بهشت فیهما عینان تجریان ظاهر معنی آنکه در آن دو بهشتیکه برای بنده که از خدا خائف باشد
دو چشمه است که جاری میشود پس از برای تو است ای بنده خدا دو چشمه جاریه از جهة گریه بر حسین و از برای حسین هم در بهشت
دو چشم گریانست که سبب نجات تو از آتش جهنم و به تحقیق نقل نموده بعضی که بدرستی دیدم در بعضی کتب اینکه بدرستی در روز
قیامت شخصی را میاورند می بیند در دیوان عمل خود خیر بسیاری پس امر میشود که او را بسوی آتش برند پس ندا میکند موئی از مژه های دو
چشم او و عرض میکند پروردگارا شهادت میدهم بر صاحب خود که روزی ترا یاد آورد و از خوف و خشیت تو گریست و مرا تر ساخت
پس خدا تعالی خطاب میکند این موی را هست گشت تو او را از آن امر میفرماید آنشخص را به بهشت ببرند و از جمله آنها اینکه داخل شدن تو در دنیا
با گریه بوده و در وقت آمدن تو بدنیا گریه از خودت بوده و در وقت بیرون رفتن تو از دنیا گریه بر تست پس ای بیچاره بدرستی تو
وقت آمدن بدنیا گریان بودی و خویش و اقربای تو بجهة تو خندان بودند پس جد و جهد کن در اطاعت تا اینکه وقت بیرون رفتنت
از دنیا خندان باشی بجهة آنچه می بینی از ثواب در طاعت خود در حالتیکه قوم و اقربای تو بجهة مفارقت تو گریان باشند و به تحقیق
وصف فرموده خدا تعالی رخسارهای اهل اطاعت را بخنده و سرور در آنجائیکه فرموده وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة
مستبشرة و مخفی نماند بر تو که بدرستی محمد و اولاد معصومین او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین چنانچه در هر چیزیکه فضل و شرف
و منقبت و عبادتست ایشان در مرتبه بالاتر و از همه رفیعتر میباشند هم چنین برای آنها است حظ وافی و نصیب اکمل واقعی
در باب گریه و ناله از خوف خدا تعالی و خشیت وی پس اگر چنانچه ذکر کنیم آنچه وارد گشته در کیفیت گریه آنها در اوقات عبادات
و ظلمت شبها خصوصا آنچه وارد گشته در کیفیت گریه امیر المؤمنین و سید الموحدین و یعسوب الدین و تاج البکائین هر آینه
کتابی مجلد کبیری خواهد بود و آنچه از طرق عامه نقل شده یعنی در کتب اخبار و سیر آنها مذکور گشته در کثرت مثل اخباریست که
از طرق خاصه وارد گشته و وقتیکه مطلع گشتی بهمه آنچه ذکر شد پس بدان که گریه کردن بر مصائب اهل بیت رسول و لاسیما
بر مصائب سید الشهداء روحی له الفداء امریست جداگانه و مغایر از گریه که برای خوف خدا است تا اینکه راه یابد سؤال اینکه
مطلب که آیا گریه از خوف خدا تعالی افضل است یا گریه بر سید الشهداء بلکه گریه بر آنحضرت عین گریه است در محبت خدای

خدا تعالی و گریه ایست که موجب گشته تا مقام قرب تو به خدا تعالی و از عوض و فرو رفتن به بحار ملاحظه صفات جمال و جلال
و عظمت و کبریائی وی تعالی پس اگر چنانچه بخواهی که واضح کنی مطلب را در غایت ایضاح پس بگو بدرستی گریه از خوف خدا تعالی
منحل میشود بدو نوع و منقسم میشود بدو قسم اول اینکه بوده باشد این گریه از گریه کننده بملاحظه معاصی و گناهان خود بعد از ملاحظه
کردن شداید حالت احتضار و جان دادن و اهوال برزخ و محشر و آن عذابهائیکه مستحق میشود آنها را اهل معاصی پس این نحو گریه اگرچه
باو هم گفته میشود که گریه از خوف خداست و قسمی است از وی الا اینکه این رقت از گریه کننده و این رحمت و شفقت
از وی بجز این نیست رجعت در حقیقت بترحم و رقت بر نفس خود و گریه بر خود قسم دویم اینکه بوده باشد این گریه از گریه
کننده در مقام محبت خدا تعالی و ملاحظه عظمت صفات وی و کبریا و جبروت او در مقام تفکر در قصور و تقصیری که از وی
در عبادت خدا تعالی و امتثال با وامر و نواهی او بعمل آمده و هم چنین در مقام ذوق حلاوت مناجات و محبت وی و آنچه که
از وی برخواسته محبت و موالات اولیا و حجج او پس ملاحظه نمیشود در این قسم اصلا نه امید ثوابی و نه خوف از عقابی و شکی
نیست در اینکه این قسم افضل است از قسم اول چنانکه شکی نیست در اینکه گریه کردن بر مصائب آل رسول از این قسم است
باین معنی که گریه بر ایشان قسم خاصی است از این قسم زیرا که شناختی اینکه محبت و موالات آنها از آن چیزهائیست که
رجعت به محبت خدا تعالی و موالات وی و واضح میشود این مطلب نزد مرد با فطانت و متدبر زمانیکه ملاحظه کند فرو رفتن
ائمه طاهرین و غواصی حجج الله المعصومین در دریاهای بلاهای و قلزمهای مصیبتها بجهة محبت خدا تعالی و فرو رفتن در چشمه کافور
و در طلب رضای پروردگار و غوطه خوردن در سرچشمه تفویض و توکل و صبر و هر گاه بخواهی که بشناسی مقام فرو رفتن ائمه
طاهرین و اهل بیت رسول الله المعصومین و غواصی آنها را در دریاهای بلاها و قلزمهای مصیبتها و لا سیما امیر المؤمنین و سید
الشهداء علیه السلام را و اینکه این مقام و مرتبه از آن چیزهائیست که تخصیص داده آنها را خدا تعالی بوی پس مستمع باش به بعض اخبار شریفه
مثل آنچه روایت شده در کتب معتبره و از کتب اصحاب ما مسندا با امیر المؤمنین قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله لما اسری بی الی السماء ثم الی سدرة المنتهی وقفت بین یدی ربی عز و جل قال یا محمد
صلی الله علیه و آله قلت لبیک ربی و سعدیک قال قد بلوت خلقی فایهم اطوع لک قال قلت ربی
علیا بلوت قال صدقت یا محمد فهل اتخذت لنفسک خلیفة یؤدی عنک و یعلم عبادی من
کتابی ما لا یعلمون قال قلت ربی اختر لی فان خیرتک خیر لی قال قد اخترت لک علیا فاتخذه لنفسک
خلیفة و وصیا و نحلته علمی و حلمی و هو امیر المؤمنین لم ینلها احد قبله و لا احد بعده یا محمد
علی بن ابیطالب رایة الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین
من احبه فقد احبنی و من ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلک یا محمد فقال النبی صلی الله علیه
و آله ربی قد بشرته فقال انا عبد الله و فی قبضته ان یعذبنی فبذنوبی لم یظلمنی شیئا و ان یتم لی ما
وعدنی فالله اولی بی فقال اللهم اجل قلبه و اجعله مملوا من الایمان بک فقال الله عز و جل
قد فعلت ذلک به غیر انی مختصه من البلاء لم اخص به احدا من اولیائی قال یا رب اخی و صاحبی
قال قد سبق فی علمی انه مبتلی به و لولا علی لم یعرف و لا اولیائی و لا اولیاء رسلی الحدیث حاصل مضمون
آنکه فرمود حضرت رسول ص زمانیکه مرا به معراج بردند از آسمان گذشتم پس از آن به سدرة المنتهی رسیدم و در مقام قرب
پروردگار خود ایستادم خطاب آمد یا محمد عرض کردم لبیک لبیک و سعدیک فرمود امتحان کردم خلق را کدام یک
از آنها تو در طاعت بیشتر است فرمود عرض کردم پروردگارا علی را امتحان کردم از همه بیشتر یافتم او را در طاعت فرمود یا محمد راست
گفتی آیا برای خود خلیفه اخذ نمودی که از تو ادا کند احکام مرا و تعلیم کند بندگان مرا در کتاب من آنچه نمیدانند از او فرمود عرض
کردم پروردگارا اختیار کن برای من آنچه زیرا که مختار تو مختار من است فرمود به تحقیق اختیار نمودم برای تو علی را پس اخذ کن
او را برای خود خلیفه و وصی و عطا فرمودم بوی علم و حلم خود را و او است امیر المؤمنین گفته نشده این لفظ به کسی قبل از او و نه بکسی
بعد از او و از روی استحقاق یا محمد علی بن ابیطالب رایت هدایت و امام اولیای من و نور آن کسیکه اطاعت کرده مرا و او کلمه
آنچنانیست که لازم کردم اطاعت او را بر متقین هر که دوست دارد او را مرا پس بشارت بده او را باین کلمات پس پیغمبر عرض کرد

۲ می پسندی

پروردکارا به تحقیق بشارت دادم او را و عرض کردم بنده خدا و در قبضه قدرت او اکر عذاب نماید مرا پس به سبب
کناهان منست ذره بمن ظلم نکرده و اکر تمام نماید برای من آنچه وعده فرموده مرا از نعمتها بخود خدا یتعالی اولی است
بمن پس حضرت سوال عرض کرد پروردکارا روشن کن دل او را ایمان تو پس خداوند عزوجل خطاب فرمود بمن اینها را
در حق او بجا آوردم غیر از اینکه به تحقیق مخصوص خواهم نمود او را به قسمی از بلا که مخصوص نکرده ام بآن بلا احدی را از دلیل
خود عرض کرد پروردکارا اعلی برادر من و صاحب منست خطاب آمد که به تحقیق کذشته در علم من که هر آینه مبتلا او است
و امتحان شده است بغیر او هر کاه علی نبود شناخته نمی کشت نه اولیای من و نه اولیای پیغمبران من تا آخر حدیث و در روایت
معاذ بن کثیر از ابی عبد الله مرویست قال انّ الوصیّة نزلت من الله تعالی علی محمّد صلی الله علیه و آله
کتابا لم ینزل علی محمّد صلی الله علیه و آله کتاب مختوم الا الوصیّة فقال جبرئیل یا محمّد هذه وصیّتک
الی امّتک عند اهل بیتک فقال ای اهل بیتی قال نجیب الله منهم و ذرّیّته لیرثک علم النبوّة کما ورّثه
ابرهیم علیه السّلم و میراثه لعلیّ علیه السّلم و ذرّیّتک من صلبه قال و کان علیها خواتیم ففتح علیّ الخاتم
الاوّل و مضی لما فیها ثمّ فتح الحسن علیه السّلم الخاتم الثانی و مضی لما فیها و لمّا توفّی الحسن علیه السّلم
و مضی فتح الحسین علیه السّلم الخاتم الثالث فوجد فیها ان قاتل و تقتل و اخرج بقوم الی الشهادة لا شهادة
لهم الّا معک ففعل فلمّا مضی دفعها الی علیّ بن الحسین علیهما السّلم قبل ذلک ففتح الخاتم الرّابع فوجد
فیها ان اصمت و اطرق لمّا حجب العلم و لمّا توفّی و مضی دفعها الی محمّد بن علیّ ففتح الخاتم الخامس فوجد فیها
ان فسّر کتاب الله تعالی و صدّق اباک و ورّث ابنک و اصطنع الامّة و قم بحقّ الله تعالی و قل الحقّ
فی الخوف و الامن و لا تخش الّا الله تعالی ففعل ثمّ دفعها الی الذی یلیه حاصل مضمون انکه فرموده
وصیتیکه از جانب خدا یتعالی بر محمد وصیتی در کتابی و نازل شده بود بر محمد کتابی مختوم مکر همان صحیفه وصیت
جبرئیل عرض کرد یا محمد این وصیت امت است بر اهل بیت خود نزد اهل بیت تو باشد فرمود کدام اهل بیت من عرض کرد پسندیده
خدا از آنها و ذریه او تا میراث برند از تو وارث میبرند علم نبوت را چنانچه میراث کذاشته او را جناب ابراهیم و میراث او
مر علی را و ذریه ترا از صلب او فرمود در آنها خاتمهائی بود کشود علی خاتم اول را و عمل نمود بآنچه در وی بود پس از آن کشود
امام حسن خاتم دوم را و عمل نمود بآنچه در وی بود و زمانیکه حضرت امام حسن وفات نمود و ایام وی کذشت حضرت حسین
کشود خاتم سیم را و یافت در وی اینکه مقاتله کن تا شهید شوی و بیرون آی بقومی بسوی شهادت که نیست شهادت
مر آنها را الا با تو پس او هم چنین عمل نمود زمانیکه شهید شد امام حسین داد او را به فرزند خود علی بن الحسین قبل از شهادت
خود پس او هم کشود خاتم چهارم را یافت در وی که ساکت باش و در خانه خود بنشین که علم مستور کشته زمانیکه او هم وفات
یافت و از دنیا کذشت داد او را به فرزند خود محمد بن علی پس او هم کشود خاتم پنجم را پس یافت در وی اینکه تفسیر نما کتاب
خدا یتعالی را و تصدیق نما پدران خود را و وارث علم خود قرار ده فرزند خود را و احسان نما بامت و حق خدا یتعالی را برپا دار و بکو
حق را در حالت خوف و در حالت امن و مترس بجز از خدا یتعالی پس او هم بجا آورد تکلیف خود را پس از آن دفع نمود او را بسوی
آن کسیکه بعد از جناب قایم مقام بود تا آخر حدیث و مخفی نماند بر تو در بسا آنچه این خبر متضمن است به تحقیق وارد شده
در خبرهای بسیار متعدده که متواتره معنویه است تحقیق این اخبار با سانید معتبره و لفظ متقاربه وارد کشته و در بعضی از آنها است ثمّ
دفعه الی الحسین علیه السّلم ففکّ خاتما فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم الّا
معک و اشر نفسک لله عزّ و جلّ ففعل ثمّ دفعه الی علیّ بن الحسین علیهما السّلم ففکّ خاتما
فوجد فیه ان اطرق و اصمت و الزم منزلک و اعبد ربّک حتّی یأتیک الیقین ففعل ثمّ دفعه الی
محمّد بن علیّ علیه السّلم ففکّ خاتما فوجد فیه ان حدّث النّاس و افتهم و لا تخافنّ الّا الله عزّ و جلّ فانّه
لا سبیل لاحد علیک ثمّ دفعه الی ابنه جعفر علیه السّلم ففکّ خاتما فوجد فیه ان حدّث النّاس
و افتهم و انشر علوم اهل بیتک و صدّق اباءک الصّالحین و لا تخافنّ الّا الله عزّ و جلّ و انت فی
حرز و امان ففعل ثمّ دفعه الی ابنه موسی علیه السّلم الی الّذی بعده ثمّ کذلک الی العلم المهدی

عجّل الله فرجه حاصل مضمون انکه پس از آن داد او را بحضرت حسین یافت در وی اینکه بیرون آی با قومی بسوی شهادت
پس شهادت نیست برای آنها مکر با تو و بفروش جان خود را بخداوند عزوجل آن بزرکوار به تکلیف خود عمل نموده و داد آنرا
بعلی بن الحسین پس کشود خاتم او را یافت در وی اینکه ساکت و صامت باش و در منزل خود بنشین و عبادت کن پروردکار خود را
تا اینکه برسد بر تو مرک و او هم به تکلیف خود عمل نموده پس از آن داد آنرا به محمد بن علی کشود خاتم او را یافت در وی اینکه هر کاه مردم
از تو مسئله پرسند فتوی ده آنها را و مترس البته مکر از خداوند عزوجل زیرا که بدرستی راهی نیست برای احدی بر تو پس از آن
دفع نمود آنرا بفرزند خود جعفر علیه السلام پس خاتمی کشود و یافت در وی اکر سوال کنند از تو مردم فتوی ده بآنها و منتشر نما
علوم اهل بیت خود را و تصدیق کن پدران صالح خود را و مترس البته مکر از خداوند عزوجل و تو در حفظ امانی پس او هم عمل نموده بتکلیف
خود پس از آن داد آنرا بفرزند خود موسی و هم چنین دفع نمود آنرا موسی بآن کسیکه بعد از او بود پس از آن با این نحو نمودند تا رسید
بعلم مهدی عجل الله فرجه تا آخر حدیث و مخفی نماند بر تو در بسا این اخبار چنانکه افاده میکند اینکه ائمه طاهرین و حجج معصومین
سلام الله علیهم اجمعین در تکالیف خود شان قیاس بسایر ناس نمیشود زیرا که از برای هر یک آنها احکامیست خاصه و اموریست
مخصوصه بآنها که در صحیفه مکتوبه سماویه و وصیة الالهیه معین کشته و بر رسول خدا نازل شده هم چنین افاده میکند و معلوم میشود از آن اخبار اینکه
به تحقیق خدا یتعالی تخصیص داده امیر المؤمنین و سید الشهدا علیه السلام را به بلای خاصی که مثل وی مبتلا نفرموده احدی را از انبیا
و مرسلین و اوصیا و صدیقین تا اینکه ظاهر نماید صبر آنها و صبر حضرت محمد و سایر اهل بیت معصومین سلام الله علیهم اجمعین را بر
ملائکه و انبیا و مرسلین و بر همه اهل آسمانها و زمین و هم چنین ظاهر نماید بر عالمیان اینکه آنچه عطا فرموده بآنها از مرتبه فضل و ثواب
آنچنانکه نسبت هر صاحب فضل بوی مثل نسبت ذره است بآفتاب و قطره ایست ببحر محیط بجهة مرتبه صبر جمیل ایشانست در بلایا
و مصائب که در عنایات ازلیه سبقت یافته چنان صبر که نسبت صبر هر صبر کننده بصبر ایشان مثل نسبت فضل ایشانست
بفضل و شرف عالمیان پس وقتیکه فهمیدی آنچه مذکور کردید میدانی معنی آنچه اشاره کردیم کو دهی سابقا از اینکه بدرستی کریه کردن
بر مصائب آل محمد لا سیما بر مصائب سید الشهدا عین کریه از خوف خدا و کریه در محبت خدا یتعالی است و تفضل و تفوق دارد
بر همه اعمال و بر همه عبادات و مثل کردیدن بر آنها در فضل و ثواب و کاشفیت از محبت زیارت نمودن قبور منوره و ضرایح
مقدسه ایشان لا سیما زیارت قبر مطهر عطشان غریب سید الشهدا روحی له الفدا و هر کاه بکوئی بتحقیق کذشت در بعض اخبار
سابقه اینکه حضرت صادق فرموده که محبوبترین اعمال نزد خدا زیارت قبر حسین است و افضل اعمال نزد خدا داخل سرور را
بر قلب مؤمن و قریبترین حالت بنده بسوی خدا یتعالی در حالت سجده است که کریان باشد تا آخر حدیث پس بعد از اغماض از اینکه
وارد شده در اخبار کثیره و فتاوی معظم علما از اینکه افضل اعمال بدنیه نماز است و با قطع نظر از اینکه سیاق این اخبار دال است
بر بودن تحقق و وجود فرق ما بین احبیت و افضلیت و اقربیت معهذا آنچه استفاده میشود از این اخبار اینست که ادخال سرور
بر قلب مؤمن افضل است از زیارت قبر حضرت حسین چنانکه کریه کردن در حالت سجده و طول دادن وی افضل است از ادخال
سرور بر قلب مؤمن پس وقتیکه اینها افضل شدند از زیارت قبر حضرت حسین از کریه کردن بر مصائب او هم افضل خواهند
بود و اینهم از آن چیزها نیست که قائل بخواهی شد تو یقینا جواب میکوئیم اما تکلم کردن در نماز اینکه او است افضل اعمال بدنیه پس از آن
چیزها نیست که مناسب نیست ذکر او در این مقام زیرا که ما بعد از اغماض و قطع نظر از معارضه اخباریکه وارد شده در شان
نماز با آن اخباریکه وارد شده در شان بعضی از اعمال و عبادات مثل حج و روزه و جهاد و نحو اینها میکوئیم بدرستیکه این عبادات
ملاحظه میشود فضیلت اینها بعد از اقرار بولایت کسانیکه واجب فرموده خدا یتعالی محبت و ولایت آنها را و آنها عبارتست
از اهل بیت رسول که همه معصومند صلوات الله علیهم اجمعین و الا همه این عبادات و نحو اینها زمانیکه صادر شد از کسیکه قائل
نیست بولایت ائمه معصومین انا اله و سیتین بر میکردد و وزر و وبال و مشقت و نکال بر صاحب خود پس میکوئیم چنانکه مرتبه تدین
بولایت ائمه بالاتر از همه عبادات و اعمال حسنه است هم چنین آنچیزیکه ظاهر کننده و کاشف از این جوهر عزیزی است و محقق سبب
وجود اینست کرامات نیز بهااست و کم عبارت باشد از زیارت قبور مقدسه و ضرایح منوره آنها و کریه بر مصائب آنها و بعبارت
دیکر بدرستیکه کریه در حقیقت از اعمال بدنیه صرفه نیست بلکه او ذو وجهین و جامع مرتبتین است که مرتبه بدنیه ظاهریه و مرتبه قلبیه
باطنیه میباشد لا سیما ملاحظه شود در تحقق وی تاثر قلب و سوختن او و چون زیارت قبور منوره ایشان منفک میشود کاه از کریه

کردن زایر یا تباکی او در وقت زیارت پس او هم در اینحال مثل گریه ذو جهتین و جامع مرتبتین خواهد بود علاوه اینکه بودن
زیارت محقق و مصدق بر وجود محبت و موالات از زایر مر ائمه معصومین را گرداننده او را بمرتبه خود ولایت و محبت از این
جهة متصف نموده او را ببعضی از احکام ولایت و آثار او پس او هم مثل گریه کردن افضل شده از جمیع عبادات خواه اعمال
بدنیه ظاهریه باشد چنانکه امثله آنها گذشت یا از قبیل باطنی قلبیه باشد مثل اعتقاد بمبدا و اثبات معاد و اثبات زیرا که اعتقاد بمبدا از جمله
اعتقادات واجبه است بلکه از افضل آنها است پس بنابراین تحقیق اشکالی نماند مگر سؤال اینکه آیا آن عباداتیکه بسوی آن اشاره
گشت یعنی نماز و روزه و حج و زکوة و نحو اینها بدو قسمند یکی واجب و دیگری مستحب و فضیلت گریه و زیارت نسبت بهر دو نوع آنها
منافی است با آن قاعده کلیه که نزد فقهاء و اصولیین مسلم است که عبارت از آن باشد که واجب افضل است از مستحب و جواب
از این سؤال ظاهر است زیرا که نیست اینقاعده کلیه از آنچیزها یکه مدرک وی حکم عقل مستقل باشد و الا راه نمییافت بسوی تخصیص
و حال آنکه راه یافته آیا نمی بینی اینکه مهلت دادن بمدیون که معسر است واجب و ابراء نمودن او و گذشت کردن از وی مستحب
با اینکه دومی که مستحب است افضل است از آن اولی که واجب است و هم چنین رد سلام واجب و ابتداء بسلام مستحب
و حال آنکه دومی افضل است علاوه باینکه گذاشتن اینقاعده بر حالت اطلاق خود از آنچیزها نیست که حاکم است بعناد وی عقل پس
آن چیزیکه مساعدت میکند او را عقل و نقل آنکه منزل نمایم آن قاعده را بر دو امریکه مختلف باشند در وجوب و استحباب
و از یک نوع هم باشند و معهذا باز بوده باشد از آن کلیات و قواعدیکه قابل تقیید و تخصیص است بعد درستی همه اینها
بعد از قطع نظر است از آنچه اشاره کردیم بسوی وی از اینکه درستی زیارت و گریه از آن امور نیست که رجعت بولای
و محبت ائمه و کاشف است از آنها پس متصف میشوند باثار و احکام آنها در مقامات کثیره و همچنین با قطع نظر است
از وجوب زیارت سید الشهداء علیه السلام که جمله بسیاری از اخبار دلالت دارد بوجوب وی و الا امر واضحتر خواهد بود
و حاصل هر دو سیکه ما تکلم نمیکنیم در امثال اینمقامات بر طرز اصطلاحات علماء و طریقه مباحثات جدلیه آنها بلکه تحقیق میکنیم آنچه
معتقد ما است که حاصل شده ما را از عقل قاطع و شرع ناطق ثابت فرماید خدا یتعالی ما را براین اعتقاد انشاء الله تعالی ثابت کند
همین معتقد ما را در صحیفه و نامه عمل ما و او عبارتست از اینکه امری بافایده و نافعتر در باب نجات و چیز کاملتر در باب خلاص
از عقوبات حضرت عبارتست از محبت و موالات اهل بیت عصمت رسول الله و هم چنین آنچه کاشفست از این محبت
و موالات که عبارت از گریه کردن بر مصائب آنها و زیارت قبور ایشان سلام الله علیهم بعد میگویم شما را بخدا آیا از اعمال
و عبادت خود یافته اید چیزی را که نفع دهد و فایده بخشد شما را در حالت جان دادن و شدت احتضار و سکرات مرگ
و در هول قبر و فزع از وی و در وحشت شب اول قبر و در حالت آمدن نکیر و منکر و در غیر اینحالات و اوقات از وحشتهای
عالم برزخ و حالات روز محشر و نشر و در حساب پس اگر انصاف نمائید و از راه صدق صواب آئید هر آینه همه شما خواهید
گفت نه و الله چیزی نیافته ایم از اعمال خودمان که نفع دهد و فایده بخشد ما را در این اوقات و در اینحالات و بخیال ما هم خطور
نکرده چیزیکه نجات دهد ما را از عبادات ما از آن شدتها و هولها و بلاک روز جزا مگر محبت و موالات اهل بیت معصومین
رسول الله و آنچه کاشفست از وجود آن ملکه نورانیه باطنیه پس این کاشف عبارتست از حزن بجهة آنها و گریه کردن بر مصائب
آنها و زیارت قبور مقدسه آنها است هر گاه بگوئی اینطرز از تعبیر و بیان تو لازم گرفته که اعتنا نشود بشان مثل نماز
آنچنانیکه او است عمود دین و معراج مؤمنین آنچنانیکه هر گاه او قبول شود قبول میشود غیر او از سایر اعمال و عبادات و هر گاه
او رد شد رد میشود سایر اعمال و کفایت میکند در شان او فرمایش خدا یتعالی اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
و هم چنین است کلام در روزه و خمس و زکوة و هم چنین است جهاد آنچنانیکه او است دادن جان در راه خدا و نیست در این
مرتبه و بالاتر از وی عملی پس این اعمال و عبادات زمانیکه شرایط ظاهریه و باطنیه آنها جمع شد و بر نهجیکه در واقع مطلوبست به
عمل آید یقیناً نافع خواهد شد و از جمله چیزها خواهد بود که از هول و شداید و مهالک که اشاره بسوی آنها شد نجات دهنده خواهد بود
یقیناً پس چه وجه داشت که کلام را در اینمقام با نظر زنگیه بیان کردی مطلق گذاشتی و چه چیز بود وجه انداختن تو این اعمال
و عبادات را از درجه اعتبار با اینکه انبیاء و مرسلین و هم چنین خاتم و سید انبیاء و وصی آن بزرگوار سید اوصیاء
و هم چنین اولاد و اوصیاء او صلوات الله علیهم اجمعین به تحقیق متحمل شده اند از مصائب و نوائب آنچه متحمل شده اند از

اذیت و ضرر حتی کشته شدن و اسیر شدن را محض از برای ترویج اینعبادات و برپا داشتن عمود آنها و نورانی نمودن چراغ
آنها آیا نمی بینی آن کلمه که ورد زبان همه است و آن عبارتست از اینکه جناب سید الشهداء روحی له الفداء به تحقیق بذل نمود آنچه
داشت از جان و اولاد و برادران و اصحاب خود و غیر اینها را در راه خدا و در ترویج دین خدا پس این کلام اخذ شده از
قرآن مجید و اخبار کثیره و متظافره پس اصل اساس و رئیس رئیس آن دین خدا یتعالی همین عبادات است جواب گوئیم هر گاه گریه
این عباداتی که بسوی آنها اشاره شد فایده نمیدهد و نفع نمی بخشد مگر هنگامیکه جامع باشد شروط ظاهریه و باطنیه را و این
مطلب از آن چیزها نیست که انکار نخواهی کرد او را بلکه از آنچیزها نیست که بوی اعتراف نمودی پس میشود صاحب عبادات
جامع شرایط ظاهریه و باطنیه آنها مگر کسی که بوده باشد از اهل محبت و موالات مر اهل بیت معصومین رسول خدا و آیا کسی
است که متصف باشد در واقع و نفس الامر بمحبت و موالات اهل بیت معهذا در تمام عمر نشود بلکه یکدفعه یا دفعات
عدیده از گریه کنندگان بر مصائب آنها یا از جمله زوار قبور آنها نباشد نه و الله هر گز چنین کسی نیست زیرا که این از آنچیزها نیست که موجود
شده بلکه این گریه نه کردن با دعوی محبت بنابر آن قواعد متقنه و اصول محکمه عقلیه و نقلیه ممکن نیست تعقل و تصور شود زیرا
که تکالیف شرعیه سمعیه لطفست مر تکالیف عقلیه را و هر آنکسیکه عامل شد باینعبادات شرعیه با همه شرایط ظاهریه و باطنیه
بتحقیق متصف گشته بنور ولایت یقیناً و هر کسیکه متصف گشته باین نور منیر لابداً منفک و جدا نمیشود از کواشف و آثار
آن نور که عبارت باشد از حزن و اندوه بر مصائب اهل بیت رسول الله و گریه کردن از برای آنها و زیارت قبور منوره ایشان پس
در اینصورت فرض کردن صاحب موالات را بکلی خالی از اینعلامات و امارات محبت نمیشود مگر از قبیل فرض امور یکه
محال است وقوع آنها اگر چه نفس فرض محال نبوده باشد و اگر چنانچه خواسته باشی در کشف اینمقام و بیان این مرام بصیرت تام
داشته باشی پس بشنو با شنیدن آنچه روایت نموده او را شیخ صدوق بسند خود از فضل بن شاذان میگوید شنیدم از حضرت
رضا علیه السلام یقول لَمّا اَمَرَ اللّٰهُ تَعالیٰ اِبْرٰهیمَ اَنْ یَذْبَحَ مَكانَ ابْنِهِ اِسْماعیلَ الْكَبْشَ تَمَنّیٰ اِبْرٰهیمُ
عَلَیْهِ السَّلامُ اَنْ یَكُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَهُ اِسْماعیلَ بِیَدِهِ وَاَنَّهُ لَمْ یُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبْشِ فَیَرْجِعَ اِلیٰ قَلْبِهِ
ما یَرْجِعُ اِلیٰ قَلْبِ الْوالِدِ الَّذی یَذْبَحُ اَعَزَّ وُلْدِهِ بِیَدِهِ فَیَسْتَحِقَّ بِذٰلِكَ اَرْفَعَ دَرَجاتِ اَهْلِ الثَّوابِ
عَلَی الْمَصائِبِ فَاَوْحَی اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَیْهِ یا اِبْرٰهیمُ مَنْ اَحَبُّ خَلْقی اِلَیْكَ فَقالَ یا رَبِّ ما خَلَقْتَ خَلْقاً
هُوَ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ حَبیبِكَ مُحَمَّدٍ ص فَاَوْحَی اللّٰهُ تَعالیٰ اِلَیْهِ یا اِبْرٰهیمُ فَهُوَ اَحَبُّ اِلَیْكَ اَمْ نَفْسُكَ قالَ
بَلْ هُوَ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ نَفْسی قالَ فَوَلَدُهُ اَحَبُّ اِلَیْكَ اَمْ نَفْسُكَ قالَ بَلْ وَلَدُهُ قالَ فَذَبْحُ وَلَدِكَ عَلیٰ
یَدِكَ اَوْجَعُ لِقَلْبِكَ اَمْ ذَبْحُ وَلَدِهِ عَلیٰ یَدَیْ اَعْدائِهِ قالَ بَلْ ذَبْحُ وَلَدِهِ عَلیٰ اَیْدی اَعْدائِهِ ظُلْماً اَوْجَعُ لِقَلْبی
قالَ یا اِبْرٰهیمُ فَاِنَّ طائِفَةً تَزْعُمُ اَنَّهُمْ مِنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ ص سَتَقْتُلُ الْحُسَیْنَ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْماً وَعُدْواناً
كَما یُذْبَحُ الْكَبْشُ وَیَسْتَوْجِبُونَ بِذٰلِكَ سَخَطی فَجَزِعَ اِبْرٰهیمُ لِذٰلِكَ وَتَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَاَقْبَلَ یَبْكی فَاَوْحَی
اللّٰهُ تَعالیٰ اِلَیْهِ یا اِبْرٰهیمُ قَدْ فَدَیْتُ جَزَعَكَ عَلَی ابْنِكَ اِسْماعیلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ بِیَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَی الْحُسَیْنِ
وَقَتْلِهِ وَاَوْجَبْتُ لَكَ اَرْفَعَ دَرَجاتِ اَهْلِ الثَّوابِ عَلَی الْمَصائِبِ الحدیث حاصل مضمون آنکه میفرماید زمانیکه امر
فرمود خدا یتعالی بجناب ابراهیم که عوض پسر خود جناب اسمعیل قوچ گوسفند را قربانی نماید جناب ابراهیم در اینحال آرزو کرد اینکه
کاش پسر خود را قربانی کرده بود و مأمور بذبح گوسفند نمیشد تا خاطر او بدرد بیاید چنانکه بدرد میآید خاطر پدریکه بدست خود ذبح
نماید پسر خود را تا باینجهة مستحق شود بالاترین درجات اهل ثواب را بر تحمل مصائب در اینحال خداوند عز و جل وحی فرمود بسوی
او یا ابراهیم کیست محبوبترین مخلوقات من نزد تو عرض کرد پروردگارا خلق نفرموده خلقی را که او محبوبتر باشد بمن از حبیب تو
محمد ص پس وحی فرمود بسوی خدا یتعالی یا ابراهیم آیا او نزد تو محبوبتر است یا جان خودت عرض کرد بلکه او محبوبتر است بمن از نفس خودم
پس فرمود آیا فرزند او محبوبتر است نزد تو یا جان خودت عرض کرد بلکه او محبوبتر است فرمود آیا کشته شدن فرزند تو در دست
تو بدل تو دردناکتر است یا کشته شدن فرزند او در دست دشمنانش عرض کرد بلکه کشته شدن فرزند او در دست دشمنان بظلم و
عدوان دردناکتر است بقلب من فرمود یا ابراهیم بدرستیکه طایفه که گمان میکنند اینکه از امت محمد ص هستند میکشند فرزندم
او حسین را بعد از او از روی ظلم و عدوان چنانکه ذبح میکنند قوچ گوسفند را و باینجهة مستوجب سخط و غضب من میشوند پس از آن

در انحال ابراهیم بجزع آمد و خاطر مبارکش محزون گشت و شروع نمود بگریه کردن خطاب آمد یا ابراهیم به تحقیق عوض نمودیم جزع ترا که به فرزند خود اسمعیل داشتی و وقتیکه او را بدست خود ذبح مینمودی به همین که بر حسین و کشته شدن او نمودی و واجب مر ترا درجات اهل ثواب بر مصائب تا آخر حدیث   مؤلف رحمه الله گوید شما را اجدا امر بگوید آیا این اعمال و عبادتیکه سبحو آنها اشاره شد وقتیکه صادر گشت از جمعی یا از یکنفری با همه شرایط ظاهریه و باطنیه آیا راضی میشود صاحب این اعمال و عبادات اینکه او را عطا نماید و پیش خود بگوید که اینهمه عبادات من یا یکی از آنها در اجر مثل ذبح ابراهیم است پسر خود اسمعیل را بدست خود یا اینکه شما راضی میشوید پیش خودتان بعد از اینکه مطلع گشتید بر حقیقت حال اینکه بگوئید به تحقیق درجه عبادات چنان شخصی موازی و مساوی است یا درجه ذبح جناب ابراهیم خلیل الرحمن پسر خود جناب اسمعیل را بدست خود حاشا ثم حاشا بنکلام متکلم شود بعد بدرستیکه محبت جناب ابراهیم و موالات او مر اهل بیت معصومین مظلومین رسول الله ص را از امور قطعیه دائمیه بود که در آنجناب استقرار و استمرار داشت لیکن مدح فرمودن خدا تعالی او را و وعده نمودن باو آنچه را که وعده فرموده محض از جهة اظهار جزع او بود که کاشف از این امر قلبی باطنی بود یعنی موالات و محبت او مر اهل بیت رسول الله را بعد بدرستیکه کلام حضرت رضا ع و نقل فرمودن او این قصه را چنانچه افاده میکند اینرا که جناب ابراهیم خلیل الله در جزع و گریه خود در مصیبت حسین ع ثواب و جزا داده شد بجز اینکه زیادتر است از کشتن فرزندش بدست خودش همچنین افاده میکند که این حکم و ثواب باقی و جاریست در حق هر جزع و گریه کننده بر حضرت حسین ع یا بمعنی که جزع و گریه او بر حسین نزد خدای تعالی افضل و اعظم است از کشتن فرزندش بدست خود بامر خدا و بعبارت دیگر بدرستیکه امام علیه السلام زمانیکه نقل حکمی یا شبیه حکمی که واقع گشته در زمانی از ازمنهٔ انبیاء سابقین و تصریح نفرمود به بقا و انتفای مؤدی و مفاد وی است تا روز قیامت و اینمطلب اصل و قاعدهٔ ثابته گشته در کلمات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین پس به تحقیق و صحت از همه پیدا اینکه آنچه اشاره کردیم از فضیلت گریه از جمله چیزهائیست حق متین که شک نمیکند در او مؤمن کامل در ایمان و اگر چنانچه ما بخواهیم بیانات وافیه شافیه در اینباب بجوئیم که دیگر باقی نماند با حدی بعد از اطلاع بوی شکی و ریبی در مقام پس منتظر باش تا آنچه ذکر میکنیم او را در بعضی از مجالس شهادت امام علیه السلام مثل آن مجالسیکه ذکر میکنیم در او بیان گریه همه چیز و هر موجود بر سیدالشهداء و هم چنین آنچه ذکر میکنیم در مجلس گریه صدیقه معصومه فاطمه زهرا ع و جزع آنمخدره در عالم برزخ تا بر پا شدن قیامت و هم چنین بعض بیانات می آید در مقدمهٔ آتیه

تذنیب سیم

در بیان بعضی از امور باقیه در این مقام   بدانکه بدرستیکه بعضی از اخبار مذکوره دلالت نمود بر تباکی مثل گریه کردنست در مثوبات و در آنچه وارد گشته در روایات از فوز به درجات پس مراد از تباکی یا همین حزن خالی از گریه و اشک است یا به تکلف خود را به گریه آوردن یعنی تشبیه کردن متباکی خود را به گریه کننده و ظاهر این است که مراد معنی دویم است پس اگر گوئی چگونه فضیلت تباکی یعنی دویم بدرجهٔ گریه کننده میرسد با اینکه در او موجود نیست مرتبه کاشفه از ملکه مودت و نورانیه که عبارت از ملکه محبت و موالات است جواب بودن تباکی نیز بکا و گریه در حق کسانیست که در واقع و حقیقت از محبین و موالین بوده باشند و با حالت شخص و وجه مختلف میشود در بعضی اوقات و ازمنه گاهی دل میسوزد و سرشک از دیده میآید و گاهی میشود دل نمیسوزد و او در اینحال نفس خود ملامت کننده است و او از امت کرده در صدد شکایت از نفس خود بر آمده با او پر درد قائل اینکلمات است اعوذ بالله من قلب لا یخشع و عین لا تدمع علیک یا ابا عبدالله پس چنین شخص متباکی مثل باکی بود پس در تحقق نور ملکه موالات ظاهر و معلوم است بلی انوار این ملکات ملکوتیه بیک نهج و طرز نیست بلکه بطرزهای متعدده از شدت و ضعف و قوه تامه در نورانیت و در مرتبه بعضی از او است، شاید این اختلاف که در صفت آنها و این تفاوت که در افراد شیعیانست ناشی شده باشد در عالم ذر اول یعنی عالم ارواح و عالم طینت پس هر کسیکه اقرب و نزدیکتر است بائمه طاهرین علیهم السلام در عالم سنخ طینت اصلیه در عالم هم او دلسوزتر و محزونتر و گریه کننده تر از دیگرانست بر مصائب ایشان و هم چنین یکدرجه پائین است در حزن آنکسیکه در قرب طینت از آن اولی یکدرجه پائین است و باین ترتیب تفاوت پیدا میکند تا جهت منتهی میگردد بصاحب تباکی یعنی آنکسیکه در همه اوقات مذکر مصائب یا شنیدن یا غالب اوقات و ازمان تذکر و سماع متباکی میشود

و شکی نیست در اینکه کسی که در همه حالات یا غالب اوقات چنین باکی شود به تحقیق خدشه طینت او از آخر سلسله این جزیرهٔ ملکوتیه و جوهر ایمانیه و بنا بر چنین خطور میکند که در بعضی از اخبار دیده ام که از حضرت صادق علیه السلام از تفاوت گریه کنندگان سؤال کردند یا بعضی که سائل عرض کرد بعضی از گریه کنندگان شما می بینم که حزن آنها شدت دارد و گریه ایشان مشهور است و بعضی دیگر بنیز به حضرت در جواب وی مطلبی فرموده که بگفته نازد دلیست بعض از مطالب معظم بدرستیکه بتحقیق نعیم آنکه گریه بر اهل بیت رسول ص از قسم اعمال گریه که در محبت خدا جاری شود و او محبوب و مطلوبست در هر حال از حالات و هر زمان از ازمنه پس بنا بر این میگوئیم گریه بجهت بنه نماز را باطل میکند اگر بجهت امور دنیویه باشد و باطل نمیکند اگر چنانچه در محبت خدا تعالی یا بجهت امری باشد که راجع بامور آخرویه باشد بلکه در این موقع از جمله امور مستحبه است پس گریه کردن بر مصائب اهل بیت رسول ص لا سیما بر حضرت سیدالشهداء و عترت و اهل بیت آنمظلوم و بکسانیکه پیش روی آنحضرت بدرجه شهادت فایز گشتند از جمله مستحبات مؤکده است که از همه اعمال و عبادات افضلست اگر چه در حالت نماز ایشان واقع شود و هر کسیکه خواسته باشد تحقیق حال در بسیار فروع فرعیه که متصور و متفرع است بمقام باید مراجعه نماید بکتاب ما که مسمی است بخزائن الاحکام در شرح دره غرویه

مقدمهٔ سیم در بیان مجامع و خلاصه کلام و تحقیق مرام در اینموضع تحقیق حال در بیان مراد از ابکاء و اظهار جزع بسبب کردن صدا و صیحه کشیدن و فریاد نمودن و بر سینه زدن و خاک و خاکستر بر سر و روی ریختن و گریبان چاک کردن و رخت پاره نمودن و مو پریشان کردن و لباس مصیبت تلبس گشتن و بهیئت متشبه شدن در شهر کی و غبار آلودگی و بعبارت دیگر بدرستیکه آنچه در این مقدمه است بعشره واضح و بیان لایق است تا آنچه در مقدمه سابقه بود بعلاوه بعضی از امور و مطالب زائده بر آنچه در مقدمه سابقه بود پس بدانکه سابقا ذکر شد جمله از اخبار که دلالت داشت بر اینکه انشاد شعر در مصائب سیدالشهداء علیه السلام و بگریه آوردن مردم اگر چه یکنفر باشد از آن چیزهائیست که باعث غفران خدا میشود از برای منشد و باعث داخل شدن او میگردد به بهشت اما اینمطلب از چیزهائیست که در وی شکی نیست لیکن کلامی که در اینجا است اینست که آیا مراد از انشاد شعر در مجلس ابتداء انشاد کردنست یا خواندن اشعاریست که قبل از این مجلس آنها را بنظم آورده یا اینکه مراد از وی اعم از اینهاست که شامل است بخواندن شعر خواه از خود قائل باشد که در همان مجلس بنظم آورده یا قبل از آن یا غیر آن پس میگوئیم اگر چه سیاق جمله از اخبار وارده در اینباب قسم اول را میرساند الا اینکه متبادر از لفظ انشاد معنی اعمی است که شاملست بهمه وقتیکه بذکر آنها اشاره شد چنانکه فیروزآبادی در قاموس بیان کرده انشده الشعر قرأه یعنی انشاد شعر خواندنست و اینمعنی ظاهر است در اینکه مراد از وی معنی عامی است و بجمله امارات داله بر اینکه موضوع له لفظ انشاد معنی اعم است در غایت کثرت است حتی اینکه بدرستی جمعی از مشاهیر رواة اخبار و شعرا طبقه گذشته از لفظ انشاد محض خواندن ایشان در روایت کردن اشعار غیر خود شان را از شعرا پس هر کسیکه تتبع نماید کتب ادبیه و تواریخ و رجال و اخبار را پیدا نماید حقیقت گفته ما را و در هر حال انشاد شعر در مجلس عزا یعنی کسیکه مردم را بگریه بیندازد بخواندن اشعاریکه خود شخص نظم نکرده باشد صدق میکند بوی عنوان انشاد شعر و ابکاء و فایز میشود بآنچه دلالت کرده بوی اخبار انشاد و ابکاء و اما کسیکه اشعار خود را که در مصیبت یا منقبت ائمه علیهم السلام نظم کرده بخواند پس او هم داخل عنوان مذکور گشته و هم داخل عنوان خبری خواهد بود که دلالت دارد باینکه هر کسی در شأن اهل بیت شعری بگوید یا بیتی نظم کند خدا تعالی در بهشت برای وی خانه بنا کند پس در اینحال فایز میشود بمثوبات وارده در این دو سلسله از اخبار و اما کسیکه تنها بعین از جهت شعر بگوید و در مجلس ذکر مصائب آل محمد صلی الله علیه و آله بخواند فایز میشود مگر بآنچه در سلسله اخیره از اخبار مذکور گردید و اگر سؤال کنی آیا این اخبار وارده در فضیلت انشاد شعر و بگریه آوردن مردم شامل کسی میشود که روضه خوانی و ذکر مصیبت نماید و مردم را بگریاند به نثر و نظم و ذکر اخبار و روایات وارده در مصائب معصومین لا سیما آنچه وارد گشته در مصائب سیدالشهداء و اولاد و اصحاب او که در پیش روی آنحضرت بدرجه شهادت رسیده اند مخصوص است این اخبار بکسیکه شعر بخواند جواب گوئیم ظاهر عموم و شمول اخبار است بآنها بجهة وضوح سر اینمطلب آنست که تعرض نشد در مقصود از بکاء آمدن کاشف از تحقیق ملکه نورانیه است که عبارت از ملکه مودت و موالات باشد این نکته و جهت در شأن کسیکه روضه خوانی میکند به نثر یا نظم هم موجود و محقق است پس در اینحال بطریق ملازمه مشمول اخبار گشته و به تنقیح مناط قطعی داخل همان قسم خواهد بود پس جهت صدور اخبار مذکوره در حق منشدین شعر و امر ائمه علیهم السلام بانشاد شعر

وعده کردن ایشان مثوبات جزیله و درجات عظیمه را بر شعر گفتن اینست که در زمان ائمه غالب ذاکرین مصائب و مرثیه خوانان نظم
و شعر ذکر مصیبت مینمودند و اخبار هم بآن عنوان وارد شده میگوئیم این منصب عظیم یعنی روضه خوانی و ذکر مصائب مطلقاً نظم باشد یا نثر
منصب جلیل و مرتبت کوارا باد کسیرا که خالصاً لوجه الله و خاطر ائمه معصومین علیهم السلام متصف باین صفت جمیل باشد بلکه اولی
و ا حق باین منصب جلیل جملگی علما و اجله محدثین است و هر کسیکه ابا و امتناع نماید از این شأن جلیل بجهة بزرگ شمردن نفس یا ملاحظه
نقص شان خود هرگاه باشرّ شود بروضه خوانی در مجالس عظیمه و محافل جلیله بالای منبر خود را به ائمه علمی و بلیّه کبری انداخته از فیض
مثوبات درجهٔ عالیهٔ ایمان و نیل فضیلت اعلی مرتبه یقین محروم مانده و اگر خواسته باشی که زایل نمائی از خود شک و شبهه را
در این مطلب و صاحب بصیرت تامه باشی پس نظر کن بآن اخبار وارده که مشتملست بر خبر دادن خدا عزوجل ملائکه و انبیاء
و مرسلین را بمصیبتهای حضرت سید الشهدا و بگریه آوردن آنها پس از آن نظر نما بمتعرض شدن انبیاء و مرسلین بذکر
مصائب آنحضرت مر خواص اصحاب و اهل بیت و گریانیدن ایشان آنها را پس از آن نظر کن بحالت سید المرسلین
و اوصیاء معصومین از عترت طاهرین آنحضرت که چگونه مواظبت داشتند بذکر نمودن این مصائب بخواص اصحاب
و کافه مؤمنین و دیگر ماننده آنها را و اینحالت ذکر مصیبت بکرات از ایشان وقوع می یافت و جاریست این سنت سنیه در میان
ملائکه و طوایف جن از مؤمنین و حورالعین و نزد همه اقسام مخلوقات از اهل دریا و زمین با همه بزرگان هر قوم از اصناف
خلق متعرض میشوند بذکر مصیبت حضرت سید الشهدا علیه السلام تا بگریانند قوم و طایفه خود را زمانیکه دارا گشتی باین مطلب پس
بدانکه فرقی نیست در انشاد اشعار ما بین عربی که فصیح باشد یا غیر فصیح یا اینکه فارسی باشد یا ترکی یا کردی یا غیر اینها و همچنین فرق نیست
در این مقام ما بین خواندن خود روایات و اخبار وارده در این باب و ما بین خواندن ترجمه آنها بزبان فارسی و ترکی و نحو آن یعنی
آنچه وعده فرموده خدا عزوجل بر انشاد و ابکاء و مرثیه خوانی از عفو گناهان و وصول نعمتهای جاودان مترتب است بر
همه آنها و ظاهر میشود ثمره این نحو تعمیم و شمول در مقام نذر و عهد و یمین و نحو آنها و مدرک اینکه میگوئیم گذشته از آنچه گفتیم اجماع و سیرت
که در میان طایفه حقه امامیه از قدیم الایام الی الآن ثابت و برقرار است و همچنین عقل قاطع بعد از ملاحظه اسرار مذکوره
باین مطلب حاکمست و قتیکه مطلع شدی بهمه مذکورات پس شروع میکنیم بشرح حال در فضیلت اظهار جزع باله کردن و فریاد
کشیدن و زاری نمودن و شکی نیست در اینکه اینها همه کاشف و برانگیخته شده از شدت درد دل و کثرت سوزش و تألم او
و اینهم در حقیقه از جمله کواشف است از شدت موالات و محبت و استحکام مرتبه اخلاص و مودت با اینکه اخباریکه متضمن جزع
و فریاد و گریه و نوحه کنندگان بر سید مظلومانست خارج از حد و احصاست چه هر چیزیکه نوحه و گریه کرده بر آنحضرت بتحقیق نوحه
و گریه نموده بر آنحضرت بتحقیق نوحه و گریه نموده بطریق جزع و لیکن هر یک از اینها باندازه مرتبه و عالم خود پس میگوئیم ای طایفه
مؤمنین و محبین ما کی باشد در این فقره بحضرت سید الانبیاء و برادرش سید اوصیاء و بصدیقه مظلومه معصومه فاطمه زهرا
و باولاد و اطهار آن شفیعه روز جزا و بگروه انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین و بجبرئیل امین و بجناب زین العابدین علیهم السلام و بخانوادهای
محترمات و بنات فاطمیات که همه ایشان در گریه و نوحه خود شان چنان جزع و فریاد مینمودند که بالاتر از او جزعی نمیشود
و مخفی نماند که جزع در لغت و عرف نقیض صبر و بیتابی را گویند و زمانیکه جزع و بیتابی بر حضرت سید الشهدا در وقت ذکر مصیبات
او و مصائب عترت و عیال و اصحاب او که در معرکه آن سرور بدرجه شهادت رسیده بودند از جمله مستحبات مؤکده
و کاشف از تحقق نورانیه ملکه گردید پس بسر و سینه زدن و گریبان چاک کردن و خاک بر سر ریختن و تلبس بلباس اهل مصیبت
گشتن که در ماتم اعزه و اجله از بزرگان دین و دنیا میپوشند و تشبه در آنها در پریشانی و گرد آلودی از جمله مستحبات مؤکده
و مندوبات مفضله خواهد بود چنانکه داخل میشود بجزع و نوحه و گریه مشتمل بفریاد بر حضرت سید الشهدا در اقسام ناله و زاری و آه
و سوگواری همچنین داخل میشود بوی این امور یکه بسوی آنها اشاره کردیم پس همین اکتفا میشود در اثبات شرعیه این امور
و کاشف بودن وی از ملکه ایمان و ایقان بهر کسیکه تأمل نماید در اخبار و آثاریکه در مجالس همین کتاب مذکور میشود مثل
اخباریکه متضمن حالات ملائکه و ارواح انبیاء و مرسلین است بعد از شهادت سید الشهدا و اخباریکه متضمن است بآنچه او را
بعمل آوردند زنهای فاطمیات و بنات طاهرات در حضور امام ابن امام و حجت ابن حجت زین العابدین و سید الساجدین
و آنچه خود آن امام بعمل آورد از همه اینها معلوم میشود که مطلوبیت و محبوبیت همه آنچه ذکر کردیم و بودن آنها از جمله مندوبات

مؤکده از آنچیزها ئیست که در او شکی نیست بهمه آنچه مذکورات از جمله فرا دجزع است که مطلوبیتش مقطوع و نه بشش معلوم و با اینحال دیگر سؤال
نیکه با اینها آنچه وارد شده در بعضی از موارد که دلالت دارد بر حرمت اسراف چنانکه در خصوص بر پره کردن جیبها و آنچه دلالت
دارد بر حرمت اضرار ببدن چنانکه در بر و سینه زدن بنحویکه بدن متألم شود و بر دو آیه و همچنین است کلام در نظایر اینها
زیرا که ادله مطلوبیه جزع وارد و مقدمست برادله امور یکه بسوی آنها اشاره کردیم مثل تقدم خاص بر عام اگر بگوئی چه چیز است
جواب از خبریکه روایت نموده او را حسن بن محمد طوسی قدس سره بهمان سند خود از معاویه بن وهب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
در ضمن آن حدیثیکه آن حضرت بشیخی فرموده اینَ انتَ عن قبر جدّی المظلوم حسین یعنی چه قدر مکان تو دور است از قبر
جد مظلوم حسین عرض کرد اِنّی لَقَریبٌ عَنهُ یعنی نزدیکم و حضرت فرمود کیفَ اِتیانُکَ لَهُ چگونه است
رفتن تو بزیارت آنحضرت عرض کرد بسیار مشرف میشوم پس از آن فرمود کُلُّ الجَزَعِ وَالبُکاءِ مَکرُوهٌ ماخَلا
الجَزَعَ وَالبُکاءَ لِقَتیلِ الحُسَینِ یعنی همه جزع و گریه مطلوب نیست مگر غیر از آن جزع و بکاء که بر قتل حسین علیه السلام باشد
و ابن قولویه بسند خود از ابی عبدالله جابر از ابی الحسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش آنهم از حضرت امام جعفر صادق
روایت میکند که شنیدم از آنحضرت میفرمود اِنَّ البُکاءَ وَالجَزَعَ مَکرُوهٌ لِلعَبدِ فی کُلِّ ما جَزَعَ ما خَلا البُکاءَ
عَلَی الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ عَلَیهِمَا السَّلامُ فَاِنَّهُ فیهِ مَأجُورٌ در حدیث حاصل معنی آنکه هر گریه و زاری مکروهست برای
بنده غیر از گریه بحضرت حسین ابن علی که آن گریه شخص در او مأجور است پس ظاهر این دو روایت ظاهر میکند کراهت جزع و بکا
بشهادت امیر المؤمنین و بمصائب آن بزرگوار و همچنین بمصائب صدیقه مظلومه و مصائب امام حسن و سید الساجدین
و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و این مطلب با اینکه می بینی معارضست با اخبار کثیره ظاهره در عموم با بمعنی که جزع
و بکاء بر اهل بیت رسول خدا از مستحبات مؤکده است که باعث مرتفع شدن درجه و دخول جنت را همیشه موافق میشود
با آنچه بیان کردیم از ذکر سر و وضوح وجه مطلوبیت بکاء و جزع بر سید الشهدا علیه السلام و همچنین موافق است با آنچه
منعقد گشته باو طریقه امامیه از قدیم و جدید که همه گریه و جزع مینمایند بر مصائب امیر المؤمنین و صدیقه طاهره و سایر ائمه
جواب گوئیم احتمالات متصوره در بیان این دو خبر بسیار است اول اینکه مقصود بیان کراهت است در جزع و بکا
که متعلق باموره دنیویه باشد و حاصل معنی این میشود که جزع و بکاء برای امور دنیویه مکروه است و از برای امور اخرویه مکروه نیست
مثل گریه کردن بر مصائب حضرت سید الشهدا پس در اظهار کلام بطرزیکه در خبر است اشاره لطیفه دقیقه است
و آن اینست که اصل در جزع و بکاء برای خدا یعنی در محبت خدا یتعالی و خوف از او گریه کردن است بر حضرت حسین
و بعبارت دیگر ذکر آنحضرت از قبیل ذکر افراد است مر جزع و بکاء را که در محبت خدا باشد و افضل و اکمل دست احتمال
دوم اینکه مراد از این اثبات کراهت است در جزع و بکاء در صورتیکه بطریق استمرار و دوام باشد با اینکه وظیفه تعزیه
داری را در هر روز و شب نماید در هر هفته اقامه نماید چنانکه رسم امامیه در شهر محرم بر پا میشود مخصوص است بمصائب حضرت
سید الشهدا و این طریقه جاریست در هر زمان حتی برمظ ذوام و استمرار احتمال سیم اینکه حمل نمائیم آنچه در این دو
خبر است به بیان معنی دقیق و آن اینست که هر جزع و بکاء که بوده باشد از امور جزویه و راجع باشد بوی بالاتر از او هم
جزع و بکاء تصور میشود در فضل و ثواب مگر جزع و بکاء بر مظلوم کربلا که در فضل و ثواب بالاتر از آنها جزع و بکاء
نیست احتمال چهارم حمل و اینها بعنوان تقیه باشد نسبت بگریه و جزعیکه بر مصائب امیر المؤمنین و فاطمه زهرا
و سایر ائمه معصومین بوده باشد و صحت این عمل بعد از بناء بر اینکه جزع و گریه بر مصائب سید الشهدا از آن ابوابست
که مخالفین تمکن منیشد از انکار وی معهذا در این احتمال لابدیم از ملاحظه امری و آن اینست که بگوئیم این جزع
شامل نیست از اصل بجزع و گریه که از خوف خدا بوده باشد و لیکن اظهر احتمالات احتمال اولست و نوفر اینکه ضعف
سند اینها سد هست دارد حمل بر تقیه را خالی از ضعف نیست تذییلات نورانیه در بیان جمله از امور مهمه
تذییل اول در بیان تحقیق حال در جزع و اشاره بخلاصه مطلب بدانکه حاصل مرام و خلاصه کلام در باب جزع اینست
که او محبوب است نزد خدا و حجج طاهرین وقت ذکر مصائب آنها و اقامه مجلس عزا و محفل بکاء برای مرثیه خوانی
خصوصاً بمصیبت سید الشهدا و آنچه متعلق باوست از مصیبت عترت و اصحاب و اهل و عیال او پس میگوئیم

هر پیغمبر و وصی پیغمبر و اصناف ملائکه گریه کردند بر آن بزرگوار بجز دادن پروردگار آنها مصیبت آن مظلوم را قبل از ولادت
و بوجود آمدن او و در این شاء همچنین خود آن بزرگوار مصیبت خود جزع فرموده و هر چیزی از عوالم امکان و انواع
موجودات بعد از شهادت آن نور دیده فخر کاینات با جزع نموده و بزودی مطلع میشوی در ضمن مجالس این کتاب
باخبار داله بمطلب و بعضی اشاره نمودیم باینکه اقسام جزع و افراد وی بسیار است از ناله کشیدن و فریاد نمودن و صدا بلند
کردن و گریبان و رخت پاره نمودن و مو پریشان کردن و سیلی برخ زدن و رخسار خراشیدن و بسر و سینه و پیشانی و زانو
زدن و ریختن خاک و خاکستر بسرها و متلبس شدن بلباس سیاه و رخت عزا و متصف شدن بحالت جمع کثیری از ملائکه
و حور العین و مؤمنین جن که بعد از شهادت آنحضرت همه غبار آلود و پریشان بودند و غیر از آنها از آن اموریکه همه
داخلست تحت جزع پس وقوع همه این امور در مصیبت او قبل از وقوع شهادت آنحضرت و بعد از شهادتش از اهل
عصمت از طایفه ملائکه و انبیاء و اوصیاء و ائمه علیهم السلام و از کسانیکه تالی اهل عصمت و از سایر محبین و دوستان
که در حضور اهل عصمت اتفاق افتاده از چیزهائیست که هیچ شکی در وی نیست و در مجالس این کتاب در مواضع متعدده
اخبار کثیره که متضمن آنهاست مطلع خواهی شد اما کلام در جواز شق زخم سر و سینه با تیغ و نحو آنها تحقیق او در بعضی
از مجالس این کتاب خواهد آمد و آن مجلسی است که متضمن است تعقیبه صدیقه صغرا زینب کبری بنت سید اولیا که سر
مبارک خود را در حضور امام علیه السلام بر چوب محمل زد **تذئیل سیم** در بیان اخباریست که مشتملست بثوابات جزیله و درجات عظیمه
اخرویه برای مادح اهل بیت عصمت رسولخدا و عده شده اتم از اینکه از مرثیه خوانها و ذاکرین مصیبت سید الشهداء بوده یا
غیر آنها پس میگوئیم اخبار در این باب بحد تواتر معنوی رسیده از جمله آنها خبریست که شیخ صدوق در کتاب عیون بسند خود
از عبد الله بن فضل هاشمی و او هم از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرٍ بَنَى اللهُ تَعَالَى لَهُ
بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ یعنی کسیکه در حق ما یک بیت شعر بگوید خدا تعالی از برای او در بهشت خانه بنا کند و از آنها خبر
علی بن سالم از پدر خود و او هم از حضرت صادق روایت کرده قَالَ مَا قَالَ فِينَا قَائِلٌ بَيْتَ شِعْرٍ حَتَّى يُؤَيَّدَ
بِرُوحِ الْقُدُسِ میفرماید نگفته است در شان ما کسی یک بیت شعر مگر اینکه موید گشته بروح القدس و از آنها خبر
حسن ابن جهم است میگوید شنیدم از حضرت رضا علیه السلام میفرمود مَا قَالَ فِينَا مُؤْمِنٌ شِعْرًا يَمْدَحُنَا بِهِ إِلَّا
بَنَى اللهُ لَهُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَوْسَعَ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ يَزُورُهُ فِيهَا كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَكُلُّ
نَبِيٍّ مُرْسَلٍ میفرماید نگفته است در حق ما هیچ مؤمن شعری را که مشتمل باشد بمدح ما مگر اینکه بنا فرموده خدا تعالی برای
او شهری در بهشت که از وسعت برابر دنیا و سعت است زیارت میکنند او را در آن شهر هر ملک مقرب و هر نبی مرسل
و از آنها خبریست که شیخ اجل محمد ابن عمر کشی در کتاب رجال بسند خود از زراره نقل کرده میگوید داخل شد کمیت ابن زید
بخدمت امام محمد باقر علیه السلام و من هم حاضر بودم پس شعری انشاد نمود که اولش اینست مَنْ لِقَلْبٍ مُتَيَّمٍ مُسْتَهَامِ الخ وقتیکه
فارغ شد حضرت بکمیت فرمود لَا تَزَالُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا دُمْتَ تَقُولُ فِينَا یعنی موید هستی
بروح القدس مادامیکه مداح مائی و از آنها خبر عبد الله ابن صلت است میگوید عریضه بخدمت امام محمد تقی نوشتم آیا اذن
میدهی مرا که مرثیه بزرگوارت ابو الحسن امرثیه بگویم در جواب من نوشت انْدُبْنِي وَانْدُبْ أَبِي هم مرثیه من و نوحه
و ندبه نما و هم بپدرم و از آنهاست خبر ابی طالب قمی میگوید عریضه کردم بخدمت ابی جعفر ع بجهت بیت شعر
و در آن ابیات ذکر کردم از مدایح و پرسش و سؤال کردم که مرا اذن دهد در حق او هم مدح بگویم پس از کاغذ آن
شعرها را قطع کرده نگاه داشته بود و در باقی کاغذ در صدرش نوشته بود قَدْ أَحْسَنْتَ جَزَاكَ اللهُ
خَيْرًا یعنی احسان کرده خدا برای تو جزای خیر دهد و از آنها خبر عبد الله ابن حماد است که از امام جعفر صادق ع
روایت کرده در ضمن حدیث طویلی که در ثواب زیارت حضرت حسین علیه السلام است آنکه فرموده بَلَغَنِي أَنَّ قَوْمًا
يَأْتُونَهُ مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَنَاسًا غَيْرَهُمْ وَنِسَاءً يَنْدُبْنَهُ وَذَلِكَ فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ
فَمِنْ بَيْنِ قَارِئٍ يَقْرَأُ وَقَاصٍّ يَقُصُّ وَنَادِبٍ يَنْدُبُ وَقَائِلٍ يَقُولُ الْمَرَاثِيَ فَقُلْتُ لَهُ نَعَمْ قَدْ
شَهِدْتُ بَعْضَ مَا تَصِفُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفِدُ إِلَيْنَا

وَيَمْدَحُنَا وَيَرْثِي لَنَا وَجَعَلَ عَدُوَّنَا مَنْ يَطْعَنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا وَغَيْرِهِمْ يَهْدُرُونَهُمْ
وَيُقَبِّحُونَ مَا يَصْنَعُونَ الحدیث حاصل معنی آنکه میفرماید بمن رسیده اینکه قومی از نواحی کوفه و مردانی از غیر آنها
و زنها میآیند بزیارت حضرت حسین و گریه و نوحه میکنند در نیمه شعبان بعضی از آنها قرآن خوانند و بعضی نوحه خوانی
و بعضی کر فضایل و برخی مرثیه خوانی عرض کردم بلی من هم بعض آنها را دیده ام حضرت فرمود حمد مر خدا را که قرار داد
در میان مردم کسانی را که بزیارت ما میآیند و از برای ما مدح میگویند و مرثیه میخوانند و قرار داده دشمن ما را از کسانیکه
طعنه میزنند بر آنها از اقربا باشند یا غیر آنها و خون آنها را هدر میدانند و فعل آنها را قبیح میشمارند **تذئیل سیم**
در بیان تحقیق حال و بعض مطالبیکه در ضمن این اخبار است بدانکه این اخبار مذکوره افاده کرده امور یرا اول اینکه فرقی نیست در
شعر گفتن ما بین اینکه عربی فصیح باشد یا غیر فصیح و یا اینکه عجمی فصیح باشد یا غیر فصیح دلیل این تعمیم اینست که شعر عبارتست از کلام
موزون که موافق باشد یکی از بحرهای شانزده گانه در اینحال فرقی نمانده در ما بین عربی و عجمی علاوه بر اینکه این ممکنست
که اطلاق شعر کفایت میکند در مقام اگرچه موافق نبوده باشد یکی از این بحرها یکه اول را خلیل ابن احمد اساس گذاشته امر دویم اینکه
از این اخبار مستفاد شد که بعدد هر بیت شعری بنا میشود برای او در بهشت هزار خانه و بهمین قسم است بالاتر از این
و تعجب مکن از این فضل و ثواب زیرا که بتحقیق رحمت خدا واسعست و بخشش خدا کثیر و بر همه چیز قادر و مخفی نماند بر تو که بعض
این اخبار اگرچه مطلق و شامل است مر مادح مخالف را هم یعنی کسیکه معتقد باعتقاد امامیه اثنا عشریه نبوده باشد الا اینکه در بعض
خبر مقید این اطلاق موجود است چنانچه در خبر حسن ابن جهم که فرموده در او که نگفته در حق ما مؤمن شعری را مقید کرده بلفظ مؤمن
امر سیم از بعض این اخبار مستفاد گردیده سیکه مادح از اینجهت که مادح آل رسولست لابد است که موید باشد در حقیقت
بروح القدس یعنی در وقت مدح کردن آنحضرات و بیان این مطلب اینست که کلام حضرت در این اخبار بجمله خبریه آمده
باجمله انشائیه بمعنی یا خبر میدهد که مادح موید است بروح القدس و یا دعا میکند بهر دو تقدیر مطلب ثابت است
زیرا که دعاء امام مستجابست و مخفی نماند که اینطایفه اخبار در اطلاق خود باقیست و قیدی ندارد بمعنی که شاملست
هر مادح اگرچه بخلاف اعتقاد امامیه هم باشد و این هم ضرری ندارد زیرا ملازمه نیست ما بین موید بودن شخص بروح القدس
در حین مدح کردن او و ائمه را و ما بین اینکه از اهل جنت باشد و نمیبینی چه قدر اشعار آبدار و از ابیات دلپذیر که تعبیر
و تاثیر دارد در دلها و عقلها معهذا صادر شده از مخالفین و از کسانیکه مقدم میدارند صنمی قریش را ابا رسید ادیب
دادصیا معهذا شخص تعیین میکند بعد از اینکه اطلاع یافت بمضامین این اخبار باینکه صاحبان آنها نبوده اند در حین
انشاد این اشعار که در مدح آل رسولست بنفخات روح القدس و مدد داد یله اگرچه ایشان در این عقیده فاسده باقی
مانند و بهمان حال از دنیا بروند داخل بهشت نمیشوند جهلا و قطعا و اگر چنانچه خواسته باشی که مطلع شوی بحقیقت گفته
از اینکه مدایح مخالفین هم در نزد صاحبان بصیرت مشاهده میشود نفخات تایید و انفاس روح القدس پس نظر نما باشعار عبد الباقی
عمری الموصلی را که الان در بغداد ساکن است و عمر او از هفتاد گذشته و جمع نموده اشعار خود را که در مدایح و مراثی آل
رسول انشاد کرده در مجموعه نامیده او را بباقیات صالحات و از جمله اشعاریکه در مدح امیر المؤمنین گفته اینست
يَا أَبَا الْأَوْصِيَاءِ أَنْتَ لِطٰهٰ صِهْرُهُ وَابْنُ عَمِّهِ وَأَخُوهُ إِنَّ لِلَّهِ فِي مَعَانِيكَ سِرًّا أَكْثَرُ الْعَالَمِينَ مَا عَلِمُوهُ أَنْتَ ثَانِي الْآبَاءِ فِي مُنْتَهَى الدَّوْرِ
وَآبَاؤُهُ تَعُدُّ بَنُوهُ خَلَقَ اللهُ آدَمًا مِنْ تُرَابٍ وَهُوَ ابْنٌ لَهُ وَأَنْتَ أَبُوهُ یعنی ای باب کرامی اوصیاء تو نی بطه
داماد و پسر عم و برادر او و اسرار خدائی در تو پنهانست که اکثر اهل عالم باو راه نیافته تو ئی پدر دویم که در آخر الزمان آمدی
که پدرانش فرزندان او شمرده میشوند خلق فرموده خدا تعالی آدم را از خاک و او فرزند اوست و تو پدر اوئی قسم
بپروردگاری که فضیلت داده محمد و اولاد معصومین او را بر همه عالمیان که از این ابیات نفخات روح القدس
و انفاس وی نمودار است الا اینکه داخل میشود کسی بهشت بدون تحقق یافتن مرتبه محبت و ولایت آل رسول و مرتبه تبری
و دوری از دشمنان آنها در او و این دو مرتبه لابد است اینکه بوده باشد بر آن طریقه که مراد است بی ما تبه پس هرگاه
در دل او بقدر ذره از محبت جبت و طاغوت بوده باشد و با اینها ادعای محبت ائمه حقه معصومین مظلومین را نماید پس او از
ولایت و محبت عترت رسول امین حظی ندارد بلکه او در حقیقت از طایفه تبریه است و این تسمیه صادر شده از

زینب و سید الساجدین در حضور برادر خود بعلوم اولین و آخرین بعد مخفی نماند بر تو بعد تتبع که این اخبار لابد از اینکه منزل شود
بر معنی که محال نماند و در عقل قاطع و منافی نباشد با اصول محکمه یعنی رد نکند او چیزی از اصول مذهب امامیه و صحیح بوده باشد
از آنچه اینکه خبری در خصوص وی رسیده باشد اگرچه ملتفت گفته شود که این تنزیل محتاج الیه نیست زیرا که مدح ائمه علیهم السلام مدح میشود
مگر آن وقتیکه مشتمل نشود بر آنچه عقلا محال است و منافی با اصول مذهب هم نباشد فتأمل امر چهارم از خبر اخیری مستفاد میشود مطالبی
مطلب اول اینکه امور که در وی ذکر شده از قرائت قرآن و ذکر دعا و مراثی و از حکایت و قصص که متضمن مناقب آل رسول
و مصائب آنها و غیر از این قصه اینکه در ذکر آنها نفعی است و از نوحه خوانی بر آل رسول خصوصاً بر سید الشهدا علیه السلام همه
اینها از آن اعمالیست که فضیلت دارد و شمرده میشود نزد خدا تعالی و حجج معصومین علیهم السلام از اکمل عبادات دوم آنکه
نه به که در این خبر مذکور است غالب اوقات از غنا منفک میشود در مراثی و ندبه بر آنها ضرری ندارد بلکه ندبه و آن امور که در خبر
ذکر شده از مستحبات مؤکده است و بزودی این مطلب خواهد آمد انشاء الله تعالی سیم آنکه طعن و قدح در اعدای آل رسول
و ذکر قبایح آنها خواه بوده باشند از بنی عباس یا بنی امیه یا غیر آنها مثل ذکر فضایل و مناقب و مفاخر آل رسول است در فضیلت
و فوز ذاکر بثوابهای جزیله و درجات عظیمه بلکه از این خبر چیز دیگر هم مستفاد میشود و آن اینست که میشمارند عبادات آنها را
از قسم ذنوب و طاعات و مناسک آنها را از قسم معاصی پیدا شد و این نکته بعد از تأمل کردن در اخبار و روایاتیکه
در خصوص عالم ذر و آدم و ارواح وارد شده از آنچیزهائیست که شک نمیکند در آن مؤمن کامل متدبر در آیات و اخبار

مقدمهٔ چهارم

در تحقیق حال و ایضاح مقال در خصوص غنا در مرثیه و ندبه و شعر گفتن و خواندن بدانکه از مفاد اخبار مذکوره
جواز غنا در مرثیه مستفاد گردید بلکه اطلاق استحباب مرثیه خواندن و شعر گفتن شاملست بصورتیکه با غنا هم باشد و بیان این مطلب
اینکه نوحه خوانی عرب خصوصاً نوحه خوانی زنان عرب غالباً از غنا منفک نمیشود پس همه آن اخباریکه امر میکنند بندبه مثل قول
حضرت رسول فَلْتَنْدُبِ النَّوَادِبُ عَلَى حَمْزَةَ ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ یعنی بایست نوحه و ندبه کنند نوحه
کنندها بر حمزه فرزند عبد المطلب از جملهٔ ادله ایست که دلالت دارد بر استثناء غنا در مرثیه و ندبه و انشاد شعر در مصیبت
آل رسول و خروج وی از غنای محرم و اخباریکه ندبه امر میکنند نزدیکست بتواترات معنویه بلکه از او هم است و کشف میکند
از این دعوا در نهایت کشف و بیان آنچه روایت نموده او شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از پدر خود از سعد
از محمد بن حسین از محمد بن اسمعیل از صالح بن عقبه از ابی هرون مکفوف میگوید که فرمود بمن ابو عبد الله
علیه السلام یا ابا هرون أَنْشِدْنِي فِي الْحُسَيْنِ نوحه خوانی کن برای من در مصیبت حضرت علیه السلام فَأَنْشَدْتُهُ
پس من انشاد کردم فرمود أَنْشِدْنِي كَمَا تُنْشِدُونَ يَعْنِي بِالرِّقَّةِ فرمود چنانکه میان خودتان انشاد میکنید
آن نحو انشاد کنید بمن یعنی با رقت میگوید پس از آن انشاد کردم این بیت را أُمْرُرْ عَلَى جَدَثِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ
لِأَعْظُمِهِ الزَّكِيَّةِ الخ یعنی گذر نما بر قبر حسین پس بگو باین استخوانهای بدن پاکیزه او میگوید آنحضرت گریست و فرمود
زِدْنِي بیفزا پس من انشاد نمودم برای وی قصیدهٔ دیگری باز گریست و صدای گریه هم از پشت پرده شنیدم و قتیکه
فارغ شدم فرمود یا ابا هرون مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَبَكَى وَأَبْكَى عَشَرَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ
فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَبَكَى وَأَبْكَى خَمْسَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْراً فَبَكَى وَأَبْكَى
وَاحِداً كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ وَمَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارُ
جَنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللهِ وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ الحدیث ظاهر معنی آنکه میفرماید
هر کسیکه در مصیبت حضرت حسین علیه السلام شعری بگوید و گریه کند و بگریاند ده نفر را نوشته میشود برای آنها بهشت
و کسی که در مصیبت حضرت حسین علیه السلام شعری بگوید بگرید و بگریاند پنج نفر را نوشته میشود برای او بهشت و کسیکه انشاد نماید
در مصیبت حضرت حسین شعری بگرید و بگریاند یکنفر را نوشته میشود برای آنها بهشت و کسیکه مصیبت حسین در نزد او ذکر شود و از چشمهای
او بقدر پر پشه سرشک بیاید ثواب او بر خدا است و راضی نمیشود مراد او مگر از بهشت و هرگاه بگوئی شاید استدلال تو باین خبر بجواز غنا از فقرهٔ یعنی بالرقه
باشد و بهم بدعای تو و اصح الدلالة نیست زیرا که این کلمه چنانکه محتمل است از امام صادر باشد همچنین احتمال دارد که صادر از
شده باشد کلمه یعنی بالرقه که در ذیل حدیث شریف أَنْشِدْنِي كَمَا تُنْشِدُونَ يَعْنِي بِالرِّقَّةِ واقع گشته صادر

شده باشد از راوی یا از صاحب کتاب که شیخ صدوق باشد با اینکه در این خبر اشارهٔ لطیف است بخلاف آن مدعای تو که گفتن انشاد
عرب اشعار و مراثی و مجالس ذکر مصیبت سید الشهدا علیه السلام با غیر آن منفک نمیشود از غنا و آن اینست اگر امر بدان انشاد
بود که تو میگوئی هر آینه امر کردن معصوم برقه بآن معنی که تو میگوئی وجهی دیگر نداشت زیرا که تحصیل حاصل محالست و بعبارت دیگر
ادعای اینکه انشاد عرب اشعار و خواندن آنها مراثی را از غنا منفک نمیشود از جملهٔ دعویهای واهیست در اینحال
دلیل جواز غنا منحصر میشود بهمان یک خبر نبوی و ما هم با اینکه سندش صحیح نیست تا بعقایدت ما ظاهر کتاب ندارد بل صریح او صریح
اخبار کثیره و اجماع منقول کثیره و بعبارة مختصر این یک خبر چگونه میتواند معارضه نماید با اصلی از اصول مذهب بلکه ضروری از ضروریات
مذهب که عبارت از حرمت غنا باشد بعد بدرستیکه همه اینها بعد از بنا است بر اینکه مراد از رقت چیزیست که تو اراده نمودی
یعنی مفادیست که بر غنا هم شامل باشد و الا امر و مختصر خواهد بود جواب گویم بودن کلمه بالرقه از راوی چیزی در استدلال
ضرر ندارد زیرا که هر دو اینها عادلند خبر میدهند از مقصود معصوم علیه السلام پس در حقیقت میگردد مثل این میشود که از خود معصوم
صادر گشته و از جملهٔ واضحاتست که مراد بطریق رقت خواندن نحویست که باعث حزن و غم باشد اگرچه قطع نظر از ذکر مصیبت حضرت
سید الشهدا علیه السلام شد و این نحو خواندن غالباً مشتمل بر غنا میشود اما چه امر کردن امام شاید این باشد که آن شخص نزد امام احتیاط
کرده از آن نحو خواندن که نزد عرب متعارف بوده و اختیار نموده سبکی را که در او اجتناب کند از غنا خواندن امر فرموده امام
بآن طریق غالب متعارف که در اشعار عرب و مراثی ایشان متداولست بآن نحو بخواند و اما اشتمال اشعار عرب و نوحه خوانی
آنها در مجالس مصائب بر غنا از آنچیزهائیست که محل انکار نیست پس میگوئیم دلیل بر استثنا منحصر نیست باین خبر بلکه آن اخباریکه معنا
متواتر است که دلالت دارد بمحبوبیت ندبه دلیل جواز خواهد بود و با قطع نظر از اینها میگوئیم که خبر واحد هم عمومات کتاب
و اخبار را تخصیص داده میشود اگرچه شرایط عملش موجود باشد باین معنی از قسم صحاح یا موثق باشد و مخفی نماند بر تو قاعده کلی که
ثابت باشد با دلهٔ قطعیه تخصیص دادن بخبر صحیح یا موثق تحسین ضرر ندارد مگر اینکه ادله قائم شود بر بودن او از اصول مذهب یعنی اخص باشد
یعنی از آنچیزها باشد که تخصیص اصلاً بدور او نیاید و ادعا کردن اینکه اصل در باب غنا از اصول مذهب بر نهج مسطور است
از دعواهای خالی از دلیل است زیرا که قول باین استثناء یعنی حکم بجواز غنا در مرثیه و انشاد شعر در مصائب آل رسول از آنچیزهائیست
که محقق شده از بعضی از محققین اصحاب پس آنچه از بعضی نقل شده که حرمت غنا در مرثیهای آل رسول اشد است از غنا بلکه در غیر مرثیهها
از جملهٔ دعاوی بی‌حاصله است و اگر بگوئی هرگاه بنای امر بگفته تو گذاشته شود هر آینه حکم در مقام استحباب غنا میشود در مرثیهها به جواز
یعنی اخص که اباحه باشد و این از آنچیزهائیست که قائل ندارد پس این قول خرق اجماع مرکب میشود بجهة استلزام او احداث قول
ثالث را در مسئله جواب گویم او امر وارده در مقام حرمت افاده میکند مگر جواز یعنی اخص را علاوه بر این ادعای اینکه قول
باستحباب خرق اجماع مرکب و احداث قول ثالث است در مسئله از آن دعواهائیست که خالی از دلیل است زیرا که محتمل است
مراد قائلین بجواز جواز یعنی اعم باشد که باستحباب هم شامل است و هرگاه بگوئی کوتاه کن کلام را آیا خودت حاضر میشوی بمجالس
مرثیهها که بر غنا مشتمل است یا نه میگویم وقتیکه آن مرثیه خوان و فرد خوان در شعر خواندن بطریقی باشد که در عرف گویند این شخص
مرثیه میخواند و ذکر میکند مصائب آل رسول را باینگونه مجالس حاضر میشوم اگرچه مشتمل باشد صدای او در وقت نظر بر غنا با اشکال میکنیم
در بعض مقامات مثل اینکه جمعی خود شانرا در حین ذکر روضه شبیه میکنند باصحاب لهو و لعب و اهل اعمال قبیحه در غنا و طرب و معهذا
اگرچه که من حاضر باشم در مجلسی از مصائب مصیبت و مبتلا باشم بمثل این واقعه که داری میکنم خود را از حرف زدن در مجلس و منع
کردن این شخص از وضع و طرز او بجهة اینکه حرف زدن در آنها باعث متنهی میشود بتفرق مجلس پیش از حصول مقصود که عبارت
از نوحه و بکاء و اقامهٔ عزا بر آل رسول خدا بوده باشد زیرا که من میترسم بغایت خوف اینکه متعرض باشم بمثل این مطلب
و شاید مرتکب شدن باینگونه مطالب از آنچیزها باشد که خاطر مقدسهٔ مظلومهٔ معصومه را بکدر آورد حاشا ثم حاشا پناه
میبرم بخداوند علی عظیم از مرتبه از امثال این بلیه زمانیکه ملاقات نمایم با این شخص در خلوت نصیحت میکنم او را و منع میکنم
از این شیوه و طرز که شبیه است بطرز اهل طرب و شیعیان آنها بعد بدرستی تطویل کلام زیاده بر این خالی است از مناسبت مقام
زیرا که مسئلهٔ غنا از جملهٔ مسائل فقهیه است و محل استدلال علماء و مجتهدین است و فقهاء دعاوی کثیره و اقوال مختلفه دارا
داراست و چون از وظیفهٔ این کتاب خارج بود و بسط تطویل کلام در نقل اقوال و ترجیح مختار لهذا باین مختصر اکتفا نمودیم

مقام تبرحرم کویم ملاحظه احتیاط در دین اجتناب از غنا ست در مرثیه وغیرها با اینکه کملین علما حکم با شدیت حرمت او کرده اند در مرثیه
و تلاوت قرآن بلکه در صورتیکه معنی غنا فهمیده نشود از صوت مشتبه بغنا هم باید اجتناب نمود احتیاطاً و آنچه مصنف
استدلال فرموده بجواز یکی لفظ ندبه و دیگری لفظ رقت است و در مفهوم اینها لفظ چیزیکه دلالت داشته باشد باعتبار غنا استفاد
نکشته پس در اینصورت احتیاط از غنا قطعاً در نظر صاحب عزا محبوبتر خواهد بود والله اعلم **مقدمهٔ پنجم** در بیان
تحقیق حال در حکم تشبیهات مثل که در بلاد عجم از فارس و ترک وغیرآنها در شهر محرم بیا آورند یعنی مثال و شبیه سید الشهدا
روحی له الفداء و اشباه عترت و اصحاب او و زنهای طاهرات و بنات فاطمیات و همچنین تشبیهات اجساد طاهره و شبیه
که چند روز و شب در زمین کربلا افتاده بود بیاورند و همچنین تشبیهات رؤس مقدسه که بر نیزه های کفار حمل شد
و همچنین مثل و اشباه بزرگان اهل ضلالت مثل یزید و ابن زیاد و ابن سعد و لشکرهای آنها لعنهم الله پس بدانکه این مسئله با اینکه
کمال محتاج الیه است الی الآن در کلام احدی از علماء اعلام بیان نشده بلی از بعضی معاصرین نقل شده منع او الا اینکه
دلیلی که از وی نقل شده در نهایت ضعف است بلی آنچه در رساله طلاب دیده آنها مذکور است این است که مدرک دلیل جواز
همان عموم من بکی است لیکن این صحیح میشود هرگاه کلمه من ابکی که در اخبار است بطریق ارسال و اطلاق وارد شده باشد
و حال آنکه باین نحو نیست بلکه آن کلمه وارد شده در مقام انشاد اشعار و خواندن مراثی پس چگونه ممکنست استدلال با او در انمقام
اگر اینکه شک شود در این هنگام تنقیح مناط قطعی و دلالت التزامیه عرفیه او هم خالی از اشکال نیست بهر حال تحقیق در مقام آنست
گفته شود که اولا تاسیس اصل میکنیم پس از آن اشاره میکنیم باینکه آیا در مقام بر اثبات و نفی دلیلی است یا نه پس میگوئیم آیا
مقتضای اصل اول عقلی و نقلی جواز است یا نه زیرا که شبهه در انمقام از افراد شبههٔ تحریمیه حکمیه است با فقدان علم اجمالی
پس اصل نزد کافهٔ اصولیین مقتضی برائت و اباحه است چنانکه اصل نزد اخباریین غیر از شیخ صدوق خطر و حرمت در محل
خودش تحقیق شده که حق مختار اصولیین است و در هر حال ملاحظه میشود این اصل بطریق تعمیم در مقام نافعی چنانکه این اصل جاری میشود
در شان کسانیکه تماشا میکنند یا بنها حاضر میشوند در مجالس تعزیه و شبیه همچنین جاری میشود در شان کسانیکه سعی میکنند در این
امر و مهیا میکنند اسباب شبیه را پس وقتیکه دانستی مقتضای اصل را پس بدانکه ممکنست اینکه گفته شود هر کس که بوده باشد
از اهل تحقیق و نظر و تتبع لابد است اینکه قائل بوده باشد بجواز اگرچه از طایفهٔ اخباریین و از جملهٔ قائلین بحظر و حرمت باشد
از جهه اصل و بیان این مطلب اینکه در انمقام دلیلست که مطابق اصل اصولیین وارد و مقدمست بر اصل اخباریین و این دلیل خبریست
که ثقة الاسلام کلینی در کتاب روضهٔ کافی نقل نموده مضمون و معنی وی آنچه در خاطر است اینست که کمیت شاعر بخدمت حضرت
صادق علیه السلام داخل شد فرمود یا کمیت در مصیبت جدم حسین علیه السلام نوحه خوانی کن وقتیکه کمیت چند شعری در مصیبت
آنحضرت انشاد کرد امام علیه السلام گریه شدیدی فرمود و گریه نمودند مخدرات حرم و صدا در حجره های خود بناله بلند کردند
و در آن حین که امام مشغول بگریه و ناله بود کنیزی از پشت پرده در آمد و در دست او طفل کوچکی بود و شیرخواره او را آمد و در
آغوش امام گذاشت و در آن هنگام گریهٔ امام شدت یافت و صدای مبارک او بلند شد و از جناب مخدرات
صدا بناله و فریاد بلند کردند و قطع داریم باینکه مقصود اهل حرم از فرستادن آن طفل که ذریهٔ رسول خدا بود بحضور امام علیه السلام
نبود مگر تشبیه او بجناب علی اصغر شیرخواره تا به آن سبب این رقت زیاده شود و گریه و ناله شدت یابد در مرد و زن
پس تقریر امام علیه السلام مثل فعل و قول اوست در حجیت و زمانیکه ثابت شد که محجوز بودن این در اصل شرع
ثابت میشود جواز بلکه استحباب بهمه آنچه اشاره کردیم بجهة بودن قول الفصل بعد مخفی نماند بر تو بدرستی ممکن است راه
یابد شخص فطن بحقیقت گفته ما از امور دیگر وارد شده در بعضی از اخبار که خداوند عز و جل نشان داد بجمعی از انبیاء
مرسلین آنچه اتفاق افتاده در کربلاء بر عترت سید انبیاء و اولاد بهترین اوصیاء در عالم ظل مثال و شکل
آنچه وارد شده که خداوند تعالی خلق فرموده در آسمان ملکی را بصورت امیرالمؤمنین علیه السلام و ملائکه زیارت میشود
او را هر وقت که مشتاق میکشند بصورت امیرالمؤمنین تا اینکه ضربت ابن ملجم رسید فرق همایون آنسرور رسید نظیر این
ضربتی که از آن اشقی الاولین و الآخرین در محراب عبادت آن سید الوصیین ابو الحسنین امام المتقین علی بن ابیطالب
امیرالمؤمنین علیه السلام و آله علی عمه و علی ابن عمه و علی اولاد الطیبین المعصومین وارد گشت و دل اهل و عیال و اصحاب و دوستان را کباب نمود نظیر

نظیر این ضربت بصورت آنحضرت که در آسمان بود نمودار شد و ملائکه بوحی صبح و شام گریه نظیر میکردند و بقاتل او ابن ملجم
لعنت میکردند و مخفی نماند بر تو که استنباط این مطلب از کتب محتاج است بنظر دقیق و فهم صائب **فاتل تذییلات**
حقانیه در اشاره بجمله از امور مهمه در انمقام **تذییل اول** در تحقیق حال در پوشیدن مردان لباسهای زنها را
از معجر و پیراهن و زیر جامه و نظیر اینها پس بدانکه بدرستی آنچه سابقاً حکم بجواز شبیه داده شد با قطع نظر از جهات خارجه بود
و الا اگر با نظر بعضی جهات حرمت بوی عارض میشود مثل اینکه طایفه از مردان که خود شان را شبیه میکنند بزنهای آل عصمت
و بدختران شیعه و زینت مت میپوشند رخت و لباس مختص بزنها را پس این عمل شکی نیست در حرمتش زیرا در شرع شریف
دلیل بر حرمت در اینباب وارد شده علاوه بر آن آنچه معصود از شبیه است حاصل میشود بدون ارتکاب این فعل حرام
و اما استدلال کردن بجواز در انمقام بعموم من ابکی و همچنین بطریقه مستمره ما بین شیعیان در هر مکانیکه شبیه بیاورند مرتکب
این عمل میشوند از چیزهائیست وجه درستی ندارد زیرا جواب از اول سابقاً گذشت علاوه بر اینکه نسبت تعارض ما بین
عمومات که دلالت دارد بر حرمت پوشیدن مردان لباس مختصهٔ زنها را و ما بین عموم من ابکی یعنی اطلاقیکه از لفظ ابکی
مستفاد است از قبیل تعارض عموم و خصوص من وجه است و شکی نیست در اینکه ترجیح از جهات عدیده این عمومات دال
بر حرمت است جواب از دویم اینکه پوشیدن مردان لباس مختصهٔ زنها را عادت قدیمهٔ مستمره نیست در مقام شبیه آوردن
تا اینکه شمرده شود از قبیل سیره و طریقهٔ شیعه علاوه بر این منع علمای اعلام جاآرا از این مطلب و حاضر نشدن صاحبان احتیاط
باینگونه مجالس که مشتملست باینگونه تشبیهات از آن چیزهائیست که ممکن نیست مر احدی را انکار وی پس طرف کلام را ملاحظه نموده تأمل
تذییل دویم در بیان تحقیق حال در دف و طنبور و مزمار و شیپور زدن و نحو اینها در مجالس شبیه پس بدانکه حکم بحرمت در این
امور مقتضای اصول و قواعد است که از کتاب و سنت و اجماع مستفاد گشته و تخصیص از برای اینها ثابت نگشته و تخیل اینکه
جواز تشبیهات جمعی از کفار مثل یزید و ابن زیاد و ابن سعد وجود بدکردار آنها لازم گرفته تجویز اینگونه امور را علاوه بر این
که مقصود از شبیه آوردن کثرت گریه و زاری و شدت فریاد و سوگواریست و اینها هم بدون تحقق اینگونه امور در مجالس
تشبیه محل بنا است پس این از جملهٔ خیالاتیست که اعتنا بوی نیست بدرستیکه از اقبح افعال آنکه آوردن شبیه مجلس عروسی قاسم بن
حسن را با نی و دف و طنبور و این مطلب اگرچه بسبب شدت رقت عوام است از مرد و زن ولی حکم بجواز این مطلب
بر این جهه اصعب است از خراشیدن خار مغیلان بانگشتهای خود بلی خبر داد بمن جمعی از موثقین اینکه مولی الاجل جناب ملا عبدالحسین
پسر شیخ اجل عالم العلامه التقی و الاورع مجدد رسوم مذهب امامیه در رأس مائهٔ ثانی عشر آقا باقر تغمده الله بغفرانه در شهر دار
در دهه اول محرم حاضر بوده در مجلس ذکر مصیبت سید الشهداء در آن مجلس شبیه عروسی قاسم با طبل و نی آورده بودند مردم صدا
بناله و فریاد بر آورده و آقا عبدالحسین از آن کسانی بوده که ناله و فریاد و گریه و زاری بمرتبه از وی سر زده بود که نزدیک
بود غش نماید وقتیکه مردم از مجلس متفرق شده بودند از مجلس برخواسته بود در حالتیکه چشمهای وی از کثرت گریه ورم
کرده و آثار حزن و اندوه در رخسارش باقی بود و هیچ تکلم ننمود و گفت که این طبل و نی از جملهٔ محرمات است چرا مرتکب شدید
او را در مجلس افضل عبادات که مجلس نوحه و بکاء بر آل رسول خداست و همچنین خبر داد بمن سید موثقی از پدر موثق خود
او هم از این علامه التقی و الازهد و الاورع یعنی آقا باقر تغمده الله بغفرانه که آن جناب فرموده که مردی از اهل بهبهان که از
اهل لهو و لعب و اصحاب عیش و طرب بود و از اول جوانی تا زمان پیری و ناتوانی شغلش طبل و مزمار زدن بود در مجالس
اهل معصیت بعد از آنکه این شخص وفات یافت در عالم خواب او را بهترین احوال دیدم ملبس بلباسهای فاخر و پر قیمت بود
گفتم وای بر تو آیا شغل تو نی و طنبور زدن نبود گفت بلی گفتم پس چگونه باین درجه عالیه رسیدی با اینکه بود حالت تو حالت
خوبی گفت این کرامت حاصل شد برای من بسبب سید الشهدا گفتم چگونه واقع شد گفت بودم در زمان حیات خود
که در هر سال شب عاشورا حاضر میشدم در میدانی که ذکر مصیبت و شبیه میآوردند و منهم در کنار مردم ایستاده مشغول نی
زدن بودم با حالت گریه و ناله و در ترنم اشتغال داشتم و ... حسین علیه السلام تحقیق بخشید خدا تعالی گناهان
مرا و گذشت از سیئات من و عطا فرمود بمن این کرامت را که میبینی بجههٔ همان تعزیه داری که در شبهای عاشورا بجا می
آوردم مخفی نماند بر تو که همین علامه مجدد رسوم مذهب امامیه در رأس مائهٔ ثانی عشر التقی و الاورع و الازهد مرد ملا و در

قصه عبرت

۵۰ دران زمانها و بالجمله در حقیقت عالمی بود بعلم خود عمل کننده و با ائمه هدی اقتدا کننده ولی از جهة خلوص نیت وصفای طینت بحدی
که نزد او تلمذ و تعلّم نمود بمرتبهٔ رفیعهٔ اجتهاد رسید همه آنها از علمای دین و مروّجین شریعت سید المرسلین گردیدند از عمده و اجلهٔ
شاگردان وی فخر زمان [illegible] آقا محمد علی و سید اجل آقا سید مهدی طباطبائی و مولای افخم آخوند ملا مهدی نراقی
و مولای اعظم میرزا ابو القاسم قمی و سید اجل آقا سید علی حایری بهبهانی و شیخ الافخم جناب شیخ جعفر و سید الاتقی الاجل
سید محسن الکاظمی و سید اجل میرزا مهدی شهرستانی و سید الاجل میرزا یوسف تبریزی و غیر اینها از اجلّهٔ علمای عرب
و از بزرگان علمای عجم تغمدهم الله بغفرانه پس حمد میکنم خداوند عزّ و جلّ را که نسبت من در علوم عظیمهٔ شریفه از علم اخبار و فقه و اصول
بسوی آن نجابت زیرا که من نزد شریف العلماء مازندرانی تلمذ نموده‌ام و او هم از جناب سید الاجل آقا سید علی حایری
بهبهانی که صاحب کتاب ریاض است در علم فقه و داماد آقا باقر معظم له و پسر خواهر اوست نزد او تلمذ نموده و همین آقا باقر در مجلس
ذکر مصائب آل محمد اکثر اوقات حاضر میشد و نهایت اکرام و غایت احترام در حق روضه خوانان و نوحه خوانان مبذول
میداشت و شنیدم که در مجلسی از مجالس عزا ایشان تشریف داشت با جمعی از بزرگان شاگردان خود در آنحال
ذاکر شروع بذکر مصیبت نمود و صدای او مشتمل بود بر غنا از این کیفیت سید اعظم آقا سید مهدی بغیظ آمده رو کرد بذاکر و فرمود
برادر من عبادت خود را بمعصیت ضایع مکن و همین سید اجل از جملهٔ اشخاصی بود که دلها و دیده‌ها را از رعب خود پر
مینمود پس هیبت او بر ذاکر غلبه کرده لرزه براندام وی افتاد در آن حین آقا باقر فریاد زد یا مهدی ساکت باش بذاکر
مصیبت مانع مباش پس از آن رو بذاکر نمود و فرمود بخوان و مترس بالجمله مقامات آقا باقر بسیار بزرگست و عصمت
شریف او قریب بعصمت بود معهذا در او حتی خود مراعات میفرمود آنچه عادت داشت براو از مراعات غایت ادب
و کثرت خضوع و خشوع در زیارت حتی اینکه وقت مشرف شدن باستانهٔ مقدسه زمین را میبوسید و رخساره را بعتبه میمالید
تا داخل حرم میشد همین رسوم و آداب را در زیارت حضرت ابو الفضل العباس هم ملحوظ میداشت پس خوشا بر احوال او
چه قدر مراد او بود از علوم شریفه و اعمال حسنه در دنیا و درجات عظیمه در دار عقبا و در امثال وی هیچ استبعاد ندارد بارتفاعات
عظیمه که نسبت داده میشود بآن بزرگوار از جملهٔ آنها آنچه حکایت شده در زمانی در کربلا مردی بود مستخبر از ارواح مینمود و قسم یاد کرده
بخدا تعالی و گفت هیچ وقت نمیشود که جناب آقا باقر از صحن شریف بگذرد مگر اینکه ارواح شیعه از قبور خود برمیخیزند و دستهای
او را میبوسند و اگر بگوئی آنچه ذکر نمودی اگرچه نسبت بمقام دارد الّا اینکه الیق و اولی اینست که مطلب اهم را بیان نمائی
و حقیقت حال را در قضیهٔ نی و طنبور و غیر اینها زیرا که کلام تو بعضی ببعضی مخلوطاست جواب گویم اگرچه فرو گذاری نکردم در تحقیق
حال و توضیح مقال الّا اینکه کوتاه میکنم کلام را در این مقام و میگویم که این امور وقتیکه سبب شد بانتظام مجلس و کثرت حضار و شدت
رقت و بسیاری گریه و زاری و غلبهٔ فریاد و سوگواری در اینحال جسارت بفتح باب و جرأت اقدام میکنیم باینکه بگوئیم من
در اینگونه مجالس حاضر میشوم یا بگوئیم که حاضرین مجلس بجهة استماع آنها این صداها را مرتکب معصیت میشوند بلکه میگوئیم [illegible]
حینی داریم معهذا دست برنمیداریم از همان اصل فقهی مذهبی که ثابت است بادلهٔ عبارت در حرمت غنا و این مطلب اگرچه
در بادی نظر عجیب بنماید الّا اینکه نزد ملاحظه کننده بچشم صحیح نه بیک چشم سقیم مورد تعجب نیست پس بدیگر آنچه ذکر کردیم منظور
ماست بعضی آنچه خواهد آمد در ضمن مقدمات جلوه از مجالس **تذییل سیم** در بیان تحقیق حال در بعض امور مهمه مناسب بمقام
و آنکه حکم بجواز تشبهات من حیث هی هی منافات ندارد با حکم بحرمتش نظر ببعضی جهات و عوارض ظاهری و خارجی چنانکه
ذکر کردیم پس مخفی نماند اینکه حرام میشود شبیه آوردن وقتیکه مؤدی شد بفساد و مثل تلف نفوس محترمه و نحو اینها چنانکه اتفاق
افتاده در شهری از بلاد هندوستان مسمی بلکهنو در عصر آصف الدوله که مشهور است بکثرت بذل وجود و بیان این قصه اینست که
شخص عجمی از مجاورین کربلای معلّی بوده بشهرهای هند سفر نموده در عمل شبیه استاد و حاذق بوده در شهر مزبور در مجلس شخص مذکور
روزی از ایام شهر محرم بنای شبیه آوردن را برپا داشته و آصف الدوله در تخت خود نشسته و جماعتی از خدام و منسوبان دولت
در اطراف او ایستاده و از طایفهٔ شیعه بودند وقتیکه اشباه سرهای مقدسهٔ مطهره بالای نیزه‌ها بلند شدند و نفر(؟)
زنهای طاهره و بنات فاطمه در حالت ذلت و اسیری بمجلس آوردند حمیّت و غیرت بر اینطایفه مستولی گشته خود داری
نتوانستند شمشیرهای خود را کشیده هرکس از آنها با شمشیر و خنجر سر خود را از بدن خود جدا نموده و وقتیکه آصف الدوله

۵۱ اینحالت وحشت انگیز را مشاهده نمود غش کرد بعد از آنکه بحال آمد شبیه آوردن را در بلاد هند قدغن کرد از خوف
وقوع مثل این واقعه و هرگاه از من بپرسی که چه میگوئی در شان این اشخاص که قصد جانهای خود کردند آیا در آخرت برای
آنها نجاتی است یا نه جواب میگویم اگرچه کشتن شخص خودش را باعث است که از اهل جهنم باشد لیکن اینها نکشتند خودشان را
مگر اینکه غیرت آل الله و اهل بیت رسول الله بآنها مستولی گشته از شدت غیرت و فرط موالات و محبت باین عمل اقدام
نموده و بعبارت دیگر آنها در اینحالت گویا بحکم این مسئله عالم نبودند یا اینکه آنها عالم بودند ولیکن ملتفت نشدند یا بحکم
اصلا گویا که عقل و ادراک از اینها مسلوب گردیده و از شراب محبت و موالات و فرط محبت و غیرت مست و مبهوت
گشتند یعنی در آنحال آنچه که دلالت دارد بر اینکه هرکسی خودش را هلاک نماید داخل بهشت نمیشود یا داخل جهنم میشود شامل
حال آنها نخواهد بود و در اینجا مسلک دیگریست خیلی باریک و آن اینست که اینعمل از غایت درجهٔ غیرت و حمیت
و اعلی مرتبهٔ موالات و محبت سرزده و مقتضی است اینکه معامله نماید با آنها آنهائیکه در دست آنهاست کلیدهای شفاعت
و قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ و صاحبان مقام محمود معامله موافق با معاملهٔ آنها بآنکه آنها را ببهشت ببرند بعد از اینکه آنها
مستحق آتش جهنمند هرگاه تو بگوئی شمول شفاعت آنها باصحاب معاصی کبیره مثل شمول وی در حق سایر اهل معاصی زمانیکه
با ایمان از دنیا رفته‌اند از آن چیزهائیست که شکی در آن نیست اما کسیکه خودش را هلاک نماید با ایمان از دنیا نمیرود
جواب گویم بعد از تسلیم اینکه قاتل نفس خود بی ایمان از دنیا میرود میگویم شمول اینمطلب مثل اینمقام از آن چیزها نیست
در غایت اشکال فرض کن شامل اینها باشد لیکن خدا تعالی عطا فرموده بحضرت محمد و اهل بیت معصومین او ملک عظیمی و [illegible]
داده آنها را مراتبی که عقل و سعت احاطهٔ او را ادراک [illegible] در عالم برزخ توبه میکند و با ایمان برمیگردد خدا تعالی
توبهٔ او را قبول میفرماید و داخل میکند آنها را بطایفهٔ مؤمنین آن زمانیکه با ایمان از دنیا رفته‌اند زمانیکه شفاعت اهل
اهل بیت رسول خدا نزد باری تعالی از برای این روح کشف میکند از این مطلب آنچه در بعض اخبار وارد شده مثل روایتی که
در کتاب خرایج و جرایح وارد شده مسنداً از ابی عیینه قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام فدخل رجل فقال انا من اهل الشام اتولاکم
وابرء من اعدائکم وابی کان یتولی بنی امیة وکان له مال کثیر ولم یکن له ولد غیری وکان مسکنه بالرملة وکان له جنینة
یتخلی فیها بنفسه فلما مات طلبت المال فلم اظفر به ولا اشک انه دفنه واخفاه منی قال ابو جعفر علیه السلام افتحب ان تراه وتسئله این موضع ماله
فقال ای والله انی لفقیر محتاج فکتب ابو جعفر علیه السلام کتابا وختمه بخاتمه قال انطلق بهذا الکتاب اللیلة الی البقیع حتی تتوسطه ثم تنادی
یا درجان یا درجان فانه یاتیک رجل معتم فارفع الیه کتابی وقل انا رسول محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام فانه یاتیک به فاسئله عما بدا لک فاخذ
الرجل الکتاب فانطلق وقال ابو عیینة فلما کان من الغد اتیت ابا جعفر علیه السلام لانظر ما حال الرجل فاذا هو علی الباب ینتظر ان یؤذن له فدخلنا
جمیعا فقال الرجل الله یعلم من یضع العلم فیه قد انطلقت البارحة وفعلت ما امرت فاتانی الرجل فقال لا تبرح من موضعک حتی آتیک به
فاتانی برجل اسود وزاد فی المناقب فی عنقه حبل اسود مدلع لسانه یلهث وعلیه سربال اسود فقال هذا ابوک قلت ما هو ابی قال غیره اللهب
ودخان الجحیم والعذاب الالیم قلت انت ابی قال نعم قلت فما غیرک من صورتک وهیئتک قال یا بنی کنت اتولی بنی امیة وافضلهم علی اهل بیت النبی
فعذبنی الله بذلک وکنت انت تتولاهم وکنت ابغضک علی ذلک وحرمتک مالی فزویته عنک وانا الیوم علی ذلک من النادمین فانطلق یا بنی
الی جنتی فاحفر تحت الزیتونة وخذ المال مائة الف درهم فادفع الی محمد بن علی علیهما السلام خمسین الفا والباقی لک ثم قال وانا منطلق حتی آخذ المال وآتیک
بمالی قال ابو عیینة فلما کان من قابل سئلت ابا جعفر علیه السلام ما فعل الرجل صاحب المال قال قد اتانی بخمسین الف درهم فقضیت بها
دینا علی وابتعت بها ارضا بناحیة الخیبر ووصلت بها اهل الحاجة من اهل بیتی وزاد فی المناقب ثم قال علیه السلام اما انه سینفع المیت
الندم علی ما فرط من حبنا وضیع من حقنا بما ادخل علینا من الرفق والسرور
حاصل مضمون اینکه میگوید بودم در خدمت محمد باقر علیه السلام مردی وارد و عرض کرد من از اهل شام میباشم و دوست میدارم
شما را و از دشمنان شما برائت دارم و پدر من دوست میداشت بنی امیه را و از برای او مال بسیار بود و فرزندی
بغیر از من نداشت و مسکنش رمله بود و در آنجا باغی داشت خودش در آنجا خلوت مینمود وقتیکه وفات کرد هرچه تفحص کردم مال او را
نیافتم و شکی نیست در اینکه دفن کرده مال را و از من مخفی داشت حضرت فرمود آیا میخواهی که او را ببینی و محل مال را از وی بپرسی عرض
کردم بلی والله مرد فقیری که من هر آینه فقیر و محتاج میباشم پس آنحضرت مکتوبی نوشت و بخاتم شریف خود مزین نمود و فرمود اینرا

حدیث مرد شامی

اشب مسیری بقبرستان بقیع پس از آن میدید که ... با دیدن مردی بیا که عمویم ما را دیده و بگو منم رسول محمد بن علی بن الحسین
که در آن جایی ... پدر تو بیا تا از او بپرسی هر چه میخواهی پس آن مرد نامه را برداشته رفت راوی میگوید در آن حضرت
حضرت آمدم تا جواب آن مرد اطلاع یابم دیدم او را دم در ایستاده منتظر آن حضرت پس هر دو داخل شدیم آن مرد عرض کرد خدا داناست که
علم را با و عطا کند شب گذشته بقبرستان بفرمایش شما اطاعت نموده رفتم مردی آمده بمن گفت از جای خود حرکت مکن تا پدرت را برایت بیاورم
پس از آن مرد سیاهی آورد و در ... نوشته که در گردنش ریسمان سیاهی بود و از تشنگی زبانش را بیرون آورده و کشیش میباره
در بر من گفت این پدر تو است گفتم این مرد پدر من نیست گفت دود و شعله آتش جهنم و عذاب الیم رنگ او را تغییر داده گفتم تویی پدر من گفت
بلی گفتم چه چیز باعث تغییر رنگ و رخسار تو شده گفت ای فرزند من از دوستداران بنی امیه بودم و تفضیل میدادم آنها را بر اهل بیت پیغمبر
پس معذب فرمود مرا خدای تعالی بسبب آن و چون تو از دوستداران آنها بودی و از این جهت من ترا دشمن میداشتم از مال خود ترا محروم
کردم و از تو مخفی داشتم و من امروز از عمل خود پشیمانم برو بباغ من و در زیر درخت زیتون را حفر کن صد و پنجاه هزار درهم در آنجا دفن کرده ام
بردار و پنجاه هزار را بخدمت امام محمد بن علی تسلیم نموده باقی مال تو باشد پس از آن آن مرد عرض نمود که من میروم آنها را بدست آورده و حق شما را
بیاورم راوی گوید در سال آینده بخدمت حضرت مشرف شده از کیفیت آن شخص سؤال نمودم فرمود پنجاه هزار درهم نزد من آورد و با او قرض خود را
ادا نموده و از اطراف خیبر زمینی خریده و محتاجین اهل بیت خود را احسان نمود ... پس از آن فرمود آگاه باش که بسیار نفع میدهد
ندامت و پشیمانی او بر آنچه تفریط و تقصیر کرده در محبت ما و ضایع نموده از حق ما آنچه باعث گشته ما از رفق و سرور تا آخر حدیث و توسط این
استدلال بر این خبر مطلوب در غایت وضوح است چه چنین شود وقتیکه آنها سبب شفاعت نزد خدا داخل کنند مبغضین آل رسول
و محبین بنی امیه را در سلک مومنین و محبین ائمه معصومین پس چگونه داخل نشود بزمره اهل ایمان کسانیکه از کثرت موالات و شدت غیرت بر
آل رسول خودشان را هلاک کردند

مقدمه ششم

در بیان شرح حال و توضیح مقال در صرف اموال در مجالس ذکر مصائب
و طعام و انفاق بر زمین مجلس عزا و تحصیل اسباب و آلات متعلق بآنها و بذل تحف و هدایا و اشیاء گران بها بروضه خوانان و نوحه خوانان
بآنکه شدت رقت و کثرت گریه و گریانیدن و فریاد و ناله کشیدن از آثاریست که حاصل میشود غالب اوقات مگر بذکر و نوحه مرثیه خوان ها در
در مجالس مهیا برای اقامه عزا و چنانچه اقامه تعزیه داری آل رسول و نوحه از گریستن و گریانیدن و تباکی نمودن و نوحه و فریاد نمودن نزد خدای تعالی
و حجج طاهرین او از مطلوبیت و محبوبیت در درجه علیاست همچنین صرف اموال و تعرض خدمات و باشر شدن بامورات انتظام مجلس عزا
برای جمع شدن گریه کننده ها مثل خود گریانیدن و گریستن و ناله و فریاد نمودن خواهد بود در درجه و مرتبه نزد خدای تعالی و حجج معصومین او
با آنکه در اقامه عزا و جمع شدن مردم برای ذکر و استماع مصیبت باعث تعظیم شعار مذهب بلکه از شعار دین خواهد بود و مستلزم فوائد دیگر است
از شیعه کردن خود بگروه ملکوتین از زمره ملائکه و ارواح انبیاء و مرسلین و شهدا و صدیقین که در اعلا علیین گریه کنندگان و یاری کننده
فاطمه زهرا میباشند و اینکه بعض خصیصهای مخالفین عنود را کور میکند و از اینکه اینگونه تعزیه داری باعث اطلاع ملل مختلفه خواهد بود از جماعت
یهود و نصاری و هندویان و بزرگان دول خارجه از انگلیس و فرانسه و قیصر روس و غیر از اینها که همه آنها مستحضر میشوند باین مصائبی
که از جهت و طاعت و اتباع آنها بعد از پیغمبر و اولاد او وارد آمده و این هم در حقیقت باعث هدایت جماعتی خواهد بود از طوایف مختلفه
چنانچه چه قدر از اهل خلاف عنود و چه قدر مشرک و کافر خداوند عز و جل از برکت مجالس ذکر مصیبت اهل بیت عترت بمذهب حقه هدایت
فرموده و اگر چنانچه ذکر نمائیم آنچه از برکات مجالس تعزیه سید الشهدا اتفاق افتاده در اینباب هر آینه مجلد کبیر خواهد بود پس این کسیکه
ادعای رقیت مینماید مر سید الشهدا را و موالات امیر المومنین علیه السلام را چگونه بخل میورزد در صرف بعضی از مال خود در مجالس تعزیه
و یا امتناع ورزد از خدمت گذاری در آن مجلسها پس چنین شخص در ادعای خود متهم باکم بهره است در باب محبت آل الله و اهل بیت رسول
پس عجبست از کسیکه بزبان خود ارواح مطهره مقدسه شهدا را مخاطب نموده میگویند یا لیتنا کنا معک فنفوز فوزا عظیما و آنها
با وجود این دعوی خود داری میکنند از بذل جزئی از مالهای خود در راه مجلس عزای سید الشهدا علیه السلام و اگر خواسته باشی بصیرت تو
زیاد شود در باب اهل انفاق پس تدبر نما در فرمایش خدای تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون پس از آن تامل نما بجمله از اخبار مثل
آنچه روایت شده در کتاب وسایل از حضرت امام رضا علیه السلام قال قال رسول الله ... ظهر فی بنی اسرائیل قحط شدید سنین متواترة
وکان عند امراة لقمة من خبز فوضعتها فی فیها لتاکلها فنادی السائل یا امة الله الجوع فقالت المراة اتصدق فی مثل هذا الزمان فاخرجتها من فیها
فدفعتها الی السائل وکان لها ولد صغیر یحتطب فی الصحراء فجاء الذئب فحمله فوقعت الصیحة فعدت الام فی اثر الذئب فبعث الله تعالی جبرئیل فاخرج الغلام

حدیث لطیف

الغلام من فم الذئب فدفعه الی امه ثم قال لها جبرئیل یا امة الله ارضیت لقمة بلقمة   الحدیث
حاصل مضمون آنکه حضرت رسول فرمود قحط شدیدی سالهای دراز در میان بنی اسرائیل ظاهر شد و زنی لقمه نانی بدهن خود گذاشت فرو
برد سائلی فریاد زد ای کنیز خدا گرسنه ام بعد از آن آن زن با خود گفت بهتر همین است تصدق کنم این لقمه را در حال از دهن خود بیرون آورده بسائل داد
و بود مر او را طفل کوچکی در بیابان هیزم جمع مینمود گرگی آمد او را ربود فریاد برکشید و در اثر عقب آن گرگ رسید دید خداوند عز و جل جبرئیل را
فرستاده آن طفل را سلامت از دهن گرگ بدر آورد و پس از آن جبرئیل بآن زن فرمود ای کنیز خدا آیا راضی شدی لقمه را که در عوض لقمه تو دادیم الخ و در روایت
در کافی بسند خود از معاویة بن صدقه نقل از حضرت صادق علیه السلام ان امیر المومنین ع بعث الی رجل بخمسة اوساق من تمر البغیبغة وکان
الرجل ممن یرجوا نوافله و یؤمل نائله و رفده وکان لا یسئل علیا ع ولا غیره شیئا فقال رجل لامیر المومنین ع والله ما سئلک
فلان ولقد کان یجزیه من الخمسة اوساق وسق واحد فقال له امیر المومنین ع لا کثر الله فی المومنین ضربک اعطی انا و تبخل
انت لله اذا انا لم اعط الذی یرجونی الا من بعد المسئلة فلم اعطه الا ثمن ما اخذ منه وذلک لانی عرضته ان یبذل لی وجهه الذی یعفره
فی التراب لربی وربه عند تعبده له وطلب حوائجه الیه فمن فعل هذا باخیه المسلم وقد عرف انه موضع لصلته ومعروفه فلم یصدق الله عز و جل
فی دعائه له حیث یتمنی له الجنة بلسانه ویبخل علیه بالحطام من ماله وذلک ان العبد یقول فی دعائه اللهم اغفر للمومنین والمومنات فاذا
دعی لهم بالمغفرة فقد طلب لهم الجنة فما انصف من فعل هذا بالقول ولم یحققه بالفعل   الحدیث
حاصل مضمون آنکه امیر المومنین علیه السلام فرستاد نزد مردی پنج وسق از خرمای بغیبغه   که اسم مکانیست در دو منزلی مدینه و آن مرد از کسانی بود
که مردم بعطا و نوال او امیدوار بودند از علی بن ابیطالب و غیر او چیزی سؤال نمیکرد شخصی خدمت امیر المومنین علیه السلام عرض کرد که فلانی از تو چیزی
نخواست و یک وسق او را کفایت میکرد حضرت امیر المومنین فرمود خدا مثل ترا در میان مومنین بسیار نکند من عطا میکنم تو بخل مینمایی ترا بخدا وقتیکه
من عطا نکردم مگر بکسیکه از من امید عطا دارد بعد از سؤال آنها در بخل افتاده ام مگر قیمت آنچه گرفته ام از آنها بجهت آنکه در این صورت اظهار کرده ام که
که بذل نماید بمن آبروی خود را همچنان که در وقت عبادت و طلب حاجت از پروردگار من و خود بخاک میمالد هر کسیکه برادر مسلم خود اینگونه
رفتار نماید با آنکه میداند که در صدد احسان اوست پس با خدای عز و جل در دعای خود راست نگفته از اینکه از برای برادر مومن خود بزبان خود
از خدا بهشت را میخواهد معهذا از دادن سؤال خود بوی بخل میورزد مثل اینکه بنده خدا در دعای خود عرض میکند پروردگارا بیامرز مومنین و مومنات را
زیرا که برای آنها از خدا مغفرت مطلبید پس تحقیق بهشت را از برای آنها طلب نموده پس انصاف نکرده کسی که این دعا را بزبان خود بعمل آورد
در عمل مصدقه نمی نماید مولف گوید قسم آنچه در این حدیث شریف هرگاه موازنه شود با آنچه در دنیاست از جواهرات گرانبها و اموال و نقود
هر آینه سنگین خواهد آمد این بآنها و از این حدیث شریف استنباط نمودم آنچه اشاره کردم بسوی او و بیان وی آنکه زنیکه هر روز بزبان خود میگوید
یا لیتنی کنت معک فافوز فوزا عظیما یعنی کاش در خدمت تو بودم و درک میکردم فیض بزرگ شهادت را معهذا خودداری بکند از بذل مال در تعزیه
آنحضرت و ذکر مصائب او در مجلس عزا با اینکه تجربه دانسته و مشاهده مکرر دیده که خدای تعالی برکت بسیار عطا فرموده در مال کسیکه در
آل الله و تعزیه اهل بیت رسول الله انفاق نماید و بعض متتبعین از علماء در این باب حدیثی ذکر فرموده اند و از جمله فقرات وی آنکه حضرت موسی در مناجات
خود عرض میکند لم فضلت یا رب امة محمد صلی الله علیه واله علی سائر الامم قال الله تعالی فضلتهم لعشر خصال قال وما تلک الخصال التی یعملونها
حتی امر بنی اسرائیل یعملونها قال الله تعالی الصلوة والزکوة والصوم والحج والجهاد والجمعة والجماعة والقران والعلم والعاشوراء قال موسی
وما العاشوراء یا رب قال البکاء والتباکی علی سبط محمد صلی الله علیه واله والمرثیة والعزاء علی مصیبة ولد المصطفی یا موسی
ما من عبد من عبیدی فی ذلک الزمان بکی او تباکی وتعزی علی ولد المصطفی الا وکانت له الجنة ثابتا فیه ومن انفق ماله فی محبة
ابن بنت المصطفی طعاما وغیر ذلک درهما او دینارا الا وبارکت له فی دار الدنیا الدرهم بسبعین درهما وکان معافی الجنة
وغفرت له ذنوبه وعزتی وجلالی ما من رجل وامراة سال دمع عینیه فی یوم عاشوراء وغیره قطرة واحدة الا وکتب له اجر مائة شهید
حاصل مضمون آنکه عرض میکند پروردگارا بچه جهة تفضیل دادی امت محمد صلی الله علیه وآله را بر سایر امم خدای تعالی فرمود بجهة ده خصلت آنها را
تفضیل دادم عرض کرد آن خصلتها کدامست که بجا میآورند تا امر کنم بنی اسرائیل آنها را بجا آورند خدای تعالی فرمود آن عبارتست از نماز و زکوة
روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا جناب موسی عرض کرد پروردگارا عاشورا چه باشد فرمود گریه و تباکی است بر سبط محمد
مرثیه و عزاست در مصیبت فرزند مصطفی یا موسی نیست بنده از بندگان من که در آن زمان گریه کند یا تباکی و یا اقامه عزا نماید بر فرزند مصطفی
مگر آنکه بهشت از برای او ثابت است و هر کسیکه انفاق نماید مال خود را در محبت پسر دختر مصطفی از طعام دادن و درهم و دینار بخشیدن

مگر اینکه در دنیا عوض یک درهم هفتاد درهم داده میشود و بار مرکب او تخفیف داده میشود و در بهشت جا داده میشود قسم بعزت و جلال خودم هیچ
مردی یا زنی که در روز عاشورا یا در غیر آن یک قطره اشک از چشمهای وی جاری شود مگر اینکه نوشته میشود از برای او اجر صد شهید و نهی نمایند
و وقتیکه مطلع گشتی بمطالب کتاب آنچه نوشته و آنچه خواهد آمد خواهی دانست آنچه نقل فرموده او را جمعی از علما از قضایای عجیبه که متضمن ثواب
انفاق حالت در محبت سید الشهدا و در مجلس مصیبت و عزای او و همچنین درجه کسی که خدمت میکند در این مجلس اگرچه خدمت خیلی کم و حقیر
باشد اینهمه درجات از آن اموریست که واقع گشته از آن کلماتیست که مبتنی بر مبالغه و اغراقست و از جمله اینهاست آنچه در منتخب
نقل نموده که زنی بود در مدینه معروفه بزنا و همسایه داشت که در تعزیه داری سید الشهدا او ملبت تمام داشت روزی هم مردانی جمع شده
در منزل تعزیه داری مشغول بود آن زن دید که طعامی امر کرده بود و پس آن زن فاحشه بقصد آتش خواستن داخل مطبخ گشته دید آتش خاموش
گشته پس این زن بقصد روشن کردن آتش اقدام جدی دید که دستهای او بخاکستر آلوده و از چشمهای وی اشک جاری شد
پس از آنکه آتش افروخته شد ارشاد برده آنچه کار خود درفت وقت ظهر بروفق عادت خود ساعتی بخواب قیلوله رفت فصل مابین آن
بود در عالم خواب دید قیامت برپا شده و جهنم را با زنجیرهای آتشین بمحشر آورده و من گفتند خدای تعالی بغضب فرموده و امر فرموده
که بقعر جهنم بیندازیم در آنحال فریاد میکردم کسی بفریاد من نرسید و پناه میخواستم کسی پناه من نیامد میگوید قسم بخدا که مرا کنار جهنم
رسانده بودند بزرگواری را دیدم که نزدیک گردید بآنها فریاد زد که دست از آن بردارید عرض کردند ای فرزند رسول خدا آنچه جهت از
منع فرمودی فرمود برای آنکه این ضعیفه داخل شده روزی بخانه قومی که عزای مرا برپا میدارند آتش آنها را افروخته است همه گفتند
گرامی باد مر ترا ای سپر شفاعت کننده و ساقی کوثر آن زن گوید عرض کردم کیستی تو که بجد تو منت گذاشته از آتش جهنم خلاص بود
فرمودند حسین بن علی پس از خواب بیدار شدم در حالتیکه متحیر بودم برخواستم بهمان مجلس عزا که هنوز متفرق نگشته بودند رفته و قصه را بیان
کردم همه متعجب بوده ناله و فریاد بلند کردند و دست آنها از فعل قبیح خود توبه نمودم و از جمله اینها واقعه ایست خبر داده بمن شیخ بزرگوار
و صالح پرهیزکار شیخ جواد از پدر فاضل کامل صاحب درجات عالیه و مقامات متعالیه شیخ حسین مشهور بابن النجف تبریزی که از اجله اصحاب
سید بزرگوار صاحب مناقب بیشمار آقا سید مهدی مسمی ببحر العلوم طباطبائی شمرده میشود در اصل او مثل مسند صحیحیست او هم از مردی از صلحای
نجف نقل کرده میگوید قریب بغروب در وادی السلام بودم اراده داشتم که داخل قلعه نجف شوم در اثنای راه جمعی را دیدم که با اسبان تیزرو
سوار شده و در پیش روی آنها سواری بود در نهایت حسن و جمال و در غایت بها و جلال که سوار اسب شد روی شده من
خیال من کردم که از آن سوارها آقا سید صادق که از اکابر علمای آن زمان بود دیگری شیخ محسن برادر شیخ جعفر اعلی الله مقامهم باشد
پس آنها سلام دادم در حالتیکه خطاب کننده بودم باسمهای ایشان پس جواب سلام مرا دادند و گفتند ای شخص ما نیستیم
آن دو نفری که نام بردی بلکه این قوم و ما همه از طایفه ملائکه هستیم غیر از آن سواریکه پیشرو ماست که او روح شخص صالحیست از اهل حوالی
حویزه پس مأموریم بمشایعت این روح تا برسانیم او را بامکان شریف پس ای شخص تو هم با ما بیا آن مرد میگوید که با آنها رفتم بمکان
وسیعی رسیدم که بآن پاکیزگی در خوبی هوا و وسعت فضا و حسن منظر جائی ندیده بودم پس ملائکه از اسبهای خود بزمین آمده
رکاب آنشخص حویزاوی را گرفته پیاده نمودند در جائیکه باقسام فرشها فرش شده بود و از هرگونه زیور و زینت از حریر و دیبا و استبرق
آراسته و در اطراف همان موضع مجلس از اقسام عطر و مشک و کافور و عنبر معطر و مجمرهای عود میسوخت و در اطراف مشعلها
افروخته و قندیلها آویخته و چراغها روشن گشته پس از آن روح این شخص حویزاوی را در صدر مجلس نشانیده و بقیام ملائکه
با تهنیت و مرحبا گفتند پس از آن سفره انداخته خوانی گستردند که در او هر قسم از میوجات لطیفه بود و پس آنشخص شروع بخوردن
نموده و بمن هم امر بخوردن کرد من هم از آنها خوردم پس بمن فرمود ای مرد صالح چه مشاهده میکنی گفتم می بینم درجه بزرگی و عطای
بسیاری که از جانب پروردگار از برای تو مهیا گشته پس از آن فرمود آیا میدانی سبب منکشف شدن این اشیا در برابر
تو و ترا مشاهده کردن تو تهنیت ها را با اینکه عادت جاری نشده بر این عرض کردم نمیدانم فرمود سبب اینست که پدر تو دو من گندم
از من طلب داشت وقتیکه اراده باریتعالی تعلق گرفت که درجات مرا کامل فرماید و از تهمتهایش بمن بیفزاید روح مرا قبض
نمود تا از حق تو برائت ذمه حاصل نمایم و یا اینکه از من بگذری و حق خود را از من بگیری هر یک از اینها را اختیار نمائی میخواهد
آنشخص گوید من در جواب گفتم که حق خود را میخواهم همین که اینکلام از من سر زد یکی از آن ملائکه بمن گفت بکش عبای خود را
پس من عبای خود را گشودم و خیال کردم که از طرف دیگر گندم بوی خواهد ریخت در آنحال بمن گفت بردار عبای خود را

حکایت زن فاحشه

حکایت شخص صالح

که حق خود رسیدی آنشخص گوید آنگاه عبا را برداشتم آن دو من از من مستور شد و آنچه میدیدم از نظرم غایب گشت لیکن عبا پر از گندم بود برداشته
داخل نجف شدم و دست طلبه این گندم را آوردم و نان پختیم دیدم تمام نمیشد تا اینکه سری فاش و امرش آشکار کرده و مخفی نماند بر تو که شیخ اجل
شیخ جواد بمن خبر داده از قول پدر اجل اتقی خود که آنشخص حویزاوی نه عالم بود از علما و نه سیدی از سادات بلکه مردی بود از عوام
شیعه که محبت و مودت بسیار با اهل بیت رسول مختار داشت و از اهل کسبه بود و بسیار جد و جهد مینمود در تحصیل مال جمع میکرد و آنرا
تا آخر سال در دهه محرم صرف تعزیه حضرت سید الشهدا مینمود و بحضار مجلس و گریه کنندگان طعام میداد و چراغها و مشعلها در مجلس عزا روشن میکرد
و اموال بسیار از درهم و دینار و رخوت با قیمه بروضه خوانان و نوحه خوانان انفاق میکرد و مهما اشغول بود در دهه عاشورا بحضار مجلس عزا بدست خود
شربت دادن بود گوارا باد برای او آنچه خداوند تعالی بآنعمل و عطا فرموده اللهم ارزقنا مثل عمله و ادخلنا فی محشر
امثاله بحق سیدی و مولای ابی عبدالله بحمد الله امثال اینگونه وقایع بسیار است و دیگران هم در نتیجه زیرا که انتساب
بسید الشهدا اگرچه بچیز جزئی و بوجه بعیدی باشد از آنچیزهائیست که باعث نجات شخص و موجب عزت او خواهد بود در دنیا و آخرت و امثال این
امور حتمی و از آنچیزهائیست که حجت بیفهم و در اینمقام حکایتیست لطیف و آن عبارتست از آنچه نقل کرده بمن شیخ اجل شیخ جواد از پدر فاضل
و ازرع خود شیخ حسین میگوید بود در زمان ما مرد نصرانی در شهر بصره صاحب مال بسیار بمرتبه که از تجار بصره و بغداد کسی دولت مقابل او نبود
پس آن مرد نصرانی اموال خود را از چیزهائی که از آنها هرچه داشت جمع کرده در کشتی گذاشت و خودش با خادمان بکشتی نشسته رو بطرف بغداد کرد
سه روز یا بیشتر که کشتی در شط عبور میکرد از جانب بیابان جماعتی از دزدان عرب و راهزنان ظاهر و پیدا شده و بر سر کشتی ریختند و آنچه از اموال
در آن کشتی بود بغارت بردند و اهل او را هلاک لیکن آن مرد نصرانی را از قتل نجات داده بود بجهة صدمه که بوی رسیده بود متحیر و دیوانه وار در گوشه
بیابان بروی خود افتاد در شب ها نزد یکی از اهل قبیله که در مرتبه آنمکان سکنی داشت بوی عبور نموده از جای خود حرکت داد و بمیان قبیله آورد
و در مهمانخانه بزرگ منزل داد زمانیکه بر احوال و ماجرای وی مطلع گشته با او رحم نمودند و تسلی او نمودند با وجود اینکه میدانستند که او نصرانی است
و این بجهة اقتضای غیرت و حمیت و جبلّه فرمایش پیغمبر بود که اکرموا الضیف ولو کان کافرا یعنی گرامی بدارید مهمان را ولو که کافر باشد و آن مرد نصرانی
بمصاحبت و مؤانست آنها خود را تسلی میداد و بهمین حال بود تا وقت زیارت غدیر نزدیک گردید آنگاه شیخ قبیله و جمعی از زنان و مردان عازم
زیارت نجف اشرف شدند و طریقه آنها چنانکه عادت اهل قبایل است در حین مسافرت آنها بزیارت عتبات عالیات در اوقات و دقایق
زیارات مخصوصه پیاده راه رفتن بود و در رسم اعراب چنین جاریست که در سفر زیارات سواره آنها نسبت به پیادگان در غایت قلت میباشد زیرا
زیرا که جماعت آنها در سفر زیارات در غایت کثرت میباشد و اکثر آنها استطاعت ندارد که مرکبی بدست آورند در هر حال آنمرد نصرانی
زمانیکه بعزم آنها اطلاع یافت بجهة مفارقت آنها که شکر آنهم و غم و حسرت بر خاطر وی مستولی گشته جمع محزون گردید شیخ قبیله بوی فرمود که غم مخور تو در مهمانخانه
هستی با باقی ماندگان در قبیله از مسافرین زیارت آنمرد نصرانی گفت اینکه من با تو بوده و تسلی من بمصاحبت تو حال میترسم بعد از مفارقت تو از کثرت
هم و غم هلاک شوم اگر چنانچه بمن ترحم مینمایی در این سفر بمصاحبت من رضا ده شیخ فرمود جهتی برای مسافرت تو با ما منظور نیاید زیرا که راه دور است
و ما پیاده و تحمل اینهمه زحمت و مشقت میشویم برای آنچه امید داریم از ثوابهای بسیار و درجات بیشمار در آخرت و تو مردی هستی نصرانی
و بمذهب ما اعتقاد نداری چون نصرانی در سوال الحاح نمود شیخ او را اجابت فرمود و با هم بسوی نجف اشرف روانه شدند وقتیکه بآن
بقعه مبارکه رسیدند آنمرد نصرانی را در خانه منزل داده و از دخول صحن شریف او را مانع شدند و وقتیکه روز غدیر بزیارت مشرف شده
و در آن ملا این چند روزی توقف نمودند همان شیخ اهل قبیله را دو قسمت نمود یک قسمت آنها از مرد و زن بسوی قبیله مراجعت داد و خودش
با جماعت دیگر عازم کربلا گردید نصرانی بشیخ عرض کرد من از تو جدا نخواهم شد و هر کجا که میروی با تو هستم پس بجهة عوائق چند روز سفر آنها تاخیر
افتاده بکربلا نرسیدند مگر نزدیک غروب آفتاب نهم محرم یا بعد از دخول شب عاشورا پس آن شیخ بنصرانی فرمود که صرف دست مقتضی گشته
تو هم داخل صحن شوی و نزد چهل چراغ بزرگ بنشینی و آنچه توشه داریم از ماکولات و لباس و نیزه و عصا و غیره نزد خود نگاهداری زیرا که ما
در این شب عاشورا چیزی نمیخواهیم در حرم شریف و در حرم ابوالفضل العباس و در صحن مقدس شان با ناله زنی و ناله کنندگان بر سر و سینه زنان
مشغول تعزیه داری خواهیم شد پس نصرانی رو بروی چهل چراغ نشسته بعد از ساعتی اوضاع تعزیه داری در صحن شریف برگشت ملاحظه کرده چنان
گمان نمود که قیامت برپا شده و نفخه صور دمیده زیرا که از کربلا یکدفعه چنان صیحه و فریاد بلند شده بود که عقول از وحشت مضطرب
و حیران بود گویا که از زمین کربلا و [illegible] در و دیوار و قلعه و فضاها و هوای او ناله و گریه بلند گشته چه قدر مشعلها مشتعل گشته و چه قدر
از مردان عجم از پیر و برنا و صغیر و کبیر همه سر و سینه زنان در پیش روی آنها شبیه ذوالجناح آغشته بخون از کثرت چوب و تیر مثل شهباز پر گشوده

حکایت نصرانی

سرا برهنه مثل آن کسیکه مرده بسیار میزند و جمعی شبیه اکر کشته باشد و نوحه خاک و خاکستر بر سر میریختند از آنها بلند میشد و زنها خود میکفتند واویلاه وا قتیلاه وا حسیناه
وا شهیداه و چه قدر از اهالی هند در بر نوحه و فریاد دیکر دند که جکر مستمع را آب مینمود بعضی از آنها عریان و پیاده زنجیرهای آهنین بسر و سینه و شانه میزدند و چه قدر
زنهای عرب حلقه حلقه نشسته نوحه و سینه میزدند و همه مردم بدین طریق بودند تا دو ثلث بلکه زیاده از شب کذشت مردم شروع کردند بدعا و زاری در حوالی
سازان طلوع فجر نزدیک شده ماند در صحن شریف کسی و چراغی و مشعلی در کمال نورانی از شب بود آن اوضاع متحیر و متفکر بود که ناکاه شخص عظیم الشان
و بزرکواری از حرم شریف در آمد و نور جمال خود صحن را بسیار انور ساخت و نور از وی تا آسمان شق میکشید آمد دم ایوان رو بروی چهل چراغ در خدمت
او دو نفر بودند که بکمال ادب و نهایت خضوع و خشوع مقابل وی ایستاده بودند پس آن بزرکوار آنها فرمود بیاورید دفتر خود تا از این یک ساعت آنچه در
آنچه نوشته بود تسلیم کرد نظر بوی نموده فرمود که خوب نوشته اید زیرا که همه ثبت نشده دفتر ایشان رد نمود پس لرزه بر اندام آنها افتاده
عرض کردند بحق تو و بحق آنکسیکه تفضیل داده شما را بر عالمیان که ما نوشته ایم هر کسی که در حرم و رواق و ایوان و صحن حاضر بوده و همچنین از آنکسیکه
در حرم حضرت ابو الفضل ع و رواق و ایوان و صحن و در حجرات و بامهای آنجا است و دو باره فرمود باید نسبت نکاه کنم بکدفعه دیکر نظر نموده
فرمود امر بهمان قرار است که کفتم همه را نوشته اید دو باره قسم یاد نموده عرض کردند تقصیری نکرده حتی طفل شیرخواره را هم نوشته ام یکی از آنها بعد
از تفکر عرض کرد یا بهی مرد نصرانیرا ننوشته ایم و بس فرمود بچه جهة ننوشته اید عرض کردند بجهة کافر بودنش آنسرور فرمود سبحان الله آیا بساحت ما
قدم نهاده نصرانی این حالت را مشاهده نموده و این فرمایش را از حضرت سید الشهدا شنیده حالت غش بوی عارض کشت وقتیکه بهوش آمد دید
شیخ ابن شبیه و جماعتی که با او بوده در اطراف او کرد کفته چه عارضه بتو رو داده در جواب کفت شما را قسم میدهم بجد تعلیم نمایید مرا کلمه اسلام پس کلمه
شهادتین را بوی آموختند وقتیکه باسلام مشرف شد خبر داد با آنها آنچه دیده و شنیده بود مصنف کوید ای دوستداران و محبین اهل بیت خاتم
انبیا زمانیکه رحم و رعایت سید الشهداء علیه السلام باین درجه باشد که بمحض دخول نصرانی صحن مبارک او را از عنوانان خود قرار داده اسم او را
در دفتر شیعیان کاتبان اهل بهشت ثبت نمایند از خدا طلب تشرف او را با ایمان نماید پس چکونه رحم و مراعات نفرماید کسی که از شیعیان و دوستان او بوده دل خود را
در اقامه عزای او بذل و انفاق نموده و هیچکونه خدمت بحضرت مجلس عزا مضایقه نکند اکرچه کفش کذاشتن اهل عزا باشد و باز هم برای برادران ایمان
بتحقیق مؤمنی که موالات آل رسول ص دارد لابد است باینکه در جاده مودت و راه اخلاص ثابت قدم باشد بنحویکه از بذل مال و جان خود دریاره آنها مضایقه
نکند و بدرستیکه جمعی از موثقین بمن نقل نمود که بعضی از وزرای دولت ایران در وقت ذکر مصیبت آل رسول ص آه پر درد از دل میکشید و میکفت
بخدا قسم راضی هستم که من باشم در جهنم و بقدر سوختن من عذاب دشمنان و قاتلان آل رسول زیاده کردد باز میکویم با خبر باش از اینکه مبادا کسی لقب
کبیرا از حضار مجلس تعزیه آل رسول ص که بیاد دلهای روضه خوانان جنابه و احادیث ذکر کنند کارا او بروضه خوانان کلامی مکو که بآنجه از تو منزجر باشد
و اکر چنانچه فعل قبیح یا حرکت منکری از کسی مشاهده کردی بعد از انقضای مجلس و تفرق مردم در خلوت او را نهی کرده و بمعروف امر نمایی و سبب
افتراق مردم و هم خوردن مجلس قبل از روضه و حصول مرادان نوحه خواندن و کریه و فریاد نمودن بر آل رسول ص مباش زیرا که هر کسیکه باعث اینکونه
امر بوده باشد بدرستیکه خدا و رسول خدا و ائمه هدی را اذیت نموده و از آنجمله حدیثی که مناسب است ذکر او در این مقام آنچیزی است که در بحار ذکر نموده
میفرماید دیدم در بعض مؤلفات اصحاب ما که از آقا سید علی حسینی نقل نموده میکوید با جماعتی از مؤمنین در مشهد مولای ما علی ابن موسی الرضا مجاور بودم
تا دهم محرم روز عاشورا شخصی از اصحاب ما شروع نمود بمرثیه خواندن در روایتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نمود که آنحضرت فرموده مَن ذَرَفَت
عَيناهُ عَلى مَصائِبِ الحُسَينِ وَلَو كانَ مِثلَ جَناحِ البَعوضَةِ غَفَرَ اللّٰهُ تَعالى ذُنوبَهُ وَلَو كانَت مِثلَ زَبَدِ البَحرِ
حاصل مضمون آنکه هر کسیکه در مصیبت حضرت حسین علیه السلام چشمهای وی اشک ریزد اکرچه بقدر پر پشه خدا تعالی کناهان او را می آمرزد و اکر بقدر
کف دریا باشد و در مجلس جاهلی کسی بود که دعوی علم مینمود با اینکه حظی نداشت کفت این خبر صحیح نیست و عقل باور نمیکند بحث میانه ما بطول انجامید
تا اینکه از مجلس متفرق شدیم و او از روی عناد و لجاجت بر حدیث اصرار داشت بعد همان شب خوابیده در عالم واقعه دید که قیامت برپا شده و مردم همه در زمین
هموار جمع شده اند و میزانهای عدل نهاده اند و پل صراط هم از یکطرف کشیده شده بنای حساب کشیدن شده و نامه عملها منتشر کشت آتش
جهنم از یکطرف مشتعل کشته و از طرف دیکر بهشت زیب و زینت داده شده حرارت و کرمی در کمال شدت یافته و تشنکی شدید بآن مرد غلبه نمود
برای آب یمین و یسار نظر مینمود که ناکاه چشمش بحوض بزرکی افتاد و بکوید در دل خود کفتم این همان کوثر است که وعده داده شده که در او آبی
از یخ سردتر و از عسل شیرین تر و در کنار آن حوض دو شخص بزرکوار با یک زن ایستاده که انوار آنها بخلایق می تابید و آنها با نهایت محزون و کریان
و پریشان بودند پرسیدم اینها کیانند کفتند یکی خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی المرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا پرسیدم
که جهة چه چیز است اینها کریان و محزون سیاه پوشند کفتند آیا ندانسته که امروز روز عاشورا و قتل سید الشهدا علیه السلام است

و آنها هم بهمین جهة محزون شده میکویید بخدمت سیدة النساء فاطمه زهرا مشرف کشته عرض نمودم ای دختر رسول خدا من تشنه ام من آبی
مرحمت فرما از روی خشم بمن نظر نموده و فرمود توئی که انکار میکنی فضیلت کریه کردن را در مصیبت فرزند دلبند و نور دیده ام حسین علیه السلام
که از روی ظلم و عدوان بهیشه و مقتول کشته خدا لعنت نموده قاتلین و خاذلین و کسانی را که از آب مانع کشته اند او را آن شخص کوید از خواب
بیدار شدم در حالتیکه ترسان و هراسان بودم و از خدا طلب مغفرت نموده و از عمل خود پشیمان کشته توبه نمودم و بنزد اصحاب خود که
با آنها در این مطلب کفتکو میکردم آمده و ایشانرا از خواب خود خبر داده بدرکاه خداوند عز و جل توبه نمودم بالجمله ملزم شدن با آنچه اشاره
نمودیم مثل ملزم شدن باقامه عزا و ترتیب مجلس در هر سال از علامات ایمان محض و مودت اوست در بحار نقل میکند دیدم در بعضی
تألیفات ثقات معاصرین روایت نموده زمانیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بفاطمه زهرا شهادت فرزندش حسین ع بمحنت و مصائب
کربلا وارد خواهد آمد حضرت فاطمه از شنیدن این کریه بسیاری نمود و عرض کرد ای پدر بزرکوار این عمل کی اتفاق خواهد افتاد فرمود
فِي زَمانٍ خالٍ مِنّي وَمِنكِ وَمِن عَلِيٍّ یعنی در زمانیکه نه تو باشی و نه من و نه علی ع بعد کریه آنحضرت شدت یافته عرض کرد
ای پدر بزرکوار پس کی کریه میکند براو و کی عزای او را برپا میدارد فرمود یا فاطِمَةُ إنَّ نِساءَ أُمَّتي يَبكينَ عَلى نِساءِ أهلِ بَيتي وَرِجالَهُم
يَبكونَ عَلى رِجالِ أهلِ بَيتي وَيُجَدِّدونَ العَزاءَ جيلاً بَعدَ جيلٍ في كُلِّ سَنَةٍ فَإذا كانَ يَومُ القِيامَةِ تَشفَعينَ أنتِ لِلنِّساءِ وَأنا أشفَعُ
لِلرِّجالِ وَكُلُّ مَن بَكى مِنهُم عَلى مُصابِ الحُسَينِ ع أخَذنا بِيَدِهِ وَأدخَلناهُ الجَنَّةَ يا فاطِمَةُ كُلُّ عَينٍ باكِيَةٌ يَومَ القِيامَةِ إلّا عَينٌ بَكَت
عَلى مُصابِ الحُسَينِ ع فَإنَّها ضاحِكَةٌ مُستَبشِرَةٌ حاصل مضمون آنکه یا فاطمه بدرستیکه زنان امت من کریه میکنند بر زنهای اهل بیت من و مردان امت
بر مردان و در هر سال طایفه بعد از طایفه عزای او را تجدید میکنند زمانیکه قیامت برپا شد تو از برای زنان ایشان شفاعت میکنی و من
هم بر مردان آنها شفاعت میکنم و هر کسی که کریه نماید در مصیبت حضرت ع از دست او کرفته ببهشت داخل مینمایم یا فاطمه همه چشمها در روز
قیامت کریانست مکر دیده که در مصیبت حسین اشک ریزد که او خندان و بشارت داده شده بنعمتهای بهشتی

تذییلات نورانیه

تذییل اول در بیان جمله از امور مهمه است بدانکه سابقا اشاره شد باینکه تجدید عزا و اقامه مجالس مصائب سید الشهدا ع
در هر سال از آنچیزهائیست که اختصاص باهل اسلام ندارد بلکه طایفه مجوس و جماعت بسیار از طایفه هندیها در تعزیه حضرت سید الشهدا
در دهه عاشورا اموال بسیار صرف مینمایند از اطعام بحضار و کریه کنندکان و انعام بروضه خوانان و صرف چراغ و شمع و غیره
و جهة میل آنها باین مطلب این است که مکرر بتجربه رسانیده و دیده اند هر کسیکه باقامه تعزیه کشته حوائج دنیویه او برآورده کشته و مال او
چند برابر زیاده و افزون شده و مخفی نماند بر تو اینکه باید این بخواهم بود که بآنها از قضای حوائج ایشان و فزونی اموال و زیادتی اعمار
آنها زیرا چکونه میشود که خداوند تعالی ضایع نماید سعی کسیرا که مال خود را در عزای سید الشهدا بذل و صرف نماید و نسبتی بآنحضرت تحصیل نماید
بعنوان اینکه تعزیه دار او باشند و کریه کنندکان او انفاق کننده باشد و چون کفار از ثواب اخروی بی نصیب هستند
بر خداوند عالمیان که عطا فرماید بآنها عوض دنیویه و این مطلب از آنچیزهائیست که عقل صحیح بوی حکم صریح میکند اکرچه بعد از دقت نظر بوده باشد
همچنین حکمت استنباط این مطلب از امور نقلیه هم بعمل آید مثل الحدیث که متضمن قضیه سؤال حضرت مسیح علیه السلام است پس هر کسیکه
بدقت نظر ملاحظه نماید می یابد که این حدیث بر مطلب دلالت دارد و همچنین دلالت دارد فرمایش سید الشهدا علیه السلام در آن روایتی
که شیخ اجل شیخ جواد از پدر خودش نقل کرده در آن فقره که آنحضرت بآن دو ملک میفرماید أما حَلَّ النَّصرانِيُّ بِساحَتِنا
یعنی آیا نصرانی بساحت ما نیامده و باین مطلب نیز دلالت دارد فرمایش حسن عسکری علیه السلام در حدیثی بعد از آنکه هدیه نصرانی را قبول
نمود میفرماید أنَّ جَمعاً يَزعُمونَ أنَّ مُحِبّينا أهلَ البَيتِ لا تَشفَعُ أمثالَ هٰؤلاءِ یعنی جمعی چنین کمان میکنند محبت ما
اهل بیت بامثال آنها نفع نمیدهد و بتقریب مطلب اینکه رسیدن نفع بآنها در دنیا بوده باشد و حکمت که تخفیف عذابی هم در عالم برزخ
حاصل آید بعد پرستی در این مقام سرّ لطیفی و وجه شریفی بنظر میآید در بیان منشأ رغبت مشرکین از طایفه مجوس و جماعتی از مشرکین هند بانفاق
کر اموال بسیار در هر سال صرف تعزیه سید الشهدا مینمایند اینست که اهل ریاضت آنها خالی نیست از اینکه مترتب میشود جمله از
آثار غریبه و امور عجیبه بریاضات ایشان چنانکه اینکونه امور لازم افتاده بریاضات صعبه اکرچه متعلق بوی شرک و زندیق باشد پس اینطایفه
مرتاضین مشاهده کرده اند در دهه عاشورا جوانانات بر دیکر روز زمین همه از اساس عیش و عشرت دست برداشته بلکه بجمیع
اصناف و انواع در حزن و نوحه و بکا مشغولند از برای هر طایفه جمعیت و از برای هر صنف حلقه ایست و از برای هر قسمی
نوع خاص و نحو مخصوصیست در اقامه عزا بر سید الشهدا علیه السلام همه آنها در مذهب واحد اتفاقا کویان و جمیع آنها در

خود را خلوها و عطشانا خوابند و فیکه شاهده نموده بزرگان اهل ریاضت آنها در مکاشفهٔ خودشان بر پا داشتند عزا را بر سید الشهدا
و اتباع آنها در این امر تبعیت آنها را نموده اند پس از آن عادت آنها مستمر گشته بعد از آنکه مشاهده کردند قضا و حوایج دنیویه و زیادت
اموال خودشان را و در این مقام وجه دیگری هست و آن اینست که اینها این طریقه تعزیه داری را یاد گرفته اند از سیرت انبیاء و اوصیاء
گذشته و وصیت آنها باتباع خودشان و بارمخفی نماند جمله آن چیزها ئیکه دلالت دارد بر استحباب پوشیدن لباس سیاه در دهه عاشورا
آن روایتی است که سابقاً گذشت که متضمن بود بخواب آنشخص که دیده بود حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا همه سیاه
پوشیده اند و اگر بگوئی آیا جایز است اثبات حکم شرعی و فرعی را با مقتضای واقعه در خواب جواب گوئیم بلی زیراکه فرمایش معصوم
و فعل و تقریر او حجت است خواه در بیداری خواه در خواب پس کسیکه خواسته باشد تحقیق و بیان این مطلب را باید رجوع کند بسیار
مصنفات که در علوم عقلیه و نقلیه میباشد **تذییل دویم** در بیان تحقیق حال در بعضی از امور لازمه مثل اینکه انفاق طعام
در مجلس عزای آل رسول از قبیل صدقه نبوده باشد پس بنا بر اول آیا جایز است از برای فقرای سادات و همچنین از برای
اغنیای غیر سادات تناول از این یا نه ما آنکه مراد از صدقه آن عطیه ایست که در اصل مستحب است و حد و نصاب ندارد
و قربتاً خوذ است در او خدا تعالی فرموده **وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ** ظاهر معنی آنکه آنچه در راه خیر انفاق بکنید
بشما خواهد رسید و حضرت رسول فرموده **اَلصَّدَقَةُ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ** یعنی صدقه دفع میکند مرگ بد را و بار فرموده
بدرستی که خدا تعالی دفع میکند بصدقه اقسام بلا را از وباء و طاعون و منهدم گشتن و سوختن و غرق شدن تا آنکه هفتاد قسم بلا
را شمرده و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده **كَانُوا يَرَوْنَ الصَّدَقَةَ يُدْفَعُ بِهَا عَنِ الرَّجُلِ الْمَظْلُومِ** یعنی میشدید دیدند
که با صدقه بلا از مرد ظالم هم دفع میشود و حضرت امام محمد باقر فرموده **صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ تَدْفَعُ مَصَارِعَ السُّوءِ** یعنی
احسان کردن بلاهای بد را دفع میکند و حضرت صادق علیه السلام فرموده الْمَعْرُوفُ شَيْءٌ سِوَى الزَّكٰوةِ فَتَقَرَّبُوا إِلَى اللّٰهِ بِالْبِرِّ وَصِلَةِ
الرَّحِمِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَادْفَعُوا الْبَلَاءَ بِالدُّعَاءِ وَاسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ وَهِيَ تَقَعُ فِي يَدِ الرَّبِّ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ [illegible]
معروف چیزیست غیر از زکوة پس تقرب جوئید بسوی خدا با احسان و صله رحم و باز فرموده دوا کنید ناخوشیهای خود را بصدقه و دفع
کنید بلا را با دعا و طلب نمائید روزی را بصدقه بدرستیکه صدقه واقع میشود در دست خداوند عالم پیش از آنکه واقع بشود در دست بنده
پس زمانیکه فهمیدی اینحدیث را با آنکه چیزی که صرف و انفاق میشود از طعام دادن در مجلس عزای آل رسول و شربت دادن آنها
و همچنین در کلاب قهوه و توتون و نحو اینها یا از قبیل نذورات نفع موقوفات بر حضار مجلس عزا خواه از فقرا و خواه از اغنیا باشد
پس در اینصورت شکی نیست که اغنیا هم میتوانند تناول نمایند و اما در صورتیکه از قبیل صدقه شده باشد آنهم جایز است که
فقرای سادات از او اخذ کنند بلکه صرف صدقه شده به بنی هاشم افضل است خصوصاً که از اولاد علی ابن ابیطالب باشد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده إِنِّي شَافِعٌ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لِأَرْبَعِ أَصْنَافٍ وَلَوْ جَاؤُوا بِذُنُوبِ أَهْلِ الدُّنْيَا رَجُلٌ نَصَرَ ذُرِّيَّتِي
وَرَجُلٌ بَذَلَ مَالَهُ لِذُرِّيَّتِي عِنْدَ الضِّيقِ وَرَجُلٌ أَحَبَّ ذُرِّيَّتِي بِاللِّسَانِ وَالْقَلْبِ وَرَجُلٌ سَعَى فِي حَوَائِجِ ذُرِّيَّتِي إِذَا طُرِدُوا وَشُرِّدُوا وَقَالَ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ صَنَعَ يَدًا إِلَىٰ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِي كَافَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ الْحَدِيث حاصل مضمون آنکه حضرت میفرماید که در روز قیامت به چهار
طایفه شفاعت میکنم اگرچه بکناهان اهل دنیا بیایند اول کسیکه یاری کند ذریهٔ مرا دویم کسیکه مالش را در تنگدستی ذریهٔ من بذل نماید
سیم کسیکه دوست دارد ذریهٔ مرا بزبان و دل چهارم کسیکه سعی کند در حوایج ذریهٔ من وقتیکه از وطن آواره شود و باز فرموده
هر کسیکه احسان کند بیکی از اولاد من در روز قیامت مکافات او را خواهم نمود و اما تناول کردن اغنیاء از این صدقه شده خواه
از اولاد هاشم و خواه از غیر آنها بوده باشد یقیناً در او اشکالی است زیراکه آیهٔ کریمه در باب صدقه بعموم افاده میکند حصر را باقسام مذکوره
چنانکه میفرماید **قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ** ظاهر معنی آنکه بگو ای حبیب من آن چیزیکه انفاق میکنید از خیر پس از برای پدر و مادر و قوم و خویش و یتامی
و ابن السبیل است و آنچه از خیر بجا آورید خدای تعالی داناست و ممکن است اینکه داخل نمائیم از عنوان هدیه شکی نیست در اینکه جایز است
سیل کردن اغنیاء از آن هدیه زیراکه پیغمبر و ائمهٔ معصومین بخدمت آنها شیعیان بعنوان صله و هدیه میآوردند و ایشان هم
قبول میفرمودند و باز ممکن است که اینگونه مصارف را داخل نمائیم بعنوان ضیافت و اخبار بسیار دلالت دارند در استحباب ضیافت
و فضیلت اکرام ضیف در غایت استفاضه است اغنیا و فقرا در عنوان ضیافت فرق ندارند هرگاه از این مرحله در گذریم

کشف کن که چه میگوئی و بچه چیز فتوی میدهی آیا جایز است از برای اغنیا تناول کردن از اطعمه و اشربه که در مجلس عزا صرف میشود و قتیکه
حقیقت حال معلوم نشود باین معنی که ندانند کدام یک از این اقسام مذکوره است آیا جایز هست جواب گوئیم بدرستی آنچه مستفاد میشود از دلیل جواز است
بی آنکه لازم باشد تفتیش و تفحص بر متناول کننده بجهة جواز تناول مطلقاً مقتضی دلیل است مگر اینکه صاحب طعام تصریح نماید باینکه صدقه است
پس همین قدر از کلام در این مسئله کفایت میکند در این مقام **تذییل سیم** در بیان جملهٔ دیگر از امور مهمه پس مدانکه احسان کردن
بروضه خوانها و نوحه خوانها و ذاکرین مصائب آل محمد بهر قسم بوده باشد از بذل اموال و هدیه فرستادن چیزهای قیمت بعنوان صله
و اکرام آنها و تواضع با آنها و مدح و ثنا کردن و دوست داشتن ایشان ببذل و زبان و غیر آنها از آن امور که باعث است بر ترویج ایشان
و داعیست بر ترغیب و سعی آنها در تحسین قرائت و تتبع اخبار و آثار نیست مگر از آن اموریکه دوست میدارد آنها را خدا تعالی و رسول او
و اوصیای معصومین او و از آنچیزهائیست که کاشف است از ملکه ملکوتیه نورانیه در مودت و موالات اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
زیراکه هر دلیلی که دلالت دارد بر فضیلت بذل مال و جاه در محبت سید الشهدا و اقامه عزای او بدرستیکه با التزام و نحو او دلالت دارد
بفضیلت احسان بروضه خوانان آیا ندیدهٔ که اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه ائمهٔ معصومین مدح میکردند مرثیه خوانها و ذاکرین
مصائب سید الشهدا را و با آنها خلعتهای فاخره و اشیاء نفیسه و دراهم و دنانیر کثیره عطا میفرمودند قسم بخدا از مکه تفضیل داد
محمد و اولاد معصومین او را بدرستیکه من بعید میشمارم اینکه بگویم باقی مانده ملکی از آن ملائکه ئیکه در مجلس عزای سید الشهدا حاضر نمیشود مگر اینکه
مصافحه میکنند با روضه خوانها و از لب و رخسار آنها میبوسند و بتحقیق دانستی حضور ملائکه را در این مجلس زیراکه در بعض اخبار که
امام علیه السلام فرمود **أَنَّ الْمَلَائِكَةَ قَدْ حَضَرُوا فِي هٰذَا الْمَجْلِسِ فَبَكَوْا أَكْثَرَ مِنْ بُكَائِكُمْ** یعنی ملائکه حاضر شدند
در اینمجلس و گریه کردند بیشتر از گریهٔ شما بالجمله اینمنصب یعنی روضه خوانی و گریه آوردن حضار مجالس عزای سید الشهدا علیه السلام منصب جلیل
و مقام بزرگی پس اینمنصب در حقیقت اولا از سیرهٔ ملائکه مقربین و طریقهٔ انبیاء و مرسلین اخذ شده زیراکه چه قدر ملک مقربی که بعنوان وحی
از جانب خدا و رسول الله و تعزیهٔ شهادت سید الشهدا و مصائب اهل و عیال او را بآنحضرت عرض میکردند پس حضرت رسول مختار را
در گریه آورده پس از آن از جانب خدا تعالی تعزیت و تسلیت میدادند و چه قدر نبی مرسل خبر داده بقضیهٔ یوم عاشورا بوصی و خیار
و صلحای قوم خود و آنها را بگریه میآوردند پس از آن وصیت میکردند آنها را بگریه بسید الشهدا در ایام عاشورا و غیره پس از آن طریقه
اصحاب و سایر ائمه را در انکار از آن اموری که معلوم است نزد همه مسلمین زیراکه آنها ذکر میفرمودند قضیهٔ عاشورا را مرثیه
و نوحه میخواندند و گریه میفرمودند بر شهدای آل محمد و با آنها گریه میکرد کسیکه در محضر آنها بود از اهل و عیال و اطفال و شیعیان هرگاه بخواهی زیادتر از این
بیابی پس بگو اول کسیکه مرثیه خوانده بر حسین و ذکر نموده مصائب او را ملائکه و عرش و کرسی و حجابات را بگریه آورده خدا تعالی است پس خدا
عز و جل مرثیه خوانست بر آن حضرت و او ست منتقم از دشمنان او و طلب کننده خون او و دیهٔ او پس گوارا باد گوارا باد کسیکه متصف
شود بذکر مصائب آل محمد و مرثیه خوان بر آنست و از اصحاب این منصب جلیل و مقام کریم گشته پس واجب است بر اصحاب این منصب در اینکه بوده باشند
در نیت خالصه و عزیمت صادقه و بیرون آورند از دلهای خودشان اغراض دنیویه را و ملاحظه پاره امور از شهرت و استنکاف و تکبر از
ذکر مصیبت در مجلس حقیر و جمع فقرا و مساکین و همچنین پرهیز نمایند از خودداری در ذکر مصیبت برای تکثیر جمع قلیل و کثرت و قلت و کبر و صغیر
و وضیع و شریف در نظر ایشان یکسان باشد و هر مجلسی که اهل او کم است حاضر بشود در او افواجی از ملائکه مقربین و ارواح انبیاء و مرسلین و جمع
مجلس مشاهده شده در او حضور اشخاصی از غیب و این در حالتیست که مجلس از مردم خالی باشد و بتحقیق خبر داده مرا جمعی از موثقین از سید اجل
کربلائی آقا سید جعفر روضه خوان میگفت که من در هر هفته یک شب در خانهٔ مرد صالحی از اهل کربلا روضه میخواندم یک شبی بمنزل او رفتم که روضه
بخوانم کسی بخانه او نیامد من شروع کردم بروضه خواندن وقتیکه بعضی از روضه را خواندم در را زدند صاحب خانه بعزم گشودن در
از جای خود برخواست و من مرثیه را قطع نکردم در این حال دیدم گربه نزد منبر آمده و بکلام من گوش میداد و مثل زن بچه مرده گریه میکرد و قتیکه
از روضه فارغ شدم گربه از نظر من غایب شد و صاحب خانه از در [illegible] برگشت مگر بعد از پائین آمدن من از منبر و مخفی نماند که امثال این
حکایت و نظایر او اگرچه بطریق آحاد نقل شده الا اینکه بعضی از آنها محفوف بقرائنی است که افادهٔ علم میکند بعد بدرستی اینکه در احادیث
جمعی از صلحا و ثقات در نقل دایر است که جماعتی از زنهای اهل بحرین و قطیف مشاهده کرده اند در جمله از مجالس عزا امور عجیبه
مثل اینکه مشاهده کرده اند در مجلس عزا و مواضع متعلقه بآن بیکگونه محافل جمعی از زنان طاهرات و بنات فاطمیات که [illegible]
برهنه و واویلا کویان مو پریشان بر سر و سینه زنان و آنها با [illegible] حضرت سید الشهدا [illegible]

از آتش افروختن در زیر دیگها و اصلاح طبخ یا جهة حاضرین از مرد و زن در مجلس عزا و غیر اینها از امور یکه با نها محتاج باشد پس بسیاری از شاهده
کنندگان این نساء طاهرات ملکوتیات از غلبهٔ دهشت غش مینمایند در وقت مشاهدهٔ اینها و دایم میشوند از غش خود شان مگر بعد از غایب
شدن این نساء طاهرات از پیش ایشان مگر بعضی از ایشان اگرچه دهشت بایشان غلبه میکند الا آنکه غش بر آنها عارض نشده میپرسند از نساء طاهرات
نورانیه که شما کیستید یکی از آنها میگوید من دختر امیرالمؤمنین ام کلثوم و این زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام و این جدهٔ ما خدیجه میباشد
و اما آنکه نور او از زمین تا آسمان ساطع میباشد و غلبه میکند نور آفتاب و ماه و اختران درخشنده را مادر این مظلوم شهید است آمده ایم
برای امداد شما در تهیه وقت در امور متعلقه بعزای این مظلوم و شهید تا آنکه شرمسار نباشند مرد ان شما از ضیافت حاضران در مجلس عزای
سید الشهدا و خجالت نباشید شما نزد مرد ان خود و نه از این زنان که حاضرند در مجالس شما پس من دو بار نصیحت و موعظه مینمایم
برادران مؤمن را و میگویم بشما باد از آنکه در وقت شنیدن امثال این قضیه بمقام انکار برآئید و یا مستبعد بشمارید زیرا هر یک از این
قضیه ها و حکایتها اگرچه نقل شده بطریقهٔ اخبار آحاد الا آنچه قدری در میان آنها مشترک و قدری متفق علیه که از آنها استنباط شده
حاضر شدن اصحاب ارواحیکه برای ایشان این مقامات نورانیه است از مردان اهل عصمت و نسای آنها و ارواح اهل عترت و تابعین ایشان
در جمله از مواضع یعنی موضع عزای حسین و دیدن جمعی از مردان و زنان این معصومین و این زنان طاهرات را در اجسام مثالیه و ادراک
برزخیه ایشان امیت جز این نیست از قبیل قطعیات ثابته بتواترات معنویه میباشد پس بشما باد از آن بقبول حکایات موثقین
و گوش دادن بکلمات ناقلان صادقین در چیزی که راجع باشد بفضائل و مناقب آل رسول یا برای دوستان و موالی و گریه کننده
برایشان که محزون میشوند بجهة حزن ایشان و بتو باد هرگاه استبعاد و انکار نمائی چیزی را پس میترسی از دور شدگان و مطرودان از حوض کوثر
بسبب تشبیه نفس خود در انکار و استبعاد و باتباع طواغیت و شیاطین و دشمنان شیعیان معصومین طاهرین تحقیق خبر داد مرا سید جلیل و عالم نبیل
صاحب مناقب و فضایل و مفاخر کثیره شعلهٔ ذکاوت وارث محاسن فقها سید مهدی ساکن غروی در این زمان در بلدهٔ حله فیحاء مشهور بقزوینی
قضیهٔ عجیبه را ذکر آن در این مقام مناسبت و حاصلش اینست که نقل کرد از بزرگان اهل حله و از بابای این شان محمد آقا نامی که عالم بصیر و مورخ
و در فن شعر مهارت تمام داشت و قریب بصد سال است که فوت شده میگوید در بغداد مهمان محمد بک ابن ابراهیم بک بودم که محمد بک
در آنوقت زنده بود و صاحب مکنت و ثروت پدر و اعمام و جدش از بزرگان اهل سنت بودند و از دولت عثمانیه نزد وزرا محبوب
بودند در نهایت قرب و مرتبهٔ مرافقت و در مجلس ایشان با هم می نشستند و منافع املاک محمد بک از بساتین و مزارع و اراضی که در بغداد
و حله و کربلا و غیر اینها داشت در هر سال برابر یک دقیقه طلا میشد و او بود شد فهم و تتبع کننده کتب اشعار و سیر و ادب و کتب احادیث
از صحاح سته ایشان و غیر آنها متعصب و متعصب در مذهب خود نبود بلکه متزلزل و مضطرب بود در امر خود سید میفرماید پس
میان من و او مباحثات و مناظرات در باب خلافت و امر وصایت بجز ملامت و مرافقت بیان آمد و بطول انجامید تا شب از
نصف گذشت از نزد من برخواست و بحرمخانه رفت در این زمان مردم بمرض و با مبتلا بودند پس برخواستم در آن فته را که در آن بودم
بستم و مرا از و با وحشت و دهشت غالب شد بخواب شدم در میان بخواب میان نوم و یقظه بودم قریب بساعت در آنحال ناگاه دیدم
در را بشدت زدند و مرا حرکت دادند پس رسیدم و برخواستم گفتم کیستی پس شنیدم صدای محمد بک را میگوید در را باز کن وقتیکه در را
گشودم داخل خانه شد دیدم رنگش تغییر یافته و زرد شده و از اضطراب زبانش بسته بدنش عرق کرده و عرق از سر و ریشش مثل آب
از ناودان جاریست گفتم این چه حالتست که در تو می بینم از رفتن کثرت است که از نزد من رفته آیا از زنان و اطفال و منسوبان من بمرض و با
مبتلا شده اند گویا آهی کشید و افسوس شدیدی خورد و گفت ای کاش جمیع زنان و اطفال و منسوبان من بمرض و با مبتلا بودند
و آنچه بمن رسیده نمیرسید گفتم ترا چه رسیده گفت زمانیکه از نزد تو بحرمخانه رفتم در رختخواب خوابیدم و در واقعه دیدم که قیامت
قایم گرده و خلق اولین و آخرین حاضرند پس شدتهای احوال قیامت و وصف هولهای آن چنانکه در کتاب کریم فرموده وَتَرَى النَّاسَ
سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ یعنی ایشان را مست می بینی با اینکه نیستند آنها مستان لیکن عذاب خدا شدید است پس افواج
دیدم از اهل جهنم با حوال مختلفه پس فوجی از آنها از شدت حرارت اشک دیده چشم و استخوانشان جاری میشد و فوج دیگر از ایشان
بزنجیر آتشین در گردنشان بجهنم میکشیدند و همچنین دیدم سایر مردم را در فغان و ضجه بعد از آن جمع کثیر را دیدم که زبانشان از شدت
حرارت از دهان خارج شده و من در اینحالت بودم از شدت حرارت و عطش پس دیدم از دور علم بزرگی نصب شده در تحت
و سایهٔ آن علم کشیده شده اشخاصیکه نزد من بودند گفتم که این علم از کیست گفتند آن علم امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام است

پس من سرعت کردم بسوی علم زمانیکه بآن رسیدم حوض بزرگی دیدم در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام پس نور روی امیرالمؤمنین از نور آفتاب
بیشتر و آب حوض مانند بطنهای سیم درخشیده و امیر علیه السلام سیراب مینمود بکاسه و قدحهای نورانی مانند اختران هر کسی که از شیعیان
خود فوج فوج می آمدند پس گفتم یا امیرالمؤمنین مرا هم از این آب سیراب کن که جگرم از شدت عطش کباب شد فرمود که سیراب
نمیکنم ترا برو بسوی آنکسی که دوست میداری تا سیراب نماید گفت اعضای من از کلمات آنحضرت مضطرب گشته از شدت خوف
و فزع از خواب بیدار شدم و در حالت بودم که می بینی سید گوید با و گفتم ای محمد بک حالا توقف مینمائی و از جبت و طاغوت بیزاری نجوئی
و با ایشان لعنت نمیفرستی پس تبرا کن از ایشان و لعنت کن ایشان را تا از گروهی باشی که داخل شده اند در سایهٔ آن رایت عظمی میگوید
بر خود را فردا اند فکر میکرد و سید اجل من فرمود که محمد بک بعد از این واقعه صاحب بصیرت شد مگر اینکه امر خود را از قوم و بستگان
خود پنهان میداشت **تذییل چهارم** در اشاره بثواب و فضیلت آب دادن و آنچه در این مقام تعلق به و وارد شده و اخبار در این باب
بحد تواتر معنوی رسیده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که اول ما یبدأ به فی الآخرة صدقة الماء یعنی اول آنچه
ابتدا میشود باجر آن در آخرت صدقهٔ آبست و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که افضل الصدقة ابراد کبد حراء
یعنی افضل صدقه سرد کردن جگر گرم است و باز از آنحضرت منقولست من سقی الماء فی موضع یوجد فیه الماء کان کمن اعتق رقبة ومن سقی
الماء فی موضع لا یوجد فیه الماء کان کمن احیا نفسا فکانما احیا الناس جمیعا یعنی هر که سیراب کند تا بدر جائیکه آب در آنجا یافت شود
مثل شخصیست که یک بنده آزاد کرده باشد و کسی که سیراب نماید دیگری را در جائیکه آب یافت نشود مثل کسیست که نفسی زنده نماید و هر کس نفسی را
زنده کند بمنزله اینست که همه نفوس را زنده کرده و از حضرت باقر مرویست که اعرابی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده عرض
کرد مرا دعائی تعلیم فرما که بآن داخل بهشت بشوم پس فرمود طعام طعام کن و افشاء سلام حضرت فرموده بود که آن عرب عرض کرد طاقت
ندارم فرمود آیا شتر داری عرض کرد بلی فرمود یک شتر نگهدار و با او بدر خانه آب ده که آب میکشند امید آنکه قبل از پاره شدن مشک
و رفتن شتر از دست بهشت ترا واجب آید و باز از آنحضرت صلی الله علیه و آله نقل شده ان الله تعالی یحب ابراد الکبد الحراء ومن سقی
کبدا حراء من بهیمة او غیرها اظله الله تعالی یوم لا ظل الا ظله الحدیث بدرستیکه خداوند عالم دوست میدارد سیراب
نمودن جگر تشنه را از حیوان و غیره خداوند کریم جاینده بداد او را در سایهٔ رحمت خود در روزیکه سایه نیست مگر سایهٔ رحمت او و از ابن
عباس روایت شده قال اتی رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال ما عمل ان عملت به دخلت الجنة فقال صلی الله اشتر سقاء جدیدا ثم اسق فیها
حتی تخرقها فانک لا تخرقها حتی تبلغ بها عمل الجنة الحدیث

حاصل مضمون آنکه میگوید مردی بخدمت حضرت پیغمبر آمده سؤال نمود که آن عمل است که بواسطهٔ آن عمل داخل بهشت میشوم فرمود مشکی تازه بگیر
و هر دمرا به آن سیراب کن تا پاره شود پس بدرستیکه تو آن را پاره نکنی تا برسی بعمل بهشت و از علی ابن الحسین علیهما السلام مرویست قال من اطعم
مؤمنا من جوع اطعمه الله تعالی من ثمار الجنة ومن سقی مؤمنا من ظما سقاه الله تعالی من الرحیق المختوم ومن کسی مؤمنا کساه الله من الثیاب الخضر
حاصل مضمون آنکه فرموده هر که طعام دهد مؤمنی را در گرسنگی او طعام میکند خدای تعالی او را از میوه های بهشت و هر که سیراب کند مؤمن تشنه را
سیراب میکند خدای تعالی او را از رحیق مختوم و هر که لباس دهد مؤمنی را بپوشاند خدای تعالی او را از لباسهای سبز بهشت و حدیث در زمانیکه این
اخبار را دانستی پس بدان بدرستیکه روایت کرده عبد الرزاق رسعنی که از علمای عامه و ائمهٔ احادیث اهل سنت از ابی علقمه مولی بنی هاشم
که گفته حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را با ما خوانده بعد التفات نمود بسوی ما و فرمود ای اصحاب من شب گذشته عمم حمزهٔ ابن
عبد المطلب و برادرم جعفر ابن ابیطالب را در خواب دیدم و در برابر ایشان یک طبق حلوا بود پس ساعتی از آن خوردند بعد از آن
حلوا گردیده انگور شد پس ساعتی از آن خوردند گردید خرما شد و ساعتی از آن خوردند پس من بایشان نزدیک شده گفتم پدر و مادرم فدای
شما باد کدام یک از اعمال افضل یافتید گفتند پدران و مادران ما فدای تو باد افضل اعمال را سه چیز یافتیم صلوات فرستادن بشما و سیراب
نمودن تشنگان و دوستی علی ابن ابیطالب را پس میگویم ای محبان و دوستان آل رسول بدرستیکه سقایت آب زمانیکه
این درجه و منزلت داشته باشد پس چگونه خواهد بود فضیلت و منزلت آن در مجلس عزای سید الشهدا علیه السلام پس شکی نیست در اینکه
فضیلت آب دادن در مجلس عزا اضعاف و بیشتر خواهد بود و بعد از آن میگویم اگر محبین اگر قادر نباشند بخرج مالی در مجالس عزا اگر
قادر باشند بکارهای آسان که محتاج نیست بصرف مال مانند آب دادن و خدمت نمودن پس البته این خدمات را که شجر حسنی گرد

ومانند آنست و خجلت از این بیش خجالت کشیدن از خدمت کردن نعلین حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است پس چگونه چنین نباشد زیرا چیزیکه درجه فضیلت او از فضیلت خرج اموال کثیره در راه محبت ایشان کمتر نباشد خجالت نمیکشد از آن شخص کامل در مرتبه محبت و زیاد میشود درجات و فضیلت خادم در وقت خدمت خود و سقا در وقت آب دادن در حالت خضوع و ذکر سید الشهدا ؑ افضل و اکمل میشود از آنحضرت است چنانکه صادق علیه السلام تعلیم ما کرده اینکه بگوئی صلی الله علیک یا ابا عبد الله و سه مرتبه تکرار نمائی و تاکید شده این ذکر در نوشیدن آب خوردن در مجلس عزا و غیره چنانکه در روایت داود رقی است که گفت بودم نزد حضرت صادق علیه السلام اذ استسقی الماء فلما شربه رأیته قد استعبر واغرورقت عیناه بدموعه ثم قال لی یا داود لعن الله قاتل الحسین علیه السلام فما من عبد شرب الماء فذکر الحسین علیه السلام ولعن قاتله الا کتب الله له مائة الف حسنة وحط عنه مائة الف سیئة ورفع له مائة الف درجة وکانما اعتق مائة الف نسمة وحشره الله یوم القیمة ثلج الفؤاد که آنسرور آب خواست بعد از آنکه آبرا خورد چشمهای آنسرور پر از اشک شده مرا فرمود ای داود خدا لعنت کند قاتلین حسین را پس نیست بنده که آب بخورد و یاد کند حسین علیه السلام را و لعن نماید قاتل او را مگر اینکه مینویسد خدا برای او صد هزار حسنه و محو میکند از او صد هزار سیئه و بلند نماید برای او صد هزار درجه گویا که آزاد کرده صد هزار غلام را و محشور میکند خدای تعالی او را در روز قیامت با خاطر مسرور و قلب مشکور محدث پس هرکه فکر کند در این روایت میداند آنچیزیکه در سینه دارد او را از اصل و سندی است بجهت که او مذکور است در کتابی از کتب علماء اگرچه نرسیده‌ام بآن در کتب و آن حدیث اینست که حکایت شده ان الصادق علیه السلام کان عنده رجل من اصحابه فلما امسیا وادیا الفرائض ثم اکلا الطعام نام ذلک الرجل واشتغل الامام بالعبادة من الصلوة والتضرع والبکاء والابتهال الی الله تعالی الی ان طلع الفجر فلم ینم الامام فی تلک اللیلة اصلا فلما اصبحا قال ذلک الرجل والله ایست من النجاة ولا ارجوها ابدا قال الامام فلم ذا قال اذا کان حالک کذلک من کثرة العبادة وتبعید لذیذ الکری عن عینیک من خشیة الله تعالی والبکاء بکاء الثکلی مع انک معصوم فی اعلی درجة العصمة ولم تخلق الله تعالی الافلاک وما فیها والدنیا والآخرة الا لاجلکم اهل البیت فکیف ارجو النجاة مع ما انا علیه فقال الامام علیه السلام انی عملت البارحة عملا یساوی فضله فضل ما اشتغلت به من العبادة والبکاء الی الفجر فقال الرجل ماذا فعلت البارحة فقال علیه السلام انک لما نمت غلب علیک العطش فی اثناء النوم فقمت واخذت الکوز وشربت الماء فذکرت الحسین علیه السلام وصلیت علیه ولعنت قاتله ثم رجعت الی مضجعک ونمت حاصل معنی آنکه نزد حضرت صادق علیه السلام یکی از اصحابش بود زمانیکه شب شد فریضه را بجا آورده طعام میل کردند آنمرد خوابید و امام مشغول عبادت شد تا طلوع فجر پس امام علیه السلام در این شب اصلا نخوابید زمانیکه صبح شد آنمرد عرض کرد قسم بخدا از نجات مأیوس شدم دیگر امیدی ندارم حضرت فرمود چرا عرض کرد در صورتیکه حالت شما چنین باشد از کثرت عبادت و دور شدن خواب از چشمهای شما از خوف خدای تعالی و گریه کردن مانند گریه زن پسر مرده با اینکه تو معصومی در اعلی درجه عصمت و خلق نفرموده خدای تعالی آسمانها و آنچه در آنهاست و دنیا و آخرت را مگر بخاطر شما اهل بیت پس چگونه با این حالت که من دارم امید نجات پس امام علیه السلام فرمود که تو شب گذشته عملی کردی که برابر است فضیلت آن بر فضیلت آنچه که من مشغول شدم پس آنمرد عرض کرد که شب گذشته چه عملی کردم فرمود بدرستی زمانیکه خوابیدی عطش ترا غلبه کرد در اثنای خواب بیدار شدی و کوزه را گرفته آب خوردی و امام علیه السلام را بخاطر آورده صلوات فرستادی و لعن بر قاتل او کردی و بعد در خوابگاه خود خوابیدی این بود عمل تو که فضیلت عمل من شد پس پوشیده نماند لابد این روایت را باید تقیید نمائیم بقیدی و آن اینست که بگوئیم مقصود معصوم علیه السلام اینکه صلوات فرستادن بر حسین علیه السلام و لعن بر قاتل او برابر میشود بفضیلت آنچه که من کرده‌ام از عبادت و گریه تا صبح یعنی از حیثیت و کیفیت فعل او با قطع نظر از مرتبه عصمت و خلافت و ولایت مطلقه پس زمانیکه این را شناختی بدان که در این سر لطیف و وجه شریف فضیلت در اینکه اشتمال یاد سید الشهدا ؑ در وقت خوردن آب باین فضیلت که ذکر شد بجهة آنست که ذکر آن مظلوم روحی له الفداء در وقت آب خوردن لازم داشته یاد عطش او را و آن حالتی که او را در حین شهادت بود بدر دنیا و در قلب ذاکر و اشک چشم او جاری شده بگوید یا لیتنی کنت معک فافوز فوزا عظیما یعنی ایکاش بودم با تو و میرسیدم بفوز عظیم و داخل میشود در حزب شهدای کربلاء و ثواب صادر میشود این کلمه از او در روز و شبی ده مرتبه بعد از آب خوردن و میرسد به آنچه وعده داده شده از جهة استحقاق بجهة اینکه این امور کاشف است از تحقق ملکه نورانیه یعنی ملکة الولایة و از آثار او است و گاه باعث میشود این تذکر و ذکر مایه خلاص شدن از عقوبات برزخ و وسیله رسیدن باعلی درجه فرح و سرور در نشأه برزخیه و حکایت شده که شخص موثقی سلطان اعظم

و خاقان انجم فتحعلیشاه را در خواب دید در حالت خوبی بجلال و کرم و در برکرش فاخر و در سر تاج سلطنت داشت از او پرسیدم بچه عمل باین مرتبه رسیدی گفت قسم بخدا نگذشت خدای تعالی از گناهان من و نرسیدم باین مرتبه علیه و منزلت عظیمه مگر بیک عمل در تعزیه و آن قضیه چنان بود بدرستی که در ایام حیاتم شبی که بسیار گرم بود عطش بمن غلبه نموده از خواب بیدار شدم و زنان و کنیزان را صدا کردم که آب بیاورند یکنفری از ایشان بیدار نشدند و کاسه که مملو از آب و در میان برف و یخ سرد شده بود مرا نزدیک بود و پس عطش مرا بدرد آورده بار دیگر آنها را صدا کردم یکنفر از ایشان از خواب بیدار نشد پس قصد کردم که ایشان را عذاب نمایم در آنوقت متذکر شدم بعطش حضرت سید الشهدا ؑ و آن حالتی که در حالت شهادت داشت مانند زن فرزند مرده نوحه کردم در اینحالت بودم که ناگاه کنیزی کاسه آب آورد پس گرفتم و نخوردم بلکه نوحه و جزع میکردم تا صبح عطش مرا عارض شد حال این مرتبه عظمی و عطیه کبری که مرا است بسبب تذکر عطش آنسرور و گریستن بجهة او است و عجیب تر از این در باب سرور از این پادشاه است و قریب بهمین ساعت وفات نموده و نامش مریخ شاه جوانی کثیر المحبت بسید الشهدا روحی له الفداء بود بحدیکه نمیگذشت بر او مدت ساعتی مگر اینکه ذکر میکرد سید الشهدا علیه السلام را ده مرتبه بلکه بیشتر و میگفت بابی انت وامی یا ابا عبد الله و یا لیتنی کنت معک فافوز فوزا عظیما ولی گنهکار و ضایع کننده اوقات بشرب خمر و عرق و عجب این بود که در حالت مستی هم ترک ذکر حسین علیه السلام نمیکرد بعد از وفات او یکی از رفقایش او را در خواب دید در حالت خوبی متلبس بلباسهای فاخره و در غایت فرح و شادی پرسیدش که آیا اینها بغیر شراب خوردن و اسراف است گفت نه والله بغیر شراب خوردن مبتلا شدن بعذاب دردناک و سوختن در جهنم قلبی نیست تعجب تو بجایست زیرا که تو شرب خمر مرا ذکر کردی و یاد و آه کشیدن مرا بر حسین فراموش کردی و حال آنکه میدانستی که من هیچ وقت او را ترک نکردم حتی در اوقات مستی پس زمانیکه قصد کردند مرا بجهنم اندازند سید الشهدا علیه السلام ایشانرا منع نمود بعد از آن عطا فرمود خدای تعالی این عطیه کبری و درجه علیا را ببرکت آنسرور و این حکایت را شخص موثقی بمن ذکر نمود که سخن او حجت بود و حالا موجود است گفت آنکسیکه این خواب را دیده مردیست از علماء معتمدین در نقل و صادق در اخبار خود بعد از آن میگوئیم ای اخوان روحانی و دوستان ایمانی هرگاه اخذ نمودید آنچه ذکر نمودم با تامل و تدبر رسید اید وجه امر سید الشهدا علیه السلام شیعیان خود را بذکر نمودن آنسرور در وقت آب خوردن بفرمایش خود شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی پس نظر کن که آنسرور چگونه معدن جود و کرم و منبع رحمت و مروت است که اراده نموده هر روز شیعه چند مرتبه بفیض برسد بآن فیضی که رسید بآن شهدا یکدفعه بعد نظر کن بعموم ترحم آنحضرت و شمول مهربانیش در آنحال که فرموده او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی پس اراده نمود آنحضرت اینکه عطا کند خدای تعالی مثل او را بر آن غریب و شهید پس هرگاه بیابی و حاضر بر این بخواهی برهان بر اینکه ندبه کردن بطریق جزع مکروه است مطلقا مگر ندبه و جزع نمودن بر سید الشهدا علیه السلام زمانیکه دانست آنسرور روحی له الفداء که مردم فارغ نمیشوند از ندبه و جزع بر اولاد و برادران و پدران و دوستان خودشان لاسیما زمانیکه بظلم دشمنان در بلاد غربت کشته شوند امر نمود آنسرور آنها را بندبه و جزع کردن بر او تا اینکه بوده باشد هر ندبه و جزع کننده و کشته شده بظلم دشمنان در شهر غربت ماجور بسبب ندبه و جزع بر آنحضرت روحی له الفداء زیرا در این ندبه و جزع علاوه بر اجر مایه تسلی و آرامیست بر مصیبت زدگان و چگونه چنین نباشد و کدام مصیبت قیاس میشود بمصیبت آنسرور قسم بخدا بدرستیکه همه مصائب بمصیبت او مانند نسبت قطره با دریا است و کدام شهیدی است که او هم ذبح نماید وای بگو آه آه پدر و مادرم فدای او باد که ترا هم ذبح کردند و هم نحر در مصیبتت و حسرتا بر منحوری که مذبوح شد و مذبوحی که منحور پس بدرستیکه قسم بخدا که آنسرور را نحر کردند مانند نحر شتر بعد ذبح کردند مثل ذبح گوسفند پس هرگاه دیگر بدرستیکه حضرت امام رضا علیه السلام فرموده فانه ذبح کما یذبح الکبش میگویم بدرستیکه کلام امام رضا علیه السلام از کلماتیست که قلبها را میسوزاند و جگرها را میگدازد و جاری مینماید اشکی که در محبت و وداد کاملست عوض اشک خون و بیان این بدرستیکه تنبیه در کلام آنسرور بملاحظه نکته است پس اراده کرده اینکه بیان نماید امام مطلب را و او اینست که آن ملاعین کشته و ذبح نمودند آنسرور را در مجمع مردم بسیار از کسانیکه ادعای اسلام مینمودند و منع نمود قاتل و ذبح کننده را احدی و نگفت کسی او را که دست نگهدار و چرا میکشی و بود ذبح کننده او که خدا لعنتش کند ذبح مینمود گویا در نظر و مرئی از ایشان گوسفندیرا که جایز بود ذبح او با اینکه در مجمع ایشان شتری را نحر مینمود که خون او مباح است و اینست مراد امام علیه السلام پس کلام آنسرور افاده حصر میکند مانند نمیشد بآنچه ذکر کردیم و چگونه چنین نباشد با اینکه بودن سید الشهدا علیه السلام منحور در اول بعد از آن مذبوح از آنحضرت که اراده میکند آن از فقرات بسیار از زیارات ماثوره علاوه از روایات و اخبار

حکایت کشتی نوح

چنانکه خبردار میشوی برآنها در موضع خود بعد مخفی نماند بر زیرکه امام علیه السلام ملاحظه نکرد در تشبیه ذبح آنسرور بذبح قوچ و گوسفند امور دیگر را که چنانکه
میشود نزد قصاب ذبح کننده که از شرع ماخوذ شده و لو تیز کردن کارد و نشان ندادن کارد بر مذبوح از گوسفند وغیره و سرعت قطع و ترک
نما دادن و نکشیدن او را بجای دیگر و کشیدن او را بر مذبح بعد آزار و آب نشان دادن قبل از ذبح و کارد بقوت کشیدن و سعی کردن
در سرعت آن شاید آه آه هزار هزار آه پس چگونه جایز باشد اینکه ملاحظه شود در تشبیه که واقع است در کلام معصوم علیه السلام این امور و امثال
پس بدرستیکه شمر لعین ولد الزنا ملعون بعمل آورد در وقت ذبح آنسرور عکس این امور را از شدت عداوت و کثرت عناد
چگونه تاب بیاورم اینکه بیان کنم همه آنها را یکی از آنها بتفصیل چاین شود یا چگونه قلم طاقت بیاورد اینکه بنویسد و نقش کند این را
بر صفحه کتاب و نقش بوجه تصریح الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **مقدمه هفتم** در بیان واقعه
کربلا بر عظماء انبیاء و مرسلین و همچنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در وقت عبورشان از زمین کربلا اتفاق افتاده و همچنین در بیان نزول
ملائکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و عروج فوج فوج برای خبر شهادت سید الشهداء روحی له الفداء و همچنین در بیانات متعلقه باین باب پس از کتاب
منتخب روایت شده ان آدم علیه السلام لما هبط الی الارض لم یر حواء فصار یطوف الارض فی طلبها فمر بکربلاء فاغتم و اعتاد
و ضاق صدره من غیر سبب و عثر فی الموضع الذی قتل فیه الحسین علیه السلام حتی سال الدم من رجله فرفع راسه الی السماء و قال
الهی هل حدث منی ذنب آخر فعاقبتنی به فانی طفت جمیع الارض و ما اصابنی سوء مثل ما اصابنی فی هذه الارض فاوحی الله الیه یا آدم
ما حدث منک ذنب و لکن یقتل فی هذه الارض ولدک الحسین علیه السلام ظلما فسال دمک موافقة لدمه فقال آدم ایکون الحسین
نبیا قال لا و لکنه سبط النبی محمد صلی الله علیه و آله قال و من القاتل له قال قاتله یزید لعین اهل السموات والارض
فقال آدم ع فای شیء اصنع یا جبرئیل قال العنه یا آدم فلعنه اربع مرات و مشی خطوات الی جبل عرفات فوجد حواء
هناک زمانیکه جناب آدم علیه السلام بزمین نازل شد حوا را ندید پس در طلب حوا بروی زمین میگردید گذارش بکربلا
افتاده بسبب محزون و دلتنگ گشته در زمین قتلگاه حضرت حسین ع بزمین افتاد و خون از پایش جاری شد سر خود را بسوی آسمان برداشت
و عرض کرد الهی آیا من آیا گناه عجیبی از من صادر شده که بسبب آن مرا عتاب کردی که همه روی زمین را گشتم نرسید مرا از حزن مثل
آنچه در این زمین مرا رسید پس از جانب خداوند عالم وحی رسید که یا آدم گناهی از تو حادث نشده ولی چون فرزند تو حسین علیه السلام در این
زمین بظلم کشته میشود از این جهة خون تو بموافقت خون او جاری شد پس آدم عرض کرد آیا حسین پیغمبر است ندا رسید نه بلکه سبط پیغمبر است که محمد
باشد آدم پرسید که کیست قاتل او خطاب رسید قاتلش یزید که لعین اهل آسمانها و زمینهاست آدم پرسید چه چیز کنم یا جبرئیل عرض کرد
لعن کن بر او یا آدم پس چهار مرتبه او را لعنت کرده و چند قدم بسوی جبل عرفات رفت و حوا را در آنجا ملاقات کرد در کتاب عوالم از جراح
از انس بن مالک از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده فی العوالم عن الجراح عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه و آله
انه قال لما اراد الله تعالی ان یهلک قوم نوح اوحی الله الیه ان یشق الواح الساج فلما شقها لم یدر ما یصنع بها فهبط جبرئیل ع فاراه
هیئة السفینة و معه تابوت فیها مائة الف مسمار فتسمر بالمسامیر کلها السفینة الی ان بقیت خمسة مسامیر فضرب بیده الی مسمار
فاشرق بیده و اضاء کما یضیء الکوکب الدری فی افق السماء فتحیر نوح فانطق الله المسمار بلسان طلق ذلق فقال انا علی اسم خیر الانبیاء
محمد بن عبد الله علیه السلام فهبط جبرئیل علیه السلام فقال له یا جبرئیل ما هذا المسمار الذی ما رایت مثله فقال هذا باسم سید
الانبیاء محمد بن عبد الله علیه السلام اسمره علی اولها علی جانب السفینة الایمن ثم ضرب بیده الی مسمار ثان فاشرق و انار فقال نوح و ما هذا
المسمار فقال هذا مسمار اخیه و ابن عمه سید الاوصیاء فاسمره علی جانب السفینة الایسر فی اولها ثم ضرب بیده الی مسمار ثالث فزهر و اشرق
و انار فقال جبرئیل علیه السلام هذا مسمار فاطمة علیها السلام فاسمره علی جانب مسمار ابیها ثم ضرب بیده الی مسمار رابع فزهر و انار فقال جبرئیل
هذا مسمار الحسن ع فاسمره علی جانب مسمار ابیه ثم ضرب بیده الی مسمار خامس فزهر و انار و اظهر النداوة فقال هذا مسمار الحسین ع فاسمره
الی جانب مسمار ابیه فقال نوح یا جبرئیل ما هذه النداوة فقال هذا الدم فذکر قصة الحسین ع و ما تعمل الامة فلعن الله قاتله و ظالمه و خاذله
حاصل معنی آنکه زمانیکه اراده نمود حق تعالی هلاک کند قوم نوح را وحی نمود حق تعالی اینکه شق کند الواح ساج را زمانیکه شق نمود آنها
ندانست که با آنها چه سازد جبرئیل نازل شده و صورت کشتی را تعلیم نموده با او تابوتی بود که در آن صد هزار مسمار بود و همه آن
مسمارها را بکشتی زد تا پنج مسمار باقی ماند پس از آن یکی از آنها را برداشت و در دست خود را بمسماری زد پس مسمار درخشید
در دست نوح و روشن شد مانند ستاره درخشنده در آسمان حضرت نوح متحیر شد پس خداوند عالم آن مسمار را گویا

کرد به لسان فصیح گفت یا نوح من باسم خیر انبیاء محمد ابن عبد الله علیه السلام هستم پس جبرئیل نازل شده گفت یا جبرئیل این مسمار بکه نسبت
دارد برگزیده ام چیست گفت این باسم سید انبیاء محمد ابن عبد الله است پس آنرا با دل کشتی بجانب راست بزن بعد مسمار دویم را برداشت
او هم درخشید و نورانی شد حضرت فرمود این مسمار چیست جبرئیل عرض کرد که این باسم برادر و پسر عم آن پیغمبر سید اوصیا علیه السلام است
بزن او را بجانب چپ کشتی از اول آن بعد مسمار سیم را برداشت او هم روشن و درخشنده و نورانی شد جبرئیل عرض کرد اینهم باسم فاطمه
علیها السلام است آنرا بزن بجانب مسمار پدرش و بعد مسمار چهارم را برداشت او هم درخشید و نورانی شد جبرئیل عرض کرد این باسم حسن علیه السلام
است اینرا هم بزن بجانب مسمار پدرش بعد مسمار پنجم را برداشت او هم درخشید و نورانی شد و رطوبتی از او ظاهر شد برنگ خون جبرئیل عرض کرد
این مسمار باسم حسین علیه السلام است اینرا هم بزن بجانب مسمار پدرش حضرت نوح علیه السلام فرمود یا جبرئیل این رطوبت چیست عرض
کرد این خون است پس ذکر نمود قصه حسین علیه السلام را و آنچه امت با وی مینمایند پس لعنت کند خداوند عالم قاتل و ظالم و خوار کننده او را
حکایت نوح
و از کتاب منتخب روایت شده ان نوحا لما رکب فی السفینة طافت به جمیع الدنیا فلما مرت بکربلاء اخذته الارض و خاف نوح
الغرق فدعا ربه و قال الهی طفت جمیع الدنیا و ما اصابنی فزع مثل ما اصابنی فی هذه الارض فنزل جبرئیل ع و قال یا نوح فی هذا الموضع
یقتل الحسین ع سبط محمد خاتم النبیین و ابن خاتم الاوصیاء فقال و من القاتل له یا جبرئیل قال جبرئیل قاتله لعین اهل سبع سموات
و سبع ارضین فلعنه نوح علیه السلام اربع مرات فسارت السفینة حتی بلغت الجودی و استقرت علیه
حاصل معنی آنکه زمانیکه حضرت نوح سوار کشتی شد و جمیع دنیا را با آن بگردید تا بکربلا رسید کشتی در آنجا بند شد و حضرت نوح از
غرق ترسیده بدرگاه خداوند عالم متوجه شد و عرض کرد الهی جمیع دنیا را گردیدم مرا خوف مثل این زمین نرسید جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا نوح
شهید میشود در این زمین امام حسین علیه السلام که سبط خاتم النبیین محمد و سید الاوصیا است حضرت نوح پرسید یا جبرئیل قاتل او کیست عرض کرد قاتل او
لعین هفت آسمان و زمین است حضرت نوح چهار مرتبه او را لعن کرد و کشتی روانه شد تا بکوه جودی رسیده و در آنجا قرار گرفت
حکایت ابرهیم
و روی ان ابرهیم ع مر فی ارض کربلاء و هو راکب فرسا فعثرت به و سقط و شج راسه و سال دمه فاخذ فی الاستغفار و قال الهی ای شیء
حدث منی فنزل الیه جبرئیل ع و قال یا ابرهیم ما حدث منک ذنب و لکن هنا یقتل سبط خاتم الانبیاء و ابن خاتم الاوصیاء فسال دمک موافقة
لدمه قال یا جبرئیل و من یکون قاتله قال لعین اهل السموات و الارضین و القلم جری علی اللوح بلعنه بغیر اذن ربه فاوحی الله تعالی الی
القلم انک استحققت الثناء بهذا اللعن فرفع ابرهیم یدیه و لعن یزید لعنا کثیرا و امن فرسه بلسان فصیح فقال ابرهیم لفرسه ای شیء عرفت حتی
تؤمن علی دعائی فقال یا ابرهیم انا افتخر برکوبک علی فلما عثرت و سقطت عن ظهری عظمت خجلتی و کان سبب ذلک من یزید لعنه الله تعالی
و روایت شده بدرستیکه حضرت ابرهیم علیه السلام از زمین کربلا عبور مینمود که اسب غلطید و حضرت از اسب بیفتاد و سر مبارکش شکسته
خون جاری گشت حضرت شروع باستغفار نمود و عرض کرد الهی چه چیز از من ظاهر شد جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا ابرهیم چیزی از تو سر نزده ولی
چون در اینجا سبط خاتم انبیاء و فرزند سید اوصیاء شهید میشود از اینجهة خون تو در اینجا جاری شد تا موافق باشد بخون او فرمود یا جبرئیل
قاتل او کیست گفت لعین اهل آسمان و زمین و قلم جاری شد بر لوح بلعن قاتلش قبل از اذن خداوند عالم و خداوند عالمیان وحی نمود بسوی قلم
بدرستیکه تو مستحق ثنا شدی بسبب این لعن حضرت ابرهیم دستهای خود را برداشته یزید را لعن بسیار نمود و اسب آنحضرت بزبان فصیح آمین گفت
حضرت ابرهیم باسب خود فرمود تو چه چیز دانستی که آمین گفتی عرض کرد یا ابرهیم من فخر میکردم بسبب سوار شدن تو بر من پس زمانیکه سکندری
خوردم و تو از پشت من افتادی بسیار خجل شدم و سبب این از شومی یزید لعنه الله بود و روایت شده ان اسمعیل علیه السلام کانت
حکایت اسمعیل
اغنامه ترعی بشط الفرات فاخبره الراعی انها لا تشرب الماء من هذه المشرعة منذ کذا یوما فسئل ربه عن سبب ذلک فنزل جبرئیل و قال یا اسمعیل
سل غنمک فانها تجیبک عن سبب ذلک فقال لها لم لا تشربین من هذا الماء فقالت بلسان فصیح قد بلغنا ان ولدک الحسین ع سبط محمد
صلی الله علیه و آله یقتل هنا عطشانا فنحن لا نشرب من هذه المشرعة حزنا علیه فسئلها عن قاتله فقالت یقتله لعین اهل السموات
والارضین و الخلائق اجمعین فقال اسمعیل علیه الصلوة والسلام اللهم العن قاتل الحسین علیه الصلوة والسلام
حاصل مضمون آنکه گوسفندان اسمعیل علیه السلام در کنار شط فرات میچریدند پس شبان آنحضرت را خبر داد که گوسفندان چند روز است
از فرات آب نخورده حضرت اسمعیل سبب آنرا از خدا تعالی سؤال فرمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا اسمعیل جهت آنرا از گوسفندان
خود بپرس که بتو بیان میکنند سبب آنرا پس حضرت بگوسفندی فرمود چرا از آب این نهر نمیخوری گوسفند بزبان فصیح عرض کرد در زرا
که بما رسیده فرزند تو حسین ع که سبط محمد است در اینجا تشنه شهید میشود از اینجهة ما از این نهر آب نمیخوریم بسبب حزن بعضی او پس حضرت

جناب موسی

از قاتل آنسرور پرسید عرض کرد شهید میکند او را لعین اهل آسمان و زمینها و همه مردم حضرت اسمعیل عرض کرد خدایا لعنت کن قاتل حسین را
در روایت شده وروی ان موسی ع کان ذات یوم سائرا ومعه یوشع بن نون فلما جاء الی ارض کربلاء انخرق نعله وانقطع شراکه ودخل
الحسک فی رجلیه وسال دمه فقال الهی ای شیء حدث منی فاوحی الله تعالی الیه ان هنا یقتل الحسین ع وهنا یسفک دمه فسال دمک موافقة
لدمه فقال یا رب ومن یکون الحسین علیه السلام فقیل له هو سبط محمد المصطفی وابن علی المرتضی علیهما السلام قال ومن یکون قاتله
فقیل هو لعین السمک فی البحار والوحوش فی القفار والطیور فی الهواء فرفع موسی علیه السلام یدیه ولعن یزید ودعا علیه وامن یوشع بن
نون علی دعائه ومضی لشأنهما حاصل مضمون آنکه جناب موسی علیه السلام با یوشع ابن نون روزی سیاحت میکردند همینکه بزمین کربلا رسیدند
نعلین حضرت موسی علیه السلام پاره شد و بندش گسیخت و خار خسک بپای مبارکش خلید و خون جاری شد عرض کرد الهی چه چیز از من حادث شد وحی شد
بسوی او زیرا که حسین علیه السلام در اینجا شهید میشود و خونش ریخته گردد جاری شد خون تو بجهة موافقت بخون او عرض کرد یارب
حسین کیست جواب رسید که سبط محمد مصطفی و فرزند علی مرتضی است عرض کرد قاتلش کیست ندا رسید لعین ماهیها در دریا و وحشیها در بیابانها
و مرغها در هوا حضرت موسی دستهای خود را بلند فرمود و لعن نمود یزید را و نفرین کرد و یوشع بن نون دعای آن حضرت را آمین گفت در روایت وارد شده

جناب سلیمان

وروی ان سلیمان علیه السلام کان یجلس علی بساطه ویسیر فی الهواء فمر ذات یوم وهو سائر فی ارض کربلاء فادارت الریح بساطه ثلاث
دورات حتی خافوا السقوط فسکنت الریح ونزل البساط فی ارض کربلاء فقال سلیمان للریح لم سکنت فقالت ان هنا یقتل الحسین علیه السلام
فقال ومن یکون الحسین قالت هو سبط محمد المختار وابن علی الکرار فقال ومن قاتله قالت لعین اهل السموات والارضین یزید لعنه الله
فرفع سلیمان یدیه ولعنه ودعا علیه وامن علی دعائه الانس والجن فهبت الریح وسار البساط الحدیث
حاصل مضمون آنکه حضرت سلیمان بر بساط نشسته در هوا سیر مینمود روزی در سیر خود بزمین کربلا عبور کرد باد بساط او را سه مرتبه گردانید چنانکه
از افتادن بساط خوف کردند پس باد ساکت شده بساط نازل شد بزمین کربلا پس حضرت سلیمان باد را فرمود چرا ساکت شدی عرض کرد در اینجا
شهید میشود در اینجا حسین فرمود حسین کیست عرض کرد سبط محمد مختار و فرزند علی کرار است حضرت فرمود قاتلش کیست عرض کرد لعین اهل
آسمان و زمینها یزید حضرت دستهای خود را بلند فرموده لعن و نفرینش کرد و نفرین آنحضرت را جن و انس آمین گفتند پس باد وزید و بساط روانه شد

جناب عیسی

در روایت شده وروی ان عیسی ع کان سائحا فی البراری ومعه الحواریون فمروا بکربلاء فراوا اسدا کاسرا قد اخذ الطریق فتقدم
عیسی الی الاسد وقال له لم جلست فی هذا الطریق ولا تدعنا نمر فیه فقال الاسد بلسان فصیح انی لم ادع لکم الطریق حتی تلعنوا
قاتل الحسین علیه السلام فقال عیسی علیه السلام ومن یکون الحسین قال هو سبط محمد النبی الامی وابن علی الولی قال ومن قاتله
قال قاتله لعین الوحوش والذباب والسباع اجمع خصوصا ایام عاشوراء فرفع عیسی علیه السلام یدیه ولعن یزید لعنه الله
ودعا علیه وامن الحواریون علی دعائه علیه الصلوة والسلام فتنحی السبع عن طریقهم ومضوا لشأنهم وعن المفید
فی الارشاد باسناده عن ام سلمة حاصل مضمون آنکه حضرت عیسی علیه السلام در بیابانها سیاحت مینمود با حواریین عبورشان بزمین کربلا
افتاد دیدند شیری سر راه ایشانرا گرفته حضرت عیسی پیش آمده و فرمود چرا در این راه نشسته و مارا مانع هستی شیر بزبان فصیح عرض کرد
بدرستیکه من نمیگذارم شما از اینجا بگذرید تا لعن نمائید یزید قاتل حسین را پس حضرت عیسی پرسید حسین کیست عرض کرد سبط نبی امی محمد
و فرزند علی ولی پس حضرت عیسی دستهای خود را بلند کرده یزید را لعن و نفرین نمود و حواریین آمین گفتند در آنحال شیر

حدیث ام سلمه

از سر راه کناره شد ایشان گذشتند و از شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب ارشاد باسناد خود از ام سلمه روایت کرده انها قالت خرج
رسول الله صلی الله علیه وآله من عندنا ذات لیلة فغاب عنا طویلا ثم جاءنا وهو اشعث اغبر ویده مضمومة فقلت له یا رسول
الله ما لی اراک شعثا مغبرا فقال اسری بی فی هذا الوقت الی موضع من العراق یقال له کربلاء فاریت فیه مصرع الحسین ابنی وجماعة
من ولدی واهل بیتی فلم ازل القط دماءهم فها هی فی یدی وبسطها الی فقال خذیها واحتفظی بها فاخذتها فاذا هی شبه تراب
احمر فوضعته فی قارورة وشددت راسها واحتفظت فلما خرج الحسین علیه السلام من مکة متوجها نحو العراق کنت اخرج تلک
القارورة فی کل یوم ولیلة فاشمها وانظر الیها ثم ابکی لمصابه فلما کان یوم العاشر من المحرم وهو الیوم الذی قتل فیه الحسین ع اخرجتها
فی اول النهار وهی بحالها ثم عدت الیها آخر النهار فاذا هی دم عبیط فصحت فی بیتی وبکیت وکظمت غیظی مخافة ان یسمع
اعداؤهم بالمدینة فیتسرعوا بالشماتة فلم ازل حافظة للوقت والیوم حتی جاء الناعی ینعاه فحقق ما رایت الحدیث
حاصل مضمون آنکه یکشب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شبی از نزد ما بیرون رفت و مدت طولی از ما غایب شد بعد از آن تشریف

آورد در حالتیکه گرد و غبار آلوده شده و کف دست بهم گذاشته بود عرض کردم یا رسول الله چرا شما را گرد و غبار آلوده می بینم فرمود در این ساعت مرا
بزمینی از عراق بردند که آنرا کربلا میگویند و مرا نشان دادند مصرع فرزندم حسین و جماعتی از اولاد و اهل بیت من و من مدام از خون ایشان
برمیگرفتم پس اینست خون او در دست من و آنرا بمن نشان داد و فرمود بگیر این را و نگهدار پس من آنرا گرفتم و آن شبیه بود بخاک سرخ
پس آنرا در شیشه گذاشته و سر شیشه را بسته نگهداشتم پس زمانیکه حسین علیه السلام از مکه بسوی عراق خارج شد من در هر روز و شب این شیشه را بیرون آورده
و بآن خاک نظر کرده استشمام مینمودم بعد بمصایب حسین میگریستم تا روز عاشورا که روز قتل آنحضرت است شد آن شیشه را بیرون کردم در اول روز
در حال خود بود و دیدم بعد در آخر آن روز که آمدم نزد آن شیشه دیدم آن خاک خون شده پس در خانه خود صیحه زدم و گریه نمودم و خود را
از ترس اینکه مبادا دشمنان ایشان که در مدینه بودند بشنوند و شماتت نمایند ساکت مینمودم پس همیشه حافظ وقت و روز بودم تا کسیکه
آمد و خبر مرگ را آورد و پس مرا آنچه دیده بودم محقق گشت الحدیث و اما آنچه در این باب از طریق عامه وارد شده آنست که بعض متعصبان ایشان
ذکر نموده در کتاب خود در حالتیکه گفته و خارج نموده پسر سعد از امیرالمؤمنین علیه السلام و عایشه و احمد از علی علیه السلام و ابو یعلی از انس
و از زینب بنت جحش طبرانی در کبیر از آنحضرت علیه السلام و از ابی امامه و انس و ابن عساکر از ام سلمه و ام الفضل بنت الحارث زوجه عباس
ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال قام عندی جبرئیل علیه السلام من قبل فحدثنی ان الحسین علیه السلام یقتل بشط
الفرات وقال هل لک ان اشمک من تربته قلت نعم فمد یده فقبض قبضة من تراب فاعطانیها فلم املک عینی ان فاضتا و در روایت اخری
بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل پیش از این نزد من آمد و خبر داد که بدرستی حسین علیه السلام شهید میشود در کنار
شط فرات و گفت آیا میخواهی و گفتم آیا میخواهی اینکه استشمام نمائی تربت او را گفتم بلی پس جبرئیل دست خود را دراز کرد و قبضه از
تربت او گرفت و بمن داد که بی اختیار اشک از چشمانم جاری گشت ابن سعد طبرانی از عایشه مرفوعا روایت کرده اخبرنی جبرئیل
علیه السلام ان ابنی الحسین علیه السلام یقتل بعدی بارض الطف وجاءنی بهذه التربة واخبرنی ان فیها مضجعه و فی روایة اخری لابن سعد
حاصل مضمون آنکه حضرت رسول الله فرموده خبر داد مرا جبرئیل که فرزندم حسین شهید میشود بعد از من در زمین کربلا و این تربت را
بمن آورده خبر داد که اینجا مدفن او خواهد بود و در روایت دیگر ابن سعد از ام سلمه مرفوعا روایت کرده اخبرنی جبرئیل بان ابنی الحسین ع
یقتل بارض العراق فقلت لجبرئیل علیه السلام ارنی تربة الارض التی یقتل بها فجاء فهذه تربتها و فی روایة اخری للطبرانی عنها مرفوعا
حاصل مضمون آنکه حضرت رسول فرموده خبر داد جبرئیل بمن اینکه فرزندم حسین شهید میشود در زمین عراق گفتم بجبرئیل که نشان بده مرا تربت
آن زمین را که فرزندم شهید میشود پس آورد و دیدم تربت آن زمین و در روایت دیگر طبرانی روایت کرده مرفوعا از ام سلمه آنحضرت رسول خدا
ان جبرئیل کان معنا فی البیت فقال اتحبه فقلت اما فی الدنیا فنعم فقال ان امتک ستقتل هذا بارض یقال لها کربلا فتناول جبرئیل من تربته
که فرمود بدرستیکه جبرئیل در خانه ما بود پس گفت آیا دوست میداری حسین را گفتم اما در دنیا عرض کرد بدرستیکه امت تو زود شهید مینمایند او را
در زمینی که کربلا مینامند پس جبرئیل آورد از تربت آن و مرا نشان داد و در روایت دیگر که طبرانی و ابی یعلی روایت کرده اند از زینب
بنت جحش مرفوعا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ان جبرئیل اتانی فاخبرنی ان ابنی هذا تقتله امتی قلت فارنی تربته فارانی تربة حمراء
بدرستیکه جبرئیل نزد من آمده و خبر داد که این فرزند مرا امت من شهید مینمایند گفتم نشان ده مرا تربت او را پس آورد و مرا تربت سرخی
و در روایت دیگر از ابن عساکر از ام سلمه مرفوعا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ان جبرئیل اخبرنی ان ابنی هذا یقتل فانه اشتد غضب الله علی من یقتله
بدرستیکه خبر داد جبرئیل مرا این فرزند من شهید میشود و شدید گردد غضب خدا بر قاتل او و در روایت دیگر از ابن سعد از عایشه مرفوعا
ان جبرئیل ارانی التربة التی یقتل علیها الحسین ع فاشتد غضب الله علی من یسفک دمه بدرستیکه جبرئیل نشان داد مرا تربت زمینی را که شهید میشود در آن
حسین علیه السلام و شدید میشود غضب خدا بر کسیکه خون او را بریزد و در روایت دیگر طبرانی در کبیرش از عایشه مرفوعا یا عائشة الا
اعجبک لقد دخل علی ملک آنفا ما دخل علی قط فقال ان ابنی هذا مقتول وقال ان شئت اریتک تربة یقتل فیها فتناول الملک بیده فارانی تربة حمراء
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا عایشه ترا تعجب نیاوردم هر آینه داخل شد بر من ملکی دیروز که نازل نشده بود بمن هرگز گفت
بدرستیکه این فرزند من شهید خواهد شد گفت هرگاه میخواهی تربت آنرا بتو نشان بدهم پس دست خود را دراز کرده تربت سرخ من نشان داد
و عبد الجلیل در ارشاد از عایشه و ام سلمه هردو مرفوعا بلفظی که پیغمبر فرمود ان جبرئیل اخبرنی ان ابنی الحسین یقتل وهذه تربة تلک الارض
بدرستیکه خبر داد جبرئیل مرا که فرزندم حسین علیه السلام شهید میشود و این تربت آن زمینیست که در آن شهید میشود و دیلمی روایت کرده
از عایشه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده قال نعی الی الحسین علیه السلام واتیت بتربته واخبرت بقاتله

خبر داده بمن شهادت فرزندم حسین را و آورده مرا از تربت او و خبر داده بمن قاتل او را و روایت نموده بغوی و ابن سکن و ابن
سکن و ابن سنده و ابن عساکر از انس ابن الحارث از منبه قال ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض من ارض العراق یقال لها کربلا فمن شهد ذلک
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه این فرزند من حسین علیه السلام شهید میشود در زمینی از زمین عراق که آنرا کربلا گویند هر که در آن وقت
حاضر باشد باید امداد نماید او را و روایت کرده از حسین ابن علی ع ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال کانی انظر الی کلب ابقع یلغ فی دماء اهل بیتی
بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که گویا من نظر میکنم بسگ مختلف الالوان که می آشامد از خونهای اهل بیت من و روایت کرده طبرانی از معاذ
ان النبی صلی الله علیه و آله قال یزید لا بارک الله فی یزید نعی الی حسین ع و اتیت بتربته و اخبرت بقاتله والذی نفسی بیده لا یقتل بین
ظهرانی قوم لا یمنعوه الا خالف الله بین صدورهم و قلوبهم و سلط علیهم شرارهم و البسهم شیعا الحدیث
بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یزید خدا مبارک نکرداند بر یزید خبر داده مرا بشهادت حسین علیه السلام و آورده بمن از تربت آن و خبر داد
بمن قاتل او را قسم بآنکسیکه جان من در دست اوست کشته میشود میان قومیکه مانع از قتل او نمیشوند مگر اینکه مخالفت اندازد خدا ما بین سینه
و دلهای آن قوم و مسلط میکند خدا بایشان اشرار ایشان را و کسوت فرقت را بآنها میپوشد و روایت کرده ابن عساکر از عبد الله ابن عمرو بن العاص
مرفوعا بدین لفظ یزید لا بارک الله فی یزید الطعان اللعان اما انه نعی الی حبیبی و سخیلی حسین اتیت بتربته و رایت قاتله اما انه لا یقتل
بین ظهرانی قوم فلا ینصروه الا عمهم الله بعقاب الحدیث خدا برکت ندهد یزید را بدرستیکه خبر داده مرا بشهادت حبیب و فرزند خود
حسین و آورده تربت او را بمن و دیدم قاتل او را آگاه شوید کشته نمیشود در میان قومیکه یاری نکنند او را مگر اینکه خدا عذاب را
بهمه آنها نازل میکند و روایت کرده ابن حضر از اصبغ ابن نباته قال اتینا مع علی علیه السلام موضع قبر الحسین ع فقال علیه السلام ههنا
مناخ رکابهم و موضع رحالهم و ههنا مهراق دمائهم فتیة من آل محمد ص یقتلون بهذه العرصة تبکی علیهم السماء و الارض الحدیث
گویا که آمدیم با علی علیه السلام بموضع قبر حضرت حسین پس حضرت امیر المؤمنین فرمود اینجا محل خوابیدن شترهای ایشان و موضع بارهای ایشان و اینجا محل
ریختن خونهای ایشان جوانانی از آل محمد علیهم السلام در این صحرا کشته میشوند که گریه میکنند برایشان آسمان و زمین پس همه اینها را روایت کرده اند
ائمه حدیث از علمای عامه در باب و صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی روایت کرده باسناد خود از عبد الله ابن عباس قال کنت مع امیر
المؤمنین علیه السلام فی خروجه الی الصفین فلما نزل بنینوا و هو شط الفرات قال باعلی صوته یا ابن عباس اتعرف هذا الموضع
قلت له ما اعرفه یا امیر المؤمنین فقال علیه السلام لو عرفته کمعرفتی لم تکن تجوزه حتی تبکی کبکائی قال فبکی طویلا حتی اخضلت لحیته
و سالت الدموع علی صدره و بکینا معه و هو یقول اوه اوه مالی و لآل ابی سفیان مالی و لآل حرب حزب الشیطان و اولیاء الکفر صبرا یا ابا عبد الله
فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم ثم دعا بماء فتوضا وضوء الصلوة فصلی ما شاء الله ان یصلی ثم ذکر نحو کلامه الاول الا انه نعس
عند انقضاء صلوته و کلامه ساعة ثم انتبه فقال یا ابن عباس فقلت ها انا ذا فقال الا احدثک بما رایت فی منامی آنفا عند رقدتی فقلت
نامت عیناک و رایت خیرا یا امیر المؤمنین ع قال علیه السلام رایت کانی برجال قد نزلوا من السماء معهم اعلام بیض قد تقلدوا سیوفهم
و هی بیض تلمع و قد خطوا حول هذه الارض خطا ثم رایت کان هذه النخیل قد ضربت باغصانها الارض تضطرب بدم عبیط
و کانی بالحسین علیه السلام سخلی و فرخی و مضغتی و مخی قد غرق فیه یستغیث فلا یغاث و کان الرجال البیض قد نزلوا من السماء
ینادونه و یقولون صبرا آل الرسول فانکم تقتلون علی ایدی شرار الناس و هذه الجنة یا ابا عبد الله الیک مشتاقة ثم یعزوننی و یقولون
یا ابا الحسن ابشر فقد اقر الله عینک به یوم یقوم الناس لرب العالمین ثم انتبهت هکذا والذی نفس علی بیده لقد حدثنی الصادق المصدق
ابو القاسم علیه السلام انی سأراها فی خروجی الی اهل البغی علینا و هذه ارض کرب و بلاء یدفن فیها الحسین و سبعة عشر رجلا
من ولدی و ولد فاطمة و انها لفی السموات معروفة تذکر ارض کرب و بلاء کما تذکر بقعة الحرمین و بقعة بیت المقدس ثم قال یا ابن عباس اطلب
حولها بعر الظباء فوالله ما کذبت و ما کذبت و هی مصفرة لونها لون الزعفران قال ابن عباس فطلبتها فوجدتها مجتمعة فنادیته
یا امیر المؤمنین علیه السلام قد اصبتها علی الصفة التی وصفتها لی فقال علی علیه السلام صدق الله و رسوله صلی الله علیه و آله
ثم قام یهرول الیها فحملها و شمها و قال هی هی بعینها اتعلم یا ابن عباس ما هذه الابعار هذه قد شمها عیسی بن مریم علیه السلام و ذلک انه
مر بها و معه الحواریون فرای ههنا الظباء مجتمعة و هی تبکی فجلس عیسی علیه السلام و جلس الحواریون معه فبکی و بکی الحواریون و هم
لا یدرون لم جلس و لم بکی فقالوا یا روح الله و کلمته ما یبکیک قال اتعلمون ای ارض هذه قالوا لا قال هذه ارض یقتل فیها فرخ
الرسول احمد صلی الله علیه و آله و فرخ الحرة الطاهرة البتول شبیهة امی و یلحد فیها اطیب من المسک لانها طینة الفرخ المستشهد

وهکذا

و هکذا یکون طینة الانبیاء و اولاد الانبیاء علیهم السلام فهذه الظباء تکلمنی و تقول انها ترعی فی هذه الارض شوقا الی طینة الفرخ المبارک
و زعمت انها آمنة فی هذه الارض ثم ضرب بیده الی هذه الصیران فشمها و قال هذه بعر الظباء علی هذا الطیب لمکان حشیشها اللهم ابقها
ابدا حتی یشمها ابوه فیکون له عزاء و سلوة قال فبقیت الی یوم الناس هذا و قد اصفرت لطول زمنها و هذه ارض کرب و بلاء ثم قال یا علی صوته
یا رب عیسی بن مریم لا تبارک فی قتلته و المعین علیه و الخاذل له ثم بکی بکاء طویلا و بکینا معه حتی سقط لوجهه و غشی علیه طویلا ثم افاق
فاخذ البعر فصره فی ردائه و امرنی ان اصرها کذلک یا ابن عباس اذا رایتها تنفجر دما عبیطا و یسیل منها دم عبیط فاعلم ان ابا عبد الله قد
قتل بها و دفن قال ابن عباس فوالله لقد کنت احفظها اشد من حفظی لبعض ما افترض الله تعالی علی و انا لا احلها من طرف کمی فبینما انا فی البیت
نائم اذ انتبهت فاذا هی تسیل دما عبیطا و کمی قد امتلأ دما عبیطا فجلست و انا باک و قلت قتل والله الحسین علیه السلام والله ما کذبنی علی علیه السلام
قط فی حدیث حدثنی و لا اخبرنی بشیء قط انه یکون الا کان کذلک لان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یخبره باشیاء لا یخبر بها
غیره ففزعت و خرجت و ذلک عند الفجر فرایت والله المدینة کانها ضباب لا یستبین منها اثر عین ثم طلعت الشمس فرایت والله المدینة کانها منکسفة
و رایت کان حیطان المدینة علیها دم عبیط فجلست و انا باک فقلت قتل والله الحسین علیه السلام و سمعت صوتا من ناحیة البیت و هو یقول
اصبروا آل الرسول قتل الفرخ النحول نزل الروح الامین ببکاء و عویل ثم بکی باعلی صوته و بکیت فاثبت عندی تلک الساعة و کان شهر محرم
یوم عاشوراء لعشر مضین منه فوجدته یوم قتل و ورد علینا خبره و تاریخه کذلک فحدثت هذا الحدیث اولئک الذین کانوا معه فقالوا
والله لقد سمعنا ما سمعت و نحن فی المعرکة و لا ندری ما هو فکنا نری انه الخضر صلوات الله علی نبینا و علیه السلام
حاصل مضمون آنکه گویا بودم با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وقتیکه بصفین تشریف میبردند زمانیکه به نینوا نازل شد که عبارت از شط فرات باشد
بآواز بلند فرمود یا ابن عباس آیا این زمین را میشناسی عرض کرد نه یا امیر المؤمنین فرمود اگر میشناختی آنرا چنانکه من میشناسم هر آینه عبور نمیکردی مگر گریه
مینمودی مثل گریه من پس آنحضرت گریه بسیاری نمود تا محاسن شریفش تر شد و اشک چشم بر سینه مبارکش جاری گشت و ما هم با او گریستیم و آنحضرت
میفرمود اوه اوه مرا چکار است با آل ابی سفیان و مرا چکار با حزب شیطان و اولیای کفر صبر کن یا ابا عبد الله بتحقیق رسیده بپدر تو
مثل آنچه تو میرسد از ایشان بعد از آن آب خواست و وضو گرفت و نماز کرد آنقدر که خدا خواسته بود بعد ذکر نمود آن کلام اول را
دیگر بعد از فراغت از نماز و کلام ساعتی بخواب رفت بعد بیدار شد و فرمود یا ابن عباس آیا خبر بدهم ترا بآنچه که حالا در خواب دیدم
عرض کردم بلی یا امیر المؤمنین خیر است آنچه دیده فرمود دیدم که مردانی چند که علمهای سفید بردوش داشته و شمشیرهای درخشنده بسته بودند از آسمان نازل
شده و باطراف این زمین خط کشیدند بعد دیدم گویا این درختهای خرما بتحقیق زده شده و شاخهای آنها بزمین از خون تازه موج میزند
و فرزندم حسین را دیدم که در آن خون غرق و استغاثه مینماید و کسی هم یاری نمیکند مردان سفیدپوش چند دیدم که از آسمان نازل شده او را ندا
میکردند و میگفتند صبر کنید ای آل رسول بدرستیکه شما کشته میشوید بدست اشرار مردم و اینست بهشت یا ابا عبد الله بسوی تو مشتاق است بعد
تسلیت میدادند مرا و میگفتند یا ابا الحسن بشارت باد ترا که خداوند روشن میکرداند با او چشمهای ترا در روز قیامت بعد بیدار شدم قسم
بآنکسیکه جان علی در دست اوست هر آینه خبر داده بود پیغمبر صادق و مصدق علیه السلام بدرستیکه من زود خواهم دید این زمین را در وقت
رفتن بسوی اهل بغی و اینست زمین کرب و بلا که در آن دفن میشود حسین و هفده نفر از اولاد من و فاطمه و این زمین در آسمانها معروفست
بزمین کرب و بلا چنانکه ذکر میشود بقعه حرمین و بقعه بیت المقدس بعد فرمود یا ابن عباس طلب نما در اطراف این زمین پشکلهای آهو هم
بخدا که دروغ نگفتهام و بمن دروغ نگفته و رنگ آن پشکلها زرد مثل رنگ زعفران ابن عباس گوید آنها را طلب کرده یافتم جمع شده
ندا کردم یا امیر المؤمنین یافتم آنها را بطوریکه بمن وصف کرده بودی حضرت فرمود که راست گفته خدا و رسول او بعد حضرت بسرعت
تشریف آورد بسوی آنها برداشت و بو کرد و فرمود اینست بعینها ای پسر عباس آیا میدانی چیست این پشکلها اینهاست که عیسی ابن مریم آنها را
بو کرده وقتیکه با حواریین از این زمین میگذشت و در اینجا آهوانی دید جمع شده گریه میکردند حضرت عیسی و حواریون نشسته با آنها گریستند و ایشان
نمیدانستند که حضرت عیسی چرا نشست و گریست عرض کردند یا روح الله چه چیز ترا بگریه آورد فرمود آیا میدانید کدام زمین است اینجا عرض کردند
نه فرمود این زمینی است که کشته میشود در آن فرخ رسول الله و فرزند حره طاهره بتول که شبیه با مادر من میباشد و دفن میشود در اینجا تربت این زمین
پاکیزهتر از مشک است زیرا که آن از طینت سبط شهید شده است و همچنین باشد طینت انبیاء و اولاد انبیاء علیهم السلام و آهوان بهم
حرف میزنند و میگویند که او در اینجا چرا میکند از جهت شوق بطینت فرخ فرزند مبارک و گمان میکنند که در این زمین در امانند بعد حضرت
عیسی دست مبارک بر آن پشکلها زده بو کرد و فرمود اینها پشکل هوست در این گیاه که بجهت خوبی گیاهها خدایا باقی دار اینها را

با استشمام بوی حسین و بودن شیشه برای او تربت و شیشه و امینست که تا امروز مانده و رنگش بطول زمان زرد شده و این تربت زمین کربلا
بعد با دو زانو نشسته فرمود ای خدای عیسی ابن مریم مبارک مکن در قاتلان فرزندم و خار کنندهٔ او را بعد گریهٔ بسیار نمود ما هم با او گریستیم تا برو افتاد
و غش نمود بعد بحال آمد پس گرفت آن پشکلها را و بردای خود جمع نمود و مرا امر نمود که آنچنان جمع کنم بعد فرمود یابن عباس زمانیکه
دیدی که خون تازه از آنها آشکار گشت و جاری شد بدان که ابا عبد الله در این زمین کشته و دفن شده ابن عباس گوید که بجد آنرا حفظ نمودم
شدید تر از واجباتی که خدا بمن فرض کرده بود و در آستین خود میگذاردم تا وقتی در خانهٔ خود خوابیده بودم بیدار شده دیدم از آن خون
تازه جاریست و آستین من پر از خون شده نشستم و شروع بگریه کردم و با خود گفتم بخدا که حسین کشته شد علی دروغ نگفته بمن در آنچه خبر داده و هیچ
خبری نداده مگر اینکه بهمانطور اتفاق افتاده زیرا که رسول صلی الله علیه و آله خبر میداد او را بچیزهائیکه غیر از او بکسی دیگر نمیداد پس من با خوف
از منزل بیرون شده و وقت صبح بود که دیدم گویا ابر سیاهی آنجا را فرا گرفته که چشم چشم را نمیدید بعد از طلوع آفتاب دیدم که گویا مدینه
منکسف شده و از در و دیوارش خون تازه ریخته نشستم شروع بگریه کردم و گفتم بخدا حسین کشته شد و شنیدم آوازی از طرف خانه که میگفت
صبر کنید ای آل رسول کشته شد فرخ بتول و جبرئیل ناله و گریه نازل شده بصدای بلند گریست و من هم گریستم پس ثبت نمودم این ساعت را
نزد خود که ده روز از ماه محرم گذشته بود و یافتم آن روز را روز قتل او وقتیکه تاریخ و خبر شهادتش رسید آنچنان بود و خبر دادم این خبر را
بآنهائی که با او بودند گفتند بخدا بتحقیق شنیدیم آنچه تو شنیدی و ما در معرکه بودیم و نمیدانستیم صاحب صدا را و چنان گمان داشتیم
که جناب خضر بوده و در کتاب قرب الاسناد از حضرت باقر علیه السلام مرویست قال مر امیر المؤمنین بکربلاء مع اصحابه قال فلما مر بها
ترقرقت عیناه للبکاء ثم قال هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم و ههنا تهراق دماؤهم طوبی لک من تربة علیک تهراق دماء
الاحبة و فی امالی الصدوق بسنده عن هرثمة ابن ابی مسلم الحدیث — که امیر المؤمنین با اصحاب خود
بکربلا عبور فرمود چون بآنجا رسید چشمهایش پر از اشک شد فرمود اینجا محل خوابیدن شترهای ایشان و محل بار انداز ایشان و محل ریختن
خونهای ایشانست خوشا بحال تو ای خاک که ریخته میشود بتو خونهای دوستان و در امالی صدوق بسند خود از هرثمة ابن سلیم قال غزونا
مع امیر المؤمنین علیه السلام صفین فلما انصرفنا نزل بکربلاء فصلی بها الغداة ثم دفع الیه من تربتها فشمها ثم قال واها لک
ایتها التربة لیحشرن منک اقوام یدخلون الجنة بغیر حساب فرجع هرثمة الی زوجته و کانت شیعة لعلی علیه السلام فقال الا احدثک عن ولیک ابی الحسن
علیه السلام نزل بکربلاء فصلی ثم دفع الیه من تربتها فقال واها لک ایتها التربة لیحشرن منک اقوام یدخلون الجنة بغیر حساب قالت ایها الرجل
فان امیر المؤمنین علیه السلام لم یقل الا حقا فلما قدم الحسین علیه السلام قال هرثمة کنت فی البعث الذی بعثهم ابن زیاد لعنه الله تعالی فلما رأیت
المنزل و الشجر ذکرت الحدیث فجلست علی بعیری ثم صرت الی الحسین علیه السلام فسلمت علیه و اخبرته بما سمعت من ابیه فی ذلک
المنزل الذی نزل به الحسین علیه السلام فقال معنا انت ام علینا فقلت لا معک و لا علیک خلفت صبیة اخاف علیهم ابن
زیاد لعنه الله ثم قال فامض حیث لا تری لنا مقتلا و لا تسمع لنا صوتا فوالذی نفس حسین علیه السلام بیده لا یسمع الیوم
واعیتنا احد فلا یعیننا الا اکبه الله تبارک و تعالی لوجهه فی جهنم
گوید در جنگ صفین خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم در زمان مراجعت بکربلا نازل شده نماز صبح را در آنجا آورد و از تربت آن زمین
برداشته بو کرد و فرمود خوشا بحال تو ای خاک هر آینه محشور میشوند از تو قومهائیکه بدون حساب داخل بهشت میشوند چون هرثمه بسوی زنش
که شیعه بود برگشت گفت آیا خبر نه دهم از مولای تو ابی الحسن علیه السلام چون بکربلا نازل شد نماز خواند بعد از آن از خاک آن زمین برداشت
فرمود خوشا بحال تو ای خاک هر آینه محشور میشوند از تو قومهائیکه بدون حساب داخل بهشت میشوند عیالش گفت ای مرد نفرماید امیر المؤمنین
مگر حق تا زمانیکه تشریف آورد حضرت حسین علیه السلام بعراق هرثمه میگوید من در میان جماعتی بودم که ابن زیاد لعنه الله آنها را بجنگ
فرستاده بود و چون منزل و درخت را دیدم آن حدیث بخاطرم آمد بشتر خود سوار شده آمدم بسوی امام حسین علیه السلام سلام داده
و آنچه از پدرش شنیده بودم در همان منزلیکه حضرت حسین علیه السلام نازل شده بود خبر دادم حضرت فرمود بنصرت ما آمدهٔ یا بجنگ
عرض کردم نه برای نصرت و نه جنگ مرا دختری است از اذیت ابن زیاد لعنه الله میترسم فرمود برو بجائیکه مقتل ما را نه بینی و صدای
ما را نشنوی قسم بآنکسیکه جان حسین در دست اوست امروز کسیکه استغاثهٔ ما را بشنود و ما را نصرت ننماید خدای تعالی او را برویش بجهنم
میکشد و از منتخب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده ان امیر المؤمنین علیه السلام حین صار بمصارع الشهداء قال ایها
الناس الا انه قبض فی هذه الارض مائتا نبی و مائتا سبط من اولاد الانبیاء کلهم شهداء و اتباعهم معهم استشهدوا و معهم

ثم انه علیه السلام طاف علی بغلته فی تلک البقعة و هو مع ذلک خارج رجله من الرکاب و هو یقول ههنا و الله مناخ رکابهم
و مصارع شهداء لا یسبقهم بالفضل من کان قبلهم و لا یلحقهم من کان بعدهم ثم نزل و جعل یبکی علیه السلام الحدیث و سنذکر
جملة اخری من الاخبار المتعلقة بهذا الباب فی ضمن ما یاتی من البیانات — حاصل مضمون آنکه میفرماید بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در وقت رسیدن بقتلگاه شهیدان فرمود ای مردم بدرستیکه دفن شده در این زمین دویست پیغمبر و دویست سبط از اولاد انبیا
که همهٔ آنها شهید شده و پیروان ایشان هم شهید شدند بعد حضرت استر خود را در آن بقعه جولان داده بحالیکه پای مبارک خود را از رکاب
بیرون کرده بود و میفرمود قسم بخدا اینجاست جای خوابیدن شتران و مصارع شهدائیکه سبقت نموده بر ایشان در فضل کسانیکه
از ایشان بودند و لاحق نمیشود بآنها کسی از آیندگان پس از آن فرود آمده شروع بگریه نمود الحدیث و بزودی ذکر میکنیم جملهٔ اخری از اخبار
باین باب متعلق است در ضمن بیانات آینده

تذییلات ملکوتیه

تذییل اول در اشاره بمطالب علیه و معاجز جلیه
بدان آنچه از جملهٔ اخبار متقدمه مستفاد میشود اینست بدرستیکه اخذ عهد و میثاق از پیغمبران در دار دنیا بنبوت پیغمبر سید المرسلین و ولایت
امیر المؤمنین سید الوصیین و ولایت اولاد معصومین او همه اینها بعد از علم و اطلاع انبیاء و مرسلین بود بشهادت سید الشهداء علیه السلام
بوحی خدا و یا علم و یا بالهام او و گویا پرسش ترحم و مهربانی باشد از خدای کریم نسبت بانبیاء یعنی هرگاه چنین میشد هر آینه واقع میگشت از همه یا از بعض آنها
توقف در مندرج شدن تحت گروه رسول الله صلی الله علیه و آله و در تحت گروه شیعهٔ امیر المؤمنین و اولاد او معصومین علیهم السلام بسبب اقرار و اذعان
ایشان بنبوت مطلقه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ولایت آل معصومین او و سبب میشد این توقف و خیال کردن در آن بانحطاط درجات
بلکه باعث میشد که خدا سلب مرتبهٔ نبوت ایشان بکند ولی وقتیکه خبر داد خدای تعالی بشهادت سید الشهداء خبر دار شدند بعقیقه و بحقیقت حال
و بذل سید الشهداء جان و مال و همه ما سوی الله را در راه خدا و خبر دار شدند بصبر و مصائب که بر آن مصائب عظمی اگر کمی از آن بر
روزها ریزد گردد تیره چون شبها سرعت نمودند با آرزوی منسلک بودن از شیعیان ایشان و آرزو بودن در زیر لواء حزب ایشان پس گرفت
خدای تعالی بعد از این از ایشان عهد و میثاق بنبوت مطلقهٔ پیغمبر و ولایت آل طاهرین او پس همه ایشان گفتند بنحو تبعیت اقرار و اذعان بلکه
جمعی از بزرگان انبیاء و مرسلین علیهم السلام زمانیکه خبر دار شدند بشهادت سید الشهداء سؤال نمودند اینکه نشان دهد بایشان ملکوت حقیقیه
یوم طف را و نشان داد خدا بایشان ملکوت آن روز را یعنی در عالم ظل و مثال و توجه نمودند از صبر محمد و آل محمد در این مصائب و استبشار نمودند
از این درجهٔ صبر بدرستیکه اینها برگزیده وجه خدای تعالی هستند بر همهٔ مخلوق خدا پس آرزو نمودند مندرج بودن در گروه ایشان و منسوب بودن
بایشان و اگر بگوئی آنچه در این اخبار متقدمه ذکر شده در شأن جمعی از انبیاء و مرسلین علیهم السلام است و از کجا حکم مینمائی بعموم در باب
پس میگوئیم اینکه اخذ نماید خدای تعالی عهد و میثاق از آنها بنبوت مطلقهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و ولایت آل معصومین او از جمیع کسانیکه ذکر نمود
از انبیاء و مرسلین بعد خبر رسیدن آنها از شهادت سید الشهداء خبر دار نماید ایشان را از حقیقت روز طف و کربلاء میگوئیم بدرستی آنچه میگوئی
از امکان مذکور اگر چه از چیزهائیست که انکار نمودنش ممکن نیست الا اینکه تردیدی که اشاره نمودیم بسوی او عموم را میرساند مگر اینکه
در مقام بیک نحوی تفصیل داده شود چنانکه مخفی نیست بشخص فطن تفصیل او و اگر گوئی این اخبار متقدمه نفی میکند ثبوت عالم ارواح
و علم ذر اولی را باین بیان اگر چنانکه عالم ذر ثابت باشد هر آینه اخذ کرده بود خدای تعالی عهد و میثاق از انبیاء و مرسلین مذکورین دیگر حاجت
نداشت که در قضیه معرفت جناب سید الشهداء و نه داشتن ایشان سؤال آنها بلفظ من الحسین که یعنی حسین کیست و پدرش که و مادرش کیست و نفی ثبوت
عالم ارواح و نفی تقدم ارواح بر اجساد اگر چه از چیزهائیست که جمیع حکماء و متکلمین قائلند بر آن مگر بعضی از آنها الا اینکه اخبار که وارد است در باب
طینت منتشره بر اثبات عالم ذر بحد تواتر رسیده و از آنچه بر ثبوت آن جمعی از محققین رفته از ایشان محقق خوانساری آقا حسین و محقق مجلسی و طایفه
از متاخرین میگوئیم اخبار مشتمله بر استفهام انبیاء از حالات سید الشهداء دلالتی ندارد بعالم ذر نفیاً و اثباتاً زیرا که فایده ثبوت عالم ذر همین
که هر چه از عهود و میثاق آن عالم لازم است که در خاطر انبیاء و اوصیاء باشد در این نشئه جسمانی تا این دعوی در اصحاب نفوس و ارواح کلیه
محیطه مثل روح مقدس رسول امین و اوصیاء معصومین سلام الله علیهم اجمعین صدق دارد پس انصاف کلام را ملاحظه نموده غفلت مکن

تذییل ثانی در اشاره بجملهٔ دیگر از امور مهمه بدان بدرستیکه آنچه از اخبار متقدمه مستفاد میشود تمام و کامل شدن مرتبهٔ محبت و مودة
بر آل رسول حاصل نمیشود مگر تمام شدن مرتبهٔ تبری از اعدای ایشان و اینست سر آنچه واقع شده در هر مرتبه از امر نمودن بلعن یزید که انبیاء امر
بلعن آن لعین نمودند و حکمت که در لعن جمعی از انبیاء و چهار مرتبه اینست که تعیین چهارم در این است زیرا که جمعی از آنها سبب شدن قاتل
حسین شده و یزید و ابن زیاد و ابن سعد و بعضی از آن ملاعین با شرکت داشتند لعنهم الله و بعبارت اخری بدرستیکه آن لعین بوجه دیگر

چهارم آنست بوجهی دیگر در مرتبهٔ اول پس لعن بر یزید مثل لعن بهمه ایشانست بدرستیکه این اخبار صراحت دارد در آنکه یزید لعین اهل آسمان و زمین
و این عبارت را احتمالات و توجیهاتست اول آنکه هر قسم از اقسام مخلوقات لعن بر یزید در خلقت وی شرط شده اگرچه این لعنت از اوّل
بر آن لعین در عالم برزخ یا قیامت صادر شود و بعبارت دیگر اگرچه باین از اهل جهنم در وقت بودنشان در آتش دویم آنکه مؤمنی که
ایمان بخدا و رسولش آورده لعنت بر یزید کند که شرط کمال ایمانش باشد و این در شأن غیر صاحب عقول مانند حیوانات و جمادات نیز
هست اگرچه تعقل این معنی از ملاحظه قسمی از غایت دور است باشد قابل سیم آنکه لعنت کرد بر یزید بعد از شهادت آنحضرت در همه چیز
حتی لعنت نمود او را شکر و تابعانش اگرچه بود و نجات ایشان بسبب فطرت اولی و تقاضایش یا از جهة بعض حیثیات چهارم آنکه لعنت نمود او را
همه اهل آسمانها از ملائکه و ارواح انبیا و همچنین اهل عالم برزخ و مؤمنین جن و انس از اهل عالم و وحشیها و مرغها و سایر مخلوقات
اما کفار در عالم ایشان نیز او را لعن نموده بعد از آنکه بحقیقت حال اطلاع یافتند و وجوه زیاد در این مقام باشد بر شخص متدبر مخفی نیست خلاصه
از اخبار کثیره گذشته چنان مستفاد میشود که عذاب یزید بن معاویه لعنه الله از عذاب همه اهل جهنم شدیدتر است و از این اخبار آنست
آنچه صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون بسند از حضرت امام رضا علیه السلام و آنحضرت از آبای خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت فرموده قَالَ اِنَّ مُوسَی سَئَلَ رَبَّهُ فَقَالَ یَا رَبِّ اِنَّ اَخِی هٰرُونَ مَاتَ فَاغْفِرْ لَهُ فَاَوْحَی اللّٰهُ اِلَیْهِ یَا مُوسَی لَوْ سَئَلْتَنِی فِی الْاَوَّلِینَ وَالْاٰخِرِینَ
لَاَجَبْتُکَ مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَیْنِ بدرستیکه حضرت موسی علیه السلام از پروردگار خود سؤال نموده عرض کرد یا رب برادرم هرون وفات کرد او را بیامرز
خداوند عالم باو وحی فرمود که یا موسی هرگاه سؤال نمائی در حق اولین و آخرین را میامرزم هر آینه دعای ترا مستجاب نموده میامرزم سوای قاتل حسین
بن علی را زیرا که من انتقام میکشم از قاتل او و از آنجمله است روایتی که در بحار است و فیها اِنَّ مُوسَی لَمَّا نَاجَی رَبَّهُ قَالَ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ
اَسْئَلُکَ فَاِنَّکَ لَعَالِمٌ قَبْلَ نُطْقِی بِهِ فَقَالَ نَعَمْ یَا مُوسَی مَا تَسْئَلُنِی اَعْطَیْتُکَ وَمَا تُرِیدُ بَلَّغْتُکَ قَالَ یَا رَبِّ اِنَّ فُلَانًا عَبْدَکَ
الْاِسْرَائِیلِیُّ اَذْنَبَ ذَنْبًا وَیَسْئَلُکَ الْعَفْوَ قَالَ یَا مُوسَی اَعْفُو عَمَّنِ اسْتَغْفَرَنِی اِلَّا قَاتِلَ الْحُسَیْنِ الخ زمانیکه موسی علیه السلام با خدای خود
مناجات کرد عرض نمود یا رب العالمین از تو سؤال میکنم و تو قبل از سؤال من بحاجت من عالمی خدا تعالی فرمود بلی یا موسی هرچه سؤال نمائی
عطا مینمایم و هرچه اراده کنی میرسانم عرض کرد خدایا فلان بندهٔ تو اسرائیل گناهی کرده و سؤال میکند که او را بیامرزی خطاب رسید
یا موسی میامرزم هرکس را که از من طلب مغفرت نماید مگر قاتل حسین علیه السلام که او را نمیامرزم و از آنجمله است روایت کتاب ثواب الاعمال
از ابی جعفر علیه السلام عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی النَّارِ مَنْزِلَةٌ لَمْ یَکُنْ مُسْتَحِقُّهَا اَحَدٌ اِلَّا بِقَتْلِ الْحُسَیْنِ بْنِ
عَلِیٍّ وَیَحْیَی بْنِ ذَکَرِیَّا الخ که آنحضرت فرمود که رسول صلی الله علیه و آله فرموده در جهنم منزلیست که کسی از مردم مستحق آن نمیشود مگر کشتن
حسین بن علی و یحیی بن زکریا الحدیث هرگاه کوئی چگونه جمع میشود میان این اخبار گذشته متظافره که دلالت دارد بر اینکه اشقی مردم قاتل
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و در اخبار کثیره وارد است که اشقی اولین عاقر ناقه صالح است و اشقی آخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی
بعد میگوئیم چگونه میشود جمع میان همهٔ این اخبار که گذشت و میان اخباریکه تأویلات کثیره دارد که اشر همهٔ خلایق فرعون این امت
و صاحب اوست و در جمله از اخبار وارد است بدرستیکه عذاب این دو نفر برابر است با عذاب همهٔ اهل جهنم بلکه چنان بودن تنها از آن
چرا نیست که بحد ضروری مذهب رسیده پس لابد باید تحقیق شانی باشد تا واضح شود حال در این مقام و نگوئید که فایدهٔ تحقیق حال در این مسئله
چه چیز است و چه ثمره دارد که مقابل باشد بمشقت فکر طویل و جولان ذهن مرة بعد مرة برای تحقیق حال که ثمرهٔ حرف زدن در این مسئله
مشکل و قلیل المنفعه نیست بلکه در غایت کثرت و بزرگی منفعت است و جاری میشود ثمره در مسائل اعتقاد نظر باینکه تبری از اینکه
اصل است و گفته اند که تبرا از اجزاء حقیقت ایمان یا از شروط اوست و تبری از غیر او از شکلات ایمانست و همچنین معلوم میشود در مقامات
فقهیه و عملیه چنانکه در باب نذر و عهود و ایمان و اجاره و استخاره و لعن و غیر از اینها جواب گوئیم اما تحقیق حال در مسئله اول آنست
که کوئی لابد است در این مقام از ملاحظهٔ اعتبار و جهات میگوئیم بدرستیکه ابن ملجم مرادی لعنه الله اگرچه شقی ترین آخرین و شقی ترین همهٔ اشقیاست
نزد خدا تعالی و در زبان جبرئیل و سایر ملائکه و زبان حضرت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و مستحق است باینکه
باشد عذاب آن لعین بقدر نصف عذاب اهل جهنم بلکه بقدر عذاب همهٔ اهل جهنم بجهة بزرگی گناه و جرمش که نباشد گناهی بزرگتر
از آن مگر اینکه این فعل از آن لعین یکدفعه صادر شد و مدتش طول نکشید با وجود این تعجیل نمود خدا تعالی براو عذاب را در دنیا
پیش از رسیدن عذاب برزخ و آخرت پس ناامید شد در امل خود و آرزوی خود نرسید و زیانکار دنیا و آخرت گردید
پس این لعین خواهی و رسوائی را در دنیا و آخرت قبول نموده برای ملک و سلطنت بلکه برای زن زانیه که از نسل زنا بود پس

شبیه شد حالش بحال پی کنندهٔ ناقهٔ صالح اما یزید لعنه الله آن لعین آنچه با آل رسول نمود از کشتن مردان و ذبح اطفال و اسیر نمودن زنان و نبات طاهرات
بجهة عداوت بدر و حنین و صفین و جمل و خیبر و برای مستحکم نمودن قوایم و ستونهای ملک و سلطنت خود و طول دادن ظلم و طغیان خود در ادوار
حالی از احوال آل رسول رحم نکرد و از آنچه بر ایشان کرد پشیمان نشد بلکه اراده نمود که نسل رسول صلی الله علیه و آله را از روی زمین بالمره قطع نماید
و آشکارا انکار نبوت نمود و بطریقت آباء کافر خود نمود در آنچه کرد و اظهار سرور و فرح نمود و قصد نمود که قاعده جاهلیت را قایم نماید و آثار
اسلام از میان بردارد با وجود اینکه رعیت و بندهٔ او نبود برای امام با وجود این اراده کرد که سلطان اسلام و خلیفه سبحان بر زمین
نماید خلاصه فعل قبیح آن لعین بمرتبه رسید که هر صاحب عقل و شعور قبح افعال او را دانسته و امثال این ظلم از آنجمله است حکم کند عقل در آن که
این فعل قبیح و حرامست نزد خدا تعالی و او را معاقب میکند خلاصه مترتب شدن عذاب بمثل این ظلم از احکام عقلیه و ضروریه است حتی کسیکه اندک
شعور داشته باشد در آنها توقف نمیکند اگرچه از کفار باشد یا طفل ممیز پس از آنچه جاری شده قلم و نوشته بر لوح لعن بر یزید لعنه الله بدون اینکه
خداوند باو اذن دهد در آن پس تعریف نمود خدا تعالی بر قلم بجهة آن لعین در ارشاد نمود خدا این بنده کار را بسوی آنچه عقل آن حکم میکند
پس حکم عقل حجت است حتی در مقام اثبات تلازم و تطابق پس عود میدهیم کلام را و میگوئیم زمانیکه ابن ملجم لعنه الله حضرت امیرالمؤمنین را
که خیر خلق بود بعد از رسول خدا شهید نمود هرگاه ملاحظه نمائیم اینها را من حیث المجموع ابن ملجم لعنه الله شقی ترین خلق آخرین و اشقی الاشقیاست با وجود
اینکه یزید لعنه الله در کفر و زندقه از او شدیدتر است و بعبارة اخری بدرستیکه ابن ملجم امیرالمؤمنین علیه السلام را که از سید الشهداء افضل بود
یکدفعه شهید نمود پس یزید لعنه الله گویا حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را در هر روز هزار مرتبه شهید نمود
بلکه در هر ساعت هزار مرتبه شهید نمود از وقت کربلا تا آخر عمرش و چگونه چنین نباشد و حال آنکه این زندیق کافر بود که در دورهٔ دویم فتح باب
جرئت و جسارت نمود در قتل آل رسول و اهل بیت او چنانکه در دورهٔ اولی فرعون فرعنه در ظلم و اذیت ایشان فتح این باب نموده بلکه
آنچه جرئت و جسارت آن لعین در آشکار نمودن این معاصی مهلکه که هر یک از آنها کفر و زندقه بود سبب ظهور لعن شد برای او در همه چیز و بودن
آن لعین ملعون اهل سماوات و زمین اما الکلام در مسئلهٔ دویم بدان که فرعونهای این امت و فرعون فرعونها بانی ظلم اند که ایشان پس ایشان
اصل و مرجع بودند در همهٔ ظلم که بر آل الله و اهل بیت رسول جاری شد پس ایشان سبب بودند در قتل امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین عترت و ذریه
ایشان و شیعیان و محبین ایشان و هر ظلمیکه از آن روز تا امروز جاری شده و همچنین از امروز تا روز قیامت پس این ملاعین قاعده و اصلهای آن مصائب را
در صحیفهٔ ملعونه که در سال حجة الوداع نوشتند و دفن نمودند و فرعهای بسیار قرار دادند بر آنها در روز سقیفه بعد ملعون ثانی که فرعون
فراعنهٔ این امت است کفر و نفاق و عداوتش برسول الله و اوصیای طاهرین که از عترت او بودند و مراد از او آن و لد الزنا ست
در فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود شر ثلثه لیکن با همهٔ این سیئه بود از سیئات اولی که احنف بی بهم است و همهٔ اینها شر ثلثه
او در سر نمود اگرچه اشر مردم و اشد منافقین بود از حیثیت نفاق و عداوت بسیار که بخدا و رسول و اوصیای معصومین داشت ولی
آن ظلمها که بر عترت رسول و شیعیان و محبین ایشان نمود بمکر و بغوت اولی که او را بر خود خلیفه قرار داد و خود در جای او نشست بعد از آنکه
باعث غصب او خودش گشت آه آه پس گردید خلافت بدست غیر اهلش افتاد چنانکه حضرت امیر در خطبهٔ خود اشاره بهمین فرموده فصیّرها
الخلافة فِی حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ یَغْلُظُ مَسُّهَا وَیَخْشُنُ کَلْمُهَا وَیَکْثُرُ الْعِثَارُ وَالْاِعْتِذَارُ مِنْهَا فَصَاحِبُهَا کَرَاکِبِ الصَّعْبَةِ
و حاصل اینست که بتحقیق زیاد شد برکات آن احنف بی بهم این سیئه که منبع کلّی آن جن و انس بود در دنیا در اینصورت صادق آمد
که ولد الزنا و فرعون فرعونها سیئه ایست از سیئات اولی اگرچه در کفر و نفاق از او شدیدتر بود و شاهد و ضدیت نیاشد بجهات
عدیده پس کلام را از اول میگیریم و میگوئیم بدرستیکه جبت و طاغوت زمانیکه بانی ظلم را گذاشتند در خراب نمودن خانهٔ نبوت پس این بنا
گذاشتن از ایشان بوجه حیلهها و مکرهای شیطانیه و وساوس ابلیسیه خبیثه و در بعضی اوقات برحمت کشیدن در زاهدی و کشیدن
ریاضات و اقتناعات و لبس خشن پوشیدن و طعام درشت خوردن و گاهی بجرای حدود و اقامه تعزیرات بر نزدیکان و دوستان
و گاهی بمدح و ثنا بر آل رسول و اهل بیت عصمت و بذل مجهود در اکرام و تعظیم ایشان و گاهی بجد و جهد در ایذاء آل رسول و اهل بیت عصمت علیهم السلام
و ظلم بر ایشان و شیعیان ایشان و امثال این از ظلمها و حیله و مکرها که در قوه داشتند از اینجهة عذاب ایشان در برزخ و آخرت بقدر نصف
عذاب اهل جهنم بلکه بقدر همهٔ عذاب جهنم حتی اهل تابوت از اولین و آخرین شدید میشود عذاب ایشان و فریاد میزنند فریاد زدنی
و استغاثه مینمایند بخدا تعالی زمانیکه سنگ از سر تابوت هر دو آنها برداشته میشود پس بتحقیق ظاهر شد از این که تبری نمودن از آنها
یا خود دست در حقیقت ایمان و جزء رکنی است در اجزاء ارکانیه و اقلا تبرا نمودن از ایشان شرط ایمانست که آن شرط بمنزله رکنیه است

ابتری نمودن از یزید و ابن ملجم و مثال ایشان لعنهم الله پس آن نیز از اعدو واجبات مؤمنی که ایمان آورده بخدا و رسول و خلفاء معصومین
از عترت او الا اینکه امر در این باب است زیرا احدی از مسلمین در لعن ایشان توقف نکرده و الا طایفهٔ نادره از شامیان بخلاف تبری نمودن
از جبت و طاغوت که از ایشان تبرا میکنند مگر طایفهٔ محقه امامیه و چون جبت و طاغوت در رواج امر خود ایشان و تخریب دین آنچه از مکر
و شیطنت و حیله و لوازم آنها بود بعمل آوردند در کثر مقامات ظاهرا اقدام بجرئت و جسارت ذکر کردند و هرچه از محرمات دین
و مضیقات شریعت که بکار میبردند همه بنسب شریعت و اصلاح دین و استحکام اساس او بنظر مردم جلوه میدادند و از آنچه معذور کردند بعض
حمقاء و معاشر جهال را و بدین سبب در کفر و نفاق و ظلم و عدوان از اشد اشرار و ملعونین گشته در نزد همهٔ اهل سموات و مؤمنین اهل زمین
ازجن و انس لعنت شده کردیدند نه در نزد مطلق اهل زمین زیرا که طایفهٔ اهل سنت ایشان را واجب میدانند محبت و دوستی ایشان را و طاهر شد
از این تحقیق نزد اهل تدبر حکم مسئلهٔ فرعیه نیز یعنی که احکام در مقام نذور و عهود و احلاف و اجاره و استیجاره مختلف میباشد بحسب عنوانها
و تعبیرها پس هرکه لعن بر لعین آسمانها و زمینها نذر کند بمثل این تعبیر را پس واجب میشود براو اینکه لعن بر یزید کند و هرکه نذر کند لعنت
نمودن را بر اشقی اولین و آخرین یا بر شقی ترین همه اشقیا بمثل این عبارت را بگوییم پس واجب میشود براو لعن نماید بر ابن ملجم مرادی
و هرکه نذر کند اینکه لعنت نماید کسی که کشنده اشد و بسیار تر یاد کند چیزیکه او گفته بود اینرا پس واجب براو که لعن کند اخنف
بن تیم بیغ او برا و احوط آنست اینکه لعنت کند براو و بعد حبب او و هرکه نذر کند اینکه لعنت نماید بفرعون این است و فرعون
فرعونهای این است را یا اکبیرا که شریرترین همه اشرار است یا ارذل ترین همهٔ مردم را از جبت و طب یاد کند آنچه
مفاد این تعبیرات را او اینکند پس واجب میشود براو که لعنت کند بر ثانی و همچنین زمانیکه نذر کند لعن بر کسیکه شدیدترین مردم باشد
از حیثیت عذاب یا کسیکه بزرگترین اصحاب تابوت است احوط آنست که در آن وقت لعن کند بر ثانی و بر مصاحبش اخنف بن تیم پس
هر که همهٔ کلام ما را اخذ کند در این مقام قادر میشود که استنباط کند سایر احکام و فروعات و احتیاطها که بخیال بیاید و کفایت میکنیم
در این مقام باینقدر از کلام هرگاه بگوئی که چه میگوئی در ابن زیاد و ابن سعد و شمر لعنهم الله و عذاب کند خدا ایشان را عذاب دردناک
آیا آنچه باین کردی در شان یزید لعنه الله در حق ایشان هم صادقست با اینکه ایشان اگرچه در کفر و زندقه والی و در شدت عداوت
مثل اویند الا اینکه با وجود این صدق میکند در حق آنها آنچه در حق یزید گفته شد جواب میگوییم در بعض احادیث معتبره عبارتی که
پس آن که همدیگر کل منزلهٔ واحد است پس این عبارت در این حدیث است قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی النار منزلة
لم یکن یستحقها احد الا من الناس الا بقتل الحسین ابن علی ابن ابی طالب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
در جهنم مرتبه است و کسی از مردم مستحق آن منزل نمیباشد مگر بقتل حسین ابن علی و یحیی ابن زکریا علی نبینا و آله و علیهما السلام پس شامل شدن این
همه آنها یعنی یزید و ابن زیاد و ابن سعد و شمر لعنهم الله تعالی آن نهج حقیقه است بلکه آنچه در این حدیث است شامل باشد در وقت تحقیق
و امعان نظر هر کسی که بر امام تیری انداخته و یا شمشیر و خنجری زده و یا سنگ زده و یا نیزه زده و امثال اینها بلکه شامل باشد نیز در نزد صاحب
دقت و تدبر بر همه کسانیکه کشته عترت و اصحاب او را بلکه بر همه کسیکه حاضر بود در لشکر ابن زیاد پس این عموم که جمله از اخبار دلالت
دارد و مطابقت بآنچه وارد شده در تفسیر قوله تعالی وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ
فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا بلی با وجود همه اینها ممکن نیست انکار تفاوت را در میان این چهار ملعون که یزید و ابن زیاد
و ابن سعد و شمر و میان غیر ایشان و تفاوت میان این چهار نفر بالنسبه بعض احکام فرعیه است در مقامات نذرها و قسم خوردن یعنی
نظر بعد از عبارات جامعه و غیرها چنانکه مخفی نماند همهٔ اینها بر شخص دقیق النظر و دیگر احتیاج بطول کلام نیست تذییل تتمه در اشاره بسوی
بعضی از امورات متعلقه بآنچه گذشته پس بیان چنانکه اخبار از طرق خاصه دلالت مینماید بر اینکه لعنت نمودن بر یزید و اعوان
او از افضل طاعات و عبادات است همچنین دلالت مینماید بر او جمله از اخبار عامه گذشته و این مطلب نزد ما از ضروریات مذهب است
بلکه متعصبان اهل سنت هرگاه بانصاف سلوک نمودند میدانستند که از ضروریات دین است بالایق است که از ضروریات دین
شمرده شود پس عیب ندارد که در اینجا ذکر نمائیم جمله از آنچه ذکر نموده از بعض ائمه اهل حدیث از عامه چنین گفته اند که بود یزید
فاسق و شریر و شراب خوار و جورکننده و اسراف کننده در معاصی و قبیح تر از همه معاصی کشتن حسین علیه السلام بود بعد
از آن وقعه حره و آن اینست که اهل مدینه از بیعت او خارج شدند و براو خروج نمودند و بر قریش عبدالله ابن مطیع عدوی را
امیر نمودند و بر انصار عبدالله ابن حنظله غسیل الملائکه و عامل یزید عثمان محمد ابن ابی سفیان را از مدینه خارج نمودند و دادند

روایت نموده از عبدالله ابن حنظله که گفت بخدا قسم خروج بر یزید نکردیم تا اینکه ترسیدیم از آسمان باسنگ بارد بدرستیکه مردی بود در کار
حتی با محارم شراب میخورد و نماز را ترک مینمود زمانیکه رسید بیزید لعنه الله که اهل مدینه بیعت او را شکسته اند و براو خروج کرده اند فرستاد بسوی
ایشان مسلم ابن عقبه مری را با دوازده هزار نفر و در میان ایشان بود حصین ابن نمیر سکونی و بعضی گفته اند کندی بود تا امیر لشکر باشد
هرگاه بمسلم صدمه برسد یا بمیرد زیرا آن لعین علیل شده بود و یزید مسلم را امر نمود زمانیکه بمدینه برسد اهل مدینه را باطاعت یزید
دعوت نماید تا سه روز هرگاه قبول نمودند فبها و الا دعوا نماید وقتیکه غالب شده سه روز آنها را قتل عام نماید بعد دست از آنها
بردارد و بسوی مکه آورد برای قتل ابن زبیر پس مسلم روانه شد تا رسید بمدینه و در خارج مدینه نازل شد در جائیکه آنرا حره واقم
میگویند پس اهل مدینه از مدینه بیرون شده و در آنجا لشکر کشیدند مسلم ایشان را بر بیعت یزید لعنه الله سه مرتبه دعوت نمودند اجابت نکردند
پس جنگ کرد و بر ایشان غالب شد و عبدالله ابن حنظله را کشت و هفتصد نفر از مهاجر و انصار و ده هزار نفر از سایر مردم کشت
و از آنرو ملقب شد مسلم باسراف کننده بجهة اسراف او در قتل بعد داخل مدینه شد و چند روز خون و مال و عرض اهل مدینه را
مباح نمود و مردم از مسجد پیغمبر چند روز کناره شدند که ممکن نبود که داخل مسجد شود حتی سگها و گربها داخل مسجد میشدند و بمنبر بول میکردند
بعد مسرف ملعون اهل مدینه را به بیعت یزید لعین تکلیف نمود و راضی نشد مگر اینکه بر یزید بیعت نمایند و او را غلام باشند اگر خواهد ایشان را بفروشد
و خواهد آزاد کند بعضی از ایشان او را ذکر کردند بیعت را بکتاب خدا تعالی و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن لعین گردن ایشان را
زد و این وقعه در اواخر ذیحجه سال شصت و سه از هجرت اتفاق افتاد بعد مسلم ملعون روانه مکه شد بجنگ ابن زبیر پس زمانیکه بمشلل رسید
بجهنم واصل شد پس در طریق مشلل دفن نمودند بعد قبر او را نبش نموده بدر کشیدند و بوی سنگ سیاه از نمرچا که بعد از آن دعال
پس از آن حصین ابن نمیر لعنه الله سردار لشکر شده روانه گشت چهار روز از شهر محرم مانده بمکه رسید در سال شصت و چهار هجرت ابن زبیر
متحصن شد و حصین لعین او را محاصره نمود و منجنیق نصب کرد و سنگها را از منجنیق بمکه میانداخت تا دیوارهایش شکست شد
و مردی پارهٔ آتش بسر نیزه میکرد و باد شعلهٔ او را به بیت رسانید پس بیت الله سوخت و شاخ قوچیکه فدای حضرت اسمعیل بود و در مکه آویخته
بودند سوخت و جنگ میان اهل مکه و شام شدید شد تا اینکه خدا تعالی نجات داد ابن زبیر را و اصحاب او را برسیدن خبر واصل شدن
یزید لعنه الله بجهنم پس حصین ملعون با لشکر خود بسوی شام مراجعت کرد در پنجم ربیع الآخر و فوت یزید لعنه الله در نصف ربیع الاول بود از آن
سال و این وقعه ها اگرچه خارج از وضع کتاب ما بود لیکن آنرا ذکر کردم تا اینکه علم تو زیاد شود بکثرت شقاوت و خذلان یزید لعنه الله
و بدانی که آن لعین از افعالیکه از او صادر شده بود پشیمان نشد بلکه اصرار نمود بظلم خود و همیشه در طغیان خود باقی بود تا بجهنم واصل شد
و خدا او را متنعم گرداند ببرکات جهنم رسانید و تعجب از جماعتی است که توقف مینمایند در امر این لعین و از لعن او کناره میجویند و حال
آنکه جایز دانسته بسیاری از ائمهٔ آنها و از ایشانست ابن جوزی و کلام او در علم و جلالت کفایت میکند ترا و او در کتاب خود که مسمی است
برد متعصب عنید المانع من ذم یزید میگوید سؤال کرد از من سائلی از یزید ابن معویه گفتم کافیست در حق آن چیزیکه از او سرزده است
از من پرسید که لعن براو جایز است گفتم محققین تجویز کرده اند ما و لعن را از جمله ایشانست احمد ابن حنبل پس او در حق یزید ذکر کرده
چیزیرا که زیاده از لعنت است بعد روایت نموده ابن جوزی از قاضی ابی یعلی فراء که او روایت کرده در کتاب معتمد الاصول
باسناد خود بصالح ابن احمد ابن حنبل که گوید بپدر خود گفتم قومی ما را بدوستی یزید نسبت میدهند پدرم گفت ای پسر آیا دوست میدارد یزید را
کسیکه بخدا ایمان آورده چرا لعنت نکنم کسیرا که خدا تعالی او را در کتاب خود لعنت کرده گفتم در کجای کتاب خدا یزید را لعنت کرده گفت
در فرمایش خود فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ
فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ آیا کدام فساد بزرگتر از قتل او بوده ابن جوزی قاضی ابویعلی کتابی تصنیف کرده و در آن ذکر نموده بیان
کسیرا که مستحق لعنت است و از ایشان یزید را شمرده که لشکر فرستاد بجنگ اهل مدینه و ایشان را کشت و ترسانید و علامه سعدالدین مسعود
ابن عمر تفتازانی در شرح عقاید نسفیه گفته حق اینست بدرستیکه رضای یزید لعنه الله بکشته شدن امام حسین و شادی او بر آن و اهانت رسانیدن
باهل بیت رسول را از اخبار است که بتواتر رسیده اگرچه تفصیل آنها یکی بود پس ما توقف نمیکنیم در شان آن ملعون بلکه در ایمان
آن لعین و در بعض روایات آمده از نوفل ابن ابی فرات که گفته بودم در نزد عمر ابن عبدالعزیز مردی ذکر نمود یزید را و او را امیر
المؤمنین خواند عمر ابن عبدالعزیز گفت آیا یزید را امیرالمؤمنین میخوانی امر نمود او را تا تازیانه بستند زدند همه اینها را این فاضل که از علماء
عامه است ذکر نموده در این مقام و همهٔ آنچه که نقل نموده از کتب اصحاب خود نقل نمودیم عین عبارتها که در کتاب این فاضل بود پس میگوئیم و بتوفیق

مباحثه مصنف در خصوص مذهب

ازفده است بدرستیکه عجب تر را میرسد جمعی از متعصبین درین زمان از طایفه شافعی امتناع مینمایند از لعن بر یزید بلکه نسبت میدهند
این منع و حجابت را بامام مذهب خودشان شافعی واکراد که در بغداد ساکن هستند تعصب ایشان زیادتر است بلکه جمعی از ایشان
که لعنت خدا بر ایشان باد فتوی میدهند در مباح بودن خون کسیکه بر یزید لعنت کند و از جمله وقایع ظریفه آنست که در بیت و بیان قضیه
بودم در بغداد در خانه علامه علی رعایه یعنی شهاب الدین سید محمود آلوسی مفتی و غایت اکرام و تعظیم در رعایت آداب ضیافت مینمود
روزی از منزل بیرون آمدم و مفتی در آنوقت در خانه حاضر نبود رفتم بمنزل ملا عبد الرحمن کردی که از اهل سنت بود و او را بسیار تعظیم و تکریم
و تجلیل مینمودند و او را از اهل ورع و زهد و در نهایت دانسته و مفتی میشمردند بلکه جمعی او را بر مفتی تفضیل میدادند در مراتب علم زمانیکه نزد
او رسیدم بیان مباحثه واقع شد که حرکت داد عداوت اصلیه و ضدیت طبعی را زیرا که من با او گفتم سؤال کن از من اشکالاتی که در نزد
تست در هر چه بود در هر فن تا آنکه حل آنرا از من بشنوی و خلاص باشی از آن اشکال بسبب تحقیقات رشیقه در آنحال خشمناک شد بجدی
که رگهای گردن او باد نموده بمن گفت که تو کیستی و از کجا حل مشکلات مرا توانی کرد تو بنویس آنچه اشکال داری تا من حل کنم از هر علم که
باشد بعد بقدر یک ساعت ساکت شده دوباره شروع بکلام نمود و گفت شما طایفه شیعه برای چه لعن مینمائید یزید ابن معویه را
زمانیکه این کلام را شنیدم از کثرت غضب بدنم مضطرب شد آواز خود را بلند کرده گفتم کدام مسلم از مسلمان مثل این مسئله را سؤال مینماید
لعنت خدا و لعنت همه لاعنین بر یزید و پدرش معویه باد زمانیکه آن لعین این سخن را از من شنید رنگش تغیر یافت و نزدیک بود که از شدت
غضب هلاک شود گمان کردم که استمداد نماید برای اذیت من تا اینکه زمین او را بکام بکشد چنان فریاد کشید که مردم جمع شدند تا بغرفه
زیرا آنخانه که ما نشسته بودیم غرفه اش ببازار بزرگی که مردم از آنجا میگذشتند گشاده بود بعد بمن گفت خلاف بزرگی از تو صادر شد
آیا خال مؤمنین را لعنت میکنی و حال آنکه در بغداد که مجمع اهل سنت است کسی پایه جواز لعن بر یزید را اثبات نماید والا را احد
بزنم دست او را گفتم در جای خود درست بنشین سبحان الله تو چگونه اقامه حد مینمائی بکسی و حال آنکه خود را اقدم واجب زیرا اگر ضروری
دین محتاج باقامه دلیل نیست و ناصبیت و تعصب چشم دنیای تو را پوشیده که ضروری را از قسم نظریات میشماری و با قطع نظر از بودن آن
از ضروریات اثبات این مطلب از مشکلات نیست بلکه این مسئله بادنی تامل هر عاقل واضح است و باندک تدبر در تحت قدرت است پس چگونه
عاجز باشند بزرگان علماء و خبیر فضلا و اخذ کننده که ماهرند در همه فن در مثل این مطلب آیا فراموش کرده کلام علامه تفتازانی را در شرح
مقاصد در ذیل مباحث امامت با وجود بودن او از ناصبیت و تعصب گفت چه چیز است کلام وی گفتم اینست که میگوید شکی نیست
در آنکه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بتحقیق اذیت رسانیدند بعترت او بعد از وی و هر صحابه معصوم نیست و لازم نگرفته هر کسیکه
ملاقات پیغمبر صلی الله علیه و آله کند بخیر موسوم باشد الا اینکه کف مینمائیم از طعن بر اولین زیرا که ما مشفق عصیانیکنیم بر اسلام و مسلمین و اما
بعد از ایشان از ظالمان پس شهادت میدهند بر ایشان زمین و آسمان و حیوانات و جمادات پس لعنت خدا بر ایشان باد و لعنت
همه لاعنین پس بوی گفتم آیا نیست این مضمون کلامش و خلاصه مقصودش در این ذیل گفت بلی لیکن میگویم کیست علامه تفتازانی و از کجا قول او
حجت باشد بلکه من از او اعلم هستم پس باور مرا دلیلی از آیات محکمه و اخبار نبویه گفتم آیا ملتزم میشوی بلعنت یزید و معویه زمانیکه آیه صریحه
و اخبار نبویه ذکر نمودم از طرق شما در اینباب گفت بلی زمانیکه از او عهد و پیمان گرفتم برای خواندم قول خدا تعالی را در سوره
احزاب که فرماید اِنَّ الَّذِینَ یُؤذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُم عَذاباً مُهِیناً
یعنی بدرستی آنکسانیکه اذیت نمایند خدا و رسولش را لعنت کند خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا نموده ایشان را عذاب بزرگی
پس گفت چگونه است تقریب در استدلال گفتم آیا در اخبار متظافره دست معه وارد نشده از طرق شما آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
یا عَلِی حَربُکَ حَربِی وَسِلمُکَ سِلمِی وَلَحمُکَ لَحمِی وَدَمُکَ دَمِی وَمَن حارَبَکَ فَقَد حارَبَنِی وَحارَبَ اللهَ
یعنی یاعلی با تو دعوا کردن با من دعوا کردنست و قبول کردن تو قبول قول منست و گوشت تو گوشت منست و خون تو خون من و هر که
با تو جنگ کند بتحقیق با من و خدا دعوا کرده گفت بلی وارد شده گفتم آیا باز در اخبار متظافره متواتره از طرق شما از حضرت پیغمبر
که فرمود حسین از منست و من از حسینم گوشت او گوشت منست و خون او خون من گفت بلی وارد است گفتم آیا در اخبار متواتره
متواتره در طرق شما نیز وارد نشده از حضرت پیغمبر که فرموده فاطمه علیها السلام پاره جگر منست هر کس او را بغضب آورد بتحقیق مرا
بغضب آورده و هر که او را اذیت رساند بتحقیق مرا اذیت رسانیده گفت بلی وارد شده پس او را گفتم آیا در استدلال
تقریب تام است یا نه پس سر خود را بزیر افکنده مدتی ساکت شد گویا ملتفت شد باینکه همه سخنان از قبول کردن ممکن نیست

زیرا اخبار بسیار بنیان مذهبش را ویران میکند و چگونه چنین نباشد با آنکه قبول کردن این سخنان لازم دارد ارتداد او را که عبارتست از خبیث تیم و دو صاحبش را
و لازم دارد وجوب لعن بر آنها کی مانند یزید و معویه لعنهم الله بعد زمانیکه خواستم از مجلس برخیزم مرا قسم داد که بتضرع ساعتی دیگر بنشین و خادم خود را امر
نمود که قهوه و قلیان حاضر کند بعد او را گفتم در کدام بحث از مباحث اصول امروز مباحثه مینمائید گفت در بحث حکم و حاکم از شرح عضدی
ایراد نمودم او را اشکالاتی و دلیل و مدلول او را فشار دادم و او را بغایت وقت از برکت ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و برکت تبری
از دشمنان و منکران فضایل آنحضرت مانند گنجشک کوچکی مبدل بکنجشک خری که بگل فرو رفته و نتواند پرواز کند بعد زمانیکه بمنزل بیامدم مفتی را
در آنجا حاضر دیدم که منتظر است از جا برخاست و مرا بکنار گرفت و گفت خداوند نگاهبانت باد دیدم که ... وکسیکه از لعن بر ایشان منع نماید و در آن
باد لعنت خدا پرسیدم که خبر داد ترا باین واقعه گفت بعض از خدام من در وقت مباحثه با او در آنجا میان مردم بوده و بمن خبر دادند چرا تقیه
ملاحظه نمیکنی بدرستیکه این لعین خون مرا مباح کرده بجهت آنکه من در مجلسی از مجالس گفتم خدا لعنت کند یزید را ظاهرا در جواب گفتم ای مفتی افندی دلالت
ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حصار منست با وجود آن در اینمقام تقیه از مثل من خوب نیست مفتی این سخن مرا پسندیده و تبسم نمود بعد میگویم
ای دوستداران آل رسول بدرستیکه مقصود من ملاعین نیست در مثل این مقام مگر مخالفت با شیعه در چیزی که الا مطلب از ضروریات دین است
پس هر که در اخباریکه از طرق ایشان گذشت فکر کند و همچنین در جمله دیگر از اخباریکه از طرق ایشان ثابت است میداند که منکر این یا جاهل احمق است
و یا کافر مرتد بکفر عنادی میگوئیم تحقیق ذکر نموده صاحب مفتاح النجاة که از دانشمندانست در فن احادیث روایت کرده حاکم از انس
مردی از اهل نجران گودالی کند و لوحی از طلا یافت که در آن نوشته شده بود اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب نوشته اینرا
حضرت ابراهیم خلیل الله و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد حضرت آنرا خوانده گریست و فرمود هر که مرا در عترت مرا اذیت نماید
شفاعت من باو نرسد و روایت کرده طبرانی از معاذ اِنَّ النَّبِیَّ قالَ یَزِیدُ لا بارَکَ اللهُ فِی یَزِیدَ نُعِیَ اِلَیَّ الحُسَینُ
عَلَیهِ السَّلامُ وَاُتِیتُ بِتُربَتِهِ وَاُخبِرتُ بِقاتِلِهِ وَالَّذِی نَفسِی بِیَدِهِ لا یُقتَلُ بَینَ ظَهرانَی قَومٍ لا یَمنَعُوهُ
اِلّا خالَفَ اللهُ بَینَ صُدُورِهِم وَقُلُوبِهِم وَسَلَّطَ عَلَیهِم بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خدا بارک نکند ابن یزید را — بر یزید
خبر مرگ حسین را بمن دادند و از تربت او بمن آوردند و قاتل او را بمن خبر دادند قسم بکسیکه روح من در دست اوست کشته نمیشود در میان
قومی که منع نمیکنند آنرا مگر اینکه مخالفت اندازد خدا تعالی میان سینه ها و قلبهای ایشان و اشرار ایشان را بر ایشان مسلط مینماید و میپوشاند بر ایشان
و روایت کرده آنرا ابن عساکر از عبد الله ابن عمرو عاص مرفوعا بلفظ یزید خدا بارک نکند ابن یزید ملعون را بدرستیکه خبر شهادت حبیب و فرزند من
بمن دادند و از تربت او بمن آوردند و دیدم قاتل او را آگاه باشید کشته نمیشود در میان قومیکه یاری نکنند مگر اینکه خدا تعالی همه شان را
معاقب میفرماید و ابویعلی روایت کرده از ابی عبیده گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود همیشه این دین بر راستی برپاست تا
اینکه اول کسیکه بآن رخنه میاندازد مردیست از بنی امیه و در روایت دیگر که او را حافظ ابی عبدالله نعیم ابن حماد خزاعی مروزی در کتاب فتن
از ابی ذر مرفوعا روایت کرده که فرمود همیشه امر امت بر راستی قایم میباشد تا اینکه اول کسیکه رخنه میافکند مردیست از بنی امیه که او را یزید میگویند
و روایت کرده ابن ابی شیبه و ابویعلی و رویانی و حافظ ابوبکر محمد ابن اسحق ابن خزیمه سلمی نیشابوری و بیهقی و ابن عساکر و ضیاء از ابی ذر علیه الرحمه
بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اول کسیکه سنت مرا تغییر دهد مردیست از بنی امیه و رویانی علاوه کرده که او را یزید میگویند و روایت
ابن حضرا از یزید ابن ابی زیاد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خانه عایشه تشریف میآورد در خانه حضرت فاطمه علیها السلام میگذشت شنید
که حسین علیه السلام گریه میکند فرمود آیا ندیده اید که گریه کردن حسین مرا اذیت مینماید و بیهقی روایت نموده در دلایل النبوة از ام الفضل دختر
حارث بدرستیکه ام فضل داخل شد بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه من خواب بدی دیدم امشب حضرت فرمود
چه دیده عرض کرد خواب من شدید است فرمود چیست عرض کرد دیدم گویا پاره از بدن شما بریده شد و در کنار من گذاشته شد حضرت فرمود
خیر دیده انشاء الله از فاطمه متولد میشود پسری که در کنار تو میباشد پس تولد نمود حضرت فاطمه حسین علیه السلام را و بود در کنار من چنانکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده بود که روزی داخل شدم خدمت حضرت رسول و او را در کنار او گذاشتم بعد مرا التفات نموده ناگاه
از دو چشم حضرت رسول جاری شد گویا عرض کردم یا نبی الله پدر و مادرم فدای تو باد چه شده ترا فرمود جبرئیل بمن نازل شده خبر داد بدرستیکه
امت من زود باشد که فرزند مرا شهید مینماید عرض کردم همین فرزند را فرمود بلی و از تربت او بمن آوردند که سرخ بود اینست آنچه ذکر
کرده آنرا و جمع نموده صاحب کتاب مفتاح النجاة در کتاب خود **تذنیب** در بیان بعضی از امور مهمه است بدان هر که تأمل کند در آنچه از
اخبار گذشته که از طرق عامه روایت شده بود و همچنین در جمله اخبار کثیره دیگر که بطرق ایشان نیز وارد شده در فضیلت

امام حسن و امام حسین علیهما السلام رسیده اند که گریستن بر امام حسین علیه السلام و عزای او را بر پا داشتن در هر سال بلکه در هر ماه و هر هفته و هر روز و شب از افضل عبادتها و اشرف طاعت و قربتهاست پس لعنت خدای تعالی و لعنت ائمه لعن کنندگان بر هر متعصب ناصبی باشد از مخالفین که روز عاشورا را روز عید میدانند و بدعت میدانند جمع شدن مجلس عزا را و گریه نمودن بر سید جوانان اهل بهشت و کسیکه گوشت او از گوشت رسول الله است و خون او از خون آنحضرت است و این اشخاص مانند ابن حجر عسقلانی و کسانیکه مثل اویند در خباثت ذاتیه لعنت خدا و لعنت ائمه لعنت کنندگان بر ایشان که لعنت میکنند بر این مخالفین و ذکر مینمائیم در اینجا برای اتمام حجت جمله کثیره از اخباریکه وارد شده از طرق عامه در فضائل امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مناقب ایشان از جمله آنهاست که احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از بریده روایت نموده قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یخطب اذ جاء الحسن و الحسین علیهما السلام قمیصان احمران یمشیان و یعثران فنزل رسول الله صلی الله علیه و آله من المنبر فحملهما و وضعهما بین یدیه ثم قال صدق الله انما اموالکم و اولادکم فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعثران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی و رفعتهما بریده گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه میخواند ناگاه امام حسن و امام حسین آمدند که هر دو پیراهن سرخ پوشیده بودند و دامن آن در زیر پای ایشان میافتاد پس حضرت رسول از منبر فرود آمد و ایشان را برداشته آورد بالای منبر برد و در پیش خود نشاند بعد فرمود راست فرموده خدای تعالی انما اموالکم و اولادکم فتنة که مال و اولاد شما فتنه است نظر کردم باین دو طفل که راه رفته و میافتادند صبر نتوانستم کنم تا حدیث خود را قطع کردم و رفتم و ایشان را برداشتم و ترمذی از انس روایت کرده قال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله ای اهل بیتک احب الیک قال الحسن و الحسین و کان یقول لفاطمة ادعی لی ابنی فیشمهما و یضمهما که سؤال کردند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که کدام یک از اهل بیت تو محبوبتر است بشما فرمود حسن و حسین و میفرمود فاطمه را بیاور بسوی من هر دو پسر مرا چون فاطمه میآورد حضرت ایشان را بو میکرد و بسینه خود میچسبانید و طبرانی در کبیر و ضیاء از ابی ایوب روایت کرده قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و الحسن و الحسین یلعبان بین یدیه فقلت اتحبهما یا رسول الله صلی الله علیه و آله قال و کیف لا احبهما و هما ریحانتای من الدنیا اشمهما و اخرج العسکری فی الامثال عن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گوید داخل شدم بخدمت حضرت رسول و امام حسن و امام حسین علیهما السلام در نزد آنحضرت بازی میکردند پس عرض کردم یا رسول الله آیا ایشان را دوست میداری فرمود چگونه ایشان را دوست ندارم و حال آنکه ایشان دو ریحانه من اند از دنیا و استشمام مینمایم آنها را و روایت کرده عسکری در امثال از امیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الولد ریحانة و ریحانتی الحسن و الحسین که فرمود حضرت رسول فرموده پسر ریحانه است و دو ریحانه من حسن و حسین است ابن عدی و ابن عساکر از ابی بکر روایت کرده ان النبی صلی الله علیه و آله قال ان ابنی هذین ریحانتای من الدنیا الحدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه این دو پسر من دو ریحانه من هستند از دنیا و روایت کرده محیی السنه البغوی از یعلی گفت آمدند حسن و حسین علیهما السلام و بسرعت بسوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس حضرت یکی از آنها را بیک بغل خود گرفته و فرمود اینها دو ریحانه من اند از دنیا هر که مرا دوست دارد ایشان را دوست میدارد بعد فرمود بدرستیکه اولاد منجلة مجبنة مجهلة ظاهر یعنی آنکه اولاد مرد را بخیل و جبون و جاهل میکنند و در بعض کتب عوض محزنه است و روایت کرده بخاری از عبد الرحمن ابن ابی نعم قال سمعت ابا عبد الله بن عمر و سئله رجل عن المحرم یقتل الذباب قال اهل العراق یسئلون عن الذباب و قد قتلوا ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و قال رسول الله صلی الله علیه و آله هما ریحانتای من الدنیا الحدیث که شنیدم که مردی از عبد الله ابن عمر سؤال نمود از محرم که مگس بکشد گفت اهل عراق سؤال مینمایند از ذباب و حال آنکه شهید نمودند فرزند دختر پیغمبر را با اینکه حضرت رسول فرموده آنها دو ریحانه من اند از دنیا ترمذی و طبرانی از اسامة ابن زید روایت کرده قال طرقت النبی صلی الله علیه و آله ذات لیلة فی بعض الحاجة فخرج النبی صلی الله علیه و آله و هو مشتمل علی شیء لا ادری ما هو فلما فرغت من حاجتی قلت ما هذا الذی انت مشتمل علیه فکشفه فاذا الحسن و الحسین علیهما السلام علی ورکیه فقال هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما گوید شبی رفتم بخدمت حضرت رسول برای حاجتی پس آنحضرت بیرون آمد در حالتیکه چیزی در بر گرفته بود که ندانستم آن چیست زمانیکه از حاجت خود فارغ شدم عرض کردم یا رسول الله این چیست که شما در بر گرفته اید آنحضرت دامن بالا نمود دیدم امام حسن و امام حسین در زانوی حضرت نشسته اند فرمود اینها دو فرزند من و دو فرزند دختر من اند خدایا من آنها را دوست میدارم تو هم دوست دار آنها را روایت کرده ترمذی و تصحیح نموده ان النبی صلی الله علیه و آله ابصر حسنا و حسینا فقال اللهم انی احبهما فاحبهما بدرستیکه پیغمبر دید حسن و حسین را فرمود خدایا من ایشان را دوست میدارم تو هم دوست دار ایشان را و روایت کرده ابو یعلی و طبرانی در کبیر از ابی بریده

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم انی احبهما فاحبهما و ابغض من ابغضهما یعنی الحسن و الحسین گفت که حضرت رسول در حق حسن و حسین فرمود خدایا بدرستیکه من دوست میدارم ایشان را پس دوست بدار ایشان را و دشمن میدارم کسی که آنها را دشمن بدارد و روایت کرده طبرانی در کبیر از ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احبنی فلیحب هذین یعنی الحسن و الحسین علیهما السلام که حضرت رسول فرمود هر که مرا دوست دارد حسن و حسین را دوست دارد روایت کرده احمد و ابن ماجه و حاکم از ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله قال من احب الحسن و الحسین علیهما السلام فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که حسن و حسین را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که ایشان را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته و طبرانی روایت کرده در کبیر و ابن عساکر از سلمان و ابو نعیم از او و از ابی هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود عن النبی صلی الله علیه و آله قال من احب الحسن و الحسین علیهما السلام احببته و من احببته احبه الله و من احبه الله ادخله جنات النعیم و من ابغضهما او بغی علیهما ابغضته و من ابغضته ابغضه الله و من ابغضه الله ادخله جهنم و له عذاب مقیم الحدیث هر که حسن و حسین علیهما السلام را دوست دارد من او را دوست میدارم و هر که من او را دوست دارم خدا او را دوست دارد و هر که خدا او را دوست دارد داخل جنات نعیم مینماید و هر که ایشان را دشمن دارد و ظلم کند من او را دشمن میدارم و هر که من او را دشمن دارم خدا او را دشمن دارد و هر که خدا او را دشمن دارد او را داخل جهنم کند و او راست عذاب دائم شده و روایت نموده احمد و ترمذی و حاکم از ابی سعید و طبرانی از حضرت علی علیه السلام و عمر و جابر و ابو هریره و اسامة ابن زید و براء و ابن عدی از ابن مسعود و ابن عساکر از عایشه و ابن عباس و ابن جعفر از ابی بکر ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال الحسن و الحسین علیهما السلام سیدا شباب اهل الجنة و زاد الطبرانی فی روایته عن اسامة اللهم انی احبهما فاحبهما و زاد ابن عساکر فی روایته عن ابن عباس من احبهما فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی الحدیث بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود حسن و حسین هر دو سید جوانان اهل بهشت اند و طبرانی در روایت خود افزوده از اسامه که فرمود خدایا بدرستیکه من ایشان را دوست میدارم پس دوست دار ایشان را و زیاد نموده ابن عساکر در روایت خود از ابن عباس آنکه ایشان را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که ایشان را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته و روایت کرده طبرانی در کبیر و ابو نعیم در فضائل صحابه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما من نبی الا و ولد الانبیاء غیری و ان ابنیک سیدا شباب اهل الجنة من الاولین و الآخرین که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود قسم بخدا هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه اولاد انبیا داشته غیر از من و بدرستیکه دو پسران تو سید جوانان اهل بهشت اند مگر دو خاله زاده من یحیی و عیسی و روایت کرده ابن عساکر و ابن نجار از حسین ابن علی علیهما السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود دوست بگیرید حسن و حسین را بدرستیکه ایشان دو سید جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین و روایت کرده ابن عساکر از ابی رمثه بدرستیکه حضرت رسول فرمود قال حسین منی و انا من حسین هو سبط من الاسباط احب الله من احب حسینا ان الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة حسین از منست و من از اویم او سبطی از اسباط است دوست میدارد خدا هر کسیرا که حسین را دوست دارد بدرستیکه حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند و روایت کرده ضیاء از حذیفه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال جائنی جبرئیل فبشرنی ان الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة الحدیث بدرستیکه حضرت رسول فرمود جبرئیل نزد من آمده و بشارت داد که حسن و حسین هر دو سید جوانان اهل بهشت اند و روایت کرده طبرانی از عقبة ابن عامر بدرستیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود الحسن و الحسین شنفا العرش و لیسا بمعلقین و اخرج البخاری فی الادب المفرد حسن و حسین دو گوشواره عرش اند و نیستند معلق و روایت کرده بخاری در ادب المفرد و ابن ماجه و طبرانی در کبیر و ابو نعیم و ابن عساکر از یعلی ابن مره بدرستیکه حسن و حسین دو سبطند از اسباط و روایت کرده ابن عساکر از ابن انس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که از شما از مجلس خود برنخیزد مگر برای حسن و حسین و ذریه ایشان و روایت کرده احمد و ابو داود و ابن عساکر از مقدام ابن معدی کرب بدرستیکه حضرت پیغمبر فرمود حسن و حسین از منست و روایت کرده ابن حبان و طبرانی در کبیر و ازدی و خطیب و ابن عساکر از عقبة ابن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و لما استقر اهل الجنة فی الجنة قالت الجنة یا رب الیس وعدتنی ان تزیننی برکنین من ارکانک قال الم ازینک بالحسن و الحسین فماست الجنة میسا کما تمیس العروس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود زمانیکه برقرار باشد اهل بهشت در بهشت بهشت بگوید یا رب آیا وعده نکردی این که مرا زینت دهی به رکنی از ارکان عرش خود خداوند عالم فرماید که زینت ندادم ترا بحسن و حسین پس بهشت اظهار جلال و تبختر نماید چنانکه عروس [illegible] و روایت کرده طبرانی در کبیر و ابن مسنده و ابن عساکر از حضرت فاطمه علیها السلام [illegible]

الی رسول الله صلی الله علیه واله فی شکواه الذی توفی فیه فقالت یا رسول الله هذان ابناك فورثهما شیئا فقال رسول الله صلی الله علیه واله اما الحسن فله هیبتی وسؤددی واما الحسین علیه السلام فله جرأتی وجودی الحدیث

بدرستیکه حضرت فاطمه با دو پسرش بخدمت حضرت رسول آمد در مرضی که در آن وفات نمود عرض کرد یا رسول الله اینها دو پسران تو اند ایشان را میراث بده حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود اما حسن پس دادم هیبت و بزرگواری خود را و حسین را عطا نمودم جرئت و بخشش خود را و روایت کرده ابن عساکر از محمد ابن عبید الله ابن ابی رافع از پدرش و او از جده اش ان فاطمة علیها السلام اتت بابنیها فقالت یا رسول الله فقال نعم اما الحسن فقد نحلته حلمی وهیبتی واما الحسین فقد نحلته نجدتی وجودی بدرستیکه حضرت فاطمه علیها السلام با دو پسرش بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد یا رسول عطا کن ایشان را فرمود عطا کردم بحسن حلم و هیبت خود را و بحسین شجاعت و بخشش خود را و روایت کرده طبرانی در کبیر و ضیاء از زید ابن ارقم که گفت حضرت رسول فرمود بدرستیکه من امانت میسپارم ترا صالح مؤمنین را یعنی حسن و حسین را و روایت کرده ابن خضر از عبد الله ابن عباس قال بینما نحن جلوس عند رسول الله صلی الله علیه واله اذا اقبلت فاطمة علیها السلام تبکی فقال لها النبی صلی الله علیه واله ما یبکیك قالت یا رسول الله ان الحسن والحسین خرجا فوالله ما ادری این سلکا فقال النبی صلی الله علیه واله لا تبکین فداك ابوك فان الله عز وجل خلقهما وهو ارحم بهما اللهم ان کانا قد اخذا فی بر فاحفظهما وان کانا قد اخذا فی بحر فسلمهما فهبط جبرئیل فقال یا احمد لا تغتم ولا تحزن هما فاضلان فی الدنیا وفاضلان فی الاخرة وابوهما خیر منهما وهما فی حظیرة بنی النجار وقد وکل الله بهما ملکا یحفظهما قال ابن عباس فقام رسول الله صلی الله علیه واله وقمنا معه حتی اتینا حظیرة بنی النجار فاذا الحسن علیه السلام معانق الحسین واذا الملك قد غطاهما باحد جناحیه قال فحمل النبی صلی الله علیه واله الحسن واخذ الحسین الملك والناس یرون انه حاملهما فقال ابو بکر وابو ایوب الانصاری یا رسول الله الا نخفف عنك باحد الصبیین فقال دعاهما فانهما فاضلان فی الدنیا وفاضلان فی الاخرة وابوهما خیر منهما ثم قال والله لاشرفنهما الیوم بما شرفهما الله فخطب فقال ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس جدا وجدة فقالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین جدهما رسول الله وجدتهما خدیجة بنت خویلد الا اخبرکم ایها الناس بخیر الناس ابا واما قالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین ابوهما علی ابن ابیطالب وامهما فاطمة بنت محمد صلی الله علیه واله الا اخبرکم ایها الناس بخیر الناس عما وعمة قالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین عمهما جعفر بن ابیطالب وعمتهما ام هانی بنت ابی طالب ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس خالا وخالة قالوا بلی یا رسول الله قال الحسن والحسین خالهما القاسم بن رسول الله وخالتهما زینب بنت رسول الله الا ان اباهما فی الجنة وامهما فی الجنة وجدهما فی الجنة وجدتهما فی الجنة وخالهما فی الجنة وخالتهما فی الجنة وعمهما فی الجنة وعمتهما فی الجنة وهما فی الجنة وهذا الحدیث اخرجه الطبرانی فی الکبیر وابن عساکر ایضا ولفظهما ایها الناس الا اخبرکم بخیر الناس جدا وجدة الا اخبرکم بخیر الناس عما وعمة الا اخبرکم بخیر الناس خالا وخالة الا اخبرکم بخیر الناس ابا واما الحسن والحسین جدهما رسول الله وجدتهما خدیجة بنت خویلد وامهما فاطمة بنت رسول الله وابوهما علی ابن ابیطالب وعمهما جعفر بن ابیطالب وخالهما القاسم بن رسول الله وخالاتهما زینب ورقیة وام کلثوم بنات رسول الله جدهما فی الجنة وجدتهما فی الجنة وابوهما فی الجنة وامهما فی الجنة وعمهما فی الجنة وخالهما فی الجنة وخالاتهما فی الجنة ومن احبهما فی الجنة الحدیث

وقتی نشسته بودیم در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه واله که حضرت فاطمه وارد شده میگریست حضرت فرمود ای فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه حسن و حسین از خانه بیرون رفته و نمیدانم کجا رفته اند حضرت رسول فرمود گریه مکن پدرت فدای تو باد که خدا تعالی ایشان را خلق کرده و با آنها رحیم تر است بعد عرض کرد خدایا اگر پسرانم بصحرا باشند حفظ کن آنها را و اگر بدریا افتاده اند سلامت دار پس جبرئیل نازل و عرض کرد یا احمد غمگین و محزون مباش هر دو ایشان فاضل دنیا و آخرت اند و پدرشان از ایشان بهتر است و ایشان در حظیره بنی نجار اند و موکل نموده خدا تعالی ملکی برای حفظ ایشان ابن عباس گوید حضرت رسول صلی الله علیه واله برخواست و ما هم با او برخواستیم تا آمدیم بحظیره بنی نجار دیدیم امام حسن و امام حسین را معانقه کرده خوابیده اند و ملک پر خود را بر ایشان گشوده گوید پس امام حسن را پیغمبر برداشت و امام حسین را ملک و مردم چنان میدیدند که آنحضرت آنها را برداشته پس ابو بکر و ابو ایوب انصاری گفتند یا رسول الله یکی از این طفلها را بما نمیدهی فرمود بگذارید خود بردارم بدرستیکه ایشان فاضلانند در دنیا و آخرت و پدرشان از ایشان بهتر است بعد فرمود قسم بخدا امروز شرافت ایشان را بیان مینمایم بآنچه که خدا ایشان را شرافت داده پس خطبه خوانده فرمود ای مردم آیا خبر ندهم شما را بخیر مردمان از حیث جد و جده عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که جدشان رسول الله و جده شان خدیجه دختر خویلد آیا خبر ندهم شما را بخیر مردمان از حیث پدر و مادر

عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که پدرشان علی ابن ابیطالب و مادرشان فاطمه دختر محمد صلی الله علیه واله آیا خبر ندهم شما را بخیر مردم از جهة عمه و عمو عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که عموی ایشان جعفر ابن ابیطالب و عمه شان ام هانی دختر ابیطالب ای مردم آیا خبر ندهم شما را بخیر مردم از جهة خالو و خاله عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین اند که خالوی شان قاسم ابن رسول الله و خاله ایشان زینب بنت رسول الله است خبردار باشید بدرستیکه پدر و مادرشان و جد و جده شان خالو و خاله ایشان عمو و عمه ایشان و خود ایشان همه در بهشت میباشند و هر که دوست دارد ایشان را او هم در بهشت است و هر که دوست دارد دوستدار ایشان را او هم در بهشت میباشد و این حدیث را طبرانی روایت کرده در کبیر و ابن عساکر نیز روایت کرده و لفظ ایشان اینست آیا خبر ندهم شما را بخیر مردم از حیث جد و جده و عمه و عمو خالو و خاله و بخیر مردم از جهة پدر و مادر اینست حسن و حسین که جد ایشان رسول الله و جده ایشان خدیجه دختر خویلد و مادرشان فاطمه دختر رسول الله و پدرشان علی ابن ابیطالب و عموی ایشان جعفر ابن ابیطالب و عمه شان ام هانی دختر ابیطالب و خالوی ایشان قاسم ابن رسول الله و خاله ایشان زینب و رقیه و ام کلثوم دختران رسول الله جد و جده ایشان همه در بهشتند پس همه اینها از اخبار یست که از کتب ائمه حدیث از علماء عامه نقل کرده فاضل و حاذق صاحب متبع عریض صاحب کتاب مفتاح النجاة در مناقب اهل کساء نقل کرده و از علماء امامیه است چنانکه چند دفعه اشاره باین شد پس میگویم بچه حال انکه قلوب شما زهادت گرفته آیا جایز میباشد که کسی گوید خیر مردمان بعد از پیغمبر خیف بی تمیز یا دو صاحب اوست بعد وای و هلاکت بر آن کسیکه بر این احادیث خبردار باشند در کتب ائمه مذاهب خود با وجود این گمان کنند که احادیث موضوعه و مجعوله و مخترعه مختلفه که در زمان معویه از احادیث باطله که شامل بود بمناقب خیف تیم و دو صاحب او از احادیثیست که اصل دارد بعد ویل و ثبور آنکس اکه منع مینماید مردم را از بر پا داشتن تعزیه سید الشهدا و گریه نمودن بر او با آنکه دانسته شد بدرستیکه ولایت اهل کساء از امور واجبه است بلکه آن جزء حقیقه ایمانست بعد وای بر کسیکه مقدم دارد از این آل احدی را غیر از اهل بیت عصمت علیهم السلام بر جعفر ابن ابیطالب یا زنی از زنهای بنی هاشم غیر آنها را بر خدیجه و ام هانی پس وای و عذاب بر کسیکه تفضیل دهد یا مقدم دارد احدی از مردم اولین و آخرین را بر امیر المؤمنین و زیر ابن فاطمه سیده نساء عالمین امیر المؤمنین و حضرت فاطمه علیها السلام افضلند از حسن و حسین و ایشان بعد از رسول خدا و امیر المؤمنین و صدیقه مظلومه معصومه افضلند از همه مخلوق خدا پس اینست معنی فرمایش حضرت رسول الله که فرمود بدرستیکه ایشان فاضلانند در دنیا یعنی بر همه مخلوق خدا از حیث نسب و فضائل و کرامات و فاضلانند در آخرت یعنی بر همه اهل بهشت بحسب درجات و منزلت و مقامات رضوان و پدرشان از ایشان بهتر است در جمیع اینها سبحان الله چگونه حماقت و جهالت غلبه کرده بر انکه چشم او کبود و چشم دیگرش سیاه بود یعنی اخیف بنی تیم در آنجا که سوء ادب کرده با ذات کل که گفت آیا تحقیق بهم از تو یا رسول الله در بر داشتن یکی از این دو طفل پس زمانیکه سوء ادب با سید جوانان اهل بهشت اخیف بنی تیم که بود در حالت مانند طفل شیرخواره اگرچه شیخ ناقص العقل بود پیغمبر صلی الله علیه واله موعظه کرده بیدار نمود او را از غفلت خود بلکه مذمت کرد بسوء ادبش و فرمود بگذار آنها را که ایشان فاضلانند در دنیا و فاضلانند در آخرت و پدرشان از ایشان بهتر است یعنی چگونه جایز میباشد ترا ای اخیف اینکه سوء ادب نمائی و طلب نمائی بر داشتن طفل جوانی با وجود اینکه آنها در این حالت یا دیگران فاضلانند در دنیا و آخرت از همه مخلوق خدا پس چگونه جایز میباشد بر او که رغبت اد اینکه سوء ادب نماید بر آنها یا بر پدر آنها که از ایشان بهتر است و اخیف بنی تیم بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه واله سعی نمود از او سوء ادب بپدرشان و قسم بجان خود انکلام حضرت رسول با وجود اینکه در غایت اختصار است افاده مینماید بسیاری از امور مهمه و مقاصد کریمه را در هر حال ظاهر شد تو را از این تقریر که گذشت که سر ذکر کردن حضرت پیغمبر بعض امیر المؤمنین علیه السلام اسرار آنها را در همه مقام ذو فرمایش او در حق ایشان که فاضلانند در دنیا و آخرت این بود که آنحضرت اراده نمود اینکه ظاهر نماید بجمیع مردم یعنی بودن ایشان فاضلان در دنیا و آخرت و زیاد تر نماید بر ایشان حدی بحسب فضل و شرافت و درجه و میشدند ایشان فاضلان از همه خلق خدا بعد از جد و پدر و مادر و اینکه تقضیل بر همه از فرمایش حضرت رسول الله است که در اخبار متواتره مقدمه فرموده حسن و حسین هر دو سید جوانان اهل بهشتند و در بعضی از آنها تصریح بعموم شده یعنی بحسب سیادت و فضیلت و بیان این چنانکه در فرمایش آنسرور است لا تسبوا الحسن والحسین فانهما سیدا شباب اهل الجنة من الاولین والاخرین یعنی سب نکنید حسن و حسین را بدرستیکه آنها دو سید جوانان اهل بهشتند از اولین و آخرین هرگاه گوئی وجه چیست در استثناء حضرت رسول یحیی و عیسی پسران خاله میگویم بدرستیکه این از آنچیزها است که فایده بزرگ در آنست داو دلیل نعیم و موکد شمولست که بجای کی مبالغه دماغ ناصبین و متعصبین که از روی مکر و حیله کلام خدا و رسول را تحریف نموده از تقدیم و تفضیل آل الله و اهل بیت رسول الله بر سایر انبیاء و مرسلین استنکاف دارند از خوف انهدام بنیان تقدیم جبت و طاغوت و معتقدای ائمه

ها دین بر تش را بر انجاب و اوصیاء معصومین خود و عترت نبی مختار زیرا که استثناء دلیلست بر آنکه کلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در عموم حقیقت است باین معنی بدرستیکه آنها دو سید جوانان همه اهل بهشت اند از انبیاء و مرسلین و اوصیاء و غیر ایشان پس هرگاه کوئی که این استثنا
چیست و چه وجه دارد در خراج نمودن یحیی و عیسی از تحت عموم میگوئیم بدرستیکه این در صورت استثناست لیکن استثنا نیست در حقیقت
بلکه لفظ الا حرف عطف است یعنی واو عاطفه و آمدن لفظ الا بمعنی واو بسیار است که تصریح نموده باین طایفه اهل ادب و از جمله ایشانست
فیروزآبادی در قاموس گفته و تکون الا عاطفة بمنزلة الواو و ش لئلا یکون للناس علیکم حجة الا الذین ظلموا لا یخاف لدی المرسلون الا من ظلم ای
ولا الذین ظلموا یعنی میباشد الا عاطفه بمنزله واو عاطفه و آنکه نباشد مردم را بشما حجتی و مراد آن کسانیکه ظلم کردند و خوف نمیکنند پیش من
پیغمبرا و نه آن کسانیکه ظلم کرده شده اند پس آنچه در این حدیث است از قبیل عطف خاص بر عامست و این نکته بر صاحب فطنت پوشیده نیست
و تامل کن بعد میگوئیم قسم بآنکسیکه فضیلت داده محمد و اهل بیت معصومین او را بر جمیع عالمیان آن کسانیکه دشمن میدارند آل محمد را
و فضایل ایشانرا انکار مینمایند و معتقدند میدارند غیر ایشانرا بر ایشان باید ایشان در واقع داخل باشند در تحت صنفی از اصناف اشرار
در دنیا از منافقان و مخنثان و اولاد زنا زیرا که در اخبار کثیره بتصریح آن شده حتی جمعی از آنها وارد شده در اخباریکه از طرق
اهل سنت چنانکه در صحیح بخاری و ابی داود و مسند احمد ابن حنبل و فضایل سمعانی و حلیه حافظ ابی نعیم و غیر آنها از کتب ایشان بطرق مختلفه و متفرقه
ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلی علیه السلام لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق و قال لولا انت لم یعرف حزب الله
وقال من زعم انه آمن بما جئت به و هو یبغض علیا فهو کاذب لیس بمؤمن و قال اذا کان جالسا فدخل علی علیه السلام کذب من زعم انه من
تولانی و یحبنی و هو یعادی هذا و یبغضه الله لا یبغضه و یعادیه الا کافر او منافق او ولد زنیة و قال من تولاه فقد تولانی و من
تخلاه فقد تخلانی و روی احمد بن حنبل فی مسنده مرفوعا الی ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی انه من فارقنی فقد فارق
فقد فارق الله و من فارقک فقد فارقنی و فیه رفعه الی ابن الزبیر قال قلت لجابر کیف کان علی فیکم قال ذلک خیر البشر ما کنا نعرف المنافقین
الا ببغضهم ایاه و فی کثیر من الکتب الجمهوریة العامیة و الخاصیة عن ابی سعید الخدری کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله
علیه و آله ببغضهم علیا علیه السلام و عن زید بن ارقم ما کنا نعرف المنافقین و نحن مع النبی الا ببغضهم علیا و ولده و عن جابر بن عبد الله
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله بوروا اولادکم بحب علی ابن ابی طالب علیه السلام فمن احبه فاعلموا انه لرشده و من ابغضه
فاعلموا انه لغیه و روی الهروی فی الغریبین عن عبادة قال کنا نبور اولادنا بحب علی بن ابی طالب فاذا رأینا احدهم لا یحب علیا علمنا انه
لغیر رشده و قال ابن الاثیر فی نهایته و فی الحدیث ان داود علیه السلام سئل سلیمان و هو یبتار علمه ای یختبره و یمتحنه و منه
الحدیث کنا نبور اولادنا بحب علی بن ابی طالب علیه السلام و حدیث علقمة الثقفی حتی والله ما یحبسنا الا ان ذلک شیء یبتاره اسلامنا
حاصل مضمون آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی علیه السلام دوست نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق
و فرمود یا علی اگر تو نبودی حزب خدا شناخته نمیشد و فرمود کسیکه گمان کند او ایمان آورده بآنچه من آورده ام و علیرا دشمن دارد
پس او کاذبست و مؤمن نیست و در جائیکه نشسته بود داخل شد علی ابن ابیطالب علیه السلام و فرمود دروغ گفته کسیکه گمان
کند بدرستیکه او مرا دوست دارد و محب منست و حال آنکه او دشمن دارد این مرد را و عداوت او را داشته باشد قسم بخدا
دشمن نمیدارد او را و او را عداوت او را نگاه ندارد مگر کافر یا منافق یا ولد الزنا و فرمود هر که دوست دارد او را مرا دوست
داشته و هر که او را محبت رد نموده مرا رنجیده و روایت کرده احمد ابن حنبل در مسند خود مرفوعا بابی ذر علیه الرحمه گفت که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی هر که از من جدا شود بتحقیق از خدا جدا شده و هر که از تو جدا شود از من جدا شده و در آن کتاب
رفع نموده روایت را بابن زبیر گوید بجابر گفتم چگونه بود علی علیه السلام در میان شما گفت او خیر بشر است و منافقین را نمیشناسیم
مگر بعداوت او و در بسیاری از کتب جمهوریه عامه و خاصه از ابی سعید خدری روایت کرده که ما در عهد رسول صلی الله علیه و آله
منافقین را نمیشناختیم مگر بدشمن داشتن علی علیه السلام و از زید ابن ارقم میگوید نمیشناختیم منافقین را مگر بدشمن داشتن علی و اولاد او و از جابر ابن
عبد الله گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود امتحان کنید اولاد خود را بحب علی ابن ابیطالب زمانیکه میدیدیم یکی از
از آنها را که علیرا دوست نمیدارد میدانستیم که رستگار نخواهد بود و ابن اثیر در نهایه خود آورده که در حدیث وارد شده
بدرستیکه حضرت داود سؤال نمود از سلیمان و او امتحان مینمود علم او را و از آنست این حدیث که بودیم ما امتحان مینمودیم اولاد
خود را بمحبت علی ابن ابیطالب و حدیث علقمه ثقفی نخست من او را قسم بخدا که حبس نمیداد ما را مگر آنکه محبت این بزرگوار

چیزیست که امتحان میشود بآن اسلام ما و روایت کرده بیهقی بدرستیکه انصار میگفتند ما میشناختیم مردان که از پدر خود است یا از غیر پدر بدشمن دا
او علی ابن ابیطالب را آخر حدیث پس زمانیکه خبر دار شدی از اخبار یکه نقل کرده آنها را سید اجل سید جلیل اسلام پیر داماد در کتاب
تصحیح الایمان و تقویم الادیان پس بدان بدرستیکه از عجب ترین طرایف و غریب ترین عجایبی که متعلق است باین اخبار آنست که خبر
داد مرا مرد صالحی از علویان از اهل شهر حله گفت که در حله پیش از سال طاعون مردی بود فاضل از اهل سنت در احکام حلال و حرام
باو رجوع میکردند و مجلس تدریس داشت و گویا نام او را محمد ابن افندی گفت که روزی در اثنای تدریس بود که محتاج شد طبیعت
او را برفتن بول برخواست و از مجلس بیرون آمد و در بالا نشسته بول میکرد و بال چون نزدیک بود گفتار اهل مجلس را شنید و او را پسری
بود که سن او قریب به بیست سال بود پدرش گفت ای گروه اهل سنت و جماعت بتحقیق سینه من تنگ شد و جگرم سوخت بسبب پوشیدن
این سر را از شما مهم بشما یا آنکه ظاهر کنم از اشتباه بدرستیکه پدر من از اهل سنت و جماعت دار بر خلفای ثلثه است اما علی ابن
ابیطالب را دشمن نمیدارد پس و در ادعای تسنن و محبت خلفای ثلثه دروغ گوست بدرستیکه من او را دشمن دارم و قدر عداوت
در قلب من بقدر خربزه بزرگیست بعد سوال کرد یک یک از ایشان که شما چه میگوئید در این امر بعضی از ایشان گفت عداوت او در
نزد من بقدر انار بزرگیست و بعضی گفت که در نزد من بقدر انار کوچک است و بعضی گفت نزد من بقدر نارنج است بعضی گفت نزد من بقدر
تخم مرغیست همچنین هر یک سخنی گفتند تا آنکه در آخر یکی از ایشان گفت که عداوت علی نزد من بقدر دانه خردلیست زمانیکه آن فاضل مدرس
این سخنها را که محض ملحدی و زندیقیست از ایشان شنید بدنش لرزید و طول داد ایستادن خود را در بیت الخلا تا ایشان بقوله خود را تمام کرده و ساکت
شدند بعد داخل مجلس شد رنگش متغیر و زرد گشته و بسیار لا اله الا الله و سبحان الله میگفت و آه سرد میکشید گفت چرا از من نمی پرسید جهت بسیار
لا اله الا الله و سبحان الله گفتن را گفتند ذکر خدا تعالی در هر حال بهتر است گفت بلی و لیکن نه چنین است که کثرت تعجب مرا هلاک نماید از این
حالت و کیفیت غریبه که مرا عارض شد گفتند چگونه است آن گفت گمان میکردم آن اخباریکه از طرق ما روایت شده در صحاح سته
و غیر آن از کتب ائمه حدیث از علمای ما بودن آنها در کتب ما از صنایع روافض است باین معنی که آنها داخل کرده و نوشته اند آنها را در نسخه
اولی از کتب ما خفیة و سرقة و بعد از فوت مصنفین و مؤلفین بعد جاری شده عادت نوشتن آنها در هر نسخه که از روی این نسخه های اصلیه دا
نوشته شده و من حالا از این گمان توبه مینمایم و قطع و یقین کردم که این اخبار از نبی مختار صلی الله علیه و آله صادر شده گفتند کدام اخبار است
و چه چیز دلیلست بر صدق او پس شروع نمود در خواندن حدیثی که متضمن فرمایش حضرت رسول است که امتحان کنید اولاد خود را بدوستی علی ابن
ابیطالب تا آخر و بخواند جمله دیگر از اخبار گذشته گفت قسم بآنکسیکه جان من در دست اوست و قسم بآنکسیکه میمیراند و زنده میکند
این پسر من از دو جهت حرامزاده است یعنی هم ولد الزنا و هم ولد الحیض گفت هرگاه سؤال نمائید از وجه این بدانید که در ایام جوانی
که سن به بیست رسیده بود در بغداد بتحصیل علوم مشغول بودم در روز بسیار گرم برای حاجتی بیرون آمده زمانیکه از آن امر فارغ شدم
اراده کردم که بسوی مدرسه مراجعت کنم در اثنای راه رسیدم بخانه همشیره ام که صاحبش مرد بزرگی بود از بزرگان شهر و صاحب خانواده زمانیکه
خواهرم مرا دید بکنار گرفت بسیار شاد شدم و شوهرش حاضر نبود در خانه بکنیزان خود امر نمود که طعام برای من حاضر نمایند بعد از صرف طعام
خواهش نمود که در سرداب تا وقت عصر استراحت نمایم کنیزان فرشی برای من فرش کردند زمانیکه بخوابگاه داخل شدم همشیره ام کنیزی
کرجیه که مادر این پسر است نزد من فرستاد که مرا باد زند نماید زمانیکه چشم من باو افتاد دیدم بسیار جمیله و فربه و سفید و صاحب سرین
و برین چنانکه شاعر گوید ولهاهن رابه ضیق السال الحرة اذا طعنت طعنة بلیت ... پس شهوت بحرکت آمد و نفس اماره مرا
غالب شده گناه کردم خدا تعالی را و خیانت نمودم خواهر خود را با او مواقعه نمودم در آنوقت او حایض بود چون شش ماه برآمد بکذشت
و حمل او ظاهر شد باین پسر من همشیره من قسم خورد که آن کنیز را عذاب شدید نماید هرگاه در گفتگوی خود راست نگوید کنیز حکایتی که آن روز
در میان ما جاری شده بود و بیان نمود چون خواهرم یقین کرد که راست میگوید شخصی نزد من فرستاد که مرا خبر دهد خواهرست آن کنیز را
با آن حملیکه در شکم اوست بتو بخشید و زوجه ات حلال همان کنیز است که مادر این پسر باشد پس از آن توجه نموده حرم سرا صدا کرد یا فلانه
بیا زود من با چادره زن فرجی چادر شب پوشیده از حرم سرا بیرون آمد افندی او را گفت بنشین در طرفی نشست گفت گوش کن برای تحقیق
میگویم قصه را از اول تا آخر حکایت نمود چنانکه اول گفته بود گفت آیا چنین واقع شده گفت بلی بعد متوجه آن جماعت گشته گفت
ای گروه حاضران بدانید چنانکه شک ندارد در بودن این پسر من ولد الزنا و ولد الحیض و همچنین شک نیست در داخل بودن شما در تحت
یکی از اخبار پیغمبر زیرا که شما اقرار کردید مانند پسر من بدشمن داشتن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگوئیم بدرستیکه دشمنان امیر

قصه حکایت عجیب

لابد باید متصف شد بهمه اوصاف مذکوره یا بعضی از آنها و ایشان را حظی نیست از صفات مردی و از حمیت و غیرت و عار در زمانیکه
ایشان از آن شکار متصف مردی باین صفتها خجالت نمیکشند و عرق نمیکنند اصلا در تحقیق اقتدا کرده اند در این کردار بامام هدایت کننده
ایشان بجهنم مدرس فرعون فراعنه این امت و مجمع همه صفات گفته و از غریب ترین طرفها و عجب ترین غرایب آنست که ذکر کرده
جماعتی از علمای ایشان و آن اینست که ابو الشرور نوشت بعمرو ابن عاص که بمدینه بیا در آن وقت که در مصر والی بود از قبل او زمانیکه عمرو بمدینه
آمد و نزد او حاضر شد از او پرسید که در چند روز از مصر بمدینه آمدی عمرو گفت در بیست روز ابو الشرور گفت هر آینه سیر نموده مانند سیر عاشق
عمرو بن عاص خشم آمد گفت قسم بخدا اگر نه آنکه ما بزیر بغل گرفته و حمل کرده مرا از آبها در حیض پس ابو الشرور گفت قسم بخدا این سخن
ابر تقارنیست که مرغ خاکستر ... نیاورد و منسوب بر ریش اش پس نظر نمائید ای عاقلان بظاهر شدن صفت زنی
در همه ... باین ... او معذور است و چگونه چنین نباشد با آنکه جمع شدن صفات گذشته در خلیفه از آفتاب
ظاهرتر و از روز آشکارتر است و از لطیف ترین لطیفها اینست که بعضی از درس شیخ ابو جعفر بغدادی نقیب ذکر کرده
از تلامذه او گفته که این روایت ... بعض مشکلات ... آنکه چه اراده نموده ابن نابغه از قولش فی غمرات الماء و دمی
چگونه توبیخ و تعییر نمایند خلیفه با آنچه ذکر کرده با وجود آنکه مادرش نابغه در زنا ... که از صاحبان علم بود شیخ نقیب بایشان گفت اما غمرات الماء
آخر حیض است اما آنکه نابغه صاحب علم بود از آن جهت است که انکار آن ممکن نیست الا آنکه با وجود این عربیه و آزاد بود و ابرشه
در زمان جاهلیت ... جده خلیفه علاوه بر آنکه از زانیه های مشهوره بود دیگر حبشیه هم بود و این صفت جاری بود در دختر او خثمه
و من بگویم ... در این مقام بعد از ... مفهوم کلمات بزرگان علما و عامه را و فهمیدن مقالات ایشان را
از آنکه خلیفه اسلام عبد پستی بود مؤذننا کردی و امیرنا خطیبنا تعالوا علی الاسلام نبکی ولظم مؤذننا کردی و خطیبنا ...
بود پس باید بر اسلام گریه کنیم و بروی خود سیلی بزنیم که چنین خلیفه دارد **تذییل چهاردهم** در اشاره بجمله از بیانات خبر زمانیکه
در اصل مقدمه گذشت جمله اخبار پس بدان هر کسیکه دقت و تدبر نماید در اخبار گذشته میداند بدرستیکه بودن قبضه تربت
کربلا در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی اخذ نمودن آنحضرت از آن تنها یک قبضه نیست بلکه قبضهای متعدد است که در اوقات
عدیده و دفعات چند واقع شده پس در جمله از آنها از جبرئیل و غیر او از ملائکه در خانه جمعی از زنهای آنحضرت آورده و در بعضی
از آنها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمعجزه نبوت و طی الارض بکربلا تشریف برده و قبضه از تربت کربلا ... و مصرع
شهدا برداشته ... میگوئیم شاید سر در تعدد این باشد که در هر یک از آنها تجدید عهد و میثاق از خدای عز و جل بوده باشد
بر حضرت رسول و عترت معصومین او و اظهار نمودن خدا ... بر ملائکه و ارواح انبیا درجه صبر و تفویض و توکل محمد و اولاد
معصومین او را که بنحوی در مرتبه صبر و تفویض و توکل اتم و اوفی بودند و چنان راضی بمشیت الله و قضا و قدر بودند که در هیچ یک از این
وقایع از خدای تعالی مسئلت ننمود که این بلا را از آنها رد نموده و این قضا را دفع نماید با آنکه یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب و اما بیان فرمایش حضرت رسول در حدیث ام سلمه فلما ازل النقطة دما فتهم فیها هی فی یدی الخ
یعنی بودم اخذ کننده خون آنها و منست در دست من بگیر او را بیان آن اینست چون زمین آن کو ... طیب و طاهر و تربت این
مصارع مطهره مقدسه در اصل خلقت طینت اجساد صاحبان این مصارع بود و از آنجا اخذ شده بود و طینت مبارک ایشان
مبدل بخون خواهد شد از آنجهت این زمین با آن طینتهای پاکیزه مشابهت و مشاکلت و مجاورت داشت باین معنی که اصل بود
نسبت باین طینتهای مأخوذه زیرا که از وی اخذ کرده بودند و فرع بود در تبدل لکن از آنجهت اطلاق خون بوی گشته
که در مآل بتبعیت آن خونهای بدنهای پاکیزه اینها هم خون خواهد بود بعد بدرستیکه در این حدیث اشاره دقیقی است بمعنی دقیقی
و بیش است که هر قدر زمان شهادت نزدیک میشد سرخی آن تربت زیادتر میگشت تا اینکه شهادت اتفاق افتاد
و خون از آنجا که جوشید پس میگوئیم در این وقت لابد باید حال ارواح شیعه و حال قلوب ایشان اینطور باشد زیرا که طینت
ارواح ایشان حقیقت اخذ شده از فاضل طینت اجساد ائمه معصومین و مظلومین پس لابد باید در ایام عاشورا در بحار غمها و حزنها غرق باشند
بجوش و شعله حزن و اندوه دلها و جگرها را آب نموده عوض اشک از چشمهای خود دشان جاری نمایند بعد مخفی نماند آنچه
فهمیده میشود از این اخبار عبور حضرت امیر المؤمنین بکربلا و زیارتش دو دفعه واقع شده یکمرتبه در وقت تشریف بردن بصفین
و مرتبه دویم در وقت مراجعت بعد از آنجا اشاره لطیفی است که بشارت مبارک ... است که از زبان حضرت امیر المؤمنین

جاری گشته فرمایش آنحضرت است که بآن تربت شریف خطاب نموده فرمود خوشا بر تو ای تربت هر آینه محشور میشود از تو قومیکه داخل
بهشت میشوند بدون حساب و افاده میکند هر که از شیعیان در کربلا دفن شود بدون حساب داخل شوند و بعبارت دیگر بدرستیکه
شمول این فضیلت برای همه آن اشخاصیست که در آنجا دفن میشوند مخصوص است بکسیکه در خدمت سید الشهدا شهید شد بجهة قرائن
بسیار و چگونه چنین نباشد با آنکه داخل شدن اصحاب حضرت سید الشهدا ببهشت بدون حساب از ضروریات است که احدی از اهل اسلام
در آن تأمل نمیکند و اگر مخصوص ایشان میشد لازم میآید که این کلام از آنحضرت که ضروری از او هیچ نمیکند و از افاده ... حاشا ثم حاشا
بعد مخفی نماند بدرستیکه فرمایش حضرت امیر المؤمنین در وقتیکه رسید بمصارع شهدا ... که در این زمین شهید شده
دویست پیغمبر و دویست سبط از اولاد انبیا افاده میکند در نظر دقیق امورات مهمه را از آنکه این زمین پاکیزه بحسب غایت
از قابلیت محل گشتن خونهای پاکیزه بود و آنکه شهادت انبیا و اسباط در آنجا بجهة ایشان نور عظیم و شأن کبیر بود بالاتر از شهادت ایشان
در سایر بقاع زمین بلکه انبیا و اسباط از آنکه بقضیه یوم الطف مطلع شدند و آنچه در آنجا واقع میشد خدای تعالی بر ایشان نمود در عالم ظل
و مثال خود ایشان سؤال کردند از خداوند که شهادت ایشان در آنجا باشد تا ممزوج گردد خونهای ایشان بآن زمینیکه خون حضرت
سید الشهدا و عترت و اصحاب او ممزوج میشد پس این امتزاج کشف میکند از سر تکوینی ملکوتی و آن اینست بدرستیکه طینت این انبیا
و اسباط بوده در عالم طینت و عالم ارواح و ذر اول متصل بود بطینت جناب سید الشهدا روحی له الفدا و طینت شهدا که در رکابش
شهید شدند لیکن آنها با همه این نرسیدند بدرجه آنانکه در خدمت سید الشهدا روحی له الفدا شهید شدند و بتحقیق تصریح نموده ...
بالطف در حالتیکه بپای مبارکش اشاره کرده پیغمبر بود قسم بخدا اینجاست محل بار انداز و مصارع شهدائیکه سبقت نکرده بر ایشان
در فضیلت کسی از گذشتگان و لاحق نمیشود بایشان کسی از آیندگان تا آخر حدیث و این تقریب در شأن اسباط که پیغمبر نبودند ظاهر است
احتیاج بتأمل ندارد و اما تقریب در شأن انبیا که در این بقعه مبارکه شهید شده اند یعنی در تفضیل شهدائیکه در خدمت سید الشهدا
بودند بر این پیغمبران اگرچه نهایت در نظر جلی بجهة مرتبه نبوت و درجه عصمت که در ایشانست اما در نظر دقیق واضح است و بیان آن
آنست که دلیل ندارد آنکه هر کس متصف بنبوت باشد مطلقا که معصوم اند او لابد باید شهادتش فاضلتر باشد بر شهادت کسیکه بمرتبه
عصمت موصوف نباشد بلکه میشود شهادت کسیکه از اهل عصمت نیست فاضلتر باشد از شهادت کسیکه از انبیا و اوصیاست چنانکه در شهادت
شهید شدگان در خدمت سید الشهدا علیه السلام است اما بعد از خبر دادن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بعد از رسول صلی الله علیه و آله
حجت خدا بود بر همه مخلوقات باقی نمیماند توقفی در این مطلب قسم بخدا باقی نمیماند مجال توقف خصوصا بعد از ملاحظه فرمایش حضرت امیر المؤمنین
که در بعض اخبار سابقه گذشت که فرمود طوبی لک من تربة الخ یعنی خوشا بحال تو ای تربت که ریخته میشود بر روی تو خونهای
دوستان پس فهم این کلمات شریفه را با ذوق روحانی و فهم ملکوتی نه با اصطلاحات جمهوری و طرزهای مشهوری و منتظر باش بعد از این
بجمله از تحقیقات که باینمقام متعلق است و آن اینست بدرستیکه جماعتی از عترت امام حسین علیه السلام که عبارت باشد از حضرت عباس
و علی اکبر و قاسم و جناب زینب و ام کلثوم و امثال ایشان از عترت آنحضرت در اینست غیر این نیست که دارای مرتبه عصمت بودند و سایر اصحاب
متصف شدند بآن درجه در شب عاشورا **مقدمهٔ هشتم** در اشاره بنزول ملائکه بر رسول الله صلی الله علیه و آله بجهة تهنیت
خبر دادن بآنحضرت و بقضیه روز عاشورا و تعزیت دادن بآنحضرت و هر چه متعلق است بآن و این مقدمه در حقیقه از تتمه مقدمه گذشته است
و در کتاب بحار از ابن عباس روایت شد قال لما اراد الله تعالی ان یهب لفاطمة الزهراء الحسین ع و کان مولده فی رجب فی اثنی عشر لیلة خلت
منه فلما وقعت طلقها اوحی الله تعالی الی لعیا و هی حوراء من حور الجنة و اهل الجنة اذا ارادوا ان ینظروا الی شیء حسن نظروا الی لعیا و لها
سبعون الف وصیفة و سبعون الف قصر و سبعون الف مقصورة و سبعون الف غرفة مکللة بانواع الجواهر و المرجان و قصر لعیا اعلی من
تلک القصور من کل قصر فی الجنة اذا اشرفت علی الجنة نظرت جمیع ما فیها و اضاء الجنان من ضوء خدها و جبینها فاوحی الله تعالی الیها ان اهبطی
الی دار الدنیا الی بنت حبیبی محمد صلی الله علیه و آله فأنسی لها فاوحی الله تعالی الی رضوان خازن الجنان ان زخرف الجنة و زینها کرامة لمولود ولد
و اوحی الله تعالی الی الملائکة ان قوموا صفوفا بالتسبیح و التقدیس و الثناء علی الله تعالی و اوحی الله تعالی الی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ان
اهبطوا الی الارض فی قبیل من الملائکة قال ابن عباس و القبیل الف الف ملک قال فبینما هم هبوط من سماء الی سماء و اذا فی السماء الرابعة
ملک یقال له صلصائیل له سبعون الف جناح قد نشرها من المشرق الی المغرب و هو شاخص نحو العرش لانه ذکر فی نفسه فقال
تری الله یعلم ما فی قرار هذا البحر و ما یسیر فی ظلمة اللیل و ضوء النهار فعلم الله تعالی ما فی نفسه فاوحی الله تعالی الیه ان قم فی مکانک

لا ترکع ولا تسجد عقوبة لك لما فکرت فی نفسك قال فهبطت لعیا علی فاطمة علیها السلام وقالت لها مرحبا بك یا بنت محمد صلی الله علیه واله کیف حالك قالت لها بخیر ولحقوا الحیاء فاطمة من لعیا لم تدر ما تفرش لها فبینما هی متفکرة اذ هبطت حوراء من الجنة ومعها درنوك من درانیك الجنة فبسطته فی منزل فاطمة علیها السلام فجلست علیه لعیا ثم ان فاطمة ولدت الحسین علیه الصلوة والسلم فی وقت الفجر فقبلتها العیا وقطعت سرته ونشفته بمندیل من منادیل الجنة وقبلت عینیه ونفلت فی فیه وقالت له بارك الله فیك من مولود وبارك الله فی والدیك وهنت الملائکة جبرئیل وهنا جبرئیل محمدا صلی الله علیه واله سبعة ایام فلما کان فی الیوم السابع قال جبرئیل یا محمد صلی الله علیه واله ائتنا بابنك هذا حتی نراه قال فدخل النبی صلی الله علیه واله علی فاطمة علیها السلم فاخذ الحسین وهو ملفوف بقطعة صوف صفراء فاتی به الی جبرئیل فحله وقبل بین عینیه ونفل فی فیه وقال بارك الله فیك من مولود وبارك الله فی والدیك یا صریع کربلاء ونظر الی الحسین علیه السلام وبکی وبکی النبی صلی الله علیه واله وسلم وبکت الملائکة وقال له جبرئیل علیه السلام اقرأ فاطمة ابنتك السلام وقل لتسمیه الحسین فقد سماه الله اسمه وانما سمی الحسین علیه السلام لانه لم یکن فی زمانه احسن منه وجها فقال رسول الله ص یا جبرئیل تهنینی وتبکی قال نعم یا محمد صلی الله علیه واله آجرك الله فی مولودك هذا فقال یا حبیبی یا جبرئیل ومن یقتله قال شر امة من امتك یرجون شفاعتك لا اناله الله ذلك فقال النبی صلی الله علیه واله خابت امة قتلت ابن بنت نبیها قال جبرئیل خابت ثم خابت من رحمة الله وخاضت فی عذاب الله ودخل النبی صلی الله علیه واله علی فاطمة فاقرأها من الله السلام وقال لها یا بنیة سمیه الحسین فقد سماه الله الحسین فقالت من مولای السلام والیه یعود السلام والسلام علی جبرئیل وهناها النبی صلی الله علیه واله وبکی فقالت یا اباه تهنینی وتبکی قال نعم یا بنیة آجرك الله فی مولودك هذا فشهقت شهقة واخذت فی البکاء وساعدتها لعیا وصاحباتها فقالت من یقتل ولدی وقرة عینی وثمرة فؤادی قال شر امة من امتی یرجون شفاعتی لا اناله الله ذلك قالت فاطمة علیها السلام خابت امة قتلت ابن بنت نبیها قالت لعیا خابت ثم خابت من رحمة الله وخاضت فی عذابه قالت فاطمة یا ابه اقرئ جبرئیل عنی السلام وقل له فی ای موضع یقتل قال فی موضع یقال له کربلاء فاذا نادی الحسین علیه السلام لم یجبه احد فعلی القاعد عن نصرته لعنة الله والملائکة والناس اجمعین الا انه لا یقتل حتی یخرج من صلبه تسعة من الائمة ثم سماهم باسمائهم الی آخرهم وهو الذی یخرج آخر الزمان مع عیسی بن مریم فهؤلاء مصابیح الرحمن وعروة الاسلام محبهم یدخل الجنة ومبغضهم یدخل النار قال وعرج جبرئیل علیه السلام وعرج الملائکة وعرجت لعیا فلقیهم الملك صلصائیل فقال یا حبیبی یا جبرئیل اقامت القیامة علی اهل الارض قال لا ولکن هبطنا الی الارض فهنینا محمدا صلی الله علیه واله بولده الحسین علیه وعلی جده وابیه وامه واخیه صلوات الله الملك العلام قال حبیبی جبرئیل فاهبط الی الارض وقل له یا محمد صلی الله علیه واله اشفع الی ربك فی الرضا عنی فانك صاحب الشفاعة قال فقام النبی صلی الله علیه واله ودعا بالحسین صلوات الله وسلامه علیه فرفعه بکلتا یدیه الی السماء وقال اللهم بحق مولودی هذا علیك الا رضیت عن الملك فاذا النداء من قبل العرش یا محمد صلی الله علیه واله وسلم قد فعلت وقدرك کبیر عظیم قال ابن عباس والذی بعث محمدا صلی الله علیه واله وسلم بالحق نبیا ان صلصائیل یفتخر علی الملائکة انه عتیق الحسین صلوات الله وسلامه علیه وعلی جده وابیه وامه واخیه ابد الابدین ودهر الداهرین ولعیا تفتخر علی الحور العین بانها قابلة الحسین علیه السلم الحدیث زمانیکه اراده نمود خداتعالی که عطا کند بفاطمه زهرا علیها السلام امام حسین را مولد آنسرور در دوازدهم رجب بود چون حضرت فاطمه را درد زائیدن گرفت خداوند وحی نمود بلعیا حوریه که اهل بهشت مانیکه اراده نمایند بجز خوبی نظر نمایند نظر میکنند بسوی لعیا ابن عباس گوید که لعیا را هفتاد هزار خادم و هفتاد هزار قصر است و هفتاد هزار مقصوره و هفتاد هزار غرفه که بانواع جواهر و مرجان مزین است و قصر لعیا از این قصور و از هر قصری که در بهشت بلندتر است هر وقت خواهد که نظر کند بهشت بهشت از نور چهره و رخساره وی مزین میشود وحی نمود بسوی او که نازل شو بخانه حبیب من و او را مونس باش و وحی نمود خداتعالی برضوان که بهشت را زینت ده بجهة کرامت این مولود که متولد میشود در دار دنیا و وحی فرستاد بسوی ملائکه که صف بندند بتسبیح و تقدیس و ثنا بر خدا و وحی نمود بجبرئیل

ومیکائیل

و میکائیل و اسرافیل اینکه نازل شوید بسوی زمین قندیلی از ملائکه ابن عباس گوید که قندیل هزار هزار ملک است گوید در آنوقت که نازل میشدند از آسمانها بآسمان دیگر در آسمان چهارم ملکی دیدند که نامش صلصائیل بود و او هفتاد هزار بال داشت که از شرق تا غرب میگرفت و او را دیدند دائما بطرف عرش نظر میکند زیرا که او روزی تخیل نمود که آیا خداتعالی میداند آنچه که در قعر دریاست یا آنچه در ظلمت شب سیر میکند و در روز روشن در همانحال وحی نمود خداتعالی بسوی او که قایم باش در مکان خود در رکوع و سجود مکن از جهة عقوبت بر تو برای این فکر و خیالیکه در دل خود نمودی پس لعیا خدمت حضرت فاطمه علیها السلام آمده عرض کرد مرحبا بر تو ای دختر محمد چگونه است حال تو فرمود خیر است و فاطمه علیها السلام از لعیا خجالت میکشید که چه فرش کند برای او در این تفکر ناگاه حوریه نازل شده و منزل فاطمه را از مسندهای بهشتی فرش کرده لعیا نشست تا اینکه فاطمه علیها السلام در وقت صبح امام حسین را تولد نمود لعیا او را بوسیده و ناف شریفش را بریده و بمندیلی از مندیلهای بهشت پیچیده و هر دو چشم او را بوسید و آب دهان بر دهن مبارکش انداخته و گفت خدا برکت دهد ترا ای مولود و برکت دهد پدر و مادر ترا و تهنیت گفتند ملائکه جبرئیل را و تهنیت گفت جبرئیل حضرت پیغمبر را هفت شبانه روز چون روز هفتم شد جبرئیل عرض کرد یا محمد بیاور پسرت حسین را تا او را ببینم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بنزد فاطمه آمده و حسین را گرفت و او را در پارچه زردی از پشم پیچیده بود پس او را نزد جبرئیل آورده جبرئیل او را گشوده میان دو چشم او را بوسیده و آب دهن بر دهن او انداخت و گفت خدا برکت دهد ترا ای مولود و برکت دهد پدر و مادر ترا ای شهید کربلا و نظر کرد بسوی حسین علیه السلام و گریست و ملائکه گریستند جبرئیل عرض کرد یا رسول الله دختر خود فاطمه را سلام برسان و بگو که این حسین نام کند که خدا او را حسین نام کرده جز این نیست که او را حسین نامیدند برای آنکه نبود در زمان او کسی که زیباتر از او باشد پس حضرت رسول فرمود یا جبرئیل مرا تهنیت میدهی و گریه میکنی عرض کرد بلی یا محمد اجر دهد خداتعالی ترا در مصیبت این مولود حضرت فرمود ای حبیب من که او را شهید میکند عرض کرد اشرار امت تو که امید میدارند شفاعت ترا خدا شفاعت ترا بایشان نرساند پس حضرت فرمود بتحقیق ناامید شد امتیکه پسر دختر پیغمبر خود را میکشد جبرئیل گفت ناامید شدند باز ناامید شدند از رحمت خدا و داخل عذاب خدا شدند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد فاطمه تشریف آورد و سلام خدا را باو رسانید و فرمود ای دختر من او را حسین نام کن که بتحقیق خدا او را حسین نامیده فاطمه عرض کرد سلام از خدا است و بسوی او باز گردد و سلام از من بر جبرئیل باد و حضرت رسول او را تهنیت داده و گریست حضرت فاطمه عرض کرد یا ابتاه مرا تهنیت میدهی و گریه مینمائی فرمود بلی ای دختر من خدا اجر دهد ترا در مصیبت این مولود فاطمه شهقه زد و شروع بگریستن نمود لعیا و خادمین او با او گریستند حضرت فاطمه عرض کرد یا ابه نور چشم و میوه دل مرا که میکشد فرمود اشرار امت از امت من که امید میدارند شفاعت مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند حضرت فاطمه فرمود ناامید شد ناامید شد امتیکه میکشند پسر دختر پیغمبر خود را و لعیا هم گفت ناامید شدند از رحمت خدا و بعذاب او داخل شوند حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر جبرئیل را از من سلام برسان و بگو که در کدام زمین پسر من شهید میشود عرض کرد در زمینی که آنرا کربلا گویند زمانیکه ندا میکند امام حسین کسی او را جواب نمیدهد هر که او را امداد نکند لعنت خدا و همه ملائکه و مردم بر او باد و خبر داد او شهید نمیشود تا برآید از صلبش نه نفر از امامان بعد نامهای ائمه را تماما ذکر کرد که آخر ایشان کسیست در آخر زمان با عیسی بن مریم خروج نماید پس اینهاست چراغهای خدا و عروه اسلام و دوستهای ایشان داخل بهشت میشوند و دشمنان ایشان داخل جهنم ابن عباس گوید که جبرئیل و ملائکه عروج کردند و ملاقات کردند ایشان را ملکی صلصائیل نام که جبرئیل گفت یا جبرئیل آیا قیامت برپا شده فرمود نه و لکن نازل شدیم بزمین و تهنیت دادیم محمد را بپسرش حسین علیه السلام گفت ای حبیب من نازل شو بزمین و بگو او را که یا محمد شفاعت کن مرا از خدا تا از من راضی باشد که تو صاحب شفاعتی ابن عباس گوید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخواست و حسین را خواست آوردند پس او را با هر دو دست بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد خدایا ترا قسم میدهم بحق این مولود که از این ملک راضی باشی پس در آنوقت ندا از طرف عرش رسید که یا محمد از تقصیر او گذشتم و قدر تو بزرگست ابن عباس گوید قسم بآنکسیکه محمد را برسالت مبعوث کرده بدرستیکه صلصائیل بملائکه فخر میکند که آزاد کرده حسین است و لعیا فخر میکند بحور العین که او قابله حسین است اینست حدیث و بتحقیق نقل شده از کتاب غیبت از مفضل از حضرت صادق که کان من الملائکة ملك یقال له صلصائیل بعثه الله تع فی بعث فابطأ فسلبه ریشه ودق جناحه واسکنه فی جزیرة من جزائر البحر الی ان ولد الحسین فنزلت الملائکة واستاذنت الله تع فی تهنئة جده رسول الله صلی الله علیه واله وتهنئة امیرالمؤمنین علیه السلام وفاطمة فاذن الله لهم فنزلوا افواجا من العرش من سماء الی سماء فمروا بصلصائیل وهو ملقی بالجزیرة فلما نظروا الیه وقفوا فقال لهم یا ملائکة ربی الی این تریدون وفیم هبطتم فقال له الملائکة یا صلصائیل قد ولد فی هذه اللیلة اکرم مولود ولد فی الدنیا

حکایت صلصائیل

نعبد جده وابيه وامه واخيه وهو الحسين ع وقد استاذن الله تعالى في تهنية حبيبه محمد عليه سلام الله لولده فاذن له فقال صلصائيل
يا ملائكة الله اني اسئلكم بالله ربنا وربكم وبحبيبه محمد صلى الله عليه وآله وبهذا المولود ان تحملوني معكم الى حبيب الله وتسئلوه
ان يسئل الله بحق هذا المولود ان يغفر لي خطيئتي ويجبر كسر جناحي ويردني الى مقامي مع الملائكة المقربين فحملوه وجاؤا به الى رسول الله
صلى الله عليه وآله فهنؤه بابنه الحسين عليه السلم وقصوا عليه قصة الملك وسئلوه مسئلة الله والاقسام عليه بحق الحسين
ان يغفر له خطيئته ويجبر كسر جناحه ويرده الى مقامه مع الملائكة المقربين فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فدخل على فاطمة عليها
السلام فقال لها ناوليني ولدي الحسين ع فاخرجته اليه مقموطا يناغي جده رسول الله صلى الله عليه وآله فخرج به الى الملائكة
فحمله على بطن كفه فهللوا وكبروا وحمدوا الله تعالى واثنوا عليه فتوجه به الى القبلة نحو السماء فقال
اللهم اني اسئلك بحق الحسين عليه السلام ابني ان تغفر لصلصائيل خطيئته وتجبر كسر جناحه
وترده الى مقامه مع الملائكة المقربين فتقبل الله تعالى من النبي صلى الله عليه وآله
ما اقسم عليه وغفر لصلصائيل خطيئته وجبر كسر جناحه ورده الى مقامه مع الملائكة
المقربين الحديث وفي اكمال الدين للصدوق باسناده عن مجاهد عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله
فرمود که ملکی از ملائکه که او را صلصائیل میگفتند خدا او را امری فرمود او در آن امر تاخیر نمود خدا او را شکسته بالهای او را از او گرفت
و او را در جزیره ساکن گردانید تا ولادت امام حسین رسید که ملائکه نازل شدند که حضرت رسول و امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلام را
تهنیت دهند و خدا ایشان را اذن داد و نازل شدند فوج فوج از عرش و از آسمان تا گذشتند بصلصائیل که در جزیره افتاده
بود چون او را باین حال دیدند ایستادند صلصائیل ایشانرا گفت ای ملائکه خدا کجا اراده دارید و چرا نازل شده اید ملائکه
گفتند ای صلصائیل بدرستیکه در این شب تولد نموده گرامی ترین همه مولود های دنیا بعد از جد و پدر و مادر و برادرش و نام او حسین است
و اذن داده خدای تعالی ما را که حبیب او محمد صلی الله علیه و آله را تهنیت دهیم برای پسرش پس صلصائیل گفت ای ملائکه های خدا سؤال میکنم از
شما بحق خدای من و بحق حبیبش و بحق همین مولود که مرا بردارید و با خود ببرید بخدمت حبیب خدا تا سؤال کنم از او و او سؤال کند از خدا بحق این مولود
که خدا خطای مرا عفو کند و بال مرا التفات نموده بمقام خود با ملائکه مقربین برگرداند پس ملائکه او را برداشته و بخدمت حضرت رسول
آوردند و تهنیت دادند به پسرش حسین علیه السلام و قصهٔ آن ملک را بآنجناب عرض کردند و اظهار داشتند که از خدا سؤال نماید و قسم دهد
او را بحق حسین اینکه خطای او را بیامرزد و بال او را عطا فرماید و او را با ملائکه مقربین بمقام خود برگرداند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
برخواست و داخل شد بمنزل فاطمه علیها السلام فرمود پسرم حسین را بمن بیاور فاطمه علیها السلام او را آورد حضرت رسول او را بگلیم پیچیده بود
تا آورد نزد ملائکه و بر روی دست خود برداشت ملائکه بخدا تهلیل و تکبیر نمودند و او را ثنا گفتند حضرت پیغمبر بسوی قبله و آسمان توجه نمود
و عرض کرد خدایا بدرستیکه سؤال میکنم از تو بحق پسرم حسین اینکه خطای صلصائیل را عفو نمائی و بالهای او را باو عطا فرمائی و او را در زمرهٔ
ملائکه مقربین بمقامش برگردانی پس قبول نمود خدای تعالی از آنحضرت و اجابت نمود و بجهة شفاعت حسین خطای صلصائیل را بخشیده
و بال او را عطا فرمود و با ملائکه مقربین بمقامش برگردانید اینست حدیث و در کتاب اکمال الدین شیخ صدوق باسناد خود
از مجاهد از ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ان لله تعالى ملكا يقال له دردائيل كان له ستة عشر الف جناح ما بين
الجناح الى الجناح هواء والهواء كما بين السماء والارض فجعل يوما يقول في نفسه افوق ربنا جل جلاله شيء فعلم الله تعالى
ما قال فزاده اجنحة مثلها فصار له اثنان وثلثون الف جناح ثم اوحى الله تعالى اليه ان طر فطار خمس مائة عام فلم ينل رأس
قائمة من قوائم العرش فلما علم الله تعالى اتعابه اوحى اليه ايها الملك عد الى مكانك فانا عظيم فوق كل عظيم وليس فوقي شيء ولا اوصف
بمكان فسلبه الله تعالى اجنحته ومقامه من صفوف الملائكة فلما ولد الحسين بن علي بن ابي طالب عليهما السلام وكان مولده عشية
الخميس ليلة الجمعة اوحى الله تعالى الى رضوان خازن الجنان ان زخرف الجنان وطيبها لكرامة مولود ولد لمحمد صلى الله عليه وآله
في دار الدنيا واوحى الله الى الحور العين ان تزين وتزاورن لكرامة مولود ولد لمحمد صلى الله عليه وآله في دار الدنيا واوحى الله الى
الملائكة ان قوموا صفوفا بالتسبيح والتحميد والتمجيد والتكبير لكرامته [illegible] خدای تعالی را ملکی بود نامش دردائیل که شانزده هزار
بال داشت میان هر بالی تا بال دیگر هوا از هوا بود و هر هوا مانند میان آسمان و زمین این ملک روزی در دل خود خطور داد
آیا بالاتر از خدای جل جلاله چیزی هست خدای تعالی برابر آن بالها بال افزود که سی و دو هزار بال شد پس وحی نمود او را

حکایت دردائیل

که پرواز کن پانصد سال پرواز نمود سر بقائمه از قوائم عرش نرسید زمانیکه خدا تعالی رنجیدن او را دانست وحی نمود او را که ای ملک برگرد
بجای خود بدرستیکه من بزرگم فوق هر بزرگ و نیست چیزی بالاتر از من و بمکانی موصوف نمیشوم پس خدا او را عالم بالهای او را
از او گرفت و خارج نمود از مقام او را از صفوف ملائکه پس زمانیکه امام حسین علیه السلام متولد شد وحی نمود خدای تعالی بسوی مالک جهنم
که خاموش کن جهنم را بر اهلش بجهة کرامت ولادت پسر محمد در دار دنیا و وحی نمود بسوی رضوان خازن بهشت اینکه زینت ده بهشت را
و پاکیزه دار بجهة کرامت ولادت پسر محمد و وحی نمود خدا بسوی حور العین اینکه زینت نمایند بجهة کرامت تولد پسر محمد صلی الله علیه و آله
و وحی نمود جبرئیل را اینکه نازل شو بسوی نبی من محمد با هزار قبیل از ملائکه و قبیل هزار هزار از ملائکه است با مرکبهای ابلق و زین
و لجام شده که در روی آنها قبه های از در و یاقوت بود و با ایشان بود ملائکه که ایشانرا روحانیین میگویند در دستهای ایشان طبقهای
نور برای اینکه تهنیت به هند حضرت محمد را بمولود پسرش و خبر ده یا جبرئیل نبی من را بدرستیکه من او را حسین نامیدم و تعزیت ده او را
و بگو محمد شهید مینماید او را اشرار امت تو بر بالای شرار دواب پس وای بر قاتل او و وای بر سابق او و وای بر قائد او قاتل حسین
من از او بری هستم و او از من بری است زیرا که نمیآید روز قیامت کسی که گناهکارتر باشد از قاتل حسین در گناه بزرگتر باشد قاتل حسین در روز
قیامت داخل جهنم میشود با کسانیکه گمان مینمایند که با خدا خدای دیگری است و آتش مشتاق تر است بسوی قاتل حسین از شوق
کسیکه اطاعت کرده خدا را بسوی جنت گوید در آنحالیکه جبرئیل از آسمان بزمین نازل میشد بدردائیل گذشت دردائیل گفت یا جبرئیل
امشب در آسمان چه واقع گشته آیا قیامت بر اهل زمین قائم شده گفت نه ولیکن تولد نموده برای حضرت محمد مولودی و مبعوث
نموده مرا خدای تعالی بسوی او که تهنیت به هم او را بآن مولود دردائیل گفت یا جبرئیل قسم میدهم بآنخدائیکه ترا و مرا خلق کرده
نازل شو بسوی محمد صلی الله علیه و آله و سلام مرا باو برسان و بگو که بحق این مولود قسم میدهم که سؤال نمائی از خدای تعالی اینکه از
من راضی باشد بالها و مقام مرا بمن رد نماید در صفهای ملائکه پس جبرئیل نازل شد بخدمت حضرت پیغمبر و تهنیت گفت چنانکه خدا
امر کرده بود و تعزیت داد پس حضرت رسول فرمود آیا امت من او را میکشند عرض کرد بلی یا محمد حضرت فرمود اینها امت من
نیستند و من از آنها بری هستم جبرئیل هم گفت من از ایشان بری هستم پس حضرت بنزد فاطمه علیها السلام آمده او را تهنیت و تعزیت
داد فاطمه گریه نمود و گفت ایکاش او را نمیزائیدم شهید کننده حسین در آتش خواهد بود حضرت فرمود یا فاطمه من هم این
شهادت دارم و لیکن او شهید نمیشود تا امامی بیاید از صلب او که بعد از او هادی مردم میباشند بعد حضرت رسول فرمود ائمه بعد از
من هادی اند [illegible] پس فاطمه علیها السلام ساکت شد بعد جبرئیل حضرت را خبر داد بقضیه ملک و آنچه باو رسیده بود ابن عباس گفت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله امام حسین را که در پارچه ابریشم پیچیده بود گرفت و بسوی آسمان اشاره کرده عرض کرد خدایا بحق این مولود
و بحق جدش محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب اگر برای حسین ابن علی در نزد تو قدری است پس راضی باش از دردائیل و رد کن براو بالها
و مقام او را از صفوف ملائکه خدای تعالی دعای او را استجاب کرده ملک را بخشید و آن ملک در بهشت شناخته میشود مگر اینکه گویند این غلام
حسین ابن علی و پسر فاطمه علیها السلام است و از امالی [illegible] ان الناس دخلوا على النبي صلى الله عليه وآله وهنؤه بمولوده ثم قام رجل
في وسط الناس فقال بابي انت وامي يا رسول الله رأينا من علي عليه السلام عجبا في اليوم قال وما رأيتم قال اتيناك لنسلم عليك
ونهنيك بمولودك الحسين عليه السلام فحجبنا عنك فاعلمنا انه هبط عليك مائة الف ملك واربعة وعشرون الف ملك فعجبنا من
احصائه وعده الملائكة فقال النبي صلى الله عليه وآله واقبل بوجهه متبسما ما علمك انه هبط مائة واربعة وعشرون الف ملك قال ذلك
بابي انت وامي يا رسول الله سمعت مائة لغة واربعة وعشرين الف لغة فعلمت انهم مائة واربعة وعشرون الف ملك فقال زادك
الله علما وحلما يا ابا الحسن عليه السلام الحديث بدرستیکه مردم داخل شدند بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و تهنیت میگفتند او را برای تازه مولود او مردی از میان مردم برخواسته گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام امروز عجبی دیدیم فرمود چه دیدید عرض کرد آمدیم که ترا سلام دهیم و تهنیت بگوئیم بمولود تو حسین ما را مانع شد
و خبر داد ما را که نازل شده بخدمت حضرت پیغمبر صد و بیست و چهار هزار ملک و تعجب نمودیم از شمردن عدد ملائکه حضرت پیغمبر روی مبارک
خود را بسوی حضرت امیر المؤمنین کرده در حالتیکه تبسم میفرمود فرمود یا علی چه دانستی که صد و بیست و چهار هزار ملک بمن نازل شده عرض کرد
پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله صد و بیست و چهار هزار لغت شنیدم پس دانستم که آنها صد و بیست و چهار هزار ملک است فرمود خدا زیاد
کند علم و حلم ترا ای ابو الحسن اینست حدیث و در امالی صدوق باسنادش از شعیب المیثمی از حضرت صادق علیه السلام ان الحسين

حکایت فطرس

ابن علی علیهما السلام لما ولد امر الله جبرئیل ان یهبط فی الف من الملائکة فیهنی رسول الله صلی الله علیه وآله من الله ومن جبرئیل قال فهبط
جبرئیل فمر علی جزیرة فی البحر فیها ملک یقال له فطرس کان من الحملة بعثه الله فی شیء فابطأ علیه فکسر جناحه والقاه فی تلک الجزیرة فعبد الله
ثم سبع مائة عام حتی ولد الحسین ع فقال الملک لجبرئیل یا جبرئیل این ترید قال ان الله انعم علی محمد صلی الله علیه وآله بنعمة فبعثت
اهنیه من الله ومنی فقال یا جبرئیل احملنی معک لعل محمدا یدعو لی قال فحمله قال فلما دخل جبرئیل علی النبی هناه من الله ومنه
واخبره بحال فطرس فقال النبی صلی الله علیه وآله قل له یتمسح بهذا المولود وعد الی مکانک قال فتمسح فطرس بالحسین بن علی علیهما
السلام وارتفع فقال یا رسول الله اما ان امتک ستقتله وله علی مکافاة الا یزوره زائر الا ابلغته عنه
ولا یسلم علیه مسلم الا ابلغته سلامه ولا یصلی علیه مصل الا ابلغته صلواته ثم ارتفع وعن بصائر الدرجات مسندا عن الازهر
البطیخ عن ابی عبد الله علیه الصلوة والسلام وعلی جده وابیه وامه واخیه من الآن الی یوم الدین الحدیث

یعنی زمانیکه حضرت امام حسین متولد شد خداوند امر نمود جبرئیل را که نازل شود با هزار نفر از ملائکه تا تهنیت دهند حضرت رسول را از جانب خدا پس جبرئیل نازل شده وعبورش از جزیره افتاد ودر آنجا ملکی دید که فطرس نام داشت واز حمله عرش بود خدا او را امری مبعوث فرموده واو تاخیر نمود در آن امر خدا بالهای او را شکسته ودر آن جزیره انداخت وهفتصد سال بود که در آنجا خدا را عبادت مینمود تا آنکه حسین علیه السلام متولد شد آن ملک بجبرئیل گفت کجا اراده داری گفت بدرستیکه خدا بر محمد صلی الله علیه وآله نعمتی عطا کرده مبعوث شده ام که او را از جانب خدا وخود تهنیت بگویم گفت یا جبرئیل مرا هم بردار وبا خود ببر شاید محمد دعائی در حق من بکند جبرئیل قبول نمود زمانیکه داخل شد بخدمت حضرت پیغمبر وتهنیت گفت او را از جانب خدا تعالی وخودش خبر داد بحال فطرس را حضرت فرمود او را بگو که خود را مس کند باین مولود وبرگردد بجای خودش پس فطرس خود را بامام حسین مس کرد وبعوض بالهای او روئید وبمقام خود عروج نمود عرض کرد یا رسول الله امت تو زود باشد که او را شهید نمایند باید تلافی این حق را بکنم باینکه زیارت نکند او را زائری مگر آنکه برسانم زیارت او را بخدمت امام حسین علیه السلام وسلام نکند او را کسی مگر آنکه آن سلام را باو برسانم وصلوات نفرستد کسی او را مگر آنکه صلوات او را بخدمت او برسانم بعد عروج نمود واز کتاب بصائر الدرجات از ازهر بطیخی از
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست ان الله عرض ولایة امیر المؤمنین علیه سلام الله فقبلها الملائکة وابا ها ملک یقال له فطرس فکسر الله تعالی جناحه فلما ولد الحسین بن علی علیهما السلام بعث الله جبرئیل فی سبعین الف ملک الی محمد صلی الله علیه وآله یهنیهم بولادته فمر بفطرس فقال له فطرس یا جبرئیل این تذهب فقال بعثنی الله الی محمد صلی الله علیه وآله اهنیهم بمولود ولد فی هذه اللیلة فقال له فطرس احملنی معک وسل محمدا صلی الله علیه وآله یدعو لی فقال له جبرئیل ارکب جناحی فرکب جناحه فاتی محمدا فدخل علیه وهناه فقال له یا رسول الله ان فطرس بینی وبینه اخوة وسئلنی ان اسئلک ان تدعو الله ان یرد جناحه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لفطرس اتفعل قال نعم فعرض علیه رسول الله صلی الله علیه وآله ولایة امیر المؤمنین علیه السلام فقبلها فقال رسول الله صلی الله علیه وآله شأنک بالمهد فتمسح به وتمرغ فیه قال فمضی فطرس الی مهد الحسین بن علی ورسول الله یدعو له قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله فنظرت الی ریشه وانه لیطلع ویجری منه الدم ویطول حتی لحق بجناحه الآخر وعرج مع جبرئیل الی السماء وصار الی موضعه الحدیث وعن ابی جعفر الطوسی فی مصباح الانوار ان الله تعالی لما غضب علی هذا الملک خیره الله فی عذاب الدنیا او عذاب الآخرة بدرستیکه خدا تعالی عرض نمود ولایت حضرت امیر المؤمنین را پس قبول نمود ملائکه بغیر از ملکی فطرس نام پس گرفت خدا تعالی بالهای او را تا زمانیکه حضرت امام حسین متولد شد خدا جبرئیل را با هفتاد هزار ملک بسوی حضرت پیغمبر فرستاد تا تهنیت دهند آنحضرت را بولادت حسین علیه السلام پس جبرئیل بفطرس عبور کرد فطرس او را گفت یا جبرئیل کجا میروی گفت خدا مرا فرستاده بسوی حضرت محمد که او را تهنیت بگویم بسبب مولودی که در این شب تولد نموده فطرس گفت مرا هم بردار با خود ببر واز حضرت محمد سؤال کن تا دعائی در حق من کند جبرئیل گفت سوار بال من شو پس سوار بال جبرئیل شد جبرئیل او را بخدمت حضرت پیغمبر آورده داخل شده واو را تهنیت داد وعرض کرد یا رسول الله بدرستیکه میان من وفطرس برادری است واز من خواهش کرد که از تو سؤال کنم تا دعائی بجهة او نمائی که بالهای او را باو برگرداند حضرت پیغمبر فطرس را فرمود آیا تن در بولایت امیر المؤمنین میدهی عرض کرد بلی بعد عرض نمود ولایت را باو داد قبول نمود حضرت رسول فرمود مس کن خود را بگهواره حسین نزد گهواره حسین بن علی علیهما السلام آمده وحضرت رسول او را دعا مینمود راوی گوید که حضرت پیغمبر فرمود

پس نظر کردم ببال او که بیرون روئید وخون از او جاری میشد وبلند میگشت تا اینکه ملحق شد ببال دیگرش وعروج نمود با جبرئیل بسوی آسمان وبمقام خود رفت انتهی وشیخ ابو جعفر طوسی در کتاب مصباح الانوار روایت نموده ان الله تعالی لما غضب
علی هذا الملک خیره الله فی عذاب الدنیا او عذاب الآخرة فاختار عذاب الدنیا فکسر جناحه والقیه فی
تلک الجزیرة وکان معلقا باشفار عینیه سبعمائة سنة لا یمر به حیوان من تحته الا احترق من دخان
یخرج منه غیر منقطع فلما احس بجبرئیل والملائکة النازلین من السماء کان ما کان من امره باذن الله تعالی فعفی عنه الی آخر الخبر

الحسین

زمانیکه بر این ملک غضب نمود مخیر نمود او را در میان عذاب دنیا وعذاب آخرت واو اختیار کرد عذاب دنیا را پس اختیار کرد عذاب دنیا را خدا بالهای او را گرفت ودر آن جزیره انداخت ودر آنجا معلق بود از مژه چشمانش هفتصد سال که حیوانی از زیر او نمیگذشت مگر اینکه میسوخت از دخانیکه از او بیرون میشد تا اینکه درک نمود جبرئیل وملائکه نازل شدند از آسمان واقع شد آنچه بود از امر او باذن خدا تعالی پس خدا او را برکت امام حسین بخشید واز کتاب منتخب از شرحبیل ابن ابی عون که گفت
انه قال لما ولد الحسین علیه السلام هبط ملک من ملائکة الفردوس الاعلی ونزل الی البحر الاعظم ونادی فی اقطار السموات والارض یا عباد الله البسوا اثواب الاحزان واظهروا التفجع والاشجان فان فرخ محمد صلی الله علیه وآله مذبوح مظلوم مقهور ثم جاء ذلک الملک الی النبی صلی الله علیه وآله وقال یا حبیب الله یقتل علی هذه الارض قوم من اهل بیتک تقتلهم فرقة باغیة من امتک ظالمة معتدیة فاسقة یقتلون فرخک الحسین علیه سلام الله ابن ابنتک الطاهرة یقتلونه بارض کربلا وهذه تربته ثم ناوله قبضة من تراب ارض کربلا وقال له یا محمد احفظ هذه التربة عندک حتی تراها قد تغیرت واحمرت وصارت کالدم فاعلم ان ولدک الحسین قد قتل ثم ان ذلک الملک حمل من تربة الحسین علی بعض اجنحته وصعد الی السماء فلم یبق فی السماء ملک الا وشم تربة الحسین وتبرک بها قال ولما اخذ النبی تربة الحسین جعل یشمها ویبکی وهو یقول قتل الله قاتلک یا حسین واصلاه فی نار الجحیم اللهم لا تبارک فی قاتله واصله فی حر نار جهنم وبئس المصیر ثم دفع تلک القبضة من تربة الحسین علیه السلام الی زوجته ام سلمة الی آخر الخبر حاصل مضمون آنکه زمانیکه امام حسین علیه السلام متولد شد ملکی از ملائکه فردوس اعلی نازل شد بدریای عظیم وندا کرد در اطراف آسمانها وزمینها که ای بندگان خدا لباسهای حزن را بپوشید واظهار مصیبت وگریه نمائید بدرستیکه پسر بنت محمد مظلوم وذبیح ومقهور خواهد شد بعد آن ملک آمد بخدمت حضرت پیغمبر وعرض کرد یا حبیب الله کشته میشود در این زمین قومی از اهل بیت تو که شهید میکنند ایشان را گروه ظالم از امت تو که ظلم میکنند واز حد میگذرند وفاسق میشوند فرزند تو حسین را وشهید مینمایند او را در زمین کربلا واینست تربت او بعد قبضه از خاک زمین کربلا بآنحضرت داده عرض کرد یا محمد نگاهدار این تربت را نزد خود هر وقت که دیدی تغییر یافت وسرخ شد مانند خون بدان بدرستیکه پسر تو حسین علیه السلام کشته شده بعد این ملک از تربت حسین برداشت بعض بالهای خود وبآسمان بالا رفت بآن تربت وباقی نماند در آسمان ملکی مگر اینکه بو نمود تربت حسین را وتبرک جست بآن گوید زمانیکه حضرت پیغمبر تربت حسین را گرفت آنرا میبوئید ومیگریست ومیفرمود یا حسین خدا قاتل ترا بکشد واو را بآتش جهنم برساند خدایا برکت مده قاتل او را واو را برسان در حرارت آتش جهنم که بد قرارگاهی است بعد این تربت شریف بزوجه خود ام سلمه سپرد تا آخر حدیث
واز کتاب کامل الزیارات باسناد خود از عبد الرحمن الغنوی از سلمان روایت نموده قال وهل بقی فی السموات ملک لم ینزل الی رسول الله صلی الله علیه وآله یعزیه فی ولده الحسین علیه السلام ویخبره بثواب الله ایاه ویحمل الیه تربته مصروعا علیها مذبوحا مقتولا طریحا مخذولا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم اخذل من خذله واقتل من قتله واذبح من ذبحه ولا تمتعه بما طلب قال عبد الرحمن فوالله لقد عوجل الملعون یزید ولم یتمتع بعد قتله ولقد اخذ مغافصة بات سکرانا واصبح میتا متغیرا کانه مطلی بقار اخذ علی اسف وما بقی احد من تابعه علی قتله او کان فی محاربته الا اصابه جنون او جذام او برص وصار ذلک وراثة فی نسلهم الحدیث گفت آیا باقی مانده در آسمان ملکی که نازل نشود بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وتعزیت او را در مصیبت پسرش حسین وخبر دهد او را بثواب خدا که برای اوست وبیاورد بسوی او از تربت آن زمین که در آنجا مذبوح وقتیل وبخون آلوده ومخذول شده پس حضرت رسول فرمود خدایا خوار کن کسیرا که او را خوار کند وبکش کسیرا که او را بکشد وذبح کن کسیرا که او را ذبح کند ولذت نده او را بآنچه میخواهد عبد الرحمن گوید قسم بخدا که بتحقیق تعجیل شد یزید را ولذت نگرفت بعد از شهادت آنحضرت ودر هر آن برک

ناگهان بچشم داخل شد شبی مست خوابید صبح مرده اش را برآوردند که سیاه شده بود گویا که بقیر اندوده شده و کسی از تابعانش
که در قتل آنسرور شریک یا جنگ او رفته بودند نمانده مگر اینکه رسید او را دیوانگی یا جذام یا برص و این ناخوشیها در اولادشان
میراث شد و از کتاب امالی طوسی سنداً از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده انه قال بینا الحسین علیه
السلام عند رسول الله صلی الله علیه واله اذا اتاه جبرئیل فقال یا محمد اتحبه قال نعم قال اما ان امتک ستقتله
فحزن رسول الله صلی الله علیه واله لذلک حزنا شدیدا فقال جبرئیل أیسرک ان اریک التربة التی یقتل فیها قال نعم
قال فخسف جبرئیل ما بین مجلس رسول الله صلی الله علیه واله الی کربلا حتی التقت القطعتان هکذا وجمع بین السبابتین
فتناول بجناحیه من التربة فناولها رسول الله ثم دحیت الارض اسرع من طرف العین فقال رسول الله طوبی لک که حضرت فرمود
وقتی حضرت امام حسین علیه السلام نزد حضرت رسول بود ناگاه جبرئیل نازل شده عرض کرد یا محمد آیا دوست میداری او را فرمود
بلی عرض کرد اما امت تو زود میکشند او را پس حضرت رسول بشدت غمگین شد جبرئیل عرض کرد آیا میخواهی که نشان بدهم ترا
از تربت آن زمینی که در آن کشته میشود فرمود بلی پس جبرئیل فرو برد از زمین میان مجلس رسول صلی الله علیه وآله تا کربلا بنحویکه دو قطعه
زمین باهم متصل گشته مثل دو انگشت سبابه که باهم متصل شود و با دو بال خود از آنخاک برداشته داد بحضرت رسول آنگاه باز کشیده
شد زمین زودتر از طرفة العینی پس حضرت رسول فرمود خوشحال تو ای خاک و خوشحال آنکسیکه در تو کشته میشود و از کتاب امالی
طوسی سنداً از سالم روایت کرده ان عظیما من عظماء الملائکة استاذن ربه تعالی فی زیارة النبی فاذن له فبینما هو
عنده اذ دخل علیه الحسین فقبله النبی واجلسه فی حجره فقال له الملک اتحبه قال اجل اشد الحب انه ابنی قال له
ان امتک ستقتله قال امتی تقتل ولدی قال نعم فاراه تربة حمراء طیبة الریح فقال اذا صارت هذه التربة دما عبیطا فهو علامة
قتل ابنک هذا قال سالم ابن ابی الجعد خبرت ان الملک کان میکائیل گوید بدرستیکه بزرگی از بزرگان ملائکه اذن خواست از خدای تعالی که بزیارت
حضرت رسول برود پس خداوند اذن داد او وقتیکه آن ملک در خدمت حضرت پیغمبر بود ناگاه حسین علیه السلام داخل شد
پیغمبر او را بوسید و در کنار خود نشانید آن ملک عرض کرد یا رسول الله آیا او را دوست میداری فرمود بلی دوست داشتن
بسیار بدرستیکه او پسر منست عرض کرد زود باشد که امت تو او را میکشند فرمود امت من او را میکشند عرض کرد بلی پس آن ملک
نشان داد آنسرور را تربت سرخ خوشبوئی عرض کرد زمانیکه این خاک خون تازه شد پس او علامت کشته شدن پسر تست
سالم ابن جعد میگوید خبردار شدم که آن ملک میکائیل بود و از کتاب منتخب از بعض صحابه اخبار قال رایت النبی یمص لعاب
الحسین علیه السلام کما یمص الرجل السکرة وهو یقول حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسینا وابغض
الله من ابغض حسینا حسین سبط من الاسباط لعن الله قاتله فنزل جبرئیل وقال یا محمد ان الله قتل بیحیی ابن زکریا
سبعین الفا من المنافقین وسیقتل بابن بنتک الحسین سبعین الفا من المعتدین گوید دیدم حضرت
پیغمبر را می مکید آب دهان امام حسین را چنانکه مرد شکر را می مکد و میفرمود حسین از منست و من از حسین دوست میدارد
خدا کسیرا که حسین را دوست دارد و دشمن دارد کسیرا که حسین را دشمن دارد حسین سبطی است از اسباط خدا لعنت کند
قاتل او را پس جبرئیل نازل شده عرض کرد یا محمد بدرستیکه خدا هلاک نمود بسبب کشته شدن یحیی ابن زکریا هفتاد هزار از منافقین را
و زود باشد که میکشد بسبب قتل پسر دختر تو حسین هفتاد هزار از تعدی کنندگان و از کتاب امالی طوسی سنداً از زید غلام زینب
دختر جحش قالت کان رسول الله ذات یوم عندی نائما فجاء الحسین فجعلته اعلله مخافة ان یوقظ النبی فغفلت
عنه فدخل واتبعته فوجدته وقد قعد علی بطن النبی فوضع زبیبته فی سرته فجعل یبول علیه فاردت ان اخذه
عنه فقال رسول الله دعی ابنی حتی یفرغ من بوله فلما فرغ توضأ النبی وقام یصلی فلما سجد ارتحله الحسین فلبث
النبی حتی نزل فلما قام عاد الحسین فحمله حتی فرغ من صلوته فبسط النبی یده وجعل یقول ارنی یا جبرئیل فقلت
یا رسول الله لقد رایتک الیوم صنعت شیئا ما رایتک صنعته قط قال نعم جائنی جبرئیل فعزانی فی ابنی الحسین و
اخبرنی ان امتی زینب گوید که روزی حضرت پیغمبر نزد من خوابیده بود حسین علیه السلام آمد من او را مانع میشدم که مبادا
پیغمبر را بیدار کند پس غفلت نمودم و او داخل شد من پی او داخل شدم دیدم که بالای شکم حضرت رسول نشسته و بول
میکرد اراده نمودم اینکه او را بگیرم و بردارم حضرت رسول ص فرمود بگذار فرزند مرا تا از بول کردن فارغ شود زمانیکه

فارغ شد حضرت پیغمبر وضو گرفت و بنماز مشغول شد چون بسجده رفت حسین علیه السلام بپشت جدش سوار شد پیغمبر در سجده درنگ نمود تا حسین
خودش پائین آمد چون از سجده برخواست حسین باز خواست سوار شود حضرت رسول او را برداشت تا از نماز فارغ شد دست خود را
گشود و فرمود بنما بمن ای جبرئیل من عرض کردم یا رسول الله امروز از شما چیزی دیدم که هرگز نکرده بودید فرمود بلی جبرئیل نازل
شده و مرا تعزیت داد در مصیبت پسرم حسین و خبر داد مرا بدرستیکه امت من او را میکشند و مرا از تربت سرخی آورد و از امالی طوسی نیز
سنداً از انس روایت کرده ان ملک المطر استاذن ان یاتی رسول الله فقال النبی لام سلمة املکی علینا الباب
لا یدخل علینا احد فجاء الحسین لیدخل فمنعته فوثب حتی دخل فجعل یثب علی منکبی رسول الله ویقعد علیهما
فقال له الملک اتحبه قال نعم قال فان امتک ستقتله وان شئت اریتک المکان الذی یقتل فیه فمد یده فاذا طینة
حمراء فاخذتها ام سلمة فصیرتها الی طرفها بدرستیکه ملک باران اذن گرفت اینکه خدمت حضرت رسول بیاید حضرت بام سلمه فرمود
که در زند در خانه باش و نگذار کسی داخل شود امام حسین آمد خواست داخل شود مانع شدم از دست من رها شده داخل شد پس بر
دوشهای حضرت و در آنها می نشست ملک عرض کرد یا رسول الله آیا دوست میداری او را فرمود بلی فرمود بدرستیکه امت تو
زود باشد که او را میکشند و اگر میخواهی بنمایم ترا زمین را که در آن کشته میشود آن ملک دست خود را دراز کرده خاک سرخی آورد ام سلمه
آنخاک را گرفت و بگوشه مقنعه اش گذاشت ثابت گوید آن زمین کربلا بود که در آن شهید شد و در کتاب عوالم از بعض خبر وارد است
ان ملکا من ملائکة الصفیح الاعلی اشتاق لرؤیة النبی واستاذن ربه بالنزول الی الارض لزیارته وکان ذلک الملک لم
ینزل الی الارض ابدا منذ خلق فلما اراد النزول اوحی الله الیه یقول ایها الملک اخبر رسول الله ان رجلا من بنی امیة اسمه یزید
یقتل فرخه الطاهر ابن الطاهرة نظیرة البتول مریم بنت عمران فقال الملک لقد نزلت الی الارض وانا مسرور برؤیة نبیک
محمد فکیف اخبره بهذا الخبر الفظیع واننی لاستحیی منه ان افجعه بقتل ولده فلیتنی لم انزل الی الارض قال فنودی الملک من
فوق رأسه ان افعل ما امرت به فدخل الملک الی رسول الله ونشر اجنحته بین یدیه وقال یا رسول الله اعلم انی قد استاذنت
ربی فی النزول الی الارض شوقا الی رؤیتک وزیارتک فلیت ربی کان حطم اجنحتی ولم اتک بهذا الخبر ولکن لابد من انفاذ امر
ربی اعلم یا محمد ان رجلا من امتک اسمه یزید زاده الله لعنا فی الدنیا وعذابا فی الآخرة یقتل فرخک الطاهر ابن الطاهرة
ولن یتمتع قاتله فی الدنیا من بعده الا قلیلا ویاخذه الله مقاصا له علی سوء عمله ویکون مخلدا فی النار فبکی النبی بکاء
شدیدا قال ایها الملک هل تفلح امة تقتل ولدی وفرخ ابنتی فقال لا یا محمد بل یرمیهم الله باختلاف قلوبهم والسنتهم
بدرستیکه ملکی از ملائکه آسمان مشتاق شد بزیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از خدا اذن گرفت که بزمین بیاید و آنسرور را
زیارت نماید و این ملک هرگز بزمین نازل نشده بود از خلقتش زمانیکه اراده نزول نمود وحی فرمود خدای تعالی بسوی او که ای ملک خبر ده
حضرت رسول را بدرستیکه مردی از بنی امیه که نامش یزید است میکشد فرزند پاکیزه دختر پاکیزه او را که نظیر مریم بتول دختر عمران است پس
ملک گفت چون نازل میشوم بزمین مسرور میباشم بدیدار نبی تو محمد چگونه خبر بدهم او را این خبر شدید را بدرستیکه من حیا میکنم از او که
او را بدرد آورم بشهادت فرزندش آرزو میکنم که بزمین نازل نشوم گویا پس ندا آمد ملک را که بهرچه مأمور شده بفعل بیاور پس بخدمت
حضرت رسول نازل شده و بالهای خود را پیش روی آنسرور گشاده عرض کرد یا رسول الله بدان بدرستیکه من اذن خواستم
از پروردگار خود در نازل شدن بسوی زمین بجهة شوق زیارت و دیدار تو کاش خدا بالهای مرا شکسته بود و من این خبر را بتو نیاورده
بودم لیکن لابد امر پروردگار جاری میشود بدان یا محمد بدرستی مردی از امت تو که نامش یزید است میکشد فرزند ترا که طاهر
و پسر طاهره است و لذت نمیبرد قاتل او در دنیا بعد از او مگر اندکی و بگیرد خدا قصاص او را از وی بسبب بدی عملش و مخلد میشود
در آتش پیغمبر بشدت گریست و فرمود ای ملک آیا رستگار میباشد امتی که پسر مرا و پسر دختر مرا میکشند عرض کرد نه یا محمد بلکه میاندازد
خدا ایشان دلهاشان و زبانهای ایشان اختلاف در دار دنیا و برای ایشانست در آخرت عذاب دردناک و در منتخب از ام سلمه روایت شده
قالت دخل علی رسول الله ذات یوم ودخل فی اثره الحسن والحسین وجلسا الی جانبیه فاخذ الحسن علی رکبته الیمنی و
الحسین علی رکبته الیسری وجعل یقبل هذا تارة وهذا اخری واذا بجبرئیل قد نزل وقال یا رسول الله انک لتحب
الحسن والحسین فقال وکیف لا احبهما وهما ریحانتای من الدنیا وقرتا عینی فقال جبرئیل یا نبی الله ان الله قد حکم

علیهما ان الحسن یموت مسموما والحسین یموت مذبوحا وان لکل نبی دعوة مستجابة فان شئت کانت دعوتک
لولدیک الحسن والحسین فادع الله تعالی ان یسلمهما من السم والقتل وان شئت کانت مصیبتهما ذخیرة لک للعصاة
من امتک یوم القیمة فقال النبی یا اخی جبرئیل انا راض بحکم ربی لا ارید الا ما یریده وقد احببت ان تکون دعوتی ذخیرة

گویا که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله داخل شد بر من و داخل شدند بعقب او حسن و حسین علیهما السلام و از دو جانب او نشستند پس آنحضرت امام حسن را بزانوی راست و امام حسین را بزانوی چپ گرفت یکدفعه امام حسن را بوسید و یکدفعه امام حسین را ناگاه جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله آیا حسن و حسین را دوست میداری فرمود چگونه ایشانرا دوست ندارم و حال آنکه آنها دو ریحانه منند از دنیا و نور چشم منند جبرئیل عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه از خدا تعالی قضا گذشته آنکه امام حسن علیه السلام بزهر شهید میشود و حسین را ذبح مینمایند و بدرستیکه هر پیغمبری را دعای مستجابه است هرگاه میخواهی که دعای تو برای فرزندانت حسن و حسین باشد پس خدا را بخوان تا ایشانرا از زهر خوردن و کشته شدن سلامت بدارد و هرگاه میخواهی مصیبت ایشان ذخیره گناهکاران امت تو باشد در قیامت حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود یا جبرئیل من بحکم پروردگار خود راضی هستم اراده نمیکنم مگر آنچه را که اراده کرده و دوست میدارم آنکه دعای من ذخیره باشد برای شفاعت گناهکاران امتم و حکم کند خدا تعالی درباب فرزندان من آنچه میخواهد و از کتاب کامل الزیاره مسندا از سعید بن یسار یا غیر او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده لما ان هبط جبرئیل علی رسول الله یخبره بقتل الحسین علیه السلام اخذ بید علی علیه السلام فخلی به ملیا من النهار فغلبتهما عبرة فلم یتفرقا حتی هبط علیهما جبرئیل او قال رسول رب العالمین فقال لهما ربکما یقرئکما السلام ویقول عزمت علیکما لما صبرتما قال فصبرا الحدیث؛ زمانیکه جبرئیل نازل شد بخدمت حضرت رسول که خبر دهد شهادت امام حسین علیه السلام را پس حضرت پیغمبر از دست پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گرفت و با او خلوت نمود قدری از روز گریه بر هر دو ایشان غالب شد و از یکدیگر جدا نشدند که جبرئیل نازل شد یا گفت رسول رب العالمین نازل شد عرض کرد بآنها که پروردگار شما بشما سلام میرساند و میفرماید که حتم شما را امر کردم بسبب آنچه صبر کردید فرمود پس صبر مینمایم و از کتاب کامل الزیاره مسندا از جابر از حضرت باقر علیه السلام او هم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده قال زارنا رسول الله وقد اهدت لنا ام ایمن لبنا وزبدا وتمرا فقدمنا الیه فاکل ثم قام الی زاویة البیت فصلی رکعات فلما کان فی آخر سجوده بکی بکاء شدیدا فلم یسئله احد منا اجلالا واعظاما له فقام الحسین علیه السلام فی حجره فقال له یا ابه لقد دخلت بیتنا فما سررنا بشیء کسرورنا بدخولک ثم بکیت بکاء غمنا فما ابکاک فقال یا بنی اتانی جبرئیل آنفا فاخبرنی انکم قتلی وان مصارعکم شتی فقال یا ابه فما لمن یزور قبورنا علی تشتتها فقال یا بنی اولئک طوائف من امتی یزورونکم فیلتمسون بذلک البرکة وحقیق علی ان آتیهم یوم القیمة حتی اخلصهم من اهوال الساعة من ذنوبهم ویسکنهم الله الجنة فرمود که زیارت نمود ما را رسول الله صلی الله علیه وآله و ام ایمن مقداری شیر هدیه آورده بود پس آنها را آوردیم بخدمت آنحضرت پس فرمود بعد برخواست و بگوشه از خانه رفت و چند رکعت نماز خواند چون بسجده آخر رسید بشدت گریست و کسی از ما برای تعظیم او سؤال ننمود از سبب گریه امام حسین بکنار آنحضرت رفت و عرض کرد یا پدر تا تشریف آوردی بهیچ چیز چنین شاد نشدیم مانند شادی بسبب داخل شدن تو بعد که گریه نمودی ما را محزون نمودی چه چیز ترا بگریه آورد فرمود ای پسر جبرئیل قدری پیشتر از این نزد من آمده و خبر داد که شما کشته میشوید و قبرهای شما متفرق خواهد بود عرض کرد بابا چه خیر است برای آن کسیکه قبرهای ما را زیارت نماید فرمود ای پسر آنها طایفه اند از امت من که شما را زیارت مینمایند و التماس میکنند بسبب زیارت برکت را و بر من سزاوار است اینکه بیایم نزد ایشان و خلاص نمایم ایشانرا از هولهای قیامت و از عذاب گناهان ایشان و ساکن نماید خدا ایشانرا در بهشت و در تفسیر فرات ابن ابراهیم مسندا از حذیفه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آنکه قال لما اسری بی اخذ جبرئیل بیدی فادخلنی الجنة وانا مسرور فاذا انا بشجرة من نور مکللة بالنور فی اصلها ملکان یطویان الحلی والحلل الی یوم القیمة ثم تقدمت امامی فاذا انا بتفاح لم ار تفاحا هو اعظم منه فاخذت واحدة ففلقتها فخرجت علی منها حوراء کان اجفانها مثل مقادیم اجنحة النسور فقلت لمن انت فبکت وقالت لابنک المقتول ظلما الحسین ابن علی بن ابی طالب ثم تقدمت امامی فاذا برطب الین من الزبد واحلی من العسل فاخذت رطبة فاکلتها وانا اشتهیها فتحولت الرطبة نطفة

فی صلبی فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة ففاطمة حوراء انسیة فاذا اشتقت الی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی فاطمة

فرمود زمانیکه مرا بمعراج برد جبرئیل دست مرا گرفته داخل بهشت نمود و من مسرور بودم تا اینکه بدرختی رسیدم از نور و مکلل بود بنور و در زیر آن دو ملک بود که زر و زیور می‌چیدند تا روز قیامت قدری پیش رفته نظر کردم ناگاه سیبی که سیبی بزرگتر از آن ندیده بودم یکی از آنها را گرفته و شق کردم از آن حوریه بیرون آمد که مژگانهایش مثل مقدم بالهای کرکس بود گفتم که تو برای کیستی عرض کرد برای پسر شهید مظلوم تو حسین بن علی علیه السلام باز قدری پیش رفته رطبی دیدم که نرمتر بود از مسکه و شیرین تر بود از عسل یک رطبی از او چیده میل کردم و من اشتها بوی داشتم آن رطب در صلب من نطفه شد زمانیکه بزمین نازل شدم با خدیجه موقعه نمودم بفاطمه حامله شد پس فاطمه حوراء انسیه است و هر وقت مشتاق میشوم بوی بهشت را دخترم فاطمه را استشمام مینمایم و از کتاب مناقب ابن شهرآشوب از ابن عباس روایت کرده قال کنت عند النبی وعلی فخذه الایسر ابنه ابراهیم وعلی فخذه الایمن الحسین بن علی علیهما السلام وهو تارة یقبل هذا وتارة هذا اذ هبط جبرئیل بوحی من رب العالمین فلما سری عنه قال اتانی جبرئیل من ربی فقال یا محمد صلی الله علیک ان ربک یقرء علیک السلام ویقول لست اجمعهما لک فافد احدهما بصاحبه فنظر النبی صلی الله علیه وآله الی ابراهیم فبکی ونظر الی الحسین علیه السلام فبکی وقال ان ابراهیم امه امة ومتی مات لم یحزن علیه غیری وام الحسین علیه السلام فاطمة وابوه علی ابن عمی لحمی ودمی ومتی مات حزنت ابنتی وحزن ابن عمی وحزنت انا علیه وانا اوثر حزنی علی حزنهما یا جبرئیل یقبض ابراهیم فدیته للحسین علیه السلام قال فقبض بعد ثلثة ایام فکان النبی صلی الله علیه وآله اذا رای الحسین علیه السلام مقبلا قبله وضمه الی صدره ورشف ثنایاه وقال فدیت من فدیته بابنی ابراهیم

گوید در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بودم پسرش ابراهیم در زانوی چپ او بود و امام حسین علیه السلام در زانوی راست او بود آنحضرت یکدفعه او را میبوسید و یکدفعه آنرا در آنوقت جبرئیل نازل شد و وحی از پروردگار آورد و عروج نمود آنحضرت فرمود جبرئیل از نزد خدا آمده گفت یا محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید که جمع نمیکنم این دو فرزند را بتو پس یکی از آنها را بدیگری فدا کن حضرت پیغمبر بابراهیم نظر کرد و گریست و بامام حسین نظر کرد و گریست و فرمود بدرستیکه مادر ابراهیم کنیز است و چون او بمیرد غیر من دیگری محزون نمیشود اما مادر حسین فاطمه است و پدرش علی پسر عم من که گوشت و خون منست و چون حسین بمیرد غمگین میشود دخترم و پسر عم من علی و من خود هم محزون میشوم و من حزن خود را بر حزن ایشان اختیار مینمایم فرمود یا جبرئیل ابراهیم را فدای حسین کردم او را قبض کند گوید بعد از سه روز وفات نمود و هر وقت پیغمبر صلی الله علیه وآله امام حسین را میدید بطرف او میآمد او را میبوسید و بسینه اش میچسبانید و ثنایای او را میمکید و میفرمود فدای کسی باشم که فدای او کردم پسرم ابراهیم را حدیث و در تفسیر فرات از جعفر ابن محمد فزاری معنعنا از حضرت صادق روایت نموده قال کان الحسین علیه السلام مع امه تحمله فاخذه النبی وقال لعن الله قاتلک ولعن الله سالبک واهلک الله المتوازرین علیک وحکم الله بینی وبین من اعان علیک قالت فاطمة الزهراء یا ابت ای شیء تقول قال یا بنتاه ذکرت ما یصیبه بعدی وبعدک من الاذی والظلم والغدر والبغی وهو یومئذ فی عصبة کانهم نجوم السماء یتهادون الی القتل وکانی انظر الی معسکرهم والی موضع رحالهم وتربتهم قالت یا ابه واین هذا الموضع الذی تصف قال موضع یقال له کربلا وهی ذات کرب وبلاء علینا وعلی الامة یخرج علیه شرار امتی لو ان احدهم شفع له من فی السموات والارضین ما شفعوا فیه وهم المخلدون فی النار قالت یا ابه فیقتل قال نعم یا بنتاه وما قتل قتلته احد کان قبله وتبکیه السموات والارضون والملائکة والوحش والحیتان فی البحار والجبال ولو یؤذن لها ما بقی علی الارض متنفس ویاتیه قوم من محبینا لیس فی الارض اعلم بالله ولا اقوم بحقنا منهم ولیس علی ظهر الارض احد یلتفت الیه غیرهم اولئک مصابیح فی ظلمات الجور وهم الشفعاء وهم واردون حوضی غدا اعرفهم اذا وردوا علی بسیماهم وکل اهل دین یطلبون ائمتهم وهم یطلبوننا ولا یطلبون غیرنا وهم قوام الارض وبهم ینزل الغیث فقالت فاطمة الزهراء یا ابه انا لله وبکت فقال لها یا بنتاه ان افضل اهل الجنان هم الشهداء فی الدنیا بذلوا انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فما عند الله خیر من الدنیا وما فیها قتلة اهون من میتة من کتب علیه القتل خرج الی مضجعه ومن لم یقتل فسوف یموت یا فاطمة بنت محمد اما تحبین ان تامرین غدا بامر فتطاعین فی هذا الخلق عند الحساب اما ترضین ان یکون ابنک من حملة العرش اما ترضین ان یکون ابوک یاتونه یسئلونه الشفاعة اما ترضین ان یکون بعلک یذود الخلق یوم العطش علی الحوض یسقی منه

اولیاء ویذود عنه اعداءه اما ترضین ان یکون بعلک قسیم الجنة والنار یأمر النار فتطیعه یخرج منها ما یشاء و
یترک من یشاء اما ترضین ان تنظری الی الملائکة علی ارجاء السماء ینظرون الیک والی ما تأمرین به وینظرون
الی بعلک قد حضر الخلائق وهو یخاصمهم عند الله فما ترین صانعا بقاتل ولدک وقاتلیک وقاتل بعلک اذا افلجت
حجته علی الخلائق وامرت النار ان تطیعه اما ترضین ان تکون الملائکة تبکی لابنک ویأسف علیه کل شیء
اما ترضین ان یکون من اتاه زائرا فی ضمان الله ویکون من اتاه بمنزلة من حج الی بیت الله واعتمر ولم یخل من
الرحمة طرفة عین واذا مات مات شهیدا وان بقی لم تزل الحفظة تدعو له ما بقی ولم یزل فی حفظ الله وامنه
حتی یفارق الدنیا قالت یا ابة سلمت ورضیت وتوکلت علی الله فمسح علی قلبها ومسح عینیها وقال انی و
بعلک وانت وابنک فی مکان تقر عیناک ویفرح قلبک ا لحمد میث

حاصل مضمون آنکه فرمود فاطمه علیها السلام امام حسین را بر دامن داشت بود حضرت پیغمبر او را گرفت و فرمود خدا لعنت کند قاتل ترا و لعنت کند غارت کننده ترا و خدا هلاک نماید کسی را که در قتل تو یاری نماید و خدا حکم نماید میان من و آنکسی که بقتال تو مدد نماید حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر چه میفرمائی فرمود ای جگر من بخاطر آوردم آنچه را که بعد از من و تو از ظلم و اذیت و مکر باو میرسد و او در آنروز در میان جماعتی خواهد بود که گویا ایشان انجم آسمان باشند که مردم از آنها هدایت یابند و من نظر میکنم بلشکرگاه ایشان و محل بار انداز و تربت ایشان را عرض کرد ای پدر این زمینیکه تعریف کردی در کجاست فرمود زمینی است که آنرا کربلا گویند و او صاحب کرب و بلاست بر ما و بر امت ما که اشرار امت من خروج مینمایند بر آن هرگاه شفاعت کند یکی از آنها همه اهل آسمان و زمینها قبول نمیشود شفاعت در حق او و ایشان در جهنم مخلد خواهند بود عرض کرد ای پدر آیا کشته میشود فرزندم فرمود بلی ای دختر من کشته نشده کسی مثل کشته شدن او و گریه کنند بر او آسمانها و زمینها و ملائکه و وحشیها و ماهیها در دریاها و کوهها و هرگاه زمین مأذون باشد باقی نمیگذارد احدی را و میآیند قومی از دوستان ما که نباشد در روی زمین عالم بخدا و نه قایم بحق از ایشان و در روی زمین کسی غیر ایشان متوجه او نمیباشد ایشانند چراغها در تاریکیهای ظلم و ایشانند شفاعت کنندگان و وارد شدگان بحوض من در فردای قیامت میشناسم آنها را زمانیکه وارد میشوند بر من و اهل هر دینی طلب مینمایند امامان خود را و ایشان ما را طلب مینمایند و غیر از ما را طلب نمینمایند و بسبب ایشان زمین برپاست و بسبب ایشان باران میبارد حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر انا لله و گریه نمود حضرت فرمود ای فاطمه بدرستیکه فاضلترین اهل بهشت شهیدانند که در دنیا جان و مال خود شانرا بذل نموده اند باینکه ایشانرا باشد بهشت و جهاد مینمایند در راه خدا و کشته میشوند از جهة وعده که حق است و آنچه در نزد خدا است بهتر است از دنیا و آنچه در آنست کشته شدن آسانتر است از مردن هر که او را کشته شدن نوشته شده بخوابگاه خود بیرون رود کشته شود و هر که کشته نشود بزودی بمیرد ای فاطمه آیا دوست نمیداری که فردا در قیامت امر نمائی در باره خلق و اطاعت نمایند امر ترا در وقت حساب آیا راضی نمیشوی که پسر تو از حاملان عرش باشد آیا راضی نمیشوی اینکه بیایند مردم و از پدر تو سؤال شفاعت نمایند آیا راضی نمیشوی که باشد شوهر تو سیراب کننده مردم از حوض کوثر در روز تشنگی پس سیراب نماید از آن دوستان خود را و دفع بکند از آن دشمنان خود را آیا راضی نمیشوی اینکه شوهر تو قسیم جنت و جهنم باشد و امر نماید جهنم را و اطاعت کند او را و بیرون کند کسیرا که بخواهد و ترک کند کسیرا که بخواهد آیا راضی نمیباشی اینکه نظر نمائی بسوی ملائکه در اطراف آسمان که بتو نظر نمایند و بآنچه که امر مینمائی و نظر کنند بسوی شوهرت در حالتیکه خلق خدا حاضر شده اند و با ایشان مخاصمه مینماید در نزد خدا و ببینی که چه مینماید بقاتل پسر تو و قاتل تو و قاتل شوهرت زمانیکه ظاهر شود حجت بر خلائق و جهنم را امر نمائی و اطاعت نماید ترا آیا راضی نمیباشی باینکه ملائکه پسر ترا گریه کنند و بر او تأسف بخورد همه چیز آیا راضی نمیباشی باینکه زوار پسر تو در پناه خدا باشند و اینکه کسی که بزیارت او آید بمنزله آنکه حج و عمره بجا آورده باشد و خالی نباشد طرفة العینی از رحمت و زمانیکه بمیرد شهید بمیرد و هرگاه زنده ماند حفظه او را دعا نمایند مادام که زنده باشد و همیشه در حفظ و امان خدا باشد تا از دنیا برود حضرت فاطمه عرض کرد ای پدر قبول کردم و راضی شدم و توکل بخدا نمودم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بقلب و چشمان آنحضرت مسح نموده فرمود بدرستیکه من و تو و شوهر تو و پسر تو در یکجا باشیم که چشمهای تو روشن و قلب تو شاد باشد اینست حدیث و در کتاب محب روایت شده ان فاطمة الزهراء اعتذت بنت الله الحسین

من قبل ان تحمل به ولقد ندبته بالغریب العطشان البعید عن الاوطان الظامی اللهفان المدفون بلا غسل ولا اکفان ثم قالت لابیها یا رسول الله من یبکی علی ولدی الحسین من بعدک فنزل جبرئیل من الرب الجلیل یقول ان الله تعالی یندبه شیعته تندبه جیلا بعد جیل فلما سمعت کلام جبرئیل سکن بعض ما کان بها

یعنی بدرستیکه فاطمه زهرا علیها السلام ندبه کرد بر پسرش حسین پیش از آنکه باو حامله باشد ندبه میفرمود باین الفاظ ای غریب عطشان ای دور شده از وطن و مظلوم و دفن شده بی غسل و کفن بعد عرض کرد به پدرش که یا رسول الله که بعد از من بر حسین گریه میکند جبرئیل از جانب خدای جلیل نازل شد و عرض کرد خدا میفرماید شیعه که برای او ندبه میکنند طایفه بعد از طایفه زمانیکه فاطمه علیها السلام کلام جبرئیل را شنید ساکت شد بعض آنچه در دل داشت از اضطراب در کتاب ملهوف و راویان حدیث گویند زمانیکه یک سال از ولادت حضرت امام حسین گذشت دوازده ملک بخدمت حضرت رسول الله نازل شدند یکی از ایشان بصورت شیر و دویم بصورت گاو و سیم بصورت مار چهارم بصورت بنی آدم و باقی بصور مختلفه که رویهای ایشان سرخ بود و گشاده بودند بالهای خود شانرا و میگفتند زود نازل شد به پسرت امام حسین که پسر فاطمه است آنچه نازل شد بهابیل از قابیل زود باشد که عطا کرده میشود مانند اجر هابیل و میرسد بقاتل او مثل وزر قابیل و در آسمانها ملکی نماند مگر آنکه نازل شد بخدمت حضرت پیغمبر و او را تعزیت دادند در مصیبت فرزندش حسین و خبر میدادند بآنچه از ثواب داده میشود و تربت شریفش را بآنحضرت نشان میدادند پیغمبر فرمود خدایا یاری مکن کسیرا که او را یاری نکند و کشد مده او را بآنچه که میطلبد چون دو سال از تولد او گذشت حضرت رسول بسفر تشریف برد در اثنای راه در جائی ایستاده فرمود انا لله و انا الیه راجعون و چشمهایش پر از اشک شد از سبب آن پرسیدند فرمود اینست جبرئیل مرا خبر میدهد از زمینی که در کنار فرات آنرا کربلا گویند که فرزندم حسین در آنجا شهید میشود عرض کردند که شهید میکند او را یا رسول الله فرمود مردی که باو یزید لعنه الله گویند و گویا من نظر میکنم بمصرع و دفن او بعد از آن سفر غمگین و محزون برگشت و بمنبر تشریف برده خطبه خواند و موعظه فرمود و حسنین علیهما السلام در پیش آنسرور بودند زمانیکه از خطبه فارغ شد دست راست خود را بسر امام حسن و دست چپ را به امام حسین گذاشت بعد سر خود را بآسمان بلند کرد و عرض کرد خدایا بدرستیکه منم محمد بنده و نبی تو و این دو پاکیزه ترین عترت من و بهترین ذریه من و اصل شجره منند امانت میگذارم ایشانرا در امت خود و بتحقیق خبر داد مرا جبرئیل بدرستیکه این فرزند من کشته و بی یاور میشود خدایا مبارک گردان براو شهادت را و او را از آقایان شهیدان کن خدایا قاتل و خوار کننده اش برکت مده گوید پس مردم صیحه کشیدند در مسجد بگریه و فریاد بعد حضرت پیغمبر فرمود هیهات آیا براو گریه مینمائید و حال آنکه او را امداد نمیکنید بعد از منبر پائین آمده در حالتیکه رنگ شریفش تغییر یافته سرخ شده بود پس خطبه دیگر خواند بوجه اختصار و چشمهایش اشک میریخت بعد فرمود ای مردم بدرستیکه من گذاشتم در میان شما دو چیز گرانبها کتاب خدا و عترت من که اصل شجره من و چاشنی من و میوه منند و بدرستیکه آنها از یکدیگر جدا نمیشوند تا وارد شوند بر من در حوض خبردار باشید بدرستیکه من سؤال نمیکنم از شما در این مگر آنچه که پروردگارم مرا بآن امر کرده اینکه سؤال میکنم از شما دوستی نزدیکان مرا پس نظر کنید که ملاقات ننمائید بمن فردای قیامت در کنار حوض در حالتیکه عترت مرا دشمن دارید و بایشان ظلم نمائید خبردار باشید زود باشد که بر من وارد شود در روز قیامت سه علم از این امت علمی سیاه و تاریک که ملائکه از آن میترسند میایستند پیش من از ایشان میپرسم که شما کیستید فراموش مینمایند اسم مرا میگویند اهل توحیدیم از عرب میگویم منم احمد پیغمبر عرب و عجم میگویند ما از امت توئیم یا احمد میگویم که چگونه رفتار کردید بعد از من با اهل بیت و عترت من و کتاب پروردگار من میگویند اما کتاب او را ضایع کردیم و اما عترت تو قصد کردیم که ایشانرا از روی زمین بر داریم حضرت فرمود من از ایشان روی خود را بر میگردانم و ایشان تشنه بر میگردند در حالتیکه روی ایشان سیاه شده بعد وارد میشود بر من علم دیگری که سیاه تر باشد از اول از ایشان میگویم که چگونه رفتار نمودید با ثقل اکبر که کتاب پروردگار من بود و با ثقل اصغر که عترت من بود میگویند اما بزرگتر را مخالفت کردیم و اما کوچکتر ایشانرا خوار و آواره نمودیم میگویم که از من دور باشید ایشان هم تشنه و عطشان با روی سیاه بر میگردند بعد وارد میشود بر من علم دیگر که نور از آن میدرخشد ایشانرا میگویم که شما کیستید میگویند اهل کلمه توحید و تقوی مائیم امت محمد صلی الله علیه و آله و ما باقی اهل حقیم که گرفتیم کتاب پروردگار خود را حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام دانستیم و دوست داشتیم ذریه پیغمبر خود محمد را و مدد کردیم ایشانرا بقدر آنچه قدرت و قوت داشتیم و مقاتله نمودیم با دشمنان ایشان همراه ایشان پس میگویم بشارت باد شما را که منم پیغمبر شما محمد و براستی بودید در دار دنیا چنانکه گفتید و سیراب مینمایم ایشانرا از حوض خود میروند در حالتیکه سیراب شده میباشند گویا بودند مردم ذکر شهادت حسین علیه السلام اکثر مینمودند و بزرگ میشمردند و منتظر قدوم مبارکش بعد از نیع تذییلات حقانیه

نو دانیند در بیان این احادیثی که مذکور شد در ضمن بعض مقدمه ها یا در ضمن جمله از مجالس این کتاب تذییل اول در اشاره باوا
مهائی که در این مقامهاست بدان بدرستیکه جمله از این اخبار گذشته دلالت داشت بصدور بعضی معصیتها و خطاها از ملائکه
و ایشان آنانند که ذکر نمودم نامهایشان را در این اخبار و مخفی نماند بر تو بدرستیکه اینگونه اخبار اگرچه مشتملست بصعوبت و اشکال
نظر باینکه این قصه هائیکه در آنها مذکور است آیا قصه های متعدده است چنانکه ظاهر آنهاست یا اینکه واقعه واحده است و اختلاف
از رواة واقع شده از جهة سهو و نسیان و اشتباه در نامهای ایشان و غیر این از کیفیات چنانکه نزد مطلع میشوی بر بیان آن انشاء الله تعالی
الا اینکه از جهة افاده نمودنش صدور خطا و گناه را از ملک خواه کبیره باشد و خواه بسیار اشکالی ندارد بمعنی که در اد ظاهرست
و قابل تأویل نیست مگر بنوعی از تأویلات و اگر پرسی که چه میگوئی در این مقام آیا قبول مینمائی آنچه که در این اخبارست از صدور
گناه از ملک یا اینکه طرح میکنی این اخبار و امثال او را باینکه اینها موافق نمیآید با اصلی از اصول مذهب که عبارت از عصمت ملائکه
باشد یا اینکه اسناد ایشان بدرجه صحت نرسیده یا اینکه تأویل مینمائی چنانکه تأویل میکنی در آن آیات و اخباریکه دلالت میکند بصدور
معصیت از بعض انبیاء و مرسلین جواب میگوئیم بدرستیکه تحقیق حال در این موقوفست باشاره بجمله از امور پس بدان که عصمت عبارتست
از قوت ملکه که منع کند شخص را از گناه با وجود قدرت آن و این تعریف با هر یک از وجوه و احتمالات میسازد که در عصمت
گفته اند از اینکه او آیا امر موهبی است از امور موهبه یا امر جبلی و ذاتیست یا از امور اختیاریه است مانند سایر عادات که حاصل
میشود بکسب و اختیار و شک نیست در اینکه امکان صدور گناه از معصوم بامکان ذاتی از امریست که اخذ شده در تعریف
عصمت ولی امتناع وقوع آن از پیغمبران و مرسلین و ائمه طاهرین از آل طه و یس امتناعیست بالعرض و ناشی از اختیار یا موهوب
از خدا تعالی از ضروریات مذهب امامیه است و از این باب است بیاناتی که واقع شده از ائمه طاهرین در بعضی از آیات متشابهات که نازل
شده در شأن جماعتی از انبیاء اما کلام در این مقام نسبت بملائکه است که بودن حال ایشان مثل حال انبیاء و مرسلین اگرچه از بعضی آیات
فهمیده میشود مثل لا یعصون الله ما امرهم و همچنین از جمله ادعیه ماثوره و جمله از اخبار الا اینکه رسیدن این بحد ضروری از مذهب چنانکه
در انبیاء و حجج طاهرین از آل طه و یس است در غایت اشکال و اثبات این ادعا کمال صعوبت را دارد و اگر خواهی تقریر کنی مطلب را
بنحو اوضح پس کلام را از سر گیر و بگو که امکان ذاتی با امتناع بالعرض جمع میشود و تمکن انبیاء و حجج طاهرین بگناه باعث گشته که مترتب میشود
مدح و ثنا بر افعال ایشان و ترک نمودن ایشان دنیا را و مترتب شدن ثواب و اجر در مقابل آنها در آخرت لیکن با وجود این
حکم میکند عقل بامتناع صدور گناه از ایشان و بیان مطلب آنکه آنها بجهة مواهب ربانیه رسیده اند بمقام تسلط و قدرت بر مضمحل کردن
دواعی و بواعث معصیت و از اینجهة ممتنع گشته صدور معصیت از آنها و اشباه اجتماع امکان ذاتی با امتناع بالعرض یعنی حکم عقل بجواز
اجتماع در مسائل اعتقادیه کثیرست آیا نمی بینی که عقل حکم میکند باینکه خدا تعالی قادرست بر قبیح بمعنی که او من حیث الذات داخلست
تحت مقدورات و با وجود این عقل حکم میکند بامتناع صدور آنها از خدا تعالی و غیر از این بسیار مثال دارد در هر حال حکم
عقل بامتناع صدور معصیت در شأن انبیاء و مرسلین و حجج طاهرین علیهم السلام از چیزهائیست که بر طبق او ضرورت مذهب
علاوه بر باقی ادله از اجماع محقق و اخبار کثیره قائم گشته و اما ادعای وجود همه این ادله یا بعض آن در شأن ملائکه نیز خالی
از صعوبت و اشکال نیست و با این حال ممکنست اینکه بگوئیم جایز است وقوع گناه از بعض ایشان اگر از قسم کروبیین و مقربین نباشند
بمعنی آنچه در این اخبار است ما آنها را طرح نمینمائیم بلکه میگوئیم آنچه در آنهاست دوار داست بر جمله از آیات و اخبار که وارد
خاص بر عام یا اینکه آنچه در این اخبار و آیات و ادعیه که بر طبق آنها وارد گشته حمل مینمائیم بر غیر مقربین کروبیین بلکه ممکن است
اینکه گفته باشد بدرستیکه یکدفعه وقوع از حکمت تقاضا میکند بجهة رغم انف معتزله و حکمائیکه قائلند باینکه مطلق ملائکه
افضل از انبیاء و مرسلین هستند بطریق اطلاق و ارسال و احتجاج نمایند در این بوجوه عقلیه و نقلیه غیر تامه بلکه باحتجاجات غیر تامه
و همچنین بجهة رغم انف حکماء فلاسفه یونان و غیر ایشان که قائلند باینکه گروه ملائکه و ملکوتیین تماما بعقول مجرده و جواهر
مفارق از ماده در ذات و فعل باشند و اگر گوئی در بعض مباحث از مباحث فن رابع از غیر این اقرار نمودی باینکه قول بوجود
عقول و جواهر مفارقه دلیل بر ضعفی نیست بلکه اثبات وی ممکن است ببعضی از کلام حضرت امیر المؤمنین و بدان تضعیف نمودی
قول کسی را که حکم نموده اند باینکه قول بوجود عقول مجرده و جواهر مفارقه نزدیک بزندیقه و ملحدیست و این حکم کنندگان
جماعتی هستند از متأخرین مثل علامه مجلسی و جمعی از شاگردان او و از برای تضعیف حکم ایشان وجوه عدیده اقامه نمودی پس

عدول چه چیزیست میگوئیم چنانچه شیخ مجلسی و تبعه او در غایت تفریط است و همچنین قول کسیکه ادعای تجرد میکند بطریق اطلاق و ارسال یعنی
که لابد هر ملک باید عقل مجرد و جواهر مفارقه باشد در غایت افراط است پس میگوئیم تحقیق جواهر مفارقه و عقول مجرده چیزیست که بر
امتناع وی دلیلی قائم نگشته بلکه فهمیده میشود از کلمات حضرت امیر المؤمنین وجود وی و این غیر از قائل شدنست باینکه هر ملکی
عقل مجرد و جوهر مفارق از ماده باشد پس تجاوز نکردم از آنچه تحقیق نموده ام در فن رابع از غیر این پس هر که خواهد خبردار شود بتحقیق
لطیف نسبت باین مقام پس رجوع کند بسوی فن رابع از غیر این پس لابد است در این مقام از تحقیق حال در چیز دیگر و بیان آن اینست
بدرستیکه ظاهر بعضی از اخبار گذشته که متضمن قصه طائفه از ملائکه یعنی طائفه که نجات یافتند و خلاص شدند از عذاب دنیا
و آخرت ببرکت حضرت سید الشهداء امی فداه بدرستیکه این ملائکه چهارند و قصه چند قصه است یک قصه نیست حتی قصه
صلصائیل هم دو قصه است بمعنی ملکی مسمی بصلصائیل در قصه اول غیر آن ملک است که صلصائیل نام داشته در واقعه دویم
پس هرگاه بگوئی این بنا یعنی بنای امر بآنچه که در بعض از این اخبار است چهار قصه است اگرچه از جهتی موافق اصل و قاعده است
نظر باینکه قائل شدن بوحدت قصه ها نه بر تعددش لازم میآید اینکه حمل نمائیم اختلاف آنها را بجهت کمیت و کیفیت که
واقعست در بعضی از اخبار بر امور صادره از راویان و جمع کنندگان کتابها از روی سهو و نسیان یا عمد و این حمل چنانکه
می بینی خلاف اصل و قاعده است و چگونه چنین نباشد بدرستیکه خبری دلالت دارد باینکه عبور نمود جبرئیل بصلصائیل در وقت نزول
از آسمان و حمل نمود او را بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خبر دویم دلالت دارد باینکه جبرئیل گذشت بصلصائیل هم
در وقت نزول از آسمان و برد او را بخدمت حضرت رسول آورد و خبر سیم دلالت کرد باینکه این واقعه در شأن دردائیل
است و خبر چهارم دلالت دارد باینکه واقعه در شأن فطرس است میگوئیم بدرستیکه تخلص و جواب از این اشکال در غایت
آسانیست زیرا که ممکن است گفته شود بدرستیکه جبرئیل نازل شده بتهنیت دادن پیغمبر بعد از تولد سید الشهداء چند مرتبه یعنی باین معنی
که او هر وقت برای تهنیت نازل میشد بافواج ملائکه بود که نازل نشده بودند بار دیگر نازل میشد و بعبارت دیگر نازل میشد
در مرتبه سیم بفوجهائی که در مرتبه اول و دویم نازل نشده بودند و در مرتبه چهارم باز نازل میشد بان فوجهائی که در مرتبه سیم با او
نازل نشده بودند خواه همه این نزول در یکشب یا در یکروز باشد یا در چند روز و شب باشد و در اینحال اشکالها دفع میشود
و خیالات ناقصه که در این مقام بخاطر میآید رفع میشود بعد وصیت میکنم ترا ای برادر باینکه در خاطر نگهداری این فضائل و مناقبرا
که ذکر شد بجهة آل محمد در هر مقدمه و هر مجلس و در هر تذییل از مقدمات و مجالس و تذییلات این کتاب پس بدرستیکه صاحب ملکه
محکم و قوت بسیار گشتی تو دانائی که تفضیل هر یک از محمد و عترت معصومین او بر انبیاء و مرسلین و اوصیاء و ملائکه و بر هر یک
از جان غیر از عرش و کرسی و حجابات و غیر آن بطریق استغراق آحادی یعنی بر هر فرد فرد و تفضیل بطریق مجموع یعنی بر جمیع از حیثیت
مجموع این از امرهائیست که در طبق آنها هزار دلیل است از کتاب و سنت و وجههای عقلیه استقلالیه قویه دارد اگرچه این وجوه
عقلیه مستقله باشد بعد از حفظ اعتبارهای صحیحه و این دعواها نیست از دعواها بلکه از روی تأکید و اغراق باشد بلکه از دعواها
که او با واقع مطابق است اطاعت و انقیاد میکند کسیکه هرگاه خدا با قلب سلیم آید و خداوند با دوستی گذشته باشد بهمین روشن
که بلند باشد افق او از افق سایر اذهان و مخصوص بوده بفکر محکم که محل طلوعش از مطالع سایر فکرها روشن باشد بعد مرا آمده
نمانده بر بسیار ذکر کردن این قضیه را در جوف مطالب این کتاب یعنی قضیه تفضیل بطریق مذکور بدرستیکه مقصود من از ذکر
آنها و تکرار نمودن آنست که این مطلب ثابت باشد در قلوب محبان بعد از آنکه گوش ایشان شنیدن آنها را پر باشد و چشمهای ایشان
نورانی گردد بمطالعه آن تا باشد در نزد ایشان از ضروریات اولیه در مذهب باشد و اوست هدایت کننده و اوست رحم
کننده ترین رحم کنندگان **تذییل دویم** در تحقیق حال در مطلب مهمی از مطالب این مقامات بدانکه در ابتدای نظر
اختلافی در اخبار گذشته بنظر میآید از جهة اینکه از بعض آنها استفاده میگردد که اطلاع خاتم انبیاء بواقعه کربلا و شهادت سید الشهداء
از اخبار جبرئیل یا نزول وحی و یا سایر ملائکه ها و آنهم بعد از ولادت حضرت حسین علیه السلام در اندک زمان اتفاق افتاده هم
حضرت امیر المؤمنین و صدیقه طاهره و بعضی از زوجات خاتم انبیاء و اصحاب آنحضرت مستحضر و مطلع گشتند و در بعضی دیگر از اخبار
مستفاد میگردد که اطلاع آنحضرت بعد از گذشتن یکسال از عمر شریف سید الشهداء بود و در بعض دیگر بعد از دو سال و در بعضی
و در بعض دیگر زیاده از دو سال علاوه بعضی آنها دلالت دارد که اخبار و اطلاعها در منزل صدیقه طاهره و در بعضی

در منزل ام سلمه و در بعضی در خانهٔ زینب بنت جحش و بعضی از آنها صریحست براینکه اول وقت مطلع شدن حضرت رسول براین در شب معراج بود و بعضی پیش از آنکه خدیجه کبری بحضرت فاطمه حامله باشد و بعضی دیگر ذکر نموده که حضرت صدیقهٔ کبری گریه و ندبه میشود بفرزند مظلوم شهیدش پیش از آنکه براو حامله باشد وغیر اینها از اختلافات واقعه در اخبار مذکوره وغیر اینها که میاید در بعض مجالس از مجلسهای این کتاب و مرجع شکلها و اشکالها براینست که ما قطع نکنیم بقطع اجمالی که یکی از آنچه در این اخبار است واقعست یقیناً ولیکن نمیدانیم کدام یک از آنهاست و بعبارت دیگر براینکه این اختلافهای بسیار باعث شد براینکه ما بگوئیم آنها از فعل راویان آشکار شده یا از جمع کنندگان کتبها صادر شده بسهو یا نسیان و مانند آنها زیرا که حکم بوقوع همه اینها مانند حکم کردنست بجواز اجتماع ضدین و مخفی نماند که این غایت تحریر سؤال بود و تحقیق جواب آنکه قول باطلاع حضرت رسول خدا بقضیهٔ روز عاشورا بعد از ولادت حضرت سید الشهدا احرفی خالی از تحقیق است بلکه حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و صدیقهٔ طاهره سلام الله علیهم عالم بودند بران پیش از آنکه فاطمه زهرا براو حامله باشد و کشف مینماید از این کیفیت شب معراج و همچنین حکایت ندبهٔ حضرت فاطمه بفرزند مظلومش پیش از حامله شدن باو علاوه برآنکه از مطالب ضروریه که بسیار مکرر شده در این کتاب آنست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش صاحبان عقول و ارواح کلیه و قدسیه و علمهای اولین و آخرین از ملائکه و انبیا و مرسلین و سایر مخلوقات خدا با علمهای ایشان مانند نسبت ذره است بآفتاب و مانند قطره ایست از دریای محیط و خیال مکن که از این کلام مستفاد میشود عدم احتیاج او بنزول وحی از طرف خدای عز و جل حاشا ثم حاشا که مقصود ما این باشد زیرا که احتیاج آنسرور بنزول وحی از امور واضحه است و کلام در این مقام در امر دیگر است باینکه فایده‌ای نزول وحی بحضرت رسول و چه‌ای نزول ملائکه بسوی او برای تعزیت بعد از تهنیت با وجود بودن او عالم بقضیهٔ روز طف پیش از ولادت سید الشهدا از فوائدیکه در اسرار بی‌نهایت و همچنین فایده در اسرار وحی و مکرر نازل شدن ملائکه بسوی حضرت پیغمبر و چگونه چنین نباشد باینکه بجهة حضرت پیغمبر در این امر تعظیم و تبجیلی است که ما فوق ندارد و باینکه و محکم نمودنست با خدا عهدها و میثاقها از او و اولاد معصومینش در این نشأه تا موافق باشد بآن عهد و میثاقیکه در نشأه ملکوتیه و عالم ارواح و ذر اول گرفته بود و ظاهر نمودنست از خدایتعالی فضل اهل کسا و اصحاب عصمت را بطور آشکار و در میان امتها و اهل آسمانها و بیان این آنکه ایشان صبر نمودند در این بلیهٔ بزرگ و راضی شدند بآنچه در قضا و قدر بود و سؤال نکردند از خدایتعالی اینکه برگرداند قضیهٔ روز طف را از قضاهای لوح محو و اثبات بآنچه در آن جاری میشود و بلندیست بجهة کلمهٔ اصحاب کسا در میان مؤمنین و منافقین و چگونه چنین نباشد باینکه بسیاری نزول جبرئیل و ملائکه بحضرت پیغمبر بجهة تعزیت بعد از تهنیت بعد از ولادت سید الشهدا و همچنین در غیر این زمان و همچنین خبر دادن حضرت پیغمبر چند مرتبه باز نهاد اصحاب خود بقضیهٔ روز طف و حاضر نمودن عترتش بمقامات ایشان و مقامات اصحاب ایشان و بکفر قاتل و ظالم ایشان و بکفر کسیکه از امداد او انحراف نمودند و بکفر کسیکه بافعال و اقوال دشمنان ایشان راضی شدند بتحقیق گوشهای اهل مدینه را از مردان و زنان از صحابه و تابعین و تابع تابعان پر کرده بود و بر زبانهایشان این وقایع جاری شده بود حتی اینکه دشمنان در کیفیت این نحو خبر و تکرار آنسرور که دیدند مثل دوستان شدند و بتحقیق دانستی بسیاری را از اخباریکه از عایشه و ابن عمرو و مانند آنها روایت شده بود پس این در واقع تربیت بزرگ برای تعدد وحی و تکرار نزول جبرئیل و ملائکه از جانب خدایتعالی و اگر خواهی سری را که از این بزرگتر باشد پس بگو براینکه خدایتعالی دوست داشت که مشغول سازد غیر خلق و افضل بندگان خود را یعنی محمد صلی الله علیه و آله را و اولاد معصومین او را در بسیاری از اوقاتشان بیاد داشتن عزای امام حسین بناله و فریاد و نوحه کردن و اقتدا نماید بر ایشان در آن شیعیان و بسیاری از دوستان این سبیل قول خدایتعالی «ولکم فی رسول الله اسوة حسنة» بعد در انتهای سر لطیف و امر دقیق است که یکدانه دلهای خبردار شد کار از روی و سوز از جگر متوجه شد کار از آن و آن آنست براینکه سید الشهدا نظر میکرد بسوی جد و پدر و مادر و برادرش غمگین و محزون در بعضی از آن زمانها که جدش شهادت او را خبر میداد و در آن اوقات آنسرور کودک بود و ظاهراً و در باطن و حقیقة استاد کروبیان و مقربان و شیخ ایشان بود در زمانیکه اصحاب کسا و اهل عصمت بطریق کفایت مشغول میشدند بنوحه و گریه بر سید الشهدا آنسرور بجدش عرض میکرد چرا محزون مینمائید ما را بعد از ارشاد نمودن بتشریف فرمائی خود در زمانیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او را خبر نمود ای پسر من کشته میشوی مظلوم و عطشان و غریب عرض میکرد من کشته میشوم ای پدر جان حضرت میفرمود بلی ای پسر من خدا بخشد آنکسی را که ترا بکشد و خوار کند کسیرا که ترا مدد

نکند عرض میکرد ای پدر بزرگوار چه اجر است برای زوار قبور ما و گریه کنندگان ما از شیعیان پس نظر کنید ای دوستان بخلق عظیم و کرم عمیم آنسرور که همت بخشش مصروف و متوجه بوده است بنجات زوار قبرش و گریه کنندگان خود را از زمان کودکی پس نکویه کرم و مروت و رعایت حقوق در اینحالت از احدی عهده نشده مگر از این بزرگوار کریم روحی له الفداء و شاید این سر بزرگ از اسرار تکرار وحی و بسیاری نزول ملائکه از جانب خدایتعالی با خبر دهند او را به پیغمبر بقضیهٔ روز طف بعد تعزیت دهند و باعث نامهٔ خدای عز و جل آن و بکلمات شریفهٔ آنسرور بر ملائکه در هر دفعه از این مرتبه‌ها و حاصل اینست کسیکه فکر کند در این حالت که گذشته و بچه مطابق آنهاست که در مقدمات سابقه ذکر شده یا خواهد آمد بعد از این میداند براینکه خدای عز و جل خلق نمود این جثه بلند و سقف محفوظ یعنی آسمانهای افراشته و زمینهای فرش شده را عزاخانه و ماتمخانه بجهة سید جوانان بهشت و بعبارت دیگر تعزیه خانهٔ حسینیه پیش از تولد و بعد از تولد او تا روز قیامت و هر چه می بینی از خلق خدا خلق نموده او را از اهل و اسباب و امور متعلقه برای برپا داشتن عزا در اینخانهٔ حسینیه که بنا شده از جملهٔ محفوظ و بسیط مبسوط و قسم بجان خود ای دوستان براینکه این مطلب عجیب و دقیق از مرکوزات قلب خودم بود ولیکن جرأت و جسارت من قاصر بود از اظهار آن تا اینکه خبردار شدم در اینمقام بسخن ملکی از ملائکه مقربین جرأت من زیاده شد پس این مطلب را ظاهر کردم پس این سخن از این ملک مقرب در خبر شرحبیل ابن ابی عوف گذشت پس در اینجا باز آنرا ذکر مینمایم میگوید زمانیکه امام حسین تولد نمود ملکی از ملائکه فردوس اعلی نازل شد بر دریای اعظم و ندا داد در اطراف آسمان و زمینها ای بندگان خدا بپوشید لباس حزنها و ظاهر سازید حزن و اندوه و ناله را براینکه فرزند حضرت محمد ذبح شده مظلوم و مقهور است اینست حدیث پس بگیر همهٔ آنهارا که ما اشاره کردیم و فکر کن در آنها تا از جنایات باشی بعد مخفی نماند بر تو بتحقیق در اخبار گذشته وارد شده و همچنین در بسیاری از اخباریکه وارد شده از طریق خاصه و عامه فرمایش حضرت رسول «حسین منی و انا من حسین» که حسین از منست و من از حسین بلکه این مطلب از چیزهائیست که ثابت شده از اخبار قطعیه که بتواتر رسیده نزد هر دو طایفه و فقرهٔ اولش محتاج به بیان نیست لیکن فقرهٔ دویم که انا من حسین باشد احتیاج بتفسیر و بیان دارد و میگوئیم براینکه وجه‌هائیکه احتمال دارد و بخیال میاید در این باب پنج است اول اینمقامیکه خدای عز و جل برسول خود عطا فرموده یعنی مقام شفاعت کبری اینست و جز این نیست که آن بسبب راضی شدن آنسرور بود بشهادت فرخ و ریحانهٔ خود و بعضی از اخبار که دلالت بر این مطلب داشت گذشت پس از آنهاست خبریکه متضمن فرمایش حضرت رسولست که بفاطمه علیها السلام فرمود «أما ترضین» تا آخر خبر دویم براینکه یعنی و انا من حسین بقای دین من و آثار شریعت من تا روز قیامت بسبب حسین علیه السلامست و بتحقیق دانستی از بعض کلمات سابقه در بعضی مقدمات که هرگاه شهادت آنسرور نمیشود از دین محمدی اثری باقی نمیماند سیم معنای آن حدیث اینست براینکه بقای نسل من یعنی بقای خلیفه‌های خدایتعالی و امامان مسلمانان بسبب حسین علیه السلامست که آنحضرت پدر امامان معصوم خواهد بود و این مطلب که از ضروریات مذهب است و بتحقیق این خبر که متفق علیه است میان عامه و خاصه بر آن دلالت کرد پس میشود این خبر بر این توجیه رد بوده باشد بر اخبار موضوعهٔ کاذبه که از طرق عامه روایت شده که حضرت مهدی منتظر از نسل حضرت امام حسن مجتبی ابن امیر المؤمنین است چهارم براینکه این اشاره است بمضمون بعضی از اخبار که وارد شده در تفسیر آیه «وفدیناه بذبح عظیم» براینکه مراد از ذبح عظیم امام حسین علیه السلامست که هرگاه این تفدیه نمیشود اسمعیل رسول نمیبود و از این تقریر ظاهر شد تقریب پنجم اینکه این اشاره بمقام طینت اصلیهٔ نورانیهٔ ملکوتیه است زیرا که اصحاب کسا علیهم السلام در اینمقام از نور و طینت واحد بودند پس در اینوقت راست میشود براینکه حسین از حضرت پیغمبر است و حضرت رسول از حسین است و اگر گوئی در بعضی اخبار وارد شده براینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین فرمود یا علی تو از منی و من از توام پس این مطلب وارد شده در جمله از اخبار عامه نیز چنانکه روایت کرده بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب که گوید که قال النبی لعلی انت منی و انا منک یعنی تو از منی و من از توام و چنانکه روایت کرده احمد و بغوی و طبرانی و حاکم و ضیاء از محمد ابن اسامة ابن زید از پدرش که ان النبی صلی الله علیه و آله قال لعلی علیه السلام اما انت یا علی فختنی و ابو ولدی و انا منک و انت منی الی آخر الحدیث براینکه حضرت پیغمبر بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا علی اما تو پس داماد من و پدر اولاد منی و من از توام و تو از منی اینست حدیث پس یعنی فرمایش آنسرور که من از توام مثل فرمایش آنسرور است که من از حسینم میگوئیم براینکه بعضی از وجوه مذکوره برای قول آنسرور که من از حسینم در این خبر جاری میشود چنانکه بفهمیدن آن شخص عالم و دانشمند مخفی نیست و هرگاه خواهی چیزی در اینجا زیاده کنی پس بگو براینکه صاحب نبوت مطلقه لابد است از اینکه لاحق شود باو صاحب ولایت مطلقه ولایه باید سبقت نماید اتصاف

بنوت سطلقه پس این آشکار میشود بوجهی نیز در قول آنسرور که حسین از منست ومن از حسینم بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه بعضی ازاین وجه های
نیکانه جاری میشود در میان حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام وامام حسن نیز و مخفی نماند بر تو بدرستیکه فقرهٔ اول یعنی فقرهٔ حسین از منست
تمنت اینکه در بیان آن زیاده کنیم چیزیرا که از بعضی اخبار فهمیده میشود از اینکه امام حسین شیر نخورد از شیر فاطمه ونه از غیر زنان
بلکه گوشت واستخوان آنسرور از لعاب حضرت رسول بود چنانکه از کتاب عیون المعجزات روایت شده جدیث طریق
اِنّ النّبیّ صلّی الله علیه وآله الهمام الیه بَعَدَ ولادته ولحمه وکان یسبح ویهلّل ویمجّد الحدیث بدرستیکه
حضرت رسول بعد از ولادت امام حسین آمد بسوی او واو را گرفت وحسین علیه السلام تسبیح وتهلیل وتمجید میگفت ودر کتاب امالی
صدوق بسند خود از صفیه دختر عبد المطلب روایت کرده که گفت قالت لمّا سقط الحسین من بطن امّه فدفعته الی النّبیّ فوضع النّبیّ لسانه
فی فیه واقبل الحسین علی لسان رسول الله یمصّه قالت فما کنت احسب رسول الله یغذوه الّا لبنا او عسلا قالت فقال
الحسین فقبّل النّبیّ بین عینیه ثمّ دفعه الیّ وهو یبکی ویقول لعن الله قوما هم قاتلوک یقولها ثلثا قالت فقلت فداک ابی
وامّی ومن یقتله قال یقتله بقیّة الفئة الباغیة من بنی امیّة لعنهم الله یعنی امام حسین از بطن مادر بزمین آمد او را بخدمت حضرت
رسول صلّی الله علیه وآله بردم حضرت زبان مبارک خود را بدهان او گذاشت امام حسین زبان جدّ خود را میمکید چنان گمان کردم
که پیغمبر او را شیر یا شهد غذا میدهد گوید پس از آن امام حسین گریه کرد پیغمبر میان دو چشمانش را بوسید بعد او را بمن داد ودر حالتیکه
میگریست میفرمود خدا لعنت کند قومیرا که ترا میکشند این را سه مرتبه فرمود گوید من عرض کردم پدر ومادرم فدای تو باد کو
او را میکشد فرمود شهید میکند او را باقی مانده گروه ستمکار از بنی امیه واز کتاب مناقب آورده از دختر امیه خزاعی که گوید
قالت لمّا حملت فاطمة بالحسن خرج النّبیّ صلّی الله علیه وآله فی بعض وجوهه فقال لها انّک ستلدین غلاما قد هنّانی
به جبرئیل فلا ترضعیه حتّی اصیر الیک قالت فدخلت علی فاطمة حین ولدت الحسن علیه السلام وله ثلث ما ارضعته
فقلت لها اعطینیه حتّی ارضعه فقالت کلّا ثمّ ادرکتها رقّة الامّهات فارضعته فلمّا جاء النّبیّ قال لها ماذا صنعت
قالت ادرکنی علیه رقّة الامّهات فارضعته فقال ابی الله تعالی الّا ما اراد فلمّا حملت بالحسین علیه السلام قال
لها یا فاطمة انّک ستلدین غلاما قد هنّانی به جبرئیل فلا ترضعیه حتّی اجیء الیک ولو اقمت شهرا قالت افعل ذلک
وخرج رسول الله فی بعض وجوهه فولدت فاطمة الحسین فما ارضعته حتّی جاء رسول الله فقال لها ماذا صنعت
قالت ما ارضعته فاخذه فجعل لسانه فی فیه فجعل الحسین علیه السلام یمصّه حتّی قال النّبیّ صلّی الله علیه
وآله ایها حسین ایها حسین ثمّ قال ابی الله الّا ما یرید هی فیک وفی ولدک یعنی الائمّة
بره گوید زمانیکه فاطمه علیها السلام بامام حسن حامله شد حضرت رسول تشریف میبرد بجائی بفاطمه فرمود زود باشد که پسری از تو
متولد میشود جبرئیل مرا بتولد او تهنیت داده واو را شیر مده تا من بیایم گوید داخل شدم بخدمت حضرت فاطمه که سه روز بود
امام حسن را تولد کرده بود واو را شیر نداده پس من عرض کردم که او را التفات کن تا من شیر دهم فرمودند بعد رقت مادری
بجوش آمده او را شیر داد زمانیکه حضرت پیغمبر تشریف آورد بفاطمه فرمود چه کردی عرض کرد شفقت مادری بجوش آمده او را شیر دادم فرمود منع مینماید خدا تعالی مگر آنچه را که اراده میکند پس زمانیکه بحسین حامله شد فرمود
یا فاطمه بتحقیق تهنیت داد مرا جبرئیل که زود باشد متولد میشود از تو پسری او را شیر مده تا من بیایم اگرچه یکماه بگذرد عرض کرد
چنین میکنم وحضرت رسول از برای تشریف بردن ببعض کارها بیرون رفت فاطمه علیها السلام تولد نمود امام حسین را واو را شیر نداد تا حضرت
تشریف آورد فرمود یا فاطمه چه کردی عرض کرد او را شیر نداده ام پس حضرت او را گرفته زبان مبارک خود را بدهان او گذاشت
حسین علیه السلام زبان جدّش را میمکید حتی حضرت رسول فرمود گوارا باد بر تو حسین گوارا باد بعد فرمود منع میکند خدا تعالی
مگر آنچه که اراده مینماید آن امامت در تست ودر اولاد تو یعنی ائمّه واز کتاب مناقب از ابی الفضل ابن خیر باسناد خود
انّ ابا علیّ فاطمة لمّا ولدت الحسین فرجت لبنها فطلب رسول الله صلّی الله علیه وآله مرضعة فلم یجد فکان یأتیه
فیلقمه ابهامه فیمصّها ویجعل الله تعالی له فی ابهام رسول الله رزقا یغذوه ویقال بل کان رسول الله یدخل لسانه فی فیه
فیغرّه کما یغرّ الطیر فرخه فجعل الله تعالی فی ذلک رزقا ففعل ذلک اربعین یوما ولیلة فنبت لحمه من لحم رسول الله
یعنی شد حضرت فاطمه زمانیکه امام حسین را تولد نمود شیرش نیامد حضرت رسول صلّی الله علیه وآله دایه طلبید پیدا

نشد حضرت تشریف میآورد وانگشت ابهام را بدهان امام حسین علیه السلام میگذاشت وآنسرور میمکید وخدا تعالی روزی او را
از ابهام آنسرور عطا میکرد ودر آنحضرت با چهل روز و شب چنین کرد تا گوشت امام حسین از گوشت حضرت رسول روئید واز کتاب
علل الشرایع بسند خود از عبد الرحمن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده حملت فاطمة بالحسین علیه السلام فحملت ستّة
اشهر ثمّ وضعت ولم یعش مولود قطّ لستّة اشهر غیر الحسین بن علیّ وعیسی ابن مریم فکفّلته امّ سلمة وکان رسول الله یأتیه
فی کلّ یوم فیضع لسانه فی فیه فیمصّه حتّی یروی فانبت الله لحمه من لحم رسول الله آنکه حامله شد فاطمه علیها السلام بامام حسین شش ماه بعد وضع حمل
نمود وزنده نماند مولودی که در شش ماه غیر از حسین ابن علی وعیسی ابن مریم وکفیل شد او را امّ سلمه وحضرت رسول تشریف میآورد
هر روز وزبان مبارک خود را بدهان او میگذاشت او میمکید وسیراب میشد پس خدا تعالی رویانید گوشت او را از گوشت
حضرت رسول صلّی الله علیه وآله وشیر نخورد از حضرت فاطمه ونه از زن دیگر ودر کتاب کافی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام
قال لم یرضع الحسین من فاطمة کان یؤتی به النّبیّ فیضع ابهامه فی فیه فیمصّ منها ما یکفیه الیومین والثلث فنبت
لحم الحسین من لحم رسول الله ودمه من دمه ولم یولد لستّة اشهر الّا عیسی ابن مریم والحسین ابن علیّ علیهما السلام
فرمود که امام حسین از حضرت فاطمه علیها السلام شیر نخورد حضرت رسول تشریف میآورد وانگشت ابهام خود را بدهان او میگذاشت
ومیمکید از آن آنقدر که دو سه روز او را کفایت میکرد پس روئیده گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت حضرت رسولخدا
وخون او از خون پیغمبر ومولودی شش ماهه متولد نشده مگر حضرت عیسی ابن مریم وحسین ابن علی وباز در آن کتاب از حضرت امام رضا
مرویست که امام حسین را خدمت حضرت پیغمبر میآوردند زبان مبارک خود را بدهانش میگذاشت میمکید وکفایت مینمود او را وشیر
نخورد از زنان ودر کتاب ملهوف گفته که تولد امام حسین در ماه شعبان گذشته بود در سال چهارم هجرت وبعضی گفته
که در سیم آن ماه بود وبعضی گفته اند که در اواخر ماه ربیع الاول در سال سیم هجرت وغیر اینها هم روایت شده وزمانیکه خبر
دار شدی باین اخبار میدانی اگرچه مضامین بعضی آنها مختلف است الّا اینکه همه آنها متفق است در اینکه امام حسین علیه السلام
از فاطمهٔ زهرا وسایر زنان شیر نخورد [illegible] ومی فهمی اینرا از اصلهای مذهب بعد ممکن است اختلافها که واقع شده
جمع نمودن میان آنها واز آنها جواب طلبی چنانکه همه اینها بشخص زیرک مخفی نیست تذییل [illegible] در اشاره ببعضی مطالب ضروریه دیگر
پس بدان چنانکه مطلع گشتی از اخبار مذکوره ببعضی از مناقب اصحاب کسا وفضایل آل الله ودانستی که خدا تعالی دوست میداشت
ایشان را در بسیاری از اوقات بگریاند بسبب تجدید ذکر قضیهٔ روز عاشورا تا عالم نماید بآن ملائکه ومردم را بفضیلت محزون بودن
وگریه نمودن بسید الشهداء وباز دوست داشت محزون بودن وگریه نمودن پیغمبر خود را ووصی وولی را او را بدرجه که بالای آن
درجه نباشد وساکت نشدند از حزن وگریه تا اینکه خداوند عزّ وجلّ اثار رحمت وتعزیت میداد پدر ومادرم فدای آن شهیدیکه
خدای عزّ وجلّ خودش بر او مرثیه میخواند ومی گریاند وگریه کنندگان او تسلی میداد بتحقیق گذشت در خبری از کتاب کامل الزیاره
بدرستیکه حضرت پیغمبر وامیر المؤمنین علیه السلام اگرچه غلبه نمود ساکت نشدند تا اینکه جبرئیل برایشان نازل شد وایشانرا گفت که خدای
شما شمار اسلام میرساند ومیفرماید عزّت علیکما الصّبر بما قال فصبرا الحدیث ظاهر معنی اینکه شما را چگونه صبر کردن صعب مرتبه داد لوازم
نمودم فرمود پس صبر نمائیم اینست حدیث وهمچنین مطلع گشتی بگریه وارتداد آنسرور وآنحضرت بنی هاشم واصحاب شان واینکه ایشان نمودند
بالای هلاکت آل محمد واصل قضیهٔ روز عاشورا را چنانکه حضرت رسول اینرا در مجمع بزرگی که صحابه جمع بودند خبر داد چنانکه مطلع
براین حدیث که گریه نمودن حضرت پیغمبر بر حسین علیه السلام بعد از گذشتن دو سال از عمر او واین گریه کردن در مجمع بزرگی بود که جمعی
آنجا بودند بلکه گمان دارم که آنسرور وآنحضرت هم حاضر بودند در آن مجلس چون کلام باینمقام رسید چه عیب دارد که ذکر نمایم
اصل وضابطه اینرا که آن دو لعین برای قضیهٔ روز عاشورا بنا گذاشتند بلکه ذکر او در اینمقام خیلی مناسب است پس میگویم
که علامهٔ مجلسی در بحار الانوار از کتاب دلائل الامامة بسندهای خود از سعید ابن مسیب روایتی کرده که حاصل مضمونش اینست
گوید زمانیکه سید الشهداء را شهید کردند وخبر شهادتش بمدینه رسید وخبر بریده شدن سر مبارکش وبردن آنرا بیزید لعنه الله
وشهادت هیجده نفر از اهل بیت او وپنجاه وسه نفر از شیعیان او وشهادت پسرش جناب علی اصغر بالای دستهایش میرسد وخبر
اسیر شدن عیالش سیده زنهای حضرت پیغمبر در منزل امّ سلمه بنای تعزیه گذاشتند ودر خانه مهاجرین وانصار تعزیه بپا کردند گوید
پس عبد الرحمن ابن عمر ابن خطاب از خانه خود خارج شد در حالتیکه فریاد مینمود وبود وی خود میزد وگریبان خود را چاک

سیکرد و میگفت ای گروه بنی هاشم و قریش و مهاجرین و انصار حلال میباشد این از رسول خدا در بارهٔ اهل و ذریهٔ او و حال آنکه شما زنده باشید و روزی بجز یزید با وجود دیگر یزید قرار و آرامی پس از مدینه بیرون آمد در همان شب و بهیچ شهری وارد نمیگشت مگر اینکه اهل آنها را با یزید دشمن میشود و میشوراند و میگذشت و در القصه را یزید ملعون می نوشته و همچنین میگذشت بهیچ جائی مگر اینکه یزید العن میشود و کلام او مسموع میافتاد مردم میگفتند که این عبد الله پسر خلیفه عمر است که افعال یزید را انکار مینماید و قبیح میشمارد که با اهل بیت رسول آل نبود و مردم را بخروج نمودن بر یزید لعنه الله حریص مینماید هرکس او را اجابت نماید او را دین و اسلامی نیست و مضطرب شد شام و هر که در وی بود وارد دمشق شده و آمد بدر خانهٔ یزید لعنه الله با جماعتی از مردم که در پشت سرا و بودند پس جاسوس یزید داخل شده و بورود او خبر داد که دست بر سر خود گذاشته و مردم از پیش رو و پشت دور او را گرفته یزید ملعون گفت خروش و غضبی است از ابی محمد مشتغل گشته و بزودی بحال خود خواهد آمد پس یزید او را تنها اذن داد که داخل شود داخل شد در حالتیکه فریاد میکرد چگونه داخل شوم ای یزید و حال آنکه کردی با اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله آنچه که هرگاه ترک و روم قادر میبودند حلال نمیشمردند آنچه تو حلال شمردی و نمینمودند آنچه تو کردی برخیز از این بساط خلافت تا مسلمانان اختیار نمایند برای خود شان کسیرا که از تو سزاوارتر است بآن پس یزید ملعون اعزاز نمود او را برخواست دستهای خود را گشوده مرحبا گفت و او را بسینهٔ خود چسبانید و گفت ای ابا محمد ساکت باش از جوش نمودن خود و فکر کن و بچشم خود نظر کن و بشنو بگوش خود چه میگوئی در بارهٔ پدرت عمر ابن خطاب آیا هدایت کننده و هدایت یافته خلیفه و صاحب حضرت رسول بود و قرابت با حضرت داشت بسبب همشیرهٔ تو حفصه و آنکه بحضرت رسول گفت که لات و عزی عبادت کرده میشوند آشکار و خدا عبادت کرده میشود پنهان پس عبد الله گفت آنها چنان بودند که گفتی پس چه چیز در این باب میگوئی گفت آیا پدر تو پدر مرا بخلافت شام نصب نمود یا پدرم پدر ترا بخلافت رسول صلی الله علیه و آله نصب نمود گفت پدر من پدر ترا بشام حاکم نمود گفت ای ابا محمد آیا راضی میشوی بنوشته و عهد پدرت که به پدرم کرده یا نه گفت بلی گوید یزید لعنه الله دست عبد الله را گرفت و گفت برخیز ای ابا محمد تا بخوانی برخواست با یزید و داخل شدند بخزانهٔ از خزینه ها ای او صندوقی بود یزید او را گشود و از آن تابوتی مهور و قفل شده بیرون آورد و از آن طوماری پیچیده که در پارچه سیاه از حریر بود پس طومار را بدست گرفته و گشود بعد گفت ای ابا محمد این خط پدرت گفت بلی قسم بخدا پس عبد الله آنرا از یزید گرفت یزید گفت بخوان عبد الله دید در آن نوشته بسم الله الرحمن الرحیم بدرستیکه ما را اکراه نمود شمشیر با قرار باو پس اقرار نمودیم و حال آنکه سینه ها حبس شده و نفسها مضطرب و چشمها پر غبارات از آنچه واقع شده از انکار ما آنچه را که ما را بسوی او خوانده و اطاعت نمودیم او را در آن که شمشیر او از ما رفع شود بسبب بسیاری قبیلهٔ او و ما دادا او نمود هر که شنید خبر او را از کسانیکه ترک نمود دین خود را و آنچه بود قریش و پدران او بر آن پس قسم بهبل و اصنام و اوثان که عزی کار نمود آنها را از آنوقت که آنها را عبادت نموده و کعبه را عبادت نموده از جهة خدا و محمد را تصدیق نمود در کلام و انعیا ذکر دم و اگر برای حیله کردن بر او و صاحب قوت شدن بسبب او پس بدرستیکه محمد آمد با سحر بزرگ و افزود سحر خود را بسحر بنی اسرائیل بتمامه و هرون و داود و سلیمان و پسر کنیز عیسی و هر آینه آمد با همهٔ آنچه که آنها آورده بودند از سحر و زیاد نمود بر ایشان چیز را که هرگاه ایشان میدیدند هر آینه اقرار مینمودند بر او بدرستیکه او سید ساحران است پس بگیر ای پسر ابی سفیان طریقهٔ قوم خود را و متابعت ملت خود را و وفا کن بآنچه بودند پدران تو با آن از انکار این بنا که میگویند او را خدائی است که امر نمود آنها را بآمدن بسوی وی و سعی زدن بدور او و آنرا برای ایشان قبله قرار داده و اقرار نمودند بنماز و حجیکه آنرا رکن قرار داده اند و گمان میکنند برای خدا است و از آنگه بیکه محمد صلی الله علیه و آله را اعانت مینماید این فارسی [illegible] روزبه است یعنی سلمان [illegible] اول پس کمان شد برای مردم هر آینه آنست که در بکه بابرکت است و هدایت برای مردمان و همچنین قول آنها را که تحقیق می بینیم گردانیدن روی خود را در آسمان پس اختیار میکنیم برای تو قبله راضی باشی باو پس بگردان روی خود را بسوی مسجد الحرام و در هر مکان که باشید پس بگردانید رویهای خود را بطرف آن و گردانیدند نماز خود شان را بجهة سنگ پس کیست غایت ما هرگاه انکار نمینمود از عبادت نمودن ما بر صنم و اوثان که آنها از سنگها و چوبها و مس و نقره و طلا هستند نه قسم بلات و عزی که نیافتیم سببی برای خارج شدن از آنچه نزد ما است اگر چه سحر بودند و مزخرفات گفتند پس نظر کن بچشم بیننده و بشنو بگوش شنونده و بقلب و عقل خود فکر کن آنچه که ایشان در آن هستند و شکر کن لات و عزی را و بخلافت سید رشید عتیق بن عبد العزی بر امت محمد و حکم نمودن او در مالها و خونها و شریعت و نفسها حلال و حرام ایشان این و جنایای حقها یکه گمان مینمایند میآورند برای پروردگار شان تا اینکه

برپا دارند بجهة وی اعوان و انصار شان را پس زنده کاری نمود محکم و رستگار که در آشکار تواضع مینمود و در پنهان تشنه و حیله غرارانه معاشرت با قوم نمایند و تحقیق جارتی نمودم بشارت قبیلهٔ بنی هاشم و تاج درخشنده و علم نصرت آنها و جمعیت و امید آنها که مسمی بحیدر بود و داماد محمد صلی الله علیه و آله بود بر زنیکه او را سیدهٔ زنان عالمیان کرده اند که او را فاطمه مینامند تا اینکه آمدم بخانهٔ علی و فاطمه و پسران شان حسن و حسین و دختران شان زینب و ام کلثوم و کنیز شان که فضه نام بود و با من بود خالد ابن ولید و غلام ابی بکر قنفذ و چند نفر از خواص اصحاب ما پس در شان را بشدت زدم کنیز [illegible] جواب داد باو گفتم که علیرا بگو تا ظلمها را ترک کن و نفس خود را داخل بطمع خلافت مکن پس امر تر انیست بلکه امر آنکس است که مسلمانان آنرا اختیار نموده اند و جمع شده اند و قسم برب لات و عزی هرگاه امر و رأی با ابی بکر میبود هر آینه ضعیف بود در رسیدن بآنچه رسید از خلافت ابن ابی کبشه لیکن من ظاهر کردم بوی روی خود را و ظاهر نمودم چشم خود را و گفتم بر و قبیلهٔ نزار و قحطان بعد از آنکه گفته بودم بایشان که خلافت قریش را نیست اطاعت نمائید ایشان را مادامیکه بخدا اطاعت نموده اند و از آن گفتم بسبب آنچه سبقت یافته بود از پسر ابیطالب جرئت و شجاعت از ریختن خونها در غزوات محمد و اداکردن قرض او که هشتاد هزار درهم بود و وفا کردن بوعده آنحضرت و جمع نمودن قرآن و حکم کردن بناسخ و منسوخ او بجهة حرف مهاجرین و انصار زمانیکه گفتم امامت در قریش است گفتند او اصلع و بطین علی ابن ابیطالب است که حضرت رسول بیعت او را بر اهل ملت خود گرفت و بامارت وی التفیت کردیم در چهار جا پس اگر شده قریش هرگاه آنرا فراموش کرده اید ما فراموش نکرده ایم آیا نیست بیعت و امامت و خلافت و وصایت مگر حق فرض شده و امر صحیح نه تبرعا و ادعا پس تکذیب نمودیم ایشان را و چهل مرد قایم نمودم که شهادت دادند براینکه محمد فرموده امامت باختیار مسلمین است در اینوقت انصار گفتند که ما از قریش سزاوارتریم زیرا که ما منزل دادیم پیغمبر را و مدد نمودیم و مردم بسوی ما هجرت کردند زمانیکه برداشته شد آنکه این امر حق او بود دیگر امر خلافت نیست شما را بلکه مال ما است و قومی گفتند از ما امیری و از شما امیری پس ایشانرا گفتیم بتحقیق شهادت داده چهل مرد که امامان از قریش است پس قومی قبول کردند و بعضی انکار نمودند و منازعه کردند پس گفتم که همه میشنیدند خبر دار باشید بزرگ ما کیست که سنش از همه بزرگتر و حلیمتر باشد گفتند کرا میگوئی گفتم ابی بکر را که حضرت پیغمبر او را مقدم ساخت در نماز و با او خلوت کرد در روز بدر و او را مشورت نمود و عمل کرد و مصاحب او بود در غار و شوهر دخترش عایشه است که رسول او را ام المؤمنان نامیده پس بنی هاشم برخواسته بخشم و غضب و زبیر ایشانرا مدد نمود که شمشیر کشیده بود و گفت بیعت نمیشود بعلی مگر قبضه شمشیر از دست من برود گفتم ای زبیر صرخه کند ترا مادرت صفیه دختر عبد المطلب پس گفت قسم بخدا این شرف عالی و فخر بزرگ است ای پسر حنتمه و ای پسر صهاک ساکت باش ترا مادر نباشد پس سخنی گفت حسد نمودند چهل مرد که حاضر شده بودند بسقیفهٔ بنی ساعده بزبیر و قسم بخدا نتوانستیم شمشیر او را از دستش بگیریم تا اینکه او را بزمین انداختیم و ندیدیم مدد کننده از ما پس آمدم بسوی ابی بکر و مصافحه نمودم با او و بیعت کردم و بعد از من عثمان ابن عفان و سایر کسانیکه حاضر بودند غیر از زبیر او را گفتم بیعت کن یا تو را میکشم بعد نگهداری نمودم نزد مردم گفتم باو مهلت دهید که او از خشم نیاورده مگر نخوت بنی هاشم پس دست خود ابی بکر را گرفتم و او را قائم کردم در حالتیکه اضطراب مینمود و عقلش مختلف شده بود پس او را بزور از جایش برخیزانیدم بسوی منبر حضرت پیغمبر پس مرا گفت ای ابا حفص از شدت علی علیه السلام میترسم گفتم علی از تو مشغول است و ابو عبیده ابن جراح هم مدد کرد و از دست او میکشید بسوی منبر و من او را از عقب بزور میراندم مانند گوسفند بسوی کارد قصاب و مبهوت بود پس منبر رفت او را گفتم که خطبه بخوان زبانش بند آمد و داشت و اضطراب بوی رو داده دیدم پس گذاشت از غیظ کف دست خود را دندان گرفتم و گفتم بگو هرچه بخیالت آید با خیر و معروف از ذی بروز نکرد خواستم او را از منبر پائین اندازم و خود در جای او نشینم لیکن خوش داشتم تکذیب مردم مرا بسبب آنچه گفته بودم در حق او و سؤال نمودند از من همه ایشان چگونه فضیلت او را گفتی چیست آنچه که از رسول آنرا در باب ابی بکر شنیده گفتم ایشان را که شنیدم بتحقیق از فضیلت او چیزی از زبان حضرت رسول هر آینه دوست دارم که من موئی در سینهٔ او میبودم و مرا حکایتی است و باو گفتم یا خطبه بخوان و اگر نمیخوانی پائین بیا پس او را فهمید از نزدیکی من و دانست که اگر از منبر بزیر آید من بالا بروم و حرفی میگویم که دیگر اعتنا بقول او نکنند باواز ضعیف و نحیف گفت ولیتکم ولست بخیرکم و علی فیکم و اعلموا ان لی شیطانا یعنی والی شما شدم و حال آنکه خیر شما نیستم در حالتیکه علی در میان شما باشد و بدانید

بدرستیکه مرا شیطانیست بهر طرف میگرداند و اراده نکرده بود غیر مرا پس زمانیکه لغزش نمودم مرا قایم نماید و واقع میشوم در شرور
و بشارت شما و استغفار مینمایم از خدا خود او برای شما و نازل شد پس دست او را گرفتم در حالتیکه چشمهای مردم باو نظر میکرد
دست او را فشار دادم بعد او را نشانیدم و بیاوردم مردم را ببیعت و حجت او دیرتر شنیدم او را و هر که بیعت او را انکار
نمود و میگفت که چه کرد علی ابن ابیطالب میگفتم برداشت خلافت را از گردن خود و آنرا در اطاعت مسلمین قرار داد که اندک بعض
خلاف در اختیارشان و از اینجهة در خانه خود نشسته پس بیعت نمودند در حالتیکه ناخوش بیشتر زمانیکه بیعت ابیبکر آشکار شد دانستیم
که حضرت امیرالمؤمنین حضرت فاطمه و حسن و حسین را شبها برداشته بخانهای مهاجرین و انصار میبرد و بنظر آنها میآورد و بیعت
گرفتن رسول را برای او از مردم در چهار جا و ایشانرا از خانه بیرون مینماید پس شبها وعده نصرت باو میدهند و روز نمیآیند
پس آمدم بخانه او در حالتیکه قصد داشتم بیرون آوردن او را از خانه پس فضه خادمه برخواست و آمد بدر گفتم که علیرا بگو بیاید
و بابیبکر بیعت نماید که بتحقیق مسلمانان براو جمع شده اند فضه گفت بدرستیکه مولایم امیرالمؤمنین مشغولست گفتم این سخنرا بگذار
و بگو بیرون آید وگرنه داخل میشوم بخانه و او را بیرون میآورم از روی کراهت در انحال حضرت فاطمه بیرون آمده و در عقب
در ایستاد و فرمود ای گمراه شدگان و دروغگویندگان چه میگوئید و چه میخواهید گفتم یا فاطمه فرمود ای عمر چه میخواهی گفتم پسر
عمت چه شده که ترا برد جواب فرستاده و خودش در پس پرده نشسته فرمود طغیان تو ای شقی مرا بیرون کرده تا با تو
اتمام حجت نمایم از روی دلیل و هر گمراه شده قوی گفتم ترک کن این باطلها و لغوهای زنانرا و علیرا بگو که بیرون بیاید فاطمه فرمود
دوا این جبت و گرامیست آیا بگروه شیطان مرا میترسانی ای عمر و حال آنکه گروه شیطان ضعیف هستند گفتم هرگاه بیرون نیاید هیزم
بسیار میآورم و این خانه را با اهلش میسوزانم تا آنکه علیرا به بیعت برم و تازیانه قنفذ را گرفته و خالد ابن ولید را گفتم تو و مردان
ما برویم و هیزم جمع نمائید که من میسوزانم این خانه را پس حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود ای دشمن خدا و دشمن حضرت رسول
و دشمن امیرالمؤمنین پس فاطمه علیها السلام دست خود را به پشت در آورد تا مرا از گشادن وی مانع شود در را حرکت دادم
و فاطمه زور میزد با تازیانه بکفهای او میزدم تا بدرد آورد او را چون ناله و گریه او را شنیدم کم مانده بود از در برگردم و دلم رحم
آید بیاد آوردم کینه های علی و حرص او را در ریختن خونهای بزرگان عرب و حیله محمد صلی الله علیه و آله و سحر او را پس
لگدی بجای خود بدر زدم فاطمه علیها السلام چنان فریاد کرد که گمان کردم که مدینه سرنگون شد و گفت یا ابتاه یا رسول الله
هکذا کان یفعل بحبیبتک و ابنتک آه یا فضه الیک فخذینی فقد و الله قتل ما فی احشائی من حمل یعنی ای پدرجان یا رسول الله چنین
ظلم با دختر و حبیبه تو مینمایند فرمود ای فضه مرا بگیر قسم بخدا حمل من که در شکم است کشته شد و شنیدم فریاد و وضع حمل او را
در حالتیکه بدیوار تکیه کرده بود پس در را زدم تا داخل شدم با آن حالت بسوی من آمد بروی گشاده که چشم مرا پرده کشید پس از
بالای مقنعه سیلی بروی او زدم که گوشواره اش گسیخت و بزمین افتاد و بیرون آمد علی علیه السلام زمانیکه آمدن او را فهمیدم بسرعت
از خانه بیرون آمده خالد و قنفذ را با جماعتی که با ایشان بود گفتم که از کار بزرگی نجات یافتیم و بروایت دیگر خطای بزرگی کردم که بر
نفس خود خاطر جمع نیستیم اینست که علی از خانه بیرون آمد که زمین و نیز شما طاقت او را نتوانیم آورد پس علی بیرون آمد در حالتیکه
فاطمه دستهای خود را به پیشانی خود گذاشته بود که سر خود را بگشاید و بخدا استغاثه نماید از آنچه باو رسیده بود پس علی او را
تسلی میداد و میفرمود ای دختر رسول خدا بدرستیکه خداوند عالم پدر ترا رحمة للعالمین نموده و قسم بخدا اگر چادر خود را بگشائی
و از خدا سؤال کنی که این خلق را هلاک نماید هر آینه دعای ترا قبول کند و در روی زمین بشری نمیماند آگاه باش که تو و پدر تو در نزد خدا
بزرگترید از نوح که غرق نمود خدا برای او همه اهل زمین را مگر کسیکه در کشتی بودند و هلاک نمود قوم هود را بسبب تکذیب
ایشان و هلاک نمود عاد را باد شدید و قدر تو و پدر تو از هود بزرگترست و عذاب نمود ثمود را که دوازده هزار نفر بودند
بسبب پی نمودن شتر و بچه او را و تو باش ای سیده زنان رحمت بر این مخلوق و امت نگونسار و گمراه مباش عذاب در انحال درد زائیدنش
شدت نمود داخل خانه شد و سقط نمود طفلیرا که علی علیه السلام او را محسن نام کرده بود و جماعت بسیاری جمع کردم نه بجهة غلبه
بعلی علیه السلام بلکه برای آنکه قلب من بسبب آنها محکم باشد آمدم در حالتیکه او را محاصره کرده بودند پس او را بیرون آوردم از خانه خود
در حالتیکه مکره و حق غصب شده بود و کشیدم او را بسوی بیعت با آنکه بعلم یقین دانستم و شک در آن ندارم که هرگاه من
و همه اهل زمین جمع میشدیم نمیتوانستیم او را غلبه نمائیم ولی بسبب مطالبیکه بود در نفس او که میدانم آنها را و نمیگویم

زمانیکه بسقیفه بنی ساعده رسیدم ابوبکر برخواست و کسانیکه نزد او بودند برخواستند ایکرد نه بعلی علیه السلام پس آنحضرت فرمود
ای عمر آیا دوست میداری که تعجیل نمائیم برای تو آنچه را که تأخیر کرده ام از بدی تو پس گفتم نه یا امیرالمؤمنین پس شنید از من خالد ابن ولید
و بسوی ابیبکر شتاب کرد و ابوبکر سه بار گفت با عمر چکار است و مردم میشنیدند زمانیکه داخل شد امیرالمؤمنین علیه السلام بسقیفه بر
خواست بسوی او ابوبکر گفتم او را بیعت نمودی ای ابوالحسن برگرد و شهادت میدهم که بیعت نمود او را و دست خود را بسوی
او دراز نکرد و ناخوش داشتم که او را جبرا وادار کنم به بیعت با و تعجیل نماید برای من آنچه را که تأخیر نموده بود از من و ابوبکر دوست میداشت
که علیرا ببیند در آنجا از برای خوف و جزع که از او داشت و برگشت آنحضرت از سقیفه سؤال کردیم که بکجا رفت گفتند رفت بسوی
قبر محمد پس نشست نزد قبر من و ابوبکر برخواستیم و آمدیم با او بنشینیم و ابوبکر میگفت وای بر تو ای عمر چه ظلم کردی بفاطمه قسم بخدا این
آشکار زیانکاریست گفتم بزرگتر چیزیکه بر تست آنست که او با ما بیعت نکرد و خاطر جمع نیستیم باعراض مسلمانان از او گفت چه
خواهی کرد گفتم آشکار مینمائیم بمردم که او بیعت کرد بتو در نزد قبر محمد پس آمدیم نزد او در حالتیکه گذاشته بود کف دست
خود را بتربت پیغمبر صلی الله علیه و آله و در اطرافش بودند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه الیمانی پس نشستیم در مقابل
او و من پیش روی ابیبکر نشسته و اشاره نمودم باینکه بگذارد دست خود را بجائیکه علی دست خود را گذاشته و نزدیک نماید بدست
او پس چنین نمود و گرفتم دست ابیبکر را که مسح نمایم بدست علی و بگوئیم که بیعت کرد پس علی علیه السلام دست خود را کشید
در انحال با ابوبکر برخواسته برگشتیم در حالتیکه میگفتم خدا علیرا جزای خیر دهد که ترا بیعت نمود در زمانیکه حاضر شدیم بقبر حضرت رسول
ابوذر از میان آنها برخواسته و میگفت ای دشمن خدا قسم بخدا علی بیعت نکرد ابیبکر را و هر قوم را میرسیدیم خبر میدادیم ایشانرا
به بیعت علی و ابوذر ما را تکذیب مینمود و حال آنکه بیعت نمود ما را علی نه در خلافت ابوبکر و نه در خلافت من و بیعت نمیدهد ابیبکر را
که بعد از منست و بیعت نکرد از اصحابش دوازده مرد نه ابیبکر را و نه مرا پس که کرد فعل مرا ای معویه و اظهار نمود کینه های
گذشته خود در عزاز من اما تو و پدرت ابی سفیان و برادر تو عتبه پس بشناس تکذیب نمودن شما را در باب محمد و کید او را
در دروازه دار الندوه در مکه و جستن او را در کوه حری بجهة کشتن او و جمع نمودن قبیله ها و طایفه ها برای او و سوار شدن پدرت بر شتر
در حالتیکه پیش احزاب افتاده بود و فرمایش محمد صلی الله علیه و آله که خدا لعنت کند سوار شده و پیش افتاده و افسارکش او را
که سوار شده پدر تو بود و پیش افتاده برادرت عتبه و تو افسارکش بودی و مادر تو هند را فراموش نکنیم که بذل نمود وحشی را
آنچه بذل نمود که کمین نمود حمزه را که شیر خدا بکشد او را در روی زمین و او را بحربه انداخت و شکم او را شکافت و جگرش را
بیرون آورد و با مادر تو برد پس محمد بسحر خود گمان نمود که مادرت زمانیکه جگر حمزه را بدهان خود گذاشت که بخورد سنگ
شد پس آنرا بیرون انداخت از دهن خود پس محمد آنرا آکلة الاکباد نامید و سخن مادرت که در شعرش میگوید دشمنان محمد و جنگ
کنندگانرا نحن بنات طارق نمشی علی النمارق ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق فراق غیر وامق یعنی مائیم دختران طارق که
که بر روی فرشهای حریر راه میرویم و مثل در در گوشها و مشک در فرقهای ما اگر رو بجنگ آورید معانقه میکنیم اگر رو بگردانید از شما مفارقت
اختیار میکنیم در حالتیکه با شوقیم و زنان ایشان رختهای زرد داعی در حالتیکه سر و دست برهنه ایستاده و مردانرا از قتال محمد
تحریص مینمودند بدرستیکه شما باختیار قبول اسلام نکردید بلکه در روز فتح مکه باکراه قبول کردید که شمارا آزاد شده کرد ای
و برادر من زید و عقیل را برادر علی ابن ابیطالب و عباس عموی شما را مانند ایشان آزاد نمود و بود از پدر تو در نفس او چه
گفت قسم بخدا ای پسر ابی کبشه هر آینه پر میکنم آنرا بر تو مردان و سوارها از او حایل میباشم میان تو و میان این دشمنان پس
حضرت رسول خبر میداد مردم را بانچه او میشنید آنچه در نفس او بود و مانع مینمود خدا کفایت کند شر ترا ای ابی سفیان
و چنان میشنود مردم را که به منبر او بلند باشد کسی غیر او و علی و آنکه بعد از علیست از اهل بیت او پس باطل شد سحر او و هدر شد
سعی او که ابوبکر بر منبرش بلند شد و بعد از او من و امیدوارم شما بنی امیه باشید چوبهای طناب او پس از آنچه ترا او ای
گردم و بسته نمودم تو مباح بودن ملک آنرا و شناسانیدم ترا در آنجا و در بارهٔ شما فرمایش رسول خدا را محافظت
کردم و باک ندارم از جمع نمودن شعر و نثر او که میگفت وحی باو نازل میشود بسوی من از پروردگار من در تمام او است
شجره ملعونه در قرآن بخیال او شمائی بنی امیه هستید پس آشکار نمود عداوت خود را زمانیکه پادشاه شد چنانکه همیشه
بنی هاشم دشمنان بنی عبد الشمس هستند و من با وجود این یاد آوری که بتو کردم ای معویه و این شرح که ترا

نمودم نصیحت کو و مهربان هستم و از تو هم از حشکی ظرف و سینه تو و کمی حلم تو اینکه تعجیل نمائی در اظهار آنچه ترا وصیت بآن کردم
و برقرار خود م ترا از آن از شریعت محمد و امت او و اینکه آشکار کنی بر ایشان مطالبه بذر یا شماتت نمائی بمرگ باز دکنی براد
در آنچه آورده که حقیر شماری چیزیرا که او آورده پس بپاش از هلاک شدگان و پست مینمائی آنچه که بلند کرده و خراب مینمائی آنچه
بنا کرده و حذر کن حذر بزرگ در وقتیکه داخل شدی بر محمد و مسجد و منبر او و تصدیق کن محمد را در ظاهر همه آنچه که آورده
و ظاهر کن احترازرا در رعیت خود و بحلم ایشان وسعت ده و بسیار کن بر ایشان آنچه عطاها را و بر تو باد بقائم داشتن حدها در آن
و آنها تماکه ترک کنی حق خدارا و فرضی را ناقص مکن و تغیر مده سنت محمد را که فاسد مینمائی بر ما امت را بلکه بگیر ایشانرا از برای ایشان
و بکش ایشانرا بدست خودشان و شمشیر ایشان و قوت و قدرت خودشان و وسعت ده بر ایشان در مجلس خود و مشرف کن
ایشان در جائیکه نشسته و توصل کن بسوی کشتن انبار پیش ایشان مرده و بشارترا ظاهر کن بلکه غضب خود در افسره و بروا
ایشانرا بخش تا دوست دارند ترا و اطاعت نمایند ترا پس خاطر جمع میشوم بر ما و بر تو از عداوت علی و پسرانش حسن و حسین
پس هرگاه ممکن شود ترا جماعتی از امت پس پیش دستی کن و بر ای کوچک قناعت مکن بلکه بزرگ آنهارا قصد کن البته وصیت
و عهد مرا حفظ کن و پنهان کن آنرا و آشکار مکن و فرمان بردار امر و نهی من باش مبادا اخلاف من نمائی راه اجداد خودرا
برو و خون خودرا طلب کن و قصاص آنها پس بتو بیان کردم پنهان و آشکار خودرا و متصل بودم او را بسبب خود ان القوم

جلت امورهم بدعوة من عم البرية بالوتر صبوت الی دین لهم فارابی فابعد بدین قلت معصمت بر ظهر وان
انس ولا انس الولید و شیبة وعتبة والعاص الصریع لدی بدر وتحت شغا القلب الذی غ لفقدهم ابو حکم
الضلیل من لفقر اولئک یا معاوی ثارهم بنصل سیوف الهند والاسل السمر وصل رجال الشام فی معشر هم
هم الاسد والباقون فی اکم الوعر توصل الی التخلیط فی الملة التی اتانا بها الماضی المموه بالسحر وطالب باحقادهم
مضت لک مظهرا لعلة دین عم کل بنی النضر فلست تنال الثار الا بدینهم فقتل بسیف القوم جید بنی
عمرا لهذا وقد ولیتک الشام راجیا وانت جدیران تؤول الی صخر قال فلما قرء عبدالله ابن عمر ا ه

کوید زمانیکه عبد الرحمن ابن عمر لعنهما الله این عهد نامه را خواند برخواست بسوی یزید و سر او را بوسید و گفت حمد خدا را ای یزید
برای کشتن تو این خارجی پسر خارجی را قسم بخدا اظهار کرده پدرم بسوی من آنچه اظهار کرده بسوی پدر تو قسم بخدا ندیده که می بیند
مرا کمتر از امت محمد صلی الله علیه و آله در جائیکه دوست دارد و راضی باشد پس خوب نمود جایزه و انعام او را و بر گردانید
او را اکرامی شده پس عبدالله بیرون شد از نزد یزید در حالتیکه میخندید پس مردم او را گفتند که چه گفت یزید ترا گفت که سخن راست
گفت که دوست داشتم من هم در آن شریک میبودم و رو بمدینه گذاشت و بهر که میرسید این جوابرا میگفت و روایت شده
بدرستیکه یزید لعنه الله کتابی بیرون آورد و بعبدالله ابن عمر که عهد عثمان ابن عفان در آن بود که از این غلیظتر بود و بزرگتر از آن
عهدیکه عمر بمعویه لعنهم الله نوشته بود زمانیکه عبدالله عهد نامه دیگر را خواند برخواست و سر یزید را بوسید و گفت حمد مر خدا را
بکشتن تو و بدان که پدرم عمر بیرون کرد از تر خود دین نماند آنچه که پدر تو معاویه بیرون کرده و نمی بینم احدی از گروه محمد
از اهل و شیعه او بعد از این روز بخیر جمع شوند ابدا پس یزید گفت در این باب ای ارمغنیه هست ای پسر عمر و از علامه است
کو میر روایت نموده ملا داری زمانیکه کشته شد حضرت امام حسین عبدالله ابن عمر بیزید نوشت اما بعد پس تحقیق مصیبت بزرگ شد
و در اسلام حادثهٔ عظیمی حادث گشت و در و بصینی نیست مثل روز حسین پس یزید او را نوشت اما بعد ای احمق بدرستیکه ما آمدیم بسوی خانهای
زینت شده و فرشهای گسترده و مسندهای گذاشته شده پس مقاتله نمودیم از روی خلافت هرگاه حق باما است از روی حق
جنگ کردیم و هرگاه حق با غیر ما است پس پدرت اول کسی است که این سنت را گذاشت و اهل حق را هلاک نمود بدلیل
و در اد بعضی از بیانات و اشارات بدان این روایتیکه از سعید ابن مسیب نقل شده است که متضمن عهد ابی الشرور و نوشتن آن
بمعویه ابن ابی سفیان اگرچه از اخبار آحاد است الا اینکه مفید علم و یقین است بجهة مقرون بودن او بقرائن پس این در مقام
چنین است علاوه بر این قرائن حقانیهٔ الهامیه و حدسیه ملکوتیه نورانیه هم دلالت دارد پس چنانکه میدانم بعلم یقین بدرستیکه
ابی الشرور ولد الزنا و ولد الحیض که خمیره اش در حیض بسته شده منافق و زندیق است و بقدر همه اهل جهنم معذب میشود
همچنین بیقین میدانم که این عهد نامه و کتابت از آن ملعون بمعاویه ثابت و دارم است بعد من چگونه بیان کنم احوال این

اول مرد های روف و ممنوع من الحق الی الحق

اگر که قصه مرد و محو کم که مجمع تحریر را

الوان

ولد الزنا و ولد الحیض ابی الشرور و شیطان همه ابلیس ها با آن شقاوت از روی تعجب دست بدندانت در وقت مشاهدهٔ افعال
و سخنها کفر و زندقه او را میگوید ای ملعون تو خود کفایت مینمودی در تخریب بنای نبوت و شریعت که از جانب خداوند عالی است
و در بردن مردم بسوی جهنم من میگویم آه آه پدر و مادرم فدای تو باد یا امیرالمؤمنین و یا سید الوصیین و ای حجت خدا بر همه مخلوقات پس قسم
بخدائی که فضیلت داده شمارا بهمه مخلوقات خود هرگاه هفت آسمان و زمین و آنچه در آنهاست در کفه گذاشته شود و حلم و صبر تو
در کفه دیگر هر آینه کفه صبر و حلم تو زیاده میآید قسم بخدا بتحقیق گرفتار شد تا بین لعین ابی الشرور پس مثل آن در کلام شریف است که
فرموده فصاحب کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم وان اسلس لها تقحم صاحب او مانند سوار بر شتر سرکش است و مثل او در زبان عرف
مانند مرغ خبیثه است که نجاسات میخورد هرگاه بخانه داخل شود خواهی او را بیرون کنی میرود و هرگاه او را بزنی میمیرد و چگونه چنین
نباشد زمانیکه حضرت امیرالمؤمنین با و بفرماید اتحب یا عمر ان اقدم ما اخرت من سوئلک ای عمر آیا میخواهی که پیش
اندازم آنچه را که تاخیر کرده ام از بدی تو از غضب و سطوت حضرت میترسید و ابی الشرور التجا کرده و عرض میکرد نه یا امیرالمؤمنین و حضرت
ساکت میشود و ابی الشرور هرچه خواهد بکند اه قسم بخدا که حیران شده در انتقامات عقول کامله از اصحاب در آنوقت که دیدند
و صبر و طاقت شو آنحضرت بکنند و چگونه چنین باشد که ادنی ترین مردم از جهة حسب و نسب که پسر صهاک زناکننده بزند و بزور
انور محسن را سقط نماید و صدیقهٔ طاهره را بدرد آورد و آن معصومه مظلومه را که بقیهٔ حضرت رسول بود بتازیانه جان
رساند که باعث کشته شدن آنمخدره و شهادت او باشد و اسد الله غالب و ولی مطلق حاضر باشد و فاطمه علیها السلام فریاد و ناله
کند در زیر تازیانه حتی سلمان که تالی درجه عصمت بود و ثابت بود در شان او قول اهل بیت عصمت علیهم السلام که سلمان از ما
اهل بیت است و سلمانیکه علم اولین و آخرین در نزد او بود و عقلش حیران و فکرش مضطرب شد و بجایش آمد آنچه آمد پس همیشه
مضطرب و متحیر بود تا در گردن دل بزرگی ظاهر شد که بخم نمودن گردنش قادر بود پس بحضرت امیرالمؤمنین ملاقات نمود
حضرت فرمود ای سلمان بیرون کن از قلب خود آنچه داری در کرده ای و اسرار ما اهل بیت و توبه کن بسوی خدا از آنچه بقلب تو
میرسد پس عرض کرد و توبه کردم یا امیرالمؤمنین بیکیکه شک بقلبش نرسید و درک نموده بود مقصود را حق درک نمودن مقدار او بود
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حق او میفرمود که هو اعلم بالفعل او عالمتر است بآنچه میکند و حضرت امام جعفر صادق مقداد را
مدح کرده بجهة بودن او در نهایت تسلیم و غایت تفویض و اطاعت چنانکه ظاهر مینماید از قول مذکور بعد میگویم ای مؤمنان
نظر کنید بسخنان این منافق کافر که پسر صهاک زانیه که ارذل و کمترین کنیزان بود و فکر نمائید در این گفتگو که متضمن است بمکر
و حیله و شیطنت این لئیم و اختلاف اخلاق او در کارها آیا نمی بینید که اظهار عداوت و کینه مینماید بر بوحه الاولاد حضرت
امیرالمؤمنین و ظاهر میسازد سوزش قلب خودرا بجهة قتل صنادید قریش که در دست امیرالمؤمنین در بدر و احد و حنین و غیر آنها
کشته شده بودند و از این کلامش چنان مینماید که آن لعین صاحب قبیله و عشیره بود و از خویشان بزرگان قریش است که کشته شده بود
در بدر و غیره و حال آنکه در خمول نسب و کمی حسب و دنائت ذات و نداشتن قبیله و عشیره در دنیا مثل نداشت نه در اسلام و نه در
جاهلیت و نه در عرب و نه در عجم و نه در ... نه در مشرق و نه در مغرب و نه در شمال و نه در جنوب و اگر چنانکه
عاقلان فکر نمایند در آنچه که از این لعین صادر شده بعلم یقین میدانند که شقاوت و ضلالت او شقاوت و ضلالت در شقاوت
سعادت همه انبیاء و مرسلین و اوصیاء و ملائکه و سعادت هر صاحب سعادت و بار میدانند او است که در کفر و زندقه
و الی بنهایت رسیده و بود ولی او و ولد الزنا و ولد الحیض آیا بکفری دیده و شنیده اید که بر قومی عهد رقت شد بعد بسبب
آن قوم و سبب قوت و شمشیر ایشان بملک بزرگ و پادشاهی برسد بعد کند با ایشان آنچه که این لعین کرد از کشتار و کردار
قسم بخدا کسی مثل اورا ندیده و کسی نشنیده نه در اولین و نه در آخرین خدا یا لعنت کن او را بوزن عرش خود و بقدر
کلمات خود و بغایت رضای خود و بشماره آنچه که کتاب تو شمرده و بقدر آنچه که علم تو بآن احاطه کرده و لعنت کن
مانند این با جبت و نعثل و اعوان ایشان و کسانیرا که بقدر ذره و دانهٔ خردل بطرف ایشان میل مینمایند خلاصه چنانکه هرگاه
دریاها مرکب و بیشه ها قلم و صفحهٔ زمین و آسمان کاغذ و جن کاتب و انس حساب کننده باشند نمیتوانند فضائل و مناقب حضرت
امیرالمؤمنین روحی له الفداء را شمرند و نویسند همچنین هرگاه دریاها مرکب و بیشه ها قلم و صفحهٔ زمین و آسمانها کاغذ و جن
کاتب و انس حساب کننده باشند نمیتوانند عیبهای پسر صهاک که کنیز زانیه است بنویسند یا بشمارند بار ای بغور

و وجود این تو فراموش مکن آنچه که سابقاً ذکر کردیم از آنکه پسر صهاک با آنچه در شان او شنیدی با همه اینها او سیئه ایست از سیئات ابابکر که زندیق بزرگتر و منافق عظیم‌تر است و بحقیقت شناختی بسبب این امر دوست میدارم که در اینجا ذکر نمایم حکایت عجیبه که خبر داد مرا بعضی که یکی موثق بودند میگوید که خبر داد مرا بعضی تتبع کنندگان در کتب اخبار و سیر و آثار که در بعضی معتبره دیدم بدرستیکه روزی حضرت رسول نشسته بود در مسجد و جماعت کثیری از اصحاب نزد او بودند در آنحال که آنسرور جویا میشد آنها از سؤال ایشان ناگاه اژدهای بزرگ داخل شده و در کفش کن ایستاده سلام داد اول بعلی ابن ابیطالب که السلام علیک یا امیر المؤمنین بعد برسول خدا که السلام علیک یا رسول الله و حبیبه پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را فرمود چرا اول بعلی سلام

حکایت نعمان

کردی بعد مرا چیست کار تو و چه سؤال داری پس اژدها عرض کرد ای خاتم پیغمبران و ای سید مرسلین مرا ان بدرستیکه من نعمان وزیر فرعونم برای حاجتی بخدمت تو آمده‌ام اما سبب سلام کردن من بامیر المؤمنین پیش از تو آنست زمانیکه من داخل مسجد شدم او را دیده رسیدم و اعضایم لرزید که من او را بوصف و صورتش میشناسم در زمانیکه موسی و هرون در اتمام حجت و نمودن معجزه‌ها ما را غلبه میکردند من این جواز را میدیدم که ایشان را امداد میکرد و حق را در وقتیکه ما را در دریا غرق کرد و موج ما را میبوشانید و سبب آمدن من آنست که پناه آورده‌ام بتو بدرستیکه من از اهل تابوت میباشم در جهنم زمانیکه سر تابوت من گشاده میشود شنیده گردد آن عذاب اهل جهنم و فریاد عظیم مینمایند و بخداوند پناه میبرند و من در ایشان از ملائکه عذاب کردم که بحق پروردگار عالمین از شما سؤال میکنم که اندک مدتی عذاب مرا تخفیف دهید و بگذارید که پروردگار خود مناجات نمایم ملائکه سؤال مرا قبول کردند پس از خدا درخواست نموده عرض کردم ای خدای عالمیان سؤال میکنم از تو بحق سید مرسلین و وصی او امیر المؤمنین و اولاد ایشان که معصومند مرا قوتی عطا کنی که برفتن خدمت حبیب تو سید مرسلین محمد ابن عبد الله قادر باشم و سؤال نکنم بیرون آمدن از آتش را زیرا که میدانم این محالست هر آینه کلمه تو سبقت کرده و قضای تو جاری شده که کفار در جهنم مخلد باشند مگر اینکه از تو این سؤال را میکنم و تو رحم کننده رحم کنندگانی پس خدای عز و جل این دعای مرا مستجاب کرد تا اینکه عبرت بهم برای دیگران پس بصورت افتادم که می‌بینی و آمدم بخدمت تو یا رسول الله و حبیبه پناه بتو می‌آورم الامان الامان میدانم بدرستیکه خلاص شدن من از آتش محالست ولی سؤال مینمایم از تو که از خدای تعالی سؤال کنی مرا از تابوت خلاص نماید و مانند سایر اهل آتش کند پس زمانیکه حضرت پیغمبر کلام او را شنید فرمود من میخواهم که قضا و قدر خدای تعالی را تغییر دهم برگرد بجای خود پس اژدها برگشت و از نظر مردم غایب شد بعد حضرت رسول بسوی ابی بکر متوجه شده فرمود یا ابابکر بدرستیکه من میترسم تو از اصحاب تابوت باشی بسبب مخالفت تو بعد از من ببرادر و وصی و خلیفه من امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب که گمراه نشده است پیغمبری از پیغمبرها بعد از وفات این پیغمبر مگر بسبب مخالفتشان بوصی و خلیفه او ای ابابکر دور کن نفس خود را که باشی از اهل تابوت در آتش زمانیکه ابی بکر فرمایش آنسرور را شنید از مجلس برخواست متعرض و خشمناک که انگشتان خود را بدندان میگزید تا آمد بمنزل خود دیگر ابی بکر و عرق از سر و روی او جاری بود زمانیکه نشست نزد خود او اسماء گفت که قضیه تازه و اتفاقی شده آیا از آهن بیاور از خنجر و شمشیر تا خود را بکشم و اصحاب تابوت نباشم بحکم کسیکه قولش تخلف ندارد اسماء گفت از کلام ابی بکر تعجب نمودم و با نظر میکردم و او در آن سخن اصرار میکرد و الحاح مینمود گفتم چه میگوئی این چه کار و خبالیست گرچه واقع شده گفت ای اسماء قسم بخدا که قلبم میوزد و نزدیکست جگرم کباب شود و نمیدانم چرا حضرت رسول عتاب و خطابهای خود امروز مرا مخصوص گردانید گفتم ای ابابکر تو را بخدا قسم میدهم که چگونه است بیان این پس قصه اژدها را از اول تا آخر حکایت کرد و بعد از آن هم از من خنجر و شمشیر میخواست که خود را بکشد و اصرار مینمود گفتم زمانیکه خود را بدست خود میکشی از اهل آتش و از مخلدین در آن میباشی گفت ای وای خیال و قصد من نیست میخواهم که از اهل آتش و مخلدین در آن باشم بسبب کشتن خود بدست خود تا باقی باشم بعد از وفات رسول خدا بسا داریم مخالفت وصی و برادر او و از اهل تابوت نشوم اسماء گوید گفتم یا ابابکر الحمد لله تو از عاقلان و اهل بصیرتی و صحبت رسول خدا را بسیار درک کرده و شنیده درباره برادر و پسر عم و وصی و پدر دو ریحانه و پسران اش آنچه شنیده و او خدا نموده او را با مر منتی از جانب خدا عهدها و میثاقهای مؤکده و بسیار جاها بولایت و امامت و خلافت او و تحقیق امر نموده با مر و وحی خدای تعالی بشمار اکه با او سلام دهید بامیر المؤمنینی پس کدام عاقل که بخدا و رسول او ایمان آورده مخالفت مینماید بعد از این با وصی رسول خدا و برادرش و با کسیکه او دشمن [illegible]

اوست پس جنگ بزن بعد از پیغمبر با من آن سفینه نجات و آفتاب هدایت امیر المؤمنین و یعسوب الدین علیه السلام تا اینکه از نجات یافتگان باشی بدرستیکه ایشان عاقل در فعال و سخنان خود مختار است که جبر و اضطرار ندارد پس حذر کن از مخالفت خود در امر برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه خداوند عالمین اسماء گوید زمانیکه او را باین مواعظ و نصایح موعظه کردم غضبش ساکن و قلبش برد شده خود را انگهداشت از طلبیدن خنجر و شمشیر برای کشتن خود پس گمان میکردم که او مخالفت حضرت امیر المؤمنین را نمیکند بسبب آنچه که از او دیدم در وقت آمدن اژدها بمسجد حضرت رسول پس زمانیکه حضرت رسول وفات کرد و صادر شد از خبیث و اصحاب او آنچه صادر شد از زندقه و الحاد و مرتد شدن در هر روز چند مرتبه آن حکایت را باو ذکر میکردم از آمدن ثعبان و اهل تابوت و میگفتم یا ابابکر آیا فراموش میکنی که اراده کردی خود را بکشی بدست خود یا ابابکر باطلهای این عبد الشیم مغرور مشو یعنی ابن زانیه صهاک حبشیه و هر قدر مکرر میکردم این کلمات را او مثل آنها را از مد نظر و سرزنشها از من اعراض مینمود و روی خود از من میگردانید و امر خود را از من میپوشید و بسخن من گوش نمیداد اصلاً پس گفتم او را امید چنینکه بآن وعده کرده شده راست فرمود حضرت رسول قسم بخدا تو از اصحاب تابوتی در جهنم بعد بنده ای برادران من بدرستیکه خبیث اگرچه ولد الزنا نیست اما او در کفر و نفاق سعلم عبد الشیم و ولد الزنا پسر کنیز زانیه صهاک حبشیه است و او یعنی خبیث در قلت حیا بلکه در نبودن آن بنهایت رسیده بود و در همه جا بود بهیچ چیز از الزام و افحام در مرتبه کمال بود و با اینکه در محضر جماعت بسیار از اخیار اصحاب هزار بار مغلوب و ملزم کردیده معهذا از ضلالات خود برنگشت و دوست میدارم اینکه ذکر نمایم در این مقام قصه عجیبه و حکایت ظریفه که گوشهاش آنرا اندک شنیده و آن اینست که من بیست و نه سال پیش از این اکثر در دار السلطنه تبریز بودم و در این زمان که سن من به بیست سال نزدیک بود و الحال نزدیک بپنجاه شده و از خدای منان و ارحم الراحمین سؤال مینمایم که عمر طبیعی که صد و بیست سالست مرا تمام کند بحق نبوت مطلقه و ولایت مطلقه و عصمت صدیقه مظلومه و شهادت او و شهادت دو سبط رحمت و بحق نه نفر امام معصوم که از ذریه سید الشهداست و اینکه توفیق دهد مرا تا آخر صرف نمایم بنقل فضایل و مناقب اهل بیت عصمت و برپا داشتن مجالس عزا و گریه بر ایشان بدرستیکه همه اینها بر خدای عز و جل سهل و آسانست و اوست ارحم الراحمین و در آن زمان متصف بودم در نزد همه بذهن و زکاوت و بسیاری حلم و حفظ و جامعیت در فنون عقلیه و علوم نقلیه و درس میگفتم در مدرسه نایب السلطنه چند دوره درس داشتم که در هر دوره جماعت بسیار حاضر میشدند از طلاب و بتحقیق التماس نمود از من در بعضی این اوقات شعله زکاوت محسن ادبا و وزرا و وزیر اعظم که محمد شاه او را اکثر و اسمش میرزا ابو القاسم که در نزد مردم ملقب بقایم مقام ملقب بود که یکی از درسهای خود را تدریس نهج البلاغه بکنم برای جماعتی که نسبت داده میشد بسوی او پس اسباب این درس را از من فرستاد از ابن ابی الحدید و بعضی دیگر از کتب متعلقه بآن پس شروع در تدریس آن نمودم بعد از زمانی از حین شروع رسیدیم بفقره کتابی که حضرت امیر المؤمنین بسوی عثمان ابن حنیف الانصاری که عامل آنسرور بود در بصره رقم فرموده بود بشب از شبهای ماه مبارک رمضان آنشب یکی از شبهای قدر بود تنها در حجره مشغول مطالعه شرح آن کتاب بودم در کتاب ابن ابی الحدید و انگشتان خود را بدندان میگزیدم از دیدن سخنان متناقض ابن ابی الحدید که دلالت میکرد بر زندقه و الحاد او و آشکار نمودن او اصلا از رکه مروت و انصاف پس من در اینحالت بودم که دو ثلث بلکه زیاده از شب گذشت زیرا که آن قضیه فدک بود و ابن ابی الحدید در شرح آن بسط تمام نموده بود زمانیکه در مطالعه بآخر شرح آن رسیدم موذنان شروع بمناجات و اعلان سحور کردند مرا خواب غالب شد در حالت نشستگی و کتاب بها در پیش من گشاده و قلبم بدرد آمده و جگرم میسوخت بسبب آنچه که اشاره شد از بی انصافی و مروت اهل سنت از معتزله یا اشعریه معضله غیر معضله پس در خواب دیدم که در مکان وسیع و فضای بلندی هستم و نشسته بودم و پشت خود را بدیوار تکیه داده بودم و همه اهل آنشهر را میدیدم از مردان و زنان و اطفال که در زیر آن فضای بزرگ حاضر بودند و گمان میکنم که ایشان از خانه و منازل خود بیرون آمده اند بسوی این مکان و انتظار وقوع امر بزرگ را میکشند پس در آنحال که من متفکر بودم و با خود میگفتم چه چیز این مردم را از خانه و منزلهای خود بیرون کرده و انتظار وقوع آن میکشند ناگاه دو مرد طویل القامه بجائیکه من نشسته بودم آمدند گویا در رویشان صفت زنان ظاهر بود در برابر من نشستند و گفتند چرا آنچه ذکر مینمائی و احتجاج میکنی در ولایت و امامت سید و مولای خود علی ابن ابیطالب المکث نیکو نزد من حاضر بودند از ایشان پرسیدم که این دو نفر کیستند گفت اینها ابوبکر و عمرند من بسوی ایشان غضبناک برخواسته و آن دو دشمن خدا و رسول

و امیر المؤمنین را گفتم چند دقیقه یک عشر کمتر شصت دقیقه است را گفتم بحق نبوت مطلقه و ولایت مطلقه مولا و سیدمن و مولای همه
عالمین برادر رسول خدا و حجت او بر همه مخلوقات و بحق آنکه او خیر بشر است که هر که منع کند کافر شود و بحق آنکه دوستی او ایمان و عداوت
او نفاقست اعنی علی ابن ابیطالب روحی له الفداء بدرستیکه من ثابت میکنم کفر و ارتداد هر دو شما را در هر دقیقه از شصت دقیقه
یعنی ثابت میکنم کفر و ارتداد شما را بمدت یک عشر شصت مرتبه نه آنچه در احادیث و کتب ماست بلکه در کتب سنیان و تابعان
و مایلان بسوی شما است قسم بخدا گمان نکرده ام آنها را مگر اینکه آنها دو خرند که بگل افتاده یا دو شتر سرکش بودند که تا بمن کام
شده بودند پس متحیر و مضطرب شدند بنوعی که قادر بحرف زدن نشدند در انحال که من بودم ناگاه مرد کوتاه و کوسج ضعیف جثه
و قبیح الهیئة دیدم که بسوی من آمد و ایشان را از من دور نمود گفت باش تکلم کن منم شجاع این میدان از بعض حاضرین اسم او را پرسیدم
گفت او عبد الحمید پسر ابن ابی الحدید معتزلیست با او مشغول مباحثه شدیم و مسئله فدک را عنوان کرده و هر حجتی اقامه میمودم در رد
شبهاتیکه در کتاب خود ذکر نموده بود از او جوابی میداد و بنحوی خود را خلاص مینمود و هر وقت که او مرا ایراد میکرد شبهه
میساخت که مقدمه حجت و دلیل مرا ضعیف نماید جواب میدادم که ماده شبهه او را قطع مینمود تا از اول مباحثه و مجادله مدت
درازی گذشت و من او را بسیار زیرک دیدیم در مباحثه بلکه او را گمان میکردم که او در نزد فلاسفه حاضر بوده که در فن مغالطه
و صنعت مباحثه مهارت داشته زمانیکه ایراد از او دیدم مرا و اهمه غالب شد که اگر من او را مغلوب باشم هر آینه این جماعت بسیار
بر من حمله سیاورند که او ترا غلبه کرد او حق و تو باطلی و این خبر در اطراف عالم آشکار شود و توجه نیابشند که غلبه او بسبب حداقت
او در مجادله و مباحثه است با وجود آنکه او شیخ بزرگیست که مباحثه ها و مجادله ها کرده اند در زمانه و من جوانی هستم کم تجربه
با وجود آنکه او در زمان دولت مستعصم مالهای بسیار برای ترقی صرف نمود خلاصه من در حال مباحثه با او از بدی عاقبت
و شبهه بودن امر بر حاضران میترسیدم و از انتشار این خبر در اطراف عالم پس از نفس خود ملتجی شدم بسوی خدای عز و جل
و توسل جستم بسوی او بمحمد و آل معصومین او و آهسته عرض کردم خدایا سوال مینمایم از تو بحق محمد مصطفی و آله المطلومین و بحق و لایت
مطلقه برادر و وصی رسول و حجت تو بر همه اهل آسمانها و زمینها که غالب نمائی حق را و ذلیل نمائی باطل را و تو بر همه علیم و بحق
و بحق ولایت مولایم امیر المؤمنین و دعای من در نفس خود تمام نشده بود که ابن ابی الحدید خجالت و مغلوب شد بطریق آشکار
بنوعی که همه حاضران از آن جماعت بسیار آشکار دیدند و صیحه و فریاد از هر طرف بلند شد و از هر طرف آواز تکبیر و تسبیح و تهلیل
ظاهر شد از کثرت فرح و سرور گلوگیر شدم و اشک چشم بر رویم جاری شد بلکه نزدیک بود از کثرت فرح و سرور بعد از آن شده بیرم
و از انچه از خواب بیدار شدم دیدم که صبح طلوع کرده و چراغ خاموش شده و اشک چشم جاری شده بروی کتاب که گشاده
بود در برابر من و قدری از خطهایش محو کرده سجده شکر بجهة حق تعالی کردم در مقابل آن نعمت بزرگ بعد هر گاه خواهی که بعضی
از فقرات کتابیکه حضرت امیر المؤمنین بسوی عثمان حنیف انصاری نوشت خبردار باشی و بعض آنچه که ابن ابی الحدید ذکر کرده
بیان میکنم لیکن عذر من از وقوع بعض تغییرات و تبدیلات از تقدیم و تاخیر و آوردن الفاظ زائده با مضمون بجهة آنست
که نهج البلاغه و شرح ابن ابی الحدید نزد من حاضر نبود و این هم سهل است بعد از ادای معنی مقصود و صدق و موافقت با
غرض ضروری خبردار بودن تست بجملۀ از مطالب ضروری پس حالا شروع مینمایم بجملۀ از فقرات کتاب شریفه و آن اینست

یا ابن حنیف انه قد بلغنی قد دعاک فتیٰ من فتیة اهل البصرة الی مادبة فاسرعت الیها تستطاب لک الالوان و تنقل الیک الجفان
ما کنت اظن انک تجیب الی مادبة قوم عائلهم مجفو و غنیهم مدعو فانظر الی هذا المقضم الذی تقضمه فما اشتبه علیک علمه
فالفظه و ما ایقنت بطیب وجوهه فنل منه الا ان لکل ماموم اماما یقتدی به و یستضیء من نور علمه الا ان امامکم هذا قد اکتفا
من دنیاه بطمریه و ما ذاق من لحم الا من سنة اضحیته و الله ما ادخرت من دنیاکم تبرا و لا حوت من اوصه شبرا الا انه کانت فیما
اظلته السماء فی ایدینا فدک فشحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین مالی و فدک و النفس مظانها فی غد
جدث حفره لو زید فی فسحتها لاوسعت یدا حافرها الی ان قال روحی له الفداء و الله لو شئت لاهتدیت
الی مصفی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القز هیهات هیهات ان یقودنی جشعی الی تخیر الاطعمه
و لعل بالیمامة او الحجاز من لا طمع له فی الشبع اقنع ان اسمی امیر المؤمنین علیه الصلوة و
السلام و لا اشارکهم مکاره الدنیا الدهر او اکون کما قال القائل و حسبک داء ان تبیت ببطنة

مجالس ... داده میشود

و حولک اکباد تحن الی القد الی ان قال یا دنیا اعزبی عنی قد انسللت من مخالبک و القیت حبلک علی
علی غاربک من وطئ مدحصک فقد زلق این الملوک الذین غررتهم بامانیک هاهم رهائن القبور الی
ای پسر حنیف بتحقیق رسیده بمن که ترا جوانی از جوانان اهل بصره بضیافت خود خوانده و او از او وعده داده که برای تو طعامهای
رنگین آماده کند و کاسه ای مملو بیاورد پس گمان نمیکردم که تو اجابت نمائی ضیافت قومی که فقیرانشان جفا دیده و غنیهاء
ایشان دعوت کرده شده و نظر نما بطعامیکه میل میکنی از آنچه مشتبه باشد از او اجتناب نما و آنچه یقین کردی حلال بودنش
حظ خود را از وی بردار آگاه باش که از برای هر ماموم امامیست که بوی اقتدا میکند و از نور استضائه مینماید آگاه باش امام شما
کفایت نموده از دنیای خود به دو لباس کهنه و نچشیده از گوشت مگر از قربانی قسم بخدا ذخیره نکرده ام از دنیای شما زری
و جمع نکرده ام از زمین آن یک شبر آگاه باش از آنچه آسمان سایه انداخته این فدک در دست ما بود و با او هم قومی بخل ورزیده و سخاوت
نمود نفوس دیگران مرا با فدک چکار و حال آنکه فردا جای من قبر است که وسعت او هر چه بیشتر باشد از دو دست حفر کننده
بیشتر نخواهد بود تا اینکه فرموده قسم بخدا هر گاه میخواستم میرسیدم بعسل صاف و مغز گندم و لباس حریر خیلی دور است که حرص مرا
بکشد با ختیار طعامها و شاید با در حجاز و یمامه شخصی گرسنه باشد آیا قناعت کنم باسم امیر المؤمنین و با ایشان در مکاره دهر شریک نباشم
یا مصداق گفته گوینده باشم کفایت میکند ترا از حیث درد اینکه سیر بخوابی و در اطراف تو جگرها باشند که از گرسنگی مایل بپوست
تا آنجا که فرموده ای دنیا دور شو از من که بتحقیق از چنگ تو خلاص گشته ام و افسار ترا بکمر دنیا انداخته ام هر کسیکه
قدم گذارد در طلب تو یقین لغزش میکند کجایند پادشاهانی که بآرزوی خود ایشان را مغرور نمودی اینهایند که مرهون قبور در میان لحدها
خوابیده قسم بخدا ای دنیا هر گاه جسم مرئی و قالب حسی میشدی هر آینه جاری مینمودم بر تو حدود خدا را از جهة بندگانی که ایشانرا
مغرور کردۀ بزخارف خود اینست آنچه ایراد نمودیم از کلام امیر روحی له الفداء ابن ابی الحدید در شرح گفته در قضیه فدک
و ادعای گویند که فدک پیغمبر را بود مخصوصاً زیرا بجنگ و جهاد او را فتح نکرده عطا کرد حضرت پیغمبر او را بحضرت فاطمه و در تصرف او بود
تا اینکه پیغمبر وفات نمود و شد آنچه شد از خلافت ابی بکر در سقیفه بنی ساعده و از تصرف او در فدک حضرت فاطمه
از خانه خود بیرون شد با جماعتی از کنیزان خود پس آمد بمسجد و ابو بکر در آنجا بود و در نزد او جماعت بسیار از مهاجرین و انصار
بود پس در میان مردان و زنان پرده و حجری آویختند پس حضرت فاطمه ناله نمود و فریاد کشید و اشاره بسوی قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله
نمود در حالتیکه این شعرها را میخواند قد کان بعدک انباء و هنبثة لو کنت شاهدها لم تکبر الخطب تا آخر پس مردم همه گریستند
حتی ابو بکر هم گریست و گفتگوها میان ایشان جاری شد تا اینکه ابو بکر گفت ای دختر حضرت رسول فقیری عائشه خوشتر است
از فقیری تو لیکن چگونه دهم تو مال مسلمانان را پس فاطمه را غضب آورده خشمناک برخواسته بسوی خانه اش روانه شد بعد ابو بکر
برخواسته گفت هر که شهادت دارد بفاطمه پس شهادت بدهد و شاهد او در اوست که مرا به هر فرستاده است ... بعد گفته
ابن ابی الحدید روزی باستاد و شیخ خود ابی جعفر نقیب المعتزله گفتم که ابو بکر در کلام خود بکه اعتراض میکند گفت ای پسر این تعریض نیست
بلکه تصریح است گفتم هر گاه تصریح بودی از تو سوال نمیکردم از آن پس خوشش آمد و خندید بعد گفت اعتراض میکند بآن بسوی
امیر المؤمنین پس گفتم آیا مثل ابو بکر اعتراض میکند بمثل این کلام بمثل علی پس مرا گفت ای پسر ملک عقیم است میگوئیم هر گاه ابن ابی الحدید
و استادش براه انصاف و آئین بخدا و رسول او میرفتند هر آینه حکم بکفر و زندیقی و الحاد و ارتداد ابی بکر را میدادند بجهة
این کلام از آن قطع نظر از سایر وجه هائیکه دلالت دارد بکفر و زندقه او بعد ابن ابی الحدید بعد از کلام طولانی از آن ذکر نموده که حدیث
زد و خیف با نحدیث که شنیده شده است از رسول خدا که میفرمود ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم هر چه از ما باشد صدقه است و بعد
از این ذکر کرده اعتراض سید اجل سید مرتضی علم الهدی را باینکه این روایت را تنها ابو بکر روایت کرده حتی صاحبش
عمر هم این ادعا را انکار کرده علاوه بر این اخبار آحاد در فروع حجت نیست کجا مانده در اصول شرعیه و بعد از تنزل از این
بدرستیکه آن روایت برابری نمیکند بمعارضه عمومات بسیار از کتاب بعد ابن ابی الحدید ایرادها وارد کرده بر مرتضی و کلام
طویل نموده بچیزی که در تحت او فایده نیست اصلا بلکه در بعضی تناقضات آورده که نیست مگر مانند کاسه پاره شده که هر قدر
از طرفی وصله میدوزی از طرف دیگر پاره میشود بعد این زندیق در آخر شرح این کتاب میگوید اما آنچه که رافضیان گمان
کرده اند از اینکه فاطمه آمد بخانه ابی بکر پس ابی بکر حکم فدک را باو داد زمانیکه از خانه ابی بکر بیرون آمد در راه عمر رسید
و کاغذ را از دست او گرفت و پاره کرد فاطمه فرمود خدا شکم ترا پاره کند چنانکه تو کاغذ مرا پاره نمودی این از کثرت عداوت

آنهاست بعون خدا ایشان را بکشد باز گوید ملاقات نمودم در خلافت با یکی از علمای ایشان گفتم که شما کرده اید تضیع حق
و جا بله گفت چرا گفتم شما با اینکه ادعا مینمائید که ابوبکر و عمر خلافت را غصب نمودند که حق امیرالمؤمنین علیه السلام بود و با وجود این
هم قضیه فدک را ذکر مینمائید در عنوان مستقل و کلام بسیار در آن میگوئید که نیست اینها مگر از زیاده که کلام که صادر میشود از جمعی آیا گفته
نمیکنند عنوان غصب خلافت که گفته میشود در شان آن که همه صیدها در جوف آن هوست از عنوان غصب فدک و اضعاف اضعاف او
گفت که حالا ظاهر شد بین جاهلی شما اگر ده ست زیاده از گمراهی و باطلی شما که محقق بود گفتم چرا گفت آیا ندانسته که امامان
شما ابوبکر و عمر صاحب کره انکار بوده تحقیق در نفسهای خود فکر کردند و خیال کردند که غصب خلافت و گرفتن آن از اهلش
بر ایشان ثمره و فایده نمیبخشد بدون غصب فدک بلکه اثرش هم میرود پی غصب او از اهل بیت رحمت و عصمت زیرا
که منافع فدک در هر سال چهار ده هزار دینار میرسید پس بر اینکه خواستند که در خانه رحمت و عصمت و نبوت و خلافت
و امامت را ببندند و زد آورد گنند کار ابوی آن فدک نمایند بلکه نفی و بعد دم بنهند بازگشتن بگیرند اهم نبوی ایشان این
فدک را غصب کردند و آن را از اهلش گرفتند تا اینکه از اصل قطع نمایند آنچه را که بآن بود گذران ایشان و گذران امداد
کنندگان ایشان تا آلوده شوند از اینکه کسی با آنها مقابله و محاجه نماید پس در شان غصب فدک سزاوار است اینکه گفته شود پس
هرشکار در جوف حمار و حشیست پس علمای امجد قضیه فدک عنوان مستقلی بر پا کرده اند در کتب خودشان و تحقیق حال در
غصب اخیف و صاحب او آن را از فضول و کلام لاطائل نیست بلکه این واجبست که تفصیل و بسط داده شود در آن
کلام تا اینکه مردم خبردار شوند به آنهائیکه در گوشه ها پنهان شده اند پس اینست حاصل کلام این عالم علوی قسم بخدا آنرا
افاده وجود نموده و حرف نزده مگر براستی و خوب خدا تعالی او را جزای خیر دهد بعد ابن ابی الحدید گفته در آخر کلام خود
بعد از نقل کردن کلام این عالم علوی نظر کنید بسوی این رافضی چگونه مجادله مینماید و غلط میگوید آنرا میگویم ای برادر اسلام
منزه دور فقیه بانچه در بابهای جماعت دائر است از اینکه ابن ابی الحدید فهمیده میشود از کلمات او در شرح
نهج البلاغه شیعه و بصیرت او چنین است قسم بخدائی که عالی و بزرگست پس بدرستیکه آنرا در شان او میگوید مگر کسیکه
در کلمات او تتبع کم کرده یا اندک تفکر نموده در دانستن مطالب و بتحقیق شناختی که این زندیق اختیار کرده
در آنچه که اشاره بر آن گذشت ناصبیت را در نهایت و تعصب را در غایت بسیاری با وجود صدور فرمایشها
از او و از هست داوود و همچنین از امام مذهبشان شیخ واقدی بر اینکه فدک فاطمه سلام الله علیها را بود بجهت تملیک حضرت رسول
آن را بهبه و اقرار ایشان بنزر صادر شده بر اینکه خیر بشر و حجت خدا بر همه مخلوق او برادر رسول و وصی او حضرت امیرالمؤمنین
بتحقیق بر آن شهادت داد و صدور اذعان از ایشان نیز بر اینکه اخیف در بالای منبر این کلمات تکلم نمود سبحان الله تعجب میدارم
از جمعی این قوم یعنی صاحبان دم دراز یا از زندیقی ایشان پس چگونه چنین نباشد و حال آنکه اتفاقیست میان این دو گروه صحت این روایت
بدرستیکه علی علیه السلام خیر بشر است و هر که آنرا انکار کند بتحقیق کافر میشود پس چگونه این کلمات که از اخیف صادر شده دلالت
نمیکند بر ارتداد و الحاد و زندیقی و کفر او قسم بخدائی که تغییش داده محمد و آل معصومین او را از جمیع عالمیان بدرستیکه حالات
این تعصب کنندگان و ناصبیان صاحب دم دراز و گوش بزرگ که زن بسر مرده را آمیخته اند با وجود آنکه قائل میباشند
بصحت مقدمات برهانیه از جهت شروط جهانیه و مادیه و با همه این حکم مینمایند بحاصل شدن نتیجه و نقض میکنند اصل بوصل خود شان را
از اینکه علم بنتیجه از باب جریان عادت الله است بر خلق او عقیب مقدمتین و بالجمله واسطه غیر معقولست بمعنی که شخص عالم پس از اهل سنت
و جماعت یا باید در واقع شیعه و با بصیرت باشد یا اینکه مرتد و زندیق و در بحر ضلالت و طغیان و کفران غریق باشد

مقدمه نهم در بیان فضیلت زیارت سید الشهداء ارواحنا له الفداء و آنچه تعلق باوست و کلام در این مقدمه در چند مقام ذکر
میشود مقام اول در بیان جمله از اخبار بدون ملاحظه ترتیب مابین آنها در این مقام از کتاب کامل الزیارات بسند خود از یونس
داوود از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ حَجَّ وَاعْتَمَرَ قُلْتُ يَطْرَحُ عَنْهُ حَجَّةَ الْإِ
سْلَامِ قَالَ لَا هِيَ حَجَّةُ الضَّعِيفِ حَتَّى يَقْوَى وَيَحُجَّ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْبَيْتَ يَطُوفُ بِهِ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ
أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُمُ اللَّيْلُ صَعِدُوا وَنَزَلَ غَيْرُهُمْ فَطَافُوا بِالْبَيْتِ حَتَّى الصَّبَاحِ وَإِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
لَأَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْبَيْتِ وَإِنَّهُ فِي وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ لَيَنْزِلُ عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ شُعْثٌ غُبْرٌ لَا يَقَعُ عَلَيْهِمُ النَّوْ

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْحَدِيثَ حاصل مضمون آنکه فرموده هر کس زیارت کند امام حسین علیه السلام را بتحقیق حج و عمره
بجا آورده پس عرض کردم حج واجب اسلام از او ساقط میشود فرمودند بلکه او حج شخص ضعیف است تا باستطاعت برسد و بزیارت
بیت الله رود آیا ندانسته هر روز دور بیت هفتاد هزار ملک طواف مینماید تا دخول شب وقتی که شب شد اینها بآسمان عروج
میکنند نازل میشود غیر آنها و طواف میکنند تا وقت صبح و بدرستی حضرت حسین گرامی تر است نزد خدا از خانه کعبه و در هر وقت
هر نماز بخدمت آنحضرت هفتاد هزار ملک نازل میشوند که همه گرد آلوده و پریشان دهند و حال دیگر تا روز قیامت نوبه با نها نمیرسد
و باز در همان کتاب بسند خود از عتیبه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده اِنَّهُ قَالَ مَنْ لَمْ يَأْتِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
حَتَّى يَمُوتَ كَانَ مُنْتَقَصَ الدِّينِ مُنْتَقَصَ الْإِيمَانِ وَإِنْ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ كَانَ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ حاصل مضمون آنکه فرموده هر کسی بمیرد و زیارت
نکند قبر حسین را ناقص الدین و ناقص الایمان از دنیا رفته و هرگاه بهشت رود در درجه او پائین درجه مؤمنین خواهد بود و باز در کتاب
کامل صدوق نقل فرموده قَالَ مَنْ لَمْ يَأْتِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَزْعُمُ أَنَّهُ لَنَا شِيعَةٌ حَتَّى يَمُوتَ فَلَيْسَ لَنَا بِشِيعَةٍ
وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَهُوَ مِنْ ضِيفَانِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حاصل معنی آنکه هر کسیکه زیارت نکند قبر حسین را و او ادعا میکند که از شیعه
ما شیعه است تا اینکه از دنیا برود پس او برای ما شیعه نیست و اگر چنانچه از اهل بهشت باشد او از مهمانان اهل بهشت خواهد بود و باز
از همان کتاب از حضرت ابن ابی عمیر روایت کرده میگوید قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ أَتَى عَلَيْهِ حَوْلٌ لَمْ يَأْتِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنْقَصَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ عُمُرِهِ حَوْلًا وَلَوْ قُلْتُ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَمُوتُ قَبْلَ أَجَلِهِ بِثَلَاثِينَ سَنَةً لَكُنْتُ صَادِقًا وَذَلِكَ لِأَنَّكُمْ
تَتْرُكُونَ بِذَلِكَ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا تَدَعُوا زِيَارَتَهُ يَمُدَّ اللَّهُ فِي أَعْمَارِكُمْ وَيَزِيدُ فِي أَرْزَاقِكُمْ وَإِذَا تَرَكْتُمْ زِيَارَتَهُ
نَقَصَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ أَعْمَارِكُمْ وَأَرْزَاقِكُمْ فَتَنَافَسُوا فِي زِيَارَتِهِ وَلَا تَدَعُوا ذَلِكَ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَاهِدٌ لَكُمْ فِي ذَلِكَ
وَعِنْدَ رَسُولِهِ وَعِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حاصل مضمون آنکه میگوید شنیدم از حضرت میفرمود هر کسیکه سالی بر او
بگذرد و بزیارت قبر حسین مشرف نشود خداوند تعالی یکسال از عمر او کم میکند و اگر بگویم که از شما کسی میشود که سی سال قبل از اجل خود
میمیرد هر آینه راست گفته ام زیرا ترک میکنید زیارت حسین علیه السلام پس ترک نکنید زیارت او را تا اینکه خداوند عمر شما را طولانی
کند و روزیهای شما را زیاده گرداند وقتیکه ترک نمودید زیارت او را خداوند تعالی از عمرها و روزیهای شما کم مینماید پس رغبت نمائید
در زیارت او و ترک نکنید او را بدرستیکه حسین شاهد است برای شما در مطلب نزد خدا و رسول و نزد امیرالمؤمنین و فاطمه علیهم السلام
و باز از کتاب کامل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قَالَ كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ذَاتَ يَوْمٍ فِي حِجْرِ النَّبِيِّ يُلَاعِبُهُ
وَيُضَاحِكُهُ فَقَالَتْ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَشَدَّ إِعْجَابَكَ بِهَذَا الصَّبِيِّ فَقَالَ لَهَا وَيْلَكِ وَكَيْفَ لَا أُحِبُّهُ وَلَا أُعْجَبُ بِهِ وَهُوَ
ثَمَرَةُ فُؤَادِي وَقُرَّةُ عَيْنِي أَمَا إِنَّ أُمَّتِي سَتَقْتُلُهُ فَمَنْ زَارَهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَجَّةً مِنْ حِجَجِي قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ حَجَّةً مِنْ حِجَجِكَ
قَالَ نَعَمْ وَحَجَّتَيْنِ مِنْ حِجَجِي قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ حَجَّتَيْنِ مِنْ حِجَجِكَ قَالَ نَعَمْ وَأَرْبَعَةً قَالَ فَلَمْ تَزَلْ تُزَادُهُ وَيَزِيدُ حَتَّى بَلَغَ تِسْعِينَ حَجَّةً
مِنْ حِجَجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَعْمَارِهَا حاصل مضمون آنکه روزی حضرت حسین ع در آغوش پیغمبر بود
با آن سرور مشغول ملاعبه و مضاحکه بود عایشه عرض کرد یا رسول الله چه بسیار است دوست داشتن تو این طفل را حضرت فرمود وای بر تو چگونه
دوست ندارم او را و با وی خوشحال نباشم با آنکه او میوه دل من و نور دیده منست آگاه باش بدرستیکه امت من بزودی
میکشند او را هر کس او را بعد از وفاتش زیارت کند خدا تعالی مینویسد برای او یک حج از حجهای من عرض کرد یا رسول الله
یک حج از حجهای تو فرمود بلی بلکه دو حج از حجهای من عرض کرد یا رسول الله دو حج از حجهای تو فرمود بلی بلکه چهار حج پیغمبر پیوسته
مکرر مینمود عایشه سؤال را زیاده میفرمود حضرت عدد حج را تا اینکه به نود حج رسید از حجهای رسول الله با عمره اش و باز در همان
کتاب بسند خود از محمد ابن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده قَالَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مِنَ الْفَضْلِ لَمَاتُوا شَوْقًا وَتَقَطَّعَتْ أَنْفُسُهُمْ عَلَيْهِ حَسَرَاتٍ قُلْتُ وَمَا فِيهِ قَالَ مَنْ أَتَاهُ تَشَوُّقًا إِلَيْهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ حَجَّةٍ مُتَقَبَّلَةٍ
وَأَلْفَ عُمْرَةٍ مَبْرُورَةٍ وَأَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَأَجْرَ أَلْفِ صَائِمٍ وَثَوَابَ أَلْفِ صَدَقَةٍ مَقْبُولَةٍ وَثَوَابَ أَلْفِ نَسَمَةٍ
أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ وَلَمْ يَزَلْ مَحْفُوظًا سَنَتَهُ مِنْ كُلِّ آفَةٍ أَهْوَنُهَا الشَّيْطَانُ وَوُكِّلَ بِهِ مَلَكٌ كَرِيمٌ يَحْفَظُهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَمِنْ تَحْتِ قَدَمِهِ فَإِنْ مَاتَ سَنَتَهُ حَضَرَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ يَحْضُرُونَ
غُسْلَهُ وَأَكْفَانَهُ وَالْاسْتِغْفَارَ لَهُ وَيُشَيِّعُونَهُ إِلَى قَبْرِهِ بِالْاسْتِغْفَارِ لَهُ وَيُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ وَيُؤْمِنُهُ اللَّهُ تَعَالَى

مِنْ مَقْطَرَةِ الْقَبْرِ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ اَنْ يُرَوِّعَاهُ وَيُفْتَحُ لَهُ بَابٌ اِلَى الْجَنَّةِ وَيُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَيُعْطَى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ نُوراً يُضِيءُ لِنُورِهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَيُنَادِي مُنَادٍ هٰذَا مِنْ زُوَّارِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ شَوْقاً اِلَيْهِ فَلَا يَبْقَى اَحَدٌ فِي الْقِيٰمَةِ اِلَّا تَمَنَّى يَوْمَئِذٍ اَنَّهُ كَانَ مِنْ زُوَّارِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حاصل مضمون آنکه میفرماید هرگاه بدانند زایر آنچه از زیارت قبر حسین است از فضیلت هر آینه از شوق هلاک میشدند و از حسرت جانهای آنها بر میآید عرض کردم چه چیز است فضیلت او فرمود هر کسی زیارت کند او را از روی شوق نوشته میشود برای او هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور و اجر هزار شهید از شهدای بدر و اجر هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه مقبوله و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کرده باشند و در همان سال در حفظ خدا میشود از همه آفت که پست‌تر آنها آفت شیطان باشد و موکل میفرماید ملک کریمی که حفظ میکند او را از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ و از بالای سر و از زیر پا و هرگاه در آن سال بمیرد ملائکه رحمت حاضر میشوند در غسل دادن و کفن نمودن او استغفار میکنند برای او و مشایعت میکنند او را تا قبرش با استغفار و قبر او را بقدر کاری که در چشم وسعت میدهند و امان میدهد او را خدای تعالی از فشار قبر و از خوف نکیر و منکر و مفتوح میشود برای او دری از بهشت و کتاب او را بیمین او میدهند در روز قیامت و نوری باو عطا میشود که مابین مشرق و مغرب روشن میشود و منادی ندا میکند از روی شوق این نور از زوار حسین بن علی است و باقی نمیماند کسی در روز قیامت مگر آنکه آرزو میکند که کاش از زوار حسین بن علی بودم و باز از آنحضرت در همان کتاب از قداح روایت کرده قَالَ الْقَدَّاحُ مَا لِمَنْ اَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَائِراً عَارِفاً بِحَقِّهِ غَيْرَ مُسْتَكْبِرٍ وَلَا مُسْتَنْكِفٍ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُكْتَبُ لَهُ اَلْفُ حَجَّةٍ مَقْبُولَةٍ وَاَلْفُ عُمْرَةٍ مَبْرُورَةٍ وَاِنْ كَانَ شَقِيّاً كُتِبَ سَعِيداً وَلَمْ يَزَلْ يَخُوضُ فِي رَحْمَةِ اللهِ تَعَالَى شَأْنُهُ حاصل معنی آنکه قداح عرض میکند چه فضیلت است برای کسیکه زیارت کند قبر حسین را در حالتیکه عارف بحق او و از روی تواضع باشد حضرت فرمود نوشته میشود برای او هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور و اگر شقی باشد سعید نوشته میشود و دائما در رحمت خدا غوطه ور است و باز در همان کتاب از همان بزرگوار روایت کرده اَنَّهُ قَالَ كَمْ حَجَجْتَ قُلْتُ تِسْعَ عَشَرَةَ مَرَّةً فَقَالَ اَمَا لَوْ اَنَّكَ اَتْمَمْتَ اِحْدَى وَعِشْرِينَ حَجَّةً لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حاصل مضمون آنکه آنحضرت از حذیفة ابن منصور پرسید چند مرتبه حج رفته عرض میکند نوزده مرتبه حضرت فرمود آگاه باش اگر چنانچه بیست یک مرتبه حج هم بجا بیاوری آنوقت بدرجه کسی میرسی که زیارت کرده حضرت حسین علیه السلام را و از شهاب او هم از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرموده يَا شِهَابُ كَمْ حَجَجْتَ مِنْ حَجَّةٍ فَقُلْتُ تِسْعَ عَشَرَةَ حَجَّةً فَقَالَ تَمِّمْهَا عِشْرِينَ حَجَّةً تُحْسَبُ لَكَ بِزِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حاصل مضمون آنکه میفرماید ای شهاب چند مرتبه حج کرده عرض کردم نوزده مرتبه حضرت فرمود یک مرتبه هم تمام کن او را تا بیست شود آنوقت معادل میشود با یک زیارت حسین در ثواب و باز از همان کتاب از حضرت صادق روایت کرده مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ مِنْ مُحَدِّثِي اللهِ تَعَالَى فَوْقَ عَرْشِهِ ثُمَّ قَرَأَ اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ آه حاصل مضمون آنکه هر کسیکه زیارت کند حسین علیه السلام را در حالتیکه عارف بحق او باشد در بالای عرش از جمله حدیث گویان با خدای شان میشود پس از آن این آیه را تلاوت فرمود که متقیان در بهشت ها و کنار نهرها نزد ملیک مقتدر در محل صادقین هستند و باز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ نَادَى مُنَادٍ اَيْنَ زُوَّارُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ لَا يُحْصِيهِمْ اِلَّا اللهُ تَعَالَى فَيَقُولُ لَهُمْ مَا اَرَدْتُمْ بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا حُبّاً لِرَسُولِ اللهِ وَحُبّاً لِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَحُبّاً لِفَاطِمَةَ وَرَحْمَةً لَهُ مِمَّا ارْتُكِبَ مِنْهُ فَيُقَالُ لَهُمْ هٰذَا مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَالْحَقُوا فَاَنْتُمْ مَعَهُمْ فِي دَرَجَتِهِمْ اِلْحَقُوا بِلِوَاءِ رَسُولِ اللهِ فَيَنْطَلِقُونَ اِلَى لِوَائِهِ وَاللِّوَاءُ فِي يَدِ عَلِيٍّ حَتَّى يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ جَمِيعاً فَيَكُونُونَ اَمَامَ اللِّوَاءِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ حاصل مضمون آنکه زمانیکه روز قیامت شد منادی ندا میکند کجایند زوار حسین پس جماعت بسیاری برمیخیزند که عدد آنها را کسی بغیر از خدا نمیداند میفرماید بر آنها چه چیز اراده کرده بودید از زیارت قبر حسین عرض میکنند ای پروردگار ما بجهة محبت رسولخدا و محبت علی و محبت فاطمه علیهم السلام و ترحم بر مصائب او پس ندا میرسد بآنها که اینست محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پس شما هم با ایشان ملحق شوید و در درجه با آنها باشید ملحق شوید تحت لوای رسول پس آنها میروند بسوی لوا در حالتیکه لوا در دست علی است و از طرف راست و چپ و پشت سر لوا

میروند تا همه داخل بهشت میشوند و باز در همان کتاب از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده مَنْ زَارَ قَبْرَ اَبِي بِبَغْدَادَ كَانَ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللهِ اِلَّا اَنَّ لِرَسُولِ اللهِ وَاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَضْلَهُمَا ثُمَّ قَالَ لِمَنْ زَارَ قَبْرَ اَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَنْ زَارَ اللهَ فِي عَرْشِهِ فَوْقَ كُرْسِيِّهِ حاصل مضمون آنکه هر کسیکه زیارت کند قبر پدرم را در بغداد مثل آنست که زیارت کرده رسولخدا را مگر اینکه از برای رسولخدا و امیر المؤمنین است فضل و مزیت آنها پس از آن فرمود هر کسیکه زیارت کند قبر ابی عبد الله را در کنار فرات مثل آنست که زیارت کرده خدا را در عرش بالای کرسی مترجم گوید زیارت خدا کنایه است از کثرت فضیلت و ثواب است که منتهی نوشته شده چنانچه حدیث با خدا در کرسی یا در عرش محمول است بمنتهی مرتبه والا خدا منزه از جسم و جسمانیات و همچنین تفاوت در فضیلت زیارت که گاه معادل بیست حج و گاه معادل چهل حج و گاه معادل با بود حج پیغمبر است منزل بتفاوت مراتب زائرین است در تقوی و معرفت و در کتاب منتخب از سلیمان ابن اعمش روایت کرده که حاصلش اینست میگوید من در کوفه مسکن داشتم و همسایه بود که من نزد او میرفتم و با وی صحبت میکردم شب جمعه بمنزل او رفته باو گفتم چه میگوئی در خصوص زیارت حسین جواب داد که او بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر ضلالت در آتش خواهد بود سلیمان گوید در حالت خشم و غضب از نزد وی بخانه خود برگشتم وقتیکه صبح شود نزد او بروم و قدری از فضائل حسین باو نقل کنم هر گاه اصرار کند بفساد اعتقاد او را بکشم سلیمان گوید وقت سحر آمدم در خانه آمرد و در را کوبیدم و اسمش صدا کردم زنش جواب داد که او بزیارت حضرت حسین در اول شب عازم گشته سلیمان گوید من هم از پی او عازم زیارت حسین گشتم وقتیکه بزیارت قبر مطهر مشرف شدم دیدم همان شخص بر سجده که افتاده و در سجده اش گریه میکند و دعا مینماید و از خدا طلب مغفرت میکند بعد از زمان طولانی سرش را از سجده برداشت مرا نزد خود دید گفتم ای شیخ دیروز تو میگفتی زیارت حسین علیه السلام بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر ضلالت در آتش و امروز آمده زیارت میکنی گفت ای سلیمان ملامت مکن مرا زیرا که من از برای اهل بیت امامت نمیدانستم تا شب گذشته و در آنشب رؤیائی دیدم گفتم چه چیز در خواب دیدی گفت دیدم شخصی جلیل القدر میانه قد از نیکوئی و جلال و کمال و بهاء او بمرتبه بود که قادر در وصف او نیستم و دور او را جماعتی گرفته بودند و با سرعت او را میآوردند و در پیش روی او سواری بود که تاج بر سر نهاده و چهار رکن داشت و در هر رکن جواهری بود که از مسافت سه روزه میدرخشید و بعضی از خدام او گفتم کیست این گفت محمد مصطفی پس شد گفتم این دیگری کیست گفت علی مرتضی وصی رسولخدا است پس از آن نگاه کردم شتری از نور دیدم که در او هودجی است از نور و در میان وی دو نفر زن نشسته و آن ناقه میان زمین و آسمان طیران میکند پرسیدم این شتر از برای کیست گفت از برای خدیجه کبری و فاطمه زهرا است گفتم این جوان کیست گفت حسن ابن علی است گفتم با این جمعیت کجا میروند گفت بزیارت مقتول مظلوم شهید کربلا حسین ابن علی علیهما السلام پس از آن نزد هودجی که فاطمه زهرا در وی بود رفته دیدم رقعه‌ها نوشته شده از آسمان نازل میشود پرسیدم چه چیز است این رقعه‌ها گفت این رقعه‌هائیست که در او برات آزادی از آتش نوشته شده برای آن کسیکه زیارت کند حسین را در شب جمعه پس از آنها رقعه طلب نمودم من گفت تو میگوئی زیارت او بدعت است و از اینها بتو نمیرسد تا بزیارت حسین مشرف شوی و اعتقاد کنی فضیلت و شرف او را پس من از خواب خود بیدار شدم با حالت خوف و هراس و در همان ساعت عازم زیارت حسین علیه السلام گشتم و من بخدا توبه کردم قسم بخدا یا سلیمان مفارقت نمیکنم و جدا نمیشوم از قبر حسین تا روح در بدن من باقیست و از کتاب کامل الزیاره از ابو حمزه ثمالی نقل میکند که حاصلش اینست میگوید در آخر زمان دولت بنی مروان عازم شدم بقبر حسین ابن علی علیه السلام مخفی از اهل شام تا رسیدم بکربلا و در گوشه پنهان شدم تا نصف شب گذشت آمدم طرف قبر زمانیکه نزد قبر رسیدم مردی بطرف من آمده گفت برگرد ماجور نیستی زیرا که نمیرسی بقبر مطهر پس من خوفناک برگشتم تا نزدیک صبح شد باز قصد قبر مطهر نمودم تا نزدیک شدم بقبر همان مرد بیرون آمده بمن گفت ای مرد تو نمیتوانی برسی عرض کردم خدا ترا عافیت بدهد چرا نمیتوانم بزیارت قبر مشرف شوم با اینکه از کوفه بعزم زیارت آمده ام مانع مباش مرا من در قبر مطهر خوف دارم از اینکه صبح شود اهل شام مرا بکشند جواب داد قدری صبر کن که موسی عمران از خدا اذن خواسته که بزیارت حسین مشرف شود خدا هم بوی اذن داده با هفتاد هزار ملک از آسمان نازل شده اینها هم در حضور او از اول شب هستند انتظار میکشند طلوع صبح را تا باسمان عروج کنند گفتم کیستی تو خدا بتو عافیت دهد گفت من از آن ملائکه‌ها هستم که مأمور شده ام بحفظ قبر حسین و استغفار نمایم برای زوار او پس برگشتم نزدیک بود از این حرف

اوش ازنرم در رود میکوید وقتیکه صبح شد آمدم بسوی قبر مطهر کسی مانع نشد تا نزدیک شدم سلام بر آنحضرت عرض کردم
و بر قاتلین او نفرین کرده نماز صبح را خوانده از خوف اهل شام بتعجیل تمام برگشتم **مقام دویم** در بیان اخباریست
که دلالت دارد بر اینکه هرکس بدون عذر ترک کند زیارت سید الشهدا را بتحقیق عاق گشته رسول خدا و با اولاد معصومین او
یا آنچه باینمعنی نزدیکست و اگر بخواهی تعبیر آوری بعبارت واضح پس بگو آنچه دلالت دارد بکراهت مؤکده که قریب بحرمت
پس از جملهٔ آنها روایتیست که عبد الرحمن ابن کثیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است لَوْ اَنَّ اَحَدَکُمْ
حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ یَزُرِ الْحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَکَانَ تَارِکاً حَقّاً مِنْ حُقُوقِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ
لِاَنَّ حَقَّ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَرِیضَةٌ مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰی وَاجِبَةٌ عَلٰی کُلِّ مُسْلِمٍ الحدیث
حاصل مضمون آنکه اگر یکی از شما تمام عمر خود را حج کند و بزیارت حسین مشرف نشود هر آینه ترک کرده حقی از حقوق رسول خدا
زیرا که حق حسین فریضه است از جانب خدا تعالی بر هر مسلم و حلبی از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا
تَقُولُ فِیمَنْ تَرَکَ زِیَارَةَ الْحُسَیْنِ وَ هُوَ یَقْدِرُ عَلٰی ذٰلِکَ قَالَ اِنَّهُ قَدْ عَقَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ
عَقَّنَا وَ اسْتَخَفَّ بِاَمْرٍ هُوَ لَهُ وَ مَنْ زَارَهُ کَانَ اللّٰهُ مِنْ وَرَاءِ حَوَائِجِهِ وَ کَفٰی مَا اَهَمَّهُ مِنْ اَمْرِ دُنْیَاهُ وَ اِنَّهُ لَیَجْلِبُ
عَلَی الْعَبْدِ وَ یُخْلِفُ عَلَیْهِ مَا یُنْفِقُ وَ یَغْفِرُ لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِینَ سَنَةً وَ یَرْجِعُ اِلٰی اَهْلِهِ وَ مَا عَلَیْهِ وِزْرٌ وَ لَا خَطِیئَةٌ
اِلَّا وَ قَدْ مُحِیَتْ مِنْ صَحِیفَتِهِ فَاِنْ هَلَکَ فِی سَفَرِهِ نَزَلَتِ الْمَلَائِکَةُ فَغَسَّلَتْهُ وَ فُتِحَ لَهُ بَابُ الْجَنَّةِ فَیَدْخُلُ
مَا عَلَیْهِ رَوْحُهَا حَتّٰی یُنْشَرَ وَ اِنْ سَلِمَ فُتِحَ الْبَابُ الَّذِی یَنْزِلُ مِنْهُ رِزْقُهُ وَ یُجْعَلُ لَهُ بِکُلِّ دِرْهَمٍ اَنْفَقَهُ عَشَرَةُ
آلَافِ دِرْهَمٍ وَ ذُخِرَ ذٰلِکَ لَهُ وَ اِذَا حُشِرَ قِیلَ لَهُ لَکَ بِکُلِّ دِرْهَمٍ عَشَرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ اِنَّ اللّٰهَ نَظَرَ لَکَ فَادَّخَرَهَا
لَکَ عِنْدَهُ و یقرب من هذه الاخبار خبر علی بن میمون عن الصادق علیه الصلوة و السلام
حاصل مضمون آنکه میگوید عرض کردم بحضرت چه میفرمائی در حق کسیکه ترک نماید زیارت حسین را با اینکه قدرت دارد فرمود
بدرستی که او عاق گشته رسول خدا را و استخفاف کرده بامریکه از او باو رسیده و هرکسیکه زیارت نماید او را خدا حوائج او را
و بمهمات امر دنیای او کفایت میکند روزی را بسوی وی میکشد و باقی میماند برای او آنچه خرج کرده و آمرزیده میشود گناهان
پنجاه ساله او و بسوی اهل خود برمیگردد در حالتیکه آن او از نامهٔ عملش محو گشته و اگر چنانچه در آن سفر بمیرد ملائکه
نازل میشود او را غسل میدهند و در بهشت برای او گشوده میشود پس روح او داخل بهشت میشود تا از قبر برخیزد و هرگاه
بسلامت ماند باب روزی بروی او گشوده میشود و عوض داده میشود بهر درهمی که مصرف نموده ده هزار درهم و ذخیره
میکنند آنها را برای وی در روز حشر و باو میگویند که از برای هر درهم ده هزار درهم است از برای تو که خدا تعالی نزد
خود ذخیره داشته و باین خبر نزدیکست خبر علی ابن میمون از حضرت صادق میفرماید زُورُوهُ وَ لَا تَجْفُوهُ فَاِنَّهُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ
وَ سَیِّدُ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ یعنی زیارت نمائید او را و جفا نکنید بر او زیرا که اوست سید الشهدا و سید جوانان اهل بهشت
و از هرون بن خارجه او هم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قَالَ سَئَلْتُهُ عَمَّنْ تَرَکَ الزِّیَارَةَ زِیَارَةَ
قَبْرِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ فَقَالَ هٰذَا رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ النَّارِ حاصل مضمون آنکه عرض میکند از آنحضرت
سوال کردم از کسیکه بیجهة ترک کند زیارت قبر حسین را فرمود این شخص از اهل آتش است و در خبر دیگر که از هشام ابن
سالم است در آنجا پرسیده چه فضیلتی است برای کسیکه زیارت کند او را قَالَ الْجَنَّةُ اِنْ کَانَ یَأْتَمُّ بِهِ یعنی بهشت جزای
اوست هرگاه قائل بامامت آنحضرت بوده باشد قَالَ فَمَنْ تَرَکَهُ رَغْبَةً عَنْهُ قَالَ الْحَسْرَةُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یعنی چه جزا است
برای شخصی که ترک کند زیارت او را از روی اعراض و بیمیلی فرمود حسرت و ندامت در روز قیامت و در خبر دیگر
حضرت باقر علیه السلام لِرَجُلٍ مِنَ الْکُوفَةِ تَزُورُ الْحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ کُلَّ جُمُعَةٍ قَالَ لَا قَالَ فَفِی کُلِّ شَهْرٍ قَالَ
لَا قَالَ فَفِی کُلِّ سَنَةٍ قَالَ لَا قَالَ الْبَاقِرُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّکَ لَمَحْرُومٌ حاصل معنی آنکه آنحضرت بشخصی فرموده آیا در
هر جمعه زیارت میکنی حسین را آنمرد عرض کرد نه فرمود در هر سال زیارت میکنی عرض کرد نه حضرت باقر فرموده هر آینه
از خیر محروم هستی و از سلیمان ابن خالد اینهم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده یَقُولُ عَجَباً لِاَقْوَامٍ یَزْعُمُونَ
اَنَّهُمْ شِیعَةٌ لَنَا یَقُولُونَ اَنَّ اَحَدَهُمْ یَمُرُّ بِهِ دَهْرٌ لَا یَأْتِی قَبْرَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ جَفَاءً مِنْهُ وَ تَهَاوُناً وَ

وَ عَجْزاً وَ کَسَلاً اَمَا وَ اللّٰهِ لَوْ یَعْلَمُ مَا فِیهِ مِنَ الْفَضْلِ مَا تَهَاوَنَ وَ لَا تَکَاسَلَ قُلْتُ وَ مَا فِیهِ مِنَ الْفَضْلِ قَالَ فَضْلٌ
وَ خَیْرٌ کَثِیرٌ اَمَّا اَوَّلُ مَا یُصِیبُهُ اَنْ یُغْفَرَ لَهُ مَا مَضٰی مِنْ ذُنُوبِهِ وَ یُقَالُ اسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ حاصل مضمون آنکه میفرماید تعجب دارم از
اشخاصی که گمان میکنند شیعهٔ ما هستند میگویند که تا بنهایت میگذرد که بقبر حسین مشرف نمیشوند از روی تهاون و کسالت
آگاه باش قسم بخدا اگر بداند فضیلت زیارت را نه تهاون و نه کسالت میورزد عرض کردم چه فضیلت دارد فرمود فضیلت
و خیر بسیار است اول آنچه باو میرسد اینست که گناهان گذشتهٔ او بخشیده میشود و باو میگویند که از سر گیر عمل خود را و در خبر ابی ابی
از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و از جملهٔ فقرات آن اینکه میفرماید زیارت معادلت عمره و لَا یَنْبَغِی التَّخَلُّفُ عَنْهُ اَکْثَرَ
مِنْ اَرْبَعِ سِنِینَ یعنی سزاوار نیست تخلف کردن از زیارت او از چهار سال زیادتر و در خبر عبد الملک از حضرت صادق علیه السلام
روایت میکند لَا تَدَعْ زِیَارَةَ الْحُسَیْنِ ابْنِ عَلِیٍّ وَ مُرْ اَصْحَابَکَ بِذٰلِکَ یَمُدُّ اللّٰهُ تَعَالٰی فِی عُمُرِکَ وَ یَزِیدُ فِی رِزْقِکَ وَ یُحْیِیکَ اللّٰهُ
سَعِیداً وَ لَا تَمُوتُ اِلَّا شَهِیداً اَوْ یَکْتُبُکَ سَعِیداً حاصل مضمون آنکه میفرماید ترک مکن زیارت حسین ابن علی را
و امر نما اصحاب خود را که زیارت آنحضرت بروند تا خدا عمر ترا طولانی نماید و روزی ترا زیاده گرداند و ترا سعید زنده نماید
و نمیری مگر شهید یا اینکه سعید نوشته شوی و در خبر دیگر است از حضرت صادق علیه السلام قَالَ لِعَلِیِّ بْنِ مَیْمُونٍ بَلَغَنِی اَنَّ
اُنَاساً مِنْ شِیعَتِنَا تَمُرُّ بِهِمُ السَّنَةُ وَ السَّنَتَانِ وَ اَکْثَرُ مِنْ ذٰلِکَ لَا یَزُورُونَ الْحُسَیْنَ ابْنَ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قُلْتُ اِنِّی
اَعْرِفُ اُنَاساً کَثِیرَةً بِهٰذِهِ الصِّفَةِ فَقَالَ اَمَا وَ اللّٰهِ لَحَظُّهُمْ اَخْطَأُوا وَ عَنْ ثَوَابِ اللّٰهِ زَاغُوا وَ عَنْ جِوَارِ
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِی الْجَنَّةِ تَبَاعَدُوا قُلْتُ فِی یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ فَاِنْ اَخْرَجَ عَنْهُ رَجُلاً یَخْرُجُ ذٰلِکَ عَنْهُ قَالَ نَعَمْ وَ خُرُوجُهُ
بِنَفْسِهِ اَعْظَمُ اَجْراً وَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ الخ حاصل مضمون آنکه بعلی ابن میمون میفرماید خبر رسیده بمن جماعتی از شیعیان ما یکسال دو سال
یا زیادتر از این بایشان میگذرد که حسین ابن علی را زیارت نمیکنند عرض کردم مردمان بسیاری میشناسم که در این صفت میباشند
فرمود قسم بخدا که در حظ خود شان خطا کرده اند و از ثواب خدا میل گشته اند و از جوار محمد در بهشت دوری کرده اند
عرض کردم هرگاه یکی از آنها را من از اینحالت بیرون آورم این منفعت از او بیرون میآید فرمود بلی لیکن خود بخود
بیرون آمدنش در اجر بزرگتر است و پیش پروردگار بهتر است **تذنیب** بدانکه اخبار قریب باینمضمون در غایت کثرت
میباشد و بعضی از آنها اشاره نمیشود بهمه اخباریکه در اینجا ذکر کردیم و آنچه ذکر گشته که مناسب مقام است بیش از این
زیاد نمیشود و چنانچه اخبار اینمقام دلالت دارد بحرام بودن ترک زیارت سید الشهدا بی علت و بدون جهت یا دلالت دارد
باینکه کراهت همچنین دلالت دارد بر وجوب زیارت و فرض او بالالزام یا باستحباب مؤکد که در میان مستحبات سزاوار او
مؤکدتر نباشد و مخفی نماند مراتب حرمت بنابر اینکه اخبار را بظاهر خود بگذاریم یا مراتب کراهت ظاهر اینست که
مرتبه آنکه ترک میکند زیارت را عاق رسول خدا و ائمه معصومین گشته مراد آنکسی است که در همه عمر ترک کرده باشد زیارت را
و ممکنست اینکه گفته شود که این همان مرتبه است که مقتضای است بحرمت و ادعای اینکه اجماع منعقد است بر خلاف این
در غایت اشکالست چنانکه بر شخص با فطانت مخفی نیست بعد ظاهر اینست که نایب گرفتن در اینمقام یعنی در صورت ترک زیارت
در همه عمر رفع نمیکند حرمت یا کراهت شدیده را بخلاف نایب گرفتن در غیر اینصورت تأمل نما **مقام سیم** در ذکر
اخباریست که صراحة دلالت دارد بوجوب زیارت سید الشهدا و ائمه علیهم السلام بر شیعه بتحقیق جملهٔ از این اخبار در مقام
دوم ذکر کرده ایم و از آنها است خبر محمد ابن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام قَالَ مُرُوا شِیعَتَنَا بِزِیَارَةِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ
فَاِنَّ اِتْیَانَهُ مُفْتَرَضٌ عَلٰی کُلِّ مُؤْمِنٍ یُقِرُّ لِلْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِالْاِمَامَةِ حاصل مضمون اینکه امر نموده امر
نمائید شیعیان ما را بزیارت قبر حسین زیرا که زیارت آنحضرت واجب بر هر مؤمنی که اقرار دارد بامامت حسین علیه السلام
و در خبر دیگر از ابن مسلم و او هم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده فَاِنَّ اِتْیَانَهُ یَزِیدُ فِی الرِّزْقِ وَ یَمُدُّ فِی
الْعُمُرِ وَ یَدْفَعُ السُّوءَ وَ مَفْرُوضٌ عَلٰی کُلِّ مُؤْمِنٍ یُقِرُّ لِلْحُسَیْنِ عَلَیْهِ بِالْاِمَامَةِ مِنَ اللّٰهِ تعالی حاصل معنی اینکه زیارت او روزی را
زیاده میکند و عمر را طولانی و بلا را دفع میکند و واجبست بر هر مؤمنی که اقرار کند بامامت حسین علیه السلام از جانب
خدا و شیخ مفید در کتاب ارشاد از حضرت صادق روایت کرده زِیَارَةُ الْحُسَیْنِ ابْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ
وَاجِبَةٌ عَلٰی کُلِّ مُؤْمِنٍ یُقِرُّ لِلْحُسَیْنِ عَلَیْهِ بِالْاِمَامَةِ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ حاصل مضمون آنکه زیارت حسین ابن علی

وجبت بر هر مؤمنی که اقرار داشته باشد بامامت حسین از جانب خداوند عزّ وجلّ و در خبر است از حضرت رضا علیه السلام
اِنَّ لِكُلِّ اِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ اَوْلِيَائِهِ وَشِيعَتِهِ وَاِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ الحديث
حاصل مضمون آنکه بدرستی از برای هر امام پیمانیست درگردن دوستان و شیعیان خود و بدرستی از تمامی وفا بعهد زیارت
قبر ایشانست **تذنیب** بدانکه این اخبار اگرچه باصطلاح متأخرین اسناد شان بصحت نه پیوسته الّا آنکه صاحب وسایل
آنها را جمع کرده از کتب معتبره که اخبار آنها نزد متقدمین و متوسطین علمای ما معتبر است و همچنین نزد جمعی از محققین متأخرین
علاوه بر این سند ای بعض از اخبار این مقام بمقام سابق در وقت نظر ملاحظه قواعد رجالیه از درجه صحت قاصر نیست با همه اینها میگوئیم
که ما علم اجمالی داریم باینکه لااقل یکی از این اخبار که صراحةً دلالت بر وجوب دارد از معصومین صادر گشته و همچنین در میان
اخباریکه بعنوان منطوق یا فحوی دلالت دارد بر حرمت ترک زیارت در همه عمر یک خبر اقلاً هست که از امام صادر شده باشد
وبعبارت دیگر این مطلب یعنی آنکه از آن اموریست که ثابت شده باخبار متواتره معنًا همچنین از قبیل اموریست که ثابت گشته
باخبار متواتره لفظاً و همه گفته ما از آن اموریست که واضح میشود نزد هر کسیکه ملاحظه کند کلام ما را در مقامات متقدمه پس
باقی نمیماند در میان مگر احتمال اینکه گفته شود که ما نیافتیم کسیرا که تصریح کند بوجوب زیارت یا حرمت ترکش در تمام عمر
واین احتمال هم ضعیف است زیرا که طریقه فعلیه وسیره و عادت این قدما و حدیثا که طایفه بعد از طایفه بزیارت
آنحضرت مشرف میشوند کفایت میکند از تصریح باین مطلب علاوه براینکه مصرح بر این هم کم نیست چنانچه شیخ حر عاملی در وسایل
و فاضل مجلسی و والد ماجد مجلسی و کسانیکه قریب العصر آنها هستند از اصحاب طریقه وسطی که مابین اخباریین و اصولیین واسطه‌اند
بالجمله درستی اینکه اقوی در نزد من حکم بحرمت ترک کلی زیارت سید الشهداست بر هر کسیکه توانائی رفتن داشته باشد
مقام چهارم در بیان اخباریکه دلالت دارد براینکه فرق نیست ما بین حالت امن و حالت خوف نسبت بزیارت
سید الشهدا علیه السلام چنانکه در روایتی است که از زراره نقل شده میگوید عرض کردم بخدمت امام محمد باقر علیه السلام
مَا تَقُولُ فِيمَنْ زَارَ اَبَاكَ عَلَى خَوْفٍ قَالَ يُؤْمِنُهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْاَكْبَرِ وَتَلَقَّاهُ الْمَلَائِكَةُ بِالْبِشَارَةِ وَيُقَالُ لَهُ
لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ هٰذَا يَوْمُكَ حاصل مضمون آنکه چه میفرمائید در حق کسیکه با حالت خوف پدران ترا زیارت نماید
فرمود خداوند عالم او را از عذاب روز قیامت امان میدهد و ملاقات و استقبال میکنند او را ملائکه در حالتیکه
بشارت دهنده‌اند باو و بوی میگویند مترس و محزون مباش این همان روزیست که در او رستگار خواهی شد و از کافی
روایت شده قَالَ قُلْتُ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ قَلْبِي يُنَازِعُنِي اِلَى زِيَارَةِ قَبْرِ اَبِيكَ وَاِذَا خَرَجْتُ فَقَلْبِي وَجِلٌ مُشْفِقٌ حَتَّى
اَرْجِعَ خَوْفًا مِنَ السُّلْطَانِ وَالسُّعَاةِ وَاَصْحَابِ الْمَصَالِحِ فَقَالَ يَا ابْنَ بُكَيْرٍ اَمَا تُحِبُّ اَنْ يَرَاكَ اللّٰهُ فِينَا خَائِفًا اَمَا تَعْلَمُ
اَنَّهُ مَنْ خَافَ لِخَوْفِنَا اَظَلَّهُ اللّٰهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ وَكَانَ يُحَدِّثُهُ الْحُسَيْنُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَآمَنَهُ اللّٰهُ مِنْ اَفْزَاعِ يَوْمِ
حاصل معنی آنکه میفرماید عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که میل قلبی مرا حرکت میدهد بزیارت قبر پدرت
و زمانیکه بیرون میآیم تا وقت مراجعت از سلطان و از دزدهای او دلم خایف است فرمود یا ابن بکیر آیا دوست نمیداری که
ببیند ترا خدا در راه ما ترسان آیا نمیدانی هر کسیکه در راه ما باو ترسی رو دهد خداوند تعالی در سایه عرش خود باو جا
میدهد و در زیر عرش با حضرت حسین مصاحب میشود و از فزعهای روز قیامت در امان باشد و اگر خوفی باو روی دهد ملائکه
با دل تسکین قلب میدهند به بشارتها و یونس ابن ظبیان از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند قَالَ قُلْتُ زِيَارَةُ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَالِ التَّقِيَّةِ فَقَالَ اِذَا اَتَيْتَ الْفُرَاتَ فَاغْتَسِلْ ثُمَّ الْبَسْ ثَوْبَيْكَ الطَّاهِرَيْنِ ثُمَّ تَمُرُّ بِالْقَبْرِ
فَقُلْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ وَقَدْ تَمَّتْ زِيَارَتُكَ حاصل معنی آنکه میگوید پرسیدم از کیفیت زیارت حسین در حال تقیه حضرت
فرمود وقتیکه رسیدی بکنار فرات غسل میکنی پس از آن میپوشی دو رخت پاکیزه خود را پس از آن میآئی بسوی قبر در آنجا بگو
صلی الله علیک یا ابا عبد الله صلی الله علیک یا ابا عبد الله بمقتضای حدیث از محمد ابن مسلم است که از حضرت صادق حدیث طویلی روایت کرده
که از بعض فقرات او اینست قَالَ قَالَ لِي هَلْ تَأْتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ نَعَمْ عَلَى خَوْفٍ وَوَجَلٍ فَقَالَ مَا
كَانَ مِنْ هٰذَا اَشَدَّ فَالثَّوَابُ فِيهِ عَلَى قَدْرِ الْخَوْفِ وَمَنْ خَافَ فِي اِتْيَانِهِ آمَنَ اللّٰهُ رَوْعَتَهُ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ
وَانْصَرَفَ بِالْمَغْفِرَةِ وَسَلَّمَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَزَارَهُ النَّبِيُّ وَانْقَلَبَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُ حاصل معنی آنکه میگوید حضرت

بمن فرمود آیا زیارت میکنی قبر حسین علیه السلام را عرض کردم بلی با ترس و خوف حضرت فرمود هر قدر بخت ترسش بیشتر باشد بقدر
خوفش اجر میدهند هر کسی در راه او خوفی بیند در روز قیامت خایف میشود و خدا او را امان میدهد و برمیگردد در حالتیکه گناهان
او بخشیده شده و ملائکه بر او سلام میدهند و پیغمبر او را زیارت میکند و با نعمت و فضل خدا مراجعت میکند در حالتیکه بدی
باو نرسد و متابعت کرده رضای خدا را تا آخر حدیث **مقام پنجم** در بیان مطلوبیت زیارت سید الشهدا علیه السلام
اگرچه شخص زائر از راه دریا برود در روایت ابی سعید است از حضرت صادق علیه السلام وَمَنْ اَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي سَفِينَةٍ فَتَكَفَّأَتْ بِهِمْ سَفِينَتُهُمْ نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ طِبْتُمْ وَطَابَتْ لَكُمُ الْجَنَّةُ حاصل معنی آنکه هر کسیکه
در راه زیارت بکشتی سوار شود و کشتی غرق شود منادی از آسمان ندا میکند پاکیزه گشتید و گوارا باد برای شما بهشت و در
خبری عبد الله ابن نجار روایت کرده حاصل معنی آنکه میگوید حضرت صادق بمن فرمود آیا بزیارت میکنید حسین را و سوار میشوید
بکشتی عرض کردم بلی فرمود آیا نمیدانی وقتیکه کشتی منقلب گردید ندا میکنند شما را پاکیزه گشتید و گوارا شد برای شما
بهشت **تذنیب** بدانکه عموم اخباریکه در مقام چهارم گذشت یعنی اطلاق آنها شاملست بهمه اقسام خوف مثل خوف
از جهة شماتت دشمنان و دشنام گفتن آنها بزوار و غارت کردن اموال آنها و انواع اذیت کردن از چوب زدن
و حبس نمودن و همچنین از جهة ناامنی راهها از دزدان و راه زنان و امثال اینها پس همه این خوفها مشمول اخبار است
و همچنین اخبار شاملست با اینکه خوف مظنون باشد بهر نوع ظن باشد و آیا حکم شاملست بصورت یقین بخوف از وقوع
اینگونه اموریکه اشاره بآنها شد ظاهر اینست که اخبار مذکوره بوی هم شمول دارد بلکه ممکنست اینکه گفته شود در صورتیکه
خوف بهلاکت بمرتبه یقین رسید اخبار شامل آنصورت نیست و آیا صورت خوف بمنزله تلف بعضی از اعضا مثل چشم و گوش
و دست و پا و امثال اینها حکم هلاک نفس دارد یا نه پس در وی اشکالیست و حکم بعدم الحاق و اجرای حکم اطلاق اخبار در نظر
اقوی میباشد و مؤید گفته ماست آنچه واقع میگشت در زمانهای دولت بنی امیه و دولت بنی عباس لاسیما در عهد متوکل عباسی
که بحکم آن ملعون دست و پای زوار را قطع میکردند و چشمهای ایشان در میآوردند با وجود این امام و وکلای امام او منع
نمیفرمودند زوار را از مشرف شدن بزیارت قبر سید الشهدا و خبر مفضل در بعضی مجالس ذکر خواهد شد که از جمله فقرات
او اینکه وقتیکه زوار بقبر شریف رسیدند قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُمْ اَوْلِيَائِي قَدْ ظُلِمْتُمْ وَذُلِّلْتُمْ وَاضْطُهِدْتُمْ اُدْعُونِي
اَسْتَجِبْ لَكُمْ حاصل معنی آنکه خدای تعالی بآنها خطاب میفرماید دوستان من مظلوم گشتید و ذلیل شدید و مقهور گشتید بخوانید
مرا و دعا کنید تا مستجاب کنم و تأیید با فقره ظاهر است واما قول باینکه صورت ظن بقتل و هلاک از آن خبر یا مثبت گرسا
نمیشود بآن صورت اخبار هر دو مقام باینکه مراد نیست از آن اخبار نظر بقاعده عقلیه قطعیه و همچنین قاعده شرعیه پس
این قول جلوه ندارد مگر در پیش نظر جلیه نظرهای دقیق چنانکه مخفی نیست وجه وی بر کسیکه تأمل کند **مقام ششم**
در اشاره باخباریست که دلالت دارد براینکه زنان مثل مردانند در باب استحباب مشرف شدن بزیارت سید الشهدا
و سیرا مه هدا اگرچه مشتمل باشد بسفر بعید در خبر ام سعید احمسیه است كُنْتُ عِنْدَ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ بَعَثْتُ
مَنْ يَكْتَرِي لِي حِمَارًا اِلَى قُبُورِ الشُّهَدَاءِ فَقَالَ مَا يَمْنَعُكِ مِنْ زِيَارَةِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ قُلْتُ وَمَنْ هُوَ قَالَ الْحُسَيْنُ قَالَتْ
قُلْتُ وَمَا لِمَنْ زَارَهُ قَالَ حَجَّةٌ وَعُمْرَةٌ مَبْرُورَةٌ وَمِنَ الْخَيْرِ كَذَا وَكَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِيَدِهِ وَفِي رِوَايَةٍ
حاصل مضمون آنکه میگوید بودم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام فرستاده بودم کسیرا که برای من الاغی کرایه نماید بزیارت
قبور شهدا مشرف شوم حضرت فرمود چه چیز مانع تو میشود از زیارت سید الشهدا عرض کردم که کیست او فرمود حسین میگوید عرض کردم
چه ثواب میدهند بکسیکه زیارت کند او را فرمود حج مقبوله و از خیر بقدر بقدر سه مرتبه بدست خود اشاره
و در روایت دیگر ام سعید نقل کرده قَالَتْ جِئْتُ اِلَى الصَّادِقِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَجَاءَتِ الْجَارِيَةُ فَقَالَتْ قَدْ جِئْتُكِ بِالدَّابَّةِ
فَقَالَ يَا اُمَّ سَعِيدٍ اَيَّ شَيْءٍ هٰذِهِ الدَّابَّةُ اَيْنَ تَبْغِينَ تَذْهَبِينَ قُلْتُ اَزُورُ قُبُورَ الشُّهَدَاءِ فَقَالَ مَا اَعْجَبَكُمْ يَا اَهْلَ
الْعِرَاقِ تَأْتُونَ الشُّهَدَاءَ مِنْ سَفَرٍ بَعِيدٍ وَتَتْرُكُونَ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ لَا تَأْتُونَهُ قَالَتْ قُلْتُ لَهُ مَنْ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ فَقَالَ
الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قُلْتُ اِنِّي امْرَأَةٌ فَقَالَ لَا بَاْسَ لِمَنْ كَانَتْ مِثْلَكِ اَنْ تَذْهَبَ اِلَيْهِ وَتَزُورَهُ قَالَتْ قُلْتُ اَيُّ شَيْءٍ لَنَا
فِي زِيَارَتِهِ قَالَ تَعْدِلُ حَجَّةً وَعُمْرَةً وَاعْتِكَافَ شَهْرَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَصِيَامَهُ وَخَيْرٌ مِنْهَا قَالَتْ وَبَسَطَ يَدَهُ

وضعتها ثلث مرات الحدیث حاصل مضمون آنکه میگوید بخدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شده بودم
که زن آمده بود گفت مرکب آوردم حضرت فرمود ای ام سعید این اسب را برای چه خواسته که میروی عرض کردم بزیارت قبور شهدا
حضرت فرمود چه قدر جای تعجب است کار های شما اهل عراق از شهر دور بزیارت شهدا میایید و ترک مینمایید زیارت
سید الشهدا را میگوید عرض کردم کیست سید الشهدا فرمود حسین ابن علی است عرض کردم من زن کم چشم فرمود مکی نیست مثل تو
که بروی بحضرت را زیارت نمایی میگوید عرض کردم چه چیز است برای ما در زیارت او فرمود معادل حج و عمره و اعتکاف دو ماه
در مسجد الحرام با روزه نشش و از آنها هم بالاتر میگوید پس حضرت دستش را سه مرتبه گشوده و جمع نمود و در خبر دیگر باز از او
نقل شده قالت قال الصادق علیه السلام یا ام سعید تزورین قبر الحسین علیه السلام قالت قلت نعم قال
یا ام سعید زوریه فان زیارة الحسین علیه السلام واجبة علی الرجال والنساء حاصل معنی آنکه میگوید حضرت صادق بمن فرمود ای
ام سعید زیارت میکنی قبر حسین را میگوید عرض کردم بلی فرمود یا ام سعید زیارت نما او را زیرا که زیارتش واجبست بر مردان
و زنان تا آخر حدیث **تذنیب** بدانکه این اخبار را ابن قولویه بطرق متعدده و اسانید کثیره روایت نموده و شیخ صدوق
بعض آنها را در ثواب الاعمال ذکر کرده پس این اخبار از آن اخباریست که استدلال میشود بدلالت آنها در ترتیب احکام پس ما
میگوییم بودن زنان مثل مردان در جمیع ابواب زیارت و مقامات آنها از آن چیزهایست که ادله اشتراک در تکلیف
دلالت دارد علاوه بعمومات وارده در باب زیارات و کلام در آنست که آیا زیارت زنهای شوهردار موقوفست
باذن شوهران یا نه آنچه از این اخبار استفاده میگردد مثل بعضی از عمومات عدم توقفست و ممکنست تفصیل در مسئله بیان
اینکه گفته شود زیارت زنان در دفعه اول موقوف نباشد بر اذن و تطوع استی باینکه بعضی از تفاصیل دیگر باید در مقام هم
بیاید **مقام هفتم** در بیان اخباریست که دلالت دارد بر اینکه در زیارت حسین علیه السلام پیاده راه رفتن افضلست
از سوار که شیخ طوسی بسند خود از ثویر ابن ابی فاخته آنهم از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده من خرج من منزله
یرید زیارة الحسین علیه السلام ان کان ماشیا کتب الله له بکل خطوة حسنة وحط بها عنه سیئة وان
کان راکبا کتب الله له بکل حافر حسنة وحط عنه بها سیئة حتی اذا صار بالحائر کتب من الصالحین واذا
قضی مناسکه کتبه الله من الفائزین حتی اذا اراد الانصراف اتاه ملک فقال انا رسول الله ربک یقرئک السلام
ویقول لک استأنف فقد غفر لک ما مضی الخ حاصل معنی آنکه هر کس بعزم زیارت حسین از منزل خود بیرون رود هرگاه
پیاده باشد مینویسد خدا تعالی بهر قدمش حسنه و محو میکند بهر قدم از او گناهی و هرگاه سوار باشد مینویسد خدا تعالی بهر قدم اسب او
حسنه و محو میکند بهر قدمش گناهی تا برسد بقبر حسین علیه السلام خدا تعالی او را از صالحین مینویسد زمانیکه زیارت را بجا آورد
خدا تعالی او را از رستگاران مینویسد وقتیکه اراده مراجعت نمود ملکی میآید و میگوید من فرستاده خدا هستم پروردگارت
بتو سلام میرساند و میفرماید از سر بگیر که گناهان گذشته تو بخشیده شد و شیخ صدوق در ثواب الاعمال و ابن قولویه در کامل
همین روایت را نقل کرده و در خبر بشیر دهان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال ان الرجل لیخرج الی
قبر الحسین علیه السلام فله اذا خرج من اهله باول خطوة مغفرة ذنوبه ثم لم یزل یقدس بکل خطوة حتی
یأتیه فاذا اتاه ناجاه الله تعالی فقال عبدی سلنی اعطک ادعنی اجبک الحدیث حاصل معنی آنکه
میفرماید بدرستی شخص که بزیارت قبر حسین از خانه خود بیرون آمد اول قدمی که برمیدارد خدا گناهان او را میبخشد پس از آن
بهر قدمی ثواب تسبیح و تقدیس مینویسد تا اینکه برسد بحرم آنحضرت وقتیکه بآنجا رسید خدا تعالی خطاب میفرماید بنده من
از من بخواه تا عطا کنم و دعا کن تا مستجاب نمایم و در خبر ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و هو یقول من
اتی قبر الحسین علیه السلام ماشیا کتب الله له بکل خطوة الف حسنة ومحی عنه الف سیئة ورفع
له الف درجة فاذا اتیت الفرات فاغتسل وعلق نعلیک وامش حافیا وامش مشی العبد الذلیل فاذا اتیت
الحائر فکبر اربعا ثم تمشی فقف علیه فکبر اربعا وصل عنده وسل الله حاجتک الحدیث
حاصل معنی آنکه آنحضرت میفرمود هر کسیکه بقبر حسین پیاده بزیارت آید مینویسد خدا تعالی بهر قدمی هزار حسنه و محو میفرماید
از او هزار گناه و بلند میکند برای او هزار درجه و وقتیکه رسیدی بکنار فرات غسل کن و نعلین خود را از پا

بیرون کن و پا برهنه برو مثل بنده ذلیل و وقتیکه بحایر رسیدی چهار مرتبه الله اکبر بگو پس از آن کمی راه رفته باز چهار مرتبه
تکبیر بگو تا اینکه برسی بالای سر در آنجا توقف نموده چهار تکبیر بگو و از خدا حاجت خود را طلب کن و از علی ابن میمون از حضرت صادق
روایت نموده قال یا علی زر الحسین ولا تدعه قلت ما لمن زاره من الثواب قال من اتاه ماشیا
کتب الله له بکل خطوة حسنة حاصل معنی آنکه میفرماید یا علی زیارت کن حسین را و ترک مکن عرض کردم چه چیز است برای زایر او از
ثواب فرمود هر کسیکه زیارت کند او را پیاده مینویسد خدا تعالی بهر قدمش حسنه و محو میکند سیئه و بلند کرده میشود از برای او درجه
و در خبر سدیر صیرفی از حضرت باقر علیه السلام در فضل زیارت حسین قال ما من عبد یخطو خطوة الا کتب الله له حسنة وحط عنه سیئة
حاصل معنی آنکه میفرماید هیچ بنده بزیارت او پیاده و قدمی بر نمیدارد مگر اینکه خدا تعالی بهر قدم او حسنه مینویسد و گناهی محو
میفرماید و در خبر ابی سعید میگوید داخل شدم بخدمت صادق علیه السلام در غرفه نشسته بودند از آنحضرت شنیدم که میفرمودند من
اتی قبر الحسین ماشیا کتب الله له بکل خطوة وبکل قدم یرفعها ویضعها عتق رقبة من ولد اسمعیل الخ
حاصل معنی آنکه هر کسی پیاده بزیارت حسین آید هر قدمی که برمیدارد و میگذارد خدا تعالی مینویسد برای وی ثواب یک
بنده آزاد کردن از اولاد اسمعیل **تذنیب** بدانکه در سر افضلیت پیاده بزیارت مشرف شدن از سوار که محتاج
به بیان نیست بجهة اینکه افضل اعمال احمزهاست که زحمت او زیادتر باشد و این نحو بزیارت مشرف شدن از راههای
دور و نسبت بکسانیکه عادتشان پیاده راه رفتن نیست در حقیقت آثار صدق قول او میباشد که بسید الشهدا عرض میکند یا لیتنی
کنت معکم فافوز فوزا عظیما و بالجمله این پیاده رفتن یا از جهة فقر و عدم استطاعت میباشد و از جهة حقیر شمردن این اثر است خود را در
زیارت سلطان اقلیم مروت و رحمت و آفتاب فلک عصمت و شهادت بنحویکه تحمل میشود در راه زیارت رنج پیادگی
و مشقتهای بسیار خوشا بحال هر دو فرقه اما اولی آنها زیارت آنها زیادتیست که از کثرت شوق محبت برانگیخته شده و که
بحمد الله بزیارت میروند پس ما منعقد میکنیم عنوان علیحده و مقام مستقلی باین قسم زیارتیکه از شوق سر میزند پس وای بر کسیکه
بر پیادگان زوار اذیت نماید و دلهای آنها را بحرفهای نا هموار در حین احتیاج آنها بسؤال بشکند پس چه قدر جاهل و غافلیست
در وقتیکه فقرای پیاده زوار در مقام ضرورت و حاجت آبروی خود را بسؤال از او بذل مینمایند در آنحال بوی میگوید که تو
که گفته بود باین نحو که آیی بزیارت باید و چرا باینحالت پریشانی از خانه و وطن خود بیرون آمدی و این جاهل غافلیست
از رتبه سید الشهدا و درجه آنروز زیرا بدرستیکه آن فقیر پیاده از اول هر میداند که امر او در آن سفر بسؤال و بذل آبرو
زوار اول ناس خواهد بود و با وجود این شوق و عشق ناشی از کثرت محبت و مودت او را حرکت میدهد که خود را
بقبول این مضرت و حقارت علاوه بر آن رنجها و مشقتها و دردهای بسیار راضی میکند اما فرقه دویم آنها هم در جمیع حوادث
شبیه میکنند بفقرا و مساکین و آرزو میکنند اینکه برسند در ثواب بدرجه و مرتبه فقرا و اینکه بر چند آنها را خدا تعالی
و حج طاهرین را بنجات ذلت تا داخل مضمون فرمایش حضرت صادق علیه السلام بوده باشند که فرموده من زار الحسین
علیه السلام احتسابا لا اشرا ولا بطرا ولا ریاء ولا سمعة محصت ذنوبه کما یمحص الثوب فی الماء فلا یبقی علیه دنس
ویکتب له بکل خطوة حجة وکل ما رفع قدما عمرة حاصل معنی آنکه هر کسیکه بزیارت حسین مشرف شود برای خدا از روی
تکبر و تفرج و ریا بلکه حسبة لله از گناهان خود پاک میشود چنانچه پاک میشود رخت در آب و چرک در وی نماند و بهر قدم حج و عمره
در نامه عمل او مینویسند تا آخر حدیث و مخفی نماند که اخبار این باب چنانچه شاملست بر پیاده رفتن تمام راه باینکه زایر
از خانه خود پیاده بیرون آید تا برسد بکربلا همچنین شاملست بر پیاده و سواره رفتن و در این شمول اثرات است و فروع
بسیاری در این مقام متصورست که ما اعراض کردیم از آنها و اکتفا نمودیم باشاره باصول کلیه آنها باز مخفی نماند که شکی
نیست در اینکه از جمله افضل اعمال انفاقست بمساکین و فقرا در راههای زیارت خصوصا به پیادگان زوار زیرا که این
قسم انفاق داخلست بجمله متعدد از عنوانها یکی عنوان ادخال سرور در قلب مؤمن که در فضیلت معادل گریه در زیارت
حسین علیه السلام شمرده شده و مثل سجده بخدا تعالی در حالت گریه چنانکه در اخبار معتبره وارد شده و یکی عنوان انفاق بزوار
در راههای زیارت که جمله کثیره از اخبار بر فضیلت وی ناطق است بتحقیق گذشت بعض آنها اشاره و تمام بیان در
وی خواهد آمد زیرا مفاد این اخبار هرگاه بگوییم که منحصرست بانفاق بر پیادگان زوار لا اقل از اظهر افراد آنها

انفاق خواهد بود و همچنین داخل است در این ان الید المعطی افضل من الید الآخذة یعنی دست دهنده افضل است از دست گیرنده **مقام ششم** در بیان اخباریست که دلالت دارد بر اینکه افضل اقسام زیارت زیارتیست که از روی شوق و تنها دیده باشد و از روی محبت باهلبیت بوده باشد و بعضی از این اخبار سابقاً اشاره کرده و ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند قال من احب ان یکون مسکنه فی الجنة و مأویه الجنة فلا یدع زیارة المظلوم ومن هو قال الحسین علیه السلام فمن اتاه شوقاً الیه وحباً لرسول الله وحباً لفاطمة وحباً لامیر المؤمنین علیهم السلام اقعده الله علی موائد الجنة یأکل معهم والناس فی الحساب حاصل معنی آنکه هر کس دوست دارد که مسکن و ماوای او در بهشت باشد ترک نکند زیارت مظلوم را عرض کردم کیست مظلوم فرمود حسین هر کسیکه از روی شوق و محبت برسولخدا و فاطمه و امیر المؤمنین علیهم السلام زیارت نماید او را خداتعالی او را می نشاند در سر طعامهای بهشتی که با آن حضرات مشغول طعام خوردن میشود در حالتیکه مردم در حساب‌اند فضل ابن عثمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال من اراد الله به الخیر قذف فی قلبه حب الحسین علیه السلام وحب زیارته ومن اراد الله به السوء قذف فی قلبه بغض الحسین علیه السلام وبغض زیارته حاصل مضمون آنکه میفرماید هر کسیرا که خدا خواست خوب شود و خیر یابد محبت حسین و زیارت او را در دل وی میاندازد و هر کسیرا که اراده نمود خدا در حق وی خذلان و بدیرا در دل او بغض حسین و زیارتش نمودار میشود و زید شحام از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند من اتی قبر الحسین علیه السلام تشوقاً الیه کتبه الله من الآمنین واعطی کتابه بیمینه وکان تحت لواء الحسین بن علی علیه السلام حتی یدخله الجنة فیسکنه فی درجته ان الله سمیع علیم حاصل معنی آنکه هر کسی از روی شوق بزیارت قبر حسین مشرف شود خداتعالی او را در زمره اهل امان از آتش جهنم مینویسد و نامه عمل او را بدست راست میدهند و در تحت لوای حسین ابن علی داخل بهشت میشود و در جوار آنحضرت بوی مسکن میدهند بتحقیق خدا است شنونده و دانا و ابن مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده من اتی قبر الحسین علیه السلام شوقاً الیه کان من عباده المکرمین وکان تحت لواء الحسین علیه السلام حتی یدخلهما الجنة جمیعاً حاصل مضمون آنکه

هر کسی از روی شوق بقبر حسین مشرف شود از بندگان گرامی خدا خواهد بود و در تحت لوای حسین تا داخل بهشت شوند باهم و زریح از آنحضرت روایت کرده والله ان الله یباهی بزائر الحسین علیه السلام والوافد الیه الملائکة المقربین وحملة عرشه فیقول لهم اما ترون زوار قبر الحسین اتوه شوقاً الیه والی فاطمة وعزتی وجلالی وعظمتی لاوجبن لهم کرامتی ولادخلنهم الجنة حاصل مضمون آنکه بدرستی خداتعالی مباهات میفرماید بزوار حسین بملائکه مقربین و بحاملان عرش خود و با نها میفرماید آیا نمی بینید زوار قبر حسین را که از روی شوق بزیارت او و فاطمه آمده اند قسم بعزت و جلال و عظمت خود کرامتم را برای آنها واجب میکنم و دوست میدارم آنها را و هرون بن خارجه از حضرت صادق روایت کرده قال قلت له ما لمن اتی قبر الحسین علیه السلام زائراً له عارفاً بحقه یرید به وجه الله والدار الآخرة فقال یا هرون من اتی قبر الحسین یرید به وجه الله والدار الآخرة غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر حاصل مضمون آنکه میگوید پرسیدم از آنسرور چه ثوابست برای کسیکه برای خدا و روز جزا و عارف بحق سید الشهدا زیارت او را نماید فرمود با هرون هر که باین قصد زیارت کند خداتعالی او را می بخشد و ابن مسکان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده من زار الحسین علیه السلام یرید به وجه الله اخرجه الله من ذنوبه کمولود ولدته امه وشیعته الملائکة فی مسیره الی ان قال وسألت المغفرة له من ربه حاصل مضمون آنکه هر کسیکه زیارت کند حسین را برای خدا پاک میکند خداتعالی او را از گناهان خود مثل آن روزی که از مادر متولد شده و ملائکه او را مشایعت میکنند تا اینکه فرموده ملائکه طلب مغفرت میکنند برای او از پروردگارش و ندا میکنند او را پاکیزه گشتی و پاکیزه گشته کسیکه زیارت نموده او را و اهل و عیالش محفوظ میشود و حذیفه ابن منصور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده من زار قبر الحسین زائراً لله وفی الله اعتقه الله من النار وآمنه یوم الفزع الاکبر ولم یسأل الله حاجة

من حوائج الدنیا والآخرة الا اعطاه الحدیث هر کسیکه زیارت نماید حسین را برای خدا آزاد میکند خداتعالی او را از آتش جهنم و از فزع روز قیامت او را امان میدهد و سؤال نمیکند از خداتعالی حاجتی از حوائج دنیا و آخرت مگر اینکه عطا میفرماید و تذییل مرتبه شوق زیارت و بودن او لله و فی الله و محبت آل عبا عین مرتبه بودن زائر عارف بحق سید الشهداست یعنی زمانیکه شخص زائر عارف شد بحق سید الشهدا اراده میکند از زیارت او مگر وجه الله و در وسعت اما و بجمله نسبت مابین بودن زیارت از طریق شوق و میان بودن شخص عارف بحق سید الشهدا که از زیارتش اراده کند وجه الله را اگرچه مابین اینها در بدو نظر عموم و خصوص من وجه است الا اینکه اخبار تا در این است که گفته شود مرتبه شوق مرتبه است که شامل است بر مرتبه معرفت و با علاوه شدت محبت و در هر حال مقابل این مرتبه مثل اینکه شخص زائر در معرفت کامل باشد و دارای مرتبه شوق نبوده باشد اگرچه او هم ثواب بسیار دارد و با و عاید میشود آن آثاری که در اخبار با و وعده کرده شده از طول عمر و وسعت رزق و محو گناهان و قضای حوائج الا اینکه با وجود اینها در فضل ثواب نمیرسد بدرجه ثواب کسیکه از روی شوق و معرفت تامه بوده باشد و ممکنست اینکه گفته شود مقابل زیارتی که از روی شوق است عبارتست از آن زیارتیکه بقصد امر خروج از عهده تکلیف بوده باشد نظر باینکه هر که حضرت حسین را زیارت نکند بتحقیق عاق شده رسولخدا و ائمه معصومین یا زیارتیست که در او قصد امر از طول عمر و وسعت رزق و محو گناهان و قضای حوائج و نحو اینها از آن چیزهائیکه در اخبار وعده داده شده و یا زیارت کسیکه علاوه کند بقصد زیارت مقاصد مباحه شرعیه را از جمله رحم و تجارت و تحصیل علوم شرعیه و نحو اینها یا وجه عمی است که شامل مذکورات و غیر اینها باشد و آن کسیست که قصد زیارت او خالص باشد و هر گاه بگوئی که چرا نمیگوئی مقابل این قسم زیارت زیارتیست که در خبر قدامه ابن مالک متضمن است در فقره من زاره احتساباً لا اشراً ولا بطراً ولا ریاءً ولا سمعة پس میشود این قسم زیارت از زیارت کسیکه از روی تفرج و تکبر و ریا و سمعه باشد جواب گوئیم که این وجه ابداً وجهی ندارد زیرا که در اول عنوان شناختی که در این مقام افضل زیارات بیان میشود اما زیارتی که از روی ریا و نحو اینها باشد در او فضلی نیست ابداً مگر اینکه گفته شود آن زیارتیکه فضیلت ندارد آن زیارتیست که هم در حالت طی مسافت و هم در حالت زیارت از روی ریا و سمعه و نظیر اینها بعمل آید نه در حالت زیارت پس او از جمله زیاراتیست که او هم فضل ثواب دارد بلکه شخص زائر زمانیکه در حالت زیارت یا قبل از زیارت از خیالات فاسده توبه نماید فضل ثواب بر مقدمات زیارت او مترتب میشود بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه شخص زائر وقتیکه از اصحاب شرف و فضیلت هم و از بزرگان قوم خود و از کسانی گردید که مردم بر فعال آثار او اقتدا میکنند و بجهة ترویج زیارت قصد زیارت و سمعه نمود شکی نیست در اینکه این قسم ریا و سمعه ضرر بفضیلت زیارت و ثواب وی ندارد بلکه شکی نیست در رجحان این قسم از ریا و سمعه مگر اینکه گفته شود این قسم زیارت از ریا و سمعه شمرده نمیشود بعد مخفی نماند بر تو که در اینجا فرع عیست مثل اینکه زیارت مشتمل بر ریا و سمعه آیا شخص زائر را از عهده تکلیف آن بیرون میآورد و بنا بر آن قول باینکه زیارت حضرت سید الشهدا واجبست بر مردان و زنان تا ذمه شخص زائر بری میکند و اگر کسی بهمین زیارت نماید بتحقیق عاق شده برسولخدا و ائمه معصومین و او مستحق آتش جهنم است و غیر از این از لوازم مذکوره در اخبار و باین فرع هم امور بسیار مترتب میشود در باب احکام فرعیه از نذرها و عهدها و یمین‌ها و غیر اینها از آن چیزهائیکه مخفی نماند بر شخص با فطانت پس اطراف کلام را ملاحظه نما و غفلت مکن **مقام هفتم** در بیان اخباریست که دلالت دارد بر فضیلت انفاق در زیارت حضرت حسین و سایر ائمه معصومین و همچنین در زیارت ختم المرسلین و در خبر ابان است از حضرت صادق قال من اتی قبر ابی فقد وصل رسول الله صلی الله علیه وآله و وصلنا وحرمت غیبته وحرم لحمه علی النار واعطاه الله تعالی بکل درهم انفقه عشرة آلاف مدینة له فی کتاب محفوظ وکان الله له من وراء حوائجه وحفظ فی کل ما خلف ولم یسأل الله شیئاً الا اعطاه واجابه حاصل مضمون آنکه هر کسی قبر پدرم را زیارت نماید بتحقیق احسان و صله کرده برسولخدا و با ما هم صله نموده و آتش جهنم بر گوشتها و بدن او حرام شود و عطا میکند او را خداتعالی بعوض هر درهمی که مصرف کرده او را ده هزار شهر در کتاب محفوظ و حوائج او را برآورده و بازماندگان او را حفظ مینماید و چیزی از خدا نمیخواهد مگر اینکه عطا میکند و اجابت میکند او را و اخبار باینکه خیر میاندازد برای او و از حضرت صادق در حدیث طویلی روایت کرده که از جمله فقرات او

قال قلت له فما تقول فیمن ترک زیارته یعنی الحسین علیه السلام وهو یقدر علی ذلک قال اقول انه قد عق
رسول الله صلی الله علیه واله وعقنا واستخف بامر هو له ومن زاره کان الله من وراء حوائجه وکفی ما اهمه
من امر دنیاه وانه لیجلب الرزق علی العبد ویخلف علیه ما انفق ویغفر له ذنوب خمسین سنة ویرجع الی
اهله وما علیه وزر ولا خطیئة الا وقد محیت من صحیفته الی ان قال ویجعل له بکل درهم انفقه عشرة الاف درهم
وذخر ذلک له فاذا حشر قیل لک بکل درهم عشرة الاف درهم وان الله حاصل مضمون آنکه میگوید پرسیدم از آنحضرت از کسیکه ترک
زیارت حضرت حسین را با آنکه قدرت داشته باشد فرمود که بتحقیق عاق شده رسول خدا و ما اهل بیت را و حقیر شمرده امری را
که برای او فایده داشت و هر کسیکه زیارت نماید او را خداوند حوائج او را برآورده میکند و رزقش را بسوی وی میکشد
و هرچه انفاق کرده برای او میدهد و گناه پنجاه ساله او آمرزیده شود و بسوی اهل خود مراجعت میکند در حالتیکه وزری
و خطیئه در ذمهٔ او نمانده و از نامهٔ عملش محو گشته تا آنکه فرموده هر درهمی که خرج کرده ده هزار درهم ذخیره میکند و وقتیکه
در روز قیامت محشور شد با و میگویند که این ده هزار درهم برای تست که خدای تعالی بجهة تو نگهداشته و ذخیره نموده و هشام
ابن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ان رجلا قال له هل یزار والدک قال نعم ویصلی عنده ویصلی
خلفه ولا یتقدم علیه قال فما للمنفق فی خروجه الیه والمنفق عنده قال الدرهم بالف درهم الحدیث
حاصل مضمون آنکه شخصی خدمت حضرت کرد آیا پدر ترا زیارت کردن جایز است فرمود بلی نماز هم محاذی و در پشت قبر جایز است لیکن
پیش روی نماز نکند عرض کرد چه ثواب دارد کسیکه در راه زیارت و نزد قبر انفاق نماید فرمود عوض یکدرهم هزار درهم و ابن سنان از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ان اباک کان یقول فی الحج یحسب له بکل درهم انفقه الف فما لمن
ینفق فی المسیر الی ابیک الحسین فقال یا ابن سنان یحسب له بالدرهم الف والف حتی عد عشرة ویرفع له
من الدرجات مثلها ورضا الله خیر له ودعاء محمد صلی الله علیه وآله ودعاء امیر المؤمنین والائمة علیهم السلام خیر له حاصل مضمون آنکه
میگوید عرض کردم خدمت صادق که پدر بزرگوار تو میفرمود در راه حج عوض هر درهمی که شخص انفاق میکند هزار درهم میدهند
پس چه فضیلت برای کسیکه در سفر پدر بزرگوار تو حسین انفاق میکند فرمود یا ابن سنان عوض یکدرهم هزار هزار تا ده مرتبه شمرد
عطا میشود و مثل وی از درجات او بلند میشود و رضای خدای تعالی بهتر است برای او و دعای حضرت محمد و ائمه
و امیر المؤمنین علیهم السلام بهتر است برای او و صفوان جمال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال قلت له فما لمن
صلی عنده رکعتین قال لم یسئل الله شیئا الا اعطاه قلت فما لمن اغتسل من ماء الفرات ثم اتاه قال
تساقطت عنه خطایاه کیوم ولدته امه قلت فما لمن جهز الیه ولم یخرج لعلة قال یعطیه الله بکل درهم انفقه مثل احد
من الحسنات ویخلف علیه ما انفق ویصرف عنه من البلاء مما قد نزل فیدفع ویحفظ فی ماله الحدیث حاصل مضمون آنکه
میگوید عرض کردم بخدمت آنحضرت چه فضیلت دارد کسیکه نزد قبر آنحضرت دو رکعت نماز بجا آورد فرمود از خدا مسئلت نمیکند
چیزی الا آنکه عطا میکند باو عرض کردم چه ثوابست برای کسیکه از آب فرات بقصد زیارت غسل کند فرمود گناهان
او ریخته میشود مثل روزیکه از مادر متولد گشته عرض کردم چه ثوابست برای کسیکه تدارک سفر زیارت را میدید و بجهة علتی
و مانعی نرود فرمود عطا میکند خدای تعالی عوض درهمی که خرج کرده مثل کوه احد از حسنات و چند برابر آنچه خرج کرده
برای او باقی میگذارد و بلائیکه نازل گشته تا زود رفع و برطرف میکند و مالش را حفظ میکند مقام دهم در بیان اخباریست
که دلالت دارد بر کراهت حمل طعام لذیذ مثل گوشت و حلوا در سفر زیارت و استحباب اکتفا بر شیر و نظیر وی در خبر مرسل است
قال الصادق علیه السلام لبعض اصحابه تأتون قبر الحسین علیه السلام فقال له نعم قال تتخذون لذلک
قال نعم قال اما لو اتیتم قبور آبائکم وامهاتکم لم تفعلوا ذلک قال قلت فای شیء ناکل قال الخبز واللبن
حاصل مضمون آنکه حضرت صادق به بعضی از اصحاب خود فرموده آیا زیارت میکنید قبر حسین را عرض کردند بلی فرمود آیا
همراه خود سفرهٔ طعام لذیذ بر میدارید عرض کردند بلی فرمود هر گاه بزیارت قبور پدر و مادران خود در رفته باشید چنین کار
نخواهید کرد راوی گوید عرض کردیم چه چیز بل کنیم فرمود نان و شیر و در خبر دیگر حضرت صادق فرموده بلغنی ان قوما
اذا زاروا الحسین علیه السلام حملوا معهم السفر فیها الحلاوة والاخبصة واشباهها لو زاروا قبور آبائهم حاصل مضمون

آنکه خبر رسیده بمن که جماعتی بزیارت حسین مشرف میشوند با خود سفره بر میدارند که در او کباب و حلوا و نحو اینهاست با آنکه هرگاه
بزیارت قبور پدرشان بروند با خود بر نمیدارند مثل و را و باز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده ان قوما
یزورون قبر الحسین علیه السلام فیطیبون السفرة فقال اما لو زاروا قبور آبائهم وامهاتهم ما فعلوا ذلک
حاصل مضمون آنکه بدرستی قومی زیارت میکنند قبر حسین را و طعامهای لذیذ با خود بر میدارند فرمود اگر چنانچه بزیارت قبور
پدران و مادران بروند چنین کار نمیکنند و مفضل بن عمر روایت کرده قال الصادق علیه السلام تزورون خیر من
ان لا تزورون ولا تزورون خیر من ان تزورون قال قلت قطعت ظهری قال تالله ان احدکم لیذهب الی
قبر ابیه کئیبا حزینا وتاتونه انتم بالسفرة کلا حتی تاتونه شعثا غبرا الحدیث حاصل مضمون آنکه
حضرت صادق علیه السلام فرموده اگر زیارت میکنید بهتر است که چنین زیارت نکنید و زیارت نکردن شما بهتر است
از زیارت کردن شما راوی گوید عرض کردم پشت مرا شکستی فرمود قسم بخدا که هرگاه یکی از شما بزیارت قبر پدرش برود در حالت
حزن و اندوه میرود و لیکن شما بزیارت آنحضرت مشرف میشوید با طعامهای لذیذ زیارت نخواهد بود تا آنکه بروید در حالت پریشان
و غبار آلود تا آخر حدیث و باز در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرویست اذا زرت الحسین علیه السلام فزره
وانت حزین مکروب شعث مغبر جائع عطشان واسئله الحوائج وانصرف عنه وقتیکه اراده کردی زیارت
حسین را پس زیارت کن در حالتیکه محزون و غمگین و غبار آلود و گرسنه و تشنه باشی و حوائج خود را بخواه و مراجعت کن
و قبر او را وطن از برای خود قرار ندهی و باز در خبر دیگر از آنحضرت ان قوما اذا زاروا الحسین بن علی علیهما السلام
حملوا السفر فیها الحلاوة والاخبصة واشباهها لو زاروا قبور احبائهم ما حملوا ذلک حاصل مضمون آنکه خبر بمن رسیده که بدرستی قومی
که بزیارت حسین بن علی مشرف میشوند با خود سفرها بر میدارند که در آنها حلوا و طعامهای لذیذ دارند با آنکه هرگاه بزیارت
دوستان خود بروند با خود بر نمیدارند چیزی تا آخر حدیث تذنیب بدانکه چون اخبار مقام نهم در مقام بیان
انفاق زائر بود بر نفس خود و متعلقان خود در ایام ذهاب و ایاب و توقف در کربلا از آنجهة عنوان کردیم مقام را
بآن نحوی که گذشت و عنوان نکردیم استحباب بسیاری انفاق فقرا در راه زیارت سیدالشهدا را زیرا که اخبار مقام
دهم مؤید گفتهٔ ما بود بامعنی که افاده میکند انحصار عنوان را بکفته ما نه از آنجهة که کثرت انفاق بر خود و متعلقان خود
از اسراف و تبذیر است که بهر دو در شرع شریف نهی وارد شده زیرا که دفع میکند اینوجه را اخباریکه در آداب بعض
وارد شده که دلالت دارد بر استحباب توسعه در انفاق بلی ممکنست گفته شود که عموم بعضی از اخبار مقام نهم افاده میکند
استحباب انفاق فقرا بر فقرا از پیادگان زوار و غیر اینها و باین اعتبار صحیح است که مقام را عنوان کنیم باین عنوان که
مستحب است بسیار خرج کردن در راه زیارت حضرت سیدالشهدا روحی له الفداء و در هر حال اخبار مقام
دهم فرق نمیگذارد مابین قرب مسافت و دوری وی پس کسیکه مدت سفر او بحسب مسافت بقدر یکسال باشد مثل
کسیست که سفرش مدت یکروز کرده بعد بدرستی سیاق بعض اخبار انعام مثل عموم علت که در بعض آنهاست چنانچه
افاده میکرد کراهت حمل سفرهٔ طعام لذیذ را همچنین افاده میکند کراهت گوشت و سایر طعام پختنی را در منازل و خوردن
آنها را بلکه کراهت مثل فواکه و میوه جات لذیذ را هم بلکه تصریح شده بآنها بفقرهٔ بعضی اخبار که عبارت از لفظ و اشباهها
مگر آنکه گفته شود که اکتفا میکنیم بر حکم کراهت که مخالف است با اصل جواز بر محل نص و محل نص خبر و با خود سفره برداشتن آنست
که در او بریان و حلوا و اشباه او باشد و اما پختن گوشت و نحو او از سایر طعامها در منازل و میل کردن از آنها و از
میوه جات که در راهها است آنها مشمول حکم اخبار نیست در هر حال آنچه در این اخبار است از کراهت حمل مختص است
بزیارت سیدالشهدا و اما زیارت حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین و سایر معصومین سلام الله علیهم اجمعین پس حکم سفر آنها مثل سایر
سفرهاست در جواز حمل سفره و وسعت در انفاق بلکه استحباب اینها مقام یازدهم اخباریکه دلالت
دارد با قلّ مدت که باید حضرت حسین را زیارت نمود و کثرت مدت که تأخیر زیارت آنحضرت مکروه است از برای غنی و فقیر
در خبر ابی ایوب است از حضرت صادق روایت میکند قال حق علی الغنی ان یاتی قبر الحسین علیه السلام فی السنة مرتین
وحق علی الفقیر ان یاتیه فی السنة مرة الحدیث سفر نمودن حق است بر غنی اینکه مشرف شود بقبر حسین در هر

دو دفعه و حق است بر فقیر اینکه زیارت کند او را در هر سال یکدفعه و سعید اعرج از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
قَالَ ائتُوا قَبرَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ کُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً فرموده زیارت کنید قبر حسین را سالی یکمرتبه و در خبر حلبی است
قَالَ سَئَلتُ الصَّادِقَ عَلَیهِ السَّلامُ عَن زِیارَةِ قَبرِ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ قَالَ فِی السَّنَةِ مَرَّةً
وَ إِنِّی أَکرَهُ الشُّهرَةَ الحدیث میگوید پرسیدم از حضرت صادق از زیارت قبر حضرت
حسین فرمود که در سالی یکدفعه زیرا که من ناخوش دارم شهرت را و در مرسل ابن عمیر است از صادق علیه السلام
حَقٌّ عَلَی الفُقَرَاءِ أَن یَأتُوا قَبرَ الحُسَینِ فِی السَّنَةِ مَرَّةً میفرماید حق است بر فقیر اینکه بیاید بقبر حسین در هر سال دو دفعه
و در خبر علی بن حمزه است قَالَ أَبُو الحَسَنِ عَلَیهِ السَّلامُ لَا تَجفُوهُ یَأتِیهِ المُوسِرُ فِی کُلِّ أَربَعَةِ أَشهُرٍ وَ المُعسِرُ لَا یُکَلِّفُ اللّهُ
نَفسًا إِلَّا وُسعَهَا الحدیث میگوید که حضرت ابو الحسن فرموده جفا نکنید بحضرت بلکه در هر چهار ماه غنی بزیارت او مشرف شود
و خدا تکلیف نمیکند بکسی مگر بقدر وسعت و در خبر حلبی است میگوید پرسیدم از حضرت صادق از زیارت حسین فرمود
در هر سال یکدفعه زیرا که من از شهرت میترسم و در خبر عیص است از حضرت صادق قَالَ سَئَلتُهُ هَل لِزِیارَةِ قَبرِ الحُسَینِ
مِن صَلوةٍ قَالَ لَیسَ لَهُ شَیءٌ مَفرُوضٌ قَالَ وَ سَئَلتُهُ فِی کَم یُزَارُ قَالَ مَا شِئتَ الحدیث پرسیدم آیا زیارت
قبر او را دو رکعت نماز است فرمود از برای او چیز واجبی نیست میگوید پرسیدم از آنحضرت در چند مدت زیارت نمائیم آنحضرت را
فرمود هر وقت که خواستی و در خبر علی بن میمون که از حضرت صادق روایت کرده قَالَ بَلَغَنِی أَنَّ قَومًا مِن شِیعَتِنَا
تَمُرُّ عَلَیهِمُ السَّنَةُ وَ السَّنَتَانِ لَا یَزُورُونَ الحُسَینَ عَلَیهِ السَّلامُ أَمَا وَ اللّهِ لَحَظُّهُم أَخطَأُوا وَ عَن ثَوَابِ اللّهِ زَاغُوا وَ عَن جِوَارِ
مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّهِ تَبَاعَدُوا قُلتُ فِی کَم الزِّیارَةُ قَالَ یَا عَلِیُّ إِن قَدَرتَ أَن تَزُورَهُ فِی کُلِّ شَهرٍ فَافعَل قُلتُ لَا أَصِلُ إِلَی ذَلِکَ لِأَنِّی
أَعمَلُ بِیَدِی وَ لَا أَقدِرُ أَن أَغِیبَ عَن مَکَانِی یَومًا وَاحِدًا قَالَ أَنتَ فِی عُذرٍ وَ مَن کَانَ یَعمَلُ بِیَدِهِ وَ إِنَّمَا عَنَیتُ مَن لَا یَعمَلُ بِیَدِهِ
مِمَّن إِن خَرَجَ کُلَّ جُمعَةٍ هَانَ ذَلِکَ عَلَیهِ أَمَا إِنَّهُ مَا لَهُ عِندَ اللّهِ مِن عُذرٍ وَ لَا عِندَ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ
مِن عُذرٍ یَومَ القِیَامَةِ الحدیث حاصل مضمون آنکه میفرماید بمن رسیده که قومی از شیعیان ما یکسال و دو سال
میگذرد که حضرت حسین را زیارت نمیکنند آگاه باش قسم بخدا که بنصیب خود شان خطا کردهاند و از ثواب خدا میل شدهاند
و از جوار پیغمبر دور افتادهاند عرض کردم در چه مدت باید زیارت نمود آنحضرت را فرمود یا علی هرگاه میتوانی در هر ماه
یکمرتبه زیارت آنحضرت را بجا بیاور عرض کردم دستم نمیرسد زیرا که من بدست رنج خود کار میکنم و از جای خود یکروز هم نمیتوانم
غایب شوم حضرت فرمود تو و آن کسانیکه بدستشان کار میکنند معذورند قصد من کسانی بود که با دست خود کار نمیکنند
بلکه هرگاه بخواهند هر جمعه بزیارت آنحضرت مشرف شود سهل است و از برای چنین شخص نزد خدا و رسولش در روز جزا عذری نیست
و در خبر محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام قَالَ سَمِعتُهُ یَقُولُ زُورُوا قَبرَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ وَ لَو فِی کُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً
میگوید شنیدم از آنحضرت میفرمود زیارت کنید قبر حسین را اگرچه در هر سال یکدفعه باشد و صفوان جمال از حضرت صادق روایت کرده
قَالَ قُلتُ فَمَن یَأتِیهِ زَائِرًا ثُمَّ یَنصَرِفُ عَنهُ مَتَی یَعُودُ إِلَیهِ وَ فِی کَم یُؤتَی وَ کَم یَسَعُ النَّاسَ تَرکُهُ قَالَ لَا یَسَعُ أَکثَرَ
مِن شَهرٍ وَ أَمَّا بَعِیدُ الدَّارِ فَفِی کُلِّ ثَلَاثِ سِنِینَ فَمَا جَازَ ثَلَاثَ سِنِینَ فَلَم یَأتِهِ فَقَد عَقَّ رَسُولَ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ قَطَعَ حُرمَتَهُ
میگوید عرض کردم خدمت آنحضرت کسیکه بزیارت قبر حسین مشرف شود و برگردد کی معاودت نماید در چند وقت و در چند روز
و در چه مدت برای مردم ترک زیارت وسعت دارد حضرت فرمود زیاده از یکماه وسعت ندارد آنکسیکه منزلش دور باشد
در هر سه سال بزیارت آید و اگر چنانچه سه سال بگذرد و بزیارت نیاید بتحقیق عاق گشته رسول خدا و حرمت او را قطع نموده
مگر اینکه ترک او از جهه علت و مانعی باشد و در خبر حلبی است از حضرت صادق علیه السلام قَالَ قُلتُ لَهُ أَنَا نَزُورُ الحُسَینَ عَلَیهِ السَّلامُ
فِی السَّنَةِ مَرَّتَینِ أَو ثَلَاثًا فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَیهِ السَّلامُ أَکرَهُ أَن تُکثِرُوا وَ القَصدُ إِلَیهِ زُورُوهُ فِی السَّنَةِ مَرَّةً قُلتُ کَیفَ أُصَلِّی
عَلَیهِ قَالَ تَقِفُ خَلفَهُ عِندَ کَتِفَیهِ ثُمَّ تُصَلِّی عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ تُصَلِّی عَلَی الحُسَینِ علیه السلام میگوید خدمت
آنحضرت عرض کردم که ما زیارت میکنیم حضرت حسین را سالی یکمرتبه یا سه مرتبه حضرت فرمود خوش ندارم که زیاده بروید
بزیارت آنحضرت بلکه زیارت کنید او را در هر سال یکدفعه عرض کردم چگونه باو صلوات بفرستم فرمود می ایستی پشت
سر آنحضرت مقابل کتف او پس از آن صلوات بر پیغمبر میفرستی و در خبر عمر که بسند خود از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده در حدیثی که میفرماید سزاوار نیست از برای مسلم که ترک کند زیارت قبر حسین را زیاده از چهار سال و در خبر
ابن ابی یعفور از حضرت صادق که در خصوص زیارت حضرت حسین میرسید قَالَ تَعدِلُ العُمرَةَ وَ لَا یَنبَغِی التَّخَلُّفُ عَنهُ أَکثَرَ مِن أَربَعِ سِنِینَ
فرمود که معادل یک عمره است و سزاوار نیست ترک زیارت آنحضرت زیاده از چهار سال

مقام دوازدهم

در بیان اخباریست که دلالت دارد باستحباب تکرار زیارت حضرت حسین بقدر امکان از حضرت صادق روایت شده
حَقٌّ عَلَی الغَنِیِّ أَن یَأتِیَ قَبرَ الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ فِی السَّنَةِ مَرَّتَینِ وَ حَقٌّ عَلَی الفَقِیرِ أَن یَأتِیَهُ فِی السَّنَةِ مَرَّةً الخ
حقست بر غنی اینکه بقبر حسین بن علی مشرف شود سالی دو دفعه و حقست بر فقیر اینکه زیارت نماید او را سالی یکمرتبه
و در خبر ابی جارود میگوید قَالَ أَبُو جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلامُ کَم بَینَکُم وَ بَینَ قَبرِ أَبِی عَبدِ اللّهِ قُلتُ یَومٌ وَ شَیءٌ فَقَالَ لَو کَانَ بِهَا مِنَّا عَلَی
مِثَالِ الَّذِی هُوَ مِنکُم لَاتَّخَذنَاهُ هِجرَةً حضرت امام محمد باقر فرمود چه قدر مسافت میان شما و قبر ابی عبد الله است عرض کردم
مسافت یکروز و کسری حضرت فرمود هرگاه مسافت ما بقدر مسافت شما بود هر آینه مکرر میرفتیم و در خبر محمد بن حکیم از
حضرت ابی الحسن مَن أَتَی قَبرَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ فِی السَّنَةِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَمِنَ مِنَ الفَقرِ میفرماید هر که بقبر حسین مشرف شود
سالی سه دفعه از فقر و پریشانی ایمن میشود و در خبر ابن فرقد است قَالَ قُلتُ لِلصَّادِقِ عَلَیهِ السَّلامُ مَا لِمَن زَارَهُ
مِنَ الثَّوَابِ قَالَ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ ثَوَابُ مِائَةِ أَلفِ شَهِیدٍ مِثلِ شُهَدَاءِ بَدرٍ میگوید خدمت حضرت صادق عرض کردم
ثواب دارد کسیکه در هر ماه زیارت کند حضرت حسین را فرمود ثواب صد هزار شهید با وی مثل شهدای
بدر و در خبر دیگر از ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام است کَم بَینَکَ وَ بَینَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ قُلتُ یَومٌ لِلرَّاکِبِ
وَ یَومٌ وَ بَعضُ یَومٍ لِلمَاشِی قَالَ أَفَتَأتِیهِ کُلَّ جُمعَةٍ قَالَ قُلتُ مَا آتِیهِ إِلَّا فِی الحِینِ قَالَ مَا أَجفَاکُم أَمَا لَو کَانَ قَرِیبًا مِنَّا
لَاتَّخَذنَاهُ هِجرَةً أَی هَاجَرنَا إِلَیهِ الحدیث میگوید از من پرسید چه قدر مسافت ما بین تو و قبر
حسین عرض کردم برای سواره یکروز و برای پیاده یکروز و قدری بالا فرمود آیا در هر جمعه بزیارت آنحضرت مشرف
میشوی میگوید عرض کردم مشرف نمیشوم مگر در پنجاه روز فرمود چه قدر جفا کرده بوحدت اگر چنانچه نزدیک بود با ما هر آینه
زود زود میرفتیم

مقام سیزدهم

در بیان اخباریست که دلالت میکند بر استحباب نایب گرفتن در
زیارت حضرت حسین و در خبر هشام بن سالم است در حدیث طویل از حضرت صادق روایت میکند أَنَّهُ قَالَ لَهُ
رَجُلٌ هَل یُزَارُ وَالِدُکَ قَالَ نَعَم وَ یُصَلَّی عِندَهُ وَ قَالَ یُصَلَّی خَلفَهُ وَ لَا یُتَقَدَّمُ عَلَیهِ قَالَ فَمَا لِمَن أَتَاهُ قَالَ الجَنَّةُ
إِن کَانَ یَأتَمُّ بِهِ قَالَ فَمَا لِمَن تَرَکَهُ رَغبَةً عَنهُ قَالَ الحَسرَةُ یَومَ الحَسرَةِ قَالَ فَمَا لِمَن أَقَامَ عِندَهُ قَالَ کُلُّ یَومٍ بِأَلفِ
شَهرٍ قَالَ فَمَا لِلمُنفِقِ فِی خُرُوجِهِ إِلَیهِ وَ المُنفِقِ عِندَهُ قَالَ الدِّرهَمُ بِأَلفِ دِرهَمٍ قَالَ فَمَا لِمَن مَاتَ فِی سَفَرِهِ قَالَ
تُشَیِّعُهُ المَلَائِکَةُ وَ تَأتِیهِ بِالحَنُوطِ وَ الکِسوَةِ مِنَ الجَنَّةِ وَ تُصَلِّی عَلَیهِ وَ تُذکَرُ بِأَجرٍ بَلَا وَ مَن صَلَّی عِندَهُ رَکعَتَینِ لَا
إِیَّاهُ قَالَ فَمَا لِمَنِ اغتَسَلَ مِن مَاءِ الفُرَاتِ وَ هُوَ یُرِیدُهُ قَالَ تَسَاقَطَت عَنهُ ذُنُوبُهُ کَیَومٍ وَلَدَتهُ أُمُّهُ قَالَ فَمَا لِمَن یُجَهِّزُ
إِلَیهِ وَ لَم یَخرُج لِعِلَّةٍ تُصِیبُهُ قَالَ یُعطِیهِ اللّهُ بِکُلِّ دِرهَمٍ یُنفِقُهُ مِثلَ أُحُدٍ مِنَ الحَسَنَاتِ وَ یُخلِفُ عَلَیهِ أَضعَافَ مَا أَنفَقَ
حاصل مضمون آنکه شخصی از آنحضرت پرسید که آیا پدر ترا زیارت میتوان کرد و نماز هم نزد قبر او خوانده میشود فرمود
پشت سر او نماز بگذارد بر قبر مقدم نشود عرض کرد چه چیز است ثواب کسیکه بزیارت آنحضرت مشرف شود فرمود
بهشت است اگر چنانچه بامامت او قائل بشود پرسید چه چیز است کسیرا که ترک کند زیارت او را از روی
بیمیلی فرمود حسرت و ندامت است در روز حسرت و ندامت پرسید چه فضیلت است برای کسیکه در نزد قبر شریفش
توقف نماید فرمود بهر روزی هزار ماه حساب میشود پرسید چه ثوابست برای کسیکه در سفر زیارت در نزد
آنحضرت انفاق کند فرمود عوض هر درهم هزار درهم پرسید چه فضیلت است برای کسی که در سفر زیارت بمیرد
فرمود مشایعت میکند او را ملائکه و کفن و حنوط میآورند برای او از بهشت و نماز میخوانند برای او و ثواب
بسیاری حضرت ذکر فرمود و هر که نزد قبر آنحضرت دو رکعت نماز بخواند از خدا مسألت نمیکند چیزی را مگر اینکه عطا
میکند بوی پرسید چه ثوابست برای کسیکه غسل کند از آب فرات برای زیارت فرمود گناهان او ریخته میشود
مثل آنروزیکه از مادر متولد شده پرسید چه ثوابست برای کسیکه تدارک سفر زیارت ببیند و بجهه علتی و مانعی

مشرف شود فرمود عطا میکند خدا تعالی بهر درهمی که خرج کرده مثل کوه احد از حسنات و باز میکند از ده چند مقابل آنچه انفاق کرده تا آخر حدیث و آن خبریست طویل مشتمل بر ثواب بسیار

مقام چهاردهم

در بیان تحقیق حالت در خصوص مجاورت نزد قبر سید الشهدا و آنکه اخبار در این مقام با هم تعارض دارد پس در این مقام اولاً اشاره میکنیم بخود اخبار پس از آن بیان میکنیم آنچه بمقتضای تحقیق است در ترتیب و آنکه بعضی از اخبار طرفین اشاره بسوی آنها گذشت و در اینجا هم ذکر میکنیم بعض آن اخباری که دلالت دارد بر فضیلت مجاورت و رجحان وی و از آنهاست خبر اسحق ابن داود

قَالَ اَتَى رَجُلٌ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اِنِّي ضُرِبْتُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ لِي مِنْ فِضَّةٍ وَذَهَبٍ وَبِعْتُ ضِيَاعِي فَقُلْتُ اَنْزِلُ مَكَّةَ فَقَالَ لَا تَفْعَلْ فَاِنَّ اَهْلَ مَكَّةَ يَكْفُرُونَ بِاللهِ قُلْتُ فَفِي حَرَمِ رَسُولِ اللهِ صلعم قَالَ هُمْ شَرٌّ مِنْهُمْ قُلْتُ فَاَيْنَ اَنْزِلُ قَالَ عَلَيْكَ بِالْعِرَاقِ الْكُوفَةِ فَاِنَّ الْبَرَكَةَ مِنْهَا عَلَى اثْنَيْ عَشَرَ مِيلاً هٰكَذَا وَهٰكَذَا وَاِلَى جَانِبِهَا قَبْرٌ مَا اَتَاهُ

میگوید مردی خدمت امام جعفر صادق آمده عرض کرد که من دستم از همه چیز کوتاه شده هر چه طلا و نقره داشتم غارت گشته و املاک خود را فروخته ام آیا در مکه مقیم باشم فرمود نه زیرا که اهل مکه کافرند بخدا آشکارا عرض کردم در مدینهٔ رسولخدا منزل نمایم فرمود آنها از اهل مکه شریرترند عرض کردم کجا منزل کنم و مقیم باشم فرمود بر تو باد عراق کوفه زیرا که برکت تا دوازده میل در اطراف اوست و در جنب او قبریست که هیچ غمگینی و ملهوفی زیارت نمیکند او را مگر اینکه خدا او را از غمش خلاص مینماید الخ

تذنیب در او بیان اجمالی است بآنچه در مقام یازدهم تا مقام چهاردهم بود و آنکه اخبار مقام یازدهم در بدو نظر مشتمل است بعضی از اختلافات و مغایرات مثل آنکه بعضی از آنها متضمن است بر اینکه تکلیف غنی بخروج او از عهده آنچه که بر او ثابت است زیارت حضرت سید الشهدا را در هر سال دو دفعه و تکلیف فقیر و اجیر خارج میشود بسبب ادای آنچه که ثابت است بر او بزیارت کردن او در هر سال یکدفعه و بعضی از آنها دلالت دارد باینکه جفا محقق میشود هر گاه زیارت نکند او را اهر شخص غنی در هر چهار ماه و بعض از اینها دلالت دارد باینکه حد معین خواه از برای غنی و خواه از برای فقیر در هر سال یکمرتبه است و علت او را امام علیه السلام بیان کرده باینکه کراهت و بعضی از آنها دلالت دارد باینکه در صورت قدرت در هر ماه بزیارت باید رفت اما برای کسیکه منزلش دور باشد در هر سه سال یکدفعه و غیر از اینها از اختلاف که بدو نظر اختلاف نمودار است ولی بمقتضای تحقیق اینکه گفته شود که همهٔ این اخبار در وقت نظر بیک نظم و نسق اند و تعارض ما بین اینها نیست بیان این مطلب آنکه مرد غنی عاق میشود برسولخدا و ائمه علیهم السلام بجهت ترک او زیارت سید الشهدا را در همهٔ عمر خود و همچنین ترک او زیارت آن حضرت را زیاده از چهار سال و همچنین ترک کردن او زیاده از سه سال بلی عاق شدن مراتبی دارد در صورت اول شدت دارد بدرجه که امام حکم کرده او از اهل آتش است و مرتبهٔ دویم قریب است بمرتبهٔ اولی بخلاف مرتبهٔ سیم بالجمله حرمت یا کراهت نسبت باین ترک سه گانه بر یک طرز نیست بلکه بنظرهای متفاوتست و ممکنست گفته شود این دو مرتبهٔ اخیری یا مرتبهٔ اولی تاثیر کند در قدح عدالت یعنی که شخص بسبب ترک زیارت در این مدت مذکوره از عدالت خارج میشود بعد بدانکه اخبار دلالت دارد بر اینکه هر قدر زیارت مکرر شود ثواب و درجه از برای شخص زیاده خواهد بود بی آنکه فرق باشد ما بین مردان و زنان و ما بین نزدیکی مسافت و دوری او و بالجمله فضیلت تکرار زیارت بقدر امکان از چیزهائیست که شکی نیست در او و او از چیزهائیست افاده میکند او را اخبار هر دو مقام یعنی مقام یازدهم و دوازدهم علاوه بجملهٔ از عمومات و سایر اخبار و لیکن اول مرتبه که کراهت محقق میشود برای کسیکه منزلش نزدیک باشد ترک کردن او است زیارت آنحضرت را زیاده از سه سال بالجمله حرمت و همچنین کراهت از آن اموریست که قابلیت ضعف و شدت داشته است پس سبب اختلاف آنکه در مراتب و قربیت و بعد و ابعدیت مختلف میشود احکام وقتیکه همهٔ اینها را ملاحظه کردی تمیز میدهی اخبار را اگر در یک نسق و نظام دیگر مشتمل میشود بچیزیکه موجب اختلاف و تناقض است بلی باقی مانده در مقام اشکالی و او اینست که امام علیه السلام در بعض از اخبار فرموده که زیارت کنید آنحضرت را در هر سال یکدفعه زیرا که من ناخوش دارم شهر ترا از اینمطلب جائیکه مینی خراب میکند اساس دنیای جمع و توفیق مذکور را و این اشکال با دنی التفاتی از شخص با فطانت مندفع میشود بیان این مطلب اینست که احکام چنانچه

بملاحظهٔ اختلاف امکنه و احوال مختلف میشود و همچنین بملاحظهٔ ازمنه و اوقات هم اختلاف پیدا میکند پس میگوئیم اما آن تفصیلات که در اخبار ذکر کرده حکمش جاریست مگر در صورت خوف و تقیه و تطابقهٔ اخبار که متضمن کراهت امام شهر تست مخصوص است بزمان تقیه و خوف بر خود زائر بلکه بر قبر شریف از ظلم سلاطین جور و نفاق بلکه طایفهٔ کفر و الی دشاید زمان صدور اینطایفه از اخبار زمان تقیه و خوف از اشتهار زیارت بوده بعد مخفی نماند بر تو اینکه اخبار مقام سیزدهم چنانکه آنها سند و مؤید بعض احکام در مقامات سابقه بود مثل مقام نفاق و مقام تکرار زیارت و غیر اینها همچنین افاده میکنند مطالب مهمهٔ دیگر را مثل جواز نائب گرفتن در زیارت و ترتیب جملهٔ از آثار بر آن نیابت مثل خلاصی از مرتبهٔ عاق شدن از آنکه ترک کند زیارت را در عمر خود یا زیاده از چهار سال یا سه سال و غیر از این از بسیار آثار و مثل اینکه مجاورت در نزد قبر شریف از آن اعمالیست که بحسب فضل و شرف عمل بالای وی نیست چرا چنین نباشد با اینکه اقامهٔ یکروز نزد قبر مطهر یعنی در کربلا وقتیکه بدرجهٔ اقامهٔ هزار ماه شد مجاورت از آن اعمالی میشود که در فضل و شرف و درجهٔ او نرسیده اند مگر خدا تعالی و حجج طاهرین او بتحقیق دانستی اینکه در بعض اخبارش فرمایش بر شام که هر گاه مهمش تمام بود در قرب مکان همراه با حجرت میکردیم بزیارت بتحقیق دلالت میکند بفضل مجاورت بر نظر بعضی که اشاره کردیم باینکه هر روز از او بمنزلهٔ اقامهٔ هزار ماهست بحسب درجات عظیمه و ثوابهای بسیار و هر گاه بگوئی که سابقاً اشاره کردی باینکه این اخبار معارضست باخبار دیگر نظر باینکه مشتمل است بفرمایش آنها وقتیکه اراده کردی زیارت امام حسین را پس زیارت کن او را در حالتیکه محزون و غمگین هستی و از خدا مسئلت کن حوایج خود را و مراجعت کن او را اگر از او رای خود و وطن قرار مده و بتحقیق وعده کردی که دفع کنی معارضه و تدافع را و ذکر نمائی جهت جمع و توفیق ما بین اخبار را جواب گوئیم که جمع و توفیق ما بین این اخبار متصور میشود با قسام عدیده و طرق کثیره اول آنها اینست که عمل نمائی اخباریکه دلالت میکند بر استحباب مجاورت در کربلا و فضیلت سکنی در آنها بنحو کفایت دویم اینکه گفته شود آنچه که در اخبار نهی شده محقق بحرم شریف نیست سیم آنکه مراد از اخبار که نهی میکند تحول در ثنای سالست چنانچه در مجاورت کعبه تا قلب مجاور قساوت نگیرد چهارم اینکه گفته شود تفصیل در مسئله احسن وجوه و توفیق ما بین اخبار است بیان مطلب آنکه بعضی از اخبار دلالت دارد بر اینکه سزاوار است از برای زائر اینکه سید الشهدا را زیارت کند در حالت حزن و گرسنه و درد مند و با خود برندارد سفره که در او مأکولات لذیذه باشد چنانکه دانستی و گاهی علاوه میشود بر این اخبار آنچه وارد شده در نهی از استعمال عطریات و سرمه چنانکه در خبر ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فَاِذَا اَرَدْتَ الْمَشْيَ اِلَيْهِ فَاغْتَسِلْ وَلَا تَطَيَّبْ وَلَا تَدَّهِنْ وَلَا تَكْتَحِلْ حَتّٰى تَأْتِيَ الْقَبْرَ الحدیث یعنی وقتیکه اراده کردی زیارت ترا غسل کن و عطر و روغن و سرمه استعمال مکن تا اینکه بزیارت قبر مشرف شوی و چنانچه سزاوار است بشخص زائر که مراجعت خواهد کرد بوطن خود در همان حالت و هیأت بوده باشد خواه در ایام اقامت او در کربلا و اوقات زیارت سید الشهدا و خواه در زمان مراجعت بوطن همچنین سزاوار است اینکه مجاور کربلا و ساکن آنجا هم بهمین حالت و هیأت حزن بوده باشد تا خود را شبیه کند بملائکه ائیکه ساکن کربلا هستند و در حرم شریف سید الشهدا زیرا که بدرستیکه آنها دائم اوقات گریان و نوحه خوان و غبار آلود و محزون و غمگین هستند و با اینحالت بودن در ایام مجاورت از چیزهائیست که مشقت دارد با کثر مردم از اینجهة امر سفرباید امام بانصراف و مراجعت از کربلا تا دلهای آنها را قساوت نگیرد پس این تفصیل چنانچه می بینید بهترین وجوه جمع و توفیق است حاصل آنکه هر کسیکه قادر باشد در همهٔ ایام مجاورت یا ایام خود را شبیه کند بملائکه ائیکه ساکنند در کربلا در نوحه کردن و گریه نمودن پس او از کسانیست که برای مجاورت سزاوار است و ترجیح دارد مجاورت او در کربلا بر مراجعتش و از آن کسانیست که امام علیه السلام امر نموده آنها را در کربلا ماندن و اگر چنانچه با نحالت نباشد پس بر اوست که حرکت نموده و مجاورت اختیار نکند و اگر بیان واضحتر خواسته باشی در این مطلب پس نظر نما باین دو مقام که بعد از این خواهد آمد

مقام یازدهم

در بیان اخباریست که متضمن است احوال ملائکه ائیکه ساکنند در کربلا و در میکنند در حرم شریف و ملائکه ائیکه فوج فوج برای زیارت نازل میشوند و عروج میکنند از آنهاست آنچه در خبر هرون ابن خارجه از حضرت صادق علیه السلام است

قال وکّل الله بقبر الحسین علیه السلام اربعة آلاف ملک شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة فمن زاره عارفاً بحقه شیّعوه حتی یبلغوه مأمنه وان مرض عادوه غدوة وعشیة وان مات شهدوا جنازته واستغفروا له الی یوم القیمة

حاصل مضمون آنکه پیغمبر فرموده خدا تعالی بقبر آنحضرت چهار هزار ملک غبار آلود و پریشان حال گریه میکنند براو تا روز قیامت هرکسیکه زیارت کند او را عارفاً بحقه مشایعت میکنند او را ملائکه تا اینکه او را بوطن خود برسانند و هرگاه ناخوش شود عیادت میکنند او را صبح و شام و هرگاه بمیرد بجنازهٔ او حاضر میشوند استغفار میکنند برای او تا روز قیامت

و ابن تغلب از حضرت صادق روایت کرده ان اربعة آلاف ملک عند قبر الحسین علیه السلام شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة رئیسهم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر الا استقبلوه ولا یودعه مودع الا شیعوه ولا یمرض الا عادوه ولا یموت الا صلوا علی جنازته حاصل مضمون آنکه چهار هزار ملک نزد قبر حسین علیه السلام هستند غبار آلود و پریشان حال گریه میکنند براو تا روز قیامت رئیس آنها ملکی است که او را منصور میگویند زیارت نمیکند آنحضرت را کسی مگر اینکه استقبال میکنند او را و وداع نمیکند آنحضرت را مگر اینکه مشایعت میکنند او را و ناخوش نمیشود مگر اینکه عیادت او مینمایند و نمیمیرد مگر اینکه برجنازهٔ او نماز میکنند و طلب مغفرت میکنند بعد از موت او

و ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال وکّل بالحسین علیه السلام سبعون الف ملک شعث غبر یصلون علیه کل یوم شعث غبر منذ یوم قتل الی ما شاء الله یعنی قیام القائم و یدعون لمن زاره و یقولون یا رب هؤلاء زوار الحسین علیه السلام افعل بهم وافعل بهم حاصل مضمون آنکه پیغمبر فرموده موکل شده بقبر حسین هفتاد هزار ملک همه گرد آلود صلوات میفرستند باو از روز شهادت آنحضرت تا زمان قیام حضرت قائم و بزوار او دعا میکنند و عرض میکنند پروردگارا اینها از زوار حسین علیه السلام اند احسان نما باینها و علی بن حمزه مثل این خبر را روایت کرده الا اینکه نقل کرده یصلون علیه کل یوم شعث غبر او یعنی لمن زاره و در خبر اسحق ابن عمار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده قال ما بین قبر الحسین علیه السلام الی السماء السابعة مختلف الملائکة یعنی از ما بین قبر حسین تا آسمان هفتم محل آمد و شد ملائکه است و در خبر دیگر از حضرت محمد باقر علیه السلام روایت نموده اربعة آلاف ملک شعث غبر یبکون الحسین علیه الی ان تقوم الساعة فلا یاتیه احد الا استقبلوه ولا یرجع احد الا شیعوه ولا یمرض الا عادوه ولا یموت الا [illegible] حاصل مضمون آنکه چهار هزار ملک گرد آلود و پریشان حال بر حسین گریه میکنند تا روز قیامت و کسی بزیارت آنحضرت مشرف نمیشود مگر اینکه استقبال میکنند او را و مراجعت نمیکند مگر اینکه مشایعت میکنند او را و مریض نمیشود مگر اینکه عیادت میکنند او را و نمیمیرد مگر اینکه بجنازهٔ او حاضر میشوند و در خبر دیگر ان الحسین علیه السلام لاکرم علی الله من البیت فانه فی وقت کل صلوة سبعون الف ملک شعث غبر لا تقع بهم النوبة الی یوم القیمة وان البیت یطوف سبعون حاصل مضمون آنکه بدرستی حضرت حسین نزد خدا گرامی تر است از کعبه زیرا در وقت هر فریضه هفتاد هزار ملک پریشان و غبار آلود بزیارت او میآیند که دیگر تا روز قیامت نوبه بآنها نمیرسد ولی کعبه را هفتاد هزار ملک طواف میکنند و در هر روز هفتاد هزار ملک و در خبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده ما خلق الله خلقاً اکثر من الملائکة وانه لینزل کل یوم من السماء وکل مساء سبعون الف ملک یطوفون بالبیت لیلتهم حتی اذا طلع الفجر انصرفوا الی قبر النبی صلعم فسلموا علیه ثم یاتون قبر امیر المؤمنین علیه السلام فیسلمون علیه ثم یاتون قبر الحسین فیسلمون علیه ثم یاتون قبر الحسین فیسلمون علیه ثم یعرجون الی السماء قبل ان یطلع الشمس ثم تنزل ملائکة النهار سبعون الف ملک فیطوفون بالبیت الحرام نهارهم حتی اذا دنت الشمس للغروب انصرفوا الی قبر رسول صلی الله علیه و آله فیسلمون علیه ثم یاتون قبر امیر المؤمنین فیسلمون علیه ثم یاتون قبر الحسین فیسلمون علیه ثم یاتون قبر الحسین فیسلمون علیه ثم یعرجون الی السماء قبل ان تغیب الشمس لحد ست و فی خبر احمد ر وی حاصل مضمون اینکه خلقی نفرموده خدا تعالی مخلوقی زیادتر از ملائکه و در هر روز و شب از آسمان هفتاد هزار ملک نازل میشود طواف میکنند خانهٔ کعبه را از اول شب تا صبح و قبل از طلوع صبح میروند بقبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلام عرض میکنند پس از آن میآیند بقبر امیر المؤمنین

وسلام میکنند براو پس از آن میآیند بقبر امام حسن و سلام میکنند بعد از آن میآیند بقبر حسین و سلام کرده عروج میکنند تا آنکه قبل از اینکه آفتاب بغروب کند و در خبر دیگر که در قبر آنحضرت چهار هزار ملک گرد آلود تا روز قیامت گریه میکنند بر آنحضرت و در خبر دیگر است از حضرت صادق علیه السلام که در قبر آنحضرت هفتاد هزار ملک غبار آلود و پریشان حال گریه میکنند براو تا روز قیامت و در خبر دیگر است از حضرت باقر علیه السلام ان حول قبره سبعین الف ملک شعثاً غبراً یبکون علیه الی ان تقوم الساعة یعنی دور قبر آنحضرت هفتاد هزار ملک غمگین و گرد آلود گریه میکنند براو تا روز قیامت و ابن تغلب از حضرت صادق حدیثی نقل کرده که سیزده هزار و ثلثمائة و ثلاثة عشر ملکاً هبطوا یریدون القتال مع الحسین علیه السلام لم یؤذن لهم فی القتال فرجعوا فی الاستیمار فهبطوا وقد قتل الحسین علیه السلام فهم عند قبره شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة رئیسهم ملک یقال له منصور فلا یزوره زائر الا استقبلوه ولا یودعه مودع الا شیعوه ولا یمرض الا عادوه ولا یموت الا صلوا علیه واستغفروا له بعد موته الحدیث حاصل مضمون آنکه چهار هزار ملک نازل شدند برای یاری حضرت حسین را آنحضرت بآنها اذن نداده مراجعت کردند تا تکلیف خود را بدانند دوباره نازل شدند دیدند حضرت حسین بدرجهٔ شهادت رسیده پس ایشان گرد آلود نزد قبر آنحضرت هستند و گریه میکنند براو تا روز قیامت و رئیس آنها ملکی است منصور نام زیارت نمیکند آنحضرت را مگر اینکه استقبال میکنند او را و وداع نمیکند آنحضرت را مگر اینکه مشایعت میکنند او را و مریض نمیشود زوار مگر اینکه عیادت میکنند او را و نمیمیرد کسی از آنها مگر اینکه نماز میخوانند براو و طلب مغفرت میکنند بعد از وفات او تا آخر حدیث

مقام شانزدهم در بیان اخباریست که دلالت دارد بفضل کربلا و شرف او و فضیلت تبرک خاک او و ابن ابی یعفور از حضرت صادق حدیثی روایت کرده در فضیلت زیارت قبر حسین و از جمله فقرات اوست قال والله لو انی حدثتکم فی فضل زیارته لترکتم الحج رأساً وما حج احد منکم ویحک اما علمت ان الله اتخذ کربلاء حرماً آمناً مبارکاً قبل ان یتخذ مکة حرماً قال ابن یعفور قد فرض الله علی الناس حج البیت من استطاع ولم یذکر زیارة قبر الحسین علیه السلام قال وان کان کذلک فان هذا شیء جعله هکذا اما سمعت قول امیر المؤمنین ان باطن القدم احق بالمسح من ظاهر القدم ولکن الله فرض هذا علی العباد اما علمت ان الاحرام لو کان فی الحرم کان افضل لاجل الحرم ولکن الله صنع ذلک فی غیره حاصل مضمون اینکه پیغمبر قسم بخدا هرگاه خبر بدهم شما را بفضیلت زیارت او را هر آینه بالکلیه حج را ترک میکردید و دیگر کسی از شما بحج نمیرفت وای بر تو آیا نمیدانی که خدا تعالی کربلا را حرم مبارک و امن قرار داد قبل از اینکه مکه را حرم قرار دهد ابن ابی یعفور عرض کرد که خدا تعالی بر مردم حج خانهٔ کعبه را واجب فرموده در صورت استطاعت و ذکر نفرموده زیارت قبر حسین را فرمود هرگاه امر همین قرار باشد این امریست چنین فرموده آیا نشنیدهٔ فرمایش حضرت امیر المؤمنین را که میفرماید باطن قدم سزاوار بود مسح کردن از ظاهر قدم لیکن خدا تعالی چنان واجب نموده بر بندگان و آیا ندانستهٔ که احرام هرگاه در حدود حرم باشد افضل بود از جهة احترام حرم معهذا خداوند عالم قرار داده در غیر حرم و عمران یزید از حضرت صادق روایت نموده ان ارض الکعبة قالت من مثلی وقد بنی بیت الله علی ظهری یأتینی الناس من کل فج عمیق وجعلت حرم الله وامنه فاوحی الله الیها کفی وقری ما فضل ما فضلت به فیما اعطیت کربلاء الا بمنزلة الابرة غمست فی البحر فحملت من ماء البحر ولولا تربة الحسین علیه السلام ما فضلتک ولولا ما ضمته کربلا لما خلقتک ولا خلقت الذی افتخرت به فقری واستقری وکونی دنیاً متواضعاً ذلیلاً مهیناً غیر مستنکف ولا مستکبر لارض کربلاء والا سخت بک وهویت بک فی نار جهنم حاصل مضمون اینکه پیغمبر فرمود زمین کعبه بمقام مفاخرت آمده و گفت کیست مثل من با اینکه خانهٔ خدا در من قرار داده شده که مردم از راههای دور بسوی من میآیند حرم خدا و امن او در من قرار داده شده پس از جانب خدا ندا رسید آرام باش و بگذار نسبت فضل تو نزد فضیلتیکه بزمین کربلا عطا شده نیست مگر بقدر رطوبت سر سوزنیکه بدریا فرو برده و اگر چنانچه تربت حسین نبود ترا فضیلت نمیدادم و هرگاه نبود آنچیکه در کربلا دفن شده هر آینه ترا خلق نمیکردم و خلق نمیکردم آنچیزی را که فخر میکنی در جای خود آرام گیر و ذلیل باش و متواضع باش و تکبر و استنکاف مکن بر زمین

والا ترا ایخ میکنم وبآتش جهنم سیاه ازم ابی جارود از علی ابن الحسین علیه السلام روایت کرده قال اتخذ الله کربلا
حرما قبل ان یتخذ مکه حرما باربعة وعشرین الف عام وانها تزهر لاهل الجنة کالکوکب
الذری یزهر الی آخر الحدیث ۱۳ حاصل مضمون آنکه پیغمبر فرمود خدا قرار داده زمین کربلا را حرم قبل از آنکه
حرم اخذ کند بیت چهار هزار سال پیش و بدرستی زمین کربلا میدرخشد باهل بهشت مثل ستاره درخشنده
صفوان جمال از حضرت صادق روایت کرده ان فضل الارضین والمیاه بعضها علی بعض فمنها ما تفاخرت
ومنها ما بغت فما من ارض ولا ماء الا عوقبت لترک التواضع لله حتی سلط الله الکعبة المشرکین وارسل الی
زمزم ماء مالحا فافسد طعمه وان کربلا وماء الفرات اول ارض واول ماء قدس الله تعالی وبارک
علیه فقال لها تکلمی بما فضلک الله فقالت انا ارض الله المقدسة المبارکة الشفاء فی تربتی ومائی
ولا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلک ولا فخر علی من دونی بل شکرا لله فاکرمها وزادها بتواضعها
وشکرها الله بالحسین واصحابه ثم قال الصادق علیه السلام من تواضع رفعه الله ومن تکبر وضعه الله
حاصل مضمون آنکه پیغمبر فرمود بدرستی خدا تعالی زمین و اقسام آبها را تفضیل داده بعض آنها را بعض دیگر پس از آنها بعضی
بمقام مفاخره آمده و بعضی از حد خود تجاوز کرده پس هیچ زمینی و آبی نمانده مگر اینکه بجهة ترک تواضع بخدا معاقب
گشته حتی اینکه مسلط فرمود خدا تعالی بر مشرکین آب شور را با آب زمزم مخلوط نموده از آنجهة طعم او فاسد گشته و اما کربلا
و آب فرات اول آب و زمینی است که خدا پاک و مبارک خلق و بوی خطاب کن بفضیلتی که خدا بتو عطا فرموده پس
زمین کربلا عرض نمود منم زمین خدا که مقدس و مبارک نموده مرا و شفا در خاک و آب من قرار داده فخر نمیکنم بلکه
خاضع و ذلیل هستم نزد کسیکه این شرافت را بمن عطا فرموده و مفاخره نمیکنم با آنکه در رتبه از من کم است بلکه شکر میکنم خدا را
از آنچه خدا تعالی گرامی داشت او را و زیاد نمود فضیلت او را باینکه مدفن حضرت حسین و اصحاب وی قرار داد بجهة
تواضع و شکر او پس از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کسیکه تواضع کند بخدا خدا او را سر بلند میکند هر کسیکه تکبر
نماید او را پست میکند و عمر ابن ثابت از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده قال خلق الله کربلا قبل ان یخلق
الکعبة باربعة وعشرین الف عام وقدسها وبارک علیها فما زالت قبل ان یخلق الله الخلق مقدسة مبارکة
ولا تزال کذلک ویجعلها الله افضل ارض فی الجنة حاصل فرموده خدا تعالی کربلا را بیست چهار هزار سال قبل از خلقت کعبه
و او را پاکیزه و مبارک قرار داده چنانچه قبل از خلقت مخلوقات آن زمین را پاکیزه و مبارک فرموده و خواهد بود
و خدا تعالی او را بهترین زمین بهشت قرار داده و ابی حمزه ثمالی از علی ابن الحسین روایت کرده فی قوله تعالی فحملته فانتبذت
به مکانا قصیا قال خرجت من دمشق حتی اتت کربلا فوضعته فی موضع قبر الحسین علیه السلام ثم رجعت لیلتها
حاصل مضمون آنکه در تفسیر آیهٔ شریفه میفرماید جناب مریم از دمشق بیرون آمد تا رسید بکربلا در مکان قبر مطهر وضع حمل نمود
باز مراجعت نمود **تذنیب** و در وی تر نورانیت و بیان ملکوتیت متعلق باین دو مقام بدانکه آن کسیکه ساکن
زمین مقدس کربلا و مجاور آن بقعهٔ شریفه برای زیارت قبر سید الشهداست سزاوار است اینکه متصف شود
بصفات یکی از این دو قبیل ملائکه که ساکنین آن زمین مقدس و مجاورین بقعهٔ مبارکه هستند یعنی بصفات
آن چهار هزار ملک باشند که همه پریشانحال و گردآلود و نوحه کننده و گریه کننده بر سید الشهدا علیه السلام است
و علاوه بر این صفت دیگری هم دارند که عبارت باشد از استقبال زوار و مشایعت آنها و عیادت مریضان
آنها را در هر صبح و شام و حاضر شدن بجنازهٔ آنها و نماز کردن بر آنها و طلب مغفرت کردن برای آنها و یا بصفات آن طایفه
دیگر باشند یعنی آن هفتاد هزار ملک که همه پریشانحال و غبارآلود که از روز شهادت آنحضرت بر وی صلوات
میفرستند و دعا میکنند زوار او و عرض میکنند پروردگارا اینها از زوار حسین علیه السلامند اجابت را بحق
آنها شامل فرما پس شخص مجاور زمانیکه صفات ملکوتیه کسب نمود شبیه میکند بسبب او خود را بیکی از آن دو طایفهٔ
ملائکه که در بقعهٔ مبارکه هستند در صفات آنها پس خوشا بحال کسانیکه مجاورند و الا باید جد و جهد نماید در مراعات
آداب ظاهریه و شروط معنویه باطنیه که در باب زیارت مذکور است پس از آن بوطن خود مراجعت نماید خود

بجهة همین شبیه کند بطایفهٔ سیم از ملائکه که بجهة زیارت از آسمانها نازل میشوند و بعد از زیارت بمنازل و جهة گاه
خود عروج مینمایند پس باید بترسد کسیکه مجاور قبر سید الشهداء و ساکن بقعهٔ مبارکه هستند از اینکه بیاد ادا از احکام
مذکوره خود را خارج نماید و داخل تحت حزب اهل معاصی بشوند مثل اکثر اهل این زمان و اغلب مجاورین که در آن
زمین مقدسه بانواع معاصی و ذنوب مرتکب میشوند بمعصیت خدا که در سایر بلدان جرئت میکند بارتکاب آنهاست
کسیکه جریء بمعصیت است بهیهات هیهات چنانچه عمل حسنه ثواب دارد همچنین معاصی و ذنوب در آن مکان
بعقوبات مضاعفه میرسد بجهة هتک حرمت و احترام این بقعهٔ مقدسه و احترام آن بزرگوار که در این زمین موجود است
حاصل آنکه این نوع مجاورت نتیجه ندارد بلکه باعث سخط و غضب خدا است پس لابد است اینکه مجاور صاحب
بصیرت تامه و سلکه نورانیه ملکوتیه باشد تا قدر این زمین مقدسه و مدفون آن جار الشانه را بشناسد و اینست که بسیاری
از علمای اخیار و صالحین فضلای ابرار که در این زمین مقدسه اجتناب نموده از ارتکاب مکروهات بلکه از
آوردن بسیاری از مباحات و بعضی از آنها بلکه جمعی از آنها بول و غایت در این زمین نمیکردند بلکه بنظر فرش حرم
و حشمت و مثال این پس از آن میبردند بمکانیکه خارج از حدود زمین کربلا بود خالی میکردند و از آنها داخل نمیشدند
بحرم مگر بکمال خضوع و خشوع و حضور قلب و جریان سرشک از دیده و بتحقیق شنیده ام حکایت عجیبه و واقعهٔ غریبه
که پنجاه سال قبل اتفاق افتاده حاصل او اینکه شخصی از بزرگان بشرف مشرف شد و از زمان ورود خود در
بحرم مبارک حاضر نگشت بلکه هر وقت که اراده زیارت مینمود به پشت بام منزل خود میرفت عرض میکرد السلام
علی سید الشهداء در همان مکان بیرون میآمد این خبر بنقیب آن زمان که سید اجل قاسم نام رسید در نقص وی بمنزل او آمده
ملامت بسیاری نمود و امر نمود که بحرم حاضر شود آنشخص بسید عرض کرد ای نقیب الاشراف از من بار
بسیار و چیزهای گران بگیر و مرا امر مکن که بحرم شریف حاضر شوم سید از آن همت عالی و همت بی همتا که داشت
از حرف او بغیظ آمده و او را مجبور نمود بر اینکه در حرم شریف حاضر شود در آنحال آنشخص برخاسته غسل نمود
پاکیزه ترین لباس خود را پوشیده از منزل خود بیرون آمد پا برهنه با سکینه و وقار و با کمال خضوع و خشوع
در حالتیکه دانههای سرشک بر صفحات رخسارش جاری بود تا رسید به صحن شریف و در آنجا بجهة خدا تعالی
سجده نموده و زمین را بوسید چون سر از سجده برداشت مثل جوجهٔ مرغ میلرزید و مرتعش بود و رنگ او متغیر و زرد
شد که گویا روح از تمام بدن او بیرون رفته از آنجا گذشت تا رسید به کفشکن همان نحو اول سجده
افتاده و زمین را بوسید و حالت او بحالت نزع شبیه بود چون بالای ایوان مبارک رسید آه نمود
چون چشمش بقبر شریف افتاد آه پر درد شد آه زن فرزند مرده کشید و گفت آیا اینجاست مدفن سید الشهداء
آیا اینجاست قتلگاه سید الشهدا پس از آن نعرهٔ بادی کشید و روح از بدن او مفارقت کرد بالجمله شخص اگر
مجاور است لابد است از اینکه متصف شود بصفات حسنه ملکوتیه نورانیه محمد ابن مسلم از حضرت صادق روایت میکند
اذا خرجنا الی ابیک افلسنا فی حج قال بلی قلت فیلزمنا ما یلزم الحاج قال ماذا قلت من الاشیاء التی یلزم
الحاج قال یلزمک حسن الصحابة لمن یصحبک ویلزمک قلة الکلام الا بخیر ویلزمک کثرة ذکر الله تعالی ویلزمک نظافة الثیاب ویلزمک
الغسل قبل ان تأتی الحائر ویلزمک الخشوع وکثرة الصلوة والصلوات علی محمد وآل محمد ویلزمک التوقیر
لاخذ ما لیس لک ویلزمک ان تغض بصرک ویلزمک ان تعود علی اهل الحاجة من اخوانک اذا رایت منقطعا
والمواساة ویلزمک التقیة التی قوام دینک بها والورع عما نهیت عنه والخصومة وکثرة الایمان والجدال
الذی فیه الایمان فاذا فعلت ذلک تم حجک وعمرتک واستوجبت من الذی طلبت ما عنده بنفقتک واغترابک عن اهلک
حاصل مضمون آنکه یکی عرض کرد در خدمت حضرت صادق علیه السلام آیا مادامیکه بزیارت پدرت میرویم مثل اینست
که بحج عازم گشته ایم فرمود بلی عرض کردم آنچه حج کننده لازم است با ما هم واجبست فرمود ترا لازم است که نیکی در حق
یارانیکه همراه تو باشند و لازمست ترا قلت گفتار مگر بخیر و ذکر کردن خدا تعالی و لازمست پاکیزگی لباس و غسل
پیش از دخول بحایر و لازم است ترا خشوع و نماز بسیار و صلوات بر محمد و آل او فرستادن و لازم است

ولازمست توقیر پای گرفتن آنچه که ترا هست و اینکه چشم خود را بپوشی و هرکه از برادران تو محتاج باشد مواسات نمائی و تقیه کردن که قیام دین تو باو است و پرهیز نمودن از آنچه که نهی شده و از خصومت و بسیار یاد قسم و جدال اینکه در آن قسم باشد زمانیکه اینها را عمل آوردی حج و عمرهٔ تو تمام میشود و مستحق باشی از کسی که میخواهی آنچه در نزد اوست برای نفقهٔ خود و اینکه رحمت و مغفرت و رضوان شامل تو باشد اینست حدیث و مخفی نماند که از این خبر معلوم شد استحباب صلوات بسیار نزد قبر سید الشهدا علیه السلام پس هرکه اخذ نماید همهٔ آنچه را که سابقاً ذکر نمودیم و در آنها فکر کند میداند نمازیکه نزد قبرهای حجج طاهرین میگذارد نسبت بسایر امکنه مانند نسبت ذره به آفتاب و قطره به دریا است

و در خبر مفضل بن عمر است قال الصادق علیه السلام فی حدیث طویل فی زیارة الحسین علیه السلام ثم تمضی یا مفضل الی صلوتک ولک بکل رکعة رکعتها عنده کثواب من حج الف حجة او اعتمر الف عمرة گوید حضرت صادق علیه السلام فرمود در حدیث طویلی در باب زیارت حضرت امام حسین بعد ای مفضل میروی بسوی نماز خود و برای تست بهر رکعت که در نزد قبرش میگذاری مانند ثواب کسیکه هزار حج و عمره کند و هزار غلام آزاد نماید و هزار مرتبه در راه خدا جهاد کند

و در خبر ابن ابی عمیر از مردی از حضرت باقر علیه السلام قال قال لرجل یا فلان ما یمنعک اذا عرضت لک حاجة ان تاتی قبر الحسین علیه السلام فتصلی عنده اربع رکعات ثم تسئل حاجتک فان الصلوة المفروضة عنده تعدل الف حجة والصلوة النافلة تعدل عنده عمرة گوید که آنحضرت بمردی فرمود یا فلان زمانیکه ترا حاجتی پیش آید چه مانع میشود ترا که بیائی نزد قبر امام حسین پس در نزد آن چهار رکعت نماز بگذاری بعد حاجت خود را سؤال نمائی بدرستیکه نماز واجبی در نزد آن برابر است با حجی و نماز سنتی برابر است با عمره و در خبر دیگر است وما من ات یصلی عنده رکعتین او اربعا ثم یسئل الله حاجته الا قضاها وانه لیحفه کل یوم ملک الحدیث

نیست کسیکه بیاید نزد قبر آنسرور و بگذارد نزد او دو رکعت یا چهار رکعت بعد حاجت خود را از خدا تعالی سؤال کند مگر اینکه برآورده نماید حاجت او را و احاطه مینماید او را هر روز هزار ملک و در خبر دیگر است نماز بگذار در بالای سر امام حسین و در خبر دیگر است بدرستیکه نماز گذاردن نزد قبرش برابر است با مقصد نماز و در جملهٔ بسیاری از اخبار است کسیکه زیارت کند امام واجب الطاعه را بعد از وفات او و نماز بگذارد نزد قبرش دو رکعت یا چهار رکعت نوشته میشود برای او یک حج و عمره اینست حدیث پس هرگاه بگوئی که تو اقرار کردی بدرستیکه ثواب نماز گذاردن نزد قبور حجج طاهرین علیهم السلام حد و حصر ندارد و حال آنکه در این اخبار حد داده شده است و درجهای ثواب بیان گشته با وجود آنکه آنها هم مختلف میباشند میگوئیم اصل حد قرار دادن که در اخبار واقع است بملاحظه فهم سؤال کنندگان است و باینست که بفهم ایشان نزدیکست نه بیان واقع و ذکر علل بعض امریه است زیراکه بحضرت ائمه معصومین خدا تعالی بیان علتهای بعض امریه را تفویض نموده باینمعنی که ایشان مخیرند در بیان علل واقعیه بعض امریه میان اینکه ذکر نمایند بعض علة واقعیه را در حکم و میان اینکه ذکر نمایند شبهه سؤال کننده را اگرچه آن علة واقعیه بر حکم نباشد پس از اینست تعدد بیانات که از ایشان صادر شده و مختلف گشته نسبت بیک حکم و این در جاهای بسیار اتفاق افتاده از مسائل و احکام چنانکه مخفی نیست بر کسیکه تتبع بابهای کتاب علل شرایع نموده که از مؤلفات صدوقست و منه آن که در این باب جمع شده و اما وجه اختلاف در حد قرار دادن در این اخبار مذکوره بجهت اختلاف زائرین است در مقام معرفت بحق ائمه و بشوق و حب تام بخدا و رسول و ائمه در مقام زیارت او باینمعنی که داعی بر زیارت ایشان چه باشد و بجهت ارتکاب زحمتهای بسیار در راه زیارت و غیر از این از امور بسیار و برای معفو شدن همهٔ اینها و مخفی نماند بدرستیکه اختلافات بسیار که در باب زیارت و بیان درجات ثواب آن که در اخبار واقع شده بجهت اینست و سؤال مینمائیم از خدا تعالی اینکه توفیق دهد مرا به بیان تمام و بسط کافی در اینمعنی و اگر گوئی چه چیز ترا داعی شد باینکه گفتی نماز کردن در سایر مکانها نسبت بنمازیکه در نزد قبور حضرت رسول و فاطمهٔ زهرا و ائمهٔ معصومین علیهم السلام مانند نسبت ذره است به آفتاب و قطره است بسوی دریا و آیا این معنی را استنباط نمودی از ملاحظه تعارفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از حفظ آنچه در بابها و مواقعات

بیشمار در زیارت حضرت سید الشهدا و آنچه در شأن کربلا وارد شده تا بعد از اینها هم خبردار شدی بچیز دیگر تا این چیز از قبیل جزء آخر است از علت تامه جواب گویم پس بعد از اینها بچیز دیگر رسیدم که در صحیح ابن عمیر بود که از حضرت صادق رسیده قلت له انی اکره ان اصلی فی مساجدهم قال علیه السلام والله ما مسجد الا وقد بنی علی قبر نبی او وصی نبی قتل فاصاب تلک البقعة قطرة من دمه فاحب الله ان یذکر فیها فادوا فیها الفرائض واکثروا فیها النوافل اه عرض کردم ناخوش دارم که نماز بگذارم در مساجد ایشان حضرت فرمود قسم بخدا هیچ مسجدی نیست مگر اینکه بنا شده بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته شده و قطرهٔ از خون او بآن بقعه رسیده پس خدا دوست داشت که در آنجا او را ذکر نمایند پس ادا کنید در آنها نمازهای واجبی را و بسیار گذارید در آنها نمازهای سنتی را اینست حدیث و تقریب استدلال باین خبر ظاهر است زیراکه فهمیده شد از آن علت فضیلت مساجد هر مسجد که باشد از بزرگ و کوچک و دو مسجد حرمین و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه است آنچه اشاره شده بآن در خبر از اینکه مسجد بنا نمیشود مگر بر قبر پیغمبر یا وصی پیغمبری یا بر آنچه قطرهٔ از خون پیغمبر یا وصی پیغمبر بر آن رسیده و بعبارت دیگر بدرستیکه تفاوت و اختلاف در مساجد بجهت مراتب فضل و درجهای شرافت ظاهر شده از تفاوت و اختلاف در آنچه که مسجد بر آن بنا شده باینمعنی که هر مسجد از مساجد محل دفن جماعت بسیار از انبیا و اوصیا است و این است مسجد حرمین و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه که عزیز و عظیم تر بوده اند از جهة مرتبه و درجه و همچنین است حال در آنچه واقع باشد باینمعنی هر مسجد از مساجد که در سایر شهرها هرگاه بنا شده بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری هر آینه مسجد بزرگتر خواهد بود در این شهر که آن در آنست و همچنین میشود مسجد بزرگتر در این شهر هرگاه ریخته باشد در آن خون بسیار پیغمبر یا وصی از خونهای ریخته شده در سایر مساجد این شهر پس این قطره از خونهای پیغمبر یا وصی که در این مکان [illegible] میشود بسبب نقل ملائکه است این خون را از محل قتل آن پیغمبر یا وصی باین مکان اگرچه میان آنها مسافت دور باشد بعد بدرستی هر مسجدیکه در آن خون کم باشد مسجد محله یا بازار یا قریه یا مثل اینها میباشد خلاصه در روی زمین مسجدی نیست مگر آنکه بنا شده بر قبر جماعتی از انبیاء یا اوصیاء یا بر قبر یک پیغمبر و یک وصی یا بجهة ریختن قطرهای بسیار از خون پیغمبر یا وصی یا یک قطره پس زمانیکه دانستی که اختلاف ثوابها و درجهای نماز کردن در مساجد از جهة بزرگی قدر و بسیاری شرافت آن مسجد است و همچنین از کوچکی و اندکی قدر و شرف مسجد و بدرستیکه اختلاف و تفاوت بجهة بزرگی قدر و بسیاری شرافت و کوچکی قدر و اندکی شرافت از جهة اختلاف و تفاوتیست که اشاره بآن نمودیم یقین و قطع مینمائی آنچه بآن اشاره کردیم از اینکه نماز گذاردن نزد قبر حضرت رسول و همچنین نزد قبور اولاد معصومین او از آن چیزهاست که فضل و ثواب آن بشماره در نیاید بعد مخفی نماند که این خبر شریف امور مهمه و احکام بسیار را می فهماند پس در اینجا بعضی از آنها اشاره مینمائیم مانند پاک بودن خون پیغمبریکه کشته شده و یا وصی او و این فهمیده میشود از فرمایش آنسرور که فرمود رسیده بآن بقعه قطرهٔ از خون او و خدا دوست داشت اینکه در آنجا ذکر شود و تقریب ظاهر است زیراکه محبت خدا متفرع گشته برسیدن این خون بر آن بقعه و خدا تعالی دوست نمیدارد خون نجس را مطلقا و ممکنست تعمیم دادن لفظ خون بخونهای ائمه انبیاء و اوصیاء بسبب عدم قول بفصل و اینمطلب نسبت بخونهای پیغمبر یا اولاد معصومین او از آنچیزهاست که در آن اشکالی نیست و دلالت میکند بر آن علاوه از آنچه ذکر شد قول خدا تعالی در آیه تطهیر و جز این نیست که اراده مینماید خدا اینکه بردارد از شما اهل بیت رجس را و گرداند و طاهر و مطهر گرداند پس بدرستیکه آیه چنانچه از دلیلهای قاطعه است بر عصمت اهل کساء همچنین از ادله دلالت کننده است باینمطلب با جملهٔ بسیاری از فقرات دعاها و زیارتها بلکه از جملهٔ فقرات زیارات پاک شدن خون شهیدان در خدمت سید الشهدا علیه السلام شدند نیز فهمیده میشود لیکن خونهای ایشان که در کربلا ریخته شد پس هرکه خواهد بتفصیل خبردار باشد در شرح این خبر پس او را باد رجوع بکتاب مشرح منظومه در فقه امامیه با بعض از کلام که متعلق است بخون سید الشهدا علیه السلام در بعض مجالس این کتاب ذکر مینمائیم [illegible] و بیان ملکوتیت پس بدان هرگاه تو اصل او [illegible] و میزان کامل بخواهی در باب نسبت میان امکنه باشرافت از بیت الله الحرام و بیت المقدس و مشاهد مقدسه و مساجد بزرگ نیز نسبت بعضی را به بعضی پس ملاحظه کن نسبت را

در بیان کسانیکه در حق ایشان نازل شده و در آنها پس زمانیکه پیغمبر را نسبت بسید بسوی پیغمبر ما که حبیب خدا تعالی است
میاید آنها را بسیل کتاب کریم امتی از امتهای او مانند قول خدا تعالی وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ لَمَا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتَابٍ
وَحِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ و بتحقیق ثابت شده باجماع همه دینها بدرستیکه پیغمبر خدا آنچنانکه
او افضل است از هر یک یک این امت پس همچنین او افضل از همه ایشانست پس زمانیکه خواستی این معنی را نیز ثابت نمائی
در باب ائمه که از عترت پیغمبرند پس تحقیق کتاب پس بخوان قول خدا تعالی را قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا یعنی بگو بیائید
تا بخوانیم پسران خود را و تقریب در استدلال بر آن در غایت ظهورست زیرا که آیه ثابت مینماید که آنچه از فضائل
و کمالات که برای حضرت رسول است برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز هست پس بدلیل خارج نیست مگر پیغمبری و در زمانیکه آن
در شان امیرالمؤمنین ثابت شد در شان سایر ائمه نیز ثابت میشود باجماع مرکب و اگر بگوئی که این مطلب موقوف میباشد
در تحقیق معنی اینکه و او آن حدیثی است که در زمانها مشهورست که مأمون بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد ما
الدَّلِیلُ عَلَی خِلَافَةِ جَدِّکَ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنْفُسَنَا فَقَالَ الْمَأْمُونُ لَوْلَا نِسَاءَنَا فَقَالَ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ لَوْلَا اَبْنَاءَنَا فَسَکَتَ الْمَأْمُونُ
که دلیل چیست بخلافت جدت حضرت فرمود لفظ انفسنا در آیهٔ مباهله مأمون عرض کرد هرگاه نساءنا نبود حضرت
فرمود هرگاه ابناءنا نبودی مأمون ساکت شد این بود حدیث بیان مقصود از این سؤال و جواب را که در این خبر است
بگوئیم بدرستیکه جواب اول از امام علیه السلام مبنی است بر بعضی از مقدمات یکی آنکه در روز مباهله نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
حاضر نبودند مگر اصحاب کساء و این از چیزهائیست که اجماع است بر آن و اینکه جایز نیست مقدم داشتن
مفضول بر افضل و این هم از آنهاست که عدلیه قائل بر آنست و مأمون خود را از آنها میشمرد و اینکه جایز نیست حمل
انفسنا بر نفس پیغمبر برای چند وجه اما اعتراض مأمون مبنی است بر اینکه شاید مراد از انفسنا جماعتی از اصحاب
باشد الا آنکه حاضر نشد از آنها مگر امیرالمؤمنین پس وقتیکه این احتمال راه یافت شاید انفسنا اطلاق شده بجماعتی
از صحابه در زمانیکه یکی مقدم شد از ایشان بر امیرالمؤمنین دیگر قاعدهٔ عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل راه نمی یابد
و این احتمال را محکم مینماید لفظ نساءنا باین تقریب که مراد از نساءنا جماعتی از زنان بوده مگر اینکه حاضر نشده از ایشان مگر فاطمه
در زمانیکه در فقرهٔ نساءنا خوانده شد کلام اعم باشد و حاضر شده اخص لازم میاید حمل فقرهٔ انفسنا نیز بطریق ما تغیر سیاق
لازم نیاید در میان فقرات آیه پس امام علیه السلام جواب داد بدرستیکه فقرهٔ ابناءنا باعث میشود حمل آن دو فقره را
به بودن خوانده شده خود حاضر شده و همچنین زن خوانده شده و زن حاضر شده خود خوانده شده زیرا که در فقرهٔ
ابناءنا دو خوانده شده خود دو حاضر شده است و دو حاضر شده دو خوانده شده است و بتقریر ترجم مراد از جواب حضرت اینست اگر
چنانچه مراد از انفسنا مردان باشد بقرینهٔ نساءنا که مقابل اوست دیگر احتیاج بذکر ابناءنا نداشت زیرا که آنان داخل انفسنا
میگشتند پس ذکر او دلالت دارد بر اینکه مراد از ابناءنا خود حسین است و بس و مراد از انفسنا هم امیرالمؤمنین و از نساءنا
فاطمه زهرا علیها السلام باشد تا تفکیک سیاق لازم نیاید **مقام هفدهم** در اشاره باخبار دالهٔ بر اینکه
زیارت حضرت امام حسین افضل است از آزاد کردن بنده و صدقه و جهاد بعبارت دیگر اخباریکه دلالت مینماید
باستحباب مقدم نمودن زیارت سید الشهدا علیه السلام را بر این امور و همچنین اخباریکه دلالت دارد باستحباب تقدیم
زیارت سید الشهدا علیه السلام را بر این امور و همچنین اخباریکه دلالت دارد بر استحباب اختیار کردن زیارت
آنسرور بر حج و عمره و در خبر صحیح نیز از حضرت صادق روایت شده من اتی قبر الحسین علیه السلام عارفاً بحقه
کتب الله له اجر من اعتق الف نسمة وکان کمن حمل علی الف فرس مسرجة فی سبیل الله فرمود هر که بیاید بزیارت قبر حسین علیه السلام
در حالتیکه عارف باشد بحق او مینویسد خدا تعالی برای او اجر کسیکه هزار بنده آزاد کرده باشد و میباشد مانند کسی که
هزار اسب زین و لجام شده در راه خدا داده پس این روایت را احمد روایت کرده و در خبر ابی سعید مدائی است
قال قلت للصادق علیه السلام جعلت فداک اتی قبر الحسین قال نعم یا ابا سعید ائت قبر ابن رسول الله صلی الله علیه و آله
اطیب الطیبین و اطهر الطاهرین و ابر الابرار فاذا زرته کتب الله عتق خمس و عشرین رقبة الحدیث
که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم فدای تو گردم برود بزیارت قبر حسین علیه السلام فرمود بلی ای ... بروبعد

فرزند رسول خدا که پاکیزه‌ترین پاکیزه‌ها و طاهرترین طاهرات و بهترین بهترانست زمانیکه او را زیارت نمائی مینویسد خدا برای
ثواب آزاد کردن بیست و پنج بنده و در روایت نموده آزادی اقوله در مزار چند سند و همچنین کسیکه پیش از اوست و در خبر
ابن مسلم از حضرت صادق علیه السلام من زار قبر الحسین علیه السلام عارفاً بحقه کتب الله له ثواب الف حجة مقبولة
وَغَفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ و در خبر است یعنی هر که زیارت کند قبر امام حسین را در حالتیکه بحق او عارف باشد بنویسد
خدا برای او ثواب هزار حج قبول شده و بیامرزد برای او آنچه از گناهان گذشته و آنچه میاید و در خبر زید شحام است از حضرت صادق
زِیَارَةُ قَبْرِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ تَعْدِلُ عِشْرِینَ حَجَّةً وَاَفْضَلُ مِنْ عِشْرِینَ حَجَّةً یعنی زیارت قبر امام حسین مقابل بیست حج است بلکه افضل از
بیست حج و عمره است و در خبری از حضرت صادق علیه السلام قال لرجل انما احب الیک ان تحج عشرین حجة و تعتمر عشرین عمرة او
تحشر مع الحسین علیه السلام فقلت لا بل احشر مع الحسین قال فزره یا عبد الله علیه السلام الحدیث
که آنحضرت بمردی فرمود آیا کدام یک محبوبتر است نزد تو اینکه بیست حج و عمره نمائی یا محشور باشی با حسین علیه السلام عرض کرد که
محشور باشم با حسین علیه السلام فرمود پس زیارت کن ای عبد الله علیه السلام را و در خبر دیگر فرمود زیارت آنسرور برابر است
و بهتر است از حج و عمره تا بیست حج و عمره شمرد بعد فرمود مقبول و مبرور شده و در خبر دیگر است فان قبر ابن رسول
الله صلی الله علیه و آله اطیب الطیبین و اطهر الطاهرین و ابر الابرار فاذا زرته کتب الله لک خمسة و عشرین حجة
و فی خبر آخر کتب الله لک اثنتین و عشرین عمرة و تمت الحدیث و آخر الکلام بعون الملک العلام الحدیث
فرمود پس بیا بزیارت فرزند رسول خدا که پاکیزه‌تر پاکیزگان و طاهرتر طاهرین و نیکوتر نیکوکارانست زمانیکه او را زیارت
نمائی مینویسد خدا ثواب بیست و پنج حج و در خبر دیگر مینویسد بیست و دو حج و در خبر دیگر است من اتی قبر
الحسین علیه السلام عارفاً بحقه کان کمن حج مائة حجة مع رسول الله صلی الله علیه و آله و کتب الله له مائة حجة هر که بیاید
بقبر حسین در حالتیکه عارف باشد بحق او مانند کسی باشد که صد حج کرده با رسول الله و در خبر دیگر مینویسد خدا او را هشتاد حج
قبول شده و در خبری فرمود تا سی حج قبول شده و خوب و پاکیزه شده با رسول الله صلی الله علیه و آله و در خبر ابن عباس
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله انه اخبره بقتل الحسین علیه السلام الی ان من زاره عارفاً بحقه کتب الله له
ثواب الف حجة و الف عمرة الا و من زاره فقد زارنی و من زارنی فکانما زار الله و حق علی الله ان لا یعذبه بالنار
الا و ان الاجابة تحت قبته و الشفاء فی تربته و الائمة من ولده و فی خبر آخر عن الصادق
علیه الصلوة و السلام الحدیث یعنی آنحضرت او را خبر داد بشهادت حسین علیه السلام تا اینکه فرمود هر که او را
زیارت کند در حالتیکه عارف باشد بحق او مینویسد خدا تعالی او را ثواب هزار حج و عمره خبردار باشید هر که او را زیارت کند
بتحقیق مرا زیارت کرده و هر که مرا زیارت کند گویا خدا را زیارت کرده و سزاوار است بر خدا که او را بآتش عذاب نکند
خبردار باشید بدرستیکه قبول شدن دعا در زیر قبه مبارکه است و شفا در تربت او و امامان از ذریهٔ اوست و در خبر دیگر از حضرت صادق
مَنْ اَتَی قَبْرَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ عَارِفاً بِحَقِّهِ کَانَ کَمَنْ حَجَّ ثَلَاثَ حِجَجٍ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ وَفِی خَبَرٍ آخَرَ اِنَّ زِیَارَةَ قَبْرِ الْحُسَیْنِ تَعْدِلُ حَجَّةً مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الحدیث
یعنی هر که بیاید بقبر حسین ابن علی در حالتیکه عارف باشد بحق او مانند کسی است که سه حج کند با رسول الله صلی الله علیه و آله
و در خبر دیگر بدرستیکه زیارت حسین ابن علی برابر است با یک حج که با رسول الله بوده باشد و در خبر دیگر گفتم بحضرت صادق علیه السلام
ما لمن زار قبر الحسین علیه السلام عارفاً بحقه غیر مستکبر و لا مستنکف قال یکتب له الف حجة مقبولة و الف
عمرة مبرورة و ان کان شقیاً کتب سعیداً و لم یزل یخوض فی رحمة الله یعنی چیست برای کسیکه زیارت کند قبر حسین را در حالتیکه
عارف باشد بحق او و طلب کبر و انکار نکرده باشد فرمود نوشته میشود او را هزار حج و عمرهٔ قبول شده و هرگاه شقی باشد
سعید نوشته میشود و همیشه رحمت خدا تعالی غوطه ور نماید تذنیب در آنچه مختصر بیست بعضی از امور بدان بدرستیکه
اخبار انتقام نیز در غایت کثرتست بعضی از آنها گذشت و تکرار بعضی از اخبار عیب ندارد زیرا که آن برای
توضیح مطلب است بعد مخفی نماند بدرستیکه سبب اختلاف اخبار بحسب ذکر درجه‌های ثواب و مراتب فضیلت
سابقاً اشاره نموده و در اینجا نیز زیاده مینمائیم که اختلاف شدید از اختلاف حال زائرین از صفات و ملکات

وقصد او و معرفت و علوم ایشان و همچنین بجهة آنکه وازمنه نیز بسبب نزدیکی و دوری مسافت و آنچه در میان آنهاست از مراتب بسیار و بجهة تحمّل شدت حرارت و سردی و آنچه در میان آنهاست از مراتب متفاوته و همچنین از اختلاف بجهة مبتلا شدن بمصیبتها در اثنای راه مانند ظلم ظالمها و شماتت ناصبیهای صاحب تعصب و اذیت دشمنان مخالف و ضرر راهزنان و دزدی از دزدان و مبتلا شدن بمرگ پدر و مادر یا پسر و دختر و برادر و غیر ایشان از خویشان و دوستان پس بزرگترین آنچه ذکر شد در این اخبار از جهة ثواب و بسیاری درجه برای کسیست که فایز باشد بمعرفت کاملِ امامان و شوق و محبت کامل در زیارات ایشان با تحمّل راه زیارات و کشیدن مشقتها و شدتهای بسیار و کمتر آنچه در این اخبار ذکر شده از حیثیت ثواب و درجه پس آن برای کسیست که همه این صفات و احوال در آن باشد اما از مراتب میانه که ذکر شده در این اخبار که آنها در غایت اختلافست پس آنها قسمت میشود بزیارت کنندگان که مختلف اند بحسب صفات و ملکه و احوال قسمت نمودن عادلانه پس آنچه فایز میشود باین مرتبه بزرگ کسی است که باید باشد باین مرتبه اعلی و همچنین مرتبه پست ترکه ذکر شده در اخبار و آن برای کسی است که دارای مرتبه پست باشد که ذکر شد در آنها

و امّا آنچه در خبر حنان ابن سدیر است که گوید عرض کردم بحضرت ابی عبد الله ما تقول فی زیارة الحسین علیه السّلام فانّه بلغنا عن بعضکم انّه قال تعدل حجّة و عمرة فقال ما اضعف هذا الحدیث ما تعدل هذا کلّه و لکن زوروه و لا تجفوه فانّه سیّد شباب اهل الجنّة و شبیه یحیی بن زکریّا علیهما السّلام و علیهما بکت السّماء و الارض الحدیث فحمله علی التقیّة اولی من ان یقال ان المراد من الحجّ و العمرة یعنی چه میگوئی در زیارت حسین علیه السلام بدرستیکه از بعض شما بما رسیده که فرموده برابر میشود بحجّی و عمره پس فرمود چه ضعیف است این حدیث برابر میشود این همه را ولیکن زیارت کنید او را و جفا نکنید بدرستیکه او ست سید جوانان اهل بهشت و شبیه یحیی ابن زکریا است و بر ایشان گریه نمود آسمان و زمینها الحدیث پس حمل او به تقیه اولی است از اینکه گفته شود بدرستیکه مراد از این حج و عمره که در این روایت است حج و عمره واجبه است یا اینکه این برای کسی است که منزل او نزدیک بکربلا باشد یا اینکه حرف استفهام از کلام افتاده و تقدیرش چنین است که اما تعدل آیا برابر میشود همه آن پس باشد استفهام برای مذمت و انکار و مخفی نماند بدرستیکه این احتمال خالی از قوت نیست مقام هیجدهم در اشاره باخباریکه ناطق است بفضیلت زیارت سید الشهدا علیه السلام در بعضی از زمانها و وقتها و بعبارت دیگر کیفیه استحباب زیارت آنسرور در این وقتها و در روایت بشیر دهان است که گوید که عرض کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام ربما فاتنی الحجّ فاعرّف عند قبر الحسین علیه السلام فقال احسنت یا بشیر ایّما مؤمن اتی قبر الحسین علیه السلام عارفا بحقه فی غیر یوم عید کتب الله له عشرین حجّة و عشرین عمرة مبرورات مقبولات و عشرین حجّة و عمرة مع نبیّ مرسل او امام عادل و من اتاه یوم عید کتب الله له مأة حجّة و مأة عمرة و مأة غزوة مع نبیّ مرسل او امام عادل قال و من اتاه یوم عرفة عارفا بحقه کتب الله له الف حجّة و الف عمرة مبرورات متقبّلات و الف غزوة مع نبیّ مرسل او امام عادل الی ان قال فقلت له کیف لی بمثل الموقف فنظر الیّ شبه المغضب ثم قال یا بشیر انّ المؤمن اذا اتی قبر الحسین یوم عرفة و اغتسل من الفرات ثم توجّه الیه کتب الله له بکلّ خطوة حجّة بمناسکها و لا اعلمه الا قال و غزوة حاصل مضمون آنکه بشیر گفت که حج از من فوت میشود در روز عرفه نزد قبر حسین میباشم فرمود آفرین بر تو باد ای بشیر هر مؤمنیکه بقبر حسین علیه السلام آید در حالتیکه عارف باشد بحق او در غیر روز عید مینویسد خدا تعالی از برای او بیست حج و عمره برور و مقبول و بیست حج و عمره که با نبی مرسل و امام عادل کرده باشد و هر که روز عید بقبر او باید مینویسد خدا تعالی از برای او صد حج و عمره برور و مقبول و صد غزوه با نبی مرسل یا امام عادل پس عرض کردم چگونه میشود مرا مانند موقف گوید پس آنسرور نظر کرد بمن شبیه غضب کرده گان بعد فرمود یا بشیر بدرستیکه مؤمن زمانیکه بیاید بقبر حسین روز عرفه و از فرات غسل نماید بعد توجه بسوی قبر او کند مینویسد خدا از برای او بهر قدمی حجّی بمناسک آن و میدانم از اینکه فرمود و غزوه هم و در خبر دیگر هر که بیاید بقبر او در روز عید مینویسد خدا از برای او هزار حج و عمره برور و مقبول و هزار غزوه و در خبر یونس ابن ظبیان از حضرت صادق قال من زار قبر الحسین علیه السلام یوم عرفة کتب الله له الف الف حجّة مع القائم صلوات الله علیه عجّل الله فرجه و

والف الف عمرة مع رسول الله صلّی الله علیه و آله و عتق الف نسمة و حملان الف فرس فی سبیل الله و سمّاه الله عبدی الصّدیق آمن بوعدی و قالت الملائکة فلان صدّیق زکّاه الله من فوق عرشه و سمّی فی الارض کروبیّا یعنی هر که زیارت کند قبر حسین را روز عرفه مینویسد خدا او را هزار هزار حج که بحضرت قائم عجّل الله فرجه کرده و هزار هزار عمره که با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد و هزار بنده و حمل هزار اسب در راه خدا و مینامد خدا او را که بنده صدیق من ایمان آورده بوعده من و ملائکه میگویند که فلان صدیق است پاکیزه نمود خدا او را از بالای عرش خود و نامیده شد در زمین کروبی و در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام من کان معسرا فلم یتهیّأ له حجّة الاسلام فلیأت قبر الحسین علیه السلام و لیعرّف عنده فانّ ذلک یجزیه عن حجّة الاسلام اما انّی لا اقول یجزی ذلک عن حجّة الاسلام الّا للمعسر فامّا الموسر اذا کان قد حجّ حجّة الاسلام فاراد ان یتنفّل بالحجّ و العمرة فمنعه عن ذلک شغل الدنیا او عائق فاتی الحسین علیه السلام فی یوم عرفة اجزأه ذلک من اداء حجّته و ضاعف الله تعالی له بذلک اضعافا مضاعفة قلت کم تعدل حجّة و کم تعدل عمرة قال لا یحصی ذلک قلت مائة قال و من یحصی ذلک قلت الف قال و اکثر ثم قال و ان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها یعنی فرمود هر که فقیر باشد و قادر نباشد حج اسلام را پس باید قبر حسین در روز عرفه نزد قبر آنسرور باشد که کفایت میکند او را از حج اسلام اما غنی زمانیکه حج اسلام بعمل آورده و اراده کند که حج و عمره مستحبی بعمل آورد و منع کند او را اشکال دنیا یا مانعی و بیاید بقبر حسین در روز عرفه کفایت میکند او را از ادای حج و زیاده کند خدا تعالی ثواب او چندین برابر عرض کردم چند حج و عمره برابر میشود فرمود بشمار نیاید عرض کردم صد حج و عمره فرمود که شمرده است عرض کردم هزار فرمود زیاده بعد فرمود و ان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها یعنی هرگاه بشمارید نعمت خدا را بحساب نیاید و در خبر بشیر دهان از حضرت صادق علیه السلام یا بشیر انّ المؤمن اذا اتی قبر الحسین علیه السلام یوم عرفة و اغتسل بالفرات ثم توجّه الیه علیه الصّلوة و السّلام کتب الله تعالی له بکلّ خطوة حجّة بمناسکها و لا اعلمه و قال و غزوة و عمرة فرمود ای بشیر هر مؤمنیکه بزیارت قبر حسین روز عرفه بیاید و در فرات غسل کرده بعد توجه بسوی آنسرور نماید مینویسد خدا از برای او بهر قدم یک حج با مناسک و میدانم یک غزوه و عمره هم فرموده باشد و در خبر علی ابن اسباط از بعض اصحاب از حضرت صادق علیه السلام قال قلت له انّ الله یبدء بالنظر الی زوّار الحسین علیه السلام عشیّة عرفة قبل نظره الی اهل الموقف فقال نعم قلت و کیف ذلک قال لانّ فی اولئک اولاد زنا و لیس فی هؤلاء اولاد زنا گوید عرض کردم آنحضرت را بدرستیکه خدا تعالی شب عرفه اول نظر بسوی زوار حسین میکند بعد بسوی اهل موقف عرض کردم چگونه باشد این فرمود برای آنکه شاید در میان حاج اولاد زنا باشد ولی در میان زوار جدم در عرفه ولد الزنا نمیباشد و در خبر حنان ابن سدیر از حضرت صادق علیه السلام یا حنان اذا کان یوم عرفة اطّلع الله تعالی علی زوّار الحسین علیه السلام فقال لهم استأنفوا فقد غفرت لکم یعنی ای حنان زمانیکه روز عرفه باشد توجه کند خدا تعالی بزوار حسین و میفرماید باشید ابتدا عمل خود را از سر گیرید که شما را آمرزیدم و در خبر دیگر از آنسرور که فرمود من عرّف عند قبر الحسین علیه السلام فقد شهد عرفة یعنی هر که روز عرفه حاضر باشد نزد قبر حسین بتحقیق حاضر شده عرفه که را و در خبر عزرمی از حضرت صادق علیه السلام زمانیکه روز عرفه باشد نظر کند خدا تعالی بسوی زوار قبر حسین و میفرماید برگردید بخشیدم گذشته شما را و نوشته نمیشود از شما گناه هفتاد روز هم بعد از مراجعت و در خبر دیگر از آنسرور من اتی قبر الحسین علیه الصّلوة و السّلام یوم عرفة بعثه الله ثلج الفؤاد الحدیث یعنی هر که روز عرفه بزیارت قبر حسین بیاید خدا او را مبعوث کند در جمع روز قیامت دلخرم و در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام من زار الحسین سلام الله علیه یوم عرفة عارفا بحقّه کتب الله له الف حجّة مقبولة و الف عمرة مبرورة یعنی هر که زیارت کند قبر حسین علیه السلام را روز عرفه و عارف باشد بحق او مینویسد خدا تعالی برای او هزار حج مقبوله و مبروره و در خبر رفاعه و قال یا رفاعة اما تحجّ العام قلت ما

كان عندى ما احج به ولكنى عرفت عند قبر الحسين صلوات الله وسلامه عليه فقال
يا رفاعة ما قصرت عما كان اهل منى لولا انى اكره ان يدع الناس الحج لحدثتك بحديث
لا تدع زيارة قبر الحسين صلوات الله عليه ابدا ثم قال اخبرنى ابى ان من خرج الى قبر الحسين صلوات الله
عليه عارفا بحقه غير مستكبر صحبه الف ملك عن يمينه والف ملك عن يساره
كتب الله الف حجة والف عمرة مع نبى او وصى الحديث يعنى داخل شدم خدمت
حضرت صادق فرمود یا رفاعه امسال حج نکرده عرض کردم قادر نبودم لیکن عرفه را نزد قبر حسین بودم فرمود یا
رفاعه کم نگشته ثواب تو از اهل منا هرگاه ناخوش نمیداشتم اینکه مردم حج را ترک کنند هر آینه خبر میدادم ترا بخبری
که هیچوقت زیارت حسین را ترک نمیکردی بعد فرمود خبر داد مرا پدرم بدرستیکه هرکه بیاید بسوی قبر حسین و عارف
باشد بحق او بدون کبر همراه او باشد هزار ملک از طرف راست و هزار ملک از طرف چپ او و نوشته شود او را
هزار حج و عمره که با نبی و یا وصی نبی بعمل آورده باشد و از ثمالی از حضرت صادق من عرف عند قبر الحسين عليه
السلام لم يرجع صفرا ولكن يرجع ويداه مملوتان الحديث يعنى هرکه عرفه کند نزد قبر حسین
خالی مراجعت نمیکند بر میگردد در حالتیکه دستهای او پر باشد و در خبر ابی میثم تمار از حضرت باقر عليه السلام من زار
الحسين عليه السلام او قال من زار ليلة عرفة ارض كربلا واقام بها حتى يعيد ثم ينصرف وقاه الله شر سنته
یعنی هرکه زیارت کند حسین را یا فرمود زیارت کند شب عرفه زمین کربلا را و در آنجا قایم باشد تا فردا بعد مراجعت
نماید نگاه دارد خدا او را از شر آنسال و در خبر داود رقی از جماعتی از ائمه عليهم السلام من اتى قبر الحسين عليه
السلام بعرفة قلبه الله ثلج الفؤاد یعنی هرکه بیاید قبر حسین را در عرفه برگرداند خدا او را خاطر جمع کند و در خبر دیگر ثلج
فؤاد است و این بمعنی خاطر جمعی است و در خبر ابن مسکان از حضرت صادق عليه السلام که فرمود ان الله تعالى يتجلى
لزوار قبر الحسين عليه السلام قبل اهل عرفات فيفعل ذالك بهم فيقضى حوائجهم فيغفر ذنوبهم
ويشفعهم فى مسائلهم ثم يثنى عليه باهل عرفات يفعل ذالك بهم الحديث یعنی خدای تعالی تجلی مینماید بزوار
قبر حسین عليه السلام پیش از اهل عرفات و رحمت میکند بایشان و بر آورد حاجتهای ایشان را و می بخشد گناهان ایشانرا و شفیع
نماید ایشان را در سؤالات ایشان بعد توجه باهل عرفات کرده و رحمت میکند ایشان را الخ تذنیب و در آن اشاره است
ببعض از امور مهمه اینکه خبرهای ابواب زیارات اگرچه بملاحظه یک یک خبر واحد و غالب آنها صحیح السند باصطلاح متأخرین
نیست الا اینکه اخبار هر یکی از این مقامات بحد تواتر معنوی بلکه بتواتر لفظی اجمالی هم رسیده علاوه بر اینکه
هر یک یک اینها از اخبار معتبره بلکه صحیحه است علی التحقیق بیک معنی از معانی صحیحه زیرا که آنها ماخوذ گشته از کتب معتبره
که مکرر ذکر شده در آنها و آنچه از آنها بطریق تواتر معنوی و لفظی اجمالی وارد نگشته اعتبار و تجارب و امتحانات
صحیحه کاشف است از صدور آنها هم از معصوم آیا نمی بینی مرسله ابن اسباط را که دلالت میکند بر اینکه ولد الزنا
حاضر نمیشود روز عرفه در حرم سید الشهداء عليه السلام و آنچه در این مرسله است از آن خبرهاست که قطع و یقین دارم صدور
آنرا از معصوم زیرا که محسوسات و مشاهدات من در این شان و مطلب ترقی مو داده و افزه بلکه زیادتر غیر
از آنچه شنیده ام از ثقات که بچشم خود دیده اند آنچه را که دلالت دارد بر این شان و این معنی خلاصه بودن ولد الزنا
روز عرفه در حرم سید الشهداء از قطعیات و یقینیات است که شکی در آن نیست بعد مخفی نماند بدرستیکه مرسل علی ابن
اسباط مانند مرسل ابن ابی عمیر و مثال اوست پس هرکه اراده کند اخذ نماید همه تحقیقات را در تصحیح این مرسله که
از علی ابن اسباط است رجوع کند بکتابیکه جمع شده در فن اصول و قواعد و تحقیقات رجالیه مقام
نوزدهم در تاکید استحباب زیارت سید الشهداء در بعضی دیگر از زمانها و اوقات مخصوصه در خبر
بشیر دهان از حضرت صادق عليه السلام است من زار قبر الحسين صلوات الله فى اول رجب غفر الله له البتة
هرکه زیارت کند قبر حسین را در روز اول رجب البته خدا او را میآمرزد و در خبر بزنطی از حضرت رضا عليه السلام
قال قلت له عليه السلام فى اى شهر نزور الحسين عليه السلام قال فى النصف من رجب وفى النصف من شعبان

که عرض کردم آنسرور را در کدام ماه بزیارت امام حسین مشرف شویم فرمود در نیمه رجب و شعبان و در خبر دیگر در کدام
وقت زیارت نمایم حسین عليه السلام را تا آخر و در خبر بشیر دهان از حضرت صادق عليه السلام من زار الحسين عليه السلام
عارفا بحقه فى يوم عرفة كتب الله له ثواب الف حجة والف عمرة والف غزوة مع نبى مرسل یعنی هرکه زیارت
کند امام حسین را در روز عرفه و عارف باشد بحق او مینویسد خدا از برای او ثواب هزار حج و عمره و غزوه با نبی مرسل و هرکه او را
زیارت کند در روز اول رجب البته خدا او را میآمرزد و در خبر ابی بصیر از حضرت صادق قال من احب ان يصافحه
مائة الف نبى وعشرون الف نبى فليزر الحسين عليه السلام فى النصف من شعبان فان ارواح النبيين
تستاذن الله فى زيارته فيؤذن لهم وفى خبر هرون بن خارجة عن الصادق عليه السلام یعنی هرکه دوست دارد
که مصافحه کنند با او صد و بیست هزار پیغمبر پس زیارت کند حسین عليه السلام را در نیمه شعبان بدرستیکه ارواح پیغمبران اذن
میخواهند از خدای تعالی بزیارت او و خدا اذن میدهد ایشان را و در خبر ابن خارجه از حضرت صادق عليه السلام اذا كان
ليلة النصف من شعبان نادى مناد من الافق الاعلى زائرى الحسين عليه السلام ارجعوا مغفورا لكم ثوابكم على
زمانیکه شب نیمه شعبان باشد منادی از افق اعلی ندا میکند زوار حسین را برگردید در حالتیکه آمرزیده شده اید
و ثواب شما بر پروردگار شما و حضرت محمد صلی الله عليه و آله است و در خبر ابی بصیر از صادق عليه السلام و محمد
نبيكم وفى خبر ابى بصير عن الصادق من زار الحسين ثلث سنين غفرت له ذنوبه
فرمود هرکه زیارت کند قبر امام حسین عليه السلام را سه سال بدون فاصله در نیمه شعبان آمرزیده باشد گناهان او البته
و در خبری از حضرت باقر عليه السلام من زار قبر الحسين عليه السلام فى نصف شعبان غفرت له ذنوبه ولم
يكتب عليه سيئة فى سنته حتى يحول الحول فان زاره فى السنة الثانية غفرت له ذنوبه وفى خبر اخر
ليلة النصف من شعبان یعنی هرکه زیارت کند قبر حسین را در نیمه شعبان آمرزیده شود گناهانش
و تا یکسال دیگر گناهی برای او نوشته نمیشود پس هرگاه زیارت کند او را در سال دویم آمرزیده باشد گناهان او
و در خبر دیگر در شب نیمه شعبان و در خبر نجام از حضرت صادق عليه السلام من زار الحسين صلوات الله
عليه وآله ليلة النصف من شعبان غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن زاره يوم عرفة كتب الله
له الف حجة متقبلة والف عمرة مبرورة ومن زاره يوم عاشوراء فكانما زار الله فوق عرشه یعنی هرکه زیارت کند
امام حسین عليه السلام را در شب نیمه شعبان خدا بیامرزد گناهان گذشته و آینده او را و هرکه زیارت کند او را روز
عرفه مینویسد خدای تعالی برای او هزار حج و عمره مبروره و مقبوله و هرکه زیارت کند او را روز عاشورا گویا خدا را زیارت
کرده در بالای عرش و در خبر دیگر از حضرت من زار الحسين عليه السلام فى النصف من شعبان غفر الله له
ما تقدم من ذنبه وما تاخر وفى خبر يونس هرکه زیارت کند قبر حسین را در شب نیمه شعبان بیامرزد خدا گناهان آینده
و گذشته او را و در خبر یونس ابن یعقوب که حضرت صادق عليه السلام فرمود یا یونس ليلة النصف من شعبان يغفر
لكل من زار الحسين عليه السلام من المؤمنين ما قدموا من ذنوبهم وقيل لهم استقبلوا العمل قال قلت هذا
كله لمن زار الحسين صلوات الله وسلامه فى النصف من شعبان قال يا يونس لو يعلم الناس یعنی ای یونس
شب نیمه از شعبان بیامرزد خدا برای همه کسانیکه از مؤمنین حسین را زیارت کنند آنچه که از گناهان گذشته کرده اند و گفته
شود بایشان عمل را از سر گیرید گویا عرض کردم اینهمه برای کیست که زیارت کند حسین را در نیمه شعبان المعظم
فرمود یا یونس هرگاه خبر دهم مردم را بآنچه که در آن است برای کسیکه زیارت کند حسین را هر آینه مردان جار محمل سوار بر
تحمل گشته بیرون روند و در خبر ثمالی از حضرت علی ابن الحسین قال من احب ان يصافحه مائة وعشرون الف نبى فليزر الحسين
عليه السلام ليلة النصف من شعبان فان الملائكة والنبيين عليهم السلام يستاذنون فى زيارته عليه السلام فيؤذن لهم
طوبى لمن صافحهم وصافحوه الحديث فرمود هرکه دوست دارد اینکه مصافحه کنند با او صد و بیست
هزار نبی پس زیارت کند امام حسین عليه السلام را شب نیمه شعبان بدرستیکه ملائکه و پیغمبرها اذن میخواهند در زیارت
آنسرور و اذن داده میشود ایشانرا خوشا برای کسیکه مصافحه کند با ایشان و ایشان با او مصافحه نمایند و در خبر معاویه

ابن وهب از حضرت صادق علیه السلام اِذا کانَ اَوَّلُ یَومٍ مِنْ شَعْبانَ نادیٰ مِنْ تَحْتِ العَرْشِ
یا وَفْدَ الحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ لا تَخْلُوا لَیْلَةَ النِّصْفِ مِنْ زِیارَةِ الحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ
فَلَوْ تَعْلَمُونَ ما فیها لَطالَتْ عَلَیْکُمُ السَّنَةُ حَتّیٰ یَجِیءَ النِّصْفُ یعنی روز اول شعبان از زیر عرش ندا میرسد که ای زوار حسین محروم
نباشید شب نیمه از زیارت حسین هرگاه بدانید آنچه در آنست هرآینه طولانی شود بر شما سال تا آمدن نیمه شعبان دیگر
و در خبر دیگر سؤال شد از حضرت صادق ع سُئِلَ الصّادِقُ عَلَیْهِ السَّلامُ ما لِمَنْ زارَ الحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلامُ
فِی النِّصْفِ مِنْ شَعْبانَ مِنَ الثَّوابِ فَقالَ مَنْ زارَ الحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلامُ فِی النِّصْفِ
مِنْ شَعْبانَ یُرِیدُ بِهِ اللّٰهَ تَعالیٰ وَما عِنْدَهُ لا ما عِنْدَ النّاسِ غَفَرَ اللّٰهُ فی تِلْکَ اللَّیْلَةِ ذُنُوبَهُ وَلَوْ
بِعَدَدِ شَعْرِ مِعْزیٰ کَلْبٍ اِلیٰ اَنْ قالَ وَهُوَ حَدِّ مَنْزِعِی چه چیز است از ثواب برای کسیکه زیارت کند امام حسین را
در نیمه شعبان فرمود کسیکه زیارت کند حسین ابن علی را در نیمه شعبان اراده کند خدا تعالی او را و آنچه نزد اوست نه
آنچه نزد مردم است بیامرزد در این شب گناهان او را اگرچه بعدد موهای بزهای کلب باشد تا آنجا که فرمود او
در حد کمی است که خدا او را در عرش خود زیارت کند و در خبر دیگر از آنحضرت یَغْفِرُ اللّٰهُ لِزائِرِ الحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ ما تَقَدَّمَ
مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَأَخَّرَ وَمَنْ زارَ الحُسَیْنَ فِی النِّصْفِ مِنْ شَعْبانَ کَتَبَ اللّٰهُ تَعالیٰ لَهُ اَلْفَ حِجَّةٍ هرکه زیارت کند حسین را
در نیمه شعبان مینویسد خدا تعالی او را هزار حج است حدیث و در خبر سالم ابن عبد الرحمن از حضرت صادق ع
هرکه بخواند شب نیمه شعبان در زمین کربلا و هزار مرتبه قل هو الله احد بخواند و استغفار نماید هزار مرتبه و هزار مرتبه
حمد بخواند بعد برخواسته چهار رکعت نماز بخواند در هر رکعت هزار آیة الکرسی بخواند موکل کند براو خدا تعالی
دو ملک که حفظ مینمایند او را از همه بدیها و همه شیطان و همه سلطان و مینویسند اعمال خیر او را و گناه او نوشته
نمیشود و طلب مغفرت میکنند مادامیکه با ایشان است اینست حدیث و پوشیده نماند ما اشاره مینمائیم نیز باخبار
بعض از اوقات شریفه یعنی اخباریکه دلالت کنند بر تاکید باستحباب زیارت سید الشهداء علیه السلام در آن نیز پس در خبر
کنانه از حضرت صادق علیه السلام است زمانیکه شب قدر باشد که در آن جدا میشود هر امر حکیم ندا میکند ندا کننده
از بطنان عرش بدرستیکه خدا تعالی بیامرزد اکثر را که بیاید قبر حسین علیه السلام در این شب و در خبر عبید ابن فضل از حضرت
صادق علیه السلام مَنْ زارَ الحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلامُ فی شَهْرِ رَمَضانَ وَماتَ فِی الطَّرِیقِ لَمْ یُعْرَضْ وَلَمْ یُحاسَبْ وَقِیلَ
اُدْخُلِ الجَنَّةَ آمِناً یعنی هرکه زیارت کند امام حسین را در ماه رمضان و بمیرد در راه میزان و حساب برای
وی نیست و گفته شود باو که داخل بهشت باش خاطر جمع و در خبر دیگر سؤال شد از حضرت صادق ع از زیارت امام
حسین که آیا در آن وقت فضیلت است که از سایر اوقات افضل باشد فرمود زیارت کنید او را که صلوات
فرستد خدا او را در هر وقت و حین زیرا که زیارت آنحضرت خیری است بنا شده هرکه بسیار کند پس بسیار کرده از خیر
و هرکه کمتر کند اندک باشد او را خیر قصد نمائید برای زیارت اوقات شریفه را زیرا که اعمال صالحه در آن زیاده
گردد از ثواب و آن اوقاتیست که ملائکه نازل میشود بزیارت آنحضرت پس سؤال کردند از زیارت آنحضرت
در ماه رمضان فرمود هرکه بیاید او را با حالت خضوع و خشوع قربةً الی الله در حالت استغفار و حاضر باشد بقبر آنحضرت در یکی
از سه شب از ماه رمضان شب اول ماه و شب نیمه و شب آخر ساقط میشود از او خطاها و گناهان او و در خبر
ابن ابی یعفور از حضرت صادق ع قالَ فی هٰذِهِ الآیَةِ فِیها یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ حَکِیمٍ قالَ هِیَ لَیْلَةُ القَدْرِ
یُقْضیٰ فیها اَمْرُ السَّنَةِ اِلیٰ اَنْ قالَ وَهِیَ فِی العَشْرِ الاَواخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ فَمَنْ اَدْرَکَها اَوْ قالَ شَهِدَها عِنْدَ
قَبْرِ الحُسَیْنِ صَلَواتُ اللّٰهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِ یُصَلِّی عِنْدَهُ رَکْعَتَیْنِ اَوْ ما تَیَسَّرَ لَهُ وَیَسْأَلُ اللّٰهَ الجَنَّةَ وَاسْتَعاذَ بِهِ
مِنَ النّارِ آتاهُ اللّٰهُ ما سَأَلَ وَاَعاذَهُ مِمّا اسْتَعاذَ فرمود در این آیه که فیها یفرق کل امر حکیم مراد شب قدر است که حکم میشود
در آن امر سال تا آنکه فرمود آن در دهه آخر رمضانست هرکه درک کند آنرا یا حاضر باشد در آن نزد قبر
امام حسین ع دو رکعت نماز بگذارد و سؤال کند از خدا بهشت را و پناه برد باو از آتش میرساند خدا او را آنچه
سؤال نماید و پناه او را از آنچه پناه برده و در خبر عبد العظیم حسنی از حضرت ابی جعفر ثانی روایت کرده فی حدیثٍ قالَ

مَنْ زارَ الحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلامُ لَیْلَةَ ثَلاثٍ وَعِشْرِینَ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ وَهِیَ اللَّیْلَةُ الَّتی یُرْجیٰ اَنْ تَکُونَ لَیْلَةَ
القَدْرِ فیها یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ حَکِیمٍ صافَحَهُ اَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ اَلْفَ مَلَکٍ وَنَبِیٍّ کُلُّهُمْ یَسْتَأْذِنُ اللّٰهَ تَعالیٰ فی زِیارَةِ الحُسَیْنِ
فرمود هرکه زیارت کند حسین را شب بیست و سیم رمضان و آن شبی است امید میرود که در آن جدا میشود هر امر حکیم مصافحه
کند با او بیست و چهار هزار ملک و پیغمبر که همه ایشان از خدا تعالی اذن گرفته اند بزیارت حسین علیه السلام در آن شب
و در خبر کنانه از حضرت صادق ع زمانیکه شب قدر باشد جدا میکند خدا در آن امر هر حکیم را ندا میکند منادی از
آسمان هفتم از بطنان عرش بدرستیکه خدا تعالی زائرین قبر حسین را بخشید اینست حدیث اما آنچه در تاکید استحباب
زیارت آنحضرت آمده در شب فطر و شب عید اضحی و همچنین شب عاشورا و روز عاشورا و روز اربعین که بیستم صفر است
و همچنین هر شب جمعه و هر روز جمعه و در خبر عبد الرحمن ابن حجاج از حضرت صادق ع مَنْ زارَ قَبْرَ الحُسَیْنِ ابْنِ عَلِیٍّ
عَلَی ابْنِ اَبی طالِبٍ صَلَواتُ اللّٰهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِما لَیْلَةَ النِّصْفِ مِنْ ثَلاثٍ غَفَرَ اللّٰهُ تَعالیٰ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ
وَما تَأَخَّرَ قُلْتُ اَیُّ اللَّیالی جُعِلْتُ فِداکَ قالَ لَیْلَةُ الفِطْرِ وَلَیْلَةُ الاَضْحیٰ وَلَیْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبانَ یعنی هرکه زیارت
نماید قبر حسین ابن علی علیهما السلام را در سه شب بیامرزد خدا تعالی گناهان گذشته و آینده او را عرض کردم فدای
تو گردم آن شبها کدام است فرمود شب عید فطر و شب عید اضحی و شب نیمه شعبان و در خبر یونس ابن ظبیان از حضرت صادق
مَنْ زارَ قَبْرَ الحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ لَیْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبانَ وَلَیْلَةَ الفِطْرِ وَلَیْلَةَ عَرَفَةَ فی سَنَةٍ واحِدَةٍ کَتَبَ اللّٰهُ اَلْفَ حِجَّةٍ
یعنی هرکه زیارت کند قبر حسین را در شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه در یکسال مینویسد خدا تعالی
او را هزار حج و عمره مبروره و مقبوله و برآورده شود او را هزار حاجت از حوائج دنیا و آخرت و در صحیح زید شحام از حضرت صادق ع
مَنْ زارَ قَبْرَ اَبی عَبْدِ اللّٰهِ الحُسَیْنِ رُوحی لَهُ الفِداءُ یَوْمَ عاشُوراءَ عارِفاً بِحَقِّهِ کانَ کَمَنْ زارَ اللّٰهَ تَعالیٰ فی عَرْشِهِ
هرکه زیارت کند قبر ابی عبد الله الحسین ع روز عاشورا در حالتیکه عارف باشد بحق او مانند کسیست که زیارت کند خدا تعالی
در عرش و در خبر حریز از آنحضرت علیه السلام مَنْ زارَ الحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلامُ فی یَوْمِ عاشُوراءَ وَجَبَتْ لَهُ الجَنَّةُ هرکه
زیارت کند حسین را در روز عاشورا بهشت او را واجب شود و در خبر جابر جعفی از آنحضرت علیه السلام مَنْ باتَ
عِنْدَ قَبْرِ الحُسَیْنِ صَلَواتُ اللّٰهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِ لَیْلَةَ عاشُوراءَ لَقِیَ اللّٰهَ تَعالیٰ یَوْمَ القِیٰمَةِ مُلَطَّخاً بِدَمِهِ کَاَنَّما قُتِلَ مَعَهُ
فی عَرْصَةِ کَرْبَلا قالَ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ مَنْ زارَ الحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلامُ یَوْمَ عاشُوراءَ وَباتَ عِنْدَهُ کَمَنِ اسْتُشْهِدَ بَیْنَ یَدَیْهِ
یعنی هرکه بیتوته کند شب عاشورا را نزد قبر حسین علیه السلام ملاقات کند خدا تعالی را در روز قیامت در
حالتیکه بخون خود آلوده باشد گویا که با آنحضرت کشته شده در میدان کربلا و نیز فرمود هرکه زیارت کند حسین را
روز عاشورا و صبح کند شب را در نزد قبرش مانند کسی باشد که در مقابل او شهید گشته و در خبر عقبه از حضرت باقر ع
مَنْ زارَ الحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلامُ فی یَوْمِ عاشُوراءَ مِنَ المُحَرَّمِ حَتّیٰ یَظَلَّ عِنْدَهُ باکِیاً لَقِیَ اللّٰهَ یَوْمَ یَلْقاهُ بِثَوابِ اَلْفَیْ
حِجَّةٍ وَاَلْفَیْ عُمْرَةٍ وَاَلْفَیْ غَزْوَةٍ وَثَوابِ کُلِّ حِجَّةٍ وَعُمْرَةٍ وَغَزْوَةٍ کَثَوابِ مَنْ حَجَّ اَوِ اعْتَمَرَ وَغَزا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
هرکه زیارت کند حسین را در روز عاشورا در حالتیکه گریان است ملاقات کند با خدا بثواب دو هزار حج و عمره
و غزوه مانند ثواب کسیست که با حضرت رسول حج و عمره و غزوه کرده باشد و از مفید در مسار الشیعه روایت شده
قالَ وَرُوِیَ اَنَّ مَنْ زارَ الحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلامُ یَوْمَ عاشُوراءَ غَفَرَ اللّٰهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَأَخَّرَ قالَ وَرُوِیَ مَنْ اَرادَ
یَقْضی حَقَّ رَسُولِ اللّٰهِ وَحَقَّ اَمِیرِ المُؤْمِنِینَ وَحَقَّ فاطِمَةَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ فَلْیَزُرِ الحُسَیْنَ یَوْمَ عاشُوراءَ لَعَنَهُ
هرکه زیارت کند حسین را روز عاشورا بیامرزد خدا گناهان گذشته و آینده او را و نیز روایت شده هرکه
اراده کند اینکه برآورده کند حق حضرت رسول الله و حق حضرت امیر المؤمنین و حق حضرت فاطمه علیهم السلام را
باید زیارت کند حسین را در روز عاشورا و شیخ گفته که روایت شده از حضرت ابی محمد الحسن ابن علی العسکری
اَنَّهُ قالَ عَلاماتُ المُؤْمِنِ خَمْسٌ صَلوٰةُ الخَمْسِینَ وَزِیارَةُ الاَرْبَعِینَ وَالتَّخَتُّمُ بِالیَمِینِ وَتَعْفِیرُ الجَبِینِ وَالجَهْرُ بِبِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
که آنحضرت فرمود علامتهای مؤمن پنج است پنجاه رکعت نماز گذاردن و زیارت اربعین و انگشتر با نگشت راست
کردن و سجده نمودن بخاک و بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن و در خبر صفوان جمال است قال

قال لی مولای الصادق علیه السلام فی زیارة الاربعین تزور ارتفاع النهار وتقول السلام علی ولی الله
وحبیبه وذکر الزیارة الی ان قال وتصلی رکعتین وتدعو بما احببت وتنصرف الحدیث
کویه فرمود مرا مولای من صادق علیه السلام در زیارت اربعین زیارت مینمائی در وقتیکه آفتاب بلند شود میگوئی
السلام علی ولی الله وحبیبه و دو رکعت نماز بجا آوری و دعا مینمائی آنچه که میخواهی و باز گردی و در خبر داود ابن زید از حضرت
صادق علیه السلام من زار قبر الحسین علیه السلام فی کل جمعة غفر الله له البتة ولم یخرج من الدنیا وفی نفسه
حسرة منها وکان مسکنه مع الحسین بن علی علیهما السلام قال یا داود من لا یسره ان یکون فی الجنة جار
الحسین بن علی قلت لا فلح هر که زیارت کند قبر حسین علیه السلام را در هر جمعه خدا او را البته میآمرزد و از دنیا بیرون نمیرود
که در نفس او حسرتی از آن باشد و مسکن او با حسین علیه السلام است فرمود ای داود هر که دوست دارد اینکه باشد
در بهشت در جوار حسین ابن علی عرض کردم آنکس رستکار باشد و در خبر صفوان جمال قال لی الصادق علیه السلام
هل لک فی قبر الحسین علیه السلام قلت وتزوره جعلت فداک قال وکیف لا ازوره والله تعالی یزوره فی کل لیلة
جمعة یهبط مع الملائکة الیه والانبیاء والاوصیاء ومحمد صلی الله علیه وآله افضل الانبیاء قلت جعلت
فداک فنزوره کل جمعة ندرک زیارة الرب قال نعم یا صفوان الزم ذلک یکتب لک زیارة قبر الحسین کویه فرمود مرا
حضرت صادق علیه السلام آیا ترا راهی هست در قبر حسین عرض کردم زیارت مینمایم او را فرمود چگونه زیارت
نمینمائیم او را و حال آنکه خدای تعالی زیارت میکند هر شب جمعه بعد ملائکه نازل میشوند بسوی او و پیغمبرها و وصی آنها و حضرت
محمد افضل پیغمبران عرض کردم فدای تو گردم اگر زیارت نمائیم او را هر جمعه درک مینمائیم زیارت خدا را فرمود آری
یا صفوان لازم کن این را نوشته باشد ترا زیارت قبر حسین علیه السلام و این فضیلتیست تا آخر حدیث و در این باب نور
اجمالیست برای بعضی از اینها پس بدان هر که تأمل کند در خبرهای این مقام و در بعض دیگر از مقامات گذشته
میداند حقیقة آنچه اشاره کردیم بسوی آن از اینکه زیارت سید الشهدا افضل است از همه اعمال و چگونه چنین
نباشد با اینکه شاخی زیارت آنسرور در بعض اوقات برابر میشود با هزار حج و هزار عمره و هزار غزوه با نبی مرسل
و در روز عرفه برابر میشود با هزار هزار حج که با حضرت قائم صلوات الله علیه و آله باشد و هزار بنده آزاد کردن
و هزار اسب در راه خدا دادن و پاکیزه میفرماید خدا او را از بالای عرش و نامیده میشود در زمین کروبی و شاخی
نیز که مطلق زیارت آنحضرت برابر میشود با نود حج از حجهای حضرت رسول با عمره اینها و غیر اینها از ثوابها و در جن
که در اخبار است هرگاه گوئی بکدام معنی حمل مینمائی افضل بودن را آیا مراد از افضل بودن در کلام تو مراد آن است
بسیاریست از جهة ثواب نزد خدا یا کثرت محبوبیت است نزد باری تعالی یا مراد اشدیت علت حسن و واقعیت در او
جواب گوئیم دو معنی اول با هم متلازم میباشد و اما معنی سیم او هم ممکن است که اراده شود در مقام هرگاه گوئی آیا
مراد از حج و عمره و جهاد و صدقه و مثل آنها مغایب است که اعم و شامل است بر واجب و مندوب یا مراد همان
مندوبات است از این عبادتها جواب گوئیم مراد بمقتضای تحقیق اعم است که شامل بر همه آنهاست و انکار نکند این را
مگر کسیکه بتجربه و تأملش اندک باشد و چگونه چنین نباشد با اینکه قرینهای دال بر این مطلب خیلی است و بعضی از قرائن
در اینجا موجود و در پیش چشم تست زیرا که هر حج از حجهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و عمرهای او و همچنین
از حجهای حضرت قائم اعم از آنکه باشد این حجها از قسم مندوبه یا بعضی از آنها واجب افضل است نزد خدای تعالی
از هزار هزار حج واجبی که از غیر معصوم باشد بدرستیکه هر غزوه با نبی مرسل نمیباشد مگر از عبادات واجبه و غزوه
مندوبه بسیار اندکست و چنانکه ثابت میشود این مطلب بعمومیکه از ظاهرهای مطلب و اخبار فهمیده میشود همچنین ثابت
میشود با این قرائن کثیره و از جمله قرائن اقوی در این باب آنست که امام علیه السلام یکی از این عبادتهای
مذکوره را مقید نفرموده که مندوب باشد با وجود بودن مقام محتاج بر بیان هرگاه گوئی اشاره نموده
حضرت صادق در بعض اخبار زیارت عرفه باین قید و آن فرمایش آنسرور است که میفرماید نمیگویم کفایت
میکند این از حج اسلام را مگر از جهة اما عنی زمانیکه حجة الاسلام را بجا آورد و قصد حج و عمره مستحبی نماید مانع

شود او را کار دنیا یا مانعی دیگر از حج پس باید بقبر حسین در روز عرفه کفایت میکند او را از ادای حج و زیاده میکند
خدا ثواب او را باین زیارت تا آخر خبر و این هم چنانکه میبینی آشکار است در خلاف مطلب تو از اطلاق و دلالت میکند
بر مقید بودن بمندوب میگوئیم بدرستیکه این خبر نیست از آنها که دلالت دارد بر خلاف مطلب یا تعیین پس ادعا
نکردیم که زیارت سید الشهدا علیه السلام ساقط مینماید حج اسلام را از صاحب تکلیف برای بودن زیارت افضل
از حج واجب برای او بلکه میگوئیم که زیارت آنسرور افضل است از همه عبادتها و اعمال بدنیه خواه واجب و خواه
مستحب باشد این از کجی سقوط تکلیف واجب را میرساند بلکه این خبر نیز از مؤیدهای مطلب و قرائن داله
بر آنست نزد امعان نظر بعد بدرستیکه ظاهر تر و واضح تر قرینه‌ها خبر ابن یعفور است که گذشت در فضیلت و شرف کربلا
ابن ابی یعفور گوید عرض کردم بحضرت صادق که خدا واجب کرده بر مردم حج بیت را و ذکر ننموده زیارت قبر
حسین را حضرت فرمود هرگاه چنین باشد بدرستیکه این چیزیست که خدا او را چنین کرده آیا نشنیده قول حضرت علی را
که باطن قدم مسح کردن سزاوارتر است از ظاهرش لیکن خدا آن را بر بندگان واجب کرده آیا ندانسته که احرام هرگاه در
بود بجهة حرم افضل بودی لیکن خدا آن را در غیر حرم قرار داد این است حدیث پس این چنانکه میبینی آشکار است
در اینکه بعض از مندوبات فضیلت از بعض واجبات هرگاه گوئی که مقرر شده در محلش که واجب افضل از
مندوبست نظر بقاعده تحسین و تقبیح عقلیین یعنی مطلوب خوبی او مؤکد و حسن او بیشتر میشود و واجب میشود در خلاصه
احکام تابعست بمصالح و مفاسد واقعیه و این مطلب خراب مینماید بنای او را که تو بر آن گوئیم تا یکی کلام را مگر تمام
در مثل این مقام بجهة زائل نمودن شبهه‌ها و خیالها از کسانیکه شبیه بعوام‌اند و کدام عاقل جایز میشمارد اینکه زیارت
سلام که واجبست بر مکلف افضل باشد از حج مندوبه از کسیکه عارف باشد بخدا و حج معصومین او و از کسیکه از مسافت
دور آمده بسوی مکه زادها الله شرفا یا اینکه گویم آن افضل است از عمره مندوبه یا بنده آزاد کردن مندوب
یا مثل اینها از عبادات بزرگ مندوبه که شامل باشد بر مشقتهای بسیار و اگر چه این قاعده عقلی است لیکن قابل
تخصیص است و اختیار نموده جمعی بر اینکه در بعض از مواضع تخصیص قاعده خلاصه این قاعده اگرچه در نظر روشن
از قواعد عقلی است الا اینکه آنها نزد صاحب انظار دقیقه از آنچیزهاست که آنها را اصلی نیست بلکه کلام حضرت
امیر المؤمنین و حضرت صادق در قضیه مسح و احرام کشف مینماید از اینکه آنها از امور و همیه که شبیه باحکام و قواعد
عقلیه است هرگاه گوئی تو تحقیق کردی در بعضی از مقامات در تصنیفات اصولیه خود بقاعده تلازم عقلی یعنی قاعده که
هر چه عقل آن حکم مینماید شرع هم بر آن حکم مینماید و بعکس آن و همچنین قاعده منوط بودن امر در احکام بر مصالح و مفاسد
واقعیه از جمله قواعد عقلیه است که تخلف نمینماید از مقتضای خود در ماده از مواد آیا نیست کلام تو در اینجا مناقض
بکلام تو که ذکر کردی میگوئیم من حال لا بهم قرار نمینمائیم باین دو قاعده لیکن آنها منافات ندارند بوجهی از وجوه
با آنچه ما در اینجا تحقیق کردیم پس هرگاه خواهی که آشکار نمائی بیان را پس بگو بدرستیکه ما اختیار نمودیم در مبحثهای اصولیه
بدرستیکه خوبی چیزها گاه بذات باشد و گاه بصفات ذاتیه باشد و گاه بوجوه و اعتبارها باشد و همچنین است حال در
قبح اشیاء بدرستیکه مذهب ما در اینمسئله اگرچه از جهة قول ترقی نموده الا آنچه ما اختیار کردیم اعم است بحسب موارد
و مجاری از جمیع مذاهب پس بر آن متفرع است آنکه ما فهمیده میشود مندوبی که افضل باشد از بعض واجبات یا بنحو
که حسن ذاتی برای این مندوب باشد حسن او بصفات لازمه تقاضا مینماید اینکه افضل باشد از بعض واجب و بعد
در شرع واجب نشده نظر بحکمة واقعیه خفیه و واجب شده مادون او بجهة فضل و شرف بجهة واقعیه خفیه و کلام
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و همچنین کلام حضرت صادق از آن چیزهایست که اشاره مینماید باین معنی هرگاه گوئی
گذشت در بعض اخبار که خدای تعالی زیارت میکند امام حسین را در شب جمعه مقصود از این کلام چیست میگوئیم که مقصود از آن
همان است که وارد شده در بعض اخبار عرفه بدرستیکه ابتدا میکند خدای تعالی بنظر کردن بسوی زوار حسین در شب عرفه
قبل از نظر کردن بسوی اهل موقف تا آخر خبر یعنی بدرستیکه فیوضات الهیه که بشماره نیاید و رحمت واسعه
از خدای عز و جل که جزء کمتر و ذره کوچکتر از آن بزرگتر از وزن عرش و کرسیست نازل میشود در شب جمعه

حسین و قبر او و قبهٔ آن درحالتیکه بسیار تر و بزرگتر است از آن رحمتها که در غیر شب جمعه باشد و هرگاه
و هرگاه خواهی که خبردار باشی بر معنی که باریکتر و دقیق تر از این باشد پس منتظر باش تا که بیاید در بعض مجالس این کتاب
و هرگاه گوئی کدام زیارت از زیارات در اوقات شریفه افضل است از همهٔ زیارات که این مسئله محتاج الیه
است بجملهٔ بسیاری از مقامات در باب نذور و عهود و ایمان و همچنین در باب وصایا و اوقاف و امثال
این میگوییم بدرستیکه افضل همهٔ زیارات روز عرفه بعد از آن زیارت نیمهٔ شعبان بعد از این مناط امر در ترجیح و تفضیل
یعنی ترجیح بعض زیارات در اوقات شریفه بعضی دیگر از آنها به بسیاری اخبار و مکرر شدن آنهاست
در کتب معتبره یا باخباریکه متضمن گشته زیادتی بیان مراتب ثواب و درجه را در بعض زیارات از جهت
و کثرت بلی اخبار کثیره فرا گرفته آنچه را که اخبار قلیله فرا گرفته از زیادتی ثوابها و درجه‌ها پس بگو در این وقت افضل
آن زیارتست که در شان آن اخبار بسیار وارد شده و عکس این هم ممکن است اگرچه مناط او تی است
بعد ما ترک کردیم بیان و بسط را در این اقسام زیارت از جهة کفایت نمودن بقاعده و اعتماد بفهم زکی و قصد
اختصار مخفی نماند اخباریکه در باب زیارات مطلق وارد شده سیاق آنها حضور در حرم شریف و زیارت
نزد قبر شریفه است بلکه همین فهمیده میشود از زیارت در عرف و لغت الا آنکه با وجود این ممکنست گفته شود
بعض اخبار که وارد شده در بعض زیارتها یعنی در بعض اوقات شریفه شامل میشود بزیارت کردن از دور
و این شامل شدن ثمره میدهد در جملهٔ از احکام فرعیه و در جملهٔ از مقامات ثمرهای بزرگ دارد و گذشت اشاره
باین ... بهرحال از دور زیارت کردن در بعض اخبار وارد شده و در خبر حسین ابن ثویر است قال کنت انا
و یونس بن ظبیان عند ابی عبد الله و کان اکبرنا سنا فقال له انی کثیرا ما اذکر الحسین فای شیء اقول
قال علیه السلام قل صلی الله علیک یا ابا عبد الله تعیدها ثلاثا فان السلام یصل الیه من قریب و من بعید
گوید من و یونس بن ظبیان نزد امام جعفر صادق بودیم و او سنا از ما بزرگتر بود عرض کرد آنحضرت را که من بسیار
ذکر مینمایم حسین علیه السلام را پس چه چیز بگویم فرمود بگو صلی الله علیک یا ابا عبد الله سه مرتبه بدرستیکه سلام میرسد
او را از دور و نزدیک و در خبر سدیر از حضرت صادق ع قال یا سدیر تزور قبر الحسین علیه السلام
فی کل جمعة قلت جعلت فداك قال فما اجفاکم فتزورونه فی کل جمعة قلت لا قال فتزورونه فی کل شهر
قلت لا قال فتزورونه فی کل سنة قال قلت قد یکون ذلک قال ما اجفاکم للحسین علیه السلام اما علمت
ان لله الفی الف ملک شعثا غبرا یبکونه و یزورونه لا یفترون و ما علیك یا سدیر ان تزور الحسین علیه السلام
فی کل جمعة خمس مرات و فی کل یوم مرة قلت جعلت فداك ان بیننا و بینه فراسخ کثیرة فقال لی اصعد فوق
سطحك ثم تلتفت یمنة و یسرة ثم ترفع راسك الی السماء ثم تنحو نحو قبر الحسین فتقول السلام علیك
یا ابا عبد الله السلام علیك و رحمة الله و برکاته یکتب لك زورة والزورة حجة و عمرة فرمود ای سدیر زیارت میکنی قبر حسین را
در هر روز عرض کردم نه فدای تو گردم فرمود چه قدر بخود جفا کرده فرمود آیا زیارت نمی‌نمائید او را در هر جمعه
عرض کردم نه فرمود آیا زیارت مینمائید او را در هر ماه عرض کردم نه فرمود آیا زیارت مینمائید او را در هر سال گویه
عرض کردم گاه باتفاق میافتد فرمود ای سدیر چه قدر جفا بر خود نموده اید آیا ندانسته که خدا را دو هزار هزار
ملک است گرد و غبار آلوده گریه مینمایند او را و زیارت میکنند او را و آرام نمیگیرند چه شده بر تو ای سدیر
که زیارت کنی حسین را در هر جمعه پنج مرتبه و در هر روز یک مرتبه عرض کردم فدای تو گردم میان ما و قبر او بسیار
مسافتست فرمود که بالای بام خود برو و براست و چپ خود التفات کن بعد سر خود را به آسمان بلند کن
طرف قبر را قصد کن و بگو السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک و رحمة الله و برکاته نوشته میشود ترا ثواب
زیارتی و ثواب یک زیارت مقابل ثواب یک حج و عمره است و روایت کرده این خبر را جماعت بسیار از اکابر
و مشایخ و در خبر علقمه از حضرت ابی جعفر علیه السلام است انه ذکر له ثواب زیارة الحسین علیه السلام فی یوم
عاشوراء فقال له کما لمن کان فی بعید البلاد و اقاصیه و لم یمکنه المصیر الیه فی ذلک الیوم فقال اذا کان کذلک

من زار الحسین علیه السلام لیلة ثلث و عشرین من شهر رمضان و هی اللیلة التی یرجی ان تکون
لیلة القدر فیها یفرق کل امر حکیم صافحه اربعة و عشرون الف ملك کلهم یستأذن الله تعالی فی زیارة
الحسین صلوات الله و سلامه علیه فی تلك اللیلة یعنی که آنحضرت او را ذکر کرد ثواب زیارت امام حسین ع را
در روز عاشورا عرض کرد چه چیز است برای کسیکه در شهرهای دور از آن باشد و او را ممکن نباشد آمدن بسوی او در آن روز
فرمود چون چنین باشد برود بصحرا و یا بالای تل بلندی و اشاره نماید بسوی آنحضرت بسلام و در لعن بقاتل او سعی نماید
و دو رکعت نماز بگذارد و لیکن این باید در اول روز قبل از ظهر باشد بعد زیارت ... ذکر نموده فرمود هرگاه قادر
باشی اینکه هر روز او را زیارت کنی از خانهٔ خود باین زیارت پس بکن این است حدیث مقام بیستم در اشاره
بسوی اخباریکه وارد شده در حد حرم حسین که مستحب است تبرک جستن بتربت آن و در خبر مرفوع منصور بن عباس از حضرت
صادق فرمود که حرم حسین علیه السلام پنج فرسخ است از چهار طرف و در مرسله دیگر از حضرت صادق فرمود حرم
حسین فرسخی در فرسخی است از چهار جانب قبر و در مرسلهٔ دیگر از آنحضرت علیه السلام نیز یؤخذ طین قبر الحسین علیه السلام
من عند القبر علی سبعین ذراعا و فی طریق آخر سبعین باعا فی سبعین و الی آخر الحدیث فرمود گرفته میشود
خاک قبر حسین علیه السلام در نزد قبر هفتاد ذراع و در طریق آخر هفتاد ذراع در هفتاد ذراع و در طریق آخر و در خبر موثق
از اسحق ابن عمار قال سمعت ابا عبد الله یقول لموضع قبر الحسین علیه السلام حرمة معروفة من عرفها و استجار بها اجیر
قلت صف لی موضعها قال امسح من موضع قبره الیوم خمسة و عشرین ذراعا من ناحیة رجلیه و خمسة و عشرین ذراعا
من ناحیة راسه و موضع قبره من یوم دفن روضة من ریاض الجنة و منه معراج یعرج فیه باعمال زواره الی السماء
و ما من ملك فی السماء ا ه یعنی شنیدم از حضرت ابی عبد الله میفرمود بدرستیکه برای زمین قبر حسین علیه السلام حرم معلوم است
هر که بشناسد آنرا و پناه برد باو پناه داده میشود عرض کردم تعریف فرما حد آنرا فرمود مسح کن از زمین قبرش که امروز است
بیست و پنج ذرع از جانب پاهایش و بیست و پنج ذرع از طرف سر او و زمین قبرش از آنروزیکه دفن شده باغیست
از باغهای بهشت و از اوست معراج که اعمال زوارش در آن بسوی آسمان بالا میرود و ملکی در آسمان و زمین
نیست مگر اینکه سؤال مینماید از خدا اینکه اذن دهد ایشانرا در زیارت قبر حسین ع فوجی نازل میشود و فوجی بالا میرود
و در خبر دیگر امسح من موضع قبره الیوم خمسة و عشرین ذراعا من ناحیة راسه و خمسة و عشرین ذراعا من ناحیة رجلیه
و خمسة و عشرین ذراعا من خلفه و خمسة و عشرین ذراعا مما یلی وجهه الی آخر الحدیث
یعنی مسح کن از زمین قبر آنحضرت که امروز در آنست بیست و پنج ذراع از طرف سرش و بیست و پنج
ذراع از طرف پاهایش و بیست و پنج ذراع از پشت او و بیست و پنج ذراع از پیش رویش و در صحیح عبد الله ابن سنان
از حضرت صادق علیه السلام قال سمعته یقول قبر الحسین علیه السلام عشرون ذراعا مکسرا
روضة من ریاض الجنة گوید شنیدم از آنحضرت که میفرمود قبر حسین بیست و پنج ذراع اندر بیست و پنج ذراع
باغیست از باغهای بهشت و در مرسلهٔ حجال از حضرت صادق علیه السلام قال التربة من قبر الحسین
علی عشرة امیال یعنی تربت از قبر حسین ع تا بده میل است و در روایت صدوق قال
علیه السلام حریم الحسین علیه الصلوة و السلام علی خمسة فراسخ من اربع جوانب القبر فرمود حریم
حسین پنج فرسخ است از چهار جانب قبر و در خبر دیگر از صادق علیه السلام قال طین قبر الحسین علیه السلام
فیه شفاء و ان اخذ علی راس میل الی آخر الحدیث فرمود خاک قبر حسین در آن شفاست اگرچه
برداشته شود از یک دو میل دور از قبر الحدیث تذنیب در آنچه متعلق است بجملهٔ از امور بدانکه خبر ابن سنان
اگرچه ترجیح دارد بسایر اخبار بجهة صحیح بودنش باصطلاح متاخرین الا آنکه با وجود این آن اخبار هم برابر میشود با او
بانیمعنی که ممکن است اعتماد بر همهٔ این اخبار یعنی بالنسبة بترتیب آثار و احکام و درجه‌های چند و مقامات بسیار
مانند مقام اخذ تربت برای شفا و مقام عهدها و یمینها و نذرها و وصیتها و مقام لزوم احترام تربت برداشته شده
برای شفا و غیر اینها از مقامات بسیار زیرا که همهٔ اخبار وارد شده در ابواب زیارات و مقامات آن

وهمچنین همهٔ اخباریکه وارد شده در شرافت آن و بیان حد و مسافت متعلق است … معتبره است که مکرر است در کتب بزرگان اشیاخ از طبقهٔ اولی و دومی و سیمی و چهارمی و بالاتر ایشان و این چند کتب شیخ مفید و ابن قولویه و صدوق و کلینی و امثال ایشان از آن کسانیکه اقرار نموده اند بر اینکه آنچه در کتب ایشانست اخبار صحیحه است یعنی عمل شده است در میان اصحاب و شهادت باینکه بر آن اخبار بنای دین گذاشته میشود پس در این حال حمل میشود تفاوت و اختلاف در این اخبار بر اختلاف و تفاوت بحسب شرف و فضیلت پس هر خاکی زمینی که نزدیکتر باشد بقبر شریف افضل و اشرف میباشد و زیاده باشد فضل و شرافت بحسب نزدیکی چنانکه آنها کم میشوند بجهة دوری. تذییلات نورانیه و در آن اشاره است بامور مهمه که علاقه دارد به مقامات گذشته یا بعضی از آنها و غیر آنها. تذییل اول در اشاره بحقیقت زیارت و معنی آن بدانکه حقیقه زیارت عبارتست از حضور زائر نزد زیارت شده و حضور شده آن در حقیقه بحسب عرف و لغت چیز زایدی براین و ثابت نشده برای آن حقیقه شرعیه و نه حقیقه متشرعه بلی بعضی از آداب و شروط ظاهری و باطنیه معنوی علاوه شده در شریعت از جهة اعتنا بخود آنها یا از جهة حصول کامل و فضیلت زیاده تر از آنچنانکه مطلع شدی بعضی از آنها خلاصه اعتبار آداب و شرایط از ظاهریه و معنویه باطنیه لازم نکرده نقل آنها را در شرع بمعنائیکه مغایر باشد بمعنی عرفی لغوی بلکه ممکن است اینکه گفته شود اگرچه حقیقت شرعیه مغایر با معنی عرفیه لغوی ثابت نگشته الا اینکه قول به ثبوت حقیقت متشرعه یعنی معنی باعتبار تسلیم زایر و صلوات فرستادن او بر زیارت کرده شده از آنچه ظاهر است که نزدیکست بحق مگر اینکه گفته شود بدرستیکه استعمال اینها از آنچه نقل را از معنی عرفی … در هر حال حاضر شدن نزد قبر شریفه بسلام و صلوات فرستادن بعضی آنها بهر لفظیکه زیارت کننده بخواند از آنچه داخل باشد در زیر و اصل است بزیارت که مطلوبست … اینکه زائر صاحب ملکه نورانیه باشد و آشکار شود از آن شوق بزیارت در راه خدا و برای غیر پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام زیارت او زیارت تام و کامل خواهد بود اگرچه زیارت کند بالفاظی که از خود درست و شامل باشد بصلوات و سلام و مدح و ثنا و مانند آن اگرچه بالفاظ غیر عربیه باشد لیکن فضل کامل و شرف تام زیارت بالفاظ عربیت که شامل باشد بصلوات و سلام بسیار و جملهٔ از صفات امام علیه السلام که زیارت کرده شده است و خصوصا زمانیکه الفاظ او از بعض فضلای راویان ثقه باشد که بعضی علماء اعلام آنرا جمع کرده و زیارتیکه از ائمه معصومین ماثوره است از همه آنها افضل است و زیارات ماثوره از ایشان بسیار است و آنچه از ایشان وارد شده بطریق صحیح باصطلاح متأخرین و همچنین آنچه بطریق متعدد وارد شده و مکرر شده ذکر آن در کتب معتبره افضل قسم و کاملترین قسمی است از اقسام زیارات ماثوره و ظاهر اینست که در زیارت سیدالشهداء لفظ صلی الله علیک یا اباعبدالله سه مرتبه یا یکمرتبه از زیارات ماثوره باشد بجهة وقوع آن در بعض اخبار چنانکه دانستی هرگاه از من بپرسی در باب زیارت نایب گرفتن کسیکه قادر نیست بر خواندن زیارات عربیه مطلقا خواه ماثوره باشد یا غیر آن چه میگوئی میگویم نایب گرفتن متصور باشد بچند وجه و قسم بکند ضمنا نیابت کسی از کسی محض از باب استحبابست و مرتبهٔ دیگر برای بیرون آوردن نفس خود از مرتبهٔ اهل آتش و عاق شدن برسول الله و ائمه علیهم السلام است و مرتبهٔ دیگر از باب تکلیف واجب که بنذر یا مانند آن ثابت باشد بزیارت کسیر … و مرتبهٔ دیگر بسبب وصیت میت است و هر یک از این قسمها متصور میشود بچند قسم اول اینکه واقع شود صیغهٔ نایب گرفتن و اجاره بطریق اطلاق یعنی که واقع باشد صیغهٔ اجاره برای زیارت در زمانهای معلومه و معینه که عدد زیارت معلوم و معین باشد با حاضر شدن در حرم شریف ولی ذکر نشود در نفس صیغه اجاره کیفیت زیارت یعنی از جهة الفاظ و کلماتیکه خوانده میشود در وقت زیارت یعنی از الفاظیکه شاملست بر صلوات و سلام و مانند آن بر امام زیارت شده دوم اگر واقع باشد صیغهٔ اجاره بنحویکه اطراف و حدها از همه جهات معین باشد باینکه تصریح کند اجیر شده بزیارت کردن در زمانهای مخصوص و معین و تصریح کند نیز باینکه اجیر مرخص است در خواندن باینکه بخواند آنچه ممکن باشد از خواندن مطلقا یعنی هرگاه او قادر نباشد از عربی یا

بخواند عربی غیر ماثور بخواند و هرگاه قادر نباشد غیر عربی هم بخواند سیم اینکه تصریح کند بخواندن زیارات ماثوره یا غیر آن مطلق پس هر یک از تعدیهای مذکوره یا اجیر گیرنده بحال اجیر شده عالم است یا جاهل اما قسم اول پس قایل میشویم بصحیح بودن صیغهٔ اجاره و حصول برائت ذمه برای اجیر شده بانچه بیاورد آنرا یعنی از آنچه قادر باشد از آن ولی این و فی است که نایب گرفتن از باب استحباب باشد اما از جهة اینکه بنذر یا وصیت و مانند آنها لازم باشد در آن اشکالست نه از جهة صحت صیغه و باطل بودنش زیرا صیغه ظاهرا صحیح است بلکه از جهة حصول برائت ذمه برای اجیر گیرنده است و سبب اشکال پوشیده نیست بر شخص عارف و اما قسم دوم جاری میشود در آن همه آنچه اشاره نمودیم بسوی آن در قسم اول حرف بحرف و اما قسم سیم در صحیح بودن عقد در آن اشکالست خواه اجیر گیرنده عالم باشد باینکه اجیر قادر نیست از خواندن زیارتهای ماثوره یا عربیه مطلقا یا از آن جاهل باشد آری ممکن است اینکه گفته شود اشکال رفع میشود در همه آنچه اشکال یاد کرده شد باینکه قول صلی الله علیک یا اباعبدالله و رحمة الله و برکاته داخل است بزیارت ماثوره و کفایت میکند مگر اینکه گفته شود اطلاق صیغهها و همچنین نذرها و قسمها و وصیتها شامل نمیباشد مثل این زیارت و بعبارت دیگر این فقره اگرچه از قسم زیارت مختصر است و از زیارت ماثوره است بنا بر آنچه اشاره گذشت بر آن الا اینکه کفایت کردن بر آن در باب نذرها و عهدها و مثل آنها محل اشکالست و در خبر ابن طیبیانست اِذا اَتَیْتَ الْفُراتَ فَاغْتَسِلْ بِحِیالِکَ ثُمَّ امْشِ اِلَی الْقَبْرِ وَ قُلْ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ وَ قَدْ تَمَّتْ زِیارَتُکَ زمانیکه آمدی بفرات غسل کن و لباسهای خود را بپوش بعد بیا بقبر شریف و بگو صلی الله علیک یا اباعبدالله بتحقیق زیارت تو تمام میشود این بود حدیث ظاهر اینست که این در حال تقیه است و خواندن زیارت ماثوره باید از خواننده و تعلیم کننده اینکه خواننده تعلیم کننده بخواند کلمه بعد از کلمه و زایر هم بگوید آنچه او گوید بدون لحن و غلط ساقط میشود تکلیفیکه بر او واجب بود یعنی تکلیفیکه بخواندن ماثوره داشت بعد مخفی نماند اکتفا بکلمه صلی الله علیک یا اباعبدالله و رحمة الله و برکاته و نیز اگر نبودن مثل این مانند گفتن السلام علیک یا اباعبدالله و رحمة الله و برکاته اولی از خواندن زیارت مبسوطهٔ تامه که مشتمل باشد بلحن و غلطیکه تغییر دهند معنی را. تذییل دویم در اشاره بجملهٔ از مطالب که ذکر نکردم در این کتاب و اخبار بعضی از عنوانها و مقامهائیکه متعلق است بزیارت سید الشهداء و تربت شریفه او و غیر او از برای اختصار و اکتفا باهم پس این عنوانها و مقامها مانند عنوان مستحب بودن غسل بجهة زیارت از فرات و غیر آن و عنوان واجب نبودن غسل زیارت و عنوان استجاب دعا در وقت غسل زیارت ماثوره و عنوان استجاب شفا خواستن بتربت شریف آنسرور و تبرک جستن بآن و بوسیدن و کشیدن بکام اولادها بآن و استجاب میل او در وقت رسیدن و در وقت بوی خوش و عنوان حرمت خاک خوردن حتی خاک قبور ائمه مگر خاک قبر شریف سیدالشهداء بقدر نخود و عنوان آنچه مستحب است از خواندن دعا در وقت اخذ تربت حسینیه برای شفا و عنوان استجاب اخذ تسبیح از تربت حسین و کراهت … و عنوان استجاب بسیار دعا و طلب حوائج نمودن نزد قبر شریف و عنوان اینکه مستحب است کسیکه اراده کند زیارت او را سه روز روزه بگیرد که آخر آنها جمعه باشد بعد در شب جمعه غسل کند و با آن غسل بیرون آید بزیارت در حالتیکه روغن و عطر و گوشت خوردن را ترک کند با حزن و گرسنگی و تشنگی را و عنوان کراهت خروج از حایر و همچنین مکه و مدینه و کوفه پیش از اتمام جمعه با پوشیده نماند که اخبار عنوان اول از ده متجاوز است در بعضی آنها میفرماید هر مردی از شما که غسل کند در فرات بعد بیاید بقبر حسین در حالتیکه عارف باشد بحق او عطا کند خدا تعالی بهر قدمش که برمیدارد و یا میگذارد صد حج قبول شده و صد عمره قبول شده و صد غزوه که با پیغمبر مرسل یا امام عادل کرده باشد و در بعضی آنها است هر که بیرون آید از خانهٔ خود در حالتیکه اراده زیارت حسین علیه السلام دارد باید بسوی فرات و غسل کند از آن مینویسد خدا تعالی او را از رستگاران و زمانیکه سلام دهد بابی عبدالله نوشته میشود از فائزین و زمانیکه از نماز خود فارغ باشد باید بر او ملکی و میگوید که حضرت رسول ترا سلام میرساند و میفرماید که گناهان تو آمرزیده شد عمل خود را از سر گیر و در بعض آنهاست زمانیکه از فرات غسل کند در حالتیکه حسین علیه السلام را اراده کرده ساقط میشود از او خطاهای او مانند روزی باشد که از مادر متولد

باشد و در بعض آنها است هر که غسل کند از آب فرات و زیارت کند قبر حسین علیه السلام مانند روزی باشد که از مادر متولد شده در حالتیکه خالی باشد از گناهان اگرچه گناهان کبیره او را گرفته باشد و در بعض از آنها هر قدم که برمیدارد و میگذارد ثواب حج مقبوله است با مناسک آن و در بعض آنها حج و عمره و در بعض آنها است کسیکه بیرون آید بسوی قبر حسین در حالتیکه عارف باشد بحق او پس چون برسد بفرات و داخل باشد در آب و بیرون آید مانند کسی باشد که از گناه خارج کرده و در حالتیکه برود بسوی قبر شریف بهر قدمی که برمیدارد و میگذارد مینویسد خدا او را ده حسنه و محو کند ده گناه و در بعض آنها است که خدا را ملائکه است موکل بقبر حسین در زمانیکه قصد کند مردی زیارت او را و غسل کند ندا میکند او را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ای مهمانان خدا بشارت باد شما را بر فاقت من در بهشت و ندا کند او را حضرت امیر المؤمنین که من ضامن هستم بر آوردن حوائج شما و دفع بلا از شما در دنیا و آخرت بعد حضرت پیغمبر و حضرت علی علیهما السلام از راست و چپ ایشان را پناه خود دگیرند تا مراجعت نمایند بسوی اهل خود و شان این است حدیث و اما اخباریکه دلالت دارد بعدم وجوب غسل زیارت و آن زیاد نبوده به حدیث بعضی از آنها صحیح است و در بعضی از آنها است کسیکه زیارت میکند حسین علیه السلام را آیا بر او هست غسل کردن فرمود نه و در بعض از آنها است هر گاه بتوانی غسل کن و گرنه وضو بساز بعد مشرف باش الحدیث و اما عنوان استحباب دعا در وقت غسل زیارت با نوزده و در یک خبر وارد شده که حضرت صادق زمانیکه از غسل زیارت فارغ میشد این دعا را میخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِي نُوراً وَطَهُوراً وَحِرْزاً وَكَافِياً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ وَمِنْ كُلِّ آفَةٍ وَعَاهَةٍ وَطَهِّرْ بِهِ قَلْبِي وَجَوَارِحِي وَعِظَامِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي وَمُخِّي وَعَصَبِي وَمَا أَقَلَّتِ الْأَرْضُ مِنِّي وَاجْعَلْهُ لِي شَاهِداً يَوْمَ حَاجَتِي وَفَقْرِي وَفَاقَتِي الحدیث و اما اخبار استحباب شفا خواستن بتربت حسین علیه السلام و تبرک جستن و مسح نمودن آن کام و دهان اولاد بآن کشادن و همراه داشتن آن در وقت ترسیدن و ناخوش نعین و آن بقدر ده حدیث است بلکه ترقی میکند تا بیست حدیث و در بعض از آنها است که قسم بخدا برداشته کسی او را عقبه انتفاع مگر آنکه نفع برده از او و در بعض آنها بدرستیکه خدا گردانیده تربت حسین را شفا از هر علت و امان از هر ترس در زمانیکه یکی از شما آنرا بگیرد ببوسد و بچشم خود بگذارد و مس کند بسایر بدن خود و در بعض آنها هر که او را علتی رسیده باشد ابتدا کند بخاک قبر امام حسین شفا دهد خدا او را از آن علت مگر از علت مرگ و در بعض از آنها که در آن شفا است از هر علت و اوست دوای بزرگ و در بعض آنها که او فضل الحرزها که شفا میجوییم بآن بدرستیکه ما میخورانیم باطفال و زنان خود و می بینیم در آن هر خیر را و در بعض از آنها که کام اطفال خود را بکشائید بتربت حسین علیه السلام بدرستیکه آن امانست و در بعض آنها عرض کردم تحقیق شناختم شفا را از هر علت پس چگونه است امان از همه ترسیدن فرمود هر گاه از پادشاه و غیر آن ترسی پس بیرون مباش از منزل خود مگر اینکه با تو باشد از خاک قبر حسین و در زمان گرفتن بگو اَللّٰهُمَّ إِنَّ هٰذِهِ طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ أَخَذْتُهَا حِرْزاً لِمَا أَخَافُ وَلِمَا لَا أَخَافُ فَإِنَّهُ يَرِدُ عَلَيْكَ مَا لَا تَخَافُ آمرد گوید چنانکه آنحضرت فرموده بود خدا صحیح نمود بدن مرا و بود آن تربت شریفه مرا امان از همه ترسیدن چنانکه امام علیه السلام فرموده آمرد گوید که بعد از آن نکردهی ندیدم تا آخر حدیث میگویم بدرستیکه جمعی از علماء اعلام ذکر کرده‌اند در شأن تربت حسینیه از آنچه دیده یا شنیده‌اند امرهائیکه کشف میشود از اینکه تربت حسینیه از واضح‌ترین دلائل نبوت خاصه و حقیقت مذهب امامیه است و روایت کرده طوسی علیه الرحمة در امالی خود نیز حکایتهای عجیبه که فراگرفته دلائل واضحه را در شفا خواستن بتربت حسین از عجیب‌ترین آنچه شنیده‌ام آنست که واقع شده در زمان بعضی از سلاطین صفویه در شهر اصفهان و حاصلش اینست که آمد بجانب این سلطان ایلچی از ارکان برای اینکه بیان نماید علمای اسلام که در این زمان بودند دلیلی بنبوت پیغمبر ما تا باشد این دلیل بنوعیکه دشمن را ملزم و عذر او را قطع نماید و شبهه‌های او را جواب دهد و هر گاه عاجز باشید از الزام این و مسخر شد امر شما در احتجاج بتواتر پس اقرار نمائید که شما بر حق نیستید و بود این نفر از آن کسانیکه در علم حساب

و هیأت و نجوم حتی اهل مجلس آنچه با نهار میداد و داده بود از حوادث خبر میداد روزی پادشاه امر بحضار علماء اصفهان نموده که با ایلچی جستجو نمایند از جمله آنها محدث کاشانی آخوند فیض بود با ایلچی خطاب نمود که پادشاه ما چه قدر بی ادراک بوده که از برای چنین امر بزرگ مثل ترا فرستاده ایلچی از این سخن در خشم شده گفت ای عالم مسلمانان از حد خود تجاوز مکن قسم بقیبی و مادرش هر گاه تو میدانستی آنچه را که من احاطه دارم از علوم و کمالات هر آینه میدیدی که مثل من نرسیده و نشده و حالا هم معلوم میشود پس فاضل کاشانی دست بجیب برده چیزی بیرون آورد و گفت چیست اینکه در دست منست ایلچی بقدر یک ساعت در فکر فرو رفت پس از آن رنگش متغیر و زرد شد فاضل و حجه چه زود ظاهر شد جهل تو و باطل شد ادعای تو ایلچی گفت بحق مسیح میدانم آنچه در دست تست لیکن فکر و سکوت از جهت دیگر است فاضل فرمود چگونه گفت آنچه در دست تست خاکیست از خاکهای بهشت و لیکن فکر من در اینکه از کجا بتو رسیده فاضل گفت شاید در حساب اشتباه کرده باشی که قاعده‌ات تام نیست ایلچی گفت بحق عیسی و امّ چنین است فاضل گفت چگونه تصور میشود این ای سفیر آنچه در دست منست خاک کربلاست و پیغمبر ما خبر نموده که کربلا قطعه‌ایست از بهشت آیا میتوانی ایمان نیاوری با اینکه قطع داری بقاعده و حساب خود تخلف از واقع نمیکند ایلچی گفت راست گفتی ای عالم اهل اسلام پس اختیار اسلام نمود در همان مجلس و این از برکت تربت جناب سید الشهدا شد و اما اخبار عنوان حرام بودن خوردن خاک حتی خاک قبور ائمه مگر خاک قبر سید الشهدا بقدر نخود مخصوصا پس از آنچه ترقی مینماید به هفت یا هشت حدیث پس در بعضی از آنها که هر خاک حرامست مانند میته و خون و گوشت خوک مگر گل قبر حسین علیه السلام بدرستیکه آن شفا است از هر علت و در بعض آنها هر خاک بما حرامست مگر تربت جدم حسین بن علی بدرستیکه خدا آنرا شفا برای شیعیان و اولیای ما گردانیده و در بعض آنها که چه میگوئی در خاک قبر حسین فرمود حرامست بر مردم خوردن گوشت ایشان و حلال است خوردن گوشت ما لیکن اندک بقدر نخود و در بعض آنها هر گاه یا خوشی از مؤمنین بشناسد حق حسین و حرمت او و ولایت او را پس بگیرد از خاک قبر او بقدر سر مورچه و اما اورا دوا باشد این است حدیث و اما اخبار عنوان آنچه که مستحب است از خواندن فاتحه و دعا در وقت برداشتن تربت حسینیه برای شفا خواستن پس جمله اندکست و همچنین اخبار عنوان استحباب اخذ تسبیح از تربت حسین و گردانیدن و در بعض آنها بدرستیکه تسبیح کننده تسبیح را فراموش نماید تسبیح را گرداند نوشته باشد او را این تسبیح و در بعض آنها زمانیکه آن تسبیح را گرداند از روی سهو و بان یاد نماید نوشته میشود برای او بیست حسنه نیز اینست حدیث و اما عنوان استحباب بسیار بودن از دعا و حاجت خواستن نزد قبر حسین علیه السلام پس آنها به ده حدیث ترقی مینماید بلکه بیشتر ابن فهد گوید روایت شده اَنَّ اللّٰهَ عَوَّضَ الْحُسَيْنَ مِنْ قَتْلِهِ أَرْبَعَ خِصَالٍ جَعَلَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَإِجَابَةَ الدُّعَاءِ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأَنْ لَا تُعَدَّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ مِنْ أَعْمَارِهِمْ یعنی خدا عوض داد حسین را از شهید بودن او چهار خصلت گردانیده شفا را در تربتش و استجابت دعا را در تحت قبه او و ائمه علیهم السلام از ذریه او آورده و اینکه شمرده نباشد روزهای زائرینش از عمرهای ایشان و روایت شده اَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرِضَ فَأَمَرَ مَنْ عِنْدَهُ أَنْ يَسْتَأْجِرُوا لَهُ أَجِيراً يَدْعُو لَهُ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَوَجَدُوا رَجُلاً فَقَالَ لَهُ ذٰلِكَ فَقَالَ أَنَا أَمْضِي وَلٰكِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ وَهُوَ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ فَرَجَعُوا إِلَى الصَّادِقِ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ هُوَ كَمَا قَالَ لٰكِنْ أَمَا عَرَفَ أَنَّ لِلّٰهِ بِقَاعاً يُسْتَجَابُ فِيهَا الدُّعَاءُ فَتِلْكَ الْبُقْعَةُ مِنْ تِلْكَ الحديث بدرستیکه حضرت صادق علیه السلام ناخوش شد پس امر نمود از نزد خود اینکه کسیرا اجیر گیرند دعا نماید او را از نزد قبر حسین مردی یافتند او را با مطلب امر نمود عرض کرد من میروم و لیکن امام حسین امام مفترض الطاعه است و او هم امام مفترض الطاعه برگشت بسوی حضرت صادق علیه السلام و او را خبر داد فرمود چنانست که او گفته لیکن ندانسته که خدا را بقعه‌هاست که دعاها در آن مستجاب میشود و این بقعه از آنهاست الحدیث و در بعض آنها که نماز میگذارد نزد او و دعا نمیکند احدی مگر مستجاب میشود حوائج دنیا و آخرت او گفتم زیاده کن مرا فرمود او آنچه گفته میشود نزد او حسین اینست که خدا ترا آمرزید از سر بگیر عمل خود را دو باره

اما اخبار بعنوان اینکه مستحب است برای کسیکه اراده زیارت حسین علیه السلام کند اینکه سه روزه روزه بدارد
که آخرش جمعه باشد بعد شب آن غسل کند و بیرون آید بر غسل در حالتیکه ترک کند روغن و عطر و توشه پاکیزه را و برخود
لازم کند حزن و گرسنگی و تشنگی را پس همه اخبار در اینباب ترقی مینماید بهفت یا هشت حدیث و بتحقیق گذشت اشاره
ببعضی از آنها در مقام کرامت حمل سفره که در او گوشت یا حلوا باشد در راه زیارت حسین ع و اما از اخباریکه دلالت
دارد بر کراهت خروج از حایر حسینی و همچنین از مکه و مدینه و کوفه قبل از انتظار جمعه صحیح حفص بن البختری است و در آنست
من خرج من مکة او المدینة او مسجد الکوفة او حائر الحسین قبل ان ینتظر الجمعة نادته الملائکة این تذهب لا ردک الله
یعنی هر که بیرون آید از مکه و مدینه و مسجد کوفه یا حایر حسین قبل از انتظار جمعه ندا کنند او را ملائکه که بیروی خدا ترا
باز نگرداند این حدیث و مخفی نماند سند این حدیث اگرچه صحیح است حفص بن البختری است الا آنکه آن از جهة مقطوع
و موقوف بودن ضعیف است در هر حال از بعضی امور متعلقه بزیارت سید الشهدا او استحباب زیارت کردن
سر آنحضرت است نزد قبر حضرت امیر المؤمنین و استحباب دو رکعت نماز است برای هر یک از آنها و پوشیده نماند
بر تو که اخبار این عنوان نیز بسیار است بلکه آنها از ده متجاوز است و در بعض آنهاست راوی گفت تا آمدیم نجف الاشرف
پس حضرت صادق علیه السلام بجائی تشریف آورد و در آنجا نماز گذاشت بعد باسمعیل فرمود برخیز و نماز کن
نزد سر پدر بزرگوارت حسین عرض کردم آیا سر مبارک او را بشام نبردند فرمود بلی لیکن فلان دوست ما آنرا از دمشق
آورده در اینجا دفن نمود و در خبر دیگر نظیر اوست عرض کردم فدای تو گردم آیا نیست حسین در کربلا فرمود آری ولی
زمانیکه سر مبارک او را بشام بردند دزدید آنرا دوستی از ما و دفن نمود آنرا در پهلوی حضرت امیر المؤمنین ع
و در بعض آنهاست عرض کردم فدای تو گردم آن دو جائی که در آنها نماز گذارد دیدم کدام است فرمود جای سر مبارک
حسین و جای منزل حضرت قائم علیهما السلام است و در خبر دیگر زمانیکه آمدی نجف دو قبر می بینی قبری بزرگ و قبری
کوچک اما قبر بزرگ قبر مبارک حضرت امیر المؤمنین و اما قبر کوچک سر مبارک حسین علیه السلام است و در خبر دیگر است
ان ابن زیاد لعنه الله لما بعث برأس الحسین علیه السلام الی الشام رد الی الکوفة فقال اخرجوه منها لا یفتتن
به اهلها فصیره الله عند امیر المؤمنین علیه السلام فدفن فالرأس مع الجسد والجسد مع الرأس الحدیث
یعنی ابن زیاد لعنه الله تعالی زمانیکه سر مبارک امام حسین را بشام فرستاد رد نمودند بسوی کوفه گفت بیرون کنید
آنرا از کوفه تا سبب آن اهل کوفه فتنه نماید پس گردانید خدا آنرا نزد حضرت امیر المؤمنین ع پس دفن شد سر مبارک
با جسد و بدن و سر انیت حدیث میگویم بتحقیق روایت کرده سید اجل رضی الدین علی ابن طاوس
در کتاب ملهوف و غیر آن بدرستیکه سر مبارک حسین ع باز گردانیده شده با بدن شریفش دفن شد در کربلا
و ذکر کرده بدرستیکه طایفه باین عمل کرده و پوشیده نماند بر تو که ممکن است جمع میان این روایات و میان آنچه که
ابن طاوس ادعا کرده بحمل دفن در اینجا بمجرد نهادن نزد امیر المؤمنین و تحمیل آن بعد از دفن در اندک زمانی و بدرستیکه
دفن نمودن نزد امیر المؤمنین ع از جهة خوف بود بعد حمل شد بکربلا بعد از جار جسمع شدن و دفن شد نزد بدن
شریف و مؤید آنست فرمایش آنحضرت در روایت خبر که سر بابدنت دیدن بار بعد پوشیده نماند که ما کفایت
مینمائیم در باب زیارت سید الشهدا و آنچه بآن تعلق دارد در اینباب بآنچه که اشاره کردیم بسوی آن در
مقامات مذکوره از این اخبار شریفه و بآنچه ذکر کردیم در تذییلات آنها از بیانات و سرها و خیال نکنی من بهمه
اخبار رسیدم در اینباب یا بهمه بیانها و اسرار متعلقه بآنها فایز گشتم تهیهات چنین است زیرا اخبار حضرات
ائمه کنوزهای علمهاست که کنار ندارد و مشکی است هر قدر مالی عطر زیاده گردد هر که اخذ کند از روی علم و فهم و فکر بآنها
در آنچه که اشاره کردیم بسوی آن از اخبار در آنها علمهای بسیار می یابد و بقاعده و اصلهای محکم میرسد که اشاره
نیافته آیا نمی بینی طایفه از خبرهائیکه وارد شده در استحباب زیارت سر مبارک سید الشهدا نزد قبر امیر المؤمنین ع
اصل محکم افهامیه این آن نیست که جسدهای حضرات ائمه میمیرد بهنای اصلی و دیرینه ایشان در قبور شان
با تحیت و ... سبحان بلند شده چنانکه کلام بسیار در اینباب می شنوی در مجلسی از مجالس این کتاب

در بعضی دیگر از اخبار گذشته فهمیده در بعضی از مقامات بدرستیکه معاد روحانی یعنی ماندن روحها در برزخ و باقی
ماندن آنها احتمال از امور حقه و واقعیه است و بعبارة اخری بدرستیکه روح و نفس هر کس عبارتست از حقیقه ذات
و نفس ماهیت او و او جوهریست باقی در برزخ بعد از مردن که فانی نمیشود او را نیابد جسما و فهمیدیم ایراد از اخبار یکه
ناطق است باینکه ارواح انبیاء و اوصیاء از آسمان نازل میشوند بزمین در بعضی از زمانها و اوقات شریفه برای
زیارت سید الشهدا پس این چنانکه می بینی رد میکند آنچه را که از نشاءت طایفه متکلمین از اینکه روح عبارتست از
بعض اعراض یا امرهای عرضیه که فانی میشود بمجرد مردن بدان تحقیق مکرر اشاره کردیم بر این مطلب در بعضی از
مواضع این کتاب بجهت بودنش از مطالب مهمه و هر که تمام شافی در او خواهد و تمام تر برای این مطلب میخواهد رجوع
نماید بفن اعلی از کتاب خزائن در مبحث معاد در اشاره بانچه باب زیارت بآن تمام میشود بدان بدرستیکه این کتاب
چون بنایش در مقتل سید الشهدا است و عترت و برادران و اصحاب او و آنچه بآن تعلق دارد از جائیکه راجع
باسرار شهادت و اسرار جمله کثیره از امور متعلق بآن و آنچه عطا نموده او را خدای تعالی عوض از شهادت او
بود از اینجهه کرد انیدیم آنچه که متعلق بزیارت آنحضرت بود از مقدمات این کتاب و آوردیم کلام را بطریق اوسط
از بسط کردن بنوعی که مقنع باشد بآن عوام و خواص اما از زیارت رسول الله و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و باقی
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین اگرچه شریک میباشند در فضیلت و شرافت و همچنین در جمله کثیره
از امور زیارت سید الشهدا الا اینکه متعرض نگشتیم بذکر اخبار وارده در زیارت آنها بطریقی که متعرض
شدیم بذکر اخباریکه متعلق است بزیارت سید الشهدا و همچنین آنچه تعلق بآن دارد بلی اشاره مختصر بسوی آنها
در اینجا خالی از حسن نیست بلکه نورانیت و ملکیت این کتاب زیاده میشود پس میگوئیم مقامات و عنوانهای زیارت
قبر رسول الله و آنچه متعلق است بآن در غایت بسیار است از قبیل تاکید استحباب بزیارت قبر او و جابر و ولی مردم را
بر آن و وجوب آن از جهة کفایت در هر سال و از تاکید استحباب زیارتش اگرچه از دور باشد و سلام و صلوات و سلام
بر او و از مستحب بودن سلام بر او هر وقت که شخص مسجد داخل شود و بیرون آید و کراهیت عبور از مسجد بی سلام و از
کیفیت زیارت و آدابش و از مستحب بودن آمدن منبر و روضه و تمسک بآن و بوسیدن آن و ترک جستن بآن و نماز
گذاشتن در آن و از استحباب اختیار زیارتش بحج سنتی و استحباب تبلیغ سلام برادران مؤمن بر او و استحباب
وداع قبرش در وقت بیرون آمدن و غسل نمودن برای آن و آداب او و غیر از اینها از عنوانها و مقامات
بسیار پس همه اخبار که وارد شده در این مقامات که اشاره شد بسوی آنها بسیار است بلکه نزدیک است که بشماره نیاید
پس اشاره مینمائیم در اینجا بسوی بعض اخباریکه وارد شده در زیارت آنحضرت و از آنهاست خبر سؤال کردن حسین ع از
رسول الله از درجه ثواب زائرین آنحضرت و این خبر وارد شده بطریق بسیار و اسانید متعدده متقارب مضمون بلکه
نزدیک است که ملحق باشد بتواترات معنوی و لفظیه بالاجمالیه نیز پس در یک طریق از آن طرق مذکور است بینا الحسین
قاعد فی حجر رسول الله اذ رفع رأسه فقال له یا ابتی فقال لبیک یا بنی قال یا ابت من اتاک بعد وفاتک زائرا لا یرید الا
زیارتک فقال یا بنی من اتانی بعد وفاتی زائرا لا یرید الا زیارتی فله الجنة ومن اتی اباک بعد وفاته زائرا
لا یرید الا زیارته فله الجنة ومن اتی اخاک زائرا بعد وفاته زائرا لا یرید الا زیارته فله الجنة ومن اتاک بعد
وفاتک زائرا لا یرید الا زیارتک فله الجنة و در طریق دیگر ان رسول الله بکی بکاء شدیدا فقال له الحسین
لم بکیت قال اخبرنی جبرئیل ... فقال یا ابت فما لمن یزورنا علی تشتتها قال یا بنی اولئک
طوائف من امتی یزورونکم یلتمسون بذلک البرکة وحقیق علی ان اتیهم یوم القیمة فاخلصهم من اهوال الساعة
من ذنوبهم ویسکنهم الله الجنة و در حدیث دیگر قال من اتانی زائرا وجبت له شفاعتی ومن وجبت له شفاعتی وجبت له الجنة
یعنی روزی حسین علیه السلام در کنار رسول الله نشسته بود سر مبارک خود را بلند کرده عرض کرد یا جداه فرمود لبیک
عرض کرد چه چیز است برای کسیکه بیاید بعد از وفات تو بزیارت تو و اراده نکند مگر زیارت ترا فرمود ای پسر من
هر که بعد از وفات من بزیارت من بیاید و اراده نکند مگر زیارت مرا پس بهشت او راست و هر که بیاید بزیارت پدر تو

بعد از وفات او واراده نکند مگر زیارت او را پس او را است بهشت و هر که بیاید بزیارت برادرت بعد از وفات
او واراده نکند مگر زیارت او را پس او را است بهشت و هر که بیاید بزیارت برادرت بعد از وفات او واراده نکند
مگر زیارت او را پس او را است بهشت و هر که بیاید بزیارت تو بعد از شهادت تو واراده نکند مگر زیارت ترا پس بهشت
او را است و در طریق دیگر حضرت رسول گریه شدیدی فرمود امام حسین عرض کرد چرا گریه میکنی فرمود خبر داد مرا جبرئیل
که شما شهید خواهید بود و قبرهای شما از یکدیگر دور خواهد افتاد عرض کرد چه چیز است برای کسیکه قبور ما را
زیارت کند در آنحالت پراکنده گی فرمود ای پسر من آنها طایفه هستند از امت من که شمارا زیارت میکنند
و بجهة برکت میجویند پس مراست او را است اینکه بیایم نزد ایشان در روز قیامت و خلاص نمایم ایشانرا از هولهای
قیامت و ساکن کند خدا ایشانرا در جنت و در خبر دیگر قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اتاني زائرا
وجبت له شفاعتي ومن وجبت له شفاعتي وجبت له الجنة یعنی حضرت رسول فرمود هر که بیاید بزیارت
من شفاعت من او را واجب میشود و هر که شفاعت من او را واجب شد بهشت او را واجب است و در بعض دیگر از اخبار است
من زار رسول الله كمن زار الله في عرشه یعنی هر که زیارت کند حضرت رسول را مانند
کسیست که خدا تعالی را در بالای عرش زیارت کرده و در بعض دیگر از اخبار حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
فرمود هر که مرا یا یکی از ذریه من زیارت کند زیارت میکنم او را در روز قیامت و نجات میدهم او را از اهوال آنروز
و در خبری از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است بایید بزیارت حضرت رسول در زمانیکه بتوفیق بیت الحرام پردن آیید
بدرستیکه ترک زیارت آنسرور جفاست و باین مأمور شده اید و بیایید بزیارت قبوریکه خدا لازم کرده زیارت
آنها را و طلب روزی کنید نزد آنها اینست حدیث و پوشیده نماند بدرستیکه جمله کثیره از اخبار میرساند
آنچه این دو خبر میرساند باینمعنی که زیارت حضرت رسول و ائمه معصومین بیک طریق است و بعبارت دیگر که
این زیارت کردن از تمام نمودن وفا بعهد ایشانست یعنی بعهد نبوت و امامت و در خبری از حضرت امام رضا است
ان لكل امام عهدا في عنق اوليائه وشيعته وان تمام الوفاء بالعهد زيارة قبورهم فمن زارهم رغبة في زيارتهم
یعنی هر امامرا عهدیست در گردن دوستان و شیعیان او بدرستیکه تمام کردن وفا بعهد زیارت قبور ایشانست
هر که زیارت کند ایشانرا از جهة رغبت و تصدیق بآنچه رغبت نموده اند در آن میباشد در آن امامان شفیعان او در روز
قیامت و در خبر دیگر عرض کرد بحضرت صادق چه چیز است برای کسیکه زیارت کند یکی از شمارا فرمود مانند
کسیست که حضرت رسول را زیارت کند و در خبر دیگر از حضرت باقر علیه السلام که از که ابتدا کنید و ختم نمایید
با ما اینست حدیث و اما زیارت صدیقه کبری معصومه مظلومه فاطمه زهرا کفایت میکنیم در آن بذکر خبری و آن خبر
یزید ابن عبد الملک است که از پدر و جد خود روایت کرده قالت دخلت على فاطمة عليها السلام فبدأتني ثم قالت ما
غدا بك قلت طلبت البركة قالت اخبرني ابي وهو ذا انه من سلم عليه وعلى ثلثة ايام اوجب الله له الجنة قلت لها
في حيوته وحيوتك قالت نعم وبعد موتنا واما الاخبار الواردة في زيارة امير المؤمنين ففي غاية الكثرة فلنذكر
الجملة منها ففي خبر عن الصادق عليه الصلوة والسلام یعنی داخل شدم خدمت فاطمه علیها السلام ابتدا بتحیت
نمود و فرمود چه طور صبح کردی عرض کردم طلب نمودم برکت را فرمود خبر داد مرا همین پدر من که هر که سلام کند
بر او و بر من سه روز واجب کند خدا او بهشت عرض کردم در زندگی او و زندگی تو فرمود آری و بعد از مردن ما هم
اینست حدیث و اما اخبار وارده در زیارت حضرت امیر المؤمنین در غایت بسیاریست و اشاره میکنیم
بسوی بعضی از آنها و در خبری از حضرت صادق وارد شده من زار قبر امير المؤمنين عليه السلام عارفا
بحقه غير متجبر ولا متكبر كتب الله له اجر مائة الف شهيد وغفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر
وبعث من الآمنين وهون عليه الحساب واستقبلته الملائكة فاذا انصرف شيعته الى منزله
فان مرض عادوه وان مات تبعوه بالاستغفار الى قبره یعنی هر که زیارت کند قبر امیر المؤمنین را
در حالتیکه عارف باشد بحق او بدون جبر و کبر مینویسد خدا تعالی او را اجر صد هزار شهید و بیامرزد گناهان آینده

و گذشته او را و مبعوث نماید او را از خطر جمیع شدگان و آسان کند برا و حساب را و ملائکه او را استقبال مینمایند
و چون مراجعت میکند ملائکه او را مشایعت مینمایند تا منزل او و هر گاه مریض باشد او را عیادت میکنند و اگر بمیرد
تشییع جنازه او مینمایند باستغفار تا قبر او و در خبر دیگر از آنسرور است با بن مارد فرمود يا ابن مارد من زار جدي
عارفا بحقه كتب الله بكل خطوة حجة مقبولة وعمرة مبرورة والله يا ابن مارد ما تطعم النار قدما تغبرت في زيارة
امير المؤمنين عليه السلام ماشيا كان او راكبا يا ابن مارد اكتب هذا الحديث بماء الذهب یعنی که زیارت کند
جد مرا عارفا بحقه مینویسد خدا تعالی بهر قدم او حج مقبول و عمره مبروره قسم بخدا ای پسر مارد آتش نمیخورد قدمی که غبار
یابد در زیارت حضرت امیر المؤمنین خواه پیاده باشد و خواه سواره یا ابن مارد بنویس این حدیث را بآب طلا در خبر
دیگر قال ان الى جانب كوفان قبرا ما اتاه مكروب قط فصلى عنده ركعتين او اربع ركعات الا نفس الله كربته
وقضى حاجته قال قلت قبر الحسين بن علي فقال الحسين برأسه لا فقلت قبر امير المؤمنين عليه السلام فقال برأسه نعم
یعنی در جانب کوفه قبریست که نیاید بر او غمگینی هر گز دو رکعت یا چهار رکعت نماز گذارد نزد آن مگر خدا غم او را برد
و حاجت او را بر آورده کند گوید عرض کردم قبر حسین ابن علی است پس بسر مبارکش فرمود نه عرض کردم قبر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام است فرمود آری بسرش و در خبر دیگر از آنحضرت من زار امير المؤمنين عليه السلام
ماشيا كتب الله له بكل خطوة حجة وعمرة فان رجع ماشيا كتب الله بكل خطوة حجتين وعمرتين یعنی هر که زیارت کند
امیر المؤمنین علیه السلام را پیاده مینویسد خدا تعالی بهر قدمش حج و عمره و اگر پیاده برگردد مینویسد خدا تعالی
بهر قدمش دو حج و عمره و در خبر یونس ابن ابی وهب قصریست قال دخلت المدينة فاتيت ابا عبد الله عليه السلام
فقلت له اتيتك ولم ازر قبر امير المؤمنين فقال بئس ما صنعت لولا انك من شيعتنا ما نظرت اليك الا
من يزوره الله مع الملائكة ويزوره الانبياء ويزوره المؤمنون قلت جعلت فداك ما علمت ذلك
قال فاعلم ان امير المؤمنين افضل من الائمة كلهم وله ثواب اعمالهم گوید یعنی داخل مدینه شدم و آمدم خدمت
حضرت ابی عبد الله و عرض کردم آمدم خدمت تو و حال آنکه زیارت نکردم قبر امیر المؤمنین را فرمود چه کار
بدی کرده هر گاه تو از شیعیان ما نمیشدی نظر بسوی تو نمیکردیم آیا زیارت نمیکنی کسیرا که خدا او را زیارت کند
با ملائکه و زیارت کند او را پیغمبرها و مؤمنین عرض کردم فدای تو گردم من این را ندانسته بودم فرمود بدان که امیر المؤمنین نزد
خدا از همه ائمه افضل است و او راست مقابل ثواب اعمالشان و بقدر اعمالشان فضیلت یافته شده اند و در خبر
ابی شعیب خراسانیست قال قلت لابي الحسن الرضا عليه السلام ايما افضل زيارة قبر امير المؤمنين او
زيارة الحسين قال ان الحسين قتل مكروبا وحقيق على الله عز وجل ان لا يأتيه مكروب الا فرج كربته و
فضل زيارة قبر امير المؤمنين على زيارة الحسين گوید عرض کردم بابی الحسن امام رضا کدام یک از زیارت امیر المؤمنین و زیارت
حسین افضل است فرمود بدرستیکه حسین بمکروب کشته شده پس بخدا سزاوار است که نیاید بزیارت او مکروبی مگر
اینکه غم او را زائل کند و فضیلت زیارت قبر امیر المؤمنین بزیارت حسین مانند فضیلت امیر المؤمنین است بر حسین
اما اخباریکه مخصوصا وارد شده در زیارت حسن ابن علی علیهما السلام از آنها خبر ابی الحزتیست از حضرت جعفر ابن محمد
از پدر بزرگوارش علیه السلام ان الحسين بن علي عليهما السلام كان يزور قبر الحسن بن علي كل عشية
جمعة الحديث یعنی حسین ابن علی علیهما السلام زیارت میکرد قبر حسن علیه السلام را هر شب جمعه اینست
حدیث و اما زیارت علی ابن الحسین و باقر و صادق علیهم السلام در بقیع پس اخبار شان بسیار است که اشاره رفت بسوی
آنها و روایت شده از حضرت محمد ابن علی العسکری قد روي عن ابي محمد بن علي العسكري انه قال من زار جعفرا
او اباه لم يشتك عينه ولم يصبه سقم ولم يكن مبتلى الحديث فرمود هر که زیارت کند حضرت امام جعفر و پدر او را درد
چشم نمیبیند و او را مرضی نمیرسد و مبتلا نمیباشد اینست حدیث و اما اخبار شیعه که وارد شده در زیارت قبر امام
موسی کاظم علیه السلام پس آنها از ده زیاده است و در بعضی از آنهاست که فضیلت زیارت قبر آنسرور مثل زیارت
قبر حسین علیه السلام است و در بعضی از آنها بدرستیکه زائر او در است مثل آنچه برای زائر حسین است و در بعضی از آنهاست که

فضیلت زیارت آنحضرت مانند فضیلت زیارت رسولخداست و در بعضی از آنها از حضرت رضا علیه السلام است
مَنْ زارَ اَبی بِبَغْدادَ کانَ کَمَنْ زارَ رَسُولَ اللهِ وَقَبْرَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ اِلّا اَنَّ لِرَسُولِ اللهِ وَاَمیرِ الْمُؤْمِنینَ فَضْلَهُما الخ
فرمود هرکه زیارت کند قبر پدر مرا در بغداد مانند کسیست که زیارت کند رسول الله و قبر امیر المؤمنین را الا اینکه برای رسولخدا
و امیر المؤمنین فضیلت است و اما اخبار مخصوصه که وارد شده در زیارت قبر رضا علیه السلام در غایت کثرت و چگونه
چنین نباشد با اینکه اخبار وارده در همین عنوان فضیلت زیارت و استحباب او با قطع نظر از سایر اخبار و عبادات
و مقامات متعلقه بزیارت آنحضرت بچهل خبر میرسد و صحیح و حسن و موثق آنها از بیست گذشته بعد بدرستیکه بعضی
از اخبار این عنوان مقید ساخته زائر را باینکه عارف بحق او باشد و تعبیر نموده بزیرا و بعض دیگر از اخبار مانند خبر حمزه
بن حمران از حضرت صادق علیه السلام قال تُقْتَلُ حَفَدَتی بِاَرْضِ خُراسانَ فی مَدینَةٍ یُقالُ لَها طُوسُ مَنْ زارَهُ
اِلَیْها عارِفاً بِحَقِّهِ اَخَذْتُهُ بِیَدی وَاَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ وَاِنْ کانَ مِنْ اَهْلِ الْکَبائِرِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِداكَ وَما عِرْفانُ حَقِّهِ
قالَ یَعْلَمُ اَنَّهُ اِمامٌ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ غَریبٌ شَهیدٌ مَنْ زارَهُ عارِفاً بِحَقِّهِ اَعْطاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ اَجْرَ سَبْعینَ شَهیداً
مِمَّنِ اسْتُشْهِدَ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللهِ عَلی حَقیقَةٍ وَمِثْلُهُ یعنی کشته میشود نوادهٔ من در زمین خراسان در شهری که آنرا طوس میگویند
هرکه اورا در آنجا زیارت کند عارف بحقش روز قیامت او را بدست خود گرفته داخل بهشت مینمایم اگر چه از اهل کبائر باشد
عرض کردم فدای تو گردم چیست عارف بودن بحق او فرمود او را امام واجب الاطاعه داند که غریب و شهید است
هرکه او را اینطور زیارت کند عطا کند او را خدای تعالی اجر هفتاد شهید از کسانیکه در برابر حضرت رسول الله بعنی
حقیقت شهادت رسیده اند و مثل خبر دیگر از حضرت صادق الا مَنْ زارَهُ فی غُرْبَتِهِ وَهُوَ یَعْلَمُ اَنَّهُ اِمامٌ
بَعْدَ اَبیهِ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ کَمَنْ زارَ رَسُولَ اللهِ خبردار باشید هرکه او را در غربتش زیارت
کند در حالتیکه او را بعد از پدرش امام و واجب الاطاعه داند از جانب خدای عزوجل مانند کسی باشد که حضرت رسول را
زیارت کرده و بعض اخباریکه از حضرت رسول وارد شده مضامین آنها بیکدیگر نزدیکست در بعضی از آنهاست
سَتُدْفَنُ بَضْعَةٌ مِنّی بِخُراسانَ لا یَزُورُها مُؤْمِنٌ اِلّا اَوْجَبَ اللهُ لَهُ وَحَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ و در بعضها
فرمود زود دفن میشود پاره از من در خراسان زیارت نکند او را مؤمنی مگر اینکه واجب کند او خدا بهشت را
و حرام سازد بدن او را بر آتش و در بعضی از آنهاست ما زارَها مَکْرُوبٌ اِلّا نَفَّسَ اللهُ کُرْبَتَهُ وَلا مُذْنِبٌ اِلّا غَفَرَ اللهُ ذَنْبَهُ
یعنی زیارت نکند او را غمگینی مگر اینکه غم او زایل شود و زیارت نکند گناهکاری مگر اینکه گناه او آمرزیده شود و در خبر
ابن فضال است از حضرت امام رضا در حدیثی اَنَّهُ قالَ مَنْ زارَنی وَهُوَ یَعْرِفُ ما اَوْجَبَ اللهُ تَعالی مِنْ حَقّی وَ
طاعَتی اَنَا وَآبائی شُفَعاؤُهُ یَوْمَ الْقِیمَةِ وَمَنْ کُنّا شُفَعاؤُهُ نَجا آنسرور فرمود هرکه مرا زیارت کند در حالتیکه بشناسد از
از حق و اطاعت من آنچه را که خدای تعالی واجب ساخته من و پدران من شافع او خواهیم بود در روز قیامت
و هرکه ما شافع او باشیم نجات می یابد اگرچه گناه ثقلین را داشته باشد و در بعضی از اخباریکه روایت شده از حضرت
جواد علیه السلام در این باب متن و معنایش بیکدیگر نزدیکست مثل فرمایش آنسرور مَنْ زارَ قَبْرَ اَبی بِطُوسَ غَفَرَ اللهُ لَهُ
ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَاَخَّرَ فَاِذا کانَ یَوْمُ الْقِیمَةِ نُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ بِحِذاءِ مِنْبَرِ رَسُولِ اللهِ حَتّی یَفْرُغَ مِنْ حِسابِ
عِبادِهِ وَمِثْلُ قَوْلِهِ ضَمِنْتُ لِمَنْ زارَ قَبْرَ اَبِی الرِّضا عَلَیْهِ السَّلامُ بِطُوسَ عارِفاً بِحَقِّهِ الْجَنَّةَ عَلَی اللهِ هرکه زیارت کند قبر
پدر مرا در طوس خدا بیامرزد گناهان گذشته و آینده او را و در هنگامیکه روز قیامت میشود نصب میشود منبری برای
پدرم در مقابل منبر حضرت رسولخدا تا آنکه خدا از حساب بندگانش فارغ شود و باز آنسرور فرموده ضامن بهشت میشوم
بکسیکه قبر پدر مرا در طوس زیارت کند و عارف باشد بحق او و باز فرمود اِنَّ بَیْنَ جَبَلَیْ طُوسَ قَبْضَةً قُبِضَتْ مِنَ
الْجَنَّةِ مَنْ دَخَلَها کانَ آمِناً یَوْمَ الْقِیمَةِ مِنَ النّارِ الحدیث یعنی در میان دو کوه طوس قطعهٔ
زمین است که از بهشت برداشته شده کسیکه آنجا داخل شد در روز قیامت از آتش خاطر جمع میشود و این
حدیث و پوشیده نماند که فقرهٔ نصب منبر در جملهٔ بسیار از اخبار وارد شده و همچنین مضمون خبر علی ابن محمد عسکری
و در آنست که فرمود الا مَنْ زارَهُ فَاَصابَهُ قَطْرَةٌ مِنَ السَّماءِ حَرَّمَ اللهُ جَسَدَهُ خبردار باشید هرکه او را زیارت کند

و برسد او را در راه زیارت قطرهٔ باران خدا حرام کند بدن او را بر آتش و در خبری از امام موسی کاظم علیه السلام
مَنْ زارَ وَلَدی عَلِیّاً کانَ عِنْدَ اللهِ کَسَبْعینَ حَجَّةً مَبْرُورَةً قالَ لَهُ یَحْیَی الْمازِنیُّ سَبْعینَ حَجَّةً قالَ نَعَمْ وَسَبْعینَ اَلْفَ حَجَّةٍ
هرکه زیارت کند پسرم علیرا باشد او را نزد خدا ثواب هفتاد حج برود یحیی مازنی عرض کرد هفتاد حج فرمود آری
بلکه هفتاد هزار حج و کفایت مینمائیم در این مقام باین مقدار از اخبار و اشاره میکنیم باخباریکه دلالت دارند بافضل بودن
زیارت امام رضا علیه السلام از زیارت امام حسین و همچنین اخباریکه دلالت دارد بافضلیت زیارت آنسرور از زیارت
همهٔ حضرات ائمه بدانکه اخبار این دو عنوان قریب بده خبر است و از آنها صحیح دو خبر است و همچنین خبر حسن و در خبر
علی ابن مهزیار است بحضرت ابی جعفر ثانی فدای تو گردم زِیارَةُ الرِّضا اَفْضَلُ اَمْ زِیارَةُ اَبی عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ
قالَ زِیارَةُ اَبی اَفْضَلُ وَذلِكَ اَنَّ اَبا عَبْدِ اللهِ یَزُورُهُ النّاسُ وَاَبی لا یَزُورُهُ یعنی زیارت امام رضا افضل است یا زیارت حضرت
ابی عبد الله الحسین فرمود زیارت پدرم افضل است زیرا که ابی عبد الله علیه السلام را همه مردم زیارت میکنند اما پدر مرا زیارت
نمیکند مگر خواص از شیعه اینست حدیث و این خبر صحیح است و بتحقیق آنرا محمد روایت کرده در کتب خود و شان
و در حسن مانند صحیح بلکه او صحیح است نزد تحقیق از عبد العظیم ابن عبد الله حسنی قالَ لِاَبی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ قَدْ تَحَیَّرْتُ
بَیْنَ زِیارَةِ اَبی عَبْدِ اللهِ وَبَیْنَ زِیارَةِ قَبْرِ اَبیكَ بِطُوسَ فَما تَری فَقالَ لی مَکانَكَ ثُمَّ دَخَلَ وَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ تَسیلُ عَلی
خَدَّیْهِ فَقالَ زُوّارُ اَبی عَبْدِ اللهِ کَثیرُونَ وَزُوّارُ اَبی بِطُوسَ قَلیلُونَ الحدیث گوید عرض کردم بابی جعفر علیه السلام
که حیران مانده ام میان زیارت پدرت در طوس و زیارت قبر ابی عبد الله پس شما چه می بینید من فرمود که در
جای خود باش بعد داخل خانه شد و بیرون آمد در حالتیکه اشک چشمانش بروی مبارکش جاری بود فرمود زائرین
ابی عبد الله بسیارند اما زوار پدر من در طوس اندک هستند و در خبر مرسل از حضرت صادق علیه السلام
قالَ یُقْتَلُ لِهذا وَاَوْمی بِیَدِهِ اِلی مُوسی وَلَدٌ لَهُ بِطُوسَ لا یَزُورُهُ مِنْ شیعَتِنا فرمود کشته میشود پسر این و اشاره نمود بسوی امام موسی
در طوس زیارت نکند او را از شیعیان ما مگر کمتر از کمتر و در خبر یحیی ابن سلیمان مازنی از ابی الحسن موسی علیه السلام قال
مَنْ زارَ وَلَدی عَلِیّاً وَباتَ عِنْدَهُ لَیْلَةً کَمَنْ زارَ اللهَ فی عَرْشِهِ فَقالَ نَعَمْ اِذا کانَ یَوْمُ الْقِیمَةِ کانَ عَلی عَرْشِ الرَّحْمنِ
اَرْبَعَةٌ وَاَرْبَعَةٌ مِنَ الْآخِرینَ فَاَمَّا الْاَرْبَعَةُ الَّذینَ هُمْ مِنَ الْاَوَّلینَ فَنُوحٌ وَاِبْراهیمُ وَمُوسی وَعیسی وَاَمَّا الْاَرْبَعَةُ
مِنَ الْآخِرینَ فَهُمْ مُحَمَّدٌ وَعَلِیٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ ثُمَّ یَمُدُّ الطَّعامَ فَیَقْعُدُ مَعَنا زُوّارُ قُبُورِ الْاَئِمَّةِ اَلا اِنَّ اَعْلا
هُمْ دَرَجَةً وَاَقْرَبُهُمْ حَیْوةً زُوّارُ قَبْرِ وَلَدی عَلِیٍّ الحدیث وَهذَا الْخَبَرُ اَیْضاً مِمّا رَواهُ الْمُحَمَّدُونَ الثَّلثَه
فرمود هرکه زیارت کند قبر پسر من علیرا و بخوابد نزد او شبی مانند کسی باشد که خدا را در عرش او زیارت کند پس فرمود
بلی هنگامیکه روز قیامت شد میباشد در عرش خدا چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین پس آن چهار که از اولین میباشند
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هستند و آن چهار که از آخرین میباشند محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام هستند بعد طعام میآورند
پس می نشینند با ما زائرین قبور ائمه علیهم السلام خبردار باشید بدرستیکه بلندترین ایشان از جهه درجه و نزدیکترین
ایشان از حیثیت حیات زائرین قبر پسرم علی است اینست حدیث و این خبر هم از آنهاست که سه محمد در کتب خودشان
آنرا روایت کرده اند بعد پوشیده نماند بر تو بدرستیکه این خبرها اگرچه غنی هستند از اشاره بسوی اخباریکه دلالت
دارند بافضل بودن زیارت او از حج و عمره مگر اینکه ما نیز اشاره مینمائیم بسوی بعضی از اخبار بدان بدرستیکه این
اخبار نزدیک بده خبر است و در صحیح بزنطی است که گوید در کتاب ابی الحسن الرضا خوانده ام ای شیعهٔ من بدرستیکه
زیارت من برابر است نزد خدا با هزار حج گوید پس عرض کردم بابی جعفر علیه السلام هزار حج فرمود بلی والله هزار
هزار حج برای کسیست که او را زیارت کند و عارف باشد بحق او و در خبر موثق بلکه صحیح از ابن ابی فضال از حضرت رضا
قالَ اِنَّ بِخُراسانَ لَبُقْعَةً یَأْتی عَلَیْها زَمانٌ تَصیرُ مُخْتَلَفَ الْمَلائِکَةِ فَلا یَزالُ فَوْجٌ یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَفَوْجٌ یَصْعَدُ اِلی اَنْ
یُنْفَخَ فِی الصُّورِ فَقیلَ لَهُ وَاَیَّةُ بُقْعَةٍ هذِهِ فَقالَ هِیَ بِاَرْضِ طُوسَ وَهِیَ وَاللهِ رَوْضَةٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّةِ مَنْ
زارَنی فی تِلْكَ الْبُقْعَةِ کانَ کَمَنْ زارَ رَسُولَ اللهِ وَکَتَبَ لَهُ الْحَجَّةَ مَبْرُورَةً وَالْعُمْرَةَ مَقْبُولَةً وَکُنْتُ اَنَا وَآبائی شُفَعاءَهُ یَوْمَ الْقِیمَةِ
فرمود بدرستیکه در خراسان بقعه ایست که میآید بر آن زمانیکه میگردد محل نزول و عروج ملائکه میباشد همیشه

فوجی از آسمان نازل میشوند و فوجی بالا میروند تا نفخ صور عرض کردم این کدام بقعه ایست فرمود آن زمین طوس است
قسم بخدا آن روضه ایست از باغهای بهشت هرکه مرا زیارت کند در این بقعه مانند کسی باشد که رسولخدا را زیارت
کرده و مینویسد خدا او را اجر حج و عمره مقبوله و مبروره و باشیم من و پدران من شافع او در روز قیامت و در خبر
ابو الصلت هروی است که شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود واللّه ما منّا الّا مقتول شهید قلت و من یقتلک
یابن رسول اللّه قال شرّ خلق اللّه فی زمانی یقتلنی بالسّم ثمّ یدفننی فی دار مضیعة و بلاد غربة الا فمن زارنی فی
غربتی کتب اللّه له اجر مائة الف شهید و مائة الف صدّیق و مائة الف حاجّ و معتمر و مائة الف مجاهد و حشر
فی زمرتنا و جعل فی الدرجات العلی من الجنّة رفیقنا الحدیث یعنی قسم بخدا کسی از ما اهل بیت نیست
مگر اینکه شهید کشته میشود عرض کردم یابن رسول اللّه ترا که شهید مینماید فرمود اشر خلق خدا در زمان من مرا بزهر شهید
کند بعد دفن میکند درخانه دور از آبادی و شهر غربت خبردار باش هرکه زیارت کند مرا در غربت مینویسد خدا او را
ثواب صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حاج و عمره کننده و صد هزار جهاد کننده و در زمره ما
محشور میشود و در درجات بلند رفیق ماست در بهشت و اما زیارت حضرت جواد علیه السلام علاوه از اخبار
گذشته خبریست که روایت کرده آن را کلینی و صدوق و مفید و شیخ در کتب خودشان و آن خبر ابراهیم ابن عقبه است
قال کتبت الی ابی الحسن الثالث اسئله عن زیارة ابی عبداللّه الحسین و عن زیارة ابی الحسن و ابی جعفر فکتب الیّ ابو عبداللّه
یعنی نوشتم خدمت ابی الحسن ثالث علیه السلام و سؤال کردم از او از زیارت حضرت ابی عبداللّه و از زیارت ابی الحسن و ابی جعفر
علیهم السلام پس نوشت بمن ابو عبداللّه زیارت او کل اجمع و از جهه اجر بزرگتر است و اما زیارت حضرت هادی
و عسکری و حضرت مهدی علیهم السلام در اخبار عامه گذشت مثل خبر یزید شامی که عرض کردم خدمت ابی عبداللّه
چه چیز است برای کسیکه یکی از شما را زیارت کند فرمود مانند کسی باشد که رسولخدا را زیارت کند اینست حدیث
و غیر اینها از اخبار عامه که گذشت و در خبر هاشم جعفریست که فرمود ابو محمد حسن بن علی العسکری که قبر من در سرّ من رای
امانست برای اهل دو طرف اینست حدیث **تذنیب** در بیان بعضی از اموریکه تعلق دارد باین مسئله
از امور مهمه بدان بدرستیکه آنچه از اخبار این مسئله فهمیده میشود دانست که زیارت قبر رسولخدا افضل است
از زیارت قبر امیر المؤمنین و زیارت قبر امیر المؤمنین علیه السلام افضل است از زیارت قبور سایر ائمه و این اعتقاده را
از فرمایش حضرت صادق تحصیل نمودیم و در خبر یونس ابن وهب القصری گذشت فرموده امیر المؤمنین نزد خدا از همه افضل است
و او راست ثواب اعمالشان و بقدر اعمالشان فضیلت داده شده اند و همچنین از فرمایش امام رضا که فرموده زیارت
قبر امیر المؤمنین بر زیارت قبر حسین نه فضیلت امیر المؤمنین است بر حسین پس بنابراین قاعده کلیه بدست میاید که در همه موارد
جاری میشود مگر آنچه که از خارج بخلاف این دلیل قائم شود پس از ثمرات این میباشد افضلیت زیارت فاطمه زهرا
بر زیارت حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام و همچنین فضیلت زیارت امام حسن بر زیارت حسین و سایر ائمه پس
هرگاه بگوئی که بیان کن امر را و واضح کن حال را و تحقیق کن گفتگو را در مقام زیرا که آن از چیزهاست که احتیاج زیاد است
بر آن و بسیار سؤال میشود از مثل آن که آیا این اصلی است معتد به و معتبر یا نه گذشته از آن آیا در نزد نظر دقیق هم این
معتبر است و منافات ندارد با کثرت اخبار خاصه که وارد است در زیارت جناب سید الشهدا بحدیکه خارج از
حد احصا است چنانکه شنیدی و با آن قلت اخبار خاصه که در زیارت صدیقه کبری فاطمه زهرا و امام مسموم مظلوم حسن مجتبی
وارد گشته بحدیکه نمیرسد به یک خبر معهذا این قاعده معتبر است یا نه میگوئیم این استفاده و اصل از حق و صواب بعید
نیست کثرت و قلت اخبار منافات ندارد زیرا هر فضیلتی که در خصوص زیارت سید الشهدا ثابت گشته در حق
آنها هم ثابت میشود بنابراین عیب و ضرری نیست که بنا را بر آن قاعده گذاشته شود مگر جائیکه خارج گشته بدلیل
و هرگاه بگوئی کدام زیارت خارج از تحت این اصل و قاعده است میگوئیم زیارت حضرت رضا خارج است
از تحت این اصل و قاعده باینمعنی که زیارت آنحضرت افضل است از زیارت همه امامان که قبل از او یا بعد
از آن از ائمه طاهرین بوده اند با وجود اینکه هر یک از اصحاب کساء از حضرت رضا بالاجماع افضل هستند

هرگاه گوئی تفضیلت زیارت قبر امام رضا بر زیارت قبر سید الشهدا پس نص صریح و صحیح وارد شده اما در فضیلت
زیارت امام رضا بر زیارت قبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن خبری وارد نشده پس از کجا حکم کردی بهمه آنها میگوئیم
این عمومیت را از خبر صحیح فهمیدیم و آن اینست که امام رضا را زیارت نمیکند مگر خواص از شیعه علاوه بخبرهائیکه شبیه این
فقره است در اخبار دیگر وارد گشته هرگاه گوئی مراد از خواص شیعه کیست آیا مراد ایشان طایفه امامیه هستند
که قائلند بامامت دوازده امام از آل محمد پس میباشد مراد از مقابل این هرکسیکه مخالف امامیه باشد از طوایف اسلام
یا اینکه مراد از خواص شیعه صاحب ملکات نورانیه اند که در محبت اهل بیت عصمت تمام و در معرفت کامل هستند
پس میباشد مراد از ناس در مقابل این هرکسیکه چنین نباشد اگرچه از طایفه امامیه باشد میگوئیم بدرستیکه ظاهر امراد حرف
اول است زیرا که طوائف شیعه از زیدیه و جارودیه و کیسانیه و فطحیه و اسماعیلیه و واقفیه در وقت صدور این اخبار بسیار
بودند اما زیدیه و جارودیه زیارت میکردند حضرت امیر المؤمنین و امام حسین و علی بن الحسین را اما کیسانیه حضرت امیر المؤمنین
و حسنین علیهم السلام را زیارت میکردند و اما فطحیه و اسماعیلیه حضرت امیر المؤمنین و سایر امامان را تا حضرت صادق
زیارت مینمودند اما واقفیه حضرت امیر المؤمنین و حسنین و سایر امامان را تا حضرت امام موسی کاظم زیارت میکردند
و امامانیرا که بعد از امام موسی هستند زیارت نمیکنند برای آنکه حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام را در این زمانها
جماعتی از عامه و جماعتی از تبریه نیز زیارت میکنند خلاصه سبب اندکی زوار امام رضا در وقت صدور این اخبار آنست
که طایفه امامیه که به دوازده امام قائلند در این زمانها اندک بودند با وجود این در شدت خوف و تقیه بودند و اکثر
ایشان از عرب بودند زیرا که شهرهای عجم در آنوقت در تصرف اهل سنت بودند مگر اهل شهر قم و بعد دوری مسافت
و زیادی مشقت که در زیارت قبر امام رضا بود نیز از اسباب کمی زوار آنحضرت بود هرگاه گوئی مقتضای این علت که
ذکر شد در نص صحیح که فضیلت دادن زیارت رضا بر زیارت حضرت رسول نیست چه میگوئی در این مسئله
آیا بر این هم حکم مینمائی یا نه میگوئیم آری که امام ضرر و غائله است در حکم نمودن باین سبب علت مذکوره در نص
غیر از آنچه روایت شده در خبری از حضرت کاظم که شامل است تفضیله خوان طعام آوردن در روز قیامت
چنانکه دانستی و بعبارت دیگر هرگاه در این حکم نمودن عیب و ضرری میبود هر آینه در حکم نمودن به تفضیل زیارت
رضا علیه السلام بر زیارت امیر المؤمنین و زیارت امام حسین هم عیب و ضرر میشد هرگاه گوئی بدرستیکه مقتضای
علت مذکوره در نص و مقتضای آنچه که اقرار کردی در بیان جریان این حکم است در زیارت ائمه هم که بعد از
امام رضا میباشند باینمعنی که زیارت قبور ایشان افضل است از زیارت قبور ائمه که پیش از ایشانند آیا باین حکم میکنی
یا نه میگوئیم این حکم هم از آنهاست که در آن عیب و ضرری نیست بعد از آنکه فهمیدیم از این دلیل یعنی از علت مذکوره
در نص و از بعض اخبار گذشته هم که خبر ابراهیم ابن عقبه است ابو الحسن ثالث فرموده و هذا اجمع و اعظم اجرا یعنی
زیارت جوادین جامع تر و بزرگتر از جهة اجر از زیارت سید الشهدا هرگاه گوئی حکم بر این در غایت اشکالست
زیرا این خبر که اشاره بسوی آن شد سندش خوب نیست برای آنکه آن مکاتبه است چگونه مقدم میباشد بر اخبار متظافره
و متواتره معنویه که خارج از حد احصا و شمار است مثل اخباریکه وارد گشته در زیارت امیر المؤمنین و زیارت
سید الشهدا و اما قضیه علت مذکوره در آن هم از کلام است نزد اصولیین باینمعنی که در منصوص العلة آیا حکم را
میتوان تعدی داد از مورد نص بغیر او یا نه محل اشکالست تعدی دادن نزد علما خلاصه غایت آنچه که ما باو جزم
مینمائیم تفضیل زیارت امام رضاست بر زیارت سید الشهدا و اما آنچه زیاده از این است از تفضیل دادن
زیارت آنحضرت بر زیارت امیر المؤمنین و همچنین تفضیل کسانی از ائمه که بعد از حضرت رضا هستند بر زیارت ائمه
پیش از او و از ائمه بودند لا سیما بر زیارت سید الشهدا حکم بر آن صادر میشود مگر از جانب جرئت و جسارت
میگوئیم بدرستیکه منصوص العلة حجت است بنابر تحقیق باینمعنی تعدی حکم از مورد نص بسوی غیر خود بدلیل دلالت
التزامیه لفظیه است نه عقلیه پس این یقیناً از اقسام قیاس نیست بنابراین ضرر نمیرساند ضعف روایت آن
عقبه زیرا که آن در آنوقت از مؤیدات میشود و این غایت کلام است در اقامه حجت بر اصل هرگاه معهذا حکم

کردن در نهایت اشکالست هرگاه گوئی که با این زحمت تحقیق حال در این مسئله از آنهاست که بآن احتیاج نمیباشد برای کسی حاجت بدانستن آن جواب گویم این کلام ساقط از درجه اعتبار و استقامت میباشد زیرا که این مسئله عام البلوی است و از آنچیزهائیست که محتاج الیه است در مقام نذر و عهود و در میان ما آنکه در زبانهای خواص و عوام محل سؤالست هرگاه گوئی که تو قرار دادی در بعض مقدمهای گذشته و همچنین در بعض مقامهای دیگر که زیارت جناب سید الشهدا مانند گریه و نوحه کردن بر آن افضل از همه اعمال بدنیه است و چیزی را در آن مستثنی نکردی و حال آنکه در اینجا فضیلت دادی بعضی از زیارات را مثل زیارت رسول الله و زیارت امیر المؤمنین و زیارت امام رضا بر زیارت آنسرور بدون اینکه از تو توقف و تردّدی در این فضیلت دادن باشد و تردد و اشکال کردی در فضیلت دادن بعضی دیگر از زیارات مثل زیارت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و همچنین زیارت کسیکه بعد از رضا علیه السلام از ائمه هدی بر زیارت آنسرور پس آیا این در میان کلمات تو تدافع و تناقض است یا تو تحاشی کردی از آنچه اول بر آن بودی میگویم هرکه تدبّر و تأمّل نماید میداند که نگفتم چیزیکه در آن تناقض باشد و تحاشی نکرده ام از آنچه بر آن بودم و آنچه اول گفته ام در محبت و دوستی ایشان و مقام تحقیق حال در ملکه نورانیه ملکوتیه کسانی بود که ایشان را بولایت ایشان نمیه پس این مقام جامع است که در آن ملاحظه میشود ذاتهای اهل بیت عصمت یعنی ذاتهای نورانیه و حقیقیه ملکوتیه ایشان مگر بطریق اجماع چنانکه در اصل خلقت ابتدا بودند نور واحد و شیئ جامع پس ملاحظه میشود این ذاتها و حقیقتهای قدسیه در این مقام بطریق تفریق و جدائی پس از این سبب مترتب نمیشود محبت رسانیدن ببعض ایشان بدون بعض دیگر و اقرار کردن بولایت بعضشان بدون بعض دیگر و چون در این مقام لابد باید ملاحظه شود بلکه مؤمن کامل در محبت و ولایت ایشان از جهة کواشف و علایم او و از آنچه مناط این امر بزیارت جناب سید الشهدا گریه و عزا قرار داده شده زیرا که او قلب حقایق موجودات امکانیه خیریه و قره عین ائمه میباشد که در مرتبه بالاتر از او میباشند مثل جد و پدر و مادر و برادر و همچنین نور چشم آنهائیست که در مرتبه از او پائین هستند از ائمه و اوصیا و انبیا و هرکه و هرچه در او فضل و خیری است و این پایان همان مطلبی است که در بعض مقامات و مقدمات سابقه گذشت و این چنانکه می بینی منافات ندارد با آنچه گذشته از تفضیل دادن بعضی از زیارات مانند زیارت جد و پدرش و زیارت فرزندش امام رضا بر زیارت آنسرور زیرا که این مقام آن مقامیست که ملاحظه میشود در آن ذاتهای قدسیه و حقیقتهای نورانیه ابداعیه ملکوتیه ایشان یعنی ذات اقدس محمد صلی الله علیه و آله و ذاتهای اولاد معصومین او بطریق تعدد و جدائی و هرگاه خواهی که بحد آشکار نمائی بگو بدرستیکه زیارت جد و پدر و مادر و برادرش و زیارت اولاد معصومین او از وجهی بزیارت خود او میگردد و زیارت او هم از وجهی بزیارت ایشان راجع میباشد پس هرگاه گوئی که کلام در زیارت بود که تفضیل دادی بر زیارت او آیا آن بطریق اطلاق و ارسالست یعنی زیارت که تفضیل داده شد بر زیارتش جمع کننده همه خصال و خواص و احکام زیارتش باشامل بودن آن تفضیلت بسیار یا اینکه کلام بطریق اطلاق و ارسال نیست میگویم کلام در این مقام بطریق اطلاق و ارسال نیست بلکه بعضی از خصال و خواص و احکام از آنچیزها که بزیارت آنسرور مخصوص باشد مانند وجوب زیارت آنحضرت بر شخصیکه قادر باشد در عمرش یکمرتبه بنابر تحقیق و نظر بآنکه اجماع بخلاف این منعقد نشده باشد چنانکه دانستی و نیز بودن تارک آن بدون عذر از اهل آتش و مانند بودن تارک زیارتش عاق بر رسولخدا و ائمه و محقق بودن این عاق شدن نیز در وقتیکه بگذرد در زمان ترک از چهار سال یا سه سال و از جمله خواص که مخصوص است بزیارت سید الشهدا آنست که وقتیکه زائر میتواند داخل حرم آنسرور باشد و نیز ایام سفر زوارش از عمر او شمرده نمیشود و درازی عمر و وسعت روزی شامل و فضیلتهائیکه بشمار نمیآید و ثوابهای بی نهایت که حاصل باشد بسبب زیارت آنسرور در بعضی از اوقات شریفه و ازمنه خاصه مانند شب عیدین و روزهای آنها و روز عرفه و بعضی از روزها و شبهای ماه مبارک رمضان و اول و نصف رجب و نیمه شعبان و شب و روز عاشورا و روز اربعین همه اینها بزیارت آنسرور مخصوص است خاصه هرکه در اخبار مقامات گذشته

نگرند و همه کلمات ما را اخذ نماید و بداند که خواص و اوصاف زیارت آنسرور بیش از آنست که بشماره بیاید هرگاه گوئی چگونه فایده متصور است با اینکه باشد بعضی از زیارتها که فضیلت دادی بر زیارتش مشتمل بر صفات و خواص و بعضی از احکام الزامیه که جمع کرده آنها را از زیارت آنسرور پس بنابراین باید متصف باشد هر زیارتیکه تفضیل دادی بر زیارتش بآنچه متصف کردی زیارت آنحضرت را میگویم بدرستیکه این سؤال ظاهر میشود از عدم تدبّر تام در آنچه سابقاً ذکر نمودیم و چگونه چنین باشد بدرستیکه تو دانستی بعضی از واجبات ثواب و اجر آنها از بعضی مستحبات کمتر است و بسیاری از واجبات مانند وبات که مخصوص است باحکام و صفات و لوازم و خواصی که در مافوق آنها از واجبات یافت نمیشود و نه در غیر آنها یافته میشود پس از این ظاهر شد که افضل بودن زیارت امیر المؤمنین از زیارت سید الشهدا لازم ندارد اینکه باشد زیارت امیر المؤمنین جامع جمیع صفات و احکام و لوازم و خواصیکه جمع کرده آنها را از زیارت سید الشهدا اخلاصه آنچه ما ذکر کردیم با قواعد عقلیه منافات ندارد چنانکه شناختی وجه آنرا بر تثبت فکر بعد از فکر با اینکه پوشیده نماند بر تو چیزی از آن تحقیقات که ذکر کردیم تذنیب آخر و آن مانند خاتمه ایست که ذکر مینمائیم در آن آنچه دلالت دارد بر تعیین مشهد حضرت امیر المؤمنین و مشاهد حضرات ائمه علیهم السلام و در خبر ابی عامرست که واعظ اهل حجاز بود و گفت

أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ فَقُلْتُ مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَهُ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَمَّرَ تُرْبَتَهُ فَقَالَ يَا أَبَا عَامِرٍ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ وَاللهِ لَتُقْتَلَنَّ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ وَتُدْفَنُ بِهَا قُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ مَا لِمَنْ زَارَ قُبُورَنَا وَعَمَّرَهَا وَتَعَاهَدَهَا قَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ اللهَ قَدْ جَعَلَ قَبْرَكَ وَقَبْرَ وُلْدِكَ بِقَاعاً مِنْ بِقَاعِ الْجَنَّةِ وَعَرْصَةً مِنْ عَرَصَاتِهَا إِنَّ اللهَ جَعَلَ قُلُوبَ نُجَبَاءَ مِنْ خَلْقِهِ وَصَفْوَةٍ مِنْ عِبَادِهِ تَحِنُّ إِلَيْكُمْ وَتَحْتَمِلُ الْأَذَى وَالْمَذَلَّةَ فِيكُمْ فَيَعْمُرُونَ قُبُورَكُمْ وَيُكْثِرُونَ زِيَارَتَهَا تَقَرُّباً مِنْهُمْ إِلَى اللهِ وَمَوَدَّةً مِنْهُمْ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُولَئِكَ يَا عَلِيُّ الْمَخْصُوصُونَ بِشَفَاعَتِي وَالْوَارِدُونَ حَوْضِي وَهُمْ زُوَّارِي غَداً فِي الْجَنَّةِ يَا عَلِيُّ مَنْ عَمَّرَ قُبُورَكُمْ وَتَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّمَا أَعَانَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلَى بِنَاءِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَمَنْ زَارَ قُبُورَكُمْ عَدَلَ لَهُ ذَلِكَ ثَوَابَ سَبْعِينَ حَجَّةً بَعْدَ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ وَخَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ مِنْ زِيَارَتِكُمْ كَيَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ فَأَبْشِرْ وَبَشِّرْ أَوْلِيَاءَكَ وَمُحِبِّيكَ مِنَ النَّعِيمِ وَقُرَّةِ الْعَيْنِ بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ وَلَكِنْ حُثَالَةٌ مِنَ النَّاسِ يُعَيِّرُونَ زُوَّارَ قُبُورِكُمْ كَمَا تُعَيَّرُ الزَّانِيَةُ بِزِنَاهَا أُولَئِكَ شِرَارُ أُمَّتِي لَا أَنَالَهُمُ اللهُ شَفَاعَتِي وَلَا يَرِدُونَ حَوْضِي

یعنی وارد شدم خدمت حضرت ابی عبد الله ع عرض کردم چه اجر است کسیرا که زیارت کند قبر مبارک حضرت امیر المؤمنین را و قبر شریف او را تعمیر کند فرمود یا اباعامر خبر داد مرا پدرم از پدر خود از جد خود حسین بن علی از امیر المؤمنین بدرستیکه حضرت رسول فرمود بآنحضرت که بخدا قسم که کشته میشوی در زمین عراق و در آنجا دفن میشوی عرض کردم یا رسول الله چه اجر است کسیرا که قبور ما را زیارت کند و تعمیر و تعاهد نماید مرا فرمود یا ابا الحسن بدرستیکه خدا گردانیده قبر تو و قبر پسران ترا بقعه از بقاع بهشت و عرصه از عرصات آن و بدرستیکه خدا گردانیده دلهای نجیبان خلق خود و برگزیدگان بندگان خود را مایل کننده بسوی شما که متحمل اذیت و ذلت میشوند در راه شما و قبور شما را تعمیر مینمایند و بسیار میکنند زیارت آنرا برای نزدیکی بسوی خدا و برای دوستی رسول او و علی ایشان بشفاعت من مخصوص میباشند و بر حوض من وارد میشوند و ایشان زوار منند در بهشت یا علی هرکه قبور شما را تعمیر نماید و زیارت کند گویا اعانت نموده سلیمان بن داود را بر بنای بیت المقدس و هرکه زیارت کند قبور شما را برابر باشد با ثواب هفتاد حج بعد حجة الاسلام و بیرون میآید از گناهانش تا برگردد از زیارت شما مانند روزی که از مادر متولد شده پس بشارت باد ترا و بشارت ده دوستان خود را از نعمتها و روشنی چشم بآنچه که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بقلب بشری خطور نکرده و لیکن پاره از مردم سرزنش مینمایند زوار قبور شما را چنانچه زانیه را بزنا سرزنش مینمایند ایشان شریران امت منند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند و ایشان وارد حوض من نمیباشند و در روایت ابی عامر از حضرت صادق از پدر و جد خود قال رسول الله لعلی ان الله جعل قبرک و قبر ولدک بقاعا من بقاع الجنة الخ فرمود که جدم رسولخدا بعلی فرمود بدرستیکه خدا گردانیده قبر تو و قبر پسران ترا بقعه از بقاع

بهشت بعد همان حدیث را ذکر فرمود الا اینکه بعبارت فَمَنْ عَمَّرَ قُبُورَهُمْ وَمَنْ زَارَ قُبُورَهُمْ هر که تعمیر نماید قبور ایشان و زیارت
کند قبور ایشانرا ادا نموده تا آخر حدیث مؤلف گوید تعمیر مشاهد مقدسه و ضریحهای مطهره و قبه های منوره از تعظیم شعائر خداست
پس این بعض اعتبارات واجب میشود و حلال مینماید چیزیرا که حرام بوده بطریق اطلاق مانند ظرف طلا و نقره خلاف ادله آن
حکم مینماید بحسن تعظیم شعائر بعنوان وجوب چنانکه در بعضی جاهاست بعنوان استحباب چنانکه در بعض دیگر و ندیدیم چیزی که پشت
اعدا را خم کند و رگ قلوب ایشانرا ببرد و چشمهای ایشانرا کور کند مانند تعمیر مشاهد مقدسه و تذهیب و زینت دادن
قبه های منوره را که اینها مثل مسماریست که بر چشمشان فرو میرود چنانکه در هر سال کثرت زوار پیه جگرهای ایشانرا
میگدازد و حکایت غریبه شنیدم مناسب مقام که خبر داد مرا آن بعض ثقات از سید اورع اتقی صاحب مکارم و مقامات
سید باقر خلخالی گوید در واقعه دیدم که کرسی از نور نصب شده در صحن نجف اشرف و حضرت امیر المؤمنین ع در بالای آن نشسته
و در اطراف آنحضرت مردان نورانی هستند رویشان مانند بدرهای تابنده طالع و اختران درخشنده در آنحال حضرت
امیر المؤمنین امر و نهی میفرمودند که ناگاه فرمود بیاورید نزد من این مرد را جماعتی سرعت نمودند بسوی اطاعت و نقباء امر او بعد
از اندک زمانی نادرشاه را آوردند چون در پیش آنحضرت او را نگاه داشتند دیدم نادم نیست شد که در پیش عمال حضرت
در حضرت او عتاب فرمود و گفت تو چنان کردی و فلان چیز را ترک نمودی و بعضی از گناهها و جرایم او که در ایام سلطنت
خود کرده بود بیان فرمود و او سر خود را بزیر انداخته بود و عرض نکرد یا ولی الله اذن میدهی که کلام مختصری بحضور مبارک
عرض کنم فرمود بگو عرض کردم یا امیر المؤمنین گناهکارم و گناهانم بشماره نیاید و بر این اقرار دارم با وجود این
کاری کرده ام که بر چشم دشمنانت مانند مسماریست که چشم ناصبیان و دشمنان ترا کور کرده ام بآن کار فرمود آن کدام است
عرض کرد یا امیر المؤمنین این قبه مبارکت را تعمیر نمودم و زر اندود کردم امیر المؤمنین التفات نمود بملائکه که در اطراف
بودند و روی مبارک بایشان کرده فرمود که راست گفت و جماعتی را امر نمود که ببرید او را بسوی مکانی که مهیا شده
ورا در مقابل این عمل پس او را گرفته و بسوی آن مکان بردند که حضرت اشاره فرمود سید گوید من هم بسرعت با ایشان
روانه شدم تا رسیدم بدر باغی و داخل شدم بآن باغ قسم بخداوند علی اعلی که مثل آنرا پیش از آن ندیده بودم و از
تعریف آن عاجزم نادرشاه را دیدم که بلباسهای فاخره شاهی ملبس گشته و در بالای تختی نشسته او را سلام دادم
رد سلام کرد و او را باین کرامت عظمی تهنیت گفتم و از باب مزاح گفتم که تعجب نمودم از فراست تو که از عهده
این گناهان کبیره خلاص شدی باین مقام و نعمت عظمی رسیدی گفت ای سید اجل میدانی که من در خدمت حضرت
امیر المؤمنین حرف نزدم مگر بحق و صدق خلاصه تعمیر و زینت دادن مشاهد مقدسه و قبه های ایشان از اهم
نمودن از افضل عبادات و اقرب قربات که ضرورت مذهب بر آن قائم گشته علاوه از اخبار دلیل که
اشاره کردیم بسوی آن و پوشیده نماند که آنچه هدیه میفرستند بمشاهد مشرفه جمعی به بیان حکم آن متعرض شده
بعض از دانشمندان در فنون احادیث گفته اند که حکم کرده بعض فقهای ما بدادن آن بفقرای زوار بدلیل آنچه
که در مقدمات طواف است در احادیث هدیه ایکه بکعبه میفرستند و حق اینست که این دلالت ضعیف است و ممکن است
استدلال بآنچه که در احادیث خمس است از مباح بودن حقوق ایشان برای شیعیانشان اینست کلام او
میگویم که احتجاج ایشان بحکم بآن اخباریست که دلالت مینماید بر اینکه هدیه های کعبه صرف شود و برسد بفقرای
حجاج از باب قیاس منصوص العله چه باشد نزد کسیکه حجت میداند آنها را زیرا که در آنها تعلیل است با آنکه کعبه بآن احتیاج
ندارد و همچنین آنحضرات معصومین و با امکان گفته شود که در این مقام امر راجع است بحاکم شرع آنچه مصلحت میداند
نظر بآنکه برای اوست تصرف در هر چه برای امامست مگر آنچه بدلیل خارج باشد پس اینها از غیر وقفها و وصیتها
خاصه است که آنها مصرفهای مخصوصه دارد زیرا در آنها تغییر و تبدیل جایز نیست بلکه این از عنوان هدیه خارج است
بلی منذورات و آنچه واجب میشود بسوگند و عهد نمودن بعنوان این حکم داخلست فتأمل و باین قید کفایت
مینمائیم در این مقام زیرا که بیان شقوق و صورتها و ذکر فرعها و وجه های آن از وضع کتاب مناسب نیست
مقدمهٔ دهم در اشاره بعضی از مناقب و معجزات سید الشهداست از کتاب مناقب

مقدمه دهم

ابن شهرآشوب باسناد خود از عبد الرحمن بن کثیر روایت نموده اَنَّ قَوْماً اَتَوا الْحُسَیْنَ وَ قالُوا حَدِّثْنا بِفَضائِلِکُمْ
قالَ لا تُطِیقُونَ وَانْحازُوا عَنِّی حَتّی اُشِیرَ اِلی بَعْضِکُمْ فَاِنْ اَطاقَ سَاُحَدِّثُکُمْ فَتَباعَدُوا عَنْهُ فَکانَ یَتَکَلَّمُ مَعَ اَحَدِهِمْ
حَتّی دَهِشَ وَوَلِهَ وَجَعَلَ لا یُجِیبُ اَحَداً وَانْصَرَفُوا عَنْهُ الحدیث یعنی جماعتی خدمت امام حسین آمده و عرض
کردند خبر ده ما را بفضائل خودتان فرمود طاقت نیارید دور شوید تا یکی از شما را اندکی بگویم هر گاه او تاب کرد
بشما هم میگویم کنار رفتند از آنحضرت پس یکی از آنها را حضرت فرمود که آنشخص مضطرب و حیران شده و فریاد مینمود و کسیرا جواب
نمیگفت آنها از مشاهده حالت او بازگشتند و روایت کرده راوندی باسناد خود از عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق ع
قالَ اَتَی الْحُسَیْنَ اُناسٌ فَقالُوا یا اَبا عَبْدِ اللّهِ حَدِّثْنا بِفَضْلِکُمُ الَّذِی جَعَلَهُ اللّهُ لَکُمْ فَقالَ اِنَّکُمْ لا تَحْمِلُونَهُ وَلا تُطِیقُونَهُ
قالُوا بَلی نَحْتَمِلُ فَقالَ اِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ فَلْیَتَنَحَّ اِثْنانِ وَاُحَدِّثُ واحِداً فَاِنِ احْتَمَلَ حَدَّثْتُکُمْ فَتَنَحّی اِثْنانِ وَحَدَّثَ
واحِداً فَقامَ طائِرَ الْعَقْلِ فَمَرَّ عَلی وَجْهِهِ فَکَلَّمَهُ صاحِباهُ فَلَمْ یَرُدَّ عَلَیْهِما جَواباً وَانْصَرَفُوا الحدیث
یعنی آنحضرت فرمود آمدند خدمت امام حسین سه نفر و عرض کردند یا ابا عبد الله خبر ده ما را بآن فضائلی که خدا برای شما
قرار داده فرمود که شما طاقت ندارید و تحمل آنرا ندارید عرض کردند بلی میتوانیم و صبر میکنیم فرمود هر گاه شما راست میگوئید
دو نفر از شما کنار شوید تا یکی از شما را خبر دهم هر گاه او صبر نمود شما را خبر میدهم پس دو نفر از آنها کنار رفتند حضرت یکی را
خبر داد آنشخص برخواست در حالتیکه عقلش پرواز نموده و آن دو نفر هر چه با او تکلم مینمودند جواب آنها را نمی گفت
تا ایشان بازگشتند و باز بهمین اسناد قالَ اَتی رَجُلٌ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طالِبٍ عَلَیْهِمَا السَّلامُ فَقالَ حَدِّثْنا بِفَضْلِکُمُ
الَّذِی جَعَلَ اللّهُ لَکُمْ قالَ اِنَّکَ لا تُطِیقُ حَمْلَهُ قالَ حَدِّثْنِی یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ فَحَدَّثَهُ الْحُسَیْنُ بِحَدِیثٍ فَما فَرَغَ الْحُسَیْنُ
عَلَیْهِ السَّلامُ مِنْ حَدِیثِهِ حَتّی اِبْیَضَّ رَأْسُ الرَّجُلِ وَلِحْیَتُهُ وَنَسِیَ الْحَدِیثَ فَقالَ الْحُسَیْنُ اَدْرَکَتْهُ رَحْمَةُ اللّهِ
حَیْثُ نَسِیَ الْحَدِیثَ المذکور یعنی مردی خدمت حسین علیه السلام آمده عرض کرد خبر ده ما را بآن فضائلی که خدا
بآن شما را فضیلت داده فرمود طاقت نیاری تحمل آنرا عرض کرد خبر ده مرا یا ابن رسول الله طاقت میآورم پس
حضرت با او حدیثی فرمود هنوز آنحضرت حدیث خود را تمام نفرموده بود که موهای سر و ریش آنمرد سفید شد و حدیث را
فراموش کرد حضرت فرمود درک نمود او را رحمت خدا که حدیث را فراموش کرد و راوندی نقل کرده از حضرت
قالَ لَمّا جاءَ جَماعَةٌ مِنَ النّاسِ بَعْدَ الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلامُ اِلَی الْحُسَیْنِ فَقالُوا ما عِنْدَکَ مِنْ عَجائِبِ اَبِیکَ الَّتِی کانَ یُرِیناها
فَقالَ هَلْ تَعْرِفُونَ اَبِی قُلْنا کُلُّنا نَعْرِفُهُ فَرَفَعَ سِتْراً عَلی بابِ بَیْتٍ ثُمَّ قالَ اُنْظُرُوا اِلَی الْبَیْتِ فَنَظَرْنا فَاِذا اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فَقُلْنا نَشْهَدُ
یعنی جماعتی بعد از شهادت امام حسن آمدند بسوی حسین ع و عرض کردند چه چیز است نزد تو از عجائب پدرت که مینمود
فرمود آیا پدر مرا میشناسید عرض کردند بلی پس پرده از در خانه دور کرده فرمود نظر کنید بسوی این خانه که نظر
کردیم که ناگاه امیر المؤمنین را دیدیم نشسته در آنحال عرض کردیم شهادت میدهیم که تو خلیفه خدائی بحق و پسر او
هستی و در خبر صفار از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قالَ سُئِلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ بَعْدَ مُضِیِّ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ فَقالَ
فَقالَ لِاَصْحابِهِ اَتَعْرِفُونَ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ اِذا رَاَیْتُمُوهُ قالُوا نَعَمْ قالَ فَارْفَعُوا هذَا السِّتْرَ فَرَفَعُوهُ فَاِذاهُمْ بِهِ لا یُنْکِرُونَهُ
فَقالَ لَهُمْ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ اِنَّهُ یَمُوتُ مَنْ ماتَ مِنّا وَلَیْسَ بِمَیِّتٍ وَیَبْقی مَنْ بَقِیَ مِنّا فرمود سؤال کردند نظیر او را از حسین بن علی
بعد از شهادت امیر المؤمنین باصحابش فرمود آیا امیر المؤمنین را میشناسید اگر ببینید عرض کردند بلی فرمود این پرده را
بردارید پس آنرا بلند کردند امیر المؤمنین را دیدند و انکار نتوانستند و امیر المؤمنین ایشانرا فرمود که ظاهرا میمیرد
هر که از ما بمیرد و میت واقعی نیست و باقی باشد کسیکه از ما حجت است بر شما و کسی روایت کرده باسناد خود از حمران
اعین که گوید از حضرت صادق شنیدم که از پدران خود خبر میداد اَنَّ رَجُلاً کانَ مِنْ شِیعَةِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ مَرِیضاً شَدِیدَ
الْحُمّی فَعادَهُ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ فَلَمّا دَخَلَ مِنْ بابِ الدّارِ اِرْتَحَلَتِ الْحُمّی عَنِ الرَّجُلِ فَقالَ لَهُ قَدْ رَضِیتُ بِما اُوتِیتُمْ حَقّاً حَقّاً وَالْحُمّی
مِنْکُمْ فَقالَ لَهُ وَاللّهِ ما خَلَقَ اللّهُ خَلْقاً اِلّا وَقَدْ اَمَرَهُ بِالطّاعَةِ لَنا ثُمَّ قالَ یا کُناسَةُ قالَ فَاِذا نَحْنُ نَسْمَعُ الصَّوْتَ
وَلا نَرَی الشَّخْصَ یَقُولُ لَبَّیْکَ الحدیث یعنی مردی از شیعیان امیر المؤمنین ع ناخوش بود تب
حضرت حسین ع او را عیادت فرمود بمحض اینکه از در خانه داخل شد تب ولرز آنمرد ساکت شد در آنحال عرض کرد

مرا راضی شدم باین معجزه که از شما ظاهر شد که تب و لرزه دیدن شما دوری کرد حقا حقا حضرت فرمود قسم بخدا که هیچ خلق
نکرده مخلوقی را مگر اینکه بطاعت ما امر کرده بعد فرمود ای کبابه گوید در آنوقت آوازی شنیدم و شخصی را ندیدیم که عرض کرد
لبیک و از کتاب عیون المعجزات که بسید مرتضی منسوبست از حسین علیه السلام در حدیثی که آنحضرت بام سلمه فرمود ان خارج
وانی مقتول لامحالة فاین المفر من القدر والمقدور وانی لاعرف الیوم والساعة التی اقتل فیها والبقعة التی ادفن
فیها فان احببت ان اریك مضجعی ومضجع اصحابی ومکانی فعلت قالت قد شئت فتکلم بالاسم الاعظم فانخفضت
الارض حتی اراها المکان والمضجع ومد یده وتناول من التربة واعطاها وهذا الحدیث فی کتاب الهدایة لبعض
الاصحاب علی نمط یقارب ما مر بحث ورد فیه ان ام سلمة نهته عن الخروج الی العراق وخوفته عن القتل
فقال یا اماه انا ان لم اذهب الیوم ذهبت غدا وان لم اذهب غدا ذهبت بعد غد انی لاعرف الیوم الذی
اقتل والساعة التی اقتل فیها والحفرة التی ادفن فیها فان احببت ان اریك مصرعی ومکانی قالت قد شئت
ثم زاد علی ان قال بسم الله الرحمن الرحیم فخفضت له الارض حتی اراها مکانه ومکان اصحابه ثم قال
انی مقتول یوم عاشوراء یوم السبت وعن کتاب مقتضب الاثر عن طریق العامة والخاصة
یعنی من بیرون آیم از مدینه و مرا لامحاله میکشند پس کجا فرار میتوان نمود از قدر و مقدر و من میدانم آنروز و ساعتی را که در آن
کشته میشوم و میشناسم آن بقعه را که در آن دفن میشوم ای ام سلمه هرگاه میخواهی که خوابگاه خود و اصحاب خود را بتو نشان دهم
عرض کرد بلی پس آنحضرت باسم اعظم تکلم فرمود زمین پست شده نمود باو آنمکان و خوابگاه خود را و دست مبارک خود را
دراز کرده و قبضهٔ از خاک آنجا برداشت و باو عطا فرمود و این حدیث را در کتاب هدایه هم ذکر کرده بطریقیکه نزدیک
بآنچه گذشت و در آن وارد شده بدرستیکه ام سلمه منع میکرد امام حسین را از رفتن بعراق و از کشته شدن پس فرمود ای
مادر هرگاه من امروز نروم فردا میروم و هرگاه فردا نروم پس فردا میروم و من میدانم آنروز و ساعتی را که
کشته میشوم و میدانم آن گودی را که مدفون میشوم پس هرگاه دوست میداری مصرع و مکان خود را بتو بنمایم عرض کرد
بلی میخواهم پس آنحضرت همین بسم الله الرحمن الرحیم فرموده و زمین پست شد تا اینکه بام سلمه مکان خود و اصحاب
خود را نمود و فرمود من در روز عاشورا که روز شنبه است کشته میشوم و از کتاب مقتضب الاثر از طریق عامه و خاصه
از ام سلیم صاحبة الحصاة که بر آن سنگ مهر زد حضرت رسول و امیرالمؤمنین و حسنان و علی بن الحسین علیهم السلام در حدیث
طویلی است که امام حسین چون بر آن سنگ مهر زد و باو نمود در آنجای مهر انگشتر عرض کرد ای سید من مرا علامت دیگر
ظاهر کن پس حضرت تبسم فرمود در حالتیکه نشسته بود و دست مبارک خود را دراز کرد بسوی آسمان گویا قسم بخدا
گویا آن عمودی بود از آتش که هوا را پاره مینمود تا از چشم من پوشیده شد و او ایستاده بود و عاجز نمیگشت تا اینکه من
ضعف کرده افتادم چون بحال آمدم دیدم در دست آنحضرت طاقهٔ از گل که بر بینی من میزد و قسم بخدا من تا بحال بوی
خوش آن طاقه آتش را میبابم و در نزد من است بهمان حال خود با آنکه پژمرده و افسرده نبوی وی کم نباشد و وصیت
کرده باهل خود که او را با کفن من بگذارند و از کتاب مناقب فاطمه باسناد خود از محمد کناسی از صادق در حدیث
بدرستیکه حسین علیه السلام در سفری زیر درخت خرمای خشکی نزول فرمود پس دعا نمود آن درخت سبز شده
و برگ و رطب آورد و اصحاب بالای درخت رفته بقدر کفایت رطب از آن چیدند و باسناد
خود از جابر از حسین روایت کرده که جابر بخدمت آنحضرت داخل شد در حالتیکه موهای ریش سفید شده
بود آنحضرت او را دعا نمود موهایش سیاه شد و از کتاب مناقب ع که احمد ابن حنبل راست
از علمای عامه باسناد خود از ابی رجا گفت سب نمائید علی را و نه اهل بیت او را بدرستیکه ما را
همسایه بود از بنی هجیم از کوفه آمده باشان گفت آیا این فاسق پسر فاسق را نمی بینید بدرستیکه
خدا بکشت او را یعنی حسین ابن علی را پس خدا دو تیر شهاب بدو چشم او زد هر دو چشمش کور شد و از کتاب
الخصوص المعجزات باسناد خود از ابی ابراهیم روایت کرده در حکین بیرون شده تا آمدند در کن
حرمهای عجوه و قصد قضای حاجت نمودند در مکانی و هر یک پشت خود را بآن دیگر کرده خدا در میان

ایشان دیواری حایل نمود که همدیگر را نمیبینند چون قضای حاجت نمودند دیوار بلند شده بجای خود رفت و در بهلی چشمهٔ آبی
ظاهر شد وضو گرفته و آنچه از نماز میخواستند گذاشتند بعد روانه راه شده شخصی قبلی باهل بنهار رسیده گفت از دشمنان خود
خبر رسید از کجا میآئید فرمودند ما از قضای حاجت میآئیم پس آن لعین قصد اذیت ایشان نموده آوازی شنیدند که گفت
ای شیطان اظهار عداوت میکنی بفرزندان حضرت رسول و دانستی آنچه دیروز کردی از عداوت برایشان و عیب
که کشتی در دین خدا و از راه در رفتی و حضرت حسین هم با و غیظ و شدت نموده آن لعین قصد کرد که سیلی بروی حسین زند خدا
دست او را از کتفش جدا نمود بدست چپ قصد کرد آن هم خشک شد عرض کرد شما را بحق پدر و جد خود تان قسم میدهم که دعا
نمائید خدا مرا از این بلیه خلاص نماید پس حسین دعا نمود که خدایا او را خلاص کن و او را عبرت ده و این را برای او حجتی قرار
ده خدا دستهای او را شفا داد آن لعین در پیش آنها میآمد تا بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمدند بعنوان خصومت آن ملعون
رو بحضرت نموده گفت اینها را کجا فرستادی و این اندکی بعد از زوال شمس بود علی فرمود اینها بیرون نشده امگر بجهة
قضای حاجت فاسقی ردای علی علیه السلام را گرفت و کشید چنانکه ردای مبارکش پاره شد حضرت حسین او را
نفرین نمود که خدا از دنیا ترا بیرون نبرد تا مبتلا باشی بدیوثی اهل و اولاد خود آمرد دختر خود را بسوی مردی از اهل عراق
ببرد زمانیکه آن شاهزادگان از منزل خود خارج شدند حضرت حسین بام حسن فرمود از جد خود شنیدم که پیغمبر مود مثل شما
مثل یونس پیغمبر است زمانیکه خدا او را از شکم ماهی بیرون آورد بر روی زمین انداخت برای او درخت کدوئی رویانید
و چشمه از زیر آن جاری نمود و از آب آن چشمه میآشامید از جد خود شنیدم که پیغمبر مود اما چشمه برای شما است و لیکن
شما از آن بی نیاز هستید و خدا در باره یونس فرمود که وارسلناه الی مائة الف او یزیدون تا آخر آیه یعنی فرستادیم او را بسوی
صد هزار نفر یا زیاده پس ایمان آوردند و متمتع ساختیم آنها را تا وقتی و نیستیم محتاج بکدو و اما قد احتیاج ما را باین چشمه دارا
دارا بیرون آورد زود شد که فرستاده بیاشیم بسوی زیاده از این جماعت که کافر میشود و لذت میبرد تا وقتی
پس حسن فرمود بلی این حدیث را از جد خود شنیدم و پوشیده نماند بر تو که این حدیث از احادیثی است که بطریق استفاضه
روایت شده و آن را جماعتی از اهل حدیث روایت کرده باسناد متغایره و معانی متقاربه که از جملهٔ ایشان است
راوندی در کتاب خود و شیخ ابن یونس در کتاب صراط المستقیم و روایت کرده سید ولی ابن نعمة الله رضوی
در کتاب مجمع البحرین در مناقب سبطین که از کتاب بهجت نقل کرده از ابن عباس ان اعرابیا قال للحسین
یا بن رسول الله فقدت ناقتی ولم یکن عندی غیرها وکان ابوك یرشد الضالة ویبلغ المفقود الی
صاحبه فقال له الحسین اذهب الی الموضع الفلانی تجد ناقتك واقفة وفی مولجها ذئب
اسود قال فتوجه الاعرابی الی الموضع ثم رجع فقال للحسین یا بن رسول الله وجدت ناقتی فی الموضع
الفلانی ومن الکتاب المذکور روی مرة ابن اعین عن خالد عن ابی رجاء عن حماد قال کان رجل
یاتی مجلس الحسین ویؤذیه ویشتمه فانزل الله کوکبین فضربا کلتا عینیه
یعنی عربی امام حسین را عرض کرد ای پسر رسول خدا اشتر خود را گم کرده ام و غیر از او شتری ندارم پدر تو گمشده را
پیدا میکرد و بصاحبش میرسانید حضرت حسین فرمود برو بفلان جا که ناقهٔ خود را در آنجا مییابی که ایستاده و در پیش
او گرگ سیاهی باشد اعرابی بآن موضع آمد بعد مراجعت کرده بآنحضرت عرض کرد که ناقهٔ خود را در اینجا یافتم و از کتاب
مذکور روایت کرده مرة ابن اعین از خالد از ابی رجا از حماد گوید مردی بمجلس حسین میآمد و آنحضرت را اذیت و دشنام
میداد پس خدا دو تیر شهاب فرستاده به دو چشم او خورده کور شد و روایت کرده بعض اصحاب در کتابی که نام
او تحفه است در کلام گوید روایت کرده عبدالله ابن عباس گوید نشسته بودم در نزد حسین عربی آمده عرض کرد
شتر من گمشده و غیر از او شتری ندارم و تو پسر رسول خدائی مرا باو دلالت کن فرمود برو بفلان جا که شتر تو در آنجاست
و در برابر شتری ایستاده رفت تا موضعیکه حضرت نشان داده بود و شتر خود را در یافت و از کتاب دلائل
عبدالله ابن جعفر حمیری راست باسناد خود بحضرت ابی عبدالله علیه السلام وقد روی بعض اصحابنا
فی کتاب اسمه التحفة فی الکلام قال روی عبدالله بن عباس قال کنت جالسا عند الحسین فجاءه اعرابی وقال ضلت

بغیرک ولی لی غیره وانت ابن رسول الله ارشدنی الیه فقال اذهب الی موضع کذا و کذا فانه فیه و فی مقابله اسد فذهب
الی ذلک الموضع فوجده کما قال علیه السلام و عن کتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحمیری باسناده الی ابی عبد الله
قال خرج الحسین بن علی الی مکة سنة ماشیا فورمت قدماه فقال له بعض موالیه لو رکبت لیسکن عنک
هذا الورم فقال کلا اذا اتینا هذا المنزل فانه یستقبلک اسود و معه دهن فاشتره منه و لا تماکسه
فقال له مولاه بابی انت و امی ما قدامنا منزل فیه احد یبیع هذا الدواء فقال بلی امامک دون المنزل فسار
میلا فاذا هو بالاسود فقال الحسین دونک الرجل فخذ منه الدهن فاخذ منه الدهن و اعطاه الثمن فقال
له الغلام لمن اردت هذا فقال للحسین بن علی فقال انطلق بی الیه فسار الاسود نحوه فقال یا ابن رسول الله
یعنی بیرون آمد حضرت حسین ابن علی سالی پیاده بسوی مکه و پاهای مبارکش ورم کرد بعضی از غلامان عرض کرد اگر
سوار شوید ورمهای پای شما بهتر میشود فرمود نه چنین است زمانیکه باین منزل رسیدیم پس میرسد ترا مرد سیاهی
و با او روغنی باشد از آن روغن بگیر و سماجت مکن غلامش عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد در پیش ما منزلی نیست
که کسی این دوا را بفروشد فرمود بلی در پیش تو میآید پس یکمیل راه سپر نمود که ناگاه مرد سیاهی پیدا شد پس حسین فرمود
اینست آنمرد برو از او روغن بگیر پس بقیمت از او روغن گرفت غلام او را گفت برای که میگیری این را گفت
برای حسین ابن علی گفت مرا بخدمت آنحضرت ببر پس آن سیاه آمده عرض کرد یا ابن رسول الله که من دوست توام برای این روغن
قیمت نمیخواهم ولی دعا کن خدا مرا اولاد ذکوری رسالمی عطا فرماید که شما اهل بیت را دوست دارد بدرستیکه من زن
خود را گذاشته ام در حالتیکه وضع حملش نزدیک بود فرمود برو بمنزلت که خدا ترا اولاد ذکوری عطا کرد و تولد نمود
بعد آنمرد سیاه بازگشت حضرت او را دعای خیر کرد و حضرت حسین آن روغن را بپاهای مبارکش مالید آن ورم زایل
شد و از کتاب منتخب از ام ایمن قالت مضیت ذات یوم الی منزل سیدتی و مولاتی فاطمة الزهراء لازورها فی
منزلها و کان یوما حارا من ایام الصیف فاتیت الی باب دارها و اذا انا بالباب مغلق فنظرت من شقوق الباب
فاذا بفاطمة الزهراء نائمة عند الرحی و رایت الرحی تطحن البر و هی تدور من غیر ید تدیرها و المهد ایضا الی جانبها
و الحسین نائم و المهد یهتز و لم ار من یهزه و رایت کفا یسبح الله قریبا من کف فاطمة الزهراء قالت ام
ایمن فتعجبت من ذلک فترکتها و مضیت الی سیدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلمت علیه و قلت له یا
رسول الله انی رایت عجبا ما رایت مثله قط ابدا فقال لی ما رایت یا ام ایمن فقلت انی قصدت منزل سیدتی
فاطمة الزهراء الی آخر القصة فقال یا ام ایمن اعلمی ان فاطمة الزهراء صائمة و هی متعبة جائعة و الزمان قیظ فالقی
الله علیها النعاس فنامت فسبحان من لا ینام فوکل الله ملکا یطحن عنها قوت عیالها و ارسل الله ملکا آخر
یهز مهد الحسین علیه السلام لئلا یزعجها من نومها و وکل الله ملکا آخر یسبح الله تعالی قریبا من کف فاطمة یکون
ثواب تسبیحه لها لان فاطمة لم تفتر عن ذکر الله تعالی فاذا نامت جعل الله ثواب تسبیح ذلک الملک لفاطمة فقلت یا رسول الله اخبرنی
من یکون الطحان و من الذی یهز مهد الحسین علیه السلام و یناغیه و من المسبح فتبسم ضاحکا و قال اما الطحان فجبرئیل و اما الذی یهز مهد الحسین
فهو میکائیل و اما الملک المسبح فهو اسرافیل یعنی روزی رفتم بمنزل خاتون خود فاطمه زهرا که او را زیارت کنم و آن روز بسیار
گرم بود آمدم بدر خانه اش دیدم در بسته است از شکاف در نظر کردم دیدم فاطمه خوابیده در نزد دست آسیا
دیدم که بخود بخود میگردد و آرد مینماید بدون اینکه کسی او را بگرداند و گهواره هم در جانب دیگرش که ام حسین
در آن خوابیده بود حرکت میشود بدون محرک و دستی دیدم که تسبیح میکرد در نزدیک بدست فاطمه و خدا را
تسبیح میکرد ام ایمن گوید از دیدن اینها تعجب نمودم آمدم خدمت حضرت رسول سلام کرده عرض نمودم یا رسول الله
که من چیز غریبی دیده ام که هرگز مثل آن ندیده بودم فرمود چه دیده عرض کردم قصد منزل خاتون خود فاطمه زهرا
کردم تا آخر آنچه دیده بود فرمود ای ام ایمن بدانکه فاطمه زهرا روزه بود و بسیار گرسنه و خسته بود
پس خدا خواب را بر او مستولی نموده خوابید و منزه است آن خدائیکه نمیخوابد و خدا ملکی موکل نمود که بدست
آسیا قوت عیال او را آرد نماید و ملک دیگر را فرستاده که گهواره حسین را حرکت دهد تا از خواب
بیدار نشود و ملکی دیگر موکل فرمود که از عوض فاطمه تسبیح کند که ثوابش برای فاطمه باشد زیرا که فاطمه از

ذکر خدا سست نمیباشد پس زمانیکه خوابید خدا ثواب تسبیح آن ملک را برای فاطمه قرار داد عرض کردم یا
رسول الله خبر ده مرا که کیست آنکه دست آسیا میگرداند و کیست آنکه گهواره حسین را حرکت میدهد و کیست آنکه تسبیح میکرد
حضرت تبسم نموده فرمود اما آنکه دست آسیا میگرداند جبرئیل است و آنکه گهواره حسین را حرکت میدهد میکائیل
و تسبیح کننده اسرافیل است و از کتاب مناقب در حدیث وارد شده که روزی جبرئیل نازل شده فاطمه را دید
خوابیده و حسین اضطراب مینماید مثل عادت اطفال با دران پس جبرئیل نشسته و او را از گریه ساکت مینمود تا فاطمه بیدار
شد پس حضرت رسول او را باین خبر داد و از کتاب منتخب افتخر اسرافیل علی جبرئیل فقال انا من حملة العرش
و صاحب الصور و النفخة و انا اقرب الملائکة الی حضرة ذی الجلال فقال جبرئیل انا خیر منک قال لم قال
انا امین الله علی وحیه و صاحب الکسوف و الخسوف و الزلازل و الرسائل فاختصما الی الله تعالی فاوحی
الیهما ان اسکتا فوعزتی و جلالی لقد خلقت من هو خیر منکما انظرا الی ساق العرش لا اله الا الله
محمد رسول الله علی و فاطمة و الحسن و الحسین خیر خلق الله فقال جبرئیل بحقهم علیک الا
ما جعلتنی خادما لهم فقال الله تعالی لک ذلک فافتخر جبرئیل بذلک یعنی فخر نمود اسرافیل بر جبرئیل
که من از حاملان عرش و صاحب نفخه و صور هستم و مقرب ترین ملائکه ام بحضرت ذو الجلال جبرئیل گفت من از
تو بهترم گفت چرا گفت برای اینکه من امین وحی خدا و صاحب کسوف و خسوف و زلزله ها و احکام هستم پس
خصومت بسوی خدا تعالی آوردند خدا ایشان وحی نمود که ساکت باشید قسم بعزت و جلال خودم که آن
خلق کرده ام کسیرا که از شما خیر است نظر کنید بساق عرش نظر کردند ناگاه دیدند در ساق عرش نوشته شده
لا اله الا الله محمد رسول الله علی و فاطمه و حسن و حسین خیر خلق الله جبرئیل عرض کرد خدایا ترا بحق ایشان قسم میدهم که
مرا از خادمان ایشان قرار ده خدا فرمود این رتبت بتو دادم پس جبرئیل باین سبب فخر کرد و راوندی روایت کرده از
ابی خالد کابلی از یحیی ابن ام طویل عن ابی خالد الکابلی عن یحیی ابن ام الطویل قال کنا عند الحسین اذ دخل علیه
شاب یبکی فقال له الحسین ما یبکیک فقال ان والدتی توفیت فی هذه الساعة و لم توص و لها مال و کانت
قد اخبرتنی انی لا احدث فی امرها شیئا حتی اعلمک خبرها فقال الحسین قوموا حتی نصیر الی هذه الحرة
فقمنا معه حتی انتهینا الی باب البیت الذی فیه المراة و هی مسجاة فاشرف علی البیت و دعا الله لیحییها حتی
توصی بما تحب من وصیتها فاحیاها الله فاذا المراة قد جلست و هی تتشهد ثم نظرت الی الحسین علیه السلام فقالت
ادخل البیت یا مولای و مرنی بامرک فدخل و جلس علی مخدة ثم قال اوصی رحمک الله فقالت یا ابن رسول
الله ان لی من المال کذا و کذا فی مکان کذا و کذا و قد جعلت ثلثه الیک لتضعه حیث شئت من اولیائک
و الثلثان لابنی هذا ان علمت انه من موالیک و اولیائک و ان کان مخالفا فخذه الیک فلا حق للمخالفین فی
اموال المؤمنین ثم سئلته ان یصلی علیها و یتولی امرها ثم یعنی در خدمت امام حسین بودیم ناگاه جوانی داخل شد که گریه مینمود
حضرت فرمود که چرا گریه میکنی عرض کرد که مادرم در این ساعت وفات کرد و وصیت نکرده و او را مال
بسیاری بود و مرا خبر داد که از امر او چیزی را مشغول نباشم تا خبر او را بشما اعلان کنم حضرت حسین فرمود برخیزید
تا بخانه ایشان برویم پس برخواسته و در خدمت آنحضرت آمدیم تا رسیدیم بدر خانه که جنازه آن زن در آنجا
بود پس حضرت نزدیک خانه شد و خدا را خواند که او را زنده کند تا وصیت کند بآنچه میخواهد از وصیت پس
خدا او را زنده کرد دید آن زن نشسته در حالتیکه شهادت میداد نظر کرد بسوی حسین عرض کرد داخل خانه باشید
ای مولای من و مرا بامر خود امر کن پس حضرت داخل شده نشست در پهلوی آن زن بعد فرمود وصیت
کن خدا ترا رحمت کند عرض کرد یا ابن رسول الله مرا چنین و چنان مالست در فلانجا و ثلث آنها را بشما قرار
دادم که هر چه خواهی بکنی و بدوستان خود بدهی و دو ثلث آنها برای این پسر منست هر گاه از دوستان
تو باشد و اگر از مخالفان باشد حصه او را هم خود بگیر که مخالفین را در مال مؤمنین حقی نیست بعد از آن
سؤال کرد که او نماز بگذارد و بامورات او مباشر باشد بعد باز آن زن مرده افتاد چنانکه بود اینست صد

وجماعتی از مخالفین نیز مناقب وفضایل بسیار برای جناب سید الشهدا ذکر کرده‌اند و در اینجا بعض آنها اشاره مینمائیم
حسن بصری گوید که حسین ابن علی علیه السلام زاهد وصاحب ورع وصالح وناصح وصاحب حسن خلق بود روزی با اصحاب خود
ببستانی که متعلق بخود آنسرور بود تشریف برد در آن بستان او را غلامی بود نامش صافی زمانیکه نزدیک بستان
رسید دید غلام نشسته نان میخورد حضرت حسین نظر بسوی او کرده و در نزد درخت خرمائی نشست در جائیکه غلام
آنسرور را نمیدید پس غلام نان را که برمیگرفت نصف میکرد نصف را بسگ میداد و نصف را خود میخورد پس حسین
از فعل غلام تعجب کرد چون از خوردن فارغ شد گفت الحمد لله رب العالمین خدایا بخش مرا و مولای مرا و برکت
ده او را چنانکه برکت دادی پدر و مادرش را ای رحم کننده رحم کنندگان پس حسین برخواست و فرمود ای صافی تو مرا
حلال کن زیرا که بدون اذن تو ببستان تو داخل شدم صافی عرض کرد ای مولای من بفضل وکرم و بزرگواری
خود ببخش مرا بعد حضرت فرمود ترا دیدم که نان را نصف میکردی نصف را بسگ میدادی نصف را خود میخوردی این
چه معنی دارد غلام عرض کرد این سگ در وقت خوردن من نظر میکرد و مرا حیا آمد که بمن نظر کند و او را ندهم و اینهم
کلب تست که بستان ترا از دشمنان حفظ میکند و من هم غلام توام هر دو از نعمت تو میخوریم پس آنسرور گریه نمود
و فرمود هرگاه چنین باشد تو از برای خدا آزادی و ترا دو هزار دینار بطیب نفس عطا کردم غلام عرض کرد اگر مرا
آزاد نمائی باز میخواهم در بستان تو باشم حسین فرمود بدرستیکه شخص کریم زمانیکه بکلامی تکلم نمود سزاوار است
که آنرا بفعل تصدیق کند آیا من در وقت داخل شدن ببستان نگفتم که مرا حلال کن که بدون اذن ببستان
داخل شدم پس سخن خود را تصدیق نمودم این بستان و آنچه در آنست برای تست غیر آنچه که اصحاب بخوردن میوه
در طرف آمده‌اند ایشان را مهمان خود کرده و برای من اکرام کن خدا ترا اکرام دارد روز قیامت و برکت دهد
در حسن خلق و ادب تو غلام عرض کرد بستان را که بمن بخشیدی من نیز مباح کردم برای اصحاب و شیعیان تو و در فضایل خوارزمی

افتخر رجل من بنی هاشم ورجل من بنی امیه فقال الاموی للهاشمی اذهب فاسئل اهلک واذهب
انا فاسئل اهلی فاتی الاموی عشیرته فسئل عشرة منهم فامروا له بمائة الف درهم واتی الهاشمی
عبد الله ابن عباس فامر له بمائة الف درهم ثم اتی الحسن فامر له بمائة وثلثین الف درهم ثم اتی الحسین
فامر له بمائة وعشرین الف درهم وقال لا اساوی اخی بالفضل فجاء الاموی بما اعطاه اهله وکذا الهاشمی
ثم فعضل الاموی فردها علی اصحابها فقبلوها ورد الهاشمی علی اصحابها فلم یقبلوها فکانت الاخیرة اشد

یعنی مردی از بنی هاشم با مردی از بنی امیه مفاخره مینمود بنی امیه بهاشمی گفت برو از اهل خود سوال کن و من
هم میروم از اهل خود سوال کنم پس اموی نزد خویشان رفته از ده نفر ایشان سوال کرد باو صد هزار درهم
و هاشمی آمد نزد عبد الله ابن عباس امر نمود او را صد هزار درهم دادند بعد آمد خدمت امام حسن صد و سی هزار درهم دادند بعد
خدمت امام حسین آمد امر نمود صد و بیست هزار درهم دادند فرمود با برادر خود در فضل برابر نباشم پس آن اموی
آمد بانچه که اهلش باو داده بود و همچنین هاشمی پس اموی در غضب شد و آنها را باصحابش رد نمود همه قبول نمودند
و هاشمی رد نمود باصحابش قبول نکردند پس با اموی شدیدتر شد از اولی و در کتاب فضایل خوارزمی نیز مسطور است
اعرابی قصد نمود حسین ابن علی را پس سلام کرد آنسرور جواب سلام رد فرموده گفت یا اعرابی چرا قصد ما کرده
عرض کرد خدمت تو آمده‌ام در باب دیه مسلمه که بصاحب خون باید بدهم فرمود آیا قبل از من نزد کسی
رفته عرض کرد بلی نزد عتبه ابن ابی سفیان رفتم مرا پنجاه دینار داد باو رد کرده گفتم میروم نزد کسی که از تو بهتر
و کریمتر باشد گفت کیست از من بهتر و کریمتر ترا مادر نباشد گفتم حسین ابن علی یا عبد الله ابن جعفر من آمدم نزد تو یا در دیگری
پشت مرا بآن رت نمائی و مرا باهل خود بازگردانی حضرت فرمود قسم بکسیکه دانه را شکافت و از نطفه انسان را آفرید
موجود نیست نزد فرزند دختر پیغمبر تو مگر دویست اشرفی ای غلام آنها را بوی رد نما و من از تو از سه چیز سوال مینمایم
هرگاه جواب دادی تا پانصد اشرفی تکمیل میکنم و حال آنکه شما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و مختلف ملائکه
سید حضرت فرمود از جد خود شنیدم پیغمبر فرمود عطا را باهلش بقدر معرفت وی باید اعرابی گفت سوال کن

جواب تو نیست مگر از جهت آنکه بزرگست حضرت فرمود چه چیز است مایه نجات از هلاک عرض کرد توکل بخدا فرمود چه چیز است
سبب آسانی مشکلها عرض کرد اعتماد نمودن بخدا فرمود چه چیز برای بنده در حیات او خیر است گفت عقلی که مزین بحلم باشد
فرمود هرگاه این نباشد عرض کرد زینت دهد شخص را مال که با آن سخاوت باشد فرمود هرگاه این هم نباشد عرض کرد
مرگ و فانی شدن خیر است برای او از حیات و باقی ماندن پس حضرت انگشتر خود را باو عطا فرمود و گفت آنرا بصد
بفروش و شمشیر خود را باو داد و فرمود اینرا بدویست اشرفی بفروش و برو که تمام کردم برای تو پانصد دینار
پس عرب انشاد اشعاری بدین مضمون نمود من مضطرب بودم با اینکه نه دردی و نه مهلکی داشتم ولی برای آل
رسول مسرور گشته شعر و با من بهیجان آمده‌اند ایشان‌اند اکرم ستاره آسمانها بسبب آنها روشنند و توئی صاحب امت
و بد ظلمت و عطا کننده بهر تملق کننده باب بزرگوارت صاحب کراماتی بود که از وصف او بیان عاجز بود
و در کرامات سبقت کرده بهمه و توئی جوادیکه نمیرسد کسی بمرتبه تو بشما فتح نموده ید الهی باب هدایت را و ابواب ظلمت
بسبب شما بسته گشته و قضیه همین اعرابی بطریق دیگر هم روایت شده و در کتاب الجار و فی البحار ان

عبد الرحمن السلمی علم ولد الحسین علیه السلام الحمد فلما قرأها علی ابیه اعطاه الف دینار والف حلة وحشی
فاه درا فقیل له اتعطیه هذا بذلک قال واین یقع هذا من عطائه ای تعلیمه وانشد علیه اذا جادت الدنیا علیک
فجد بها علی الناس طرا قبل ان تتفلت　فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت　ولا البخل یبقیها اذا هی ولت

یعنی عبد الرحمن سلمی سوره حمد را بفرزند حضرت حسین تعلیم کرد چون در خدمت آنجناب خواند حضرت بمعلم عطا فرمود
هزار اشرفی و هزار حله و دهان او را پر از در نمود عرض کردند یا ابن رسول الله آیا در مقابل تعلیم یک سوره اینها را عطا
میفرمائید فرمود کجا برابر میشود این عطای من با تعلیم او و حضرت این اشعار را خواند زمانیکه دنیا بتو رو آرد سخاوت
کن با آن بهمه مردم قبل از آنکه تغیر یابد بخشش کردن آنرا فانی نکند در حالتیکه رو بیاورد و نیست بخل نگاه دارنده او
در وقت رفتن و باز در آن کتاب است ایضا ان الحسین علیه السلام دخل علی اسامة بن زید وهو
مریض وهو یقول واغماه فقال له الحسین وما غمک یا اخی قال دینی وهو ستون الف درهم فقال الحسین
هو علی فقال اخشی ان اموت فقال الحسین علیه السلام لن تموت حتی اقضیها عنک فقضیها
قبل موته وکان علیه السلام یقول شر خصال الملوک الجبن من الاعداء والقسوة
علی الضعفاء والبخل عند الاعطاء یعنی حسین داخل شد نزد اسامة ابن زید که ناخوش بود گفت وای
بر آن غمی که دارم فرمود آن غم چیست عرض کرد شصت هزار درهم قرض دارم حضرت فرمود آنها را من میدهم
عرض کرد میترسم بمیرم فرمود واهمه مکن قبل از فوت میدهم و قروض او را قبل از فوت او ادا کرد و آنسرور
فرمودند بدترین خصلتهای پادشاهان از دشمنان ترسیدنست و سخت گرفتن بر ضعیفان و بخل کردن در وقت عطا
و باز در آن کتاب است انه وجد علی ظهر الحسین بن علی یوم الطف اثر فسئلوا زین العابدین عن ذلک فقال هذا مما کان
ینقل الجراب علی ظهره الی منازل الارامل والیتامی والمساکین یعنی که روز عاشورا در پشت حسین ابن علی جراحتی دیدند از حضرت سجاد سوال
کردند فرمود این صدمه آن انبانست که شبها در پشت مبارک خود بخانه یتیمان و بیوه زنان و مساکین طعام میبرد و
شده لعلی بن الحسین ما اقل ولد ابیک فقال العجب کیف کان له ولد کان یصلی فی الیوم واللیلة الف رکعة وعن مناقب
گفته شد بعلی ابن الحسین که چه اندکست اولاد پدر تو فرمود تعجب از اینست که چگونه او را اولاد شده و حال آنکه در شبانه روزی
هزار رکعت نماز میخواند و از مناقب آل ابیطالب مرویست فی الاشارة الی ان مناقب سید الشهداء و
فضائله ومعجزاته مما لا یمکن الاحاطة بها لنا فاعلم ان ما اعطاه الله تعالی سید الشهداء من العلم
والحلم والحکمة والعصمة والامامة والخلافة والملک العظیم الذی نطق به الکتاب فی قوله تعالی ام یحسدون
الناس علی ما اتیهم الله من فضله الی اخر الآیه وهکذا مواریث الانبیاء والاوصیاء وکل صفة فیها خیر
وکل خصلة لها مدح کما لا یحاط بها وبکیفیاتها وبمقدارها ودرجاتها وما یترتب علیها

وفی البحار ان عبد الله الرحمن السلمی علم ولد الحسین علیه السلام الحمد فلما قرأها علی ابیه اعطاه الف دینار والف حلة
وحشی فاه درا فقیل له اهذا بذلک قال واین یقع هذا من عطائه ای تعلیمه وانشد علیه السلام اذا جادت الدنیا
علیک فجد بها علی الناس طرا قبل ان تتفلت فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت یعنی عربی وارد مدینه شد واز کریمترین مردم سؤال
کرد امام حسین را نشان داد پس داخل مسجد شد دید آنحضرت مشغول نماز است در برابر آنحضرت ایستاده این اشعار
انشاد نمود لم یخب الآن من رجاک ومن حرک من دون بابک الحلقة انت جواد وانت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقة
یعنی ناامید نشود الان کسیکه بر تو امید داشته باشد و هر که حلقه در ترا حرکت دهد تو صاحب بخشش و اعتماد شده هستی
پدر تو بود قاتل فاسقان هرگاه نبود آن کسیکه از سلسله شما بود هر آینه جهنم قرارگاه ما میشد پس سلام داد امام حسین و فرمود
یا قنبر آیا از مال حجاز چیزی باقیست عرض کرد بلی چهار هزار اشرفی فرمود آنها را بیاور کسی آمده که اولی است از ما باو آنرا با آن بعد
خود در آورد و در دو پاره فنهار او در آن پیچیده و دست خود را از شکاف در بیرون کرد بجهت خجالت کشیدن از عرب
و این اشعار را هم فرمود خذها فانی الیک معتذر واعلم بانی علیک ذو شفقة لو کان فی سیرنا الغداة عصا
امست سمانا علیک مندفقة لکن ریب الزمان ذو غیر والکف منی قلیلة النفقة فاخذها الاعرابی
یعنی بگیر اینها را بدرستیکه من بسوی تو عذر خواهم و بدان که من بر تو صاحب شفقت هستم اگر چنانچه در این صبحگاه دست ما
عصایی داشت همان جود و کرم بر تو ریزش می‌نمود ولی حوادث روزگار همیشه در تغییر است و دست ما از مال دنیا
خالیست پس اعرابی آنها را گرفت و گریست فرمود گویا حقیر شمردی عطای ما را عرض کرد نه ولیکن چگونه خاک بخشش ترا خواهد
خواهد خورد و باز در مناقب است ان الحسین علیه السلام مر بمساکین وهم یاکلون کسر الهم علی کساء فسلم
علیهم فدعوه الی طعامهم فجلس معهم وقال لولا انه صدقة لاکلت معکم ثم قال قوموا الی منزلی فاطعمهم
وکساهم وامر لهم بدراهم یعنی حضرت حسین بر فقرا گذشت و آنها پاره نانها بر روی عبا ریخته میخوردند
حضرت بر ایشان سلام داد آنحضرت را بطعام خوردن دعوت کردند با ایشان نشست و فرمود هرگاه آنها صدقه
نبودی با شما میخوردم بعد فرمود برخیزید و بخانه ما بیایید ایشان را آورده اطعام نمود و لباس داد و امر کرد که
بهر یک چند درهم دادند تذییلات نورانیه است در تحقیق بعضی از مطالب مهمه تذییل اول در اشاره برای
فضایل و مناقب سید الشهداء و معجزات آنسرور را احاطه کردن ممکن نیست بدان آنچه خدا تعالی عطا کرده بسید
الشهداء از علم و حلم و حکمت و عصمت و امامت و خلافت و ملک عظیم که خدا بآن تکلم فرموده ام یحسدون الناس علی
ما آتیهم الله من فضله تا آخر آیه و همچنین مواریث انبیاء و اوصیاء و هر صفت که در آنها خیر است و هر خصلتی که در آنها
رحمت چنانکه احاطه نمیکند بآنها و به کیفیات آنها بقدر و بدرجات آنها و آنچه برآنها مترتب میشد مگر خدا تعالی
و حجج طاهرین او از محمد و اهل بیت معصومین او همچنین احاطه نمیکند قلمها و عقلها و فکرها بمناقب او و بآنچه در شان
او از خدا تعالی و رسول او و امیر المؤمنین وارد شده و همچنین از انبیاء و حجج معصومین و همچنین معجزات او از خوارق
عادات و کشف کرامات بیان مطلب اینست آنچه بر انبیاء و مرسلین شده نازل در شان او و آنچه خدا تعالی
از امر او بملائکه تعلیم نموده هرگاه با ظاهر شد بطریق تفصیل هر آینه کاغذها و صفحه‌های بسیار از آن پر میشد و همچنین
بآنچه خبر داده رسول الله در شان او قبل از ولادت او و آنچه صادر شده از وقت حامله شدن فاطمه زهرا
بآنسرور تا وفات رسول الله و آنچه از خدا و رسول او در شان او وارد شده و آنچه اتفاق افتاده بجهت آنسرور
از فعل خدا و رسول او و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و از فعل ملائکه و آنچه صادر شده از او در ایام طفولیت او صحیفه‌ها
و کاغذها گنجایش آنها را ندارد و چگونه چنین نباشد با اینکه هر روز از ایامیکه با رسول الله بود از رسول الله
آنچه در شان او صادر شده عقول از وصف آنها عاجز پس هر فعل و سخن از رسول الله برای او در شان او
منقبت و فضیلتی است از مناقب و فضایل او و بسا بود که در یکروز از حضرت رسول اقوال و افعال بسیار در
باره او صادر میشد علاوه بر آنچه نازل میگشت در شان او و غالب اوقات و اغلب ایام از وحی خدا تعالی
بر رسول خود و آنچه از افعال و اقوال جمعی از ملائکه مقربین مثل جبرئیل و میکائیل بود و آنچه از اقوال و افعال

باب بزرگوارش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا که همه اینها فضیلتی است راجع باو بعد از دیگر آنچه وارد
شده از اولاد معصومین او در شان زیارتش و شان نوحه کردن و گریه نمودن بر آنسرور و آیا کسی را ممکن میشود
از غیر معصومین که براینها احاطه کند نه بعد بدرستیکه معجزات آنسرور را شماره و نهایت نیست پس چگونه چنین نباشد
بدرستیکه آنچه صادر شده از او در حیات او از خبر دادن غیب‌ها و استجابت دعاها و طی الارض و عروج بسوی
آسمانها و نشان دادن بجمعی از اصحاب خود حضرت رسول الله و امیر المؤمنین را بعد از ارتحال ایشان بعالم
بقا و اشباه اینها از انواع معجزات قاهرات و امهات آیات باهرات از چیزهاست که بحد و حصر نیاید پس تعجب و استبعاد
نکن زیرا از وقت خروج او از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا تا وقت شهادتش در آنجا آنچه از آنسرور صادر شده زیاده از
صد معجزه است و هرگاه ملاحظه شود آنچه واقع شده در روز عاشورا تا غروب زیاده از هزار معجزه چه شد آیا از اینها
استبعاد مینمائی و حال آنکه تو غافلی از ذکر کردن آنچه در روز عاشورا بعد از شهادت آنسرور واقع شده از صیحه
زدن جبرئیل در میدان در حالتیکه گریه و نوحه میکرد باطراف و ناظر طرف میرفت و کسوف آفتاب و غلبه ظلمت
و نزول حمرات و اضطراب آسمان و باریدن خون تازه و ظهور خون تازه در زیر هر سنگ در اطراف همه عالم
و بودن دیوارهای بعضی از بلدان برنگ زعفران و زلزله کردن زمین و گریه کردن همه موجودات از آنچه دیده
میشود و از آنچه دیده نمیشود و تلاطم دریاها و خروج ماهیان از آنها و افتادن مرغان از هوا بزمین و ظهور علامت
عجیبه در هر طرف از اطراف زمین بلکه در همه اطراف عوالم امکان و غیر اینها که بشماره نیاید بعد آنچه
که صادر شده از بدن شریفش که در زمین کربلا افتاده در وقت نزول ارواح اصحاب کساء و غیر آنها از
پیغمبران و صدیقان و صدیقات و همچنین از ملائکه مقربین بزیارتش و در غیر این اوقات یعنی اوقات نزول
ملائکه و ارواح تا وقت دفن شدنش در غایت بسیاریست بعد آنچه صادر شده از سر مبارکش از وقت
جدا کردن از بدن تا وقت دفن شدنش زیاده از آنست که بشماره بیاید و همچنین معجزات صادر شده از خونهای
جاری شده از بدن شریفش و همچنین معجزاتیکه از قبر و قبه مبارکه او واقع شده و روایت کرده علی ابن اسباط
در نوادر خود از هرون ابن عیسی عکبری باسناد خود از اصحاب قال لما بلغ اهل البلدان ما کان من
امر ابی عبد الله الحسین قدمت کل امرأة نزور قالت العرب الزوار الی التی لا تلد ابدا لان لا تخطی قبر رجل کریم فلما قیل
للناس ان الحسین بن رسول الله قد وقع شهیدا الف امرأة ممن کانت لا تلد فولدن کلهن یعنی زمانیکه خبر شهادت ابی عبد الله
بشهرها رسید زنان میآمدند او را زیارت میکردند طایفه عرب میگفتند اینها زنانی هستند که نمیزایند ابدا اگر اینها
زیارت نمایند قبر مرد کریمی را پس زمانیکه گفته شد بمردم که حسین ابن رسول الله شهید شده هزار زن از زنهاییکه
نمیزاییدند آمدند بزیارت او و همه ایشان زاییدند اینست حدیث بعد بدرستیکه معجزات صادر شده از تربت
شریفش از شفا و نجات در حق دوستان و از هلاکت در حق استهزا کنندگان بآن زیاده از شماره است
بلکه این از چیزهاست که تا روز قیامت میماند و همچنین آنچه در تحت قبه مبارکه اش از استجابت دعاها حجت
باقیه و شاهد آشکارست تا روز قیامت بنوعی که می‌بینی آنها را در هر روز اگر آنجا باشی پس بگو بدرستیکه این
آمدن مردم از هر طرف بزیارت او و برپا داشتن شیعیان در هر سال تعزیه او را و نوحه کردن و گریستن ایشان
برای او در زمان بسیار از عمرهای خود پس همه اینها باقیست تا روز قیامت که جباران زمین را ممکن نباشد
که از آن منع نمایند بلکه هر قدر مانع شوند رواج آن زیاده گردد و باز از حجتهای قاطعه و ساطعه است فرمایش
امیر المؤمنین در شان او که او را مخاطب کرده و تعبیر نمود ای پسر من تو سبب گریه هر مؤمنی و فرمایش خود آنسرور که من
کشته اشک چشمم ذکر نمیشوم نزد هر مؤمن و مؤمنه مگر آنکه گریه مینمایند و غمگین میباشند بجهة مصائب من پس این از
از چیزهاست که در هر روز و شب دیده میشود و از آن چیزهاست که تا روز قیامت میماند و بعبارت دیگر که
اینها از قبیل معجزاتیست از قسم اخبار غیبی که موافق با او واقع است بعد پوشیده نماند که هر شتر و ناقه و همچنین
هر چیزیکه در کربلا غارت شد از اموال آل محمد یافته شده در آنها آیت ساطعه و دلیل قاطع چنانکه زعفرانیکه

کفار غارت کرده بودند چون کوبیده آتش شد و زرش که بدست میگرفت بدنش آلوده میشد و مرض برص
گرفتار میگشت بعد آنها که بر شتر رهبر میزدند از جای آن آتش آشکار میشد پوست آنرا که میکندند آتش ظاهر میشد و گوشت آنرا که
میبریدند آتش ظاهر میشد و چون میخواستند آنرا بپزند هر وقت که آتش بزیر دیگ میزدند از دیگ آتش جوش میکرد و بکام
میرسید آتش میشد هر وقت که استخوان آنرا میشکستند از جای آن آتش پیدا میشد و غیر اینها از آیات ساطعه و معجزات قاطعه
که یافته میشد در هر چیزیکه از کربلا غارت شده بود بعد اکثر کفاریکه روز عاشورا در کربلا حاضر بودند کشته شدند
بدست مختار ابن ابی عبیده ثقفی و انصارش باشد عذاب و بدترین کشته شدن و جماعتی از ایشان عذاب
آتش را در دنیا قبل از عذاب آخرت چشیدند و جماعتی از ایشان در دنیا بانواع مرضها و دردهای رسوا
کننده مبتلا شدند و جماعتی از ایشان خدا مسخ نمود و صورتهای ایشانرا بقبیح صور مانند سگ و خوک بدل نمود
بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچه در این تذییل است از اشارههای مختصره بآفات و فضائل و معجزات سید الشهدا
مانند ذکر اصول و کلیات است و در آن فوائد کثیره است پس هر که همهٔ آنها را ضبط و جمع نماید و او بصیرت تامه پیدا کند در باب
شناختن حق امام که در جملهٔ کثیره از اخبار اعتبار شده از اخبار باب زیارت سید الشهدا و در باب نوحه و گریه بر آنسرور
بعد بدرستیکه جملهٔ بسیاری از تفاصیل این اشاراتیکه بمنزلهٔ اصول و کلیات است در اینکتاب پیدا میشود مثل معجزاتیکه از زیارت
و بدن مطهر آنسرور و آنچه متعلق است بخونهای جاری شده از بدن و چشم شریف آن بزرگوار و غیر اینها حاصل بدرستیکه بعضی از
تفاصیل در ضمن بعضی از مقدمات یافته میشود و بعضی دیگر از آنها در ضمن بعضی از مجالس این کتاب ذکر میگردد پس کفایت
میکنیم بآنچه از تفاصیل در این کتاب ذکر شده بجهة اختصار و کفایه ذکر آنچه بمنزلهٔ اصول و کلیات است از ذکر هر فرد فرد
و از تفصیل بتفصیل علاوه بر اینکه احاطهٔ تامه بخصوص تفصیل هر یک از این اشارات در قدرت هیچکس نیست چنانکه دانستی پس اطراف
کلام را ملاحظه نموده غفلت مکن **تذییل دویم** در اشاره بتحقیق حال معجزه و خوارق عادت و شناختن این از
چیزهائیست که لابد است از شناختن آن زیرا که اشاره کردیم در ضمن بعضی از مقدمات بر اینکه گریه نافع و زیارت نافع
... بدرستیکه از ملک نور آیه ایمانیه و بسوی اینها اشاره گشته در بعضی از اخبار باب زیارت و باب گریه بقدر ...
ایشان عارف بحقه و تفسیر این در کلام ایشان شده که زوار باید بشناسند آن امام زیارت شده را باینکه او امام
واجب الاطاعه است پس میگوئیم که عقل قاطع و شرع ساطع دلالت مینماید بر اینکه زمین از حجت خدا خالی نمیباشد و نیز دلالت
مینماید بر اینکه باید حجت خدا تعالی معصوم باشد چنانکه دلالت دارد بر آنکه تقدیم مفضول بر افضل جایز نیست پس میگوئیم طریق
معرفت امامت امام بسیار است اول نص از خدا و رسول و امام که پیش از اوست و صاحب عصمت است دویم
بودن نص بامامت یا خلافت یا او صیغه یا وصی بودن یا بوجوب چنگ زدن باو و رجوع بسوی او در حلال
و حرام و مثل اینها و غیر اینها از عباراتیکه بنظر نص بامامت راهبر سازد سیم نص بافضلیت او یا بر اینکه علم و فهم او علم و فهم
رسول الله است و غیر از این عباراتیکه همین مضمون را افاده میکند چهارم بودن مدعی امامت صاحب معجزه پس اصل در
اینباب نص یکی از طرق ثلثه است پس اینست حجت بالغهٔ تامهٔ کامله نسبت بهمهٔ مکلفین بلی معجزه هم مفاد آنها را ادا
میکند و کاشف است از وجود نص یکی از این امور سه گانه و اگر چنانچه طریق منحصر شود بمعجزه هر آینه وضع او عام و ساری
میشود بهمهٔ مکلفین و تقریب این مطلب ظاهر است و از آنچه عادت قرار یافته در انتهای سابقه در باب تعیین خلیفه پیغمبر
و وصی او بنص بلکسیکه خوب تامل و تدبر نماید در آنچه ذکر کردیم در این اصلها و اشارههای مذکوره و غیر اینها میداند
معجزات صادره از آل محمد که امامان ما هستند مانند اقسام ثلثه از نص است یعنی در بسیاری نفع و فائده نسبت بهمهٔ
مکلفین خصوصا همهٔ این امور ثابت است در شان امیر المؤمنین و یازده اولاد او اولاد اولاد او از آل محمد که معصوم هستند
اما طرق نص پس آن در قرآن در غایت کثرت است ظاهرا یا باطنا اما آنچه بر این طرق ثلثه دلالت دارد در سنت از
طریقهٔ ما پس آن از بسیاری بدرجهٔ اعلا رسیده بلکه از حد احصا بیرون است بلکه در سنت از طریقهٔ عامه نیز بسیار است بلکه
از جهه دیگر است یعنی آنچه در شان امیر المؤمنین در اخبار از طرق عامه ذکر گشته خارج از حد حصر و استقصا است چنانکه
اشاره شد و اما آنچه در شان سایر ائمه وارد گشته از طرق عامه اگرچه در کثرت مثل آن نیست که در شان

حضرت امیر وارد گشته بعضی از آنها نیز بدرجهٔ تواتر رسیده و میتوان خصم را بسوی الزام نمود اما طریقهٔ چهارم یعنی باید امام صاحب معجزه باشد
پس آنچه بآن دلالت دارد نیز در غایت کثرت است و چگونه چنین نباشد بدرستیکه معجزات امیر المؤمنین و اولاد معصومین او و خوارق
و خوارق عاداتیکه از ایشان صادر شده غیر آنها از آنچه که دلالت دارد بر امامت امیر المؤمنین و اولاد معصومین او زیاده
از شماره است مانند سایر مناقب فضائل ایشان که عالم را پر کرده با وجودیکه دشمنان نهان کردند از حسد و دوستان از ترس
ظاهر نکردند با وجود این آنچه نوشته شده در کتب فرق اسلام از معجزات امیر المؤمنین از هزار بیشتر است چنانکه همچنین است معجزات
برادرش رسول الله بعد بدرستی بعضی از این معجزات نزد همه بدرجهٔ تواتر رسیده و بعضی دیگر بدرجهٔ قبول است و بعضی دیگر بمین از
طرق خاصه منقول است خواه بدرجهٔ تواتر رسیده باشد یا نه بر اینکه دانستی این را این که معجزات هر یک از ائمهٔ طاهرین بعد از
امیر المؤمنین اگرچه در کثرت مانند معجزات امیر المؤمنین نمیشود از جهة اموریکه اشاره کردیم بر آنها الا اینکه معجزات سید الشهدا
از جهة امور مذکوره بآن شباهت میرسد باینمعنی که معجزات آنسرور نیز بهزار میرسد که در کتب فرق اسلام نوشته شده باینمعنی
که ممکن است اینقدر از کتب فرق اسلام استنباط شود و بدرستیکه بعضی از آنها نیز از متواترات و متظافرات است نزد همه
و بعضی از آنها مقبول عامه است و بعضی از آنها را اشخاص ذکر کرده خواه در نزد ایشان از متواترات باشد یا غیر آن پس هم
اینها بعد از آنکه معجزه را بمعنی اعم گرفتیم که شامل باشد بعلامات داله بر امامت و آنچه حاصل شده از جهة سر انور و بدن مطهر و خونهای
پاکیزه و غیر اینها که در تحت معجزه داخل باشد و ظاهر است آنچه ضبط شده از معجزات حضرت رسول الله و همچنین از معجزات
امیر المؤمنین بهمین طرز و نمط است باینمعنی معجزه که از آنها هم نقل شده مراد معنی اعم است که شامل علامات نص و معنی مانند
این عدد در معجزات سید الشهدا از اول علامات و معجزاتست تا زمان دفن سر مطهر با بدن اطهر یا زمان تفرق کفاریکه حاضر
میدان کربلا بودند در جنگ با سید الشهدا و اما اگر چنانچه ملاحظه شود علاوه بر این زمان پس معجزات حضرت سید الشهدا
در عدد از معجزات انبیا و اوصیا افزون بود بلکه حد و حصری نمیشود بر او قرار داد زیرا آنچه حاصل میشود از خوارق عادات
در هر سال شهر محرم در مجلس تعزیه عزا و غیر آنها در هر ناحیه از عالم و در راه زیارت او و در نزد قبر شریف او و از تربت
شریفه او و غیر اینها از زمان شهادت تا حال ملاحظه شود از شماره او محاسبین و از تحریر او کاتبین عاجز گردد و مخفی نماند
که این چشم از نعیم جاری میشود و دانسته معجزات سایر ائمه معصومین هم الا اینکه بار نمیرسد در کثرت بحد معجزات صادره از
حضرت سید الشهدا و سر این مطلب نیز ظاهر است بلی معجزات امام هشتم یعنی امام سوم علی ابن موسی الرضا در کثرت بمعجزات سید الشهدا
نزدیکست **تذییل سیم** در بیان حقیقت معجزه و آنچه متعلق است باو بدانکه معجزه عبارتست از امریکه خارق عادت مستمره
باشد بحسب جنس یا صفت و صادر شود از کسیکه مدعی نبوت یا امامت یا از جانب آنها باشد و مطابق باشد با دعوی
مقرون بتحدی و تعجیز با عدم معارضه احدی پس فائدهٔ قید استمرار ظاهر است زیرا که ظهور معجزه در دست انبیا
هم از قبیل عادت است ولی عادت مستمره نیست و قید جنس یا صفت بجهة توضیح است زیرا خرق عادت چنانچه بحسب جنس
بعمل میآید مثل تأثیر کردن عصا مار یا نفیاش مثل سلب قدرت همچنین بحسب صفت هم بعمل میآید مثل فصاحت و بلاغت
کلام الله که بالاترین معجزهٔ رسول الله است و خارج شد بقید تحدی و تعجیز کراماتی که از صلحا صادر میشود یا آنچه ظاهر میشود از
از خوارق عادات از اشرار بجهة استدراج آنها و همچنین آنچه ظاهر میشود از خوارق از قبیل عوام مسلمین مثل خلاص
شدن آنها از محنت و مکاره و این قسم نامیده میشود بمعونه و همچنین علاماتیکه خدا تعالی اظهار میکند تا دلالت کند
بتقرب زمان پیغمبر یا امام مثل نوریکه در جبین عبد الله ظاهر بود و آنچه ظاهر شده از خوارق و آیات و علامات در وقت
تولد نبی ما و تولد اوصیای او و آنچه ظاهر شده برای او و از او قبل از بعثت او و همچنین آنچه ظاهر میشود از برای
ائمه علیه السلام و معنی تحدی طلب معارضه است و در دعوی کفایت میکند اینکه بفرماید که علامت صدق من این است
که این معجزه را بیاورم دیگر محتاج نیست اینکه بگوید این مطلب علامت صدق منست و کسی نمیتواند مثل او را بیاورد در دعوی
مثل او را او این هم یا متاخر میشود بزمان اندکی که عرفا مقارنست با تکلم یا از زمان تکلم بعمل آید که او را اخبار بغیب میکند
ولیکن عالم شدن باعجاز او در این قسم ثانی متوقف است تا این امر واقع شود و مراد از عدم معارضه اینست که ظاهر نشود
مثل او از آن کسیکه پیغمبر و وصی نیست و حق این است این از جمله قیود داخله است که محض از برای توضیح است و بس گفته میشود

مراد از عدم معارضه عدم قدرت بر معارضه است تا احتراز شود بسبب او از سحر و شعبده و نیرنجات و مثال اینها
و مطلع هستی بعدم استقامت این بعد خارج شد بقول ما که گفتیم مطابق باشد با مدعی خوارق عادات که مکذب صاحب خود و مؤکد
اهانت فاعل است چنانچه در قصه مسیلمه و فرعون و نمرود ابراهیم است و مراد از دعوا ادعای نبوت یا امامت است پس نار
ابراهیم ... ظهور معجزه در دست کسیکه ادعای خدائی کند بلکه استدراج او و جهة فرق بین مدعی نبوت و مدعی الوهیت
اینست که اغوا و اغراء بجهل و خلاف لطف در دوم راه ندارد بجهة ظهور امر و وضوح فساد در وی و اما در اول پس امر این
نبوت لیکن حق اینست که هر دو اینها در یک درجه میباشند و این مطلب واضح میشود بملاحظه حصول اشتباه از اینکه ادعا
نماید الهی و حلول یا وحدت وجود را اگر اینکه گفته شود این درست است هرگاه حجت واضح نبود بر بطلان این امور بجهة استقلال
عقل و بطلان این دعوی پس واجب نیست بر خدا تعالی نصب حجت بر تکذیب مدعی الوهیت باینکه او را تمکین نکند از معجزه
که بیاورد مثل او را و با این همه این مطلب دفع نمیکند قضیه لطف را پس تأمل کن و فایده قید اخیر احتراز است از ادعا
غیر و نام معجزه را برای خود و حق اینست که این قید محتاج الیه نیست چنانکه قید زمان تکلیف هم بجهة احتراز از آن آیات و علامات
و قرب قیامت و اشراط ساعت بظهور خواهد رسید و از گفته ما ظاهر شد که خارق عادت شش قسم واقع میشود یکی معجزه است
که در دست انبیاء و اوصیاء جاری میشود و دویمی ارهاص که امارات ظهور نبی و امام است و سیمی کرامت که از صلحا و مؤمنین
اتفاق میافتد و چهارمی اهانت است مثل اینکه برای دعوی نبوت یا امامت موضعه نماید که زنده را قبر بگذارد تا
بمرد شبهه نماید که معجزه زنده خواهم کرد و وقتیکه جمع شوند مردم تا ملاحظه نمایند معجزه او را برای اهانت خدا تعالی او را
میراند پنجمی استدراج است ششمی معونت است و استدراج برای اشراراست تا اتمام حجة بعمل آید و مونه رفع بلیت
و خلاص از محنت و مکاره است از عوام مؤمنین و بعضی برای این چهار قسم اولی معجزه اطلاق میکنند و چهارمی را
معجزه مکذبه مینامند پس مراد ایشان از معجزه مطلق خارق عادت خواهد بود و در این حال وجهی نیست از برای استثناء
آن دو قسم اخیر از معجزه پس هرگاه بخواهی تحقیق را در تعریف معجزه که در امثال این مقام مطلوبست پس بگو که او
عبارتست از چیزیکه برای او حظی و نصیبی باشد در دلالت بر صدق مدعی نبوت یا امامت زیرا که شکی نیست در اینکه در اخبار
و کلمات اخیار شایع گشته که علامات واقعه قبل از بعثت نبی بلکه قبل از تولد او و همچنین قبل از تولد امیر المؤمنین و سایر
ائمه معصومین را از معجزات میشمارند و همچنین خوارقیکه صادر شده از پیغمبر و امام بدون تحدی بلکه شکی نیست در اینکه آن خوارقیکه
از وکلای ائمه یا از قبور شریفه آنها یا از شیعه و دوستان ایشان در وقت التجاء و استغاثه ایشان از آنها در نزد قبور مطهره آنها ظاهر
آنها صادر میشود که همه از معجزات ائمه میشمارند پس آن تعریف طولانی تمامیت ندارد زیرا که مقتضی او اختصاص معجزه است به آن
خوارقیکه صادر است از نبی یا وصی که از روی تحدی و معارضه واقع شود و اگر تحدی را عام بگیری که شامل شود به تحدیات
شانیه باز اشکال را دفع نمیکند زیرا که ارهاصات و سایر اقسام مذکوره داخل نمیشود بتحت معجزه و ممکن است که بگفته ما برگردد
و تعریف بعض علما معجزه نبی را باینکه او فعلیست از جانب خدا که از آن اوست مقصود تصدیق است و همچنین تعریف دیگر باینکه
معجزه امریست که مقصود از وی اظهار صدق مدعی رسالت یا امامت است پس اطراف کلام را جمع کن و غفلت منما

تذییل چهارم در بیان جمله از امور مهمه بدانکه از برای ائمه اطهار از آل نبی مختار مقامات نورانیه اشاره میکنیم
در این مقام بعض از آنکه کشف میکند از او پس میگوئیم که ثاقب مناقب از ربیع حاجب منصور روایت کرده میگوید منصور
هفتاد نفر از بابل طلبید و با آنها گفت وای بر شما که سحر را از آباء و اجداد از زمان موسی ابن عمران ارث برده
اید و شما سید که میان زن و شوهر جدائی میاندازید و بتحقیق ابو عبد الله جعفر ابن محمد کاهن و ساحر است مثل شما اگر
چنانچه شما او را مبهوت و عاجز کردید از برای شما مال فراوان و جایزه بزرگ خواهم داد پس در مجلس منصور حاضر
گشته هفتاد صورت از صورتهای درندگان درست کرده هر یکی از آنها نزد صاحب خود نشست و منصور بالای
تخت نشسته و تاج بر سر خود گذاشته پس از آن بحاجب امر نمود کسی بفرست تا ابو عبد الله را در همین ساعت حاضر
نماید زمانیکه آنحضرت را حاضر نمودند داخل گشته بسحر و شعبده هائی آنها که مهیا کرده بودند نظر کرده بغضب آمده فرمود
وای بر شما آیا میشناسید مرا انا حجة الله الذی ابطل سحر آبائکم فی ایام موسی ابن عمران آیا میشناسید مرا من حجت الخ

باشم که باطل نمود سحر اجداد شما را در عهد موسی ابن عمران پس از آن بصدای بلند ندا کرد ایتها الصور الممثلة لیأخذ کل واحد منکم
صاحبه باذن الله یعنی ای صاحبان صورتها باید هر یکی از شما باذن خدا صاحب خود را هلاک نماید پس هر یک از آن درندها
بصاحب خود حمله نموده و او را پاره پاره کرد و بلع نمود منصور از مشاهده اینحال غش کرده و از تخت بزمین افتاد
چون بهوش آمد گفت الله الله یا ابا عبد الله ارحمنی و اقلنی فانی تبت توبة لا اعود لمثلها ابدا یعنی رحم کن بر من یا
ابا عبد الله رحم کن بمن و عفو نما مرا توبه کردم توبۀ که دیگر اعاده نکنم مثل این معصیت حضرت فرمود قد عفوت عنک و اقلتک
یعنی عفو کردم ترا و از تو گذشتم پس از آن عرض کرد یا سیدی قل للسباع ان ترد ما اکلوا یعنی ای مولای من بفرما بدرندگان
که بر گردانند بسوی ما آنچه خورده اند فرمود هیهات هیهات ان عادت عصا موسی عادت هذه السباع هؤلاء
السحرة یعنی قبول نخواهد شد خواهش تو هرگاه عصای موسی برگرداند سحران فرعون را که بلعیده بود این درندگان
هم سحران را بر میگردانند تا آخر حدیث و هرگاه خواسته باشی که زیاده از این معرفت حاصل نمائی پس بدان خبریکه دلالت
دارد بر این مطلب بسیارست بعضی از آنها در بعض مجالس این کتاب ذکر خواهد شد مثل خبریکه سید مرتضی در قصیده لامیه
که مشتمل است بر قضیه عطرفت جنی بیان نموده و از جمله آنها خبریست که صاحب مشارق الانوار ذکر نموده در کتابش که گفته قال

فصل و من هذا الباب ما رواه سلمان و ابوذر عن امیر المؤمنین انه قال من کان ظاهره فی ولایتی اکثر من باطنه
موازینه یا سلمان لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة و اذا عرفنی بذلک فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و شرح صدره
للاسلام و صار عارفا بدینه مستبصرا و من قصر عن ذلک فهو شاک مرتاب یا سلمان و یا جندب ان معرفتی بالنورانیة معرفة
الله و معرفة الله معرفتی هو الدین الخالص یقول سبحانه و تعالی و ما امروا الا لیعبدوا الله بالتوحید و هو الاخلاص و قوله تعالی حنفاء و هو الاقرار بنبوة
محمد و هو الدین الحنیف و قوله و یقیموا الصلوة و هی ولایتی فمن والانی فقد اقام الصلوة و هو صعب مستصعب یا سلمان
و یا جندب المؤمن الممتحن الذی لم یرد علیه شیء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله و لا یشک و لا یرتاب و من قال لم و کیف
فقد کفر فسلموا لله امره فنحن امر الله یا سلمان و یا جندب ان الله جعلنی امینه علی خلقه و خلیفته فی ارضه و بلاده و عباده و اعطانی
ما لا یصفه الواصفون و لا یعرفه العارفون فاذا عرفتمونی هکذا فانتم مؤمنون یا سلمان قال الله تعالی و استعینوا بالصبر
والصلوة فالصبر محمد و الصلوة ولایتی و لذلک قال و انها لکبیرة و لم یقل و انهما ثم قال الا علی الخاشعین فاستثنی اهل ولایتی
الذین استبصروا بنور هدایتی یا سلمان نحن سر الله الذی لا یخفی و نوره الذی لا یطفی و نعمته التی لا تجزی اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد فمن عرفنا فقد استکمل الدین القیم یا سلمان و یا جندب کنت و محمد صلی الله علیه و آله نورا نسبح قبل المسبحات
و نشرق قبل المخلوقات فقسم الله ذلک النور نصفین نبی مصطفی و وصی مرتضی فقال الله عز و جل لذلک النصف کن محمدا
و للآخر کن علیا و لذلک قال النبی انا من علی و علی منی و لا یؤدی عنی الا انا او علی و الیه الاشارة بقوله انفسنا و انفسکم
و هو اشارة الی اتحادهما فی عالم الارواح و الانوار و مثله قوله تعالی افان مات او قتل و المراد هنا مات النبی او قتل الوصی لانهما
شیء واحد و نور واحد اتحدا بالمعنی و الصفة و افترقا بالجسد و التسمیة فهما شیء واحد فی عالم الارواح و انت یا علی روحی
الذی بین جنبی و کذا فی عالم الاجساد انت منی و انا منک ترثنی و ارثک انت منی بمنزلة الروح من الجسد و الیه الاشارة
بقوله صلوا علیه و سلموا تسلیما و معناه صلوا علی محمد صلی الله علیه و آله و سلموا لعلی الامر فجمعهما فی حد واحد جوهر فهذا
حاصل مضمون آنکه میگوید روایت نموده سلمان و ابوذر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرموده هرکه ظاهر او
در ولایت و محبت من بیشتر از باطن وی بوده باشد میزان اعمال او سبک خواهد بود یا سلمان کامل نمیشود ایمان مؤمن تا آنکه
بشناسد مرا بنورانیت و وقتیکه شناخت مرا بنورانیت اوست مؤمنیکه امتحان فرموده خدا قلب او را برای ایمان
و شرح کرده صدر او را برای اسلام و عارف بدین و با بصیرت گشته و هرکه تقصیر کند از معرفت نورانیت پس او
هنوز در شک و ریبست یا سلمان و یا جندب معرفت من بنورانیت معرفت خداست و معرفت من دین خالص است که خدا تعالی
میفرماید و ما امروا بتوحید که عبارت از او اخلاص است و فرمایش خدا تعالی حنیفا اقرار بنبوت که محمد است دین حنیف
و فرمایش او و یقیموا الصلوة ولایت منست هرکه بولایت من قائل گشت نماز را بر پا داشته و او هم صعب مستصعب است
یا سلمان و یا جندب مؤمن ممتحن آنکسی است که وارد نمیشود براو چیزی از امر ما مگر اینکه شرح کرده خدا سینه او را برای قبول

وشک و ریب میکنند هرکه چون وچرا نمود کافر گشت پس تسلیم نمائید امر خدا را و مائیم امر خدا ای سلمان ای جندب بدرستیکه خدای تعالی مرا امین خود قرار داده بر خلق خود و خلیفه قرار داده در زمین و در میان بندگان خود وعطا فرموده بمن آنچه وصف نمیتوانم بکنند او را واصفون ونمیشناسند او را عارفون زمانیکه شناختید مرا بنورانیت شمائید مؤمنون خدای تعالی فرموده استعانت جوئید بصبر وصلوة و مراد از صبر محمد است و از صلوة ولایت من از آنجه فرموده که اوست بزرگ ونفر نموده اند و تا بزرگ نه پس از آن فرموده مگر بر خشوع کنندگان و تشنا نموده اهل محبت و ولایت مرا که صاحب ضمیر شد بنور هدایت من ای سلمان مائیم سر خدا که مخفی نمیشود انوار او آنچنانکه خاموش نمیگردد نعمت او آنچنانکه جزای شکر او بعمل نمیتوان آورد اول ما محمد اوسط ما محمد آخر ما محمد هرکس ما را شناخت دین قیم را کامل نمود ای سلمان ای جندب بودم من و محمد هر دو نور تسبیح نمودیم قبل از تسبیح کنندگان و نورما بید رخشید پیش از مخلوقات پس قسمت نمود خدای تعالی این نور را دو نصف یکی نبی مصطفی و دیگری وصی مرتضی پس خدای تعالی یکی از این نصفها فرمود باش محمد و بآن دیگری فرمود باش علی و از این جهة پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده من از علی هستم وعلی از منست و ادا نمیکند آنچه در ذمهٔ منست مگر خودم یا علی و بسوی این اشاره فرموده بفرمایش خودش نَفْسَنا وَاَنْفُسَكُمْ واینمطلب اشارة است باتحاد اینها در عالم ارواح وانوار ومثل اوست فرمایش خدای تعالی اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ مراد از او موت نبی وقتیل وصی است زیراکه این دو تا یک چیز و یک نورند و دو صفت مختلفند درجسد وتسمیه فراق دارند پس هر دو در عالم ارواح چیز واحدند و تو یا علی روح منی و همچنین در عالم اجساد تو از منی و من از تو تو از من ارث میبری نه از تو ارث میبرم و تو از من بمنزلهٔ روح هستی از جسد وبسوی این اشاره فرموده بفرمایش خود صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی صلوات بفرستید بر محمد وتسلیم نمائید امر علی را پس جمیع فرموده هر دو را در یک مرتبه تمام شد آنچه خواسته بودیم نقل او را از همان کتاب و از کتاب کفایه در نصوص بعدد ائمه نقل شده از انس ابن مالک روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه وآله قال رسول الله لما عرج بی الی السماء و دعنی جبرئیل فقلت حبیبی جبرئیل فی مثل هذا الموضع تفارقنی فقال یا محمد انی لا اجوز مثل هذا الموضع فتحترق اجنحتی ثم زج بی فی النور ما شاء الله فاوحی الله الی یا محمد انی اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتک منها وجعلتک نبیا ثم اطلعت ثانیا فاخترت منها علیا فجعلته وصیک ووارث علمک والامام بعدک واخرج من اصلابکما الذریة الطاهرة والائمة المعصومین خزان علمی فلولاکم ما خلقت الدنیا ولا الآخرة ولا الجنة ولا النار یا محمد اتحب ان تراهم فقلت نعم یا رب فنودیت یا محمد ارفع رأسک فرفعت رأسی فاذا انوار علی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة یتلالا بینهم کانه کوکب دری فقلت یا رب من هؤلاء ومن هذا فنودیت یا محمد هم الائمة بعدک المطهرون من صلبک وهذا الحجة الذی یملأ الارض قسطا وعدلا ویشفی صدور قوم المؤمنین الحدیث

حاصل مضمون آنکه حضرت رسول خدا فرمود وقتیکه مرا بمعراج بردند بآسمان جبرئیل مرا وداع نمود گفتم حبیب من جبرئیل در همچو جائی از من جدا میشوی عرض کرد یا محمد از این مکان نمیتوانم تجاوز کنم که پرهای من سوخته میشود پس نور بسیاری مرا احاطه نمود و باری تعالی وحی فرمود بمن یا محمد بدرستیکه نظر نمودم بزمین ترا پسندیدم از آنها و ترا پیغمبر قرار دادم پس از آن نظری نمودم علی را پسندیدم و او را ام وصی و وارث علم تو قرار دادم و امام بعد از تو و بیرون بیاوریم از صلبهای شما ذریهٔ طاهره و ائمهٔ معصومین را که همه خازنان علم منند و اگر نمی بود وجود شما خلق نمیکردم دنیا و آخرت را و بهشت و آتش را یا محمد آیا دوست میداری اینکه ببینی آنها را عرض کردم بلی ای پروردگار من پس ندا رسید یا محمد سر بالا کن بالا کردم سر خود را مشاهده کردم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی ابن حسین و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن علی و علی ابن محمد و حسن ابن علی و الحجة و نور حجت تلؤلؤ میکرد در میان آنها گویا که ستارهٔ درخشنده بود عرض کردم پروردگارا کیستند اینها و کیست این ندا آمد یا محمد ایشان امامانند بعد از تو پاک و پاکیزه اند و از صلب تو خواهند آمد و این یک حجتی است که پر میکند زمین را با قسط و عدل و شفا میدهد سینه های مؤمنان را تا آخر حدیث بعد بدرستیکه صاحب این کتاب اخبار بسیاری ذکر کرده که بهمین مضمون میباشند و بالجمله اطلاق انوار در اخبار بر ائمه

اظهار از آنست بر امیر المؤمنین از شماره خارج است بلکه نور اطلاق شده بر آنحضرت در کتاب خدا هم مثل فرمایش خدای تعالی والنور الذی انزل معه بلکه اطلاق گشته بر آن نور در اخبار بسیار از احادیث قدسیه در یکی از آن خبرهاست ان علیا رایة الهدی وامام اولیائی ونور من اطاعنی وهو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد احبنی ومن ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلک یا محمد صلعم یعنی بدرستی علی رایت هدایت بعد از تو و امام اولیای منست و نور کسیست که اطاعت نماید مرا و کلمه ایست که لازم کرده ام او را بمتقیان هرکه دوست دارد او را بتحقیق مرا دوست داشته و هرکه دشمن داشته او را بتحقیق مرا دشمن داشته پس بشارت ده او را یا محمد تا آخر حدیث وغیر از این از اخبار دیگر قریب بمضمون و اگر کوئی واضح کن حال را در تحقیق مقال در آنچه متعلق است باین تمثیل که چه چیز است مقصود از عنوان کردن این تمثیل و چه چیز است مراد از معرفت امیر المؤمنین و سایر ائمهٔ طاهرین بنورانیت پس از آن بیان نما که آیا این قسم معرفت واجب است بر همهٔ مکلفین یا اینکه واجب بر آنها که بشناسند همین قدر که آنها ائمه هستند که واجب فرموده خدای تعالی اطاعت آنها را بر مخلوق خود و شأن او تصرف در جانها و مالهای ما و معرفت آنها بنورانیت مختص است بکاملین و خواص شیعیان جواب گوئیم مقصود از عنوان این تمثیل بیان این مطلب است که آل رسول و اوصیای معصومین او حجتهای خدایند مثل رسول خدا بر همهٔ مخلوقات و شایسته اند که اقامه کنندگان حجت بر آنها بتحقیق مؤید فرموده خدای تعالی انبیاء و مرسلین را بآنها چنانچه کشف میکند از این مطلب آن حدیث که متضمن قضیهٔ منصور و بحره ارض بابل است و بر وجود هم بیان این مطلب خواهد آمد در حدیثی که سید مرتضی او را نظم فرموده در قضیهٔ معرفت جن هرگاه بخواهی تغییر و اختصار بگو چونکه ایشان حجتهای خدایند بر همهٔ اهل آسمانها و زمینها لازم است اینکه مطلع باشند بر همهٔ اهل آنها و عالم باشند بطریق علم احاطه و مشاهده نه بمحض اخبار و باز لازم است اینکه باذن خدای تعالی در بارهٔ مقامات متصرف باشند در همهٔ عوالم امکانیه حتی قبل از ظهور ایشان در جسد اصلیه دنیویه چنانکه مؤید فرموده خدای تعالی انبیاء و مرسلین را بایشان چنانچه مثال او ذکر کرده و باز هم خواهد آمد و حتی بعد از وفات و شهادت آنها هم تمیزیست برای ایشان باهمیت و اشباه این بسیارست اگر کسی بحث کند که در بعضی از مجالس کتاب ذکر کرده که جمعی از عترت رسول غیر از ائمهٔ معصومین مثل ابو الفضل العباس و جناب علی اکبر و قاسم ابن الحسن و همچنین جناب زینب و ام کلثوم از برکات سید الشهدا بمقامی رسیده اند از مقامات نورانیت و این مطلب مناسب نمیآید با آنچه در این مقام ذکر شد جواب گوئیم مراد از مقام نورانیت که در این مجلس ذکر میشود اینست که ایشان بعد از شهادت در قدرت ایشان هست آنچه در قدرت سایر ارواح نیست مثل اینکه ایشان حاضر میشوند در پارهٔ جاها با بدان مثالیه و برزخیه و می بینند آنها را بعضی مردم اگرچه نمیشناسند آنها را در حین مشاهده و تصرف میکنند در این مواضع بعضی از تصرفات باذن خدای تعالی و اذن حجج معصومین مثل خلاص کردن حضرت عباس و جناب علی اکبر در بعضی مقامات زوار جناب سید الشهدا را که ملتجی گشته اند بائمهٔ معصومین با نیت صادقه و متوسل گشته اند بخدای تعالی از زدی اخلاق کامل که باشند از دست اشرار و هر رفتار از دزدان و راه زنان و چنانچه جناب زینب و ام کلثوم در بعضی از تعزیه خانهای زنانه که برای جناب سید الشهدا بر پا شده و مشغول شدن آنها ببعضی از خدمات مثل طبخ طعام و نحو او که در حقیقه امثال این در بعضی از وقایع بجهة شدت احتیاج است بسوی او پس همهٔ اینها از قبیل لطف و تفضل است و اظهار درجه سید الشهدا است و درجات این بزرگواران از زنان و مردان و ترغیب باشد بزیارت سید الشهدا و اقامهٔ مجلس تعزیهٔ اوست پس باین مطلب ثابت میشود مقام نورانی برای جمیع دیگری هم از عترهٔ پیغمبر مثل حمزهٔ ابن عبد المطلب و جعفر و عقیل از فرزندان ابی طالب و این مطلب نظیر نزول آنهاست از آسمان بجانب حجج طاهرین از آل عبا و بجانب ملائکه بجهة زیارت جسد سید الشهدا که در زمین کربلا افتاده بود و زیارت رأس شریف او در راههای شام وقتیکه میبردند او را بنزد یزید ولد الزنا چنانچه مطلع خواهی شد بتفصیل بعضی از اینها در بعضی از مجالس و بالجمله اطلاق مقام نورانیت بر این مطلب از اطلاقات نادره است یا اینکه میگوئیم این مرتبه ادنی مراتب و مقامات نورانیت است چنانچه اعلی او از اموریست که زبان قلم از ذکر او کند است و اشیم آنرا نهایات کسانیکه ناقصند در معرفت آل الله و اهل بیت عصمت و نبوت و خلافت و امامت بشبهه گمان نماید بلکه ذکر نمودیم در این تمثیل بیان مقام اوسط اگرچه اخبار که بسوی آنها اشاره شد شاملست بمقام اعلی هم بلکه فرد اکمل و اعلا دارد که بمن کسانیکه کاملند در معرفت اهل بیت رحمت و عصمت تا درک میکنند و آنها مثل سلمان و ابی ذر و عمار

ومقداد و عمرو ابن حمق الخزاعی و اویس قرنی و میثم تمار از اوایل و امثال ایشان که بدرجه آنها نرسیده از او اخر اللهم ادخلنا فی حزبهم بحق ذاتک وصفاتک وبحق من خصصتهم بالمقامات النورانیة یا ارحم الراحمین الحاصل تکلیف مکلفین بر اعتقاد و دانستن اینکه ائمه اثنی عشر از اولاد پیغمبر امامانیست که واجب کردانیده خدا اطاعت آنها را بر ما بدرستیکه آنها متصف اند بجمیع آنچه متصف است بآن پیغمبر خدا از عصمت و علم و حلم و شجاعت الی غیر اینها از اخلاق کریمه وصفات حمیده متصف شده باینکه نمیشود بالای آن متصف شدن از مثل اتصافات امکانیه تکلیف عمومیست و واجب کردیده است بر جمیع مکلفین و اما تکلیف شناختن ایشان بمعرفت نورانیه شاید آن از خصایص انسانیت که خاص و کامل اند بجهة اینکه بسا تکلیف نمودن بآن بطریق عموم میرساند عوام را بر وقوع در شبهه ها اخذ این را و ممکن است اینکه گفته شود بدرستیکه شناختن ائمه بمعرفت نورانیه از مرکوزات عقلهای معظم ناس است ولیکن بطریق اجمال و اختصار الا اینکه اینطلب بسته بر دو مقام آنچنانی که اشاره نمودیم بآنها نسبت بر مقام اعلی است که اعراض کردیم از ذکر ان هرگاه خواهی توضیح مقال نمائی بگو از جمله مسائل آنچنانیکه عفو شده در آنها جهل مکلفین از عوام مسئله معرفت پیغمبر خدا و ائمه است بودن ایشان اصحاب مقامات نورانیه آنچنان مقاماتیکه بر انگیخته شده از آنها تصرف ایشان در بعضی از عوالم امکان در بعضی از جاها پیش از ظهور وجود ایشان در نشأه دنیا و همچنین تصرف ایشان در امور این نشأه دنیا بعد از وفات ایشان و انتقال آنها برنشأه آخرة و مثل آنها از آثار و تصرفات و از جمله آنها مسئله بودن ایشان اصحاب ولایه مطلقه عامه و از جمله آنها مسئله تفضیل دادن ایشان بر جمیع چیزها از عرش و کرسی و لوح و قلم و انبیا و رسل و جمیع ملائکه تفضیل دادن بطریق انفراد و اجتماع و ممکن میشود اینکه گفته شود تفضیل ایشان بر جمیع چیزها و بر خلایق تماماً از آنچیزهائیست که واجبست اعتقاد آن بر همه مکلف اگرچه بطریق اجمال و عدم التفات باشد بر قضیه تفضیل بر جمیع انبیا و رسل من حیث المجموع مثل تفضیل دادن بر آحاد و افراد ایشان و از جمله آنها مسئله تفاوت و تفاضل است در میان ایشان لیکن نه بطریق ارسال و اطلاق بلکه بعد از تفضیل دادن پیغمبر خدا را بر جمیع آنها و بعد از آن تفضیل امیر المؤمنین را بر حجج طاهرین از عترة پیغمبر الی غیر ذلک از آن مسئله هائیکه مشابهت دارد باینگونه مسئله ها هرگاه کوئی آیا واجبست اجتهاد و تحصیل علم بر عوام از مکلفین بعد از التفات نمودن بر این مسئله ها که اشاره شد بآنها و مثال اینها و بعد از عارض شدن شبهه در آنها یا واجب نیست میگویم مقتضی اصل ثانی نیست ولیکن ممکن است تفضیل دادن در میان حالت وقوع خلل سرایت نمودن شبهه ها بر اعتقادها در صورت بقاء او بر این جهل پس واجب میشود اجتهاد و میان غیر این حالت پس واجب نمیشود هرگاه بگوئی واضح کن از برای ما ضابطه که تمیز و فرق میان این دو نوع از مسائل در باب امامت زیرا که مثال زدن و بسیار نمودن آنها از آنچیزهائیست که فایده نمیدهد ما را اینکه ضابطه معلوم باشد میگویم چنانچه ممکن میشود که دوران مدار امر در این مطلب مثل دوران مسئله بر حد ضرورت از مذهب و عدم آن همچنین ممکنست دوران مدار بر مدار وجود آن در قرآن کریم و بسیاری دوران آن در اخبار و عدم او و همچنین ممکن میشود دوران مدار بر مدار انعقاد اجماع منافات ندارد بر وقوع خلاف در مسئله با معنی شان مسئله حتی اینکه معنون باشد از جمعی و همچنین ممکن میشود دوران مدار بر مدار کثرت دوران مسئله ما بین علما و کثرت عنوان آنها و ذکر آنها در کتب اصحاب و عدم ذلک و همچنین ممکن میشود دوران مدار بر مدار عدم وقوع خلاف در مسئله با معنی شان مسئله چنین باشد زمانیکه معنون باشد اگرچه نبوده باشد از آن چیزهائیکه اجماع بآن منعقد باشد یا اینکه بوده باشد مسئله از آن چیزهائیکه معنون نبوده باشد ابدا یا اینکه معنون باشد بطریق ندرت و در کلام بعضی الی غیر ذلک و هرگاه بگوئی تمام کن این تذییل را به بیان کردن مسئله مهمی و آن اینست که در تذییل سابق ذکر کردی که طریق معرفت امام چهار نحو است و واجبست بر همه مکلفین شناختن امام بهمه این طریق یا ببعض آنها و جهل جاهل معذور نیست مگر اینکه قاصر باشد در این مقام میگوئیم آیا واجبست در باب معرفت امامت امام باخبار و نص احاطه کردن مکلف بادله و مدارک همه این تنصیصات یا ببعض آنها بنحویکه حاصل شود از برای او قطع بمطلب یا اینکه جایز است اکتفا کردن بآنچه در این زمان متداول است که آنها احاطه میکنند در اینباب بچیزی که قطع از او حاصل شود الا اینکه آنها قائلند به تنصیصات بطریق اجمال بی آنکه از آنها علم حاصل شود بمدارک

و عدم آن
و انعقاد اجماع

کلا او بعضا و بعبارة اخری آنها اعتقاد به تنصیصات دارند الا اینکه تمیداند مدارک او را یا بعض آنها را بنحویکه برای ایشان قطع حاصل شود زیرا که طریق بر تحصیل علم به تنصیصات بسیار است در کتاب کریم و آیاتیست که وارد شده در او در باب تنصیصات سه گانه و برجوع باخباری که وارد شده و بیشتر آنها از طرق خاصه و آنچه وارد گشته از طرق عامه بعد از آن برجوع نمودن بسایر اخبار وارده در باب تنصیصات سه گانه از طرق عامه و خاصه و همچنین باخبار کثیره وارده در باب فضایل اهل بیت عصمت و مناقب ایشان و برجوع باخبار کثیره وارده بر کفر و ارتداد اعدای آل محمد و معایب ایشان زیرا که بمطلع گشتن بمدارک کفر دشمنان آل محمد و ارتداد ایشان بسبب اذیت کردن آنها بآل محمد و همچنین باخبار و آثار بر معایب دشمنان آل محمد از آنچیزهائیست که مدخلیت زیاد دارد در باب تحصیل علم و یقین که بامامت ائمه اثنی عشر معصومین از آل محمد کاسیما بوده باشد این اخبار که دلالت دارد بکفر این دشمنان و معایب ایشان روایت شده از طریق عامه بعد از آنکه باین قسم عوام از مکلفین لازم است که در اینباب رجوع نمایند بعلمای امامیه و علما هم ارشاد نمایند آنها را بسوی حق بخواندن آیات محکمه و اخبار مستفیضه که در اینباب وارد گشته و هم بخوانند بر ایشان آنچه وارد گشته در کفر و نفاق و معایب دشمنان ایشان پس از برای عوام رجوع در اینباب بعلماء واجبست تا حاصل شود برای آنها یقین بمطلب و مخفی نماند بر تو که متقدمین علما و امامیه عادت ایشان جاری بود بر اینکه اخبار وارده در باب عقاید میخواندند بر عوام و یاد میدادند بایشان خصوصاً اخباریکه در باب امامت وارد شده بود زیرا که باب امامت از آنچیزهائیست که محتاج است بیاد دادن ... سمعیه و مؤید گفته ما ثبت قضیه عالم اعلم و محدث افخم اسمعیل ابن عباد برادر صاحب ابن عباد که بمردم خبر میداد اخبار وارده از پیغمبر و ائمه معصومین را و تعلیم نمود بر ایشان عقاید حقه را در دولت آل بویه و طریقه او این بود که در میدان وسیعی منبری برای وی میگذاشتند بالای منبر میرفت و در مجلس او صد و بیست هزار نفر می نشستند و شش منبر با فاصله از همدیگر میگذاشتند و شش نفر از فضلاء شاگردان وی بالای آنها میرفتند و بعد مسافت مابین منبر او و منبر اول آن شش نفر بقدر مسافت مابین منبر این مرد و منبر دویم ایشان و بهمین قرار بود فاصله مابین منبرها و خود اسمعیل حدیث میگفت و میشنید حدیث او را جماعتی که نشسته بودند مابین منبر او و منبر آن شخص اول از آن شش نفر بعد از آن آن شخص اول بدیگری بجماعتیکه نشسته بودند مابین منبر او و منبر شخص دویم خبر میداد و بآنها همین حدیث را و همچنین مرد دویم به دیگری بجماعتیکه نشسته بودند میان منبر و منبر شخص سیم خبر میداد بآنها همان حدیث را بی تغییر از نقل میکردند تا منتهی میشد بآن شخص ششم و او هم خبر میداد و پر واضح است که این قسم تعلیم و تعلم اخبار نمیشود مگر در باب اعتقادات خصوصاً در باب امامت با آنچه متعلق است بوی مخفی نماند بر تو بتحقیق آنچه در این مقدمه مذکور شد از اهم مطالب این کتابست پس بر تو باد تامل و تدبر در وی باینکه احاطه کنی و قاصد باشی بر عمل کردن بمفاد وی زیرا که گریه و زیارت نافعه از آنچیزهائیست که محقق میشود مگر بعد از معرفة بحق ائمه طاهرین بعد بدرستی اگرچه در این مقدمه از ذکر آیات و اخبار وارده در باب تنصیصات سه گانه در این اعراض کردیم الا اینکه اخذ کننده بهمه آنچه در این کتابست و شخص متدبر میباید در این کتاب چیزیرا افاده کند فایده اخبار تنصیصات ثلثه را بلکه جمله از آیات تنصیصات و اخبار وی در ضمن بعضی از مقدمات کتاب پیدا میشود و هر که اهل آیه کلام مفصل که متضمن تحقیقات رشیقه و فواید انیقه در باب امامت و متعلقات وی بوده باشد پس بر او باد مراجعت بعقاید اعلی از غرائب و من شکایت میکنیم بخدا تعالی از اهل این زمان که اکثر حواس ایشان از تحصیل عقاید حقانیه معرض شده کجا مانده عوام ایشان

مقدمه یازدهم

در بیان امور متعلقه بهمه مقامات و مقدمات این کتاب و همه مجالس آن یعنی ملاحظه احوال اقوال و روایات و ملاحظه احوال ناقل و ذاکر آنها بر مجالس عزا و آنچه متعلق براوست پس این آن تضعیف مقدماتی که در این کتاب ذکر کردیده بعد از تصنیف مجالس این کتاب و فراغ از آنها اتفاق افتاد پس میگوئیم آنچه در این کتاب نقل گشته از اخبار و روایات و آثار خالی نمیشد از این دو قسم یا اخذ شده از کتب معتبره مثل کتب محمدین ثلثه که عبارت از شیخ کلینی و صدوق و طوسی رضوان الله علیهم باشد و مثل کتب کسانیکه در درجه ایشانند از سابق و لاحق آنها و مثل کتب اکثر متأخرین که اخذ کرده اند در کتب معتبره و هو العمدة مثل کتب علامه مجلسی و شیخ اعظم و صاحب عوالم و کسانیکه در درجه ایشانند از حیثیت حذاقت در فنون اخبار و مانند

اخذ شده نه از مثل این کتب اما در قسم اول گاهی اکتفا میشود بذکر اسامی کتبی که از آنها نقل شده یا اسامی اصحاب آنها
و گاهی نسبت را هم ذکر میکنیم برای وضوح حال در آنها اما در قسم ثانی اشاره میکنیم در راوی بکتابیکه از او نقل کرده اند بواسطه
یا بلا واسطه یا شخصیکه از او روایت شده است در هر حال در اینجا اموریست مهمه لابد است از اشاره کردن بسوی آنها
بدانکه تعمد در کذب از اقبح قبایح عقلیه و شرعیه است و این از جمله چیزهائیست که مرتکب او مواخذ میشود و قبح و حرمت او شدید
است زمانیکه بامر دین و شریعت سید المرسلین متعلق باشد مثل وضع حدیث و اختراع کردن از خود و نسبت دادن
برسول الله یا بائمه یا بعلما و مثل دروغ بستن است روایت کردن احادیث موضوعه و نقل اخبار کاذبه زمانیکه معلوم حال
باشند و بتحقیق ادله اربعه دلالت کرده مثل ضرورة مذهب بلکه ضرورة دین هم براینکه دروغ و کذب از معاصی
و ذنوب مهلکه است پناه میبریم بخدا از آنها و چه قدر تاسف است بر فقرا مسلمین و تخریب دین در آن روزیکه بر دروغ
مرتکب شد در آن روز اخیف بنی تیم و رفیق او از روی تعمد بر رسول خدا پس از آن برگشت مثل امور عادی شد در زمان بنی
امیه زانیه اعنی معویه که ترویج داد او کذب را و از جمله چیزهای عزیب واقعه است که جاری گشته مابین عایشه و ابو هریره
در خصوص حدیثیکه روایت کرد ابو هریره از رسول خدا و عایشه انکار نمود و باو گفت که فرمود این خبر را رسول خدا
جواب گفت در آن روزیکه پدرت را بخلافت نصب نمود بالجمله اتفاق کرده علماء اسلام بر اینکه جایز نیست وضع
حدیث و نقل کردن مقطوع الکذب بلی مخالفت کرده در این مطلب دو طایفه مخروسیه کرامیه که نسبت میدهند خودشان را
در مذهب که قائلند بتشبیه و تجسیم بابی عبد الله محمد ابن کرام و طایفه مبتدعه متصوفه که ایشان رفتند بجواز وضع حدیث برای
ترغیب و ترهیب مردم و استدلال کرده اند بر این مطلب بانچه در بعضی طرق حدیث منقوله از حضرت سید البشر صلوات الله علیه
من کذب علی متعمدا لیضل به الناس فلیتبوأ مقعده من النار یعنی هر که قصد این دروغ بندد تا مردم را بسبب او ضلالت
اندازد پس مهیا کند نشیمنگاه خود را در آتش و تعقیره لیضل به الناس را نقله محدث حکم بالحاق و بطلان وی نموده علاوه بر اینکه
با آنها فایده نمی بخشد زیرا که مطلق افترا بر رسول خدا اضلال و ضلال است اگرچه در امر حق باشد و بعضی آنها حمل کرده من کذب
علی را براینکه آنحضرت را ساحر یا مجنون خوانده حتی بعضی مخذولین گفته که آنحضرت من کذب علی فرمود ما نکذب له و لشرعه
اسیم یعنی حضرت فرموده هر که بضرر من افترا بندد معاقب است ما بمنفعت او دروغ می بندیم و نقل کرده بعضی فضلاء ما
از قرطبی در کتاب مفهم که او گفته بعضی از اهل رای و اجتهاد تجویز کرده اینکه جایز است نسبت دادن به پیغمبر آنچه موافق
قیاس جلی است از خدا مسئلت میکنیم عصمت را و پناه میبریم از شقاوت و چه خوب فرموده بعض علماء که پرده پوشی میکند
خدای تعالی بر آنکه در حدیث دروغ گوید مؤید این است آنچه حکایت شده از ابن اثیر در جامع الاصول به اینکه جمعی از محدثین جعلی
جاعلی بودند که وضع میکردند حدیث را بجهت تقرب نزد ملوک مثل غیاث ابن ابراهیم که داخل شد نزد مهدی ابن منصور دید
کبوتر بازی را دوست میدارد که از جاهای دور رها کنند پس حدیثی جعل کرد از پیغمبر بمضمون که آنحضرت فرمود بر دو باختن
جایز نیست مگر در شتر و حیوان ناخن دار یا تیر اندازی یا کبوتر بازی پس امر کرد که ده هزار درهم باو بدهند وقتیکه بیرون آمد
مهدی گفت شهادت میدهم که مکان این مکان کسیست که بر رسول خدا افترا ببندد حضرت رسول کبوتر بازی نفرموده و لکن
این مرد این را جعل کرد تا تقرب حاصل نماید نزد ما و امر کرد که کبوترها را ذبح کردند و گفت حمل من او را و اداشت بر افترا بستن
بعد بر سیکه ای قوم من خیلی تعجب دارم از طریقه علماء عامه و چگونه تعجب نکنم از طریقه طایفه که در کتب خودشان بسیار
احادیث موضوعه را ذکر کرده اند و نامیده اند آنرا صحاح با وجود اینکه زمانیکه مطلع میشود جمعی از متاخرین ایشان بانچه در کتب
ایشان است از احادیث صحیحه در واقع و نفس الامر وارده در شأن اهل بیت عصمت و نبوت و رحمت و خلافت سرعت
مینمایند بانکار آنها و مناقشه بهذیانات و مزخرفات مثل مناقشه در اخباریکه متظافرند و متکاثر و بدرجه تواتر رسیده اند
حتی در کتب ایشان هم و هر گاه خواسته باشی که مطلع گردی در این مقام بر کلام وافی پر فایده پس بر تو باد مراجعت بعضی اعلی
از خزاین و همچنین بکتاب ما که در فن رجال و بیان اصول و قواعد او تصنیف شده و زمانیکه مطلع شدی بر این بدانکه
مقصود از تمهید این کلام در اول این مقدمه تنبیه کردن است بر اینکه جایز نیست نقل اموریکه اصل ندارد در آثار و اخبار
و در کتب علماء و اهل تواریخ و آداب و سیر از شیعه یا از عامه در مجالس تعزیه سید الشهداء و محل ذکر مصائب آل محمد

اعم

از جهة طمع در کثرت گریستن مردم و شدت نوحه و فریاد کردن آنها پس چگونه چنین نباشد بدرستیکه این در حقیقت از قبیل تقرب بمحرمات
بعبادات است زیرا که بگریه و نوحه آوردن جمعی از مردم را بر سید الشهداء و اولاد و اصحاب مظلومین او از افضل عبادات و اجل
طاعات و اعظم قربات است پس چگونه تجویز میکنند با اینکه راضی میشود اینکه خراب نمایند بنیان آنرا بتعمد کذب و افترا و جعل احادیث
از جانب نفس خود یا بتعمد نقل آنچه کذب او روایت آمده و از جمله قبایح این زمان شیوع این خصلت است نزد ذاکرین مصائب
از عرب و عجم و لیکن این خصلت در نزد عجم شایع تر و بسیار است پس هر گاه بگوئی چه میگوئی در آنچه نسبت داده شده ببعض
محدثین بحرین که او تجویز مینماید نسبت بکثرت اعداد و آنچه باین شبیه است از جهة ترغیب بر شدت گریه و کثرت نوحه و حزن میگوئیم حاشا
ثم حاشا که تکلم نماید مثل این عالمی از علما خواه اصولی باشد و خواه اخباری پس نیست این نسبت مگر کذب محض و محض کذب و او بریست از اینها
هر گاه بگوئی و اوضح کن حال را و تحقیق مقال را در این مقام زیرا که او از چیزهائیست که شدت احتیاج باو میشود و آنچه دیده میشود از کلمات
تو در اینجا شک نمودن دایره است بخلاف آنچه دیده میشود از کلمات تو در بعضی از مجالس این کتاب زیرا که آنچه دیده میشود از آن
در اینجا وسعت دادن دایره است پس بیان کن در این مقام ضابطه و قاعده که مرجع باشد در وقت اشتباه و آیا تجویز مینمائی
نقل احادیث ضعیفه را که از کتب غیر معتبره اخذ شده و روایات نادره را که موجود است در بعضی از کتب سیر و تواریخ که تعلق
است نسبت آنها بمصنفین و اصحاب آنها و همچنین روایاتیکه موجود است در بعضی از اوراق کهنه و تصنیفات قدیمه از آنچه
معلوم نیست اسماء مصنفین آنها یا ثابت نشده نسبت آنها بانچه میگوئی در شأن قصاید و اشعار منظومه بعربی یا عجمی از
فارسیه و ترکیه و غیر آنها آیا در این باب اصل و ضابطه دارد یا نه بعد چه میگوئی در شأن کسانیکه از کذب احتراز و اجتناب
مینمایند و کلمات خودشان را معتقد مینمایند بقول خودشان گانه بلسان حال چنین گفته و آنچه شبیه باینها پس آیا این تقیید
کلام را از کذب بیرون مینماید یا میگوئیم تضییق و توسیع دایره در اختیار و طاقت ما نیست بلکه این بحسب شرع است زیرا که ما
تکلم نکرده ایم در این مقام و در مقام سابق به دو چیز متناقض زیرا که تجویز نمودن ما تعمد در کذب را مختص نیست بموضع دون آخر بلکه او
حکم عام غیر مخصص است جاری میشود در جمیع جاها بلی ما ثابت کردیم بعضی از مطالب را در بعضی از مجالس بعمومات و اصول و قواعد
عقلیه و نقلیه و التزامات اخباریه و مثل اینها و نیست این جایز نمودن کذب در چیزی بعد نقل احادیث ضعیفه از روایات
مرسله و اخبار موقوفه و مقطوعه یا اخباریکه مسنداند بغیر معصوم از آن چیزهائیست که ضرر و عیب ندارد نقل آنها در باب ذکر
مصائب و لیکن مراد از روایات ضعیفه بر این طریق نیست که مقطوع الکذب و الوضع باشد بلکه از آن چیزها باشد احتمال
صدق و صدور داشته باشد اگرچه بطریق احتمال مرجوح باشد بعد زمانیکه تعارض ننمود قطعیات عقلیه یا نقلیه را از اصول مذهب ۲ و اضح
ما پس جایز نیست نقل آنها بر عوام مگر وقتیکه ناقل شنیده باشد تاویل او را از علمائیکه ماهرند پس این چنانکه می بینی جاری میشود در
شأن اخبار صحیحه و موثقه بتحقیق ظاهر شد از این بیان جواز نقل آنچه یافت میشود در اوراق عتیقه و تصانیف قدیمه آنچنانکه اسم
مصنف آنها معلوم نیست اولی بلکه لازم در جمیع اینها بیان حالت بذکر حال این کتب و اوراق پس مثل این نامیده میشود بوجاده
در باب تحمل روایات پس این اعم است از آنچه ما بسوی آن اشاره نمودیم و بهر طور باشد آنکه در دین خود محتاط است احتیاط را ترک
نمیکند و باب جرئت و جسارت را نمیگشاید پس اشاره مینمائیم در اینجا بسوی جمله از اخبار که در امثال این مقام نافع است و افاده
میکنند اصول و قواعد را و در روایت احمد ابن عمر حلال میگوید عرض کردم بحضرت ابی الحسن الرضا که مردی از اصحاب ما کتابی را
بمن عطا میکند و نمیگوید که از من روایت کن آیا از برای من جایز است که از او روایت کنم فرمود زمانیکه دانستی که کتاب
او است روایت کن از او و در روایت سکونیست از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود
زمانیکه شما احادیثی نقل کردید اسناد او را بکسی بدهید که بشما خبر داده پس هر گاه حق بوده باشد منفعت شما است و اگر
کذب بوده باشد بضرر او است و در خبر محمد ابن علی است رفع کرده او را گفت که حضرت ابو عبد الله فرمود پرهیز کنید از
کذب مفترع گفتند کذب مفترع چه چیز است فرمود اینست که خبر دهد ترا مردی پس ترک کنی او را و روایت کنی آن حدیث را
از کسیکه نقل کرده نزد از او و در روایت ابی بصیر است گفت سؤال کردم از ابی عبد الله از قول خدای تعالی الذین یستمعون
القول فیتبعون احسنه الخ پس گفت آنها تسلیم کنندگان اند بآل محمد آنچنانکه میشنوند حدیث را زیاد نمیکنند در آن و ناقص
نمیکنند از او نقل میکنند او را چنانکه استماع کرده اند و در روایت یزید ابن عبد الملک نقل کرده از حضرت صادق

فرمود

فرمود بهمدیگر را زیارت نمائید زیرا که در زیارت شما احیاء است بر قلوب شما و ذکریست بر احادیث ما و احادیث ما
شمارا بهمدیگر مهربان میکند هر گاه اخذ کردید آنهارا رستگار شدید و نجات یافتید و هر گاه ترک نمودید آنهارا گمراه و هلاک شدید
پس اخذ نمائید آنهارا و من بنجات شما ضامن هستم و در روایت ابی عبیده حذا است که گفت از امام محمد باقر ع شنیدم که میگفت
قسم بخدا که محبوبترین اصحاب من نزد من پرهیزکارترین و فقیه‌ترین و کتمان کننده‌ترین ایشانست حدیث ما را و بدترین ایشان در حال زندگانی
و مماتست کسیکه بشنود حدیث ما را که بما نسبت داده میشود و از ما روایت کرده میشود پس قبول نمیکند او را و منقبض میشود از آن
و او را انکار مینماید و نسبت کفر میدهد بکسیکه باو اعتقاد و اقرار دارد و حال آنکه او نمیداند شاید حدیث از ما باشد و بسوی ما مستند شود
پس باین سبب خارج میشود از ولایت ما و الحدیث پس هر که این اخبار را اخذ نماید بجامع آنها و تأمل نماید در آنها از آنها اصول کلیه و ضوابط
نافعه استنباط نماید پس کلام را طول نمیدهیم بیان این بعد از آن میگوئیم بدرستیکه حکم و حال در کلام نظمی مثل حالیست که در کلام نثری دارد
از جهت صدق و کذب پس منتشر میشود در کلام نظمی آنچه منتشر و جاری میشود در کلام نثری بدرستیکه دایره اشعار و کلام نظمی اوسع دایره
است از جهه علیحده و آن اینست که اکثر آنچه در آنها ذکر میشود در باب مراثی و ذکر مصائب از قبیل انشاءات و خطابات
است و از قبیل زبان حال و صدور کلام بلفظ کان و گویا یا آنچه معنای او را ادا میکند از فارسیه و ترکیه و هندیه و مثل آنها این حالات
آنست که اینها حیله حسنه است در باب اخراج کلام از کذب پس هرگاه گوئی در قبیکه اشعار و قصیده اگرچه بشد که او را ایشان
متضمن است اخبار از اموریکه مشهد نیست بسوی روایات بانکه آنها در روایتی موجود نمیشد از روایات موجود
در کتب بند اول در میان مردم از کتب اخبار و مقاتل و تواریخ و مثل اینها آیا جایز میشود خبر دادن از آنها بکلام نثری مثل
آنچه در این قصیده و اشعار است یا نه مثلاً متضمن باشد بعضی از اشعار که میگفت پدر خود چنین گفت و پدرش چنان فرمود
و این مضمون در روایتی از روایات نبوده باشد آیا جایز است بر مرثیه خوان آنکه ذکر مصائب میکند که بگوید تحقیق در روایتی
وارد گشته چنین و چنان در حالتیکه استناد و اعتماد نماید بر این اشعار بدون اینکه بیان نماید که این در اشعار فلانست
یا بگوید که این چنین است در روایت میگوئیم زمانیکه صاحب قصیده و اشعار از علماء و محدثین کاملین باشد یا از ثقات
و موثقین باشد جایز است نسبت دادن باین طریق یعنی مثل این در این هنگام از قبیل روایات مرسله و اخبار مرفوعه
و ضعیفه میشود پس جایز است که روایت کند همه آنهارا مثل اینکه بگوید تحقیق روایت شده چنین و چنان یا بگوید که
در بعضی روایات چنین و چنان وارد گشته یا اینکه بگوید بما رسیده است کذا و کذا و مثل اینها و ممکن است که گفته شود مثل این
منتشر و جاری میشود در جمیع اشعار و قصائدیکه متضمنند آنچه را که بآنها اشاره شد اگرچه اصحاب آنها از آن اقسام
و اصناف نباشند که بسوی آنها اشاره رفت و این بجهة قاعده حمل فعل مسلم و قول او بصحت است اخذ کن این را و در آن
تأمل کن که مخفی نیست در هر حال مقتضای تقوی و احتیاط اینست که صاحب شعر و قصیده را ذکر نماید و بگوید که او چنین گفته
مگر اینکه صاحب قصیده از کسانی باشد که حال او معلوم شود که او بصیغه اخبار و صورت نقل نمیگوید مگر آنچه رسیده باشد
در آن بروایتی بعبارة جزمی اشعار کسیکه صفت و شأن او اینست در مثل شأن مذکور از قبیل روایات مرفوعه مقطوعه یا خبر
مرسله میشود و پس ظاهر شد از تضاعیف آنچه ما تقریر و بیان نمودیم که تتبع اشعار و قصاید کاملین خصوص آنکه از اشعار علما و اهل حدیث
یا از اهل سیر و تواریخ و ادب بوده باشد از چیزهاست که دایره را وسعت میدهد **تذییلات حقانیه** در اشاره بسوی
آنچه مناسبت بر ذکر این مقدمه تذییل اول در اشاره بسوی حال این کتاب بدانکه این کتاب مثل سایر مقاتل و کتب مؤلفه در این
شأن نیست زیرا که آنچه در آنهاست نیست مگر از باب تألیف و جمع بخلاف آنچه در این کتاب است زیرا که او متضمن است در هر مقدمه از
مقدمات خود و در هر مجلس از مجالس خود آن چیز را که احتیاج دارد در استعمال فکر دقیق و تأمل رقیق در ضمن تذییلات عدیده پس نیست اینکه
در آن استعمال کرده‌ام فکر و مرتکب شده‌ام در آن از مشقت اقل از آنچه استعمال کرده‌ام از فکر و مرتکب شده‌ام در آن از
مشقت در سایر کتب و تصنیفات خود از عقلیه و نقلیه پس انتفاع از آن بطریق تام و نمط کامل نیست مگر در قدرت عالمی که جامع
محقق و صاحب قوه ملکه قویه و سلیقه مستقیمه بوده باشد اگرچه نرسیده باشد برتبه اجتهاد و فقاهت پس منتفع نمیشود باین طریق کسیکه
از این درجه پستتر است اگرچه بوده باشد از آنهائیکه او را حذاقتی در علوم ادبیه و کتب تواریخ و سیر بوده باشد
فضلا از انتفاع کسیکه فاقد همه اینها بوده باشد خوب گوش بده بعضی علماء جلیل و فضلاء عظام در شأن این کتاب و آن اینست که لا نظیر

اینکه نوشته شود باب طلا بعد از آن مکنون و مخزون شود و بیان این آنست که عالم صالح صاحب تألیفات کثیره حاجی ملا صالح قزوینی حریری
روزی گفت بپسر خود شیخ محمد بده ای پسر نسخه این کتاب را بنویسند زیرا که لیاقت نوشته شدن بآب زر چنانکه لایق است ذکر
نماینده در آن از اشعاریکه در مجالس عزا و ذکر مصائب است مگر عالم متقی متورع و فاضل اورع محقق بلکه حزن وارد در من برکیست
که خراب میکند اصول اساس او را و میشکند ستونهای طرز و اسلوب او را از کثرت ذاکرین مصائب از عرب و عجم و این کلام
صادر شد از او قبل از ده روز از وفاتش تحقیق از این کتاب در آن زمان بعضی از مجالس شهادت مکتوب شده بود و آنها
قریب بچهار بیت بود اخذ کن آنرا و حق آنست که امر چنانست که این عالم صالح منصف ذکر کرده است بعد از آن بدان ای برادر
من بدرستیکه این طرز در باب اسرار شهادت را بتحقیق مأمور شده بودم بتصنیف کتابی باین طرز در عالم خواب بیان این آنست
که من در خواب دیدم مرد صالح و زاهد را بعد از وفات او پس بمن گفت ای فلان بدرستیکه تو مأموری از جانب ائمه
معصومین بتصنیف کتابی در اسرار شهادات و آنمرد پدر زن من بود اعنی الملا محمد تقی ایروانی وقتیکه از خواب بیدار شدم
در حالتیکه مردد بودم در قدم گذاشتن باین زیرا که مثل این همه صعب و مستصعب است پس ماندم در حیرت و تردد قریب بسه ماه
و وقتیکه یکقدم پیش میگذاشتم قدم دیگر مؤخر میکردم تا اینکه جذبات حق مرا کشید و نسیم توفیقات الهیه و امدادات قائمیه
از حجة خدا در عصر بر جمیع خلق او بمن رسید پس ریسمان تردد و اضطراب را قطع کرده شروع کردم در تصنیف مجالس این کتاب
پس ما فیهم افکار دقیقه و معانی بکره و الهامات غیبیه را اگر بر صفحه قلب من پرید از ما و دانهای رحمت پیش میکردم خدا را در
در این خصوص و سؤال میکنیم از او که بگرداند این کتاب را از چیزهائیکه جمیع مشاهیر محبین و دوستان از او منتفع شوند و او را برای روز فقر
من ذخیره گرداند که او دعاها را مستجاب میگرداند و ارحم الراحمین است تذییل دویم در اشاره بسوی بعضی از وصایای نافعه و مواعظ
شافیه بدان ای برادر که از جمله خصال ذمیمه و صفات رذیله است آنچه آشکار شده میان اهل این عصر از ضایع کردن مساعی
جمیله از فحول مردان و قطاب کمال بسبب مخفی داشتن مطالب دقیقه و نتایج افکار بکره رقیقه ایشان بسرقت نسبت بخود دادن
و پوشیدن فضائل ایشان باینکه سارقین در مجالس ذکر مطالب اسمهای صاحب مطالب را ترک میکنند آنچه برای ایشانست
بخود نسبت میدهند خدا و عالم از این اخلاق رذیله و خصلت ذمیمه را حفظ نماید پس این خصلت در حقیقه کاشف است
از اینکه صاحب این جمیع صفات ذمیمه و اخلاق رذیله است از کبر و عجب و ریا و سمعه و ظلم و اعتساف و بخل و حسد و نفاق و فرار
کردن دنیا و آخرت الی غیر ذلک از جنود جهل و جیوش وهم پس پرهیز کن از این خصلت خبیثه و لطیفه العجیبه شوی پس زمانیکه
در کتابی بخبری رسیدی که او را در اکثر کتب ندیده یا بمطلبی رسیدی از مطالب مهمه پس بصاحب او دعای خیری کن در حیات
او یا بعد از وفاتش و استغفار کن برای او و اسم او را با تجلیل و تعظیم ذکر کن در کتاب خود یا در مجالس تدریس و حدیث نقل
کردن خود وقتیکه اینهارا فهمیدی بدان که من التماس میکنیم از هر که باین کتاب من منتفع باشد مرا از دعا در سر
و آشکار فراموش نکند خصوصا در مجالس عزای سید الشهداء روحی فداه و اجداده بر آن بزرگوار و نیز التماس میکنیم آنکه وصیت
مذکوره و موعظه مزبوره را از من قبول نماید که باب سرقت و بخود نسبت دادن را بروی خود نگشاید بلکه راضی نشوم
بگشادن این در ابدا بلکه روز قیامت و حساب خصم او میباشم و از او التماس مینمایم بازکه جد و جهد تمام بعمل بیاورد در تصحیح نسخه این کتاب
و مقابله او با اصل یا نسخه صحیحه زیرا که کتابیکه مغلوط شد ضرر او از نفعش بسیار است بعد از آن او را قسم میدهیم بعصمت صدیقه کبری و بحق
پدر و زوج و اولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین که بنصایح من گوش داده و آنهارا حفظ نموده عمل نماید انشاء الله تعالی خدا ذریه
چنداز و میان آید که بوصایای من عمل نموده میان ائمه طاهرین در دنیا و آخرت تذییل سیم در اشاره بسوی مطلب مهمی است بدانکه من
اجازه میدهم روایت کردن این کتاب را از من بهر کسیکه او را ملکه باشد که قادر شود بسبب آن ملکه بفهمیدن مطالب آن پس هر که متصف باشد
بآن ملکه روایت کند او را از من و اجازه و هدر روایت او را بر کسیکه متصف نباشد بآن ملکه که او متصف است بالجمله این اجازه عامه دادم
که شامل باشد بر موجودین و کسانیکه خواهند آمد تا روز قیامت از کسانیکه متصف باشند بصفت مذکوره و عجب است از اهل زمان و سایر
این عصر است زیرا که ایشان بالکلیه غافلند از قضیه اجازه و از اینکه روایت و نقل کردن بدون اجازه محل اشکالست بعد از آن من
وصیت میکنم کسانیرا که این ملکه در ایشان نیست از روضه خوانان و ذاکرین مصائب که رجوع نمایند در مطالب این کتاب بسوی علماء
اخبار و فضلاء ابرار زمانیکه اراده کردند مطلبی از مطالب آنرا در مجلس نقل و ذکر نمایند بعد خارج نمایند احدی طرز و اسلوبیکه در آنست تبدیل و تغییر

وتحریف را در آن احداث و ایجاد نکند اصلا و ابدا متعاصیت که در آن احتجاج نموده ام بر مطلبی بخبر خاص بلکه بعمومات و اشارات و مجمل
و اشارات که از کتاب و سنت و ادعیه و زیارات مستفاد شده باستفاده که مختص است باهل نظر دقیق و تامل عمیق پس جایز نیست که گفته
شود در مثل این که در روایت و حدیث وارد شده که کذا و کذا بلکه واجب است که ذکر و گفته شود در تقریر و سلوکیکه در این کتاب مذکور
حتی امر بر کذب و افترا منجر نشود تا حسنات بسیئات و طاعات بمعاصی حبط و باطل گردد چون این مطلب از مطالب مهمه بود
و نظر من ذکر او را لازم بود در مواضع عدیده از این کتاب والله هو الهادی الی الصواب. **مقصد دوازدهم** در بیان نصیحت
ابکی ... جاری مجرای خطبه میشود **خطبه اول** در او اشاره میشود بخروج جناب سید الشهداء از مدینه طیبه نبوی بمکه
معظمه الحمد لله الذی اظهر الاسرار البدیعة المکنونة الشعشعانیة فی خطاب انی جاعل فی الارض خلیفة لمعشر صوامع القدس حین وداع
حسین اهل البیت المدینة و هو الامام الذی ارتج لشخوصه منها الروضة و المحراب و القبر الذی فیه جسد سید الاطیاب و بدن
اول العدد و نهایة الابد روحه نسخة الاحدیة فی اللاهوت و جسده صورة معانی الملک و الملکوت و قلبه خزانة الحی الذی لا یموت
و تزلزل لفراقه عن ضریح الزهراء و ضجیع المجتبی و مدفن حمزة اسد الله و مقابر کل دفین فی طیبة من لحمة اعلی و هو اولی الذی لما اسکن
فی اوکار النخیل و الاغصان افراخ حمامات القدسیة و الطواویس الجبروتیة من الاطفال و الطفلات من الاسلاف الجلیلة و الکدر
الاسماعیلیة و احاطه بمسیره من کل جانب قروم الرکبان و سادات الشجعان و نجوم عوالم اللاهوت و جواهر اصقاع الملک
و الملکوت من اغلمة عبد مناف و فتیة هاشم ملوک اهل الناسوت نادی روح القدس فی طرق سموات العلی یا اهل الملاء الاعلی انظروا
الی آل الله و شدوا عقود الوفا ها هذه الاطفال و هؤلاء الکهول و الشبان هم الاضاحی و القربان للقدوس الاعلی فی ارض کربلا
و یا ایتها الحور الکائنات فی القصور انظرن الی هذه الحریم الطاهرات و البنات الفاطمیات کیف یسقن فی هذه الغربة الشامخة
و الرفعة الباذخة للاسر و الهوان فی سلاسل الکفار و الذل و السبی فی قیود الفجار و المظلوم الذی لما اخذ بیده امین الوحی جبرئیل
و نادی ایها الناس هلموا الی بیعة الله و بیعة ولیه بایعته ارواح الانبیاء و جدد العهد القدیم نفوس الاوصیاء و ملائکة السموات
العلی فوجا بعد فوج و حزبا بعد حزب و قد تزاحم فی هذه المبایعة فوج المسارعین الی قبول الولایة المطلقة لاهل الکساء حین قرء الله
علی الانبیاء و الاوصیاء فی ازمنتهم توقیع و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به
و لتنصرنه و ذلک کابراهیم و موسی و عیسی و نوح المبطئین فی ذلک کآدم و یونس و ایوب المبتلی و قد انکب علی قدمیه فی تلک المبایعة
المتوقفون فی الاذعان بالانقیاد و الطاعة کصلصائیل و دردائیل و فطرس انکباب المفتخرین بانهم خدام اصحاب الولایة المطلقة
لجبرئیل و میکائیل و اسرافیل صاحب الصور و نفخه آه آه قد کانت ثمرة تلک البیعة و نتیجة هذه المبایعة بعد ان منعتهم العنایة الازلیة و المشیئة
الالهیة عن النصرة فی المجاهدة و الاعانة فی المقاتلة ان یمزقوا جیوبهم و یخدشوا وجوههم و یقیموا العزاء فی الملاء الاعلی علی مظلوم کربلاء
فصلی الله علیه و علی عترته و اصحابه المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین **خطبه دویم** و او مشتمل است بر خروج آنحضرت از مکه
معظمه و آنچه متعلق است براو الحمد لله الذی اکرم ضیفه و ودیه فی بیته و حرمه بتوقیع الشهادة و توجه باشرف تیجان السعادة و خصه
بشرافة لا ینبغی لاحد بعده و اعطاه فی یوم الضیافة مقالید الشفاعة و مفاتیح النیران و الجنان کما کان قد اعطاه فی عالم الذر و الارواح
الذر الاول السلطنة و الولایة علی جمیع ممالک التکوین و اقالیم الامکان و هو خلیفة العلی الذی تزلزلت ارکان مکة لخروجه منها
خائفا فبکت علیه جبالها و حرمها و رکنها و مقامها و حجرها و حطیمها فالبیت مسدود الباب و الحجر ممزق الاهاب و الرکن و المقام
لبس السواد من الثیاب و عین زمزم و نعت بالقطرات المالحة و قلب مروة و الصفا خلا عن الصفوة الصالحة
و ثبیر و صوی اغبرتا و اسودتا و عرفة و منی کستا شملة الدماء و هو صراط الله المستقیم الذی لما وصل الی جادة الصراط زلت
علیه معاشر النورانیین و افواج الروحانیین و ملوک الارض و السماء و نادوا یا ولی الاولیاء و نور الاصفیاء نحن لک جناح
وارقاء و عباد خضعا لنصرتک و نمحو وجودات اعدائک فجزاهم خیرا فقال لهم یا اهل الملکوت ...
نحن نور الله الذی لا یطفی و حجته علی جمیع الوری کتب اسمائنا علی العرش فاستقر و علی السموات فقامت و علی الارض فقرت
و علی الریح فذارت و علی البرق فلمع و علی الورق فهمع و علی النور فسطع و علی السحاب فدمع و علی الرعد فخشع و علی اللیل فدجی و اظلم
و علی النهار فانار و تبسم فنحن اولی بالقلم لکن عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و لا نشاء الا ما شاء الله و قد شاء
ان ... علی لسان ... عترتی و اصحابی حولی مجدلین و بالدماء مرملین و ... فی هوان الاسر ...

بین صارخة و باکیة و نادبة و جازعة و قائلة وا جداه وا محمداه و منادیة وا اباه وا علیاه و قائلة وا حسیناه فهذا هو العهد المأخوذ ... علیکم
اقامة العزاء فی صوامع القدس و الاشتغال بزیارته و جزع علی و بکاء اللهم العن قتلة آل محمد و ظالمیهم و غاصبی حقوقهم من الاولین و الآخرین
المتکبرین الی یوم الدین **خطبه سیم** و او مشتمل است بر وقایع حادثه در راه مکه تا کربلا و بر شهادت مسلم بن عقیل الحمد لله الذی
جعل التفاضل فی درجات الانبیاء و الاولیاء علی نهج التفاوت فی المحن و الابتلاء و صیر مراتب الامثل فالامثل من الشهداء و الصعداء
فی حیازتهم سهم الرقیب و المعلی من جزور الشهادة و السعادة التی هی غایة القصوی بحسب مقامات قربهم و اتصالهم بالحجاب الاعلی
و الحجج الاصفیاء و الصلوة علی نور الانور و الاشرف الاطهر و آله الاتقیاء ذوی العصمة علی نمط الاستخلاف و لا سیما الامام الغریق فی قوس
الاقران و لجج الاشجان من تطاول المصائب و تکاثر النوائب حتی فی مسیره من مکة الی کربلاء و البکاء علی سبط الرحمة و رضیع العصمة حین اخبره الخبر
بما جری علی ابن عمه و اخیه و شیعته من اهل بیته و من کان مثل علی فی النزال عند النزول و من حجج اباه المصطفی الحسین ...
السید الجلیل و الشجاع النبیل مسلم بن عقیل نعم الشجاع سیفه ام الآجال و تیم الابطال قد نهض علی الکفار نهوض اللیث الکادر و الشجاع الشائل
فلما استعرت الملحمة و علت العجمة و دارت رحا الحرب ملأ الارض دما و السماء غبارا فارادی جموعهم و فرق الوفهم و هو مع
ذلک غریب عطشان و من جده سیده الحسین مضطرب و حیران و کان فی تلک الحالة ... ای سیدی
حسین وددت ان ضربت بحضرتک اطاب عمری و بکی علی حدتک ایام دهری الا لا اسف علی کل دقیقة فارغ منک و کل لحظة
لا اکون شهادة ... ما انزع من عنقی ربقة الرق و لا اخرج نفسی الی التاع العتق لا احول عن عهدک و ان حالت النجوم عن مدارها و لا
ازول عن ودک و ان زالت الجبال عن مقارها عهدک ندیم فکری و ودک سمیر ذکری سیدی لیت لی مجاهدة بین یدیک ...
اسالت منی فی حضورک و حیث قد فاتتنی سیدی ... نظرة من جمالک لیطیب لی کأس الشهادة و یتم لی الفوز بالسعادة
فحضر عنده سید الشهداء ... عند شهادته و اقام علیه العزاء ... فی قارعة الطریق و بکی و ندب علیه بقلب حزین
و اعلنت الهاشمیات اصواتهن فی الندبة و فتیة عبد مناف فی الصیحة و الضجة و اقیم عزائه فی السماء و بکی علیه ارواح
اصحاب الکساء و قد کان قد بکی علیه قبل میلاده سید الانبیاء و سید الاوصیاء الا و صلی الله علی محمد و آله المعصومین ...
و لعنة الله علی اعدائهم الملعونین و قاتلیهم الکافرین **خطبه چهارم** مشتمل است بر وصول امام علیه السلام بکربلا و آنچه متعلق براو است
الحمد لله الذی اوجد اصحاب الکساء من نور عظمته و خصصهم بسره و کرامته و جعلهم فی علو المقام تحت ذاته و فوق جمیع مخلوقاته
لم یخرج من معرفة مالهم و مقاماتهم الی حملة العرش مع قربهم من حضرة الجلال و لعظمة الاله هو من البحر بمنزلة القطرة و من الشمس بمنزلة الذرة و کیف لا
کان من بعض صفاتهم ان الله تعالی خلق نورهم قبل خلق المخلوقات باربعمائة الف سنة و اربعة و عشرین الف سنة فاقبل یطوف بالقدرة
حتی وصل الی حجاب العظمة فی ثمانین الف سنة ... و عظمة جبرئیل و هیبة آدم و کرم الخلیل و شجاعة موسی و سیاحة عیسی و حکمة داود
و ملک سلیمان ذرة من شمس فخرهم و قطرة من یم فضلهم فهم نهایة فی وجودهم و الاسرار لموجدهم فلولا انهم ما دار فلک و لا سبح الله ملک فهم
المتوجون بتاج آیة ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکم و النبوة و آتیناهم ملکا عظیما احمده حمدا
سطع فارتفع و شعشع فلمع حمدا یتصاعد فی السماء ارسالا و یذهب فی الجو ... و اشکره شکرا علی اظهاره للمدهوشین فی عظمتهم
العاضین اصابعهم بنواجذهم و الساکتین عن السؤال خوفا عن احتراق الاجنحة و المردودین عن دائرة النبوة و الصفوة ذرة من سر الاسرار
استحقاقهم لذلک التاج و اختصاصهم بتوقیع المعراج اظهارا کان اوله فی وقوف جواد السبط فی ارض کربلاء و مجتمع المصائب و البلاء
مخاطبة ... و ما تلک بیمینک یا موسی و قال لهم ما هذه الارض فقالوا کربلاء فقال ارض کرب و بلاء و ههنا مناخ رحالنا
و سفک دمائنا و موضع قبورنا و ذبح اطفالنا ... و اجتمع علی حربه جموع اللئام فی مدة ایام
... ثلثون الف رجل و مجموعهم الف الف رجل و ستمائة الف فارس فاشتدت خشیة الطاهرات و ولولت الاطفال
و البنات و اضطربت و حارت عترة الزهراء فی لیلة عاشوراء و احوال سید الشهداء فهم فیما بین راکع و ساجد و من یتلو القرآن
و یقدس الرحمن فشابه دویهم فیها دویهم فی الذر الاول فی الملاء الاعلی هم ملاء من الندمان اللاهوتیة قد حان العشق و من الحیاض المجردة
کؤس المحبة فسکروا فی عالم القدس من الشراب الطهور فی الایقان و المعرفة و اشتاقوا بها و فی رؤسهم تیجان الشهادة و فی ایدیهم
توقیعات الفوز بالبقاء و طروس السعادة ثم عادوا فی عالم الظل و المثال نصیبهم فی یوم الطف بکربلاء فخاضوا فی انهار البهجة و السرور
و عانوا ساکنین ... فی عین کافور النور ... الرضا رب العزة و دعوة ... فلبوا فی احرام التوجه الی کعبة اللقاء و الفناء للبقاء

تلبية الرضاء بالقضاء وتحمل الشدائد والصبر على البلاء وقد تحقق بكونهم من اكامل الصابرين عشر علامات صفاء القلوب والاقصار عن
الذنوب وترك الطاعات من الذنوب والثقة بعلام الغيوب والرجوع اليه في الخطوب والاستيناس به في الكروب والرضا بقضائه
في المكروه والمحبوب والمحبة له على الممنوع والمرغوب والمبادرة الى اداء الفرائض والمكتوب والاقتداء بالامام المكروب لا
وصلى الله على محمد وآله المعصومين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين خطبه پنجم واو متضمن بعض وقايع روز عاشورا الحمد لله الذي
جعل يوم عاشوراء يوم البلاء وجمع الكروب والمصائب العظمى وارى فيه اهل تمجيده وتقديسه من صنوف الملائكة وارواح الانبياء
سر اين حكمة خلقه العذاب والجحيم للاشقياء مع كونه رحمن الدنيا ورحيم العقبى وصير في ازاء اشقاء الذابلات والبطون الخامصات
وفرحة الصابرات الهاشميات وذوي الجمال الباسات الفاطميات انهارا من لبن وانهارا من عسل وحور مقصورات
وغرفا في جنات النعيم على هؤلاء المظلومات والمأسورات الطاهرات في ... من يوم قدم فيه شوامخ النبي واطواد الوفاء وليوث

يتنفون على اهل البيت والعزم والحزم انارة الشمس على كرة الارض كانها فلك بهم قطبه وجنده بهم قبله لا تعاظمهم ازاف البحر اذا اخطر
ولا انشقاق الصخر اذا الكفوه في وجوههم ومن قبل اسلاني الاثار الجند بما رسعادتي اشعار رستي الشجاعة عنتري الجلادة اشترى الذمار قعد خطط
وغلط فان سلمان وابا ذر ومقداد منهم واليهم انتسبوا وبهذه الالقاب عظموا وكان لهم الفخر والشان والاشتر عبد من عبيدهم ومنهم
اخذ الدثار وتعلم الاثار وعنتر مكتبة في يده وسيداني جدالهم ورستم رشش المياه عليه لقيا لهم هيهات هيهات ان ينتهي مداهم وثناهم بهذه
الالفاظ والله لو كانوا في الازمنة السابقة على زمن نبينا لكانوا انبياء ومن حزب المرسلين معشر العظماء والى هذا المعنى يشير قول الرضا ع
لابن شبيب قتل مع الحسين من اهل بيته ثمانية عشر رجلا ما لهم في الارض شبيهون وانا اولاد عقيل من هؤلاء الامجاد الانجاد فقد
فرقوا في الحملات جموع الطغاة الاوغاد وقتلوا جماعات كثيرة من جنود يزيد وابن زياد فعرفوا امرامها والقوم ... كالاسود قد

[illegible]

و نطقت هو یاتهم و ملئت وجود رتهم مقالة کل من خصه ثانیة الی الغزال واذن جزاء العتال لیتنیا کنت معکم تسعین مرة بین یدیک و تری ان
و ما نائت قد یدیک ثم نزلت صحیفة من السماء و فیها العهد الماخوذ فی عالم الارواح فی الملاء الاعلی و فی آخرها مکتوب یا حسین
ذلک تنهره ان خیرت لبقاء و لا ینقص ذرة مما اعطیتک من الدرجات العلی فی الجنة و نادی الهی و سیدی لا ارید البقاء و
و طلب من حضرتک البقاء و الحیوة و یا لیتنی کنت امثل سبعین الف مرة فی رضاک و التسلیم لقضاک ثم اخذ بیده الکریمة
الملئی لدعوته و المجیب الی استغاثته بقطع المتطق فقال فی آخر جواهر خزانه و آخر باقیه فی سفطیه فما زاد الرامی فی جمر الامام و قطع شعره و دیه
فتح عینیه و ثم فی وجه ابیه ...
[illegible]

سرّاً من اسرار البقاء والماء وفيه اسرار ملكوتية تجري تذيب الاكباد وتحرق الاكباد من المحبين والاولياء وصلى الله على سيد الانبياء وعترته اهل الكساء وآله المعصومين المظلومين الاصفياء ولعنة الله على جميع اعدائهم اهل الضلالة والشقاوة والبغضاء

خطبهٔ نهم و متضمن است بر افتادن حضرت سيد الشهداء از اسب و قضيهٔ شهادت آنحضرت و آنچه متعلق است براو

الحمد لله الخالق الذي جعل عصر يوم عاشوراء مرآة لان يرى فيه حقيقة الصبر عند البلاء ويظهر صورة التفويض الى الله ومحبوبية التسليم لما في اللوح من القدر والقضاء والقادر الذي لو قسّم ما في تلك الساعة من مراتب ابتلاء اهل الكساء على معشر الملائكة وسلسلة الانبياء والاولياء لقالوا ربنا لا تحمل علينا ما لا طاقة لنا واعتذرنا بذا العلي الحكيم الذي لو فرّق ما في ذلك الوقت من بعض صفات خليفته سيد الشهداء من الصبر والتفويض والتسليم عند الشدة والضراء على جميع الثقلين من الانس والجن لاغرقوا في نظم العصمة والاعتصام بالعروة الوثقى ولم يوجد من عصى الله وطغى والعليم الذي لم يخرج الى حزب الملائكة من معرفة مراتب آل محمد الا قليلا من كثير ولا الى معشر الانبياء والمرسلين الا يسيرا من عظيم ومعرفة من كبير فلما اطلع كليمه على بعض ملكوت عصر يوم الطف ونظر في الطور شيئا من حقيقة صبر ابن اولي العزم قال رب اجعلني من شيعته ولكن عليه وذلك حين وبدء سيد الخطاب كل عبرة وندبة بل كلما في الكون من اسباب الى المحراب ناطقة بذكر محمد وآله الاطايب اليه يا ابن عمران اني خلقتهم قبل الانوار وجعلتهم خزانة الاسرار فيها دون انوار ملكوتي وجعلتهم خزانة حكمتي ومعدن رحمتي ولسان سري وكلمتي خلقت الدنيا والآخرة لاجلهم والعليم الذي لم يأخذه العجز حين نصب ملك الخليفة وليه غوائل المكر والحيلة وعاجلوه الزوال بعد ان اثخنت الجراحات الآلاف به فضعفت القوى وهلكت الارواح فهو وجنود ثلث فرق فرقة بالنبل والسهام وفرقة بالسيوف والرماح وفرقة بالحجارة ان الجبار فلما سقط من جواده وخرّ على وجهه ساجدا على نهج نجدة التعفير وفار به وتضعضعت اركان العرش واعمدة الكرسي وكاد ان تتلاشى دائرة الامكان وتحترق سلسلة الموجودات كان هذا النحو من السقوط رمزا الى تطابق ما في هذه النشأة لما في البداية والنشأة الملكوتية من نجدته على خده الايمن بعد قعوده لحمل اعباء العبودية وحكم سعر بالحضرة الالهية بجواذبهم لصحيفة اللاهوتية في هذا الشأن فمكث له غشية وعشية بعد غشية فانتبه من ذهابها ساعات واخرة قليلا من بين قدمه ... في عرض تلك المدة وهو ان خليفة الله قطب عالم الاكبر ومحور دائرة الوجود وعلة عدم انقطاع الفيض عن سلسلة الموجودات فوجود الانكسار والضعف في قلبه وحصول الغشية له وقعت الكسر في قلب العالم فغلبت الحيرة والدهشة على الكفار فضعفت قواهم الحيوانية ووجود اهم الشريرة بحيث لم يبق في انفسهم قوة الامر والنهي ولا في جوارحهم وادابهم قوة الاطاعة والاعتبار لنفوسهم وذلك من حيث لا يشعرون ثم بعد الافاقة فعلوا ما فعلوا ما يليقوا عن بيته ويعذبهم الله عذاب الاولين والآخرين وقد بين حمله ما فعلوه حين العصر ابن الطعام عجل الله فرجه وعجل من الطهارة بقوله حتى نكسوك عن جوادك فهويت الى الارض جريحا تطؤك الخيول بحوافرها وتعلوك الطغاة ببواترها قد رشح للموت جبينك واختلفت بالانقباض والانبساط شمالك ويمينك تدير طرفا خفيا الى رحلك واهل بيتك وقد شغلت بنفسك عن ولدك واهاليك واسرع فرسك شاردا الى خيامك قاصدا محمحما باكيا فلما رأين النساء جوادك مخزيا ونظرن سرجك عليه ملويا برزن من الخدور ناشرات الشعور على الخدود لاطمات الوجوه سافرات بالعويل داعيات وبعد العز مذللات والى مصرعك مبادرات والشمر جالس على صدرك وواضع سيفه على نحرك قابض على شيبتك بيده ذابح لك بمهنده قد سكنت حواسك وخفيت انفاسك آه آه والهفاه وحرقة قلباه فان كلام الامام وحجة العصر وخليفة الرحمن قد افاد ان الملاعين قد ... بجولان الخيول جسد سيد شباب الجنان قبل الشهادة كما فعلوا ذلك على الاثر المشهور بعد الشهادة وان المبادرين الى قتله قد علوا مثل الشمر اللعين وان الطاهرات الكريمات قد شهدن المقتل قبل الشهادة واحرق من كل ذلك ما في بعض الروايات المشهورة من ان سيد الشهداء قد ضحك حين الشهادة وواديلاه وامصيبتاه من بيان ذلك وكيف لا فكأني اسمع في المقام من السنة احوال الاقلام والاصابع لا سيما السبابة والابهام مقالة ايّاك ايّاك ومجاراة والجرأة على ذكر كيفية الشهادة خفف وحش من اضطراب نيران القلب على الاعضاء ومن احتراق السبابة والابهام واشتعال الاقلام آه آه واسفا على بيان ذلك واهوانه لولا الانبساط والتكلم من خليفة الله حين اراد الشمر اللعين فلا تخسف الارض باهلها او خرج الشمر الكافر عن دائرة الاختيار ولم تقطع يده الجليلة النجسة ولم تتم قضية الشهادة على النهج الذي سبق في العناية الازلية فكان هذا منه روحي له الفداء اثر به العالم وحفظه عن الفناء والانعدام كما ان هذا شأن خليفة الله الملك العلام ولذلك اثر اثرا آخر ايضا تذيب الادمعة ويحرق الافئدة من الاولياء والاحبة الا لعنة الله على ظالمي آل محمد من الاولين والآخرين الى يوم الدين

خطبهٔ دهم و متضمن است بر بيان ... شدت مصائب آل رسول از روز عاشورا تا زمان مراجعت از شام

الحمد لله العزيز الذي دعا خلقه الى محبة اهل بيت ...

الذي

الامين السيد مع كون الجنة واليوم داود سيلا قبليا وامرا وجدانيا وخلق في آخر ضمائرهم درجاتهم وتشتتاتهم في اختلاف شديد فازاح معاذير ما لا يسع فيه العذر ولا يسع فيه التكليف بجمعه تعالى في خلفائه من اهل بيت حبيبه فضل كل كامل وكمال كل شريف بل جعل نسبة كل فضل وشرف من كل شريف وذي مثل الى فضلهم وشرفهم نسبة حال اليتيم الى حال ولي وكافل ونسبة الذرة الى الشمس الاعظم والقطرة الى البحر الاعظم والغالب الذي امر الملائكة والثقلين بالبكاء والنوح والعزاء والصيحة على ابن الخيرتين وقرة عين الثقلين وجعل دون سائر العبادات قرين كلمة التوحيد ونظيره فريدة التقديس والتمجيد وذلك حيث اوحى الى حبيبه من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة كما اوحى من بكى على الحسين وجبت له الجنة وارشد بذلك كافة عباده من الوضيع والشريف الى اللطيف وهو ان البكاء المنبعث عن القوة النورانية والملكة الايقانية هو شرط قبول كلمة الاخلاص وهذا هو الميزان في هذا الباب وبه الخلاص وشكره شكرا على انه تعالى جعل لقطع اعذار اهل التشكيك والشبهات مثل ان البكاء لا يحصل الا بحرقة القلب والرقة وذلك ليس من الامور الاختيارية فكم من قلب اقسى من الحجارة والعود وكم من فؤاد اغلظ واشد من الصخود دلالات قاطعات وقواطع من البينات ساطعات حيث جعل مصائب آل الرسول مجمع الاشجان والمصيبات وموضع تحقق الاحزان والزحمات وحصول الرقة والحرقة وجريان الدمعات من عين كل انسان وان كان من اصحاب القلوب القاسيات فكم من قلب يؤثر فيه عطش الاطفال وذابت الصغيرات وكم من فؤاد تغيره صرخة الصارخات ونوحة النائحات وبعد العزة مذللات وعويل الكريمات الطاهرات وكم من كبد يذيبه تذكر عطش الطفل الرضيع وشهادته وما فيها من الكيفيات وكم من ابدان ترتعد فرائصها بذكر الجثث المرضوضات وبالدماء مرملات من الاصحاب الكرام ومن فتية هم عترة الرسول الذين لم يكن لهم شبيه في وجه الغبراء او نظير فيما اظلته الخضراء وكم من كبد وحوايا وفؤاد وامعاء تنهار بل تقد بها ملاحظة كيفية شهادة سيد الشهداء وملاحظة كيفيات جسده ورأسه الشريفين الى غير ذلك من المذكرات والملاحظات في الكيفيات لغير المحصيات فاوضح الله تعالى للكل طرق حسن الامر بالبكاء والنوح والعزاء على آل المصطفى كما اوضح لهم طرق حسن الامر بمودة ذوي القربى ثم الحمد والشكر له تعالى على ما ارشدنا الى كون البكاء والنوح والصيحة والعزاء لسيد الشهداء والدخول في حزب الملائكة الباكين شعثا وغبرا افضل الاعمال واحب الطاعات الى الله العلي الاعلى لكل اهل الجنات ولكل الحور رضوان ومن وضعهن وجوههن في الغرفات وكذا ارواح المؤمنين والمؤمنات والصديقين والصديقات الساكنين والساكنات في نشأة البرزخ في اعلى المدارج والمقامات فمن تأمل فيما ورد في كيفيات بكاء الصديقة الكبرى فاطمة الزهراء في نشأة الآخرة الى ولدها الشهيد الغريب وكيفيات عدم سكون زفراتها وعدم انقطاع حزنها وانينها وعدة الالاف من النبيين والصديقين والملائكة في البكاء والنحيب لها اوزار ايضا فيما تحقق وثبت من ان اهل الجنان مشغولون باستغراقهم في الآلاء والنعم واصناف التجليات والتعظيمات ومشام الالهية اللذات والتشبيهات لا خوف عليهم ولا هم يحزنون علم علما يقينا ان البكاء على سيد الشهداء روحي له الفداء اجنبية بالذات والصفات فالباكي عليه مستغرق في بحر الكافور من رضا ربه وعين الحيوة من رحمته وينبوع محبته في اي نشأة ودار كان الا وصلى الله على محمد وآله المعصومين المظلومين والباكين عليهم والمعينين لعزائهم ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الاولين والآخرين

خطبهٔ یازدهم و متضمن است بر وصول انبيا و مرسلين بمراتب عاليه بسبب حزن وجزع و گريه ايشان بر سيد الشهدا و در وی ذکر میشود اسامی جمعی از انبیاء و مرسلین

الحمد لله الذي اصطفى آدم وتاب عليه ووعده الرجوع الى الجنات بعد ان ناح وبكى على من رفع على القناة رأسه وسبى اهله كالعبيد مصفدين في الحديد فوق المطيات والذي نجى نوحا عن امواج البحار المتلاطمات وجعل فلكه سفينة النجاة بعد ان ناح وصاح على من سيق اهله في البراري والفلوات ايديهم الى الاعناق مغلولات واعناقهم بالسلاسل الجامعة مكبولات والذي اتخذ ابراهيم للخلة وجعل له بردا وسلاما النيران الملتهبات بعد ان عج وجزع على من لفح وجوه حريمه ونسائه حر الهاجرات وطيف بهن في الاسواق مذللات والذي سمى اسماعيل ذبيح الله وفداه بذبح عظيم وجعل في نسله خير البريات بعد ان نادى وضج على من قتل بعطشه الاسلام وعطلت العبادات ونقض حكم المحكمات من الآيات والذي ارتضى من اسحق جد الاسباط وصير في ذريته جما من اصحاب النبوات بعد ان غلبت الاحزان والنجاسات على من غاص في دمائه السائلات افواج من الحمام والغربان الطائرات والذي رد بصر يعقوب وجمع بينه وبين ولده المفقود بعد ان مضت ازمنة وسنوات بعد ان اجرى على خده الدمعات واظهر الحسرات على من تحكي بدنه الشريف حوافر الجياد الصافنات والذي خلص يوسف من كيد ذوات المكيدات واخرجه من ضيق المضيقات بعد ان صدرت منه الولولة والعويل على من نزلت من السموات لزيارة جسده المجروح المطروح في ارض الغاضريات افواج الملائكة والانبياء واصحاب

الصدیقین و الصدیقات و الذی توج به موسی بتاج المناجات و المکالمات بعد ان نجب و خفقه العبرات علی من فقد بفقده
التکبیر و التهلیل و انحت آثار التنزیلات و التاویلات و الذی اناب الی داود فی قصة النعجات و جعله خلیفة فی الارض و قاری
الزبور بالنغمات بعد ان حث التراب علی رأسه لاجل من هو اسیر الکربات و والد السجاد ذی الثفنات و الذی سخر لسلیمان
الانس و الجن و الطیور و السباع و جعله صاحب الخاتم و البساط و قابل المناجات رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد بعدی بعد ان قام
العزاء و ندب ندبة الثاکلات علی من بدل ابوه المرتضی صنیعهم العزوات فی صلوة من الصلوات ما علیه دارت من ابن داود
التصرفات و الذی اخرج یونس من الظلمات و انبت علیه شجرة من یقطین و اظهره الیاه الجاریات بعد ان اصابه صنص
و وجع لاجل من هو صاحب الآیات البینات المتظافرات و المعجزات الباهرات المتکاثرات و لکل جزء و عضو و دم منه خوارق
العادات العبر المتشابهات و الذی اکرم ذکریا بالمواهب الجزیلات و تفرد باستجابة الدعوات و وهبه ولدا صاحب التحفات
و التضرعات بعد ان نادی فی الخلوات النبی من الحسین الذی عند ذکره تغلی الخفقات و تصعد منه الزفرات و الذی
خصص یحیی بشرف السعادات حیث جعل ممن ادار کاس من قد حان الشهادات بعد ان ضعفت قواه و کف نفسه عن
اللذات و المشتهیات لاجل اطلاعه علی ملکوت یوم اللطف مجمع البلایا و الرزیات و الذی جعل عیسی نبیا و هو فی المهد و نطقه فیه
و کافأ امه من الصالحات و سماه بروح الله اعلی اهل الارض و السموات بعد ان سبق فی العنایة الازلیة انه یرثی فی مجمع الحوارین حین
مسح سهول الارض و صعد الجبال کثیب محبات علی من هو قویم الطریق کریم الخلائق معتزل عن اللذات و الشهوات و ابنی او صل من
بینهم الانبیاء و الاوصیاء و الصدیقین و الشهداء الی الاعلی من المقامات و الاشرف الاکرم من الدرجات بسبب شیء من بکائهم
او نوحهم و عزائهم علی من هو محسود تضرب عظیم السوابق جزیل المواهب الداعی الی الله بالحکمة و البینات و المواعظ الحسنات
و الآمر باقامة الحدود و الطاعات و الناهی عن القبائح و المنکرات فطوبی ثم طوبی للصرخات الصاعدات و الدمعات الجاریات
علی الخدود و الوجنات فی عزاء من کان ربیع الارامل و الایتام و عصمة الانام و المتهجد فی الظلمات و الخلوات و من زهد فی الدنیا
زهد الراحل عنها کثیر الرکعات طویل السجدات فما هذه الدمعات فلو سقطت قطرة منها فی النیران المسجورات لاطفاها حتی لا توجد
لها حرارة من الحرارات و ان الله تعالی یأمر ملائکة المقربین ان یتلقوا دموع الباکین و الباکیات علی مصاب الامام الشهید قتیل
العبرات فیجمعون دموعهم المصبوبات و ینقلونها الی الخزان فی الجنات فیمزجونها بماء الحیوان فیزید فی الطیب و العذوبات الف ضعف
من المضاعفات و اما تلک الصرخات المرتفعات فقد ترحم علیه جعفر الصادق حجة الله علی جمیع اهل الارضین و السموات فقال
اللهم ارحم تلک الصرخة التی کانت لنا فینا ثم تمنی ما لمن شملته هذه الدعوة من الدعوات المستجابات سبحان الذی عظمت قدرته و جلت عظمته
فاظهر فی عزاء ولیه و خلیفته حجته من خواص الجواهر و الاجسام فی جملة من الاعراض و الصفات و طائفة من آثار الاعراض و الکیفیات فی صنف
من الجواهر و الاعیان و الذوات الخارجیات الا و صلی الله علی خیر البریات محمد و آله المعصومین و عترته المظلومین سادات اهل السعادات
و لعنة الله علی اعدائهم المخالدین فی الجحیم فی الدرکات السافلات من اصحاب التوابیت و غیرهم ذوی الشقاوات **خطبه**

دوازدهم و دراو اشاره میشود ببعضی از آیات که وارد گشته در شان حضرت سید الشهداء تنزیلا یا تاویلا
و همچنین ببعضی از آیات که متضمن حالت قاتلان و دشمنان آنحضرت میباشد الحمد لله الذی ارشدنا الی دوام کآبة الانبیاء
و حزنهم علی من اخذ العهد منهم بولایته و البکاء علیه بقوله کهیعص فی قضیة ذکریا و اکد ذلک بقوله فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم
فی قصة ابرهیم صاحب الخلة العلیا و الذی بین لنا ان تکلیف سید الشهداء کان هو المجیء الی کربلا بقوله و الذین اخرجوا من دیارهم
بغیر حق فکان یجب علیه المجاهدة مع الاعداء و الذی قد کشف الغطاء للکل فی کونه صاحب الولایة المطلقة و ان تصرفه فی الانفس
کان تصرفا علی نهج الاحقیة و الاولی بقوله و لا تقتلوا انفسکم فقد فهم الاعداء ایضا هذا المعنی و الذی علمنا ان معاشر الملائکة و ارواح
الانبیاء قد لبوا عند دعوته بقوله لتؤمنن به و لتنصرنه فهذا لیس بسر عند الازکیاء و الذی فهمنا ان الناس قد دعوا الی نصرته و احتیار
الموت بین یدیه علی الحیوة بقوله الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و الذی ذکر لنا ان المتخلفین عنه لیسوا فی فلاح و نجاة
بقوله فلما کتب علیهم قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب نجب دعوتک و نتبع الرسل فهذا هو تاویل الائمة الهداة
و الذی دلنا علی ان جمیع الاشیاء صدر منها البکاء بقوله فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین فهذا انما هو بالمفهوم و الفحوی و الذی
هدانا الی ان الحسین صاحب الولایة المطلقة هی النفس المحیطة الکلیة بقوله یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و الذی

او ضح لنا الطریق الی ان الانتقام من الاعداء و الطغاة الطغام و حصول التشفی لقلوب اولیاء الامام انما هو عند ظهور الدولة الحقة
بقیام القائم ذی الانام بقوله و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل فهذا فی مثل المقام هو الاصل و الذی اظهر
لنا ان الانتقام التام و تلوه اشد الاولیاء انما هو فی ایام الرجعة لسید الاوصیاء و کذا لسید الشهداء الی الله بقوله و قضینا
الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلن علوا کبیرا فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا
خلال الدیار و کذا بقوله انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد و کذا بقوله لا عدوان الا علی الظالمین و کذا
بقوله و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله و بقوله ان الارض یرثها عبادی الصالحون و بقوله و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم
بایمان الحقنا بهم ذریتهم و الذی قد حق القول منه فی شأن اهل الصحیفة و اصحاب السقیفة انهم اصول کل شر و ظلم فی الدنیا و انهم کما یؤاخذون
بدم الجنین الطیب الطاهر الذی سماه محسنا سید الاشقیاء فکذا انهم یؤاخذون بدم الطفل الرضیع المرمی بسهم الاشقیاء فی عرصة کربلا
بقوله و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت بل انهم یؤاخذون بدم کل مظلوم اریق فی وجه الغبراء و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
احمده و اشکره علی ان خص ولیه عوضا عن الشهادة بامور استجابة الدعاء تحت قبته کما یأتی و الشفاء فی تربته الزاکیة و عدم احتساب
ایام الزیارة من عمر الزائر و الزائرة و بین ان اعظمها و اکرمها هو الامامة فی ذریته الطاهرة بقوله و جعلها کلمة باقیة فی عقبه کما بین ان کل
دعوة صدرت من ولیه و کل دعوة مستجابة بقوله حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ
اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا و اصلح لی فی ذریتی و لو قال و اصلح ذریتی لجعل الله
کل ذریته من معشر المعصومین و الائمة الهداة طوبی ثم طوبی لمن بکی علی هذا الامام المظلوم و آله و عترته و زار حائره و دخل تحت قبته فزیارته فریضة لازمة
علی من استطاع من مؤمن و مؤمنة فمن ترکها بلا علة فقد عق رسول الله و اهل بیت الرحمة و العصمة بل هو من اهل النار کالنصاب و الکفار
کما نص علی ذلک من اهل العصمة و سادس الائمة الاطهار و اما قبته السامیة فتعجز عن وصف عظمها و شرفها عقول الاذکیاء و کیف لا فانها قبة
سامیة من نور من یاقوت حمراء و حولها سبعون الف قبة من زمردة خضراء فهذا انما یتحقق بعد ساعة الشهادة کما رواه المفضل بن عمر و اما
حول من کان تحتها عارفا بحقها حتی یدخل تحت رحمة الله و خطابه اولیائی اجیبی قد دللتم ای فی طریق الزیارة و ظلمتم و اضطهدتم فوعزتی و جلالی
اجیب دعوتکم و اغفر ذنوبکم و ادخلکم بلا حساب فی جنتی اللهم اجب دعوتنا و اغفر لنا ذنوبنا و ادخلنا الجنة بلا حساب بحق محمد و آله المظلومین
المعصومین صلواتک علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم و ظالمیهم من الاولین و الآخرین **تذنیب** در او وصیت نورانی ذکر میشود
چنانکه جایز نیست بغیر حاذقین از اهل علم و فضل تصرف در اخبار از جهة نقل و ثبات و صحت و سقم همچنین جایز نیست با حدی سرعت بنقل و انکار خبر
قبل از تتبع تام بلکه بعد از او هم و بسا خبر صحیح با معتبری میشود که مصنف بتتبع مطلع میشود براو مگر بعد از فراغ از تصنیف و تحقیق اتفاق افتاده
نظیر وی در این کتاب چنانکه اشاره کردم در جائی از این کتاب بآنکه مطلع نگشته ام در کتاب معتبری که مشهور که دلالت دارد بر اینکه
ملائکه سرشک گریه کنندگان را ممزوج کردن خازنان جنان او را بآب حیوان لیکن در این ایام یافتم او را در کتاب معتبری که عبارت از مستخرج باشد
در حدیثی که ذکر میکند ان الله تعالی لیأمر ملائکة المقربین ان یتلقوا دموع الباکین علی مصاب الحسین فی
فیجمعون دموعهم المصبوبة و ینقلونها الی الخزان فی الجنان فیمزجونها بماء الحیوان فیزید فی عذوبتها و طیبها
الف ضعفها و ان الملائکة المقربین لیتلقون دموع الفرحین الضاحکین لقتل الحسین و مصاب الحسین فیلقو
نها فی الهاویة و یمزجونها بحمیمها و صدیدها و غساقها و غسلینها فیزید فی شدة حرارتها و عظیم عذابها الف ضعفها
تشدد بها علی المنقولین الیها حاصل مضمون آنکه بدرستی که خدای تعالی امر میفرماید بملائکه مقربین اخذ نمایند سرشک گریه کنندگان را در مصائب
حضرت حسین و ایشان جمع میکنند اشکهای ایشان را و میدهند بخازنان بهشت و ایشان بهم ممزوج میکنند بآب حیوان و هزار مقابل بطراوت و شیرین
وی افزوده گردد و بدرستیکه ملائکه مقربین اخذ میکنند سرشک مسرور و خندان شوندگان بشهادت و مصیبت حضرت حسین را و میریزند او را
بهاویه و ممزوج میکنند بحمیم و صدید و چرک و ریم آنها پس افزوده میشود در شدت حرارت و عذاب وی هزار مقابل تشدید میشود عذاب
کسانیکه وارد وی میشوند از اعدای آل محمد و همچنین باقیه بود در خبر مشتمل باقامه جناب خضر و هم عزا داری بر مصیبت سید الشهداء اگر در این ایام
و او خبریست که راوندی در حدیثی از حضرت صادق روایت میکند و فیه حتی اتیا یعنی موسی و یوشع صلی الله علیهما فی جزیرة
فکان جالسا فسلم علیه و اجاب و تعجب و هو بارض لیس بها سلام فقال من انت قال موسی فقال ابن

عمران الذی کلمه الله قال نعم قال فما جاء بک قال انبئک ان تعلمنی قال انی وکلت بامر لا تطیقه فحدثه عن آل محمد و عن بلا
ئهم و عما یصیبهم حتی اشتد بکاؤهما و ذکر له فضل محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین صلوات الله علیهم و ما الحقوا و ما
حاصل مضمون آنکه چون آمدند جناب موسی و یوشع در جزیره نزد صاحب و رفیق خودشان که در زیر عبائی نشسته بود جناب موسی سلام
داده جواب رد نموده و تعجب نمود زیرا که او در مکانی بود در آنجا سلامی نبود پرسید کیستی گفت موسی گفت پسر عمران که کلیم حق است گفت بلی
گفت چرا آمدی فرمود آمدم نزد تو که بمن تعلیم کنی گفت من موکل بامری هستم که تو طاقت تحمل او را نداری پس با او خبر داد واقعه آل محمد را از بلا
و مصیبات آنها تا گریه هر دو شدت یافت و با او بیان نمود فضیلت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آنچه بایشان عطا گشته و آنچه مبتلا شوند و او
هم میگفت کاش من از امت محمد میگشتم تا آخر حدیث پس از آن میگویم بدرستی کسانیکه سرعت میکنند بانکار وقتیکه عاجز گشت عقول ایشان
از فهم بعض آنچه میشنوند از اخبار وارده در فضایل آل محمد و مبادرت میکنند بتکذیب و منع روایت را بکذب و قرار بعض خلق
هستند نزد خدا تعالی و حجج طاهرین علیهم السلام و تحقیق اشاره کردیم سابقا که اکثر این طایفه را هلاک میکنند و آن خبر در باب مثل حوض
یشان و در اینجا ذکر او را اعاده ننمودیم و او عبارتست از خبر ابی عبیده حذاء میگوید شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
یقول والله ان احب اصحابی الی اورعهم و افقههم و اکتمهم لحدیثنا و ان اسوئهم عندی حالا و امقتهم الذی اذا سمع الحدیث ینسب
الینا و یروی عنا فلم یقبله اشمأز منه و جحده و کفر من دان به و هو لا یدری لعل الحدیث من عندنا خرج و الینا اسند
فیکون بذلک خارجا من ولایتنا حاصل مضمون آنکه میفرمود بخدا قسم محبوبترین اصحاب من نزد من اورع و افقه و کتمان کننده کان
حدیث ما هستند و بدترین آنها نزد من آنکسیست که بشنود حدیثی را که نسبت داده میشود بسوی ما و از ما روایت کنند و او قبول نکند او را
و متنفر گشته انکار نماید او را و تکفیر کند کسیرا که اخذ کند او را با اینکه نمیداند شاید حدیث از ما صادر شده و سندش بما راجع است پس بدان سبب
از ولایت ما خارج میشود تا آخر حدیث پس از این خبر معتبر که در کتب جمیع از نقاد اخبار حتی در کتاب ابن ادریس که هم عمل نمیکند بخبر واحد مگر
اینکه مقرون بقرائنی باشد که مفید علم است ذکر شد مستفاد میشود اینکه محض احتمال صدور از ائمه معصومین کفایت در سد باب رد
و انکار و آنکسیکه سرعت بانکار میکند با وجود این احتمال خارج میشود از ولایت ائمه اطهار پس برتو باد بازبرتو باد حفظ وصیتهائیکه
بتو نمودم در پاره از مواضع این کتاب و مبادا مخالفت آنها را نمائی و مبادا اهمال نموده و نسبت مطالب این کتاب را بجود دهی
پس اینهاست وصیت مؤکده که مکرر گفته از من بسوی تو و خداست هادی براه راست و حال شروع میکنم در ذکر مجالس این کتاب بعین الله
و توفیق ملک وهاب مجلس اول از کتاب عبادت و اسرار شهادت در سبب خروج آنحضرت از مدینه تا نزول کربلا اما انه
از رجال کشی روایت شده که نوشت مروان ابن حکم بمعویه در حالتیکه عامل معویه بود در مدینه اما بعد بدرستیکه عمرو ابن عثمان ذکر کرد
که مردمان از اهل عراق و اشراف اهل حجاز تردد مینمایند بسوی حسین ابن علی و ذکر نمود که خاطر جمع نیست از وثوب و خروج او
و جستجو کردم رسید بمن که او از آنکسانی نیست در این ایام اراده خلاف ندارد و خاطر جمع نیستم از ما بعدش بنویس رأی خود را در خصوص حسین
والسلام پس معویه بوی نوشت که فهمیدم آنچه ذکر کرده بودی در آن از امر حسین حذر کن از اینکه متعرض شوی بحسین در چیزی و ترک کن
حسین را مادامیکه من ترک کرده ام بجهة اینکه متعرض نمیشویم باو در چیزی مادامیکه وفا کرده به بیعت ما و نزاع نکرده است در سلطنت ما و باو رجوع
ننموده باشی مادامیکه ظاهر نکرده است برتو عداوت خود را و روایت شده در کتاب بحار که معاویه طلب بیعت کرد از حسین
امام حسن فرمود ای معاویه اگر او مکن او را زیرا که او ابدا بیعت نمیکند تا اینکه کشته شود و کشته نمیشود تا اینکه کشته شوند اهل بیت او
و کشته نمیشوند اهل بیت او تا کشته شوند اهل شام و در ارشاد نقل نموده از جماعتی وقتیکه حسن ابن علی وفات نمود حرکت کردند
شیعه در عراق و نوشتند بحسین در خلع معویه و بیعت او امتناع نمود حضرت حسین و فرمود که میان او و معاویه عهد
و عقدیست که بر هم زدن او جایز نیست تا مدت معلومه وقتیکه معاویه بدرک واصل شود در خصوص ملاحظه صلاح کار میشود در اینها
صدوق مسندا از امام زین العابدین روایت نموده وقتیکه وفات معاویه رسید پسر خود یزید را خواند و در پیش روی خود نشانید
و گفت ای فرزند بتحقیق ذلیل کردم برای تو گردنکشان را و تحت تصرف آوردم برای تو شهرها را و گردانیدم ملک و آنچه در اوست
برای تو طعمه و بدرستیکه من میترسم از سه نفر که بر تو مخالفت نمایند بقدر طاقت و قوه خودشان و آنها عبدالله ابن عمر ابن خطاب و عبدالله
ابن زبیر و حسین ابن علی اما عبدالله عمر او با تست باخود نگهدار او را و ترک کن و اما عبدالله ابن زبیر اگر باو ظفر یابی او را پاره پاره
کن زیرا اگر حمله میکند بر تو چنانکه حمله میکند شیر بر شکار خود و حیله میکند بر تو مثل حیله روباه بر سگ و اما حسین بتحقیق شناختی حظ و نصیب
او را از پیغمبر خدا و او از گوشت پیغمبر است و خون او از خون پیغمبر است و البته دانستی که اهل عراق طلب مینمایند او را بسوی خودشان

بعد از آن خوار و ضایع میکنند او را هرگاه باو دست یابی بشناس قدر و منزلت و حق او را از پیغمبر خدا و مؤاخذه مکن او را بسبب فعل او علاوه
ما را با او خلطه و قرابتست پرهیز کن از اینکه باو بدی نمائی یا اینکه او از تو مکروهی ببیند و در بحار المصائب نوشته از جمله چیزهائیکه معویه بیزید
وصیت نمود که من بر تو میترسم از اینکه با تو مقام نزاع و خلاف برآید در این امر خلافت مگر از چهار نفر از قریش حسین ابن علی و عبدالله عمر
و عبدالله ابن زبیر و عبدالرحمن ابن ابی بکر اما حسین ابن علی میخواهند اهل عراق او را تا اینکه خارج نمایند او را هرگاه خروج نماید بر تو
و تو ظفر یابی باو عفو کن زیرا که او قرابت و حق عظیمی دارد و اما عبدالله عمر مردیست که عبادت او را غلبه کرده است و مریض نموده
و زمانیکه باقی نماند احدی غیر از او بیعت میکند ترا و اما عبدالرحمن ابن ابی بکر نیست او را همتی مگر در امر زنها و لهو زمانیکه می بیند اصحاب خود را
که چیزی را عمل آوردند او هم عمل میکند و اما آنکسیکه حمله میکند بر تو مثل حمله شیر و سر خود را بزیر افکنده مثل مار افعی و حیله مینماید بر تو مثل حیله
روباه او ابن زبیر است هرگاه باو دست یابی و از او فرصت برای تو ممکن باشد او را پاره پاره کن و در ارشاد است وقتیکه معویه بدرک
واصل شد و این در نیمه رجب در سال شصت از هجره بود نوشت یزید بسوی ولید ابن عتبه ابن ابی سفیان که عامل او بود در مدینه
از جانب معویه اینکه از حسین ابن علی برای او بیعت بگیرد و نگذارد و رخصت ندهد او را در این امر که تاخیر بیندازد و در ملهوف است هرگاه
امتناع نماید گردنش را بزن و بسر او را بفرست پس ولید مروان را احضار نمود و در امر حسین با او مشورت کرد مروان گفت او
این امر را قبول نخواهد کرد اگر من جای تو بودم گردنش را میزدم ولید گفت کاش من نبودم چیزی که مرا ذکر مینمودند و در ارشاد است پس ولید
آدم فرستاد در حسین در شب و دعوت نمود او را حسین دانست آنچه را که ولید اراده کرده پس آنحضرت جمیعی از جوانان خود خواسته
و ایشان را امر فرمود بر داشتن سلاح و گفت برایشان که ولید مرا دعوت نموده در این وقت و من خاطر جمع نیستم از اینکه تکلیف نماید بر من کاری
او قبول نخواهم کرد و او هم از من خاطر جمع نیست پس تا با من باشید زمانیکه داخل شدم براو شما در باب بنشینید هرگاه صدای مرا
شنیدید که بلند شد داخل شوید تا اینکه او را منع نمائید از من پس آنحضرت تشریف برد بسوی ولید یافت در نزد او مروان
ابن حکم را پس ولید خبر مرگ معویه را باو داد حسین فرمود انا لله و انا الیه راجعون بعد از آن خواند براو کتاب یزید و آنچه امر
کرده بود در آن از اخذ بیعت از حسین برای او پس حسین فرمود من میبینم ترا که قناعت نمائی به بیعت من بر یزید در پنهانی تا اینکه بیعت نمایم
او را در آشکار تا خلایق بشناسند آنرا ولید قبول کرد حسین فرمود صبح نمائی و می بینی رأی خود را در این ولید بحضرت گفت مراجعت نمائید
باسم خدا تعالی تا اینکه با جماعت مردمان بیائید مروان باو گفت بخدا قسم هرگاه مهلت دادی حسین از تو مفارقت نماید و بیعت ننماید قدرت
نخواهی یافت باو در مثل اینوقت ابدا تا اینکه جمع کثیری میان شما و او کشته شود حبس کن این مرد را و مگذار از نزد تو خارج شود تا اینکه بیعت
نماید یا گردنش را بزن پس در آنوقت حسین برخواست و فرمود تو ای پسر زن کبود چشم مرا میکشی یا او دروغ گفتی بخدا قسم و گناهکار شدی
محمد ابن ابیطالب گفته وقتیکه کتاب یزید بولید رسید که بکشتن حسین امر کرده بود خیلی دشوار شد این بر ولید بعد از آن گفت
بخدا قسم نه چنین خدا مرا اینکه کشته باشم پسر پیغمبر او را اگر چه یزید دنیا و ما فیها را بمن عطا نماید و در ملهوفست بعد از آن حضرت متوجه
بر ولید شد گفت ایها الامیر ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستیم و با فتح نموده است خدا و با ختم نموده و یزید مرد فاسق و شارب
خمر و کشنده نفس محترمه و اظهار کننده فسق است مثل من بیعت نمیکند بمثل او و لیکن صبح مینمائیم ما و شما و ملاحظه میکنیم که کدام
یک از ما سزاوار خلافت و بیعت هستیم و در مناقب است پس مروان برخواست و شمشیر خود را کشید و گفت امر کن میر غضب خود را که بزند
گردنش را پیش از خروج او از خانه و خون او در گردن من فریاد و صدا بلند شد پس نوزده نفر مرد از اهل بیت آنحضرت هجوم
آوردند در حالتیکه خنجرهای خودشان را کشیده بودند پس حسین با آنها بیرون آمد و در ارشاد است مروان ابن حکم بر ولید گفت مخالفت نمودی مرا
کردی این بخدا قسم مثل اینوقت از جهة حسین بر تو ممکن نخواهد شد ابدا ولید گفت وای بر تو ای مروان تو اختیار کردی برای من
چیزی را که در اوست هلاکت دین من بخدا قسم دوست نمیدارم اینکه برای من باشد همه آنچه آفتاب براو میتابد و از آن غروب نماید
از مال و ملک دنیا و من حسین را بکشم سبحان الله آیا حسین را بکشم وقتیکه گفت بیعت نمیکنم بخدا قسم من معتقدم مردیکه مؤاخذه بخون حسین باشد میزان
او خفیفست در نزد خدا در روز قیامت مروان بر ولید گفت اگر این رای تو باشد بتحقیق صواب کرده در آنچه کرده مینگفت این را
و حال آنکه او ولید را تعریف و تمجید نمیکرد در ریش و در آنچه کرده بود و در ملهوفست صبح کرد حسین و بیرون آمد از منزل خود
در حالتیکه خبرها را میشنید ملاقات کرد با او مروان و گفت یا ابا عبدالله من برای تو ناصح هستم حضرت
فرمود آن چه چیز است بگو تا بشنوم مروان گفت من ترا امر میکنم به بیعت یزید امیر المؤمنین او خیر است برای تو در دین و دنیای تو

پس حضرت حسین فرمود انا لله و انا الیه راجعون و سلام باد بر اسلام هرگاه مبتلا شدن امت بحکومت مثل یزید و حال آنکه شنیدم از جد
خود پیغمبر خدا که میفرمود خلافت بر آل ابوسفیان حرام است و حدیث در میان او و مروان بطول انجامید تا مروان مراجعت کرد
در حالتیکه غضبناک بود بعد روایت شده از عمر ابن علی ابن ابیطالب که او گفت وقتیکه امتناع نمود برادرم حسین از بیعت
کردن بیزید در مدینه داخل شدم براو و یافتم او را خالی عرض کردم فدایت شوم یا اباعبدالله خبر داد مرا برادرت ابو محمد
الحسن از پدر خود بعد از آن سبقت نمود بمن اشک چشم و بلند شد فریاد من پس ضم کرد مرا بر خود و فرمود آیا خبر داد بتو اینکه مرا
خواهند کشت گفتم حاشا از کشته شدن تو یابن رسول الله گفت از تو سؤال میکنم بحق پدرت از کشتن من خبر داد ترا گفتم
بلی کاش رجوع نمائی و بیعت کنی گفت خبر داد مرا پدرم بدرستیکه پیغمبر خدا خبر داد او را بکشتن او و کشتن من و تربت من نزد تربت او است و چنین گمان میکنی که تو میدانی
آنچه من نمیدانم بخدا قسم تقصیر نمیدارم از خود ابداً و البته ملاقات خواهد کرد فاطمه پدر خود را در حالتیکه شکایت کننده است از آنچه رسیده باولاد او
از امت پدرش و داخل نمیشود بهشت کسیکه اذیت نماید او را در خصوص اولادش و در امالی صدوق است وقتیکه رسید بحسین که یزید ولید را
امر بکشتن آنحضرت کرده قصد فرمود که از زمین مکه خارج شود بزمین عراق وقتیکه شب شد رفت بمسجد نبی تا اینکه قبر پیغمبر را وداع نماید وقتیکه بقبر
رسید از قبر نوری بلند شد و مراجعت کرد بجای خود وقتیکه شب دویم داخل شد رفت بقبر او وداع نماید ایستاد و نماز خواند و در نماز
طول داد تا بخواب رفت و او در سجده بود که حضرت پیغمبر نزد او آمد در حالتیکه او در خواب بود پس حسین را گرفت بسینه خود و ضم فرمود
و میان دو چشم او را بوسید و گفت پدرم فدایت می بینم گویا ترا بخون خود آغشته در میان جماعتی از این امت که امیدوار میشوند شفاعت
من و نیست مر ایشان را چیزی در نزد خدا ای عزیز بدرستیکه تو نزد پدر و مادر و برادرت خواهی آمد و آنها بسوی تو مشتاقند و ترا در بهشت
درجاتیست که نمیرسی بآنها مگر بشهادت پس حسین از خواب بیدار شد در حالتیکه گریان بود و آمد نزد اهل بیت خود و خبر داد ایشان را خواب
خود را و آنها را وداع کرد و محمد ابن ابیطالب الموسوی گفته بیرون شد حضرت حسین از منزل خود در شب و متوجه شد بقبر جدش و عرض کرد
السلام علیک یا رسول الله من حسین پسر فاطمه ام پسر تو و پسر دختر تو و نواده تو که مرا در میان امت خود گذاشتی پس شاهد باش بر آنها ای
پیغمبر خدا آنها مرا خوار نمودند و ضایع کردند و حفظ نکردند مرا و این شکایت منست بسوی تو تا ملاقات نمایم باتو بعد از آن بنماز برخواست
و مشغول در رکوع و سجود بود میگوید ولید آدم فرستاد بمنزل حسین تا به بیند از مدینه بیرون رفته یا نه پس نیافت او را در منزل خود و گفت
حمد خدا را که او را بیرون کرد و مرا بخون او مبتلا ننمود و مراجعت کرد حسین بمنزل خود در وقت صبح وقتیکه شب دویم شد خارج
بسوی قبر و چند رکعت نماز خواند وقتیکه از نماز فارغ شد عرض کرد اللهم هذا قبر نبیک محمد و انا ابن بنت نبیک و قد حضرنی من الامر ما قد
علمت اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر و انا اسئلک یا ذا الجلال و الاکرام بحق القبر و من فیه الا اخترت لی ما هو لک رضی و لرسولک
رضی حاصل مضمون آنکه پروردگارا این قبر پیغمبر تو محمد است و من فرزند پیغمبر توام و بتحقیق رو کرده بمن آنچه میدانی پروردگارا من دوست
میدارم معروف را و ناخوش دارم منکر را و مسئلت میکنم از تو ای صاحب جلال و اکرام بحق قبر و صاحب قبر اینکه بپسندی برای من آنچه را
خشنودی تو و رسول تو در آنست میگوید بعد از آن گریه نمود در نزد قبر تا بخواب رفت دید پیغمبر خدا آمد در میان جماعتی از ملائکه در یمین
و یسار و پیش روی او تا اینکه حسین را بسینه خود ضم کرد و از میان دو چشم او بوسید و گفت حبیبی یا حسین گویا می بینم ترا بعد از زمان
قریب بخون خود آغشته و سر ترا بریده اند در زمین کربلا جماعتی از امت من و تو با همه اینها عطشان هستی که سیراب نمیشوی و آنها
با اینحالت شفاعت مرا امیدوارند خدا شفاعت مرا بآنها نرساند در روز قیامت حبیبی یا حسین بدرستیکه پدر و مادر و برادرت آمده پیش من
و ایشان مشتاقند بسوی تو و ترا در بهشت درجاتیست نمیرسی بآنها مگر بشهادت میگوید پس حسین در خواب بجد خود نظر میکرد و میگفت
ای جد بزرگوار مرا احتیاجی نیست در رجوع بدنیا مرا بسوی خود ببر و با خود بقبر داخل کن پیغمبر خدا با او گفت لابد است که بدنیا مراجعت نمائی
تا اینکه بشهادت برسی و بآنچه خدا در شهادت برای تو مهیا کرده است از ثواب عظیم تو و پدر و مادر و دو عم و برادرت محشور خواهید
شد در قیامت در زمره واحده تا اینکه داخل بهشت شوید میگوید پس حسین از خواب بیدار شد در حالتیکه مضطرب بود و خواب خود را
بر اهل بیت و اولاد عبد المطلب خبر داد پس نبود در آن روز نه در مشرق و نه در مغرب روزیکه از جهت غم آن شبیه باشد از اهل بیت و کسی نبود از
مرد و زن که گریه ایشان بسیار باشد از آنها میگوید حسین تدارک دید بجهت خروج از مدینه و در ثلث شب بسوی قبر مادرش رفت و وداع
نمود او را بعد از آن رفت بسوی قبر برادرش او را هم وداع کرد بعد از آن مراجعت نمود بمنزلش در وقت صبح پس توجه نمود بسوی او
برادرش محمد ابن حنفیه و گفت ای برادر تو محبوب ترین مردم هستی بمن و عزیزترین آنهائی بر من و بخدا قسم من نصیحت خود را برای کسی ذخیره نکرده ام

مگر برای تو و کسی سزاوارتر نیست از تو بر آن بجهة اینکه تو چاشنی آب منی و نفس و روح و چشم منی و بزرگ اهل بیت منی و آنکسی که
طاعت او بگردن من واجب است بجهة اینکه خدا ترا اشراف داده بمن و ترا از بزرگان اهل بهشت گردانیده تا اینکه گفت بیرون برو
بمکه هرگاه آنجا بجهة تو آرام شد توقف کن و اگر اطمینان نشد بشهرهای یمن برو زیرا که اهل آنجا یمین و یاور جد و پدر تواند و ایشان
مهربان ترین مردم و رقیق ترین ایشانند از جهة قلب و بلاد ایشان از سایر بلاد اوسع است و اگر آنجا هم اطمینان نشد در سر کوهها و صحراها
ساکن شو و منتقل شو از شهری بشهری تا اینکه امر مردم در جائی قرار گیرد و حکم نماید خدا میان ما و میان قوم فاسقین حضرت حسین فرمود ای برادر
بخدا قسم اگر در دنیا پناهگاهی و ماوائی هم نباشد با یزید ابن معاویه بیعت نخواهم کرد پس محمد کلام خود را قطع کرد و گریست و حضرت هم با او گریست
ساعتی بعد از آن گفت ای برادر جزاک الله خیرا بخیر نصیحت کردی و بسوی حق اشاره نمودی و من عزم نموده ام که بمکه بروم و بجهة این مهیا شده
برادرانم و پسران برادرانم و شیعه هایم امر ایشان امر من و رای ایشان رای منست اما تو ای برادر باید در مدینه اقامه نمائی و برای من چشم باشی بر ایشان
و چیزی از امور ایشان از من مخفی نداری بعد از آن دوات و کاغذ خواست و این وصیت را نوشت از برای برادر خود محمد بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما اوصی به الحسین ابن علی ابن ابیطالب الی اخیه محمد المعروف بالحنفیة ان الحسین یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله
جاء بالحق و ان الجنة و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما
و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرة جدی و ابی علی ابن ابیطالب فمن قبلنی بقبول
الحق فالله اولی بالحق و من رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین و هذه وصیتی یا اخی الیک و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت
و الیه انیب حاصل مضمون آنکه این وصیت حسین ابن علی ابن ابیطالب است به برادر خود معروف بابن حنفیه بدرستیکه حسین شهادت میدهد که خدا
نیست مگر الله یگانه و شریک نیست مر او را و محمد بنده و رسول اوست که مبعوث گشته و بهشت و آتش حق است و قیامت خواهد آمد شکی در او
نیست و بدرستیکه حق تعالی مردگان را مبعوث خواهد نمود و من بیرون نیامدم از روی فساد و تکبر و تفرج و نه از روی ظلم بلکه بیرون آمدم برای طلب اصلاح
در امت جدم و اراده امر بمعروف و نهی از منکر دارم و بسیرت جد و پدر خود علی ابن ابیطالب حرکت میکنم پس هرکس بقبول کردن حق
مرا قبول نمود پس خدا اولی بحق و هرکس رد نمود من و قبول نکرد حق را صبر میکنم تا خدا حکم کند میان من و قوم بحق و او است بهترین حکم کنندگان
و اینست وصیت من ای برادر بسوی تو و نیست توفیق من مگر از خدا توکل کردم بر او و بسوی او انابه میکنم پس از آن نامه را پیچید و بخاتم خود
مختوم نموده به برادر خود داد اما بعد فانه من لحق بی منکم استشهد و من تخلف لم یبلغ مبلغ الفتح حاصل معنی آنکه این نامه ایست از حسین ابن
علی بسوی بنی هاشم اما بعد هرکسیکه از شما بمن ملحق گشت کشته میشود و هرکس تخلف نمود بمرتبه فتح نمیرسد و در کامل الزیاره از باقر است وقتیکه قصد کرد
حسین علیه السلام خروج از مدینه را زنان بنی هاشم و عبدالمطلب اجتماع نمودند بجهة نوحه و گریه کردن تا اینکه حسین بمیان ایشان آمده فرمود
قسم میدهم شما را بخدا از اظهار این امر که معصیت است بخدا و رسولش زنان عبدالمطلب گفتند پس از برای کدام شخص نوحه و گریه را نگاه
خواهیم داشت امروز در نزد ما مثل آن روز است که پیغمبر و علی و فاطمه و رقیه و زینب و ام کلثوم از دنیا رفتند قسم میدهیم ترا بخدا خدا ما را از جهة مرگ
تو فدا نماید ای حبیب نیکان از اهل قبور و بعضی عمه های او آمد گریه میکرد و میگفت شهادت میدهم یا حسین که شنیدم جن نوحه میکرد در وقت
و میگفتند و ان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقابا من قریش فذلت حبیب رسول الله لم یک فاحشا ابانت مصیبتک الانوف و جلت
و گفتند بعض ابکوا حسینا سیدا و لقتله شاب الشعر و لقتله زلزلتم و لقتله انکسف القمر و احمرت آفاق السماء من العشیة و السحر و تغیرت شمس
البلاد بهم و اظلمت الکور ذاک ابن فاطمة المصاب به الخلایق و البشر اورثتنا ذلا به جدع الانوف مع الغرر حاصل مضمون آنکه بتحقیق کشته
شده کربلا از آل هاشم گردن طایفه قریش را ذلیل کرد حبیب رسول الله که بد کردار نبود مصیبت تو خیلی جلیل و موجب ذلت بزرگان
گردید بر حسین که سید قوم بود در شهادت او موها سفید گشت و زلزله افتاد و ماه گرفته شد و اطراف آسمان قرمز گشت
در وقت صبح و شام و تغییر یافت آفتاب شهرها و آفاق ظلمت گرفت این پسر فاطمه که همه بشر و مخلوقات برای او مصیبت زده گشته
و باعث ذلت ما شده که شجاعان و بزرگان برای او ذلیل شدند و در بحار از بعضی کتب نقل کرده وقتیکه عزم نمود حسین بر خارج
شدن از مدینه ام سلمه آمد عرض کرد ای پسر مرا محزون مکن برفتن خود بسوی عراق شنیدم از جد تو که میفرمود میکشند پسر من حسین را
در زمین عراق در جائی که او را کربلا مینامند پس بام سلمه فرمود ای مادر بخدا قسم میدانم اینرا و مرا لابد خواهند کشت و مرا
از این علاجی نیست و میشناسم آن روز را که مرا در آن روز میکشند و میشناسم آنکسی را که مرا خواهد کشت و آن بقعه را که در آنجا مدفون
خواهم شد و آنکسانی را که از اهل بیت و قرابت و شیعیان من کشته خواهند شد و هرگاه اراده نمائی نشان میدهم بتو گودال

وخوابگاه خود را بعد از آن اشاره نمود بطرف کربلا زمین پست شد حتی نشان داد بام سلمه خوابگاه خود و مدفن و جای لشکرگاه و جای ایستادن
و شهید شدن خود را در آنحال ام سلمه گریه شدیدی نمود و امر حسین را بخدا تسلیم نمود حضرت فرمود ای مادر خدا خواسته که مرا مقتول و مذبوح
ببیند و حرم و زنان مرا مطرود و متفرق و کودکان مرا کشته و مظلوم و اسیر ببیند در حالتیکه آنها طلب یاری نمایند و یاوری نیابند پس اگر خاک
و معین آنها نشود و در خبر دیگر ام سلمه گفت در نزد من تربتی است از خاک کربلا که جدت او را بمن داده و در میان شیشه کرده است گفت و الله
خواهم کشت اگرچه بعراق نروم بعد از آن تربتی برداشت و او را در شیشه گذاشته بام سلمه عطا نمود و فرمود بگذار او را نزد شیشه جدم زمانیکه
خون از اینها جوشید بدان که مرا کشته اند و ابومخنف روایت کرده از عمار که سکینه خاتون فرمود وقتیکه از مدینه خارج شدیم هیچ اهل بیتی
نبود از جهت غم از ما اندوهناکتر و نه از جهت خوف از ما اهل بیت شدیدتر و در ارشاد است که حضرت حسین بسوی مکه تشریف برد در حالیکه
آیه فخرج منها خائفا یترقب را میخواند و میفرمود رب نجنی من القوم الظالمین و طریق اعظم را بر خود لازم نموده از آن راه میرفت اهل بیت او گفتند
کاش از این طریق عدول نمائی چنانکه ابن زبیر کرد تا اینکه کسی بر تو نرسد گفت بخدا قسم از طریق اعظم جدا نمیشوم تا حکم نماید خدا آنچه را که
خواهد کرد و از مفید باسناد خود از حضرت صادق نقل کرده وقتیکه خارج شد حضرت حسین از مدینه ملاقات نمود او را جماعت بسیاری
از ملائکه در حالتیکه در دستهای ایشان بود حربه ها و سوار بودند بر اسبهای برگزیده از اسبهای بهشت سلام دادند بر او و گفتند یا حجة الله بعد از
جد و پدر و برادرش بدرستیکه خدا مدد کرده جد ترا با ما در جاهای بسیار و امداد نموده ترا با ما گفت ایشان را وعده گاه من و شما گودال
و بقعه که در آن شهید خواهم شد و آن کربلاست زمانیکه آنجا وارد شدم بیائید نزد من گفتند یا حجة الله امر کن ما را بشنویم و اطاعت نمائیم
آیا میترسی از دشمنی که ترا ملاقات نماید باشیم با تو گفت راهی نیست ایشان را بمن و ملاقات نمیکنند مرا پیش از اینکه ببقعه من در آیم خدمت آنحضرت
افواج مسلمانان جن عرض کردند ای آقای ما شیعه و معین تو هستیم امر کن ما را بامر خود و بآنچه میخواهی هرگاه امر نمائی ما را بکشتن جمیع دشمنانت
و تو در مکان خود ایستاده باشی هر آینه کفایت میکنیم برای تو این را حضرت حسین جزای خیر بایشان داد گفت آیا خوانده اید
کتاب خدا را که نازل شده بر جدم پیغمبر خدا اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة و خدا گفته لبرز الذین کتب علیهم
القتل الی مضاجعهم زمانیکه من در مکان خود باشم بچه چیز امتحان کرده میشود این خلق غافل از خدا برگشته و کدام شخص ساکن قبر من میشود
در کربلا و بتحقیق اختیار کرده کربلا را در روزیکه زمین را پهن گردانید و گردانیده زمین کربلا را پناهگاه برای شیعه ما تا باشد برای آنها
امان در دنیا و آخرت و لیکن حاضر میشوید در روز شنبه که عاشورا باشد و مرا آخر روز آن روز میکشند و باقی نماند بعد از من مطلوبی از اهل و اولاد
و برادران من و سر مرا میبرند برای یزید لعنه الله طایفه جن عرض کردند بخدا قسم یا حبیب الله و پسر حبیب او هرگاه امر تو اطاعت واجب
نمیشد میکشتیم دشمنانت را پیش از آنکه بر تو برسند گفت بخدا قسم ما از شما قادرتریم بر آنها و لیکن باید هلاک شود آنکه هلاک شد از روی
بینه و زنده باشد آنکه زنده ماند از روی بینه و در ارشاد است وقتیکه داخل شد حضرت حسین بمکه بود در شب جمعه سیوم
از شهر شعبان گذشته در حالتیکه تلاوت میفرمود این آیه شریفه را و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل و اهل مکه نزد
او تردد میکردند و نزد او معتمرین و اهل آفاق میآمدند و ابن زبیر در یکجانب کعبه ایستاده نماز میکرد و طواف مینمود و میآمد
نزد حضرت حسین با کسانیکه خدمت او میآمدند گاهی خدمت او دو روز پی در پی میآمد و گاهی در میان هر دو روز ثقیل ترین خلق خدا
بود بابن زبیر زیرا فهمیده بود که اهل مکه او را بیعت نخواهند کرد مادامیکه حسین در اینجاست و حسین سزاوارتر است باطاعت از او
در میان خلق و بزرگتر است **تذییلات** تذییل اول در اشاره ببعضی از احوالات بدانکه طاغی ترین بنی امیه بعد از یزید لعنه الله
و شقی ترین آنها در کفر و نفاق و دشمن ترین آنها بر خدا و پیغمبر و اولاد طاهرین او مروان ابن حکم است مرتبه او در کفر و طغیان
مساوی مرتبه یزید است و این کافر زندیق و منافق مرتبه از کسانی است که پیغمبر خدا او را لعنت کرده و جاری شده این لعن در اولاد
او و بجهت این نبود در نسل و ذریه او کسیکه بخدا و پیغمبر و اولاد طاهرین او ایمان بیاورد بجز عمر ابن عبد العزیز ابن مروان در خصوص
او اخباریکه از ائمه طاهرین روایت شده مختلف است در بعضی آنها وارد است که گریه میکند بر او اهل زمین و لعنت میکند
باو اهل آسمانها و در بعضی از آنهاست که بیست نماید این مرد را زیرا که او محشور میشود در قیامت امت وحده و آنچه
دیده میشود از مقاله جمعی از علماء اعظام و از جمله آنهاست سید اجل صاحب مناقب کثیره سید رضی رضی الله عنه در قصیده
از قصاید خود بدرستیکه او از نجابت بهره کامل داشت و در رعایت و این بجهت آنست که از او صادر شده از امور عظیمه در رفع ظلم
و جور از آل رسول و او اول کسیست که رد کرد فدک را بر ذریه معصومه طاهره فاطمه زهرا او و دوست میداشت آل رسول را

و بتحقیق ذکر نموده ابن اثیر در تاریخ خود سبب وجه محب بودن او آل رسول را از آنجائیکه گفته در سنه نود و نه بنی امیه لعنهم الله امیرالمؤمنین را
سب میکردند تا اینکه خلافت بعمر ابن عبد العزیز رسید ترک نمود این سب کردن را و بعاملان خود که در اطراف بودند نوشت سب را
ترک نمایند و سبب دوست داشتن او علی را این بود که گفت در مدینه اخذ علم میکردم و همیشه با عبید الله ابن عتبه بودم پس رسید باو از من
چیزی در این باب آمدم باو در حالتیکه نماز میخواند نشسته منتظر شدم تا از نماز فارغ شد بمن التفات نمود و گفت چه زمان دانستی که خدا غضب نمود
بر اهل بدر بعد از آنکه از ایشان راضی شد گفتم نشنیده ام این را گفت پس چه چیز است از تو بمن میرسد در خصوص علی گفتم عذر میخواهم بسوی خدا
و بر تو ترک کردم آنچه را که مینمودم و لیکن پدرم زمانیکه خطبه میخواند و میرسید بعلی بلجاجت میکرد گفتم ای پدر میگذری در خطبه اما زمانیکه میرسی
بذکر علی از او کوتاهی در حق او مینمائی گفت بر این متوجه شده گفتم بلی گفت ای پسر من کسانیکه در اطراف ما میباشند هرگاه بدانند آنچه را
که ما میدانیم از علی هر آینه از ما متفرق میشوند میروند نزد اولاد او وقتیکه خلافت باو رسید بدنیا میل نکرد و مرتکب این امر جلیل نبود بجهت دنیا
و لازم کرد ترک آن را و عوض خواند ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی پس این آن چیزیست که ذکر کرده او را ابن اثیر و اما آنچه
مرثیه گفته او را سید رضی ره در قصیده که قافیه اینست یا ابن عبد العزیز لو بکت العین فتی من امیة لبکیتک انت نزهتنا عن السب و القذف
فلو کنت مجزیا لجزیتک غیر انی اقول انک قد طبت و ان لم یطب و لم یزک بیتک دیر سمعان لا غدتک الغوادی خیر میت من آل
مروان میتک یعنی ای پسر عبد العزیز هرگاه گریه کند چشم بر جوانی از قبیله امیه هر آینه گریه میکردم بر تو و منزه کردی ما را از فحش
و سب هرگاه میتوانستم جزا دهنده جزا میدادم ترا الا اینکه میگویم پاکیزه شدی هرگاه پاکیزه نبودی خانه تو دیر کجا بودی و میل
میکردی بتو مردمان و میت تو افضل مردگانست از آل مروان بعد بدرستی از عجب ترین آنچه که او حکم کرده و باو استوار نموده
و باو حفظ عدل و انصاف کرده آنست که واقع گشته در واقعه ذکر کرده او را ابن ابی الحدید و حاصل آن اینست که او را
عاملی بود میمون ابن مهران نوشت بعمر ابن عبد العزیز که این زن و دو مرد است یکی از آن مردها این زن را تزویج کرده و آن دیگری پدر
آن زنست زعم و اعتقاد کرده است که زوج دخترش قسم یاد کرده بطلاق او اینکه علی ابن ابیطالب خیر امت و افضل این امت است
نسبت برسولخدا و اعتقاد نموده که دخترش مطلقه شده از زوجش زیرا که جایز نمیشود در دین او اینکه زوج او را ابدا مادامی که قسم اخذ
نماید و میداند که دخترش بر زوجش حرام است مثل مادرش و شوهرش میگوید بپدر زن دروغ گفتی و گناهکار شدی نیکوست قسم من
و صدقست قول من و او زن عیال منست بزعم انف و غیظ قلب تو پس پیش من آمده مخاصمه نمودند سوال نمودم از مرد از قسم او گفت
بلی قسم یاد کرده ام بطلاق او اینکه علی ابن ابیطالب خیر و افضل این امت است برسولخدا ایشان را او کسیکه شناخته است و انکار میکند کسیکه
او را انکار کرده است پس غضب نماید هر کسیکه غضب مینماید و راضی باشد هر کسیکه راضی باشد و مردمان این را شنیدند و اجتماع نمودند و قلبهای
ایشان مختلف است و بتحقیق دانستم ای امیرالمؤمنین اختلاف مردم را در خواهشهای ایشان و سرعت نمودن ایشان را برای آنچه
در او فتنه است از اینجهت توقف نمودم در حکم کردن تا تو حکم نمائی بآنچه خدا ترا آموخته و آن دو مرد با آن زن او بخشیده پدرش قسم
یاد کرد که او را در نزد شوهرش نگذارد و شوهرش قسم یاد کرد که از او مفارقت ننماید اگرچه گردنش را بزنند مگر اینکه حکم نماید باو
حاکمی که بر مخالفت او قادر نبوده باشد پس ایشان را بخدمت تو فرستادم ای امیرالمؤمنین خدا توفیق ترا خوب کرده و ارشاد نماید
ترا بسوی حق و در اسفل کتاب این ابیات را نوشت اذا ما المشکلات وردن یوما وضاقت فی تاملها العیون وضاق القوم ذرعا فی نباها
فانت لها ابا حفص امین لانک قد حویت العلم طرا و احکمک التجارب و الفنون و خلفک الاله علی البرایا فحظک فیهم الحظ
المتین یعنی زمانیکه مشکلها وارد شوند روزی و تنگ شود در تامل آنها چشمها و تنگ شود قوم از جهت قدرت در بنای آنها
پس تو با آن مشکلها امین هستی ای ابا حفص زیرا که تو جمع نموده علم را تمام و محکم کرده است ترا تجربه ها و علمها و خلیفه کرده ترا خدا
بر خلایق پس حظ و نصیب تو در میان ایشان حظ محکم است پس جمع کرد عمر ابن عبد العزیز بنی هاشم و بنی امیه را و قبیله قریش را
بعد از آن گفت بپدر زن چه میگوئی یا شیخ گفت ای امیرالمؤمنین این مرد دختر من عیال اوست و با حسن تدارک و جهاز او را بخانه اش
فرستادم تا اینکه خیر او را آورد و صلاح کار او را امیدوار بودم قسم یاد کرد بطلاق آن در حالتیکه دروغ گوست بعد از آن
اراده کرده است که در نزد او بماند پس عمر گفت یا شیخ شاید عیال خود را طلاق نداده است بگو چگونه قسم یاد نماید پس شیخ گفت
سبحان الله آن چیزیکه باو قسم یاد کرده هر آینه واضح تر است از جهت کذب و آشکارتر است از جهت شکستن قسم از اینکه خلجان نماید
در قلب و سینه من از او شک با وجود کبر سن و علم من زیرا او زعم کرده است که علی ابن ابیطالب خیر این امت است و اگر چنین

نباشد زنش مطلقه بطلاق ثلث باشد پس شوهر گفت چه میگوئی چنین قسم یاد کرده گفت یا کوشنده برای چه گفت یا میگویم نزدیک شده که اهل
مجلس خود را مضطرب یافته و بنی امیه بسوی او نظر مینمودند غضبناک الا آنکه ساکت بودند و بچیزی تکلم نمیکردند و عمر ابن عبد العزیز نظر مینمود و پس
عمر سر فرو آورده زمین را بدست خود حفر میکرد و مردمان ساکت و نظر میکردند که چه خواهد گفت پس سر خود را بلند کرد و گفت اذا ولی
الحکومة خیر قوم اصابوا الحق و التمسوا السدادا و خیر الانام اذا انقدوا خلاف الحق و اجتنبوا الرشادا یعنی زمانیکه صاحب حکومت شدند بهترین قوم
پرسند بحق و التماس نمایند راستی را و نیست بهترین مردم زمانیکه تعدی و تجاوز نمودند بر خلاف حق و اجتناب نمودند از طریق رشاد
بعد از آن گفت بر قوم چه میگوئید در قسم امیر و پس نطق نکرد بچیزی گفت سبحان الله بگوئید مردی از بنی امیه ایستاد و گفت این حکمیست در خصوص
فرج ما جرئت نداریم بر حکم در آن و تو عالم تری بر قوم و بر خیر و ضرر ایشان امین هستی پس عمر گفت باو چه خبر است در نزد تو و سخن ما در آنکه حق را
باطل و باطل را حق نماید جایز است گفتن او در مجلس من گفت من حرف نمیزنم پس عمر رو نمود بمردی از بنی هاشم از اولاد عقیل ابن ابی طالب و باو
گفت چه میگوئی ای عقیلی در قسم امیر و عقیلی وقت را غنیمت شمرده گفت ای امیر المؤمنین هرگاه بقول من حکم نمائی و حکم مرا جایز دانی میگویم
و اگر چنین نباشد سکوت برای من اولیست و باقی میدارد دوستی را پس عمر باو گفت ترا حکم نمودم و حکم ترا اجاری ساختم وقتیکه بنی امیه
اینرا شنیدند گفتند انصاف نکردی بر ما زیرا که حکم را بسوی غیر ما محول کردی و حال آنکه ما از ما ترو بود تو هستیم و اولی ترند بتو عمر گفت
ساکت باشید از جهة عجز و ندامت اظهار نمودم اول بر شما پس جواب ندادند او را گفتند غلط کردی با آنکه بعقیلی عطا نمودی حکم
نکردی ما را آنچه او را حکم کردی عمر گفت هرگاه صواب یافته او و خطا نمایید و حاجز باشید و بصیر شده او و کور باشید شما گناه عمر چه چیز است بزرگ شما گفت
شما را آیا میدانید چه چیز است مثل شما گفتند نه گفت عقیلی میداند بعد از آن گفت بعقیلی چه میگوئی گفت ای امیر المؤمنین مثل ایشان چنانست که شاعر گفته
دعیتم الی امر فلما عجزتم تناوله من لا یداخله عجز فلما رأیتم ذاک ابدت نفوسکم ندامی و هل یغنی من القدر الحذر یعنی شما را خوانده بسوی امری
وقتیکه عاجز شدید اخذ نمود آنرا کسیکه عجز باو راه ندارد و وقتیکه دیدید آنرا ظاهر نمود نفسهای شما پشیمانی را آیا غنی مینماید حرز و تعویذ قدر را
عمر گفت احسنت یا عقیلی و صواب کردی بگو جواب مسئله خود را گفت ای امیر المؤمنین نیکو درست شده قسم او و مطلقه نشده
زنش گفت از کجا دانستی اینرا گفت شما را قسم میدهم بخدا ای امیر المؤمنین آیا میدانید که رسولخدا بفاطمه گفت در حالتیکه رسولخدا در نزد
فاطمه بود و عیادت میکرد او را ای دختر من درد تو چه چیز است گفت تب لرز یا تباه و حضرت امیر برای بعضی حوائج پیغمبر رفته بود
رسولخدا بفاطمه گفت دلت چیزی میخواهد گفت بلی دلم انگور میخواهد و میدانم که وجود ندارد پیغمبر فرمود بدرستیکه خدا قادر است اینکه انگور را
عطا کند بعد از آن گفت خدایا با انگور برسان نزد فاضلترین امتت را پس علی از در وارد و با او بود زنبیلی که طرف ردا را خود را بآن
انداخته بود و پیغمبر فرمود این چه چیز است یا علی گفت انگور است برای فاطمه تحصیل کرده ام پیغمبر فرمود الله اکبر الله اکبر خدایا چنانچه شاد
کردی مرا باینکه علی را آوردی بدعای من پس بگردان در آن شفا برای دختر من بعد از آن پیغمبر فرمود بخور یا فاطمه باسم خدا پس میل کرد و خارج
نشده حتی از مرض شفا یافت پس عمر ابن عبد العزیز گفت راست گفتی و خوب و نیکو کردی ای عقیلی شاهد باش بر اینکه من شنیدم
اینحدیث را و حفظ کردم او را ای مرد بگیر دست زن خود را هرگاه پدرش بتو متعرض شود استخوانهای روی او را بشکن بعد از آن
عمر گفت بخدا قسم بنی عبد مناف جاهل نیستیم آنچه را که میدانند اشخاصیکه غیر از ما هست و نیست در ما کوری در دین خود چنانکه شاعر گفت
لقد سیدت الدنیا رجالا بفحشها فلم یدرکوا خیرا بل استقبحوا الشرا و اعمی لهم حب الغنی و اصمهم فلم یدرکوا الا الخسارة و الوزرا یعنی صید کرده
بدام خود مردمان را و ایشان بخیر نرسیده بلکه بشر طولانی افتاده اند و محبت دولت و ثروت ایشان را از دیدن و شنیدن حق کور و کر
کرده و درک نکرده اند مگر خسارت و وزر را در انحال گویا کسیکه بهم تمام بنی امیه زدند همان مرد دست عیال خود گرفته براه افتاد
و عمر ابن عبد العزیز بمیمون ابن مهران نوشت اما بعد بدرستی فهمیدم نامه ترا و دو مرد با یک زن وارد شدند و خدا قسم مرد را صادق
کرده و دروغ قسم نخورده و بر نکاح خود او را باقی گذاشته یقین کن و عمل بطبق همین نوشته نما والسلام و بالجمله نجات نیافته از آل حکم
یعنی از اشخاصیکه انتسابشان بوی معروفست مگر ابن عبد العزیز و از غیر آل حکم از سایر بنی امیه نجات یافته از ایشان جماعتیست
و از آنها خالد ابن سعید ابن العاص از ابان ابن تغلب است خدمت حضرت صادق عرض کرد فدای تو گردم آیا کسی هست از اصحاب
رسولخدا که فعل و جلوس ابی بکر را در مجلس رسولخدا انکار نماید فرمود بلی کسانیکه بر ابی بکر انکار نموده اند دوازده نفر بودند از
مهاجرین و آنها خالد ابن سعید ابن العاص که مؤمن بنی امیه بود و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد ابن اسود الکندی و عمار

یاسر

یاسر و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن تیهان و سهل و عثمان پسران حنیف و خزیمة ابن ثابت ذو الشهادتین و ابی ابن کعب
و ابو ایوب انصاری تا آخر حدیث و از جمله آنها محمد ابن ابی حذیفة ابن ربیعة ابن عتبة ابن عبد الشمس و او از خواص امیر المؤمنین و از شرطه
خمیس است و یکی از سه محمد است و مقاتله او با معویه از قضایای مشهوره است و بعد از شهادت امیر المؤمنین در حبس معویه بود در دمشق و
از غمهای عثمان ابن عفان او بقتل رسید در حبس دمشق بامر معویه و از آنهاست معویة ابن یزید که نفس خود را از خلافت خلع نمود و از محبین و دوستان
آل رسول بود و حکایت او نیز از قضیه های مشهوره است و غیر اینها پس هرگاه بگوئی مقتضی کلمه اللهم العن بنی امیة قاطبة اینست که احدی از
بنی امیه نجات نخواهد یافت این چگونه میشود با آنچه ذکر کردی و اشاره نمودی بسوی او میگویم بدرستیکه بجای نفی کسیکه قائل بوده باشد بولایت
اهل بیت عصمت از آنچیزهاست که منافی قواعد عدلیه و همچنین منافیست با عمومات که از ائمه وارد شده در شان این اشخاص که اشاره
نمودم بسوی ایشان پس لابدیم در این مقام از تاویل فقره اللهم العن بنی امیة قاطبة و همچنین آنچه در امثال آنست معنای او را و تاویل او بر دو
وجه ممکنست اول اینست که مراد از بنی امیه در این فقره آنهائی باشند که قائل بولایت آل محمد نیستند و ایشان را دشمن میدارند و بعمل گذشتگان
از بزرگان قدما از بنی امیه راضی میشوند و این در حقیقت از قبیل تقییدست یعنی کسیکه بولایت قائلست و راضی نباشد بافعال پدران خود نیست
از بنی امیه و تایید میکند او را آنچه در بعضی اخبارست که مردی از بنی امیه از خواص اصحاب حضرت صادق بود روزی غمگین و گریان
خدمت آنحضرت آمده عرض کرد بدرستیکه من از هالکینم زیرا که از بنی امیه هستم حضرت صادق فرمود مهلا مهلا یعنی ساکت باش تو از ما اهل
بیت هستی یا نخوانده قول خدا را در حالتیکه حکایت کننده است از پیغمبر خود ابراهیم من تبعنی فانه منی هر کس متابع شود از من او از منست و مؤید آن
در بعضی اخبار وارد شده که ولد الزنا پاک میشود مگر بعد از هفت بطن پس چگونه جمع میشود این با قائل شدن باینکه عمر ابن عبد العزیز یا
معویة ابن یزید مثلا که قائل بولایتند از جمله ناجین اند بدرستیکه شک نیست در اینکه مروان ابن حکم و همچنین یزید ابن معویه و معویة ابن
ابی سفیان از اولاد زنا باینکه محقق نشده در میان مروان و عمر ابن عبد العزیز و همچنین در میان معاویه ابن یزید و پدرش هفت
بطن نیست و قیاس کن بر این غیر اینها را از جمیع از بنی امیه که ناجی و قائل بولایتند میگویم بدرستیکه این خبر بر فرض ثبوت او از دو وجه
خالی نیست یا اینکه مراد از آن اینست که ولد الزنا پاک نمیشود از حیثیت که قائل بولایت میشد مگر بعد از هفت بطن پس این چنانچه می بینی با حس
و عیان منافیست و منافیست با آنچه از ائمه معصومین وارد شده در شان خالد ابن سعید ابن العاص و محمد ابن ابی حذیفه و مثل اینها
یا اینکه مراد از خبر طهارت کامله و اصالة و نجابت تامه است پس این چنانچه می بینی منافاتی ندارد با آنچه تقریر بیان نمودیم پس کسیکه اراده
کلام تام نماید در این مثال این مقام باید رجوع نماید در مظان آنها از سایر تصنیفات ما وجه دویم اینست که عموم اللهم العن بنی امیة قاطبة
مخصوص است با دله کثیره از عقل و نقل پس کلام را بتمام رسانیدیم و غفلت نکن بعد مخفی نماند بر تو آنچه معویه ذکر کرده در وصیت خود به پسرش
اما حسین تحقیق شناخته حظ او را از رسولخدا و او از گوشت پیغمبر و خون اوست اگر چنانچه ظفر یابی باو بشناس حق او را از رسولخدا
و باو ابوی صدمه برسانی یا از تو بدی به بیند از جمله آنچیزهاست که صادر شده از او از روی نفاق و شیطنت زیرا که این
ملعون عالم بود باینکه پسر کافرش در سینه رسولخدا را خواهد کشت بعد از معویه برادرش زیرا که این ملعون یعنی معویة ابن ابی سفیان
مثل پدرش بود و از اصحاب صحیفه ملعونه که در زمان حجة الوداع در مکه مدفون شده و بود انصار از اصحاب سقیفه و از آنهاست
که وصیت نمود باو فرعون این امت بهلاک آل رسول و خراب نمودن خانه نبوت و عصمت و خلافت فرعون این امت و رفیق او
اگر چه بنا نمودند اساس ظلم و جور را بر آل رسول الا آنکه معویه علاوه نمود ظلم خود را از ظلم آنها و طغیان خود را از طغیان آنها
از بعض جهات زیرا که امر نمود عاملها و دوستان خود را بسب آل رسول در منابر و مجالس و کشتن دوستان ایشان
و حلال دانستن خونها و فروج و اموال و کشتن اطفال و ذریه ایشانرا و بتحقیق بقتل رسانید دوستان و تابعان او عمرو بن الحمق الخزاعی
و بلند کرد سر او را بر نیزه و عمرو رحمه الله از حواریین امیر المؤمنین بود بدرستیکه معویه میدانست که ثمره این امور شنیعه
و نتیجه این اشیاء مذکوره نیست الا هلاک آل رسول در دست بنی امیه و تابعان ایشان با آنکه این شنیده بود واقعه کربلا و شهادت سید الشهداء
روحی له الفداء را از شخصیکه از پیغمبر و امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام شنیده بود پس مراد معویه از نصیحت کردن به پسر زندیق
خود جلب قلوب مسلمین و میل کردن ایشان بود بسوی خود و مملکت گفته شود که معویه ملاحظه کرده در این نصیحت مگر مصلحت پسرش
و این بجهة دانستن اوست باینکه پسرش هرگاه با ذریت سید الشهداء متعرض شود عمرش قطع و سلطنتش زود زایل شود بلکه من
میگویم نظر دقیق حکم مینماید باینکه در نصیحت مذکوره او اشارتست بتحریص کردن او پسرش را به قتل سید الشهداء و این مثل

دو

وهو من لحم رسول الله و دمه زیراکه این زندیق نبوت رسولخدا قائل نبود بلکه تمام آن کینه ها از جهة وقعه بدر و حنین و جد و صفین الی غیر ذلک
بعد مخفی نماند بدرستیکه ولید ابن عتبه ابن ابی سفیان اگرچه از جمیع از بنی امیه نرم تر بود از حیث طبیعت و صادر شد از او کلماتی که دلالت
میکرد بر پناه بردن او بسوی خدا از قتل سید الشهدا و دلالت میکرد بر توبیخات او مروان را الا اینکه او هم از ثمرات شجره ملعونه است در قرآن
دارد هالکین و خالدین در عذاب جحیم بود و میاید بیان این در بعض مجالسیکه واقع است بعد از مجلس شهادات اگر تامل نمائی در بعض
روایات این مجلس می بینی آنچه دلالت میکند بودن او از منافقین هالکین و چگونه چنین نباشد بدرستی آنکسیکه اذیت نماید اهل بیت عصمت را
اگرچه بقدر سر سوزنی باشد پس او از سوء حالات آن مشرکین کافرین دارد و اذیت نمود اهل بیت عصمت را آیا نمی بینی قول سید الشهدا را برادران
و انصارش و لبثت آمن من ان یلحقنی فیه امر الا اجیبه الیه و هو غیر مأمون علی هرگاه کوئی چیست معنی قول امام که بتحقیق شنیده ام از جدم
رسول الله که میفرمود خلافت حرامست بر آل ابی سفیان بحدیث از ظاهر کلام امام استشمام میشود که خلافت بجعل و اختیار مردم است پس اینجا که می بینی
خلاف حق دو اقعست میگوئیم مقصود از کلام امام در رسولخدا حصر حرمت خلافت در آل ابی سفیان نیست تنها بلکه چنانچه خلافت بانها حرام
است همچنین حرامست بر فرعون این امت و دو رفیقش مقصود امام اینست که خلافت نمیشود مگر بنص خدا و رسولش بجعل و اختیار مردم و کسیکه خلافت
حق اهل عصمت است از آل محمد و حاصل مقصود اینست که امام از جدش شنیده احوال هر کسیکه ظلم نماید آل رسول را و غصب میکنند حق ایشانرا
و اکتفا نمود در احتجاج مروان به کرحرمت خلافت بر آل ابی سفیان و این حرمت کنایت است از اینکه مرتکبین خلافت از آل ابی سفیان دارد
سابقین ایشان و از جهتین از سابقین اینکه در آتش مخلدند **تذییل دویم** در اشاره به بعضی دیگر از امورات به اینکه عمر ابن امیر المومنین
درکربلا بشهادت رسید و در روایتی هم که از او گذشت کاشفست از این و بالجمله از او روایاتی از پدرش امیرالمومنین و برادرش امام
حسن و امام حسین و کسیکه کتب رجال را تتبع نماید می یابد که جمیع از اولاد و ذریه او از اخیار رواة و اصحاب ائمه اند بعد از آن مخفی نماند بر تو
که قول امام و انا اسئلک یا ذا الجلال و الاکرام بحق النبی و من فیه از ادله ایست که دلالت میکند بر اینکه ابدان حجج طاهرین از محمد و آله المعصومین
یعنی اجساد طیبه دنیویه ایشان باقیست در قبور شریفه تا روزیکه خدا اخلاق المحشور مینماید در روز قیامت و تحقیق این مطلب در بعضی تذییلات
مجلس آتیه خواهد آمد بعد آنچه در امالی صدوق است من قوله فلما وصل الحسین الی القبر سطع له نور من القبر فعاد الی موضعه اشاره مینماید بر
بعض امور دقیقه و اسرار لطیفه یعنی وقتیکه رسید حبیب حبیب الله و ریحانه رسول الله بعد از جد و پدر و برادرش بر قبر جدش مرتفع شد
بر او نوری از جد رسول الله از جهة شوق وصل بر حسین پس این چنانچه محقق میشود بحضور روح و نفس کلیه از رسولخدا همچنین نزد بدن شریفش
در قبر شریف در وقت آمدن حسین بسوی او و همچنین محقق میشود بدون حضور روح رسول الله نزد بدن شریفش این بجهة اینست که جسد شریف
از رسولخدا و همچنین اجساد شریفه از آل معصومین او بلکه هر جزو و عضو از آن اجساد اعلا و اکمل و اشرفست مراتب عدیده از ارواح
ملکوتین و اهل ملاء اعلی مثل اسرافیل و میکائیل و جبرئیل و نظایر آنها در بعض تذییلات مجالس آتیه آنچه بیان مینماید آنرا و کشف میکند از او
بعد از آن مراد از عود کردن نور بموضع خود اینست که خاموش میشود این نور چنانچه خاموش میشود نورهای منفصله از سوی چراغ و آتش و نحو اینها
یعنی این نور خاموش میشود و مستحیل بودن بهوا یا مرتبه ادنی بلکه عود کرد بموضعیکه از آن طلوع کرده بود یعنی بدن شریف رسولخدا عود کرد
و در این هم اشارتیست بسر لطیف و آن اینست که آنچه از اجساد شریفه از محمد و آل او منفصل میشود چون در اصل ذات و خلقت است
از طینت قدسیه علیا و خمیره رحمت و عصمت و نور کبیر الوجود و محالست که مستحیل گردد بچیزیکه انقص است من حیث الندره از
جائیکه بود قبل از انفصال و اقامه وجوه و ادله بر این مطلب طلب کرده میشود از بعض مباحث از بعض تصنیفات ما که در علوم عقلیه است بعد مخفی نماند
بر تو بدرستیکه قول رسول الله در یقظه و منام یا حسین ان لک فی الجنان درجات لن تنالها الا بالشهادة اشاره مینماید بسر لطیف و آن
مثل اثبات اختیار و نفی جبر و مثل اثبات اینکه مقدورات و مفوضات الهی غیر متناهیست زیراکه محمد و اهل بیت معصومین او
اگرچه برای ایشان مقام محمود است ولی با همه این درجات ایشان بشهادة زیاده میشود پس هر گاه بگوئی آیا ممکن میشود راه یافتن از این بر معنی دیگر
و آن اینست که زیاد میشود درجات ایشان ایضا بصلوات فرستادن دوستان بر ایشان میگوئیم بدرستیکه این از آنچیزهاست که رایها
در آن مختلف است و تحقیق متعرض شده جمعی از محققین برای تحقیق حال در آن و آنچه من اختیار کرده ام او را در این مسئله اینست که زیاد میشود
درجات ایشان بصلوات فرستادن دوستان بر ایشان یعنی زمانیکه درجات محبین بسبب صلوات فرستادن بر ایشان زیاد میگردد
در میشود ایشان زاید شد فرح و سرور حاصل میشود بر ایشان و این سرور و فرح را مسمی مینمائیم بزیادتی درجات در شان ایشان بدلیل اینکه
حاصل میشود برای ایشان مثوبات و درجاتیکه قبل از صلوات محبین نبود و برای این مسئله عرفیه و شواهد عقلیه و نقلیه و اضحه است

ولیکن بمقتضای مقام بیان آن نهایت هرگاه بگوئی برای آنکسیکه امامیه باو قائلند از اثبات اختیار و نفی جبر منافی است خبریکه در بعض روایات متقدمه
در این مجلس است مثل قوله قد شاء الله ان یراک مقتولا و تقریب بیان منافات مخفی نیست بر مرد هوشیار میگوئیم قوله قد شاء الله ان یراک مقتولا
الی آخره افاده میکند زیاده از اینمعنی را بدرستیکه خدا خواسته که مقتول شوی و تحقیق افاده کرده این کثیره نموده ام در کتب عقلیه خود بر اینکه علم
که عین ذات اوست علت نیست بر افعال بندگان هرگاه بگوئی چیست معنی فرمایش حضرت در کتابه خود بر بنی هاشم من تخلف لم یبلغ الفتح
گوئیم اراده از این کلام بنی هاشم است که از نصرت کردن بر پسر رسولخدا تخلف نمودند ظن ایشان این بود که هرگاه باقی باشند بعد از شهادت
سید الشهدا از آن بسرور و فرح میرسند بسبب ظهور دولت بنی عباس پس می بینند برای نفس خود عزت و سلطنت را و از برای بنی امیه
خواری و ذلت را و انتقام بکشند از بنی امیه انتقام شدید پس این ظن ایشان باطل شد از آنچه بایشان رسیده بود از قول رسولخدا و آله
المعصومین از اینکه زایل میشود بعد از مدتی دولت بنی امیه و ظاهر میشود دولت و سلطنت برای بنی هاشم پس بیان نمود امام حقیقة حال را
و فرمود این طایفه و امامکان از بنی هاشم درک نمیکنند زمان فتح را و ظهور دولت بنی هاشم را و در روز قیامت از اهل حسرت
و ندامت میشوند بسبب و اماندگی ایشان از نصرت پسر رسولخدا و تحقیق مستفاد میشود از بعض اخبار مرویه از صادق که این فقره بلیغ است
در شان کسانیکه تخلف نمودند از بنی هاشم از نصرت پسر رسولخدا یا معنی که این خبر افاده مینماید زیاده تر از آنچیزرا که بسوی آن اشاره نمودیم زیرا
که از صادق سوال کردند از آنهائیکه تخلف نمودند از بنی هاشم فرمود شما در خصوص من بعد از من چیزی سوال نکنید اما ایس ذکر نمود
کتابه سید الشهدا را که بر بنی هاشم نوشته بود پس اینجانکه می بینی افاده میکنند که مراد از لم یبلغ الفتح رستگاری و نجاتست و ممکن میشود دعا کنی
اینکه فتح تصحیف فلح بوده باشد پس این متخلفین از نصرت از محمد ابن حنفیه و عبد الله ابن جعفر و عبد الله ابن عباس اگرچه از جهتی
و از اینکه ملاحظه شود درجات یاری کنندگان و شهیدان در پیش روی پسر رسولخدا حسرت و ندامت متخلفین از یاری پسر رسولخدا در روز
قیامت شدید تر از عذاب دردناک میشود از جهة تیزی و بعبارة اخری ایشان غبطه میکنند درجات شهدا را و نمیرسند بآن درجات
پس تاثیر میکند در نفسهای ایشان مثل تاثیر عدم رستگاری و نجات **تذییل دویم** در اشاره به بعضی دیگر از امورات به آنکه بتحقیق گذشت در بعض
روایات متقدمه اینکه وقتیکه قصد نمود بخارج شدن از مدینه بعض عمات آنحضرت آمده گریه میکرد و میگفت شاهد باش ای حسین شنیدم
از طایفه جن که نوحه برای تو میخوانند و میگفتند و ان قتیل الطف من آل هاشم الخ و مخفی نماند بر تو که شنیدن عمه آنحضرت نوحه جن را بر نوحه
حسین دو احتمال دارد یکی اینکه این مطلب شاید در هر حال طفولیت او و در بعضی از منه بوده باشد که جبرئیل در آن حال با حسین تکلم میکرد
در حالتیکه در مهد بود پس اطلاع مومنین جن بشهادت آنحضرت قبل از وقوع شهادت ببعض کلمات میشود که جبرئیل آن کلمات با حسین
تکلم میکرد در حالتیکه او در مهد بود و گریه میمود و ممکن است که علم مومنین جن بشهادت آنحضرت قبل از وقوع ان مستند باشد بخبر دادن پیغمبر
بایشان شهادترا یا سبب باشد از خبر دادن انبیا و اوصیاء بسابقین ایشان از این و احتمال ثانی اینست که شنیدن عمه آنحضرت نوحه جن را
که بجهة نوحه آنحضرت بود در وقتیکه قصد کرد خارج شدن از مدینه را و آمد بقبر جدش و گریه و نوحه نمود بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه قول امام
و ان لم اخرج لتقتلونی هم افاده میکند امور چندرا از اینکه قضا و قدر الهی تغییر و تبدیل نمیابد پس این مطلب چنانکه مکرر شناختی منافات
ندارد با اینکه بندگان در افعال خودشان مختارند و منافات ندارد ببطلان جبر و تقریب این مطلب بر مرد زیرک و هوشیار مخفی نیست
در این مقام یک سوال وجه دارد که آیا این شهادت در علم امام از امور محتومه است یا در آن احتمال بدا و محو و اثبات است پس میآید اشاره
باین مطلب در بعض مجالس آتیه یا در بعض تذییلات آن و از اینکه خروج امام بسوی عراق از اموریست که در آن بدا و محو و اثبات میشود و در
موجوداتست اگرچه لطیف و دقیقست و از اینکه اولیاء الله و حجج او واجبست بر ایشان تفویض امور بجناب الهی و بذل جد و جهد خودشان برای
امور مطابق قضاء او نمایند و سزاوار نیست بر ایشان که طلب تحقق بدا و فرح و سرور نمایند بحصول محو و اثبات و از اینکه رسیدن
بدرجه شهادت بعد از بذل جهد و طاقت و آنچه در قوه بشریه است بمجاهدات و مقاتلات و قتل کفار و منافقین اکمل و اتم و احسن
و اشرفست از رسیدن بشهادت بدون حصول اینها و تقریب در اینها هم ظاهر است بعد مخفی نماند بر تو آنچه از صادق علیه السلام
وارد شده که لما سار الحسین من المدینة لقیه افواج الملائکة المسومة ای معلمة الی قوله فقالوا یا حجة الله من بعد جده و ابیه و اخیه ان الله امد جدک بنا فی مواطن کثیرة و ان الله امدک بنا فقال لهم الموعد حفرتی و بقعتی التی استشهد فیها و هی کربلا فاذا وردتها فاتونی فقالوا یا حجة الله مرنا نسمع و نطع فهل تخشی من عدو
یلقاک فنکون معک فقال لا سبیل لهم علی و لا یلقونی بکریهة او اصل الی بقعتی بحدیث افاده میکند امور چندرا از اینکه محمد و آل معصومین او
حجج الله هستند بر جمیع خلق از اولین و آخرین و ملائکه و انس و جن و از قبل ایشانست انبیاء و اوصیاء و جن و انس استثنا نشده و از
این عموم شخصی و نه شیء و از اینکه هیچ از ایشان چنانچه تفضیل [illegible] ... اکمل است از

مجموع من حیث المجموع و از اینکه ایشان در فضیلت مثل ترتیبی است که در حدیث واقع گشته نیز ثابت کردیم ما از ادلهٔ دیگر که فاطمه زهرا
از حسنین افضل است و از اینکه ملائکه بلکه هر شخص و شیئی بر ایشان واجب است قبول و اجابت دعوت امام را و از اینجا واضح میشود که ملائکه و ارواح
انبیا و اوصیا کلمهٔ لبیک لبیک یا ابن رسول الله بعد از آن که آنحضرت گفت هل من معین و هل من مغیث یغیثنا میگویند بهر یک از این
امور که اشاره بآنها شد بیان و تفصیل در بعضی از مجالس و تذییلات و از اینکه ملائکه استفاده مینمایند اکثر علوم خود را از محمد و آل او
اینرا استفاده نمودیم بعد از ادلهٔ کثیره و براهین عقلیه و نقلیه از قول امام لایسئل لهم علی و لایعقوها بکربة و تقریب در این هم ظاهر است بعد
واقعه آمدن مؤمنین جن و آنچه در آن واقع است از نهایات فاجعهٔ امام ایضا افاده نمود مینماید از اینکه جسد شریف امام در قبر خود ثابت و استفاده
نمودیم اینرا از قول او و من ذا یکون … حفرتی و بحق گذشت مثل این مطلب اشاره و بیاید بیان اشارات بل بیانات و از اینکه مؤمنین جن حاضر
شدند در کربلا و روز طف قبل از شهادت امام و گذشت اشاره بر این و بیاید بیانش بعد مخفی نماند بر تو اینکه اخبار کثیره بلکه متظافره
ناطق است بمضمون قول امام و قد خبر … یوم دحی الارض و جعلها معقلا لشیعتنا و تکون لهم امانا فی الدنیا و الاخرة پس هرگاه بگوئی مقصود
چه چیز است از بودن بقعهٔ کربلا امان برای شیعه چنانچه امانست در آخرة زیرا که امان بودن آن یعنی سبب کامل و تام بودن او از اسباب
امان در آخرة برای شیعه نظر بر اینست کسیکه در آن بقعه حاضر شد بجهة زیارت آنحضرت از جملهٔ مغفورینست باینکه آن بقعه قطعه ایست از بهشت و روضه
ایست از روضه های بهشت و آن بقعه بعینها بتمامها با اینکه از شیعه در آنجا مدفونست منتقل میشود به بهشت این مطلب از آنچیزهاست که در آن
شک نیست زیرا که جمیع اینها از آنچیزهاست که اخبار کثیره از ائمهٔ معصومین در آن وارد گشته و لیکن امان بودن آن نیز برای شیعه در دنیا معناش نفهمیده ام
و چگونه امان میشود زیرا که آن بقعهٔ مبارکه و آن قطعهٔ شریفه واقع شده در آن فتنه های کثیره و وقایع عظیمه از قبیل ریختن خونهای کثیرهٔ شیعه و سایر
واقعه ها که ظلمها میکنند در آن واقع گشته مثل واقعهٔ طاغیه … و واقعهٔ سعود ابن عبد العزیز و بتحقیق واقع شده قریب بشصت سال
قبل از تالیف این کتاب و مثل واقعهٔ نجیب پاشا که واقع شد قبل از دوازده سال از این زمان الی غیر ذلک از وقایع ایام و وقایع عظیمه و فتنه ها
با اینها واقع شده در آن در بعضی اوقات از امراض مهلکه که معظم مردم را فانی کرد از طاعون و وبا پس بنا بر این چگونه آن بقعهٔ کربلا امان میشود
در دنیا برای شیعه میگویم مقصود از امان بودن آن در دنیا اینست که زایرین در نزد قبر شریف دعا میکنند مستجاب میشود برای آنها و حوائج
ایشان برآورده میشود و در نزد قبر شریف غمهای ایشان زایل و مسرور میشوند و از مضطرین خوف و اضطرار زایل میشود زمانیکه پناه میآورند
باین قبر شریف این کفایت میکند در امان بودن کربلا برای شیعه در دنیا آیا نمی بینی که مکهٔ معظمه زادها الله شرفا بتحقیق در کتاب و اخبار موصوف
شده بامانا و حال آنکه اکثر آنچه اشاره بسوی آن نمودیم از وقایع در آن واقع گشته بلکه زیاده از آنچه در کربلا وقوع یافته و ممکن است که گفته شود
رفع فشار قبر بسبب دفن در کربلا و نجات یافتن از عذاب برزخ از آنچیزهاست که صحیح میشود بسبب او متصف شدن کربلا بامان در دنیا
و این مطلب بنا بر اینست که اطلاق شود دنیا بر پیش از آنکه قبل از وقوع حشر و نشر واقع میشود … و وقوع فتنه ها و ریختن خونها در آن
و همچنین امراض فانی کنندهٔ معظم مردم منافی نیست بودن کربلا امان از برای شیعه در دنیا چنانکه آن بقعهٔ شریفه امانست برای ایشان در آخرة
والحمد لله علی هذه النعمة العظمی و الموهبة الکبری

مجلس دویم

از اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در شهادت مسلم ابن عقیل و دو پسر او و هانی ابن عروه
در ارشادات آمده چون خبر هلاک معویه باهل کوفه رسید مضطرب شدند بسبب یزید و مطلع گشتند از خبر حسین و امتناع او از بیعت و آنچه را که بود
از امر ابن زبیر در خصوص و خارج شدن ایشان را بسوی مکه پس شیعیان در کوفه در منزل صرد خزاعی اجتماع نمودند و هلاک معویه را ذکر کردند و حمد
و ثنای الهی را بجا آوردند سلیمان گفت معویه هلاک شد و حسین بیعت او را نقض نمود و بمکه رفت و شما شیعیان او و پدرش هستید هرگاه باو یاری
خواهید کرد و با دشمن او مقاتله خواهید نمود بنویسید باو و اطلاع دهید هرگاه از ضعف و سستی خود میترسید او را مغرور نکنید در نفس او
گفتند نه بلکه با دشمن او مقاتله و خود را در پیش او شهید خواهیم نمود گفت پس بنویسید باو نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم بسوی حسین ابن علی از
سلیمان ابن صرد خزاعی و مسیب ابن نجبه و رفاعة ابن شداد بجلی و حبیب ابن مظاهر و شیعیان مؤمنین و مسلمین او از اهل کوفه سلام علیک فانا نحمد الیک
الله الذی لا اله الا هو اما بعد حمد خدا را که هلاک نمود دشمن جبار و عنید ترا چنان دشمنیکه التفات نموده بود بر این امت و امر ایشانرا
سلب کرده بود از آنها و غصب غنیمت ایشان نموده و خود را بدون رضای آنها امیر کرده و خیار ایشانرا مقتول و شرار ایشانرا باقی
گذاشته بود و مال خدا را دولت قرار داده بود در میان جباران و اغنیای آنها پس دوری از رحمت الهی باد برای او چنانکه طایفهٔ ثمود بعید
شدند از رحمت بعد برای ما امامی نیست توجه نمائید بسوی ما شاید خدا بسبب تو ما را بر حق جمع نماید و نعمان ابن بشیر در قصر امارت است
ولی ما نزد او جمعه نمیرویم در نماز جمعه و با او در عید خارج نمیشویم هرگاه بما رسد که تو بسوی ما تشریف بیاوری او را از کوفه خارج کرده بشام

میفرستیم بعد این کتابرا بمصاحبت عبد الله ابن سمیع همدانی و عبد الله ابن مروان روانه کرده و امر نمودند که بسرعت بروند آنها هم بسرعت
میکردند تا اینکه رسیدند بخدمت حسین در مکه که ده روز از رمضان المبارک گذشته بود بعد از آن دو روز اهل کوفه بعد از ارسال
کتاب توقف نمودند دوباره قیس ابن صهر صیداوی و عبد الله ابن شداد ارحبی و عماره ابن عبد الله سلولی را بخدمت آنحضرت
روانه کردند و با آنها بود یکصد و پنجاه نامه از یکی و دو و سه و چهار مرد بعد توقف نمودند دو روز دیگر باز روانه کردند بسوی آن
حضرت هانی ابن هانی سبیعی و سعید ابن عبد الله حنفی را و نوشتند باو بسم الله الرحمن الرحیم بسوی حسین ابن علی از شیعیان او اما بعد پس
پس اقبال و توجه کن بطرف ما زیرا که مردم انتظار شما را میکشند آنها را در غیر تو رأیی نیست فالعجل العجل ثم العجل العجل والسلام بعد از آن شبث ابن
ربعی و حجار ابن ابجر و یزید ابن حارث ابن رویم و عروة ابن قیس و عمرو ابن حجاج الزبیدی و محمد ابن عمرو التمیمی اما بعد بتحقیق باغهای سبز و خرم شده و میوه ها
رسیده و زمین پر از گیاه و درختها اوراق برآورده پس اگر میل داری بسوی ما توجه کن بدرستیکه رو میآوری بلشکر مهیا از برای تو والسلام رسل ما در نزد
آنحضرت ملاقات همدیگر نمودند و ابن نما گفته که روایت کرد برای من حصین ابن عبد الرحمن که اهل کوفه نوشتند بسوی او که ما با صد هزار مرد با تو هستیم
داود ابن منهال از شعبی گفت بیعت نمود بحسین چهل هزار مرد از اهل کوفه که محاربه نمایند با کسیکه با او بمقام حرب بیاید و صلح نمایند با کسیکه با او
صلح نماید پس در اینوقت حضرت جواب مکتوبات ایشانرا نوشت و امیدوار میکرد ایشانرا بقبول و وعده میداد بسرعت تشریف بردن
بسوی ایشان و فرستاد مسلم ابن عقیل را و در ملهوف است که آنحضرت با همهٔ اینها توقف کرده و ایشانرا جواب نمیداد تا وارد شد باو در یکروز ششصد
کتاب و متواتر میشد کتبها تا جمع شد در نزد او از کتب در نوبه های عدیده و متفرقه دوازده هزار کتاب و در ارشاد است که خواندند کتابرا
و از امر مردم پرسیده بعد از آن نوشت بمصاحبت هانی ابن هانی و سعید ابن عبد الله که آخر رسل بودند بسم الله الرحمن الرحیم از حسین ابن علی بسوی اشراف
و بزرگان از مؤمنین و مسلمین اما بعد بدرستیکه هانی و سعید آوردند نامه های شما را و ایشان آخر رسل بودند که کتاب آورده بودند و فهمیدم تمام آنچه
نقل و ذکر کرده بودید و قول تمام شما اینست که برای ما امامی نیست بیا بسوی ما شاید خدا بسبب تو ما را در هدایة و حق جمع نماید لهذا از برای
و پسر عم و معتمد خود را از اهل بیت خود مسلم ابن عقیل را بسوی شما فرستادم هرگاه نوشت بمن که جمع شده رأی اشراف و بزرگان و صاحبان
فضل و عقل شما بر آنچه رسل شما آورده و خوانده ام در کتب شما بدرستیکه من بسرعت تمام میآیم انشاء الله تعالی قسم بجان خود امام نیست مگر آنکه حکم نماید بکتاب خدا
و قائم باشد بعدالت و جزا دهد بجزای حق و حبس نماید نفس خود را برای خدا بعد مسلم ابن عقیل را خوانده و او را با قیس ابن صهر صیداوی و عماره ابن
عبد الله سلولی و عبد الرحمن ابن عبد الله ارحبی روانه نمود و امر نمود او را بتقوی و پرهیزکاری و کتمان امر خود و لطف کردن و هرگاه اجتماع
مردم را دید بزودی آنحضرت را اعلام نماید پس آنجناب بمدینه رسید در مسجد رسول خدا نماز کرد و وداع نمود کسیرا که دوست میداشت از اهل خود و دو نفر
دلیل اجیر نمود از قیس پس متوجه کوفه شدند و دلیلان از طریق میل کرده راه را گم کردند و عطش شدید بر ایشان غالب شد و از سیر عاجز شدند لیکن آنها
اشاره نمودند بسوی مسلم بعد از آنکه طریق بر ایشان ظاهر شد مسلم از آن طریق رفته و دلیلان مردند از عطش پس مسلم از آنجا که معروف بود بمضیق
نامه بقیس ابن صهر فرستاد اما بعد بدرستیکه من از مدینه آمدم با دو نفر دلیل آنها از راه عدول نموده راه را گم کردند و عطش شدید بر ایشان
وارد تا هلاک شدند و ما آمدیم رسیدیم بآبی و نجات نیافتیم مگر به بقیهٔ نفس خود و آن آب در مکانی بود که مضیق از بطن خبت میگفتند و تحقیق
تطیر و تشأم نمودم از رفتن خود اگر مصلحت میبینی مرا عفو کن و دیگری را بفرست ابو مخنف میگوید وقتیکه مکتوب مسلم ابن عقیل بحسین رسید
جوابش را نوشت بسم الله الرحمن الرحیم از حسین ابن علی به پسر عم خود مسلم ابن عقیل اما بعد ای پسر عم من از جدم شنیدم میفرمود از ما نیست کسیکه
تطیر نماید زمانیکه کتاب مرا خواندی روانه شو بسوی مکانیکه ترا امر کرده ام وقتیکه مسلم کتاب حضرترا خواند همانوقت راه افتاد
داخل کوفه شد در شب و در خانهٔ مختار ابن ابی عبیده منزل نمود مردم تردد میکردند نزد او و مسلم نامهٔ حضرت حسین را برای ایشان میخواند
ایشان گریه میکردند پس عابس ابن حبیب شاکری ایستاد و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و پیغمبر را ذکر کرد و صلوات فرستاد باو
بعد بر مسلم متوجه شده و گفت من آنچه از قلوب مردم است نمیدانم و لیکن خبر میدهم بشما از نفس خود زمانیکه مرا دعوت نمودید اجابت
کردم و بشمشیر خود دشمنان شما را خواهم کشت تا بخدا ملاقات نمایم بعد نشست بعد از او حبیب ابن مظاهر ایستاده گفت خدا رحمت کند
ترا آنچه بر تو واجب بود بجا آوردی من بخدا قسم مثل تو هستم در آنچه ذکر کردی و اهل کوفه دسته دسته بیعت بخدمت مسلم داخل میشدند
حتی در آن روز از اول روز تا آخر روز هشتاد هزار مرد بر مسلم بیعت کردند و در روایت غیر ابی مخنف این نحو است نوشت مسلم بحضرت
حسین اما بعد بتحقیق میترسم حمل کرده باشد ترا بر کتابت و استعفاء از امریکه ترا مامور کرده ام مگر ترسیدن پس روانه شو بسوی امریکه امر
کرده ام ترا و وقتیکه مسلم نامهٔ آنحضرت را خواند گفت من از خود نمیترسم و متوجه شد حتی رسید بچشمهٔ بطنی و نازل شد در آن بعد کوچ کرد

ناگاه مردی از دیلم که تیر میانداز دیس نظر کرد براو در حالتیکه تیر انداخت باو رسید باد او را بخاک مسلم گفت انشاء الله دشمن خود حسین خواهم
کشت بعد متوجه شد تا داخل کوفه کردیده و در خانهٔ حسن ابن ابی عبیده نازل شد که آنخانه را آنروز خانهٔ سالم ابن مسیب میگفتند و شیعیان بخدمت مسلم
میآمدند هر وقتیکه جماعتی در نزد مسلم جمع میشدند مسلم نامهٔ حسین را برایشان قرائت میکرد و ایشان گریه میکردند و بیعت مینمودند حتی هیجده هزار نفر بمسلم بیعت کرد
پس مسلم ابن عقیل بحسین خبر داد که هیجده هزار نفر بر من بیعت کرده و حضرت را بآمدن ترغیب نمود و شیعه نزد مسلم تردد مینمودند حتی مکان او
معلوم شد پس این خبر بنعمان ابن بشیر رسید و آن ملعون از جانب معویه بر کوفه حاکم بود و یزید او را امیر نموده بود پس بمنبر رفت و بر خدا حمد و ثنا کرد
بعد از آن گفت بترسید از خدای بندگان و سرعت نکنید بر فتنه و تفرق زیرا که مردمان در آن هلاک میشوند خونها ریخته و اموال غصب میشود
من مقاتله نمیکنم با کسیکه بمقام قتال من نیاید و نمیایم بطرف کسیکه بطرف من نیاید و بیدار نمیکنم کسیرا که خوابیده است و تو هم را بر شما غیب ...
نمیکنم و مواخذه نمینمایم هیچکسیرا ولی هرگاه شما روی خود را بر من ظاهر نمائید و بیعت خود را نقض و بر امام خود مخالفت نمائید پس بخدائی که غیر از او
خدائی نیست هر آینه بشمشیر خود دعوا میکنیم مادامیکه قائمهٔ آن در دست منست اگرچه از شما کسی مرا یاری نکند امید دارم که عارف بحق از شما
بیشتر است از کسیکه در باطل است پس عبد الله مسلم ابن ربیعهٔ حضرمی همراز و هم قسم بنی امیه برخواسته گفت ای امیر آنچه تو رای اخذ کرده ...
صلاحیت ندارد مگر بظلم کردن و این رای که تو درمیان خود و دشمن خود کرده رای مستضعفین است پس نعمان گفت بودن من از
مستضعفین در طاعت خدا محبوبتر است در نزد من از اینکه بوده باشم از گمراهان در معصیت خدا بعد از آن از منبر فرود آمد و خارج شد
عبد الله ابن مسلم و نوشت بیزید ابن معویه نامهٔ باین مضمون اما بعد بدرستیکه مسلم ابن عقیل آمد بکوفه و شیعیان حسین با او بیعت کردند اگر ترا احتیاج
بکوفه است بفرست بسوی او مرد قوی را که امر ترا نافذ و جاری نماید و در خصوص دشمن تو مثل تو عمل نماید زیرا که نعمان ابن بشیر مرد
ضعیف است یا اظهار ضعف مینماید بعد از آن عماره ابن عقبه بیزید نوشت آنچه که عبد الله ابن مسلم نوشت بعد عمر ابن سعد ابن ابی وقاص نوشت مثل
این را وقتیکه این کتب بیزید رسید سرجون غلام معویه را خواند و گفت رأی تو چیست بدرستیکه حسین مسلم را بکوفه فرستاده که از برای او بیعت
بگیرد و از نعمان ابن بشیر ضعف و قول بدی بمن رسیده کرا صلاح میدانی بکوفه عامل نمایم و یزید بر عبید الله ابن زیاد غضبناک بود سرجون
گفت بمن بگو اگر معویه اظهار مینمود برای تو در حال حیوة خود چیزی را اخذ میکردی رأی او را گفت بلی پس سرجون بیرون آورد عهد ابن زیاد را بر کوفه
و گفت این رأی معویه است که مرده و بتحقیق امر کرده باین کتاب و ضم کرده است دو مصر را برای ابن زیاد پس یزید گفت میکنم و میفرستم عهد عبید الله را با
بعد از آن مسلم ابن عمرو باهلی را خواند و نوشت بعبید الله اما بعد نوشته بمن شیعیان من از اهل کوفه خبر میدهند که پسر عقیل در کوفه جماعت جمع مینماید
که عصای مسلمین را بشکند و تفرقه اندازد وقتیکه کتاب مرا خواندی روانه شو تا داخل کوفه شوی طلب نما پسر عقیل را تا بیابی و بیعت آوری
پس او را مغلول کن یا بکش یا از کوفه خارج کن و تسلیم کرد باو فرمان او را که در خصوص ایالت گرفته بود پس مسلم ابن عمرو خارج شد تا در بصره
بعبید الله وارد شد فرمان را باو رسانید آن ملعون امر نمود در همان ساعت بتدارک و تهیهٔ سیر بطرف کوفه را از فردا فراهم آورند بعد از آن از
بصره خارج شد و برادر خود عثمان را بجای خود گذاشت و متوجه کوفه گردید باین هیئت وقتیکه نزدیک کوفه رسید فرود آمد تا در شب وارد شد
اهل کوفه چنان گمان کردند که او حسین ابن علیست و داخل کوفه شد از طرف نجف پس زنی گفت الله اکبر حسین پسر رسول الله است قسم برب کعبه
و مردمان فریاد کردند و گفتند که ما با تو هستیم زیاده از چهار هزار نفر بطرف او بهجوم آوردند حتی لجام اسب او را گرفتند و گمان آنها این بود که او
حسین است و در ارشاد است که ابن زیاد بکوفه و با او بود مسلم ابن عمرو باهلی و شریک ابن اعور حارثی و حشم و اهل بیت او تا داخل کوفه شد
و بر سر او عمامهٔ سیاه بود و بر روی خود نقاب انداخته بود و بمردمان رسیده بود که امام حسین بطرف ایشان میآید و آنها منتظر قدوم مبارک
آنحضرت بودند وقتیکه عبید الله را دیدند گمان کردند که او حسین است و نمیگذشت بجماعتی مگر اینکه باو سلام میدادند و میگفتند مرحبا
بر تو ای پسر رسول خدا خوش آمدی پس دید از بشارت ایشان بآمدن حسین چیزیرا که او را غمناک میکرد پس مسلم ابن عمرو و قبیله ایشان عزت او
و اکرام را از حد گذرانیدند گفت دور شوید این عبید الله ابن زیاد است آمد تا رسید بقصر در شب و با او بود جماعتی اطراف او را
گرفته بودند و شک میکردند در اینکه او حسین است پس نعمان در را برای او و خاصان او بست پس از آنها که با او بودند اگر در را
نعمان باز نکرده است و ظن میکرد که او حسین است پس گفت ترا قسم میدهم بخدا یا ابن رسول الله متعرض من مشو در منزل دیگر نزول کن
بخدا قسم من امانت خود را بتو نمیدهم و مرا در قتل تو حاجتی نیست و آن ملعون با نعمان تکلم نمیکرد و بعد از آن نزدیک آمد و در ...
و نعمان سر خود را از بالای قصر زیر آورده با نعمان تکلم کرد و گفت در را بگشا خدا باز تو فتح نماید بتحقیق شب تو طول کشید و کسیکه در عقب
او بود این را شنید برگشت بسوی قومیکه تابع او بودند از اهل کوفه در اینکه او حسین است گفت ای قوم این پسر مرجانه است قسم بخدا

غیر از او خدائیست پس نعمان در را کشاد و آن ملعون داخل شد و در را بر روی مردم بست و خلایق متفرق شدند پس صبح کرد و درمیان مردم ندا کرد بنماز جماعت
پس خلق جمع شدند و او آمد بسوی ایشان حمد و ثنای الهی نمود بعد گفت امیر المؤمنین یزید مرا بشهر شما والی و حاکم گردانیده و بسر حد و غنایم شما
و مرا امر کرده که بمظلوم شما انصاف و عدالت و بمردم شما عطا و بمطیع و منقاد احسان و نوازش نمایم مثل پدر مهربان و تازیانه و تیغ من برای
کسیست که امر مرا ترک و عهد مرا مخالفت نماید پس هر کس بر نفس خود بترسد راستگوید نه از جهة وعید و تخویف بعد از آن از منبر فرود آمده عرفا
و مردم را گرفت و گفت بنویسید بر من غریبان و آن کسانیکه درمیان شماست از طالبان امیر المؤمنین و آن کسانیکه درمیان شماست از خوارج و اهل شبهه
و خدعه که رای ایشان خلاف و عداوتست بعد بیاورند آنها را تا رای خود را ملاحظه نمائیم و هر کس بنویسد بر ما احدیرا که میشناسد باید ضامن باشد
که هیچ یک از آنها با ما مخالفت ننماید و ظلم نکند با ما و اگر ایشان ظلم کنند پس هر کس این طور نماید من امان خود را از او برداشتم خون و مال او با حلالست و هر
عارفیکه بداند کسیکه از طالبین امیر المؤمنین است و بما خبر ندهد دانسته شود که تعارف او را نشناخت او را در خانهٔ خود بدار میکشم و عطای خود را
از او بر میدارم وقتیکه شنید مسلم ابن عقیل آمدن عبید الله را بکوفه و مقالهٔ او را که گفته بود و بشدت گرفتن او عرفاء و مردم را از خانهٔ مختار خارج
شد آمد بخانهٔ هانی ابن عروه پس داخل شد بخانه و شیعیان خفیة بنزد مسلم تردد مینمودند و این امر را پنهان میکردند و در مناقب منقولست که مسلم
هانی ابن عروه در شب و داخل کردید در خانه او و بیعت میکرد مردم او را تا اینکه بیست و پنج هزار مرد او را بیعت کرد پس عزم خروج کرد هانی
گفت عجله مکن و شریک ابن اعور همدانی از بصره با عبید الله ابن زیاد آمده بود و مریض شد بخانهٔ هانی ابن عروه نزول کرده بود چند روز گفت
مسلم که عبید الله بعیادت من میآید و من با او صحبت را طول میدهم تو با شمشیر خود بیرون آی و او را بکش و علامت تو این باشد که من میگویم مرا
آب دهید هانی مسلم را از این نهی کرد وقتیکه عبید الله بر شریک داخل شد و از ناخوشی او سؤال کرد و سؤالش طول کشید شریک دید کسی بیرون
نیامد ترسید که مطلب فوت شود از او شروع کرد میگفت ما الانتظار بسلمی لا تحیوها کاس المنیة بالتعجیل اسقوها یعنی انتظار کشیدن
چیست برای سلمی که درود نمیکنید او را کاسهٔ مرگ بتعجیل او را سیراب نمائید پس ابن زیاد توهم کرد و خارج شد ابن نما میگوید خارج شد مسلم در حالتیکه
شمشیر در دستش بود شریک باو گفت چه چیز ترا منع کرد از کار مسلم گفت وقتیکه قصد خروج نمودم زوجهٔ هانی از دامنم گرفت و گفت ترا
قسم میدهم بخدا اگر ابن زیاد را در خانهٔ ما بقتل رسانی و گریه کرد پیش روی من پس تیغ را انداختم هانی گفت وای بر زن من مرا و خود را کشت
آنچه از او فرار کرد واقع شد در او ابن نما گوید شریک شروع کرد بخواندن ما الانتظار الخ و تکرار میکرد آنرا و عبید الله این قول را انکار ...
گرفت و بهانه التفات نمود و گفت پسر عم تو در ناخوشی خود خلط میکند روی هانی متغیر شد و مضطرب گردید گفت شریک از آن
که ناخوش شده هذیان میگوید و تکلم مینماید بکلامیکه نمیداند پس عبید الله از اینجا برخواست و رفت ابو مخنف میگوید امر کننده بقتل
عبید الله هانی بود بعد از آن مسلم خارج شد هانی گفت سبحان الله چه چیز ترا منع کرد از قتل او مسلم گفت مرا از قتل او منع کرد کلامیکه از
عم خود امیر المؤمنین شنیدم که فرمود ایمان نیست برای کسیکه مسلمی را بکشد پس هانی باو گفت بخدا قسم هرگاه او را میکشتی هر آینه کافر فاجر را
کشته بودی هانی گفت بخدا قسم دیگر بمثل این موقع قادر نمیشوی ابدا و از ابی الفرج وقتیکه مسلم خارج شد شریک باو گفت چه چیز منع کرد
ترا از کشتن او گفت دو خصلت یکی ناخوش گرفتن هانی کشتن او را در خانهٔ او و دیگری خبریست که نقل مینمایند او را مردم از پیغمبر که فرمود
بدرستیکه ایمان قید است از حیله کردن مؤمن پس هانی باو گفت آگاه باش قسم بخدا اگر او را میکشتی فاسق و فاجر را کشته بودی و در ارشاد
ابن زیاد غلام خود را که معقل نام داشت خواست و گفت اخذ کن این سه هزار درهم را و طلب کن مسلم ابن عقیل را و تفحص نما از اصحاب او
زمانیکه یکی از اصحابش رسیدی یا جماعتی از آنها را ایشان عطا کن این سه هزار درهم را بآنها و بگو استعانت نمائید باین درهم بحرب
دشمن خود تا بدانند که تو از ایشان هستی زیرا که اگر این دراهم را بایشان دهی مطمئن شده و بتو اعتماد میکنند و چیزی از امور
و اخبار خودشان از تو پنهان ندارند بعد از آن صبح و شام با ایشان تردد کن تا بدانی مکان مسلم ابن عقیل را و داخل شوی بر او پس غلام
چنین کرد و آمد تا نشست نزد مسلم ابن عوسجهٔ اسدی در مسجد اعظم و او نماز میکرد شنید که میگویند مسلم از برای حسین بیعت میگیرد
آمد پهلوی مسلم ابن عوسجه نشست تا از نماز فارغ شد گفت یا عبد الله من مردی هستم از اهل شام خدا بر من انعام و احسان کرده است بدوستی اهل بیت
و دوستی آنکسیکه ایشانرا دوست میدارد و اظهار گریه کرد بر مسلم ابن عوسجه و گفت با من سه هزار درهم است اراده کرده ام باینها ملاقات
مردی از ایشان و بمن رسیده که او بکوفه آمده است و از مردم برای پسر دختر پیغمبر بیعت میگیرد و من اراده لقای او را کرده ام و هیچ
کسیرا که دلالت کند مرا باو و نشان به مکان او ندهد و الآن در مسجد نشسته بودم شنیدم چند نفر از مؤمنین میگویند که این مرد اهل
اینخانه میباشد آمدم خدمت تو که این دراهم را از من اخذ نمائی و مرا بر صاحب خود دلالت کرده وارد نمائی زیرا که من برادری از

برادران توام و بر تو ثقه و معتمد هستم اگر خواهی از من بیعت برای او بگیر پیش از آنکه او را ملاقات نمایم پس مسلم ابن عوسجه گفت حمد میکنم خدا را که
ترا من ملاقات کردی و شاد کردی مرا به آنچه میرسی بآن کسیکه دوست میداری و نصرت میکند خدا بتو اهل بیت پیغمبر خود را و غمگین مینماید
مرا دانستن مردم این امر را پیش از تمام شدن خوف از طاغیه جبار پس معقل باو گفت میشود که بیعت را از من اخذ کنی پس مسلم از او اخذ بیعت کرد
و مواثیق مغلظه نیز از او گرفت که این سر را افشا ننماید و معقل قبول کرد و عطا نمود مسلم از مواثیق آنقدر که راضی بود بعد مسلم گفت چند روزی
پیش من بیا در منزل من اذن برای تو از صاحب تو تحصیل نمایم پس با خلق تردد میکرد و مسلم طلب اذن کرد برای او و اخذ نمود مسلم ابن عقیل ذر را
و ابو ثمامه صائدی را بقبض آن امر نمود و او شخصی بود که اموال ایشان را قبض میکرد و برای ایشان سلاح میخرید و صاحب بصیرت و از فارسان عرب و بعضی از
شیعه بود و معقل تردد میکرد و او اول داخل و آخر خارج بود و فهمید آنچه را که ابن زیاد باو محتاج بود از امر مسلم ابن عقیل و خبر میداد او را
وقتی هانی ابن عروه از عبید الله ابن زیاد ترسید بر نفس خود و مجلس او رفتن را ترک نمود پس ابن زیاد باهل مجلس خود گفت چه شده که هانی را
نمی بینم گفتند مریض است گفت اگر بمرض او عالم میشدم بعیادتش میرفتم و محمد ابن اشعث و اسماء ابن خارجه و عمرو ابن حجاج زبیدی را خواست
و رویحه بنت عمرو زوجه هانی ابن عروه بود و او ام یحیی ابن هانی بود پس بایشان گفت چه چیز مانع شده از آمدن هانی بمجلس گفتند نمیدانیم میگویند
ناخوش است گفت بمن رسیده که خوب شده است و دم در خانه خود می نشیند باو بگوئید و امر کنید که ترک نکند حق ما را که در ذمه اوست
من دوست نمیدارم که فاسد شود مثل او از اشراف عرب نزد من پس آمدند در وقت شام در حالتیکه دم در خود نشسته بود پس گفتند
چه چیز منع کرده ترا از ملاقات امیر بتحقیقیکه او ترا ذکر کرد و گفت هرگاه میدانستم که او مریض است هر آینه عیادت او میکردم پس بایشان گفت مرض مرا
منع کرده باو گفتند بتحقیق باو رسیده که در هر وقت شام دم در خانه خود می نشینی و فهمیده که تو تاخیر مینمائی در حاضر شدن بمجلس او و پادشاه با خیر
و جفا را تحمل نمیشود قسم میدهیم ترا که سوار شوی با ما برویم پس لباسهای خود را خواست و پوشید و استر خود را خواسته سوار شد تا وقتیکه
بقصر نزدیک شد گویا نفس او درک نمود بعض الخبر را که واقع بود پس بحسان ابن اسماء ابن خارجه گفت ای پسر برادر من بخدا قسم از این مرد
میترسم چه می بینی گفت ای عم بخدا قسم نمیترسم از چیزی بر تو و راه مده بر نفس خود چیزی را و حسان نمیدانست از جهه چه ابن زیاد بسوی هانی
آدم فرستاده پس هانی آمد تا داخل شد با ابن زیاد و با او قومی بودند وقتیکه مطلع شد گفت آورد بر تو خائن را پاهایش وقتیکه بر ابن زیاد
نزدیک شد و در نزد او بود شریح قاضی بسوی او التفات کرد و گفت من اراده حیات او را میکنم و او قتل مرا قصد مینماید عذر خود را
بیاور بسوی خود از قبیله مراد و اول لطف و اکرام او همین بود که باو کرد پس هانی باو گفت این چه چیز است ای امیر گفت ای هانی این چه
امورست که اقامه نموده در خانه خود برای امیر المؤمنین و عموم مسلمین مسلم ابن عقیل را بخانه آورده و جمعیت و سلاح در خانه های در اطراف خود برای
او جمع نموده گمان میکنی که اینها بر من مخفیست گفت من اینرا نکرده ام و مسلم نزد من نیست گفت بلی کرده وقتیکه سؤال و جواب در میان
ایشان بطول انجامید و هانی انکار نمود ابن زیاد معقل را خواند که جاسوس بود آمد در پیش هانی ایستاد پس ابن زیاد گفت آیا میشناسی این را گفت
نعم و هانی در آنوقت شناخت که جاسوس بوده و اخبار ایشان را میآورد ساعتی بالای دست خود بی اختیار افتاد بعد مراجعت کرد باو
نفس او گفت بشنو از من و حرف مرا صدق بدان که دروغ نمیگویم قسم بخدا من او را بمنزل خود دعوت نکرده ام و عالم نبودم بچیزی از
امرش حتی آمد و سؤال کرد از من نزول خود را در خانه من و از حیا او را رد نکردم و داخل شد از اینجهه او را مهمان کرده و منزل دادم و امر او
چنانست که بتو رسیده اگر میخواهی عطا کنم الان پیمان موثق را که بتو بدی و حیله ننمایم و اگر میخواهی بیایم نزد تو و دست خود را در دست تو
بگذارم و اگر میخواهی عطا کنم بتو رهینه که در دست تو باشد تا بیایم نزد تو و بروم پیش مسلم تا او را از خانه خود بیرون نمایم برود بهر جا که خواهد
و از عهده او خارج شوم ابن زیاد گفت بخدا قسم از من مفارقت نخواهی کرد ابدا تا او را پیش من نیاوری هانی گفت من مهمان خود را ابدا پیش تو
نیاورم که او را بکشی گفت باید بیاوری گفت قسم بخدا او را پیش تو نیاورم پس کلام در میان ایشان بطول انجامید مسلم ابن عمرو باهلی ایستاد و در کوفه
غیر از او مرد شامی و بصری نبود گفت خدا امیر را اصلاح نماید امر کن من با او در خلوت مکالمه نمایم پس ایستاد با مسلم در طرفی خلوت
نمود بحیثیکه ابن زیاد آنها را میدید و هنگامیکه صدای خود شان را بلند کردند ابن زیاد سخن ایشان را می شنید پس مسلم بهانی گفت ای هانی قسم میدهم ترا
که خود را بقتل میرسانی و بلا را بر اقوام و عشیره خود داخل منما بخدا قسم هر آینه میترسم از قتل تو مسلم که پسر عم قوم است و قوم او را نمیکشند و باو ضرر
نمیرسانند او را با ابن زیاد تسلیم کن در خصوص خواری و نقص بتو وارد نمیشود تو او را بسلطان میدهی هانی گفت بخدا قسم در این خواری و عار
بمن وارد میشود من میدهم مهمان خود را و زنده خود را در حالتیکه صحیح و زنده و در بازویم قوت و کثیر الاعوان بوده باشم بخدا قسم اگر تنها
و بی یار و معین باشم او را نمیدهم تا بمیرم نزد او پس مسلم ابن عمرو باو قسم میداد او میگفت بخدا او را نمیدهم پس ابن زیاد اینرا شنید

گفت او را پیش من آرید پس او را پیش آوردند گفت باید او را نزد من بیاوری یا گردنت را میزنم هانی گفت در آنوقت بارقه جدال در
اطراف خانه تو بسیار میشود ابن زیاد گفت وای بر تو آیا ببارقه مرا میترسانی و هانی گمان میکرد که عشیره و اقوام او منع میکنند
بعد گفت او را نزد من آورید پس او را نزدیک آوردند چوب برو و پیشانی و بینی او میزد تا بینی او را شکست و خون جاری شد حتی
چوب شکست و هانی دست بقائمه تیغ یکی از اعوان و خدام برده خادم او گرفت و مانع شد و گفت خارجی تو در تمام روز بتحقیق حلال
کردی خون ترا بکشید او را پس کشیدند او را و بخانه داخل نموده در را بستند ابن زیاد گفت حافظ بر او بگذارید حافظ گذاشتند و در منتخب است ابن زیاد
غضبناک گردید بچوبیکه در نزد او بود او را بر ریش زد و هانی بتیغی که داشت او را زده و لباسهای او را قطع کرده مجروح ساخت پس معقل خود را میان
ایشان رو در روی او انداخت و او تیغ پاره نموده و هانی بیمین و یسار تیغ میزد و مردم او را از قوم میکشت و میگفت بخدا هرگاه پای من در بالای طفلی از اطفال اهل بیت
بوده باشد پای خود را بر نمیدارم حتی پایم قطع شود پس بر او ریختند و او را دستگیر کردند و در ارشاد است حسان ابن اسماء ابن خارجه ایستاد و گفت ای مکار ما را
امر کردی که او را نزد تو بیاوریم تا آوردیم نزد تو رویش را شکستی و خونش را بر محاسن او جاری نمودی و قصد کردی که او را بقتل رسانی پس عبید الله
باو گفت تو اینجا هستی امر کرد طعن نیزه بر سینه او زدند باضطراب آمد در گوشه نشانیدند پس محمد ابن اشعث گفت ما راضی هستیم بآنچه امیر بپسندد از
خیر و ضرر زیرا که امیر ادب کننده است و بعمرو ابن حجاج رسید که هانی کشته شد با قبیله مذحج آمد و قصر را احاطه کردند با جمع بسیار بعد ندا کرد که
من عمرو ابن حجاجم و اینها سواران مذحج اند اطاعت را از خود خلع نمیکنیم و از جماعت جدا نمیشویم زیرا بایشان رسیده بود که صاحب ایشان کشته شده
و این امر عظیم میشمردند پس بعبید الله ابن زیاد گفتند اینها فارسان مذحج اند که در باب قصر ایستاده اند بشریح قاضی گفت داخل شو بر صاحب ایشان نظر کن باو
بعد خارج شده بایشان خبر ده که صاحب ایشان زنده است پس شریح داخل شد و نظر کرد و هانی وقتیکه شریح را دید گفت ای عجب یا عشیره من هلاک شدند
کجاست اهل دین و بصره در حالتیکه خون بر محاسنش جاری میشد ناگاه شنید فریاد را در باب قصر گفت گمان میکنم که این اصوات و فریاد مذحج
و شیعه من بوده باشد که هرگاه ده نفر بر من داخل شود مرا خلاص مینماید وقتیکه شریح کلام او را شنید آمد بسوی ایشان و گفت وقتیکه کلام شما در خصوص
صاحب خودتان بامیر رسید مرا امر کرد که نزد صاحب شما بروم پس رفتم و نظر کردم و مرا امر کرد که بشما خبر دهم او زنده است و آنچه بشما
رسیده از قتل او باطلست پس عمرو ابن حجاج و اصحابش گفتند حال که او کشته نشده الحمد لله است بعد مراجعت کردند پس عبید الله ابن زیاد بیرون
آمد و بمنبر رفت و با او بود اشراف مردم و اعوان و حشم او بعد گفت ای گروه مردم اعتصام نمائید بطاعت خدا و ائمه خودتان و متفرق
نشوید تا هلاک شوید و ذلیل نباشید تا کشته شوید و جفا کشید و محروم شوید بدرستی برادر تو آنکس است که راست گوید بتو و بتحقیق عذرش قطع شده
کسیکه انذار را شنیده هنوز از منبر فرود نیامده بود که داخل شدند بمسجد نظاره کنندگان از ابواب تمارین در حالتیکه شدت مینمودند و میگفتند
بتحقیق آمد پسر عقیل پس عبید الله بسرعت داخل قصر شد بخبر ناگاه ... و در قصر را بست
عبد الله ابن حازم گفت که من بخدا قسم رسول پسر عقیل بودم بسوی قصر تا ببینم آنچه بهانی میکنند وقتیکه او را زدند و حبس کردند باسب خود سوار
شدم و بودم اول اهل خانه که بمسلم ابن عقیل داخل شد بخبر ناگاه دیدم زنانی چند از قبیله مراد که اجتماع نموده بودند و میگفتند یا عبرتاه و یا ثکلاه
داخل شدم بر مسلم ابن عقیل و خبر دادم باو پس امر نمود مرا که ندا نمایم در میان اصحابش در حالتیکه مملو شده بود از آنها خانه ها که در اطراف
او بودند و چهار هزار مرد بودند پس گفت بمنادی خود بگو که ندا کن یا منصور امت پس ندا کردم و ندا کردند اهل کوفه با مجتمع شدند بر او پس مسلم سرداری
بست بقبایل کنده و مذحج و اسد و تمیم و همدان و مردم یکدیگر را ندا میکردند و اجتماع نمودند پس توقف نکردیم مگر زمان قلیلی تا مسجد و بازار
مملو شد از مردم و ایستادند تا وقت شام تنگ شد بعبید الله امر او و اکثر عمل او این بود که باب قصر را محافظت نماید و نبود در قصر
مگر سی نفر مرد از اعوان و بیست نفر از اشراف ناس و اهل بیت و خاصه او و کسیکه از اشراف مردم از او دور بود نزد او میآمدند از جانب
بابیکه بعد از دار رومیین واقع گشته بود و کسیکه در قصر با ابن زیاد بودند نظر میکردند بسوی ایشان و ایشان آنها را سنگ میانداختند و فحش
میگفتند و به عبید الله و پدرش ... و او می شنید پس ابن زیاد کثیر ابن شهاب را خواند و او را امر کرد که بیرون رود در میان کسانیکه او را
اطاعت کرده بودند از قبیله مذحج و برود در کوفه مردم را از پسر عقیل روگردان نماید و ایشان را بترساند از حرب و عقوبت سلطان و امر نمود
محمد ابن اشعث را که خارج شود در میان آنکه او را اطاعت کرده بودند از قبیله کنده و حضرموت علم امان را بلند نماید برای کسیکه بیاید
و مثل این گفت بقعقاع ذهلی و شبث ابن ربعی تمیمی و حجار ابن ابجر عجلی و شمر ابن ذی الجوشن عامری و باقی اشراف مردم نزد او نشستند پس
کثیر ابن شهاب خارج شد و مردم را از پسر عقیل روگردان میکرد و بیرون رفت محمد ابن اشعث حتی ایستاد نزد خانه های بنی عماره پس پسر
عقیل عبد الرحمن ابن شریح شبامی را از مسجد نزد محمد ابن اشعث فرستاد و قبیله محمد ابن اشعث و دیگر کثیری که نزد او میآمدند از مکان خود

کناره جوئی نمود و محمد ابن اشعث و کثیر ابن شهاب و قعقاع ابن سود ذهلی و شبث ابن ربعی دور میکردند مردم را از مسلم ابن عقیل و میترسانیدند ایشانرا از سلطان حتی نزد
ایشان جمع شد عده کثیر از قوم ایشان و غیره پس آمدند نزد ابن زیاد از جانب دار رومیین و داخل شد قوم با آنها پس او را گفت کثیر ابن شهاب خدا
اصلاح کند امیر را با تو جمع کثیری از اشراف ناس در قصر هستند از اعوان و اهل بیت تو با ما خارج شو بسوی ایشان عبید الله از این امر اباء نمود
و لوای شبث ابن ربعی داد و بیرون کرد او را و مردم با مسلم ابن عقیل بودند تا وقت شام و امر ایشان شدید بود و عبید الله بسوی اشراف آدم فرستاد
و آنها را جمع کرد بعد نظر کردند بر مردم و امیدوار کردند اهل طاعت را بزیاده و کرامت و ترسانیدند اهل معصیت را از حرمان و عقوبت و خبر دادند
مردم را برسیدن لشکر از شام بسوی ایشان و کثیر ابن شهاب تکلم میکرد تا غروب آفتاب پس گفت ایها الناس لاحق شوید باهل خودتان و بسوی شر
تعجیل مکنید و قتل را بر نفس خود اظهار نمائید اینست که لشکر امیر المؤمنین یزید میآید و امیر عهد کرده که هرگاه شما در حرب او قائم باشید و متفرق نشوید
تا شام خودتان ذریه و اولاد شما را از عطا محروم نماید و متفرق نماید از شما کسانیرا که با او بمقام مقاتله آمده بجراهای شام و اخذ نماید صحیح را بسبب
سقیم و شاهد را بسبب غایب حتی باقی نماند از اهل معصیت مگر اینکه بچشاند باو وزر آنچه را که دستهای ایشان جنایت زده و اشراف مثل این
کلام تکلم نمودند وقتیکه مردم قول ایشانرا شنیدند شروع کردند بمتفرق شدن زن میآمد نزد پسر و برادرش میگفت که مردم بازگشتند و حال آنکه
از تو کفایت میکردند و میآمد مرد بسوی پسر و برادرش میگفت که فردا اهل شام میآیند در حرب و شر ایشان چه خواهی کرد برگرد پس میبرد او را پس
متفرق شدند حتی شام کرد پسر عقیل و نماز مغرب را خواند و نبود با او مگر سی نفر در مسجد وقتیکه شام کرد دید نیست با او مگر سی نفر خارج شد در حالتیکه
متوجه بود بطرف ابواب کنده رسید بکنده مگر با او بود ده نفر بعد از کنده بیرون شد دید کسی همراه او نیست که دلالت بطریق و منزل نماید
و کسی اندید که بنفس خود با او مواسات نماید هرگاه دشمنی باو عارض شود پس رفت بطریق خود در حالتیکه در کوچهای کوفه یمین و یسار می
نگریست و نمیدانست بکجا برود حتی خارج شد بسوی خانهای بنی جبله از کنده رفت تا رسید بدر زنیکه او را طوعه میگفتند کنیز اشعث ابن قیس بود
که او را آزاد کرده و اسید حضرمی تزویج نموده بود و یک پسری از او بوجود آمده و نام او را بلال گذاشته بودند بلال با مردم بیرون رفته بود
و مادرش ایستاده انتظار او را میکشید مسلم ابن عقیل باو سلام داد رد جواب کرد مسلم باو گفت یا امة الله مرا سیراب کن آبش داد مسلم
نشست آن زن ظرف آب را بخانه برد بعد بیرون آمده گفت یا عبد الله آیا آب نخوردی گفت بلی خوردم گفت برو نزد اهل خود مسلم ساکت شد
بعد تکرار نمود باز مسلم ساکت شد در مرتبه سیم گفت سبحان الله برخیز و راه خود را بگیر که نشستن تو دم در من صلاح نیست و حلالت نمیکنم
پس ایستاد و گفت یا امة الله مرا در این شهر منزلی نیست عشیره و قوم ندارم آیا تو در باره من اجر و احسانی است که من بعد عوض او را شاید بتو
برسانم گفت یا عبد الله این چه حرفست گفت من مسلم ابن عقیلم این قوم مرا دروغ گفته و فریبم دادند و من خروج نمودند عرض کرد تو مسلمی فرمود بلی
گفت داخل شو پس داخل شد به حجره در خانه او که غیر از حجره بود که آن زن در آن سکنی داشت و آن او طاق او فرش نمود و شام آورد که میل ننمود
شام نخورد آنقدر نگذشت که پسرش آمد دید مادرش را بسیار تردد مینماید بر آن منزل گفت تردد تو باین بیت مرا بشک میاندازد
گفت ای پسر از این در گذر گفت بخدا خبر ده مرا گفت برو بکار خود و سؤال مکن چیزی را پسرش اصرار کرد گفت ای پسر خبر ده چیزی را که
کس من تو خبر میدهم گفت نعم گفت قسم یاد کن که اظهار نکنی پس قسم یاد کرد که خبر نده آن زن خبر داد که مسلم در خانه است آن پسر خوابید
و ساکت شد و در شب آورده وقتیکه صبح طلوع کرد آن زن آب آورد مسلم که وضو بگیرد گفت ای مولا در این شب ندیدم که بخوابی
پس باو گفت بدان که جزئی خوابیدم و در خواب دیدم عم خود امیر المؤمنین را که میفرمود العجل العجل یعنی تعجیل و سرعت کن بسوی ما
و ظن میکنم که این آخر روزهای من باشد از دنیا و در ارشاد ذکر کرده وقتیکه مردم از نزد مسلم ابن عقیل متفرق گشته زمان طویل بر ابن زیاد
گذشت که نشنید صدای اصحاب پسر عقیل را چنانکه قبل از این بود پس باصحاب خود گفت مشرف شوید و نظر نمائید آیا می بینید از آنها
کسیرا مشرف شدند ندیدند احدیرا گفت نظر نمائید شاید ایشان در تحت ظلال باشند و از برای شما کمین نموده باشند پس برداشتند تختهای
مسجد را و شعلهای آتش را که در دست ایشان بود پایین میآوردند و نظر میکردند بعضی اوقات بایشان روشنی میداد بعضی اوقات
نمیداد چنانکه اراده مینمودند پس قندیلها را که آتش کرده بودند پایین آوردند حتی بزمین مشرف شدند ایشانرا در اول و وسط و آخر
ظلال نمودند حتی در سایه که منبر در آن واقع گشته بود کردند ندیدند چیزیرا با بن زیاد خبر دادند که قوم متفرق گشته اند پس در منزل خود را
که در مسجد بود گشاده داخل مسجد شد و بالای منبر رفت و اصحابش با او بیرون آمدند پس امر کرد ایشانرا نشستند پیش از نماز خفتن عمرو
ابن نافع را امر کردند ندا کرد که من امان خود را برداشتم از مردی که از اعوان و عرفاء و روسای ایشان و جماعت مقاتلین باشد
و نماز خفتن را در غیر مسجد بگذارد پس ساعتی نگذشت که مسجد مملو گشت بعد از آن امر کرد منادی خود را که اقامه نماز بگوید و حفاظ را

در عقب خود گذاشت و امر کرد ایشانرا بحفظ او که نگذارند احدی براو وارد شود و حیله نماید و نماز را با خلق ادا کرد بعد بالای منبر رفت و بر خدا
حمد و ثنا نمود بعد از آن گفت پسر عقیل سفیه و جاهل است اختلاف عداوت آورد آنچه را که دیدید پس من امان خدا را برداشتم از مردیکه مسلم را در خانه
او یابیم و هر کسیکه او را بیاورد برای اوست دیه او بترسید از خدا ای بندگان خدا اطاعت و بیعت خود را بر خود لازم دارید و بر ضرر
نفسهای خودتان راه نیابید ای حصین ابن نمیر مادرت در عزایت بنشیند اگر ضایع شود در کوچه از کوچهای کوفه یا مسلم خارج شود و او را نیاوری
و من تسلط گردانیدم بر خانههای اهل کوفه پس قراول و حافظ بر کوفه و دهنهای اهل کوفه بفرست و صبح کن فردا و خانهها و میان آنها را تفحص
و جستجو کن تا مسلم را بمن بیاوری و حصین ابن نمیر با اعوان خود بود و او از قبیله بنی تمیم بود بعد از آن ابن زیاد بقصر داخل شد و بعمرو ابن حریث
علمی داد و او را بر خلق امیر کرد وقتیکه صبح کرد ابن زیاد و در مجلس خود نشست و خلق را اذن داد پس براو داخل شدند و محمد ابن اشعث
متوجه شد و گفت مرحبا بکسیکه ولایت و امارت ایشان مغشوش نمیشود بعد ابن زیاد او را نزد خود نشانید و صبح کرد پسر آن زن آمد نزد
عبد الرحمن ابن محمد ابن اشعث و خبر داد از مکان دادن مادر خود مسلم ابن عقیل را پس عبد الرحمن نزد پدرش آمد و او نزد ابن زیاد بود با پدرش نجوی کرد ابن زیاد
بگوی او فهمید و گفت برخیز و الان مسلم را بیاور و فرستاد با او و قوم او زیرا دانسته بود که جمیع قوم ناخوش میگیرند که مسلم ابن عقیل در میان ایشان گرفتار
گرفتار شود و فرستاد با او عبید الله ابن عباس سلمی را در میان هفتاد مرد از قیس حتی آمدند بآن خانه که مسلم بود و در امالی صدوق بسند خود
از ابن عباس روایت میکند که حضرت علی برسول خدا صلعم عرض کرد یا رسول الله تو دوست میداری عقیل را گفت بلی بخدا قسم دوست میدارم او را دو
دوست داشتن یکی بجهة خودش و دیگری از برای دوست داشتن ابی طالب او را و بدرستیکه پسر او در محبت پسرت کشته میشود و چشمهای مؤمنین براو میگرید
و اشک جاری مینمایند و بر او صلوات میفرستند ملائکه مقربین بعد از آن رسول خدا صلعم گریه کرد حتی اشک چشمش بر سینه جاری شد بعد از آن گفت بخدا
شکایت مینمایم از آنچه باولاد من میرسد بعد از من و در بعض کتب مناقب مسنداً روایت شده از عمرو ابن دینار گفت فرستاد حسین ابن علی ع
مسلم ابن عقیل را بکوفه و مثل شیر بود عمرو و غیر او گفته قوتش آنقدر بود که بدست خود مرد را میگرفت و بر پشت بام میانداخت ابو مخنف گفته وقتیکه غلام
صبح کرد آن خانه بسرعت بیرون رفت و سعی میکرد تا خود را بدار الاماره برساند و منکر داد النصیحه النصیحه پس پدرش بیرون آمد که نزد
ابن زیاد بود باو گفت ای پسر چه نصیحت آورده گفت ای پدر مادرم دشمن ترا در خانه پناه میدهد بدرستیکه در نزد اوست مسلم ابن عقیل پس ابن عبید الله
شنید و گفت این جوان چه میگوید گفت میگوید که مسلم در خانه ماست پس ابن زیاد ایستاد و طوقی از طلای احمر بگردنش انداخت و او را بر اسب
خوش رفتار سوار کرد و محمد ابن اشعث را خواند و پانصد سوار باو ضم کرد و گفت برو با این جوان بمنزل او و مسلم ابن عقیل را گرفته پیش من آر یا سری
یا در بکش ابو مخنف گفت چون آن صدای اسبها و بهم خوردن پاها را شنید نزد مسلم آمده و او را خبر دار نمود پس باو گفت آیا در زره و لباس حرب
مرا بیاور لباسهای او را آورد و میان خود را بست و لباس حرب را پوشید و زن عجوزه باو نظر میکرد و گفت ای نور چشم من ترا میبینم برای مرگ مهیا
شدهٔ این اراده مینمود گفت بلی در میترسم بمن هجوم آورند در حالتیکه در خانه توام و مرا در جولان و ستیز باشد و مرا بکشند گفت ای سید بخدا
هرگاه ترا بکشند من خود را هلاک میکنم روح من فدای تو باد بعد از آن قصد نمود بر در و او را گرفتند در حالتیکه با سواران ملاقات مینمود موی پیش از
میان لبهایش بیرون میشد و مقاتله میکرد حتی یکصد و پنجاه سوار کشت و باقی رو بهزیمت نهادند پیش روی زن عجوزه در پشت بام
او را دید و حریص بر قتال مینمود وقتیکه پسر اشعث دید آنچه را که با آنها کرد و هزیمت اصحاب خود را مشاهده نمود نزد پسر زیاد آدم فرستاد که مرا
با سواره و پیاده دریاب تا اینکه فرستاد پسر زیاد بسوی او پانصد نفر سوار و در منتخب گفته پسر زیاد محمد ابن اشعث کندیرا ضم کرد باو
سواره و پانصد نفر پیاده را و امر نمود که بسوی مسلم بروند پس پسر اشعث روانه شد تا رسید بخانه که مسلم در آن بود وقتیکه زن صدای اسبها
و لجامها را شنید نزد مسلم آمده و او را خبر دار نمود پس زره خود را پوشید و میان خود را بست و چشمهای خود را گریان دید گفت ترا میبینم
که مهیای مرگ شدهٔ باو گفت این قوم غیر از من کسیرا طلب نمیکنند و میترسم در خانه من هجوم آورند و برای وسعت و محل جولان باشد بعد از آن
بیرون شد بسوی قوم و در مناقب است حمله کرد بر ایشان در حالتیکه میگفت این مرگست وای بر تو چه خواهی کرد شک نیست که کاسه مرگ را
نوش خواهی کرد پس صبر کن بر امر خدای عز و جل حکم قضای الهی در میان خلق شایع و آشکار است پس چهل و یکنفر از ایشانرا بقتل رسانید
و در منتخب است که قتال عظیمی با ایشان نمود حتی خلق کثیری از ایشان کشت وقتیکه پسر اشعث اینرا دید آدم بسوی پسر زیاد فرستاد و طلب معین نمود
با سواره و پیاده فرستاد بسوی او و گفت مادرت در عزایت بنشیند یک نفر از شما اینقدر بکشد پس چگونه میشود اگر ترا بجنگ کسی بفرستم
که قوه او از این شهر است یعنی حسین ابن علی ع جواب فرستاد باو تو خیال میکنی مرا بسوی بقالی از بقالهای کوفه یا بسوی ارذلی از اراذل حیره
فرستادهٔ بدرستیکه مرا بسوی تیغی از تیغهای آل محمد ابن عبد الله فرستادهٔ و چنانکه این جواب به پسر زیاد رسید او را [illegible]

و قتیکه مسلم ایشان را دید رجوع بخانه کرد و مهیا شد و بر ایشان حمله نمود حتی جمع کثیری از ایشان بقتل رسانید از کثرت زخم بر بدنش مثل خارپشت گردید باز
آدم فرستاد پسر اشعث نزد پسر زیاد و طلب مدد نمود و او مدد فرستاد و بایشان گفت وای بر شما او را امان دهید و الا کشتار او را تمام
میکند و در ارشاد است که او دیگر احمری ابن حمری بهم بکر رسیدند پس بکر ابن حمران تیغی بر دهان جناب مسلم زد که لب بالای او را قطع نموده و بدندان
پایین او رسیده دندانهای پیشین او را انداخت و مسلم یک ضربت منکره بر سر او زد و ضربت دیگر بر کتفش زد نزدیک شد آن ضربت بشکمش رسد و قتیکه
ایشان را دیدند آمدند پشت بامها و با و نظر میکردند و سنگ بر او میزدند و دسته های نی را آتش زده بجانب او می انداختند و قتیکه اینحالت را
ملاحظه نمود بطرف ایشان خارج شد در حالتیکه شمشیر خود را کشیده بود پس محمد ابن اشعث گفت برای تو امان دادیم نفس خود را بکشتن مده و او با ایشان
دعوا میکرد و میگفت قسم یاد کرده ام مقتول نشوم مگر در حالتیکه حر باشم اگرچه مرگ چیز ناخوشی می بینم و می بینم که آب سرد را بآب گرم و تلخ ممزوج مینماید
رجوع کرد شعاع آفتاب و مستقر گردید جمیع مردم در روزی شر ملاقات خواهد کرد میترسم من دروغ گویند یا فریب دهند پس محمد ابن اشعث باو گفت
که ترا تکذیب نمیکنند و منع نمیکنند خوف مکن قوم پسر عم تواند در اینکه شدند و ضرر بحالت نمیرسانند و آنقدر سنگ باو زده بودند که سنگین شده بود
از حرکت و از قتال عاجز گشته و مشرف بهلاک شده پشت خود را بخانه از آن تکیه داده پسر اشعث دوباره گفت امانت برای تو فرمود امان
گفتها پس رو بقوم که با محمد ابن اشعث بودند کرد و گفت برای من امانت گفتند بلی مگر عبید الله عباس سلمی زیرا که او گفت در این خصوص برای من
نه ناقه است و نه جمل و در ارشاد است من در این خصوص حرفی نمیگویم پس مسلم گفت هرگاه مرا از جمیع نمایند دست خود را روی دست شما نمیگذارم
و در منتخب که بعد از مشاهده آنچه از او دیدند ذکر کردند او را امان ایشان نیز گفت امان برای شما است ای دشمنان خدا و رسول خدا بعد از آن
ایشان حمله نمود و مقاتله سختی نمود با ایشان و حیله کرده گودال و چاه عمیقی برای او در وسط راه حفر کردند و سر آن را با خاک و گل پوشیدند بعد از
پیش روی او گریختند تا در آنچاه افتاد و با او احاطه کردند پسر اشعث یک ضربت بر محاسن روی او زد تیغ در او از چپ و گوشه های چشمش
گرفته تا دندانهای او را از دهنش برید تا او را معلول کرده و اسیرش نمودند و در ارشاد است استری آوردند و او را سوار کردند و با طرافش
جمع شده تیغ او را گرفتند گویا در آنوقت از نفس خود مأیوس گشته و از چشمهایش اشک جاری نمود بعد از آن فرمود این اول حیله است محمد ابن
اشعث گفت امید دارم که برای تو باکی نباشد گفت این نیست مگر امید کجا رفت امان شما انا لله و انا الیه راجعون و گریه کرد پس عبید الله
ابن عباس سلمی باو گفت بدرستی هر که طلب نماید مثل چیزی که تو طلب مینمائی اگر برسد باو مثل آنچیزیکه بتو رسیده نمیگرید پس گفت بخدا قسم من از
برای نفس خود گریه نمیکنم و از کشته شدنم غمناک نیستم ولی گریه من از برای اهل خود است که رو کرده اند باین شهر یعنی گریه من برای حسین و اطفال او است
و در کافی از صادق علیه السلام روایت کرده بدرستیکه اشعث ابن قیس شریک شد در خون امیر المؤمنین و دختر او جعده بام حسن زهر داد و محمد پسر او
شریک شد در خون حسین گفته اند اینکه اشعث کندی است در کوفه ساکن بود مرتد شد بعد از رسول خدا در رده اهل سیر او بکر همشیره
خود را باو تزویج نمود و همشیره اش کور بود پس تولد نمود برای او محمد را و بود از اصحاب امیر المؤمنین و با او بود در صفین و معاویه عوا
کرد بعد از آن مرتد شد و پیش خوارج گردید و در میان ایشان کشته شد و دخترش جعده که اسم او اسماء بود و حکایت او با امام حسن مشهور است
و پسرش محمد آن بود که در کوفه با مسلم ابن عقیل مقاتله کرد و بعد از آن با حسین و این آخر است که در کافی نقل شده بعد رو نمود محمد ابن اشعث و گفت
یا عبد الله بخدا قسم ترا می بینم که از امان من عاجز هستی آیا در نزد تو چیزی است قدرت داری بر اینکه از قول من کسیرا بحسین بفرستی و خبر
دهد باو آنچه بمن واقع گشته زیرا که او امروز نزد با اهل بیت خود خارج شده و بسوی شما میآید و بگوید که پسر عقیل مرا بسوی تو فرستاده
و خود در دست قوم اسیر است صلاح نمی بیند که بیائی و مقتول شوی و اهل کوفه ترا فریب دهند زیرا که ایشان اصحاب پدر تو بودند
که پدرت آرزو نمود فراق ایشان را بموت یا بقتل بدرستیکه اهل کوفه بتو دروغ گفتند و از برای دروغگو رأیی نمی باشد پس پسر اشعث
گفت بخدا قسم این کار کنیم و با بن زیاد خبر میدهم که او را امان داده ام و پسر اشعث با پسر عقیل تا در قصر آمد و اذن خواست اذن دادند
داخل شد بر عبید الله و خبر پسر عقیل را با و گفت با ضربت زدن و امان دادنش پس عبید الله باو گفت ترا با امان چکار بود مگر ما ترا فرستاده
بودیم که او را امان دهی بلکه فرستاده بودیم که او را نزد ما بیاوری پس پسر اشعث ساکت شد و مسلم را تا در قصر آوردند در حالتیکه
عطش او غلبه کرده بود و در منتخب دو روز بود که آب نیاشامیده بود و در ارشاد در باب قصر مردمانی نشسته و منتظر اذن بودند
از جمله آنها بود عماره ابن عقبه ابن ابی معیط و عمرو ابن حریث و مسلم ابن عمرو و کثیر ابن شهاب ناگاه دید کاسه پر از آب سرد در کنار گذاشته
شده مسلم فرمود که مرا از این آب سیراب کنید مسلم ابن عمرو باو گفت آیا می بینی که چه سرد است بخدا قسم از آن قطره نخواهی چشید تا در
آتش جهنم از حمیم او بنوشی پس پسر عقیل گفت وای بر تو تو کیستی گفت من آنکسم که حق را شناخت در وقتیکه تو او را انکار کردی و بر امام خود

نصیحت داد و قتیکه تو او را خیانت ورزیدی و اطاعت کرد او را و قتیکه تو معصیت او نمودی و خلاف کردی و من مسلم ابن عمرو باهلی هستم پسر عقیل
باو گفت برای مادرت باشد ناله و فریاد چه چیز ترا جفا و غلظت آورده و قسی کرده قلب ترا تو ای پسر باهله اولی هستی بجهنم و مخلد بودن در آتش جهنم از من بعد از آن
نشست و بدیوار تکیه نمود و عمرو ابن حریث غلام خود را فرستاد کوزه آورد که در بالای آن مندیلی بود و قدحی آب در آن ریخته بود
هرچه خواست بنوشد قدح از خون دهان او مملو شده نتوانست بنوشد یکدفعه یا دو دفعه اینکار کرد در دفعه ثالثه خواست که بنوشد دندانهایش
در قدح ریخته شد پس گفت الحمد لله اگر برای من روزی میشد می نوشیدم و آمد رسول پسر زیاد امر کرد که او را نزد ابن زیاد آوردند و قتیکه داخل شد بامیر سلام
نداد و در منتخب پس قوم او را گفتند سلام ده بامیر گفت السلام علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی و طاع الملک الاعلی یعنی سلام بر کسی باشد
که تابع هدایت شده و از عواقب هلاکت بترسد و اطاعت نماید پادشاه بزرگ و اعلی ابن زیاد خندید و بعضی در بانها باو گفت آیا نمی
که امیر روی تو میخندد پس چرا سلام نمیدهی او را بامیر مسلم گفت بخدا قسم مرا امیری نیست غیر از حسین کسی باو سلام میدهد که از مرگ بترسد
و الله در من قال اصبر لکل مصیبة و تجلد و اعلم بان المرء غیر مخلد و اذا ذکرت مصیبة تشجی بها فاذکر مصیبة آل محمد و اصبر کما صبر الکرام فانها نوب
تنوب الیوم تکشف فی غد یعنی از برای هر مصیبت صبر کن و بدانکه مرد مخلد نیست در دنیا و زمانیکه ذکر کردی مصیبتی را که با و غمگین میشوی پس یاد کن
مصیبت آل محمد را و صبر کن چنانچه کرام صبر کردند زیرا که آن مصیبت نوبه دارد امروز نوبت او است فردا زائل میشود بعد از آن ابن زیاد گفت
برای است خواه سلام دهی یا نه ترا خواهم کشت و در ارشاد ابن زیاد گفت قسم بجان خود البته ترا خواهند کشت گفت
چنین است گفت بلی فرمود بگذار وصیت نمایم بعضی از قوم خود گفت بکن مسلم نظر کرد باهل مجلس عبید الله در میان ایشان بود عمر ابن سعد
ای عمر پس گفت ای عمر در میان من و تو قرابتی هست و مرا بتو حاجتی است و واجبست بر تو بر آوردن آن و او بهانه نمود عمر امتناع نمود
از شنیدن ابن زیاد گفت چرا امتناع میکنی از اینکه نظر نمائی بحاجت پسر عم خود پس عمر ایستاد و آمد نزد مسلم در مکانیکه عبید الله ایشان را میدید و در منتخب است
که گفت اول وصیت من اینست شهادت میدهم بر اینکه غیر از خدا خدای دیگر نیست و محمد رسول خدا و علی ولی الله وصی و خلیفه رسول الله است در میان امت او
ثانیا زره مرا اخذ نموده بفروشی و ادا نمائی از من هفتصد درهم را از زمانیکه بر این شهر شما داخل شده ام قرض کرده ام ثالثا بنویسی بر سیدم حسین که برگردد
و بشهر شما نیاید زیرا که میرسد باو آنچه بمن رسیده بتحقیق بمن رسیده است که او با اهل و اولاد خود متوجه کوفه شده و در ارشاد است زمانیکه مرا کشتند بدن
مرا از ابن زیاد بگیر و دفن کن عمر گفت ایها الامیر پسر عقیل چنین میگوید ابن زیاد گفت بدرستیکه خیانت نمیکند بتو امین ولی تو خائن را امین کرده
در خصوص مال تو با و رجوع نداریم هر طور دلت میخواهد بکن و اما جثه او زمانیکه بقتلش رسانیدیم باک نداریم از چیزیکه با و میکنند و اما حسین اگر او را
اراده نکند ما او را اراده نخواهیم کرد اگر او ما را اراده نمود و در منتخب است که عمر ابن سعد بمسلم گفت آنچه ذکر کردی از شهادت ما هم باو شهادت میدهیم و اما آنچه
گفتی از فروختن زره و ادای دین آن با اختیار است اگر خواهیم ادا میکنیم و الا فلا و اما آنچه گفتی از امر حسین لابد خواهد آمد بما و با و شربت مرگ را خواهیم
چشانید جرعه بعد از جرعه بعد از آن ابن زیاد اینها را شنید و گفت قبیح کرد خدا دوستی ترا و در پنهان سر خود را بتو گفت تو او را آشکار نمودی
پس منبر و دیگر حسین غیر از تو کسی و در آنوقت که ابن زیاد گفت ای عاق و ای شاق خروج کردی بر امام خود و عصای مسلمین را شکستی و فتنه را
برپا نمودی مسلم گفت دروغ گفتی ای پسر زیاد و لعنت کرده شدی عصای مسلمین را معویه شکست و پسرش یزید و فتنه را تو برپا کردی و پدرت
زیاد ابن عبید غلام بنی علاج از طایفه ثقیف و من امید وارم که خدا شهادت را بمن روزی کرداند در دست بدترین خلق خود راوی گوید
ابن زیاد گفت آیا طمع داری برای خود از امر چیزی گفت بخدا قسم ظن نیست بلکه یقین است و در ارشاد است که ابن زیاد گفت ای پسر عقیل آمدی
میان مردم در حالتیکه ایشان جمیع بودند و در میان ایشان تفرقه انداختی کلمه را و ادار نمودی بعض ایشان را بر بعضی گفت چنین نیست من برای
این نیامدم ولی اهل شهر گمان میکنند که پدرت خیار ایشان را کشت و خون آنها را ریخت و کرد در میان ایشان عمل کسری را آمدیم تا امر نمائیم
بعدالت و دعوت کنیم بحکم کتاب پس ابن زیاد گفت تو با اینها چکار داری ای فاسق چرا تو نکنی در میان ایشان اینرا زیرا که تو در مدینه
شراب میخوری مسلم گفت بخدا قسم که صدق نمیگوئی و بدون علم تکلم مینمائی و نیستم چنانچه ذکر کردی و تو سزاوارتری بشراب خوردن از
من و اولی هستی و کسیکه حریص شد در خونهای مسلمین میکشد نفسی را که خدا کشتن او را حرام کرده و میریزد خون حرام را بسبب غضب و عداوت
و لهو و لعب مینماید گویا که چیزی نکرده پس ابن زیاد گفت ای فاسق بدرستیکه نفس تو ترا امیدوار کرده بچیزیکه حایل گشته خدا میان تو و او
و خدا ترا باین امر اهل ندید مسلم گفت هرگاه ما اهل او نباشیم پس اهل او کیست ابن زیاد گفت امیر المؤمنین یزید مسلم گفت الحمد لله علی کل
حال راضی شدم بخدا از جهة حکم میان ما و شما ابن زیاد گفت خدا مرا هلاک کند اگر نکشم ترا بکشتنی که احدی در اسلام از خلق نکشته باشد
مثل آن مسلم گفت تو سزاوارتری که در اسلام احداث نمائی چیزی را که در آن نبود زیرا که تو ترک نخواهی کرد بد کشتن و قبح مثله کردن

وجبت طبیعت و آلات غلبه کرد زیرا پس از آن ابن زیاد متوجه شده حسین و علی و عقیل او را فحش داده سب میکرد و در ملهوف است که مسلم باو گفت
تو و پدرت سزاوارتر بشتم و سب هستید حکم نما آنچه خواهی کرد ای دشمن خدا و در بعضی روایات است که گردانید روی خود را بمدینه و گفت
السلام علیک یا ابن رسول الله آیا میدانی آنچه واقع شد بر سر عمت و در منتخب است که امر کرد او را بر بالای قصر برند و از آنجا پایین اندازند
در اینوقت مسلم بر فراق حسین گریه کرد و گفت جزی الله عنا قومنا شر جزی شرار الموالی بل اعق و اظلم هم منعونا حقنا و تظاهروا علینا
وراموا ان نذل و نرغم و غاروا علینا یسفکون دماءنا فحسبهم الله العظیم المعظم و نحن بنو المختار لا شیء مثلنا نبی صدوق اکرم و اکرم یعنی جزا دهد
خدا از ما قوم ما را شر آنچه را جزا داد اشرار غلامان را اشرار که عاق تر و ظالم تر باشند آن قوم ما منع کردند حق ما را و بسلیکر معین شدند
در ضرر ما و قصد نمودند که ما را ذلیل و خوار نمایند و غارت آوردند بما در حالتیکه خون ما را میریزند پس کفایت کند خدای بزرگ و معظم ایشان
و ما پسران رسول مختاریم مثل ما نیست که او است پیغمبر راستگو و کرم و معزز ابو مخنف گفته از شعر او بعد از آنچه گذشت فقسمت لو تعلم
بها صار منج و فرسانها و بحرفه بقتدما آنچه در کتاب ابی مخنف است منتخب وقتیکه مسلم فارغ شد از شعر خود عمر ابن سعد بانگ زد وای
بر شما بیندازید او را در راه مهالک پس او را از بالای قصر بزیر انداختند و بوعده خود وفا نمود پس بعضیکه مذحج رسید شعر او و ذکر او ایشان را
همه سوار شده و قتال شدیدی نمودند تا سه روز و شب و مسلم و هانی را در بازارها میکشیدند تا مذحج غلبه کردند و ایشان را گرفته غسل داد
و نماز کردند و در مسجد کوفه ایشان را دفن کردند و در ارشاد است که ابن زیاد گفت کجاست آنکه پسر عقیل با شمشیر او سرش زد پس بکر ابن حمران
احمری را خواست و گفت برو بالای قصر و گردن او را بزن پس برد او را بالای قصر در حالتیکه تکبیر میگفت و استغفار میکرد و بر رسول خدا صلوات
میفرستاد و میگفت خدایا حکم کن میان ما و قوم فریب دادند ما را و دروغ گفتند و ما را خوار و ذلیل کردند و او را مشرف نمودند بموضعی
که او را حذائین میگویند پس گردن او را زده و جسد او را بسرش تابع نموده انداختند و در ملهوف است که بکر ابن حمران گردنش را
زد و نازل شد در حالتیکه مخوف و ترسان بود ابن زیاد گفت چرا میترسی گفت ایها الامیر در حالیکه او را میکشتم مردی را دیدم سیاه و قبیح الوجه
برابر من در حالتیکه انگشت خود را بدندان گرفته یا اینکه گفت لب خود را خیلی ترسیدم که هرگز اینطور ترسنده بودم ابن زیاد گفت
در حالتیکه تو او را برای قتل بالای قصر میبردی چه میگفت گفت تکبیر و تهلیل و استغفار مینمود وقتیکه باو نزدیک شدم که گردنش را بزنم گفت
پروردگارا حکم کن میان ما و قومیکه ما را فریب داده و تکذیب نمودند و بعد خوار و مقتول کردند پس باو گفتم حمد خدا را که مرا بر تو
مسلط کرد و ضربتی باو زدم کارگر نشد پس بمن گفت آیا کفایت نکرد بتو در خصوص ضربتی که از من نسبت بتو واقع شد از جهة وفا کردن تو ایها
العبد ابن زیاد گفت در وقت مرگ فخر میکرد بکر گفت ضربت ثانیه باو زدم و کشتم و در منتخب که مسلم را از بالای قصر بزیر انداختند خدا
روحش را بسرعت داخل بهشت کرد و در ارشاد است که محمد ابن اشعث از جای برخواسته نزد عبیدالله ابن زیاد آمد و با او در خصوص
هانی مکالمه کرد و گفت بدرستیکه تو منزلت هانی را در شهر و خانه او را در میان عشیره او میشناسی و بتحقیق قوم او دانسته اند که من و رفیقم
او را نزد تو آورده ایم ترا قسم میدهم بخدا او را ببخش و از او گذشت کن زیرا که من از عداوت شهر و اهل او میترسم پس با او وعده کرد
که گذشت نماید بعد او را با او واقع شد در بدای حال امر کرد که هانی را آورده پس گفت او را اخراج نموده ببرید ببازار گردنش را بزنید هانی را بیرون کرده
تا آوردند بمکانی از بازار که در آنجا گوسفند میفروختند در حالتیکه دستهایش را بسته بودند و میگفت وامذحجاه ولا مذحج لی الیوم یا مذحجاه یا تماکی عشیره
وقتیکه دید احدی او را یاری نمیکند دست خود را از بند کشید و گفت آیا عصا و کارد یا سنگ و استخوانی هست که مرد بآن نفس خود را از
خلاص نماید برآو هجوم آورده گرفته محکم بستند و در ملهوف است که باو گفتند گردن خود را دراز کن گفت بخدا قسم من در آن سخی نیستم و اعانت نمیکنم
شما را بر نفس خود پس غلام عبیدالله که رشید نام داشت بشمشیر سرش زد و کشت و در ارشاد است که تیغ کارگر نشد هانی گفت مرجع بسوی
خدا است خدایا برحمت و بهشت تو امید وارم بعد از آن بضربت دیگرش کشت و در مناقب است بعد از آن امر کرد که هانی و مسلم را
سرازیر مصلوب نمایند و در منتخب است که بعد از آن هانی و مسلم را در بازارها میکشیدند پس خبر ایشان بمذحج رسید باسبهای خود سوار شده
و با قوم قتال نموده ایشان را از دست آنها گرفته غسل داده دفن نمودند و در منتخب نقل کرده چون مسلم و هانی را گرفته میکشیدند در میان
بازارها خبر ایشان بعشیره مذحج رسید سوار گشته با قوم قتال نمودند و نعش آنها را گرفته غسل داده و دفن کردند رحمت خدا بر ایشان و لعنت خدا
بقاتلان آنها باد تا روز قیامت و در ملهوف است در شهادت مسلم و هانی اشعار عبدالله ابن زبیر اسدی را نقل کرده و بعضی نسبت آنها را
بفرزدق داده و بعضی نسبت آنها را بسلیمان ابن حنفی داده فان کنت لا تدرین ما الموت فانظری الی هانی فی السوق و
ابن عقیل الی بطل قد هشم السیف وجهه و آخر یهوی من طمار قتیل اصابهما فرخ البغی فاصبحا

احادیث من یسری بکل سبیل تری جسدا قد غیر الموت لونه و نضح دم قد سال کل مسیل فتی کان احیی
من فتاة حیة و اقطع من ذی شفرتین صقیل ایرکب اسماء الهمالیج آمنا و قد طلبته مذحج بذحول تطوف
مراد و کله علی رقبة من سائل و مسئول فان انتم لم تثاروا حاصل مضمون آنکه هرگاه نمیدانی که مرگ چه چیز است پس نظر نما
بسوی هانی و پسر عقیل در میان بازار و بسوی شجاعیکه شکسته شمشیر استخوانهای رویش را و آن دیگری که از بالای بلندی کشته او را انداختند زده
زنا این مصیبت را با ایشان وارد خبرهای ایشان بهمه جا منتشر گشت می بینی بدنیرا که مرگ رنگ او را تغییر داده و چشمه خونی از آنها راه افتاده
جوانمردی که از بهترین زنان قبیله خود متولد گشت از شمشیرهای صیقل دار پاره پاره کرده آیا اسماء ابن خارجه با حالت امن بر گبها سوار میشود
در حالتیکه قبیله مذحج او را طلب مینماید که قصاص نماید و میگردند دور او قبیله مراد که همه آنها در انتظار او میباشند و اگر چنانچه شما خون برادر
خود را نخواهید پس شبیه از کسانی که بکم قلیل راضی میشوند و در ارشاد نقل کرده زمانیکه مسلم و هانی ابن عروه را کشته عبیدالله ابن زیاد
سر آنها را با هانی ابن ابی حیة و زبیر ابن اروح تمیمی بیزید فرستاده و بکاتب خود امر نمود که وقعه مسلم و هانی را بیزید بنویسد کاتب که عمرو ابن
نافع بود نامه طولانی نوشت و اول کسیکه در کتابت طول داد او بود چون عبیدالله بسوی نظر نمود ناخوش داشت و گفت چه چیز است این
تطویل و زیادی کلام بنویس اما بعد حمد خدا را که حق امیرالمؤمنین را گرفت و کفایت کرد او را از زحمت دشمنش خبر دار باش ای امیرالمؤمنین که مسلم
ابن عقیل پناه آورد بخانه هانی ابن عروه مرادی و من جاسوسان بآنها قرار دادم و از روی حیله بسوی ایشان مردانی فرستادم و با آنها حیله کردم
تا آنها را از منزل بیرون آوردم و خدا مرا بر آنها قادر نمود پس حاضر نمودم و گردنهای ایشان را زدم و سرهای ایشان را بسوی تو روانه کردم
بهمراهی هانی ابن ابی حیة و زبیر ابن اروح تمیمی که آنها هر دو از اهل اطاعت و نصیحت اند و اگر چنانچه هر چه بخواهد امیرالمؤمنین از امر ایشان
از این دو نفر بپرسد که صادق و عالم هستند یزید در جوابش نوشت که تو تعدی نکرده تا آن نحو که من دوست میداشتم رفتار و عمل نمودی
و کفایت بخرج داده ظن مرا در حق خود تصدیق کردی و دو فرستاده ترا خوانده از آنها اسرار و مطالب پرسیدم و یافتم ایشان را در رای
بر آن نحو که گفته بودی در حق آنها وصیت میکنم بخوبی دیگر من خبر رسیده که حسین بسوی عراق متوجه است دیده بان اطراف و حدود بگذار
و حفظ کن مگذار کسی بخیال بیعت و متهم را بقتل رسان و هر چه از اخبار اتفاق افتد بمن بنویس و در مناقب آورده که سر آن دو بزرگوار را
از دروازه دمشق آویزان کرد و در ارشاد آورده که خروج مسلم ابن عقیل در کوفه روز سه شنبه هشتم ذی حجه سال شصتم از هجرت بود و کشته شدن
او روز چهارشنبه نهم همین ماه روز عرفه اتفاق افتاد و توجه حضرت حسین از مکه بسوی عراق در روز خروج مسلم ابن عقیل است که روز ترویه باشد
تذنیب در ملهوف است که حضرت حسین بجماعتی از اشراف بصره نامه نوشت با غلام خود سلیمان نام مکنی بابا رزین روانه نمود و در آن نامه
آنها را بیاری خود و اطاعت دعوت فرموده بود که از آنها یکی یزید ابن مسعود نهشلی و منذر ابن جارود عبدی بود پس یزید ابن مسعود بنی تمیم و بنی
حنظله و بنی سعد را جمع نمود و فرمود ای بنی تمیم چگونه دیده اید حسب و نسب مرا در میان خودتان همه گفتند بخ بخ قسم بخدا تو پشتیبان
و مایه فخر در شرف بحد وسط رسیده و بهمه مقدم گشته بعد گفت من شما را برای امری جمع کرده ام تا در آن با شما مشورت و استعانت نمایم
همه گفتند بگو که نصیحت ترا قبول و رای ترا تحسین میکنیم پس گفت آگاه باشید که معویه بمرگ و اجل کشته و در ارکان ظلم و جور شکست
حاصل آمده بتحقیق احداث کرده بود بیعتی را و ظن میکرد که او را محکم نموده هیهات آنکه اراده اجتهاد کرد قسم بخدا ضعیف شد و شاوره
نمود مخذول کردید بتحقیق یزید که شارب خمر و رئیس فجار است ادعای خلافت و امارت مینماید بر مسلمین بدون اینکه ایشان راضی باشند
با اینکه علم و حلم ندارد و از حق موضع قدم خود را نمیشناسد پس قسم میخورم بخدا قسم راست که با او جهاد در دین از جهاد مشرکین افضل است
و این حسین ابن علی صاحب شرف و رای اصیل است فضل او بوصف نیاید و علمی دارد که تمام نمیشود و او اولیست باین امر خلافت از
جهة تقدم در سن و قدم و قرابت بصغیر مهربانی و بکبیر شفقت مینماید حافظ رعیت و امام قوم است و حجت او از برای خدا ثابت شد و رسید
بسبب او موعظه ها اعراض نکنید از نور حق و خود تان را بشقت بر گودال باطل نیندازید بتحقیق صخر ابن قیس در روز جمل مخذول کرد پس
دور نمایید از خود این ننگ را بیاری فرزند رسول قسم بخدا کوتاهی نمیکند کسی از نصرت پسر رسول خدا مگر اینکه ارث میگذارد خدا
خواری را در اولادش و کم را در عشیره خبردار باشید که من لباس و زره جنگ پوشیده ام کسیکه کشته نشود باجل خود میمیرد و هر که میگریزد خلاص
نمیشود پس خوب جواب دهید خدا شما را رحمت کند بنی حنظله عرض کردند یا ابا خالد ما تیرهای ترکش و فارسان عشیره توایم هرگاه با
تیراندازی بنشانه میرسانی و اگر با ما دعوا کنی فتح نمائی خوض نمیکنی در شدتی مگر ما با آن شدت خوض مینمائیم و ملاقات نمیکنی شدتی مگر ما هم
ملاقات مینمائیم با تو و یاری مینمائیم ترا با تیغهای خود و حفظ میکنیم ترا با بدنهای خود هر وقت خواهی و بنی عامر ابن تمیم گفتند یا ابا خالد

با او لا دپدر تو نیستیم و هم قسم تو نیستیم هرگاه غضب نمایی خشنود نمیشویم هرگاه کوچ نمائی امر باتست ما را دعوت کن اجابت نمائیم و امر کن ما را
تا اطاعت نمائیم امر تراست هر طور مصلحت دانی و تو سعد ابن زید کشته شوی یا با خالد بدرستیکه مبغوض ترین چیزها نزد ما بر تو خلاف کردن و از امر تو
خارج شدنست و بتحقیق ضحاک ابن قیس امر کرد ما را بترک قتال پس خوب کرد امر ما را و عزت ما در میان باقی ماند مهلت ده تا مشورت نموده بیایم خدمت
تو پس گفت بنی سعد هرگاه مشورت نمایید خدا از عالم تیغ شما را از میان شما برمیدارد و همیشه تیغ شما در میان شما خواهد بود بعد از آن نوشت بحسین
بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بتحقیق رسید بمن کتاب تو و فهمیدم آنچه را که بسوی آن دعوت نمودی از اخذ حظ و نصیب خود از طاعت تو و رسیدن بنصیب
خود از نصرة تو و بدرستیکه خدا زمین را خالی نمیگذارد از شخصیکه در آن عمل خیر نماید و دلالت کند براه نجات و شما حجج خدائید بر خلق او و امانت او
هستید در زمین او و متفرع شدید از زیتونه احمدیه ان احمد اصل آنست و شما فرع او هستید پس بیا سعید شده بطایر سعادت زیرا که گردنهای
بنی تمیم را برای تو مطیع و رام کردم و ایشان را از شتر تشنه که در روز تحمل آب برسد مایل تر نموده ام و بنی سعد را برای تو رام کرده چرک سینه های ایشان را
باب ابریکه ظاهر شود برق او و درخشان گردد شسته ام و قتیکه حسین کتاب را خواند گفت خاطر جمع نماید خدا ترا در روز خوف و عزت
دارد و سیراب گرداند ترا در روز عطش و قتیکه یزید ابن مسعود مهیا شد که بخدمت حسین برسد خبر قتل آن بزرگوار باو رسید خیلی جزع و تأسف از نرسیدن
بخدمت آنحضرت نمود اما منذر ابن جارود کتاب و رسول را نزد پسر زیاد آورد زیرا ترسید از اینکه کتاب پنهانی از ابن زیاد بوده باشد
و بحریه دختر منذر زوجه ابن زیاد بود پس آن ملعون رسول را گرفته بدار کشید بعد بالای منبر رفت و خطبه خواند و ترسانید اهل بصره را از خلاف
و بر پا کردن فتنه بعد از آن آنشب را خوابید و قتیکه صبح کرد برادر خود را بجای خود نائب گذاشت و بسرعت بکوفه آمد **تذییل** بود دانی
که در آن بابات شافیه و اسرار دقیقه کافیه است بدان هر که تأمل نماید در اخبار این مجلس و محل جمع آنها را اخذ نماید و تدبر کند در قول سید الشهدا
در کتابت خود باهل کوفه که فرموده میفرستم بسوی شما برادر و پسر عم و معتمد خود را از اهل بیت خودم مسلم ابن عقیل را بعد از تأمل و تدبر در آنچه
آنحضرت شب عاشورا ذکر کرده و قتیکه در میان اهل خود ایستاده خطبه میخواند و قال اللهم انک تعلم انی لا اعلم اصحابا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت خیرا من
اهل بیتی یعنی خدایا تو میدانی که من نمیدانم اصحابی را که بهتر بوده باشند از اصحاب من و نه اهل بیتی را بهتر از اهل بیت من و همچنین بعد از تأمل
و تدبر در آنچه بعضی روایات مذکور و متضمن آنست از اینکه پیغمبر بر مسلم گریه کرده و خبر داده بود در شهادت او و ملائکه و مؤمنین گریه میکنند و میداند که
برای مسلم مقامات کریمه و مناقب رفیعه است که طومارها و کتبها وسعت ندارد مناقب او را و در آن نوشته شود و چگونه چنین نباشد
زیرا که اصل صحیح و منشاء کریم و شان عظیم و عمل جسیم و علم کثیر و شان عجیب و لسان خطیب و صدر وسیع دارد و اخلاقش موافق اصل او است
و صدیق او شهادت میدهد بزرگیش پس قول امام در شان او کشف مینماید از اینکه او در غایت بلندیست از کنگره شرف از مکارم
و بزرگواری و فضائل پس جوهر ذات پاک و خمیره طینت طاهره او اقرب خمیرهاست بر خمیره رحمت و طینت اهل بیت عصمت پس قول
رسولخدا مثل قول پیغمبر در حق نوه خود ولد آنحضرت و این و آیه در شان مسلم ابن عقیل افاده میکند اصول عالی و قواعد بسیار بعضی از آنها آنست که درجه
او تالی درجه اهل بیت عصمت و فوق درجه های غیر ایشانست از اصحاب مقامات جلیله و درجات علیه و بعضی از آنها آنست که گریه او
از لوازم این و خواص اهل بهشت و بعضی آنها آنست که گریست بر او جمیع اهل سموات و حاملان عرش رحمن و بعضی آنست که شان
او از میان شانهای خواص حضرت سید الشهدا مثل شان حضرت ابی الفضل العباس و علی اکبر و قاسم است از جهت تایید و تسدید و عصمة
بنا بر وجهی و از جهت شدت بیان و بعضی از آنها آنست که او و عمش حمزه ابن عبد المطلب دو کوه بلند اند در شجاعت و دو شیران
دلیران و بعضی از آنها آنست که او و عمش جعفر ابن ابیطالب در حیا و جمیع مرتبه اعلا از درجه قصوی در شهادت و رسیدن بسعادت
از یک پستان شیر خورده اند پس خمیره طینت طاهره ایشان مخمر گشته از قطره اینکه از دریای عصمت چکیده ملک منان و شرکاء قرآن بر آن ریخته
شده فدا باد جان من بر شخصیکه صدوق در شان او میگوید که فرستاد حسین جناب مسلم را بکوفه و او مثل شیر بود و در وقت بازوش
کافیست که مرد از ابست خود میگرفت و بالای بام میانداخت و دشمن در حق او میگفت ابن زیاد آیا گمان میکنی که مرا بسوی بقالی از بقالان کوفه
یا بسوی ارذلی از اراذل حیره فرستادی آیا نمیدانی که مرا بسوی شیر خشمناک و شمشیر برنده در دست شجاع بزرگوار فرستاده از خیر انام
گوارا باد او را این شرف و سیادت پس او از قبیله مضر سویدای قلب آنها و از آل هاشم سواد چشم ایشان بود و تعجب نیست که جاری شود
فرع بر اصل خود و ظاهر شود علامات شیر در بچه اش و مرد بجنبد اصل خود را محکم نماید و او از شجره بود که اصل او کشیده شده و شاخهای
آن بلند و چوب او پاک و عمودش راست و مستقیم است پس میکشاند افلاک بر شرف او رو و پیشانی خود را و میبندد ستاره جوزا
بر اصل او لب و دهن خود را و چگونه چنین نباشد و حال آنکه عمش امیر المؤمنین او را تربیت داده و در کنار او بزرگ شده بود

و همچنین میشود کسیکه رسولخدا او را دوست دارد و ولی خدا و حجت او او را تربیت داده باشد چنان ولی خدا اینکه رسولخدا روز خیبر در حقش
فرمود هرگاه نمیترسیدم از اینکه امت من در خصوص تو بگویند آنچیز را که نصاری در حق مسیح ابن مریم گفتند هر آینه میگفتم امروز در حق تو
حدیثی و در بهار روز خیبر و قتیکه صفیه بخدمت حضرت پیغمبر آمد حضرت در روی او اثر زخمی دید فرمود این چه زخمیست و حال آنکه
تو دختر پادشاهی عرض کرد و قتیکه علی بقلعه قدم گذاشت و در قلعه را حرکت داد هر که در قلعه بود افتاد و من نیز افتاده
جانب تخت رو مرا مجروح کرد پیغمبر فرمود ای صفیه بدرستیکه علی بزرگست نزد خدا و قتیکه باب قلعه را حرکت داد تمام آسمانها و زمین
همگی و عرش خدا از جهت غضب علی در حرکت آمد و در آن روز و قتیکه پسر صهاک حبشیه سؤال کرد و گفت یا ابا الحسن کندی قلعه خیبر را و حال آنکه سه روز
بود که گرسنه بودی آیا قلعه را بقوه بشریه قلع کردی فرمود قلع کردم او را بقوه الهیه و نفس مطمئنه و مرضیه و در آن روز و قتیکه او را دو پاره کرد آمد
بزمین جبرئیل آمد در حالتیکه تعجب میکرد پس پیغمبر با او فرمود از چه تعجب میکنی عرض کرد که ملائکه در صومعه های آسمانها میگویند لا فتی الا علی
لا سیف الا ذوالفقار اما تعجب من اینست و قتیکه مامور گشتم قوم لوط را هلاک نمایم شهرهای ایشان را برداشتم و آنها هفت شهر بود از زمین هفتمین
سفلی تا آسمان هفتمین علیا در بالای پری از بال خود و بلند کردم آنها را حتی شنیدند حاملان عرش آواز خروس ایشان را و گریه اطفال ایشان را و نگاه
داشتم آنها را تا صبح و منتظر امر بودم آنها با من نه اینقدر ثقیل و سنگین نبود که ضربت شمشیر علی ابن ابیطالب در روزیکه مامور گشتم فاضل شمشیر او را نگیرم تا زمین را
شق نکند و بگاو که حامل زمینست نرسد با وجود اینکه اسرافیل و میکائیل بازوی شیر را گرفته بودند بحدیث و مخفی نماند بر نمایه اینگونه احادیث را
کسانیکه مطالع ذهنهای ایشان و اطراف افکار آنها نزدیک بر مطالع ذهنهای عامه و اطراف افکار ایشانست میشنوند تعجب میکنند بلکه
انکار مینمایند وقوع امثال اینها را پس نیست مثل اینها مگر بعینه مثل آنکه جامه ناقص العقل و طویل اللحیه هیهات هیهات که تابع و مرتکب هوای
نفس و آرزوهای باطل و حکایتهای اشخاص کاذبه و وساوس آرزوهای لغو و باطل گشته اند نیست ایشان را از طاوس مگر پیش و از گل مگر
خارش و از آتش مگر دود و از شراب مگر خمارش و در شان امثال ایشان امام محمد باقر فرموده که اسوء حال ایشان نزد من و دشمن ترین ایشان کسیست
زمانیکه بشنود حدیثی را که بما نسبت میدهند و از ما روایت میکنند قبول نمیکند و انکار مینماید و هر که باو عقیده نماید تکفیر مینماید و نمیداند شاید
حدیث از ما باشد و بسوی ما مستند میشود و بدین سبب از ولایت ما خارج شود سبحان الله آیا میشود مثل قبض اسرافیل و میکائیل بازوی حضرت امیر را
در هوا از آنچیزهائیکه بزرگ شمرده و انکار نمایند یا اینکه جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و سایر حاملان عرش از شعاع نور آل مصطفی خلق شده اند
و حال آنکه پیغمبر فرمود هرگاه دریاها مرکب و بیشه ها قلم و آسمانها کاغذ و انس و جن کاتب شوند هر آینه مرکب تمام و انس و جن عاجز آیند از تحریر
عشری از فضایل امام روز غدیر و چگونه هدایت می یابند و حال آنکه شهادت میدهد بر این حدیث نبوی کتاب خدا در قول او و لو
کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا پس خوشا بر عقیل ابن ابیطالب زیرا که همیشه کرامتها
اوست بسبب اولادش چنان اولادیکه بذل نمودند جانهای خود را برای پسر برادرش حتی عطا شد باو از عزت و درجات تقدیریکه
عقول از درک آن عاجز است حتی صالح گردید روح طیبه او در ملاء اعلی منصب اصحاب مقامات نورانیه و ولایت مطلقه بر طریق
هم کفو بودن و سیر با آنها در نزول بزمین و صعود بآسمان و باو غبطه نمودند انبیا و شهدا از جهت این درجات عظمی و از جهت نزدیک
شدن او بخدا پس اگر سؤال کنی در آنچه گذشت از بعضی روایات این مجلس که مسلم در اثنای راه بامام نوشت که من تشأم نمودم از
توجه خود بکوفه اگر صلاح دانی کسی دیگر بفرست و امام در جواب نوشت که ترا وادار نکرد بنوشتن کتاب و استعفاء از رفتن بامری که ترا
مامور کرده ام مگر ترسیدن تو پس عازم باش بسوی آنچه ترا مامور کرده ام و السلام آیا منافی نیست مثل این با آنچه تقریر کردی در شان مسلم
و گفتی که او از میان عترت محمدیه و ذریه هاشمیه داخلست در طرفی که واقع شده بعد از طرف عصمت مثل ابوالفضل العباس و علی اکبر
و قاسم و نیز گفتی که نمیرسد بمرتبه شجاعت او و درجه شجاعت احدی که در زمان اوست از ذریه هاشمیه مگر درجه شجاعت ابوالفضل
و علی اکبر و قاسم پس چگونه موافق میشود با آنچیزیکه در قول امام است که حمل نکرد ترا بنوشتن کتاب بسوی من مگر ترسیدن تو جواب میگویم
آنچه من ذکر کردم در شان او از امور قطعیه است که ثابت شده بروایات متظافره و اخبار متواتره و درایات کثیره و از اینجا
که در مذهب بحد ضرورت رسیده و اخبار و روایات کثیره ثابت شده که یک درایت بهتر از هزار روایت است که بی درایت باشد پس
هر که توهم نماید منافات روایتیکه متضمن قضیه مکاتبه مسلم است با آنچه ما ذکر کردیم بتحقیق اخذ کرده او را بدون درایت و علم و چگونه
چنین نباشد زیرا که اگر آن روایت افاده نماید بر طبق این توهم هر آینه میشود قول امام در کتابت خود باهل کوفه که بعثت الیکم
اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی از آنچیزیکه خارج باشد در مخرج اغراق یا بر آنچه اصل نه ارادی در قول او و ثقتی من اهل بیتی پناه

پدرم بجد ابتعدی واضح شد از اینکه مسلم مقصودش از طلب استعفا در عریضه خود نبود مگر تحرز از راه ما بین وهن و ضعف و وضوح انکار در امر
امام و سیر او بر کوفه از جهه نظر بسوی تشئمیکه بقلب او ضمن کرد نه طلب سلامتی خود و تاخیر در بذل جان خود در راه حجه خدا و پسر عمش
پس آنچه در کتابت امام بود آن اخبار هاشیت که تاکید مینماید آنچه را ما ذکر کردیم از عظم شان و علو مرتبه مسلم نه آنچیزیست که منافی باشد با آن چنانکه مخفی
نیست این تعریب بر صاحب عقل و علم بعبارة اخری کلام امام افاده میکند که رسیدن او از فتن بسوی کوفه از جهه خوف از دست بعض خود بلکه
افاده میکند اینرا که امام او را منع کرد از اینکه مرتب آثار نماید بر خوف خود که ناشی از تشأم او گشته بود پس کشف میکند از حق بودن این آنچه ما
ذکر و تقریر کردیم در ذیل روایت از اینکه جناب مسلم وقتیکه کتاب امام را خواند فرمود که من بر نفس خود نمیترسم هرگاه بگویی که چه میگویی در آنچه
گذشت از بعض روایات این مجلس مثل آنچه در کتاب مقاتل ابی الفرج است که ابن زیاد وقتیکه از خانه هانی بیرون شد شریک بمسلم گفت چه چیز ترا
از قتل مانع شد گفت دو سبب یکی نخواستن هانی قتل او را در خانه اش و دیگری حدیثی که مردم از پیغمبر نقل کردند که فرموده ایمان قید
حیله مؤمن است پس مؤمن حیله نمیکند هانی گفت آگاه باش قسم بخدا هرگاه او را میکشتی هر آینه کافر فاجر کشته بودی الخ در این هنگام این
سؤال وارد میشود که چگونه حال ابن زیاد بر مسلم مخفی بود و حال آنکه بر هانی و شریک مخفی نبود جواب از این سؤال آنست که در مقدمه اولی
گذشت و کلام ما در اینجا اعاده نموده میگوییم مراد مسلم از احتجاج باین خبر اینست ثابت نماید اینرا که ایمان وقتیکه قید است برای مؤمن پس
نمیکشد مؤمن دشمن خود را در غیر وقت مبارزت بحیله بلی لازم این توجیه یکی از دو امر است یا اینکه هانی این خبر را اصلا نشنیده بود
یا فهمیده بود از این خبر غیر آنچیزیرا که مسلم فهمیده بود و از آن بعد از اغماض از اینها میگوییم آنچه در مقاتل ابی الفرج است از روایت مذکوره
در سایر کتب مقاتل نیست آیا نمی بینی اینها را امکانیکه گفته وقتیکه ابن زیاد خارج و مسلم داخل شد در حالتیکه شمشیر در دستش بود شریک باو
گفت چه چیز ترا از امر مانع شد مسلم گفت قصد کردم بخارج شدن زن هانی از دامنم گرفت و گفت ترا قسم میدهم بخدا که ابن زیاد را
در خانه ما نکشی و در پیش من گریه کرد پس شمشیر را انداختم و نشستم هانی گفت وای بر او مرا و خود را کشت و آنچه از او گریخت واقع شد در آن پس
این روایت چنانکه می بینی صحیح تر است از روایت ابی الفرج و اقرب است بدرایه و علم هرگاه سؤال کنی در آنچه صاحب کتاب مفتاح النجاح ذکر کرده
از عامه در باب شهادت مسلم گفته وقتیکه صبح شد ابن زیاد مردم را در مسجد جمع نمود و فرمان حکومت خود را بایشان خواند و از مخالفت یزید
ترسانید و جماعت جناب مسلم را بعقوبت از دور خود متفرق نمود و مسلم پنهان گردید عبید الله در طلب او سعی تمام نمود تا بدست آورده با دو
پسرش محمد و ابراهیم در سال شصت از هجرت که سه روز از ذی الحجه گذشته بود بقتل رسانید و در این روز امام حسین از مکه بسوی کوفه متوجه
گردید میگوییم ظاهر کلامش اینرا میرساند که مسلم ابن عقیل بدرجه شهادت فایز گردیده بدون مقاتله و محاربه میان او و لشکر ابن زیاد چنانکه
کلامش میرساند شهادت مسلم واقع گشت در وقت شهادت دو پسرش محمد و ابراهیم و حال آنکه تو خبر هستی باینکه امر اول که عبارت
باشد از شهادت مسلم بدون محاربه و مقاتله برخلاف روایت متظافره بلکه ضرورت است ایضا و همچنین امر ثانی که عبارت باشد
از قتل پسرانش با او از عجب ترین چیزیکه از این عالم واقع شده در کتاب وافیست که ذکر نکرده پسران مسلم را که در کربلا بدرجه شهادت
فایز گشته اند زیرا که گفته شهید شد با حسین در کربلا عباس و عثمان و محمد و عبد الله و جعفر پسران علی ابن ابیطالب و محمد و عون
دو پسر عبد الله ابن جعفر و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیل ابن ابیطالب و روایت شده از حسن بصری که گفته بفیض شهادت رسید
با حسین شانزده نفر از اهل بیت او که در آن روز در روی زمین مثل آنها نبود و در کتاب استیعاب روایت شده از پسر حنفیه که شهید
شد با حسین در آن روز هفده نفر که تمام ایشان از اولاد فاطمه بودند این آنچیزیست که این عالم در کتاب خود ذکر کرده و تو خبر داری
باینکه بفیض شهادت رسیدن عبد الله ابن مسلم و عبد الرحمن ابن مسلم در کربلا پیش روی حضرت سید الشهداء از آنچیزهاست که در آن شکی نیست
و در تسلیة المجالس است که عبد الله ابن مسلم مادرش رقیه دختر علی ابن ابیطالب بود بمقاتله و محاربه کفار بیرون آمده در سه حمله نود و هشت
نفر را کشت و در مقاتل الطالبین آورده که باو تیری رسید در حالتیکه دست خود را در پیشانی گذاشته بود دست و پیشانی او را بهم
دوخت بعد از آن عمرو بن صبیح صدادی و اسد ابن مالک او را بقتل رسانید بعد از آن برادرش عبد الرحمن ابن مسلم بیرون آمده
هفده نفر سوار را کشت بعد از آن عامر ابن نهشل تمیمی او را کشت چه خوب گفته اند در حق آل عقیل اذا کانت النفوس کبارا تعبت فی مرادها الاجسام
یعنی زمانیکه نفوس عالیهمت شدند خود را به تعب میاندازند و بزودی بیان تمام در تمام اینها در مقام خود میآید بعد مخفی نماند در تو
که بعض آنچه صاحب مفتاح النجاه و النجاح ذکر کرده اینست که در باب قاتل سید الشهداء ذکر نموده حیث قال اختلاف شده در اینکه
مباشر قتل حضرت سید الشهداء که بود بعضی گفته که شمر ابن ذی الجوشن است و بعضی گفته که سنان ابن انس النخعی است و بعضی گفته که

خولی ابن یزید اصبحی است و بعضی گفته که شمر ضربتی از روی مبارکش زد و سنان نیزه بآنحضرت زده از اسب فکنده و داد بر خولی
ابن یزید نازل شد که سر مبارکش را قطع نماید دستش لرزید و برگشت برادرش شبل ابن یزید نازل شده سر مبارک آنحضرت را برید
و برادرش خولی داد و میدانی که شبل ابن یزید در روایتی از روایات و کتابی از کتب مقاتل ذکر نشده چنانچه زود مطلع میشوی
به بیان این در محل خود تذنیل در بیان بعضی امور است بدانکه دانستی که مسلم ابن عقیل از سادات شهدا و بزرگان انصار سید الشهداء است
و از کسانیست که رسولخدا بر او گریست قبل از ولادتش و بدان که گریه بر او از لوازم ایمان اهل ایمانست و خواص یقین های اهل یقین است
خوشا بحال کسیکه باو گریه کند و داخل نماید نفس خود را در زمره کسانیکه خدا و رسولش و آباء طاهرین او و اولاد معصومین او بسبب گریه
باو از خود راضی و خوشحال بوده اند پس چنانکه گریه باو از افضل اعمالست همچنین است زیارت قبر شریفش و تر این و اصح است هرگاه
گوئی که حکم تاکد زیارت قبر شریف و عداد از افضل امور ثابت برنشده بنص و حدیثی از ائمه طاهرین در خصوص وارد نشده پس
این از آنچیزهاییست که در او نصی بما نرسیده بلی عنوان زیارتش داخل میشود در عنوان زیارت شهداء و صدیقین و ظاهر میشود
فرق در میان اینکه نص وارد شود در آن و اینکه داخل شود زیارت او تحت زیارت شهدا و صدیقین در استحباب سفر از جهت او
بخصوصه و عدم استحباب نظر بآنچه در خبر ابن خادم است از حضرت رضا که فرموده بسته نمیشود بارها بطرف چیزی از قبور مگر بسوی قبر ما
میگوییم بدرستیکه هر نصیکه در زیارت شهدا جاری و وارد گشته از آنچیزهاست که دلالت میکند بتاکد زیارت قبر او و این دلالت
از قبیل دلالت التزامی و فحوائیست چنانکه مخفی نیست این تقریب بر صاحب عقل و معرفت احتجاج باین آنچه وارد گشته در زیارت شهداء مدرو
و مثل این و در خبر فضیل ابن یسار از صادق که زیارت قبر رسولخدا و زیارت قبور شهداء و زیارت قبر حسین در مقابل یک حج مبرور است
که با رسولخدا کرده شوند و در صحیح هشام ابن سالم نقل کرده از صادق که فاطمه بعد از رسولخدا هفتاد و پنج روز زندگانی کرده کسی او را متبسم
و خندان ندیده هفته دو مرتبه بقبور شهدا علیهم السلام تشریف آورده میفرمود که اینجا رسولخدا بود و اینجا مشرکین بودند الحدیث و تقریب ایضا
بالتزام و فحوائیست بالجمله علماء اتفاق کرده اند بر استحباب سفر زیارتش و نقل کرده جمعی از علماء بعضی از روایات را در کتب محدثان
یعنی از زیارتیکه علماء تالیف کرده اند و وارد شده در بعضی نصوص از ائمه زیارت مسلم و لیکن آن مندرج است در زیارت شهداء حایر
و بعضی از محققین و محدثین گفته اولی و انسب اینست که در روز عرفه او را زیارت نمایند زیرا که شهادتش در آن روز واقع گشته و تحقیق از همه
آنها ظاهر شد جواز مسافرت بلکه استحباب آن بزیارت مسلم ابن عقیل زیرا که قبر او از جمله قبوریست که اشاره نموده بسوی آن حضرت رضا بقول خود
الا الی قبورنا هرگاه گویی که استثنائیکه در این خبر است اگرچه شامل بر قبور اولاد ائمه و عترت نبویه و ذریه هاشمیه است یعنی از آن
کسانیکه حسن حالشان ثابت است مثل مسلم ابن عقیل و قاسم ابن موسی کاظم و فاطمه که در قم مدفون است و عبد العظیم الحسنی که در ری و غیر اینها الا اینکه شامل نمیشود
غیر آنها را از سایر صدیقین و شهدا و مؤمنین اگرچه مثل سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار بوده باشند میگوییم هرگاه از شیعه ائمه علیهم السلام اند
پس او از ثابتین است آیا نشنیده احتجاج حضرت صادق را که فرموده آنچیزیکه از این آیه فهمیده میشود بولایت اهل بیت عصمت مثل عترت
اهل بیت عصمت اند بقول خدای تعالی فمن تبعنی فانه منی علاوه بر این اخبار از جهت ضعف نمیتواند مقابله نماید جمله از عمومات و مطلقات

مجلس در ذکر شهادت پسران مسلم است در امالی صدوق مسند از ابی محمد شیخ اهل کوفه گفت وقتیکه حسین ابن علی را بدرجه شهادت
رسانیدند از لشکرگاه او دو نفر غلام صغیر را اسیر کرده نزد عبید الله ابن زیاد آوردند ابن زیاد زندانبان را خواند و گفت این دو غلام را جای تنگ
قرار داده از آب سرد و طعام پاکیزه محروم دار ایشان روزها را روزه میگرفتند چون شب میشد دو قرص نان جو و یک کوزه آب
میآوردند چون حبس آنها در زندان تا یکسال طول کشید یکی از آنها بدیگری گفت ای برادر توقف ما در زندان طول کشید نزدیکست عمر
فانی و بدن ما پوسیده گردد وقتیکه زندانبان بیاید مکان خود را باو خبر ده و تقرب بسوی او بجو شاید در طعام ما وسعت دهد و آب ما را
زیاد کند چون شب رسید شیخ دو قرص نان جو و یک کوزه آب برای آنها آورد برادر صغیر باو گفت یا شیخ آیا محمد را میشناسی گفت چگونه محمد را
نمیشناسم و حال آنکه او پیغمبر منست گفت آیا جعفر ابن ابیطالب را میشناسی گفت چگونه جعفر را نشناسم و حال آنکه خدای تعالی باو دو بال کرامت
فرموده که با ملائکه پرواز میکند فرمود آیا علی ابن ابیطالب را میشناسی گفت چگونه علی را نشناسم و حال آنکه پسر عم و برادر پیغمبر منست فرمود یا شیخ ما
از عترت پیغمبر تو هستیم و از اولاد مسلم ابن عقیل در دست تو اسیریم که زندان را بما تنگ و از طعام و شراب مضایقه میکنی آنوقت شیخ خود را
بر قدمهای ایشان انداخته میبوسید و میگفت جانم فدای شما و روحم وقاء شما باد ای عترت رسولخدا این در زندان بسوی شما باز است هر جا
بخواهید بروید چون شب شد دو قرص نان جو و یک کوزه آب برای آنها آورد و براه دلالت کرد و گفت شب راه بروید و روز

در روز پنهان شوید تا اینکه خدا بکار شما فرجی کرامت فرماید چون شب گردید آن دو طفل قدری راه رفته رسیدند به پیره زنی که دم در ایستاده
بود باو گفتند که ما غریب و صغیر هستیم و براه بلد نیستیم امشب ما را مهمان کن چون صبح شود میرویم گفت شما کیستید که هرگز از شما پاکیزه تر و اینچنان که
از مشامی بویم ندیده بودم گفتند که ما از عترت پیغمبر تو هستیم از خوف جان از زندان عبید الله ابن زیاد گریخته ایم پیره زن گفت ای دو حبیب من
مرا دامادیست فاسق که در واقعه کربلا با عبید الله ابن زیاد حاضر بوده است میترسم در اینجا شما را صدمه آورده بکشد گفتند امشب اینجا هستیم و چون
صبح شود میرویم قبول کرده طعام آورد و خوردند و بخواب رفتند برادر کوچک به بزرگ گفت امید دارم که امشب خاطر جمع باشیم بیا با هم
معانقه نمائیم تمن رایحه ترا استشمام نمایم و تو رایحه مرا قبل از اینکه مرگ تفرقه اندازد پس آن دو طفل دست در گردن یکدیگر انداخته و بخواب رفتند
چون برخی از شب گذشت داماد آن پیره زن آمده در را کوبید پیره زن گفت کیست جواب داد منم داماد تو پرسید چه چیز در اینحال باعث آمدنت
گشته و حال آنکه وقت آمدن تو نبود گفت وای بر تو در را بگشا قبل از اینکه عقل من بپرواز و زهره من چاک شود از شدت بلائی که بمن نازل
شده گفت وای بر تو چه بلاء بر تو نازل شده جواب داد که دو غلام صغیر از لشکر عبید الله گریخته اند در میان لشکر خود ندا کرد هر کس سر یکی را
بیاورد هزار درهم میدهم و هر که سر هر دو آنها را بیاورد دو هزار درهم میدهم تا حال اسب خود را بتعب و خود را بمشقت انداخته ام
خبری از آنها نیافته ام گفت ای داماد حذر کن از اینکه محمد در روز قیامت خصم تو باشد گفت وای بر تو دنیا چیزیست که همه بآن حریص اند
گفت دنیا را چه میکنی که با او آخرت نباشد گفت ترا می بینم که ایشان را حمایت میکنی آیا نزد تو خبری هست. برخیز که امیر ترا میخواهد گفت امیر مرا
چه خواهد کرد پیره زنی هستم در این صحرا گفت در را بگشا قدری راحت شوم چون صبح شود باز بطلب آنها روم در را گشود و پیش طعام و
شراب آورد و چون برخی از شب گذشت صدای خواب آن دو طفل را شنیده حرکت کرد مثل حرکت شتر خشمناک و صدا کرد مثل صدای
گردن گاو و دست خود را بدیوار خانه می مالید تا دست او به پهلوی طفل صغیر رسیده پرسید که کیستی گفت من صاحب خانه ام شما کیستید
طفل صغیر کبیر را حرکت داده گفت برخیز ای حبیب من بتحقیق افتادیم بآنچه میترسیدیم پرسید آخر شما کیستید گفتند یا شیخ اگر راست بگوئیم ما را امان
میدهی گفت بلی فرمودند در امان خدا و رسولش گفت بلی گفتند خدا و رسولش بر آنچه میگوئیم شاهد باشد قبول کرد فرمودند یا شیخ ما از عترت پیغمبر تو محمد هستیم
که از زندان عبید الله ابن زیاد گریخته ایم گفت از مرگ گریخته و بمرگ افتادید حمد خدا را که شما را بمن رسانید پس برخواسته دست ایشان را
بر کتف بست آن شب در آن حالت ماندند تا صبح طلوع کرد غلام سیاه خود را که فلیح نام داشت خواند و گفت این دو طفل را برداشته بر
در کنار فرات گردنهای ایشان را بزن و سر آنها را بمن بیاور تا من آنها را پیش عبید الله ابن زیاد برده جایزه بگیرم غلام شمشیر برداشته بسوی آنها
میرفت اندک زمانی نگذشت که یکی از آن دو طفل گفت یا اسود چه شبیه است سواد تو بسواد بلال مؤذن رسولخدا گفت مولای من مرا امر
بکشتن شما کرده شما کیستید گفتند یا اسود ما از عترت پیغمبر توایم از زندان عبید الله ابن زیاد گریخته ایم و ما را پیره زن مهمان کرده و مولای تو
میخواهد ما را بکشد پس آن غلام خود را بر قدمهای ایشان انداخته گفت جانم فدای شما و روحم وقاء شما باد شمشیر را از دست انداخته و خود را
بفرات زد و بطرف دیگر گذشت مولایش صدا کرد که بر من عصیان نمودی گفت بر تو اطاعت میکردم مادامیکه بر خدا عصیان
نمیکردی زمانیکه بخدا نافرمانی کردی من از تو بری هستم در دنیا و آخرت پس پسر خود را خواند و گفت حلال و حرام دنیا را برای تو
جمع میکنم و دنیا چیزیست که همه بوی حریصند این دو طفل را بر در کنار فرات گردن ایشان را بزن و سر ایشان را پیش من بیاور که نزد عبید الله
ابن زیاد برده جایزه بگیرم جوان شمشیر برداشته پیش ایشان رفت یکی از آن دو طفل گفت ای جوان آیا بر جوانی خود نمیترسی از آتش جهنم گفت ای
دو حبیب من شما کیستید فرمودند از عترت پیغمبر تو محمدیم پدر تو میخواهد ما را بکشد پس آن جوان خود را بر قدمهای ایشان انداخته بوسید و گفت
آنچه غلام اسود گفته بود شمشیر را بطرفی انداخته خود را بفرات زد و گذشت پدرش فریاد زد که ای پسر بر من مخالفت کردی گفت هرگاه
بخدا اطاعت نمایم و ترا معصیت نزد من محبوبتر است از اینکه بر خدا نافرمانی و بتو اطاعت نمایم ملعون گفت بر قتل شما کسی غیر از من میسر نشود
شمشیر را برداشته پیش آن دو طفل بیچاره رفت وقتیکه بکنار فرات رسید شمشیر را از غلاف کشید چون نظر ایشان بشمشیر عریان افتاد چشمهای ایشان
پر از اشک گردید گفتند یا شیخ ما را ببازار برده بفروش و وجه آنرا بردار و راضی مشو که فردای قیامت محمد خصم تو باشد گفت نمیشود
باید شما را بکشم و سرتان را نزد عبید الله ابن زیاد برده دو هزار درهم جایزه بگیرم گفتند یا شیخ قرابت ما را با رسولخدا ملاحظه کن گفت شما را
با او قرابتی نیست گفتند یا شیخ ما را زنده پیش عبید الله ابن زیاد ببر تا او خود در خصوص ما حکم کند گفت مرا بر این راه نیست مگر اینکه خون شما را
بریزم فرمودند آیا بصغر سن ما رحم نمیکنی گفت خدا در دل من نسبت بشما رحمی نگذاشته فرمودند اگر لابد از کشتن ما هستی بگذار چند رکعت نماز
بخوانیم گفت هر قدر میخواهید بگذارید اگر نفعی بحال شما بخشد پس آن دو طفل چهار رکعت نماز گذاشته بعد چشم خود را بطرف آسمان بلند کرده

گفتند

گفتند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین حکم کن میان ما و او بالحق پس از آن بسوی برادر بزرگ آمده گردن او را زد و سرش را برداشته در توبره گذاشت
برادر صغیر آمده خود را بر نعش برادرش انداخته خود را بخون برادر آغشته نمود و میگفت که با رسولخدا اینطور ملاقات خواهم کرد آن ملعون گفت
ترا هم بزودی ببرادرت ملحق میسازم بعد طرف طفل صغیر آمده گردنش را زد و سر او را هم برداشته در توی توبره گذاشت و بدن آنها را
بفرات انداخت در حالتیکه خون از آنها جاری بود وقتیکه سرهای ایشان را نزد عبید الله آورد آن ملعون بالای کرسی نشسته و در دست چوب خیزران
داشت چون نظرش بر ایشان افتاد تا سه دفعه ایستاد و نشست بعد گفت وای بر تو اینها را در کجا یافتی گفت مادر زن من اینها را مهمان کرده بود
گفت حق مهمانی را ملاحظه نکردی گفت نه پرسید بتو چه گفتند جواب داد فرمودند یا شیخ ما را ببازار ببر و بفروش و وجه آنرا بردار و راضی مباش که محمد در روز
قیامت خصم تو باشد پرسید تو چه گفتی جواب داد گفتم نمیشود باید شما را بکشم و سرتان را پیش ابن زیاد برده دو هزار درهم جایزه بگیرم پرسید دیگر چه گفتند جواب داد
فرمودند که ما را زنده پیش ابن زیاد ببر تا او خود درباره ما حکم نماید پرسید تو چه گفتی جواب داد گفتم که بسوی این راه ندارم باید تقرب جویم نزد عبید الله ابن زیاد
بریختن خون شما گفت چرا ایشان را زنده نزد من نیاوردی تا جایزه ترا چهار هزار درهم نمایم گفت راه نیافتم بجز تقرب بسوی تو بخون ایشان
پرسید دیگر چه گفتند بتو جواب داد که فرمودند یا شیخ قرابت ما را با رسولخدا ملاحظه کن پرسید تو بایشان چه جواب دادی گفت عرض کردم که شما را با رسولخدا
قرابت نیست گفت ویل بر تو بعد چه گفتند جواب داد فرمودند آیا بخردی ما رحم نمیکنی گفت تو بآنها رحم نکردی جواب داد که بایشان گفتم خدا در قلب
من نسبت بشما رحم نگذاشته است گفت وای بر تو باز چه گفتند جواب داد فرمودند بگذار چند رکعت نماز بگذاریم گفتم هر قدر بخواهید بخوانید
اگر نفعی بحال شما بخشد پس آن دو طفل چهار رکعت نماز گذاشته و در آخر چشم خودشانرا بسوی آسمان بلند کرده گفتند یا حی و یا حکیم یا احکم الحاکمین
میان ما و او حکم کن بحق ابن زیاد گفت بتحقیق خدا در میان شما حکم کرده آیا کیست برای قتل این فاسق پس مردی از اهل شام جواب داد که
من برای قتل او حاضرم گفت ببر او را بآن موضعیکه این دو طفل را در آنجا کشته گردنش را بزن و مگذار که خونش بخون آنها ممزوج شود و بزودی سر او را
بیاور پس آمد او را کشته و سرش را بر نیزه نصب کرد اطفال تیر و سنگ باو انداخته و میگفتند که این قاتل ذریه رسولخدا است و در بحار روایت کرده
از کتاب مناقب قدیم این حکایت را با تغییر کمی گفت خبر داد با سعد الائمه سعید ابن محمد ابن ابی بکر الفقیه از محمد ابن یحیی الندی گفت وقتیکه
حسین ابن علی را در کربلا شهید کردند دو طفل از لشکر عبید الله ابن زیاد گریختند یکی را ابراهیم دیگری را محمد میگفتند و از اولاد جعفر طیار بودند ناگاه رسیدند
بزنی که آب میبرد آن زن بر حسن و جمال ایشان نظر کرده گفت شما کیستید گفتند از اولاد جعفر طیاریم از لشکر ابن زیاد گریخته آن زن گفت
شوهر من در لشکر ابن زیاد است اگر در این شب از آمدن او نمیترسیدم شما را مهمان میکردم گفتند تو ما را ببر امید داریم که امشب شوهرت
نیاید تا آن زن آنها را بمنزل خود برده طعام آورد فرمودند ما را بطعام احتیاج نیست سجاده بیاور تا نماز خوانیم بعد از نماز که بخواب رفتند
برادر بزرگ بکوچک گفت ای برادر وای پسر مادر من نزد من بیا تا رایحه ترا استشمام نمایم زیرا ظن میکنم که این آخر شب من باشد بعد از آن
صبح نخواهیم کرد و حدیث بقرار سابق ذکر کرده تا اینکه گفته بعد از آن شمشیر را حرکت داده گردن برادر بزرگ را زد و بدنش را بفرات انداخت
برادر کوچک گفت از تو سؤال میکنیم بخدا بگذار زمانی خود را بخون برادر آغشته نمایم گفت این بتو چه نفع میدهد فرمود همچنین دوست میدارم پس بخون
برادر خود ابراهیم ساعتی خود را آغشته نمود آن ملعون گفت برخیز برخواست تا سر او را از عقب جدا کرد و بدنش را بفرات انداخت بدن اولی
همچنین در روی فرات بود تا بدن ثانی را آب انداخت بدن اولی آنرا اشق کرده ببدن برادرش ملحق کرده و بزیر آب رفتند و آن ملعون
آوازی از ایشان شنید در حالتیکه میگفتند خدایا تو میدانی و می بینی آنچه را که این ملعون در حق ما کرد حق ما را از او در روز قیامت بگیر
تا اینکه عبید الله ابن زیاد غلام سیاه خود را که نادر میگفتند خواند و گفت ای نادر بگیر این ملعون را ببر بآن موضعیکه طفلین را در آنجا کشته
گردنش را بزن لباسهای او و مال او مال تست و بر تو ده هزار درهم میدهم و آزادی لوجه الله پس غلام او را بآن موضعیکه گردن آنها را زده بود
برد گفت ای نادر لابد مرا خواهی کشت گفت بلی تا گردن او را زده و پیکرش را بآب انداخت آب او را قبول نکرد و بکنار انداخت ابن زیاد
امر کرد تا او را بآتش سوزانیدند و بسوی عذاب الهی رفت و در مجلس نقل کرده از ابی مخنف وقتیکه حسین را شهید کردند دو غلام
صغیر را از لشکر او اسیر نمودند و پیش ابن زیاد آوردند آن ملعون زندانبان خود را خواند و گفت این دو غلام را داخل زندان کن آب سرد
و طعام خوش بایشان مده و در زندان جای ایشان را تنگ کن زندانبان ایشان را برداشته بزندان آورد تا یکسال توقف آنها در زندان
طول کشید تا سینه های ایشان تنگ گردیده برادر کوچک به بزرگ گفت ای برادر نزدیک شد عمرهای ما فانی و بدنهای ما در زندان پوسیده
گردد آیا بزندانبان حال خود را خبر دهیم و تقرب بجوئیم برسولخدا گفت چنین میکنیم چون شب شد و زندانبان دو قرص نان
جو و یک کوزه آب برای ایشان آورد برادر کوچک ایستاد و گفت یا شیخ آیا محمد مصطفی را میشناسی گفت چگونه او را نشناسم

وحال آنکه

و آن آنکه پیغمبر منت و شفاعت کننده من در روز قیامت گفت ای شیخ آیا علی ابن ابیطالب را میشناسی گفت چگونه او را نشناسم و حال آنکه او امام منست
و پسر عم پیغمبر من فرمود ای شیخ آیا مسلم ابن عقیل را میشناسی جواب داد که او پسر عم رسول خداست پس گفت ما از عترت مسلم ابن عقیل هستیم که جای ما را در زندان تنگ
کرده و از طعام و شراب لذیذ مضایقه و بخوردی ما رحم میکنی و قتیکه زندانبان کلام ایشانرا شنید بشدت گریه نموده و خود را بر قدمهای ایشان
انداخته میبوسید و میگفت روحم فداء شما باد میخواهم که رسول خدا در روز قیامت خصم من باشد در زندان باز است هر جا که خواهید بروید ای دو
حبیب من شب راه بروید و روز پنهان شوید میگویند زمانیکه بیرون آمدند قدری راه رفتند نمیدانستند کجا روند در آنجا باغی بود داخل شده
بالای درختی رفته پنهان شدند وقتیکه آفتاب طلوع کرد کنیزی آنها را دیده و از حال ایشان پرسید و گفت بیائید با من برویم پیش خاتون
من که او شما را دوست دارد با او آمدند کنیز پیش از ایشان داخل شد و بر خاتون خود خبر داد وقتیکه خاتون آمدن آنها را شنید پا برهنه
دویده و استقبال نمود با بشارت و مرحبا عرض کرد با وسعت داخل شوید تا ایشانرا داخل مکان مخصوص نموده خدمت لایق بجا آورد بعد از آن
ابن زیاد در کوچه های کوفه ندا کرد هر کس اولاد مسلم ابن عقیل را بمن بیاورد او را جایزه عظیمی میدهم و شوهر این زن از جمله کسانی بود که آنها را طلب
مینمود چون شب شد آن لعین بخانه آمده و از کثرت طلب و زحمت راه رنجیده بود زوجه صالحه گفت در کجا بودی که من در روی تو آثار
رنج و زحمت مشاهده میکنم گفت ابن زیاد در کوچه های کوفه ندا داده هر کس اولاد مسلم ابن عقیل را نزد من بیاورد مستحق جایزه عظیمی خواهد بود و من در طلب آنها
بودم اثری نیافتم زوجه او گفت وای بر تو آیا از خدا نمیترسی با اولاد رسول خدا چه میکنی باعانت ظالمی در کشتن آنها دنیا ترا مغرور ساخته گفت
طلب جایزه میکنم از امیر جواب داد از اهل و عمر مردم میشوی در نزد او هر گاه در این امر سعی نمائی پس آن ملعون در میان خواب و بیداری بود که
همهمه از اندرون خانه شنید بزوجه اش گفت که این چه صدا است جواب داد گویا که میشنود برخواست و چراغی طلب نمود اهل بیت خود را بجواب زد
گویا که میشنوند خود برخواست و چراغ روشن نمود و اراده نمود که در را بگشاید زوجه اش مانع شد با آخره در را گشوده یکی از آن دو پسر رسید
که از خواب بیدار شده برادر خود میگفت برخیز که هلاک ما نزدیک شده برادرش گفت مگر چه شده فرمود وقتیکه خوابیدم در عالم واقعه دیدم
که پیغمبر و علی و حسن و حسین علیهم السلام و پدرم نزد من ایستاده و پیغمبر بپدرم میگوید چه شد که اولاد خود را در میان ستمکاران گذاشتی پدرم عرض کرد که اینها
نیز با ثر من میرسند وقتیکه آن ملعون کلام ایشانرا شنید گفت شما کیستید و پدر شما کیست فرمودند مسلم ابن عقیل آن ملعون گفت من اسب خود را امروز
بزحمت و مشقت انداخته ام و حال آنکه شما نزد من هستید بعد از آن یک سیلی ببرادر بزرگ زده او را بر رو افکند حتی استخوانهای سر و دندان
هایش خورد شد و خون جاری گردید بعد از آن دستهای ایشانرا بست فرمودند ای شیخ زوجات ما را مهمان کرده تو اینچنین مینمائی آیا از
خدا نمیترسی و قرابت ما را با رسول خدا ملاحظه نکرده مراعات یتیمی ما را نمیکنی آن ملعون اعتنا بکلام آنها نکرده و رحم ننمود بعد ایشانرا از حجره خارج آورد
در آنجا دست بسته تا صبح ماندند در حالتیکه همدیگر را وداع کرده گریه مینمودند چون صبح شد آن ملعون ایشانرا از خانه خود بیرون آورد و قصد کرد
که بجانب فرات آورده بکشد زوجه و غلام و پسرش در عقب او بودند و منع میکردند و از عذاب خدا تعالی میترسانیدند آن ملعون التفات نمیکرد
تا رسیدند بجانب فرات آن ملعون شمشیر خود را از میان برکشید زوجه اش بر دست و پای او افتاده میبوسید و میگفت ای مرد این دو طفل
یتیم را نکشته کن و از خدا بخواه آنچه را که از امیر میطلبی که خدا عطا میکند عوض آنچه که طلب مینمائی اضعاف مضاعف آن ملعون چنان بزوجه خود فریاد
و تعرض کرد که بیهوش افتاد بعد بغلام خود امر کرد یا اسود بگیر این شمشیر را و بکش این دو طفل را و سر آنها را بمن بیاور تا پیش عبیدالله ابن زیاد برده
دو هزار درهم جایزه بگیرم با یک رأس اسب وقتیکه غلام قصد قتل آنها را کرد یکی از آن دو طفل گفت یا اسود چه شبیه است سواد تو بسواد
بلال مؤذن رسول خدا یا اسود تو با ما چه عداوت داری که ما را میکشی برو تا در خدمت جد خود رسول خدا خون خود را از تو مطالبه نمائیم غلام
عرض کرد شما کیستید فرمودند ما از عترت پیغمبر تو اولاد مسلم ابن عقیل هستیم خاتون شما امشب ما را مهمان کرده و آقای تو میخواهد ما را بکشد پس
غلام خود را بر قدمهای ایشان انداخته میگفت روحم فداء شما باد هرگز راضی نمیشوم که محمد در روز قیامت خصم من باشد بعد از آن شمشیر خود را
انداخته و خود را بفرات زد و بطرف دیگر گذشت آن ملعون صیحه زد که مرا نافرمانی کردی گفت ترا اطاعت میکردم مادامیکه خدا را عصیان
نمیکردی مخالفت من بتو محبوبتر است از اینکه خدا را عصیان و ترا اطاعت نمایم آن ملعون گفت بخدا قسم کسی غیر از من باشد قتل شما نمیشود
شمشیر را برداشت و قصد ایشان نمود پسرش نزد وی آمد و گفت ای پدر حلم خود را پیش بدار و غضب خود را بخیر انداز و فکر کن از آنچه در روز قیامت
بتو میرسد از غیظ شمشیری باو زد و او را کشت وقتیکه آن زن حال پسر خود را مقتول دید شروع بناله و فریاد نمود پس آن ملعون نزد آن
دو طفل آمد چون او را دیدند هر دو گریه کردند و هر یک خود را بروی دیگری انداخته وداع و معانقه مینمودند و با آن ملعون میگفتند
یا شیخ راضی مشو که روز قیامت خدمت جد خود رسول خدا خون خود را از تو بخواهیم ما را زنده پیش ابن زیاد ببر هر چه خواهد در حق ما بعمل آورد

گفت بسوی این راه نیست فرمودند ای شیخ ما را برده در بازار بفروش قبول نکرد گفتند ای شیخ آیا رحم صغر ما و یتیمی ما را نمیکنی آیا بر تنگی و خوردی ما رحم میکنی
گفت خدا در قلب من رحم برای شما خلق نکرده فرمودند ای شیخ بگذار دو رکعت نماز بخوانیم گفت هر قدر بخواهید بخوانید اگر نفعی بحال شما
بخشد چون از نماز فارغ شدند چشم خود را بطرف آسمان بلند کرده گفتند یا عدل یا حکیم حکم کن میان ما و این ظالم بحق بعد فرمود امیر در چه قدر شدید
است غضب تو در این وقت آن ملعون پیش آمده گردن برادر بزرگ را زد برادرش صیحه کشید و خود را بخون برادر آغشته نمود و میگفت وا اخاه و اقلة
ضراه و اطول حزناه و اغرباه همچنین ملاقات مسلم پس آن ملعون گفت ترا نیز بزودی ببرادرت ملحق میسازم در آن حال گردن او را زده سر
ایشانرا در توبره گذاشت و بدنشانرا بفرات انداخت وقتیکه پیش ابن زیاد رسید سر آنها را بزمین گذاشت آن ملعون پرسید که چیست گفت
که سر دشمنان تو اولاد مسلم ابن عقیل است زمانیکه روی آنها را گشود دید که مثل ماه درخشنده اند پرسید آنها را چرا کشتی گفت بطمع اسب و سلاح
ابن زیاد تا سه دفعه ایستاد و نشست گفت ویل بر تو باد در کجا اینها را یافتی جواب داد در خانه خود که زوجه من ایشانرا مهمان کرده بود ابن زیاد
گفت چرا حق ضیافت آنها را ملاحظه نکردی و زنده پیش من نیاوردی گفت ترسیدم که کسی ایشانرا از دست من بگیرد و قادر نباشم که بتو برسانم
ابن زیاد امر کرد خون ایشانرا بشویند وقتیکه خون ایشانرا شستند و پیش آوردند ابن زیاد از حسن ایشان تعجب نمود و گفت وای بر تو اگر آنها را
زنده پیش من میآوردی جایزه ترا مضاعف میکردم پرسید چون اراده قتل آنها را نمودی چه گفتند آن ملعون سؤال و جواب که میان او
و آنها واقع گشته بود ادا نمود بعد از آن ابن زیاد بر مردی خود نظر کرد و در میان آنها دوستی برای اهل بیت بود و گفت احکم بین ایدی
ملعون را و ببر آن موضعیکه این دو طفل را کشته گردنش را بزن و مگذار خون او بخون ایشان ممزوج شود و هر دو را در جائیکه مدفن
ایشان است آن شخص آن ملعون را برد و میگفت اگر ابن زیاد جمیع سلطنت خود را در این عطا مینمود مقابل این عطیه نمیشد و بهر قسمی که میکشت
سرهای ایشان داده وقتیکه آنها را بقتل میکرد و آنچه با آن ملعون اراده داشت او را بموضع معلوم آورده چشمهای او را قطع و دست
و پایش را قطع نمود و آن دو سر را بفرات انداخت و بدنهای ایشان از آب بیرون آمده سرها ملحق و در زیر آب رفتند بعد آن مرد
بحترام این را آورده بزیر نصب کرد و کودکان با سنگش میزدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

تذییل نموده ام که در بیان بعضی از امور حقه است بدانکه هر که تامل نماید در آنچه عترت نبویه و ذریه هاشمیه از صغیر و کبیر و پیر و جوان و مردان و زنان
مبتلا شده و در آنچه از ایشان صادر گشته از اقوال صادقه و افعال مستقیمه و سیرت ملکوتیه نورانیه لاهوتیه میداند که اینها چنانچه ارشاد میفرماید
بر اینکه دشمنان و ظالمان ایشان کافرترین و شریرترین خلق الهی هستند همچنین ارشاد میکنند بر اینکه این افعال و اقوال صادره از ظالمین و دشمنان
عادت فرعونیه و سیرت نمرودیه ایشان بسبب و بنیت است از اصول ظلم و قواعد طغیانیکه محکم نموده آنها را که از شیطان در رساله
طاغوت و ائمه اهل جهنم در دو صحیفه و سقیفه بعد از آن هر که صاحب فکر ملکوتیه و فطرت نورانیه است و اخذ نموده مجامع بعضی از مطالب این
کتاب را میداند که ستون این دین قائم نشده مگر بدو شخص بزرگوار یکی پدر و یکی پسر یعنی ابا طالب و پسرش حضرت امیرالمؤمنین و سید الشهداء حسین
و همچنین ثابت نشد بنای آن و مستحکم نگردید اساس او مگر راضی شدند باینکه جگر گوشهای ایشان پاره پاره و استخوانهای آنها خورد و اجزاء
و اعضاء آنها قطع و خویشان ایشان از راه خدا تحمل شود میگویند راضی شدند بکشتن جمیع اولاد و اسیر شدن حرم و دختران در ترویج شریعت
محمدیه که اخذ کرده بود خدا تعالی از ایشان این عهد و میثاق را در ملاء اعلی روز ذر اول در عالم ارواح و از اینجاست که اکثر ادله دلالت
میکند بر نبوت حضرت بسبب این دو صدیق اکرم و سید اعظم و اولاد ایشان و این تقریب از آن چیزهاست که مخفی نیست بلکه از امور
آشکار است در نزد اهل بصیرت و مگر کفار اگرچه اهالی ادیان مختلفه و ملل متشتته تامل نمایند در مصائبیکه بعترت رسول خدا وارد
کردیده از قتل و غارت و اسیری و تفکر نمایند در اسباب این هرآینه هدایت می یابند بر دین قویم و صراط مستقیم و میشود نظر کسیکه رسول خدا
و معجزات کثیره او را مشاهده نموده اند پس قضیه روز طف و ما بعدش از اعظم مصائب آل رسول از آن چیزهاست که در آن هزارها
شاهد است بر حقیت این دین و طریقه اهل بیت و شیعه ایشان پس این قضایا یعنی ابتلاء آل رسول و مصائب ایشان از آن چیزهاست
که او را شئونات عظیمه در باب اثبات نبوت است و نزدیک است که قریب شود بر قضیه تصدیق امیرالمؤمنین سید مرسلین ما بر او که
تصدیق امیرالمؤمنین او را اعظم حجت و قطع برهانست نزد جمیع از محققین عرفاء و مرتاضین و کشف میکنند از این آنچه واقع شد میان حکیم کامل و عارف
مرتاض و میان جماعتی از تلامذه او و حضار مجلس و بیانش آنکه روزی از ایشان سؤال کرد از دلائل نبوت حضرت جمله کثیری از آن
ذکر کرد از دلائل عظیمه و در وقت تکلم متبسم و خندان بود از سر تعجب و تبسم او سؤال کردند گفت شما اشیاء کثیره را ذکر کردید
که من انکار نمیکنم ولی شما ملتفت نشدید بچیزیکه اقطع و اسطع و اوضح و اخصر است پرسیدند آن چه چیز است گفت آن تصدیق حضرت

امیرالمؤمنین است رسولخدا را واطاعت او ست براو زیراکه امیرالمؤمنین جامع است مجامع خیر را و جمیع شرف و کمال و فضل و سعه را
بلکه ازحشمتش کا فور فضایل و مناقب و صفات و خصال و سیلها بر عالمیان سرازیر و منحدر گشت و از بحار آنچه مخصوص گردانیده خدا او را
بآن از امور لاهوتیه و اسرار جبروتیه آثار و خواص ملکوتیه منفصل و سوا شده بر خلق خدا معارف وانهار علم و حکمت پس بتصدیق او رسولخدا را
علم و عارف مترجم حقیقت ادعای رسولخدا را میداند پس این در حقیقه سر تست از اسرار صدیق اکبر و فاروق اعظم بودن او پس هر که او را
نشناخت خدا و رسول او را نشناخت و هر که او را شناخت خدا و رسول او را شناخت و از آنچیز واضح شد بعضی از اسرار قول پیغمبر که فرمود چه چیز است حال
قومیکه ذکر میکنند مردی را که در نزد خدا او را منزلتی است مثل منزلت من و مقامی است مثل مقام من بکر پیغمبری ای پسر عمر بدرستیکه علی از من
بمنزله روح است از جسم و بمنزله جانست از بدن و بمنزله نور است از نور و بمنزله سر است از جسد و بمنزله دست از پیراهن ای پسر عمر هر که
علیرا دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد بتحقیق خدا را دوست داشته و هر که علیرا دشمن دارد مرا دشمن داشته
و هر که مرا دشمن داشته بتحقیق خدا را دشمن داشته و هر که خدا را دشمن دارد براو ست لعنت خدا آگاه باش هر کس علیرا دوست دارد
از دنیا بیرون نرود تا بیاشامد از کوثر و میخورد از شجره طوبی و مکان خود را در بهشت می بیند و هر که علیرا دوست دارد سکرات
مرگ براو آسان و قبر او باغی از باغهای بهشت میشود و عطا میفرماید خدا تعالی باو بهر عضوی یک حوریه و شفاعت هشتاد نفر از اهل
بیتاو و هر که علیرا بشناسد و دوست دارد خدا ملک الموترا بسوی او میفرستد چنانکه بانبیاء میفرستاد و از اهوال نکیر و منکر او را
در امان دارد و قبر او وسعت میدهد و در روز قیامت با روی سفید آمده بهشت میرود مثل رفتن عروس بحجله زوجش آگاه باش هر که علیرا دوست دارد
خدا او را سایه افکند در زیر سایه عرش و خاطر جمع میکند او را از فزع روز قیامت هر که علیرا دوست دارد خدا حسنات او را قبول و داخل بهشت
کرده آگاه باش هر که علیرا دوست دارد نامیده میشود باین اسم و هر که علیرا دوست دارد بسر او تاج کرامت گذاشته میشود که در آن نوشته شده
اصحاب الجنة هم الفائزون و شیعة علی هم المفلحون و میگذرد از صراط مثل برق خاطف و هر که علیرا دوست دارد دفتر میشود برای او نامه عملش
و برایش میزان نصب میشود و درهای هشت بهشت برای او مفتوح گردد و هر که علیرا دوست دارد و بمیرد در دوستی او ملائکه با او مصافحه
میکنند و ارواح انبیاء او را زیارت مینمایند و فرموده هر که در دوستی علی بمیرد من کفیل او هستم ببهشت هر که علیرا دوست دارد آمرزیده میشود
و خدا او را دوست هر که از آن در دخل شود از آتش نجات می یابد و آن حب علی است و عطا میکند خدا تعالی باو بهر رگی که در جسد او و بهر موئی
که در بدن او ست شهری در بهشت ای پسر عمر آگاه باش که علی سید وصیین منست امام متقین و خلیفه من بر خلق تا وپدر غرمیامین است یعنی ائمه
طاعتش اطاعت من و معرفتش معرفت منست ای پسر عمر قسم بخدائیکه مرا بحق به پیغمبری مبعوث کرده هرگاه احدی از شما قدمهای خود را
جفت نماید در میان رکن و مقام و خدا را هزار سال عبادت نماید بعد از آن هزار سال بعد هزار سال در حالتیکه روزها را روزه بگیرد و شبها را قایم باشد
و او را به پری زمین طلا باشد و نفاق نماید او را و بندگان خدا او غنیمت شده و آنها را آزاد نماید بعد از این خیر کثیر او را در میان صفا و مروه شهید کرده
باشند بعد از آن ملاقات نماید خدا را در روز قیامت در حالتیکه علیرا دشمن دارد خدا عبادت و جهان او را قبول نمیکند و او را با عمالش
در آتش میاندازد و از زیانکاران محشور میگردد الحدیث و از آنچه معلوم میشود ایضا سری از اسرار قول رسولخدا در خبر کعب ابن عیاض که فرمود
اَنَّ لِعَلِیٍّ نُورَیْنِ نُورٌ فِی السَّمَاءِ وَنُورٌ فِی الْاَرْضِ فَمَنْ تَمَسَّکَ بِنُورٍ مِنْهُمَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ اَخْطَاهُمَا دَخَلَ
النَّارَ وَمَا بَعَثَ اللّٰهُ وَلِیًّا اِلَّا وَقَدْ دَعَاهُ اِلٰی وِلَایَةِ عَلِیٍّ طَائِعًا اَوْ کَارِهًا مب الحدیث
یعنی علیرا دو نور است یک نور در آسمان و یک نور در زمین هر که متمسک نماید بیک نوری از آنها داخل بهشت میگردد و هر که خطا
نماید از آن دو نور داخل آتش میشود خدا هیچ ولی را مبعوث نکرده مگر اینکه دعوت نموده بولایة علی خواه طایع باشد و خواه کاره
و سر قول او ایضا که فرمود یا علی تو تقدم نمی نماید مگر کافر و از تو تخلف نمی نماید مگر کافر تو از خدا هستی در میان بندگان او و وجه آدمی بر بندگانش
و شمشیر خدا هستی بر دشمنان او و وارث علوم انبیاء او هستی تو کلمه علیای خدا و آیت کبری او و قبول نمیکند خدا ایمانرا مگر بولایت
و بعضی از اسرار قول او ایضا که فرمود یا علی تو وصی و خلیفه منی امر تو امر من و نهی تو نهی منست قسم بآنکه مرا بنبوت مبعوث کرد و بهترین
خلق گردانید بدرستیکه تو حجة خدا هستی بر خلق و امین او ئی بر وحی او و خلیفه او هستی بر بندگان او و مولای هر مسلم و امام کل مؤمن و پیشوای هر متقی
هستی و بسبب ولایة تو امت من مرحوم شد و بعداوت تو گردید طایفه مخالفین از آن امت مطرود شد و بدرستیکه خلفاء بعد از
من دوازده اند تو اول ایشان هستی و آخر ایشان قائم عجل الله فرجه چنان قائمیکه فتح میکند خدا با دست او مشارق و مغارب زمین را کو ناظر کنم بسوی تو
در حالتیکه در جهنم ایستاده و شرر آن فروزان و فریادش بلند و حرارت آن شدید است و تو زمام او را اخذ کرده پس جهنم بتو میگوید

خلاص کن مرا بنابرینکه اگر نسخه جیم باشد با راء المهمله یا اینکه از من بگذار اگر نسخه جوزی باشد با زاء المعجمه که یا علی نور تو زبانه مرا خاموش کرد و تو باو
میگوئی ای جهنم ساکت باش این مرد را بگیر و آنرا بگذار الحدیث و از اینجا معلوم میشود سری از اسرار قول امیرالمؤمنین ع که فرموده نحن
اَئِمَّةُ الْمُسْلِمِینَ وَحُجَّةُ اللّٰهِ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَنَحْنُ اَمَانُ اَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرَضِینَ وَلَوْلَانَا لَسَاخَتِ الْاَرْضُ بِاَهْلِهَا
وَقَدْ عَرَفْتَ مَرَّاتٍ وَکَرَّاتٍ اَنَّ مُحَمَّدًا وَآلِهِ اَجْمَعِینَ الْمَعْصُومِینَ کَمَا اَنَّهُمْ حُجَجُ اللّٰهِ عَلٰی غَیْرِ الْاَنْبِیَاءِ فَکَذَا اَنَّهُمْ حُجَجُ اللّٰهِ
یعنی ما امامان مسلمین و حجت هستیم بر عالمیان و امان اهل آسمان و زمینها هستیم و هر گاه نباشیم هر آینه زمین اهل خود را هلاک میکرد و فرو میبرد و بتحقیق
کرات و مرات شنیده که محمد و آل معصومین او چنانچه حجتهای خدا هستند بر غیر انبیا همچنین حجتهای خدا هستند بر انبیا و بدرستیکه هر یک از ایشان چنانچه افضلست
از هر فرد فرد انبیاء و مرسلین همچنین افضل است از مجموع من حیث المجموع ایشان و این منافی نیست با آنچه از رسولخدا نقل شده اَلَا وَاِنَّ اللّٰهَ
خَلَقَ مِائَةَ اَلْفِ نَبِیٍّ وَاَرْبَعَةً وَعِشْرِینَ اَلْفَ نَبِیٍّ وَاَنَا اَکْرَمُهُمْ عَلَی اللّٰهِ وَلَا فَخْرَ وَخَلَقَ مِائَةَ اَلْفِ وَصِیٍّ وَاَرْبَعَةً وَ
عِشْرِینَ اَلْفَ وَصِیٍّ عَلِیٌّ اَکْرَمُهُمْ وَاَفْضَلُهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَلَا وَاِنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ اُنَاسًا وُجُوهُهُمْ مِنْ نُورٍ عَلٰی
کَرَاسِیَّ مِنْ نُورٍ عَلَیْهِمْ ثِیَابٌ مِنْ نُورٍ فِی ظِلِّ عَرْشِ الرَّحْمٰنِ بِمَنْزِلَةِ الْاَنْبِیَاءِ وَلَیْسُوا اَنْبِیَاءَ وَبِمَنْزِلَةِ الشُّهَدَاءِ وَ
لَیْسُوا شُهَدَاءَ فَقَالَ رَجُلٌ اَنَا مِنْهُمْ یَا رَسُولَ اللّٰهِ فَقَالَ لَا فَقَالَ آخَرُ اَنَا مِنْهُمْ فَقَالَ لَا فَقِیلَ مَنْ هُمْ یَا رَسُولَ اللّٰهِ فَوَضَعَ یَدَهُ عَلٰی
یعنی آگاه باش که خدا خلق کرده صد هزار پیغمبر و بیست و چهار هزار پیغمبر و من اکرم ایشانم بر خدا و برای من فخر نیست و خلق کرد صد هزار و بیست
چهار وصی علی اکرم و افضل ایشانست در نزد خدا آگاه باشید که خدا مبعوث میکند خلقیرا که روهای ایشان از نور است بر روی کرسیها
می نشینند از نور در بر ایشان لباسها از نور در سایه عرش رحمن هستند بمنزله انبیاء و حال آنکه انبیا نیستند و بمنزله شهدا اند و حال آنکه شهید
نیستند مردی عرض کرد که من از آنها هستم یا رسول الله فرمودند دیگری گفت من از آنها هستم فرمود نه گفتند پس آنها کیستند یا رسول الله حضرت
دست مبارک خود را بر کتف علی گذاشته و گفت این و شیعه اش الحدیث زیرا که این کلام نیست چیزیکه منافی باشد با آنچه تقریر و بیان کردیم
و او را از اول قطعه کردیم چنانچه این تقریب بر حاذق زیرک مخفی نیست بعد از آن همه اینها بعد از باز گذاشتن اخبار بر ظاهر خود باینکه سلسله انبیاء
منفصل است از سلسله اوصیاء اما زمانیکه اخذ شود این دو سلسله بربط و طرز دو سلسله علل و معلولات چنانچه در برهان مطابق کردن در بطلان
تسلسل ذکر شد پس امر واضح میشود از اینکه بیان شود در زمانیکه همه اینها از اشعه ایشان که گریه بر این دو طفل طاهرین از عترت نبویه و ذریه هاشمیه
و اعانه عزای این دو شاخه طیبین از شجره زیتونه مبارکه علویه مثل گریه بر سید الشهدا است و فریاد کردن برای ایشانست که ثقه و معتمد خاص اهل
کساء این و نایب او بود در دعوت اهل کوفه بسوی خدا تعالی پس هر که تامل نماید در مصایب این دو طفل که در ظاهر صغیر و در باطن کبیر
و در اقوال صادقه و افعال مستقیمه ایشان که مأخوذ است از چشمه های کافور رحمت و بحار عصمت و در سیره مرضیه قرآنیه و طریقه علویه ملکوتیه ایشان
و سرعت اجابت دعای ایشان در حق قاتل آنها میداند که جوانهای اولاد ابیطالب و اطفال ایشان در میان آنها سنخیه مرتضویه و طریقه
عمرانیه از قیس مشود و آنها ما عدای ایشان اطفال آنها شده اند پس با قوال و افعال و سیرت و طریقه ایشان هدایت می یابد عرفاء حکماء
و علماء فضلا پیران و جوانان ایشان در روی زمین آنها را مثل و شبیه نیست پس تمامی ایشان در دعوت مولای خود و مولای عالمیان
بستیکه گفتند در ملاء اعلی و در ندای او در ذر اول و عالم ارواح که فرمود ای عصبه هاشمیه و عترت نبویه و اطفال علویه میکنند شما آنچه
بمن خواهند کرد آیا شما رضا نیستید گفتند بلی آیا نمی بینی که کافر زندیق قاتل این دو طفل طاهرین سر شریف ایشانرا در توبره اسب
خود گذاشت چنانکه گرد نداز ابو الولای تها و مولای عالمیان حضرت سید الشهداء روحی له الفداء و بیانش اینست که روایت کرده
در مناقب سعداء از هلال ابن معویه گفت مردیرا دیدم که سر شریف حسین را در توبره اسب خود گذاشته بود و شنیدم گوشش من دعای
میفرمود که اگر دی سر و جسد بر اخذ تفرقه انداز و میان گوشت و استخوان تو و بگردان تر را آیه و گرفتاری غضب پس آن ملعون تازیانه
خود را بلند کرده و متصل آن سر مبارکرا میزد تا ساکت شد گفت دیدم که آن ملعون را خدمت مختار آوردند گوشت او را پاره پاره
کرده پیش سگها انداخت در حالتیکه زنده بود هر وقت که قطعه از او جدا میکرد صیحه میکشید و غش میکرد و چون بحال می آید دو باره می برید
تا استخوانهایش مجرد از گوشت ماند بعد از آن امر کرد مفاصل او را قطع کردند پس آمدم خدمت مختار و خبر دادم باو فعل آن ملعون و آنچه از آن
سر شریف شنیده بودم الا لعنة الله علی القوم الظالمین بعد از آن مخفی نماند بر تو چنانچه مستحب است گریه بر این دو طفل مظلوم همچنین است زیارت
قبر ایشان و تعمیر آن و آلان قبر ایشان در مکان معروفست یعنی نزدیک فرات نزد قریه مسیب است و کیفیت دفن آنها در این مکان
اگرچه از اموریست که در خصوص آنها نرسیده ایم بروایت حق بعد از بحث تام و تفحص کامل مگر اینکه بودن قبر ایشان در آن مکان از کثرت

کتابخانه

که اجماع طایفهٔ امامیه بر آنست و تحقیق ثابت گشته بنقل متظافره اینکه کامل فضلاء از گروه فقهاء مجتهدین و گروه محدثین از اهل مشاهد مقدسه
آنمکان را قصد میکنند بجهت زیارت ایشان و اما آنچه در مجلس سابق مقدم نمودیم در روایت صاحب کتاب مفتاح النجاة از علماء اهل سنت ظاهر آن
افاده میکند که ایشان را در وقت شهادت پدرشان بعقیل رسانیدند و در نزد پدر خود شان مدفونند مگر اینکه آن روایت از شذوذ
در نادره عالیه است مگر اینکه تاویل شود بطریقیکه مخالف نباشد با آنچه معظم باو قائلند

مجلس چهارم

از کبیر عبادات در اسرار شهادات وقایع در توجه حضرت حسین از مکه تا رسیدن کربلا لقد دمعت عیون اهل البیت حزناً لقد منی قلوب العارفینا وطافت طائفوه طوافاً
وقد لبسوا السواد مقنعا وکانت تلبسیا تهم رثاء بسبط کان خیر الساکینا یعنی بتحقیق چشمهای بیت الله الحرام اشک جاری کرد از جهت حزن
برای مفقود گشتن آرزوی قلوب عارفان و طواف کرد طواف کنندگان پس مثل طواف زن بسر مرده در حالتیکه سیاه پوشیده و لیعف دا
پیمانه و لبسیدک ایشان مرثیه خواندن بود بر سبطی که بهترین عبادت کنندگان بود و گریه کرد نه بنوحه حزین که از سنگ محکم اشک خونین جاری
مینماید مفقود کردیم ما ریحان و روحرا و مرجان و زینت را مفقود کردیم در این حضر محکم اسم بر بیت عزت و بلد امین مفقود کردیم در اینجا پناه
زنان بیوه و حصار حمایت کنندگان و طور سینا را و در ارشاد گفته خروج مسلم ابن عقیل در کوفه روز سه شنبه هشتم ذی حجه سنه شصتم هجرت بود
و قتلش در چهارشنبه نهم ذیحجه روز عرفه بود و توجه حسین از مکه بسوی عراق در روز خروج مسلم بود در کوفه و مدت مکث او در مکه جماعتی از اهل کوفه
و بصره علاوه بر اهل بیت و دوستان او اجتماع نموده بودند و قتیکه حضرت حسین اراده توجه بسوی عراق نمود بیت را طواف و سعی
ما بین صفا و مروه را بجا آورد و از احرام خود در آمده محل کرد و حج خود را مبدل بعمره نمود زیرا که اتمام حج ممکن نشد بملاحظه اینکه ناگهان اورا
گرفته بسوی یزید ابن معاویه بفرستند پس بیرون آمد در حالتیکه مبادرت میکرد با اهل و اولاد و آنکسیکه با او بود از شیعیانش و خبر مسلم باو نرسیده بود
از جهت بیرون شدن او در روز خروج مسلم بنابر آنچه ذکر کردیم و در منتخب آورده که حضرت حسین از احرام خود بیرون آمده محل شد و حج خود را مبدل
بعمره مفرده کرد زیرا که متمکن نشد از اتمام حج از جهت ترسیدن از اینکه باو بطش و شدت نمایند و جهت این بود که یزید لعنه الله عمرو ابن سعید ابن العاص
با لشکر عظیم فرستاده و والی امر موسم و امیر تمامی حجاج کرده و باو وصیت نموده بود که حسین را دستگیر کند و اگر ممکن نشود بحیله او را بقتل رساند و بعد
آن لعین سی نفر مرد از شیاطین بنی امیه در میان حجاج داخل کرده و ایشانرا مأمور بقتل حسین کرده بود و قتیکه حسین این را دانست از احرام حج محل شد و حج را
بعمره مفرده بدل کرد و در ملهوف نقل کرده از ابی محمد الواقدی و زرارة ابن صالح میگویند ملاقات کردیم حسین ابن علی را قبل از بیرون شدن او
بسوی عراق به سه روز پس خبر دادیم او را بضعف مردم در کوفه و اینکه قلوب ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بر تو است پس اشاره نمود بدست خود بسوی
آسمان درهای آسمان گشاده شد و جمعی از ملائکه نازل گشت که غیر از خدا احدی عدد آنها را نمیداند پس فرمود اگر تقارب اشیاء و حبوط
اجر نبود هر آینه با ایشان مقاتله میکردم ولیکن بعلم یقین میدانم اینکه مصرع و جای افتادن من و اصحاب من اینجاست و احدی از ایشان نجات نخواهد
یافت مگر پسر من علی و در منتخب نقل کرده که محمد ابن حنفیه وقتیکه خبردار شد برادرش حسین از مکه خارج و اراده عراق نموده در پیش رویش طشتی
آب بود که وضو میگرفت و گریه شدید میفرمود و اشکهایش مثل باران در طشت میریخت تا نماز شام را ادا کرده بسوی برادرش حسین رفت
و در صواعق محرقه آورده وقتیکه خبر رفتن حسین بسوی عراق باو رسید در پیش رویش طشتی بود که وضو میگرفت آنقدر گریه کرد که طشت از اشک
چشمش پر گشت و زیاد کرده در کتاب تبر المذاب اینرا که بعد از آن مذاکره و احسیناه و خلیفتاه آه آه بر این ای دل یا حسین یقین ای خلیفه گذشتگان
دنیا و باقی ماندگان و در ملهوف گفته که محمد ابن حنفیه در همان شب که حضرت اراده خروج از مکه نموده بود خدمت آنحضرت آمده و عرض کرد
ای برادر بتحقیق شناختی غدر اهل کوفه را نسبت به پدر و برادر خود میترسم حال تو مثل حال گذشتگان باشد اگر صلاح بینی اقامت فرما زیرا که تو عزیزترین
کسانی هستی که در حرم هستند و بزرگترین آنهائی گفت ای برادر میترسم یزید ابن معویه در حرم من حیله نماید و باشم آنکسیکه بسبب او مباح شود حرمت این
بیت پس حنفیه عرض کرد اگر از این میترسی برو بیمن یا بعض اطراف صحرا زیرا که تو بزرگترین مردم هستی او و قادر نمیشود بر تو و در منتخب نقل کرده
که حضرت حسین فرمود قسم بخدا ای برادر هرگاه در شکاف حیوانی از حیوانات زمین بوده باشم هر آینه مرا اخراج میکنند و میکشند بعد از آن فرمود
ای برادر در آنچه تو گفتی نظر میکنم و در ملهوف گفته چون صبح شد حسین کوچ کرد و پسر حنفیه خبردار شده آمده و زمام ناقه آنحضرت را گرفته عرض کرد
ای برادر آیا وعده نکردی نظر در آنچه از تو سؤال کرده بودم فرمود بلی پرسید پس چه چیز ترا باعث گردیده بر خروج بر این تعجیل فرمود بعد از آنکه
از تو مفارقت کردم دیدم رسولخدا را که فرمود ای حسین خارج و بیرون شو زیرا که خدا خواسته ترا مقتول ببیند محمد ابن حنفیه گفت انا لله و انا
الیه راجعون پس عرض کرد حمل زنان با خود در اینحالت بسبب چیست فرمود ای برادر بتحقیق جدم بمن فرمود که خدا از عالم خواسته ایشانرا
ذلیل ببیند و اینها از من مفارقت نمیکنند مادامیکه زنده هستم پس محمد ابن حنفیه گریه شدیدی نموده گفت ای برادر ترا بخدا میسپردم

روایت کرده شیخ حسین ابن محمد دارازی در کتاب خود موالید الحسینیه از کتاب ثاقب مناقب از جابر ابن عبدالله که وقتیکه حسین ابن علی عزم کرد
بر خارج شدن بسوی عراق آمدم خدمتش و عرض کردم تو پسر رسولخدا هستی و یکی از دو نواده او یه صلاح نمی بینم مگر اینکه مصالحه نمائی چنانچه
برادرت مصالحه کرد زیرا که او موفق و رشید بود فرمود ای جابر برادرم اینرا بامر خدا و رسولش کرد من نیز بامر خدا و رسولش میکنم آیا میخواهی
که شاهد بگیرم بر این رسولخدا و علی و برادرم حسن را الآن بعد از آن دیدم که در آسمان گشاده شد و رسولخدا و علی و حسن و حمزه و جعفر در زمین
مستقر شدند پس بتعجیل برخواستم در حالتیکه خائف و ترسان بودم رسولخدا بمن فرمود ای جابر آیا بتو نگفتم در امر حسین قبل از این مومن نمیشوی تا اینکه
بامام خود مسلم باشی و اعتراض نکنی آیا میخواهی مکان معویه و یزید و مکان حسین و قاتل او را ببینی عرض کردم بلی یا رسول الله پس پای خود را بزمین زد زمین
منشق گردیده دریا ظاهر شد و شکافته گردیده بعد زمین ظاهر شد و منشق گردید همچنین تا هفت زمین منشق گردیده و هفت دریا شکافته شد دیدم در زیر
همهٔ اینها آتش را در حالتیکه مقرون بود در زنجیر ولید ابن مغیره و ابی جهل و معویه و یزید و مقرون بود با آنها مرده شیاطین پس ایشان شدیدترین
اهل آتش بودند از حیثیت عذاب بعد از آن فرمود سر خود را بلند کن سر خود را بلند کرده دیدم درهای آسمان گشاده شد و بهشت در
بالای آنست بعد از آن رسولخدا و کسانیکه با او بودند به آسمان صعود نمودند و وقتیکه در هوا ایستاد بحسین فرمود که ای پسر من بمن ملحق شو حسین بر صعود
نموده ملحق شد حتی دیدیم ایشانرا که داخل بهشت گشتند بعد رسولخدا بمن نظر کرد و از آنجا دست حسین را گرفته گفت ای جابر این پسر من است در
اینجا پس امر او را بپا و انکار و شک مکن مومن شو جابر گفت کور شود چشمهای من اگر نمیدیدم آنچه را که گفتم از رسولخدا و در تبر المذاب نقل کرده
که خارج شد حسین از مکه در سال شصتم و وقتیکه به بستان بنی عامر رسید ملاقات نمود فرزدق شاعر را و فرزدق دید بود و عرض کرد یابن رسول الله
چه چیز ترا باعث تعجیل گشت از حج فرمود اگر تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند خبر ده مرا از آنچه در پس تست گفت که اسم قلوب را در حالتیکه قلوب ایشان با تو
و شمشیرهای ایشان بضرر تو باید است مراجعت کن یابن رسول الله فرمود ای فرزدق بدرستیکه این قوم اطاعت شیطان را بر خود لازم کرده
و اطاعت خدا را ترک و اظهار فساد نموده اند در زمین حدود خدا را باطل کرده و شرب خمر میکنند و دست درازی باموال فقرا
و مساکین کرده اند من اولی و بهتر کسانی هستم که بنصرت دین خدا و اعزاز او و اظهار دین او و جهاد در راه او قایم باشم بجهت اینکه کلمهٔ خدا
بلند شود پس فرزدق گفت خدا ترا بار و بنمایت رساند بعد از او مفارقت نمود و در مناقب نقل کرده از ابن عباس میگوید دیدم حسین را
قبل از اینکه بسوی عراق متوجه شود در باب کعبه در حالتیکه دست جبرئیل در دست او بود و جبرئیل ندا میکرد که بیائید بسوی بیعت خدا
عز و جل و بر ابن عباس تند نمود در ترک او حسین را پس گفت اصحاب حسین مردانند و مردانند و ما ایشانرا میشناسیم آنها را بنامهای ایشان
ایشان قبل از حضور ایشان محمد ابن حنفیه گفت که اصحاب آنحضرت نزد ما مکتوبست باسمهای ایشان و نامهای پدران ایشان و در تبر المذاب
گفته بسیار شد برای او کتب و رسل و میگفتند که اگر بسوی ما تشریف نیاوری گناهکاری زیرا که ضرری حق موجود و حاضر و متمکن هستی از قیام
کردن حق زیرا که تو اصل و عمود و اهل و معدن او هستی پس آنحضرت عزم رفتن فرمود عبدالله ابن عباس آمده عرض کرد ای پسر عم بدرستیکه اهل کوفه قوم
حیله اند پدرت کشته شد و برادرت را خوار کرده نیزه باو زده و اسبهای او را کنده بدشمن تسلیم کردند فرمود ای پسر عم این کتب و رسل ایشانست
و بتحقیق واجب گشته بر من اجابت ایشان پس عبدالله گریست حتی محاسن او تر شد و گفت واحسیناه و ذکر کرده مسعودی که پسر عباس با و گفت
اگر از اقامت مکه میترسی برو بیمن زیرا که در آنجا گوشه نشینی هست و ما را نیز در آنجا اعوان و انصار است نویس باهل کوفه هرگاه امیر خود را بیرون
کرده و کوفه را برسول تو تسلیم نمودند بسوی ایشان تشریف ببر زیرا که اگر امروز باین حالت بروی من خاطر جمع نیستم بر تو از ایشان و اگر بسخن من اعتناء
نمائی اهل و اولاد خود را در اینجا بگذار و ایشانرا با خود مبر قسم بخدا میترسم ترا بکشند چنانکه عثمان کشته شد و اهل و عیالش باو نظر میکردند وقتیکه از او
مأیوس گشت محزون گردید از جهت مفقود گشتن او و گریست و گفت وا اسفا بر حسین واقدی گفته وقتیکه بعبدالله ابن عمر رسید که حسین
عزم کوفه کرده خدمت آنحضرت داخل شده عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یابن رسول الله از جد بزرگوارت شنیدم که میفرمود مرا با
دنیا چکار و دنیا را با من چکار و تو قطعه هستی از او و ریحانه او و سید جوانان اهل بهشتی و این یزید رئیس ضلالت و انکیست که از او
می شنوم زمانیکه با تو مقاتله نمود از خاطر جمع نیستم چون دید رفتن را اراده دارد میان دو چشمش را بوسید و گفت ترا بخدا میسپردم و وقتیکه
بعبدالله ابن زبیر خبر عزم آنحضرت رسید آمده عرض کرد یابن رسول الله اگر در اینجا اقامت نمائی شاید خدا بسبب تو ما را هدایت کرده
ترا بیعت نمائیم زیرا که تو سزاوارتری از یزید که فسق و فجور را آشکار میکند و من میترسم اگر خارج شوی عهد و امان و قرابت را درباره تو
مراعات نکنند و در ملهوف گفته که عبدالله ابن عباس و عبدالله ابن زبیر خدمت آنحضرت آمده اقامت را اشاره کردند فرمود
که پیغمبر خدا مرا با امری مأمور فرموده رفتنی هستم پس پسر عباس بیرون آمد در حالتیکه میگفت واحسیناه بعد عبدالله ابن عمر آمده اشاره کرد که با اهل ضلال

مصالحه نمایم واو را قبیح و قتل برساند باو گفت یا اباعبدالرحمن آیا ندانسته که از خواری و پستی دنیاست اینکه سر مبارک یحیی ابن زکریا را هدیه فرستادند بسوی زانیه از زناکاران بنی اسرائیل در میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را میکشتند بعد از آن می نشستند در بازارهای خود و بیع و شرا میکردند گویا که چیزی نکرده اند پس خدا تعجیل نکرد در عذاب ایشان بلکه اخذ کرد ایشان را بعد از آن مثل اخذ عزیز صاحب انتقام بترس از خدا یا اباعبدالرحمن و ترک مکن از نصرت مرا آنچنانکه گفته و روایت شده که آنحضرت وقتیکه عزم کرد بیرون آمدن را بسوی عراق ایستاد در حالتیکه خطبه میخواند حمد لله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله نوشته شده مرگ بر اولاد آدم مثل قلاده گردن زن جوان چه مشتاق کرده مرا رسیدن با سلاف خودش اشتیاق یعقوب بیوسف و خبر داده شده ام مصرعی را که باو ملاقات خواهم کرد گویا می بینم که مفاصل مرا گرگان بیابانها پاره پاره میکنند در میان نواویس و کربلا و پر میکنند از من روده های خود را از جهت خوف و رس و دهان خود را از جهت گرسنگی خلاصی نیست از روزیکه بقلم نوشته شده راضی شده است خدا برضای اهل بیت صبر میکنیم بر بلای او و کامل میدهد خدا اجر صابران را قطع نمیشود از رسولخدا پاره و پود او بلکه جمع میشود با او در باغ بهشت روشن میشود چشم او با آنها و منجز میشود بایشان وعده او هر که جان خود را در راه ما بذل کند و مهیا نماید نفس خود را بر ملاقات خدا پس با ما کوچ نماید که من کوچ خواهم کرد در صبح انشاء الله و در ارشاد روایت کرده از فرزدق شاعر گفت در سال شصتم از هجرة با مادر خود بحج میرفتم وقتیکه داخل حرم شدم حسین را ملاقات کردم در حالتیکه از مکه بیرون آمده و با او بود شمشیر و سپرها پرسیدم که این قطار از برای کیست گفتند برای حسین ابن علی پس آمدم نزد او سلام کردم و گفتم خدا سؤال و آرزوی ترا عطا نماید پدر و مادرم فدای تو باد چه چیز ترا تعجیل واداشت از حج فرمود هر گاه تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند بعد از آن فرمود تو کیستی گفتم مردی هستم از عرب قسم بخدا زیاده از این از من تفتیش نکرد بعد از آن فرمود از مردم که در پس تواند بمن خبر ده گفتم خبیر را سؤال کردی قلوب مردم با تست و شمشیرهای ایشان بضرر تو قضا از آسمان نازل میشود و میکند خدا آنچه میخواهد پس گفت راست گفتی برای خداست امر و در هر روز او در شأنیست هر گاه نازل شود قضا بآنچه ما دوست میداریم پس حمد میکنیم خدا را بر نعمتهای او و او مستعانست بر اداء شکر و هر گاه حایل شود قضا در نزد امید پس دور نمیشود کسیکه نیت او حق و طریقه او تقوی باشد گفتم بلی خدا برساند ترا بآنچه دوست داری و کفایت کند بر تو از آنچه میترسی و سؤال کردم او را از نذرها و عبادات پس خبر داد مرا از آنها و مرکب خود را حرکت داد و گفت السلام علیک بعد از یکدیگر جدا شدیم وقتیکه حسین از مکه خارج شد اعتراض نمود او را یحیی ابن سعید ابن عاص و با او بود جماعتی که ایشان را عمرو ابن سعد بسوی او فرستاده بود پس باو گفت برگرد بکجا میروی آنحضرت ابا کرد و گذشت دو گروه تدافع نمودند تازیانه ها را حرکت آوردند حسین و اصحابش از آن ایشان امتناع نمودند امتناع قوی و از ابن نما این زیادت نقل شده که گفتند حسین آیا از خدا نمیترسی خارج میشوی از میان جماعت و تفرقه میاندازی در میان امت پس فرمود لی عملی و لکم عملکم انتم بریئون مما اعمل و انا بریء مما تعملون و در تبر المذاب آورده وقتیکه حضرت حسین خارج شد عبدالله ابن مطیع باو رسید و گفت یا اباعبدالله بکجا میروی فدای تو شوم حذر کن از اهل کوفه و حیله ایشان را با پدر و برادرش ذکر کرده بعد از آن گفت در حرم اقامت کن زیرا که تو مولای عرب هستی و اعراض نمیکنند از تو احدی و مردم از هر جانب ترا قصد میکنند قسم بخدا اگر ترا بکشند البته ما را بندگی میکنند احدی را بعد از تو و حرم را تعطیل میکنند پس گفت یا عبدالله آیا همه اینها فرار از مرگست بخدا قسم در حق مردن او لی است از زندگانی در باطل هر آینه جهاد دیگر در خصوص من سزاوارتر است از جهاد مشرکین و در عوالم در کتاب تاریخ از ریاشی نقل کرده باسناد خود از راوی حدیث گفت حج کردم تنها و مشقت راه میرفتم در این اثنا نظرم بر خیمه ها افتاد بسوی آنها رفتم تا پایین ترین آن رسیده گفتم این خیمه ها از برای کیست گفتند از برای حسین پس پرسیدم پسر علی و فاطمه گفتند بلی گفتم او در کدام یک از اینهاست گفتند در آن خیمه پس بآنسو رفته دیدم حسین بر در خیمه تکیه کرده و در پیش روی نامه است میخواند پس براو سلام داده عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد چه چیز ترا در این صحرا که زرع و توشه ندارد نازل کرده گفت بدرستیکه اینها مرا میترسانند و این نامه های اهل کوفه است و ایشان قاتل منند وقتیکه این کار را کردند و نگذاشتند بخدا حرمتی مگر اینکه هتک حرمت آن را کردند مبعوث میگرداند خدا بسوی ایشان کسی را که آنها را میکشد تا ذلیل ترین امتها میشوند و ابن نما از طرماح ابن حکم روایت کرده که ملاقات کردم حسین را در حالتیکه توشه برای اهل خود تحصیل کرده بودم عرض کردم متعرض نکنند ترا اهل کوفه قسم بخدا هر گاه داخل کوفه شوی ترا میکشند و من میترسم بکوفه نرسی هر گاه بجز عزم کرده پس بیا تا نازل شوی بر اجاء که او کوه بلندیست و در آنجا هر گز خواری نرسیده و اقوام و عشیره من تماما نصرت ترا میکنند پس ایشان منع میکنند ترا مادامیکه اقامه نمائی گفت در میان من و قوم موعدی هست مخالفت ایشان را ناخوش میدارم هر گاه خدا از ما دفع نماید پس از قدیم بر ما انعام کرده است و اگر بشود آنچه لابد است پس رستگاری و شهادتست انشاء الله بعد از آن

توشه

توشه را حمل کردم بسوی اهل خود و با مور چند ایشان را وصیت نمودم و خارج شده حسین را اراده نمودم پس سماعة ابن یزید بمن رسید و شهید شدن حسین را بمن خبر داد پس برگشتم و در ملهوف آورده بعد از آن حضرت تشریف آورد نزدیک شد بتنعیم و در آنجا قافله ای ملاقات کرد که هدیه بار کرده بودند که بحیر ابن ریان حمیری عامل من بر یمن نزد یزید ابن معویه میفرستاد حضرت هدیه را اخذ کرد زیرا که حکم امور مسلمین با او بود و باصحاب شتران گفت هر که دوست دارد با ما بسوی عراق برود کرایه او را میدهیم و مصاحبت او را خوب میگردانیم و هر که مفارقت ما را دوست دارد کرایه او را میدهیم بقدر آنچه قطع راه کرده قومی با او رفتند و قومی امتناع نمودند از بعضی اخبار ظاهر میشود که آنحضرت از مکه بمدینه آمد و از آنجا بسوی کوفه خارج شد ابو مخنف گفته وقتیکه مسلم ابن عقیل رسانید خبر او قطع شد از حسین پس آنحضرت باین سبب مضطرب شدید بود اهل بیت و دوستان خود را جمع کرد و خبر داد بایشان آنچه را که در قلب خود حس نموده بود و ایشان را امر کرد بر کوچ بسوی مدینه پس بارها را بر شتران بستند و در پیش روی او بیرون شدند در حالتیکه سیر میکردند بسوی مدینه بعد از آن حضرت بقبر رسولخدا آمده او را در برگرفت و بشدت گریست و بخواب رفت و در عالم رؤیا رسولخدا را دید که میفرمود یا ولدی الوحاء الوحاء العجل العجل ای نور دیده سرعت کن که پدر و مادر و برادر و جده ات خدیجه کبری همه مشتاق تو اند مبادرت کن بسوی ما پس آنحضرت از خواب بیدار شد در حالتیکه گریان و حزین بود از جهت شوق ملاقات رسولخدا و آمد نزد برادرش محمد ابن حنفیه در حالتیکه او ناخوش بود آنچه در خواب دیده بود باو نقل کرد و گریست عرض کرد ای برادر میخواهی چه کنی فرمود اراده کوچ کرده ام بسوی عراق که از برای پسر عمم مسلم ابن عقیل در اضطرابم محمد حنفیه عرض کرد از تو سؤال میکنم بحق جدت محمد که از حرم جد خود مفارقت نکنی زیرا که در آن برای تو اعوان کثیره است حضرت فرمود باید بروم محمد ابن حنفیه عرض کرد قسم بخدا فراق تو مرا محزون میکند و مرا مانع نیست از رفتن با تو مگر شدت مرض و عدم قدرت بر اینکه قائمه شمشیر و کعب نیزه را قبض نمایم بخدا قسم بعد از تو ابدا فرحناک نمیشوم بعد از آن گریست تا غشی نمود وقتیکه بحال آمد گفت ای برادر ترا بخدا امانت سپردم و حسین او را وداع کرد و در وداع حسینیه آورده پس حسین با ابن عباس مشاورت کرده فرمود چه میگوئی در حق قومیکه خارج و بیرون کردند پسر دختر پیغمبر خود را از وطن و خانه و حرم جدش و او را خائف و ترسان گذاشتند در حالتیکه مستقر نمیشود در قراری و میل نمیکند بر مأوائی اراده مینمایند کشتن و ریختن خون او را در حالتیکه بخدا چیزی را شریک نداده و منکری را مرتکب نشده و گناهی را نکرده ابن عباس عرض کرد فدای تو شوم اگر لابد هستی از رفتن بجانب کوفه اهل و عیال خود را همراه مبر فرمود ای پسر عم بدرستیکه رسولخدا را در خواب دیده و مرا امر بردن آنها کرده قدرت بر خلاف آن ندارم و ای پسر عم بدرستیکه ایشان ودایع رسولخدایند و خاطر جمع نیستم بر ایشان از اعداء و آنها نیز از من مفارقت نمیکنند پس ابن عباس از عقب خود گریه و گوینده را شنید که میگفت ای ابن عباس اشاره مینمائی بر شیخ و مولای ما که ما را در اینجا گذاشته تنها برود قسم بخدا نخواهد شد بلکه زنده میشویم با او و میمیریم با او و آیا روزگار باقی گذاشته است برای ما غیر او پس ابن عباس گریه شدیدی نموده گفت دشوار است بر من فراق تو ای پسر عم بعد از آن رو کرد بحسین و اشاره برجوع بمکه و صلح با بنی امیه نمود پس حسین فرمود هیهات هیهات ای پسر عباس بدرستیکه قوم نمیگذارند مرا و طلب میکنند مرا در هر جا باشم تا اینکه ایشان را بیعت نمایم بکراهت و میکشند مرا قسم بخدا هر گاه در سوراخ حیوانات باشم هر آینه بیرون آورده میکشند و تجاوز میکنند بر من چنانکه یهود در روز شنبه تجاوز کردند و بدرستیکه من خواهم رفت در امر رسولخدا بطوریکه امر کرده انا لله و انا الیه راجعون و سیر کرد حسین از مدینه و نازل شد بر ذات عرق و نوشت براو عبدالله ابن جعفر ابن ابیطالب با دو پسر خود عون و محمد کتابی میگفت در آن بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بدرستیکه من از تو سؤال میکنم بخدا وقتیکه در کتاب من نظر کردی برگردی زیرا که من میترسم از طریقیکه متوجه شده در آن از هلاک تو و هلاک اهل بیت تو در آن و اگر تو هلاک شوی در آنروز نور زمین خاموش میشود زیرا که تو علم هدایت طلب کنندگان و امید مؤمنان هستی پس تعجیل مکن در رفتن زیرا که من در اثر کتاب خودم والسلام و عبدالله بسوی عمر سعد رفت و سؤال کرد که بحسین امان بنویسد و امیدوار نماید بلکه مراجعت فرماید پس عمر سعد بسوی آنحضرت کتابی نوشت و امیدوار کرد او را بصله و خاطر جمع او را بنفس او و روانه نمود او را با برادر خود یحیی ابن سعد و لاحق شد با یحیی و عبدالله ابن جعفر و پسر خود و نامه را بحضرت داده و سعی در مراجعتش نمودند حضرت فرمود که در خواب رسولخدا را دیدم و امر کرده مرا بچیزی که جاری کننده آنستم پرسیدند که آن رؤیا چه چیز است فرمود خبر نداده ام او را احدی و نقل نخواهم کرد تا بخدای عز و جل ملاقات نمایم وقتیکه مأیوس گردید از او عبدالله ابن جعفر امر کرد که پسر خود عون و محمد در خدمت حسین باشند و خود با یحیی ابن سعید بسوی مکه رجوع کرد و در امالی صدوق است چون عبدالله ابن عمر بیرون رفتن او را شنید بر مرکب خود سوار شده از عقب او رفت تا او را در منزلی درک نمود و گفت بکجا میروی ای پسر رسول الله فرمود بسوی عراق عرض کرد ساکت باش و بحرم جد خود برگرد حسین ابا نمود چون پسر عمر دید که قبول نمیفرماید عرض کرد یا اباعبدالله بگشا از برای من موضعی را که رسولخدا از آنجا میبوسید پس حسین سینه خود را گشود و پسر عمر سه دفعه او را بوسید و گریه کرد و گفت ترا بخدا سپردم یا اباعبدالله

را

زیراکه تو در این سفر مقتول خواهی گشت و در ارشاد آورده که آنحضرت توجه کرد و بسوی چیزی میل نکرد تا بذات عرق نازل شد و در ملهوف گفته که بشر بن غالب از طرف عراق رسید از او از اهل عراق سؤال کرد گفت که گذاشتم قلوب را با تو و شمشیرها را با بنی امیه پس فرمود راست گفت برادر بنی اسد که خدا میکند آنچه را میخواهد و حکم میکند آنچه را که اراده مینماید و از محمد ابن ابیطالب نقل شده که خبر بولید ابن عتبه امیر مدینه رسید که حسین بسوی عراق توجه فرموده پس بابن زیاد نوشت که حسین متوجه عراق است و او پسر فاطمه دختر رسولخداست حذر کن از اینکه بدی وارد نمائی و حرکت آوری بر نفس و قوم خود امری را در این دنیا ذکر که ... نمیکند او چیزی و نشود و ... خاصه و عامه ابدا مادامیکه دنیا است گفت ابن زیاد بر کتاب او التفات نکرد و در ارشاد گفته وقتیکه بابن زیاد رسید که حسین از مکه بسوی کوفه توجه فرموده حصین ابن نمیر را که صاحب اعوان او بود فرستاد تا در قادسیه نازل و لشکر را ما بین قادسیه تا خفان و ما بین قادسیه تا قطقطانیه نظم و ترتیب داد و بر خلق گفت این حسین اراده عراق کرده ابو مخنف گفته حصین را با چهار هزار سوار امیر کرده بر قادسیه که نزدیک قطقطانیه است فرستاد و حر را با هزار سوار از پیش فرستاد و در ملهوف گفته بعد از آن رفت تا در ثعلبیه نازل شد و در وقت گرمی هوا سر خود را بر زمین گذاشته خوابید بعد بیدار شده گفت هاتفی را دیدم که میگوید شما بسرعت میروید و مرگها شما را میبرد بسوی بهشت پس پسرش علی عرض کرد ای پدر آیا ما بر حق نیستیم فرمود بلی قسم بخدائیکه برگشت بندگان بسوی اوست گفت ای پدر در اینوقت از مرگ باک نداریم پس حسین فرمود جزاک الله خیرا بعد از آن در آن موضع خوابید چون صبح شد مردی رسید از اهل کوفه مکنی بود به ابا هره ازدی خدمت آنحضرت آمده سلام کرد بعد عرض کرد یابن رسول الله چه چیز ترا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آورد فرمود وای بر تو ای ابا هره بدرستیکه بنی امیه مال مرا اخذ کردند صبر کردم و عرض مرا سب نمودند صبر کردم و خون مرا طلب کردند گریختم قسم بخدا آنها مرا خواهند کشت و خدا ایشانرا لباس خواری را پوشاند و شمشیر میکند بایشان تیغهای برنده را و مسلط میکند بر ایشان کسی را که ایشانرا ذلیل میکند ذلیل تر میشوند از قوم سبا که زنی بر ایشان مالک شد و حکم مینمود در اموال و خونهای ایشان ابو مخنف گفته در ثعلبیه بخدمت او ... در نزدش رسید و بعد از عرض سلام گفت ای مولای من من مرد نصرانی هستم دوست گرفتم اینکه در پیش روی تو جهاد نمایم و شهادت ... و شهادت میدهم که خدائی نیست بجز خدای یگانه لاشریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا امیرالمؤمنین ... نصرانی ... مشرف گشته و در امان ... وقتیکه در ثعلبیه نازل شده شخصی خدمت آنحضرت وارد شده عرض کرد که یابن رسول الله خبر ده مرا از قول خدای عزوجل یوم ندعو کل اناس بامامهم فرمود امامیست که بسوی خدا خواند و هدایت کند و او را اجابت نموده باشند و امامیست که دعوت نماید بر ضلالت پس او را اجابت نمایند بسوی ضلالت اینها در بهشت شده و آنها در آتش و اینست قول خدای تعالی که فرموده فریق فی الجنة و فریق فی السعیر بعد از آن رفتند تا نازل شدند بر غدیر و در آنجا قیلوله ظهر کرد بعد از خواب بیدار شد در حالتیکه گریه میکرد پسرش عرض کرد که چه چیز ترا می گریاند فرمود در خیال کسی در خواب بمن گفت که در رفتن سرعت مینمائید و مرگها شما را بسوی بهشت میبرد بعد از آن سیر کرد تا بر رهیمه نازل شد پس بعبیدالله خبر رسید که حسین نازل رهیمه گردیده حر ابن یزید را با هزار سوار فرستاد حر گفت وقتیکه از منزل خود بیرون آمدم در حالتیکه متوجه بودم بسوی حسین سه دفعه مرا ندا کردند که ای حر مژده باد ترا به بهشت پس التفات نموده احدی را ندیدم پس گفتم مادر حر بعزایش بنشیند بقتال پسر رسولخدا میرود و او بهشت مژده میدهد و در ارشاد گفته وقتیکه حضرت حسین بحاجر که از بطن الرمه است رسید قیس ابن مسهر صیداوی و میگویند بلکه برادر رضاعی خود عبدالله ابن یقطر را بسوی کوفه فرستاد و در ملهوف است بسوی سلیمان ابن صرد خزاعی و مسیب ابن نجبه و رفاعه ابن شداد و جماعتی از شیعه و در ارشاد است که خبر مسلم ابن عقیل باو نرسیده بود و نوشت باو بسوی ایشان بسم الله الرحمن الرحیم از حسین ابن علی است بسوی برادران مؤمن سلام علیکم پس حمد میکنم خدا را که غیر از او معبودی نیست اما بعد بدرستیکه کتاب مسلم ابن عقیل بمن رسید و در آن خبر رسیده بحسن رای و اجتماع اشراف و معارف شما بر نصرت من و طلب حق ما پس سؤال میکنم از خدا که خوب گرداند برای ما امر را و عطا فرماید بشما اعظم اجر را بتحقیق متوجه شدم بجانب شما روز سه شنبه هشتم ذی حجه روز ترویه زمانیکه رسول من بشما آمد سرعت کنید در امر جهاد و سعی نمائید بدرستیکه من در اینروزها بشما خواهم رسید و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مسلم بآنحضرت نامه نوشته بود بیست و هفت شب قبل از شهادتش و اهل کوفه بآنحضرت نوشته بودند که در اینجا صد هزار شمشیر برای تو مهیاست تاخیر مکن پس قیس ابن مسهر صیداوی با نامه حسین متوجه کوفه گردید تا بقادسیه رسید حصین ابن نمیر او را گرفت و در ملهوف گفته وقتیکه بقرب کوفه رسید حصین ابن نمیر باو دچار گردید که او را تفتیش نماید پس نامه را بیرون آورده پاره نمود و او را پیش ابن زیاد آورد وقتیکه در نزدش حاضر شد گفت تو کیستی و از که نامه آورده و بکه میبری گفت از حسین بسوی جماعتی از اهل کوفه که نامهای ایشانرا نمیدانم پس ابن زیاد غضبناک شده گفت از تو دست بر نمیدارم تا نامهای ایشانرا بمن بگوئی یا اینکه بمنبر رفته بر حسین ابن علی و پدر و برادرش لعن کنی و الا ترا پاره پاره میکنم پس قیس گفت اما قوم نامهای ایشانرا بتو نمیگویم و لعن حسین و پدر و برادرش را میکنم پس بمنبر رفته حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بر پیغمبر صلوات فرستاد و رحمت خواند بر علی و اولادش بعد از آن بابن زیاد و پدر و برادرش

لعنت کرد بر طاغیان و سرکشان بنی امیه تا آخر ایشان لعنت نموده گفت ایها الناس در ارشاد است حسین ابن علی بهترین خلق خدا پسر فاطمه دختر رسول خداست و من رسول او هستم بجانب شما و در حاجز از او مفارقت کرده ام پس او را اجابت نمائید و در ارشاد آورده بعد از آن بعبیدالله ابن زیاد و پدرش لعنت کرد و برای علی ابن ابیطالب طلب مغفرت نمود و در ملهوف نقل کرده که ابن زیاد خبر داده امر کرد او را از بالای قصر بزیر انداختند در رحمت ایزدی پیوست و در ارشاد روایت کرده که بزمین افتاد در حالتیکه دستهای او بسته بودند استخوانهایش خورد شد و اندکی رمقی داشت بجهت مردی که او را عبدالملک ابن عمیر لخمی میگفتند آمده او را ذبح کرد و در این خصوص او را اذیت و ملامت نمودند گفت میخواستم او را از الم و در ملهوف آورده چون خبر وفات او بحسین رسید گریست و گفت اللهم اجعل لنا و لشیعتنا عندک منزلا کریما و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر رحمتک انک علی کل شیء قدیر و در ارشاد گفته بعد از آن حضرت از حاجز بسوی عراق تشریف میبرد تا رسید بچشمه از چشمهای عرب و عبدالله ابن مطیع عدوی در آنجا نازل شده بود حضرت بخیمه او تشریف برد عبدالله عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یابن رسول الله چه چیز ترا آورده حضرت فرمود از مرگ معویه آنچه بتو رسیده و اهل عراق بمن نوشته و بسوی خود ایشان دعوت کرده اند عبدالله ابن مطیع عرض کرد یاد میکنم بتو خدا را یابن رسول الله از حرمت اسلام هتک میشود قسم میدهم ترا بخدا از حرمت عرب هرگاه طلب نمائی آنچه که در دست بنی امیه است هر آینه ترا خواهند کشت و اگر ترا بکشند بعد از تو احدی را احترام نمیکنند ابدا قسم بخدا که حرمت اسلام و حرمت قریش و عرب هتک میشود چنین مکن و بکوفه مرو و خود را بر بنی امیه اظهار مکن پس آنحضرت ابا نمود و ابن زیاد امر نمود که ما بین واقصه را تا راه شام و تا بصره بگیرند و نگذارند احدی داخل شود و احدی خارج گردد و حضرت حسین متوجه گردید و اظهار خبری ننمود تا اعراب را ملاقات کرد پس از ایشان سؤال نمود گفتند بخدا قسم نمیدانیم مگر اینکه قدرت نداریم که داخل شویم یا خارج گردیم پس براه خود رفت و خبر داد جماعتی از فزاره و بجیله که در حوالی او بود گفتند ما با زهیر ابن قین بجلی بودیم وقتیکه از مکه آمدیم با حضرت حسین میرفتیم پس چیزی نبود که بر ما مبغوض تر باشد از اینکه نازل شویم با او در یک جا زمانیکه حضرت حسین رفت نازل شد در منزلی که علاج نیافتیم از اینکه نازل شویم با او پس نازل شد آنحضرت در جانبی و نازل شدیم ما در جانبی نشسته مشغول طعام خوردن بودیم که رسول آمده بما سلام داد و گفت یا زهیر ابن قین بدرستیکه ابو عبدالله الحسین مرا بسوی تو فرستاده که بخدمت او بروی پس همه ما آنچه در دست بود انداختیم گویا در بالای سر ما مرغ ایستاده یعنی همه متحیر ماندیم و زوجه زهیر یعنی خثعم خبر ندارد ... و الا او عالم بود بآنچه بر مسلم واقع شده بود پیش از این چنانچه بیان این بتفصیل خواهد آمد و از کتاب مناقب فاطمه و اولادش مسند از ارشاد ابن مزید نقل کرده که در مصاحبت حسین بودم از مکه تا آمدم بقطقطانیه بعد از آن از او استیذان نمودم در رجوع کردن پس بمن اذن داد دیدیم او را در حالتیکه در سینه بیابان او را استقبال نمود و تکلم کرد حضرت با و فرمود حال مردم چطور بود در کوفه گفت قلوب ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بضرر تست گفت در کوفه کرا گذاشتی گفت ابن زیاد را و پسر عقیل را کشتند بحدیث و در ملهوف آورده پس او را گفت زوجه او و اسم او دیلم بنت عمرو سبحان الله آیا پسر رسولخدا نزد تو آدم میفرستد تو بخدمت او نمیروی پس آنرا بشنیدم که بروی و از کلام او بشنوی پس زهیر بخدمت آنحضرت رفت آنقدر نکشید مراجعت کرد در حالتیکه مسرور و رویش روشن بود پس امر کرد خیمه و متاع او را برکنده بسوی خیام حضرت حسین نقل کرد و بزوجه خود گفت انت طالق زیرا که من دوست نمیدارم بسبب من غیر از خیر بتو چیزی برسد و بتحقیق اراده مصاحبت حضرت حسین کرده ام که روح خود را باو فدا و نفس خود را باو وقا نمایم بعد از آن صداق و مال او را باو بخشید و بر بعضی از پسران عمش تسلیم کرد که او را باهل خود برساند پس زوجه اش ایستاد و گریست و او را وداع کرد و گفت خدا بتو خیر عطا فرماید از تو سؤال میکنم که مرا در روز قیامت در نزد جد حسین ذکر نمائی پس باصحاب خود گفت هرکه دوست میدارد از شما که با من مصاحبت نماید و الا این آخر عهد بیت از من و در ارشاد نقل کرده که گفت شما را حدیثی نقل نمایم بدرستیکه ما جهاد کردیم در کنار بحر و خدا برای ما فتح کرامت فرمود و بغنائم رسیدیم سلمان فارسی با گفت آیا مسرور میشوید بآنچه خدا بشما فتح کرامت فرمود و رسید غنایم گفتیم بلی گفت زمانیکه جوانان آل محمد را درک نمودید بسیار فرحناک باشید بقتال در خدمت او از آنچه امروز رسیده اید از غنایم من شما را بخدا سپردم گفتند بعد از آن بخدا قسم در میان قوم بود تا بحضرت حسین تا بدرجه شهادت رسید و در مناقب آورده وقتیکه نازل شد حضرت حسین بر خزیمیه در آنجا یکشب و روز اقامت نمود وقتیکه صبح کرد همشیره او جناب زینب خدمت حضرت آمده عرض کرد ای برادر آیا خبر دهم ترا بچیزی که دیشب شنیدم حضرت فرمود که آن چیست گفت بجهت قضای حاجت دیشب بیرون شده صدای هاتفی را شنیدم که میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد و من یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعد یعنی ای دیده جهد کن بریختن اشک کیست گریه نماید بر شهدا بعد از من که آنها را مرگها میبرد تا بوعده خود وفا نموده شهید شوند پس حسین فرمود ای همشیره مکرمه هر آنچه حکم شده آن خواهد شد و در ارشاد نقل کرده که روایت کرده عبدالله ابن سلیمان و منذر ابن مشعل اسدی

نفشد وقتیکه حج خود را بجا آورده بودیم ما را همّتی نبود مگر لاحق شدن بحسین در راه تا ببینیم امر او چگونه شد آمدیم در حالتیکه شترها را بسرعت میبردیم تا رسیدیم
بزرود وقتیکه باو نزدیک شدیم مردی را از اهل کوفه دیدیم که از راه بجانب زمانیکه حسین او را دید ایستاد گویا او را اراده میکرد و لیکن او ترک کرده
گذشت ما بطرف آن مرد رفتیم پس یکی از ما برفیق خود گفت که ما را ببر تا از این مرد خبر او و از خبر کوفه سؤال کنیم رفتیم تا رسیدیم باو گفتیم السلام علیک
گفت السلام علیکما پرسیدیم از کدام قبیله هستی گفت از قبیلهٔ بنی اسد گفتیم ما هم از قبیلهٔ بنی اسد هستیم پس تو کیستی گفت من بکر ابن فلانم و ما نسبت خود را
باو دادیم بعد از آن گفتیم خبر ده ما را از خلق که عقب تو هستند گفت از کوفه خارج نشدم تا مسلم ابن عقیل و هانی را کشتند و دیدم ایشانرا که از پا گرفته
در بازارها میکشیدند پس آمدیم تا رسیدیم بخدمت حسین و با او رفتیم تا نازل شد بثعلبیه در وقت شام پس آمدیم بخدمت او وقتیکه نازل شد
باو سلام دادیم و گفتیم رحمک الله تعالی در نزد ما خبری هست اگر بخواهی آشکارا بگوئیم و اگر میخواهی پنهان عرض نمائیم پس بسوی ما و اصحاب خود نظر کرد
و فرمود اینها اهل سرّند عرض کردیم آیا دیدی سواری را که دیروز استقبالش نمودی فرمود بلی بتحقیق اراده کردم که از او سؤال نمایم عرض کردیم
بخدا قسم خبر او را از برای تو گرفتیم و کفایت کردیم ترا از سؤال کردن تو او مردیست صاحب رأی و صدق و عقل و خبر داد ما را که او خارج نشده
از کوفه تا مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه را کشتند و از پای آنها گرفته در بازارها میکشیدند فرمود انا لله و انا الیه راجعون و چند دفعه اینرا مکرّر نمود
عرض کردیم ترا قسم میدهیم بخدا در جان خود و اهل بیت خود که ازین مکان برگرد زیرا که برای تو در کوفه یاور و شیعه نیست بلکه میترسیم که بضرر تو
باشند پس نظر نمود بر اولاد عقیل و فرمود چه می بینید بتحقیق مسلم کشته اند عرض کردند بخدا قسم رجوع نمیکنیم تا خون خود را بگیریم یا آنچه چشیده او
چشیده است پس آنحضرت بر ما متوجه گشته فرمود خیری نیست در زندگانی بعد از اینها دانستیم که او عزم رفتن دارد عرض کردیم خدا خیرت
دهاد پس گفت رحمکما الله اصحابش عرض کردند تو مثل مسلم ابن عقیل نیستی اگر تو بکوفه بیائی هر آینه مردم بسوی تو سرعت کننده تر میشوند پس آنحضرت
ساکت شد و در ملهوف نقل کرده بعد از آن حضرت رفت تا رسید بزباله و در آنجا خبر مسلم ابن عقیل باو رسید و حرکت نمود و در [illegible]
آورده که حضرت حسین عازم کوفه بود و در سیر خود جدّ و جهد میکرد و او را علم نبود بآنچه بمسلم ابن عقیل واقع شده تا میان او و قادسیه یک میل
مانده بود که [illegible] باو رسید سلام داد و گفت کجا اراده کرده یابن رسول الله گفت این شهر را اراده کرده ام عرض کرد برگرد که در عقب خود
خیری نگذاشتم که او را امیدوار باشی و او را از قتل مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه خبر داد پس آنحضرت فرمود لا حول و لا قوة الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون
بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و در منتخب نقل شده وقتیکه حسین در سیر خود بکوفه بمنزلی
که اسمش سوده بود نشست در طرفی از مردم ناگاه مردی از کوفه آمد حضرت از او سؤال فرمود چه خبر داری گفت ای مولای من از کوفه
بیرون نشدم حتی دیدم مسلم ابن عقیل و هانی را کشتند و سر آنها را بیزید فرستادند حضرت گفت انا لله و انا الیه راجعون و خبر در رفت احدی از
اصحاب آنحضرت او را ندانستند و مسلم را دختری بود و خدمت حسین [illegible] پس حضرت برخواست بخیمه آمد و دست مبارک خود را بر سر
و پیشانی آن دختر کشیده [illegible] داشت عرض کرد [illegible] پیش از این ترا ندیده بودم مثل اینرا در باره
من بعمل آوری آیا پدرم کشته اند پس حضرت خود را نتوانست از گریه نگاهدارد و فرمود ای دختر من پدر تو و دختران من خواهران
تو هستند پس صیحه کشیدند دختر و اولاد مسلم اینکلام را شنیده آه سردی کشیدند و بشدت گریستند و عمامه های خود را بزمین زدند
حضرت حسین اینحالت را و قتل مسلم ابن عقیل را دید بر اینکه اهل کوفه آن کسانی هستند که اعانت نمودند بر قتل امیرالمؤمنین و غارت حسن
و زدن او بخنجر از پهلوی مبارکش تا [illegible] ملاحظه کرده بشدت گریست حتی محاسن شریفش از اشک چشم تر شد و در ارشاد آورده
که حضرت حسین رفت تا بزباله رسید پس خبر عبدالله بن یقطر باو رسید پس بیرون آمده خطبهٔ باینمضمون ادا فرمود بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد
بتحقیق خبر قتل مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه و عبدالله ابن یقطر بما رسیده و شیعیان ما ما را خوار کردند پس هر که از شما مراجعت را دوست میدارد
برود بی حرج برگردد و او را عهدی نیست پس متفرق شده شروع کردند بطرف راست و چپ رفتن تا ماند از اصحاب او کسانیکه
از مدینه با او آمده بودند آنحضرت چرا چنین کرد زیرا که میدانست اعرابیکه باو تابع شده بودند ظن میکردند که او بشهری میآید که
اهل او برای او مستقیم شده و ناخوش گرفت آنحضرت از اینکه ایشان با او بیایند مگر اینکه بدانند آنچه را که باو اقدام کرده اند ابو مخنف میگوید
زمانیکه بزباله نازل شد ایستاده خطبه خواند و فرمود ایها الناس من شما را جمع کردم بر اینکه عراق برای منست و بتحقیق بمن رسید خبر شنیع
از امر مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه و بتحقیق شیعیان ما ما را خوار کردند و هر که از شما میخواهد برگردد [illegible] و الا برگردد
پس ساکت بوده [illegible] و بسیار متفرق شدند و باقی نماند مگر [illegible] و نفر و ایشان آنکسانی بودند که از مکه با او بودند و در ملهوف نقل
کرده وقتیکه خبر مسلم ابن عقیل باو رسید سیر کرد در حالتیکه قاصد بود آنچیز را که خدا بسوی آن دعوت فرموده بود فرزدق با و

ملاقات کرد و سلام داد و عرض کرد چگونه میل داری یابن رسول الله بسوی اهل کوفه و حال آنکه ایشان پسر عمّ تو مسلم و شیعه او را کشتند پس حضرت
گریست و فرمود خدا رحمت کند مسلم را بتحقیق رفت بسوی روح و ریحان و بهشت و رضوان و بجا آورد آنچیز را که بر او بود و ماند آنچه بر ما است بعد این شعر
انشاد فرمود فان تکن الدنیا تعدّ نفیسة فدار ثواب الله اعلی و انبل و ان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرء بالسیف و الله
افضل و ان تکن الارزاق قسما مقدّرا فقلة حرص المرء فی السعی اجمل و ان تکن الاموال للترک جمعها فما بال متروک به المرء یبخل یعنی هرگاه دنیا
پاکیزه شمرده شود پس خانهٔ ثواب خدا اعلی و بزرگتر است و اگر بدنها برای مرگ خلق شده پس مردن با شمشیر در راه خدا افضل است و هرگاه روزیها
باشد روزیها قسمت مقدّر پس قلّت حرص مرد در سعی کردن جمیل است و هرگاه جمع اموال از برای گذاشتن است پس از برای مال متروک چه شده است
که مرد باو بخل کند و در ارشاد آورده بعد از آن سیر کرد تا رسید ببطن عقبه و در آنجا نزول فرمود شیخی از بنی عکرمه باو رسید که او را عمرو ابن لوذان
میگفتند از حضرت سؤال کرد که کجا میروی فرمود بسوی کوفه شیخ گفت ترا قسم میدهم بخدا برگرد و نرو مگر بسوی نیزه ها و شمشیرها و بدرستیکه اینهائیکه
هستند بسوی تو رسول و کتب فرستادند هرگاه کفایت نمایند ترا از مؤنهٔ قتال و اشیاء را برای تو آماده نمایند و بعد تو برایشان [illegible]
این رأیست اما بر این حالت که ذکر نمائی مصلحت نمی بینم که اقدام نمائی پس حضرت فرمود یا عبدالله بر من رأی مخفی نیست و لیکن خدا تعالی مغلوب نمیشود
در امر خود بعد از آن حضرت فرمود دست از من بر نمیدارند تا بیرون بیاورند این علقه را از جوف من زمانیکه اینرا کردند مسلط میکند خدا تعالی
بر ایشان کسیرا که آنها را ذلیل میکند تا اینکه ذلیل ترین امتها میشوند بعد از بطن عقبه کوچ کرد و بشراف نازل شد چون صبح شد جوانان خود را امر کرد
که از آب سیراب شوید و آب بسیار بردارید بعد از آنجا کوچ کرد تا نصف شب شد در این اثنا که آن بزرگوار سیر میکرد مردی از اصحاب
تکبیر گفت حضرت فرمود الله اکبر چرا تکبیر گفتی گفت درختهای خرما دیدم جماعتی از اصحاب آنحضرت گفتند قسم بخدا ما هرگز در اینمکان درخت خرما
ندیده ایم حضرت فرمود چه می بینید گفتند می بینیم سرهای نیزه ها و گوشهای اسبها را فرمود من هم اینرا می بینم بعد از آن گفت ما را پناهگاهی
نیست که بسوی آن پناه بریم و او را در پشت سر خود قرار دهیم و بر قوم استقبال نمائیم از یک طرف گفتند بلی این ذو حسم [illegible]
در قریب مانند بسوی او از جانب چپ هرگاه زود باو برسی پس او چنانست که اراده میکنی پس از جانب چپ بطرف او میل کرد
و ما هم باو میل کردیم آنقدر نگذشت که گردنهای اسبان بر ما ظاهر شد آشکارا دیدیم آنها را و عدول کردیم چون دیدند که ما از طریق عدول
کردیم آنها نیز عدول کردند بسوی ما در حالتیکه نیزه های ایشان زنبور و علمهای ایشان پرهای مرغ بود پس سبقت کردیم ما بسوی ذوحسم و زودتر از ایشان
حضرت امر کرد که خیمه ها و بناها آنجا درست کردند و هزار نفر سوار با حرّ ابن یزید تمیمی آمده در گرمی هوا مقابل حضرت حسین ایستاد در حالتیکه
حضرت و اصحابش عمامه گذاشته و شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند پس حضرت بر جوانان خود امر نمود که ایشانرا سیراب نمایند و اسبهای ایشانرا
آب دهید [illegible] امام عمل کردند و طشتها را پر از آب کرده همهٔ آنها را سیراب کردند [illegible] گفت من در آن روز با حرّ بودم
پس آمدم در آخر همه کسانیکه آمده بود از اصحاب بودم وقتیکه حضرت حسین دید عطش مرا و اسب مرا فرمود انخ الراویة و راویه در نزد [illegible]
بود [illegible] و نمیدانستم که شتر را میگوید بعد از آن حضرت فرمود انخ الجمل یعنی شتر را بخوابان پس شتر را خوابانیدم فرمود
بنوش هر وقتیکه مینوشیدم آب از سقایه میریخت پس حسین فرمود که سقا را بگردان ندانستم که چطور کنم پس ایستاد و او را گردانید سیراب شدم
و اسب خود را سیراب نمودم و آمدن حرّ از قادسیه بود و عبیدالله ابن زیاد حصین ابن نمیر را مبعوث کرده و امر
کرد او را که بر قادسیه نزول نماید و حرّ در پیش روی او باشد با هزار سوار استقبال نماید حسین را پس حرّ با حضرت حسین میآمد وقت نماز ظهر حاضر
شد حضرت امر کرد حجاج ابن مسروق را که اذان بگوید وقتیکه بیرون آمد حضرت حسین ردا و شلوار پوشید و نعلین در پا داشت
حمد و ثنای الهی را بجا آورده گفت ایها الناس بدرستیکه من بسوی شما نیامدم تا کتب و رسل شما بمن رسید و مرا دعوت نمودید
اگر در این بر قرار هستید بتحقیق آمدم بسوی شما عطا کنید بمن آنچه را که مطمئن باشم از عهد و میثاق خودتان و اگر نکنید خودتان عامل هستید و [illegible]
مرا ناخوش میدارید برگردم بمکانیکه از او بیرون آمده ام پس از آن ساکت شده و تکلم نکردند پس بمؤذن گفت اقامه بگو اقامه
نماز را گفت آنحضرت بحرّ فرمود آیا اراده داری که با اصحاب خود نماز بگذاری گفت نه بلکه عقب سر تو پس حضرت با ایشان نماز را
ادا کرد بعد از آن داخل شد و اصحاب نزد او جمع گردیدند و حرّ بمکان خود برگشته داخل خیمه گردید و جماعتی از اصحابش نزد او جمع شدند بعضی
برگشتند بصفهای خود شان بعد از آن هر مردی از ایشان عنان مرکب خود را گرفته در سایهٔ آن نشست چون عصر شد حضرت امر کرد
که تدارک کوچ را مهیا نمایند و منادی خود را امر کرد ندا کرد بنماز عصر و اقامه نماز گفت پس حضرت پیش ایستاده با قوم نماز را خواند و سلام
گفت بعد روی خود را بجانب ایشان کرده و حمد و ثنای الهی را بجا آورده فرمود ایها الناس شما اگر از خدا بترسید و حق را

برای اهل خود بینید خدا از شما راضی باشد و ما اهل بیت محمد اولی هستیم بولایه این امر از این مدعیان که چیزی را ادعا مینمایند و برای ایشان در او حقی نیست
و از این جفاکنندگان در میان شما بجور و ظلم و اگر ما را ناخوش دارید و حق ما جاهل باشید و رای شما برخلاف آن باشد که کتب و رسل شما بسوی ما مشتمل بود
برگردم حر عرض کرد بخدا قسم نمیدانم آنچه میفرمائی و این کتب و رسل را که ذکر مینمائی پس حضرت بعض اصحاب خود فرمود که بیرون آور آن خرجین ها را
که کتب ایشان در آنست پس خرجین های مملو از کتب را پیش روی حر نثر نمود حر عرض کرد ما از آن اشخاص که بتو نامه نوشته اند نیستیم و مامور شده ایم
که ترا بکوفه نزد عبیدالله ابن زیاد ببریم پس حضرت فرمود مرگ نزدیکتر است بسوی تو از این بعد از آن باصحاب خود فرمود سوار شوید پس سوار شدند
و انتظار کشیدند تا اهل حرم هم سوار شدند پس باصحاب خود فرمود برگردید وقتیکه خواستند برگردند قوم میان ایشان و برگشتن حایل شدند
حضرت بحر فرمود مادرت بعزایت بنشیند چه میخواهی حر گفت اگر غیر از تو کسی از عرب این گفته و او در این حالت بودی که تو هستی در او بعزا اش
میکردم ولیکن ما را راه بذکر مادر تو نیست مگر بخوبی پس حضرت فرمود چه میخواهی گفت میخواهم ترا نزد عبیدالله ابن زیاد ببرم گفت بخدا قسم در این
وقت بتو تابع نمیشوم عرض کرد ترا ترک نمیکنم و دست از تو بر نمیدارم تا سه دفعه این سؤال و جواب شد چون کلام در میان ایشان بطول انجامید
حر گفت من مأمور نیستم با تو قتال نمایم ولی مأمورم که از تو مفارقت ننمایم تا ترا بکوفه برم اگر امتناع مینمائی راهی در پیش گیر که ترا بکوفه نبرد و نه بمدینه تا میان
من و تو عدل باشد و بنویسم بامیر و تو بنویس بیزید یا بعبیدالله ابن زیاد شاید خداوند عالم امری بیاورد و روزی بیاید مراد آن عافیت را از اینکه
مبتلا شوم بچیزی از امر تو و این را بر ما پیش گیر و یسار را از طریق عذیب و قادسیه و سیر کرد حسین ع و حر ابن یزید در میان اصحاب خود با او میرفت
و حر عرض میکرد یا حسین بدرستیکه من یاد میکنم خدا را بر تو در جان خود زیرا که شهادت میدهم هرگاه مقاتله نمائی ترا میکشند پس حضرت فرمود آیا
بمرگ مرا میترسانی و آیا تجاوز میکند از شما امر بلای عظیم اگر مرا بقتل رسانید و زود میگویم چنانکه گفت برادر اوسی پسر عمش در حالیکه اراده میکرد نصرة
و یاری رسول خدا را او نرسانید او را پسر عمش گفت بکجا میروی بدرستیکه ترا میکشند و گفت سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما
و واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا و باعد مجرما فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما یعنی من میروم
و مرگ بر جوانمرد عار نیست زمانیکه حق را نیت کرد و جهاد نمود در حالتیکه مسلمانست و مواسات نمود بر مردان صالح بنفس خود و مفارقت نمود
از هلاک شونده و از گناهکاری دوری گزید هرگاه زندگانی یابم پشیمان نمیشوم و اگر بمیرم ملامت نمیکنند کفایت میکند ترا از حیثیت ذلت و خواری
اینکه زندگانی کنی ذلیل و خوار شوی زمانیکه حر این را شنید از او دوری گزید با اصحاب خود در ناحیه سیر میکرد و حضرت حسین ع در طرف اخر
و محمد ابن ابیطالب زیاد کرده قبل از بیت خبر این فرزدا اقدم نفسی لا ارید بقاءها لتلقی خمیسا فی الوغاء عرمرما یعنی مقدم میکنم نفس خود را و اراده
نمیکنم بقاء او را تا آنکه ملاقات نماید در دعوا لشکر بسیار و خشمناک را بعد از آن حضرت باصحاب خود متوجه گشته فرمود آیا در میان شما کسی هست که
راه را بشناسد طرماح گفت بلی یابن رسول الله من طریق را خبر میدهم پس حضرت فرمود در پیش ما برو پس طرماح رفت و حسین و اصحابش تابع گشتند
و طرماح رجز میخواند و میگفت یا ناقتی لا تذعری من زجری و امضی بنا قبل طلوع الفجر بخیر فتیان و خیر سفر آل رسول الله آل الفخر السادة البیض الوجوه
الزهر الطاعنین بالرماح السمر الضاربین بالسیوف البتر حتی تحلی بکریم النجر الماجد الجد رحیب الصدر اثابه الله لخیر امر عمره الله بقاء الدهر
یا مالک النفع معا و النصر اید حسینا سیدی بالنصر علی الطغاة من بقایا الکفر علی اللعینین سلیلی صخر یزید لا زال حلیف الخمر و ابن زیاد عهر ابن العهر
یعنی ای ناقه من اضطراب مکن از زجر و منع من و ما را قبل از طلوع صبح ببر بجوانان و خیر مسافران که آنها آل رسول خدا و آل فخرند بزرگوارند و روهای
ایشان روشن و سفید است نیزه میزنند بنیزه های گندم گون و شمشیر میزنند بشمشیرهای برنده تا آشکار جلوه دهی کریم فخرزادی که جدش بزرگوار و سینه اش
وسیع است برساند خدا او را بخوبی کار و عمر عطا فرماید ما دامیکه دهر است ای مالک نفع و نصرة مولای من حسین را نصرة و یاری کن بر ظالمان
از زناکاران کفر بر دو لعین از اولاد صخر یعنی یزید که همیشه شارب خمر است و پسر زیاد که زانی و پسر زانیست و در مقتل ابن نما آورده که حر با ایشان میرفت
و این ابیات را انشاد میکرد و در مناقب نسبت بحسین ع داده و در ارشاد گفته که حر با اصحاب خود از جانبی میرفت و حسین ع از جانب دیگر
تا رسیدند بعذیب الهجانات ابو مخنف میگوید ناگاه چهار نفر از طرف کوفه آمده در حالتیکه اسبهای خود را بسیر غیب بحرکت میکردند و با ایشان
نافع ابن هلال المرادی و عمرو ابن خالد صیداوی و سعید آزاد مولی و مجمع ابن عبدالله بجلی بودند وقتیکه طرماح نظر کرد افسار ناقه حسین را گرفت
و میگفت یا ناقتی لا تذعری من زجری و شمری قبل طلوع الفجر بخیر رکبان و خیر سفر [illegible] الماجد الجد رحیب الصدر حتی تحلی بجلیل القدر
حر رو بحضرت کرد و گفت یا حسین اینها بسوی تو آمدند و من اراده میکنم که ایشان را رد کنم گفت بدرستیکه من منع میکنم چنانکه از نفس خود آیا ایشان
اعوان و انصار من میباشند و بتحقیق تو با من عهد نموده که بر من متعرض نباشی تا از ابن زیاد بتو نامه بیاید هرگاه در سر عهد خود هستی فبها و الا دعوا میکنم
با تو حر خود داری از ایشان کرد آنوقت حضرت بایشان فرمود از مردم بمن خبر دهید گفتند یابن رسول الله اما اشراف طبایع ایشان

از عداوت مملو گشته اما سایر قوم قلوب ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بضرر تست پس فرمود آیا شما را رسول من قیس ابن مسهر علمی هست گفتند حصین
ابن نمیر او را گرفت و بسوی ابن زیاد فرستاد او را کشتند وقتیکه حسین ع این را شنید چشمهای مبارکش با اشک پر شده این آیه را خواند فمنهم من قضی
نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا بعد از آن گفت خداوندا بهشت را برای ما و ایشان قرار ده و ما را در مستقر رحمت خود جمع نما پس طرماح
بحضرت رو آورده و افسار ناقه را گرفت و گفت یابن رسول الله اگر مقاتله نکند با تو مگر اینها که می بینم هر آینه کفایت میکنند ترا و بتحقیق دیدم
قبل از بیرون آمدن از کوفه از مردم آنقدر که مثل آن هرگز مشاهده نکرده ام از ایشان سؤال کردم گفتند که اینها برای حرب حسین ع جمع شده اند
اگر قادر باشی بسوی ایشان نروی و گفت سیر کرد حضرت و حر یزید ریاحی با او بود تا رسیدند بقصر بنی مقاتل ناگاه دیدند که در آنجا خیمه زده
و نیزه بزمین نصب کرده و اسبی بسته بود حضرت پرسید که این خیمه از برای کیست گفتند برای مردیست که طریق را قطع میکند و در راه پنهان
میشود و او عبیدالله ابن حر جعفی میگویند پس آنحضرت بطلب او فرستاد و او را خواند و او با حالت متکبرانه در برابر خلوتیه آمده در پیش
آنحضرت ایستاد حضرت با او در زد و فرمود وای بر تو برگردان این لباسها را عوض کن پس برگشته لباس علیحده پوشیده آمد و در خدمت حضرت
ایستاد پس با او فرمود یا هذا بدرستیکه تو بر نفس خود بد کردی ذنوب کثیره کرده آیا برای تو توبه هست که بآن ذنوب خود را محو کنی گفت آن چه
چیزیست ای پسر دختر رسول خدا فرمود یاری نمائی پسر دختر پیغمبر خود و با او مقاتله نمائی گفت یابن رسول الله از کوفه خارج نشدم مگر از خوف اینکه
تو باینجا بیائی و من آن کس باشم که با تو مقاتله نمایم با ابن زیاد ولیکن این اسب من از اسبهای سبقت کننده است طلب نکردم با او چیزی را
مگر اینکه باو رسیدم و طلب نکرده مرا مگر اینکه نجات یافتم و با این شمشیر خود نزدم چیزی را مگر اینکه پاره کردم پس اینها را اخذ کن و مرا عفو فرما
پس حضرت از او رو گردان شده فرمود زمانیکه بنفس خود بخل کردی ما را در مال تو حاجتی نیست و این آیه را تلاوت فرمود و ما کنت
متخذ المضلین عضدا بدرستیکه از جد خود رسول خدا شنیدم که میفرمود هر که صدای استغاثه ما اهل بیت را بشنود و اجابت نکند خدا در روز قیامت
او را بر بالای بینی بجهنم میاندازد و در ارشاد گفته که حضرت باو فرمود هرگاه ما را نصرت نمائی بترس از اینکه باشی از کسانیکه با ما مقاتله میکنند
قسم بخدا نمیشنود صدای استغاثه ما اهل بیت را احدی بعد از آن یاری نکند ما را مگر اینکه هلاک میشود پس گفت این انشاء الله میشود و در امالی
صدوق ذکر شده بعد از آن حضرت فرمود ما را بتو و اسب تو احتیاجی نیست و ما کنت متخذ المضلین عضدا ولیکن فرار کن نه بر نفع ما و نه بضرر
ما باش زیرا هر که صدای ما اهل بیت را بشنود و اجابت نکند خدا او را بروی خود بآتش جهنم میاندازد ابو مخنف گفته پس عبیدالله ابن حر جعفی
دست خود را از جهت ندامت بدندان میگزید برای آنچه از او فوت شده بود از نصرت حسین ع و دست خود را بدست میزد و این ابیات را انشاد میکرد
فیالک حسرة ما دمت حیا تردد بین صدری و التراقی حسین جاء یطلب نصر مثلی علی اهل العداوة و الشقاق لابن المصطفی روحی فداء
غریب یوم اودع للفراق فلو انی اواسیه بنفسی لنلت الفوز فی یوم التلاق لقد فاز الذی نصروا حسینا و خاب الاخرون ذوی النفاق یعنی
حسرت زیاد دارم مادامیکه زنده ام میان گلو و سینه من زیرا که حضرت حسین از مثل من طلب نصرت نمود با اهل عداوت و شقاق ترا ای
فرزند مصطفی و وای بر من در روز حزین پس اگر من با جان خود مواسات او مینمودم در روز جزا برستگاری میرسیدم هر آینه رستگار شدند کسانیکه
یاری کردند حضرت حسین را و ناامید و خاسر شدند صاحبان نفاق و در بحار از سند از عمرو بن قیس المشرقی روایت کرده که من با پسر عمم خود داخل
خدمت حسین ع شدیم در حالتیکه او در قصر بنی مقاتل بود پسر عمم من عرض کرد یا ابا عبدالله اینکه می بینم خضابست یا موی تو گفت خضابست
و پیری بر بنی هاشم تعجیل میکند بعد از آن با ما متوجه شد و گفت آمده اید بیاری من گفتم من مردی هستم قرضدار و کثیر العیال و در دست من
برای مردم سرمایه هست و نمیدانم چطور میشود و خوش ندارم که امانت خود را ضایع کنم و پسر عم من باو عرض کرد مثل این را گفت بروید و نشنوید
صدای ما را و سواد ما را نبینید زیرا که هر کس صدای ما را بشنود و سواد ما را ببیند اجابت و یاری ننماید ما را خداوند ببالای بینی او را بآتش
میاندازد و در ارشاد نقل کرده وقتیکه آخر شب شد امر کرد به سیراب شدن و کوچ کردن پس از قصر بنی مقاتل کوچ کرد عقبة ابن
سمعان گوید یکساعت با او رفتیم و در روی اسب آنحضرت را خواب گرفت بعد بیدار شده میفرمود انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله
رب العالمین دو یا سه دفعه این را مکرر فرمود پسرش علی ابن الحسین بسوی حضرت آمده عرض کرد از چه جهة باین ذکر متوجه شدی فرمود
ای پسر در عالم سواری بر من ظاهر شد و میگفت که قوم میروند و مرگ بسوی ایشان سیر میکند پس دانستم که آنها نفوس ما است که خبر مرگ ما را
میدهد عرض کرد ای پدر خدا بتو بدی نرساند آیا ما در حق نیستیم فرمود بلی قسم بآنکه مرجع بندگان بسوی اوست گفت پس ما از مرگ
نمیترسیم در حالتیکه محق هستیم پس حضرت فرمود خدا ترا جزای خیر دهد و در کتاب کامل باسناد خود نقل کرده از شهاب ابن عبدربه
از صادق علیه السلام وقتیکه صعود کرد حسین ع بر عقبة ابن البطن باصحاب خود گفت من خود را نمی بینم مگر مقتول پرسیدند این از چه جهة است

فرمود در خواب که دیده‌ام پرسید از چیست گفت سگان چند دیدم که بر من حمله میکنند شدیدترین آنها سگی بود مختلف اللون و در این وقت گفت حضرت بطرف چپ راه شد تا رسید بر عذیب الهجانات و در آنجا نامه عبیدالله ابن زیاد بحر رسید که او را در امر حسین ملامت میکرد و امر گرفتن آنحضرت مینمود پس حر و اصحابش بر آن بزرگوار متعرض شده و از رفتن منعش کردند پس آنحضرت فرمود آیا امر نکردی ما را بعدول از طریق گفت بلی و لیکن نامه امیر عبیدالله بر من رسیده و مرا امر کرده که امر را برای تو تنگ گیرم و برای من جاسوس و نگهبان گذاشته که اجراء امر او را مطالبه نماید پس آنحضرت برخواست در حالتیکه خطبه میخواند و میفرمود بدرستیکه نازل شد از امر آنچه می بینید و دنیا تغیر کرده و بازگردیده خوبی خود و باقی نمانده از آن مگر بقیه مثل تهیه که در ظرف میماند و مگر عیش خسیس مثل چراگاه غیر تر و تازه آیا حق نظر نمیکنید که بعمل آورده نیست و باطل که از او برگشته نمیشوند هر آینه راغب میشود مؤمن بملاقات پروردگار خود در حالتیکه محق باشد بدرستیکه نمی بینم مرگ را مگر سعادت و زندگی را با ظالمین مگر ستمکاری پس زهیر ابن قین برخواست و گفت شنیدیم که هدایت کند خدا ترا یا ابن رسول الله اگر دنیا برای ما باقی بود و ما در آن مخلد بودیم هر آینه اختیار میکردیم کوچ کردن با تو را بر اقامت و هلال ابن نافع برخواست و گفت بخدا قسم ما لقاء پروردگار خود را ناخوش نمیداریم و در نیت خود هستیم دوست میداریم کسیرا که ترا دوست دارد و دشمن داریم کسیرا که ترا دشمن دارد و بریر ابن خضیر برخواست و عرض کرد قسم بخدا یا ابن رسول الله هر آینه بسبب تو خدا بر ما منت گذاشته که در پیش روی تو قتال نمائیم و در راه تو اعضاء ما قطع نماید بعد از آن جد تو در روز قیامت ما را شفاعت کند گفت خدا شما را جزای خیر دهد بعد از آن حضرت سوار شده هر وقتیکه میخواست برود او را منع میکرد و دفعه دیگر او را میبردند بعد از آن تعجیل میکرد بسواری و از طرف چپ راه با اصحاب میرفت و حر میآمد منع میکرد در وقتیکه حر ایشان را دفع میکرد بطرف کوفه امتناع میکردند و باز مرتفع میشدند و در مناقب نقل شده که زهیر ابن قین گفت ما را بگذار تا نازل شویم بکربلا زیرا که آن در کنار فرات است اینجا هستیم هر گاه با ما مقاتله نمایند مقاتله نمائیم و استعانت نمائیم از خدا بضرر ایشان پس چشمهای آنحضرت پر از اشک گردیده گفت خدایا پناه میبرم بتو از کرب و بلاء حسین در موضع خود نازل و حر ابن یزید در مقابل آنحضرت نازل شد در میان هزار سوار پس حضرت دوات و کاغذ خواسته باشراف کوفه نامه نوشت بعد تمام اهل بیت خود را جمع کرده بایشان نظر نمود و گریست ساعتی بعد از آن گفت اللّهم انا عترة نبیک محمد صلی الله علیه وآله وقد اخرجنا وطردنا وازعجنا عن حرم جدنا وتعدت بنو امیة علینا اللّهم فخذ لنا بحقنا وانصرنا علی القوم الظالمین خدایا ما عترت پیغمبر تو محمد هستیم که ما را از حرم جد خود بیرون و منع کردند و بنی امیه بر ما ظلم کردند خدایا حق ما را اخذ کن و نصرت ده ما را بر قوم ظالمین و از مکان خود کوچ کرد و در ارشاد آورده که در آن زمان سواری پیدا شد که سلاح پوشیده و کمانی در دست از جانب کوفه میآمد همه توقف نموده انتظار او را میکشیدند چون بایشان رسید بحر و اصحابش سلام داده و بر حضرت نداد نامه از عبیدالله ابن زیاد بحر داد که در آن نوشته بود امر را بر حسین تنگ گیر و نازل مکن او را مگر در بیابان بی آب و علف و رسول خود را امر کرده‌ام که از تو مفارقت نکند تا مرا خبر بیاورد که تو امر مرا جاری نمودی والسلام چون کتاب را خواند بحسین و اصحابش گفت این نامه امیر عبیدالله است مرا امر میکند که بر شما تنگ بگیرم در آن مکانیکه نامه او بمن میرسد و این رسول اوست امر کرده که از من جدا نشود تا امر او را در خصوص شما جاری نمایم پس یزید ابن مهاجر کندی که با حسین بود برسول ابن زیاد نظر کرده و او را شناخت و گفت مادرت بعزایت بنشیند در خصوص چه آورده گفت امام خود را اطاعت کردم و وفا به بیعت خود نمودم پسر مهاجر گفت بلکه بپروردگار خود عصیان ورزیدی و امام خود را اطاعت نمودی در هلاک نفس خود و عار و آتش را کسب نمودی خدای عزوجل فرموده وجعلناهم ائمة یدعون الی النار ویوم القیمة لا ینصرون و امام تو از آنهاست و حر ایشان را امر بنزول در مکانی نمود که نه آب بود و نه قریه پس حضرت فرمود وای بر تو بگذار در این قریه نازل شویم یا در آنجا یعنی نینوا و غاضریه یا اینجا یعنی شفیه گفت بخدا نمیتوانم زیرا که این مرد را بر من نگهبان فرستاده‌اند پس زهیر ابن قین بآنحضرت عرض کرد یا ابن رسول الله بدرستیکه قتال اینها در این ساعت آسانتر است بر ما از قتال کسانیکه بعد از ایشان میآیند قسم بجان خود هر آینه میآید بعد از ایشان آنچه با آنها مقابله نمیتوانیم پس حضرت فرمود من ابتدا نمیکنم ایشان را بقتال ایشان و در منتخب آورده پس سیر کردند تا آمدند بزمین کربلا اسبی که حضرت بر آن سوار بود ایستاد و حرکت نکرد هر چند حضرت او را ترغیب میفرمود یکقدم بر نمیداشت ابومخنف میگوید که حضرت شش اسب عوض فرمود هیچکدام قدمی بر نمیداشتند چون این را ملاحظه کرد فرمود ای قوم این زمین چه زمینی است گفتند این زمین غاضریه است پس فرمود آیا اسمی غیر از این هست گفتند بآن نینوا میگویند فرمود آیا غیر از این اسم دیگر دارد گفتند شاطی الفرات است پرسید آیا غیر از این اسم دیگر هم دارد گفتند بلی این زمین را کربلا مینامند پس در این وقت حضرت آهی کشیده و بشدت گریست و گفت این زمین کربلا جای کرب و بلاست بعد از آن فرمود بایستید و نزول کنید فههنا والله مناخ رکابنا وههنا والله مسفک دمائنا وههنا والله تسبی حریمنا وههنا والله محل قبورنا وههنا والله محشرنا

ومنها وههنا والله وعدنی جدی رسول الله صلی الله علیه وآله ولا خلف لقوله الحدیث

یعنی بخدا قسم اینجا جای خوابیدن شتران ماست و محل ریختن خونهای ماست و در اینجا اهل بیت ما را اسیر مینمایند و بخدا قسم اینجا مدفن ماست و محل حشر و نشر ما و اینجا را جدم رسول خدا وعده نموده و قول او خلاف نمیشود بعد از آن از اسب خود فرود آمد و از مناقب نقل شده که روز چهارشنبه یا پنجشنبه بکربلا نازل شد و این در دویم محرم سال شصت و یکم بود بعد باصحاب خود توجه نموده فرمود مردم بندگان دنیا و دین اقرارشان در زبانشان است آنرا بر خودشان خط فرا میکشند مادامیکه معیشت ایشان بسیار و خوب باشد و هنگامیکه مبتلا شدند دینداران کم میشود بعد از آن گفت آیا این زمین کربلاست گفتند بلی یا ابن رسول الله پس فرمود این موضع کرب و بلاست و جای خوابیدن شتران ما و محل افتادن بارهای ما و کشته شدن مردان ما و محل ریختن خونهای ماست پس قوم نازل شدند و حر در مقابل حضرت آمده در میان هزار نفر سوار نازل شد و در منتخب آورده بعد از آن حضرت از اسب خود فرود آمده نشست و شمشیر خود را اصلاح مینمود و میفرمود یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من طالب وصاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل وکل حی سالک سبیل ومنتهی الامر الی الجلیل یعنی ای روزگار تف بر تو باد از دوست چه قدر در تو اشراف و نجبا از طالب و صاحب که همه را کشتی و روزگار بعوض قناعت نمیکند و جمیع زنده‌ها این راه را خواهند رفت و آخر امر منتهی میشود بسوی رب جلیل و این اشعار را مکرر میفرمود تا خواهرش زینب شنید و برخواست آمد در حالتیکه دامن خود را از زمین میکشید و عرض کرد ای برادر و نور چشم من کاش مرگ مرا معدوم میکرد ای خلیفه گذشتگان و پناه ماندگان این کلام کیست که بمرگ خود یقین دارد واویلاه امروز جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی از دنیا رفته‌اند و در ملهوف گفته که عرض کرد ای برادر این کلام کسیست که بکشتن خود یقین دارد فرمود نعم یا اختاه پس زینب گفت واثکلاه این حسین است که خبر مرگ خود را میدهد گریه کرد و زنان دیگر گریستند و بر رویهای خود زده گریبانها را پاره کردند جناب ام کلثوم ندا میکرد وامحمداه واعلیاه واخی واماه واحسیناه واضیعتاه بعد از تو یا اباعبدالله حسین او را بصبر امر مینمود و میفرمود یا اختاه صبر کن بصبر خدا زیرا که ساکنان آسمان و زمین همه فانی میشوند و جمیع خلایق هلاک میگردند بعد از آن فرمود یا اختاه یا ام کلثوم و یا زینب و ای فاطمه و رباب بنگرید هر گاه کشته شدم گریبانهای خود را پاره نکنید و سیلی بروی خود نزنید و لغو مگوئید و در منتخب است که بزینب گفت یا اختاه حلم را شیطان نبرد صبر کن زیرا که اهل آسمان و زمین می میرند و همه چیز هلاک میشود مگر ذات مقدس الهی پدر من از من خوبتر و برادرم از من بهتر بود و برای هر مسلم برسول خدا پیروی است پس گفت ای برادر ترا میکشند و من نظر میکنم و چشمهایش پر از اشک گردیده عرض میکرد یا اخا ما را بحرم جد خود برگردان فرمود اگر مرغ قطا ترک کنند هر آینه میخوابد گفت ای برادر بعد از تو بی‌پناه میشوم بعد از آن سیلی بروی خود زد و گریبان خود را پاره نمود و غش کرد بعد آنحضرت بسوی او برخواسته و فرمود یا اختاه ترا قسم میدهم بحق خود بمانیکه مرا کشتند گریبان خود را پاره مکن و سیلی بروی خود مزن و ویل و ثبور مگو بعد از آن او را برداشته داخل خیمه نمود

مجلس پنجم

در وقایعیکه بعد از نزول آنحضرت بکربلا تا شب عاشورا واقع شد و از مناقب نقل شده بعد از آن حر بابن زیاد نوشته و او را خبر داد که حسین بکربلا نازل شد و ابن زیاد بحضرت نوشت اما بعد یا حسین بمن رسید که تو بکربلا نازل شده و امیرالمؤمنین یزید بمن نوشته که بر بالش تکیه ننمایم و از نان سیر نشوم تا اینکه ترا بلطیف خبیر ملحق نمایم یا اینکه بحکم من و حکم یزید ابن معویه برگردی چون حضرت نامه آن لعین را خواند از دست خود انداخته و فرمود رستگار نباشد قومیکه رضای مخلوق را خریدند بسخط خالق پس رسول عرض کرد یا اباعبدالله جواب نامه را التفات نما فرمود او را در نزد من جوابی نیست زیرا که ثابت شد بر او کلمه عذاب پس رسول مراجعت کرده و او را باین خبردار کرد و آن دشمن خدا بشدت غضبناک گردید و از محمد ابن ابیطالب نقل شده که ابن زیاد مردم را در مسجد کوفه جمع کرد و بربالای منبر رفت بعد از آن گفت ایها الناس بدرستیکه شما آل ابی سفیان را امتحان کردید و در وصف ایشان بعطا کردن از حد گذشت و یافتید ایشانرا چنانکه دوست میداشتید و این امیرالمؤمنین یزید بتحقیق او را شناختید نیکو طبیعت و پسندیده طریقت و برعیت احسان و عطا کننده بتحقیق راهها در عهد او امن شده و همچنین بود پدرش معویه در عصر خود و این پسر او یزید بعد از او بندگان را گرامی میدارد و بر روزیهای ایشان افزوده و مرا امر کرده که روزیهای شما را زیاد کرده بفرستم بحرب دشمن او حسین پس بشنوید و اطاعت نمائید بعد از آن از منبر فرود آمده بمردم بسیار عطا و بخشش نمود و ایشانرا بحرب حسین امر نمود و در منتخب نقل کرده ابن زیاد در میان لشکر خود ندا کرد معاشر الناس هر که سر حسین را بمن بیاورد او را جایزه عظیمی هست و حکومت ری را تا مدت ده سال باو میدهم عمر ابن سعد برخواست و گفت خدا امیر را اصلاح نماید گفت برو بسوی او و او را از خوردن آب منع کن و سر او را بمن بیاور گفت ایها الامیر یکامشب مرا مهلت ده گفت مهلت میدهم گفت امشب را تا خبر انداز گفت قبول کردم پس آن لعین در همان وقت و ساعت برخواسته داخل منزل خود گشت و وارد شد با اولاد مهاجر و انصار ابومخنف میگوید بعد از آن ابن زیاد ندا کرد ای معاشر عرب هر که سر حسین را بمن بیاورد ولایت ری را تا ده سال باو میدهم پس

عمر ابن سعد برخواست و گفت من ایها الامیر پس او گفت برو مسالک و راهها را بر او تنگ گیر و از خوردن آب منعش کن و سر او را برای من بیاور گفت
سمعاً و طاعةً بعد از آن علمی باو داده با شش هزار سوار برفتن سوی حسین امر کرد پس از نزد ابن زیاد بیرون شده بمنزل خود آمد و مهاجر و انصار داخل شده
باو گفتند سیر و حرب حسین میکنی و حال آنکه پدرت سادس اسلام است گفت ترک میکنم پس در ملک ری و حرب حسین فکر کرده ملک ری را ترجیح
حضرت اختیار نمود و این اشعار را انشاد کرد فوالله ما ادری وانی لحائر افکر فی امری علی خطرین أأترک ملک الری والری منیتی ام ارجع مأثوماً
بقتل حسین وفی قتله النار التی لیس دونها عذاب حسین ابن عمی والحوادث جمة لعمری ولی فی الری قرة عینی وان اله العرش یغفر زلتی ولو کنت فیها
اظلم الثقلین الا انما الدنیا بخیر معجل وما عاقل باع الوجود بدین یقولون ان الله خالق جنة ونار وتعذیب وغل یدین فان صدقوا فیما
یقولون اننی اتوب الی الرحمن توبة من سنتین وان کذبوا فزنا بدنیا عظیمة وملک عقیم دائم الحجلین یعنی قسم بخدا میدانم و متحیرم در میان دو امر خطرناک
مترددم که آیا ترک کنم ملک ری را با آنکه ری آرزوی منست یا گناهکار شوم بکشتن حضرت حسین و در کشتن او آتشی است که بالاترین عذابهاست
حسین پسر عم منست و حوادث عظیم قسم بجان خود که برای من در ری نور چشم است و بتحقیق پروردگار عرش می بخشد گناه مرا اگرچه بوده باشم ظالمترین
انس و جن آگاه باش که دنیا خیریست نقد کدام عاقلست که نقد را بنسیه بفروشد میگویند که خدای تعالی خالق بهشت و جهنم و عذاب و غل بر دو دست
اگر چنانچه راست میگویند تو به میکنم بخدای رحمن توبهٔ درست و اگر دروغ میگویند رسیده ام بملک عظیم ری و ملک عقیم و در بحر المذاب آورده که محمد
ابن سیرین گفت بتحقیق ظاهر شد کرامات علی ابن ابیطالب در عمر ابن سعد زیرا که روزی آنحضرت با او در حالت جوانی گفت چگونه میشود تو که فردا ایستاده
باشی در مقامیکه مخیر شوی در آن میان بهشت و آتش ابو مخنف گفته اول علمیکه سیر کرد بحرب حسین علم عمر ابن سعد بود بعد از آن عروه ابن قیس را خواند
و دو هزار سوار با او داده امر برفتن حرب حسین نمود بعد از آن سنان ابن انس نخعی را خوانده و علمی با چهار هزار سوار باو داد بعد شمر ابن ذی الجوشن ضبابی را
خوانده و علمی با چهار هزار سوار باو داد و علم شمر را بخولی ابن یزید اصبحی داده با سه هزار سوار بحرب حسین فرستاد و علم دیگر را بقیس تسلیم کرد و سه هزار
باو ضم کرد علم شمر را با هشت هزار سوار بحصین ابن نمیر تسلیم کرد و علم دیگر را با نه هزار سوار برقدار ... داد و علم دیگر را با شش هزار سوار بر عامر
ابن صیرهٔ تمیمی داده بحرب حسین فرستاد و از محمد ابن ابیطالب نقل کرده که ابن زیاد بر شبث ابن ربعی فرستاد که نزد ما بیا که ما اراده داریم ترا بحرب
حسین بفرستیم پس او خود را بناخوشی زده و اراده عفو نمود پس ابن زیاد نامه بسوی او نوشت که بتحقیق رسول من تا بمن خبر داد و میترسم از آنکه از آنکسان
باشی زمانیکه بمؤمنین میرسند میگویند ایمان آورده ایم و زمانیکه خلوت کردند با شیاطین خود شان میگویند بدرستیکه ما با شمائیم جز این نیست ما
استهزاء کنندگانیم اگر در طاعت مائی بسرعت بطرف ما بیا پس شبث بعد از عشاء نزد او آمد با روئی که نظر کرده اثر ناخوشی را نبیند چون
داخل شد او را مرحبا گفت و نزد خود نشانید و گفت دوست میدارم که بقتال این مرد بروی و ابن سعد را یاری نمائی گفت میروم و اهتمام
بسوی او لشکر میفرستاد تا ... هزار نفر جمع شد ابو مخنف گفته ... رفت تا نازل شدند بر حسین پنجاه هزار سواره و پیاده و نبود در میان ایشان یکنفر
مرد شامی و حجازی و همه از اهل کوفه بود بلکه در بعضی نسخه ها برای ابی مخنف وارد که نازل شدند بر حسین هفتاد هزار سواره و پیاده و نبود در میان
ایشان مرد شامی و حجازی و بصری و همهٔ اینها از اهل کوفه بودند و با ایشان بود شمشیرهای هندیه و نیزه های خطیه و حربه های مجلیه محمد ابن ابیطالب گفته
بعد از آن ابن زیاد بعمر ابن سعد نوشت که من ترا در کثرت سواره و پیاده بی بهره نگذاشتم صبح و شام مینگیرم مگر اینکه خبر تو در نزد من باشد و آن ملعون را
ترغیب و تحریص مینمود و در ملهوف آورده که شش روز از محرم گذشته ابن سعد بر حسین تنگ گرفت تا عطش براو و اصحابش غلبه نمود پس بشمشیر خود
تکیه نموده باواز بلند ندا کرد شما را قسم میدهم بخدا آیا مرا میشناسید گفتند بلی تو پسر و نوادهٔ رسول خدائی فرمود شما را قسم میدهم بخدا آیا میدانید
که جد من رسول خداست گفتند بلی فرمود آیا میدانید که مادر من فاطمه دختر محمد است گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که پدر من
علی ابن ابیطالب است گفتند بلی فرمود آیا میدانید که جدهٔ من خدیجه کبری دختر خویلد اول زنان این امت است از حیثیت اسلام گفتند بلی
فرمود آیا میدانید که سید الشهداء حمزه عم پدر منست گفتند بلی فرمود آیا میدانید که جعفر طیار در بهشت عم منست و این شمشیر رسول خداست
که حمایل کرده ام گفتند بلی فرمود آیا میدانید که این عمامه رسول خداست بر سر گذاشته ام گفتند بلی آیا میدانید که علی اول ایشانست از حیثیت اسلام و اعلم
ایشانست از حیثیت علم و اعظم ایشانست از حیثیت حلم و ولی هر مؤمن و مؤمنه است گفتند بلی فرمود پس بچه جهت خون مرا حلال میدانید و حال
آنکه پدر من دفع میکند از حوض مردان را چنانکه دفع میکند شتر لب از آب خارج میشود و لواء حمد در روز قیامت در دست پدر من خواهد بود گفتند همه
اینها را دانسته ایم و لیکن ترا ترک نخواهیم کرد تا تشنه بمیری و چون حضرت این خطبه را خواند دختران و خواهران او می شنیدند گریستند
و بروی خود سیلی زدند و صداهای خود را بلند کردند پس برادر خود عباس و پسرش علی را بسوی ایشان فرستاد که آنها را ساکت نمایند
که بعد از این بسیار خواهند گریست و در مجلسی آورده که امر را بر حضرت و اصحابش تنگ گرفتند حضرت بشمشیر خود تکیه زده فرمود

اما بعد ایها الناس انسبونی من انا وارجعوا الی انفسکم وعاتبوها هل یحل لکم سفک دمی وانتهاک حرمتی الست
ابن بنت نبیکم وابن عمه اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم اولیس حمزة سید الشهداء عم ابی اولم یبلغکم قول
رسول الله فی وفی اخی سلوا زید ابن ارقم وجابر بن عبد الله الانصاری وسهل ابن الساعدی وانس ابن مالک
یخبرکم عن هذا القول فان تشکون انی ما انا ابن بنت نبیکم فوالله ما بین المشرق والمغرب ابن بنت نبی غیری والله ما
ما تعمدت بالکذب منذ نشأت وعرفت ان الله یمقت الکذب واهله هل تطالبونی بقتیل منکم قتلته او بمال استهلکته
او بقصاص من جراحة فسکتوا فلما کان الیوم التاسع من محرم دعاهم عمر ابن سعد الی المحاربة قال محمد بن ابیطالب
یعنی ایها الناس نسب مرا بیان کنید که من کیستم و بنفس خود رجوع نموده او را عتاب کنید آیا بر شما ریختن خون من و هتک حرمت من حلالست آیا پسر دختر
پیغمبر شما نیستم و پسر پسر عم او که اولی بنفس است بمؤمنین از نفسهای ایشان آیا حمزه سید شهدا عم پدر من نیست آیا بشما نرسیده است قول رسول خدا در
خصوص من و برادرم سوال کنید از زید ابن ارقم و جابر ابن عبد الله انصاری و سهل ابن سعد ساعدی و انس ابن مالک خبر میدهند شما را از
این قول هرگاه شک نمائید که من پسر دختر پیغمبر شما نیستم پس بخدا قسم در میان مشرق و مغرب نیست پسر پیغمبر غیر از من بخدا قسم از آنوقت که نشو و نما
کرده ام دروغ نگفته ام و دانسته ام که خدا کذب و اهل او را دشمن میدارد آیا مطالبه مینمائید از من خون کسی را که هلاک نموده ام یا قصاصی
از جراحتی پس ساکت شدند چون روز نهم محرم شد عمر ابن سعد ایشان را بسوی محاربه خواند محمد ابن ابیطالب گفته که حبیب ابن مظاهر خدمت حضرت آمده
عرض کرد یا ابن رسول الله در قرب ما قبیله ایست از بنی اسد اذن ده تا ایشان را بنصرت تو دعوت نمایم امید هست که خدا با ایشان از تو
دفع بلا کند حضرت اذن داد و حبیب شبانه مخفی بسوی ایشان رفت و ایشان او را شناختند که از بنی اسد است گفتند حاجت تو چیست
گفت خبری آورده ام که نیاورده او را نازل شونده بسوی قوم آمده ام که دعوت نمایم شما را بنصرت پسر دختر پیغمبر شما او در میان جماعتی از
مؤمنین است که یکمرد از ایشان بهتر از هزار مرد است خوار میکنند او را و سلامتش نمیدهند و عمر ابن سعد او را احاطه کرده و شما قوم و عشیره من هستید
بتحقیق این نصیحت را بشما آورده ام بمن اطاعت نمائید و در نصرت او برسید بشرف دنیا و آخرت و من قسم میخورم که احدی مقتول میشود
در راه خدا الا آنکه با حضرت رسول در علیین رفیق میشود پس مردی از بنی اسد که او را عبد الله ابن بشیر میگفتند برخواسته گفت من اول کسیم که این
دعوت را اجابت مینماید بعد از آن شروع برجز خواندن نمود قد علم القوم اذا تواکلوا واحجم الفرسان اذ تناقلوا انی شجاع بطل مقاتل
فاننی لیث عرین باسل یعنی قوم همه دانسته اند که در وقتیکه صفها پشت بهم میدهند و سواران از جولان میافتند منم شیر بیشه میدان
جنگ بعد از آن مردان قبیله مبادرت نموده تا نود مرد از ایشان اتفاق نموده بسوی حضرت توجه نمودند ملعونی در آنوقت عمر ابن سعد را
بر اینحال خبردار نمود پس عمر سعد مردی را از اصحاب خود ازرق نام با چهار صد سواره مأمور بسوی قبیله بنی اسد نمود در اثنائیکه قبیله بنی اسد
اراده لشکر حضرت را نموده بودند بهم دچار شده قتال شدیدی نمودند حبیب ابن مظاهر بر ازرق صیحه زد که وای بر تو ترا با ما چه کار دست بردار
برگرد و بگذار ما را که غیر تو با ما عداوت نماید ازرق اباکرد از رجوع کردن بنی اسد دانستند که ایشان را با قوم مقابله ممکن نیست گریختند
و بسوی قوم خود مراجعت نمودند بعد آنها شب کوچ کردند از خوف آنکه ابن سعد ایشان را شبیخون زند و حبیب ابن مظاهر بسوی حسین مراجعت کرده و خبر داستان
نمود حضرت فرمود لا حول ولا قوة الا بالله پس لشکر ابن سعد مراجعت کرده در میان فرات و حضرت حایل شدند عطش بر حضرت حسین و اصحابش غلبه
نمود پس حضرت تبری برداشته به پشت خیمه زنان آمد نوزده قدم بجانب قبله برداشت و بعد آنجا را حفر کرده چشمه شیرین ظاهر شد حضرت و اصحابش
تماما خورده و مشکها را پر کردند بعد آن چشمه ناپدید گردید و احدی از آن اثری ندید این خبر بابن زیاد رسیده بعمر ابن سعد نوشت شنیده ام که حسین
چاه میکند و آب بیرون میآورد و خود و اصحابش سیراب میشوند زمانیکه این نامه من بتو رسید بگذار ایشان چاه بکنند و هر قدر میتوانی امر را بر ایشان
تنگ گیر و مگذار سیراب شوند و بکن با ایشان چنانچه بزرگ عثمان کردند پس عمر سعد در آنوقت در نهایت بر ایشان تنگ گرفت و در ارشاد آورده
که ابن سعد بعروه ابن قیس احمسی گفت برو نزد حسین و از او سؤال کن چه چیز ترا آورده و چه اراده داری و عروه از آنها بود که بحضرت نامه نوشته بود
حیا کرد که بخدمتش برسد از بزرگان که بحضرت نوشته بودند اظهار نمود همه آنها ابا و ناخوش داشتند پس کثیر ابن عبد الله که فارس شجاع بود
برخواسته گفت من میروم بسوی او و اگر میل داشته باشی هتک حرمت او را میکنم گفت نمیخواهم و لیکن برو و سؤال کن که چه چیز
او را باینجا آورده پس کثیر بخدمت آنحضرت رسید و چون ابو ثمامه صیداوی او را دید عرض کرد یا ابا عبد الله بتحقیق آمد بسوی تو شریرترین اهل زمین
و جسورترین ایشان و هتک حرمت کننده ترین آنها پس برخواست بسوی او و گفت شمشیر خود را از زمین بگذار گفت این کرامت نیست من
رسولم هرگاه بشنوید میرسانم آنچه را که بشما آورده ام و اگر نشنوید برمیگردم گفت من از قبضه شمشیر تو میگیرم آنوقت تو حاجت خود را بگو گفت

بخدا قسم بشمشیر من حس نمیتوانی پس باو گفت من خبر ده برای چه آمده باین حضرت برسانم و نمیگذارم که باو نزدیک باشی زیرا که تو فاجری آن ملعون باز گرد
و برگشت و ماجرا را بعمر ابن سعد خبر داد ابو مخنف گفته که عمر ابن سعد مرد دیگر را که قرّه نام داشت خواند و گفت برو نزد حسین ع و بگو چه چیز ترا بسوی ما
آورده پس آمد نزد آنحضرت در مقابل لشکر ایستاد و گفت السلام علیک یا ابن بنت رسول الله حضرت جواب سلام باو داد و بگو حضرت از اصحاب خود
پرسید آیا او را میشناسید گفتند بلی مردیست خوب و فاضل الّا اینکه در اینموضع شنیع حاضر گشته حضرت فرمود که از او سؤال کنید چه اراده کرده
پس بریر ابن حضیر پرسید چه اراده داری گفت میخواهم خدمت حسین ع برسم گفت سلاح خود را بگذار داخل شده خود را بر قدمهای حضرت انداخته
بوسید و گفت ای مولای من پسر سعد میگوید چه چیز ترا بسوی ما آورده فرمود نامه‌های شما مرا بسوی شما آورد گفت ای مولای من خدا لعنت کند کسی را
که بتو نوشتند و از مکان خود حرکت دادند و ایشان امروز از خواص اصحاب پسر زیاد هستند حضرت فرمود برگرد نزد صاحب خود و اعلام کن او را
عرض کرد ای مولای من کیست که بهشت را ترک کند و خود را در آتش اندازد حضرت فرمود خدا ترا داخل جنان نماید بعد از آن در خدمت حضرت بود تا شهید شد
و در ارشاد آورده که عمر ابن سعد قرة ابن قیس حنظلی را خواند و گفت وای بر تو برو خدمت حسین ع و سؤال کن که چه چیز او را آورده و چه میخواهد پس قره خدمت حضرت
آمد وقتیکه حضرت دید او آمد پرسید آیا او را میشناسید حبیب ابن مظاهر گفت این مردیست از حنظلهٔ تمیم و پسر خواهر ما است و من او را بحسن رأی
میدانم که در این مشهد حاضر باشد پس بحضرت سلام داده و پیغام عمر ابن سعد را رسانید حضرت فرمود اهل این شهر شما بمن نوشتند که بیا آمدم اگر آمدن مرا ناخوش
میدارید برگردم بعد از آن حبیب ابن مظاهر گفت وای بر تو ای قره کجا برمیگردی بسوی قوم ظالم یاری کن این مرد را که بسبب پدران او خدا بتو
کرامت کرده است ترا بکرامت قره گفت بروم نزد صاحب خود جواب رسالت را ببرم و رای خود را ملاحظه نمایم پس بسوی عمر ابن سعد مراجعت کرده و ماجرا را
باو خبر داد عمر گفت امیدوارم که خدا از حرب و قتال او مرا سلامتی دهد و بعبید الله ابن زیاد نوشت بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد وقتیکه حسین ع
نازل گردید رسل خود را نزد او فرستاده سؤال کردم که چه چیز او را آورده و چه میخواهد جواب نوشته که اهل این شهر و رسل ایشان مرا آورده اگر ناخوش
میدارید و رأی ایشان ظاهر شده غیر آنچه رسل ایشان بمن آورده منصرف میشوم حسان ابن قاید عبسی گفته که من نزد عبید الله بودم وقتیکه این نامه باو رسید خواند
و گفت حال که ناخنهای ما باو بند شده امید نجات و خلاص میدارد این وقت وقت نجات نیست و بعمر ابن سعد نوشت اما بعد نامهٔ تو بمن رسید
و آنچه ذکر کرده بودی فهمیدم بر حسین ع اظهار کن که با جمیع اصحابش بیزید بیعت نماید اگر اینرا قبول کرد رأی خود را در حق او ملاحظه میکنیم والسلام وقتیکه جواب
بعمر ابن سعد رسید گفت ترسیدم که ابن زیاد کناره جوئی مرا قبول نکند بعد از آن کتاب دیگر بعمر ابن سعد وارد شد که میان حسین و آب حایل شو
و مگذار که قطرهٔ بچشند چنانچه بر عثمان ابن عفان منع کردند پس عمر ابن سعد در همانوقت عمرو ابن حجاج را با پانصد نفر سوار بر شریعهٔ فرات فرستاد که
میان حسین ع و اصحاب او و آب فرات مانع شده و نگذارند قطرهٔ بنوشند و این سه روز قبل از شهادت آنحضرت بود و عبد الله ابن حصین ازدی باواز
بلند ندا کرد که حسین آیا نظر نمیکنی بر آب گویا که او کبد آسمانست بخدا قسم قطرهٔ از آن نمیچشید تا تشنه بمیرید پس حضرت فرمود اللهم اقتله
عطشاً خداوندا او را تشنه بمیران و ابداً میامرز حمید ابن مسلم میگوید بعد از آن او را در ناخوشی عیادت کردم قسم بآن خدائیکه غیر از او معبودی نیست
او را دیدم آب مینوشید و فوراً قی میکند و فریاد العطش العطش مینماید و بهمین طور بود تا بجهنم واصل شد ابو مخنف میگوید بعد از آن عمر ابن سعد
از فرات عبور کرده و هر شب خارج میشد و فرش میانداخت و حسین را دعوت کرده صحبت مینمودند تا بعضی از شب میگذشت و خولی لعنه الله
از قسی ترین مردم بود بر حسین ع زمانیکه اینرا دید کاغذی بابن زیاد نوشت که ایها الامیر عمر ابن سعد هر شب خارج شده و فرش میاندازد با حسین
صحبت مینماید و او بر حسین ع رحم و شفقت کرده امر کن او را یا حسین را بحکم تو بیاورد و یا امر را بمن تسلیم نماید تا من برای تو کفایت کنم زمانیکه ابن زیاد
کتاب او را خواند بعمر ابن سعد نوشت که بمن رسیده هر شب خارج میشوی و با حسین صحبت میکنی امر کن او را که بحکم من اطاعت نماید اگر قبول
کرد فهو المطلوب و اگر امتناع نمود از نوشیدن آب منعش کن که آب را باو حرام و بر حیوانات حلال نمودم وقتیکه پسر سعد نامهٔ او را خواند حجر ابن
حر را خوانده با دو هزار سوار علمی باو داده و امر کرد که بشریعهٔ آب نازل شده حسین و اصحابش را از خوردن آب منع نماید و شبث ابن
ربعی را خواند و علمی با چهار هزار سواره باو داده امر کرد که بشریعه نازل شده حسین و اصحابش را از خوردن آب مانع شود و در تبر المذاب نقل کرده
که عمرو ابن حجاج ندا کرد یا حسین این آب که حیوانات از او سیراب میشوند قطرهٔ از آن نخواهی چشید تا در آتش جهنم از حمیم بنوشی و شنیدن این بر آنحضرت
شدید تر از منع آب بود محمد ابن ابیطالب میگوید که عمر ابن سعد در نهایت بر ایشان تنگ گرفت چون عطش بحضرت غلبه نمود برادر خود عباس را
با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده با بیست مشک برای طلب آب فرستاد و در نصف شب بفرات نزدیک شدند عمرو ابن حجاج پرسید شما
کیستید مردی از اصحاب حسین ع که او را هلال ابن نافع بجلی میگفتند گفت پسر عم توام آمده ام که از این آب بخورم عمرو گفت بنوش گوارا باد هلال
گفت وای بر تو چگونه مرا امر بخوردن آب میکنی و حال آنکه حسین ابن علی و کسان او از تشنگی میمیرند عمرو گفت راست میگوئی ولیکن مأمور

بامری هستیم که باید بجا برسانیم پس هلال باصحاب خود بانگ زد که داخل فرات شوید و عمرو قوم خود را امر بمحاربه ایشان مینمود پس یک گروه جنگ
میکردند و یک قسم مشکها را پر مینمودند تا مشکها را پر کرده بلشکرگاه خود شان مراجعت نمودند و احدی از اصحاب حضرت کشته نشد حضرت و اصحابش
از آب سیراب گشتند و بعد از آن حضرت عمرو ابن قرظهٔ انصاری را نزد ابن سعد فرستاد که با تو اراده تکلم دارم شب با من ملاقات کن پس ابن سعد
با بیست نفر بیرون آمده و حضرت نیز با بیست نفر تشریف آورد و حضرت اصحاب خود را امر نمود که از او کنار شوند غیر از برادرش عباس و پسرش
علی اکبر و ابن سعد نیز مثل این حکم کرد ماند با او مگر پسرش حفص و غلام او پس حضرت فرمود وای بر تو یا ابن سعد آیا نمیترسی از خدا که بازگشت تو باو است
و با من مقاتله میکنی و حال آنکه میدانی پسر که هستم این قوم را ترک کن و با من باش که این اقرب است بتو بسوی خدا عمر سعد گفت میترسم خانهٔ مرا خراب کنند
آنحضرت فرمود من خانه برای تو بنا میکنم گفت میترسم املاک مرا اخذ نمایند حضرت فرمود من بهتر از آنرا برای تو میدهم از مال خود در حجاز در بعضی
اخبار است که فرمود من بتو بغیبغه را میدهم و آن چشمهٔ بزرگیست در حجاز که معویه هزار هزار دینار بقیمت او داد و حضرت نفروخت محمد ابن ابیطالب
میگوید عمر ابن سعد گفت مرا عیالی است از ایشان میترسم بعد از آن حضرت ساکت شده جوابش نداد و برگشت در حالتیکه میگفت چه شده ترا
خدا ذبح کند در فراش تو در دنیا امیدوارم که از گندم عراق نخوری مگر قلیلی عمر ابن سعد گفت در جو از گندم کفایت است در حالتیکه با این
کلام استهزا میکرد و در منتخب آورده که بریر ابن حضیر همدانی آمد و گفت یابن رسول الله آیا بمن اذن میدهی که داخل خیمهٔ این فاسق شده و او را
موعظه کنم شاید از ضلالت خود برگردد حضرت فرمود بکن آنچه دوست میداری پس بریر نزد عمر سعد آمده و سلامش نداد آن ملعون غضبناک
شده گفت ای برادر همدانی چه چیز ترا منع نمود از سلام دادن بمن مگر مسلمان نیستم بخدا و پیغمبر او را میشناسم بریر گفت اگر مسلمان بودی خدا
و پیغمبر او را میشناختی بر عترت پیغمبر خود خروج نمیکردی و قتل و اسیری ایشان را اراده نمینمودی و این آب فرات را که حیوانات صحرا میخورند بروی
فاطمه و اهل بیت او می‌بستی و اعتقاد میکنی که خدا و رسولش را میشناسی پس عمر ابن سعد یکساعت سر خود را بزیر انداخته بعد از آن گفت ای بریر
والله یقین میدانم هر که با ایشان مقاتله و حق ایشانرا غصب نماید در آتش مخلد میشود ولی ای بریر تو اشاره میکنی بمن که ولایت ری را ترک نمایم و برای غیر
من باشد بخدا قسم نمییابم نفس خود را که رضا دهد بر این امر پس بریر بخدمت حضرت برگشته عرض کرد که عمر ابن سعد راضی شده بکشتن تو بسبب ولایت
ملک ری حضرت فرمود نمیخورد از گندم او مگر قلیلی و کشته میشود بر فراش خود و امر چنان شد که آنحضرت فرمود و در تبر المذاب گفته که عمر ابن سعد
قتال حسین را مکروه میداشت و بسوی او فرستاده طلب اجتماع کرد چون مجتمع شدند عمر ابن سعد گفت یا ابا عبد الله چه چیز ترا آورده فرمود اهل کوفه دعوت کردند
آیا نمیدانی آنچه اهل کوفه بشما کردند فرمود هر که با خدا خدعه کرد در راه خدا ... میکنیم او گفت بتحقیق الان واقع شده چنانکه می بینی فرمود دیگر بگذار برگردم بمدینه
یا بمکه یا بعضی سرحدات رفته آنجا اقامه میکنیم پس عمر گفت اینرا بابن زیاد مینویسم بعد از آن مفارقت کردند و در ارشاد گفته که حضرت نزد عمر
فرستاد که با تو اراده ملاقات دارم آن لعین قبول نموده با هم صحبت داشتند بعد از آن عمر ابن سعد مراجعت کرده بعبید الله ابن زیاد نوشت
که خدا آتش را خاموش و کلمه را جمع و امر امت را اصلاح نمود این حسین است که با من عهد نموده بمکان خود برگردد یا اینکه بسرحدی از سرحدات
برود یا اینکه نزد امیر المؤمنین آمده دست خود را بدست او بگذارد که در این رضا و خشنودی است و صلاح شما است چون عبید الله
کتاب او را خواند گفت این کتاب کسیست که بقوم خود مهربان باشد پس شمر ابن ذی الجوشن برخواست و گفت آیا اینرا از او قبول میکنی در حالی
که بزمین تو وارد گشته و نزد تو آمده بخدا قسم اگر از شهر تو بیرون رود و دست خود را بدست تو نگذارد هر آینه صاحب قوة میشود و تو
بضعف و عجز اولی میشوی و باو این منزلت را مده زیرا که این منزلت از او نیست ولی باید او و اصحابش بحکم تو بیایند اگر عقوبت کنی
تو اولی هستی بعقوبت و اگر عفو نمائی این برای تست ابن زیاد گفت بلی رأی تو خوب رأیست این نامهٔ مرا بعمر ابن سعد ببر که بر حسین ع
و اصحابش اظهار نماید که بحکم من بیایند اگر اطاعت نمودند ایشانرا بسلامت پیش من فرستد اگر ابا و امتناع نمودند مقاتله نماید اگر چنین کرد تو
او را اطاعت کن و اگر ابا نمود تو امیر لشکر هستی گردنش را بزن و سر او را نزد من بفرست و بعمر ابن سعد نوشت من ترا نفرستاده ام بسوی
حسین که او را احسان نموده بسلامت و بقا امیدوارش کنی و عذر از او قبول نموده نزد او شفیع باشی ملاحظه کن اگر حسین بحکم ما نازل گردید
و او و اصحابش را تسلیم کردند ایشانرا بسلامت پیش من بفرست و اگر امتناع نمودند در قتل ایشان سرعت کن و بعد از کشتن اسبها را
بر سینه و ظهر او جولان بده که او عاق و ظالم است و نمیخواهم که این بعد از مرگ ضرر برساند اگر تو امر ما را امضا و جاری نمودی ترا جزای
کسیکه سامع و مطیع است میدهیم و گرنه علم و لشکر ما را بشمر ابن ذی الجوشن تسلیم کن که ما او را بامر خود مأمور کرده ایم و در تبر المذاب آورده
که در آخر نامه نوشت الان نجات میطلبد که مخالب و چنگال ما باو بند شده این وقت وقت گریز نیست پس شمر ابن ذی الجوشن نامهٔ
عبید الله را بعمر ابن سعد آورد و آن ملعون بعد از خواندن گفت چه واقع شد بتو خدا خانهٔ ترا خراب کند بخدا قسم ظن میکنم که تو او را نهی کرده

از قبول آنچه نوشته بودم و امر را بر ما فاسد کردی امید ما این بود که صلح شود بخدا قسم حسین اطاعت نمیکند زیرا که نفس پدرش در او است پس
شمر گفت خبر ده بمن که امر امیر خود را ممضی و مجری و با دشمن او مقاتله خواهی نمود و یا امر لشکر را بمن واگذار خواهی کرد گفت وای بر تو خودم باشم
این امر میشوم و تو سردار پیادگان باش و در بحر المصائب آورده که عمر ابن سعد این خبر را بحضرت فرستاد حضرت فرمود بخدا قسم دست خود را
در دست پسر مرجانه نمیگذارم ابداً و نیست مگر مرگ و رفتن نزد خداوند کریم قسم بخدا خبر داد مرا جدم رسول خدا و در ارشاد گفته که عمر ابن سعد بسوی
حسین در شب پنجشنبه نهم محرم الحرام حرکت کرد و شمر لعنه الله آمده در مقابل اصحاب حضرت ایستاده ندا کرد کجایند پسران خواهر من عبد الله و جعفر و عباس
حضرت فرمود جوابش دهید اگر چه فاسق است زیرا که خال شما شمرده میشود گفتند امر تو چیست گفت ای پسران خواهر من شما خاطر جمع
و در امن هستید خود را با برادران خود تا آن کشتن نیندازید و اطاعت امیر المؤمنین یزید را بر خود لازم دانید پس حضرت عباس او را ندا کرد
و فرمود دستهای تو بریده گردد و لعنت باد بر آنچه از جانب امام خود آورده ای دشمن خدا آیا امر میکنی ما را که برادر و سید خود و اطاعت
ملعون ابن ملعون پس شمر غضبناک بلشکر خود رجوع کرد و در بحر المصائب آورده که محمد ابن جریر طبری گفت که شمر از ابن زیاد برای ایشان امان گرفته
بود و مادر ایشان ام البنین بنت حزام الکلابیه زوجه علی بود و در مناقب آورده که مادر عباس و عثمان و جعفر پسران علی ام البنین بنت حزام
کلابیه و شمر کلابی بود و ابن جریر ذکر کرده که جریر ابن عبد الله ابن مخلد کلابی ام البنین عمه او بود و از برای ایشان از عبید الله ابن زیاد امان
گرفت و در بحر المصائب از هشام نقل کرده بعد از آنکه عمر ابن سعد ... ندا کرد یا خیل الله سوار شوید و شما را ببهشت مژده
پس لشکر بعد از عصر سوار شده رو بحضرت کردند در حالتیکه آن بزرگوار در پیش خیمه خود بشمشیر تکیه زده و خوابش گرفته بود و چون خواهرش زینب
صیحه را شنید نزد برادرش آمده گفت ای برادر آیا این صداها را نمیشنوی که نزدیک شده پس حضرت سر خود را بلند کرده گفت در این ساعت
رسول خدا را در خواب دیدم که میفرمود تو بسوی ما میآئی پس زینب سیلی بروی خود زده و فریاد برآورد حضرت فرمود یا اختاه ساکت باش
خدا ترا رحمت کند و حضرت عباس گفت ای برادر قوم رسیدند پس بسرعت برخواسته و فرمود ای عباس تو خود سوار شو و از ایشان
بپرس که برای شما چه واقع شده و برای چه آمده اید پس عباس با بیست نفر سواره که در میان ایشان زهیر ابن قین و حبیب ابن مظاهر بود بسوی
ایشان آمده و فرمود شما را چه واقع شده و چه اراده دارید گفتند که حکم امیر آمده که شما یا اطاعت او نمائید یا اینکه با شما مقاتله نمائیم فرمود
تعجیل نکنید تا آنچه ذکر کردید با ابی عبد الله عرض نمایم ایشان قبول کردند پس عباس بخدمت آنحضرت آمده و آنچه قوم ذکر کرده
بودند بیان نمود حضرت فرمود برگرد و اگر میتوانی امروز را بتاخیر انداز و امشب را مهلت بگیر که در این شب خدا را عبادت نموده و او را
بخوانیم زیرا که او میداند من نماز و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را دوست میدارم پس عباس بسوی قوم برگشت و این را از
ایشان سؤال نمود و عمر ابن سعد توقف کرد و در منتخب آورده که ابن سعد بشمر گفت چه میگوئی گفت اگر من امیر بودم او را مهلت نمیدادم
و در ملهوف آورده که عمرو ابن حجاج گفت بخدا قسم اگر ایشان از ترک و دیلم می بودند و مثل این را از من سؤال میکردند قبول مینمودم کجا مانده
که ایشان از آل محمد هستند پس اجابت نمودند و در ارشاد گفته که عباس از نزد ایشان مراجعت کرد و رسول عمر ابن سعد با او بود و میگفت
ما شما را تا فردا مهلت دادیم اگر حرف ما را قبول نمودید شما را بسوی امیر خود عبید الله میبریم و اگر منع نمودید از شما دست نخواهیم
کشید و در ملهوف آورده که حسین نشسته و خوابید بعد از آن بیدار گشته و فرمود یا اختاه در این ساعت جد خود محمد و پدر خود ع
در خواب دیدم که میفرمودند حسین بدرستیکه تو نزد ما خواهی آمد و در بعضی روایات است که فردا خواهی آمد پس زینب سیلی بروی خود
زد و صیحه کشید حضرت فرمود مهلاً ساکت باش و قوم را بشماتت میاور

تذییلات نود ۳

تذییل اول در اشاره بعضی بیان
از امور مهمه و آن مشتمل است که در بعضی روایات این مجلس است از روایت زراره پسر صایغ میگوید که ملاقات کردم حسین ابن علی را
قبل از آنکه بسوی عراق تشریف برد با آنکه گفت که اشاره نمود بسوی آسمان و درهای آسمان گشاده شد بعد ملائکه نازل شد
که غیر از خدا احدی شمار آنها را نمیداند پس فرمود اگر تقارب چیزها و حبوط اجر نمیشد هر آینه با ایشان مقاتله میکردم اینها و در روایت
ابن عباس است که میگوید دیدم حسین را قبل از آنکه بسوی عراق متوجه شود در باب کعبه و دست جبرئیل در دست او بود
و جبرئیل ندا میکرد بیائید بسوی بیعت خدا تعالی و گفت که اصحاب حسین ناقص نشده اند میشناسیم ایشان را باسمهای ایشان قبل از حضور ایشان
پس بدان که امثال آنچه خبر اول و نظائر او متضمن است نزول ملائکه از آسمان با مر او اولاد معصومین حجج طاهرین از آل رسول خدا از حد
کثرت و حد تواتر و تظافر است و اما روایت ابن عباس و در آن دلالت تامه است بر علو شان کسانیکه در پیش روی حضرت سید
الشهداء بدرجه شهادت رسیدند بحیثیتی که شان شهداء سابقین با آن مقابله نتواند نمود و همچنین دلالت تامه است بر اینکه

کسیکه بدون عذر از نصرت و یاری آنحضرت تخلف نموده است از اهل یقین و ایمان است و بیان این آنست که این قسم دعوت از نداء
جبرئیل و دعوت او بر بیعت محقق نشده است در شأن دعوت پیغمبری از انبیا و نه در مجاهده ایشان با کفار هرگاه گوئی که در اینجا
اشکالیست بسینه ما خلجان میکند و آن اینست که نزول جبرئیل بزمین و نداء او باین نهج چگونه محقق میشود بعد از انقطاع وحی
بوفات رسول خدا و علاوه بر این چگونه محقق شد علم ابن عباس که آن کسیکه از دست سید الشهدا در آنوقت گرفته بود و آن
ندا ندای جبرئیل بود و بدرستیکه مثل این ندا لازم است که بشنود او را کسیکه حاضر بود نزد رکن یا در مقام آنان سید الشهدا در باب کعبه
جواب بدرستیکه نزول جبرئیل بزمین و گرفتن او دست خود دست سید الشهدا و نداء کردن او بنداء مذکور منافی نیست با انقطاع وحی و ختم
نبوت بنبوت پیغمبر ما زیرا که وحی را معنای خاصی است که محقق نشده در فعل جبرئیل در باب کعبه و نه در نداء مذکور و علاوه بر این آنچه ذکر شد
اگر مصادم و منافی باشد با ختتام نبوت بنبوت رسول خدا هر آینه مصادم و منافی میشود ایضا بنزول جمیع ملائکه در شب قدر بر ائمه
و حجج طاهرین با اینکه این از چیزهائیست که ناطق است قرآن و اخبار معتبره صریحه بلکه این از ضروریات مذهب است و سوره قدر از چیزهائیست
که حضرت صادق امر کرده شیعه خود را باحتجاج بآن بر مخالفین و فرموده که این دلالت کننده ترین آیه است بر الزام مخالفین و منافقین
و بدرستیکه مکشوف نبودن ابن عباس سبب اختصاص دادن او است علم آنرا بپیغمبر عصر از امور معروفه و مشهوره است بلکه از چیزهائیست که
خبر صحیح بر آن دلالت کرده است هرگاه گوئی که ائمه معصومین و همچنین صدیقه کبری فاطمه زهرا بنت رسول خدا ایشان محدث اند و محدث کسیست که صدای
ملک را میشنود و جثه او را نمی بیند یا اینکه او کسیست که ملک بسینه او نفخ میکند پس آنچه در این روایت و مثل آنست افاده مینماید که امام ملک را می بیند
و او را مشاهده میکند چنانچه پیغمبر او را مشاهده میکرد جواب اخبار ناطقه بر اینکه ائمه طاهرین و حجج معصومین ملائکه بر ایشان دیده میشدند در غایت کثرت
بلکه در حد تواتر و تظافر است پس تفاوت ندارد بمعارضه او خبر یکه در خصوص محدث وارد گشته پس هر که اراده نماید بر این مطلع باشد
مراجعه نماید بر ابواب عدیده در کتب اصحاب ما که در فضائل اهل بیت و مناقب ایشانست و این مثل احادیثی که در خصوص بساط وارد گشته
و مثل احادیثی که در رجعت وارد شده و مثل احادیث سوره قدر و غیر ذلک و ممکن است گفته شود بدرستی خبریکه در خصوص محدث بودن
ایشان و تفسیر محدث بمعنی مذکور حکم او مخصوص است بآنچه در پیغمبر عصر است یا ببعضی امور و علوم یا بمعنی که عدم رؤیه امام ملک را وقت حضورش در نزد او
در بعض حالات است نه مطلقا یا اینکه میگوئیم تعبیر محدث بمعنی اول از چیزهائیست که در آن بعض دیگر وارد شده پس مراد از آن معنی ثانیست
یعنی محدث آنکسیست که ملک در قلب او میدمد بمعنی که این در بعض طرق علم امام بچیزهائیکه از او غائب است و اگر خواهی که بسط و طرز
دیگر تعبیر نمائی بگو محدث آنکسیست که حدیث بگوید و خبر دهد از خدا چنانچه او خبر میدهد از رسول خدا و تأیید میکند نیز آنچه در بعضی اخبار است
که از حضرت صادق سؤال کردند از اینکه سلمان محدث بود فرمود بلی خبر میداد از امام خود بهر حال دیدن امام ملائکه را هر وقت که خواهند
و در هر صورت که اراده نمایند از صورت آدمیه شان و غیر او از چیزهائیست که در آن شک و شبهه نیست بلکه ملائکه را مؤمنین و غیر ایشان نیز
می بینند زمانیکه اراده کرده امام که ایشان را بمؤمنین نشان دهد چنانکه دلالت میکند بر این جمله کثیره از اخبار وارده با کثرت براین در شأن
امیر المؤمنین و سایر ائمه اطهار و اولادش و قضیه حسن عسکری از قضایای معروفه و مشهوره است در میان عامه و خاصه خلاصه کلام حجج الله از ظهر
او و اولاد معصومینش حجج الله اند بر تمام خلق او و ایشان اولی بتصرف اند و چگونه دیده نمیشود بر ایشان کسانیکه ایشان آنها حجت اند و چگونه
مخفی میشود بر ایشان کسیکه با او حجت آورده میشود و میآید در بعضی از مجالس آنچه ایراد او اصح میکند و بیان مینماید در نهایت بیان
و تحقیق و صحیح شد از این بیان جواب از قضیه مشاهده ابن عباس جبرئیل را و ممکن است که گفته شود ابن عباس شنیده ندای جبرئیل را
و علم حاصل شد او را باینکه این منادی جبرئیل است از خبر دادن امام بر این هرگاه گوئی که روایت ظاهر است در اینکه ابن عباس جبرئیل را
مشاهده کرد و نداء او را که خلق را بر بیعت خدا دعوت میکرد بعد از آن وقتیکه این حدیث را بر خلق خبر میداد تشدید میکرد در ترک کردن
او نصرت امام را و اعتذار نمود بآنچه ذکر کرد او را بقول خود که اصحاب امام و کسانی که در پیش روی او شهید میشوند ما آنها را باسم آنها
و اسم پدران آنها میشناسیم آیا این اعتذار از او قبول میشود یا نه میگوئیم در محل صواب و قبول گشتن او را دفع میکند امور عدیده
و وجوه کثیره زیرا اگر چنین بود هر آینه نداء جبرئیل فایده مترتب نمیشود و از اینکه حضرت سید الشهدا به پسر عمر ابن خطاب گفت یا ابا عبد الرحمن
اتق الله یاری و نصرت مرا ترک مکن و از اینکه آنحضرت به بنی هاشم نوشت هر کس از یاری من تخلف نماید رستگار نمیشود و از اینکه هر کس از
نصرت او بی عذر تخلف نماید بتحقیق مذمت نموده او را رسول خدا و اوصیاء معصومین او و از جمله کسانیکه از نصرت او تخلف نمود و حال آنکه
امام او را بنصرت خود دعوت نموده بود عبید الله ابن حر جعفی بود و قصه دیگر دارد امام از ترک نصرت بکلمات این آیه را خواند و ما کنت متخذ المضلین عضدا و همچنین گذشت قضیه او

از بعض روایات این مجالس و تتمهٔ بیانات شدن جمعی از اشراف شیعه از اهل خزاعه و غیر ایشان بر عدم رعایت بر رفتن کربلا و یاری امام
شاه اوصیا و توبه کردن ایشان که خدا بتوبه و گریه و حسرت و جزع و پشیمانی و تدارک ایشان عوض آنچه فوت شده بذل جان خود در طلب خون
از قضایای معروفه است هرگاه گوئی که قول ابن عباس که از اصحاب حسین هرگز ناقص نمیشود و بر زیاد نمیگردد تا آنها را باسم ایشان میشناسیم قبل
از حضور ایشان از اقوال کلمات صادقه است زیرا که اینرا اخذ کرده از رسول خدا و امیر المؤمنین و صدیقهٔ کبری و حسن و حسین آیا مگر نه
که محمد بن حنفیه نیز مثل اینرا ذکر کرد دگانیکه گفت بدرستیکه اصحاب او در نزد ما مکتوبند باسمهای ایشان و اسم پدران پس در این هنگام میگوییم آنچه
ذکر کردی جلوه میکند در نظرها الا اینکه اشکال میشود جدا با معنی که گفته شود چگونه توفیق و جمع میشود میان این و آنچه تحقیق کردی میگوییم
آنچه محمد ابن حنفیه و ابن عباس ذکر کرده ساقط نمیکند تکلیف آنحضرت امام زیرا که خدا تعالی میداند که ایشان نصرت او را ترک خواهند
کرد مگر کسانیکه در پیش روی او شهید خواهند شد و خبر داد اینرا رسول خدا به عترت خود و جمعی از اصحابش بعد از آن بطول کلام در این
منجر میشود به تحقیق مسئلهٔ قضا و قدر و جبر و اختیار هر که اراده تحقیق نماید در مثال این رجعت نماید کتب بعضی از ابواب کتاب خزائن حاصل
جواب آنچه ابن حنفیه و ابن عباس ذکر کرده نیست که گفته شود بدرستیکه آنچه ایشان ذکر کرده اند اگرچه صدق است الا اینکه آنچه بر او و اهل بیت و عصمت
و شیعه ایشان از قول بدا و محو و اثبات حکم میکند به لزوم مراعات خلق که حضرت ایشان بود و وجوب مجاهدهٔ آنها در پیش روی ایشان و گویی
این اشاره میکند قول پیغمبر که فرمود عمل نمایید که جمیع ناس میسر میکند برای آنچه خلق شده برای آن و گویا ایشان آن هست که پیغمبر وقتیکه فرمود که قلم
خشک شد بر آنچه اصحاب او در قهر گفتند دیگر عمل نمی کنیم یا رسول الله فرمود اعملوا الی آخر پس کفایت میکنیم بمقدار از بیان در این مقام هرگاه
گوئی آنچه ذکر کردی اشعار مینماید بر اینکه پسر حنفیه و پسر عباس از اصحاب کامل میشدند در درجه ایمان و ایقان و آنچه در خصوص ابن عباس است
از آن چیزهاست که در طبق اخبار از ائمه معصومین وارد است در ذم او الا اینکه اشکال میشود نسبت به ابن حنفیه زیرا که او را امیر المؤمنین بشدت مدح
کرده است و بتحقیق از آنحضرت روایت شده که فرمود هر که مرا دوست دارد باید پسر من محمد را دوست دارد و بتحقیق رجال علما ذکر کرده که ابن حنفیه
و ابن ابی بکر و ابن حذیفه در درجه سلمان و هشد و ابن ابی بکر نزد رجال علما از حواریین اربعه امیر المؤمنین است و ایشان عمرو بن حمق خزاعی
و اویس قرنی و میثم تمار و محمد ابن ابی بکر جواب ابن حنفیه در ترک نصرت برادر و امامش معذور بود زیرا که او بمرض شدید مبتلا بود در آن وقت
آنچه اخبار متضمن است از حسن نصیحت او به برادرش و گریه شدید و مکرر غش نمودن او از جهت فراقش کشف میکند وثاقت ایمان او و سر آنچه امیر
المؤمنین در شان او فرمود و اما ابن عباس اگرچه قاصر بلکه مقصر بود الا اینکه تدارک نمود آنچه از او فوت شده بود از نصرت کردن بشمشیر
نیزه نصرت به زبان و قول خود اما اخبار که در ذم او وارد گشته بتحقیق بیان کردیم حال راه اخبار مذکوره در کتاب خود که در مسئلهٔ رجعت
رساله است و بالجمله او خبر به تحقیق از محسنین اخبار و موثقین ابرار است تذییل در بعض آنچه اشاره که نوبتیا یکحدیثی که متضمن قصهٔ جابر است
پس ابن آنجا امام بجابر نشان داده از آیه عظمی و حجت کبری و معجزه باهره قاهره کشف میکند از امور که اسرار کثیره و این عبارتست از اینکه
محمد و آل معصومین و ایشان را قوه تصرفست در عوالم امکان و اطراف ملکیه و ملکوتیه و حضوریه و غیبیه باذن خدا تعالی و قدرت او جل
ایشان اصحاب عصمت اند به طریق استحکام و ولایة او و از اینکه اعتراض بر اقوال و افعال ایشان جایز نیست اگرچه معترض در غایت محبت بوده باشد
زیرا که اعتراض ایشان راجع میشود بر اعتراض بخدا تعالی لهذا بعضی خیالات و خطرات قلبیه منفک نمیشود از ذهن بغالب اوقات پس لابد است
که از او استعاذه نماید بخدا تعالی بالجمله آنچه با او واجب است انقیاد و طاعت و تسلیم است با حجج طاهرین میسر نمایید و آنچه بعقل ما اوینداگرچه وجدان
با عقل باشد و بتحقیق وارد شده در بعض اخبار ارتداد مردم بعد از پیغمبر مگر سه نفر که آنها سلمان و ابوذر و مقداد است و اما عمار عدول کرد
بعد از آن رجوع نمود و در بعض اخبار است اکثر بر او شک وارد شده مقداد است زیرا که او میگوید که مولا ما اعلم است با آنچه میکند و اما
سلمان بقلب او غلیان کرده علم صبر امیر المؤمنین بر اذیتهای منافقین با اینکه او اسم اعظم را میداند و قادر است که با آن دفع
اشرار نماید از نفس خود پس سلمان در آن تعجب نمود و جراحتی در گردنش حادث شده که ملکرد داندن کرد بخود قادر نبود با امیر
المؤمنین ملاقات کرد حضرت فرمود خارج کن آنچه را که در قلب داری و توبه کن پس خارج کرد آنچه را که در قلب داشت و توبه نمود جراحت
خوب شد پس ضرر و علیت در اینکه مقداد از حیثیت درجه از سلمان اعظم باشد از آن جهت اگرچه سلمان از وجوه عدیده از مقداد اعظم است
فافهم هرگاه گوئی مالا را پیان مقام را واضح کن در این مقام که جابر کناه کار است در مقاله مذکوره خود یا نه میگوییم ظاهر از روایت آنست که مقصود جابر
اعتراض بامام نبود بلکه آنچه از او صادر شده از غایت تمنی اعلامی بود بلکس شود بلکه بر این نهج بار نجی باشد که اراده نماید شکوک و خیالات قلبیه را از نفس خود
دفع نماید و عالم باشد به بعضی از اسرار و وجوه از اعتراض معدوم نمیشود بر طریق تقصیر بلکه مثل این صادر میشود از وجه حضور بی فرج بشر

در پایان سائل و نه در عدالت او بلکه سبب میشود بر اینکه معدوم نمیشود از کاملترین اهل عیان مگر اینکه حاصل شود استعداد برای این بعد از آن
هرگاه گوئی چه چیز است معنی آنچه در این روایت که ورأیت بنی امیة ذلک کالتنانیر وقد قرنت فی سلسلة الولید ابن المغیرة وابی جهل
ومعویه ویزید وقرن بهم مردة الشیاطین فهم اشد اهل النار عذابا الحدیث زیرا که یزید لعنه الله در آن زمان حیات داشت پس چه چیز است
معنی قرآن او بسلسله ولید و ابی جهل و معویه جواب از این بر چند وجه است بعضی از آنها آنست که بعضی محققین اوصیا کرده که امثال این معنی است
بر اتحاد در حقایق و اختلاف در صور و استدلال کرده بر این در مثل این مقام بقول خدای تعالی وان جهنم لمحیطة بالکافرین و بیان این آیت که جمیع
کفر و ظلم چنانچه در یزید و معویه و مثل ایشان او اصورتست در این نشاه فانیه و اما صورت آن در نشاه آخره آن آتش و عذاب است پس هر که اظهر
تجسم نماید امثال این رجوع نماید بر کتاب خزائن ما بر مسئلهٔ انقلاب حقایق در مسئله از مسائل باب استصحاب قد تمثل در شأن بعضی از
امور به آنکه واقع شده در بعضی از روایات این مجلس که امام وقت نزول او در هیئه مسلم علم نمود و این چنانچه در ارشاد و در تبر المذاب که حسین
عازم کوفه بود و در رفتن جد و جهد نمود و علم نداشت بر آنچه بمسلم واقع گشته تا زمانیکه میان او و قادسیه سه میل مانده و غیر این از روایات متعدده
زمانیکه اینرا دانستی بدان که نسبت عدم علم بر امام نسبت بامور که از موارد بدا است در آنچه در شان آن محو و اثبات جاری میشود از آنچه ثابت
غیر مقبول نیست از بعضی این امور که در شان آن محو و اثبات ابدا جاری نمیشود امور نیست که واقع شد در مقام مثل شهادت مسلم ابن عقیل
پس سزاوار نیست که گفته شود که امام ندانست آنچه بمسلم واقع شده بود در کوفه و چگونه چنین باشد زیرا که نسبت علوم اولین و آخرین و در میان ایشان
انبیاء و ملائکه تماما نسبت بعلم محمد و اولاد معصومین او مثل نسبت اقل قطره است بسوی دریای محیط بلکه کمتر گفته شود که رسول خدا و ائمه
معصومین ظاهر نمیکنند آنچه در پیش شان است از علوم بلکه بنا گذارند امر را بر ضبط و طریق عادت و بر آنچه مردم در دست از ملاحظه اسباب
و رسیدن کتب و رسل و اخبار مخبرین را و این مخفی نیست بر کسیکه تواریخ و سیر را تتبع نماید و همچنین است اخبار و از این قبیل است
آنچه در روایت ابی مخنف است میگوید شش اسب عرض نمود پس فرمود ای قوم این چه زمین است تا آخر روایت با اینکه میداند در مقام سؤال
جهت جاری شدن ائمه در امثال این مقامات بر طریق عادت پس این بر هیچ مخفی نیست بر شخص زیرک بعد از آن مخفی نماند بر تو هر که تامل نماید
در بعضی از روایات این مجلس پیدا اند که نمی آید میکشند امام را و میکردند از ظلم و قتل مثل آنچه را که کردند اگرچه امام در بیعت یزید داخل میشد
و این بر ترتیب از اسرار ترک امام مصالحه را و اختیار او مقاتله را در مجلس ششم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات
در آنچه واقع شد در شب عاشورا تا اینکه امر منجر بقتال کردید پس ذکر مینماییم قبل از شروع در ذکر روایات و کلمات اصحاب مقاتل
یک مقدمه کثیر الفائده را باینکه بدرستیکه شهدای کربلا حواریین سید شهدا بودند و کوههای شجاعت و عقل و دریاهای سخاوت
و معارف ایشان رسیده بودند از نهایت فضل و مکارم و شرف به سهم رتبت و معلی مثل ایشانرا در تمام دهور و اعصار زمانی بر آورده
و ایشان کرده نیز در میان خود شان در عالم ارواح و عشر ملکوتیین کاسه های عشق و محبت را نوشیدند آنها را مست شدند از
شراب طهور دریقین و معرفت ایشان خود شان از رحمت اندوه شدند از جهت رضای رب العزة و دعوت حق پس لبیک گفتند در حرم
توجه بسوی کعبه ملاقات و فنا از برای بقا بلبیک راضی شدن بقضاء و تهیه تحمل شدائد و صبر بلا و معاینه دیدند در عالم مثال آنچه بایشان میرسید در روم
طف از کربلا پس خوض کردند در نهرهای بهجت و سرور و فرو رفتند در جائیکه بادستهای دراز شنا در بودند در چشمه کافور نور اگر تقدیرات لازمه
و آجال مقدره نمی بود هر آینه اراده میکرد آن ارواح مقدسه و نفوس طاهره زندگی را از عالم ملکوت بسوی ملک این نشاه فانیه بدون تحول
و انتقال در اصلاب مردان و ارحام زنان از جهت شوق ایشان بسرعت بوفا و آنچه با خدا در عالم معاهده کرده اند در ملاء اعلی و از جهت رسیدن
از راه یقین بمحبت و عداوت کاری شدن قلم بر تقدیر محو و اثبات را پس و بسیله خدا و عالم زمین را فرش نمود و مکرر امی طلب کرد
بام تهری بخطاب که گفت وقری یعنی ساکت باش ای که فضل تو در زمین فضل زمین کربلا نیست مگر مثل سوزنی که بدریا فرو برند و از آب دریا بر
دارد و اگر خاک کربلای نبود ترا فضیلت نمیدادم و اگر آنکسیکه کربلا او را در بر گرفته نمیبود ترا خلق نمیکردم و خلق نمیکردم آنچه را که تو بآن فخر مینمایی پس
ساکت باش و برقرار شو و پست و متواضع و ذلیل باش والا ترا فرو میبرم و بآتش جهنم میاندازم الحدیث و ساکن و برقرار شد آن ارواح مقدسه
و انوار شعشعانیه و دانستند که حکم در شهادت و ذبح بدنهای ایشان برای نصرت خامس اهل کسا از قضایای لازمه و امور واجبه است و سیر کرده میشد
شد در تقدیسات و تحمیدات و تسبیحات آن برای شکر خدا و متعال بر این نعمت و عطیه صدای آنها مثل آوازهای زنبور عسل بعد از آن و بتحقیق
مطابق شد اول آن با آخر و جاری نمود خدا قضا و قدر را بر وفق قضا و منتهی شد امر بر آنکه ظاهر باشد در این نشاه فانیه شب عاشورا و واقع شد در
آن شب میان راکع و ساجد و تالی قرآن و تقدیس کننده حمن شبیه شد آواز ایشان با آواز زنبور عسل پس ایشان در گوشه میان دقیق سقف

نکرده برایشان سبقت کننده و لاحق نشده برایشان لاحقی پس اینها سادات اهل دنیایند و پیشوای اینانند در مکارم و معالی باید اقتدا کند باینان
مقتدیان اما قوّه ایمان و یقین بحقیق شناختی که ایشان بنا گذاشتند بجدّت واضحه را در اینیاب و اما شجاعت در میان اینان مردی است
لا یعیت که موضع قدم و آستانه او را رستم و امثال او از شجاعان عرب و عجم ببوسند بلکه خاکپای ایزدان ایشان خود شان سرمه میکشند و خدام
ابواب ایشان میشوند و ما دامیکه زنده هستند در گوشهای ایشان گوشوارند که باشد و اما بنی هاشم از این بزرگواران درجات ایشان فوق درجات
و ایشان امجد و انجد و اجود و اتمّ مردمان هستند در خصال شریفه و اجتهاد و پیروی و خلاص و زینت و حظّ ایشان در اعمال و اخلاق مرتبه و طبایع
زکیه و پاکیزه فوق جمیع صاحب خطاست و در وصف بنی العزه و حجج طاهرین ایشان بقول خود شان که فرموده اند و قتل مع الحسین من اهل بیته
ثمانیه عشر رجلا ما لهم فی الارض شبیهون الحدیث بی نیاز است از وصف هر وصفی و اگر این بزرگواران بحسب وجود در ازمنه سابقه می بودند مثل
زمان بنی اسرائیل یا قبل از آن یا بعد از آن هر آینه می بودند سزاوار بر برداشتن اعباء نبوت و رسالت پس تفکر نماید در آنچه از ایشان صادر گشته در حضرت کبری
ایشان حجت خدا بر جمیع خلق او جانهای خود شان بلکه بجمیع وجودات و اقوال و افعال خود شان و در آنچه از اشراف وسائط صادر شد در بنی
اسرائیل یعنی اولاد حضرت یعقوب زیرا که ایشان در حالتشان در شمار هستند حتی علماء اهل سنت گفته که ایشان انبیاء شدند و بودند این عمل
قبل از نبوت ایشان پس ایشان با این شان جلیل اگرچه در زمان انبیاء بودند قالوا اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا و یکی از ایشان گفت نکشید یوسف را
بیندازید در ظلمات چاه تا اخذ کند او را بعضی از اهل قافله هرگاه شما فاعل باشید و ظن میکنیم که یکی از اسرار و وجوه در بودن سوره یوسف احسن القصص
اینست بمعنی قصیکه خبر داد خدا تعالی پیغمبر خود در قضیه کربلا را حزن شدید دانسته بسیار باو رسید که دید او را در قضیه یوسف و برادرانش
تعزیه و تسلیه شد و این بعد از ملاحظه کردن آنچه میکرد جوانان بنی هاشم در نصرت حسین بالجمله جوانان و انصار سید الشهداء بزرگان اولیاء ابرار
چنان اولیائیکه پیغمبر در شان ایشان فرموده که اولیاء الله ساکت میشوند سکوتشان ذکر و نظرشان عبرت و نطقشان حکمت و زینت ایشان
در میان مردم برکت است هرگاه اجلهائیکه بر ایشان واجب نشده قرار نمیگرفت ارواحشان در جسدهای ایشان از جهة ترس عذاب و شوق
ثواب میگوئیم که جمعی از بنی هاشم و غیر آنها در بذل جانهای خود بذل جهد که میکردند و موش آنها اشک چشمشان بود که بر رویشان جاری میشد
و قلوب ایشان مجروح بود و این نه از خوف آتش و نه از شوق بهشت بود ولی در ذلت و خواری اهل بیت رسول خدا و کثرة مصائب
ایشان نظر میکردند و این معرفت خواص است از بندگان صالحین و علم ایشانست بحق حجت خدا بر جمیع اهل آسمانها و زمینها پس ذکر مینمائیم
در اینجا بعضی از آنچه از این جوانان صادر شد در شب عاشورا از کلمات و محاورات ایشان با حجت خدا بر اهل زمین و مسکین طلاء
اعلم رحمک الله ایراد اینی بدان که ما الآن شروع مینمائیم در ذکر روایات و کلمات اصحاب مقاتل نسبت بآنچه جاری شد در شب عاشوراء
تا اینکه امر منجر بقتال گردید از ارشاد نقل شده که حسین اصحاب خود را قریب بشام جمع کرد حضرت سید الساجدین میگوید نزدیک شدم که
بشنوم آنچه بایشان میفرماید و من در آنوقت مریض بودم شنیدم که پدرم باصحاب خود میفرماید ثنا میکویم بر خدا بهترین ثناء و حمد میکنم او را در شدت
و رخاء خدایا حمد میکنم ترا باینکه ما را بنبوت گرامی داشتی و قرآن را بما تعلیم کردی و در دین ما را فقیه و دانا نمودی و ما را چشم و گوش و قلب عطا فرمودی
پس ما را از شاکرین قرار ده اما بعد بدرستیکه من نمیدانم اصحابی را وفا کننده تر و نمیدانم خیر و بهتر از اصحاب خود و نمیدانم اهل بیتی را که نیکوکار و صله کننده
تر باشد از اهل بیت من خدا از من شما جزای خیر کرامت فرماید و گمان میکنم از عمر مگر فردا را و من اذن دادم شما را تا همه بروید در حل و از من
بشما عهد و پیمانی نیست این شب که شما را مستور کرده پس آنرا اخذ نمائید یعنی در این تاریکی شب بروید و در ملهوف آورده که فرموده هر یک از
شما اخذ نماید بدست مردی از اهل بیت من و متفرق شوند در تاریکی شب و مرا با این قوم بگذارند زیرا که ایشان غیر از من را اراده نکنند پس
برادران و پسران او و پسران عبدالله جعفر باو گفتند ما این کار را نمیکنیم که بعد از تو باقی باشیم قبل از ایشان ابتدا کرد باین حرف عباس بن امیرالمؤمنین گفت و بیایشان
باو تبعیت نمودند بعد از آن نظر کرد بسوی پسران عقیل و گفت شما را از قتل کفایت میکند که صاحب شما مسلم کشته شد بروید من شما را اذن دادم
و در امالی گفته که عبدالله بن مسلم برخاست و گفت یا بن رسول الله خلق با چه میگویند اگر ما شیخ و آقای خود و پسر سید انبیاء را مخذول نموده
و با او شمشیر نزنیم و در ارشاد نقل کرده که گفتند سبحان الله چه میگویند مردم میگویند که ما شیخ و سید خود را ترک کرده با ایشان تیر نزنیم و نیزه نزدیم
و ندانستیم که با ایشان چه کردند بخدا قسم نفس و اموال و اهل خود را بتو فدا مینمائیم و ما را در شوم مورد و قبیح نماید خدا زندگی را که بعد از تو باشد
و در ملهوف آورده بعد از آن مسلم بن عوسجه برخاست و گفت ما ترا ای حسین گذاشته منصرف میشویم و حال آنکه دشمن ترا احاطه کرده
بخدا قسم نیزه خود را در سینه های ایشان میشکنیم و بشمشیر خود ایشان را میزنم مادامیکه قائمه شمشیر در دست منست و اگر مرا سلاح نباشد هر آینه ایشان را
بسنگ میزنم و از تو مفارقت نمیکنم تا اینکه با تو بمیرم و در ارشاد نقل شده که گفت بخدا قسم از تو دست بر نمیدارم تا بداند خدا که ما

غیبت رسول خدا را در خصوص تو حفظ نمودیم و اگر بدانم که مرا میکشند و بعد از آن زنده گردانیده بسوزانند بعد زنده گردانیده پاره پاره کنند
تا هفتاد مرتبه از تو مفارقت نمیکنم تا در خدمت تو شهید شوم و بکرامت ابدی نایل گردم و در ملهوف آورده که سعید بن عبدالله حنفی برخواست
و گفت قسم بخدا یا بن رسول الله از تو دست بر نمیدارم تا بداند خدا که ما در خصوص تو رسول او محمد را حفظ نمودیم و اگر بدانم که هفتاد مرتبه
مرا در راه تو بکشند بعد از آن زنده گردانیده بسوزانند و خاکسترم را بباد دهند از تو مفارقت نمیکنم تا در خدمت تو شهید شده و بفیوضات
سرمدی نایل شوم بعد از آن زهیر ابن قین برخواست و گفت یا بن رسول الله دوست میدارم که مرا هزار مرتبه بکشند و زنده نماید خدا از تو این
بلیه را دفع نماید و تکلم نمود جمعی از اصحاب آنحضرت بمثل این و گفتند نفسهای ما بر تو فدا باد ترا با دستهای خود نگاه میداریم زمانیکه در پیش
روی تو قتال نمودیم بتحقیق وفا کردیم برای پروردگار خود و بجا آوردیم آنچه در ذمه ما است و بمحمد بن بشیر حضرمی گفتند در آنحال که پسر ترا در سرحد ری
اسیر کردند گفت عندالله احتسبه و اگر که انتست قسم بجان خود دوست نمیدارم که او را اسیر کنند و من زنده باشم بعد از آن حسین قول او را شنید
گفت رحمک الله تو از بیعت من در حلی سعی کن در خلاص پسر خود عرض کرد حیوانات درنده مرا در حال حیات بخورند اگر از تو مفارقت کنم
فرمود بده این لباسهای برد یمانی را به پسر خود که استعانت نماید در خلاصی برادرش پس عطا کرد باو پنج لباس که هزار دینار قیمت داشت و در خرایج
سنداً روایت کرده از ابی حمزه ثمالی از علی بن الحسین میفرماید با پدر خود بودم در آن شبی که صبح آن پدرم کشته شد باصحاب خود فرمود که این شب است
اخذ کنید شتر زیرا که قوم اراده قتل مرا کرده اند با شما کاری ندارند و شما در حل و سعه هستید گفتند قسم بخدا این ابداً نمیشود پس فرمود همه شما را
فردا میکشند بغیر از شما خلاص نمیشود گفتند الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معک بعد از آن ایشان را دعا کرد و فرمود سرهای خود را بلند کنید و نظر
نمائید پس نظر کردند بمنازل و مکان خود در بهشت در حالتیکه بایشان میفرمود ای فلان این قصر تست و ای فلان این زوجه تست و ایشان سینه
و روی خود نیزه ها و شمشیرها را استقبال میکردند که بمنزل خود برسند و از علل سنداً نقل شده از عماره از صادق که اصحاب حسین و اقدام
ایشان بمرگ پس گفت کشف شد برای ایشان پرده تا منازل خود را در بهشت مشاهده نمودند و بقتل سرعت میکردند تا زود تر بحوریه
رسیده و با او معانقه نماید و از کتاب نور العیون نقل کرده از سکینه دختر حسین که گفت شب ماهتاب بود و من در خیمه نشسته بودم ناگاه
از پشت خیمه آواز گریه را شنیدم و ساکت شدم که مبادا خواهران و سایر زنان مطلع شوند و خارج شدم در حالتیکه قلب من بخبر شهادت
نمیداد پس برخاستم و قدم خود را بر دامن میزدم و میافتادم و منحو ایستم دیدم پدر خود را که نشسته و اصحاب در اطرافش هستند شنیدم که پدرم با ایشان
میفرمود شما با من آمدید برای اینکه میدانستید بسوی جماعتی میروم که بیعت کرده اند در قلب و زبان و الآن می بینید که شیطان ایشان را
فریب داده و خدا را فراموش کرده اند و الآن مقصودی غیر از کشتن من و کسانیکه در پیش روی من جهاد میکنند ندارند و منظوری غیر از
اسیری حرم من بعد از سلب ایشان ندارند و میترسم که آنرا ندانید یا بدانید و از جهة حیا متفرق نباشید و مکر و حیله در نزد ما اهل بیت حرام است
هر که نصرت ما را مکروه میدارد در این تاریکی شب برود و هر که نصرت نماید ما را با جان در درجات عالیه بهشت با ما میشود بتحقیق خبر داد
بمن جدم که پسرم حسین را در طف کربلا غریب و وحید و عطشان میکشند هر که باو یاری کند مرا یاری کرده و هر که با نصرت نماید بر آن
در میان کرده ما روز قیامت سکینه میگوید بخدا قسم پدرم کلام خود را تمام نکرده بود که قوم ده ده و بیست بیست متفرق شدند باقی نماند با او مگر از هفتاد کم
و از هفتاد زیاد نظر کردم بپدرم دیدم که سر خود را بزیر انداخته در حالت حزن و اندوه چون این را دیدم گریه گلوگیرم نموده رو بآسمان کرده گفتم خدایا ایشان
ما را خوار نمودند تو ایشان را خوار کرده دعای ایشانرا قبول مکن و در زمین ایشانرا ساکن و قرار مده و فقر را بر ایشان مسلط کردان و شفاعت جدم مرسلان
پس کمی برگشتم در حالتیکه اشک چشم من میریخت عمه ام ام کلثوم بسوی من نظر کرده گفت ترا چه واقع شده پس حکایت را باو نقل کردم و فریاد
شنیدند اگر دو اجداه و اعلیاه و احسناه و احسیناه و اقلة ناصراه و نمیدانم چگونه از دست دشمنان خلاصی خواهیم یافت و کاش دشمنان راضی
بودند که عوض برادرم ما را بکشند و زنان از گریه او اجتماع کرده گریه نمودند پدرم گریه ایشانرا شنیده از خیمه بیرون آمد در حالتیکه گریه میکرد
و بخیمه ایشان داخل شده فرمود این چه گریه است عمه ام زینب نزد او آمده و گفت یا ابا الحرم جد خود برگردان فرمود این چگونه میشود با کثرت
دشمنان عرض کرد مرتبه جد و پدر و جده و برادر ترا بر ایشان ذکر کن خود را بشناسان فرمود ذکر کردم بر ایشان متذکر نشدند و وعظ کردم
متعظ نشدند و حرف مرا نشنیدند و ایشان را رأیی نیست مگر کشتن من و ناچار است که مرا در روی خاک افتاده ببینید و لیکن شما را وصیت میکنم بصبر و تقوی
و این را جدم بشما خبر داده است و وعده او خلف نمیشود و من میسپارم شما را بکسیکه اگر او پرده را بدرد احدی نمیتواند او را بپوشد و از ابی محمد
العسکری نقل شده که حسین بلشکر خود فرمود شما از بیعت من در حل هستید لاحق شوید بعشیره و دوستان خود تان و باهل بیت خود نیز فرمود
شما را از مفارقت خود در حل کردم زیرا که شما طاقت مقاومت ایشان ندارید و ایشان مقصودی غیر از من نیست مرا با قوم بگذارید زیرا

که خداوند عالم مرا از حسن نظر خود دور نگرداند پس لشکر او مفارقت نمودند ولی آنانیکه از اقربایش نزدیکتر بودند امتناع نمودند و گفتند از تو جدا نمی شویم محزون
گردانیم ما را آنچه ترا محزون میکند و دریابیم آنچه بتو میرسد و ما را قرب نزد خدا میشویم بجهت آنکه با تو باشیم فرمود هرگاه نفسهای خود را آرام و درست نموده اید برای
من کرده ام پس بدانید که خداوند عالم بر بندگان خود منازل شریفه عطا میکند بسبب تحمل مکاره و مصایب و خدا اگرچه مرا مخصوص گردانیده با
آنانیکه از اهل بیت من گذشته است چنانچه من آخر ایشان هستم از جهت باقی بودن از دنیا از کرامات بعدیکه با آنها سهل میشود تحمل مکاره و مصائب
و برای شماست جزای از کرامات خدا و بدانید که دنیا شیرینی او و تلخی او خیال و حلم و بیدار شدن در آخرت است و رستگار کسی است که در آن
رستگار شود و شقی کسیست که در آن شقی باشد و در کتاب خرایج سنداً از ابی جعفر نقل کرده که حسین قبل از شهادتش به اصحاب خود فرمود که رسول
خدا گفت ای پسر ترا بسوی عراق میبرند و او زمینی است که انبیا و اوصیا ایشان در آنجا ملاقات کرده اند و آن زمینی است که او را عمورا میگویند
و ترا در آنجا شهید میکنند و شهید میشود با تو جماعتی از اصحاب تو که الم و اذیت حدید را درک نمیکنند و تلاوت نمود یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
و حرب بر تو و ایشان سلامت باشد مژده باد شما را که اگر ما را بکشند بر میگردیم نزد پیغمبر خود نان و در امالی صدوق گفته بعد از آنحضرت
امر کرد در اطراف لشکر گودالی مثل خندق حفر کردند و امر فرمود او را بهیزم پر نمودند و پسر خود علی را در میان سی نفر سوار و بیست نفر پیاده برای طلب
آب فرستاد و ایشان در خوف شدید بودند و حضرت این ابیات را میفرمودند یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل
من طالب و صاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیل بعد با صحاب خود فرمود از آب بنوشید که آخر توشه شما است
و وضو بگیرید و غسل بکنید و جامه های خود را بشوئید که کفنهای شما است و در ملهوف گفته که حضرت و اصحابش در آن شب بیتوته نمودند و ایشان را آوازی بود
مثل صدای زنبور عسل بعضی از ایشان در رکوع و بعضی در سجود و بعضی در قیام بودند و در آن شب سی و دو نفر از لشکر ابن سعد بسوی ایشان آمده و در بیت داخل گردید
از علی بن الحسین ع مرویست فرمود من نشسته بودم در آن شب که صبح آن پدرم را کشتند و عمه ام زینب مشغول پرستاری من بود و پدرم در خیمه و جون غلام ابی ذر غفاری
در خدمت او بود و شمشیر خود را اصلاح میکرد و پدرم میفرمود یا دهر اف لک من خلیل تا دو سه مرتبه این ابیات را مکرر کرد تا فهمیدم آنچه اراده کرده
پس گریه مرا گلوگیر کرد و ساکت شدم و دانستم که بلا نازل شده و عمه ام شنید آنچه من شنیدم پس شروع بجزع و ناله نموده و خود را نگاه نداشت و برهنه رو
و پا برهنه میرفت تا رسید به او و گفت وا ثکلاه کاش مرگ حیات مرا معدوم میکرد امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفته اند
ای خلیفه رفتگان و پناه ماندگان ما را جزم جد خود برگردان پس حضرت باو نظر کرده و فرمود ای خواهر حلم ترا شیطان نبرد و چشمهای آنحضرت
پر از اشک گردیده فرمود هرگاه مرغ قطا را بگذارند میخوابد پس گفت یا ویلتاه آیا مقهور شده ای بیچاره پاره گرد و بر من شدید تر است بعد از آن
سیلی بر روی خود زده گریبانش را چاک کرد و افتاد و بیهوش شد پس حضرت برخاسته نزد او آمد و آب بر روی او پاشید و گفت یا اختاه
از خدا بترس و صبر کن و بدان که اهل زمین میمیرند و اهل آسمان باقی نمیمانند و همه چیز هلاک میشوند مگر ذات مقدس خداوند تعالی چنان خدائی که
خلق را خلق کرده بقدرت خود و خلق را مبعوث میگرداند و بر میگرداند ایشان را او تنها است شریک ندارد و جد و پدر و مادر من از من بهتر
بودند مرا و جمیع مسلمانان را رسول خدا اسوه است پس او را با این و مثل این بصبر امر نمود و گفت ای خواهر ترا قسم میدهم و قسم خود را نگو میکنم
در خصوص من بخیه خود را پاره مکن و سیلی بر روی خود مزن و ویل و ثبور مگو اینکه مرا کشتند بعد از آن او را آورد در نزد من نشانید
و بیرون رفت بسوی اصحاب خود و ایشان را امر کرد که خیمه های خود را بعضی بنزدیک بعضی نموده و طنابها را بیکدیگر متصل کنند و در میان
خیمه ها باشند و قوم را استقبال نمایند از یکطرف و اهل حرم از پشت و یمین و شمال ایشان را احاطه نمود مگر آن طرفیکه دشمنان
میآیند مراجعت کرد حسین بمکان خود و در تمام شب نماز میکرد و استغفار مینمود و دعا میخواند و اصحاب هم چنین مشغول نماز و دعا
و استغفار بودند ضحاک ابن عبدالله میگوید که مرور کرده بما گروهیکه از برای ابن سعد حراست میکردند در حالتیکه حسین میخواند ولا
یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی
یمیز الخبیث من الطیب و این کلمات را یکی از آن گروه که عبدالله ابن سمیر میگفتند شنید و او خیلی شجاع و فارس و بی پروا بود گفت
قسم برب کعبه پاک و پاکیزه هستیم و ما را از شما تمیز داده اند بریر ابن خضیر گفت یا فاسق خدا ترا از طیبین حساب کرده عبدالله گفت وای بر تو کیستی
گفت من بریر ابن خضیرم پس بیکدیگر بد گفتند و از کتاب مناقب نقل شده چون صبح شد آنحضرت را خواب گرفت بعد از آن بیدار شده فرمود
میدانید که این ساعت در خواب چه دیدم گفتند چه دیدی یا ابن رسول الله فرمود دیدم که سگها بمن رو کرده اند که بگزند و در میان آنها سگ
ابلقی بود زیاده از سایرین بمن شدت میکرد و ظن میکنم مردیکه مرا میکشد ناخوشی برص دارد بعد از آن جد خود رسول خدا را دیدم
با جماعتی از اصحاب او که میفرمود ای پسر تو شهید آل محمد هستی و بتحقیق طلب بشارت میکنند بسبب تو اهل آسمانها و ملاء اعلی

پس بیا افطار تو امشب نزد ما باشد تعجیل کن و تاخیر منما و این ملک از آسمان نازل شده که خون ترا در شیشه سبز اخذ نماید اینست آنچه دیدم و وقت
کوچ کردن از این دنیا نزدیک شده است و در ملهوف آورده چون صبح شد حضرت امر نمود که خیمه برپا نمودند و امر نمود که کاسه
در آن مشک بسیار بود و در نزد آن نوره مقرر داد بعد از آن داخل شد که طلا نماید و روایت شده که بریر ابن خضیر همدانی و عبدالرحمن
عبد ربه انصاری دم در خیمه ایستاده بودند که بعد از حضرت طلا نمایند و بریر عبدالرحمن را میخندانید عبدالرحمن گفت یا بریر آیا میخندی این
ساعت وقت شوخی نیست بریر گفت همه قوم میدانند که من باطل را دوست نمیداشتم در جوانی و پیری این کار را از جهت شوق بسوی آنچه
میرویم میکنم بخدا نیست آن مگر اینکه ملاقات این قوم با شمشیرهای خود که یکساعت معالجه نمائیم ایشان را بآن بعد از آن معانقه میکنیم با حور العین
و در ارشاد نقل کرده از سید الساجدین ع وقتیکه گروه لشکر را صبح کرد و بعمل حسین ع آنحضرت دستهای خود را بلند کرد و گفت اللهم انت
ثقتی فی کل کرب وانت رجائی فی کل شدة وانت لی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة کم من هم یضعف فیه الفؤاد وتقل فیه الحیلة ویخذل فیه
الصدیق ویشمت فیه العدو انزلته بک وشکوته الیک رغبة منی الیک عمن سواک ففرجته عنی وکشفته عنی
فانت ولی کل نعمة وصاحب کل حسنة ومنتهی کل رغبة و عن کامل الزیارة عن الحلبی الحدیث
یعنی خداوندا تو اعتماد منی در غم و امید منی در هر شدت و برای من در هر امریکه نازل میشود ثقه و عده چه قدر غم که در آن قلب ضعیف میشود
و چاره کم میگردد و دوست خوار میشود و دشمن شماتت میکند نازل کردم آنرا بتو و شکایت کردم از آن بتو از جهت اعراض من از کسانیکه غیر
از تواند بسوی تو پس زایل کردی او را از من و کشف نمودی توئی صاحب هر نعمت و صاحب جمیع حسنه و منتهای هر رغبت و از کامل الزیاره
نقل کرده از حلبی از حضرت صادق ع که حسین ع با اصحاب خود نماز صبح را بجا آورد بعد بایشان متوجه گشته فرمود که خدای تعالی اذن داده است
در قتل شما و بر شما باد صبر و در روایت دیگر گفت شهادت میدهم که اذن داده در قتل شما ای قوم از خدا بترسید و صبر کنید و در ملهوف
گفته که اصحاب ابن سعد سوار شدند و حسین ع بریر ابن خضیر را فرستاد با ایشان موعظه کرد و در کلمات گفته که بریر گفت ای قوم از خدا بترسید
زیرا که ثقل و متاع رسول خدا اگر دیده در پیش شما گرفته اینها ذریه و عترت و دختران و حرم او هستند باو بگوئید انقدر که در نزد شماست
و چه اراده کرده اید که او را بایشان وارد نمائید گفتند اراده داریم که ایشان را پیش امیر ابن زیاد ببریم تا رای خود را در خصوص ایشان ملاحظه نماید بریر بایشان
گفت قبول نمیکنید از ایشان که مراجعت نمایند بمکانیکه از آنجا آمده اند وای بر شما ای اهل کوفه آیا نامه و عهدهای خود را فراموش کرده و حال
آنکه خدا را بر آن عهدها و کتب شاهد گرفته بودید وای بر شما آیا اهل بیت پیغمبر خود را دعوت نموده و اعتقاد کردید که جانهای خود را
در نزد ایشان بکشید چون آمدند تسلیم کردید ایشان را بابن زیاد و از آب فرات منع نمودید بد خلافت کردید پیغمبر خود را در ذریه او خیر برای شما
نباشد خدا در روز قیامت شما را سیراب نکند چه بد قومی هستید جماعتی از ایشان باو گفتند ای فلان نمیدانیم چه میگوئی بریر گفت الحمد لله الذی
زادنی فیکم بصیرة خدایا من برائت میجویم بسوی تو از کردار این قوم خدایا جنگ را میان ایشان بینداز تا در میان ایشان ملاقات نمایند تو در حالتیکه تو بایشان
غضبناک باشی پس لشکر تیر باران نمودند مراجعت کرد و در عوالم آورده پس بریر بعقب خود رجوع کرد آنحضرت آمد و مقابل ایشان ایستاد
و بصفوف ایشان نظر میکرد گویا که مثل سیل میشد و ابن سعد را در میان اشراف کوفه مشاهده فرموده گفت حمد مر خدائیرا است که دنیا را
خلق داد و او را دار فنا و زوال گردانید در حالتیکه دنیا اهل خود را از حالی بحالی میگرداند مغرور کسیست که دنیا او را فریب دهد و شقی کسیست که او را دنیا
اندازد پس فریب ندهد شما را این دنیا که او قطع میکند امید کسیرا که باو میل کند و نا امید گرداند کسیرا که باو طمع نماید و می بینم که اجتماع کرده اید
بامری که خدا را در آن بسخط آورده اید و بوجه کریم خود از شما اعراض کرده و نقمت و عذاب خود را بشما نازل نموده و از رحمت خود
دور و مهجور گردانیده است پس چه خوب ربی است پروردگار ما و چه بد بندگانی هستید شما اقرار کردید بطاعت و ایمان آوردید برسول خدا محمد ص
بعد از آن هجرت نمودید بسوی ذریه و عترت او اراده کرده اید که ایشان را بکشید انا لله و انا الیه راجعون این قوم کافر شدند بعد از ایمان پس
دوری باد بر قوم ظالمین ابن سعد گفت وای بر شما با او حرف بزنید او پسر پدرش است قسم بخدا اگر باشید در میان شما اینچنین روز
دیگر [illegible] خود را قطع نمیکند حال که محصور است شمر ابا نمیدید پس شمر پیش آمده گفت یا حسین این چه چیز است که میگوئی بفهمان تا بفهمیم
فرمود میگویم که از رب خود بترسید و مرا نکشید که حلال نیست بر شما کشتن من و هتک حرمت من زیرا که من پسر دختر پیغمبر شما هستم و جده
من خدیجه زوجه پیغمبر است و بر شما است قول پیغمبر شما که فرموده حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند تا آخر آنچه زود بیاید روایت معیده
و در ملهوف آورده که حضرت ناقه خود را سوار شده و بروایتی اسب خود را و از ایشان طلب سکوت کرد ساکت شدند خدا را حمد
و ثنا نمود و یاد کرد او را آنچه باو سزاوار است و بر انبیا و رسل و ملائکه صلوات فرستاد و مبالغه کرد در مقال بعد از آن فرمود تبا لکم ایتها

الجماعة وترحاً حين استصرختمونا والهين فاصرخناكم موجفين سللتم سيفاً لنا في ايمانكم وحششتم علينا ناراً اقتدحناها على عدوكم
وعدونا فاصبحتم ألباً لاعدائكم على اوليائكم بغير عدل افشوه فيكم ولا امل اصبح لكم فيهم فهلا لكم الويلات تركتمونا والسيف مشيم
والجأش طامن والرأي لما يستحصف ولكن اسرعتم اليها كطيرة الدبا وتداعيتم اليها كتهافت الفراش فسحقاً لكم يا عبيد الامة وشذاذ
الاحزاب ونبذة الكتاب ومحرفي الكلم وعصبة الآثام ونفثة الشيطان ومطفئي السنن أهؤلاء تعضدون وعنا تتخاذلون أجل والله غدر
فيكم قديم وشجت عليه اصولكم وتآزرت عليه فروعكم فكنتم اخبث ثمر شجى للناظر واكلة للغاصب ألا وان الدعي ابن الدعي قد ركز
بين اثنتين بين السلة والذلة وهيهات منا الذلة يأبى الله ذلك لنا ورسوله والمؤمنون وحجور طابت وحجور حمية
ونفوس ابية من ان نؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام الا واني زاحف بهذه الاسرة مع قلة العدد وخذلة
الناصر ثم وصل كلامه بابيات فروة بن مسيك المرادي   فان نهزم فهزامون قدماً   وان نغلب فغير مغلبينا

یعنی هلاکت باد شما را ای جماعت و شدت باد ما را بیاری خود خواندید در حالتیکه حیران بودید و بیاری شما آمدیم پس کشیدید بروی ما شمشیر که
برای نفع ما بود   وما ان طبنا جبن ولكن   منايانا ودولة آخرينا   وقد ذكرت الابيات كلها بعيد هذا
پس چرا ما را ترک ننمودید و مهلت برای شما باد در حالتیکه شمشیر در غلاف و قلب آرام و مطمئن و رأی برای ما مستحکم است ولیکن سرعت نمودید بسوی ما
مثل طیران جراد و یکدیگر را دعوت نمودید بسوی آن مثل تساقط پروانه پس عذاب برای شما باد ای بندگان امت و شاذ و نادر گروهها
طرح کنندگان کتاب و نسبت تحریف دهندگان در کلام حق و ای طایفه گناهکاران و دمندگان شیطان و خاموش کنندگان
سنتها آیا باینها یاری میکنید و از ما خواری مینمائید بلی قسم بخدا غدر در میان شما قدیم است جراحت زده با و اصلهای شما
پوشیده برآن فرعهای شما پس شما خبیث ترین میوه هستید که ناظر را غمگین و غاصب را ماکول باشد آگاه باشید بدرستیکه زانی ابن زانی ثابت قدم
ورزیده در میان دو خصلت میان تیغ کشیدن و ذلت و بعید است از ما خواری منع کند خدا این را با رسول خود و مؤمنین و کنارهائی که پاکیزه
و اطراف حمایت کننده و نفسها ابا کننده است از اینکه اختیار نمایند طاعت لئام را بر جای کریمان آگاه باشید که من با این طایفه جهاد میکنم
با قلت عدد بعد از آن کلام خود را بابیات فروه بن مسیک رسانید   فان نهزم فهزامون قدما   وان نغلب فغیر مغلبینا   وما ان طبنا جبن ولکن
منایانا ودولة آخرینا   اذا ما الموت رفع عن اناس   کلاکله اناخ بآخرینا   فافنی ذلکم سروات قومی   کما افنی القرون الاولینا   فلو خلد الملوک اذا خلدنا
ولو بقی الکرام اذا بقینا   فقل للشامتین بنا افیقوا   سیلقی الشامتون کما لقینا   یعنی اگر منهزم شویم منهزم کننده بودیم از قدیم و اگر غلبه نمائیم پس مغلوب
نیستیم و عادت ما خوف نیست ولیکن نوبه مرگ ما و دولت دیگرانست زمانیکه دفع نمود سینه خود را از مردم پس خود را انداخت بدیگران
پس فانی نمود اینها اشراف قوم مرا چنانکه فانی نمود قرنهای اولین را اگر پادشاهان مخلد بودند ما مخلد میشدیم و اگر باقی بماند کریمها ما باقی بودیم
پس بگو شماتت کنندگان ما را هشیار باشید زود باشد میرسد بآنها آنچه بما رسید قسم بخدا درنگ نمیکنید بعد از آن مگر کمی تا دور کرد آسیا
شما را مثل دور کردن آسیا و باضطراب بیافکند شما را مثل اضطراب محور پس جمع نمائید امر خود را و شرکاء خود را بعد از آن امر شما بر شما غمی نشود
و مهلت ندهید که من توکل بخدا کردم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم اللهم احبس عنهم قطر السماء وابعث علیهم سنین کسنین یوسف
وسلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کاساً مصبرة زیرا که ایشان ما را تکذیب نمودند و خوار کردند و تو پروردگار ما هستی بر تو توکل کردیم و بسوی تو
رجوع خواهیم نمود و بسوی تست بازگشت بعد از آن نازل شد و ندا کرد ای عمر ابن سعد میکشی مرا و اعتقاد داری که زانی پسر زانی ترا بری
و جرجان والی و حاکم تو قرار دهد نمیشود قسم بخدا گوارا نمیشود برای تو این عهد محدود پس بکن آنچه خواهی کرد زیرا که تو بعد از من فرحناک نخواهی شد نه
در دنیا و نه در آخرت و گویا می بینم سر ترا در بالای نی در کوفه نصب کرده و کودکان آن را سنگ میاندازند پس ابن سعد شیطان را او
غالب شده روی خود را بر گردانید بعد از آن حضرت اسب مرتجز رسول خدا را خواست و سوار شد و اصحاب خود را برای قتال مهیا
و از حضرت باقر روایت شده که ایشان چهل و پنج سوار و یکصد نفر پیاده بودند و از مناقب نقل شده که ابن زیاد بجنگ آنحضرت سی و دو هزار
سوار مهیا نمود و جمیع اصحاب آنحضرت هشتاد و دو نفر بودند که سی و دو نفر از ایشان سواره بودند و نبود برای ایشان اسلحه مگر شمشیر و نیزه
و از ارشاد نقل شده که با آنحضرت سی و دو نفر سوار و چهل نفر پیاده بودند پس زهیر ابن قین را در میمنه اصحاب خود و حبیب ابن مظاهر را
در میسره اصحاب خود قرار داد و علم را ببرادر خود عباس عطا فرمود خیمه ها را در پشت سر خود قرار دادند و امر نمود هیزم و نی که در پشت
خیمه بود آورده در خندقی که آنجا حفر کرده بود بریزند و آتش زنند و ابن سعد با آن سپاهی که با او بود بطرف آنحضرت خارج شد عمر ابن حجاج
در میمنه لشکر و شمر ابن ذی الجوشن در میسره او بود بر سواران عروة ابن قیس و بر پیادگان شبث ابن ربعی و علم را به درید غلام خود داد

و قوم در اطراف خیمه های حسین جولان میکردند و میدیدند که آتش در هیزم و نی زده و شعله ور گشته پس شمر بآواز بلند ندا کرد ای حسین تعجیل کردی بآتش
قبل از روز قیامت حضرت فرمود گویا که این شمر باشد گفتند بلی فرمود ای پسر زن بزچران تو اولی هستی بدخول آتش مسلم ابن عوسجه قصد نمود
که او را تیر بزند حضرت مانع شد مسلم عرض کرد بگذار تیرش بزنم که او فاسق و از بزرگان جباران است حضرت فرمود من ناخوش میدارم
که بایشان ابتدا کنم و از کتاب مناقب مسنداً نقل کرده از محمد ابن سلیمان بن عبد الله ابن الحسن از پدر خود از جد خود از عبد الله گفت وقتیکه
مهیا و آماده کرد پسر سعد اصحاب خود را بجنگ حسین و مرتب کرد صفهای ایشان و علمها را در جای خود برپا نمود اصحاب قلب لشکر گفت
ثابت باشید و حسین را احاطه نمائید تا حضرت را مثل حلقه انگشتر احاطه نمودند حضرت از ایشان طلب سکوت کرد قبول ننمودند فرمود وای
بر شما چرا ساکت نمیشوید که حرف مرا بشنوید و من شما را بسوی راه رشد دعوت مینمایم هر کس بمن اطاعت نماید از رستگاران میشود و هر کس
عصیان نماید از هالکین است و همه شما عاصی هستید امر مرا و قول مرا نمیشنوید تحقیق شکمهای شما از حرام مملو و بر قلبهای شما مهر زده اند وای بر
شما آیا ساکت نمیشوید و بکلام من گوش نمیدهید پس لشکر ابن سعد یکدیگر را ملامت نموده و در میان خود شان گفتند ساکت شده و
بآو گوش دهید پس حضرت فرمود هلاکت باد شما را ای جماعت ما را بفریاد رسی خود تان خواندید در حالتیکه حیران بودید تا آخر خطبه و از
ارشاد نقل شده بعد از آنکه حضرت مسلم ابن عوسجه را از زدن تیر منع نمود راحله خود را خواسته باو سوار شد و بآواز بلند ندا کرد ای اهل عراق

وجلهم يسمعون فقال ايها الناس اسمعوا قولي ولا تعجلوا حتى اعظكم بما الحق لكم علي وحتى اعذر اليكم فان اعطيتموني
النصف كنتم بذلك اسعد وان لم تعطوني النصف من انفسكم فاجمعوا رايكم ثم لا يكن امركم عليكم غمة ثم اقضوا
الي ولا تنظرون ان وليي الله الذي نزل الكتاب وهو يتولى الصالحين ثم حمد الله واثنى عليه وذكر الله
بما هو اهله وصلى على النبي وعلى ملائكته وانبيائه فلم يسمع قط متكلم قبله ولا بعده ابلغ في منطق منه ثم قال
اما بعد فانسبوني فانظروا من انا ثم ارجعوا الى انفسكم وعاتبوها فانظروا هل يصلح لكم قتلي وانتهاك حرمتي الست
ابن بنت نبيكم وابن وصيه وابن عمه واول مؤمن مصدق لرسول الله بما جاء من عند ربه او ليس حمزة سيد
الشهداء عمي او ليس جعفر الطيار في الجنة بجناحين عمي او لم يبلغكم ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله لي ولاخي
هذان سيدا شباب اهل الجنة فان صدقتموني بما اقول وهو الحق والله ما تعمدت كذباً منذ علمت ان الله
يمقت عليه اهله وان كذبتموني فان فيكم من ان سألتموه عن ذلك اخبركم سلوا جابر بن عبد الله
الانصاري وابا سعيد الخدري وسهل بن سعد الساعدي وزيد بن ارقم وانس بن مالك
يخبروكم انهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله صلى الله عليه وآله لي ولاخي
اما في هذا حاجز لكم عن سفك دمي فقال له شمر لعنة الله هو يعبد الله على حرف ان كان
يدري ما يقول فقال له حبيب بن مظاهر والله اني لاراك تعبد الله على سبعين حرفاً واشهد انك صادق ما تدري ما يقول قد طبع الله على قلبك

یعنی ایها الناس حرف مرا بشنوید و عجله نکنید تا شما را وعظ نمایم بآنچه سزاوار است تا قطع معذرت نمایم بسوی شما هرگاه انصاف
نمودید سعید شوید و اگر عدل نکردید پس رای خود را جمع نمائید بعد از آن امر شما بر شما غمه نشود حکم کنید در حق من و انتظار نکشید و مرا مهلت ندهید زیرا که
ولی من آن خدائیست که کتاب را نازل کرده و او متولی صالحین است بعد از آن حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بر پیغمبر و انبیاء و ملائکه صلوات فرستاد و
هرگز متکلمی نشنیده بودند که از او فصیح تر باشد بعد از آن فرمود نسبت مرا ملاحظه کنید و نظر نمائید که من کیستم بعد از آن بنفسهای خود رجوع کرده او را عتاب
نمائید و نظر کنید که آیا قتل و هتک حرمت من صلاح است آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم و پسر وصی و ابن عم او که اول مؤمن و مصدق است رسول
خدا را بآنچه از نزد خدا آورده است آیا حمزه سید الشهداء عم من نیست آیا جعفر طیار که در بهشت با دو جناح طیران میکند عم من نیست آیا نرسیده بشما آنچه
پیغمبر خدا از برای من و برادرم فرموده که اینها سید جوانان اهل بهشتند اگر مرا تصدیق مینمائید بآنچه میگویم و او حق است قسم بخدا عمداً کذب نگفته ام
از زمانی که دانسته ام خدا اهل کذب را غضب مینماید و اگر تکذیب مینمائید در میان شما کسی است که اگر از او سؤال کنید شما را خبر میدهد سؤال کنید از جابر ابن
عبد الله انصاری و ابا سعید خدری و سهل ابن سعد ساعدی و زید ابن ارقم و انس ابن مالک خبر میدهند شما را زیرا که ایشان این مقاله را
از رسول خدا شنیده اند در خصوص من و برادرم آیا این حدیث مانع میشود شما را از ریختن خون من پس شمر گفت او عبادت میکند خدا را بر حرف واحد
اگر بداند که چه میگوید پس حبیب ابن مظاهر با او گفت قسم بخدا ترا می بینم که عبادت مینمائی خدا را بر هفتاد حرف و شهادت میدهم

صادق نبیدانی چه میگوید بتحقیق مهر زده خدا در قلب تو بعد از آن حضرت با ایشان گفت اگر شک دارید باینکه من پسر دختر پیغمبر شما هستم قسم بخدا در میان
مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبر غیر از من نیست نه در میان شما و نه در میان غیر شما وای بر شما آیا طلب مینمائید خون مقتولی را که از شما کشته‌ام یا عوض مالی
که از شما برده‌ام یا بسبب قصاص جراحتی که بشما زده‌ام پس ساکت شدند کسی تکلم نکرد ندا کرد ای شبث ابن ربعی وای حجار ابن ابجر وای قیس ابن اشعث
وای یزید ابن حارث آیا بمن ننوشتید که میوه‌ها رسیده و باغها سبز و خرم شده بیا بسوی لشکری که از برای تو آماده است قیس ابن اشعث گفت نمیدانیم
چه میگوئی ولیکن نازل شو بحکم بنی عم خود زیرا که ایشان نمی‌بینند برای تو مگر آنچه را که دوست داری پس آنحضرت فرمود قسم بخدا عطا نمیکنم دست خود
مثل عطا کردن مرد ذلیل و فرار نمیکنم مثل فرار کردن بندگان بعد از آن ندا کرد ای بندگان خدا من پناه میبرم بخدای خود و خدای شما از اینکه
مرا رجم نمائید و پناه میبرم از هر متکبری که بروز حساب ایمان ندارد بعد راحله خود را خوابانید و عقبة ابن سمعان را امر کرد زانوهای او را بست قال کرد
در حالتیکه بسوی آنحضرت رجعت میکردند ابو مخنف میگوید بعد از آن زهیر ابن قین گفت ای اهل کوفه بترسید که از حق مسلم نصیحت است و ما الآن برادر
هستیم و در یک دینیم هنوز میان ما و شما شمشیر واقع نشده ما و شما یکیم و بتحقیق امتحان نموده خدا ما و شما را بذریه پیغمبر خود تا ملاحظه کند چه خواهید
کرد و من دعوت میکنم شما را بنصرت پسر دختر پیغمبر شما و خوار کردن پسر زیاد که مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه را بقتل رسانید وقتیکه کلام زهیر ابن قین را شنیدند
گفتند بخدا قسم از اینمکان بیرون نمیرویم تا صاحب تو و کسانیکه با او هستند بکشیم زهیر ابن قین بایشان گفت بندهای خدا بدرستیکه حسین سزاوارتر است
بنصرة از پسر سمیه اگر او را یاری نمیکنید خالی نمائید راه او را میان او و یزید ابن معویه زیرا که او قناعت میکند از شما و از او بغیر
قتل پس شمر تیری باو انداخت و گفت کوتاه کن زهیر ابن قین گفت ای پسر کسیکه بر عقب خود بول میکند قسم بخدا بدرستیکه تو بهیمه و حیوانی گمان نمیکنم
که تو دو آیه را از کتاب خدا حفظ نمائی مژده باد تو را بخزی در روز قیامت و عذاب دردناک شمر گفت من ترا با صاحب تو حسین میکشیم فرمود
وای بر تو آیا مرا بمرگ میترسانی و حال آنکه او بمن محبوبتر است از زندگانی که با شماست بعد از آن زهیر گفت ای گروه مردم مغرور نکند شما را کلام
این لعین و اشباه او زیرا که او شفاعت محمد نمیرسد در روز قیامت اینها قومی هستند که خون ذریه او را ریختند و هرکه آنها را یاری کرد و دفع از
او کشته شد پس شخصی از یاران نزد او آمده گفت که حضرت ترا میخواهد و میفرماید برگرد که تکلم و نصیحت را بجا کردی و او رجوع کرد و در آن ایام [illegible]
ذکر شده که مردی از لشکر پسر سعد آمد که بر اسبی سوار شده بود و او را جویریه میگفتند وقتیکه نظر کرد بر آتش که مشتعل شده دست خود را بهم زد و ندا کرد
یا حسین و اصحاب حسین مژده باد شما را بآتش بتحقیق تعجیل کرده اید بر آتش در دنیا آنحضرت فرمود که این مرد کیست گفتند پسر جویریه مزنی حضرت گفت
اللهم اذقه عذاب النار فی الدنیا پس اسب او رم کرده او را بآن آتش انداخت و سوخت بعد از آن مرد دیگر از لشکر پسر سعد بیرون آمد
که او را تمیم ابن حصین فزاری میگفتند پس ندا کرد ای حسین و اصحاب حسین آیا نمی‌بینید آب فرات را که روشن است مثل شکم مارها بخدا قسم از آن یکقطره
نمی‌چشید تا آنکه تشنه بمیرید آنحضرت فرمود این مرد کیست گفتند تمیم ابن حصین است فرمود این و پدرش از اهل آتش اند خدایا او را از عطش بمیران
در همین روز پس عطش او را گلوگیر نمود تا از اسب خود فرود آمد اسبها او را با سمهای خود پایمال کرده بجهنم واصل شد بعد از آن مرد دیگر از لشکر پسر سعد
که او را محمد ابن اشعث ابن قیس کندی میگفتند آمده ندا کرد ای حسین ابن فاطمه چه حرمتی برای تو از رسول خدا است که غیر ترا نباشد آنحضرت این آیه را تلاوت
نمود که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم بخدا قسم که محمد از آل ابرهیم است و عترة
طاهره از آل محمد پس آنحضرت فرمود این مرد کیست گفتند محمد ابن اشعث ابن قیس کندیست سر مبارک خود را بآسمان بلند کرده گفت خدایا
ذلیلش گردان و بعد از این روز عزیزش منما پس عارضه او را عارض شد از لشکر ابن سعد خارج شد و مسلط گردانید خدا باو عقربی
که او را گزید تا بدرک واصل شد در حالتیکه مکشوف العوره بود پس عطش بحسین و اصحابش غالب شد مردی از شیعه او داخل شد که او را یزید ابن حصین همدانی
میگفتند ابرهیم ابن عبدالله راوی حدیث میگوید که او خال ابی اسحق همدانی بود عرض کرد یابن رسول الله آیا مرا اذن میدهی که بسوی ایشان
رفته تکلم نمایم حضرت اذنش داد و او بسوی ایشان رفته گفت ای گروه مردم بدرستیکه خدایتعالی محمد را مبعوث کرد تا بشیر و نذیر باشد و بسوی
خدا دعوت نماید باذن خدا و سراج منیر است و این آب فرات که در آن واقع شده خوکهای سیاه و سگان بتحقیق حائل شده اید
در میان او و پسرش گفتند یا یزید کلام را بسیار کردی بعد از آن حضرت بشمشیر خود تکیه کرده بآواز بلند ندا فرمود اول خطبه را اول [illegible]

فاخذ الحسین علیه السلام بطرف لحیته و هو یومئذ ابن سبع و خمسین سنة ثم قال اشتد غضب الله علی
الیهود حین قالوا عزیر ابن الله و اشتد غضب الله علی النصاری حین قالوا المسیح ابن الله
و اشتد غضب الله علی قوم قتلوا نبیهم و اشتد غضب الله علی هذه العصابة
الذین یریدون قتل ابن نبیهم

انشدکم بالله هل تعرفونی قالوا نعم انت ابن رسول الله و سبطه قال انشدکم بالله هل تعلمون ان جدی رسول الله قالوا اللهم
نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان علی ابن ابی طالب ابی قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان امی فاطمة بنت محمد
قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان جدتی خدیجة بنت خویلد اول نساء هذه الامة اسلاما قالوا اللهم نعم قال
انشدکم الله هل تعلمون ان سید الشهداء حمزة عم ابی قالوا اللهم نعم قال الله انشدکم هل تعلمون ان جعفر الطیار فی الجنة عمی
قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل تعلمون ان هذا سیف رسول الله و انا متقلده قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله هل
تعلمون ان هذه عمامة رسول الله و انا لابسها قالوا اللهم قال فانشدکم هل تعلمون ان علیا کان اولهم اسلاما و اکثرهم
علما و اعظمهم حلما و انه ولی کل مؤمن و مؤمنة قالوا اللهم نعم قال فبم تستحلون دمی و ابی الذائد عن الحوض غدا یذود عنه رجالا
کما یذاد البعیر الصادر عن الماء و لواء الحمد فی ید جدی یوم القیمة قالوا قد علمنا ذلک کله و نحن غیر تارکیک حتی تذوق الموت عطشانا فاخذ [illegible]
یعنی شما را قسم میدهم بخدا آیا مرا میشناسید گفتند بلی تو پسر رسول خدا و نواده او هستید گفت شما را قسم میدهم بخدا آیا میدانید که علی ابن ابیطالب پدر منست
گفتند بلی فرمود آیا میدانید که جده من خدیجه دختر خویلد است اول زنان این امت است از جهت اسلام گفتند بلی فرمود شما را قسم میدهم
بخدا آیا میدانید که سید شهدا حمزه عم پدر منست گفتند بلی فرمود آیا میدانید که جعفر طیار در بهشت عم منست گفتند بلی فرمود آیا میدانید این شمشیر
رسول خدا است که حمایل کرده‌ام و این عمامه رسول خداست که بسر کرده‌ام گفتند بلی فرمود شما را قسم میدهم بخدا آیا میدانید که علی اول ایشانست از جهت اسلام
و اکثر ایشانست از جهت علم و بزرگترین ایشانست از جهت حلم و بدرستیکه او ولی هر مؤمن و مؤمنه است گفتند بلی فرمود پس بچه سبب خون مرا حلال میدانید
و حال آنکه پدر من دفع میکند از حوض فردا مردانرا چنانچه دفع کرده میشود شتریکه از آب سیراب و خارج میشود و لواء حمد در دست جد منست
در روز قیامت گفتند همه اینها را دانسته‌ایم ولی ترا ترک نخواهیم کرد تا عطشان شربت مرگ را بچشی پس حضرت محاسن خود را گرفته و آن بزرگوار را در آن روز
پنجاه و هفت سن بود بعد از آن گفت غضب خدا اشد شد بر یهودان وقتیکه گفتند عزیر پسر خداست و شدید شد غضب خدا
بر نصاری وقتیکه گفتند حضرت مسیح پسر خداست و شدید گردید غضب خدا بر مجوس وقتیکه عبادت کردند آتش را غیر از خدا و شدید شد غضب خدا
بر قومیکه پسران خود را کشتند پیغمبر خود را چون نسخه احتمال داشت که بنیهم و نبیهم باشد لهذا بهر دو وجه معنی کردیم و شدید شد غضب خدا بر اینطایفه که
اراده میکنند قتل پسر پیغمبر خود شانرا و از کتاب تهذیب نقل شده که واقدی و هشام ابن محمد گفتند وقتیکه حسین ایشانرا دید که اصرار
بکشتن او دارند قرآن گشوده و ندا کرد در میان من و شما است کتاب خدا و سنت جد من رسول خدا ای قوم بچه سبب خون مرا حلال میدانید
آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم آیا بشما نرسیده قول جدم که در خصوص من و برادرم فرموده اینها سید جوانان اهل بهشتند اگر قول مرا تصدیق نمی
نمائید از جابر و زید ابن ارقم و ابی سعید خدری بپرسید بخدا قسم در میان مشرق و مغرب پسر پیغمبر غیر از من نیست نه در میان شما و نه در میان غیر
شما شمر گفت اینساعت بهاویه واصل میشوی آنحضرت فرمود الله اکبر خبر داده مرا جدم رسول خدا که سگی در خون اهل بیت من ولوغ میکند و خیال میکنم
او را مگر تو پس شمر گفت من عبادت میکنم بخدا بحرف واحد اگر بدانم چه میگوئی و در کتاب منتخب نقلشده وقتیکه دو لشکر بهم حمله کردند سواران
از پیادگان تمیز نمیشدند و شدید شد شمشیر زدن مابین دو لشکر تا اینکه زد و خورد بلند شد و عطش بر حضرت غلبه نمود برادر خود عباس را خواند و فرمود
اهل بیت خود را جمع کن و چاهی بکن پس اینطور کردند و بعد آنچاه را خاک ریز کردند و عطش ایشان زیاد و شدید شد تذییلات قرآنیه و شعاعات

تذییل اول در اشاره بسوی این قول سید الشهداء که در خطبه خود فرموده اما بعد فانی لا اعلم اصحابا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و اوصل
من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا بدانکه بیان این اخبار هاست که در مقدمه مجلس بسوی او اشاره نمودیم و اگر میخواهی زیاده کنیم در اینجا آن که
صدوق به طریق مرفوع از پیغمبر روایت کرده که فرموده آیا میدانید غم من چه چیز است و در کدام چیز فکر میکنم و بسوی چه چیز اشتیاق دارم اصحاب آن
حضرت عرض کردند نه یا رسول الله ما را علمی نیست باینها غم خود را ما را خبر ده و وجه تفکر و اشتیاق خود را بیان فرما پیغمبر فرمود خبر میدهم شما را انشاء الله
بعد از آن آهی کشیده گفت خبر دار باشید شوق من بسوی برادران که بعد از منست ابوذر گفت یا رسول الله آیا ما برادر تو نیستیم فرمود نه شما اصحاب من
هستید و برادران من بعد از من میآیند که شان ایشان شان انبیاست ایشان قومی هستند که از پدران و مادران و برادران و خواهران و از قوم و قبایل
تا ما میگریزند بجهة طلب رضای خدا و مال را از برای خدا ترک میکنند و شهوات و فضول دنیا را غنیمت می یابند و جمع میشوند در خانه از خانه‌های خدا
گویا که ایشان غریب هستند ایشانرا محزون می‌بینی از جهة خوف آتش و اشتیاق بهشت پس هر که بداند قدر ایشانرا از نزد خدا نیست در میان
ایشان قرابت و نه مال که باو عطا نمایند بعضی از ایشان بعضی مهربانترند از پسر بپدر و از پدر بپسر و از برادر ببرادر خبر دار باشید که شوق من بسوی ایشانست
و فارغ مینمایند در تحصیل رضای خدا نفسهای خود را از رحمت دنیا و نعمت آن بسبب نجات نفسهای خود از عذاب دائمی و دخول بهشت ابدی

و بدان ای ابوذر که برای یکی از ایشان است چه ثواب اهل بدر و کمتر از ایشان کرامت بخدا از هر چیز که در روی زمین خلق کرده ای ابوذر قلبهای ایشان بسوی خدا است و اعمالشان برای خدا است اگر یکی از ایشان مریض شود او را است فضل عبادت هزار سال که روزهای او در صیام و شبهای او در قیام باشد و اگر میخواهی باز زیاده کنم بر تو ای ابوذر گفتم نعم یا رسول الله فرمود اگر یکی از ایشان بمیرد گویا بمیرد مثل کسانیکه در دنیا مرده اند بجهت فضل او و اگر میخواهی علاوه نمایم گفتم نعم یا رسول الله علاوه کن فرمود ای ابوذر اگر یکی از ایشان از پیش اذیتی بیاید پس او را از نزد خدا اجر چهل عمره و چهل حجه و چهل جهاد و عتق چهل بنده از اولاد اسمعیل و یکی از آنها دوازده هزار نفر را شفاعت میکند پس عرض کردم سبحان الله چه رحیم تر و لطف کننده تر است خدا بر خلق خود پیغمبر فرمود آیا تعجب مینمائی از قول من و اگر میخواهید علاوه کنم ابوذر گفت نعم یا رسول الله علاوه کن حضرت فرمود ای ابوذر اگر یکی از ایشان شوقی از شهوات دنیا از آنها باید صبر میکند و طلب نمی نماید چنانکه برای او از هر ذکر اهل او بعد از آن غمگین میشود و آهی میکشد مینویسد خدا بهر نفس او دو هزار حسنه و محو مینماید از او دو هزار گناه را و بلند میکند برای او دو هزار هزار درجه و اگر میخواهی زیاد کنم بر تو ای اباذر گفتم ای حبیب من علاوه فرما فرمود اگر یکی از ایشان صبر نماید با اصحاب خود و قطع صله نماید از ایشان و صبر نماید در مثل گرسنگی ایشان و در مثل غم ایشان میباشد برای او اجر مثل اجر هفتاد نفر از کسانیکه با من جهاد میکنند بعد از آن فرمود تقصیر ایشان افضل است در نزد خدا از هزار نفر مجتهد از غیر ایشان یا اباذر خنده کردن ایشان عبادت است و شوخی ایشان تسبیح و خواب ایشان صدقه و نفسهای ایشان جهاد است و نظر میکند خدا بسوی ایشان در هر روز سه دفعه یا اباذر بدرستیکه من بسوی ایشان مشتاقم بعد از آن چشمهای خود را بهم گذاشت و گریه کرد از جهت شوق بعد از آن گفت اللهم احفظهم وانصرهم علی من خالفهم ولا تخذلهم واقرر عینی بهم یوم القیمة الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الحدیث و مخفی نماند بر تو آنچه ملاحظه کرده میشود در شأن اصحاب سید الشهدا آنچه او را در شأن ایشان گفت و همچنین آنچه از امیر المؤمنین نقل شده که ایشان شهدائند سبقت نکرده بایشان سابقی و لاحق نمیشود بایشان لاحقی معلوم میگردد صلحاء و زاهدین که در حدیث ابی ذر واقع شده اند اکمل و افضل و اسادات ایشان نیست مگر این بزرگواران که جان خود در پیش سید الشهدا بذل نمودند و بدرستیکه نسبت غیر ایشان با ایشان مثل نسبت ناقص و مفضول است بر کامل و فاضل پس از اینجا واضح شد بعض آنچه از پیغمبر نقل شده که فرمود خدا را بندگانی هستند که انبیاء و شهدا بر ایشان غبطه میکنند در روز قیامت الحدیث بتحقیق راه یافته بسوی آن تخصیص بعضی که این در غیر اصحاب سید الشهدا است زیراکه ایشان کسانی هستند غبطه میکنند بایشان کسانیکه بایشان انبیاء و شهدا غبطه میکنند پس فهم کن و غفلت مکن **تذییل دوم** در اشاره بسوی ذکر نظیر و بیان آیات برای نشان دادن سید الشهدا اصحاب خود منازل ایشانرا در بهشت چنانچه در بعض اخبار مجلس واقع شده و در آنست که امام علیه السلام بایشان فرمود که سرهای خود را بردارید و نظر کنید پس نظر میکردند بر مواضع و منازل خود شان در بهشت در حالتیکه حضرت منازل ایشانرا از ایشان بیان میداد بدانکه نقل شده از بصائر الدرجات از عبد الله ابن سنان که سؤال کردم از ابی عبد الله از حوض کوثر که حوض است ما بین بصری و صنعا آیا دوست داری که آنرا ببینی گفتم نعم جعلت فداک پس از دست من گرفت و از مدینه خارج کرد بعد از آن پای مبارک خود را بر زمین زد نظر کردم بسوی نهریکه جاری میشد و درک نمیشد دو طرف آن مگر موضعیکه من در آن ایستاده بودم زیراکه او شبیه بود بجزیره پس من و آنحضرت ایستاده بودیم دیدم نهریرا که جاری میشد از یکطرف آن آب سفیدتر از برف و از طرف دیگر شیر سفیدتر از برف و در وسط آن شرابی احسن از یاقوت گفتم جعلت فداک از کجا است مخرج و مجرای این فرمود این آن چشمه‌ها است که خدا در کتاب خود ذکر کرده که در بهشت نهری است از آب و نهری است از شیر و نهری است از خمر که جاری میشود در این نهر و دیدم که احاطه نموده باو درختی که در آن کنیزها سر خود شانرا معلق نموده اند که ندیدم چیزی بهتر از ایشان و در دست هر یکی از ایشان ظرفها بود که ندیدم ظرفها خوبتر از آنها پس نزدیک شد آنحضرت بر یکی از ایشان و اشاره کرد بجانب او بدست خود برای سیراب کردن نظر کردم بسوی آن در حالتیکه میل کرده از نهر آب بردارد پس درخت میل کرده آب برداشت و بحضرت داد حضرت نوشید بعد از آن عطا کرد پس آنحضرت اشاره کرد بسوی آن او میل کرد و درخت هم با او میل کرد پس آب برداشت بعد از آن عطا کرد بآنحضرت و آنحضرت بمن عطا فرمود خوردم ندیدم شرابیکه از آن گواراتر و لذیذتر باشد و بوی آن مثل بوی مشک بود بکاسه نظر کردم دیدم که سه رنگ است عرض کردم جعلت فداک مثل امروز را ندیده بودم و گمان نمیکردم حضرت فرمود که این اقل آنچیزی است که خدا برای شیعیان ما مهیا کرده بدرستیکه مؤمن وقتیکه وفات نماید روح او میآید بر این نهر و سیر میکند در باغهای آن و از شراب او مینوشد و بدرستیکه دشمن ما وقتیکه وفات نماید روح او بوادی برهوت میآید و در عذاب مخلد میشود از زقوم طعام میدهند و از حمیم سیراب میمانند پس پناه ببرید بخدا از این وادی الحدیث و مخفی نماند که این مشاهده و مکاشفه که حاصل شد برای اصحاب سید الشهداء و نظیر این مکاشفه از برای ابن سنان از قبیل مکاشفات و مشاهداتیست که دارند آنرا در السنه عرفاء زیراکه کشف در نزد ایشان عبارتست از حضور جسد برزخی میان دو چشم مکاشف از اجساد برزخیه است صورت در آینه

و آنچه شخص نائم می بیند زمانیکه موافق و مطابق واقع باشد و آنچه میبیند عارف می بیند در وقت کشف و ملکه این مشاهده که برای اصحاب سید الشهدا شد بالاتر از مکاشفه ایست که در زبان عرفاء دایر است فافهم التقریب و تأمل **تذییل سیم** در اشاره ببیان آنچه گذشت از حدیث جراح و در آن بود و یا ارض تدعی عمرا و انک تشهد بها و تشهد علی جماعة من اصحابک لا یجدون الم مس الحدید و تلی رسول الله یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم یکون الحرب علیک و علیهم سلاما الخ بدانکه در این خبر است از اینکه اصحاب سید الشهدا نمی یابند رنج مس آهن را از آنچیزهاست که از آن توهم میشود در بادی اوهام و نظرهای جلیه که این مطلب منافی قواعد تکلیف است یا اینکه او مناسب ارتفاع شان و بلندی درجات اصحاب نیست خصوصا با ملاحظه افضل الاعمال احمزها پس مخفی نماند بر تو که این توهم نیست مگر از توهمات عوامیه و خیالات محضه و چگونه چنین نباشد زیراکه توطین و حالت دادن نفس بر مرگ و دست برداشتن از زندگانی دنیا در طلب رضای حق تعالی از چیزهاست که بالاتر از آن عمل نیست پس این منشاء ثواب و فضیلت است در خصوص مقاتلات و مجاهدات به تألم و متوجع شدن از ضرب شمشیرها و طعن نیزه‌ها و جراحات تیرها بلکه بهتر اخلاص و صحت نیت و استقامت و درستی عزم و کمال توطین آن چیزهاست که برانگیخته میشود از آن این کرامات عظمی و این درجات عالیه که خدا مشرف و مخصوص کرده نظیر او ابراهیم خلیل را بعد از آن در اینجا وجه وجیهی و سر لطیفی است که خبر میدهد از عظم شأن اصحاب و بلندی درجات ایشان از وجه دیگر و آن اینست که واضح شده در علوم عقلیه و نقلیه که تحصیل حاصل محال است و همچنین توارد دو علت مستقل بر یک معلول زمانیکه ملاحظه شد که هر عضو و جزوی از اعضاء اصحاب و اجزاء ایشان در رنج و تعب بود از جهت آنچه بآل الله و ذریه رسول خدا رسیده بود تأثیر رنج آهن هرگز در ایشان نمیشود و این وجه لطیف تر و دقیق تر است از اینکه گفته شود که عدم تألم و توجع ایشان از جهت خوض و شناوری ایشان است در دریاهای شوق و اشتیاق بر ملاقات رضوان و درک فیضات الهی و آنچه برای ایشان مهیا شده از منازل کریمه و درجات عظیمه و مثال این اینست که حضرت امیر المؤمنین در غزای صفین پای مبارکش تیری رسیده و آهن آن در قدم مبارکش فرو رفته و مستحکم شده بود و طاقت نداشت که جراحان پاره آهن را از قدم مبارکش بیرون آورند وقتیکه بنماز ایستاد و بسجده رفت در آنحالت او را از قدم مبارکش بیرون آوردند چون از نماز فارغ شد دانست آنچه کرده بودند و قسم یاد کرد که رنج و الم آنرا ادراک و احساس نکردم هرگاه گوئی بعضی آنچه در این خبر است از تلاوت رسول خدا قول خدا را یا نار کونی بردا و سلاما مناسب نیست با این وجوه که ذکر کردی میگوئیم عدم مناسبت در نزد نظرهای جلیه اولیه است نه در نظرهای دقیقه و چگونه چنین نباشد زیراکه عدم تأثیر رنج و الم آهن در ابدان و اجساد ایشان از آنجهت است که هر جزو و عضو از آنها در توجع و تألم است بسبب مشاهده ایشان آنچه را که بآل رسول رسیده بود محض برد و سلامت است و همچنین است حال نسبت بوجود ابراهیم نعم با همه اینها لابد است از تصرف قدرت شریفه بوجهی از وجوه مگر اینکه گفته شود جوابیکه معتد به باشد همان جواب اول است **تذییل چهارم** در شرح قول سید الشهدا روحی له الفداء یا دهر اف لک من خلیل الخ بدانکه در این کلام حضرت نسبت نعمت اسعاد و خلاف آن بدهر و شکایت نیست از آنچه در آن واقع شده از ابتلاء او بمصائب عظیمه بلکه مقصود از این کلام عتاب و توبیخ با اهل روزگار و دنیا که بدنیا و زخارف آن مغرور گشته اند پس سیاق این کلام شریف و نحو آن در مذمت دنیا و اهل آن که او را دوست میدارند مثل سیاق کلام امیر المؤمنین است در مقامیکه فرموده یا دنیا الیک عنی قد انسللت عن مخالبک و افلت من حبائلک حبلک علی غاربک این الملوک الذین غررتهم بمداعبک ها هم رهائن القبور و مضامین اللحود یعنی ای دنیا از من دور شو بتحقیق از چنگال تو خلاص و رها شده ام و ریسمان ترا بگردنت انداخته ام کجایند پادشاهان که ایشانرا با آرزوهای خود مغرور کردی ایشان در قبرها و لحدها خفته اند الی غیر ذلک از کلمات شریفه نسبت باین مقام هرگاه گوئی که بتحقیق وارد شده در بعضی اخبار که لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر یعنی دهر را سب نکنید زیراکه دهر خدا تعالی است مقصود از این چه چیز است و توفیق ما بین این و آن بچه طور است میگوئیم مقصود از آنچه در خبر لا تسبوا الدهر است آنچیزیکه مردم باو نسبت میدهند قضا و قدر و تکوین و ایجاد را او خدا و منوا ایجاد کننده است زمانیکه نسبت دادند اینها را بدهر و سب کردند او را گویا که خدا را سب کرده اند زیراکه جاری کننده قضا و قدر و بوجود آورنده مردم و ایجاد کننده اشیاء نیست مگر خدا تعالی و اما آنچه در کلام سید الشهدا است که یا دهر اف لک مراد از آن زمان نیست بلکه دنیا است پس نفرت از او و متنفر شدن از او و متنکل و نفرت از میل کردن بسوی او و اعتنا کردن بلذتهای فانیه و اختیار کردن زندگانی ابدی بر قتل و شهادت در راه خدا تعالی است و بتحقیق بیان کرده وجه عدم جواز میل بسوی آنرا باینکه کسانی و آنچه که در آنست فانی و زائل میشوند چنانکه آن بزرگوار در این ابیات بیان کرده وجه وجوب تفویض امور را تماما بخدا تعالی و صبر در وقت نزول بلاها و شکر بر نعمای او **تذییل پنجم** در بیان بعض امور است بدانکه قول حضرت سید الشهدا روحی له الفدا در مقام تعزیه و تسلیه حرم و خواهران خود که فرمود جد و پدر و مادر و برادرم از من بهتر اند از آنچیزهاست که دلالت میکند بر اینکه صدیقه کبری و حجه معصومه عظمی فاطمه زهرا از حسن و حسین افضلست و اما استدلال باین که آن خاتون معظمه بهتر از حسن افضل است باجماع مرکب و عدم قائل بفصل علماء را این بیان

از آنچیزهاست که اجر عطا میکند بالجمله مسئله تفضیل صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا بر اولاد او از ائمهٔ طاهرین و حجج معصومین از آنچیزهاست که اقوال در آن
مختلف است و لیکن مختار در نزد من تفضیل آن مخدرهٔ معظمه است بر اولادش حتی بامام حسن و حسین پس کسیکه اراده نماید تحقیق حال و اطلاع بر اقوال را
در این مسئله و ادلهٔ آن رجوع نماید بجزء اعلی از کتاب خزاین که در فن عقاید است **تذییل ششم** در اشاره به بیان حال در قول سید الشهداء
در حالتیکه بخواهر خود خطاب میکرد **أَيْ أُخَيَّةُ أُقْسِمُ عَلَيْكِ فَأَبِرِّي قَسَمِي لَا تَشُقِّي عَلَيَّ جَيْباً وَلَا تَخْمُشِي عَلَيَّ وَجْهاً** الخ بدانکه این قول حضرت خارج شده بجهة
کلمات تسلیه و تعزیه و از قبیل لفظهائیست که در وقت شدائد بصبر گفته میشود پس مرجوحیت نیست به بجا آوردن آنها برای سید الشهداء
و بدرستیکه علت در مرجوحیت این بعضی پاره نمودن گریبان و لطمه بصورت زدن شماتت دشمنانست و چگونه چنین نباشد زیرا که جمله کثیره
از اخبار و آثار از آنچه گذشت و از آنچه میآید و غیر آنها از آنچیزهاست که دلالت میکنند بر جواز اینها در مصیبت سید الشهداء بلکه بودن آن و مافوق
آن مثل سنگ بر سینه زدن و سر شکستن و مثل اینها از آنچیزهاست که در حضور معصوم کردند پس از جملهٔ عبادات بلکه از جملهٔ اشرف و افضل
عبادات است فافهم **مجلس هفتم** از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در ذکر شهادت جمیع از اصحاب سید الشهداء بدانکه این
دو نفر شهادت جمعی از اصحاب از نسخه که نسبت او در اسرار شهادات بفقیر حامل میداد از این بکو بود وقتیکه حر ابن یزید ریاحی فهمیده که معصم
شده بحرب حسین با ابن سعد گفت آیا تو با این مرد مقاتله خواهی کرد گفت بلی بخدا قسم قتالیکه آسانتر آن اینست که دستها قطع و سرها ساقط
شود حر گفت در آنچه او بشما اظهار میکند رضا شما نیست آن ملعون گفت اگر امر با من بود میکردم ولی ابن زیاد از این ابا نمود پس حر
آمده در موضعی که نزدیک مردم بود ایستاد و با او مردی از قوم او بود که او را قره ابن قیس میگفتند گفت آیا اسب خود را آب
گفت نه گفت نمیخواهی که او را آب دهی گفت حر او را گمان کردم که او اراده کرده از قوم کناره شده بحرب حاضر نشود گفت من بردم
اسب خود را آب هم و کناره رفت قره گفت اگر مرا مطلع میکرد بر آنچه اظهار کرده هر آینه با او خارج شده بطرف حضرت حسین میرفتم گفت پس حر
دوری میکرد کم کم مهاجر ابن اوس گفت ای حر امر تو مرا بشک میاندازد بخدا قسم من در میان سواران کوفه از تو شجاعتر ندیده ایم
چه حالتیست که در تو مشاهده میکنم گفت من نفس خود را مخیر کرده ام در میان بهشت و جهنم بخدا قسم هر گز اختیار نمیکنم غیر بهشت بعد از آن
اسبش را حرکت داده خدمت آنحضرت آمد و عرض کرد جعلت فداک یا مولای من تو را از مراجعت منع کردم و آوردم و گمان نمیکردم
که قوم با تو چنین خواهند کرد و عرض خواهند کرد آنچه اظهار میکنی آمده ام خدمت تو تائب هستم آیا مرا توبه هست حضرت فرمود نعم نازل شو
ای حر بسوی اصحاب عرض کرد مولای من اراده دارم با ایشان مقاتله کنم تا در آخر امر خود نازل شوم حضرت فرمود بکن آنچه ترا ظاهر شده پس حر در
پیش روی آنحضرت متقدم گشته گفت ای گروه مردم ویل برای مادر شما چگونه است حال شما این عبد صالح را دعوت کردید و چونکه آمد
او را هلاک نمودید و از دستی خود تان کناره شدید و حال آنکه اعتقاد نموده بودید خود را در پیش روی او بقتل رسانید و الآن میخواهید او را
بکشید و در نفس او اخذ نمودید و احاطه کردید او را از هر جانب و منع کردید از رفتن بشهرهای دیگر و کردید مثل اسیر که نمیتواند دفع
کند از نفس خود چیزی را و آب جاری را بر او حرام نمودید که سگان و خوکان و یهود و نصاری از آن میآشامند خداوند شما را از باران رحمت
سیراب نکند راوی میگوید که قوم به تیرها باو حمله کردند و او آمده در پیش روی حسین ایستاد بعد زهیر ابن قین بسوی ایشان آمده ندا کرد
ای گروه کوفیان از عذاب خدا انجات و چاره نیست بدرستیکه حق مسلم بر مسلم نصیحت است ما و شما برادر و در یک دین هستیم و از یک
ملتیم و بتحقیق امتحان کرده خدا ما و شما را تا ملاحظه فرماید آنچه در آن هستیم و آنچه میکنیم و من شما را دعوت میکنم بیاری اهل
بیت و خوار نمودن کافر و طاغی عبید الله ابن زیاد ای بندگان خدا بدرستیکه اولاد زهرا سزاوارترند بدوستی و یاری از پسر مرجانه
او را ذکر کردم پس اگر شما او را امروز یاری نکنید شما را قسم میدهم بخدا او را بکشید خالی نمائید میان او و یزید که یزید از
قتل هم از شما راضی است در آنحال شمر یک تیری باو انداخت و گفت کلام خود را کوتاه کن که از حد گذشتی زهیر گفت ای پسر
بول کننده بر پشت خود تو بهیمه و حیوانی کسی مژده باد ترا آتش در فردا و مخلد شدن در آن و عذاب دردناک شمر بزهیر
گفت بدان که من قاتل تو و صاحب تو پسر دختر رسول خدا هستم زهیر بشمر گفت آیا مرا بمرگ میترسانی بخدا قسم مرگ با حسین محبوبتر است از همیشه
با تو ای سگ در آنحال سواری از جانب حضرت حسین نزد او آمد که بیا بسوی من قسم بجان خود حضرت موسی فرعون و قوم او را نصیحت کرد
نشنیدند پس ایشان همچنان مشد بتحقیق نصیحت کردی و رسانیدی بایشان بعد از آن ابن سعد ندا کرد یا درید نزدیک بیا و علم خود را پیش برد
آورد آن ملعون تیری بچله کمان گذاشته انداخت بعد از آن قوم شروع به تیراندازی کردند و جنگ شدیدی واقع شد غلام ابی سفیان
پیش آمده و از اصحاب حضرت عبد الله ابن عمیر آمده گفت تو کیستی نسب خود را بیان کن گفت من خود را بتو نسبت نمیدهم زهیر

ابن قین یا حبیب ابن مظاهر پیش باید عبد الله گفت یا ابن الزانیه علاوه خود را از مبارزت مثل من بلند میداری پس باو حمله کرد و شمشیر خود را بر سرش زد تا برازده
ابو مخنف میگوید که او مشغول بود ناگاه غلام ابن زیاد باو حمله کرد صدا زدند که غلام سوی تو میآید نفهمید تا غلام پیش دستی نمود و او ضربتی زد
ابن عمیر دست چپ خود را پیش ضربت داد انگشتان او قطع نمود بعد از آن حمله کرد و هر دو را کشت و خدمت حضرت حسین آمده میگفت
ان تنکرونی فانا ابن الکلب عبل الیدین شدید الضرب ولست بالخوار عند الضرب انی غلام واثق بربی یعنی اگر مرا نشناسید من پسر
کلبی هستم که بازوهای او قوی و ضرب او شدید است و در وقت دعوا ضعیف و ترسان نیستم و من جوانی هستم که بخدای خود وثوق و اعتماد دارم
پس ابن حجاج بر میمنه حضرت حمله کرد با صد و پنجاه نفر سوار از اهل کوفه وقتیکه بآنحضرت نزدیک شد سرعت نمودند و اصحاب آنحضرت نیزه ها را
بجانب او راست کردند و جلو اسبها را بطرف او متوجه نمودند و اسبهای ایشان بطرف نیزه ها نیامده رم کردند مردی از ایشان از زمین افتاد
و پهلوانهار المجروح کردند مردی از بنی تمیم که او را عبد الله ابن حوزه میگفتند متوجه لشکر حسین گردید اصحاب حضرت پرسیدند چه میخواهی گفت آمده ام
تقرب جویم برب رحیم و شفیع مطاع حضرت فرمود که این کیست گفتند پسر حوزه فرمود اللهم جره الی النار یعنی خدایا او را بطرف آتش بکش
در آنحال اسب او را اسب جویی انداخت پای او در رکاب بند شد مسلم ابن عوسجه ضربتی زده پای راستش را قطع نمود و اسب او را آنقدر
برد تا بدرک واصل شد حر عرض کرد مولای من ترا قسم میدهم بجدت رسول خدا که مرا بمبارزت این طاغیان اذن بده حضرت فرمود
مبارزت کن و بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس حر بطرف ایشان رو کرد و این ابیات را خواند اکون امیر اغادر او ابن غادر
اذا انا قاتلت الحسین ابن فاطمة فنفسی علی خذلانه و اعتزاله و بیعة هذا الناکث العهد لائمة الهم مرآن امیر الجعل الا انه ذوقت من الحق
ظالمه فلقوا و الآزرکم بکتائب اشد علیکم من رجال الدیالمه سقی الله ارواح الذین توازروا علی نصره سقیا من الغیث دائما وقفت
علی اجداثهم و قبورهم یکاد الحشا ینقد و العین ساجمة لعمری لقد کانوا مصالیت فی الوغاء سراعا الی الهیجاء لیوث قشاعمه تواسوا علی
نصر ابن بنت نبیهم باسیافهم آساد خیل ضراغمه یعنی من امیر قوم حیله کننده پسر حیله کننده نمیباشم که مقاتله نمایم با پسر فاطمه و نفس من ملامت
کننده است بر خواری و کناره جوئی او و بر بیعت این شکننده عهد قصد میکنم مگر که بلشکرها سیر کنم بسوی آنکه ظالم و از حق میل کننده است
پس کف کنید خود را او الآن زیارت میکنم شما را بکتائب و لشکرها که شدیدترند بشما از مردان دیلم سیراب نماید خدا ارواح کسانی را که اعانت
نمودند بر نصرهٔ او باران همیشه باران ریزنده ایستادم در سر قبرهای ایشان نزدیک بود که رودها پاره شود و چشمها اشک ریزان بود
قسم بجان خود بودند شمشیرهای برهنه در دعوا در جائیکه سرعت کننده بودند بسوی جنگ شیران شجاع و با قوت بودند مواسات کردند در
نصرت پسر دختر پیغمبر خودشان بشمشیرهای خود شیران بیشه بودند پس حمله کرد بر قوم و مقاتله نمود قتال شدید تا جمع کثیری از ایشان بقتل
رسانید و میگفت هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع و انت بکأس الموت لا شک جارع و حام عن ابن المصطفی و حریمه لعلک تلقی
حصد ما انت زارع لحی الاله قوما قد اتوا بجمعهم یریدون هدم الدین و الدین شارع یریدون عمدا قتل آل محمد و لعلهم صاح لا شک شایع
عجبت علیهم اسخطوا الله ربهم و ارضوا یزید الخنا و البدایع یعنی این مرگست بکن وای بر تو آنچه خواهی کرد و شک نیست که کاسه مرگ را خواهی نوشید حمایت
کن و دفع نما از پسر مصطفی و حبیب او شاید برسی بآنچه کاشته هلاک کند خدا قومی را که آمدند با جمیع خودشان اراده مینمایند که دین را خراب کنند و حال آنکه
دین شارع است اراده مینمایند عمدا قتل آل محمد را و حال آنکه افضل ایشان ای دوست من بدون شک آشکار است و تعجب میکنم از قومیکه پروردگار
خود را بغضب آوردند و راضی کردند یزید را که صاحب زنا و بدعتهاست پس عبد الله ابن شقیق بسوی حر آمد تا که حر او را بقتل رسانید بعد
عمر و ابن الحجاج آمده گفت من بر دین حسین هستم حر گفت تو در روش شیطانی و یک حمله او را کشت عمر و ابن حجاج بر مردم صیحه زد که ای احمقان آیا میدانید
که با که مقاتله میکنید آیا با سواران اهل مصر مقاتله مینمائید ایمن از ایشان از مرگ نمیترسند و مرگ را طلب مینمایند پس مبارزت میکنند
بسوی ایشان احدی از شما با آنکه ایشان قلیل هستند و قلیل باقی مینمانند قسم بخدا اگر شما ایشان را سنگ بزنید هر آینه میکشید ایشان را ابن سعد گفت
راست گفتی و رأی آنست که تو محکم کردی پس کسی بسوی مردم فرستاد که با ایشان قسم بده احدی از ایشان بمبارزت احدی از آنها نرود بعد
از آن پسر حجاج بر اصحاب حسین حمله کرد از جانب فرات ساعتی اضطراب نمود مسلم ابن عوسجه بیرون آمد پس پسر حجاج برگردید و غبار منکشف شد
و صداها ساکت گردید دیدند مسلم را در جائیکه افتاده بود حضرت بالای سرش رفته فرمود خدا رحمت کند ترا ای مسلم ابن عوسجه و تیر روی بسوی بهشت
فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا حبیب ابن مظاهر آمده گفت گران است بر من قسم بخدا مصرع تو ای مسلم مژده باد ترا بهشت مسلم
گفت خدا ترا مژده دهد بخیر حبیب گفت بخدا قسم هر گاه نمیدانستم که بر عقب و اثر تو هستم در ساعت هر آینه دوست میداشتم وصیت کنی
تو را من بآنچه سزاوار است مسلم گفت وصیت میکنم ترا بمحبت او و در پیش روی حسین حبیب گفت بچشم بعد از آن بسوی حضرت مراجعت کردم

وشمر ابن ذی الجوشن لعنه الله بر میسره حمله کرد و ثبات و مقاومت نمود برای ایشان اصحاب آنحضرت و حرّ مبارزت نمود و میگفت ما زال یرمیهم بغرّة وجهه
ولبانه حتی تسربل بالدم یعنی همیشه تیر میانداخت و میزد ایشان را بغرّه واول روی خود و صفحه گردن خود تا بخون پوشیده شد بعد از آن حمله کرد و مقاتله نمود تا
از قوم دویست و هفتاد نفر سوار بقتل رسانید عمر ابن حصین گفت کیست که بیرون رود بسوی این جمله کرانکث عهد پس خلق از او واهمه میکردند
و بیرون نرفت بسوی او احدی چون دید که از او تقاعد نمودند خود ملعون بیرون آمد و او پسر حصین بود حرّ با او حمله کرد و نیزه بسینه او زد و سر نیزه را
از پشت او بیرون آورد و او را بزمین انداخت و به درک واصل گردید پس حمله نمود و نداکرد آیا مبارزی هست که بیاید بسوی جوانی که حاضر نیست هر روز
روز خوف و دعوت کسی جرئت نکرد که بمبارزت او بیاید مکرر به روح بیزید بار آمد بعد عبد الله ابن شقیق بمبارزت او آمده او را هم کشت
و بخدمت حضرت مراجعت کرده گفت مولای من بدان وقتیکه من از کوفه خارج شدم ابن زیاد با هزار سوار علمی بمن داد در این اثنا که در راه میرفتم ناگاه
دیدم منادی از پشت سر ندا کرد که مرده باد ترا در بهشت ملتفت شده احدی را ندیدم در نفس خود گفتم این شیطانست مرا صدا میکند و بهشت مرده
میدهد و حال آنکه من بجنگ پسر دختر پیغمبر خدا میروم و من خبر نبود از نفس خود که بسوی حسین میروم آنحضرت باو فرمود مرده باد ترا ای حرّ بهشت پس
حمد کن خدا را که موفق کرد ترا زیرا که منادی حضرت خضر بود پس حرّ به پسر خود متوجه شد او را پسر گفت مولای خود حسین را وداع کن او آمد بخدمت
آنحضرت و گفت السلام علیک یا ابن رسول الله من با تو هستم در همه ساعت و سؤال میکنیم از خدا که ما را با تو جمع نماید در جنات نعیم مولا آیا راضی
نشدی از ما فرمود نعم من از شما راضی شدم عرض کرد دعا کن برای ما آنحضرت دست خود را به آسمان بلند کرده گفت اللهم انّی اسئلک ان ترضی
عنهما زیرا که من از ایشان راضی شدم پس حرّ و پسرش حمله کرده میمنه را بر میسره و میسره را بر میمنه زدند و دویست سوار بقتل رسانیدند بعد از آن مراجعت
کرده در خدمت آنحضرت ایستادند و حرّ به پسر خود متوجه کردیده گفت جعلت فداک حمله کن بر دشمنان خدا و رسول او و بگیر بر قوم حمله کرده میگفت انا بکیر
وانا ابن الحرّ افدی حسینا من جمیع الضرّ ارجو بذاک الفوز یوم الحشر مع النبی والامام الطهر یعنی من بکیر و پسر حرّم فدا میشوم بحسین از برای دفع تمام ضررها
از او باین سبب امید دارم نجات و رستگاری را در روز قیامت با پیغمبر و امام پاک و پاکیزه پس حمله کرد بر قوم و پنجاه سوار از ایشان بقتل رسانید و قصد کرد
که رجوع نماید حرّ باو ملاقات کرده گفت آیا نشنیده قول خدا را که میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولّوهم الادبار پس آن
جوان بسوی قوم مراجعت کرد و جمع کثیری از ایشان بجهنم فرستاد و ایشان از بس خمها آغشته نمود پس ابن سعد گفت حمله کنید لشکر تماما باو حمله کردند چون
حرّ پسر او دید برگردید در حالیکه رجوع کننده بود بسوی اصحاب خود و از طرف پدرش و جماعتی از اصحاب حسین بجانب او رو کردند گرد و غبار بلند
شد چنانکه احدی صاحب خود را نشناخت پس جماعتی از اصحاب ابن زیاد پسر حرّ را پاره پاره نمودند و بر شمشیرها در اطراف نیزه ها و دم شمشیرها در حالتیکه
میگفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله بعد از آن روحش با علیین پرواز نمود و قتیکه حرّ سر پسر خود را مقتول دید و بخاک شده اظهار تبارز
نمود و گفت حمد خدا را است که ترا در پیش روی حسین شهید دید و حایل مردی چون غبار ساکت شد هر یک از ایشان بسوی صاحب خود رجوع کرد ناگاه
در معرکه کشتگانی دیدند که غیر از خدا کسی بعدد آنها عالم نبود و گفته اند که عدد کشتگان در آن ساعت چهار هزار سوار بود و حرّ آمده سر پسر خود را برداشت و بخدمت
حضرت آورد و آن قوم نیز بطرف خود رجوع کردند پس هر که خویشی داشت در میان کشتگان طلب مینمود بعد اصحاب آنحضرت حمله کردند و حرّ حمله
کرده میگفت اقسمت لا اقتل الّا حرّا ولو وجدت الموت طعما مرّا او الجعل البارد سخنا مرّا رد شعاع الشمس واستقرّا اخاف ان اخدع او اغرّا
اضربکم ولا اخاف شرّا بعد از آن ندا کرد ای اهل کوفه بچه حسین را دعوت نمودید و گمان کردید که خود تان در پیش روی آنحضرت کشته میشوید پس باو
حیله کرده و از هر جانب احاطه نمودید نگذاشتید که بشهرهای دیگر برود و گردیده در دست شما اسیر شده و آب فرات را از او و عیال و اصحابش
منع نمودید و حال آنکه سگان و خوکان و یهود و نصاری از آن می آشامند پس چه بد خلاف کردید حرمت او را در بارهٔ اصحابش خدا شما را سیراب ننماید
در روز عطش اکبر چرا بنگر دیده و ثواب میابید بعد از آن بایشان حمله کرد و میگفت انی انا الحرّ و ماوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف
ضرب غلام لم یخف من حیف احمی لمن حلّ بارض الخیف ابن علیّ الطاهر مقری الضیف لا افدان الیوم منکم حیف یعنی من حرّ و ماوی مهمان هستم از
گردنهای شما میزنم بشمشیر خود مثل زدن غلام که از ظلم نمیترسد حمایت میکنیم کسی را که ساکن زمین خیف است او پسر علی است که پاک و طعام دهندهٔ
مهمانست البته امروز از شما مکافات ظلم خود را اخذ میکنم بعد از آن بر قوم حمله کرده میمنه را بر میسره و میسره را بر میمنه زد تا چهل نفر سوار را کشت
و باز ویش از قوت افتاد لشکر را هجوم آوردند دو باره بر قوم حمله کرده میگفت اقسمت لا ارجع حتی اقتلا لا تاکلا منکم ولا ابدلا عن الحسین سبط
المرسلا یعنی قسم یاد کرده ام رجوع نکنم تا مقتول شوم میزنم شما را بشمشیر زدنی که کشنده است از شما نکول نمیکنم بدل عوض اخذ نمیکنم از حسین که نواده خط
مرسلست غیر او را بعد از آن حمله کرد و شمشیر زد بایشان مانند زدن ایمه بعصا کثیری از ایشان بقتل رسانید پس ابن سعد تیر اندازان را امر نمود تیر انداختند
تا اسب او را پی کردند از اسب فرود آمده میگفت ان تعقروا بی فانا الحرّ کاللیث فی الهیجاء اذا کر یعنی اگر اسب مرا پی

کردید عیب ندارد زیرا که من حرّم شیر در دعوا هستم که رجوع نمیکنم و در میان ایشان شمشیر زد تا احاطه نمودند او را و ترکیب شد در قتل او مردی که نامش مسرح
بود و مردی از سواران اهل کوفه پس او را کشتند و سرش را از بدن جدا کرده بسوی لشکر حسین انداختند امام او را اخذ نمود و در کنار خود گذاشته فرمود مادرت
خطا نکرده که اسم ترا حرّ گذاشته تو حرّی در دنیا و سعیدی در آخرت بعد از آن حضرت داخل خیمه شد در حالتیکه گریه میکرد بعد از آن این ابیات انشاد
نمود فنعم الحرّ حرّ بنی ریاح صبور عند مشتبک الرماح ونعم الحرّ اذ واسی حسینا وجاد بنفسه عند الکفاح ونعم الحرّ فی رهج المنایا اذا الابطال تخطر بالصفاح
یجرّن فی الهواء جنان خلیه مع الکور انحراه والصباح لقد فاز الذی نصروا حسینا وخاب الآخسرون بنو الصباح یعنی چه خوب حرّ است حرّ از پسران ریاح صبر کننده است
در وقت اشتباک واختلاف نیزه ها و خوب حرّ است که مواسات کرد حسین را و جان خود را بذل کرد در وقت مقاتله و خوب حرّ است در میان
غبار مرگها در وقتیکه پهلوانان و شجاعان از شمشیرهای براق و عریض میترسند زود جزا داده میشود در قیامت بهشت خلد را با حوران کم سینه و پیا
برآنیه رستگار شد کسیکه حسین را نصرت کردند و ناامید شد زیانکار از اولاد زیاد بعد از آن حضرت گریه کرد و فرمود انا لله وانا الیه
راجعون بخدا قسم کشته شد شیری از شیران خدا بعد برایش استغفار نمود و این کلمات را خواست و گفت بر و بسوی این قوم و خدا را بیاد ایشان بینداز و از رسول
خدا ذکر کن شاید از قتال من برگردند با وجود اینکه قبول نخواهند کرد و لکن تمام حجت باشد در روز قیامت زمانیکه بگویند ملاقات مینمائیم در صور
خدا و جدم پس آمد بسوی عمر ابن سعد رفته سلامش نداد پسر سعد گفت ای برادر اهل چه چیز ترا مانع از سلام کرد مگر ما مسلم نیستیم بخدا قسم کافر شدی
از آن زمانیکه خدا و رسولش را شناخته ام این کلمات گفت چگونه خدا و رسول و ... وحال آنکه اراده داری پسر دختر رسول خدا را بکشی و این آب فرات را
که سگان و خوکان می آشامند از عترت محمد که از عطش هلاک میشوند دریغ و مضایقه داری ای دشمن خدا و رسولش دروغ گفتی پس آن ملعون سر خود را
بزیر انداخت و در دستش چوبی بود بر زمین میکشید بعد سر خود را برداشت و گفت بخدا قسم من میدانم که قاتل او در آتش است و لاکن آیا که با ابن زیاد بنویسم و او
بیزید بنویسد که مرا از این امر عفو نماید بعد از آن گریست و گفت کاش خدا مرا خلق نکرده بود و کاش مرگ مرا از این مجلس ... بعد با این امر مبتلا
نشوم آنکه رجوع کرده بخدمت حضرت رجوع کرد و او را باخبر داد بعد از آن حرب بحضرت و اصحابش شدید شد تا نصف نهار صبر کردند در حالتیکه
ایشان دعوا میکردند چون ابن سعد این را دید مردانرا از اصحاب خود فرستاد در پس و یسار و عقب او پیش صبر کردند و اصحاب آنحضرت حمله کردند بایشان
ابن سعد بشدت غضبناک گردیده امر نمود که خانها را بسوزانند حضرت فرمود ترک کنید ایشان را و صبر نمائید بر آنچه شما در میشود زیرا که ایشان بشما
نرسیده اند و مقاتله نکنید با ایشان مگر از یکوجه و شمر و قوم او حمله کردند بمرتبه که نیزه ها بخیمه آنحضرت زدند آنحضرت بایشان رو نموده فرمود وای
بر تو ای شمر میسوزانی خانه پسر رسول خدا را گفت نعم یا حسین پس آنحضرت سر خود را به آسمان بلند کرد و گفت خدایا شمر را مهلت مده از اینکه خون او را از آتش بیرون
پس شمر غضب کرد و گفت حمله کنید بر ایشان حمله واحده حمله کردند بایشان از هر جانب و سگان اصحاب آنحضرت مقاومت نمودند و یکمرد از
اصحاب حضرت شهید میشد نقص در میان ایشان واضح میگشت از جهه قلت ایشان و در حالتیکه جماعت بسیار از اصحاب ابن زیاد بدرک واصل میشدند
ظاهر نمیشد بواسطه کثرت آنها وقتیکه ابو ثمامه صیداوی این را دید عرض کرد جعلت فداک یا ابن رسول الله قوم از هر طرف بما هجوم آورده اند و ما
ناچار مقتول خواهیم گشت و حال وقت نماز است با ما نماز بگذار زیرا که این آخر نماز است حضرت فرمود نماز را یاد نمودی خدا ترا از نماز
گذاران و ذکر کنندگان گرداند بحال قسم بجان خود اول وقت نماز است بعد از آن حضرت بنفس شریف خود اذان گفت و فرمود یا ابن سعد آیا
شرایع اسلام را فراموش کردی دست از حرب بردار تا نماز بگذاریم و تو با اصحاب خود نماز بگذار بعد برگردیم بسوی آنچه در صدد آن هستیم آن ملعون
حیا کرد که بحضرت جواب دهد حصین ابن تمیم ندا کرد که یا حسین هر قدر خواهی نماز بگذار که خدا نماز تو را قبول نمیکند حبیب ابن مظاهر جواب داد که
مادرت بعزایت بنشیند و قوم ترا معدوم کرداند نماز پسر دختر پیغمبر قبول نیست و نماز تو قبولست ای پسر زن بدکاره چون حصین نام مادرش شنید
غضبناک شده مبادرت کرد و گفت دونک یا حبیب السیف اتاک لیث بطل نجیب فی کفه مهند قضیب کانّه من لمعه حلیب
یعنی اخذ کن این شمشیر را ای حبیب آمد تو شیر که شجاع و نجیب است در حالتیکه در دست او دست شمشیر برنده هندی گویا که از لمعان دوشیده شده
گفت طاهر شو و پا بسوی من میآیی مرا سرعت کننده در مبارزت خود پس حبیب ابن مظاهر حضرت را وداع کرد و گفت اگر نماز بعض
من با تو فوت شد عیب ندارد که در بهشت نماز را انجا بیاورم و از تو بر جد و پدر و مادرت سلام میرسانم بعد از آن بسوی حصین آمده
انشاد کرده میگفت انا حبیب وابی مظاهر فارس الهیجاء لیث قسور وفی یمینی صارم وباتر وانتم ذو عدد و کثر ونحن اوفی منکم واصبر ونحن
فی کل الامور اجدر الموت عندی عسل وسکّر من لقاء منکم تاخیر ونحن اعلی حجة واظهر حقا و ربّنا شاهد و حاضر اضربکم ولا اخاف المحذر عن
الحسین ذو الفخار الاظهر یعنی من حبیب و پدرم مظاهر است و سوار دعوا است و شیر خشمناکم و در دست راست من شمشیر برنده است و شما صاحبان
عدد کثیر هستید و ما از شما وفا کننده و صبر کننده تریم و ما در جمیع امور سزاواریم مرگ در نزد من عسل و شکر است از بقای بعض

در میان شما ای زناکاران و ما اهل و آشکار هستیم از جهت حجت راست میگویم و خدای من شاهد و حاضر است میزنم و دفع میکنم شما را از حسین که صاحب فخر است وار دعوای ترتیم بعد از آن بر حسین حمله کرد و شمشیر حواله نمود شمشیر بر پی اسب واقع شده قطع کرد و اسب بسبب قطع پی او را بر زمین انداخت و کشت بعد از آن حبیب حمله نموده صد نفر سوار از ایشان کشت و رجوع کرد در حالتیکه در بدن خود پنج زخم داشت آنها را بست و اسب اشقر را سوار شده دوباره به ایشان حمله آورد و قتال شدیدی نمود و بر مردی از اهل شام که یزید ابن جریم نام داشت ضربتی از بالای سرش زد و کشت و همچنین از قوم جمع کثیری را بقتل رسانید و این ابیات را انشاد میکرد انی اری یوما عظیم المنکر یذکر حتی البعث یوم المحشر یا ویلکم اما علمتم انه سبط الرسول الطاهر المطهر یا ویلکم کابوا اه کم ثم غدرتم بئس ذا من معشر من عترة یدعون اذ ما دعوا یا ابن الرسول الطهر یا ابن حیدر یا ویلکم کفرتوا بربکم حین بدیتم بیزید الاحمر یا ویلکم من النبی المصطفی تا لکم من فعل هذا المنکر یعنی من می بینم روز بسیار شدید و منکر که تا روز قیامت ذکر میشود وای بر شما آیا نمیدانید که او نواده پیغمبر طاهر و مطهر است وای بر شما بر امام خود تان نوشتید که بیا بعد از آن حیله کردید چه بد کردید از این عذر او را نخواندید وقتیکه خواندید که ای پسر فاطمه و پسر حیدر وای بر شما که بخدای خود کافر شدید وقتیکه یزید زناکار را عوض قرار داده اختیار نمودید وای بر شما از پیغمبر مصطفی هلاکت باد شما را از فعل این عمل منکر در این حال ابوخوص که دشمن اهل بیت بود آمده این ابیات را انشاد کرد الیوم وفیت لاشفی صدری من الحسین ثم اوفی نذری یعنی امروز با سینه خود در شفا دهم از حسین بعد به نذر خود وفا نمایم پس حبیب ابن مظاهر با او صیحه زد و گفت تکلم کردی بشر خود از کفر خود بعد از آن با او حمله کرده میگفت اللهم قد بانت عداوة هذا الکافر لک و ابن بنت نبیک فاعنی و نصر علیه یعنی خدایا ظاهر شد عداوت این کافر برای تو و فرزند دختر پیغمبر تو اعانت کن و نصرت ده مرا بضرر او بعد از آن قصد کرد بسوی ابوخوص و نیزه را از پشت او کذرانید و گفت افتد کن اینرا از غلام علی ابن ابیطالب بعد از آن اصحاب ابن سعد حمله کرده متصل در میان ایشان شمشیر میزد بعد از آن کسانرا مبارزت خواند کسی بمبارزت او نیامد پس حمله نمود جمع کثیری از ایشان بقتل رسانید و آن بزرگوار از کثرت قتال خسته شد تا ملعونی ضربتی از سرش زد و در پیش روی حسین شهید شد وقتیکه حبیب شهید شد آثار انکسار در روی مبارک حضرت ظاهر شد و فرمود انا لله و انا الیه راجعون خدا رحمت کند ترا ای حبیب بتحقیق فاضل بودی و در یک رکعت ختم قرآن میکردی بعد از آن با وکریت و نصالی هم گریستند بعد هلال ابن نافع بیرون رفت بسوی ایشان میگفت پس برون رفت بسوی ایشان پیچی که او را انس ابن مالک اشتر میگفتند انشاد کرده میگفت نفسی فداکم طاعة و اولادا حتی یبان منکم المجاهد واجلا تبعها التوعد فی نصر مولای الحسین العابد ذاک اوصانا الوالد بنصر ابن المرتضی یا محمد یعنی جان من فدای شما باد نیزه بزنید و جلادت نمائید تا واضح شود از شما جهاد کننده و مجاهده نمائید با باد و شمشیرها در یاری مولای من حسین که عبادت ایرا این و صیت کرده مارا پدر ما بیاری فرزند مرتضی ای کارکنندگان و قصد میکرد اصحاب علمها را و در سینه های ایشان نیزه میزد تا جماعتی را بقتل رسانید پس ایستاد که استراحت نماید اصحاب حسین ع او را به جهاد تحریص میکردند و او بر قوم حمله کرده میگفت یا لک یوما کان صعبا یا لکیو ما لا ارای کرما یا ایها الباغی الذی ارکبا فلا تخاف الموت تلقانی ربا لان فینا بطلا مجربا اخی الحسین عند ما تحیا فالنفس فیها القتال تطلبا تفدیه بالام و لا غرو الابا یعنی چه قدر روز سخت و با کرب و الم است برای تو ای آنکه بغی و ظلم مرتکب شده ما از مرگ نمی ترسیم زیرا که در میان ما شجاع مجرب است که عبارت از حضرت حسین باشد که محبوب ماست و جانهای ما خواهش جنگ دارند که مادرهای خود را فدای او نموده و طالب پدرهای ما بشیم پس با ایشان حمله کرد و سوار زیاد را هلاک و شجاعان را بقتل رسانید و قریب بصد نفر سوار از ایشان بمرگ واصل و بالاخره خود نیز بدرجه شهادت رسید بعد از آن احمد ابن مسلم ابن عقیل بمیدان آمده و از حضرت اذن جهاد خواست حضرت اذنش داد پس بیرون آمده میگفت اطلب یا مسلم من جمعکم یا شر قوم خالین فسقه اضربکم بصارم ذی رونق ضرب غلام صادق من صدقه اضحی یقاتل لا یخاف وکم و لکن منکم یجیب الشفقه کم جاهد مما التقاه فی الوغا صبرا کالبدنه المتلقه یعنی خون مسلم از همه شما مطالبه می نمایم ای قوم فاسق و ظالم میزنم شما را شمشیری که صاحب رونق است مثل زدن غلامی که صادق است کسیکه او را تصدیق نمود آیا پس میگردم از کسیکه من ملاقات مینماید و نمی ترسم از آنکسیکه شفقه و مهربانی را دوست میدارد و بسیاری از شکرین وقتیکه ملاقات کرد با من در دعوا او را تیر نخست دو پاره کردم بعد از آن حمله کرد و ضربت میزد تا جمع کثیری از ایشان بقتل رسانید در آن اثنا تیری باو رسید و از پایش در انداخت و در پیش روی امام بدرجه شهادت رسید بعد برادرش عون بمیدان آمده و قریب دویست سوار بقتل رسانید و میدانکرد با بادارات مسلم پس علمها را سرنگون کرد و در جوع نمود در حالتیکه سر روی هوا ازار زینگیر دعمر ابن صبیح تیری باو زد و از زینش انداخت و در پیش امام شهید شد بعد برادرش جعفر بمیدان آمده واحدی بمبارزت او نیامد تا با ایشان حمله کرده جمع کثیری بقتل رسانید و رجوع کرد او هم سردی و بر دوست هوا ازار زد و مینمود عروة ابن عبدالله جعفی تیری باو زد و شهیدش نمود بعد سعید ابن عقیل برادر مسلم بیرون آمد و در میان ایشان ضربت میزد تا هفتاد نفر سوار بقتل رسانید در آن اثنا تیری باو آمد و شهیدش نمود بعد عبدالله ابن امیرالمؤمنین برادر حسین ع بمیدان آمد و او فارس شجاعی بود حضرت را وداع کرده بر قوم حمله نمود و جمعی از آن کشتگان فرش نمود و احدی برقتال او قادر نشد در آن اثنا تیری باو رسید و بر زمین انداخت از اصحاب ابن سعد ملعونی سوار گشت و شهید شد بعد از آن جعفر ابن علی

ابن ابیطالب برادر حضرت حسین آمده حضرت را وداع و رو بجانب قوم نهاد و مقاتله شدیدی نمود و گفته اند که هزار نفر را بقتل رسانید تا اینکه نیزه او را شهید کرد بعد عثمان ابن علی ابن ابیطالب بیرون آمده ششصد سوار از ایشان بقتل رسانید در این اثنا تیری باو زد و در پیش امام شهید شد بعد ابوبکر ابن علی ابن ابیطالب آمد و هزار سوار را هلاک کرده و این ابیات را انشاد میکرد انا الفتی ابن الفتی الکرار الازرع الغضنفر المختار عدوکم اسادة سادة لا یعرفون فی الملقا الفرار الیوم احمی عن اخی مجاهدا بذابل و صارم بتار یعنی من جوان و فرزند جوانی هستم که کرار و رجوع کننده است و موی پیش سر زایل دشیر و برگزیده است حیله نمودید از ما هدایت کنندگان که سادات و بزرگوارند و میشناسند در دعوا کینه را امروز حمایت مینمایم از برادر خود در حالتیکه جهاد کننده هستم بنیزه و شمشیر برنده بعد از آن بقوم حمله کرده و دویست نفر سوار بقتل رسانید در آن اثنا تیری باو رسیده شهید شد بعد از آن محمد ابن علی ابن ابیطالب که از محمد حنفیه کوچکتر بود بمیدان آمده از قوم هزار و پانصد نفر سوار بقتل رسانید مردی از اصحاب ابن سعد بسوی وی آمده گفت مذکرنا اخو الحسین ما مضی من قبلکم بکل لیث مرتضی کم من قتلتم من کریم سید من حمیر و من هل مرتضی مثلهم الاشیاء تنا حسرة ثمن تقضی من قدیم من مضی یعنی برادر حسین متذکر گشت گذشته ها را از کشتن شیران پسندیده را چه قدر کشتید از کریم و سید از آل حمیر و بزرگان پسندیده اند زدن مارهم کرده را حسرت آنهایکه گذشته شدند از کشتگان و محمد ابن امیرالمؤمنین در جوابش این ابیات را انشاد کرد تبا لکل من اباد حیدر اخو النبی الطاهر المطهر للرضا ذاک الذی بسیفه بین الهدی من من فیا حجه بغرضنا ذاک ابی و سیدی و والدی ذاک الذی ما کان قط معرضا یعنی هلاکت باد کسیکه آل حیدر که برادر پیغمبر پاکیزه بود مستغرق نمود او بود که بشمشیر او هدایت واضح شد و محبت او در میان ما واجب گشت اینست پدر و سید و آقای من آنکسیکه از جنگ رو گردان نگشته بود حمله کرد هر یکی از ایشان بصاحب خود و جنگ در میان ایشان طول کشید و مردم گردنهای خود را بسوی ایشان بلند کرده و چشمها بطرف ایشان ناظر بود ناگاه سبقت کرد با محمد ابن علی و او را هلاک نمود خدا روح او را بسوی آتش برد پس محمد با قوم حمله کرد و از لشکر ابن سعد حمله کرد و ضربت میزد تا دویست و هشتاد نفر پیاده بقتل رسانید و بخدمت برادرش مراجعت کرد و گفت ای برادر مرا با یک شربت آب سیراب کن بتحقیق عطش مرا مشقت انداخت و جراحتها بر جراحت میبود پس آنحضرت گریست و گفت گرانست بر علی ابن ابیطالب که تو از من آب طلب نمائی و من ترا در یابم و لیکن صبر کن تا ملاقات نمائی جد خود رسول خدا را سیراب میکند ترا شربتی که بعد از آن عطشان نشوی پس رجوع کرد و بقلب قوم و یقین صادق با از قوم دویست و پنجاه سوار هلاک نموده و از شدت عطش و زحمت زخمها ضعیف شده میگفت صبرا حتی یحکم الله بیننا و بین یزید الظالم النذل لقد ضل من والی یزید او ذله و عادا علیا من له السبق و الفضل الی الله نبرء من اناس تظاهروا علینا بجور انهم معشر ضلوا یعنی صبر میکنیم تا حکم نماید خدا میان ما و یزید ظالم خسیس بتحقیق گمراه گشته کسیکه دوست داشته یزید ذلیل را و او دشمن گرفته علی را که از برای او است سبقت و فضل بسوی خدا تبری جوئیم از قومیکه پشت بهم داده اند در ضرب ما و آنها طایفه گمراهان پس حمله کرد بر قوم تا او را کشتند و میگوید مصنف این کتاب یعنی کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات خادم علوم مشهور بآقای دربندی که صاحب این نسخه اعنی شهاب ثاقب ابن اعلا ذکر کرده بعد از شهادت محمد ابن امیرالمؤمنین کیفیت شهادت عباس ابن امیرالمؤمنین را بعد از آن گفت حضرت حسین ع وقتیکه مشاهده کرد شهادت عباس را گریه شدیدی نموده فرمود اما من مغیث یغیثنا اما من مجیر یجیرنا اما من طالب الجنة فینصرنا اما من خائف من النار فیذب عنا اما من احد یاتینا بشربة من الماء لهذا الطفل الذی لا یطیق الظما یعنی آیا کسی هست که یاری کند آیا کسی هست که طالب بهشت باشد ما را یاری کند آیا کسی هست که از آتش بترسد بلا را از ما دفع نماید آیا کسی هست که یک شربت آب باین طفل بیاورد که طاقت عطش ندارد پس فرزندش علی اکبر برخواست و گفت من آب بیاورم حضرت فرمود برو بارک الله فیک پس مشک کوچکی برداشته بسوی فرات رفت و این ابیات را انشاد کرده میگفت اقسمت لو کان لکم اعداء و مثلکم لکنتم الاکادا یا شر قوم حسبا و زادا لا حفظ الله لکم اولادا یعنی قسم میخورم اگر ما برای شما دشمنان بودیم مثل شما ابدا جلیل العطاء بودیم ای شر قوم از جهت حسب و توشه خدا اولاد شما را حفظ نکند بعد از آن داخل شریعه فرات شده دلو را پر کرد و خدمت آنحضرت آورد و گفت ای پدر آب برای کیست که بجهت او طلب شده سیراب کن برادرم را اگر از آن باقی ماند من عطا فرما که عطشانم آن حضرت گریست و طفل را گرفته در دامن خود نشانید و مشک را گرفته بدهن او نزدیک نمود وقتیکه طفل قصد کرد بیاشامد تیر زهرآلودی از دست مسموم آمده و طفل را ذبح کرد و نتوانست آب بنوشد پس حسین ع گریست و ذکر کرد و او لداه و اقرة عیناه و ثمرة فواداه و ابجه قلباه بعد از آن بگوشه چشم بجانب آسمان نظر کرد و گفت الهی تو شاهدی بر قومیکه کشتند شبیه ترین خلق را برسول خدا بعد از آن حضرت این ابیات را انشاد کرد یا رب لا تترکنی وحیدا فقد ابانوا الفسق و الجحودا قد صیرونا بینهم عبیدا یرضون فی فعالهم یزیدا اما اخی فقد مضی شهیدا مجدلا فی دمه فریدا یعنی خدایا مرا تنها مگذار بتحقیق فسق و انکار را ظاهر کردند و گردانیدند ما را در میان خود بندگان و خوشنودند از فعل و کردار خود شان یزید را برادرم شهید شد در حالتیکه بخون خود آغشته بود تنها وقتیکه زهیر ابن قین دید و نظر کرد بسوی حسین ع

برادران

گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند خبر ده مرا این انکسار چه چیز است که در تو حاصل شده آیا ما بر حق نیستیم گفت بلی بخدا قسم عرض کرد پس چرا
کشته شدن ما را میخواهی با اینکه ما بسوی بهشت میرویم پس بیرون رفت و در پیش روی آنحضرت ایستاد و گفت انا زهیر و انا ابن القین و ذا حمی
ماضی الحدین اذب بالسیف عن الحسین ابن النبی طاهر الجدین اضربکم ضرب غلام زین الیوم نقضی الدین اهل الدین احکم بالسیف لدین
کمن غلام بعد ایدین یعنی من زهیر و پدرم قین است و در دست راست من شمشیری است که دو طرفش برنده است دفع میکنم بشمشیر از حسین که
پسر پیغمبر و پدر و جدش طاهر اند میزنم شما را مثل زدن غلام مزین امروز ادا میکنند دین را اهل دین و میزنم شما را به نیزه های گندم گون او برای حفظ
دین مثل نیزه زدن جوانیکه باسط دین است پس یک ساعت بر قوم حمله کرد و رسید که نماز از او فوت شود رجوع کرده در پشت سر حسین نماز کرد
و اصحاب خود را بقتال تحریص مینمود و میگفت این بهشت است که مزین گشته و حور عین خود را زینت داده و منتظر شما هستند و بیکدیگر مژده میدهند بسبب شما
پس حمایت کنید دین خدا را و دفع نمائید از حرم رسول خدا بعد از آن باهل خود صیحه زد آنها برهنه بیرون آمدند و میگفتند ای گروه مسلمین و طایفه
موحدین الله الله در ذریه پیغمبر خدا از ایشان دفع بلا نمائید و حسین صیحه زد که یا امة القرآن این بهشت است طلب نمائید او را و این آتش است بگریزید از آن
پس اجابت نموده عرض کردند فدا میکنیم شما ارواح خود را پیش تو و خونهای خود را از خون تو اهل و اولاد خود را از آنها تو فدا میکنیم بخدا قسم نمیرسند
بسوی تو مادامیکه رمقی داریم و زهیر ابن قین برخواست و گفت یا ابا عبد الله مژده باد ترا برستگاری و بهشت و آمدن بسوی جد خود و او را وداع کرد
و این ابیات را انشاد کرد اقدم حسینا هادیا مهدیا الیوم تلقی جدک النبیا ثم اباک و الفتی علیا و ذا الجناحین الفتی الکمیا فاسد الله الشهید الحیا سبحانه من
خالق قویا یعنی مقدم باش ای حسین که هادی و مهدی هستی امروز ملاقات میکنی با جد پیغمبر و برادرت و علی و جعفر صاحب دو شهپر و شهید الله
که هم در جائیکه شهید و حی هستم که او است منزه و خالق قوی میگفت و دعوا میکرد تا از قوم صد نفر سوار را کشت و بعد در خدمت آنحضرت شهید شد
حضرت فرمود خدا ترا از رحمت خود دور نکند و لعنت کند قاتل ترا و کشندگان ترا مسخ نماید لعن الله من اصحاب زهیرا لم یکن عاذرا و لا عذورا
یوم واسی الحسین بالنفس منه و صار خطبه فاذ خاذکورا من قبله واسی اباه المصطفی فی احد کان فعاله مشهورا یعنی خدا لعنت کند کسیرا که زهیر را کشت
او حیله کر و مغرور بود روزیکه مواسات کرد حسین را بنفس خود و کرد امر او قتیل و نکو و پیش از آن مواسات کرد پیغمبر را در روز احد و قتال او مشهور
بود بعد از آن یزید بن مهاجر بیرون آمده و انشاد کرد یارب انی للحسین ناصر و لابن سعد تارک و هاجر ذاک الرئیم ابن الرئیم الفاجر نجل اللئام نعم در الماکر
یعنی من حسین را یاری کننده ام و ابن سعد را ترک کننده این حرامزاده پسر حرامزاده فاجر از نسل لئیمان است حیله کر و مکار است تا از قوم چهار صد نفر
سوار را بقتل رسانیده و در پیش روی حضرت شهید شد بعد از آن کثیر ابن یحیی انصاری بیرون آمده و بر ایشان حمله کرد و میگفت ضاق الخناق یا ابن سعد و آن
براز فوارس الانصار و مهاجرین مخضبین دمهم تحت العجاجه من دم الکفار خضبت علی عهد النبی محمد و الیوم تخضب من دم فجار و الخزب
بالسیف و ارضی احمد اعاق آل امیة رکان شرار یعنی سینه تنگ شد بجهة ابن سعد و پسرش بجهة مبارزت با سواران انصار و مهاجرین که نیزه های
ال امیة اشرار را خود شان را از خون کفار خضاب نموده اند خضاب نمودم در عهد پیغمبر و امروز خضاب میکنیم از خون فجار تیشه خود خشنود
میکنیم احمد را دعوا میکرد تا از قوم پانصد نفر مبارز را کشت و در پیش آنحضرت شهید شد بعد از آن هلال ابن نافع بجلی که امیر المؤمنین او را تعلیم
داده بود بیرون آمد و ملاقات میکرد تیر پس تیر خود را در میان کمان نهاد و میزد و میکشت و انشاد کرده میگفت ارمی بها معلمة
افواقها مسمومة تجری علی اخفاقها و النفس لا ینفعها اشفاقها لاملأن الارض من طرقها یعنی میاندازم بآن در جائیکه ظاهر شود تیرهای
آن و در جائیکه زهرآلود بود و جاری میشد در اضطراب خود و نفس نفع نمیدهد او را ترسیدن او و پر میکنم زمین را از طبقهای آن دعوا میکرد تا از قوم
شصت و سه نفر را هلاک و شمشیر خود را کشیده بر قوم حمله کرد و میگفت اقدم حسین الیوم تلقی احمدا ثم اباک الطاهر السیدا و ذا الجناحین حلیف الشهدا
و حمزة اللیث الکمی السیدا و ابن علی الطاهر المؤیدا یعنی بیا ای حسین امروز ملاقات میکنی جد خود را بعد از آن پدر طاهر و سید را
و صاحب ذو جناح که حلیف و هم قسم شهداست در بهشت و حمزه شیر دلاور سید و فرزند علی که طاهر و مؤید است جنگ میکرد تا سی نفر سوار را
کشت و انشاد کرده میگفت انا هلال و انا ابن البجلی دینی علی دین حسین ابن علی اضربکم حتی الاقی اجلی و ختم الله بخیر عملی یعنی من هلال فرزند بجلی هستم
دین من در دین حسین ابن علی است میزنم شما را تا ملاقات کنم اجل خود را و ختم نماید خدا عمل مرا بخیر دعوا میکرد تا از قوم سیصد نفر سوار را کشت بعد از آن
اسیرش کرده نزد ابن سعد بردند آن ملعون امر کرد گردن او را زدند بعد از آن غلام جوانی که برای ابی ذر غفاری بود بیرون آمده و بر قوم حمله کرده
میگفت کیف تری الکفار ضرب الاسود بالمشرفی القاطع المهند بالسیف اضرب عن بنی محمد اذب عنهم باللسان و الید ارجو بذا
الفوز یوم المورد عند الاله و الشفیع احمد یعنی چگونه می بیند کفار ضرب غلام سیاه را بشمشیر برنده هندی بشمشیر میزنم و دفع میکنم از دین محمد
و دفع میکنم از ایشان با نیزه و دست امیدوارم بسبب این رستگاری را در روز قیامت نزد خدا و محمد که شفیع است بعد از آن بر قوم حمله کرد و تا

مینمود تا از قوم سیصد مبارز را کشت و در خدمت آنحضرت شهید شد بعد از آن عمیر ابن مطاع آمده بر قوم حمله کرد و میگفت انا عمیر و ابی مطاع و فی
یدی مرهف قطاع کانه فی ضوء شعاع اذ انقد طالب الیا القراع دون الحسین الموت و النزاع فذاک و الله انفع المطاع یعنی عمیرم و پدرم مطاع است
و در دست راست من شمشیر برنده است گویا که در روشنی او است شعاع و نزدیک میشوم بمرگ در نزد حسین بحقیق پاره شده برای دعوا کردن پس این
بخدا قسم جوان مطاع است و دعوا کرد تا از قوم پنجاه نفر سوار را کشت و در پیش حضرت شهید شد بعد از آن عمران ابن کلبی گفت یا ابن بنت رسول الله
آیا مرا اذن میدهی که بیرون روم بسوی ایشان و آن مردی بود دراز و شدید بازو و مابین دو شانه اش وسیع حضرت فرمود اگر میخواهی برو پس بیرون رفت
و ابن سعد امر کرد که از لشکر ده نفر سوار بمبارزت او بیرون روند پس دو نفر بیرون آمده باو گفتند تو کیستی پس نسب خود را برای ایشان بیان کرد گفتند ما ترا
نمیشناسیم بیرون باید بسوی ما زهیر ابن قین یا حبیب ابن مظاهر یا بریر ابن حضیر یا ابن عقیل یا قدامه ابن مسلم کلبی بایشان گفت وای بر شما بیرون نیاید
بحرب شما مگر کسیکه کفو شما باشد پس حمله کرد باو و ندا شد که حفظ کن نفس خود را از ایشان بعد از آن حمله کرد بایشان و یکی از ایشان را پاره کرد و دیگری را
ضربتی زد هر دو هلاک گشتند و جولان کرده میگفت ان تنکرونی فانا ابن الکلبی جیل الذراعین شدید الضرب احرکم ضربا بحد العضب
و لست بالخوار عند الحرب فلا اری عند وقوع الضرب اکشف عن مولای کل الکرب انی غلام مؤمن بالرب حتی اتی و نهد الجنب
یعنی اگر مرا نمیشناسید من پسر کلبی هستم که قوی بازو و شدید ضربت میزنم شما را بحد شمشیر و ترسان نیستم در وقت دعوا و ملول نمیشوم در وقت
وقوع ضرب و رفع میکنم از مولای خود جمیع غمها را من جوانی هستم که بخدای خود ایمان آورده ام و کفایت میکند مرا جهاد این دین
کفایت میکند ابو مخنف میگوید عیال او همراهش بود وقتیکه بسوی او نظر کرد در حالتیکه در میان ایشان جولان میکرد عمودی از آهن
گرفته آمد که بزوج خود یاری نماید گفت فدای تو این ملاعین را و من از پشت سر تو هستم و حمله کرد بر قوم زوجش آمد که او را برگرداند قبول نکرد
و میگفت بخدا قسم برنمیگردم تا با تو بمیرم پس حضرت حسین باو فرمود جزا بدهد اهل بیت خیر را برگرد خدا ترا رحمت کند پس برگشت بسوی زنان
و کلبی مقاتله شدید نمود بعد از آن بیرون آمد بسوی او دو مرد دیگر از اصحاب شمر پس ایشان را بقتل رسانید و حمله نمود باو دو مرد دیگر بکیر ابن
حضیر و هانی ابن حضرمی و او را بقتل رسانیدند زوجه اش آمده بالای سرش نشست و خاک از چشمانش پاک میکرد و میگفت هنیئا لک الجنة شمر
بغلام خود رستم گفت بعمود از سر او بزن پس او را زد و در نزد شوهرش مرد پس بیرون آمد از اصحاب ابن سعد یزید ابن معقل از بنی عبد و بیرون آمد
بسوی او از اصحاب حسین بریر ابن حضیر بیکدیگر ملاقات کردند و شمشیر زدند بسرعت نمود یزید ابن حضیر بضربتیکه کارگر نشد پس ضربتی باو زد
مغفر او را قطع کرد و سرش را شکافت و بزمین افتاد بعد از آن جولان و حمله کرد بر قوم مثل حمله شیر غضبناک و از شجاعت او تعجب کردند
و رجوع بمقام خود کرده میگفت انا یزید ما ابا لقاتل اضربکم عن الحسین ابن علی ضرب غلام ارحبی بطل حتی الاقی یوم حشری عملی
یعنی من یزیدم و ضعیف نیستم دفع میکنم شما را از حسین ابن علی مثل زدن جوان ارحبی که شجاع است تا ملاقات کنم در روز حشر عمل خود بعد از آن
رجوع کرد بسوی دعوا و بیرون آمد بسوی او مرة ابن منقذ عبدی یکساعت جولان نمودند بعد جدا شدند بعد از آن حمله کرد هر یک از
ایشان بصاحب خود و بیکدیگر چسبیدند و بعد بزمین افتادند یزید ابن حضیر در سینه او نشست و قصد کرد که او را ذبح نماید شمشیر را بدست خود
گرفت و صدا کرد ای اهل حمیت و غیرت حمله کرد باو کعب ابن جابر ازدی با نیزه و از پشت سر حسین زد و ابو منقذ عبدی پی او را بعضی از رو
او قطع کرد مره باو گفت بتحقیق انعام کردی بمن ای برادر ازدی نعمتی که او را از خاطر فراموش نمیکنم برای تو پس کعب رجوع کرد بسوی خواهرش نوره
خواهرش باو گفت چرا حسین را یاری نکردی بتحقیق گناه بزرگ آوردی پس انشاد کرده میگفت سل تخبری عنی و انت ذمیمة غداة حسین و الرماح
شوارع ابو مخنف میگوید بیرون آمد از اصحاب حسین برادر ابن یعقوب نام او تمیم انصاری بود و حمله کرده میگفت قد علموا جماعة الانصار انی ساحمی
عن بنی المختار ضرب غلام غیر نکس شار دون الحسین مهجتی و داری یعنی دانسته اند جماعت انصار که من حمایت میکنم از اولاد پیغمبر مختار مثل زد
غلامیکه فرار نمیکند و در پیش حسین جان و خانه من سپر اوست بعد از آن بر قوم حمله کرد و جمیع کثیری بقتل رسانید و انشاد کرده میگفت نحن رجال
من بنی جرهان فان قومی سادة الاقران آل علی شیعة الرحمن و آل حرب شیعة الشیطان یعنی ما مرد هستیم از بنی جرهان زیرا که قوم من بزرگان
امثال و اقران است اولاد علی شیعه رحمن و اولاد حرب شیعه شیطان است بعد از آن در پیش روی حسین دعوای شدیدی کرده قریب
چهار هزار سوار را کشت تا او را شهید کردند پس بیرون آمد شمر بطرف اصحاب حسین حمله نمود حضرت و اصحابش نیزه را بروی ایشان راست
کرده مقاتله شدیدی نمودند در حالتیکه با شمشیرهای خود که استقبال میکردند و هجوم آور شدند بر ایشان وقتیکه اصحاب آنحضرت
رغبت ایشان را بسوی خود دیدند از هر جانب و مکان اصحاب آنحضرت طلب شهادت مینمودند و پیش روی آنحضرت دفاع میکردند
پس پیش آمد عبد الله و عبد الرحمن پسران عروه با آنحضرت عرض کردند السلام علیک بنا آمدیم دعوا نمائیم با تو و در پیش روی تو حضرت

فرمود مرحبا بشما نزدیک بیائید و ایشان نزدیک شدند دست خود را بسر ایشان کشید و ایشان در پیش روی آنحضرت مقاتله میکردند بعد از آن یکی
از ایشان اشعار ذکر میگفت قد علمت حقا بنو غفار اذا اکالاسد الضاری لنضربن معشر الفجار بکل عضب صارم بتار ضربا بقید الرزء الضغاری
یا قوم ذبوا عن بنی الاحرار بالمشرفی والقنا الخطار حتی تخلوا عن طریق النار وتلحقون دار الخیر دار مع النبی المصطفی المختار وصنوه المولی قسیم النار
اعنی بک الضیغم الکرار یعنی دانسته بحق اولاد غفار که من در این وقت مثل شیر بیشه هستم و میزنم گروه فجار را بشمشیر برنده که پاره میکند حلقه های
کوچک زره را ای قوم دفع کنید بلا را از اولاد پیغمبر مختار بشمشیر مشرفی و نیزه های متحرک تا برگردید از راه آتش و ساکن باشید خانه را
که او خیر خانه است با پیغمبر برگزیده مختار و برادر او و پسر عمش قصد میکنیم باین ضربت شیر رجوع کننده را بعد از آن قتال شدیدی نمود و جمع کثیری از قوم را بقتل
رسانیدند و گفته اند که ایشان هزار سوار کشتند و شهید شدند بعد از آن اولاد حارث شریف و مالک بیرون آمده نزدیک شدند حسین در حالتیکه
گریه میکردند حضرت فرمود چه چیز شما را بگریه میاورد قسم بخدا من امیدوارم که شما قرین رحمت خدا باشید گفتند خدا ما را بتو فدا کرد اما چگونه گریه نکنیم که ترا
می بینیم دشمن احاطه کرده و قدرت نداریم که ایشانرا از تو دفع نمائیم حضرت فرمود خدا بشما جزای خیر دهد در مواسات شما برای ما پس قتال شدیدی
نموده از آنقوم هفتصد سوار کشتند و شهید شدند و نقل شده که دستهای ایشانرا قطع کردند در حالتیکه بعضی در پای بعضی پاره پاره شده بعد از ایشان حنظلة ابن
شامی آمده در پیش آنحضرت ایستاده و ندا میکرد ای قوم حسین را مکشید زیرا که من میترسم بر شما از مثل روز تناد و آن روزیست که پشت میکردید
بفرار مالکم من الله من عاصم ای قوم حسین را مکشید که خدا بعذاب الیم و دردناک شما را هلاک میکند وقد خاب من افتری پس حضرت فرمود یا حنظله خدا
ترا رحمت کند بخدا قسم ایشان مستحق عذاب شده اند حنظله عرض کرد راست فرمودی ای سید من جانم فدای تو باد تو از من داناتری آیا امر میکنی که ببرادران
خود ملحق شوم حضرت فرمود برو بانچه بهتر است برای تو از دنیا و بر ملکی که فانی میشود و روایت شده که خداوند عالم پرده را از چشم اصحاب حسین
برداشت تا منازل خود شانرا در بهشت دیدند وقتیکه اینرا دیدند قصد میدان نمودند بعد از آن حنظله قتال شدیدی نموده از قوم بیست نفر سوار را
کشت و شهید شد بعد از او عمرو ابن [illegible] کندی بیرون آمده و قتال شدید نمود و قوم باو هجوم آوردند پس حمله کرد بر ایشان و میگفت الیکم من کنده عالی
الاصلی اطعنکم بالرمح قبل النصل ضرب غلام لم یکن بالغسل عن الحسین وهو جلیل الاصل یعنی من از کنده هستم که عالی نسب است و میزنم شما را بنیزه قبل از
نصل و پیکان مثل زدن جوانیکه ضعیف نیست از جهت دفع بلا از حسین که عالی نسب است بعد از آن قتال شدیدی نموده پنجاه نفر سوار را بقتل رسانید و در پیش آن
حضرت شهید شد بعد از او عابس ابن لیث شاکری پیش آمد و گفت یا ابا عبدالله نیست کسی در روی زمین نه نزدیک و نه دور که عزیزتر باشد
از تو و اگر قادر بودم که از تو بلا را دفع نمایم بچیزیکه بزرگتر باشد از جان من هر آینه او را بذل میکردم فعلیک منی السلام یا ابا عبدالله شاهد باش بر اینکه
من در سر مرگ هستم و هدایت بر تو و بر پدر تو که شما را می بینم بعد از آن رفت در حالتیکه شمشیر خود را کشیده بود بسوی کافران و بعرض و طول
شمشیر میزد ربیع ابن تمیم میگوید که در آن روز حاضر بودم دیدم که او رو برو میاید و شناختم او را که در معرکه ها شجاع تر بود با ابن سعد گفتم این اسد الاسود این عابس ابن
لیث شاکریست نباید کسی از میان اصحاب خود را بسوی او برود عابس گفت صیاح کردم شما دو مرد و سه مرد الی ده مرد بمبارزت من آیند
پس مردم از او متفرق شدند و ابن سعد امر کرد که تیر بارانش نمایند وقتیکه اینرا دید رو آورده بسوی او مغفر و زره خود را برکنده دور انداخت و حمله کرد
بر قوم راوی گفت بخدا قسم دیدم مردم را که میگریزند از پیش روی او چنانچه گوسفند از گرگ میگریزد و او اسب انداخت درمیان ایشان مثل شیر و بیمین و شمال
شمشیر میزد تا هفتصد سوار را مقتول و یکصد نفر را مجروح نمود پس برگشتند باو با تیرها و نیزه ها و از پیش و پس احاطه نموده بکشتن او پرداختند و گفته اند که در بریدن
سرش با یکدیگر نزاع کرده و همدیگر را حذر نمودند تا ابن سعد آمده او را از ایشان گرفت و بدست خود کشت چون زینب دید که انصار برادرش
شهید شده نماند از ایشان مگر قلیلی ندا کرد یا ابن سعد لعنک الله آیا اراده کرده حسین را بکشی آیا این جزای فاطمه زهراست وای بر تو از غضب خداوند
جبار راوی گوید که نظر میکنم بسوی او که اشک چشمش بر رویش او جاری شد پس ساکت شد و جواب نداده برگشت ابو مخنف میگوید بیرون آمد
سواری که او را مالک میگفتند حمله کرده جماعتی را کشت تا قوم حمله کرده او را کشتند بعد از آن مردی بیرون آمد که او را رشید میگفتند
و بیست نفر سوار را بقتل رسانید تا شهید شد و در قتلگاه عباس ابن امیرالمؤمنین بزمین افتاد و در روایت دیگر که هر دو ایشان کشته شدند و در
قبر واحد مدفون شدند بعد طرماح ابن عدی بیرون آمده و میگفت انا الطرماح ارمیکم بعضب من حر سیفی وقلبی غیر مرعوب یعنی من
طرماح هستم میاندازم شما جماعت را از حرارت شمشیر خودم در حالتیکه قلب من ترسان نیستم بعد از آن بر قوم حمله کرد و ده نفر سوار را بقتل رسانید
و شیخ مفید در ارشاد ذکر کرده وقتیکه قتل و جراحت در اصحاب حسین بسیار شد آنحضرت با مردم نماز خوف کرد بعد از آن عمرو ابن مطیع آمده
و میگفت الیوم لا ادخل الا الجنه مصدقا باحمد والسنه والبعث من بعد انقطاع الازمنه وهو الذی انقذنا منه من حیرة الکفر وکید الخنه
مع النبی وقسیم الجنه یعنی قسم یاد کرده ام داخل نباشم مگر بهشت در حالتیکه تصدیق کننده باشم احمد و سنت او و بعث او را بعد از انقطاع صدا

داد و گفت کو ماه ابنت و جهان از چیره کفر و حیله و مکر نجات داده پیغمبر و قسیم بهشت بعد از آن حمله کرد بر قوم تا چهار صد نفر سوار را کشت
بعد از آن در پیش روی امام شهید شد بعد از آن جابر ابن عروه بیرون آمد و او شیخ کبیر بود و عمر شده بود با رسول خدا در جنگ بدر و حنین دار و ابروهای
خود را بدستمال بسته و از چشم خود دور کرده بود و حسین بسوی او نظر کرد و گفت [illegible] پس حمله کرد بر قوم و اشعار ذکر کرده
قد علموا حقا بنو غفار وخندف بعد بنی نزار لنصرنا لاحمد المختار یا قوم ذبوا عن بنی الاطهار بالمشرفی والصارم البتار یعنی بتحقیق دانستند
بحق پسران غفار و خندف بعد از آن اولاد نزار یاری کردن ما احمد مختار را ای قوم دفع کنید از اولاد اطهار بشمشیر مشرفی برنده حمله
کرد بر قوم و متجاوز از هفتصد نفر سوار را بقتل رسانید و در پیش امام شهید شد بعد از آن مالک ابن داود بیرون آمده میگفت الیکم من مالک الضرغام
ضرب فتی یحمی عن الکرام نحن سادة الخلق بنی الامام یرجو ثواب الله بالتمام یعنی دور باشید از مالک شیر و ضرغام و از ضرب جوانیکه حمایت میکند
از کریمان و از بزرگان خلق و اولاد امام امیدوار است ثواب خدا را بتمام مقاتله میکرد با قوم پنجاه نفر سوار را کشت و در پیش حسین شهید شد
بعد از آن موسی ابن عقیل برادر مسلم بیرون آمد و اشعار ذکر کرده میگفت الیکم [illegible] نحمی معشر المختار جمعا
بکف فی لمولاه مطیع یعنی دور باشید ای گروه کافران از ضربی که سفید میشود [illegible] حمایت میکنیم گروه پیغمبر
مختار را تماما بدست جوانیکه بمولای خود مطیع است مقاتله میکرد تا پنجاه نفر سوار را کشت و در پیش حسین شهید شد بعد از آن جوانی که اسمش
سعود هاشمی بود آمد و میگفت الیوم اقتل جمع الکفار بصارم اشد من النار اذب عن ابن المصطفی المختار عن الحسین وآله الاطهار
یعنی امروز مجمع کافران را میکشم بشمشیر هندی که مثل آتش است حمایت میکنم از فرزند پیغمبر مختار حسین و اولاد اطهار او بعد از آن حمله کرده و از قوم
یکصد نفر سوار را بقتل رسانید پس ملعونی از اهل شام و جماعتی از اهل کوفه کمین نموده او را کشتند بعد از آن حضرت حسین برخواسته در سر قدمین
خود ایستاد و بسمت یمین و شمال نظر میکرد و احدی را ندید آنقدر گریست که محاسن شریفش از اشک چشم تر شد بعد از آن ذکر کرد اجداد و آباء
و اخوه و اعمام و حمزه و جعفر و عقیل و [illegible] همراه هرگاه احدی از ایشان زنده میبود میدیدم آنچه را بنفس خود می بینم بعد از آن
فرمود اما من معین یعیننا مصنف این کتاب حاج اکسیر عبادات در اسرار شهادات خادم العلوم المشتهر با دربندی میگوید که صاحب
این نسخه یعنی شهاب ثاقب [illegible] ذکر کرده و اینجا کیفیت شهادت قاسم ابن امام حسن و کیفیت شهادت برادر او را و لیکن ذکر کرده که نام برادر
قاسم علی بود و بعد از آن گفته که بعد از ذکر کیفیت شهادت ایشان حجاج ابن مسروق حمله کرد و بعد از قاسم و اشعار ذکر میگفت الیکم الیکم
اجیبوا الداعی بصارم [illegible] قطاع فابدوا انحوی بنی الرقاع نحو غلام بطل مطاع یعنی آمدم بر شما دعوت میکنم حرب را دعوت کننده را
بشنوید و جواب دهید آمده ام بشمشیریکه قطع کننده است پس بیرون آئید بجانب من ای اولاد رقاع بجانب جوانیکه شجاع و مطاع است
و بیرون آمد در عقب او غلامیکه او را مبارک می گفتند پس حمله کردند بر قوم و ملاقات کردند جماعتیکه از اصحاب ابن سعد بود و پس متفرق
شده از پیش روی ایشان گریختند بعد از آن اجتماع کرد بر ایشان دشمنان از هر جانب و حمله کرد هر یکی از ایشان بر پشت صاحب خود و دعوا میکردند
تا کشتند از قوم یکصد و پنجاه نفر مرد را و مقتول گشتند پس نظر کرد حسین بطرف راست و چپ ناگاه مردی را دید از اصحاب خود که او را عبدالله ابن
اکدن میگفتند او و برادرش در خیمه خودشان بودند پس بیرون آمدند در حالتیکه گریه میکردند آنحضرت بایشان گفت چه چیز باعث گریه شما گشته
در حالتیکه من امیدوارم خیر را از حق شما گفتند بخدا قسم برای نفس خود گریه نمیکنیم گریه ما برای تست که دشمنان احاطه کرده و ما قدرت
دفع آنها نداریم حضرت فرمود جزاکم الله عنی خیرا شما در بهشت همسایه من هستید وقتیکه اینرا از آنحضرت شنیدند حمله کردند و یکی از
ایشان میگفت الیوم قد طاب لنا الطعان اصبری یا نفس کل فان غیر اله واحد منان ذی المجد والانعام رفیع الشان یعنی امروز پاکیزه و گوارا
شد برای ما نیزه زدن و جزع مکن ای نفس زیرا که همه مردم فانی خواهند شد غیر از خدای بی مثل و منت نهنده و صاحب جود و همت و رفیع
الشان و دیگری حمله کرد و میگفت ان تنکرونی فانا ابن الاکدن دینی علی دین الحسین والحسن ولا ابالی بالخطوب فی الزمن اذ ارتضی عنی
النبی المؤتمن خیر نبی صادق عالی السنن یعنی اگر انکار نمائید مرا من فرزند اکدن هستم دین من بر دین حسین و حسن است و باک نمیکنم از امور عظیمه در زمان
راضی باشد از من پیغمبر مؤتمن که خیر و بهترین پیغمبر است راستگو و عالی طریقه است بعد از آن قتال شدیدی نموده ششصد نفر سوار را بقتل رسانیده
و مقتول گشتند والله العالم و روایت شده وقتیکه اولاد اکدن شهید شدند حضرت بطرف راست و چپ نظر کرد و احدی را ندید
پس ذکر کرد مسلم ابن عقیل و هلال ابن نافع را یا حبیب ابن مظاهر یا زهیر ابن قین یا جابر ابن عروه یا فرسان الوغا ویا ابطال الهیجا
مالی انادیکم فلم تجیبونی وادعوکم فلم تسمعونی [illegible] صرعاکم والله ریب المنون وغدر بکم الدهر الخؤون یعنی ای سواران جنگ
و شجاعان غوغا چه شده بر من که شما را ندا میکنم جواب نمیدهید و میخوانم شما را نمیشنوید بخدا قسم بر زمین انداخته شما را ریب مرگها و مصیبت زنده

کرده شمار او و کار خائن پس فرمود انا لله و انا الیه راجعون و گفت قوموا الی الله فی قلة و اعلموا ان عبس و کردیس بسوی القلوب
علی الدرع و قتلوا یتهافتون علی ذهاب الانفس نصر و الحسین فیالهم من فتیة فاز و الجنان و هموا این سندس یعنی قومی بودند ز مینکه مرفع
شدت و فریاد خوانده میشدند و نه این زره پوشیده و سواره پوشیده بودند دلهارا بالای زرهها بیرون کشیده بالای هم در جان نثاری در
یاری حضرت حسین پس چه قدر جوانان خوبی بودند که بهشت را دست آورده و خلعت سندس بهشتی پوشیدند و در روایت است که
آنحضرت را غلام ترکی بود و قاری قرآن بیرون آمده میگفت الیوم اسقیکم بکاس الحنظل بصارم ذی شفرة لم تفلل فی حومة المیدان عند المقتل
اذود کم عن الحسین بن علی یعنی امروز سیراب میکنم شما را شربت مرگ از دست شمشیر تیز قاطع در وسط میدان پرغبار و دفع میکنم شما را از
حسین بن علی بعد از آن حمله کرد و بر قوم و جماعتی را کشت تا بر زمین افتاد حضرت بالای سر او آمده روی خود را بر رویش گذاشت و گریست
پس غلام چشم خود را گشوده حسین را دید و تبسم کرد بعد از آن بسوی خدای خود رفت و در روایت وارد شده جوانی بود که پدرش در یاری حسین
کشته بود و مادرش با او بود مادرش گفت ای پسر خارج شو و مقاتله کن در پیش روی حسین که فرزند دختر پیغمبر است پس بیرون آمد حضرت
فرمود این جوانی است که پدرش کشته شد شاید مادرش حکم کرده و او را خوش ندارد آن جوان گفت مادرم مرا امر کرده باین پس بیرون آمده میگفت
امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر علی و فاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر له طلعة مثل شمس الضحی له غرة مثل بدر منیر
یعنی امیر من حسین است و چه خوب امیری است سرور قلب بشیر و نذیر است علی و فاطمه والدین اویند آیا نظیری برای او میدانید برای او
طلعتی است چون آفتاب ظهر و برای او پیشانی است چون ماه نورانی مقاتله نمود تا او را کشتند و سر او را از بدن جدا کرده بجانب لشکر
حسین انداختند پس مادرش سر او را برداشته و گفت احسنت ای فرزند ای سرور قلب من و ای نور چشم من بعد از آن سر فرزند خود را
انداخت بر مردی و او را کشت و عمود خیمه را برداشته بر ایشان حمله نمود و میگفت انا عجوز سیدی ضعیفة خاویة بالیة نحیفة اضربکم بضربة عنیفة دون بنی فاطمة
الشریفة یعنی ای سید من منم عجوز ضعیف و نحیف یا رانش از دست رفته پیرم شمار ای قوم با جفا ضربت سختی در یاری اولاد فاطمه شریفه
پس دو نفر را بقتل رسانید و آنحضرت امر بر گردانیدنش کرده و او را دعا نمود و در ذیل نورانی و در نسخه بیان بعضی از امور بدانکه این نسخه که از او نقل
کردم آنچه در این مجلس است ملک سید علویست از معاصرین مثل سید جعفر و آن مثل پدر و جدش از مرثیه خوانان و ذاکرین مصیبت آل محمد است
در مجلس بزرگان و معتبرین از اهل کربلا و این سید بزرگوار خبر رسیده از پدرش و او از جدش که این نسخه از مصنفات شیخ بزرگوار شهاب
الدین عاملیست و این نسخه در اولش دیباچه نداشت بسبب آن اسم مصنف دانسته شود با همه اینها آن نسخه تمام نیست بلکه همه آن اجزاء پیره
و صحیفه های معدوده است غایت کتابت آن بحساب کتابت چهار هزار است بلکه نقص است و ابتدا اگر ده در آن بذکر کیفیت بیرون آمدن
حضرت سید الشهدا از مدینه بسوی مکه و ذکر میکند در آن روایات و احوال الاثر ترتیب و آخر آنچه در آن نسخه است مقدار دو ورق است از کیفیت
شهادت سید الشهدا در حال شدن و غرابت آنچه نقل کردیم در کیفیت شهادت اصحاب حضرت و اقربای او از آن کتاب اظهر است
از اینکه بیان شود و چگونه چنین نباشد زیرا که در آن ذکر شده که جمع کثیر از این انصار و اقربا که نامهای ایشان در آن ذکر شده کشته شدند
از پنجاه و شصت گرفته تا یکصد و دویست و سیصد و چهار و ششصد نفر و بلکه منتهی میشود به یکهزار و دو هزار نفر و این چنانچه حیف از آن
چیزهاست که استشمام میشود از آن رایحه جعل و نشانه کذب و عدم صحت انتساب این نسخه بسوی کسیکه با و نسبت داده میشود یعنی
شهاب الدین عاملی علاوه بر این اکثر آنچه در آن نسخه است بر نمط و طریق ارسال است خصوصا آنچه نقلش کردیم در باب مقتولین از اصحاب ابن
سعد بایشان که ذکر شده در آن مدرک نشده و قائل باین از علماء و اصحاب مقاتل و در آن نسخه نامهای جماعتی از انصار و اصحاب و اقربای
سید الشهداء روحی له الفداء که موافق نیست با آنچه در روایات و کتب اصحاب مقاتل است بجمله من در حال این نسخه در شکم بلکه
امارات وضع و جعل در آن مخفی نیست هرگاه گوئی زمانیکه امر چنین بود چرا اینقل کردی از آن آنچه نقل کردی در این مجلس بلکه امثال این
در کتب و مصنفات کاهی یافت میشود ترویج امور مجعوله و موضوعه که اصل ندارد ابدا زیرا که مثل این نقل واقع میکند اشتباه و تدلیس را
و منتهی میشود بسوی ترویج امور باطله میگویم استشمام رایحه وضع بلکه ظن بامارات وضع و کذب نیست مثل علم و قطع بوضع پس آنچه جایز نیست
نقل آن مگر بعد از بیان حال او آن ثانی است نه قسم اول غایت آنچه در اینباب است بدرستی آنچه در آن معدود میشود از روایات ضعیفه ضرر
و عیب ندارد در نقل آنها در امثال این مقام اگرچه راجح بسبب عدم مطابقت آنها با واقع و آنا قضیه تدلیس و اشتباه آن جاری نمیشود در مقام
بعد از شرح حقیقت حال و بسط مقال در اینکه این نسخه چنین و چنانست و اگر بیان و اختصار خواهی بگو که روایات امثال این نسخه مندرج میشود
در تحت قسم و جاده که آن احد طرق تحمل روایات و اخص آن نسبت از حیثیت درجه نازل و پست تر آنها است از حیثیت مرتبه در نزد

علماء اصول و رجال و درایه و ممکن است که گفته شود که نقل مثال آنچه در این نسخه است بشرطیکه حال او را آن تحقیق کردیم شامل میشود بآن آنچه در بعضی از
روایات است اگرچه این قسم بطریق از مجوزی والتزام است و این مثل آنچه در روایت سکونی وارد شده از حضرت صادق که امیر المؤمنین فرموده و حکایات
زمانیکه حدیث گفتید اسناد او را بکسی دهید که از او نقل میکنید اگر حق باشد برای نفع شماست و اگر کذب باشد ضرر او بر اوست الحدیث تایید ایضا
بآنچه در روایت ابن ابی عمیر است از حسین الاحمسی از صادق که قلب اتکال میکند بر کتابت تا آخر حدیث بعد از آن مخفی نماند بر تو که اعتماد بر آنچه
در این نسخه است در باب کیفیت مقاتله اصحاب سید الشهدا و عدد مقتولین کفار که اصحاب آنها را بقتل رسانیده اند بنا بر جواز اعتماد در
امثال این مقام بر نظائر این نسخه بعد از بنا گذاشتن امر است بر اینکه روز عاشورا در رو طفت مثل سایر ایام نبود بلکه در آن روز آسیاد آن آفتاب
در فوق زمین مدت هفتاد ساعت بلکه زیادتر بود و میآید بعض کلام در اینباب در محل خود و تقریب در ابتناء امر باین ظاهر است زیرا که
امثال این مقاتلات خصوصا بانکه علاوه شود بآن مقاتلات سید الشهدا متصور نمیشود در اقل از آنچه بسوی آن اشاره نمودیم پس منتظر باش تا م
کلام را که در محل خود میآید مجلس هشتم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در ذکر کیفیت مبارزت و شهادت جمعی از انصار
و جماعتی از اقربای سید الشهدا بآن طریقیکه ذکر شده در اخبار و کتب اصحاب مقاتل بدانکه در کتاب ملهوف گفته که از حضرت صادق روایت
شده که از پدرم شنیدم میفرمود وقتیکه حضرت حسین و ابن سعد ملاقات نمود و حرب برپا شد خداوند عالم ملک نصر را نازل کرد تا در بالای
سر حسین طیران نمود بعد از آن مخیر کرد او را در میان نصرت بر دشمنان و میان لقاء خداوند عالمیان بدون اینکه از اجر او چیزی کم شود پس
اختیار نمود ملاقات خداوند را و در لهوف آورده ایضا که عمر ابن سعد مقدم شد و تیری بجانب لشکر حسین انداخت و گفت شاهد باشید برای من در
نزد امیر باینکه اول کسیکه تیر انداخت من بودم و تیرها از قوم میآید گویا که قطره باران بود آنحضرت باصحاب خود گفت برخیزید رحمکم الله بسوی مرگ
زیرا که این تیرها رسل قوم است بسوی شما پس یکساعت مقاتله کردند و جماعتی از اصحاب آنحضرت مقتول گشت پس در آنوقت دست خود را
بر محاسن خود زده و گفت شدید شد غضب خدا بر نصاری زمانیکه گردانیدند او را ثالث ثلثه قرار دادند و شدید شد غضب او بر مجوس زمانیکه
عبادت کردند آفتاب و ماه را و شدید شد غضب او بر قومیکه متفق شد کلمه ایشان بر قتل فرزند پیغمبر خودشان آگاه باشید بخدا قسم جواب
نمیدهم ایشان را بسوی چیزی از آنچه اراده میکنند تا ملاقات کنم خدا را در حالتیکه بخون خود مختضب شده باشم بعد از آن فرمود اما من مغیث
یغیثنا لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله ابو مخنف میگوید که ندا میکرد و امحمداه و ابا القاسماه و اجداه و اعلیاه و احسناه
و اجعفراه و احمزاه بعد از آن رجز میخواند اما من مجیر یجیرنا اما من معین یعیننا اما من طالب الجنة ینصرنا اما من خائف من عذاب الله فیذب عنا
پس آن بزرگوار بشدت گریست و فرمود انا علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر و فاطمة امی و جدی محمد و عمی هو الطیار فی الخلد جعفر
بنا ظهر الاسلام بعد خموده و نحن سراج الله فی الارض نظهر و شیعتنا فی الخلق اکرم شیعة و مبغضنا یوم القیمة یخسر یعنی من فرزند علی پاک هستم از اولاد
هاشم این فخر مرا کفایت میکند در حین فخر مادرم فاطمه و جدم محمد و عمم جعفر است که در بهشت طیران میکند بسبب ما ظاهر شد دین
اسلام بعد از آنکه خاموش شده بود و ما چراغ خدا هستیم در زمین ظاهر میشویم و شیعیان ما در میان خلق گرامی ترین شیعه هستند و دشمنان ما
در روز قیامت زیانکار خواهند شد پس کلام آنحضرت بگوش حر ابن یزید ریاحی رسید و در بعض کتب عامه است که حضرت ندا
کرد ای اهل کوفه و ای شبث ابن ربعی و ای حجار ابن ابجر و ای قیس ابن اشعث و ای یزید ابن حارث آیا من نامه ننوشتید عرض کردند
نمیدانیم چه میگوئی و حر ابن یزید ریاحی از بزرگان ایشان بود عرض کرد بلی بخدا قسم نوشتیم تو را ما کسانی هستیم که ترا آوردیم پس خدا دور
گرداند باطل و اهل آنرا بخدا قسم اختیار نکردم دنیا را بر آخرت و در ارشاد نقل شده وقتیکه حر دید که قوم مصمم شده اند بقتال
بعمر ابن سعد گفت ای عمر آیا با این مرد دعوا خواهی کرد گفت آری بخدا قسم قتال شدیدی که آسانتر آن اینست که سرها و دستها قطع خواهد
شد گفت آیا در آنچه او اظهار میکند رضای شما نیست گفت اگر امر بمن رجوع میشد هر آینه میکردم ولیکن امیر تو از این ابا میکند پس آمد
تا ایستاد در مکانی که از خلق کنار بود و با او مردی بود از قوم خود که او را قره ابن قیس میگفتند گفت ای قره آیا امروز اسب خود را
آب داده گفت نه گفت آیا اراده نداری که اسب خود را آب دهی قره میگوید پس گمان کردم بخدا قسم که او اراده کرده کناره
جوئی نموده و بر قتال حاضر نباشد و ناخوش میدارم که او را ببینم وقتیکه این کار را میکند پس با و گفتم من اسب خود را آب ندادهام
من میروم اسب خود را سیراب نمایم پس کناره جوئی نمود از آن مکان که در آن بود قسم بخدا اگر مرا مطلع و خبردار میکرد از آنچه اراده
کرده بود هر آینه با او خدمت حسین میرفتم ابو مخنف میگوید پس حر آمد بر پسر عم خود که او را قره ابن قیس میگفتند گفت ای ابن عم آیا میخواهی حسین را
که طلب یار و معین نماید کسی او را اعانت و یاری نمیکند آیا صلاح است که بخدمت او رفته در پیش روی او قتال نمائیم و ارواح

خود را با ذخیره کنیم شاید شفیع شهادت دریابیم و در زمرهٔ او باشیم در روز قیامت گفت برای این جای نیست پس حر نزد پسر خود آمد و گفت
ای فرزند من حضرت سید بر آتش و غضب خداوند جبار و خشنودی محمد مختار در فردای قیامت بیا برویم خدمت حسین و در پیش روی او مقاتله نمائیم
شاید که خدا ما را با شهدا مبعوث گرداند و رستگار باشیم پسرش گفت من ترا مخالفت نمیکنم در آنچه امر میکنی و در ارشاد نقل شده که کم کم بر حسین
نزدیک میشد پس مهاجر ابن اوس گفت چه اراده داری ای پسر یزید و خواهش نزدیک شد و لرزه بر اعضایش افتاد مهاجر گفت امر تو مرا بشک میاندازد
بخدا قسم ترا هرگز در موقعی ندیده ام مثل این هرگاه از من سؤال میکردند که اشجع اهل کوفه کیست از تو تجاوز نمیکردم و ترا نشان میدادم این چه حالتست
که در تو مشاهده میکنم حر گفت من بخدا قسم نفس خود را مخیر میکنم در میان بهشت و جهنم بخدا قسم اختیار نمیکنم بر بهشت چیزی را اگر چه مرا پاره پاره کنند
و در آتش بسوزانند و در ملهوف آورده که بعد از آن بسوی حضرت حسین عازم شده و دست خود را بر سر گذاشته میگفت خدایا بسوی تو توبه
کردم بنظر رحمت بسوی من التفات کن زیرا که دلهای دوستان تو و اولاد دختر پیغمبر ترا ترسانیدم ابو مخنف میگوید که حر نزدیک امام رسید و حضرت فرمود
ای شیخ سر خود را از زمین بردار و حر سر خود را برداشت و در ارشاد نقل شده که بآنحضرت عرض کرد جعلت فداک یا ابن رسول الله من صاحب
تو بودم که ترا از مراجعت منع کردم و با تو در راه آمدم و امر را بر تو تنگ گرفتم و ظن من این نبود که قوم رد نمایند آنچه بایشان اظهار نمودی و کار
ترا باینمقام برسانند بخدا قسم اگر میدانستم که ایشان باینمقام میرسانند هرگز مرتکب این عمل نمیشدم و من توبه کردم از آنچه اقدام نمودم آیا
توبه من قبول است حضرت فرمود نعم خدا برحمت بسوی تو رجوع میکند و توبه ترا قبول میکند فرمود از اسب خود پائین آی عرض کرد
سواری من برای تو بهتر از پیاده بودنست و مقاتله میکنم با ایشان در بالای اسب و از ابن نما روایت شده که حر بحضرت گفت وقتیکه ابن زیاد
مرا بسوی تو فرستاد از قصر بیرون شدم از پشت سر مرا ندا کردند که بشارت باد ترا ای حر به بهشت ملتفت شدم احدی را ندیدم گفتم بخدا
قسم این بشارت نیست و حال آنکه من بسوی حسین میروم و نفس خود خبر نمیدادم تابع شدن ترا حضرت فرمود بتحقیق رسیدی بخیر و اجر
و در ملهوف آورده که حر گفت اول کسیکه بر تو خروج کرد من بودم مرا اذن ده تا اول مقتول باشم در پیش روی تو شاید از آن کسی
باشم که با جدت مصافحه مینماید در روز قیامت جمعی از اصحاب مقاتل گفته که معنی قول حر که ان اکون اول قتیل بین یدیک یعنی اول قتیل
من المبارزین والا جماعتی در حمله اولی مقتول شده بودند پس حر اول کسی بود که بمبارزت تقدم نمود ابو مخنف میگوید بعد از آن حر نزد پسرش آمد
و گفت ای فرزند حمله کن بر دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا پس آن جوان حمله کرد و مقاتله نمود تا بیست و چهار نفر بقتل رسانید تا او را کشتند و وقتیکه
پدرش بسوی او نظر کرد بسیار شاد شد و گفت الحمد لله الذی استشهد ولدی بین یدی الحسین و گفت یا مولا قسم میدهم بحق جدت رسول خدا
مرا اذن ده بمبارزت این قوم بتحقیق من اول کسی بودم که بتو خروج کردم دوست میدارم که در پیش روی تو شهید باشم حضرت فرمود برو و بگو
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس بیرون آمد بسوی قوم و جولان نمود و خود را در میان گروه مشهور نمود و در ارشاد نقل شده که در پیش روی
آنحضرت ایستاد و گفت ای اهل کوفه مادرتان بعزای شما بنشیند امر د صالح را دعوت نمودید و آمد بسوی شما و اعتقاد شما این بود که
با نفسهای خود در خدمت او مقاتله نمائید بعد از آن حیله کرده و از هر جانب احاطه اش نمودید که بر بلاد دیگر نرود پس برگردید مثل اسیر در
دست شما و منع نمودید او را و اهل و عیالش را از آب فرات که یهود و نصاری و مجوس از آن سیراب میشوند و ایشان از عطش نزدیک
بهلاک شوند چه بد مخالفت کردید محمد را در بارهٔ ذریه اش خدا شما را سیراب نکند در روز عطش و در بعض کتب عامه است که زمانیکه او را
نصرت نکردید و با آنچه گفتید وفا ننمودید دست بر دارید برود بهر جا که میخواهد آیا بخدا ایمان آورنده و به پیغمبر خدا تصدیق کننده و بمعاد
یقین کننده نیستید و در ارشاد نقل شده که حمله کردند با او مردان تیرها میانداختند آمد تا ایستاد در پیش امام علیه السلام و عمر ابن سعد
ندا کرد یا درید علم خود را نزدیک بیاور پس علم را نزدیک آورد بعد از آن تیر خود را در کمان گذاشت و انداخت و گفت شاهد باشید که من اول
کسی هستم که تیر انداختم بعد از آن مبارزت کردند و در امالی صدوق آورده که حر گفت یا ابن رسول الله مرا اذن ده تا مقاتله نمایم
و حضرت اذنش داد پس بیرون آمده میگفت اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بلاد الخیف یعنی میزنم در گردنهای شما
بشمشیر از جهه دفع بلا از بهترین کسانیکه بلاد خیف قدم گذاشته و از ایشان هیجده نفر بقتل رسانید ابو مخنف میگوید که گفت یا
اعداء الله و اعداء رسوله بر حسین نوشتید و اعتقاد داشتید که او را یاری کنید و وقتیکه آمد نزد شما بضرر او برخواستید که او را بکشید
و فریب دادید با او خدا شفاعت جدش را بشما نرساند بعد از آن حمله کرد بر قوم و انشاد کرده میگفت امیری امام غادر و ابن غادر
اذا کنت قد قاتلت الحسین ابن فاطمة و نفسی علی خذلانه و اعتزاله و بیعة هذا الناکث العهد لازمة فواحسرتا الا اکون نصرته الا کل نفس لا تسدد
نادمة اهم مرارا ان اسیر بجحفل الی فئة زاغت عن الحق ظالمة فکفوا والا زرتکم بکتائب اشد علیکم من زحوف الدیلم سقی الله

ارواح الذین توازروا علی نصره سقیا من الغیث دائمة وقفت علی اجسادهم و قبورهم و کاد الحشا ینقد و العین ساجمة وقفت علی
لعمری لقد کانوا مصالیت فی الوغاء سراعا الی الهیجاء اسود ضراغمة بعد از آن حمله کرده و شجاعان را بر زمین انداخت و بمقام خود برگشت
و انشاد کرده میگفت هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع و انت بکاس الموت لا شک جارع و حام عن ابن المصطفی و حریمه لعلک
تلقی حصد ما انت زارع لقد خاب قوم خالفوا ربهم یریدون هدم الدین و الدین شارع یریدون عمدا قتل آل محمد و جدهم یوم القیمة شافع
یعنی این مرگست بکن آنچه خواهی کرد و تو شک نیست که شربت مرگ را خواهی چشید و حمایت کن از فرزند پیغمبر و حریم او را از بلا امید است که
ملاقات نمائی حاصل آنچه زراعت کرده بتحقیق ناامید شد قومیکه مخالفت کردند خدای خود را اراده میکنند خرابی دین را و حال آنکه دین
شارع و آشکار است اراده میکنند کشتن اولاد پیغمبر را با آنکه جد ایشان در روز قیامت شفاعت کننده است بعد از آن حمله کرد در قوم
و گفت ای اهل کوفه امیر را دعوت نمودید که او را یاری خواهید کرد پس او را از هر جانب و مکان احاطه کرده و منع نمودید او را از توجه ببلاد
وسیعهٔ خدا و در دست شما اسیر شده که مالک نیست بر نفس خود نفع و ضرر را توبه کنید و برگردید از آنچه در آن آمدید و انشاء کرده
میگفت اضربکم ضربا بحد السیف ضرب غلام لم یخف من حیف انصر من حل بارض الخیف نسل علی الطهر مقری الضیف یعنی بضرب
شمشیر تیز شما را هلاک میکنم ضرب جوانی غیر خائف از اهل حیف یاری میکنم کسی که در زمین خیف ساکن گشته فرزند علی طاهر که اطعام و انعام کننده
مهمانست بعد از آن حمله کرد تا پنجاه نفر بقتل رسانید عمر ابن سعد گفت وای بر شما بزنید او را بتیرها پس تیرباران کردند و آنقدر تیر
باو زدند تا او را مثل خارپشت کردند و روایت شده وقتیکه حر با امام علیه السلام لاحق شد مردی از تمیم که او را یزید ابن سفیان میگفتند گفت
آگاه باشید بخدا قسم کاش با او لاحق میشدم و نیزه میزدم در آن اثنا که او مقاتله میکرد گوشها و ابروهای اسب او را مجروح کرده بودند و خون
جاری میشد در آن زمان حصین گفت ای یزید این حر است که او را آرزو میکردی گفت نعم پس بسوی او آمد و حر درنگ نکرده او را بجهنم
واصل کرد و چهل نفر سواره و پیاده را بقتل رسانید تا اسب او را پی کردند و میگفت انی انا الحر و نجل الحر اشجع من ذی لبد هزبر
ولست بالجبان عند الکر لکننی الوقاف عند الفر یعنی بدرستی منم آزاده پسر شخص آزاده شجاعتر از شیر ژیان و نیستم ترسان وقت هجوم
لشکر و در وقت فرار منم توقف کننده و روایت شده که میگفت آلیت لا اقتل حتی اقتلا اضربهم بالسیف ضربا معضلا لا ناکلا عنهم
و لا معللا لا عاجزا عنهم و لا مبدلا احمی الحسین الماجد المؤملا یعنی عهد کرده ام کشته نشوم تا بکشم میزنم ایشانرا بشمشیر ضرب سختی که خطا
نرود و عاجز نباشد حمایت میکنم حسین با جد و مؤمل را و از ارشاد نقل شده که حر ابن یزید ریاحی حمله کرد بر اصحاب ابن سعد در حالتیکه
متمثل بود بقول عنترة ما زلت ارمیهم بثغرة نحره و لبانه حتی تسربل بالدم پس بیرون آمد بسوی او مردی از بنی عیینه که او را یزید ابن
سفیان میگفتند پس حر درنگ نکرده او را بقتل رسانید بعد از آن قوم مراجعت کردند بسوی حسین و شمر حمله کرد در میسره بر اهل میسره
و آنها اقامت کردند و نیزه زدند بر او پس حمله کردند بر حسین و اصحاب او از هر جانب و اصحاب حضرت مقاتله کردند پس سواران
ایشان حمله کردند و آنها سی و دو نفر بودند از هر طرف که حمله میکردند بر گروه کوفه آنها را شکافته و دور میکردند و وقتیکه قره ابن
قیس ایراد دید عمر ابن سعد پیغام داد آیا نمی بینی آنچه رسیده بر سواران من از این عدد قلیل بفرست بسوی ایشان مردان و تیر
اندازان را پس فرستاد بسوی ایشان تیراندازان را و اسب حر را پی کردند از اسب پیاده شده میگفت ان تعقروا بی فانا ابن الحر
اشجع من ذی لبد هزبر یعنی اگر اسب مرا پی کنید پس منم فرزند آزاده که شجاعترم از شیر ژیان و بشمشیر خود ایشانرا میزد پس بسر او ریختند
و شریک شد در قتل او ایوب ابن مسرح و مردی دیگر از سواران اهل کوفه و در امالی صدوق آورده که حضرت حسین بالای سرش
آمد در حالتیکه خون او میریخت حضرت فرمود بخ بخ ای حر تو حری چنانکه ترا نام گذاشته اند در دنیا و آخرت بعد از آن حضرت
انشا کرد لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح و نعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح و نعم الحر فی رهج المنایا
اذا الابطال تخفق بالصفاح فیا رب اضفه فی جنان و زوجه مع الحور الملاح لقد فاز الذی نصروا حسینا و فازوا بالهدایة و الفلاح
یعنی چه قدر خوبست حر آزاد اولاد ریاح که صبورست در حین رد و بدل نیزه ها و چه قدر خوبست حر که حسین را بیاری خود خواند و در آنحال
روحش از بدن مفارقت نمود و چه خوبست حر که غبار مرگ بر رویش نشسته در حالتیکه شجاعان بزمین افتاده اند پروردگارا در جنت خود او را
مهمان نما و از حور العین تزویجش فرما هر آینه فایز گشتند آنانکه یاری کردند حسین را و با هدایت و فلاح بسر بردند و در ملهوف آورده که حر را
بسوی حسین حمل کردند و حضرت خاک را از رویش پاک میکرد و میگفت تو حری چنانکه مادرت ترا حر نام کرده و در ارشاد نقل شده
که بعد از تیراندازی عمر ابن سعد و شاهد گرفتن او که اول تیرانداز من شدم بعد از آن مردم تیراندازی کردند و مبارزت نمودند پس

یسار غلام زیاد ابن ابی سفیان بیرون آمد و عبد الله ابن عمیر بسوی وی بیرون آمد یسار گفت تو کیستی نسب خود را بیان کرد گفت من ترا
نمیشناسم زهیر ابن قین و حبیب ابن مظاهر بسوی من باید عبد الله ابن عمیر گفت ای فرزند زانیه آیا اعراض میکنی از مبارزت مردم بعد از آن
حمله کرده و ضربتی باو زد هلاک شد حمله کرد باو غلام عبید الله ابن زیاد پس باو صیحه زدند که غلام بسوی تو آمد ملتفت نشد تا باو
رسیده و بضربتی مبادرت کرد آنحضرت را پسر عمیر بدست چپ خود حفظ نمود و انگشتانش را قطع کرد بعد از آن حمله کرد و ضربتی
بقتلش رسانید آمد در حالتیکه هر دو آنها را کشته و رجز میخواند و میگفت ان تنکرونی فانا ابن الکلب انی امرء ذو مرة و عضب و لست
بالخوار عند النکب یعنی اگر مرا نمیشناسید من مرد کلبیم و مرد صاحب قوه و غضب و ضعیف نیستم در وقت جنگ و حمله کرد عمر
ابن حجاج برمیمنه اصحاب حسین با کسانیکه با او بودند از اهل کوفه وقتیکه باصحاب آنحضرت نزدیک شد اصحاب بزانو نشسته
و نیزه ها بسوی ایشان راست کردند و مرکبهای ایشان مقدم نشد بر نیزه ها خواستند که برگردند اصحاب حضرت ایشان را تیر باران نمودند
و چند نفر را بزمین انداختند و بعضی را مجروح کردند مردی از بنی تمیم پیش آمد که او را عبد الله ابن حوزه میگفتند رو نهاد بلشکر حسین
پس قوم بسویش آمدند که کجا میآئی مادرت بعزایت نشیند گفت میآیم بسوی رب رحیم و شفیع حضرت باصحاب خود فرمود
این کیست گفتند پسر حوزه است حضرت گفت خدایا او را بطرف آتش بکش پس اسب او اضطراب کرده او را انداخت و پای چپ او در رکاب
ماند پای راستش از رکاب خارج شد مسلم ابن عوسجه بضربتی پایش را قطع کرد و اسب او را برد و سرش را بهر سنگ و کلوخ میزد تا بجهنم
واصل شد و جماعتی از اصحاب مقتول گشت و در کتاب بحار آورده که هرکه اراده خروج میکرد حضرت را وداع مینمود و میگفت السلام علیک
یا ابن رسول الله و حضرت جواب میداد و علیک السلام ما هم در عقب تو خواهیم آمد و میخواند فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا
تبدیلا بعد از آن بریر ابن خضیر همدانی بیرون آمد و او از بندگان صالح بود مبارزت کرد و میگفت انا بریر و ابی خضیر لیث یروع الاسد عند
الزئیر یعرف فینا الخیر اهل الخیر اضربکم و لا اری من ضیر کذاک فعل الخیر من بریر یعنی من بریرم پدرم خضیر است و شیرم که می ترسد شیر در وقت صدا
زدن من میشناسد در ما خیر را اهل خیر بزنم شما را و نمی بینم در این عیبی همچنین است فعل خیر از بریر حمله کرد بر قوم و میگفت اقتربوا منی یا قتلة
المؤمنین اقتربوا منی یا قتلة اولاد البدریین اقتربوا منی یا قتلة اولاد رسول رب العالمین و ذریته الباقین یعنی نزدیک من آئید ای قاتلان
مؤمنین و نزدیک شوید من ای قاتلان اولاد بدریین و کشندگان اولاد رسول رب العالمین و ذریه باقین و بریر از اهل زمان خود قاری
تر بود مقاتله میکرد تا سی نفر بقتل رسانید پس مردی بسوی وی بیرون آمد که او را یزید ابن معقل میگفتند به بریر گفت شهادت میدهم
که تو از گمراهانی بریر گفت بیا خدا را بخوانیم که لعنت کند کاذب را پس حمله کردند و ضربت خفیفی بریر رسیده کارگر نشد و بریر ضربتی
باو زد که مغفرش را شکافته و بمغزش رسید تا هلاک گردید و در ملهوف آورده که بریر ابن خضیر بیرون آمد و یزید ابن معقل نیز بیرون آمد و اتفاق
کردند بر مباهله بسوی خدا که محق مبطل را بکشد تا بریر او را بقتل رسانید و بالاخره خود نیز بدرجه شهادت رسید و در بحار گفته که مردی از قوم
ابن زیاد بریر را بقتل رسانید و قاتلش را بحیر ابن اوس ضبی میگفتند و میدان حرب جولان کرد و میگفت سلی تخبری عنی و انت ذمیمة
غداة حسین و الرماح شوارع الم آت اقصی ما کرهت و لم یحل غداة الوغی و الروع ما انا صانع معی مزنی لم تخنه کعوبه و ابیض مشحوذ الغرارین قاطع
فجردته فی عصبة لیس دینهم کدینی و انی بعد ذاک لقانع و قد صبروا للطعن و الضرب حسرا و قد جالدوا لو ان ذلک نافع فابلغ عبید الله
اذ ما لقیته بانی مطیع للخلیفة سامع قتلت بریرا ثم حملت نعمة غداة الوغی لما دعا من یقارع بعد از آن ذکر کرده که بریر از بندگان صالح بود
و پسر عمش بمبارزت وا آمد گفت وای بر تو ای بحیر بریر ابن خضیر را کشتی بچه رو فردا خدای خود را ملاقات میکنی و آن شقی پشیمان شده و میگفت
فلو شاء ربی ما شهدت قتالهم و لا جعل النعماء عند ابن جابر لقد کان ذاک الیوم عارا و سبة یعیرها الابناء عند المعاشر فیا لیت انی کنت
فی الرحم حیضة و یوم حسین کنت ضمن المقابر فیا سوأتا ماذا اقول لخالقی و ما حجتی یوم الحساب القماطر یعنی اگر خدا میخواست من بقتال ایشان
حاضر نمیشدم و نمیگردید نعمت را از نزد ظلم کننده بتحقیق امروز روز عار است که سرزنش مینماید بآن پسران در نزد معاشر کاش من
در رحم مادر حیض می بودم و در روز قتال حسین در قبر میشدم یا سوأتاه چه خواهم گفت بر خالق خود و حجت من چه خواهد شد در روز شدید
حساب و در کتاب بحار آورده که بعد از آن بیرون آمد وهب ابن عبد الله ابن حباب کلبی که مادرش با او بود در آن روز مادرش گفت برخیز
ای پسر یاری کن فرزند دختر رسولخدا را گفت یاری میکنم ای مادر و تقصیر نمینمایم پس بیرون آمده و میگفت ان تنکرونی فانا ابن الکلبی سوف
ترونی و ترون ضربی و حملتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحبی و ادفع الکرب امام الکرب لیس جهادی فی الوغی
باللعب یعنی من پسر کلبیم اگر مرا نمیشناسید زود ضرب مرا می بینید حمله و صولت مرا در جنگ میستانم خون خود را بعد از

گرفتن

گرفتن خون مصاحبان خود و دفع میکنم غم را پیش از غم و جهاد من بازی نیست در جنگ بعد از آن حمله کرد و مقاتله نمود تا جماعتی از
ایشان هلاک کرد پس نزد مادر و زن خود رجوع کرده گفت ای مادر آیا از من راضی شدی گفت راضی نمیشوم تا اینکه در پیش روی
حسین کشته شوی زنش گفت ترا قسم میدهم بخدا مرا بدرد مبتلا مکن مادرش گفت ای فرزند حرف او را قبول مکن و برگرد مقاتله
کن در پیش روی فرزند رسولخدا تا فردا در روز قیامت ترا شفاعت کند پس مراجعت کرد در حالتیکه میگفت انی زعیم لک ام وهب
بالطعن فیهم تارة و الضرب ضرب غلام مؤمن بالرب حتی یذیق القوم مر الحرب انی امرء ذو مرة و عضب و لست بالخوار عند النکب
حسبی الهی من علیم حسبی یعنی من ضامن هستم برای تو ای مادر وهب بنیزه و شمشیر زدن در ایشان مثل شمشیر زدن جوانی که بخدای خود یقین دارد
تا بچشاند بقوم تلخی جنگ را بدرستیکه من مرد صاحب قوه و غضب هستم و ضعیف نیستم در وقت جنگ خدای دانا مرا کفایت میکند و مقاتله
میکرد تا نوزده سوار و دوازده نفر پیاده بقتل رسانید تا دستهای او را جدا کردند زنش عمودی برداشت و بسوی وی آمده میگفت پدر و مادرم فدای
تو باد مقاتله کن نزد طاهرین حرم رسولخدا پس برگشت که او را بطرف زنان رد کند دامن او را گرفت و گفت رجوع نمیکنم تا با تو بمیرم
حضرت فرمود جزا یابید از اهل بیت من خیر را برگرد بسوی زنان خدا ترا رحمت کند پس برگشت و وهب مقاتله میکرد تا شهید شد و زنش خون را
از صورت او پاک میکرد نظر شمر باو افتاد غلام خود را امر کرد بعمودش زد و شهید کرد و او اول زنی بود که در لشکر حسین کشته شد بعد از آن
در بحار گفته حدیثی دیدم که وهب با مادرش نصرانی بود بر دست حسین مسلمان شده بودند در مبارزت بیست و چهار نفر پیاده و دوازده
نفر سواره را کشت بعد از آن اسیرش نموده نزد ابن سعد بردند گفت چه شدید است صولت تو بعد امر کرد گردن او را زدند و سرش را بسوی لشکر
حسین انداختند مادرش سر او را برداشته و بوسید بعد از آن سر را انداخت بر لشکر ابن سعد و بآن یکمرد را از دو کشت بعد بعمود خیمه حمله کرده دو مرد را
کشت حضرت فرمود رجوع کن ای مادر وهب تو و پسرت با رسولخدا هستید زیراکه جهاد از زنان مرفوع است پس رجوع کرد در حالتیکه
میگفت الهی امید مرا قطع مکن حضرت فرمود قطع نمیکند خدا امید ترا ای مادر وهب و در امالی صدوق آورده که بیرون آمد وهب ابن
کلب و او نصرانی بود با مادرش در دست حسین مسلمان شده و تابع شدند بحضرت تا کربلا پس سوار شده و عمود خیمه را بدست گرفت
و از قوم هفت یا هشت نفر را کشت بعد اسیرش کرده نزد ابن سعد آوردند امر کرد گردن او را زدند و سرش را بلشکر حسین انداختند مادرش شمشیر
او را برداشته بیرون آمد حضرت فرمود ای مادر وهب بنشین زیراکه خدا جهاد را از زنان برداشته بدرستیکه تو و پسرت با جدم رسولخدا هستید
و ابو مخنف کیفیت شهادت وهب را باینحو ذکر کرده چنانکه با مادرش در دست حسین مسلمان شده بود بیرون آمد و میگفت
ان تنکرونی فانا ابن الکلب عبل الذراعین شدید الضرب انا غلام واثق بربی حسبی به مولای فهو حسبی لا ارهب الموت بذات
الحرب افوز بالجنة یوم الکرب بعد از آن حمله کرد تا پنجاه نفر را هلاک کرد و بمقدار زخم شمشیر و نیزه و تیر باو رسید و از کثرت زخم
چون خارپشت گشته پس از اسب افتاد در حالتیکه بخون خود غلطان بود بعد از آن سر او را بریده بلشکر حسین انداختند و در پیش روی
مادرش افتاد و او را برداشته در کنار خود گذاشت و خون را از روی او پاک میکرد و میگفت حمد خدائی را که رویم را سفید و چشمم را روشن
کردید بشهادت تو ای نور دیده و فرزند دختر پیغمبر بعد از آن بشدت گریست و گفت حکم خدا را ای امت بد شهادت میدهم براینکه یهود در بیع خود
و مجوس در قنادیل خود از شما بهترند و سر او را برداشته بسوی قوم انداخت و بآن یکنفر را کشت و در بحار آورده که بعد عمر ابن خالد ازدی بیرون آمد
و میگفت الیک یا نفس الی الرحمن فابشری بالروح و الریحان الیوم تجزین علی الاحسان قد کان منک غابر الزمان ما خط فی اللوح لدی الدیان
لا تجزعی فکل حی فان و الصبر احظی لک بالامان یا معشر الازد بنی قحطان بعد از آن مقاتله کرد تا مقتول گشت و در کتاب مناقب آورده
بعد از آن پسرش خالد ابن عمر پیش آمده و رجز میخواند صبرا علی الموت بنی قحطان کیما تکونوا فی رضی الرحمن ذی المجد و العزة و البرهان و ذی العلی
و الطول و الاحسان یا ابتا قد صرت فی الجنان فی قصر رب حسن البنیان یعنی صبر کنید بر مردن ای پسران قحطان تا در خشنودی خدا
باشید که صاحب بزرگی و عزت و برهان و بلندی و احسان است ای پدر بتحقیق رفتی در بهشت بقصریکه خوش بنا است محکم البنیان
میگوید بعد از آن سعد ابن حنظله تمیمی بیرون آمده و میگفت صبرا علی الاسیاف و الاسنة صبرا علیها لدخول الجنة و حور عین ناعمات
هنه لمن یرید الفوز لا بالظنة یا نفس للراحة فاجهدنه و فی طلاب الخیر فارغبنه یعنی صبر میکنیم بر شمشیرها و نیزه ها صبر میکنیم بآنها برای داخل شدن
بهشت و حور عین که نرم بدن و خوش اندام هستند ایشان برای کسیست که اراده میکند رستگاری را ای نفس جهد کن از برای راحت و در طلب خیر
راغب و مایل باش بعد از آن قتال شدیدی نموده تا شهید شد بعد از آن عمیر ابن عبد الله مذحجی بیرون آمد و میخواند قد علمت سعد
و حی مذحج انی لدی الهیجاء لیث محرج اعلو بسیفی هامة المدجج و اترک القرن لدی التعرج فریسة الضبع الازل الاعرج و مقاتله میکرد

تهیه

تا مسلم ضبابی با عبد الله بجلی او را کشت و در ارشاد آورده که نافع ابن هلال بیرون آمد و میگفت انا ابن هلال الجملی انا علی دین علی یعنی من هلال ابن بجلی هستم و در دین علی ع مزاحم ابن حریث بسوی او بیرون آمد و گفت من بر دین عثمانم نافع گفت تو در دین شیطانی حمله کرد و او را کشت و عمرو ابن حجاج صیحه زد ای احمقان آیا نمیدانید که با که مقاتله مینمائید مقاتله میکنید با سواران اهل مصر مقاتله مینمائید با قومیکه طلب مرگ مینمایند بیرون نروید بسوی ایشان از شما احدی زیرا که ایشان قلیلند و اندک زمانی باقی میمانند بخدا قسم اگر ایشان را غیر از یکدیگر سنگ نزنید میکشید ایشان را ابن سعد گفت رأی تو صدق و ثواب است پس بلشکر آدم فرستاد که مبارزت نکنند و علاوه نموده در کتاب بحار در حالتیکه نقل کننده است از بعض کتب که گفت اگر بیرون روید بسوی ایشان فرداً فرداً هر آینه بیایند بر شما بطریق مبارزت و نزدیک شد عمرو ابن حجاج باصحاب حسین ع و گفت ای اهل کوفه لازم شمرید بر خودتان طاعت و جماعت خودتان را و شک ننمائید در قتل کسیکه بیرون شده از دین و بر امام مخالفت کرده حضرت حسین فرمود ای پسر حجاج آیا بر من تحریص مینمائی مردم را آیا ما از دین بیرون شده ایم و شما در آن ثابت قدم هستید بخدا قسم البته میدانی که کدام یک از ما از دین بیرون شده و کسیکه او اولی و بهتر است بدخول در آتش و در ارشاد است که بعد از آن عمرو ابن حجاج با لشکر خود از میمنه حمله کرده از جانب فرات و یک ساعت اضطراب نمودند و در کتاب مناقب آورده که بعد از عمیر ابن عبد الله مسلم ابن عوسجه بیرون آمده و این رجز را میخواند ان تسئلوا عنی فانی ذو لبد من فرع قوم من ذری بنی اسد فمن بغانا حائد عن الرشد و کافر بدین جبار صمد یعنی اگر از من سؤال نمائید من صاحب مد هستم از فرع قومیکه در اعلای قبیله بنی اسد است پس هر کس با ظلم ما یاد از راه رشد بیرون رفته و بدین خداوند جبار صمد کافر شده و در ملهوف گفته مسلم ابن عوسجه مبالغه کرد در قتال دشمنان و صبر نمود بر هولهای بلا تا افتاد بزمین و در آن رمقی باقی بود پس حسین ع بسوی او رفت و با او بود حبیب ابن مظاهر حضرت فرمود رحمک الله یا مسلم فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و نزدیک شد باو حبیب و گفت گران است بر من افتادن تو یا مسلم بشارت باد ترا بهشت مسلم گفت خدا مژده دهد ترا بخیر بعد از آن حبیب گفت هر گاه نمیدانستم که من در اثر تو خواهم آمد هر آینه دوست میداشتم که بمن وصیت نمائی تمام آنچه بتو ضرور و لازم است مسلم گفت من بتو میسپارم این را و اشاره کرد بر حضرت حسین مقاتله کن در نزد او تا بمیری حبیب گفت بچشم ای آرم بعد از آن وفات کرد و از مهران ابن ابیطالب نقل شده که جاریه او صیحه زد که یا سیداه یا ابن عوسجاه پس اصحاب ابن سعد ندا کردند در حالتیکه طلب مژده مینمودند که مسلم ابن عوسجه را کشتیم شبث ابن ربعی بکسانیکه در اطراف او بودند گفت مادرهای شما در عزای شما بنشینند آیا خودتان را بدستهای خود میکشید و عزت خود را ذلیل مینمائید آیا شاد میشوید بکشتن مسلم ابن عوسجه آگاه باشید قسم بانکه باو اسلام آوردم ام بسا موقفها است برای او در مسلمین کریم است هر آینه دیدم او را در جنگ آذربایجان که شش نفر از مشرکین را کشت قبل از اینکه گروه مسلمین اجتماع نمایند و از ارشاد نقل شده که بعد از آن قوم که بودند بسوی حسین پس حمله کرد شمر ابن ذی الجوشن در میسره و او را بنیزه زدند و حمله کرد بر حسین و اصحابش از هر جانب و مکان و مقاتله کردند با ایشان اصحاب آنحضرت قتال شدیدی پس شروع کرد سواران ایشان بحمله کردن و ایشان سی و دو نفر سوار بودند و حمله نمیکردند بطرفی از گروه کوفه مگر اینکه ایشان را دور میگردانیدند وقتیکه عروة ابن قیس اینرا دید در حالتیکه او در سواران اهل کوفه بود بسوی ابن سعد فرستاد آیا نمی بینی آنچه بر سواران من رسید از اول امروز از این عدت قلیله بفرست بسوی ایشان پیادگان و تیر اندازان را و اصحون فرستاد بسوی ایشان تیر اندازان را و قتال کرد اصحاب حسین ع با قوم و در کتاب بحار آورده که عمر ابن سعد حصین ابن نمیر را خواست با پانصد نفر تیر انداز و قتال نمودند تا اینکه نزدیک شد بحسین و اصحاب او و ایشان را با تیرها میزدند و درنگ نکردند تا اسبهای ایشان را پی کردند و مقاتله کردند تا نصف نهار شد و قادر نشدند که بایشان بیایند مگر از جانب واحد از جهت اجتماع خیمه و خرگاه ایشان و نزدیک شدن بعض آنها ببعضی پس ابن سعد مردانی فرستاد که آن بناها را خراب نمایند از طرف یمین و شمال و آنها را احاطه نمایند و شروع کردند سه نفر و چهار نفر از اصحاب حسین متخلل و داخل میشدند و حمله میکردند بر دیگر نهب آمده بود پس او را میزدند و میانداختند و میکشتند ابن سعد گفت آن بناها را آتش زنید پس آتش افروختند در آنها حسین گفت بگذارید آنها را بسوزانند زیرا که ایشان وقتیکه آنرا آتش زدند بسوی شما تجاوز نمیکنند پس شد چنانکه حضرت فرموده بود و گفته اند که آمد شمر شبث ابن ربعی و گفت زنان را بفزع انداختم مادرت بعزایت بنشیند پس حیا کردند و با ایشان مقاتله نکردند مگر از جانب واحد ابو مخنف میگوید که شمر حمله کرد و نیزه زد بر خیمه زنان و گفت من آتش بیاورید تا خیمه ظالمین را بسوزانم پس حمله کردند با اصحاب حسین ع و گفتند وای بر تو ای شمر حرم پیغمبر خدا را میسوزانی گفت نعم حضرت چشم خود را بطرف آسمان بلند کرد و گفت خدایا شمر ترا عاجز میکند از اینکه جسد او را با آتش بسوزانی در روز قیامت پس شمر غضبناک شد و گفت وای بر شما حمله کنید بر ایشان تا اینکه هلاک نمائید ایشان را آنگاه بر ایشان حمله کردند بر ایشان پس متفرق شدند از یمین و یسار و ایشان را با تیرها زدند تا بر گردیده بعضی مطروح و مجروح و ذبیح شدند و از ارشاد نقل شده که شمر با اصحاب خود بسوی ایشان حمله کرد زهیر ابن قین با ده نفر از اصحاب حسین آنها را

از خیمه

از خیمه ها دور کردند و رجوع کردند با ایشان بغیر و کشت از قوم شمر مردی را و در کرد باقی را بر جای خودشان و در کتاب بحار آورده که حمله کرد اصحاب زهیر ابن قین و کشتند ابا عذره ضبابی را از اصحاب شمر و مقتول میگشتند از اصحاب حسین یک و دو نفر واضح و آشکار میشد از جهت قلت ایشان و مقتول میگشت از اصحاب ابن سعد ده نفر و معلوم نمیگشت از جهت کثرت ایشان و از ارشاد نقل شده که قتال شدید شد و قتل و جراحت بسیار گشت در میان اصحاب حضرت تا ظهر شد و در بحار گفته وقتیکه ابو ثمامه صیداوی اینرا دید بحضرت عرض کرد یا ابا عبد الله جان من بر تو فدا باد اینها بتو نزدیک شده اند بخدا قسم ترا نمیکشند تا مرا بکشند در پیش روی تو و دوست میدارم که ملاقات نمایم خدا را در حالتیکه این نماز را کرده باشم پس آنحضرت سر خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین نعم هذا اول وقتها یعنی یاد کردی نماز را خدا ترا از نماز گذاران قرار دهد نعم این اول وقت نماز است بعد از آن امر فرمود از ایشان سؤال کنید دست بردارند تا نماز را بگذاریم ابو مخنف میگوید حضرت خودش اذان گفت وقتیکه فارغ شد ندا کرد وای بر تو ای عمر ابن سعد آیا شرایع اسلام را فراموش کردی آیا از حرب دست بر نمیداری تا نماز گذاریم و شما هم نماز گذارید بعد عود کنیم بجنگ آن ملعون جواب حضرت را نداد پس آنحضرت ندا کرد که استحوذ علیهم الشیطان یعنی شیطان بر ایشان غلبه کرده حصین ابن نمیر ندا کرد که یا حسین هر قدر خواهی نماز بگذار که خدا نماز ترا قبول نمیکند حبیب ابن مظاهر گفت در حالتیکه در پیش روی حسین علیه السلام ایستاده بود مادرت بعزایت بنشیند و قوم تو را گم نماید چگونه قبول نمیشود نماز فرزند دختر پیغمبر و قبول میشود نماز تو ای پسر خماره چون حصین نام مادرش را شنید غضبناک شد بیرون آمده و میگفت دو بیت ضرب السیف یا حبیب وافاک لیث بطل مجیب فی کفه مهند قضیب کانه من لمعه حلیب یعنی اخذ کن ضرب شمشیر را ای حبیب هر گاه مواجه کرد با تو شیر شجاع و مجیب در حالتیکه در دست او است شمشیر برنده هندی گویا که او از لمعه و روشن دوشیده شده بعد از آن مراد ای حبیب بیرون بیا بمیدان جنگ پس حبیب بحضرت سلام داد و وداع کرد و گفت بخدا قسم ای مولای من امید دارم که نماز تو تمام نشود مگر اینکه من نماز گذارم در بهشت و از تو سلام برسانم بر جد و پدر و مادر و برادر تو بعد از آن بسوی حصین بیرون آمده و میگفت انا حبیب و ابی مظاهر و فارس الهیجاء و لیث قسور و فی یمینی صارم مذکر و انتم ذو عدد و اکثر و نحن منکم فی الحروب اصبر ایضا و انا فی الامور اقدر وانتم اعلی حجة و اظهر منکم و انتم نفر کفروا سبط رسول الله لا ینصر یا شر قوم بالهدی قد کفروا یعنی من حبیبم و پدرم مظاهر است و سوار جنگ و شیر خشمناکم و در دست یمین من شمشیر فولاد است و شما صاحب عدد کثیر هستید و ما در جنگها از شما صبر کننده تر هستیم و نیز ما در امور قادرتریم و بخدا قسم از شما بالاتر و آشکارتریم از جهت حجت شما جماعتی هستید که نواده رسول خدا را یاری نمیکنید و نمیکه طلب یاری میکند ای بدترین قوم که براه راست کافر شده اید بعد از آن حمله کرد در عقب و از شعر خود بر حصین پس او ضربتی زد در روی اسب و پی او را قطع کرد و اسب رم کرده او را بزمین انداخت پس قصد کرد که شمشیر خود را بالا کرده ضربت دیگر باو بزند قوم حمایت کرده و او را خلاص کردند و در کتاب بحار گفته در حالتیکه از کتاب مناقب نقل کرده که قتال شدیدی کرد و نیز گفت اقسم لو کنا لکم اعدادا او شطرکم ولیتم الاکتادا یا شر قوم حسبا و آدا و شرهم قد علموا انداداً و از مهران ابن ابیطالب نقل شده که شصت و دو نفر مرد را کشت و از کتاب مناقب نقل شده که بعد از آن حمله کرد باو مردی از بنی تمیم نیزه باو زد و رفت حصین ابن نمیر شمشیری بر سر او زد و افتاد و نازل شد تمیمی سر او را جدا کرد و قتل او حضرت حسین را پریشان نمود و گفت در نزد خدا حساب خود و حمایت کنندگان اصحاب خود را میخواهم و بعضی گفته که او را بدیل ابن صریم کشت و سر او را بر گردن اسب خود آویخت وقتیکه بمکه داخل شد پسر حبیب او را دید و آن جوانی بود هنوز بحد بلوغ نرسیده برخواست بسوی او و او را کشت و سر را اخذ کرد و از مهران ابن ابیطالب نقل شده که حبیب را حصین ابن نمیر کشید و سر او را در گردن اسب خود آویخت ابو مخنف میگوید در قتل حبیب ابن مظاهر انکسار در روی حسین ظاهر شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون زهیر ابن قین عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول الله سبب این انکسار چه چیز است آیا ما در حق نیستیم فرمود بخدا قسم بعلم یقین میدانم که من و شما بر حق و هدایت هستیم عرض کرد ای مولا چرا اراده نمیکنی کشته شدن ما را تا اینکه برویم بهشت و نعیم آن ای مولای من آیا اذن میدهی مرا بجنگ ایشان فرمود برو و مبارزت کن قبول کند خدا برای تو فعل ترا و مقام ترا در بهشت بلند کند پس زهیر ابن قین بیرون آمده و میگفت انا زهیر و انا ابن القین و فی یمینی مرهف الحدین اذب بالسیف عن الحسین ابن علی الطاهر الجدین اضربکم ضرب غلام زین الیوم یقضی الدین اهل الدین و تشتفی من قتل اهل الشین بغض و اسمر و دینی یعنی من زهیر پسر قینم و در دست راست من شمشیری است که هر دو طرفش برنده است دفع میکنم بلا را از حسین ابن علی که جد و پدرش پاک هستند میزنم شما را با شمشیر مثل زدن جلفی

خوب که امروز ادا میکند قرض و دین را اهل دین و شقاوتی ها هم از کشتن اهل عیب بشمشیر و نیزه و دین خود بعد از آن حمله کرد بر قوم و
نفر را کشت و رسید که نماز او فوت شود برجوع نموده عرض کرد یا مولا میترسم که نماز با تو از من فوت شود پس با ما نماز بگذار و در بحار
آورده که حسین ع زهیر ابن قین و سعید ابن عبد الله فرمود در پیش من بایستید تا نماز بخوانم پس ایشان تقدم نموده در پیش آنحضرت ایستادند در مثل
نصف اصحاب آنحضرت با ایشان نماز را بطریق نماز خوف بجا آورد و روایت شده که سعید ابن عبد الله حنفی در پیش امام حسین ع ایستاد
و خود را برای ایشان نمود و او را تیرها میزدند هر وقتیکه حضرت بیمین و شمال میل میکرد در پیش روی او میایستاد و او را تیر میانداختند
تا بزمین افتاد و میگفت اللهم العنهم لعن عاد و ثمود خداوندا مثل لعن قوم عاد و ثمود بر ایشان لعن کن خدایا برسان به پیغمبر خود سلام و برسان
باو آنچه بمن رسیده از الم و تعب جراحتها زیرا که من اراده کردم نصرت و یاری ذریه پیغمبر ترا بعد از آن رحلت نمود و در او سیزده زخم
یافتند غیر از ضرب شمشیر و طعن نیزه ها و در ملهوف آورده که حضرت زهیر ابن قین و سعد ابن عبد الله حنفی را امر کرد که در پیش او
بایستند و بعد نماز خوف را با ایشان ادا کرد پس رسید بمولای ما تیری و سعد ابن عبد الله حنفی ایستاد و او را بنفس خود حفظ میکرد و قدم از قدم
بر نمیداشت تا بزمین افتاد و میگفت اللهم العنهم الی آخر و ابن نما میگوید که گفته اند حسین ابن علی ع و اصحابش نماز را منفرداً باشاره کردند و ابو مخنف
میگوید که حضرت با اصحاب خود نماز ظهر را گذارد و چون از نماز فارغ شد ایشان را بقتال تحریص نمود و فرمود یا کرام هذه
الجنة قد فتحت ابوابها و اتصلت انهارها و اینعت ثمارها و هذا رسول الله صلی الله علیه و آله و الشهداء الذین
قتلوا فی سبیل الله یتوقعون قدومکم و یتباشرون بکم فحاموا عن دین الله و دین نبیه و ذبوا عن حرم رسول
الله صلی الله علیه و آله و حرم ذریته ثم صاح بنسائه فخرجن منشرات الشعور مهتکات الوجوه
یبکین و یقلن یا معاشر المسلمین و یا عصبة الموحدین الله الله فی ذریة نبیکم غاروا علیهم و حاموا عنهم
یعنی ای کریمان این بهشت که درهای او گشاده شده و نهرهای آن متصل و میوه های آن رسیده است و این رسول خدا و شهدا اند که در
راه خدا شهید شده اند منتظر قدوم شمایند و بسبب شما همدیگر را مژده میدهند پس حمایت کنید از دین خدا و دین پیغمبر او و دفع
نمائید بلا را از حرم رسول خدا و حرم اولاد او بعد از آن صدا کرد زنان خود را که خارج شوید پس خارج شدند در حالتیکه موهای خود را
پراکنده و رویهای خود را پاره کرده میگریستند و میگفتند ای گروه مسلمین و ای طایفه موحدین الله الله فی ذریة نبیکم غاروا علیهم و حاموا
عنهم بعد از آن حضرت صیحه زد ای امت قرآن و ای حافظان قرآن حمایت کنید از این حریم و دوری کنید از ایشان و
که کلام حضرت را شنیدند بشدت گریستند و گفتند یا ابن رسول الله نفسهای ما بنفس تو فدا و خونهای ما بخون تو وقاء باد بجدت قسم نمیرسد
بتو و زنان در حالتیکه رگی در ما حرکت میکند آنحضرت فرمود خدا شما را جزای خیر دهد و مژده باد شما را بهشت و رسیدن
بجدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن علیهم السلام و جعفر طیار و شهدائی که با جدم رسول خدا شهید شدند
و با پدرم علی مرتضی و تمام ایشان بسوی شما مشتاقند و وقتیکه زهیر ابن قین این کلام را از امام شنید بسوی قوم بیرون آمده این رجز را میخواند
اقدم حسینا هادیا مهدیا الیوم تلقی جده النبیا ثم الحسن و المرتضی علیا و ذا الجناحین الفتی الکمیا و اسد الله ... سبحانه لازال ...
فی حکم اقال الدعیا یعنی بیایم بسوی حسین که هادی و مهدیست امروز ملاقات میکنیم جد او را که پیغمبرست با حسن و علی مرتضی و صاحب دو شهپر که
جوان دلاورست و خدا او را دوست گردانیده در دوستی شما قتال میکنیم با حرامزاده و در امالی صدوق آورده که زهیر ابن قین بکلام رجز خوانده
حسین ع را مخاطب کرده میگفت الیوم تلقی جدک النبیا و حسنا و المرتضی علیا یعنی امروز ملاقات کنی جد خود که پیغمبرست و حسن
و علی مرتضی را و ... نفر از ایشان بقتل رسانید و میگفت انا زهیر و انا ابن القین اذودکم بالسیف عن الحسین و در بحار این اشعار را علاوه کرده ان
حسینا احد السبطین من عترة البر التقی الزین ذاک رسول الله غیر المین اضربکم و لا اری من شین یا لیت نفسی قسمت قسمین یعنی منم
زهیر پسر قین دفع میکنم شما را با شمشیر از حسین ع بتحقیق حضرت حسین یکی از آن دو سبط است از عترت شخص نیکوکار صاحب زینت و نیکوئی
که رسول خدا باشد بدون کذب میزنم شما را با شمشیر و عیبی نمیدانم کاش جان من دو قسمت شده بود و محمد ابن ابیطالب میگوید مقاتله
کرد تا صد و بیست نفر بقتل رسانید پس حمله کرد باو کثیر ابن عبد الله شعبی و مهاجر ابن اوس تمیمی و او را شهید کردند وقتیکه افتاد زهیر
حضرت فرمود رحمت خدا از تو دور نباشد و لعنت کند قاتل ترا مثل لعن کسانیکه میمون و خوک شده اند و در بحار آورده
که بعد از شهادت سعید ابن عبد الله حنفی عبد الرحیم ابن عبد الله یزنی بیرون آمده و میگفت انا ابن عبد الله من آل یزن دینی
علی دین حسین و حسن اضربکم ضرب الفتی من الیمن ارجو بذاک الفوز عند المؤتمن یعنی من پسر عبد الله هستم از اولاد یزن دین من بر دین

حسین و حسن است میزنم شما را مثل زدن جوانی از من امید دارم باین که رستگار شوم در نزد خدای مؤتمن بعد از آن حمله کرد و مقاتله
نمود تا شهیدش کردند و در ملهوف آورده که عمرو ابن قرظه انصاری خارج شده از حضرت اذن جهاد خواست و حضرت اذنش داد
پس قتال کرد مثل قتال مشتاقان بر جزا و مبالغه کرد در خدمت پادشاه آسمان تا جمع کثیری از قوم ابن زیاد را بقتل رسانید
و هر تیری که بر حسین ع میآمد بدست خود او را حفظ میکرد و هیچ شمشیری بآنحضرت نمیآمد مگر اینکه او را بجان خود ادا میکرد و نمیرسید بر حسین ع
بدی تا اینکه ثقیل گردید جراحتها عرض کرد یا ابن رسول الله وفا کردم فرمود نعم تو در پیش روی منی در بهشت از من برسول خدا سلام
برسان و اعلام ده که من هم در عقب میآیم و مقاتله کرد تا او را کشتند و در مناقب آورده که عمرو ابن قرظه بیرون آمده میگفت قد علمت کتیبة
الانصار انی سأحمی حوزة الذمار ضرب غلام غیر نکس شاری دون حسین مهجتی و داری یعنی بتحقیق دانسته طایفه انصار که من حمایت میکنم بشمشیر زدن
جوانیکه عهد شکن نیست در راه حسین بذل میکنم خانه و جان خود را و در ملهوف گفته بعد از آن غلام ابی ذر بیرون آمد و او غلام سیاه بود حضرت
فرمود که تو مرخص هستی از من که تابع شدی بما از جهة طلب سلامتی خود را در راه ما هلاک مکن عرض کرد یا ابن رسول الله من در رخاء و راحت
کاسه نعمت شما را لیس میکنم و در شدت شما را خوار میکنم بخدا قسم بوی من گندیده و حسب من لئیم و رنگ من سیاه است پس نفس من در
در بهشت که بویم خوش و حسبم شریف و رویم سفید شود بخدا قسم از شما مفارقت نمیکنم تا ممزوج شود این خون سیاه با خونهای شما و از محمد ابن
ابیطالب نقل شده که بعد از آن بیرون آمد برای قتال در حالتیکه انشا کرده میگفت کیف تری الکفار ضرب الاسود بالسیف ضربا عن بنی محمد
اذب عنهم باللسان و الید ارجو به الجنة یوم المورد یعنی چگونه می بینند کافران زدن غلام سیاه را بشمشیر که از اولاد محمد بلا را دفع میکند دفع
میکنم از ایشان بزبان و دست امیدوارم باین بهشت را در روز قیامت و از کتاب مناقب نقل شده که رجزش چنین است کیف تری
الفجار ضرب الاسود بالمشرفی القاطع المهند بالسیف صولا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان و الید ارجو بذاک الفوز عند المورد من الاله الاحد
الموحد اذ لا شفیع عنده کاحمد یعنی چگونه می بینند فاجران زدن غلام سیاه را بشمشیر برنده هندی بشمشیر حفظ میکند از اولاد محمد ع دفع میکنم از ایشان
بزبان و دست امیدوارم باین رستگاری را در نزد مورد از خدای تنها و بی نظیر زیرا که شفاعت کننده نیست در آن وقت مثل احمد بعد از
آن مقاتله کرد تا شهید شد چون حضرت واقف شد بر آن فرمود اللهم بیض وجهه و طیب ریحه و احشره مع الابرار و عرف بینه و بین محمد و آل محمد
یعنی خدایا روی او را سفید و بوی او را پاکیزه گردان و محشور کن او را با نیکان و معرفت انداز میان او و محمد و اولادش و روایت شده
از حضرت باقر از علی ابن الحسین ع در وقتیکه مردم بودند در میان معرکه که کشتگان را دفن میکردند بعد از ده روز جسد جون را یافتند که از او بوی عطر
و مشک ساطع بود و در ملهوف آورده که پس از آن عبد الله ابن خالد صیداوی پیش آمده بحضرت عرض کرد یا ابا عبد الله قربانت شوم
قصد کرده ام که باصحاب تو ملحق شوم و ناخوش میدارم که اینکه بمانم و ترا تنها از یاوران کشته ببینم حضرت فرمود برو که ما هم بعد از
ساعتی بتو ملحق میشویم پس پیش آمده مشغول جنگ شد تا شهیدش نمودند راوی گوید بعد از آن حنظلة ابن اسعد شامی آمده پیش روی حضرت ایستاد
از هر طرف که تیر و نیزه و شمشیر بسوی حضرت میآمد بر سینه خود سپر میکرد و این آیات را میخواند انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب
مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ما الله یرید ظلما للعباد و یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد
یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم الله بعذاب و قد خاب من افتری و در مناقب آورده
که حضرت حسین ع فرمود ای پسر اسعد خدا ترا رحمت کند بتحقیق اینها مستحق عذاب گشته اند وقتیکه رد کردند بر تو آنچه دعوت نمودی ایشان را
بسوی او و حرکت کردند بسوی تو که ترا و یارانت را بناحق بکشند کجا مانده الآن که کشته اند برادران صالح ترا عرض کرد راست فرمودی
فدای تو گردم آیا رو نمیکنیم بسوی پروردگار خود مان تا لاحق شویم ببرادران خود حضرت فرمود برو بسوی آنچه بهترست برای تو از
دنیا و آنچه در اوست و بسوی ملکی که تمامی ندارد عرض کرد سلام بر تو باد ای فرزند رسول خدا صلوات فرستد خدا بر تو و باهل بیت تو
و جمع کند میانه ما و تو در بهشت حضرت فرمود آمین آمین و در ملهوف است که پیش آمده و شجاعانه جنگ نمود و بشدت کارزار صبر نمود تا
بدرجه شهادت رسید و در ملهوف است که بعد سوید ابن عمرو ابن ابی المطاع که شخص شریف و کثیر الصلوة بود آمده مثل شیر ژیان مشغول
کارزار گشته و بشدت جنگ نهایت صبر نمود تا در میان کشتها افتاده از برای او حرکتی نماند و در همین حال شنید که میگویند حسین را کشتند از چکمه
خود کاردی در آورد و با ایشان مقاتله میکرد تا کشته شد و در مناقب است که پس از آن یحیی ابن سلیم مازنی آمده و این رجز را میخواند
لاضربن القوم ضربا فیصلا ضربا شدیدا فی العداة معجلا لا عاجزا فیه و لا مولولا و لا اخاف الیوم الموتا
موتا مقبلا لکننی کاللیث احمی اشبلا یعنی میزنم بقوم که ضربت شدید فوری بدون عجز و

مرگ را موذ خاضع متنعم سکین حمایت میکنم دون شهر که حمایت از آنچه خود ده پس از آن اکرد و مشغول قتال گردید تا کشته شد پس از آن
قرة فرزند ابی قره غفاری بیرون آمده و او هم باین نحو رجز خواند قد علمت حقاً بنو غفار وخندف بعد بنی نزار بانی اللیث
لدی الغبار لاضربن معشر الفجار بکل عضب ذکر بتار ضربا وجيعا عن بنی الاخيار رهط النبی السادة
الابرار قال ثم حمل فقاتل حتی قتل رحمه الله یعنی تحقیق قبیلهٔ بنی غفار و خندف و بنی نزار یقین میدانند
که من شیر معرکه هستم و معشر فجار را بشمشیر هلاک میکنم و ضربت نیرم کاینات اولاد احمد مختار پس از آن حمله کرد بلشکر و قتال نمود تا شهید شد
بعد از آن مالک بن انس مالکی بیرون آمده این رجز میخواند قد علمت مالک والدودان والخندفیون وقیس عیلان
بان قومی آفة الاقران لدی الوغا وسادة الفرسان مباشر الموت بطعان لسنا نری العجز عن الطعان
آل علی شیعة الرحمن آل زیاد شیعة الشیطان یعنی تحقیق دانسته قبیلهٔ مالک و دودان و خندف و قیس عیلان که قوم
من آفت شجاعان در کارزار و سید فارسانند و کفار بطعن نیزه میکشند و عجز از نیزه نیسیم و آل علی شیعهٔ رحمن و آل زیاد شیعهٔ شیطانند
پس از آن قتال نمود تا شهید شد و از ابن نما نقل شده که اسم او انس بن حارث کاهلی بود و در مناقب است که بعد از آن عمرو بن مطاع جعفی
بیرون آمده میگفت انا ابن جعف وابی مطاع وفی یمینی مرهف قطاع واسمر فی راسه لماع یری له من ضوئه
شعاع الیوم قد طاب لنا القراع دون حسین الضرب والسطاع یرجی بذاک الفوز والدفاع عن حر نار
حین لا انتفاع یعنی منم از آل جعف و پدرم مطاع است و در دست راست من تیغ برنده و نیزه درخشان امروز بمن کوارا
که در راه حسین ضربت زده باشم بهر امید اینکه رستگار شوم از حرارت آتش جهنم پس از آن حمله کرد و قتال نمود تا کشته شد و در بحار آورده
که نقل کرده اند که بعد از آن حجاج بن مسروق مؤذن حضرت بیرون آمده و این رجز میخواند اقدم حسین هادیا مهدیا
الیوم تلقی جدک النبیا ثم اباک ذا الندی علیا ذاک الذی نعرفه وصیا والحسن الخیر الرضا الولیا
وذا الجناحین الفتی الکمیا واسد الله الشهید الحیا ثم حمل فقاتل یعنی پیش رو ای حسین که هادی و مهدی
هستی امروز با جدت پیغمبر ملاقات میکنیم و همچنین با پدرت علی صاحب سخاوت که او همان بزرگواریست او را وصی میشناسیم و با امام حسن
که پسندیده و بهتر است و با صاحب دو شهپر جوان شجاع و شیر خدا شهید زنده پس از آن مشغول قتال گردید تا شهید شد ابو مخنف گوید
پس از آن هلال بن نافع بجلی بیرون آمد و او را امیر المؤمنین ع تربیت داده در شجاعت معروف و در سواری موصوف بود
و تیرانداز خوبی بود و مینوشت اسم خود و پدرش را در تیر و بکمان گذاشته میانداخت و نشانه او خطا نمیکرد و تیری بکمان گذاشته این
اشعار را خواند ارمی بها معلمة افواقها مسمومة تجری بها اخفاقها والنفس لا ینفعها اشفاقها لاملئن
الارض من اطلاقها الیماً انا الغلام الیمنی الجملی دینی علی دین حسین و علی
ان اقتل الیوم فهذا املی یعنی تیرهای زهرآلود میاندازم که مرگ از اطراف او میریزد پس از آن حمله برقوم نموده و از شجاعان نقل است
و در بحار است آنقدر تیر انداخت تا چوبهای تیر تمام شد پس از آن دست بشمشیر خود نموده این اشعار را میخواند یعنی من غلام یمنی
از قبیله بجل و دین من دین حسین و علیست و هر گاه کشته شوم امروز و این منتهای آرزوی منست و ملاقات خواهم نمود با عمل خود
و سیزده نفر از آنها هلاک نمود پس بازوهای او را شکستند و اسیر کردند و شمر ملعون بضربت او را شهید کرد ابو مخنف میگوید بعد از آن ابراهیم
ابن حصین بیرون آمده و این شعر را میخواند اقدم حسین الیوم تلقی احمدا ثم اباک الطاهر المسددا والحسن المسموم
ذاک الاسعدا وذا الجناحین حلیف الشهدا وحمزة اللیث الکمی السیدا یعنی پیش رو ای حسین امروز ملاقات میکنیم
با احمد که پاک و سید است و حسن که بزهر شهید شده و با جعفر صاحب دو شهپر هم قسم با شهدا و حمزه شجاع سید که همه در بهشت
فایز و سعید گشته اند پس از آن بر قوم کفار حمله نمود و هشتاد نفر کشت تا شهید شد بعد علاء ابن علاء که با کمال شجاعت معروف
بود بیرون آمده و این شعر را میخواند انا المعلی و ابن البجلی دینی علی دین حسین ابن علی اضربکم بصارم لم یفلل
والله ربی حافظی من زللی وناصری یوم معادی وبه توکلی یعنی منم معلی فرزند بجلی
~~که با کمال شجاعت معروف بود بیرون آمده و این شعر را میخواند~~ دین من بر دین حسین ابن علیست بر تیغ بران بشما مقابله میکنم و پروردگار
من حافظ منست از زلل و در روز قیامت مرا که عمل منست و باو است توکل من پس از آن حمله نمود بر قوم و جنگ مینمود تا بیست
و پنج نفر بهلاکت رسانید تا او را اسیر کرده مقابل ابن سعد نگاه داشتند گفت خدا جزای خیرت دهاد چه قدر یاری

نمودی بمصاحبت خود پس از آن گردن او را زد بعد طرماح ابن عدی بیرون آمده قتال شدیدی نمود تا شهید شد پس از آن معلی ابن حنظلهٔ غفاری
بیرون آمده مشغول قتال گشت تا نیزه اش شکست پس از آن شمشیر خود را کشیده جنگ نمود تا بازوی او خسته شده و اسب او
سکندری خورده او را بزمین انداخت از هر طرف او را احاطه کرده بضربت شمشیر و نیزه شهیدش نمودند پس از آن جابر ابن عروهٔ غفاری
بیرون آمد و او شیخی بزرگ بود و در جنگ بدر و حنین حضور حضرت رسولخدا را درک نموده بود و کمر خود را با عمامه می بست و دستمال
سرخ خواست و ابروهای خود را با او بست و پیش دیده ها کنار کرد و حضرت بجانب او نظر کرده بگریه نمود و گفت شکر الله لک فعالک خدا جزای
خیر دهد ترا ای شیخ پس از آن بقوم حمله نمود و میگفت قد علمت حقا بنو غفار وخندف بعد بنو نزار بنصرنا لاحمد المختار
یا قوم حاموا عن بنی الاطهار الطیبین السادة الابرار صلی علیهم خالق الاشجار ولم یزل یقاتل حتی قتل
من القوم ثمانیة عشر رجلا ثم قتل رحمه الله یعنی قبیلهٔ بنو غفار و خندف و بنی نزار یقین دانسته اند یاری ما را احمد مختار
ای قوم حمایت کنید از اولاد اطهار که پاکیزه و سادات ابرارند صلوات فرستاده بر آنها خالق درختان و مشغول قتال نمود تا هجده
نفر از آنها هلاک نموده پیروی امام بدرجهٔ شهادت رسید پس از او مالک ابن داود پیش آمد و این شعار را انشاد نمود الیکم من
بطل ضرغام ضرب فتی یحمی عن الامام یرجو ثواب الملک العلام سبحانه مصدر الاعوام ثم حمل علی القوم ولم یزل
یعنی بپرهیزید از شجاع دلیر و از ضربت جوانی که از امام خود حمایت میکند و امیدوار ثواب ملک علام است که منزه و مقدر سالهاست
پس حمله کرده یازده نفر بجهنم فرستاد تا شهید گردید و در بحار است که جوانی پیش آمد که پدر او را شهید کرده بودند و مادرش همراه
بود با او گفت اخرج یا بنی وقاتل بین یدی ابن رسول الله فرزند برو پیش فرزند رسولخدا جنگ نما پس بیرون آمد حضرت فرمود هذا شاب
قتل ابوه ولعل امه تکره خروجه این جوانیست که پدرش کشته شده شاید مادرش جنگ او را خوش ندارد آن جوان عرض کرد امی
امرتنی بذلک مادرم بجنگ مأمورم نموده بمبارزت قدم نهاده و این شعار را انشاد نمود امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد
البشیر النذیر علی وفاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر له طلعة مثل شمس الضحی له غرة مثل بدر المنیر وقاتل حتی قتل وحز
راسه ورمی به الی عسکر الحسین علیه السلام امیرم حسین است و چه خوب امیریست بشیر و نذیر است علی و فاطمه پدر و مادر او و آیا
نظیری با و دیده طلعت مبارکش مثل آفتاب ظاهر و جبهه ایست مثل ماه درخشان پس قتال نمود تا شهید شد سرش را
بریده بلشکرگاه حضرت انداختند مادرش برداشته گفت احسنت یا بنی یا سرور قلبی ویا قرة عینی خوب کردی ای فرزند
وای سرور خاطر من و نور دیده من پس سر فرزند را یکی از آن اشقیا زد و کشت و عمود خیمه را گرفته بر آن قوم حمله نمود و میگفت انا
عجوز سیدی ضعیفة خاویة بالیة نحیفة اضربکم بضربة عنیفة دون بنی فاطمة الشریفة وضرب رجلین فقتلهما فامر الحسین
مولای منم عجوز ضعیف و نحیف پوسیده میزنم شما را ای قوم بدکردار بضربت سخت در حمایت اولاد فاطمهٔ شریفه و دو نفر را ضربت
زد و آنها را کشت حضرت فرمود برگرد و در حق او دعا نمود و در مناقب است که پس از آن جنادة ابن حرث انصاری بیرون
آمده و این اشعار را میخواند انا جنادة وانا ابن الحارث لست بخوار ولا بناکث عن بیعتی حتی یرثنی وارثی الیوم شلوی فی
الصعید ماکث یعنی منم جناده و منم فرزند حارث که عهد و پیمان شکن نیستم تا پرم امروز خون بروی زمین خواهم
بود پس از آن مقاتله کرد تا شهید شد پس از او عمرو ابن جناده بیرون آمده و این اشعار را میخواند اضق الخناق من ابن هند و
ارمه من عامه بفوارس الانصار ومهاجرین مخضبین رماحهم تحت العجاجة من دم الکفار خضبت علی عهد النبی
محمد فالیوم تخضب من دم الفجار فالیوم تخضب من دم اراذل رفضوا القرآن لنصرة الاشرار طلبوا بثارهم ببدر اذ اتوا
بالمرهفات وبالقنا الخطار والله ربی لا ازال مضاربا فی الفاسقین بمرهف بتار هذا علی الازدی حق واجب فی
کل یوم تعانق وکرار قال ثم خرج عبد الرحمن بن عروة فقال قد علمت حقا بنو غفار وخندف بعد بنی نزار لنضربن
معشر الفجار بکل عضب ذکر بتار یا قوم ذودوا عن بنی الاخیار بالمشرفی والقنا الخطار ثم قاتل حتی قتل رحمه الله
وجاء عابس بن شبیب الشاکری ومعه شوذب مولی شاکر فقال یا شوذب ما فی نفسک ان تصنع یعنی تنگ کن گلو را
از فرزند هند و همه ایشان را نشان تیر نما با سواران انصار و مهاجرین که تیرهای ایشان از زیر گرد و غبار از خون کفار خضاب آلود
خواهد بود از خون فجار و هر روز خضاب میشود از خونهای فجار و اراذل که ترک کرده اند قرآن را بجهت یاری اشرار طلب نمایند خونهای کشته
گان بدر را که بشمشیرها و نیزه ها بجنگ آمده اند قسم بخدا که پروردگار منست با تیغ بران با فاسقان جنگ خواهم نمود این طلب

حق واجبست و در هر روز شغل من جهاد است پس از آن عبد الرحمن ابن عروه بیرون آمده و این اشعار را خواند تحقیق دانسته اند اولاد
غفار و خندف بعد از بنی نزار هر آینه جنگ میکنیم با طایفهٔ فجار با شمشیر بران آبدار ای قوم حمایت کنید از اولاد اخیار بشمشیر و نیزه پس از آن مشغول قتال
گردید تا شهید شد و عابس ابن ابی شبیب شاکری آمد و با او بود شوذب غلام شاکر پس عابس گفت یا شوذب در دل تو چه چیز است که بکنی
گفت مقاتله میکنم تا مرا بکشند گفت ظن من هم بتو همین است پس در پیش روی ابا عبد الله برو تا ترا بحساب آورد چنانکه غیر ترا بحساب آورد
زیرا که امروز سزاوارست در آن هر طلب نمائیم هر چیزیکه بآن قادر هستیم زیرا که بعد از این عمل نیست بعد از این روز حسابست پس عابس
تقدم نمود و بر حسین سلام داد و گفت یا ابا عبد الله آگاه باش بخدا قسم شام نکرده در روی زمین قریب و بعید که عزیزتر و محبوبتر باشد
بمن از تو و اگر قادر بودم باینکه ظلم و قتل را از تو دفع کنم بچیزیکه عزیزتر باشد بمن از جان و خون من هر آینه میکردم السلام علیک یا ابا عبد الله
شهادت میدهم بر اینکه من در هدایت تو و هدایت پدر تو هستم بعد از آن با شمشیر خود بجانب آن قوم رفت ربیع ابن تمیم گفت وقتیکه
او را دیدم که میآید شناختم و در جنگها او را دیده بودم که شجاعترین مردم بود پس گفتم ایها الناس این شیر شیرانست این پسر شبیب است
احدی از شما بطرف او نرود پس ندا میکرد الا رجل الا رجل ابن سعد گفت او را از هر جانب بسنگ بزنید وقتیکه اینحال را دید زره
و خود خود را انداخته بایشان حمله کرد و زیاده از دویست نفر میدوانید بعد ایشان از هر جانب هجوم آورده شد و او را بقتل رسانیدند
و سر او را در دست چند نفر دیدم این میگفت من او را کشتم و دیگری میگفت من او را کشتم ابن سعد گفت مخاصمه و نزاع نکنید یک نفر
او را نکشته و باین حرف ایشانرا متفرق نمود بعد از آن عبد الله و عبد الرحمن غفاری خدمت حضرت حسین آمده گفتند یا ابا عبد الله
السلام علیک بدرستیکه ما آمدیم در پیش روی تو جهاد کنیم و بلا را از تو دفع نمائیم حضرت فرمود مرحبا بر شما نزدیک من باشید
پس بحضرت نزدیک شدند در حالتیکه میگریستند حضرت فرمود ای پسران برادرم چه چیز شما را میگریاند بخدا قسم امید دارم که بعد از
یکساعت چشم شما روشن باشد گفتند خدا ما را فدای تو گرداند یا ابا عبد الله گریهٔ ما برای تست که دشمنان احاطه کرده و ما قدرت
دفع را نداریم حضرت فرمود خدا شما را جزای خیر دهد بعد از آن پیش آمده گفتند السلام علیک یا ابن رسول الله حضرت گفت و علیکما
السلام و رحمة الله و برکاته پس مقاتله کردند تا کشته شدند بعد از آن غلام ترکی که برای حسین ع بود بیرون آمد و او قاری قرآن بود مقاتله
میکرد و میگفت البحر من طعنی و ضربی یصطلی والجو من سهمی و نبلی یمتلی اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبجل یعنی دریا
از نیزه و شمشیر زدن من گرم میشود و هوا از تیر من مملو میشود زمانیکه شمشیر در دست راست من آشکار میشود قلب حاسد بخیل منشق میگردد
پس جماعتی را کشت بعد از آن افتاد حضرت حسین نزد او آمد و گریست و صورت خود را بر صورت او گذاشت چون چشم خود را گشود
حسین ع را دید تبسم کرد و روحش بجنان پرواز نمود راوی گوید بعد از آن یزید ابن زیاد ابن مهاصر ابو الشعثاء هشت چوبه تیر بایشان انداخت
پنج تیر از آنها خطا نکرد و هر وقتیکه تیر میانداخت حسین ع میگفت خدایا تیر انداختن او را محکم کن و بهشت را ثواب او گردان پس حمله کرد
با او و او را کشتند و از ابو مخنف نقلشده که خبر داد مهران غلام بنی کاهل که در کربلا با حسین ع حاضر بود مردی را دیدم که بشدت مقاتله میکرد و در قوم
حمله میکرد و مکرر ایشانرا از جا زائل میکرد بعد بخدمت حسین ع برگشت و رجز میخواند و میگفت ابشر هدیت الرشد تلقی احمدا فی جنة الفردوس
تعلو صعدا یعنی مژده باد ترا هدایت کرده شدی ملاقات میکنی در بهشت احمد را در حالتیکه بلند میشوی بدرجات پس گفتم این کیست
گفتند ابو عمرو نهشلی بعضی گفته اند خثعمی پس عامر ابن نهشل که یکی از بنی لات بود از قبیلهٔ ثعلبه او را نشانه تیر نمود و کشت و سر او را
از بدن جدا کرد و این ابو عمرو نماز شب میخواند و کثیر الصلوة بود و یزید ابن مهاجر بیرون آمد پنج نفر از اصحاب عمر سعد کشت و بخدمت
حسین ع آمده میگفت انا یزید و ابی مهاجر کأنی لیث بغیل خادر یا رب انی للحسین ناصر و لابن سعد تارک مهاجر یعنی من یزیدم
پدرم مهاجر است گویا که شیر بیشه هستم ای خدا من حسین را نصرت کننده ام و ابن سعد را ترک کننده و کنیهٔ او ابو الشعثاء بود
از بنی بهدله از قبیلهٔ کنده و در بحار آورده که تقدم نمود سیف ابن ابی الحرث ابن سریع و مالک ابن عبد الله ابن سریع
جابریان که ... از همدان که ایشانرا بنو جابر میگفتند در پیش روی امام حسین ع بعد از آن یکدیگر ملاقات کردند
گفتند السلام علیک یا ابن رسول الله حضرت فرمود علیکما السلام بعد مقاتله کردند تا کشته شدند محمد ابن ابیطالب و غیر او گفته
اند یک یک بخدمت حضرت آمدند و عرض میکردند السلام علیک یا ابن رسول الله و حضرت بایشان جواب میداد و میگفت
و علیک السلام ما در عقب تو خواهیم آمد بعد از آن حضرت این آیه را خواند فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر تا همه ایشان
شهید شدند و در کتاب ملهوف آورده که اصحاب حضرت بکشته شدن سرعت مینمودند و بودند چنانکه گفته اند

قوم اذا نودوا لدفع ملمة والخیل بین مدعس و مکردس لبسوا القلوب علی الدروع و اقبلوا یتهافتون الی ذهاب الانفس و در کتاب
بحار آورده وقتیکه اصحاب حسین را کشتند و نماند مگر اهل بیت او و ایشان اولاد علی و اولاد جعفر و اولاد عقیل و اولاد حسن و اولاد
خود آنحضرت بودند اجتماع کرده بعضی از ایشان بعضی را وداع میکرد پس اول کسیکه از اهل بیت او بیرون آمد عبد الله ابن مسلم
ابن ابیطالب بود رجز خوانده میگفت الیوم القی مسلما و هو ابی و فتیة بادوا علی دین النبی لیسوا بقوم عرفوا بالکذب لکن خیار
و کرام النسب من هاشم السادات اهل الحسب یعنی امروز ملاقات میکنم پدر خود مسلم را و جوانانیرا که در دین پیغمبر هلاک شدند
که بکذب و دروغ گفتن معروف نبودند لیکن برگزیده و کریم النسب بودند از هاشم بزرگان و اهل حسب بودند محمد ابن ابیطالب
گفته که مقاتله کرد تا نود و هشت نفر در سه حمله بقتل رسانید بعد از آن عمرو ابن صبیح صیداوی و اسد ابن مالک او را کشتند
ابو الفرج گفته عبد الله ابن مسلم که مادرش رقیه بنت علی ابن ابیطالب ع بود عمرو ابن صبیح او را کشت و در آنچه ما آنرا از مدائنی و حمید
ابن مسلم ذکر کردیم اینست که تیری باو رسید در حالتیکه او دست خود را بر پیشانی گذاشته بود پس تیر کف دست و پیشانی او را
بهم دوخت و از کتاب ارشاد نقلشده که یکی از لشکر ابن سعد که او را عمرو ابن صبیح میگفتند تیری بعبد الله ابن مسلم ابن عقیل انداخت
و عبد الله دست خود را بر پیشانی گذاشت که خود را حفظ نماید تیر بدست او رسید و از دست بر پیشانی گذشت دست را
بر پیشانی ضم کرد که بحرکت دادن دست خود قادر نشد بعد آن ملعون بجانب او آمده نیزه بر قلب او زد و کشت ابو مخنف
گفته که بیرون آمد عبد الله ابن مسلم ابن عقیل در مقابل حسین ع ایستاد بعد از آن گفت ای مولای من مرا اذن ده بمبارزت بروم
حضرت فرمود کفایت کرد بر تو و بر اهل تو از قتل و از آنچه ایشان در آن هستند گفت یا عم بچه رو خدای تعالی را ملاقات
مینمایم در حالتیکه مولای خود را تنها گذاشته بدشمنان تسلیم نموده باشم بخدا قسم هرگز این نخواهد شد بعد از آن انشاد کرده میگفت
نحن بنو هاشم الکرام نحمی عن ابن السید الامام نسل علی الاسد الضرغام سبط النبی المصطفی التهامی یعنی ما اولاد هاشم و کریم هستیم حمایت
مینمائیم پسر سید امام را که نسل علی و شیر ضرغامست و نوادهٔ پیغمبر برگزیده که در تهامه می بود یعنی در مکه بعد از آن بقوم حمله کرده و جمع
کثیری را کشت پس مردی از معاندین نیزه باو زد و شهیدش کرد وقتیکه حسین ع او را دید بسوی وی آمده و او را از او دور کرد
و بر روی اسب خود گذاشته بخیمه آورد بعد از آن باصحاب خود رجوع کرده فرمود ای قوم حمله کنید بایشان خدا در میان شما
مبارک گرداند و بسوی بهشت سرعت نمائید و خانهٔ امامان بهتر از خانه خواریست و در کتاب بحار آورده که محمد ابن مسلم ابن
عقیل را مادرش ام ولد بود او را ابو جرهم ازدی و لقیط ابن ایاس جهنی کشت در آن روایتی که آنرا از ابو جعفر روایت کردیم
و صدوق در کتاب امالی خود گفته که عبد الله ابن مسلم ابن عقیل بیرون آمده انشاد کرده میگفت اقسمت لا اقتل الا حرا وقد
وجدت الموت شیئا مرا اکره ان ادعی جبانا فرا ان الجبان من عصی و فرا یعنی قسم یاد کرده ام که مقتول نباشم مگر در حالتیکه
حر و آزاد بوده باشم و مرگرا یافته ام چیزی تلخ ناخوش میدارم که مرا ترسان و فرار کننده بخوانند زیرا که جبان و ترسان
کسیست که عصیان کرده فرار نماید و سیزده نفر از ایشان کشت تا شهید شد و در بحار است که محمد ابن ابیطالب و غیر او گفته که بعد از آن
جعفر ابن عقیل بیرون آمد در حالتیکه رجز میخواند و میگفت انا الغلام الابطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالب و نحن حقا سادة
الذوائب هذا حسین اطیب الاطائب من عترة البر التقی العاقب یعنی من جوان ابطحی و طالبی هستم از گروهیکه در قبیلهٔ هاشم
و غالب است و ما در راستی آقایان بزرگان هستیم این حسین که پاکیزه ترین پاکیزگان است و عقب مانده است از عترت نیکوکاران
و پرهیزکاران ابو مخنف گوید که او میگفت یا معشر الکهول و الشبان اضربکم بالسیف و السنان ارضی بذاک خالق الانسان
ثم رسول الملک الدیان یعنی ای گروه پیران و جوانان بنیزه و شمشیر شما را میزنم و باین خالق انسان و رسول پادشاه جزا دهنده را
راضی و خشنود میکنم بعد بر قوم حمله کرد و چهل و پنج نفر را کشت و در بحار است که پانزده سوار و از ابن شهر آشوب نقلشده
که گفته اند دو نفر را کشت بعد او را بشر ابن سوط همدانی شهید کرد و از ابو الفرج نقلشده که مادرش ام الثغر دختر عامری بود
او را عروة ابن عبد الله خثعمی کشت در آنچه آنرا از باقر ع روایت کردیم و از حمید ابن مسلم نقلشده که ابو مخنف گفت در آنوقت
حسین ع ... و بسیار می نگریست ... بشدت گریه کردند و میگریست ... و اجداده و اعمامه
و احسناه و جعفراه و حمزتاه و اخیاه بعد از آن ندا کرد یا قوم اما من مجیر یجیرنا اما من معین یعیننا اما من طالب الجنة ینصرنا اما من
خائف من عذاب الله فیذب عنا و بشدت گریست و میگفت انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا

۲۸۲ مفخراً حین افخر وفاطمة امی وجدی محمد وعمی هو الطیار فی الخلد جعفر بنا ظهر الاسلام بعد خموده ونحن سراج الله فی الارض یزهر وشیعتنا
فی الخلق اکرم شیعة ومبغضنا یوم القیمة یخسر ودر بحار آورده که گفته اند بعد از آن برادرش عبد الرحمن ابن عقیل بیرون آمده میگفت ابی عقیل فاعرفوا
مکانی من هاشم وهاشم اخوانی کهول صدق سادة الاقران هذا حسین شامخ البنیان وسید الشیب مع الشبان یعنی پدرم عقیل است
مکان ومنزلت مرا بشناسید از هاشم وهاشم برادران من پیران صدق وبزرگان امثال واقرانند این حسین بنایش بلند وآقای
پیران با جوانانست پس هفده سوار را کشت تا عثمان ابن خالد جهنی شهیدش کرد ابو الفرج گفت که عبد الله ابن عقیل ابن ابی طالب مادرش ام ولد
عثمان ابن خالد جهنی او را بقتل رسانید ابو الفرج وبشر ابن حوط الهانی دز آن روایتی که ماینی آنرا ذکر کرده عثمان ابن خالد جهنی ومردی
از همدان ومحمد ابن ابی سعید ابن عقیل مادرش ام ولد او را لقیط ابن یاسر جهنی کشت او را به تیری زد در آنچه آنرا از مداینی روایت کرده
از ابی مخنف نقل شده او هم نقل کرده از سلیمان ابی راشد از حمید ابن مسلم وذکر کرده محمد ابن علی ابن الحمزه که با او کشته شد جعفر ابن محمد
ابن عقیل وذکر کرده ایضا که علی ابن عقیل مادرش ام ولد در آنروز کشته شد ودر بحار آورده که گفته اند بیرون آمد بعد از آن محمد ابن
عبد الله جعفر ابن ابی طالب در حالتیکه میگفت نشکوا الی الله من العدوان فعال قوم فی الردی عمیان قد ترکوا معالم القرآن ومحکم التنزیل
والتبیان واظهروا الکفر مع الطغیان یعنی شکایت میکنیم بخدا از دشمنان پس گفت قومیکه کور شده اند در هلاکت بتحقیق معالم قرآنرا ترک
کردند ومحکم تنزیل وبیانرا وظاهر کردند کفر وطغیانرا بعد از آن مقاتله کرد تا ده نفر را کشت بعد او را عامر ابن نهشل تمیمی شهید کرد بعد از آن عون ابن عبد الله
ابن جعفر بیرون آمده میگفت ان تنکرونی فانا ابن جعفر شهید صدق فی الجنان ازهر یطیر فیها بجناح اخضر کفی بهذا شرفا فی المحشر
یعنی اگر مرا نمیشناسید من پسر جعفرم که بصدق شهید شده است در بهشت ظاهر میشود وطیران میکند در بهشت با پرهای سبز این
کفایت میکند از جهت شرف در محشر بعد از آن مقاتله کرد تا سه نفر سوار وهجده نفر پیاده بقتل رسانید بعد از آن عبد الله ابن بطه طائی او را
بقتل رسانید ودر بحار آورده که بعد از شهادت اولاد امام حسن ع برادران حسین پیش آمده عزم کردند که در پیش روی حسین کشته شوند پس
اول کسیکه از ایشان بیرون آمد ابی بکر ابن علی که اسمش عبید الله ومادرش لیلی دختر مسعود ابن خالد ابن ربعی تمیمیه بود تقدم نموده
رجز میخواند شیخی علی ذو الفخر الاطول من هاشم الصدق الکریم المفضل هذا الحسین ابن النبی المرسل عنه نحامی بالحسام المصقل نفدیه
نفسی من اخ مبجل یعنی شیخ من علیست که صاحب فخر بسیار است از قبیلهٔ هاشم که راست کرد کریم وصاحب فضل واحسانست
این حسین پسر پیغمبر مرسل است حمایت میکنیم او را با شمشیر صیقل دار جان خود را باو فدا میکنیم که برادر بزرگوار است پس مقاتله میکرد تا زحر
ابن بدر نخعی بعضی گفته اند عبد الله ابن عقبة غنوی او را کشت ابو الفرج گفته که نامش معروف نیست گفته اند که بعد از آن برادرش عمر ابن
علی بیرون آمد در حالتیکه میگفت اضربکم ولا اری فیکم زحر ذاک الشقی بالنبی قد کفر یا زحر یا زحر تدان من عمر لعلک الیوم تبوء من سقر شر
مکان فی حریق وسعر لانک الجاحد یا شر البشر یعنی شمشیر شما را میزنم ونمی بینم در میان شما زحر را آن شقی به پیغمبر کافر شده است ای زحر
ای زحر بعمر نزدیک باش شاید که تو در آنروز در جهنم ساکن باشی که بدترین مکانست در سوخته شدن زیرا که تو منکر هستی ای شریرترین بشر
بعد از آن حمله کرد بر زحر که برادرش را کشته بود او را کشت ورو بقوم آورد وشمشیر خود را بشان زده میگفت خلوا عداة الله خلوا من عمر
خلوا عن اللیث العبوس المکفهر یضربکم بسیفه ولا یفر ولیس فیها کالجبان المنجحر یعنی کنار روید ودور شوید ای دشمنان خدا از عمر دور شوید از
شیر عبوس وخشمناک که شمشیر خود را بشما میزند وفرار نمیکند ودر میان ایشان مثل جبان مضطرب نیست ومقاتله میکرد تا شهید شد بعد
برادرش عثمان ابن علی بیرون آمد که مادرش ام البنین دختر حزام ابن خالد بود از بنی کلاب ومیگفت انی انا عثمان ذو المفاخر شیخی علی
ذو الفعال الطاهر وابن عم للنبی الطاهر اخی حسین خیرة الاخایر وسید الکبار والاصاغر بعد الرسول والوصی الناصر یعنی من عثمان
صاحب مفاخرم پدرم علی صاحب فعال طاهر است وپسر عم پیغمبر طاهر وکیست برادرم حسین بهترین نیکوکارانست ومولای کبیران وصغیران
بعد از رسول ووصی ناصر او پس خولی ابن یزید اصبحی به تیر از پیشانی او زد واز اسب خود فرو دآمده سرشرا قطع کرد مردی از بنی
ابان ابن دارم گفته اند عثمان ابن علی را کشته در حالتیکه بیست ویکسال داشت واز علی نقل شده که فرمود او را نامیدم باسم دیگر
عثمان ابن مظعون بعد از آن بیرون آمد برادرش جعفر ابن علی ع ومادرش ام البنین است ایضا واز ابی الفرج نقل شده که او نوزده سال داشت
ودر خبر است که عباس ابن علی برادر خود جعفر را مقدم کرد در پیش روی خود گفته اند که او میگفت انی انا جعفر ذو المعالی ابن علی الخیر
ذی النوال حسبی بعمی شرفا وخالی احمی حسینا ذی الندی المفضال یعنی بدرستیکه منم جعفر صاحب بلندیها پسر علی بهتر صاحب بخشش کفایت
میکند مرا عم وخالوی من از جهت شرف وعزت حمایت میکنم حسین را که صاحب احسان وفضیلت است بعد از آن مقاتله

۲۸۳ خولی ابن یزید اصبحی تیری باو انداخت بشقیقه یا بچشم او رسیده شهید شد بعد از آن برادرش عبد الله ابن علی ع بیرون آمد در حالتیکه
بیست وپنج سال داشت واو را اولادی نبوده ودر خبر است که عباس ابن علی برادر پدری ومادری خود عبد الله ابن علی گفت مقدم باش در
پیش روی من تا ترا ببینم وترا بحساب آورم زیرا که برای تو اولادی نیست ومقدم شد پیش روی او گفته اند که او میگفت
انا ابن ذی النجدة والافضال ذاک علی الخیر ذو الفعال سیف رسول الله ذو النکال فی کل قوم ظاهر الاهوال یعنی من پسر شخصی هستم
که صاحب بزرگی واحسانست آن علی خیر صاحب خصال حمیده است شمشیر رسول خدا صاحب قوت در هر قوم هولهای او ظاهر است
پس او را هانی ابن شبیب حضرمی بقتل رسانید واز نصر ابن مزاحم نقل شده که محمد الاصغر ابن علی ابن ابی طالب مادرش ام ولد است واز مداینی
روایت شده که مردی از بنی ابان ابن دارم او را کشت واز محمد ابن علی ابن حمزه روایت شده که ابراهیم ابن علی ابن ابی طالب را
کشتند ومادرش ام ولد بود واز عبید الله طلحی روایت شده که عبید الله ابن علی را با حسین کشتند گفته اند که این خطاست وحق
این نسبت عبید الله را در یوم الدار کشت اصحاب مختار او را کشتند تذییل است ودر آن بیان بعضی از امور است بدانکه
هر که اخذ نماید همه آنچه در مجلس ذکر شد وتامل نماید در آنچه واقع شده در آن از مبارزات ومقاتلات ومجاهدات اصحاب
بعد از آن علاوه نماید بر این ملاحظه نمودن آنچه بعد از این مذکور میشود در مجلس آینده از مبارزات قاسم ابن حسن وعلی ابن الحسین ع
وعباس ابن امیر المؤمنین ومقاتلات ایشان بعد از آن علاوه نماید بهمهٔ اینها مقاتلات سید الشهداء روحی له الفداء
ومجاهدات او میداند که قضیهٔ ایستادن آفتاب در فوق زمین در روز عاشوراء در مقداریکه مرتب میشود مدت هفتاد ودو ساعت
قول آن ازاقوال شاذه وغریبه نیست بلکه از چیزهائیست که قریب بتحقیق است اگرچه آن حملات نسبت بآن مبارزات ومجاهدات
از روی روایات مشهوره ونهج مقالات اکثر اصحاب مقاتل است بعد از آن مخفی نماند بر تو هر که تامل نماید در آنچه زهیر ابن قین بسید
الشهداء روحی له الفداء گفت بعد از شهادت حبیب رضی الله عنه این امر را که از تو مشاهده میکنیم چیست تا قول او که گفت فما بالک
الا ترینا القتل حتی نصیر الی الجنة ونعیمها ونیز تامل نماید در آنچه ذکر شد در روایات گذشته از اینکه امام وقتیکه از نماز فارغ شد ایشان را
برجال تحریض میفرمود ومیفرمود ای کریمان این بهشت که ابواب آن مفتوح گشته بسوی آنچه در آنست بعد از آن بزبان خود فریاد زد که
بیرون آئید وبیرون آمدند در حالتیکه موها را پریشان وگریبان خود را چاک زده بودند ونیز گریستند ومیگفتند ای گروه مسلمین وای طائفه مؤمنین
خدا را در بارهٔ ذریهٔ پیغمبر خودتان ملاحظه نمائید وایشان را حمایت کنید بعد از آن حسین فریاد کرد که ای امت تنزیل وای حافظان قرآن
حمایت کنید این حریم را واز ایشان دور کنید زنشوید الحدیث مطلع میشود باسرار لاهوتیه دقیقه وامور ملکوتیه رقیقه وآن اینست
که آشکار شدن انکسار در روی مبارک امام ع ومتالم شدن او بشهادت اصحاب خود وکشته شدن انصار خود وعدم ارادهٔ
او کشته شدن برای ایشان از اینجهه بود که شهادت اصحاب وانصارش در آن روز حرام معقول ونزدیک نشد با آنچه آن معراج هر
مؤمن وپرهیزکار است یعنی بعد از اداء آن وآن نماز است پس اراده کرد که شهادت ایشان که سبقت نکرده است بآن شهادت
شهیدی از سابقین ولاحق نشده بآن شهادت شهیدی از لاحقین بعد از نماز ایشان باشد چنان نمازیکه جمع کرده است
دو سهم رقیب ومعلی را از سهام نماز حقیقی که از فحشاء ومنکر نهی میکند بلکه نمازیکه در آنحالت گذارده میشود با آن امام مظلوم
از اکمل وافضل افراد نماز حقیقی که تا آن زمان معمول شده وبعد از آن تا روز قیامت گذارده خواهد شد غیر از نمازیکه از محمد وآل
معصومین او صادر خواهد شد وبعبارت واضح‌تر آنکه شهادت اصحاب سید الشهداء وانصار او اگرچه عملی بود که بدرجهٔ آن
نمیرسد عمل عاملی از آیندگان وگذشتگان مگر اینکه آنحضرت خواست که شهادت او واصحابش بعد از نمازی باشد که عمود دین
است که جان خود واولاد وعترت وبرادران وخویشان خود را بذل نمود در راه خدا از برای قائم نمودن ستون آن ودر این
اشاره است بچیز دیگر وآن اینست که سید الشهداء روحی له الفداء اگر در آنروز شهید نمیشد هر آینه نماز بالکلیه مضمحل میشد وعمود
آن تا روز قیامت قائم نمیگشت بعد از آن امیطلب را جمعی از اصحاب حضرت فهمیدند آیا نمی‌بینی قول ابی ثمامه صیداوی را که
گفت واحب ان القی الله ربی وقد صلیت هذه الصلوة پس این نماز آن نماز نیست که حال آنرا شرح کردیم پس قول امام
در جواب او که فرمود ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین نعم هذا اول وقتها اشاره است بمطلب ایضا پس معنی قول
امام ع ذکرت الصلوة ای فهمیدی ودانستی مطلب را که در قلب من بود برای تحصیل آن از شما قتل را دفع میکردم شهادت
شما را اراده نکردم قبل حصول آن وقوله ع نعم هذا اول وقتها اشاره است بمعنی جلیل ومطلب بزرگ وآن این است

که اصحاب او در آن روز اشیاء را علی ما هی علیه در واقع و نفس الامر میدیدند و بعبارة اخری ایشان در آن روز با بودن ارواح ایشان در تعلق آن بابدان دنیویه علوم ایشان مثل علوم اهل صقع ملکوت و افهام ایشان مثل افهام مشاهدین مکاشفین بود بلکه ایشان در آن روز از بصیران و خبیران مکاشفین و بزرگان مشاهدین بودند بعد از حجج طاهرین معصومین از آل طه و یس و بعد از گروه انبیاء بعد مخفی نماند بر تو که نماز را در آنحالت با اینکه وصف و فضیلت آنرا شناختی با ممکن بودن از آن بعض اصحاب آنحضرت ترک کرد و آن مثل سعید ابن عبد الله حنفی بود وقتیکه در پیش روی امام ایستاده بدن خود را برای ایشان نشانه تیر نمود و او را تیرها میزدند هر وقتیکه امام یمین و یسار شروع میکرد او در پیش روی او میایستاد با ایشان تیر میزد تا بزمین افتاد پس امام نماز خود را با باقی اصحاب خود تمام کرد پس چه خوب عمل نمود سعید رحمه الله زیرا که رسید باو مثل اجر نماز امام و اجر نماز اصحاب او که با امام نماز کرده شدند و جهش و احتیاج و اسکات است بعد از آن بدرستیکه قول امام در مقام تحریص اصحاب و انصار و اولاد و برادران و خویشان خود را بعد از نماز بر جهاد و هذه الجنة قد فتحت ابوابها در آن اشاره لطیفه است بر اینکه ایشان مشاهده مینمایند آنچیز را که بآن اشاره کرد و تحقیق گذشت بعض بیان برای آن پس بر اینکه همه را شناختی مدایکه در امر کردن امام زنان طاهره را که از خیمه بیرون نیایند اسرار لاهوتیه و اشارات ملکوتیه است و آن از جهة اینست که صیحه و گریه و بیرون آمدن ایشان از خیمه در آنحالت مذکوره و گفتن ایشان یا معاشر المسلمین و یا عصبة الموحدین الله الله فی ذریة نبیکم شدید ترست بر اصحاب و انصار از حیثیت تهییج و قوی ترست از حیثیت تشجیع و دلیر کردن ایشان از تشاهد تهییج ایشان باشارات امام و با آنچه بود ایشانرا از قوه ملکوتیه مقامات و درجات برزخیه و اخرویه خود شانرا که اقل آنها معانقه کردن حور عین است در قصرها و این در حقیقت کشف میکند از شدت قرب ایشان بخدا و رسول و عترت و ذریه او و از اینکه یک ساعت از ساعات دفع و حمایت از حریم رسول خدا افضل است از مجاهده جهاد کنندگان در دهور و ازمنه کثیره پیش روی انبیاء و مرسلین و از اینکه ثواب و درجه کشتن یک نفر از این زنادقه کفار و مرتدین فجار از لشکر یزید و ابن زیاد اکثر و افضلست از ثواب و درجه کشتن گروه و جماعات کثیره از سایر کافرین پس هرگاه گوئی چه چیز است وجه امر کردن امام زنان طاهره را بخارج شدن از خیمه که ایشان بیرون آمدند از خیمه در آنحالت که در روایت مذکور شد آیا این نسبت بحکم شرعی از قبیل قضایای خاصه است در وقایع خاصه که سر و وجه آنرا نمیدانند مگر خدا تعالی و حجج معصومین او یا از برای وجه و سریست که ما میفهمیم و مطابق شرع است میگویم در این سر لطیف و وجه دقیق است و آن اینست که اصحاب سید الشهداء روحی له الفداء در آن روز در آنوقت متصف بودند بصفت عصمت و داخل بودند در گروه معصومین بلکه اینحالت و صفت برای ایشان محقق شد در اول شب عاشوراء چنانکه بر وجه این اشاره گذشت پس متصف بعصمت در شان او خیانت متصور نمیشود و تقلب و ریبه خطور نمیکند و بعبارة اخری اصحاب در آنوقت و در آنحالت بمنزله اهل عالم ملکوت و کروبیین بودند بلکه بمنزله کاملترین و فاضلترین افراد ایشان بودند و اگر خواهی که بنمط دیگر تعبیر نمائی بگو که سید الشهداء روحی له الفداء خواست که شان اصحاب خود را اظهار نماید باینمعنی که ایشان در آن روز متصف بودند بتوجهات والتفاتهای امام بصفت عصمت و داخل بودند در گروه اهل عصمت و ایشان بمنزله برادران زنان طاهره بودند پس این فضل و درجه ایست که هیچ درجه بآن مساوی نمیشود و بعد از همه اینها ممکن است که گفته شود بدرستیکه اصحاب و انصار رضی الله عنهم نظر کردند بر زنان طاهره عین آواز و کلمات ایشانرا شنیدند و دانستند خارج شدن ایشانرا از خیمه در آنحالت مذکوره از بودن دختران صغیره بر آنحالت مذکوره یا ایشان اراده نمودند بجبر دادن مردی از مردان اهل بیت مثل عباس و علی ابن الحسین و قاسم سلام الله علیهم هرگاه گوئی این نحو تحریص امام اصحاب خود را دلیر و شجاع کردن او ایشانرا و همچنین استغاثه و استنصار زنان طاهره از ایشان و بیرون آمدن ایشان از خیمه در آن حالت مذکوره کشف میکند از اینکه ایشان بسیار مشتاق بودند بر اینکه در پیش روی امام مجاهده و مقاتله نموده بشهادت برسند پس این چنانکه می بینی منافیست با آنچه در شان ایشان وارد شده و همچنین منافیست با آنچه گذشت در تحقیق آن میگویم بدرستی هرکه تامل نماید در آنچه ما مقدم کردیم ساقط میشود از او این سؤال از برای فهمیدن او حقیقه حالرا در جواب آن باین معنی که این نحو تحریص و بر بر قتال و جهاد از برای اشاره کردنست بر امور گذشته علاوه بر این حکمت که باین علاوه نمائیم و بگوئیم که این قسم تحریص از جهتها که تاثیر کامل دارد در قلوب انصار و شجاعت و شدت باس ایشانرا قوی میکند اگرچه پیش از این متصف بودند بصفتیکه بسوی آن اشاره کردیم تذییل دیگر در آنست بیان بعض از امور بدانکه هرکه تامل نماید در کلمات اصحاب سید الشهداء روحی له الفداء اشعار و رجز ایشانرا در مقام قتال و بیرون آمدن بجدال میداند که ایشان قطع کرده بودند باینکه متنعم و متلذذ میشوند بعد از

بعد از شهادت بانواع تلذذات برزخیه و انواع نعمات اخرویه از اول شهادت ایشان تا روز قیامت و تا روزیکه خدا محشور میکند خلایق اولین و آخرین را باینمعنی که آنچه خدا تعالی بر مؤمنین وعده کرده در روز جزا از بهشت و حور و قصور و مقامات عالیه و درجات رفیعه و رضوان خدا تعالی که آن از هر چیز بزرگتر است عطا میکند خدای عز و جل بر ایشان از اول زمان شهادت ایشان بر نهج اتصال و استمرار الی ما لا نهایة پس این چنانکه مستفاد میشود از رجز و اشعار ایشان که کشف میکند از اینکه ایشان رسیده اند بمقامات اهل مکاشفه و مشاهده از انبیاء و اولیاء پس همچنین مستفاد میشود از جمله کثیره از اخبار و روایات و اگر خواهی که بنمط دیگر تعبیر نمائی بگو که ایشان داخل میشوند بعد از شهادت ایشان بهشت اخرویه که داخل نمیشود بآن غیر ایشان از مؤمنین مگر بعد از قیام قیامت و روز جزا بعد از آن مخفی نماند بر تو بدرستیکه روایات این مجلس مثل روایات اکثر مجالس مذکوره از آنچیزهاست که در آن دلالات واضحه و تصریحات تامه است بر باقی بودن ارواح در عالم برزخ و تحقیق اقامه نمودیم براهین ادله ساطعه و آیات قاطعه در فن اعلی از کتاب خزائن هرکس اراده نماید تحقیق حالرا در اینخصوص و اطلاع بر ادله مؤیدین از قول مختار و قول مخالف بر این از قول اکثر متکلمین و از ایشان است علامه حلی ره پس رجوع کند بر فن اعلی از کتاب خزائن در اصول فقه و اصول اعتقادات بعد مخفی نماند بر تو اختلافیکه در این مجلس واقع شد نسبت بمقاتلات جمعی از اصحاب و بنی هاشم و آن مثل اینکه فلان کس از اصحاب یا فلان از بنی هاشم قتال شدید نمود بمکانیکه ذکر نشد عدد کسیکه او را کشته از کفار ممکنست که حمل شود بر تفصیل و بیانیکه در مجلس گذشته آنرا نقل کردیم از کتابیکه بر شهاب الدین عاملی نسبت داده میشد و این حمل حسن تام دارد نسبت بر جوانان بنی هاشم علی کسانیکه در روایات این مجلس عدد مقتولین ایشان از کفار ذکر نشده بعید اینکه اختلاف میان آنچه در این مجلس است بحسب نامهای اصحاب و انصار و همچنین بحسب عدد ایشان و میان آنچه واقع شده در زیارتیکه از ناحیه مقدسه خارج شد در غایت وضوح است پس آن زیارتیست که وارد کرده آنرا سید ره در کتاب اقبال و آن مشتمل است بر اسماء شهدا و بعض احوال ایشان رضوان الله علیهم و اسماء قاتل ایشان گفت که روایت کردند بما جماعت با سندهای ایشان از ابی جعفر طوسی از محمد ابن احمد ابن عیاش از شیخ صالح ابی منصور ابن عبد المنعم ابن نعمان بغدادی گفت بیرون آمد از ناحیه مقدسه در سال دویست و پنجاه و دو بر دست شیخ محمد ابن غالب اصفهانی در وقت وفات پدرم و من جوان بودم عریضه کرده اذن خواستم بزیارت مولای خود ابی عبد الله الحسین و زیارت شهدا پس بیرون آمد بسم الله الرحمن الرحیم زمانیکه زیارت شهدا را اراده کردی بایست در نزد پاهای حسین و آنجا قبر علی ابن الحسین است پس روی خود را بقبله بگردان زیرا که در آنجا ملاحظه حرمت شهداست و اشاره کن بر علی ابن الحسین و بگو السَّلامُ عَلَیکَ یا اَوَّلَ قَتیلٍ مِنْ نَسْلِ خَیْرِ سَلیلٍ مِنْ سُلالَةِ اِبْرٰهیمَ الْخَلیلِ صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ وَ عَلیٰ اَبیکَ اِذْ قالَ فیکَ قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلُوکَ یا بُنَیَّ ما اَجْرَاَهُمْ عَلَی الرَّحْمٰنِ وَ عَلَی انْتِهاکِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَی الدُّنْیا بَعْدَکَ الْعَفا کَاَنّی بِکَ بَیْنَ یَدَیْهِ ماثِلاً وَ لِلْکافِرینَ قائِلاً اَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلی نَحْنُ وَ بَیْتِ اللهِ اَوْلیٰ بِالنَّبِیِّ اَطْعَنُکُمْ بِالرُّمْحِ حَتّیٰ یَنْثَنی اَضْرِبُکُمْ بِالسَّیْفِ اَحْمی عَنْ اَبی ضَرْبَ غُلامٍ هاشِمِیٍّ عَلَوِیٍّ وَ اللهِ لا یَحْکُمُ فینَا ابْنُ الدَّعِیِّ فَمَضَیْتَ بِحَبِّکَ وَ لَقیتَ رَبَّکَ اَشْهَدُ اَنَّکَ اَوْلیٰ بِاللهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ اَنَّکَ ابْنُ رَسُولِهِ وَ ابْنُ حُجَّتِهِ وَ اَمینِهِ حَکَمَ اللهُ لَکَ عَلیٰ قاتِلِکَ مُرَّةَ بْنِ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمانِ الْعَبْدِیِّ لَعَنَهُ اللهُ وَ اَخْزاهُ وَ مَنْ شَرِکَهُ فی قَتْلِکَ وَ کانُوا عَلَیْکَ ظَهیراً وَ اَصْلاهُمُ اللهُ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصیراً وَ جَعَلَنَا اللهُ مِنْ مُلاقیکَ وَ مُرافِقیکَ وَ مُرافِقی جَدِّکَ وَ اَبیکَ وَ عَمِّکَ وَ اَخیکَ وَ اُمِّکَ الْمَظْلُومَةِ وَ اَبْرَءُ اِلَی اللهِ مِنْ قاتِلیکَ وَ اَسْئَلُ اللهَ مُرافَقَتَکَ فی دارِ الْخُلُودِ وَ اَبْرَءُ اِلَی اللهِ مِنْ اَعْدائِکَ اُولِی الْجُحُودِ وَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ السَّلامُ عَلیٰ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحُسَیْنِ الطِّفْلِ الرَّضیعِ الْمَرْمِیِّ الصَّریعِ الْمُتَشَحِّطِ دَماً الْمُصَعَّدِ دَمُهُ فِی السَّماءِ الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فی حِجْرِ اَبیهِ لَعَنَ اللهُ رامِیَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ کاهِلٍ الْاَسَدِیَّ وَ ذَویهِ السَّلامُ عَلیٰ عَبْدِ اللهِ بْنِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ مُبْلِی الْبَلاءِ وَ الْمُنادی بِالْوَلاءِ فی عَرْصَةِ کَرْبَلاءَ الْمَضْرُوبِ مُقْبِلاً وَ مُدْبِراً لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ هانِیَ بْنَ ثُبَیْتٍ الْحَضْرَمِیَّ السَّلامُ عَلَی الْعَبّاسِ بْنِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ الْمُواسی اَخاهُ بِنَفْسِهِ الْآخِذِ لِغَدِهِ مِنْ اَمْسِهِ الْفادی لَهُ الْواقی السّاعی اِلَیْهِ بِمائِهِ الْمَقْطُوعَةِ یَداهُ لَعَنَ اللهُ قاتِلَیْهِ یَزیدَ بْنَ وَقّادٍ وَ حَکیمَ بْنَ الطُّفَیْلِ الطّائِیَّ السَّلامُ عَلیٰ جَعْفَرِ بْنِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ الصّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِباً وَ النّائی عَنِ الْاَوْطانِ مُغْتَرِباً الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتالِ الْمُسْتَقْدِمِ لِلنِّزالِ الْمَکْثُورِ بِالرِّجالِ لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ هانِیَ بْنَ ثُبَیْتٍ الْحَضْرَمِیَّ السَّلامُ عَلیٰ عُثْمانَ بْنِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ سَمِیِّ عُثْمانَ بْنِ مَظْعُونٍ لَعَنَ اللهُ رامِیَهُ بِالسَّهْمِ خَوْلِیَّ بْنَ یَزیدَ الْاَصْبَحِیَّ الْاَیادِیَّ وَ الْاَبانِیَّ الدّارِمِیَّ السَّلامُ عَلیٰ مُحَمَّدِ بْنِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ قَتیلِ الْاَبانِیِّ الدّارِمِیِّ لَعَنَهُ اللهُ وَ ضاعَفَ عَلَیْهِ الْعَذابَ الْاَلیمَ وَ صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدُ وَ عَلیٰ اَهْلِ بَیْتِکَ الصّابِرینَ السَّلامُ عَلیٰ اَبی بَکْرِ بْنِ الْحَسَنِ الزَّکِیِّ الْوَلِیِّ الْمَرْمِیِّ بِالسَّهْمِ الرَّدی لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ عَبْدَ اللهِ بْنَ عُقْبَةَ الْغَنَوِیَّ السَّلامُ عَلیٰ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الزَّکِیِّ لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ وَ رامِیَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ کاهِلٍ الْاَسَدِیَّ السَّلامُ عَلیٰ قاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْمَضْرُوبِ

هامته المسلوب لامته حين نادى الحسين عمه فجلى عليه عمه كالصقر وهو يفحص برجله التراب والحسين عليه السلام
يقول بعدا لقوم قتلوك ومن خصمهم يوم القيمة جدك وابوك ثم قال عز والله على عمك ان تدعوه فلا يجيبك
او يجيبك وانت قتيل جديل فلا ينفعك هذا والله يوم كثر واتره وقل ناصره جعلني الله معكما يوم جمعكما
وبوأني مبوأكما ولعن الله قاتلك عمر بن سعد بن نفيل الازدي واصلاه جحيما واعد له عذابا اليما
السلام على عون بن عبد الله بن جعفر الطيار في الجنان حليف الايمان ومنازل الاقران الناصح للرحمن
التالي للمثاني والقرآن لعن الله قاتله عبد الله بن قطبة النبهاني السلم على محمد بن جعفر بن عبد الله الشاهد
مكان ابيه والتالي لاخيه وواقيه ببدنه لعن الله قاتله عامر بن نهشل التميمي السلم على جعفر بن عقيل لعن الله قاتله
وراميه بشر بن خوط الهمداني السلم على عبد الرحمن بن عقيل لعن الله قاتله وراميه عمر بن خالد بن اسد الجهني
السلم على القتيل بن القتيل عبد الله بن مسلم بن عقيل ولعن الله قاتله عامر بن صعصعة السلم على ابي عبد الله بن مسلم
بن عقيل ولعن الله راميه وقاتله عمر بن صبيح الصيداوي والسلم على محمد بن ابي سعيد بن عقيل ولعن الله قاتله لقيط بن ناشر
الجهني السلام على سليمان مولى الحسين امير المؤمنين ولعن الله قاتله سليمان بن عوف الحضرمي السلم على قارب
مولى الحسين بن علي السلم على منجح مولى الحسين بن علي السلم على مسلم بن عوسجة الاسدي القائل للحسين وقد اذن
له في الانصراف نحن نخلي عنك وبم نعتذر الى الله من اداء حقك ولا والله حتى اكسر في صدورهم رمحي واضربهم
بسيفي ما ثبت قائمه في يدي ولا افارقك ولو لم يكن معي سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ثم لم
افارقك حتى اموت معك وكنت اول من شرى نفسه واول شهيد من شهداء الله قضى نحبه
ففزت ورب الكعبة وشكر الله لك استقدامك ومواساتك امامك اذ مشى اليك وانت صريع فقال
رحمك الله يا مسلم بن عوسجة وقرأ فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا لعن الله المشتركين
في قتلك عبد الله الضبابي وعبد الله بن خشكارة البجلي السلام على سعد بن عبد الله الحنفي القائل
للحسين وقد اذن له في الانصراف لا والله لا نخليك حتى يعلم الله انا قد حفظنا غيبة رسول الله صلى الله عليه
واله والله لو اعلم اني اقتل ثم احيى ثم احرق ثم اذرى ويفعل ذلك بي سبعين مرة ما فارقتك حتى القى حمامي
دونك وكيف لا افعل ذلك وانما هي موتة او قتلة واحدة ثم هي الكرامة التي لا انقضاء لها ابدا
فقد لقيت حمامك وواسيت امامك ولقيت من الله الكرامة في دار المقامة حشرنا الله معكم
في المستشهدين ورزقنا مرافقتكم في اعلا عليين السلم على بشر بن عمر الحضرمي شكر الله لك قولك
للحسين وقد اذن لك في الانصراف اكلتني اذن السباع حيا اذا فارقتك واسئل عنك الركبان واخذلك
لك مع قلة الاعوان لا يكون هذا ابدا السلم على يزيد بن حصين الهمداني المشرقي القاري المجدل
على عمران بن كعب الانصاري السلام على نعيم بن العجلان الانصاري السلام على زهير بن القين
البجلي القائل للحسين عليه السلام وقد اذن له في الانصراف لا والله لا يكون ذلك ابدا اترك ابن
رسول الله صلى الله عليه واله اسيرا في يد الاعداء وانجوا انا لا اراني الله ذلك اليوم السلم على عمر بن قرظة
الانصاري السلام على حبيب بن مظاهر الاسدي السلام على حر بن يزيد الرياحي السلام على عبد الله بن
عمير الكلبي السلام على نافع بن هلال البجلي المرادي السلم على انس بن كاهل الاسدي
السلام على قيس بن مسهر الصيداوي السلام على عبد الله وعبد الرحمن ابني عروة بن حراق الغفاريين السلام
على جون مولى ابي ذر الغفاري السلام على شبيب بن عبد الله النهشلي السلام على الحجاج بن زيد السعدي
السلام على قاسط وكرش ابني زهير التغلبيين السلام على كنانة ابن عتيق السلام على جوين بن مالك الضبعي السلام
على عمر بن ضبيعة الضبعي السلام على يزيد بن ثبيت القيسي السلام على عبد الله وعبيد الله
ابني يزيد بن ثبيت القيسي السلم على عامر بن مسلم السلام على قعنب بن عمرو النمري

الحر

حسابی داده شود

٥١٠ السلام على سالم مولى عامر بن مسلم السلام على سيف بن مالك السلام على
زهير بن بشر الخثعمي السلام على بدر بن معقل الجعفي السلام على الحجاج بن مسروق
الجعفي السلام على مسعود بن الحجاج وابنه السلام على مجمع بن عبد الله العائذي
السلام على عمار بن حسان بن شريح الطائي السلام على حيان بن الحارث السلماني
الازدي السلام على جندب بن حجر الخولاني السلام على عمر بن خالد الصيداوي
السلام على سعيد مولاه السلام على يزيد بن زياد بن المظاهر الكندي
السلام على زاهر مولى عمرو بن الحمق الخزاعي السلام على جبلة بن علي الشيباني
السلام على سالم مولى بني المدينة الكلبي السلم على اسلم بن كثير الازدي السلم على زهير بن سليم الازدي السلام على قاسم
بن حبيب الازدي السلام على عمر بن الاحدوث الحضرمي السلام على ابي ثمامة عمر بن عبد الله الصائدي السلام على حنظلة
بن اسعد الشبامي السلم على عبد الرحمن بن عبد الله بن الكدر الارحبي السلام على عمار بن ابي سلامة الهمداني السلام على عابس
بن شبيب الشاكري السلام على شوذب مولى شاكر السلم على شبيب بن الحارث بن سريع السلام على عبد الله بن سريع السلم على
الجريح المأثور سوار بن ابي حمير الفهمي الهمداني السلم على المرتث معه عمر بن عبد الله الجندعي السلم عليكم يا خير انصار السلام
عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار بوأكم الله مبوأ الابرار لقد كشف الله لكم الغطاء ومهد لكم الوطاء واجزل لكم العطاء وكنتم
عن الحق غير بطاء وانتم لنا فرط ونحن لكم خلطاء في دار البقاء والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

مجلس نهم از کبیر عبادات در اسرار شهادات در شهادت قاسم ابن امام مظلوم مسموم حسن مجتبی علیهما السلام است میکویم روایت کرده
ابو مخنف از حمید ابن مسلم که حضرت حسین بعد از کشته شدن اصحاب ندا میکرد واغرتباه وقلة ناصراه اما من معين يعيننا اما من ناصر ينصرنا اما
من ذاب يذب عنا پس دو جوان بیرون آمد که کویا دو ماه بودند یکی احمد و دیکری قاسم ابن الحسن علیه السلام و ایشان میکفتند لبیک لبیک
با مر خود ما را مأمور کن بایشان کفت حمایت کنید از حرم جد خود تان رسول خدا و در روایت دیکر است که قاسم بیرون آمد و او صغیر و بحد بلوغ
نرسیده بود وقتیکه حسین ع باو نظر کرد دست بکردن او انداخت هر دو کریستند تا غش کردند وقتیکه از غش افاقه حاصل شد قاسم
طلب مبارزت نمود حضرت باو منع نمود آنجوان دست و پای اورا میبوسید تا اذن حاصل کرده بیرون آمد و اشک چشمانش بر خدش
سیلان میکرد و در روایتیست وقتیکه حسین ع دید که قاسم میخواهد بمیدان برود فرمود ای پسر آیا بپای خود بطرف مرگ میروی
کفت چکونه نروم ای عم و حال آنکه تو در میان دشمنان وحید و فرید مانده معین و ناصر نداری روحي لروحك الفداء ونفسي لنفسك
الوقاء بعد از آن حسین ع کریبان قاسم را چاک و عمامه او را دو نصف کرده بروی او آویخت بعد از آن لباسهای او بصورت کفن باو
پوشانید و شمشیر خود را بمیان او بست و بمیدان فرستاد پس بآنقوم حمله کرد و از ایشان شصت نفر را کشت و بخدمت حضرت
آمده عرض کرد یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء ای عم بیک شربت آب مرا درک کن حسین او را بصبر وا داشت و انکشتر خود را
باو داد و کفت این را بدهن خود بکذار و مص کن قاسم کفت وقتیکه آن انکشتر را در دهن خود کذاشتم کویا که آن چشمه آبی بود و سیراب شدم
و در روایتیست حمید کفت من در لشکر ابن سعد بودم بر این جوان تماشا میکردم در بر او پیراهن و در پایش نعلین بود که بند یکی از نعلین
کسیخته فراموش نمیکنم که آن بند نعل پای چپ او بود پس عمر ابن سعد ازدی کفت بخدا قسم من باین جوان حمله میکنم کفتم سبحان الله
از این چه میخواهی بخدا قسم اگر اینجوان مرا بزند دست خود را بسوی او نکشایم کفایت میکند باو این جماعت که احاطه کرده اند کفت
بخدا قسم هر آینه حمله میکنم پس باو حمله کرد و برنکشت تا شمشیر از سرش زد آنجوان بروی خود افتاد و ندا کرد یا عماه پس حسین علیه السلام

اله

آمد مثل باز که از فراز به نشیب آید و بمیان صفوف اعدا داخل شد مثل شیر خشمناک بایشان حمله کرد و بشمشیر عمر که قاتل قاسم بود زد دست
خود را پیش شمشیر داد شمشیر دست او را از مرفق قطع نمود فریاد کرد و از او کناره رفت و گریخت و لشکر اهل کوفه بحضرت حمله کردند که عمر را
خلاص نمایند بدن قاسم در زیر ناخن اسبان مجروح و پامال گردید و وفات نمود چون گرد و غبار منجلی شد دیدم حسین در بالای سر آن جوان
ایستاده در حالتیکه پای خود حرکت میداد حضرت فرمود عَزَّ وَاللهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ أَوْ
يَنْفَعُكَ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ بُعْداً لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ ثُمَّ احْتَمَلَهُ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْغُلَامِ بخدا قسم گران است بر عمت که او را بخوانی تو جواب نه دهد
یا جواب دهد یاری نکند یا یاری کند تو نفع نه دهد دور باد از رحمت خدا قومیکه ترا کشتند بعد او را برداشت گویا میدیدم که پاهای آن
جوان زمین خط میکشید و حال آنکه حضرت سینه او را بسینه خود چسبانیده بود پیش خود گفتم که حسین با وچه خواهد کرد پس آورد او را
در میان کشتگان از اهل بیت خود گذاشت بعد از آن گفت اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تغادر منهم احدا ولا تغفر لهم ابدا
صبر کنید ای اهل بیت من که بعد از امروز خواری نخواهید دید ابدا و مخفی نماند بر تو که بعضی از کلمات اصحاب مقاتل اگر چه عطا میکنند
و می فهماند که بدن قاسم را اسبان با ناخنها پامال کردند تا وفات نمود و لیکن ظاهر کلام سید در کتاب ملهوف اینست که
اسبها با ناخنهای خود او را پامال کردند تا مرد قاتل قاسم بود زیرا که او گفته آن جوان بروی خود افتاد و فریاد کرد یا عماه پس
حسین آشکار شد مثل باز و شیر خشمناک بایشان حمله کرد ضربتی با بن فضیل حواله کرد و او ساعد خود را پیش آورد که آن ضربت را
رد نماید شمشیر دست او را از مرفق قطع کرد فریاد نمود که اهل لشکر فریاد او را شنیدند اهل کوفه حمله کردند که او را خلاص نمایند اسبها او را
پامال کردند تا هلاک شد و در روایت دیگر است که آن جوان بر آن قوم حمله کرد و مقاتله مینمود تا دویست نفر سوار بقتل رسانید مسلم خولانی
گفت مردی از اهل شام در نزد من ایستاده بود و گفت بخدا قسم این جوان از من فوت میشود زیرا که میبینم او در صدد سرکشی خود بغایت رسید
گفتم وای بر تو آیا قرابت او را با رسولخدا مراعات نمیکنی بکلام من اعتنا نکرده با آن جوان هجوم آورد در حالتیکه پشت آن جوان بطرف
او بود از سر او ضربتی زد و بزمین افتاد آن جوان فریاد کرد یا عماه ادرکنی پس حسین با آن مرد حمله کرده ضربتی زد نصف آن شمشیر قطع
کرد آن مرد فریاد کرد الغوث الغوث عمر سعد با لشکر حمله کرد تا بدن قاسم را ناخن اسبان پامال کردند و حسین بایشان حمله کرد
تا سواران کنار رفتند بعد از آن در بالای سرش ایستاده و گفت گران است بر عم تو مصرع تو خدا بقاتل تو لعنت کند و کفایت
کند که جد تو محمد رسولخدا خصم اوست و در خبر دیگر است که قاسم همت خود را بر علمدار گماشت و خواست او را بکشد پس
بتیرها او را احاطه کردند و از اسب بزمین افتاد شیبة ابن سعد شامی بنیزه از پشت او زد از سینه اش بیرون آمد پس بخون
خود غلطان شده ندا کرد یا عم ادرکنی حسین آمده و قاتل او را کشت و در روایتی است که غبار زایل شد دیدم حسین را
که در بالای سر او ایستاده در حالتیکه پای خود میکشید و حسین میگریست و میگفت خدایا تو میدانی که ایشان ما را
خواندند یاری کنند پس ما را خوار و بضرر ما اعانت کردند خدایا باران آسمان را از ایشان حبس و ایشان را از برکت خود محروم گردان
و متمتع گردان ایشان را بیک زمان اللهم فرقهم شعبا واجعلهم طرائق قددا ولا ترض عنهم الولاة ابدا اللهم ان کنت حبست عنا النصر فاجعله
لنا ذخرا عندک بعد از آن با آن جوان نگریست و گریست و گفت از رحمت خدا دور باد قومیکه ترا کشتند و کسیکه بایشان خصم با
جد و پدر تست در روز قیامت بعد از آن گفت گران است بخدا قسم بعم تو که او را بخوانی تو جواب نه دهد یا جواب دهد و نفع
نبخشد بخدا قسم این روزیست که دشمن آن کثیر و ضرر او قلیل است بعد از آن او را بسینه خود برداشت و در میان کشتگان گذاشت
و جمعی از اصحاب مقاتل گفته بعد از آن احمد ابن حسن بیرون آمد و او شانزده سال داشت و میگفت انی انا نجل الامام ابن علی
نحن و بیت الله اولی بالنبی اضربکم بالسیف حتی یلتوی اطعنکم بالرمح حتی ینثنی ضرب غلام هاشمی علوی حتی تولوا عن قتال
ابن علی یعنی من فرزند امام پسر علی هستم قسم بخانه خدا ما اولی بنبی هستیم بشما بشمشیر میزنم تا کج شود و بنیزه شما میزنم تا دو تا شود
مثل زدن غلام هاشمی علوی تا اینکه از قتال فرزند علی پشت بگردانند راوی گفت بعد بر آن قوم حمله کرد و مقاتله نمود تا هشتاد
نفر از ایشان کشت بعد بخدمت حسین برگشت در حالتیکه چشمهای او گود افتاده بود و میگفت یا عماه آیا شربت آب هست که بوسیلهٔ
آن قوت پیدا کنم بر جنگ دشمنان خدا و رسولخدا آنحضرت گفت ای پسر برادرم صبر کن زمان قلیلی که جد خود محمد مصطفی
ملاقات کنی ترا سیراب میکند بکشربه آبی که بعد از آن تشنه نشوی پس آن جوان بطرف میدان برگشت و میگفت اصبر
قلیلا فالبعد العطش فان روحی بالجهاد تنکمش لا ارهب الموت اذا الموت دهش ولم اکن عند اللقاء ذا ر

عش یعنی صبر میکنیم زمان قلیلی پس مرگ بعد از عطش است زیرا که روح من بسوی جهاد سرعت میکند از مرگ نمیترسم زمانیکه مرگ دهشت کرد
و در وقت جنگ صاحب ترس و لرز نیستم بعد بر آن قوم حمله کرده و جماعتی را کشت و انشاد کرد و میگفت الیکم من بنی المختار ضربا یشیب
لوقعه رأس الرضیع یبید معشر الفجار جمعا بکل مهند عضب قطیع یعنی خودتان را از کار بکشید از شمشیر زدن اولاد رسول مختار که از برای
واقع شدن آن موی سر طفل شیرخوار سفید میشود و هلاک میکنیم همه گروه فجار را بهر شمشیر هندی برنده بعد از آن بر قوم حمله کرده جماعتی را
بمرگ وصل ساخت خدا تعالی او را به برادرش در بهشت ملحق نمود و در خبری است که از حمید ابن مسلم نقل شده گفت وقتیکه حسین به
برادرش احمد فرمود آنچه فرمود رجوع کرد بمیدان و مقاتله نمود تا او را از زین انداختند و بیمین و یسار از تشنگی میگردید حسین با و نظر کرد
و میگریست پس علی ابن الحسین گریه پدر را شنیده از خیمه بیرون آمد در حالتیکه دامنش بقدمش می پیچید و میافتاد و میگفت یا ابتاه
چرا گریه میکنی حضرت فرمود آیا حفظ نمیکنی پسر عم خود را از دشمنان عرض کرد یا ابتاه تشنگی مرا هلاک کرد و گرسنگی مرا زحمت انداخت حضرت
فرمود یا ولدی میان تو و بهشت نیست مگر بیرون آمدن روح تو و زایل میشود از تو آنچه آن را می یابی آیا دوست میداری که مرا در
پیش روی تو بکشند علی ابن الحسین گفت قسم بخدا یا ابتاه من دوست میدارم که تو مرا مقتول ببینی پس بحرب آمده مقاتله کرد
با قوم تا پسر عمش احمد ... ابن نعمان عبدی با تیر احمد را کشت و مخفی نماند بر تو که کیفیت شهادت قاسم به نهج دیگر نقل شده و آن
اینست که در بعضی از کتب مقاتل ذکر شده از جمله آنها کتاب منتخب است که قاسم با عم گفت یا عما مرا اجازه بده که بمیدان
این کافرین بروم حضرت فرمود ای پسر برادرم تو از برادرم نشانه هستی میخواهم که تو بمانی تا خود را بتو تسلی دهم و با و اجازهٔ جنگ
نداد و بر برادران خود اجازهٔ میدان جنگ داد پس قاسم نشست در حالتیکه غمگین بود و سر خود را بر پاهای خود گذاشته یاد آورد
که پدرش در کتف راست او تعویذی بسته و فرموده زمانیکه هم و غم تو رسد این تعویذ را بگشا و بخوان و معنیش را بدان و بهر چه
در آن نوشته شده عمل کن قاسم پیش خود گفت که چند سال بتو گذشته و مثل این غم بمن نرسیده پس آن عوذه را گشوده نظر کرد
ناگاه دید که در آن نوشته شده یا ولدی قاسم اوصیک انک اذا رأیت عمک الحسین فی کربلا وقد احاطت به الاعداء فلا تترک
البراز والجهاد لاعداء الله واعداء رسول الله صلی الله علیه وآله ولا تبخل علیه بروحک وکلما نهاک عن البراز عاوده لیأ
ذن لک فی البراز لتحظی فی السعادة الابدیة یعنی ای پسر من قاسم ترا وصیت میکنم زمانیکه عم خود حسین را در کربلا دیدی که دشمنان
او را احاطه کرده اند پس جنگ و جهاد را ترک مکن با دشمنان خدا و رسول و بجان خود در بارهٔ حسین بخل مکن و هر وقتیکه ترا از جنگ
نهی کند بخدمت او برگرد تا ترا اذن دهد و بسعادت ابدی فایز شوی پس قاسم همان ساعت برخواست و بخدمت حسین آمد
و آنچه امام حسن نوشته بود بعمش نشان داد وقتیکه حسین آن عوذه را خواند بشدت گریه کرده بویل و ثبور ندا کرد و آه سرد
برآورد و گفت ای پسر برادرم این وصیتی است که پدرت برای تو کرده و مرا هم وصیت دیگر است از او برای تو لابد است که آن را اجرا
نمایم پس حضرت از دست قاسم گرفته داخل خیمه نمود و عون و عباس را طلب نموده با در قاسم گفت آیا برای قاسم لباس نو
نیست گفت نه پس آنحضرت بخواهرش زینب فرمود صندوق را پیش من آور پس زینب صندوق را آورده در خدمتش بزمین گذاشت
آنحضرت صندوق را گشوده قبای حسن را بیرون آورد و بقاسم پوشانید و عمامهٔ امام حسن را بسرش پیچید و از دست دختر خود
که بقاسم نامزد بود گرفته عقد او را بقاسم جاری نمود و خیمه برای او خالی کرده و از دست دختر خود گرفته بدست قاسم گذاشت قاسم
بدختر عم خود می نگریست و میگریست تا اینکه شنید که دشمنان میگویند هل من مبارز پس از دست زوجهٔ خود دست کشید و خواست
که از خیمه بیرون رود زوجه اش دامن او را گرفته و از رفتن ممانعت کرده و میگفت بخاطرت چه آمد و میخواهی چه کنی گفت میخواهم که
دشمنان را ملاقات کنم زیرا که ایشان مبارز میخواهند و من میخواهم بمبارزت ایشان بروم پس دختر عمش از دامنش گرفت قاسم
فرمود دست از دامنم بردار که عروسی ما بقیامت ماند پس دختر عمش صیحه زد و ناله و نوحه کرد و اشک چشمش بخدش جاری شده و میگفت
یا قاسم تو میگوئی که عروسی ما بقیامت ماند در قیامت بچه چیز ترا بشناسم و در کدام مکان ترا ببینم پس قاسم دست خود را بر آستین خود
زده و آن را پاره نموده فرمود ای دختر عم با این آستین قطع شده مرا بشناس راوی گوید اهل بیت از برای فعل قاسم بگریه در آمدند
و بشدت گریستند و ویل و ثبور گفتند وقتیکه حسین دید که قاسم میخواهد بمیدان جنگ برود فرمود ای پسر من آیا
بپای خود بطرف مرگ میروی گفت چگونه نروم یا عم و حال آنکه تو در میان دشمنان وحید و تنها مانده صدیق و حامی نداری
روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوقاء بعد از آن حسین گریبان قاسم را پاره و عمامهٔ او را دو نصف کرد و بروی اش

انداخت بعد از آن لباسهای او را بصورت کفن با و پوشانید و شمشیر خود را بمیان قاسم بست روانه میدان نمود بعد از آن
قاسم پیش عمر ابن سعد آمده گفت ای عمر آیا از خدا نمیترسی و خدا را ملاحظه نمیکنی در رسول خدا را مراعات نمینمائی عمر ابن سعد گفت آیا تکبر
و تکبری شما شما را کفایت نکرد و یزید را اطاعت نمیکنید قاسم گفت خدا ترا اجرای خیر ندهد ادعای اسلام میکنی و حال آنکه
اولاد رسول خدا عطشان و تشنه اند و دنیا در پیش چشم ایشان سیاه گشته پس قدری ایستاد و احدی را ندید که بطرف او بیاید بخیمه بر
گشت و آواز دختر عم خود را شنید که گریه میکند دختر عمش در سر در قدم خود ایستاد و گفت مرحبا با دعزیزی حمد خدا را که روی تو را پیش از
مرگ من نشان داد پس قاسم بخیمه آمد و گفت ای دختر عم مرا صبر نیست که با تو بنشینم کفار طلب مبارز میکنند پس او را وداع کرده
بیرون آمد و بطرف میدان رفت و طلب مبارز نمود مردی بسوی او آمد که با هزار سوار برابر میشمردند قاسم او را کشت و او چهار
پسر داشت یک یک بمبارزت قاسم آمدند همه آنها را کشت و باسب خود تازیانه زده سواران را منکشت تا قوتش ضعیف گشت قصد
کرد که بخیمه رجوع کند ناگاه ازرق شامی راه را گرفته و بمقام معارضه آمد آن بزرگوار شمشیری از بالای سرش زده او را کشت
و بخدمت حسین آمده گفت یا عماه العطش العطش یک شربه آب مراد ریاب حضرت او را صبر امر کرده انگشتر خود را باو داد و گفت
این را بدهن بگذار و مص کن قاسم گفت وقتیکه آنرا بدهن خود گذاشتم گویا که چشمه آب بود و سیراب شده بمیدان رجوع
کرد مؤلف گوید اشاره در اینجا بر بعضی از مطالب از بیان نمودن بعضی از اسرار و مناسبات و نحو آنها لازم است پس
میگوئیم که زمان شهادت قاسم و برادرانش از اخبارها است که در آن ظاهر آثار و کلمات اصحاب مقاتل مختلف است پس
مفاد بعض آنچه بآن اشاره گذشت اینست که شهادت او و برادرانش بعد از شهادت اصحاب و قبل از شهادت
اولاد امیرالمؤمنین و همچنین قبل از شهادت علی ابن الحسین بود و لیکن مستفاد از کلمات جمعی و از روایت شیخ صدوق در
بعض کتب خود اینست که شهادت او بعد از شهادت جمیع بنی هاشم بود و از زیارت ناحیه مقدسه ظاهر آن تقدم شهادت
همه بنی هاشم است بعد از شهادت ایشان شهادت علی اصغر بعد از آن شهادت عبد الله ابن امیر المؤمنین بعد از آن
شهادت عباس بعد از آن شهادت جعفر ابن امیر المؤمنین بعد از آن شهادت عثمان ابن امیر المؤمنین بعد از آن شهادت
محمد ابن امیر المؤمنین بعد از آن شهادت احمد اعنی ابابکر ابن حسن بعد از آن شهادت قاسم و لیکن ممکن است گفته شود
که ترتیب در ذکر در مقام زیارت دلالت نمیکند که باین ترتیب است در شهادت بعد از آن مخفی نماند بر تو که حکایت
تزویج و عروسی برای قاسم از اخبارها است که جمع بسیار از اصحاب مقاتل آنرا ذکر نکرده و بعض حذاق در فنون خبار و آثار
گفته که الحکایات در آنها است بخبر معتبری مطلع نشده ام ولی من میگویم که ظن اقوی بحصول این قصه از اخبارها است که صاحب تتبع
عزیز و تفکر دقیق عمیق آنرا انکار نمیکند و این بجهة وجوه چند است اول اینکه کامل بودن بیضاء و تمام بودن محبت آل
و اهل بیت رسول خدا در فوق کمالیت و تمامیت حاکم است بوقوع این قضیه ایضا دویم آنکه زنان و قراء قدیم و تازه جمیع بعد
از جمیع و عصری بعد از عصری از اهل هر شهر که در آن طایفه از شیعه و دوستان اهل بیت است از اهل امصار و قریه ها این
قضیه را در روش اشهاد بالای منابر و در کثیری از محافل و مجالس ذکر تعزیه و مصیبات در حضور جماعتی از علماء اتقیاء و فضلاء
صلحا ذکر میکنند و کسی راثین و ذاکرین مصائب را از ذکر آن قضیه منع نمیکنند و از جهه این نسبت ایشان را بکذب و
دروغ و فهر امید نمیدهند سیم آنکه قصاید شعرا از عرب و فارس و ترک و هند و کرد و لور مشتمل است بر ذکر این قضیه ملکه
آن بعد از امعان نظر از اخبارها است که مختص نیست باهل اقلیمی بعد از اقلیم و عصری دون عصر دیگر چهارم آنکه سیره شیعه و عالمتر
ایشان جاریست بر بیان کردن آن بحال و اقامه نمودن شبیهات پنجم آنکه واقع شدن آن قضیه از اخبارها است که جماعت
بسیاری از متاخرین و غیر ایشان از اصحاب مقاتل و سیر و تواریخ باین تصریح کرده حتی اینکه بعضی تتبع کنندگان و او صاحب کتاب
انساب آل ابیطالب است ذکر کرده که زفاف هم واقع شد و فاطمه حامله شد و یک پسر زائید اهل و عشیره مادرش
از جهة مادرش او را قاسم مثنی گذاشتند و اوست که او را بنو امیه در ری کشتند و قبرش مشهور است در ری در قریه از شمرانات
زیارت میکنند و این قاسم مشهور است بلقب شهزاده قاسم ششم آنکه رؤیاهای صادقه است از اهل محبت و ایمان
و اخلاص و عرفان که در خواب سید الشهداء را دیده و از این قضیه سؤال کردند ایشان را خبر داد بوقوع آن نعم حکایت
پنهانست بعد از آن میگویم ای دوستان و محبان اگر خواهید که سوزش و حرقت شما زیاد شود در این مصیبت کبری

پس ذکر کننده مناسبات این مقام را تأمل بائید در آنچه متضمن بعضی از فضایل آل الله و مناقب اهل بیت رسول خدا است و آن مشتمل
چیزیست که آنرا ذکر کرده بعضی فضلا از اهل سنت در کتاب خود که موسوم است بمفتاح النجاة فی مناقب اهل العباء در آن کتاب گفته
که روایت کرد ابن النجار در تاریخ خود از اسماء دختر عمیس گفت شنیدم از خاتون خود فاطمه گفت در آن شب که علی ابن ابیطالب
نزد من آمد مرا خوف و فزع از اخذ اسماء میگوید که من گفتم ای سیده زنان آیا رسیدی گفت شنیدم که زمین باو خبر میداد و او
بزمین حدیث میگفت پس صبح کردم در حالتیکه ترسان بودم پدر خود خبر دادم پس بسجده طولانی نمود بعد از آن سر خود را برداشت
و گفت یا فاطمه مژده باد ترا بپاکیزگی نسل زیرا که خدا تعالی تفضیل داده شوهر ترا بر جمیع خلق و زمین را امر کرده که اخبار خود را و آنچه در روی
زمین و مشرق و مغرب آن واقع میشود باو خبر دهد بحدیثهای برادران من فاطمه دختر ام اگر چه بجده خود صدیقه معصومه نیز شباهت
داشت در فزع و ترس او در شب زفاف برای آنچه آنرا دیده بود از امر مذکور در حدیث الا اینکه فرق میان این دو فزع و این
دو خوف ظاهر است زیرا که بآن فزع قلوب از یکوجه شاد و فرحناک میشود و از وجه دیگر محزون و سوخته میشود و چگونه چنین نباشد زیرا
که فزع و ترس صدیقه معصومه فاطمه زهرا حاصل شد از جهة دیدن او منقبت عظیمه و فضیلت کبری از فضائل شوهر خود و این مشاهده سبب
گردید برای بیان کردن رسول خدا فضیلتی را که از آن بزرگتر بود و آن این بود که شوهرش افضل خلق خدا است بعد از رسول خدا و اما فزع
و ترس نوآده او زوجه قاسم حاصل شد در وقت مفارقت قاسم از او و بعد از ساعت قلیل از مواصلت و مفارقت از جهة آن
بود که قاسم فریاد و ضجه عظیمه کفار و آواز مزامیر و صدای اسلحه و لجام اسبان ایشانرا شنید و صدای ایشانرا که به هل من مبارز بلند کرده
بودند شنید وای حزن من بر مطلع شدن این عروس بعد از ساعت قلیلی که از فراق شوهرش گذشته بود بر شهادت شوهرش و پاره
پاره شدن اعضای شریفه و خورد خورد شدن جسد کریمه او و بعد از آن لهف و حزن من بر آن خانه باد که این اعراس و تزویج در آن واقع
شد زیرا که آن خانه سزاوار بود شمعهای مشتعله آن ستارگان آسمان باشد و مجمره آن از اخبارها باشد که مریم و حوا خدمتکاران باشد زیرا که آن شوهر
و زوجه از ذریه انبیاء و اولاد بزرگان اولیاء و اوصیاء میباشد پس تعزیت آن در مثل آن اعراس و بتحقیق ام هدی و حسن مجتبی بیت
شریفه خود ستارگان آسمانرا اخذ میکرد چنانکه مرغان و عصفورها را اخذ میکنند و بتحقیق ذکر کرده شیخ عاملی در حالتیکه نقل کننده است
از کتاب صاحب کتاب مناقب فاطمه و ولدها باسناد خود از اعمش از ابراهیم از منصور گفت حسن ابن علی ابن ابیطالب را دیدم که
بیرون آمد با تو میگه باران طلب میکردند پس بردم گفت کدام یک در نزد شما محبوبتر است باران یا تگرگ یا مروارید گفتند یابن رسول الله
آنچه شما دوست میدارید گفت بشرط اینکه احدی از شما برای دنیای خود چیزی اخذ نکند پس آورد باایشان هر سه چیز را و دیدیم
او را که ستارگان را از آسمان اخذ میکرد بعد از آن در زمین پراکنده میکرد پس آنها مثل گنجشک بجای خود پرواز میکردند و از او
نقل شده و او نقل کرده از ابن عیسی از قبیصه او گفت من با حسن ابن علی بودم در حالتیکه او صائم بود و ما با او بودیم در شام رفتیم و نبود با او
توشه مگر آنچیزیکه با او سوار بود وقتیکه شفق غایب شد نماز خفتن را بجا آورد بابهای آسمان گشوده شد و قندیلها در آن
آویزان گردید و ملائکه نازل شدند که با ایشان بود مائده ها و میوه ها و طشتها و ابریقها و ما هفتاد مرد بودیم و خوردیم از هر
چیز حار و بارد ما و او و آنحضرت سیر شدیم بعد از آن آنها بهیئت خود که ناقص نشده بود برداشته شد الحدیث آه ثم آه ثم آه و بتحقیق
آنخانه تاریک گردید بمفقود شدن صاحبش بعد از آنکه نورانی بود بانوار پیشانی و تجلیات روی صاحبش بعد از آن لهف
و حزن من به پیرکیکه زیرا می بید باذن و قدرت خدا تعالی مثل بیدین کتاب و طومارها و بتحقیق ذکر کرده صاحب کتاب مذکور
از سوید ازرق از سعد ابن منقد گفت دیدم حسن ابن علی را در مکه که بکلامی تکلم میکرد در حالتیکه خانه کعبه را برداشته بود و راوی
گفت حول و اطراف خانه کعبه را برداشت و ما از او تعجب کردیم و بیکدیگر گفتیم و تصدیق نمیکردیم تا او را در مسجد اعظم
کوفه دیدیم پس باو خبر دادیم که یابن رسول الله آیا چنین و چنان نکردی گفت اگر خواهم مسجد شما را نقل میکنم بحریقه و او ملتقی
نهر فرات و نهر اعلی است پس گفتیم بکن و آنرا کرد بعد از آن او را برگردانید ما بعد از آن در کوفه بمعجزات او تصدیق میکردیم
و باسناد خود نقل کرده از ابراهیم ابن کثیر گفت دیدم حسن ابن علی را در حالتیکه آب خواسته بود و برآوردند پس از ستاره مسجد
آب بیرون آورد و نوشیدند و اصحاب او هم نوشیدند بعد از آن گفت اگر خواهم از شیر و عسل شما را سیراب میکنم گفتیم ما را از
شیر و عسل سیراب کن از ستاره مسجد که در مقابل روضه است که فاطمه در آنست الحدیث آه آه و بتحقیق پیچیده شد بساط و فرش
زفاف که برای پرسش بود و مکانیکه حجله زفاف او را غارت کردند اثاث و متاع آن در دست اشرار و ملاعین کفار

منقسم کردیم بعد از آن طرفه ترین حدیثی که قلوب مؤمنین را میگذارد ملاحظه کردن مناسب است میان آن و میان عروسی قاسم
بعد از آنکه چشمهای ایشان را نورانی و روشن کرد بمشتمل بودن آن منقبتی از مناقب ام هدی و رابع اهل کساء حسن مجتبی علیه السلام و آن
حدیثی است که شیخ حر عاملی آنرا ذکر کرده در حالتیکه نقل کرده است از مجمع البحرین در مناقب سبطین که برای سید اجل سید ولی
ابن نعمة الله حسینی است و حاصل آنچه ذکر کرده اینست که پادشاهی از پادشاهان چین را وزیری بود و آن وزیر پسری داشت
در غایت حسن و جمال و پادشاه او را بسیار دوست میداشت و پادشاه را دختری بود در حسن و جمال مشهور آفاق بود و پادشاه
او را بسیار دوست میداشت آن دختر عاشق پسر وزیر و پسر وزیر عاشق دختر پادشاه گشت پادشاه باین امر مطلع شده امر کرد پسر
و دختر هر دو را کشتند بعد بسیار پشیمان شد از جهت شدت محبت او بایشان پس وزیر و علما را احضار نموده نیز ایشان خبر داد از ایشان
تدبیر در زنده کردن آنها از ایشان سؤال نمود گفتند باین هیچکس قادر نمیشود مگر مردیست در مدینه که او را حسن ابن علی ابن ابیطالب میگویند
و میگویند که او قادر است بر اینکه از خدا بخواهد خدا ایشان را زنده گرداند گفت چه قدر مسافت است میان ما و مدینه گفتند شش ماه
راه است پس مردی را احضار کرد و گفت برو بمدینه در مدت یکماه و حسن ابن علی را نزد من بیاور و الا ترا میکشم آن مرد بیرون آمد در حالتیکه
مغموم بود پس از شهر کناره شده وضو ساخت و نماز خواند و از خدا خواست که غم او را زایل کند ناگاه دید امام حسن عم در نزد او حاضر
آمد در را بپای مبارک خود زد در حالتیکه او در سجده بود فرمود برخیز پس برخاست و گفت تو کیستی فرمود من حسن ابن علی ابن
ابیطالبم پس نزد پادشاه رجوع کرده و او را خبر داد پادشاه بسیار شاد شد بعد از آن امر کرد باحضار دختر خود و پسر وزیر
پادشاه از آنحضرت التماس کرد که از خدا تعالی سؤال نماید که ایشان را زنده گرداند پس آنحضرت از خدای عز و جل درخواست خدا ایشان را
بجهة دعا و خواهش آنحضرت زنده کرد بعد از آن دختر پادشاه را به پسر وزیر تزویج کرد این حدیث موضعیکه چشمها را میگریاند و دلها را
میسوزاند اینست که بسیار فرقست میان زفاف و تزویجیکه امام آنرا واقع نمود برای دختر پادشاه و میان زفافی که
برای فرزند پیش و دختر برادرش واقع شد کاش امام خبر میداد پادشاه و ارکان دولت او و کسانیکه از امام آن معجزه کبری را
در آن بلد دیدند بآنچه واقع میشود در روز طف از عروسی و تزویج قاسم و کاش ایشان را وصیت میکرد باقامه تعزیه او در دهه محرم
از هر سال بعد از آن تدبر و تفکر نمائید ای برادران من در مشابهت دیگر میان این دو زفاف و تزویج بلکه مباینت آن
در میان ایشان یکی زفاف و تزویج فاطمه صدیقه معصومه علیها السلام بسبب آن اهل ملکوت و اهل بهشت و آنچه در آن خیرات از
خلق خدا حتی در اخبار وارد گشته حتی در طرق عامه بطریق تظافر و تکاثر که خدا تعالی در شب عروسی فاطمه بهشت را امر کرد
لباسها و زینت را حامل شد و ملائکه آنها را نثر و پراکنده نمود حتی بعضی مخالفین از اهل سنت گفت تعجب میکنم برای نثار
شدن حله ها و زینتها برای کسیکه فرشش و پوست گوسفند بود و اما وقت عروسی فاطمه دختر سید الشهداء عم تحقیق قلوب اهل بیت
و سکان آسمانها را از ملائکه و حور عین و غلمان و اهل عالم برزخ را از اهل آسمان سوخت پس نثار کردند در این عروسی اشک
چشم خود شانرا و که خیسیده قلبهای خود شانرا و او ویلاه پس چگونه بود حال آل الله و اهل بیت رسولخدا در آنوقت بعد از آن
هر عروسی ولیمه دارد و بتحقیق نقل کرده علمای عامه از پیغمبر که آنحضرت باصحاب خود فرمود وقتیکه علی سفر ستاده آگاه باشید
برای عروسی ولیمه است بعضی اصحاب او گفت یا رسول الله در نزد من گوسفندیست واویلاه و مصیبتاه و حزناه بتحقیق ذبح شد
پیش از عروسی قاسم و بعد از آن گوسفند شجاعان و فحول زنان و بزرگان اهل آسمان و کسانیکه با ایشان بیعت کرده و لاحق
نشده احدی از گروه ایشان ای برادران من گریبان خود را شق و لباسهای خود را پاره کنید و بروی خود تا میتوانید سیلی زنید و بهای
خود را مجروح نمائید بعد از تامل کردن در آنچه سید الشهدا کرد در وقت اذن دادن بقاسم برای خارج شدن بمجاهده دشمنان
که در آنوقت امام گریبان پیراهن قاسم را شق کرد و عمامه او را دو نصف کرد و بروی او انداخت بعد از آن لباسهای او را
بصورت کفن باو پوشانید و شمشیر خود را بمیان قاسم بست و او را بمیدان اشقیا فرستاد چنانکه بعض آثار و اخبار گذشتگان
ناطق است پس میگوییم در اینکه در این اسرار و وجوه چند متصور میشود اول آنکه فعل آنحضرت اینها از جهة حفظ کردن قاسم بود از چشم زخم دشمنان
یا حفظ کردن روی او از حرارت آفتاب زیرا که رویش مثل پاره ماه بود بلکه از آن احسن و روشن تر بود دویم آنکه اینها خبر دادن بود
از امام و بشارت دادن بود سیم آنکه شهادت او از امور یست که در آن بدا و فسخ نیست چهارم آنکه در وقت میدان رفتن
عروسش از او علامتی خواسته بود که در روز قیامت او را بآن علامت بشناسد امام آن علامت را بعروس علامت

معرفت قرار داد چهارم آنکه این از جهة آن بود که عروس این علامت او را بشناسد در وقتیکه بر گردن حرم رسولخدا و دختران او از
قتلگاه کشتگان و انداختن خود شانرا بر بدنهای شهداء پنجم آنکه این از برای آن بود که کفار را از بیرون آوردن لباسهای او
و عریان گذاشتن جسد او بی رغبت بوده او را مسلوب ننمایند و با همه اینها امام اسرار و حقیقه و وجوه نفس امریه عالم بود بعد از آنکه
وجه در کشی غش برای امام و همچنین برای پسر برادرش قاسم بعد از اعتناق ظاهر است زیرا که امام در آنوقت مصائب عظیمه وارد
شد علاوه بر آن مصائبیکه در آن بزرگوار بود بحیثیتی که اگر بعضی از آن مصائب را بر کوههای بلند بریزند هر آینه زلزله کرده
منهدم میشود و اگر بدریاها وارد شود آبش نایاب میگردد و بریشه ها و اجسام برسد سوخته و فانی میشود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه
نزدیک شده بود ساعت کشته شدن کسیکه بوی برادرش را از آن استشمام میکرد و باو تسلی مییافت در وقت یاد آوردن برادر
و نزدیک شده بود وقت پاره پاره شدن اعضای او بشمشیر و نیزه و تیرها در معرکه جدال پس پاره پاره میشود بمرگ او جگرهای مادرش و شدید
میشود سوزش عروسش حزن و اندوه او زیاد میگردد و بریزه نیشش خون قلب و جگر او میگردد و اشک چشم او زینت روی او گردد
و اما وجه غش نمودن قاسم برای خوف و ترس از کشته شدن نبود زیرا که او اگرچه جوان مراهق یعنی بحد بلوغ رسیده نبود
الا آنکه او نخل خرمائی بود که از کثرت بارش بر زیر آن ستون زده باشند در شجاعت و شاخ بود از شاخهای درخت نبوت
و میوه بود از میوه امامت و خلافت هیهات هیهات بدرستیکه جوانان بنی هاشم از پستان جوانمردی شیر شجاعت خورده بودند
و جوانان اولاد عبد المطلب در سایه بزرگی و دلیری بزرگ شده بودند جوانان ایشان در حرم دلیقین پیران صاحب
یقین و پیران ایشان در عزم جوانان سید زمان بودند بلکه وقتیکه قاسم تنهائی امام و عروسی خود را در ذلت و خواری اهل
بیت نبوت و اسیری ایشانرا در دست کفار اشرار خیال کرد بعد از کشته شدن ریحانه پیغمبر مختار اشک چشم او را کلوگیر نمود و غش
باو عارض شد پس تر آنست بعد از آن میگویم آه آه و حرقه قلبی بر مشاکلت و مشابهت دیگر در میان مظلومیت سیده نساء
صدیقه کبری و میان مظلومیت نواده او دختر سید الشهداء و ه جباه از مشابهت ظلم عمر ابن سعد بظلم فرعون این امت
زیرا که ابن سعد کرو هیرا از لشکر خود امر کرد بزدن زنان و در میان ایشان بود عروس قاسم و سایر دختران رسولخدا که با تازیانه و چوبهای
نیزه ها میزدند و فرعون این امت بفاطمه معصومه سیلی زد که در رویش اثر کرد و در را باو فشرد نه بخدا قسم زیرا که ظلم فرعون این امت هیچ ظلم
و فعل بظلم و طغیان او شباهت ندارد زیرا که این ظلم او سبب قتل و شهادت صدیقه طاهره گردید و مختصر آن قضیه اینست
که فرعون این امت جماعتی را از طلقاء و منافقین جمع کرد و با ایشان بمنزل امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب عم رفت دید که در منزل بسته شده پس
با ایشان صیحه زد که یا علی بیرون بیا که خلیفه رسولخدا ترا میخواند در را بروی او نگشودند عمر ملعون امر کرد که هیزم جمع نموده بیاورید در آن
در بگذارند تا آنرا بسوزانند عمر فریاد کرد که اگر در را نگشائید با تش آنرا میسوزانم وقتیکه فاطمه دانست ایشان میخواهند خانه او را بسوزانند
بیرون آمد در پشت در ایستاد و گفت ایها الضالون المکذبون چه میگوئید و چه میخواهید عمر گفت یا فاطمه حال پسر عمت چطور است
که ترا بجواب دادن فرستاده و در پس پرده نشسته گفت ای شقی طغیان تو مرا بیرون آورده و هر ضال گمراه است عمر گفت یا فاطمه
سخن باطل و فسانه زنانرا ترک کن یعنی بگو بیرون بیاید بمیل و رغبت و الا او را بکراهت و ناخوشی بیرون میآوریم فاطمه عم گفت
حب و کرامت برای شما نباشد ای گروه شیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا عمر گفت اگر بیرون نیاید هیزم بسیار آورده اهل این خانه را
میسوزانم تا علی بیعت انقیاد نماید فاطمه فرمود بر تو باد لعنت خدا ای دشمن خدا و دشمن رسولخدا پس فاطمه عم دستهای خود را بدر
گذاشت که نگذارد در را بگشایند عمر بتازیانه از دستهای آن مظلومه زد و او را بدرد آورد ناله و گریه اش بلند شد عمر در را
بپای خود زد و حضرت فاطمه عم مختفی شد آن ملعون ضغطه عظیمه باو وارد آورد از آنجهة فاطمه فریاد بلند برآورد حتی گمان
کردند که آسمان بزمین افتاد و ندا کرد یا ابتاه یا رسول الله ببین فلان چنین آزار و اذیت میکند بحبیبه و دختر تو آه آه ای فضه مرا بگیر
خود بکش بخدا قسم حملیکه در بطن من بود کشته شد و او را در درد زائیدن گرفت و بدیوار تکیه کرد راوی گوید عمر در را گشوده
داخل شد دید فاطمه وضع حمل میکند یک سیلی بروی او زد و سیلی از بالای معجر در رویش اثر کرد و گوشواره اش منقطع
و زمین پراکنده گردید پس علی عم بیرون آمد در حالتیکه فاطمه را ازده بودند و فاطمه دست خود را بر پیشانی خود زد و بکبریای
بزرگی استغاثه مینمود از آنچه باو نازل شد پس علی عم عبای خود را بسر او انداخت و باو گفت ای دختر رسولخدا بدرستیکه خدا تعالی پدر ترا

رحمة للعالمین مبعوث کردید بجد اتسم اکر پیشانی خود در ایکشائی و بخدای خود شکایت نمائی هر آینه این خلق هلاک میشوند و احدی از
ایشان باقی نماند زیرا که تکذیب کردن ایشان تو و پدر ترا در نزد خدا تعالی شدیدتر است از تکذیب قوم نوح نوح را که بتکذیب او بطوفان
غرق شد همه کسانیکه در روی زمین بود مگر آنکه در کشتی بود و هلاک شد قوم هود بتکذیب کردن ایشان او را باد شدید
تو و پدر تو در نزد خدا تعالی از جهت قدر و منزلت از هود و اولاد هود بزرگتر است و هلاک شد قوم ثمود بتکذیب ایشان صالح را
بپی کردن ناقه او و بچه ناقه اش و حال آنکه ایشان دوازده هزار بودند ای سیده زنان بر اهل عالم و بر این خلق رحمت باش
و مایه عذاب و نقمت مباش این مجلس الحاقی عرش ملکوتی است که لاحق کردم او را باین کتاب بعد از فراغ از تصنیف
آن قریب مدت دو سال پس این مجلس متضمن است بعضی از مقامات ملکوتی نور اجزاء مقام اول در تأیید و تشدید آنچه است
که آن را در مجلس روایت کردیم که امام مظلوم تزویج کرد بقاسم دختر خود زبیده را که شاه زنان دختر پادشاه یزدجرد از ملوک کبری
زبیده بود و شاه زنان خاله سید ساجدین بود و بتحقیق تزویج و بجا آوردن نکاح آورده بود سید الشهداء او را بعد از وفات مادر
سید ساجدین و احتمال دارد که نام این زن شهربانو و نام مادر سید ساجدین شاه زنان باشد در هر حال قضیه تزویج قاسم و قضیه
وقوع زفاف در کربلا و همچنین بعضی از قضایائیکه در بعضی مجالس این کتاب مذکور میشود مثل قضیه که متضمن دفن سر قاسم است
در قریه از قراء شمرانات و قضیه که متضمن وقایع است که برای پسر قاسم که بقاسم ثانی نامیده شده بود واقع گشت و مشهور در نزد
عوام الناس شهزاده قاسم است و آنها مثل واقعه خروج کردن او بر بنی امیه و رسیدن او بشهادت و مدفون بودن او در نزد
مدفن سر پدرش قاسم ابن حسن مجتبی موید و مسدد و مستحکم میشود بامور چند از جمله آن امور اینست که آن قضایا از امور متسامعه مشتهره
است در نزد اهالی آن قریه از قراء شمرانات که روایت میکنند آیندگان از گذشتگان در هر عصر از اعصار و در هر قرن از قرون
روایت کردنی برنمط تسامع و تظافر بحیثیتی که افاده علم و یقین میکند بنسبت بمطلب حتی آنکه اهل آن قریه که در آن مقبره شریفه واقعست اگر
این دو بزرگوار سید طیبین شهیدین فخر میکنند در هر عصری از اعصار و مباهات میکنند در هر قرنی از قرون باینکه پدران اولین
ایشان و اسلاف اقدمین آنها شهزاده قاسم را نصرت کردند و جان خود شان را در نزد او در حروب و مقاتلات او با بنی امیه بذل نمودند
و این را از مناقب و احساب خود شان شرف عظیم و فخر کبیر میشمارند و مذمت و ملامت مینمایند اهالی بعضی از قراء را که در شمرانات
واقع گشته که آباء و پدران اولین و اجداد اقدمین ایشان از نصرت شهزاده قاسم تخلف نموده در لشکر بنی امیه حاضر شدند و بعضی
از اهالی آن قریه در انتقام ساکت بودند بقبول کردن ایشان راه نفی عار و خجلت را و بعضی عدم نصرت اسلاف و پدران
خود را با شهزاده منکر بودند و بود در میان ایشان کسیکه اصل آن وقایع را انکار نماید و آن قضایا را نفی کند و از جمله آنها آنست وقتیکه شهزاده
قاسم را کشتند و جمع اراده نمودند که او را در موضع شهادت او یا در موضع دیگر دفن نمایند صیحه بلندی پیدا شد از جانب مدفن سر قاسم
که آن صیحه مشتمل بود بکلمه اینکه دفن کنید طیب طاهر را در نزد طیب طاهر و این نیز از امور متسامعه مشتهره است در نزد اهل آن قریه
روایت میکنند آن را خلف از سلف در هر عصر و قرون و از جمله آنها وجود آثار ظاهره و امارات واضحه و علامات ساطعه و شواهد
لامعه است مثل ظهور خوارق عادات و قضاء حوایج در نزد آن مقبره شریفه است بعد از آن اگر خواهی که شناختن آن مقبره را بدانکه
واقع گشته در قریه که آن را علیا می نامند و آن در جانب شمالی طهران است و دوری آن از طهران قریب به دو فرسخ
و حجره که سر شریف را در آن گذاشته اند از حجره های خانه آن زن صالحه انصاریه که ببرکات آن سر اطهر انور منبع آب شده و آن
حجره در جانب مشرق از مقبره مطهره است و مسافت مابین آنها قریب بهزار قدم است و همیشه در آن منبع ماهیان کوچک در
غایت کثرت میباشد و هیچ از آنها بخارج منبع بیرون نمی آید و مردم از آن ماهیان شکار نمیکنند بجهة احترام و تعظیم آن مکان شریف
و اما مصرع قاسم ثانی که مشهور بشهزاده قاسم است موضع شهادت او در قریه ایست که آن را در سفلی می نامند و در آشوب میگویند
و این مشهور است در نزد مردم و شاید که تسمیه برای وقوع قتال و معرکه در آن بوده باشد و مسافت میان آن و مقبره شریفه نصف
فرسخ است و سبب دفن جسد شهزاده ثانی در نزد مدفن سر پدرش نزد مصرع و مشهد خود وصیت آن بود که بآن اشاره کردیم و در
زمان ما حال در مدفن سر قاسم و مدفن جسد پسرش یک … هستند و قبر گذاشته اند چنانکه در سایر مشاهد مقدسه ضریح گذارده
است بالجمله آن مقبره شریفه مطاف و مزار شیعه است از قدیم زمان تا حال باین وصف و باین عنوان بمعنی که آن مقبره مدفن
سر قاسم ابن حسن مجتبی است و مدفن جسد پسرش بهمین نمط و طریق از تسامع و تظافر و سیره مستمره و از چیزهائیست که احتیاج

باقرائن جلیه و شواهد دیگر مطابق است و مقبره زوجه قاسم یعنی دختر سید الشهداء روحی له الفداء که مشهور میان مردم بزبیده خاتون است
و آن در محله از محلات ری واقع گشته و مسافت مابین آن و مقبره سید اجل عبد العظیم الحسنی که در پیش مردم بشهزاده عبد العظیم مشهور است
قریب به ثلث فرسخ است و بتحقیق جمیع کثیری این حدیث کرد بوجود امارات و شواهد کثیره که دلالت میکند بر صدق بودن قبر دختر
سید الشهداء یعنی زوجه قاسم در آن مکان و صرف و انفاق نمود یکنفر از تجار اخیار اموال کثیره را در تعمیر آن مقبره شریفه و آنچه با آن
تعلق دارد از قبه و حجرات و صحن و نحو اینها مقام دویم در اشاره بعضی از امور است پس در اول امر باید که در این مقام یک سؤالی هست و آن
اینست که بعضی قضایای آتیه در شان سر قاسم متضمن است که کفار با آن سر در میدان ری چوگان بازی نمودند و تمام روز بعصا و آهن و نحو
اینها آن سر را میزدند در مدت یکهفته با اینکه آن سر شریف اعضایش متفرق و اجزای آن پاره پاره میشد و بدرستیکه سر آن زن صالحه از
انصار اعضا و اجزای آن در مدت قلیلی متفرق و منقطع شد وقتیکه کردند با آن آنچه بسر قاسم کردند پس این چگونه میشود و فارق میان
این دو چیست نسبت بمقام و مخفی نماند بر تو که ما از این سؤال جواب دادیم و این اشکال و استغراب و استبعاد را تاویل
نمودیم و همچنین آنچه باین شبیه است در مواضع عدیده از این کتاب و اگر خواهی که در اینجا نیز اشاره نمائیم بمحصل آنچه در آنجا ذکر کردیم
بدانکه ابدان اصحاب ولایت مطلقه و اجساد ایشان از محمد و آل معصومین او و همچنین ابدان و اجساد کسانیکه تابع ایشانند
از عترت هاشمیه محمدیه که در پیش روی امام شهید شدند قیاس نمیشود با بدان و اجساد سایر مردم و بر این مطلب براهین ساطعه و ادله قاطعه
اقامه نمودیم و آثار و امثله و شواهد لامعه در غایت ایضاح و وضوح نمودیم پس در اینجا نیز ذکر مینمائیم چیزی را که از قبیل امثله و شواهد میشود زیرا که
در بعضی از کتب مقاتل نقل شده که روایت گشته که اسیران آل رسول وقتیکه ایشان را میبردند بدمشق نزدیک بشهر رسیدند و بقصری
گذشتند یک عجوزه ملعونه در آن قصر نشسته بود و آن را هم … و کنیزانش با او بودند وقتیکه سر امام مظلوم را دید در حالتیکه بالای نیزه است
و محاسن شریفش بخون خضاب گشته بود آن عجوزه گفت این سر که از همه سرها مقدم است سر کیست و این سرها از کیست …
که این سر مقدم سر حسین و این سرها سر برادران و اولاد و عترت اوست پس آن ملعونه بسیار مسرور گشت یکی از کنیزان خود گفت سنگی
بده تا از روی حسین بزنم کنیزک سنگ را آورد آن ملعونه آن را بر جبین حسین زد و خون برو و محاسن او جاری شد پس ام کلثوم باین سر نظر کرد که
دید خون تازه برو و محاسنش سیلان میکند سیلی بروی خود زد و فریاد کرد وا غوثاه وا مصیبتاه وا محمداه وا علیاه وا فاطمتاه وا حسناه
وا حسیناه بعد از آن غش کرد زینب گفت کدام کس این ابروی برادر و نور چشم دار کرد گفتند این عجوزه ملعونه کرد پس عرض کرد
خدایا قصر او را بسر او فرود آر و باتش دنیا پیش از آتش آخرت بسوزان راوی گوید کلام مظلومه تمام نشده بود که قصر بسر او ریخته
شده و آتش در آن شعله ور گشته آن ملعونه مرد و سوخت و همچنین کسانیکه در قصر با او بودند و در بعض کتب است کسیکه او را
نفرین کرد سید ساجدین بود و هر طور باشد تقریب استشهاد باین واضح است زیرا که جریان خون تازه نمیباشد مگر در اعضای صاحب
حیوة زیرا که اعضای امام و اجزاء او مطلقا خواه قبل از شهادت باشد و خواه بعد از آن منبع حیوة و چشمه جوشنده است
از حیوة پس هر وقتیکه طول میکشید ماندن سر امام مظلوم در بالای نیزه و نحو آن بوی خوش او از رنگ و انور و اطیب و اطهر میبود از مشک
اذفر و عنبر اشهب و کافور و زعفران هیهات هیهات پس چگونه و در کی این اشیاء در او میسر شود افاضه حیوة و قلب کردن
ماهیات اگر خواهی که بنمط و طرز دیگر تعبیر نمائیم بگو … واضح که با آن سر شریف مس نمود مثل نیزه ها و طشتها و تنور و مثل اینها
صفت حیوة را کسب نمود بلکه متصف شدند که افاضه حس و حرکت نمایند بر سنگ و جماد باذن خالق حیوة و ممات پس اگر
تشبیه نمائی اکسیر اعظم را که جزء قلیلی از آن میان مشرق و مغرب را از طلا مملو میکند و عطا میکند حیوة و زکی را بمعادن که آنها را ذهب
و طلا مینامند فنا و انعدام وجود آن راه نمی یابد بطول ایام و بودن آن در آتشهای شعله ور مادامیکه شهور و اعوام است بجری آن
چیزها مثل تشبیه ناقص بکامل خواهد بود چنانکه آن در باب تشبیه حاصل است پس شبه او با قلیل جزئی از ولی مطلق امام مظلوم روحی له الفداء
مثل اوساخ بدن و ناخنهای انگشتان اوست هیهات هیهات پس کی میسر شود اکسیر را از خواص آن ناخنها و اوساخ
پس فرق میان این و آن مثل فرقیست که در میان خود اکسیر و ادنی معادنست زمانیکه … متعلقست بابدان اصحاب ولایت
مطلقه از محمد و آل معصومین او و پس … ابدان کسانیکه تابع ایشانند مثل شیعیان اولین ایشان از انبیاء و اوصیاء
و عترت هاشمیه نبویه که در پیش روی امام مظلوم بدرجه شهادت فایز گشتند من الامثل فالامثل و الاقرب فالاقرب زیرا که ابدان
این نزدیکان و اقربین و اجساد ایشان در آنها موجود و … میشود بعض خواص ابدان اصحاب ولایت مطلقه و …

این الفاظ عدیده و بهیج تفضیل و تفاوتست زیرا که بسیار فرقست ما بین خواص بدن ابراهیم خلیل مثلا و بین خواص بدن غیر از انبیاء
از کرده غیر مرسلین و همچنین بسیار فرق آشکار است میان خواص ابدان عباس و علی اکبر و قاسم و مثل ایشان و میان ابدان اصحاب که
در پیش روی امام مظلوم بدرجه شهادت رسیدند نعم قدر مشترک محقق در همه ایشان راه یافتن انهدام و اندراس است پس اینجا که
برهان تام حاکم است همچنین حس و عیان معلوم شده است آیا چه چیز را از آن قضیه که متضمن نبش کردن پادشاه بود قبر قنبر را که در پیش
امام شهید شده بود پس آنچه در این قضیه است از امور معلومست بر سامع و ناظر هر طور باشد اینقدر مشترک متحقق میشود نسبت با بدان
جمعی از افاضل علماء و صلحاء اتقیاء ابرار و شواهد در اینباب کم نیست زیرا که شیخ اجل صدوق ابن بابویه جمع کثیری بلکه جماعات کثیره
جسدش را در قبر او که در ری است مشاهده نمودند پس تحقیق او را قریب باین زمان تر و تازه دیدند که اندراس و پوسیدگی باو راه نیافته
و عدد ثقات و معتمدین که این نقل کرده‌اند از مشاهده کنندگان آن و شنوندگان قضیه مشاهده بطریق تواتر زیاده بود از عدد دیگر
باین خبر متواتر حاصل میشود بعد از آن قضیه نبش کردن پادشاه عثمانیه قبر ثقة الاسلام کلینی را در بغداد و مشاهده نمودن آن سلطان
بدن او را تر و تازه گویا در صورت کسی بود که بپهلو خوابیده و نادم شدن سلطان از آنچه قصد کرده بود از نبش قبر امام موسی ابن
جعفر که امتحان نماید آنچه را که شیعه میگویند که ابدان ائمه معصومین با آنها اندراس و پوسیدگی راه نمی یابد بعد از آن سلطان امر
کرد که مسجدی بنا کنند قبر کلینی را محیط باشد و یک قبه کبیره بر بالای آن بنا کرد و اینهم از قضایائیست که دوست و دشمن
آنها را انکار نمیکنند بلکه آن مسجد محیط بقبر و قبه که بر بالای آن بنا شده تا حال موجودند بالجمله روایات و حکایات منقوله در این مقام در غایت
کثرتست پس هرگاه گوئی آیا محقق میشود راه نیافتن اندراس و انطماس در بدنی از ابدان غیر گروه علماء صلحاء اتقیاء نیز یا نه بعد از بنا
گذاشتن محقق بودن این و فرض نمودن وجود آن علت و سر در این چیست میگوئیم بلی بدرستیکه این گاهی محقق و موجود میشود در بعض ابدان
هم غیر از گروه علماء صلحاء و فضلاء اتقیاء زمانیکه مناسبت و ارتباط موجود شد میان صاحب این بدن و اصحاب ولایت
مطلقه اگر آن مناسبت و ارتباط در بعض وجوه بوده باشد اگر توضیح این ابصر بمثال خواهی بدانکه این در قضیه عجیبه است
و آن قضیه کشتن بکیر دجوانست از شیعه کلب خنزیر ساحر کذاب اصل کفر و زندقه فرعون آنوقت و نمرود آن زمان در سحر و حیله
و اختراع و عتها و غارت و قتل شده عبد العزیز و ما پر ابینش اینست که جوانی از یکطرف و کرده که از معارف چیزی را نداشته
و عملی از فرایض و واجبات نکرده بود بتحقیق عنایت ازلیه و رحمت رحمانیه او را احاطه کرد و بشارات غیبیه وارد دست
ملکوتیه برای او ظاهر گردید و با انبیاء و اوصیاء در درجه مماثل و بخیر عاقبت فائز گردید بمکانیکه خدا برای او کشف پرده‌ها را
از پس چشمش برداشته در بهشت قصری را دید که نظیرش نبود و منزلی دید از منازل که آنرا شبیه نیست پس آن قصر و منزل میل کرد و قصد
نمود که با خدا تجارت نماید در فروختن جان خود برای رسیدن بآن منزلت عظمی باینکه او را بکشند بسبب و عوض کشتن او سگ نجس دکان
عبد العزیز وهابی لعنه الله را در آن اثناء که آن کافر نشسته و قومش او را احاطه نموده بودند و او زندقه و مکر او و شیطنت را در
مقالات خود استعمال میکرد پس در غفلت اخوان او را بخنجر یا شمشیر زد و او را کشت پس آن لعین کافر بجهنم واصل شد و بقومش در زد
اصحاب تابوت گردید وقتیکه قومش این حالت را دیدند بر سر جوان ریختند و او را کشتند روح طیبش بان قصر و منزل که در بهشت
دیده بود پرواز کرد وقتیکه قوم لعین و کافر خود شانرا دفن کردند در چاه در میدان وسیع هیزم بسیار جمع کرده بان
آتش زدند و آنرا مثل جهنم کرده جسد آن جوان را بان آتش شعله ور در انداختند خدای تعالی آن آتش را فرو نمود گویا برداً و سلاماً
و جسدش در آن آتش شعله ور سه روز و شب ماند و در بدن او اصلاً اثری نکرد چه رتبه عالیه و درجه عظمی است که مثل معجزه
ابراهیم خلیل علیه السلام است پس این قضیه از قضایای مسلمه است بتحقیق شیخ عبد الحسین اعسم آنرا نظم کرده و تقریب استشهاد
بآن ظاهر است در نزد مرد حاذق پس هرگاه گوئی که در اینجا یک سؤال مهم و مطلب عظیم است سزاوار است که از ذکر
و جواب در آن اعراض نمائیم و آن اینست که تو اشاره کردی ببعضی از آن مطالب و حکایات در اینجا که تقویت و بنیه
آن قضیه که متضمن عدم تفرق اجزاء سر قاسم بود با آنچه کفار کرد در مدت یکهفته و بتحقیق در اینجا بسر آن اشاره کردی و اقامه
حجج ساطعه و براهین تامه نمودی در بعض مواضع این کتاب بسر راه نیافتن اندراس و انهدام بر ابدان اصحاب ولایت مطلقه
و اجساد ایشان و همچنین کسانیکه تالی ایشانند در باب طینت ابدان و طینت ارواح پس چه میگوئی در آنچه آنرا بعضی از
علماء این عصر ذکر کرده از صاحب کتاب بحر المذاب نقل کرد که کفار همه لباسهای امام مظلوم را بیرون کردند و در

در او چیزی نماند که ستر عورت نماید گفت که اگر در این مقام بطلب چیزی حیا نماید و بگوئی که این چگونه جایز و متصور میشود در حالتیکه میگویم که بدن امام مظلوم
اعضا و اجزایش متلاشی و متفرق شده بود و آن اجزاء بقطعات مشتمل گشته بود و بعد از آنکه لشکر ابن سعد بدن شریف را با سم
اسبان خود پامال نموده بودند چیزی باقی نمانده بود که محتاج بستر باشد بعد از آن این فاضل بمطلب خود استدلال نموده از قول امام
که فرموده و تجردنی الخیل بعد سلبی در حالتیکه میگوید که سخن ظاهر است در آنکه ما ادعا کردیم میگوئیم انا لله و انا الیه راجعون استجیر بالله تعالی از نطق کردن
بمثال اینکلمات و اعتقاد کردن بآنها زیرا که مفاسد آنچه این فاضل مصر ذکر کرده از آن باجی از عامه اما آنکه ذکر نمود و آنرا عالم از عامه
پس صدور آن از آن بآن عبارت که از او نقل شده یا از جهت تعمد در کذب است یعنی قصداً دروغ گفته که اساس و اصل اصول محکمه در نزد امامیه
خراب نماید بنحویکه مقصودش از تصنیف آن کتاب استعمال حیله و زیرکی بوده باشد متلبس بودن بصفات ذاکرین مصائب آل رسول از
غث و سمین و حق و باطل بیرون آید یا بمقصود خود رسیده و بمطلب خود فایز گردد از تخریب قواعد امامیه و هدم اساس آن یا از جهت اینکه او
ببعض روایات اطلاع بهم رسانیده و بوجه علم و درایه و تامل اخذ نکرده و درج نموده آنرا بسوی آنچه که منافی باشد با اصول محکمه در نزد
امامیه بلکه ظاهر آنرا اخذ کرده و تفسیر ننموده بچیزیکه مصادم اساس مذهب امامیه میشود و نیز معارض میشود با جمله کثیره از روایات آن
مثل روایت مستفیضه که متضمن قضیه جمال لعنه الله است و غیر آن از روایات بالجمله اگرچه جایز میدانیم نقل روایات و حکایات را
از کتب عامه مطلقا خواه کتب اخبار و احادیث ایشان باشد و خواه کتب سیر و تواریخ ایشان الا اینکه در همه اینها شرط میکنیم که آن
با اصل محکم و قاعده مهمه از اصول مذهب امامیه مصادم نبوده باشد و اما الفاضل معاصر خبط عظیم کرده و اصل عظیمی و رکیزی از اصول مذهب
را خراب نمود گویا که او را سهو و نسیان عارض گشته از کثرت احزان و غموم و اندوه او بر امام مظلوم در وقت نوشتن اینمطلب و چگونه
چنین نباشد زیرا که آنچه او ذکر کرده و احتمال داده بعد از قطع نظر از مصادمت او بضروری از ضروریات مذهب با امور کثیره
نامحصوره منافات دارد و آنها عبارت باشد از قضیه جمال ملعون زیرا که آن قضیه بعد از کوچ کردن لشکر از کربلا واقع شده و از قضیه
آلوده نمودن مرغان بسیار و بی حد و حصر خود شانرا از خون امام و تقریب از وجوه عدیده است و از قضیه نازل شدن ارواح اصحاب
کساء از آسمانهای بلند و همچنین ارواح انبیاء و جمیع از صدیقان و شهداء برای زیارت جسد امام مظلوم روحی له الفداء در حالت
از شهادتش تا دفن و از قضیه حدیث سکینه که متضمن تکلم نمودن امام است از حلقوم مبارک بقول خود شیعتی ما ان شربتم الخ و از قضیه
امر متفق علیه در نزد علماء امامیه اینکه سید الساجدین بدن پدر مظلوم خود را دفن کرد و از قضیه امر که ایضاً در نزد امامیه متفق علیه است
از اینکه سر با جسد باهم است و از قضیه اخبار کثیره که متضمن قول خدای تعالی و قول جبرئیل و قول اصحاب کساء است از اینکه سید الشهداء
مدفون شود در گودالی در کربلا که برای او مستعد و آماده گشته و از قضیه نبش کردن حاجب متوکل عباسی قبر شریف را و دیدن جسد امام مظلوم را
و عارض شدن غشیه بر نباش و پشیمان گشتن او بر فعل خود و از قضیه روایاتیکه متضمن عبور حرم و زنان طاهرات است بر قتلگاه شهداء
و روایاتیکه متضمن است که آن زنان طاهرات جسد امام مظلوم روحی له الفداء در بر کشیدند و خطابات ایشان با او و آن حالتیکه بر سید الساجدین
عارض گردید وقتیکه جسد پدر مظلوم خود را دید و از قضیه فقرات زیاراتیکه بحد و حصر نیاید و آن زیاراتیکه گفته شد را ادا میکنید و از قضیه اشعار
شعرا که متضمن گفته ما ثبت و مقررست در نزد جمیع از ائمه معصومین الی غیر ذلک از قضایائیکه بحد و حصر نیاید پس آیا جایز میشود غفلت نمودن
از مثل این مبحث و نمیشود آنچه از آن فاضل صادر شده مگر از جهتیکه ما برای او اعتذار نمودیم از تلاطم احزان او در مصائب آل رسول
اللهم اغفر لنا و له و لجمیع شیعة اهل بیت العصمة و الرحمة بالجمله بدرستیکه امعان نظر و تطویل فکر و تفکر و تدبر و اخذ کردن روایات بدرایه
و حلم و عدم مبادرت و مسارعت بسوی آنچیزیکه در بادی نظر تخیل نماید و جلوه کند از آنچیزهائیکه مراعات آن بر مصنفین واجبست
خصوصاً در چیزهائیکه تعلق بعقاید دارد و آنچه بسیار میگردد ذکر آن در نزد اهل مذهب از عوام و خواص و گاه جدا میشود از جمعی
که مباشر تالیف و تصنیف اند امور غریبه که زن فرزند مرده از آنها میخندد و این از جهت عدم مراعات اوست چیزی را که بآن اشاره
نمودیم و امر از این غریبتر میگردد زمانیکه متصدی تالیف و تصنیف از کسانی باشد که او را حظ کامل و تسلط وافر در اینها نداشته باشد
در بعضی از امور شریفه و آن مثل علم احادیث و علم اصول احادیث و علم اسناد و علم تفسیر و علم اصول فقه و علم حکم شرعیه زیرا عادتیکه
اینها را جامع گشت زمانیکه کتب الطایفه را دیدن و حساب میکند که آنها صادر شده از کسانیکه در مکتب خانه‌ها کودکانرا تعلیم
ابجد میکنند خصوصاً زمانیکه عالم که جامع علوم مذکوره است آفتاب باهر و قمری تصور نماید در آنچه در این دو علم اعظم است
که علم اصول فقه و حکمت شرعیه باشد و چگونه چنین نباشد زیرا که این قاصرین که فاقدین این درجه عظمی و عطیه کبری اند خبط و دخول

میکنند در مباحث غامضه و مسائل مشکله مثل خبط کردن و دخیل شدن ما که در چشم او ضعف بوده باشد و شبه میکنند مثل فتن عجم
پس ایشان بعضی مطلع نمیشد براکثر اد آنچه آمی باب که متنازع فیه است و آنچه در آن متمشی میشود از نقض و ابرام و تسدید و تزییف و بعضی از
ایشان غافلند اگرچه حریم نزاع بسبب مشتمل بودن محل نزاع برامر که متمشی و جاری میشود در آن نزاع از وجوه عدیده متخالفه متشتته زمانیکه بنا
گذاشته شد در آن بر بعضی احتمالات که در آن متصور میشود و در آن نزاع جاری نمیشود بلکه از منازعات لفظیه میشود زمانیکه بنا گذاشته شد
امر در آن بر بعضی دیگر از احتمالات متصوره در آن و بعضی از ایشان دست خالی و کوتاه بازو است در آنچه بآن موقوفست احقاق حق
و ابطال باطل و آن اینست که ذهن ثاقب و فکر صائب ندارند و بسبب دخیل بودن ایشانند در علوم مشارالیها ناشی از آنها و اگر
در اینخصوص بیان واضح میخواهی بضرب مثال بدانکه بنای جمیعی از امثال این اشخاص بر تفضیل دادن سلمان رضی الله عنه است برابی الفضل العباس
و علی اکبر و قاسم سلام الله علیهم و شاید نظر ایشان در اینباب بر اخبار یست که در شان سلمان وارد گردیده از اخبار یکه ناطق است بر محدث بودن
او و باب بودن او از ابواب خدا تعالی و باینکه او علم اول و آخر یعنی علم اولین و آخرین و اسم اعظم را میداند الی غیر ذلک و تو خبر داری
بر اینکه این از آنچیزهاست که از غفلت تامه از تحریر محل نزاع در اول صادر گشته است و صادر گشته از اینکه ایشان اخذ کرده اند
همه آنچه متمشی و متصور میشود در معنی افضلیه ثانیا و ثالثا غفلت کرده اند از اینکه لازم آنچه ایشان ذکر کرده اند تفضیل وکلاء و ابواب
اربعه صاحب عصر و الزمان عجل الله فرجه است نیز بر این اطائب از عترت هاشمیه نبویه و سادات شهداء و نیز صادر شده از غفلت
ایشان از دانستن اخبار و زیارات که در شان این سادات از شهداء وارد گشته و نیز از غفلت ایشان صادر گشته که این مستلزم
میشود تفضیل سلمان را بر حمزه اسد رحمن و اسد رسول خدا و جعفر طیار نیز و شاید که ایشان ملتزم شوند بعد بعضی از اینها مطلب خود را تشیید
میکنند بمقاله اینکه نقل شده و بما رسیده است در شان این سادات از شهداء چیزی که اشعار نماید باحاطه کردن ایشان بمراتب توحید
و بودن ایشان در اعلی درجات مراتب توحید و تحقیق ما نقل شده و رسیده است در شان سلمان رضی الله عنه چیزیکه اشعار مینماید
باحاطه کردن سلمان بمراتب توحید و بر اینکه او صاحب مقام اعلی درجات توحید است میگوییم هلاکت باد این خیالات واهیه
که شبیه است بخیالات اصحاب مالیخولیا و خیالات اهل تصوف پس کدام عالم فاضل بلکه عاقل کامل زعم و بیرون میکند اعلی
مراتب توحید را از اهل بیت نبوت و عصمت و رحمت و فتوت و مروت و شجاعت یعنی از کسانیکه گوشت و خون
ایشان از گوشت و خون اصحاب عبا است و از ادرجا غیر ایشان بگذار پس اگر این شخصیکه باین مقاله منطق و باین عبارت
جرئت کرده از گروه اهل درایه و نظر و از اخذ کنندگان از علوم مشارالیها بوده باشد بحظ وافر و قسط کامل بلکه حظ و قسط (?)
نموده باشد او را جسارت و جرئت نمیشد که باین کلام تکلم نماید آیا کفایت نکرد در باب احاطه نمودن علی اکبر باعلی مراتب
توحید قول سید الشهداء روحی له الفداء اللهم اشهد فقد برز الیهم اشبه الخلق برسول الله خلقا و خلقا و منطقا آیا ندانسته معنی قول خدا تعالی را
انک لعلی خلق عظیم هیهات هیهات نیست و نمیشود آنکلماتیکه مثل لباسهای کهنه است که هر وقت از یکجانب وصله میزنند از جانب
دیگر پاره میشود مگر از کسیکه دست خالی و کوتاه بازو باشد از مراتب عالیه در علوم و فنون معذلک افق دانش از قبیل آفاق سافله میباشد
و امر عجیب و غریب اینست که دیده میشود از عجایبات مقاله این مرد و فحاوی کلماتش تفضیل دادن جمع کثیر را از اصحاب غیبیه (?)
و ائمه معصومین علیهم السلام ایضا بر این سادات شهداء از عترت هاشمیه نبویه و امثال جمعی که متصفند در نزد مردم بمقامات
کشف و عرفان مثل اویس قرنی و میثم تمار و کمیل ابن زیاد و نحو ایشان و امید است که این مرد خیال کند تفضیل خود و امثال
خود را نیز بر این سادات اطائب نظر بر اینکه او و امثالش متصفند در اعتقادش باینکه ایشان اعلی مراتب توحید را جامعند آه آه
بخدا قسم بتحقیق قاصران و مقصران حقوق آل رسول و عترت سید الشهداء را ضایع کردند باینکه آنشخص که باینکلمات مزخرفه نطق کرده
معنی باب مراتب توحید را میداند بعد از آن لازم امثال اینکلمات مزخرفه تفضیل جمع کثیر است از مصنفین کشف و عرفان
بر اصحاب امام مظلوم که در پیش روی او بدرجه شهادت رسیدند آیا اجازه میکند شیعه آل رسول یا بآن فتوی میدهد یک نفر از علماء
ایشان پس اگر گوئی که این شخص و امثال او چه میگوید در قول امیر المؤمنین ع در وصف اصحاب امام مظلوم و مدح ایشان لم یسبقهم سابق
و لم یلحقهم لاحق زیرا که اینکلام شریف مثل نور در بالای کوه ساطع و بلند میگردد انوار کثیره و راه یافته میشود از آن براصول و قره (?)
ملکوتیه و هر یک از آنها از آنچیزهاست میشود که دلالت برخلاف مطلب آنشخص و امثال او میکند میگوییم که آنشخص اینکلام شریف را حمل میکند براینکه
احدی بایشان تفضیل داده نمیشود نسبت بمقام شهادت و این مستلزم نیست که جایز نباشد تفضیل دادن احدی بایشان نسبت بغیر

مقام

انتقام و تو خبر داری باینکه امثال این حمل صادر نمیشود مگر از غیر عالم که بقواعد علم اصول عالم نیست و چگونه چنین نباشد زیرا که حذف متعلق افاده
عموم میکند علاوه بر این این حمل ایضا منافی مانحن فیه نیست و تشیید نمیکند چیزیرا که آنشخص بر او است و لیکن این در نزد انظار دقیقه است
جلیه پس اگر گوئی که مقتضی آنچه تو بر آن هستی تفضیل هر کسیست که در پیش روی امام مظلوم بدرجه شهادت رسیده است بر حواری رسول خدا
و ایشان سلمان و ابوذر و مقداد و بر حواری امیر المؤمنین و ایشان عمرو ابن حمق خزاعی و اویس قرنی و میثم تمار و محمد ابن ابی بکر و بر حواری
حسن مجتبی و ایشان سفیان ابن ابی لیلی و حذیفه بن اسید آیا تو باین همراهی و فتوی میدهی و قائل میشوی باین میگوییم بلی بانمعنی که هر کس از خدا
همه آنچه در باره حواری سید الشهداء وارد گشته و آنها هر کسیست که در پیش روی او شهید شده بدون استثناء احدی از ایشان
میداند که تفضیل ایشان بر همه کسانیکه مانندهای ایشان را ذکر کردیم از آنچیزهاست که باکی بآن نیست بلکه این مقتضی دلیل است و بعبارة
اخری باین عمل میکنیم و فتوی میدهیم مگر در آنچه بدلیل خارج شده و آن مثل سلمان زیرا که استبعادی نیست در تفضیل او بر غیر عترت
هاشمیه نبویه از مستشهدین در پیش روی امام مظلوم و ممکنست که گفته شود اطلاق تفضیل ایشان بر او از آنچیزهاست که برخلاف
تحقیق است بلکه مقتضای آن تفضیل اوست بر ایشان از چند وجه و تفضیل ایشان بر او از وجوه دیگر است پس نظر کن چه
میبینی از فرق میان این و قول کسیکه قائل شده به تفضیل سلمان بر جمیع حواریین امام مظلوم حتی عباس و علی اکبر و قاسم در حالتیکه
تعلیل کرده باینکه او بمراتب توحید احاطه کرده بتحقیق شناختی آنچه در آنست پس تمام کلام را اخذ کن و از متأملین و متدبرین
باش در هر حال کلام را از سر اعاده میکنیم و میگوییم بدرستیکه عقد باب و جمله امر اینست که روایت متضمنه قضایای کثیره در باب قاسم
و پسر شهیدش که بر بنی امیه خروج کرده بود از آن روایاتیست که منافی نیست با اصلی از اصول امامیه و مصادم نیست با قاعده از
قواعد ایشان پس جواز خبر دادن بآنچه در آنهاست باکی نیست و باکی نیست پس هرگاه گوئی که باز کلام را از سر اعاده میکنیم
از وجه دیگر و میگوییم دلیل چیست در افضل بودن قاسم ابن حسن مثل عباس و علی اکبر و سایر عترت هاشمیه نبویه زیرا که افضلیت عباس
و علی اکبر بر سایر عترت از جهت ادله است بر این و ثابت نشده مثل آن ادله در شان قاسم میگوییم بدرستیکه کسیکه اخذ نماید همه آنچه را
که در مجلس شهادت قاسم و آنچه باین مجلس تعلق دارد که مقدم نمودیم میداند که قاسم شان عظیم و فضل عمیم و مقام بلند و عنایت و امید است
که اشاره تمام بهمه آنچه وارد گشته در شان او در بعض مقامات آتیه ایضا بالجمله تفضیل او بر سایر عترت هاشمیه نبویه مثل تفضیل
عباس و علی اکبر بر ایشان از آنچیزهاست که از مطاوی بعضی از روایات و فحاوی بعضی از فقرات زیارات مستنبط میشود اگرچه این
استنباط در بعضی از آنها از قبیل استنباط دقیقه رقیقه است علاوه بر این این آنچیزیست که بعض اصول محکمه ملکوتیه آنرا اقتضا میکند
چنانکه مخفی نیست بر کسیکه بر تأسیس اصول رقیقه ملکوتیه قادر است بالجمله جناب قاسم اگرچه فضلا و بمثابه فضل جناب عباس
و علی اکبر نیست الا آنکه ممکن است او را بایشان الحاق کنیم در مقام اثبات افضلیت او بر سایر عترت هاشمیه ای غیر از
عباس و علی اکبر و قاسم بانمعنی که آیا قائل هستی بمحقق بودن تفاضل و ثبوت تفاوت در میان ایشان به ثبوت افضلیت و مفضولیت
در میان ایشان یا نه و آن باین میشود که تفضیل دهی مثلا اولاد امیر المؤمنین را بر اولاد عقیل و جعفر و همچنین تفضیل دهی بعض اولاد امیر المؤمنین را
بر بعض ایشان و بعض اولاد عقیل را بر بعض ایشان و همچنین است کلام در صورتهای متصوره در مقام میگوییم بدرستیکه من اعراض میکنم
از متعرض شدن باین و چگونه چنین نباشد زیرا که من در اینمقام بخبری نرسیده ام نه از روایات و نه از اصول ملکوتیه اگرچه استنباط
و اقتباس آن از قبیل استنباط رقیقه و دقیقه خواهد بود و اما تمسک نمودن باذیال بعض استحسانات محضه و اعتبارات صرفه پس نیست
و نمیشود از داب حذقه کاملین در علوم و فنون پس هرگاه گوئی که چه میگوئی در باره اصحاب اعدای عترت هاشمیه نبویه آیا
قائل هستی بثبوت تفاضل و تفاوت در میان ایشان یا نه میگوییم بلی لیکن نه بر وجه تفضیل و خصوصیت ای به بیان افضل
و مفضول اگرچه این بیان مثل آن بیانیست در عباس و علی اکبر و قاسم یا مثل آن بیان که در عترت هاشمیه است زمانیکه قیاس
شود اصحاب بایشان بلکه بانمعنی که بعض اخبار ناطقست باینکه اصحاب سید الشهدا وقتیکه یقین کردند کشته خواهند
شد گروهی از ایشان شاد و مسرور شدند روهای ایشان تلألؤ و رنگشان مثل ستارگان درخشنده بود و گروهی دیگر از
ایشان حالت ایشان متغیر و رنگها زرد و تعجب میشود نه از عارض نشدن خوف و خشیت بر گروه دوم فرقه اول و ممکنست
که گفته شود از جمله کسانیکه او را افضلیت است حبیب ابن مظاهر و مسلم ابن عوسجه و زهیر ابن قین و هلال ابن نافع و طایفه
مثل ایشانست در مناقب و فضایل و ممکنست تفضیل دادن حبیب ابن مظاهر بر همه این یکسانها و این از جهة دارد

کشتن اخبار کثیره است در شان و فضل او بخصوصه با اینکه او از کر وهیت که حضرت امیرالمؤمنین علم منایا و بلایا را با ایشان
تعلیم کرد وقتیکه او را کشتند انکسار در روی مبارک سید شهدا ظاهر گشت و از جمله کواشف که بر این دلالت میکند بودن مدفن او
در موضع مستقل در نزد باب اذن و زائرین همه روزه مراتب هدیه او را زیارت میکنند هر گاه کوئی که چه میکوئی در بارهٔ حرّ ابن
یزید ریاحی با نیکه درجه او از درجات سایر اصحاب ناقص میشود یا بر آنها زیادت میکویم که نقصان درجه او از درجات سایر
اصحاب از اخبارها است که چیزی بآن دلالت میکند در نزد تحقیق و نظر دقیق بلکه مرثیه امام مظلوم و یا مرثیه گفتن علی اکبر با و از
اخبارها است که او را شان عظیم و فضل جسیم ثابت مینماید هر گاه کوئی سؤال را باین سؤال تمام مینمائیم و آن این است آیا جرئت و جسارت
مینمائی بر بیان تفاضل و تفاوت ابن عباس و علی اکبر با یه میکویم هیهات هیهات من کیستم و این علم من نیست چگونه جرئت
و جسارت مینمایم نسبت باین مقام و ترا با این سؤال چکار است هر گاه کوئی که بیان این گاه محتاج الیه میشود در باب نذور و ایمان
و عهود میکویم در این ابواب باحتیاط عمل میکنی اگر ممکن باشد احتیاط پس مقدم کن در این ابواب عباس ابن
غایت جرئت و جسارت منت در این مقام **مقام سیم** در ذکر تزویج امیرالمؤمنین فاطمه زهرا صدیقه معصومه را از تحقیق نقل شده
روایتی که این متضمن است از بعض کتب و زود اشاره میکنیم بعد از این باسم آن و اسم مصنف آن راوی گفت وقتیکه صباح
روز پنجشنبه شد عقیل شتر و گوسفندان بسیار نحر و ذبح کرد برای عروسی و ولیمه درست کردند و آنشب جمعه بود و رسولخدا امر
کرد که در شوارع و کوچهای مدینه همه مرد و مرا ندا کنند و مردم از هر راه دور جمع شدند وقتیکه آنشب مبارک شد و حق
تعالی اراده کرد که طاهر را بطاهره تزویج کند جبرئیل امین از جانب خدا تعالی نازل گردید و گفت السلام علیک یا محمد خداوند
علی اعلی بتو سلام میرساند و ترا بتحیت و اکرام مخصوص فرموده و مرا مأمور نموده که فاطمه زهرا را بعلی ابن ابیطالب تزویج کنم رسولخدا فرمود
من امر فاطمه را بخدا تفویض کرده ام چه خوب ولی است پروردگار من و چه خوب خطیب هستی تو خدا تعالی ولی فاطمه و جبرئیل خطیب
و ملائکه شهود او بودند و بتحقیق خداوند عالم جبرئیل را امر کرد که ندا نماید در آسمان و زمین و کوهها و دریاها که جمیع ملائکه بیت معمور
اجتماع نمایند پس ملائکه در بیت معمور جمیع شدند و گفتند ای معبود و سید ما نمیدانیم مگر آنچه با تعلیم کرده انک انت العلیم الحکیم خدا تعالی
خدا تعالی بایشان گفت بدرستیکه من میخواهم شما را شاهد قرار دهم باینکه من تزویج طاهر را بطاهره و صادق را بصادقه مینمایم پس
پس از مشرق تا مغرب صف کشیدند و صداهای خود شان را به تسبیح و تقدیس و تهلیل از برای رب العالمین بلند کردند خداوند
متعال برضوان خازن جنان وحی کرد که بهشت را زینت داده حور عین و ولدان را صف بندی کرده و قدحهای شراب را بجا نماید
و زنان نارپستان را زینت دهد و بیت معمور را بفرشهای نیکو و استبرق زیبا و بساط الوان و استبرق زرد فرش نماید و قنادیل در
بیاویزد بزنجیرهای مرجان و در آن حوران و ولدان زیبا را در صف نگاه دارد و در اطراف بیت معمور منابر رحمت
و کرسیهای کرامت و منابر یاقوت احمر نصب نماید و ملائکه بر کرسیها و منابر نشستند و خداوند عالم ابرهای ایشان ابر را از نور
منتشر کرد که چشمها را نور آن خیره میکردید و میان آن مملو بود از مشک و کافور و عنبر و امر کرد آن ابر را که بسرهای ملائکه نور ببارد
و ملائکه سرهای خود شان را حرکت میدادند و برای رب العالمین تسبیح و تهلیل و تکبیر میگفتند و عرض کردند برای تو است حمد ای
خدای حسن و امر کرد درخت طوبی را که نثار نماید و در و جواهر و یاقوت نثار کرد و خدا تعالی وحی کرد بجبرئیل امین که بر بالای
منبر کرامت برود جبرئیل بالای منبر رفته تا در بالای آن بر پا ایستاد و گفت در حالتیکه خطبه میخواند الحمد لله الذی خلق الارواح
و خلق الاشباح و صور علی عرشه خمسة الاشباح محیی الاموات و جامع الشتات و مخرج النبات و منزل البرکات الی ان قال
باری الانام و منشی الغمام لا تشتبه علیه الاصوات و لا تخفی علیه اللغات لا یأخذه نوم و لا نسیان الی ان قال و نشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علی ابن ابیطالب خلیفة نبیه شاهد باشید ای گروه ملائکه
مقربین و کروبین و جمیع اهل آسمانها و زمینها باینکه من تزویج کردم سیده زنان عالمیان دختر محمد امین فاطمه زهرا را بعلی
ابن ابیطالب سید وصیین و اینکه فاطمه راست بامر خداوند متعال خمس دنیا زمین و آسمان و بیابان و دریاها و کوهها و دامن آن
و خدا او میبود بایشان بدرستیکه من تزویج کردم ولی خود و وصی رسولخود علی ابن ابیطالب را بسیده زنان عالمیان فاطمه زهرا
پس ملائکه به تسبیح و تقدیس و تهلیل برای رب العالمین صدا بلند کردند نثار کردند درخت طوبی و سدرة المنتهی بر حور عین
و ولدان از در و جواهر و یاقوت که آنها ترک میکردند و حور و ولدان در و جواهر و یاقوتها را جمع میکردند و آنها را

بیکدیگر تا روز قیامت هدیه میفرستند و میکویند این از نثار زفاف فاطمه زهرا است بر علی پس در آنوقت نازل شد
جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و ملائکه مقربین در حالتیکه در دست ایشان بود لواهای حمد و علمهای عزت و بهشت مزین و حور
و ولدان جنان مشرف شدند و مرغان در بالای درختهای مترنم شدند بنحویکه مخصوص شده بود بآن محمد مختار و حیدر کرار و فاطمه
زهراء و بادهای رحمت وزید و اوراق بهشت بیکدیگر بر خوردند پیغمبر و علی و بنوهاشم نشسته و عقد نکاح را جاری ساختند و علی
ابن ابیطالب را بالای کرسی مرصع بدر و جواهر و زبرجد مشبک بیاقوت سبز نشاندند وقتیکه از عقد نکاح فارغ شد پیغمبر خدا
و علی و بنوهاشم همه نشستند و پیغمبر امر کرد که طعام را در کاسه های بزرگ بکشند پس همه اهل مدینه خوردند و آشامیدند تا سیر شدند
و هر کس که در نواحی مدینه و غیر آن بود خوردند و آن کاسه ها گویا که چشمه بود میجوشید بقدرت خدا تعالی و برکات رسولخدا و حضرت
دست مبارک خود را بر روی طعام گذاشته بود در آن اثناء که ایشان مشغول طعام بودند ناگاه شنیدند قائلی را که انشاد کرد و میگفت
صلی الاله علی المختار سیدنا اعنی ابن طه و عم ثم نبینا کذا علی المرتضی ثم البتول معا ام الائمة هادینا المضلینا یعنی صلوات فرستد خدا
بر مختار که سید ما است قصد میکنیم پسر طه و عم و یاسین را همچنین علی مرتضی بعد از آن فاطمه زهرا را که مادر ائمه است و هادی گمراهان ابن عباس
گفت وقتیکه شب زفاف فاطمه زهرا شد پیغمبر در پیش فاطمه و جبرئیل از یمین او و میکائیل از یسارش و هفتاد هزار از ملائکه در اطراف
بودند و خدا را تسبیح و تقدیس میکردند تا صبح طلوع کرد و آنجا تو را انجانه امیرالمؤمنین بردند و فاطمه را در جانب او نشانیدند پس دست
مبارک خود پیشانی او را مسح کرد و تاج بسر او نهادند و آن تاج بود از زر سرخ و مرصع بدر و جواهر و گردن بندی از نور سبز بگردنش
انداختند که جبرئیل او را از جانب رب العالمین آورده بود با هشت هزار ورق از زر سرخ که منقش شده و آتش ندیده بود بلکه
خدای عزیز و جلیل آنرا بکلمه کن موجود نمود پس شد و خدا تعالی جبرئیل را امر کرد که طیب و کافور و عنبر را نثار کند و هر چه در بهشت بود از
بوهای خوش و پاکیزه پس جبرئیل بعمل آورد هر چه خدا امر کرده بود و خدا فرستاد طیب را بر مرد و زن و صغیر و کبیر و حر و بنده در نواحی بهشت
کمال اکامل در میان خلق بود وقتیکه فاطمه بخانه علی رفت و از برای جلوه کردن پس در جلوه اول بیرون آمد بر علی در حالتیکه در او
بود از لباسهای بهشت آنچه چشم دیده و نه گوش شنیده بود و بعضی محبین انشاد کرد و میگفت هنیئا یا صنو الرسول و صهره بطهر
فاطمة من النسوان صلی علیها الله ما ورق علی غصن رضی لبواسق الاغصان و صلی علی المرتضی علم الهدی بحر الندی و مجدل الفرسان
یعنی تهنیت و گوارا باد بر تو ای برادر رسولخدا و دامادش از زنان فاطمه که خدا با و صلوات فرستد ما دامیکه برگ در باغ درخشان
بلند است و علی مرتضی علم هدی و دریای سخاوت و فارسان را بر روی خاک انداز بلند مرتبه شد بعد از آن خارج شد فاطمه یعنی در جلوه
دویم در حالتیکه در بر او لباس مرصع بدر و مرجان و لباس سقلاط که بزر منظوم بود و در پای او دو خلخال بود از بهشت و عنبری برخ پوشیده
بود و او را عطری بود که مدینه و نواحی آن معطر شده بود و نورش ماه چهارده شبه را خجل کرده و بنور شمع و چراغ غلبه داشت و بعضی از
محبین انشاد کرده میگفت سفر الکون والزمان استنارا بفتاة النبی و البشر صارا خصها الله بالوصی علی فهو الافضل التقی و افخر
سید ماجد کریم شجاع صائم قائم فلیس بباری فعلیه الصلوة ما ناح طیر و ضیاء الصبح الظلام تواری شاد و خرم و نورانی کردید زمان
و مکان بدختر پیغمبر که تخصیص داد او را خدا تعالی بوصی که مسمی بعلی است بتحقیق جمع کرده فضل و تقوی و فخر را سید ماجد و کریم شجاع است
صائم و قائم صلوات بر او باد ما دامیکه مرغان ناله کنند و روشنی صبح تحت ظلمت شب مخفی است بعد از آن
خارج شد در جلوه سیم بعلی در حالتیکه در برش لباس حریر سبز بود و تاج گذاشته بود از جانب خدا تعالی بتاج هیبت و وقار و خدا
او را پوشانیده بود و نشاط او بکثیر محبت انشاد کرده میگفت هنا هما الله بالشان الذی عجزت عند الوری فهما
للفضل اهل فصلوة السلام تهدی و تتری للذی ماله فی الناس شکل یعنی خدا بایشان گوارا کرداند شأنی را که خلق از آن
عاجز شده اند پس ایشان بفضل سزاوار و اهلند و صلوة و سلام پی در پی هدیه باد برای کسیکه در میان خلق شکل و نظیر او نیست
بعد از آن خارج شد فاطمه بعلی در جلوهٔ چهارم در لباسهای سرخ که بزر دوخته شده بود و در دست او بود دست برنجین
از نقره و بر روی او روبندی بود از سندس زرد و موی خود را بمروارید منظم نموده بود و نورش بلند شده بر جمیع عالم
و حاضرین و کثیر از محبین انشاد کرده میگفت ست النساء خصها الباری بحیدرة خیر الوصیین و الموصوف بالشیم لو لم یکن
حیدر فی الناس ما وجدوا فی الخلق کفو الذات الصون و الخیم علیهما الله صلی ما بدا قمر و غاب نجم بافق الحندس الظلم یعنی
خدا تعالی مخصوص کرد سیده زنان را بحیدر که بهترین وصیها و باخلاق حسنه موصوف است اگر حیدر در میان مردم نمی شد

در میان خلق بفاطمه که صاحب حیا و عصمت است که خود مثل بها ایشید و صلوات فرستید خدا بالیشان ماه ایکه ظاهر میشود ماه و
ماه ایکه ستاره ها در کنار شب تاریک غایب میشود بعد از آن پیراهن آمد فاطمه برعلی در جلوه پنجم در لباس سفید که از آن بوی مشک
از فرساطع بود از حلّه های بهشت که جبرئیل آنرا از نزد رب جلیل بفاطمه علیها السلام آورده بود و بکنیزی دوست انشاد کرده
میگفت ام الائمة والغر الحصان ومن قد صانها الله من ریب و وسواس صلی علیها مع الکرار خالقها ما صاح شاد
باعواد من الاس یعنی این مخدره با عفت مادر ائمه کسیست که خدا او را از شک و وسواس محفوظ نموده و صلوات میفرستد بر
آن مخدره و شوهرش کرار خالقشان دائما بعد از آن بیرون آمد در جلوه ششم برعلی در پیراهن سرخ در حالتیکه در سر او بود تاج
مرصع از ذهب براق و در پای او نعل مشبک بود از نقره سفید و مرصع بود بجواهر کهپیره در حالتیکه علی بالای تختی نشسته بود
که از عاج درست شده بود و عبقری و سندس فرش گشته همه اینها را خداوند جلیل در شب زفاف فاطمه بعلی فرستاده
بود از جهة تعظیم و تکریم ایشان و بکنیزی انشاد کرده میگفت یا حبذا زوجة فی العالمین الی خیر الوصیین رب الساده الغرر
محروسة عن عیوب الناس کاملة عفیفة لا یدانیها شین العذر حوراء انسیة طابت مدائحها ما شابه خلقتها فی جملة البشر یعنی چه
خوب زوجه است در عالمیان که میرود بسوی بهترین وصیها که پدر آقایان مشهور و معروفست آن زوجه از عیوب مردم محفوظ
کامله و با حیا و پاکدامنست عیب با و نزدیک نمیشود سیاه چشم و انسیه است و مدحهای او پاکیزه است و مثل آن در تمام
بشر خلق نشده بعد از آن بیرون آمد بعلی در جلوه هفتم در حالتیکه تزیین شده بود بجمیع آنچه در بهشت و در نزد حور عین بود از
زینتها و حلّه ها و از آن بلند شده بود نور شعله و نورش خانه و آنچه در آن بود روشن کرده بود و بکنیز محبت انشاد کرده
میگفت اصبح الکون یبتسم سرور بوصال البتول صنو البشیر والعناد قد مضی وجاء التهانی ناله یوم فرحة وحبور کون و مکان
خوش منظر شد در سرور و شادی برسیدن فاطمه بتول برادر پیغمبر بشیر و رنج و مشقت رفت و تهنیت و مبارکبادی آمد ای قوم
تعجب نمائید برای او این روز فرح و شادیست وقتیکه فارغ شدند از جلوه های او داخل شد پیغمبر بعد از آنکه از زنان اذن
خواست در داخلشدن و نورها از جبین پیغمبر مختار و حیدر کرار ساطع گردید و ابوذر غفاری انشاد کرده میگفت صلی الاله علی النبی محمد
خیر البریة من بنی عدنان وعلی الخلیفة بعده وهو الذی قد کسر الاصنام والاوثان من خصه ربی بفاطمة التقی اعنی العفیفة خیرة النسوان
صلی علیه الله ما سار سری او ناحت الاطیار فی الاغصان یعنی صلوات فرستد خدا بر پیغمبر که محمد است بهترین خلق از بنی
عدنان و بر خلیفه بعد از آن و آن خلیفه کسیست که بتها را خورد کرد و آن کسیست که خدا او را مخصوص گردانید بفاطمه تقیه قصد میکنم
عفیفه را که بهترین زنهاست صلوات فرستد با و خدا مادامیکه سیر کننده سیر کند و مرغان در بالای درختان نوحه میکنند بعد از آن
وقتیکه فاطمه در نزد علی نشست آنحضرت دست مبارک خود را بر پیشانی فاطمه کشید و گفت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله
بعد از آن پیغمبر از دست او دست علی گرفت و خواست که کف او را بر دست و کف علی گذارد فاطمه گریست پیغمبر
فرمود سبب گریه چیست ای فاطمه قسم بخدائیکه مرا بحق به پیغمبری و رسالت مبعوث کرده من ترا از جانب خود
تزویج کردم بلکه خدا تعالی ترا با و تزویج کرد و او را برای تو اختیار نموده و خدا تعالی خود متولی تزویج تو گردیده است و او
ولی است و جبرئیل عقد را جاری کرده و شهود ملائکه است خوب شاهد بعد از آن گفت ای فاطمه ترا
تزویج کردم بهترین اهل خود و بهترین کسانیست در دنیا و آخرت پس آنچه در نفس فاطمه بود ساکن شد بعد از آن
بفاطمه گفت ای دختر من شوهر تو بهترین امام واجب الطاعه است در دنیا و آخرت سید است اگر او نبود خدا تعالی
خلق نمیکرد زمین و آسمان را نه صحرا و نه دریا را پس ساکن شد آنچه در نفس او بود بعد از آن پیغمبر کف فاطمه را بکف علی
گذاشت و گفت برویه خدا در خصوص شما مبارک و میان شما را جمع کند و امر شما را اصلاح نماید و ذریه مرا از شما
قرار دهد تا روز قیامت پس متفرق و جدا نشوید تا من بشما بیایم بعد از آن پیغمبر زنها را امر کرد که بیرون روند پس همه
ایشان خارج شدند مگر اسماء دختر عمیس گفت تو کیستی گفت اسماء دختر عمیس فرمود تو چرا خارج نمیشوی گفت من
مخالفت ترا قصد نکرده ام ولیکن بخدیجه عهدی داده ام در این خصوص پس پیغمبر گریست وقتیکه ذکر خدیجه را شنید بعد از آن
باسماء دختر عمیس دعا کرد و گفت طشت را پر از آب کن من بیاور اسماء طشت را پر از آب کرده خدمت آنحضرت
آورد آنحضرت دست خود را در آن گذاشت و گفت خدایا بدرستیکه ایشان از من و من از ایشانم خدایا چنانکه

از من رجس را برده و تطهیر کرده از ایشان نیز رجس را زایل کرده تطهیر کردان بعد از آن فاطمه را امر کرد که از آن آب بنوشد و مضمضه نماید و استنشاق
کند و وضو بگیرد بعد از آن طشت دیگر خواست گردان آنچه نظرف اول کرده بود و علی را امر کرد که بکند آنچه فاطمه کرده بود و بعد دعا را با ایشان
بست و بمنزل خود رفت در حالتیکه خدا را برای نفع ایشان میخواند تا در حجره خود متواری شد و احدی را در دعا با ایشان شریک نکرد
بعد از آن خدا تعالی سدره منتهی و درخت طوبی را امر کرد که حلل و حلی و در و جواهر و یاقوت را حامل بوده آنها را بر حور عین نثار نمایند پس ایشان
آنها را تا روز قیامت بیکدیگر هدیه میفرستند و میگویند که این از نثار فاطمه و علی علیهما السلام است وقتیکه پیغمبر از نزد ایشان
رفت و در نزد ایشان احدی نماند فاطمه گریست علی فرمود ای دختر عم چرا گریه میکنی آیا راضی نیستی بشوهری من گفت نعم شوهر من
توئی ای پسر عم ولیکن در این شب بقلب من خطور کرد روزی که بقبر داخل میشوم زیرا که تو مالک امر من شدی پس ای پسر عم از تو
میخواهم که برای من اذن دهی تا نماز بگذارم حضرت اذن داد فاطمه برخواست که در طرف خیمه نماز گذارد و امیر المؤمنین
در طرف دیگر خیمه نماز میکرد در همه شب و در روز روزه گرفتند تا هفت روز چنین کردند چون روز هشتم شد جبرئیل بخدمت پیغمبر نازل
شد و گفت خدا تعالی بتو سلام میرساند و میفرماید که علی و فاطمه روزها روزه میگیرند و شب نماز میگذارند بدرستیکه مکان این
مکان عبادت نیست و یکساعت اجتماع ایشان محبوبتر است در نزد خدا تعالی از هزار سال عبادت و هزار سال روزه
ایشان و میگوید برو بسوی ایشان و میان ایشان را جمع کن بعد پیغمبر بسوی ایشان رفت در آنشب سرد بود و بفاطمه فرمود
نزد من بیا تا ترا اکرام نمایم بعد از آن فرمود یا علی تو هم نزد او باش پس علی با فاطمه نزدیک شد پیغمبر ایشان را بر داغم کرد تا خدا
میان ایشان را جمع کرد و بایشان گفت قرار داده خدا از شما نسل مرا و ذریه مرا تا روز قیامت بعد از آن ایشان را
گذاشته بمنزل خود تشریف آورد و خدا تعالی میان ایشان را جمع کرد

مقام چهارم در ذکر حدیث دیگر است و آن

حدیث تزویج خدیجه دختر خویلد است به پیغمبر صاحب حدیث گفت خدیجه برسول خدا عرض کرد که ای سید من زنیکه شتران
و اموال را از فیء چه خواهی کرد حضرت فرمود برای چه این سؤال میکنی عرض کرد تا علاوه کنم بر آنچه بان فاقد هستم گفت ای
خدیجه بدانکه عم من ابو طالب اشاره کرد که برای من دو نفر شتر بگذارد که با آنها سفر نمایم و بنقره و ذهب حال خود را اصلاح
نمایم ذکر کرده که برای من زنی خواستگاری نماید از قریش که قناعت نماید از من بکم قلیل و مرا تکلیف نماید بچیزیکه بان طاقت
و قدرت ندارم خدیجه رضی الله عنها از کلام آنحضرت تبسم کرد و گفت ای سید من آیا راضی نیستی که من برای تو زنی را که
بقلب من خطور میکند و او را برای تو پسندیده ام خواستگاری کنم گفت نعم گفت برای تو زنی پیدا کرده ام که پسندیده ام
و او از جهة حسن از تو بزرگتر و از جهة مال زیادتر است و خوبترین زنان از جهة جمال و کشادترین زنانست از جهة دست
طاهره و مطهره و معصومه است در کثیر و قلیل با تو یاری میکند و از تو بقلیل قناعت مینماید و بغیر از تو بکسی راضی نمیشود اگرچه پادشاهان
کثیر نزد نمایند و در میان قوم خود مطاعه و در عشایر خود بزرگ و بتو در حسب نزدیک است در خصوص او پادشاهان
عرب بتو حسد میبرند مگر اینکه من عیب او را بتو وصف میکنم چنانکه خیر و خوبی او را وصف کردم حضرت پرسید عیبش چیست
گفت قبل از تو دو شوهر کرده و سنا از تو بزرگتر است فرمود اسمش چیست گفت او کنیز تو خدیجه است آنحضرت از حیا
سر خود را بزیر انداخت تا جبین مبارکش عرق کرد و جواب نداد خدیجه انحراف را دوباره بخدمت او عرض کرد و گفت ای
سید من چرا جواب نمیدهی بخدا قسم تو حبیب منی و من در هیچ امر با تو مخالفت نمیکنم و میگفت یا سعد ان جزت بوادی
الاراک انشد قلبا ضاع منی هناک واستفت غزلان النقا سائلا هل لاسیر الحب منهم فکاک وان تری رکبا بوادی الحمی
سائلهم عنی ومن لی بذاک نعم سروا واستصحبوا ناظری فالآن عینی تشتهی ان تراک ما فی من عضو ولا مفصل الا وقد رکبت فیه هواک
او عدتنی بالوصل بعد الجفا یا سیدی ما کان هذا کذاک فاحکم بما شئت وما ترضی فالقلب لا یرضیه الا رضاک یعنی ای سعد اگر گذر کنی
بدشت اراک بخوان و انشاد کن بجایی که از من ضایع شد در آنجا و استفتا کن از غزالان نقی در حالتیکه سؤال کننده باشی
که آیا برای اسیر محبت شما خلاصی است و اگر رکبانرا در دشت حمی بهبینی سؤال کن از ایشان از حال من و از کسیکه برای
منست در آنجا بلکه سیر کردند و دیده مرا همراه بردند پس الان چشمم میخواهد که ترا ببیند نیست در من عضوی و مفصلی مگر اینکه در
آن محبت تو مرکب شده مرا بوصل خود وعده دادی بعد از جفا کردن ای سید من این در مقابل آن نمیشود پس حکم کن
بآنچه میخواهی قلب مرا راضی نمیکند مگر رضای تو راوی گوید بعد از آن در کلام بحضرت اصرار کرد حضرت فرمود ای دختر عم

تو زن صاحب مالی هستی و من بی‌چیز و فقیر و قلیل المال من زن نمیخواهم که مالش مثل مال من و حالش مثل حال من باشد من مالک نیستم
مگر چیزی را که تو وجود و بذل میکنی و مثل تو در مثل من رغبت نمیکند و بفقیر مایل کمتر پیدا میشود و برای تو صلاح نیست مگر مردی
مثل تو باشد مثل مال تو و حالش مثل حال تو وقتیکه خدیجه کلام آنحضرت را شنید گفت ای سید من اگر مال تو قلیل است مال من
بسیار است کسیکه جان خود را بتو بذل نماید چگونه مال خود را بتو بذل نمیکند پس من و آنچه با من است الکم در پیش روی تست از تو چیزی را
مضایقه و قبض نمیکنم همه بتو اختصاص دارد قسم بحق کعبه ظن من در تو نبود که مرا از قرب خود دور کنی و مرا از جوار رحمت خود طرد
و منع نمائی بعد از آن خدیجه اشک چشم خود جاری نموده میگفت والله یا نسیم الشمال الا تذکرت لیالی الوصال ولا اضاء من
نحوکم بارق الا توهمت لطیف الخیال احبابنا خطرت فرقة منکم غدا املو صل منی بال جور اللیالی خصنی بجفا منکم وبین جور
اللیالی رقادی جودوا و ارحموا و اعطفوا لا بلی منکم علی کل حال یعنی قسم بخدا ای نسیم باد شمال مگر اینکه شبهای وصال را بیاد
آوردم و روشنی نمیکند از جانب شما روشنی دهنده مگر اینکه توهم کردم که خطرات خیال است ای دوستان ما جدائی خطور
نکرد بقلب من از شما در صبح وصال جور شبها مرا بجفا مخصوص کردند از شما و کیست که از جور شبها خاطر جمع شده رفت
و رحم و مهربانی کنید مرا لابد است از شما در جمیع حال راوی گوید بعد از آن خدیجه گفت قسم بخدا اینکه از ابصار مستور است
و غیبت اسرار را امید اند که قسم برای تو قول را مگر اینکه در آن بتو راغب هستم و در آنچه بتو گفتم محق هستم و برای تو باطل نگفتم برخیز
و برو از نزد من نزد عمهای خود و بایشان بگو که مرا از پدرم برای تو خواستگاری کنند هر وقتیکه پدرم مال خواهد من
میدهم و این اموال و ذخایر و بندگان و کنیزان من در پیش روی تست از آنها اخذ کن هر چه خواهی که من بتو راغب و در تو
طمع دارم و غیر از تو نمیخواهم پس شاد باش و حسن ظن کن در بارهٔ کسیکه بتو خوبی و احسان نماید و قاصدان و آرزو کنندگان
خود را نا امید مگردان راوی گوید پیغمبر بیرون آمد در حالتیکه فرحناک و مسرور بود پیش عمش ابیطالب دید که همه عمهایش
اجتماع نموده اند پس ابوطالب بآنحضرت نظر کرد و گفت مبارک باد میگوییم بتو در مقابل آنچه خدیجه بتو عطا کرد و ظن میکنیم
که بسیار عطا بتو کرده حضرت گفت ای عمّ مرا بتو حاجتی است پرسید آن چیست فرمود برخیز با عموهایم خدیجه را برای من
خواستگاری کن از پدرش خویلد پس احدی از ایشان با و جواب نداد غیر از ابیطالب گفت ای پسر برادرم تو میدانی
که من بسوی تو مایل و بامر تو منقادم ولی خدیجه زن مزاح کننده است خود در مزاح او گول مگردان زیرا که او از عیب
و عار میترسد و قبل از تو به دو شوهر رفته یکی عتیق ابن عایذ و دیگری عمر الکندی و خدا او را از آن یک پسر داد و او را ملوک عرب
و اشراف قریش و رئیسان بنی عبد المطلب و سادات ملوک بنی هاشم و ملوک یمن و بزرگان طایف خواستگاری کردند
و مال بسیار بذل کردند با احدی از ایشان مایل و راغب نشده دید که او از ایشان بزرگتر است و تو ای پسر برادرم فقیر
و مال و تجارت نداری و خدیجه زن مزاح کننده است و خود را بسبب مزاح او ضایع مکن و قریش ابتدا بکلام نمیشود
ابولهب گفت ای پسر برادرم ما را در افواه عرب اسباب خنده مگردان تو بخدیجه صلاحیت نداری که آنرا تزویج کنی
راوی گفت حمزه او را منع کرد و گفت بخدا قسم تو در میان مردان خسیس هستی و امید نیست آنچه را گفته شود در خصوص پسر برادر
ما بخدا قسم که او بزرگتر است از ایشان از جهة جمال و زیادتر است از ایشان از جهة کمال بجهة خدیجه با و تکبر نمیاید بجهة مال خود
یا به بسیاری رجال خود قسم یاد میکنم بخدای کعبه اگر خدیجه از او مال خواهد هر آینه باسب خود سوار شده بنزد ملوک
و پادشاهان داخل میشوم و بیابانها را میگردم و جمع میآورم برای مهر او هر چه خدیجه از او طلب نماید پیغمبر فرمود ای
گروه اعمام بسیار حرف زدید و چیزیکه در آن فایده نیست برخیزید و خدیجه را از پدرش خویلد برای من خواستگاری کنید
و شما را از علم نیست مثل آنچه در نزد من است پس صفیه عمه پیغمبر برخواست و گفت ای برادران من میدانم که محمد صادق
اللهجه و افصح اللهجه است و خدیجه زن مزاح کننده و من بیان میکنم برای شما باطن حدیث را از ظاهر آن بعد از آن صفیه
فاخرترین لباسهای خود را پوشیده در همانساعت بمنزل خدیجه رفت بعض کنیزان خدیجه در راه باو ملاقات کرده پیش
از صفیه داخل خانه شد و بخدیجه رضی الله عنها خبر داد از آمدن او خدیجه میخواست که بخوابد بخانه تحتانی بیاید لباسهایش پیچیده
بزمین افتاد و گفت رستگار نباشد کسیکه ترا دشمن دارد و محمد صفیه این را شنید و گفت دلیل خوب شد صفیه در را زد
خدیجه برخواست در را گشود باو ملاقات کرد مرحبا گفت و اکرام و تحیت و انعام نمود گفت ای خدیجه من برای طعام

وشراب نزد تو نیامده‌ام ولیکن بحدیثی نقل کرده‌اند آمدم میپرسم آیا صحیح است یا نه خدیجه گفت بلی آیا صحیح است اگر خواهی آنرا پنهان نمی
و اگر خواهی آشکار کن و بدرستیکه من محمد را برای خود خواستگاری کردم پس او را تکذیب نکنید اگر بشما حدیثی نقل کند زیرا که من دانسته‌ام
او از حد اینکه رخسار روی آب کسر زده منصور و مؤید است و ولایه است او را و از من دور الآن است ارادوس صفیه تبسم نمود و گفت
بخدا قسم ای خدیجه بدرستیکه تو معذوری در بارهٔ کسیکه او را دوست داشتی بدون ملامت بخدا قسم ای خدیجه چشم من مثل حسن
او ندیده و شیرین‌تر از الفاظ او و مثل نور او ندیده‌ام بعد صفیه انشاد کرده میگفت الله اکبر کل الحسن فی العرب کم تحت غرته للبدر
من عجب وانه ثم ان مالت ذوائبه فی حسنه فهی تغنیه عن الادب تبت یدا لائم فیه وحاسده فلیس لی فی سواه قط من ارب
راوی گفت بعد از آن صفیه برخواست و عزم نمود که از نزد خدیجه بیرون رود خدیجه گفت زمان قلیلی باش بعد از آن خدیجه یک ثوب خلعت
پربها بصفیه داد و او را بسینه خود چسبانید و از میان دو چشمش بوسه داد و گفت ای صفیه ترا قسم میدهم بخدای کعبه مساعدت
دار با ما در آنچه خواستم بعد صفیه از نزد خدیجه بیرون آمد که بمنزل خود برود و اولاد عبد المطلب را گفت ای ذکر کنندگان هر تو چیزی را
گفت بخدا قسم بدرستیکه خدیجه برادرزاده محمد محبتی است که بوصف نمیآید هر گاه عزم دارید برخیزید بخدا قسم آنچه محمد گفت حق
است همه ایشان شاد شدند مگر ابولهب زیرا که حسد و غیظ و حزن او زیاد شد بسبب شقاوت سابقه او راوی گوید
پس عباس بایشان صیحه زد و گفت اگر مراد حاصل شده چرا نشسته‌اید پس همه اولاد عبد المطلب برخواستند منزل خدیجه را قصد
کردند و ابوطالب نزد پیغمبر آمده لباسهای او را پوشانیده و شمشیر شرا او را حمایل کرد و باسب سوار نمود و عموهایش اطراف
او را گرفته در حالتیکه منزل خویلد را قصد کردند ابوبکر ابن ابی قحافه بایشان ملاقات کرد و گفت ای اولاد عبد المطلب کجا
میروید بتحقیق من شما را قصد کرده بودم در خصوص حاجتی که بمن عارض شده عباس گفت آن چیست یا ابن ابی قحافه گفت در خواب
دیدم که ستاره در منزل ابیطالب ظاهر شد و بلند گشت در افق آسمان و مثل ستاره درخشنده گردید بعد از آن فرود
آمد از میان دیوارها قصد کردم نظر نمایم که بکجا میرود و کجا را اراده دارد ناگاه دیدم در خانه خدیجه نازل گردید پس این خواب مثبت
یا ولیش امن بیان نماید ابوطالب گفت خبردار باش که ما بخواستگاری خدیجه میرویم بعد از آن رفتند تا بخانه خویلد رسیدند
کنیزان پیش از ایشان بسوی خویلد رفته و او را از آمدن ایشان خبردار نمودند وقتیکه ایشان داخل شدند از برای اجلال ایشان بپا
خواست و گفت مرحبا پسران اعمام من و عزیزترین خلق در نزد من مرحبا اهلا و سهلا بعد از آن مراتب و منزلت ایشان را بلند
نمود ابوطالب با او گفت ای خویلد ما از برای طعام و شراب نیامده‌ایم و تو میدانی که ما را با تو قرابت و خویشی است و برای
بنی عم هستند و احدی مثل شرف و عزت ما شرف و عزت نیست ما و شما در حال برابر هستیم و امید داریم که ما را لعنت نکنی
در زدیکانی دختر خود را بسید و مولای ما زیرا که او از او رغبت میکنید و او در طلب میرسد خویلد گفت خاطب از شما کیست و مخطوبه کیست
ابولهب گفت اما خاطب پسر برادر ما و اما مخطوبه دختر تو خدیجه است وقتیکه خویلد این کلام را از ابیطالب شنید رنگش متغیر گردید
بدرستیکه در شما کفایت است و شما از ما هستید و عزیزترین خلق هستید بما ولیکن عذر میآورم برای شما که خدیجه زن بزرگ است از حسن
و عقلش از عقل من بیشتر و رأیش از رأی من بالاتر است و تا بحال من راضی نشدم که ملوک و اشراف و بزرگان قریش او را خواستگاری
کنند حال او را تزویج کنم بفقیری حمزه برخواست و گفت لعمر من بدرستیکه قیاس نمیشود ماه با آفتاب هم مشابهت ندارد یا خفیف
العقل و یا بادی الجهل آیا نه دانسته که رشدت غایب و عقلت زایل گشته آیا پسر برادر ما را عیب میکنی آیا ندانسته که محمد بیناکه
باموال و جاههای ما محتاج شد همه را در پیش روی او مقدم داریم و حاضر میکنیم ولیکن بیان میکنیم برای تو عیب حرف خود را کلام
خود را قطع کن بعد از آن دامن فشان برخواست و برادرانش نیز برخواستند و رفتند و این خبر بخدیجه رسید از کنیزی که او را
برای استماع کلام خویلد فرستاده بود گفت ای سعادة چه شنیدی گفت ای خاتون من خبری که قلوب را مغموم میگرداند و شخص سالم
گروه وار میکند بدانکه پدرت اولاد عبد المطلب را نا امید باز گرداند گفت وای بر تو مرا حقیقت حال مطلع کن
بسرعت تمام روی عم و رفیقش من آگهی خارج شد و بعد معاودت کرد در حالتیکه ورقه ابن نوفل همراه او بود خدیجه بسوی او از جا برخواست
و منزلت او را بلند کرد و گفت مرحبا بتو یا عم اهلا و سهلا غایب باشد از من جمال تو و چنان نباشد که ترا زحمت بعد از آن بسر
خود از زمین در حالتیکه رو و ابرو و بشره اثرش گرده بود و ورقه گفت ای خدیجه دور باد از تو چه او دو دری گفت ای عم حال
سائل و شان مسئول چیست گفت دو حسن حال است گفت ای خدیجه ترا میبینم که با من بمثل اینها تکلم میکنی گو یکه تو را دو

تزویج داری گفت نعم جواب داد ای دختر من ترا ملوک شام و بزرگان قریش خواستگاری کردند با حدی از ایشان راضی نشدی گفت
نمیخواهم کسی را که مرا از مکه بیرون برد گفت احدی ترا خواستگاری نکرد مگر اینکه او از ساکنان مکه بود ای دختر من بتحقیق خواستگاری کرد ترا
شیبه و ربیعه و ابن ابی معیط و ابوجهل ابن هشام و صلت ابن ابی ایهاب احدی از ایشان را بشوهری قبول نکردی گفت ای عم
نمیخواهم کسی را که در او عیب باشد بعد از آن گفت ای عم وصف کن بر من عیوب ایشان را گفت ای خدیجه اما شیبه در او سوء ظن است
و عقبه مرد پیر است و ابوجهل بخیل و متکبر و بدنفس است و اما صلت مردیست مطلاق یعنی زنان بسیار طلاق میدهد خدیجه
گفت خدا لعنت کند کسی را که تو آنها را ذکر کردی آیا مرا غیر از اینها کسی خواستگاری کرده گفت نعم محمد ابن عبد الله خواستگاری
کرد گفت عیب او را برای من بیان کن وقتیکه کلام خدیجه را شنید سر خود را بزیر انداخت و گفت عیب او را تو وصف میکنم گفت اصل او
اصیل و فرع او طویل و چشمش سرمه کشیده خلقش جمیل و فضلش عمیم و جود دستش جسیم است بخدا قسم ای خدیجه که او را دوست میدارم و در آنچه
گفتم دروغ نیست گفت ای عم عیب او را نیز برای من بیان کن چنانکه حسنش را وصف کردی گفت ای خدیجه روی او اقمر
و پیشانی او ازهر و چشمش سیاه و لفظش شیرین تر از عسل و شکر است و بویش از مشک اذفر خوشتر است زمانیکه مشی میکند گویا که ماه
چهارده شبه است بلکه او نورانی تر است گفت ای عم عیب او را بیان کن چنانکه فضل او را بیان کردی گفت ای خدیجه افسرده شده
از حسن و حسب بلند و خوب ترین عالم است از جهة سیرت و طریقه و صاف ترین ایشانست از جهة سریرت و طبیعت
نه بسیار بلند است و نه بسیار کوتاه زمانیکه مشی میکند گویا که آب سرازیر میآید موی او مثل تاریکی است و رویش درخشنده تر
است از مروارید سرخ و بوی او از مشک اذفر خوشبوتر و کلامش از عسل و شکر شیرین تر است ترا شاهد میگیرم ای خدیجه که من او را دوست
میدارم و از تو پنهان نمیکنم گفت ای عم هر وقتیکه میگویم عیب او را بیان کن مدح او را میکنی گفت ای دختر من آیا من بهشان
او را مدح میکنم بعد از آن انشا ذکر کرده میگفت لقد علمت کل القبائل والملا بأن حبیب الله اطهرهم قلبا واصدق اهل الارض قولا و موعدا
و افضل اهل الارض کلهم قربا یعنی هر آینه جمیع قبایل و اشراف و بزرگان دانستند که حبیب خدا پاکیزه ترین ایشانست از جهة
قلب و راستگوترین اهل زمین است از جهة قول و وعده و افضل تمام اهل زمین است از جهة قرب و نزدیکی ای خدیجه خبر میدهم
ترا اگر محمد را اختیار کردی کریم حلیم را اختیار کرده وقتیکه خدیجه کلام او را شنید گفت ای عم او را تعییب میکنند و میگویند
که فقیر است گفت بلاد زنا او را تعییب میکند فرمود ای عم آیا قول شاعر را نشنیده که گفته اذا سلمت رأس الرجال
من الأذی فما المال الا مثل قلم الأظفر یعنی زمانیکه سر مردان از اذیت و بدی سالم شد پس نیست مال مگر مثل چیدن ناخن
ای عم اگر قلیل المال است مال من بسیار است و من او را دوست میدارم و از تو پنهان نمیکنم گفت ای دختر من در آنوقت
بخدا قسم سعید و رستگار باشی به پیغمبر کریم و رسول عظیم بعد از آن گفت بدرستیکه او پیغمبر این امت است گفت ای عم
بخدا من او را دوست میدارم و امر کرد که مرا از پدرم خواستگاری نماید پدرم او را از من دور میکرده اند ورقه گفت من
چه بدهم تا او را تزویج کنم گفت آیا مرا چیزی هست که بر تو مخفی باشد این اموال و ذخایر من در پیش روی تست و لیکن من
و تو چنانیم که شاعر گفته اذا تحققتم ما عند صاحبکم من الغرام فبعض العذر یکفیه انتم سکنتم بقلبی و هو مسکنکم و صاحب البیت ادری بالذی
فیه زمانیکه عشق صاحب خود را محقق نمودید پس اندک جفا او را کفایت است شما در دل من مسکن گرفتید و خاطر من منزل شماست
و صاحب منزل داناتر است بآنچه در اوست بعد از آن گفت ای خدیجه من چیزی از حطام دنیا نمیخواهم میخواهم که ضمانت نمائی شفاعت
محمد را در روز قیامت گفت ای عم من از آنچه تو میگوئی چیزی نمیدانم گفت ای خدیجه بدان که اعتقاد ما بحساب و کتاب و مناقشه
و عذابست و از آن هول و ترس نجات نمی یابد مگر کسیکه بنبوت محمد تصدیق نماید پس وای برای کسیست که از بهشت دور و باتش
داخل شود راوی گوید ورقه از نزد خدیجه بیرون آمد بنزد برادرش خویلد در حالتیکه شراب در سر او بازی کرده بود پس حرکت نمود
و او را از جانب خود نشانید در حالتیکه غیظ او ظاهر شده بود خویلد با او گفت ای برادر آیا شراب نمیخوری ورقه گفت
چگونه بنوشم خویلد گفت چگونه ننوشی کسیکه برادرش را بکشند خویلد گفت که مرا میکشد گفت بدرستیکه ترا میکشند گفت
بچه سبب گفت من شنیدم که اولاد عبد المطلب داعی ایشان الضرر تو خواهش میکنند مثل جوش کردن دیگ در آتش خصوصا شیر
هجوم آورنده و قضای محتوم حمزة ابن عبد المطلب زیرا که او قسم یاد کرده بر تو هجوم آورد در خانه تو و آثار ترا بر کند گفت ای
برادر من چه گناه کرده ام بر بنی هاشم تا ایشان این میکنند ورقه گفت من شنیدم که پسر برادر ایشان محمد را تعییب میکنی اگر او را نفقه

وقتیکه خدیجه کلام او را شنید گفت ضمانت او را در ... راوی گوید

هر آینه قتل تو واجب گشته پس صدق خوب و قایل آن نجات یابنده است و گفت بخدا قسم کسی در روی زمین قدم نگذاشته
که از او افضل باشد بسبب آنچه ظاهر شده برای او در صغر سن او از کرامات و آنچه ظاهر شده برای او در کبر سن او از معجزات
بخدا قسم عیب نمیکند او را مگر لئیم و دور و بعید نماید او را مگر رانده شده از درگاه خدا خویلد گفت بخدا قسم ای برادر من
او را معیوب نکرده ام و عیبی باو نگفته ام و بدرستیکه محمد از من خوبتر است و خواست که خدیجه را تزویج نماید ورقه گفت اگر او را طلب کند
پس انکار نمیشود در راه خویلد گفت بخدا قسم از این امر استنکاف و کناره جوئی نمیکنم مگر اینکه از دو وجه میترسم یکی اینکه عرب مرا سرزنش
کنند و بر قلت عقل منسوب نمایند زیرا که من بزرگان عرب که را رد کرده ام و او را تزویج نمودم بمرد فقیری دویم اینکه خدیجه محمد را
بشوهری قبول میکند و با او راضی نمیشود ورقه گفت اما عرب همه آنها آرزو میکنند که محمد با ایشان قرابت نماید و اما خدیجه او را
دیده و راضی شده است و اما تو عداوت بنی هاشم را بخود جلب نموده زیرا که ایشان ترا ترک نخواهند کرد مگر یک روز یا بعض روز را
و بعد از آن هر که از ایشان تو ملاقات نماید ترا میکشد لامحاله خصوصا شیر هجوم آور و قضای محتوم حمزه پس بخدا قسم اگر از من قبول نکنی
با این خبری نزد ایشان داخل میشوی و خواهش میکنی که دست عداوت را از تو بر دارند و خدیجه را بمحمد تزویج میکنی بخدا قسم مهر صالح نیست
مگر بخدیجه و خدیجه صلاحیت ندارد مگر با او پس گفت ای برادر من میترسم که بسوی ایشان بروم پس بسبب کشته شدن من باشد زیرا که ایشان
بر من غضبناک اند ورقه گفت من برای تو ضمانت میکنم که ترا اذیت نرسانند برخیز با من نزد ایشان برویم با هم برفتند تا بخانه بنی
عبد المطلب رسیدند و در ایستادند خویلد بود ورقه گفت بشنو آنچه میگویند ای برادر من و اولاد عبد المطلب جمیع شده بودند
و حضرت پیغمبر در میان ایشان بود حمزه نگاه کرد و گفت ای نور چشم من چه فکر میکنی بخدا قسم اگر مرا امر نمائی در ضایع کردن سر خویلد را
میآورم و خویلد دم در میشنید خویلد بورقه گفت ای برادر من بشنو ورقه گفت تو بشنو و آن تصدیق بود کلام ورقه را که برادرش
خویلد گفته بود پس خویلد گفت برگردیم ورقه گفت حال تماشا کن که با ایشان چه میکنیم و آنچه میان من و ایشان واقع میشود زیرا که این
قوم شیرین زبان و صادق اللهجه اند بعد از آن ورقه در را زد پیغمبر فرمود این خویلد است انشاء الله پس حمزه بدر آمد دید ورقه و خویلد
دم در ایستاده اند خویلد ندا کرد که صبح شما خوش باد و محفوظ باشید از نزول دشمنان ای اولاد زمزم و صفا و ابوقبیس و حرا
ابوطالب او را اندازه کرد که تو ای خویلد محفوظ گشتی از آنچه میترسیدی و حذر مینمائی و دشمنان تو شماتت نمیکنند راوی گوید پس حمزه برخواست
و گفت اهلا و سهلا و مرحبا باشید برای کسیکه از ما هجرت و دوری طالب است و میخواهد که دشمنان ما شماتت نمایند گفت این از من
نبوده و باختیار من نشده و شما میدانید که خدیجه زنیست کثیر العقل و دانش خوب و مالک نفس خود است او باین کلام متکلم شد و من شنیدم
حال میدانم که او شما را طالب است و بشما راغب و مایل است و من آمدم نزد شما ای پسران عم من تا عذر مرا قبول و از گناه
من در گذرید من قسم بحق شما چنانم که شاعر گفته و من عجب الایام انک حاجری و ما زالت الایام تبدی العجائبا و مالی ذنب
الحق بها فان کان لی ذنب اتیتک تائبا یعنی از عجایب ایام است که تو از من دوری گزینی و ایام عجایب را اظهار میکنند
و در من گناهی نیست که بسبب آن مستحق جفا شوم پس اگر مرا گناه بوده باشد نزد تو آیم در حالتیکه توبه کننده باشم بعد از آن
گفت ای اولاد عبد المطلب خدیجه را یافتم که شما را دوست میدارد و من نیز شما را دوست میدارم با او در خصوص
موافقم از جهة نسبت و قرابت و دشمنان را باحری نمانند و من چنانم که شاعر گفته عودونی الوصال فالوصل واز
فالفراق لا شک صعب زعموا حیث عاینوا ان ذنبی فرط حبی لهم و ما ذاک ذنب لا وحق الخضوع عند التلاقی ما جزا من
یحب الا یحب یعنی وصل را معاودت دهید من طالب وصلم رحم نمائید که فراق بی شک خیلی صعب و مشکل است
فرط محبت مرا ذنب من گمان میکنند با اینکه این گناه نیست قسم بحق خضوع در نزد قرب نیست جزای دوست مگر دوستی
حمزه گفت بخدا قسم ای خویلد بدرستیکه تو در نزد ما عزیز و کریم هستی و امید ما این بود که ما را از قرابت خود طرد کرده و از
جوار خود منع و دور کنی بخدا قسم میگویم برای تو مگر چنانکه شاعر گفته علیک بحصن من رجال فانه رأیت حصونا من صخور تهدمت یعنی بر تو
باد بحصار از شجاعان زیرا که من دیده ام حصارهائی از سنگها که منهدم شده گفت بخدا قسم ای اولاد عم ما محمد را دوست میداریم و معرفت
رای شما میکنیم میخواهیم که این خواستگاری در صبح فردا در منزل خدیجه علی رؤس الاشهاد باشد که حاضر و بادی از او بشنوند حمزه گفت
ما در این امر با شما مخالفت نمیکنیم ورقه گفت در اینجا کلامیست و آن اینست که برادر من اشاره نمود که بآن در نزد عرب
صلاحی نماید میخواهم که مرا در امر دختر خود خدیجه وکیل نماید زمانیکه مرا وکیل کردی من از جانب تو جواب میدهم و در پیش روی

ایشان تکلم میکنم و میدانید که من کتبها را خوانده و بسیار از اخبار شنیده ام حمزه گفت او ترا وکیل میکند ورقه گفت کلام او را بشنوید
خویلد گفت ای بنی هاشم بشنوید و شاهد باشید که من برادر خود ورقه را در امر دختر خود خدیجه وکیل کردم و جمیع اقوال او را قبول کردم
ورقه گفت میخواهم این در نزد کعبه باشد بعد از آن ایشان بسوی کعبه رفتند دیدند که عرب در نزد کعبه مابین زمزم و مقام اجتماع نموده
نشسته اند بیکدیگر حدیث میگویند مثل نضر ابن حارث و مطعم ابن عدی و صلت ابن ابی یهاب مخزومی و ولید ابن حجاج و هشام ابن مغیره
و ابو جهل ابن هشام و عثمان ابن مالک عمیری و اسد ابن خویلد دارمی و عقبه ابن ابی معیط و امیه ابن خلف و ابو سفیان ابن حرب
و صفوان ابن امیه و بزرگان مکه وقتیکه بایشان نزدیک شدند ورقه فریاد کرد و گفت نَعِمْتُم صَباحاً و کُفیتم طوارق الاعداء ای
اولاد زمزم و صفا و ابو قبیس و حری و کسانیکه بایشان مثل میزنند در جمیع شهرها راوی گوید پس همه صدا زدند و گفتند اهلاً و سهلاً
و مرحبا یا ابا البیان ورقه گفت ای گروه قریش یا بنی زهره یا بنی نضر یا بنی حارث یا بنی عدی یا بنی قوی یا بنی غالب یا بنی عبد الدار
ای آن کسانیکه حاضر هستید که من در خصوص خدیجه دختر خویلد از شما سؤال میکنم پس قوم بطریق بدر خود شان نطق کردند و گفتند
بخ بخ هر آینه ذکر کردی شرف و علو و فخر را زیرا که او کبیر است که در میان زنان نظیری ندارد ورقه گفت آیا واجب است که بدون شوهر
باشد گفتند نه واجب نیست بتحقیق بسیار کس او را خواستگاری کرد و او قبول ننموده ورقه گفت ای بزرگان عرب بدرستیکه
برادرم مرا در امر دختر خود خدیجه وکیل نموده و مرا امر کرده که او را بهر دی تزویج کنم میخواهم که وکالت را در صبح در منزل خدیجه دختر
خویلد جمیع شده بشنوید شما را غیر از خانه او جای دیگر وسعت نمیدهد زمانیکه حاضر شدید نظر نمائید تا که ام سید را اختیار کند و با
اشاره نماید وقتیکه کلام ورقه را شنیدند گفتند نیامد شنیدی مگر اینکه گفت من مطلوب هستم بعد از آن همه گفتند تو ای ورقه
وکیل خوب و کفیل خوب هستی ورقه بخویلد گفت تکلم کن مادامیکه سادات حاضرند خویلد گفت ای سادات عرب شما را شاهد
میگیرم بر اینکه من برادر خود ورقه را وکیل کردم و خود را از امر دختر خود خدیجه کناره گرفتم هیچ امر فوق امر او نیست و رأیی بالای
رای او نیست ورقه گفت کلام او را بشنوید که معذور و مجبور و دست نیست خویلد گفت تزویج کن دختر مرا بهر کس که خواهی و منع
کن او را از هر کس که خواهی عرب گفتند که شنیدیم و شاهد شدیم در قرب بیت الحرام خویلد خارج شده حکم او در امر دخترش خدیجه
رفت و زایل شد پس ورقه بمنزل خود رفت و خویلد بیرون نشد در حالتیکه فرحناک و مسرور بود وقتیکه خدیجه بورقه نظر کرد گفت
مرحبا بتو ای عمّم آیا حاجت مرا انجام آوردی یا نه ورقه گفت مبارکبادی میگویم بتو که امر تو بمن رجوع شد و من وکیل و کفیل تو هستم
فردا صبح ترا بمحمد تزویج میکنم وقتیکه خدیجه کلام او را شنید یک خلعت سنیه که غلامش میسره از شام بپانصد دینار خریده بود
بورقه بخشید ورقه گفت ای خدیجه مرا رغبت و میل مکن بچیزی از حطام دنیا که با آن راغب و طامع نیستم و لیکن آنا بشرط که در
میان من و تو واقع شده طالبم گفت این برای تست ای عمّم بعد از آن ورقه گفت تدارک خود را مهیا و منزل خود را مزین کن و بیرون
آور ذخیره خود را و پرده ها را آویزان و حله های خود را منتشر کن دشمن و حاسد خود را محزون و غمگین نما که مال ذخیره میشود مگر برای
مثل امروز و ولیمه درست کرده و در آن چیز را کم کن زیرا که عرب در صبح فردا بسوی تو میآیند راوی گوید وقتیکه این را شنید در میان
غلامان و کنیزان خود فریاد کرد پرده ها و بالشها و مسندها و فرشهای مختلف الالوان و لباسهای پرقیمت و گردن بندها
و قلاده ها و لباسها و جره و ظروف پاره را بیرون آوردند و بتحقیق روایت کرد راوی بینکه آنشب را دیده بودند ذکر کردند که
در منزل خدیجه بود ذخیره مت ظروف میکرد هشتاد عدد ها و ان زر بود و او را مال بسیار بود که بوصف نمیآید پس او گوسفندها
ذبح کرد و شترها نحر نمود و شیرینیات ترتیب داد از قند و خرما از طرفهای شام جمع کرد و چیز زیرا که آنها مناسب بود
درست و مهیا نمود ورقه وقتیکه از نزد خدیجه بیرون آمد بمنزل ابیطالب رفت دید ابوطالب و برادرانش جمع شده اند
بایشان صیحه زد و گفت چرا نشسته اصلاح امر خود تانرا نمیکنید برخیزید و مهیا باشید در امر خدیجه که امر او بمن راجع شده فردا صبح
او را بمحمد تزویج میکنم اینرا نکرده ام مگر برای غضب نمودن بر پسر برادر شما پس در آنوقت پیغمبر فرمود خدا انسیای منکند
بعد از آن ندا کرد الآن دلم پاکیزه شد و دانستم که پسر برادرم بآرزوی خود رسیده ورقه بایشان گفت امور خود تانرا جابجا
و احوال خود را اصلاح نمائید پس قوم از بنی هاشم مبادرت کردند در اصلاح امر خود شان ورقه بیرون آمد در حالتیکه مسرور
و فرحناک بود ابوطالب زخوات برای مهیا کردن ولیمه ها در آنوقت عرش و کرسی از جهت سرور بحرکت آمد مرغان
و ملائکه از برای شکر خدا تسبیح کردند خداتعالی برضوان خازن بهشت وحی نمود که حور و ولدان را صف بندی نماید و کاسه های شراب

ترتیب دهد و دختران و پرستاران زینت نماید و خدا بجبرئیل وحی نمود که لوای حمد را در مکه بگشاید و کوهها بحمد خدا تعالی مشغول گشتند
در مقابل آنچه پیغمبر و رسول خود را بآن مخصوص کردانیده و زمین شاد و اظهار سرور نمود و شکوفه از جهت سرور و حبور بیرون آمدند
و بیتوته کردند در مکه در حالتیکه مثل دیگ در بالای آتش جوش میکرد چون صبح شد طوایف و قبایل و سادات مکه آمدند وقتیکه
بمنزل خدیجه داخل شدند دیدند که او برای ایشان مسندها و بالشها و کرسیها و مرتبه ها مهیا کرده تا هر یک از ایشان در مرتبه
خود بنشینند پس ابوجهل داخل شد در حالتیکه دامن لباس خود را از زمین میکشید و حمایل شمشیر خود را در دوش انداخته بود و بنو مخزوم احاطه
نموده بودند نظر کرد بصدر مجلس در حالتیکه یازده کرسی در آن نصب کرده بودند و در مکان اعلی یک کرسی نصب شده بود
که زیباتر از آن کرسیها بوده پس ابوجهل تقدم نمود و زعم کرد که آنرا برای او نصب کرده اند میسره باو صیحه زد و گفت ای سیدی
زمانی قلیلی ساکت باش زیرا که منزلت تو در میان بنی مخزوم قرار داده شده پس شرمنده رجوع کرده در مرتبه خود نشست
پس نگذشت مگر یکساعت ناگاه صداها بلند شد و عرب هجوم آور گشته در حالتیکه پیغمبر آمد و عباس ابن عبد المطلب در جلو
او بود و شمشیر برهنه در دستش و میگفت ای آل غالب ای صاحبان عشایر و صاحبان قدر و اهل مراتب و اعتبار ادب را
بخود تان لازم نمائید و کم حرف بزنید و بپا بایستید و بسیار ملاحظه کنید و کبر را از خود تان کنار نمائید زیرا که
شما صاحب زمان که نبوی ملاکت میخوانند این محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف است که تاج کرامت
بنور ها صاحب سکینه و وقار است و بشما وارد گشته راوی گوید پس قوم نظر کردند ناگاه دیدند که پیغمبر داخل شد در حالتیکه عمامه سیاه بسر
گذاشته نور از پیشانی مبارکش از تحت عمامه ظاهر گشته و در بر او است پیراهن ابراهیم خلیل و انگشتر بلور سفید در انگشت کرده
و طرف بردیمنی خود را بالا زده و مردم باو تماشا میکنند و قوم و عشیره او او را احاطه کرده اند و حمزه حاجب شده و حدقه ها
از جمیع مخلوقات بطرف او ناظر شده باشاره باو سلام میدهند و اهم کهنه او از شغلهای خود غافل گشته و هر قائم
بالای قدم خود ایستاده و زبانها لال گشته و در میان ایشان کسی نبود که تکلم نماید تا آنحضرت سبقت نمود بایشان بحرف
زدن و برای هیبت او بپا ایستادند کسی از ایشان قاعد نبود مگر ابوجهل و در نفس خود گفت اگر امر موکول بخدیجه باشد هر آینه
مهر را اختیار میکند پس حسد و حزن باو رو کرده حمزه بطرف او آمد مثل شیر و از کمر او گرفت و گفت برخیز از مصائب
سالم نباشی و نجات نیابی پس غیظ او علاوه گردید دست خود را بقبضه شمشیر خود نهاد حمزه او را فشرد تا خون از انگشتانش
جاری گردید حارث او را مانع گشته و گفت وای بر تو ای پسر هشام تو مثل و مانند او نیستی که بر نخیزی اگر بجای خود ننشینی
هر آینه سر ترا از بدن جدا میکنند پس نشست در حالتیکه مغلوب و مقهور بود و از رسوائی ترسید که خدیجه بداند آنچه باو جاری
شد زیرا که او از جمله کسانی بود که امید تزویج کردن خدیجه داشت هنوز آرام نشده بودند که خویلد آمد و از پشت
گفت ای خدیجه کجاست عقل و بزرگواری تو که بملوک و بزرگان و اشراف قریش راضی نشدی و حال آنکه مال بسیار بتو
بذل کردند و من بجدی از ایشان راضی نشدم تو راضی میشوی و اختیار میکنی برای خود کودک یتیم و فقیری را و حال آنکه دیروز تو حیران بود امروز
بتو شوهر و امیر شد ابدا این نشود و اگر چه مرا هلاک کنند و اگر او را ذکر نماید هر آینه با این شمشیر سر او را میکشم و امروز رشک نیست که خون او ریخته
شود و زنان بی شوهر مانند بعد از آن بپا ایستاده و شمشیر خود را بدست گرفته بیرون آمد گویا که مجنون بود تا در بطحا ایستاد بعد از آن
بمنزل خدیجه مراجعت کرد و در وسط الاشهاد ایستاد و ندا کرد یا بنی زهره یا بنی عبد مناف یا بنی مخزوم یا اهل صفا و زمزم شما را
شاهد میگیرم بر اینکه من راضی نیستم که محمد بدختر من شوهر باشد و صلاح نمیدانم که خدیجه زوجه او باشد اگر چه من مقابل کوه ابی قبیس رزم
بدهم پس هر که مراد او انجاب مدحت و ملامت نماید در میان من و او نیست مگر شمشیر و نیست مثل من کسیکه خدعه نماید بشراب
و بلندی نماید من در امر تزویج بعد از آن انشاد کرده میگفت وَلَوْ اَنَّها ذاتُ نَعیمٍ تعلو بها بشفرة عضب للجماجم فاصل و مَن رام
تزویج ابنتی مجهر وان رضیت یا قوم لست بفاعل و لست رضی التزویج بالترب فعلا و هذا مقال الحق هل من مقاتل یعنی اگر خدیجه
نعم بگوید هر آینه بلند میکنم بآن شمشیر برا که کارنده سرها را جدا کننده است و کیست قصد کند تزویج دختر مرا بمهر اگر چه دختر من راضی باشد
ای قوم من تزویج نمیکنم و به تزویج راضی نیستم در مقابل شری که نافع است و این قول حق است آیا قتال کننده هست راوی گوید
وقتیکه حمزه کلام او را شنید بابی طالب ملتفت کرده و گفت جای نشستن نیست برخیز برای ما نمودن فتنه خدعه نماید پس در
آن اثناء کنیز خدیجه نزد ابیطالب آمده گفت با خواتون من تکلم کن ابوطالب از پس پرده ایستاد خدیجه گفت صباح تو خیر

وخوش باد ای سید عرب تشقشق زبان پدرم سست مباش زیرا که او تأمل اشیاء صحیح میکند بعد از آن کیسه هزار دینار برداشت و گفت
ای سید من این مال را اخذ کن برپیش پدرم گویا که تو او را تعاقب کرده و این مال را در کنار او بریز زیرا که او راضی میشود راوی گوید که
که ابو طالب رفت با خویلد لاحق شد و گفت یا ابا البیان نزدیک من بیا گفت نمی آیم گفت بیا این کلامیست که او را
میشنوی اگر راضی نشدی احدی ترا ملزم نمیکند و بغضب نمی آورد پس خویلد نزدیک شد سر کیسه را گشوده و بکنار او ریخت و گفت
ای خویلد این مال را اخذ کن هدیه ایست از پسر برادر ما بسوی تو مهر دختر تو نیست وقتیکه خویلد آن مال را دید آتش او خاموش گشت و در
موضع اول ایستاد و ندا کرد ای معاشر قریش از بنی نزار و مضر و جمیع قبایل و عشایر کلام مرا بشنوید و ساکت باشید بخدا قسم
آسمان سایه نمیکند و زمین حامل نشده کسیرا که از محمد ابن عبد الله افضل باشد و بتحقیق او را بر خبر خود کفیل و شوهر دیدم و راضی شدم
که دختر من با او زوجه و اهل باشد برغم بینیهای معاندین و بایان شاهد باشید پس مردم تماما متوجه نموده از کلام او تعجب نمودند تحقیقیکه مال را
ندیده بود و گفت این چه شوم است یکساعت او را مدح میکند و ساعت دیگر مذمت عباس برخواست در حالتیکه بالای
قدش ایستاده بود و ندا کرد ای معاشر عرب چرا آفتاب را از جای خود دیگر میکردید و حال آنکه شما جا و موضع آنرا میشناسید شما
باران سیراب نشدید مگر ببرکت محمد و چه قدر حق نعمت او بر شما است که آنرا ضایع کردید بخدا قسم در میان شما کسی نیست که او را
مماثل و مشابه باشد در صفات و امانت و پاکدامنی و اگر او از میان شما برود هر آینه غمگین میشوید و دوری او برای شما شاق و دشوار
گردد و بدانید که محمد خدیجه را بجهة مال تزویج نکرده و بدانید که مال او زایل و فخر محمد زایل نمیشود پس اظهار شر نکنید و فکر بسیار نمائید پس
ساکت شدند گویا که بدهن ایشان لجام زده اند و ایشان را از حرف زدن ساکت نمود بعد از آن خویلد آمده [illegible] پشیمان گشت
وخلق از حرف زدن امساک نمودند تا کلام خویلد را بشنوند گفت یا ابا طالب چه چیز شما را باز داشته از اصلاح امر خودتان و از
آنچه طالب او هستید پس مهر را قطع کنید امر بسوی شما است و رضا برای پسر برادر شما است و شما دوستان و رشیدان و خطبا
هستید باید خطیب شما خطبه بخواند و عقد جاری شود راوی گوید پس ابو طالب برخواست و بمردم اشاره نمود که ساکت باشند
وخطبه خواند و گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعلنا من نسل الخلیل و اخرجنا من سلالة اسمعیل و شرفنا و فضلنا علی جمیع الامم
ووقانا شر الآفات و النقم و اسکننا فی حرمه ووقانا شر نقمته وجعلنا فی البلد [illegible] و اسبغ علینا من نعمه و فضلنا و اجتبانا و ساق
الینا الرزق من کل فج عمیق و واد سحیق والحمد لله علی ما اولانا و اتم علینا ما اعطانا و ما حبانا و فضلنا علی الانام و عصمنا عن
الحرام و امرنا بالمقاربة و الوصل و ذلک لیکثر منا النسل بعد ای معاشر قریش و مضر این پسر برادر ما محمد است خواستگاری کرده کریمه
موصوفه و جواهر معروفه شما خدیجه کبری را که خبر او شایع و آشکار شده از پدرش خویلد ابن نوفل در مقابل مهریکه میخواهد پس ورقه بپا
ایستاد و گفت مهر او را معجل میخواهیم نه مؤجل چهار هزار دینار و یکصد ناقه که سیاه چشم و سرخ مو باشد و ده توب حله یمانی و بیست
نفر غلام و بیست نفر کنیز و این بسیار نیست بر شما ابو طالب گفت ما باین راضی شدیم آیا مطلب ما را اجابت مینمائید خویلد گفت
راضی شدم و تزویج کردم محمد را بخدیجه و محمد برای خدیجه کفو کریم است راوی گوید پس حمزه برخواست و درهمیکه در پیش داشت بسر
حاضران نثار نمود و همچنین برادرانش پس ابو جهل ایستاد و گفت دیده ایم که مردان بزنان مهر میدهند نه اینکه
زنان بمردان ابو طالب برخواست و گفت ای احمق مردان مثل محمد هدیه و عطا میدهند و مثل تو عطا و هدیه میدهد
وازاو قبول نمیشود بعد از آن مردم ندای منادی را شنیدند که از آسمان ندا میکرد که خدای تعالی طاهره را با طاهر و صادقه را با صادق
تزویج کرد بعد از آن پرده برداشته شد و کنیزان بیرون آمدند در حالتیکه بر مردم طیب نثار میکردند و هر کس بصاحب خود می گفت
از کجاست این طیب و بوی خوش میگفت از طیب محمد ابن عبد الله و خدیجه است بعد از آن در اصلاح امر خودشان مشغول شدند
و مردم بمنازل خودشان برگشتند و حضرت پیغمبر بمنزل عم خود ابیطالب رفت و برادرانش در اطراف او بودند و زنان
عبد المطلب و بنی هاشم در خانه خدیجه اجتماع نموده و کنیزان مغنیه ساز و دف می نواختند و خدیجه در آنروز چهار هزار دینار نزد
محمد فرستاد و گفت ای سید من این اموال را اخذ و بعم خود عباس تسلیم کن و بگو که آنرا نزد پدرم بفرستند با یک خلعت
گرانبها راوی گوید ابو طالب و عباس بمنزل خویلد رفتند و مال را او تسلیم و خلعت را باو پوشانیدند و خویلد در همان ساعت
بخانه خدیجه رفت و گفت ای دختر من انتظار زوجیت شروع بتدارک زفاف کن این مهر تست نزد من فرستاده اند
با این خلعت بخدا قسم احدی مثل تو شوهر نکرده و نمیدانست که آن مال از جانب خدیجه بود ابو جهل این خبر را شنیده و در میان

مردم آشکار میکرد و چون این خبر بابو طالب رسید شمشیر خود را حمایل نموده آمد در ابطح ایستاد و عرب در آنجا اجتماع نموده بودند گفت
ایها الناس هر آینه بما رسید قول قائل و عیب عایب اگر زنان حق واجب ما را اقامه نمودند این بسیار نیست و سزاوار است برای
محمد که عطا نمایند باو و هدیه در پیش او و اکرام کنند پس هر که این امر او را غمگین نموده برغم بینی اوست و هر که را خوش آید باید تکلم
نماید تعجیل میکنیم بحتف و مرگ او و این خبر بخدیجه رسید راوی گوید پس خدیجه طعامی مهیا نمود و زنان دشمنان را دعوت نمود و وقتیکه
خوردند و آشامیدند بایشان گفت ای گروه زنان بمن رسیده که شوهران شما بمن عیب گرفته اند در آنچه کرده ام و من از شما
سؤال میکنم آیا در میان شوهران شما مثل محمد هست یا در مکه هم کسی هست که با او مقابل و مماثل شود در حسن و جمال و بزرگواری و فضل و اخلاق
مرضیه و اوصاف ملکوتیه و من او را اختیار کردم برای چیزی که از او شنیدم پس تکلم نماید احدی بچیزیکه او را فایده ندارد و همه ایشان
خود را از تکلم کف نمایند پس حسد حاسدین زیاده گشت بعد از آن خدیجه بعم خود گفت ای عم این اموال را اخذ کن و بخدمت پیغمبر بر
و عرض کن که من و جمیع مالک من باو تعلق دارد و در حکم اوست هر طور میخواهد تصرف نماید راوی گوید پس ورقه در ما بین زمزم
و مقام ایستاده با آواز بلند ندا کرد که ای گروه عرب شما را شاهد میگیرم که خدیجه غلامان و کنیزان و مهر و جمیع مالک خود را بمحمد
هبه و بخشش نمود و جمیع آنچه پیغمبر برای خدیجه بذل نمود معقول است و اینها هدیه ایست از خدیجه به پیغمبر از جهة اجلال و اعظام
قدر او پس باین گواه و شاهد باشید بعد از آن مردم را گذاشته منزل ابیطالب را قصد کرد و خدیجه با کنیز خود یک خلعت گرانبها
فرستاد و بکنیز گفت که آن خلعت را بمحمد تسلیم کن و بگو زمانیکه عم من ورقه آمد این خلعت را باو بده تا محبت اش در باره او زیاد
شود وقتیکه ورقه داخل شد آن خلعت را باو مرحمت فرمودند چون ورقه خارج شد مردم از حسن لباس وی تعجب نمودند راوی
گفت پس خدیجه در جهاز خود شروع کرد و صواف طلا و نقره درست کرد که در میان آنها بود مشک و عنبر و وقتیکه شب
بمیان آمد عمه های پیغمبر و زنان بنی عبد مناف را خواهان آمدند و با ایشان بود آلات شادی از ساز و نی و غیره و اشعار میخواندند
و یاد میکردند وصال خدیجه را بمحمد بزرگان و اشراف در آنروز جمیع شدند مثل عادت خودشان پس عباس
برخواست و میگفت ابشروا بالمواهب آل فهر و غالب افخروا فقمنا بالبشائر و الرغائب شاع فی الناس ذکرکم و علا
فی المراتب قد فزتم بسید زین کل الاطائب فهو کالبدر یوزه مشرق غیر غائب و ظفرت خدیجة بجلیل المواهب بفتی هاشم
الذی ماله من مناسب احمد سید الوری خیر ماش و راکب فعلیه الصلوة ما سار عیس موکب یعنی ای آل فهر و آل غالب مژده باد
شما را بعطایا فخر کنید ای اولاد قوم ما بثنا و عطایا آشکار گردید در میان مردم ذکر شما و بلند شد در میان مراتب
بتحقیق مظفر شدید بسیدیکه زینت جمیع اولاد ابیطالب است و او مثل ماه چهارده شبه نورش لامع و درخشنده است غایب
نیست و رسید خدیجه بشخص جلیل العطایا بجوان هاشمی که او را مناسب و مشابه نیست نامش احمد سید خلق و بهترین سواره
و پیاده است پس بر او باد رحمت و صلوات مادامیکه شتران راکب و سوار را ببرند و سیر نمایند راوی گفت بعد از آن
بعد از آن خدیجه فرمود که شان محمد بزرگ و فضلش عام و وجودش بزرگ و شان او را انکار نمیکند مگر ابتر بعد از آن بسر عمه های پیغمبر و زنان
دیگر نثار نمود مشک و عنبر را بقدریکه عقل ناظران حیران ماند و درخت طوبی از اشیاء ظرفه و عجیبه بهشت بحور عین نثار میکرد
و ایشان آنرا اخذ کرده بیکدیگر هدیه میفرستادند بعد از آن خدیجه گوسفند بسیار و [illegible] دراهم و عطریات بمنزل ابیطالب
فرستاد و ابیطالب ولیمه عظیمه ترتیب داد و پیغمبر برخواست و کمر خود را بست و بنفس نفیس خود بمردم خدمت نمود و اهل مکه
تا سه روز مشغول خوردن و آشامیدن بودند و عمهای پیغمبر بایشان خدمت مینمودند و خدیجه بطایف و غیر آن آدم فرستاد
و صباغ ها را نزد خود دعوت نمود زیورها و حقه ها برای او درست نمودند و لباسها قطع و فصل کردند و شمعها بصورت درخت
از عنبر نعل آوردند و زر با نهار ریخت و صورتها ترتیب داد از مشک و عنبر و صندل در عمل عروسی میکوشید تا فارغ
گردید از آنچه محتاج الیه بود و پرده های دیبا که منقش بود بنقشها و صورتهای ماه و آفتاب بیاویخت و فرشها گسترد و بالشها
و مسندها از خز و دیبا بنهاد و برای رسول خدا مجلس علیحده فرش کرد و در آن تختی نصب کرد و در روی آن فرش ابریشم
انداخت و تخت از عاج و آبنوس بود و بصفحه های طلا روی اندود بود و کنیزان و خادمان خود را بلباسهای حریر مختلف
الالوان ملبس کرد و بند و موهای ایشان را با مروارید منظم کرد و دست بند و خلخالهای طلا برای ایشان درست کرد و بگردنهای
آنها قلاده طلا بنهاد و در برابر نگاه داشت در حالتیکه در دستهای ایشان مجمره عنبر و مروحه و باد زنهای منقوش بطلا و نقره

ایشان را در نزد مجلسیکه پیغمبر در آن می نشست نگاه داشت و بعضی ایشان دف و مزمار و شمع داد و در وسط صحن خانه شمع بسیار
بر مثال نخل خرما نصب کرد وقتیکه از اینها فارغ شد عمه های پیغمبر و زنان مکه را دعوت نمود که در وقت زفاف حاضر شوند
چون شب مبارک شد خدیجه پیش عبدالمطلب فرستاد که در وقت زفاف حاضر شود و حضرت پیغمبر میان اعمام خود تشریف آورد
در حالتیکه در بر مبارکش لباسها بود از قبای مصر و حریر سبز و عمامه سبز در سر و غلامان بنی هاشم در دستهای ایشان شمعها
و چراغها بود و پس زنان رفتند و مردم متفرق شدند در شعب مکه و وادیهای آن و خلق پیغمبر را تماشا مینمودند بعضی مردم
در بالای بامها و بر اوقات ایستاده بودند و نور از میان دندانهای مبارکش و از دهن و از میان دو چشم و از تحت لباسهایش خارج میشد
وقتیکه بخانه خدیجه رسیدند پیغمبر و اعمامش داخل شده در خانه نشستند حضرت پیغمبر در میان منزل خدیجه نشست در حالتیکه ردای رفعت را
پوشیده بود و خداوند عالم حلیه اولیاء را باو پوشانیده در بالای تخت نشست و نورش غالب بود بانچه در خانه خدیجه از شمع و چراغ بود
و زنان حیران شدند از حسن و جمال آنسرور عالمیان تا اینکه هر یک از ایشان بخدیجه حسد بردند و آرزو نمودند که زوجه آنحضرت بودند
و شوهرهای خود شانرا حقیر شمردند وقتیکه پیغمبر را دیدند و خدیجه در سن چهل ساله بود در وقت تزویج کردن پیغمبر او را وقتیکه پیغمبر
با او داخل شد خداوند عز و جل او را بحالت جوانی برگردانید چنانکه زلیخا را بیوسف و ساره را با ابراهیم بعد از کبر او و چنانکه
برای زکریا زوجه او را بجوانی تا بیحیی حامله شد صاحب حدیث گفت خدیجه مهیا شد بجلوه کردن پس خارج شد در جلوه اولی
در حالتیکه در برش بود لباسهای مرصع و در سر تاجی داشت از زر منقوش بعنبر و زنج و قلاده ها داشت از زمرد و یاقوت وقتیکه
ظاهر شد زنهای مغنیه دفها زدند و بعض کنیزان اشعار ذکر کرده رجز بخواندند و وصال پیغمبر را بخدیجه یاد کرده میگفت اصبح الفخار
لنا و عز شامخ ولقد سمونا فی بنی عدنان نلت العلی و تعلو فی الوری و تقاصرت عن مجدک الثقلان ولقد حبیت بسید ما مثله ولد النساء
فی سایر الازمان فله المکارم والمعالی والحیا ما نحت الاطیار فی الاغصان فقطا و فیه خدیجة و اعلمی ان قد خصصت بصفوة الرحمن صلوا علیه
وسلموا و ترحموا و تکرموا یا معشر الاخوان یعنی فخر و عزت بلند برای ما شد و هر آینه رفیع القدر شدیم در میان بنی عدنان در میان
بنی عدنان بزرگ شدی و در میان خلق بزرگ و بلند میشوی و انس و جن از مجد و بزرگی تو قاصرست و بتحقیق عطا کرده شدی ای خدیجه
بسیدیکه مثل او را زنان در همه زمانها نزائیده پس مکارم و معالی و عطا برای اوست مادامیکه طیور در بالای شاخها می سرایند
پس حسن آن کن در باره او ای خدیجه و بدانکه مخصوص گشتی بصفوت خدای رحمن صلوات و سلام فرستید باو و ترحم نمائید و گرامی دارید او را
ای گروه برادران راوی گوید خدیجه دو باره برسولخدا جلوه نمود در حالتیکه نور رسولخدا بلند شده و بر جمیع مصابیح و بنور خدیجه
نیز غلبه داشت و خدیجه بیرون آمد بلباس سیاه منسوب بسقلاط آن موضعیست در روم مرصع بدر و جواهر و ابریشم الوان راوی گفت
که خدیجه زن طویل القامه و سفید اندام و فربه بود و در میان زنان مکه از آن خوبتر و زیباتر نبود و صفیه عمه پیغمبر بیرون آمده
و میگفت جاء السرور مع الفرح ومضی النحوس مع الترح انواره قد اقبلت والحلم فینا متضح بمحمد المذکور فی کل البلاد والابطح
لو ان یوازن احمد بالخلق کلهم رجح بخدیجة خص الکریم وبحرنا ملطفح ما حسنها فی حلیها والحلم منها قد نجح ولقد بدا من امره لقریش امر
قد وضح تم السرور لاحمد والسعد عنه ما برح هذا الامین محمد ما فی مدائحه کلح صلوا علیه لتسعدوا فالله عنکم قد صفح یعنی سرور با فرح
آمد و نحسها با ترح و غمگینی رفت انوارش بتحقیق رو آورد و حلم در میان ما واضح شد بمحمدیکه مذکور است در جمیع قبایل و بطحاء
اگر محمد را با خلق مقابله و موازنه نمایند هر آینه بر جمیع مردم راجح میآید بخدیجه مخصوص شد کریم و دریای عطای خدیجه
مرتفع و بلند شد ای قسم حسن او در زیورهای اوست و حلم از او بمطلب رسید و از امر پیغمبر واضح و آشکار شد بر قریش
امریکه واضح بود و سرور و شادی برای احمد تمام شد و سعادت از او زایل نشد این امین محمد در مدایح او عیب و عبوستی نیست باو
صلوات بفرستید باد تا نیکبخت باشید پس خدا تعالی از گناه شما میگذرد بعد از آن زنان بخدیجه رو آوردند تا در پیش روی پیغمبر
ایستادند زنان دف میزدند و میگفتند ای خدیجه هر آینه مخصوص گشتی بچیزیکه احدی از زنان در قبایل قریش بان مخصوص
نشدند گوارا باد ترا ای خدیجه آنچه خدا ترا بان مخصوص گردانید از عزت شامل و شرف کامل بنزدیک بودن او بمحمد
راوی گفت خدیجه در جلوه ثالثه بیرون آمد برسولخدا در لباس زرد و بر او بود زیورها و جواهر و در سرش تاج بود از طلای احمر
و در میان تاج جوهر حمراء بود و آمد به دختر عبدالمطلب در حالتیکه نور جمال او میدرخشید و میگفت اخذ الشوق
موثقات الفواد والعتب الیها بعد الرقاد فلیلی القا بنور الله انی مشرقات من بعد طول البعاد قرنت بالمجد

یا خدیجه اذ نلت من المصطفی عظیم الوداد عطر الکون نشره و شذاه کعبیر یفوح فی کل واد فلذا شکره علی الناس فرضا شاملا کل حاضر و بادی
کبر الناس والملائک جمعا جبرئیل لدی السماء ینادی فزت یا احمد بکل الامانی فتح الله عنک اهل العناد فعلیه الصلوة ما سارت العیس
وحطت ثقلها فی البلاد یعنی شوق هلاک کننده کان قلب را اخذ کرد و دوست گرفتم بیداری را بعد از خفتن پس شبهای ملاقات
بنور قرب روشن شدند بعد از طول بعد و دوری ای خدیجه نزدیک شدی زیرا که از محمد بدوستی عظیم رسیدی عالم را عطر کرد انتشار
عطر او مثل عبیر که در هر وادی بوی خوشش میدهد پس شکر او بر خلایق واجب گردید بهر شخص حاضر و بادیه نشین شامل گشت خلق و ملائکه
جمیعا تکبیر گفتند جبرئیل در آسمان ندا کرد یا احمد بجمیع آرزوها رسیدی خدا تعالی دور گردانید از تو اهل عناد را پس بر او صلوات
مادامیکه شتران سیر میکنند بار و ثقل خود شانرا در شهرها بیافکنند راوی گوید وقتیکه پیغمبر او را دید بسیار شاد گردیده و نورش
تلألؤ کرد در حد کمال راوی گفت خدیجه بیرون آمد در جلوه رابعه در حالتیکه در بر او بود از لباس و زیورها و جواهر و طلا بقدریکه دیده
تماشا کننده را خیره مینمود و در پیش روی او بود بره دختر عبدالمطلب و او اشعار ذکر کرده و ذکر مینمود وصال خدیجه را بمحمد
حسبک یا ذا الشرف العالی وانت فی عز واقبال حزت فنون الثنا فصرت عزا و متشرفا علی کل عالی کفایت میکند تو
ای صاحب شرف بلند و تو در عزت و اقبال هستی جمع نمودی اقسام تعریف را پس گشتی عزیز شدی زیادتی و بلندی کردی
بر هر چیز بلند راوی گوید بعد از آن خدیجه در جلوه خامسه بیرون آمد نزد رسولخدا در میان لباسهای منسوج بشاخهای طلای مرصع باقسام
جواهر و در پیش روی او امیمه از دختران عبدالمطلب بوده و میگفت لاحت تخضر تهامی الروض لیس لها الا الحلی علی اکنافها
انسرر هل العروس سعادات لطلعتها فلیس یشبهها شمس ولا قمر یعنی ظاهر شد در آستانه خود در میان نعمتها نبود برای او مگر
زیورها در اطراف او و بود بختهای او عروس بود سعادتها در مقابل جمال او بود آفتاب و ماه باو شبیه نبود راوی گفت بیرون آمد
خدیجه در جلوه سادسه برسولخدا در لباسهای حریر مفضل مذهب مرصع بیاقوت رنگارنگ و در پیش او بود بیضاء دختر عبدالمطلب
و میگفت جنحت الیه مطیة الامال وجررت فیه فواضل الاذیال وبلغت کرمة تطاول فرعها زادت علی الهضبات
والاجبال یعنی میل کرد بسوی او شتر بارکش آرزوها و کشیدی در آن فواضل دامنها را و بکرمی رسیدی که فرع و شاخ آن بلند میشود
زاید شده است بر کوههای پست و اجبال ولقد حبیت بسید ما مثله خلق الوری فی سایر الاحوال هر آینه عطا کرده شدی
بزرگواریکه مثل و شبیه او نیست در خلقت خلق در جمیع احوال راوی گفت خارج شد در جلوه سابعه در لباسهای حریر منقش مذهب
و مرصع بدر و جوهر و در پیش او فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین بوده و میگفت وقد علوت خدیج فی ذوی الشرف حتی
ارتقیت من العلیاء مرقیها بالسید الطاهر المنعوت فی کتب الرهبان والانبیاء والصحف یعنی بتحقیق بلند شدی ای خدیجه
در میان صاحبان شرف تا از بلندی بدرجات عالیه آن رسیدی بسبب بزرگوار طیب و طاهر که در کتب رهبان و انبیاء و در صحف
تعریف کرده شده ناقل حدیث گفت وقتیکه از جلوه های خود شان فارغ شدند موائد و طعامها ترتیب دادند پس از خوردن
و آشامیدن پیغمبر با خدیجه خلوت نمود خدا تعالی بجبرئیل وحی نمود که نازل شو ببهشت بگیر قبضه از مشک آن و اخذ کن دیگر قبضه از عنبر و قبضه
از کافور و نثار کن بر شعب مکه و کوههای آن راوی گوید پس جبرئیل کرد آنچه خدا امر کرده بود پس کوهها و وادیها و منازل
و غرفه های مکه از آن خوشبو و معطر گردید حتی مرد بزوجه خود خلوت مینمود بوی مشک از او می یافت و میگفت که امروز بوی خوش
استعمال کرده میگفت نه این از طیب محمد ابن عبدالله و زوجه او خدیجه است بکری گفت هر روز برای پیغمبر براهین و معجزات
صادر میشد از جمله قرآن عظیم و منشق شدن ماه و معراج و زنده کردن مرده ها و ناله کردن شاخ درخت خرما و جوش کردن آب
از میان انگشتان مبارکش و حرف زدن سنگ ریزه ها و اوراق و شکایت کردن شتر و سلام دادن آهو و کلام
گرگ و غیر اینها و خبر دادن از غیبیات و غیر این از آیات اخباریکه بحد و حصر نمیاید از دلالات بینات و معجزات باهرات
و چه خوب گفته این ابیات را مادح او کسیکه شوق و عشق او را بحرکت آورده نبینا آیة ظاهرة عن عشرها یعجز من خبره اعظمها
القرآن جل الذی انزله معجزة باهرة وفی انشقاق البدر للمصطفی وحبس شمس آیة ظاهرة کذا و نبع الماء من کفه یجری کغیث السحب الماطرة
کم اطعم الجیش وارواهم من یسر شیء جیشا باهرة کم بقعة بالیة قد غدت من وطئه مخضرة ناضرة وکم دعی من ذوقه المیت
فانقلبت شاهدة شاکرة وکم اتی وحش له ناطقا مستمعا یبغی من جائره وکم سقیم صح من لمسه وکم شفی من علة فاتره ورد
علینا ذهبت کلها الی الحجاج انقلبت ناظرة للمیت احیا غیر ما مرة بقدرة الباعث للآخرة اطلعه الله علی غیبها

یکون فی الدنیا و فی الآخرة علوم کل الناس فی علمه کقطرة من البحر الزاخر و فضله علی الوری عدّه اضعافهم عن حصرها قاهره علیه
صلی ربنا دائماً صلوة زاکیة الی ظهره ثم علی عترة اهل التقی اکرم بهم من عترة طاهره کذا علی صحبه و قدوته فی الناس مثل الانجم
الزاهره و نسئل الله لهم رحمة تعمنا باطنه طاهره و نقطع العمر بتقوی و ان نختم بالخیر لنا آخره یعنی ائمه آیات پیغمبر ما
ظاهرست از ده یک آن عاجز میشود کسیکه با او بمقام منازعه و مفاخره درآمده باشد اعظم آنها قرآنست بزرگست کسیکه آن
قرآن معجزه ظاهره نازل کرده در شق شدن ماه چهارده شبه و حبس آفتاب برای مصطفی آیه ظاهره است همچنین
جوشیدن آب از دست مبارکش بسیار لشکر را طعام داده و سیراب نموده ارس کردن بچیزیکه بیشتر او شد بسیار بقعه ها
از قدم گذاشتن آنحضرت سبز و خرم گردید و بسیار درخت خشک را خواند پس گردید شاهد و شاکر شد و بسیار حیوان وحشی
خدمت او آمده بزبان فصیح سلام داد کسانیکه حاضر بودند شنیدند و بسیار بیمار از دست کشیدن او صحت یافت و بسیار کسرا از
درد موذی شفا داد و چشمیکه بیرون شده روشنی او رفته بود رد کرد نظر کننده گردید بسوی حجاج مردگان را مکرر زنده کرد اید
بقدرت کسیکه بعث آنحضرت خدا تعالی او را مطلع کرد اید بر غیب آنچه در دنیا و آخرتست علوم جمیع مردم در پیش او
قطره ایست از دریای مواج و فضل او مردم را از شمردن آن عاجز کرده فهمهای ایشان از حصر و شمردن آن قاصرست صلوات
میفرستد خدا او همیشه صلوه پاکیزه خوشبوی خود را بعد از آن بعترت او که اهل تقوی اند چه گرامی اند آن عترت طاهره همچنین
بر اصحاب او که پیشوایان هستند در میان خلق مثل ستارگان درخشنده و سؤال میکنیم از خدا رحمت را برای ایشان که
شامل میشود بر ما ظاهر او و باطن او و عمر خود را تمام میکنیم به پرهیزکاری و سؤال میکنیم از خدا که آخر ما را بخیر ختم نماید صاحب حدیث گفت
که خدیجه در روز تزویج کردن او به پیغمبر چهل ساله بود و اقامه نمود پیغمبر در نزد او در پاکیزه ترین نعمت و سرور دائمی و فراغ
بالی راوی گفت خدیجه باول مولودیکه حامله شد حسن و جمال او زیاد شد تا زمانیکه ایام حمل او تمام شد پسری وضع نمود پیغمبر
نام او را قاسم گذاشت و پیغمبر بابوالقاسم مکنی شد و او را ابوالقاسم میگفتند تا زمانیکه بیست و شش سال از مولود پیغمبر گذشت
خدیجه حامله شد تا زمانیکه ایام حمل او تمام شد طفلی زائید پیغمبر نام او را طیب نهاد چون بیست و هفت سال از مولود حضرت گذشت
خدیجه بحمل دیگر حامله شد و پسری زائید پیغمبر نام او را طاهر گذاشت و گفته اند که خدیجه زینب بعد از آن رقیه بعد ام کلثوم
حامله شد و حمل او قطع گردید وقتیکه پیغمبر بچهل سال رسید خدا تعالی او را برسالت بجمیع خلایق مبعوث گردانید و اول
کسیکه از مردان با و ایمان آورد علی بن ابیطالب بود و از زنان خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر اسد بود و ابوطالب در
سال دهم بعثت وفات نمود ناقل حدیث گفت وقتیکه پیغمبر برسالت مبعوث شد در سال دوم خدا تعالی او را بآسمان
برد از مسجد الحرام تا مسجد اقصی چون پنج سال از بعثت او گذشت خدیجه بفاطمه زهرا علیها السلام حامله شد و خدا تعالی او را بر بسیار
خواهران و زنان عالمیان تفضیل داد و حضرت در روز تزویج خدیجه بیست و چهار سال داشت و خدیجه مصاحب او بود
شانزده سال قبل از بعثت و هشت سال بعد از بعثت بعد از آن خدیجه از دنیا رحلت نمود و پیغمبر عزیز از او تزویج کرد دیس
خدا تعالی انکواتون معظمه را اوسط جنان و دار اولان خود نقل کرد زیرا که او صاحب خیرات و زیاد کننده حسنات و کاشف
بنات و غافر خطیئات است تم نقله در آن اشاره است بعضی از امور مهمه با آنکه آنچه در این دو مقام آب
آنرا از کتاب مشارق انوار و مفتاح السرور و الافکار فی مولد النبی المختار صلی الله علیه و آله نقل کردم و بتحقیق مرتب کرده او را
ابوالحسن بکری احمد بن محمد بر هفت جزء در حالتیکه ابتدا کننده است از خلقت آدم ابی البشر و بتحقیق دیدم در ظهر نسخه که
در پیش من امانت بود برای بعضی از مومنین از نسخهای این کتاب که مؤلف اعلی الله مقامه چنانکه انار مجلسیه در اول
کتاب بحار ذکر کرده استاد شهید ثانی بوده و الان جلد اول کار در پیش من حاضر نمود تا بآن رجوع نمایم در تحقیق این
مطلب و اشاره کردم در بعض مواضع این کتاب بر ضعف روایات این کتاب خصوصاً زمانیکه ابا که آشنا
شود امر بر اصطلاح متاخرین از فقهاء اصولیین معذلک میگوئیم بر سبیل شان آنچه در آنست قاصر نیست از شؤن آنچه در کتب
تواریخ و سیر است از خاصه و عامه بلکه روایات آن در حقیقه بر نهج روایات اکثر کتب سیر و تواریخ است و زاید میشود
اعتبار و وثوق آنچه در آن کتابست زمانیکه بنای امر را بر جهت انتساب گذاریم که در ظهر نسخه مکتوب
مشار الیها بود زیرا که بودن مؤلف آن از مشایخ اجازه شهید ثانی از آنچیزهاست که وثوق و اعتبار را عطا

خصوصاً زمانیکه بگوئیم اصل او از مشایخ اجازه عدالتست و بتحقیق نقل کردم از آن کتاب در بعضی از مواضع دیگر ایضاً و از مثل آنچه در
بعض مواضع است از تذییل الحاقی بمجلس شهادت عباس و مثل آنچه در بعض مواضع است ایضاً از تذییل الحاقی بمجلس شهادت علی اکبر
در احوال کسیکه تأمل نماید در روایات آن کتاب میداند جلالت شان ابیطالب و حمزه را و میداند که آنها همیشه بذل جد و جهد نموده اند در
نصرت پیغمبر پیش از بعثت و بعد از آن و ایشان در هر مقام آنحضرت را بر خود و شان و اولاد و عشیره خود شان مقدم نموده اند
پس آنچه که استشهاد نمودیم بآن از آن کتاب از آنچیزهاست که در حقیقه بآن احتیاج نیست زیرا که شدت ایقان و وثوق کامل این
و جلالت شان ایشان و بزرگی قدر و منزلت آنها در نزد خدا تعالی و رسولش از ضروریات مذهبست بلکه این در پیش اهل انصاف
و تحقیق از ضروریات دینست بالجمله ذکر مدایح و مکارم و اخلاق حمیده و خصال کریمه ایشان از آنچیزهاست که کتب و دفاتر
بآنها وسعت ندارد بعد از آن ما در تضعیف بعض مطالب این کتاب و مطاوی بعض فواید آن اشاره کردیم بر آنکه عباس
ابن عبد المطلب از جمله کسانیست که برای ایشان شؤن جلیله و منزلت عظیمه است و این نیز امر ظاهر است احتیاج به بیان نیست
بلکه در اینجا امریست که سزاوارست بآن اشاره نمائیم و آن اینست که هر کس بعین نظر نماید و خوب تدبر کند در روایتیکه آنها را در
این کتاب ذکر کردیم در حالتیکه نقل کننده ایم از آن کتاب میداند سر بزرگی از اسرار احرام بودن تصدقات و زکوه که در حقیقه بمنزله
اوساخ مردم است بر بنی هاشم مشرف و معزز بودن ایشان از جانب خدا تعالی بآنها و همچنین است کلام در باب شرافت
ایشان بامور جلیله و مزایای کثیره فافهم و تدبر هر گاه گوئی آیا در قصه عم خدیجه کبری در حضرت نجات هست یا نه زیرا که او زمان
مبعوث شدن پیغمبر را درک نکرد تا با و ایمان آورد میگوئیم هر که تأمل و تدبر نماید در این روایات که از این کتاب نقل شده و هم
چنین ذکر امثال آنها میداند که کلمات ورقه صریح است در ایمان آوردن او برسولخدا پیش از بعثت و میداند که او موحد و ایمان
آورده بود بآنچه انبیاء پیشین آورده بودند و برسولخدا و شک نیست در اینکه مقتضای قواعد آنست که او در روز قیامت
از ناجین است علاوه بر این ضمانت نمودن خدیجه او را بشفاعت رسولخدا و عهد نمودن خدیجه باین از چیزهائیست که قطع در نزد
خدا تعالی ممضی میشود هر گاه گوئی آیا خویلد را نجاتیست مثل نجات هست در روز قیامت یا نه و بعبارة اخری آیا نفع میدهد او را
پدر بودن او بخدیجه کبری و جد بودن بصدیقه کبری فاطمه زهرا و اولاد معصومین او علیهم السلام یا نه میگوئیم که در این عنوان
از آنچیزهائیست که دیده میشود از آن مثل نجات غایه ما فی الباب آنست که از اهل بهشت میشود و بعبارة اخری شأن او
ناقص میشود از شأن بندار یهودی که بر دین یهودی وفات نمود و امیر المؤمنین را بشدت دوست میداشت و قضیه او را
در تذییل الحاقی بمجلس شهادت علی اکبر ذکر کردیم پس جمیع کلام را اخذ کرده غنیمت شمار و بعد از آن تأمل کن تا چیزی بر تو مخفی نباشد

مقام پنجم در ذکر مناسبات میان زفاف خدیجه کبری برسولخدا و زفاف فاطمه زهرا سلام الله علیها بامیر المؤمنین
و میان زفاف دختر سید الشهدا بپسر عمش قاسم ابن حسن مجتبی سزاوار است که قراء مراثی و مصائب ذکر نمایند در ماتم آل رسول
و مجالس عزا چیز را که بسوی آن اشاره گذشت و آن اینست که زبیده که در نزد مردم مشهورست بفاطمه دختر سید الشهدا گویا که
آن بیرون آمد در جلوه اولی به پسر عم خود در حالتیکه پریشان و غبار آلود بود و در برابر او همچنین در بسیار زنان طاهرات
و دختران هاشمیات بود از ثیاب اهل مصائب ملاعین از آثار ولادت بیعت بعد از آن خارج شد در جلوه ثانیه در حالتیکه گریه کنان
و محزون و فریاد کنان بود و دریاهای اشک چشم او در روی منظم و در اطراف او زنان فریاد و ندبه و نوحه کنان جمع
شده میگفتند وا مصیبتاه و فتنه ها شماتة الاعدا ساده و اکبراه بعد از آن خارج شد در جلوه ثالثه در حالتیکه دامنهای جامه
پیچیده و بزمین میکشید و زلفهای خود را پریشان و گریبان خود را چاک زده و چادر خود را از سر برداشته برادران و اعمام
خود ندبه و عشیره خود جزع مینمودند بعد از آن در جلوه رابعه بیرون آمد در حالتیکه عظیم تاجهای احزان و اندوه تاج گذاشته بود
و به پیراهن کرب پیراهن پوشیده بود و شعار نوائب زمان را خود لباس و دثار نموده بود و برقع انداخته بود براقع ذلت
و خواری بعد از آن خارج شد در جلوه خامسه در حالتیکه می شنید آواز اسبان دشمنان و صدای سلاح اشقیا و صوتهای
طبل و مزمار و دفهای اولاد حرام و فریاد طالبین را که از سید الشهدا مبارزت می طلبیدند منظوره فریاد میکرد
و میگفت آیا چنین میشود زمان زفاف دختران اولاد انبیاء و نوادگان اوصیاء و سادات اصفیاء و سوزانید بجزع خود
قلوب اهل زمین و سکان آسمانها را و شکایت خود را بجدای علی اعلی و جد خود سید انبیاء نمود بعد از آن خارج شد

بعد از آن خارج شد براو در جلوه شانزدهم در حالتیکه قلبش سوزان و جگرش پاره پاره و خونهای قلبش خال عارضش گشته بود و معطر شده بود بحری که
از آن ساطع میشد که ازکی و اطیب بود از بوی مشک و عنبر و زعفران و کافور و آن غباری بود که بخونهای شهداء و عرق سعداء مخلوط و ممزوج
گشته بود و بعد از آن خارج گردید در جلوه پانزدهم بناله های متوالی و آههای متصاعده و ناله و فریادش مثل ناله و فریاد جده اش فاطمه زهرا
و عمه اش زینب حوراء بود آه آه ای برادران و دوستان و محبان من شعر مخصوص میشود در اداء تشبیهات و استعارات و ذکر
مناسبات در وقت ذکر کردن تجلیات این سیده جلیله مظلومه و در آوردن عبارات لطیفه رشیقه در زفاف آن طاهره معصومه
مظلومه بر پسر عم مظلوم شهید خود زیرا که من قضیه تزویج رسولخدا خدیجه کبری را تمامه ذکر نکردم و قضیه زفاف سیده نساء را بر سید
اوصیاء و امام اتقیاء و وصی مصطفی ذکر نکردم مگر برای فتح باب تشبیهات و استعارات در زفاف آن سیده مظلومه پسر ضعیف بر پسر
عم خود پسر حسن مجتبی پس لازم است بگویم که گریه و گریانیدن و فریاد و جزع و نوحه و ندبه را در مصایب او و شوهرش و پسر عمش
و در آنچه بایشان جاری شد قسم بخدا اینکه عزا از او معبودی نیست اگر در روز طف نبود مگر آن مصایب عظمی هر آینه لازم میشد بر اهل
زمین و آسمان جاری نمودن خونها بر روها زمانیکه چشمهای ایشان از اشک خالی میشد پس چگونه است زمانیکه ملاحظه شود که آن مصائب
بعض اقل است از مصائب آل رسول و از آنچه بایشان جاری شد اگر خواهی که چشم تو روشن و مژده یاب باشد بنعیم بهشت پس گریه کن بهر
یکی از مصائب آل رسول آیا نمیدانی که این همان است که مستفاد شد از آنچه در حدیث است از رسولخدا ص و در حدیث فرموده یا فاطمه
کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی مصاب الحسین فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة الحدیث و مخفی نماند تو که گریه نمودن چشمها یا ان
بودن آنها در محشر پیش از دخول بهشت است هرگاه گوئی که آنچه مستفاد میشود از الحدیث اینست چشمی که بر بعضی از مصائب آل رسول
گریه کند و در بعض دیگر نکند از آن چشمهاست که در روز قیامت گریه میکند آیا این از آن خبرهاست که در محل خود است یا نه میگویم نعم
مقتضای حمل بر حقیقت اینست مگر اینکه حمل شود جمیع مصائب بر جنس یا میگویم اینکه بر مصیبتی از مصایب سید الشهداء ع گریه کند گویا
که بر جمیع مصائب او گریه کرده گاه هرگوئی که تو مقدم کردی در بعض مطالب این کتاب که گریه از برای خوف و ترس از خدا تعالی و گریه
بر مصائب آل رسول از آن خبرهاست که گاه متحد میشوند در میان ایشان قضیه تفاضل و تفاوت جاری میشود و بعبارة اخری چشمی که از
خوف و ترس میگرید منفک میشود از گریه کردن بر سید الشهداء ع پس در این هنگام میگوئیم زمانیکه قائل شدیم بر اینکه در میان آنها ۲ خدا تعالی
تغایر و تفاوت است پس کدام یکی افضل است میگوئیم شک نیست در افضلیت گریه بر مصائب آل رسول زیرا که آن در حقیقه
منفک میشود از گریه خوف و خشیت زیرا که گریه کردن بر آنچه میشود مگر از ملکه ملکوتیه نورانیه و بعبارة اخری که گریه بر ایشان از
خیرهائیست که مندرج میگردد در تحت آن گریه خوف و خشیت بر نحو الطف علاوه مفاد الحدیث که عنقریب گذشت افضل بعض
گریه برای ایشانست بر گریه خوف و خشیه هرگاه گوئی که گریه خوف و خشیه ایضا از خیرهائیست که وارد گشته در شأن آن در
بعض اخبار که چشم متصف باین ضاحک و مستبشر است در روز قیامت پس تو چرا تفضیل دادی گریه در مصایب آل رسول را بر گریه
از خوف و ترس خدا تعالی میگوئیم بدرستیکه این تفضیل با تسلیم نمودن آنچه بآن اشاره کردی از جهة خبری است که وارد گشته در جمله کثیره
از اخبار از اینکه سید ساجدین ع بر سید الشهداء ع چهل سال گریه کرد در حالتیکه روزها روزه میداشت و شبها لوای بندگی میافراشت
و از جمله آنچه نقل شده از حضرت صادق که امام زین العابدین ع بر پدرش چهل سال گریست که روزها را روزه میگرفت و شبها عبادت
میکرد زمانیکه وقت افطار میرسید غلامش طعام و شراب در خدمت او حاضر مینمود و در پیش روی او میگذاشت و میگفت
بخور ای مولای من میفرمود پسر رسولخدا را گرسنه و تشنه شهید کردند و این کلام را مکرر میکرد و میگفت تا طعام از اشک چشمش تر میشد
و شراب باشک چشمش ممزوج میگشت همیشه اینطور بود تا بخدا تعالی ملحق گردید و غلامش نقل نموده که آنحضرت روزی بصحرا
رفت و من نیز از پی او رفته دیدم که بر سنگ سخت سجده نموده پس ایستاده و فریاد و گریه او را میشنیدم و شمردم که در
سجده هزار مرتبه لا اله الا الله حقا حقا گفت بعد از آن سر خود را برداشت و محاسن شریفش از اشک چشم در آب غرق
شده بود پس عرض کردم ای سید من آیا وقت نشده که گریه تو قلیل و حزنت تمام شود فرمود وای بر تو بدرستیکه یعقوب
ابن اسحق ابن ابراهیم پیغمبر و پسر پیغمبر بود و دوازده پسر داشت یکی از ایشان را خدا تعالی از او غایب نمود از حزن موی سرش سفید
و پشتش خمیده گشت و نور چشمش از حزن و اندوه زایل گشت و حال آنکه پسرش در دار دنیا زنده بود و من مشاهده کردم
پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خود را در حالتیکه ایشان را کشته و بروی خاک انداخته بودند پس چگونه حزن من تمام و گریه من

کم میشود الحدیث پس تقریب استدلال باین حدیث در غایت ظهور است و از جهة این بعضی از اجل فقها تصریح کرده بافضلیت گریه
در مصایب سید الشهداء ع بر گریه کردن از خوف و خشیة خدا تعالی پس این تشخیص و تمیز مرتبه هر در نزد فقها در بعضی از ابواب
مثل نذور و ایمان و عهود و وصایا و نحو اینها ممکن است که بر این مطلب استدلال شود ببعض دیگر از اخبار ایضا مثل خبر مروی
از حضرت رضا و در آن گفته ای پسر شبیب اگر از برای چیزی گریه کنی گریه کن بر حسین ع و مثل خبر مروی از آنحضرت که روز قتل حسین
دلهای ما را مجروح و اشکهای ما را جاری و عزیز ما را ذلیل کرده در زمین کربلا و کرب و بلا را بما ارث گذاشته تا روز قیامت
الحدیث پس تقریب استدلال بخبر اول ظاهر است و اما بخبر دویم پس آن در نظر دقیق و استنباط رقیق است پس این از آن خبرهاست
که ممکن است استرشاد بسوی آن ببعضی از اخبار که ناطق است به تشکل و تجلی نمودن اشکهای خارج از چشم در ماتم آل رسول ص
باشکال حسنه و صور فاضله در روز قیامت و این جائیکه در بعض اخبار است مضمونش این است که بنده گریان بر حسین ع خدا تعالی
بسوی او وحی میکند که برای تو در نزد من امانتی است و آن این جوهر قیمتی و دره یتیمه است از پیش انبیاء و مرسلین بر
ما آور قیمت نمایند پس آن بنده آن دره را پیش انبیاء و رسل فرد فرد میآورد میگویند یا عبدالله قیمت آن از ما نیست
آن را خدمت سید انبیاء و خاتم رسل ببر پس آن را خدمت رسولخدا ص میآورد رسولخدا میگوید آن را پیش ریحانه من سید الشهداء
ببر که او قیمت او را میداند پس آن را خدمت سید الشهداء روحی له الفداء میآورد حضرت آن بنده میفرماید یا عبدالله این
جوهره عزیزه و دره یتیمه است اشک چشم تو که در مصیبت من جاری نموده خدا تعالی او را باین صورت منکشف فرموده قیمت آن
این است که تو در درجات بهشت با ما باشی الحدیث و جائیکه در بعض اخبار مرویه از حضرت صادق است که فرموده تا جمیع
زمین و آسمان هر آینه میگریه آزار اینکه امیرالمؤمنین ع کشته شد از برای رحم بما و گریه کردن ملائکه بما کثرت است و اشک چشم ملائکه منقطع نشده از آن
زمانیکه ما کشته شدیم و گریه نمیکند احدی برای ما مگر اینکه خدا تعالی او را رحم میکند قبل از اینکه اشک از چشمش خارج شود زمانیکه اشک او بر رویش
جاری شد پس اگر یکقطره از اشک او بجهنم افتد حرارت آنرا خاموش میکند الحدیث و در بعض اخبار بنا بر آنچه الان بقلبم آمد که اشک چشم
گریه کنندگان بر سید الشهداء طعامهای اهل بهشت با آن مخلوط و ممزوج گردد طعم و لذت آنها بیشتر گردد بالجمله تقریب استدلال باین
اخبار خفی نیست و ممکن است که بر مطلب استدلال شود باخبار دیگر مثل خبر مروی از امیر المؤمنین و در آن گفته کل عین باکیة یوم القیمة
و کل عین یوم القیمة ساهرة الا عین اختصه الله بکرامته و بکی علی الحسین ع یعنی هر چشم در روز قیامت گریان و هر چشم در روز قیامت بیدار است
مگر چشمیکه خدا تعالی آن را بکرامت خود مخصوص کرده باشد و بر حسین ع گریه کرده و مثل خبریکه از جمیع از ائمه علیهم السلام روایت شده الحسین عبرة
کل مؤمن یعنی حسین باعث اشک چشم هر مؤمنست و مثل خبریکه از سید الشهداء ع روایت شده انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا بکی و مثل
خبریکه نیز از آنحضرت روایت شده انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا استعبر الحدیث یعنی من مقتول اشک چشمم هیچ مؤمنی یاد نمیکند
مرا مگر اینکه گریه کند پس استدلال کردن باین اخبار بر افضل بودن گریه برای سید الشهداء بر گریه کردن از خوف و ترس خدا تعالی
از امور بعیده نیست بلکه از خیرهائیست در نزد اهل انظار دقیقه در محل خود ثابت است هرگاه گوئی که در اینجا سؤالی هست که بعضی از
این اخبار و همچنین غیر آنها از اخبار کثیره که مؤدی آنها را ادا میکند ناطق است باینکه مؤمن میگرید و طلب گریه میکند زمانیکه نام حسین ع
در نزد او ذکر شد پس این اخبار بفحوی خود شان دلالت دارد بر اینکه هر که در وقت ذکر کردن حسین ع در نزد او گریه و طلب گریه
نکند حقیقة ایمان متصف نمیشود این چگونه است زیرا که ما می بینیم و مشاهده می نمائیم که جماعات کثیره از مؤمنین گریه و طلب
گریه نمیکنند در جمیع ازمنه که حسین را در نزد ایشان ذکر مینمایند بلکه در بعضی از ازمان و اوقات گریه و طلب گریه میکنند
بلکه ممکن است که بگوئیم این لیست در شان جمیع مؤمنین متمشی میشود بدون استثناء احدی از ایشان میگوئیم بدرستیکه منشاء
اشکال و سؤال بعد از ملاحظه متعلق عام است بمعنی که حسین ع ذکر میشود در نزد مؤمن در وقتی از اوقات مگر اینکه از برای او گریه
و طلب گریه میکند پس در این هنگام میگوئیم جواب از این سؤال بدو وجه متصور میشود اول اینست که مؤمن از گریه و طلب گریه
منفک نمیشود زمانیکه متوجه و ملتفت گردد بتمام قلب خود بر اسم شریف سید الشهداء ع در وقت ذکر آن بمعنی زمانیکه قلب
خود را از جمیع شواغل و صوارف خالی نمود ملتفت میشود در وقت ذکر کردن اسم او بمصیبت آنحضرت التفات
و توجه نمودن بمصائب جلیله عظیمه سبب گریه و موروث استعبار است دویم اینکه مراد از آنچه در این اخبار و در اخباریکه مؤدی
آنها را ادا میکند اینست که مؤمن گریه و طلب گریه میکند در ازمنه ذکر مصایب سید الشهداء ع پس متعلق حذف میشود بر این

طریق و عموم تا بان سؤال باشد هرگاه کوئی که بنا بر مشاهده میکنیم جماعات کثیره را از مؤمنین که گریه و طلب گریه میکنند در جمیع از منه
ذکر مصائب سید الشهدا بلکه در بعضی از آنها گریه میکنند خصوص مصائبی که یکنفر از ایشان حاضر باشد در مجالس عزاء او ذکر مصائب سید الشهدا
در کربلا و در مراتب کثیره زیرا که لا محاله در مجلس خیر و نحو آن گریه او قلیل میشود میگوئیم نعم آنچه ذکر کردی از امور یست که انکارش ممکن
نیست و لیکن ممکن است که حمل شود آنچه در این اخبار و مثل آنهاست بر وجه دیگر و آن اینست که مؤمن بر بکه جمیع
مصائب سید الشهدا و جمیع آنچه بر او جاری شد اخذ نماید و در خصوص تفکر نماید تخلیه تفکر منفک میشود از گریه کردن بر آل رسول
و بعبارة اخری مؤمن هر وقتیکه اینها را یاد آورد و تفکر کرد میگریه و طلب گریه میکند پس مراد از ذکر یکه در اخبار واقع شده این
ذکر است که بر این نمط و نهج باشد نه مطلق ذکر علاوه بر این ممکنست حمل گریه در این اخبار و اخبار یکه مؤدی آنها را ادا میکند بر اعم که شامل است
بر گریه کردن که مثل براشک و خالی از اشک است و بر حالت نالکه و حالت عروض هم و غم و احتراق قلب و مثل اینها و ممکن است
که این حمل مؤید شود بانچه در بعض اخبار است که سید الشهدا فرمود انا قتیل العبرة ما ذکرت عند مؤمن ولا مؤمنة الا بکیا و اغتما لاجل
مصائب الحدیث و تقریب در تایید و تسدید بعد از حمل کردن واو بر قول او علیه السلام و اغتما بر معنی او پس در این هنگام مراد
چنین باشد که مؤمن خالی نمیشود در وقت ذکر مصائب سید الشهدا از یکی این دو حالت یعنی حالت گریه و حالت غم و اندوه
و ممکن است که این حمل مؤید گردد بقول بعض ائمه معصومین در بعض اخبار که فرموده انفس کشیدن مهموم از برای مظلومی ما تسبیح است
و هم و اندوه او برای ما عبادتست و کتمان او سر ما را جهاد کردنست در راه خدا تعالی و تقریب تایید باین خبر در غایت بعد است
زیرا که مستفاد از آن بعد از تامل و تدبر اینست که مؤمن گاه خالی میشود از گریه کردن در وقتیکه یاد آورد مصائب آل رسول
و لیکن از هم و غم خالی نمیشود زمانیکه ... پس آنکه سزاوار و اولی بحال مؤمنست که خود را از گریه و استعبار در وقت ذکر مصائب آل رسول خالی
نکند بر بستکه این مقتضای احتیاطاتست زیرا که باید گذاشتن قول سید الشهدا از ظاهرش حاکم است بحسن احتیاط اگر بر فرض آن قائل باشیم
هرگاه کوئی که استعبار و گریه کردن از امور اختیاریه نیست بمعنی که انسان هر وقت اراده نماید بفعل آورد و ایجاد نماید بلکه آن از امور
بر انگیخته شده است از احتراق قلب و بعضی حالات که بآن عارض نشود و این گاه پیدا میشود و گاه موجود نمیشود پس این چگونه جمیع
میشود بانچه بسوی آن اشاره کردی میگوئیم بر بستکه این بحث و جواب از آن بتحقیق ذکر شده در بعض مطالب این کتاب حاصل
اینست که مؤمن زمانیکه نفس خود را خالی نمود در وقت ذکر مصائب آل رسول از جمیع شواغل و صوارف و التفات نمود بر ذکر
مصائب آنها و جمیع آنها را یاد آورد بشد که حالی حاصل میشود برای او گریه و استعبار و تحقیق بر وجه این اشاره کردیم در وقت ذکر
بعض این کتاب در مقام ذکر سر برای عدم تناهی مصائب آل رسول پس کلام را ختم باین ... اخذ کن و غنیمت شمار

مقام ششم

در اشاره بانچه دلالت میکند بجلالت شان قاسم و بزرگی منزلت او در نزد خدا تعالی و اصحاب کساء پس هر که اخذ نماید همه آنچه را که در
آن مجلس و متعلق به ذکر کردیم و همچنین مجلسی که در آن قضیه دفن سر شریف را در قریه ... ذکر کردیم میداند که او در
فضائل تالی عم خود عباس و پسر عم خود علی اکبر است آیا نشنیدی آنچه را که از سید الشهدا صادر شد از افعال و اقوال در وقتیکه شهزاده
از عم خود اذن جهاد و مقاتله در پیش روی آنحضرت خواست و آن افعال و اقوال عبارتست از شدت گریه سید الشهدا و غش
نمودن او و بعد از معانقه با قاسم و از اینکه لباسهای قاسم را بصورت کفن نمود و پاره کردن گریبان او الی غیر ذلک از افعال و اقوال
که کاشف است از شدت محبت و زیادتی مودت او بقاسم و همچنین اقوال صادره از سید شهدا بعد از شهادت قاسم
زمانیکه اضافه نمودی بان آنچه مستفاد میشود از بعض اخبار از اینکه او عزیز بود پیش پدر حسن مجتبی و او را البته حضرت سید شهدا و او عزیز
ترین اولاد و محبوبترین ایشان بود در نزد او و آنحضرت او را بوصایای اکیده و نصایح شدیده مخصوص کرده در باب بذل جان خود
پیش عمش سید شهدا میدانی که آنچه ما بسوی آن اشاره کردیم از اینکه او تالی عم و پسر عمش است از امور یست که در محل خود واقع شده
و اکر تسدید و استحکام آنرا بر نمط میخواهی پس نظر کن بقول او در شب عاشورا بیانش اینست که او از عم بزرگوار خود سؤال کرد از کسانیکه
شهید خواهند شد و از کسانیکه مقتول خواهند شد با اینکه گفت یا عماه آیا مرا هم میکشند عمش سید شهدا فرمود ای نور چشم من کشته شدن
در نزد تو چگونه است گفت قسم بحق تو کشته شدن در نزد من شیرین تر از عسل است پس امام خبر داد باو بکشته شدن او و پسر شیرخواره
عبد الله و پسر قاسم سؤال کرد از آنحضرت از حال سید سجاد امام مظلوم فرمود خدا او را عالم نسل مرا از ذریه قطع نمیکند و باو میرسد
واو پدر هشت امام است پس این مضمون بعض اخبار است نظر کن بقول قاسم که ان القتل عندی احلی من العسل و این قول از او مثل ولی است

که از پسر عمش علی اکبر صادر شده که گفت پس در این وقت از مردن باک نداریم در حالتیکه ما بحق باشیم پس تتمه میشود در شرح الکلام آنچه گذشت و جاری
میشود در شرح کلام علی اکبر بالجمله آن نوجوان در شدت یقین و کمال معرفت مثل عمش عباس و پسر عمش علی اکبر است و همچنین است
کلام در سایر فضایل و مکرمات پس تفضیل داده میشود بر سایر عترت هاشمیه بواسطه که در پیش روی سید الشهدا بدرجه شهادت رسیدند
چنانکه عباس و علی اکبر تفضیل داده میشود با ایشان هرگاه کوئی درینجا یک سؤالی است که چرا جایز نمیشود تمسک نمودن بافضلیت اولاد امیر المؤمنین
که در پیش روی سید الشهدا بدرجه شهادت رسیدند بافضلیت امیر المؤمنین بر حسن مجتبی میگوئیم که این نمط و طرز از استدلال از آنچه است
که از عاقل صادر میشود کم مانده از فاضل پس وارد میشود بان بعد از قطع نظر از عدم استقامت آن از اصلش اینکه اگر بنای امر باین باشد هر آینه
لازم میآید تفضیل بعضی از عترت هاشمیه که در پیش روی سید الشهدا بدرجه شهادت فایز گشتند بر علی اکبر ایضا و همچنین لازم میآید تفضیل
قاسم بر علی اکبر زیرا که افضلیت حسن مجتبی بر سید الشهدا منصوص است در جمله کثیره از نصوص و این مثل قول سید شهدا وقتیکه خواهر
خود زینب را بصبر امر میکرد و میفرمود خواهر یا اختاه چنانکه صبر کردی در مصائب آنکسیکه از من افضل است که پدر و مادر و برادر من باشند
و مثل آنچه در قول صادق علیه السلام است وقتیکه بیان کرد سر بودن ائمه معصومین را از ذریه سید الشهدا با اینکه حسن مجتبی افضل بود و چرا
امامت در ذریه حسین شد از جهة عوض بودن از شهادت و مثل آنچه در قول رضا علیه السلام است در رد غلات که قائلند بر اینکه
سید الشهدا را در روز عاشورا نکشتند خدا غلات را لعنت کند بخدا قسم او را کشتند و بتحقیق کشتند کسیرا که از او افضل بود که پدر و برادرش باشند
الی غیر ذلک از اخبار کثیره بلکه در حقیقت ادعای تسامع اخبار و تظافر آنها در این باب شک نیست مثل حق بودن ادعای شیعه
بر اینکه مطلب منقرض و تمام شدن قول بخلاف در آن چنانکه از سید مرتضی نقل شده بنا بر آنچه باو نسبت داده شده از اینکه او
قائل بتساویست در میان ایشان هرگاه کوئی آنچه بان اشاره کردیم از تمسک بافضلیت پدر آن از باب تاسیس اصل است پس باین
تمسک مینمائیم مادامیکه برخلاف آن خبری وارد نگشته و بتحقیق وارد گشته در افضل بودن عباس و علی اکبر بر جمیع عترت هاشمیه اخبار کثیره
و در فضیلت قاسم وارد نگشته جواب میگوئیم بعد از نا گذاشتن بر صحت تمسک باین اصل که افضل بودن قاسم نیز بر سایر عترت
هاشمیه از چیزهائیست که در آن امور کثیره وارد گشته و تحقیق شناختی استقامت احتجاج ما را بان پس بدان که در اینجا چیزیست سزاوار است
که بآن اشاره نمائیم و آن اینست که اصل اصیل در اولاد ابیطالب و ذریه او اتصاف ایشانست بشجاعت بلکه در اعلی درجات
در آن و این برای آنچه در بعض اخبار است از اینکه رسولخدا فرموده برای خدا است خیر کثیر عم من ابیطالب اگر همه مردم را تولید مینمود
هر آینه همه ایشان شجاع میشدند و سبب بیان این فرمایش حضرت اینست وقتیکه مکه فتح شد مردی از کفار قریش بخانه ام هانی دختر ابیطالب آمد
از جهة خوف بر نفس خود و او را پناه داد بعد از آن امیر المؤمنین بخانه ام هانی آمد تا آنمرد را بکشد پس ام هانی مانع شده در حالتیکه
دست خود را بر سینه امیر المؤمنین گذاشته و میگفت ای برادر من آیا میکشی کسیرا که من باو پناه داده ام پس امیر المؤمنین خدمت
رسولخدا آمده حکایت را باو عرض کرد پیغمبر تبسم نمود و فرمود لله در عمی ابیطالب الخ بعد از آن امر در گذشته و عفو نمود زمانیکه اینرا
شناختی پس بدانکه جمیع اولاد ابیطالب و ذریه او بشجاعت متصف بودند الا اینکه درجات و مراتب ایشان متفاوت بود
در آن شجاعت پس قاسم ابن حسن مجتبی از آن اشخاص بود که در درجه قصوی و ذروه علیا بودند از شجاعت زیرا که شدت محبت
حسن مجتبی باو و مثل شدت حرص او بود بر مجاهده در پیش روی برادر مظلومش سید الشهدا و بذل جان خود را در پیش او از چیزهائیست که
باین حکم میکند چنانکه بر مرد حاذق عریف باصول ملکوتیه پوشیده نیست بالجمله شهداء از اولاد حسن مجتبی سه نفر بودند قاسم و احمد که
کنیه اش ابوبکر است و طفل شیرخواره که در کنار سید الشهدا او را کشتند در حالتیکه حضرت در اثنای مجاهده بود و قاسم مظهر
شجاعت پدرش حسن مجتبی علیه السلام بود علاوه بر آنچه در آن بود از شجاعت مشترکه در ما بین اولاد ابیطالب و ذریه او چنانکه
علی اکبر مظهر شجاعت رسولخدا بود پس این آن چیزیست که عنقریب ذکر کردیم مثل کثرت ذکر شهادت و مصائب او در مجالس عزا از نزد
شیعه در هر بلد و مملکت از جمله کواشف ... است بر آنچه یاد کردیم از اینکه او تالی عمش عباس و پسر عمش علی اکبر است
در فضائل و مکرمات پس ای برادران روحانی و جستجو کنندگان بسیار گریه کنید بر کسیکه سید الشهدا باو بسیار گریه کرد و از برای او آه
سرد کشید وقتیکه او اراده کرد دیگر بدشمنان برود وداع نماید پس بسیار ذکر مصائب او را بکنید و گریه نمائید تا اصحاب
کساء را از خودتان راضی کنید خصوص حسن مجتبی را

مقام هفتم

در بیان سبب الحاق ثلاثیات ثلثه در سه مجلس یعنی
مجلس شهادت قاسم و مجلس شهادت عباس و شهادت علی اکبر باین کتاب بعد از فارغ شدن از تصنیف آن قریب

به وسالها پس بود اکر من مبتلا شدم بتب محرقه در اوایل شهر ربیع الاول از مرض وباء و در آن روزها آتش آن مرض بشدت مشتعل شده
واحدی از آن خلاصی می یافت مکر شاذ و نادر و من بنحوی مبتلای این مرض کشتم که هیچ امید نجات و بهبودی نبود بحدیکه حسّاد
از من مأیوس و دشمنان رحم میکردند و یقین داشتند که من نیز از جمله هالکینم و من در اکثر اوقات از شدت احتراق قلب
و حوت التهاب عطش در دریای غموم و غشیه مستغرق بودم و غشها پی در پی بود و در میان آنها کاهی افاقه حاصل میشد و در زمان
افاقه ظن میکردم از عروض اضطراب و شدت التهاب قلب و جکر و سایر اعضای رئیسه و غیر رئیسه که دنیا اکر مملو باشد از برف
و آب خوشکوار آن برف و آبها عطش مرا ساکن نخواهد کرد و من بر غربت و دوری خود از برادر و خواهر و اقوام و عشیره آه از دل پر درد
میکشیدم زیرا که ظن میکردم اکر ایشان در نزد من می بودند معالجه سوزش و احتراق مرا میکردند پس در این اثناء حالات سید
و مولای من سید الشهداء با عطش بخاطر کذشت بعد از افتادن او از بالای اسب بر روی ریکهای کرم کربلا و شدت عطش و التهابات
و احتراقات او را پس از تعرض حال خود اعراض کردم و بالکلیه از رحم کردن بر خود غفلت نمودم و قلب و عقل خود را در فکر احوال
آنحضرت مستغرق ساختم در آنوقت احتراقات قلب و التهابات جکر خود را بطرز و نمط دیکر می یافتم و اشکهایم مرا کلوکیر مینمود و فریاد
میکردم و میکفتم السلام علیک یا اباعبدالله روحی لک الفداء یا اباعبدالله آه آه ناله های من برای تو پی در پی و حسرتهای من
متوالی و آههای من متصاعد است و تحقیق ذکر کرد بمن بعد از بهبودی از مرض کسانیکه حین مرض در نزد من حاضر بودند که هر وقتیکه تو
صیحه میزدی و میکفتی یا اباعبدالله کویا که من حرکت خانه و دیوارها را احساس میکردم و بعد از بیرون شدن از منزل تو صاحب خود میکفتم
هر وقتیکه فلان هلاک میشود بلکه نجات می یابد ایشان بمن استهزاء میکردند و میکفتند این چکونه میشود و حال آنکه او نفس خود را در سکرات
موت جود و بخشش مینماید و من بایشان میکفتم که مقتضای اسباب و امارات ظاهره آنست که شما اعتقاد کرده اید الا آنکه من بعض اشیاء را
احساس کردم که بر شما مخفی بود و چکونه چنین نباشد زیرا اکسیر که از او مشاهده کردم از ملتجی شدن او بسید الشهداء و توسل او
بآنحضرت از اکسیرها که یقیناً او را نجات میدهد بعد از آن بسید ای دوستان روحانی و اعتقاد نور ای برادرانیکه من در حین
آن مرض از کره بودم که بسیار تحسر و تحزن میکردند بر آنچه فوت شد از عمرهای ایشان و من میکفتم کاش بذل میکردم تمام وجود
و آنچه برای من بود در آنچه بمصائب سید الشهداء و ترویج ذکر آنها و اقامه عمود و ستون آنها تعلق دارد و کاش من از تألیف
و تصنیف بسیار میکردم در آنچه تعلق دارد بفضایل آل رسول ص و آنچه بآنها و بمصائب شهداء تعلق دارد و ای اسفی بر آنچه کذشت
از عمر من که آنرا در تحصیل علوم و تصنیف در آنها صرف نکردم آه آه بر آنچه از من فوت شد آه آه آه بر اینکه همه عمر و متاع وجود
خود را صرف نکردم در آنچه تعلق دارد به بکاء و ابکاء بر مصائب سید الشهداء و تألیف و تصنیف در این باب بر نمطهای عدیده
و نهج های مختلفه و از عجایب است آنچه برای من واقع شد در بعض لیالی از اوقاتیکه بآن مرض مبتلا بودم بیانش اینست که جناب
اجل افخم حاجی سید اسدالله طبیب شیرازی که بمن معالجه مینمود با جمعی از مؤمنین در نزد من در مدت کمی بخواب رفتند پس در یکی از
آن شبها بر من وجع قلب عارض شد بعد از کذشتن نصف شب شدت وجع در غایت بود و از صیحه من جماعتی که خوابیده بودند
بیدار شدند طبیب دید که این حالت مهلکه است پس مرا معالجه کرد ببعضی معالجات جزئیه که در آنوقت برای او میسر بود
و معالجات او اصلاً تأثیر نکرد بلکه قوت الم و شدت وجع زیاد شد من و ایشان همه ظن بهلاک نمودیم پس صیحه زدم و کفتم
آیا درک میکنی و بفریاد من میرسی یا اباعبدالله روحی لک الفداء یابن رسول الله به یکی از آن جماعت کفتم چند دفعه تربت مقدسه
حسینیه استشفاء کرده ام از آن زمان که باین مرض وبایی مبتلا شده ام کفت پنج یا شش دفعه کفتم تربت مطهره بمن بده پس بعد
بخشید من میکویم در همان ساعت که بعد از آن وجع و الم از من منقطع میشود در این دقیقه برکت تربت حسینیه پس از تربت بقدر
کمی بخوردم الم و وجع در همان ساعت منقطع کردید پس آن جماعت بشدت تعجب نمودند بعد بایشان کفتم که تربت شریفه را
در مقام استشفاء دفعات کثیره استعمال نماید بیکدفعه دو دفعه اکتفا نکنید زیرا که این از اخبار مستفاد میشود در نزد اصحاب
اظهار دقیقه میکویم بدرستیکه تصدقات خصوصاً صدقه سر و همچنین نذرها و برپا نمودن عزای سید الشهداء روحی له الفداء در سر کوچه ها
و محله ها تأثیر میکند در نهایت تأثیر بدفع این مرض و تخفیف و خلاصی از آن و لکن مؤثرتر و اکمل نسبت بحال من نشد مکر التفات سید
الشهداء و مرحمت فرزند او عجل الله فرجه بعد از آن از جمله عهود و نذرهائیکه از من صادر شد در اوقات ابتلاء بآن مرض این بود
که کتاب دیکر در مصائب بنویسم و اسم آنرا اوقات روحانیین بکذارم و از بعض جهات آن را اعات استنباطات دقیقه

قصه

٣٢٠

دقیقه و حصول ملکوتیه نورانیه و ذکر نکات شریفه لطیفه باین کتاب یعنی کتاب اکسیر عبادات شبیه باشد و از بعض جهات دیکر باین کتاب
شبیه نباشد بعبارة اخری وضع این کتاب در وفاهای اصحاب کساء و آل معصومین ایشان و مصایب ایشان میشود و مشتمل میشود
باین مجلس از مجالس آن بر بعض مصایب سید الشهداء و آنچه بآن مصائب متعلق است و لیکن بعد از ملاحظه تغییر در طرز و اسلوبی که در این کتاب
وقتیکه میسر نشد برای من آنچه قصد کرده بودم و بعقد و نذر دیکر که ملتزم نموده بودم از تصنیف آنکتاب تعجیل کردم در این زمانها
در صرف اوقات و افکار نسبت بکتابت این ملهمات در ضمن تذییلات نسبت بمجالس ثلثه که بسوی آنها اشاره رفت این
ملهمات مثل عوض و بدل باشد از تصنیف کتاب فوت اسرار روحانیین پس سؤال میکنیم از خدای کریم منّان که ابواب توفیقات
و تأییدات را بروی من بکشاید تا مشغول باشم بتصنیف آن کتاب و فرو روم در دریاهای افکار برای مجالس و مطالب آن و از آن
کسانی باشم که بعهد و نذر خود وفا نمایند زیرا که خداتعالی توفیق دهنده و ارحم الراحمین است بعد از آن بدانید ای برادران روحانی
و دوستان نورانی از کروه افاضل علماء فقهاء و اعاظم فضلاء حکماء بدرستیکه ما در مطاوی مطالب این کتاب ذکر کردیم که کریه کردن
و کریانیدن بر مصایب سید الشهداء مثل زیارت آنسرورست در مقام فضیلت بر جمیع عبادات و جه و منتجه من دون استثناء شئ
بتحقیق براهین کثیره و وجوه وفیره باین اقامه نمودیم زمانیکه امر چنین باشد پس بر شما واجب میشود اقامه عمود ذکر مصایب سید الشهداء
در هر مملکت و شهر شیعه و ترویج این لازم است بر هر کسیکه او را در پیش مردم شأنی است و نیز میکویم ای جماعت فضلاء و فقهاء
استنکاف و استکبار ننمائید از وظیفه ذکر مصائب در بالای منبر در مساجد و مجالس و در این مقام تکبر و تجبر نکنید و نکوئید که این
در شأن ما نیست قسم بخدائیکه محمد و آل معصومین او را تفضیل داده بر جمیع عالمیان بدرستیکه ذکر مصائب آل رسول ص در بالای منبر
با نشستن بر خاک ذکر آن بهتر است از اعظم مفاخر و اکرم مآثرست برای فضلاء مجتهدین و فقهاء کاملین و میرسد بآن مفاخر و مآثر مکر صاحب
حظ عظیم زیرا که رأی برسید الشهداء از حق سبحانه و تعالی است بعد اعاظم انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین پس امر میکنیم بوظیفه مرثیه
و ذکر مصائب آل رسول ص و شکر میکنیم بخدا مثل شکر شاکرین ابدالآبدین و دهرالداهرین که موفق کردانید ما را بذکر مصائب و از کروهی
کردانید که اینها از اعظم مفاخر و اکرم مآثر شمرده اند و سؤال میکنیم از او که این نعمت عظمی و عطیه کبری را از من سلب نکند و عمر طبیعی
کرامت و موفق کرداند برای بجا آوردن این عبادت عظیمه در هر سال بمحمد و آله الطاهرین **مجلس دهم** از کتاب
اکسیر العبادات و الباقیات الصالحات در ذکر شهادت حضرت ابوالفضل العباس ابن امیرالمؤمنین ع شیخ مفید در ارشاد فرموده
وقتیکه حضرت عباس کثرت کشتکان خویشان را دید ببرادران مادری خود عبدالله و جعفر و عثمان فرمود پیش بروید تا ببینم شما را که برای
خدا و رسولش یاری کرده اید زیرا که شما فرزند ندارید پس عبدالله پیش افتاد جنک نمایانی کرد تا نیامد او و هانی ابن ثبیت حضرمی دو ضربت
رد و بدل کشته شد بعد از او بقتل رسید بعد از آن جعفر ابن علی بمیدان آمد او هم جنک سختی نموده هانی او را شهید نمود پس از آن عثمان ابن علی
بمیدان قدم نهاد در جای برادرهای خود ایستاده بود در جای برادرهای خود ایستاده بود خولی ابن یزید اصبحی تیری بسوی او زد
که از آن تیر بزمین افتاد مردی از قبیله بنی دارم حمله نموده سر او را از بدن جدا کرد ابوالفرج و غیر او کفته که عباس ابن علی مکنی
بابوالفضل بود مادرش ام البنین و کبیر اولادش بود و آخر کشته شد از برادران پدر و مادری خود و آنسرور مرد شجاع و صاحب
جمال بود و اسب بلند سوار میکشت و پای آنسرور از زمین میکشید و ماه قمر بنی هاشم میکفتند و صاحب لوای حسین ع بود
و بسند خود از ابن ابی ادریس از پدر خود جعفر ابن محمد روایت کرده که حسین ابن علی علیهما السلام ترتیب داد اصحاب خود را
و رایت را برادر خود عباس داد و آنچه در عوالم ذکر کرده نزدیک باین مضمونست و در بعض مؤلفات اصحاب ما مذکورست
ان العباس لما رأی وحدته اتی اخاه و قال یا اخی هل من رخصة فبکی الحسین ع بکاء شدیداً حتی ابتلت لحیته بالدموع و قال
یا اخی کنت العلامة من عسکری و مجمع عددنا فاذا انت غدوت یئول جمعنا الی الشتات و عمارتنا تنبعث الی الخراب فقال العباس
فداک روح اخیک یا سیدی قد ضاق صدری من حیوة الدنیا و ارید ان اخذ الثار من هؤلاء المنافقین فقال الحسین علیه السلام
اذا غدوت الی الجهاد فاطلب لهؤلاء الاطفال قلیلاً من الماء قال فلما اجاز الحسین اخاه العباس للبراز برز کالجبل العظیم
و قلبه کالطود الجسیم لانه کان فارساً هماماً و بطلاً ضرغاماً و کان جسوراً علی الطعن و الضرب فی میدان الکفاح و الحرب
چون عباس تنهائی خود را دید نزد برادر خود آمده عرض کرد ای برادر آیا اذنم میدهی پس حضرت حسین ع کریه بسیاری نمود
تا محاسن شریفش تر شد و فرمود برادر تو علامت لشکر من بودی وقتیکه تو بجنک رفتی جمعیت متفرق و عمارت ما رو

بجزای خود خواهد رسید حضرت عباس عرض کرد جان برادرت فدای تو باد ای سید من از این زندگی دلتنگم و میخواهم خون ستمکاران را
از این منافقین بگیرم حضرت حسین فرمود وقتیکه بجنگ رفتی از برای این اطفال قدری آب بخواه میگویند زمانیکه حسین برادر خود
عباس را اجازه داد بمیدان تشریف آورد مثل کوه سکینه زیرا که سوار عالی همت و شجاع بود مثل شیر در میدان جنگ
بطعن و ضرب جسارت زیادی داشت و در نقل دیگر آمده که زهیر نزد عبدالله ابن جعفر ابن عقیل پیش از کشته شدن آمده و عرض کرد ای برادر
رایت را بمن ده عبدالله گفت آیا در من قصوری دیده گفت نه و لیکن برای من حاجتی است با وی پس بوی تسلیم نموده زهیر علم را
برداشته نزد عباس ابن علی آمده عرض کرد ای فرزند امیر المؤمنین میخواهم بتو حدیثی بیان کنم که بگوش خود شنیده‌ام فرمود بگو که وقت
حدیث شیرین گشته حدث و حرج علیک فانما تروی لنا متواتر الاسناد عرض کرد بدان ای ابا الفضل زمانیکه پدرت امیر المؤمنین
خواست با مادرت ام البنین تزویج نماید برادرش عقیل که عارف بانساب عرب بود احضار نموده فرمود ای برادر از تو میخواهم
که برای من عیالی بگیری که از خانواده جلیله و صاحب حسب و نسب شجاعت بوده باشد تا فرزندی از او بعمل آید صاحب شجاعت
و وقت یاری کند فرزندم حسین و مواسات کند در میدان کربلا بتحقیق پدرت از برای همین روز ذخیره کرده ترا در حفظ حرم برادرت
و خواهرانت کوتاهی مکن راوی گوید که حضرت عباس از استماع این کلام لرزه بر اندامش افتاده چنان خمیازه کشید که رکاب گسیخت
فرمود ای زهیر آیا در مثل امروز مرا تشجیع و تحریص میکنی بخدا قسم شجاعتی بتو بنمایم که تا حال ندیده پس از آن مرکب خود حرکت داد
تا بوسط میدان رسید ایستاد و فرمود ای پسر سعد این حسین است فرزند دختر رسولخدا آمیغ ما که تماشا کشتید اصحاب و برادران
و عموزادگان او را او باقی مانده با اولاد و عیالش تشنه با شرت آب نهار سیراب کنید که عیال و اطفالش کم مانده از تشنگی
هلاک شوند با وجود این میگوید دست از من بردارید که بسوی هند یا روم روم و حجاز و عراق را برای شما بگذارم و شرط
میکنم که فردای قیامت از خدا شما را شفاعت کنم با خدا انچه خواسته در حق شما عمل آورد زمانیکه عباس فرمایش برادر خود را بآنها رسانید
بعضی از ایشان ساکت گشته جوابی نداد و بعضی گریه میمودند پس شمر با شبث بن ربعی بجانب حضرت عباس آمده گفتند برادرت بگو
اگر تمام روی زمین آب باشد قطره بشما نمیدهیم مگر اینکه داخل شوید به بیعت یزید پس عباس از شنیدن این کلام تبسم نموده بسوی
برادرش برگشت کلام آنها را بخدمت آنسرور عرض نمود پس آنحضرت سر اطهر خود را بزیر انداخت و گریست که ریش تر شد در آن
حین صدای اطفال را شنید که فریاد میکردند العطش العطش چون عباس این صدا را شنید بگوشه چشم خود بآسمان نظری نمود و عرض کرد
الهی و سیدی میخواهم بوعده خود وفا نمایم و مشک آبی برای این اطفال بیاورم سوار اسب خود گشته و نیزه را در دست گرفت
و مشک بدوش انداخته بسوی فرات روانه شد و در بعض کتب مقاتل اصحاب مذکور است زمانیکه حضرت حسین فریاد نمود آیا کسی هست
که یاری کند حرم رسول الله برادرش عباس خدمت آنسرور آمده از میان دو چشم او بوسیده و حضرت او را وداع نمود و بطرف شریعه آمد
که در آنجا ده هزار سواره زره پوش دور آب را گرفته بودند از هر طرف صیحه زدند که کیستی ای جوان فرمود منم عباس ابن علی ابن ابیطالب بعد از آن
فرمود یا بنی فلاح من فرزند خواهر شمایم و تشنه میباشیم و اهل بیت محمد از آب ممنوع میشوند و حال آنکه سگها و خوکها مباح است و بسوی
وی بحسرت نظر کنند کاهم پس عمرو ابن حجاج صدا کرد ای فرزند خواهر من کراهت انچه بتو وارد شده از تشنگی و اگر چنانچه تشنگی
ترا دانسته بودم آب بسوی تو میفرستادم اینست فرات ای فرزند خواهر بتحقیق منت از تو پس حضرت عباس آمد تا وارد فرات
گردید خواست مشک را پر کند خبر بعمر ابن سعد رسید گفت سر عمرو ابن حجاج را از تن جدا کرده نزد من آرید که دشمنان ما را قوی میکند
عمرو ابن حجاج نزد او آدم فرستاد و گفت تعجیل مکن در عقوبت من که اینکار برای قتل او حیله است بعد از آن لشکر امر نمود و گفت
اینست عباس که بدست شما افتاده چون عباس دید که آنها هجوم آوردند در حالتیکه قصد کرده بود آب بنوشد تشنگی برادر خود
حسین را بخاطر آورده آب ننوشید و مشک را بدوش انداخته رو کرد بقوم و شمشیر آنها میزد و میگشت گویا آتش در میان هیزم افتاده
و این شعر را میخواند انا الذی اعرف عند الزمجرة بابن علی المسمی حیدرة فاثبتوا الیوم لنا یا کفرة لعترة
الحمد وال البقرة یعنی منم کسیکه شناخته میشوم در جنگهای سخت و فرزند علی که مسمی بحیدر است بایستید ای کافران در مقابل عترت
احمد و آل البقرة پس از آن بر آن قوم غنود و حمله کرده میزد و میکشت تا صد نفر از شجاعان و سرکردگان آنها بجهنم فرستاد و باز بسوی مشک
برگشت و بدوش خود انداخت این اشعار را میخواند لله عین رات ما قد احاط بنا من اللئام و اولاد الدعیات یا حبذا
عصبة جادت بانفسها حتی تحل بارض الغاضریات الموت تحت ذباب السیف مکرمة اذ کان من بعده سکنی الجنات

یعنی ناپاکی بریم بخدا از شجیکه بر چند آنکه احاطه کرده ما را از لئیمان و زنازادگان ای خوشا بحال طایفه که جانهای خود شان را نثار کرده
تا ساکن شوند زمین غاضریات را مرگ که زیر قائمه شمشیر پنهان گشته و بعد از مرگ بهشت مسکن آنهاست پس از آن حمله نمود در مردان جنگ
شجاعان مار تا آنکه برادر خود حسین رسیده و این اشعار را میخواند یا حسین بن علی ان یرد القوم فقدک لن ینالوک بسوء
انما نالوه جدک ان عندی من مصابا مثل ما ان هو عندک یعنی ای حسین ابن علی هر گاه قوم کشتن ترا اراده کنند بدی بتو
نخواهند رسید زیرا که جدت تو را رسانیده بدرستی مصیبت من مثل مصیبت تست راوی گوید در لشکر عمر ابن سعد مردی بود که او را
مارد ابن صدیف تغلبی میگفتند وقتیکه نظر نمود شجاعت عباس و کشتن او سرکردگان را گریبان خود چاک و سیلی بر رخسار خود زد با صحاب
خود گفت خدا مبارک نکند امر شما را آگاه باشید قسم بخدا اگر چنانچه هر یک از شما یک مشت خاک در دست گرفته و بسوی او میپاشیدید زیر خاک
غایب میگشت معهذا شما از نصیحت میکنید با اینکه شما اهل فصیحتید اظهار یاری میکنید و از اهل ننگ و عارید پس از آن
فریاد زد قسم میدهم باینکه در گردن بیعت امیر یزید است و در تحت اطاعت اوست که دست از جنگ بردارید و بگوشه روید
پس من کفایت امر او را بخواهم کرد که اینقدر مردان کشته و سرکردگان و شجاعان را بتیغ بران و نوک سنان هلاک نموده پس از آن میکشیم
برادر او حسین را و آنکه از اصحاب او باقی مانده شمر گفت حالا که تو ضامن کشتن کفایت همه را اگر بیا بنزد امیر عمر ابن سعد و مطلع
کن او را باینکه تو با تمام قوم شهادت خواهی کرد در آنوقت بی نیازی از ما بعمل خواهد آمد مارد گفت ای شمر در میان شما قسم بخدا
غیرتی نیست از برای خود دانستن چرا مذمت میکنید غیر خود را شمر گفت با امر رأی تو بر میگردیم و جنگ ترا با او میبینیم پس از آن
شمر بلشکر گفت از جنگ دست بردارید تا جنگ این دو نفر را ملاحظه کنیم پس مارد ابن صدیف رو بجنگ نهاد در حالتیکه زره
جوشن تنگ حلقه پوشیده و خود بلندی بر سر نهاده اسب سرخ سوار گشته و نیزه بلندی در دست گرفته به پیش عباس ابن علی آمد
پس حضرت عباس دید که با حالت رعد و برق بسوی او میآید دانست که او سوار قوم است پس ایستاد تا نزد او رسید مارد فریاد
زد ای جوان بکار خود ترحم کن و شمشیر خود را در غلاف بگذار و تسلیم خود را امر دم اشکار نما زیرا که سلامت ماندن بهتر است از پشیمانی
پس چه قدر طلب کننده امری که حایل گشته مرگ میان او و مطلوبش و بدان که با تو جنگ کرده در امروز مردی که قساوت
او بیشتر از من باشد و بتحقیق خدا رحم بر تو را از دل من برداشته و نصیحتم را بر تو بیان نمودم اگر قبول کنی پس از آن این شعر را خواند
انی نصحتک ان قبلت نصیحتی حذرا علیک من الحسام القاطع ولقد رحمتک اذ رأیتک یافعا ولعل مثلی لا یقاس
بیافع اعط القیاد تعش بخیر معیشة اولا فذونک من عذاب واقع یعنی بدرستیکه من نصیحت خود را بتو نمودم اگر قبول کنی بجهة خوف
که بر تو دارم از تیغ بران و بتحقیق رحم نمودم بر تو وقتیکه دیدم جوانی و شاید مثل من برابری نکند شخص جوان را اطاعت کن
و با طاعت ای با خوب عیش کنی این بهتر است نگهدار خود را از عذابیکه واقع خواهد شد راوی گوید وقتیکه حضرت عباس ع
کلام او را با آن نسق و نظام که بیان کرده بود شنید فرمود میبینم ترا اگر اینکه بحرف خمیس شقق مودی الا اینکه حیله تو ضعیف
و کلام تو مثل سراب که از دور نمایانست وقتیکه نزدیک رسیدی زمین خشک و خالی دیده میشود انچه بیان کردی که
تمکین نمایم این مطلب بعید الوصول و صعب الحصول است و من ای دشمن خدا و رسولش حالت گرفته‌ام بملاقات شجاعان و صبر
بر بلاء و مقابله کردن با سواران و از خدمت طلب یاری پس هر که این اوصاف در او کامل باشد پس نمیترسد از نبار زخود
وای بر تو آیا نیست برای من اتصال برسولخدا و من شناخته هستم که متصلم بشجره نبوت و تحفه هستم از نور جد او و هر کس از آن
شجره باشد داخل نمیشود بحت اطاعت و نیفی میشود از تیغ عدو پس منم فرزند علی حاجز نمیشوم از نبار رزت شجاعان و من شرک قرار ندادم
بخدا بعد چشم زدنی و مخالفت نکردم رسولخدا را در آنچه امر کرده و من از او هستم و برگ از درخت است و بالای ریشه‌ها
شاخها ایستد پس برگردان از خود آنچه آرزو کرده پس چشم من که از زندگی نمیترسد باشد و از مرگ جزع نمکند پس سعی کن و شوخی را
از خود کنار کن پس چه قدر طفل صغیر بهتر است از شیخ کبیر نزد خدا تعالی پس از آن این شعر را انشاد فرمود صبرا علی جور الزمان
القاطع ومنیة ما ان لها من دافع لا تجزعن فکل شیء هالک حاشا لمثلی ان یکون بجازع فلئن رمانی الدهر
منه باسهم وتفرقوا من بعد شمل جامع فلکم لنا من وقعة مشهودة فتم الاصل غیر من شراب قاطع
یعنی صبر کن بر جور زمان که قاطع است بر مرگی که چاره از برای او نیست فریاد مکن و جزع منما هر چیز هلاک خواهد شد و دور است از
مثل من که جزع کند و اگر چنانچه روزگار به تیر بلا هدف نماید مرا و متفرق نماید بعد از جمعیت و چه قدر برای ما جنگهای اتفاق

افتاده که از ضربت شمشیر قاطع ما سر کودکان سفید گشته راوی گوید وقتیکه مارد کلام عباس و شعر او شنید دیگر صبر ننمود و بسوی آنحضرت
حمله آورد و بطعن نیزه مبادرت نمود و چنان گمان میکرد که کشتن آنسرور برای وی سهل است و نیزه نزد آنحضرت رسید و تمکین نداد
تا اینکه از نیزه او گرفت و بسوی خود کشید کم ماند که مارد از روی اسب بزمین افتد پس نیزه را رها کرده دست بشمشیر نمود در
این شب بعجلت بسوی رویاد که نیزه از دستش رفت میگوید پس عباس ع نیزه را بسوی مارد بلند نمود و فریاد زد ای دشمن خدا
امیدوارم که نیزه خود را بکشم پس مارد بآنحضرت حمله نموده حضرت عباس ع مبادرت نموده نیزه بشکم اسب او زد اسب بزمین
افتاده او را هم بزمین انداخت دیگر برای آن لعین طاقت جنگ عباس در پیاده گی نبود زیرا که قوی هیکل و سنگین قدم بود پس
صفوف مضطرب گشته دسته ها فریاد زدند شمر صدا کرد چیزی تو وارد نگشته پس آن از اصحاب خود گفت وای بر شما صاحب
خود را بپایید قبل از کشته شدن پس غلامی از خیمه برای او اسبی آورد که طاویه میگفتند وقتیکه مارد بسوی او نظر کرد مسرور
گشت از جهالت خود داری نمود و صدا کرد ای غلام تعجیل کن بیاور طاویه قبل از حلول اجل پس غلام بسرعت پیش دوید
که جناب عباس از آن دشمن خدا سبقت نموده بسرعت بغلام رسیده نیزه بسینه او زد که از پشتش بیرون آمد و بالای همان مرکب رفته
رو نهاد بسوی دشمن خدا چون آن ملعون این حالت را دید رنگش متغیر و در امر خود متحیر ماند بهلاکت یقین نمود بصدای بلند فریاد
کرد ای قوم آیا اسب من از من گرفته میشود و بنیزه خود کشته میشوم چه قدر این ننگ و عار است راوی گوید در آن اثنا شمر حمله
نمود پشت سر او سنان ابن انس و خولی ابن یزید اصبحی و احمد ابن مالک و بشر ابن سوط و جمعی از لشکر عنانها را رها کرده نیزه ها را
پیش کشیده شمشیرها را عریان نموده و بسوی عباس ع رو نهادند پس سید الشهدا ندا کرد دیگر برادرم پشت و داری بخدا قسم که قوم
تو حیله نمودند میگوید حضرت عباس نظر نمود بسرعت لشکر پس نیزه را بطرف مارد بلند نمود مارد فریاد کرد ای فرزند علی
با اسیر خود مهربانی کن تا بر تو شاکر شود پس حضرت عباس فرمود وای بر تو آیا بمثل من حیله و خدعه میشود من اسیر را چه میکنم که مرگش
نزدیک گشته پس آن نیزه را بنحرش زد از گوشها گوش او را بریده و بزمین افتاد بخون خود دست و پا میزد تا پیاده ها
و سواره ها رسیدند بحضرت عباس حضرت در پشت همان مرکب طاویه عنان او بسوی آنها منعطف ساخته و لشکر از پانصد سوار
متجاوز بود ساعتی نگذشت که هشتاد نفر از آنها بقتل رسیدند و باقی مانده ها رو بهزیمت نهادند در آنحال عمر ابن سعد حمله نموده
و پشت سر او علمها حرکت کرد لشکر یکی بسوی آنجناب حمله نمودند در آنحال برادر آنسرور فریاد زد ای برادر میل کن
بطرف من تا پشت بهم داده دشمن را از همدیگر دفع کنیم پس حضرت عباس جنگ میکرد تا خود را بآنحضرت رسانیده بود
که لشکر او را فرا گرفتند و نیزه ها چون دسته نی ها اطراف او ریختند و حضرت آنها را بیمین و یسار متفرق میساخت
تا اینکه برادرش حسین رسید شمر فریاد زد ای فرزند علی اگر چه تو مارد را از اسب پیاده کردی و کشتی بخدا قسم همان اسب
مال مادرت ام حسن بود چون حضرت عباس به برادرش حسین رسید گفت شمر را از خبر طاویه باور مکن پس حضرت حسین ع
بسوی اسب نگاهی کرده و فرمود قسم بخدا این همان طاویه است که مال پادشاه ری بود وقتیکه او را پدرم علی ابن
ابیطالب کشت برادرم حسن بخشید و طاویه دور امام حسین میگردید چون حضرت عباس آب داخل خیمه حرم شد اطفال او را
قسمت کرده و سیراب نشدند زیرا که بجهت کثرت تیرها که باو رسیده بود باقی نمانده بود مگر چهار واقیه آب و حضرت
عباس در حال آنها متفکر بود که صدای برادرش حسین را شنید که از دشمنان طلب یاری میکند با سرعت بسوی وی آمد دید
که لشکر او را احاطه کرده و مثل دسته نی نیزه ها دور او را گرفته و از اهل بیت که دور او بودند همه کشته شده اند و آنحضرت
بنفس نفیس خود دشمنان را دفع میکرد پس حضرت عباس رایت حسین را گرفته و ندا میکرد ای دشمنان خدا اگر چه ما
کشته شویم تحقیق از شما جماعت بسیار کشته ایم پس هر دو برادر حمله کرده شجاعان را میکشتند تا اینکه میان آنسرور و برادرش
جدائی انداختند در این اثنا شخصی از قبیله بنی زراره که او را محارب ابن جبر میگفتند کمین کرده ضربتی بدست راست
آنسرور زده آنرا جدا نمود و در روایت معتبر وارد گشته که نوفل ازرق بود بازآنحضرت ترک نکرده و از جنگ رو گردان
نشد علم را بدست گرفته رو کرد به برادرش حسین و عرض کرد ای برادر ان الآجال بید الله و قد تقاربت و السلام علیک
و رحمة الله و برکاته یعنی ای برادر بدرستیکه اجلها در دست خدا تعالی است و نزدیک شده که عمر بانتها رسد سلام
بر تو و رحمت و برکات خدا بر تو باد یعنی خدا حافظ پس از آن این شعر را خواند اقدم حسینا هادیا مهدیا الیوم تلقی

جدك النبيا وحمزة والمرتضى عليا وتلو حقا فاطم الزكيا یعنی اقدام کن بجنگ ای حسین که هادی
و مهدی هستی امروز ملاقات خواهی کرد بجد خود پیغمبر و حمزه و علی مرتضی و بفاطمه زکیه پس از آن حمله کرد بلشکر تا شجاعان بسیار
را بالبوار فرستاد تا دست چپ آنسرور نیز از بند جدا کردید و قطع کننده او نوفل بود پس علم را بدندان خود گرفت
بعضی گفته که بدو بازوی خود گرفته و بسینه خود چسبانده و حمله میکرد و میفرمود هكذا احامی عن حرم رسول الله در آنحال
دشمن اطراف او را گرفته از کثرت جراحت بزمین افتاد و بعضی گفته که تیری بسینه مبارکش رسید و از اسب بزمین افتاد
و برادرش حسین را صدا کرد و گفت ادرکنی یا اباعبدالله وقتیکه سید الشهدا او را در روی زمین افتاده دید گریست و او را
برداشته بخیمه برد و در روایت دیگر اینطور گفته که حکیم ابن طفیل از پشت درخت خرما کمین کرده عمود آهنین بر فرق همایون آنسرور زد
که مغز سر بر کتفهای آنسرور جاری گشته از روی زین بزمین افتاده میگفت وااخاه وا حسیناه وا اباه وا علیاه الحق گویم که
حضرت عباس مثل باز شکاری که بصید خود حمله کند بمیدان رو نهاده لشکر عدو را از یمین و یسار متفرق ساخت و هشتاد
نفر از شجاعان معروف آنها بجهنم فرستاد و نزد حضرت عباس برگشت در حالتیکه فریاد میزد وااخاه وا عباساه الآن
انكسر ظهری و قلت حیلتی پس از آن خود را بروی برادر انداخت تا نعشش را بردارد عباس چشمهای خود را گشود دید
برادرش حسین است میخواهد او را بخیمه ببرد عرض کرد کجا میخواهی ببری مرا فرمود بخیمه عرض کرد ای برادر یا اخی بحق جدك رسول
الله صلى الله عليه و آله علیك ان لا تحملنی دعنی فی مکانی هذا فقال ع لماذا قال لانی مستحی من ابنتك سکینة و قد وعدتها بالماء
و لم اتها به والثانی انا کبش کتیبتك و مجمع عددك فاذا راونی اصحابك و انا مقتول فلربما یقل عزمهم و یذل صبرهم فقال الحسین ع
جزیت عن اخیك خیر الجزاء حیث نصرتنی حیا و میتا قال فوضعه فی مکانه و رجع الی الخیمة و هو یکفکف دموعه بکمه
ترجمه حدیث رسولخدا قسم میدهم که مرا همین جای خود بگذار و بخیمه مبر حضرت فرمود چرا عرض کرد که از دخترت سکینه حیا میکنم
زیرا که با او وعده آب داده بودم و نیاوردم دوم آنکه سردار لشکر و قائد و مجمع عدد لشکر تو هستم زمانیکه مرا کشته
دیدند شاید عزم آنها سست و صبر شان قلیل شود حضرت حسین فرمود جزا داده شوی از برادرت جزای خیر که مرا یاری نمودی
در زندگی و مردگی راوی گوید که حضرت در همانجا او را گذاشت و بخیمه مراجعت نمود در حالتیکه با آستین خود سرشک از دیده
پاک میکرد زمانیکه دیدند آنسرور می آید سکینه پیش روی آنسرور آمده و از عنان اسب گرفت و عرض کرد یا ابتاه آیا خبر
از عمم عباس داری که بمن وعده آب داده و نیامده و از عادت او نیست که خلف وعده نماید آیا خود سیراب
شده و ما را فراموش کرده یا اینکه با دشمنان مشغول جهاد است در آنحال حضرت گریه کرد و فرمود یا بنتاه ان عمك العباس قتل
و بلغت روحه الجنان یعنی ای دختر من بدرستیکه عموی تو عباس کشته شده و طایر روحش بسوی جنان پرواز کرد وقتیکه
جناب زینب این را شنید فریاد کشید و گفت وااخاه وا عباساه وا قلة ناصراه وا ضیعتاه من بعدك حضرت حسین فرمود
بلی والله پس از او وا ضیعتاه و وا انقطاع ظهراه یعنی وای از ضایع شدن و از شکستن کمر پس زنها شروع بگریه و ناله نمودند
و حضرت حسین نیز با آنها مشغول گریه بود و در بعض کتب معتبره وارد شده وقتیکه تشنگی باهل بیت رسولخدا شدت
یافت و حضرت حسین ع صدای العطش کودکان را شنید و حضرت عباس ع آنها را شنید بگوشه چشم باسمان نگریست
و عرض کرد الهی و سیدی من میخواهم بوعده خود وفا کنم و مشکی آب برای این اطفال پر نمایم پس اسب خود را سوار شده
نیزه برداشت و مشک را بدوش انداخته رو بطرف فرات نهاد چون دیدند آنسرور را که بطرف فرات میرود از هر طرف
احاطه کردند آنسرور فرمود ایقوم آیا شما کافرید یا مسلمان آیا در مذهب و دین شما جایز است که مانع شوید
حسین و عیالش را از خوردن آب و حال آنکه سگها و خوکها از او مینوشند آیا تشنگی روز قیامت را یاد نمیآورید
وقتیکه کلام عباس را شنیدند پانصد نفر هجوم آورده آنسرور را تیر باران کردند و در روایت عبدالله اهوازی
از جدش او هم از اسحق ابن حیوه لعنه الله روایت کرده وقتیکه عباس خواست داخل فرات شود تیر را مثل ملخ باو
ریختند و صیرته جلده کالقنفذ یعنی از کثرت چوبه تیر بدن نازنین و لباس او دیده نمیشد برگردیم بروایت اول میگوید
پس حضرت عباس بآنقوم حمله نمود و از پیش روی آنحضرت رو بهزیمت نهادند چنانچه گوسفند از گرگ فرار میکند
و مشغول جنگ بود تا اینکه بروایتی هشتصد نفر سوار بقتل رسانید برگردیم بروایت عبدالله اهوازی که از جد خود

واز اسحق روایت سکینه رسیده که حضرت عباس بفرات وارد شد و مشک را پر کرد و بدوش راست محکم نمود از فرات بیرون آمد فریاد زد دم ۲۶
وای بر شما اگر حضرت حسین از این آب قطره میل کند بزرگترین شما را کوچکترین شما خواهد کرد پس حمله کردم بسوی او حمله کرد
ویزید ابن رقاد جهنی از دست راستش زد و جدا کرد پس شمشیر را بدست چپ گرفت و باز بلشکر حمله نمود و مشک هم در
پشتش بود تا مرد الهی رکشت و شی عارای کا احیت آمن همتم منحصر بود بهمان مشک تا او را بشمشیر پاره کردم و حضرت من
حمله نمود از دست چپش زدم و بهوا پرید پس حکم ابن الطفیل طائی عمود آهن بسر مبارکش زد الخ و در روایت دیگر چنانکه در بعض
مقاتلست وقتیکه حضرت حسین بالای سر آنسرور آمد گریست و گفت واعباساه واخاه الآن کمرم شکست و چاره من
کمشد پس از آن فرمود خدا جزا دهد از من ترا ای برادر من ابوالفضل پس از آن شروع کرد بخواندن این شعار اخی یا نور عینی
یا شقیقی فلی قد کنت کالرکن الوثیق ایا ابن ابی نصحت اخاک حتی سقاک الله کاسا من رحیق ایا قمرا منیرا کنت
عونی علی کل النوائب فی المضیق فبعدک لا تطیب لنا حیوة سنجمع فی الغداة علی الحقیق الا لله شکوائی
وصبری وما القاه من ظما وضیق یعنی ای برادر و نور چشم من وای پاره تن من بودی برای من رکن محکم ای
فرزند پدر من یاری کردی برادر خود را تا سیراب کرد خدا تعالی ترا از آب بهشت ای ماه تابنده بودی تو یار من در هر
مصیبت و تنگی بعد از تو حیات از برای ما گوارا نخواهد بود و هست که جمیع میشوی در فردا آگاه باش بخدا است شکایت
و صبر من و آنچه ملاقات میکنم از تشنگی و تنگی عصامی در تاریخ خود آورده که شخصی از لشکر ابن زیاد سر عباس ابن علی را از
گردن اسب خود آویخته بود بعد از چند روز آن لعین را دیدند که رویش سیاه تر از قیر شده گفتند با او که تو خوشرو
ترین عرب بودی گفت از زمانیکه سر آن بزرگوار را حامل شدم یکشب نگذشت مگر آنکه دیدم دو نفر از بازوی گرفته و با
آتش افروخته افکنند و من خود عقب میکشیدم و آتش بسوی خود جذب میکرد تا باین حالت افتادم پس از آن در بدترین
حال هلاک کردید قال قال نظر علی ابن الحسین علیه السلام سید العابدین الی عبید الله بن العباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام
فاستعبر ثم قال ما من یوم اشد علی رسول الله صلی الله علیه واله من یوم احد قتل فیه عمه حمزة بن عبد المطلب اسد الله
واسد رسوله وبعده یوم موتة قتل فیه ابن عمه جعفر بن ابیطالب ع ثم قال صلوات الله علیه ولا یوم کیوم الحسین علیه السلام
ازدلف الیه ثلثون الف رجل یزعمون انهم من هذه الامة کل یتقرب الی الله عز وجل بدمه وهو بالله یذکرهم فلا یتعظون حتی قتلوه
ظلما وبغیا وعدوانا ثم قال رحم الله العباس فلقد اثر وابلی وفدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابدله الله عز وجل بهما جناحین
وشیخ صدوق در امالی و در خصال بسند خود از علی ابن سالم از پدرش از ثمالی روایت کرده که نظر کرد علی ابن الحسین بعباس
ابن علی و چشمهای خود را پر از اشک کرد و فرمود روزی از روز احد سخت تر بر رسول خدا ص نبود که در آن حمزه فرزند عبد المطلب
کشته شد و از روزی که پسر عمش جعفر ابن ابیطالب شهید کردید پس از آن فرمود روز مصیبتی نبود مثل روز حسین که سی هزار نفر
جمع شده بودند بجنگ حسین و بریختن خون آنسرور تقرب میجستند بخدای عز و جل پس از آن فرمود خدا رحمت
کند عباس را که خوب از امتحان در آمد و فدا نمود جان خود را در راه برادرش تا دستهایش را بریدند و خداوند تعالی
عوض اینها دو بال کرامت فرمود که با ملائکه در بهشت طیران میکند چنانکه بجعفر ابن ابیطالب قرار داد و بدرستیکه برای عباس
در نزد خدا تعالی منزلتی هست که در روز قیامت همه شهداء با او غبطه میکنند اما آنچه ابو مخنف در کتاب صغیر خود در
کیفیت شهادت عباس بیان کرده بدین طریق است وقتیکه عطش بحضرت و اصحابش غلبه و شدت یافت بحضرت
حسین ع شکایت کردند و آنحضرت برادر خود عباس را صدا کرد و فرمود که اهل بیت خود را جمع کرده چاهی حفر نمایند
پس کندند و آبی نیافتند و تشنگی آنها را از حالت انداخت حضرت حسین بعباس فرمود ای برادر برو بسوی فرات
تا شربت آبی برای ما بیاوری حضرت عباس عرض کرد سمعا و طاعة و چند نفری نیز با او منضم گشته رو بسوی فرات نهاد
تا بکنار فرات رسیدند اصحاب ابن زیاد که دور فرات را گرفته بودند فریاد کردند شما کیستید گفتند ما اصحاب حسین هستیم
پرسیدند چه میکنید جواب دادند که تشنگی ما را اذیت کرده و سخت ترین مصائب بر ما تشنگی حسین است وقتیکه کلام
ایشان را شنیدند حمله کردند و جناب عباس با اصحاب خود با آنها مقاتله نمود تا جمعیت بسیار از آن قوم بدار البوار
فرستاده و این شعر را میخواند اقاتل القوم بقلب مهتد اذب عن سبط النبی احمد اضربکم بالصارم المهند حتی تحیدوا

عن قتال سیدی انی انا العباس ذو التودد نجل علی المرتضی المؤید یعنی جنگ میکنم ۲۷
با قوم با دل هدایت یافته و دفع میکنم از سبط آل احمد میزنم آنها را بشمشیر بران تا برگردند از جنگ سید و مولای من بدرستیکه منم
عباس صاحب وداد از نسل علی مرتضی که تائید یافته است میگوید وقتیکه فراغت از شعر خود نمود حمله بر قوم عنود میکرد تا شجاعان
بسیار از آنها بقتل رسانیده و شروع بخواندن این شعر نمود لا ارهب الموت اذا الموت رقا حتی اواری میتا عند اللقا نفسی
لنفس الطاهر الطهر وقا انی صبور شاکر للملتقی ولا اخاف طارقا ان طرقا بل اضرب الهام وافری المفرقا انی انا العباس
صعب باللقا نفسی لنفس الطاهر السبط وقا یعنی نمیترسم از مرگ وقتیکه بیاید تا آنکه پنهان شوم از ترس مرگ در وقت
ملاقات بشمشیر جان من فدای جان پاکیزه باد بدرستیکه من شاکر و صابرم بآنچه ملاقات نمایم و نمیترسم از کسی که ناگهان رو بمن آورد
بلکه بشمشیر از فرقش میزنم و رگهای گردنش را جدا میکنم بدرستیکه منم عباس که در روز هیجا با ابطال سخت نزاع کننده است جان من بآن سبط
پاک فدا است میگوید چون از شعر خود فارغ گشت بر قوم حمله نموده و آنها را از کنار فرات متفرق ساخت و فرود آمده مشک را
از آب پر کرد و بعد دست خود را از آب پر کرد و خواست که بنوشد تشنگی حسین را بخاطر آورد و گفت قسم بخدا هرگز سیراب نخواهم شد
تا آنکه مولای من حسین تشنه است پس آب را از دست خود ریخته و از فرات بیرون آمد در حالتیکه مشک در دوش او بود این شعر را میخواند
یا نفس من بعد الحسین هونی فبعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین شارب المنون وتشربین بارد المعین هیهات ما هذا فعال دینی ولا فعال صادق الیقین
یعنی ای نفس بعد از حسین خوار باش بعد از او هرگز مانی اگر عمرت تمام نشده این حسین است که شربت مرگ را مینوشد و تو میخواهی آب سرد گوارا
بنوشی هیهات این از دین من نیست و نه این کار صاحب یقین است میگوید پس از آن از فرات بیرون آمد و لشکر باز او را
احاطه کرده و آنحضرت مشک در دوش مشغول جنگ بود تا آنکه رزم او مثل خار پشت گردید پس برص ابن شیبان حمله کرده
بشمشیر ضربتی از دستش راستش زد که آنحضرت شمشیر را بدست چپ خود گرفته و این شعر را میخواند والله لو قطعتموا یمینی
انی احامی ابدا عن دینی وعن امام صادق الیقین سبط النبی الطاهر الامین نبی صدق جائنا بالدین
مصدقا بالواحد الامین یعنی قسم بخدا اگر چنانچه قطع کردید دست راست مرا باز حمایت میکنم از دین خود
بجهاد و حمایت میکنم امام صادق صاحب یقین را که سبط پیغمبر طاهر امین است پیغمبر صادق که برای ما دین آورده تصدیق
کننده است بخدای واحد و امین است پس بر قوم حمله نموده سرگردان بسیار و شجاعان بی شمار بروی خاک انداخت و مشک
بر دوش داشت چون ابن سعد او را دید فریاد زد وای بر شما تیر باران نمائید مشک را بخدا قسم اگر حسین از این آب بنوشد همه
شما را فانی میکند آگاه باشید که او شهسوار پسر شهسوار است و شجاعت او بی بدل است میگوید پس لشکر یکدفعه بحضرت عباس
حمله سختی نمودند و آنسرور از آنها صد و هشتاد سوار بقتل رسانید پس عبد الله ابن یزید شیبانی ضربتی بشمشیر از دست چپ
آنسرور زده بهوا پرید پس آنحضرت خم شده شمشیر را بدهن خود گرفته بر قوم حمله نمود و این شعر را میخواند یا نفس لا تخشی
من الکفار وابشری برحمة الجبار مع النبی سید الابرار مع جملة السادات والابرار قد
قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار یعنی ای نفس مترس از کفار و بشارت ده برحمت پروردگار با پیغمبر که سید
ابرار است و با جمیع از سادات و نیکوکاران بتحقیق بظلم بریدند دست چپ مرا پروردگارا برسان بآنها حرارت آتش را
پس از آن حمله نمود بر قوم و از دو دست مبارکش خون جاری بود تا تمام لشکر بر آنسرور حمله کردند و ملعونی از آنها عمود
آهنی بر فرق مبارکش زده و شکافت تا بروی خاک کربلا افتاد در حالتیکه خون از بدن مبارکش جاری و فریاد میکرد
یا ابا عبد الله علیک منی السلام وقتیکه امام ندای او را شنید فرمود واخاه واعباساه وا مهجة قلباه پس بر قوم حمله نمود
و آنها را از دور عباس متفرق ساخت و از اسب بزیر آمده و او را بالای اسب خود گذاشته و بخیمه آورد و گریه بسیاری
فرمود چنانکه همه حاضرین بگریه در آمدند و فرمود خدا جزای خیر دهد ترا از برادرت بتحقیق جهاد کردی از برای خدا تعالی
حق جهاد آنچه ابو مخنف ذکر کرده باینجا رسید هر کسیکه تمام کلام او را احاطه کند میداند که عباس اول شهید نیست از شهدا
بلکه از کلام او چنین مستفاد میشود شهادت عباس در روز نهم محرم اتفاق افتاده و این در اینجا است که کلام سابق را
بر شهادت عباس ذکر کرده میگوید که بعد از ذکر شهادت عباس امام رو باصحاب خود کرده فرمود ای اصحاب
من مقصود این قوم بجز دار کسی غیر از من نیست وقتیکه شب همه شد در تاریکی شب بروید هر جاکه میخواهید عرض کردند

یا بن رسول الله بچه رو ملاقات کنیم جد بزرگوار خود را ای رسولخدا و پدرت علی مرتضی بلکه در راه تو جانهای خود را فدا میکنیم
و همان شب را بتوبه گذراندند چون صبح شد اذان و اقامه گفته با اصحاب خود مشغول نماز گردید پس این خبر چنانکه می بینی صراحة دارد
باینکه شهادت عباس در نهم محرم اتفاق افتاده بعد مخفی نماند بر تو که در عوالم ذکر کرده بسند خود از جابر از ابی جعفر که فرموده
ام البنین درباره این چهار برادر میآمد بر بقیع چنان ناله میکرد که از سوز ناله او مردم دور او جمع میشدند و مروان ملعون هم یکی از آنها
بود که میآمد ناله او را میشنید و میگریست نظیر این روایت را محمد ابن علی ابن حمزه از معاویة ابن عمار از صادق ع روایت کرده
برادران من اگر چنانچه تأمل نمائید در اخبار و آثاریکه متضمن است کیفیت شهادت عباس با آنچه صادر شد از این مظلوم از افعال و اقوال
در روز عاشوراء و آنچه در شأن او از حجج طاهرین و ائمه معصومین وارد گشته میدانید که مقام او در فضل و شرف بمثابه ایست
که درک بها نمیکنید و اگر بخواهید بپایان مطلب با معرفت تو مشرف شود و بشناسی قدر حق گریه بر او و اجر زیارتش را بدان که او مثل
فرزند برادر خود علی ابن الحسین سید حوارین بود در روز عاشورا و شکی نیست در اینکه هر یک از حواری حضرت حسین ع یکسانیکه
پیشروی آنسرور شهید گشتند افضل بودند از هر یک حواری حضرت امیرالمؤمنین و آنها عبارت بودند از عمرو بن حمق و محمد
ابن ابی بکر و اویس قرنی و میثم تمار پس این حوارین امیرالمؤمنین فضایل و مناقب آنها از حد احصا بیرون است بلکه آنچه ایشان
داشتند از شئونات جزئیه و درجات رفیعه درک نمیکند او را عقولها و بعید شمار نیست این را زیرا که وارد شده در نص صحیح در شأن
کسانیکه مرتبه شان او کمتر بود از سایر مؤمنین مثل آنچه ثقة الاسلام آن را در کافی روایت کرده عن علی بن ابرهیم عن ابیه عن
محمد بن عیسی عن یونس عن یحیی الحلبی عن مالک الجهنی قال قال ابو جعفر ع یا مالک انتم شیعتنا الا تری انک تفرط فی امرنا انه لا
یقدر علی صفة الله وکما لا یقدر علی صفة الله لا یقدر علی صفتنا وکما لا یقدر علی صفتنا لا یقدر علی صفة المؤمن ان المؤمن لیلقی
المؤمن فیصافحه فلا یزال الله ینظر الیهما والذنوب تتحات عن وجوههما کما تتحات الورق حتی یفترقا فکیف یقدر علی صفة من هو کذلک
یعنی امام محمد باقر فرموده یا مالک شما از شیعیان ما هستید چنین گمان مکن که در حق ما افراط میکنی بدرستیکه تو چنانکه بر وصف ما قادر نیستی
همچنین قادر نیستی بر وصف مؤمنی بدرستیکه در وقت ملاقات مؤمن با مؤمنی و مصافحه خدا تعالی نظر رحمت بسوی آنها میافکند و گناهان
ایشان ریخته میشود چنانکه برگ از درخت میریزد پس چگونه قادری بر وصف کسیکه این مرتبه را دارا است مخفی نماند بر تو
بدرستیکه این نص صریح شامل است بهر که متصف باشد بایمان اگر چه ایمان او بدرجه ایمان شرطة الخمیس از موالی امیرالمؤمنین نرسیده باشد
و شک نیست در اینکه شرطة الخمیس بدرجه حوارین نبودند بعد دانستیکه تدبر نمودی در آنچه از رسولخدا و ائمه هدی وارد شده در مناقب
حوارین حسین و فضایل آنها از اینکه بسبقت نکرده آنها بیقین ملاحق میشود و جزم میدانم که حوارین حضرت حسین بالاتر از همه درجات
حوارین امیرالمؤمنین است بلکه از حواری رسولخدا نیز بالاتر است باینکه سلمان از حواری رسول خدا است و برای او شأن عظیم و مرتبه بلندیست
زیرا که در شأن او حجج طاهرین فرموده اند که ان عنده علم الاولین والآخرین و باز وارد شده در بعض اخبار که او محدث
یعنی خبر میدهد از امام خود با اینکه او تالی اصحاب عصمت است بطریق اولویت در بعض مقامات ولی زمانیکه ملاحظه شود شمول
عنایات سید الشهدا او توجه و التفات آنحضرت برادر خود عباس و شمردن او از کسانیکه بکشته شدن گریه او را میکنند ملاحظه آنچه
از حجج طاهرین وارد شده که برای ابوالفضل درجه ایست که غبطه میکنند بر او همه شهداء با ملاحظه آنچه صادر گشته از کردار
و گفتار او در روز عاشورا او وفاء او بمعاهده امام جان و شکیکه تفوق دارد بر وفاء هر وفا کننده و ملاحظه آنچه وارد شده
در بعض اخبار که آن بزرگوار دارای علوم بود از ملاحظه همه اینها واضح میشود وجه و جیهی و شمرده شدن او افضل از حواری
رسول الله بتمامه بلکه از حمزه و جعفر هم که غیر از معصوم کسی بایشان سبقت نکرده و بمرتبه آنها نرسیده و بعید شمار آنچه بپایان کم
زیرا وقتیکه تجویز کردی صدور خوارق عادات و کرامات و اخبار از مغیبات در شأن نواب اربعه که برای
حضرت حجت عجل الله فرجه با اندک توجهی بسوی آنها پس چگونه جایز نمیدانی بالاتر از اینها را بکسیکه توجه رسول الله و امیرالمؤمنین
و حسین بر او بالاتر توجهی بکسیکه نسبت بمن ابوالفضل العباس و بیان و اخبار اینکه آن خوارق عادات و کرامات و معجزات
که نزد قبر شریفش اتفاق افتاده که در حقیقه راجع است بمعجزات برادرش ابی عبدالله الحسین همه اینها دلیل است از
دلایل نبوت پیغمبرها و حجت است بحقیقه مذهب ما پس نظر نماید بما چگونه میل میکنند بزیارت او و میل کردن ایشان بزیارت
برادرش حسین ع و نیست این بسبب مگر آستانه شریفه که بوسه گاه معتبرین زمان و ملوک دوران و محل تماس جبهه اساطین علماء که

آنها از برای دین آثار کند بکمر ترا لاهوتی و وجه ملکوتی و علت حقانیت کاشف است از مرتبه او که نزد خدا و ائمه طاهرین دارد
وقتیکه فهمیدی آنچه ذکر شد و تدبر نمودی در آنچه گذشت میدانی کسیکه با و گریه میکند عارف بحق حق است از حقوق برادرش
و یقین میکنی آنکه قائل شده که این شخص زائر از آنکسانی است که در حق بیست هزار شخص شفاعت میکند بکلمه دروغ متکلم
نگشته و چگونه چنین نباشد زیرا که این شأنیست از شأنهای مؤمن و کدام مؤمن افضل است از گریه کنندگان بر عباس بجهة
مراعات حق برادرش و اگر خواهی که شک را از خود زائل کنی در این مقام گوش دار بآنچه ذکر میکنیم از حدیثی که از رسولخدا در وصف
مؤمنان بوده لو ان احدا منهم وضع جبینه علی الارض ثم یقول آه فتبکی ملائکة السماء السبع لرحمتهم علیه فقال الله یا ملائکتی ما لکم تبکون
فیقولون یا الهنا وسیدنا ما لنا لا نبکی ولیک علی الارض ویقول فی وجعه آه فیقول الله یا ملائکتی اشهدوا انتم انی راض عن عبدی
بالذی یصبر بالشدة ولا یطلب الراحة فیقول الملائکة یا الهنا وسیدنا لا تضر الشدة بعبدک وولیک بعد ان یقول هذا القول
فیقول یا ملائکتی ان ولیی عندی کمثل نبی من انبیائی ولو دعانی وشفع فی خلقی شفعته فی اکثر من سبعین الفا الحدیث
یعنی هرگاه کسی از شما جبهه خود را بزمین بگذارد و آه بکشد ملائک آسمانهای هفتگانه بجهة رحم بر او گریه میکنند پس خدای تعالی میفرماید ای
ملائکه های من چرا گریه میکنید عرض میکنند آیا چگونه گریه نکنیم با اینکه ولی تو پیشانی بزمین گذاشته و از شدت درد آه میکشد
خدای تعالی میفرماید ای ملائکه های من شاهد باشید که من از بنده خود خشنود شدم بجهة آن چیزی که از وی صادر شد ملائکه عرض میکنند
ای خدا و سید ما شدت درد به بنده و دوست تو ضرر میرساند بعد از این کلام میفرماید ای ملائکه من بدرستیکه دوست من در نزد من مثل
پیغمبریست از پیغمبران من هرگاه از درگاه من بخواهد و در حق مخلوق من شفاعت نماید شفاعت او را قبول میکنیم در بیشتر از هفتاد هزار
نفر تا آخر پس میگوییم بدیده انصاف نظر کرده و حکم کن باینکه گریه بر جناب عباس بمراتب افضل است از گریه مؤمن از شدت
وجع و الم آه و آه او قلباه گریه میکنند جمیع ملائکه آسمان بجهة آه کشیدن مؤمنی از درد خود و مؤمن مؤمن نمیشود مگر با محبت و اعتقاد
باهل بیت عصمت پس چگونه بود حال ملائکه وقتیکه بآنها مکشوف شد ملکوت زمین برای آنها در روز عاشوراء و بتحقیق دیدند
عباس را که از کثرت زخم تیر بدنش مجروح و دستهایش جدا گشته و مشک آب را بدندان خود گرفته ناله میکند و آه میکشد نه از جهة خود بلکه از جهة
حزن بر احوال اهل بیت رسولخدا و تنهائی برادرش و غربت و ذلت او قسم بآنکسیکه تفضیل داده ابوالفضل را بر حوارین تمام پیغمبران
هرگاه می بود آجال موقته هر آینه ارواح ملائکه از ابدان لطیفه خود مفارقت میکردند از مشاهده این حالات و بتحقیق شنیدم از بعضی
معتمدین که از بعض متتبع در کتب مقاتل نقل مینمود چون قیامت برپا میشود و امر بر اهل محشر شدت یابد حضرت رسولخدا آنسرور
اوصیا پیغمبر میفرستد جناب فاطمه را برای شفاعت معصیت کاران حاضر باید حضرت امیر بفاطمه میفرماید از اسباب شفاعت چه
همراه داری و چه چیز برای همین روز ذخیره کرده جناب فاطمه عرض میکند کفایت میکند از برای ما در این مقام شفاعت دو دست بریده
فرزندم ابوالفضل العباس و این خبر را اگر چه در کتابی نیافته ام ولی در او استبعادی نیست و بتحقیق خبر داد مرا جمعی از موثقین
در این زمان که شخص مؤمنی عادت او بدین قرار بود که هر روز سه مرتبه قبر جناب سید الشهدا را زیارت مینمود و جناب
عباس را زیارت نمیکرد مگر در هفت روز یا روز یکبار و در واقعه جناب فاطمه علیها السلام را دید با آنمخدره سلام کرد آنمخدره
اعراض نمود عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد چه تقصیر از من سرزده که باعث اعراض شما گشته فرمود اعراض تو از زیارت
فرزندم عرض کردم من فرزند ترا در هر روز زیارت میکنیم فرمود زیارت میکنی فرزندم حسین را و زیارت نمیکنی فرزندم
عباس را بعد بتحقیق مقامات نورانیت اعلی حرف اد در باره مواضع در این انشاء از اخلاص کردن نزد حضرت سید الشهدا
در راه زیارت از شر اشرار و گرفتاری مدت کفار و رسانیدن ایشان بقافله از آن وقایعیست که بهر مؤمنی بصیر علم حاصل
گشته و آنچه از اینگونه وقایع در هر عصر واقع میشود مستغنی است از ذکر وقایع زمان سابق بر او و همچنین خارق عادات و کرامات که در نزد
قبر شریف آنسرور اتفاق افتاده و کفایت میکنیم بذکر بعض آنچه یقین دارم بوقوع وی و از آنهاست آنچه خبر داده بمن سید اجل سید احمد
از اولاد سید نجم علامه آقا سید نصرالله مدرس حایری باینکه گوید با جمعی از خدام در صحن حضرت عباس نشسته بودیم در آن
حین مردی را دیدیم که از حرم شریف دوان دوان میآمد با یک دستش پنج انگشت دست دیگر گرفته با این حالت از صحن
خارج شد ما هم بسرعت بسوی وی رفته او را رسیدیم چون دست از بالای پنج انگشت برداشت دیدیم که انگشت او تیغ بریده
خون مثل ناودان جاری میشود چون بحرم برگشتیم دیدیم انگشتان او در شبکه های ضریح مقدس آویخته و قطره خون از وی میچکد گویا که

۳۲۵ عضو رئیسه را پس از آن امر کیشیانده و هلاک شد و اینهمه تقصیر و تقصیری بود از اهانت با نعمت عهدی پایدری که ایشان از امر نمایند
دلالت دارد بر ثبوت مقامات نورانیه برای آنحضرت اکبر نیست که در بحار از مقاتل ابوالفرج نقل نموده که خبر داده مرا
ابو غسان از هرون ابن سعد از قاسم ابن اصبغ ابن نباته که دیدم مردی را دیدم از اولاد ابان ابن دارم که رویش سیاه گشته بود
با اینکه او را صاحب جمال و سفید رخسار دیده بودم گفتم از تو چه سر زده گفت جوانی را از اولاد حسین کشته‌ام که در پیشانی او
اثر سجود نمودار بود و پس از کشتن او هر شب خواب دیدم که در عالم واقعه کسی آمده از گریبان من گرفت و بسوی جهنم میبرد
و من هم فریاد میکشیدم چنانکه در قبیله من کسی باقی نماند که فریاد مرا نشنید گویا مقتول حضرت عباس بود مؤلف گوید پس
ظاهر است ای برادران من تحقیق آنچه بعمل آورده حضرت عباس روحی له الفداء در روز عاشوراء از کفار و کردار و صبر
و جهاد طرق واضحه و دلائل ساطعه مرصحابان نفوس عالیه و همتهای متعالیه که آن بزرگوار معلم و مقتدای آنها گشته در طلب معالی
و ترقی بمقامی که مرغ بلند پرواز خیال با وج او نمیرسد زیرا که سیل شجاعت و وفا و صبر در شدائد و بلا از آن بزرگوار
جاری گشته منزه است الحمد لله که عطا فرموده با و این مناقب جلیله و مقامات جمیله را پس ای حسنان و الحین و عاشقان آیتین
لابدست برای شما اینکه پیروی او نمائید و بنوشید از چشمه کافور محبت و معرفت پیدا کنید بحقیقت آن حسنات الابرار سیئات
المقربین یعنی اعمال حسنه نیکوکاران سیئات مقربین شمرده میشود چنانکه این بزرگوار نتوشید از جام وفا و صبر کرد بر تشنگی رجال
آنکه در میان آب بود با آنکه نوشیدن آب در آن حالت حسنه ابرار بود بجهة قوت که فتن بجهاد دشمنان و قلع بنیان
ایشان میرود مادر و جانم فدای قلب مبارکش باد که عرش اعظم خدا بود بتحقیق ذکر فرموده بعضی از افاضل علمای ما که از طرق خاصه
و عامه روایت کرده که قلب مؤمن بیت الله است و قلب عارف عرش اعظم خداست و در مجموع رائق روایت کرده که جناب داود
با خدایتعالی مناجات نمود و عرض کرد فقال الهی لکل ملک خزانة فاین خزانتک فقال الله تعالی لی خزانة اعظم من العرش واوسع
من الکرسی واطیب من الجنة وازین من الملکوت ارضها المعرفة وسماءها الایمان ومطرها الرحمة واشجارها الطاعة وثمرها
الحکمة ولها اربعة ابواب العلم والحلم والصبر والرضا وهی القلب المحمدیه یعنی پروردگارا از برای هر پادشاهی خزانه ایست پس کجاست خزانه تو خطاب رسید
برای من خزانه ایست از عرش بزرگتر و از کرسی وسیعتر و از بهشت معطرتر و از ملکوت مزین‌تر زمین او معرفت و آسمانش
ایمانست و بارانش رحمت است و درختان او طاعت و میوه او حکمت است و از برای او چهار درست علم است و حلمست
و صبر است و رضا و او عبارت از قلب است الخ پس میگوئیم بدرستیکه قلب مثل حضرت عباس کاملترین و طاهرترین مصداق و فرد این
این خزانه است و بدانکه لابد باید اشاره شود به بلاغت کلام سید الساجدین که در مدح عم خود عباس ابن امیر المؤمنین فرموده بعد
از اینکه اشاره فرموده بشدت آن دو روز که بر حضرت رسولخدا گذشته یکی روز شهادت جناب حمزه در احد و یکی روز شهادت
جناب جعفر در جنگ موته میفرماید خدا رحمت کند عمم عباس را که مقدم نمود و فدا کرد جان خود را در راه برادرش تا دو دستش مقطوع گردید
و او امینست که در کلام آنحضرت اشارت است باینکه اشد ساعات بحضرت حسین ع از ساعات روز عاشورا همان ساعت شهادت
برادرش حضرت عباس بود و اینکه ذکر فرموده کیفیت قضیه شهادت جناب حمزه را در احد و همچنین قضیه شهادت جناب
جعفر در جنگ که اول ذکر فرموده برای مقدمه و باعث شدن آنهاست بر گریه و حزن بر مصیبت مولای ما حضرت عباس که شد
پس ما را این میگوئیم اما خلاصه قضیه جناب حمزه سید الشهدا در جنگ احد اینست وقتیکه منهزم گشت اصحاب رسولخدا و رو
گردانیدند بکوهها و اطراف بعد از آنکه کشته بود امیر المؤمنین جماعت بسیاری را از شجاعان قریش از اولاد عبد الشمس و غیر
آنها که از آنها بود طلحه ابن ابی طلحه عبدری از اولاد عبد الدار و ابو سعید ابن ابی طلحه و منافع ابن ابی طلحه و هر کسی که حامل
بود رایت قریش را تا اینکه نه نفر از اولاد عبد الدار کشت تا رسید لوای آنها بیک غلام سیاه که اسمش صواب بود
پس حضرت بسوی او آمده دست راست او را از بدن جدا کرد رایت را بدست چپ گرفت حضرت بضربت دست
چپ او را هم قطع کرد پس رایت را با بقیه دست خود گرفت چون رسولخدا هزیمت لشکر را ملاحظه کرد خود
از سر برداشت و فرمود بسوی من آئید منم رسولخدا کجا فرار میکنید از خدا و رسولش هند دختر عتبه در وسط لشکر
بود هر وقت که مردی از قریش رو بهزیمت مینهاد میلی و سرمه دانی باو میداد و میگفت تو زن هستی که برمیگردی
کشته شد جناب حمزه ابن عبد المطلب بر لشکر حمله مینمود آنها رو بهزیمت مینهادند و کسی تاب مقاومت وی

۳۲۶ نداشت و همین هند با وحشی که غلام جبیر ابن مطعم از اهل حبشه بود عهد و پیمان بست که اگر محمد یا علی یا حمزه را بکشی تو چنین و چنان عطا کنیم وحشی
گفت اما محمد بر او قادر نیستم اما علی او را با احتیاط می‌بینم طمع هم با و راه ندارد پس برای حمزه کمین نمود میگوید دیدم ابتدا
که حمله میفرمود و مردم بسرعت فرار میکردند چون از پیش روی من گذشت خواست از نهری بگذرد بزمین رفت و حمزه خود را
گرفت و بطرف او انداختم از پهلوی او گرفت و از نافش بیرون آمد و بزمین افتاد پس آمدم نزد او و شکمش را دریده جگرش را نزد هند
آوردم و گفتم اینست جگر حمزه گرفت او را بدهن گذاشت خواست بخورد خدایتعالی او را مثل استخوان در دهن او سخت کرد و چون
خبرت رسولخدا ص فرمود که خدا ملکی را مبعوث نمود که او را از زمین گرفت و بمحل خود برگردانید پس از آن هند بسر نعش جناب
حمزه آمده دست و پا و بعض اعضاء دیگرش را قطع نمود و باقی نماند نزد رسولخدا در آن جنگ مگر ابو دجانه سماک ابن حرث
و علی علیه السلام و هر وقت که طایفه از قریش حمله مینمودند برسولخدا ص استقبال مینمود آنها را علی علیه السلام و دفع میکرد آنها را
از رسولخدا ص تا شمشیرش شکست و رسولخدا ص شمشیر خود ذوالفقار را با و مرحمت فرمود و حضرت رسولخدا الطرفی از ناحیه احد
تشریف برده ایستاد و جنگ از یکطرف بود و علی علیه السلام با آنها مشغول بمقاتله بود تا بر سر و صورت و دست و سینه و شکم
و پای آنحضرت نود جراحت رسید حضرت فرمود که جبرئیل بمن گفت اینست کمال مواسات یا محمد حضرت فرمود انه منی
و انا منه حضرت صادق میفرماید که نظر کرد رسولخدا بجبرئیل که میان آسمان و زمین بالای کرسی از طلا نشسته بود و میگفت لا سیف
الا ذوالفقار و لا فتی الا علی برادران من تأمل نمائید با نچه متضمن است این قضیه بدرستیکه امیر المؤمنین چنانچه بنفس نفیس خود مواسات
نمود برادر خود رسولخدا ص همچنین مواسات نمود فرزندش عباس برادرش سید الشهدا را الا اینکه ما بین این دو قضیه فرقیست
زیرا که جراحات امیر المؤمنین خوب شد و صحت یافت اما جراحات ابی الفضل العباس هنوز چاق نشده باز تحقیق ثابت امیر المؤمنین
سبب شد بهزیمت لشکر کفار و حصول فتح و ظفر مر رسولخدا را لیکن ثابت فرزندش عباس سبب شد بر قطع دستها و پاره پاره
شدن اعضایش و حزن باقی برای مؤمنین مادامیکه آسمان و زمین باقیست بعد اگر چه بعضی اعضای جناب حمزه را هند زانیه
برید الا اینکه سر انورش قطع نشد و بالای نیزه‌ها نزدند و باطراف عالم نگردانیدند چنانکه سر ابو الفضل العباس را بالای نیزه‌ها
زده بشهرها گردانیدند و بدرستیکه بدن حمزه را جناب رسولخدا با جمیع اصحابه خود نماز خوانده دفن نمود ولیکن بدن عباس بریده در زمین
کربلا افتاده و دستهایش از بدن جدا گشته جسم مقطوع الاعضاء و جثه خورد گشته از ضربه دشمنان تا ذیل نظر نمائی و در او
تفصیل و بیان بعضی آنچه گذشته بدانکه اشاره رفت باینکه فضایل و مناقب جناب عباس خارج از حد احصاء و استقصاست
و بعد از حجج طاهرین کسی بدرجه او نمیرسد اگر چه مرتبه سلمان و ابوذر و مقداد شبیه بمرتبت است بدرجه او درجه جناب علی اکبر
نظر نما بزیارات وارده در شان آنجناب یعنی بزیارات خاصه او در ایام مخصوصه پس از آن نظر نما بکیفیت زیارت او که زیارت
میکند زائر او را در حالتیکه پشت بقبله و رو بقبر مطهر آنسرور است و همه اینها بعد از حجج طاهرین مخصوص آنسرور است پس از آن نظر نما
باینکه خدایتعالی چگونه قرار داده قلوب و دستهای شیعیان از اهل ما و چنانکه مایلند بحجج معصومین و چگونه ثابت و محکمست محبت او
در دلهای حسنان و زیارت کنندگان که زیارت میکنند او را در شبانه روز مثل زیارت حضرت سید الشهدا روحی له الفدا
و اگر زیارت نمایند سید الشهدا را در شبانه روز سه مرتبه حضرت عباس را هم زیارت میکنند سه مرتبه و اگر چهار مرتبه زیارت
او را بعمل آورند او را هم چهار مرتبه بعمل میآورند پس از آن نظر نما باسم شریف او در نزد شیعیان از ذکور و اناث و حر و عبد
و اطفال که بسمیاء حجج معصومین قرین میشمارند پس ساعتی نمیشود مگر اینکه باسم مبارک او قسم یاد میکنند بنحویکه عدد او خارج از حد
احصاست و قضیه تجلیل و تعظیم باسم شریف او در نزد مخالفین هم جاریست بلکه در دلهای ایشان چنان خوفی از آنحضرتست که بهم
او دروغ قسم یاد نمیکنند مبادا اینکه مبتلا شوند ببلای عظیم و این مطلب را در مقامات کثیره مشاهده کرده‌اند و اکثر سوگند
مخالفین لاسیما اهل لشکر و عسکر آنها در گفتار و کردار خودشان بنام عباس است پس از آن نظر نما باموال نفیسه که از بلاد شیعه
چگونه بقبر شریف او بعنوان نذر و هدیه میآورند بلکه از جماعت کفار و مخالفین هم و نیست اینعمل مگر بجهة آنچه دیده و مشاهده
نموده‌اند در مقامات کثیره از قضاء حوائج دنیویه ایشان وقتیکه نذر میکنند بقبر شریف آنسرور و اگر چنانچه اموالیکه بعنوان
نذر و هدیه و وقف بقبر میآورند محفوظ بماند هر آینه بآسمان میرسد ولی خدام و کلید داران میل میکنند آنها را
و خودشان بمصرف میرسانند معهذا انکار کنندگان و نیاورندگان بقبر شریف او را امید نمیکردند بلکه با جامعه مقفعیه

و مطلب روا شده بر میگردند پس بین چاه و عمر بهار از اهل کربلا و بادیه ها که هیچ نقطه نمیگذرد مگر اینکه بالای گلدسته
و مناره عباسیه رفته بصدای بلند فریاد میکنند رفع الله رایة العباس و نضّر الله وجهه فانه قد قضت حوائجنا و جعلنا انفسنا
دخیل بابه و التمسک به یعنی خداوند عالم رایت شان و مرتبه عباس را افراز دو رویش را سفید نماید که حاجات ما را آورده
بچنگ زدن ما بدامن وی و دخیل شدن ما باستان او پس هر که اخذ نماید همه کلمات ما را و تامل نماید در او میداند که حضرت عباس
آیتی است از آیات ساطعه و دلالتی است از دلالات واضحه که دلالت میکند بر حقیت دین و مذهب و حکایت کرد جمیعی
از صالحین که شخصی از اهل کربلا که الآن موجود است زیارت مینمود حضرت سید الشهداء را در هر شبانه و روز دو مرتبه یا سه مرتبه و زیارت
مینمود حضرت عباس را یک مرتبه در هر ده روز در عالم رؤیا صدیقه کبری فاطمه زهرا را دیده بآن مخدره سلام داد آنخاتون از وی
روگردانید عرض کرد ستیده من چه چیز است تقصیر من فرمود که گردن تو زیارت فرزندم را عرض کرد زیارت میکنم فرزند
ترا روزی سه مرتبه فرمود که فرزندم حسین را سه مرتبه زیارت میکنی ولی فرزندم عباس را کم پس نظر نما شیدای برادر این
به عظمت شان عباس و آنچه عطا فرموده او را خداوند تعالی از آنچه مشاهده میکنیم و آنچه مشاهده نمیکنیم کاشف است از فرط محبت
و خلوص او برادرش پس ما هم سزاوار است که در مصیبت او خون جاری کنیم عوض سرشک اگر تمام شود [illegible] الحاجی ملکوتی عربی
که متضمن بعضی از مقامات نورانیت پس مقدم میکنیم قبل از این مقدمات مقدمه که اشاره میکند ببعضی از آنچه گذشت بدانکه در اینجا اعاده
میکنیم بطریق اشاره بعضی امور را به آنکه ابوالفضل العباس کسی بود که امیرالمؤمنین او را ذخیره کرده بود برای یوم طف و تحقیق
شناختی مبالغه او را در حمایت بعد از آنکه دو دست او را قطع کردند شمشیر را بدندان خود گرفت و با دشمنان مقاتله کرد و در روایتی
است که علم را بدندان گرفت و گفته اند بدو بازوی خود گرفته و بسینه خود چسبانید و میگفت همچنین حمایت میکنیم از حرم رسولخدا و نیز
شناختی که آن بزرگوار از آب نیاشامید بسبب تشنگی برادر و حرم رسول الله را بیاد آورد و نیز شناختی وقتیکه آن والاتبار
از پشت اسب افتاد در حالتیکه ندا میکرد وا اخاه و احسیناه و ابتاه وا علیاه حسین مثل بازیکه بسوی شکار خود در رود بسوی او آمده اطراف عین را
متفرق نمود و هفتاد نفر از معروفین بقتل رسانیده و ندا میکرد وا اخاه وا عباساه الآن شکست پشت من و چاره ام کم شد بعد بسوی خیمه برگشت
در حالتیکه اشک چشم خود را با آستین پاک میکرد و سکینه از عنان اسب آنحضرت گرفته عرض کرد ای پدر آیا از عمویم علمی هست بعمویم
عباس که در آوردن آب تاخیر نمود در آن وقت امام گریست و گفت بدرستیکه عموی ترا کشتند و روحش به بهشت رسید چون زینب
این را شنید از خیمه بیرون آمده ندا کرد وا اخاه وا عباساه و اقلة ناصراه و اضیعتاه و زنان با زینب گریه میکردند و امام شدت
گریه کرد و نیز شناختی قول سید ساجدین را که فرمود آن اعمی که عباس کشته شد شدیدترین ساعت بود بر سید الشهداء در روز طف
و قول دیگر که برای عباس درجه ایست در روز قیامت که جمیع شهدا آنرا غبطه میخورند پس بعد از این مقدمه که شناختی خوض میکنیم در ذکر
مقامات و میگوئیم مقام اول در اشاره ببعضی از امور مهمه است اگرچه ذکر طایفه از آنها مستلزم اعاده و تکرار است و غایله ضرری در مثل این
نیست زیرا که متضمن فایده ایست به آنکه شهداء کربلاء و حواریین سبقت نگرفته بر ایشان سبقت گیرنده و لاحق نشده بایشان لاحق شونده و جمع نمودن
ایشان دو سهم رقیب و معلی را از سعادت عظمی و مکارم اخلاق حسینی و شیم علیاء و نیز شناختی که ایشان در شب عاشوراء بدرجه عصمت
رسیدند و از بزرگان اهل مشاهده و مکاشفه و اهل سیر و لقاء بودند و نیز شناختی تر قول رسولخدا را در شان ایشان که ایشان الم آهن را
درک نکردند و همچنین ترا امر زنان طاهرات و دختران هاشمیات را به بیرون آمدن ایشان از خیمه و خارج شدن در حالتیکه زنان ایشان را
تشجیع و دلیر مینمودند در حالتیکه میگفتند ای حاملان تنزیل وای اهل عزت و حمیت ضمانت نمائید و دفع نمائید از حرم رسولخدا و حرم
امام خودتان پس حاصل آنچه گذشت با بیان اجمال شافی کافی در اینجا و آن اینست که ایشان وقتیکه مستغرق بودند در احتراق قلوب و اعضا
و جوارح و حواس از آنچه مشاهده میکردند از غربت امام و قلت یاران و احاطه نمودن شداد و فجار و دشمنان و تشنگی او و حرم رسولخدا
الم آهن تاثیر نکرد در ایشان زیرا که لذت این الم های معنویه میسوزد در او حرقت آهن تاثیر نمیکند چنانکه دلالت میکند بر این تجربه بلکه حس و عیان پس
وقتیکه امام ایشان را در اینحالت یافت از گروهیکه غیر اولی الاربه بودند آگاه کرد کسیکه بر زنان در شرع واجب بود در پوشیدن از ایشان
اگرچه از محارم بودند نسبت آن زنان امام معهذا بر زنان طاهرات و دختران هاشمیات صیحه زد و ایشان را امر کرد به بیرون آمدن از
خیمه ها برای تشجیع و دلیر نمودن ایشان اصحاب و جوانان بنی هاشم تحریص و ترغیب ایشان بر قتال و حمایت حرم رسولخدا پس
این از خبرهائیست که غایه در آن نیست بلکه امر امام باین کشف میکند از اسرار ملکوتیه کثیره پس بعضی از آنها اینست که ایشان در مقام

فناء فی الله بودند و در درجه قصوی بودند از اطاعت ولی خدا و بعضی از آنها اینست که ایشان در راه محبت مست بودند چنانکه رسولخدا
بسوی آن اشاره فرموده که ان لله شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا الحدیث و بعضی از آنها
اینست که فعل امام از جمله ادله ایست که دلالت میکند برسیدن ایشان بدرجه عصمت اگرچه بطریق استکفاء بوده باشد و بودن ایشان از ارباب
فناء فی الله و مستغرق شدن در محبت ولی خدا امر مشتهر غیر اولی الاربه الی غیر ذلک از اسرار کثیره بالجمله اصحاب سید الشهدا و آنانکه در پیش
روی او بدرجه شهادت رسیدند بودند بعد از حیازت و جمع نمودن ایشان آنچه بسوی آن اشاره گذشت شیران جنگ که بیشه ایشان
نیستان نیزه ها است و کسانی بودند که خوابگاه ایشان پشت اسبان بود و کریمانی بودند که بخشیدن جانها برای ایشان عطایا بود
و شیرانی بودند که شمشیرهای براق مخالب چنگال ایشان بود و بارانی بودند که ریختن خونها برای ایشان سهل بود و ایشان بر
دشمنان در میدان جنگ ثقیل و گران بودند و شمشیرهای ایشان در خودهای دلیران صدا زننده بود و نیزه های ایشان در زره دشمنان
رخنه پدید کننده و در ضرب و طعن جد و جهد نمودند که کوههای بلند از آن زایل میشود و گرد و غبار در میدان جنگ ایشان اثری میشد
و برق آن برق شمشیرهای قاطع بود و طوبی ثم طوبی برای ایشان که ارواح خود شانرا بذل کردند و حال آنکه آن ارواح عزیز بود و اختیار کردند
ذلت و خواری را در خاک نشستن بسبب کحل بر رخسار کمانی بلکه چشیدند نور آثار بزرگی را از باغ نورانی فایز گردیدند بسعادت ابدی و حیازت
کردند تمام شرف عظیم و فضیلت منیفه از چیزهائیکه نرسیده بآن رسنده قبل از ایشان گوارا باد بر ایشان وقتیکه بخاک افتادند در پیش
روی امام در حالتیکه امام بایشان نظر میکرد و حسرت بر جامه ایشان بود و خونهای گلوی غسل ایشان و کفنهای ایشان نسج غبار شده بود و امام
بر ایشان تاسف و ناله میکرد و آه بر دل میکشید و آه جوانان بنی هاشم و عبدالمطلب و بزرگان بنی عبدمناف بتحقیق گذشته شد اصل ایشان
احدی بر ایشان قیاس نمیشود در حسب و نسب و هر یکی از ایشان امتناع کننده پرهیزکار شیر خشمناک زیرک شجاع نشاط کننده بود
زمانیکه دست دراز میکردند در روز بخشش و حمله میکردند در روز سطوت باران از ایشان در خجلت و شیر از ایشان ترسان میشود
و ایشان کوههای علم و دریاهای حلم بودند وقتیکه شب میشد قائم در طاعت الهی میبودند بعضی از ایشان دعا کننده و بعضی تضرع کننده
و در این مقام کفایت میکند قول جمعی از ائمه طاهرین که کشته شد با حسین هیجده مرد از عترت و اهل بیت او که در روی زمین از برای ایشان مثل و شبیه نبود.
پس این چنانکه امیرالمؤمنین فرموده که ما اهل بیتیم قیاس نمیشود بما احدی عطا میکند فضیلت هر فرد فرد از عترت هاشمیه که در روز
طف شهید شدند بهر فرد فرد از اصحابیکه در روز طف بدرجه شهادت رسیدند پس آنچه این مؤدی را ادا میکند از آنچه صادر شده
از حجج معصومین در غایت کثرت است زمانیکه همه این را شناختی و بدقت نظر کردی و تامل نمودی میدانی که مستفاد از آن اینست
که هر فرد فرد از عترت امام از جوانان بنی هاشم و همچنین هر فرد فرد از اصحاب که در روز طف شهید شدند جماعت کثیره از دشمنان
بقتل رسانیدند و طایفه از دلیران جنگ هلاک نمودند مگر اینکه تفصیل و حد معین در این مقام بما نرسیده مگر در مقالات جمعی از عترت هاشمیه
و جمعی از اصحاب پس لابد است که حمل شود آنچه در روایت مجمله و کلمات اصحاب مقاتل است در اینکه فلانکس از عترت هاشمیه و فلانی از اصحاب
مقاتله شدید نمود بعد از آن کشته شد بنا بآنچه عنقریب بسوی آن اشاره نمودیم و چگونه چنین نباشد زیرا که هر فرد فرد از عترت امام از جوانان بنی هاشم
عضوی هستند از عضوهای نبوت و شاخی هستند از شاخهای شجره مبارکه زیتونیه نورانیه از اسمه اسمعیلیه هاشمیه محمدیه پس چگونه جایز میشود
که او را بعض ضعفا و احمقان و لئام بقتل رسانند و غلبه نمایند و بعض سفله و احمقان در اول وهله و دفعه بدون اینکه جمع کثیری را از دلیران
و شجاعان و بزرگان قوم و غیر ایشان بقتل رساند و همچنین است کلام در اصحابیکه بدرجه شهادت رسیدند اما تدبر و تامل نمیکنی در آنچه
مقدم کردیم و همچنین در بعضی از فقرات زیارات که در شان ایشان وارد گشته پس چنانکه هر فرد فرد از اولاد هاشم و اصحاب که
در آن زیارات موصوف شده اند باینکه ایشان بدرجه عصمت رسیده اند اگرچه بر غیر طریق استکفاء بوده باشد همچنین موصوف
شده اند در آن زیارات باینکه شجاعت ایشان در درجه کامله بود آیا نخوانده زیارتیرا که مشتمل است بر فقره السلام علیکم
یا طیّبون من الادناس السلام علیکم یا مهذّبون آیا نخوانده زیارت مشتمله بر فقره السلام علی لیوث الغابات السلام علیکم یا سفن النجات
الی غیر ذلک را از آنچه این مؤدی را ادا میکند پس این اوصاف ثابت است بهر فرد فرد از کسانیکه در پیش روی امام بدرجه شهادت
رسیدند در روز طف خواه از اولاد هاشم باشد یا غیر ایشان پس زمانیکه اخذ کردی همه اینها را و تامل کردی و همچنین در بعضی از مطالب
این کتاب از اخبار با اصول ملکوتی میدانی که شهادت هر فرد فرد از این اشخاص طیبین طاهرین و مستشهدین در پیش روی امام
از خبرهائیست که باعث حزن و اندوه میشود بر روحانیین از گروه ملائکه و ارواح انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صدیقین و صالحین و ار

آنچیزهاست که سبب گریه و نوحه ایشانست بر او بلکه مستفاد از مطاوی بعضی از اخبار اینست که آسمانها نیز گریستند در شهادت یکی
ایشان پس گریه و نوحه بر ایشان از امور مندرجه تحت گریه و نوحه است بر سید الشهدا اگر فرض نمائیم هر گاه احدی از حقستان و عارفان
بحق ائمه معصومین در عمر خود یکدفعه گریه نماید بر یکی از شهیدین در پیش روی امام مظلوم بعد بمیرد قبل از آنکه درک نماید گریه بر حسین علیه السلام
یا بر حریم رسول خدا او ناقص نیست زیرا که این گریه بر یکی از شهیدین خبر شامل میشود با آنچه در اخبار وارد گشته از گریه بر سید الشهدا و حرم رسول خدا
و بحق ائمه معصومین بر ایشان گریه میکردند و شعرا را امر میفرمودند که قصائد در شان ایشان انشاد نمایند و در مجلس ذکر مصائب آل الله و عترت رسول خدا
بخوانند و این طریقه تا حال نزد گروه عرب باقیست زیرا که شعرا و مرثیه خوانان ایشان در ذکر مصائب ایشان قصائد را میخوانند که متضمن اوصاف
و اخلاق و صبر شهدا است در وقت شدائد و بذل نمودن ایشان جانهای خود را در پیش امام مظلوم و لیکن همه اینها بطریق اجمالست بمعنی که
تفصیل و کیفیت شهادت ذکر نمیشود در قصائد و اشعار مگر در خصوص جمیع قلیلی از اولاد هاشم و همچنین است اصحاب نعم بدرستیکه این طریقه
موجود نیست در نزد اعاظم زیرا که ایشان ذکر نمیکنند از اصحاب نه اجمالا و نه تفصیلا مگر جمع قلیلی را و همچنین است کلام در عترت
هاشمیه زیرا که ایشان اعراض میکنند از ذکر غیر عباس و علی اکبر و علی اصغر و قاسم و مسلم و پسران او و پس در مصائب این طاهرین از بنی هاشم
در مجالس طول میدهند و بسیار ذکر میکنند در هر شهر بلکه در هر هفته در مجالس عدیده و محافل کثیره اگر گوئی چیست سر قلت تحقق
گریه و نوحه بر اصحاب و همچنین بر جوانان بنی هاشم غیر از جمیع از ایشان که بآنها اشاره گذشت زیرا که امثال این امور وجودا و عدما و قلة
و کثرة ناشی نمیشود مگر از احکام آسمانی و اسرار الهی و امور قضائی و اما جواب از این آنست که تفصیل کیفیت شهادت غیر از جمیع از بنی هاشم
بما رسیده پس از آنچیزهاست که در اینمقام نفع میدهد بلکه از چیزهائیست که سؤال را وارد میکند یکی آنست که سبب و سر نکوئی در این چیست
دویم آنکه تفاصیل مقاتلات جمیع از اصحاب و کیفیت شهادات ایشان بما رسیده و این چنانکه در حر و حبیب بن مظاهر و مسلم ابن
عوسجه و مثل ایشان بلکه تفصیل بما رسیده در شان جمیع از بنی هاشم ایضا غیر از مذکورین و این مثل عبد الله ابن مسلم زیرا که او قریب
صد نفر از دشمنان کشت میگوئیم اسرار ملکوتی در اینمقام بسیار است و از جمله آنها اینست که این بزرگواران اطایب که شیعه
بایشان بسیار گریه و نوحه میکنند مثل عباس و علی اکبر و قاسم و علی اصغر و مصائب ایشان را اکثر اوقات در مجالس ذکر میکنند چنانکه فضائل
و فواضل و درجات ایشان مقابل میشود بفضائل و درجات هر کسیکه در خدمت امام بدرجه شهادت رسید همچنین مقابل میشود شدائد
مصائب ایشان با مصائب کل ایشان و از جمله آنها اینست که آنچه عادت شیعه بر آنست از کثرت گریه و نوحه بر این اطائب از
اولاد نبوی از جهة تاثیرات بسیار گریه و نوحه اهل کساء خصوصا حضرت فاطمه زهرا ع است بر ایشان در هر دو نشاة و همچنین از تاثیرات
بسیار گریه کردن حرم رسول خدا و حرم سید الشهدا ع است بر ایشان در روز طف و از جمله آنها اینست که گریه بر این اطایب و بزرگواران
از آنچیزهاست که قائم مقام گریه بر رسول خداست زیرا که ایشان اصول و ارکان بودند در باب اعانت و حمایت و ثبات قدم الی غیر ذلک
از اسرار ملکوتی که بر آنها شهادت میدهد کسیکه در کلمات ما تامل نماید ظاهر میشود نیز در بسیار کردن شیعه گریه و نوحه بر مسلم ابن عقیل و دو
طفل صغیر او زیرا که شدائد مصائب ایشان در غایت است علاوه بر این مسلم کسی بود که طریق حمایت و مجاهده را در نصرت سید الشهدا
برای جوانان بنی هاشم از اولاد پدرش و غیر ایشان گشود و محکم نمود و کسی بود که پیغمبر خدا و سایر اهل کساء بر او گریستند قبل از تولد پسرش
و پیغمبر گریه باو را از علامات ایمان شمرده اند مقام دویم در اشارات لطیفه و اسرار عجیبه است از آنچیزها که تعلق دارد بشان ابو الفضل
بدانکه مستفاد میشود از همه آنچه بآنها اشاره گذشت که یاری عباس برادرش و مقاتلات او در حد نهایت و شدت صبر او در بلایا و شدائد
از چیزهائیست که مقابل میشود با مجاهدات هر مجاهد و شهید در پیش انبیاء و مرسلین و صبر کل صابر از صدیقین و شهدا و استثناء
میکنیم در این خصوص اکابر اصحاب نبوت و ولایت را و جمیع دیگر از انبیاء که او تو آمزند پس این آن چیز نیست که ناشی شد از آن امور
متعدده از باقی بودن آثار جسد شریف در قبرش و صدور خارق عادات و کرامات در نزد قبر شریفش خارج از حد شمار
و مستقصات در هر عصر و دهر و گویا صیحه سماویه و دعوت ملکوتیه رسید و سرایت کرد بر جمیع اطراف عالم از آنجا که در آن
جمیع از شیعه و محبان پیدا میشود پس آنصیحه و دعوت تاثیر عظیم نمود پس هیچ احدی از محبین نیست مگر اینکه میل میکند قلب او بسوی
قبرش و بر آورده میشود حوائج او از جانب خدا در نزد او و بتحقیق ناشی شد از این سر لاهوتی و وجه ملکوتی برای قول سید
ساجدین که فرموده ان للعباس درجة یوم القیمة یغبطه بها جمیع الشهداء بیانش اینست و قسمیکه شامل شد رحمت رحمانی
و مواهب الهی و فیوض ربانی برای زائرین قبر شریف و گریه کنندگان بر او بتمامهم از مقربین و اصحاب درجات عالیه

و منازل رفیعه بهشت بلکه جمیع از ایشان رسیده بر درک رضوان خدا که اعظم و اکبر از جمیع نعمای آخرویه است او میدا
اهل محشر با مر الهی که این مجازات بسبب زیارت شایسته قبر عباس و بسبب نوحه و گریه شایسته بر آن بزرگوار و آلا مجازات
و درجه ایشان از این سبب ترقی دارد و توهم مکن که اکتفا میکنیم در قول سید ساجدین باین سر فقط بلکه میگوئیم این سریست از اسرار
قول آنحضرت پس نظر حاذق که طریقه ما را یاد گرفته قادر میشود که هدایت یابد بر اسرار دیگر بعد نیز در اینجا اشاره مینمائیم بسوی بعض دیگر
از مطالب نفیسه و فوائد لطیفه که استشمام میشود بوی خوش آنها از صوامع تقدیس برای کروبیین و از مجامع تسبیح برای روحانیین
بدانکه بدرستیکه ملاحظه کردی مقصود امیر المومنین ع از تزویج ام البنین این بود که اولاد او را برای روز طف ذخیره نماید و نیز ملاحظه کردی
قول سید الشهداء را بعد از شهادت عباس که الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی و قول صدیقه صغری زینب طاهره
واضیعتاه بعدک یا اخی پس چنان معلوم میشود که حیوة عباس در نزد حرم رسول خدا بمنزله حیوة همه شهدا بود بلکه فائده حیات عباس
در نزد زنان طاهرات زیادتر بود از حیات همه کسانیکه در خدمت امام بدرجه شهادت فائز شدند و بعد از این میگوئیم که شجاعت او
لابد است مقابل باشد با شجاعت کل اصحاب و عترت نبویه و هاشمیه که در خدمت امام شهید شدند غیر از علی اکبر و بدون استثناء
وجه این استثناء را در محل خود و از جمله آنها اینست که ما مکرر بیان کردیم که هر شیئی از آنچه دیده میشود و دیده نمیشود از هر عالم باشد
از عوالم امکان در ربقه اطاعت صاحب ولایت مطلقه و سلسله انقیاد است برای او و امر و اراده او پس زمانیکه ظهر و آخذ
شکست پشت جمیع موجودات شکسته میشود و این انکسار در موجودات آنوقت بود که امام بکلام متکلم شد و از جمله آنها
اینست که دشمنان کفار مادامیکه عباس حیات داشت در خوف و وحشت و اضطراب بودند بحیثیتی که نزدیک بود ارواح
ایشان از بدن مفارقت نماید و ظن میکردند که غلبه از جانب سید الشهدا خواهد شد کاش آن غلبه برای او میبود و بعد از شهادت
جمیع اصحاب و عترت هاشمیه زیرا که هیبت و سطوت عباس قلوب ایشان را تاریک نموده و سوخته بود و نیز ابعید شمار در
عباس بنا بر آنچه موثقین نقل کرده اند از کتاب مقتل محدث حاذق ابن عصفور بحرانی از دشمنان بیست و چهار هزار در یکدفعه
نمود و سایر شهدین بیست و چهار از کفار کشتند و امام علیه السلام سیصد و سه هزار بقتل رسانید و عدد همه لشکر ابن زیاد
چهار صد و شصت هزار بود و بعد از انقضاء معرکه هشتاد هزار نفر باقی مانده بود و نیز نقل کرده اند از این کتاب که بعض خدمتکاران
در مجلس یزید گفت که حسین آمد در میان چند نفر از اصحاب خود و ما بایشان هجوم آوردیم و بعضی از ایشان بعضی پناه میبرد
یکساعت نگذشت تا همه ایشان را کشتیم صدیقه صغرا زینب فرمود زنان نوحه کننده در ماتمت نشینند ای کذاب بدرستیکه
شمشیر حسین نگذاشت در کوفه خانه را مگر گریه و نوحه کننده و همه اینها را جمیع از ثقات ما نقل کرده و نیز ذکر کرده اند که ابن عصفور
سه کتاب دارد در مقتل کتاب سته کتاب شهر کتاب اسبوع و من از کتب ثلثه او بسیار تفحص کردم در این بلاد مقدسه
یکی از آنها نرسیدم و گذشت آنچه مناسب کلام الشیخ اجل است و نیز اشاره میآید در بعض مجالس این کتاب آنچه با دو مناسبت
پس هر که تدبر نماید در آنچه ذکر کردیم و ذکر خواهیم کرد هدایت مییابد بر امر مهم و مطلب عظیم که سزاوار برای ذاکرین مصائب
اهل بیت رسول خدا اینست که مراعات و ملاحظه نمایند مراتب و حقوق کسانیکه در خدمت امام بدرجه شهادت فائز شده اند
بمعنی که شهادت و کیفیت مصیبت ایشان را ذکر نکنند مگر بعد از ذکر کیفیت مقاتلات و مجاهدات و شجاعت و شدت
حملات ایشان تفصیلا یا اجمالا مقام سیم در اشاره بمطلب مهمیست که موفق شدم بفهمیدن آن در این ایام و شک نیست
در اینکه این توفیق و الهام از خدای تعالی و این تائید از ولی خدا بسبب برکات قمر بنی هاشم ابو الفضل العباس و نفحات توجهات
روح اطیب و انور او است و خلاصه سوال و محصول اشکال اینست که بما رسیده است در بیان شان آن زنان طاهرات
و فضل ایشان مثل آنچه رسیده در شان عباس و علی اکبر و مثل آنچه رسیده در شان بنی هاشم که در خدمت امام بدرجه شهادت
رسیدند پس این اشکال از آنچیزها بود که سینه ام بسبب آن تنگ میشد و بر دفع آن جوابی نمییافتم تا این ایام که خدای تعالی مرا الهام
آن نمود و توفیق کرامت کرد هر گاه گوئی که بسیار ذکر میکنی استنباطات دقیقه رقیقه را میخواهم که ابرا یک مثال یا دو مثال واضح نمائی
بشرط اینکه از ائمه طاهرین مروی باشد میگوئیم امثله این در غایت کثرتست از جمله مثالیست در کتاب عیاشی مرفوعا
الی امیر المؤمنین که مردی بخدمت امیر المؤمنین ع آمده عرض کرد که شکم من درد میکند حضرت فرمود آیا زوجه داری گفت نعم فرمود از او
چیزی بخواه که برضای خود از مالش بتو ببخشد بعد از آن با آن عسل بگیر و از آب باران بر آن بریز و او را بنوش زیرا که خدای تعالی در کتاب

خود میفرماید وَاَنْزَلْتُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكاً يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ وَالصِّيفِيَّة فَاِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً
پس چنینکه برکت وشفاء وکوارا جمع شد شفا میابد راوی کوید که اینها اکر دو شفا یافت الحدیث پس هرکه تامل نماید دراین حدیث ایما به
بکیفیت طریق استنباطات دقیقه ورقیقه و اکتفا میکنیم درین مقام باین مثال واعاده مینمائیم کلام را از سر میکوئیم انچه درشان این زنان
طاهرات ذکر کردیم از آنچه ثابت که در آن کفایت وافیه است ورسیده اینها ببعض مراتب نورانیت شأن ایشان از انچه مثل شان عباس بن علی است
وظن من است که ارواح ایشان از روح فاطمه زهرا مفارقت نمیکند و مناسب مقام حکایت لطیفه ایست که از کتب معتبره روایت شده
از مردی از اهل هجروان که من مواظب بودم بر استماع مراثی حسین و در شب تاسوعا مصیبت آنحضرت کریه کردم تا خواب بر من مستولی شد
در عالم رؤیا بستانی دیدم که درخت بسیار دارد و مرغان در بالای درختان بحزن واندوه مینوحند در این اثنا ناله بلند شد که قلب را
پاره پاره میکرد بعد زنی را دیدم که چون آفتاب طالع است و در دست او جامه پاره پاره خون آلودیست که خون او را میشوید و فریاد میکند و از
آنجامه بوی مشک وعنبر میاید و میکوید یا رسول الله آیا نمی بینی آنچه امت تو با ما کردند حق مرا غصب و از خانه ام بیرون نمودند از پهلویم زدند
و میراث مرا کرفتند و کتاب مرا که در خصوص عطای من نوشته بودی پاره کردند و از صدق دعوی من اغماض نمودند و کوش خود شان را
از استماع کلام من بستند و بضرر من اعانت نمودند باین هم اکتفا نکرده هیزم جمع نمودند تا مرا با اولادم بسوزانند چون دیدم که در سوزاندن
خانه ام اصرار دارند در را برایشان کشوده و به پشت در پناه بردم پس مرا در میان در و دیوار چنان فشاری دادند نزدیک بود که روحم
بیرون آید و فرزندم را که نامش محسن کذاشته بودی سقط کردند باین هم اکتفا نکرده پسر عمم را که در کودکی تو او را تربیت دادی و در رکاب
با او برادر شدی و صهر نمودی کرفتند و حمایل شمشیرش را در کردن او کردند و کشیدند در حالتیکه او بجامه های خود پیچیده بود و اصحاب
از او کناره شدند پس اکر امتثال امر و حفظ وصیت تو نمیشد هر آینه اول ایشان را با آخر ایشان بسراب میکردم یا ابتاه وقتیکه دیدم آنچه
کردند به پسر عمم رشته امیدم قطع شد بسیر خود در انسرا آنچه بسوی ایشان آمدم شاید قرب مرا با تو ملاحظه کرده و وصیت ترا حفظ نمایند مرا تعظیم
نکرده و ملاحظه ننمودند بلکه مشغول شدند بسب و شتم من باین هم اکتفا نکرده مرا بتازیانه های خود زدند و دنده مرا شکستند و هنوز آثار
تازیانه ایشان در جسدم هست یا کاش میدیدی حسن و حسین مرا در حالتیکه عقب سر خود شان میرفتند و کریه میکردند و قوم مرا میکشیدند که از
پدر یا دست بر دار یعنی شماره امادر نباشد کجا پدر پدر ما اینقوم در میان من و پسرانم حایل شدند زمانیکه از من غائب شدند مثل شتر
بسوی قوم رفته و ایشان را از پسرانم متفرق کردم در حالتیکه کریه میکردند و میکفتند پدر ما را بردند و کشیدند و مادر ما را آب نمودند و از ما
اعراض کردند دوست با خیانت و رفیق از ما دوری کزیده و درها را بروی ما بستند کویا که ما از جمله قرابت نیستیم که خدا تعالی ایشان را در کتاب
مجید یاد کرده یا ابتا باینهم اکتفا نکرده پسر مرا فریب داده رسل و نامها باو فرستادند در حالتیکه یقین بصدق ایشان کرده و در اهل
بیت آنها بود باو خروج کرده راه را با او بسته با اولاد و انصارش کشتند و استخوانهای سینه اش را بسم اسبان خورد و پامال کرده اهل
و عیالش را اسیر و اموالش را قسمت کردند و دختران او را بشتران عریان سوار کردند حمزه و جعفر و عقیل و بنی هاشم در نزد ایشان بود
راوی کوید وقتیکه اینکلام را از آنخاتون معظمه شنیدم شستن جامه و نوحه او را دیدم نزدیک بود که ضلعهای من بر روده هایم منطبق کردد و در دل
خود کفتم شک نیست که این زن صاحب این بستان و این جامه مقتول اوست بعد آن زن بیمین و یسار ملتفت کردید و ندا کرد یا ادکه [?]
لِمَ لا سَمَّيْتَ لَهُمْ فَلَعَلَّهُمْ مَا عَرَفُوكَ وَلَا عَرَفُوا مَنْ جَدُّكَ وَاَبُوكَ ناکاه دیدم شخصی او را جواب میداد که ای مادر شان کفتم جدم محمد مصطفی و پدرم علی
مرتضی و مادرم فاطمه زهرا است کلام مرا نشنیدند و مقام مرا مراعات ننمودند و شریعه فرات را بر رویم بستند و مرا تشنه کشتند و پشت مرا بسم اسبان
خورد نمودند و دختران مرا سلب نموده بر شتران عریان سوار کردند هر دم میکوید وقتیکه اینکلام را شنیدم لرزه براندامم افتاده و مو
بر بدنم راست شد تا بر آن زن نزدیک شده سلام دادم و کفتم بخدا تو کیستی و این کیست که کریه کرد و فرمود من مادر مظلوم دختر محمد مصطفی و این
فرزندم حسین است که این امت شقی بعد از ما تشنه لب و دیده کشتند بعد از آن صدایش بکریه و نوحه بلند شد ناکاه دیدم زنان چند از میان
درختان بیرون آمدند کویا که ماه بودند بعضی از آنها با پیراهن پاره و بعضی سر برهنه بودند با آنخاتون کفتم ای سیده من این زنان کیانند
فرمود زینب و ام کلثوم و سکینه و رقیه و زنانهاست پس من کریستم و کفتم ای مادر شما خصوصا بفرزند حسین مرثیه میکفت و مرده ای بما و چه
کرده فرمود فقرا و مجازی حضرت ما عرض کردم چیست جزای کسیکه برشما کریه کند یا مال خود را در عزای حسین انفاق نماید یا شعر را
بروز آورد یا حزن و اندوه بر حسین باسعی نماید در قضاء حاجت کسیکه اقامه عزاء او نماید یا در ان عزا آب نوشد و دشمنان آنحضرت را لعنت نماید
فرمود بهشت برای ایشانست و همه اینها برای اعانت است پس مژده باد ترا و مژده ده ایشان را بجوار همسایکی ما قسم

از قبرها از مکانهائیکه درانها اقامه میشود مجالس عزای آل رسول الله بعضی از انها نزد کروه ملائکه و ارواح انبیا و مرسلین و حور العین
و بعضی از آنها در خوابهای کریه کننده کان که صالح اند و بعضی از آنها در نزد قبر امام مظلوم و همچنین بدان وجه شریف
دنیوی در مدینه مدفونست در کریه و نوحه و جزع است نیز و لکن بنحو دیکر پس بدان که ارواح سیدات زنان طاهرات
اسیر شده مثل صدیقه صغری زینب و ام کلثوم در بهشت از نشأها میباشند بنفس کلیه قاهره لاهوتیه که برای فاطمه زهرا
میباشد و این بعد از بنا که کذاشتن است برانکه برای ایشان نیز بدنها و اجساد کثیره مثالیه برزخیه است و این از باب
که عجیب نیست در قائل شدن باو هم بعد از آن بدانکه هر کس تامل کند در بعض از مطالب این کتاب میداند که میباشد
در نزد اهل کساء خصوصا فاطمه زهرا عملی که اعظم و اکبر و اشرف و افضل بوده باشد از اقامه عزای امام علیه السلام بر بیت
دادن مجالس و محافل حتی اینکه اهل کسا متحد میشود برای ایشان مصیبت علیحده در وقت ترک کردن کثیر از شیعه یا
از غیر ایشان داب و عادت خود را در اقامه کردن مجلس عزای او کشته او را هم سبب میکنند اکر این ترک کردن از جهه فقر
و بیچیزی بوده باشد و بتحقیق جمعی از صالحین در رویاهای خود شان دیده اند در سالهای وبا و مرضهای شدیده که بعضی
از ائمه امر کرده است ایشان را باقامه کردن مجالس عزا در سر راهها و محله ها در شکل انتقام حکایتهای عجیبه است باید ذکر
کردن یکی از آنها اکتفا مینمائیم که ذکر کرده است او را الشیخ عبد الحسین اعثم در قصیده خود و شمش مردی از تجار بعض بلاد هند
صاحب تقوی و پرهیزکاری و محب آل الله و اهل بیت رسول خدا بود و صاحب مال بسیار و دولت بود و عادتش
این بود که در هر سال ماه محرم اقامه مجلس عزا و ذکر مصائب آل اهل کسا مینمود و در مجلس او حاضر میشد روضه خوانان
و با ایشان مال بسیار بذل میکرد از جهة او از جهة ذکر کردن ایشان مصائب را پس جمع میشد خلق بسیار در مکان وسیع
او و کریه و نوحه و جزع می کردند بر اهل بیت و او بسط میکرد مائده را و طعام مینمود بر فقرا و مساکین بلکه بر جمیع اشخاصیکه
در مجلس عزا حاضر میشد طعامهای پاکیزه در ظروف پاکیزه میداد و فرشهای پر قیمت میکسترد و این طعام از او واقع میشد
در روز و شب خلاصه بهتر و کثر مالهای خود را صرف میکرد در اقامه مجالس عزا وقتیکه ده روز از محرم میکذشت
فرشهای کسترده در مجلس عزا را بفقرا و مساکین عطا میکرد و بود این عمل در هر سال در شهر محرم از قبیل امور واجبه نزد
او که وفا بآنها واجب بود و بتحقیق اتفاق افتاد در سالی از سالها که والی و حاکم آن شهر عبور میکرد با جمعی از خدم و خشم
و اعوان خود از آن کوچه که خانه این شخص در انجا بود و این عبور او از آن کوچه در آن روز بود که آن مرد اقامه عزا کرده بود)
والی صداهای ناله و فریاد را شنید که بلند شده و آوازها را شنید که زمین بسبب آنها حرکت میکرد بخدام خود کفت خبر
دهید که این فریاد چه چیز است و این در کجاست و در خانه کدام کس است این اجتماع بسیار از مردم کفتند در اینجا منزل
که خانه رافضی است از رافضیان و عادت او در هر سال اقامه کردن عزا است بر شهید کرب و بلا پس امر نمود باحضار او در حالیکه
دست بسته باشد و وقتیکه او را حاضر کردند اول او را فحش داد و بعد از آن بخدام کفت که او را بزنید بتازیانه ها پس تازیانه را
در سر او بحرکت آوردند و زدند بعد از آن کفت اموال او را غارت نمائید و لباسهای او را از بدن او بیرون کنند
و همچنین لباسهای جمیع غلامان و خدمتکاران و عیال و اطفال او کسانیکه با او میل داشتند ضبط کنند پس خدمتکاران
او کردند آنچه با او مامور بودند و اموال صالح بغارت شده و خوار و ذلیل مانده چنانکه نماند در نزد او چیزی که با او خود را از سرما
حفظ کند خود را از حرارت و برودت پس کذشت ایام و روزهای آنسال و وقتیکه در سال آینده ماه محرم آمد و متذکر شد
و یاد کرد آنچه از او فوت شده بود و آنچه کذشته بود ظاهر شد ناله های قلب او و کریست و ناله کرد چنانکه نزدیک بود که از الم
سنک سخت پاره شود و او را زنی صالحه بود باو کفت این زفرات و کریه و ناله و فریاد نمودن چیست آیا این ناله از جهة
رفتن مال و دولت و جاه و جلال تو است کفت حرقت و سوختن قلب و کریه نمودن من نیست مکر از جهة فوت شدن
اقامه عزای سید الشهدا از من آن زن کفت غمکین مباش بلکه مژده باد ترا بانکه ما را پسری است او را اخذ کن و او را ببر

در بعض شهرهای هند از اطراف بعیده و ببردم بگو که این بنده من است و او را در آنجا بفروش و ثمن او را بیاور تا صرف کنیم او را
در وجه خرج پس آمد در نزد جوان خیر گفت و شادمان شد و خدا را حمد کرد و شکر گفت و وقتیکه پیر ایشان آمد قصه را باو نقل
کردند گفت فداکم جان خود را ای فرزند محمد مصطفی و پسر علی مرتضی و فاطمه زهرا پس آمد دارد دست فرزند خود گرفته و در صبح
همان روز و برد او را در حالیتیکه قصد کننده بود شهر بعید را از بلاد خود وقتیکه آمد به نزدیکترین قریه یا دو شهر
از شهر خود دید جوان بزرگ و عظیم الشأن و با هیبت و خوش شد و در حالیکه نور جبینش آفاق را روشن کرده بود
پس باو گفت باین جوان بکجا میروی و چه اراده داری باین جوان گفت میفروشم گفت بچه میفروشی او را گفت باین
قدر بآن جوان عطا کرد بدون توقف آنچه خواسته بود وقتیکه اخذ کرد ثمن را مراجعت نمود و سرعت کرد
به شهر خود در حالیکه مسرور و خوشحال بود وقتیکه در منزل خود قرار گرفت و به زن خود خبر میداد بآنچه جاری شده
بود در آن حین که ایشان حدیث میکردند و شادی میکردند ناگاه دیدند پسر ایشان بر ایشان وارد شد پس باو گفتند
آیا فرار کردی از مشتری و گفت نه گفتند پس از تو چه چیز است بپدر خود گفت تو وقتیکه مرا گرفتی و رفتی و غائب
شدی از نظر من گریه گلوی مرا گرفت پس آن جوان مشتری بمن گفت چرا گریه میکنی ای غلام گفتم برای فراق آقای
خودم زیرا که او بمن خیلی احسان میکرد پس بمن گفت تو غلام نیستی برای آن او بلکه تو پسر او هستی گفتم بلی گفتم تو کیستی ای
آقای من گفت من آنکسم که کردید بر تو آنچه کرد از جهة اقامه عزای من انا الغریب که مرا از وطن خود دور کردند بلکه
مرا تشنه شهید کردند و بی گناه مضطرب مشو و غمگین مباش که من ترا در این زمان در سرعت ترین مدت بر پدر
و مادر میرسانم پس وقتیکه در نزد پدر و مادر حاضر شدی با ایشان بگو بدرستیکه ما اهل شما که از شما فروخته شده بروزی و
او را بشما میرساند و از بر و احسان بشما زیاده میکند پس در این بینا که ایشان حدیث میکردند ناگاه کسی او را صدا زد در
که سیف بر مرد صالح که اجابت کن الآن والی بلد را وقتیکه آمد در نزد والی حاضر شد او را تعظیم و تجلیل کرد و گفت در
حالتیکه عذر میخواست که مرا حلال کن زیرا که من ترا اذیت کردم پس عطا کرد باو تمام آنچه از او گرفته بود و علاوه کرد باو
نیکوئی و احسان خود را و گفت ای مرد صالح جد و جهد کن در برپا نمودن عزای امام علیه السلام بدرستیکه من میرسانم تو را هر
سال ده هزار درهم و بدرستیکه من صاحب بصیرت شدم و شیعه شدم و اهل خویشان هر که بمن میل داشتند زیرا که آمد
نزد من امام مظلوم عطشان روح من براو فدا باد و بمن گفت آیا اذیت میکنی کسی که عزای مرا برپا میکند و خوار میکنی او را و
و اخذ مینمائی اموال و بنده کان او را و املاک او را پس رد کن باو جمیع آنها را و التماس کن از او که از تو عفو نماید و الا امر
میکنم زمین را که ترا و جمیع اموال ترا بلع میکند و فرو میبرد پس تعجیل کن در طلب آنمرد قبل پیش از اینکه بلا بتو نازل شود و
بعد از آن گفت خبردار باش که توبه کردم بسوی خدا و استغفار نمودم از خدا و هدایت یافتم بهدایت کردن امام
بسوی راه راست و الحمد لله رب العالمین. خلاصه امثال و نظایر این حکایات در غایت کثرت بلکه در حد تسامع
و تواتر است که افاده قطع و یقین میکند نسبت بوقوع بعضی از آنچه روایات متظافره و حکایات متسامعه او را متضمن
است
مقام چهارم در اشاره بجواب سؤال مشکل یکی از آنها اینست بدرستیکه روایت که وارد شده در
مقاتلات ابو الفضل العباس و مجاهدات او که آن روایت متضمن است که آن بزرگوار روحی له الفدا بتحقیق مرد [illegible]
شجاع و هلاک از جهت و شجاعان را با دست چپ خود از اسب به زیر انداخت بعد از آنکه دست راست او
قطع شده بود بعد از آن آن بزرگوار شمشیر را بدندان خود گرفت بعد از آنکه دست چپ او قطع شد نیز مقاتله
و مجاهده میکرد در اینحالت پس اینگونه مقصور و متعقل میشود زیرا که ایشان زمانیکه بیعت او از کتف با [illegible]
وقت بسبب بسیار رفتن خون قوت نشستن [illegible] کجا مانده باشد و کجا مانده از او مقاتلات و مجاهدات [illegible] چگونه می
شود حال با اینکه [illegible] دست او قطع و جدا شود و این سؤال جاری میشود در مجاهدات و مقاتلات جناب علی اکبر
زیرا که او از دشمنان جماعت کثیره را بقتل رسانید و در میان ایشان بود اشراف و شجاعان قوم بعد از آنکه گردیده
بود زره او مثل خارپشت از کثرت تیرها که واقع شده بود و بعد از آنکه رجوع کرد بخدمت پدرش از برای طلب
کردن آب از آن و حال آنکه بود در بدنش جاهای ضرب شمشیرها و طعن نیزه ها و زخمهای تیرها در غایت کثیره و شدید میشود

این

این اشکال در مقاتلات امام مظلوم و مجاهدات او روحی له الفدا زیرا که آن بزرگوار چند هزار از قوم کفار کشته
بود بعد از آنکه بود در بدن شریفش روحی له الفدا از بسیاری ضربتهای شمشیرها و طعن شمشیرها و نیزه ها و سوراخ کردن تیرها در حالیکه
که ممکن نیست بیان آنها و بتحقیق ریزنده بود از خونهای شریفه و پاکیزه اش زمین کربلا در حالیکه او در مقاتلات خود مشغول
بود چنانکه تر میشود باغ تر و تازه از نوشیدن آب و دومی آن دو سؤال مشکل آنست که بتحقیق متضمن است اخبار متکاثره
متظافره و متواتره و حکایات متسامعه ازینکه اقامه کننده عزای مظلومان روحی له الفدا و گریه و جزع کننده بر آن گناهان
او آمرزیده میشود هر قدر باشد و از اهل بهشت است با اینکه میدانیم بعلم اجمالی که از جمله گریه کننده کان و اقامه کننده کان
عزا کسی است که او از بعض طایفه های مشهوره است مثل طایفه ولد الزنا و ولد حیض و مخنث یعنی مفعول در دبر بلکه به
درستیکه جمعی از آنها را می شناسند باعیانهم و بشخصهم جمعی از هم عصر ایشان یا از غیر ایشان و می بینند و یا می شنوند
گریه کردن ایشان را برای امام مظلوم و اقامه کردن ایشان عزای آن بزرگوار را در هر سال و زیارت کردن ایشان
قبر شریف او را و تقریر سؤال و جواب و بیان اشکال اینست که یکی از طایفه های مشهوره از اهل نجات نمی شود زیرا که ایشان
اهل بیت رحمت و عصمت را دوست نمیدارند بلکه ایشان را دشمن میدارند و بتحقیق دلالت کرده است براین
اخبار متظافره بلکه بدرستیکه در بعضی این طایفه ها بتحقیق وارد شده اخبار متظافره از طریقهای عامه [illegible]
زمانیکه شناختی اینرا میگوئیم بدرستیکه مثل سؤال اول را آنچه بسوی او اشاره گذشت در بعض مجالس این کتاب و هم
چنین بسوی جواب از آن اشاره شد پس زیاد میکنیم باز در اینجا میگوئیم بدرستیکه طینت بدنهای عباس و علی اکبر
و قاسم و مثل ایشان از جوانان بنی هاشم نزدیک است که از طینت بدنهای حجج طاهره باشند از آل طه و یس
باشند باین معنی که طینت ابدان این برگزیده کان شهدا بتحقیق اقتباس کرده اند از طینت ابدان
حجج طاهرین آثار ملکوتیه و فضایل روحانیه نورانیه ایشان را زیرا که خمیره ابدان حجج طاهرین از علیین است و خمیره
ارواح ایشان از بالای علیین است چنانکه خمیره ارواح شیعه ایشان از طینت علیین و طینت ابدان
ایشان از تحت علیین است چنانچه دلالت میکند بر این اخبار معتبره و احتمال دارد که طینت انبیا و مرسلین
و اوصیا داخل شود در هر دو مقام تحت طینت شیعه زیرا که ایشان نیز از شیعه محمد و آل او اند چنانچه غیر این
هم احتمال دارد و بهر طور باشد بدرستیکه طینت علیین منبع حیات و قوت و قدرت و منبع انوار شعشعانیه است
از جهة این راه نمییابد در ابدان [illegible] و پوسیده گی برابدان حجج معصومین پس این منافات ندارد راه یافتن مرگ
بسوی ایشان بسبب قطع شدن علاقه آنچنانیکه میان آن و میان ارواح است چنانچه مخفی نمیماند بر ماهر دانا و به
عبارت اخری بدرستیکه این ابدان شریفه و اجساد پاکیزه نورانیه متحمل میشوند جراحات و ضربهای شمشیرها و طعنهای
نیزه ها و ریختن خون آنچیز را که سایر ابدان طاقت نمیآورد که آنرا متحمل شوند و اگر خواهی که تعبیر نمائی به طریق دیگر بگو
بدرستیکه منشأ حیات محقق شدن خونهاست در جگر و قلب یعنی از خونهای آنچنانیکه محقق میشود زنده کانی چنانکه
تولید خونها از اغذیه و اشربه میشود هم چنین گاه میشود بتوجه نفس کلیه قاهره نورانیه شعشعانیه لاهوتیه از امام علیه السلام
بر بدن خود و اعضای خود و این در وقت اراده شهادت کشیدن از دشمنان یا غیر این وقت پس اینست بسیاری
خونهای ریخته شده امام علیه السلام در زمین کربلا پس هرگاه بگوئی این جاری نمیشود مگر در شان امام علیه السلام و جاری
نمیشود در شان غیر او از عباس و علی اکبر و قاسم و مثل ایشان علاوه بر این تو مکرر تقریر کردی که مقاتلات امام
علیه السلام و مجاهدات او از آنچیزهاست که از تحت قوه بشریه خارج میشود میگوئیم آنچه ذکر شد جاری میشود در شان غیر
امام هم و این از جهة این است که طینت ابدان ایشان چنانچه اقتباس کرده از طینت بدن امام بعضی از آثار
و خصال آن امام هم چنین کسب کرده است روحهای ایشان از روح آن و بعضی از آثار و خواص آنرا در بعض مقامات
نسبت ببعضی از امور بعد از آن جواب از آنچه ذکر شد ظاهر است زیرا که معنی اینکه امام مقاتله و جهاد نموده [illegible]

ملازمت

قدرت و قوت بشریه نیست که او متحمل میشود بر جراحتها را و اثر می کند در آن ضربهای شمشیر و طعنهای نیزه چنانکه
میکند در غیر آن امام علیه السلام گشت جمیع آنها نیکه کشت از دشمنان بشمشیر خود و نیزه خود نه بکشتن مو توایا اعداد ایشان
بر او مثل مرگ ایشان در احتمال و قوت بشریه هر شخص و قدرت او ملحوظ نیست بلکه نسبة بغیر او و هر کسیکه
تأمل نماید در آنچه ما ذکر کردیم هدایت میباید بسو سرهای دیگر که از او به آنجه میشود و با همه این میگوئیم بدرستیکه سرهای پوشیده
واقعیه در نزد خدا و در نزد حجج معصومین او است و اما سؤال دویم و به تحقیق تمام کرده ام کلام را در جواب دادن از آن
در خاتمه اینکتاب لکن من به تحقیق رسیده ام در این ایام به کلام بعضی از متتبعین در فنون احادیث در آنچه
تعلق دارد بآنچه مناسب مقام است پس گفته است بعد از ذکر کردن بعضی از اخبار بدرستیکه حضرت صادق فرموده
اِنَّ لِوَلَدِ الزِّنَا عَلَامَاتٍ اَحَدُهَا بُغْضُنَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَ ثَانِيهَا اَنَّهُ يَحِنُّ اِلَى الْحَرَامِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ وَ ثَالِثُهَا
الِاسْتِخْفَافُ بِالدِّينِ وَ رَابِعُهَا سُوءُ الْمَحْضَرِ فِي النَّاسِ وَ لَا يُسِيءُ مَحْضَرَ اِخْوَانِهِ اِلَّا مَنْ لَمْ يُولَدْ عَلَى فِرَاشِ
اَبِيهِ اَوْ مَنْ حَمَلَتْ بِهِ اُمُّهُ فِي حَيْضِهَا وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَامَاتُ وَلَدِ الزِّنَا ثَلَاثٌ سُوءُ الْمَحْضَرِ وَ الْحَنِينُ
اِلَى الزِّنَا وَ بُغْضُنَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَ قَالَ الصَّادِقُ اَرْبَعُ خِصَالٍ لَا تَكُونُ فِي مُؤْمِنٍ لَا يَكُونُ مَجْنُونًا
وَ لَا يَسْئَلُ اَبْوَابَ النَّاسِ وَ لَا يُولَدُ مِنَ الزِّنَا وَ لَا يُنْكَحُ مِنْ دُبُرِهِ بدرستیکه ولد الزنا را چند علامت است یکی
دشمن داشتن اهل بیت است دویمی آنست که میل میکند بسوی حرامی که از او خلق شده سیومی استخفاف کردن بدین است
چهارمی در میان خلق محضرش بد میشود و بد میشمارد محضر برادران خود را مگر آنکسیکه در فراش پدر خود زاییده نشود یا کسیکه
مادر او با و حامله باشد در حیض و گفت علیه السلام علامات ولد الزنا سه است بدی محضر و میل کردن بزنا و دشمن
داشتن اهل بیت و حضرت صادق گفت چهار خصلت است که در مؤمن نباشد مجنون نمیباشد و سؤال نمیکند در
درهای مردم و از زنا متولد نمیباشد و موطوء در دبر نباشد و از جابر بن عبد الله روایت شده قال قال رسول الله صلى
الله عليه و آله لامير المؤمنين عليه السلام الا ابشرك الا امنحك قال بلى يا رسول الله صلى الله عليه و آله قال
خلقت انا و انت من طينة واحدة ففضلت منها فضلة فخلق منها شيعتنا فاذا كان يوم القيمة دعي الناس
بامهاتهم الا شيعتك فانهم يدعون باسماء آبائهم لطيب مولدهم حضرت پیغمبر گفت بامیر المؤمنین آیا مژده ندهم آیا عطا نکنم تو عرض کرد مولدهم
بلی یا رسول الله گفت خلق شده ام من و تو از یک طینت پس زیاده ماند از آن طینت زیادتی خلق شد از آن شیعه
ما زمانیکه روز قیامت میشود خلق را میخوانند به مادرهای ایشان مگر شیعه تو که ایشان را بنام پدران میخوانند از جهة
پاکیزه بودن ایشان و مراد ائمه از شیعه خلص است نه محبون زیرا که دوستان زنانیکه از خواص شدند در ایشان
یکی از این خصلتها میشود و اگر بر اطلاق خود باقی باشد اکثر مردم رسوا میشود و به تحقیق دلالت کرده است بر آنچه ما گفتیم از
تخصیص بخصوص عقل و نقل چنانکه گفته است آنچه مبتلا کرده است با و خدا شیعیان ما را پس ابدا مبتلا نمیکند
ایشان را بچهار چیز باینکه بوده باشند بغیر رشده و یا سؤال نمایند دست خود شان یا اینکه مفعول شده باشند در دبر
یا اینکه اخضر و ازرق بوده باشند پس قول امام علیه السلام بغیر رشده یعنی طاهر المولود نبوده باشد زیرا
که ولد الزنا دو قسم است ولد الزنای علمی و او کسی است که از نطفه شیطان با شرکت پدرش بوجود آمده باشد
هرگاه عقد صحیح پدرش با مادر او را تزویج نموده باشد و این قسم گاه میشود که در آن رفق و حسن خلق باشد و جرأت نمیکند
در کشتن پیغمبر و امام علیه السلام و این مثل فرعون است که زیرا که او رشیده بود از زنای ظاهر متولد شده بود و هم
چنین است اعرابی اول زیرا که او ولد الزنا نبود زیرا که او جد صادق بود پس نسب او صحیح است اگر چه کافر بود

ازکل

و از کل خبیث نجس بود و هم چنین است حکم هر کسیکه نسب او با امام میرسد یا بر پیغمبر منتهی میشود از طرف مادر
آن مثل یزدجرد زیرا که او اگر چه مجوسی بود و مجوس محارم خود را نکاح میکند الا اینکه او محفوظ النسب است از میان
ایشان و لاحق نمیشود با و عیبی بسبب طهارت حجت و بلندی شان او پس نمیشود لاحق اینکه در نسب او عیب
لاحق شود یا اینکه طبایع از او نفرت کند و دلالت کرده است باین صحیح العقل و صریح نقل و اما کفر پس لازم نمیشود
از آن عیب در نسب زیرا کفر دنیا در نسب لازم نمیاید و باین جهة جناب پیغمبر بامیر المؤمنین فرموده یا علی
دشمن نمیدارد ترا مگر منافق یا ولد الزنا یا کسیکه در دبر او طعن نموده باشند و در خبر دیگر وارد شده که دشمن نمیدارد
ترا مگر ولد الزنا یا ولد حیض یا کسیکه مفعول شده باشد الحدیث و حصر نکرد دشمنی علی را در ولد الزنا بلکه وارد شده
بدرستیکه کسیکه مولودش طاهر باشد در ظاهر نمیکشد پیغمبر و امام را و به تحقیق سؤال کرد مردی از حضرت صادق از قول
خدا تعالی در حالیکه حکایت کننده است از فرعون ذرونی اقتل موسی کدام کس او را منع میکند گفت منع کرد
گفت منع کرد او را رشیده او یعنی طاهر بودن مولدش و نمیکشند انبیا و اولاد انبیا را مگر اولاد زنا الحدیث
و قول او علیه السلام که نمی کشد انبیا و اولاد انبیا را مگر اولاد زنا عام است تخصیص داده میشود بمعصومین از ایشان
و به تحقیق وارد شده مثل این عموم در موارد کثیره و اراده میشود از آن خصوص و دلیل بر آنچه ما ذکر کردیم آن خبر است که
وارد شده از حضرت صادق در قول خدای تعالی ذرونی اقتل موسی پس گفت کدام کس منع میکند او را گفت علیه السلام
طاهر بودن مولدش زیرا که انبیاء و حجج خدا را نمی کشد مگر اولاد زنا الحدیث و تقریب این ظاهر است زیرا که غیر از انبیا
و اوصیا و معصومین علیه السلام و الا هر آینه داخل میشد علما و اما ولد الزنای ظاهر پس او از نطفه حرام میشود زیرا که نطفه
شیطان در آن اقوی است باین جهة تیز و تند و محضرش بد میشود در افعال بد رده در بی مبالات است بآنچه از او صادر
میشود و اما کسیکه مفعول واقع میشود اگر چه این از او از جهة شهوة صادر میشود پس او داخل بهشت نمیشود و از شیعه
نیست کسیکه این فعل از او بدون شهوت میکند او از ناقصین و دور شونده گان است از رحمت خدا و هم چنین
کسانیکه سائل بکف و اخضر ازرق یعنی سبز و کبود چشم اند کامل ایمان نیستند و از خواص شیعه نمیباشند که مبتلا
نشوند بآنچه نقص باشد و موذی باشد بسوی نفرت نفوس مردم روایت شده که مؤمن زمانیکه بچهل سال رسید سلامت باشد
از سه مرض که جذام و جنون و برص است پس هرگاه مبتلا باشد قبل از چهل سال بچیزی از آنها پس در ایمان کامل نیست و مراد
از شرک شیطان کسی است که نطفه او ممزوج باشد از نطفه پدر و شیطان باین معنی که نطفه شیطان سرایت میکند
در عقب نطفه که جسم او از او خلق میشود چنانکه خبر داده باو خدای تعالی و شارکهم فی الاموال و الاولاد این آخر چیزیست که ما
قصد کردیم نقل او را از کلام این شیخ در کتاب منهاج السالکین او که در علم اخلاق است و تو زمانیکه تأمل کردی در آن
میبابی او را مثل لباسهای مندرس و قلیله از کمی جانب او را وصله کنی از جانب دیگر دریده میشود یا اینکه آن شامل است
بر بعض مصادرات محضه بیان این آنست که مستفاد میشود از کلام او که ولد الزنا و ولد حیض و مفعول منفک نمیشود
از بغض و عداوت امیر المؤمنین پس لازم این آنست که نمیرد احدی از آنها با محبت و ولایت امیر المؤمنین و احدی
از ایشان از اهل بهشت نمیشود با اینکه خودش تصریح کرده است باینکه محبین و دوستان زنانیکه از خواص
نشدند پیدا میشود در ایشان یکی از این خصال پس لازم این کلام آنست که محبت اهل بیت جمع میشود با ولد الزنا و
مفعول و لازم این آنست که جایز میشود که بمیرد با محبت و ولایت و از اهل بهشت باشند نیست این مگر تناقض صرف
و تدافع محض و امر عجیب تر از این قول او است که گفته دلالت میکند بر این که گفتیم عقل و نقل و وجه تعجب از آن خفی
نیست بر مرد زیرک و هوشیار و عجیبتر از همه اینها تهمت کردن او است مفعول را به دو قسم که یک قسم از اهل بهشت نمیباشد
و یک قسم از اهل بهشت میباشد پس این بعد از معارضه و مصادمه او با اطلاق آنچه ذکر کرده اول وارد میشود با و که این

نفیل

تفصیل اصلاح استند و دلیل نیست مگر بعض استحسانات صرفه و اعتبارات محضه و بعد از اغماض از همه اینها چیزی از
کلام او حاصل نمیشود نیست مگر زوال شکل مذکور در مقام پس کسیکه اراده نماید حل اشکال را پس رجوع نماید بآنچه ما او را
در خاتمه این کتاب ذکر کرده‌ایم مقام ... در هجرت حضرت رسول خدا و خوابیدن امیر المؤمنین در رختخواب
او و آنچه بعد از آن واقع شده از واقعه‌های عجیبه و ما بتحقیق نقل کردیم اینرا از کتاب بعض اساتید شهید ثانی ره مقصود
از نقل آن در اینجا اشاره کردنست بر مناسبات میان نصرت کردن امیر المؤمنین برادر خود رسول خدا و میان
نصرت کردن عباس برادر خود سید الشهدا پس میگوئیم گفته است اینرا شیخ در کتاب خود راوی گفت پس رفت
صاحبان شرف از قریش مثل سفیان بن حرب ابن صخر و صفوان ابن امیه و برادران او جبیر و عوف و صخر و جبل و عون
و عتبه و شیبه و ابو ربیعه و ابو معیط و پسرش عقبه و حنظله بن ابی سفیان و صلت ابن صلت و صلت ابن ابی اهاب مخزومی
و هشام بن حکم و اولادش ابو جهل و ابو بختری و مغیره بن سهل بن عمرو و خالد بن ولید و غیر ایشان از بزرگان قریش که طول
میباید ذکر ایشان گفت پس اجتماع کرده و در میان خودشان مشورت نمودند در کشتن رسول لهذا آنچه بنحو بکشتند او را
یا آنکه حاضر شدند در مجلس ضرین و با ایشان بود استاد ایشان شیطان لعنه الله پس در میان خودشان هر یک
رای و تدبیر خود را بیان میکرد بعضی از ایشان گفت باید یک برجی از برای پیغمبر بنا کنیم و او را در میان آن
امانت گذاریم و خارج نشود از آن ابدا و داخل نشود بر او احدی بعد از آن در او را آب ندیم پس او را گرسنگی
و تشنگی غالب شود از گرسنگی و تشنگی بمیرد و هلاک شود پس این بر عامه قریش و بر امیه بن عبد شمس و ابی
جهل لعین خفته رسانیدند و ایشان گفتند خوب رای است آنچه شما اشاره نمودید پس شیطان لعین گفت این
رای شما خوب نیست اگر شما اینرا بکنید یعنی او را حبس کنید هر آینه بر پا میشود بر شما جنگ از قوم او و بعد از آن موسم
حج میاید در شهر حرام پس شخصی که او را کشته است بر ایشان معلوم شود بسبب آن دعوا بر پا شود رای این نیست
و لکن رای است میکنم شما را برای خود اگر بکنید اینرا امراد خودتان را حاصل نمائید عتبه بن شیبه بن ربیعه بن اسود
و ابو سفیان و عتبه گفتند ای شیخ بگو رای تو را اقتدا میکنیم پس شیطان با ایشان گفت بگیرید شتر قاری اخذ نمائید
و محمد را گرفته دستهایش را بر کتف محکم ببندید و بر پشت شتر انداخته ببندید و من صیحه میزنم سر و دوش صیحه مکرری
تا اینکه شتر او را میبرد و نزدیک میشود که از شتر به زیر آید پس در میان ریگها میافتد هلاک میشود دست شما از شتر او سالم
میباشید و اینرا بکنید مکر ... تا آنکه احدی او را نداند از قوم او و بعد از آن خلی را بدست خودتان قبض نمائید
ابو جهل گفت این رای او خوب نیست ابو سفیان گفت از جهت چه این رای خوب نیست ابو جهل گفت خبر دهید
که اگر شتر او را بیاورد در بعض شهرها و قلوب ایشان را اخذ میکند بمکر و سحر و طلاقت زبان خود پس عمل مینمایند
بقول او این قبیله‌ها و بیاورد ایشان را هلاک میکند شما را پس چگونه زمانیکه آمد شما با سواره و پیاده‌گان خود و لکن رای
این است بلکه قصد میکنید که خبر کنید به قبیله خودتان و اختیار نمائید از هر قبیله مردی را و پنهان اظهار سخنانه
او در اخل نمائید پس بکشید او را تا هدر رود خون او در قبایل قریش و قادر نمیشود احدی از قوم او که خون او را اخذ
نماید و بنی هاشم ضعیف میشود پس اشراف قریش و شیطان لعین گفتند بتحقیق خوب است گفتی ای ابا الحکم
در آنچه نطق کردی در این امر بعد از آن در این رای اتفاق کرده متفرق شدند پس وحی کرد خدا بر پیغمبر خود قول خدا را
و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین بعد از آن جبرئیل
بآنحضرت گفت یا محمد بدرستیکه خدای تعالی مرا امر کرد که ترا امر نمایم به هجرت کردن بسوی مدینه و امر نمائی علی را
که در رختخواب تو بخوابد در این شب پس در آنوقت پیغمبر علی را خواند و خبر داد باو آنچه را که جبرئیل باو گفته بود
و خدا وحی کرده بود بسوی او و آنچه او را امر کرده بود بآن باو گفت خداوند عالم امر میکند مرا که ترا امر نمایم بخوابی
در فرش و خوابگاه من حضرت امیر گفت خدا ترا وحی کرده است بخوابیدن من در رختخواب تو پیغمبر گفت
نعم یا ابا الحسن پس علی تبسم نمود در حالیکه خندان بود و بزمین افتاد در حالیکه سجده کننده بود و شکر کننده بود در پیش

روی پیغمبر وقتیکه اینرا از پیغمبر شنید و اول کسیکه سجده شکر کرد از برای خدا او بود و اول کسیکه پیشانی خود را بر خاک
گذاشت و گونه‌های خود را بعد از سجده بخاک مالید از امت پیغمبر آنحضرت بود پس گفت میروم در آنجا مامور شده
باور زیرا که من مطیع هستم برای خدا و تو باد فدا باد بر تو گوش و چشم و پدر و مادر من پس امر کن مرا بهر چه میخواهی و اراده
بنمائی میباشم در آن چنانکه ترا شاد میکند و میرسانم ترا بمراد خود و نیست توفیق من مگر از خدا و باو توکل میکنم
و بسوی او برمیگردم پس رسول خدا گفت خبر میدهم بتو یا علی بدرستیکه خدای تعالی محزون میگرداند دوستان
خود را بقدر منازل و مصیبتهای ایشان پس شدیدترین مردم به امتحان انبیا اند بعد از آن اوصیا بعد از آن شیعیان
ایشان و بتحقیق صبر کردند براینست در نزد خدای تعالی و بتحقیق ترا یافتم ای پسر عم من و امتحان کرد خدا مرا در خصوص
تو و بمثل آنچه امتحان کرد خدا خلیل خود را ابراهیم را از ذبح کردن درباره اسمعیل پس صبر کن بدرستیکه رحمت خدا
نزدیکست به محسنین بعد از آن او را بسینه خود منضم کرد و گریست از برای شوق باو و امیر المؤمنین گریست و از
جهت جزع برای فراق رسول خدا راوی گفت امیر المؤمنین در آنوقت جوان بود و پیش از این در ایام صغر سن
خود دستی میگرفت مرد را بزمین میانداخت شجاع بزرگرا میگرفت و شکم او را پاره کرد و با پیغمبر
بیرون میامد بسوی ابطح پس از کوه ابو قبیس سنگ بزرگرا بر میداشت بلند میکرد و میاورد او را در ابطح در
میان قریش بزمین میگذاشت و ندا میکرد ای گروه قریش من این سنگرا از سر کوه آوردم شما او را بجای خود برگردانید
پس قریش بر آن سنگ اجتماع مینمودند ابو جهل گفت قسم بلات و عزا و هبل اعلی اگر این جوان
رشید یعنی امیر المؤمنین بحد رجال برسد هر آینه ظاهر میکند بر شما از هولها و ترسها و میکشد از شما صغیرها را پیش از کبیرها
و هر آینه شجاعان را از شما بزمین میاندازد و سواران را زیرا که من می بینم که شجاعت در میان دو چشمش ظاهر میشود
و فراست و دانائی از شمایل و اخلاق حسنه او نطق میکند پس هرگاه صاف و دوست باشد برای شما رستگار
شدید بدوستی او و هرگاه دشمن دارد شما را هلاک شدید از عداوت او و این ابیات را انشاء کرد و گفت

انی لاعلم و الایام تظهره والامر یظهر ما یخفی من النکر   ان الذی فیه الوغا نار ابکم نرک
هبوبها لایح فی سائر البشر   من کان ذکنف منها نتاسمله   ومن یعادیها ترمیه بالشرر
یا اهل مکه ان الرای عندکم   هذا الغلام الذی قد حل فی البشر   کونوا علی حذر منه
فان له باسا سیظهره فی البدو والحضر

گفت پس تعجب کرد قریش از قول ابی جهل و گفتند
امید نیست که این جوان مانندی بکند و حال آنکه ما او را تربیت داده‌ایم در کنار خودمان و زنان ما و در اهل کرده
در میان ما ابو جهل گفت زود میدانید جزای کار خود را در آن پس متوقع بودند از آن ما را بعد از آن ابو جهل گفت
نیست ابا کلام شما در علی ابن ابیطالب گفتند علی گفت این آن کسی است که بر ترسانده است ما را باو و طمع این آن
کسی است که ... را می‌کند و طفلها را یتیم میگذارد راوی گفت وقتیکه عزم کرد رسول خدا بر هجرت کردن
بسوی مدینه در حالیکه در نزد قریش نامیده بود بالصادق الامین و بود در نزد ایشان پاکیزه و منزه از خیانت و دروغ
و محاکمه میکردند در نزد او پس در میان ایشان بحق حکم میکرد و خلق اموال خودشان را در پیش او بامانت می
گذاشتند و میامد بسوی او بادیه نشینان و تجار از حاضرین و از اهل مکه سؤال میکردند از کسیکه بامانت معروف
مبارک و خاطر جمع است و این از جهت این بود که از شان او صدق و امانت بود در نزد ایشان تا آنکه خدا او را
برسالت برگزید در حالیکه او در نزد قریش بر مرتبه عالیه بود و نمودند ایشان بر ضرر او از اختلاف کردن در دین
او وقتیکه خدا او را بسوی ایشان فرستاد و مبعوث گردانید برسالت و دعوت نمود ایشان را بسوی دین
خود تکذیب نمودند او را و اراده کشتن او کردند و سعی کردند او را بکاذب و مجنون وقتیکه قصد کشتن او کردند
در آن شب امر کرد خدای عزوجل او را به هجرت کردن بسوی مدینه طیبه وقتیکه عزم کرد رسول خدا بر غایب شدن
در غار امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را خواند و او را بسینه خود چسبانید و گفت ای برادر من تو محبوب‌ترین
مردی در نزد من و عزیزترین ایشان هستی بر من و وصی و وارث علم و خلیفه منی بر امت من در حال حیات و ممات

و در بستیکه من بمدینه میروم و ترا بر زنان خود و اولاد و اهل بیت خود خلیفه میکنم که در میان ایشان در جای من باشی و امانتها
امانتهای قریش و عرب است از حاضر و بادیه نشین پس حفظ کن آنها را در نزد خود و بدان که هر امانت از قومی است
که بدان نام صاحب خود آن و نام پدرش است و زن آن چنین و چنان است زنانیکه من بیرون رفتم و خلق
دانستند که من بیرون رفتم و رسیدم بمدینه و آشکار شد در میان خلق و قبایل قریش ایشان میآیند نزد تو و امانتهای
خودشان را مطالبه میکنند پس عطا کن به صاحب حق حق او را بعد از آن مهیا شو به ملحق شدن بمن زیرا که من نامه
برای تو میفرستم با رسول خود و لازم گردان بخود نور چشم من فاطمه زهرا را بتحقیق دانسته کرامت او را در نزد من
پس او امانت من است در نزد تو و زنان من پس وصیت میکنم با ایشان خیر را و بیاور نزد من فاطمه‌ها که یکی فاطمه
دختر من و یکی فاطمه دختر تو مادر تو و یکی فاطمه مادر زبیر و یکی فاطمه دختر عبد المطلب است زیرا که تو از طینت من و من از
طینت توام و بتحقیق خدا خلق کرده من و ترا از یک نور بعد از آن با او معانقه کرده وداع نمود و بیرون رفت
سوی غار و ماند در حالیکه وقت شام بود و تابع شد رسول خدا را ابوبکر ابن ابی قحافه و پیغمبر وقتیکه از مکه خارج شد از نزد
علی بن ابیطالب در حالیکه نماز را قصد کننده بود ابوبکر او را ملاقات کرد پس او را مصاحب اخذ کرد از
جهة ترسیدن از اینکه او را بعد از قریش خبر دهد گفت پس قریش آمدند بخانه او را احاطه نمودند که او را بکشند
پس اخذ کرد رسول خدا یک قبضه از خاک و بر آن خاک خواند این آیه را وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا
وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و آن خاک را بسوی ایشان انداخت و از پیش روی
ایشان در گذشت ندیدند او را پس رفت او و صاحبش به غار داخل شدند گفت آنگاه علی بن ابیطالب پس او در جای
رسول خدا را پس وحی کرد خدای تعالی بسوی جبرئیل و میکائیل علیه السلام که من برادری انداختم میان شما و گردانیدم عمر یکی
از شما را دراز تر از دیگری پس کیست از شما که جان خود را بر صاحب خود فدا کند پس هر یکی از ایشان زندگانی
را اختیار کرد در برای عبادت خدای تعالی پس خدا با ایشان گفت چرا نشدید مثل علی بن ابیطالب و رسول خدا
که برادر انداختیم میان ایشان پس فدا کرد علی ابن ابیطالب جان خود را به رسول خدا و خوابید در جامه خواب او
در حالیکه دفع میکرد از او مرگ را نازل شوید بسوی او و حفظ کنید او را از کید دشمنان پس نازل شد جبرئیل و میکائیل
و نشست جبرئیل در بالای سرش و نشست میکائیل نزد پاهایش بعد از آن پرهای خود را بسر علی بن ابیطالب میسود
در حالیکه میگفت بخ بخ لک یا علی کیست مثل تو زیرا که خدای تعالی مباهات و فخر کرد با تو ملائکه هفت آسمان را
راوی گفت بعد از آن قوم رو کردند در جامه خواب پیغمبر در حالیکه ایشان صد هزار سوار بودند و شمشیرهای ایشان
کشیده بود بعد از آن ایشان بخانه نزدیک شدند پس دیدند که علی بن ابیطالب در جامه خواب پیغمبر خوابیده قصد
کردند که سنگ او را بزنند و شک کردند در اینکه او پیغمبر است در جامه خواب خود خوابیده وقتیکه صبح طالع شد از
رسوائی ترسیدند از بنی هاشم پس هجوم آوردند با شمشیرها که او را بکشند و خانها که در آن روز در دست داشت
وقتیکه علی ابن ابیطالب برق شمشیرهای ایشان را دید و در مقدم ایشان خالد بن ولید شمشیر خود حرکت میداد
و شمشیرش را در دست او کشیده بود پس امیر مؤمنان بر ایشان صیحه زد و منکر و خارج شد بر مقابل ایشان در حالیکه
میگفت بیائید بسوی من ای پسران ولید زنا بیائید بسوی من بنوشانم شما را کاسه مرگ را پس گریختند در حالیکه
بعض بر روی بعض میافتاد و ایشان میگفتند ای پسر ابیطالب به جنگ تو نیامده ایم در همان حال برفتند
و پیغمبر را طلب میکردند و در حدیث آمده که پیغمبر مکث کرد با صاحبش در غار سه روز وقتیکه شب چهارم شد علی علیه السلام
بغار رفت وقتیکه پیغمبر او را دید بملاقات او شاد شد و گفت اهلاً و سهلاً ای برادر وفا کننده بعد از آن امر
کرد او را بدین دین و امانت او و امر کرد او را که در ابطح ندا کند شب و روز که هر کس را در نزد پیغمبر امانت است
بیاید بسوی من امانت او را رد کنم بعد از آن گفت یا علی امانتها را رد کن و فراهم آور روس اشهاد را یعنی آشکارا
کن شاید که ایشان حاضر باشند و امر کرد او را که هر گاه که فاطمه‌ها و ایشان را با آن و همی که با تو هجرت نماید بیاور از
هاشم بعد از آن گفت هجرت کن یا علی بعد از آن من بمدینه بعد از آن معانقه کردند و جدا شدند که حضرت محمد قصد

مدینه کرد و علی قصد مکه کرد و در حالیکه این اشعار را میگفت محمد خاف ان یمکروا به فوقاه ربی ذو الجلال
من المکر وبت اراعیهم متی ینشرونني وقد وطنت نفسي على القتل والأسر وبات رسول
الله في الغار آمنا هنالك في حفظ الإله من الستر يعني محمد وقتيكه ترسید از اینکه با او مکر کنند
پس حفظ کرد او را خدای من که صاحب جلال است از مکر و خوابیدم در حالیتکه ایشان را ملاحظه میکردم که چه
وقت مرا اسیر مینمایند در حالیکه نفس من مهیا بود بکشته شدن و اسیر شدن و خوابید رسول خدا در غار خاطر جمع
در اینجا حفظ خدا بود از شر دشمنان اقام ثلاثا ثم زمت قلوصه على العهد يطوى للتهائم والقفر
حاصل مضمون آنکه سه روز در اینجا توقف فرمود بعد از آن زمام ناقه بسوی بیابانها راند در حالیکه گفته اند وقتیکه پیغمبر طیبه عزم کرد
میخواهم که بمدینه داخل شوم تا اینکه بیاید علی حبیب من علی بن ابیطالب ابن عقیصان میگوید بعد از آن پیغمبر نوشت
بسر عم خود نامه امر میکرد او را بتوجه کردن بسوی مدینه گفت وقتیکه قریش دانستند که پیغمبر خود را نجات داده
و بمدینه رسیده است هیجان نمود خلق و مردان و زنان اجتماع نمودند گروه گروه از هر طرف و قریش در ابطح اجتماع
نمودند هر کسیکه او را در نزد پیغمبر امانت بود و کسیکه او را امانت نبود عقبة ابن ابی معیط با آواز بلند ندا کرد که ای گروه
قریش آیا راضی هستید با آنچه کرد او در میان شما پسر کوچک یتیم ابی طالب و راضی هستید با اینکه بشما کرد مکر
بعد از خبر پس قسم میخورم بلات و عزی که عار را بشما شامل کرده و شما را بعار و ذلیلی و خواری انداخته و بر باد داد عقلهای
شما را تا اینکه ذلیل کرد سادات شما را و زایل نمود از آنچه گذشته بود بر آن پدران شما چنان پدرانیکه بر سداد و رشاد
رفتند و راضی شدند از شما باین تا تسلیم کردید با او اموال خودتان را و ذخایر خود را در پیش او امانت گذاشتید
او را صادق امین نام نهادید تا قدم بر گردنهای شما گذاشت و در میان ذخایر شما بیرون رفت ظاهر میکنم شما پس
کجا است آرزوهای شما و کجا است امانت و صدق او اف باد شما را از ارشادات و هلاکت باد شما را از پیشوایان
و بجانهای خود تعصب کردید و نه بر خداهای خود یاری کردید و هر آینه بتحقیق ظفر یافت محمد بحیله من تاریخ بنیت بعد از آن
انشا کرد و گفت بعدا وسحقا لقد ضلت عقولكم وبان حلمكم للسيد السند
قد بان جهلكم مع كذب صاحبكم تبا لكم فابشروا بالويل والكمد أن الأمين مضى بالمال
نصحته لعصبة تأتكم بالخيل والعدد ويحرز عن قليل سوف يشملكم فأين
ملجأكم من صولة الأسد حاصل مضمون آنکه دوری و سحق باد شما را هر آینه بتحقیق گمراه شده عقلهای شما و ظاهر
شده حلم شما از برای آن سید سند بتحقیق آشکار شد جهل و نادانی شما با کذب صاحب شما هلاکت باد شما را پس مژده
باد شما را به ویل و غمگینی در بستیکه امین رفت با مال که با او بود و آن مال را بجماعتی برد که آن جماعت میآید بشما با لشکر
و عدد بسیار و تحریز صاحب شما بعد از زمان قلیل زود بشما شامل میشود پس کجا است پناه گاه شما از حمله شیر راوی گوید
وقتیکه علی کلام آن لعین را شنید برخاست در حالیکه او با عم اش عباس نشسته بود و هجوم آورد با و شمشیر خود را
کشید و گفت ای پسر زن الا یا عباس مثل این کلام تکلم میکنی در خصوص رسول خدا آیا عباس میکنی محمد را عیب خود یا عباس
میکنی عبد المطلب ما که حاکم عرب است بپدر خود دهان کر شرا متهم است و حال آنکه تو کافرتر از کافران است هیچ محمد
پاک و پاکیزه است از صفات رذیله و خبیثه و بتحقیق ظاهر شد از او معجزات و آیات پس هر کس ما را دشمن دارد دشمنان
است و هر کس ما را دوست دارد دوست است پس هر گاه پیغمبر خدا بیرون رفته است او در طاعت خدا است
و من برادر و پسر عم او و خلق شده ام از طینت او و خلیفه او هستم بر ترتیب او در ذریه او و ادا کننده امانت
اویم رد میکنم بر شما آنچه با پیغمبر امانت سپرده اید زیرا که آنها حقیر و قلیل و ذلیل تر است در نزد او از پر پشه ای آیا ظن میکنی
ای پسر معیط که پیغمبر با اموال و امانتهای شما رغبت میکند هیهات هیهات در بستیکه خدای تعالی او را
عطا کرده است گنجهای زمین که پر از در و جواهر و طلا و نقره است پس در چشم او بزرگ نیست بلکه با آخرت خود شمردند
نزد و برفرد آخود رغبت کننده تر است پس برگرد در حالیکه ذلیل و خوار گشته بعد از آن علی انشا کرده میگفت
ما زال جمعكم في حندس ابدا وفي بحار طمت مخضرة الزبد حتى أتاكم رسول الله مبتدئا
أضاء مصباحه في سائر البلد يدعوكم رشدا في قوله لنفنا يا قوم فاعتصموا بالواحد الاحد

فهو الامين امين الله خالقنا   واصدق الخلق في قرب وفي بعد   ان كان قد غاب عن جو اوجه تما
لقد خلفته في الاهل والولد   سافعل الان في مرضات خالقنا   فعل الكرام وفعل السادة
النجد يا ابن العلوج لقد عاديت ذا كرم   ما ان يرى مثله في الناس من احد   خير الانام
وخير الناس كلهم   وخير من حملت انثى الى البلد   عليه ربي صلى كلما سجعت   ورقاء
وما غردت في سائر البلد   حاصل مضمون آنکه همواره جمیع شما در ظلمت و در دریاهای پر از آب بود در حالیکه

کف آن سبز بود تا اینکه بر شما رسول خدا مبعوث شد که چراغ رسالت او در جمیع شهرها روشنست دعوت مینمود شما را در حالیکه ارشاد کننده بود در قول خود راستگو بود ظلم را که اقوام خبیث بر ضعیف میکردند آنها را ... و امین و این خدا هم بود که خالق ماست و راستگو ترین خلق است در نزدیک و دور   اگر غایب شده است امید وارست هدایت پروردگار خود شود و من خلیفه او هستم در اهل و عیال او و اولادش روز و شب ... در راه رضای خالق خود فعل کریمان و کار بزرگان را ای پسر علوج به تحقیق تو شخص صاحب کرم را دشمن داشتی که مثل او احدی دیده نمیشود در میان خلق او بهترین مردم و بهترین تمام خلق است و بهترین کسی است که حمل کرد او را زنی بسوی شهر او و صلوات فرستد خدای من بر او وقتیکه کبوتر خاکستری رنگ میخواند و در جمیع شهرها صدا میکند بعد از آن علی گفت ای گروه قریش وای گروه بنی زهره وای بنی لوی و ای بنی امیه و ای بنی غالب وای بنی مخزوم وای بنی نضر وای بنی عبد مناف و ای بنی حارث ای اهل حرم هر کسیکه در نزد رسول خدا امانتی دارد من ضامن پیغمبر هستم در آن امانت بعد از آن عباس عم آنحضرت بر خواست و فریاد کرد و چنان صدا زد هر کسیکه در حرم بود از جا بر خواستند و عباس جهوری الصوت یعنی بلند آواز بود و گفت ایا راضی شدید ای بنی هاشم بر اینکه پسر معیط با آنچه تکلم کرد درباره پسر برادر شما و گرامی ترین پسران پدر شما است ایا این بر شما عار نیست خبر دار باشید قسم بخدای کعبه اگر بعقب پسر برادر خود نگشید هر اینه خودم را میکشم پس حمزه و زبیر و بنو هاشم و اولاد عبد المطلب و پسران عباس که فضل و عبد الله باشند و اولاد ابو طالب که جعفر و عقیل و علی ابن ابی طالب بوده باشند آمدند در حالیکه شمشیرهای خود را کشیده بودند و ندا کردند که ای اولاد غالب وقتیکه قریش اینرا دیدند مثل ابی سفیان و شیبه و ابو جهل و ربیعه و عتبه جزع کردند بعد از آن گفتند امروز شما را هلاک خواهیم کرد ای گروه قریش پس پناه آوردند بعباس و از او طلب عفو نمودند پس گذشت از تقصیر ایشان بعد از آن آمد امیر المؤمنین بسوی حجره رسول خدا پس قطعها یعنی پوستها را گشود و امانتها را بیرون آورد و درخت انهارا بر روی پوستها اذن داد مردم را به داخل شدن پس میآید هر کسیکه او را امانتی بود امانت خود را اخذ میکرد و هر امانت نام صاحب آن بر آن نوشته بود و وزن آن معین شده بود امیر المؤمنین او را داد دیگر در صباحش و خلق میآیند و امانتهای خود را اخذ میکردند پس جمیع اهل مکه امانتهای خود را اخذ کردند و امانتهای بسیار ماند برای قومیکه در صحرا بودند و خلق بیرون میآیند در حالیکه بر فعل علی شکر میکردند و پیغمبر را یاد میکردند و میگفتند ثنا اهل فضل و حیاد شرف و انصاف و طعام کننده مهمانها هستند از سلاله عبد مناف و وقتیکه ابو جهل نگر کرد خلق را ثنای علی و پیغمبر بیشتر غیظ و عداوت و کینه در دل ملعون پر شد و غضبناک داخل خانه خود گردید و گفت این امر بسیار عظیم که علی هر روز و شب ندا میکند که هر کسرا امانتی در نزد محمد است پس باید بسوی من راوی گوید در این اثنا که علی خلق را ندا میکرد ناگاه نامه پیغمبر باو رسید و پیغمبر در آن نامه نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم   از محمد بن عبد الله بسوی وصی خود علی ابن ابی طالب   اما بعد فقد عظم علی فراقک فانی لاجد شخصا متمثلا بین عینی وقد عرض علی القریب والبعید فلم اجد عوضا عنک یبلغ درجتک وقد شکوت الی الله تعالی وحشتی منک ومن ابنتی فاطمة الزهراء علیهما السلام فوعدنی الله بوصولک فامرنی ان اکاتبک لتقدم علی فاذا قرأت کتابی هذا فاشدد علی علیک خذ سیفک وعلیک فی سفرک بالحذر فقد وعدنی بذلک   بعد بتحقیق بزرگ شد بر من فراق تو هر آینه مییابم شخص ترا در حالیکه در پیش چشمم متمثل شده و نشان دادند بمن نزدیک و دور را و نیافتم عوض که برسد بدرجه تو و بتحقیق که شکایت کردم بسوی خدای تعالی وحشت خود را از جهت تو و از دختر خود فاطمه زهرا پس وعده کرد بمن خدای تعالی به وصال تو و امر کرد مرا که بنویسم بتو تا بیائی نزد من زمانیکه کتاب مرا خواندی پس زره خود را بپوش و شمشیر

[illegible]

خود را بردار و در سفر خود با حذر باش بتحقیق وعده کرده است بمن خدای من که ترا سلامت از مکه بیرون آورد در روز انکار در حالیکه مؤید و منصور باشی و از دشمنان خود بترسی زیرا که خدای تعالی حفظ میکند و یاری دهد ترا بر دشمنان تو و اقدام را از زمان ترک مکن و سؤال کن از اصحاب من هر کسیکه از ایشان اراده هجرت داشته باشد انها را با خود بیاور و بدانکه من با دختر خود فاطمه زهرا دنانیر و دراهم گذاشته ام شترها و جهاز بگیر و باید با تو باشد زید ابن حارثه که ترا معین باشد در امر تو و قایم باشد در حوایج تو و سرعت کن در امر آمدن بسوی من زیرا که من مشتاقم بسوی تو و بملاقات تو و سلام بر تو باد رحمت و برکات خدا و سلام بر دخترم فاطمه زهرا و اهل بیت من و جمیع مؤمنین و مؤمنات و کفایت است مرا خدا و چه قدر خوب وکیل است   وقتیکه نامه را خواند نورانی گردید روی او در حالتیکه شاد و مسرور بود و گفت حمد برای خدای من و شکر در مقابل آنچه بمن عطا کرد بعد از آن متوجه شد بر قاصد رسول خدا که غلام ابن ورقا بود و باو گفت چگونه گذاشتی رسول خدا را گفت که گذاشتم او را در بهت ترین نعمتها بعد از آن علی کتاب رسول خدا را برد نزد اهل او و بایشان گفت مژده باد که پیغمبر با خیریت و با سلام مرا برسانند سوده دختر زمعه زن رسول خدا و سایر زنان آنحضرت گفتند خدا ترا و او را از ما نگیرد اهلا و سهلا بر تو ای ولی و معین رسول خدا و ترا باد از ما سلام خدا و روانهای ما مستور نگرداند کاش ارواح ما باد فدا و اموال ما باد فدا باد بتحقیق مشتاق هستیم به روی رسول خدا و حسن کلام او و بر حرکت نمودن بالهای ملائکه در خانه او پس خدا فراموش نکند ما را از آنچه بما عطا کرده است پس چه خوب برادر هستی تو که نفس خود را با او وقایه کردی تو در نزد او برگزیده ترین نیکوکاران و بهترین اخیار هستی خدا شما را جدا نکند ابدا   راوی گوید آنحضرت ایشان را جزای خیر گفته بعد از آن آنحضرت تشریف آورد بنزد عمش و این آمدن در آخر شب بود در را زد پس غلام عباس ایستاد از کوچه نظر میکرد که ببیند در کیست ناگاه دید که علی ابن ابی طالب است پس آقای خود عباس را اعلام کرد عباس بر خواست و در را گشود و با آنحضرت گفت داخل شو آنحضرت داخل شد با عمش نشست عباس باو گفت ای پسر برادر من ایا حاجتی داری که صحرا را از لشکر پر کنیم یا گفت حمایت باشد باش و کفایت کرده شوی از شر دشمنان این نامه رسول خداست مرا امر کرده به رفتن بسوی او و بردن اهل حرم او را و اخذ نمودنش بعد از آن برادر خواند نامه رسول خدا را وقتیکه عباس این را شنید سر خود را بزیر انداخت در حالتیکه حیران بود و نمیدانست چه گوید علی گفت جواب ترا نمیگوئی ای عم پس گفت ای پسر برادر من آنچه محمد ذکر کرده است امر مشکل است و حال آنکه او معروف است به صدق و قولش حجت و بتحقیق دیدی که او پنهان بیرون رفت در حالیکه قریش او را بشدت طلب مینمودند و در طلب کردن او جانهای خود را بذل کردند پس نجات نیافت از ایشان مگر به عنایت پس این حسرت در قلب ایشان شعله ور میشود با همه اینها او ترا امر میکند که اهل و حرم او را در روز آشکار بیرون ببری من برای تو از این امر اصلاح نمیدانم آنحضرت باو گفت به چه چیز اشاره میکنی بمن گفت اشاره میکنم بتو اگر لابد باشی از بیرون رفتن از تو آن میکنم که بروی بسوی قبیله خزاعه و ایشان را بنصرت خود دعوت نمائی که با تو و با قوم تو بروند پس آنحضرت تبسم کرد در روی عمش بمرتبه که روشن شد از آن تبسم مکه و اطراف مکه و باو گفت ای عم بدرستیکه مرا خدا یار و ناصر و حافظ است و قوی تر است از کسانیکه تو ذکر کردی و غیر ایشان و حال آنکه بتحقیق حبیب من رسول خدا گفته است که خدا عالم حافظ و ناصر و معین تو است پس مرا حاجتی نیست بآنچه ذکر کردی و مرا غیر از خدا حامی و یاری نیست قسم بخدا ای عم بدرستیکه مرا امر بزرگ است که مرا وعده داده است و او خلف وعده نمیکند شعر   ان المنیة حتفها ما صوبها

لا تعجز عنی وجد المنیة جلیل   انا ابن امنة الکریم محمد   رجل صدوق قال عن جبرئیل

زَجَّ الرِّكَابَ وَلَا تَخَفْ مِنْ غَائِلٍ فَاللّٰهُ يُورِدُهُمْ إِلَى التَّنْكِيلِ اَنِّي بِرَبِّي وَاثِقٌ وَبِاَحْمَدَ
خَيْرِ الْبَرِيَّةِ خُصَّ بِالتَّنْزِيلِ صَلَّى عَلَيْهِ اللّٰهُ خَلَّاقُ الْوَرٰى اَيْضًا وَفِي التَّوْرٰيةِ وَالْاِنْجِيلِ

حاصل مضمون آنکه مدر بسته که مرگ بغفلت آمدن آن متوقع است جزع مکن البته سعی کن برای کوچ کردن بدرستیکه
پسر آمنه که کریم است اسمش محمد است مرو را سکونت جز داده است از جبرئیل حرکت ده شتران را و ترس از
مانع زیرا که خدا ایشان را وارد میکند بخواری و ذلت بدرستیکه من بخدا و با احمد اعتماد و وثوق دارم چون
احمد که بهترین خلق و مخصوص شده است و صلوات فرستاده است باو خلق کننده خلایق و در کتاب توراة
و انجیل هم صلوات فرستاده است عباس باو گفت بدرستیکه تو حیوانی هستی مکن آنچه بتو ظاهر شده است و علی
گذشت بخانه ابی سفیان و ابو سفیان به پسر خود حنظله گفت ای پسر قسم بحق لات و عزی و هبل اعلی این نیست مگر آنکه
باو کتابی وارد شده از محمد درباره واقعه که اراده میکند الواقعه را بعمل آورد در میان قریش شک نیست که محمد خواسته
در اماکن ما باد عوا نامه فرستاده است محمد بر علی بن ابی طالب که اقوام و عشایر او را بسوی او ببرد و گویا می بینم که محمد
با سواران و پیاده کمان خود میاید و اما علی نیز دشمنش عباس در این ساعت آمده است و کفایت بکرده است محمد را
آنچه را که کرده است تا اراده مینماید که ما را در مکانها خود کید و حیله مینماید پس پسرش حنظله باو گفت ای پدر آیا از
میدهی که من که ده ساعت از او انتشار تا امر ضعیف باشد پس باو گفت ای پسر بتحقیق مرد آنکه او ظاهر شده در آن شبی
که محمد در آن شب خارج شد در حالتیکه شجاعان و شیران قریش با او هجوم آوردند و خالد بن ولید در پیش ایشان بود
و او را بشدت طلب مینمودند و وقتیکه رسیدند باو حمله کردند باو مثل حمله کردن شیر بر ایشان چنان صدا زد که جگرها
از آن پاره پاره میشد پس گمان کردیم که آسمان بزمین افتاد پس با گریختیم در حالیکه بعضی از ما بر روی بعضی ما افتادیم و لکن
امر عجیب‌تر از این است و آنکه علام تو مهلع معروف است بشجاعت در نزد قریش پس او کفو کریم است زیرا عظیم قامت و شدید
و قوت است هزار نفر مقابل است پس نیست علی در نزد او مگر مثل جوجه مرغ که در چنگال بازی بوده باشد او را بسوی او بفرست
زیرا که او عمر او را قطع و اجلش را تمام میکند حنظله گفت بد رایی است که تو بسوی آن اشاره کردی ای پدر بعد از آن
غلام خود مهلع را خواند و او چنان بود که هر کس او را میدید از بزرگی خلقت او میترسید و او مثل قطعه کوه بود و شیرها را
بر میداشت و بزمین میزد و او را بر دوش خود بر میداشت و وقتیکه در میان هر صف ظاهر میشد بمبارزت شجاعان
از او میگریختند پس متوجه شد بسوی او آقایش حنظله و باو گفت چه میگوئی در عتق خود و هزار مثقال طلای سرخ
و هزار نفر ناقه که توجه بر هم علی بن ابیطالب قتل رسانی مهلع گفت ای آقای من چگونه باو میرسم و حال آنکه او شمشیر
بنی هاشم است بخدا قسم هر آینه بتحقیق من با امثال و اقران مبارزت کرده‌ام و از احدی نترسیده‌ام مثل ترسیدن
از این جوان بدرستیکه من می بینم که شجاعت در روی او آشکار و در میان دو چشمش ظاهر است و ظن میکنم بلکه اگر اهل زمین
با او بمبارزت مقابل شوند ایشان را فانی میکند از آخر ایشان و بتحقیق شناخته‌ام او را از شجاعت او در شبی که خوابیدن
او در جامه خواب رسول خدا در حالیکه دور و منهزم و متفرق کرد اشراف قریش را به طرف مغرب و مشرق بیک صدا
پس چگونه متعرض میشوم بسوی او باو گفت لابد است که باید با او مبارزت کنی و او در این ساعت نزد عمش عباس
رفته است که با که او از آنجا خارج شده است پس شمشیر خود را بر داشته خود را پنهان کن و کمین نما او را در راه و وقتیکه
پیش تو آمد باو حرف بزن در حالتیکه میرود او را ضربه بزن سر او را از بدن بیاور و دفن کنیم او را در نزد دفعه‌های
خود زمانیکه صبح میکند بنی هاشم در حالیکه طلب میکند او را پس نمییابند او را ظن میکنند که او به پسر عم خود محمد ملحق

شده و خاطر جمع باشیم از شر او و مکر او پس ابو سفیان گفت راست گفتی ای پسر من ای مهلع بکن آنچه اراده دار
آنچه ما امر کردیم تو را بان مهلع گفت قسم بهبل اعلی بتحقیق مرا بهلاکت نشانه نمودی اگر از او نجات یابم از بنی هاشم نجات
نمییابم خصوصا حمزه که قضای محتوم است بعد از آن شمشیر خود را بر داشته و کشید و از برای علی ابن ابیطالب کمین
نمود در راه او در نزدیک خانه ابی لهب گردید مهلع مثل کلوخی در آن اثنا امیر المؤمنین در حالیکه بسرعت سیر میکرد
وقتیکه نزدیک شد امیر المؤمنین بمهلع او بر خواست شمشیر خود را از غلاف کشید و ضربتی بآنحضرت حواله کرد
آنحضرت خود را از او فارغ نمود و کناره جوئی کرد و صیحه عظیمه را او زد در روی او پس آن صیحه او را بدهشت و لرزه انداخت
تا شمشیر را از دست انداخت آنحضرت یک ضربت با شمشیر بر سر او زد و سر او را دو نصف کرد پس آن غلام بزمین افتاد
دو پاره و بخون غلطان بود امام او را بر داشته او را دور در خطیله گذاشت بمنزل خود تشریف برد و اما ابو سفیان
و پسرش از غلام اثری ندیدند حنظله بیرون آمد غلام را طلب میکرد او را دید دو پاره از اینجهت بسیار غمگین
شد آمد بسوی پدرش پس خبر غلام را باو نقل کرد ابو سفیان نیز غمگین شد و لرزید میان دو کتفش از اینجهت پس به
پسر خود گفت مژده باد ترا ای پسر بدرستیکه لات و عزی ترا تمکن میکند و اخذ میکند برای تو خون ترا از علی
بعد از آن بیرون شدند آمدند بطرف غلام او را بر داشته دفن کردند در نزدیک خانه و امر او را پنهان کردند از
قریش که مبادا و شر باشد حنظله گفت ای پدر قسم بحق لات و عزی مرا قرار و آرام نیست تا اینکه خون خود را از علی
بگیرم و من سوار جنگ و شیر بیشه هستم راوی گوید امیر المؤمنین صبح کرد در کعبه و آمد نزد قریش پس ابو سفیان
با او حرف نزد در امر غلام بعد از آن علی با آواز بلند ندا کرد که یا بنی مخزوم یا بنی زهره یا بنی امیه یا بنی الحارث
یا بنی عدی یا بنی عبد الدار یا اهل الابطح هر کسیکه او را در نزد رسول خدا امانتی بوده باشد پس بر خواسته امانت
خود را اخذ نماید بدرستیکه من از نگاه داشتن آن استنکاف دارم پس امانتهای خود را از من اخذ نمائید
زیرا که من از میان شما خواهم رفت و لاحق خواهم شد بقومیکه غیر از شما است اکرام نمائید رسول خدا را و ایمان بیاورید
باو و تصدیق کنید قول او را بدرستیکه من بشما یاری کننده هستم در اینجا و نگوید قائل شما که علی از ترس با پس
و شمشیرهای ما بیرون رفت پس قسم بآنخدائیکه خلق را آفرید و دانه را شکافت و ردا پوشید بعظمت و بزرگواری
هر آینه بیرون خواهم رفت در روز آشکار از جهة رغم حاسدان پس هر کسیکه از شما بد برای در قلب خود پنهان کرده
و میخواهد کید و حیله نماید بیاید زیرا که من در حرب جان و ترسان نیستم و من آشکار علی رؤس الاشهاد بیرون خواهم
رفت پس هر کسیکه بمن متعرض شود درگیرم بینی او را با شمشیر من برک هستم که می میراند و بتها وارد شونده و غمها را
زایل کننده و کشف کننده بلاها هستم از روی بهترین خلایق بعد از آن علی این ابیات را انشا فرموده میگفت

اَنَا عَلِيٌّ وَمَا اَخْفَيْتُ فِي نَسَبِي وَمَا عَلَى ذِي الْقَوْلِ مِنْ عَارٍ اِنَّ الرَّسُولَ رَسُولَ اللّٰهِ اَمَرَنِي
اَنْ اَجْعَلَ السَّيْرَ فِي جِدِّي وَاِضْمَارِي وَقَدْ حَثَثْتُ قَلُوصِي نَحْوَهُ عَجِلًا شَوْقًا اِلَيْهِ وَقَدْ
اَنْبَتُّ اَسْرَارِي فَمَنْ يَكُنْ مِنْكُمُ يَبْغِي مُكَافَحَتِي فَاِنَّنِي بَطَلٌ مِنْ خَيْرِ اَخْيَارِي وَفِيكُمُ
رَجُلٌ بِالشَّرِّ يَمْقُتُنِي وَاللّٰهُ يُورِدُ اَهْلَ النَّارِ فِي النَّارِ وَكَانَ مِنْهُ اُمُورٌ لَيْسَ اَذْكُرُهَا
وَاللّٰهُ يَرْجُمُ اَهْلَ الْكُفْرِ بِالْعَارِ

حاصل مضمون آنکه من علی هستم و پنهان نمیکنم نسب خود را و بر من این
قول عاری نیست بدرستیکه رسول خدا امر کرده است مرا که بگردانم سیر کردن بسوی او را در سعی کردن و قلب خود
و بتحقیق سریع السیر نمودم شتران خود را بطرف او در حالیکه تعجیل کننده‌ام از جهة شوق بسوی او و بتحقیق سرهای
خود را آشکار کردم پس هر کسیکه از شما طلب نماید جنگ مرا بیاید زیرا که من شجاعی هستم از بهترین نیکوکاران
و در میان شما مردی است که میخواهد مرا بشر ببیند از خدا وارد میکند اهل آتش را بآتش و از او اموری صادر شده

که من آنها را ذکر نکنیم و خدا بیامرزد اهل کفر را عار راوی گوید قریش بیکدیگر نظر میکردند در حالیکه از آنحضرت بر دل
ایشان خوف داخل شده بود و دانستند که آنحضرت برغم ایشان آشکار خواهد رفت و ابوسفیان حیران
مانده در حالیکه از غیظ و کینه پر شده بود و ترسید از علی و قریش را از خبر غلام خبردار نماید پس در آنوقت
ابوجهل برخواست در حالیکه قایم بود بر سر دو پای خود و ندا کرد که ای گروه قریش و ای پسران عبد مناف و ای
پسران زهره و ای پسران امیه و ای پسران حارث و نضر و ای جمع کسانیکه حاضرید آیا نشنیدید آنچه این
جوان گفت و اراده دارد که آشکار برود برغم ما و چگونه آشکار برود و حال آنکه محمد بالاتر بود از او از حیثیت قدر
و منزلت معهذا او آشکار خارج نشده پنهان رفت قسم بخدا شما را اصلاح نمی بینم مگر اینکه او را بشمشیرهای
خود پاره پاره نمائیم و انشاء نمود در آنوقت و گفت هذا العجیبة ملاان مثلها ابدا
تقلید هذا الفتی فینا من الغادی ثوروا علیه و لا تخشوا مقالته فهو الجسور
الهمام الضیغم الضاری لا تامنوه و اسقوا الارض من دمه باسمر ذابل او حد
بتار صولوا علیه باسیاف مهندة و لا تولون بالارغام و العار حاصل مضمون
آنکه این امر عجیبی است که مثل آن دیده نشده است ابدا تقلید کردن باین جوان در میان ما عار است حمله نمائید باو و
مترسید از قول او و او شجاع بزرگ و شیر ضرر کن است از او خاطر جمع مباشید و زمین را از خون او سیراب نمائید
به نیزه ها و یا سر شمشیرهای برنده حمله کنید باو و با شمشیرهای هندی و پشت نگردانید با ذلت و عار راوی گوید
که برخواست بسوی او ابولهب و بعضی گفته که او حمزه و او بلند آواز و با قوت بود که نزد بزرگان و قبیله ها از اولاد می
رسیدند و گفت ای وسهن ترا مبادا ای پسر مردان دلیل و بدترین مردان وای بر تو آیا به بندگی یاد میکنی تو مرا
که از حیثیت قدر و خلق برترند از همه میترسانی ایشان را با نتقام و حال آنکه تو از پست ترین مردان بسیم
هستی وای بر تو مادر نباشد برای تو و حال آنکه تو ذلیل حقیر و ذلیل تر هستی بدانکه مدارستی آنچه ذکر کردی
باو نمیرسی مگر بعد از بریدن سرها و تلف شدن جانها و حال آنکه تو میدانی که ما پسران دعوا و شیران
بطحا هستیم بخدا قسم ای پسر زنا هلاک نمیشود علی ابن ابیطالب تا ما هلاک شویم از آخر ما و هلاک شود بنی هاشم و
بعد از زمان قلیل مینی تو بخاک زمین مالیده میشود و ذلیل میشود حاسد بعد از آن حمزه انشاء کرده می گفت
ارجع خزیت بقبح فعلک خاسرا فلقد اتیت بقبحة و شنار بل سیفه یبری الجماجم
ذا الوغا و سناننا موت علی الاعداء فهو الامام و نحن اهل عصابة ترمی
عداه بنارهم بشرار یا بن الذلیل لقد اتیت بقبحة کالکلب ینبح فی فناء
الدار حاصل مضمون آنکه رجوع کن در حالیکه خوار و ذلیل کرده شد به قبح فعل خود و زیان کار هستی
بتحقیق فعل بد و عار آورده بلکه شمشیر او در جنگ سرها را قطع میکند و نیزه او مرگ است برغم ها پس او
امام است و ما اهل جماعت هستیم میاندازیم دشمنان او را با آتش ای پسر مرد ذلیل هر آینه بتحقیق فعل بدی
آوردی مثل سگ که صدا میکند در آستانه خانه راوی گوید پس ابوجهل ساکت شد و جواب نداد بعد از آن
علی گذشت بمنزل خود و در نزد او بود جعفر و عقیل و او بایشان خبر میداد آنچه جاری شده بود بعد از آن عباس
آمد علی با او سلام داد بعد از آن گفت مرحبا بتو ای عم عباس گفت اصلحک الله ای پسر برادرم لکن آنچه
بتو ظاهر شده پس خبر داده باو خبر مطلع غلام حنظله را و خبر ابی جهل و آنچه باو تکلم کرده بود حمزه بعد از آن گفت ای عم
حرف ذلیل و رجیم ترا بخوف نیندازد دلالت است از کشتن از حاسد و بلها و زود میباشد ایشان را فریاد کردن

در ابطح و صفا و مروه بدرستیکه مرا خدائی است منع کننده که مرا ابدا خوار نمیکند و در هر جا باشم با من است و او ی
و شدید است خدای آسمانها و زمینها و خلق کننده جمیع خلایق است راوی گوید خلق تماما از حاضر و باد
نشین شنیدند که علی میگوید که من بسوی مدینه میروم هر کسیکه او را امانتی دارد نزد رسول خدا باید من امانت او را
رد نمایم پس خلق آمدند که امانتهای خود را اخذ نمایند در آن اثنا قریش در ابطح نشسته بودند ناگاه عمیر ابن ابی
عبیده ثقفی آمد و با او شتری بود که او را میراند و ندا میکرد ای ایها الناس این شتر را بچهار صد درهم میفروشم
مردم بسوی او مبادرت کردند و مبادرت کرد بسوی او حنظله و گفت من او را میخرم با من بیا تا قیمت او را
رد کنم پس او را بمنزل خود برد و ابوسفیان با ایشان تابع شد پس داخل شدند مائده از طعام پیش ایشان آورد
خوردند و آشامیدند تا سیر شدند بعد از آن ابوسفیان باو گفت چه میگوئی ای برادر ثقیف در صد مثقال طلای
سرخ که بتو دهم عمیر گفت بچه جهت طلا را از تو بگیرم حنظله گفت میخواهم که علی را بکشی زیرا که او با افرا کعبه ت
و بدرستیکه پسر عم او لات و عزی را اورا بیرون کرد از ما و از شهرهای ما و او میخواهد بشمشیر خود بار دیگر ما را ذلیل نماید و بعوت
خود ما را بیرون کند عمیر گفت باو چگونه گفت برو بسوی او و ذکر نما که ترا در نزد رسول خدا امانتی هست و آن صد
مثقال زر سرخ است و هرگاه آنرا انکار کرد باو بگو که من باین شاهد دارم پس ما بطرف ما را شهادت میدهیم
و تکذیب میکنیم او را و پسر عمش محمد را میان اهل و عشیره او پس ابوجهل با ایشان داخل شد این کلام را باو گفتند او
با ایشان گفت من هم با شما شهادت میدهم و امر کرد باین عقبه عکرمه را که ایشان هم شهادت میدهند با او
تا حیله تمام میشود پس گفتند ای عمیر ای اشراف مکه از بزرگان قریش ایم و خدایان ما در این خصوص یاری میکنند برو
در آنچه ما ترا امر کردیم عمیر بایشان گفت یا لات و مناه اعانت نما و ریدابوسفیان گفت حبا و کرامتا بعد از آن ابوسفیان
برخواست و صد مثقال زر را وزن نمود و هند دختر عتبه در نزد او بود گردن بند خود را آورد با ابی سفیان بیرون
رفت آنها را در بعض دره ها دفن نمود برگشت بسوی امیرالمؤمنین در حالیکه او نشسته بود و امانتها را رد میکرد پس
عمیر آن حضرت را سلام داد و گفت آیا تو امانتهای غایب پسر عم خود را ادا میکنی فرمود نعم یا عمیر گفت بدرستیکه
مرا در نزد پسر عم تو امانتی است و آن صد مثقال زر سرخ است و آن در پارچه و کیسه سبز است و به ریسمان ابریشم سر او را
بسته اند و بر آن نوشته شده که این امانت عمیر ابن ابی عبیده ثقفی است پس در آنوقت علی بپا ایستاد و از
سوی امانتها و آنها را باینطرف و آنطرف کرد پس نیافت آنچه عمیر ذکر کرده بود باو گفت ای برادر ثقیف
بدرستیکه صدق خوب چیز است و راست گو نجات مییابد و کذب مروت صاحب خود را ساقط میکند و او را ذلیل
مینماید و بتحقیق حاضرین و بادیه نشینان میدانند که رسول خدا راست گو و امین است و بچیزی رغبت نمیکند پس رغبت
نکرده است مگر در امانت و این چیزیست که عاقل او را قبول نمیکند پس رسول خدا امانت نسپرده بلکه از روی
مکر و باطل آمده عرض کرد آیا میبینی اگر برای او طلب نمایم چیزی را که در برای من هست و حال آنکه امانت را باو در کعبه
داده ام باین مطلب شهود دارم آنحضرت گفت شهود تو کیست گفت ابوجهل بن هشام و عکرمة بن ابی جهل
و عقبة بن ابی معیط و ابوسفیان و پسرش حنظله آنحضرت فرمود لعنت کند خدا کسانیکه ذکر کردی پس گفت
این مکر و حیله است قسم بخدای کعبه بعد از آن گفت بدرستیکه نیکوکاران شهادت فاجران را قبول نمی
کند و لکن زمانیکه فردا صبح شد بر کعبه خدا بیا و شهود خود را حاضر کن پس خدا بیاندازد دلهای ایشان را که بمکر ایشان
راوی گوید عمیر برگشت و داخل شد باو فزع و جزع و هول و ترس از جهت او را آنچه از علی مشاهده کرد و در نفس

[illegible]

و در نفس خود گفت که من از عذاب و غضب او سالم نخواهم شد بعد از آن آمد بر ابی سفیان و با او گفت مرا از
امر عفو کن که او صلح است از متعرض شدن عمیر باین جوان لحنظله گفت اگر از این امر رجوع کنی بر تو عار میشود
و ترا کاذب میگویند بدرستیکه ما بیرون میآئیم با بزرگان قریش و شهادت میدهیم و برای او تست در نزد
ما جواب و خطاب پس حمله میکنیم با او و بقتل میرسانیم او را و هر کس را که متعرض میشود و میرویم بمدینه و محمد را می کشیم و اهل او
را که با او رفته بعد از آن ابوسفیان گفت برو ای عمیر بر آنچه در صدد آن هستی و برست نزد من آنچه طلب
کنی راوی گوید پس ابوسفیان رفت بسوی قوم پس بر تیانید ایشان را و امر کرد تا حاضر باشند نزد کعبه و وعده
دادند که صبح در ابطح باشند وقتیکه عباس شورش خلق را شنید آمد بخدمت علی و گفت چه چیز است مرا که
می بینم بلکه از ذکر تو و عمیر ابن ابی عبیده موج میزند آنحضرت فرمود بدرستیکه عمیر طلب او را قومی از قریش یاری
داده است و عزم کرده اند بر برداشتن عهد و پیمان و شکافتن سرها و زود رد میکند خدا کید ایشان را بر سینه
های ایشان بعد از آن خبر داد با و سبب امر را و آنچه از مطلع غلام حنظله صادر شده بود عباس با او گفت ای نور
باس نیست ای پسر برادر من فردا بیرون میروم بسوی فامیلها و عشایر خود و امر میکنم ایشان را که صبح با اسلحه های خود
بکعبه بیایند وقتیکه صبح طلوع کرد علی آمد بر بنی امیه و سیر کردند با او تا آمدند به ابطح و در عقب خود نشستند و عباس
از میان جماعت خود آمد و نشستند و حمزه آمد در حالیکه سلاح خود را پوشیده و سلام داد و نشست و آمد بنو هاشم
و نشستند در حالیکه خود را از خلق کناره کشیدند و ابوجهل و ابوسفیان و حنظله و عکرمه و عقبه آمدند در میان
جمع کثیر پس در یکطرف نشستند بعد از آن عمیر آمد و نشست در مجلس بنی هاشم و نشستند در حالیکه خود را از
خلق کناره کشیدند و گفت خوشحال باشید در صبح و شام و شاد باد بر شما همیشه باد و روشن باد شما را البطحاء ای
بنی هاشم بدرستیکه من بسبب شما استعانت میجویم به پسر برادر شما که امانت مرا بمن رد کند زیرا که من مرد پیر
و فقیر هستم مرا مالی نیست و اطفال صغار دارم و مرا ذخیره غیر از آن امانت نیست علی با او گفت ایا کسی
که در نزد تو شهود هست بر مدعای خود ایشان را حاضر کن تا کلام ایشان را بشنوم پس عمیر آمد بسوی قریش و گفت
مژده باد شما را در این روز شادیها و خیرات بشما وارد شده شما جناح عرب و عالی هستید در نسب بدرستیکه
برادر زاده محمد امانتی هست و این پسر عمش حق مرا نمی دهد تا اینکه من شما را بشهادت ببرم پس هر کسیکه حاضر بود
با امانت من در آن روز برخواسته و در محضر بنی هاشم شهادت نماید راوی گوید برخواست بسوی او چهار نفر از بزرگان
و ایشان ابوجهل و ابوسفیان و حنظله و عکرمه و عقبه بودند پس بر بنی هاشم نزدیک شدند و با ایشان سلام دادند و ابو
جهل بر ایشان مقدم شد و در پیش روی علی ابن ابیطالب ایستاد و گفت یا علی تو از ما هستی و ما از تو
اگر چه مخالف دین مائی از تو عزیزتر نیست و لکن ما حق میگوئیم و شهادت میدهیم که عمیر بن ابی عبیده ثقفی را د
در نزد رسول خدا صد مثقال زر سرخ است و در کیسه سبز که سر او را به ریسمان ابریشم بسته اند و بر آن نوشته شده که این
امانت ابن ابی عبیده ثقفی است پس او را از آن امانت منع نکن بعد از آن متاخر شد و ابوسفیان
پیش آمد و تکلم کرد مثل آنچه ابوجهل تکلم کرده بود و حنظله و عکرمه و عقبه مثل آنرا گفتند پس علی تبسم کرد و گفت
ای گروه قریش و ای بنی هاشم بتحقیق شنیدید شهادت این قوم را و بتحقیق من شمشیر را در میان خود و ایشان حکم
قرار میدهم هر کسیکه کذب او ظاهر شود خون او حلال باشد ایا باین راضی هستید گفتند نعم شنیدیم و راضی شدیم
پس آنحضرت گفت نه بر قسم بحق حبیب خود رسول خدا که هر آینه امروز در میان ایشان حکمی خواهم کرد که تعجب
کنند از آن عرب و عجم تا آخر روزگار بعد از آن گفت نزدیک من بیا ای عمیر و هر دو طایفه نظر میکردند در حالی
که دستهای ایشان در قبضه شمشیر ایشان بود و منتظر فتنه بودند و ابوجهل و اصحابش تعجب میکردند در آنچه آنحضرت میکند

از جهة رسیدن از فتنه و رسوائی و بنی هاشم با آنحضرت نظر میکردند بعد از آن آنحضرت در هر دو قدم خود ایستاد
و متوجه ابی جهل و اصحابش شد و گفت به ایشان آیا شهادت دادید با آنچه نمیدانید و خدا سؤال میکند از شما از آنچه
بفعل میآورید و در حکم ما قبول نمیشود دیگر شهادت که دو نفر عادل و امین بوده باشد و در میان شما کسی نیست که این
خصلتها در آن باشد و لکن من جواب آنچه شما گفتید میگویم پس اگر خلاف قول شما ظاهر شد آنچه گفته اید و کرده اید همه
باطل است ابوجهل گفت کفایت میکند بتو تکذیب کردن تو ما را در میان بنی هاشم و قریش آنحضرت گفت باید
چند نفر از شهود خصوصا از بنی امیه بروند نزد کعبه وقتیکه رفتند آنحضرت رو کرد بقریش و گفت نظر کنید
بر آنچه من با او حکم خواهم کرد بعد از آن عمیر را خواند و گفت خبر ده بمن که در چه وقت امانت خود را به پیغمبر داده
امانت خود را با او دادم در وقتی که صبح ظاهر و نور خود روشن شده بود پس امانت را پیغمبر گرفت و داد بزید بن حارثه
و گفت این امانت را بر بخدیجه تسلیم کن و بخانه خود رفت علی گفت بقریش و بنی هاشم که شاهد باشید با آنچه این
میگوید بعد از آن ابی سفیان را خواند و گفت خبر ده مرا که در چه وقت عمیر امانت خود را برسول خدا داد گفت ای پسر ابیطالب
بتحقیق قول تلبیس کذب و دروغ را با تو پیام نید بدرستیکه من شهادت میدهم که او امانت را در وقت غروب آفتاب
داد و رسول خدا امانت را از دست او گرفت و در آستین او گذاشت و بمنزل خود برد پس قریش بیکدیگر نظر کردند وقتیکه
شهادت ایشان را مختلف دیدند بنی هاشم بحرکت آمدند امیرالمؤمنین ایشان را ساکت کرد بعد از آن ابوجهل را
خواند آمد در حالیکه او میگفت که این داهیه است قسم بخدای کعبه علی میخواهد او را با ما واقع سازد بعد از آن در نزد او ایستاد
گفت یا علی بتحقیق ما را بدروغ و کذب نسبت دادی آنحضرت گفت خبر ده مرا که در چه وقت عمیر امانت خود را برسول خدا
تسلیم کرد و او امانت را چه کرد ابوجهل انکار کرد و عقل او حیران شد و پیشانیش عرق کرد و ساعت طولی در آنحال ماند
مثل بر دست و ساخت آنچه در قلب او است و اراده میکند و گفت من نمیدانم عمیر در چه وقت امانت را برسول خدا
داد و لازم نیست بر من که وقتها را بشناسم آنحضرت با او گفت بنشین بعد از آن عقبه را خواند و گفت خبر ده مرا که در
کدام وقت عمیر امانت خود را برسول خدا داد ای ملعون گفت در وقت شدت حرارت ظهر پس آنحضرت فرمود
بنشین بعد از آن حنظله را خواند و از او سؤال کرد مثل این ملعون گفت قسم بلات و عزی دو بت بزرگ که او اعرف
است گویا که او این ساعت است دفع کرد امانت را برسول خدا در وقت توقف آفتاب در طلب و وسط فلک
آستانه کعبه امانت را در دست حیب گذاشت تا وقت برگشتن او بعد از آن آنرا بمنزل خود برد پس برخواست
در پیش سوی او از سر او و گفت کور نماید قلب تو را لات و عزی چرا گفتی که در وقت غروب آفتاب داد
راوی گوید پس هر طایفه دانستند اختلاف و بطلان شهادت ایشان را و بنی هاشم قصد کردند که شمشیرهای خود را
بکشند و اراده کردند که بر قریش حمله نمایند پس علی بعمیر گفت چه میگوئی و او دو دست گرا او را خواهی گشت و علی
ابن ابیطالب قصد کرده است که با او غضب نماید زیرا که او کسی است که فتنه را برانگیخته است پس رنگ او زرد شد
و میان دو کتف او بلرزه در آمد ابوسفیان با او گفت وای بر تو ای عمیر بتحقیق رنگ تو زرد و میان دو کتف تو
بحرکت آمده بتحقیق ما غنی شدیم از شهادت خود برای تو عمیر با او گفت بلکه من از حیله و مکر تو غنی هستم و من نفس
خود را می کشم بعد از آن رجوع است و دخیل شد به آنحضرت از او عفو کرد زیرا که او از اهل عفو است و عمیر
ندا کرد با آواز بلند ای بنی هاشم ای بنی لوی ای بنی غالب ای بنی نضر ای بنی مخزوم ای بنی حارث ای بنی عدی
ای بنی زهره ای جمیع کسانیکه حاضر شده اید بدانید که مرا امانت نزد رسول خدا نبود ابوسفیان و پسرش مرا بر این وادار نمودند
و مرا فریب دادند پس ابوسفیان بسوی او برخواست و گفت دروغ گفتی وای بر تو میخواهی حرب را در میان من و
بنی هاشم واقع سازی راوی گوید پس بنی هاشم سلاح خود را انکار کردند شمشیرهای خود را کشیدند پس حمزه برخواست و
شمشیر خود را کشید و صدا زد ای آل غالب ای بنی هاشم ای بنی مطلب بکشید دشمنان خدا و رسول را که این پسر
برادر من حیله میکند اجابت نمود او را عباس و عبد الله و عقیل و جعفر و بنی هاشم برخواستند و بر قریش حمله کردند
و یکدیگر را الحرب و قتال خواندند و بیکدیگر در آویختند و آتش حرب مشتعل گردید وقتیکه علی ابن ابیطالب ایشان را دید ندا کرد

اما اینها پس دست از قتال بر دارید دعوا انکشتند و رو آورد نزد عمیر و با او گفت چگونه حمل کرد ترا ابوسفیان و پسرش بر اینکار
گفت امید من بدو ستیکه طمع حمل کرد مرا بر این ولکن بعزت با من کسی را که با او اعتماد و وثوق داری کفایت کند این
تا بیابیم پس آنحضرت فرستاد با او مردی را از بنی هاشم پس عمیر آمد بر عقب که در آنجا گردن بند و رزها را دفن کرده
بود آنها را برداشته آورد خدمت علی ع پس قریش گفت الحال گردن بند هند دختر عتبه زن ابی سفیان است با این
رزها فرمود ای عمیر اینها را که بتو داده است گفت این گردن بند را با این رزها ابی سفیان بمن داد برای آنکه بگویم
آنچه از من شنیدید پس عتبة بن ربیعه گفت این گردن بند دختر من هند است ابوسفیان گفت اینرا عمیر از منزل من دزدیده
و با این رزها در این ساعت آنها را آورده علی گفت برای ما شاهد دیگر است بعد از آن فرستاد بسوی شمشیر حنظله غلام
حنظله او را پس آورد ابوسفیان گفت این شمشیر پسر من حنظله است که عمیر او را با آنها از منزل من دزدیده علی گفت کاذب
از قول خود ابدا برنگشت بگوئید در کجاست غلام تو حنظله گفت بطائف رفته است برای حاجتی امیرالمؤمنین فرمود
او را برای ما حاضر گردان اگر راست گوئی پس سر خود را بزیر انداخت از جهة خجالت علی با او گفت چه شده است
ترا که از دستی خود سیر نمیشوی و دست از عداوت بر نمیداری وقتیکه عمیر اینرا دید با آواز بلند ندا کرد یا امیرالمؤمنین
دست خود را دراز کن پس شهادت میدهم باینکه معبودی غیر از خدای تعالی نیست منفرد است شریک ندارد و شهادت
میدهم که محمد عبد و رسول او است و تو خلیفه او هستی بعد از او و وصی او هستی پس روی مبارک آنحضرت از شادی
روشن شد و گفت اخذ بکن ایمان را ای عمیر زیرا که تو واله هستی با آن از غیر خود و صاحب آن ابوسفیان گفت قسم لات
و عزی اخذ نمیکند او را تا اینکه غلام من حنظله بیاید و من خبر دهم شما که او مال را اخذ کرده پس من مطالبه نمایم مال را از علی
بن ابی طالب و عمیر آنحضرت فرمود انعم بعد از آن آنحضرت با بنی هاشم مراجعت کرد در حالیکه رویهای ایشان
روشن بود برای آنچه دیده بودند از حق و رویهای قریش عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ
الْفَجَرَةُ در حالیکه ایشان ذلیل و خوار بودند وقتیکه ملول و ناامید شدند در میان خودشان تا سه روز مدت
قرار گذاشتند که حنظله غلام از طائف بیاید راوی گوید مدت تمام شد اثری از غلام ظاهر نشد بنی هاشم و قریش
گفتند یا اباسفیان کجاست غلام تو حنظله گفت مال را از دست من دزدیده به یمن برده است و ابدا نخواهم آمد پس
قریش بطلان حرف ایشان را دانستند و بنی هاشم اراده کردند که فتنه برپا نمایند پس امیرالمؤمنین حرف را
در میان ایشان ساکت نمود راوی گوید بعد از آن برخواست و مشغول تدارک هجرت بسوی مدینه گردید و چند
هودج مهیا کرد برای فاطمه ها و حرم و شروع کرد در تدارک سفر و آنچه محتاج الیه است از شترها و حمل کرد بر آنها توشه
راه و آب را و قریش دانستند که آنحضرت میخواهد بنفس خود تنها خارج شود پس شمشیرهای خود را علاقه کرده و مهیای
جنگ شدند و منتظر خروج امام بودند بعد از آن عباس شترها را آورد نزد قبیله خزاعه و علی آنچه محتاج الیه بود
بر کجاوه ها میگذاشت بعد از آن شترها را از زدمش و پاهای ایشان ببست و کجاوه ها را بر پشت شتران
گذاشت و فاطمه ها را و حرم رسول خدا را در آنها نشانید عباس با آنحضرت عرض کرد ای پسر برادرم آیا می بینی قریش را
که قصد حرب و جنگ دارند اگر صبر نمائی که شب و تاریکی داخل شود بهتر میشود علی گفت من بخدا وثوق دارم و با او
توکل کرده ام بعد از آن سیر کرد در حالیکه در اطراف او بودند و بنی هاشم و بنی مطلب از یمین و یسار او و آنحضرت
رفتند تا ابطح و ابطح با مال خود موج میزد بعد از آن ابی سفیان قریش را بر قتال ترغیب و تحریص مینمود و میگفت

اَلَيْسَ مِنَ الْعَجَائِبِ اَنَّ طِفْلاً   صَغِيراً يَا بَنِي فِهْرٍ قَدْ رَامَ صَيْداً   بَعِيدَ الْمُرْتَقَى لَمْ يَرْتَقِيهِ
وَاَزْمَعَ رَاحِلاً لِلْاَمْرِ جِدّاً   وَاَسْرَفَ فِي الْمَقَالِ وَرَامَ اَمْراً   سَيَاْتِي بَعْدَمَا يَاْتِيهِ جُهْداً
اَلَا فَابْلُغْ عَلِيّاً عَنْ مَقَالِي   فَلَا تَبْعُدْ اِذَا مَا جِئْتَ بُعْداً   وَاِنْ اَحْبَبْتَ سَيْراً اِنْ رَجِعْتَ
وَسَيْفِي قَاصِداً اِلَيْكَ قَصْداً   حاصل مضمون آنکه آیا از امور عجیبه نیست که یکطفل صغیر قریب ببلوغ
تحقیق قصد کرده است چیزیرا که بعید است قول نزد آن رای ترقی کننده گان برای آن و عزم کرده است براستی
امری را در حالیکه کوچ کننده است و در سخن گفتن اسراف مینمود و قصد کرده است امری را که زود میاید بعد از آن که میاید

باو در حالتیکه سعی کننده است آگاه باش و برسان بعلی سخن مرا پس دور میشود دور شدنی زمانیکه آمدی و اگر دوست
داری سیر کردن را پس زاد تو نیزه و شمشیر من هر دو ترا قصد کننده اند قصد کردنی بعد از آن زینب دختر خدیجه
آمد بخدمت همشیره خود فاطمه زهرا در حالتیکه چشمش گریان و قلبش محزون بود و به فاطمه زهرا گفت به پدر خود
از من سلام برسان که من از اهل و دوستان دور شدم در حالیکه ناله و گریه من بسیار است از جهة فراق او و الان
حزن من تازه شد از جهة فراق تو ایفاطمه و آه بر غم من که من در شهری باشم و تو در شهر دیگر بعد از آن او
و سایر زنان و فاطمه زهرا گریه کردند بعد از آن زینب انشا کرد و میگفت   فَاطِمُ اَبْلِغِي اَبَاكِ سَلَامِي
قَدْ فَقَدْنَا السُّرُورَ مُذْ غِبْتَ عَنِّي   يَا حَبِيبَ الْاِلٰهِ قَدْ طَالَ حُزْنِي   قَدْ نَاتْهُمْ بِلَادِي
الْمَدَامِعُ مِنِّي   جَرَمَ الدَّهْرُ حَبْلَ وَصْلِي وَقُرْبِي   بِحَبِيبِ الْاِلٰهِ ذُخْرِي وَاُنْسِي   كُنْتُ اَسْلُو
بِفَاطِمٍ نُورِ عَيْنِي   فَرَمَاهَا الزَّمَانُ بِالْبُعْدِ عَنِّي   لَا تَلَذَّذْتُ بَعْدَكُمْ بِحَيَوٰةٍ   فَعَلَيْكَ
السَّلَامُ مَا دُمْتُ مِنِّي   كُنْتُ اَسْلُو بِفَاطِمٍ فَاَتَاهَا   دَاعِياً فَاسْتَفَضَّ الْمَدَامِعُ مِنِّي   یعنی
ایفاطمه بپدر خود از من سلام برسان که بتحقیق مفقود کرد سرور و شادی را از آن زمان که از من غایب شدی ای حبیب
خدا طول کشید حزن من در حالتی که شما از من دور شدید پس اشک چشم از من قطع نشد قطع کرد روزگار حبل وصل
و قرب من بحبیب خدا خاطر جمعی و ذخیره من بود و تسلی میافتم با فاطمه که نور چشم من است پس روزگار رو زمان او را
از من دور کرد بعد از شما به زندگانی لذت نمیبرم پس از من بتو سلام باد مادامیکه هستم و بخود تسلی میدادم بفاطمه پس
آمد باو زمان در حالیکه دعوت کننده است پس طلب شفا نمود از من اشک چشمها راوی گوید فاطمه از جهة زحمت
باو گریست و با او گفت که پدر تو ترا فراموش نمی کند ولکن تو با شوهر خود ابی العاص بن ربیع را مهیا بر بیرون
شدن بکن باذن پدرت پس از جهة نفس پاکیزه و از جهة چشم شادمان باش راوی گوید وقتیکه زینب اینرا شنید
از فاطمه او را وداع کرد و بیرون رفت در حالیکه چشم او گریان و قلب او محزون بود بعد از آن علی کجاوه ها را برد
و قریش بسوی او نظر میکردند در حالیکه آنحضرت با اسب خود سوار و لباس حرب را پوشیده بود و کجاوه ها در پیش روی
او سیر میکرد وقتیکه از شعب بیرون رفت این امر بر قریش گران آمد و غضب و کینه ایشان را زیاد کرد در آن
اثنا که ایشان حیران بودند ناگاه نزدیک شد با ایشان شیخ کبیر که پشت او خمیده و رویش قبیح و بر ناقه گندم گون سوار
بود در حالیکه او صاحب سر بزرگ و قامت بلند بود و او را دو چشم بود که در بالای سرش که بکود افتاده بود راوی
گوید پس قریش نظر کردند باو با چشمهای خود وقتیکه در میان ایشان داخل شد با ایشان گفت زنده باشید ای گروه
آیا راضی شدید بعار و رسوائی و هلاکت ای وای بر شما آیا میگذارید این طفل که نام او علی است گردنهای شما قدم گذارد
و خوار نماید بزرگان شما را اف باد شما را ای گروه خوار و ذلیل پس نه بر نفسهای خود تعصب نمودید و نه بر خدایان خود یاری
کردید این طفل نیست مگر یکشخص که کمتر است از شما از جهة سن و حال آنکه شما بزرگان قریش و سواران هستید راوی گوید
پس آمد بسوی آن شیخ پس صیحه زد آنچه ما را بسوی آن است ره میکنی پس ما را از عاقبت ترسش و صولت اقوام و عشیره او بترسانیم
شیخ گفت الان خدایان خود را فراموش کردید اگر میخواهید که خدایان از شما راضی باشند علی را بکشید زیرا که خدایان
بشما یاری میکنند و او را رد میکنند از روی قهر و غضب و انشا کرد و گفت   مَالِيَ اَرَى الْقَوْمَ فِي خَوْفٍ وَفِي حَرَقٍ
كَاَنَّهُمْ اُلْجِمُوا بِالرُّعْبِ وَالْحَرَقِ   لَاُظْهِرَنَّ لَكُمْ مِنْ اَمْرِهِ عَجَباً   لَاَسْفِكَنَّ دِمَاهُ الْيَوْمَ فِي الطُّرُقِ
اَلْكُلُّ فِي وَجَلٍ مِنْ بَاسِهِ وَجِلٌ   هُوَ الْفَتَى لَنَا دَاعٍ اِلَى الْاُفُقِ   لَاُخْلِيَنَّ الصَّفَا مِنْ جَمْعِ مَعْشَرِهِ
وَالْقَتْلُ وَالْفَتْكُ وَالتَّعْطِيلُ مِنْ خُلُقِي   حاصل مضمون آنکه چه شده است مرا که می بینم اینقوم را در خوف و در سوختن
گویا که ایشان را بخوف و سوختن لجام یعنی دهن ایشان لجام زده اند بخدا قسم هر آینه ظاهر میکنم برای شما از امر او عجب را و میریزم
خون او را در این روز در راهها تمام شما گریزنده اید و در خوف و ترس هستید او جرأت است که کار انکار شدن دعوت میکند
هر آینه خالی میکنم کوه صفا را از جمع شدن گروه او و کشتن و مجروح کردن و تعطیل نمودن از خلق من است راوی گوید وقتیکه
قریش اینرا از او شنیدند بسیار شاد شدند و گردنهای ایشان دراز و کینه های ایشان شدید شد از جهة آنچه شیطان ایشان را

اغوا کرد و ایشان تحریص میکرد بر قتال بعد از آن یک فریادی کرد جمعی در نزد او از شیاطین بقدریکه عدد آنها را غیر از خدا
کسی نمیداند و قتیکه ابو لهب نظر کرد بسوی ان قوم و با آنچه ایشان در صدد آن بودند بپسر برادرش علی بن ابیطالب رسید
دار خیل خود طلب کرد که اصنام و بتها علی را هلاک میکنند پس بسرعت تمام خود را بعلی رسانید و کجاوه ها را استقبال
کرد و آنها را از رفتن باز داشت و گفت برگردید و جانهای خود را سلامت دارید پس علی گمان کرد که او این فعل را از جهة
تعصب قریش میکند باو گفت یا ابا عتبه قریش را یاری میکنی بضرر قوم خود ابو لهب گفت چنین نیست ولکن اقوام
محبت تو در حالیکه نصیحت کننده و مهربانم بر تو از جهة بلائی که در ابطح ظاهر شده که او را اعدای ان قریش ظاهر کرده اند
در جهة دشمن داشتن فعل تو اینها نیستند مگر ترا قصد کرده اند آنحضرت فرمود چنین نیست یا ابا عتبه ابو لهب گفت
زود ظاهر میشود رای تو در این ساعت پس در آن اثنا که ایشان سوال و جواب میکردند ناگاه دیدند هولها و صداهای مختلفه
ظاهر شد و دیدند سواد مظلمی که بعضی بروی بعضی میریخت و دود بسیار و آتش و شرار انوار دیگر بر گرد آنحضرت گفت
یا ابا عتبه در این ساعت می بینی که باطل چگونه مضمحل و حق چگونه بلند میشود بعد از آن علی ندا کرد بر این حادثه را و گفت شترها را
نگاه دارید و پاهای آنها را ببندید پس زنید گفت این چه امریست ای سید من آنحضرت گفت این شیطان و لشکر اوست
میخواهند فتنه برپا کنند بعد از آن آنحضرت آن سواد و آتش و شرار و دخان را استقبال کرد در حالتیکه افق آسمان را
فرا گرفته بودند و بلند شده بود صیحه ها و ظاهر شده بود شخصها و اهل مکه حاضر شده تماشا میکردند با آنچه نازل شده بود و قریش
شادی میکردند و بنی هاشم قلبهای ایشان ترسان بود از آنچه میدیدند از ظلمت و آتش و شرار و ظن میکردند که آنها
از آسمان نازل شده از جانب الهه و هدایای کفار در آن اثنا که ایشان چنین ظن میکردند و علی و اصحابش اینرا
میدیدند و شادی میکردند و اهل کعبه ظن مینمودند که آن آتشی است از آسمان نازل شده از غضب الهه و هدایای در آن
اثنا که ایشان چنین بودند ناگاه ابلیس با ایشان طلوع کرد در زیر ظلمت تاریک و در دست او شهابی بود و از و شعله و زبانه
میکشید و شرار آتش از دهن و چشمهایش میریخت و چشمهایش بدرازی شق شده بود و او در صورت هولناک بود
بعد از آن گفت ای گروه قریش بتحقیق شما الهه را بغضب آوردید از جهة فعل این جوان که بزعم شما حاضر شده و قتیکه الهه
فعل او را بشما دید غضب کرد و میدانم در غضب کردن آنها است هلاک شدن کسانیکه در روی زمین هستند و فساد
دنیا در غضب آنها است پس آمدم در حالیکه عقاب کننده ام از جهة غضب الهه ابو جهل باو گفت تو کیستی گفت من
ابو مره یعنی ابلیس هستم پس ببینید چه خواهم کرد با این جوان و کسانیکه با او هستند و او را ذلیل و حقیر و خوار میکردانم
پس قریش بغایت شاد شدند بعد از آن ابلیس بلشکر خود گفت بزنید و بیندازید آتش و شرار خود را بایشان بعد از آن
پیش افتاد و فریاد عظیمی را آورد و لشکرش بیرون آمد در حالیکه علی با ایشان و با فعال ایشان اعتنا نکرد و باطل ایشان
او را بهول و ترس نینداخت پس ظاهر شد شخص پیر ابلیس که گویا درخت خرمای مالیده بود و او لشکر خود را میانداخت
و قصد کجاوه ها نمود پس نزدیک شد باو امیر المؤمنین و متکلم شد بکلامیکه نفهمیدم آنرا و در روی آن ملعون صیحه زد آن لعین
گریخت و فرا ایصر او حرکت کرد بعد از آن آنحضرت ضربتی باو زد بعرض پس او را دو نصف کرد بعد از آن خود را در میان
ایشان داخل کرد در حالیکه قریش با او حمله کردند و آنحضرت بصدای خود ایشان را منع میکرد و صیحه های خود ایشان را
حرکت میداد و از یمین و یسار ایشان را شمشیر میزد تا اینکه ایشان گشت انقدر که خدا میخواست بعد از آن ابلیس را
قصد کرد و صیحه عظیمه زد و باو گفت بایست ای ملعون من آن لعین حیران ماند و پشت گردانید در حالیکه گریزان بود پس همه
منهزم شده پشت گردانیدند در حالیکه گریزان و خوار بودند و هوا از روشن و ظلمت زائل شد راوی گوید و قتیکه قریش
اینرا مشاهده کردند پاره پاره شد دلهای ایشان و آمد عتبه بن ربیعه ابن جهل ابن امیه نزد ابی جهل و باو گفت آیا نظر نمیکنی
بسوی این جوان و بر عظم شان و شدت باس و هیبت و قوة قلب او آیا بعد از دیدن خود تان شما را باز طمعی هست
در قتال او برگردید بسوی الهه خود و الا شما را فانی میکند تا آخر شما قریش گفت این نیست مگر سحر بزرگ که او را تعلیم کرده
او دبیر عمش محمد تا اینکه شیاطین و فراعنه را مسخر کرد پس ابو جهل گفت مراجعت کنید بسوی الهه خود و بآنها پناه برید
قبل از آنکه سرهای شما را بشکافد و شما را در میان خلایق عبرت گرداند پس قریش پشت گردانیدند در حالیکه گریزان بودند

دل

ورک کرد بتهای ایشان را حرکت میکرد و علفهای ایشان زائل شد و اما علی کجاوه ها را امیر دوانید اهل مکه آمدند بکعبه و بر
زمین افتاده بتها را سجده کردند از جهة نرسیدن رفیقهای خود و حنظله ابن ابیسفیان زبانه میکشید از جهة کعبه
بعلی و بر اصنام سجده کرد و میگفت قسم بلات و عزی طعام نمیخورم و شراب نمینوشم و هنیئا گفته نمیشوم شراب
خوردن تا اینکه خون غلام خود مهلع اکبرم و ذلیلنمایم از خود عار را از علی علیه السلام بعد از آن از کعبه بیرون آمد و ندا کرد
که ای گروه قریش این چنین علی از شهر ما بیرون رود و بینی های ما را خاک آلود نماید در حالیکه عار را در میان ما ارث گذاشت
و بار آورد برای حاضرین و غایبین مضحکه گردانید و من میکشم او را و خون خود را اخذ میکنم و جمع میکنم فخر را در میان عرب
بعد از آن محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب را مقهور میکنیم پدرش باو گفت ساکت باش ای احمق مادرت نباشد پس
قسم بحق لات و عزی تو نیستی در دست او مگر مثل گنجشک در دست مار و هر آینه بتحقیق فعل او را دیدی در شب خوابیدن
او در جامه خواب پیغمبر و کشتن او مهلع را که با دو هزار سوار مقابل شمرده میشد بعد از آن دیدی آنچه کرد بشیاطین و فرعون
و قسم بحق لات و عزی هرگاه اراده نماید هلاک ما را هر آینه هلاک میکند ما را تا آخر ما پس باو گفت پسرش حنظله اگر بوده باشد
او مگر امر کی که می میراند لابد است در هر حال با او معارضه کردن و مرا خیر نیست در زنده گانی بعد از غلام من مهلع
و من او را ذخیره کرده بودم برای شداید و مصائب بعد از آن گریست و گفت لابد است که بعلی ملاقات شود و قتی
که مادرش هند دختر عتبه او را با آن حالت دید اندیشید او بسفیان و گفت هلاک باد ترا از جهة سری که خریف شده
و عقلت رفته است قسم بحق لات و عزی اگر یاری نکنی تو پسر خود را هر آینه خارج میشوم بنفس خود و یاری میکنیم
با او با قوم خود راوی گوید ابوسفیان خندید تا بپشت خود افتاد و باو گفت ای هند ابهات ابهات که پسر تو
بعلی بن ابیطالب کفو و مثل شود یا مقاومت نماید با او در حرب و در شمشیر و نیزه زدن قسم بحق لات و عزی
هر آینه من در حالت صغر و کبر در جنگها حاضر است و مداومت کرده ام ندیده ام کسیرا که قلبش ثابت تر باشد
از او اگرچه علی صغیر است لکن او در فعلش کبیر است و مدتیستیکه من میدانم که مثل نکرده در میان خلق احد
که با او در شجاعت مقاومت کند و نزدیک نمیشود با او در زیادتی و جاهلترین مردم کسی است که جان خود را
در پیش روی او اندازد و کسیکه طاقت او را نیاورد و قسم بحق لات و عزی و کعبه بنا شده متعرض نشدم او را
بعد از آنکه ظاهر شد بر من از آن در وقت شعله ور شدن آتش حرب در حالتیکه او جهاد میکرد بدون آنکه جزع و فزع نماید
و حال آنکه از او بجزع و فزع آمد بزرگ و کوچک و متعرض نمیشود با این جوان مگر کسیکه اجل او نزدیک و در روزهای او منقطع
باشند بعد از آن ابوسفیان این ابیات را انشا کرده میگفت یَا هِنْدُ لَوْ عَایَنْتِ حَمْلَةَ حَیْدَرٍ لَنَبَّأَتْکِ

عَنْ اَسْرَارِهِ وَفِعَالِهِ اِنِّی شَهِدْتُ لِمَنْ ذَکَرْتُ مُوَافِقًا مِنْ حِفْظِهِ وَثَبَاتِهِ وَکَمَالِهِ یَا هِنْدُ
لَوْ اَبْصَرْتِ مِنْهُ مِثْلَمَا عَایَنْتُ عِنْدَ حُرُوبِهِ وَنِزَالِهِ اَلنَّارُ تَلْفَحُهُ وَتَضْرِمُ وَجْهَهُ
لَرَاَیْتِ مِرْآهَا تَذَرُّ مِنْ حَالِهِ لَا تَذْکُرِیهِ فَاِنَّهُ مِنْ بَعْدِهِ دَانٍ وَیَسْمَعُ عِنْدَ مَقَالِهِ حاصل

مضمون آنکه میگوید ای هند اگر میدیدی حمله حیدر را ظاهر میگشت مر تو را از اسرار و افعال و درستی من شهادت
میدهم بآنچه ذکر کردم موافقت از حفظ و ثبات و کمال او و هند اگر میدیدی از او مثل آنچه من دیده ام در جنگ
و جولان او که آتش بودی هجوم میاورد او را و رخسار او شعله ور میگشت هر آینه میدیدی امر هولناک را از فعال او
مکن او را آنچه که او نزدیک و شنونده است مقال خود را راوی گوید و قتیکه هند سخن ابوسفیان را شنید باو گفت
برای ما آبادی مباد بخانه که تو در آن باشی و فخر نمیاورد که تو بر ایشان والی و بزرگ باشی آگاه باش قسم به بت بزرگ که صاحب
کرامت و قرب است لابد است برای من که خون پسر خود را اخذ کنم و بهت خود عار را از او زایل کنم اگرچه پناه برد بنجاشی
که پادشاه حبشه یا بقیصر که پادشاه روم و یا بکسری که پادشاه فارس است یا به کاهنی که در هند است یا بهوده پسر حنیفه که در
بحرین است و لکن سوال میکنم از قریش و ایشان را دعوت میکنم با من امر اگر اجابت نمودند فهو المراد و الا قادرستم به پناه بردن

بکیانا

بجا نیاورده ام بعد ازان رفت نزد ابی جهل و قتیکه آن ملعون باو نظر کرد گفت چه چیز ترا آورده است بسوی ما هند گفت
ای ابا الحکم بدرستیکه این امر زنان را بغیظ و اطفال را بغضب آورده و سزاوار است که مردان برای آن امر غضب
نمایند این پسر ابیطالب پاره کرده پهلوهای شما کاه است و بینی های شما را بخاک مالیده و بسلامت نجات یافت ابو جهل گفت
ای دختر عتبه بدرستیکه پدر تو و عم تو شیبه بزرگ اهل بطح و سرور بزرگان اهل صفا از این امر تقاعد کردند و شوهر تو شکست
عهد و پیمان را بر ما شکست اگر مرا یاری و معین میبود از قتال او باز نمی ایستادم هند باو گفت که پسر من حنظله بر ملاقات
کردن او بهاو شد تنها شدید تو لیست و صبر کننده است مصادمت دلیران ابو جهل گفت بخدا قسم چنین است
و لکن میخواهم مارا شخص ثالثی باشد و اگر قادر باشی بر هر دو چهار می پس او را پیدا کن راوی گوید هند رفت نزد
عکرمه ابن ابی جهل ابن امیه و باو گفت از خواب لذت میبری و حال آنکه بقوم تو نار شد از این جوان حواری و ذلت
برخیز و خواب خود را به بیداری عوض کن و مبادرت نما بسوی او با کسانیکه مبادرت مینمایند قسم بخدا اگر علی ابن ابیطالب
نجات یابد صحیح و سالم هر آینه بتحقیق تنبه کردی مرا بر عظیم و بزرگ پس در این امر یاری کننده من کیست گفت شیخ
و بزرگ قوم تو ابو جهل بن هشام و حنظله بن ابی سفیان و تو ثالث ایشان هستی عکرمه گفت من در پیش روی تو هستم
زن او ام حکیم دختر حارث بن عبد الدار بهند گفت بر گرد ای دختر عتبه بمنزل خود من او را نگذارم که بر علی ابن ابیطالب
خروج کند و بحرب او برود زیرا که من از علی منظری در روز بدر دیدم که قلب من از آن خفقان آورد و ارکان من از آن
منهدم شد بدرستیکه محتاط ترین مردم کسی است که از او کنار شود بعد ازان ام حکیم انشاد کرد و میگفت من

حاد عن غاية فيها سلامته وخافه كان ذا اهوال ذا رعبا هو الامام اذا ما جد مطلبه
فليس يذكره من رامه طلبا هو العطوف لمن ناواه فاعتبروا ومن رآه به نكبا فقد نكبا
هيهات لا تطمعي في قتله ابدا فمن يغالبه يوما فقد غلبا

راوی گوید پس هند ازین سخن ام حکیم
غضبناک شد بعد ازان گفت بعکرمه هر آینه بتحقیق جزع در قلوب شما ازین جوان جنیتی تا در قلوب زنان شما هم
تاثیر کرده است و امید نیست که از کینه او بار برسد زیرا که او جوانیست از جوانان قریش در روز در کنارهای ما بود
و در بستهای ما باو میرفت یعنی ما او را تربیت دادیم تمیز نداد از او دیگر کسانیکه جاهل هستند بعد ازان ام حکیم
رفت نزد عتبه ابن ابی معیط و اینرا باو ذکر کرد و گفت بتحقیق افراط و تعدی علی را بر تو نشنیده ام اگر از آن کسان
باشی حمیت و عصبیت داری برای حسب و نسب خود فبها و الا از جمله بنده گان باشی عتبه باو گفت بدرستیکه
این برای است و جهت پدر تو در ذمه من حقوق لازمه است و لکن بر تو واجب نیست که مرا بر سر خواری بنسبت دهی
زیرا که من اول مبارز هستم بسوی آن جوان و ار جابر جسته با ام حکیم رفت نزد عکرمه پس او را بحرکت آوردند و خانه
های قریش را گردیدند تا اینکه جمعی از قریش سه هزار نفر سوار و دو هزار نفر پیاده جمع شدند آمد نزد شوهرش ابی سفیان و گفت ای پدر
حنظله آیا مباعدت و یاری قوم خود میروی پس این پسر تو حنظله خروج کرده آیا با او میروی گفت پسر من قول مرا قبول
نکرده و تابع رای زنان شده و من میدانم که او هلاک خواهد شد اگر مبارزت نماید با علی هند ازین سخن بغضب آمد
باو گفت خدا رای ترا قبیح گرداند تو شیخ و کبیر هستی و خرف از عقل بیگانه شده آیا بعد از پیری از مرگ میترسی
بعد خود سوار شده در نزد قوم آمد ابو سفیان غضبناک شده برخواست بسوی او و او را باز گردانید و گفت من کفایت
میکنم ترا امر علی را پس هند بخانه خود برگشت راوی گوید وقتیکه ابو سفیان آمد نزد لشکر در حالیکه جمع شده بود در نزد او
نه هزار سوار و نه هزار پیاده و ابو جهل از یمین او و عمش عتبة ابن ربیعه از یسار و عکرمه ابن جهل بر سواران و صفوان بن
امیه بر پیاده گان امیر گرد و حنظله پیش روی قوم خود بود و میگفت

سيروا الى البيت لكيما ندركوه لما
املتموه من الباغي على البشر هذا علي بنا حلت مكائده وشاع افعاله والبدو والحضر

لئن اراه كنا كان اولها سهلا فلما علت ارمت بالشرر فاخمدوا ناره قبل اشتعالها
واطفؤها بنار ثم بالحجر

حاصل مضمون آنکه بروید بسوی او تا درک نمائید او را آرزو میکرد بد از ظلم کننده
بر بشر هست علی که نازل شده کید و حیله های او بما و آشکار شد افعال آتش در حضر و سفر بدرستیکه من می بینم او را مثل
آتشیکه سهل و آسان میبود اول آن و قتیکه بلند شد شرر و شعله میانداز دپس خاموش کنید آتش او را قبل از اشتعال
آن و خاموش کنید او را با آتش بعد ازان بسنگها راوی گوید قوم رفتند در حالتیکه سپاهان خود را تند میراندند
تا رسیدند بر بطن مرو و وادی پس ابو جهل شبانی را دید و او را قصد کرد و باو گفت آیا از تو گذشت پنج نفر شتر
که با آنها کجاوه ها بسته بودند و در پیش آنها جوانی که مانند ماه بود گفت آری از عقب ایشان سواری بود که خبر میداد
ترا دیدن او از شجاعت و حسن تعوق او زیاده بر عقب خود التفات میکرد از پیش رو پس گمان کردم او را سیری
که بر بکار خود میرود پس سوی من نظر کرد و گفت ای جوان اگر بگذرد بر تو جمعی و یا یک نفر و سوال کند مرا از تو بگو او پیش شما
و در سیر خود تانی و آرام میرود و قتیکه ابو جهل کلام او را شنید رجوع کرد بسوی قوم سیر میکرد بسرعت راوی گوید بود در نزد
ابو سفیان غلام عظیم الخلقه جناح نام و شجاع از سواری او میترسیدند سواران از او و خایف بودند پس او از لشکر
جدا شد و از قوم در نفر سواره با او بود رفت در حالتیکه حرکت میکردند در طلب امام پس امام ملتفت بود تا اینکه باو
هجوم آوردند جناح به پیش آنحضرت آمد و گفت این کجاوه ها را بگذار میبری از روی تو دروغ است یا علی برگردان اینها
کجاوه ها را قبل از اینکه شربت مرگ را بتو بچشانم و عمر ترا این شمشیر های هندی قطع نماید و مصیبت بتو لاحق شود امام گفت دروغ
گفتی ای فاجر بحیل بعد ازان آن ملعون متعرض شد و جا کرد دید میمونست هتک حرمت نماید امام باو فرمود که رسوای پسر زنا
پس دور شو که هنیدان بوده جا قطع شدن حلقوم ها و مقتول کشتن شیر ها و شکافته شدن سر ها با شمشیر های برنده است راوی
گوید پس امام بجناح حمله کرد و او هم بر امام حمله نمود پس امام مبادرت کرد ضربتی بسر او زد سر او را شکافت افتاد
به زمین در حالیکه در میان خون خود دست و پا میزد و خدا روح او را بسرعت باتش رسانید و قتیکه رفیقان او این
حالت را دیدند هر دو با امام حمله کردند و امام با ایشان حمله کرد و یکی ایشان را از سر زین بر زمین انداخت پس انداز دیگری زد پس
دندانهای هر دو ایشان را از هم شکست و بدرک و اصل شدند کجاوه ها را اسیر داد ساعتی نگذشت ناگاه دید لشکر نزدیک شد
راوی گوید آنحضرت زید بن حارثه را امر کرد که شتران و کجاوه ها را به بند دو زنان را از کجاوه ها بیرون آورد و همه
فاطمه ها بر علی میگریستند از ترس اینکه او را بکشند و هتک حرمت ایشان را نمایند بعد ازان آنحضرت زنان را از کجاوه
ها بیرون آورد و پاهای شتران را بست و لباس حرب خود را پوشید و به فاطمه زهرا گفت دعا کن زیرا که من میروم
بسوی دشمنان خدا و اهل بیت پس فاطمه زهرا سر خود را بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد اللهم اعز عليا
بعزك وانصره بنصرك ولا تسلم نبيك ووصيه الى اعدائهما انك فعال لما تريد
یعنی خداوندا عزیز کن علی را بعزت خود و یاری کن او را بیاری خود و تسلیم منما پیغمبر خود و وصی او را به دشمنان ایشان
زیرا که تو میکنی هر چه اراده میکنی و آنحضرت بسوی دشمنان متوجه کردیدند زید بن حارثه بآنحضرت عرض کرد بگذار
من از عوض تو با دشمنان تو مقاتله کنم امام او را جزای خیر داد و گفت تو در مکان خود باش راوی گوید پس حنظله ابن
ابی سفیان فریاد کرد و گفت ای گروه قریش بدرستیکه علی جواب خود را کامل کرد پس سواران و پیاده گان و بعضها
خود را راحت نمائید از زحمت و مشقت زیرا که ما باو لاحق خواهیم شد اگر چه بمدینه داخل شود و ایشان با شما مقاومت
نتوانند بکنند و قتیکه امام سخن او را شنید در بالای اسب خود راست شد و ایشان را قصد کرد در آن اثنا که ایشان
در سخن گفتن بودند ناگاه دیدند ظاهر شد با ایشان فارس عرب از نسل عبد المطلب بعضی از ایشان گفت که اینها
سالک طریقت بعضی گفت که این سوار شما را قصد کرده ابو جهل گفت ما سوار شدن مثل قریش است اما مثل
او مثل اهل مصر است و اما فاتحش مثل قامت هاشمی است و ظن میکنم او را اگر علی ابن ابیطالب پس امام آمد و گفت
ای حنظله عطا میکنم بتو آرزوی ترا و آنچه میخواهی بتحقیق آمد بتو خبردار باش من علی ابن ابیطالبم آمدم نزد شما جهات...

باشید که مستعد طعن و ضرب باشید پس آن قوم از جواب دادن ساکت شدند و زبانها از تکلم کردن لال شد و قلوب شان
و زبانهاشان از جا حرکت کرد ابوجهل گفت ساکت باشید ای ملأ زیرا که عجله باعث غضب میشود تا آرام شدن و مهلت
دادن از اخلاق بزرگان است آنحضرت فرمود چه میگوئی و گفت یا نبی هر کسیکه سر انگشتان خود را قطع نماید رنج و المرا
در مفاصل خود میبیاید و هر کسیکه اقوام و اقربای خود را خوار و ذلیل نماید بتحقیق نفس خود را خوار و ذلیل کرده است و
تحقیق مردان و دلیران غفلة بتو هجوم آورده اند و ترا طاقت نیست بمقاومت نه هزار سوار و نه هزار پیاده از شرفای
قریش و من نگذاشته ام که ایشان بهوای نفس حرکت نمایند از جهة خوف بر تو زیرا که تو از درخت ما هستی و عضوی
از اعضای مائی و بدرستیکه تو از میان ما بیرون آمده بزعم ما بر گردن این کجاوه ها را ای پسر تا خون تو هدر نرود تا مجبور
باید و از ما سؤال کند که سادات و اشراف قبایل متوجه مدینه شوند و اگر تو این زنان را باین نحو بمدینه ببری این امر
نمیشود بعد از آن انشا کرده میگفت لَقَدْ اَتَیْتَ بِهَا سُوءًا وَقَدْ عَظُمَتْ فَضِیحَةٌ جَمَّةٌ فِی
سَایِرِ النَّاسِ وَقَدْ اَتَتْکَ جُمُوعٌ فِی اَکُفِّهِمْ ذُرَی الرِّمَاحِ وَلَا یَاتُونَ مِنْ بَاسٍ رُدَّ
الْهَوَادِجَ لَا تَکْشِفُ نَوَاصِیهَا فَیَحْکُمُ السَّیْفُ فِی الْاَرْوَاحِ وَالرَّاسِ اَخْشَی عَلَیْکَ وَ
اَخْشَی مِنْکَ دَاهِیَةً مَا مِثْلُهَا تَرْتَجِی مِنْ فَارِسٍ نَاسٍ حاصل مضمون آنکه هر آینه بتحقیق
آوردی آن زنان را در حالت بد و حال آنکه بزرگ کردیده رسوائی در میان خلق و بتحقیق جمعی بسوی تو هجوم آور
شده که در دست ایشانست نیزه های گندم گون و از شدت و هیبت بر نمیگردند رد کن کجاوه ها را و ناصیه های
آنها را کشف مکن پس حکم میکند شمشیر در میان هودجها و سرها میترسم تو و از داهیه و بلائیکه مثل آن از فارس شجیع
و خشمناک امید نیست که صادر شود راوی گوید وقتیکه علی بن ابیطالب کلام و شعر او را شنید بغایت غضبناک
گردید و با و گفت وای بر تو اما سخن تو که گفتی تو از درخت ما و عضوی از اعضای ما هستی این تعجب نیست که خبیث
از طیب طینت خارج شود و ما نخواستیم طیب و پاک هستیم خداوند عالم ما را از شما تمیز داده بتحقیق خدای تعالی گفته
وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِی خَبُثَ لَا یَخْرُجُ اِلَّا نَکِدًا و بدرستیکه من از
شما بری هستم پس مرا بقول خود میان خودتان و اما اجتماع شما پس هرگاه شما و جمیع عرب و عجم اجتماع نمایند
نمیتوانید ضرر بمن رسانید مگر اینکه بکشتن دهید با اذن خدای تعالی و برکات حبیب من رسول خدا پس امیدوارم که تو اول آنها باشی
که در پیش روی من افتاده باشی ترا یک ضربت هاشمی زنم بشمشیر رسول خدا که بروی بجهنم و اصل شوی اگر خواهید یک یک
بمبارزت من بیائید و اگر خواهید جمیعاً بمن حمله کنید زیرا که امیدوارم از خدا که ظفر یابم و من کجاوه ها را
از راه رد نخواهم کرد بعد از آن آنحضرت انشا کرده میگفت اقْصِرِ الْقَوْلَ بَیْنَنَا وَالْخِطَابَ لَسْتُ
مِمَّنْ تَضُرُّهُ مِلْتَقَی الْحَرْبِ وَاشْتِبَاکِ الْقَنَا وَاعْتِمَادِی عَلَیْهِ فِی کُلِّ بَابٍ دُونَکُمْ وَالْبِرَازَ
اِنْ رُمْتُمُوهُ سَوْفَ تَلْقَوْنَهُ بِآیَةِ النِّهَابِ اِنْ اَرَدْتُمْ بِرَازَ قِرْنٍ لِقِرْنٍ اَوْ جَمِیعًا
فَتِیتُمْ ذَا الْحِرَابِ فَسَأُرِیکُمْ بِهَا الْمَنَایَا صَارِمِی فِی رِقَابِکُمْ کَالشِّهَابِ حاصل
مضمون آنکه قول و خطاب را در میان ما کوتاه کن تو نیستی از کسانیکه ضرر برسانند او را روزی جنگ و دلم بر
بسوی آن و اعتماد و خاطر جمعی من باوست در هر باب و دور کنید خود را از دعوا و اگر قصد نمائید آن را
زود میرسید بشعله آتش هرگاه اراده نمائید دعوا قرن بقرن یعنی یک یک دعوا کردن را یا جمیعاً و آشکار و ظاهر
شده باشید در محاربه پس نیزه من می بینید در آن هرکجا شمشیر من در گردنهای شما مثل تیر شهاب است راوی گوید وقتیکه
ابوجهل کلام علی را شنید بغایت زرد رسید و گفت یا علی زمانیکه امتناع کردی از آنچه ما بتو اظهار نمودیم از سالم
بودن از قتل پس مراجعت کن بمنزل خود بعد از این شب یعنی در این شب استراحت کن و وقتیکه صبح شد مهیای حرب
باش بعد از آن رد کرد بحنظله و گفت این آن کسی است که مبارزت اراده و نیست مداری پس برو بسوی او

میان ما و او حجاب نیست در این روز راوی گوید پس امام علیه السلام از نزد ایشان برحل خود تشریف برد ابوجهل
گفت ای قوم قسم بحق لات و عزی هر آینه بتحقیق با جباران سؤال و جواب کرده ام و ممارست کرده ام با پادشاهان
ندیده ام کسیرا که کامل تر باشد از علی بیت در رد کردن جواب از علی و ندیدم کسیرا که قلبش وسیع و شدید باشد از علی
بخدا قسم اگر یک یک با او بمبارزت نمائید هر آینه از او و بنده کان شما را با شمشیر برنده خود دو نیم میکند مثل سنبل درو شده
و نمی بینم که شما را طمع در قتل او داشته باشید مگر یکی از دو وجه اول ممکن است که بروید بسوی او شب هنگام و صبور
هجوم آورید بر او در خوابش پس اگر تکلم نکرد فبها و الا حمله کنند با و مثل حمله کردن یکمرد و بسوزانید او را با نیزه ها
و بزنید او را با شمشیرهای خودتان گفتند بتحقیق راست گفتی در جواب و نصیحت کردی در خطاب بعد از آن گفتند
کدام کس برود بسوی او و کفایت کند شر او را از ما زیرا که او در این ساعت در خواب غوطه ور گشته و عطا میکنیم باو
نصف اموال خود را کسی از ایشان نطق نکرد مگر عقبة بن ابی معیط ابن ربیعه بن جمل ابن امیه و گفت در نزد من آن است
آن کسیکه کفایت کند امر او را او غلام من صارم است و آن غلام مثل پاره کوه بود پس عقبه که مولای او بود نزد او گرد
یا غلام صارم پس آمد نزد او با و گفت که شجاعت معروف و مشهوری و ترا برای خود اختیار کرده ام برو از برای
برو بسوی این طفل که کشتنش علی است کردن او را باز زیرا که تو در این ساعت او را می بینی با در خواب است
و یا غافل است هجوم آور با و برخیز الان و بکن آنچه ترا با آن امر کردم پس تو آزادی برای رضای لات و عزی و اولاد تو
هم آزاده است و یکصد گوسفند و بیست نفر ناقه برای تو است صارم گفت اگر علی مرا بکشد عتق و مال مرا نفع نمی دهد مولا
عقبة ابن ابی معیط با و گفت آیا میترسی از این طفل و حال آنکه لات و عزی یاری میکنند ترا بر ضرر او پس صارم برخواست
و لباس حرب خود را پوشید و رفت تا بشعب رسید و علی نشسته بود در حالتیکه خود را حاضر و آماده ساخته بود میگرد
پس امام تامل کرد ناگاه دید غلام بطرف او میآید امام صبر کرد تا اینکه غلام باو نزدیک شد و قصد کرد که شمشیر خود را باو
حضرت بلند کند پس امام برخواست بسوی او و صیحه در روی او زد غلام مدهوش و مرتعش گردید و پشت کرد و در حالتیکه
گریزان بود امام با و رسید ضربتی بر پشت او زد و او را دو پاره کرد غلام افتاد بر روی زمین در حالیکه هلاک شده بود پس
امام او را برداشت و در بالای کوه نصب کرد گویا که او مرد نشسته بود و او را بسنگ تکیه داد و برگشت بمکان
خود و در آن منتظر آمدن غلام بودند گفتند چه شده است ما را که از غلام اثری نمی بینیم و خبری از او پیدا نشد ابوجهل گفت
قسم بخدای کعبه هر آینه بتحقیق علی عمر او را قطع کرده وقتیکه صبح شد ابوجهل بطرف وادی نظر کرد شخص غلام را دید با هم
کوه پس در او تامل کرد ناگاه دید که او را بسنگ تکیه داده اند بر عقبه گفت آیا مژده ندهم ترا که علی در بنده کان و در کمان
بیابان را بر غلام موکل کرده است و او را در بلند تر مکان نشانیده پس عقبه ملتفت شد ناگاه دید غلام را بسنگ تکیه
داده اند با بوجهل گفت آیا بمن استهزا میکنی یا ابا حکم گفت چگونه استهزا کنم و حال آنکه تو اعتقاد داشتی که غلام تو
صارم با علی کفو است در آن اثنا که ایشان در منازعه و جدال بودند ناگاه دیدند علی آمد در حالیکه سر برهنه و نیزه را در دست
داشت پس در مقابل ایشان ایستاد و باواز بلند گفت ای گروه قریش آگاه باشید که من هودجها را بیرون میکنم آیا
شما را طلبی و یا حاجتی هست پس بعضی از ایشان بسوی بعضی نظر کرد عتبة بن ابی ربیعه ابن عبد شمس بحنظله گفت آیا تو
ما را خارج کردی برای کشتن از برای خودت پس بهم شل خود را اخذ کن او با تو است و آن کسی است که او را میخواهی
او شدید صولت است و یا رسیدن بعید است حنظله گفت بعلی قسم بحق لات و عزی دیت بزرگ رد کن
کجاوه ها را از جهة بدی بر تو پس امام از حرف او غضبناک شده و نیزه خود را بسوی او کشید و عطف عنان کرد بطرف
او و زمان طویل جولان نمودند امام با و حمله کرد و نیزه با و حواله کرد نیزه آنحضرت به نیزه او رسید نیزه او را خورد کرده
صیحه و غضبی با و زد و تصیحا او را بدهشت و لرزه انداخت بعد از آن یک نیزه با تمامه از سینه او زد سر نیزه را از پشت او
خارج کرد پس او را از بالای اسب بر زمین انداخت در حالی که با دهن خود زمین را زیارت میکرد وقتیکه قریش حنظله را دیدند

که امام علیه السلام او را هلاک کرد حمله کردند بآنحضرت مثل حمله کردن یکمرد با قلبهای سوزان و غضبهای غضبناک پس
ندیدند مگر طعنهای نیزه‌ها و ضربهای شمشیرها و برق زدن نیزه‌ها و داد از اسبان و صدای لگام اسبان از کثرت ازدحام
در اینحالت بودند و گرد و غبار ایشان را احاطه کرده بود در حالیکه آنحضرت هزار سوار از ایشان کشته بود چنین گفت
پس عتبة بن ربیعة ابن عبد شمس صیحه زد و گفت بخدا قسم اگر گوسفندان صحرا بودید این چنین نمی‌کشید پس عذر شما چه خواهد شد
نزد سرداران عرب که بزرگان و اقران هستند که ذلیل و خوار نماید شما را یکنفر طفل صغیر از پسران عدنان آیا بمیر نرسید
در حالیکه زنان در عرفها خودشان شما را ذکر کنند و مردان در مجالس و محافل خود یاد نمایند اینحالت شما را هلاکت
باد شما را که شما نه هزار سوار و نه هزار پیاده بوده باشید یکطفلیکه هنوز بحد بلوغ نرسیده باشد شما را بکشد پس شما نیستید مگر شبانان
گوسفندان بدرستیکه این نیست مگر هول و خوف بزرگ و امر عظیم اف بر شما باد که سادات و بزرگان هستید وای
باد شما اگر بشنوانید نیستید مگر تمام جبان از اولاد لئام وای بر شما باد اجتماع کرده تماما باو حمله کنید زیرا که کشته از شما
اگر هر شخص جبانی و ذلیل را و حال آنکه شما بزرگان عرب و شجاعان حرم و سرداران زمزم و صفا هستید راوی گوید کینه و
عداوت ایشان زیاد گردید و عرق از ایشان جاری شد و قلق و اضطراب ایشان بسیار گردید از حیثیت غیظ و کینه
از امام پس تماما بیکدفعه بآنحضرت حمله کردند مثل حمله کسیکه از زندگانی گذشته و در امنی نشده مگر بمرگ راوی گوید
پس امام تکبیر گفته خود را در میان ایشان داخل کرد و از کنار ایشان خارج شد و میمنه را بر میسره و میسره را بر میمنه زد و حمله کرد
بر قلب و دور کرد بر ایشان مثل دور کردن سنگ بالای آسیا در آب و حمله و جولان کرد و ندا در داد که ای گروه قریش
و ای بنی مخزوم یا بنی زهره یا بنی لوی یا بنی جمح یا بنی عدی یا بنی نضر یا بنی امیه الی این تذهبون و لای شیء تقتتلون
فانا الفتی الکرار و الفارس المغوار و انا مفنی الکفار و انا مبید الفجار و انا مبطل السحار و انا ابو الائمة الاطهار
و انا قالع الصخرة بالبنان و انا قاسم الجنة و النار و انا قالع الباب و الاسد الوثاب و الصاب بالقربات و انا المذکور
فی ام الکتاب فمن احبنی استحق الاجر و الثواب و من ابغضنی استحق الذنب و العقاب و انا ولی الملک الوهاب و انا النجم الثاقب
و السیف القاضب و انا اسد الله الغالب و سهم الصائب و انا الامام الهمام و اللیث الضرغام و البطل القمقام و السیف
الصمصام و انا ابو الائمة الکرام علیهم افضل الصلوة و السلام کجا میروید و چه وقت خودتان را بتعب خواهید
انداخت و بکجا خواهید گریخت پس من جوانی هستم کرار و سوار اسبهای بسیار غارت کننده و من هم فانی کننده کفار
و هلاک کننده فجار و باطل کننده سحر ساحران و پدر ائمه اطهار و کننده سنگ سخت در روز و قسمت کننده بهشت
و دوزخ و کننده در خیبر و شیر جسور و زننده بشمشیر برنده و منم که نام مرا خداوند در ام الکتاب ذکر کرده پس هر کسی که مرا
دوست دارد مستحق اجر و ثواب است و هر کسی مرا دشمن دارد مستحق گناه و عقاب است و منم ولی پادشاه بخشاینده
و منم ستاره نافذه و شمشیر برنده و منم شیر غلبه کننده خدا و تیر رسنده او و منم شیر ژیان و آشکار کننده عجایب و منم
امام بزرگوار و شیر جسور و شجاع بزرگ و شمشیر برنده و منم پدر ائمه کرام علیهم افضل الصلوة و السلام آیا در میان شما کسی هست
که دین لات و عزی را حمایت کند آیا در میان شما کسی هست که بیاید بمبارزت چونکه عاجز نیست امروز روز دعوا است
پس هیچ کدام از ایشان جواب نداد و نطق نکردند از آنکه دیده بودند سیل خونها و کشته شدن کشتگان را آنحضرت
فرمود اف بر شما و الله شما چنان آلهه که عبادت میکنید آنها را غیر از خدای تعالی چرا اعانت و یاری نمی‌کنند
شما را بضرر من تا راوی گوید پس جمعیت‌های ناصواب ایشان برانگیخته بمبارزت آنولی ذو الجلال بیایند راوی گوید
یکمرد بزرگ خلقت و شدید صولت که فارسان در مقابله او ترسان بودند بمبارزت آنحضرت آمد آن بزرگوار باو
حمله کرده بجهنم واصل نمود و یکمرد دیگر آمد او را هم حمله کرده بقتل رسانید بعد از آن آنحضرت انشاء کرده میگفت شعر
هلموا الی الیوم حقا لتنظروا فتی لیس من امثالکم بجزوع صدوق اللقا یوم الوغی
اسد الشری و اسنانه یقضی العدی بقطیع یعنی بیائید بسوی من در امروز تا حقیقتا ملاحظه نمائید و من جوانی

هستم که از مثلهای شما جزع کننده نیست دعوا کردنش راست در روز جنگ شیر روی زمین است و نیزه هایش دشمنان
را بتمامه فانی میکند راوی گوید امام علیه السلام متصل سوار بعد از سوار و شجاع را بعد از شجاع میکشت تا اینکه از
ایشان کشت ماشاء الله تعالی و سبحان در دریای خون غوطه ور گشتند مثل آنکه در دریاها با آب غوطه ور شوند و رفتند
باتش جهنم و مابقی رو بهزیمت نهاده پشت بگردانیدند در حالتیکه ذلیل و هلاکت و امور عظیمه و مرارات دهر را
ندا میکردند پس عقبة بن ابی معیط بایشان صیحه زد و گفت این چه رسوائی و هلاکت است ابوجهل گفت در رسوائی نیست کسی غیر از تو زیرا
که تو اگر بمبارزت او بروی ترا میکشد و گوشت ترا پوسیده میکند و قوم تو ترا معدوم و بخاک ساکن نماید چه شده است ترا که عیب
میل کنی و پشت میگردانی گویا همی بینم ترا که پناه میخواهی از او مثل پناه خواستن کبوتر از باز چه زود شد گریختن ایشان بذلت و خواری
و ذلیل و هلاکت و گریختند بسوی مأوای خودشان و سیر کرد حضرت امیرالمؤمنین در حالتیکه مؤید و منصور و متوج و مجبور بود راوی
گوید پس جبرئیل برسول خدا نازل شد و خبر داد او را بآنچه واقع شده بود از آن اشخاصیکه رجس و نجس بودند و رجوع کردن ایشان
با ذلت و شکستگی و خواری بعد از آنکه نه هزار سوار از ایشان کشته شده بود و خلاصی نیافت از ایشان مگر پنجاه سوار راوی
گوید و سیر داد علی بن ابیطالب فاطمه‌ها را و حرم و اطفال آل پیغمبر خدا حتی نازل شدند بوادی صحیالی و آن کوهی است در حوالی
مدینه پس در آنجا قایم شدند تا لاحق شد باو ام ایمن کنیز حضرت رسول و رسید با جمع کثیری از مؤمنین و در آن شب
در آنجا بیتوته کردند در حالیکه قایم و قاعد و راکع و ساجد بودند یعنی بعبادت خداوند عالم مشغول بودند تا اینکه صبح طلوع کرد
سیر کردند و همیشه در نهان و آشکار خدا را عبادت میکردند و در هر مکان خدا را یاد و ذکر مینمودند و وحی نازل شد بر رسول
خدا در شان ایشان و آن وحی قول خدای تعالی است الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم
و یتفکرون فی خلق السموات و الارض تا الی قوله انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی
پس ذکر علی بن ابیطالب نمود و فاطمه زهرا دختر خاتم انبیا و زوجه سید اوصیا و مادر سید الشهدا اند وقتیکه علی بن ابی
طالب وارد مدینه شد او را رسول خدا استقبال نمود با مردان قوم خود در حالیکه میفرمود کیست مثل تو یا ابا الحسن بتحقیق
وفا کردی بعهد خدا و بجا آوردی وصیت رسول خدا را بجان خود حفظ نمودی حبیب خدا را پس تو از من بمنزله هرون
از موسی کلیم الله و تو خلیفه و برادر و وصی و شوهر دختر من و قاضی دین من و خلیفه منی در حیوة و بعد از ممات من و نور عین
تن و روح منی در بدن من و زایل کننده غمی از من و بنفس خود مرا حفظ و تو مختار و برگزیده منی از اهل بیت من و تفسیر کننده
کتاب پروردگار من هستی در بدنه تو از من هست و تو ندیم و وزیر منی و توئی امر کننده بمعروف و نهی کننده از منکر و خلق شده
از نور کبریا چنانکه من از او خلق شده ام و درباره تو هم المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون و الذین هم
عن اللغو معرضون و الذین هم للزکوة فاعلون و الذین هم لفروجهم حافظون و تو شکننده احزاب
و قلع کننده در خیبر و شیر جسور و اول این امت هستی از حیثیت ایمان آوردن بخدا و رسول او و اجر ایشان هستی از
حیثیت عهد و تو امام پدر ائمه هداة که هدایت یابنده و غیر گمراه و هدایت کننده و غیر گمراه اند پس طوبی برای کسی است
که ترا مانع بوده اطاعت نماید و ویل تمام و ویل برای کسی است که ترا عصیان و مخالفت حق و امامت ترا انکار نماید قسم بخدائی
که جان من در دست قدرت اوست دوست نمیدارد ترا مگر هر مؤمن سعید و دشمن ندارد ترا مگر هر کافر عنید و صلوات
و سلام بر تو باد و اولاد تو باد تا روز قیامت و سلام بر کسی باد که تابع هدایت بوده و از عواقب هلاکت بترسد و خدای
اعلی را اطاعت کند و بنبوت محمد مصطفی و امامت علی مرتضی و ائمه معصومین اقرار نماید و آخرت را بر دنیا اختیار
کند و کفایت میکند خدا ما را و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر است راوی گوید بعد از آن ایشان تماما داخل مدینه شدند
در حالیکه روی های ایشان منور و فرح و سرور تلألؤ میکرد و در حالیکه مؤید و منصور بودند و الحمد لله رب العالمین و صلی الله

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین المعصومین تذنیب در اینمقام پس بدان مدرستیکه این روایت شرایط صحت و اعتبار را
جامع نیست بلکه آن ضعیف است بنا بمذاهب جمیع علما یعنی اصولیین و اخباریین و قدما از عامه و خاصه و متاخرین
با اینکه این روایت مشتمل است بر شذوذ از چند وجه چنانچه بر متتبع حاذق مخفی نیست ولکن نقل کردن و همچنین نقل کردن
امثال و نظایرش در امثال این مقامات از چیزهائی نیست که غائله و ضرر در آن نیست بلکه مدرستیکه این از امور جایزه است
زیرا که آن اگرچه مشتمل است بر شذوذ و هم چنین مشتمل است بر امور غریبه که در غایت استبعاد است مگر اینکه آن با امیر
مشتمل نیست با نچه مصادم اصلی باشد از اصول امامیه و مناقض نیست با قاعده از قواعد عدلیه بلکه نقل کردن آن و نظایرش
از چیزهائی نیست که نصوص کثیره دلالت کرده بر جوازش بلکه باستحبابش در بعضی از مقامات پس هرگاه گوئی تحقیق تو اشاره
کردی بسوی این روایت بعد از آنکه جمیع اسباب ضعف در آن محرز شده و نهایتا بر امور شاذه و غریبه مشتمل است و شاید
تو باین اشاره میکنی بر مشتمل بودن آن بر اینکه مجتمعین از قریش نه هزار سواره و نه هزار پیاده بودند پس با جهة شذوذ و غرابت
آن حکم میکنی و هم چنین حکم میکنی بر اینکه آن از قضایای کاذبه است و زمانیکه علاوه شد بر آن قضیه جمع کردن ابلیس
لشکر و اتباع خود را و مقاتلات و مجاهدات امیرالمؤمنین با ایشان در المعرکه شذوذ و غرابت اشتداد میشود و قضیه
کذب و قضایای مذکوره هم شدید میگردد و تقریب در بیانش با نظر بعیت که هرگاه قضیه از قضایا و اغیر میبود هر آینه
از چیزها میشد که نقل بما میرسید بطریق تسامع و تظافر و تواتر معنوی لااقل نقل میشد و میرسید بما بطریق استفاضه
و بجهت از همه اینها مطلع نشدن بنی هاشم است بر خروج قریش بحرب امیرالمؤمنین و بجهت از آن بیرون نیامدن ایشان
از مکه برای نصرت امیرالمؤمنین بعد از آنکه بر حقیقت حال مطلع شدند پس چگونه متصور میشود این در شان ایشان خصوصا
در شان شیر هجوم آورنده و قضا محتوم حمزه که شیر رحمن و شیر رسولخداست پس زمانیکه ملاحظه شد جمیع اینها ظن حاصل میشود
اگر ادعای قطع نکنیم بر اینکه این روایت از قبیل روایات موضوعه و کاذبه است پس جایز نمیشود نقل کردن و خبر دادن با آن میگوئیم
مدرستیکه با انکار نمیکنیم بودن آنچه بسوی آن اشاره کردیم از امور غریبه مستبعده و نهایت غرابت و با همه اینها قطع و ظن
حاصل نمیشود بر اینکه آن قضایا از قبیل قضیه های موضوعه کاذبه است ظن و خیال کن این قضیه ها که بسوی اینها اشاره شد از قبیل آن
قضیه هاست که ظن بکذب آنها حاصل شده ولکن میگوئیم مدرستیکه مشتمل بودن یکروایت طولیه بر بعضی از قضیه های شاذه بعیده
غریبه که کاشف است که کشف ظنی از کذب آنها لازم ندارد که حکم کنیم بر اینکه این روایت از اصلش کاذب و مجعول است با جمیع
آنچه دانستی علاوه بر این احتمال وقوع سهو و نسیان و غلط و خطا از ناسخین و ناسخین احتمالیست غیر مرجوح پس میگوئیم و قضیه
مقتول گشتن حنظله ابن ابی سفیان در المعرکه از چیزهائی نیست که خطا و غلط در آن از ناسخین و کاتبین واقع گشته و هم چنین
است کلام در اینکه سواران قریش نه هزار و پیاده گان ایشان ایضا نه هزار بودند و شاید روایت در اصل مشتمل است در هر دو قسم
بلفظ تسعماه یا مثل ذلک و اما غریب و بعید بودن قضیه جمع نمودن ابلیس لشکر خود را تا آخر تعزیر که ذکرش گذشت پس از آن چیزها
است که وجه ندارد ایا نمی بینی که امثال و نظایر آن قضیه از آنچیزهاست که بغایت کثیره رسیده است در تفسیر امام حسن عسکری
یا اینکه اینها بما رسیده است از سایر طرق که غیر از این تفسیر است و اما قضیه مطلع نشدن بنی هاشم بر این وقایع عجیبه یا عدم
خروج ایشان از مکه بعد از اطلاع ایشان بر آن وقایع برای نصرت امیرالمؤمنین از آنچیزها نیست که جای و تشنیع بشود در آن
نیز آنچه از آن جواب میشود و آن اینست که میگوئیم مدرستیکه وجه در خارج نشدن بنی هاشم از مکه بجهة نصرت امیرالمؤمنین
اینست که آنحضرت ایشان را از امر قریش خبر داده بود و قبل از بیرون شدن خود از مکه و ایشان را منع کرده بود که از مکه بیرون
نیایند برای نصرت او و این برای مصالحی بود در نزد خودش و ممکن است جواب دادن از آن بوجه دیگر ایضا چنانکه
بر بیدار زیرک حاذق مخفی نیست پس هرگاه بگوئی مثال و نظیر آوردن از جهة دفع کردن بعضی استبعادات و استغرابات
آنچه در تفسیر امام حسن عسکری است خوب نیست زیرا که آنچه در این تفسیر است ثابت نشده است که از امام صادر شده ایا نمی بینی

غضایری که از علماء رجالست بتحقیق نفی کرده است و انکار نموده است منسوب بودن این تفسیر را بامام میگوئیم مدرستیکه
نفی و انکار کردن غضایری این نسبت را معارض است با اثبات کردن صدوق و غیر او از افاضل محدثین و شکی
نیست در اینکه ترجیح دادن قول صدوق بر قول غضایری در مقام معارضه خصوصا زمانیکه قول صدوق معاضد باشد
بقول غیر او از افاضل محدثین پس بتحقیق ظاهر شد از همه اینها که حکم کردن بر اینکه این روایت از روایات کاذبه مجعوله
انچنانیست که نقل کردن از مقامی از مقامات جایز نیست از چیزهائی نیست که وجه ندارد پس این روایت از قبیل
آن روایت میشود که نقل کردن آنها جایز است در مقام نقل کردن حدیث امیرالمؤمنین و فضایلش خصوصا زمانیکه ملاحظه
شود که نسبت الحسن اینکه این روایت را از آن نقل کرده ام بسوی یکی از اساتید شهید ثانی رهست یعنی مصنف بودن
آن کتاب از مصنفات آن از امور مشهوره است و خصوصا ملاحظه شود اینکه جمعی از افاضل علما و محدثین و تصانیف
خودشان نقل کرده اند بعضی از روایات و حکایات آن کتاب را پس هرگاه سؤال نمائی که باعث شد و داعی بر نقل کردن
تو این روایت را در اینمقام چیست و حال آنکه این روایت با قرار خودت از قبیل روایات ضعیفه است نزد اصولیین
و اخباریین میگوئیم مدرستیکه درجه این روایت که از آن کتاب ماخوذ است کمتر نیست از درجه بعضی از روایات که مذکور
است در بعضی از کتب تواریخ و سیر عامه پس چنانچه از آن روایات مذکوره نقل میکنیم از جمله کثیره از مقامات هم
چنین نقل میکنیم بعضی از آنها را در مقام نقل کردن حدیث در مناقب و فضایل اولاد رسولخدا و بالجمله این روایت در
مقام تحقیق از قبیل روایات معتبره است خصوصا زمانیکه ملاحظه شود مشتمل بودن آن بر امور صحیحه صادقه یقینا و قضایای واقعه
قطعا چنانچه بر حاذق متدبر مخفی نیست فکیف کان تحقیق از ذکر آن در اینمقام اشاره کردنست بر بعضی از امور پس میگوئیم مدرستیکه
تو زمانیکه اخذ کردی مواضع اینچیزها که در شان ابا الفضل العباس و مقامات او ذکر کردیم و متوافق آن که مشهود و
مشهور است در مجاهده و مقاتله آن در روز طف و حمایت کردن او بنات و دختران طاهره فاطمه زهرا و دختران
امام شهید و دفع کردن طلبا از ایشان و وفا کردن او بحق برادر خود که حجت خدا بود بر جمیع خلق او هر آینه میدانی که عباس
در مقام حمایت کردن دین و دفع نمودن از آن و برپا نمودن ستون آن ثانی الاثنین است یعنی مثل پدرش امیر
المؤمنین است نسبت باین مقام و چگونه چنین نباشد زیرا که او ضلع بزرگی از اضلاع امیرالمؤمنین و عضو بزرگیست
از اعضای او زیرا وقتیکه اراده کرد که بپدرش اقتدا کند در جوانمردی و شجاعت و مروت و حمایت دین و برپا نمودن
عمود آن و تاسی نماید با آن بزرگوار در جمیع مقامات محموده او که در غزوات مشاهده شده و در مواقف معلومه او که مشهور است در حروب
و مجاهدات و متحمل شدن او شداید را از آن وقتیکه خدا رسولخدا را مبعوث کرد تا وقتیکه در دست کافر لعین برادر بدرجه
شهادت رسید و عباس دانست که امثال غزوات رسولخدا منعقد شده است برای برادرش حضرت سید الشهدا
تا در هر یک از آنها در پیش روی برادرش رسولخدا بفعل آورد (مثل برادرش بمثل آن) در نصرت و یاری برادرش سید الشهدا در حمایت او و حرم
و حرم رسولخدا و دفع کردن از آن و از حرم در مدت ساعات قلیله اینچیز را که شبیه فعل امیرالمؤمنین بود در نصرت و یاری
برادرش رسولخدا در مدت سالهای کثیره و بالجمله او وارث شده بود از پدرش امیرالمؤمنین در هر مقام از آن مقامات که بسوی
آنها اشاره شد آثار و خصال او را ایا نمی بینی که چگونه شباهت دارد مجاهدات و مقاتلات آن بزرگوار در پیش روی دختران
طاهره و فاطمه زهرا بمجاهدات و مقاتلات پدرش امیرالمؤمنین در پیش روی فاطمه و حرم رسولخدا چنانچه این روایت
سابقه مجاهدات را متضمن بود نعم فرق میان این دو قضیه از آنچیزها نیست که باعث میشود برای دوستان اخوان و
عموم را و میکند از دو جگرها را و میسوزاند قلبها را و مجروح میکند چشمها را زیرا که فاطمه را روشن شد چشمهای ایشان و شاد گردید
طاهرات آنها بجهة غلبه کردن امیرالمؤمنین بر دشمنان کفار بعد از آنکه میدیدند گوشتهای بدن کیف و جنب ایشان و مضطرب شد

احوال ایشان ومدد داد قلوب ایشان واشکها را از چشمان جاری کردند بجهة آنچه کید وحیله های ابلیس بلتلیان (؟) راشاد
کردند وبسیاری عدد کفار را دیدند ولکن قلوب دختران طاهره فاطمه زهرا سوخت وجگرهای ایشان کداخت وکوکبهٔ ایشان
دو کتف ایشان حرکت نمود وچشمهای ایشان اشک ریخت وبلند شد آواز ایشان بگریه وفریاد وقتیکه صیحه زدو ندا
کرد زینب دختر فاطمه زهرا وا اخاه وعباساه وا ضیعتاه بعدک بعد از آن بر تو مخفی نیست بدرستیکه در این مقام سر لطیف
لا بد است از اشاره کردن بسوی آن وآن اینست که خدای تعالی مخصوص کردانید عباس را بفضیلت عظیمه که جدا
و آن نیز مثل زیارت کردن زایرین قبر شریفش را وگریه کردن دوستان براو واز امور ثابته ودائمه باقیه است تا روز
قیامت بیانش اینست که منعقد نمیشود در بلدی از بلاد یا در دهی از دهات مجلس ذکر مصیبت آل رسول بکر اینکه ذکر می
شود در بعضی از آن مجالس ولااقل در یکی از آنها بعضی از مصائب عباس وشهادت او وآنچه بان متعلق است یا در نظم
یا در نثر بلکه نزدیکست که محقق نشود مجلسی از مجالس عزا آل رسول که ذکر نشود در آن مجلس اسم عباس وبعضی آنچه بان متعلق
است پس او در این مقام در میان مردان پاکیزه هاشمیه است مثل همشیره صدیقه طاهره او در میان زنان طاهره هاشمیه است
زیرا که منعقد نمیشود در دنیا مجلسی از مجالس عزا مگر اینکه ذکر میشود در آن اسم آن طاهره وآنچه باو متعلق است از مصائب
آن واگر خواهی که بطریق دیگر تعبیر نمائی بگو بدرستیکه ذکر اسم سید الشهداء ارواحنا فداه قبل از ذکر اسم عباس منفک
و جدا نمیشود پس این دو اسم شریف مقترن بهم دیگر نزدیکست پس مثل حال اسم ایشان است حال زیارت ایشان
زیرا که زوار چنانچه قبر سید الشهداء را زیارت مینمایند هم چنین قبر عباس را زیارت میکنند در هر روز بلکه در هر مرتبه بلکه دفعات
مکرر تذنیب دیگر است نیز در این مقام بدانکه بدرستیکه من رسیدم بروایتی که متضمن است کیفیت بیرون رفتن سید الشهداء
را از مدینه وبعضی دیگر را از امور ومن آن روایت را در اینجا ذکر میکنم بجهة بعض مناسبات که میان آنچه از روایت متضمن
است میان روایت گذشته که متضمن خروج امیر المؤمنین است از مکه با فاطمه ها وحرم رسول خدا پس این روایت
است که تحقیق نقل کرد او را بعض موثقین از ادبای شعرا از شاگردان من در عرب بود گفت ما این روایت را یافتیم در
مجموعه که نسبت او را بفاضل ادیب شعر میدادند پس او را از آن کتاب نقل کردم وآن روایت اینست بدرستیکه روایت
اینست که بدرستیکه روایت کرد عبد الله بن سنان کوفی از پدرش واو از جدش که او گفت که من نامه های اهل کوفه
را نزد حسین بردم وآنحضرت در آن روز در مدینه بود پس نامه ها را بدست آنحضرت آوردم او را خواند ومعنایش را
دانست پس فرمود که مرا باید بایستی سه روز مهلت ده ومن در مدینه ماندم بعد از آن باو تابع شدم تا اینکه قصد کرد که بسوی
عراق متوجه شود پس با خود گفتم میروم تا تماشا کنم زیاد بپادشاه حجاز که چگونه سوار میشود وجلالت شأن او چه طور است
آمدم بر در دولت سرایش دیدم اسبان مهیا ومردان بپا ایستاده حضرت حسین در بالای کرسی نشسته وبنی هاشم او را احاطه
کرده اند در حالیکه آن بزرگوار در میان ایشان گویا ماه چارده شبه است در شب تمام وکمال خود دیدم بقدر چهل محمل
حالیکه آنها را بلباسهای ابریشم ودیبا مزین کرده اند راوی گوید پس در آنوقت امر کرد حسین بنی هاشم را که محارم خود شانرا بر
محملها سوار کنند در آن اثنا که نظر میکردم ناگاه دیدم جوانی در خانه آنحضرت بیرون آمد در حالیکه قامتش بلند ودر صورتش
علامتی بود ودر رویش مثل ماه تابان ومیگفت کنار شوید ای زنهای بنی هاشم ناگاه دیدم دو نفر زن از خانه بیرون آمدند در حالیکه
که دامن لباسهای خودشان را بر روی زمین میکشیدند از جهة حیا کردن از خلق وکنیزان ایشان آنها را احاطه کرده اند
پس آن جوان آمد نزد محملی از محملها وبر دو زانوی خود نشست واز بازوهای ایشان گرفته بمحمل سوار کرد من از بعضی مردم سؤال
کردم که این جوان کیست بمن گفتند که او قمر بنی هاشم عباس بن امیر المؤمنین است بعد از آن دو نفر دختر صغیر را دیدم گویا
خداوند عالم مثل ایشان را خلق نکرده است یکی همراه زینب ودیگری همراه ام کلثوم بود پس سؤال کردم از بعض مردم از ایشان
بمن گفتند که ایشان سکینه وفاطمه دختران حسین آمدند بعد از آن بیرون آمد جوان دیگر که گویا او ماه چهارده شبه بود

که طلوع کرده ودیگری با او بود که در دوش آن زن طفل صغیر داشت بتحقیق آن زن را کنیزانش احاطه نموده بودند آن جوان او را
بر محمل سوار کرد پس سؤال کردم که این زن وجوان کیستند گفتند آن جوان علی اکبر فرزند حسین است وآن زن مادرش لیلی
زوجه حسین است وآن طفل عبد الله شیرخوار فرزند حسین است بعد از آن جوان دیگر بیرون آمد که روی او مانند پاره ماه بود
با او زنی بود پس از ایشان سؤال کردم گفتند اما جوان قاسم ابن حسن مجتبی است واین زن مادر او است
راوی گوید بعد از آن جوان دیگر بیرون آمد در حالیکه میگفت کنار شوید از من ای بنی هاشم کنار شوید از حرم غریب ابی
عبد الله الحسین پس کنار شدند از آن بنی هاشم ناگاه بیرون آمد زنی از خانه در حالیکه آثار پادشاهان در آن ظاهر بود
و میرفت با تمکین ووقار وکنیزانش اطراف او را گرفته بودند پس از اینحال کردم گفتند اما این جوان زین العابدین فرزند
امام است واما آن زن شاه زنان دختر پادشاه کسری زوجه امام است پس آن جوان نزد او آمد واو را بمحمل سوار کرد بعد از آن
سایر حرم واطفال را بر محملها سوار کردند وقتیکه همه سوار شدند امام ندا کرد که کجاست ماه درخشنده بنی هاشم و کجاست ماه بنی
هاشم عباس جواب داد در حالیکه لبیک میگفت امام فرمود ای برادر اسب مرا بیاور پس عباس اسب آنحضرت را
آورد در حالیکه بنی هاشم او را احاطه کرده بودند عباس رکاب اسب آن بزرگوار را گرفت تا اینکه امام سوار شد بعد از آن
بنی هاشم وعباس سوار شدند وعباس علم امام را حامل بود راوی گوید پس اهل مدینه صیحه شدیدی کشیدند واواز زنان
بنی هاشم بگریه وناله بلند شد وگفتند الوداع الوداع الفراق الفراق حضرت عباس گفت نعم بخدا قسم امروز روز
روز فراق است وملاقات در روز قیامت است بعد از آن روانه شدند در حالیکه قصد کوفه کرده بودند پس من با
ایشان رفتم تا اینکه بکربلا رسیدیم راوی گوید پس در کربلا نازل شدند بقدر نه گذشت تا اینکه جمعیت لشکر بر ایشان هجوم آوردند
واز هر طرف ایشان را احاطه و ایشان را از آب منع کردند تا اینکه جاری شد با ایشان آنچه جاری شد از کشتن وغارت
و اسیر کردن پس در آنوقت ابن سعد امر کرد که زنان را بر محملهای بی ساتر وحجاب سوار نمایند پس شتران را نزد حرم رسول
خدا آوردند در حالیکه قوم لعین اطراف ایشان را گرفته بودند وبایشان گفتند که بیائید سوار شوید زیرا عمر سعد به
کوچ کردن امر کرده است وقتیکه زینب این را دید ندا کرد وگفت خدا روی ترا سیاه گرداند ای ابن سعد در دنیا و آخرت
آیا امر میکنی که ما را بر شتران سوار نمائید وحال اینکه ما امانت های رسول خدا هستیم بایشان بگو از ما کنار شوند تا اینکه
بعض ما بعض را سوار نماید آن ملعون گفت از ایشان کنار شوید پس پیش آمد زینب وام کلثوم وندا کرد هر یک از زنان را
باسم خود وایشان را بر محمل سوار کرد تا اینکه کسی از ایشان نماند مگر زینب پس بچپ وراست نظر کرد غیر از امام زین العابدین
کسی ندید وآن بزرگوار مریض بود آمد بسوی او وگفت برخیز ای عزیز برادرم وبر ناقه سوار شو گفت ای عمه تو سوار شو مرا با این
قوم بگذار پس زینب ...گویا خود من هستم که یاد او تا در ... دیدند وانبات بی هیئتی بسیار کرد دیدند که پاره تنها
را که بر روی زمینها افتاده وسرها را که بر نیزه ها بلند شده در دست مردان پس فریاد کرد وگفت واعزیزاه واخاه وواحسیناه
وواعباساه واز جالاه واضیعتاه بعدک یا ابا عبد الله راوی گوید وقتیکه ایشان را در این حالت دیدم یاد کردم بیرون
آمدن ایشان را از مکه وآنچه بودند در آن از عزت ورفعت وبزرگواری وجلالت پس بر حال ایشان وآنچه بر ایشان
جاری شد گریستم بعد از آن راوی گوید وقتیکه امام زین العابدین این را مشاهده کرد در نفس خود مالک نشد در حالتیکه آنحضرت
از ضعف مرتعش بود ومیلرزید پس بعصای خود تکیه کرده آمد نزد عمه اش وزانوهایش خم کرد وگفت ای عمه سوار شو زیرا که قلب

راشکسته و غم مرا زیاد کردی چون خوب است که عمه‌ام شتر را سوار کند از ضعف بخود لرزید و افتاد بر روی زمین و وقتیکه شمر لع
این را دید آمد بسوی او در حالتیکه در دست آن لعین تازیانه بود پس تازیانه او را زد و آنحضرت ندا میکرد وا جداه وا محمداه وا علیاه
وا حسیناه پس زینب گریست و گفت وای بر تو ای شمر دارا کن با یتیم سوزت و بنواده رسالت و هم قسم بر امیر کار
و تاج خلافت جناب زینب اینرا مکرر میگفت تا اینکه آن ملعون ازال ابدرا از آنحضرت دور کرد ناگاه دیدم یک
کنیز سالخورده سیاه آمد نزد زینب و او را سوار کرد و از او سؤال کردم گفتند این فضه کنیز فاطمه زهرا است راوی گوید بعد
از آن امام را بر شتر لاغری سوار کردند پس از شدت ضعف بر سوار شدن مالک نشد اینرا ابن سعد لعین خبر داد
گفت پاهای او را در زیر شکم شتر به بندید پس چنان کردند و ایشان زار زار در آن حالت زدند تذنیبی است که در آن بر بعض امور
اشاره است مانا که مناسبت میان آنچه این روایت متضمن است و میان آنچه روایت گذشته متضمن است اگرچه
از وجوه چند متحقق است مگر آنکه وجه مفارقت در میان این دو روایت از چیزهائی است که قلوب شیعه را میسوزاند
و جگرهای ایشان را میگدازد و چشمهای ایشان را مجروح میسازد و چگونه چنین نشود زیرا که فواطم و حرم رسولخدا را
در سفر و حرب ایشان از مکه تا بمدینه چیزی از ذلت و خواری و غارت وارد نشد ببرکت رسولخدا و امیرالمؤمنین بلکه
سرور و شرف ایشان زیاد بسبب رسیدن ایشان بمدینه و مشرف شدن آنها بخدمت رسولخدا و حضور آن بزرگوار گردید
واما ستمدیدگان و دختران فاطمه زهرا بتحقیق در راهها و منازل بعد از بیرون آمدن ایشان از مدینه رسیدند بآنچه
قلوب آنها را میسوزاند و باعث اضطراب و وحشت و غمگینی ایشان شود و بتحقیق رسیدند بعد از وارد شدن بکربلا
بمصائبی که اگر آنها را بر روز نهار ریزند گردد تیره چون شبها و بالجمله چنانچه مناسبات میان مضمون این دو روایت
بسیار است همچنین عدم مناسبت میان آنها بسیار است بعد مخفی نماند بر تو که این روایات اگرچه مشتمل اند بر بعض امور
شاذه مثل بودن مادر سید الساجدین در حیات در آن اوقات الا اینکه نقل کردن آنها با همه این از چیزهائی است
که در آن ضرر نیست بعد مخفی نماند بر تو که در اینجا مطلبی هست سزاوار است که بآن اشاره نمائیم و آن اینست که سوار
شدن زنان طاهره و دختران فاطمه و حرم و اصحاب کساء بر محملها تجاوز نمیکند کیفیت آن از دو وجه که بآن اشاره مینمائیم
اول اینست در حالت کیفیت سوار شدن ایشان بر محملها در هر منزل از منازل مابین کربلا و کوفه و هم مابین کوفه و شام
بدان طریق باشد که این روایت آنرا متضمن است دویم آنکه حال در خصوص چنین باشد که سید الساجدین اراده میکرد و ام
میفرمود شتران می نشستند و زنان طاهره بر سوار شدن قادر میشدند و وقتیکه ایشان در محامل برقرار میشدند امام ع
شتران را امر مینمود بر میخواستند زیرا که هر چیزی که از خلق خدا باشد از آنچه دیده میشود و دیده نمیشود اصحاب ولایت مطلقه
را مطیع و منقاد اند سیوم آنکه امر کردن شتران بر نشستن را صدیقه صغری زینب صادر باشد زیرا که حال در امر کردن
او شتران را بقعود مثل حال امر کردن امام است با بن چهارم آنکه هر یکی از زنان طاهره و دختران فاطمه خود را امر میکرد
به نشستن زیرا که ناقه ما در این خصوص با ایشان طاعت میکردند از جهة تعلق اراده امام ع با بن پنجم آنکه این رکوب
و سوار شدن از برای همه ایشان باعانت دیگری و متحمل تعب و مشقت شدن امام ع باشد پس هر نوع بوده باشد دشمنان
که کافر بودند در وقت سوار شدن حرم به محملها از ایشان دور میشدند زیرا که ایشان در خصوص مقهور بودند بر غم بینی
های ایشان یعنی بذلت و خواری خود مجبور بودند از جهة علاقه گرفتن اراده امام با بن زیرا که ایشان بمخالفت قادر نبودند
بعد بالجمله در این مقام و بتحقیق ما بیان کردیم در مواضع بسیار و متعدده از این کتاب هر چیزیکه از شان اصحاب ولایت

مطلقه است اینکه احدی نسبت بآن مقام قدرت ندارد که بحرم ایشان خیانت نماید اگرچه بخیانت بنظر کردن باشد به
خیال و آرزو باشد بلکه این امر خیانت از چیزهائی است که نزدیکست از جهة آن آسمانها پاره و کوهها منشق شود پس این مناسبت
ندارد در محقق شدن هتک حرمت ایشان بسبب اسیر کردن و غارت نمودن زیرا که بسیار فرق واضحست در میان
این دو مقام و بتحقیق اشاره کرده است صدیقه صغری جناب زینب در بعض اشعار خود در مرثیه با این سوی آنچه ما
تحقیق کردیم و این در اینمقام است که گفته بَناتُ مُحَمَّدٍ اَضْحَتْ سَبایا یُسَقْنَ مَعَ الاُسارى وانتهابِ
مُغَبَّرَةَ الذُّیُولِ مُکَشَّفاتٍ کَسَبْیِ الرُّومِ دامِیَةَ الکِعابِ لَئِنْ اُبْرِزْنَ کَرْهاً مِنْ حِجابٍ
فَهُنَّ مِنَ التَّعَفُّفِ فی حِجابٍ یعنی دختران محمد اسیر شدند میبردند ایشان گرد آلوده سر ایشان برهنه بود
مثل اسیران روم در حالتیکه از کعبهای ایشان خون جاری میشد اگر ایشانرا گرد آلوده بکراهت از ستر و پرده بیرون آوردند
عیب ندارد زیرا که ایشان از عفاف و پاک دامنی در ستر و حجاب اند پس آنچه ما تحقیق کردیم از چیزهائی است که در
تحت قول محذره مندرج است در بیت اخیر و بتحقیق نیز اشاره کردیم در بعض مواضع این کتاب بسوی سر اینکه در
اغلب روزهای کوچ کردن سر منور حضرت سید الشهدا بر نیزه طویل میبود بیانش اینست که آن بزرگوار روح
من فداه او با حرم را حمایت میکرد و احوال ایشان را مراعات مینمود چنانکه حمایت و مراعات احوال مینمود
در وقتیکه سر منورش در جسد مطهرش بود زیرا که غیرت اصحاب ولایت مطلقه غیرت خداست اگر جزء قلیلی از آن
بمردان دنیا از آن زمان که خداوند عالم حضرت آدم را خلق نموده تا روز قیامت قسمت مینمودند هر آینه در دریای غیرت
و حمیت مستغرق میشدند و بالجمله در هر عضوی از اعضای اصحاب ولایت مطلقه چشمه جوشنده هست با غیرت و حمیت
دینی بعد در اینمقام نیز مطلب دیگر است و آن اگرچه از چیزهائیست که در اینکتاب در مواضع عدیده بسوی آن اشاره شده
مگر اینکه او را در اینمقام اعاده مینمائیم و میگوئیم در هر مصیبتی که مصیبتهائیکه بر صدیقه صغری زینب وارد شده اگر بر کوهها
وارد میشد هر آینه پاره پاره میگردید و اگر بدریاها میرسید موج میزد و متلاطم میشد و اگر بآسمانها میرسید بزمین ریخته میشد
و اگر بزمین میرسید اهل خود را خسف میکرد و اگر بروزها وارد میشد شب تاری میشدند و نیست در میان صاحبان عقل
از ملائکه و جن و انس غیر از اصحاب کساء و اولاد معصومین ایشان کسیکه اعظم و احسن و اجمل و اشد باشد از حیثیت صبر کردن
از آن محذره و اگر خواهی که اینرا توضیح نمائی بگو در هر سینه که نسبت صبر ایوب پیغمبر بسوی صبر آن مجلله عفاف مثل نسبت
اقل قلیل است بر اکثر کثیر و مثل نسبت نهر است بسوی دریا و ستاره است بسوی آفتاب زیرا که صبر ایوب در غایت کمال
بود زمانیکه ملاحظه شود صبر ابرار اخیار و صبر زینب در نهایت کمال است زمانیکه ملاحظه شود صبر مقربین و چگونه چنین
نباشد زیرا که ایوب در بعض مقامات به بعض کلمات تکلم نمود و این در وقتی بود که رشته صبرش قطع شد بیانش اینست
وقتیکه جفا نمود با ایوب حکما و شاگردانش و اعیان اتباعش و توبیخ و سرزنش کردند او را و قلب او را بدرد آوردند با
حرفهای سرد و خنک و لفظهای درشت رشته صبرش منقطع گشته حلمش بریده شد پس عرض کرد یارب لَوْ
جَلَسْتُ مَجْلِسَ الحُکْمِ لَاَدْلَیْتُ بِحُجَّتی یعنی اگر در مجلس حکم می نشستم هر آینه حجت خود را ادا میکردم و اما زینب
مظلومه هر وقتیکه دشمنان شماتت و توبیخ و اهانت را زیاد میکردند آنها را متحمل میشد و بخداوند عالم شکر میکرد و چشمه
صبرش جوشش و امواج حلمش بتلاطم میکرد و کفار و دشمنان زندیق را با حجت و برهان ملزم مینمود با اینکه متعدد بودن بلاها

درمصایب و شداید و شهادت و اسیری و غمارت از اکرم عطیه های خدا و اعظم نعمتهای باطنی و ظاهر او است بالکه
رحمت و عصمت امهات امهات پس در میان مقام مخدره و مقام او بون بعید و تفاوت شدید است
بعد در بسته که در این مقام سر لطیف نکو تلاست و آن اینست در بستیکه هر کسیکه اخذ نماید جمیع آنچه که ما در فضایل ذوالفضل
زینب ذکر کردیم بعد از آن تامل نماید در اینکه نسبت فضایل و فواضل عصمت المخدره بر آنچه برای مادرش صدیقه کبری
هست مثل نسبت ستاره کمان است بر قرص آفتاب و مثل نسبت نهر است بر دریای محیط اعظم سید اندر سر الله از اسرار
اینکه صدیقه کبری فاطمه زهرا حجت است بر جمیع خلق خدا تعالی مثل پدرش و زوجش و اولاد معصومین اش و میداند
فضیلت او را بر جمیع خلایق لذا اهل اکمال نماز و نهار بعد از پدر و زوجش و بالجمله در بستیکه رتبت آیتی است از آیات
مادرش و بمنزله برهان اعظم و حجت تامه است از حجتهای حجت کبری بودن مادرش بر جمیع خلق بعد از پدر و شوهرش
صلوات الله علیها و علیهم اجمعین

مجلس یازدهم

از کتاب اکسیر العبادات و الباقیات الصالحات
در کیفیت شهادت جناب علی اکبر است محمد بن ابیطالب و ابن شهر آشوب در مناقب گفته وقتیکه علی بن الحسین
که مادرش لیلی دختر ابی مره بن مسعود ثقفی عازم میدان کفار گردید حضرت حسین انگشت سبابه خود در آسمان بلند
کرد و قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا
و منطقا برسولک یعنی خدایا شاهد باش بر این قوم بتحقیق بیرون رفت بسوی ایشان جوانی که شبیه ترین خلق است برسول
تو از جهت صورت و خلق و منطق و ما هر وقتیکه به پیغمبر تو مشتاق میشدیم که او را طاقت نداشتیم بروی اینجوان نظر میکردیم
اللهم امنعهم برکات الارض و فرقهم تفریقا و اجعلهم طرائق قددا و لا ترض الولاة
عنهم ابدا خداوندا از ایشان برکات زمین را منع کن و ایشان را متفرق گردان و اینها را منتشر گردان و والیان
را از ایشان ابدا راضی مکن زیرا که ایشان ما را دعوت کردند که ما را نصرت نمایند بعد از آن با هجوم آوردند که ما را بکشند
پس حسین بعمر بن سعد صیحه زد که چه شده است ترا خدا قطع کند رحم و قرابت ترا و مبارک نه گرداند خدا برای تو در امر تو
و مسلط گرداند بر تو کسیرا که ذبح نماید ترا بعد از من در رختخواب تو چنانکه رحم و قرابت مرا قطع کردی و قرابت مرا با رسول خدا
حفظ نکردی بعد از آن آنحضرت آواز خود را بلند کرده این آیه را تلاوت کرد که ان الله اصطفی آدم و نوحا و
آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم پس راوی میگوید
و بیرون آمد علی بن الحسین و آن از زیباترین خلق بود از جهت خلقت و احسن ایشان بود از جهت خلق پس نزد پدرش آمد و اذن
خواست آنحضرت با او اذن داد بعد نظر کرد در او مثل نظر کردن کسیکه از او مایوس باشد بعد از آن گریست و گفت
اللهم اشهد فقد برز الیهم فساق الکلام و بعضی این را گفته اند پس حمله نمود بر مردم در حالیکه می گفت
انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی تالله لا یحکم فینا ابن الدعی
اما ترون کیف احمی عن ابی یعنی منم پسر حسین فرزند علی است قسم بخدا حکم نمیکند در میان ما حرام زاده آیا
نمی بینید مرا که چگونه حمایت میکنم از پدر خود پس حمله را مکرر نمود و اهل کوفه از جنگ او بترسیدند و در بعضی از کتابها
است وقتیکه علی بن الحسین مبارز خواست عمر بن سعد طارق بن کثیر را خواند و او فارسی بود منع کننده و شجاعی بود
کننده پس با او گفت تو بمنت امیر اموری و عطایا او را اخذ میکنی بیرون رو بسوی این جوان و سر او را بمن بیاور
پس بعد تو فکری را اخذ میکنی من کجا و میروم و امیدست که تو بجنگ او بروی مگر اینکه ضامن شوی برای من

که حکومت موصل را بمن بدهند در اینوقت بجنگ او میروم و سر او را برای تو می آورم گفت من ضامن شدم که حکومت
موصل را باو بگیرد پس طارق بمبارزت علی بن الحسین بیرون آمد و با او مقاتله و مجادله کرد و قتیل شد پس علی بن الحسین او را ضربت
منکری زد پس بروی زمین افتاد و هلاک شد خداوند عالم روح او را باتش فرستاد راوی گوید برادرش بیرون آمد علی بن الحسین
او را استقبال و با هم کر و فر نمودند تا اینکه رسید باو علی بن الحسین پس رجوع کرد و ضربتی بر آن زد آنحضرت تا بر و جیبش و افکند
بزمین افتاد و هلاک شد راوی گوید بیرون آمد پسر طارق پس آنقدر نگذشت که او را هلاک کرد و طلب مبارزت کرد احدی
جرأت نکرد که بمبارزت او بیاید پس عمر بن سعد بکر بن غانم صدا زد و او را خواند و بمبارزت آن بزرگوار آمد و وقتیکه ملعون
بمبارزت بیرون آمد رنگ حضرت حسین متغیر گردید لیلی مادر علی اکبر گفت از چه جهت رنگت متغیر گردید ای آقای من سابقا
ربیع اکبر چیزی رسیده و لکن کسی بمبارزت او آمد که ازو بعلی اکبر رسیده میشود پس برای فرزندت علی دعا کن زیرا که من
از جدم رسول خدا شنیدم فرمودند که دعای مادر در حق پسرش مستجاب میشود راوی گوید لیلی سر خود را گشود در حالیکه در خیمه بود
و دعا کرد و خواست برای او نصرت و یاری را از خدا او را او میگوید و قتیکه در میان ایشان جنگ شدیدی روزه بکر بن غانم
دریده شد از زیر بغلش پس علی ابن الحسین بسرعت بحضرت او باو زد و او را نصف کرد خدا رحمت کند باو و در روایت
محمد ابن ابیطالب است که آن بزرگوار آنقدر مقاتله کرد که خلق بفریاد آمدند از کثرت کشته کان خود و در روایت شده
چنانچه در مجالس و عوالم گفته که علی اکبر با عطش یکصد و بیست مرد را بقتل رسانید و آن روایت صدوقست بعد از آن مراجعت
کرد بخدمت پدرش در حالیکه او را زخمهای بسیار رسیده بود پس گفت یا ابا العطش قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی
فهل الی شربة من الماء سبیل یعنی ای پدر تشنگی مرا کشت و گرانی آهن مرا بمشقت و تعب انداخت پس آیا
بسوی یکشربت آب راهی هست که بآن قوت یابم بقتل دشمنان حضرت حسین گریست و گفت یا بنی دشوار است بر محمد و
علی و پدرت که ایشان را بفریاد خود بخوانی جواب ندهند ترا و طلب اعانت کنی از ایشان بفریاد تو نرسند یا بنی زبان
خود را بیاور پس حسین زبان او را گرفت و مکید و انگشتر خود را باو داد و گفت این انگشتر را بگیر و او را در دهن خود نگاهدار و رجوع نما به
قتال دشمن خود زیرا که امید دارم تو روز را بشام نرسانی تا سیراب کند ترا جدت بکاسه وافی کننده که بخوری شربتی که بعد
از آن ابدا تشنه نشوی پس انگشتر را در دهن خود گذاشت و در روایتی هست که حضرت حسین گفت واغوثاه یا بنی زمان قلیلی
صبر کن سیراب میکند ترا با شربتی که بعد از آن هرگز تشنه نشوی پس برگرد و مبارک باشد خدا در امر تو رجوع کرد در حالیکه می گفت
انا علی لا اقول کذبا اتبع جدی المصطفی المهذبا اضربکم بالسیف ضربا معجبا ضرب غلام
لا یرید الهربا یعنی من علی هستم دروغ نمیگویم تابع میباشم جد خود که برگزیده و پاکیزه است شما را بشمشیر میزنم زدنیکه مردم
را بتعجب میاندازد مثل ضرب جوانیکه اراده گریختن ندارد بعد از آن بر آنقوم حمله کرد پس هشتاد کس را در آنحالت و روایت
کرده است در کتاب عوالم که علی رجوع کرد بسوی قتال در حالیکه میگفت الحرب قد بانت لها الحقائق
و ظهرت من بعدها مصادق و الله رب العرش لا نفارق جموعکم او تغمد البوارق
حاصل مضمون آنست که جنگ بتحقیق ظاهر شد او را حقیقتها و ظاهر شد بعد از آن مصداقها قسم بخدا اینکه رب عرش است از
جموع شما جدا نمیشویم تا اینکه شمشیرهای برق زننده در غلاف گذاشته شود پس آن بزرگوار در عوا میکرد تا دویست نفر تمام از آن
ملاعین را بقتل رسانید و آن روایت صدوقست و در روایتی هست از صادق نقل شده که علی اکبر چهل و چهار نفر مرد را کشت
و در کتب شهاب الدین نقل کرده بعد از آن حمله کرد و مقاتله مینمود تا اینکه از قوم هزار و پانصد نفر سوار و هشتاد نفر پیاده را
قتل رساند و رجوع کرد نزد پدرش در حالیکه میگفت یا ابتا یا یکشربت آب هست که با آن قوت یابم بر دشمنان خدا و رسول

ورسول او مدرش باو گفت صبر کن ای پسر تا ملاقات نمائی جد خود را پس سیراب کند ترا بشربتی که بعد از آن تشنه نشوی
پس رجوع کرد بسوی قتال بعد از آن حمله کرد بایشان و میمنه را بر میسره زد و پانصد سوار را بکشت مفید و ابن نما گفته اند
که نزدیک شد باو منقذ بن مره عبدی و گفت گناه عرب بر من باد اگر این جوان بر من بگذرد در حالیکه بکند بخلق
آنچه کرده است هرآینه پدرش را در ماتم او بنشانم پس گذشت در حالیکه بخلق حمله میکرد چنانکه در اول بایشان حمله کرده بود
پس منقذ بن مره عبدی بعین او را به نیزه نشانه کرد و او را بزمین انداخت و در روایتی است که صحیح توقیع از صاحب الامر که
الملعون از بالای سرش ضربتی زد که او را آن ضربت بزمین انداخت و در کتاب بحار الانوار گفته که او را خلق با شمشیرهای خود
زدند بعد از آن دستهای خود را بگردن اسب انداخت پس اسب او را آورد بسوی لشکر دشمنان او را با شمشیرهای خودشان
پاره پاره نمودند وقتیکه روحش بحنجر گردنش رسید باواز بلند گفت یا ابتاه هذا جدی رسول الله قد سقانی بکاسه
الاوفی شربة لا اظمأ بعدها ابدا و هو یقول العجل العجل فان لک کاسا یا ابتاه این جد من رسول خدا بتحقیق مرا سیراب کرد به کاسه
وفا کننده تر خود یا شربتی که بعد از آن تشنه نمیشوم و جدم میگفت العجل العجل بیا بیا زیرا که برای تو کاسه ذخیره شده است
حتی او را در این ساعت بیاشامی و در روایت حمید بن مسلم است پس کمین کرد او را معوله از اصحاب عمر بن سعد تمیمی
از بالای سرش زد و از پشت اسب بزمین افتاد بعد از آن بنشست در حالیکه ندا میکرد یا اباه علیک منی السلام
این جدم محمد مصطفی و این جدم علی مرتضی و جده ام خدیجه کبری و جده ام فاطمه زهرا است و ایشان مشتاق تواند پس حسین
و قوم را از آن مستغرق گردانید و باواز بلند صیحه زد و زنان فریاد کردند حضرت حسین بایشان گفت ساکت شوید زیرا
که گریه کردن در پیش شما است و سر فرزندش را برداشت بر دامن خود گذاشت و خون را از رویش پاک میکرد و میگفت
یا بنی لعن الله قوما قتلوک ما اجرأهم علی الله و علی انتهاک حرمة الرسول صلی الله علیه و آله و انهملت عیناه من
الدموع ثم قال علی الدنیا بعدک العفا یا بنی اما انت فقد استرحت من هم الدنیا و غمها و قد صرت الی روح و ریحان و بقی ابوک
ای پسر خدا لعنت کند قومی را که ترا کشتند چه شد جرأت ایشان بر خدا و بر هتک حرمت رسول خدا و چشمهای حق
بینش از اشک پر شد بعد از آن گفت علی الدنیا بعدک العفا ای فرزند اما تو بتحقیق راحت شدی از دنیا و هم و غم
آن و رفتی بسوی روح و ریحان و باقی ماند پدرت پس چه زود است لاحق شدن او بتو ابو الفرج میگوید در کتاب مقاتل
باسناد خود بسوی سعید بن ثابت میگوید وقتیکه علی بن الحسین بسوی قوم رفت حسین چشمهای خود را از غصه علی اکبر
گرد و دیده ها را پر از اشک نموده بعد از آن گفت خدایا شاهد باش بتحقیق رفت بسوی ایشان جوانیکه شبیه ترین خلق
است به پیغمبر رسول خدا پس علی اکبر بایشان حمله میکرد بعد بر میگشت بسوی پدرش و میگفت یا ابت العطش و حسین می
گفت صبر کن ای حبیب من زیرا که تو روز را بشام نمیرسانی تا آنکه جد تو رسول خدا ترا سیراب کند به کاسه وفا کننده
تر خود و دفعه دیگر رجوع میکرد تا تیری آمد بحلقش رسید پس او را پاره کرد و در خون خود اضطراب و غوص میکرد بعد
از آن ندا میکرد یا ابتاه علیک السلام هذا جدی رسول الله جد ترا سلام میرساند و میگوید زود بطرف ما بیا و شهقه زد و از دنیا
مفارقت کرد و در بعضی کتب مقاتل است وقتیکه حسین او را دید که در میان خون دست و پا میزند حمله کرد تا لشکر را
از او دور گردانید بعد از آن گفت دست تو درست بر من مصرع تو که اینست چگونه یافتی ای فرزند مصرع خود را گفت ای پدر خوب
مصرع است این جدم رسول خدا است بتحقیق سیراب کرد مرا بشربتی که بعد از آن هرگز تشنه نخواهم شد بعد از آن روحش بروضه
جنان پرواز کرد و ابو مخنف روایت میکند از عمارة بن راشد که گفت دیدم زنی بیرون آمد از خیمه حسین گویا که او ماه
چهارده شبه بود که طلوع کرده ندا میکرد و اولداه و امهجة قلباه کاش من امروز نابینا بودم تا اینکه مرا در زیر طبقهای زمین می
گذاشتند و در روایتی از عبدالله نقل شده که گفت میشنیدم که ناگاه بیرون آمد از خیمه حسین زنیکه از رویش آفتاب در کسوف
بود و ندا میکرد و بیرون میدوید و حبیباه و ابن اخاه تا رسید باو خود را براو انداخت حضرت حسین آمد و او را بعبائی پوشید

تا اینکه او را داخل خیمه کرد دیگر نمیدانم این زن کیست ایا می شناسی او را گفت این زینب همشیره حسین است مفید ره
گفته بعد از آن حسین جوانان خود را امر کرد و گفت برادر خود را بردارید پس او را برداشتند تا اینکه او را آوردند او را که
در پیش خیمه که در پیش او مقاتله میکردند و بعض اصحاب ما گفته که روایت شده از حضرت صادق که این علی اول
مقتولیست از پسران علی ابن ابیطالب با حسین و ابو الفرج در مقاتل گفته باسناد خود بسوی ادریس از پدرش از جعفر
ابن محمد از پدرش از پدرش که اول مقتولیکه از پسران ابیطالب با حسین کشته شد پسرش علی علیه السلام است و آن نیز
از فقرات زیارتش مستفاد میشود و باین جهة بعض علما قتل او را مقدم داشته اند بر سایر بنی هاشم و شیخ مفید ره روایت
کرده و روایت را رفع نموده بر جابر بن عبدالله انصاری که او گفت وقتیکه علی ابن الحسین را بدرجه شهادت رسانیدند
امام حسین داخل خیمه شد در حالیکه بر پسر خود گریه میکرد و خبر مرگ او را میداد پس سکینه باو گفت چه شده است که میبینم
ترا که بنفس خود خبر مرگ میدهی و چشمان خود را بخیمه میگردانی کجا است برادرم علی آنحضرت گفت قوم ستمکار او را کشتند
پس فریاد کرد وا اخاه و امهجة قلباه خواست که از خیمه بیرون رود آنحضرت از عقبش رفت و باو گفت ای سکینه
از خدا بترس و صبر کن گفت یا ابتا چگونه صبر کند دختریکه برادرش را بکشند و پدرش را تنها بگذارند آنحضرت گفت
انا لله و انا الیه راجعون و در کتاب اثار آورده در وقتیکه مختار عبدالله بن کامل را بسوی منقذ بن مره عبدی
روانه نمود و او کسی بود که علی بن الحسین را کشته بود پس پسر کامل خانه او را احاطه کرد و آن ملعون شجاع بود بیرون
آمد بالای اسب خوش رفتار در حالیکه در دستش نیزه بود با ایشان مقاتله کرد عبدالله بن کامل یک نیزه باو زد و بزمین
انداخت نیزه باو کارگر نشد پس پسر کامل یک شمشیر باو زد او دست چپ خود را پیش داد شمشیر بدستش رسید اسب او را
از میان بیرون برد و خلاصی یافت و بمصعب بن زبیر ملحق شد در بصره بعد از آن دستش رفت و قطع شد بعد هلاک شد
خدا رحمت نکند او را الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ای برادران من چشم
بصیرت خود تان را گشوده و تفکر نمائید در آنچه وارد شده در اخبار و آثار و فقرات زیارات مرویه در شان علی بن الحسین
زیرا که آنچه در آن اخبار و آثار وارد گشته ثابت میکند برای او مقام بلند و مرتبه عظیمه را که مساوی میشود با آن مرتبه بعد از مرتبه معصومین
از حجج طاهرین اند و هم چنین مرتبه عباس مرتبه احدی بلکه بعض فقرات از بعض زیارات مرویه افاده میکند که او از اهل
عصمت و علوم او از علوم لدنی است و این را بعید مشمار زیرا که کلام پدرش در شان او وقتیکه گفت قد برز الیهم
غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسول الله و از چیزهاست که باین معنی اشاره مینماید بلکه
ظاهر است در این معنی و مراد ما از عصمت در اینمقام آن عصمتی نیست که در رسول خدا و ائمه طاهرین است تا وارد شود که این
از چیزهایست که اجماع و ضرورت از مذهب بر خلاف آن واقع شده بلکه مراد از عصمت قوه ایست که منع کند از معاصی
و تمکن از آن پس صاحب این عصمت صادر میشود از او خطا و نسیان و هم چنین ترک اولی و مکروهات و صادر نمیشود از او
فعل محرمات حتی گناهان صغیره پس اثبات کردن مثل این عصمت برای مثل عباس و علی بن الحسین و زینب و ام کلثوم و سلمان
از آن چیزهائیست که در آن ضرر و غائله نیست بعد از آن مراد از بودن علوم ایشان بطریق و نهج علوم لدنی آنست که یکی
از حجج طاهرین علمی بایشان تعلیم کرده است پس مقتدر شده اند بعد از آن بر علم جمله کثیره از علوم و احکام و شریعت و علم
جمله کثیره از اسرار قضا و قدر و تکوینات و ما کان و ما یکون و مثل اینها و مخفی نماند بر تو که این کمال محتاج بر تعلیم کردن
حجت نمیباشد بلکه تعلق اراده حجة بان کفایت میکند در حصول آن و باین اشاره میکند قول سید الساجدین بزینب
در وقت خطبه خواندن آنمخدره در کوفه اسکتی یا عمه زیرا که تو بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهیمه هستی که بدون آنکه ترا بفهمانند
و اگر شبهه بر تو عارض شود بعد از اینها که ذکر و بیان شد و فهمی آنرا با آنچه علم آن در نزد تو محقق است از اینکه جمعی از اصحاب

امیرالمؤمنین تو علم ما را بهار امی دانستند و ایشان رشید هجری و میثم تمار و حبیب بن مظاهر اند بعد از ان نصب کن
در مابین دو چشم خود این خبر را که بآن اشاره گذشت از قصبه درجات و کلاه و ابواب اربعه برای صاحب عصر و زمان
صلوات الله علیه و آله و ابائه و حبلی هذاه و تحقیق وارد شده در بعضی از اخبار که بعضی از عجمها زبان عرب عالم شده بلکه از فصیح
فصحی شده بمحض تعلق گرفتن اراده حجة بآن پس ای دوستان رسول مختار و ای شیعیان حیدر کرار جاری نمائید اشکها بر روها
و بسیار زنید بر سینه‌ها در مصیبت علی ابن الحسین اگر خواهید که از گروه دوستان امیرالمؤمنین باشید و داخل در گروه اولیا
او پس بشنوید اول منقبتی از مناقب دوستان امیرالمؤمنین بلکه بو بشنید این منقبت را با آب زر بعد از آن مهیا
گریه و فریاد و ناله شوید بر پسرش علی بن الحسین این منقبت و فضیلت آنست که شیخ حر در کتاب جواهر سنیه در بیان
احادیث قدسیه ذکر کرده است در حالیکه نقل کننده است از کتاب محمد بن احمد بن حسین ابن شاذان قمی در حدیث
از طریق عامه در حالیکه بحدیث مستند است بعبد الرحمن بن مهدی روایت کرده از ابن عباس و گفت که مردی
بخدمت پیغمبر آمد و گفت هل ینفعنی حب علی ابن ابیطالب فقال حتی اسئل جبرئیل فسئله فقال حتی اسئل اسرافیل فارتفع
جبرئیل فسئله فقال حتی اناجی رب العزة فاوحی الله الی اسرافیل قل لجبرئیل یقرء علی محمد السلام و یقول انا منک بمنزلة
ما انا و علی منک بمنزلتی ایا نفع میدهد بمن محبت علی ابن ابیطالب فرمود تا سؤال کنم از جبرئیل پس از جبرئیل سؤال کرد عرض
کرد تا سؤال کنم از اسرافیل جبرئیل عروج کرد و از اسرافیل سؤال کرد او گفت تا سؤال کنم و مناجات نمایم با خدای تعالی
پس وحی کرد خدا با سرافیل که بگو بجبرئیل سلام برساند بمحمد و بگوید باو که تو از من در مقامی هستی که میخواهم و علی از تو در مقامی است
که تو از منی و دوستان علی از من در مقامی اند که علی از تو در اینمقام است و نیز نقل شده از کتاب کراجکی حدیثی که مستند
آن مستند است بسلیم بن قیس هلالی که او نقل کرده از عبد الله بن عباس او گفت هل ینفعنی حب علی فقال او یحک من احبه
احبنی و من احبنی احب الله و من احب الله لم یعذبه فقال الرجل زدنی من فضل محبة علی فقال اسئل عن ذلک جبرئیل فهبط جبرئیل
وقت مسئله رسول الله صلی الله علیه و آله الخبر بقول الرجل فقال جبرئیل ساسئل عن ذلک ربی عز و جل پس آمد و گفت ایا نفع میدهد بمن محبت
علی فرمود بحکمه هر کسیکه او را دوست دارد مرا دوست داشته خدا را دوست داشته و هر کسیکه خدا او را دوست داشته
باشد خدا او را عذاب نمیکند پس آمرد و گفت علاوه کن بمن از فضیلت محبت علی فرمود اینرا از جبرئیل سؤال کنم پس جبرئیل
نازل شد در آنوقت رسول خدا از ان سؤال کرد و خبر داد باو قول آنمرد را جبرئیل عرض کرد که اینرا از رب العزت سؤال کنم پس
عروج کرد و خبر داد خدا باو وحی کرد که محمد را سلام برسان که بهترین خلق است و باو بگو که تو از من در مقامی هستی که میخواهم
و علی از تو در مقامی است که تو از من در مقامی و دوستان علی از من در مقامی هستند که علی از تو در آن مقام است پس
ای دوستان امیرالمؤمنین وقتیکه شما را خداوند عالم مشرف کرده و فضیلت داده باین فضیلت و مخصوص کرده باین عطیه
و تفضیل داده بسبب این منقبت بر عالمیان پس چگونه جاری نمائید خون را بعوض اشک چشم از چشمهای خود یا چگونه جزع نکنید
مثل جزع کردن زن پسر مرده در مصائب بزرگوار که سید الشهدا در شان او گفته علی الدنیا بعدک العفا و بتحقیق وارد شده
در بعضی از اخبار وقتیکه خبر هلاک شدن اشتر با میرالمؤمنین رسید بمنبر بالا رفت تا بمردم خطبه خواند بعد از ان فرمود آگاه
باشید که مالک اشتر ابن حارث قد قضی نحبه و بعهد خود وفا و بخدا خود ملاقات نمود پس خدا رحمت کند مالک را هرگاه
کوه میشد کوه بلند میشد و هرگاه سنگ میشد سخت میگشت برای خدا است خبر کیشر مالک آیا زاینده است زنان مثل مالک
وقتیکه فرود شد و داخل قصر گردید آمد نزد او مردانی از قریش و گفتند بتحقیق شدید شد جزع تو بر مالک یا امیرالمؤمنین
گفت بدرستیکه هلاک شدن او اهل مغرب را عزیز و اهل مشرق را ذلیل کرد و چند روز بر او گریست و جزع شدید نمود باو
و گفت که نخواهم دید مثل او را بعد از این هرگز بود برای من چنانچه رسول خدا از برای من بودم پس زمانیکه گریه کردن و جزع
نمودن امیرالمؤمنین بر هلاک اشتر باین نهج باشد که ذکر شد فکر و تامل نمائید در گریه کردن سید الشهدا و صحاب

و برادران و بنی اعمام و برادرزادگان او و اهل حرم رسول خدا و دختران او در شهادت کسیکه در خصوص ان علی الدنیا بعدک
العفا گفته شده آه آه بخدا قسم میسوزاند قلوب دوستان و میگدازد جانهای ایشانرا و جاری میکند از چشم ایشان را که بعد
فکر کردن در حال سید الشهدا از زمانیکه فرزندش از معرکه جدال بسوی او مراجعت کرد در حالیکه شجاعان دلیران را کشته
و شیران دغوا را بخاک هلاک انداخته بود و بدن مبارکش با نیزه‌ها و تیرها ثقیل شده بود و خون از جراحات او و مواضع
شمشیرها از بدنش جاری میشد در حالیکه میگفت یا ابتاه العطش العطش و آنحضرت با و نظر میکرد مثل نظر کردن کسیکه
زیاده از صبر پسرش صبر نیست با اینکه قوه و قدرت داشت که دنیا را به نشاه دیگر مبدل گرداند و بر فانی کردن اهل دنیا
قادر بود و لکن بقضاء الهی راضی شده و بر بلا صبر کرد و تعجب نمود از این صبر او ساکنان ملاء اعلی و ارواح انبیاء و اوصیاء
و فراموش نکنیم در اینمقام اینخبر را که در ذکر آن مناسبت تمام هست و آنرا نقل کرده است جمعی از صاحب کتاب
مقامات مستند الی ابن عباس گفت رایت علیا یوما فی سکک المدینة یسلک طریقا لم یکن له منفذ فجئت فعلمت
رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ان علیا طریق الهدی و المسلک طریقه فمضی علی ذلک ثلثة ایام فلما کان فی الیوم الرابع
خرجنا ان نطلبه فی طلبه قال ابن عباس فهبطنا الی الدرب الذی رایته فیه فاذا بیاض درعه فی ضوء الشمس قال فاتیت فاعلمت رسول
الله صلی الله علیه و آله بقدومه فقال ایه فلاقاه و اعتنقه و نزل عنه الدرع و جعل یفتقد جسده فقال عمر کانک یا رسول الله
توهم انه کان فی الحرب فقال النبی صلی الله علیه و آله لابن الخطاب دیدم علی را روزی در کوچه‌های مدینه از راهی میرفت که او را منفذ نبود
پس آمدم رسول خدا را اعلام کردم گفت بدرستیکه علی راه هدایت و هدایت راه علی است پس سه روز از این گذشت
وقتیکه روز چهارم شد ما را امر کرد که برویم در طلب علی ابن عباس گوید پس رفتیم بآن کوچه که او را در آن دیده بودم ناگاه دیدم
سفیدی زرهش در روشنی آفتاب ابن عباس گوید پس آمدم رسول خدا را از آمدن علی خبر دار نمودم برخواست بسوی
او و او را ملاقات کرد و دست بگردن او انداخت و زرهش گشود و جسد او را جستجو میکرد عمر گفت گویا رسول الله
خیال میکنی که او در حرب بود پیغمبر فرمود ساکت باش ای پسر خطاب هر آینه بتحقیق والی شده بر چهل هزار ملک و تعلق
رسانیده چهل هزار عفریت و باسلام مشرف شده در دست او چهل هزار قبیله از جن بحدیث پس اینحدیث شریف
بتحقیق نورانی کرد قلوب ما را و روشن کرد چشمهای ما را و قوت داد ارواح ما را بسبب مشتمل بودن او به منقبت عظیم از مناقب
سید اولیاء و اوصیا بلکه بمناقب بسیاری از مناقب او آگاه باش بدرستیکه ملاحظه نمودن مناسبت باین سرعت
نمودن پیغمبر بجستجو کردن جسد امیرالمؤمنین از جهة ترسیدن از اینکه جراحتی باو رسیده باشد و میان نظر کردن سید
الشهدا بر جسد پسرش علی اکبر وقتیکه از جدال و مجاهده کفار مراجعت کرد در حالیکه میگفت یا ابتاه العطش بهیجان
میاورد دریاهای حزنها و تلاطم آورد دریاهای غموم و هموم را بعد از ان ای دوستان بیاد آورید مناسبت را در میان قول
امیرالمؤمنین در بعض غزوات به پسرش محمد حنفیه که زایل میشود کوهها و زایل نمیشود قدم تو از زمین سر خود را بعزوش
در راه خدا و فدا نما خود را بالای هم بگذار و آخر صفها را قصد کن تا اینکه در کلام او اشاره لطیفه است بر اینکه محمد حنفیه در آن
معرکه مقتول نمیشود و میان قول سید الشهدا به پسرش علی اکبر وقتیکه بسوی قتال رفت بارک الله لک یا ولدی
فی القتل و الشهادة یعنی ای پسر من خدا کشتن و شهادت را بر تو مبارک کند بعد از ان شدید ترین آنچه قلب
مرا بدرد آورد و حزن و سوزش مرا زیاد کردی ملاحظه کردن مناسبت است در میان آنچه امیرالمؤمنین بعمل آورد در وقت
مراجعت کردن پسرش محمد از جدال در حالیکه میگفت یا ابتاه العطش العطش پس امیرالمؤمنین رجوع است بدست
شریف خود او را سیراب کرد و فاضل آنرا بر زره اش ریخت در حالیکه خون مثل چشمه از حلقهای زره اش جاری
میشد بعد از ان او را امر کرد بمراجعت کردن بمیدان قتال پس محمد دوباره باز گردید بخدمت پدرش بعد از آنکه جمعی
از دلیران را کشت و جماعتی از لشکر را منهزم کرده بود در حالیکه میگفت یا ابتاه العطش العطش پس امیرالمؤمنین
بعمل آورد آنچه را که در دفعه اولی کرده بود بعد از ان او را امر کرد بمراجعت کردن بسوی قتال وقتیکه دفعه سیم بخدمت امیر

امیرالمؤمنین بر گشت و گرد مثل این را که در دفعه اول و دوم کرده بود دوام کرد و او بعد از این بر قتال کریست و گفت
یا امیرالمؤمنین چند دفعه مرا بمعرض هلاک شدن آوردی خدا را حفظ کرد و این دو فرزندان تو حسن و حسین است چرا ایشان
را امر نمیکنی بقتال امیرالمؤمنین گفت ساکت باش یا در بنا شد ترا اینها فرزندان رسول خدا اند و میان آنچه در روز طف
واقع شد در وقتیکه علی اکبر از جدال مراجعت کرد و از پدرش یکجرعه آب طلبید و تا بان وقت باید بر قتال کفار حضرت حسین او را
بصبر امر نمود و فرمود زمان شهادت نزدیک شده و مژده داد او را بنزدیک شدن ساعت قتلش پس مراجعت کرد بر قتال
کفار در حالیکه سرعت کننده و مژده یابنده بود پس بدرجه شهادت فایز گردید صلوات الله علی ابیه و علیه و علی ...
الشهدا آوا و سید تو در سعادات اهل عرب و بزرگ و صاحب نفس پاک کننده زیرا که راضی نشد باینکه مقدم
شود در شهادت احدی از جوانان بنی هاشم پس قسم بخدائی که حق خود را عظیم و بزرگ گردانیده است بدرستیکه
جمیع ثواب غزوات محمد بن حنفیه و هم چنین مثال آن از اخیار و ابرار مساوی نشود با درجه آنکسیکه بر علی بن الحسین
گریه کند در حالتیکه عارف باشد بحق ائمه اطهار و اولاد محمد صلوات الله علیهم اجمعین بدرستیکه ابن حنفیه را
درجه عظیمه ایست از جهة بسیار گریه کردنش برادر خود حسین و جوانان او صلوات الله علیهم اجمعین پس ای محبان و
عارفان بحقوق اهل بیت رسول خدا بتحقیق قلب مرا سوخت و حزن و سوزشش مرا زیاد کرد آنچیزی که الان تقلیم حضور
مردم آن چیزی است که خوارزمی از علماء عامه ذکر کرده است در کتاب مناقب و بعض آن اینست که امیرالمؤمنین ...
که صبح کرد در روز سیم در حرب صفین بیرون آمد در حالتیکه رده حضرت رسول را پوشیده بود و در بالای آن خفتان
سبز ممزوج با بریشم پوشیده بود و شمشیر رسول خدا حمایل کرده و سپر آنحضرت با او بود و در دستش عصای ممشوق پیغمبر بود و به او اسلام
داد قوم و لشکرگاه خود در گشتند امیرالمؤمنین رو باشتر نمود گفت ای مالک این علمی است که او را بیرون نه کرده ام مگر در روز
جنگ بود آن اول علمی است که پیغمبر او را بیرون آورد و در وقت وفات خود بمن فرمود یا ابا الحسن بدرستیکه تو محاربه مینمائی با ناکثین
و قاسطین و مارقین یعنی با کسانیکه عهد خود را می شکنند و از حق عدول میکنند و هر یکی که از اهل شام تو میرسد پس صبر کن با آنچه تو
میرسد ان الله مع الصابرین بعد از آن امیرالمؤمنین علم را بیرون آورد در حالتیکه کهنه و مندرس شده بود پس خلق وقتیکه
او را دیدند بشدت گریه کردند و آنعلم را بوسیدند کسیکه آن را دریافت امیرالمؤمنین گفت بیرون آوردم نیزه ملبوس رسول خدا
را که وارث میشود او را از من حسن و او را استعمال نکند و در دست فرزندم حسین شکست میشود و به تحقیق خبر داد مرا اخبار کثیره
که ای مالک بدرستیکه دنیای دنی خلق شده است برای فانی شدن و خیر آخرت که خلق شده برای باقی بودن آه آه بدرستیکه
اصحاب امیرالمؤمنین وقتیکه علم رسول خدا را دیدند بشدت گریستند زیرا که بان رسول خدا را بیاد آوردند و آن خلق منکوس از این بعد
لشکرش پاره پاره میکردند علمدار علی اکبر را که شبیه ترین خلق بود برسول خدا از حیثیت خلقت و خلق و منطق پس هر وقتیکه
اسب میگذشت بعد از آنکه بدنش ضعیف شده بود از جهة رفتن خون و بسیاری جراحات بر طایفه و قبیله از لشکر یزید
از جابر میجو استند با شمشیرها و چوبها و نیزهها او را میزدند با همه این دعا میکرد که ایشان از نعمت جدش محروم میشدند و اسلام
بجود نسبت میدادند اللهم عذبهم عذاب من اسس اساس الظلم علی اهل بیت رسولک بعد اگر بگوئی سئوال کنی بدرستیکه
در قضیه شهادت علی ابن الحسین مسائل چندی است اشاره نمائیم بسوی آنها جواب آنها را بگوئیم ذکر کنیم حقیقت حال را از آنها
اول آن مسائل اینست که جمعی از روضه خوانان در بالای منابر ذکر میکنند و در مساجد و مجالس میخوانند وقتیکه علی ابن الحسین را
بدرجه شهادت رسانیدند سید الشهدا قسم یاد کرد که بگذارد کفار و اشرار اغدر که خون ها در زمین جاری شود بحدیکه بر ...
به رکاب از فارس و آنحضرت که هر مداری از اشرار اخذ میکرد دیگرا بدست و دیگرا بدست چپ و هر یکیرا بسر دیگری میزد
بعد از آن که هر دو یکیرا اخذ میکرد و با ایشان میکرد آنچه را که در اول کرده بود بعد از آن دو مرد دیگر را اخذ میکرد و هم چنین
مینمود تا اینکه عدد کشتگان بده ازده هزار یا بپانزده رسید و خونهای ایشان بحد رکاب رسید و بعضی از ایشان میگویند
که آنحضرت ایشان را بشمشیر بقتل رسانید بطریق مذکور و بعضی ایشان ذکر میکنند که سید الشهدا بعد از شهادت پسرش

فرمود موتوا اعداء الله پس از ایشان صد هزار نفر مرد یا بیرا آنچه ذکر شد اصلی و مستندی هست یا نه و مسئله ثانیه اینست که
از روضه خوانان در مجالس مصائب ذکر میکنند وقتیکه علی ابن الحسین بدرجه شهادت رسید حزن و اندوه امام حسین شدید
شد بحدیکه آنحضرت را مضطرب گردانید و مکان جسد پسرش را بغشی گردید و صیحه میزد و میگفت یا ولدی یا علی و ... متبدا از ا
میکرد دید تا رسید بآنجا که بدن شریفش افتاده بود دلالت آب بر پسرش اشاره کردن آن ... او بر این نیز اصلی و سندی هست
یا نه و آیا نقل کردن آن صحیح است یا نه سؤال سیم آنکه جمعی از ذاکرین مصائب ذکر می کنند که امام را غشیه عارض شد بعد از شهادت
فرزندش تا چهل مرتبه باین نیز اصلی و مستندی هست یا نه میگوئیم جواب از سؤال اول آنست آنچه در آن ذکر شد اگر چه ممکن و منافات
ندارد با قاعده از قواعد امامیه الا اینکه آنرا اکثر از اصحاب احادیث و سیر و کتب مقاتل ذکر نکرده است آنکه آن بحسب اعتقاد بعید
دانستنی صحیکه اینرا ذکر میکنند بطریق اطلاق ذکر میکنند با بعضی که احدی از ایشان میگوید که از فلان شخص موثق شنیدم یا در کتاب
فلان دیدم بلکه بعضی از ایشان ادعا میکردند اینرا در کتاب مقتل شیخ حاذق که در فنون اخبار علامه و در پس ابی عصفور بحرانی
بود و جمعی نقل میکنند که دانکه آب بر روم است که عدد مخالفین و اشرار که بمحاربه امام اجتماع نموده بودند پانصد هزار بود و اما جواب
از سؤال دوم اینست که از اکثر اصحاب مقاتل ذکر نه کرده است مگر اینکه طایفه قلیلی از ایشان باین اشاره کرده است بعضی به نظم
و بعضی به نثر و لکن اجتناب و پرهیز کردن از ذکر آن بهتر و اولی است زیرا که آن مناسب نیست بحال و شان آنکه عصمت
او بطریق استکمال است و در درجه اش فوق درجه ملائکه و انبیا و اوصیا است غیر از جد و پدر و برادرش و حال آنکه دشمنان در شأن
او گفته اند که ما رأینا اربط جاشا منه یعنی ما کسی را ندیدهایم که قلبش محکم تر باشد از آن و اما جواب از سؤال سیم آنست که
آن بعید است در نهایت بعد بحسب اعتبار زیرا که چگونه وقت وسعت داشت در روز عاشورا بمثل آن علاوه احدی بان اشاره
نه کرده است اصلا و احدی با جدی نسبت نداده است و اگر یاد در اول کتاب بیان در نظم خود الحاصل زمانیکه اراده کند که ذکر نماید
چیزی را از امثال این امور که سبب آنها اشاره رفت پس بر او لازم است که ذکر نماید آنکسی را که اینرا از کتاب او اخذ کرده و یا از او
شنیده و بتحقیق وارد شده در حدیث معتبر از سکونی از ابی عبدالله گفت امیرالمؤمنین فرمود زمانیکه نقل کردید حدیثی
را پس اسناد دهید او را بکسیکه شما نقل کرده اگر حق باشد بخیر شما است و اگر کذب باشد بضرر او است احادیث همه آنها در احادیث
وارد است که مشتمل باشند بنقص و با قاعده امامیه منافات نداشته باشد و الا بر عوام واجب توقف و اظهار کردن آن بر کامل ترین
علما که ایشان را تعلیم نمایند حقیقت حال را از جایز شدن نقل آن و جایز نبودن و از اینکه معنایش چنین و چنین است
اخذ کن اینرا و اما بتحقیق حال و بیان مقال در بعضی از امور مثل آنچه تعلق دارد بعد لشکر ابن زیاد لعن و مثل آنچه تعلق دارد به ... کربلا
روز عاشورا زیرا که در نزد شیوخ اهل کوفه مشهور شده که ما روز مثل روز عاشورا در در آری ندیده ایم پس از آنچیزها است
در بعضی مجالس که تعلق دارد بمجاهدات و شهادات سید الشهدا روحی له الفدا بعد ای برادران من یاد کنید مناسبت را
ما بین کشتن امیرالمؤمنین عمرو بن عبدود را در روز خندق و ما بین کشتن نواده اش علی ابن الحسین طارق ابن کثیر را بجهة
عمرو بن عبدود در نزد عرب با هزار مرد مقابل بود هم چنین طارق ابن کثیر را با هزار مرد مقابل میشمردند وقتیکه امیرالمؤمنین
بسوی عمرو بن عبدود بیرون آمد رسول خدا گفت که بیرون آمد تمام اسلام و ایمان بمقابل تمام کفر و وقتیکه علی ابن الحسین بسوی
میدان رفت سید الشهدا گفت اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ اَنَّهُ قَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ اَشْبَهُ النَّاسِ بِرَسُولِ اللّٰهِ دعا
آنکه سید الشهدا شبیه بود بحال رسول خدا در دعا کردن زیرا که رسول خدا وقتیکه امیرالمؤمنین بر قتال عمرو رفت گفت
خدایا گرفتی از من عبیدة بن حارث را در روز بدر و حمزة بن عبد المطلب را در روز احد و این علی است پس مرا تنها مگذار و حال
آنکه تو بهترین وارثانی و همچنین دعای سید الشهدا این بود که اللهم اجعل ولده خالیا علی طارق حتی لا یشمت لولدی الاعدا یعنی خدایا فرزندم

مرا به طارق غالب گردان تا دشمنان به فرزندم شماتت نکنند و رسول خدا گفت بعد از آن که امیرالمؤمنین عمرو را کشت ضَرْبَةُ عَلِيٍّ
يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ و در طرق عامه وارد شده است که آن حضرت گفت افضل من اعمال امتی
الی یوم القیمة شاید این تبدیل و تغییر از عامه از جهة این باشد که عبادت مرسلین و انبیا که نشسته در تحت این خبر داخل نشود و حال آنکه
ایشان در این مقام ضبط کرده اند مثل سایر مقامات زیرا که اگر عمرو در آن نهر که مقتول میگشت و این اعلام از اصلش مضمحل میشد و مقصود
از انزال کتب و ارسال رسل فوت میشد زیرا که دوام اسماء انبیاء و مرسلین و ذکر خیر و دعوت ایشان الی حق بسبب قایم شدن عمود اسلام
و برکت امت و در طرق عامه و خاصه وارد شده که جابر گفت تشبیه کردم کشتن علی عمرو را مگر بانچه خدا او را حکایت کرده از قصه
داود و جالوت بآنکه خدا فرموده فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ و بتحقیق از حضرت صادق روایت
وارد شده وقتیکه امیرالمؤمنین عمرو بن عبدود را کشت شمشیر خود را بامام حسن داد و گفت بمادرت بگو شمشیر را از خون این رجس و نجس
بشوید پس امام حسن شمشیر را آورد در حالی که امیرالمؤمنین در خدمت پیغمبر بود به مادرش داد در حالی که در وسط آن نقطه از خون مانده بود پاک
نشده بود امیرالمؤمنین فرمود آیا مادرت این را نشسته عرض کرد نعم پس گفت این چه نقطه است پیغمبر فرمود او را از ذو الفقار سؤال
کن تا خبر دهد پس ذو الفقار را حرکت داد و گفت آیا ترا نهر انشسته از خون این رجس و نجس خداوند عالم او را بنطق آورد و گفت بلی
و لکن تو نکشته ای با من کسیرا که در نزد ملائکه مبغوض تر باشد از عمرو بن عبدود پس خدا امر کرد و مرا میدهم این نقطه را از خونش و او حظ
من است از آن پس نمی کشی هرا روزی مگر آنکه ملائکه می بینند و بر تو صلوات میفرستند بتحقیق و در بعض اخبار وارد است که خانه از خانهای
مسلمانان نماند مگر اینکه فرح و سرور بر آن داخل شد بسبب کشتن امیرالمؤمنین عمرو را و باقی نماند خانه از خانهای مشرکین مگر اینکه داخل شد بر آن
حزن و اندوه با نجمله پس چنانچه برای مؤمن لایق و سزاوار است که بشنیدن منقبتی و فضیلتی از مناقب و فضایل اهل بیت رسول خدا مسرور
و فرحناک باشد هم چنین سزاوار است برای او که محزون باشد و اشک چشم جاری نماید بیاد آوردن مصیبتی از مصایب ایشان پس بدانکه
که نقل کرده ابن جعفر از فضلاء محدثین اهل سنت و در کتاب معالم العبرة از قیس بن سعد از پدرش که شنیده امیرالمؤمنین میگفت من در روز احد
شانزده ضربت رسید بر من و بزمین افتادم در چهار ضربت از آنها پس مردی آمد که خوشرو و خوشبو بود از بازویم گرفت مرا راست کرد بعد
از آن گفت با ایشان حمله کن زیرا که تو در طاعت خدا و رسول خدا هستی و ایشان از تو راضی هستند پس بخدمت پیغمبر آمدم و خبر دادم
و گفت یا علی آیا آن مرد را شناختی گفتم نمی شناسم و لکن او را بر دحیه کلبی تشبیه کردم فرمود یا علی خدا چشمهای ترا روشن گرداند
آن جبرئیل بود و بحدیث بگویم نمیبینیت در دنیا قلبی از قلوب مؤمنین و دوستان آل محمد مگر اینکه داخل شده با آن حزن و اندوه بمصیبت
علی اکبر نواده امیرالمؤمنین آه آه از آن دقیقه که رسید با و چندین هزار از جراحات شمشیرها و طعنهای نیزه ها کسی نشد که از بازویش گرفته راست
نماید با استر لعنت نماید یکدقیقه صلوات بفرستد بتو پادشاه آسمانها یا جبرئیل امین و چرا بلند نکردی از آن مرا وقتیکه بر روی خود افتاده بود
از بسیاری تاثیرات شمشیر و نیزه ها چنانکه بلند کردی جدش امیرالمؤمنین را که بهترین بشر و حجت خدا است بر جمیع خلق خدا بعد از برادرش
رسول خدا تذییل نورانی است که در آن بیان امر مهم و لازم است بدانکه وارد شده در بعضی از روایات کیفیتی در خصوص شهادت علی اکبر
که از ذکر آن کتب اصحاب مقاتل خالی است و آن در روایتی است که ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق روایت کرده است در حدیث طولانی
ذکر میکند در آخر زیارت طولانی از زیارات مطلقه برای سید الشهدا پس در آن جمله بعد از آن میفرماید بقبر علی بن الحسین در حالی که او نزد
پای سید الشهدا است پس با خیر بایست در آنجایی که باو نزدیک است و بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَابْنَ خَلِيفَةِ
رَسُولِ اللَّهِ وَابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ مُضَاعَفَةً وَكُلَّمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ أَوْ غَرَبَتْ السَّلَامُ
عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ پدر و مادرم فدای تو باد ای کسیکه او را بدون گناه کشتند و سر او را بریدند بِأَبِي
أَنْتَ وَأُمِّي مِنْ مَذْبُوحٍ وَمَقْتُولٍ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ وَبِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي دَمُكَ الْمُرْتَقَى بِهِ إِلَى حَبِيبِ اللَّهِ وَبِأَبِي أَنْتَ
وَأُمِّي مِنْ مُقَدَّمٍ بَيْنَ يَدَيْ أَبِيكَ يَحْتَسِبُكَ وَيَبْكِي عَلَيْكَ مُحْتَرِقاً عَلَيْكَ قَلْبُهُ يَرْفَعُ دَمَكَ بِكَفِّهِ إِلَى عَنَانِ
السَّمَاءِ لَا تَرْجِعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ وَلَا تَسْكُنُ عَلَيْكَ مِنْ أَبِيكَ زَفْرَةٌ وَدَّعَكَ لِلْفِرَاقِ فَمَكَانُكُمَا عِنْدَ اللَّهِ مَعَ

آبَائِكَ الْمَاضِينَ وَعَلَى أُمَّهَاتِكَ فِي الْجِنَانِ مُنَعَّمِينَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِمَّنْ قَتَلَكَ وَذَبَحَكَ الزیارة
میگویم در سیاق قول آن حضرت که فرموده يَرْفَعُ دَمَكَ بِكَفِّهِ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ لَا تَرْجِعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ دو احتمالست
یکی آنکه این امر بعد از مراجعت کردن علی بن الحسین از میدان بعد از آنکه یکصد و بیست نفر از اشراف و شجعان قوم و شجاعان
ایشان کشته بود پس آمد بخدمت پدرش در حالیکه از شدت عطش شکایت میکرد و جرعه آب را طلب میکرد چنانکه تفصیلش
گذشت دوم آنکه بعد از افتادن او از پشت اسب و در حین شهادتش زمانیکه سید الشهدا در نزد او حاضر شد پس بهر تقدیر
میفهماند آنچه در سنت قلب جمیع مؤمنین و میگدازد جگر ایشان را و نزدیک میشود که وجود ایشان معدوم گردد زیرا
که پر کردن سید الشهدا دستهای خود را از خون طیب و طاهر و منور او و بلند کردن آن حضرت دستهای خود را بسوی آسمان نمیشود
مگر اینکه خون جاری میشود از مواضع ضرب و طعن شمشیرها و نیزه ها مثل جاری شدن انهار از او و آنها علاوه اینکه آنچه در این فقره است
افاده میکند که پر کردن آن حضرت دستها و بلند کردن دستها را بسوی آسمان از سید الشهدا مکرر صادر شده نظر باینکه فعل
مضارع رجعا د و استمرار دلالت میکند بعد سر بلند کردن سید الشهدا بسوی آن خونهای طاهر و منور را و انداختن آنها را بسوی
آسمان مثل سر رجوع نکردن یکقطره از آنها از آنچیزهاست که ذکر مینمایم او را در کیفیت شهادت طفل شیرخوار تذییل نورانی
مفیده که در آن است بیان بعضی از امور پس میگویم آنکه عمر علی بن الحسین از آنچیزهاست که در آن خلاف واقع شده و بتحقیق گذشت آنچه
دلالت میکند بر اینکه آن بزرگوار در آن روز هجده سال داشت و آنچه از کلمات معظم اصحاب مستفاد میشود اینست که آن والا تبار
در حدود بیست و پنج ساله بود و ابن شهر آشوب گفته که عیال داشت و آن در نزد من بعضی آنچه باعتبار عقلی با آن دلالت میکند قول
اخیر است بلکه مقتضای آنست که او از سید الساجدین بزرگتر بود چنانکه باین دلالت میکند اخبار کثیره بعد عمر سید الساجدین در آن روز
اگرچه ما نرسیده ایم بروایتی که دلالت بر تعیین آن نماید مگر اینکه پسرش محمد بن علی در آن روز چهار ساله بود اللهم اینکه گفته شود که
ایشان از کبار در آن بوده اند پس در این هنگام احتمال دارد که تفاوت مابین عمر ایشان بمدت کمی و کوتاه باشد و منعقد شدن
نطفه از پسر سیزده ساله بلکه دوازده ساله بعید نیست خصوصا از امام حجت باشد بر جمیع عالم پس در این هنگام سالم است
قول مشهور در باره عمر علی اکبر از راه یافتن خدشه بر آن فتامل و مخفی نماند بر تو قول شاذ و نادر در اینمقام آن قولی است که گفته اند
عمر امام زین العابدین در روز کربلا سی سال بود و پسرش امام محمد باقر در آن روز یازده سال داشت و علی اصغر مقتول دوازده سال داشت
پس این قول آنست که ابن شهر آشوب از صاحب ربیع و کتاب شرح الاخبار نقل کرده است و وجه شذوذیت آن مستغنی از بیان است
و سزاوار است در بعضی مجالس آنچه باین مقام تعلق دارد بعد بدانکه کنیه علی اکبر ابو الحسن است چنانچه وارد شده باسناد اخبار و زیارات
و در فقره چند از فقرات زیارت گذشته که فرموده صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي أَتَيْتُكَ زَائِراً
وَافِداً عَائِذاً مِمَّا جَنَيْتُ عَلَى نَفْسِي وَاحْتَطَبْتُ عَلَى ظَهْرِي أَسْأَلُ اللَّهَ وَلِيَّكَ وَوَلِيِّي أَنْ يَجْعَلَ حَظِّي مِنْ زِيَارَتِكَ
عِتْقَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ هَذَا و مخفی نماند بر تو آنچه اینفقره افاده میکند از شان عظیم و درجه کبری برای او و بعبارت اخری این فقره
افاده میکند که آن بزرگوار تالی حجج معصومین است بعد با این مجلس را تمام میکنیم با آنچه سینه من از کتمان آن تنگ میشود و آن سؤالی است
که در بعضی اوقات در قلوب خلجان مینماید و آن اینست که علی اکبر چشیده بود از علم پس چگونه از پدرش جرعه آبی طلبید
و حال آنکه میدانست که در نزد او آب نبود و میگویم جواب این سؤال در غایت ظهور است الا اینکه قلوب مینماید و آشکار
جاری میسازد بیانش اینست که با علم یقین میدانیم که حجة خدا بر جمیع خلایق از تمام خلق قادرتر است بهر چه میخواهد پس بر کسیکه
صفت او این باشد عاجز نمیشود از سیراب کردن فرزندش بجرعه آب و علی اکبر هم معرفتش بحق پدرش اتم و اکمل است از معرفت
سایر خلق با آن و بتحقیق دیده بود از معجزات آن بزرگوار زیاده از آنکه بشماره در آید و بتحقیق وارد شده در بعض اخبار معتبره
از کثیر بن شاذان گفت در خدمت حسین حاضر بودیم در حالیکه پسرش علی اکبر انگور خواست در غیر وقت آن پس دست زد بسوی
ستون مسجد انگور و مویز بیرون آورد و بعلی اکبر اطعام کرد و گفت آنچه در نزد خدا است برای اولیائش بسیار است
پس مراد علی اکبر این بود که پدرش از طریق معجزه و خارق عادت او را سیراب نماید امام علیه السلام به کلمات شریفه خود اشاره
نمود مثل قوله یعز علی ان تطلب الماء و لا اسقیک و مثل آن از کلمات شریفه بسوی اینکه اینمقام مقام عاجز شدن در رفتار

ورفتار گردیست بطریق عادت در خصوص مجاهدات وشدة عطش و نخواهی زیرا که خداتعالی خواسته است که مارا مقتول و
مجدل ببیند و زبانهای خود را از شدت عطش در دهنهای خود بگردانیم اَللّٰهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَیْنِ وَقَتَلَةَ اَوْلَادِهٖ وَ
قَتَلَةَ اَصْحَابِهٖ وَاَنْصَارِهٖ تذییل دیگر نورانیت عرشی لاهوتیت که دران اشارات ملکوتیه والهامی است بر شأن
علی ابن الحسین پس جمع میکنیم دران بطریق اجمال آنچه او مثل آینه جلوه دهنده است فضیلت علی اکبر را و این از چیزهاست که صادر
شده از آن از اقوال وافعال و آنچه وارد شده در شأن او از اقوال حجج طاهرین در افعال ایشان خصوصاً آنچه از پدرش صادر
شد از اقوال وافعال و هم چنین آنچه صادر شد در شأن او از اقوال وافعال زنان صدیقه طاهره از عترت رسولخدا و هم
چنین بعضی آنچه صادر شد از بعض دشمنان کفار در عظم شأن و علو مرتبه او میگوئیم روح القدس میدمد در قلب من که بعضی از او
مثل افعال و مجاهداتش اشاره بسوی آنها گذشت و بعضی آنها را اعاده میکنیم از جهة شدت احتیاج بآن درین مقام تذییل پس آنکه
سید الشهدا وقتیکه در بعضی منازل امر بکوچیدن کرد کوچ کردند از قصر بنی مقاتل عقبة بن سمعان گوید که با جماعت آنحضرت
رفتیم پس در سر اسب او را خواب گرفت بعد از آن بیدار شد در حالیکه میگفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِیْنَ این را دو مرتبه یا سه مرتبه مکرر کرد پس آمد نزد او پسرش علی ابن الحسین گفت از چه جهة خدا را حمد کرده استرجاع
کردی گفت ای پسر مرا خواب گرفت سواری دیدم در حالیکه میگفت که قوم سیر میروند و مرگها بسوی ایشان می‌آید یقین کردم که آن قوم
ماهستیم که با خبر مرگ میدهند گفت ای پدر خدا ترا بد ننماید آیا ما بر حق نیستیم گفت بلی قسم بخدائیکه مرجع بندگان بسوی اوست
عرض کرد ما در این زمان باک نداریم که بمیریم در حالیکه محق هستیم الحدیث و اما اقوال حجج طاهرین وائمه معصومین در شأن او از
چیزهاست که در احادیث و زیارات از ایشان وارد شده در شأن او و به بعضی از آنها اشاره گذشت و اما افعال ایشان
مثل گریه کردن ایشان بر او در بسیار وقت و مملو شدن قلوب ایشان از حزن و اندوه از برای او پس این افعال نیز در
از قطعیات بمرتبه ایست که احدی در آن شک نمیکند و اما اقوال زنان طاهره وافعال ایشان پس بر بعضی از آنها نیز اشاره
گذشت در اینجا بطریق اشاره اجمالیه اعاده میکنیم بعضی از کلمات سید الشهدا و بعضی آنچه از حالات از جهة علی اکبر
باو عارض شد و این چنانچه در روایت بعدین ثابت است وقتیکه علی ابن الحسین عازم میدان کردید حضرت حسین
چشمهای خود را از عقب علی اکبر گردانید و گریه کرد ثُمَّ قَالَ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الشَّهِیْدُ عَلَیْهِمْ فَقَدْ بَرَزَ اِلَیْهِمْ اَشْبَهُ
الْخَلْقِ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ و در روایت دیگر اَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ خَلْقًا وَخُلْقًا وَمَنْطِقًا چنانکه در بعضی
از روایات است که امام حسین گفت قَتَلَ اللّٰهُ قَوْمًا قَتَلُوْکَ چه جری نمود ایشان از خدا و رسول او و بر هتک نمودن
حرمت پیغمبر عَلَی الدُّنْیَا بَعْدَکَ الْعَفَا چنانکه در بعضی دیگر در روایت است که حسین بعمر بن سعد صیحه زد و گفت
مَا لَکَ قَطَعَ اللّٰهُ رَحِمَکَ وَلَا بَارَکَ اللّٰهُ لَکَ فِیْ اَمْرِکَ وَسَلَّطَ عَلَیْکَ مَنْ یَذْبَحُکَ عَلٰی فِرَاشِکَ
کَمَا قَطَعْتَ رَحِمِیْ وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِیْ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ بعد از آن سر خود را برداشت و تلاوت نمود
اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ الخ و اما آنچه صادر شد از بعض دشمنان کفار از چیزهاست که بزبان
او تعلق دارد مثل آنچه از معاویة بن ابی سفیان صادر شده و چنانکه ابو الفرج ذکر کرده مکانیکه گفته که این علی ابن الحسین
بزرگتر بود و او را اولاد نبود و مادرش لیلی دختر ابی مرة بن عروة و از جریر از مغیره نقل شده که گفت معویه
سزاوارترین خلق باین امر خلافت کیست گفتند تو گفت نه سزاوارترین خلق باین امر علی ابن الحسین است که جد
رسولخداست بعد از آن شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و فخر ثقیف است و در بعض کتب مقاتل است که جمعی
از لشکر ابن سعد او را عتاب نمودند بعضی از عتابها وقتیکه ایشان را بقتال علی اکبر امر کرد و گفتند تو ما را امر میکنی
بقتال کسیکه برسولخدا شباهت دارد و جمعی از ایشان از عظم مصیبت سید الشهدا گریه کردند بعد گذشت اشاره
بآنچه از جماعات (؟) ایشان بلکه از تمامی ایشان صادر شد و اظهار کردن ایشان ضجه و صیحه و فریاد از شدت مقاتلات

آن بزرگوار از کثرت کشتگان ایشان و تنگ گرفتن آن شیر بیشه هیجا زمین را بایشان با وسعت آن وقتیکه از اینها با خبر شدی
پس بدانکه بعضی از مطالب ملکوتیه را تحقیق میکنیم چنان مطالبیکه بمنزله قوت و طیب لذتهاست برای روحانیین و مؤمن
بعضی از مقامات عرشیه نورانیه مقام اول در اشاره است باینکه آن بزرگوار در باب قوت ایمان و شدت ایقان و تمام ترین معرفت
و شجاعت و کاملترین مروت و جوانمردی و سخاوت کوه بلندیست که سیل از آن منحدر و سرازیر میگردد و مرغ باوج
آن تعالی نتواند پرواز کند و چگونه چنین نباشد زیرا که او اول کسی است که کشته شد در راه خدا از اهلبیت و گوارا میشمرد
جهاد کردن و پاره پاره شدن اعضا را در پیش روی حجت خدا از اهلبیت میدانست و ارشد جوانان بنی هاشم و عبد المطلب
بود چنان جوانانیکه آفتاب جوانمردی و ماه شجاعت و مروت و ستاره‌های آسمان درخشنده همت و غیرت بودند تا اینکه مرگ را گوارا
و پاکیزه دانسته و مرارات و کدورت آنرا اعدم میدانستند و ترجیح میدادند مستظل شدن را در سایه شمشیرها و نیزه‌ها بر تکیه
کردن بر فرشهای بسط شده در تختهای جوهردار در قصور عالیه و بردست و گردن شدن حوران عین اندام و عُرُبًا اَتْرَابًا که
در خیام عالیه پرده‌نشین بوده باشند آیا نظر نمیکنی بکلام شریفش که بپدرش عرض کرد اِذًا لَا نُبَالِیْ اَنْ نَمُوْتَ مُحِقِّیْنَ
زیرا که بوی خوش این کلام خارج از چشمه کافور جوانمردی و منبع بوی خوش سخاوت و مروت و عین چشمه‌های خالص یقین
و معرفت از چیزهاست که معطر میشود بآن دماغهای خواص از عارفین خنک و مسرور میگردد بآن قلوب خواص از موحدین
و صاف میشود بآن جگرهای طالب مقربین حذر کن حذر کن از اینکه او را کلام صغیر و حقیر شمری قسم بجانم قسم بخدائی که او را از
از اهل بیت آنچنانی گردانیده که از ایشان رجس را زایل و ایشان را مطهر گردانیده بدرستیکه انوار این کلام لامعه و روشنی دهنده است
و در آنست روغن نبوت و ولایت بعد از آن روحی له الفداء چنانکه ارشاد کرده است بقول شریف ملکوتی خود کرده بجنبانید او را
و خواص بندگان و قطبهای هدایت وارشاد کرده جوانان و خوض را که مطهر اند از جوانان بنی هاشم و سایر جناب اصحاب بسوی آنچه
هدایت وارشاد کرده است هم چنین سبقت کرد برای ایشان سبقت و مجاهده و سرعت کردن را بشهادت زیرا که او اول مقتول
بود که از اولاد ابوطالب با حسین کشته شد چنانکه در بعضی از روایات است از جمله آنها روایت ابی الفرج است مسنداً
الی جعفر بن محمد علیهما السلام از پدرش و این از چیزهاست که نیز مستفاد میشود از بعض فقرات از بعض زیارات
و این مثل بعض فقرات است از زیارات قائم و هم چنین از بعض فقرات بعض اخبار است و این مثل آنچه در روایت است
از اینکه امام بعد از شهادت علی اکبر آمد نزد جوانان خود و گفت برادر برادر خود تانرا پس او را از مصرع خود برداشته آوردند
تا او را در نزد خیمه آنچنانی که در پیش آن مقاتله میکردند که آنحضرت بعد زمانیکه رجز و بعض از اشعار او را ملاحظه کردی در وقتی
که تنور حرب افروخته و جنگ قایم شد و آسیای مقاتله دوران کرد نهایت عیاله براینکه آن روحی فداه قطعه کسره بود از شجره
نبوت و درخت صاحب شکوفه و ثمره بوده در روضه ولایت و عصمت و رحمت پس زمانیکه ملاحظه کردی العبد از این آن
چیزرا که در بعضی از روایات معتبره و اخبار معتوله که لشکر ابن سعد اظهار ضجه و عجه و صیحه کردند از شدت مقاتلات او
و بسیاری کسانیکه آن بزرگوار از ایشان کشته بود میدانی که آن دلاور ایشانرا خورد کرده بود مثل خورد کردن سنگ
آسیا دانه‌ها را و درو کرده بود ایشانرا مثل کشت و اطراف زمین او اطراف میدان را بایشان تنگ گرفته بود پس
این کشف میکند که بعد از این لشکر منهزم گردید و در هزیمت سرعت مینمودند مثل سرعت کردن شترمرغ و منکشف شدند
مثل منکشف و زایل شدن ابرها پس کوچه بکوچه متفرق شدند در اطراف گریزگاه و جماعتی خود شانرا بنهرها و شترها انداختند پس
بازوهای ایشان با ایشان یاری نکرد پس بسیاری الامان الامان میگفت و کثیری از ایشان ندای الغوث الغوث بلند کرد
و بسیاری از ایشان صیحه میزد که دعوا کردن از لشکری که روبه گریز نهاده است قسمی است از محال و شانه کردن سرهاست اصلع
و بسیاری از ایشان جگرهای ایشان سوخته و چشمهای ایشان در آب چشم غرق گشته بود از برای برادر و صدیق خود و کثیری
از ایشان در حالت حضار سر شجاعی از شجاعان زاید میدان در آن میکنند مثل دوران کردن گوی بمثال دلیمانی که محکم میشد

مکرّر برای قتل کردن وگاه که دوران نمیکند مگر برای قتل و بسیاری از ایشان تا آنکه میخوردند برگشته کمان خود از جوش
واقربا و خود و بدنه میکردند با ایشان بدنه که ایشان بودند مثل سنگ سخت که بردارنده را اجابت نمیکند مثل مارکه
حرف افسونگر را نمی شنود و بسیاری ایشان را مدح میکردند که ایشان از خراج بدون تمکّه و دوا و بدون علّت قتل
دیگران بودند چی بینی در میان ایشان لحیه ها را بخون خضاب و دندانها را سبز و سیاه و لبها را خوش کننده و بینی ها
را معشّنه میگوییم فدا باد جان من این سیّد قطب مروّت و آفتاب فلک شجاعت را پس کاش رستم ابن زال مضمار قتال
او را جاروب کش میبود و از فنون صنعت جدال را یاد میگرفت و اگر عنتر عبسی موقف او را در حرب مشاهده میکرد هر
آینه عنتره خود را مثل عنتره پشه میشمرد و خود را از فحول مردان حساب نمیکرد و اگر عمرو بن عبدود عامری در آن روز حاضر میشد
هر آینه گوشه های میان پهلو و کتفش میلرزید و مضطرب میگشت و رایت روز احزاب را اختیار نمیکرد بلکه در گوشه خانه خود
سر در جیب میکشید نمیدید مگر خود و نمی شنید مگر حس خود را و بالجمله آنچه از جمله کثیره از روایات و کتب مقاتل است که آن
روحی فداه در یک نفر را بقتل رسانید لابد است که حمل شود با عیان مقتولین از مشایخ و فحول مردان و دلیران دعوا و صاحب
جرئت جلادت که بر بمبارزت آن شیر بیشه هیجا بیرون آمده اند پس اقل آنچه لابد است که اخذ شود و معتبر باشد در اینمقام
آن چیزیست که در روایت شهاب الدّین عاملی است و چگونه چنین نباشد زیرا که آن ضجه و فریاد که از آن لشکر بسیار ظاهر و
آشکار شد از آن چیزهاست که محقق نمیشود بدون آن و این را تایید میکند بعضی از اموریکه باین اشاره میاید در بعضی مقامات
آینده مقام دوّم در بیان کلامی است که بقول امام متعلّق است که فرمود اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ اَنَّهُ قَدْ بَرَزَ
اِلَيْهِمْ اَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ خَلْقًا وَخُلْقًا وَمَنْطِقًا الخ پس مذاکه فاضل کامل حاذق و عالم متبحّر بنور برّ
ار سایه زایل شونده است و بوجود حق کنار جوینده است از خیال باطل و وسعت کننده دریاهای مشکلات رقیم ملکوت و کتاب
درس که کتاب مبین خدای تعالی است و حاذق و کلام مفضال در طرق غوامض و مشکلات کلمات حجج معصومین علیهم السلام
و کلمات تامّه طاهرین و سوید باوراد شارقه علمی و امداد بارقه الهی و عارف با لبیب مشکلات کلمات خلفاء خدای تعالی
و مخزونات خزینه های آنها توقف میکند در حمل کردن کلمات خلیفه و اولیای خدای تعالی که دو خلیفه و دو ولی هستند بخلافت
و ولایت مطلقه بر تمام آنچه الکلمات باین وسعت دارد و در جمیع آنچه آن کلمات باین احتمال دارد از معالی ظاهر و باطنه
طواهر بطون و بواطن بطون الی غیر ذلک زیرا که دوستان کلمات حجج و خلفای خدای تعالی زمانیکه در غیر مقام بیان فروع
و احکام عملیه است مثل شان کلمات خدای تعالی است و از کتاب کریم خود و احادیث شریفه مکرّر از بعض جهات
که احتیاج هست باشاره کردن بانها در اینجا پس بتحقیق از همه اینها ظاهر شد چنانچه قول امام علیه السلام ثابت میکند
بر علی اکبر شباهت جسد و اعضا او را بر جسد رسولخدا و اعضای شریفه او و هم چنین ثابت میکند احوال جسد شریف
و اعضای شریفه و صفات او را از مرتفع شدن نور از پیشانی شریف اش لذا و ظاهر شدن طیب رایحه از او زمانیکه
عرق مینمود چنان رایحه که طیب و معطّر و پاکیزه است از بوی مشک اذفر و عنبر اشهب و عود و کافور و زعفران پس
هم چنین ثابت میکند او را آنچه ثابت کننده است بر رسولخدا بقول خدای تعالی اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ از جمیع
مکارم اخلاق و فواضل صفات اصول و فروع آنها که جنود عقل است چنان جنود عقل که بعنوان تطابق و نفی میکند
از او جمیع جنود جهل را که ترک کرده هفتاد چنان جنود جهل که ضد جنود عقل است نفی کرده که بالالتزام است پس تمسّک
میکنم بدین طریق از عموم و شمول هر دو مقام اثبات شباهت در خلقت و احوال و صفات آن و مقام اثبات
شباهت در اخلاق مگر آنچه برهان قاطع بخلاف آن قائم گشته و هم چنین در آنچه حس مشاهده او را نفی کرده است پس
زمانیکه معان نظر نمودی در جمیع آنها و تامّل کردی در آن تامّل ملکوتی بنور الهی هدایت مهیای باصول کثیره ملکوتی در ابواب

کثیره و مقاصد و غیره پس از انها است اثبات عصمت برای علی اکبر روحی له الفداه اگر چه عصمت بطریق استکفائیت
چنانکه در اصحاب نبوت و ولایت مطلقه است از اهل کسا و سایر ائمه معصومین علیهم السلام وارد نیست که هرگاه در زمانهای پیش از پیغمبر
میبود هر آینه از اعاظم انبیاء و بزرگان ایشان میبود و از آن اعاظم انبیاء و اولوالعزم از ایشان پیغمبر و بعید شمارا نیز باین
طریق در تعلیق از آنکه نظایر آن غیر عزیز است آیا نمی بینی قول امیرالمؤمنین که فرموده بدرستیکه ابراهیم بن رسول
خدا اگر بعد از رسولخدا زنده کانی مینمود هر آینه پیغمبر میبود و آیا نظر نمیکنی بقول و ایضاً در شرطه خمیس فرمود که خدا
شما را در فوق عرش خود شرطه خمیس نامیده و از برای هر پیغمبر دائم سابقه شرطه خمیس بود زمانیکه آن پیغمبر وفات
میکرد یکی از اهل شرطه خمیس قائم مقام او میشد از پیغمبر چون پیغمبر نیست بعد از پیغمبر و از این است که هرگاه علی اکبر
بعد از پدرش حسین زنده کانی میکرد هر آینه او امام بود و اینموضع از مواضعی است مگر آنکه اشاره شده است بسوی این در زیارت
سید الساجدین چنانکه اشتهار شده باین در زیارت بعضی از ائمّه معصومین که در شان آن بناء واقع گشته و شاید است ره شده
باین در بعض زیارت سید الساجدین از آنکه من بآن رسیده ام و از این است وجوه فضائل و صفاتیکه علماء شرط کرده اند
محقق شدن نبوت انبیاء را و آن یعنی از آنچیزهائیکه تعلق بخلقت و اخلاق و نسب و حسب دارد پس تفضیل بآنچه در قلب منست
الان در غیر مرسلین ترقی میکند بنسبت تفضیلت و اما در مرسلین بحد کمال میرسید و از این است که علوم آن بزرگوار از علوم لدنی
و از علوم لقاء و تربیت و بتحقیق اشاره به بیان این گذشت و از این است که او از جمیع حواریین رسول خدا که ایشان سلمان
و ابوذر و مقداد اند افضل بود از جمیع حواریین امیرالمؤمنین که عمرو بن حمق خزاعی و میثم تمار و اویس قرنی و محمد ابن ابی بکر اند
افضل بود بلکه از حمزه سید الشهداء و جعفر طیار نیز افضل بود پس هرگاه بگوئی که تفضیل دادن علی اکبر بر حمزه و جعفر از آنچیزهاست
که با اخبار کثیره معتبره که در طرق عامه و خاصه در شان حمزه و جعفر وارد گشته منافات دارد و این چنان است که در کتاب
کلینی از امیرالمؤمنین نقل کرده اند و گفت اَلَا اِنَّ اَفْضَلَ الْخَلَائِقِ بَعْدَ الْاَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءُ یعنی آگاه باش
بدرستیکه افضل الشهداء افضل خلایق بعد از اوصیاء شهداست اَلَا وَاِنَّ اَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
وَجَعْفَرُ بْنُ اَبِيْ طَالِبٍ لَهُ جَنَاحَانِ خَضِيْبَانِ يَطِيْرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ وَلَمْ يُجْعَلْ لِاَحَدٍ مِنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ
جَنَاحَانِ غَيْرُهُ شَيْءٌ كَرَّمَ اللّٰهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَشَرَّفَهُ الحدیث یعنی آگاه باش بدرستیکه افضل شهدا حمزه بن عبد المطلب
و جعفر بن ابیطالب است او را دو جناح سبز است که بانها در بهشت پرواز میکند و برای احدی از این امت که جناح داده شد
غیر از او چیزیست که گرامی داشته است و شرف کرده است خدا با و محمد را آنچه مودای این او میکند و هم چنین آنچه
باین قریب است از آنچیزها در غایت کثرت است در شان حمزه و جعفر میگویم در آنچه لزوم حمل آنچه در این خبر و نظایر آنست یعنی از
تفضیل حمزه و جعفر بر جمیع شهدا بر کسانیکه در عهد رسولخدا میباشند و هم چنین در زمان که بعد از اوست از آنچیزها است
که براو شواهد ساطعه بلکه دلایل قطعیه است چنانکه بر مرد هوشیار و زیرک مخفی نیست و وارد نیست که آنچه حاصل میشود بر کاملین عرفا
از بزرگان ریاضت کش و قطبهای اهل خلوت و عزلت و اذکار خفیه و تفکرات شوقی الهی بعد از سالهای دراز و ریاضتهای
شدیده بدنیه و مجاهدات حقانیه از علوم مکاشفه و سرّ و لقا چنانچه عرفا ادعا میکنند بتحقیق حاصل میشود برای علی اکبر در بعض
از اوقات بلکه نسبت این باید و مقام مثل نسبت ذره بر آفتاب و قطره بدریا است الی غیر ذلک از اصول حقایق و استنباطات

ملکوتی پس زمانیکه خبردار گشتی بانهایه اینکه معویه بن ابی سفیان بتحقیق اقرار کرد نزد محضر ارکان دولت و طایفه عشیره و اعوان سلطنت خود بخاک مالیدن بینی خود براینکه سزاوار و اولی بخلافت و سحق با نغلی اکبر است و بتحقیق معقل کردانیده است او را بآنچه در روایت از متحقق شدن چهار خصلت در آن بیانش آمیت وقتیکه الغون صاحب ذکر او و باد و شوکت بود و میخواست بگرداند حاضرین مجلس را که معتقد حق بودند غیر از تابعان خود و کسانیکه اعتقاد باطل کرده بودند از تابعان خود در آن چیزیکه در عقول مرکوز است از اینکه امام لابد است که از جانب خدای تعالی و رسول او منصوص باشد با یکلام متکلم شد در حالیکه قصد میکرد با آن نفی اشتراط خلافت و امامت را بمنصوص بودن از جانب خدا و رسول او و در حالیکه اشاره کننده بود باین کلام باینکه خلافت جاری است که بقهر و غلبه باشد ولکن اولی با آن خلافت در نزد انصاف و مستحق با آن در نزد تحقیق آن کسی است که در آن این چهار صفت موجود باشد و این کس در این زمان نیست و نمیباشد مگر علی بن الحسین بن ابی طالب و مخفی نماند بر تو که این کلام از آن لعین صادر نشد مگر بعد از اینکه گردید قضایایی که شجاعت علی اکبر روحی له الفداه را متضمن است و هم چنین سخاوتش مثل آفتاب در رابعه نهار و از آنچیزیکه سوزانید آنرا آن باشتهار میبرند دوست و دشمن او را انکار نمی کند در نزدیک و دور از حقیر و جلیل شمارد و شریف و وضیع در احتشام میبوشد و طعن میزنند در آنچیز شجاعان و بصیر و بزرگ دلیران و سادات و بزرگان جود و بخشش کننده کان و این در حقیقت از شواهد ساطعه است بر آنچه ما آنرا تحقیق کردیم از متحقق شدن جمیع صفات پیغمبر و احوال او از احوال صبر و صفات نفسانی و عقلانی در علی اکبر روحی له الفداه مگر در آنچیزیکه ساطع برهان بر خلاف آن قایم شده باشد و عیان آنرا تکذیب نموده باشد پس هرگاه بگوئی بچه جهة چه جایز میشود که آنچه در کلام معاویه است محمول شود بطریق استعداد و شأنی و آنچه او بالفعل است یا بمعنی که مراد آن لعین این باشد که شأن او است که شجاع ترین شجاعان و سخی ترین اسخیا باشد و بعبارت اخری میدانستیکه معاویه وقتیکه علی ابن الحسین را دید جامع شرف اصل و نفس و بتحقیق علاوه شده بر بلندی شرف و شرف اصل او مزایای اخلاق و آداب میدانستیکه او حرکت میکند در وقت مکارم مثل شاخ درخت و ثابت میشود در وقت شداید مثل رکن ثابت و میدانستیکه همت او مثل رقبت باشد بیدتر از حیثیت روشنی و مثل شمشیر یا تیزتر از حیثیت طبع و زبانش جاری میکند بحر نثار را و می بندد سنگهاره و شنواند گرا از او نازل میکند عصمتها را و مجد و بزرگی او ملاحظه مینماید ستاره جوزا از مکان بلند و در ملکه میشود ستاره و با تمام دراز شدن تا دیدن مجد او و شرف او میکند از وی برای او افلاک مدها و پیشانی خود شان را تکلم کرد باین کلام میگوئیم میدانستیکه حمل کردن کلام او بشأنی و استعدادی و بطریق آنچه بالقوه است تأویل بعید است و خارج نمودن کلام است از ظاهر بدون داعی که داعی شود بآن علاوه بر این میدانستیکه این از آنچیزهایست که بمقصود حاصل نمیشود و تمام نمیشود تقریب بین الدلیل و المدعی پس بهمین بعد از فرض اغماض است از آنچه ما تحقیق نمودیم در بیان کلام سید الشهداء اولا پس امر واضحتر است از اینکه مبین شود زیرا که کلام او نص است در اینکه فرزندش متصف است بالفعل بصفات رسول خدا و احوال و اخلاق او اگر کوئی که شجاعت و سخاوت از ملکات نفسانی است الا اینکه آنها آثار و علامتی دارد که از آنها کشف میکند پس بر آقائی است در این هنگام بگوید که کو کشف شجاعت فعلی ظاهر نشد از علی اکبر پیش از روز طف زیرا که ندیده بود پیش از این روز چیزی را از ایام فتنه ها و شداید جنگها را علاوه بر این کو کشف شجاعت و سخاوت اگر از آن صادر میشد قبل از روز طف هر آینه ما بآن میرسیدیم در کتب احادیث و در کتب تواریخ و سیر و کتب انساب و اولاد ابیطالب میگوئیم میدانستیکه امثال این سؤالها صادر نمیشود مگر از قلت تفکر و تدبر در مطالب و چگونه چنین نباشد زیرا که شجاعت نیست مگر عبارت از شدت قلب مرد و قوت او و در باس و شدت و کنار بودن او است از ترسیدن مرگ و حق

از شدت قلب مرد و قوت او و در باس و شدت و کنار بودن او است از ترسیدن مرگ و حق این است که شدت باز و و توانش مثل شرط است از برای متحقق بودن ثبوت او برای افراد کامله شجاعت پس بتحقیق کوشف این از آن چیزهاست که توقف ندارد بر حضور روز طف و نه بر متحقق شدن شداید و حروب عظیمه و ادعا نمودن اینکه آن بزرگوار ندیده بود از شداید و جنگها قبل از روز طف از ادعاهای دروغ است زیرا که غایت آنچه در این باب است این است که او مثل روز کربلا را پیش از آن ندیده بود و اما ادعا نمودن اینکه آن کوشف شجاعت و سخاوت اگر از او صادر میشد قبل از روز طف هر آینه نقل میشد بما از دعاوی فاسده است و چگونه چنین نباشد زیرا که آنها را با نقل شده در حالیکه سند است از دو شخص یکی آنکه از ایشان کسی است که علی اکبر را دوست میدارد در غایت محبت و آن پدرش حجت خدای تعالی سید الشهداء است روحی له الفداه و دیگری کسی است که او را دشمن میدارد در نهایت بغض و عداوت آن دشمن خدای تعالی معاویه بن ابی سفیان است نعم میدانستیکه آنچه بر ما مخفی است تفاصیل افراد آن کوشف است و آن مثل اینکه علی اکبر بتحقیق هبه کرد زید را اشلا در مقضیه چون و هکذا عطا کرد عمرو را همچنین و بذل نمود دیگر را هکذا الی غیر ذلک علاوه عدم وجدان دلالت نمیکند بر عدم وجود و شاید آن تفاصیل موجود باشد در بعضی از کتب فاما اینکه ما بآنها نرسیده ایم یا آنها روایت شده در بعضی از کتب در واقع لکن نسخه آنها تلف شده و باقی نمانده از آنها آثاری بعد ما که در اینجا نکته عام الفواید است لابد است از اشاره کردن بآن بودن آن میدانستیکه حجج خدا که معصوم اند چون اجل امامت دانستند که علیکم السلام از احوال روز عاشورا و از احوال جوانان بنی هاشم و صفات ایشان و هکذا کیفیات مقاتلات ایشان و هم چنین است حال سایر شهداء و هم چنین کیفیت آنچه جاری شد بر زنان صدیقات طاهرات و دختران فاطمیات در روز کربلا و بعد از آن ایام اسیری از آنچیزهاست که بر شیعه پنهان نمیباشد در ازمنه متاخره از ازمنه ائمه خصوصا زمانیکه ایام و ازمنه متمادی شود و میدانستیکه احوال و کیفیات که در اخبار و آثار وارد گشته بطریق تکرار در هر روز و شب در دهه ماه محرم از آنچیزهاست که ملتفت نمیشود از آن رقت قلب و گریه کردن در اغلب اوقات بلکه گاه رقت و خشوع از قلب مسلوب شود و باعث ملال قلب گردد از استماع و شنیدن امر کردند شیعه و محبین را با نشاد کردن قصاید و ندبه کردن با شعار پس هر طایفه بزبانهای خود از عربی و فارسی و ترکی و هندی الی غیر ذلک میگویند زیرا که در هر قصیده از قصاید طرز جدید و معانی بکر و اموریست که باعث میشود در رقت قلب و خشوع آن و سوختن جگر او حرکت میدهد رشته محبت و حزن و اندوه را از جهة اخراج کردن کلام را در آنها بطریق استعارات بلیغه و کنایات و تشبیهات عجیبه و بالجمله میدانستیکه شعرا که مادحین ائمه اند و مرثیه خوانان بر سید الشهداء روحی له الفداه و اهل بیت و عترت او اخذ میکنند امور عجیبه و معانی بکر صحیحه جدیده را از گنجهای عرش و میدانستیکه ایشان مؤید اند به روح قدس پس هر گاه توضیح این امیخواهی پس بدانکه اصحاب کتب مقاتل ذکر نه کرده اند و جمع کثیری از جوانان بنی هاشم و هم چنین از ایشان مثل ذکر عباراتی را که ان ثبت انهم قاتلوا قتالا شدیدا ثم قتلوا پس زمانیکه محدث یا مرثیه خوان در مجالس عزا اکتفا نماید باین عبارات زمانیکه اراده کرد که ذکر نماید شهادت جمعی از اولاد امیر المؤمنین و هم چنین از اولاد عقیل یا از غیر ایشان باعث چیزی نمیشود از رقت و گریه بخلاف اینکه ذکر نماید شهادت ایشان را بخواندن قصایدیکه اشاره گذشت بوصف آنها پس چه قدر خوش آیند است در امثال این مقامات اشعار و قصاید ائمه بنی قصاید کمیت و دعبل و رضی و خلیعی و مثل ایشان از معشر فصحای عرب و قصاید محتشم و مقبل و صباحی و مثل ایشان از گروه بلغاء اصحاب مقالات فارسیه و سید فتاح مراغی و مثل ایشان از شعرای ترک زیرا که قصاید این صالحین محبین در مرثیه ها باعث میشود خواندن آنها حزن و اندوه و گریه و ناله را و به تحقیق متضمن اند معانی جدیده صحیحه و مطالب ظریفه عجیبه را و بر چیزی از کذب و دروغ مشتمل نیستند بعد بهتر توهم بنما که من منحصر میکنم سر آمده را بخواندن قصاید و اشعار در مرثیه ها پس میگوئیم هر گاه بگوئی میدانستیکه جنود عقل ایمان و تصدیق و رجاء و عدل و رضا و شکر و طمع از خدای تعالی و توکل و رافت و رحمت و علم و فهم و عفت و زهد و رفق و رهبت و تواضع و تودد و حلم و صمت و استسلام و تسلیم و صبر و صفح و غنا از خلق و تذکر و حفظ و تعطف و قنوع و مواسات و مودت و وفا و طاعت و خضوع و سلامت و صدق و حق و امانت و اخلاص و شهامت و معرفت و مدارات و سلامت غیب و کتمان و صلوه و صوم و حج و صون حدیث و بر الوالدین و حقیقت و معروف و ستر و تقیه و تهیه و نظافت و حیا و قصد در حسنت و تهو

و برکت و عافیت و قوام و حکمت و وقار و سعادت و توبت و استغفار و محافظت و دعا و نشاط و فرح با برادران مؤمنین و الفت
است پس اینها جنود عقلند و حدیثیکه این مذکور است در آنکه مشتمل نیست بر ذکر شجاعت با اینکه آن از عالم مکارم اخلاق و اصول
اینها است پس چنانچه رسولخدا و اوصیا او در عزیز شجاعت در فوق کمال و تمام هستند هم چنین آنحضرت و اوصیایش در شجاعت
اکمل و اتم اند میگویم که شجاعت جمعی است از سخاوت و جود چنانکه جمعی از اعاظم و بزرگان علما بر این قایلند بیانش اینست که سخاوت
و جود یا بخشیدن نفعی است که بذل کردن آن موجب نیست یا بکف نمودن ضرریست که کف آن موجب نیست اول آن یا بنفس
میشود آن شجاعت یا بمال میشود و آنچه جاری مجرای او است آن جود است و دومی یا بقدرت است آن صفح و عفو است و یا با عدم قدرت
نفرت و پس کردن کسی است بعد مخفی نماند بر تو حدیثیکه در ان جنود عقل و ضد اینها در آنها ذکر شده حصر انحصار در آنها نشده که جمع نمیشود همه
انخصال از جنود عقل مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر یا در مؤمنیکه خدا امتحان کرده است قلب او را برای ایمان اما سوای اینها از دوستان ما
بدرستیکه احدی از ایشان خالی نمیباشد از بعضی این جنود تا کامل شود و از جنود جهل پاک باشد پس در آنوقت در درجه عالیه
میرسد با انبیا و اوصیا و ایدرک میشود بشناختن عقل و جنود آن و به اجتناب کردن از جهل و جنود آن خداوند عالم
ما و شما را موفق گرداند بطاعت و رضای خود بحدیث پس زمانیکه این را دانستی بدانکه انخصال از چیزهاست که در آن تفاوت
و تفاضل واقع میشود بطرق و درجات بسیار زیرا که هر یکی از آنها از اموریست که تشکیک در آنها واقع میگردد پس شدت و ضعف را
قبول میکنند در مراتب بسیار بعد بدرستیکه اصحاب ولایت مطلقه از محمد و خاصان عترت معصومین در هر یکی از انخصال اتم و اکمل
پس تفاوت و تفاضل میشود بعد از آن در درجات انبیا و مرسلین و صدیقین و صالحین در آنها با آنکه اخذ کردی جمیع آنچه ما ذکر کردیم
و تأمل نمودی در این بحث تأمل و تحقق نمود که علی اکبر که شبیه ترین خلق است برسولخدا در انخصال و درجه او در آنها نائل درجه اصحاب
ولایت مطلقه است میدانی وجه آنچیزی را که بآن اشاره کردیم از اینکه روایات کثیره که ناطقند بر اینکه علی ابن الحسین بتحقیق در مقاتلات
خود تمام دویست نفر را بقتل رسانید لابد است که حمل شود آنچه در آن روایات است از کشته گان بر دلیران و شجاعان و بزرگان رجال پس
اول آنچه لابد است که در انتقام اخذ کرده شود آنچیزیست که در روایت شهاب الدین عاملی است و خدا عالم است باسرار اولیای خود
مقام سیوم در بیان آنچه بقول سید الشهدا روحی له الفداه تعلق دارد که بعد از شهادت فرزندش گفته علی الدنیا بعدک العفا بدرستیکه
طریق کلام و مدخل آن در این قول از خلیفه و ولی و حجت خدا بر جمیع خلایق مثل طریق کلام و مدخل آنست در قول ما قبلش با معنی لابد است که
حمل شود بر تمام آنچه کلام بآن وسعت دارد و بهمه آنچه او را احتمال دارد پس پیدا میشود آثار آن در جمیع اجزای عالم و جمیع آنچه در این نشاء دنیوی
است و محقق شدن تأثیرات آن در جمیع قرون و اعصار است و فرقی نیست در آن ما بین اینکه او را از جمله انشائیه حمل نمائیم چنانکه او ظاهر
است و ما بین اینکه آنرا از جمله خبریه حمل نمائیم پس بر تغییر و تکدر و خرابی بودن از صعود و صفا و نقص در درجات و کمالات از جمیع چیز لکن هر یکی بحسب خود
یا آنچه در طرف خود واقع میشود در هر قرن و عصر پس آن از تأثیر این کلام شریف است و تأثیر آن در کوهها خالی بودن آنها است از نباتات
و پاره شدن و حرکت نمودن آنها و خارج شدن آتشها و شعله و دود از آنها و بفارسی میگویند کوه آتش افشان پس اینقسم از کوهها در نهایت
کثیره از ملک فرنگستان و تأثیر الکلام در افلاک کسوف و خسوف و عدم حسن احوال ستاره گان است از رجعت و نزول و وبال و مثل
اینها است و ایضا در دریاها از بزرگ بتلاطم آنها و غرق شدن کشتیهای بسیار در آنها و تأثیر آن در درختها خشکیدن و مفقود شدن میوه های آنها
و هم چنین بکشدن (؟) میوه آنها و تأثیر آن در باغها و کوهها خالی شدن آنها است از بوی خوش و زایل شدن نضارت و تر و تازه گی و
زیبائی رنگ و اشکال صورت آنها در بلبلان و مرغان خوش الحان و خوشی صوت … آنها و بر این قیاس
کن هر چه در این نشاء هست از اجزاء عالم من الجبال الی المحراب (؟) و من الذرة الی الذرة پس چنانچه این تغییرات و تبدلات از چیزها
است که کلام امام تاب وسعت دارد و هم چنین وسعت دارد مثل بار بدین سنگ و سنگریزه و خاکستر و خاک و ریگ و خون و مثل
اینها از هوا و زود است اشاره مینمائیم در بعضی مجالس که محقق شدن اینها بعد مخفی نماند بر تو که این کلام امام مثل کلام سابق او است در جهت
دیگر ایضا یا بمعنی که ثابت شد برای پسرش علی اکبر درجه که مساوی و مقابل میشود با آن درجه احدی از غیر اهل عصمت بطریق کمتر و امثل بودن
مگر در حق کسیکه امام در شأن او گفته الان انکسر ظهری و قلت حیلتی و شمت بی عدوی بعدک یا اخی ابا الفضل العباس یعنی الان شکست پشت من
چاره ام کم شد و ای ضایع شدن بعد از تو امر من یعنی ابا الفضل العباس پس بدرستیکه آنچه امام در این دو بزرگوار گفته مقابل یکدیگر میشود همانا
گوئیا که امیرالمؤمنین متکلم شد باین کلمه که تأثیر میکند این تأثیرات را که با آنها اشاره رفت بعد از وفات رسولخدا و نه بعد از صدیقه معصومه

فاطمه زهرا و تکلم نکرد باین کلمه حسنین بعد از وفات امیرالمؤمنین و تکلم کرد باین انضیا سید الشهدا بعد از وفات برادرش امام حسن پس
وجه تکلم نمودن آنحضرت باین کلمه بعد از شهادت پسرش علی اکبر چیست میگویم وجه در آن اینست که سید الشهدا یکی از اصحاب کسا
بود و جامع جمیع خصال ایشان و قائم مقام ایشان بود در جمیع خیرات و ارشادات و هدایات پس بوجود شریف او منحل نشد
بالکلیه طراوت انخانه شریف و نضارت و تازگی آن و از اصل منقطع نشد یعنی خانه رحمت و نبوت و خلافت و امامت
و عصمت و بعباره اخری بدرستیکه عظم شان خانه وحی و تنزیل و جلالت قدر چشمه حیات و زنده گانی و هدایت باقی بود بوجود شریف
او و قبلیکه پسرش علی اکبر را کشتند چنان که علی اکبر که لغت و اوصاف و خصال و کمالات او را شناختی در اول عمر و جوانی او یعنیت مقبول شدن
او را هم دانستی و حاصل شد برای سید الشهدا بعد از شهادت او آنچه حاصل شد دنیا مستعد و سزاوار گشت که خاک بسر او باشد پس
کسیکه تأمل نماید در آنچه ما ذکر کردیم و جمیع آنرا اخذ نماید ظاهر میگردد برای او وجهی از وجوه بسیار گریه کردن مردان و زنان بسیار نوحه
و فریاد و ضجه و صیحه کردن از مردان و زنان در وقت ذکر مصائب امید و بزرگوار از اهل بیت اعنی ابا الفضل العباس و علی اکبر پس اگر
گوئی که در اینجا سؤالی است و آن اینست که افضل بودن عباس و علی اکبر از سلمان محمدی از قطعیات است بلکه از قبیل بدیهیات او آیت
در نزد تو و بتحقیق اشاره کردی باموریکه باین دلالت میکند بحیثیت لا مزید علیها و لکن میخواهم که کلام را اعاده نمائی و مقصود را ملحق کنی
بطریقیکه خوض نمید پس شکی که شبهات و آنچه بقلوب غلیان میکند زایل شود بشرط اینکه اول اشاره کنی بآنچه در شأن سلمان وارد گشته میگویم آنچه
در مناقب سلمان و علو مقامات او وارد گشته در غایت کثرت است و ما در اینجا اشاره مینمائیم ببعض آنها که ذکر آن مناسب مقام است از جمله آنهاست
که از ابی عبدالله روایت کرده اند گفت مردی از اصحاب سلمان مریض شد پس او را ندیدند گفت سلمان صاحب شما کجاست گفتند ناخوش است گفت بامن
بیائید او را عیادت کنیم پس اصحاب با او برخواسته آمدند وقتیکه باو داخل شدند دیدند در حالت نزعست سلمان گفت ای ملک الموت با بنده
خدا مدارا کن ملک الموت کلامی گفت که حاضران شنیدند آن اینست یا ابا عبدالله انی ارفق بالمؤمنین و لو ظهرت لاحد لظهرت
لک یعنی یا ابا عبدالله بدرستیکه من بمؤمنان رفق و مدارا میکنم اگر ظاهر میشدم باحدی هر آینه تو ظاهر میشدم و از ابی عبدالله نقل
شده که سلمان علم اول و علم آخر را درک نمود و او دریائیست که آخرش تمام نمیشود و او از ما اهل بیت است و بتحقیق رسید [illegible]
از علم او کمی که گذشت در میان گروهی با او گفت ای بنده خدا توبه کن بسوی خدا از آن عملیکه دیشب در خانه خود کردی ایرا گفت
و گذشت قوم با هم گفتند سلمان ترا با هر اندک است پس او را از خود دفع نکردی گفت ما و خبر داد مرا از امریکه مطلع نبود بآن مگر خدا
و من و در خبر دیگر است که آن مرد ابو بکر بن ابی قحافه بود و از امام محمد باقر نقل شده که گفت علی و سلمان هر دو محدث بودند و از آنحضرت نقل
شده سلمان از متوسمین بود و از ابی عبدالله نقل شده که گفت سلمان اسم اعظم را میدانست و ذکر سلمان فارسی خدمت ابی جعفر نمود
ابو جعفر گفت سلمان فارسی نگوئید و لکن بگوئید سلمان محمدی اینمرد یست از ما اهل بیت و از ابی جعفر روایت شده که گفت ابوذر
داخل شد بر سلمان در حالیکه او در دیگ برای خود طبخ میکرد در آن اثنا که ایشان مشغول صحبت بودند ناگاه دیگ بر زمین سرنگون
شد از شوربا و روغن گوشت که در آن بود ریخته نشد ابوذر از این بغایت تعجب کرد سلمان دیگ را برداشته در حالت اولی خود گذاشت
و مشغول صحبت شدند در آن اثنا که صحبت میکردند ناگاه دیگ سرنگون گردید پس چیزی از زرد آن ریخته نشد گفت که ابوذر از نزد
سلمان خارج شد در حالیکه خوف بود پس در آن اثنا که متفکر بود ناگاه امیرالمؤمنین را ملاقات کرد در وقتیکه آنحضرت او را دید با و گفت
یا ابا ذر چه چیز ترا از نزد سلمان خارج کرد و چه چیز ترا الخوف انداخته ابوذر گفت یا امیرالمؤمنین سلمان را دیدم چنین و چنین کرد
تعجب کردم امیرالمؤمنین گفت یا ابا ذر بدرستیکه سلمان اگر خبر دهد تو آنچه میداند هر آینه میگوئی خدا رحمت کند قاتل سلمان را یا ابا ذر
بدرستیکه سلمان باب الله است در زمین هر کسیکه او را بشناسد مؤمن است و کسیکه او را انکار کند کافر است بدرستیکه سلمان از
ما اهل بیت است و از ابی بصیر از ابی عبدالله نقل کرده که گفت بخدا قسم علی محدث بود و سلمان محدث بود گفتم شرح کن برای من
گفت خدا مبعوث میکند و میفرستد ملکی را بسوی او در گوش او میدمد میگوید چنین و چنین است و از صادق نقل شده که سلمان از امام خود
حدیث نقل کرده نه از خدا خود زیرا که خبر نمیدهد از خدای تعالی مگر حجت خدا از فضیل بن یسار از ابی جعفر نقل کرده که گفت روایت
میکنند آنچه خلق روایت میکنند بدرستیکه علی گفت در خصوص سلمان که درک نمود علم اول و آخر را گفتم بلی گفت آیا میدانی آنچه را که آنحضرت
باین قصد کرده است فضیل میگوید گفتم قصد میکند علم بنی اسرائیل و علم پیغمبر و امر علی را او از حسن بن منصور روایت شده گفت بحضرت صادق
سلمان محدث بود گفت نعم گفتم که با او خبر میداد گفت ملکی کریم گفتم زمانیکه سلمان چنین بود … گفت بامر خود مشغول باش

وار صادق از پدرش گفت که پدرم گفت روزی تقیه در نزد امیرالمؤمنین ذکر شد گفت اگر ابوذر میدانست چیزی را که در قلب سلمان
بود هر آینه او را میکشت و بتحقیق رسول خدا در میان ایشان برادری واقع ساخت پس ظن تو بسایر خلق چیست و حکایت شده از فضل بن
شاذان که گفت موجود نشده در اسلام همه خلق کسی که از سلمان فارسی افقه باشد و مراد از افقهیت اعلم است از افقهیت
که مصطلح است مابین فقها باین معنی که فقه در اینجا علم فقه و غیر او را شامل است و ظاهر اینست که این از چیزهاییست که آنرا ابن
شاذان از امام نقل و روایت کرده است و از حسن بن حماد روایت شده که گفت رسیده است از علم سلمان و قبیله جمل عایشه
را که عسکر میگفتند دید او را میزد پس او را میگفت یا ابا عبدالله از این حیوان چه میخواهی میگفت این حیوان ملکیست و لکن این
عسکر ابن کنعان جنی است و صاحب آن گفت ای اعرابی جمل خود را در اینجا مفروش و لکن او را بجرب ببر زیرا که تو در اینجا
سیر و شتی آنچه میخواهی و از ابی جعفر روایت شده که گفت عسکر را بهفتصد درهم خریدند و شیطان بود الحدیث الی غیر ذلک
از اخبار کثیره که در خصوص علم سلمان و سایر مناقب او وارد گشته و اما آن روایاتیکه وارد است در زهد و اعراض کردن او از دنیا
پس آنها زیاده است از اینکه شمرده شود میگویم در بعضی مجالس سابقه ذکر کردیم که اخبار متسامعه متظافره که ناطقند بنازل شدن ملائکه
بر ائمه طاهرین و صدیقه کبری فاطمه زهرا منافات ندارد با آنچه اتفاق اهل اسلام بر اوست از منقطع شدن وحی بعد از حبیب خدا
زیرا که وحی فرستادن خدمتیست ملکی را بسوی بشر تا ملک بگوید که خدا تعالی وحی میکند بر تو که کذا و کذا پس این در غیر انبیا نمیشود
مدون اینکه فرق باشد در این مابین احکام وجودیه از امور تدبیر و تکوین و مثل اینها و مابین احکام شرعیه این چیزیست که نظر
جمیع و شکار او را تقاضا میکند و اما آنچه نظر دقیق و تحقیق درست آنرا تقاضا مینماید اینست که در هستی ملکی که برسول خدا میاید
بواسطه از زینت صلاة و آن ملکی بصدیقه کبری و ائمه طاهرین میاید بواسطه رسول خداست چنانکه ملکی که بسلمان و مثل او از خواص شیعه میاید پس
آن بواسطه امام علیه السلام است پس بنابراین ممکن است که گفته شود در هستیکه ملائکه بر صدیقه کبری و ائمه طاهرین نازل میشود بغیر احکام
شرعیه هم چنین نازل میشود بر ایشان به بعض احکام شرعیه و هم چنین است حال در سلمان و مثل او از خواص شیعه و مخفی نماند بر تو آنچه
در اینست از عدم استقامت فتأمل بعد مخفی نماند بر تو در هستیکه بعضی از اخبار ناطقست بر اینکه محدث صدای ملک را می شنود و شبح او را
نمی بیند پس این اخبار از آن اخباریست که اخبار کثیره مستفیضه که ناطقند بدیدن و مشاهده کردن ائمه ملائکه را با آنها معارض
اند پس لابد است که حمل شود آنچه در آن اخبار است بر بعض ملائکه یا بر غلب اوقات یا بعض اوقات یا باین معنی که ایشان ملک را بر خلقت اصلی
نمی بینند زمانیکه از این باخبر شدی پس بدانکه الان خوض میکنیم در بیان تحقیقات نورانی ملکوتی در این مقام و میگوئیم اولا بعض
اخباریکه ناطقند باینکه سلمان میدانست علم رسول خدا و علم امیرالمؤمنین و اسرار الابد را که حمل شود آنچه در آنست به بعضی از علوم
ایشان و بعضی از اسرار ایشان را نمود و علومیکه غیر از سلمان از خواص شیعه عالم بود و به چیزی از آنها زیرا که حمل کردن آنچه از آن است
بکل و جمیع از چیزهاییست که امر قطعی از عقل و شرع او را دفع میکند و چگونه چنین نباشد زیرا که نسبت علم سلمان بعلم ایشان
مثل قطره بسیار صغیره است بدریای محیط اعظم و مثل نسبت ذره حقیره است بآفتاب نورانی پس زمانیکه این را دانستی بدانکه احتجاج و
استدلال میشود باین اخبار که گذشت و ناطق بود بفضل سلمان و علم او و هم چنین بنظایر آن اخبار باینکه سلمان از عباس ابن امیر
المؤمنین و علی اکبر افضل است مگر کسیکه اصلا اطلاع ندارد بآنچه در شان ایشان وارد است یا کسیکه در مضمار علوم چیزی ساطع
و ذهن قاطع نیاورده باشد یا کسیکه او را از فطانت و ذکا حظی و نصیبی نباشد و چگونه چنین نباشد زیرا که مراد از افضل
در امثال این مقام چیزی نیست که نزدیکتر باشد بخدا تعالی بقرب معنوی لاهوتی و نزدیکتر باشد کسیکه او محبوبتر است بخدا و کسیکه درجات
و مرتبه او بسیار بالا باشد در نزد خدا تعالی در حشر است و شک و ریب نیست در اینکه انکار نمودن افضلیت عباس و علی اکبر با معنای بر سلمان
و امثال او صادر میشود مگر از کسیکه خلقت او سقیم و سلیقه اش کج باشد و چگونه چنین نباشد زیرا که امر واضحتر است از اینکه محتاج به
بیان و اقامه نمودن برهان باشد زیرا که چگونه قیاس میشود احدی باینکه در چشمه کافور محبت رسول خدا و سایر اهل کسا مستغرق شده
باشد قصد میکنم عباس و علی اکبر را و حال آنکه اینده و بزرگوار این ایشان اتصالات بجمیع معانی آن و بسیار فرق واضح و آشکار است
مابین کسیکه او از اهل بیت باشد و مابین سلمان که امیرالمؤمنین در شان او گفته سلمان منا اهل البیت پس چنانکه نسبت داده شده بسوی
اهل بیت هم چنین نسبت داده شده بعباس و علی اکبر که ایشان از اهل بیت اند و بتحقیق جمعی از ائمه در شان جمعی از شیعه گفته
است آنچه امیرالمؤمنین در شان سلمان گفته حتی اینکه صادق یکی از اصحاب خود گفت و حال آنکه او از بنی امیه بود و انت منا

اهل البیت بعد از آن تلاوت کرد قول خدای تعالی را در حاشیکه از ابراهیم حکایت کننده است فمن تبعنی فانه منی و اما قضیه علم سلمان
باین طریقیکه بسوی آن اشاره نمودیم اگر چه از مسلمات است مگر اینکه علم او و زهد او و امیرالمؤمنین آنرا باو تفضل کرده بودند و بتحقیق تفضل
کرده بود مثل این را بجمعی از ائمه طاهرین و جمعی از خواص اصحاب خود شان مانند یحیی و کلا و ابوابی ربعه را که برای امام قائم منتظر
عجل الله فرجه و فرجنا بفرجه اند زیرا که ایشان اسم اعظم را میدانند و از مغیبات خبر میدهند و زمین برای ایشان پیچیده میشود
الی غیر ذلک از خوارق عاداتیکه بشماره نمیآید و بتحقیق تعلیم کرد امیرالمؤمنین جمعی از اصحاب خود علم منایا و بلایا را از جمله
ایشان حبیب ابن مظاهر و میثم تمار و رشید هجری بوده و این قسم از علم خواه بنجوم و طریق لقاء و ستر بوده باشد یا بکشف
امام کن عالما بذلک یا غیر این اگر چه چیزهاییست که دلالت میکند به بلندی درجات این اشخاص الا اینکه با این چگونه جایز میباشد
با حدی یا چگونه جرات و جسارت میکند کسیکه بگوید با ایشان که افضلند از حمزه بن عبدالمطلب و جعفر طیار که حسب و نسب ایشان در
کنگره عالی است از رفعت و شرافت و چنان کسانی هستند که جان خود شانرا در اقامه عمود این دین بذل نمودند و نازل شده در
شان ایشان آنچه نازل گردید در کتاب کریم و وارد شد آنچه وارد گردید در بیان درجه ایشان در زبان گهربار رسول خدا و زبان
اوصیا معصومین او و ستایش نمودن روحانیان و ملکوتیان کوشش دهید بقول امیرالمؤمنین و حفظ کنید آنرا انقل است که فرموده
نحن اهل البیت لا یقاس بنا احد بیر نعلنا الا ممیت و بنجا اعلم است از آنچه اراده میشود باین و در بعض مقامات از اهل عصمت
کفو و مثل پس آنچه در این مقام است شامل میشود حمزه و جعفر و جوانان بنی هاشم که جان خود را در نزد سید الشهدا بذل کردند اگر خواهی
که کلام را کوتاه نمائی بگو آنچه برای ایشان که هیچکه نائل آمد آن در را بوکلا و بقوم از ابدی و کسیکه نائل میشوند از بلندی شان و درجه
بسیار فضل و رتبه حاصل میشود برای ایشان مثل این که از آن زیاد تر سبب گریه و نوحه کردن بر عباس و علی اکبر و سایر شهدا
که در پیش روی حضرت سید الشهدا شهید شدند در روز عاشورا اگر چه اینکه گریه و نوحه در عالم برزخ بوده باشد بآنها بهمه جهات تمام است
که درجات این شهدا را درک کند و کرا قدرت است که علم او احاطه نماید بمقامات ایشان الا ایشان مؤید قول امیرالمؤمنین
را که فرمود لم یسبقهم سابق و لم یلحقهم لاحق پس بگویند آن را در آن روحانی از اصحاب افکار دقیقه صحیحه و تاملات و تدبرات دقیقه
مستقیمه و نباشید از گروه کسانیکه صحت مقدمات از جهت ماده و هیئت تسلیم میدارند و در اخذ کردن نتیجه را از آنها توقف مینمایند
آیا نمی بینی طریقه جمعی را در هستیکه ایشان اعتقاد و انقیاد بصحت اخبار متسامعه متظافره دادند که وارد شده در بیان شان صدیقه کبری
معصومه مظلومه فاطمه زهرا و از جمله آنها اینخبر است که لولا ان الله تعالی خلق امیرالمؤمنین لفاطمة ما کان لها کفو علی ظهر الارض من آدم
فمن دونه یعنی اگر خدا تعالی امیرالمؤمنین را خلق نمیکرد برای فاطمه در روی زمین فاطمه را کفو و مثل نمیشد از حضرت آدم پس کسیکه از او پست
تر است و با همه این بتحقیق توقف کرده اند در افضلیت صدیقه کبری بر جمیع انبیا و مرسلین غیر از پیغمبر ما و در هستیکه جمعی توقف کرده اند
در افضلیت او بر اولاد یازده او ائمه در هستیکه جمعی توقف کرده اند در افضلیت او بر دو پسرش حسن و حسین و نظایر این بسیار است
در کلمات ایشان چنانچه مخفی نیست بر متتبع و متدبر حاذق پس میگوییم در هستیکه کسیکه اخذ نماید جمع طرق مداخل و مخارج و معنیات
احتجاجات و استنباطات دقیقه ما را در اینکتاب بدایت میباید باصول کلیه ملکوتیه و قواعد نوریه عرشیه پس آنها او را نفع میدهد
در جمله کثیره از مقامات بعد مخفی نماند بر تو که گذشت در بعضی تذییلات که صادق گفت در فقره از زیارت که ابو حمزه او را روایت
کرده است که مشتمل بود به زیارت علی اکبر ان تجعل حظی بزیارتک عتق رقبتی من النار الحدیث پس کسیکه در این تأمل نماید بر او آیت
میباید با مور کثیره از جمله آنها اینست که ثواب گریه کردن بر علی اکبر از چیزهاییست که احاطه نمیکند بحد و مقدار آن مگر خدا تعالی و حجج
معصومین او زیرا که ما بتحقیق کردیم در بعض مطالب اینکتاب که درجه گریه کردن ناقص میشود از درجه زیارت بلکه گریه کردن در بعض
مقامات ترجیح دارد به زیارت خصوصا زمانیکه گریه کردن در مجالس عزا و محافل ذکر مصائب بوده باشد زیرا که امثال این مجالس
از مواضع نجاتیست که فرض و رحمتهای الهی در آنها جاری میشود در غایت اهمیت و اکملیت زیرا که امثال این اجتماع از برای جوانان
محبین و شیعه و صنیع ایشان از چیزهاییست که در آن تعظیم شعائر الله بلکه تعظیم و احیاء امر آل الله تعالی است و ذکر ایشان بلکه گفته
اند احیا یعنی احیاء کامل پس با جهت حجج طاهرین گفته اند که ما دوست میداریم مجالسی را که در آنها امر ما ذکر میشود و امر ما در آنها
احیا شود و بعد مخفی نماند بر تو در هستیکه سزاوار و اولی بحال دوستان طاهرین و محبین مخلصین کاملین است ...

سید الشهدا او اولاد و عشیره و صحابش و هم چنین در زیارت ایشان خلاص شدن از آتش و داخل شدن به بهشت را بلکه چشمهای خود را
از این ماجرا بپوشند و ملاحظه نمایند چیز دیگر را و آن را انصب چشم خودشان نمایند و این از چیزهایی است که اشاره کرده آن میباید مقام
چهارم در ذکر حدیث مصارعت کشتی گرفتن رسول خدا است قبل از زمان بعثت و قبل از تزویج کردن و خدیجه را با ابی جهل لعین
پس این حدیث عجیب و خبر عزیز و لطیف است مقصود از ذکر کردن آن در اینجا اینست که چشمها با آن روشن و قلوب مؤمنین و محبین
منور گردد اولا بعد از آن استعداد تمام و تهیؤ کامل حاصل شود برای سوختن قلوب و گداخته شدن جانها و جاری شدن انهار از چشمها
بر خدها از برای نواده رسول خدا و نور چشم او و شبیه‌ترین خلق به جد او علی اکبر است و این سبب اشاره کردن بعضی مناسبات است مابین
مصارعت پیغمبر و مابین معاملات علی اکبر پس اشاره مینماییم باین بعد از ذکر کردن حدیث در تذنیب انتقام و همچنین در این
تذنیب اشاره مینماییم بامور مهمه که در این مقام نفع دهنده است و همچنین اشاره میکنیم بپاره سؤال و جوابهای بسیار از آنچه در این مجلس مهمه
است و از آنچه از آن بیرون میاید صول عرش و ملکوت پس این صول قلوب منور و ارواح با قوت میسازند و در هر حال باشد
بدرستیکه این حدیث را یکی از فضلاء ساتید شهید ثانی از ابو الحسن بکری نقل میکند میگوید که خبر داد ما را بزرگان و گذشتگان
ما که راوی این احادیث و اخبار اند که خلق در آن زمان به کشتی گرفتن عادت کرده بودند تا اولاد خود را تعلیم میدادند که شدید
و قوی باشند حیله های ایشان و قریش بسیار راغب بودند به کشتی گرفتن حتی آنکه بعضی ایشان به بعضی از کشتی طلب میکرد و اهل مکه برای
آن اجتماع میکردند و از برای ایشان ولیمه ها به عمل میاوردند و برای آن اموال بسیار بذل میکردند مگر پیغمبر زیرا که احدی او را متعرض
نمیشد در کشتی گرفتن و کسی با او جسارت نمیکرد در خصوص مصارعت و احدی او را به مصارعت مطالبه نمیکرد از جهة عظم شان و وقار و
بلندی مرتبه و جلالت قدر او پس در آن اثنا که ایشان شدت مردان را امر میکردند بعد از مردی و حدیث بعد از حدیث مذاکره میکردند در کسی
بود که از ابی جهل بالاتر باشد از جهة قوت زیرا که او با اولاد صغیر و کبیر ایشان و رفیع و وضیع و غنی و فقیر ایشان کشتی گرفته
و غالب شده بود و همه از او میترسیدند پس از خود خوشش آمده و بخود مغرور بود زیرا که از اولاد عرب هر کس را میدید با او مصارعت
نموده غلبه میکرد و اهل مکه زمانیکه نشسته مصارعت را مذاکره میکردند ابتدا به ذکر ابو جهل مینمودند و اولاد خودشان را از او میترسانیدند
پس او را عجب و کبر گرفته بخود مغرور گشت و اهل مکه اولاد خود را مذاکره میکردند تا اینکه به محمد رسیدند بعض ایشان به بعضی گفت
هیچ کس نیست مگر اینکه ما صراع و نشاط و قوت او را دیده ایم و غالب را از مغلوب و صابر را از مصروع میشناسیم غیر از محمد زیرا که او
در مجالس ما نمی نشیند و در هر صراع و کشتی حاضر نمیشود پس دوست میداریم که او را امتحان نماییم تا مثل یکی از ما بشود یا غالب
مذکور باشد یا مغلوب مقهور پس کیست از شما که به صراع و کشتی او شدت نماید زیرا که او محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است بزرگترین
از هاشم از جهة رتبه و اشرف ایشانست از حیثیت منصب و اعظم ایشانست از جهة شان ابو جهل گفت در حالیکه حاضر بود
من قادرم بر محمد و کشتی او و او را رسوا کنم و بقوت او غلبه میکنم او را و این بعون و یاری لات و عزی است پدرش گفت چه وقت
میشود این گفت صبح فردا و موعده کردند بر صبح زمانیکه صبح شد و قریش در ابطح اجتماع نمودند پس رسول خدا آمد در نزد ابی طالب
نشست و مجالس عام بود و بزرگان همه اجتماع نمودند مثل ربیعة بن اسود و سهل ابن عمرو و ابی سفیان و شیبه و ابی سفیان بن
حرب و هشام بن مغیره و امیه و خلف و برادرش پسران امیه و عامر و ابن وائل سهمی و ابی خلف جمحی و ابو قحافه و خطاب و عوام و ابو
وقاص و اسود و خویلد و ورقة بن نوفل و عمر بن نفیل و هشام بن حکم و ابی جهل و برادرش و ابی بختری و جماعتی از بزرگان و رؤساء قریش
که طول میکشد و بسیار میکرد عدد ایشان بنو هاشم و بنو عبد المطلب و قریش بنی هاشم را گرامی میداشتند و فضل ایشان را میشناختند
و ذکر میکردند فضل ایشان را پس اجتماع نمودند تا اینکه ابطح تنگ شد بر مردم در آن اثنا که قریش مذاکره میکردند ناگاه ابو جهل بر جست
لباسهای خود را بیرون کرده و کمر بند را بمیان بست بعد از آن آمد نزد برادرش ابی بختری در حالیکه در نزد برادرش نشسته بود
با او گفت ای برادر برخیز کشتی بگیریم ابو بختری برخواست و ابو جهل جوان و چابک و در کشتی سبک و خفیف بود و بحیله های
کشتی عارف بود برادرش ابو بختری غلبه کرد پس برگشت در حالیکه خجل بود و در پهلوی برادرش نشست بعد از آن ابی جهل
متکبرانه بیامد و بجانب خود نظر میکرد تا اینکه در پیش روی محمد ایستاد و با آستین خود زد و گفت یا محمد برخیز تا کشتی بگیریم

پس پیغمبر با شان بن سر خود را به زیر انداخت از جهة حیا کردن از عمهایش بعد از آن مرتبه ثانیه گفت برخیز یا محمد تا کشتی بگیریم
راوی گوید پیغمبر سر خود را بسوی ابو جهل بلند کرد و با او گفت بر گرد بجای خود من مصارعت ترا دوست نمیداریم ابو جهل اصرار میکرد و پیغمبر
امتناع میکرد و پیغمبر از این جهة بشدت غیظ نمود بعد از آن پیغمبر بسوی عمهایش ملتفت گردید ندید از ایشان مگر حمزة بن عبد المطلب را
با او گفت بعد از آنکه از خود غیظ را مشاهده کرد آیا نمی بینی آنچه با او نازل شد از غیظ در این مجالس حمزه با او گفت ایراد دیدم و بتحقیق رسید
از من تمام آنچه رسید بعد روا آورد بر هشام بن مغیره با او گفت بمن خبر ده آیا تو به پسر خود ابو جهل گفته که به پسر برادر ما محمد
متعرض شود گفت من نگفته ام آیا کشتی گرفتن ایشان ترا شاد میکند گفت نعم صاحب حدیث میگوید وقتیکه هشام ممانعت پیغمبر
را از مصارعت پسرش دید و امید وار شد که پسرش بمحمد غلبه میکند ابو طالب گفت در میان ما و شما از ضمان چه باشد و این امر
هشام گفت یا ابا طالب کسیکه پسرش غلبه کرد در ذمه او باشد ولیمه که برای قریش بدهد ابو طالب گفت بتحقیق با این راضی شدیم پس
ذکر کن برای ما آنچه بشما لازم میاید تا ما هم ذکر کنیم آنچه بما لازم میباشد زیرا که تو در این باب مشتبه شده هشام گفت پسر از جابر خواسته
گفت زمانیکه پسر ما مغلوب شد پس برای شما باشد سی وسق از گندم و پنجاه راس از گوسفند و ده اواق از مشک و ده اواق از شراب
این چیزی نیست که بر ما باشد پس چه چیز است آنچه بر شما لازم میاید زمانیکه پسر شما مغلوب گردید و چه چیز میخواهی که با آن تکلم نمائی پس
حمزه برخواسته و با ابی طالب در کلام سبقت نمود و گفت یا هشام زمانیکه پسر برادر ما مغلوب شد برای شماست از مال من چند برابر
آنچه تو گفتی و ذکر کردی از جهة اکرام و اعزاز پسر برادر ما محمد بعد از آن به پسر برادرش التفات کرد و گفت ای پسر برادرم شماتت
دشمنان اهم است بر ما از این بعد از آن ابو طالب گفت یا محمد بتحقیق دانستی آنچه را که عم تو حمزه با آن تکلم کرد و عباس تکلم کرد
بمثل آنچه حمزه با آن تکلم کرده بود و ضامن گردید بمثل آنچه ضامن شده بود و بدان ای پسر برادرم اگر روی زمین از زر و نقره پر گردد هر آینه
در رضا و خوشنودی تو قلیل است ای محمد و لکن پر کردن زمین از زر و نقره بما آسانتر است از غلبه بردن و اموال ما خوار و ذلیل تر است
بر ما از عار خصوصا ما که افضل خلق هستیم و اعقل و پاکدامنی و علم و حلم و سبقت نمودن و حال آنکه بر عرب مخفی نیست با همه این که فضل و بزرگی
ما را نمی شناسند و چشمها بجانب آنها نظر میکنند و گوشها بطرف ما گوش میدهند و بدرستیکه تو قطب هستی از بنی هاشم و بنی عبد مناف
و سید اولاد عبد مناف و سلاله اسمعیل و ذریه ابراهیم و قلیله غلبه برای ابی الحکم شد بما عار میشود و شماتت عرب واقع میگردد پناه میبریم بخدا
از غلبه بردن بعد از آن این ابیات را انشاء کرده میگفت فيما بحق عهودكم ووداد كم لا احلت
يوما عنكم لسواكم فبعز عزكم وذلي في الهوى رفقا فقلبي فهو رق هواكم وتعطفوا
لمحبكم بوصالكم وترفقوا المتيم بهواكم يا من هواهم ذا الفؤاد محبما فمتى تفوزن بوصلكم
معناكم اصبحت في معنى هواكم هائما والشوق يجذبني الى معناكم زاد الغرام وحر صبري
ماحلا والقلب لا يسلو ولا ينساكم ولقد حلا لي في الغرام تهتكي يعناكم ان ترحموا
معناكم ولقد سمعت ذكركم من منشد فطربت من ناديكم بنداكم فلبي بحق ولاكم يا في
على حفظ العهود ولا صبا لسواكم قالوا تسلى يا معنى فاصطبر فاجبت لا عاش الذي
ينساكم ان حل سفك دمي لاجلك في الهوى يا حبذا قتلي بحق بجاكم راوی گوید پس پیغمبر رو به عم خود
ابو طالب تبسم نمود و گفت ای عم در قول خود راست گفتی و در خطاب خود نصیحت کردی بعد از آن رسول خدا گفت من با او مصارعت
یعنی کشتی میگیرم انشاء الله تعالی و از مصارعت او برنمیگردم مادامیکه قوم اجتماع دارند ابو طالب گفت اگر از مصارعت بر
گردی این با عار میشود در نزد قوم ما خصوصا با شجاعت پسر ما و پسر عم تو حمزه و عباس شهادت میدهند با آنچه ما با آن تکلم کردیم
و با ایشان گفتیم و این پسر هشام در صدد بجا آوردن آن چیزی است که با آن ضمانت کرده است یعنی از غلبه کردن به مصارعت نمودن
بر تو با اینکه بذل جهد نماید و بر تو ایمن نیست راوی گوید پس پیغمبر گفت بعمهای خویش چه چیز را دوست میدارید گفتند دوست میداریم
که برخیزی و با او مصارعت نمائی و در بالای تکمش بلند شده نشست او را بشکنی و دست خود را بحلقومش اندازی تا اینکه غلبه برای ما باشد

وذلت و خواری بر ایشان شامل باشد آنحضرت فرمود امر چنان باشد که اراده مینمائید انشاء الله ابوطالب گفت الحال باش فهم
بحق تو میخواهم او را ذلیل به بینم چنانچه او بنفس و نشاط خود مغرور است و بتو لجاجت میکند بفعل خود و در تو طمع دارد و او را نمی
بینم مگر فصاحت و شماتت ترا میخواهد و بدرستیکه من بجد اکبر قسم میخورم که تو با و غلبه خواهی کرد بآنخدا اینکه آسمان را بلند
کرده و زمین را بسط نموده برخیز الان ای عم و همتر را از ما دفع کن و طلب یاری کن بحضرت آن که آل ابراهیم پس در آنوقت پیغمبر
فرمود ای آل فهر و ای آل غالب و ای جمیع قبایل و ای بزرگان عرب سخن مرا بشنوید خطاب مرا بفهمید راوی گوید پس ساکت
شد هر نطق کننده و خلق بسوی او نظاره کردند و گردنها خود را بسوی آنحضرت کشیدند فرمود ای گروه عرب بدرستیکه
روز و نهار تمام شده و حرارت افروخته گشته و ابوجهل با برادر خود مصارعت کرده و خود را بتعب انداخته و محمد استراحت
پس هر گاه من غلبه نماید خواهید گفت که خسته را تو ده غلبه کرده و هر گاه من با و غلبه کردم خواهید گفت که ابوجهل بتحقیق
با برادرش کشتی گرفته و او رنج و مشقت کشیده بود از اینجهة مغلوب شد ولکن با و شما در هر عهد و ضمان باشیم فردا صبح
بیائیم با همگان در حالیکه هر یکی از ما استراحت نموده هر کسیکه بصاحب خود غلبه کرد فضل او را باشد صاحب حدیث گوید
خلق متفرق گشتند و این خبر در مکه شایع شد که محمد و ابوجهل با یکدیگر وعده کرده اند که مصارعت نمایند و خلق یکدیگر را
خبر دادند که صبح جمع شوند و از هر جانب و مکان آمدند و قیل و قال بسیار شد و گفته اند که یکنفر از اهل مکه در آنشب نخوابیدند بلکه همه
آنها منتظر طلوع صبح بودند و اختلاف بسیار شد جمعی میگفت که ابوجهل بر محمد غلبه میکند و قومی میگفتند که محمد با بوجهل غلبه
میکند و خلق دو فرقه شدند و در آن شب رهنها و وثیقه ها در میان ایشان واقع شد و در خصوص مصارعت پیغمبر و اما عتیق
ابن ابی قحافه آمد بخانه خود و دو لباس پر قیمت اختیار کرده بود که هر یکی از آنها را بصد دینار سرخ از نجاشی
پادشاه حبشه خریده بود و آنها را اراده میکرد فضل و زیادتی او گفت نمیپوشد اینها را مگر محمد و با آنها بیست مثقال مشک
اذفر برداشت وقتیکه صبح کرد آنها را بغلام خود داد و دراهم و دنانیر بسیار برداشته در آستین خود گذاشته از منزل بیرون آمد
در حالیکه در سیر خود سعی میکرد که مبادا پیش از او کسی سبقت نماید ناگاه رسید بآن مکان در حالیکه بسبب کثرت خلق تنگ
شده بود پس ایستاد در حالیکه او را مکانی نبود که بایستد پس در آخر خلق ایستاد و بیمین و یسار نظر میکرد ناگاه دید بزرگان
قریش و اعیان بنی مخزوم و مشایخ عبد مناف و رجال بنی عبد شمس و جوانان حارث و بزرگان بنی فهر بن مالک و
حلفای بنی خزاعه و بنی قوی و بنی غالب همه ایستاده اند و بتحقیق مذاکره شده در راههای مکه که تخلف ننماید احدی
از ایشان که صبح در مکان مزبور حاضر شود پس خلق از هر جانب و مکان و راه دور آمدند و آن روز بزرگ مثل روز موسم حج
بود و باقی نماند زن مخدره و مرد پیر و طفل و تمام قوم مگر اینکه ایستاده با بر آنها نظر میکردند و ابوبکر بپا ایستاده بود و او را مکانی
نبود که بنشیند از کثرت خلق صاحب حدیث میگوید ناگاه رسول خدا آمد در میان عمهای خویش گویا که بدر بود در میان اختر
شهاب هزار از روشن میدرخشید و روشنی از جبهه اش میتابید گویا که او ماه بود در حالیکه نور و ضیاء و بها و کمالش بلند شده
بود و بر سرش عمامه سحابیه بود که گوشه های او را آویزان کرده بود و بر تنش جبه از حواله و حله یمانیه که بمشک مملو بود وقتیکه قوم
بر جمال سید المرسلین نظر کردند نور و روشنی او ایشان را بهیبت انداخت پس از این تعجب نمودند و شادی کردند و از جای
برخواستند از جهة اعظام و اجلال او و ابوطالب بعین نظر کرد در حالیکه در هر دو قدم ایستاده بود و دست خود را دراز کرده
بسوی خود کشید و رفت نزد رسول خدا و رسول خدا سر خود را به زمین انداخت از جهة حیا کردن از عمهای خویش وقتیکه در جای
خود قرار گرفتند ابوجهل آمد در حالیکه خود را بجمیع زینت متزین و آراسته کرده بود و پس از همه بزرگتر
کسرا بند مثل لباس و لباس پوشیده و آن از قباط مصر بود و کمربند طلا که آلوده بمشک اذفر و عنبر بود و میان بسته
گوید وقتیکه رسول خدا ابوجهل را دید سر خود را بزیر انداخت و ابوطالب دانست آنچه در نفس او بود پس ابوطالب از اینجهة بسیار
غمگین گردید و آه سرد کشید وقتیکه پیغمبر این را از او مشاهده کرد گفت ای عم ترا چه شده است شاید که پشیمان شده باشی بآنچه میان ما
و این قوم واقع شده بود ابوطالب گفت قسم بخدا که این بعقب من نگذشت و در دل من نیست پیغمبر فرمود پس چه چیز در دل
است گفت دل من نیست وقتیکه لباسهای ابوجهل را دیدم و مثل آنها را در بر تو ندیدم در نفس خود گفتم شاید دل محمد محزون باشد

باشد گفت ایم مأیوس مباش به آنچه فوت شده از تو از دنیا زیرا که آن متاع غرور است راوی گوید پس خلق بسیار شد و بلکه تکبیر را
میرسانیدند و آوازها بلند میشد و آفتاب مرتفع گردید هشام بن مغیره آمد نزد ابوطالب گفت ای ابوطالب انتظار چه
چیز است در باره ما زیرا که آفتاب گرم شد و مردمان منتظرند تا بدانند که غالب و مغلوب کیست پس ابوطالب آمد نزد
پیغمبر و گفت برخیز ای محمد بتحقیق وعده رسید بدرستیکه ابراهیم هم حافظ و معین تو اند صاحب حدیث گوید هشام
آمد نزد پسرش ابوجهل با و گفت ای فرزند برخیز و زود بجا آور آنچه میان ما و این قوم است پس کشیدند خلق
سرهای خود را ایستادند و گردنهای خود را کشیدند و چشمها خود را دوختند راوی گوید پس ابوجهل برخواست و لباسهای خود را بیرون
کرد شلوارش ماند و کمر را محکم بست و از بستن میان خاطر جمع شد و در میان خلق جولان کرد و به پیغمبر اهانه کرده باطل او را
بخوف نینداخت و با او نزدیک نشد پس در آنوقت ابوجهل آمد در حالتیکه در رفتن خود بخود میبالید و بجانب خود نظر میکرد
و بقد خود افتخار میکرد و ایستاد در پیش روی رسول خدا بعد از آن ابوجهل در مقابل آنحضرت ایستاد پس هشام برخواست و پسر
خود را تحریص و ترغیب مینمود و هم چنین ابوطالب پسر برادر خود را ترغیب میکرد و عمش برخواست و لباسهای پیغمبر را بیرون نمودند
و دنانیر ابر سر آنحضرت نثار کرد ابوطالب گفت یا محمد برو بسوی منازع و مبارز خود زیرا که او یک ساعت میشود که در پیش روی
تو ایستاده است چرا بطرف او نمیروی پیغمبر برخاست و عمامه خود را برداشت در کنار عم خود گذاشت پس از زیر عمامه ظاهر
شد نور شعشعانی که بعنان آسمان رسید در حالتیکه خلق نظر میکردند و آستین خود را محکم بست و دامنهای خود را بلند کرد و کمر محکم
نمود و سراویل خود را جمع کرد و قصد کرد که با ابوجهل نزدیک شود حمزه با آنحضرت اقبال کرد و گفت خاطر جمع مباش از فعل این صعالیک
و حرکت کردن منبرها آیا نمی بینی ابوجهل را که خود را جمع کرده و از تو میترسد از اینکه با و غلبه نمائی و من بتو میترسم از او چرا لباسهای
خود را بیرون نمیکنی تا سبب مغلوب شدن تو نباشد عباس گفت ای پسر برادر من بخدا قسم برادرم حمزه راست گفت احتیاط کن از او
و چنانچه او از تو احتیاط کرده و من میگویم قسم برب کعبه این جمع ما مغلوب و مقهور نمیشود ابوطالب گفت الفرار الفرار از او حذر
کن ای پسر برادرم راوی گوید پس برخواست بسوی ابوجهل گویا که نور از ثنایای مبارکش بلند شد خلق فریاد کردند و گفتند مثل تو ای محمد
در صباحت و ملاحت و کرامت و بزرگواری و خدای کعبه ناصر و حافظ تست صاحب حدیث میگوید بعد از آن پیغمبر رو کرد بسوی
ابوجهل هر یک بصاحب خود نظر میکرد و حرف میزد و خلق دیدند که عرق بر جبین و روی پیغمبر سیلان کرد مثل مروارید منظوم و بوی
مثل مشک اذفر و عنبر پس خلق صیحه زده و بر عرق پیغمبر نظر کردند که میریزد و هر وقتیکه یکقطره از آن ساقط میشد باذن خدای
تعالی یک گل سرخ می روئید و هر یک حمله میکرد بر صاحب خود و بتحقیق چشمهای ایشان دوخته و گردنها بطرف ایشان دراز کردید
خلق بعضی بر بالای بعضی سوار میشدند و بر بالای انگشتها ایستاده بودند تماشا میکردند که کدام غالب و کدام مغلوب خواهد شد راوی
گوید وقتیکه پیغمبر جد و جهد ابوجهل را دید دست مبارک خود را بکمر او زد صاحب حدیث میگوید که قایم شد آسمانها و زمینها و ملائکه و جمیع
حور العین و درهای بهشت گشاده شد و درهای جهنم بسته شد گوید جبرئیل میگوید که در آن اثنا من نظر میکردم و ملائکه با ملائکه عرش و کرسی
نظر میکردند پس خدای تعالی بمن وحی کرد که نازل شو بخدمت حبیب من محمد و قوت چهل مرد شجاع را با و عطا کن جبرئیل گوید نازل شدم
و بسرعت با و عطا کردم راوی گوید در آن اثنا که خلق نظر میکردند و گردنها کشیده و بعضی از ایشان بالای بعضی سوار شده بودند پیغمبر
از وسط کمر ابوجهل گرفته در دست خود او را جمع کرد مثل گوی و بهوا انداخت او را در دستش حفظ کرد تا او را از زمین برداشت
و بهوا انداخت حتی هر گاه اراده میکرد او را باسمان برساند هر آینه قادر بود تا اینکه از چشمهای خلق پنهان شد خدا او را بدید
راوی گوید پس خلق بتکبیر و تهلیل و تعظیم برای رب العالمین صدا را بلند کردند زنان آواز خود را بتکبیر و تهلیل بلند کردند پیغمبر او را
بهوا انداخت و چشمها شاخص و قلوب غافل محبت شد و حاسد غمگین گردید پس ساعتی ماند و رو آورد که از هوا بزیر آید پیغمبر او را
استقبال نمود و بدست چپ خود او را گرفت گویا که او گوئی بود که اطفال بازی کننده با و بازی میکنند وقتیکه به پیشش آمد عمش ابو
طالب او را انداخت که الان قلبم برید هشام گفت میخواهم دوباره مصارعت کنید ابوطالب گفت ای پسر برادرم دوباره او را بهوا

اندازه او گوید پیغمبر با و نزدیک شده از کمرش گرفته و از زمین برداشته بازبهوا انداخت گویا که او کوهی بود بالاتر از دفعه اولی و به تحقیق خدای تعالی او را در دستش سبک کرده بود راوی گوید صداهای حاضرین به تکبیر و تهلیل بلند مرتبه دویم و همچنین صداهای زنان به تکبیر و تهلیل بلند شده و طرب ساکت گردند راوی گوید ساعتی باقی ماند و حرکت از هوا به زیر آید پیغمبر او را استقبال نمود به دست خود قبل از اینکه برسد و ماند در دستش مثل گنجشکی که در دست انسان باشد پس حمزه با ایشان صیحه زد و هشام گفت آیا تبار احیزی در نزد ما باقی ماند هشام گفت با ایشان میخواهم که مرتبه سیم کشتی بگیرند حمزه گفت ای فرزند برادرم باو امر آنکه گرفته از میانش گرفته از زمین بردار راوی گوید رسولخدا او را نزدیک گردید دفعه سیم او را گردانیده بهوا انداخت خلق صدای خود را به تکبیر و تهلیل و صلوات به رسولخدا بلند کردند و هم چنین صدای خود را از زنان به تکبیر و تهلیل و فرح و سرور بلند کردند و خلق با بی جهل نظر میکردند در حالیکه او بهوا میرفت پس یکساعت از روز با و نظر میکردند و خلق مبهوت ماندند برای آنچه از فضل رسولخدا ملاحظه نمودند بعض ایشان گفت بعوتم اگر ابوجهل کوهی بود که با و تازی گند بار گمنشده از اینقدر زیادتر بالا نمیرفت راوی گوید از هوا حرکت بزیر آید در بالای سرش پس پیغمبر او را استقبال کرد قبل از اینکه به زمین افتد و به دست خود گرفت و او را حرکت داد و بهواد و دوه ها او را به یکدیگر خلط کرده صداها که صداش را هر کسیکه در آنجا حاضر بود می شنیدند در حالیکه می گفت محمد بن عبدالله برگشت قسم به لات و عزی ابوطالب برسولخدا گفت یا محمد او را به زمین زده و کلویش را فشار داده و در بکشش یا خود بگذار زیرا که او کافر ملعون است پیغمبر گفت حباً و کرامتاً یا عم بعد از آن پیغمبر او را آهسته به زمین زد بجهة اجابت کردن قول عمش پس قول آن ملعون به زمین افتاد عمش کردو زایل شد از او عقل او از جهة آنچه باو نازل شد پس استخوانهای ساقش از بسیاری سنگ خورده خورد شده و عضلاتش و دندانهایش بشکست و پهلویش مجروح گشته خون از او جاری شد و لباسهایش خون آلود گشت مثل جیفه در زمین ماند و در او حرکت نبود پیغمبر گفت اگر با و رحم نمیکردم او را چنان به زمین میزدم که روح از بدنش مفارقت میکرد و در مدح پیغمبر گفته اند يَا أَيُّهَا النَّاسُ بَادِرُوا وَ اِنْ تَجُودُوا بِصَلوٰةٍ عَلَى السِّرَاجِ الْمُنِيرِ ذَاكَ خَيْرُ الْأَنَامِ جَاءَ بِصِدْقٍ بِكِتَابٍ مِنَ السَّمِيعِ الْبَصِيرِ مِنْهُ وَحْيٌ وَ فِيهِ خَيْرٌ بَلِيغٌ فَيَعُودُ إِلَى النَّعِيمِ الْكَبِيرِ لَا تَمَلُّوا مِنَ الصَّلوٰةِ عَلَيْهِ سَوْفَ تَنْجُوا مِنْ حَرِّ نَارِ السَّعِيرِ ثُمَّ تَحْظُوا اَبَداً بِكُلِّ نَعِيمٍ لَيْسَ يُعْطِي مِنْ عِنْدِ رَبٍّ كَبِيرٍ حاصل مضمون آنکه ای گروه مردم مبادرت نمائید بعد از آن سخاوت کنید بصلوات فرستادن بچراغ نورانی این بهترین خلق است که کتاب را از جانب خدای شنونده و بصیر آورده که در آن است وحی و امر کامل پس برسانید شما را بسوی نعمت بزرگ ملول نباشید از صلوات فرستادن با و زود نجات مییابید از حرارت آتش جهنم بعد از آن قدم میگذارید بجانب جمیع نعمتها که فانی نمیشود از نزد خدای بزرگ صاحب حدیث میگوید پس بنوهاشم و بنو مطلب و بنو عبد مناف فریاد کردند و صداها در مکه بلند شد که محمد با بی جهل غلبه کرد و همت او کشته و سر او را به زیر انداخته و در میان قوم و عزم او ضعیف و خلق او از شر او راحت نموده است و حال آنکه خلق تا این روز از او ترسان بودند پس و بعد از این با حدی متعرض نمیشود و در امر کشتی و خلق پیغمبر به عادت ذکر کردند بجهة سلامتی خودشان از ابی جهل راوی گوید و اما خدیجه کسی را فرستاد که با و خبر آورد که غالب و مغلوب کیست و قتیکه شایع و آشکار شد که محمد با بی جهل غلبه کرد و باو مژده آوردند که محمد با بی جهل غلبه کرد با ینجهة بشارت دهنده دو فرخال کشت و مال بسیار بانکس که با و خبر آورده بود عطا کرد و به قرب آنحضرت طمع کرد بجهة اینکه کهنه و دانشمندان خبر داده بودند و ترغیب کرده بودند او را با آنچه خدا پیغمبر را بآن مخصوص کرده بود از فضل راوی گوید اهل شهر مکه از بنی مخزوم از جهة مغلوب شدن ابی جهل آنچه با ایشان داخل شد با همه این صلاح و تدارک ولیمه ها و شراب و طعام و اقدام نمودند ... زیرا که با ایشان داخل شده بود فرح و سرور و ولیمه ها بعمل آوردند و ... کردند و این از جهة فرح و سرور ایشان بود بسبب غلبه کردن محمد با بی جهل و دعوت نمودند مردم را از قریش ... روز ... و اکل و شرب بعمل آمد بعد از آن خلق برگشت بسوی

نفعی نبود مگر اینکه غالب شدن محمد و مغلوب گشتن ابوجهل را ذکر میکردند راوی گوید مردان و زنان معجزات آنحضرت نقل میکردند تزیینی است که در آن اشاره است به بعضی از امور مهمه و مطالب شریفه و لطیفه و سؤال و جوابهای عجیبه و دقیق پس اول الیه انداکه مشابهت ما بین این مصارعت و ما بین مقاتله علی اکبر با گروه اعدا و اشرار و لشکر کفار و گروه فجار خصوصاً مقاتله کردنش با طارق ابن کثیر و بکر بن غانم موجود و محقق است زیرا چنانچه بنی هاشم و پسران و جوانان عبدالمطلب در آن مصارعت حاضر بودند و قلوب ایشان در طپش و اندام ایشان در لرزیدن بود از جهة اینکه میترسیدند که غلبه برای ابوجهل باشد و مستعد بودند که بنیان زنده کانی ابوجهل و اقوام و عشیره او را قلع کنند اگر غلبه برای آن ملعون باشد و شیخ بزرگ و پادشاه قریش یعنی اباطالب خدا درجات او را در ریاض قدس بلند کرد تا آخر کار را منتظر بود تا اینکه بکند آنچه او را قاصد بود و بنی هاشم آماده را امر میکرد خصوصاً شیر هجوم آور و قضا مختوم برادرش حمزه اسدالله و اسد رسولخدا را بعمل آوردن آنچه طلب میکرد و حال مقاتله علی اکبر شبیه بود بحال آن مصارعت بهتر از یکوجه و آن این بود که سادات بنی هاشم یعنی جوانان سید الشهدا و برگزیدگان خدا و بزرگان سعیدان قلوب ایشان در طپش و دل ایشان در اضطراب و جگرهای ایشان سوزان و فرایص ایشان در لرزیدن بود از جهة اینکه میترسیدند که در جنگ علی اکبر غلبه برای طارق ابن کثیر یا برای بکر بن غانم باشد و وقتیکه علی اکبر غالب گردید چشمهای ایشان منور و قلوب ایشان مسرور و جگرهای ایشان خنک شده خدا را حمد و شکر کردند با اینکه دشمنان با ایشان شماتت نکردند و لکن مصارعت پیغمبر با مقاتله علی اکبر فرق دارد و آن اینست وقتیکه در آن مصارعت غلبه برای پیغمبر شد چشمهای بنی هاشم روشن و قلوب ایشان مسرور شد از تمام و جمیع مردم ساکت شدند و حال مقتضی نشد که بنی هاشم جان خود را فدای رسولخدا نمایند و لکن وقتیکه علی اکبر را بعد از مقاتلات بسیار بدرجه شهادت رسانیدند جوانان بنی هاشم بسر قدمها ایستاده یعنی مستعد کشتند که خون و انتقام علی اکبر را از کفار و اشرار و فجار مطالبه نمایند پس جانهای خود را فدای علی اکبر نمودند و بسیار فرق است ما بین پدران و فرزندان بعد رسولخدا هر وقتیکه یکقطره از عرق شریفش به زمین میافتاد از هر قطره آتش گل سرخ و شکوفه از شکوفه ها میرویید و لکن علی اکبر یکقطره از خونهای طیب و طاهرش به زمین ساقط نشد مگر اینکه درختهای حزن و شکوفهای غم و اندوه را در قلوب آل الله و اهل بیت رسولخدا و قلوب دوستان و مخلصین تا روز قیامت میرویانید پس اگر کوئی در ستیکه یکفقره از فقرات زیارت گذشته دال است بر اینکه خون علی اکبر را به حبیب خدا بردند و از آن فقره بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي دَمُكَ الْمُرْتَقَى بِهِ إِلَى حَبِيبِ اللهِ تا آخر افاده میکند خون علی اکبر را به رسولخدا رسید آن خونهای به زمین نرسید پس چگونه جمع میشود این با آنچه بآن اشاره کردی میگویم در ستیکه ظاهر اینست آن خونهای که به رسولخدا رسید آن خونهای که به رسولخدا رسید آن خونهائیست که امام بدست خود پر کرده بآسمان انداخت یکقطره از آنها به زمین بازنگشت اگر کوئی بعض آنچه در این مجلس گذشت افاده میکند که رسولخدا روح طیب و طاهرش در وقت شهادت نواده اش علی اکبر حاضر بود چنانکه قول علی اکبر او را افاده میکند بعد از آنکه از پشت اسب به زمین کربلا افتاد و در وقت شهادتش يَا أَبَتَاهُ هٰذَا جَدِّي رَسُولُ اللهِ قَدْ سَقَانِي شَرْبَةً بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى میگویم بلی حاضر شدن روح رسولخدا در نزد علی اکبر بعد از رسیدن خون علی اکبر بود بحضور مبارکش در ریاض قدس پس اگر کوئی بعضی فقرات زیارت قایم ما چنانچه اشاره بآن میاید در مجالس شهادت امام افاده میکند که جبرئیل و سایر ملائکه اصحاب کربلا در ریاض قدس تعزیت داده اند چنانکه می بینی این فقره میرساند که اصحاب کربلا و ارواح مقدسه ایشان در کربلا بودند در وقت شهادت سید الشهدا ایا این چنین نیست در شهادت سایر آل الله و عترت رسولخدا میگویم آنچه میفهمم و تحقیق میکنم او را در این مقام اینست که اصحاب کربلا به تحقیق ارواح پاکیزه و شریفه ایشان حاضر بودند در کربلا در وقت شهادت هر کسیکه در پیش روی امام بدرجه شهادت رسید بکر در شهادت خود سید الشهدا زیرا که خدای تعالی ایشان را اذن نداد که در ساعت حاضر باشند و این از جهة اسراریست که بعض آنها با معلوم است و بعضی از ما مخفی است اگر کوئی که در اینجا مطلبی است که بذکر آن جرئت و جسارت ندارم و لکن با همه این سؤال میکنم از تو آزاد آن آیا جایز است که بگویند عباس ابن علی و علی اکبر افضلیت دارند بر انبیا غیر از مرسلین یا جایز نیست میگویم شدت محبت اصحاب ولایت مطلقه یعنی محمد و اهل بیت معصومین او و نسبت بعباس و علی اکبر او را انور بدیهیه و واضحه است که احدی او را انکار نمیکند و در زیارتیکه در شان ایشان از معصومین وارد شده مثل آن احادیثیکه در فضل ایشان وارد گشته افاده میکند امور کثیره را

و بعبارت اخری ما بعلم یقین میدانیم بدرستیکه پیغمبر از ائمه اگر زیارت میکرد یکی از انبیا را هر آینه او خطاب میکرد باو بزیارة از یکطایفه از آن خطابا تیکه مخاطب کرده اند آنها عباس و علی اکبر را بعد از آن میکوئیم اگر میخواهی مثال تفضیل غیر انبیا بر انبیا نظر کن بر تفضیل دادن ما ائمه معصومین را و هم چنین صدیقه معصومه فاطمه زهرا را بر جمیع انبیاء مگر تمام مرسلین غیر از پیغمبر ما و اگر میخواهی مثال تفضیل غیر معصوم را بر معصوم نظر کن بسوی تفضیل دادن ما جمعی از کاملترین مؤمنان را بر جمعی از ملائکه و بعد از این میکوئیم بدرستیکه رسیدن انبیا و مرسلین بدرجات عظیمه و مثوبات جلیله بسبب گریه کردن بر عباس و علی اکبر از در جاتیکه باین عنوان رسیدند و در کنکرده اند آنهارا به تبلیغ کردن انچه بایشان لازم بود از امور نبوت و احکام رسالت از آن چیزهاست که انکار نمیکند او را مگر کسیکه تتبعش قلیل یا قلبش خالی از نور فهم و روشنی ادراک بوده باشد پس بعد از این عنان قلم را از این مضمار بر میکردانم و قلم را رخصت نمیدهم در اجراء نمودن لفظ افضلیت و مفضولیت در اینمقام بلکه میکوئیم که مرا جایز نیست خوض کردن در غوامض اسرار و حکم غوامض آن اگر کوئی بدرستیکه صلوات و سلام فرستادن بر انبیا و مرسلین از آن چیزهاست که قطعا مستحب مؤکد است و از آن چیزهاست که ثواب بسیار و اجر جزیل و جمیل وارد شده پس آیا مثل این صلوات و سلام است در آنچه ذکر شد زیارت قبور ایشان و گریه نمودن بر ایشان یا مثل آن نیست میکوئیم بدرستیکه زیارت قبور ایشان و گریه نمودن بر ایشان علیهم السلام در تاکد استحباب و این از جهة آن چیز است که در حدیث وارد شده از رسولخدا فرمود مَنْ زارَ قَبْرَ

اَمیرِ المُؤْمِنینَ اَوْ اَحَداً مِنْ ذُرِّیَّتِهِ تَناثَرَتْ ذُنُوبُهُ کَما یَتَناثَرُ اَوْراقُ الشَّجَرِ مِنْ اَغْصانِها یعنی هر کسیکه زیارت کند قبر امیر المؤمنین را یا قبر یکی را از اولادش ریخته میشود گناهانش چنانکه ورقهای درخت از شاخهایش ریخته میشود و گفته است صلوات الله علیه و آله مَنْ زارَ قَبْرَ نَبِیٍّ مِنَ الاَنْبِیاءِ کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ قَدَمٍ یَمْشی بِها عَشْرَ حَسَناتٍ وَ مَحی عَنْهُ عَشْرَ سَیِّئاتٍ وَ لا یَضُرُّهُ اَلّا وَ قَدْ غَفَرَ اللهُ لَهُ وَ مَنْ زارَ قَبْراً مِنْ قُبُورِ اَوْلادِهِ حَشَرَهُ اللهُ مَعَ اَوْلِیائِهِ الصّالِحینَ وَ غَفَرَ لَهُ ذُنُوبَهُ الْکَبائِرَ وَ الصَّغائِرَ الحدیث یعنی هر کسیکه زیارت کند قبر پیغمبری را از پیغمبران مینویسد خدا برای او بهر قدمیکه با آن مشی میکند ده حسنه و محو میکند از او ده سیئه و میکرد دیگر اینکه خدای تعالی او را بخشد و هر کسیکه زیارت کند قبری را از قبور اولادش محشور کند خدای تعالی او را با اولیای صالحین خود و گناهان صغیره و کبیره او را می بخشد و اما گریه کردن بر ایشان و محزون کردیدن برای آنچه بایشان رسیده در دنیا از محنتها و مصیبتها پس ظاهر است که اینرا عنوان مخصوص نیست مگر عنوان عام یعنی گریه کردن برای دین خدای تعالی و برای آنچه جاری شد بر اولیاء خدا از جهة دین فقط اگر کوئی که چه میکوئی درباره کسیکه بر آل الله و اهل بیت پیغمبر گریه و نوحه کند و قصد کند باین که از جهنم و سایر عقوبات آخرت خلاص باشد یا نیت کند باین که بدرجات بهشت برسد باین معنی که باعث بر گریه و نوحه و دعای او این باشد تنها آیا این گریه و نوحه نفع میدهد یا نه میکوئیم بدرستیکه این سؤال بنوعی از تناقض مشتمل است زیرا که گریه و نوحه کردن بر اهل بیت منبعث و برانگیخته نمیشود مگر از ملکه نورانی و سوختن قلب برای آنچه باهل بیت وارد گشته پس زمانیکه گریه کردن منبعث شد از این ضمیر منیر باز در آن قصد کردن گریه کننده بعد از این چیز علیحده را از خلاص شدن از عقوبات جهنم و رسیدن به بهشت بی سزاوار و اولی به حال دوستان مخلصین عارفین است که نصب عین خود شان نه کردند مگر مقام محبت و مودت آل الله و اهل بیت رسولخدا و مقام عرض هدایت کردن ایشان مارا بر حق و راه راست و هم چنین مقام آنچه وارد شده است در روایت ابی الحجاج اِنَّ اللهَ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ مِنْ طینَةِ عِلِّیّینَ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طینَةٍ فَوْقَ ذلِکَ وَ خَلَقَ شیعَتَنا مِنْ طینَةٍ دُونَ عِلِّیّینَ وَ خَلَقَ قُلُوبَهُمْ مِنْ طینَةِ عِلِّیّینَ فَقُلُوبُ شیعَتِنا مِنْ اَبْدانِ آلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ اِنَّ اللهَ خَلَقَ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ الخ ابو جعفر بمن فرموده یا ابا الحجاج بدرستیکه خدای تعالی خلق کرد محمد و آل محمد را از طینت علیین و خلق نمود قلوب ایشانرا از طینتی که از این بالاتر است و خلق کرد شیعیان مارا از طینتیکه از علیین پائین تر است و خلق کرد قلوب ایشانرا از طینت علیین پس قلوب شیعیان ما از ابدان آل محمد است بعد بدرستیکه

خلق کرد خدا دشمن آل محمد را از گل سجین و خلق کرد قلوب ایشان را از گلی که از این خبیث تر است و خلق کرد شیعیان ایشان را از گلی که از این خبیث تر است و خلق کرد شیعیان ایشان را از گلی که پائین تر از سجین است و خلق کرد قلوب ایشان را از گل سجین پس قلوب ایشان از ابدان اینهاست و هر قلب ببدن خود میل میکند بحدیث و مخفی نماند بر تو که مراد از قلوب در اینجا و هم چنین در کتاب کریم و احادیث حجج طاهرین ارواح و نفسهاست نه عضو گوشتی بشکل صنوبری هر قسم باشد بتحقیق افاده کرد قول او و کل قلب یحن الی بدنه امور بسیار و حصول کثیره را از جمله آنها اینست که قلوب شیعه ما محزون میشود در غایت حزن و نهایت آن بسبب آنچه مذکور شد در نزد او مصایب آل رسول پس برانگیخته میشود از این طاری شدن حزن و سوختن و در دمندی بر قلب اینجا بیکه در جوف انسانست یعنی عضو گوشتی صنوبری بعد برانگیخته میشود از این گریه کردن پس در این هنگام قصد نمیکند چیزی را از خلاص شدن از عقوبات و رسیدن باعلی درجات در بهشت و التفات نمیکند بسوی این اصلا و هرگاه ذکر کند ذاکری در نزد او حدیثی را که از امیر المؤمنین روایت شده در وی عن امیر المؤمنین قال خرج سلیمان بن داود من بیت المقدس و معه ثلث مائة الف کرسی عن یمینه علیها الانس و ثلث مائة الف کرسی عن یساره علیها الجن و امر الطیر فاظلتهم و امر الریح فحملتهم حتی وردوا ایوان کسری فی المدائن ثم رجع و بات باصطخر ثم غاد و انتهی الی مدینة برکاوان ثم امر الریح فحملتهم حتی کادت اقدامهم یمسها الماء و سلیمان علی عمود منها فقال بعضهم لبعض هل رایتم ملکا اعظم من هذا ام سمعتم الحدیث و الحدیث الذی روی عن رسول الله فی تفسیر فلا اقتحم العقبة قال ان فوق الصراط عقبة کؤدا طول ثلثة آلاف عام هبوطها الخ آنحضرت فرمود که خارج شد سلیمان بن داود از بیت المقدس در حالتیکه همراه او بود سیصد هزار کرسی از یمینش که در آنها انس قرار گرفته بود و سیصد هزار کرسی از یسارش که در آنها جن نشسته بود و امر کرد مرغان را که بر سر ایشان سایه بر افکندند و باد را امر نمود ایشانرا بر دارد تا اینکه بایوان کسری وارد شد در مداین بعد از آن رجوع کرد و در اصطخر بیتوته کرد بعد از آن برکشت و به شهر برکاوان بعد از آن باد را امر کرد ایشانرا بر دارد تا نزدیک که قدمهای ایشان مس کند آب را و سلیمان بر بالای عمود بود پس بعضی از ایشان ببعضی گفت آیا دیده اید پادشاهیرا که بزرگتر باشد از این یا اور اشنیده اید پس گفتند نه دیده ایم و نشنیده ایم مثل او پس ندا کرد ملکی از آسمان که ثواب یک تسبیح بزرگتر است از آنچه دیدید بحدیث یا ذکر کند حدیثرا که از رسولخدا روایت شده در تفسیر آیه فلا اقتحم العقبة رسولخدا فرمود بدرستیکه بالای صراط عقبه است مثل وادی دراز سه هزار سال است که هزار سال سرازیر و یکهزار سال خار و خس و عقارب و مارهاست و یکهزار سال سر بالا است اول کسیکه آن عقبه را قطع میکند منم و دویم کسیکه عقبه را قطع میکند علی ابن ابیطالب است و آنحضرت بعد از کلام فرمود که قطع نمیکند العقبة را بدون مشقت مگر محمد و اهل بیت او بحدیث پس محب عارف و دوست مخلص کامل ملاحظه میکند در حدیث اول که مضمن است قصه ملک سلیمان را ان مدرجه نهائی که به التزام و اولویت قطعیه او را متضمن است بحدیث یکه متضمن است تسبیح آنرا و از جمله آنها است تسبیح و آن ملاحظه اینکه گریه کردن بر آل الله و اهل بیت رسولخدا افضل است از جمیع اعمال واجبه و مندوبه و ملاحظه میکند ایضا ترسیدن را از آنچه متضمن است او را حدیث عقبه بلکه ممثل مینماید در بصیرت خود و نصب میکند میان دو چشم حدیث طینت گذشته را و داخل شدن را در گروه شیعه آل محمد نعم بدرستیکه گریه کردن بر ایشان و زیارت نمودن ایشان از بزرگترین چیزهائیست که از عقوبات نجات میدهد و اعظم توسل است برسیدن بسعادات بلکه بعید نشمارم منحصر شدن امر را در امید و تابعین در باب نجات و رسیدن بسعادات آنکسیکه عارف باشد بحق ایشان و چگونه چنین نباشد زیرا که مودت و محبت ایشان اکسیر اعظم و کبریت احمر است در این باب خصوصا علاوه باین مودت و محبت گریه کردن و زیارت نمودن بعد از آنکه بدرستیکه من اراده میکنم که در اینجا حدیثی ذکر نمایم که مناسب مقام است و بسبب آن چشمهای دوستان روشن و قلوب محبین آل الله و اهل بیت رسولخدا منور باشد و آن از احادیث مشهوره و متداوله است در السنه علما که عارفند بعضی از اسرار خدا و از جمعی در کتب خود ذکر کرده اند و بتحقیق ذکر کرده است او در شیخ بزرگوار شیخ عبد الحسین اعسم از اصحاب سید اجل سید مهدی طباطبائی که مشهور است به بحر العلوم در قصیده رائیه

خود گاه میگوید که او بحر العلوم را درک کرده در حضرتش خود طلبه او از اصحاب شیخ فقیه شیخ جعفر ره بوده و همچنین از اصحاب سید بزرگوار سید جواد عاملی
است و حاصل این حدیث شریف لطیف عجیب با آنچه او از این شیخ ذکر کرده آنکه سلمان گفت رسول خدا را دیدم خدا را میخواند و میگفت در دعای
خود یا الهی و سیدی بحق کسیکه دوستی حیدر کرار است بخدای من بیامرز گناهان او را و وزرا و بعضی و وزر است خود را و گناهان آل ایشان پس سلمان گفت عرض
کردم یا رسول الله آیا بزرگ است این دعا یا رسول الله بحق کسیکه من دعا میکردم بمثل این دعا ولکن اگر زیاد در مناقب امیر المؤمنین ذکر نمائی بر این چیز که در خبر است ای شرف
فهم بشیر است برای من پس بیاد آوردن آن در عصر یا رسول خدا فرمود یا سلمان اگر ایزد اراده کنی یا معتبره یهود و کن الآن آمدی سید را یعنی پیامبر زد من
ای سید ارزمانیکه روحش نزد تو آید از او سؤال کن و بگو آیا بدین اسلام اقرار کردی یا بدین یهود مرد و بکدام ملت و موضع ساکن هستی
آیا در بهشتی الآن یا در عذاب آتش سلمان گوید پس آمدم معتبره یهود و ندا کردم سید را آمد بسوی من مثل بهم زدن چشمها و سؤال کردم از او از آنچه برای آن
آمده بودم سید را بمن گفت یا سلمان در دین یهود مردم ولکن من الآن در جنت در نعمت هستم از جهت محبت و دوستی من امیر المؤمنین حیدر کرار یا سلمان
در ایام حیات خود او را بشدت دوست میداشتم و دوست میداشتم که دقیقه از او فاصله از او و مفارقت نمایم و در شب و روز با همه این بدین اسلام توفیق نیافتم
وقتیکه مردم مرا با اهانت بقعر جهنم انداختند در میان زمره از اشرار پس در آن بین که من در آن حال شدید از عذاب بودم ناگاه حاطه
کرده قعر جهنم ای موضعیکه من در آن بودم قبه عظیمه بنا شده بود از انوار ساطعه پس طول آن قبه مثل بلندی آن و عرضش آنمقدار بود که جمیع اهل
ناظرین درک میکرد و من در میان آن در قعر جهنم بودم و بتحقیق خدای تعالی مرا بسبب آن قبه از حرارت آتش حفظ نمود سلمان میگوید
گویم پس بخدمت رسول خدا مراجعت نمودم و آنچه مشاهده کرده بودم بآنحضرت خبر دادم رسول خدا گفت یا سلمان این آن زیاد است
بر آن دعائی که آنرا از من طلب میکردی یا سلمان کن از من بدرستیکه هر دیگر که در قلبش محبت حیدر کرار باشد
خدای تعالی بنا کند او را قبه از انوار در آتش چنانکه بود برای آن یهودی که روح او را دیدی الحدیث و بتحقیق روایت
شده این حدیث از سلمان بطریق دیگر بتغییر دیگر عرشی ملکوتی نورانیست پس بدانکه فرق میان مقالات عباس
و علی اکبر و میان مقالات سید الشهداء روحی له الفداء از وجوه کثیره است از جمله آنها آنست که عباس و قاسم و علی
اکبر و سایر جوانان بنی هاشم و اصحاب ملاحظه میکردند آنحضرت را که سید الشهداء است و او را ملاحظه میکرد زیرا که آنحضرت نمی
گشت کسیرا که خارج میشد از صلب او و اگرچه بعد از زمانهای دراز باشد کسیکه از دوستان اهل بیت رسول خدا میشود و این
مسئله از علم موجود نمیباشد مگر در اصحاب ولایت مطلقه از محمد و آل معصومین او که بعصمت طریق
استکشاف و بتحقیق ذکر کرده بعضی از معاصرین ما در کتاب خود که در علم اخلاق است و اسم آن منهاج السالکین است
که بتحقیق نقل کرده اند که حضرت حسین در روز طف بکربلا نظر میکرد در عمود نور که در نزد امام میشد با صلاب
دشمنان خود پس هر کسیکه در صلب او مؤمنی را میدید او را ترک میکرد و نمیکشت و اگر این نبود هر آینه
ایشان را فانی میساخت و باین مبنی است تأویل قول تعالی ولو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما
و گفته اند که امام زین العابدین عرض کرد به پدرش وقتیکه بخیمها مراجعت کرد کلامیکه معنایش این بود یا
ابتاه مالی اراک تقتل واحدا و تترک عشرة فقال یا بنی عند العصر ینکشف لک
الحال یعنی ای پدر چه چیز است مرا که می بینم ترا یکنفر را میکشی و ده نفر را ترک میکنی پس آنحضرت گفت
ای فرزند من در وقت عصر این روز ترا حال منکشف میشود اراده میکرد بعد از قتل خود را زیرا که آن عمود بامام منتقل میشود
بعد از آن پس می بیند آنچیز را که امام سابق در آن میدید و ظاهر میشود آن علتی که از جهت آن ترک نمود اکثر از ترک
نمود پس در آنوقت یعنی در وقت خروج روح امام سابق مساوی میشود علم امام لاحق و سابق چنانکه از ایشان
روایت شده این هم آنچیزیست که معاصر در کتاب خود ذکر کرده است میگویم شیخ عبد الحسین اعثم
بتحقیق ذکر کرده است در قصیده رائیه خود و در آن ذکر کرده است حدیث سلمان رحمه الله علیه

دفعه

و دفعه گذشته بهودی را نقل شده که سید الشهداء در یوم طف بیست و هشت نفر را بعد را بقتل رسانید و باقی نماند از لشکر مگر دو نفر آن دو مخفی نماند
بر تو که منافات ندارد ما بین این و میان آنچه ما او را نقل کردیم از کتاب آن فاضل معاصر فقاتل بعد تفصیل کلام در آنچه باینمقام تعلق دارد
در بعض مجالس آینده میاید بعد مخفی نماند بر تو که هر گاه اخذ نمائی کلامی که ان شاره گذشت نسبت بعدد کثیر و هم چنین جمیع آنچه بآن اشاره
میاید و آنچه در اینمقام ذکر کردیم میابی سر آنچه در بعضی اخبار است از اینکه اجتماع کننده کان بر قتل امام سی هزار نفر بودند چنانکه
در بعضی اخبار است یا هفتاد هزار است چنانکه در بعضی اخبار است باینمعنی آنچه در اخبار مذکوره است حمل میشود بر اشراف و اعیان
و رؤسا یا بکما اینکه ایشان را جرأت جسارت حاصل شده بود بعد از آنکه دانسته بودند که امام عفو و اعراض مینماید از کشتن ایشان
یا اینکه در کشتن ایشان ممکن بود برای آنچه بآن اشاره گذشت پس کلام را بتمامه اخذ کن و غفلت منما بعد مخفی نماند که مستفاد از بعضی
اخبار آنست که امم سابقه نیز عالم بودند بتفاصیل آنچه در طف واقع میشود از شهادت علی اکبر و عباس و طفل شیرخوار الی غیر ذلک
پس از آنها آنچیزیست که در روایتی واقع میشود از حضرت صادق بدرستیکه اسمعیل صادق الوعد اسمعیل بن حزقیل پیغمبر بود
خدا او را مبعوث کرده بود بقوم خود و او را تکذیب کرده کشتند و پوست روی او را سلخ کردند پس خداوند عالم بایشان غضب
کرد سطاطائیل ملک عذاب را که با او فرستاد و با او گفت یا اسمعیل من ملک عذابم خداوند رب العزت مرا بسوی تو فرستاده
است که قوم ترا بانواع عذاب معذب نمایم اگر خواهی پس اسمعیل با او گفت مرا در این حاجتی نیست یا سطاطائیل خدا
بسوی من فرستاد که حاجت تو چیست اسمعیل گفت الهی تو عهد میثاق گرفته برای نفس خود بربوبیت و از برای محمد بنبوت
و برای اوصیا او بولایت خبر داده بخلق خود با آنچه بنو امیه میکنند بحسین بعد از پیغمبر ایشان و بدرستیکه تو حسین را وعده داده او را بدنیا
برگردانی تا انتقام خود را بکشد پس حاجت من بتو اینست الهی که مرا بدنیا برگردانی تا از دشمنان خود انتقام گیرم چنانکه حسین رجوع
میکند پس خدا اسمعیل ابن حزقیل را باین وعده داد پس او با حسین بدنیا رجوع میکند و در خبر دیگر است که ملک با او گفت ان الله
یقریک السلام و میگوید بتحقیق دیدم آنچه قوم تو بتو کردند از من سؤال کن هرچه میخواهی پس گفت الهی من بدرستیکه مرا بحسین اقتدا
است الحدیث این استکمال و استشمام است بدانکه هر کس اخذ نماید جمیع آنچه در این مجالس ذکر کردیم و آنچه بآن تعلق دارد میداند
که محبان و دوستان اهل بیت رحمت و عصمت سزاوار اند با اینکه خون دلهای خود را که جاری از میزاب چشمهای خودشان جاری نمایند در وقت
شهادت علی بن الحسین و آنچه بآن متعلق است طوبی ثم طوبی هنیئا ثم هنیئا برای کسیکه این ملکه روحانیه و حالت
یقینیه برای او حاصل است و بتحقیق دیدم در بعضی سالها در شهر محرم و صفر در محفل حسینی که من آنجا ذکر مصائب آل رسول می
نمودم جماعتی را از اهل ایمان و گروه یقین که برای ایشان حاصل شده بود اغما و غشیه از بسیاری گریه و جزع و شدت شورش
و حرقت تا اینکه زمان غش بعضی از ایشان تا چهار ساعت بلکه زیاد تر کشید و گویا من فراموش نمیکنم اینحال را که بتحقیق
حاصل شد برای ایشان در وقت نقل و بیان کردن من آنچیز را که بشهادت علی اکبر تعلق داشت و چیزیکه بآل رسول خدا خصوصا سید
الشهداء در وقت شهادتش تعلق داشت و بالجمله چنانکه سزاوار است که ذاکر مصائب بر حالت نورانی باشد از اخلاص
و خضوع و خشوع هم چنین سزاوار است برای او که کلام را تفصیل و بسط دهد در بعضی از اوقات بذکر کردن چیزیکه بفضائل
آل رسول و عترتش تعلق دارد از شهدا و کیفیت مقاتلات و مجاهدات ایشان و آنچه برای ایشان بود از شدت بأس و قوت
و شجاعت تا اینکه اهل مجلس مستعد شوند برای تحصیل حالت نورانیه از متوجه بودن ایشان به محبت و یقین نورانیدن قلوب
و جاری نمودن اشک از چشمهای خودشان و بالجمله سزاوار است بذاکر مصائب که مقتضیات مجلس و محافل و احوال حاضرین
را ملاحظه نماید پس چنانکه بعض اوقات تقاضا میکند که مصائب در آنوقت ذکر شود بطریق تفصیل و ذکر کردن اسرار و شدت
سوختن قلوب و ریخته شدن حزن و غموم و کروب بر قلوب محقق میشود در وقت بیان خبر دادن پیغمبر بتفصیل بانتقام

دل

ذکر کردن بعضی از اخبار که دلالت میکند بر شدت گریه کردن سید الشهدا در وقت خبر دادن پیغمبر قضیه روز طف را در وقت
شنیدن او بود شهادت جوانان بنی هاشم خصوصاً عباس و علی اکبر را و هم چنین در وقت شنیدن او قضیه یوم طف را از جمله
واقعه در بعضی از روایات و از جمله آنها روایتی است که از ابن عباس روایت شده فمنها ما روی عن ابن عباس قال صلّینا
ذات یوم خلف رسول الله صلوة الصبح فی المدینة فی مسجده الآن فلما فرغ منّا لتعقیب لتفت الینا بوجهه الّبهی
واسند الی محرابه کانه البدر لیلة تمامه وکما له وجعل یعظنا حتی کالماء البارد علی کبد العطشان یشوقنا الجنة
ویحذّرنا من النار ونحن مسرورون مغبوطون بقربه واذا به قد دفع رأسه وتهلّل وجهه فنظرنا الی الباب واذا
بالحسنین مقبلین وکفّ یمنی الحسن بکفّ یسری الحسین وهما یقولان من مثلنا وقد جعل الله تعالی جدّنا
افضل اهل الارضین والسموات وابونا بعده خیر خلق الله وامّنا سیّدة نساء العالمین وجدّتنا خدیجة الکبری
ام المؤمنین فزاد سرورنا واستبشرنا بذلک وکل منّا التفت الی صاحبه لهیبتهما بالولایة والبرائة فنظرنا ثانیة نحو
رسول الله واذا بدموعه تجری علی خدّیه فتحها بکمّه فقلنا سبحان الله هذا وقت الفرح فکیف هذا البکاء فاتینا الا
لنسأله واذا به یقول یعزّ علیّ والله ما تلقیان بعدی یا ولدی ثم التفتنا الینا وقال یعزّ علیّ من بقی منکم بعدنا ان یری ما یحل
بهما وازداد بکائه وقال یعزّ علی کل من بعدی من شیعتی وشیعتهما ما یلقیان هذا واردنا ان نسأله واذا بهما قد جلسا
فی حجره بعد ان دعاهما فاجلس الحسن علی فخذه الیمنی واجلس الحسین علی فخذه الیسری فقال بابی ابیکما وامّی امّکما فقبّل
الحسن فی فمه واطال اللثم بعد ذلک ثم التفت الی الحسین وقبّله فی نحره واطال اللثم بعد ذلک فتساقط دموعه علی
خدّه فبکینا لبکائه ولا علم لنا بذلک واذا بالحسین تناسانا ومضی الی امّه باکیاً فلما دخل علیها ورأته اقبلت الیه
تمسح دموعه بکمّها قائلة فداک امّک ما یبکیک یا ولدی واذا به ازداد بکاء فبکت فاطمة رحمة له وقالت یا قرّة عینی و
ثمرة فؤادی ما یبکیک لا ابکی الله لک عیناً اما تخبرنی یا حشاشة قلبی قال خیراً قالت بحقی علیک وبحق جدّک وابیک الا
اخبرتنی ما یبکیک فقال لها یا امّاه کان جدّی مل منّی من کثرة تردّدی الیه قالت وکیف ذلک یا ولدی قال یا امّاه قلت
لاخی الحسن امض بنا لنری جدّنا فاتیناه وهو فی مسجده وابی واصحابه یحدقون حوله فدعی اخی الحسن فاجلسه علی فخذه
الیمنی واجلسنی علی فخذه الیسری ثم لم یرض بهذا حتی قبّل اخی الحسن فی فمه وشمّه طویلاً ثم اتانی واعرض عن فمی وقبّلنی
فی نحری فلو لم یکن انه ملّنی لقبّلنی مثل اخی شمّنی یا امّاه فهل فیّ شیء یکرهه جدّی فقالت فاطمة ما فی فمک شیء یکرهه
حبّک ولا فی قلبه عشر حبّة خردل من بغضک فقال الا جل من ای شیء هذا الاعراض فقالت یا ولدی انی سمعته مراراً یقول
حبیبی حسین منّی وانا من حسین الا ومن اذی شعرة من حسین وقد اذانی وقد حملک مراراً قال الا ومن احبّ حسیناً فقد احبّنی
والله یا ولدی لقد کنت فی المهد یبکی ذات یوم وهو مارّ علی منزلی فسمعک تبکی فدخل علیّ فقال یا فاطمة سکّنیه فان
بکائه یؤذینی وذلک یوماً تبکی فقال لی یا فاطمة سکّنیه فان الملائکة تتأذّی من بکائه ولما کنت رضیعاً سأل جبرئیل ان یعود
علیک لما تذکر یا ولدی لما اصار عمّا بین یدیه وهو یقول ایها یا حسن فقلت له یا ابتاه کیف تستنهض الکبیر علی الصغیر
فقال هذا جبرئیل یستنهض الحسین وانا استنهض الحسن فکیف یا ولدی ملّک یا ولدی ثم اخذته الیه فاخذت بیده ودموعها
تجری وهی تعثر باذیالها حتی وصلت الی باب المسجد قال ابن عباس فانزوی کل واحد منّا بناحیة من نواحی المسجد لا علمنا
فلما رآها النبی تفتر الصعداء وجرت دموعه علی خدّه فمسحها بکمّه فقالت له فاطمة علیک یا ابتاه یا رسول الله فقال وعلیک
السلام یا فاطمة ورحمة الله وبرکاته فقالت یا سیّدی کیف تکسر خاطر ولدی الحسین ما قلت هو بجانبی الی ان فاح بها ما قلت
الحسین زین اهل السموات والارض لما قلت شمّ رائحة الجنة من الحسین قال بلی یا بنتاه فقالت لم قبّلته کتقبیلک اخاه
الحسن وها هو ذاک اسکته فلم یسکت فقال یا بنتاه هذا سرّ اخفی علیک منه اذا سمعته قالت فاطمة بحقک یا ابتاه الا تخفه
علیّ فبکی وقال یا بنتاه الیه راجعون یا بنتاه هذا اخبرنی جبرئیل عن الرب الجلیل ان الحسن یموت مسموماً تسمّه زوجته
جعدة بنت الاشعث بن قیس فشممته بعد تقبیلی له بموضع السمّ ویموت الحسین مجزوراً بسیف الشمر فشممته بعد تقبیلی له بموضع
نحره فبکت فاطمة وبکینا کلنا حتی ارتج المسجد بمن فیه حتی خلنا ان الجن تبکی معنا فقالت فاطمة یا ابه فی ای ارض یقتل
ولدی قال فی ارض یسمّی کربلا قالت صف لی مقتله یا فاطمة مصیبة اعظم من کل مصیبة اعلمی انه یدعوا اهل الکوفة فی کتبهم سلّهم

ان اقدم الینا فانت الخلیفة وابن الخلیفة امر من الله ورسوله فاذا اتاهم کذبوه وقتلوه عطشانا نازحاً بیاده
بهم مراراً کثیرة اما من ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا فلا یجیبه احد فیذبح ذبح الشاة ویقتلون بنیه وبنی
اخیه الحسن وانصاره ثم یؤخذ رؤسهم علی العوالی ویؤخذ بناته واخواته ونساؤه سبایا یا خواصر یطاف بهنّ فی الا
مصار فصاحت فاطمة واحسیناه وولداه واحسرتاه قلباه فبکی کل من حوله فی المسجد ثم قالت یا ابتاه انا اکفل للنساء والایتام واجهزه
واکفنه فقال یا فاطمة هذا یصل من بعدی بعدک وبعد ابیه واخیه قالت یا ابتاه بای شهر قال شهر یسمّی محرم فی العاشر
منه یحرم فیه الکفرة حمل السلاح وامّتی تقتل ولدی لا انالهم الله تعالی شفاعتی قالت من یغسله ویکفنه ویصلّی
علیه ومن یدفنه قال لا یری من هذا شیء الا انه یبدو من بعد مدّة تعبان یبقی جسده علی الثری بصحراء الشمس وراسه علی
گفت روزی در پشت سر پیغمبر نماز صبح را در مدینه در مسجد آنحضرت که الآن هست بجا آوردیم وقتیکه آنحضرت از تعقیب فارغ
شد بر روی شریف خود بما التفات نمود بمحراب خود تکیه کرده گویا که بدر بود در شب تمام و کمال و بما موعظه میکرد بحدیکه مثل آب
سرد بود بر جگر عطشان ما را شوق مند میکرد به بهشت و میترسانید ما را از آتش در حالیکه ما مسرور و مغبوط میبودیم بقرب و نزدیکی
او ناگاه دیدیم که آن بزرگوار سر خود را بلند کرد و روی مبارکش نورانی و روشن شد پس ما را او نظر کردیم و دیدیم که حسنین
آیند و دست راست امام حسن در دست چپ امام حسین بود و می گفتند کیست مثل ما و حال آنکه خدا تعالی جدّ ما را افضل
اهل زمین و آسمانها گردانیده و پدر ما بعد از او بهترین خلق خدا است و مادر ما سیده زنان عالمیان است و جدّه ما خدیجه
کبری مادر مومنین است پس سرور و فرح ما زیاده گشت و مستبشر شدیم باین و هر یک از آنها صاحب خود التفات نموده با و تهنیت
میگفت بر دوستی ایشان و برائت از دشمنان ایشان پس مرتبه دویم نظر کردیم بجانب رسول خدا دیدیم اشک چشم آن بزرگوار به
رویش جاری شده با آستین خود اشک چشم را پاک میکند پس گفتیم سبحان الله این وقت سرور و فرحت است این گریه چیست اراده کردیم
که از او سؤال کنیم ناگاه دیدیم که می گفت یَعِزُّ عَلَیَّ وَاللهِ مَا تَلقَیانِ بَعدی یَا وَلَدَیَّ یعنی بخدا قسم که است
بر من آنچه بر سر این دو پسر من بعد از من میرسد بآن بعد از آن بما ملتفت شد و گفت گران است بر هر کسی که بعد از من خواهد بود از شیعه
من و پدر ایشان آنچه باین دو پسر من میرسد ما اراده کردیم که از آنحضرت سؤال نمائیم ناگاه دیدیم که آن دو بزرگوار در
کنار پیغمبر نشسته اند بعد از آنکه ایشانرا خوانده حسن را در زانوی راست و حسین را در زانوی چپ نشانید پس آنحضرت گفت بابی
ابیکما وامّی امّکما یعنی پدرم بپدر و مادرم بمادر شما فدا باد پس از دهن حسن خود بوسید بعد از آن بسیار بوسید
بعد بجبین ملتفت شد و از حلقومش بوسید بعد از آن بسیار بوسید پس اشکهای چشم او بر خدهایش جاری شد و آن دو بزرگوار
از جهه گریه کردن پیغمبر گریستند و ما نیز امید ایستیم ناگاه دیدیم حسین از ما مفارقت کرده نزد مادرش رفت در حالیکه
گریه میکرد وقتیکه نزد مادرش رسید مادرش او را دید نزد او آمد در حالیکه اشکهای چشم او را با آستین خود پاک میکرد و در حالیکه
میگفت فِداکَ اُمُّکَ یا وَلَدی ما یُبکیکَ یعنی مادرت بتو فدا باد چه چیز ترا بگریه آورده ای پسر من ناگاه دیدم
گریه را زیاد کرد فاطمه گریه کرد از جهة رحم کردن باو و گفت ای نور چشم و میوه قلب من چرا گریه میکنی خدا چشمهایت را گریان
نکند آیا خبر نمیدهی بمن ای میوه دل من گفت خیر است فاطمه گفت ترا قسم میدهم بحق خودم که بر تو هست و بحق جدّ و پدرت مگر اینکه
خبر دهی بمن که چرا گریه میکنی و چه چیز بگریه تو باعث شده گفت ای مادر جدّم از من ملول شده است از بسیار تردّد من نزد او
فاطمه گفت این چگونه است ای پسر من گفت ای مادر برادرم حسن را گفتم بیا برویم جدّ خود را زیارت کنیم پس آمدیم نزد او و در حالیکه
او در مسجد بود و پدرم و اصحابش در اطراف او نشسته بودند برادرم حسن را خواند در ران راست خود نشانید و مرا در ران
چپ خود نشانید بعد از آن باین راضی نشد تا اینکه از دهن برادرم حسن بوسید و بسیار بوسید بعد آمد و از دهن من اعراض کرد

از حلقوم من بوسید پس اگر از من ملول نشد مرا مثل پدرم میبوسید یا در دهن مرا بو کن یا در دهن من چیزی هست که
او را ناخوش گیرد فاطمه گفت در دهن تو چیزی نیست که بدبت او را ناخوش دارد و در قلبش بمقدار یک دانه خردل بغض
تو نیست گفت نعم این اعراض تو از چه جهة است گفت ای ولد من مکرر از او شنیده ام که می گفت که حسین از من و من از حسینم آگاه
باش هر کس بگوید او را از حسین اذیت نماید بتحقیق مرا اذیت نموده و بتحقیق تا چند دفعه برداشته است و گفته است آگاه باشید
هر کس حسین را دوست دارد پس به تحقیق مرا دوست داشته قسم بخدا ای ولد بدرستیکه بتحقیق تو در گهواره بودی روزی گریه میکردی و جدت
بر منزل من میگذشت شنید که تو گریه میکنی پس داخل شد و گفت ای فاطمه او را ساکت کن زیرا که گریه کردن او مرا اذیت میکند
و در آن روز دید که گریه میکنی گفت ای فاطمه او را ساکت کن زیرا که ملائکه از گریه او متاذی میشوند و وقتیکه تو مریض بودی از جبرئیل سوال
کرد که تعویذ نماید تو را آیا در خاطرت هست ای پسر من وقتیکه شما در پیش روی پیش کشتی گرفتید در حالیکه او میگفت ای حسن
غلبه کن و من گفتم ای اباه چگونه بزرگ را ترغیب میکنی بر کوچک گفت این جبرئیل است میگوید بر خیز ای حسین و حسین را ترغیب میکند
و من حسن را تحریص و ترغیب میکنم پس ای پسر من چگونه از تو ملول میشود بیا برویم نزد او پس از دست حسین گرفته در حالیکه اشک چشم
فاطمه جاری میشد و بخاتون معظمه دو جهان با بچه میافتاد تا رسید بدر مسجد ابن عباس گوید هر یک از ما در جانی از جوانب
مسجد متفرق شدیم مگر علی وقتیکه پیغمبر فاطمه و حسین را دید آهی کشید و اشک چشم ایشان بر رو جاری شد با آستین خود اشک را پاک میکرد
پس فاطمه گفت السلام علیک یا ابتاه یا رسول الله پس آنحضرت گفت و علیک السلام یا فاطمه و رحمة الله و برکاته فاطمه
گفت ای آقای من چگونه دل پسرم حسین را می شکنی آیا نگفته که حسین ریحانه منست چنان ریحانه که او را میبوئیم آیا نگفته که حسین
زینت اهل زمین و آسمانهاست آیا نگفته که عطر بهشت را از حسین استشمام میکنیم آنحضرت گفت بلی یا بنتاه فاطمه گفت چرا
او را نبوسیدی مثل بوسیدن برادرش حسن از آنجهة او میگریدی هر چه گفت سکینه ساکت نمیشود گفت ای دختر من این سریست گفت
از آن میترسم گفتم ترا قسم میدهم بحق جودت ای پدر آن سر را از من پنهان مکن پس پیغمبر گریست گفت انا لله و انا الیه راجعون
ای دختر من خبر داد جبرئیل از رب جلیل که حسن را زوجه او که اسمش جعده دختر اشعث بن قیس زهر میدهد بسموم از دنیا میرود
پس بعد از بوسیدن از موضع زهر آلود او را بوسیدم و حسین را شمر لعین بشمشیر خود ذبح میکند مذبوح از دنیا میرود پس بعد از
بوسیدن او از موضع نحر او را بوسیدم فاطمه گریست و همه ما گریستیم حتی مسجد را کسانیکه در آن بودند حرکت دادند حتی
خیال کردیم که جنها با ما گریه میکنند پس در آنوقت فاطمه گفت در کدام زمین پسرم را میکشند گفت در زمینی که او را کربلا
میگویند فاطمه گفت سبب قتل او را بمن وصف کن گفت یا فاطمه مصیبتش از همه مصیبت بزرگتر است مدافعه او را اهل کوفه نامه
و کاغذ مینویسند و رسولان میفرستند و دعوت میکنند که بیا بطرف ما که تو خلیفه و پسر خلیفه هستی و این امریست از خدا
و رسولش وقتیکه نزد ایشان میاید او را تکذیب میکنند و او را عطشان و غریب میکشند مکرر با ایشان ندا میکند اما من
ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا پس احدی او را جواب نمیدهد ذبح میکنند او را مثل ذبح کردن گوسفند و
پسرانش و پسران برادرش حسن و انصارش را میکشند و سرهای ایشان را به نیزه های بلند نصب میکنند و دختران و همشیره گان
و زنان او را اسیر میکنند در حالیکه حرم او کشته میباشند و ایشان را در شهرها میگردانند پس فاطمه صیحه و اسیناه و والداه و امهجة
قلباه بر کشید پس هر کسیکه در مسجد بود گریه کرد بعد از آن گفت ای فاطمه این بعد از من و بعد از تو و پدر و برادرش صادر میشود
گفت یا ابتاه در کدام ماه گفت در ماهی که او را محرم میگویند در روز دهم آنماه کفار برداشتن سلاح را حرام میدانند و امت من
در آن روز فرزند مرا میکشند خدای تعالی شفاعت مرا بایشان نمیرساند فاطمه گفت که او را غسل میدهد و کفن کند و نماز میگذارد

و دفن میکند گفت ای حبیبک از اینها دیده نمیشود الا اینکه بعد از مدتی او را دفن میکنند بعد از آنکه بدن او در زیر خاک میماند در حالیکه
آفتاب با وی میتابد و سر او را به نیزه ها میزنند پس فاطمه ندا کرد واولداه و احسرتاه علیک یا اباعبدالله حسین گفت ای جد بزرگوار
مصیبت من بزرگ و امر من جسیم است پس گریه کرد و حاضران گریستند در آن اثنا که ایشان چنین بودند ناگاه جبرئیل از آسمان نازل
شد و گفت السلام علیک یا محمد اعلی الاعلی یقریک السلام خدای تعالی بتو سلام میرساند و میگوید که فاطمه را ساکت کن زیرا که ملائکه
آسمان را بگریه در آورده بدرستیکه من زود خلق میکنم شیعه طاهرین و مطهرین را که اموال خود شان انفاق و جانهای خود را در زیارت
او بذل میکنند و مجالس بر پا می کنند تا در آنها احزان را نشر و اشک چشم جاری مینمایند و بسیاری خواهند و زنان پاک و پاکیزه ترویج
و هر پاک و پاکیزه او را دوست میدارد و دوشمن بمیدارد در جوع کرد نزد بقبر شریف او از هر مومن لطیف تا وقتیکه پسرش صاحب زمان
قایم میباشد تا خون او را و خون هر مظلوم را اخذ میکند تا روز قیامت خبردار باش مژده ده زایرین او را بعد از مردنش
آگاه باش هر کسیکه زیارت کند او را بعد از مردنش پس او در بهشت بهر قدمیکه بر میدارد ثواب حج مقبول آگاه باش هر کسیکه
انفاق کند از مال خود یکدرهم در عزا و زیارت او و تجارت میکند در عوض آن ملائکه برای او تا روز قیامت پس میاید باو عوض
هر درهم هفتاد حسنه و بنا کند خدای تعالی برای او قصری در بهشت آگاه باش هر کسیکه مصایب او را یاد نماید و به او گریه کند ملائکه اشک چشم
او را در شیشه ها حفظ میکنند در روز قیامت او را بیاورند باو و میگویند یا ولی الله بگیر این اشکهای تو است که در دنیا به حسین گریه کرده
تا از آتش پس ببیند از آن ماتش زیرا که آتش به فرع میاید بانصد سال دور میشود پس روی پیغمبر متهلل و روشن شد از شنیدن
فرح و سرور فاطمه گفت از چه جهة روی تو روشن شد از فرح پس او را خبر داد قول جبرئیل را فاطمه سجده شکر کرد برای خدای تعالی حسن گفت
چیست جزای ایشان نزد تو در روز قیامت یا جداه گفت ای فرزند من در روز قیامت نزد خدای تعالی من گناه کاران ایشان را
شفاعت میکنم بتحقیق اینرا بمن عطا کرده پس حسین بسوی پدرش نظر کرده و گفت توئی تو ای پدر جزای ایشان در نزد تو در قیامت چه چیز است
گفت یا ولدی در روز عطش اکبر سیراب نمیکنم مگر ایشان را پس گفت ای برادر من حسن تو دوستان و گریه کننده گان من چه خواهی
کرد حسن گفت قسم بحق تو ای برادر من به بهشت داخل نمیشوم مگر با ایشان پس گفت تو ای مادر چه عطا خواهی کرد فاطمه گفت قسم بعزت
خدای خود و بحق پدر و شوهرم هر آینه جمع ایستم در در بهشت داخل نمیشوم با سر کشاده و بکجا رشونده و طلب نمیکنم از خدای خود مگر اینکه ایشان را
وقتیکه به بهشت داخل شدند با ایشان داخل میشوم پس حسین گفت یا جداه قسم بحق پروردگار خودم و حق تو اگر ایشان داخل بهشت
نشوند پیش رو من پیش از ایشان داخل نمیشوم و میخواهم از پروردگار خود که قصور ایشان را همسایه قصر من کند در روز قیامت
بحدیث میگویم بدرستیکه هر آنچه واقع شده در قضیه شهادت سید الشهدا از اولاد و انصارش و اسیر شدن عیالش و آنچه بایشان
رسیده از ذلت و خواری و هجوم آوردن احزان از آنزمان که سید الشهدا از مدینه بیرون آمد تا داخل شدن بحرم و بیرون آمدن آل رسول
در آن از اخبار ما است که خدای تعالی اینها را به رسول خدا وحی نموده و رسول خدا اینها را باصحاب و جمعی از اصحاب خود خبر داده بود بلکه همه
اینها را بطریق مفصل و مبسوط خدای تعالی بر جمعی از انبیا و مرسلین وحی نموده بود چنانکه سابقا بآن اشاره کردیم و شک نیست بدرستیکه
شدت هیجان هموم و احزان اصحاب و هم جمعی از انبیا و مرسلین و فرو رفتن ایشان در دریای گریه و صیحه و ضجه و حاصل شدن
غشوه برای ایشان در وقت مطلع شدن ایشان که به قضایا واقعه بود پس اگر در میان نباشد مگر اطلاع ایشان بآنچه از ابن نما از جناب
سکینه دختر امام علیه السلام روایت کرده هر آینه کفایت میکرد که فرو رفتن ایشان در دریای احزان و گریه و ناله و غشوه پس چگونه خواهد
شد زمانیکه مطلع شوند بر جمیع مصایب آل رسول و آنچه بر ایشان جاری شد ما الآن ذکر مینمائیم این خبر را که شیخ بزرگوار ابن نما ذکر کرده
از آنچه روایت کرده است او را از سکینه دختر حسین گفت آب تمام شد در نهم شهر محرم حتی عطش ما را بمشقت انداخت در حالیکه
آب تمام و ظروف خالی بودند و مشکهای که در آنها آب میشد خشکید و چون وقت شام شد من و بعضی زنان تشنه شدیم پس برخواستیم

نزد عمه‌ام زینب روانه شدم که تشنگی خود را باو خبر دهیم شاید برای ما آب ذخیره نموده باشد پس او را در خیمه یافتیم که برادر شیر
خوارم را در کنار گرفته آن مخدره گاهی می‌خیزد و گاهی می‌نشیند و طفل شیرخوار مثل ماهی در آب اضطراب میکند و فریاد مینماید و عمه‌ام
باو میگوید صبراً صبراً یابن اخی ای پسر برادرم صبر کن و چگونه صبر میتوانی بکنی و حال آنکه تو در اینحالت بد بوده باشی که از شنت
ای عمه آیا صدای ترا اشنود و ترا نفع میتواند رساند وقتیکه من اینرا شنیدم ناله کردم در حالیکه گریه میکردم پس گفت سکینه گفتم
نعم گفت چه چیز ترا میگریاند پس گفتم حال برادر شیرخواره‌ام و اعلام نکردم باو عطش خود را ترسیدم که هم و اندوه او را زیاد کند
بعد از آن باو گفتم یا عمتاه اگر بفرستی نزد بعض عیالهای انصار پس شاید میشود که در نزد ایشان آب باشد پس برخاست و طفل را
بدست خود برداشت و بخیمه‌های عمه‌های من رفته در نزد ایشان آب نیافت برگشت و بعض اطفال با آن تابع شدند بامید اینکه
ایشان را آب بدهد بعد از آن در خیمه اولاد عم من حسن نشست و فرستاد در خیمه‌های اصحاب که شاید در نزد ایشان آب باشد
پس آب نیافت و قتیکه مایوس شد برگشت بر خیمه خود و با او بود قریب بیست نفر صبی و صبیه پس شروع کرد بفریاد و ناله کردن
و ما در نزد او فریاد میکردیم گذشت بابر دار اصحاب پدرم و او بریر همدانی بود و او را سید قرا می‌گفتند و قتیکه گریه کردن ما را
شنید خود را به زمین انداخت و خاک را بر خود میپاشید و اصحاب خود را ندا کرد که رای شما چیست آیا شاد میکند شما را
که دختران فاطمه از تشنگی بمیرند در حالیکه در دستهای ما قائمه شمشیرها باشد آگاه باشید بخدا قسم خیر نیست در زندگانی بعد از ایشان
بلکه وارد میشویم قبل از ایشان بحوضها سرگی ای اصحاب من باید اخذ نماید هر یکی از ما از دست یکی از این زنان و ایشان را بمشرعه
حاضر نمایند در حل مانیم قبل از اینکه هلاک شوند از تشنگی و اگر قوم با ما قتال نمایند با ایشان دعوا میکنیم پس یحیی مازنی با ایشان گفت
بدرستیکه حارسان و حافظان بر قتال ما اصرار دارند لامحاله در حالیکه ما از دست این زنان گرفتیم بسا یکی از ایشان تیری یا نیزه برسد
هالک میشویم با آن لکن رای اینست که با خود مشک برداریم برای آب گیریم رای ایشان اگر احدی با ما مقاتله نماید ما با او دعوا میکنیم
اگر احدی از ما مقتول شود فدا باشد بر دختران فاطمه زهرا بریر گفت اینست رای تو باشد بعد از آن مشک برداشته روانه شدند در حالیکه
فرات را قصد کردند و چهار نفر بودند و متوجه جانب مشرعه فرات شدند پس حارسان ایشان را درک کردند و گفتند کیستید
بریر به ایشان گفت من بریر و اینها اصحاب من هستند و بتحقیق عطش ما غلبه کرده ما را بعثت انداخت و میخواهیم بفرات وارد شویم
گفتند در مکان خود باشید تا امیر خود را خبردار نمائیم و میان بریر و میر ایشان قرابت بود و قتیکه او را خبر دادند با ایشان گفت
مشرعه را خالی کنید برای ایشان تا آب بنوشند و قتیکه بمشرعه نازل شدند و برودت آب را درک کردند بریر و اصحابش ناله کردند گفتند
خدا لعنت کند ابن سعد را این آب جاری میشود و حال آنکه جگرهای دختران فاطمه زهرا از آن یکقطره تر نمیشود بریر گفت ای اصحاب
من یاد آورید آنچه در عقب شما است و مشک را پر کنید و تعجیل نمائید زیرا که بتحقیق اطفال حسین ع گداخته شد از عطش و آب بنوشید
تا اینکه جگرهای دختران فاطمه سیراب گردد پس گفتند بخدا قسم ای بریر آب نوشیم پیش از سیراب شدن قلوب اطفال حسین ع پس کرد
از حرس اینرا شنید با ایشان گفت کفایت نکرد برای شما وارد شدن بمشرعه که بر این خارج آب میبرید بخدا قسم هر آینه خبر میدهم
بالحق خبر شما را زیرا که من باین شمشیر از خوف شما چشم میپوشم تا اینکه خبر شما بامیر برسد بریر باو گفت یا هذا امر ما را کتمان نما
بعد از آن باو نزدیک گردید در حالیکه میخواست او را بگیرد پس پشت کرد و دوید در حالیکه گریزان بود و بحق آن امر خبردار کرد بحق
با ایشان گفت که راه را با ایشان بگیرید و ایشان را پیش من آرید اگر امتناع کردند ایشان را بکشید و قتیکه راه را با ایشان گرفتند
گفتند با بریر بحق راضی نیست که آب بصاحب خودتان برید بریر باو گفت بعد از آن چه خواهید کرد گفتند خونها خواهیم ریخت
بریر گفت ریختن خونها در نزد من محبوب تر است از ریختن آب و وای بر شما اگر احدی از ما از طعم فرات شما را چشیده همت ما
اینست که جگرهای اطفال و عیال حسین را سیراب نمائیم بخدا قسم شما را ترک نمیکنیم تا اینکه خونهای ما در اطراف این ریخته شود یا از ایشان
گفت بدرستیکه اینها در سراب قبل موت خودشان را طلب میکنند و برای ایشان نفع نمیدهد و بعضی از ایشان گفت مخالفت

امیر نمائید ایشان را احاطه کردند مثل حلقه‌ها بریر و اصحابش مگر اینکه زمین که کشته در اطراف او ایستادند و بریر گریه میکرد و می
گفت واعطشاه بر جگرهای دختران خدا رحمت خود را منع کند از کسانیکه ما را از شما منع میکنند پس مگر آمد و دوش خود برداشت
حراسش ایشان را میان گرفته و تیرها بمشک میاید ایستادند پس یکتیر بحل مشک رسید مگر او دوش او پوشید کرد و خون بلباس
و دستهای او سیلان کرد و قتیکه دید خون جاری شد و مشک سالم است گفت حمد خدا را است که گردانید مرا سپر مشک بود وقتی
که بریده کوتم او را ترک نخواهند کرد با آواز بلند فریاد کرد وای بر شما ای اعوان بنی طغیان فتنه برپا نکنید و مگذارید شمشیرها
پسران همدان در غلافها بماند و در اطراف حسین ع جماعتی بودند مردی از ایشان گفت من صدای بریر را میشنوم که قوم را موعظه
میکند امام علیه السلام گفت باو ملحق شوید پس جماعتی سوار شده خود را با ایشان رسانیدند و قتیکه حراس ایشان را دیدند مراجعت کردند
در حالیکه مشک را گرفتند پس بریر آب را آورد تا بخیمه نزدیک شد مشک را انداخت و گفت بنوشید ای آل رسول گوارا باد شما را
پس اطفال اطراف مشک را گرفتند و یکدفعه فریاد کردند این بریر است آب آورده و خودشان را بر سر مشک انداختند بعضی از ایشان
مشک را بسینه خود ضم کرد و بعضی روی خود را بر آن میگذاشت و بعضی قلب خود را بر آن میگذاشت و میمالید و قتیکه ازدحام
ایشان بر مشک بسیار شد بند مشک گشاده و آبش ریخته شد و دختران فریاد کردند که ای بریر آب ریخته شد بریر بروی و پیشانی
خود میزد و میگفت واعطشاه بر تشنگی جگرهای دختران رسولخدا این روایت تمام شد توضیح و تبیین بدانکه پس
بدانکه روایت اولی هر چند متضمن بیانات لابد است که بسوی آنها اشاره شود پس میگوئیم کلام در اینجا در چند مقام واقع میشود
مقام اول در اشاره کردنست ببعضی از امور مهمه بدانکه خبر دادن خدای تعالی رسولخدا را بقضیه روز طف بنازل شدن جبرئیل
و غیر او از ملائکه برسولخدا از چیزهاست که در غایت کثرت است آنچه در این روایت است آخر خبر دادن خدای تعالی است
رسولخدا را باین چنانچه آنچه در روایت کافی است اول خبر دادن خدای تعالی است رسول خود را باین و آن روایتی است که در کافی
مسنداً از صادق ع روایت کرده گفت بدرستیکه جبرئیل بر محمد نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه خدای جل و عز ترا مژده میدهد
بمولودی که از فاطمه متولد شود و میکشند او را امت تو بعد از تو پیغمبر گفت یا جبرئیل بر پروردگار من سلام باد مرا حاجتی نیست در مولود
که از فاطمه متولد میشود که امت من بعد از من او را بکشند پس جبرئیل عروج بعد نزول کرد و گفت مثل آنرا که اول گفته بود آنحضرت
گفت یا جبرئیل بخدای من سلام باد مرا حاجتی نیست مولودیکه از فاطمه متولد میشود و امت من بعد از من او را بکشند جبرئیل عروج
بعد نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه پروردگار تو ترا سلام میرساند و مژده میدهد ترا باینکه امامت و ولایت و وصیت را در ذریه
تو قرار خواهد داد پس پیغمبر گفت بتحقیق راضی شدم بعد از آن فرستاد نزد فاطمه که خدای تعالی مرا مژده داد بمولودیکه برای تو متولد
میشود و او را امت من بعد از من متولد شود و امت تو او را بعد از تو بکشند پس پیغمبر بفاطمه فرستاد که خدای تعالی امامت و ولایت
و وصیت را در ذریه او قرار داده است فاطمه خدمت پیغمبر فرستاد که بتحقیق راضی شدم پس فاطمه او را حامله شد از روی کراهت و وضع
کرد او را از روی کراهت الی آخر الحدیث وبالجمله بدرستیکه اسرار و وجوه بسیار دارد فرستادن خدای تعالی برسولخدا در ا
باب کربلا است از جمله آنها اینست که این تکرار و اظهار سنت خداست چنان سنتی که او را تغییر و تبدیل نیست پس جاری میشود در اعصار
و امصار مابین شیعه تا روز قیامت و از جمله آنها اینست که زیاد شود فضل اصحاب کسا و درجات ایشان بسبب گریه کردن
بر حسین افضل است از جمیع اعمال واجبه و مندوبه و از جمله آنها اظهار نمودن جلالت و عظم شان اصحاب کسا علیهم السلام است
زیرا که سؤال نکرده است از خدای تعالی احدی از ایشان در وقتی از اوقات محو و بدا را در اینباب و این اسباب منافی نیست با آنچه
در این روایت که غیر ترتیب ذکر شد چنانکه بر متدبر مخفی نیست الی غیر ذلک از وجوه و اسرار آنچنانیکه عقول و افهام ما بآن
نمیرسد و اما غیر این آن در نزد خدا و حجج معصومین او است مقام دویم در اشاره کردنست بر عظم شان و جلالت قدر دوستان

که بر سید الشهدا روحی له الفداه گریه میکنند و قبر شریف او را زیارت مینمایند پس هذا که این روایت متضمن است در وصف اینها اموری
چند را که چشمهای ایشان بآن روشن و سینه های ایشان شاد میشود و آن اینست که در روح الهی و زبان جبرئیل و حجج طاهرین موصوف
شده اند بطاهر و مطهر بودن ایشان و موصوف شده است ازواج و مادران ایشان بمطهر بودن آنها الی غیر ذلک از اوصاف
که در روایتست فطوبی ثم طوبی برای کسیکه متصف باشد بانچه در این روایتست بعد آن روایت بعض فقراتش اینرا ما دلالت
میکند بر استحباب طعام دادن باهل مجلس از مردان و زنان گریه کننده و مثل این روایتست در این باب روایتی که روایت کرده
ثقة الاسلام آنرا در کافی باسناد آنرا مصقله الطحان داده است گفت از ابا عبد الله شنیدم میگفت وقتیکه حسین بدرجه شهادت
رسانیدند یکسال تمام کلبی با آنحضرت اقامه ماتم نمود و گریه کرد و زنان گریستند و خدمتکاران گریه کردند تا اینکه چشمهای ایشان
خشکید و رفت پس در این اثنا بود ناگاه کنیزی را از کنیزان خود دید گریه میکند و اشکش سیلان میکند از آن کنیز خود گفت چه
شده است ترا از میان ما که اشکهای تو جاری میشود گفت بدرستیکه وقتیکه من شفقت رسید شربت سویقی از او نوشیدم حضرت
ابو عبد الله گفت پس امر کرد طعام و سویق آوردند پس از طعام خورد و از سویق نوشید و بدیگران هم طعام خود و سیراب
کرد و نیز گفت میخواهم که رفع قوت بهم برسانیم بگریه کردن بحسین بحدیث و مخفی نماند بر تو که ذکر کردن صادق علی بن
آن زن کلبی کرده بود دلالت میکند بر استحباب آنچه آن زن کرده بود بعد از آن مخفی نماند بر تو بدرستی آنچه در روح الهی است از
قول خدای تعالی که فرموده و آن ساخلق شیعه طاهرین مطهرین الی آخره اگر چه شامل میشود بهر کس از شیعه است بعد از سید الشهدا
روحی له الفداه متصف باشد بآن صفاتیکه در روایت مذکور است یعنی از گریه کردن و زیارت قبر شریف آنحضرت و خرج کردن
مال خود در زیارت و اقامه عزا و ماتم برای او و طعام کردن مردان و زنان گریه کننده و سیراب کردن ایشان الا اینکه کاملین و
فاضلین که عالمند بر شان و درجات ایشان کسانی اند که بعد از زمان غیبت امام نهم قائم از اولاد سید شهدا میآیند بدرستیکه
ایشان بسیارند از حیثیت عقول و افهام و اشد و اکمل هستند از حیثیت سخاوت و محبت بر اهل بیت رحمت و عصمت زیرا که
غایب در نزد ایشان مثل حاضر است و بتحقیق وارد شده است روایتی با مضمون که ذکر کرده است آن روایت را صدوق ره
در کتاب اکمال الدین بلکه بدرستیکه مستفاد از آن روایت اگر چه این استفاده بطریق استنباط دقیق است که مؤمنان زمان
لاحق در از منه غیبت امام قائم علیه السلام اشد و اکمل میشوند از جهه یقین و اتم میباشد از جهة عقول و افراسند از جهه فهم
از مؤمنان زمان سابق برای او و بعبارت اخری هر قدریکه طول و ممتد شد از منه غیبت عقول و فهمها زیاد میشود و معرفت کامل
میشود و بتحقیق جمعی از محققین عرفا باین اعتقاد کرده اند بلکه بآن اقامه برهان نموده اند نیز علاوه بر آنچه در نزد ایشان است از کاشفه
چنانکه او را از عم میکنند و ممکنست که گفته شود بدرستیکه قاعده لطف که بر حکیم تعالی واجب است از آنچیزهاست که باین هم نیز
حکم میکند چنانچه بر متدبر عالم مخفی نیست پس تمام کلام را اخذ کن و غفلت منما مقام تسلیم در اشاره کردن است بسوی سؤالی
و هم چنین بر جواب آن و بیانش اینست بدرستیکه آن روایت بتحقیق متضمن است که مصور مردان و زنان گریه در زیارت کننده
کان در بهشت مجاور قصر سید الشهدا روحی له الفداه میباشد پس حاصل سؤال اینست که این چگونه متصور و متعقل میشود زیرا
که زائرین قبر شریفش و گریه کننده کان باو از آن زمانیکه او را شهید کرده اند تا روز قیامت یا تا قائم شدن امام نهم
از اولادش خلق بسیار است که عددشانرا غیر از خدا و حجج طاهرین او کسی نمیداند پس چگونه متصور میشود مجاورت زیرا که
مجاورت جمعی مانع میگردد از مجاورت دیگران و هکذا و جواب از این سؤال آنکه بعضی از آنچیزها که در این نشأه فانیه متمشی و جا
نمیشود از آنچیزهاست که متمشی میشود در نشأه ملکوتی دائمی غایة ما فی الباب اینست که عقول و افهام ما نمیرسد بادراک و تعقل
آنها علاوه بر این ممکن است که گفته شود بدرستیکه نفس کلیه قاهره نورانی که برای سید الشهدا است متصرف میشود در قالبهای
برزخی و اجساد مثالی بسیار پس هر یک از آنها مثل جسد شریف دنیوی او میشود پس آن اجساد در قصور عدیده میگردد و متنعم میشود

اشکال هذا اللهم اینکه گفته میشود که اجساد مثالی و ابدان برزخی از آنچیزهاست که بعد از قیامت و حشر و نشر موجود میشود در اینست
ازینکه مخفی نیست و ممکن است که ازین سؤال جواب داده شود بوجوه دیگر ایضا چنانکه مخفی نیست بر زیرک متدبر پس میگوئیم مخفی نماند
بر تو که روایت دویم این روایت دویم شیخ بزرگوار ابن نماست بعد از آنکه مضمونش تو را میفهماند و جانها را میگداز دو باعث جاری
شدن اشکها بر رویها میگردد از آنچیزهاست که دلالت میکند بر عظم شان انصار سید شهدا و باینکه ایشان بعد از عترت طاهره
نبویه که در پیش روی سید شهدا بدرجه شهادت رسیدند ایشانرا شبیه نیست در روی زمین فیا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما
پس ایشانند چنانکه امیر المؤمنین گفته لم یسبقهم سابق و لا یلحقهم لاحق یعنی سبقت نکرده بایشان سبقت کننده و لاحق نمیشود
بایشان لاحق شونده نعم ممکن است برای مؤمن کامل که خود را بایشان شبیه کند و باشد از کسانی که بعد از ایشان واقع شود و این
حاصل میشود زمانیکه گریه و جزع و صیحه و فریاد و نوحه خود را کامل نماید در مصائب آل رسول و بخل نکند و مضایقه ننماید در بذل کردن
روح و مال و محبت و جود خود را در زیارت ایشان و اقامه کردن مجلس ماتم و نوحه و گریه بر ایشان زمانیکه چنین شد داخل
میگردد در تحت آنچه صادق بآن حکم کرده است پس بایشان شبیه و تالی ایشان میشود و آن حکم در آن روایتست که ثقة
الاسلام کلینی روایت کرده است و اسناد او را داده است بمحمد بن مسلم از محمد بن سعید از علی بن حکم از عمر بن ابان از عیسی
بن ابی منصور روایت کرده گفت از ابی عبد الله شنیدم نَفَسُ الْمَهْمُومِ لَنَا الْمُغْتَمِّ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ وَهَمُّهُ
لِأَمْرِنَا عِبَادَةٌ وَكِتْمَانُهُ لِسِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ یعنی نفس کسیکه برای ما مهموم باشد و از برای ظلم ما
غمگین باشد تسبیح است و غمگینی او از برای امر ما عبادت است و کتمان کردن او سر ما را جهاد کردنست در راه خدا محمد بن
سعید بمن گفت بنویس این حدیث را با زر پس نوشتم چیزی را که از آن بهتر و خوب تر نبوده باشد بحدیث میگویم حق چنان است
که محمد بن سعید گفته است و لکن اگر میگفت که یَلِيقُ أَنْ يُكْتَبَ بِالنُّورِ عَلَىٰ أَحْدَاقِ الْحُورِ لَكَانَ أَحْسَنَ
وَأَوْلَىٰ یعنی اگر میگفت که سزاوار است نوشته شود با نور بر حدقه های حور بر آینه خوبتر و اولی میباشد پس نظایر و امثال
این حدیث از آنچیزی که عطا میکند حصول ملکوتی و قواعد لاهوتی را از آنچیزهاست که در غایت کثرت است در کلام حجج طاهرین
بهر طور باشد عظم شان اصحاب امام مظلوم و جلالت قدر ایشان از آنچیزهاست که احاطه نمیکند بشمردن آن قلمها و بتحقیق
شناختی در ضمن بعضی مطالب کلام مشبع را در آن چنانکه شناختی ممکن است گفته شود که حبیب بن مظاهر بعد از عترت نبویه تمامیه
افضل اصحاب و انصار است پس از جمله چیزهائی که عطا میکند فضل و شرف او را علاوه بانچه گذشت اینست که روایت شده که حبیب
ابن مظاهر روزی در بازار کوفه نزد عطاری ایستاده بود رنگ از برای گریه خود میخرید پس مسلم بن عوسجه باو گذشت حبیب باو التفات
گردید و گفت ای برادر من ای مسلم بدرستیکه من اهل کوفه می بینم که اسبها و اسلحه جمع آوری میکنند مسلم گریست و رنگ را از دست
انداخت و گفت بخدا قسم ای حبیب بدرستیکه اهل کوفه مصمم شده اند بقتال فرزند دختر رسول خدا پس حبیب گریست و
رنگ را از دست انداخت و گفت بخدا قسم رنگین نمیشود این مگر از خون حلقوم در نزد حسین ع و قتیکه حسین در رفتن خود بسوی
کوفه به زمینی رسید در صحرای آن زمین خیمه بر پا نمود و عالم شد و دانست که پسر عمش مسلم بن عقیل را کشته اند و اهل کوفه باو
حیله کرده اند و آنحضرت دوازده علم درست و آماده کرده بود بعد از آن جمعی را امر کرد که هر یک از ایشان رایتی و علمی را
از آن علمها بردارند پس اصحابش نزد او آمدند و گفتند یا ابن رسول الله بگذار ما از این زمین کوچ کنیم آنحضرت گفت که صبر کنید
تا بیاید نزد ما کسیکه این علم دیگر را حامل باشد بعضی از اصحاب گفت ای آقای من تفضل کن بمن او را حامل باشم فجزاه
الحسین خیرا و گفت میاید بسوی آن صاحبش بعد از آن کتابی نوشت که نسخه آن این بود مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ إِلَى الرَّجُلِ الْفَقِيهِ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ أَمَّا بَعْدُ يَا حَبِيبُ فَأَنْتَ تَعْلَمُ قَرَابَتَنَا

مِن رَسُولِ اللهِ وَاَنتَ اَعرَفُ بِنا مِن غَیرِكَ وَاَنتَ ذُو شِیمَةٍ وَغَیرَةٍ فَلا تَبخَل عَلَینا بِنَفسِكَ یُجازِیكَ جَدّی رَسُولُ اللهِ یَومَ القِیامَةِ حاصل مضمون آنکه ای حبیب تو قرابت ما را با رسول خدا میدانی و تو عارف هستی بما از غیر خود و تو صاحب حمیت و غیرت هستی پس بخل مکن با جان خود در اجر امید به تو جدم رسول خدا در روز قیامت بعد فرستاد آن کتاب را بحبیب راوی گوید حبیب با زوجه خود نشسته بود در پیش ایشان طعام بود میخوردند ناگاه زوجه اش در طعام خوردن گلوگیر شد پس گفت الله اکبر ای حبیب در این ساعت کاغذی یا کتابی وارد شود پس ایشان در این کلام بودند ناگاه دیدند که کسی در را میزند حبیب بیرون آمد گفت کیست در زننده گفت من رسول حسینم بسوی تو حبیب گفت الله اکبر هرآینه بتحقیق زوجه ام راست گفته بعد از آن کتاب را گرفت گشود و خواند و حبیب میخواست امر خود را از عشیره و پسران عم خود پنهان دارد تا کسی با آن عالم نشود از جهة ترسیدن از ابن زیاد لعنه الله تعالی پس در این اثنا که او چنین بود ناگاه پسران عمش باو وارد شدند و باو سلام دادند و جواب سلام را با ایشان رد کرد با او گفتند یا حبیب شنیدیم که تو میخواهی بحضرت و یاری حسین بروی ما ترا نمی گذاریم ما را چه شده که میان سلاطین و پادشاهان داخل شویم پس حبیب امر را از ایشان پنهان کرد مراجعت کردند زوجه اش شنید با او گفت ای حبیب گویا بحضرت حسین رفتن را ناخوش داری خواست که او را خبر دهد با او گفت نعم پس زوجه اش گریه کرد و گفت در این هنگام ... برترا این موعظه را نسیان کردی کلام جد او را که در حق او و برادرش میگفت ایشان فرزند من آقایان جوانان اهل بهشت اند و ایشان امامند اگر بایستند و اگر بنشینند و این رسول و ست آمده نزد تو و از تو استعانت مینماید تو او را اجابت نمیکنی وقتیکه حبیب حقیقت امر را از او شناخت با او گفت بدرستیکه من میترسم که تو بعد از من ... و ذلیل و خوار باشی گفت مرا بگذار بخاک بچسبم ترک مکن بحضرت حسین برس او را جزای خیر داد بعد از آن گفت من بتو یک حاجتی دارم گفت آن چیست گفت ترا قسم میدهم بخدا ای حبیب زمانیکه بخدمت او رسیدی دست و پاهایش را ببوس از جانب من و از من به او سلام برسان حبیب گفت حباً و کرامةً بعد از آن آمد بسوی اسب خود تنگهایش را محکم بست و بغلام خود گفت اسب را ... کن و او را ببر که احدی ترا نبیند و در فلان مکان منتظر من باش پس غلام اسب را برداشته برد و انتظار آمدن آقای خود را میکشید بعد از آن حبیب زوجه خود را وداع کرد پنهان خارج شد گویا که بر بستان یا ملک خود میرود از جهة ترسیدن از اهل کوفه غلام دید که آقایش در آمد رو باسب کرد در حالیکه در پیش اسب علف بود از آن میخورد غلام اسب را مخاطب کرده میگفت ای اسب اگر صاحب تو نیاید هرآینه بر پشت تو سوار میشوم و ترا بیاری حسین میبرم وقتیکه اسب خطاب غلام را شنید شروع کرد به گریه کردن و از چشم اش ... بر روی آن جاری شد و از خوردن علف امتناع کرد پس در آن اثنا که آنها چنین بودند ناگاه دیدند حبیب آمد و خطاب او را شنید دست را بیکدیگر زد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای پسر پیغمبر غلامان آرزو دارند بحضرت و یاری ترا می کنند پس چگونه است آزاده گان بعد از آن بغلام خود گفت انت حر لوجه الله یعنی ترا در راه خدا آزاد کردم غلام گریست و گفت ای آقای من قسم بخدا ترا ترک نمیکنم حتی با تو میروم و حسین را یاری میکنم که پسر دختر پیغمبر است و در پیش روی او کشته میشوم پس او را جزای خیر داد و روانه شدند پس در آن اثنا که حسین و اصحابش در سخن بودند ناگاه دیدند گرد و غباری برخواست امام ملتفت شد و گفت که صاحب این علم بتحقیق آمد وقتیکه حبیب به امام مظلوم نزدیک شد از اسب پیاده گشت و در پیش روی آنحضرت راه میرفت تا رسید در حالیکه میگریست پس با امام و اصحابش سلام داد ایشان جواب سلام را رد کردند پس زینب دختر امیرالمؤمنین شنید گفت ای کنیز کیست که آمد گفتند حبیب ابن مظاهر است زینب با او سلام برسانید وقتیکه سلام او را به حبیب رسانیدند بر روی خود سیلی زد و خاک را بر خود پاشید و گفت من کیستم که دختر امیرالمؤمنین بمن سلام میرساند بعد مخفی نماناد که ... که موکل بود بشریعه فرات چنانکه در روایت گذشته بود ای رواة شیخ بزرگوار ابن نما ... سکینه دختر امام ع آن ... بن حیوة لعنه الله بود و به تحقیق دیدم در بعضی تالیفات سید بزرگوار سید

نعمة الله جزائری قصه طویله را و آن بنا بانچه الان بعلم آمد نزدیکیست بانچه ذکر شد در بعض کتب معتبره و آن اینست که بتحقیق عبدالله اهوازی روایت کرده گفت در نزد پدرم قضیه جاری شد آن این بود که روزی پدرم در بازار میگذشت ناگاه مردی را دید بد خلقت و زبانش خشک شده و کریه منظر گویا که از جهنم بیرون آمده و در دستش عصائی دارد در بازار راه می گردد پدرم گفت وقتیکه بر من گذشت ... لرزید پس از او سؤال کردم که از کدام بلاد و از کدام قبیله هستی از من روگردان شد او را بخالق موجودات قسم دادم گفت ای برادر من چه امید داری از این گفتم دوست میدارم که جواب بگوئی من گفت میگویم با هذا اگر بشرطی باشد با او گفتم این شرط چیست گفت من گرسنه ام اگر مرا سیر کردی ترا حکایت میکنم پس با او گفتم بیا برویم بمنزل من بمن طاعت کرد وقتیکه آمد و نشست در خانه از او جواب را مطالبه کردم قبل از توشه گفت آیا حاضر نبودی در آنچه بر حسین صادر شد گفتم شنیدم ولکن حاضر نبودم گفت آیا عمر بن سعد را شنیده گفتم بلی آیا تو او هستی گفت نه من صاحب لوا و علم اسحق بن حیوة ام گفتم چه کردی تا باین حالت مبتلا شده و زبان کار رسید در دنیا و آخرت و بوی او گندیده بود گویا که بوی قیر بود گفت ترا حکایت کنم عمر بن سعد مرا امیر پیاده گانی کرد که صاحب تیر و شمشیر و نیزه بودند که شریعه را بگیریم از آن طرف که لشکر حسین و اصحابش واقع شده بودند پس اینرا کردم و شب تا صبح بیدار بودیم و روز هم مثل شب و شریعه را محافظت میکردیم تا اینکه شقاوت من زیاد شد اصحاب خود را تنبیه نمودم که طرف آب اخذ نکنند برای آل رحمت اینکه میترسیدم که احدی از ایشان را نخوت بر حسین اخذ کند پس او را سیراب نمایند پس در این اثنا که ما بودیم ناگاه دیدیم عباس بن علی آمد خدمت برادرش حسین در حالیکه امام گریه میکرد با او گفت یا اخی چه شده است ترا که گریه میکنی خدا چشمهای ترا نگریاند گفت تشنگی ما را ضرر رسانیده از ما شدیدتر باطفال صدمه زده بتحقیق دو دفعه نزد ایشان حاضر شده ام و در آن دو دفعه از آب چیزی برای ایشان ندیده ام ایا سؤال میکنی در ایشان اگر چه یکشربه باشد برای اطفال اهل بیت که رقت مینماید عباس گفت ای برادر مگر از ایشان سؤال کردم جواب ندادند مگر به تیرها و شمشیرها پس گریه شدیدی کرد پس عباس گفت من صبح میروم بسوی ایشان و میاورم اگر چه یکمشک باشد برای حرم آنحضرت با او گفت شکر الله سعیک یا اخی یعنی ای برادر خدای تعالی سعی ترا قبول نماید و من تمام کلام ایشان را میشنیدم نزد عمر بن سعد فرستادم و او را خبر دادم پس نزد من پنجهزار لشکر فرستاد که مقدم ایشان سردار خولی بن یزید بود وقتیکه روز شد ناگاه دیدیم که عباس آمد پیش ما به طرف او رفتیم مثل ملخ پراکنده حمله او مثل خار پشت گردید از کثرت تیر که بر بدن شریفش زده بودند این بابان بزرگ نشد پس ما را بیمین و یسار متفرق کرد تا رسید بشریعه و مشک را پر کرد و دهن او را بست و بیرون آمد من به لشکر فریاد کردم که وای بر شما اگر حسین یکقطره از آن بیاشامد بزرگ شما صغیر و ذلیل میشود پس حمله کردیم با او مثل حمله کردن یکمرد پس از وی او را بشمشیر خود زد دست راست او افتاد و شمشیر را بدست چپ گرفت و رجوع کرد با او مشک در دوشش بود مردان و شجاعان را می کشت پس ما را قصد نمود مگر مشک پس من شمشیر ... از دم من حمله کرد و شمشیر از دست چپ او زدم با شمشیر طیران کرد افتاد و شخص دیگر عمود آهنین از بالای سرش زد مخ او طیران کرد در دوشش جاری شد پس بزمین افتاد در حالیکه ندا میکرد یا اخاه و حسیناه وا ابتاه وا علیاه ناگاه دیدیم حسین آمد مثل بازی که بر سر شکار خود ... پس ما را بیمین و یسار پراکنده کرد بعد از آن که از نعره وی هفتاد مرد را کشته بود پس ما پشت گردانیده گریختیم رجوع کرد نزد برادرش عباس و برداشت او را چنانکه شیر شکار خود را بردارد و او را در میان شهیدان گذاشت و بسیار با او نوحه کرد و نوحه و صیحه از زنان بلند شد در خیمه حتی یقین کردیم که ملائکه جن و انس در ... با ایشان زاری میکنند و بدرستیکه زمین با موج زد ناگاه دیدیم حسین آمد بسوی ما بخدا قسم هرآینه خیال کردم او را پدرش علی ابن ابیطالب پس ما را متفرق کرد مثل حیوانات رسیده و نازل شد بر آب حتی آب برکابش رسید ایستاد که آب بیاشامد ناگاه اسبش دهن خود را دراز کرد که آب بیاشامد لگام را از سر او برداشت و او را بنفس خود اختیار کرد و حال آنکه در این احتیاج او را بود پس از او تعجب کردم و گفتم بخدا قسم بدرستیکه تو هرآینه فرزند رسول خدا هستی حقا زیرا که تو در این تشنگی شدید اسب خود را بنفس خود اختیار میکنی زنده گانی می نکند چیزی بعد از نفس تو پس ذکر کردیم مدح کردن خدا ... و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و سوارکان و پیاده گان را تحریص میکردم که با او نازل شوند و هجوم آورند حرارت ... در این ساعت آب میخورد و ما را میکشد ...

پس شیطان در ذهن من کذب را انداخت پس گفتم تا حسین بن علی را درک کنی که ایشان را هتک حرمت نمودند و خیمه را
نهب و غارت کردند پس خود را انداخت بخیمه ناگاه دید که خیمه و زنان سالم اند دانست که آن حیله بود پس اراده کرد که
او را رجوع نماید ممکن نشد گریه کرد در حالیکه من خنده میکردم بر حیله کردن خود پس گردید امر چنان شد که می بینی
عبد الله گوید قلب من سوخت از آنچه از آن شنیدم پس با او گفتم که برخیز کشتی بنشین تا بخوری طعام و غذا بیاورم داخل
خانه شدم شمشیر را آوردم وقتیکه شمشیر را دید گفت این کرامت مهمانست در نزد شما گفتم این کرامت قاتل حسین است
و یاری کردند من چند نفر از یاران من او را پاره پاره کردیم خدا او را رحمت نکند و او را در آتش سوزاندیم الا لعنة الله
علی القوم الظالمین میگوییم مخفی نماند بر دوستیکه آنچه بعض از فقرات این روایت اگرچه مخالف و منافی است
با آنچه در بعضی از روایات مشهوره است مگر اینکه جمع و توفیق در میان آنها با آن ممکن است چنانکه بر متدبر مخفی نیست فتأمل اگر کسی
بگوید که در اینجا سوالی است که سید الشهدا غزوات و مجاهدات او بطریق قوت بشریه است و هم چنین صبر کش بر شدت
عطش بقدر قوت بشریت است بعد قوت بشریه اش در هر دو مقام اگرچه در نهایت عنایت و غایت نهایت استیلاء ئیکه
زمانیکه در این مقام ملاحظه شود ایستادن آفتاب در آن آسمان روز هفتاد و دو ساعت و ملاحظه شود همه آنچه در بعض روایات
از زیادت حرارت و رسیدن آن بهفتاد درجه است نسبت بسید الشهدا اشکال بزرگ در اینمقام وارد میشود و آن اینست
که چگونه ممکن گردید سید الشهدا با اینحالت از شدت عطش بر مجاهدات عظیمه و مقاتلات کثیره که مثل آنها با هذا از بنی آدم
اتفاق نیفتاده و چگونه باینحالت شدت عطش سبب مفارقت روح از جسد مبارکش نشد و بتحقیق مستفاد میشود از
بعضی از احادیث که جمعی از اطفال و دختران مردند و هلاک شدند از شدت عطش پیش از غروب آفتاب در آن روز
و بتحقیق تصریح بانشوا قعشده در بعض کتب مقاتل و نسبت میان عطش اطفال و دختران که هلاک شدند و میان عطش
سید الشهدا مثل نسبت قطره است بدریای محیط میگوییم بر دوستیکه ما بیان کردیم در تضاعیف بعضی از مطالب این
کتاب که ابدان اصحاب ولایت مطلقه و هم چنین ابدان انسانیکه تالی ایشانست متحمل میکرد از جراحات و جاری شدن
خونها از آنکه غیر ایشان از سایر مردمها متحمل نمیشود پس کلام در کیفیت بسیاری زخمها و شدت جاری شدن خونها است
و با جمله نظیر آنچه ذکر شد در کیفیت زخمها و جاری شدن خونها جاری میشود در اینجا حرف بحرف و طابق النعل بالنعل و ممکن
است که در اینجا علاوه نموده بگوییم که شدت شعله های عطش که سبب سوختن امام از مجاهدات ما بین بود
ساکن گردید ببوییدن امام سیبی را که از میوه های بهشت بود و مخفی نماند بر تو که این استشمام شدت عطش و تشنگی را
ساکن نکرد بلکه شدت شعله و زبانه عطش را ساکن کرد و فرق ما بین این دو مقام واضحست در نزد مرد متدبر و خبریکه متضمن
بعضیست عن ام سلمة ان الحسن والحسین دخلا علی رسول الله وكان عنده جبرئیل فجعلا
یدوران حوله یشبهانه بدحیة الكلبی فجعل جبرئیل یومی نحو السماء كالمتناول شیئا فاذا بیده
جبرئیل تفاحة وسفرجلة ورمانة فناولهما المجمع فتهللت وجوههما وفرحا وسعیا الی
جدهما فقبلهما وقال لهما اذهبا الی منزلكما وابدا بابیكما ففعلا كما امرهما جدهما ولم یأكلوا
منها شیئا حتی جاء النبی الیهم فجلسوا جمیعا واكلوا حتی شبعوا ولم یزالوا یأكلون من ذلك
السفرجل والتفاح والرمان وهو یرجع كما كان اولا حتی قبض النبی ولم یلحقه التغییر و
النقصان فی مدة ایام حیوة فاطمة الزهراء قال الحسین فلما توفیت فاطمة الزهراء فقدنا
الرمان وبقی التفاح والسفرجل ایام حیوة ابی فلما استشهد ابی علی بن ابی طالب فقدنا
السفرجل وبقی التفاح علی هیئته الی الوقت الذی منعت من شرب الماء فكنت اشم هذه التفاحة

اذا عطشت فیسكن لهب عطشی فلما دنی اجلی رایتها قد تغیرت فایقنت بالفناء قال علی بن
الحسین سمعت ابی یقول ذلك قبل مقتله بساعة فلما قضی نحبه وجد رائحة التفاح فی مصرعه
فالتمست التفاحة فلم اجد لها اثرا فبقی ریحها بعد قتل الحسین ولقد زرت قبره الشریف
فشممت منه رائحة من قبره صلوات الله وسلامه علیه فمن اراد ذلك من شیعتنا الصالحین
الزائرین لقبر الحسین فلیلتمس ذلك فی اوقات السحر فانه یجد رائحة التفاح عند قبر الحسین
ان كان مخلصا موالیا الحدیث   الخبر است از ام سلمه روایت شده که حسنین داخل شدند بر پیغمبر و جبرئیل در خدمت
آنحضرت بود ایشان مرور جبرئیل میکردند و او را بدحیه کلبی تشبیه مینمودند و جبرئیل بطرف آسمان اشاره میکرد مثل کسی
که میخواهد چیزی را اخذ نماید پس ناگاه دیدیم در دست جبرئیل سیب و به و انار بود همه آنها را بایشان داد پس روی ایشان
نورانی گردید از فرح و شادی و آمدند خدمت جد خود شان آنحضرت ایشانرا بوسید و بایشان گفت بروید بمنزل خودتان
و اول بمنزل نزد پدر خود بروید چنانکه جد ایشان امر کرده بود بعمل آوردند و از آن سیب و به و انار چیزی میل کردند تا اینکه پیغمبر
نزد ایشان آمد پس همه نشستند و خوردند تا سیر شدند و هرچه میخوردند از آن سیب و به و انار آنها بحالت اولی بر میگردید
تا پیغمبر از دنیا رحلت نمود در آنها تغییر و نقصان راه نیافت در مدت ایام حیوة فاطمه زهرا حسین گفت وقتیکه مادرم فاطمه
وفات نمود انار را ندیدیم و سیب و به باقی بود در ایام حیات پدرم وقتیکه پدرم علی ابن ابیطالب شهید شد به را ندیدیم
سیب باقی بود بهیئت و صورت خودش تا وقتیکه از نوشیدن آب مرا منع کردند پس من آن سیب را بو میکردم زمانیکه تشنه
میشدم زبانه عطش مرا ساکن میکرد و وقتیکه اجلم نزدیک شد دیدم که او متغیر گشته پس یقین کردم بفانی شدن علی ابن الحسین
گفت از پدرم شنیدم که می گفت این یکساعت پیش از مقتول گشتن من بود وقتیکه شهید شد بوی سیب در مصرع او
بود پس سیب را جستجو کردم از آن اثری پیدا نکردم پس بوی آن بعد از شهید شدن حسین باقی بود و هر گاه قبر شریفش
را زیارت میکردم از آن بوی سیب را مییافتم و هر کسیکه از شیعیان ما که قبر حسین را زیارت میکنند در اوقات سحر
این مطلب میاید زیرا که بوی سیب را در نزد قبر حسین مییابد اگر دوست مخلص ما باشد الحدیث   و مخفی نماند بر تو آنچه در این حدیث
است افاده میکند زیاده از آنچه ما بسوی آن اشاره نمودیم پس میباشد آنچه در اخبار متسامعه مستظرفه و زیارات متکاثره متواتره
است از اینکه آنحضرت را تشنه شهید کردند از آنچه ما که آن اصلا معارض ندارد بلکه این حدیث افاده میکند که شدت زبانهای
عطش او در وقت شهادت بلکه یکساعت قبل از شهادت بلکه زیادتر تا وقت شهادت در غایت نهایت و نهایت غایت
بود پس جمیع کلام را اخذ کن و غفلت منما   مجلس دوازدهم از کتاب اسرار عبادات و اسرار شهادات در بیان
حال سید الشهدا است بعد از شهادت همه اصحاب او و جوانان بنی هاشم بدانکه بعضی از اموریکه بآنها اشاره شد در اینجا
آنها بر طبق استنباطهای دقیقه است از کتاب و سنت و فقرات بعضی از زیارات و ادعیه و ملاحظه بعضی از اخبار
که در مقامات دیگر وارد گشته پس هر کسیکه از این کتاب نقل میکند بر او واجب است که مراعات میان کلام و ملاحظه طرز
احتجاج و استنباط را نماید و جایز نیست او را که تجاوز نماید از طرزیکه در این کتاب مذکور است زیرا که آن منقضی میشود بر کذب
محرم انجنابی که حرمت آن در مثل این عبادت مؤکد است پس میگوییم اول کسیکه سید الشهدا روحی له الفدا را جواب داد
در استغاثه او بخطاب هل من معین هل من ناصر هل من معین جناب رب العزت بود پس ندا کرد بندا لبیک
لبیک ای حجت من بر تمام خلق من ناصر و معین تو ام این اگرچه خبر خاص در آن نرسیده الا اینکه از اخبار بسیار
که استنباط میکرد و از ملاحظه بعضی از آیات عامه و ملاحظه جمله کثیره از فقرات ادعیه زیرا که آنها زمانیکه افاده نمودند که قد

تعالی در استغاثهٔ مؤمن لبیک میگوید بخواه او لویت قطعیه افاده میکند که او دعوت افضل خلق و حجت الهی بر جمیع
خلق را و بعد از جد و پدر و مادر و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین لبیک میگوید زمانیکه علاوه مؤدی بر آنچه یاد کرد کردیم
آنرا که در خبر انس است میدانی که ذکر آنچه اشاره کردیم در ربط آنچنانی که تقریر نمودیم از این خبر ما است که آن با بن بنت و آنچه
در خبر انس است این خبر است که در عیون محاسن نقل شده که حسین رفت و انس با او بود آمد بقبر خدیجه و گریه را بعد از آن
گفت از من دور شو انس گوید پس از او پنهان شدم وقتیکه ایستاده نشد در نماز طول کشید شنیدم او را در حالیکه می گفت شعر
یَا رَبِّ یَا رَبِّ اَنْتَ مَوْلَاهُ فَارْحَمْ عُبَیْداً اِلَیْکَ مَلْجَاهُ یَا ذَا الْمَعَالِی عَلَیْکَ مُعْتَمَدِی
طُوبیٰ لِمَنْ کَانَ نَادِماً اَرِقاً یَشْکُوا اِلیٰ ذِی الْجَلَالِ بَلْوَاهُ وَمَا بِهِ عِلَّةٌ وَلَا سَقَمٌ اَکْثَرُ مِنْ حُبِّهٖ
لِمَوْلَاهُ اِذَا اشْتَکیٰ بَثَّهٗ وَغُصَّتَهٗ اَجَابَهُ اللّٰهُ ثُمَّ لَبَّاهُ اِذَا خَلَا بِالظَّلَامِ مُبْتَهِلاً اَکْرَمَهُ
اللّٰهُ ثُمَّ اَدْنَاهُ حاصل مضمون آنکه ای پروردگار من تو مولا و آقا منی پس رحم کن بر بندهٔ حقیر که بسوی تست پناه او
ای صاحب جلالت و بزرگی اعتماد من بتو است خوشا برای کسیکه پشیمان و بیدار باشد از ذوبت داشتن او مولای
و سید خود را زمانیکه شکایت کرد غم و غصهٔ خود را اجابت نماید او را خدا و لبیک میگوید زمانیکه خلوت نمود در تاریکی
شب در حالیکه تضرع و زاری کننده است خدا او را گرامی دارد و بعد از آن بخود نزدیک میکند پس او را ندا کردند
لَبَّیْکَ عَبْدِیْ وَاَنْتَ فِیْ کَنَفِیْ وَکُلَّمَا قُلْتَ قَدْ عَلِمْنَاهُ صَوْتُکَ تَشْتَاقُهٗ مَلَائِکَتِیْ فَحَسْبُکَ
الصَّوْتُ قَدْ سَمِعْنَاهُ دُعَاکَ عِنْدِیْ یَجُوْلُ فِیْ حُجُبٍ فَحَسْبُکَ السِّتْرُ قَدْ سَفَرْنَاهُ لَوْ هَبَّتِ الرِّیْحُ
مِنْ جَوَانِبِهٖ خَرَّ صَرِیْعاً لِمَا تَغْشَاهُ سَلْنِیْ بِلَا رَغْبَةٍ وَلَا رَهَبٍ وَلَا حِسَابَ اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ
حاصل مضمون آنست که خدا تعالی ندا کرد لبیک ای بندهٔ من و تو در پناه منی و هر چه گفتی آنرا دانستیم صدای تو را
ملائکهٔ من با آن مشتاقند پس کفایت میکند بر تو که آواز ترا شنیدیم دعای تو در نزد من در حجابها جولان میکند پس کفایت
ترا که پرده را کشف و زایل نمودیم اگر باد میوزد از اطراف او میافتد در حالیکه مصروع میشود برای آنچه او را مستور
کرده بنده سؤال کن از من بدون رغبت و خوف و حساب زیرا که من خدا و معبود هستم بعد از آن دعوت و استغاثهٔ
آنحضرت را جواب داد ندا ارواح انبیا و اوصیا و ملائکه و ارواح جمیع مؤمنین از این است در زیارت امام گذشته از
انس و جن اما اجابت نمودن رسول خدا و امیر المؤمنین و حسن صلوات الله علیهم بر دعوت آنحضرت از این خبر ما است
که غافل نباشد از ادراک آن و وجهیکه بر آن دلالت میکند صاحب علم و حدس صایب و اما اجابت سایر ارواح
از ارواح انبیا و اوصیا دعوت او و قول ایشان در استغاثهٔ او از این خبر ما است که استنباط میشود بر نهج دقیق
لطیف از آیه وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیْثَاقَ النَّبِیّٖنَ لَمَا اٰتَیْتُکُمْ مِّنْ کِتٰبٍ وَّحِکْمَةٍ ثُمَّ جَآءَکُمْ رَسُوْلٌ
مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهٖ وَلَتَنْصُرُنَّهٗ و تقریب استدلال از قول تعالی لتؤمنن به و لتنصرنه ظاهر است
زیرا که دلالت آن بر وجوب ایمان انبیا و اوصیا به نبوت مطلقه بر پیغمبر ما و یاری نمودن او پیغمبر برای ایشان چنانچه
که پیغمبر ما است و هم چنین بر وجوب نصرت ایشان با او و اجابت ایشان بر دعوت او از قبیل دلالت به نمط تطابق
و تصریح است چنانکه دلالت آن بر ما نحن فیه بعد از ملاحظهٔ مساوات میان پیغمبر و ائمهٔ ما صلوات الله علیهم در آنچه ذکر شد
و شمال آن بلکه حجت بودن ائمهٔ ما بعد از رسول خدا بر جن و انس و ملائکه از این خبر ما است که هر از دیل آنرا افاده میکند پس جایز است
دعوت حجت و ولی مطلق و واجب بر هر کسیکه دعوتش با و رسیده است و از اینجا واضح شد وجه نسبت تلبیه ملائکه
و اجابت ایشان و هم چنین است حال در ارواح مؤمنین از این امت و سایر امم بلکه مقتضای قاعده در ولایت
مطلقه و حجت کامله لبیک گفتن هر چیزی است از برای استغاثهٔ صاحب این ولایت و اجابت نمودن هر شیئی
است دعوت او را غیر دشمنان و مخالفین و تایید میکند این قاعده را در اینجا اموری چند که اول این خبر است

که در آثار متظافره و اخبار متکاثره از طریق خاصه و عامه وارد شده از آنکه هر شیئی بر حسین گریه کرد مگر بنو امیه و بصره و دمشق
دویم چیزیست که در بعضی از فقرات زیارات وارد گشته از اینکه ارواح مؤمنین بتحقیق جواب دادند در آن
استغاثه و فریاد آنحضرت اگر چه ابدان ایشان بعد از زمان شهادت خلق شد و سیوم قول امیر المؤمنین بیک
نفر از اصحاب خود دل برادر ما با ما است گفت نعم گفت بخدا قسم هر آینه بتحقیق حاضر است با ما در لشکرگاه ما قومی
که در پشتهای مردان و رحمهای زنانست و زود باشد که زمان ایشان را بیرون میآورد و ایمان بآنها قوی میباشد چهارم
چیزیست که ابو عمرو کشی آنرا در کتاب رجال روایت کرده است و اسناد آنرا بصادق علیه السلام داده است که آن
حضرت گفت بدرستیکه مردی از شیعهٔ امیر المؤمنین مریض بود و شدت تب لرزه داشت حسین او را عیادت کرد
وقتیکه از در خانه داخل شد از او تب لرزه رفع شد آمد با آنحضرت گفت بتحقیق راضی و خوشنود شدم با آنچه شما داده
شده حقا حقا و تب لرزه از شما میگریزد آنحضرت با او گفت بخدا قسم خدای تعالی خلقی را خلق نکرده مگر اینکه بطاعت
ما امر کرده است تا اینکه گفت آنحضرت با تب لرزه تکلم کرد به کلامیکه ما آواز او را می شنیدم و شخص او را نمی دیدم و تب لرزه
میگفت لبیک بحدیث پنجم حدیثی است که شیخ حر عاملی از او در کتاب خود نقل کرده و در آنست که عبد الرحمن بن
حجاج گفت با ابی عبد الله بودم در میان مکه و مدینه در حالیکه او بر الاغ سوار بود و من بر خر سوار بودم و کسی با ما نبود پس گفتم
ای آقای من علامت امام چیست گفت امام اگر بر این کوه بگوید که سیر کن پس سیر میکند نظر کردم بخدا قسم بکوه دیدم
که سیر میکند امام علیه السلام باو نظر کرد گفت ترا قصد نکرده ام بحدیث پس زمانیکه تامل کردی در آنچه ذکر شد و علاوه
نمودی بعضی از این اخبار را که بسوی آن اشاره میآید میدانی حقیقت آنچه را که تقریر کردم بدانکه در بعض اخبار معتبره وارد گشته
از عبد الرحمن بن کثیر از ابی عبد الله گفت مردانی خدمت حسین آمدند گفتند یا ابا عبد الله خبر ده ما را فضل خود تان را که
خدای تعالی برای شما قرار داده است آنحضرت گفت که شما آنرا حمل نمیتوانید و طاقت ندارید آنرا گفتند بلی حمل میکنیم پس
گفت اگر راست میگوئید دو نفر از شما دور شود من بیکی از شما خبر دهم اگر او حامل شد شما را خبر میدهم دو نفر کنار گشتند بیکی
خبر داد پس برخواست در حالیکه عقلش از سر پریده و قرار میکرد و دو رفیقش با او حرف زدند با ایشان جواب نگفت و در جمعت
کردند بحدیث و در خبر دیگر گفت مردی خدمت حسین بن علی آمد و گفت فضل خود تان را که خدا برای شما قرار داده بمن
خبر ده گفت تو طاقت نداری که آنرا حمل نمائی گفت یا خبر ده بمن یا ابن رسول الله حمل میکنم آنرا پس حسین با او
حدیثی نقل کرد هنوز از حدیث فارغ نشده بود تا سر و ریش او سفید شد و حدیث را فراموش کرد و حضرت
حسین فرمود او را رحمت درک نمود هنگامیکه حدیث را فراموش کرد و در خبر دیگر گفت بدرستیکه قومی
خدمت حضرت حسین آمدند و گفتند خبر ده ما را از فضایل خود تان گفت طاقت نمیآورید از من دور شوید تا به بعضی شما
اشاره نمایم اگر طاقت آورد بشما هم خبر میدهم از آنحضرت دور شدند با یکی از ایشان تکلم میکرد تا اینکه او را دهشت
غلبه کرد و چرا ایشده میکرد دید و احدی را جواب نمیداد پس از آنحضرت برگشتند بحدیث پس زمانیکه اخذ کردی
جمیع آنچه ذکر شد و دانستی که آن بعض قلیل و جزء یسیر است از مقامات صاحب ولایت مطلقه و ایضا ملاحظه نمودی بعد
از این اتصال و قرب طینت شهدای کربلا را از حیثیت ارواح و ابدان به طینت اصحاب ولایت مطلقه بلکه می باشی از کسیکه
مرا نسبت خطا نمیدهند زمانیکه حکم کردم بحسب استنباطهای رقیقه و نظرهای دقیقه باینکه وقتیکه ندا کرد حجت خدا بر جمیع خلق
هَلْ مِنْ مُعِیْنٍ وَهَلْ مِنْ نَاصِرٍ وَهَلْ مِنْ مُغِیْثٍ وَهَلْ مِنْ ذَابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُوْلِ اللّٰهِ جواب دادند او را ایضاً ابدان شریفه
و اجساد طیبه و جثه های طاهره خود شده از شهدای کربلا باینکه بحرکت آمده ایستادند نشستند و از حلقوم مبارک
ایشان خارج شده بود کلمهٔ لبیک لبیک یا بن رسول الله امر نما بر خیزیم تا در پیش روی تو دفعه دیگر جهاد کنیم بعد می
گوییم ای یاران مؤمنان شما را قسم میدهیم بخدا و رسول او و بحق ولی مطلق وقتیکه نسبت دادند بمن چیزی را از آنچه ذکر کردم
نسبت آنرا بمن دهید و نقل کنند آنرا از من به طریقیکه تقریر کردم و حلال نمیکنیم شما را وقتیکه مطالب مرا تغییر داده و بمن نسبت
دهید دراو اخبار خاصه و آثار مخصوصه را در این امور مخصوصه زیرا آنچه ذکر کردم نظر با استنباط دقیق است و امثال

و امثال این استنباطها جاری نیست از اهل آن از خادمان علوم و حاذقان فنون بلکه زیاده از ایشان بر غیر ایشان از اهل علوم
بحث و دقت نظر و رقت استنباط است بعد مخفی نماناد بر تو بدرستیکه ما در اینجا اشاره میکنیم بر بعضی از مناقب امیرالمومنین
و فضایل او بعد اشاره مینماییم بر آنچه اظهار جاری و مطلوب ما میکند از پس بدانکه بتحقیق شیخ صدوق ذکر کرده است که روایت شده امیر
المومنین طفل صغیر بود در گهواره و قماطیکه بآن دستهایش را می بستند پاره میکرد و دو قماط و سه و چهار و پنج و شش قماط
از پوست و حریر و در گهواره تکلم میکرد و در حدیث دیگر روایت شده از فاطمه دختر اسد گفت بعد از آن او را بستم قماطی
قماط را پاره کرد بعد از آن دو قماط بستم آنها را پاره کرد پس بچهار قماط از قماط مصر بستم آنها را نیز پاره کرد پس به پنج قماط
دیبا از جهة سختی آن بستم آنها را نیز پاره نمود بعد بشش قماط از دیبا و یک قماط از پوست درشت کرده بستم پس یکمرتبه کشیده
همه آنها را پاره نمود باذن خدای تعالی بعد از آن گفت ای مادر دستهای مرا مبند زیرا که من محتاج میشوم باینکه توجه نمایم به
خدا بجهت دو انگشت خود را بسوی آسمان بلند نمایم الحدیث و نیز روایت شده که آنحضرت وقتیکه بحد بلوغ رسید با بر دشید
کشتی گرفتی پس او را بزمین می انداخت و سنگ را از کوه اخذ میکرد و بیک دست بر میداشت بعد از آن پیش روی
خلق بزمین میگذاشت که دو مرد و سه مرد قادر نمیگشتند که آنرا حرکت دهند و روایت شده که مثل مارها را از جا بر کنده و بعهده
میل را به راه حمل نمود که حرکت دادن یکی از آنها محتاج بمردان قوی بود پس تنها آنها را قلع کرد و نصب نمود و نوشت
که این میل علی است و میگویند که دوتا از آنها در بغل میگرفت و دیگری را با پای خود میگرداند و دست خود را بستون میزد تا
اینکه انگشت بزرگش بسنگ داخل میشد و آن باقیست در کوفه و هم چنین در مشهد کف در تکریت و موصل و تاثیر کرده
شمشیرش در سنگ سخت کوه ثور و نیزه اش در کوهی از کوههای بادیه اثر کرده و در جزیره از ایلی بعید خدای نقل شده در حدیث
از پیغمبر که آنحضرت بفاطمه گفت آیا میدانی منزلت علی را در نزد من کفایت کرد بمن امر مرا در حالیکه دوازده
ساله بود تا گفت برداشت در خیبر را در حالیکه بیست و دو ساله بود و حال آنکه آن در را پنجاه مرد نمیتوانستند بردارند
الحدیث پس وقتیکه اینها را ملاحظه کردی علاوه بر ملاحظه اینکه هر یک از اولاد امیرالمومنین که در کربلا شهید شدند از پسران
او و اولاد امام حسن و امام حسین بتحقیق وارث شده بودند از او حظی را از شجاعت و بعضی را از اخلاق کریمه و
صفات حمیده میدانی که جوهر عزیز و در کریم و نور روشن لطیفتر نور نیست از شکوفهای باغ عصمت و بوستان رحمت
و خلافت یعنی علی اصغر شیرخوار که کشته شدن آن مثل جبرئیل و اسرافیل را صاحب دهشت و حیرت کرده است و مصیبت سید
الشهدا از جهة مصیبت او بسیار و مقابل سایر مصیبات گردیده و از میراثهای جدش امیرالمومنین بحظ و قسط شود پس میراث
او از جدش آن چیزی نیست که برای او بود در حال کودکی و زمان شیرخوردنش از قطع کردن قماطها که در گهواره میگوییم بدرستیکه
این نور روشن و ماه نورانی وقتیکه استغاثه پدرش را شنید قماط را پاره کرد و خود را بزمین انداخت و گریست و فریاد کرد
در حالتیکه باینحالت اشاره میکرد روحی و روح العالمین فداه اجابت دعوت پدرش و لبیک گفتن برای احرام شهادت
در حضانت و ملازمت پدرش و گویا من بوقوع این کیفیت قطع کننده ام نظر بوجوه و اسراریکه ذکر شده بلکه از جهة
الهامهای غیبی و مکاشفه‌های حقانیه بسبب توسل و مدد خواستنم از روح این طفل که روح او بمنزله روح اعظم است و امر
عجیب تر اینست وقتیکه در کتابت باینمقام رسیدم و مراجعت کردم در آنشب بعد از بوسیدن آستانه شریفه بمنزل خود
رسیدم در راه بمرد موثقی از موثقان و عارف شد بکیفیت شهادت آن طفل شیرخوار سلام الله علیه و علی ابیه پس گفت به
درستیکه قضیه پاره کردن او قماط و انداختن خود را بزمین از چیزهائیست که ذکر کرده است او را عالم فاضل محدث
حاجی ملا رضا استرآبادی در کتاب خود و حاصل آنچه بمن خبر داد و نقل کرده اینست که صدای شیون در میان زنان در خیمه
بلند شد و صدای خودشان را بگریه بلند کردند و امام بسوی خیمه رجوع کرد و از صدیقه صغری زینب از سبب آن حالت سوال
نمود زینب خبر داد باو آنچه آن طفل بعد از استغاثه و یاری خواستن او کرده بود و مخفی نماند بر تو که این قسم از نقل کشف میکند

که آن

که آن فاضل بر روایتی مطلع گشته در اینمقام و ممکن است که بوده باشد آنچه او ذکر کرده است نیز بطریقیکه ما تقریر کردیم یعنی از قبیل کشف
دقیق بدون اینکه بروایت خاصی رسیده باشد چنانکه ما بآن نرسیده ایم بعد بدانکه در اینمقام امر عجیبی است و آن اینست بدرستیکه
که من در بعض زمانهای گذشته شنیدم از بعض اجله سادات که گفت وقتیکه قرائت کردم با قلیلی از مصائب عترت طاهره
بدرستی وقتیکه امر منتهی شد به تنها ماندن امام و وقت جهاد و شهادتش نزدیک شد حاضر شد در عرصه کربلا شیطان شیاطین رجیم
رانده شده درگاه خدا و فریاد شدیدی نمود از هر جانب لشکرش از شیاطین در نزد او حاضر شدند بآنها گفت بتحقیق اصناف
و اقسام حیله و کیدت من در این است از قصه صحیفه و عقبه سقیفه و غیر آنها هباء منثور یعنی غبار پراکنده و پاشیده گردید زیرا که من
اگر چه سبب بودم در تمهید این حیلها از برای مخلد بودن اصحاب سقیفه و اتباع ایشان تا روز قیامت در جهنم بلکه منتهی شدن
امر این امام و حجت خدا بر جمیع خلق باینمقام نیز مسبب است از قصه سقیفه ولکن شهادت او بزرگترین کلید باعث نجات است برای
دوستان او و شیعیان او و از زیارت و گریه نمودن باو و انفاق کردن مال در محبت او و پس این شهادت سبب مغفرت گناهان خلق
بسیار و نجات ایشان از آتش میشود و از ابلیس لعین رگ حسد بحرکت آمد و تنور غضبش جوش نمود با خدای تعالی مناجات کرد
از شدت دهشت و حسرت خود در حالتیکه می گفت یا رب العزت بدرستیکه بسوی تو منتهی میگردد حاجتها آیا من مأذونم در سوال
کردن ندا کرد خدای رحمن سوال کن از من هر چه خواهی شیطان گفت بدرستیکه حجت و ولی تو که او را تفضل داده بعد از جد
و پدر و مادر و برادر او بر جمیع خلق خود اگر چه صبرش در آنچه بآن مبتلی شده فوق صبر صابرین است بلکه از ادراکات عقول
و اوهام بالاتر است ولکن میخواهم صبر او را امتحان علاوه بر اینحالت پس ندا کرد رب العزت ای لعین رجیم سوال کن هر چه می
خواهی گفت میخواهم حرارت آفتاب را زیاده نمائی به چیزیکه هفتاد درجه از حرارت علاوه نمائی باینکه هر درجه که حرارت
بر آن مستقر گردیده خدای عز و جل ندا کرد ای لعین مردود رانده شده درگاه من حاجت ترا بر آورده میکنم زیرا که من کریم تر کریمان
و سخی ترین سخاوت کنندگانم و وقتیکه حمزه حجت و ولی من مثل جد و پدر و مادر و برادرش باب رحمت و صبر و تفویض بر سرشته
شده پس وقتیکه برآورده نمود مقصود شیطان را آن ملعون درک نمود حسرت را که طلب میکرد فرار کرد از عرصه کربلا میگوییم این
حاصل آنچیزیست که این سید جلیل آنرا ذکر کرده است و شاید آنچه در طلب منت نیست که او این حکایت را نسبت داده بکتابی
از کتب مقاتل و مخفی نماناد بر تو که این از آنچیزهاست که در آن بعد نیست بلکه وقتیکه آن این وجه را تلقی میکنیم ولکن لابد است
که گفته شود انحراف آن را احدی بعد از حجت خدا بر جمیع خلق او احساس و درک ننمود مگر شیطان رجیم در اوایل ظهور و حصول
آن پس اگر گوئی که آیا آنچه در السنه مشهور است از نازل شدن کاغذ از آسمان بعد از استغاثه و یاری خواستن سید الشهدا در اینمقام
اصلی و سندی هست یا نه میگوییم ظاهر اینست که این از آنچیزهاست که آنرا اصل و سندی هست و ظاهر اینست که این بعد از
لبیک گفتن رب العزت است بر دعوت و استغاثه امام مظلوم روحی له الفداه و بتحقیق نقل کرده است آنرا بعضی بر وجه خاص
گویا که او رسیده است بچیزیکه در آن باب وارد گشته گفته آنحضرت وقتیکه تنهائی خود را و کشته شدن جمیع اعوان و انصار
خود را دید عیال و اطفال صغار خود را وداع کرد آمد بمیدان و ایستاد در حالیکه متحیر و بر نیزه خود تکیه نموده بود یکدفعه ببرادران
و اولاد و برادرزادگان و پسران عم خود نظر میکرد در حالیکه ایشان بخاک کربلا افتاده بودند و یکدفعه بغریبی و تنهائی خود نظر
میکرد و یکدفعه بزنان و غریبی و تنهائی و تشنگی ایشان و آنچه بر ایشان وارد میشود از اسیری و ذلت و خواری نظر مینمود
و یکدفعه نظر میکرد بسوی دشمنان و مهیا شدن ایشان به کشتن او بعد ندا کرد باواز بلند حزین اما من ناصر ینصرنا اما من مغیث
یغیثنا اما من موحد یخاف الله فینا آیا دفع کننده هست که از حرم رسول خدا ملال را دفع کند وقتیکه این ندا را کرد ارکان
عرش به تزلزل در آمد و آسمانها بگریه در آمدند و ملائکه فریاد کردند و زمین مضطرب گردید جمیع ایشان گفتند الهنا این حبیب
تو و نور چشم حبیب تو است ما را بنصرت او اذن بده که او را نصرت نمائیم و آنحضرت در اینحالت بود ناگاه صحیفه از آسمان در دست
شریف او رسید وقتیکه آنرا گشاد دید که آن عهدیست در خصوص شهادت از او اخذ شده قبل از خلق خلایق در این دنیا وقتیکه
بر طراز آن صحیفه نظر کرد دید که در آن بخط روشن و آشکار نوشته شده یا حسین ما مرا بتو حتم و واجب نگردانیده ایم و مرگ و

شهادت

وشهادت بتو لازم نکرده‌ایم اختیار داری وازخط و نصیب تو هم نزد ما ناقص نمیشود اگر بخواهی این بلا ها را از تو رد کنیم و آنکه
ما آسمانها و زمینها و ملائکه و جن را تمام در حکم تو کرده ایم امر کن در میان ایشان هر چه اراده داری از هلاک کردن این کافرین فاجر
و ناگاه دید که ملائکه میان آسمان و زمین را مملو کردند و در دست ایشان بود حربه‌ها از آتش منتظر حکم حسین و امر او بودند در آنچه
ایشان را بان امر میکنند از معدوم نمودن این فاسقان و قتیکه آن بزرگوار از مضمون کتاب مطلع گشت و دانست
آنچه در آن صحیفه بود آنرا بسوی آسمان انداخت و گفت دوست میدارم که هفتاد مرتبه مرا بکشند و زنده نمایند بلکه هفتاد
هزار مرتبه در طاعت و محبت تو و بدرستیکه من از زنده کانی ملول شده‌ام بعد از کشته شدن دوستان خصوصا زمانیکه
در کشته شدن من نصرت تو دین و زنده گشتن امر تو و حفظ ناموس شرع تو باشد بعد از آن نیزه خود را بر گرفته و ملائکه را
چیزی بامو نکرد و با نفس نفیس خود مباشر دعوا و جنگ شد زمانیکه همه اظهار آشنا ختی پس رجوع نمائیم بسوی بیان شهادت
طفل شیرخوار بطریقیکه در کتب مقاتل مذکور است در کتاب لهوف آورده و قتیکه حسین ابن علی ابن ابیطالب بقتل جوانان
و دوستان خود را دید بنفس خود عزم جهاد با قوم نمود و ندا کرد آیا ذب کننده هست که بلا را از حرم رسولخدا دفع کند و آیا موحدی
هست که در خصوص ما از خدا بترسد و آیا فریاد رسی هست بخدا امیدوار باشد بسبب یاری کردن ما آیا یاری کننده هست
که امیدوار باشد بانچه در نزد خدا هست بسبب اعانت نمودن ما پس صدای فریاد و شیون از زنان بلند شد بحضرت آمد بدر
خیمه گفت بزینب که پسر شیرخوار مرا بیاور تا او را وداع کنم پس او را گرفت و او را ببوسید حرمله بن کاهل لعنة الله تیری باو انداخت
آن تیر بحلقوش رسید پس او را ذبح کرد به همشیره خود زینب گفت او را اخذ کن بعد از آن خون را در کف خود گرفت
و قتیکه پر شد بسوی آسمان انداخت و گفت آسان است بر من آنچه بمن نازل میشود زیرا که آن در منظر خدا است باقر گفت که
یکقطره از آن بزمین برنگشت سید میگوید که از طریق دیگر که نزدیکتر بعقل است روایت شده که حال مقتضی وداع کردن طفل
نبود زیرا که ایشان مشغول حرب و قتل بودند و هیئت و حزن بینهایت بود سپس طفل را برداشته گفت ای برادر من ابن الحسین ابن
سه روز است که آب نچشیده بگیر برای او از این خلق طلب کن پس آنحضرت او را در بالای
دست گرفته گفت ایقوم بدرستیکه شما شیعه و اهل بیت مرا کشتید این طفل مانده در حالیکه از تشنگی میسوزد بگیرید آب باو
بدهید در آن اثنا که آنحضرت خطاب میکرد ناگاه مردی از ایشان تیری انداخت آن کودک را ذبح کرد و در روایت ابی مخنف
است که گفت یا اخاه ترا وصیت میکنم به پسرم صغیر زیرا که او طفل صغیر است و او شش ماهه یا هشت ماهه بود گفت یا ابا عبدالله
پسرت سه روز است که آب نچشیده او را آب طلب نما پس او را بر گرفته و قوم را خطاب میکرد ناگاه تیر مسموم آمد در حلقوش
و فهمید و آن تیر را حرملة بن کاهل انداخت و گفته اند عقبة اسدی انداخت پس امام خون را بدست خود اخذ کرد و به آسمان
می انداخت و میگفت اللهم انی اشهدک علی هولاء القوم الظالمین انهم الوا ان لا یبقوا من ذریة محمد احدا یعنی خدایا بدرستیکه
من ترا شاهد میگیرم بر این قوم ظالمین که ایشان قسم خورده‌اند که از ذریه پیغمبر احدی را باقی نگذارند بعد از آن بخیمه آمد و او را بام کلثوم
داد و بن تا ملحق که او را نزد گذشته گان اهل بیت خود گذاشت و از ابی فرج و کمال الدین نقل شده که بشمشیر خود زمین را حفر کرد
و او را دفن نمود طبرسی از کتاب صحاح نقل کرده و قتیکه اصحاب و خویشان حسین را کشتند و تنها ماند و کسی با او نبود مگر پسرش زین
العابدین و پسر دیگر شیرخوار که نامش عبدالله بود پس آنحضرت بدر خیمه آمد و گفت بیاورید من آن طفل را تا او را وداع کنم
پس او را بآنحضرت دادند او را میبوسید و میگفت ای پسر من وای بر این قوم زمانیکه محمد مصطفی با ایشان مخاصمه نماید
ناگاه تیری آمد تا در گلوی آن طفل نشست و افتاد او را کشت امام از اسب فرود آمد و بغلاف شمشیر خود زمین را حفر کرد و بدست خود
ریگهارا کنار نمود و او را دفن کرد و در بعض کتب معتبره نقل شده از حمید بن مسلم گفت من در لشکر ابن زیاد بودم پس نظر
کردم بآن طفلیکه در دست حسین شهید شد ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد که نور رویش بنور آفتاب غلبه کرده بود در حالیکه
دامنهایش بپایش می پیچید گاه میافتاد و گاه برمیخواست و ندا میکرد وا ولداه وا قتیلاه وا مهجة قلباه از خیمه فریاد او بلند
که رسید تا بنزد آن طفل ذبح شده رسید و خود را بروی او انداخت زنان طرف او دوید و او را برگرده بیرون آمد در پشت سر او حرمان

که مثل بروانه پراکنده بودند و حضرت حسین در آن هنگام بقوم موعظه میکرد پس در آنوقت برگشت بسوی آن زن و سوار شد بسوی
و با موعظه و مهربانی مینمود تا او را بخیمه برگردانید پس بکسانیکه در اطراف من بودند گفتم این زن کیست گفتند ام کلثوم و آن خواهران
فاطمه صغری و سکینه و رقیه و زینب من خود را نتوانستم بام کلثوم از بسیاری گریه کردن و خارج شدم در حالتیکه در را دفرامی کردم
و در مقتلی روایت کرده از شعبی که حسین وقتیکه آن طفل را بطرف زنان برد در حالیکه بخون خود غلطان و خضاب کرده شده بود
و حسین گریه میکرد وقتیکه زنان گریه او را شنیدند از خیمه بیرون دویدند دیدند آن طفل در سینه حسین مرده است و قتیکه او را
در اینحالت دیدند فریاد و صدا را بگریه بلند کردند ام کلثوم آن طفل را گرفت و بسینه خود چسبانید و نحر او را بنحر خود گذاشت
و با او میگریست بعد ندا کرد وا محمداه وا علیاه بچه چیز ملاقات کردیم بعد از شما از دشمنان وا لهفاه بر طفلیکه خضاب کرده شده
بخون خود وا اسفاه بر شیرخواریکه به تیر دشمنان از شیر باز شد و حسرتا بر مجروح شدن دیده‌ها و دلها بعد میگفت شاید بزبان
حال او میگفت لَهَفَ نَفْسِی عَلٰی صَغِیْرٍ وَاُمُّ فَطَمَتْهُ السِّهَامُ قَبْلَ الْفِطَامِ لَهَفَ قَلْبِی عَلَیْهِ وَهُوَ
صَرِیْعٌ جَرَّعُوْهُ بِجُرْعَةٍ وَهُوَ ظَامٍ خَضَبُوْهُ بِدَمِهٖ وَهُوَ طِفْلٌ لَهَفَ قَلْبِی عَلٰی قَتِیْلِ الطُّغَامِ
اَقْرَحُوْا قَلْبَ وَالِدَیْهِ عَلَیْهِ وَرَمَوْهُ بِذِلَّةٍ وَانْتِقَامٍ وَیْلُکُمْ بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمُ اللّٰهُ لَدَی الْحَشْرِ
عِنْدَ فَصْلِ الْخِصَامِ حاصل مضمون آنکه ای وای و حزن من بر طفل عطشان که او را با تیرها قطع کردند قبل از آنکه
از شیر خوردن جدا شود ای وای بر حزن قلب من با او در حالیکه افتاده بود خون او را باو نوشانیدند در حالیکه تشنه بود و او را
بخون خود خضاب نمودند و حال آنکه او طفل بود ای وای بر حزن و اندوه قلب من بر کشته شده که از اراذل و اوباش خلق
او را کشتند مجروح کردند قلب پدر و مادر او را با او تیر زدند بذلت و انتقام وای بر شما که میان ما و شما خدا است در روز قیامت و فصل
جدا کردن مخاصمه حکم است بعد مخفی نماند بر تو که امام زین العابدین و سید الساجدین به تحقیق در دعوت پدرش در آن استغاثه
در آن مقام بسیک گفت و بیانش چنانکه در روایت ابی الفرج است که گفته بعد از آن سید الشهداء ارواحنا له الفداء به یمین خود نظر
کرد واحدی را از مردان ندید و به یسار خود نظر نمود احدی را ندید پس علی ابن الحسین بیرون آمد و او مریض بود و قدرت بلند
کردن شمشیر خود را نداشت وام کلثوم از عقب ندا میکرد ای فرزند من برگرد گفت یا عمه بگذار مرا در پیش روی فرزند رسولخدا مقاتله
نمایم حسین گفت یا ام کلثوم او را اخذ کن تا اینکه زمین از نسل محمد خالی نماند و در نقل دیگر است که خود را از دست ام کلثوم
کشید و خلاص کرد از خیمه بیرون آمد در حالیکه از غایت ضعف که در او بود دشمشیر خود را از زمین میکشید پس حسین
او را دید شل باز خود را باو رسانید او را برداشته بخیمه آورد و گفت ای پسر من میخواهی چه کنی گفت ای پدر بدرستیکه ندا کردن
تو رشته قلب مرا قطع کرد و بحرکت آورد مرا و میخواهم روح خود را بتو فدا کنم آنحضرت گفت ای پسر من تو مریض هستی
و بر تو جهاد نیست و تو حجت خدا و امام هستی بر شیعه من و تو پدر ائمه و کفیل یتیمان و بیوه زنان و تو حرم مرا بمدینه خواهی
برد و منزه است خدای تعالی از اینکه زمین را بدون حجت نماید از نسل من و گویا می‌بینم ترا ای پسر من اسیر و ذلیل دستها و پا
بسته علی ابن الحسین گفت آیا ترا می کشند و من بتو نظر نمایم کاش مرگ زنده گانی مرا معدوم کند روح من به روح تو
و جان من بجان تو فدا باد حسین گفت یا علی تو خلیفه هستی بعد از من و حاکم هستی بر شیعه من و امر دین را قائم کننده
و به راه راست هدایت کننده و علوم جد و پدر را حفظ کننده هستی بعد دست در گردن او کرده و بشدت گریه کرد بعد مخفی
نماند بر تو بدرستیکه علی ابن الحسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیة روایت کرده که حسین در وقت قتال و جهاد کردن
خود در کربلا علی ابن الحسین را حاضر کرد در حالیکه او مریض بود و وصیت کرد باو اسم اعظم و مواریث انبیاء را باو تعلیم
کرد که علوم و صحف و مصاحف و سلاح را بام سلمه تسلیم کرده و امر کرده است او را که جمیع آنها را باو دفع و تسلیم نماید گفته ایضا
روایت شده که حسین در آنوقت دختر بزرگ خود فاطمه را خواند و باو کتاب پیچیده و او را امر کرد که آنرا به برادرش علی بن
الحسین بدهد پس از امام سؤال کردند که چه چیز بود در آن کتاب گفت در آن بود بخدا قسم جمیع آنچه این روایت آنرا متضمن است
از آنچه بآن است که در آن اخبار مستفیضه بلکه اخبار متکاثره متظافره وارد گشته بلکه بعضی از آنچه ایراد شده متضمن است

از قطعیات و ضروریات مذهب است   تذییل نورانی شعشعانی است در بیان بعضی از امور بنا بر اول و اشاره کردن به بعضی از اسرار در شهادت آن طفل شیرخوار روحی له الفداء پس این مصیبت از اعظم مصائب است و چگونه چنین نباشد زیرا که اگر مبتلا میشد مثل آن پیغمبر مرسل صاحب شریعت مستقله و او را غیر از آن مصیبت دیگر نمیرسید هر آینه این کفایت میکرد در جلالت شأن و بلندی مقام صبر او پس میگوئیم در بیان سر اول برای اخذ کردن امام طفل را به دو دست خود در مقابل دشمنان که کافر بودند و اتمام حجت کردن با ایشان به طلب نمودن یک جرعه آب برای آن طفل آنچیزی است که بسوی آن اشاره شد از اینکه آن طفل روحی له الفداه به تحقیق به زبان حال طلب میکرد رسیدن را به درجه شهادت مثل آنکه قماط خود را پاره و خود را به زمین انداخت و در وقت استغاثه و تاب نواختن امام سر دویم آن سری است که بر انگیخته شده از تربیت کردن خدای تعالی بندگان را و دعوت نمودن ایشان را بسوی خیرات و طاعات و اعظم و بزرگترین اطاعات گریه کردن است بر سید شهدا و به تحقیق شناختی که خلق مختلفند در میل و خواهش و ترجیح ایشان را و اجتماع نمیکنند بر یک چیزی در شادی و نه در حزن و اندوه پس خدای تعالی از لطف اقتضا کرد اینکه جاری شود در دنیا مصیبتها و محنتها آنچه را که آن قلوب همه رقت میکند به جمیع شکلهای مختلفه و ترجیحات متفرقه خود تا اینکه باقی نماند برای احدی راه عذر خواستن در گریه و نوحه و رقت و شک نیست در اینکه شهادت آن طفل روحی له الفداه از چیزهائی است که قلوب برای او رقت میکند اگر قساوت آنها سخت تر باشد از قساوت سنگها و کوهها حاصل اینست که این مصیبت نه اینکه علاوه نمودی آن را از سایر مصائب آل محمد در مقامی باشد که فوق آن مقام نیست بلکه محقق شدن مقام فوق آن تعقل و تصور نمیشود و از این کشف میکند قول امام حسین را که جناب سکینه آن را روایت کرده

شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی
لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی
کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی

حاصل آنکه ای شیعیان من اگر آب شیرین و خوشگوار را نوشیدید پس مرا یاد کنید یا غریب و شهید بشنوید پس بر من ندبه و نوحه کنید آرزو میکنم شما را که در روز عاشورا بودید نظر میکردید که چگونه برای طفل خود آب خواستم از ایشان ابا کردند از اینکه رحم کنند و به تحقیق معلوم میشود از این که شهادت آن طفل روحی له الفداه قلب امام را به درد آورده به حیثیتی که گردید مصیبت علیحده نزدیک گردیده که مساوی و مقابل جمیع مصیبتها شود سر سیوم آنست که امام وقتیکه طفل را گرفت و او را در بالای دستهای خود به میدان آورد و در مقابل دشمنان ایستاد پس به سبب آن اندوه و حزن ملائکه های مقربین و ارواح انبیاء مرسلین و اوصیا و صدیقین زیاد شد برای آنچه دانستند آن را از عدم رقت و ترحم در قلوب کفار و ظن کردند که ایشان این طفل را میکشند پاره کرده روحی له الفداه در محقق شدن عزم و ثبات قدم خود و در آنچه ذکر کرد آن را در کیفیت امتحان صحیفه که از آسمان نازل شده بود بسوی آسمان در حالیکه میگفت ای پروردگار من اختیار کردم اینکه هفتاد مرتبه مرا بکشند و زنده نمایند یا هفتاد هزار مرتبه در طاعت و محبت تو و این اگر چه از آن چیزهاست که بر علام الغیوب مخفی نیست یا اینکه ملائکه و انبیاء که به افعال او نظر میکردند و اقوال او را میشنیدند و او را تصدیق میکردند در هر چیزی که او میگفت در غایت تصدیق و کمال انقیاد و اطاعت الا اینکه آن روحی له الفداه محو نیست چیزی را به عمل آورد که قائم مقام فدا کردن جان خود باشد هفتاد مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه در طاعت و محبت خدای تعالی پس بذل کرد آن طفل صغیر را در طاعت خدا و فدا نمود او را در محبت او زیرا که الم و دردها و سوزشها که به قلب شریف او روحی له الفداه حاصل شد به سبب شهادت آن طفل با آن طریق که ذکر شد کمتر و ناقص نبود از آلام و سوزشهای هفتاد مرتبه کشته شدن بلکه از آلام هفتاد هزار مرتبه کشته شدن پس نظر کنید بسوی او روحی له الفداه ای محبان و دوستان چگونه دوستان حیران خود را به طریق واضح در باب محبت دلالت کرده است و چگونه نشان داده است عاشقان رستگار را اراده کردن کاسه های عشق و سوزش و سیراب شدن را از آن مرتبه بعد اخری و مستغرق شدن در دریای کانون خشوع و خضوع و بندگی و تضرع و خواری برای محبوب و دست برداشتن بالکلیه در طلب رضای محبوب از وجود خود و وجود آنچه با او تعلق دارد بعد از آن نظر نماید به حالت دیگر او مثل آنکه دستهای خود را پر کرده از خون آن طفل و به بیند چنانکه آن را بسوی آسمان انداخت چه خوب است این محبت و چه تمام رتبت سوزش و چه کامل رتبت محض این فانی شدن در راه خدای تعالی و چه لطیف است دقایق اسرار

در این مضمار زیرا که اعظم آنچه در این معامله رحمانی نثار میشود و اشرف آنچه در دعوت حقانی مبذول گردد مثال این خونهای طاهره مبارکه است و از تأمل کردن در این اسرار مذکوره نیز دانسته میشود سر نازل نشدن یک قطره از آن خونها از آسمان بر زمین و چگونه چنین نباشد زیرا که یک قطره از آن به منزله هزار هزار شاهد است در صدق آیه پس این هدیه حسینی که بر انگیخته شده از فرط محبت و محض فانی شدن در راه خدا که فرستاده شده است در مجلس حضرت جمال الهی میشود مگر از ذخایر گنجهای عرش و کرسی پس اگر مخصوص گردانید خدای تعالی احدی را از حاملان عرش و ساکنان کرسی خود به یک ذره از آفتاب این خونها یا به مقداری که بچشم میکشند هر آینه مکرم و معزز میشد به نعمتی که فوق آن نعمتی نیست و هر آینه سیراب میشد از کاسه لبریز از کاسه های محبت خدای تعالی و از این سر استنباط میشود سر اینکه اگر نازل میشد به زمین یک قطره از این خونها هر آینه زمین اهل خود را فرو میبرد و از ملاحظه اسرار مذکوره بعد از ملاحظه نمودن اینکه نام آن طفل چنانکه علی بود همچنین عبدالله بود در امتثال تبرک کردن پیغمبر حسین را بابی عبدالله و اما آنچه میگویند که طفل شهید دو نفر بودند یکی علی اصغر که کیفیت شهادت او گذشت و دیگری عبدالله است که بعد از افتادن سید الشهداء از زین اسب خود او را به قتل رسانیدند از آن چیزهاست که آن را مستند ندیده ام علاوه بر این اگر چنین باشد هر آینه صاحب عصر روحی له الفداه بان اشاره میکرد در قائمیات پس نیست آنچه آن را زیارت قائمیه افاده میکند مگر منحصر شدن طفل شهید در یک نفر و گاه استناد و اعتماد میشود در تخصیص با آنچه نقل شده از کتاب اخبار الدول و آثار الاول و آن اینست که سید الشهداء آن زمانی باقی بود وقتیکه کمر دار از ایشان بسوی او میرفت به پیکر دید و با بر گشتن اذیت پس آن حضرت طفل صغیر را از اولاد خود که نامش عبدالله بود در دست داشت تیر از بنی اسد او را از آن حضرت بر گرفت و ذبح کرد و آن حضرت خون او را اخذ نمود در دست خود بسوی آسمان انداخت و گفت ای خدای من اگر از ما حبس کرده یاری و نصرت را از آسمان پس آن را برای ما خیر کن و از ظالمان انتقام ما را بکش و این مخفی نماند بر تو که آنچه در این روایت است با عقل موافق نیست زیرا که سید شهدا از مکان مصرع خود منتقل نشد بسوی خیمه ها پس چگونه طفل را به طریق عادت برمیدارند اللهم اینکه بگویند که آن طفل سه ساله یا قریب به آن بود و خودش از خیمه به مصرع آن حضرت رفت و این نیز چنانکه می بینی ظاهر روایت آن را منع میکند و بالجمله در ستیکه آنچه این روایت آن را متضمن است در غایت بعد و دوری است و مثل اینست در غایت بعد آنچه نقل شده در بعض کتب از اینکه شهادت عبدالله علی اصغر قبل از شهادت علی اکبر بود و این مثل آن چیزی است که از کتاب منتخب نقل شده از اینکه روایت شده وقتیکه عباس را شهید کردند پیادگان و سواران بر حسین هجوم آوردند وقتیکه این را دید ندا کرد یا قوم اما من مجیر یجیرنا اما من مغیث یغیثنا اما من طالب حق فینصرنا اما من خائف من النار فیذب عنا اما من احد فیاتینا بشربة من الماء لهذا الطفل زیرا که او به تشنگی طاقت ندارد پس برخاست بسوی او پسر کبیر او و او در آن روز هفده ساله بود و گفت من تو را آب میاورم ای آقای من لحظه صبر کن و رو بمبارک کرد از خدا بسوی راه پس مشک را برداشت خود بر داشت به شریعه فرات داخل شد و او را پر کرد و آورد خدمت پدرش و گفت این آب برای کسی است که جنه او طلب شده برادرم را سیراب کن اگر چیزی باقی باشد آن را بر من بریز زیرا که من تشنه ام پس حسین گریست و طفل خود را اخذ کرده در ران خود نشانید و کوزه را گرفت و بر دهن او نزدیک نمود و وقتیکه آن طفل قصد کرد که بنوشد یک تیر زهر آلود آمد در گلویش و فرو رفت و بجگر او رسید و قبل از اینکه از آب چیزی بنوشد حسین گریست و کوزه را از دست خود انداخت و نظر کرد بچشم خود بسوی آسمان و گفت اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا اشبه الخلق بنبیک و حبیبک و رسولک محمد ثم برادرش نیست بعد از فرقت شما مگر گریه و به دندان زدن و از پشیمانی و ذکر نمیکنم چیزی را که دستها زبان برای شما گردد مگر اینکه جاری شود اشکهای من در حالتیکه ممزوج بوده با خون من و این روایت چنانکه می بینی مستقیم نیست از چند وجه چنانکه مخفی نیست بر کسی که اخذ نماید جمیع آنچه در شهادت علی اکبر ذکر شد و بالجمله آنچه در این روایت مناقض است با آنچه در زیارت قائمیه است مخفی نیست پس رجوع نمائیم بسوی

درصدد و بیان آن بودیم پس میگوییم بیان دوم در اشاره کردن است بر تعجیل کردن امام روحی له الفداء در دفن کردن آن طفل شیرخوار در اینجا.
دو سرّ است یکی ظاهری و یکی باطنی اما اوّل زیرا که او اگر در روی زمین باقی میماند مدفون نشده مثل سایر شهدا هر آینه دشمنان سر مبارک او را
میبریدند و بر نیزه میزدند و این سبب زیادت خواری و حقارت میشد در اسلام و سبب میشد بجا رسیدن این بدعت گمراهی در دو
بنی امیه نسبت باطفال شیعه علاوه براینمقام مقام فوریه نزول بلا و فرو رفتن زمین میشد اهل خود را از پدر و مادر و جانم فدای مروت سید
شهدا و رحمت او باد و آن بزرگوار رحم کرد بر این جسد شریف صغیر و حفظ کرد او را از متفرق شدن اعضایش از حرارت آفتاب
و متلاشی شدن اجزاء او در زیر ناخنهای اسبان دشمنان و اما دویم آن اینست که این جسد شریف زمانیکه خونهای طاهره آن در عظم رتبه و شرافت
درجه بود چنانکه بسوی آن اشاره گذشت پس سزاوار است که محفوظ و مستور شود از چشمهای دشمنان علاوه بر این در این فعل آن
بزرگوار مهربانی و رحمت است از وجهی بر حرم و زنان در وقت گذشتن ایشان از مصارع شهدا و هم بر جمعی از انبیا و ملائکه و صدیقین
و صدیقات در وقت نازل شدن ایشان از آسمان با سید انبیا و سید اوصیا و سیده زنان برای زیارت جسد طاهر مطهر و نور
انور اعنی جسد سید الشهدا ابی عبدالله الحسین روحی له الفداء و هم چنین سایر جسدهای شریفه و ابدان طاهره و بیان سیوم در اشاره
کردن است بسوی نماز گذاردن بر او چنانکه در بعض روایات گذشته است پس بیان که سر نماز گذاردن امام بر این طفل شیر
خوار روحی له الفداء دانسته میشود از تأمل کردن در اسرار مذکوره پس حاصل آنها اینست که نماز گذاردن امام در این طفل آنوقت از زبان
چیزهاست که اشاره میکند بر بلندی درجه این طفل شیرخوار از حیثیت شهادت زیرا که درجه شهادتش در نزد خدای عزوجل بمنزله شهادت
بزرگان جوانان و پیران از شهدا است که میرسد درجه او بکرّ درجه یکطایفه از بزرگان شهدا پس نماز گذاردن امام بر او مثل نماز گذاردن
پیغمبر است بر حمزة بن عبدالمطلب در روز احد و در اینمقام نیز سرّ لطیف دقیق است و آن اینست که نماز در حقیقت اگر چه نماز میت باشد
اعظم نوعهای شکر است جامعترین اقسام تعریف و حمد است برای خدای تعالی جل جلاله و عظم شانه و چگونه چنین نباشد زیرا که آن معراج مؤمن
و علیکه گردیده فدا کردن سید شهدا فرزند شیرخوار مذبوح خود را در پیش روی خود در راه خدا و ترویج دین او از آنچیزهاست که تعجب مینمود
از آن ملائکه و ارواح انبیا و اوصیا و صدیقین و شهداء نظر باینکه اینفدا کردن تفدیه منتجه بود نه تفدیه و جهه چنانکه در سایر شهدا
واجب بود پس در محل اعلی و درجه عظمی و نهشد از قبول بودن در نزد خدای عزوجل بحیثیتیکه بالای این محل مقام و محلی نیست مگر
شهادت نفس شریفش روحی له الفداء ترغیب بود براداکردن حمد و ثنا و شکر برای خدای عزوجل و آورد آنچیزی را که اقسام شکر و انواع
حمد و ثنا را برای خداوند متعال جمع میکند و آن نماز گذاردن است بر این طفل بیان چهارم در اشاره کردن است به بعضی از امور یکه تعلق
دارد باخبار گذشته که وارد گشته در کیفیت اراده کردن امام زین العابدین و سید ساجدین جهاد را و منع نمودن سید شهدا او را
از این اراده پس مدابکه خدای تعالی سید ساجدین را مریض کرد در زمان ناخوش بودن او و طول کشید تا جهاد از او ساقط شود از
برای حفظ کردن عالم از منهدم و هلاک شدن و به تحقیق گذشت در بعض اخبار گذشته قول سید شهدا ابی عبدالله الحسین که گفت
حاشا لله تعالی جل شانه الکبیر المتعال ان یبقی الارض بلا حجة من نسلی و به تحقیق وارد گشته در خبر دیگر از ابی حمزه ثمالی از علی ابن الحسین
در حدیثی که حسین با اصحاب خود گفت در شب آن روزیکه در آن شهید شد بدرستیکه من فردا شهید خواهم شد و هم شما با من شهید
خواهید شد و همه شما با من شهید خواهید شد و از شما احدی باقی نماند پس گفتند حمد خدایرا است که ما را گرامی داشته به سبب یاری
کردن تو و بعد از آن خبر داده بکشته شدن قاسم ابن حسن و پسرش عبدالله آن طفل شیرخوار و از پسرش سید ساجدین زین العابدین
سؤال کردند گفت خداوند عالم قطع نمیکند نسل مرا از دنیا و دشمنان باو نمی رسند و او پدر است نه امامه است الحدیث پس
هر کاه گوئی که چه میگوئی در توجیه این اخبار که ما معتقد باینکه سید ساجدین زین العابدین اگر در آن روز شهید میگشت هر آینه نسل
سید شهدا منقطع میشد و زمین خالی میشد از حجت خدای عزوجل این چنانکه میبینی منافی است با اخبار و آثاریکه وارد است در
اینکه محمد ابن علی ابن الحسین در روز کربلا بود و در آن روز نزدیک بالغ بنا بر این نزدیک بود و به تحقیق وارد گشته در خبر موثق از زراره
بابی جعفر صادق گفتم که حسین بن علی را درک کردی گفت نعم یاد دارم و من با او بودم در مسجد الحرام در حالیکه سیل داخل شد و مردم در مقام
مبالغه ایستادند بعضی خارج میشد و میگفت که به تحقیق سیل مقام را برد و بعضی خارج میشد و میگفت که مقام در مکان خود است راوی

راوی گوید پس گفت یا فلان اینها چه میکنند گفتم خدا ترا اصلاح نماید قسم میخورند که سیل مقام را برد و پامال کرد گفت نداکن که خدای تعالی آنرا
علم و نشانه کرده است آنرا امین و پامال نمیکند پس مستقر و برقرار گشتند الحدیث و بالجمله بدرستیکه وجود محمد بن علی الحسین در آن
روز از آن چیزهاست که در آن شک نیست و بودن حجت و پیغمبر و امام در سن اینچنانی که کمتر از پانزده سال بلکه از ده سال نیز از آنچیزهاست
که در آن باکی نیست پس این عیسی بن مریم است که حجت و پیغمبر بود در حال آنکه او طفلی بود در گهواره و بدرستیکه جمعی از ائمه و به تحقیق امامت
بایشان منتقل شد و حال آنکه ایشان در سن کودک بودند مثل جواد منتقل شد امامت باو در حالتیکه او در نه سالگی بود و هادی
امامت باو منتقل شد در حالیکه او شش ساله یا نزدیک بآن بود و قائم منتظر عجل الله فرجه امامت باو منتقل گشت در حالیکه او طفل بود
میگویم توفیق و جمع میان اخبار از آنچیزهاست که در آن صعوبتی نیست بیانش اینست که امام بودن سید ساجدین زین العابدین بعد از
پدرش سید الشهدا ابی عبدالله الحسین از آنچیزهاست که در نزد خدا مقدر بود و مبداء مدار آن را بانبیا و به تحقیق خبر داده است
بآن پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین دفعات عدیده و به تحقیق این نیز مکتوب است در صحیفه صدیقه طاهره معصومه
فاطمه زهرا پس هر کاه زین العابدین و سید ساجدین در آن روز شهید میشد هر آینه آن زمانهائیکه مقدر گشته که امام در آنها باشد
و آن امام علی ابن الحسین است خالی میشد از حجت خدای عزوجل اگر چه حجت خدا که امام است بعد از تمام شدن آن زمانها
موجود است در خود آنها نیز مثل وجود او در زمانهای بعد و آن امام محمد ابن علی ابن الحسین است پس از اینجا معلوم میشود معنی
کلام سید الشهدا ابی عبدالله الحسین که گفت ما کان الله لیقطع نسلی من الدنیا ای نسل آنانیکه حجتهای خدا میباشند در زمین و
امامت بایشان منتقل گردد بآن ترتیبی که در صحیفه صدیقه طاهره فاطمه زهرا است پس این توفیق و جمع است در میان اخبار
بیان پنجم در اشاره کردن است بامر دیگر در اینمقام مدابکه وصیت سید الشهدا به پسر خود سید ساجدین و نص کردن و امامتش چنانکه
دفعات عدیده نص کردن است و قبل از خروج او از مدینه و هم چنین نص کردنش در کربلا کرات و مرات واقع گردید
و آنچه مستفاد میشود از اخبار که نص آنحضرت در کربلا چهار مرتبه در شب عاشورا و یکمرتبه در طلب کردن زین العابدین جهاد را
و یکمرتبه پیش از شروع کردن امام بجهاد و یکمرتبه بعد از صدور مجاهدات کثیره و کشتن چند هزار از مردم در بعضی از حملها از او و از این
آنست که روایت شده از سید ساجدین که او گفت من از غلبه مرض غش کرده بودم پس ناگاه دیدم در نزد من مرغ سفید
هست باو نظر کردم دیدم که پدرم است در حالیکه ثقیل کرده است او را تیرها با ریختن خونها ظاهر است که بلع او فرو بردن سید
ساجدین آب دهن سید شهدا ابی عبدالله را و آنچیزرا که از حلقوم شریفش خارج شد و آنچیزی بود که شبیه گنجشک در آن
حالت بود و به تحقیق ذکر کرد من بعض موثقین که از سید ساجدین زین العابدین روایت شده که گفت من نظر کردم
قبل از عارض شدن غش من بمقاتلات پدرم پس دیدم شخصی از کافرین که بر نیزه از تهیگاه پدرم زد پدرم او را بگشت
و وسیله امامت بمن منتقل شد دانستم که آن مرد کافر در صلبش کسی بود که بولایت ما قائل است پس در آن وقت دانستم سرّ عدم
کشتن پدرم حسین او را با اینکه از کشتن آن کافر لعین متمکن بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین تذییل دیگر نور الٰهی
شعشعانی است در اشاره کردن بآنچه تعلق دارد بآنچه در اوایل این مجالس گذشت مدابکه در اوایل این مجالس شناختی
که اوّل کسیکه لبیک گفت جواب داد بر دعوت سید الشهدا روحی له الفداء خدای عزوجل بود بعد از آن ارواح انبیا
و مرسلین و اوصیا و صدیقین و ملائکه تا اینکه امر رسید به لبیک گفتن آحاد شهدا روحی له الفداء در کربلا و حرکت نمودن
ایشان در مصرعهای خود بعد از آن مطلع شونده کان را بر اینده دعوت و استغاثه از مؤمنین جن پس هر گاه گوئی چگونه شد
امر بعد از لبیک گفتن خدا و بعد از تبیینه هایکه مذکور شدند و چگونه بود کلام سید شهدا روحی له الفداء با کسانیکه بر دعوت او
لبیک گفتند و با آن کسانیکه بعد از استغاثه و یاری خواستن او جواب دادند میگویم اما مناجات او با خدای رب العزة جل و علا پس در آن
شناختی در کیفیت آن صحیفه که از آسمان نازل گردید و اما کلام او با یاری شخصیکه بر دعوت و استغاثه او لبیک و جواب دادند
پس آنحضرت او را جزای خیر داد میگویم بدرستیکه ملائکه و ارواح انبیا و مرسلین بتحقیق وفا کردند از جهة لبیک گفتن

واجابت نمودن ایشان با آنچه خدای تعالی از ایشان اخذ کرده بود از عهد شدید و میثاق اکید در هر نشأه از عوالم الهی از نشأه
ذریه ارواحیه و نشأه دنیویه و برزخیه اخرویه پس اشهد شدید و میثاق اکید بر لزوم قبول کردن ولایت محمد و اولاد معصومین
او و ایمان آوردن بآنست و بر وجوب اطاعت و نصرت ایشانست در هر نشأه که در آن اهل بیت محمد از ایشان
نصرت میخواهند بلکه اگر چه از ایشان طلب نصرت ننمایند پس دلالت میکند بر آنچه ما ذکر کردیم از عهد شدید و میثاق
اکید یک آیه از قرآن و آن اینست و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جائکم رسول مصدق
لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال أأقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین
و مخفی نماند بر تو که این آیه اگر چه در اخذ کردن خدای تعالی عهد و میثاق اقرار از پیغمبران و مرسلین برای پیغمبر ما است الا
اینکه در شان پیغمبر ما و اولاد معصومین او نیز است زیرا که آل محمد با او مساویند در جمیع آنچه خدا باو عطا کرده مگر آنچه بدلیل خارج شده
پس دلالت میکند بر این بعد از اخبار متظافره و احادیث متواتره متکاثره قول خدای تعالی است که فرمود قل تعالوا
ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم پس مراد از انفسنا امیر المؤمنین است پس مساوی میشود
با پیغمبر در هر چه خدای تعالی او را عطا کرده است مگر آنچه بدلیل خارج شده است و سایر ائمه مثل امیر المؤمنین اند
در اینحکم بتعمیم رسولخدا از امیر المؤمنین افضل است و امیر المؤمنین از سایر ائمه افضل است و کلام مفصل و مشبع در اینباب
مذکور است در بعضی از کتب ما مثل فن اعلی از کتاب خزاین و فن عقاید و غیر این از کتب ما پس هر کسیکه میخواهد اطلاع بهم رساند
بر این مباحث شریفه رجوع نماید بر آن کتب و بالجمله در ثبوت حکم آیه و اذ اخذ الله میثاق النبیین جاریست در اولاد محمد
چنانکه آن در آن بزرگوار جاریست بعد در اینجا ذکر مینمائیم بعضی از اخبار خاصه را که وارد گشته در حاضر شدن جماعتی
از ملائکه و وارد شدن طوایف چند از مؤمنین جن در نزد سید الشهداء روحی له الفداء برای نصرت او تا اینکه این اخبار
خاصه مؤید باشد بر آنچه ذکر کردیم از امر کلی در اجابت کردن و شاید بگفتن هذا که در منتخب گفته که نقل شده که حسین
وقتیکه در موقف کربلا بود چند فوج طیاره از جن بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند یا حسین ما ناصر تو هستیم امر کن ما را
با آنچه میخواهی اگر امر نمائی ما را بکشتن دشمنان خودتان هر آینه میکشیم پس آنحضرت ایشانرا جزای خیر داد و با ایشان
گفت من مخالفت نمیکنم قول جد خود رسولخدا را مکانیکه مرا امر کرده است که بزودی بخدمت او بروم و بدرستیکه
الآن یکساعت خوابیدم جد خود را دیدم که مرا بسینه خود ضم کرد و میان دو چشم مرا بوسید و بمن گفت یا حسین بدرستیکه
خدای تعالی خواسته است که ترا مقتول و بخون خود آغشته ببیند در حالتیکه محاسن تو بخون خضاب کرده شود و از پشت
سر مذبوح باشی و بتحقیق خدا خواسته است که حرم ترا اسیر و بر جهاز شتران سوار شده ببیند و من بخدا قسم صبر میکنم
کنم تا اینکه خدا بامر خود حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است و در کتاب ملهوف نقل کرده از مفید از صادق ع
که گفت وقتیکه ابو عبد الله الحسین بن علی سیر کرد از مکه تا داخل مدینه شود چند فوج از ملائکه مسومین و مردفین آمدند در دستهای
ایشان حربه ها بود و بر اسبهای بهشت سوار بودند بآنحضرت سلام دادند و گفتند یا حجة الله علی خلقه بعد از جد و پدر و برادر پس
بدرستیکه خدای تعالی مدد کرده است ما با جد تو رسولخدا را در مواطن بسیار و مدد کرده است ترا با ما آنحضرت بایشان گفت
وعده گاه کو دال و بقعه منست که در اینجا شهید میشوم و آن کربلاست وقتیکه باینجا وارد شدم بیائید گفتند یا حجة الله
بدرستیکه خدا ما را امر کرده است که ترا اطاعت نمائیم اگر از دشمنی که بتو میرسد میترسی با تو باشیم گفت ایشانرا بمن
راه نیست و مرا بدی نمیتوانند رسانید تا اینکه بمنزل خود برسم و آمدند چند فوج از مؤمنین جن و گفتند ای آقای
ما شیعیان تو ایم و ناصر تو ایم امر کن ما را با آنچه میخواهی اگر ما را مأمور کنی بکشتن جمیع دشمن خود و تو در مکان خود باشی هر آینه
بتو کفایت میکنیم پس ایشانرا جزای خیر داد و بایشان گفت آیا کتاب خدا را که بمحمد جد من نازل شده نخوانده اید در قول او قل لو کنتم

فی بروج مشیدة لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم زمانیکه من در مکان خود باشم پس بچه چیز امتحان میشود این خلق منکوس و بچه چیز
امتحان کرده میشود که ساکن میشود در کو دال من در کربلا و حال آنکه خدا اختیار کرده است آنرا برای من در آن روزیکه زمین را بسط کرد و آنرا
برای شیعیان ما پناهگاه قرار داده است و در آن اعمال و نماز ایشان قبول درگاه الهی گردد و مستجاب شود دعای ایشان ساکن شوند در آن
شیعیان ما و ایشانرا امان گردد در دنیا و آخرت ولکن حاضر میشوید بمن در روز شنبه که آن روز عاشوراست که در آخر آن روز مرا میکشند
و باقی نماند بعد از من طلب کرده شده از اهل و پسران و برادران و اهل بیت من و سر مرا برای یزید بن معاویه بفرستند پس گفتند بخدا قسم ای حبیب خدا و پسر حبیب
او اگر امر تو اطاعت نمیبود و مخالفت تو جایز میبود هر آینه ترا مخالفت میکردیم و جمیع دشمنان ترا بقتل میرسانیدیم پیش از اینکه بتو برسند
پس بایشان گفت ما بخدا قسم قادر هستیم بر ایشان از شما ولکن لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و در کتاب ملهوف نیز
نقل کرده از مولای ما صادق که گفت از پدرم شنیدم که میگوید وقتیکه حسین و عمر بن سعد ملاقات کردند و حرب بر پا شد خداوند عالم نازل
کرد نصرت را حتی در بالای سر حسین پر زد بعد از آن مخیر کرد او را در میان نصرت بر دشمنان و در میان ملاقات خدای تعالی پس ملاقات
خدا را اختیار کرد میگوئیم بدرستیکه خبر در این معنی در غایت استفاضه است زمانیکه در آنها تأمل کردی بعد از اخذ کردن جمیع آنچه
ما ذکر کردیم بنحویکه مراد از نازل کردن خدا نصرت را بر فرق سر حسین آن چیزیست که ما بایشان اشاره کردیم از اصدار شدن اجابت
و تلبیه از خدای تعالی و از ملائکه و ارواح انبیاء الی غیر ذلک چنانکه شناختی بعد مخفی نماند بتو که در قصه جن حکایت عجیبه دارد که ذکر آن باین مقام
مناسب است زیرا که آن تأیید میکند بچیزیکه ما مقدم کردیم از اصدار شدن اجابت و تلبیه بطریق کلی و آن حکایت اینست که جمعی از صلحاء
اخیار نقل کرده اند از زبان عالمی از علماء معاصرین که گفت خبر داد بمن مرد ثقه از طلاب علوم گفت که من در زمانی از زمانها توبیخ و ملامت
میکردم در نزد خود بلکه در نزد جمعی از مردم زعفر جنی را و تأسف میخوردم بر رجوع کردن او از کربلا در روز عاشورا و بدون نصرت کردن
بر امام و نفس خود را در این باب ساکت نمیتوانستم بکنم که او در رجوع کردن از کربلا معذور است زیرا که او را امام رخصت نداد در جهاد و نصرت
کردن بعد از آن در شبی از شبهای دهه اول محرم تنها در منزل خود نشسته بودم در مدرسه از مدارس اصفهان و بعض کتب مقاتل را
مطالعه میکردم اینجا بر آنکه زعفر با لشکر خود بکربلا آمد و بدون نصرت کردن با امام رجوع کرد ناگاه دیدم مردی در را گشود و بمن داخل شد
و سلام داد بمن جواب سلام او را دادم و نشست و باو مرحبا گفتم ولکن تعجب کردم از گشودن او در را زیرا که آنرا بسته بودم بحلقه آهن
پس بمن گفت از من مترس من برادر تو زعفر جنی هستم آمدم ترا زیارت کنم و از تو بتو شکایت نمایم در اینکه مرا بسیار ملامت و مذمت
کردی بعد از آن گفت ای برادر تو حقیقت امر را نفهمیده تا حال و آنرا بتمام معرفت ندانسته تا این زمان پس بدانکه من بزمین کربلا
رسیدم با لشکر خود در وقتیکه زمین کربلا در آنوقت مملو بود از جمیع اطراف بلشکرها از طوایف جن و ایشانرا پادشاهان بزرگ بود
و من اصغر و کوچکتر ایشان بودم از حیثیت شان و ذلیلتر ایشان بودم از جهة رتبه و کمتر ایشان بودم از جهة لشکر و میان
هوا تا عنان آسمان مملو بود از ملائکه و جن بعض ایشان متصل بود ببعض در پیش هر صف بزرگ ایشان بود از ملائکه و جن و
اهل هر صف از صفها از نزدیک و دور بر امام سلام میکردند از مکانیکه ایستاده بودند با ملاحظه کردن ایشان تبجیل و تعظیم او را
مثل وزرا و امرا تماکردن رعایا پادشاه پادشاهان را با تضرع و زاری کرده از او رخصت می طلبیدند در یاری نمودن و با کفار مقاتله کردن
و جای ایستادن من و لشکرم در مکان دور بود از امام بمقدار چهار فرسخ و این از جهة این بود که مکان خالی از شاغل نبود
که از مکان ایستادن من نزدیکتر باشد نه در زمین و نه در هوا پس سلام دادیم با کمال تعظیم و تبجیل بر امام و با سلام رد کرد بعد از آن
شروع کرد به تکلم نمودن با اهل هر صف از صفوف ملائکه و طوایف جن پس بهر یک جزای خیر داد و در آخر کلام خود ایشانرا
دعا کرد و بهیچ احدی از ملائکه و طوایف جن در نصرت و جهاد کردن اذن نداد پس همه بمکان خود رجوع کردند و من با همه این حال در زمین کربلا
بودم ولکن با لشکر خود در جانبی از زمین کربلا کوچ کردن کربلا گریه و جزع میکردم و سیلی بر روی خود میزدم وقتیکه شد آنچه شد از شهادت
سید الشهداء و کفار از زمین کربلا کوچ کردند با اسیرا و حرم رسولخدا و سرهای مطهره منوره من و اصحاب من از عقب ایشان
میرفتیم بقصد خدمت اهل بیت و حرم و تعرض و توجه نمودن ببعضی از امور مثل حفظ کردن اطفال از افتادن از پشت شترها

و مثل آن وقتیکه لشکر ابن زیاد بر اسیران و سرهای مطهره موکل بودند در خارج کوفه نازل شدند در جائی برای خودشان خیمه ها نصب کردند و اسیران و اهل بیت رسولخدا را در جانب دیگر فرود آوردند وقتیکه یکساعت از شب گذشت جماعتی از کوفه بیرون آمدند و با ایشان بود ظروف و مائده های پر از گوشت پخته و سایر طعامها از مطبوخات و غیر آن و آنها را آوردند نزد پاسبانان و متوکلین و اطفال اهل بیت در آنوقت در شدت گریه و جزع بودند از غایت گرسنگی و جزع ایشان زیاده گشت وقتیکه بوی مطبوخات بدماغ ایشان رسید پس فضه نزد زینب صدیقه طاهره آمد و گفت ای خاتون من و خاتون زنان آیا نمی بینی اطفال را و آنچه در ایشان است از ضرر گرسنگی زینب مظلومه گفت چاره چیست فضه گفت بدرستیکه رسولخدا بمن گفت که از برای تو دعای مستجابست دو تا را از آنها گذشته و یکی مانده است بمن اذن ده که خدا تعالی را بخوانم تا مارا فرجی کرامت فرماید در امر اطفال پس او را رخصت داد آمد بجائی در آن تل کوچک بود و دو رکعت نماز کرد از برای استجابت دعا پس خدارا خواند در آن اثنا که او دعا میکرد ناگاه نازل شد از آسمان کاسه پر از گوشت و شوربا و در بالای آن دو قرص نان بود و بوی مشک و عنبر و زعفران از آن کاسه ساطع بود و غذای اهل بیت از سیدالساجدین و زنان و اطفال از آن کاسه و از آن دو قرص نان بود هر وقتیکه محتاج بغذا میشدند از آن میل میکردند و سیر میشدند و آن کاسه بحال خود پر از گوشت و شوربا بود گویا که از آن چیزی ناقص نشده بود و همچنین آن دو قرص نان پس این آیه ساطعه و نعمت الهیه و مائده سماویه موجود بود در نزد اهل بیت تا آن روزیکه وارد مدینه شدند بعد از آن روز مفقود و مرتفع شد بعد زعفر گفت این حکایت منست بخدا قسم من و اصحابم مفارقت نکردیم از اهل بیت از روز عاشورا تا اینکه اهل بیت وارد مدینه رسولخدا شدند پس ملامت و مذمت بکن مرا بعد از این بعد غایب شد زعفر از چشم امیر صالح پس توبه کرد و پشیمان گشت از مذمت کردن خود زعفر را و رحمت کرد این آخر آنچیزیست که ما ذکر آنرا اراده کردیم در این مجلس والله اعلم بحقایق الامور **مجلس سیزدهم** از کتاب کبریت الاحمر فی عبادات و باقیات صالحات در بیان بیرون شدن امام روحی له الفداء بمیدان جنگ و بیان حال در مجاهدات و مقالات آنحضرت و در منتخب گفته بدرستیکه حسین نظر کرد بر هفتاد و دو مرد از اهل بیت خود که افتاده اند پس التفات بر خیمه نمود و نداکرد یا سکینه یا فاطمه یا زینب یا ام کلثوم بر شما باد از من سلام سکینه نداکرد ای پدر آیا بمرگ مهیا شده گفت چگونه مهیا نباشد کسیکه او را ناصر و معین نیست پس گفت ای پدر رد کن ما را بحرم جد ما گفت هیهات اگر مرغ قطا را ترک کنند هر آینه میخوابد زنان فریاد کردند حضرت ایشان را ساکت کرد و در نقل دیگر است که آنحضرت گفت ساکت باشید زیرا که گریه کردن پیش روی شما است و در منتخب گفته پس بردیمانی رسولخدا را خواست و آنرا پوشید و زره فاضل خود را از بالای آن پوشید و شمشیر خود را حمایل نمود و بر اسب خود سوار شده در حالیکه غرق آهن بود و روی بام کلثوم کرد و با او گفت وصیت میکنم ترا ای خواهر بنفس تو خیر را و بدرستیکه من میروم بسوی این قوم پس سکینه آمد در حالیکه فریاد میکرد حضرت او را بسیار دوست میداشت او را بسینه خود ضم کرد و اشک او را به آستین خود پاک کرد و گفت

سَیَطُولُ بَعْدِی یَا سُکَیْنَةُ فَاعْلَمِی مِنْکِ الْبُکَاءُ اِذَا الْحِمَامُ دَهَانِی لَا تُحْرِقِی قَلْبِی بِدَمْعِکِ حَسْرَةً مَادَامَ مِنِّی الرُّوحُ فِی جُثْمَانِی فَاِذَا قُتِلْتُ فَاَنْتِ اَوْلَی بِالَّذِی تَاْتِیْنَهُ یَا خِیْرَةَ النِّسْوَانِ

حاصل مضمون آنکه ای سکینه بدانکه بعد از من بسیار خواهد شد از تو گریه کردن زمانیکه مرگ بمن هجوم آورد دل مرا مسوزان به اشک چشم خود از جهة حسرت ما دامیکه روح در بدن منست پس زمانیکه مرا کشتند تو اولی هستی بآنچه میآئی ای بهترین زنان یعنی تو اولی هستی بگریه و نوحه کردن بعد از آن بهمشیره خود گفت بلباس کهنه بمن بیاور که احدی از قوم بآن میل نکند آنرا در زیر لباسهای خود بپوشم تا بعد از کشتن من آنرا از بدنم بکنند و در کتاب مناقب چنین است که گفت زیرا که مرا میکشند و لباسهای مرا میبرند پس در لباس تنگ آوردند او نپوشید گفت این لباس اهل ذلت است بعد از آن لباسی آوردند که از آن وسیعتر بود آنرا پوشید و در منتخب آورده که صدای زنان بلند شد بگریه و نوحه کردن بعد از آن لباسی آوردند اطراف آنرا پاره پاره کرد و از زیر لباسها پوشید و در اسلوار تازه بود آنرا نیز پاره کرد تا آنرا از بدنش بیرون نکنند پس وقتیکه او را شهید کردند مرد فاسقی قصد کرد بآن رزگوار آنرا از او بیرون کرد و او را عریان گذاشت و در روی ریگهای گرم انداخت در آن حال دستهای آن ملعون شل شد و عذاب و خواری او نازل شد راوی گوید وقتیکه

حضرت حسین آن لباس پاره شده را نپوشید اهل و اولاد خود را وداع کرد مثل وداع کسیکه مراجعت نمیکند ابوالفرج میگوید خبر داد مرا احمد بن شبیب از احمد بن حرث از مدائنی از ابی مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم او گفت حسین طفل خود را خواند پس او را در کنار خود نشانید عقبة بن بشر تیری باو انداخت او را ذبح کرد و خبر داد بمن محمد ابن حسین اشنانی باسناد خود از کسیکه حاضر بود در خدمت حسین گفت با آنحضرت پسر صغیری بود دیگر تیری باو آمد در نحر او واقع شد گفت پس حسین میگفت اللهم لا یکون اهون علیک من فصیل و در بعض مقاتل گفته است که زینب دختر علی آنرا ذکر کرده که آنحضرت رو بر تو ای پسر سعد لشکر خود را جمع میکنی بر کشتن ابی عبدالله الحسین و حال آنکه او یادگار پیغمبر و بهترین جوانان اهل بهشت است و در مناقب گفته بعد از آن بیرون آمد و گفت ای اهل کوفه قبح و زشتی بر شما باد و غم و شدت و هلاکت باد شمارا وقتیکه ما را بفریاد خود خواندید در حالیکه حیران بودید آمدیم شما در حالیکه سرعت کننده بودیم پس تیز کردید بر ما شمشیری را که در دستهای ما بود و

وَحَشَشْتُمْ لِاَعْدَائِکُمْ مِنْ غَیْرِ عَدْلٍ اَفْشَوْهُ فِیْکُمْ وَلَا ذَنْبٍ کَانَ مِنَّا اِلَیْکُمْ فَهَلَّا لَکُمُ الْوَیْلَاتُ اِذْ کَرِهْتُمُوْنَا وَتَرَکْتُمُوْنَا وَالسَّیْفُ مُشَیَّمٌ وَالْجَاْشُ طَامِنٌ وَالرَّاْیُ لَمَّا یَسْتَحْصِدْ بِنِیْکُمْ اَسْرَعْتُمْ اِلٰی بَیْعَتِنَا کَسَرَعِ الدَّبَا وَتَهَافَتُّمْ اِلَیْهَا کَتَهَافُتِ الْفَرَاشِ ثُمَّ نَقَضْتُمُوْنَا سَفَهًا وَضِلَّةً فَبُعْدًا وَسُحْقًا لِطَوَاغِیْتِ الْاُمَّةِ وَبَقِیَّةِ الْاَحْزَابِ وَنَبَذَةِ الْکِتَابِ ثُمَّ اَنْتُمْ تَتَخَاذَلُوْنَ عَنَّا وَتَقْتُلُوْنَنَا اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الظَّالِمِیْنَ

و تحریص کردید مردم را برای دشمنان خودتان بی آنکه در میان شما عدالتی اظهار نمایند و بی آنکه گناهی از ما صادر شود نسبت بشما پس ویل بر شما باد که ما را ناخوش گرفتید و ترک نمودید ما را با اینکه تیغ در نیام و قلب آرام و رأی مقام بروز و ظهور نرسیده زیرا که شما سرعت کردید به بیعت ما مثل سرعت ملخ و بخشیدید بسوی ما مثل ریختن پشه پس از آن شکستید عهد را از روی سفاهت و گمراهی و حیله برای خاطر طاغوتهای امت و بقیه جنگ احزاب و تارکین کتاب پس از آن شما از ما دوری کردید و با ما مقاتله نمائید آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان باد بعد از آن انشاء کرده میگفت

کَفَرَ الْقَوْمُ وَقِدْمًا رَغِبُوْا عَنْ ثَوَابِ اللّٰهِ رَبِّ الثَّقَلَیْنِ قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِیًّا وَابْنَهُ حَسَنَ الْخَیْرِ کَرِیْمَ الْاَبَوَیْنِ حَنَقًا مِنْهُمْ وَقَالُوْا اَجْمِعُوْا وَاحْشُرُوا النَّاسَ اِلٰی حَرْبِ الْحُسَیْنِ یَا لَقَوْمٍ مِنْ اُنَاسٍ رُذَّلٍ جَمَعُوا الْجَمْعَ لِاَهْلِ الْحَرَمَیْنِ ثُمَّ سَارُوْا وَتَوَاصَوْا کُلُّهُمْ بِاجْتِیَاحِیْ لِرِضَاءِ الْمُلْحِدِیْنَ لَمْ یَخَافُوا اللّٰهَ فِیْ سَفْکِ دَمِیْ لِعُبَیْدِ اللّٰهِ نَسْلِ الْکَافِرَیْنِ وَابْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِیْ عَنْوَةً بِجُنُوْدٍ کَوُکُوْفِ الْهَاطِلَیْنِ لَا لِشَیْءٍ کَانَ مِنِّیْ قَبْلَ ذَا غَیْرَ فَخْرِیْ بِضِیَاءِ النَّیِّرَیْنِ بِعَلِیِّ الْخَیْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِیِّ وَالنَّبِیِّ الْقُرَشِیِّ الْوَالِدَیْنِ خِیَرَةُ اللّٰهِ مِنَ الْخَلْقِ اَبِیْ ثُمَّ اُمِّیْ فَاَنَا ابْنُ الْخِیَرَتَیْنِ فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ وَاَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَیْنِ

یعنی کافر شده قوم و از قدیم روگردان شدند از ثواب خداوند مالک عالمیان کشتند این قوم علی و فرزندش حسن را که نیکوکار بود و پدر و مادرش شخص کریم و جامع انواع خیر و فضایل بودند بسبب کینه که از ایشان ناشی گشته و گفتند جمع شوید و فراهم آورید مردم بجنگ حسین ای اصحاب تعجب بر دنیا رذل و پست مرتبه که لشکر جمع کردند بجنگ اهل مکه و مدینه بعد از آن بر گشتند و هم عهد شدند بکشتن من برای خوشنودی ملحدین نترسیدند از خدا از ریختن خون من بر ای خاطر عبیدالله نسل کفار و پسر سعد از روی قهر و غلبه قصد مرا کرد با لشکر بسیار مثل قطرات باران بی آنکه از من امری صادر شود غیر از فخر کردن من بضیاء و نور آفتاب و ماه که عبارت باشد از علی که بهترین مردم بود بعد از پیغمبر و پیغمبر قرشی نسل از طرف پدر و مادر برگزیده خداست از مخلوقات پدر من و مادر من پس منم فرزند دو شخص برگزیده نقره هستم که خالص و جدا شده از طلا پس منم نقره و فرزند دو طلا تا آخر اشعار او و علاوه کرده ابو مخنف بعد از آن این فرد را

ذَهَبٌ فِیْ ذَهَبٍ فِیْ ذَهَبٍ وَلُجَیْنٌ فِی اللُّجَیْنِ فِی اللُّجَیْنِ اُمِّیَ الزَّهْرَاءُ حَقًّا وَاَبِیْ وَارِثُ الْعِلْمِ وَمَوْلَی الثَّقَلَیْنِ خَصَّهُ اللّٰهُ بِعِلْمٍ وَتُقًی فَاَنَا الزَّهْرَاءُ ابْنُ الْاَزْهَرَیْنِ

تا اینکه گفت

وَاَنَا ابْنُ الْعَیْنِ وَالْاُذْنِ الَّتِیْ اُذْعِنَ الْخَلْقُ لَهَا فِی الْخَافِقَیْنِ ثُمَّ جِبْرِیْلُ لَنَا مَفْخَرٌ

شادیم بر هوای الحسنین ای شیعة المختار طیبوا انفسکم فغداً تسقون من ماء اللجین
أفلا نفتخر واحبتنا یا ابی والجد نور الخافقین کل من یسمع یعرف فضلنا ما سوی ما کان ربی
الولدین یعنی طلایم در طلاییکه در میان طلا است ونقره هستم در نقره ودر میان نقره مادرم زهرا است وپدرم وارث علم نبی
وآقای جن وانس مخصوص فرموده ودر این صحیح جبرئیل بعلم وتقوی ومنم نور درخشنده فرزند دو نور ومنم فرزند حلیم وکوشیکه خلق همه او را اطاعت کرده
پس جبرئیل جمله با مفاخرت میکند در خصوص حسنین شیعیان احمد ومختار دلخوش شد از برای فردا از آب صاف سیراب بشوید آیا فخر نمیکند دوستان
ما بپدر وجدم نور شرق ومغرب هر کسیکه گوش دارد فضیلت ما را می شنود ومی داند ودر بحار گفته بعد از آن در مقابل قوم ایستاده
در حالتیکه شمشیر او در دستش کشیده بود واز زنده گانی مایوس وبر کشتن عزم نموده بود ومیگفت انا ابن علی الطهر من آل هاشم
کفانی بهذا مفخراً حین افخر وجدی رسول الله اکرم من مضی ونحن سراج الله فی الارض نزهر وفاطم
امی من سلالة احمد وعمی یدعی ذا الجناحین جعفر وفینا کتاب الله انزل صادقاً وفینا الهدی
والوحی بالخیر یذکر ونحن امان الله للناس کلهم نسر بها بین الانام ونجهر ونحن ولاة
الحوض نسقی ولاتنا بکأس رسول الله ما لیس ینکر وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة ومبغضنا
یوم القیمة یخسر فطوبی لعبد زارنا بعد موتنا بجنة عدن صفوها لا یکدر یعنی منم فرزند
علی پاکیزه از آل هاشم همین کافی است بمن از جهة فخر در حین مفاخرت وجد من رسولخدا است گرامی ترین قدم زننده‌ها وما ایم
چراغ خدا که در زمین روشن ونورانی گشته وفاطمه مادر منست از نسل احمد وعم من جعفر صاحب دو شهپر است ودر میان ما است
کتاب خدا که براستی ودرستی حق ودرمانت ما فرستاده شده ... هدایت ووحی ... ما ایم امان خدا از برای همه مردم پنهان میداریم از مردم وآشکار میداریم وماایم صاحب اختیار حوض سیراب میکنیم دوستان خود را بجام
حضرت رسولخدا واین امری نیست که قابل انکار باشد وشیعیان ما در مردم اکرم شیعه است ودشمنان ما در روز قیامت زیان کار است
پس طوبی بحال بنده که بعد از رحلت زیارت کند ما را در بهشت عدن که صفای او مکدر نمیشود ودر کتاب منتخب گفته که روایت شده
که حسین وقتیکه تنهائی ورفتن وشهید شدن اولاد واهل خود را دید سوار شد آمد بطرف قوم تا با ایشان مقابل گردید وگفت
ایها الناس نسب مرا یاد کنید ونظر نمائید که من کیستم بعد از آن بنفس خود رجوع کرده او را عتاب کنید پس نظر نمائید آیا برای
شما حلال است ریختن خون من وهتک کردن حرمت من آیا من پسر دختر پیغمبر شما محمد نیستم آیا وصیت نکرد در میان شما برای من
وبرادرم آیا سید جوانان اهل بهشت نیستم آیا در اینها مانعی نیست برای شما از ریختن خون واهتک حرمت من کفتند نمی
دانیم چه میگوئی گفت هر کسیکه در میان شما کسی هست اگر از او سؤال نمائید هر آینه بشما خبر میدهد که او اینها را از جدم رسولخدا شنیده
است در خصوص من وبرادرم حسن سؤال کنید از زید بن ثابت وبراء بن عازب وانس بن مالک زیرا که ایشان بشما خبر میدهند
که ایشان اینها را از جدم رسولخدا شنیده اند در خصوص من وبرادرم اگر شک دارید در اینکه من پسر دختر پیغمبر شما هستم پس بخدا قسم
عمداً کذب نگفتم وبتحقیق دانسته ام که خداوند عالم اهل کذب ودروغ را دشمن دارد وعذاب میکند کسیرا که دروغ گوید قسم بخدا
نیست در میان مشرق ومغرب پسر دختر پیغمبر غیر از من ومن پسر امام شما هستم مخصوصاً غیر من جز دیگری آیا طلب میکنید مرا
بعوض مقتولی که از شما کشته ام یا بعوض قصاص جراحتی یا بعوض مالیکه از شما اخذ کرده ام یا در خصوص طریقه وشریعتی که آنرا تغییر داده ام
راوی گوید پس ساکت شدند وسخن او را قبول نکردند ودر خبر ابی مخنف است که گفتند بعداوت پدرت با تو مقاتله مینمائیم
وآنچه باشیاخ ما در روز بدر وحنین کرده ودر منتخب آورده گفته کسیکه بوقعه کربلا حاضر شده بود که حضرت حسین رو کرد بعمر گفت
مخیر میکنم ترا در سه خصلت گفت اینها چیست گفت از من دست بردار تا بمدینه برگردم بحرم جد خودم رسولخدا ودر نقل دیگر گفت ترک
کنید مرا که بروم ببعض سرحدها پس دفع میکنم دشمنان را بشمشیر خود از حرم گفت لعنه الله تعالی مرا با یزید بیعت گفت بمن گذشت
دهید که حکم را از تشنگی کباب شده گفت با یزید بیعت کن آنحضرت گفت اگر لا بد است از کشتن من یکیک بجنگ من بیائید ملعون گفت
این برای تو باشد یعنی این حرف تو قبول است ودر نقل دیگر است که با آنحضرت گفت هر آینه بتحقیق یا بضاعت خواندی بعد از آن اشاره کرده
گفت ونور دنیا با آنچه نقلشده از ابی علا سلامی در تاریخ خودش فان تکن الدنیا تعد نفیسة فان ثواب الله

اعلی وانبل وان یکن الابدان للموت انشأت فقتل امرء بالسیف فی الله افضل وان یکن
الارزاق قسما مقدرا فقلة سعی المرء فی الکسب اجمل وان یکن الاموال للترک جمعها فما بال
متروک به المرء یبخل حاصل مضمون آنکه اگر دنیا پاکیزه شمرده شود ثواب خدا اعلی وبزرگست واگر بدنها برای مردن خلقشده
پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه خدا افضل است وهر گاه روزیها مقسوم ومقدر است پس کم سعی کردن مردم در کسب جمیل وخوبتر
است وهر گاه اموال جمع کردن آنها برای واگذاشتن وترک کردنست پس شان مال متروک چه چیز است که مرد با آن بخل میکند
ابو مخنف گفته است که آنحضرت بعد از آن آمده ومردم را بمبارزت خوانده وایشان سواری بعد از سواری می آمدند وآنحضرت هر کسیکه با آن
نزدیک میشد از دلیران مردان میکشت تا اینکه از ایشان جمع کثیری را بقتل رسانید ومیگفت با آنچه نقلشده القتل اولی
من رکوب العار والعار اولی من دخول النار ودر خبر ابی مخنف است بعد از گفتن ایشان نقاتلک
بغضاً لابیک وقتیکه او کلام ایشان را شنید با ایشان حمله کرد واز ایشان واز انجمله با صد نفر سواره وپیاده را کشت
واز بعض اهل السیف نقلشده ودر بعض مقاتل که عمر سعد در آن مبارزت کشته گان را می شمرد تا آنحضرت از عیان قوم هفتصد
وهشتاد نفر سوار را کشته بود وابن شهر آشوب ومحمد بن ابیطالب گفته که آن بزرگوار دعوا میکرد تا یکهزار وهفصد وپنجاه
نفر را کشته بود غیر از مجروحین ودر کتاب ملهوف آورده که بعض از راویان گفت بخدا قسم هرگز ندیدم کسیرا که پسر واهل بیت
واصحاب او را کشته باشند قلب او محکمتر باشد از حسین بن علی وهر گاه مردان باو حمله میکردند او با ایشان حمله میکرد شمشیر
خود پس از او میگریختند مانند گریختن رمه بز از اینکه گرگ در میان ایشان حمله کند وهر آینه ایشان سی هزار نفر بودند واز پیش
روی او میگریختند گویا که ایشان ملخ پراکنده بودند بعد از آن رجوع میکرد بمرکز خود ومیگفت لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
واز بعض کتب مقتل روایت شده که او را دختری بود فاطمه نام در وقت بیرون آمدن آنحضرت از مدینه ناخوش بود واو را
در نزد ام سلمه گذاشته بود وآن دختر هر روز به بیرون می آمد که شاید بیاید کسیرا که از حال پدرش با خبر باشد وقتیکه زمان فراق
طول کشید وخبر از پدرش نرسید بگریه کردن مشغول گشت وحزن واندوه او بهجوم آورد ونامه بپدرش نوشت وحال خود را
در آن بیان کرد پس وقتیکه از نوشتن آن فارغ شد مشغول گشت بگریه ونوحه کردن از جهة فراق پدرش وغیر او ناگاه عربی
گریه او را شنید از گریه کردن او متاثر گردید پس ساعتی گریست بعد از آن دانست که گریه کننده دختر امام است بر مفاخرت پدرش گریه میکند
نزد او آمد وآواز بلند السلام علیک یا اهل بیت النبوة ومعدن الرسالة وجواب سلام او را رد کرد وگفت ای اعرابی من دختر حسینم وقتیکه او
اراده عزم کربلا نمود من مریض بودم ومرا بجده ام ام سلمه زوجه رسولخدا سپرد پس حال مرا طاقت نمانده از جهة فراق پدرم نامه نوشته ام
میخواهم کسی باشد نامه مرا بپدرم برساند پس اعرابی نامه را از او گرفت در روز عاشورا در وقت جنگ بکربلا رسید نامه را بآن حضرت
تسلیم نمود وقتیکه نامه را گشود وبمضمون آن خبردار شد بشدت گریه کرد آمد نزد اهل بیت نامه را برای ایشان خواند ایشان بشدت
گریه کردند وحال اعرابی ظاهر شد که او ملک بود یا بشر وشهید شد یا نه واز بعض کتب مقتل نقلشده از نور الائمه که آنحضرت زمانیکه اراده
کرد که با ایشان حمله نماید ناگاه دید گرد وغباری شد واز میان آن شخصی با هیبت با عجیب ظاهر شد بر امام سلام داد وبر جد وپدر ومادرش
پس آنحضرت جواب سلام را رد کرد وگفت تو کیستی که در بیابانهای پر مظلوم غریب سلام میدهی گفت یابن رسول الله من زعفر زاهد پادشاه جنم
ولشکر من در این صحرا است وهر آینه بتحقیق پدرت عطا کرده وقتیکه با جن در بئر العلم جنگ میکرد پادشاهی را بپدرم وبعد از وفات او پادشاهی
بمن منتقل گشته است پس ما را اذن ده که با دشمنان تو جنگ کنیم گفت اذن نمیدهم زیرا که شما ایشان را می بینید وایشان شما را نمی بینید
زعفر گفت ما هم بصورت ایشان متصور میباشیم اگر مار اکشته شد در راه تو شهید میباشیم آنحضرت فرمود خدا ترا جزای خیر دهد ای زعفر بدرستیکه
من ملول شده ام از دنیا ودر خواب دیدم که من در این روز بجدم ملاقات خواهم کرد در حالتیکه شهید وبخاک وخون آلوده باشم برگرد ومغموم
ایشان مباش بعد از آن بجانب متوجه گردید ودر ایشان مبارز جست پس تمیم ابن قحطبه بیرون آمد واو از امرای شام بود وگفت ای
پسر علی تا کی مخاصمه خواهی کرد وحال آنکه اولاد وخویشان ودوستان ترا کشته اند وتو هنوز شمشیر میزنی با بیست هزار نفر آنحضرت گفت
من بجنگ شما آمده ام یا شما بجنگ من آمده اید من راه را بشما گرفته ام یا شما بر من منع کرده اید وحال آنکه برادران واولاد مرا کشتید

دلیر

و منت بیاس و شما اگر شمشیر بسیار حرف بزن بیا نبرد من تا به بینم آنچه در پیش است پس آنحضرت صیحه زد و شمشیر را کشیده گردن او را از
پنجاه ذراع بدور افتاد لشکر از ضرب آنحضرت ترسیدند پس بریر بن الحلبی بر ایشان فریاد کرد که شما از یکنفر عاجز شدید و از پیش او میگریزید
بعد از آن آمد پیش امام و او بشجاعت مشهور بود وقتیکه او را در مقابل امام دیدند آنحضرت باو صیحه زد که آیا مرا می‌شناسی که بمقابل من
میآیی مثل کسیکه او را خوف نباشد آنحضرت جواب نداد و شمشیر خود را کشید امام باو سبقت کرد شمشیر را از کمرش زده دو نیم کرد از حمید بن
مسلم روایت است که گفت بخدا قسم هر آینه بتحقیق دیدم که محاسن شریفش بخون خضاب گشته و زرهش بخون آغشته برای انظار کیان
دیده میشود و او با این حالت بایشان حمله کرد ایشان از پیش او میگریختند مثل گریختن گوسفندان از زمانیکه گرگ بآنها حمله کند و در کتاب
منتخب آورده بعد از آن آنحضرت بقوم حمله میکرد و با ایشان مقاتله مینمود تا از ایشان چند هزار نفر را بقتل رسانید
و در کتاب شهاب الدین آورده تا از ایشان خلق کثیری را کشت در حالیکه او را زخمهای بسیار رسیده بود و آنچه از زخمها باو رسیده
بود هشتاد زخم نیزه و تیر بود و حال آنکه از ایشان چهار هزار سوار و هشتصد پیاده کشته بود الی آن قال و حسین ع
با ایشان حمله میکرد و مقاتله مینمود تا از ایشان مقدار بیست و چهار هزار سوار را بقتل رسانید و نقص در میان ایشان ظاهر نشد بجهة
کثرت ایشان و بتحقیق آنحضرت را بسیار زخم زدند تا او را بسبب بسیاری زخم ثقیل کردند و ذکر کرده که باو رسید هشتاد زخم
تیر و نیزه و حال آنکه از ایشان بیست هزار سوار کشته بود و راوی گوید بعد از آن بسوی خیمه‌ها رفت ملکی باو رسید پیش از آنکه بخیمه‌ها
برسد و گفت السلام علیک یا اباعبدالله آهسته باش زیرا که من با آسمانها گذشتم آنها را متغیر و تاریک یافتم و جمیع اهل آنها دیدم
که بمصیبت تو گریه میکنند و خدای تو مرا بسوی تو فرستاده است و او جل جلاله ترا مخیر میکند در میان دنیا و نعیم آخرت اگر دنیا را
اختیار نمودی مرا امر کن که ملائکه را بتو نازل نمایم که دنیا را پر میکنند هر گاه ایشان را امر نمائی که دنیا و ما فیها را در طرفة العین بجوزند هر آینه
ایشان میکنند و اگر میخواهی که بجد و پدر و مادر و برادرت ملحق شوی در این روز با ایشان میرسی امام گفت میخواهم با ایشان
برسم و از ابی مخنف نقل شده تا از ایشان جماعت بسیاری را بقتل رسانید وقتیکه شمر ملعون ایذا دید بعمر بن سعد گفت ایها
الامیر بخدا قسم اگر اهل زمین با حسین مبارزت نمایند هر آینه ایشان را فانی میکند از آخر ایشان پس رای این است که ما دو فرقه
شویم یک فرقه با شمشیرها و نیزه‌ها و یک فرقه با تیرها و در خبر دیگر از ابی مخنف نقل شده با آنچه نقل شده زاید شد فرقه ثالثه با سنگها
پس چنین کردند و او را با تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها میزدند تا بسبب جراحتها ثقیل گردید و در خبر اول است که حسین یکدفعه بر میمنه
و دفعه دیگر بمیسره حمله میکرد تا بقتل رسانید علی ما نقل زیاده از ده هزار سوار و نقص در میان ایشان ظاهر نشد از جهة کثرت ایشان
تا ثقیل و گران کردند او را بزخمها و از بعض نسخه‌ها نقل شده که آنحضرت در این حمله آخرش پنجاه هزار نفر را کشت و عدد لشکر هفتاد هزار
بود غیر از تماشاکنان و از ابن شهرآشوب و غیره روایت شده که عمر بن سعد لعین بقوم خود گفت وای بر شما آیا میدانید که کیست
مقاتل میدان این پسر کیست که دو طرف پیشانی او از موی خالی است یعنی گشاده پیشانی است این پسر کشنده عرب است پس از هر طرف باو حمله
کنید یکصد و هشتاد و چهار هزار نفر یکدفعه باو حمله کردند و او را تیرباران نمودند و حایل شدند میان او و خیمه‌ها و در کتاب مجالس روایت شده
که حسین در روز کربلا زمانیکه با لشکر ابن زیاد حمله کرد بعضی را میکشت و بعضی را ترک میکرد با اینکه از کشتن ایشان متمکن بود در خصوص باو
گفتند گفت از چشم من پرده برداشته شد نطفه‌ها که در پشت ایشان بود دیدم پس صرف نظر نمودم از کسیکه خارج میشد از نطفه او
کسیکه از اهل ایمان است پس ترک کردم او را برای حاصل شدن آن ذریه از او و دیدم کسیرا که از او نطفه صالحه خارج نمیشود او را
کشتم میگویم خبر داد بمن بعض موثقان که او دیده است در بعض کتب از امام زین العابدین که گفت کافری را دیدم که از تهیگاه پدرم
نیزه خود در زد پدرم او را نکشت وقتیکه امامت بمن منتقل شد دانستم که در پشت آن کافر کسی بود که ما اهل بیت را دوست میدارد فرزند اصحاب
و صاحب مناقب روایت کرده پس صیحه زد با ایشان که وای بر شما ای شیعه آل ابوسفیان اگر برای شما دین نباشد و در روز قیامت نترسید پس
در دنیای خود آزاد باشید رجوع کنید بحسب خودتان اگر عرب هستید شمر او را ندا کرد و گفت چه میگوئی ای پسر فاطمه گفت میگویم که من با شما جنگ
و شما با من دعوا میکنید و بر زنان حرجی نیست پس منع کنید از عدوان سرکشان خود را از متعرض شدن بحرم من مادامیکه زنده هستم شمر گفت

را بی تو باشد ای پسر فاطمه البکر عن حرم الرجل فاقصدوه فی نفسه فلعمری لهو
کفو کریم قال فقصده القوم فهو فی ذلک یطلب شربة من الماء فکلما حمل
بفرسه علی الفرات حملوا علیه باجمعهم حتی اجلوه عنه قال ابن شهرآشوب
وروی ابو مخنف عن الجلودی ان الحسین علیه السلم حمل علی الاعور السلمی وعمرو بن
الحجاج الزبیدی وکانا فی اربعة آلاف رجل علی الشریعة فهزمهم واقحم الفرس
علی الفرات فلما اولغ الفرس براسه لیشرب قال علیه السلم له انت عطشان
وانا عطشان والله لاذقت الماء حتی تشرب فلما سمع الفرس کلام الحسین
رفع راسه ولم یشرب الماء کانه فهم الکلام فقال الحسین علیه السلم اشرب
فانا اشرب فمد الحسین علیه السلم یده فغرف الماء فقال له فارس یا ابا
عبدالله تتلذذ بشرب الماء وقد هتکت حرمک فنفض الماء من یده وحمل علیه
السلم علی القوم فکشفهم فاذا الخیمة سالمة وعرف انها خدیعة منهم لیحرموه من شرب
الماء اقول ان نسبة اهل السیر والآثار عدم اطلاع الامام علیه السلم بکذب هذه
الاخبار وکونه جبلة انما صدرت من سوء الادب هولاء لهم عن شان الامام والولی
المطلق وکیف لا فان علوم الاولین والآخرین بالنسبة الی علمه بعد جده وابیه
وامه واخیه صلوات الله علیهم اجمعین مثل نسبة القطرة الی البحر المحیط والذرة
الی الشمس وهذا ابغض من الله ورسوله وقد اذعن بذلک حذقة ائمة الحدیث من علما
اهل السنة بل ان کفه نفسه الشریفة روحی له الفداء عن شرب الماء فی ذلک
الوقت انما کان لوجوه دقیقة واسرار خفیة الاول ان لارغام اللئام قد طلبوا
عن الامام وحجة الله علی الانام بذلک النوع من الکلام مطلبا عظیما وهو ان لا
تقدر علی محاربتک وانت بهذه الحالة من شدة العطش تلوک لسانک وکیف نقاومک
وانت ریان من الماء وانت من اهل النبوة ومعدن الرحمة کیف تجتنب سائلک فتریک
ان تقتلک علی شدة عطشک والثانی ان الامام روحی له الفداء کان سید سادات اهل
النفوس الابیة والهمم العلیة فلما سمع ان المنافقین یذکرون اسم الحرم والعترة الطاهرة
کف نفسه عن شرب الماء بمحض ذکرهم هذا فقد سن روحی له الفداء لاصحاب الشیم الحمیدة
والغیرة سنة بیضاء وطریقة واضحة فی مراعات الناموس والستر والثالث ان شهادته
علی شدة عطشه کان سطرا من سطور صحیفة عالم الارواح ولکن کان ذلک علی نهج الرخصة
لا العزیمة ومع ذلک کان ارتکاب هذه الرخصة حسنة من حسنات الابرار ولکن سادات المقربین

بعد از آن شمر فریاد کرد که کنار شوید از حرم امیر خود او را قصد کنید قسم بجان من که او کفو کریمی است راوی گوید قوم او را قصد کردند و او در اینحالت بکثرت آب طلب میکرد پس هر وقتیکه با اسب خود بر فرات حمله میکرد همه ایشان با او حمله میکردند تا اینکه او را از فرات دور میکردند پس هر وقتیکه ابن شهرآشوب میگوید که ابو مخنف از جلودی روایت کرده که حسین بر اعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی حمله کرد در حالیکه ایشان با چهار هزار مرد بر شریعه فرات موکل بودند و ایشان را منهزم کرد و اسب خود را بفرات انداخت وقتیکه اسب سر خود را داخل آب کرد که بنوشد آنحضرت گفت تو تشنه و من تشنه ام بخدا قسم آب نمی نوشم تا تو آب بنوشی وقتیکه اسب کلام حسین را شنید سر خود را برداشت آب ننوشید گویا که آنحیوان کلام آنحضرت را فهمید حسین گفت بنوش و من مینوشم آنحضرت دست خود را دراز کرده آب جوی را اخذ کرد یکمرد گفت یا ابا عبد الله تو بنوشیدن آب لذت میبری و حال آنکه حرم را هتک حرمت نمودند پس آب را از دست ریخت و بر قوم حمله کرد و ایشان را متفرق نمود آمد بخیمه دید خیمه بسلامت است دانست که حیله کرده اند که او را از نوشیدن آب محروم نمایند میگویم که بعضی اهل سیر و آثار [illegible] بکذب این خبر [illegible] و حیله بودن آن [illegible] غافل بود [illegible] امام و ولی مطلق و چگونه چنین نباشد زیرا که علوم اولین و آخرین نسبت بعلم او [illegible] نسبت قطره ای بدریای محیط و ذره نسبت بآفتاب [illegible] علمای اهل سنت [illegible] از نوشیدن آب [illegible] اول آنکه آن جماعت لئیم طلب کردند از امام و حجت خدا [illegible] در حالیکه تو در اینحالت هستی از شدت عطش [illegible] راه روشن و طریق [illegible] سیم آنکه شهادت او بعد [illegible] عطش [illegible] صحیفه عالم ارواح [illegible] حضرت [illegible] جهاد اعظم طاعات و اشرف قربات است [illegible] امیر المؤمنین [illegible] روز احد و احزاب [illegible] عطش [illegible] تشنگی [illegible] آب [illegible] وقتیکه [illegible] نوشیدن آب [illegible] آنحضرت [illegible] کشیده [illegible] دست [illegible] حسین گفت خدا ترا سیراب نکند [illegible] بفرات [illegible] حسین [illegible] و سیراب نگشت و این بجهت آن بود که او بسوی حسین نظر میکرد در حالتیکه آنحضرت [illegible] ملعون تیری باو زد آنحضرت گفت خدای تعالی ترا سیراب نکند از آب در دنیا و آخرت [illegible] ابن شهرآشوب [illegible] بعد از آن حرم خود را دفعه دیگر وداع کرد و ایشانرا بصبر کردن امر نمود و بایشان وعده ثواب و اجر داد و امر کرد ایشانرا چادرهای خود را بپوشند و مهیای بلا شوند و گفت بدانید بدرستیکه خدای تعالی حافظ و حمایت کننده شما است و شما را از شر دشمنان نجات میدهد و عاقبت امر شما را خیر میکند و دشمنان شما را عذاب میفرماید بانواع عذاب و عوض میدهد شما را از این بلا انواع نعمت و کرامت را و شکایت نکنید و بزبان نیاورید چیزی را که قدر و مرتبه شما را ناقص نماید بعد از آن [illegible] میگفت علیکم سلام الله یا آل احمد فانی اراکم عن سوف راحل ارى کل ملعون حقود [illegible] فتح آل النبی و یال لقد کفروا یا ویلهم بمحمد و ربهم بالخلق ماشاء یفعل حاصل مضمون آنکه سلام بر شما باد ای آل احمد [illegible] هر ملعون کینه ور [illegible] که فانی شدن اولاد پیغمبر را قصد و آرزو میکند هر آینه بتحقیق کافر شدند ایشان [illegible] بمحمد و بخدای خود [illegible] که میکند بخلق آنچه میخواهد بعد از آن متوجه قتال دشمنان خود گردید پس از ایشان جمع کثیری را کشت و دلیران را بخاک انداخت

و دلیران را بخاک انداخت و سواران را از اسب فرود آورد و کشت از ایشان در آن روز دویست و هشتاد نفر را و در کتاب بحار است که ابو الفرج گفت حسین آب میخواست و شمر میگفت بخدا قسم از آب سیراب نمیشوی تا داخل آتش شوی و از اخبار الدول تاریخ بعض عامه است نقل شده که تشنگی بر حسین شدید گردید پس او را از آب منع کردند بعد او را بکثرت آب حاصل شد وقتیکه خواست بنوشد حصین بن نمیر ملعون تیری بحنک او زد پس آب خون شد دست خود را بآسمان بلند کرد و گفت اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تذر على الارض منهم احدا و از کتاب مناقب نقل شده که حسین دعا کرد که اللهم انا اهل بيت نبيك وذريته وقرابته فاقصم من ظلمنا وغصبنا حقنا انك انت سميع قريب یعنی خدایا ما اهل بیت و اولاد و خویشان پیغمبر تو هستیم پس بشکن و هلاک کن کسیرا که با ما ظلم کرد و حق ما را غصب نمود زیرا که تو شنونده و نزدیک هستی محمد بن اشعث گفت چه قرابت میان تو و محمد هست پس آنحضرت قرائت کرد ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض بعد از آن گفت خدایا بنما باین مرد در این روز خواری را زود پس پسر اشعث برای قضای حاجت رفت عقرب ذکر او را گزید انثیا در حالیکه عورتش مکشوف بود بغایط خود ملوث شده بانطرف و اینطرف میکرد و در بحار آورده که مردی با او گفت یا حسین آیا نظر نمیکنی بفرات گویا که آن شکم ماهی است بخدا قسم از آن نمی چشی تا تشنه بمیری حسین گفت خدایا او را تشنه بمیران راوی گوید بخدا قسم هر آینه آن مرد میگفت مرا آب بدهید آب آوردند مینوشید آنقدر که از دهن او خارج میشد بعد میگفت بمن آب بدهید که تشنگی مرا کشت پس باین حالت بود تا بجهنم واصل گردید و در کتاب عوالم از بعض کتب مناقب معتبره نقل کرده باسناد خود از احمد بن حسین بن صفوان از عبد الله بن ابی الدنیا از عباس بن هشام بن محمد کوفی از پدرش از جدش گفت مردی بود از قبیله ابان بن دارم که او را زرعه میگفتند بقتل حسین حاضر بود تیری انداخت بحنک او زد پس خون را میگرفت و بسوی آسمان میانداخت و این بجهت آن بود که حسین وقتیکه آب خواست که بنوشد آن ملعون او را تیر زد و حایل شد میان او و میان آب گفت خداوندا او را تشنه کن و او را راوی گوید خبر داد مرا کسیکه نزد او حاضر بود در حالی که جان میداد که او فریاد میکرد از حرارت شکم و از برودت پشت و در پیش روی او بادبزنها و برف بود و در پشت سر او منقل آتش گذاشته بودند و او میگفت سیرابم کنید مرا عطش هلاک کرد پس قدح بزرگی آوردند که در آن بود سویق و آب و شیر و اگر پنج نفر آنرا مینوشیدند هر آینه ایشان را کفایت میکرد راوی گوید پس مینوشید آنرا باز میگفت بمن آب بدهید که تشنگی مرا هلاک کرد راوی گوید که شکمش پاره شد مثل پاره شدن شکم شتر و از تاریخ علمای [illegible] حکایت کرده سبط [illegible] از واقدی [illegible] که مرد پیری حاضر شد بر قتل حسین بدون اینکه با حسین مقاتله نماید پس کور شد از سبب آن پرسیدند گفت که او پیغمبر را دید در حالیکه او ذراعهای خود لباس را بالا زده و در دستش شمشیر دارد و در پیش روی او پوستی دارد و دیده ده نفر از قاتلین حسین مذبوح در پیش روی آنحضرت بعد از آن مرد پیر [illegible] و او را لعنت کرده بسیار کردن سواد لشکر ایشان و بچشمش از خون حسین کشید پس کور شد ابو الفرج میگوید بعد از آن مرد از آنقوم که کنیه اش ابو الحتوف بود تیری بآنحضرت انداخت به پیشانی مبارکش رسید و آن تیر را کشید خون بر رو و محاسن جاری شد گفت خدایا می بینی آنچه در این عاصیان بمن میرسد اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تذر على وجه الارض منهم احدا ولا تغفر لهم ابدا بعد از آن مثل شیر خشمناک بر ایشان حمله کرد خود را به یمین و یسار بر ایشان میزد و یا احدی از ایشان نمیرسید مگر اینکه او بشمشیر خود [illegible] میاورد و میکشت و تیرها از هر طرف باو میرسید و بنحر و سینه خود را از آنها [illegible] میکرد و میگفت ای امت بد چه بد مخالفت کردید محمد را در باره اولاد او آگاه باشید شما نمی کشید بعد از من بنده را از بندگان خدا [illegible] بلکه [illegible] میکرد دیدم شما در وقت کشتن شما را بخدا قسم امید دارم که خداوند مرا گرامی دارد بسبب شهادت بخوار کردن شما بعد از آن از شما انتقام مرا بکشد از جائیکه نمیدانید راوی گوید پس حصین بن مالک سکونی باو صیحه زد و گفت ای پسر فاطمه بچه چیز انتقام ترا از ما میکشد گفت شدت شما را در میان شما میاندازد و خون شما را میریزد بعد عذاب دردناک بر شما نازل میکند بعد از آن آنحضرت قتال میکرد تا اینکه جراحات عظیمه باو رسید صاحب مناقب و سید گفته اند که رسید باو هفتاد و دو جراحت و ابن شهرآشوب و ابو مخنف از جعفر بن محمد بن علی روایت کرده که گفت یافتیم در بدن حسین سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر

بعد

بافرا گفت رسیده شد حسین دیافته شد در این سیصد و بیست و نه زخم نیزه و شمشیر و تیر و روایت شده سیصد و شصت جراحت گفته
اندی و سه زخم شمشیر غیر از زخم تیر و یکهزار و سیصد و جراحت داشت و از کتاب عیون الجواهر نقل شده که در روایتی هست که بآن حضرت
چهار هزار زخم تیر و یکصد و هشتاد و زخم شمشیر و نیزه رسیده بود و در بحار گفته که تیرها در زره اش مثل خار بود در پوست خارپشت و
روایت شده که همه آنها در مقدم بدنش بود اگر خواهی که بشناسی بعضی از مناسبات این مقام را از غزوات و مجاهدات امیرالمؤمنین
با نفس خود را مهیای گریه و فریاد و ناله برای سید الشهداء کن که بعد از این کوشش ده باتچه برای تو ذکر میکنیم از جمله انغزوتها که در صفین و غیر
آن واقع گشته پس آنچه در صفین واقع گشته اینست که امیرالمؤمنین قنبر را خواست و با او گفت برو بمیمنه لشکر و بعبد الله بن
جعفر و به پسرم محمد بگو زمانیکه من حمله کردم شما هم با من حمله کنید و به محمل بن زیاد گفت بسلیمان بن صرد بگو در میمنه باشد و با صحاب
میسره فرستاد و ایشان را باین وصیت کرد و بعد از آن مقدم و پیش آمد و خلق منتظر حمله او باشتر و غیر او بودند و خلق بسرعت نمودند
بعض ایشان بسوی بعض ایشان و تیرها انداختند تا تمام شد با نیزه ها یکدیگر را زدند تا شکست و خورد شد بعد از آن بشمشیرها
یکدیگر را زدند و به عمودهای آهنین یکدیگر را میزدند تا خون مثل آب جاری شد و گرد حسین منهزم شدند و واقعه آن با حق شدید تر بود
از حیثیت هول و ترس از صاعقه ها و کوهها منهدم شدن و روی آفتاب گرفته شد و گرد و غبار برخاست و لواها و علمها پیدا نشد
و روز را به شب رسانیدند گفته اند که ترسی قومی دیده نشد از زمانیکه خدا تعالی دنیا را خلق کرده که کشته شده باشد در دست او
بعد از او بجز امیرالمؤمنین در آن روز و در آن شب گشت و آن شب لیلة الهریر بود زیرا که آن شب را به روز رسانیدند در قتال و جدال
و در کتاب بروج الذهب هست که تمام آنانیکه امیرالمؤمنین در روز و شب بدست خود بقتل رسانید پانصد و بیست و سه مرد و بسیار
ایشان را در شب بقتل رسانید زیرا زمانیکه کسی را شمشیر میزد تکبیر میگفت و منیر دیگرانیکه ملکیت ایزد کرد کسیکه در حرب او بود و از او
مفارقت میکرد از پیرانش و غیر از ایشان ای برادران من دانسته که اصحاب اخبار و آثار از حاذقان از روات احادیث
و سیر و تواریخ به تحقیق اتفاق کرده اند بر اینکه دیده نشده در دنیا کسی و پادشاه از زمانی که خدا تعالی دنیا را خلق کرده است که به
دست او کشته و مقتول شود آنقدر که امیرالمؤمنین در آن روز و شب بقتل رسانید میگویم شاید مراد ایشان از سلاطین و روسا
آن کسانی است که ایشان را جنود مهیا و آماده باشد و خوشحالی بوده باشد بطریق عادت و چگونه چنین نباشد زیرا که سلیمان کربلا و پادشاه
عرصه بلا جناب سید الشهداء و هادی العباد به تحقیق بدست مبارک خود چند هزار نفر از کفار به قتل رسانید و حال آنکه از گروه دیاران او در
نزد حضرتش بود که در وقت هلاک کردن او مقاتلان دلیران و شیران جنگ و شجاعان جدال را بگوید حضرت آنحضرت آن بزرگوار
با همه این در آنوقت در شغل بود از اضطراب از اهل حرم و زنان و عطش ایشان و آنچه ایشان در آن بودند از مصایب بسیار دیگر مثل
بر اهل اصحاب و برادران و برادرزادگان بود که ایشان مثل قربانیها مقتول و افتاده بودند پدر و جان و مال من فدای کسی باد
که او در اینحالت بود و در بدنش زخمهای شمشیر و نیزه ها و تیرها بود که از حد شمار بیرون بود و او در شدت رنج و مشقت و شدت
حرارت تشنگی بود و آنچه در صفین در روز بیست و هفتم و قضیه این بود که امیرالمؤمنین ندا کرد آیا معین و یاری کننده هست دوازده
هزار مرد گفتند لبیک یا امیرالمؤمنین میبریم در پیش روی تو پس از غلاف شمشیرها را شکستند و پیرامون امیرالمؤمنین در حالیکه
میگفت دخلوا بمیت التمثل لا تقولوا واصبحوا تحرکوا وبنوا حتی تنالوا الثار او تموتوا حاصل مضمون
آنکه حرکت کنید مثل حرکت نمودن مور و بوت و مبارک جمع کنید و صبح کنید بحرب خودتان و ثابت نمائید تا برسید بخون
خواهی یا مرده باشید و از آنچه و قضیه در همان روز در صفین این بود که معاویه در آن روز هم غلام ابی سفیان را خواند و او شجاع
دلیر بود و او را قتل اشتر و عبد به خزاعی تحریص و ترغیب کرد هم گفت که حلیر اخیر از من کسی نمیکشد معاویه گفت ساکت باش
ای حرب با علی مبارزت مکن هم بیرون آمد و علی ابن ابیطالب را ندا کرد پس بمبارزت او آمد شتران غلام رسول خدا احمر با او گفت تو کیستی
زیرا که من مقاتله میکنم که شجاع ترین شتران خود را با و تعریف نمود پس احمر با او حمله کرد و او را کشت و گفت بایدم علی ابن ابیطالب
بیاید تا حمله مرا و ضربت مرا به بیند پس با و صیحه زد که دو ترا ای سگ زیرا که تو با علی کفو و مثل نیستی احمر گفت بخدا قسم رجوع میکنم

مگر آنکه سر علی بیاورم یا بمیرم در نزد او پس امیرالمؤمنین بمبارزت او آمد و با و حمله کرد پس از بازوی او گرفته کشید و برداشته
دست برداشته بعد از آن او را بزمین زد و استخوانهای او را خورد کرد بعد از آن بیرون آمد از لشکر معاویه کریب ابن ابرهه از
اولاد ابن ذی یزن و او مهیب و قوی بود به که در هم را در کف دست خود میگذاشت و با انگشت بزرگ خود آنرا مالش میداد پس
سکه و خط آنرا محو میکرد معاویه با او گفت مدبر است که علی بمبارزت آمده و هر کس بمبارزت او جرئت و جسارت نمیتواند بکند کریب
گفت من بمبارزت او میروم پس بیرون آمد بطرف صف اول اهل عراق و ندا کرد باید علی بمبارزت من بیاید مبارزت او آمد تعقیب
ابن وضاح زبیدی از او سؤال کرد که تو کیستی خود را با و نشان داد پس گفت کفو کریم است و مشغول جنگ شدند کریب با و سبقت
کرد و او را بکشت و ندا کرد باید بیاید نزد من شجاع ترین شما یا علی بیرون آمد بسوی او شرحبیل ابن بکر و به کریب گفت اتقی فکری
کید در ملاقات کردن خدای عز و جل و ملاقات رسول خدا در روز حساب از ریختن خون حرام کریب گفت باطل الکنی است که
قتل عثمان را اصلاح دید بعد از آن جنگ کردند کریب او را بقتل رسانید بعد از آن بیرون آمد بسوی او حرث شیبانی و او زاهد حق بین بود
و میگفت این علیت و هدایت با او هست از جهت حق ما او در آنجا می کنیم نصر کسیکه با او منازعه نماید بعد از آن جنگ کردند
کریب او را به قتل رسانید بعد از آن علی بیرون آمد بسوی او در حالیکه کریب او را نمی شناخت و بحضرت او را از باس و غضب
خدا تعالی ترسانید کریب گفت آیا این شمشیر مرا می بینی با آن بسیار کسرا که مثل تست کشته ام آنحضرت با و حمله کرد به شمشیر خود ملعون
سپر را در مقابل تیغ او انداخت آنحضرت او را از سر او بشمشیر زد پس بزمین افتاد در حالیکه دو پاره شده بود بعد از آن امیرالمؤمنین
برگشت و به پسر خود محمد گفت در مکان من باش که میاید طالب خون او پس محمد ایستاد که از پسران عمش آمد و گفت آن حواری
که پسر عم مرا بقتل رسانید کجا است محمد گفت چه میخواهی از او من نایب او هستم پس غضب کرده به محمد حمله نمود و محمد با و حمله کرد و او را
هلاک کرد پس دیگری بیرون آمد او را هم بقتل رسانید تا از شامیان هفت نفر را بقتل رسانید و جوانی آمد بمیدان محمد و با او گفت
تو عم و برادران مرا کشتی پسر عمم که تو تا نقص نایم یا با ایشان لاحق شوم زمان طویلی مکافحه و منازعه کردند پس محمد او را هلاک کرد
در روایت شده که امیرالمؤمنین با اشتر گفت آمدی بسوی من و تو بیرون نمایی من به میمنه و تو بمیسره حمله کنیم و در میمنه معاویه
مقدار ده هزار سوار بود پس امیرالمؤمنین حمله کرد بر ایشان رو بهزیمت نهادند و اشتر بر میسره حمله کرد مثل کرگی که بگوسفندان
حمله کند پس خلق از او گریختند و مردی از اهل شام با و حمله کرد و اشتر با او با پسر خود مقابل شد و با و حمله کرد و او را هلاک نمود میگویم آه
آه تا سف میخورم بر و تر بر شور و امام مظلوم که با بود عباس و کجا بود علی اکبر و قاسم و کجا بودند شیران تیغ زن و شیران بیشه مارز
جوانان بنی هاشم و عبد المطلب تا یکی از ایشان در مقام محمد ابن حنیفه بایستد در وقتیکه بدن امام و نور چشم عالم ضعیف شد
از بسیاری زخمهای شمشیر و نیزه ها و جاری شدن خونهای پاک و بودن زره او مثل خارپشت از کثرت تیرهای و نزحمت رسانیدند با و
طلب کننده کان هزار هزار خون از کافران و اصحاب کینه و عداوت بدری و حنینی و جملی و خیبری و شامی از کافران اشرار
کاش ایشان او را ترک میکردند تا یکدقیقه استراحت نماید به بخیه کردن به نیزه خود و کاش حمله نمیکردند با و در اینحالت لشکر تمامه یک
حمله آه آه کجا بود امیرالمؤمنین و کجا بود اصحابش با جهاد میکردند در پیش روی پسر رسول خدا و دشمنان او را میکشتند و جان خودشان
را با و فدا میکردند بخدا قسم گرانست بر رسول خدا و امیرالمؤمنین و حسن مظلوم و بر جوانان بنی هاشم و شیوخ و پیران فرزندان
عبد المطلب که نور چشم رسول خدا و نور دیده فاطمه زهرا غریب و تنها باشد و یاری طلب نماید کسی او را جواب بدهد یاری بکند کاش ما
با او بودیم پس بر رستگاری بزرگی میرسیدیم و از آنچه در روز بیست و نهم و قضیه هست که عثمان بن وائل حمیری از اصحاب معاویه بود
و بصد سوار او را مقابل میشمردند و او را برادری بود حمزه نام آنها را معاویه برای شدتها مهیا کرده بود و عثمان به نیزه و شمشیر خود بازی
میکرد و عباس بن حارث بن عبد المطلب با و تماشا میکرد با سلیمان بن صرد خزاعی سلیمان گفت من بیرون میروم بسوی او و در
دلم هست که او را بکشم پس بسوی او آمد و منازعه کردند زمان طولی آمد صاحب جوذ ظفر نیافت سلیمان بعباس گفت آیا فرصت
منیابی گفت او شجاعت دارد بعد از آن عباس با و ضربتی زد سر او را بزمین انداخت برادرش حمزه بسوی او آمد پس امیر
المؤمنین بعباس فرستاد و او را از مبارزت آن نهی کرد و بعباس گفت لباسهای خود را بیرون کن و سلاح خود را بمن بده و تو
در مکان من باش تا من بسوی او بیرون روم پس امیرالمؤمنین خود را معلوم نکرد و بسوی حمزه آمد حمزه ظن کرد که او عباس است

که برادر او را کشت امیر المؤمنین ضربتی باو زد زیر بغل و کتفین او را و نصف رو او را قطع کرد و بنهار از آن ضرب تعجب
کردند و از عباس ترسیدند و بیرون آمد بسوی امیر المؤمنین عمرو بن عنس لخمی و آن شجاعی بود با شمشیر و نیزه خود بازی میکرد
امیر المؤمنین گفت بیا بجنگ پس عمر با امیر المؤمنین حمله کرد حمله شدیده بحضرت به سپر خود او را دفع کرد و شمشیری بر کمر
او زد نصفش افتاد به زمین و نصف دیگرش بالای اسب ماند پس عمرو بن عاص گفت این منیت که ضربت علی معاویه او را کمک
کرد و عمر باو گفت ملکی بگو حمله نماید اگر در مکان خود ثابت شد او امیر المؤمنین است پس باو حمله کردند بحضرت ثابت در جا
نکرد و بعد بایشان حمله کرد و ایشان را می کشت تا از ایشان سی و سه مرد را کشت اشتر گفت یا امیر المؤمنین خود را به زحمت و مشقت
میندازی امیر المؤمنین گفت ای بو لنخدا اکرم و عزیزترین خلق بود نزد خدای تعالی و حال آنکه بنفس خود در روز احد و خیبر و حنین
مقاتله کرد و اگر معاویه و عمر بسوی من بیایند هر آینه شیعیان من خلاص میکشند از آنچه بسبب آن متحمل زحمات میشوند اشتر
گفت تو را قسم میدهم بحق قرابتت برسو لنخدا اگر بدهی مرا امروز با ایشان محاربه و جنگ میکنم پس امیر المؤمنین باو اذن داد
اشتر گفت
نقیت وفری ولنحرفت عن العلی ولقیت اضیافی بوجه عبوس ان لم اشن علی ابن هند غارة لم تخل یوما من نهاب نفوس خیلا کامثال السعالی شزبا تعدو ابیض فی الکریهة شوس حمی الحدید علیهم فکانه ومضاء برق او شعاع شموس
میگویم ای اصحاب عزت و حمیت ای گروه بزرگی و عظمت و ای اهل انجنائی که تمسک نموده اید بدامنهای پاکیزه دوی القربی بمودت
چرا رعایت نمینمائید در کدخش مردمک چشم برای چشم انسان و شرکت قرآن و محبت خداوند رحمن و چرا مثل زنان نوحه و فریاد
کننده فریاد و نوحه نمی کنید آیا فراموش کردید فرق میان دو فرقه را نسیان نمودند ذکر مناسبت را در میان این دو جنگ
پس بسیار فرق دردناک دارد که ملوک را پاره و چاره میکند از انجا خون سرخ را بعوض اشک چشم پس نظر نمائید بانچه شهر حراه
انه خیرا میگوید در بوجه و بانچه از امیر المؤمنین طلب مینماید از رجوع کردن و از محاربه تا بالک کمت سر احت نماید بعد
از آن نظر نمائید بانچه علج شامی بتیم این خطبه میگوید در وقت مجاهده کردن امام و محبت ملک علام و در وقتیکه آن امام
حسین دلیران عراق و شام را مثل چوب از لام که آیت نماز است میشمرد یعنی چوبهای جنگ را میکرد ندا می پسر
علی تا کدام وقت خصومت خواهد شد زیرا که اولاد و خویشان و دوستان تو را کشته اند و تو هنوز شمشیر می زنی با بیست
هزار نفر هلاکت باد بر این علج شامی زیرا که مراد این ملحد حیله گر و رئیس اشرار یکی از دو امر است یا بیعت کردن امام معصوم
است برای اولاد زنا یا کف نمودن امام از قتال و نماز نشدن او است از نسب خود که او در سعت اولاد زنا و نسل
کنیزان حبشیه باشد بخدا قسم که حیعت که بمقام فکر کردن طلب را حرکت و لذت خواب را دور میکرداند و باعث
میشود خوابیدن بر روی خاکستر را اللهم عذبهم اشد العذاب از عذاب قوم ثمود و عاد از انچیزها که در روز سی و پنجم
در صفین واقع شد اینست که اهل عراق در نزد خیمه امیر المؤمنین جمع شده نظر و تماشا میکردند بیرون آمدن او را پس بیرون
آمد در حالیکه اسب خود را سوار شده بود و زره رسول خدا در بر مبارکش بود و شمشیر او را حمایل و خاتم و انگشتر او را بانگشت کرده و
عمامه سحاب آنحضرت را بسر گذاشته بود و بمعرکه آمده و با کسی تکلم نکرد و معاویه بعلی سبقت کرده بود پس عمر بن عتبق رئیس
طایفه عک گفت تو از خوف من خارج شو و امر کن بزرگان و سواران شام را که حمله کردن من حمله نمایند اگر ایشان اگر دند
اهل عراق را منهزم میکردانم و تو را راحت میکنم و قبیله عک شجاعترین اهل شام بودند بعد از آن رئیس عک حمله نمود و محمد ابن حنفیه
و عباس بن حارث و عبد الله بن جعفر حمله نمودند گرد و غبار بلند شد و خونها جاری گردید و قوم بیکدیگر در آویختند و کسی صاحب
خود را نشناخت و بلاء شدیدی گردید و اشتر از قبیله عک خلق بسیار را بقتل رسانید و محاربه و جنگ در میان همدان و عک
شدید و سخت گردید و از همدان در آن روز سیصد و دوازده مرد و از عک هشتصد و هشتاد مرد کشته شد و سعد بن
قیس رئیس همدان گفت بتحقیق قبیله عک در صفین دانستند که ما زمانیکه دو گروه بیکدیگر ملاقات کردیم و ایشان را اطعام میکنیم
غضب را و کوه نیزه زدن را حامل میشویم و انهار عبد و اردی کینیم و سرخ بیرون میبریم میگویم ای اهل ایمان و گروه صدق و ایقان

سنگهارا به سینه ها بزنید و خاک و خاکستر را به سرها بریزید مادامیکه عصرها و دهرها است و کنار نمائید لذت خوردن را از نعمتهای
خودتان معانقه کردن با زنان سفید اندام حور او شش و مکان خراب خالی از نور و روشنائی بنشیند و نداکنید یا امیر المؤمنین
و بگوئید ای کسیکه زمانیکه مقاتله میکرد جبرئیل در جانب راست و میکائیل در طرف چپ و ملک الموت در پیش روی او میبودند
این حسین حبیب تست که در دریاهای قتال و جدال غوطه ور و هزار هزار از اشراف کفار و چند هزار از بزرگان دلیران و
شجاعان بخاک هلاک انداختند و او در این حالت تشنه و گرسنه و قلبش مملو از حزن و اندوه و جسد شریفش از بسیار رسیدن
تیرها و نیزه ها اهل طغیان و گناه مثل خانهای زنبوران و پرهای مرغان در طیران است پس ای کسیکه می گفت که احدی نیست بمیرد از ما اهل
بیت مگر آنکه او مرده نیست و ای کسیکه خدای تعالی یاری کرده است باو حبیب و رسولخدا را در ظاهر و یاری کرده است
سایر پیغمبرها را باو در باطن کاش تو در آن روز ظاهر بودی و میدیدی آنچیز را که کفار نور چشم تو گرد او را بیرون تو قتال دقیقه
نیزه خود تکیه نموده بود در یکدقیقه استراحت نماید و کافران او را از آن استراحت منع میکردند و از هر جانب و طرف برا و می
ریختند سنگها و آتشها و تیرها را آه آه آه خدایا عذاب کن ظالمان آل محمد را به شدیدترین عذاب و بتحقیق نقل شده از کتاب
مروج الذهب خبریکه مسند است بمنذر بن جارود او گفت قبیله امیر المؤمنین به بصره آمد داخل شد از جانبی که واقعه بود و طرف
کربلا پس آمدم من بیرون آمدم که با و تماشا کنم پس وارد شد با و بود موکبی در مقدار هزار سوار در مقدم ایشان سواری بود که بر اسب
اشهب سوار و در سر او قلنسوه بود و لباسهای سفید پوشیده و شمشیر حمایل کرده و با او بود علمی و غلبت عمامه های آنقوم سفید و زرد
بود در حالیکه غرق آهن و سلاح بودند گفتم ایمیر کیست گفتند ابو ایوب انصاری و اینها انصار و غیر انصار هستند بعد از آن
سواری را دیدم که در سر او عمامه زرد داشت و لباسهای سفید پوشیده و شمشیر را حمایل کرده و کمان در دوش انداخته با علمی بر اسب
اشقر سوار شده بود در میان هزار سوار گفتم ایمیر کیست گفتند خزیمه ذو الشهادتین است بعد از آن سوار دیگر بر اسب کمیت سوار
و عمامه زرد در سر از زیر آن کلاه سفید گذاشته و قبای سفید در بر داشته و شمشیر را حمایل و کمان را بر دوش انداخته در میان هزار سوار
و با او بود علمی گفتم ایمیر کیست گفتند ابو قتاده است بعد از آن از ما گذشت سوار دیگر در بالای اسب سفید رنگ و عمامه سیاه
در سر و گوشهای عمامه را از پیش رو و عقب سر آویزان کرده بود و بسیار سیاه بود با سکینه و وقار ساکت و باواز بلند قرآن را تلاوت
میکرد و شمشیر را حمایل کرده و کمان را بر دوش انداخته با او بود علمی سفید در میان جماعتی بود از خلق که تا جهاد و عمامه های ایشان مختلف
بود و اطراف و اسیران و جوانان گرفته بودند گویا که بر انجیاب ایستاده اند اثر و علامت سجده در روهای ایشان ظاهر بود گفتم این
کیست گفتند عمار بن یاسر است در میان جماعتی از صحابه و انصار و مهاجرین و پسران ایشان بعد از آن از ما گذشت سواری
که بر اسب اشقر سوار و لباسهای سفید پوشیده بود و عمامه زرد و کلاه سفید بر سر داشت و شمشیر حمایل کرده و کمان انداخته بود
و پاهایش از زمین خط می کشید در میان هزار نفر از خلق و لباسهای بسیاری ایشان سفید و زرد بود و با او بود علمی زرد گفتم این کیست گفتند
قیس بن سعد بن عباده است در جماعتی از انصار و اولاد ایشان در قبیله قحطان بعد از آن از ما گذشت سواری که بر اسب اشقر
سوار شده بود ندیده بودیم کسی را که از او خوب و زیباتر بوده باشد در سر او عمامه سیاه و در برش لباسهای سیاه بود و گوشهای عمامه را
از پیش رو و عقب سر او آویخته بود پس گفتم این کیست گفتند این عبد الله بن عباس است در میان چند نفری از اصحاب
رسولخدا بعد از آن موکب دیگر آمد که در میان ایشان بود سواری که شبیه ترین خلق بود بمرد اول گفتم این کیست گفتند قثم ابن
عباس است بعد از آن علمها پیدا گشت بعضی از آنها بر بعض دیگر مقدم بود و نیزه ها بیکدیگر مخلوط گشته بعد از آن موکبی
وارد شد که در آن خلق بسیار بود و در بر آنها سلاح و آهن بود در حالیکه علمهای ایشان مختلف بود در اول آن موکب علمی بزرگ
و سواری بود که گویا او صاحب کسر و جبر بود و این صفت مردیست که ما ذنهایش شدید و قوی بوده باشد و از نظر بسیار بر زمین و گردن او
به زمین بسیار است از نظر کردن او به بالا و از زمین او جوانی بود خوش صورت و در یسار او مثل اخوان و در پیش روی او
جوانی بود مثل ایشان گفتم این کیست گفتند علی ابن ابیطالب و اینها که در یمین و یسار او هستند حسن و حسین است و آنکه در پیش

روی او بست محمد حنفیه بست با علم بزرگ در عقب سرش عبدالله بن جعفر بن ابیطالب و امثال اولاد عقیل اندر جوانان بنی
هاشم و این مشایخ اهل بدر بود از مهاجر و انصار پس آمد تا در کوشه نازل شد میگویم هم چنین بود و وارد شدن امیر المؤمنین پس
زمانیکه وارد شدن در راه بصره رسیدند با نظر انبار از موکب غلبه و شاهنهاد بزرگ نظر با نبیله او پادشاه دین و اهل دین است از او هین
و حزین است و پادشاه دنیا است پس نظر کن بموکب فرزند و نور چشمش و نور چشم عالم پادشاه اهل دین بعد از پدر و برادرش
و سلیمان ملک کربلا و نوح دریای مصائب و بلا پس در موکبی از موکبهای جلالش در شهر مصائب بنهاد و اهل طاهره و
اعضای پاره پاره از اصحاب و اولیا است و در میان ایشان بود در رو شاه اهل یقین مثل حبیب و زهیر و در موکبی از
موکبهای بزرگ شیران زمین و ستاره های آسمان و دریاهای سخاوت و شجاعت و وفا بودند اعنی جسمهای پاکیزه و بدنهای
خورد شده از جوانان عبدالمطلب و جوانان بنی هاشم و آفتاب روشنی دهنده و ماههای نورانی در میان آنها بود بدن علی اکبر
و قاسم و اولاد امیر المؤمنین و در موکبی از موکب پادشاهی او بود صاحب علم بزرگ و سید اهل ایمان و آنکسیکه با و غبطه می کنند
در روز قیامت جمیع شهدا قصد میکنیم به عباس را و در موکبی از موکبهای لشکر مصائب و غموم او بود گروه زنان حسرت کش
و دختران طاهره و فریاد دوندگان کننده فاطمه و سیده مصائب و پادشاه ملک حزن و اندوه و صدیقه طاهره صغری زینب و
همشیره اش ام کلثوم و در موکبی از موکب قدر و صبر او بود عطش پسر و دختران صغیره و شماتت احمقان و طاغیان
و امام ما غوطه ور شدن او و در دریای محاربه دشمنان نظر میکرد بموکبی از موکب خود و تامل میکرد در حال شان و جلال خود و از
مناقب خوارزمی نقل شده که امیر المؤمنین بطلحه و زبیر نوشت قبل از قتال جمل در حالتیکه حجت را بر ایشان تمام میکرد اما بعد
فقد علمتما انی لم ارد الناس حتی ارادونی و لم ابایعهم حتی اکرهونی و انتما ممن اراد بیعتی و بایعوا و لم تبایعا لسلطان
غالب و لا لعرض حاضر فان کنتما بایعتما طائعین فتوبا الی الله تعالی و ارجعا عما انتما علیه و ان کنتما مکرهین فقد
جعلتما الی السبیل علیکما باظهارکما الطاعة و کتمانکما المعصیة و انت یا زبیر فارس قریش و انت یا طلحة شیخ المهاجرین و دفعکما
هذا الامر قبل ان تدخلا فیه کان اوسع لکما من خروجکما منه اما بعد بتحقیق شما دانستید که من ایشان را اراده نکردم تا اینکه ایشان مرا اراده کردند
و ایشان را بیعت نکردم تا اینکه بیعت بر من نمودند و بیعت اکراه نکردم تا مرا اکراه نمودند و شما دو نفر از آنها هستید که بیعت مرا اراده کرده
و بیعت کردید و به بیعت من نزدید سلطان غالب و نه برای متاع و چیز حاضر پس اگر شما بیعت کرده اید بمیل و رغبت توبه کنید
بخدای تعالی و رجوع کنید از آنچه در سر آن هستید و اگر باکراه و جبر بیعت کرده اید پس راهی برای من بسوی خودتان قرار داده اید
باظهار کردن طاعت و پنهان داشتن گناه خودتان و تو ای زبیر فارس قریش و تو ای طلحه شیخ مهاجرین هستی و قبول نکردن
شما این امر را قبل از اینکه داخل شوید وسیعتر بود برای شما از بیرون شدن شما از آن و آنحضرت سه مرتبه بعد آخر با ایشان فرستاد که از
حرب دست بردارند وقتیکه دو لشکر مقابل یکدیگر شدند اهل بصره باصحاب علی تیرها انداختند تا جماعتی را مجروح کردند پس خلق
گفتند یا امیر المؤمنین ما با تیرهای ایشان مجروح شدیم منتظر توصیت علی گفت اللهم انی اشهدک انی قد اعذرت
و انذرت یعنی خدایا من شاهد میگیرم ترا که من عذر ایشان را قطع نمودم و ترسانیدم ایشان را پس باش شاهد من و ضرر
ایشان از شاهدان بعد از آن علی زره خود را خواست و پوشید و شمشیر را حمایل کرد و عمامه بسر خود گذاشت در بالای
استر پیغمبر سوار شد و ایستاد بعد از آن قرآن را خواست و بدست خود گرفت و گفت کیست که این قرآن را بگیرد با آنچه در آنست
پس غلامی برخواست که در برش قبای سفید داشت و گفت من آنرا اخذ میکنم یا امیر المؤمنین علی باو گفت ای جوان دست
راست ترا قطع میکنند پس بدست چپ خود آنرا اخذ میکنی دست چپ ترا قطع میکنند بعد از آن ترا با شمشیر میزنند تا ترا می
کشند جوان گفت بر تو باکی نیست یا امیر المؤمنین و این قلیل است در جنب خدای تعالی بعد از آن آن جوان قرآن را اخذ
نمود و بسوی ایشان برد پس گفت ای مردم بدرستیکه کتاب خدا میان ما و شما حکم است مردی از اصحاب جمل از دست راست
او زد و جدا کرد پس قرآن را بدست چپ گرفت دست چپش را قطع کردند قرآن را بسینه خود ضم کرد پس او را بشمشیر زدند تا کشته شد
بعد از آن علی علم خود را به پسر خود محمد بن حنفیه داد و گفت پیش برو ای پسر محمد علم را برده است و در میان اصحاب جمل بند

نیزه میزد و علی باو نظر میکرد پس آنحضرت را خوش نیامد آنچه از فعل او دید و محمد کماعت مقاتله کرد بعد برگشت و امیر
المؤمنین شمشیر خود را کشیده با آنقوم حمله نمود در یمین و یسار ایشان شمشیر میزد بعد از آن رجوع کرد در حالتیکه شمشیرش
کج و خمیده شده بود بعد از آن بسوی اصحاب خود برگشت و ایستاد در حالتیکه شمشیر را بزانوی خود راست میکرد و شتر آمد
بمیان دو صف از شجاعان انجاعت جماعتی را بطریق مبارزت بکشت و هم چنین عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر و جنگ
مابین دو لشکر مختلف میگردید و قتال شدیدی نمودند و بود هشت دست در مقابل جلو جمل قطع شد و در روایتی است
که چهارصد دست قطع شد و هودج مثل خارپشت گردید از تیرها و زمین سرخ شد از خونها و جمل را پی کردند میگویم بدرستیکه
مناسبت مابین وقعه جمل با آن نحو نقل کردیم از محاربه امیر المؤمنین و حمله های او و برگشتن از حمله بعد از حمله و رجوع کردن بعد از
رجوع کردن و منهزم نمودن و جمعهای ایشان و کشتن او دلیران و شجاعان ایشان و مابین وقعه کربلا در محاربه فرزند
و نور چشمش و نور چشم عالم روحی له الفداء اگرچه از یکوجه ظاهر است ولکن هیهات هیهات که فرق دارد مابین آنها از وجه
دیگر و آن اینست که امیر المؤمنین در آنوقت اولاد و اصحابش در نزد او بودند و بحضرت برای او بود و او را فرصتی بود که بعد از
هر حمله از حمله ها کجی شمشیر و سنان خود را راست کند و بجماعت استراحت نماید و اما ملاحظه از سید شهدا بعد از هر حمله از حمله ها و رجوع
کردن بعد از رجوع کردن که نزدیک بود دلها را بسوزد و جسدها را بگدازد و ارواح را فانی نماید زیرا که او روحی له الفداء وقتیکه
اراده کرد که یکدقیقه استراحت و کجی و انحنای شمشیر و نیزه خود را راست و درست نماید صیحه و فریاد اهل حرم رسول خدا را می شنید و ندبه
و ناله ایشان و آواز اطفال را می شنید و با همه اینها حیله آن زندیقان کافران این بود که امر را باو تنگ گیرند و فرصت استراحت
یکدقیقه او را هم قطع کنند و او را با تیرها و سنگها میزدند تا رجوع کرد امر بر اینکه جسم شریف او را مثل خارپشت نمودند و اعظم
مناسبات در انتقام اینست وقتیکه ساقط شد هودج آن طغیان کننده بخدا و رسول خدا و ولی او نافرمانی کننده و خاموش
شدن نور خدا را از جمل آن اراده کننده چنانکه قبل از او نیز اراده کرده بودند پدر طغیان کننده او که نمود این تمثیله
و گوساله است و رفیق فرعون است چون شیطان جمل و شتر ملعونه را پی کردند که نام آن شیطان عسکر بود فرستاد بسوی آن
محمد برادر او را که مؤمن پسر منافق بود پس دست خود را داخل کرده او را حفظ کرد وقتیکه شتر و هودج افتاد گفت تو کیستی گفت
من نزدیک خلق هستم بتو که من محمد برادر توام امیر المؤمنین بتو میگوید که آیا بتو چیزی رسید گفت بمن نرسید مگر تیری که بمن
ضرر نرسانید آه آه از ظلم بنی امیه و گروه ایشان از گروه شیطان و قاتلان اولاد حبیب خدا هستند زیرا که ایشان بدن نور چشم
رسول و پسر صدیقه معصومه را مثل خارپشت نمودند و خیمه هایش را بغارت کردن ستاره کان زنان پاکیزه که سیده
زنان مؤمنه و طاعت کننده بخدا و رسول او هستند یعنی اولاد طاهره سید رسل و دختران فاطمه تذییل نورانی است بدانکه کلمات
اهل سیر و تواریخ و اصحاب مقاتل بر یکطریق نیست در عدد کفار و منافقین و زندیقها که از اینکه سید شهدا روحی له الفداء ایشان را بقتل رسانید
پس قدر متیقن و آنچه اتفاق کل بر آنست با بمعنی که عدد کشته شدگان که از آن کمتر نیست یقیناً قریب بدو هزار است ای یکهزار و نهصد و
پنجاه مرد است غیر از مجروحین و عبارت آوردن مابوف نیز در بعض کلمات جمعی در نظم و نثر واقع شده است و قول باینکه عدد ایشان
از ده هزار زیاد است بلکه این در دو جمله است نیز قول شاذ و نادر نیست بلکه قول شاذ اینست که عدد ایشان به پنجاه هزار رسید و شاذ
و غریب تر از آن اینست که این در یکجمله بود و آنچه در الغرائب شدیدست اینست که در این زمان و در این شهر یکی نقل کرد مانند
از کتاب محدث حاذق در عصر خود ابن عصفور بحرانی که عدد ایشان بچهار صد هزار رسید و جنود و لشکر یکه در آن روز جمع شده
بودند پانصد هزار نفر بودند و ما نیز از غریب بشمار بر از جهت اینکه این در جهت قوت بشریه و شجاعت انسانیه نیست مگر قوت
الهیه و محاربه و مجادله امام با آنقوم بقوت بشریه و شجاعت انسانیه بوده بقوت لاهوتیه و قدرتیکه بکشان است از شئون
صاحب ولایت مطلقه زیرا که جواب از این ظاهر است زیرا که سید شهدا روحی له الفداء جمع دریای شجاعت محمدیه و علویه بود و
رسول خدا شجاعت خود را بفرزندش حسین عطا کرده بود پس آنحضرت مظهر شجاعت انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین بود و
فانی کردن ده هزار و چهار هزار و پانصد هزار در قوت بشریه او وسعت داشت بلکه استعداد و بیشتر از آن از جهت دیگر است و آن اینست

از محاربه و قتل در آن روز با شمشیر و نیزه بود و به تحقیق واقع شد شهادت امام روحی له الفداء نزدیک بغروب یا نزدیک عصر بود و از ان روز پس از وقت قلیل با همه مقاتلات و محاربات کثیره از آن بزرگوار وسعت ندارد پس این امر ظاهر است در نزد همه خصوصا زمانیکه ملاحظه شود در آن میان محاربهای اصحاب و جوانان بنی هاشم زیرا که جنگ کردن لشکر ایشان بطریق مبارزت بود یعنی یکیک بمیدان قتال میآمدند پس این وجه استبعاد و استغراب بود میگوییم بدرستیکه جمعی ادعا میکنند که بعض علما در اینباب یکرساله نوشته است و حاصل آنچه از آن رساله نقل کرده اند که عذاب العترت باقی بودن آفتاب را در فوق زمین طول داد در آن روز مدت بقاء آن در فوق زمین هفتاد و دو ساعت بود و کسانیکه از او این قضیه را نقل کرده اند ادعا میکنند که او در آن رساله ذکر کرده است در خصوص خبر معتبر را و من میگویم بدرستیکه من ظن میکنم امر خیالست که او ذکر کرده است پس در این هنگام استبعاد و استغراب مندفع میشود در کیفیت رسیدن کشتگان دشمنان کفار بچهار صد هزار یا پنجاه هزار و گفته میشود نیز بدرستیکه کسانیکه عباس ایشانرا کشته است هشت و چهار هزار بودند و اینهم با ابن عصفور بحرانی نسبت داده شده است پس این از او بنابر آن خبر نیست که از او نقل کرده اند از انکه لشکریکه در روز کربلا جمع شده بودند عدد ایشان پانصد هزار بود و بهر طور باشد بدرستیکه امتداد باقی بودن آفتاب در فوق زمین در مدت هشتاد و دو ساعت از آن خبرها است که مساعدت میکند آنرا نیز تعبیرات جمعی از علما و اهل سیر بنظم و نثر از انکه کسانیکه امام روحی له الفداء ایشانرا کشت چند هزار بودند با اینکه عدد ایشان از دو هزار بیشتر بود و نیز ممکن است که مؤید شود بوجه اعتباری و عقلی و آن اینست که روز کربلا بحسب مصائب روز طوفان عالم بود پس لابد است که در آن ظاهر شود از خوارق عادات اصول انواع و معظم اصناف آن هرگاه اگر این امر واقع شد هر آینه بطریق تواتر نقل میشد و این مثل قضیه رد کردن آفتاب است برای امیر المؤمنین آنرا خاصه و عامه نقل کرده است علاوه بر این اگر قدر این مقام چیزی میبود هر آینه با آن مطلع میشد جمعی از تتبع کنندگان چنانکه با آن مطلع شده شیخ احمد بحرانی میگوییم بدرستیکه هر یکی از این دو بحث از آن خبرهاست که آنرا وجهی نیست و بسیار امر در عالم واقع شده که بر مردم پنهان گردیده و بسیار امور است که آنرا نقل نکرده مگر بعضی از علما و طایفه قلیلی از متتبعین آیا نمیبینی که علما از خاصه و عامه ذکر کرده اند که رد آفتاب برای امیر المؤمنین بود دفعه و اما بعض فضلاء عامه ذکر کرده است که این در شانزده جا بود پس اگر بیان اینرا خواهی گوش بده بآنچه ما برای تو ذکر میکنیم بدانکه شیخ حر عاملی از کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده است که او در آن کتاب گفته روایت کرده است ابو بکر بن مردویه خبر رد آفتاب را در مناقب خود و ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود و ابو عبد الله بن منده در معرفت و ابو عبد الله نطنزی در خصایص و خطیب در اربعین و ابن احمد جرجانی در تاریخ جرجان گفته که برای ابی بکر الوراق کتابست طرق عامه انانکه رد آفتاب را روایت کرده اند و برای عبد الله جعلی مصنفی است در جواز رد آفتاب و برای ابی القاسم حسکانی مثل آن در تصحیح رد آفتاب و برای ابی الحسن شاذان کتاب بیان رد شدن آفتاب برای امیر المؤمنین و ذکر کرده است ابو بکر شیرازی در کتاب خود با سناد خود و ذکر کرده است که آفتاب مگر برای امیر المؤمنین رد شد که سلمان ره آنرا روایت کرده است در روز بساط و روز خندق و روز حنین و روز قرقیسیا و روز براثا و روز غاضریه و روز نهروان و روز بیعت الرضوان و روز صفین و در نجف و در بنی مازن و در وادی عقیق و بعد از احد و کلینی در کتاب کافی روایت کرده است که آفتاب رجوع کرد در مسجد فضیخ در مدینه و اما آنچه معروفست دو دفعه است در حیات پیغمبر و بعد از وفات او در بابل انتهی میگوییم بدرستیکه بود علاوه بر معروف از آن خبرهاست که در آن شکی نیست اگر در خصوص بیان آن بخواهی پس گوش کن بروایت عجیبه خوش آینده و حکایت شریفه فائده دار و آن اینست که بعض افاضل علمای سنت ذکر کرده است در حالتیکه گوینده تحقیق بر او آورده و روایت کرده است امام علامه ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامت طحاوی ازدی مصری در مشکلات حدیث از دو طریق از اسماء دختر عمیس که بدرستیکه پیغمبر را وحی میآمد در حالیکه سرش در کنار علی بود و او نماز عصر را نکرد تا آفتاب غروب کرد و رسول خدا با او گفت یا علی نماز کردی گفت نه پس رسول خدا گفت خدایا بدرستیکه او در طاعت تو و طاعت پیغمبر تو بود پس آفتاب را برای او برگردان اسما گفت پس دیدم که آفتاب غروب کرد و بعد از ان دیدم که بعد از غروب طلوع کرد و ایستاد در کوه و زمین و این در صهبا خیبر بود طحاوی گفت این حدیث ثابت است روات آن ثقات اند و حکایت نموده بدرستیکه امام ابو جعفر احمد بن صالح مصری میگفت جایز نیست مر اهل علم را تخلف کردن از حفظ حدیث

اسماء زیرا که آن از علامات نبوت است من میگویم بدرستیکه این حدیث طحاوی ثبت از علمای حنفیه صحیح و قاضی ابو الفضل عیاض بن موسی مالکی السبتی الیحصبی است از کسانیکه و هم چنین وارد کرده است آنرا شیخ سعید الدین محمد بن مسعود کازرونی از شافعیه در منتقی و صحیح کرده است ابن جوزی در کتابیکه آنرا در موضوعات وارد نموده است زیرا که آن از صحت اگر قاصر باشد پس از حدیث حسن قاصر نخواهد شد و علامه یوسف بن قزغلی نواده ابن جوزی گفته است که در اینباب حکایت عجیبه است خبر داد آنرا بمن جماعتی از مشایخ ما در عراق که ایشان دیدند ابا منصور مظفر بن اردشیر عبادی واعظ را که بعد از عصر این حدیث را ذکر کرد آنرا و بعبارات دلنشین بیان فضایل اهل بیت را ذکر کرد پس ابر آفتاب را پوشید بمرتبه که خلق ظن کردند که آفتاب غایب شد پس در بالای منبر قایم شد و بآفتاب اشاره کرده انشاد کرد میگفت لا تغربي يا شمس حتى ينتهي مدحي لآل المصطفى ولنجله واثني عنانك ان اردت ثنائهم أنسيت اذ كان الوقوف لاجله ان كان للمولى وقوفك فليكن هذا الوقوف لخيله ولرجله حاصل مضمون آنکه ای آفتاب غروب مکن تا تعریف کردن من آل المصطفی و فرزند ایشان تمام شود و جلو خود را برگردان اگر تعریف و ثنای ایشانرا میخواهی آیا فراموش کردی که ایستادن تو برای او بود اگر وقوف و ایستادن تو برای مولی و امیر المؤمنین بود باید این ایستادن برای خیل و رجل او باشد یعنی برای دوستان او باشد گفتند که ابر از آفتاب کنار شد و طلوع کرد انتهی و تمام شد آنچه آنرا این بعض فضلاء اهل سنت ذکر کرده و بالجمله بدرستیکه من ظن و گمان میکنم از ملاحظه نمودن جمیع آنچه با آن اشاره کردیم با اینکه طول کشیدن قرار آفتاب در زمین در مدت هشتاد ساعت یا نزدیک با آن از آن خبرهاست که او را اصلی و مستندی است و اما کیفیت عدد اشرار و کفاریکه سید الشهداء ارواحنا له الفداء بقتل رسانید اگر چه ظن میکنم در صحت آن خبر را که بمحدث حاذق ابن عصفور بحرانی نسبت داده اند مگر اینکه ظن میکنم رسیدن عدد ایشانرا تا پنجاه هزار بلکه صد هزار بلکه زیادتر و تایید میکند اینرا آنچه ذکر کرده است آنرا بعض ثقات در حالتیکه نقل کننده است از کتاب مدینة العلم که برای سید اجل فاضل محدث حاذق سید نعمة الله جزائری است از رجال خود از عبد الله اسدی که او گفت وقتیکه حسین ع و جمیع کسانیکه با او بودند از اولاد و برادران و پسران عم او بقتل رسانیدند و ابن سعد لعین خواست که با سرهای شهدا و اسرا متوجه کوفه شود ابن زیاد ملعون در خصوص او فرستاد که جسدهای اصحاب خود را دفن کن و جسد حسین و جسدهای اصحابش را دفن مکن بگذار بمانند ابن سعد بسوی او فرستاد که من جمیع کشتگان خود را نمیتوانم دفن کنم زیرا که عدد کشتگان یکصد و پنجاه هزار است پس ابن زیاد نزد او فرستاد که جهاد و اعیان بزرگان را دفن کن رعایا را ترک کن راوی گفت ابن سعد لعین دفن کرد هر کسیکه دفن او را میخواست از اصحاب خود و کوچ کرد با اسیران و حرم بسوی کوفه بعد بدرستیکه از عجب ترین چیزها که با آن رسیدم بعد از انکه حکایت انتقام کشید آن اینست که خلق بحرب و جنگ حسین آمدند از هر جانب و از هر راه دور و مکان دور و دراز تا جمع شد در شش روز در نزد ابن سعد ششصد هزار سوار و هزار هزار پیاده و وقتیکه امام نظر کرد به بسیاری ایشان گفت کوی که آمده اند این لشکر گفتند بحرب و قتال تو پس امام امر کرد بکندن خندق و صاحب کتاب گفت این از مصنفات شهاب الدین بحرانی است و ظن کردم که آن از مقاتل قدیمه است مجلس چهاردهم در کیفیت شهادت سید الشهداء ارواحنا له الفداء پس کلامی را در اینمقام مقدم داریم پس بدانکه این مقام یعنی مقام کیفیت شهادت آنحضرت مقامی است که نزدیکست زمین و آسمان با آن فانی شوند و مقامی است که در آن جمیع موجودات بجسمها و ذاتهای و حرکات و سکنات خود شان گریستند یعنی همه بحسب حال خود و مقامی است که شدید شد در آن فریاد ملائکه و ملاء اعلی با نوحه و گریه و مقامی است وقتیکه ارواح مرسلین و انبیاء در این نشاه دیدند بعد از انکه خدای تعالی آنرا با ایشان نشان داده بود در عالم مثال و ظلالها در زمانهای دعوت ایشان و بعثت ایشان زاید شد دهشت و خوف ایشان و دانستند سر آنرا در افضل بودن هر فرد فرد از محمد و عترت طاهرین او بر انبیاء و مرسلین و ملائکه و جمیع آنچه خلق شده از انبیاء و مرسلین و غیره من حیث المجموع و درک کردند حکمت را در آنچه خدای تعالی با آن مخصوص گردانیده محمد و آل و طاهرین او را از بودن علوم انبیاء و مرسلین و ملائکه در نزد علم ایشان مثل قطره در نزد دریای محیط و فهمیدند وجه را در خطاب نمودن خدا حبیب خود را بخطاب لولاك لولاك لما خلقت الافلاك و انت مني حيث شئت انا و علي منك حيث انت مني و محمد و علي مني حيث علي منك

یعنی اگر یا محمد تو نبودی هر آینه افلاک را خلق نمیکردیم و تو از من در مکانی هستی که میخواهم و علی از تو در مکانی است که تو از من در آن
هستی و دوستان علی از من در مکانی هستند که علی از تو هست و ملائکه و مرسلین ملتفت شدند بعلت ثبوت این مکانها
مقامات نورانیه برای ایشان و در حقیقت تصرفات ایشان در عوالم در بعضی از مقامات پیش از آنکه ابدان ایشان
آفریده شود و هم چنین بعد از کشته شدن و مردن ایشان پس کسیکه در این مقام تأمل نماید برای او ثابت میشود اول دلیل
و اعظم حجت بر غصب کردن اولین خلافت را از امیر المؤمنین و آتش زدن ایشان خانه صدیقه طاهره و تشدید کردن ایشان
در ایذا و اذیت او و میداند که حرفهای ناصبیها و متعصبین برای فرعون امت باطل و فاسد است پس این آن مقامی است
که بسبب آن ذکر دین اسلام شهرت یافت و خبر آن رسید بهر کسیکه در اطراف عالم بود در مشرق و مغرب و جنوب و
شمال زیرا که اقامت نمودن شیعه مجالس تعزیه را در همه سال و ماه و همیشه بلکه در هر روز از چیزهائی است که بسبب آن نیز
ذکر دین اسلام بهر کسیکه در اطراف عالم است پس سید الشهداء شریک قرآن است آنها دو ثقل اند کبیر و ثقل پس شهادت
او و آنچه با آن شهادت علاوه کردم مثل امانت قرآن بزرگ حجت است در حقیقت دین سید انام و نشر آثار اسلام
زمانیکه ایزد اد است پس سزاوار است ذکر کردن بعضی از فضایل و مناقب قبل از شروع کردن در کیفیت شهادت
پس اکتفا مینمائیم در اینجا بآنچه متضمن است بودن علوم اولین و آخرین در نزد علم محمد و عترت معصومین او صلوات
الله علیهم اجمعین مثل قطره در نزد دریای محیط بعد از آن بآنچه متضمن است مقام نورانیت ایشان را پس ابو الحسن
کبیر در کتاب خود ذکر کرده است بدرستیکه خضر گنجشکی را دید که یک قطره از آب دریا برداشته بدست موسی گذاشت پس گفت
آیا میدانی که این گنجشک میگوید بخدا قسم نیست علم شما در پیش علم پیغمبری که در آخر زمان میآید و در پیش علم وصی او مگر مثل قطره
آبیکه من از این دریا برداشتم و بتحقیق روایت کرده است افضل محدثین از علمای اهل سنت و او محدث ایشان است که مالکی است
سعد بن ابراهیم اربلی در کتاب اربعین حدیثی را و آن اینست وقتیکه موسی و خضر در قصه کشتی و غلام و دیوار منازعه و مشاجره
کردند موسی بقوم خود رجوع کرد برادرش هارون از او سوال کرد از آنچه مشاهده کرده بود از عجایب دریا گفت در آن اثنا که من و خضر
در کنار دریا بودیم ناگاه مرغی از پیش روی ما افتاد و در منقار خود جرعه از آب برداشت و آنرا بطرف مشرق انداخت و جرعه
ثانیه را برداشت و آنرا بجانب مغرب انداخت و دفعه سیم یک جرعه از آب برداشت بسوی آسمان انداخت و دفعه چهارم
یک جرعه برداشت بجانب زمین انداخت بعد از آن جرعه پنجم را برداشت و آنرا بدریا انداخت پس از خضر سبب آنرا پرسیدم
جواب نداد ناگاه صیادی پیدا شد و گفت چه شده است که شما را از این مرغ در تعجب میبینم او میگوید باند اختن آب از منقارش
بسوی مشرق و مغرب و آسمان و زمین که بعد از شما پیغمبری مبعوث خواهد شد که مالک میشود امت او مشرق و مغرب را و باسمان میرود
و در زمین مدفون میشود و باند اختن آب بدریا میگوید که علم عالم در پیش علم او مثل قطره در دریا است و علم او را وارث میشود وصی
و پسر عمش پس ظاهر شد آنچه ما در آن مشاجره و منازعه میبینیم و هر یک از ما علم خود را قلیل شمردیم بعد از آن صیاد غایب شد از ما
پس دانستیم که او ملک بود که از برای ما فرستاده شده بود که نقصان ما را با تعلیم نماید بمکانیکه ما ادعای کمال نمودیم انتهی حدیث و آنچه
امثال این را ما میکنند از اخبار بتحقیق وارد شده است در طرق ما بر نهج تواتر معنوی مگر اینکه از طرق عامه در هم وارد نمودیم لیهلک
مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ و اما آنچه دلالت میکند بمقام نورانیت ایشان پس آن نیز بحدی است
که افاده علم میکند ولکن در اینجا ذکر میکنیم اخبار را که سید مرتضی علم الهدی در قصیده امامیه وارد نموده است و بتحقیق نقل کرده
آنرا از طرق عامه و ظاهر از ملاحظه حال سید مرتضی ره از اینکه او باخبار آحاد مطلقا عمل نمیکند اینست که مضمون آنچه از او
نقل کرده است در زمان او در نزد هر دو فرقه بحد تواتر که افاده علم و یقین میکند رسیده بود پس هم چنین است ذکر نقل

وحکی

وحکی الخدری لنا خبرا یرویه سعید عن جبل قالوا دخل المسجد رجل کاللیل طویل ذو هبل وله شعر جثل عبل
وله اذنان کالبغل وله اظفار کالسکین وانیاب کشبا النصل وله وجه نکس عبس وله عینان کالشعل
رتب البنیان منصلت ویصیر سهلو جدل فبدا بسلام الله علیک رسول الله علی الرسل وانا المعروف بعفریت
العفریت الاعظم فی الدجل فانا المقدام اخو الاسلم ملیک الجن ابو الغبل قد نکثوا عهدوا ابوا وعصوا حکمی وشکوا شکوا
حاد بعلی الطهر اخا الثقلین فراه فصاح الا اللبث
ابا الاشبال لدی الاسل و حکایت کرده است خدری برای ما خبری را که سعید از او روایت میکند و از جبل گفتند داخل شد
مسجد مردی طویل القامه مثل شب صاحب حیله بود و او را موی بود مثل ریسمان غلیظ و درشت و او را گوشها داشت مثل گوش اشتر
و ناخنها داشت مثل کارد و دندانهایش مثل پیکان تیر در دل داشت عبوس و مقلوب چشمهایش مثل شعلها و ظاهر شد بر زبان
کشیده و آواز شدید و ظاهر شد بسلام السلام علیک یا رسول الله برسولی بود که به رسولها بزرگست و من معروفم بعفریت عفریت الاعظم
در دجلها و دریاها پس من مقدام برادر اسلامم پادشاه جن ابو الغیل اسم قوم من عهد مرا شکستند و امتناع و عصیان کردند بحکم
من و بسیار شکایت نمودند پس در آن احکام علی طهر را در شخص بزرگ ظاهر شد پس وقتیکه آنحضرت او را دید و فریاد کرد مثل فریاد
کردن شیر صاحب اولاد در وقت اسل فتغرطس منه وصاد یرمی شررا مولای علی وجل فتبسم ثغر
رَسُولِ اللهِ وَقَالَ اُسْكُنْ مِنَ الْخَبَلِ وَاقْصُصْ بِاللهِ عَلَيْكَ لَنَا يَا ذَا الْعِفْرِيتِ مَعَ الرَّجُلِ قَالُوا اجْتَمَعُوا
بِاللَّيْلِ مَعِي يَسْعَوْنَ رَجْمًا كَالْقُلَلِ وَصَعِدْنَا مُسْتَرِقِينَ السَّمْعَ اِذَا هٰذَا يَسْعَى قِيلَ فَرَأَيْتُ بِرَاحَتِهِ
شُهُبًا تَنْقَضُّ كَنَارٍ تَشْتَعِلُ وَغَدَوْتُ عَلَى رَأْسِي هَرَبًا وَتَحَمَّتُ الْبَحْرَ عَلَى عَجَلٍ وَأَدْبَرَ الطَّرْفَ
وَوَلَّى أَرَى وَاِذَا هُوَ وَرَائِي بِلَا مَهَلٍ فَانْقَضَّ عَلَيَّ وَعَارَضَنِي وَرَمَانِي مِنْهُ بِمُشْتَعِلٍ وَبَدَا الْبَدَا
عَنْ كَاهِلِهِ وَاِذَا كَالْخَنْدَقِ فِي الْعَصَلِ فَعَلَا التَّكْبِيرُ مَعَ التَّهْلِيلِ لِفَضْلِ اَمِيرِ النَّحْلِ عَلِي ع
یعنی رسید از او شری مشاهده نمود پس حضرت رسول تبسمی فرمود که دندانهای مبارک ظاهر شد و فرمود آرام باش و بیان کن
حکایت خود را با آن مرد گفت شبی با من بودند نفری از شیاطین جمع شده برای استراق سمع باسمان عروج کردیم دیدیم این شخص را
در پیش روی ما میرود و در کف خود تیر شهابی است مثل پاره آتش من سر خود را گرفته بتعجیل خود را بدریا رسانیده بسبب سر
خود نگاه کردم دیدیم بی فاصله خود را رسانیده شعله بمن انداخت از شانه ام گرفت مثل خندق شکافت پس صدای تکبیر و تهلیل بلند شد
بفضیلت امیر النحل علی ابن ابیطالب ع و از چیزها که نیز دلالت میکند بر مقامات نورانیه ایشان و نصرت ایشان در بعضی از
مقامات قبل از اینکه ابدان شریفه ایشان خلق شود چیزی است که از کتاب ثاقب مناقب نقل شده و آن تالیف بعضی صحابه
ما است و اسناد داده است آنچه در آنست بربیع حاجب منصور گفت منصور بکره در یا متوجه نمود و فرستاد پیش هفتاد مرد از بابل
پس ایشان را خواند و گفت وای بر شما سحر را از پدران خود تان میراث یافته اید از ایام موسی بن عمران و شما تفرقه می اندازید میان
مرد و زن و بدرستیکه ابی عبد الله جعفر بن محمد کاهن و ساحر است مثل شما پس چیزی از سحر نمایید زیرا که شما اگر باو بهتان کنید شما را
جایزه عظیمه و مال بسیار میدهم پس ظاهر نمودند در مجلس که منصور در آن بود هفتاد صورت از صورتهای درنده و هر یک از ایشان
در نزد صاحب خود نشسته و منصور در تخت سلطنت خود نشست و تاج را بر سر خود گذاشت بعد از آن بحاجب خود گفت بفرست
نزد ابی عبد الله و او را در این ساعت حاضر کن وقتیکه او را حاضر گردید داخل شد و نظر کرد بسوی آنچه برای او آماده و مهیا کرده بود
غضبناک گردید و گفت ای وای بر شما آیا مرا می شناسید من حجت خدایم که سحر پدران شما را باطل کرد در ایام موسی بن عمران
بعد از آن با آواز بلند ندا کرد ای صور ممثله باید هر یک از شما صاحب خود را بگیرد و باذن خدا تعالی پس هر درنده بر خواست
بسوی صاحب خود و او را درید و خورد او را در مکان خود و منصور غش نمود از تخت فرود آمد وقتیکه بهوش آمد گفت الله
الله یا ابا عبد الله بمن رحم کن و مرا عفو کن زیرا که من توبه کردم که مثل آن ایذا بر نکردم و گفت از تو گذشتم و عفو کردم

بعد از آن گفت ای آقای من مرا بده گمان بگو آنچه خود دیدند تو نمایند گفت هیهات هیهات اگر باز کردند عصای موسی عصاهای
ساحران فرعون را از این دریده‌ها هم این ساحران را باز میکردند حکایت اولیاء خدا و شیعیان ائمه هدی زمانیکه تأمل
نمودی در مقامات گذشته ای از شهادت شهدا از اصحاب و ذریه هاشمیه و بودن ابدان شریفه ایشان پاره پاره و استخوانهای
ایشان خورد شده در بیابان افتاده و از شدت دهشت زنان و دختران هاشمیه و ترس و شدت عطش و ذلت و خواری ایشان
بعد از آنکه ایشان سیدات زنان اهل عالم بودند و تأمل نمودی بعضی در کیفیت آنچه وارد شده در نقلیکه ما در مقامات سابقه
در مصایب یعنی مقام کیفیت شهادت خامس آل کسا بر آن نحویکه نقل شد از اکابر محدثین و سیر میدانید بدرستیکه آنچه وارد شده
از پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم در خصوص ثواب زیارت کنندگان قبر سید الشهدا و درجات گریه کنندگان باو به حیثیتی
که اوهام آنرا احاطه نمیکند و عقول از تصور و تعقل کردن آنها عاجز است خصوصاً آنچه وارد شده در شأن زیارات در اوقات
خاصه جایز نیست بر مؤمن کامل عارف که در آن تأمل نماید و بعید شمارد اگرچه در بعضی اوقات از خطورات خیالیه و استبعادات
وهمیه منفک نمیشود زیرا که آنچه در اخبار وارد شده به طریق اغراق و مبالغه نیست بلکه به طریق بیان واقع و حقیقت است زیرا
که هر آنچه بر زوار و گریه کنندگان عارفین بحق ائمه و حجج طاهرین از آل محمد میرسد و بآن میرسد از ثوابها و درجه‌هائیکه
عقول و اوهام بآنها احاطه نمیتواند بکند از شأنیت از شأنهای ائمه و آنچه بایشان راجع میشود در حقیقت و خصوصاً سید الشهدا
روحی له الفداء پس در اینجا نشر میشود بر اقل قلیل او کثیری از آن و جزو قلیل از بسیار از آن پس بدانکه در خبری وارد گشته از مفضل بن
عمر گفت ابو عبدالله گفت گویا که می‌بینم بخدا قسم که ملائکه را که بر مؤمنین مزاحم میشوند در سر قبر حسین راوی گوید گفتم آیا مؤمنین ایشان
را می‌بینند گفت هیهات هیهات بخدا قسم مؤمنین را می‌بینند و رویهای خودشان را به دستهای ایشان میمالند گفت و
نازل میکند خدا بر زوار حسین در صبح و شام از طعام بهشت و ملائکه خادمان ایشان اند سؤال نمیکند بنده از خدا حاجتی را
از حوائج دنیا و آخرت مگر اینکه حاجت او را روا کرده میکند گفت گفتم این بخدا قسم کرامت است گفت ای مفضل علاوه کنم بر تو گفتم
بلی ای آقای من گفت گویا می‌بینم تختی را از نور که نهاده اند و در بالای آن قبه زده اند از یاقوت سرخ مکلل بجواهر و گویا می‌بینم حسین را
که در بالای تخت نشسته و در اطراف او نود هزار قبه سبز است و گویا می‌بینم مؤمنان را باو سلام میدهند و زیارت میکنند پس خدای
تعالی بایشان میگوید ای دوستان من بسیار اذیت کشیدید و ذلیل و خوار شدید امروز نیست که از من حاجتی از حوائج دنیا
و آخرت سؤال نکنید مگر اینکه آنرا برای شما ادا میکنم پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت میشود بعد مخفی نماند بر تو که این معنی
یعنی نهایت عظمت آن ثوابها و درجه‌هائیکه به زوار حسین و گریه کنندگان میرسد بتحقیق خطور کرده بنا بآنچه از موثقین نقل
کرده‌اند بقلب سید فهم بزرگوار مشهور به بحر العلوم سید مهدی طباطبائی یا سید سند بزرگوار سید جواد عاملی بهمینی که او تفکر
میکرد در طلب کردن سر و وجهی برای این وقتیکه در این خصوص فکر کرد در بعضی اوقات و نرسید بوجهیکه بآن قلبش مطمئن
و آرام باشد و وسوسه قلب بآن زائل شود بخاطر او خطور میکرد شاید بعض آنچه وارد گشته در اخبار از باب مبالغه است بعد از آن
بخدای تعالی پناه میبرد از اعتقاد کردن باغراق و مبالغه پس ترک کرده فکر کردن برای او در این خصوص بمنزله وسوسه بعد از آن اظهار
کرد این خبر را که برای او حاصل شده بود از کثرت تمهات و خطرات قلبیه در این باب بر بعضی فضلا و اصحاب و صالحین شاگردان خود
و او شیخ صالح اتقی و اورع شیخ حسین مشهور به ابن نجف است و شیخ باو گفت ای آقا و استاد ما بدرستیکه براهین در این مقام
مثال طریفی و حکایت عجیبه است شاید در آن تأمل کردن شکوک و خطرات قلب را زائل میکند و آن اینست در بعضی از ازمنه سابقه
پادشاه صاحب شوکت عظیمی که او را شهرها و جنود بسیار بود در بعضی ایام از شهر اقامت و مقر سلطنت خود با جماعتی از ارکان دولت
و خواص از لشکر خود بیرون آمد از برای طلب شکار رسید به مکانی که تحت هوا مرتفع و پر شکوفه‌های پاکیزه و چشمه‌ها و نهرهای جاریه

نظیف و پاکیزه داشت پادشاه خدام و جنود خود را امر کرد که خیمه‌ها را در آن مکان نصب کردند و در هر روز با جمعی از بزرگان
و خواص و غلامان خود که در نزد ایشان بود مرغان شکار کننده از باز و لاچین گویا که ایشان رسولان مرگها و تیرهای
قضاها بودند باطراف آن مکان بیرون میرفتند بعد از آنکه حاجت خود را از شکار روا میکردند با کسانیکه با او بودند
پس در آن اثنا که بیرون آمد در روز شکار در حالیکه بر اسبی سوار شده بود گویا که آن در سرعت سیر مثل خیال بلکه از آن سریع
تر بود پس شکاری را از دور دید اسب خود را بجانب آن حرکت داد و از خلق کنار شد و از خدام و غلمان خود دور گردید
در حالیکه او جد و جهد میکرد و در سیر کردن که بآن آهو نزدیک شود و آن آهو زمین را طی میکرد و در دویدن سرعت مینمود
هر وقتیکه نزدیک شدن اسب را بخود درک میکرد و پادشاه گاه بآن نزدیک و گاه دور میشد زیرا که اسب او اگرچه
وسیع قدم و بسیار دونده بود مگر اینکه آن شکار بسیار جستن میکرد گویا که آن جستن کردن خیال بود و در هر دقیقه بسر
کوههای بلند صعود میکرد و یکدفعه به تپه‌ها و مکانهای بلند صعود میکرد و دفعه دیگر بمیان وادیها و زمینهای پست نزول میکرد
پس پادشاه خود و اسب خود را به زحمت میانداخت و تابع آن آهو میشد در حرکات آن و امر باینمنوال بود تا آن آهو از نظر
پادشاه غایب گردید و نزدیک شد که آفتاب غروب کند وقتیکه پادشاه نظر کرد بمکانیکه در آن واقع شده بود دید بیابانی بی آب و گیاه
است حرکت کننده در آن نیست که حرکت کند از صاحب حیات و آب و گیاه در او و هلاک شدن خود را یقین کرد زیرا که سیر کردن
او از اول صبح بود تا آنوقت در شدت رنج و عطش و گرسنگی بود امر خود را بخدای تعالی تفویض کرد در آن ساعت که او در حیرت
و اضطراب بود ناگاه از دور خانه را که از حصیر کهنه و حشیش خشک بنا شده بود دید بسرعت تمام سیر کرد و بآن خانه رسید از اسب
خود فرود آمد و بخانه داخل شد دید در آنجا جوانی و زن عجوزه دارد ایشان برخاسته او را تعظیم کرده و مرحبا گفتند پادشاه نشست
و آب خواست آن جوان آب آورد و در نزد ایشان آب متعفن و متغیر بود پس پادشاه یک جرعه از آن بجهة اضطرار نوشید و حال اینکه
نفرت میکرد و ناخوش میداشت بعد از آن خواب بر او غلبه کرد آن جوان بمادرش گفت برخیز بز را بدوش و در پیش ما چند قرص
خشک از نان ارزن داریم آنها را با شیر ترید کن تا مهمان بخورد زمانیکه از خواب بیدار شد و ایشان را چیزی نبود که مالک
شوند با آن در آن زمان مگر آن بز ماده و اساس معاش ایشان بآن بسته بود و یکعدد دیگ داشتند از گل مادرش گفت شاید
مهمان خوردن این قرصهای ارزن را ناخوش دارد و سزاوارتر و بهتر آنست که بز ماده را ذبح کنی تا بعضی از گوشت آن بریان
نموده و کباب کشیم و بعضی دیگر از آن در دیگ بپزیم پس آن جوان بز را ذبح کرد مادرش تهیه و اصلاح میکرد یعنی بعضی را کباب
کشید و بعضی را در دیگ بپزید وقتیکه پادشاه از خواب بیدار شد بعد از چند ساعت از شب گذشته آمد و حصه را
آورده در پیش پادشاه نهاد از آنها خورد تا سیر شد بعد از آن آنشب را در آنجا خوابید وقتیکه صبح شد خدام و خواص پادشاه
جد و جهد و سرعت کردند در طلب کردن او و صحراها و بیابانها را قطع کردند از جهة طلب کردن او از هر جانب پس
جمعی از سواران رسیدند بآن مکان خالی از آب و گیاه که آن خانه در آنجا بود وقتیکه از دور اسب پادشاه را دیدند خودشان
را از اسب به زمین انداختند و خدا را سجده شکر کردند بسلامت بودن پادشاه وقتیکه در نزد او حاضر شدند آنچه از
رسوم تعظیم و تبجیل بود بجا آوردند پادشاه ایشان را امر کرد که آن جوان و مادرش را ردیف خود نمایند از بالای اسب خودشان
بعد از آن پادشاه سوار بود و یکی از ایشان در پیش پادشاه و آنانیکه با او بودند سرعت نمود که بلشکر و تابعان مژده سلامتی
و آمدن سلطان را بدهد وقتیکه سلطان به لشکرگاه رسید لشکر و اتباع خود را امر نمود بکوچیدن دار الخلافه و مقر سلطنت
خود وقتیکه چند روز از ورود او گذشت از حرم بیرون شده بمقر حکم و امر و نهی آمد و در تخت سلطنت نشست و در
محضر او بود ارکان دولت و یاری کنندگان سلطنت و جماعت از وزراء و قبیله امراء و دانشمندان و وزراء پس
با ایشان مشورت کرد در امر آن جوان و پیره زن و آنچه بایشان عطا کند از مواهب و جایزه‌ها و عطایا پس هر یکی از
دانشمندان و وزراء به کلامی تکلم نمودند یکی از ایشان گفت که هزار دینار بایشان بدهید بعد از آن هر یک بر نهج همت خود

تکلم کرد و کلام بزرگترین ایشان از جمعیت شان و یکی از ایشان گفت که پادشاه عطا کند بجوان امارت و حکومت
مملکت و اقلیمی را سلطان گفت همه شما خطا کردید یکی از شما حق نگفت زیرا که مجازات حقانیه و طریقه انصاف آنست که بذل
کنیم بایشان جمیع چیزها را که خداوند تعالی باو عطا کرده است از ملک و دولت و سلطنت و دست خود را از همه انها بر داریم زیرا
که ایشان چنین کردند پس چگونه جایز میکنند قصور همت و عزیمت مرا از همت ایشان بعد از آن سلطان قرار گرفت
بر اینکه دختر خود را با آن جوان تزویج نماید تا پادشاهی بعد از او بآن جوان منتقل گردد زیرا که آن پادشاه را اولاد نبود مگر اندختری پس
دختر خود را باو تزویج کرد و ملک و سلطنت بعد از آن باو منتقل گردید وقتیکه کلام شیخ حسین در نقل کردن این حکایت باینمقام
رسید سید اجل طاب ثراه گفت ترا قسم میدهم بخدا آیا برای محبت خدا امام مظلوم چیزی ماند که آنرا در راه خدا و در ترویج دین
او بذل نکند پس سید اجل گفت نه بخدا قسم بعد از آن گفت ترا قسم میدهم بخدا آیا میبینی جزای حسین که خدا عطا
کند باو از درجات و مراتب بقدریکه بحیز امکان در آید خصوصا در زمانیکه ملاحظه شود کیفیت شهادت او از وقت
افتادن او از اسب خود بر روی زمین تا تمام شدن شهادت او سید اجل گفت اجزای حسین است بخدا قسم بعد از آن
گفت آیا کفایت میکند آنچه من ذکر کردم از درجات و مراتب ملاحظه کردن کیفیت شهادت او از وقتیکه
از سر اسب خود در روی خود بزمین افتاد تا تمام شدن شهادت او و در آخر قطع نظر کنیم از سایر مصایب و کیفیاتیکه قبل از آن
واقع شد و هم چنین از مصائب و کیفیاتیکه بعد از آن واقع شد پس سید اجل گفت در حالتیکه آه میکشید و گریه
میکرد کفایت میکند بخدا قسم در اینکه جزای او آن باشد که در عوالم امکان نمی گنجد از جهة شهادت او و آنچه در آن
شهادت است از کیفیات اگر چه قطع نظر نمائیم از آنچه قبل از آن بود و هم چنین از آنچه بعد از آن بود گفت ترا قسم
میدهم آیا عقل حکم میکند بعد از ملاحظه نمودن این حکایت و حقیقت آنچه سلطان کرد هرگز بودن آن در نزد معقول
بآنکه نازل شود آنچه خدای تعالی بسید شهدا عطا کرده از مرتبه ربوبیت و الوهیت نظر باینکه شان الوهیت و ربوبیت
بری است از عیب نقل و انتقال تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بعد از آن میگویم آنچه میخواهیم سید اجل گفت ای
و الله بعد گفت زمانیکه امر چنین شد آنچه وارد گشته در اخبار متواتره و آثار متکاثره و متظافره در شان درجات گریه کنندگان
و زیارت کننده گان که عارفند بحقوق ائمه از آنچیزها میشود که در صریح بیان واقع و حقیقت خارج شده است نه بر سبیل اغراق و مبالغه
است زیرا که هر چه بایشان راجع میباشد بکنه آن میشود از شانهای ائمه خصوصا شئون حسین پس میبینی در آنچه ذکر شد شانی که از
شانهای حسین خارج باشد وقتیکه سید اجل این مقالات را شنید خدا را حمد و شکر نمود بر معلوم شدن سر حکمت در شان زایرین و باکین
میگویم هر کسیکه دقت نظر نماید و تامل کند در سنت و حکمت خدا از جهة بیان کردن خداوند تعالی کیفیت واقعه کربلا و کیفیت
شهادت سید الشهدا روحی له الفداه و مبتلا شدن او را بر جمیع پیغمبر و وصی از کسانیکه عبور کردند از زمین کربلا بلابلی بعد از آن
الهام کردن خداوند تعالی او را ابراز آن و از جهة بیان کردن خداوند تعالی این امر را بهر ملکی از ملائکه و امر کردن خداوند تعالی انبیا و مرسلین
و ملائکه را به گریستن و گریانیدن خدای تعالی ایشان را بذکر کردن مصائب بنحوی از مرتبه به نهج اشرف و اعلی میداند که غرض اهم و آنچه در تمام
نفع اشمل و اعم است از خلق کردن آسمان و زمین گردانیدن انها است مجلس تعزیه حسین و محفل ماتم او و قبل از اینکه بدن او
خلق شود و بعد از آنکه خلق شد تا روز قیامت پس زمانیکه معلوم شد نیز دانسته میشود حقیقت آنچه شیخ حسین آنرا در باب تمثیل و
اظهار کردن وجه و سر ذکر کرده است و امر عجیبتر بلکه طریق و اصح تر در اینباب برای کسیکه او در علم و اسرار تامل و تدبر نماید این آیت
که خدا عز و جل میگوید در مقام اسرار رسول و حبیب خود حرصا و رهبانیت خلق لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ و در مقام
مرتکب شدن او سختیهای عظیمه را در عبادات طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ پس معلوم دار اینرا ای
شریعه بیان کردن است که خداوند تعالی ناخوش میدارد و ناراضی شدن حبیب خود را از مرتکب شدن او مشقت
شدیده را اگر چه این اهم عبادات باشد مثل نماز و هدایت مردم با همه این خدا پیغمبر خود را خبر داده است چیزی را که در کربلا
واقع میشود از کیفیت شهادت سید شهدا روحی له الفداه و این خبر دادن از خدای تعالی دفعات متعدده که بحد حصر نماید

واقع شده و به تحقیق فرستاد بسوی پیغمبر اصنافی از ملائکه مقربین را تا عظیم گردد مصیبت حسین را از برای این اخبار و بیان تمام طلب
و بودن بعضی از آن بیانات بنازل شدن ملائکه یعنی بیانا بعد بیان و نزولا بعد نزول قبل از ولادت سید شهدا بعد
وقتیکه تکمیل کامل از تولد او گذشت نازل شد بر پیغمبر دوازده ملک و هر یک از ایشان خبر میداد به پیغمبر شهادت فرزند
او را بعد از آن باقی نماند در آسمانها ملک مقرب مگر اینکه خدمت پیغمبر نازل شد و همه ایشان پیغمبر را تعزیت میدادند
در امر حسین و خبر میدادند باو کیفیت شهادت او و از او ثواب آنچه عطا کرده میشود و خاک مدفن او را نشان میدادند
به پیغمبر در هر وقتیکه ملائکه کیفیت شهادت او را خبر میدادند گریه میکرد و نزدیک شد که روح او که عقل اعظم و عقل کلست
از بدن طیب و طاهر او مفارقت نماید از بسیاری حزن و زحمت نمودن اندوه و غم و هم چنین بود حال علی ولی اولیا
و سید اوصیا و بهترین جمیع مردم بعد از برادرش و مقصد میکنیم امیر المؤمنین را و هم چنین بود حال صدیقه معصومه
مظلومه و هم چنین بود حال امام مسموم حسن مجتبی پس در هر وقت از اوقات گریه کردن این معصومین نزدیک بود
که عالم را فانی و منهدم نماید و حاصل کلام و خلاصه مطلب آنکه به تحقیق ظاهر شد بر عاقل و عارف متدبر که گریه کردن
پیغمبر در مصیبت حسین و کیفیت شهادت او بزرگتر است در نزد خداوند تعالی در نماز و طاعت او و حرص او در هدایت
کردن مردم و به تبلیغ بلکه من بعید نمیشمارم اینرا که بگویند اعظم اعمال این معصومین بود اعظم اعمالیکه بسبب آن رسیده است
مقام ایشان بمقام محمود که در فوق آن مقامی از مقامات امکانیه نیست گریه کردن است بر حسین و بیاد آوردن کیفیت
شهادت او و گریه نمودن این اطهار معصومین بحسب درجه فوق درجه صبر و رضای ایشان است بقضا و قدر الهی و تسلیم
کردن ایشان امر خود شان را بسوی خداوند تعالی ای برادران من و شیعیان سید شهدا زمانیکه اطلاع یافتید بر آنچه
گذشت پس گوش دهید بآنچه میآید میگویم آه آه متذلل میشوم از خوض و شروع کردن بر کیفیت شهادت در مدتی طولانی
مرا در باره طول دادن من مقدمات را و ملامت نکنید مرا در بسیار حرف زدن و طول دادن کلام را در ذکر کردن
مناسبات قسم بخدا اینکه عزیز او معبود منست زمانیکه میخواهم شروع در کیفیت شهادت حسین نمایم تمام فرایص من بلرزه در آید
و عقلم بیهوش میشود و قلبم گداخته و حیرت و اضطراب من زیاده میشود و گویا میشنوم که انتقام از زبانهای احوال
قلبهائی که گداخته شده خصوصا انگشت میانه و ابهام مقاله ایاک ایاک الجسارة بالجرأة یعنی خود را از جسارت و جرئت کردن
بذکر کیفیت شهادت دور کن و بترس بچه شدن قلبهای دل بر عضا و از سوخته شدن سبابه و ابهام و شعله ور شدن
قلبها و چگونه چنین نباشد پس تو عادت نموده بذکر مناقب و فضایل ائمه اثناعشر از طرق مخالفین از جهت دلایل تمام
الحجت و الزام تمام شود پس نیز ذکر مینمائیم که سبقت را که مناسب این مقام است یکی از آنها منقبت که آنرا موفق بن احمد ذکر کرده است
از ابی علقمه غلام بنی هاشم گفت پیغمبر نماز صبح را با ما بجا آورد بعد از آن بما التفات کرد و گفت ای گروه اصحاب من دیشب
عم خود حمزة بن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابیطالب را در خواب دیدم در حالتی که در پیش روی ایشان طبقی بود از انار و خرما
پس ساعتی از آن خوردند بعد از آن انار انگور شد پس ساعتی از آن خوردند بعد از آن انگور رطب شد پس ساعتی از آن
میل کردند من بایشان نزدیک شدم و گفتم پدرم فدای شما باد کدام اعمال را افضل و بهتر یافتید گفتند پدر و مادر ما فدای تو باشد
بهترین اعمال را یافتیم صلوات فرستادن بتو و آب دادن تشنگان و دوستی علی ابن ابیطالب این حدیث و دومی آنچیزیست که آنرا
صاحب مفتاح النجاة نقل کرده است پس گفت بدرستیکه امیر المؤمنین فرمود که پیغمبر بمن فرمود بنشین پس نشستم بر دوش
من صعود کن من بر دوش صعود کردم مرا بر داشت خیال میکردم اگر خواهم بافق آسمان میرسم تا بر بالای بیت صعود کردم
و در او تصویرها بود از برنج و مس پس از یمین و یسار و پیش رو و پشت سر او تصویرها افکند میکردم پیغمبر بمن گفت اینها را بینداز
پس انداختم آنها را خورد شدند چنانکه شیشه ها خورد و شکسته میشوند وقتیکه اراده کرد امیر المؤمنین که نازل شود خود را از جانب
ناودان از جهة ادب به زیر انداخت وقتیکه در زمین واقع شد تبسم کرد پیغمبر از تبسم کردن او پرسید گفت بجهت اینکه من
خود را از این مکان انداختم مرا المی نرسید گفت چگونه ترا الم میرسد و حال آنکه ترا محمد بلند کرد و جبرئیل نازل کرد آه آه متذلل میشوم
اگر عذر باورید کسیکه از جهة تاسف [illegible] در مصائب سید الشهدا [illegible] خود را
پاره کند مثل پاره کردن زنان فرزند مرده یقه خود را و بر زند خاک را بر سر و اعراض نماید [illegible] گردانید [illegible]

وچگونه چنین نباشد آیا آنحضرت خامس اهل کساء و حجت خدا نیست بر اینکه در فوق زمین و آسمانها مید ایا بضعه
مصطفی و جان مرتضی و میوه قلب زهرا و نور چشم حسن مجتبی نیست و آنکس نیست که دیه او خدای تعالی است پس چگونه هلاک
کرد او را شمشیرهای کفار و نیزه های فجار و تیرهای اشرار و سنگهای اهل ضلال از پشت اسب بزمین کربلا برو افتاد آه
آه از درد و الم او در وقتیکه از پشت اسب افتاد و چگونه چنین نباشد گویا که پاره های شمشیر و سر نیزه ها و پیکان تیرهای شکسته
که در جسد مبارکش ثابت شده بود بچه های مرغان بود که در آشیان جراحات خفته بودند و بتحقیق وصف کرده است
بعضی از حالات او را در آنساعت فرزند نهم او که منتظر قائم است روحی له الفداه عجل الله فرجه در زیارت قائمیه پس ما در اینجا
بعضی از فقرات شریفه آنرا ذکر میکنیم پس گفت روحی له الفداه فلما رأوك ثابت الجأش غير خائف ولا خاش نصبوا لك غوائل
مكرهم وقاتلوك بكيدهم وشرهم وامر اللعين جنوده فمنعوك الماء ووروده وناجزوك القتال وعاجلوك النزال
ورشقوك بالسهام والنبال وبسطوا اليك اكف الاصطلام ولم يرعوا لك ذماما ولا راقبوا فيك آثاما في قتلهم
اولياءك ونهبهم رحالك وانت مقدم في الهبوات ومحتمل للاذيات قد عجبت من صبرك ملائكة السموات فاحدقوا
بك من كل الجهات واثخنوك بالجراح وحالوا بينك وبين الرواح ولم يبق لك ناصر وانت محتسب صابر تذب عن نسوتك
واولادك حتى نكسوك عن جوادك فهويت الى الارض جريحا تطؤك الخيول بحوافرها وتعلوك الطغاة ببواترها قد رشح
للموت جبينك واختلفت بالانقباض والانبساط شمالك ويمينك تدير طرفا خفيا الى رحلك وبيتك وقد شغلت بنفسك
عن ولدك واهاليك واسرع فرسك شاردا الى خيامك قاصدا محمحما باكيا فلما رأين النساء جوادك مخزيا ونظرن
سرجك عليه ملويا برزن من الخدور ناشرات الشعور على الخدود لاطمات الوجوه سافرات وبالعويل داعيات وبعد العز مذللات
کفار ترا ثابت قلب و غیر ترسان دیدند دامهای مکر خودشان را نصب کردند و بحیله و شر خودشان با تو مقاتله کردند و لعین
لشکر خود را امر کرد ترا از آب و وارد شدن بآن منع کردند و سرعت نمودند بر تو بجدال و جنگ و بتو تیرها انداختند و دستهای
هلاک کردن را بسوی تو دراز کردند و زمانی ترا مراعات نکردند و اعراض نکردند از گناه در کشتن دوستان تو و غارت نمودن رحل
ترا و تو بودی در میان گرد و غبار و اذیتها را متحمل شدی بتحقیق تعجب کردند در صبر تو ملائکهای آسمانها پس ترا احاطه کردند از هر جانب
و زخمها ترا ثقیل گردانیدند و حایل شدند میان تو و میان رفتن و ترا ناصری و معینی نماند و تو صبر کردی و از زنان و اولاد خود دفع
میکردی تا ترا از بالای اسب بزمین انداختند پس مجروح بزمین افتادی و اسبها با سمهای خود در بدن تو جولان آمدند طاغیان
شمشیرهای خود ترا میزدند در حالیکه پیشانی تو عرق کرده بود و دست یمین و یسار تو گاه منقبض و گاه منبسط میشد و چشم خود را بر رحل و اهل بیت
خود میگردانیدی و بخود مشغول بودی از اولاد و اهالی خود و اسب تو بسرعت رو بخیمهای تو گذاشت در حالیکه نحمحه میکرد و میگریست
وقتیکه زنان اسب ترا خوار و زین آنرا سرنگون دیدند از خیمه ها بیرون آمدند در حالیکه موهای خود را پریشان و بر روها زنان
و وا ایلا گویان و بعد از عزت خوار و ذلیل شده گان و بمصرع تو سرعت کننده گان شدند در حالیکه شمر در سینه تو نشسته و شمشیر
بحلقوم تو گذاشته و از محاسن تو گرفته و بشمشیر هندی خود ترا ذبح میکرد در حالیکه حواس تو ساکن و نفسهای تو خفی و پنهان
شده بود و سر ترا بنیزه زد و اهل ترا مثل بنده گان اسیر نمودند این میگویم قسم بخدا اینکه محمد و اهل بیت معصومین و مظلومین او را
بر اهل عالم تفضل داده و فضل ایشان را در نزد ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین آشکار کرده است متحمل شدن ایشان شداید را
و صبر کردن ایشان در مصائبیکه این فقرات آنها را متضمن گشته است و بدرستیکه آنچه در این فقرات است نزدیکست که اعضاهای
ما از آن پاره پاره شود از محبین و مخلصین لذت خواب و بیداری کنار گرد و این فقرات بخدا قسم کفایت میکند
در حکم کردن باینکه لازم است در مجالس عزا و محافل گریه کردن بر سید الشهداء روحی له الفداه ریختن خاک یا خاکستر بر سر
دوستان برگزیده و همچنین کفایت میکند در حکم کردن باینکه واجب است سیلی بسینه و پیشانی ها زدن تا از آنها خونها جاری شود و بدن

و ابدان و روها و سرها و ریشها را بگل ملطخ و آلوده و جبه ها را از لباسهای عزا نمودن در روز عاشورا و چگونه چنین نباشد
و چگونه بدون اینها محقق شود چنگ زدن بعروة الوثقی پس ذکر میکنیم در اینجا چیزی را که مثل شرح و بیان باشد بر این فقرات
که از حجت خدا صادر شده پس میگوئیم در آن اثنا که آن امام مظلوم ایستاده بود ناگاه سنگی آمد بر پیشانی او رسید پس لباس
خود را اخذ کرد که خون را از روی خود پاک کند ناگاه تیری زهر آلود که آنرا سه شعبه بود آمد در سینه اش و اقع شد و در بعض
روایات بقلبش رسید حسین ع گفت بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله و سر خود را بآسمان بلند کرد گفت الهی تو میدانی
که ایشان میکشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست بعد از آن تیر را از پشت خود بیرون کرد پس خون مثل ناودان
جاری شد دست خود را بر زخم گذاشت وقتیکه دستش از خون پر شد آنرا بآسمان انداخت قطره از آن برنگشت و این سرخی
در آسمان نبود تا حسین خون خود را بآسمان انداخت بعد از آن دوباره دست خود را گرفت وقتیکه پر شد با سر و ریش خود را
آلوده نمود و گفت هم چنین میباشم تا بجدم رسول خدا ملاقات میکنم در حالیکه بخون خود مخضوب بوده باشم و میگویم
یا رسول الله فلان و فلان مرا کشت و بعد از آن از قتال ضعیف شد پس افتاد و هر وقتیکه مردی نزد او می آمد بر میگشت
تا مردی از قبیله کنده آمد که او را مالک بن نسر میگفتند لعنه الله و بآنحضرت فحش داد و شمشیر خود را از سر او زد پس برنس
او از خون پر شد حضرت حسین ع او را فرمود باین دست نخوری و نیاشامی و خدا ترا با ظالمین محشور گرداند بعد از آن
کلاه خود را انداخت و کلاه دیگر بسر گذاشت و بر بالای آن عمامه بست در حالیکه عاجز شده و در بعض اخبار است که
کلاه را از سر انداخت آمد بخیمه و یک کهنه طلب کرد وقتیکه آوردند آنرا بزخم خود بست و در بالای آن کلاه نمود
و بر بالای آن کهنه عمامه بست که در آن حالت ندا کرد یا زینب یا ام کلثوم و یا سکینه و یا رقیه و یا فاطمه بر شما باد از من سلام پس
زینب آمد و گفت ای برادر آیا بکشته شدن یقین کرده گفت چگونه یقین نمیکنم و حال آنکه مرا معین و ناصری نیست پس گفت
ای برادر ما را بر گردان بحرم جد ما گفت هیهات اگر مرا ترک میکردند خود را بهلاکت نمی انداختم و گویا شما را میبینم که ذلیل
شده گان در پیش ایشان انداخته میبرند و اراده میکنند شما عذاب بدرا وقتیکه زینب این را شنید گریست و اشک از چشمهایش
جاری گردید و فریاد کرد وا جداه وا قلة ناصراه وا سوء منقلباه وا شوم صباحاه پس لباس خود را پاره کرد و موی خود را پراکنده
نمود و بر رویش سیلی زد حسین گفت ساکت باش ای دختر مرتضی بدرستیکه گریه کردن تو بسیار است پس خواست که از خیمه بیرون
رود زینب و چسبید گفت ای برادر آهسته رو توقف کن تا توشه بردارم از نظر کردن خود و وداع کنم ترا مثل وداع کردن
کسیکه مفارقت مینماید و بعد از آن دیگر ملاقات نمیشود پس گفت آهسته باش ای برادر پیش از مردن یکساعت تا از من سیر شود
دلسرد باشد دست و پای او را میبوسید و سایر زنان او را احاطه کردند و دست و پای او را میبوسیدند پس آنحضرت لباس
کهنه خواست تا او را زیر لباسها بپوشد تا آخر خبر پس قدری درنگ نمودند بعد عود کردند بسوی او و او را احاطه نمودند و عبد الله
بن الحسن بن علی پسر امام حسن آمد در حالیکه او جوانی بود که بحد بلوغ نرسیده از نزد زنان پس زینب دختر علی با او رسید که او را
نگاه دارد و نگذارد برود و او امتناع شدید نمود و گفت بخدا قسم از عم خود جدا نمیشوم پس آمد در نزد حسین ایستاد و بحر بن کعب
و گفته اند حرملة بن کاهل میخواست شمشیر را بامام بزند آن غلام باو گفت ای پسر زن خبیثه آیا میخواهی عم مرا بکشی پس آن
ملعون او را شمشیر زد غلام دست خود را پیش گرفت شمشیر دست او را قطع کرد تا پوست آن پس دستش آویزان گردید جوان
فریاد کرد یا اماه حضرت حسین او را گرفته بخود ضم کرد و گفت ای پسر برادرم صبر کن باینچه بتو وارد شده و در این امر خیر
امیدوارم زیرا که خدا تعالی ترا به پدران صالحین تو میرساند راوی گوید حرملة بن کاهل تیری باو زد و او را ذبح کرد در حالیکه
او در کنار عمش حسین بود بعد از آن شمر بن ذی الجوشن بر خیمه حسین حمله کرد و بآن نیزه زد بعد از آن گفت آتش بیاورید خیمه
را با کسانیکه در آنست بسوزانم حسین گفت ای پسر ذی الجوشن تو آتش میخواهی که اهل مرا بسوزانی خدا ترا در آتش بسوزاند

شبیه آمد او را توبیخ و سرزنش کرد حیا نمود و برگشت میگوییم پس آنچه از این خبر مستفاد میشود چنانچه جمعی از حذاق اهل اخبار و آثار آنرا نقل کرده‌اند مثل مفید و ابن طاوس و مجلسی که شهادت عبدالله پسر امام حسن در حال سواری آنحضرت بود قبل از اینکه آنحضرت از پشت اسب بر روی زمین افتاده و فرود آمده باشد و آنچه آنرا بعضی توهم نموده است که شهادت او بعد از افتادن امام روحی له الفداء بر روی زمین بود از این خبر ظاهر است که آنرا مستندی نیست میگوییم الهی برادران من زمانیکه دانستید آنچه را که ذکر کردیم پس بشنوید کیفیت افتادن او را از بالای اسب خود بدرستیکه افتادن او از بالای اسب بعد از واقع شدن جمیع آنچه است که سوی آنها اشاره شد پس عبارات علماء و حذاق آثار اگرچه در این خصوص در وجهی مناسب و موافق است مگر اینکه اینها از بعض وجوه متغایر و مختلف اند پس آنچه در ملهوف ابن طاوس روایت است اینست وقتیکه حسین بجراحتهای ثقیل و گران گردیده بدنش مثل خارپشت مانده بود از بسیاری تیرها که بر بدن مبارکش رسیده بود صالح بن وهب مزنی نیزه بر تهیگاه او زد پس از اسب به زمین نازل شد بر روی راست خود در حالیکه میگفت بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله بعد از آن برخواست راوی گوید پس زینب از خیمه بیرون آمد در حالیکه ندا میکرد وا اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه کاش آسمان بزمین افتد و کوهها پاره شود راوی گوید شمر باصحاب خود صیحه زد چه انتظار دارید بایزد راوی گوید از هر جانب باو حمله کردند پس زرعة بن شریک باو ضربتی زد بر دوش چپ آنحضرت باو ضربتی زد او را به زمین انداخت ملعون دیگر بر دوش مقدس او ضربتی زد او را به رو انداخت ضعیف شد برمیخواست و می‌افتاد پس سنان ابن انس نخعی نیزه بر حنجر گردن او زد و نیزه را کشید در مفصل سینه او زد بعد از آن سنان ملعون تیری باو زد در نحر او پس افتاد و نشست در حالت قعود و تیر را از نحر خود کشید و دستهای خود را از خون پر کرده سر و محاسن خود را خضاب کرد و میگفت چنین ملاقات میکنم بجد خود در حالیکه بخون خود خضاب شده باشم و در حالیکه حق مرا غصب نموده باشند

و اما ابو مخنف در کتاب خود گفته که شمر ملعون گفت ایها الامیر بدرستیکه این مرد ما را فانی میکند بطریق مبارزت گفت چه کنیم با او گفت سه فرقه میشویم یک فرقه به تیرها و یک فرقه با شمشیرها و نیزه‌ها و یک فرقه با آتش و سنگ و شتاب کنیم باو پس او را به تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها میزدند تا او را بجراحتهای ثقیل و گران کردند و خولی ابن یزید اصبحی او را نشانه کرده تیری از سینه او زد او را از پشت اسب به زمین انداخت در حالیکه افتاده و بخون خود میغلطید و روایت شده که تیر را ابو قدامه عامری انداخت پس آنحضرت تیر را بدست خود بیرون آورد و به دستهای خود خون را گرفت در سر و محاسن شریفش با آن خضاب کرد و میگفت همچنین با جد خود جدم رسول خدا ملاقات خواهم کرد و باو شکایت میکنم از آنچه بمن نازل شد و افتاد و غش نمود و وقتی از غش بیدار شد بهای الله برخواست که برای قتال قائم شود قادر نشد پس بشدت گریه کرد و ندا کرد وا جداه وا محمداه وا ابا القاسماه وا اباه وا علیاه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عباساه وا غربتاه وا عطشاه وا غوثاه وا قلة ناصراه مرا مظلوم میکشند و حال آنکه جدم محمد مصطفی است و مرا مثل شتر ذبح مینمایند و حال آنکه پدرم علی مرتضی است و هتک حرمت مرا میکنند و حال آنکه مادرم فاطمه زهرا است بعد از آن غش کرده ماند در حالیکه بر روی خود افتاده بود سه ساعت از نهار و آن قوم در حیرت بودند در خصوص کشتن او از جهت خوف از اینکه معلوم نشده که او مرده است یا زنده پس مردی از قبیله کنده او را قصد کرد و ضربتی از بالای سر شریفش زد سر او را شق نمود خون بر محاسنش جاری شد طاس کلاه از سرش افتاد مرد کندی او را برداشت پس امام او را نفرین کرد و گفت لا اکلت بیمینک ولا شربت بها وحشرک الله تعالی مع القوم الظالمین بدست راست خود نخوری و نیاشامی و خدا ترا محشور گرداند با قوم ظالمین ابو مخنف گفت حضرت حسین ماند در حالیکه بر روی خود به زمین افتاده بود و در حالیکه بخون خود غلطان مدت سه ساعت از نهار در حالتی که

بچشم خود به آسمان نظر میکرد و میگفت صبرا علی قضائک یا رب لا اله سواک یا غیاث المستغیثین صبر میکنم بر قضای تو ای پروردگار من معبودی غیر از تو نیست ای پناه پناه خواهان و اما مجلسی در کتاب خود گفته که صاحب کتاب مناقب محمد ابن ابیطالب گفته دفعتیکه آنحضرت را ضعف غالب گردید شمر ملعون ندا کرد چرا ایستاده اید و انتظار دارید با میزد و حال آنکه زخمهای تیر و شمشیر و نیزه او را ثقیل کرده حمله کنید باو مادر شما در عزای شما بنشیند پس باو حمله کردند از هر طرف حصین بن نمیر تیری بدهن او زد و ابو ایوب غنوی تیری به گلوی مبارکش زد و زرعة بن شریک تمیمی شمشیری باو زد و سنان ابن انس نخعی نیزه بر لبه او زد و صالح بن وهب مزنی نیزه بر تهیگاه او زد بر روی راست بر زمین افتاد بعد از آن راست شد نشست و تیر را از گلو خود کشید بعد از آن عمر بن سعد نزدیک حسین آمد حمید گفته بیرون آمد زینب دختر علی در حالتیکه گوشواره‌های او در گوشهایش حرکت و جولان میکرد و میگفت لیت السماء انطبقت علی الارض یا عمر بن سعد ایقتل ابو عبدالله وانت تنظر الیه ودموع عمر تسیل علی خدیه ولحیته وهو یصرف وجهه عنها کاش آسمان به زمین افتد ای عمر بن سعد آیا ابو عبدالله را میکشند و تو باو نظر و تماشا میکنی و اشک چشم عمر جاری میشد بر رو و ریش او و روی خود را از آن مخدره گردانید و از کتاب ارشاد نقل شده که عمر او را بچیزی جواب نداد پس آن مظلومه گفت وای بر شما آیا در میان شما مسلمان نیست احدی باو جواب نداد بچیزی و حضرت حسین نشسته بود و در برش جبه خز بود و خلق از او میترسیدند پس شمر گفت وای بر شما چرا انتظار او میکشید بکشید او را مادرهای شما در ماتم شما بنشیند زرعة بن شریک باو ضربتی زد بدست چپ او را جدا کرد بعد از آن ضربتی بر دوشش زد بعد از آن از او برگشتند و او گاه بر رو میافتاد و گاه برمیخواست سنان در آن حالت باو حمله کرد و نیزه باو زد پس او را انداخت به زمین میگوییم بدرستیکه این اختلافاتیکه در کلمات این فضلاء است از آن خبرها است ممکن میشود رجوع کند بر جمع و عدم منافات زیرا که کیفیت افتادن او روحی له الفداء از اسبش ممکنست که بسبب آن جمع این کلمات باشد که بنامهای ایشان اشاره گذشت پس منافات و تناقض نیست از آنجهت بعد سایر اختلافاتیکه بحسب روایات و تفصیلات مثل ذکر کردن ابی مخنف بر زمین افتادن آنحضرت روحی له الفداء را سه ساعت و غیر او آنرا ذکر نکرده است و مثل بیرون آمدن زینب طاهره مظلومه از خیمه و آمدن او بمیدان زیرا که آنرا ابو مخنف ذکر کرده است نیست از تناقض در چیزی و همچنین است کلام در سایر اختلافات بعد از آن لابد است در این مقام از بیان چند امور اول آنست که کلام ابی مخنف ظاهره افاده میکند که بر زمین افتادن آنحضرت آمد در مدت سه ساعت دو دفعه اتفاق افتاده است پس جمیع مدت افتادنش شش ساعت میشود و ممکن است گفته شود مقصود ابی مخنف اشاره کردن است به سه ساعت فقط مگر اینکه این را انکار کرده است ارباب مسامحه برای توضیح دویم آنکه سر دست برداشتن کفار از متعرض شدن بر امام که او را با سنگها و تیرها و آتش و چوبها زدند و به شمشیرها و نیزه‌ها در مدت آن سه ساعت نه زدند یا اینکه ایشان لعنهم الله تعالی و عذبهم عذابا شدیدا همه اینها را بعمل میاوردند و بهمه مکر و حیله را استعمال مینمودند پیش از افتادن او از بالای اسب خود روحی له الفداء و همچنین بعد از افتادن و تا وقت بر زمین افتادن در مدت آن سه ساعت سر آن اینست که بر زمین افتادن آنحضرت در آن ساعتها حاصل شده بود برای او روحی له الفداء از شدت انکسار و ضعف و روح و حیوة او که سبب است در حیوة عالم اکبر و باقی بودن روح او و در شدت ضعف و انکسار در آن ساعتها در قلب شریفش که خزانه خدا تعالی است پس در آن وقت بحرکت آمد وجودهای جمیع موجودات و ذرات که در هر عالم است از عوالم از عالم ملک و ملکوت و غیب و شهود و در جمیع نشأه‌ها از نشأه دنیا و برزخ و آخرت و وقتیکه این حرکت در موجودات واقع شد اضطراب و حیرت و دهشت بر کفار غلبه کرد و ذوات جبلیه ایشان و وجودات خبیثه ایشان ضعیف گردید بحیثیتی که در نفسهای ایشان قوت امر و نهی نماند و در حواس و ابدان

در امدان ایشان وقت طاعت و انقیاد در بدنهای ایشان نماند و این من حیث لا یشعرون بود بعد از ان کردند آنچه کردند بسبب آنکه
عن بینة و عذاب نماید خدا ایشان را العذاب و لهم عذاب اخرین و سیوم آنکه در بسیاری که کلام ابی مخنف افاده میکند که غش کردن
آن روحی له الفداء بعد از افتادن او از اسب خود دو دفعه محقق شده و او شدت گریه کرد بعد از آنکه از غش و لیکن بیدار شد
و قادر نشد که برای جهاد برخیزد پس سر در این گریه اینست که عوالم امکان تمامها و آنچه در انها است اگرچه مثل زن پیر مرده گریه میکردند
از اول شب عاشورا متصل و پی در پی تا وقتیکه این حالت برای سید الشهدا ارواحنا له الفداء محقق گردید الا اینکه در این حالت فریاد و گریه
و نوحه و بلند شد از جمیع اطراف وجودات ممکنات از ثریا و ارباب تا مجرات بحیثیتی که عالم تمامه گویا خود گریه و نوحه و فریاد
بود زیرا که سید الشهدا روحی له الفداء قتیل العبرة است بعد از آن عنایت ازلی و حکمت اقتضا کرد که نیست آب تو و غایت عظمی
در رسیدن فیضها و عطایا از خدای تعالی بر خلق از اول خلقت تا انتهای آن در سلسله طول او عرض گریه کردن است بر سید الشهدا
روحی له الفداء گریه کردن آنحضرت بر نفس شریف خود و اهل بیت خود بسبب آنچه ایشان در این حالت بودند که فوق آن در عالم امکان
متصور نمیشود از انواع مصیبت و درجات لا تعد زینت و تاج میشود برای گریه کنندگان و اهل صیل میگردد
در خصوص بلکه میگرداند هر قطره را از اشک چشم گریه کننده گان خاموش کننده اشتهای شعله ور نار در جهنم یا اینکه برای آنحضرت روحی
له الفداء فرصت گریه کردن باقی نمانده بود بعد از آن زمانیکه این اسرار دقیقه را شنید و جمیع آنها را اخذ کردی که قلوب را منور
و اشکها جاری میکند و دلها را میگدازد پس رجوع مینمائیم بسوی آنچه ما در صدد آن بودیم از بیان امر شهادت میگوئیم ابو مخنف گفت
پس مبادرت نمود بسوی او چهل مرد که هر یک از ایشان اراده کرد که سر شریف او را ببرد و عمر بن سعد میگفت وای بر شما تعجیل کنید با او و اول
کسیکه بسوی او مبادرت نمود بسوی او چهل مرد که هر یک از ایشان اراده کرد که سر شریف ایشان ببرد و عمر بن سعد میگفت وای
بر شما تعجیل کنید با او و اول کسیکه بسوی او مبادرت کرد شیث بن ربعی ملعون بود و در دست شمشیر بلند داشت با او بزند
که سر شریف او را ببرد نگوشه چشم خود با او نگریست شمشیر را از دست خود انداخت گریخت در حالیکه میگفت وای
بر تو ای پسر سعد میخواهی که از کشتن حسین و ریختن خون او بری باشی حاصل نمائی من بخون او مواخذه باشم پناه میبرم
بخدا که من بخون تو بخدا ملاقات نمایم یا حسین پس آمد بسوی او سنان بن انس النخعی و او کوسج و کوتاه رو و ابرص بود و گفت
مادرت بعزایت نشیند و قوم تو ترا معدوم نماید چرا از کشتن او دست کشیدی گفت وای بر تو چشمهای خود را گشود در روی من چشمهای
او را چشمهای رسول خدا شبیه دیدم پس حیا کردم که بکشم کسی را که شبیه است برسول خدا سنان با او گفت وای بر تو شمشیر را بمن ده که من
سزاوارترم از تو به کشتن او شمشیر را گرفت و قصد کرد که سر آن روحی له الفداء را ملبند کند آنحضرت با او نظر کرد سنان
مضطرب گردید و لرزه بر تنش افتاد و شمشیر از دستش افتاد و برگشت در حالیکه میگریخت پس شمر بسوی او آمد و گفت مادرت
بعزای تو نشیند چه چیز ترا بر گردانید از کشتن او گفت وای بر تو او چشمهای خود را در روی من گشود پس یاد آوردم شجاعت پدرش را
و خائف شدم از کشتن او گفت وای بر تو در بسیاری که تو در جنگ ترسان هستی شمشیر را بمن ده بخدا قسم احدی از من سزاوارتر نیست
بخون حسین در بسیاری که من او را بکشم خواه پیغمبر شبیه باشد خواه علی مرتضی شبیه باشد پس شمشیر را گرفت از دست او و در سینه
حسین نشست بطرف او نظر کرد او از او ترسید و با او گفت گمان میکنم که من مثل کسی باشم که نزد تو آمده و من از کشتن تو مرتکب گردم
یا حسین آنحضرت با او گفت تو کیستی هر آینه **فلقد ارتقیت مرتقا عظیما طال ما قبله رسول الله**
تحقیق به مکان بزرگی صعود کرده بسیار وقت آنرا بوسیده پیغمبر گفت من ملعون ابن ملعون من شمر ضبابی هستم
حسین روحی له الفداء فرمود اما تعرفنی آیا مرا نمی شناسی آن ولد الزنا گفت بلی تو حسین ابن علی ابن ابیطالب هستی و مادرت

فاطمه زهرا و جد تو محمد مصطفی و جده تو خدیجه کبری است فرمود آیا وای بر تو مرا میشناسی
پس چرا مرا میکشی آن ملعون مبروص گفت اطلب بقتلک الجائزة عن یزید بن معاویة لعنه الله فقال الحسین ایما احب
الیک شفاعة جدی رسول الله ام جائزة یزید الملعون بن الملعون فقال دانق من جائزة الیزید الملعون احب الی
منک و من شفاعة جدک و ابیک فقال علیه السلام اذا کان لا بد من قتلی فاسقنی شربة من الماء فقال هیهات هیهات
والله ما تذوق الماء او تذوق الموت غصة و جرعة بعد جرعة فقال یا ابن ابی تراب الست تزعم ان اباک علی الحوض
یسقی من احب اصبر حتی یسقیک ابوک فقال علیه السلام له سألتک بالله الا ما کشفت لی عن لثامک لانظر
الیک قال فانکشف له عن لثامه فاذا هو ابرص اعور له بوز کبوز الکلاب و شعر کشعر الخنزیر فقال له الامام صدق جدی
رسول الله فقال له الشمر و ما قال جدک لذلک الفداء الخ به کشتن تو از یزید ابن معاویه جایزه میگیرم آنحضرت گفت
کدام یک نزد تو محبوبتر است شفاعت جدم رسول خدا یا جایزه یزید ملعون ابن ملعون گفت یک دانق از جایزه یزید ملعون
محبوبتر است از شفاعت جدم رسول خدا بمن از تو و از شفاعت جد و پدرت گفت زمانیکه لابد و ناچار هستی از کشتن من
مرا یک شربت آب ده ان ولد الزنا گفت هیهات هیهات بخدا قسم نمیچشی از آب تا مرگ را بچشی غصه بعد از غصه و جرعه
بعد از جرعه پس گفت ای پسر ابی تراب آیا تو نمیگوئی که پدرت بر سر حوض است سیراب میکند کسی را که دوست دارد صبر کن
تا پدرت ترا سیراب کند آنحضرت گفت از تو سؤال میکنم بخدا که نقاب روی خود را بردار برای من تا بتو نظر کنم راوی گوید
آن ملعون ولد الزنا نقاب خود را کنار نمود ناگاه دید او ابرص و اعور است و او پستانها دارد مثل پستان سگان و دندانها
و موئی داشت مثل دندان خوک امام با او گفت راست گفته است جدم رسول خدا شمر با او گفت جدت چه گفته است گفت روحی
له الفداء از جدم شنیدم بپدرم علی میگفت یا علی این پسرت را میکشد کسیکه ابرص و اعور است و او را پستانها باشد
مثل پستان سگان و دندانها باشد مثل دندان خوک آن ملعون گفت مرا به سگان تشبیه میکنی بخدا قسم هر آینه سر ترا از پشت
و قفا میبرم برای آنچه جدت مرا تشبیه کرده است بعد از آن آن ملعون آن امام مظلوم را بر رو افکند و رگهای گردن او را به شمشیر
قطع میکرد در حالیکه آن ملعون میگفت **اقتلک الیوم و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مزعم**
ان اباک خیر من تکلم بعد النبی المصطفی المعظم اقتلک الیوم و سوف اندم
و ان مثوای غدا جهنم اقبض دمک بالتراب بعصة و لا لاولاد النبی ارحم حاصل
مضمون کلام آن ملعون اینست که امروز ترا میکشم و نفس من بعلم یقین میداند و در آن شک و کذب نیست که پدرت
بهترین کسانی است که تکلم کرده است بعد از پیغمبر برگزیده بزرگوار و میکشم ترا در امروز و زود پشیمان میشوم و در بسیاری که
جای من فردا جهنم است و خون ترا میریزم بغصه و به اولاد پیغمبر رحم نمیکنم راوی گوید هر وقتیکه عضوی را از او قطع
میکرد آنحضرت ندا میکرد وا محمداه وا جداه وا اباه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عباساه وا قتیلاه وا قلة
ناصراه و اغربتاه بعد از آن انشاء کرده میگفت **آیا شمر خاف الله و احفظ قرابتی من الجد منسوبا**
الی القائم المهدی آیا شمر تقتلنی و حیدرة ابی و جدی رسول الله اکرم مهتدی و فاطم
امی و الزکی ابن والدی و عمی هو الطیار فی جنة الخلد و نادی الا یا زینب یا سکینة
آیا ولدی من ذا یکون لکم بعدی الا یا رقیة یا ام کلثوم انتم و دیعة ربی الیوم قد قرب
الوعد آیا شمر ارحم و العلیل و بعده حزینا بلا کفیل یلی امرهم بعدی سابکی لکم جدی و اسعد

تبکی علی رزیتکم والفوز فی الجنة الخلد سلام علیکم ما امرّ فراقکم فقوموا للتودیع فهذا
آخر العهد حاصل مضمون آنکه ای شمر از خدا بترس و حفظ کن قرابت مرا با جدم در حالیکه نسب من با جدم پیغمبر میرسد ای شمر مرا
میکشی و حال آنکه پدرم حیدر و جدم رسول خدا گرامی ترین هدایت یابنده گان است و فاطمه مادرم و حسن زکی فرزند پدرم است
و عمم طیران کننده است در بهشت و ندا کرد یا زینب یا سکینه ای پسرهای من بعد از من که پرستار شما باشد ای رقیه ای ام کلثوم
شما امروز امانت خدای من هستید بتحقیق وعده نزدیک شده است ای شمر رحم کن ابو الفضل را و بعد از آن حرم با کفیل مرا که این کفیل
امر ایشان میشود بعد از من گریه میاورم برای شما هر خود را بعید شده است کسیکه در مصیبت شما گریه کند در رستگاری در بهشت است
سلام بر شما باد صحیح است فراق شما پس برخیزید برای وداع کردن من زیرا که این آخر عهد است راوی گوید پس ملعون نحر مبارک
او را قطع نمود و سر مبارکش از بدن جدا کرده بر سر نیزه بلند زد در ملهوف گفته پس عمر بن سعد بمردی که در جانب راست او بود
گفت نازل شو و از تو حسین او را راحت کن راوی گوید پس خولی ابن یزید اصبحی باو مبادرت کرد که سر مبارک او را جدا کند
پس رسید و لرزید سنان بن انس نخعی بآنحضرت روانه نمود نازل شد با شمشیر در حلقوم شریفش زد و می گفت بدرستیکه
من سر ترا قطع میکنم و میدانم که تو فرزند رسول خدا هستی و بهترین خلقی از جهة پدر بعد از آن سر شریف آنسرا جدا کرد
در کتاب شهاب الدین گفته زینب همشیره اش او را درک کرد در حالیکه شمر ملعون او را نحر میکرد خود را بر روی برادرش انداخت
الملعون زینب را با پای نحس خود زد گفت ای شمر از دست بردار مرا بعوض او بکش آن ملعون از او اعراض کرد و رو کرد شمشیر را
بحلق مبارکش گذاشت هر رگیکه قطع میکرد میگفت واجداه واابتاه واابا القاسماه وا علیاه وا حسناه وا حسیناه
وا حمزتاه وا عطشاه وا عقیلاه وا جعفراه و حمزتاه وا عباساه وا مصیبتاه و قلة ناصراه وا غربتاه مرا مظلوم میکشند و حال آنکه جدم محمد
مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا است در کتاب بحار گفته پس سنان در آنحال باو حمله کرد نیزه باو زد و او را بزمین
انداخت بخولی گفت سرش را از بدنش جدا کن خولی را ضعف غالب شد و دستش لرزید سنان باو گفت خدا بازو ترا بشکند
و دست ترا قطع کند پس شمر ملعون باو نازل شد و آن ملعون ابرص بود بپای خود او را زد و روانه حضرت بعد از آن از محاسن شریفش
گرفته حسین بو گفت تو آنکسی که ابلق هستی که در خواب خود دیده ام بگفت مرا بسگ تشبیه میکنی بعد از آن شمر را بذبح آن
حضرت ... تسألنی الیوم ونفسی تعلم علماً یقیناً لیس فیه زعم ولا مجال
لا ولا تکتم ان اباک خیر من تکلم وروی فی المناقب باسناد عن عبدالله بن میمون عن محمد بن عمرو بن الحسن قال کنا
مع الحسین بنهر کربلا ونظر الی شمر بن ذی الجوشن وکان ابرص فقال الله اکبر الله اکبر صدق الله ورسوله قال رسول الله کانی انظر
الی کلب ابقع یلغ فی دم اهل بیتی ثم قال فغضب عمر بن سعد ثم قال لرجل عن یمینه انزل ویحک الی الحسین
فارحه فنزل الیه خولی بن یزید الاصبحی لعنه الله فاحتز رأسه وقیل بل جاء الیه الشمر وسنان بن انس و
الحسین بآخر رمق یلوک لسانه من العطش ویطلب الماء فرفسه شمر لعنه الله برجله قال یا ابن ابی تراب الست
تزعم ان اباک علی حوض النبی یسقی من احبه فاصبر حتی تأخذ الماء من یده ثم قال لسنان اجتز رأسه قفاه فقال سنان
والله لا افعل فیکون جده محمد خصمی فغضب شمر وجلس علی صدر الحسین وقبض علی لحیته وهم بقتله فضحک
الحسین فقال اتقتلنی ولا تعلم من انا فقال اعرفک حق المعرفة امک فاطمة الزهراء وابوک علی المرتضی وجدک
... وخصمی العلی الاعلی اقتلک ولا ابالی فضربه بسیفه اثنی عشر ضربة ثم جز رأسه الشریف سلام الله علیه
... فی کتاب النوادر لعلی بن اسباط عن بعض اصحابه قال ان اباجعفر قال کان ابی مبطونا یوم قتل ابوه وکان

فی الخیمة وکنت اری موالینا کیف یختلفون معه یتبعونه بالماء یشد علی المیمنة مرة وعلی المیسرة مرة وعلی
القلب مرة ولقد قتلوه قتلة نهی النبی عن ان یقتل بها الکلاب لقد قتل بالسیف والسنان وبالحجارة وبالخشب وبالعصا
ولقد اوطؤه الخیل بعد ذلک وروی هلال بن نافع قال انی لواقف مع اصحاب عمر بن سعد اذ صرخ صارخ
ابشر ایها الامیر فهذا شمر قد قتل الحسین قال فخرجت بین الصفین فوقفت علیه وانه لیجود بنفسه فوالله
ما رأیت قتیلاً مضمخاً بدمه احسن منه ولا انور وجهاً ولقد شغلنی نور وجهه وجمال هیبته عن الفکرة
فی قتله فاستسقی فی تلک الحالة ماء فسمعت رجلاً یقول لا تذوق الماء حتی ترد الحامیة فتشرب من حمیمها
فسمعته یقول انا ارد الحامیة فاشرب من حمیمها فسمعته یقول انا ارد الحامیة فاشرب من حمیمها بل ارد علی
جدی رسول الله واسکن معه فی داره فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر واشرب من ماء غیر آسن واشکو الیه ما ارتکبتم
منی وفعلتم بی قال فغضبوا باجمعهم حتی کأن الله ... وروایت کرده است در کتاب مناقب باسناد خود از عبدالله بن میمون
از محمد بن عمر بن حسن گفت ما با حسین بودیم در نهر کربلا و نظر کرد بسوی شمر بن ذی الجوشن و او ابرص بود پس گفت الله اکبر الله اکبر
راست گفته است خدا و رسولش رسول الله گفت گویا من نظر میکنم بسوی سگ ابلق که ولوغ میکند در خون اهل بیت من
بعد از آن گفت پس عمر بن سعد غضبناک شد بمردیکه در طرف راستش بود گفت نازل شو بر حسین و او را راحت کن
پس نازل شد او را خولی بن یزید اصبحی و سر او را جدا کرد و گفته اند بلکه آمد نزد او شمر و سنان بن انس در حالیکه حضرت حسین
در آخر رمق بود و زبان مبارکش را با اطراف دهن میگردانید از تشنگی و آب میخواست شمر لعنه الله با پای خود آن حضرت را لگد
زد و گفت ای پسر ابی تراب آیا گمان تو این نیست که پدرت در سر حوض پیغمبر می ایستد و سیراب میکند هر کسیرا که دوست میدارد
پس صبر کن تا از دست او آب اخذ نمائی بعد از آن بسنان گفت که سر او را قطع کن از پشت سر سنان گفت بخدا قسم نمیکنم زیرا
که جدش محمد مصطفی با من دشمن میشود شمر لعین غضبناک گردید در سینه حسین نشست و از محاسن شریفش گرفت و قصد کرد
که او را بکشد حسین خندید و گفت آیا مرا میکشی و نمیدانی که من کیستم گفت ترا بحق معرفت میشناسم مادرت فاطمه زهرا و پدرت
علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است و دشمن من خدای متعال است ترا میکشم و باک ندارم پس او را بشمشیر خود دوازده ضربت
زد بعد سر او را جدا کرد سلام الله علیه ولعن الله قاتله و در کتاب نوادر که برای علی بن اسباط است از بعضی اصحاب خود نقل کرده
که گفت بدرستیکه امام محمد باقر گفت که پدرم مبطون بود در آن روزیکه پدرش را بقتل رسانیدند و در خیمه بود و من میدیدم
دوستان خود را اینرا چگونه با او اختلاف و تردد میکردند و با او تابع میشدند که یکدفعه حمله میکرد بمیمنه و یکدفعه بمیسره و یکدفعه
بقلب لشکر و هر آینه بتحقیق کشتند او را بکشتنی که پیغمبر از آن نهی کرده بود و هر آینه بتحقیق کشتند او را بشمشیر و نیزه و سنگ
و چوب و عصا و بعد از کشتن اسبها را در بالای بدن شریفش جولان در آوردند و هلال ابن نافع روایت کرده که من با اصحاب
عمر بن سعد ایستاده بودم ناگاه دیدم فریاد کرد فریاد کننده که ایها الامیر مژده باد ترا که اینست شمر حسین را کشت هلال گوید
من خارج شدم در میان دو صف و در نزد او ایستادم دیدم حسین جان تسلیم میکند بخدا قسم ندیدم کشته که بخون خود آلوده باشد
خوبتر و نورانی تر باشد از او و بتحقیق نور روی او مرا مشغول کرد از تفکر نمودن در قتل او پس در اینحالت آب میخواست شنیدم
مردیرا که میگفت آب نمی چشی تا وارد جهنم شوی و وارد آب گرم آن شوی پس شنیدم که آنحضرت میگفت من وارد جهنم میشوم
و از آب گرم آن می آشامم بلکه وارد میشوم بجد خود رسول خدا و با او ساکن میشوم در خانه او در مکان صدق نزد پادشاه صاحب قدرت
و مینوشم از آبیکه متغیر نمیگردد و شکایت مینمایم باو از آنچه شما مرتکب شدید از جهة من و بمن وارد کردید هلال گوید پس همه ایشان
غضبناک شدند بمرتبه که گویا خداوند عالم در قلب یکی از ایشان از رحم چیزی نگذاشته است پس سر او را بریدند و او با ایشان
تکلم میکرد تعجب کردم از قلت رحم ایشان و گفتم بخدا قسم من با ایشان برای جمع نمیشوم ابداً ... در آن بیابانات

برای بعضی از امور و اسرار اول در بیان وجه خنده کردن آنحضرت است که روایت بحار از مناقب از مقتضب بود دیگر
بتحقیق ما بتو تعریف کردیم که عوالم امکان نزدیک بود فانی و منعدم شود از وقتیکه آن روحی له الفداء از روی خود افتاده بود
بعد از آنکه شمر کافر وقتیکه بسینه شریفش سوار شده و حال آنکه عرش اعظم خدا و خزانه علوم او بود و امام گفت وای بر تو تو کیستی
هر آینه بتحقیق مکان بلندی صعود کرده اضطراب عالم زیاد شد و ناله و فریاد و گریه بسیار شد از ملائکه و ارواح مرسلین و انبیا
و اوصیا هم چنین از ساکنان بهشت و غیر ایشان و بتحقیق موجود گردید گریه و ناله زیاده از آنچه در همه آنها بود در اصحاب
کسا یعنی محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی صلوات الله علیهم و علی سایر الانبیا پس همه ایشان در آن وقت
در شدت انقباض غرق دریای حزن و اندوه بود و هم چنین امام زین العابدین که امامت بعد از شهادت باو منتقل گردید
پس اظهار شکفتگی و خنده او سید الشهدا از برای تربیت و حفظ عالم بود از فانی و منعدم شدن چنانچه این شان ولی
مطلق و حجت خدا بر جمیع خلق است پس اگر این انبساط و تکلم بر نهج رفق و خنده نمودن نمینمود هر آینه زمین اهلش را فرو میبرد
و شمر کافر ملعون از دایره اختیار بیرون کشید و دست جوارح جبلیه او بر نفس نجس اش طاعت نمیکرد و کیفیت
شهادت باین طریق که گذشته بود در غایت از تمام میگشت و وجه دیگر آنست که امام از فعل شمر کافر تعجب نمود
زیرا که عوالم امکان نزدیک بود که متلاشی و فانی و منعدم گردد و عوالم امکان از ناله و فریاد و گریه مملو گشته و آن ملعون
بلکه اول از جایزه یزید لعین را ترجیح میداد بخدا و حجج معصومین او و در کشتن حجت خدا و جدا کردن سر شریفش روحی له الفداء
از جسد مبارکش تعجیل مینماید یا اینکه آنچه در آن بدن مبارک بود از بسیاری زخم شمشیرها و نیزه ها و تیرها و بیرون شدن خون طاهر
و پاک کفایت میکرد در کشتن و شهادتش و وجه دیگر آنست که خدای تعالی او را به مجلس رحمت و مهمانخانه ملاقات خود
دعوت نموده بود پس باین سبب شاد و مسرور شده غایت سرور از جهت وفا کردن بانچه خدا با او شرط کرده بود و راضی
بقضا شدن و شاد و مسرور گردیدن بملاقات خدای تعالی زیرا که هر کس خدا را دوست دارد ملاقاتش را دوست میدارد و امیر
المؤمنین میگفت وَاللّٰهِ لَابْنُ اَبِی طَالِبٍ اٰنَسُ بِالْمَوْتِ اَوِ الْقَتْلِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ اُمِّهِ یعنی بخدا قسم
پسر ابیطالب انسش بمرگ یا بقتل از طفل به پستان مادرش و بیان ثالث در تحقیق امر دیگر است و آن اینست بدرستی
آنچه کلمات اصحاب مقاتل آنرا افاده میکند اینست که خارج نشد از خیمه ها و حاضر نشد نزد مصرع آنحضرت در وقت شهادتش
مگر زینب دختر امیر المؤمنین ولکن بعض فقرات زیارت قائم عجل الله فرجه صریح است در بیرون آمدن جمیع زنان از خیمه ها
و آمدن ایشان بمکانیکه نزدیک بمصرع بود و دیدن ایشان کیفیت شهادت را چنانکه میفرماید فَلَمَّا رَاَیْنَ النِّسَاءُ
جَوَادَكَ مَخْزِيًّا وَنَظَرْنَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلْوِيًّا بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ
لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ مُسَافِرَاتٍ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ وَبَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَاتٍ وَاِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ
وَالشِّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ وَوَاضِعٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنَّدِهِ
هٰذَا یعنی پس وقتیکه زنان اسب تو ذو الجناح را دیدند در حالیکه خوار و ذلیل بود و زین ترا در بالای آن دیدند که سرنگون شده
از خیمه ها بیرون آمدند در حالیکه موهای خود را پریشان و بر روها سیلی میزدند در حالیکه روهای ایشان گشاده و واویلا و فریاد
میکردند در حالیکه بعد از عزت ذلیل و خوار شده بودند و بسوی مقتل تو مبادرت میکردند در حالیکه شمر ملعون بر بالای
سینه تو نشسته شمشیر خود را بحلق تو گذاشته و بدست خود محاسن ترا گرفته و ترا بشمشیر هندی ذبح میکرد و مخفی نماند
بر تو که آنچه در روایات ابی مخنف است چنانکه از او نقل کردیم ایضا صریح است در آنچه فقره زیارت آنرا ادا کرد پس

پس آخر کلام امام آنچه میشود ابی مخنف از او ذکر کرده است از آنجائیکه با آنها خطاب کرده است بزبان ای برادران من و شیعیان
سید الشهدا نظر کنید بآخر کلام امام از برای آنکه شما و روحهای خودتان را فدا از برای او که او شیعه خود روحی له الفداء
وصیت و امر کرده است ایشان را بگریه کردن و ضامن شده است ایشان را به بهشت و این مقارن و متصل بود بشهادت او
صلوات الله علیه و لعنة الله علی قاتلیه و بیان سیوم آنست که روایت مثل اقوال مختلف است در تعیین قاتل یعنی در
تعیین کسیکه سر مبارک سید الشهدا را از جسد شریف او روحی له الفداء جدا کرد و لکن اصح آنست که قاتلش شمر کافر
ولد الزنا بود و بتحقیق شناختی که زیارت قایم عجل الله فرجه در این صراحت و مثل آنست بعضی از روایات دیگر و هم چنین
بعضی از روایات معتبره و با همه این شک نیست در اینکه خولی بن یزید اصبحی و سنان ابن انس لعنه الله از کسانی اند
که در قتل آنحضرت مدخلیت داشت و از اینجهت است که بعضی از علما گفته است که قاتل این نفر اند اگر چه شمر و سنان بزیادی
مدخلیت دارد در قتل او و تایید میکند آنرا آنچه بعض دیگر ذکر کرده است از اینکه سنان بن انس نخعی و خولی بن یزید
اصبحی و شمر ذی الجوشن ضبابی لعنهم الله آمدند و با ایشان بود سر انور حسین روحی له الفداء و از نزد عمر بن سعد لعین بیرون
و ایشان صحبت میکردند خولی میگفت من او را با تیری زدم پس او را از اسب به زمین انداختم و سنان لعین میگفت من او را
بشمشیر زدم سر او را شکافتم و شمر میگفت من سر او را از بدنش جدا کردم بیان چهارم در تحقیق سر افتادن او از اسب
است روحی له الفداء بطریق سجده تعفیر یعنی بطریق کسیکه در سجده شکر دو طرف روی خود را به زمین میمالید و این از جهة آن
بود وقتیکه آنحضرت رسید به مقامیکه از اسب خود به زمین کربلا نزول نماید بیاد آورد آنچیز را که با خدای عز و جل عهد کرده بود
در عالم ارواح از قبول او برای ترویج دین خدا و اقامه و بر پا نمودن ستون آن متحمل شدن مصائب و شدایدی را که
ما فوق آن متصور نمیشود و زیاده از آن ممکن نیست و شاهد آن آن صحیفه ملکوتیه که برای این امر نوشته شده بود و اصحاب کسا
بودند بعد از آن ملائکه مقربین و انبیا بودند و امام در آن عالم ارواح برای اتمام این امر سجده تعفیر نمود و تمامت آن صحیفه
ملکوتیه در این نشأه فانیه نیز ممهور و مختوم گردید در آخر زمان رسول خدا بمهر و خاتمهای اصحاب کسا و میکائیل و جبرائیل و اسرافیل
و جمعی از ملائکه مقربین و وقتیکه یقین نمود سید الشهدا روحی له الفداء زمانیکه کفار او را از پشت اسب بزمین انداختند که
بدرستیکه امر ختم و محفوظ است از اینکه آثار بدا با او راه یابد پس اراده کرد که این سقوط و افتادن بر نهج سجده تعفیر باشد
و لکن رسید که چنان نباشد از جهة شدت ضعف و نهایت آثار در بدن و اعضای طاهره او پس طاعت کرد با او اعضای
شریفه او چنان اعضائیکه در هر ذره و جزوی از آنها مقام نورانی ملکوتیه است در اعضا و اجزا ایشان بلکه بمقام خود علوم
و ادراکات شایسته است پس نازل شد بروی زمین با آن طریق که اراده نمود پس مطابق شد بنهایت در این نشأه در سجده
و تعفیرش بر جدیست بعد از قبول کردن او تحمل شداید بنده که خضوع و خشوع اظهار داشتن ثقل شداید و احتمال مصائب
که نسبت هر مصیبت که در دنیا واقع باشد و هر کسیکه در دنیا است با آن مصائب مثل نسبت قطره ایست به دریای محیط و ذره
است به آفتاب پس اگر گوئی بدرستیکه در اینجا چیزی هست چنانکه طالب دوستان و مخلصین از پنهان کردن آن تنگ
شده است هم چنین زبانها و قلمهای ایشان از ذکر و بیان آن تنگ میشود و هر وقتیکه آن بر دلها خطور مینماید جاری میشود
بر زبانها گفتن اینکه کاش ما محبین و مخلصین بمیریم جهنم و فروزینه او بودیم ابد الآبدین و دهر الدهر این سید کونین و
حجت خدا را بر جمیع خلق باین کیفیت نمیکشتند زیرا که کیفیت آنچه کفار کردند پیش از اینکه آن امام مظلوم را از پشت
اسب بزمین بیندازند و کیفیت آنچه با او کردند بعد از آنکه او را از پشت اسب بزمین انداختند از زخمین آنها بعین
او را سنگها و تیرها و چوبها را از هر طرف و شمشیر و نیزه زدن ایشان با آن روحی له الفداء جمعی بعد از جمعی طایفه بعد از طایفه دیگری

ولشکری بعد از لشکری و مجموع ایشان یکساعت بعد از مجموعی در ساعت دیگر و کیفیت آنچه کافر ولد الزنا کرد در وقت کشتن او
نزدیک بود که ارواح فانی و دلها بگدازد بلکه بخدا قسم نزدیک بود بسبب آن عوالم امکان تماما منعدم گردد و بتحقیق وارد گشته و در بعضی
از اخبار از حجج طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین   بیان این کیفیت بر نهجی که زیاده است بر آنچه من ذکر کردم که جرئت جسارت
نمیکنیم در نوشتن آن بقلم پس حاصل سؤال از آنچه بدلها میآید و خطور میکند در اینجا اینست که خدا تعالی قادر نبود بر گردانیدن ایشان
از این کیفیات تا اینکه در قلوب این کفار جزئی و ذره از رقت و ترحم داخل میکرد تا با او این معامله را نمی کردند از کیفیاتیکه ما آنرا
ذکر کردیم و آنچه ذکر نکردیم و مقصود از این سؤال آن نیست که خداوند عالم از ایشان قدرت و اختیار را بالکلیه سلب نماید تا این
منافی باشد با آنچه قواعد امامیه بآن مبتنی است و نیز امر شهادت تمام نمیشود بلکه مقصود اینست که خداوند عالم از ایشان سلب نماید
قدرت این کیفیات را که احدی از صاحب حیات در دنیا با این زمان بالفعل گشته نشده است و نیز مثل آن در دنیا ابدا [illegible]
دنیا باقیست نمیشود میگوئیم درستیکه جواب از این اشکال محتاجست بتمهید مقدمه و آن اینست که خدای تعالی بر جمیع خلق خود
واجب گردانیده است محبت و مودت آل محمد را و بر ایشان واجب گردانیده است قبول ولایت ایشان چنانکه بر ایشان
یعنی بر خلق واجب گردانیده است بغض و عداوت دشمنان ایشان و تبرا نمودن از ایشان را با اینکه محبت و مودت
از امور وجدانیست که در آن قدرت و اختیار جایز نیست چنانچه خدا تعالی فرموده ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء
ای در محبت پس آنچه در آن قدرت جاری نیست تکلیف در آن جایز نمیشود مگر ارشاد خلق بسبب این امر بزرگ تعلیم کرد
ایشان را بواسطه حقیقت امر و آن اینست که آل محمد و اهل بیت نبوت و خلافت بتحقیق جمع نموده اند از اجناس کل کمال و فضل
که در جنان بهشت در درجه ترقی میکند و جمع کرده اند از انواع هر شرف و منقبت چیزی را که ما فوق آن متصور نمیشود بلکه چیزیکه در غیر ایشان
یافت میشود از جمیع خلق نسبت آن بچیزیکه در نزد اهل بیت رسول خداست نسبت ذره است با آفتاب و قطره است بدریا پس در آنوقت میگوئیم
بدرستیکه محبت اگر چه میل قلبی است و خلق در میل و اغراض و ترجیحات خودشان در اختلاف شدید و مغایرت ظاهره اند الا اینکه
آل رسول چون نظر نمودند چیزی را از اسباب متعدده و مقتضیات کثیره بر میل کردن خلق بایشان و مودت ایشان برای آل رسول
تکلیف کردن خدا خلق را بمودت و ولایت ایشان در تکلیف بمقدور و تکلیف حسن میباشد پس واجب میگردد بخلق رفع کردن
مانعهای قبول مودت از اغراض و عنادات از ارادات فاسده که مقدور و اختیاریست از جهة وجود و عدم پس ما اینکه مقتضیات
میل و محبت را درک کردی و در خود دیدی آنرا نمود و رفع و زایل کردی موانع از محبت و مودت قطعا محقق میشود زمانیکه این مقدمه را
شناختی بدانکه بدرستی خدا تعالی گریه کردن بحسین روحی له الفداء را قرین و نظیر کلمه توحید گردانیده است مکانیکه در شان گریه کردن
بر حسین گفته است که هر کس بر حسین گریه کند بهشت براو واجب گردد پس این در حقیقت کاشف است از اینکه هر کسیکه بگوید تنها
کلمه لا اله الا الله را داخل بهشت نمیگردد بلکه هر کسیکه این کلمه را بگوید از گریه کنندگان بر حسین روحی له الفداء و عارفین
بحق او و با جهة امام رضا صلوات الله علیه گفت هر کسیکه بگوید لا اله الا الله بشرطها بهشت براو واجب میشود بعد از آن.
برای جهة نیست که گریه کردن و اشک ریختن با نقباض قلب و حسرت و سوزش آن میشود و این نیز بسبب اسباب و
مقتضیات در قلوب مختلف است زیرا که جمعی برای ایشان رقت قلب و سوزش آن حاصل نمیشود مگر بیاد آوردن عطش و
جمعی برای ایشان حاصل نمیشود مگر بیاد آوردن کشته شدن طفل شیر خوار و همچنین از اسباب و تذکرات غیر محصوره با اینکه
قلوب جمعی که از رقت برای ایشان حظی نیست مگر جزء قلیل در دلهای جماعتی گویا که سنگ بلکه شدیدتر است از حیثیت قساوت
پس ملاحظه کیفیات مذکوره در شهادت سید الشهداء و بیاد آوردن آنها از چیزهاست که اشکها را از چشمها جاری و دلها را
میگدازد پس باقی نماند قلبی مگر اینکه بانچه رحم و رقت مینماید اگر چه از قلوب سخت و قسی بوده باشد که رقیق و متاثر نشود و بملاحظه نمود

سایر جهات از شهادت اصحاب و جوانان بنی هاشم و ناله و نوحه کردن زنان نوحه کننده و عطش و غربت و ذلت حرم
ایشان و ذبح کردن طفل شیر خوار با شدت تشنگی او الی غیر ذلک از جهات بسیار که هر یک از آنها مستقلست برای جاری نمودن
خون بعوض اشک چشم و هلاک نمودن نفسها صاحب ترحم و رقت و با کلیه باقی نماند از جهاتیکه دلها برای آنها رقیق میشود و از برای آنها
اشکها جاری میگردد از هر نفس بلند قلب و از هر شخص باشد چشم مگر اینکه محقق شد در روز کربلا پس باقی نماند برای احدی مجال اعتذار از گریه
و نوحه و جزع نکردن بعترت رسول و اضح است از این که باقی بودن کفار در آن اوقات در اختیار و قدرت خودشان
در هر مقام از مقامات آن نیز از قبیل تفضلات بلکه الطاف است در حق محبین و دوستان اهل بیت رسول و گریه کنندگان
در مصائب ایشان و در اینجا نیز دو سر و دو وجه دیگر است که یکی از آنها اشاره گذشت و حاصل آن در اینجا ملاحظه شامل
بودن مصائب آل رسول است بر یک کیفیت در شهادت سید الشهدا روحی له الفداء و ملاحظه کردن صبر اصحاب کساء
است در همه مصائب بصبر جمیل و راضی بودن ایشان بقضا و شکر کردن ایشان بخدای تعالی از چیزهاست که واضح مینماید باشکار
ترین ایضاح و بیان میکند باشکارترین بیان سری را از اسرار تفضیل دادن خدای تعالی محمد و اولاد و اوصیاء معصومین را
بر جمیع خلق خود و اخذ کردن خدا عهد و میثاق را از انبیاء و مرسلین با اینکه نبوت محمد و نبوت مطلقه و ولایت اوصیا
او و امامت ایشان و ولایت عامه مطلقه است و همچنین است سر امر کردن خدای تعالی انبیا و مرسلین را بانقیاد و اطاعت
و نصرت بر محمد و اوصیاء او چنانکه مار الامر کرده است خدا تعالی باین و او بایشان و دوم از دو سر آنست که کفار زمانیکه باقی
ماندند بر مطلق قدرت و اختیار و جاری شدن از ایشان آنچه جاری شد از چیزهائیکه ما ذکر کردیم و چیزیکه ما ذکر نکردیم محقق میشود
بغض و عداوت ایشان بر هر کسیکه باحوال ایشان مطلع شد و فعلهای ایشان را شنید زیرا که دانستی بدرستیکه هر شخصی که بخدای
تعالی ایمان آورده ایمانش کامل نمیشود بلکه حقیقت آن محقق نمیشود با عدم دشمن داشتن ایشان و تبرا نه کردن از ایشان
و لعن نه کردن با ایشان پس ملاحظه کردن آنچه در روز کربلا واقع شد در حقیقت سببی میشود از اسباب تامه بغض و عداوت برای
کسیکه اساس ظلم و جور را بر آل رسول بنا نهاده است در روز سقیفه بلکه در روز صحیفه یعنی نمرود ملت و فرعون این امت و یاران
ایشان و بتحقیق معلوم شد بادله قطعیه که دشمن داشتن ایشان از اهم واجبات و از ایشان تبری نمودن از اصول واجبات

مجلس پانزدهم از کبیر عبادات در اشاره کردن است بامور یکه متعلق است به بعض آنچه در مجلس سابق است پس اشاره مینمائیم پیش
از داخل شدن در بیان این امور بمقدمه و آن اینست که آنچه واقع شده در عوالم امکان از وقت شهادت سید الشهدا روحی له
الفداء از امور عظیمه و آثار عجیبه و خوارق عادات باهره و آیات ظاهره ساطعه و کرامات و معجزات جلیله قاهره بلکه از وقت
افتادن آنحضرت از بالای اسب یا رجوع کردن اهل بیت از شام بمدینه از چیزهاست که از حد و حصر بیرون است پس این [illegible]
و طریق بسیار است اتفاق افتاده از جمله آنها آنچیزیست که تعلق دارد به سر شریف سید الشهدا روحی له الفداء و از آنها چیزیست
که ببدن طیب و طاهر او تعلق دارد و از آنها چیزیست که یکی از آنها که ذکر شد دارد و به ملاحظه دیگر بدرستیکه این یا از امور یست
که در عالم برزخ و بهشت و جهنم واقع شده و یا از امور یست که در این عالم واقع گشته و بنابر اینکه در این عالم واقع گشته یا سماوی
است یا ارضی بعد از آن هر یک از امور آسمانی و زمینی یا از امور یست که واقع شد و بانقضا رسید یا از امور یست که واقع
و بعد از مدت مدید منقضی گردید و یا از امور یست که تا روز قیامت باقیست و از این قسم است سرخی شفق در آسمان
و سیلان نمودن خون در روز عاشورا از درختی که در قریه از قریه های شام است و اگر خواهی که بعبارت دیگر تعبیر نمائی
بگو که شهادت سید الشهدا روحی له الفداء بتحقیق هر کار که داشته است در عوالم امکان امور عظیمه را از ابتدا عرش و کرسی
و اهل ملکوت و ملاء اعلی منتهی است تا زیر زمین پس از جمله آنها چیزیست که حاصل و تمام شد و این بحسب عدد و انواع و اصناف
و افراد بیرون است از حد و حصر و از جمله آنها چیزیست که حاصل شد و باقیست تا روز قیامت و این نیز در غایت کثرت
است و از جمله آنها آنچیزیست که حاصل و متجدد و مستمر میشود یکسال بعد از یکسال و یکماه بعد از یکماه و یکهفته بعد از یکهفته و روزی
بعد از یکروز و یکساعت بعد از یکساعت و این مثل سوختن قلوب مؤمنین و مؤمنات از حزن و [illegible] و گریه کردن چشمهای ایشان

بر پا نمودن ایشان رسوم تعزیه داری را در مجالس و محافل و زیارت کردن ایشان قبر منور و ضریح مقدس او را از اینکه این مقدمه را
دانستی بدانکه مقصود در این مجلس اشاره کردنست بر بعضی از اموریکه نزدیک بحال شهادت و قتل آنحضرت خوارق عادات
و آیات ساطعه که در روز عاشورا واقع گردیده خواه از چیزها باشد که در ملأ اعلی و عالم ملکوت یا در روی زمین بوقوع پیوست و خواه
از چیزها باشد که در عالم غیب یا در عالم شهود و حضور بهم رسیده باشد پس میگوئیم بدرستیکه شمر کافر ملعون وقتیکه سر شریف آن
بزرگوار را در نیزه طویل بلند کرد در حالیکه میگفت بتحقیق سر ترا جدا کردم و میدانم که تو پسر دختر رسولخدا هستی و بهترین
خلق هستی از جهة جد و پدر و مادر و خالو و عمو و این کافر تکبیر گفت و لشکر نیز تکبیر گفتند زمین بلرزه در آمد و آسمانها تاریک
گردید و آسمان خون بارید و منادی ندا کرد از آسمان بخدا قسم امام پسر امام و برادر امام را کشتند بخدا قسم بزرگ پسر بزرگ حسین بن
علی بن ابیطالب را کشتند پس در آن هنگام گرد و غبار شدیدی تاریک بلند گشت که در میان آن باد سرخی بود در میان
آن گرد و غبار اثری دیده نمیشد تا اینکه آنقوم ظن کردند که عذاب نازل شد پس یکساعت باینحالت درنگ کردند تا غبار
از ایشان منجلی گردید و در کتاب بحار روایت نموده از حضرت صادق که وقتیکه حسین را کشتند شخصی ظاهر شد در میان
لشکر که فریاد میکرد او را منع کردند از فریاد نمودن با ایشان گفت چگونه فریاد نکنم و حال آنکه رسولخدا ایستاده یکدفعه بزمین
نظر میکند و یکدفعه بگروه شما نظر مینماید میترسم که باهل زمین نفرین نماید و من در میان ایشان هلاک شوم بعضی از ایشان
به بعضی گفت که این مرد دیوانه شده است توبه کنندگان گفتند بخدا قسم دیدید چه کردیم بجان خود ما کشتیم پسر سید را
که سید جوانان اهل بهشت است پس بعبید الله بن زیاد خروج کردند و شد از امر ایشان آنچه شد گفتم فدای تو گردم این فریاد
کننده که بود گفت نمی بینم او را مگر جبرئیل آگاه باش اگر او را اذن میدادند هر آینه در میان ایشان فریادی میکرد که ارواح
ایشان را از بدنهای ایشان بیرون میآورد و بسوی آتش جهنم و لکن ایشان را مهلت داده اند تا که گناه را زیاد کنند و برای
ایشانست عذاب دردناک و از صادق روایت شده وقتیکه حسین را شمشیر زدند و مبادرت نمودند که سر او را
از بدن جدا نمایند منادی از جانب رب العزت تبارک و تعالی ندا کرد از بطنان عرش و گفت ای امت متحیره
ظالمه بعد از پیغمبر خود خدا شما را موفق نکرداند باضحی و فطر بعد از آن ابوعبدالله گفت لاجرم بخدا قسم موفق نشدند
و موفق نمیشوند هرگز تا اینکه قایم شود قائم حسین ع و در بحار از ابی جعفر ثانی روایت کرده گفت گفتم فدای تو شوم چه میگوئی
در خصوص عامه بدرستیکه روایت شده که ایشان بروزه گرفتن موفق نمیشوند من گفت آگاه باش که نفرین ملک درباره
ایشان مستجاب شده گفتم چگونه است فدای تو شوم گفت بدرستیکه مردم وقتیکه حسین را کشتند خدای تعالی امر کرد ملکی را
که ندا نماید ای امت ظالمه کشتند فرزند پیغمبر خود خدا شما را توفیق روزه و فطر شما عطا نفرماید و در حدیث دیگر است برای
فطر و اضحی شما را توفیق ندهد و در حدیث دیگر است آن ملکی که بخدمت رسولخدا آمد و بکشتن حسین بن علی او را خبر داد ملک
دریاها بود و این چنین بود که ملکی از ملائکه بهشت بدریا نازل شد و پرهای خود را بآن پهن کرد بعد از آن فریاد کرد و گفت ای اهل
دریاها لباسهای حزن و اندوه را بپوشید زیرا که فرزند رسولخدا را ذبح کردند بعد از آن از تربت حسین ع در پرهای خود برداشت
و بآسمانها برد پس نماند در آسمانها ملکی مگر اینکه آن تربت را بوئیدند و آن تربت را در نزد آن اثری ماند و لعنت کرد
قاتلان او و شیعه و تابعان او را و در زیارت قائمیه است که ایستاد در نزد قبر جدت رسولخدا آنکسیکه خبر قتل ترا آورده بود
پس خبر قتل ترا بآنحضرت داد با اهلک جاری شوند و در حالتیکه میگفت یا رسول الله سبط و جوان ترا کشتند و اهل و قرابت
ترا مباح داشتند و بعد از تو ذریه ترا اسیر نمودند و محظور بعترت و اولاد تو واقع شد پس پیغمبر حرکت نمود و گریه کرد و قلبش
بدرد آمد و بسبب تو ملائکه و انبیا او را تعزیت دادند و محزون و اندوهناک گردید بسبب تو مادرت زهرا و مختلف گردید
جنود ملائکه مقربین بمدرت امیرالمؤمنین را تعزیت دادند و ماتم ترا اقامه نمودند در اعلی علیین و حورعین سیلی
در مصیبت تو بروهای خود زدند و آسمان و ساکنان آن و بهشت و خازنان آن و بلندیهای زمین و اطراف آن و دریاها و ماهیان
آن و مکه و بنیان و بهشت و ولدان آن و بیت و مقام و مشعر و حرم و حل و احرام گریستند و در خبری از میثم تمار روایت شده

که گفت عهد کرد بمن امیرالمؤمنین و بمن خبر داد باینکه این امت فرزند دختر پیغمبر خود شان را می کشند و باو گریه میکنند بادها
و ماه و ستاره ها و آسمان و زمین و مؤمنین جن و انس و جمیع ملائکه آسمانها و زمینها و رضوان خازن بهشت و مالک جهنم
و حاملان عرش و آسمان خون و خاکستر میبارد بعد از آن گفت واجب شد لعنت خدا بر قاتلان حسین چنانکه واجب
شد بر مشرکین که با خدا معبود دیگر قرار میدهند و چنانکه واجب شد بر یهود و نصاری و مجوس جبله گفت باو گفتم ای میثم
چگونه خلق آن روزی را که حسین را در آن شهید کردند روز برکت اخذ میکنند پس میثم گریست بعد از آن گفت زود زعم
میکنند و حدیث وضع میکنند که آن روزیست که خداوند عالم در آن روز توبه آدم را قبول کرد و حال آنکه در ماه ذیحجه
توبه او را قبول کرد و زعم مینمایند که آن روزیست که در آن توبه داود را قبول کرد و حال آنکه نیست خدای تعالی توبه او را
در ماه ذیحجه قبول کرد و اعتقاد میکنند که آن روزیست که در آن خدای تعالی یونس را از شکم ماهی بیرون آورد و حال آنکه چنین نیست
بلکه خدای عزوجل یونس را در ماه ذیحجه از شکم ماهی بیرون آورد و زعم میکنند که آن روزیست که در آن کشتی نوح بر کوه
جودی قرار گرفت و در خبری است که آفتاب سرخ گردید گویا که خون تازه است و در بعضی از اخبار است بدرستیکه
آفتاب در دیوارها گویا لباسهای زرد گسترده بود و در خبر دیگر روایت شده از مزدی از اهل بیت مقدس که گفت بخدا قسم
ما اهل بیت مقدس و نواحی آن شب قتل حسین را دانستیم زیرا که ما سنگ و کلوخ را از جای خود حرکت ندادیم مگر اینکه دیدیم
از زیر آن خون جوشش میکند و دیوارها سرخ شد مثل خون علقه و سه روز با خون تازه بارید و شنیدیم منادی را که در میان شب
ندا میکند اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب ایا امیدوار میشود امتی که
حسین را کشتند بشفاعت جد او در روز قیامت و آفتاب روز منکسف شد بعد از آن منجلی و روشن گردید و ستاره ها
مشتبک شدند و در خبر دیگر است که هیچ سنگ از زمین برداشته نشد در آن شب مگر در زیر آن خون تازه یافتند
و در خبری از قرظة بن عبید الله روایت شده که روزی در نصف نهار آسمان باران بارید بارچه سفید پس نظر کردیم دیدیم
که آن خون است و شترها بصحرا رفته که آب بنوشند دیدند که آب خون است و آن روز روزی بود که در آن حسین را کشته بودند
از ابو دینین نقل شده که سرخی از جانب شرق و مغرب بلند شد و نزدیک بودند که بوسط آسمان بیایند شش ماه و از
منتخب از ابن عباس روایت کرده در تفسیر قول خدای تعالی فما بکت علیهم السماء والارض که زمانیکه
خدای تعالی پیغمبر خود را قبض نمود آسمانها چهل سال باو گریه کرد و زمانیکه امام از ائمه اوصیا وفات نماید آسمان و زمین با او چهل
ماه میگرید و زمانیکه وفات نمود عالمی که بعلم خود عمل میکند آسمان و زمین چهل روز باو گریه کنند و اما حسین پس آسمان و زمین
باو گریه میکنند ابد الدهر و تصدیق این است که روز قتل آنحضرت آسمان خون بارید و بدرستیکه این سرخی که در آسمان
دیده میشود ظاهر شد در روز قتل حسین ع و پیش از آن دیده نشده بود ابدا و بدرستیکه روز قتل او سنگی از دنیا برداشته نشد مگر
اینکه در زیر آن خون پیدا شد و در جمله کثیره از اخبار است وقتیکه حسین شهید شد هفت آسمان و آنچه در آنهاست و هفت زمین
و آنچه در آنهاست و در میان آنهاست بر آنحضرت گریستند و گریست بآنحضرت آنچه منقلب میگردد در بهشت و آتش
از خلق خدای ما و آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود مگر بصره و دمشق و آل عثمان و در خبر دیگر است که آسمان چهل صباح گریست
بر حسین بخون و زمین چهل صباح گریست بسیاهی و تاریکی و آفتاب چهل صباح گریست بکسوف و سرخی و کوهها پاره پاره شدند
و دریاها شکافته گردیدند و ملائکه چهل روز بر حسین گریستند و بتحقیق وارد شده در بعضی از اخبار که حسین برای قتل او آسمان
و زمین گریستند و سرخ شدند و گریه نکردند هرگز به یحیی و حسین بن علی و در روایتی نقل شده از جده علی بن مسهر قرشی او گفت حسین
بن علی را درک کردم در وقتیکه او را کشتند پس یکسال و نه ماه اقامه نمودیم در حالیکه آسمان مثل علقه بود یعنی خون بسته شده
آفتاب دیده نمیگشت و در بعضی اخبار است وقتیکه حسین بن علی را شهید کردند آسمان خاک سرخ بارید و در خبر دیگر است
که بر علی بن حسین گفتم چه چیز بود گریه آسمان گفت زمانیکه آسمان لباس میگرفتند واقع میشد بر لباس مثل اثر کیکها از
خون و در خبر نظره ازدیه است که از آسمان خون بارید پس هر چیزیکه برپا بود پر از خون گردید و در روایت ام سلیم است

گفت وقتیکه حسین را کشتند آسمان بارانی بارید مثل خون خانه‌ها و دیوارها از آن سرخ گردید و در جمله کثیره از اخبار هست
که گریست انس و جن و مرغان و وحوش بر حسین بن علی تا اینکه اشکهای ایشان جاری شد و گویا من نظر میکنم بر وحوش در حالیکه
گردنهای خودشان را بر قبرش دراز کرده بودند از انواع وحوش میگریستند و با و مرثیه میخواندند در شب تا صبح و در خبر ابی ذر هست
که شما اگر میدانید چیزی را که بر اهل دریاها و ساکنان کوهها در بیشه‌ها و با اهل آسمان داخل میشود از جهة کشتن حسین هر آینه گریه می
کنید تا جانهای شما برود با حالی شود و هیچ آسمانی نیست که روح حسین با و بگذرد مگر اینکه هفتاد هزار ملک فزع میکنند و می
ایستند در حالیکه مفصلهای ایشان حرکت میکند تا روز قیامت و هیچ ابری نیست که بگذرد و آواز کند و برق زند مگر
اینکه قاتل حسین را لعنت میکند و هیچ روزی نیست مگر اینکه روح حسین را بر رسول خدا عرض میکند پس یکدیگر ملاقات میکنند
بعد از آن کیفیت گریه کردن صدیقه معصومه فاطمه زهرا بتحقیق وارد شده در اخبار متکاثره و در بعض آنها است
که با فاطمه هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید و از ملائکه کروبین هزار هزار یاری میکنند بر گریستن و بدرستیکه
ام المعصومین فریادی میکند باقی نمیماند ملکی در آسمانها مگر اینکه میگرید بجهة رحم کردن با و از او و از گریه ساکن نمیشوند تا اینکه پیغمبر بنزد
او میآید و میگوید ای دختر من بتحقیق اهل آسمانها را بگریه در آوردی و ایشان را از تقدیس و تسبیح کردن مشغول نمودی پس خود را
از گریه نگه دار تا تقدیس نمایند و در بعض آن اخبار هست که فاطمه بر حسین میگرید و فریاد میکند پس جهنم فریاد کند هرگاه خازنان
جهنم گریه او را نمی‌شنیدند و حال اینکه برای این مهیا شده بودند خوف این میشد که گردنه از جهنم خارج شود و دود آن بلند
شود پس اهل زمین غرق میشود پس حبس میکنند آنرا مادامیکه گریه کننده است و منع میکنند او را و درهای او را
می‌بندند از جهة رسیدن بر اهل زمین پس ساکن نمیشود تا ساکن شود آواز فاطمه و بدرستیکه دریاها نزدیک میشود
که شکافته شود و داخل میشود بعض آن بر بعضی و از آنها قطره نیست مگر اینکه در آن ملکی موکل است تا اینکه گفت پس ملائکه مهربان
هستند میگریند برای گریه کردن او و خدا را میخوانند و با و تضرع و زاری میکنند و اهل عرش و آنهائیکه در اطراف آن هستند
تضرع مینمایند و آواز ملائکه بتقدیس کردن برای خدای تعالی بلند میشود از جهة رسیدن آن بر اهل زمین و اگر آوازی از صداهای
ایشان بر زمین میرسید هر آینه اهل زمین بیهوش میشدند و کوهها از زمین کنده میشدند و زمین اهل خود را بزلزله
و حرکت میآورد الحدیث و مخفی نماند بر تو بدرستیکه اخبار در این باب بسیار است از اینکه شمار آید و بتحقیق وارد شده است
در طرق عامه نیز جمله کثیره از اخبار و آثار از آنچه آنرا حاذقان و کاملترین ایشان در علم حدیث و صنعتها و سیر و تواریخ نقل
کرده‌اند و این مثل آنچه از تاریخ نسوی روایت شده از ابی قبیل وقتیکه حسین بن علی را کشتند آفتاب منکسف شد که ستاره
ها در نصف نهار آشکار شد حتی ظن کردیم بدرستیکه آنها ستاره‌اند و مثل آنچه از زهری و ثعلبی و مسلم نقل شده وقتیکه حسین را
شهید کردند آسمان گریست و بدرستیکه سرخی که با شفق است قبل از کشتن حسین نبود و آسمان خون بارید در روزهای
کشتن حسین و آسمان در روز قتل حسین خون تازه بارید و بتحقیق روایت کرده ایضاً عبدالله بن احمد بن حنبل خبر را که مسند آن
بام سلمه گفت من آن خاک را در شیشه که داشتم پس در روز قتل حسین بآن نگاه کردم دیدم خون شده است و بتحقیق روایت
کرده حافظ ابو الحسن عثمان بن محمد ابن ابی شیبه عبسی کوفی و او از فضلای اهل سنت است از عیسی بن حارث کندی
گفت وقتیکه حسین بن علی را کشتند هفت روز مکث کردیم زمانیکه نماز عصر را بجا میآوردیم نظر کردیم بآفتاب
که بر دیوارها افتاده بود گویا که او لحاف زرد بود از شدت سرخی آن و ستاره‌ها یکدیگر را میخوردند و از ابن جوزی نقل شده و او
از ابن سیرین روایت کرده که دنیا سه روز تاریک شد بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر گردید و نیز گفته است بعض علمای عامه
که آسمان شش ماه سرخ شد بعد از قتل حسین بعد از آن سرخی دیده میشود و ابن جوزی گفته است که حکمت این سرخی این است
که غضب ما در سرخی رو تأثیر میکند و حق تعالی از جسم بودن منزه است پس ظاهر کرده تأثیر غضب خود را بر کسیکه حسین را
کشته بسرخی افق از جهة اظهار کردن بزرگی جنایت و بالجمله اخبار و آثار از خاصه و عامه بسیار است از اینکه شمرده شود

بذیل نورانیه شعشعانیت در بیان گریه کردن آنچه در اخبار و آثار گذشته و وقوع شده است بیان اول در تحقیق معنی گریه کردن هر چیز
بر سید الشهدا پس بدان بدرستیکه گریه کردن هر چیز ملاحظه میشود نسبت بحال آنچیز و ظاهر اینست که گریه جنس مرغان و وحشیان
و هم چنین سایر حیوانات اینکه اشک از چشم باصره است مثل گریه کردن انس است و بتحقیق ناطق است بر این بعض اخبار
گذشته و ممکن است بگوییم که گریستن ملائکه نیز چنین است ولکن بطریق اولی و الطف شده است و این نیز ممکن است که از
اخبار استنباط شود و مثل گریه کردن ملائکه و انس و جن است گریه کردن حور العین و غلمان و اما گریستن جهنم پس آن
عبارتست از آنچه در بعض اخبار گذشت و بتحقیق اشاره شد نیز بر گریه کردن دریاها در بعض اخبار پس دریاها گریه کردند
بتلاطم و امواج خود و نهرها و چشمه‌ها بجاری و جامد شدن و آفتاب و ماه و ستاره‌ها بتغییر یافتن ایشان از سرخی و زردی
و کسوف و خسوف و کوهها بپاره پاره شدن و دیوارها بمنشق و خراب شدن و گیاهها بتغییر و زرد و خشک شدن و درختها
بموت و نبودن میوه و قلت منفعت و ساقط شدن ورق و خشکیدن شاخها و زرد گشتن رگهای خود و بادها بوزیدن و التهاب
شعله ور گشتن و اطرافها تکدر شدن و معدنها بفاسد شدن و ظروف و شیشه‌ها بصدا کردن در وقت شکسته شدن آه آه
آه اینکه شنیده گریه کردن عقربها را با من بودن بیابانها با بدیده خواندن مرغها در آشیانه‌ها و وزیدن بادها و تلاطم و تموج
زدن دریاها و گریه کردن طفلان کوچکها را در اثناء شب و اطراف روز بی‌نظر نه کرده بنگاه شدن سنگها و فرو رفتن
چاهها و قلت آب انهار و گران شدن نرخها و فاسد شدن فکرها و مختلف گشتن نظرها و کوتاه شدن عمرها الی غیر ذلک
از آنچیزها که ممکن نیست شمرده شود و از آنچیزها که نام چیز بآن اطلاق شود و بوجود متصف باشد از چیزهائیکه دیده میشود و دیده
نمیشود چنانکه صادق بیان کرد پس هرگاه گوئی که در اخبار استثنا شد مگر به چیز بصره و دمشق و آل عثمان پس در این
هنگام میگوییم که لابد است از محقق شدن گریه در هر چیز از چیزها و در هر فردی از افراد انسان حتی افراد آن اینکه در اطراف
عالم است در شهرهای دور و دهات بعیده و حتی کفار و مشرکین از یهود و نصاری و مجوس و هم چنین سایر ملل و طایفه‌ها
از عبادت کننده بتها پس اینکه چگونه متصور و متعقل میشود در وقت محقق شدن شهادت برای سید الشهدا و آیا حمل
کردن آنچه در اخبار است از انس و جن بر مؤمنین و محبین ما با ملاحظه اینکه رسیدن خبر شهادت و کیفیت کربلا
بایشان بخبر دادن سواران و مسافرین و مثل اینها است پس آن از سیاق اخبار بعید است و لازمه آن تفکیک و خارج
شدن افراد بسیار است از تحت عموم و بالجمله این اشکال است در این مقام میگوییم بدرستیکه حمل کردن بر عموم بطریقی
که شامل باشد هر فرد فرد از افراد انسان اگر چه اکثر ناس در آنوقت در شهرهای دور و اطراف بعیده بودند و اگر چه
نیز نسبت مؤمنین و محبین بر غیر ایشان از مخالفین و کفار و مشرکین در دنیا بنسبت جزو واحد است از صد بلکه
ناقص‌تر است از آنچیزها است که در آن ضرر و شبهه نیست بیانش اینست که منزله امام از عالم بمنزله قطب است از کره
زمین و بمنزله قلب است از سایر اعضا و بمنزله فؤاد است از بدن پس زمانیکه امام را کشته و بخاک انداختند و اعضای
او را پاره پاره کردند مقتضی خراب عالم و منعدم شدن آن موجود بود اگر خداوند بقدرت تامه خود آنرا نگه دارد آرام
نمیداشت نظر بحکمت کامله خود و قایم بودن وصی امام در مقام او و پس لااقل در این هنگام محقق میشود انقلاب تام
و اضطراب کامل در جمیع اجزاء عالم و موجود میشود حالت گریه و خود را بگریه کنندگان شبیه نمودن در جمیع افراد
انسان در هر مکان و بقعه باشند و محقق شدن حزن و اندوه بعد از مشاهده کردن امور عجیبه هولناک و حالات غریبه
ترسناک از گرفته شدن آفتاب و ماه و ظاهر شدن ستاره‌ها و بهم خوردن ایشان و سرخی آسمانها و گریه نمودن ایشان
و مثل اینها و بالجمله ظواهر اخبار بعد از ملاحظه قاعده سرایت کردن آثار ولایت مطلقه در اشیاء مثل سرایت کردن
اجزاء دهنیه و ناریه در کبریت حاصل شدن بکاء و تباکی در اول بهر فرد فرد از انس و جن بدون فرق میان مؤمن

 وکافر و میان حاضر و بعید بعد از مشاهدهٔ این امور عجیبه و آیات ظاهره که در جمیع بقعه های زمین و اطراف عالم محقق شد خصوصا زمانیکه علاوه شود بر این اخبار طایفه از طایفه بیرگسسته از جن و اما حاصل شدن گریه در مرتبهٔ ثانیه بهر فرد فرد از افراد انسان آن بعد از رسیدن کیفیت شهادتت بر نهج تفصیل و بیان اسیر کردن سواران و مسافرین پس اینهم مقتضی عموم و شمول نیست بهر فرد فرد انسان و بهر زمین و ممکن است که اخذ شود کلام نسبت بمشرکین و کافرین که دور و بعید بودند بر نهج تو و شان یا بمعنی بدرستیکه ایشان اگر باین مطلع میشدند هرآینه گریه میکردند در اینحالت الا اینکه این امکان بعید است و بالجمله بدرستیکه مقتضای حق و تحقیق میل کردن است بسوی وجه اول بدون آنکه بعد و غرابت باشد زیرا که شان ولایت مطلقه اجل و اعلی است از اینکه شکسته شود در آثار آن پس بدرستیکه از آثار آنست نیز حاصل شدن گریه در جمعی از دشمنان از قاتلین و آل عثمان لعنهم الله تعالی و عذبهم عذابا الیما و این بطریقه فطرت اولی و غفلت نمودن از فطرت ثانیه اختیاریه ایشانست و بیان دویم در تحقیق حالت در اختلاف اخبار گذشته یعنی اختلاف آنها بحسب مدت و کیفیت در گریه کردن آسمانها و همچنین در تاریک شدن زمین و هم چنین در مثل اینها پس بدانکه اخبار مذکوره در گریه کردن آسمان اگرچه مختلف اند از جهة کیفیت و مدت آن الا اینکه کسیکه نظر و تفکر خود را دقیق نماید میداند اختلافیکه در آنها واقع است از آن اختلافها نیست که مؤدی و مفضی باشد بر تدافع و تناقض بیانش اینست که ظاهر از اخباریکه ناطقند بر اینکه آسمان خون تازه بارید اینست که این در بعض جاها و بقعه ها حاصل شد چنانکه ظاهر از آن اخبار اینست که زمان این بسیار نه کشید و اخبار اینمقام نیز مختلفند در بعضی از آنها اینست که آسمان خون تازه بارید در بعضی آنها اینست که هفت قطره خون بارید و در بعض آنها آنست که آسمان باران بارید مثل خون از آن خانهها و دیوارها سرخ شد هذا ممکنست که گفته شود این از اختلاف در خبر نیست زیرا که جایز است آسمان در اول خون تازه ببارد قلیل باشد یا بسیار در بعض جاها و بسیار بارد در بعض بقعهها بعد از آن باران بارد مثل خون بعد از آن از آسمان خون مثل علقه ببارد اگر در لباسها واقع شود مثل اثر کمانک باشد و اما اخباریکه ناطقست باینکه گریه کردن آسمان سرخ شدن اوست و بدرستیکه آن مثل خون بسته شده است پس ظاهر از آن اخبار اینست که اینعلامت در جمیع آفاق و اطراف است نعم اختلافیکه در اخبار واقع است بحسب مدت در زمان لابد است که حمل شود بر تفاوت یا بمعنی که سرخی آسمان و بودن آن مثل خون بسته شده متفاوت است پس در بعضی از زمان در غایت شدت است و در بعض دیگر در غایت نیست از شدت و اما اختلاف اخبار در کسوف و خسوف بحسب مدت و زمان آن نیز حمل میشود بمثل آنچه باین اشاره گذشت یا بمعنی که کسوف و خسوف بطریق استیعاب و تمامیت در کوتاه ترین زمانها است در ابتدا و آنچه از استیعاب و تمامیت ناقص است بعد از آن زمان و [illegible] و همچنین پس زمان طول در جنب از زمان مجموع بحالت است و قیاس کن بر آنچه ذکر شد اختلاف اخبار را بحسب زمانها و طول و کوتاهی است آنها در تاریکی و ظلمانی شدن زمین و ممکن است که حمل شود بر اختلاف در بقعهها و شهرها چون همه آنها را اشتمال بدانکه در اینجا بسرّ لطیف شعشعانی و اشاره لطیفه روحانی هست و بیانش اینست چنانکه معلوم شد که بعضی از اخبار ناطق است بباریدن آسمان خون تازه و همچنین معلوم شد که بعضی از آنها ناطقست بباریدن آسمان خاک سرخ و خاکستر پس زمانیکه اینرا ملاحظه کردی میدانی که این [illegible] جناب خدای رب العزت جل جلاله و عم نواله ایجاد کردن مصداق قول سید الشهداء روحی و روح العالمین فداه و جسمی و جسم العالمین له الوقاء است بعد از شهادت فرزندش علی اکبر علیه السلام به الملک الاکبر علی الدنیا بعدک العفا است و لیکن پس بتحقیق تاثیر نمود کلامش تاثیر ظاهر و باطن بعد از آن اگر خواهی که بدانی سرّ را که دقیق و لطیفتر است از آنچه ذکر شد پس بدانکه احداث کردن خدای تعالی این آیات عظیمه و آثار جلیله عزیزه را و امر کردن او هوا و آسمانها را به ریختن خون و خاک سرخ و خاکستر سرخ اشاره کرده است از خدای تعالی با ایجاد کردن او و خطاب او یا حبیبی یا حسین یا من دینه حیّ علی الدنیا بعدک العفا یعنی ای حبیب من ای حسین ای کسیکه دین او زنده است بعد از تو خاک بر سر دنیا باد [illegible]

بدرستیکه این سرّیکه باین اشاره کردیم لایق است که نوشته شود بنور بر حدقههای حور بعد از آن استنباط میکنیم از این سرّ سرّ دیگر را و آن اینست که دنیا خلق شده است مجلس تعزیه و مصیبت برای سید الشهدا روحی له الفداء پس خوب میشود در مجلس عزا و گریه خاک و خاکستر بسرها ریختن چنانکه در آن مجالس می نشینند ریخته شود بعد در پیدا شدن خون بعد از شهادت در زیر هر سنگ و کلوخ در بسیاری شهرها مکه و عراق بلکه در جمیع دنیا در بیت المقدس و اطراف آن بسیار اتفاق افتاد چنانکه اخبار متکاثره و روایات متظافره باین دلالت میکند سرّهای بسیار دارد و لکن ما از ذکر آن اعراض میکنیم زیرا که امثال این اوراق از متحمل شدن آنها تنگ میشود   و بیان سیوم روشن ترین بیانات نورانی روحانی است پس آن در تحقیق نمودن بعض سرّها و استنباط لطیف از گریه نمودن صدیقه معصومه مظلومه فاطمه زهرا است زیرا اینکه اخبار وارده در گریه نمودن او بانطریق که باین اشاره شد در حد تکاثر و تظافر است پس گریه کردن او در نشاه برزخیه و در دار آخرت بسیار و شدید است از گریه او در دار دنیا و چگونه چنین نباشد بلکه بدرستیکه نسبت گریه کردنش در دنیا به گریه اش در نشاه برزخیه و دار آخرت نسبت اقل قلیل است بر کثیر کثیر با اینکه آنخاتون معظمه ع در دار دنیا بقدر گریه او بقدر مصائب وارد شد که گریه روزها ریزند گردیده چون بشبها واحد در دار دنیا بقدر گریه او گریست بعد از وفات پدرش رسولخدا پس در اینمقام در اینجا یکسؤال وارد میشود و آن اینست که خدای تعالی چگونه راضی میشود که حبیبه او و افضل خلق و بعد از رسولخدا و امیر المؤمنین که همیشه در حزن و اندوه و گریه و نوحه و جزع باشد در دار دنیا و آخرت با اینکه دنیا و آخرت از جهة او خلق شده اند علاوه بر این دار دنیا نشاه آخرت خانه نعمت و رحمت و سرور است برای اولیا و اهل بهشت و کسانیکه بایشان تابع شده اند از مؤمنین پس لابد است که نباشد برای حبیبهای خدای تعالی یکذره از آنچه در دنیاست از حزن و غم و نوحه و گریه و گاه از این سؤال سؤال دیگر ناشی میشود و بیانش اینست که اهل بهشت حتی از حور و غلمان مثل خود بهشت و آنچه در بهشت است بتحقیق گریه کردند در شهادت سید الشهدا روحی له الفداء زیادتر از گریه اهل دنیا حتی حور العین بر رو و سینههای خود سیلی زدند و همچنین اهل بهشت برزخیه چنانکه بر همه اینها دلالت میکند اخبار متظافره متکاثره بلکه این از ضروریات مذهب طایفه امامیه است پس وارد میشود سؤالی و آن اینست که اهل بهشت لابد است که غرق نعمت و شادی و سرور باشند حزن و گریه و اندوه و سیلی بر رو و سینهها زدن از اموری است که منافات دارد با مستغرق شدن ایشان در نعمت و سرور و علاوه بر این آنچه مستفاد میشود از اخباریکه در گریه کردن صدیقه معصومه مظلومه فاطمه زهرا اینست که گریه میکند در هر وقتیکه او گریه میکند هر کسیکه گریه و فریاد او را میشنود پس در اینهنگام لازم میاید که اهل بهشت همه ایشان یا بسیاری از ایشان مستغرق دریای حزن و اندوه و غم و گریه باشند پس این تمام سؤال و غایت اشکالست در اینمقام میگوییم بدرستیکه جواب از این دو سؤال موقوفست به تمهید نمودن بمقدمه مختصره و آن اینست که متنعم و متلذذ بودن اهل بهشت خواه در نشاه برزخیه باشند و خواه آخرت بیکطریق نیست بلکه بطرق و انواع متفاوته است پس جمع بسیاری از ایشان از مقربین و کاملین در بنده که خشوع و خضوع کردن برای خدای تعالی لذات متعارفه را از خوردن و آشامیدن و حور العین معانقه کردن و بر فرش نشستن در قصور از جنس لذات و تنعمات نمی شمارند بلکه چیزهائیکه با آن لذت میبرند در نزد ایشان منحصر است بچیزهائیکه با آنها لذت روحانی میبرند و بخدای تعالی تقرب میجویند و در زیر لوای گروه ملکوتی میشوند پس اینمقام در حقیقت طلب رضای خدا و تقرب بسوی او و رضوان اکبر او است بعد از ذکر کردن سایر نعمتها برای اهل بهشت پس زمانیکه اینمقدمه را شناختی بدانکه آنچه ذکر شد از کثرت گریه صدیقه معصومه مظلومه و کثرت گریه کردن مقربان از انبیاء و ملائکه کشف میکند از سرّ بزرگ از اسرار شهادت و آن اینست که مقام گریه کردن بر سید الشهدا مقام جزای مقربین است از انبیاء و مرسلین و ملائکه و صدیقین و مقام رضوان خدای تعالی است و بتحقیق شناختی

که آن بزرگترین مقامات و اعظم درجات و اشرف مثوبات و نعمتهای ظاهری و باطنی است و بعبارت اخری بدرستیکه
گریه کنندگان بر سید الشهدا روحی له الفداء از مردان و زنان در وقت گریه کردن مستغرق دریای کامل و انوار رضای
خدا و چشمهٔ رحمت و محبت او میند در هر نشأه و خانه بوده باشد این گریه کردن و از این عبارت توهم مکن که ما میگوئیم گریه
کردن در نشأه آخرت از حزن و رنج و اندوه و سوزش قلب خالی میشود زیرا که این از آن چیزهاست که روایت میکنند آنرا
اخباریکه در گریه کردن فاطمه زهرا وارد گشته در حالتیکه آن خاتون معظمه ممتلی بود بحزن و اندوه و سوزش قلب و
یاری کردن مقربین از انبیا و اوصیا و ملائکه او را به گریه کردن شامل گریه او در برانگیخته شدن از حزن و اندوه و سوزش
قلب علاوه بر این گریه کردن که خالی از حزن و سوزش دل باشد در حقیقت آن گریه نیست بلکه میگوئیم که حزن و گریه و سوزش
دل مانیکه در پی شد به رضوان خدا تعالی و مفتاح شد با آن ها بالذات و بالصفات حسنه میشود در هر نشأه لذتها
غایت آنچه در این باب است آنست که نشأه آخرت در آن تکلیف الزامی نیست و حاصل آنست که سید الشهداء روحی له الفداء کشته
الجنه است و از آن چیزیکه در آن رضوان خدا تعالی است بر آنحضرت گریه کردن است پس هرگاه گریه مادرش صدیقه معصومه مظلومه
بر او نیفتد با آن طریقه ذکر شد یا گریه کردن اشخاصیکه با آن معصومه مساعدت میکردند حق گریه نمودن با او ادا نمی شود اگر چه جمیع
اهل دنیا از اول خلقت تا آخر دنیا با او گریه کنند و با جمله صدیقه معصومه مظلومه ساکن نمیشود از ناله و فریاد و منقطع میشود حسرتهای
مغموم و گریه او هر وقتیکه بیاد میآورد آنچه بر سید الشهدا وارد شده بلکه این حزن و گریه باقیست در روز حشر و نشر و کتاب
و حساب نیز تا به بلند مقام گشتن خدا تعالی را در روز قیامت از ظالمان آل رسول خدا پس تمام شدن حزن و الم و گریه او
بعد از تمام شدن حساب و برقرار شدن اهل بهشت است در آن مثل برقرار شدن اهل آتش در آتش
از کتاب اکسیر العبادات در بیان آن چیزیست که بعد از شهادت واقع شد از غارت کردن کفار لباسهای امام و غارت
نمودن ایشان اهل بیت را و مثل این از جمله اموریکه بعد از شهادت واقع شد پس بدانکه ابن طاوس در کتاب لهوف
گفته که بعد از آن بدا ورد ند و غارت کردن لباسهای حسین پس پیراهن او را اسحق بن حویه حضرمی لعین جند کرد و بجود پوشید
ابرص شد و موی بدن ملعون ریخته شد و روایت شده که در پیراهن آنحضرت یکصد و نوزده زخم شمشیر و تیر و نیزه بود و شلوار
او را بحر ابن کعب تیمی برداشت روایت شده که آن لعین از پاهایش زمین گیر شد و عمامه او را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی برد
و گفته اند که جابر بن یزید ازدی برد و آنرا بسر گذاشت پس ناقص العقل گردید و کلاه او را که از خز بود مالک بن یزید کندی برداشت
وقتیکه بعد از واقعه کربلا نزد زنش آمد و خون آنرا می شست زنش با و گفت آیا بخانه من میاوری لباسی را که از پسر فرزند
رسول خدا آورده اید خارج شو از من خدا تعالی قبر ترا از آتش مملو گرداند بعد از آن لعین فقیر شده به بدترین حالت و دستهای
خود را میگشود و در زمستان خون از آنها جاری میشد و در تابستان خشک میشد گویا که چوبی اند و از کتاب منتخب نقل شده بعد از آنکه
کندی کلاه را بمنزل خود آورد و به زوجه خود گفت این کلاه حسین است خون آنرا پاک کن زوجه اش گریست و گفت وای
بر تو حسین را کشتی و کلاه او را سلب کردی بخدا قسم ابدا با تو مصاحب نمیشوم پس برخواست که با و سیلی زند او از سیلی خود را
کنار نمود دست او بدریکه در خانه بود بر خورد و مسماری بدست او داخل شد و تاثیر کرد تا همان ساعت قطع شد و فقیر گردید تا بجهنم واصل
شد لعنه الله تعالی و نعلین او را اسود بن خالد برداشت و انگشتر او را بجدل بن سلیم کلبی اخذ نمود و انگشت او را با انگشتر قطع
کرد و این ملعون را مختار گرفت دست و پاهایش را قطع کرد و گذاشت او را که از خون خود میغلطید تا هلاک شد لعنه الله تعالی
و قطیفه او را که از خز بود قیس ابن اشعث برداشت و زره زره او را عمر بن سعد بیرون کرد مختار آن زره را بابی عمره که
قاتل آن ملعون بود عطا کرد و شمشیر او را جمیع بن ادی برداشت و میگویند مردی از بنی تمیم که او را اسود بن حنظله میگفتند برداشت
و در روایت ابن ابی سعد آنست که شمشیر او را فلافس نهشلی اخذ کرد و محمد ابن زکریا علاوه کرده است که شمشیر او را بعد از آن

به حبیب بن بدیل رسید و این شمشیر غارت شده ذوالفقار نبود زیرا که آن با امثال خود از ذخایر نبوت و امامت
مذخور و مصون است و به تحقیق رواة نقل کرده اند بعد از آنچه ما گفتیم و صورت آنچه ما حکایت کردیم و از کتاب بحر المصائب
نقل شده که جمیع لباسهای آنحضرت را از بدنش بیرون کردند حتی شلوارش را و در کتاب لهوف گفته که یک کنیزی
از طرف خیمه های حسین آمد مردی باو گفت یا امة الله آقای ترا کشتند آن جاریه گفت پس بسرعت آمدم نزد اهل بیت
اقایم در حالتیکه بر خواسته صیحه میزدند و از کتاب منتخب نقل شده وقتیکه حسین را کشتند اسب او حمحمه میکرد و فریاد میر
نمود و کشتگان را در معرکه یک یک میگشت پس عمر بن سعد لعین او را دید و فریاد کرد بمردان که او را گرفته پیش من آرید
و او از بهترین اسبان رسول خدا بود راوی گوید پس سواران بطرف او حرکت کردند آن حیوان بپاهای خود ایشانرا میزد و از خود
ایشانرا منع میکرد و بدهن خود ایشانرا میگرفت و میکشت تا جمعی از خلق کشت و سواران را از اسب سرنگون کرد
پس به گرفتن آن قادر نشدند عمر بن سعد لعین فریاد کرد وای بر شما از آن دور شده آنرا ترک کنید تا ببینم چه میکند پس از آن
حیوان کنار شدند وقتیکه خاطر جمع شد کشتگان را میگشت و حسین را طلب میکرد تا بآنحضرت رسید بوی او را میبوئید
و بسید و پیشانی خود را بدماء لیدوان با آنحالت فریاد میکرد و مثل زن پسر مرده میگریست تا جمیع کسانیکه حاضر بودند تعجب
نمودند عبدالله بن قیس گفت دیدیم اسب حسین را دیدیم در حالیکه پای خود را به زمین میزند و به تحقیق خلق از آن مستغرق
شدند و در حالتیکه آن از جانب خیمه که مراجعت کرده بود قصد کردند با آن قادر نشدند و با ایشان حمله کرد و قصد فرات
نمود و جستجو نمودند ناگاه آنرا در میان فرات دیدیم و فرو رفت تا اینزمان خبری از آن معلوم نشده و ذکر کرده اند که آن در دست
قائم آل محمد ظاهر خواهد شد و از عبدالله بن قیس روایت شده گفت شنیدم امیر المؤمنین در روز صفین میگفت در حالی
که اعور سلمی آب را حبس کرده بود بر خلق و با آن قادر بودند و میگرفتند از آن هم قادر بودند پس امیر المؤمنین حسین را در
میان با پنصد سوار فرستاد خلق را از فرات کنار و دور کرد وقتیکه آنحضرت اینرا دید گفت ای گروه مردم بدرستیکه این
پسر من حسین را در بطن کربلا تشنه میکشند و اسب او میگریزد و حمحمه میکند و در حمحمه و آواز خود میگوید الظلیمه من امة
قتلت ابن بنت نبیهم یعنی فریاد از امتی که کشتند فرزند دختر پیغمبر خود شانرا و حال آنکه ایشان قرآنیکه پیغمبر آنرا به
ایشان آورد تلاوت میکنند بعد از آن علی اشاره کرد میگفت وَکُلُّ ذِی نَفْسٍ اَوْ غَیْرِ ذِی نَفْسٍ یَجْرِی اِلَی
اَجَلٍ یَاْتِی بِاَقْدَارِ اَرَی الْحُسَیْنَ جِهَاراً قَبْلَ مَصْرَعِهِ عِلْماً یَقِیناً بِاَنْ یُبْلَی بِاَشْرَارِ حاصل مضمون آنکه
هر صاحب نفس یا غیر صاحب نفس جاری میشود بعد رهانا مدل که میرسد بمرگ میبینم حسین را آشکار پیش از مصرع او که بشرارها
مصیبت مبتلا میشود و از صاحب کتاب مناقب محمد ابن ابیطالب روایت شده که اسب حضرت حسین فریاد میکرد و در
پیش خیمه سر خود را به زمین میزد تا مرد و از خلوی روایت شده گفت وقتیکه حسین بشهید شد اسبش او را حمایت میکرد
و بر سید سواد او را از بالای زین بزیر میکشید و قدم باو میزد تا آنکه چهل مرد را بقتل رسانید بعد از آن خود را بخون حسین
آلوده نمود رو بخیمه گذاشت و آنرا آواز بلند بود و دست خود را به زمین میزد ابو مخنف گفت که در آواز خود میگفت
الظلیمه الظلیمه من امة قتلت ابن بنت نبیها پس مردمان از آنحالت تعجب نمودند و او حسین را طلب میکرد و با آواز بلند
فریاد میکرد و به آواز خود صحرا را پر کرده بود تا بخیمه ها نزدیک شد پس زینب آواز آنرا شنید و او را شناخت رو بسکینه کرده و گفت
پدرت آب آورده او را استقبال کن راوی گوید سکینه از خیمه بیرون آمده دید اسب پدرش را در حالیکه عریان و زین از
پدرش خالیست آنحیوان فریاد میکند و جز مرگ صاحب خود را امید ندارد وقتیکه سکینه او را دید معجر خود را پاره کرد و فریاد
زد وا قتیلاه وا حسیناه وا محمداه وا علیاه وا فاطمتاه وا غربتاه وا بعد سفراه وا کرباه این حسین است که در روی خاک افتاده
افتاده و عمامه و ردای او را برده اند وا محمداه این حسین است که روح او از بدنش مفارقت کرده وا محمداه این حسین است

که در زمین کربلا بخون خود آغشته گشته و بدنش عریان در خاک افتاده این حسین است که بدنش در یکجا است و سر او در جای
دیگر پدرم فدای اسیری باد که از او بشام هدیه میبرند پدرم فدای کسی باد که لشکر او را در روز دوشنبه غارت کردند بعد از ان
دست خود را بسر خود گذاشت و انشاد کرده می گفت مَاتَ الفَخارُ وَماتَ الجُودُ وَالکَرَمُ وَاغبَرَّتِ
الأَرضُ وَالآفاقُ وَالحَرَمُ وَاَغلَقَ اللهُ اَبوابَ السَّماءِ فَلا تَرقیٰ لَهُم دَعوَةٌ تُجلیٰ بِهَا الظُّلَمُ
یا اُختُ قُومی انظُری هذَا الجَوادَ اِذًا یُنبیکِ اَنَّ ابنَ خَیرِ الخَلقِ مُختَرَمٌ ماتَ الحُسَینُ فَیا لَهفی
لِمَصرَعِهِ وَصارَ یَعلُو ضِیاءَ الاُمَّةِ الظُّلَمُ یا مَوتُ هَل مِن فِدًی یا مَوتُ هَل عِوَضٌ فَاللهُ
رَبّی مِنَ الکُفّارِ یَنتَقِمُ یا اُمَّةَ السُّوءِ لا سُقیًا لِرَبعِکُمُ یا اُمَّةً اَعجَبَت مِن فِعلِهَا الاُمَمُ
حاصل مضمون آنکه فخر و جود و کرم وفات نمود و غبارآلود شد زمین و اطراف زمین و حرم و بسته است خدای تعالی درهای آسمان
را پس بلند نشود دعاهای ایشان که با ظلمتها زایل شود ای همشیره من برخیز نظر کن این اسب را که ترا خبر میدهد که پسر
بهترین خلق هلاک شده حسین مرد پس ای ذات حسرت و سوزش من مصرع و هلاک شدن او و بلند گردید تاریکیها بروشنی
امت ای مرگ بد سیرانی نباشد مرتع منزل شما ای مرگ آیا فدیه هست ای مرگ آیا عوض هست پس خدای من از کفار
انتقام میکشد ای امت بد سیرانی نباشد مرتع و منزل شما ای امتیکه از فعل آن امتها تعجب کردند وقتیکه زینب شعر
سکینه را شنید از خیمه بیرون آمد در حالتیکه فریاد میکرد و انشاد کرده میگفت مُصیبَتی فَوقَ اَن اَدری بِاَشعاری
وَلَن تُحیطَ بِها وَصفی وَاَفکاری شَرِقتُ بِالکاسِ فی آخ فُجِعتُ بِهِ وَکُنتُ مِن قَبلُ اَروی کُلَّ ذی
جارٍ فَالیَومَ اَنظُرُهُ فِی التُّربِ مُنجَدِلًا لَولا التَّحَمُّلُ طاشَت فیهِ اَسراری کَاَنَّ صورَتَهُ
فی کُلِّ ناحِیَةٍ شَخصٌ یُلازِمُ اَوهامی وَاَخطاری قَد کُنتُ آمُلُ آمالًا اُسَرُّ بِها لَولَا القَضاءُ
الَّذی یَجری بِاَمرِهِ جارٍ جاءَ الجَوادُ فَلا اَهلًا بِمَقدَمِهِ اِلّا بِوَجهِ الحُسَینِ مُدرِکِ الثّارِ ما لِلجَوادِ
لَحاهُ اللهُ مِن فَرَسٍ اِلّا یُجَدَّلُ دونَ الضَّیغَمِ الضّاری یا نَفسُ صَبرًا عَلَی الدُّنیا وَمِحنَتِها هذَا
الحُسَینُ اِلیٰ رَبِّ السَّماءِ صاری حاصل مضمون آنکه مصیبت من بالاتر است از آنکه بشعر او را بیان کنم یا وصف
یا فکر من او را احاطه نماید جرعه غم را مینوشم با اینکه قبل براین سیراب میکردم هر پناه آورنده را امروز می بینم او را بالای خاک
افتاده هرگاه تحمل نمیکردم اسرار خود را فاش میکردم بهر طرف که نگاه میکنم گویا صورت او را می بینم در خیال خود آرزوهای
بسیار در دل داشتم اگر قضای ماضی جاری نمیشد اسب آمد مبارک مباد مقدم او مگر بر خار حسین که طلب کنند خون خواهان
من گفت ای نفس صبر نما بر دنیا و محنتهای او اینست حضرت حسین که بسوی پروردگار آسمان عروج کرد راوی گوید
وقتیکه باقی حرم نیز استماع شنیدند بیرون آمدند نظر کردند باسب در حالتیکه عریان و خالی از زین بود پس بر روها سیلی زدند
و گریبان خود شان را پاره کردند و ندا میکردند وا محمداه وا علیاه وا فاطمتاه وا حسناه وا حمزتاه وا عباساه وا اخاه وا سیداه
امروز محمد مصطفی وفات کرده امروز علی مرتضی از دنیا رفته امروز فاطمه زهرا رحلت نموده امروز خدیجه کبری وفات
نموده امروز حسن و حسین از دنیا رفته اند و در کتاب بحار است که ام کلثوم دست خود را بسر گذاشت و ندا کرد وا محمداه
وا جداه وا نبیاه وا ابا القاسماه وا علیاه وا جعفراه وا حمزتاه وا حسناه این حسین است در بیابان عریان در کربلا بخاک افتاده
سر او را از عقب بریده اند عمامه و ردای او را برده اند بعد از ان آن خاتون معظمه غش کرد ابو مخنف گفت بعد از ان
سکینه انشاء کرده میگفت لَقَد حَطَمَتنا فِی الزَّمانِ نَوائِبُهُ وَمَزَّقَنا اَنیابُهُ وَمَخالِبُهُ
وَاَفنا عَلَینَا الدَّهرُ فی دارِ غُربَةٍ وَدَبَّت بِما نَخشیٰ عَلَینا عَقارِبُهُ وَالجَعفَرُ بِالاَقرَبینَ وَشَتَّتَت
...نا خَیلًا بَعیدًا تَطالُبُهُ وَاَبکیٰ اَخی وَالمُرتَجیٰ لِنَوائِبی وَتَمَّت رَزایاهُ وَجَلَّت مَصائِبُهُ

حُسَینٌ لَقَد اَمسیٰ بِهِ التُّربُ مُشرِقًا وَاَظلَمَ مِن دینِ الاِلٰهِ مَذاهِبُهُ وَقَد حَلَّ بی فیهِ الَّذی لَو اُباشِرُ
اَناجٍ عَلیٰ رَضویٰ تَداعَت جَوانِبُهُ وَیَحزُنُنی اِذا عِشتُ وَشَخصُهُ مُغَیَّبٌ وَمِن تَحتِ التُّرابِ
تَرائِبُهُ وَکَیفَ یُعَزّی فاقِدٌ شَطرَ نَفسِهِ وَجانِبُهُ حَیٌّ وَقَد ماتَ جانِبُهُ وَلَم یَبقَ لی رُکنٌ
اَعیشُ بِظِلِّهِ اِذا غالَنی فِی الاَمرِ مَن لا اُغالِبُهُ تَمَزَّقَنا اَیدِی الزَّمانِ وَجَدُّنا رَسولُ الَّذی
عَمَّ الاَنامَ مَواهِبُهُ حاصل مضمون آنکه بتحقیق در زمان مصائب آن ما را منکسر کردند دندان و چنگهای آن ما را
پاره نمود و جفا کرد با روزگار در دار غربت و حرکت نمود با عقربهای آن با آنچه ما از ان میترسیم و ببرد اقربای ما را بسبب
خویشان و متفرق گردد دستهای آن برادر یا حیله را بعید و دور است که ما از طلب نائیم و هلاک گرد برادر مرا و اسیرا
که با مصیبات خود را با او امیدوار بودم و تمام شد مصیبتها او بزرگ گردید مصائب او حسین بر کشته خاک نورانی
گشته از او و تاریک گشته از روی راههای دین خدا و مرا محزون میکند اینکه من زنده باشم و بدن او در زیر خاک مستور
گردد چگونه تسلی یابد کسیکه یک طرف او از دست رفته یا یک طرف او مرده و طرف دیگر زنده باشد دیگر رکنی برای من نمانده
از دشمن غالب دست تعدی روزگاران ما را پراکنده میکند با اینکه جد ما رسول خدا است که به همه مخلوق عطای او رسیده
و در لهوف آورده که آن قوم بیکدیگر سبقت نمودند بر غارت کردن خانه های رسول خدا و نور چشم زهرای بتول تا پیراهن
میاوردند معجر زنان را از سر ایشان و بیرون شدند دختران رسول خدا و حریم او بیکدیگر یاری میکردند و در گریه کردن و
ندبه مینمودند برای مفارقت حمایت کننده گان و دوستان و در کتاب بحار نقل کرده از صاحب مناقب و محمد بن ابیطالب
پس دشمنان خدا رو آوردند تا آنکه خیمه ها را احاطه کردند و با ایشان بود شمر لعنه الله تعالی پس گفت داخل خیمه شده زنهای
خود را اخذ نمائید پس آن قوم داخل خیمه شدند و اخذ کردند هر چه در خیمه بود حتی گوشواره که در گوش ام کلثوم همشیره حسین بود
گرفتند و گوش او را پاره کردند و زنان سر لباس خود را کرد در برش معارضه میکرد تا مغلوب میشده قیس بن اشعث
لعنه الله قطیفه حسین را اخذ کرد و او را قیس القطیفه می گفتند و نعلین او را مردی از بنی اود که او را اسود می گفتند اخذ کرد
بعد از ان خلق بعطریات و زینتها و حله ها و شترها میل کردند و آنها را غارت کردند ابو مخنف گفته وقتیکه فریاد حرم
حسین بلند شد و گریه ایشان بسیار شد عمر بن سعد صیحه زد که ایشان را داخل خیمه نمائید وای بر شما و با آنها آتش زنید مرد
گفت ما را در غارت ایشان احتیاج نیست خیمه ها و آنچه در آنها است بسوزانید کسیکه پیغمبر را دوست میدارد نهست
گفت وای بر شما آیا کفایت نکرد شما را آیا کفایت نکرد شما را آنچه بر حسین و اهل بیت و انصار او کردید تا زنان و اطفال آل
رسول را میخواهید بسوزانید هر آینه بتحقیق زعم شما نیست که خدای تعالی زمین را با فرو میبرد بعد از ان عمر بن سعد گفت خیمه ها را
غارت کنید زینب دختر علی بن ابیطالب گفت که من در آن وقت در جانب خیمه ایستاده بودم ناگاه
داخل شد مردی کبود چشم و او خولی بن یزید اصبحی لعین بود و اخذ کرد هر چه در خیمه بود و نظر کرد به زین العابدین در حالیکه
او بر روی پوستی افتاده بود زیرا که او مریض بود پس آن پوست را از زیر او کشید و او را به زمین انداخت و بمن ملتفت
شد بعد مرا گرفت و نظر کرد در دو گوشواره که در گوش من بود و در بیرون آوردن آنها سعی میکرد تا آنها را از گوشم
بیرون آورد بعد از پاره کردن گوش من و او با این حالت گریه میکرد با و گفتم خدا ترا لعنت کند لباسهای مرا اخذ کنی
و میگریی گفت بلی میگریم برای آنچه بر شما نازل میشود پس گفتم خدا دستها و پاهای ترا قطع کند و ترا با آتش دنیا بسوزاند پیش
از آتش آخرت مرا غارت مکن و گریه منما گفت هر آینه که لباسهای شما کسی دیگر اخذ نماید ابو مخنف گفته بخدا قسم نگذشت
مگر روزهای اندک که مختار ابن عبیده ثقفی در زمین کوفه ظاهر شد خون حضرت حسین مطالبه میکرد پس خولی بن یزید اصبحی او را
دو چار شد و آن همین اسیر بود راوی گوید وقتیکه او را در پیش روی او حاضر داشتند گفت چه کردی در روز کربلا گفت چیز
نکردم مگر اینکه پوست را از زیر امام زین العابدین که در روی آن خوابیده بود کشیده اخذ کردم و معجر و گوشواره ها
او را برگرفتم پس مختار گفت ای دشمن خدا چه چیز از این بزرگتر میشود واز آن خاتون معظمه چه شنیدی گفت آن خاتون گفت

عذاب دست و پایش را قطع کنند و ترا در آتش دنیا بسوزانند پیش از آتش آخرت مختار گفت بخدا قسم من بمثل عمل او را عذاب
میکنم بعد از آن امر کرد که دست و پای او را قطع کنند و او را در آتش بسوزانند ابو مخنف گفته که آوردند علی بن الحسین
را و اراده کشتن او را داشتند بعضی از ایشان به بعضی گفت یا قوم این طفل صغیر السن است هنوز بحد بلوغ نرسیده است آیا بر شما حلال
نیست کشتن او و بعضی بعض دیگر را از کشتن او منع میکردند و از منتخب نقل شده اما علی بن الحسین شمر با جماعتی پیش
او آمدند و خواستند که او را بکشند گفتند که او کودک مریض و علیل است کشتن او حلال نیست پس او را نکشتند
بعد از آن عمر بن سعد رو بایشان کرد پس زنان رو بروی او کردند و گریه و ناله کردند تا آنکه آن ملعون متحیر شد و فرائص او بلرزه
در آمد و بایشان گفت باین کودک نزدیک نشوید و باین حضرت اهل بیت موکل کرد کسانی که در آنجا حاضر بود تا دست
ایشان را حفظ کنند و نگذارند احدی از ایشان خارج شود و قلیلی که ام کلثوم دید آنچیزی را که بایشان نازل شد گریست و این اشعار
کرده می‌گفت یا سائلی عن فتیة صرعوا بالطف اضحوا رهن الاکفان وفتیة لیس یجاریهم
بنی عقیل خیر فرسان ثم علی واخیه معاً فذکرهم هیج احزانی کانا کلیثین غداة
اللقا اذا التقی القرن باقران فان صبری لجمیل به ادفع ضیما حین یغشانی من کان مسرورا
بما ساءنا او شامتا یوما بنا شانی لقد ذللنا بعد عز فما ادفع ضیما حین یغشانی لقد
هتکنا بعد صون لنا وساءنی وجدی واشجانی حاصل مضمون آنکه ای سؤال کننده از من از جوانانیکه
در زمین کربلا بخاک افتاده و هلاک شده اند و گردیده رهن کفنها شده اند و از جوانانیکه عوض آنها نمیشود ایشان اولاد عقیل
و بهترین سواران اند بعد از آن عون و برادرش معاً پس ذکر و یاد آوردن ایشان حزن و اندوه مرا هیجان می
آورد آن دو برادر مثل دو شیر بودند در روز جنگ زمانیکه هم مثل بهم مثل ملاقات نماید بدرستیکه صبر من هر آینه جمیل
و خوبست دفع میکنم با نظلمی را که بمن وارد میشود هر کسیکه شاد باشد بسبب آنچه بما رسید یا شماتت کند بما در روز دشمن
منست هر آینه بتحقیق ذلیل شدیم بعد از عزت پس دفع نمیکنیم ظلمیرا که بمن وارد شد هر آینه بتحقیق هتک حرمت ما را کردند
بعد از آنکه ما مصون و محفوظ بودیم و ملبند شد بمن حزن و اندوهها و از کتاب اخبار الدول نقل شده که شمر لعین قصد نمود
کشتن علی بن الحسین را در حالیکه او مریض بود پس زینب دختر علی بن ابیطالب بسوی او آمد خود را بسر او انداخت و گفت
بخدا قسم او کشته نمیشود تا من کشته شوم پس شمر از کشتن او دست برداشت و از کتاب منتخب روایت شده که فاطمه
صغری گفت من بر در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم بر پدر و اصحاب خود که سرهای ایشانرا مثل قربانها بریده بر ریگها
انداخته اند و اسبها با جسدهای ایشان جولان میکنند و من فکر میکردم در آنچه بما واقع میشود بعد از پدرم از بنی امیه که آیا ما را
خواهند کشت یا اسیر خواهند نمود پس ناگاه دیدم مردی در بالای اسب خود زنانرا بکعب نیزه خود میزند و میراند و ایشان
بیکدیگر پناه میبرند و بتحقیق گرفتند هر چه در بر ایشان بود از معجرها و دست بر جبین و ایشان فریاد میکردند و میگفتند
واجداه واابتاه واعلیاه واقلة ناصراه و واحسناه آیا کسی هست که ما را پناه بدهد و آیا کسی هست که بلا را از ما دفع کند
و گفت قلب من پرید و اندام من بلرزید و چشم خود را بیمین و یسار میگردانیدم بر عمه ام ام کلثوم از ترس آنکه مباد
آن مرد مرا قصد کند پس در اینحالت بودم ناگاه آن مرد مرا قصد کرد از او گریختم و ظن میکردم که از او خلاص و سلامت خواهم
شد ناگاه بمن رسید پس از پا و غفلت نمودم ناگاه کعب نیزه را میان دو کتفهایم زد من برو افتادم گوشم را
پاره کرد و گوشواره هایم را اخذ کرد و معجرم را برگرفت و خون بر رویم سیلان میکرد و آفتاب بر سرم میزد و برگشت
در حالیکه بخیمه رجوع کرد و من غش کرده بودم ناگاه دیدم عمه ام در نزد من ایستاده گریه میکند و میگوید برخیز برویم نمیدانم
چه حال شد بر دختران و برادرت من برخواستم و گفتم ای عمه آیا پارچه هست که با آن خود را از چشم نظاره کنان بپوشم

گفت ای دختر برادرم عمه تو مثل تو است پس دیدم سر عمه ام گشاده است و بدنش از ضرب تازیانه سیاه شده پس بخیمه
رجوع کردیم مگر آنکه خیمه و آنچه در آن بود غارت کرده بودند علی بن الحسین را دیدیم که بر رو افتاده و قدرت نداشت بنشیند
از کثرت تشنگی و گرسنگی و ناخوشی پس ما بر او میگریستیم و او بما میگریست و در کتاب ارشاد آورده که حمید بن مسلم گفت
بخدا قسم هر آینه میدیدم زنی را از زنان و دختران و اهل او که منازعه میکردند در خصوص لباسیکه در بر ایشان بود تا اینکه
مغلوب میگشتند و لباس را از ایشان میگرفتند بعد از آن رفتیم بسوی علی بن الحسین در حالتیکه او در روی فرش
افتاده بود و بشدت ناخوش بود و جماعتی از پیاده گان نزد شمر لعین بودند بشمر گفتند آیا این مریض و بیمار را نمی کشی گفتم
سبحان الله آیا کودکان را می کشند این کودکیست و او بمرض مبتلا است پس بودم تا ایشان را از او دفع کردم و عمر بن
سعد آمد زنان بروی او صیحه زدند و گریستند آن ملعون باصحاب خود گفت کسی از شما بخیمه های این زنان داخل نشود
و باین جوان مریض متعرض نشوید و زنان از آن ملعون سؤال کردند که آنچه از ما گرفته اند بما برگردانند تا با آن خودشان را بپوشند
گفت هر کس از متاع ایشان چیزی اخذ کرده بایشان رد نماید بخدا قسم کسی از ایشان چیزی رد نکرد پس موکل کرد بخیمه ها و خانه
های زنان و علی بن الحسین جماعتی را از آنانیکه همراه او بودند و گفت ایشان را حفظ کنید تا احدی از ایشان بیرون نرود و
با ایشان بدی نکنید بعد از آن بخیمه خود مراجعت کرد و از امالی صدوق با اسناد نقل شده از عبد الله و او از مادرش فاطمه
دختر حسین گفت خلق بخیمه ها داخل شدند و من دختر صغیره بودم و در پاهایم خلخال بود از زر سرخ خلخالها را از پایهایم بیرون کرد
و میگریست گفتم ای دشمن خدا چه چیز ترا بگریه میآورد گفت چگونه گریه نکنم و حال آنکه دختر رسول خدا را غارت میکنم گفتم مرا غارت مکن
گفت میترسم دیگری بیاید از شما آنها را اخذ نماید فاطمه گفت هر چه در خانه و خیمه بود اخذ کردند حتی بیرون کردند چادره و
معجرها و لباسها را از ما و در کتاب لهوف آورده که حمید بن مسلم روایت کرد گفت دیدم زنی را از بکر بن وائل که با شوهرش
در میان اصحاب عمر بن سعد لعین بود وقتیکه آن قوم را دید که بر زنان حسین در خیمه ها هجوم آوردند و لباسهای ایشانرا بیرون میکنند
شمشیر برداشت و آمد بطرف خیمه ها و گفت ای آل بکر بن وائل آیا دختران رسول خدا را غارت مینمایند حکم نیست مگر برای خدای
تعالی یا لثارات رسول خدا پس شوهرش او را گرفته بمنزل خود برگردانید و از ابن شهر آشوب مستفاد میشود بنا بآنچه از او
نقل کرده است در کتاب بحار که لباسهای شهربانو را گرفتند بمکانیکه ابن شهر آشوب گفته که حرم را اسیر کرده آوردند مگر شهر
بانویه را زیرا که او خود را در فرات تلف کرد و هذا و ممکن است که این بعد از نهب و غارت بوده باشد تذییل در آن بیان
امور چندیست مراد آنکه آنچه از ابن شهر آشوب در قصه شهربانویه نقل شده از چیزهائیست که من در کلام احدی بآن نرسیدم
امام کرام چنان باشد که او ذکر کرده است پس لابد است که این زن غیر از شاه زنان دختر پادشاه یزدجرد باشد که مادر امام
زین العابدین است زیرا که مادر امام در نفاس از ولادت امام از دنیا رحلت نمود و در بعض کتب تواریخ معتبره است شهر
بانویه که در کربلا بود مادر فاطمه زوجه جناب قاسم امام سید الشهدا او را وصیت کرد که بعد از شهادت اسب او را سوار شود
اسب میرساند او را بزمینی که برای او مقدر شده و امر که او بسوی آن میرود پس این شهربانویه بنا بآنچه در زبانها مشهور است
و در کوهی از کوههای ری در مکانیکه معتبره سید اجل ثقه صاحب مناقب و مفاخر سید عبد العظیم حسنی غایب است و بتحقیق
در زبانها مشهور است که در سر کوه چیزی دیده میشود که شباهت دارد بقطعه از معجر یا چادر زن و مردان که قدرت
ندارد که بآن مکان نزدیک شود بلکه زن آبستن نیز نمیتواند اگر در شکم او پسر بوده باشد و در کتاب شهربانویه وقتیکه
باسب امام سوار شد متحیر گشته خواست برود بآن زمینیکه مامور بود دخترش فاطمه باو چسپید و گفت از تو مفارقت نمیکنم
پس او را در ردیف خود نموده وقتیکه اسب زمین را طی کرد و رسید در قرب ساعت بزمین ری باذن خدای تعالی شهره
بانو بفاطمه گفت در اینجا نازل شو زیرا که در آن مکان سنت خالو ما تو امور است ترا کفیل میشوند و شأن ترا ملاحظه مینمایند
زیرا که من خواهم رفت بسوی امریکه امام مرا بآن امر کرده است و جایز نیست مرا که از آن تخلف نمایم و کسیرا جایز نیست که

که یا ان هر مطلع شود و مشارکت هم در آن امر احدی را جایز نیست پس فاطمه از اسب فرود آمد شهربانویه رفت بسوی
امریکه با مور بود کسی آن رود و خدا اعلم است با بن و حجج طاهرین و صلوات الله علیهم اجمعین بعد بنا بصحت خبریکه دلالت
میکند بانداختن شهربانویه خود را بفرات لابد است که بگوییم بدرستیکه این امر او صادر نمیشود مگر به رخصت دادن سید
الشهدا یا باذن فرزند او روحی له الفداء و این حکمت پنهان است از ادراک عقول ما و مخفی نماند بر تو بدرستیکه کسیکه
اخذ نماید جمیع اخبار و آثار گذشته را که وارد گشته در سلب کردن کفار و ملاحده و زنادقه این زنان طیبه طاهره را
با تازیانه و کعب نیزه ها و در این اخبار و نظیر آنها که وارد است در سایر مقامات تأمل نماید میداند که اینها طاهرات و طیبات
و ناله و فریاد کننده کان بزبان احدی از ایشان جاری نشد چیزیکه خبر دهد از تضرع کردن ایشان به کفار و اظهار نمودن
ذلت و خواری در نزد ایشان چیزیکه برانگیخته میشود از آن شماتت کردن ایشان پدر و برادر و جان و مال و اهل من فدای
آن زنان طاهرات باد زیرا که طاعت ایشان عمل کردن ایشان به وصیت امام فوق طاعت زنان مطیعه و صبر ایشان
فوق صبر زنان صبر کننده و علوم ایشان فوق علوم زنان عالمه است خصوصاً جناب زینب و کلثوم زیرا که شأن این
دو خاتون معظمه بزرگتر است از شأنهای سیدات زنان در امتهای گذشته مثل مریم دختر عمران و کلثوم دختر عمران
و آسیه دختر مزاحم و گریستن در مصائب این زنان طاهرات اقل ثواب آن نجات یافتن است از آتشهای معلقه
و در روز سیاه باغهای بهشت هاست و اعظم آنچه از آن برانگیخته میشود رضوان اکبر خدا تعالی است پس واجب میشود
بر اهل دین حفظ کردن زبانهای خود از نسبت اظهار کردن ایشان تضرع و عجز و ذلت را در نزد کفار حاشا ثم حاشا
پس چگونه چنین نباشد زیرا که اقل آنچه صدیقه طاهره زینب گفت در وقت گرفتن کفار بعضی از لباسهای او را
و کریه کردن آن ملعون قطع الله یدیک و رجلیک و حرقک الله تعالی بنار الدنیا قبل نار الآخرة بود و هم چنین است حال
در سایر زنان و دختران طاهرات پس چگونه تصور میشود از مثل ایشان طلب رحم نمودن از دشمنان کفار و تضرع
در نزد ایشان که دلهای ایشان با آنها رقیق شده بایشان رحم نمایند هیهات هیهات و مطلع میشوی انشاء الله تعالی بر کلمات
صدیقه طاهره در مجلس حرام زاده ابن زیاد و یزید لعین بعد مخفی نماند بر تو اخبار و آثار اگر چه بطریق استفاضه وارد شده
در اینکه کفار جمیع لباسهای امام سید الشهداء روحی له الفداء را بیرون کردند حتی شلوار شرا مگر اینکه آنچه در آن اخبار است لابد است
که حمل شود بر غیر ساتر عورت پس کسیکه در بخصوص تعمیم داده است در مقام ذکر مصائب یا کلام را مطلق گذاشته به
حیثیتی که مستمعان و حاضران در مجلس مصیبت شامل شدن بر ساتر عورت را نیز می فهمند البته پناه به تحقیق
گناه کبیره کرده است پناه میبرم بخدا از مثل آن زیرا که او گفته است چیزیرا که امام و حجج طاهرین او بآن راضی نمیشدند و
چگونه چنین نباشد زیرا که مثل این محال است که بوجود بیاید پس چگونه راضی میشود باین نسبت مؤمن و چگونه
و حال آنکه حجت خدا از آن غیورتر است و خدا تعالی از آن غیورتر است هیهات هیهات بدرستیکه جمعی از مردم ادعا میکنند
که در مجلس هستند با همه این زبانهای خود شان را حفظ نمی کنند از آنچه نسبت رخنه در مذهب ملت در دین میشود زیرا که مثل آن در شأن
سیدی از سادات از ذریه همه و اولاد ایشان وسعت ندارد و نمی گنجد پس آنچگونه روا میشود در شأن امام ایشان شنیده قضیه
زید بن زین العابدین را زیرا که او را یوسف بن عمر در کناسه عریان بدار کشید از شکم او پوستی ظاهر شد عورت او را پوشید بعد
که بعض آنچه در روز عاشورا در وقت مغرب واقع شد از عجیب ترین امور و بزرگترین آنها آنچیزیست که از کتاب تظلم الزهرا
نقل کرده اند پس ما تمام آنچه از آن کتاب نقل شده در اینجا ذکر میکنیم و چیزیرا از آن ناقص نمیکنیم پس ناقل ثقه و معتمد گفت در کتاب
تظلم الزهرا که در مسند سیدة البتول است دیدم که با اسناد نقل کرده از مفضل بن عمر گفت حضرت صادق فرمود وقتی
که حضرت حسین روحی له الفداء و اصحاب او را از آب منع کردند در میان اصحاب خود ندا کرد که هر کس تشنه است بیاید
پس یکیک بخدمتش آمدند آنحضرت انگشت ابهام خود را در کف خود گذاشت و ایشان مرد بعد از مرد از آن می
آشامیدند تا سیراب شدند بعضی از ایشان به دیگری میگفت بخدا قسم هر آینه بتحقیق آبی آشامیدم که کسی از اهل عالم در دار دنیا
مثل آنرا نوشیده و همینکه حسین را کشتند و شد آنچه شدنی بود و در روز عاشورا در وقت مغرب حضرت نشست در

از اصحاب با هم ایشان و نام پدران ایشان را میبرد مرد بعد از مرد آنحضرت را جواب میداد پس می نشستند در اطراف او
بعد از آن آنحضرت مائده خواست و ایشانرا اطعام کرد از طعام بهشت و سیراب نمود از شراب بهشت بعد از آن
حضرت صادق گفت بخدا قسم دیدند ایشانرا جمعی از اهل کوفه و هر آینه بتحقیق مکرر شد بایشان اگر تعقل و تصور میکردند
گفت بعد از آن بیرون رفتند برای رسل خود شان پس عود کرد هر یک از ایشان بشهرهای خود شان بعد از آن حضرت
حسین آمد بکوههای رضوی پس باقی نماند کسی از مؤمنین مگر اینکه بنزد آنحضرت آمد در حالتیکه او در بالای تختی بود از نور
که او را احاطه کرده بود حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و جمیع انبیاء و از عقب ایشان بود مؤمنین و ملائکه نظر میکردند
بآنچه حضرت حسین میفرمود بعد از آن گفت پس ایشان در این حالت میباشند تا ظاهر شود قائم ما میباشند در میان
ایشان باشند حضرت حسین تا به کربلا میآید باقی نمیماند اهل آسمان و نه اهل زمین از مؤمنین مگر اینکه حضرت حسین را
احاطه میکنند این حدیث هم چنین نقل کرده این ناقل به تحقیق دیدم در کتاب غیرا و چیزیکه در بعض الفاظش با این
مغایر است و این چنانکه نقل شده در روز سیوم بود در وقت مغرب پس آن روز روز سیوم عاشورا میشود و آنچه
در حدیث ذکر شد واقع میشود در روز دوازدهم محرم و هر طور باشد این حدیث از احادیث مشکله است بهر دو تقریر
پس میگویم آنچه بخاطرم میآید در توجیه آن و بیان کردن مراد از آن اینست بدرستیکه آنچه چند نفر از اهل کوفه
آنرا در آن قضیه دیدند بدو امر تأویل دارد اول آنکه بدرستیکه ایشان از ارزاق ابدان و اجساد شریفه را از مائده بهشت
و طعام و شراب آن زاد دیدند و این بآن نحو میشود که سرها با ابدان شریفه مطهره لاحق باشد باسر سید الشهداء انا لله و مبین
مصداق وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ باشد مانند
مذهب کسانیکه از نصرت و اعانت او تخلف کردند بنا بر این ارزاق ایشان از مائده بهشت با این ابدان و اجساد دنیویه
در مقدار یک ساعت یا دو ساعت میشود بعد از آن رجوع میکنند ابدان بحالت اول یعنی جثه های مجروح و مرضوض میشود
که بر زمین کربلا افتاده باشند بعد از آن مراد از قول صادق که فرمود ثم اتی بجبال رضوی الی آخره بیان میشود
بآنچه در نشأه برزخیه و قوالب مثالیه خواهد شد دوم آنکه مراد این است که ابدان دنیویه در حالت خود باقی بودند یعنی بدون
سر در زمین کربلا افتاده بودند پس ارزاق ایشان از مائده بهشت در آن هنگام با ابدان مثالیه و قوالب برزخیه
میشود پس مراد اینست که سید الشهداء روحی له الفداء بتحقیق نشان داد بکوفیان بعد از شهادت خود چیزیرا که در نشأه برزخیه
است تا حسرت و ندامت زیاده شود مادامیکه در دار دنیا هستند و این احتمال مناسب میشود با و موافق میشود با کمال
موافقت قول صادق که فرمود ثم اتی بجبال رضوی الی آخره پس حاصل اینست این احتمال بر احتمال اول ترجیح اینست که احتمال
اول مستلزم تفکیک است در میان فقرات بخلاف احتمال ثانی بعد در این میان احتمال دیگری است و آن اینست
که مراد از روز سیوم روز نزول و ورود آنحضرت باشد در کربلا پس ممکن باشد نشان دادن امام سید الشهداء روحی
له الفداء بچند نفر از کوفیان این آیه باهره و معجزه قاهره قبل از زمان شهادت اصحاب نیز پس احتمال چنانکه می بینی مناسب
میشود بنهایت مناسبت قول او را که فرموده ثم خرج الی آخر زیرا که ضمیر در هر دو امر راجع است بر چند نفر از کوفیان بلی این
احتمال نیز مناسب نمیشود بقول او ثم اتی بجبال رضوی ای محقق شدن باطن آن و مثال آن در کربلا جایز است که پیش از شهادت
بوده باشد پس در این هنگام زیارت ارواح انبیاء و مرسلین و مؤمنین و جن و انس سید الشهداء روحی له الفداء را
یعنی حاضر شدن ایشان در عالم برزخ میشود یعنی بعد از شهادت در باطن آنکوهها و مثال آنها و این چنانکه می بینی مستلزم
تعقید است در معنی حدیث و تفکیک است مابین فقرات آن پس این آن چیزیست که علی العجاله برای من میسر شد در توجیه
این حدیث و خدا و حجج طاهرین او اعلم اند بمراد از آن حدیث

مجلس هفدهم در کیفیت آمدن شیر بقتلگاه

که جسد مبارک سید الشهداء روحی له الفداء را حفظ نماید در اینکه کفار او را بناخن اسبها خود کوفته نمایند بدان وقتیکه
حضرت حسین را شهید کردند عمر بن سعد لعین امر کرد که فردا در بدن شریف آنحضرت اسب جولان دهند کنیز حسین این را

۴۲۴ ایراد شنید بجناب زینب همشیره خود حضرت حسین حکایت کرد پس عرض کرد چاره چیست زینب فرمود بدرستیکه سفینه غلام
رسول خدا شیر او را به پشت خود سوار نمود نجات داد وقتیکه بشیر گفت من غلام رسول خدا هستم و شنیده‌ام که در این جزیره
شیری هست برو بسوی او و بگو که لشکر ابن سعد میخواهند فردا در بالای جسد فرزند رسول خدا اسبها بجولان در آورند آیا تو
میگذاری که ایشان باین عمل اقدام نمایند وقتیکه کنیز بسوی آن شیر رفت و گفت آنچه زینب گفته بود تا قول زینب
که فرموده بود فهل انت تارکهم آن شیر بسر خود اشاره کرد که نه وقتیکه فردا شد آن شیر آمد در حالیکه فریاد میکرد و لشکر ایستاده
بود و ابن سعد گمان کرد که آن آمده از گوشتهای کشتگان بخورد پس گفت او را ترک کنید به بینیم چه میکند آن شیر
آمد در حالیکه کشتگان را دور میکرد تا در برابر جسد حسین ایستاد دست خود را بر سینه او گذاشت و روی خود را
بخون آنحضرت آلوده میکرد و میگریست احدی جسارت نکرد که باو نزدیک شود پس ابن سعد لعین گفت این فتنه است
آن را حرکت ندهید پس از آن برگشتند هم چنین ذکر شده آمدن شیر بقتلگاه در کتب جمعی از اصحاب مقاتل و در
منتخب آورده وقتیکه حسین کشته شد آن قوم اراده کردند که در بدن آن حضرت اسب بجولان آورند فضه بزینب گفت ای
خاتون من بدرستیکه سفینه از اصحاب رسول خدا بکشتی سوار شده بود طوفان شده کشتی شکست سفینه در روی آب
ساحت شناوری نمود دریا او را بجزیره انداخت ناگاه بشیری رسید و شیر باو نزدیک شد سفینه ترسید از اینکه او را بخورد
گفت یا ابا الحارث من غلام رسول خدا پس آن شیر همهمه کرد در پیش روی سفینه تا او را بر پشت خود سوار کرده و بر طریق و راه خبردار
کرد و بسلامت نجات یافت و من شیری می‌بینم در پشت خیمه ما را بگذار بروم بسوی آن و از آن خبردار نمایم باآنچه این ملاعین خواهند
کرد زینب گفت شأنک بکن آنچه میدانی فضه میگوید رفتم بسوی آن شیر و گفتم ای ابا الحارث پس سر خود را برداشت بعد از آن گفتم
آیا میدانی چه چیز را که این قوم فردا میخواهند بعمل آورند با ابی عبد الله میخواهند که اسب در بالای بدن مبارکش بجولان در آورند
فضه گفت پس آن شیر برخاست و رفت تا دستهای خود را بر جسد حسین گذاشت و روی خود را بخون آنحضرت آلوده مینمود و میگریست
تا صبح وقتیکه صبح کردند سواران آمدند در پیش ایشان ابن اخنس لعنه الله بود و زمانیکه شیر را دیدند عمر بن سعد لعین بایشان
گفت این فتنه است آن را حرکت ندهید برگردید پس برگشتند میگویم نزدیک و قریب است با آنچه در منتخب است آنچه
ثقة الاسلام آزاد در کتاب کافی ذکر کرده است و در کتاب ملهوف آورده بعد از آن عمر بن سعد در میان اصحاب خود ندا کرد
که کیست باید و اسب در پشت و سینه حضرت حسین بجولان در آورد پس ده نفر از ایشان قبول کردند ایشان اسحق بن حویه
که پیراهن حضرت حسین را از بدنش بیرون آورده بود و اخنس ابن مرثد و حکیم بن طفیل سنبسی و عمر بن صبیح صیداوی و رجاء بن
منقذ عبدی و سالم بن خیثمه جعفی و صالح بن وهب جعفی و واخط بن ناعم و هانی بن ثبیت حضرمی و اسید بن مالک بودند پس ایشان
اسب در بالای بدن حسین بجولان در آوردند تا استخوانهای پشت و سینه او را خورد کردند راوی گفت این ده نفر آمدند تا در
برابر ابن زیاد ایستادند اسید بن مالک یکی از ده نفر بود گفت نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید
الاسر یعنی ما کسانی هستیم که استخوانهای سینه حسین را بعد از استخوانهای پشت خورد کردیم باسبهائیکه شدید السیر است
ابن زیاد لعین گفت شما کیستید گفتند ما کسانی هستیم که اسب در بدن حسین بجولان در آوردیم تا سینه او را خورد نمودیم راوی
گوید که ابن زیاد امر کرد بایشان جایزه کمی دادند ابو عمرو زاهد گفت پس نظر کردیم به نسب این ده نفر همه ایشان را اولاد
زنا یافتیم پس آنها را مختار گرفت دست و پای ایشان را محکم بست بمیخهای آهنین و اسبها را در پشت ایشان بجولان
آوردند تا هلاک شدند تذییل در بیان امور چند پس بدانکه علامه مجلسی ره در بحار گفته بعد از نقل کردن آنچه در کتاب ملهوف
است میگویم معتمد در نزد من این خبر است که در روایت کافی میآید در اینکه ایشان را این کار میسر نشد و هذا من میگویم بدرستیکه
آنچه در کتاب ملهوف است از اینکه کفار اسبها در سینه و ظهر سید الشهدا بجولان در آوردند تا بناخن اسبان دنده‌های او را

شکسته خورد نمودند مساعدت نمینماید آنرا آنچه از سید شهدا روحی له الفداء آمد از جانب حلقوم شریفش و آن اینست ۴۲۵
وَاَنَا السِّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي   وَبِجُرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْداً سَحَقُونِي   یعنی من نواده
پیغمبر هستم که مرا بدون گناه کشتند و با اسبهای بی‌موی بعد از کشتن بقصد مرا سحق نمودند و مالیدند علاوه بر این اینمعنی
را جمع کثیری از فضلاء شعرا قدیما و جدیدا در اشعار خود ذکر کرده‌اند و از آنها است ابن ابی الحدید معتزلی پس جمع و توفیق
میان این و بیان آنچه در کافی و منتخب است باین نحو است که ابن سعد لعین اکتفا کرد باآنچه آن ده نفر کرده بودند بلکه خواست
که لشکر را امر کند در بدن آنحضرت اسب بجولان در آورند بحیثیتیکه اعضاء شریفه از یکدیگر منفصل و جدا شود پس ابن سعد
را لعنه الله و عذبه از این اراده آمدن شیر برگردانید بعد مخفی نماند بر تو که در قضیه شیر تحقیقی است که بعضی از محققین
محدثین آنرا ذکر کرده است پس ما آنچه او ذکر کرده است در اینجا ذکر میکنیم و آن اینست که گفته و اما حقیقة امیر المؤمنین ع
پس آن نور الهی اول موجود است چنانکه آنرا ابرار در وصف عرش صلوات الله علیه و آله گفته که من و علی از یک نور خلق
شده‌ایم و باین حقیقت که بر آن صورت نوریه فاضه شده پیش از خلق موجود است یا با آن صورت نوریه تعلیم کرد
ملائکه جبرئیل را و شخصیکه از جبرئیل با من بود و شنیده بود با انبیا چنانکه گفت ع بودم با ابراهیم در آتش نمرود و آتش را
باو سرد و سلامت گردانیدم و بودم با موسی و او را تعلیم کردم توریه را و بودم با عیسی و او را تعلیم کردم انجیل را و بودم با سلیمان
و مسخر کردم برای او سرکشان شیاطین را و آنحضرت بسیار از انبیا را شمرد و جبرئیل به پیغمبر گفت بدرستیکه خدا تعالی علی را
مبعوث نموده با انبیا در باطن و با تو در ظاهر بعد از آن قلم تقدیر جاری شد بمتولد و بیرون آمدن او باین عالم مشاهد
مخصوص افاضه شد باین حقیقت نورانیه صورت بشریه که باین عالم حسی مناسب بود الا اینکه ما آن صورت را یک
صورت منحصر نمیکنیم بلکه صورت متعدده است مناسبه و غیر متناسبه اما اول که آنچه متواتر از روایت شده که آن
حضرت حاضر میشود در نزد هر مؤمن و کافر در وقت مردن و گاه میشود که در یکلحظه چند هزار از مردم میمیرند پس حاضر
شدن او در نزد جمیع ایشان باین صورت متکثره است که افاضه شده بر این حقیقت و هم چنین آنچه روایت شده
از مهمان شدن او در یکشب نزد چهل نفر از صحابه و اما دوم در آنچه روایت و وارد گشته در واقعه کربلا از اینکه شیر
می‌آید در وقت شب تا آن ابدان عریان و از آنها میگذرد تا می ایستد در برابر بدن سیدنا و مولانا سید الشهدا
روحی له الفداء پس می‌نشیند در نزد آن و میبوسد و گریه میکند پس جن که بر حضرت حسین نوحه میکردند در اشعار
گفتند این شیر امیر المؤمنین است و ظاهر میشود از این تحقیق نیز اسراریکه وارد شده در اینکه ائمه خلق ایشان را
می‌بینند در صور مختلفه و حالات متغیره و ظاهر میشود از آن اسرار کثیره اخذ کن آنرا و مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچه
این سید فاضل و محدث ماهر ذکر کرده است از چیزهاست که بعد از امعان نظر راجع میشود باآنچه ما تحقیق کردیم
مراد از ثبوت مقامات نورانیه برای امیر المؤمنین و اولاد معصومین او و تصرفات ارواح طیبه باهره و
نفوس قدسیه قاهره ایشان در ابدان مثالیه کثیره و قوالب رخیه و غیره بدون اینکه فرق باشد در این میان
ایام حیوة و ممات ایشان و هم مابین زمانیکه متولد نشده اند در آن در جسد دنیویه و ما بین زمانیکه متولد شده و ظاهر
شده اند در آن در نشاء دنیویه نعم بدرستیکه در اینجا چیزی هست و آن اینست که مستفاد میشود از ملاحظه مجموع اخبار
و آثاریکه در قضیه شیر وارد شده بعد از امعان نظر و تأمل در آنها اینکه شیریکه بقتلگاه آمد بخواندن فضه غیر آن شیریست که جن
میگویند که آن امیر المؤمنین است و هر طور باشد بدرستیکه آنچه این سید فاضل و محدث ماهر نقل کرده است از آن
چیزهاست نقل او نیز موجود میشود در کلام جمعی از علما و باقی ماند کلام در بیان حال سفینه که غلام پیغمبر بود برای اینکه پیغمبر
او را غلام سفینا بود در سفر هر کسیکه مانده و عاجز میشد بعض متاع خود را الظرف او میانداخت تا بار بسیار را حامل شد
پس پیغمبر باو گذشت و گفت انت سفینه و آن غلام سفر کرد بعد از پیغمبر در دریا کشتی با اهل خود شکست آن غلام بیرون آمد

بجزیره از جزایر دریا نهاد پس ساعتی رفت ملاقات کرد شیری را پس شیر گفت من سفینه غلام رسول خدا هستم شیر بجانب او آمد
و به او اشاره کرد که بر پشت من سوار شو پس بر پشت او سوار شده پس در رفتن سرعت نمود تا او را آورد به شهری که نزدیک
بود پس خلق او را دیدند بر پشت شیر پس از پشت شیر فرود آمد شیر مراجعت کرد بعد مخفی نماند در توکه قصه شیر بلکه جن
میگویند که آن امیر المؤمنین است به تحقیق نقل کرده است آنرا صاحب مناقب منتخب از مردی اسدی بر نهج مفصل و آن
اینست که او گفت من زارع بودم در نهر علقمه بعد از کوچ کردن لشکر بنی امیه لعنهم الله به تحقیق عجایبی دیدم که قدرت
ندارم آنها را حکایت کنم مگر بعضی از آنرا از جمله آنها اینست زمانیکه بادها وزید من بوی ها رسید مثل بوی های مشک
و عنبر زمانیکه بادها ساکت شد دیدم پاره ستاره ها از آسمان به زمین نازل میشوند و از زمین به آسمان مثل آنها میرود
و من تنها بودم با عیال خود و احدی نمیدیدم که از او از اینحالت سؤال کنم و در وقت غروب آفتاب شیری از
جانب قبله میاید پس از آن پشت گردانیده بمنزل خود آمدم زمانیکه صبح شد و آفتاب طلوع کرد از منزل خود رفتم
دیدم آنرا رو به قبله میرود در نفس خود گفتم بدرستیکه آنها خارجی هستند به تحقیق خروج کردند بعبید الله بن زیاد لعنه الله
تعالی پس او امر کرد به کشتن ایشان پس دیدم از ایشان چیزی را که آنرا از سایر کشته گان ندیده بودم پس بخدا قسم
این شب لابد است که بیدار بوده این شیر را ببینم آیا میخورد این جثه ها یا نه وقتیکه نزدیک غروب آفتاب شد ناگاه
دیدم که آن شیر آمد پس آنرا به تحقیق کردم ناگاه دیدم که صورت اش هولناک است از آن مضطر شدم و به دل من خطور کرد
که اگر مراد او گوشتهای بنی آدم است پس او قصد میکند مرا و من اینرا به نفس خود حکایت میکردم پس دیدم که کشته گان را
ملاحظه مینماید تا آمد در برابر جسدی ایستاد که گویا آن آفتابی است طالع زمانیکه طلوع میکند پس در نزد آن جسد نشست گفتم
از او میخورد ناگاه دیدم روی خود را بآن میمالد و همهمه میکند و غضبناک میشود پس گفتم الله اکبر این نیست مگر اعجوبه پس او را
حراست میکردم تا تاریکی داخل شد ناگاه دیدم اشتها سرازیر شده و منیرا پر کردند ناگاه دیدم گریه و ناله و شیون زدن که
قلب را به درد میاورد ظاهر شد پس این آوازها قصد کردم ناگاه دیدم که از زیر زمین میاید فهمیدم از خبر مرگ دهنده
در میان ایشان می گفت واحسیناه وااماماه پس بدن من به لرزه در آمد نزدیک گریه کننده آمده و بار قسم
دادم بخدا و رسول او که تو کیستی گفت ما زنانی هستیم از جن گفتم کار شما چه چیز است گفتند در هر روز و شب این عزای
ما است بر حسین مقتول عطشان گفتم این حسین آن کسی است که شیر در نزد او نشسته است گفتند نعم آیا این شیر را می شناسی
گفتم نه گفتند این پدرش علی ابن ابیطالب است پس من دردناک و اندوهناک گشته اشکهای من بر روی من جاری می گشت

حکایت جمال

و از کتاب منتخب نقل شده از سعید بن مسیب که گفت وقتیکه آقا و مولای من حسین را شهید کردند و سال آینده
حج کردند من بخدمت علی ابن الحسین داخل شدم و گفتم ای مولای من به تحقیق حج نزدیک شده است هرچه مامور میفرمائی گفت برو
به نیت خود و حج کن پس حج رفتم در آن اثنا که کعبه را طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم که دستهایش بریده شده و رویش
مانند پاره شب تار است و در استار کعبه گرفته میگوید اللهم رب هذا البیت الحرام مرا ببخش و گمان ندارم که مرا ببخشی
اگر چه در خصوص من ساکنان آسمانها و زمینها و مخلوقات شفاعت کنند بجهة بزرگی گناه من سعید بن مسیب گفت پس
من و مردم از طواف باز مانده باطراف او جمع شدیم و گفتیم وای بر تو اگر تو شیطان باشی برای تو سزاوار نیست که از
رحمت خدا ناامید باشی تو کیستی و گناهت چیست پس گریست و گفت ای قوم بگناه خود و آنچه تعمیمش خود جنایت
زده ام عارف و دانایم با و گفتیم گناه خود را با ذکر میکنی گفت جمال ابی عبد الله الحسین بودم وقتیکه از مدینه بیرون
آمد بسوی عراق و من او را میدیدم زمانیکه میخواست برای نماز وضو بگیرد شلوار خود را نزد من میگذاشت من بند ازار
آن میدیدم که بحسن اشراق خود دیده ها را خیره میکرد و من آرزو میکردم آن برای من باشد تا رسیدیم
به کربلا و حسین را شهید کردند و آن بند آزار با او بود خود را از زمین در مکانی پنهان کردم وقتیکه شب تاریک شد از مکان
خود بیرون آمده پس دیدم در آن معرکه نوری که تاریک نبود در روز از که شب بود و کشته گان افتاده بودند بر روی زمین

پس از جهة شقاوت خود بند ازار را بیاد آوردم و گفتم بخدا قسم حضرت حسین را طلب مینمایم و امیدوارم که آن بند
ازار و شلوارش باشد و آنرا اخذ میکنم و بر روهای کشته گان نظر میکردم تا اینکه آمدم نزد حضرت حسین دیدم او را
بر روی خود افتاده و جثه او بود بی سر و نور او روشنی میداد و بخون خود غلطان بود و بادها بر او میوزید گفتم بخدا
قسم این حسین است پس بشلوار او نظر کردم چنانکه آنرا میدیدم با و نزدیک شدم و دست خود دراز کردم که بند ازار را اخذ
کنم ناگاه دیدم که بند بسیار با آن زده است که دستهای آن عقد بسته است خود را آورده از بند ازار گرفت پس قادر شدم
برای جدا کردن دست او از آن بند ازار و رسید با آن بند ازار از نعش ملعون مرا بان وادار که چیزی طلب نمایم که با آن
دست او را قطع نمایم پاره شمشیری یافتم آنرا برداشته آورده و در دست او گذاشته قطع میکردم تا اینکه دست او را
جدا کردم از بند دست و از آن بند آزار دور کردم و دست خود را دراز کردم که آنرا بگشایم دست چپ خود را
در آورد از آن بند گرفت هرچه خواستم که دستش را بردارم قادر نشدم پاره شمشیر را برداشته با دست میکشیدم
تا آنرا نیز جدا کردم و دست خود را دراز کردم که بند شلوار را اخذ کنم ناگاه دیدم زمین بلرزه در آمد و آسمان بحرکت
آمد ناگاه دیدم غلبه عظیمه و گریه و ندا بلند شد و قائلی میگفت واابتاه و امقتولاه و اذبیحاه و احسیناه و غریباه ای
پسر کشته شد و ترا نشناختند و از نوشیدن آب ترا منع کردند وقتیکه اینرا میدیدم بیهوش شدم خود را در
میان کشته گان انداختم ناگاه دیدم سه نفر مرد و یک نفر زن و در اطراف ایشان خلایق ایستاده اند و زمین از صورتهای
مردم دیگر با ملائکه مملو شد ناگاه یکی از آن مردان دیدم که میگوید یا ابتاه یا حسین فدایت گردم جد و پدر و مادر و برادرت ناگاه
دیدم حسین نشسته و سر او به بدنش ملحق شده و میگفت لبیک یا جداه یا رسول الله و یا ابتاه یا امیر المؤمنین و یا اماه
یا فاطمة الزهرا و یا اخاه المقتول بالسم علیکم منی السلام بعد از آن گریست و گفت یا جداه کشتند بخدا قسم مردان
ما را یا جداه کشتند زنان ما را بخدا قسم از برایشان بیرون کردند یا جداه غارت کردند بخدا قسم رختهای ما را یا جداه
ذبح کردند بخدا قسم اطفال ما را یا جداه گران است بخدا قسم بر تو که حال ما را ببینی و آنچه کفار با ما کردند ایشان در اطراف او نشسته
گریه میکنند بر آنچه باو رسیده است و فاطمه میگوید یا اباه یا رسول الله آیا نمی بینی آنچه امت تو بفرزندم کردند آیا بمن اذن میدهی
که از خون محاسن حسین اخذ میکنم و پیشانی خود را با آن خضاب نمایم و ملاقات کنم خدا تعالی را در حالیکه خود را خضاب کرده
باشم بخون پسر خودم حسین پس حضرت با و گفت اخذ کن و ما هم اخذ میکنیم یا فاطمه پس ایشان را دیدم که از خون محاسن
حسین اخذ میکنند و فاطمه با آن خون پیشانی خود را مسح کرد و پیغمبر و علی و حسن با آن مسح میکردند سینه های خود و دستهای
خود را تا بمرفق و شنیدم رسول خدا میگفت فدا شوم تو را ای حسین گران است بخدا قسم بمن که ترا مقطوع الرأس یعنی سر بریده و پیشانی
بخاک و خون آلوده و به پشت افتاده ببینم در حالیکه دامنهایت را بتو لباس کرده باشند و تو بخاک افتاده و دستهای تو را
بریده باشند ای پسر من دست راست و چپ ترا که قطع نمود گفت یا جداه من جمالی بود از مدینه و میدید مرا زمانیکه شلوار
خود را بیرون میکردم پس آرزو میکرد که بند شلوار من او را باشد و مرا منع نکرد از اینکه آنرا باو دهم مگر علم من که او صاحب
ابعیل خواهد شد وقتیکه مرا شهید کردند بیرون آمد مرا طلب میکرد در میان کشته گان پس مرا یافت بدن مرا بی سر
بند شلوار را دید و با آن گرههای بسیار زده بود پس دست خود را به بند شلوار زد یک گره را از آن گشود دست راست
خود را آورده از بند شلوار گرفتم پس او در معرکه جستجو کرده پاره شمشیر شکسته یافت با آن دست راست مرا قطع کرد بعد از آن
یک گره دیگر را گشود پس دست چپ خود را از بند شلوار گرفتم که از آن گشاید که عورت من مکشوف نباشد پس دست
چپ مرا قطع کرد وقتیکه خواست بند شلوار را بگشاید ترا احساس کرد خود را میان کشته گان انداخت وقتیکه پیغمبر کلام
حسین را شنید بشدت گریه کرد و آمد بسوی من در میان کشته گان تا اینکه در برابر من ایستاد پس گفت چه شده است
از من ترا ای جمال که قطع میکنی دستهائی را که بسیار وقت آنها را جبرئیل و ملائکه آسمانها تمام آنها را می بوسیدند و اهل
آسمانها و زمینها با آنها تیمن و تبرک میجستند آیا کفایت نکرد ترا آنچه اینها ملاعین و کردند از ذلت و خواری و هتک حرمت
زنان او را کردند بعد از بودن استار خدا دور برده ها خدا روی ترا سیاه گرداند ای جمال در دنیا و آخرت و قطع کند خدا

دستهای

دستها و پاهای ترا و بگرداند ترا در گروه کسانیکه خون ما را بریختند و حرمت نمود در خدا پس دعای او تمام نشده بود تا دستهایم
شل شد و حس نکردم مگر چیزی خود که گویا که او پاره ها تاریک شب پوشیده و در اینحالت ماندم پس آمدم با این حالت طلب
شفاعت مینمایم و میدانم که نخواهند بخشید مرا ابداً و باقی نماند در مکه کسی مگر اینکه حدیثم را شنید و بسوی خدای تعالی تقرب
به لعنت کردن او و هم میگفت که کفایت میکند ترا ای لعین آنچه جنایت نموده ای الحدیث و به تحقیق این حدیث
روایت شده بغیر این طریق در بعض کتب اصحاب در حالیکه نقل کرده است از صاحب کتاب تاج الملوک باسناد
خود از عبدالله التعی حجازی که گفت در بعض طرق مدینه مشرفه بودم برای قضاء حاجت میرفتم ناگاه بجابر بن عبدالله
انصاری رسیدم که غلام او را میبرد بعد از آنکه چشم او معیوب شده بود و او مثل زن پسر مرده میگریست پس متعجب
شدم و بخود لرزیدم و با و گفتم یا جابر چرا گریه میکنی آیا از فقر میگریی یا کسی بتو افترا گفته یا کسی از تو مطالبه دین
میکند پس گفت بهیچ نیست گفتم و پس چرا گفت ای برادر از نزد قبر پیغمبر در این ساعت بیرون آمدم ناگاه دیدم
این غلام من میگوید یا سیدی بتحقیق نوبت من لرزید از دیدن جسمی از شخصی که دیدم او را در بازارها سؤال میکند
پرسیدم او مرد بود گفت شما بگفتم صفت او چه طور بود گفت رویش مثل قیر بود مویش گویا که آتش با و بن
کرده بود و چشمان او بسیار سرخ بود و دستهایش را به منشار قطع کرده بودند با و گفتم او را نزد من بخوان او را خوا
پس او را گرفته از بازار بخارج بردم و از او سؤال کردم که از اهل کدام شهر هستی تو گفت از کوفه گفتم سبب
مبتلا شدن تو باینحالت چیست پس انکار کرد با و قسم دادم و خود را با و نشان دادم و گفتم شاید اینست
که تو از من میترسی گفت از آن زمان که ترا دیدم شناختم که تو از اصحاب پیغمبر ما هستی که تو جابر بن عبدالله
انصاری و اما ترا نمی شناسی گفتم ترا اگر شناختم از تو سؤال نمیکردم گفت من بریده بن وایل ساربان حسین پس
گریست من با و گریستم و یقین کرد که من برای او دردناک و اندوه ناک شدم گفتم گفت یا جابر بدرستیکه هوای نفس
من بمن غلبه کرد و شقاوت من بهوای نفس من اعانت و یاری کرد با احسان و خوبی حسین که بر من میکرد و بمن مهربان بود
و کفیل بود بر من و عیال من پس قصه من منتهی شد و من دیدم در نزد او بند شلوار حجازی را و آنرا دوست داشتم که برای من باشد
تا آن را به بعض حکام هدیه فرستم و همیشه منتظر فرصت بودم که آن را بدست آورم زیرا که آن در لباس او بود تا او را شهید
کردند و من از کسانیکه بودم که از حضرت او مردود شدم وقتیکه با خبر داد که اینقوم میخواهند خون مرا بریزند و شما غیر از من را
طلب کرده اید پس بروید هر جا که خواهید و نگوئید که پسر رسولخدا با جمله کرد پس از او متفرق شدیم و نماندیم با او مگر پسران او
و دلیران برادرانش و برادرانش و بعض انصار که قریب بهفتاد و نه نفر مرد بودند و من در بیابانی بودم در طرف مشرق کربلا
وقتیکه او را شهید کردند و اصحاب و اهل بیت او را کشتند و زنان او را عریان و عطشان اسیر کردند و سرهای انصار او را با سر
حسین حمل کردند بسوی کوفه من از بیابان بیرون آمده و قصد بدن طاهر او کردم ناگاه دیدم در بر او برده است که در حیوة
خود آنرا بمقراض پاره کرده بود که آنرا از برش بیرون نکنند که عریان ماند و در پایش شلوار بود و او را قصد کردم که بند
آنرا اخذ کنم ناگاه دیدم که بان گرههای بسیار زده معالجه کردم که آن گرهها را بگشایم دیدم که دست راست خود را آورد
آن بند را گرفت خواستم که دست او را حرکت داده رد نمایم نتوانستم پس خنجر خود را کشیدم دست راست او را
قطع کردم و انداختم بعد در مرتبه ثانیه دست دراز کردم دست چپ خود را آورد و از بند شلوار گرفت و هر چه خواستم
که دست او را رد کنم نتوانستم آنرا نیز به خنجر خود قطع کرده انداختم بعد یقین کردم که بند شلوار را اخذ میکنم پس قصد کردم
که آنرا بیرون آورم ناگاه دیدم صیحه و فریاد از پشت سرم بلند شد از آنچه رسیدم و دستم خشک گردید ناگاه دیدم نوری
که از آسمان آمد پس ظن کردم که ستاره است خود را میان کشته گان انداختم ناگاه صاحب محاسن منوری را دیدم آمد
میرفت تا در نزد سر حسین نشست پس درست نظر کردم دیدم که او رسولخداست و امیرالمؤمنین در پشت او و فاطمه
و حسن را دیدم و مردان بسیار را دیدم ایشان را نشناختم و دیدم پیغمبر دست خود را بجانب کوفه دراز کرد دست خود را

تا اینکه در آن بود سر حسین پس سر او را ببدن ملحق کرد و او را نشانید پس بخدا قسم خیانت خدائیکه معبودی غیر از او نیست هر آینه به تحقیق خیال کردم
او را که گویا بشر است و از او زنده تر کرده است وقتیکه جد خود را دید فلما رأی جده نادی السلام علیک یا جداه فرد فقال و
علیک السلام یا ولدی و یا ثمرة فؤادی یعز علی ان اراک علی هذه الصفة ما الجسمک مضجع وعظمک مرضض
فقال یا جداه من سنا بلنا الحنبل فصاح رسول الله واولداه وامهجة قلباه واحسيناه فدی منه ابوه
یا ولدی اری شیبک مضمخا بالدماء ووجهک مضرجا مرملا وقد ذبحت ذبح الشاة فقال نعم
یا ابتاه ذبحنی الشمر الضباحی من القفا فبکی امیر المؤمنین وقال لیتنی کنت حاضرا لاجدل دونک
الاعداء واسقیهم کاس الردی یا لیت نفسی لنفسک الفداء ثم دنت امه فاطمة الزهراء وقالت یا نور
عینای جسمک علی الترب ورأسک علی السمهری یعلی یا شق روحی وسمعی فی الملاء نقبت الی الان
بلا غسل ولا کفن ترموما الفترة عن قبورنا نائی ثم مرغت ناصیتها بدمه ونادت واولداه واحسیناه
واقتیلاه واحبیباه واغربتاه هذا ودم الحسین علی وجهها یسیل وتقول بهذا القی الله الجلیل
هذا وجده وابوه وامه واخوه فی بکاء وعویل فمالد رسول الله وقلبت کفی الحسین فقال من قطع
یا ولدی کفیک فقال یا جداه قطعهما جمال لی قال وما ارد بذلک فقال یا جداه لاجل هذه التکة التی
فی سراویلی کلما مد یده لیأخذها قبضت علیها لئلا انکشف عورتی الخ ندا کرد السلام علیک یا جداه پس پیغمبر جواب
سلام او را رد کرد و گفت و علیک السلام یا ولدی ای میوه قلب من گران است بر من که ترا در این صفت ببینم چه شده است جسم
تو که پاره پاره شده و استخوان تو خورد کرده شده گفت یا جداه از ناخنهای استان چنین شده رسولخدا فریاد کرد واولداه
وامهجة قلباه واحسیناه پس پدرش با و نزدیک شد و گفت ای ولدی می بینم محاسن ترا که بخون خضاب و روی ترا که بخاک و خون
آلوده گشته ترا مثل گوسفند ذبح کرده اند گفت نعم یا ابتاه شمر ضبابی سر مرا از عقب برید پس امیرالمؤمنین گریست و گفت
کاش من حاضر بودم دشمنان ترا هلاک میکردم و ایشان را شراب هلاکت مینوشانیدم کاش جان من بجان تو فدا باد بعد از آن
مادرش فاطمه زهرا نزد او آمد با و گفت ای نور چشم من می بینم جسم ترا بر روی خاک و سر ترا در نیزه بلند شده ای پاره روح
و گوش من در ملاء تا حال بی غسل و کفن مانده چه شده است که قبر تو از قبر ما دور است بعد از آن پیشانی خود را بخون او خضاب
کرد و ندا کرد واولداه واحسیناه واقتیلاه واحبیباه واغربتاه و خون حسین در روی او سیلان میکرد و میگفت با این
ملاقات میکنم خدای جلیل را و جد و پدر و مادر و برادرش در گریه و نوحه بودند پس رسولخدا دست خود را دراز کرده دستهای
حسین را گرفت و گفت ای پسر من دستهای ترا کی قطع کرد گفت یا جداه ساربان من قطع کرد گفت مراد او از این قطع چه
بود گفت یا جداه از برای این بند شلوار که در شلوار منست هر وقتیکه دست خود را دراز کرد که آنرا اخذ نماید بدست خود
آنرا گرفتم که مکشوف العوره نمانم هر وقتیکه دست خود را دراز کرد من آنرا قطع نمود وقتیکه آمدن شما را شنید خود را در میان
کشته گان انداخت از ترس تو یا جداه رسولخدا گفت ای ولد و خسیس ترین مردم بر تو باد لعنت خدای ملک علام این اثر به قرار
من کردی خدا روی ترا سیاه و دستهایت را قطع کند در دنیا پیش از آخرت پس ندانستم مگر اینکه دیدم دستهایم مثل خمیر بزمین
افتاد و رویم چنانست که می بینی مثل قالب قیر است پس شاید تو مرا بر این خواهی پس از او مفارقت کردم بعد از آنکه او را
لعنت کردم الا لعنة الله علی القوم الظالمین میگویم زمانیکه شنیدید ای برادران من این روایت را پس گوش کنید
با نچه من آنرا برای شما ذکر میکنم از روایت عجیبه و آن روایتیست که غزالی در کتاب سر العالمین ذکر کرده است حکایتکه گفت و اما
قصه عیص بن طعام پس آن عجیبه است بتحقیق اراده کرد که نظر نماید که از کجاست منبع رود نیل پس سیر میکرد تا خضر را درک کرده
خضر با و گفت زود داخل شو بمواضع چنین و چنان بعد از آن عطا کرد با و علامت آن موضع را پس رسید بر کوه و در آن
کوه قبه دید از یاقوت بر چهار ستون و نخل از زیر آنها جاری میشد و در آن میوه ها بود که تغییر نمییافت پس بر کوه رفتم
پس در پس آن دیدم باغها و قصور و خانه ها و عالم وسیعی بود و من پیر سفید مو بودم پس نیمی از ریش من و موی من سیاه شد و جوانی
بر من عود کرد و بعد از قصور مرا اندا کردید بسوی دنیا الی آخر عیص بن ... آنجا نه شیعیان است و ترا جذب کرد و خضر مرا منع کرد و دا ...

ستر قول او صلی الله علیه واله سبعة انهار من الجنة جیحون و سیحون و دجله و فرات و نیل و چشمهٔ ازبیرون درمقدس است
عین سلوان زیرا که از بهشت آب زمزم و عجیب‌تر از این حدیث حدیث بلوقیا و عفان است و حدیث ایشان طویل است
اشاره در آن کفایت میکند پس تا رسیدند بمکانیکه در آن بود سلیمان پیغمبر بلوقیا پیش آمد که خاتم را از انگشت او جدا نماید
پس اژدهائیکه با او موکل بود باو دمید و او را سوزانید پس عفان او را بقاروره زد و او را زنده کرد بعد از آن دفعه
ثانیه و ثالثه دست خود را دراز کرد پس او را زنده کرد بعد از سه دفعه مردن پس دفعه چهارم دست خود را دراز کرد که انگشتر را
اخذ نماید سوخت و هلاک شد پس عفان بیرون آمد در حالیکه میگفت که شیطان هلاک کرد شیطان را اژدها او را ندا کرد
که تو نزدیک بیا انگشتر را بیرون کن این انگشتر در دست احدی واقع نمیشود مگر در دست محمد زمانیکه مبعوث شد باو بگو که اهل
ملاء اعلی بتحقیق در فضل تو و فضل انبیائیکه پیش از تو بودند اختلاف کردند پس خدا ترا برگزید بر انبیا بعد از آن
مرا امر کرد پس انگشتر سلیمان را بیرون کردم آوردم آنرا بنزد تو پس اخذ کرد آنرا رسول خدا و عطا کرد آنرا بعلی آن
حضرت آنرا بانگشت کرد پس مرغان و جان نهان حاضر شدند و آنرا مشاهده میکردند و شهادت میدادند بعد
از آن داخل شد و مرابط جنی و باو حدیث طولانی گفت و قلیلکه در نماز ظهر بودند جبرئیل بصورت سائلی متصور شد
میان صفها را میگردید در آن شما که ایشان در رکوع بودند ناگاه سائلی در عقب امیرالمؤمنین ایستاد در
حالیکه سؤال میکرد آنحضرت بدست خود اشاره کرد پس انگشتر طیران کرد بسوی سلیمان پس ملائکه از روی عجب
فریاد کردند جبرئیل آمد در حالیکه تهنیت میگفت و میگفت بدرستیکه شما اهل بیتی هستید که خدای تعالی شما را انعام
کرده است الذین اذهب الله عنکم الرجس وطهرکم تطهیرا پس پیغمبر آنرا بعلی خبر داد علی گفت چه کنم
نعمت زایل و ملک با تغییر را و دنیا برا که در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب است پس اگر اعتراض نماید و بگوید چگونه
مقاتله کرد با معاویه در سر دنیا پس جواب از آن چنین است که او مقاتله کرد در سر حقی که برای او بود و با آن بجهد میرسید و اما
تحکیم باطل است و صحیح نیست زیرا که تحکیم بر موجود و محدود و معلوم و غیر مجهول واقع گشته این فقه و شرع است بعد از آن بگویند
آنچه اراده میکنید تمام شد کلام غزالی میگویم بدرستیکه بیان کلامش و شرح مقصود او چنین است که اسید و مرد یعنی بلوقیا و عفان
عالم بودند بعلوم بسیار از علوم خواص و اسرار و دیگر علوم غریبه و از اصحاب نفوس زکیه و همتهای عالیه بودند و خواستند
که برسند در مقام جاه و جلال و عزت منال و تسخیر کردن صاحبان ارواح از جن و انس و مرغان و وحوش و غیر صاحبان
ارواح از بادها و ابرها و غیر اینها بمقامیکه آنرا اراده کرد سلیمان پیغمبر بقول خود رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و بتحقیق
شناختند که این ممکن نمیشود و بآن نرسیدند مگر اینکه برسند بانگشتر سلیمان زیرا که از جمله خواص این خاتم است تسخیر کردن
خدای تعالی بخیر را که بسوی آن اشاره گذشت برای کسیکه آن انگشتر در دست او باشد پس اولا موضع و مکان تخت سلیمان
را که نعش سلیمان در بالای آن بود معین کردند و بتحقیق اینرا شناختند باینچیزیکه در پیش ایشان بود از قواعد علوم غریبه
و ضوابط فنون اسرار و خواص بعد از آن سفر کردند بآن موضع و مکان پس مرتکب شدائد شدند و متحمل گردیدند چیزی
را که بایشان رسید از هر ضرر و مشقت از قطع کردن صحراها و بیابانها و صعود کردن بر سر کوههای بلند و نازل شدن
بر بیابان وادیهای لغزنده و گذشتن از دریاها و نهرها تا رسیدند بمکانیکه تخت سلیمان در آن بود پس عفان طلسمات
آن باغ را باطل نمود بحکم طلسمهائی که در آن باغ نهاده بودند که مانع بودند از داخل شدن احدی در آن بستان و باطل کردن
عفان طلسمها را باین نحو بود که افسونهای بسیار خواند و منظرات که در گشودن آن طلسمها نافع بود بعمل آورد پس داخل
باغ شدند سلیمان را یافتند در بالای تخت مثل کسیکه خوابیده و در انگشت او بود انگشتر زمانیکه اینرا شناختند مدانکه سلیمان

آنچه غزالی آنرا نقل کرده از آن مستفاد میشود در وقت نظر دقیق که حادث شده بحث در میان ملائکه که امیرالمؤمنین ال
عطا میکند در مقابل پیغمبر اساس آنچه دوران میکند با آن ملک و سلطنت سلیمان را جمعی از ایشان گفتند که عطا
میکند و دیگران گفتند عطا نمیکند پس از خدا سؤال کردند و خواسته شد که حجبها برداشته شوند و ملکوت زمین بر ایشان
منکشف شود تا ببینند آنچه در زمین واقع میشود بعد از آن مقصود از کلام غزالی که گفته هرگاه اعتراض نماید فتوا دهنده
تا آخر دفع توهمی است که از جانب دشمنان و منکرین فضایل امیرالمؤمنین و شک کنندگان در آن وارد میشود
و تقریر آن توهم چنین است که چگونه جایز میشود صحت آنچه ادعا شده است آنرا متضمن است از عطا کردن امیرالمؤمنین
در مقابل سؤال سائل اساس آنچه خدای تعالی سلیمان را بآن مخصوص کرده است از ملک کبیر و سلطنت عظیمه پس غزالی
جواب خوب داده است بعد از آن مخفی نماند بر تو که آنچه کلام غزالی آنرا افاده میکند چنین است که انگشتریکه امیرالمؤمنین
آنرا در اثنای نماز تصدق کرد و آنچه آنرا تصدق کردن بسبب نازل شدن آیه صریحه گردیده در اثبات کردن ولایت
مطلقه برای امیرالمؤمنین خاتم سلیمان بود و غزالی نازل شدن آیه را در عقب این صدقه ذکر نکرد بجهة اتکال و
اعتماد کردن بظهور است نظر برانکه همه اتفاق نموده اند بر اینکه آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین یقیمون الصلوة
در شان امیرالمؤمنین نازل گردید بعد از تصدق کردن او انگشتر را و نظر بر اینکه واقعه تصدق نمودن امیرالمؤمنین
انگشتر را یکواقعه بود نه متعدده و اما آنچه روایت شده در طریق ما از حضرت صادق چنین است بدرستیکه آن انگشتری که
تصدق نمودن آن سبب نزول آیه ولایت گردید خاتم طوق بن حران بود در حالیکه امیرالمؤمنین او را کشت
و آن خاتم را از انگشت او بیرون کرد و لکن آن چهار مثقال بود بحضرت صادق گفتند قیمت این خاتم چه بود گفت خراج شام
بود گفتند چه قدر بود گفت بار هزار شتر که ششصد شتر از نقره و چهار صد شتر از زر باشد و مخفی نماند بر تو که توفیق و جمع
ما بین آنچه غزالی نقل کرده و آنچه از حضرت صادق نقل شده بوجوه عدیده متصور میشود و لکن آنچه در نظر من ترجیح دارد چنین است که
واقعه متعدد و نزول آیه ولایت دو مرتبه بود میگوئیم ای دوستان آل رسول خدا و ای گریه کنندگان در مصائب ایشان
بتحقیق دانستید در بعض آنچه گذشت و مجالس غارت کردن کفار است لباسهای سید الشهدا را که بجدل بن سلیم
علیه عذاب الله تعالی انگشت امام روحی له الفداء را قطع کرد برای انگشتر او پس چه قدر فرق وضوح و تفاوت ظاهر دارد ما بین
انگشتریکه از امام مظلوم سید الشهدا اخذ کردند و بین خاتم سلیمان بن داود که سلیمان آنرا تصدق کرد اگرچه اساس
سلطنت او با آن دور میکرد زیرا که آن خاتم آنرا تصدق کرد سلطنت بزرگ او بود و لکن این خاتم که از برای
آن انگشت سید الشهدا را قطع کردند چنان انگشتی که دوران میکند او بر مدار حرکات و اشارات آنچیزیکه مساوی
میشود هزار هزار سلطنت سلیمان و اساس ملک او و این خاتم در شرف و مرتبه در درجه رفیعی است بحیثیتیکه نمیباشد
خاتم سلیمان قیاس با آن مگر در ذره از ذرات انوار آن و بمنزله اثری از آثار آن آه آه آه بدرستیکه خاتم سلیمان
اگرچه نقش اعظم آن چیزی بود که سبب تسخیر جن و انس و وحش و مرغان و ابرها و بادها بود برای کسیکه آن در انگشت
او باشد و لکن نقش این خاتم نقاط و اجزاء بود از خونهای طیب طاهر که با آنها انس فانی سلام خدا و سلام جمیع ملائکه و جمیع
انبیا و جمیع بندگان صالحین خدا وارد میشد بعد قصه تصدق نمودن امیرالمؤمنین خاتم سلیمان را قلوب محبین را
نورانی میکند و تعجب مینماید از آن ملائکه آسمانها و لکن این خاتم جانهای صاحبان نفس و روح را میلرزاند و ملائکه و انبیاء
ضجه و فریاد کردند بسبب آن پدر و مادرم فدای امام مظلومی باشد و نفس و اهل من فدای سید بادا و مال و عیالم فدای
شهید کریمی باد که سائل را ابدا منع نمی کند و با سائل اصلا لا نگفت پس بخشید در راه خدا بعد از کیفیت انگشتر و انگشت
اهل سخاوت و کرم و منبع عطایا را قصد میکنم دو دست کریمتین را مقاصد احمد او و اعلیاه کجا است فاطمه زهرا ام

الحکایت معصومه مظلومه تا دوا نماید برای انکه داشتن خونهای طاهره را که ازین دو دست کریمتین سیلان میکرد چنانکه دواکر دیجرا
روی رسول خدا در روز احد بخاری در صحاح خود ذکر کرده است که در روز احد روی پیغمبر مجروح شد و دندان شکست و طاس
کلاهش در سرش بشکست پس فاطمه خون را می شست و امیر المؤمنین آب میریخت و قتیکه فاطمه دید که خون بسیار میاید
حصیر را اخذ نمود و سوزانید تا خاکستر کردید آنرا به جراحت روی پیغمبر چسبانید خون منقطع شد و در موضع دیگر از کتاب خود
از کتاب خود ذکر کرده وقتیکه طاس و کلاه پیغمبر در سرش بشکست و روش خون آلوده و دندانش بشکست شد
و امیر المؤمنین در سپر خود آب میاورد فاطمه خون را می شست و قتیکه دید خون زاید میشود حصیر را اخذ کرد و سوزانید
و آنرا بجراحت پیغمبر چسبانید خون قطع شد بحدیث تذییل است در آن بیان بعضی از امور پس بدانکه از بعض
اخبار استفاده میگردد که در آن وقت در انگشت امام انگشتر بود صدوق در امالی روایت کرده است باسناد
خود از محمد بن مسلم گفت از صادق سؤال کردم از انگشتر حسین که بکه رسید و باو ذکر کردم که من شنیدم که آنرا از انگشت
آنحضرت اخذ کردند در میان آنچه بغارت بردند گفت چنان نیست که میگویند بدرستیکه حسین وصیت
نمود به پسر خود علی بن الحسین و انگشتر خود را به انگشت پسرش داخل کرد و امر را باو تفویض کرد چنانکه پیغمبر بامیر المؤمنین
کرد و امیر المؤمنین آنرا بحسن کرد و حسن بحسین کرد بعد از آن انگشتر بپدرم رسید بعد از پدرش و از آن بمن رسید
پس آن در نزد منست و من در هر جمعه آنرا بانگشت خود میکنم و نماز میخوانم محمد بن مسلم گفت پس در روز جمعه بآنحضرت
داخل شدم در حالتیکه نماز میکرد وقتیکه از نماز فارغ شد دست خود را بسوی من دراز کرد پس در انگشت او خاتمی
دیدم که نقش آن لا اله الا الله عدة للقاء الله بود گفت این انگشتر جدم ابی عبد الله الحسین است الحدیث جمع و توفیق
ممکن است بانیکه انگشتریکه حضرت صادق حکم کرد که آنرا نبردند انگشتر بود که از جمله مواریث نبوت و خلافت بود
وقتیکه صادق دانست که آنچه محمد بن مسلم از آن شنیده است نسبت بانگشتر بود گفت لیس کما قالوا و ممکن است این
توفیق و جمع مؤید باشد بخبر دیگر و در خبر است که آنحضرت گفت برای حسین دو خاتم بود نقش یکی لا اله الا الله و نقش دیگری
الله بالغ امره بود و نقش خاتم علی بن الحسین خزی و شقی قاتل الحسین بن علی بود الحدیث بعد از آن مخفی نماند بر تو
که قضیه جمال لعنه الله و عذبه عذابا الیما از اخباریست که ساعدت و یاری میکند آن خبر را که ما مقدم کردیم از انیکه جایز نمیشود
عقلا و نقلا مجرد ماندن عورت معصوم از ساتر بلکه این قضیه از دلایل قاطعه است در این باب مجالس
هجدهم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در اشاره کردن بسایر امور متعلقه بجسد شریف و خونهای
طاهره از خونهای سید الشهداء روحی له الفداء پس واقع میشود کلام در این مجلس در ضمن اشراقات چند
اشراق اول در قضیه طرماح است ابو مخنف گفت که طرماح بن عدی گفت من در واقعه کربلا بودم در حالیکه
واقع شد بمن طعنها و ضربها پس ثقیل کردانید مرا جراحتها اگر قسم خورم بصدق قسم یاد کرده ام بدرستیکه من در خواب
بودم ناگاه ده نفر سواره دیدم که آمدند در بر ایشان لباسهای سفید بود و در ایشان بوی مشک میامد در نفس خود گفتم
که این عبید الله بن زیاد لعنه الله تعالی است آمده است برای دفن کردن جسد حسین پس ایشان را دیدم تا نازل شدند
بر کشتگان بعد از آن مردی از ایشان آمد بسوی جسد حسین در مرتب او نشست و دست خود را دراز کرد بسوی کوفه
ناگاه دیدم سر حسین را آورد از جانب کوفه و گذاشت بر جسد او ملحق نمود پس عود کرد چنانکه بود باذن خدا تعالی
پس ناگاه دیدم که او رسول خدا است بعد از آن گفت ما را گذاشتند آیا ترا نشناختند و از نوشیدن آب
ترا منع کردند بعد ملتفت گردید باشخاصیکه با او بودند و گفت ای پدرم یا آدم و یا ابه یا نوح و یا ابه یا ابراهیم و ای

برادرم یا موسی و یا عیسی آیا میبینید چه کرده است من به پسرم بعد از من خدا شفاعت مرا بایشان نرساند در روز
قیامت اشراق دویم در حدیث مرغ آلوده بخون است از کتاب منتخب وارد است که روایت شده از طریق اهل بیت
وقتیکه حسین را شهید کردند با بقیه در کربلا در حالیکه مصروع بود و خون او ریخته شده بود بر زمین ناگاه مرغ سفید
آمد خود را بخون آنحضرت آلوده کرد و آمد در حالیکه خون از آن میریخت مرغان چند را در زیر ظلال دید در شاخهای
شاخهای آن نشسته و هر یک از ایشان در دستی و علف و آب را ذکر میکند آن مرغ آلوده بخون بایشان گفت
وای بر شما آیا به لهو و ذکر دنیا و مناهی مشغول میباشید و حال آنکه حسین در کربلا در این حرارت هوا در روی ریگهای گرم
کربلا افتاده تشنه و مذبوح و خون او جاری و ریخته شده است پس مرغان پرواز کردند و هر یک از ایشان قصد کربلا
نمودند پس دیدند آقای ما حسین را در زمین بی دفن و غسل و کفن انداخته اند باد ماه ریگهای زمین را بر او میاندازند و بدنش خورد شده
استخوانهای بدنش را اسبها با نعلهای خودشان خورد کرده اند و زوار او وحوش بیابانهاست و نزد او میکنند باد و جن
زمین سهل و ما سما و تحقیق خاک از انوار او نورانی و هوا از شکوفه های او روشن شده است وقتیکه مرغان او را دیدند
فریاد نمودند و اظهار گریه و شور کردند خودشان را بخون او آلوده نمودند و هر یک از آنها پرواز کردند بجانبی و خبر کردند اهل
آنجا را از شهید گشتن ابی عبد الله الحسین پس از قضا و قدر مرغی از این مرغان مدینه رسول خدا را قصد کرد و آمد
خود را بدیوار میزد و خون از پرهای آن متقاطر میگشت و در اطراف قبر آقای ما رسول خدا را دور میکرد و صدای خود را بلند
مینمود که الا قتل الحسین بکربلا یعنی حسین را در کربلا کشتند و حسین را در کربلا غارت کردند و حسین را در کربلا ذبح کردند پس مرغان بسوی آن
جمع شدند و بر حسین گریه و نوحه میکردند وقتیکه اهل مدینه این نوحه را دیدند و مشاهده نمودند که خون از مرغ ریخته میشود ندانستند
چه خبر است تا اینکه مدتی از زمان گذشت و خبر کشته شدن حسین رسید دانستند که آن مرغ برسول خدا کشته شدن
پسر فاطمه بتول و نور چشم رسول را خبر میداد و به تحقیق نقل شده از آن روزیکه آن مرغ خون آلود بمدینه آمد در مدینه مرد یهودی بود
و او را دختری نابینا و زمین گیر بود و دیگر و شل داشت و جذام بدن او را احاطه کرده بود آن مرغ آمد در حالیکه خون از آن میریخت
در باغی در درختی نشسته گریه میکرد در طول شب و یهودی دختر مریضه خود را انکار جدا نمیه بیرون کرده بود به بستانی و او را در آن
بستان که مرغ آمده در آن واقع شده بود گذاشته بود پس از قضا و قدر در آن شب یهودی را عارضه عارض شد بود پس باهل مدینه
ستد برای قضای حاجت و قادر نشد در آن شب بآن بستان برود که دختر مریضه او در آن بود و دختر وقتیکه دید پدرش
باو نیامد در آن شب بخوابید از جهت تنهائی زیرا که پدرش باو حدیث نقل میکرد و تسلی میداد تا او بخوابید پس در وقت سحر گریه کردن
مرغ را شنید و در زمین باینطرف و آنطرف میکرد و میدید تا آمد به زیر درختی که در آن مرغ نشسته بود و هر وقتیکه آن مرغ ناله می کرد آن دختر
از دل محزون بآن جواب میداد پس در آن شب که آن دختر چنین بود ناگاه از آن مرغ یکقطره خون بر چشم او افتاد چشم خود را گشود
بعد از آن یکقطره دیگر بر چشم دیگر او افتاد آنهم خوب شد بعد از آن یکقطره بر دستهایش افتاد آنها هم خوب گردید بعد یکقطره بپایهایش افتاد آنها هم بهبود یافت و هر وقتیکه یکقطره میافتاد به بدن میمالید تا از جمیع مرض خود عافیت یافت از برکات
خون حسین وقتیکه صبح کرد پدرش بباغ آمد دید دختری گردش میکند و ندانست که او دختر او است از او سؤال کرد که مرا
در این باغ دختر علیله بود که بحرکت کردن قادر نبود دخترش گفت بخدا قسم من دختر تو ام وقتیکه آن مرد این را شنید افتاد غش کرد وقتیکه بحال آمد ایستاد در دو قدم خود آن دختر او را بسوی آن مرغ آورد آن مرد آن مرغ را دید که در
آشیان کرده از قلب حزین و سوخته ناله میکند از آنچه دیده بود که بر حسین کرده اند یهود بآن گفت ترا قسم میدهم
بخدائیکه ترا خلق کرده است ای مرغ بمن تکلم کن بقدرت خدا تعالی پس آن مرغ بنطق آمد در حالیکه گریه با خود گریه میکرد
بعد از آن گفت بدانکه من در بعض درختها با جمعی از مرغان آشیان بسته بودم در وقت حرارت آفتاب ناگاه

ناگاه دیدیم مرغی بما وارد شد در حالیکه میگفت ای مرغان میخورید و متنعم میشوید در حال آنکه حسین در کربلا در این گرمی هوا بر روی خاک گرم تشنه انداخته اند و از نحرش خون جاریست و سر او را از بدن بریده بنیزه زده اند و زنان او را پا برهنه و عریان اسیر کرده اند وقتیکه این را شنیدیم پرواز کردیم آمدیم بکربلا او را دیدیم در آن صحرا افتاده غسل او از خون و کفن او ریگهای کربلاست پس همه ما خود را بنوحه میکردیم و خود را بخون او آلوده نمودیم و هریک از ما بجانبی پرواز کردیم من بدرا بمکان آمدم وقتیکه یهودی این را شنید تعجب نمود و گفت اگر چنین در نزد خدا تعالی صاحب قدر بلند نمی شد خون او از هر درد شفا نمی گشت بعد از آن یهودی و دخترش و پانصد نفر از قومش مسلمان گشتند اشراق سیوم در کیفیت غرابیست از کتاب مناقب نقل شده حدیث مسند از سید ساجدین که گفت وقتیکه حسین را شهید کردند غراب آمد خود را بخون او آلوده نمود بعد از آن پرواز کرد از مدینه و بدیوار فاطمه دختر حسین افتاد فاطمه سر خود را بلند کرد نظر بغراب دید بشدت گریه کرد و انشا کرد و میگفت نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ مَنْ تَنْعَاهُ وَيْلَكَ يَا غُرَابُ قَالَ الْإِمَامُ فَقُلْتُ مَنْ قَالَ الْمُوَفَّقُ بِالصَّوَابِ إِنَّ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَا بَيْنَ الْأَسِنَّةِ وَالضِّرَابِ فَابْكِي الْحُسَيْنَ بِعَبْرَةٍ تُرْجِي الْإِلَهَ مَعَ الثَّوَابِ قُلْتُ الْحُسَيْنَ فَقَالَ لِي حَقًّا لَقَدْ سَكَنَ التُّرَابُ ثُمَّ اسْتَقَلَّ بِهِ الْجَنَاحُ فَلَمْ يُطِقْ رَدَّ الْجَوَابِ فَبَكَيْتُ مِمَّا حَلَّ بِي بَعْدَ الدُّعَاءِ الْمُسْتَجَابِ حاصل مضمون آنکه غراب خبر مرگ داد گفتم کیست که خبر مرگ او را میدهی وای بر تو ای غراب گفت امام است گفتم کیست آن امام گفت کسیکه موفق شده است بحق بدرستیکه حسین در کربلا در میان نیزه ها و شمشیرهاست پس بحسین گریه کن گریه کنی امیدوار باش از خدا ثواب را گفتم حسین کشته شده بمن گفت راست میگویم بتحقیق در روی خاک ساکن گشته بعد از آن پرهایش بآن سینه مشغول گشت پس بجواب گفتن قادر نشد من گریستم از آنچه بمن نازل شد بعد از دعا مستجاب محمد بن علی گفت پس خبر مرگ او را باهل مدینه داد پس گفتند که فاطمه سحر اولاد عبد المطلب را آورد پس آنقدر زمان نه گذشت تا خبر کشته شدن حسین بن علی با ایشان آمد اشراق چهارم در کیفیت نابیناست در ملهوف گفته ابن رباح روایت کرد گفت که ملاقات کردم مرد نابینا را که بقتل حسین حاضر شده بود پس از نابینا شدنش سؤال کردم گفت من در کشته شدن حسین حاضر بودم در روز دهم محرم غیر از اینکه من شمشیر و نیزه نزدم و تیر نینداختم وقتیکه او را کشتند من بمنزل خود مراجعت کردم و نماز خفتن را گذارده خوابیدم پس در عالم خواب شخصی نزد من آمد و گفت که اجابت کن رسول خدا را گفتم مرا با او چه کار پس مرا گرفته بسوی او کشید ناگاه دیدم پیغمبر در صحرا نشسته و آستین خود را بالا زده و حربه در دست دارد و پیش روی او طشتی استاده بود و در دستش شمشیری بود از آتش اصحاب مرا که نه نفر بودند می کشت هر وقتیکه ملک ضربت میزد در جانهای ایشان آتش شعله ور میگشت پس به پیغمبر نزدیک شدم در پیش رویش بدو زانو نشستم گفتم السلام علیک یا رسول الله جواب سلام را بمن رد نکرد و زمان طویلی مکث کرد بعد از آن سر خود را برداشت و گفت یا عدو الله هتک حرمت مرا کردی و اهل مرا کشتی و حق مرا اعانت نکردی گفتم یا رسول الله من شمشیر و نیزه نزدم و تیر نینداختم گفت راست گفتی ولکن تو تکثیر سواد ایشان کردی بمن نزدیک شو پس او نزدیک شدم ناگاه دیدم طشتی پر از خونست بمن فرمود این خون پسرم حسین است پس از آن خون بچشم من کشید از خواب بیدار شدم تا اینساعت چیزی را نمی بینم اشراق پنجم روایت شده در کیفیت نابینای دیگر از کتاب منتخب نقل شده از ابی الحصین گفت شیخ نابینائی را دیدم از او از سبب آن پرسیدم گفت بدرستیکه من از اهل کوفه هستم بتحقیق رسول خدا را در خواب دیدم در حالیکه در پیش رویش طشتی بود در او خون تر زکی از خون حسین بود و همه اهل کوفه را بحضرت ایشان میدادند ایشان را بخون حسین ملطخ و آلوده میکردند تا بخدمتش رسیدیم و مرا

با و نشان دادند پس گفتم یا رسول الله من در کربلا شمشیر و نیزه نزدم و تیر نینداختم و سواد لشکر را بسیار نکردم بمن گفت راست گفتی آیا از اهل کوفه نیستی گفتم بلی گفت چرا پسر مرا یاری نکردم و دعوت او را اجابت نکردی و لکن کشته شدن او را دوست داشتی و از کرده ابن زیاد خوشنود بودی بعد از آن بسوی من با انگشت خود اشاره کرد پس اعمی شدم بخدا قسم شاد نمیکند که مرا باشد دوست داشتم که در پیش روی حسین شهید باشم اشراق ششم در ذکر کردن قضیه که شبیه است بآنچه در بعض اشراقات گذشته بود و از کتاب منتخب حکایت کرده از مرد کوفه آهنگر او گفت وقتیکه لشکر از کوفه خارج شد برای حرب حسین بن علی آهنی که در پیش من بود جمع کردم و آلات و اسباب خود را برداشته با ایشان رفتم وقتیکه رسیدند و خیمه های خود را طنابکشیده نصب کردند و من هم خیمه برپا نمودم و میخها بجهت خیمه ها درست میکردم و مرابط و میخ طویله بجهت اسبان بعمل میآوردم و سر نیزه ها را و آنچه از نیزه و از خنجر یا شمشیرا عوجاج بهم میرسانید درست میکردم و بجمیع آنها بصیر بودم پس نفع من بسیار شد استادی و مهارت من در میان ایشان شایع و آشکار گشت تا اینکه حسین آمد با لشکر خود پس اکوچ کردیم بکربلا و خیمه ها را در کنار نهر علقمه برپا نمودیم و قتال در میان ایشان قایم و برپا کردند و آب را از او منع کردند او و انصار و فرزندان او را بقتل رسانیدند و مدت اقامت و کوچ کردن ما نوزده روز شد پس من غنی و دولتمند بمنزل خود مراجعت کردم و اسیران همه همراه ما بودند پس ایشان را بعبید الله لعنه الله نشان دادند امر کرد که ایشان را برای یزید لعنه الله بشام ببرند من در منزل خود چند روز مکث کردم ناگاه بحیث در خواب خود خوابیده بودم و در خواب دیدم که قیامت قایم شده و خلق در زمین موج میزند مثل ملخ زمانیکه دلیل خود را مفقود نماید و زبان همه ایشان بیرون آمده از شدت تشنگی و من اعتقاد میکردم که در میان ایشان از من تشنه تر نیست زیرا که گوش من کر و چشم من کور شده بود از شدت عطش این غیر از حرارت آفتاب بود از شدت عطش دماغم جوش میکرد و زمین جوش میکرد گویا که او قیر بود زمانیکه در زیر آن آتش شعله ور کرده اند پس خیال کردم که قدمهای من پاره پاره میشود پس بخدا قسم اگر مرا مخیر میکردند در میان تشنگی من و پاره پاره کردن گوشت من تا خون من کم نماید که از آن بنوشم هر آینه نوشیدن آن را بهتر میدیدم از تشنگی خود پس در آن اثنا که من در عذاب دردناک و بلای عام بودم ناگاه مردی را دیدم که نور او موقف را نورانی نموده و کون مسرور گردیده بسبب ورود او و بر اسبی سوار شده بود و او صاحب محاسن بود و چند هزار از پیغمبر و وصی و صدیق و شهید و صالح او را احاطه کرده بودند پس گذشت گویا که او باد یا سیر فلک بود پس ساعتی گذشت ناگاه سواری را دیدم که بر اسب سفیدی سوار شده و روی او مثل تمام ماه است و در رکاب او چند هزار مرد بود که امر میکرد قبول میکردند وقتیکه منع میکرد منع میکردند پس بدنها از هیبت او بلرزه در آمد و مضطرب گردید میان دو کتف از حضرات او پس ناگاه صدا زدم که چرا از حال شخص اول سؤال کردم از ترس امیز دنا گاه دیدم که او در رکابش استاده و به اصحاب خود اشاره کرد دو قول او را شنیدم که میفرمود او را بگیرید ناگاه دیدم یکی از ایشان بغضب بازویم گرفت مثل پاره آهن که از آتش خارج میشود مرا بسوی او برد خیال کردم که دوش راست من کنده شد از او سؤال تخفیف نمودم ثقل و گرانی را بمن زیاد کرد با او گفتم از تو سؤال میکنم بآنکسیکه ترا بمن مامور کرده است تو کیستی گفت من ملکی هستم از ملائکه خدا الجبار گفتم این کیست گفت علی کرار است گفتم آن کسی که پیش از او بود کیست گفت محمد مختار است سؤال کردم آنکسانیکه در اطراف هستند کیانند گفت پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحین و مؤمنین اند گفتم من چه کرده ام تا ترا بمن مامور کرد گفت امر باو راجع میشود و حال تو حال اینهاست پس بدقت نظر کردم ناگاه عمر بن سعد که امیر لشکر بود و قومی را دیدم که ایشان را نمی شناختم و در گردن عمر بن سعد زنجیری بود از آهن و آتش از چشم و گوشهای او خارج میشد پس یقین کردم هلاک شدن و باقی قوم بعضی از ایشان قلاده در گردن و بعضی مقید و بعضی از بازوها گرفته بودند بقهر و غضب مثل من پس زمان ایشان

که با سیر میکردیم ناگاه رسولخدا را دیدم که ملکی او را وصف میکرد در بالای کرسی بزرگی نشسته بود که از روشنی ممیاد او در خشنده
بود من گمان کردم که از نور وارید است ودو مرد عظامت مجالس تابان را دیدم از یمین او از ملک سؤال کردم که ایشان
کیستند گفت نوح و ابراهیم اند و دیدم رسولخدا می گفت یا علی چه کردی گفت ای جد بزرگوار نگذاشتم از قاتل حسین مگر آنکه
او را آوردم پس من خدا را حمد کردم بر اینکه از ایشان نشدم عقل من بمن رجوع کرد ناگاه دیدم رسولخدا می گفت این را
پیش آوردند از ایشان سؤال میکرد و میگریست و گریه میکرد و هر کسیکه او را آن موقف بود در زمین گردن رسولخدا
زیرا که او بمردی گفت که چه کردی در زمین کربلا بفرزندم حسین پس جواب میداد یا رسول الله من آب را از او منع کردم و یکی می
گفت من او را کشتم یکی میگفت که من لباسهای او را بیرون کردم یکی می گفت که من اسب در سینه او جولان آوردم
از ایشان میگفت من پسر بیمار او را زدم پس رسولخدا فریاد میکرد وا ولداه وا قلة ناصراه وا حسیناه وا علیاه هم چنین
جلد ایشان بعد از من نظر کن یا ابا آدم نظر کن یا اخی نوح چگونه مراعات کردند ذریه مرا در خصوص اولاد من پس گریه
کردند تا محشر بحرکت آمد پس امر کرد زبانیه جهنم را با ایشان که ایشان را آو لا فاولا بسوی آتش میکشیدند ناگاه دیدم از ایشان
مردی را آوردند پیغمبر از او سؤال کرد و گفت من چیزی نکرده ام گفت آیا تو نجار نبودی گفت راست گفتی ای آقای من لکن
من کاری نکردم مگر عمود خیمه حصین بن نمیر لعنه الله تعالی را که بوزیدن باد تند و شدید شکسته شده بود وصل کردم پیغمبر گریست
و گفت تو سواد لشکر را زیاد کردی و را بگیرید ببرید بسوی آتش پس او را گرفتند در حالتیکه صیحه میکشید که حکم نیست
مگر از خدا و رسولخدا و وصی او و اهنگر گوید و در این حال یقین کردم بهلاکت پس مرا خواست و خبر گرفت آنچه کرده بودم
گفتم مرا هم امر باتش بیرون نمود که در این حال از خواب بیدار شدم و نقل کردم بهر کسیکه با او ملاقات کردم زبان او خشک
شده بود و نصف بدن او مرده بود هر کسیکه او را دوست میداشت از او تبری مینمود و او مرد در حالیکه فقیر بود لعنه الله
تعالی و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تذییلات نورانی حقانی است تذییل اول در ذکر جمعی است
در اینکه خدای تعالی ایشانرا مبتلا کرد و مسیح نمود ایشانرا به مسخ و کوری و برص و مثل آنها بسبب دشنام و سب کردن
ایشان امیرالمؤمنین را که شبیه است با آنچه گذشت جمعی از قاتلان سید شهدا روحی له الفداه از جمله آنها نقل شده از
ثابت در کتاب مناقب از ابن عاصفه گفت ما را طلب کرد در ذرا خود بشتم کردن امیرالمؤمنین پس من گفتم آدم فرستاد
نزد من محمد بن صفوان از اولاد ابی خلف جمحی که استر خود را بمن عاریه بده من استر خود را عاریه ندادم پس بخدا قسم بابت
خود چهار میل راه رفت ملاقات کرد خالد را که عامل هشام بن عبدالملک بود در مدینه و او علی بن ابیطالب را شتم و
سب نمود به پسر صفوان گفت برخیز ای صفوان پس برخواست و بپایه منبر بالا رفت بعد از آن روی خود را بقبله کرد آنگاه
گفت خداوندا مردم علی را سب میکنند بجهت دولت و داخل من او را سب نمیکنم مگر در راه رضای تو بتحقیق او صاحب ظلم
و بغی بود پس دیدم درستیکه قبر شکافته شد و بیرون آمد از آن دستی که گوینده که میگفت اگر راست گوئی خدا ترا لعنت
کند و اگر دروغ میگوئی خدا ترا کور گرداند پس جمحی از منبر فرود آمده به پسر خود گفت برخیز پس برخواست گفت دست خود را
بگیر تا بان بخانه کنم وقتیکه از مسجد خارج شدیم بجانب منزل به پسرش گفت آیا نازل شد بر دو مرد شر ایشان را ظلمت
گرفته گفت اینگونه است گفت زیرا که من چیزی را نمی بینم گفت بخدا قسم این ندیدن تو بجهت جرئت کردن تو است
بخدا و در منبر رسولخدا اکذب و دروغ میگوئی پس او کور تا بجهنم واصل شد لعنه الله و نیز از کسانیکه سب کردن روا و از قبیح
گردانید حارث بود بیانش بنابر آنچه در کتاب کشف الیقین است درستیکه شاعر نبغا پیش بعض ملوک آمد و در هر
سال رسم او بود دید بشکار رفته وزیر پادشاه بپادشاه نوشت و از آمدن شاعر نبغا او را خبر داد پادشاه وزیر را
امر کرد که او را در بعض خانه های او ساکن نماید و در آن خانه غرفه بود و نبغا در هر شب در آن غرفه میخوابید و مشرف میبود

بدروازه و هر شب حارث بعد از نصف شب بیرون میآمد و به آواز بلند فریاد میکرد یا غافلون خدای تعالی را یاد کنید بعد از
علی را سب میکرد و شاعر نبغا از جهت صدای او از خواب بیدار میشد پس اتفاق افتاد در بعض شبها که شاعر پیغمبر را دید که او و علی
امیرالمؤمنین آمدند با آن دروازه و حارس را دید پیغمبر فرمود یا علی او را بگیر که او جاهل است که ترا سب میکند پس امیرالمؤمنین
از ما بین دو کتف او زد پس شاعر از خواب بیدار شد بعد از آن منتظر شد بصدای حارس بهمان عادت و وقت که بلند میشد
او آواز او را نشنید از این تعجب نمود بعد از آن فریادها و مردانی را دید که آمدند بخانه حارس پس از ایشان سؤال کردم که چه
چیز است گفتند درستیکه حارس در میان دو کتف او ضربتی حاصل شد بمقدار یکوجب منشق شده و از او آرام و قرار را
دور کرده است صبح نشده بود که هلاک گردید لعنه الله تعالی و او را با این حالت مشاهده کردند جمل مرد و ایضا از کسانیکه سب
کردن ایشان را هلاک نمود احمد بن حمدون بود بیانش اینست که در بلد موصل شخصی بود که او را احمد حمدون می گفتند و آن
ملعون عداوت شدید و بغض بسیار داشت با امیرالمؤمنین روحی له الفداه پس بعضی از اهل موصل اراده حج نمود نزد او آمد
که او را وداع کند و باو گفت درستیکه من میخواهم بحج روم اگر حاجتی داری بمن معلوم کن تا آن حاجت را برای تو بجا آورم پس
گفت مرا حاجت ضروری است و آن بتو سهل و آسان است گفت بگو تا بفعل آورم گفت زمانیکه حج را بجا آوردی و وارد
مدینه شدی و پیغمبر را زیارت نمودی از جانب من پیغمبر را خطاب کرده و باو بگو یا رسول الله چه چیز از علی بن ابیطالب خوشت آمد
تا دختر خود را باو تزویج کردی بزرگی شکمش یا باریکی ساقش یا بودن موی پیش سرش و باو قسم داد که این کلام را به پیغمبر برساند
وقتیکه آن شخص حاج بمدینه وارد شد و حج خود را بجا آورد آن وصیت را فراموش کرد در خواب امیرالمؤمنین را دید
که باو گفت چرا وصیت فلان را نرسانید پس از خواب بیدار شد در همان وقت بقبر معدن آمد پیغمبر را خطاب کرد بآنچه آنمرد
او را امر کرده بود بعد از آن خوابید امیرالمؤمنین را در خواب دید که او را گرفت بمنزل آنمرد و او رفت و در را گشود و کارد
برگرفت و با آن کارد او را ذبح کرد بعد از آن کارد را بلحافی که در بالای آنمرد بود مالید بعد از آن آمد بر سقف خانه
آنرا بدست خود گشود و کارد را در زیر آن گذاشت و بیرون آمد آنمرد حاج از خواب بیدار شد در حالیکه از این ترسان
بود و صورت خواب را او و صحابش نوشتند و سلطان موصل در آن شب بیدار شد و همسایه گان را گرفت و بزندان
انداخت و اهل موصل از قتل او تعجب کردند زیرا اثری و نشانه بر دیوار او نیافتند و در را گشاده و قفل را مفتوح ندیدند
و سلطان هم در امر او متحیر ماند نمیدانست که در این قضیه چه کند زیرا که وارد شدن یکنفر از خارج متعذر بود یا نبودن
این علامات و از خانه چیزی بسرقت نبرده اند یقینا همسایه گان و غیر ایشان در زندان بودند تا اینکه آنمرد حاج از مکه
وارد شد پس ملاقات کرد همسایه گان در زندان از سبب آن سؤال کرد گفتند که فلان شب فلان کس را در خانه خود
مذبوح یافته اند و قاتل او معلوم نشده پس آنمرد حاج تکبیر گفت و با صحاب خود گفت صورت خواب که در نزد شما مکتوب
است بیرون نمائید پس بیرون آوردند صورت خواب را در همان شب قتل او یافتند آنمرد و خلق تماما بخانه آنمرد مقتول
رفتند پس امر کرد به بیرون آوردن لحاف و ایشان را خبر داد بآن خونیکه در آن بود پس یافتند چنانکه نوشته بود
بعد از آن امر کرد که سقف خانه را بردارند وقتیکه سقف را برداشتند کارد را در زیر آن یافتند دانستند که
خواب او صدق است و محبوسین را از حبس بیرون آوردند و اهل او بایمان آمدند این از الطاف خدای تعالی است
و ایضا از کسانیکه سب کردن ایشان را هلاک نمود مرد شامی بود و بیانش بنا بآنچه از کتاب ثاقب در مناقب نقل شده
از شخصی از قریش گفت مردی را در شام دیدم که نصف روی سیاه شده و آنرا پوشیده است از او سؤال کردم از سبب
آن گفت بتحقیق خدا را شاهد گرفته ام بر اینکه هر کسیکه از من این را سؤال کند بگویم من در خصوص امیرالمؤمنین علیه السلام بهتان
گو بودم و او را بسیار بمکروه ذکر میکردم من در یکشب خوابیدم شخصی در خواب بمن گفت تو صاحب بهتان هستی در

درخصوص امیرالمؤمنین بهتان گو بودم و او را بسیار مکرر و بدی ذکر میکردم من در یکشب خوابیدم شخصی در خواب بمن گفت
تو صاحب بهتان هستی درخصوص علی و از یکطرف روی من زد پس صبح کردم در حالیکه یکطرف رویم سیاه گشته و ایضاً از کسانیکه
سب کردن ایشان را هلاک و فضیح کردانید مردی معتبر بود بیایش تا بانچه از کتاب ثاقب در مناقب نقل شده از جعفر دقاق گفت
رفیقی بود که با او تعلیم و اخذ علم میکردیم و در محله باب البصره مردی بود که احادیث روایت میکرد و خلق از او می شنیدند و او را عبد الله
محدث می گفتند من و رفیقم مدتی بود نزد او میرفتیم و از او احادیث می نوشتیم و هر وقتیکه بحدیثی املا میکرد درخصوص
اهل بیت و فضایل ایشان در آن حدیث و در او آن طعن میزد تا روزی از روزها حدیثی میگفت در فضایل بتول فاطمه زهرا بعد از آن
گفت این فضایل علی را نفع نمیدهد زیرا که علی مسلمانان را می کشت و طعن زد در فاطمه و گفت درباره او کلمات منکره پس به رفیق
خود گفتیم آیا سزاوار نیست که از این مرد حدیث اخذ کنیم زیرا که او مردیست که دین و دیانت برای او نیست و او زبان دراز
میکند درخصوص علی و فاطمه این مذهب مسلمانان نیست رفیقم بمن گفت تو راست میگوئی از حق آن نیست که بنزد غیر او برویم و دیگر
نزد او نرویم پس در آنشب دیدم گویا من بمسجد جامع میروم ملتفت شدم دیدم ابو عبد الله محدث را و دیدم امیرالمؤمنین را که بر
الاغ مصری سوار شده بمسجد جامع میرود پیش خود گفتم که گردن او را بشمشیر خود میزند وقتیکه باو نزدیک شد بچوب دستی خود
از چشم راست او زد و باو گفت ای ملعون چرا مرا سب میکنی و فاطمه را فحش میدهی پس محدث دست خود را بچشم خود گذاشت
و گفت آه مرا کور کردی از خواب بیدار شدم گفتم میروم نزد رفیق خود آنچه دیده ام باو حکایت میکنم ناگاه دیدم پس ذکر
کرد چنان بود که من ذکر کردم آنرا بدون زیاده و نقصان باو گفتم من هم مثل این را دیدم و قصد کردم که نزد تو آمده برای تو
ذکر کنم پس الان قرآن را با خود برداشته بریم قسم یاد کنیم برای او که ما درباره تو اینخواب را دیده ایم تا از این اعتقاد برگردد پس برخواسته
رفتیم در خانه اش دیدیم در را بسته اند در را زدیم کنیز آمد گفت الان ممکن نیست دیدن او مراجعت کردیم بعد از آن دوباره در را
زدیم کنیز آمد گفت دیدن او ممکن نیست پس گفتیم آنچه برای او واقع شده بود گفت دو دست خود بچشم راست گذاشته و از نصف
شب فریاد میکند و میگوید علی ابن ابیطالب مرا کور کرد و از درد چشم طلب استغاثه مینماید با آن کنیز گفتیم در را بگشا زیرا که ما بجهة
این امر آمده ایم پس در را گشود و او را بر قبیح ترین هیئت دیدیم که استغاثه میکند و میگوید مرا با علی ابن ابیطالب چه کار بود در برابر
او چوب را بچشم من زد دیشب و مرا کور کرد ما آنچه دیده بودیم در خواب برای او ذکر کردیم و گفتیم از اعتقاد خود برگرد و رجوع کن
و زبان خود را پاره او دراز منما گفت خدا شما را جزای خیر دهد اگر علی ابن ابیطالب چشم دیگر مرا کور کند مدح و فضل او را نخواهم گفت
پس از پیش او برخواستیم و گفتیم در این مرد خیر نیست بعد از آن بعد از سه روز دیگر نزد او رفتیم که حال او را بدانیم باو داخل شدیم دیدیم
که چشم دیگرش هم کور شده باو گفتیم عبرت نمیگیری گفت نه بخدا قسم از این اعتقاد رجوع نمیکنم علی ابن ابیطالب هر چه خواهد بکند پس
برخواستیم بعد از یک هفته نزد او آمدیم تا ببینیم حال او را گفتند که او وفات نموده لعنه الله و پسرش مرتد شد و بروم ملحق شد از جهة
غضب کردن بامیرالمؤمنین و ایضاً از کسانیکه سب کردن امیرالمؤمنین ایشان را هلاک کرد و فضیح نمود مردی نصیبی بود بیانش
آنست از عثمان بن عفان سجزی نقل شده و گفت در طلب علم بیرون آمدم داخل بصره شدم رفتم نزد محمد بن عباد صاحب
عبادان باو گفتم که من مرد غریبم از شهر دوری نزد تو آمده ام که از علم تو چیزی اخذ نمایم گفت از کجا آمده و از اهل کدام ولایت هستی
گفتم از سجستان گفت شهر خوارج گفتم اگر خارجی بودم ترا طلب نمینمودم گفت آیا خبر دهم ترا حدیث حسنی را زمانیکه بشهر خود رفتی
آنرا بخلق بگوئی گفتم بلی گفت مرا همسایه بود از عبادت کنندگان در خواب رسولخدا را دید گویا که او مرده است و کفن کرده
دفن نموده اند و محشور گشته گفت پس عبور کردم بحوض پیغمبر ناگاه دیدم که آن بزرگوار در کنار حوض نشسته و امام حسن و حسین
آب بامت میدهند از ایشان آب طلبیدم بمن آب ندادند گفتم یا رسول الله بدرستیکه من از امت توام رفتم نزد امام حسن
از او آب طلبیدم بمن آب نداد رفتم بخدمت حسین از او آب خواهش نمودم بمن آب نداد حضرت پیغمبر فرمود اگر امیرالمؤمنین
دشمنانی او هم تو آب نمیدهد پس گریستم و گفتم من از شیعه امیرالمؤمنینم گفت ترا همسایه است بر علی لعن میکند تو او را نهی
نکنی گفتم یا رسول الله بدرستیکه من ضعیف هستم مرا قوت نیست و او از حاشیه نشینان سلطانست گفت پیغمبر کاردی بمن داد و گفت
برو او را ذبح کن پس کارد را برداشته بخانه او رفتم دیدم در مفتوح است داخل شدم دیدم خوابیده است پس او را ذبح کرده برگشتم

بخدمت رسولخدا عرض کردم که او را کشتم و این کارد را بخون او ملطخ و آلوده است گفت بیاور آن کارد را بعد از آن بامام حسن
گفت او را آب ده و سیراب کن پس از خواب بیدار شدم در حالیکه خوف و ترسان بودم و بنماز برخواستم وقتیکه صبح طلوع
کرد فریاد زنان را شنیدم بکنیز خود گفتم اینچه فریاد است گفت ای مولای من بدرستیکه فلانرا در رختخواب خود مذبوح یافته اند
پس ساعتی نگذشت تا حاجب و اعوان او آمده همسایه ها را میگرفتند پس من پیش امیر رفتم و گفتم ایها الامیر از خدا بترس زیرا
که قوم از کشتن او بری اند من او را کشته ام امیر گفت وای بر تو چه میگوئی تو در پیش ما متهم نیستی پس حکایت را باو نقل کردم از
اول الی آخر امیر گفت جزاک الله خیرا تو بری هستی و نیز در کتاب ثاقب در مناقب روایت کرده از واقدی گفت هرون الرشید
با علماء در هر روز عرفه می نشست پس روزی نشسته بود و شافعی حاضر بود و یکنفر هاشمی در پهلوی او نشسته بود و محمد بن حسن و ابن
زفر و ابو یوسف حاضر و در پیش روی او نشسته بودند و مجلس از اهل مملو شده بود و در میان ایشان هفتاد مرد بودند از
اهل علم و هر یک از ایشان صلاحیت داشتند که امام و والی از ولایات باشند واقدی گفت پس در آخر مردم داخل شدم رشید
گفت میدانم ترا که از خلق در آخر نشسته گفتم از برای ضایع کردن حق نیست ولکن شغلی مشغول بودم که مرا منع کرد از آنچه دوست
میداشتم پس مرا نزدیک خوانده تا در پیش روی خود نشانید پس بتحقیق مردم خوض و شروع کردند در هر فن از علم رشید به
شافعی گفت یا ابن عم چه قدر روایت میدانی از فضایل علی ابن ابیطالب گفت چهار صد حدیث میدانم رشید باو گفت
بگو و مترس گفت بپانصد حدیث میرسد و زیاد میشود بعد از آن بمحمد بن حسن گفت ای کوفی چه قدر روایت میدانی از فضایل
او گفت هزار حدیث و زیادتر پس رو کرد برابی یوسف گفت تو چه قدر روایت میدانی ای کوفی خبر ده بمن و مترس گفت
یا امیرالمؤمنین اگر نمیترسیدم هر آینه روایات ما در فضایل او زیادتر است از اینکه بحد و حصر بیاید گفت از که می ترسی
گفت از تو و عمال و اصحاب تو گفت تو خاطر جمع هستی پس تکلم کن و خبر ده بمن چه قدر روایت میدانی در فضیلت علی ابن ابیطالب
گفت پانزده هزار حدیث مرسل میدانم واقدی گفت پس رو بمن کرد گفت تو چه قدر روایت میدانی درخصوص پس گفتم مثل مقاله
ابو یوسف رشید گفت لکن من او را فضیلتی میدانم که آنرا بچشم خود دیده و بگوش خود شنیدم بزرگترست از همه آنچه شما روایت
میکنید و بدرستیکه من تائب هستم بسوی خدا از آنچه از من واقع شده از امر اولاد ابیطالب پس همه ما گفتیم خدا امیرالمؤمنین
را موفق و اصلاح نماید اگر صلاح میدانی خبر ده ما را بآنچه نزد تو است گفت عامل من عامل خود یوسف بن حجاج را والی دمشق نموده و او را
بعدل و انصاف امر نمودم درباره رعیت در هر قضیه و بآنچه امر کرده بودم بعمل آورد و باو رسانیدند که این خطیب که در دمشق خطبه
میخواند علی ابن ابیطالب را شتم میکند و باو نسبت نقص میدهد پس یوسف آن خطیب را احضار نموده و از او از نسبت آن سؤال کرد پس
بآن اقرار کرد باو گفت چه چیز ترا بر این حمل کرده است گفت زیرا که او پدران مرا کشته و ذریه ما را اسیر نموده است از این کینه
و عداوت او در قلبم رسوخ کرده و از این شتم کردن مفارقت نمیکنم پس یوسف او را مقید کرده حبس نمود و خبر او را بمن نوشت
و من امر کردم که او را مقیدا نزد من فرستند وقتیکه پیش روی من حاضر شد او را عتاب نموده گفتم تو علی ابن ابیطالب را شتم میکنی
گفت نعم گفت وای بر تو او کسانیرا که کشت و اسیر کرد با امر خدا و رسولخدا کشت و اسیر نمود گفت من از شتم او دست بر نمیدارم
و دلم آرام نمی گیرد مگر بشتم کردن پس من عقابین و تازیانها خواستم و او را امر کردم در اینجا در پیش روی من نگاه داشتند پشت او
بطرف من بود جلاد برخواست و صد تازیانه باو زد و او بسیار فریاد و ناله کرد و بمکان خود بول کرد پس امر نمودم او را از عقابین
دور و کنار نمودند و باینخانه داخل کردند و اشاره کرد بدست خود بخانه که در ایوان بود و امر کردم که در را باو ببندند پس این امر بعمل آوردند
و روز بمن گذشت شب داخل شد و من در این مکان بودم تا نماز خفتن را بجا آوردم بعد از آن بیدار ماندم در کشتن و عذاب او
فکر میکردم یکدفعه میگفتم که گردنش را بزنم یکمرتبه می گفتم که اجزاء او را قطع کنم و دفعه دیگر میگفتم که او را بند از بند جدا کنم یا او را
بتازیانه بکشم و فکرهای خود را تمیز میدادم تا خواب بر من غلبه کرد در آخر شب پس ناگاه دیدم که در آسمان گشاده شد و پیغمبر
نازل شد در حالتیکه در بر او پنج حله بود و علی ابن ابیطالب نازل شد و چهار حله در بر داشت بعد از آن امام حسن نازل گردید و در بر او
سه حله بود بعد از آن امام حسین نازل شد در بر او دو حله بود و در بر جبرئیل یک حله داشت ناگاه دیدم او زیباترین خلق است در

در نهایت وصف و با او کاسه بود در آن آبی بود که از آب صاف تر و بهتر بود پیغمبر فرمود کاسه را بمن ده پس کاسه را باو داد پس پیغمبر آب از دهان مبارک خود فرمود یا شیعه محمد و آل او پس او را اجابت نمودند از حاشیه نشین اهل خانه و مجلس و غلامان من چهل نفر با اینکه در در خانه قفل از آهن بر ایشان زیادتر بود پس ایشان را از آب سیراب نمود بعد از آن گفت خطیب دمشقی در کجا است پس در خانه گشوده شد و او را بیرون آوردند وقتیکه او را علی دید دست خود او را گرفت و گفت یا رسول الله این مرد بر ما ظلم میکند و شتم مینماید بدون سببی که باعث شتم باشد پیغمبر فرمود یا ابا الحسن او را رها کن بعد از آن پیغمبر دست خود از دست او برداشت و گفت تو علی بن ابیطالب را شتم میکنی گفت بلی گفت اللهم امسخه و امحقه و انتقم منه یعنی خداوندا او را مسخ کن و او را هلاک کن و از او انتقام کش پس صورتش بگردید و من او را سگ میدیدم و او را بانخانه رد کردند چنانکه بود پیغمبر و علی و جبرئیل و حسن و حسین ع بالا رفتند پس من ترسان لرزان از خواب بیدار شدم غلام را خواندم و امر کردم که او را پیش من آورد پس او را آورد در حالیکه او سگ بود گفتم چگونه دیدی عقوبت خدای خود را پس بسر خود اشاره کرد مثل مرد معتذر امر کردم بر ذکر کردن او خبر دار باشید او در این خانه است بعد از آن مذاکره امر نمود بیرون آوردن او و اعلام از گوشش او گرفته ناگاه دیدیم گوشش او مثل گوش مردم و او در صورت سگ است پس در پیش روی ما ایستاد در حالیکه زبان خود را باطراف دهن میگرداند و لبهای خود را حرکت میداد مثل مرد معتذر شافعی گفت این مسخ شده خاطر جمع نیستیم از اینکه خدای تعالی بزودی عذاب نازل نماید پس امر کرد او را از پیش ما بیرون بردند و بانخانه رد کردند پس آنقدر نگذشت که صیحه و فریاد شنیدیم ناگاه دیدیم صاعقه بر بام آنخانه ساقط شد و او را و آنخانه را سوزانید و گردید خاکستر شد پس خدای تعالی روح او را بجهنم فرستاد واقدی گفت برشید گفتم یا امیر المؤمنین این معجزه و موعظه است که ترا بآن موعظه و نصیحت کرده اند پس از خدا بترس در خصوص ذریه ایشان رشید گفت من بسوی خدا برگشتم از آنچه از من صادر و واقع شد در حال اولاد ابیطالب من میگویم امثال این روایات و نظایر این وقایع در غایت کثرت است و از عجیب ترین آنها حدیث ابی جعفر منصور دوانیقی است ولکن از ذکر آن اعراض میکنیم از جهت اینکه آن حدیث طولانی است یا اینکه آنچه ما قصد کردیم از ساعدت روایات این مجلس و وقایع آن نظایر و امثال آن بتحقیق حاصل شد از آنچه بسوی آن اشاره گذشت پس اولی و اهم صرف کردن همت است بسوی بیان کردن اسرار آنچه روایات این مجلس از آن متضمن است

تذییل دویم در اشاره کردن به بعضی از اسرار پس بدانکه بتحقیق گذشت در کیفیت مرغ آلوده بخون سید شهدا روحی له الفداه که دختر یهودی را از امراض آن خون طیب مطهر نگر اینکه آن خون از جمله خواص و صفات و آثار است آن اثریکه حاصل شد در خصوص دختر یهودی و پدرش از خوب شدن او از امراض و سقام و اسلام پدرش و اسلام دختر و اهل بیتش معنی این آنچه که در انظار جلیه بخیال میاید از اینکه این قضیه اتفاقیه است معجزه و کرامت واقع گشته برای سید شهدا روحی له الفداه زیرا که آن خون طیب تأثیر میکند آن تأثیرات را که در قضیه دختر یهودی واقع گشته است در نظایر و اشباه آن از صاحبان عاهات و آفات و امراض و سقام بلکه آنجمله قلیله است از جمله کثیره از خواص و تأثیرات آن خون طیب طاهر انور بیانش اینست بدرستیکه اعضا رسول خدا و اجزا و خونهای او و هم اجزاء و اعضاء و خونهای آل او و عترت او انور و اشرف و اقرب و احب است بسوی خدای تعالی از اعضاء و اجزاء هر جسم حتی عرش و کرسی و بهشت و آنچه در آنست و بتحقیق معلوم شد و برهان کامل و میزان اوفی که اشیا و اجسام الملکوتیه بمعنی اعم کثیر الخواص و الآثار است و از جمله آن خواص و آثار را فاصنه نمودن حیات است باذن خدای تعالی و بری گردانیدن از کوری و برص و جذام و سایر آفات و امراض و سقام پس از اینجا اخذ کرده است آنها را در قضیه سامری حیث بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضة از زیر قدم اسب جبرئیل یک قبضه از خاک را او کرد آنچه کرد از صنعت گوساله و اگر خواهی که بیا بزار انتقام زیاد کنی پس بگو بدرستیکه هر عضو و هر جزء و هر قطره خون از خون سید الشهدا روحی له الفداه منبع چشمه حیوة و انوار است نه از وجوه معدوده بلکه از وجوه غیر معدوده و بچه حصر پس آب حیات زمین و ظلمات نیست در آن مگر یک خاصیت و آثار در اجزاء و ذرات آن خونهای طاهرات هزار هزار از خواص و آثار است و اقل خواص آنها چیزی است که در چشمه حیات است و اگر خواهی بر این بیان زیاد کنی بگو که آنچه متمشی میشود از اصحاب نفسهای کلیه عظیمه و صاحبان ارواح منزه طاهره مثل ارواح ملائکه مقربین متمشی میشود از اجزاء و ذرات آن خونهای طاهرات نیز منزه و بری هستی از اینکه توهم نمائی که آنچه من ذکر کردم مبالغه و اغراق است از من در بیان کردن بهیهات که من اغراق و مبالغه ذکر

نمایم بلکه بدرستیکه این از چیزهائیست که ادراک میکند آنرا قواعد محکمه که مستنبط شده با استنباطهای دقیقه از حکمت محکمه علاوه بر آنچه استفاده کرده ام از کلمات شریفه ایشان صلوات الله علیهم آیا نمی بینی کلمات سید الشهدا را در دعای عرفه و آن اینست فانا اشهد یا الهی بحقیقة ایمانی و عقد عزمات یقینی و خالص صریح توحیدی و باطن مکنون ضمیری و علائق مجاری نور بصری و اسارير صفحة جبینی و خرق مسارب نفسی تا اینکه آنحضرت گفته و ما ضمت و شعر و بشری و عصبی و قصبی و عظامی و مخی و عروقی و جمیع جوارحی و ما اضح علی ذلک ایام رضاعی و ما اقلت الارض منی و نومی و یقظتی و سکونی و حرکی رکوعی و سجودی الدعا تا اینکه ایراد انتهی و شناختی که ایشان اگر خبر را ذکر کنند میباشد آنها اصل و فرع و معدن و ماوی و منتهای آن میشود و بر شناختی که ایشان سبقت کرده اند در اجابت بطریق مطلق و نهج اتم ای بحسب کینونات و وجودات ایشانست در ارواح و نفس و اجساد و اجسام و اعضاء و اجزاء و جوارح و خونهای ایشان در ظاهر و باطن و نهان و آشکار ایشانست شناسی حقیقت آنچه ذکر کردیم در قضیه خونهای طاهره سید شهدا روحی له الفداه بآیات منتج انها ایضا جمله دیگر از اسرار و حکم این مثل سر نطق کردن سر شریف و قرآن خواندن او در مواضع کثیره و در حالیکه او در بالای نیزه بلند بود و سر نطق کردن جسد شریف و سر تقاطر نمودن خونهای طاهرات از پرهای مرغان و باقی ماندن آنها تازه و عدم انجماد آنها با گذشتن مدت مدیده و غیبت یعنی الکلام که این خونهای طیبه شریفه طاهره که خدا از آنها رجس را برده و ایشانرا طاهر و مطهر گردانیده و از جمله محبوبترین خلق و اکرم و اشرف آنها است در نزد خدا از چیزهائیست که بسوی آن انجماد و یبوست و خشک شدن راه نمییابد تا اینکه گفته شود که این در محل خود نیست نظر باینکه آنخونها اگرچه بحسب طینت ملکوتیه و خلقت اصلیه و بحسب اصل جواهر و حقیقت ذات و وجود خود آنها از آن چیزهاست که فوق درجه انجماد نیست که برای ارواح و انفس قاهره طاهره مقربین است و از اینکه آنها وقتیکه ظاهر شد و محقق گردید در این نشأه فانیه دنیویه ظاهر و جایز گردید که راه یابد بآنها آنچه راه مییابد بر سایر خونها از انجماد و یبوست بگذشتن مدتی بلکه مقصود از این کلام اینست که آنخونهای طاهرات که آنها در حقیقت از جمله انوار است و پاکیزه ترین اشیاء ملکوتی و انوار آنها است از چیزهاست که بر نور حیثیت سیاله تازه شعشعانیه اصلیه حقیقیه باقی میماند زمانیکه این بقا را حکمت و مصلحت الهی تقاضا نمود در بعضی از مقامات چنانکه در قضیه دختر یهودی و نظایر آن واقع گشته و بالجمله بدرستیکه این خونهای طاهرات را آثار و خواص و صفات است و ظاهر و باطن [illegible] و اگر خواهی که اکتفا نمائی در این خصوص در تعبیر کردن باین و اگر خواهی زیاد کن بر این پس زمانیکه اخذ کردی جمیع آنچه ذکر شد و در آن تأمل کردی منکشف میشود اسرار دیگر در مقامات دیگر مثل حکمت و سر اینکه خونهای سید الشهدا روحی له الفداه را ملک عظیم از ملائکه مقربین در شیشه اخذ کرد و سر آنرا بهشت و ذخیره شود در کنزهای عرش یا اینکه آنرا در زمین کربلا ریختند و آلوده گشت آنجسد شریف و ملطخ گردید بآن پرهای مرغان بسیار و بدرستیکه آن با همه نهاد در نزد پیغمبر در طشت بود و آنخون در دشمنان تأثیر میکرد آنچه خلاف در دوستان تأثیر میکرد در حال یا در مال ایشان بعد از آن اگر خواهی که بشناسی سر کثرت خونهای طاهرات سایلات را از آن جسم شریف و از آن اعضاء شریفه سلام الله علیها پس گوش بده بحدیثیکه ما در اینجا ذکر میکنیم بعد از آن فکر کن در آن و در اسرار که مابین این حدیث و مابین آنچه ما در صدد آن هستیم و آن حدیث اینست که از منطبب که در ولایت ربود یکصد و نود سال عمر او را بود و گفته من تلمیذ بختیشوع طبیب متوکل بودم و مرا اختیار و برگزیده میداشت پس حسن بن علی بن محمد ابن علی الرضا ع نزد او آدم فرستاد که نزد او بفرستد مخصوص ترین اصحاب خود را تا او را فصد کند پس بختیشوع مرا برگزید و اختیار کرد و گفت فرزند رضا از من طلب نموده کسی را که او را فصد کند یعنی از او خون بگیرد پس تو نزد او برو و او عالم تر است در این عصر ما بکسانیکه در زیر آسمانست پس حذر کن از اینکه باو اعتراض نمائی در آنچه ترا بآن مامور مینماید پس من نزد او رفتم مرا بحجره امر کرد و گفت در اینجا باش تا وقتیکه ترا طلب مینمایم گفت آن وقتیکه در آن بخدمت او رسیدم در نزد من خوب و بهتر بود از برای فصد کردن پس مرا در وقتی طلب نمود که از برای فصد کردن خوب نبود و طشت بزرگی حاضر نمود پس من از رگ اکحل او فصد کردم خون خارج شد بقدریکه تا طشت مملو شد بعد از آن بمن گفت خون را قطع کن پس قطع کردم و دست خود را شست و بست و مرا به حجره برگردانید و از اقسام طعام حار و بارد آوردن تا عصر در آنجا ماندم بعد از آن مرا خواند و گفت مرا بگشاد انگشت را

خونست پس دست او را گشودم خون بیرون آمد تا طشت پر شد پس گفت قطع کن قطعکردم و دست خود را بست و مرا بحجره
برگردانید پس در آن بیتوته کردم وقتیکه صبح کردم و آفتاب ظاهر شد مرا خواند و آن طشت را طلب نمود و گفت دست
مرا بگشا پس گشودم خارج شد مثل شیر دوشیده سفید تا طشت پر شد پس گفت قطع کن پس قطع کردم و دست خود را بست
و امر نمود در زیر لباسها پنجاه دینار داد و گفت اینرا اخذ کن و عذر قبول کن و برگرد پس اخذ کردم و گفتم آقای
من مرا بخدمت کردن امر بفرما گفت نعم خوب میکنی صحبت کسی که با تو مصاحب میشود از دیر عاقول پس رفتم نزد
بختیشوع و قصه را باو گفتم گفت حکما اجتماع کرده اند بر اینکه اکثر خونیکه در بدن انسان میشود هفت من است این خونیکه
تو حکایت کردی اگر از چشمه آب بیرون آید هر آینه جای العجب است و عجیبه تر آمدن او برنگ شیر است پس ساعتی فکر کرد
بعد از آن سه روز شب کتب را میخواندیم که برای این قصه نظیری پیدا کنیم در عالم پیدا نکردیم بعد از آن گفت باقی
نماند در نصرانیه کسیکه عالمتر باشد بعلم طب از راهبی که در دیر عاقول است پس نامه نوشت مشتمل بر وقعه نزد او رفته و او را
مذاکره کردم گفت کیستی گفتم صاحب بختیشوع گفت با تو کتابی است گفتم بلی زنبیلی سرازیر کرد کتاب را در آن گذاشتم
زنبیل را رفع کرد کتاب را خواند در همان ساعت نازل شد گفت تو آن مردی هستی که فصد کردی گفتم نعم گفت طوبی
برای مادرت باد و استر را سوار شده راه افتادیم تا رسیدیم به سر من رای در حالیکه یک ثلث از شب مانده بود گفتم خانه استاد
مرا دوست داری یا خانه آنمرد را گفت خانه آنمرد را پس آمدیم بخانه او پیش از اذان پس در گشوده شد غلام سیاه بیرون
آمد و گفت کدام یک از شما راهب دیر عاقولست آن راهب گفت فدای تو گردم منم گفت نازل شو خادم من گفت این
دو استر را نگاه دار و دست راهب را گرفته داخل خانه شدند من اقامه نمودم تا اینکه صبح شده و روز بلند شد بعد
از آن راهب بیرون آمد در حالیکه لباسهای رهبانیت را بیرون کرده و لباسهای سفید پوشیده و مسلمان شده بود و من گفت
مرا بخانه استاد خود برسان پس رفتیم بخانه بختیشوع وقتیکه او راهب را دید مبادرت کرده بطرف او دوید بعد از آن گفت چه چیز ترا
از دین خود بیرون کرد گفت مسیح را دیدم در دست او مسلمان شدم گفت مسیح را پیدا کردی یا نظیر او را زیرا که این فصد را در عالم
احدی نکرده است مگر مسیح و این نظیر اوست در آیات و براهین او و بعد از آن بسوی آنحضرت مراجعت کرد و ملازم خدمت
او گردید تا وفات نمود الحدیث میگویم ای شیعه آل محمد ع پاره کنید پرده سویدای قلوب خود را و خاک بر سر خودتان و او خالی
بر بستر بریزید زمانیکه خون امام حسن عسکری روحی له الفداء بسبب فصد کردن در این درجه مذکوره بوده باشد از کثرت پس چگونه
خواهد شد خون امام مظلوم قتیل العبرات سید الشهداء روحی له الفداء و حال آنکه باو رسیده بود از ابتداء مقاتلات و
مجاهدات او هزار هزار ضرب شمشیر و طعن نیزه ها و زخمهای اقسام تیرها از هر تیر پیکان دار و دراز و عریض و از غیر این اقسام
و من ظن میکنم که مدت ما بین ابتدا مقاتلات او و ما بین ذبح کردن شمر کافر او را به یک ساعت رسیده بود بلکه زیاد تر
پس در هر یک از آن مدت خونها از زخمهای او جاری میشد مثل جاری شدن آب از آسمان پس چگونه جاری میشود خونها در حالت ذبح و
شهادت پس هرگاه گوئی مدرستیکه آنچه ذکر کردی از قضیه فصد حسن عسکری افاده نکرد وجه کثرت خونهای معصومین و سری را
از اسرار آن پس لابد است که در اینجا ذکر نمائی چیزی را که برساند آن سر و وجه باشد میگویم که وجه در آن اینست مدرستیکه خون
خلط آنچنانیست که حیات با آن نسبت دارد حتی جمعی از اطباء اعتقاد دارند که روح انسانی از خون عبارتست پس در این
هنگام میگوئیم که امام و ولی مطلق در حقیقت و باطن چشمه حیات و منبع وجود جمیع موجودات است پس سزاوار است که
ماده حیات و آنچه حیات با آن منسوب است در خلیفه خدا تعالی بطریق اجمع اشرف و اعلی اکثر باشد اگر خواهی که بیان را زیاد
کنی بر این بگو که کسیکه در گروه ملکوتیین باشد خیالات او از امور موجوده متاصله ثابته در وجود میباشد پس کجا مانده کسیکه
سلطان ملکوتیین باشد بتحقیق ظاهر و لایح گردید هر وقتیکه خلیفه خدای تعالی برای انتقام و جهاد کردن در راه خدا غضب
نمود خون از قلب شریفش و از جمیع اعضایش جوشش مینماید مثل جوشش و فوران کردن آب از چشمه و منبع زیرا که غضب عبارت
است از هیجان کردن خون قلب برای انتقام پس در غیر امام زاید نمیشود بر آنچه در قلب و بدن اوست چیزی بسبب تخیلات
بخلاف آنچه در خلیفه خداست بجهة آنچه شناختی در عنقریب پس تأمل کن تا اسرار کثیره دریابی

تذییل سیوم

در اشاره کردن دست بسوی بعضی از حکم و اسرار برای آنچه واقع شده در روایات اصل این مجلس و هم چنین برای آنچه واقع
شد در روایات **تذییل اول** پس بدانکه آن اخبار متکاثره و روایات متظافره امور عجیبه حسنه و دقایق رقیقه

افاده نمود از حکم و اسرار محکمه و از جمله آنها اینست که جمیع عوالم امکانیه و آنچه در آنهاست از نشأه دنیویه و نشأه برزخیه
و نشأه ملک و نشأه ملکوت و نشأه غیب و نشأه شهود و الی غیر آنها نیست در نزد محمد و آل معصومین او مگر مثل یک کاسه
که آنرا باذن خدای تعالی میگردانند هر مکانیکه میخواهند مگر آنکه خدا خواهد باین معنی که ایشان تصرف مینمایند در نشأت
امکانیه در بعضی از مقامات تصرف کردنیکه در وسعت و طاقت غیر ایشان نیست از خلق خدا مطلقا ای نه در وسعت
و طاقت ملک مقرب و نه در طاقت پیغمبری از انبیاء و چگونه چنین نباشد زیرا که خدای تعالی بایشان عطا کرده است
از شأنهای عظیمه و قدرت چیزی را که تعقل و ادراک آنرا نمیتوانند بکنند مگر عقول کامله آیا نمی بینی که ایشان قادر هستند
بر اظهار کردن امور مختفیه بیک نشأه را از نشأها پس از آنست قصه مردیکه از حاشیه سلطان بود در سو لخدا امر کرد
همسایه آنمرد را در خواب ایشان بذبح و کشتن او به کارد بجهة شتم کردن او امیر المؤمنین را پس آن همسایه در خواب خود کارد را
برداشته آنمرد را کشت بعد از آن پیغمبر بامام حسن ع فرمود که او را سیراب کن برای کشتن او آنمرد ملعون را پس هر گاه
بگوئی که حکمت را واضح و سر را بیان کن برای تصور و تعقل کردن این زیرا که آنچه گذشت در آن روایات و حکایات
که از وقایع را متضمن است از چیزهائیست که تعقل و تصور میشود باین معنی که جمیع آنها مخالف قواعد محکمه عقلیه و نقلیه نیست
غیر از آنچه در این قضیه است زیرا که روح مجرد از علایق مادیه و آلات و اعضاء و جوارح جسمانیه از چیزهائی نیست که متصور
شود در شأن آن که کسی را بکشد و حال آنکه روح در عالم خواب و مقتول در خارج و حیات است و مثل آنچه پیغمبر و ائمه ع
قبل از ولادت خودشان و هم چنین بعد از وفات خودشان میکنند از چیزهائیکه شبیه باشد بآنچه در این قضیه است
زیرا که تفرقه در میان نفوس کلیه قاهره و ارواح غالبه بعد از رتبه کامله و میان نفوس جزئیه آن بمحقق شدن قدرت
کامله و مفقود شدن آنست علاوه بر این تفرقه محقق میشود از وجه دیگر و آن اینست که اصحاب نفوس کلیه و ارواح غالبه
قاهره تصرف مینمایند در نشأه ها در قوالب کثیره از قوالب مثالیه و ابدان برزخیه پس ذبح و قتل و نحو آنها از چیزهائی
که متصور میشود که در شأن اصحاب ابدان دنیویه و ابدان مثالیه و روح در عالم خواب نیست مگر مجرد بودن او پس این
بسیار مشکل و شبهه قویست در مثال آنچه در این قضیه است میگویم مدرستیکه این اشکال در نزد انظار جلیله اشکال است
و اما اصحاب انظار دقیقه مثال آنرا از مثل مشکلات اصلاحی شمارند بیانش اینست که امر کردن پیغمبر یا یکی از آل معصومین او
روح شخصی را بکشتن کسی روح مجرد را بمنزله یعنی از نفوس کلیه میگرداند اگر چه این منزله منزلت غیر عامه بوده باشد بلکه با
جهة مخصص باشد علاوه بر این اشکال میآید بنابر قایل شدن به تجرد روح و اما بنابر قول باینکه آن جسم لطیف رقیق است که سریان
میکند در بدن مثل سریان کردن روغن در شیر پس از چیزهائیست که مستثنی نمیشود ابدا ظن و خیال کن که قول به تجرد روح
قول مشهور و محققین است و لکن میگوئیم که محقق نشدن قالب برزخی و بدن مثالی در روح در حالیکه آن در عالم منام
بوده باشد اول کلام است فتامل جدا بعد از آن مخفی نماند بر تو که این اخبار و روایات مذکوره در این مجلس و تذییلات
آن چنانکه ادا کرد اصول ملکوتی و قواعد نورانی را از چیزهائیست که ادا کرده آنرا از آیات و اخبار متکاثره متظافره که روایت
شده از طرق عامه و خاصه بلکه مدرستیکه این اصول ملکوتی که ادا کننده است علم شان محمد و آل معصومین ع را
و ثابت کننده است مقامات نورانیه را برای ایشان تحقیق از اصول مذهب گردیده است یعنی اخص پس هم چنین ادا
کرد بعضی از اصول و قواعد کلامیه و فقهیه را و این مثل باقی بودن روح در برزخ و راه نیافتن فنا بسوی آن و مثل مرجوحیت
تقیه در مقامیکه در آن پیغمبر یا یکی از آل معصومین او را شتم و سب نماید الی غیر ذلک از اصول و قواعد چنانکه بر متدبر
مخفی نیست پس هر کسیکه کلام طولانی و مشبع را بخواهد در آنچه بسوی آن اشاره کردیم و امثال آن رجوع کند بکتب ما مثل
کتاب خزاین و غیر آن

مجلس نوزدهم

از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات بحکم پیدا
تعلق بدفن جسد طیب طاهر نورانور سید الشهداء روحی له الفداء دارد بدانکه بعض ثقات ذکر کرده است که سید نعمة الله
جزایری روایت کرده است در کتاب مدینة العلم از رجال خود از عبدالله اسدی که گفت در کنار نهر علقمه قبیله از بنی اسد
بودند زنان آن قبیله بسوی معرکه آمدند دیدند جثه ها اولاد رسول و پاره جگر زهرای بتول و اولاد علی امیر المؤمنین که شجاع
شجاعانست و جثه های اولاد ایشان در آن صحرا و بیابان افتاده خون از جراحات ایشان جاری میشود و سیلان میکند گویا که
ایشان را در ساعت کشته اند زنان از آن تعجب تمام مبادرت و سرعت نمودند نزد قبیله خودشان و بشوهرهای خودشان

میکنند آنچه دیده بودند بعد از آن بایشان گفتند که چه چیز عذر خواهید آورد به رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا زمانیکه
بایشان وارد شدید مکانیکه به اولاد ایشان یاری نکردید و از ایشان بلا را دفع ننمودید بشمشیر و نیزه زدن و تیر انداختن
پس شوهران آن زنان گفتند که ما از بنی اسد بیزاریم و بتحقیق لاحق شد بما ایشان ذلت و خواری و شامل گردید با ایشان ندامت
و پشیمانی از مکانیکه نفع نداد بایشان و زنان در اطراف ایشان میگردیدند و بایشان میگفتند اگر فوت شد از شما حضرت
و یاری کردن براین عصابه نبویه و دفع کردن از این طایفه علیه علویه پس الان برخیزید و بروید نزد جسد پاکیزه ایشان
و ایشان را دفن کنید زیرا که لعین ابن سعد دفن کرد جسد کسانیرا که دفن نمودن آنها را اراده کرد از قوم خود پس شما
مبادرت و سرعت نمائید بدفن کردن جساد آل الرسول و از خودتان این عار را بردارید چه میگوئید زمانیکه عرب بشما
گفتند که نصرت نکردید پسر دختر پیغمبر خودتان را با نزدیکی او و نازل شدن او بشهر شما پس برخیزید و از خودتان بعض
چرک و درن را بشوئید گفتند اینرا میکنیم آمدند بمعرکه و همت خودشان را باین بستند که اول بدن حسین روحی له الفداء
را دفن نمایند بعد از آن باقی بدنها را پس در معرکه بجثه ها نظر مینمودند جثه و بدن حسین را از میان الجثه ها نشناختند
زیرا که ایشان سرها بریده شده و آفتاب ایشان را تغییر داده بود پس در آن اثنا که ایشان متحیر بودند ناگاه دیدند سواری
بسوی ایشان میآید تا بایشان نزدیک شد گفت خیال شما چه چیز است گفتند ما آمدیم که جثه و بدن حسین و بدنهای اولاد و انصار
او را دفن نمائیم لکن جثه حسین را نمی شناسیم وقتیکه آن سوار اینرا شنید ناله کرد و ندا کرد وا ابتاه وا اباعبدالله کاش تو
حاضر بودی و مرا اسیر و ذلیل میدیدی بعد از آن بایشان گفت من شما را ارشاد میکنم ببدن حسین پس از اسب پیاده شد
و کشتگان را میگردید نظرش بر جسد حسین روحی له الفداء افتاد او را بسینه چسبانید در حالتیکه میگریست و میگفت
یا ابتاه بکشته شدن تو چشمهای شماتت کنندگان روشن گردید یا ابتاه بکشتن تو بنی امیه شاد شدند یا ابتاه بعد از
تو طول کشید کرب و غم کینه ما راوی گوید بعد از آن قدری از محل جثه او رفت و بدست خود قدری از خاک کنار انداخت
پس قبر حفر شده و لحد مشقوق پیدا شد الجثه شریفه را بآن فرود آورد و دفن کرد چنانچه الان هست راوی گوید بعد از آن
میگفت این بدن فلان و این جثه فلانست و طایفه بنی اسد ایشان را دفن میکردند وقتیکه از ایشان فارغ شد رفت بسوی
جثه عباس بن امیر المؤمنین پس خم گردید بر آن و ناله میکرد و میگفت یا عماه کاش تو نظر کنی بحال حرم و دختران در حالیکه
ایشان ندا میکنند وا عطشاه وا غربتاه بعد از آن امر کرد لحدی کندند و او را دفن نمود در آنجا بعد از آن آمد نزد جثه های اصحاب
یک گودالی کند و ایشان را در آن گودال دفن کرد مگر حبیب بن مظاهر را که بعض پسران عمش منع کردند که او را در آن گودال
دفن کند او را در جائی از سید شهدا دفن کرد راوی گوید وقتیکه قبیله بنی اسد از دفن ایشان فارغ شدند آن سوار بایشان گفت
بیائید تا جثه حر ریاحی را دفن کنیم راوی گوید پس آن سوار رفت و ایشان در عقب او میرفتند تا نزد بدن حر آمد پس ایستاد و گفت
قبول اما تو خدا توبه ترا قبول کرد و در سعادت تو زیاد کرد بجهت بذل کردن تو جان خود را در پیش فرزند رسول خدا راوی
گوید قبیله بنی اسد خواستند که او را حمل کنند بمحل شهدا آن سوار گفت نه بلکه در مکان خود او را دفن کنند راوی گوید وقتیکه
فارغ شدند از دفن او آن سوار بر اسب خود سوار شد قبیله بنی اسد باو چسبیدند باو گفتند ترا قسم میدهیم بحق کسیکه او را
بدست خود دفن کردی تو کیستی گفت من حجت خدایم بر شما من علی بن الحسین هستم آمدم تا جثه پدر خود و کسانیکه با او هستند
از برادران و اعمام و اولاد اعمام خود و انصار ایشان که جان خودشان را در پیش او بذل کردند دفن نمایم و الان برمیگردم
بزندان ابن زیاد لعنه الله و اما شما جزع نکنید زیرا که درباره ما یاری کردید پس ایشان را وداع کرد و از ایشان منصرف
گردید و اما قبیله بنی اسد ایشان با زنان خود به قبیله خود رجوع کردند تمام شد آنچه از سید جزایری نقل شد و اما آنچه
از مفید ره نقل شده در کتاب ارشاد او اینست که ابن سعد لعین در آن روز و فردای آن تا ظهر اقامه نمود و کشتگان
خود را جمع کرد و بایشان نماز کرد و دفن نمود و حسین ع و اصحاب او را ترک نمود در حالتیکه بر روی خاک افتاده بودند
وقتیکه بجانب کوفه کوچ کردند اهل غاضریه از بنی اسد آمدند و ایشان را دفن کردند چنانکه الان هست و عباس را
دفن کردند در آن مکانیکه در آن افتاده بود چنانکه الان هست و از او نیز نقل شده است بوجه مفصل و آن اینست وقتیکه
عمر بن سعد لعین کوچ کرد قومی از بنی اسد خارج شدند که بغاضریه نازل شده بودند پس آمدند نزد حسین و اصحاب او پس

بایشان نماز گذاردند و حسین را دفن کردند در آن مکانیکه الان قبر او هست و دفن کردند پسرش علی اصغر ابن حسین را در زیر
پاهایش و حفر کردند برای شهدا از اهل بیت و اصحاب او که در اطراف او افتاده بودند از جانبی که پاهای حسین واقع شده بود و
ایشان را جمع کرده همه ایشان را دفن کردند و مخفی نماناد بر تو که آنچه نقل میشود از مفید چیزیکه عطا میکند اینرا که گودالیکه
در آنست اهل بیت سید شهدا روحی له الفداء از اولاد و برادران و اولاد برادرش حسن و پسران عمش غیر از آن گودالی
است که در آنست اجساد اصحاب زیرا که او وقتیکه ذکر کرد نامهای کسانیرا که از بنی هاشم شهید کردند گفت همه ایشان
مدفون هستند در مکانیکه پاهای حسین بعد از آن واقع شده در مشهد او حفر کردند برای ایشان گودالیرا و همه ایشان را
بآن گودال انداختند و خاک را بر ایشان تسویه کردند مگر عباس ابن امیر المؤمنین زیرا که او را در موضع مقتل خود در
طریق غاضریه دفن کردند و قبرش ظاهر است و برای قبور برادران و اهل او که نامهای ایشان را ذکر کردیم اثری نیست
و اینست بجز این نیست که زیارت کننده ایشان را در نزد قبر حسین ع ایشان را زیارت میکند و اشاره میکند به زمینیکه در جانب
پاهای حسین است بسلام دادن و علی ابن الحسین ع در جمله ایشانست و میگویند که او نزدیکترین ایشانست از حیثیت
دفن بحسین و اما اصحاب حسین ع که با او شهید شدند ایشان در اطراف او دفن شده اند و ما قبرهای ایشان را بتحقیق و تفصیل
تحصیل نکرده ایم مگر اینکه شکی نیست که حائر محیط ایشانست رضی الله عنهم و ارضاهم و اسکنهم جنات النعیم پس این چنانکه
می بینی صریح نیست در تعدد حفره و گودال بلکه عطا میکند صحت احتمال بودن قبور اصحاب در اطراف و جوانب از تربه حسین
روحی له الفداء چنانکه عطا میکند صحت احتمال متعدد بودن قبور را بعددیکه در غایت کثرت است زمانیکه تائید میکند
حفره حیره را آنچه از ابن شهرآشوب نقل شده از اینکه برای اکثر ایشان قبرها پیدا میکردند و میدیدند مرغان سفید را و اما
آنچه از کتاب منتخب نقل شده اینست که ایشان گودال عمیقی کندند همه ایشان را بآن گودال که انداختند و عباس بن امیر
المؤمنین را در آن موضعیکه شهید شده بود دفن کردند بطریق غاضریه حیثیکه الان قبرش در آنجا است پس این
چنانکه می بینی عطا میکند یکی بودن گودال را یعنی که بنی هاشم و اصحاب تماما در یک حفره و گودال دفن شده اند و کیف کان
آنچه از مفید نقل شد عطا میکند حاضر نشدن سید ساجدین را برای دفن پدرش روحی لهما الفداء ولکن مقتضای حق و تحقیق
بر دفن آنچیز است که از سید جزایری نقل شد و آن از چیزهائیست که آنرا نیز جمعی از متأخرین متأخرین تقویت کرده اند و در جائی
نوشته اند بعد از نقل کلام مفید ره که این در ظاهر این است و اما امام مباشر نمیشود امر او را مگر امام و نصاً بر این دلالت
کند آنچه ابو عمرو کشی روایت کرده از محمد بن مسعود از جعفر ابن احمد از حمدان بن سلیمان از منصور بن عباس از اسمعیل
ابن سهل از بعضی اصحاب ما گفت من در خدمت رضا بودم داخل شد بر او علی ابن ابی حمزه و ابن سراج و ابن مکاری
پس علی گفت بعد از کلامیکه در میان او و ایشان در خصوص امامت او جاری شده بود بدرستیکه ما روایت کرده ایم
از پدران تو که مباشر نمیشود امر امام را مگر امامی که مثل او باشد پس ابو الحسن ع باو گفت خبر ده مرا از حسین بن علی بن ابیطالب ع
امام بود یا غیر امام گفت بلکه امام بود گفت پس کدام شخص مباشر امر او شد گفت پسرش علی ابن الحسین ع گفت از کجا بود علی
ابن الحسین ع گفت محبوس بود در نزد ابن زیاد لعنه الله تعالی گفت بیرون آمد در حالیکه ایشان بیرون آمدن او را ندانستند
تا آمد به کربلا و مباشر گردید امر پدر خود حسین ع را بعد از آن مراجعت کرد پس ابو الحسن باو گفت بدرستیکه آنکسیکه علی ابن
الحسین را قدرت و قوت داد تا کربلا آمد و امر او را مباشر گردید همان کسی است که صاحب این امر را قادر نمود که ببغداد
بیاید و امر پدر خود را مباشر شود بعد از آن برگردد و او در حبس نبود انتهی حدیث تنزیلات نورانی ملکوتیت تنزیل او
در اشاره کردن است بر اینکه جسد سید شهدا روحی له الفداء و اجساد انصار و اصحاب او را قبل از دفن غسل داد و کفن نمودند
غسل و کفن نمودن اینکه بطریق ملکوتی است پس این را متضمن است حدیث مستفیض در نقل بلکه نزدیک است که از متواترات
باشد وارد گردیده است آنرا جمعی از ائمه حدیث و حذاق ایشان در کتابهای خودشان از ایشان است ابن قولویه
در کتاب کامل الزیارات باسناد خود در قدامة بن زائده از پدرش گفت علی ابن الحسین ع بمن گفت که یا زائده
بمن رسید که تو قبر ابی عبدالله را گاه گاه زیارت میکنی گفتم چنانست که بشما رسیده است بمن گفت چرا اینرا میکنی

وحال آنکه برای تو قرب و منزلتی هست در نزد سلطان خود که حمل و وادار نمیکند کسی را بر محبت ما و تفضیل دادن ما و ذکر فضایل ما و آنچه واجب است براین امت از حق ما پس گفتم بخدا قسم من اراده نمیکنم باین مگر رضای خدا و رسول خدا را و سرعت میکنیم بسختی از سخط او و بزرگ میشود در سینه من مکروهیکه ببابا و بمن میرسید پس گفت بخدا قسم این چنین است آنکه بتو اینرا گفت و من آنرا شنفته میکنم پس گفت مژده باد ترا مژده باد ترا پس خبر میدهم ترا خبری را که در نزد من است از حدیث مخزونه وقتیکه رسید بما آنچه بما رسید در طف و پدرم و کسانیکه با او بودند از پسران و برادران و سایر اهل بیت او کشته شدند و حرم و زنان او را بر اقتاب شتر حمل کردند متوجه شدند ایشانرا بکوفه بردند پس من بایشان نظر میکردم در حالیکه بر روی خاک افتاده بودند و ایشانرا دفن کرده بودند پس این بزرگ میشد در سینه من و شدید میشد اضطراب من چنانکه میدیدی و نزدیک شد که روحم خارج شود عمه‌ام زینب دختر علی کبری این حالت را از من مشاهده کرد و گفت چه شده است مرا که ترا می‌بینم که نفس خود را بخشش میکنی ای یادگار جد و پدر و برادرانم گفتم چگونه جزع و گریه نکنم و حال آنکه می‌بینم آقای من و برادرانم و عموهایم و پسران عمم و اهل من در حالتیکه در خاک و خون آلوده افتاده‌اند و لباسهای ایشانرا بیرون کرده و کفن و دفن نمی‌کنند و احدی و بشری بر ایشان نزدیک نمیشود گویا که ایشان اهل بیتی هستند از دیلم و خزر پس گفت جزع نیاورد ترا آنچه می‌بینی بخدا قسم این عهدیست از رسول خدا بر جد تو و پدر و عم تو و هر آینه تحقیق اخذ کرده است میثاق مردمی را از این امت که نمیشناسند ایشانرا فراعنه این زمین و ایشان معروف هستند در اهل آسمانها که ایشان جمع میکنند این اعضای متفرقه و این جسدهای آلوده بخون را و ایشانرا دفن میکنند و در این طف علامتی برای قبر پدر تو سید الشهدا نصب میکنند که اثر آن مندرس و رسم آن محو نمیشود بگردش ایام و لیالی و هر آینه جهد و سعی میکنند ائمه کفر و شیعیان ضلالت و گمراهی در محو و پامال کردن آن اثر پس زیاد نمیکنند اثر آن مگر ظهور و امر او مگر بلندی را پس گفتم این چه عهد و چه خبر است گفت خبر داد مرا ام ایمن که رسول خدا آمد بمنزل فاطمه در روزی از روزها و فاطمه برای او حریره عمل آورد و درست کرد و علی آنرا در طبقی که در آن خرما بود بخدمت پیغمبر آورد بعد از آن ام ایمن گفت من کاسه بزرگی که در آن شیر و کره بود بخدمت ایشان آوردم پس رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین از آن حریره خوردند و پیغمبر و ایشان از آن شیر آشامیدند بعد از آن از آن تمر با انضمام کره خوردند بعد رسول خدا دست شست و علی بر آن آب میریخت وقتیکه فارغ شد از شستن دستهای خود بروی خود مالید بعد از آن بعلی و فاطمه و حسن و حسین نظر کرد نظر کردنیکه در آن سرور را در روی او میدیدیم بعد از آن بسوی آسمان نگریست بعد روی خود را بسوی قبله نمود و دستهای خود را گشود و دعا میکرد بعد از آن افتاد بسجده در حالتیکه گلوگیر میشد از گریه بدون آنکه نوحه و فریاد نماید پس گلوگیر شدنش طول کشید و اشکهایش جاری شد بعد از آن سر خود را بلند کرده بزمین نگریست و من هم محزون شدم برای آنچه از رسول خدا دیدیم پس بخیال آوردیم که از او سؤال کنیم چون طول کشید علی و فاطمه گفتند چه چیز ترا بگریه آورده یا رسول الله خدا چشمهای ترا نگریاند دلهای ما را پاره کرد آنچه از حال تو دیدیم فرمود یا اخی بسبب شما شاد شدم شاد شدنیکه هرگز بمثل آن شاد نشده بودم و بسوی شما نظر میکردم و خدا را حمد میکردم در مقابل نعمت او که بمن عطا کرده در خصوص شما ناگاه جبرئیل بمن نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه خدای تعالی مطلع شد بآنچه در دل تو بود و دانست سرور ترا به برادر و دختر و دو نواده خود پس کامل نمود برای تو نعمت و عطیه را بتو گوارا نمود بآنکه گردانید ایشانرا و ذریه و محبان و شیعیان ایشانرا با تو در بهشت جدائی نکند میان تو و ایشان زنده میشوند چنانکه زنده میشوی و عطا کرده میشوند تا بسیار راضی باشی بر بلاهای بسیاری که بر ایشان میرسد در دار دنیا و مکارهیکه بایشان وارد شود بدست مردانیکه ملت ترا بخود نسبت میدهند و اعتقاد میکنند که از امت تواند ایشان بری هستند از خدا و از تو خبط کرده‌اند خبط عظیمی هلاک شده‌اند هلاکی متفرق میشود جای افتادن و شهید شدن ایشان و قبرهای ایشان از هم دور میشود خیر از خدا برای ایشان و برای است درباره ایشان پس حمد کن برای خدا در عوض خیر او و راضی باش بقضای او پس حمد کردم خدا را و بقضای او راضی شدم بآنچه اختیار کرده برای شما بعد از آن جبرئیل گفت بدرستیکه برادر تو بعد از تو مقهور است و مغلوب است توسط امت تو و غلبه میکنند و از دشمنان شما رنج و تعب میکشند و او را میکشند شریرترین خلق و شقی‌ترین خلایق او را میکشند نظیر پی کننده ناقه صالح در شهریکه هجرتگاه او است و کوفه میشود و حال آنکه او

قدیم شیعه او بود و شیعه اولاد او بود و در مقتول شدن او و در حال بلای ایشان بزرگ میشود و این نواده تو و بدست خود اشاره بحسین کرد مقتول میشود در میان گروهی از ذریت تو و اهل بیت تو و نیکوکاران از امت تو در کنار فرات در زمینی که آنرا کربلا گویند و بجهت آن کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریه تو بسیار وارد میشود در آن روزیکه کرب و حزن آن تمام نمیشود و حسرت آن فانی نمیگردد و آن زمین پاکیزه‌ترین بقعه‌ها است و بزرگترین آنها است از حیثیت حرمت و بدرستیکه آن زمین از زمین بهشت است پس زمانیکه آن روز رسید که نواده شما را و اهل او را در آن روز شهید میکنند و بایشان احاطه میکنند دستهای لشکر اهل کفر و لعنت زمین بلرزه درآید از اطراف آن پراکنده میشود کوهها و اضطراب آنها بسیار میگردد و فریاد میکند دریاها با موجهای خود و آسمانها موج میزند با اهل خود برای تو یا محمد و برای ذریه تو و از جهت بزرگ شمردن هتک حرمت تو و برای شر بلائیکه در ذریه تو در عترت تو وارد میشود و چیزی از اینها باقی نمیباشد مگر اینکه از خدای عز و جل اذن میخواهند در یاری اهل ضعیف و مظلوم تو که ایشان حجت خدا هستند بر خلق و بعد از تو پس وحی میکند خدا بآسمانها و زمینها و دریاها و کسانیکه در آنها هستند و بدرستیکه من خدای پادشاه قادر هستم که فوت نمیشود از او گریزنده و او را عاجز نمیکند امتناع کننده و من قادرترم درباره آن یاری کردن و انتقام کشیدن قسم بعزت و جلال خودم هر آینه عذاب میکنم کسیرا که رسول مرا و برگزیده مرا اذیت کند و هتک حرمت او را بکند و عترت او را بکشد و عهد او را بشکند و اهل او را ظلم کند عذاب کردنیکه آنرا با احدی نکرده باشم از اهل عالم پس در آنوقت فریاد میکند هر چیزیکه در آسمانها و زمینها است و لعن میکنند کسیرا که بعترت تو ظلم کرده و حرمت ترا حلال دانسته پس زمانیکه آن گروه بسوی خوابگاه خودشان رفتند خدای تعالی خودش مباشر قبض کردن ارواح ایشان میباشد و نازل شود بسوی زمین ملائکه از آسمان هفتم که با ایشان باشد ظرفهای از یاقوت و زمرد مملو باشد از آب حیات و حله‌ها از حله‌های بهشت و طیبی از طیبهای بهشت پس جثه‌های ایشانرا بآن آب میشویند و حله‌ها را بایشان میپوشند و بآن طیب حنوط میکنند و ملائکه صف بصف بایشان نماز میگذارند بعد از آن خدای تعالی بر میانگیزد از امت تو مبعوث میگرداند که کفار ایشانرا نمیشناسند و شریک نشده‌اند در آن خونها نه بگفتن و نه بکردن و نه به نیت پس اجسام ایشانرا را دفن میکنند و نشانه برای قبر سید الشهدا بر پا میکنند در آن صحرا که علامت باشد برای اهل حق و برای مؤمنین سبب رستگاری شود و ملائکه از هر آسمان صد هزار ملک در هر روز و شب آنقبر را احاطه میکنند و باو صلوات میفرستند و در نزد خدا او تسبیح مینمایند و از خدا طلب مغفرت میکنند برای زوار او و مینویسند نامهای کسانیرا که بزیارت او میآیند از امت تو در حالتیکه تقرب کننده‌اند بسوی خدا و تو بسبب زیارت و نامهای پدران و عشایر و شهرهای ایشانرا و نشان میزنند در رویهای ایشان بمیسم نور عرش خدای تعالی هذا زایر قبر سید الشهدا و ابن خیر الانبیاء که این زایر قبر بهترین شهدا و پسر بهترین انبیا است زمانیکه روز قیامت شود طلوع میکند در رویهای ایشان از اثر این میسم نوریکه چشمها را خیره میکند بایشان دلالت میکند و بآن نور ایشانرا میشناسند و گویا که ترا می‌بینم یا محمد در میان من و میکائیل ایستاده و علی پیش ما است و با ما است از ملائکه خدا آنقدر که بشمار در نمیآید ما احد میکنیم از این میسم که در روی او است از خلایق تا نجات میدهد خدا ایشانرا از هول آنروز و شداید آن و این حکم خدا و عطای او است برای کسیکه قبر ترا زیارت کند یا محمد و قبر برادر تو یا قبر دو نواده ترا که اراده نکند بآن زیارت غیر خدا را و وفود میآیند مردانی از آنها کسانیکه سزاوار است بر ایشان از خدا لعنت و سخط میخواهند که رسم آنقبر را محو نمایند پس خدا راه نمیدهد برای ایشان بآنقبر نمی گرداند بعد از آن رسول خدا گفت این مرا محزون و غمگین کرد و گریاند زینب گفت وقتیکه ابن ملجم بشمشیر بر پدرم زد و اثر مرگ را از او دیدم با او گفتم ای پدر خبر داد بمن ام ایمن بچنین و چنین و بتحقیق دوست میدارم که آنرا از تو بشنوم پس گفت ای دخترم حدیث چنانست که ام ایمن خبر داده است بتو و بدرستیکه تو و دختران اهل بیت تو هر آینه در این شهر اسیر میباشند در حالتیکه ذلیل و ترسان میباشند میترسند از اینکه خلق شما را غارت نمایند پس صبر کنید قسم بخدا آنکه دانه را شکافت و خلق را آفرید نمیباشد بر روی زمین در آنروز دوستی خدا غیر از شما و غیر از محبان و شیعیان شما هر آینه بتحقیق رسول خدا با ما گفت وقتیکه این خبر را بما خبر داد که شیطان لعنه الله در آنروز میجهد از شادی و جمیع زمین را جولان میکند در میان شیاطین و عفاریت خود و میگوید ای گروه شیاطین بتحقیق از

ازدریای آدم مطلوب خود را درک کردیم و در هلاک ایشان بنهایت رسیدیم و اکثر آبا ایشان را رشک داشتیم مگر آن کسانیکه با این
گروه تمسک نموده باشند پس بگردانید فعل و کار خود تا از اینک انداختن مردم و حمل کردن ایشان بعداوت ایشان و اغراء
و تحریص نمودن آنها با ایشان و بدوستیان ایشان با ضلالت و کفر خلق مستحکم بود که کسی از ایشان نجات نیابد و هر آینه بتحقیق و
شیطان ظن خود را بضرر ایشان نمود در حالیکه او دروغ گو است و بدرستیکه نفع نمیدهد با عداوت شما عمل صالح و ضرر نمیزند
با محبت و دوستی شما گناه غیر از کبایر بعد از آن علی ابن الحسین گفت بعد از آنکه این حدیث را بنقل کرد و فرمود این حدیث را
اخذ کن آگاه باش اگر در طلب او سفر کنی هر آینه قلیل و کم است این حدیث و مخفی نماند بر تو که تغسیل و تکفین و تحنیط ملکوتی را از آنچه بیانات
که جمع میشود با بودن ابدان طیبه و اجساد طاهره بر حالت خود که پیش از تغسیل و تکفین و تحنیط ملکوتی در آنحالت بودند از آلوده بودن
بخونهای طاهره و در خاک کربلا و ریگهای زمین پربلا بمعنی که اگر قبور شریفه را نبش نمایند هر آینه آن ابدان طیبه ملطخ و آلوده
بریگها و خاکها و آلوده بخونها یافته میشوند و در حالتیکه عریان از لباسها و بدون کفن میباشند و آن ابدان با همه اینها مغسل و مکفن
و محنط هستند بتغسیل و تکفین و تحنیط ملکوتی پس میبیند اینها را باینحالت ملکوتی کسیکه او را قوه مشاهده و دیدن اشیا ملکوتی هست
و بتحقیق در سابق گذشت که صاحب نفس کلیه و روح قاهر و غالب از محمد و آل معصومین او اشیا ملکوتی را میبیند زمانیکه خواهد هر کس
بوده باشد مطلقا خواه از سعدا و اشقیا و اخبار و روایات سابقه اگرچه از این چیزها است که غنی و بی نیاز میگرداند از ذکر کرد
غیر اینها مگر اینکه اشاره میکنیم بر روایتی که این را متضمن است از روایاتیکه تعلق بجسد شریف سید الشهدا دارد پیش از دفن بعد از آن
مخفی نماند بر تو که این حدیث شریف بتحقیق جمله از اصول را عطا کرد مثل از محبت متحمل شدن ضرر و مکاره از جهت احیا و زنده کردن این دین
آثار امور آل محمد از زیارت و نشر فضایل ایشان و هرچه باین شبیه است و مثل اینکه بلیه کفن بر اینه عورت و استغاثه و استغفا
سید الشهدا هر چیز و این مستفاد میشود از قول او که گفت لا یبقی شیء من ذلک الا استاذن الله تعالی فی نصرة الملک و مثل
سری از اسرار مقاتله و مجاهده کردن امیر المومنین با منافقین و مرتدین از اهل سقیفه و صحیفه و تابعان ایشان و مثل اینکه مقام
زینب دختر امیر المومنین در مرتبه است که تالی مقامات اصحاب عصمت است و مثل اینکه فضل شیعه در مقامی است که حدیث
قدسی بسوی آن اشاره میکند از قول خدا تعالی یا محمد حُبُّ تکن انت تکن علی قبه و حب تکن علی قبه تکن محبوا
علی قبه و ان اخبر حوا الحدیث الی غیر ذلک از اصول و اسرار کثیره و کفایت میکند در شأن این حدیث شریف آنچه اشاره کرد
بالمعصوم بقول خود اما لو ضربت فی طلبه آباط الابل حولا لکان قلیلا پس هر طور باشد الان اشاره میکنیم بآنچه بتحقیق ترا وعده کردیم
از ذکر روایتیکه متضمن است خبری را که بآن اشاره کردیم بدانکه من در نسخه قدیمه دیدم بدرستیکه حکایت شده از مردی که گفت در آن روزیکه
حسین و اصحاب او را کشتند برای من شغلی رو داد پس رفتم برای بجا آوردن بصحرا رفتم گذشت بمن بوی مثل بوهای مشک و عنبر
و آن بوی خوش را قصد کردم پس مردانی را دیدم که بر روی زمین افتاده اند و بادها بآنها میوزد و نور ایشان بر خلایق روشنی می بخشد و از
میان ایشان مرد عظیم الهیئت را دیدم که بر روی زمین افتاده و سر او را از بدن جدا کرده اند و بادها با و میوزد و نورش بآسمان بر
تعجب میکنم از هیبت او [illegible] پیش او رفتم اندام ملرزید ناگاه همهمه و آواز از زیر زمین در پیش روی خود شنیدم که قائلی میگفت
دور باش ای مرد از این شخص بآنکه گفتم و ای بر تو کیستی و این شخص آیا کیست گفت من پادشاهی هستم از جن و این روی خاک افتاده
حسین ابن علی ابن ابیطالب است و اینها که بر روی زمین افتاده اند و بادها بایشان میوزد اولاد او و اصحاب او هستند گفتم این بر زمین افتاده
حسین است گفت بلی پس از زمین سنگ را برداشتم و بر سر خود زدم تا غش کردم و وقتیکه بهوش آمدم گفتم وای بر تو در اینجا چه میکنی
گفت وطن من در کعبه است شنیدم که حسین را در زمین کربلا کشته اند پس باینجا آمدم بجهت حسین عطشان مذبوح میگریم پس در آن
اثنا که ما در سخن بودیم ناگاه دیدیم سوارانی را قصد کردند رسیدند که مرا کشتند از ایشان که بچشم ناگاه یکی از ایشان مرا [illegible]
بتازیانه مرا زد تا غش نمودم پس رجوع کردند ایشان کشته ها را واحدا بعد واحد میگردیدند تا آمدند بسوی جسد حسین پس سینه شریف
حسین را با سمهای اسبهای خود شان میکوبیدند تا اینکه [illegible] او را خورد نمودند بعد از آن رجوع کردند بمکانیکه از آن آمده بودند
من گریه و نوحه میکردم در همه روز تا شب و وقتیکه تاریکی داخل شد ناگاه دیدم غلبه عظیم و گریه و نوحه از جانب مشرق پیدا شد نظر کردم نزد ولادت

دیدم که لباسهای ایشان سیاه بود و ایشان محزون بودند و گریه میکردند و در میان ایشان مردی را دیدم که صاحب محاسن خوش بود و از محاسن
خود گرفته میگفت وا ولداه و وا قرة عیناه و وا ثمرة قلباه و وا مقتولاه و وا سخیاه و اولداه یا حسین پس آمد بجسد شریف و خود را با آن اجزا
و لبهای خود را بر نحر و سینه او گذاشت او را میبوئید و میگریست و میگفت که ترا کشت ای پسر من و که استخوان سینه و پشت ترا خورد کرد
یکدفعه سینه او را میبوئید و دفعه دیگر بطرف آسمان میگریست و بدست خود بسوی این مردان یکی بعد یکی اشاره مینمود و ایشان
جسد شریف را میبوئیدند و وقتیکه فارغ شدند رفتند بجانب مغرب ناگاه دیدم همان جن در پیش رویم در زیر زمین میگرید و فریاد میکند پس
گفتم وای بر تو کجا رفتند این مردان که بر جسد شریف گریه میکردند ظن میکنم که ایشان با این مقتولین قرابت و خویشی دارند
گفت ای شیخ بخدا قسم من حاضر بودم آیا آن مردان را میشناسی که بودند گفتم نه بخدا قسم گفت آن مردی که بدست خود محاسن خود را گرفته بود جد او
محمد مصطفی بود گفتم کسانیکه با او بودند که بودند گفت ملائکه بودند از آسمان و وقتیکه کلام او را شنیدم گریه کردن مرا گلوگیر نمود در رو بخود
افتادم و گریستم و او با من گریست پس ناگاه دیدم غلبه عظیمه شد ظن کردم که غلبه اولی است و ایشان را گریه و نوحه بود در میان ایشان
مردی را دیدم که مندیل سیاه در دست داشت و اشک چشم خود را مسح میکرد و میگفت وا حر قلباه علیک یا ولدی یا حسین پس پیش آن بدن
شریف آمد و دهن خود را بر نحر او گذاشت و میگریست و میگفت ای میوه قلب مصطفی و ای سرور دل زهرا و ای پاره قلب من بدرستیکه من
علی مرتضایم آنجثه شریفه را میبوسید و گریه‌هایش مثل خون از چشمهایش بر آن جسد شریف جاری میشد و وقتیکه او را دیدم غش کردم
و وقتیکه از غش بهوش آمدم دیدم مردانی یکی یکی آن جسد شریف را میبوسند و ساعتی رفتند بعد از آن از نظر غایب شدند پس صیحه و
فریاد عظیمی شنیدم و گریه کردن بلندی که زمین از آنها بحرکت آمد مردانی و زنانی را دیدم و دیگر زنی از میان آن زنان موی خود را پریشان
نموده و لباسهای سیاه پوشیده و انگشتان خود را مشبک کرده بسر گذاشته و ناله میکرد از قلب محزون و مردان و زنان
از جهت گریه او میگریستند بعد از آن آمد نزد آن جثه شریفه خود را بر روی آن انداخت بعد از آن مردی از مردان و زنان آمده خود را بر روی
آنجثه انداخت و او مویه میکرد و میگفت وا اخاه السلام علیک یا غریب الغرباء السلام علیک یا مذبوحا من القفا من برادر تو حسن
مجتبی هستم و آن زن میگفت وا ابناه وا مقتولاه و اعطشاناه و ای پسر من ترا کشتند و ترا نشناختند و از نوشیدن آب ترا منع کردند
و سر ترا از قفا بریدند و جد و پدر ترا ملاحظه نکردند ای پسر من با من تکلم کن من مادر تو زهرایم و این برادر تو حسن مجتبی است پس حسین
تکلم کرد و کلام او از گلویش خارج میشد و میگفت ای مادر یا فاطمه یا اماه یا حسن مرا کشتند و از پشت سرم را بریدند و مرا برو افکندند و از
نوشیدن آب مرا منع کردند پس شما باد از من سلام و وقتیکه این را دیدم خاک را بسر ریختم و نمیدانستم بکجا روم و برای کار خود رفتم و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون الحدیث تذییل دوم در اشاره کردن بمطلب مهمی که
بجسد شریف تعلق دارد با معنی که آیا بدن شریف آنحضرت الان در قبر است یا در عرش و آسمانست و مخفی نماند بر تو بدرستیکه تحقیق این مطلب
از امور لازمه است پس میگوئیم حکم کردن باول اگرچه بر مقتضی حق و تحقیق است ولکن بعد از تسلیم خبری که دوم را عطا میکند مثل آنچه
روایت کرده است آنرا صدوق ره باسناد خود از ابی معاویه از اعمش از جعفر بن محمد از پدرش از جدش که گفت پیغمبر فرمود در آن
که مرا بآسمان بردند ملائکه را دیدم که نظر کردن به صورت علی ابن ابیطالب گفتم ای حبیب من جبرئیل اینچه صورتست جبرئیل گفت ملائکه خواستند
که بصورت علی ابن ابیطالب نظر نمایند گفتند پروردگارا بدرستیکه بنی آدم در دنیای خود شان تمتع میبرند در صبح و شام بنظر کردن بصورت
علی ابن ابیطالب حبیب حبیب تو محمد و خلیفه و وصی و امین او و پس ما را بصورت او متمتع گردان بقدریکه اهل دنیا را و متمتع میشوند خدا
عالم صورت او را از نور قدس خود عز و جل برای ایشان مصور گردانید پس علی در شب و روز در پیش روی ایشان است و او را زیارت
میکنند و صبح و شام با و نظر مینمایند راوی گفت خبر داد بمن اعمش از جعفر ابن محمد از پدرش که وقتیکه ابن ملجم از سر او بشمشیر زد این ضربت
واقع شد در آن صورتیکه در آسمان بود پس ملائکه در صبح و شام با و نظر میکنند و بر قاتل او ابن ملجم لعنت مینمایند و وقتیکه حسین کشته شد ملائکه
نازل شدند و او را برداشته بردند تا آسمان پنجم با صورت علی را بر که گذاشتند پس هر وقتیکه ملائکه از آسمانهای دنیا بآسمان پنجم صعود میکنند
برای زیارت صورت علی و نظر کردن با و بر جسد حسین بن علی در حالیکه بخون خود آلوده است بر یزید و ابن زیاد و قاتلان حسین بن علی

لعنت میکنند تا روز قیامت عرش گفت صادق بمن فرمود این از مکنون علم و مخزون آنست سرو بکن او ورد آنرا مگر از اهل او
و نیز از انهاست آنچه در بعضی از کتب احادیث است از آنهاست کتاب کامل الزیارات ابن قولویه و در آن گفته باسناد خود از
عبد الله بن بکیر گفت حججت مع ابی عبد الله فقلت یا ابن رسول الله لو نبش قبر الحسین بن علی کان یصاب فی قبره شیء
فقال یا ابن بکیر ما اعظم مسائلک ان الحسین مع ابیه و امه و اخیه فی منزل رسول الله و معه یرزقون
و یحبرون و انه لعن یمین العرش متعلق به یقول یا رب انجز لی ما وعدتنی و انه لینظر الی زواره
و هو اعرف بهم و باسمائهم یعنی از ابی عبد الله پرسیدم گفتم یا بن رسول الله اگر قبر حسین بن علی را نبش نمایند در او چیزی یافت میشود گفت
یا بن بکیر چه بسیار بزرگست مسئله تو بدرستیکه حسین بن علی با پدر و مادر و برادرش در منزل رسول خدا هستند و با او روزی میخورند و
شاد میشوند و حسین از یمین عرش متعلق است بعرش میگوید یا رب زود عطا کن بمن آنچه بمن وعده کرده و بدرستیکه او به
زوار خود نظر میکند پس او عرفست با ایشان و نامهای ایشان و نامهای پدران ایشان و آنچه در جلهای ایشان است از انها
پس بر خود و نظر میکند بسیکه با و گریه میکند و برای او استغفار میکند و سؤال میکند از پدرش که برای او استغفار نماید
و میگوید ای گریه کننده اگر بدانی آنچه خدا برای تو مهیا و آماده کرده است هر آینه شاد میباشی بسیار از آنچه اندوه و غمگین شده
و بدرستیکه او استغفار میکند برای او و از هر گناه و خطیئه بحدیث میگویم و از اینست آنچه روایت کرده است شیخنا الصدوق
از موای ما امام ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق گفت هیچ پیغمبر و وصی پیغمبر نیست که زیاده از سه روز در زمین بماند مار و
استخوان و گوشت او را بآسمان میبرند و جویها بقبرهای ایشان میآیند و با ایشان میرسانند از دور سلام را و بایشان میشنوانند در جاها
آثار ایشان از نزدیک و دور بحدیث و مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچه در خبر اول است از کوچه با خبر ای خبرین منافی است
زیرا که ظاهر آن اختصاص است باینمعنی که بدن سید الشهدا انتهای آسمان است و خبر دوم افاده تعمیم میکند بسبب اصحاب کسا با اینکه
آنچیز در آنست افاده میشود که اجساد ایشان در عرش است و بتحقیق شناختی که خبر اول ناطقست باینکه جسد سید الشهدا در آنجا
نیست و خبر سیم افاده تعمیم میکند نسبت بهر پیغمبر و وصیی پس بعد از رفع منافات و مناقضه از میان این اخبار بوجهی از عنایت
میگوییم این اخبار معارضه نمیتوانند بکنند با اخبار کثیره که بحد تواتر معنوی رسیده اند در افاده نمودن آنها اینرا که اجساد طیبه طاهره
از محمد و آل معصومین او و هم چنین سایر انبیاء و اوصیا در قبر منوره و مضاجع مقدسه خودشان هستند و چگونه چنین
باشد زیرا که اگر در اینمقام نباشد مگر حدیث صحیح بنا بر قول صحیح و آنصحیح محمد بن سنان است نقل کرده از مفضل بن عمر در حدیث
طویل از صادق و در آن گفت زمانیکه زیارت کردی امیر المؤمنین را پس بدانکه تو زیارت کننده هستی استخوانهای آدم
و بدن نوح و جسم علی ابن ابیطالب را الی ان قال زمانیکه زیارت کردی بنجف را پس زیارت کن استخوانهای آدم و بدن نوح
و جسم علی ابن ابیطالب را زیرا که تو پدران اولین و آخرین را زیارت کننده هستی تا آخر حدیث هر آینه کفایت میکند از جهت دلیل
و حجت در اینمقام کجا مانده که مؤید و مساعد باشد با اخبار و وجوه کثیره پس باشاره اجمالیه بسوی آنها اشاره میکنیم میگوییم از جمله
آنهاست آنچه در اخبار مستفیضه است از وصیت کردن امیر المؤمنین با ولاد خود که او را پنهان دفن نمایند تا بر قبر شریف
او مطلع نشوند اعادی از بنی امیه و لعنت ظاهر است و از آنهاست نیز فقرات کثیره از جمله کثیره از زیارات و ادعیه که وارد شده
در خوردن تربت طاهره حسینیه و استشفاء بآن زیرا که ظاهر همه آنها اعطا میکند که جسد شریف در قبر شریف است تا قیامت
یا تا رجعت و از آنهاست نیز اخبار کثیره که ناطقند بر جور و ظلم کردن بنی عباس بر قبر شریف خصوصا متوکل ملعون و بعض این
اخبار در مطلب صریحست و آن مثل آنچه مجلسی ره در بحار نقل کرده است در حدیثی و در تهذیب گفته است ابو علی عمار که حدیث
کرد بمن ابراهیم دیزج و سؤال کردم از او از صورت امر بمن گفت آمدم در میان خاصه غلامان خود و قبر را نبش کردم پس حصیر تازه
در بالای آن بود که حسین بن علی در آن بود بوی مشک میآمد حصیر را در حال خود گذاشتم و بدن حسین را در بالای حصیر گذاشته امر کردم
که خاک را بر آن بریزند و آب را بر آن روان کردم و امر کردم گاوها را که بقبر آن شخم و حراثت نمایند گاوها قدم بآن قبر نه گذاشتند
و قتیکه باین موضع میآیند بر میگشتند پس برای غلامانم قسم یاد کردم با قسمهای مغلظه که اگر احدی از ایشان اینرا ذکر نماید هر آینه
او را میکشم بحدیث میگوییم از آنهاست نیز اختلاف اقوال بسبب اختلاف اخبار کثیره در دفن سر سید الشهدا از روله اعدا

و مشهور در میان علمای امامیه آنست که آنسر با جسد او دفن شده است و بتحقیق آنرا علی ابن الحسین رد کرده و بتحقیق اخبار کثیره وارد شده است
در اینکه سر سید الشهدا در نزد قبر امیر المؤمنین مدفونست و شیخ گفته که عمرو بن سعد آنرا در مدینه دفن کرده و بتحقیق جماعتی روایت کرده
که سر شریف حضرت حسین را در شهر دمشق مدار کشیدند و در خزینه بنی امیه ماند تا سلیمان بن عبد الملک حاکم شد آنرا خواست
آوردند در حالیکه آن نورانی بود در طرفی گذاشت و عطر و طیب کرد آنرا و در ثوبی گذاشت و آنرا دفن کرد در مقابر مسلمین بعد از آنکه
بآن نماز کرد و قتیکه عمر بن عبد العزیز حاکم شد آدم فرستاد بمکان آن سر را از او سؤال کرد پس خبر او را باو دادند پس سؤال کرد از موضعی
که در آنجا دفن کرده بودند آنرا نبش کرد و آنسر را برداشت خدا میداند که با آنچه کرد گفته اند که ظاهر از دین او اینست که آنرا
بکربلا فرستاد بجسد او ملحق گردند هذا لو محقق نمانا در تو زمانیکه علاوه کردی بر آنچه ما ذکر کردیم ظواهر اخبار متکاثره و متظافره را
در اینکه چهار هزار از ملائکه چنانکه در جمله کثیره از اخبار است و هم چنین هفتاد هزار از ملائکه چنانکه در طایفه از اخبار است اطراف
قبر شریف را احاطه کرده اند پریشان گرد آلود گریه میکنند بر سید الشهدا ارواحنا له الفداه و استغفار میکنند برای زوار او و
در بدرستیکه عدد ملائکه که برای سبب زیارت کردن او فرود میآیند و عدد صعود کننده از ایشان در هر روز تا بقیامت از آن
چیزهاست که نمیداند مگر خدا و حجج طاهرین او و هم چنین اخبار که ناطقند باینکه انبیا و اوصیا او را زیارت میکنند در شبهای
جمعه با صفوف غیر محصور از ملائکه میدانی و یقین میکنی که این نیست بجهت محض بودن قبر شریف مصرع و مدفن در مدت
سه روز فقط بلکه از جهت بودن جسد شریف است در آن تا روز قیامت یا تا زمان رجعت کردن صاحب آن روحی
له الفداه را انبیا و اگر خواسته که این مطلب را مؤید نمائی بتائیدات و وجوه غیر محصوره پس بگو که بودن استجابت دعا در تحت
قبه او و بودن شفا در تربت او و وسیله شدن بنوض و عطایای غیر متناهیه ربانیه بر قبر شریف و آنچه در اطراف اوست و آنچه وارد
شده در حدیث خواب ام سلمه از اینکه او در خواب رسول خدا را دید غمگین و محزون در حالتیکه لباسهای او گرد آلود و ملطخ به
گل و خون در بر داشت پس از اینحالت سؤال کرد گفت الان از دفن کردن پسر خود حسین فارغ شدم از جمله مؤیدات
است چنانکه بدرستیکه از آنهاست وظایف زیارات بخطابات بر نهج مشافهه و چنانچه از آنهاست کلمات علما و صلحا
و شعرا و راثین بر سید الشهدا و اگر خواهی بنمط مختصر تعبیر نمائی بگو که بتحقیق سیره اعتقادیه و اجماع از شیعه بر این محقق شده است
و از جمله مؤیدات حدیث ام ایمن است که روایت آن گذشت از زینب دختر امیر المؤمنین و از آنهاست جمله از اخبار که ناطقند
با فضل بودن کربلا از کعبه و آن مثل خبر عمر بن یزید از صادق که زمین کعبه گفت کیست مثل من و حال آنکه بتحقیق خداوند عالم
خانه خود را در پشت من بنا کرده است خلق از هر راه دور بطرف من میآیند و من حرم خدا ایمن او گردیده ام پس خدا باو وحی کرد که
ساکت و ساکن باش نیست فضل آنچه تفضیل داده شده بآن در جنب آنچه زمین کربلا عطا کرده شده مگر بمنزله سوزنی که بدریا فرو رود
و از آب بر دارد و اگر خاک کربلا نمیبود ترا تفضیل نمیدادم و اگر نمیبود آنکسیکه زمین کربلا او را در ضمن گرفته هر آینه ترا خلق نمیکردم
و آنچیز را که بآن فخر کردی پس ساکن و مستقر باش و متواضع و ذلیل و خوار باش و استکبار و استنکاف بر زمین کربلا مکن و الا
ترا نسخ میکنم و ترا باتش جهنم میاندازم بحدیث و از آنچه نیز دلالت بمطلب میکند یا از آنچه تائید میکند آنچیزیست که در خبر است
از جابر از ابی جعفر گفت حسین با صحاب خود فرمود پیش از آنکه کشته شود بدرستیکه رسول خدا بمن فرمود ای فرزند ترا بعراق میبرند
و آن زمینی است که پیغمبران و اوصیا انبیا بن او را زیارت کرده اند و آن زمینی است که آنرا عمورا گویند و ترا در آنجا شهید
میکنند و با تو شهید میشود جماعتی از اصحاب تو که الم و زحمت رسیدن آهن را نمییابند و این آیه را تلاوت کرد قلنا یا نار کونی بردا
و سلاما علی ابراهیم پس آتش حرب بتو و بر ایشان برد و سلامت باشد پس مژده باد شما را پس بخدا قسم اگر ما را بکشند ما بنزد پیغمبر خود
میرویم گفت بعد از آن توقف میکنیم بقدر که خدا میخواهد پس میباشم اول آنکسیکه زمین از جهه او منشق میشود و خارج میشوم
خارج شدنی که این خروج من موافق میشود با خروج امیر المؤمنین و قیام قایم ما الحدیث میگوییم پس بتقریب استدلال باین حدیث آن
ظاهر است زمانیکه مطلب ثابت شد نسبت بجسد شریف طیب و طاهر الهی جسد امیر المؤمنین و جسد سید الشهدا ثابت میشود در
اجساد طاهره نیز یعنی اجساد محمد و آل معصومین او و هم چنین در سایر اجساد انبیا و اوصیا میگوییم بدرستیکه از جمله چیزهائیکه باینمطلب

دلالت میکند بر این مطلب خبر معتبری که نقل شده از شریک بن عبد الله از جابر بن عبد الله بن یزید جعفی از باقر که گفت عمر مردی را فرستاد بسوی
ارض شام پس آنرا فتح کرد و اهل آن اسلام آوردند پس امر نمود برای ایشان مسجدی بنا کرد پس آن مسجد افتاد و خراب شد بعد از آنکه آنرا بنا کرد باز
را فتاد پس اینرا بعمر نوشت وقتیکه کتاب را خواند از اصحاب محمد سؤال کرد که آیا در نزد شما در این خصوص علمی هست گفتند نه پس
بحضرت امیر المؤمنین فرستاد و فرمود این پیغمبری است که قومش او را تکذیب کرده او را کشتند در این مسجد او را دفن کردند
و او بخون خود آلوده است بر رفیق خود بنویس که آنرا نبش نماید که او را تر و تازه میابید پس بر او نماز گذارد و دفن نماید در فلان جا
بعد از آن مسجد را بنا کند که قایم میشود پس اینرا بعمل آورد بعد از آن مسجد را بنا کرد پس ثابت و برقرار گردید و در روایت
هست که آنحضرت فرمود بنویس بصاحب خود که جانب راست اساس مسجد را بکند زیرا که مردی را بیابد که نشسته دست خود را
بر پیشانی و رو که اشته پس بر او نماز گذارده دفن کند و مسجد را بنا کند عمر با و گفت آنکیست علی گفت بنویس بصاحب خود که بعمل
بیاورد آنچه او را بآن مأمور کردم پس اگر بیابد چنانکه من او را بتو وصف کردم ترا خبر میدهم انشاء الله پس آنقدر نگذشت که عامل
باو نوشت که یافتم مرد را بنحویکه وصف کرده بودی پس بعمل آوردم چیزی را که امر کرده بودی پس بنا و مسجد ثابت و برقرار گردید
عمر بعلی گفت حال این مرد چه است گفت این پیغمبر اصحاب اخدود است و قصه ایشان در قرآن است و از آنچه نیز دلالت میکند بر مطلب حدیثی
است که در حدیث وارد شده که قحط در سر من رای واقع شد در زمان ابو الحسن الاخیر پس خلق سه روز طلب باران نمودند
باران نیامد پس جاثلیق با نصاری بیرون آمد و بیرون آمد با ایشان راهبی وقتیکه دست خود را بسوی آسمان دراز کرد از آسمان باران
بارید و همچنین در روز دوم پس خلق بدین نصاری میل کردند پس متوکل نزد ابو الحسن کسی فرستاد در حالیکه آنحضرت محبوس
بود و گفت خارج شو بسوی امت جدت که هلاک شدند پس بیرون آمد جاثلیق و نصاری وقتیکه راهب را دید که دست خود را دراز کرد
حضرت به بعضی غلامان خود گفت که از دست او گرفته و اخذ نماید آنچه در میان انگشتان او است پس از او استخوان سیاهی را اخذ
کرد و آنحضرت بآن راهب گفت حال طلب باران کن پس طلب کرد آسمان ابر بود ابر زایل شد و آفتاب طلوع کرد متوکل گفت این
استخوان چیست گفت این مرد بقبر پیغمبری از پیغمبران عبور کرد و این استخوان در دست او آمد و استخوان پیغمبر کشف و ظاهر نمیشود
مگر اینکه باران میبارد و احادیث میگویم و از آنچیزها که نیز دلالت میکند بر مطلب خبر اخراج کردن موسی است استخوانهای یوسف را
از شط نیل و نیز از آن است حدیثی که وارد است و از اینکه اهل شوش شکایت کردند بامیر المؤمنین از کثرت باران آنحضرت
بایشان نوشت که استخوانهای او دم دانیال در فوق زمین است و آسمان برای او میگرید پس آنها را دفن کردند باران ساکن شد
الحدیث میگویم مدرستی اخباریکه دلالت میکند بر آنچه ما ذکر کردیم مابین صریح و ظاهر است در آن و اما اکثر تأییدات از آنچه ذکر
کردیم و از آنچه ذکر نکردیم پس از آنچیزها است که ممکن است بر وجه تأیید بر گردد پس میگوییم از جمله آنچه در مطلب ظاهر است آنچیزیست
که از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل شده باسناد آن از ابن عباس از امیر المؤمنین گفت حضرت رسول الله ﷺ داخل شد بفاطمه در
حالیکه او محزون بود آنحضرت فرمود ای دختر من چه چیز ترا محزون کرده است گفت ای پدر یاد آوردم حشر او ایستادن مردم را
عریان در روز قیامت گفت ای دختر من بدرستیکه آن روز روز عظیم است ولکن بمن خبر داد جبرئیل از خدای عز و جل که او کسی است
من اول کسی هستم که از جهت من زمین منشق میشود در روز قیامت بعد از آن ابراهیم بعد از آن شوهر تو علی بن ابیطالب بعد از آن
خدای تعالی جبرئیل را بسوی تو مبعوث میکند با هفتاد هزار ملک در بالای قبر تو هفت قبه از نور میزنند بعد از آن میاید نزد تو اسرافیل
با حلهها از نور پس در بالای سر تو می ایستد ترا ندا میکند که یا فاطمه دختر محمد برخیز بسوی محشر پس برخیز در حالیکه از خوف خاطر جمع باشی و عورت
تو مستور باشد پس اسرافیل حلهها را بتو تسلیم میکند آنها را میپوشی پس نوفائیل شتری از نور میاورد که مهار آن از مروارید است
در بالای آن هودجی میباشد تو آنرا سوار میشوی نوفائیل افسار ترا میکشد و در پیش روی تو هفتاد هزار ملک که در دست ایشان علمهای
تسبیح باشد زمانیکه سیر نمودی استقبال میکنند ترا هفتاد هزار حور ترا بشارت میکنند نظر کردن بسوی تو در دست هر یک از ایشان
مجمره باشد از نور که از آن بوی عود آتش بلند میشود و در سر ایشان تاجهای جواهر مرصع بزبرجد سبز از جانب راست تو میروند پس
زمانیکه قدری راه رفتی استقبال کند ترا مریم دختر عمران با مثل آنچه با تو است از حور پس بر تو سلام میکند او و کسانیکه با او هستند
از یسار تو میروند بعد از آن استقبال کند ترا مادرت خدیجه دختر خویلد اول زنانیکه بخدا و رسول او ایمان آورده و با او باشند

هفتاد هزار ملک در دست ایشان باشد لواها بتکبیر وقتیکه بجمع نزدیک شدی استقبال کند ترا حوا در میان هفتاد هزار حور و با او باشد
آسیه دختر مزاحم پس با تو سیر میکند با تو آن کسانیکه با او هستند پس زمانیکه در میان جمع داخل شدی و آن امیست در بستیکه خدا جمع
کند خلایق را در یک زمین قدمهای ایشان از حرارت بریان میشود بعد از آن منادی از زیر عرش ندا میکند که همه خلایق میشنوند که چشمها
خود را بپوشید تا بگذرد فاطمه صدیقه دختر محمد و آنها که با او هستند پس نظر نمیکند بتو مگر ابراهیم خلیل الرحمن و علی ابن ابیطالب
پس آدم حوا را طلب میکند ترا می بیند با مادرت خدیجه بعد از آن برای تو منبری از نور نصب میکنند که در آن هفت پایه
است در مابین هر پایه تا پایه دیگر صفهای ملائکه میباشد در دستهای ایشان لواهای نور وصف میکشند حور العین در یمین
منبر و در یسار آن و نزدیکترین زنان بتو در یسار تو حوا و آسیه میشود وقتیکه در بالای منبر میروی جبرئیل نزد تو میاید
و بتو میگوید یا فاطمه سؤال کن حاجت خود را میگوئی یا رب حسن و حسین را بمن بنما ایشان نزد تو میایند در حالیکه
رگهای گردن حسین خون میریزد و او میگوید یا رب امروز حق مرا اخذ کن از کسانیکه بمن ظلم کردند پس در آنوقت خداوند
جلیل غضب میکند و از جهت غضب او جهنم و جمیع ملائکه غضب مینمایند و جهنم فریاد میکند بعد از آن فوجی از آتش بیرون میاید
و قاتلان حسین را اخذ میکند خدای تعالی بزبانیه جهنم میگوید که ایشان را بعلامات ایشان بگیرید که کبود چشم و سیاه رو هستند
از پیشانیهای ایشان گرفته در رک اسفل میاندازند از آتش زیرا که ایشان شدیدترند بعضی از آن اولیاء حسین از پدران خود ایشان
که با حسین محاربه کردند و او را کشتند بعد از آن جبرئیل میگوید یا فاطمه حاجت خود را بخواه پس میگوئی یا رب شیعیان من شیعیان خدای
تعالی میگوید بر وهر کسیکه بتو تمسک نماید او با تو است در بهشت پس در آنوقت خلایق دوست میدارند که ایشان منسوب به
فاطمه باشند پس سیر تو در حالیکه با تو باشد شیعه تو و شیعه پسر تو و شیعه امیر المؤمنین در حالیکه خوفهای ایشان رفع
شده و عورات ایشان مستور باشد شداید از ایشان میرود خلق میترسند ایشان نمیترسند و خلق تشنه میشود ایشان
تشنه نمیشوند زمانیکه بدر بهشت میرسی دوازده هزار حور ترا میشوارند و استقبال مینمایند که استقبال نکرده اند احدی را
پیش از تو و نه بعد از تو در دستهای ایشان حربهها باشد از نور در بالای اسبها باشند از نور که رحلهای آنها از زر و یاقوت و زمامها
آنها از زر و یاقوت از مروارید تر در بالای هر اسب غرفه باشد از سندس بالای هم ریخته وقتیکه بهشت داخل شوی اهل بهشت
بتو بشارت دهند و از برای شیعیان تو مائدهها میگذارند از نور در بالای صندلیها از نور پس از آن مائدهها میخورند در حالیکه خلق
در حساب میباشند و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون و ایشان در آنچه دلهای ایشان میخواهد و اشتها میکند همیشه هستند
پس زمانیکه دوستان خدا در بهشت مستقر شدند زیارت میکنند ترا آدم و سایر پیغمبران که از او پستترند بدرستیکه در زیر عرش
دو مروارید هست که از یک اصل یکی مروارید سفید و یکی مروارید زرد در آنها قصور و خانهها است در هر یک نه هزار خانه است پس
مروارید سفید منازل ما و آل ابراهیم است فاطمه گفت ای پدر من دوست نمیدارم که وفات ترا به بینم و دوست نمیدارم که یکروز
بعد از تو باشم گفت ای دختر من هر آینه بتحقیق جبرئیل بمن خبر داد که تو اول کسی باشی که بمن ملحق میشوی از اهل بیت من پس تمام
ویل برای کسیکه بر تو ظلم کند و رستگاری بزرگ برای کسیکه ترا یاری کند الحدیث میگویم مخفی نماند بدرستیکه موضع
حاجت و استدلال از این حدیث شریف اگرچه بمقدار دو سطر است و اینده سطر از قول پیغمبر است که فرمود اول من ینشق
عنه الارض یوم القیمة انا ثم قول و فیضرب علی قبرک سبع قباب من نور الا اینکه ما این حدیث را بطوله و تمامه ذکر کردیم زیرا
که آن مشتمل بود بر مناقب اهل بیت عصمت و فضایل ایشان و بالجمله امثال آنچه گذشت از اخبار از جهة دلالت کردن آنها بر مطلب
یا تأیید مطلب بآنها در غایت کثرت است پس از جمله آنها است آنچه نقل شده از فرحة الغری از اسمعیل بن اسمعیل بن عیسی بن عبد الله
ابن العباس از پدرانش که گفت روز جمعه مراجعت کردیم از نماز از مسجد جامع با عم خود داود بن علی ابن عبد الله بن العباس چون نزدیک
منازل ما و منزل او گردید در حالیکه راه خلوت بود با ما گفت هر جا باشید پیش از غروب آفتاب نزد من بیائید و احدی از شما

سلف کنند زیرا که او آتش پاره بنی هاشم است پس نزد او رفتیم در آخر روز در حالیکه نشسته بود گفت صیحه بزنید بفلان و فلان از غفلت پس دو نفر مرد با او آمدند با ایشان بود دو اسباب ایشان و بجانب ما التفات کرد و گفت همه شما اجتماع نمائید و سوار شوید در همین وقت و با خودتان جمل را بردارید و آن جمل غلام سیاه او بود و او چنان بود که اگر حمله میکرد بر جلبه او را نگه میداشت و بروید بسوی این قبر که خلق با آن مفتون گشته و میگویند که این قبر علی است تا آنرا نبش نمائید و بیاورید بمن آنچه در آنست پس ما رفتیم بآن موضع و گفتیم شروع کنید بآنچه او امر کرده است پس حفر کنندگان حفر کردند و میگفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم در جانبی ایستاده بودیم تا پنج ذرع کندند و نازل شدند بآن و وقتیکه بزمین سخت رسیدند حفاران گفتند تحقیق بزمین سخت رسیدیم قوت نداریم آنرا بکنیم پس غلام سیاه نازل شد کلنگ را برداشته یکضرب زد صدائی شدید شنیدم در صحرا بعد از آن ضرب دویم زد صدائی که شدیدتر از آن بود از کلنگ شنیدیم بعد از آن ضرب سیم را زد صدائی شنیدیم شدیدتر بعد از آن غلام صیحه زد پس ما برخواسته نزدیک او آمدیم با آنانیکه با او بودند گفتیم از او سؤال کنید با وچه شد با ایشان جواب نداد و فریاد میکرد پس او را بریسمان بسته از آنجا بیرون آوردند ناگاه دیدیم از اطراف انگشتان او تا مرفقش بر دست او خون است و او فریاد میکرد و استغاثه مینمود و با ما تکلم نمیکرد و جواب نمیداد و او را بر استر حمل کرده رجوع کردیم در حالیکه مثل مرغ طیران میکردیم و گوشت غلام از بازو و جسم و سایر طرف او ریخت تا آمدیم نزد عم گفت در عقب شما چه خبر است صورت حال را با او خبر دادیم پس رو بطرف قبله کرده توبه کرد از آنچه اراده کرد بود بعد از آن سوار شده نزد علی ابن مصعب بن جابر رفت و از او سؤال کرد که صندوقی بر قبر درست نماید و او را خبر دار نمود بآن چیزها که جاری شده بود و متوجه گردید بر گردن اثر زمین محفور و گذاشتن صندوق بر آن و غلام در همان ساعت مرد او مخفی نماند که امثال این حکایات چنانکه ممکن است تایید بآن هم چنین ممکن است استدلال کردن بآن بر مطلب چنانکه بر بر دیار حاذق مخفی نیست و کیف کان ما بهمین مقدار اکتفا میکنیم در اقامه دلیل و تایید بر مطلب پس کسیکه اخذ نماید جمیع آنچه ما ذکر کردیم و تامل نماید در طریق استدلال یا تایید بآن قادر میشود به زیاد کردن بآن بعد از آن انشاء الله تعالی میآوریم در تذنیل آینده چیزیرا که تعلق بمطلب مطلب دارد

تذنیل سیم در اشاره است بر کیفیت حال در جمع و توفیق میان اخبار ثلثه اوله و میان آنچه بر مختار ما دلالت میکند از وجوه کثیره و اخبار زیاده و تائیدات پس مراد که خبر اول ظاهرش عطا میکند که حمل کردن ملائکه جسد سید الشهداء روحی له الفداه پیش از دفن بود و این چنانکه می بینی منافی است با آنچه ما مقدم کردیم از اخبار و وجوه و حکایات و اخبار کثیره گذشته که ناطق اند بنازل شدن رسول خدا از آسمان و هم چنین امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و جمعی از انبیاء برای زیارت او در شب یازدهم محرم بود و هم چنین بعد از این شب تا دفن کردن جسد شریف و هم چنین منافی است با چیزیکه انقطعی الصدور است از خدا و رسول و ائمه اهل بیت امیر المؤمنین و الحسن و الحسین از آنکه سید الشهداء کاید است که دفن شود در گودالی که آنرا کربلا گویند علاوه بر این این از اخبارها کی حق و عیان آنرا تکذیب میکنند زیرا که جسد شریف به تحقیق او را صدیق و عدو در زمین کربلا در سه روز مطروح دیدند و دفن کرد او را جماعتی از قبیله بنی اسد با حضور سید الساجدین در وقت دفن او به تحقیق مرح در اخبار کثیره در شان ایشان دفن کننده کان و گفته است و از جمله آن اخبار حدیث ام ایمنست که در مجلس متقدم گذشت پس همه اینها بعد از چشم پوشیدن از سند خود است و الا پس امر و صحت این خبر نقل شده از کتاب مختصر که از حسین بن سلیمانست او نقل کرده از کتاب معراج باسناد او از صدوق باسناد او از بکر بن عبد الله از سهل بن عبد الوهاب از ابی معاویه از اعمش و کیف کان لابد است که آنرا از ظاهرش صرف نمائیم و آنچه در آنست بجسد مثالی حمل نمائیم و اما خبر دویم آنرا در خلاف مطلب ما ظهوری نیست مثل ظهور خبر اول در خلاف مطلب ما زیرا که صادق حکم کرد بآنکه جسد سید الشهداء در قبر شریفش نیست بلکه سید الشهداء در عرش با جد و پدر و مادر و برادرش است پس بسیار فرق دارد در مابین این دو امر زیرا که منافات ندارد در میان بودن جسد طاهر او در قبرش و میان بودن

و روح طیب او نزد اقدس در عرش در حالیکه متنعم و مرزوق بوده باشد در بدن مثالی و جسد برزخی و هم چنین است کلام در خصوص جد و مادر و برادرش پس اگر گوئی که سیاق خبر ظاهر است در خلاف مطلب شما زیرا که قول صادق که فرموده ما اعظم مسئلتک بعد بهتیب کردن آن بآنچه ذکر کرده است آنرا از کلام خود کشف میکند از حکم کردن او بآنکه جسد شریف در قبر نیست میگوئیم ظاهر از سیاق خبر اینست که ابن بکیر معتقد بود بآنکه ابدان طاهره و اجساد طیبه از انبیاء و اوصیا مثل اجساد سایر مردم است بمعنی که انهدام و کهنه و پوسیدگی بانها راه یابد پس صادق دفع کرد آنچه آنرا ابن بکیر زعم کرده بود بآنچه ازو ذکر کرد از آنکه جسد شریف سید الشهداء در عرش است این در حقیقت از قبیل اثبات شیء و ذکر کردن آنست به بینه و برهان بمعنی که کسیکه حال او چنین باشد چگونه بجسد اصلی انهدام و کهنگی راه یابد نهم بدرستیکه تعرض کردن این نحو از دفع از این خبر این است که احتیاج بتامل دقیق دارد و ممکنست که نیز گفته شود وقتیکه حضرت صادق دانست اعتقاد ابن بکیر را بآنچه اعتقاد معظم متکلمین باثبات از باقی بودن ارواح در عالم برزخ و از نبودن حقیقت ایشان عبارت از هیکل او یا مزاج او پس با همه اینها میخواست براند که اجسام آیا کهنگی و انهدام بآنها راه میابد یا نه حضرت صادق او را رد کرد بقول خود ما اعظم مسئلتک تا آخر کلام خود نعم باقی میماند در این هنگام در این مقام یک سؤالی و آن اینست که وجه تخصیص ابن بکیر سؤال را بجسد سید الشهداء چیست پس ممکن است که گفته شود در توجیه به تخصیص که راه یافتن انهدام و انعدام بجسد غیر سید الشهداء روحی له الفداه از امور مسلمه است در نزد ابن بکیر و تردد او در خصوص بدن جسد شریف سید الشهداء روحی له الفداه بود پس کلام حضرت صادق بیان میشود از برای باقی بودن ارواح در برزخ و نیز بیان میشود بآنکه حقیقت ایشان عبارت از هیکل نیست و نیز بیان میشود بر آنکه انهدام و انعدام بر اجساد محمد و آل معصومین او راه نمییابد و اگر خواهی که بطور را بوجه دیگر بیان کنی در تحقیق کردن حال در این خبر بگو که استدلال در این خبر بخلاف مطلب ما بعد از اغماض از آنچه مقدم کردیم از معارضات قویه صحیح میشود در زمانیکه خبر ظاهر باشد از آنکه ابن بکیر مردد بود در اینکه جسد شریف سید الشهداء در قبر خود است یا در عرش است بعد از قطع کردن او بنفی احتمال ثالث در مابین و لکن بتحقیق شناختی که خبر در این ظاهر نیست پس زمانیکه آنچه ما در توجیه خبر گفتیم احتمال راجح یا مساوی شد با احتمالیکه مدار استدلال او است جایز نشد تمسک نمودن بآن همه اینها بعد از اغماض از سند خبر است و بعد از چشم پوشیدن است از معارضات قویه بلکه قطعیه روحی و اما خبر سیم پس بتحقیق جمعی در مقام جمع و توفیق در میان آن و خبریکه متضمن قضیه راهب است در سر من رای و خبریکه متضمن حمل کردن موسی است جسد یوسف را و خبریکه متضمن قضیه نوشتن امیر المؤمنین است بسوی اهل کوفه احتمال چند ذکر کردند اول اینست که مخصوص است آنچه در آنست به پیغمبر ما محمد ابن عبد الله و عترت طاهرین او و جمع دیگر و ایشان اولو العزم و اوصیای ایشانست و توجیه این بآنچه در آنست زیرا که اکثر آنچه مقدم کردیم از اخبار و غیر آنها آنرا دفع میکند دویم آنکه مقصود این است که اجساد اصلیه دنیویه را از انبیا و اوصیا بعد از سه روز از وفات با آسمان میبرند و لکن با این بدن در آسمان باقی نمیمانند بلکه بزمین نازل میشوند دفعه دویم در مضاجع و مقابر خودشان مدفون میشوند و فواید بردن ایشان با آسمان کم نیست بلکه بسیار است و مخفی نماند بر تو بدرستیکه این احتمال از صواب و حق بسیار دور نیست مثل احتمال اول پس اگر کسی بگوید این چگونه میشود زیرا که قول صدوق که فرموده و انما یتولی موضع آثارهم مثل صریح است در منع کردن این احتمال میگوئیم امر چنان نیست که تو توهم کرده زیرا که قول او و انما یتولی موضع آثارهم تا قول او که بعد از زمان قریب مباید نیست از آن خبرها که ما قبل تعلق داشته باشد و غایت تعلق بلکه آن در حقیقت کلام مستقل است که جار شده به بحج بیان کردن مطلب

معنی آیاتی مبنی که صحیح میشود این کلام از آن خبر باشد که بیان ابتدای مطلب مینماید بدانکه اینکه ما قبل آنرا با بضم کنند پس این
کاشف است از آنچه که بسوی آن اشاره نمودیم علاوه براین اگر آن تعلل متین و معتبر باشد با قبل آن هر آینه افاده میکرد بنحوی
در انجا معلوم که اجساد انبیا و اوصیا اگر از قبور و مضاجع خودشان بسوی آسمان مرفوع نمیشوند هر آینه آن اجساد او از
حاضرین و زایرین را در نزد قبور محرمی شنیدند پس این چنانکه می بینی اصلا معنی و حاصلی بهم نمیشود مگر بر بعضی وجوه و نحو دیگر
لکن نه مطلقا بلکه بنسبت بجسد محمد و جسد آل معصومین او و تحقیق گذشت اشاره باین وجوه دقیقه تیم آنکه اجساد یا از قبور مرتفع
شده با آسمان میروند آنها اجساد اصلیه دنیویه است و آن اجسادیکه در قبور میمانند آنها اجساد برزخیه و ابدان مثالیه اند یا بعکس
و مخفی نماند بر تو که باینوجه وجه توفیق و جمع میشود دیگر بعد از قسمی از تعیین و تمییز باینکه گفته شود اجساد مرفوعه ارواح
با اجساد مثالیه و ابدان برزخیه پس هرگاه که اگر امر باین احتمال باشد مفهوم از خبر چنین میشود که اجساد طلیه طاهره
از آن خبرها است که ارواح قاهره و نفوس قدسیه با آنها تعلق دارد در مدت آن سه روز که اجساد در آنها میشود در زمین پس این
چنانکه می بینی از آن خبرها است که با تقابل مستند میکویم تعلق بچند قسم است پس تعلق ارواح با آنها یک قسم از خبرها است
که در انتصر منیت اللهم اینکه بگویند که تعلق ارواح با اجساد دنیویه اصلیه قبل از قیام قیامت یا قبل از رجعت که از آن خبرها است
که اجماع بر بطلان آن قایم شده هرا و تو خبیر هستی بانچه در سنت طن کن که امر چنین است ولکن این از آن خبرها است
که بمذهب ما ضرر نمیرساند بلکه از چیزها است که مذهب ما را مساعدت مینماید پس این یکقرینه میشود از قراینکه معین میکند حمل
کردن آنچه در خبر است از اجساد بر اجساد مثالیه و ابدان برزخیه پس اجسادیکه با ارواح مرفوعند اجساد مثالیه میشوند نه
و استخوانها ایشان قاری میشود در صلحا و شهدا و سایر مؤمنین بر اینکه هر مؤمن متنعم و مرزوق است با اجساد مثالیه
در برزخ پس چه چیز است وجه اختصاص تفضل بآسمان و آسمان چهارم یا بعرش با ائمه طاهرین و انبیا و اوصیا میگوییم
ملازمت نیست در میان اینکه مؤمنین متنعم و مرزوق اند در برزخ و میان اینکه در آسمان باشند پس این ظاهر است
در آن شک و پرده نیست بعد از آن زمانیکه تامل کردی در آنچه ما کرات و مرات تقریر کردیم از اینکه نفوس کلیه قاهره
و ارواح قدسیه تصرف مینمایند در ابدان مثالیه کثیره میدانی وجه خروج اخبار را بر نحوهای متعدده زیرا که در بعض آنها
لفظ السماء و در بعض آنها السماء الخامسه و در بعض آنها العرش و امثال ذلک از تعبیرات بعد مخفی نماند بر تو که در این مقام
احتمال دیگری هست و آن اینست که بگویند این خبر خارج شده در مخرج تقیه بلکه بعید نیست که گفته شود این احسن احتمالات است
در اینمقام و چگونه چنین نباشد زیرا که نشر شدن مثل این از حضرت صادق مخالفین و دشمنان را منع میکند از نظایر آنچه
متوکل عباسی آنرا اراده میکرد بنسبت بقبر مطهر سید الشهدا ارواحنا له الفداء — مجلس بیستم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار
الشهادات در بیان عبور کردن حرم و دختران رسول خدا بر قتلگاه آل رسول پس بدانکه مستفاد از اخذ کردن جمیع
آثار و روایات در بعضی از مقامات اینست که مرور و گذشتن زنان بر قتلگاه شهدا در روز یازدهم محرم بود بعد از ظهر
زیرا که آنوقت وقت کوچ کردن ابن سعد لعین بود با لشکر خود از کربلا بسوی کوفه بعد از آن اقوال اصحاب مقاتل
مختلف است در اینکه این عبور و مرور آیا بطلب کردن زنان و التماس ایشان بود از ابن سعد یا این عداوت و عناد
بود از ابن سعد پس اکثر اصحاب مقاتل باول رفته اند و بعضی از ایشان بطرف دوم سید در کتاب ملهوف گفته
قَالَ الرَّاوِی فَوَاللهِ لَا أَنْسَىٰ زَیْنَبَ بِنْتَ عَلِیٍّ وَهِیَ تَنْدُبُ الْحُسَیْنَ وَتُنَادِی بِصَوْتٍ حَزِینٍ وَقَلْبٍ کَئِیبٍ یَا مُحَمَّدَاهُ
صَلَّىٰ عَلَیْکَ مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ هٰذَا الْحُسَیْنُ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَبَنَاتُکَ سَبَایَا إِلَى اللهِ الْمُشْتَکَىٰ

وَإِلَىٰ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَىٰ وَإِلَىٰ عَلِیٍّ الْمُرْتَضَىٰ وَإِلَى حَمْزَةَ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ یَا مُحَمَّدَاهُ هٰذَا حُسَیْنٌ بِالْعَرَاءِ تَسْفِی عَلَیْهِ الصَّبَا
قَتِیلُ أَوْلَادِ الْبَغَایَا یَا حُزْنَاهُ یَا کَرْبَاهُ الْیَوْمَ مَاتَ جَدِّی رَسُولُ اللهِ یَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ هٰؤُلَاءِ ذُرِّیَّةُ الْمُصْطَفَىٰ
یُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَایَا وَفِی رِوَایَةٍ یَا مُحَمَّدَاهُ بَنَاتُکَ سَبَایَا وَذُرِّیَّتُکَ مُقَتَّلَةٌ تَسْفِی عَلَیْهِمْ رِیحُ الصَّبَا
هٰذَا حُسَیْنٌ مَحْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ بِأَبِی مَنْ عَسْکَرُهُ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ نَهْبًا
بِأَبِی مَنْ فُسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى بِأَبِی مَنْ لَا غَائِبٌ فَیُرْتَجَىٰ وَلَا جَرِیحٌ فَیُدَاوَىٰ بِأَبِی مَنْ نَفْسِی لَهُ الْفِدَاءُ بِأَبِی الْمَهْمُومِ
حَتَّىٰ قَضَىٰ بِأَبِی الْعَطْشَانِ حَتَّىٰ مَضَىٰ بِأَبِی مَنْ شَیْبَتُهُ تَقْطُرُ بِالدِّمَاءِ بِأَبِی مَنْ جَدُّهُ رَسُولُ إِلٰهِ السَّمَاءِ بِأَبِی مَنْ هُوَ سِبْطُ
النَّبِیِّ الْهُدَىٰ بِأَبِی مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَىٰ بِأَبِی خَدِیجَةَ الْکُبْرَىٰ بِأَبِی عَلِیٍّ الْمُرْتَضَىٰ بِأَبِی فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بعد از آن زنان از خیمه بیرون کرده با خیمه آتش زدند
پس زنان بیرون آمدند حسرت مویه کنان پا برهنه گریه کنان مسلوب میرفتند در حالیکه اسیر بودند در قید ذلت و خواری و گفتند
شما را قسم میدهیم بحق خدا ما را از قتلگاه حسین ببرید پس وقتیکه زنان نظر کردند بر کشته کان فریاد بر آوردند و بر رویهای خودشان
زدند راوی گفت قسم بخدا فراموش نمیکنم زینب دختر علی را در حالیکه او ندبه و نوحه میکرد و با آواز حزین و قلب غمگین نداء می
کرد یا محمد اصلی علیک ملک السماء ای محمد خدای آسمان بتو صلوات فرستاده این حسین است که بخون غلطان شده و اعضای
او را قطع کرده اند و دختران او را اسیر نموده اند بشکایت میکنم بخدا و بمحمد مصطفی و علی مرتضی و حمزه سید الشهدا یا محمداه این
عریان حسین است که باد صبا بر او میوزد و اولاد زنا او را کشته اند یا حزناه یا کرباه امروز جدم محمد مصطفی از دنیا رحلت کرده است
ای اصحاب محمد اینها ذریه مصطفا اند که ایشانرا مثل اسیران میبرند و در روایتی هست که گفت یا محمداه که دختران اسیر و ذریه
ترا کشته اند که باد صبا بر ایشان میوزد این حسین است که سر او را از قفا بریده و عمامه و ردای او را برده اند پدرم فدای
کسی باد که روز یکشنبه لشکر او را غارت کردند پدرم فدای کسی باد که طناب خیمه های او را قطع کردند پدرم فدای کسی باد که غایب
شده امید رجوع ندارد و چنان مجروح نیست که زخمهایش مرهم پذیر شود پدرم فدای کسی باد که جانم فدای او است پدرم فدای
مهموم باد که کشته شده پدرم فدای عطشان باد تا گذشت پدرم فدای کسی باد که از ریش مبارکش خون میریخت پدرم فدای
کسی باد که جدش رسول معبود آسمانست پدرم فدای کسی باد که او نواده پیغمبر هادی است پدرم فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری
و علی مرتضی و فاطمه زهرا سیدة النساء باد پدرم فدای کسی باد که آفتاب بجهة او برگشت تا نماز را بجا آورد راوی گفت پس گریه در آورد
بخدا قسم جمیع دوست و دشمن را بعد از آن سکینه جسد حسین را در بر گرفت و خود را بجسد او انداخت چند نفر از اعراب نزد او
جمع شدند تا او را از آن جسد مطهر کشیدند و جدا نمودند پس این آن چیزی است که در کتاب ملهوف است و اما آنچه در بعض کتب
معتبره هست پس آن این خبری است که روایت شده از عبد الله بن ادریس از پدرش که آن ملاعین از راه عداوت زنانرا از
قتلگاه آل رسول عبور دادند و وقتیکه ام کلثوم برادرش حسین را دید که نسیم باد میوزد و او بر روی خود افتاده و لباسهایش غارت شده
خود را از بالای شتر بزمین انداخت و برادر خود را بسینه خود چسبانید و گفت با ناله و گریه یا رسول الله ببین جسد فرزند خود را
که بزمین انداخته اند بدون کفن و کفن او ریگ بیابان است که باد بر او ریخته اند و غسلش خونیست که از رگهای گردنش جاری شده
و اینها اهل بیت او است که ایشانرا ذلیل و خوار و اسیر کرده اند میبرند کسی نیست که ملال از ایشان دفع و منع نماید و سرهای اولادش را
بالای سر نیزه و بر نیزه ها زده اند مثل ماه تابان یا محمد مصطفی اینها دختران تو اند که اسیر نموده و ذریه ترا کشته اند و اینکلمات و مثل
آنرا میگفت و همه دوست و دشمن را بگریه در آورد حتی دیدم اشکهای اسبان با خنهای آنها جاری میشد و ایشانرا از دند در حالیکه
جناب ام کلثوم میگریست و اشکهایش قطع نمیشد و حسرت او تمام نمیگشت و مخفی نماند بر تو که آنچه آنرا اول نقل کردیم از روایت
ملهوف ظاهرش این بود که عبور و گذشتن حرم رسول خدا بر قتلگاه شهدا در روز عاشورا قبل از سوار کردن ایشان بر شتران
ولکن مقتضی حق و تحقیق آن چیزیست که شناختی از اینکه این مرور در روز یازدهم محرم بود بعد از زوال و ظهر آن بعد از حمل کردن

حرم بود بر شتران پس آنچه را بینید و امر دلالت میکند در غایت کثرت است و بتحقیق گذشت بعضی از آنها و از جمله آنها است آنچه در روایت قدامه بن زایده که متضمن حدیث ام ایمن است و بتحقیق از روایت گذشت و آنچه از آن باینمطلب دلالت میکند چیزیست که در آن او آمده و بقول سید ساجدین است که فرموده وقتیکه رسید با آنچه رسید و پدرم و آنانکه با او بودند از پسران و برادران و سایر اهلش کشته شد و حرم و زنان او را بر قتبهای شتر حمل کردند که ما را بکوفه برند من بایشان نظر میکردم که افتاده بودند و ایشان را دفن نکرده بودند این امر بزرگ شد در سینه من و نزدیک بود که روحم خارج شود و عمه‌ام زینب دختر علی کرار این را از من دید بمن گفت چه شده است که می بینم ترا که جان خود را بخشش میکنی ای یادگار جد و پدر و برادرم گفتم چگونه جزع نکنم و حال آنکه می بینم پدر و برادران و عمها و پسران عم و اهل خود را که افتاده‌اند بخون خود غلطان و لباسهای ایشان را غارت کرده‌اند و ایشان را کفن و دفن نمیکنند و کسی بایشان نزدیک نمیشود که گویا ایشان اهل بیتی هستند از دیلم و خزر الحدیث و مخفی نماند بر تو مستفاد از سیاق بعضی از روایات و صراحت بعض آنها اینست که جدا کردن سرهای طیبه طاهره از ابدان اصحاب و انصار سید الشهدا روحی له الفداه در روز یازدهم محرم بود و اما روز عاشورا در آن قطع و جدا نشد مگر سر سید الشهدا روحی له الفداه و طایفه قلیله از اصحاب بلکه عبارت جمعی از اصحاب مقاتل عطا میکند که جدا کردن سرهای شریفه تمامها از ابدان طاهره در روز عاشورا بود و این مثل قول ایشانست که عمر بن سعد سر حسین را در روز عاشورا با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم بسوی ابن زیاد فرستاد بعد از آن امر کرد که سرهای باقیه را از اهل بیت و اصحاب او جدا کردند و آنها را با شمر بن ذی الجوشن بسوی کوفه فرستاد و ابن سعد در آن روز و فردای آن تا ظهر اقامت نمود و ممکن است که گفته شود آنچه در اسیر عبارات روایات است و لیکن ارجاع کنیم در هر حال بنا بر اول کلام در اینست که جدا کردن سرهای شریفه از ابدان طاهره آیا قبل از مرور کردن حرم سید الشهدا و دختران رسول خدا بر مصارع شهدا بود یا بعد از آن ساعت بود پس میگوییم در ابتدا که این هر دو امر احتمال دارد و من تا حال نرسیده‌ام بخبری که دلالت بر تحقیق حال نماید در اینمقام با ممکن است که بگویند مدرسیکه ظاهر از سیاق بعضی از روایات و کلمات اصحاب مقاتل احتمال اول است و منقول از بعضی علما اینست که گذشتن زنان بر مصارع شهدا پیش از جدا کردن کفار بود سرهای شریفه را از ابدان طاهره پس بنا بر اول شناختن زنان و تمیز دادن شهدا بعض ایشان را از بعض دیگر بتعریف امام سجاد علیه السلام بود و دلالت او است پس هر خواهری خود را بر جسد برادرش انداخته و هر مادر بناله و جزع کننده بود در نزد پسرش و چه آه و واویلا و مصیبتها زمانیکه حال امام معصوم حجت خدا بر جمیع خلق او و از کسانیکه در آسمانها و زمینها هستند در آن بنحویکه اخبار آنرا متضمن است از اینکه آن بزرگوار حال خود را بخشش مینمود و نزدیک بود که روح او از بدن مفارقت نماید با اینکه او کوه عقل و صبر بود پس چگونه میگردد حال حرم از دختران و زنان بتحقیق در بعض کتب دیده‌ام که سید ساجدین وقتیکه نظرش بر جسد پدرش افتاد خود را از بالای شتر بزمین انداخت با اینکه او مغلول و غل جامعه در گردن مبارکش بود و از بعضی از روایت شده که حسین را دختر صغیره بود و از میان زنان نزد پدرش نشسته و او را در دوش گرفته و دست او را بر سر خود گذاشته گاه دوش او را میبوسید و گاه انگشتان او را بر قلب خود میگذاشت و گاه بر چشم خود و از خون شریفش اخذ کرده که بمو و روی خود را خضاب میکرد و میگفت ای بابا کشته شدن تو چشمهای شماتت کنندگان را روشن نمود و دشمنان را شاد کرد یا ابا عبد الله بنی امیه لباس تو را از این صغیر سن بمن نپوشانیدند یا ابتاه زمانیکه شب تاریک میشود که مرا حمایت میکند یا ابتاه زمانیکه تشنه شدم که مرا آب میدهد یا ابتاه کو سواره و زرده‌ای مرا غارت کردند یا ابتاه آیا می بینی که سرهای ما را برهنه کرده‌اند و آیا نظر میکنی بر جگرهای مشتعله و آیا نظر میکنی بعمه‌ام که او را میزنند و بمادرم که او را میکشند و او را گویند بزور بیرون کن و آنچه را شنیدند پس زجر ملعون بسوی ایشان آمد و گفت منادی کوچ کردن را گرده‌اید سوار شوید آمد دختر بسوی ساربان آمد و در پیش روی او ایستاد و گفت یا هذا از تو سؤال میکنم بخدا و جد من رسول خدا ایستی در جوار با مانند یا خواهر رفت گفت بلکه کوچ خواهیم کرد گفت یا هذا وقتیکه اراده رفتن نمودید این زنان را بر مرا در نزد پدرم بگذارید زیرا که من صغیر السن ام و قدرت سوار شدن ندارم پس بمن احسان نمائید و مرا نزد پدرم بگذارید که با او گریه

گریه کنم با اشک چشم ریخته شده و قلب دردناک و با او مونس باشم وقتیکه در نزد او مردم متفرق باشند از شما عهد و خون من پس ملعون او را از او دفع و دور کرد پس بدر خود دنیا را بر دار بند دست بدرم گرفت ملعون نزد او آمد از نزد پدرش او را کشید پس با و گفت یا مدرسیکه مرا از او دور صغیری هست که بنو امیه او را کشتند بگذار از او زیارت وداع کنم خدا تو را جزا بدهد پس ساربان او را مهلت داد چند قدم برداشت زیرا که اطفال بدرش نزدیک بود وقتیکه چشمهای او برادرش گناه آه حسرت کشیده فریاد کرد و میگفت

قِفُوا ساعَةً بِالنُّوقِ لا تَرْكَبُوا بِها | وَدِبُّوا المَنَّ بِالطِّفِّ خابَ ظُنُونُها | اُحادي مَطاياهُمْ
تَوَقَّفْ هُنَيْئَةً | اُوَدِّعْ نَفْسي ثُمَّ اَقْضي شُئُونَها | اُوَدِّعْ صِغارًا بِالطُّفُوفِ تَذَبَّحُوا
اُشَمُّ ثَناياها وَاَكْتُمُ عُيُونَها | وَاَلْثِمُ كَفًّا قَطَعَتْها يَدُ العِدى | فَناضِرُهُمْ لَوْ اَنَّهُمْ
يَدْفِنُونَها | وَاَصْبَغُ اَرْدانِي وَشَعْرِي وَمَفْرَقِي | بِدَمِّ رِجالٍ بِالظُّبا يَحْزُونَها
اَراهُمْ نِيامًا وَالتُّرابُ وِسادُهُمْ | عَلَيْهِمْ طُيُورُ القَفْرِ طالَ اَنينُها | فَبِاللّهِ رَبِّ رُضُوا
اَوْقِفُوا العِيسَ ساعَةً | وَلا تَمْنَعُوا زَيْنَبًا وَلا تَضْرِبُونَها | دَعُوها تُوَدِّعْ
اَهْلَها وَرِجالَها | فَدُونَ لِقا المَحْبُوبِ خابَ ظُنُونُها | فَضَرْبُ سِياطِ القَوْمِ
اَلَمْ جَنْبُها | وَاِنْ هِيَ نادَتْ جَدَّها يَلْطِمُونَها | وَاِنْ هِيَ قالَتْ يا رِجالِي اَتَيْتُكُمْ
فَمِنْ شَعْرِها يا جَدِّي تُسْحَبُونَها | تَنُوحُ وَما تَشْفي السَّباحَةُ ثاكِلًا | اِذا لَمْ تَجِدْ
نَوْحُها مَنْ يُعِينُها | تَرُومُ دُنُوًّا مِنْ اَخيها وَتَبْتَغي | تُوَدِّعُهُ اَعْدائُها يَمْنَعُونَها
وَتَلْتَمِسُ النُّظّارَ اَنْ يَفْرِجُوا لَها | فَلا يَسْتَحُوا مِنْها وَلا يَرْحَمُونَها | فَتَهْجُمُ عَلَى
المَذْبُوحِ تَبْغي لَثْمَهُ | اِذا ما دَنَتْ مِنْ قُرْبِهِ يَدْفَعُونَها | بَقِيَّةُ قَوْمِي وَاَسْرَى
راسُ زَيْنَبَ | يَعِزُّ عَلَى آبائِها يَنْظُرُونَها | وَيا وَيْحَ قَلْبي مَنْ يُداوي جُرُوحَها وَمَنْ
يُغَسِّلُ الدَّمَ الَّذي في مُتُونِها | وَمَنْ ذا يُسَلِّيها وَيَجْلي هُمُومَها | وَهَيْهاتَ بَعْدَ اليَوْمِ
تُغْمِضُ عُيُونَها | وَقَدْ زادَ اَحْزاني بُكا النُّوقِ حَوْلَها | اَتَبْكي عَلَيْنا اَمْ لِاَجْلِ جَنينِها

حاصل مضمون آنکه ای ساربان شتران را نگاه دارید سوار نشوید و آرام بر بدنها نوحه کنید بر آن کسیکه شترهای ایشان را امیر این زنان قلیلی توقف کن تا من روح خود را وداع کنم بعد از آن بجا آورم شانهای او را و وداع کنم صغیران را که در طف ایشان را ذبح کردند و بوسم دندان و چشمهای ایشان را و ببوسم کفها را که دستهای دشمنان آنها را جدا کردند پس چه ضرر بآنها وارد میشد اگر آنها را دفن میکردند و رنگین نمایم آستین و موی سر خود را بخون مردانیکه بدم شمشیر ایشان را نحر کردند می بینم که ایشان خوابیده‌اند و خاک بالش ایشان است و ناله مرغان بیابان بر ایشان طولانی شده بر ایشان پس شما را قسم میدهم بخدا آرام برانید شتران را آیا ایشان را یکساعت نگاه دارید و زینب را منع نکنید و نزنید او را بگذارید تا اهل و مردان خود را وداع کند پس در نزد ملاقات محبوب ظنهای او نا امید گردید و ضرب تازیانها قوم پهلوی او را درد آورد و اگر یا جداه ندا کند او را سیلی میزنند و اگر بگوید که ای مردان من در کجا هستید ای همسایگان من او را از مو می کشند نوحه میکند با اینکه نوحه بر زن فرزند مرده شفا نمیدهد زمانیکه در نوحه خود کسی را معین نیابد و در خود نزدیک میخواهد ببرادر خود نزدیک شود و او را وداع کند دشمنان او را منع میکنند و از تماشا کنان التماس میکند که غم او را زایل کنند از او حیا نمی کنند و باو رحم نمی کنند پس هجوم میآورد بذبوح که او را ببوید زمانیکه باو

در بیت شد او را دفع میکند ای رقیه برخیز و سر زینب را بپوش بدرستیکه برادرش گرانست که او را سر برهنه ببیند ای وای بر قلب من کدام کس زخمهای او را
دوا میکند و کدام شخص خون را از کتف و سینه او بشوید و که با دوستی امید بود حزن و اندوه او را زایل میکند و دوریست بعد از این او را
چشمهای او بخواب شود و بتحقیق علاوه کرد حزن مرا گریه کردن شتران در اطراف او آیا با گریه میکنند یا برای بچه خود را اوی
گوید بعد از آن برادر خود را مکرر بوسید و او را بنشانید و بسینه خود چسبانید و لبهای خود را به نحر شریف او گذاشت و مذاکره ای برادر
من اگر مرا مخیر نمائید در میان اینکه در نزد تو باشم و در بند ها گذاشت مرا بخود و میان رفتن از نزد تو هر آینه در نزد تو ماندن را
اختیار میکنم پس خبردار باش من از تو جدا میشوم نه تو جفا کننده منیم لکن شتران کوچ است که برای اسیری ما آورده اند در حالیکه لاغر هستند
و در آنها محامل نیست و رحل در آنها نیست و شتر من ای برادر با اینکه لاغر است سرکش است منقاد نیست نمیدانم ما را اهل عناد بکجا میبرند
پس سلام مرا بجدم رسولخدا و پدرم علی المرتضی و مادرم فاطمه زهرا برسان و بایشان بگو که هم شیره ام حال خود را بشما شکایت کننده است
بتحقیق گوشهای او را پاره کرده و خلخال او را برگرفتند بعد از آن لبهای خود را بر لبهای او گذاشت و از روی او بوسید پس ساربان
لعین آمد و او را بقهر از او جدا نمود و سوار نموده و قتیکه بشتر سوار شد بسوی برادرش نظر نمود و گفت ای برادر ترا بخدای سمیع علیم امانت
سپردم و بشما سلام میرسانم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تذییل است مر آنکه بتحقیق حکایت شده خواهرانیکه برادرهای بلای
دهر بایشان رسیده و برادران خود ناله نمودند بسیارند و لکن شدیدترین ایشان از جهة حزن و بزرگترین ایشان از حیثیت
اندوه چهار است و ایشان عبور و مرور کردند بر نعش برادر خود شان در حالیکه ایشان بخون آلوده افتاده بودند دو نفر از ایشان
در شرک بودند و دو نفر در اسلام اما آن دو نفریکه در شرک بودند یکی از آن دو نفر همشیره عمرو بن عبدود عامری بود و قتیکه کشته شدن
برادرش را باو خبر دادند از پرده خود بیرون آمد در حالیکه فریاد میکرد تا آمد در بالای جسد برادرش عمرو بن عبدود ایستاد
دید که سر او را بریده اند و لکن لباسهای و زره او را بیرون نکرده اند پس تعجب نمود و گفت شک نیست در آنکه کشنده برادرم
از اهل شرف و نجابت است پس خبر دهید بمن که او کیست گفتند او علی ابن ابیطالب است شاد شد و گفت قسم بجان من
هر آینه او کفو کریم است به برادرم مرثیه نمیگویم و بر او ندبه و ناله نمیکنم بعد از آن انشا کرده میگفت لَوْ كَانَ قَاتِلُ عَمْرٍو
غَيْرَ قَاتِلِهِ لَكُنْتُ أَبْكِي عَلَيْهِ دَائِمَ الْأَبَدِ لَكِنَّ قَاتِلَهُ مَنْ لَا يُعَابُ بِهِ مَنْ كَانَ يُدْعَى أَبُوهُ
بَيْضَةَ الْبَلَدِ یعنی اگر کشنده عمرو غیر قاتل او میبود هر آینه همیشه باو میگریستم و لکن کشنده او کسیست که او عیب
و نقص ندارد و پدرش را بیضة البلد مینامند یعنی بزرگ شهر مکه و اما دومی از آن دو نفر خواهر مرحب خیبری بود و قتیکه امیر
المؤمنین او را کشت همشیره او را اسیر کرده با غلامی خدمت رسولخدا فرستاد پس آن غلام او را به قتلگاه برادرش برد او را
لرزیدن گرفت و او را خدمت پیغمبر برده و پیش روی پیغمبر ایستاد در حالیکه میلرزید پیغمبر باو گفت ترا چه شده است گفت
یا رسول الله بدرستیکه این غلام مرا از قتلگاه برادرم و قوم من آورد و ایشان را دیدیم که بر روی خاک افتاده اند پس عارض شد بمن
آنچه می بینی پیغمبر غلام را ملامت کرد و امر به خلاصی آن زن فرمودند و اما آن دو زن که در اسلام بودند یکی صفیه عمه پیغمبر
بود و قتیکه برادرش حمزة بن عبد المطلب در وقعه احد کشته شد امیر المؤمنین براو واقف شد پس او را دید که افتاده
و شکم او را پاره کرده اند و جگر او را بیرون آورده اند هر دو محزون شدند و پیغمبر بردای خود او را پوشید آن ردا جمیع
جسد او را نپوشید با آنکه او مکشوف ماند پیغمبر به حشیش یعنی علف صحرا آنها را پوشید زیرا که او قد بلند و جسیم بود پس در آن حال
صفیه خبردار شد در حالیکه ندبه و نوحه و فریاد مینمود پیغمبر به زبیر پسر صفیه گفت که مادرت بگو که خود را از نزد جنازه
برگرداند و اما زن چهارم که از ایشان از جهة حزن بزرگتر و از جهة غم و اندوه شدیدتر است برای آنچه دید از بزرگی مصیبت
و جلیل رزیت که مثل آنها را ندیده بود او زینب دختر امیر المؤمنین است و او مادر مصائب است و چگونه زن صاحب مصیبت
او را مثل شود زیرا که صفیه و قتیکه به قتلگاه برادرش رسید و دید که پیغمبر در بالای سر برادرش و امیر المؤمنین در جانب پایش ایستاده
اند حزن و اندوه او تسلی قلب او مستقر و برقرار گردید اما زینب و قتیکه به قتلگاه برادرش رسید و باو وقف

شد در حالیکه نبود با او از حمایت کننده گان و جوانان و پیران او کسیکه با او تعزیت دهد در همان وقت خود را بالای جسد
برادرش انداخت و خود را بخون برادرش آلوده میکرد و فریاد کرد خطاب بجد و پدر و برادران و اعمام خود و ندا کرد وا اخاه
وا سیداه وا اهل بیتاه وا محمداه وا علیاه وا فاطماه وا حمزتاه وا جعفراه وا عقیلاه وا حسناه وا حسیناه وا مصیبتاه امروز محمد
مصطفی از دنیا رفته امروز علی مرتضی وفات نموده امروز حمزه سید الشهدا شهید شده امروز مادر خود فاطمه زهرا را مفقود
کرده ایم امیر المؤمنین و شیعیان مخلصین زنانیکه تأمل کردید و آنچه برای شما نقل کردیم از این روایات و اخبار قضایا و آثار رسیده بوجه
گریه کردن دوست و دشمن را در وقت گذشتن حرم از قتلگاه شهدا و میدانید سر ریخته شدن اشکهای اسبان دشمنان بناخنهای آنها
و چگونه چنین نباشد زیرا که آن ساعت مانند ساعت قائم شدن قیامت بود و ضجه و فریاد از اهل بیت رسولخدا در آن ساعت مثل
ضجه نفخ صور بود و بتحقیق تزلزل و حرکت نمود در آن ساعت زمینها و آسمانها و جمیع موجودات از اطراف عالم امکان
در آن ضجه و فریاد کردند بعد از آن تفکر نمائید در آنچه در آن ساعت بر حرم و اهل بیت رسولخدا جاری شد از ظلم کفار و اذیت کردن
گروه آتش زیرا که ایشان صدیقه صغری زینب دختر امیر المؤمنین را بتازیانها میزدند و زمانیکه ضجه و نوحه و فریاد میکرد او را سیلی
میزدند و قتیکه ندا میکرد وا جداه وا محمداه وا علیاه میزدند زمانیکه میگفت ای حمایت کننده گان و مردان من در کجائید شما
و مجروح میکردند بدن شریف او را از کثرت ضرب تازیانها و کعب نیزه ها حتی خون از دوشهای مبارکش و پشتش جاری میشد و بتحقیق
هجوم آورده بودند اشقیای نظر کننده گان از کفار باطراف اجساد طاهره و ابدان طیبه و تماشا میکردند با بچه حرم میکردند و زنان
بسیار زینب بجسد شریف نزدیک نمیشد از جهة هجوم آوردن کفار باطراف اجساد مبارک و زمانیکه بعد از مشقت بسیار
و التماس کردن او از کفار که او را به جسد مبارک راه دهند با آن جسد مبارک نزدیک میشد او را از بوسیدن جسد شریف و بوئیدن آن مانع
میشدند و آن خاتون معظمه در انتقال چادر و مقنعه او را برده بودند و هم چنین میکردند با سایر زنان و دختران پس همه اینها از آن
چیزهاست که در آثار وارد شده و نطق کرده است بنقل کردن آن دختر صغیره امام مظلوم در قصیده خود که انشا کرده است
آن را در وقت گذشتن ایشان بر قتلگاه شهدا و این در قول او است که گفته قفوا ساعة بالنوق لا ترکبوها این قصیده را تماما ما ذکر
کردیم و بتحقیق دلالت کرده است بعض اشعار این قصیده بر اینکه اطفال مذبوحین بعد روز طف جماعتی بودند و این در قول او است که گفته
أودع صغاراً بالطفوف تذبحوا آه و بتحقیق ذکر شده در بعضی از کتب که سکینه یعنی این صغیره غش کرد در حالیکه جسد پدر خود را بسینه چسبانیده
بود و شنید در حالت غش کردن کلام امام مظلوم شهید را از حلقوم شریفش شِيعَتِي مَا إِنْ شَرِبْتُمْ عَذْبَ مَاءٍ فَاذْكُرُونِي
أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَانْدُبُونِي وَأَنَا السِّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي وَبِجُرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ
الْقَتْلِ عَمْداً سَحَقُونِي لَيْتَكُمْ فِي يَوْمِ عَاشُورَا جَمِيعاً تَنْظُرُونِي كَيْفَ أَسْتَسْقِي لِطِفْلِي فَأَبَوْا أَنْ يَرْحَمُونِي

مجلس بیست و یکم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در آنچه تعلق بتقسیم سرهای مطهر منور و قبایل و آنچه تعلق بعدد
کشته گان از اهل بیت دارد پس مر آنکه محمد ابن ابیطالب گفته بتحقیق روایت شده که سرهای اصحاب حضرت حسین و اهل بیت او
هشتاد و هشت بود و ایشان را بر قبایل قسمت کردند که با آنها به ابن زیاد و یزید تقرب جویند پس قبیله کنده سیزده سر آوردند و سر کرده ایشان قیس
ابن اشعث بود و قبیله هوازن دوازده سر آوردند و در روایت ابن شهر آشوب بیست سر آوردند و رئیس ایشان شمر بود و قبیله تمیم هفده سر آوردند
و در روایت ابن شهر آشوب نوزده سر آوردند و قبیله بنی اسد شانزده سر آوردند و در روایت ابن شهر آشوب نه سر آوردند و قبیله مذحج هفت سر آوردند
و سایر مردم سیزده سر آوردند و ابن شهر آشوب گفته که سایر لشکر نه سر آوردند و مذحج را ذکر نکرده گفته تنها هشتاد سر اند و اما عدد مقتولین
از اهل بیت از آن چیزهاست که در آن اختلاف واقع شده پس اکثر با این قایلند که ایشان بیست و هفت نفر بودند هفت نفر از بنی عقیل است
یکی مسلم که در کوفه کشته شد و جعفر و عبد الرحمن پسران عقیل و محمد ابن مسلم و عبد الله بن مسلم و محمد ابن ابی سعید بن عقیل است و ابن شهر آشوب
عون و پسران عقیل را علاوه کرده است و سه نفر از اولاد جعفر بن ابیطالب است محمد بن عبد الله بن جعفر و عون الاکبر بن عبد الله و از اولاد علی نه نفر اند حسین
و عباس و میگویند پسرش محمد بن عباس و عمر بن علی و عثمان بن علی و جعفر بن علی و ابراهیم بن علی و عبد الله بن علی الاصغر و محمد بن علی الاصغر و ابو

تنسه زنان او کشت و چهار نفر از اولاد حسن عمرو و ابوبکر و عبدالله و قاسم و گفته اند که عمرو صغیر بود و شش نفر از اولاد حسین با خلافی که در آنست علی اکبر و ابراهیم
و عبدالله و محمد و حمزه و علی و جعفر و عمر و زید و عبدالله را در کنارش دیگر ذکر نموده و صاحب مناقب ذکر نکرده است مگر علی و عبدالله و ادعا نموده است ابن ابیطالب حمزه و ابراهیم و زید و عمر و را
و ابن شهرآشوب گفته است که میگویند محمد اصغر پسر علی از کشته شدگان جهت مرض او و میگویند که تیری از بنی دارم او را بیرون آورد و گفت ابو الفرج گفته جمیع کسانیکه در روز طف از اولاد
ابیطالب کشته شدند علیهم السلام [illegible] در امر او اختلاف دارد [illegible] گفته که روایت کرده که بودیم ما وقتیکه ذکر کردیم در نزد محمد بن علی الباقر کشته شدن حسین را گفت هفده
نفر از آنها کشته شدند که همه ایشان از اولاد فاطمه بودند مادر علی و در خبری که شیخ آنرا در مصباح از عبدالله ابن سنان روایت کرده است گفت داخل شدم بحضرت آقای خود
جعفر بن محمد در روز عاشورا پس ملاقات کردم در حالیکه رنگش متغیر و حزن از او ظاهر و اشکهایش مثل مروارید ساقط میشد گفتم یا ابن رسول الله از چه چیز گریه میکنی
خدا چشمهای ترا نگریاند بمن گفت آیا در غفلتی آیا ندانسته که حسین بن علی را مصیبت وارد شده در مثل امروز گفتم ای آقای من چه فرمایش تو میفرمائید در روزه آن روز
بمن گفت روزه بدار بدون اینکه از شب نیت نمائی و افطار کن نه از روی شماتت و آنرا روز کامل قرار مده ولکن افطار تو یکساعت بعد از نماز عصر باشد با شربتی از آب زیرا
که در مثل آنوقت از آنروز زایل شد جنگ از آل رسول و در روی زمین از ایشان سی نفر بر روی خاک افتاده و کشته بودند در راه مولای خود که بر پیغمبر گران بود [illegible]
ایشان اگر پیغمبر در دنیا در آنروز زنده میبود او را تعزیه برایشان گفته میشد و در روایتی نقل شده از حسن بصری که گفت کشته شدند با حسین بن علی شانزده نفر از اهل بیت او که
ایشان را در روی زمین مثل و شبیه نبود و روایت شده از آن باسناد دیگر [illegible] اهل بیت او و اما آنچه وارد شده در زیارت خارجه از ناحیه مقدسه حضرت حسین و علی بن الحسین و عبدالله
بن امیرالمؤمنین و عباس بن امیرالمؤمنین و عثمان بن امیرالمؤمنین و جعفر بن امیرالمؤمنین و ابوبکر بن الحسن و عبدالله بن الحسن و قاسم بن الحسن و عون بن عبدالله بن جعفر و محمد بن عبدالله بن جعفر
و جعفر بن عقیل و عبدالله بن عقیل و عبدالله بن مسلم بن عقیل و ابو عبدالله بن مسلم بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل و در خبری نقل شده از ریان بن شبیب از رضا که گفت ای پسر شبیب بدرستیکه
محرم ماهی است که اهل جاهلیت در ماضی در آن ماه ظلم کردن و قتال را حرام میدانستند پس این امت نشناختند حرمت ماه خود و حرمت پیغمبر خود را در آن ماه به تحقیق
ذریه او را کشتند و زنان او را اسیر کردند و متاع خانه او را غارت نمودند خدا ایشانرا ابدا نیامرزد ای پسر شبیب اگر بر چیزی گریه میکنی گریه کن بر حسین بن علی بن ابیطالب
زیرا که او را ذبح کردند چنانکه گوسفند را ذبح میکنند و کشته شدند با او از اهل بیت او هجده نفر مرد که ایشان را در روی زمین شبیه نبود و تو خبر داری باینکه جمع و توفیق میان
این اخبار مختلفه از آنچیزهایی است که در غایت صعوبت بود و دشوار است و اعتماد کردن در این باب بانچه در زیارت خارجه از ناحیه مقدسه است از آنچیزهایی است که آنرا وجه و جهت
اگرچه آن بخلاف آنچیزی است که اکثر با اوست و آنچه با او معارضه مینماید از روایات در غایت کثرت است معارضه نمودن از وجوه عدیده از جمله آنها حصر نمودن او است مقتولین را
از اولاد سید الشهدا در دو نفر علی اکبر و علی اصغر یعنی عبدالله رضیع و تحقیق شناختی که این حصر بخلاف آنچیزی است که اکثر با او قایل اند و خلاف بعضی از روایات این اخبار است که [illegible]
چیزی است که در روایت ابو الفرج است و بیان اینست که او گفت در وصف علی بن الحسین این آن اکبر است و او را اولادی نیست و کنیه او ابوالحسن مادرش لیلی دختر ابی مرة بن عروة بن
مسعود الثقفی و روایت شده از [illegible] از مغیره که گفت معاویه سزاوارترین مردم باین امر کیست گفتند تو گفت نه اولی ترین خلق باین امر علی بن الحسین ابن علی است که جدش رسول خدا
است و در او است شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و کبر و فخر ثقیف و یحیی بن حسن علوی گفت اصحاب ما که طالبیون اند ذکر میکنند آن کسیکه مقتول گشت از امام و ولد بود
کسیکه مادرش لیلی بود و در [illegible] عثمان از مادر متولد شد بعد از آن [illegible] طفلی که در گهواره بود و دو در گوش او بود [illegible]
کردن این حدیث را و حمله کرد [illegible] و تو خبر داری باینکه اینجا اینکه مقتول گشت و در دو گوش او دو گوشواره بود
از اولاد سید الشهدا و لکن مخفی نماند بر تو آنچه در این روایات است از غرابت از وجوه عدیده اول بودن [illegible] دختر ابی مرة دوم بودن علی اکبر از امام و لیکن مادر بودن شهربانو نه برای
سیادت [illegible] علی اکبر بلکه مادر غلام [illegible] که غیر بالغ و در دو گوش دو گوشواره بود [illegible] شهربانو مادر غلام کرد در
گوشهایش گوشواره بود [illegible] در این هنگام غرابت [illegible] از یحیی بن حسن علوی نقل شده از این خبرها است که غرابت نظر ظاهر است هم چنین آنچه
در قول اکثر [illegible] از شهیدان در روز طف [illegible] که نقل کرده آنرا از او جمعی که گفته اند مسعودی در مروج الذهب که گفت عدد کردن حسین بکربلا
سوار از اهل بیت و اصحاب خود [illegible] در حالیکه پنجاه و پنج سال داشت و گفته اند که پنجاه
سال داشت و غیر اینها گفته اند [illegible] سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر [illegible]
زخم نیزه با او زد بعد از آن [illegible] مخصوصا بقتل او مباشر شدند یک نفر از اهل شام با ایشان حاضر نشده بود
و جمیع کسانیکه با او کشته شده اند هشتاد و هفت نفر بودند و عدد کسانیکه از اصحاب عمر بن سعد در حرب حسین کشته شدند هشت هزار و هشتاد مرد بودند [illegible]
خبر [illegible] با اینکه اینقول از مسعودی چنانکه موافق نمیشود با آنچه در زیارت خارجه از ناحیه مقدسه است نظر باینکه عدد شماره آنچه در زیارت از اهل
بیت [illegible] آنچه مسعودی ذکر کرده است چنانچه بر متامل مخفی نیست پس همچنین موافق نمیشود با جمیع آنچه بسوی آن اشاره گذشت حتی در شماره مقتولین از اهل
بیت و هم چنین در غیر ایشان از اصحاب و انصار به حمل کردن متضمن اکثر بر مجموع از اطفال و مردان و متضمن بر اقل بر مردان خاصه و هم
چنین بحمل کردن آنچه در بعضی از روایات است از ایشان بر اعم از مردان و اطفال و هم چنین است کلام در اختلاف در شماره سرهای
مطهره باینکه گفته شود که جمعی از شهدا علیهم السلام سرهای ایشان را بنیزه بودند پس منافی نمیشود

برنیزه بودند پس منافی نمیشود در اینهنگام آنچه بعضی اکثر است با آنچه بعضی اقل است میگویم بدرستیکه این تدافع و اختلاف از قبیل
آنهاییست [illegible] چنانکه مخفی نیست بر تامل کننده در جمیع آنچه که بسوی آن اشاره گذشت تنبیه بدانکه [illegible] در ذکر بعض
که ببعضی از شهدا تعلق دارد پس بدانکه در نزد من پاره از کتاب فارسی هست که مصنف آن ملتزم به بحر انساب سادات است
پس اصل وضع الکتاب برای بیان کردن احوال اولاد ائمه طاهرین و اولاد اولاد ایشان و اولاد اولاد اولاد اولاد آن
است و هم چنین چیزهایکه بر ایشان عارض شد در عصر ایشان از جور کافرین و ظلم ظالمین و ناصبین پس بتحقیق ذکر کرده در آن
در آنچه تعلق بسر قاسم بن حسن مجتبی دارد قصه عجیبه و حکایت غریبه بیانش اینست که صاحب الکتاب ذکر نموده وقتیکه
سرهای مطهره طیبه را از شهدای کربلا داخل کوفه کردند ابن زیاد امر کرد منادی را که ندا کند که خلق جمع شوند و تماشا نمایند آن سرها
و اسیران از حرم رسول خدا اظهار فرح و سرور نمایند و مشغول ملاهی و ملاعب باشند و اظهار شماتت و استهزاء نمایند باهل بیت
اظهار وقتیکه خلق جمع شدند در کوچها و خیمه ها و میدانها و تماشا کردند بر اسیران از حرم رسول خدا و بر سرهای مطهره و بعیانت
شاد و فرحناک شدند باین سبب تابعان آل ابوسفیان و محزون و غمگین گردیدند در غایت غم و حزن شیعیان آل محمد پس جمعی
از شیعه قصد کردند که بر ابن زیاد خروج نمایند و امرای او را بکشند و سرهای مطهره و حرم را از دست کفار خلاص نمایند
وقتیکه ابن زیاد در قصد ایشان مطلع شد بخبر دادن خواص او امر کرد در ساعت کسانیرا که در روز طف بودند باینکه سرهای مطهره و اسیران را
با لشکر عظیم بشام برند و سرها را تقسیم کرد ابن سعد را از جمله امیر گردانید وقتیکه لشکر از کوفه بمسافت دو روز دور شدند از روسا
داد حصین بن نمیر کندی بود و او بر لشکر عجم رئیس بود در روز طف اگر من بخت گذاری با رجوع کردن به ری [illegible]
[illegible] زیرا که من شما است که از آن بیرون آمده ام بدرستیکه در رجوع کردن من به ری اشاره و قعه و سرور و فرح میشود برای
کسانیکه یزید و با آنکسانیکه تابعان او هستند از آل ابی سفیان بیعت دارند پس ابن سعد با او اذن داد به رجوع کردن به ری و با او عطا
کرد جایزه ها بسیار از ثیاب فاخره و اسبهای نجیبه وقتیکه اراده کرد بسوی ری برود گفت از تو یکسر از این سرها میخواهم [illegible]
[illegible] اولاد ابی تراب بوده باشد که آنرا به ری برم اگر این عطیه کثیره و هدیه عظیمه است نسبت باهل ری از تابعان آل
ابی سفیان و سبک کردن او بیعت یزید را پس سر طیب طاهر شهید جلیل قاسم بن امام حسن مجتبی روحی له الفداه را با او داد
و هر وقتیکه در زمین خود بر دهی یا به بلدی میرسید اهل آن ده و بلد او را باستقبال تعظیم مینمودند و او را تعظیم و تجلیل مینمودند در غایت
تعظیم و تجلیل و اظهار فرح و سرور مینمودند و اموال کثیره و اشیاء نفیسه بذل میکردند و دکاکین و بازارها را زینت میدادند و به لهو
لعب مشغول میشدند و غیر این از اسباب فرح و سرور و مالها انفاق میکردند در اطعام نمودن و تخصیص در این خصوص اهل همدان
افراط نمودند زیرا که اموال کثیره بر حصین بذل کردند و بر او چند طبق از درهم و دنانیر نثار کردند و اعظم از سلوک اهل شهرها و قریها
جهت این بود که بر یزید و ابن زیاد و ابن سعد لعین و خواص ایشان تقرب نمایند وقتیکه بری وارد شده و اعلام داد بورود
خود و آنچه آورده بود از قضایای روز طف و آنچه بر اهل بیت رسول خدا وارد شده بود معاشر دوستان آل ابی سفیان را بجمعی
از خواتین و پیران و مردان و زنان ایشان با سر شریف روحی له الفداه استهزاء مینمودند و به لهو و لعب یعنی بازی کردن با سر [illegible]
و غیر اینها در نزد آن سر مبارک مشغول شدند بلکه جمعی از ایشان آن سر مبارک را عوض گوی کرده بعصا و چوب آنرا میزدند و او را
در میدانها و مجالس مردم میگردانیدند شغل ایشان در تمام روز چنین بود و در وقت غروب آفتاب آنرا از برای بطریق امانت
می سپردند که در شب او را حفظ کند و آن زن از سلاله جابر بن عبدالله انصاری بود و نام او جاریه خاتون بود و بر حقیقت امر
مطلع بود و کیفیت حال را در قضیه سر شریف روحی له الفداه میدانست پس عارض شد عادت ایشان در مدتی از زمان باین عمل
از بازی کردن با سر شریف روحی له الفداه در طول ایام و بردن آنرا در شبها بان زن که از حقیقت حال غافل بوده و
مسکن آن زن در قریه بود از قریه های شمیرانات و عامل ری در آن زمان مرد بود شدید الکفر و العناد از تابعان امیه و نامش
طغرل بود و اموال کثیره بتابعان امیه بذل مینمود و وقتیکه [illegible] سر مطهر را بری وارد نمود از جهة اظهار
سرور و خلاص به یزید و او خلق را تحریص و ترغیب بازی کردن با سر شریف و گوی کردانیدن با آن و آن زن [illegible]

غافله از حقیقت امر در شب جمعه داخل شد باغچه که آن سر انور اطیب اطهر در آن بود که نور از آن سر شریف ساطع است و باغچه مملو از نور و روشنی است نزدیک شد که از کثرت دهشت و شدت تعجب و حیرت غش نماید بعد از آن با آن سر نزدیک شد با آن تعظیم نمود و بوسید و به گلاب و مشک سرشت و آنرا معطر نمود با انواع طیب و عطر و شمعهای کافوری در چهار جانب آن روشن کرد و بشدت گریست و تضرع و زاری بسوی خدای عزوجل نمود و از خدا اظهار کردن امر آنرا مسئلت نمود و نخوابید تا نصف شب گذشت در آن اثنا که او در میان گریه و تفکر بود ناگاه دید شش زن صاحب نور از طرف باغچه داخل شدند در هنگام آن سر منور از مکان خود بمقدار یک ذراع بلند شد و بقدرت خدا نطق کرد و مخاطب نمود از ایشان زهرا که از همه ایشان نورا و زیاد و حزن او شدید و گریه او بسیار و قد خمیده و رنجیده بود و گفت السلام علیک یا اماه یا زهرا الجدا اقتم متو همه مردان ما را کشتند و اطفال ما را ذبح کردند و زنان ما را اسیر نمودند و جدائی انداختند میان سرها و جسدها و سرها و زنان ما را شهر بشهر گردانیدند و قتیکه زهرا علیها السلام را شنید از آن سر مبارک فریاد کرد و بشدت گریست و نوحه و فریاد و گریه او و زنانیکه با او بودند فریاد کرده می گریستند بعد از آن زهرا علیها السلام استغاثه کرده گفت یا فاطمه دختر اسد و یا اماه یا خدیجه یا جدتاه یا امنه و یا مریم مادر عیسی و یا آسیه آیا نمی بینید آنچه امت پدرم با اهل بیت کرد بعد از آن آن سر مبارک را برداشته بوسید و بسینه چسبانید بعد از آن آن زنان آن سر مبارک را یک یک گرفته بوسیده و بسینه ضم کردند پس زهرا گریست و صیحه زد و ایشان صیحه زده گریستند و صیحه زد و گریست ملائکه و حور عین بجهة گریه کردن ایشان بعد از آن زهرا با آن سر شریف فرمود ای نور دیده یا قاسم صبر کن بدرستیکه زمانیکه قیامت قایم شود و خدای تعالی اولین و آخرین را محشور میکند بر سر خود میگذارم عمامه جد تو امیر المؤمنین را که بخون او آلوده شده باشد و میگذارم در دوش راست خود پیراهن زهرا آلوده بدرستیکه حسن مجتبی را و بر دوش چپ خود میگذارم پیراهن پاره پاره عمت حسین را و با تابوت و ذو الجناح سوار میشوم و از قائمه عرش خدا میگیرم و داخل بهشت نمیشوم با شما و شیعیان شما مگر بعد از آن که خدای تعالی انتقام بگیرد بشدید انتقام از دشمنان و قاتلان شما نزدیک شد بصدیقه کبری فاطمه زهرا آن زن مؤمنه که جاهل بحال و غافل از کیفیت سر شریف بود و گفت یا سیدة النساء و ای دختر رسول خدا از خطا و لغزش و گناه من درگذر و در نزد پدرت سید المرسلین از من شکایت مکن و بدرستیکه من بخدا قسم از شیعیان تو هستم و من حقیقت حال را در امر این سر شریف ندانستم پس گریست و تضرع و زاری نمود از دامن پاک صدیقه طاهره معصومه مظلومه گرفت زهرا مظلومه گفت ای زن صالحه راست گفتی در آنچه گفتی زیرا که تو از دوستان و شیعیان ما هستی بر تو باس نیست در آنچه با ما بجا آوردی بدرستیکه من داخل بهشت نمیشوم مگر که تو با ما باشی بعد از آن معصومه مظلومه وقتیکه شدت رسیدن آن زن را از جلالت تعالی مشاهده نمود از جهة آنچه از آن از روی جهالت و نادانی صادر شده بود بخط شریف خود کتاب امان از آتش را نوشته با آن زن عطا فرمود بعد بخواتون معظمه و زنانیکه با او بودند از چشم آن زن صالحه غایب شدند بعد از آن مضطرب شد از جهة حزن و اندوه و تا آخر شب بیدار بود و قتیکه صبح کرد این حکایت را از اول تا آخر به پسرش عبد الله نقل کرد و گفت ای عبد الله ای پسر من اگر خواهی که مرا از خود راضی کنی و حقوق مرا ملاحظه نمائی لابد است که سر خود را بر این سر پسر مصطفی و مرتضی و زهرا و پسر حسن مجتبی و داماد حسین شهید کربلا فدا نمائی زیرا که نزدیک است لشکر باین قریه بیایند از من سر قاسم را طلب نمایند چنانکه هر روز عادت ایشان چنین است عبد الله گفت سمعا و طاعة ای مادر کاش مرا هزار جان و هزار سر باشد همه آنها را در دوستی آل محمد فدا کنم ای مادر هر چه خواهی بکن آن زن صالحه سر پسرش عبد الله را ذبح کرد یک ساعت و دو ساعت نه گذشت که کفار از باغ قریه آمدند که در شمران بود و پس از آن زن سر قاسم را خواستند آن زن سر پسر خود عبد الله را با ایشان داد گمان به کفار مشتبه شد پس سر عبد الله را به ری آوردند و قتیکه بمیدان داخل شدند و مردم اجتماع نمودند مثل سایر روزها مشغول فسق و عصیان شدند و با غنا و ساز و نی و طبل و بوق زدن و اشتر را گوی کرده با عصا و چوبها انداختند و قتیکه سر را بعصا و چوبها زدند کاسه سر شکست و اجزائش متفرق و مغز آن ریخته شد در آنهنگام دانستند که آن سر سر قاسم بن حسن روحی له الفداه نیست از جهة چیزیکه از آن سر مشاهده کرده بودند از ثبات و قوام و متانت و محکمی و قوت اصلیه هاشمیه نورانیه نبویه در آنوقت از ری بیرون آمده به قریه آن زن صالحه سرعت نمودند که از آن زن سر قاسم را اخذ نمایند و اسمعیل که پسر آخر آن زن صالحه بود در در بستان که در آن قریه بود ایستاده بود و قتیکه

بود وقتیکه از دور آمدن کفار را با قریه مشاهده کرد که برای خواستن سر قاسم از مادرش می آیند بسرعت تمام خود را بمادر رسانیده و حقیقه را بمادرش خبر داد مادرش گریست و تضرع نمود بسوی خدای عزوجل و او را خواند و محمد و عترت معصومین مظلومین او را شفیع نمود و به ایشان متوسل گردید که روح او را قبض نماید پیش از رسیدن ایشان بقریه تا روی کفار را نبیند در خواب ایشان سر شریف را از آن پس خدای تعالی دعوت آنرا اجابت نمود و حاجت او را برآورد بعد از آن صاحب این کتاب فارسی گفته بدرستیکه شخصی از نسل عمار ابن یاسر در آن زمان در رودبار ساکن بود و قتیکه بر قضیه سر شریف مطلع شد با جمعی از خدم و اصحاب خود بیرون شده آمده بشمران رسیدند در آنجا با کفار مقاتله نمودند و جمعی از ایشان نیز کشته شد بعد از آن آن سر شریف طاهر طیب را دفن کردند و هم چنین آن زن صالحه و جسد پسرش را دفن کردند در موضعیکه آنرا در بند علیا میگویند الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و این حاصل آنست که صاحب کتاب فارسی ذکر کرده است به تحقیق ما نیز نقل نمودیم از آن در مجلس شهادت جناب قاسم قصه نسرش با قاسم مثنی و بتحقیق تصریح کرده است باینکه قبر قاسم مثنی در نزد مدفن سر برادرش امیر قاسم بن حسن مجتبی است و اگر بیان این احوالات اگرچه مستلزم بر بعضی تکرار است پس بدانکه او وقتیکه ورود شهربانو را با دخترش زبیده ای عروس قاسم بلبده ری نقل کرده چنانکه از آن نقل کردیم در مجلس شهادت جناب قاسم گفته وقتیکه شهربانو در غار در کوه غایب شد زبیده در ری ماند و در آنجا ساکن شد و نصالحه از نسل عمار یاسر او نیز آشنا شد و ساکن بود در آنوقت در قلعه رود بار و پس از آن قلعه بیرون شده به ری آمد به زبیده خدمت میکرد و بحوایج او مشغول بود و قتیکه زبیده قاسم مثنی را زائید خالوهای زبیده از نسل یزدجرد نزد او آمدند او و پسرش را بشمران بردند و به قاسم مثنی زیاده از حد خدمت میکردند و بتربیت و تعظیم و تجلیل او مشغول بودند و قتیکه امر در دولت بنی امیه بامارت و حکومت حجاج بن یوسف رسید و حجاج لشکر بسیار به بلاد عجم فرستاد تا بقتل رسانید هر کسیکه از نسل محمد مصطفی و علی مرتضی و هر کسیکه او را اعانت میکند در هر شهر و قریه با امکان بوده باشد لشکر عظیم از آن لشکرها به ری وارد شدند بلکه ذکر کرده که حجاج ملعون در میان آن لشکر بود و شیخ ملعونی از شیوخ ری با او خبر داد که نام آن شیخ ابو هریره بود که نواده حسن مجتبی در نزد خالوهای خود از نسل یزدجرد که بملوکان ملقب اند هست و ایشان با خدم و تابعان و غلامان خود در شمران ساکنند و قتیکه حجاج ملعون مطلع شد بسیار غضبناک گردید با لشکر خود به قلعه شمران رفت و ملوکان با اصحاب و تابعان خود بیرون آمد آتش محاربه را افروخت و حرب برپا شد و آتش محاربه شدت یافت و بر مقاتله و جنگ شعله ور گردید در میان مسلمین و کفار و غلبه و نصرت در اول امر با مسلمین شد حتی اینکه ایشان از کفار جماعتی بسیار را به قتل رسانیدند تا اینکه به کفار اعوان و انصار از مواضع متفرقه رسید و جنود ایشان بسیار شد پس غلبه برای ایشان حاصل گشت تا اینکه ایشان جمعی از طایفه ملوکان به قتل رسانیدند و قاسم مثنی را گرفته زنده اسیر نمودند بعد از آن او را کشتند و قتیکه حجاج با لشکر خود از محاربه و مجادله برگشت جوانمردی کسانیکه باقی بودند از گروه ملوکان از اخوال قاسم مثنی که او را در موضعی از مواضع در بند علیا دفن کنند در آنهنگام صدای کلامی از مدفن سر شریف قاسم بن امام حسن مجتبی شنیدند که ای ملوکان نور چشم من و نواده پدر و عمم را در نزد مدفن سر من دفن کنید میان سر من و میان پسرم جدائی نیفکنید پس در آنهنگام او را در مدفن سر شریف دفن کردند و صلی الله علی محمد و آله المعصومین و ذریته الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین تذنیل است که در آن بیان امور چند است پس بدانکه این روایت که ما آنرا از آن کتاب فارسی نقل کردیم بتحقیق مشتمل است بر امور عجیبه غریبه و آن مثل شدت صلابت و قوت متانت است در آن نهج که ذکر شد در سر شریف اطیب انور قاسم بن حسن مجتبی و مثل بلند شدن او از زمین و تکلم نمودن او با صدیقه معصومه حجة کبری فاطمه زهرا و مثل ذبح کردن آن زن جاریه انصاریه سر پسر خود را بدست خود با اینکه از آن مستحضر بود بایمان و صلاح و مژده داده بودند

ادبارا آزادی از آتش پس مخفی نماند بر تو بدرستیکه مشتمل بودن آن روایت بر این امور عجیبه غریبه باعث این میشود در آن بلکه از اعتبار ساقط مینماید یا اینکه آن روایت در نفس خود ضعیف و مرسل است پس این اخبار نیست که در نزد انظار جلیه انکار میشود و لکن مقتضای انصاف و نظر دقیق اینست که غرابت و صعوبت و اشکال در پی اینست اصلا پس بدانکه در باب صلابت و قوام و متانت و ثبات نسبت بسر شریف گذشت و آن اینست بدرستیکه هر کسیکه در دو حاشیه معصوم و حجت باشد یعنی کسیکه معصوم نزدیک باشد با بوت و بنوت یا مثل ابنیا از عمها و برادران شبیه ترین مردم باشد بمعصوم بحسب اعضا و قوت بدنیه و صفات اعضا و این از جهة قرب اصلیت بحسب طینت اصلیه و به تحقیق مکرر شناختی که هر جزو و عضو از ابدان شریفه و اجساد طاهره محمد و آل معصومین او در غایت قوت و کمال و غایت کمال قوت و تمامیت است و آن این سر است در قوت صلابت و کمال متانت سر شریف جناب قاسم روحی له الفداه پس ملاحظه نمودن هفتم از قرب و مناسبت ابواب کثیره از آن منفتح و اسرار بسیار استنباط میشود مثل سربار شدن خدیجه و امنه دختر وهب و فاطمه دختر اسد با صدیقه کبری و حجت عظمی فاطمه زهرا معصومه مظلومه برای زیارت کردن جد سید الشهدا و زیارت سر شریف او و نازل شدن عقیل و جعفر با رسول خدا و امیر المؤمنین و حسن مجتبی برای زیارت نمودن جد سید الشهدا و سر طیب و طاهر او روحی له الفداه و اما استشکال و استبعاد از جهة بلند شدن سر قاسم از زمین و سلام دادن او بر صدیقه معصومه و حجت کبری فاطمه زهرا و تکلم نمودن آن با او پس آن نیز در محل خود نیست و چگونه چنین نباشد و حال آنکه بتحقیق دانسته شد در مجلس شهادت جناب عباس که جمعی از اولاد ائمه و عباس و علی اکبر و قاسم و زینب و ام کلثوم در درجه تالی درجه مادر درجه عصمت اند بلکه آن نیز در حقیقت نوعی از عصمت است و ایشان فایز میشوند بمقامات نورانیه پس مثل آنچه در این روایت از بلند شدن سر قاسم از زمین و تکلم کردن او با صدیقه کبری بعید نیست از اصحاب مقامات نورانیه و اما قضیه ذبح کردن آن زن انصاریه پسر خود را پس جواب آن از آن اینست که زیادت محبت و کثرت اخلاص و مودت آن زن نسبت باهل بیت عصمت و رحمت سبب نسیان کردن آن زن گردیده حکم شرعی را از اینکه این فعل حرام است بلکه از کبایر است علاوه بر این عالم بودن آن زن بحکم شرعی در همین مسئله اول کلام است و بعبارة اخری بدرستیکه این مسئله در حقیقت منتقل میشود بمسئله معذور بودن جاهل و نبودن و عدم آن در عبادات و تحقیق در آن اینست که جهل موجب معذوریت و باعث ثواب بر فعل میشود مثل سایر عبادات صحیحه نه مطلقا بلکه مادامیکه مکلف قاصر بوده باشد نه مقصر و بالجمله مستحق شدن آن زن انصاریه بایمان و صلاح و عتق و آزادی از آتش منافی نیست با ذبح کردن پسر خود را بلکه این ذبح کردن در حقیقه قسمی است از عبادات و در هر حال بدرستیکه آنچه در الکتاب فارسی است که ما از آن نقل کردیم چیزیکه در قضیه سر قاسم گذشت از اخبار ماست که نقل آن و اعتماد کردن بآن جایز است برای آنچه موجود است از قرائن مفیده ظن بصدق آنچه در آنست و بعبارت اخری شان آن مثل شان سایر کتب مدونه در سیر و تواریخ و انساب است والله اعلم بالصواب و بحقایق الامور والاحوال

مجلس بیست و دوم

در کتاب اکسیر العبادات و اسرار شهادات در دخول اهل بیت بکوفه و آنچه در آن واقع شده پس بدانکه ما در سابق اشاره نمودیم بر اینکه ابن سعد لعین از کربلا کوچ کرد در روز یازدهم شهر محرم الا اینکه اهل بیت داخل کوفه نشدند در آن روز بلکه در شب آن روز در خارج کوفه بیتوته کردند و رسیده ام تا حال آنچه منافی این باشد مگر عبارت مفیده و آن قول اوست که گفته و فیکه ابن سعد لعین در فردای آن روز رسید در حالیکه با او بود دختران و اهل حسین و ابن زیاد در قصر و عمارت نشسته و بمردمان اذن عام داد و امر نمود باحضار کردن سر شریف روحی له الفداه را تا آخر کلام او و تو خبیر هستی باینکه ابن سعد از تامل کردن در آن منافی نیست با آنچه ما مقدم کردیم زیرا که مقصود مفیده محض ذکر کردن چیزی نیست که جاری شد بعد از داخل شدن اهل بیت بکوفه بدون مراعات کردن تعیین وقت برای آن و قرینه باین در کلام موجود است و آن قول اوست که بمردمان اذن عام داد و امر کرد باحضار نمودن سر شریف روحی له الفداه زیرا که این در روز یازدهم محرم ممکن نمیشود زیرا که کوچ کرد ابن سعد از کربلا در آن روز بعد از ظهر بود و بهر طور باشد ما در این مجلس ذکر میکنیم کلمات جمعی از حذاق اصحاب مقاتل

پس بدانکه ابو مخنف گفت که ابو جدیله اسدی روایت کرده و در بعض نسخ حذیفه است گفت من در کوفه بودم در آن سال که حسین را کشتند پس زنان اهل کوفه را دیدم که گریبانهای خود را چاک و موهای خود را پریشان کرده بر روهای خود میزدند پس آمدم نزد شیخ کبیر گفتم این چه گریه و نوحه است گفت این بجهة سر حسین است در آن اثنا که ما در این سؤال جواب بودیم ناگاه دیدیم که لشکری آمد و با ایشانست اسیران پس زنی را دیدم بالای شتر بی جهاز دیدم از او سؤال کردم گفتند این ام کلثوم خواهر حسین است پس نزد او رفتم با و گفتم آنچه بشما جاری شد بمن نقل کن بمن گفت تو کیستی ای شیخ گفتم از اهل بصره هستم گفت بدان ای شیخ من در خیمه خوابیده بودم ناگاه آواز اسب را شنیدم سر خود را از خیمه بیرون کردم ناگاه دیدم اسب خالی از زین است پس فریاد کردم و زنان با من فریاد کردند و شنیدم در جانب خیمه ها هاتفی را که آواز آنرا می شنیدم و شخص او را نمیدیدم و او میگفت

وَاللهِ مَا جِئْتُكُمْ حَتّىٰ بَصُرْتُ بِهِ ... بِالطَّفِّ مُعَفَّرُ الْخَدَّيْنِ مَنْحُورًا
وَحَوْلَهُ فِتْيَةٌ تُدْمِي نُحُورُهُمْ ... مِثْلَ الْمَصَابِيحِ يَغْشُونَ الدُّجىٰ نُورًا
وَقَدْ رَكَضْتُ قَلُوصِي كَيْ أُصَادِفَهُ ... وَكَانَ أَمْرًا قَدْ قَضَاهُ اللهُ مَقْدُورًا
كَانَ الْحُسَيْنُ سِرَاجًا يُسْتَضَاءُ بِهِ ... اللهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَقُلْ زُورًا

حاصل مضمون آنکه بخدا قسم نیامدم تا اینکه او را دیدم در طف که بخاک و خون آلوده و منحور شده بود و در اطرافش جوانانی بود که از گلوهای ایشان خون جاری میشد مثل چراغها تاریکیها را روشن میکردند و بتحقیق سر خود را حرکت دادم تا با و رسم و آن امری بود مقدر که خدا حکم کرده بود و حسین چراغی بود که از او طلب نور میکردیم خدا میداند که دروغ نگفتم بعد از آن گفت منزه است خدائیکه بکشته شدن حسین شان او را بلند گردد و دشمن گرفت کسیرا که او را کشت و در کتاب عزیز خود نازل کرد که وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا حسرت شد قلوب خلایق بعد از شفاق و مهربانی آنها و گریه شد ستاره کان هدایت بعد از شعاع آنها و پرسید خلایق را نظلم کشتند پس چه میگوید ظالمان فردای قیامت زمانیکه با شعلهای دوزخ منکرند در حالیکه افعال ایشان عقول امیر اند و در قلوب حسرت را ارث گذاشتند که زایل نمیشود و رسول خدا را بدرد آوردند بسبب کشتن ایشان اولاد فاطمه را و عزیز را خوار کردند با و گفتم ترا قسم میدهم بحق معبود تو کیستی گفت من پادشاه هستم از ملوک جن با قوم خود آمدم برای نصرت و یاری حسین دیدم که او را کشته اند بعد از آن گفت واسفاه علیک یا اباعبدالله سه مرتبه راوی گوید حرم را داخل کوفه نمودند ناگاه دیدم علی بن الحسین را بشتر بی جهاز سوار کرده اند و از دو ران او خون جاری میشود در حالیکه گریه میکند و میگوید

يَا أُمَّةَ السَّوْءِ لَا سَقْيًا لِرَبْعِكُمْ ... يَا أُمَّةً لَمْ تُرَاعِ جَدَّنَا فِينَا
لَوْ أَنَّنَا وَرَسُولُ اللهِ يَجْمَعُنَا ... يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَا أَنْتُمْ تَقُولُونَا
تُسَيِّرُونَا عَلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَةً ... كَأَنَّنَا لَمْ نُشَيِّدْ فِيكُمْ دِينَا
بَنُو أُمَيَّةَ مَا هٰذَا الْوُقُوفُ عَلىٰ ... تِلْكَ الْمَصَائِبِ لَمْ تُصْغُوا لِدَاعِينَا
تُصَفِّقُونَ عَلَيْنَا كَفَّكُمْ فَرَحًا ... وَأَنْتُمْ فِي فِجَاجِ الْأَرْضِ تَسُبُّونَا
أَلَيْسَ جَدِّي رَسُولُ اللهِ وَيْلَكُمْ ... أَهْدَى الْبَرِيَّةِ مِنْ سُبْلِ الْمُضِلِّينَا
يَا وَقْعَةَ الطَّفِّ قَدْ أَوْرَثْتِنِي كَمَدًا ... وَاللهُ يَهْتِكُ أَسْتَارَ الْمُسِيئِينَا

حاصل مضمون آنکه ای امت بد خدا منازل شما را سیراب نکند ای امت ملاحظه نکردید جد ما را در خصوص ما اگر روز قیامت ما و جد ما را جمع نماید جواب شما با چه خواهد شد ما را در بالای شتران بیجهاز میگردانید گویا که ما در میان شما دین را محکم نکرده ایم ای بنی امیه این ایستادن در مصائب چه چیز است که بحرف ما گوش نمیدهید از فرح و شادی دستهای خود را بهم میزنید بر اشماتت کردن بر ما و شما در روی زمین ما را اذیت میکنید آیا جد ما رسول خدا نیست وای بر شما هدایت نکرده است شما را از راه گمراهان ای واقعه روز طف غمگین و اندوه را بما ارث گذاشتی و خدا پرده های گمراهان میدرد راوی گفت اهل کوفه باطفال بعضی عدد خرما و بعضی عدد جوز عطا میکردند پس ام کلثوم با اهل کوفه فریاد کرد و گفت ای اهل کوفه صدقه بر ما حرام است آن خرما و جوز ها را از دست و دهن اطفال گرفته

به زمین بماند خست پس خلایق به گریه و نوحه صداها را بلند کردند ام کلثوم گفت مردان شما ما را میکشند و زنان شما گریه میکنند
بامر عظیم کردید لقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال
هدا پس در آن اثنا که آنخاتون معظمه تکلم میکرد ناگاه فریادی بلند شد ناگاه دیدم سر حسین را بنیزه سر از اهل بیت
اش ظاهر شد وقتیکه ام کلثوم سر برادرش نگریست گریست و گریبان خود را چاک کرد و انشا کرده میگفت
ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم آخر الامم بعترتی وباهلی بعد مفتقدی
منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء
فی ذوی رحم انی لاخشی علیکم ان یحل بکم مثل العذاب الذی یاتی علی الامم حاصل مضمون
آنکه چه میگوئید زمانیکه پیغمبر شما گفت که این چه چیز است که کردید حال آنکه شما آخر امتها هستید با اولاد و اهل من بعد از
مفقود شدن من بعضی از ایشان را اسیر و بعضی ایشان بخون غلطان نمودید این جزا و عوض من نبود زیرا که من شما را
نصیحت کردم بر اینکه بدی نکنید در خصوص صاحبان رحم و قرابت بدرستیکه من میترسم شما را از اینکه نازل شود مثل عذابی
که بر امتهای گذشته نازل میشود سهل شهرزوری گوید در آن سال از حج آمده داخل کوفه شدم دیدم بازارها معطل و دکاکین
را بسته اند و مردم بعضی گریه میکنند و بعضی میخندند در این اثنا بشیخی نزدیک شدم گفتم چه چیز است که بعضی از مردم میگریند
و بعضی میخندند آیا میان شما عیدی است که من نمیدانم پس آن شیخ دست مرا گرفته از خلق کنار کشید بعد از آن آواز بلند
گریه کرد و گفت ای آقای من ما را عیدی نیست ولکن گریه کردن ایشان بخدا قسم از برای دو لشکر است یکی ظفر یافته و یکی مقتول
گشته گفتم این دو لشکر کیستند گفت لشکر حسین مقتول و لشکر ابن زیاد ملعون غالب و ظافر است بعد از آن بشدت
گریه کرد و انشا کرده میگفت مررت علی ابیات آل محمد فلم ارها امثالها یوم حلت فلا
یبعد الله الدیار واهلها وان اصبحت منهم برغمی تخلت الم تر ان الشمس اضحت مریضة
لفقد حسین والبلاد اقشعرت وکانوا غیاثا ثم اضحوا رزیة لقد عظمت تلک
الرزایا وجلت الم تر ان البدر اضحی ممرضا لفقد رسول الله لما تولت وان قتیل
الطف من آل هاشم اذل رقاب المسلمین فذلت قتیلا ظما ما علة القوم شربة وقد
نهلت منه الرماح وعلت فلیت الذی اهوی الیه بسیفه اصابت یمینی یدیه فشلت
یعنی عبور نمودم بمنزلهای آل محمد و ندیدم آنها را مثل سابق خدا جدائی نیندازد ما بین دیار و اهل او اگرچه انداخته آیا
نمی بینی آفتاب را که مریض گشته برای شهادت حسین و شهرها مضمحل گشته آن پناه مصیبت زدگان بودند چگونه گشتند
مصیبت زده بتحقیق بزرگ و عظیم گشته مصیبت ایشان آیا نمی بینی ماه شب چهارده را چگونه ضعیف گشته برای کشتگان
رسول الله بتحقیق شهید کربلا از آل هاشم گردنهای مسلمانان را ذلیل و حقیر کرده شهید تشنه که شربتی از آب باو ندادند با آنکه
از خون و نیزه ها سیراب گشتند ای کاش آن شخصیکه شمشیر بر بدن او بلند کرده دستهای آنها شل می گشت سهل
گفت وقتیکه کلام او تمام شد شنیدم نوبتها را میزنند و علمها حرکت میکنند ناگاه دیدم لشکر بکوفه داخل شدند و صیحه
عظیمه شنیدم دیدم سر حسین ظاهر شد و نور از او بلند میشود پس گریه مرا گلوگیر نمود بعد از آن اسیران آمدند در حالیکه علی
ابن الحسین پیش روی ایشان بود بعد از آن ام کلثوم بعد از علی ابن الحسین آمد که در برش برقع تیره رنگ بود و او ندا می کرد
ای اهل کوفه چشمهای خود را از ما بپوشید آیا از خدا و رسول او حیا نمی کنید که بحرم رسول خدا تماشا می کنید در حالیکه
ایشان بیچاره هستند پس در باب بنی خزیمه ایستادند در حالتیکه سر حسین در نیزه بلند بود و سوره کهف تلاوت مینمود

تا رسید باینکه ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا سهل گفت من گریستم و گفتم یا ابن
رسول الله سر تو عجیب تر است بعد از آن افتاده غش کردم افاقه برای من حاصل نشد تا اینکه سوره تبارک را تمام کرد انتهی کلام
ابی مخنف در کتاب بحار گفته و در کتب بعضی معتبره دیدم بطریق مرسل روایت شده از مسلم جصاص گفت ابن زیاد مرا خواند
از برای اصلاح دار الاماره او در کوفه پس در آن اثنا که من در بنا و گچکاری میکردم ناگاه دیدم صداها بلند شد از اطراف کوفه
پس بخادمیکه نزد من بود رو کردم و گفتم چه چیز است که می بینم کوفه یکپاره ناله شد گفت در این ساعت سر خارجی را که بر یزید خروج
کرده بود میاورند گفتم آن خارجی کیست گفت حسین ابن علی است پس خادم را گذاشته بیرون آمدم چنان سیلی بر روی خود زدم
حتی ترسیدم که چشمهایم کور شود دست خود را از گچ شسته از پشت قصر خارج شده ام آمدم بر کناس در آن اثنا که ایستاده بودم
و مردم منتظر رسیدن اسیران و سرها بودند ناگاه دیدم که مقدار چهل کجاوه آمد که بچهل شتر حمل کرده بودند در آنها حرم و زنان و اولاد فاطمه
بودند و علی ابن الحسین را بر شتر بیجهاز سوار نموده بودند و از رگ گردنش خون جاری بود و آنحضرت با همه این میگریست و میگفت ای
امت بد خدا سیراب نکند زمینهای شما را تا آخر آنچه ذکر کرد و گفت اهل کوفه اطفالیکه در محملها بودند خرما و نان و جوز میدادند ام کلثوم فریاد کرد
و گفت ای اهل کوفه صدقه بر ما حرام است و خرما و نان و جوز را از دست و دهنهای ایشان گرفته بر زمین میانداخت راوی گوید مردم با گریه
بایشان رسیده بود گریه میکردند بعد از آن ام کلثوم سر خود را از محمل بیرون کرده بایشان گفت ساکت باشید ای اهل کوفه مردان شما
ما را می کشند و زنان شما بما می گریند پس حاکم میان ما و شما خدایتعالی است در روز قیامت در آن اثنا که آنخاتون اهل کوفه را مخاطب
کرده بود فریادی بلند شد ناگاه دیدم که سرها را آوردند در مقدم ایشان بود سر حسین و هو رأس زهری قمری اشبه الخلق برسول الله
و محاسن شریفش مثل سواد صبح بود که خضاب با نیل شده و روی او مثل دایره ماه طالع بود و باد از راست و چپ حرکت میداد پس زینب
ملتفت گردید سر برادر خود را دید در آنحال پیشانی خود را بمقدم محمل زد حتی دیدم که خون از زیر مقنعه و معجرش خارج میشود و بسوز
دل با سر مبارک اشاره کرد و میگفت یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدی غروبا ما
توهمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدرا مکتوبا یا اخی فاطم الصغیرة کلمها فقد کاد
قلبها ان یذوبا یا اخی قلبک الشفیق علینا ماله قد قسی وصار صلیبا یا اخی لو تری علیا
لدی الاسر مع الیتم لا یطیق جوابا کلما اوجعوه بالضرب ناداک بذل یغیض دمعا سکوبا
یا اخی ضمه الیک وقربه وسکن فؤاده المرعوبا ما اذل الیتیم حین ینادی بابیه ولا یراه مجیبا
حاصل مضمون آنکه ای هلال وقتیکه بدرجه کمال رسیده خسوف باو وارد شد پس غروب کرد توهم نکردم ای پاره قلب من که این مقدر
بود ای برادر من با فاطمه صغیره تکلم کن زیرا که بتحقیق نزدیک شده که دلش آب شود ای برادر من قلب تو با ما مهربان بود حال چه شده که سخت
شده است ای برادر من اگر علی را در اسیری به بینی با یتیمی که طاقت جواب دادن ندارد و هر وقتیکه او را بخود ضم کن و او را بخود
نزدیک کن و قلب او را ساکن کن که ترسانست چه ذلیل است یتیم وقتیکه پدر خود را میخواند و در پیش رو نمی بیند که باو جواب دهد تمام
شد آنچه ما از نقل از بحار قصد کردیم و اما کلام سید در کتاب ملهوف در انتقام است که عمر بن سعد لعین در روز عاشورا
سر حسین را با خولی ابن یزید اصبحی و حمید ابن مسلم ازدی با بن زیاد لعین فرستاد و امر کرد سرهای باقی اصحاب و اهل بیت او را از بدنها
جدا کردند آنها را با شمر بن ذی الجوشن و قیس ابن اشعث و عمرو بن حجاج لعنهم الله فرستاد تا آنها را بکوفه آوردند و در بقیه روز خود در بیرون کوفه
دوم تا ظهر ماند بعد از آن کوچ کرد کسانیکه از عیال حسین باقیمانده بود و زنان را بر شتران بی جهاز حمل کرد در حالیکه روی ایشان مکشوف
بود در میان دشمنان و حال آنکه ایشان ودایع سید انبیا بودند و ایشان را اسیر کردند چنانکه اسیران ترک و دیلم را اسیر میکردند در شدت مصائب
و هموم و شاعر قائل است یصلی علی المبعوث من آل هاشم ویغزی بنوه ان ذا لعجیب یعنی بر کسیکه مبعوث شده
است به پیغمبری از آل هاشم صلوات میفرستند و جنگ میکنند با پسران او هر آینه این امر عجیب است ارجوا امة قتلت حسینا
شفاعة جده یوم الحساب آیا امیدوار میشود امتیکه حسین را کشتند بشفاعت جد او در روز قیامت تا اینکه

گفت راوی گفت و چون بکوفه نزدیک شدند اهل کوفه اجتماع نمودند که بایشان تماشا نمایند پس زنی از زنان کوفه از غرفه بام بانگ بر آورد
و گفت از کدام اسیرانید شما گفتند ما اسیران محمدیم پس آن زن از بام خود بزیر آمد پس از برای ایشان ازار و مقنعه جمع آورد و
بایشان داد سر خود شان پوشیدند راوی گفت که علی ابن الحسین با زنان بود که مرض او را لاغر و نحیف نموده بود و حسن بن حسن
مواسات کرده بود عم و امام خود در صبر کردن به نیزه ها و بجراحتها ثقیل شده بود و مصنف کتاب مصابیح روایت کرده است که حسن
بن حسن مثنی در پیش روی عمش در آنروز هفده نفر را کشت و هجده جراحت باو رسید پس بزمین افتاد خالویش اسماء بن خارجه او را
اخذ کرده بکوفه برد و او را مداوا کرد تا خوب شد و او را بمدینه برد و نیز با ایشان بود زید و عمرو دو پسر حسن پس اهل کوفه نوحه و گریه میکردند
علی ابن الحسین گفت از برای ما گریه و نوحه میکنند پس کدام شخص ما را کشت بشیر بن حزیم اسدی گفت و در احتجاج حذلم بن بشیر اسدی
است بعوض بشیر بن حزیم و نظر کردم به زینب دختر امیر المؤمنین در آن روز و ندیدم کسیرا هرگز انطق باشد از آن گویا که از زبان
امیر المؤمنین تکلم میکرد و اشاره کرد بمردم که ساکت باشید پس نفسها برگشت و زنگها ساکن گشت شد بعد از آن گفت الحمد لله
والصلوة على ابي محمد وآله الطيبين الاخيار اما بعد يا اهل الكوفة يا اهل الختل والغدر والخذل
والمكر الا فلا رقأت العبرة ولا هدأت الزفرة فانما مثلكم كمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة
انكاثا تتخذون ايمانكم دخلا بينكم الا وهل فيكم الا الصلف النطف والصدر الشنف والكذب وملق
الاماء وغمز الاعداء او كمرعى على دمنة او كفضة على ملحودة الا ساء ما قدمت لكم انفسكم ان سخط الله عليكم
وفي العذاب انتم خالدون اتبكون وتنتحبون اي والله فابكوا كثيرا واضحكوا قليلا فلقد ذهبتم بعارها
وشنارها ولن ترحضوها بغسل بعدها ابدا وانى ترحضون قتل سليل خاتم النبوة ومعدن الرسالة
وسيد شباب اهل الجنة وملاذ حربكم ومعاذ حزبكم ومقر سلمكم واسى كلمكم ومفزع نازلتكم ومنار
حجتكم ومدرة سنتكم والمرجع اليه عند مقاتلتكم الا ساء ما قدمتم لانفسكم وساء ما تزرون ليوم بعثكم
فتعسا تعسا ونكسا نكسا لقد خاب السعي وتبت الايدي وخسرت الصفقة وبؤتم بغضب من الله
وضربت عليكم الذلة والمسكنة ويلكم يا اهل الكوفة اتدرون اي كبد لمحمد فريتم واي عهد نكثتم
واي كريمة له ابرزتم واي دم له سفكتم واي حرمة له هتكتم لقد جئتم شيئا ادا تكاد
السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا لقد جئتم بها شوهاء خرقاء صلعاء يا بعد ای اهل کوفه و ای اهل
حیله و مکر آگاه باشید که آب دیده ما از جور شما منقطع نشده و ناله ما از ستم شما ساکن نگردیده مثل شما مانند زنیست که باز کشاده
رشته خود را بعد از اینکه تاب داده بود باز کشاده فرا میگیرید عهدهای خود را خیانت و مکر آگاه باشید نیست در میان شما
مگر متجاوز از قدر و حد خود و سینه مملو از بغض و کینه و تملق نمودن کنیزان و بگوشه چشم نگاه کردن دشمنان و مثل شما مانند گیاهی
است که در مزبله روید یا مانند نقره که از آتش قبری کرده باشند آگاه باشید چه بد است آنچه نفسهای شما برای شما مقدم کرد تا غضب وارد
کرد بر شما و در عذاب همیشه و مخلد هستید آیا به برادر من ناله و نوحه و گریه میکنید بلی بخدا قسم بسیار گریه کنید و کمتر بخندید پس هر آینه
بردید بجهة خود عیب و عاری را هرگز نمی توانید لوث این عار را شست آیا چگونه میتوانید شست لوث کشتن جگر گوشه خاتم پیغمبران
و معدن رسالت و سید جوانان اهل بهشت و ملاذ و پناهگاه گروه خودتان و معاذ و ملجاء حرب و مقر صلح و اساس کلمه و مفزع ورود آن
کننده حجت و جاری کننده سنت و طریقه و مرجع الیه در وقت مقاتله خودتان را آگاه باشید چه بسیار بد است آنچه برای خودتان
مقدم کردید و بد است آنچه برای روز قیامت وزر و وبال میکشید پس دوری باد برای شما و هلاکت و خسارت و سرنگونی باد
شما را هر آینه بتحقیق ناامید شد سعی و هلاک شد جانها و زیان کرد تجارت پس مهیا شدید بغضب خدا و ذلت و مسکنت بر شما وارد شد
وای بر شما ای اهل کوفه آیا میدانید کدام جگر رسول خدا را پاره کردید و کدام عهد او را شکستید و کدام کریمه او را از پرده عصمت بیرون آوردید
و کدام خون او را ریختید و کدام حرمت او را هتک نمودید بتحقیق آوردید عمل بسیار زشت نزدیک شد که آسمانها شکافته شود از عظمت آن
و شکافته شود زمین و ریخته شود کوهها شکسته شده هر آینه بتحقیق بعمل آوردید عمل قبیح و بادیه عظیمه احمقانه جاهلانه را که پر کرده است گناه آن

آسمان و زمین را آیا تعجب دارید از اینکه از آسمان خون بارید و عذاب آخرت خوار کننده تر است و شما نمی بینید پس شما را مغرور نسازد
مهلت دادن خدا بدرستیکه عاجز نمی نماید خدا را پیشی گرفتن و ترس و فرار کردن قاتل در او نیست و در رو کار شما در کمینگاه گناه
کارانست راوی گفت بخدا قسم هر آینه مردم را حیران دیدم گریه میکردند و دستهای خود شان را به دهن خود گذاشته بودند و پیرمردی را
دیدم که در نزد من ایستاده گریه میکند تا ریشش از گریه تر شد و میگفت پدر و مادرم فدای شما باد که پیران شما بهترین پیران و
جوانان و زنان شما بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل است هرگز خوار نمیشوند و مغلوب نمیگردند و زید بن موسی بن جعفر روایت کرده از
پدرش از پدرانش گفت فاطمه صغری خطبه خواند بعد از آنکه از کربلا آمده بود پس گفت الحمد لله عدد الرمل والحصى و
زنة العرش الى الثرى واحمده واومن به واتوكل عليه واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وان اولاده ذبحوا بشط الفرات من غير ذحل ولا ترات اللهم اني
اعوذ بك ان افتري عليك الكذب وان اقول عليك خلاف ما انزلت عليه من اخذ العهود لوصيه
علي بن ابي طالب المسلوب حقه المقتول من غير ذنب كما قتل ولده بالامس في بيت من بيوت الله وفيه معشر
مسلمة بالسنتهم تعسا لرؤسهم ما دفعت عنه ضيما في حياته ولا عند مماته حتى قبضته اليك محمود النقيبة
طيب العريكة معروف المناقب مشهور المذاهب لم تاخذه فيك لومة لائم ولا عذل عاذل هديته اللهم
للاسلام صغيرا وحمدت مناقبه كبيرا ولم يزل ناصحا لك ولرسولك حتى قبضته اليك زاهدا في الدنيا
غير حريص عليها راغبا في الآخرة مجاهدا لك في سبيلك رضيته فاخترته وهديته الى صراط مستقيم
اما بعد يا اهل الكوفة ويا اهل المكر والغدر والخيلاء فانا اهل بيت ابتلانا الله بكم وابتلاكم بنا
فجعل بلاءنا حسنا وجعل علمه عندنا وفهمه لدينا فنحن عيبة علمه ووعاء فهمه وحكمته وحجته
في الارض في بلاده لعباده اكرمنا الله تعالى بكرامته وفضلنا بنبيه محمد صلى الله عليه وآله على كثير ممن
خلق تفضيلا فكذبتمونا وكفرتمونا ورأيتم قتالنا حلالا واموالنا نهبا كانا اولاد ترك او كابل كما
قتلتم جدنا بالامس وسيوفكم تقطر من دمائنا اهل البيت لحقد متقدم قرت لذلك عيونكم وفرحت
قلوبكم افتراء منكم على الله ومكرا مكرتم والله خير الماكرين فلا تدعونكم انفسكم الى الجذل بما اصبتم من
دمائنا ونالت ايديكم من اموالنا فان ما اصابنا من المصائب الجليلة والرزايا العظيمة في كتاب من قبل
ان نبرأها ان ذلك على الله يسير لكيلا تاسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله لا يحب كل مختال فخور
تبا لكم فانتظروا اللعنة والعذاب وكأن قد حلت بكم وتواترت من السماء نقمات فيسحتكم بعذاب ويذيق
بعضكم بأس بعض ثم تخلدون في العذاب الاليم يوم القيامة بما ظلمتمونا الا لعنة الله على الظالمين ويلكم اتدرون
اية يد طاعنتنا منكم واية نفس نزعت الى قتالنا ام باية رجل مشيتم الينا حاصل مضمون آنکه حمد میکنم خدا را بعدد
ریگ و سنگریزه و سنگینی عرش تا خاک حمد و ثنا میکنم او را و تصدیق میدارم و توکل میکنم باو و شهادت میدهم باینکه نیست
خدائی غیر از باری تعالی یکتاست نیست شریکی مر او را و گواهی میدهم باینکه محمد بنده او و فرستاده او است و بدرستیکه اولاد
او را ظالمان در کنار آب فرات ذبح کردند بدون جنایت و خونبها خدایا من پناه می آورم بتو از اینکه دروغ و کذب را بتو
نسبت دهم در اینکه بگویم بتو خلاف آنچه نازل کردی باو از اخذ کردن عهد برای وصی او علی ابن ابیطالب که حق او را غصب
و او را کشتند بدون گناه چنانکه دیروز پسر او را در خانه از خانه های خدا کشتند و حال آنکه در آن گروهی بود که بزبانها مسلم بودند
هلاکت باد بر بزرگان و سرهای ایشان که در حیات او ظلمی را از او رفع نکردند و نه در وقت مردنش تا اینکه او را بسوی خود قبض کردی
در حالیکه پسندیده و مناقبش معروف و مذهب او مشهور بود اخذ نکرد او را در خصوص تو مذمت مذمت کننده خدایا او را
به اسلام هدایت کردی در کوچکی و مناقب او را در پیری تعریف کردی و همیشه برای تو و رسول تو ناصح بود تا او را قبض کردی

بسوی خود در حالیکه در دنیا بی‌رغبت و با آخرت راغب و حریص بود و در راه تو جهاد کننده بود از او راضی شده و او را اختیار کردی و به راه راست هدایت نمودی اما بعد ای اهل کوفه و ای اهل مکر و حیله و کبر ما اهل بیتی هستیم خدا ما را بشما و شما را بما امتحان کرده است و بلاء ما را خوب و علم خود را در نزد ما قرار داده است و فهمیدن علم او در نزد ما است پس ما عیبه علم او و ظرف فهمیدن علم و حکمت هستیم و حجت اوئیم در زمین در بلاد او برای بندگان او و ما را اکرم کرده است به کرامت خود و تفضیل داده است ما را به پیغمبر خود محمد بر بسیاری از اشیائیکه خلق کرده است تفضیل دادنی پس ما را تکذیب و تکفیر نمودید و قتال ما را حلال دانستید و اموال ما را غارت کردید گویا که ما اولاد ترک یا کابل هستیم چنانکه دیروز جد ما را کشتید و شمشیرهای شما خون میریزد از خونهای ما اهل بیت برای کینه و عداوت گذشته بجهة این چشمهای شما روشن و دلهای شما شاد شد از برای افترا و کذب گفتن بر خدا و مکر نمودید و او بهترین مکر کنندگان است پس دعوت نکند شما را نفسهای شما بر جدل و شادی بانچه رسید از خون ما و رسید دستهای شما از اموال ما زیرا که آنچه بما رسید از مصائب جلیله و رزایای عظیمه در کتاب مثبت است قبل از ایجاد این بخدا آسان است تا محزون نشوید بر آنچه فوت شده از شما و شاد نشوید بانچه داده بشما و خدا دوست ندارد هر متکبر فخر کننده را هلاکت باد شما را پس منتظر لعنت و عذاب باشید که نازل شده بشما و از آسمان متواتر شد نقمتها و مخلد باشید در عذاب دردناک در روز قیامت بظلم کردن شما ما را الا لعنة الله علی الظالمین وای بر شما باد آیا میدانید که کدام دست از شما با ما طغیان کرد یا کدام نفس بقتال ما بیرون آمد یا بکدام پا بسوی ما رفتید در حالیکه محاربه با ما طلب مینمودید سخت شده دلهای شما و غلیظ گردید جگرهای شما و مهر قساوت بر دلهای شما زده و مهر کری و کوری بر چشمهای شما زده شد و زینت داد شیطان بشما عملهای شما را و القا کرده بشما و کرده پرده بر چشم شما پس شما قبول هدایت نخواهید کرد و هلاک باد شما را ای اهل کوفه چه بسیار کینه و عداوت ورزیدید به رسول خدا بسبب غدر و مکری که برادر او را کشتید بعد از آن حیله و مکر کردید به برادرش امیر المؤمنین جد من علی بن ابیطالب و فرزندان طاهره او و فخر کننده باین اعمال فخر نمود پس گفت ما علی و پسران او را بشمشیرهای هندیه و نیزه‌ها کشتیم و زنان او را اسیر کردیم مثل اسیران ترک و ضربت بزرگ بر ایشان زدیم در دهان تو باد خاک و سنگ ای قائل فخر کردی بکشتن قومیکه خدا ایشان را پاک و پاکیزه نموده و از ایشان رجس و چرک را زائل کرده پس غیظ خود را فرو بر و بنشین چنانکه پدرت نشسته است برای هر مردی آنچیزیست که کسب کرده و آنچه دستهای او مقدم داشته با حسد بردید و ویل برای شما باد بانچه خدا ما را تفضیل داده است یعنی پس چیست گناه ما اگر بخروش باید در روزگار دریای ما و دریای تو ساکن است و نتواند بپوشد عمق صرا که جانور سیاه در غدیر یا چون آب از آنها خشک شود ظاهر میباشد این فضل خداست میدهد بهر کس که میخواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است هر کسیکه خدا برای او نور قرار نداده است او را نوری نخواهد بود پس صداها بگریه بلند شد و گفتند کفایت کرد تو ای دختر طاهرین بتحقیق دلهای ما را سوختی و سینه‌های ما را بجوش آوردی و شعله‌ور نمودی جوفهای ما را پس ساکت شد راوی گفت و خطبه خواند ام کلثوم دختر علی در آن روز از پس پرده خود در حالیکه آواز خود را بگریه بلند کرده بود گفت یا اهل الکوفة سوءاً لکم ما لکم خذلتم حسیناً وقتلتموه وانتهبتم امواله وورثتموه وسبیتم نساءه ونکبتموه فتباً لکم وسحقاً ویلکم اتدرون ای دواه دهتکم وای وزر علی ظهورکم حملتم وای دماء سفکتموها وای صبیة سلبتموها وای اموال انتهبتموها قتلتم خیر رجالات بعد النبی ونزعت الرحمة من قلوبکم الا ان حزب الله هم الفائزون وحزب الشیطان هم الخاسرون ثم قالت قتلتم اخی صبراً فویل لامکم ستجزون ناراً حرها یتوقد سفکتم دماء حرم الله سفکها وحرمها القرآن ثم محمد الا فابشروا بالنار انکم غداً لفی سقر حقاً یقیناً ان تخلدوا وانی لابکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی سیولد ای اهل کوفه بد باد حال شما چه شد شما را که حسین را خوار نموده او را کشتید و اموال او را غارت نمودید و وارث شدید و زنان او را اسیر نمودید پس هلاکت و بعد و دوری باد شما را وای بر شما آیا میدانید کدام داهیه بشما وارد گردید و کدام وزر و بال را به پشتهای خود حمل کردید و کدام خونرا ریختید و کدام دختر را غارت نمودید و کدام مالها را غارت نمودید کشتید بهترین مردان را بعد از پیغمبر و رحمت از قلوب شما برکنده شد آگاه باشید گروه دوستان خدا رستگارانند و گروه شیطان زیانکارانند بعد از آن گفت حاصل مضمون آنکه برادر مرا کشتید صبر کردم پس وای بر مادر شما باد زود جزا داده میشوید بآتش که شعله‌ور است ریختید خونهائی را که خدا ریختن آنها حرام کرده و قرآن و محمد

آنها را حرام کرده است مژده باد شما را بآتش زیرا که شما فردا براستی در آتش جهنم مخلد خواهید شد بدرستیکه من در حیوة خود برادرم گریه میکنم که بهترین کسانیست که بعد از پیغمبر متولد شده و گریه من نمیخشکد مانند قطرات باران شد که خشک نمیشود راوی گفت که مردم فریاد کردند به گریه و ناله و نوحه و زنان موهای خود را پریشان و خاک را بسر پاشیدند و بروهای خود میزدند و ویل و ثبور میگفتند و مردان گریستند و موی و ریشهای خود را کندند و دیده نشد از مرد و زن که زیاده از آن روز گریه کند بعد از آن امام زین العابدین بمردمان اشاره کرد که ساکت باشید پس ساکت شدند آنحضرت بپا ایستاده خدا را حمد و ثنا کرد و نام پیغمبر را ذکر کرده با درود و صلوات فرستاد و بعد از آن گفت ایها الناس کسیکه مرا میشناسد میشناسد و هر کسیکه مرا نمی‌شناسد پس من علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب هستم من پسر کسی ام که در کنار فرات بدون جنایت و خونبها او را کشتند من پسر کسی ام که هتک حرمت او را کردند و نعمت او را سلب و مال او را غارت و عیال او را اسیر کردند من فرزند کسی ام که او را بیگناه کشتند و این را جهة فخر کفایت میکند ایها الناس شما را قسم میدهم بخدا آیا میدانید که شما بپدرم نوشتید و او را خدعه نمودید و با او عهد و میثاق و بیعت نمودید و با او مقاتله کردید پس هلاکت باد شما را بانچه برای خودتان مقدم نمودید و بد باد رأی و فکر شما بکدام چشم به رسول خدا خواهید نگریست در آن زمان که بشما میگوید که عترت مرا کشتید و هتک حرمت مرا نمودید پس شما از امت من نیستید راوی گفت از هر جانب صداها بلند شد و بعضی بر بعض میگفت هلاک شدیم و حال آنکه نمیدانید امام گفت خدا رحمت کند مردی را که نصیحت مرا قبول و وصیت مرا در باره خدا و رسول خدا و اهل بیت او حفظ نماید زیرا که ما را در باره رسول خدا اسوه حسنه است ایشان همه گفتند ما یا ابن رسول الله شنونده و حفظ کننده و بعهد و پیمان تو اطاعت کننده هستیم و در حضور تو بی‌رغبت و از تو اعراض کننده نیستیم ما را مامور کن بهر چه میخواهی خدا ترا رحمت کند بدرستیکه ما حرب کننده‌ایم با کسیکه با تو حرب کند و سلم کننده‌ایم با کسیکه با تو سلم کند هر آینه یزید را اخذ میکنیم و از کسانیکه بتو و ما ظلم کرده بیزاری میجوئیم امام گفت هیهات هیهات ای مکر کنندگان و غداران حائل شد میان شما و شهوتهای نفسهای شما آیا میخواهید بیائید بسوی من چنانکه قبل از این بسوی پدرم آمدید چنین نیست قسم بخدا حرکت کنندگان زیرا جراحت خوب نشده دیروز پدرم را کشتید و اهل بیتش با او شهید گردیدند و از خاطرم فراموش نشده فریاد و ناله رسول خدا و پدرم و پسران پدرم و هنوز تلخی مصیبت ایشان در کام من و آتش آن مصیبتها در سینه من است و خواهش من اینست که شما نه بخیر و نه بضرر ما باشید بعد از آن گفت لا غرو ان قتل الحسین فشیخه قد کان خیراً من حسین واکرما فلا تفرحوا یا اهل کوفان بالذی اصیب حسین کان ذلک اعظما قتیل بشط النهر روحی فداؤه جزاء الذی ارداه نار جهنما یعنی تعجب نیست که حسین را کشتید زیرا که پدرش از حسین بهتر و کریم‌تر بود او را کشتید پس ای اهل کوفه شادی مکنید بانچه بحسین رسید آن بزرگتر است مقتولیکه در کنار نهر است روح من فدای او باد جزای قاتل او آتش جهنم است بعد از آن گفت از شما سر براضی شدم فلا یوم لنا ولا یوم علینا کلام سید در کتاب لهوف که در این مقام بود تمام شد و مخفی نماند بر تو که اخبار این مجلس و روایات این مقام که کثرت در غایت استفاضه است بلکه بعضی از آنها در حد تظافر و تواتر معنوی است و اصل خطب و احتجاجاتیکه امام زین العابدین با آنها خطبه خواند و احتجاج نمود که عمه و خواهر او با آنها خطبه خوانده احتجاج نمودند و بتحقیق همه آنها را جمع کثیر از حذقه فن اخبار در تصانیف خودشان ذکر کرده‌اند از جمله ایشانست سید در لهوف و ابن نما و طبرسی در احتجاج بلی بدرستیکه تخالف عجیب در متون روایات و اخبار گذشته است باین معنی که آنها مختلف اند در بعضی از کلمات و ایضاً به زیادت و نقصان در بعضی از مواضع و لکن همه آنها قریب اند بیکدیگر در ادا کردن معنی مقصود و بتحقیق ذکر کرده شده است در احتجاج طبرسی و هم چنین در بعضی از کتب که صدیقه صغری زینب دختر امیر المؤمنین وقتیکه احتجاج نمود بانچه ما نقل کردیم از او امام زین العابدین با او گفت ای عمه ساکت باش پس در باقی مانده از گذشته عبرتست و تو بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهیمه غیر مفهمه هستی بدرستیکه حزن و گریه رد نمی کنند کسیرا که روزگار او را هلاک کرد پس ساکت شد و نازل گردید و خیمه خود را برپا نمود و زنان خود را نازل نمود و آورد بخیمه خود داخل شد تذییلات بیانیه است

تذییل اول در بیان بعضی از امور است پس بدانکه اول کسیکه شعر در مرثیه سید شهدا خواند ایشان

حضرت طاهره مظلومه بودند از امام زین العابدین و صدیقه صغری زینب و کلثوم دختران امیر المؤمنین و دختران سید الشهدا
بعد از آن شیخ کوفی بود که سهل شهرزوری با او ملاقات کرد و از او سؤال کرد از کیفیت صدای آنها مردم و خنده نمودن
جمعی و گریه کردن جمعی از ایشان این از انشان بود ایا کسیکه از جن بود او شخصی بود که با ام کلثوم تکلم کرد بعد از بیدار
شدن آن مظلومه از خواب و شنیدن او صدای آواز هب اورا و مخفی نماند بر تو که مراد از خواب ام کلثوم در آن حالت
غلبه کردن فتور و نعاس بود با آنخواتون بعد از شدت گریه و ضجه و صیحه و بسینه زدن و خراش کردن رو و بعبارة اخری
آن قسمی بود از غشیه نه خواب استراحت زیرا در آنوقت از آن معصومه خواب استراحت متصور نمیشود و هر قسم باشد در انتقام اشکالی
هست و آن اینست که آن روایات متقدمه همه آنها ناطق بودند بر اینکه زنان طاهرات که ایشان زینب و ام کلثوم و فاطمه اند
بتحقیق توبیخ و سرزنش کردند زنان اهل کوفه را که بر سید الشهدا و اهل بیت گریه میکردند و هم چنین امام زین العابدین توبیخ
و سرزنش نمود مردان و زنان اهل کوفه را که میگریستند پس این توبیخ و تقریع چنانکه می بینی منافی است با آنچه در اخبار متظافره
متواتره وارد شده است از حیثیت عظم و تحریص بلیغ بر گریه کردن بر سید الشهدا و اهل بیت و علاوه بر این آنچه در کلمات
اهل بیت است از توبیخ کردن ایشان اهل کوفه را به قول خودشان که تقتلنا رجالکم و تبکینا نسائکم چگونه جمع میشود با تو...
عدیده و نصوص صریحه از کتاب و سنت که در این وارد است و آن مثل قول خدا تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری الی
غیر ذلک من الکتاب و السنة و اجماع عقل این تقریر اشکالست آن در حقیقت منحل میشود بدو اشکال پس جواب
از آن اینست که گریه مطلوب آن گریه ایست که منبعث و برانگیخته شود از محبت و دوستی اهل بیت پس این متحقق نمیشود
مگر بعد از شناختن حقوق ایشان و آنچه خدا آنرا فرض و واجب گردانیده است از اطاعت و موالات ایشان و تبری نمودن
از دشمنان ایشان و ترتیب دادن آثار موالات و لوازم معادات و اما گریه کردن که خالی از اینها باشد و برانگیخته شود از
رقت و رحمت جنسیه و مناسبت نوعیه پس آن از چیزهائیست که نفع نمیدهد زیرا که این نوع گریه از کفار و منافقین هم موجود میشود
و مثل اینست گریستن کسانیکه حقوق اهل بیت رسول را و آنچه خدا واجب گردانیده است از طاعت ایشان دانستند و لکن
بر هیچ آثار و لوازم ترتیب نکرده و اگر خواهی که بطرز دیگر تعبیر نمائی بگو هر کسیکه زنان اهل کوفه که میگریستند راضی بودند
افعال مردان خود و ایشان ندیده بودند چیزی را که با ایشان واجب باشد از دشمن داشتن هر کسیکه در لشکر ابن زیاد یا در نصرت
امام تقصیر نموده و از ایشان تبری نمودن بلکه از ایشان مفارقت کردن نیز در بعض مقامات آن بقدر امکان و بالجمله هر کسیکه
عتاب و توبیخ از اهل بیت متوجه بود بر اهل شقاق و نفاق از اهل کوفه مساوی است در آن مردان و زنان بعد مخفی نماند بر تو
هر کسیکه در کلمات آن زنان طاهرات از اهل بیت علوم بسیار و حکم بالغه و احتجاجات کامله است از اینجهة جمعی از فضلاء
اصحاب ما این احتجاجات را در عداد احتجاجات حجج طاهرات از محمد و عترت معصومین او ذکر کرده است پس هر کسیکه تأمل نماید
در احتجاجات آن طیبات طاهرات میبیند آشکار که گویا از زبانهای حضرت محمد و علی و حسن و حسین خارج شده گویا که احتجاج حجت
خدا بر جمیع خلق او بعد از پدر ایشان اعنی سید الشهدا روحی له الفداه و احتجاجات عمه ما و همشیره اش منوط بیکدرخت است
پس نظر کن با آنچه در آنها است از خارج شدن آنها مقتضای حال و مقام و جزالة نامه و عذوبت کامله و اسلوب طرفه تر و فصاحت
و رشاقت و بلاغت و آنچه آنرا متضمن است بطریق ایجاز و اشارات لطیفه و ایمائات دقیقه از حکمتهای علمیه و عملیه و اصول
ایمان و ایقان و بعضی از صفات حجت و امام و صفات کسانیکه با او مقاتله کرده و او را کشتند و کسانیکه در اعانت و نصرت
او تقصیر نمودند و آنچه باین مترتب گشت از خواری و فضیحت و عقوبات در دنیا و از عذاب آخرت پس قسم بخدا اینکه محمد و اهل
بیت معصومین او را بر جمیع خلق خود تفضیل داده چنانکه یکسطر از کلمات اهل عصمت متضمن علوم کثیره و حکمتهای تامه کامله
بالغه است در احتجاجات و خطبه ایشان و فهمیدن آن در نزد اصحاب ابصار جلیه محتاج است بشرح و بیان و کشف و عزیز
از کاملان عصر ما هم چنین فهمیدن یکسطر از سطور کلمات آن زنان طاهرات که از شیر نبوت و مائده خلافت و امامت

عصمت شیر و غذا خورده اند محتاج بشرح و بیانست آیا نظر نمیکنی به یکسطر از کلمات صدیقه صغری زینب دختر امیر المؤمنین
و آن سطر قول او است که فرموده اِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا اَنْكَاثاً اَلَا وَهَلْ فِيكُمْ اِلَّا الصَّلَفُ
وَالنَّطَفُ وَالصَّدْرُ الشَّنِفُ وَمَلَقُ الْاِمَاءِ وَغَمْزُ الْاَعْدَاءِ اَوْ كَمَرْعًى عَلَى دِمْنَةٍ اَوْ كَفِضَّةٍ عَلَى
مَلْحُودَةٍ آیا نمی بینی آنچه در این کلام است از تعبیرات و تشبیهات و استعارات و کنایاتی چند که بفصاحت فصحا و بلاغت
بلغا غلبه نماید و چگونه چنین نباشد زیرا که او از اصدق و احسن الخبر است که گفته شده و گفته میشود در شان احمقان و اراذل ناس
از اهل کوفه که با امام مقاتله کردند که پسر امام و حجت خدا بود بر جمیع خلق او یا در اعانت و نصرت او تقصیر شد و عهود و میثاق
های مؤکده را نقض کردند زیرا که ایشان در این حالت خودشان بودند که اسلام ایشان با ایشان نفع نمیدهد نه در دنیا و نه در
آخرت مثل زن حمقاء از قریش که با کنیزان خود تا نصف روز پشم و پنبه می رشتند بعد از آن ایشان را امر کرد که مغزول
خود را نقض و پاره کنند و داب و عادت او همیشه این بود و ایشان با وجود این در ایشان نبود مگر صلف و تکلف از حد
و قدر خود تجاوز کننده و کبر و غرور را ظاهر کننده یا اینکه آلوده بعیب بود در حسب و نسب متصف باین اوصاف ملی نشود
حال اظهار کردن او اسلام را باستشهاد تمین مگر مثل سبزه و نبات حسن المظاهر و لکن در دمنه شتران و گوسفندان روئیده باشد
پس در مثل این سیرت نفع نیست یا مثل نقره که قبور و سنگ قبرها را بآن مزین کرده باشند و مخفی نماند بر تو کسیکه طینت او
خمیر و سرشته شده باشد بآب فهم و ذکاء و مروت و اوصاف میداند که علوم آن زنان طاهرات مثل علوم ما نیست که
حاصل باشد از خارج بتعلم و تفکر و کسب بلکه علوم ایشان از مواهب الهیه و آنچه قریب میشود از علوم دینیه و آثار باطنیه
و بتحقیق گذشت اشاره به بعض این مطلب در مجلس شهادت جناب عباس هر کسیکه عیان مغنی از بیانست زیرا که اشرف علوم
و افضل آنها علم مبدء و معاد است و آنچه بر آن صرف شده افکار علماء و حکماء ای باب معرفت صفات و آنچه تعلق به نبوت
و حجت و مقامات نفس و مقامات حشر و نشر و مقامات برزخ و آخرت دارد بعد از آن علم اخلاق بعد از آن علم احکام و
بالاتر از همه اینها نفس ایمان و ایقان است زیرا که آن طاهرات جمع کرده اند از همه اینها بهم رتبه و معلی را بعد از آن قبل قال
قطع نظر فرا گو تا کی پس بگو کفایت میکند در شان ایشان آنچه آنرا حجت خدا بر جمیع خلق و امام زین العابدین در شان
عمه خود گفت انتیه ساکت باش و تو بحمد الله عالمه غیر معلمه فهیمه غیر مفهمه است یعنی استعارت حجت و صراحت و اینکه زینب
دختر امیر المؤمنین محدثه و علم او از قسم علوم لدنیه و آثار باطنیه است و بتحقیق شناختی که همشیره آنخواتون و دختر برادر کسی
مثل او بودند زیرا که ایشان از پستان نبوت و عصمت شیر خورده اند و مصنف این کتاب میگوید که در نزد من مرده حاذقی
بود در صناعت شریفه الهیه و میگفت هر کسیکه خدا تعالی بمن احسان نموده ببرکات صاحب الزمان روحی له الفداه است
عظیمه و موهبت کبری را تا اینکه باین صناعت شریفه راه یافتم از اکثر اشیا و اعیان خارجیه حتی بعضی از اشیائیکه ابدا قابل
ملک نمیشوند و ظن من اینست که او در ادعای خود صادق است پس او میگفت من با آنچه خدا تعالی بمن احسان کرده موهبت عظمی
و نعمت کبری را قادر نیستم باحاطه کردن با آنچه آنرا الهقت فاطمه دختر سید الشهدا روحی له الفداه در احتجاج خود بلکه قادر نیستم بشمردن
محاسن کمترین سطری از سطور کلمات آن طاهره و بسیار وقت قول او را ذکر میکرد که گفته بود یَا اَهْلَ الْكُوفَةِ يَا اَهْلَ الْمَكْرِ
وَالْغَدْرِ وَالْخُيَلَاءِ فَاِنَّا اَهْلُ بَيْتٍ اِبْتَلَانَا اللّٰهُ بِكُمْ وَابْتَلَاكُمْ بِنَا فَجَعَلَ بَلَاءَنَا حَسَناً وَجَعَلَ عِلْمَهُ
عِنْدَنَا وَفَهْمَهُ لَدَيْنَا فَنَحْنُ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَوِعَاءُ فَهْمِهِ وَحِكْمَتِهِ آه میگویم آیا تو هر کسیکه محاسن این
کلام بحد و حصر میآید پس نظر کن بقول این طاهره که گفته فجعل بلائنا حسنا پس بتحقیق عطا کرده است خدای تعالی با ایشان
برکات پدران معصومین او چیزی را که اعظم نعم و افضل ثمرات است از ثمرات معرفت حقانیه و آن از مقامات صبر و شکر
و رضا به قضای خدا تعالی و قدر او و تفویض کردن امر است بسوی خدا و توکل نمودن باو است پس آنچه در ایشانست از آن مقامات

عظیمه جلیله شباهت دارد با آنچه در مدرسان معصومین است پس سزاوار است برای مرتاض کامل و عارف عامل اگر چه از
نقبا و اشراف علما و رؤسای حکما بوده باشد که کلمات نظام طهارت را نصب عین خود نماید و طلب هدایت به هدایت پدران
ایشان نماید با مقامات و درجات بلند در علوم حقانیت و اخلاق ربانیه پس اگر ذکر کننده ذکر کند بعد از این که فضل
مقامات صبر کردن آن زنان طاهرات و شکر و رضای ایشان به قضا و قدر بر صبر کاملان مردان اگر چه از انبیا متقدمین
و اوصیا ما چنین باشند مثل فضل آفتاب است بر ماه چهارده شبه پس انکار کلام او سرعت ننمایند زیرا که آنچه ذکر شد منافی
قواعد عدلیه نیست ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ و قضیه مقامات صبر و شکر و رضای ایشان به قضا و قدر چنین
شد پس چگونه هستی به مقامات صبر و شکر و رضا به قضا و قدر برای محمد و عترت معصومین او که حجت خدا هستند بر جمیع خلق او
از اهل آسمانها و زمینها **تنبیه دویم** در اشاره کردن است به بعضی دیگر از مطالب پس بدانکه از ما تقدم معلوم شد
که آنروزی که روز دخول اهل بیت به کوفه روز دوازدهم محرم بود بعد از آن مخفی نماند بر تو که بعض آن روایات گذشته معتبره دلالت
کرد بر اینکه ام کلثوم در آنهنگام سر و روگشاده بود و هم چنین زینب زیرا که در خبر مردی از سهل شهرزوری است بعد
از آن ام کلثوم آمد در حالیکه در او بود برقع مایل رنگ تیره و در خبر دیگر متقدم است که ام کلثوم دختر امیر المؤمنین در آنروز خطبه
خواند از پس پرده رقیق و نازک خود و در خبر متقدم که از مسلم جصاص روایت شده بود که زینب پیشانی خود را به مقدم محمل زد
حتی دیدیم که خون از تحت مقنعه اش خارج شد پس هرگاه گوئی که آنچه در روایت سید در ملهوف است با اینها منافات دارد زیرا
سید که او در ملهوف گفته چنانکه اشاره با آن گذشت از اینکه ابن سعد لعین کوچ کرد با عیال حسین و زنان او را
بر شتران برهنه سوار کرد در حالتیکه روهای ایشان مکشوف بود در میان دشمنان و حال آنکه ایشان ودایع سید انبیا
رسول خدا بودند تا اینکه گفت و قتیکه به کوفه نزدیک شدند اهل آن اجتماع کرده برای تماشا کردن ایشان پس زنی از زنان کوفه با ایشان
مشرف و نزدیک شد گفت از کدام اسیرانید شما گفتند ما از اسیران آل محمد هستیم پس آن زن از پشت بام خود نازل شد از برای ایشان
ازار و مقنعه جمع کرد و با ایشان داد و ایشان خود را پوشیدند پس آنچه در این روایت عطا میکند که ایشان در وقت داخل شدن
به کوفه سر و روگشاده بودند بعد از آن رو و سر خود را پوشیدند با آن لباسها که آن زن کوفیه با ایشان داد علاوه بر این آنچه در این
روایت مساعدت میکند او را آنچه در روایت دیگر است که ام کلثوم به غیرت آمد درباره حرم و زنان و گفت ای اهل کوفه چشمهای
خود را بپوشید از تماشا کردن ما آیا از خدا و رسول او حیا نمیکنید از تماشای حرم رسول خدا و حال آنکه ایشان عریانند میگویم در جواب که
وجه جمع در میان اخبار این است که ام کلثوم سر و روگشاده نبود در وقت داخل شدن ایشان به کوفه و هم چنین زینب و مدرکیستیکه رو
و سر برهنه بودن نسبت به جماعتی بود از حرم و زنان و دختران با نسبت به کنیزان خاصه بود و محتمل است پیشانی زدن زینب به مقدم
محمل بعد از پوشیدن اهل بیت بوده باشد با آن لباسها که آن زن کوفیه داده بود و زینب نیز سر خود را پوشیده بود با آن لباسها که آن
زن داده بود پس هر طور باشد از همه اینها ظاهر شد که حرم و زنان همه ایشان داخل مجلس ابن زیاد شدند در حالیکه سر و روهای ایشان مستور
بود نعم روایت ابی مخنف با این منافی است چنانکه به آن اشاره میآید در مجلس آینده و آن مجلس داخل شدن حرم و زنان است
و مجلس ابن زیاد و هر طور باشد سزاوار نیست تا جدیکه ذکر نماید در مجالس ذکر مصائب اهل بیت و محفل مرثیه و تعزیه چیز زیرا که باعث
کثرت هیجانات باطنه و خیالات مختلفه شوریده باشد در دلهای مؤمنین و آنچه باعث وهن و ضعف میشود در اعتقاد ایشان زیرا که غیرت
مؤمنان مخلصان و عادت ایشان منع میکند از ذکر کردن اموریکه که ذکر آنها در مجالس و محافل مناسب نیست پس چگونه به غیرت
حجج الله طاهرین و طبیعت آقایان جمیع خلق خدا که بخصوص سید شهدا که او را مخیر کردند ما بین ذلت و خواری و کشته
شدن پس کشته شدن را از ذلت و خواری اختیار کرد زیرا که او سید ائمه و صاحبان غیرت و حمیت فاضله و مروت کامله
است و خدای تعالی از همه غیورتر است و او حافظ است و حفیظ است پس اگر ادراک این واید و ستان به تحقیق وارد شده است از
ائمه معصومین که کجروایتی ما درایت افضل است از هزار روایت بلا درایت زمانیکه سید ساجدین روحی له الفداء با حرم و زنان

و زنان بود و او معدن مروت و حمیت و غیرت و وارث آنها بود از پدران معصومین خود و در شان ایشان و در شان اولاد
ایشان نازل گشت آیه أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ پس زمانیکه شد از جمله اقل مقدار را به حول الله و قوته
با آنچه خدا ایشان را عطا کرده از فضل خود کوفه را و شام را کوفه میکرد چگونه راضی میشود به حصول چیزیکه از ذکر آن قلوب
مخلصین شیعه ایشان که از فواضل طینت ایشان خلق شده اند منقبض و مشمئز میگردد و نیست تر بودن قلب عوالم امکان
به تمامها فدای سر سید و مولای من روحی له الفداء در نیزه بلند مگر اینکه در آن نیز احوال حرم و زنان را ملاحظه و مراعات مینمود
و میدید جمیع آنچه بر اهل بیت جاری میشد و عالم بود با آنچه شنید و با آنچه خواهد شد و آنچه مطلوب بر کرم مبایید و قصه تکلم او با آن
دکیده و خبر دادن او از آنچه مطلوب او خلجان کرد از قضایای سقیفه و اشاره با آن میآید حاصل اینست که حمایت کنندگان از
اهل بیت و زنان امام زین العابدین و زینب و ام کلثوم بودند و حامی همه ایشان سر شریف روحی له الفداء بود و خدا بعد از آن
حافظ است وَاللّٰهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ اگر بیان فی الجمله در این مقام میخواهی پس نظر کن بر حمیت و مروت و غیرت سید ساجدین
زیرا که با آن شدت مرض و ضعف بدن که در آنحضرت بود به نفس شریف خود مباشر هر محامل حرم و کنیزان بود در خصوص سوار
نمودن و فرود آوردن و خیمه برپا کردن برای ایشان بعد از آن نظر کن به عادت و دأب ام کلثوم و عترت مظلومه را
زیرا که آن طاهره با آن اضطراب قلب و شدت وحدت و حزن آن که در آن بود چگونه ملتفت شد به آن چیزیکه در قصد اهل کوفه
بود از نظر و تماشا کردن به حرم و گفت ای اهل کوفه چشمهای خود را بپوشید از تماشا کردن ما تا آخر بعد از آن ملتفت شد به آنچه سفهاء
و جاهلان میکردند از دادن ایشان با طفال اهل بیت مشتی از خرما و از جوز و گردو و مثل اینها پس آن صدیقه طاهره اهل کوفه را
از آن منع میکرد و حکم خدا را با ایشان بیان میکرد و خرما و جوز و غیر آن را از دست و دهن اطفال میگرفت بر زمین میانداخت و در
اشاره میآید بآنچه شبیه است بآنچه از زینب و ام کلثوم صادر شد در بعضی از مجالس آینده پس هرگاه بگوئی بیان کن حال را در وجه
کن بقال را در فرق گذاشتن میان آنچه آن زن کوفیه کرد از عطا نمودن او بر اهل بیت از لباس و ازار و مقنعه ها و قبول کردن
زینب و ام کلثوم ایزار از آن زن و با آنچه از آن داده بود حرم و زنان را پوشانیدند و میان آنچه جماعتی از زنان و مردان اهل کوفه
کردند از دادن ایشان با طفال اهل بیت خرما و جوز و غیر ذلک را و توبیخ و سرزنش کردن ام کلثوم ایشان را در این خصوص میگویم
فرق ما بین این دو فعل خفی نیست زیرا که فعل آن زن کشف میکند که او مؤمنه و عارفه است به حق اهل بیت بر نهج شرعی و طریق موافق
الکتاب و سنت پس اعطا کردن او از این باب بود که آنرا از خمس حساب میکرد یا از باب شرع و هدیه میداد پس جایز بود بر اهل بیت
قبول کردن آن اما آن زن و اما غیر از آن زن از کسانیکه با طفال اهل بیت خرما و جوز و غیر ذلک میدادند پس ظاهر از این فعل ایشان
اگر چه قطع نظر از سایر امارات نمائیم اینست که دادن ایشان از باب صدقه و رقت نوعیه بشریه بود پس وقتیکه جناب ام کلثوم بر آن
مطلع شد و چه کرد دید با وکه ایشان را از آن منع کند از باب امر به معروف و نهی از منکر و اما اخذ کردن خرما و جوز را از دهن
اطفال از جهة طبیعت علویه هاشمیه و غیرت حسینیه بود زیرا که اطفال اگر چه در دایره تکلیف نبودند مگر اینکه غیرت آن خواتون معظمه
منع کرد از اینکه داخل شود در شکم طاهر ایشان چیزیکه به منزله اوساخ است پس هرگاه بگوئی که در اینجا سؤال دیگری هست و آن اینست
که دستهای اهل بیت از توشه و طعام و نفقه مثل سایر اموال خالی بود بعد از آنکه کفار با ایشان غارت آورده و اموال ایشان را
بردند پس معیشت و گذران ایشان از کجا بود با اینکه ایشان بعد از کوچ کردن از کربلا در قتاب شتر در صحاری و بیابان در سیر کردن
بودند تا رسیدن بشام و در کوفه مکث نکردند مگر زمان قلیلی از روزها بلکه این سؤال مستمشی و جاری میشود نسبت با زمنه مکث
نمودن ایشان در کوفه و شام ایضا پس این سؤال با اینکه او از آنچیزهاست که به قلب بسیار مردم میآید اشاره نشده است به چیزیکه از او سؤال
جواب شود نه در روایات و نه در کلمات علما از صاحب مقاتل و غیر ایشان و اشکال علاوه میشود در زمانیکه ملاحظه شود آنچه با آن
اشاره گذشت از گرفتن ام کلثوم خرما و جوز را از دهنهای اطفال و انداختن آنها بر زمین و بعبارة اخری بدرستیکه اهل بیت قبول

منظور نمود صدقه چیز زیرا که دشمنان کفار میدادند میگوییم امر اگر چه باین طریقیست که بان اشاره هم شد از اینکه جواب این اشکال نه در روایات
و نه در قول احدی از علما بیان نشده الا اینکه ما میگوییم که جواب از این اشکال در نهایت صعوبت و اشکال نیست زیرا که باین اشاره
گذشت در بعض مجالس گذشته یعنی در مجلسی که متضمن بود نازل شدن کاسه گوشت و دو قرص از نان برای اهل بیت بعد از دعا کردن
فضه که کنیز فاطمه زهرا بود پس زنان و حرم اگر چه چیزی از طعام نچشیده بودند تا از زمان وقت آنشب یعنی شب نازل شدن کاسه گوشت از غیب
برای آنچه در ایشان بود از کثرت حزن و شدت سوختن قلب مگر اینکه ایشان میدادند باطفال صغار آنچه [illegible]
بعد از غارت کردن ایشان زیرا که ظاهر از سطور و بعضی از اخبار و لوازم طایفه از کلمات علماء اینست که چیزی قلیل از زاد و نفقه
بعد از نهب و غارت باقی مانده بود بعد از آن میگوییم بعد از چشم پوشیدن از روایت نازل شدن کاسه گوشت با دو قرص از نان
در دمشق که طایفه از مخلصین شیعه میرسانیدند بر اهل بیت بطریق سر و پنهان در هر مکانی از منازل [illegible] احتیاج ایشان از اکل و همه اینها نیز
قطع نظر نماییم میگوییم بود در نزد زنان و حرم و اطفال کسیکه بوجود او جمیع آنچه در زمین حرکت میکند خواه انسان باشد و خواه غیر آن
مرزوق میشود پس بیان سید الساجدین حجت خدا بود بر جمیع خلق تعجب نیست تعجب از کسی است که در مثل اینمقام در ورطه حیرت و شبهه اشکال
میماند و حال آنکه او کسی است که اذعان و اقرار میکند باینکه جمیع خلق خدا محتاج به او در هستند مرزوق میشوند بسبب محمد و المعصومین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین میکردیم در بعض مؤلفات معتبره اصحاب ما روایت کرده اند که مردی از بزرگان بلاد بلخ در سالهای بسیار
خانه خدا و زیارت قبر پیغمبر میکرد و دائما خدمت علی بن الحسین و بآنحضرت هدیه و تحفه ها میآورد و مصالح دین خود را از آنحضرت اخذ میکرد
بعد از آن به بلاد خود مراجعت میکرد زوجه اش باو گفت می بینم ترا که با هدایا و تحف بسیاری میبری نمی بینم در مقابل آنها بتو چیزی عوض دهد زوجه
اش گفت بدرستیکه آنمرد که باو هدیه ها میبرم پادشاه دنیا و آخرت است و جمیع آنچه در دستهای خلق است در تحت ملک و سلطنت اوست
زیرا که او در زمین خلیفه خدا و حجت او است بر بندگان او و او پسر رسول خداست و امام ما و پسر امام ما و مولای ما است
گوید وقتیکه زوجه اش این را از او شنید خود را از ملامت کردن او ساکت نمود راوی گوید بعد از آن آنمرد در سال آینده تدارک حج را دید
و قصد علی بن الحسین کرد و از آنحضرت اذن دخول خواست باو اذن داده و داخل شد بر آنحضرت سلام داد و دستهای او را بوسید
دید در برابر آنحضرت طعامی گذاشته اند آنحضرت آنمرد را نزدیک خود نشانید و امر کرد او را که با خود طعام بخورد پس آنمرد طعام
خورد بقدر کفایت خود بعد از آن آنحضرت طشت و ابریق که در آن آب بود طلبید آنمرد اراده کرد که آب بدست امام بریزد امام فرمود
ای شیخ تو مهمان مایی چگونه بدست من آب بریزی گفت من اینرا دوست میدارم امام فرمود تو که دوست میداری اینرا بخدا قسم نشان میدهم
دهم بتو چیزی را که دوست میداری و راضی باشی و چشمهای تو روشن گردد پس آنمرد آب بدستهای امام ریخت حتی یک ثلث طشت مملو
شد امام بآنمرد گفت این چه چیز است گفت آب است امام فرمود بلکه آن یاقوت احمر است باذن خدا تعالی بعد از آن امام گفت آب
بریز پس آب بدست امام ریخت تا ثلث طشت مملو شد امام فرمود این چیست گفت آب است امام گفت بلکه این زمرد سبز است پس مرد
نگریست ناگاه دید که آن زمرد سبز است بعد از آن امام گفت آب بریز آنمرد پس آب را بدست امام ریخت تا طشت پر شد امام باو فرمود
این چیست گفت آب است گفت بلکه آن در سفید است باذن خدا تعالی پس طشت مملو گشت از در و یاقوت و زمرد پس آنمرد بسیار
تعجب نمود و خود را بدستهای آنحضرت انداخت و بوسید امام باو گفت ای شیخ از نزد ما چیزی نیست که بتو عوض بدهیم در مقابل
هدیه های تو این جواهر را اخذ کن زیرا که اینها عوض هدیه تو است و عذر ما را در نزد زوجه خود بخواه زیرا که او ترا در خصوص ما عتاب نمود
پس آنمرد از خجالت سر خود را بزیر انداخت گفت ای سید من کلام زوجه مرا که بتو خبر داد شک نیست که تو از خانه نبوت بعد از آن
آنمرد امام را وداع کرد و آن جواهر را برداشت و آورد نزد زوجه اش و حکایت را باو نقل کرد زوجه اش گفت سخن مرا که باو خبر داد آنمرد

گفت من نگفتم که او از خانواده علم و امامت طاهره است آن زن خدا را شکر نمود و شوهر خود را بخدا اعظم قسم داد که او را با خود در سال
آینده ببرد که بجمال مبارکش تماشا نماید وقتیکه شوهرش سال آینده تدارک حج دید زوجه اش را با خود برداشت و رفت و در اثنای
راه مریض شد و در قرب مدینه رسول خدا وفات نمود آنمرد گریان و حزین نزد امام آمد و او را از مرگ زوجه اش خبردار نمود و ایرا
خبر داد که او زیارت شما و زیارت جد تو رسول خدا را قصد کرده بود پس امام برخاست و دو رکعت نماز خواند و خدا را میخواند
با دعاهایی مستجاب شونده بعد از آن بآنمرد ملتفت گردید گفت برخیز نزد زوجه خود مراجعت کن زیرا که خدا تعالی او را زنده
گردانید بقدرت و حکمت خود و هو یحیی العظام و هی رمیم پس مرد برخاست در حالیکه سرعت میکرد و او شاد و ترسان و مصدق
و مکذب بود داخل خیمه خود گردید زوجه خود را دید در خیمه نشسته در حالت صحت پس سرور او زیاده گشت و در قلب خود عقاد
نمود و باو گفت خدا ترا چگونه زنده کرد گفت بخدا قسم ملک الموت بمن آمد و روح مرا قبض کرد و قصد نمود که آنرا بالا برد
ناگاه مردی را دیدم که او صفت چنین و چنانست و اوصاف شریفه او را تعداد میکرد و شوهرش باو گفت نعم راست گفتی آنها صفات
سید و مولای من علی ابن الحسین است آن زن گفت وقتیکه ملک الموت او را دید که میآید خود را بقدمهای او انداخت میبوسید
و میگفت السلام علیک یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا زین العابدین پس امام سلام و جواب او را رد کرد و باو گفت ای
ملک الموت روح این زن را بجسد او برگردان زیرا که او ما را قصد کرده بود و بدرستیکه من از خدای تعالی سؤال کردم که باقی گذارد
او را سی سال دیگر و زنده گرداند او را به زندگانی پاکیزه زیرا که او به زیارت ما آمده زیرا که زیارت کننده را بر ما حقی است واجب
ملک باو گفت سمعا و طاعة یا ولی الله بعد از آن روح مرا بجسد من بر گردانید و من بملک الموت نظر میکردم که دست شریف او را
میبوسید و از من جدا شد پس مرد از دست زوجه خود گرفته او را به مجلس امام آورد و زوجه اش خود را به دوزانوی امام انداخت انهارا
بوسه داد و میگفت این بخدا قسم سید و مولای منست این آنکسی است که خدا او را ببرکت دعای او زنده گردانید راوی گوید آن زن با شوهرش
در بقیه عمر خود شان در خدمت امام مجاور شدند به عیش پاکیزه در بلد طیب تا اینکه وفات نمودند رحمة الله علیهما الحدیث شاید برادران
من زمانیکه امام زین العابدین ابو الائمه این حالت او است در نزد خدا تعالی بلکه آنچه در این روایت مسطور است از بحار آنچه خدای
تعالی آنرا بمحمد و آل بیت معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین عطا کرده است پس چگونه قلوب شما مضطرب میشود و ذهنهای شما به یمین و
یسار میرود در باب روزی خوردن اهل بیت در ایام و اوقات اسیری تذییل سیوم در بیان آنچه محتاج شرح و بیان است از آنچه
باقی مانده از روایات این مجلس پس بدانکه قضیه زدن زینب دختر امیر المؤمنین سر خود را بمقدم محمل بحدیکه مجروح شده و خون
از آن جاری شد کشف میکند از حیثیت کلی از اینکه آنچه جایز نیست بسوی آن در مصیبت غیر آل محمد از جزع شدید و چاک کردن
ثیاب و جیبها و به رو و سینه سیلی زدن و ریختن خاک و خاکستر بسرها و با دستها بسر زدن و جسد و روی را با گل و رنگهای
سیاه و آنچه باینها شبیه است آلوده و ملطخ کردن جایز میشود بجا آوردن آن در مصایب آل محمد خصوصا در مصایب سید
الشهداء روحی له الفداء بلکه استنباط از همه آنچه میتوان آن اشاره کردیم از اخبار کثیره و فقرات زیارات و غیره با استنباط
مطابقی یا التزامی از این خبر اینست که عالم عریض متتبع و شدید التیقظ در آن شک نمیکند بلکه ممکن است که گفته شود که جواز همه
آنها بلکه استحباب آن از این خبر اینست که سیرت و صورت مذهب بر قایم شده نهم بدرستیکه فقیهی از دیدن آنچه را زاید میشود با
ذکرای مثل آنچه زینب دختر امیر المؤمنین کرد در غایت صعوبت و اشکال است و ممکن است که گفته شود این اشکال تمسک
بنظر جلی است و اما در نظر دقیق پس اصلا در آن اشکال نیست زیرا که آنچه در این خبر است وارد میشود در بعضی از عمومات و
اطلاقات و بعضی شواهد ورود خاص بعام پس این ظاهر است مثل المحمول بر آنچه از استدلال با آنچه آنرا زینب دختر امیر المؤمنین

ذکر فعل این مخدره در محضر حجت خدا بجمیع خلق و سید ساجدین بود پس چنانچه فعل و قول معصوم حجت است هم چنین تقریر او نیز حجت است علاوه بر این گذشت آنچه دلالت میکند بر اینکه زینب محدثه و تالیه مرتبه عصمت است بلکه آن مخدره از جمله کسانی است که متصف بعصمت است لکن بر آن نهج که با آن در بعضی مجالس گذشته اشاره نمودیم پس هرگاه کوبیدن قصبه زدن زینب سر خود را بمقدم محمل وارد نشده است مگر در خبر مرسل از مسلم جصاص و او نیز مجهول الحال است پس چگونه تخصیص داده میشود بالعمومات و بعض قواعد که بحد اصول مذهب بالمعنی الاخص رسیده است علاوه بر این ظاهر این است که حکم کردن بحرمت مثل این اگرچه آن در تعزیه سید شهدا و در وقت ذکر کردن مصائب آنحضرت باشند از مسائل اتفاقیه اجماعیه است میگوئیم در بسیاری وصف و تعریف کردن محقق مجلسی ره الکتاب را که این خبر از آن اخذ شده باینکه آن از کتب معتبره است میگرداند آنخبر را بمنزله خبری که جامع شرایط عمل باشد پس بنا بر این تابع دایره در باب اخبار جایز میشود تخصیص دادن عمومات آن و اما ادعا نمودن اینکه قاعده که بر خلاف آنچه اینخبر آنرا افاده میکند از اصول مذهب بالمعنی الاخص است مثل ادعا نمودن اینکه این مسئله بخصوصها از مسایل اتفاقیه و اجماعیه است پس از دعواهای خرافیه و دروغ است زیرا که بودن قاعده از اصول مذهب بالمعنی الاخص اول کلام است این مسئله بخصوصها معنون نشده است در کتابی از کتب اصحاب پس چگونه از اتفاقیات میباشد یا از آنچه در شان آن اتفاق و اجماع ادعا کرده میشود پس بتحقیق ظاهر شد از همه اینها که حکم بجواز خالی از قوت نیست خصوصاً زمانیکه ملاحظه شود در شهرها در جمیع عصرها آنچه آنرا میکنند جمعی از جوانان شیعه بلکه پیران و شیوخ ایشان را نیز از زدن ایشان سنگ و آهن و مثل اینها را بسینه و پیشانی و سرهای خود تا نزاحتی این اعضا را مجروح و خون آلود میکنند در محضر اکابر دین و اعاظم مذهب از علما و صلحا و ایشان اینها را از اینها منع نمیکنند بلکه در آن هنگام گریه ایشان شدید و ناله ایشان بلند میشود پس گویا طبایع جمعی بر فعل ایشان اینها در ایام عشر اول محرم جبلی شده است آیا نشنیدی حدیث مسلم جصاص را مکانیکه گفت سر خود را زدم بحدی رسیدم که چشمم کور شود و بالجمله در مسئله این مگر بجهة امر اصلی که صادر شده از رضای معصومین بر این باینکه آن بر طبق اصل اولی است از جهة بودن مقام از اطراف شبهه تحریمیه حکمیه یا عدم سبقت علم اجمالی در میان ولکن مخفی نماند بر تو که همه اینها در صورتیست که بر نفس و عضو خوف تلف نباشد و الا قطعاً حرام است والله العالم باحکامه بعد از آن بر تو مخفی نباشد که سر از تکلم کردن سر شریف روحی له الفداه در کوفه و خواندن او سوره کهف را ذکر می کنیم آنرا از بعض تذییلات مجلس آینده انشاء الله تعالی

مجلس بیست سیم از مجالس کبریت العبادات در اسرار شهادات در دخول اهل بیت بمجلس ابن زیاد لعین است پس بدانکه اشاره گذشت بر اینکه دخول ایشان بمجلس لعین در روز نیز دهم محرم بود مفید ره گفت فادخل عیال الحسین علی ابن زیاد فدخلت زینب اخت الحسین فی جملتهم متنکرة و علیها ارذل ثیابها و مضت حتی جلست ناحیة من القصر و حفت بها اماؤها فقال ابن زیاد من هذه التی انحازت فجلست معها نساؤها فلم تجبه زینب فاعاد القول ثانیة و ثالثة و قال السید فی الملهوف ثم ان ابن زیاد جلس فی القصر و اذن للناس اذنا عاما و جیء برأس الحسین روحی له الفداء فوضع بین یدیه و ادخل نساء الحسین و صبیانه الیه فجلست زینب بنت علی متنکرة فسئل عنها فقیل هذه زینب بنت علی فاقبل الیها فقال الحمد لله الذی فضحکم و اکذب احدوثتکم فقالت انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا فقال ابن زیاد لعنه الله کیف رأیت صنع الله باخیک و اهل بیتک فقالت ما رأیت الا جمیلا هؤلاء قوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم فتحاج و تخاصم فانظر لمن یکون الفلج یومئذ هبلتک امک یا ابن مرجانة قال الراوی فغضب ابن زیاد فکانه هم بها فقال له عمرو بن حریث انها امرأة و المرأة لا تؤاخذ بشیء من منطقها فقال لها ابن زیاد لقد شفی الله من طاغیتک و العصاة المردة من اهل بیتک فقالت لعمری لقد قتلت کهلی و قطعت فرعی و اجتثثت اصلی فان کان هذا شفاءک فقد اشتفیت فقال ابن زیاد هذه سجاعة و لقد کان ابوها سجاعا شاعرا فقالت یا ابن زیاد ما للمرأة و السجاعة ثم التفت ابن زیاد الی علی بن الحسین فقال من هذا فقیل علی بن الحسین فقال الیس

قد قتل الله علی ابن الحسین فقال علی قد کان لی اخ یقال له علی ابن الحسین قتله الناس فقال بل الله قتله فقال علی الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فقال ابن زیاد و لک جرأة علی جوابی اذهبوا به فاضربوا عنقه فسمعت به عمته زینب فقالت یا ابن زیاد انک لم تبق منا احدا فان کنت عزمت علی قتله فاقتلنی معه فقال علی لعمته اسکتی یا عمتی حتی اکلمه ثم اقبل علیه فقال أبالقتل تهددنی یا ابن زیاد اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا الشهادة ثم امر ابن زیاد بعلی ابن الحسین و اهله فحملوا الی سبینا ثم امر ابن زیاد لعنه برأس الحسین روحی له الفداه فطیف به فی سکک الکوفة و یحق لی ان اتمثل بابیات لبعض ذوی العقول یرثی بها قتیلا من آل الرسول یقول لا راس ابن بنت محمد ۱۲

پس عیال حضرت حسین را بر ابن زیاد داخل کردند پس زینب همشیره حسین در جمله میان ایشان داخل شد در حالیکه متنکره بود و در بر او ارذل ثیاب بود که گذشت تا در کنار قصر نشست و کنیزان او را احاطه کردند ابن زیاد لعین گفت این زن کیست که کناره جوئی نمود و زنان او با او نشستند زینب با و جواب نداد دو باره و سه باره کلام خود را اعاده نمود سید در کتاب ملهوف گفت بعد از آن ابن زیاد در قصر نشست و مردم را اذن عام داد و سر حسین روحی له الفداه را آوردند در پیش روی آن لعین گذاشتند و عیال حضرت حسین را و اطفال او را بمجلس او داخل کردند پس زینب دختر علی نشست در حالیکه خود را از ایشان نمیداد ابن زیاد از او سؤال کرد گفتند این زینب دختر علی است پس رو بآن مخدره کرد و گفت حمد خدا را که شما را رسوا کرد و امر شما را دروغ کرد زینب گفت رسوا میشود فاسق و دروغ میگوید فاجر و او غیر ما است ابن زیاد گفت چگونه دیدی که خدا به برادرت و اهل بیت تو کرد گفت ندیدم مگر خوبی را اینها قومی اند که خدا کشته شدن را بایشان واجب کرده بود پس بیرون آمدند بسوی خوابگاههای خود و بزودی خدایتعالی جمع میکند میان تو و ایشان را با تو مخاصمه و محاجه میکنند پس نظر کن در آن روز غلبه با که باشد مادرت بعزایت نشیند ای پسر مرجانه راوی گفت پس ابن زیاد غضبناک شد و قصد قتل زینب را کرد عمرو بن حریث باو گفت که او زن است و زن را بحرف مؤاخذه نمی کنند ابن زیاد لعین بزینب گفت خدا شفا داد قلب من را از طغیان کنندگان سرکش از اهل بیت تو زینب گفت قسم بجان من هر آینه بزرگ مرا کشتی و فرع مرا قطع کردی و اصل مرا بریدی پس اگر این شفای تو باشد پس بتحقیق طلب شفا کردی ابن زیاد لعین گفت این زن سجاعه است یعنی کلام مسجع و موزون آورنده است و هر آینه پدرش سجاع و شاعر بود زینب گفت ای ابن زیاد زن را با سجع و سجاعه چه کار است بعد از آن ابن زیاد لعین بر علی ابن الحسین ملتفت شد گفت این جوان کیست گفتند علی ابن الحسین گفت آیا علی ابن الحسین را خدایتعالی نکشت علی گفت برادری بود که علی ابن الحسین میگفتند مردم او را کشتند لعین گفت بلکه خدا او را کشت علی گفت الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها ابن زیاد گفت جرأت داری بجواب دادن اینرا ببرید گردن او را بزنید عمه اش زینب اینرا شنید گفت ای ابن زیاد تو از ما احدی را باقی نگذاشتی اگر عزم کرده که اینرا بکشی مرا با او بکش علی گفت ای عمه ساکت باش تا با او تکلم نمایم بعد از آن آنحضرت رو با ابن زیاد لعین کرد فرمود آیا بقتل مرا میترسانی یا ابن زیاد آیا ندانسته که کشته شدن برای ما عادت و کرامت ما شهادت است بعد از آن ابن زیاد لعین امر کرد علی ابن الحسین را و اهل او را ببرند بخانه که در جنب مسجد اعظم بود پس زینب گفت داخل نباشد نزد ما عربیه مگر ام ولد یا مملوکه زیرا که ایشان اسیر شده اند چنانکه ما اسیر شده ایم بعد از آن ابن زیاد لعین امر کرد که سر حسین را در کوچهای کوفه گردانیدند و سزاوار است بر من که متمثل شوم بابیاتی که برای بعض صاحبان عقل است مرثیه گفته برای مقتولی از آل رسول میگوید

رأس ابن بنت محمد و وصیه … للناظرین علی قناة یرفع
و المسلمون بمنظر و بمسمع … لا منکر منهم و لا متفجع
کحلت بمنظرک العیون عمایة … و اصم رزءک کل اذن تسمع
ایقظت اجفانا و کنت لها کری … و انمت عینا لم تکن بک تهجع
ما روضة الا تمنت انها … لک حفرة و لخط قبرک مضجع

حاصل مضمون آنکه سر پسر دختر محمد و سر وصی او را از برای تماشا کنان بنیزه زده اند و مسلمانان می بینند و میشنوند نه از ایشان کسی

ابن زیاد کمر ضلالت را و در خبر دیگر هست که ایشان وقتیکه سر شریف او را روحی له الفداء از درخت آویزان کردند از او شنیدند میفرمود و سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون میگویم تحقیق نقل شده ایضا از مفید و ابن نما که ابن زیاد وقتیکه امر کرد بقتل امام ابن امام زینب با او
تعلق نمود پس گفت یا ابن زیاد کفایت است برای تو دست بگردن امام انداخت پس گفت بخدا قسم از او مفارقت نمیکنم اگر خواهی
او را بکشی مرا با او بکش ابن زیاد به زینب و امام یکساعت نظر کرد بعد از آن گفت عجبا للرحم بخدا قسم اعتقاد دارم که او دوست میدارد
که او را با امام بکشم از او دست بردارید زیرا که او مشغول است به درد و ناخوشی خود و از کتاب منتخب نقل شده آنچه که حاصلش این است
در وقتیکه سبب غضبناک کردن آن لعین بر امام علی ابن الحسین این بود بعد از آنکه آن لعین کافر ابن زیاد درباره زینب کلمات و ناسزا
تکلم نمود در این وقت سید سجاد روحی له الفداء و به زینب عتاب نمود غیرت علی ابن الحسین درباره عمه اش جوش نمود با ابن زیاد گفت
تا بکی پرده عمه ام را در میان کسانیکه او را نمی شناسند هتک میکنی خدا تعالی دستها و پاهای ترا قطع کند ابن زیاد غضبناک
شده امر کرد گردن او را بزنند و نیز از آن نقل شده کسیکه در مجلس ابن زیاد حاضر بود گفت دیدم آتشی از قصر خارج شد نزدیک بود
که او را بسوزاند ابن زیاد از تخت خود برخاست گریخت داخل شد به بعض خانه های خود پس آن ملعون با آنکه همه اینها را دید باز از کفر
و شقاوت خود برنگشت و از کامل ابن اثیر نقل شده مسندا از بعض حجاب ابن زیاد گفت با او داخل قصر شدم وقتیکه حسین را
کشته بودند پس آتش در روی او شعله ور گردید پس گفت این را بکسی مگو و ذکر شده در کتابی از کتب مقاتل که بعد از آن ابن زیاد امر کرد
علی ابن الحسین را مغلول کرده با زنان و اسیران به زندان بردند راوی گفت من با ایشان بودم بکوچه نگذشتیم مگر اینکه آنرا از مرد
و زن مملو یافتیم که بروی خودشان میزدند پس در زندان نشستند و امر را بایشان تنگ کردند بعد از آن ابن زیاد علی ابن الحسین را با خواتین
و سر حسین را احضار نمود و زینب دختر علی در میان ایشان بود ابن زیاد گفت حمد خدایرا که شما را رسوا کرده بقتل رسانید تا آخر آنچه گذشت
زینب گفت حمد خدایرا که ما را گرامی داشت بمحمد تا آخر آنچه گذشت بعد از آن راوی گفت ابن زیاد امر کرد ایشان را به زندان باز گردانیدند
و باطراف بشیر فرستاد که مژده قتل حسین را برسانند و مخفی نماند بر تو که مستفاد از این روایت است که سر شریف روحی له الفداء در مجلس
ابن زیاد دو مرتبه حاضر شد و هم چنین حرم و زنان زیرا که اول این روایت هم چنین است وقتیکه سر حسین را آوردند در پیش روی
آن ملعون در طشت زر گذاشتند و چوبیکه در دست داشت بر دندانها و ثنایای آن حضرت میزد و میگفت هر آینه بتحقیق زود پیر شده
یا ابا عبدالله بردی از قوم گفت مه در وقتیکه من دیدم که رسولخدا میبوسید جائیرا که تو با آنجا چوب میگذاری گفت امروز عوض روز بدر
است بعد از آن امر کرد علی ابن الحسین را آوردند تا آخر آنچه گذشت و ظاهر از این روایت است که متعرض شدن او بزینب سلام الله
علیها بمزخرفات و اباطیل خود و اعتراض نمودن زینب با او در دروغ و اکاذیب او در مرتبه ثانیه بود و الله اعلم و این روایت به
تحقیق ذکر شده است در امالی صدوق ره ایضا و در روایت ابن جوزی هست که ابن زیاد لعین امر کرد سر حسین را روحی له الفداء بر چوبی
نصب نمایند بعد از آنکه در کوفه گردانیدند گفته زید بن ارقم گفت اول سریکه در کوفه بر سر چوب بلند کردند سر حسین بود و از کتاب
مرآت الزمان از سلمة بن کهیل نقل شده که گفت دیدم سر سید الشهدا در بالای نیزه در حالیکه این آیه را تلاوت میکرد فسیکفیکهم الله و هو
السمیع العلیم و در کتاب صواعق هست که آسمان در روز قتل حسین سیاه شد سیاه شدن بسیار حتی ستاره ها دیده شد و وقتیکه
سر حسین را بخانه ابن زیاد آوردند دیوارها از آن خون میریخت و از مسند سیده بتول نقل شده باسناد خود از حارث بن وکیده
گفت من در میان کسانی بودم که سر حسین را حامل بودند از آن سر شنیدم که سوره کهف را تلاوت میکرد پس در دل خود شک میکردم در
حالیکه صدای ابی عبدالله را می شنوم من گفت یا ابن وکیده آیا ندانسته که ما گروه ائمه زنده هستیم در نزد پروردگار خود روزی
میخوریم گفت در نفس خود گفتم که سر او را سرقت میکنم پس ندا کرد یا ابن وکیده ترا با این راه نیست زیرا که ریختن ایشان خون مرا بزرگ
تر است در نزد خدای تعالی از گردانیدن و سیر دادن ایشان سر مرا پس ترک کن ایشان را پس زود میدانند در زمانیکه زنجیرهای آتشین

ای امیر آیا خوش نمیدارد نه کسی بود که دردناک و غمگین بوده باشد چشمها نظر کردن بتو کور شدند و مصیبت تو کر کرد هر گوش شنونده را
بیدار کردی چشمها را و حال آنکه برای آنها خواب استراحت کوری و بخواب آوردی چشمها را که در آنها خواب استراحت نگذاشته
بودی یعنی بعد از این شهید کردن تو چشمهای دختران و زنان و اطفال تو خواب نکردند اما دشمنان تو با استراحت خوابیدند
اند ای سبط باغی نیست مگر آنکه آرزو کرد که برای تو حفره و برای خود قبر تو خوابگاه باشد این خبر نیست که سید آنرا نقل کرده و در
کتاب بحار نقل کرده که ابن نما گفت من روایت کردند که انس ابن مالک گفت که من در نزد عبیدالله بن زیاد حاضر بودم
در حالیکه او بچوب دندانهای حسین روحی له الفداء میزد و میگفت چه خوب دندان داشت حسین گفت بخدا قسم هر آینه ترا به بدی
نسبت میدهم هر آینه بتحقیق رسولخدا را دیدم که از جای چوب تو از دهن او میبوسید و از سعید بن معاذ و عمر بن سهل نقل شده که
ایشان نزد عبیدالله حاضر بودند در حالیکه آن لعین بچوب خود از بینی و چشمان حسین میزد و در دهن او طعن میکرد زید بن ارقم
گفت چوب را بردار در وقتیکه من دیدم که رسول خدا لبهای خود را بجای چوب تو گذاشته بود بعد از آن نوحه و گریه نمود
ابن زیاد با او گفت خدا چشمان ترا بگریاند ای دشمن خدا اگر تو مرد پیری نبودی که خرف شده عقل تو رفته و زایل شده هر آینه گردن
ترا میزدم زید گفت هر آینه ترا حدیثی میگویم که آن بتو از این غلیظ و شدید تر است دیدم رسولخدا را که حسن را در ران راست
و حسین را در ران چپ خود نشانیده و دست خود را بر دوش هر یک از ایشان گذاشته پس گفت اللهم انی استودعک
ایاهما و صالح المؤمنین یعنی خدایا من ایشان را بتو و بصالح مؤمنان امانت می سپارم پس چگونه است حفظ امانت تو برای رسول
خدا بعد از آن آواز خود را بلند کرده میگریست و بیرون آمد در حالیکه میگفت غلام و بنده حر را مالک شده شما ای گروه
عرب بنده هستید بعد از این روز کشتید پسر فاطمه را و ابن مرجانه را امیر خود کردید تا خیار و برگزیده گان شما را میکشد و آزاده گان
شما را بنده میکند پس بخواری راضی شدید پس بعد و دوری باد برای کسی که با این راضی شد و در کتاب کشف الغمه از ترمذی روایت
کرده در صحیح خود از انس گفت در نزد ابن زیاد بودم سر حسین را آوردند بچوب خود از بینی حسین میزد و میگفت من حسنی مثل
این ندیده ام پس گفتم آگاه باش او شبیه ترین مردمان است برسولخدا و بخاری در صحیح خود مثل آنرا روایت کرده است و گفت وقتیکه
عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد لعین بعد از کشتن حسین جمع شدند عبیدالله بعمر گفت بیاور بمن آن کتابیکه بتو نوشته بودم در خصوص قتل
و جنگ حسین عمر سعد گفت آن کتاب گم شده است گفت باید امروز آنرا بمن بیاوری اگر آنرا نیاوری ترا جایزه نمیدهم ابدا
بگیرم بجایزه و پیره زنان قریش در ایام حرب اعتذار کرده باشی آیا تو قائل بودی اشعار را فوالله ما ادری و انی لحایر افکر فی امری
علی خطرین واترک ملک الری والری منیتی ام ارجع ماثوما بقتل حسین معنی این اشعار در مجالس سابقه گذشت عمر گفت
بخدا قسم هر آینه ترا نصیحت کردم در خصوص حسین نصیحتیکه اگر پدرم بعد از من استشارت میکرد با آن همانا ادا میکردم ابن زیاد گفت
دروغ گفتی ای احمق عثمان ابن زیاد برادر عبیدالله گفت راست گفت بخدا قسم هر آینه دوست میداشتم که از بنی زیاد مردی
نباشد مگر آنکه در بینی او حزامه باشد تا روز قیامت و حسین کشته نشود عمر سعد گفت بخدا قسم احدی بشر رجوع نکرد مثل آنچه من رجوع
کردم عبیدالله را اطاعت کردم و خدا را عصیان و قطع کردم رحم را مهموم و مغموم بیرون آمد و میگفت این آن خسران و زیان کار
هاست و ایضا در کتاب بحار گفته بعد از آن مفید گفت وقتیکه عبیدالله بن زیاد صبح کرد سر حسین را فرستاد که در تمام کوچه ها
و قبایل آن بگردانند و از زید بن ارقم روایت شده وقتیکه آنرا از من گذرانیدند در حالیکه در سر نیزه بود و من در غرفه خود بودم وقتیکه
بمن محاذی و مقابل شد از او شنیدم که این آیه را میخواند اَنَّ اَصحابَ الکَهفِ وَالرَّقیمِ کانُوا مِن آیاتِنا عَجَباً بخدا
قسم موی من در بدنم راست شد و ندا کردم سر تو یا ابن رسول الله عجب تر و عجیب تر است و از ابن شهر آشوب نقل شده که گفت ابو مخنف
روایت کرده از شعبی که سر حسین را آویزان کردند در محله صرافان در کوفه پس آن سر مبارک تنحنح کرد و سوره کهف را تلاوت کرد
تا قول خدای تعالی اِنَّهُم فِتیَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِم وَزِدناهُم هُدًی فلم یزدهم یعنی زیاده نکرد این آیات را با اهل کوفه

بر گردن ایشان که گذشته بجهنم میکشند و در کتاب صواعق روایت کرده که در سر کسی که بر سر شریف روحی له الفداه
از حال شد بود و رویش سیاه شد شدیدتر از قیر از این سؤال کردند گفت شبی بر من نگذشت مگر اینکه دو نفر مرا از بازویم گرفته
بسوی آتش شعله ور برده در آن می انداختند آتش مرا مثل زغال سیاه کرده چنانکه می بینید و حر عاملی و ابن حجر روایت
کرده اند از مسند احمد بن حنبل باسناد خود از ابی رجا گفت علامت نکنید و اهل اینخانه را در حالتیکه مرا همسایه بود از بنی
هجیم از کوفه آمد با ایشان گفت آیا نظر نکردید براین فاسق ابن فاسق که خدا او را کشت یعنی حسین بن علی پس خدای تعالی
دو ستاره در دو چشم او زد و محو کرد خدا چشم او را پس کور شد و در بعض مقاتل است که نقل کرده از شعبی که ابن زیاد لعین امر کرد که
زنان را در پیش روی او نگاه داشته و ام کلثوم و زینب دختر امیر المؤمنین بگریست و میگفت آه من محنة احاطت
بنا الیوم لذی الطف من جمیع الاعادی فتبکوا بالحسین نجل رسول الله اهل الوحی لطرق
الرشاد ثم شالوا برأسه فوق رمح بادیا نوره کفلج الزناد وکذا نحن بعده هتکونا
ورمونا بذلة وبعاد ما رعوا للرسول فینا ذماما بل رمونا باسهم الاحقاد یابن سعد
لقد تعرضت للنار من الله فی غداة المعاد ویلکم بیننا وبینکم الله حسیبا فی یوم حشر
العباد حاصل مضمون آنکه آه از محنتیکه ما را در این روز احاطه کرد در طف از جمیع دشمنان که حسین را از وطن دور کرده
کشتند که نواده رسولخدا است که هدایت کرد خلایق را به راه رشاد بعد از آن سر او را به نیزه بلند کردند در حالیکه نور او
مثل شعله چخماق ظاهر میشد و همچنین بعد از او هتک حرمت ما کردند و ما را بذلت و خواری از وطن دور انداختند مراعات
نکردند برای رسولخدا در باره عهد و پیمان را بلکه ما را به تیرهای کینه زدند ای پسر سعد هر آینه بتحقیق متعرض شدی برای آتش از خدای تعالی
در فردای قیامت وای بر شما میان شما و ما خدای تعالی در روز حشر بنده کافی است حسیب و گواه است عبید الله بن زیاد گفت این زن کیست
گفتند این زینب است و این ام کلثوم همشیره های حسین عمر سعد که در حضور ابن زیاد بود در زینب گفت چگونه دیدی که خدا ما را بر شما
مسلط کرد و مردان شما را کشت زینب باو گفت یابن سعد اینها قومی بودند که خدای تعالی کشته شدن را بر ایشان نوشته
و واجب کرده بود پس بمضاجع و خوابگاه خودشان رفتند لکن تو یا عمر مستعد باش برای جواب دادن محمد و بخطاب علی
آماده باش و بعذاب خدای تعالی مهیا شو یابن سعد عترت رسولخدا را در طاعت ابن زیاد و یزید کشتی عمر سعد گفت که تو مثل
پدرت سخنور و قافیه گو هستی گفت زنان را با سخنوری چه کار و اگر سخنور و قافیه گو بودی در پیش روی شما ذلیل و خوار نمی ایستادم
بعد از آن امر کرد که ایشان را از او برگردانند ام کلثوم گفت در اثنا که ما چنین بودیم ناگاه شخصی برای من دیده شد و
گفت والله ما جئتکم حتی بصرت به بالطف معفر الخدین منحورا تا آخر حدیث ام کلثوم گفت تو کیستی گفت مردی هستم
از طایفه جن که در دست پدرت امیر المؤمنین مسلمان شدم در بر ذات العلم بتحقیق حضرت وای بر شما من واجب شد پس آمدم
در حالیکه اسیر گشته و فوت شده بود من گریست ای آل رسول خدا آنچه بشما رسید آیا ترا امر حاجتی است گفت برو به کار خود
بارک الله فیک پس جوانی وارد خدا است در خصوص ما ترد کردن قضای خدا تا در سینتم خبر داده است بما رسولخدا این
و اما ابو مخنف پس کلام او در داخل شدن اهل بیت به مجلس ابن زیاد و آنچه بعد از آن حادث شده چنین است بعد از آن اهل بیت
را به مجلس ابن زیاد ملعون داخل کردند پس در پیش روی او نگاه داشتند علی بن الحسین گفت روزها و شماهی ایستیم و از ما و شما
سؤال میکنند شما جواب رسولخدا را می توانید بگوئید پس ساکت شد با و جواب ندادند بعد از آن ملعون رو بزنان کرد و گفت
کدام شما ام کلثوم است نخواتون تکلم نکرد در مرتبه دوم ندا کرد و نیز تکلم نکرد گفت ترا قسم میدهم بحق جدت رسولخدا با من تکلم
کن گفت چه میخواهی گفت هر آینه بتحقیق شما و جد شما دروغ گفتند بعد از آن رسوا شدند و خدا ما را بشما مسلط کرد ام کلثوم گفت ای
دشمن خدا الحمد لله امر اده میست و جز این نیست کذاب منافق رسوا میشود و تو بخدا قسم بدروغ و فجور و نفاق سر آوازی پس مرده

باد ترا باتش ابن زیاد خندید گفت اگر باتش داخل شوم مرا غیبت نیست زیرا که سینه خود را شفا دادم از شما باو گفت بتحقیق
زمین را از خون اهل بیت سیراب نمودی گفت این خبر مرد سخنور قافیه گو اگر زن نبودی گردن ترا میزدم وقتیکه آن مظلومه
کلام او را شنید انشاء کرد و گفت قتلتم اخی صبرا فویل لامکم ستجزون نارا حرها یتوقد
قتلتم اخی ثم استحبتم محرما واهنتم الاموال والله یشهد سفکتم دماء حرم الله سفکها
وحرمها القرآن ثم محمد وابرزتم النسوان بالذل حسرا وبالقتل للاطفال والذبح
عزیز علی جدی عزیز علی ابی عزیز علی امی ومن لی یسعد فیا لهف نفسی للشهید معفرا ویا
حسرات للاسیر مقید ویا ذبح لی وا ابو تلجل حل بوالدی کما رأسه فوق السنان یمید حاصل مضمون
آنکه برادرم را کشتید پس وای بر شما باد زود جزا داده میشوید آتش را که حرارت آن شعله ور میشود برادرم را کشتید بعد از آن حرم
او را مباح دانستید و اموال او را غارت نمودید و خدا شاهد است خونها را که خدا و پیغمبر و قرآن ریخته شدن آنها را حرام
نموده ریختید و زنان را بذلت و خواری و حسرت بیرون آوردید و آشکار نمودید و بکشتن و ذبح کردن اطفال ایشان
قصد کرده شد که گرامیست بر جد و پدر و مادر من و بکیست که بمن یاری کند پس لهف و سوزش نفس من بشهید و غربی و وای
حسرات بر اسیر مقید ای وای بر من و ویل بار شده به پدرم چنانچه سر او در بالای نیزه محکم شده راوی گفت ملعون ایشان
را نشان میدادند و او با ایشان نظر میکرد در یمین و یسار و سرها از اطراف او بالای نیزه ها بود و زینب معجر او را از سر
و گوشواره ها از گوشهایش اخذ کرده بودند و روی خود را باستین خود می پوشید ابن زیاد باو نظر کرد به بعض حجاب خود
گفت این زن کیست گفت این زینب دختر همشیره حسین است آن ملعون باو متوجه گردید گفت ای زینب ترا قسم میدهم بحق
جدت با من تکلم کن گفت چه میخواهی ای دشمن خدا و رسول او بتحقیق حرمت ما را در میان نیکوکار و فاجر و دوست و دشمن
بردی باو گفت چگونه دیدی این چیز را خدا با تو و برادرت وارد کرد وقتیکه خواهشت که خلافت را از یزید لعین بگیرد خدا از روی
او را و امید او را قطع کرد و ما را با و مسلط کرد زینب گفت وای بر تو ای پسر مرجانه اگر طلب خلافت کرد میراث او بود
از پدر و جدش و اما تو پس مستعد جواب باش زمانیکه خدا حاکم و خصم پیغمبر و زندان جهنم شد پس امام زین العابدین را در خصوص
عمه اش زینب غیرت هاشمی بجوش آمد گفت ای پسر لئام تا بکی هتک حرمت عمه ام را میکنی و او را نزد ایشان میبری
بکسی که او را نمی شناسد پس ابن زیاد بغضب آمد از کلام او و به بعض حجاب خود گفت این جوان را اخذ کن و گردن زن
پس حاجب او را گرفت زینب باو چسپید حاجب باو غلبه کرد آن مظلومه فریاد کرد وا اخاه وا ثکلاه یابن زیاد ما را دوباره بدرد می
آوردی پس آن لعین او را گذاشت که در آن جهة زینب پس این است جمیع آنچه بما رسید در روایات و آثار در این مجلس تذییلات
بیانیه است تذییل اول در اشاره بمطلبی که گذشت بعضی از کلام در آن در این مجلس آن قضیه اختلاف آثار و روایات
است بنت سید برهنه سر و رو بودن زینب در وقت داخلشدن او به مجلس ابن زیاد لعین بدانکه بتحقیق شناختی که اخبار
و آثار داله بر بودن زینب با سایر زنان و کنیزان مستورات الوجوه والرؤس در وقت داخلشدن ایشان
بمجلس ابن زیاد در غایت استفاضه و صراحت اند علاوه بر این بعضی از روایات و آثار مذکوره در این مجلس نیز
آن بعضی را ادا میکند اگر چه یدل در التزام او بوجه باشد نعم در حالتیکه روایت ابی مخنف در قضیه زینب و روایت شعبی در قضیه
ام کلثوم از آنچیزها است که با آن روایات معارض است معارضی که قابل جمع و توفیق نیست ای بنت بحال زینب و ام کلثوم
بلکه ممکن است که گفته شود در حالتیکه مفاد آن من حیث الالتزام و الجملة این است که جمیع زنان یا جماعتی از ایشان نیز اگر چه
جماعت از کنیزان بوده باشند سر برهنه بودند و تعریب در آن عماین التزام ظاهر است و هر طور باشد آنچه نظر من بر آن است

بلکه اعتقادم آنست که زنان و حرم محترم خصوصا زینب و ام کلثوم مستور الوجوه والرؤس بودند در وقت داخل شدن ایشان به مجلس
ابن زیاد لعین پس سزاوار نیست بر مرثیه خوانان در مجالس تعزیه و ذکر مصائب آل طه روایات ضعیفه را که دلالت میکند بر برهنه
بودن زنان طاهرات ذکر نمایند و ذکر کردن امثال آنها نیست مگر از سوء ادب و زیادت تجری تذییل دویم در اشاره کردن
به تکلم نمودن سر شریف روحی له الفداه در کوفه در مواضع عدیده و به تلاوت کردن آن سر سوره کهف را و اسرار تکلم
نمودن او با ابن وکیده مدایکه وقتیکه طغیان طاغیان و ماردین لئام در کوفه زیاد شد مکانیکه حرم و زنان و سرهای مطهره تماشا
میکردند و آلات لهو و لعب را استعمال میکردند و میخندیدند و به اهل بیت استهزاء میکردند و زعم میکردند که ظفر یافتن
و غلبه کردن در حرب و کثرت لشکر و دولت باطله علامت امامت و خلافت است و شأن ایشان در بیعت کردن به یزید
و ابن زیاد لعین گمراه و زیان کار هستند و با همه این در استحقار اهل بیت نبوت و خوار و ذلیل شمردن عترت معدن رحمت
و عصمت بغایت نهایت رسیدند بحیثیتی که با تیجه دلهای ناقصین مستضعفین از شیعه بیک افتاد و جماعتی از دوستان
کاملین خاکرا بسر ریختند و گریبانرا چاک و موی را پریشان کردند تکلم نمود سر شریف که عین حیات ملکوتین و روح مابین
زر اهل ملاء اعلی بمنزله قطره ایست از دریای حیات او و ذره ایست از مطالع آفتاب و ماهتاب او تا باید و لغو نشود سبب آن
یقین مؤمنین و ساکن گردد دلهای یقین کنندگان باشد و این از چیزهائی که چشمهای ماردان طاغیانرا کور میکند و حیرت
ایشانرا علاوه نماید و دانسته شود که ظفر و غلبه در حقیقت برای اهل بیت نبوت و خلافت و برای کیست که شهادت فائز
گشته و بدرستیکه حیات حقیقی برای کسانی است که خدای تعالی در شان ایشان گفته است بل احیاء عند ربهم یرزقون و در بینی
فیضهای الهی لاهوتی ریخته شده است از دریای کاه نور رحمت رحمانی بر آن کسیکه روح کلی او تصرف مینماید در جسد و سر و اعضا
چنانکه تصرف مینماید در اعضاء و اجزاء انسان کبرای در عوالم امکان با اینکه این از چیزهائیست که در آن تسلیه عظیمه ایست برای
اسیران و تسکین دلهای ایشان است و آیه بزرگیست در باب نبوت خاصه و ولایت مطلقه و لطف کامل است نسبت بر جمیع
بعد از آن بدرستیکه سر تلاوت سوره کهف اینست که این سوره شریفه از چیزهائیست که در آن علوم بسیار بلکه غیر متناهیه و اسرار
غامضه و حکمتهای دقیقه و مطالب رقیقه هست با اینکه آن سوره مشتمل است بر جمیع طرق اعجاز او فصاحت و بلاغت و غرابة الفاظ و عدد
مطالب و خبر دادن از مغیبات گذشته و آینده و قصص انبیاء و احکام کامله و حکمتهای تامه الی غیر ذلک از وجوهیکه بحصر نمیآید
با اینکه این سوره مشتمل است بر آیه که آن در حد نفسه معجزه است بلکه آنرا نظیر و مثل نیست در فصاحت مگر دو آیه یا سه آیه و آن آیه و ضربنا
علی اذانهم است و بعد از آن میگوئیم بدرستیکه در آن اشاره است بر اینکه چنانکه علوم تاویل کتاب کریم را نمیدانند مگر معصومون
از محمد و عترت او همچنین علوم آنچه در این سوره است و حکم مشتمل بر آن علاوه بر علم تاویل آن نمیدانند از ائمه این برگزیده گان
علاوه بر این مناسبت میان قصه اصحاب کهف و قصه اصحاب امام از وجوه عدیده است و بدرستیکه خدای تعالی چنانکه قدرت
تامه خود را در شان اصحاب کهف ظاهر کرد مکانیکه اندراس و فساد و انهدام بر ابدان ایشان راه نمییابد تا روز قیامت هم
چنین است حال در ابدان ائمه معصومین و ابدان کسانیکه در پیش روی سید شهداء روحی له الفداه بدرجه شهادت رسیدند
بعد مخفی نماند بر تو که تنحنح کردن سر شریف قبل از شروع کردن او بتلاوت قرآن چنانکه وارد گشته در روایتی از روایات متقدمه
اشاره دقیقه و لطیفه رقیقه است بر اینکه صاحب ولایت مطلقه و کسیکه خلافت کلیه دارد لابد است که متنبه نمودن او
خلق را بطریق اوفی و اکمل باشد پس بآن تنحنح اشاره کردن بساکت و مستعد بودن ایشان برای استماع و تدبر کردن در آیات
قرآنی بیانش اینست که وقت حصول تعجب برای مردمان وقت شنیدن ایشان تنحنح او را بعد از آن تدبر و تفکر مینمایند
در آیاتیکه آنسر شریف روحی له الفداه میخواند بعد قول او بابن وکیده اما علمت انا معشر الائمه احیاء عند ربنا مرزوق مقصود از آن

این نیست که بقاء روح در برزخ و تنعم آن در اجساد مثالیه و ابدان برزخیه با ایشان مختص است حتی بگوئیم که بقاء روح در برزخ مطلقا
و متنعم بودن ارواح انبیاء و ائمه و سایر شهداء و مؤمنین تمامهم از اول تا آخر در ابدان مثالیه و قوالب برزخیه از آن
چیزهاست که مذهب امامیه بلکه مذاهب اسلامیه مطلقا بر آن مستقر شده اگرچه این استقرار در این زمان
ما و در ازمنه کثیره قبل از زمان ما بوده باشد بلکه مقصود از آن اینست که تصرفات کلیه ایشان در عوالم امکان از ایشان
منقطع نمیشود بسبب کشته شدن و مردن بلکه آن تصرفات بر حالت اولی خود باقیست آیا نمی بینی تکلم کردن سر شریف و خبر
دادن او را از آنچه در قلب ابن وکیده بود فرق در میان بودن ایشان در نشأه دنیویه فانیه در اجساد عنصریه و میان بودن ایشان
در نشأه دیگر نیست مگر از وجوه قلیله محصوره چنانکه بر حاذق متدبر مخفی نیست تذییل سیوم در اشاره بر بعضی از امورات
مهمه مدایکه هر کسیکه تامل نماید در روایات این مجلس اگرچه قطع نظر شود از سایر روایات متقدمه در مجالس سابقه و روایات
آتیه در مجالس آینده میداند که حرام زاده پسر حرام زاده ابن زیاد کافر اگر در ظن او خوف خروج مردم و هجوم آوردن ایشان
باو نمیبود هر آینه امر میکرد بکشتن باقی عیال سید شهداء و اهل بیت او حتی اطفال او زیرا که آنچه در آن ملحد زندیق بود
از کینه و بغض و عداوت برای رسول خدا و اهل بیت و ذریه و عترت او در احدی متحقق نبود از مرتدین و منافقین از
اولین و آخرین گذشت در بعض روایات تکذیب نمودن آن ملعون پیغمبر را و سب کردن او پیغمبر را پس از این ظاهر شد
که او اگر سید شهداء در حال حیات ظفر مییافت و فرض میشد که آنحضرت دست بیعت به یزید لعین میداد هر آینه آن کافر
آنحضرت را بهزار ذلت و حقارت و خواری میکشت پس امیر و واضح است از اسرار اختیار کردن امام روحی له الفداه
مقاتله و مجاهده را بر مصالحه بر باقی گذاشتن صورت بیعت برای یزید کافر لعین و از اینجا معلوم میشود ایضا که اکمل صابران
و افضل و اشرف ایشان بعد از اهل کساء سید ساجدین و شخصی بودند که همراه او بود از عمه ها و همشیره های طاهرات او
پس هرگاه بگوئی که در اینجا سؤالی است و آن اینست که جمعی از دشمنان کافران بهلاکت و عذاب با ایشان به تعجیل رسید
زمانیکه در اذیت اهل بیت افراط و تعدی کردند خصوصا زمانیکه اذیت کردن به فحش و سب بوده باشد بتحقیق در مواضع
بسیار گذشت آنچه باین اشاره میکند و بتحقیق دانسته شد بحث و عیان که آنچه از ابن زیاد ملعون صادر شد از غیر او
صادر نشد از سایر دشمنان لکن میگوئیم که ابن زیاد و یزید و ابن سعد و شمر و امثال ایشان لعنهم الله از کسانی هستند
که معذب میشوند بقدر عذاب جمیع اهل آتش پس ایشانرا با عمل خود واگذاشته و مهلت داده اند تا طغیان ایشان باختیار
و اراده خودشان بحدی رسید که مستحق باشند بسبب آن بمقدار عذاب جمیع اهل آتش و جهنم پس هرگاه گوئی چه چیز است
سر آنچه در بعض روایات متقدمه است از اینکه خارج شد از قصر ابن زیاد آتشیکه نزدیک بود که او را بسوزاند و در اینکه شعله ور
شد در روی او آتشی با اینکه او بآن آتش نسوخت نظر بآنچه تو بآن اشاره کردی میگوئیم سر آتش اینست که آن کافر اراده آتش
محصور بود به کشتن سید ساجدین روحی له الفداه و همچنین هتک کردن حرمت حرم زیاده تر از آنچه آن کافر کرده بود
پس آنچه واقع شد از قضیه آتش آیه مخوفه و ردع و زجر کننده او بود از اراده او با اینکه آن آتش اشاره کننده بود
بمعنی و ان جهنم لمحیطة بالکافرین و اگر تقدیر خدای تعالی درباره او مهلت دادن بعد او نبود او را تا وقت معین برای او نمی
بود هر آینه کل عمل از اعمال او موجب سوختن او میبود با آتش جهنم در دنیا پیش از سوختن او با آتش در آخرت

مجلس بیست و چهارم از کتاب اسرار الشهادات در اسرار شهادات در بیان کیفیت شهادت عبدالله بن عفیف
ازدی است پس بدانکه سید در ملهوف گفته که راوی گفت بدرستیکه ابن زیاد بالای منبر رفت و از آن روزیکه اهل بیت را

زین مجلس خود حضار نمود و حاضر شدند از آن مجلس آنچه ذکر آن گذشت و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و در بعض کلام خود گفت حمد خدای را که حق و اهل آنرا اظهار و آشکار نمود و یاری کرد امیرالمؤمنین و شیعیان او را و کشت کذاب ابن کذاب و شیعه او را پس باین کلام چیزی زیاده و علاوه نکرد تا عبدالله بن عفیف ازدی برخواست و او از خیار شیعه و زهاد آن بود و چشم چپ او در روز جمل معیوب شده بود و چشم دیگرش در روز صفین و در مسجد اعظم ملازم بوده در آن تا شب نماز میکرد گفت یا ابن مرجانه بدرستیکه کذاب ابن کذاب تو و پدر تست و آن کسی است که ترا عامل کرده و پدر اوست ای دشمن خدا آیا اولاد پیغمبران را میکشید و با این کلام متکلم میشوید در منبر مؤمنان پس ابن زیاد غضبناک گردید گفت این متکلم کیست پسر عفیف گفت متکلم منم ای دشمن خدا آیا میکشی ذریه طاهره را که خدا تعالی از ایشان رجس را برده و ایشانرا مطهر گردانیده و اعتقاد میکنی که تو بر دین اسلامی ای فریاد کجا است مهاجرین و انصار تا انتقام کشند از طاغیه طغیان کننده تو که لعین ابن لعین است در زبان محمد رسول رب العالمین پس غضب ابن زیاد زیاده گشت حتی رگهای گردنش باد کرد گفت او را نزد من آورید پس اعوان و غلامان او از هر جانب بجانب پسر عفیف مبادرت کردند که او را بگیرند اشراف از قبیله ازد از بنی اعمام او برخواسته سوی او آمدند از دستهای اعوان ابن زیاد خلاص کردم از در مسجد بیرون کردند بمنزلش آوردند ابن زیاد گفت بروید سوی این اعمی که خدا قلبش را کور کرده چنانکه چشمهای او را کور کرده او را نزد من آورید پس سوی او رفتند وقتیکه این خبر بقبیله ازد رسید اجتماع نمودند و جمع نمود با ایشان قبایل یمن تا صاحب خودشان را منع کنند راوی گوید وقتیکه این خبر با بن زیاد لعین رسید قبایل مضر را جمع کرد و منضم نمود با ایشان محمد ابن اشعث را و ایشانرا امر کرد بقتال قوم راوی گوید قتال شدید نمودند تا جماعتی از عرب در میان ایشان کشته شد راوی گفت اصحاب ابن زیاد بخانه عبدالله بن عفیف رسیدند در را شکسته و با او هجوم آوردند دخترش فریاد کرد که قوم بتو آمدند از مکانیکه می‌ترسی گفت بتو باکی نیست شمشیر مرا بیاور پس دخترش شمشیر او را آورده با او داد ایشانرا از خود دفع میکرد و میگفت

انا ابن ذی الفضل عفیف الطاهر   عفیف شیخی و ابن ام عامر   کم دارع من جمعکم و حاسر   و بطل جدلته مغادر

یعنی من پسر کسی هستم که صاحب فضل عفیف طاهر است پدرم عفیف پسر ام عامر است بسیار صاحب زره و غیر صاحب زره و شجاع دلاور را از جمیع شما هلاک کردم راوی گفت دخترش میگفت ای پدر کاش من مرد بودم در پیش روی تو امروز با این گروه فاجرین کشنده گان عترت برره مخاصمه و جنگ میکردم راوی گوید قوم از هر طرف بسوی او می گردیدند و او از خود ایشانرا دفع میکرد احدی با او قادر نشد هر وقتیکه از جانبی میآمدند دخترش میگفت ای پدر از فلان طرف آمدند تا او را احاطه نمودند دخترش گفت واذلاه پدرم را احاطه میکنند و او را ناصری نیست که با و یاری کند پس شمشیر خود را میگردانید و میگفت

اقسم لو یفسح لی عن بصری   ضاق علیکم موردی و مصدری

حاصل مضمون آنکه بخدا قسم اگر چشمم سلامت میبود مورد و مصدر من بشما تنگ میشد راوی گفت پس بودند با او تا او را گرفتند بعد از آن او را برداشته نزد ابن زیاد آوردند وقتیکه او را دید گفت الحمد لله الذی اخزاک حمد خدایرا که ترا خوار و ذلیل گردانید عبدالله بن عفیف گفت ای دشمن خدا بچه چیز خدا مرا خوار کرد بخدا قسم اگر از پیش چشمم پرده برداشته میشد مورد و مصدر من بتو تنگ میشد ابن زیاد گفت ای دشمن خدا چه میگوئی در حق عثمان بن عفان گفت ای بنده بنی علاج ای پسر مرجانه ترا با عثمان چکار اگر بد کرد یا خوب کرد یا اصلاح یا فساد کرد خدای تعالی صاحب خلق خود است بعدل حکم میکند در میان ایشان و عثمان ولکن از من سؤال کن از خود و از پدرت و از یزید و پدرش ابن زیاد گفت بخدا قسم از تو از هیچ چیز سؤال نمیکنم مگر اینکه مرگ را بچشی ابن عفیف گفت الحمد لله رب العالمین آگاه باش من از خدای خود سؤال میکردم که شهادت را بمن روزی نماید پیش از اینکه مادر تو ترا زاید و از خدا سؤال کردم که این شهادت

در دست ملعون ترین ایشان و دشمن ترین ایشان بخدا قرار دهد وقتیکه چشمم معیوب شد از شهادت مأیوس شدم و الان حمد خدای را که شهادت را بعد از مأیوس شدن از آن بمن روزی کرد و شناسانید بمن اجابت را از خود در قدیم دعای من ابن زیاد گفت گردنش را بزنید گردنش را زدند و در سبخه و زمین شوره زار بدار کشیدند مفید رحمه الله گفت وقتیکه اعوان ابن زیاد او را گرفتند شعار و طریقه ازد را ندا کردند پس هفتصد مرد از ایشان اجتماع نموده او را از دست ملازمان گرفتند وقتیکه شب شد ابن زیاد کسی را فرستاد و او را از خانه اش بیرون آورده گردنش زده او را در سبخه و زمین شوره بدار کشید ابن نما گفت بعد از آن جندب ابن عبدالله ازدی را خواند و او شیخی بود گفت ای دشمن خدا آیا من صاحب ابی تراب نیستم گفت بلی از او عذر قبول نمیکنم گفت نمی بینم خود را مگر اینکه متقرب باشم بخدا بخون تو گفت در آن زمان خدا ترا بخود نزدیک نمیکند گفت این شیخ است عقلش رفته است از او دست بردارید و اما آنچه ابو مخنف از آن در این مقام ذکر کرده است آن چنین است وقتیکه ابن زیاد صبح کرد مردم را در مسجد جامع جمع کرد و بمنبر رفت و علی و حسن و حسین را سب میکرد مردی از جا خود برخواست که اسمش عبدالله بن عفیف ازدی بود و شیخ کبیر و مکفوف البصر بود و او از صحابه رسول خدا بود و ابن زیاد گفت خدا دشمن ترا بکشد و جد و پدرت را لعنت کند و ترا معذب و خوار نماید و آتش را مقام تو سازد کفایت نکرد ترا کشتن حسین از سب کردن ایشان در منابر و بتحقیق از رسول خدا شنیدم که میفرمود هر کسیکه علی را سب کند بتحقیق مرا سب کرده و هر کس مرا سب نماید بتحقیق خدا را سب کرده وقتیکه خدا را سب نمود خدا او را در روز قیامت بالای بینی با آتش میافکند آیا تو علی و اولاد او را سب میکنی پس در آن وقت ابن زیاد امر کرد که گردنش را بزنند که قومش منع کرده او را بمنزل خود آوردند وقتیکه شب داخل شد ابن زیاد لعین خولی اصبحی را خواند و با پانصد سوار با او ضم کرد و گفت برو بسوی آن مرد ازدی سر او را بمن بیاور پس ایشان رفتند تا منزل عبدالله بن عفیف آمدند و او را دختر صغیره بود صدای اسبها را شنیده گفت ای پدر بدرستیکه دشمنان تو هجوم آوردند گفت شمشیر مرا بیاور و در مکان خود با ایست و من بگو که قوم از یمین و یسار و عقب و پیش تو است بعد از آن عبدالله در مقام تنگ ایستاده بطرف یمین و یسار شمشیر میزد بیست و سه نفر پیاده و پنجاه نفر سواره را بکشت و این ابیات را میخواند بعد از صلوات بر پیغمبر و آل او میگفت

وَاللهِ لَوْ یُکْشَفُ لِی عَنْ بَصَرِی   ضَاقَ عَلَیْکُمْ مَوْرِدِی وَمَصْدَرِی
وَکُنْتُ مِنْکُمْ قَدْ شَفَیْتُ غُلَّتِی   اِنْ لَمْ یَکُنْ ذَا الْیَوْمَ قَوْمِی تَخْفُرِی
اَمْ کَیْفَ لِی وَالْاَصْبَحِیُّ فَذَا اَتَی   بِالْجَیْشِ یَسْعَی بِکُلِّ غَضَنْفَرِ
لَوْ اَنْصَفُونِی وَاحِدًا فَوَاحِدًا   اَفْنَیْتُهُمْ بِمَوْرِدِی وَمَصْدَرِی
یَا وَیْحَهُمْ وَالسَّیْفُ اَبَدًا مُشْرِقًا   لَا یَبْتَغِی اِلَّا مَفَرَّ الْحَنْجَرِ
وَیْحَ ابْنِ مَرْجَانَةَ الدَّعِیِّ وَقَدْ اَتَی   وَیَزِیدُ اِذْ یُؤْتَی بِهِمْ فِی الْمَحْشَرِ
وَالْحُکْمُ فِیهِ لِلّٰهِ الْاِلٰهِ وَخَصْمُهُمْ   خَیْرُ الْبَرِیَّةِ اَحْمَدُ مَعَ حَیْدَرِ

حاصل مضمون آنکه بخدا قسم اگر از چشم من پرده برداشته شود و نور چشمم برگردد تنگ میشود بر شما مورد و مصدر من و از شما سوزش خود را شفا میدادم اگر در این روز قوم من مرا خجالت و خوار کنند یا چگونه است برای من و حال آنکه اصبحی با لشکر که هر شیر را میکشد آمد اگر انصاف نموده بمبارزت من یکدیگر بیایند فانی میکنم ایشانرا در مورد و مصدر خود ای وای با ایشان شمشیر همواره برق و روشن است طلب نمیکند مگر فرو رگاه حلقوم را وای ابن مرجانه حرام زاده و یزید در آنزمانیکه ایشانرا بمحشر میاورند و حکم در آن روز با خداست و خصم ایشان بهترین خلایق احمد است با حیدر کرار

راوی گوید پس برادر بچه او را اسیر کرده نزد ابن زیاد لعین آوردند وقتیکه باو نظر کرد گفت حمد خدایرا که چشمهای ترا کور کرده
عبدالله بن عفیف باو گفت حمد خدایرا است که قلبرا کور کرده و چشم ترا کور ابن زیاد گفت خدا مرا بکشد اگر ترا بکشم به
بدترین کشتن عبدالله بن عفیف خندید و گفت چشمهای من در روز صفین در خدمت امیرالمؤمنین رفت و معیوب
شد و از خدای تعالی سؤال کردم که شهادت را بمن روزی کند در دست بدترین خلایق و در روی زمین از تو بدتر
نمیدانم و اشاره کرده بگفت صحوت وودعت الصبا والغوانيا وقلت لاصحابي اجيبوا
المناديا وقولوا له اذ قام يدعو الى الهدى وقتل العدى لبيك لبيك داعيا وقوموا
له اذ شد للحرب ازره فكل امرء يجزى بما كان ساعيا وقودوا الى الاعداء كل مضمر
لحوق وقودوا لنا بحاثا لنواجيا وسيروا الى الاعداء بالبيض والقنا وهزوا حرابا
نحوهم والعواليا وابكوا لخير الخلق جدا ووالدا حسين لاهل الارض مازال هاديا
وابكوا حسينا معدن الجود والتقى وكان لتضعيف المثوبة راجيا وابكوا حسينا كلما
ذر شارق وعند غسوق الليل ابكوا اماميا ويبكي حسينا كل حاف وناعل ومن
راكب في الارض اذ كان ماشيا لحى الله قوما كاتبوه وغرروا وما كان فيهم من كان لله
حاميا ولا مرو في بالعهد اذ حمي الوغى ولا زاجرا عند المضلين ناهيا ولا قائلا لا
تقتلوه فتخسروا ومن يقتل الزاكين يلق المخازيا ولم يك الا ناكثا او معاندا وذا فجرة يأتي
اليه وعاديا واضحى حسين للرماح دريئة فغودر مسلوبا على الطف ثاويا قتيلا كان
لم يعرف الناس اصله جزى الله قوما قاتلوه المخازيا فيا ليتني اذ ذاك كنت لحقته و
ضاربت عنه الفاسقين المعاديا ودافعت عنه ما استطعت مجاهدا واغمدت سيفي فيهم
وسنانيا ولكن عذري واضح غير مختف وكان قعودي ضلة من ضلاليا ويا ليتني غودرت
فيمن اجابه وكنت له في موضع القتل فاديا ويا ليتني جاهدت عنه باسرتي واهلي و
خلاني جميعا وماليا تزلزلت الآفاق من عظم فقده واضحى له الحصن المحصن خاويا
وقد زالت الاطواد من عظم قتله واضحى له صم الشناخيب هاويا وقد كسفت شمس الضحى
لمصابه واضحت له الآفاق جهرا بواكيا فيا امة ضلت عن الحق والهدى انيبوا الى
الرحمن في الحكم غاليا وتوبوا الى التواب من سوء فعلكم وان لم تتوبوا تهبطوا المخازيا
وكونوا ضرابا بالسيوف وبالقنا بقود كما فاز الذي كان ساعيا واخواننا كانوا اذا الليل
جنهم تلوا طوله القرآن ثم المثانيا اصابهم اهل الشقاق والغوا فحتى متى لا يبعث
القلب عاديا عليهم سلام الله ما هبت الصبا وما لاح نجم او تحدر هاديا یعنی هشیار شد

و وداع نمودم جوانی و معشوقه ها را و باصحاب خود گفتم اجابت نمائید منادی را که دعوت میکند بهدایت و کشتن اعدا و بگوئید مر او را
لبیک لبیک ای دعوت کننده و باعانت او برخیزید در روزیکه جنگ برپا شود و هر کس جزای آنچه سعی کرده خواهد دید و بسوی
ایشان حربه های خود را حرکت دهید و گریه نمائید به بهترین خلق در جد و پدر که حضرت حسین باشد که با اهل زمان هادی بوده و گریه
نمائید بحضرت حسین معدن جود و تقوی و امیدوار بود به ثوابهای بسیار و گریه نمائید بحضرت حسین در هر صبح و شام و گریه میکند بر حسین هر
پیاده و سواره و پابرهنه و با کفش هلاک نماید خدا قومیرا که باو نامه نوشته و او را مغرور کردند و نبود در میان ایشان کسیکه حمایت
نماید دین را و نه کسیکه وفا بعهد نماید در روز جنگ و نه کسیکه منع نماید گمراهان را از او و نه کسیکه بگوید بآنها که قتل او زیان کار
میشوید هر کس از کبار ائمه را ملاقات میکنید عذاب را و عهد شکننده و معاند و جهت جور با او جنگ کنند و حضرت حسین را
نشان نیزه کردند و با عدد دیگر نموده بر روی خاک گذاشته گویا اهل بیت او را نشناختند خدا جزا دهد قومیرا که کشتند او را
بلا یاور و کاش با او لاحق میگشتم و با اهل عدوان و نفاق از جانب او مقاتله مینمودم و با شمشیر و سنان آنها را میزدم و بقدر
استطاعت با آنها جنگ و جهاد میکردم و لکن عذر من واضح و غیر مخفی است و بود نشستن من از ضلالت و کاش من
در میان اصحاب آنجناب بودم در جنگ گاه ندا کننده و کاش من با اهل و عیال و جان و مال در یاری او مجاهده میکردم از
مصیبت او زلزله در آفاق افتاد و حصن محکم خالی گشت و کوههای بلند از شهادت او پراکنده گردید و بتحقیق آفتاب در
مصیبت او کسوف نمود و آفاق آشکارا گریان شدند پس ای امتیکه از هدایت و حق گمراه شده اند برگردید و انابه کنید
بخداوند عالی حکم و توبه نمائید بخدای تواب از سوء کردار خودتان و اگر چنانچه توبه ننمائید مهیای خزی و عذاب باشید و با
شمشیرها و نیزه ها جنگ نمائید فایز میشوید چنانکه فایز شدند کسانیکه قبل از شما ساعی بودند برادران ما بودند چون شب ظلمت
میکرد قرآن و فاتحة الکتاب را اهل شقاوت و گمراهی به ایشان مصیبت وارد آوردند بر آنها باد سلام از پروردگار مادامیکه
نسیم صبا میوزد و ستاره میدرخشد یا فرو میرود بعد از آن ابن زیاد شعر او را قطع کرد و امر کرد که گردنش را بزنند پس
گردن او را زدند و بدار کشیدند رحمه الله تذییل در بیان بعضی از امور پس بدانکه آنچه ابن عفیف آنرا کرد از اینها
که کاملین مخلصین از شیعه آنرا می کنند بمکانیکه اموال و انفس خودشان را بذل میکنند و راضی میشوند به ریختن خونهای
جان خودشان و راضی نمیشوند که از دشمنان بشنوند که ائمه طاهرین را سب نمایند و مخفی نماناد بر تو که درجه اینها در شهادت
ناقص نیست از درجه مستشهدین در پیش روی رسول خدا و امیرالمؤمنین بلکه درجات ایشان اعظم است از درجات ایشان
و مقامات او کبیر از مقامات آنهاست و در مثل این استبعاد نیست زمانیکه استفاده میشود از اخبار ائمه معصومین و کلمات
ایشان پس این استفاده از آنچیزهاست که بر حاذق متتبع مخفی نیست بلی مدرستیکه درجات مستشهدین در پیش روی
سید شهدا ارواحنا له الفداه از چیزهائیست نمیرسند بان درجه احد از شهدا اطلاقا چنانکه اینرا اکثر شناختی و به تحقیق
اذعان کرده است ابن عفیف در شعر خود بمکانیکه حزن و تاسف را اظهار کرده از جهة فوت شدن یاری کردنش بر
سید شهدا ارواحنا له الفداه با قطع و یقین کردنش باینکه ابن زیاد او را خواهد کشت پس اگر بگوئی چه میگوئی در ایمان کسانیکه
کلمات ابن زیاد را میشنیدند و از سب و شتم او ساکت بودند و کلام او را رد نمی کردند چنانکه ابن عفیف کرد میگویم زمانیکه
سکوت از برای تقیه باشد پس آن از چیزهائیست بآن باس نیست بلکه در مقام تقیه و خوف بر نفس و عیال جایز میشود و آنچه
بر این دلالت میشود ادامینمی آنچه امیرالمؤمنین اینرا بیان کرده بمکانیکه گفت کلامیرا که مضمونش این است مدرستیکه دعوت
میکنند شما را که مرا سب نمائید پس سب نمائید و از من بیزاری نمائید اما سب پس آنرا بکنید و جان خودتان را از هلاکت حفظ نمائید
و اما تبری پس آنرا نکنید هذا و مخفی نماند بر تو مدرستیکه ادله چنانکه دلالت کرد بر جواز این در مقام تقیه هم چنین دلالت کرد

از معصیت اختیار کشته شدن و فضیلت اختیار شهادت بر تقیه و حفظ نفس و جان در مثل سب و شتم پس هر کسیکه اخبار و آثار را
تتبع نماید مییابد چیزها که باین دلالت میکند در نهایت کثرت و کفایت میکند در این قول رد لهذا اعمار بن یاسر لکن پدر و مادر تو
تحقیق پیش از تو به بهشت رفتند بعد از نخستین کردن آنها بر شرکین قریش لهذا بعد از ان مخفی نماند بر تو که جمیع آنچه بان اشاره
کردیم از احکام جاری میشود در هر زمان و مکان نسبت بکل واحد واحد از مکلفین از مردان و زنان ولکن همه آنها بعد از چشم
نوپوشیدن است از بعضی از امور مثل رواج دین و مذهب و مثل این ها و آثار نانکه حفظ بیضه دین و حمایت شعار مذهب موقوف
باشد بر اختیار کشته شدن بر تقیه پس شک نیست در این هنگام در وجوب بودن این اختیار عینا و بالجمله اصحاب
معصومین علیهم السلام در طلب مثل لعنت ایشان در مرعوت و اهل طینت ائمه معصومین است اختیار میکنند کلمه را
بر ذلت بامعنی که ایشان اختیار میکنند که اموال و اسباب معیشت ایشان را بالکلیه سلب نموده بگیرند که یک کلمه
شفقت و امانت از دشمنان در شان ائمه طاهرین بشنوند بلکه جمعی از ایشان قتل و مار را بر این اختیار میکنند اگر چه این
از قبیل تحصیل ذکر امانت بوده باشد و آنچه از آن استفاده میشود احتیاط در درجه و تحقیق مکرر مشاهده نموده ایم که اصحاب این
معصومین علیهم السلام در اغلب اوقات از کید دشمنان و مخالفین و شر اشرار معاندین محفوظ بوده اند اگر چه در احتجاج
و احقاق حق و رد کلمات مخالفین و ذکر فضایل الرسول و عیوب اوایل و آخر از دشمنان ایشان مبالغه و اصرار میکردند

مجلس بیست و پنجم از کتاب اسرار الشهادات در بیان آنچه واقع شد بعد از شهادت ابن عفیف سید
در ملهوف گفته که راوی گفت عبید الله بن زیاد لعین بیزید بن معاویه نوشت و او را خبر داد بکشتن حضرت حسین و خبر اهل
بیت او و نیز نوشت بعمرو بن سعید بن عاص امیر مدینه مثل این را اما عمرو وقتیکه خبر باو رسید بمنبر رفت و خطبه خواند و ایشان را
باین خبر دار نمود پس مصیبت بنی هاشم بزرگ شد اقامه سنن مصائب و ماتم نمودند و زینب دختر عقیل بن ابیطالب حسین را ندبه میکرد
و میگفت مَاذَا تَقُولُونَ اِنْ قَالَ النَّبِیُّ لَکُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَاَنْتُمْ آخِرُ الْاُمَمِ بِعِتْرَتِی وَاَهْلِ
بَیْتِی بَعْدَ مُفْتَقَدِی مِنْهُمْ اُسَارَی وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمٍ مَا کَانَ هٰذَا جَزَائِی اِذْ نَصَحْتُ لَکُمْ اَنْ
تَخْلُفُونِی بِسُوءٍ فِی ذَوِی رَحِمِی حاصل مضمون آنکه چه خواهید گفت اگر پیغمبر شما گوید بعترت و اهل بیت من بعد از رفتن
من از میان شما و حال آنکه شما آخر امتها هستید بعضی از اولاد مرا اسیر و بعضی را بخون غلطان نمودید این جزای من نبود زیرا
که من شما میل کرده معالجه نمودم شما در مقابل آن بعد از من با اولاد من بد کردید وقتیکه شب آمد اهل مدینه هاتفی را شنیدند که ندا میکرد
ای کسانیکه از روی جهل و نادانی حسین را کشتید اَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالتَّنْکِیلِ کُلُّ اَهْلِ السَّمَاءِ یَدْعُو عَلَیْکُمْ
مِنْ نَبِیٍّ وَمَلَائِکَةٍ وَقَبِیلٍ قَدْ لُعِنْتُمْ عَلٰی لِسَانِ ابْنِ دَاوُدَ وَمُوسٰی وَصَاحِبِ الْاِنْجِیلِ یعنی شما را
مژده باد بعذاب و خواری و لعنت جمیع اهل آسمان از پیغمبر و ملائکه و قبیل شما را نفرین میکنند به تحقیق لعنت کرده شده اید بر زبان
پسر داود و موسی و صاحب انجیل یعنی عیسی و اما یزید بن معاویه وقتیکه کتاب ابن زیاد باو رسید و از مضمون آن با خبر شد جواب آن
را نوشت و او را مامور کرد که سر حسین و سرهای کسانیکه با او بدرجه شهادت رسیده اند و زنان و عیال و اثقال او را حمل نماید
و بفرستند تمام شد کلام سید در ملهوف و لکن مستفاد از کلام مفید ره اینست که خبر قتل سید الشهداء روحی له الفداه بمدینه رسید
مرا از جانب یزید و آن بعد از فرستادن ابن زیاد بود سرهای طیبه شریفه و اسیران را بسوی یزید لعین همانیکه گفته است و وقتیکه
ابن زیاد سر حضرت حسین بیزید لعین فرستاد امر نمود عبد الملک ابن ابی الحرث سلمی گفت برو تا عمرو بن سعید بن العاص را بمدینه

بیاور و او را مژده ده بکشته شدن حسین و عبد الملک میگوید ناقه خود را سوار شده و رفتم بسوی مدینه ملاقات کرد مرا
مردی از قریش با من گفت چه خبر است گفتم خبر را از نزد امیر میشنوی گفت انا لله و انا الیه راجعون بخدا قسم حسین را
کشته اند و وقتیکه بعمرو بن سعید داخل شدم گفت در نزد تو چه خبر است گفتم آنچه امیر را شاد میکند حسین بن علی را کشتند گفت
خارج شو و ندا کن بکشتن حضرت حسین پس ندا کردم شنیدم بخدا هرگز فریادی مثل فریاد کردن بنی هاشم در خانه های خود
شان بر حسین بن علی در وقت ندا کردن من به قتل حسین بعد از آن بر عمرو بن سعید داخل شدم وقتیکه مرا دید تبسم
نمود بعد از آن انشاد کرد در حالیکه متمثل بود بقول عمرو بن معدی کرب عَجَّتْ نِسَاءُ بَنِی زِیَادٍ عَجَّةً
کَعَجِیجِ نِسْوَتِنَا غَدَاةَ الْاَرْنَبِ یعنی صدای خود شان را بلند کردند زنان بنی زیاد مثل آواز بلند کردن زنان
ما در مثل صبح خرگوش که آواز خود را بلند میکنند بعد از آن عمرو گفت این فریاد بنی هاشم در مقابل فریاد کردن عثمان است
بعد از آن بمنبر رفت و مردمان را از کشته شدن حسین خبر دار نمود و یزید را دعا کرد و فرود آمد و صاحب کتاب
مناقب گفته که در خطبه خود گفت این ضربه ایست در مقابل ضرب و صدمه ایست در عوض صدمه بسیار خطبه بعد از خطبه
و موعظه بعد از موعظه حکمت بالغه است فما تغنی النذر بخدا قسم هر آینه دوست میداشتم که سر او در بدنش و روح او
در جسدش میبود و ما را دشنام میداد و ما او را مدح میکردیم و قطع صله ارحام مینمود و ما او را صله میکردیم مثل عادت ما
و عادت او که امر او چنین نمیشد ولکن چه کنیم با کسیکه شمشیر خود را کشیده قتل ما را اراده نماید مگر آنکه او را از خود دفع
نمائیم پس عبد الله بن سائب از جا برخواسته گفت اگر فاطمه زنده میبود حسین خود را میدید باو میگریست عمرو بن سعید
او را منع نمود و گفت ما سزاوار تریم بفاطمه از تو که پدرش عم ما و شوهرش برادر ما و پسر او پسر ما است اگر فاطمه زنده میبود
هر آینه چشم او میگریست و جگرش میسوخت و مذمت نمیکرد کسی را که حسین را کشته و او را از خود دفع کرده بعد از آن سعید
گفت پس بعض غلامان عبد الله بن جعفر ابن ابیطالب داخل شد خبر مرگ دو پسر او را داد پس گفت انا لله و انا الیه راجعون
ابو السلاسل غلام عبد الله گفت این صدمه ایست که از حسین بما رسید عبد الله بن جعفر او را بنعل خود زد بعد گفت یا ابن
اللخناء آیا حسین را اینطور میگوئی بخدا قسم اگر نزد او حاضر میبودم از او مفارقت نمیکردم تا مرا با او شهید میکردند بخدا
قسم ... است که تعزیه داده میشود از مصیبت دو پسران من و دو پسرانم رسید با ایشان آنچه رسید و شهید
شدند با برادر و پسر عم من مواسات کردند با او و صبر کردند بعد از آن بجلساء خود رو کرد و گفت الحمد لله الذی عز علی مصرع
الحسین اگر من حسین را مواسات نکردم پسران من او را مواسات کردند پس ام لقمان دختر عقیل ابن ابیطالب وقتیکه خبر کشته
شدن حسین را شنید سر برهنه بیرون آمد و با او بود خواهرهایش ام هانی و اسماء و رمله و زینب دختران عقیل
خود که در طف کشته شده بودند گریه میکردند و میگفتند ماذا تقولون ان قال النبی لکم تا آخر آنچه گذشت و وقتیکه شب شد
در آن روزیکه عمرو بن سعید خطبه خواند در مدینه و قتل حضرت حسین را خبر داد اهل مدینه در شب منادی را شنیدند که ندا میکند و آواز او
می شنیدند و شخص او را نمیدیدند ایها القاتلون حسینا از روی جهل و نادانی تا آخر آنچه گذشت ابن نما گفته که روایت شده که یزید
بن معاویه فرستاد بر اخبر قتل حسین روحی له الفداه محروب بن حریث بن مسعود کلبی را از بنی عدی بن جناب و مردی را از بهره
و ایشان از افاضل اهل شام بودند و وقتیکه بمدینه آمدند و بیرون آمد زنی از دختران عبد المطلب گفتند او زینب دختر عقیل بود
در حالیکه موی خود را پراکنده کرده و آستین خود را بر سر گذاشته بود با ایشان رسید در حالیکه میگریست و میگفت ماذا تقولون
تا آخر ابیات و شهر بن حوشب گفت در آن اثنا که من در نزد ام سلمه بودم ناگاه داخل شد در حالیکه فریاد میکرد و گفت
حسین را کشتند ام سلمه گفت کشتند او را خدای تعالی قبورشان را از آتش مملو نماید در تاریخ ملا در نقل شده وقتیکه

سر حسین را بمدینه آوردند فرمایند از زبیر حاجب شنیده شد مروان حکم گفت ضَرَبَتْ دَوْسَرٌ فِيهِمْ ضَرْبَةً أَثْبَتَتْ
أَوْتَادَ مُلْكٍ فَاسْتَقَرَّ سرها را آنند که دراینها جا جراحت بود ثابت نمود تار پادشاهی را پس برقرار شد آن ملعون
بعد از آن شروع کرد بچوب زدن بروی حسین میگفت يَا حَبَّذَا بَرْدُكَ فِي الْيَدَيْنِ وَلَوْنُكَ الْأَحْمَرُ فِي
الْخَدَّيْنِ كَأَنَّهُ بَاتَ بِمَجْسَدَيْنِ شَفَيْتُ مِنْكَ النَّفْسَ يَا حُسَيْنِي حاصل مضمون آنکه مرحبا برد تو را
در دو دست تو و رنگ قرمز در دو گونه تو گویا در دو جسد بیتوته کرده شفا دادم از تو خود را ای حسین و از نخبه منفرد شده
است و نقل کرده است اثر انطنیر در کتاب خصایص از ابی ربیعه از ابی قبیل گفته اند شنیده شد در هوا در مدینه قائلی میگفت يَا مَنْ
يَقُولُ بِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ بَلِّغْ رِسَالَتَهُ بِغَيْرِ تَوَانِي قَتَلَتْ شِرَارُ بَنِي أُمَيَّةَ سَيِّدًا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ مَاجِدًا
ذَا شَانِ اِبْنَ الْمُفَضَّلِ فِي السَّمَاءِ وَأَرْضِهَا سِبْطَ النَّبِيِّ وَهَادِمَ الْأَوْثَانِ بَكَتِ الْمَشَارِقُ
وَالْمَغَارِبُ بَعْدَهُ بَكَتِ الْأَنَامُ لَهُ بِكُلِّ لِسَانٍ حاصل مضمون آنکه ای کسیکه بفضل آل محمد قائل است رسالت
ما را بدون سستی برسان که شرار بنی امیه سیدی را کشتند که بهترین خلق است و بزرگوار صاحب شان است و پسر کسی است که در
آسمان و زمین تفضیل داده شده است نواده پیغمبر و شکننده بتهاست گریست با و مشارق و مغارب بعد از آن خلق گریست
بهر زبانی میگوئیم بدرستیکه کلام سید در لهوف صریح است در اینکه حرم و اسیران را ابن زیاد لعین بیزید ملعون نفرستاد
بعد از شهادت پسر عفیف بلکه حرم و اسیران در کوفه در حبس بودند تا اینکه یزید جواب کتاب ابن زیاد را فرستاد و او را امر کرد در آن
کتاب که سرهای طیبه شریفه روحی له الفداه و حرم و اسیران را بدمشق روانه نماید پس بنابراین فاصله در میان شهادت پسر عفیف
و روانه نمودن ابن زیاد لعین سرهای مطهره و حرم و اسیران را بدمشق مدت طویله میباشد و اما آنچه مستفاد میشود از کلام
ابی مخنف اینست که ابن زیاد لعین سرهای مطهره و حرم و اسیران را بدمشق روانه نمود بعد از کشتن پسر عفیف بدو فاصله
معتد بها و این بجهة آنکه ذکر کرده است بعد از شهادت ابن عفیف که بعد از آن ابن زیاد شمر بن ذی الجوشن را طلبید و خولی را
را خواند و بهزار یا پانصد سوار با ایشان منضم کرد و ایشان را امر کرد که حرم و اسیران را بدمشق ببرند و ایشان را در جمیع شهرها بگردانند
تذییل است که در آن بیان بعضی از امور ذکر میشود دوم آنکه آنچه گذشت نقل آن از تاریخ ملا در اررز روایات غریبه است زیرا که
غرابت آن از دو وجه است اول آنکه آن متضمن است اینرا که یزید سر سید شهدا روحی له الفداه از دمشق بمدینه فرستاد دوم
بجهة اینکه آن متضمن است اینرا که مروان در آنوقت در مدینه بود و این دو امر از اخبار است که برخلاف روایات مشهوره است
و در نهایت اشتهار اللهم اینکه گفته شود که دفع غرابت از وجه دوم ممکن است باینکه گفته شود که مروان لعین اگرچه در دمشق در نزد
یزید ملعون حاضر بود در وقت ورود اسیران آل محمد الا اینکه بعد از آن بمدینه آمده و یزید بعد از مدتی سر شریف روحی له الفداه
را روانه نمود زیرا که در تاریخ ملا دربی موجود نیست چیزیکه دلالت کند بر اینکه روانه نمودن یزید لعین سر شریف را بمدینه همراه اسیران
بود که یکی از آنها عمرو بن حریث و دیگری نام فردی از نهرا بود و هر طور باشد آنچه در تاریخ ملا دربیست از اخبار است که هزار ان
و غموم و اندوه را حرکت میدهد بلکه نزدیک است که میان ارواح و ابدان ارضاحبان ایمان و ایقان جدائی اندازد به سبب
آنچه است که قرآن و خلفاء رحمن و شفعاء انس و جان رسیده است آه آه آه میزدند سر شریف را که از جهة او آسمان و زمین
خلق شده است کسانیکه مادران زانیه در حالت حیض با ایشان حامله شده بودند آه آه از ظلم یزید و ابن زیاد و مروان لعین که آن سر شریف
را با چوب و خیزران میزدند و در آنوقت اظهار سرور و شادمانی مینمایند و اشعار میخوانند و امثال ذکر میکنند و اولیاء او مصیبتاه ایا
در مدینه را سولی اینها امیالی نبود که مردان کافر را از فعل او منع نماید آیا در مدینه نبود در آن زمان کسیکه مروتش مثل مروت نصرانی

یا یهودی باشد که در مجلس یزید بودند بکانیکه یزید را منع کردند از زدن چوب خیزران بآن سر شریف و جان خودشان را در راه خدا بذل کرده
و فیض شهادت درک نموده بخدا قسم گران است بر رسول خدا و فاطمه و حسن و حمزه اینکه ببیند مروان کافر آنچه کرد در نزد قبور شریفه ایشان
آیا نبود سر در وقوع این امر از مروان در مدینه که آن قبور در مدینه حرکت و زلزله نماید چنانکه حرکت و تزلزل نمود قبر امیرالمؤمنین در کوفه
بسبب وقوع این امر از ابن زیاد در کوفه و چنانکه حرکت و تزلزل نمود قبور انبیاء و اوصیاء در بیت المقدس و اطراف شام
بوقوع این امر از یزید لعین در دمشق بعد از آن زمانیکه ملاحظه شود آنچه مروان لعین کرد و آنچه عمر بن سعید لعین ذکر نمود آنچه در این مجلس ذکر
شد از اعظم مصائب و دواهی شد آنچه قلوب را میسوزاند و دلها را میکند از دیده باشد بلکه بدرستیکه مغالطات عمر بن سعید و اباطیل و کلمات
و مزخرفات او ناقص و قاصر میشود از آنچه یزید و ابن زیاد و مروان لعنهم الله کردند بلکه آن اقوال و مغالطات عمر بن سعید کافر
و حرکات آن ظالم مرتد از جهة تأثیر اعظم و از جهة ارشک آتش احزان و اشجان را در دلهای صاحبان ایمان و ایقان شدیدتر
است خصوصاً زمانیکه ملاحظه شود که در مدینه رسول کسی او را از آن عمل شنیع زجر و منع نکرد و حال آنکه در کوفه پسر عفیف کلام
ابن زیاد لعین را قطع کرد اللهم العن الشجرة الملعونة الخبيثة الخبيثة الا موية زیرا که الشجره کافره است ثمرات آن زقوم و ضریع است
مثل یزید و معاویه و مروان و عمر بن سعید و غیر ایشان لعنهم الله نعم بدرستیکه مؤمنان بنی امیه و ایشان طایفه قلیله بودند از قبیل
بن قیس و محمد بن ابی حذیفه و معاویه بن یزید و کسیکه پیروی ایشان میکند در حقیقت از آن شجره خبیثه نیستند و از برای این صادق
گفت در جواب برادری که از خواص اصحاب آنحضرت بود در حالیکه داخل شد بخدمت آنحضرت در حالیکه میگریست
گفت ای آقای من یا ابن رسول الله زیرا که خلق میگویند برادری از بنی امیه نجات نیست آنحضرت گفت تو از بنی امیه نیستی بلکه تو
از ما اهل بیتی آیا نخوانده قول خدایتعالی را فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي پس اگر گوئی که چه میگوئی در خصوص عبدالله بن جعفر طیار باین معنی که او
بحسب علو شرف و نسب آن جلالت حسب و فخامت آن مثل اقتاب در رابعه نهار الا اینکه آنچه روایت شده از کلمات او
در روایت گذشته از چیزهائیست که شعار مینماید باینکه معرفت او بحق ولی مطلق و حجت خدا بر جمیع خلق او بعد از جد و پدر و
برادرش یعنی سید شهداء معرفت کامله نبود بلکه درجه اش پست و پائین رتبه است زیرا که واجب بود باو زیاده از آنچه گفت
و کرد و آنچه یعنی بایست و واجب بود در او که عشر نماید مره بعد اخری و واجب بود که بشدت گریه و بسیار ناله و فریاد نماید و هم
چنین واجب بود باو که بگوید سید شهداء روحی له الفداه برادر و پسر عم من سید من و سید جمیع خلق است و حجت خدا است بر
کافه خلایق مثل جد و پدر و برادرش زیرا که تحقیق سر شناختی در بعض مجالس متقدمه آنچه صادر شد در مثل انتقام از بزرگان بنی هاشم
و اشراف ایشان مثل عباس بن امیرالمؤمنین و برادرانش و مسلم بن عقیل و برادرانش و اولادش زیرا که ایشان سلام الله
علیهم ادا نه کردند نظایر و امثال این مطالب را مثل آنچه عبدالله بن جعفر ادا کرد میگوئیم اگر آنچه از عبدالله بن جعفر واقع شد از قول
و فعل بعد از رسیدن خبر شهادت سید شهداء روحی له الفداه بحضور باشد با آنچه در آن روایت متقدمه مذکور شده از چیزهائیست که تو
بآن اشاره کردی از انحطاط درجه معرفت او بحق حجت خدا بر جمیع خلق او و لکن ایقنتم از ابجاد و اقتصاد دلالت نکرده است
بآن دلیلی پس در این هنگام میگوئیم شاید آنچه در آن روایت متقدمه نقل شد بعض اخبار بود که از عبدالله بن جعفر صادر شد از قول
و فعل بعد از مطلع شدن بشهادت سید شهداء روحی له الفداه و چگونه چنین نباشد زیرا که خیلی بعید است از عبدالله بن جعفر که لباسها
پاره و گریبان خود را چاک نزند و خاک را بر سر خود نپاشد و او را غش مره بعد اخری و کره بعد کره حاصل نشود و بشدت گریه و جزع
نکند و نگوید قتل و الله حجة الله و ابن حجته و اخو حجته و ابو حجج المعصومین ظمآناً و عطشاناً و مثل این از افعال و اقوال مجلس بیست و ششم
از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات فی آنچه سر شریف سید شهدا روحی له الفداه تعلق دارد در حالیکه آن سر شریف در کوفه بود
بدانکه ابو مخنف و قلیکه ذکر کرد کیفیت عفو کردن ابن زیاد را از قتل سید ساجدین از برای زینب پس گفت بعد از آن ملعون

٥٤٦ خولی اصبحی را خواند و گفت این سر را اخذ کن و نگاه دار تا وقتیکه از تو بخواهم خولی آن سر را برگرفت و آنرا بمنزل خود برد و او را دو زوجه بود یکی مصریه و دیگری تغلبیه آن سر را نزد مصریه برد آن زن گفت این چیست گفت سر حسین است با و گفت این سر را بگیر بعد از آن آن زن خولی را برگرفت او را زد و مدر با او رد و او را گفت بخدا قسم زوجه تو نخواهم بود و تو شوهر من نیستی ای ملعون او را و برگشت رفت نزد زوجه تغلبیه آن زن گفت این چیست گفت سر خارجی است که در زمین عراق خروج کرده بود و عبید الله بن زیاد او را کشت گفت نام او چه چیز است ملعون نام او را نگفت سر را در نزد او گذاشت در آن شب خوابید زنش گفت که شنیدم آنسر تا طلوع فجر تلاوت میکرد و آخر قرائتش این بود وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بعد از آن از اطراف سر او آوازی شنیدم مثل آواز رعد پس دانستم که آن آواز تسبیح ملائکه بود این چیزیست که در کتاب صغیر ابی مخنف بود و لکن در بحار ذکر کرده است که صاحب کامل و صاحب مناقب و ابن نما گفته اند که ابو مخنف ذکر کرده است که عمر بن سعد وقتیکه آن سر شریف را روحی له الفداء بخولی اصبحی داد که او را نزد ابن زیاد ببرد خولی آنرا شب آورد دید در قصر مسدود است پس او را بمنزل خود آورد و او دو زن داشت یکی از بنی اسد و دیگری حضرمیه که او را نوار میگفتند پس آن ملعون به رختخواب او آمد آن زن با او گفت چه خبر است گفت ترا زر آورده ام این سر حسین است در خانه با تو است گفت وای بر تو مردم زر و نقره آورند و تو سر فرزند رسول خدا آوردی بخدا قسم با تو در یکجا این سر نمیگذارم ابدا آن زن میگوید از رختخواب خود برخواستم بصحن خانه بیرون آمدم آن ملعون زن اسدیه را خواند در رختخواب خود در فکر بخدا قسم من نظر میکردم بنور ساطع مثل عمود از زیر تغار که سر حسین در آن بود بسوی آسمان بلند میشد پس پاره مرغان سفید را دیدم که در اطراف آن سر و آن تغار پرهای خود را بیکدیگر میزدند بدلیل که بیان بعضی از امور در آن آیه مدا که آنچه ما اولا آنرا نقل کردیم از کتاب صغیر ابی مخنف غلط میکند که نقیقه در شب چهار دهم محرم واقع شده و اما آنچه این فضلا از او نقل کردند شاید که آن در کتاب کبیر ابی مخنف مذکور است و الآن در نزد من حاضر نیست پس اتواقعه در آنهنگام در شب یازدهم محرم میشود پس ممکن است که گفته شود هر دو واقعه واقع شدند و لکن لابد است در آنهنگام که بگوئیم زوجات خولی چهار نفر بودند و هر طور باشد هر کسیکه اخذ نماید جمیع روایات متقدمه که تعلق ببدن شریف دارد از روایات گذشته و از آنچه بآن اشاره میاید و تامل نماید در آنچه آن روایات آنرا متضمن است از نزول ارواح مقدسه از اوصیا و انبیاء عظام و اهل کسا و سیده نساء و بزرگان صدیقین و صالحین و شهدا و نزول بزرگان از ملائکه آسمانها می بیند برای زیارت بدن و سر شریف در اکثر اوقات در شب و روز قبل از اینکه دفن شوند و از خواندن سر شریف در موضع چند و حصر امور دقیقه را میداند و با سرار غامضه و مشکله بر آیت میرسد و بمطالب عالیه مهمه را می فهمد از کتاب سنت آیا نمی بینی قول رسول خدا را که فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی فلم یفترقا ابدا حتی یردا علی الحوض زیرا که تو زمانیکه آنرا ملاحظه کردی با آنچه تعلق دارد ببدن و سر شریفین و خونهای جاری شده از آنها از جامع و آنها انوار ساطعه و آیات و دلالات قاطعه و معجزات و کرامات باهره لامعه را و تلاوت نمودن سر شریف قرآن را در سنبر یا تو بره یا تغار یا مثل اینها میبینی که آن ملازمت و مصاحبت که پیغمبر بآنها اشاره نمود و آن عدم مفارقت که پیغمبر آنرا بیان کرد مختص نیست بطوری از اطوار وجودات آل محمد و معصومین او بلکه این بر نهج تعمیم اتم و شمول اکمل است باین معنی که ایشان هستند در جمیع اطوار و اقسام وجودات ایشان از جمیع آنچه برای ایشان هست از ارواح مقدسه و نفوس قاهره کلیه و اجساد و ابدان و اعضا و دماء در جمیع عوالم و تمام نشأه و اطراف آن شریک و مصاحب و قاری بودن ایشان قرآن را تلاوت حقیقیه و قرائت حقانیه و بعباره اخری چنانچه ایشان با ارواح و اجساد خودشان شریک و مصاحب قرآن هستند و شخصی اندکه از قرآن ابدا جدا نمی شوند پس هم چنین بحسب اعضا مثل سر تا جثه و بدن بلکه سر این مصاحبت و عدم مفارقت در هر یک یک از آنچه ذکر شد بطریق استقلال و استبداد

٥٤٧ است و لکن بر نهجهای مختلفه و اطوار عدیده از حیثیت الملکیت و المیتیت و از حیثیت عدم آن پس بر تو باد که ملاحظه نمائی ائمه را از ترتیب و تحقیق در بعضی از امور و این مثل بودن ایشان موضع رسالت و مختلف الملائکه و مهبط الوحی و معدن الرحمة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم و مثل اینها زمانیکه هدایت یافتی به فهمیدن اینها با الهامات غیبیه نورانیه ترقی میکنی بمقام عالی و میفهمی معانی لطیفه دقیقه را از یک فقره از فقرات زیارت جامعه و آن فقره اینست ذکرکم فی الذاکرین و اسمائکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس و آثارکم فی الآثار و قبورکم فی القبور پس زمانیکه بدقت نظر کردی با نوار ساطعه موهبیه و فکر را دقیق نمودی با الهامات غیبیه امر عجیبی را درک میکنی و آن اینست که جثه سید شهدا روحی له الفداء را که بدون سر در عرصه کربلا انداخته بودند و حال آنکه آن جثه محل آمد و رفت جنود ملائکه و معاشر ارواح انبیاء و اوصیاء و صدیقان و صدیقات و شهدا بود پس چنانچه بدن شریف چنین بود هم چنین بود سر شریف پس آن سر و بدن شریف در مقام آمد و رفت ملائکه و ارواح انبیاء و اوصیاء و غیر ایشان بود و آن سر و بدن شریفین ایشان رد سلام میکردند و با ایشان حرف میزدند که ایشان بر زیارت کردن و بوسیدن آنها بدرجات عظیمه میرسیدند که آن درجات را نیافتند مگر بعد از زیارت و بوسیدن و با همه این علوم را از آنها استفاده میکردند از قرآن خواندن آنها یا از غیر آن پس در همه اینها دلایل است بر نبوت خاصه و ولایت مطلقه و این دلایل دلایل بود بر اهل آن زمان و برای کسانیکه بعد از زمان ایشانند تا روز قیامت پس صادق شد در شان آن بدن و سر شریفین روحی لهما الفداء که آنها مختلف الملائکة و مهبط الوحی و معدن الرحمة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم اند چنانکه صادق شد در شان آنهاکه ایشان از قرآن جدا نمی شوند در حالی از حالات و آنی از آنات بعد از آن بدرستیکه تو زمانیکه ملاحظه کردی بعد از این که روح سید شهدا روحی له الفداء خواه قایل شویم بتجرد او و خواه بگوئیم که او متعلق است ببدن مثالی و امداد مثالیه اخذ میکند از او گروه ملائکه و معاشر ارواح انبیاء و اوصیاء و صدیقان علوم دقیقه و معارف رقیقه و اسرار غامضه را و ایشان می ایستند در خدمت او مثل ایستادن غلام در خدمت آقای خودش و او با همه این تصرف میکند بتصرفات کلیه در بعضی از مقامات در عوالم امکان میدانی در آنوقت معنی فقره ذکرکم فی الذاکرین و اسمائکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح را و مخفی نماند بر تو همه آنچه ذکر شد اگر چه مبتنی و جاری میشود در جمیع حجج طاهرین از آل طه و یس مگر اینکه اکثر آن دانسته شد بسبب شهادت سید شهدا روحی له الفداء پس این نیز سریست از اسرار شهادت بعد منتظر باش بر بعض آنچه تعلق بمقام دارد در بعضی از مجالس آتیه

مجلس بیست و هفتم از کتاب اسرار عبادات از اسرار شهادات از فرستادن ابن زیاد لعین است اسیران و سرهای مطهره را و بیان آنچه جاری شد از کیفیات و حالات در منازل و مراحل ما بین کوفه و شام

پس ذکر مینمائیم اولا در این مجلس چیزی را که در کتاب صغیر ابی مخنف است مدا که ابو مخنف گفته که ابن زیاد لعین سر حسین را خواست در پیش او حاضر کردند او را با مشک و عنبر هندی مطیب و معطر نمود بعد از آن شمر بن ذی الجوشن ضبابی و خولی اصبحی را خواند و با ایشان هزار و پانصد نفر سوار منضم کرده و ایشان را امر کرد که حرم و زنان و سرها را بدمشق برند و آنها را در جمیع شهرها مشهور نمایند گفت وقتیکه من اینرا دیدم رای خود را جمع نمودم بر رفتن با ایشان پس تدارک خود را دیده با آن قوم رفتم وقتیکه بقادسیه نازل شدند ام کلثوم صلوات الله علیها انشاء کرده میگفت

ماتت رجالی و افنی الدهر سادتی
وزادنی حسرات بعد لوعات
صالوا اللئام علینا بعدما علموا
انا بنات رسول بالهدی آتی
یسیرونا علی الاقتاب عاریة
کأننا بینهم بعض الغنیمات
یعز علیک رسول الله ما صنعوا

ابا اهل بیتک یا نور الرباب کفرتم برسول الله ویلکم اهدیکم من سلوک فی الضلالات

حاصل مضمون آنکه مردان من مرده اند و روزگار بزرگان مرا فانی نموده و حسرتهای مرا بعد از سوزشهای من زاید و علاوه گردانیدند
بر ما حمله کردند بعد از آنکه دانستند که ما دختران پیغمبر هستیم که هدایت را آورد و ما را بر شتران عریان سوار کرده شهر بشهر می
گردانند گویا که ما در میان بعض غنیمتها هستیم گر لعنت بر تو ای رسول خدا آنچه کردند با اهل بیت تو ای نور چشم خلایق کافر شدید
به رسول خدا و اگر شما که شما را از فتن و ضلالات و گمراهی هدایت کرد و شما را به راه نجات رسانید ابو مخنف گفت سرها را
بردند تا در قریهٔ حصاصه بعد از آن از تکریت گذشته بعد از آن به راه بیابان بعد از آن به راه لبا اهه شروع کردند بعد
بر دیر عروه بعد از آن بصلیتا بعد از آن بوادی نخله رسیدند در آنجا فرود آمدند و نوحه کردند گفت شنیدند گریه زنان جن را بر
حسین نساء الجن اسعدن نساء الهاشمیات بنات المصطفی احمد یبکین شجیات
یولولن ویندبن بدور الفاطمیات ویلبسن ثیاب السود لبسا للمصیبات ویلطمن خدودا
کالدنانیر نقیات ویندبن حسینا عظمت تلک الرزیات ویبکین ویندبن مصابا
الاحمدیات حاصل مضمون آنکه ای زنان جن یاری کنید زنان هاشمیات و دختران پیغمبر گریه میکنند در حالتیکه
غمگین و مصیبت زده اند ناله و نوحه میکنند بدور فاطمیات و لباس سیاه میپوشند برای مصیبتها و سر پا پاکیزه خود میزنند
که مثل دینارهاست و حسین را ندبه میکنند آن مصیبتها بزرگست و در مصیبت آل احمد گریه و نوحه مینمایند گفت بعد از آن از وادی نخله کوچ
کردند به ابینا آمدند و آنجا بکثرت مردم آباد و معمور بود پس زنان پرده نشین و پیران و جوانان بیرون آمدند و بر حسین نماز می
کردند و صلوات میفرستادند بابا و جد و پدرش و به کشنده گان او لعنت میکردند و میگفتند ای قاتلان اولاد انبیاء از شهر
ما بیرون روید پس شروع کردند به کوچ کردن و به جهینه آمدند و نزد عامل موصل آدم و کاغذ فرستادند که ما را پیشواز کن زیرا که
با ما است سر حسین وقتیکه کتاب را خواند امر کرد علمها را گشاده و شهر را زینت دادند و خلق از هر جانب و مکان جمع شدند
والی موصل بیرون آمد و تا شش میل ایشان را استقبال کرد بعضی از قوم گفت چه چیز است گفتند سر خارجی است که در زمین عراق
ابن زیاد او را کشته و سر او را به یزید لعین فرستاده است مردی از ایشان گفت ای قوم این سر حسین است وقتیکه این را محقق
کردند اجتماع کردند در چهل هزار سوار از قبیله اوس و خزرج و هم قسم شدند که ایشان را بکشند و از ایشان سر امام را بگیرند و در نزد خود
دفن کنند تا این برای ایشان فخر باشد تا روز قیامت وقتیکه این را آن ملاعین شنیدند با آنجا داخل نشدند بر تل عفرا آمدند بعد از آن
بر جبل سنجار آمدند پس به نصیبین رسیدند در آنجا فرود آمدند و سرها و اسیران را آشکار و مشهور نمودند گفت وقتیکه زینب سر برادر
خود را دید گریست و انشاد کرده میگفت تشهرونا فی البریة عنوة ووالدنا اوحی الیه جلیل کفرتم
برب العرش ثم نبیه کأن لم یجئکم فی الزمان رسول لحاکم اله العرش یا شر امة لکم
فی لظی یوم المعاد عویل حاصل مضمون آنکه ما را در میان خلق سیر میدهید و مشهور میکنید عداوةً و حال آنکه پدر ما را خدای جلیل
باو وحی میفرستد کافر شدید بخدای عرش بعد از آن به پیغمبر او گویا در زمان پیغمبر شما را جواب نداده است خدای عرش شما را هلاک کند
ای بدترین امت شما را در روز قیامت در جهنم فریاد گریه است ابو مخنف گفت سیر کردند ملاعین الوره به عز و تنگ آمدند و قصاب
نوشته شد که ایشان را استقبال نماید زیرا که با ما است سر حسین گفت وقتیکه کتاب را خواند امر کرد و طبلها زدند پس بیرون آمد و ایشان
را استقبال نمود و سرها را مشهور و آشکار نموده از باب اربعین داخل کردند و سر مبارک را در رحبه نصب کردند از ظهر تا عصر و اهل آنجا

یکطایفه میگریستند و یکطایفه میخندیدند و ندا میکردند که این سر خارجیست که بر یزید بن معاویه خروج کرده بود گفت آن
رحبه که در آن سر حسین را نصب کرده بودند تجاوز نمی کند احدی در آنجا که برآورده شود حاجت او تا روز قیامت و بتوبه کردند
در حالیکه از شراب مست بودند تا صبح و علی ابن الحسین گریست و انشاد کرده میگفت لیت شعری هل عاقل
فی الدیاجی بات من فجعة الزمان یناجی انا نجل الامام ما بال حقی ضایع بین عصبة
الاعلاج حاصل مضمون آنکه کاش میدانستم آیا عاقلی هست که در تاریکی شب بتوبه نماید از زمان در حالیکه مناجات
نماید من پسر امام هستم چه چیز است حال حق من که ضایع شد در میان طایفه کافران گفت و آوردند در قنسرین آمدند و آنجا
معمور بود باهل خود وقتیکه این خبر بایشان رسید درها را بستند و ایشان را لعنت کرده و سنگ میزدند و میگفتند ای فاجرین و ای کشنده
گان اولاد انبیا بخدا قسم نمیگذاریم به بلد ما داخل شوید پس از ایشان گذشتند ام کلثوم گریست و انشاد کرده میگفت کم
تنصبون لنا الاقتاب عاریة کأننا من بنات الروم فی البلد الیس جدی رسول الله ویلکم
هو الذی دلکم قصدا الی الرشد یا امة السوء لا سقیا لربعکم الا عذابا کما اخنی علی البلد
حاصل مضمون آنکه چه قدر ما را بر شتران عریان سوار خواهید کرد گویا که ما در شهر از دختران روم هستیم آیا جد من رسول خدا نیست که
شما را به راه راست دلالت کرده است بد خدا منزل شما را سیراب نکند مگر بعذاب نازل کردن چنانچه بلد را زنده گردانیده را او
گفت بمعرة النعمان آمدند اهل آن ایشان را استقبال نموده درها را گشاده اند و ایشان را آب و طعام آوردند در بقیه روز را
در آنجا کوچ کرده در شیرز فرود آمدند و در آنجا شیخ کبیری بود گفت ای قوم این سر حسین است پس هم قسم شدند که نگذارند از بلد ایشان
بگذرند وقتیکه آن ملاعین این را از ایشان معاینه دیدند از بلده داخل نشدند تا بکفر طاب رفتند و حصار کوچکی بود اهل آن
درها را بایشان بستند خولی لعین پیش ایشان آمده گفت آیا شما در طاعت ما نیستید و ما را آب دهید گفتند بخدا قسم یک
قطره آب بشما نمیدهیم شما حسین و اصحابش را آب ندادید پس از آنجا کوچ کردند آمدند به سیبور پس علی بن الحسین انشاد کرده
میگفت سادا العلوج فما ترضی بذا العرب وصار یقدم راس الامة الذنب یا للرجال لما
یاتی الزمان به من العجیب الذی ما مثله عجب آل الرسول علی الاقتاب عاریة وآل مروان
تسری تحتهم نجب حاصل مضمون آنکه بزرگ شد مرد کافر پس عرب باین راضی نمیشود و دنب گردید سر امت شد ای قوم ما را
کشید بردان پس آنچه زمان آنرا میآورد از امر عجیب که مثل آن عجب نیست آل رسول خدا را بر شتران عریان سوار مینمایند
و آل مروان در تحت ایشان شترها سیر میکنند راوی گوید در آنجا شیخ کبیری بود و بحضور عثمان بن عفان رسیده بود و مشایخ و جوانان
سیبور را جمع کرده گفت ای قوم خدای تعالی فتنه را خاموش میدارد این از جمیع شهرها گذشته احدی با آن متعرض نشده
بگذارید آنرا در شهر شما بگذرد جوانان گفتند بخدا قسم ابدا این نمیشود بعد از آن سر پل آمده پس آنرا قطع کردند و با ایشان آنها
خروج کردند در حالیکه سلاح خود شان را پوشیده بودند خولی لعین بایشان گفت از ما کنار شوید پس بخولی و اصحاب او حمله
کردند با ایشان قتال شدید نمودند از اصحاب خولی ششصد فارس را کشتند و از جوانان پنج نفر سوار کشته شدند ام کلثوم گفت
نام این شهر چیست گفتند سیبور گفت خدای تعالی شراب ایشان را شیرین و نرخهای ایشان را ارزان و دست ظالمان را از
ایشان رفع نماید ابو مخنف گفت اگر دنیا از ظلم و جور مملو شود با ایشان نمیرسد مگر قسط و عدل بعد از آن سیر کردند تا بحماة
رسیدند پس درها را بروی ایشان بستند و در خانه نشستند و گفتند بخدا قسم داخل نمیشوید بشهر ما اگرچه همه ما کشته شویم

اینرا شنیدند کوچ کردند و رفتند تا بحمص رسیدند و صاحب حمص نوشتند که سر حسین همراه ما است و میران خالد بن نشیط بود
وقتیکه کتاب را خواند امر کرد علمها را گشادند و شهر را زینت دادند و خلق از هر جانب و مکان آمدند خالد بیرون آمد و ایشان
را تا سه میل راه استقبال نمود و لشکر بسیار کرا آنکار کرده و سیر کردند تا بحمص آمدند پس از در قلعه داخل شدند و مردم بباب
ارد خام نموده ایشان را سنگ می انداختند تا در باب قلعه بیست و شش نفر سوار کشته شد و درها را بر روی ایشان
بستند و گفتند آیا کافر شدید بعد از ایمان آوردن آیا ضلالت جست بعد از هدایت پس بیرون آمده در نزد
کنیسه قیس ایستادند و آن کنیسه خانه خالد بن نشیط بود پس هم قسم شدند که خولی را بکشند و سر شریف را از او بگیرند
تا برای ایشان فخر باشد تا روز قیامت این خبر با ایشان رسید از ایشان گذشتند در حالیکه ترسان بودند و ببعلبک
آمدند و صاحب آن نوشتند که سر حسین همراه ما است پس صاحب آن بلده امر کرده کنیزان را که بدست خودشان دف
بزنند و علمها را گشادند و شیپورها را زدند و زعفران و شکر و سویق برداشتند و پیشواز کردند در حالیکه مست بودند
ام کلثوم گفت نام این بلده چیست گفتند بعلبک است گفت خدا تعالی سبزیات آنرا هلاک کند و شراب ایشانرا زایل گرداند
و کور گرداند و ظالمان را از ایشان رفع ننماید راوی گفت اگر دنیا از عدل و قسط مملو شود با ایشان نمیرسد مگر ظلم و جور و آن
شب را در آنجا خوابیده و کوچ کردند و شام را در نزد صومعه راهب کردند پس علی ابن الحسین انشاد کرده می گفت

هو الزمان فما تفنى عجائبه عن الكرام ولا تهدى مصائبه فليت شعري الى كم ذا تجاذبنا
صروفه والى كم ذا نجاذبه يسيرونا على الاقتاب عارية وسائق العيس يحمي عنه غاربه
كاننا من بنات الروم بينهم او كلما قاله المختار كاذبه كفرتم برسول الله ويلكم يا
امة السوء قد ضاقت مذاهبه

حاصل مضمون آنکه این زمانست عجایب آن تمام و فانی نمیشود از مردان
کرام و مصائب آن تمام نمیشود کاش میدانستم تا کی با ما محاربه خواهد کرد حوادث آن و ما با او تا کی محاربه خواهیم نمود ما را در
بالای شتران عریان میگردانند و سایق شتر مانع میشود از سوار شدن بکوهان و دوش آن گویا که ما از دختران روم هستیم
در میان ایشان یا هر چه احمد مختار فرموده کذب گفته بر رسول خدا کافر شدید وای بر شما ای امت بد بتحقیق راههای
او تنگ شده است وقتیکه شب با ایشان داخل شد سر را در یکجانب صومعه بلند کردند وقتیکه شب تاریک شد راهب آوازی
مثل آواز رعد تسبیح و تقدیس شنید و نور ساطعه را دید راهب سر خود را از صومعه بیرون کرد که سر را دید که نور
از آن ساطع شده که بعنان آسمان ملحق گشته و نظر کرد دید که در آسمان گشوده و ملائکه نازل میشوند دسته دسته و میگویند
السلام علیک یا ابا عبد الله پس راهب بشدت جزع نمود وقتیکه صبح کردند و خواستند که کوچ نمایند راهب بایشان
مشرف شده مذاکره کرد که سید این قوم کیست گفتند خولی بن یزید اصبحی لعنه الله راهب گفت چه چیز است با شما
گفتند سر خارجی که در زمین عراق خروج کرده بود ابن زیاد لعین او را کشته گفت نامش چیست گفتند نامش حسین
بن علی ابن ابیطالب و مادرش فاطمه زهرا و جدش محمد مصطفی (ص) راهب گفت هلاک باد بر شما و بانچه بجا آوردید
بتحقیق راست است اخبار در قول ایشان زمانیکه این مرد را می کشند آسمان خون تازه میبارد و این نمیشود مگر در قتل پیغمبر
یا وصی پیغمبر بعد از آن گفت میخواهم امیر را یکساعت بمن دهید و آنرا بشما رد می کنم خولی دید گفت آنرا نمی گشایم مگر در نزد
یزید بن معاویه که از او جایزه بگیرم راهب گفت جایزه تو چه قدر است گفت یک کیسه که در آن ده هزار مثقال درهم باشد
راهب گفت من آن کیسه را بتو میدهم گفت حاضر کن آنچه گفتی راهب دراهم را حاضر کرده با ایشان داد سر را به راهب دادند

کردها

در حالیکه آن در بالای نیزه میبود راهب آنرا میبوسید و میگریست میگفت بخدا قسم من کرا لبت یا ابا عبد الله زیانیکه
بجد خود محمد مصطفی ملاقات نمائی بر این شاهد باش که انی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و سر را با ایشان داد ایشان دراهم را قسمت میکردند ناگاه آن دراهم
در دست ایشان سفال گردیده و در آنها نوشته شده بود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خولی با صحاب خود
گفت این خبر را پنهان دارید وای بر شما که در میان مردم رسوا میشویم سهل گفت هاتفی آواز داد و این ابیات را میخواند و

گفت اترجوا امة قتلت حسينا شفاعة جده يوم الحساب وقد غضبوا الاله
وخالفوه ولم يخشوه في يوم المآب الا لعن الاله بني زياد واسكنهم جهنم في
العذاب

حاصل آنکه آیا امید میگیرد آنکه حسین را کشتند شفاعت جد او را در روز حساب بتحقیق به غضب آوردند
و او را مخالفت کردند و از خدا نترسیدند در روز قیامت آگاه باش لعنت کند خدا اولاد زیاد را و ساکن نماید ایشانرا
در جهنم در عذاب راوی گوید وقتیکه اینرا شنیدند عقل ایشان زایل شد و در سیر کردن مدد و جهد نمودند تا بدمشق داخل
شدند کلام ابی مخنف تمام شد از ذکر آنچه جاری شد در منازلیکه در میان کوفه و دمشق بود و لکن مخفی نماند بر تو که نسخ کتاب
مختلف است پس در بعض نسخ موجود هست چیزهای علاوه بر آنچه ما نقل کردیم و آن در نزد قول او است که گفته و ساروا
تا بر توش الی شرقی بحجابه ثم عبروا الکرتیت و آن زاید چنین است که نوشتند بعامل کرتیت که ما را ابزاد و علوفه
استقبال کن زیرا که همراه ما است سر حسین وقتیکه کتاب را خواند امر کرد علمها را گشوده و شیپورها را زده و شهر را زینت
دادند و خلق از هر جانب و مکان جمع شدند بعد از آن والی بیرون گشته ایشانرا استقبال نمود و هر کس از ایشان
میپرسید میگفتند که این خارجی است که بر یزید بن معاویه لعین خروج نموده بود ابن زیاد او را کشته سر او را بیزید بن
معاویه میفرستد مردی نصرانی با ایشان گفت ای قوم من در کوفه بودم اینرا آمد و او سر خارجی نبود بلکه آن سر حسین بود وقتی
که اینرا شنیدند قصد نمودند بنا و تسها آنها را زدند پس رهبانان از معبد خود نزد ایشان جمع شدند برای اعظام و اکرام
آن سر مبارک و گفتند ما بری هستیم از قومیکه پسر دختر پیغمبر خود شانرا کشتند این خبر با ایشان رسید بانجا داخل نشدند
بعد از آن از کرتیت کوچ کرده و راه بیابان را پیش گرفتند این آن زاید است بعد از آن تا آخر آنچه ما آنرا نقل کردیم
اولا بدیل است در اینست ذکر آنچه جاری شد در کوچ کردن لشکر ابن زیاد با سرهای مطهره و حرم و اسیران از کوفه
تا داخل شدن ایشان بحلب و لکن بر آنچه جمعی از علما ذکر کرده است اگر چه آن از اخبار هاست که از کتاب کبیر ابی مخنف
نقل شده آنکه ابن صباغ در کتاب فصول مهمه گفته است که ابن زیاد حرم و اسیران و سر حسین را بشام فرستاد بهمراه
با شخصی که او را زجر بن قیس میگفتند و با جماعتی که مقدم ایشان زجر بود و زنان و اطفال را بشتران سوار کرده فرستاد
و با ایشان بود علی ابن الحسین و ابن زیاد دست و گردن آنحضرت را زنجیر زده بود و در روایت سید است آن اینکه
ایشانرا اسیر داد و مقدم لشکر بود محفر بن ثعلبه عائذی بود زیرا که سید گفته که ابن زیاد محفر بن ثعلبه عائذی را خواند
سر شریف و اسرا و زنان را با او تسلیم کرد و ایشانرا بشام برد چنانکه اسرای کفار را میبرند و اهل اقطار و اطراف
سرهای ایشان نظر میکردند و اما مفید ره در اینمقام به کلام قلیل اکتفا کرده و آن اینست که ابن زیاد لعین سر امام حسین را
به زجر بن قیس داد و سرهای اصحاب او را با او داد به یزید بن معاویه فرستاد و با او ابا برده بن عوف ازدی را و طارق
بن ابی ظبیان را فرستاد در میان جماعتی از اهل کوفه تا ایشانرا به یزید وارد کردند در دمشق و از کتاب منتخب

نقل شده که ابن زیاد شمر و خولی و شبث بن ربعی و عمر بن حجاج را خواند و ضم کرد با ایشان هزار سوار و ایشان را توشه داد و این را امر کرد که سرها و اسیران را اخذ کرده به دمشق ببرند و امر کرد که اهل بیت و سرها را در هر شهر مشهور کردند پس آمدند بعراق و باول منزل شروع کرده و نازل شدند و آن منزل خراب بود پس سر شریف روحی له الفداء را در پیش روی خودشان گذاشته و اسیران با او بودند ناگاه دیدند دستی با قلمی از دیوار خارج شده بخون نوشت اَتَرجُوا اُمّةٌ قَتَلَت حُسَیناً تا آخر ابیات پس از اینجهت ترسیدند و از آن منزل کوچ کردند و در روایتی از بعضی نقل شده که ابن زیاد امر کرد که سر شریف با مشک و کافور حمل نمایند بعد از آن با خولی در میان پانصد نفر سواره و پیاده بیزید لعین فرستاد پس ایشان بر جاده کبری رفتند تا بقرب تکریت رسیدند و نصارای آن نوشتند که ایشان را استقبال نماید زیرا که با ما است هر کسیکه بیزید خروج کرده بود مرد نصرانی با ایشان گفت از اهل تکریت که ای قوم هذا را ملاحظه نمائید در حال خودتان من در کوفه حاضر بودم در آن روز آن سر خارجی نیست بلکه سر حسین بن علی ابن ابیطالب است وای بر شما ایها الملعون بدرستیکه نصاری انجیل را برداشته با ایشان و بناقوسها و صلیبان و بلند کردند در صحیفه که بخضرا معروف است وقتیکه سر شریف با ایشان رسید ناقوسها را زدند از جهة اعظام خدای عزوجل و گفتند الهنا و سیدنا ما بری هستیم از امتیکه پسر دختر پیغمبر خودشان را کشتند تشنه و اهل و اصحاب و شیعه او را کشتند و خولی را گفتند که سرها را بشهر ایشان داخل نماید پس بصحرا رفتند تا بصیبت رسیدند در سرای نازل شدند که از آن حضر او از حی گفتند پس در آنجا نوحه جن را شنیدند و ما نیز شنیدند که میگفت

بَناتُ الجِنِّ اَبکینَ ثَبابا الهاشمیاتِ بَناتُ المُصطَفی اَحمَد یَبکینَ شَجیّاً وَیَلطِمنَ خُدوداً کالدَّنانیرِ نَقیّاتٍ

یعنی ای دختران جن بر دختران هاشمیات گریه کنید دختران احمد گریه میکنند در حالیکه محزونند و روی با خودشان را سیلی میزنند که آن روها پاکیزه است مثل دنانیر بعد از آن سیر کردند تا رسیدند بموضعیکه معروف بود بلجیل سیر کردند تا رسیدند بجهینه بعد از آن فرود آمدند و بصاحب موصل نوشتند که ما را استقبال کن زیرا که با ما است سر خارجی پس صاحب موصل امر کرد علمها را نشر کرده و شهرها را زینت بندند و مردم را از قبایل بیکدیگر خبر کرده جمع شدند بعضی از ایشان به بعضی میگفت که چه خبر است گفتند که سر خارجی را آورند که در عراق بیزید لعین خروج کرده بود مردی از اهل ایمان گفت ای گروه اسلام وای بر شما و با خبر شما نازل میشود این سر پسر دختر رسول خدا او حسین بن علی علیه السلام است که در کربلا کشته اند و ایشان او را بیزید میبرند ابو مخنف گفت خبر داد بمن کسیکه در آن روز حاضر بود که در موصل سی هزار شمشیر کشیده شده و هم قسم شدند که خولی و کسانیکه با او بودند بکشند این خبر باو رسید بشهر داخل نشد بعد از آن شروع کرده برفتن پیش عفرا بعد از آن سر حسین را آورده و در منتخب نقل شده که ایشان وقتیکه به بعلبک نزدیک شدند بصاحب آن نوشتند که ما را استقبال نمائید زیرا که همراه ما است سر حسین پس امر کرد علمها را نشر کردند و کودکان بیرون شده ایشان را تا بشش میل استقبال نمودند از حیثیت فرح و شادی ام کلثوم گفت خدای تعالی کثرت شما را هلاک نماید و مسلط نماید بشما کسیرا که شما را بکشد بعد از آن علی ابن الحسین وقتیکه این را دید گریست و گفت

هُوَ الزَّمانُ فَلا تَفنی عَجائِبُهُ عَنِ الکِرامِ وَلا تَهدی مَصائِبُهُ
فَلَیتَ شِعری اِلی کَم ذا تُجاذِبُنا فُنُونُهُ وَتَرانا کَم نُجاذِبُهُ
یَسری بِنا فَوقَ اَقتابٍ بِلا وِطاءٍ وَسائِقُ العیسِ یَحمی عَنهُ غارِبُهُ
کَاَنَّنا مِن اُساری الرُّومِ بَینَهُم کَاَنَّ ما قالَهُ المُختارُ کاذِبُهُ
کَفَرتُم بِرَسُولِ اللهِ وَیحَکُم فَکُنتُم مِثلَ مَن ضَلَّت مَذاهِبُهُ

ترجمه این ابیات گذشت تذییل دیگر است در آنچه باین مقامات تعلق دارد بدانکه جمعی از اصحاب مقاتل ذکر کرده اند چیزهائی که تعلق بسر شریف روحی له الفداء دارد و از آنچه در منزلی از منازل واقع گشته در ما بین کوفه و شام الا اینکه ایشان آن منزل را معین نکرده اند و بسا آنرا ذکر نکرده اند بیانش آنست که ایشان گفته اند که ابن لهیعه و غیر او روایت کرده اند حدیثی را که ما از آن موضع حاجت

حاجت را اخذ کردیم گفت من ببیت طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم میگفت خدایا مرا ببخش و نمی بینم که تو ایشان را ببخشی باو گفتم یا عبد الله از خدا بترس مثل این کلمات را مگو زیرا که گناه تو اگر مثل قطره باران و ورق درختان باشد استغفار کنی خدا بیامرزد زیرا که او غفور رحیم است بمن گفت بیا تا با تو خبر دهم قصه خود را پس پیش او آمدم گفت بدانکه ما پنجاه نفر بودیم از کسانیکه همراه سر حسین بشام میرفت و وقتیکه شام میکردیم سر حسین را در تابوتی میگذاشتیم و شراب میخوردیم در اطراف تابوت یکشب اصحاب و رفیقان من شراب خوردند و مست شدند من با ایشان شراب نخوردم وقتیکه شب داخل شد آواز رعدی شنیدم و برقی دیدم ناگاه دیدم که درهای آسمان مفتوح گردید آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و پیغمبر ما محمد نازل شدند و با ایشان بود جبرئیل و جمعی از ملائکه پس جبرئیل نزدیک تابوت آمد و سر را بیرون آورد و بر خود ضم کرده بوسید و بعد از آن همه انبیا چنین کردند و پیغمبر گریست بر سر حسین و پیغمبران با او تسلی میدادند جبرئیل باو گفت یا محمد بدرستیکه خدای تعالی مرا امر کرده است که ترا اطاعت نمایم در خصوص امت تو اگر مرا امر نمائی زمین را بر ایشان بزلزل در آورم و اعلای زمین را اسفل نمایم چنانکه بقوم لوط کردم پیغمبر فرمودند یا جبرئیل زیرا که برای ایشان با من موقفی هست در پیش روی خدای عزوجل در روز قیامت راوی گوید بعد از آن بآنحضرت صلوات فرستادند بعد جوقی از ملائکه آمدند و گفتند بدرستیکه خدای تعالی ما را امر کرده است که این پنجاه نفر را بکشیم پیغمبر بایشان گفت کار شما با ایشان است پس ایشان را بحربه ها میزدند تا یکی از ملائکه بحربه مرا قصد کرد که مرا بزند گفتم الامان الامان یا رسول الله فرمود برو خدا ترا نیامرزد وقتیکه صبح کردم همه اصحاب خود را دیدم که خاکستر شده اند صاحب مناقب گفته و باسناد خود از ابی عبد الله علیه السلام از ابی جعفر علیه السلام باسناد دو در این حدیث زیادت است در نزد قول و تعجیلا الی یزید گفت هر کسیکه او را گشت دستش خشک شد و در این حدیث هست ناگاه آواز رعدی شنیدم که مثل آنرا نشنیده بودم گفتند که محمد آمد پس آواز اسبان و صدای اسلحه را شنیدم با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبین و روحانیین و مقربین و در آنست پس شکایت کرد پیغمبر بملائکه و پیغمبران گفت پسر و نور چشم مرا کشته اند همه ایشان آن سر مبارک را بوسیده و بسینه خود ضم کردند و هر یکی از ایشان بیکدیگر تعزیت میگفتند مینمودند تذییل علیحده ایست در اثبات بعضی از امور بدانکه هر کس تامل نماید در آنچه واقع شد در منازلی که میان کوفه و شام بود از معجزات و کرامات باهره و خوارق عادات عظیمه منقطع میشود در اوهام عظیمی و آن این است مر بستی آنچه در آن منازل واقع شد از آنچه که آن سر را سواران سیر دادند بر اطراف و اکناف زمین از مشرق و مغرب عالم از انچیزها که در آن مؤنت تامه و کفایت کامله است در باب لایق نبوت و خلافت کجا مانده که علاوه شود بر این آنچه منحصر و نیست ساخت از معجزات و خوارق عادات پس میگوئیم کدام منزل در آن منازل و کدام ساعت از ساعات آن منازل ثابت نشد در آن بر عاقل از اهل کتاب و غیر ایشان استحقاق حسین روحی له الفداء بر خلافت و امارت و بودن او مثل جد و پدر و برادرش حجت خدا بر جمیع خلق و از اهل آسمانها و زمینها و همچنین استحقاق قاتلان و دشمنان او بر آتش و مرتد و کافر بودن ایشان بعد از آن زمانیکه تامل کردی در عدم تخلف دعا و نفرین از ادعیه ام کلثوم در استجابت خواه برای دوستان و خواه برای دشمنان باشند میدانی که آل محمد احدی از عالمیان بایشان قیاس نمیشود حتی غیر چهارده معصوم طاهرین از ایشان نیز در دریای کانون علم و فضل و رحمت فرو رفته اند و همچنین است عصمت و لکن بر بعضی از بعضی ها چنانکه باین اشاره گذشت پس قول امیر المؤمنین نحن آل محمد لا یقاس بنا احد شامل میشود بمقامات غیر چهارده طاهرین از ایشان نیز از مردان و زنان و مثل مقامات ابو الفضل العباس و علی اکبر شهید و قاسم بن حسن و مثل مقامات زینب و ام کلثوم و همشیره های ایشان و دختران سید الشهداء روحی له الفداء پس در اینجا

یکسر دقیقی است و آن اینست که آن سر شریف روحی له الفداء اگر چه او را اشرار خلق از خبث عداوت با خدا و رسول او شهر بشهر میگردانیدند
و او را حقیر و صغیر و خوار میشمردند و مشهور کردن او در هر بلدی از بلاد از کوفه تا بشام الا اینکه او با همه این در این حالات بعنایات ازلیه
و موهبت رحمانیه در منتهای اوج عظمت و جلالت و فخامت و شرافت بود بلکه در مقامی بود که اوهام و عقول کنه
و پایان آنرا درک نمیکند و چگونه چنین نباشد زیرا که در خدمت آن سر شریف و مصاحبت او بود از جهة تعظیم و اظهار نمودن
جلالت شان او از مردان کسیکه افضل اهل زمین و اهل آسمان و حجت بر ایشان است و از زنان کسانیکه ایشان سیدات
زنان اهل زمین و فضل و شرف ایشانند از حیثیت حسب و نسب و اعظم ایشان اند از حیثیت جلالت و منزلت و از دختران
و اطفال و کسانیکه نمیرسد بدرجه ایشان احدی از اهل صنف ایشان و بالجمله مرتبه که افاضل و اشراف و اکارم و اعاظم
و اکامل روی زمین در آن روز از هشت اقسام انسانی یعنی حر و حرة و عبد و امة و طفل و طفلة و کبیر و کبیره و صغیر و
صغیره در حضور آن سر شریف روحی له الفداء هستند پس این از اهل زمین است و اما کسانیکه از اهل آسمانند از ارواح انبیاء
و اوصیاء و صالحین و صدیقین و از گروه ملائکه مقربین و کروبین و حاملان عرش و غیر ایشان از کسانیکه در زیارت و
حضور آن سر مبارک بودند در آن منازل بتحقیق شناختی که ایشان از احد و حصر بیرون بودند و نیز شناختی مرتبه که در اکثر اوقات
در روز و شب آن سر شریف روحی له الفداء محل اختلاف و آمد و رفت ارواح انبیاء و اوصیاء و صالحین و شهداء و محل نزول
گروه ملائکه و معاشر کروبین بود بلکه مرتبتی که حق حقیق و مقتضای تحقیق آنست که وقتی از اوقات و آنی از آنات
محقق نشد مگر اینکه ارواح مقدسه و انوار قاهره و گروه ملائکه در پایین نازل بودند بزیارت او و دیگران بالا رونده بودند
از زیارت آن نعم مرتبه که مشاهده نمودن جمعی از اخیار و جمعی از اشرار این نازل شدن را برای زیارت و بالا رفتن را
از آن زیارت در جمله از مواضع و در بعضی از مقامات بود بحسب آنچه خدا میخواهد از حکمتهای بالغه و مصالح عظیمه
و هم چنین بود امر در باب بلند شدن انوار عظیمه از آن سر شریف روحی له الفداء و اتصال آنها بعنان آسمان و هم چنین است
کلام در مشغول شدن آن سر مبارک به تلاوت قرآن و اذکار و مناجات و چگونه چنین نباشد زیرا که ساطع و بلند شدن
نور از آن سر روحی له الفداء از لوازم وجود او است و لوازم شیئی از آن منفک نمیشود اگر گوئی در اینجا سؤال مهمی است و آن
اینست که اخبار نزول گروه ملائکه و معاشر ارواح انبیاء و اولیاء و صدیقین و صدیقات برای زیارت آن سر شریف روحی
له الفداء و گریه و نوحه و جزع کردن در نزد او از حد تواتر و تظافر گذشته است و لکن هر خبر از آن اخبار متضمن چیزی نیست که از آن
ظاهر و لایح میشود که ارواح انبیاء و اوصیاء و صدیقین و صدیقات و هم چنین گروه ملائکه امر ایشان در زیارت سید
الشهداء بعد از شهادتش منحصر است در زیارت کردن سر شریف او و هم چنین جسد شریف او تا دفن شدن آنها پس حاصل
نشده بود برای ایشان قبل از دفن سر و جسد آنحضرت که نفس قدسیه و روح کلی او را زیارت کنند و این تلویح و ظهوریکه ما آنرا
ادعا کردیم بملاحظه تضمن آن روایات است خطابات انبیاء و ملائکه را با آن سر شریف مثل مخاطبه با روح کلی و نفس قدسیه او
پس حاصل سؤال اینست که سر و حکمت چیست در حاضر شدن ارواح انبیاء و اوصیاء و گروه ملائکه در نزد نفس کلیه حسینیه
برای زیارت آن و مختص بودن زیارت ایشان در نزد جسد و سر شریفین با اینکه زیارت کردن ایشان نفس کلیه حسینیه را
و گریه کردن در نزد آن ناقص نمیکند درجه او را از زیارت کردن ایشان جسد و سر شریفین را بلکه الیق و اولی است بملائکه
و ارواح انبیاء و اوصیاء مقدم نمودن ایشانست زیارت خود ایشان را نفس کلیه حسینیه و گریه نمودن در نزد آنرا به زیارت
خود ایشان سر و جسد شریفین و گریه در نزد آن را میگویم مرتبه که خطاب انبیاء و ملائکه با آن سر شریف با خطابات و
که مثل آنها خطاب نمیکند مگر ارواح و نفوس کشف نمیکند از حاضر شدن ایشان در نزد نفس قدسیه حسینیه بلکه کشف میکند

از

از آنچه بآن اشاره نمودیم از اینکه هر یک از سر و جسد شریفین مستقلست بهر فضل و شرف بحیثیکه بر عقول ناقصه ممکن نیست
که تا قبل جزو آن احاطه نماید و مخفی نماند بر تو که این جواب اگر چه جواب شافی است مگر اینکه بقلب من خطور مینماید چیزیکه ادق و ارق
و متضمن سر عجیبی است و آن اینست که ارواح انبیاء و اوصیاء و صدیقین و صدیقات و هم چنین گروه ملائکه ممکن
نبودند از زیارت نفس کلیه حسینیه خواه مجرد باشد و خواه متعلق باشد ببدن برزخی و سر در آن اینست که آن نفس قدسیه
کلیه وقتیکه در وقت شهادت مخاطب شد بخطاب خدای عزیز کریم و بخطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة پس بسوی پروردگار خود رجوع کرد و بمقامی رسید که نه ملک مقرب و نه روح نبی مرسل بآن نمیرسد و به
عبارة اخری مرتبه که باین مقام رسید محبوبترین خلق خدا است بعد از محمد و علی و فاطمه و حسن نزد خدا یعز و جل پس
مختص میشود در مرتبه که خدا خواهد بمخاطبات خدا تعالی و کلمات و الطاف سنیه و مواهب خاصه او پس حاضر نمیشود در آن
مقام که احدی او را ببیند مگر خدا تعالی و در این مقام اسرار دیگر است که آنها را ذکر نکردم اگر گوئی حال را بیان و مقام را اظهار
کن در روایت ابن لهیعه از جهة اینکه قول آن مرد ملعون که پیغمبر در حق آن گفت خدا ترا نیامرزد کنا حمین نفر امثال او است
با روایات کثیره که دلالت میکند بر کثرت و بسیاری کسانیکه ابن زیاد لعین ایشان را با سر آن مطهره و حرم و اسیران
از کوفه بسوی یزید فرستاده بود بلکه بعضی روایات متعدده ناطق است باینکه ایشان هزار و پانصد نفر بودند علاوه بر این آن
روایات کثیره ناطقند بر اینکه ایشان آن سر شریف روحی له الفداء را در روزها و شبها در جمیع منازل آشکار مینمودند بنصب کردن
او بنیزه طویل و مانند آن و روایت ابن لهیعه بتحقیق دلالت کرد بر اینکه ایشان آن سر را اخفا کرده در تابوت میگذاشتند پس
توفیق و جمع میان این اخبار چه طور است میگویم مرتبه که امر در باب جمع و توفیق بنسبت هر دو امر سهل و آسانست
و آن اینست که آنچه در روایت ابن لهیعه است از اینکه ایشان پنجاه نفر بودند حمل میشود بر کسانیکه موکل بر سر شریف و حفظ آن
بودند نه بر جمیع اشخاصیکه ابن زیاد لعین ایشان را از کوفه بشام فرستاده بود اما قصه اشتهار و آشکار نمودن سر مبارک
شاید که آن در بعض ایام بود و در بعضی اوقات بود از شبها و لکن مخفی نماند بر تو که در این مقام روایتی هست که از
بعض وجوه بروایت ابن لهیعه شباهت دارد و از بعض وجوه دیگر مفارقت دارد و بعضی از آنها که ذکر شده است در این
روایت چیزیست که آنرا در کتاب بحار نقل کرده است از کتاب خرایج باسنادش بسلیمان بن مهران اعمش و او است
گفت در آن اثنا که ما در طواف بودیم در موسم حج ناگاه مردی را دیدم که دعا میکرد و میگفت خداوندا مرا بیامرز و من
میدانم که مرا نخواهی بخشید پس بندهای تنم از این سخن بلرزه در آمد نزدیک شدم و گفتم یا هذا که دعا میکرد و بگفت خداوندا مرا
و حرم رسول و ولی و این روزها ایام حرام است در شهر عظیم ناامید مباش از مغفرت خدا گفت یا هذا گناه من بزرگ
است گفتم از کوه تهامه بزرگتر است گفتم مقابل کوههای محکم و بلند میباشد گفت بلی گفتم اگر خواهی ترا خبر دهم گفتم خبر ده بمن
گفت با ما از حرم بیرون بیا از حرم خارج شدیم بمن گفت من یکی از آن کسانی بودم که در عسکر مشوم عمر بن سعد
لعین بودند وقتیکه حسین را کشتند من از آن چهل نفر بودم که سر حسین را از کوفه بسوی یزید میبردیم وقتیکه آن سر را برداشتیم
بر طریق شام در دیر نصاری فرود آمدیم و آن سر با ما بود در بالای نیزه و با او بود حراس و حافظان پس طعام را گذاشته
نشستیم که بخوریم ناگاه دیدیم که دستی در دیوار دیر مینوشت أَتَرْجُو أُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَيْناً شَفَاعَةَ
جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ گفت از این واقعه ما بشدت جزع نمودیم بعضی از ما خواست که آن دست را بگیرد غایب شد
بعد از آن اصحاب ما برگشتند بسوی طعام ناگاه دیدیم همان دست عود کرد در حالیکه مینوشت فَلَا وَاللهِ

لیس

وَاللّٰهِ لَيْسَ لَهُمْ شَفِيعٌ وَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِي الْعَذَابِ پس اصحاب ما برخواستند که آن دست غایب شد
بعد از آنکه طعام برگشتند آن دست برگشت در حالیکه مینوشت وَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ بِحُكْمِ جَوْرٍ وَ
خَالَفَ حُكْمُهُمْ حُكْمَ الْكِتَابِ من امتناع کردم و خوردن طعام بمن گوارا نشد بعد از آن راهبی از دیر بما مشرف
شد و دید نوری از فوق آن سر مبارک بلند شده پس نظر کرد لشکر را دید راهب بر حافظان گفت از کجا میآئید گفتند از عراق
با حسین محاربه کردیم راهب گفت پسر فاطمه دختر پیغمبر شما و پسر عم پیغمبر شما گفتند نعم گفت هلاکت باد شما را بخدا قسم اگر عیسی بن
مریم را پسری میبود هر آینه او را در بالای حدقه چشم خود مان نگاه میداشتیم ولکن مرا بشما حاجتی هست گفتند چیست گفت
به رئیس خود بگوئید که در پیش من ده هزار درهم هست که از آبا بمن ارث رسیده است این سر را از من بگیرد و این سر را بمن
بدهد تا وقت کوچ شما در نزد من باشد وقتیکه کوچ کردید رد نمایم عمر بن سعد را خبر دادند گفت از آن دراهم را بگیرید سر را
باو دهید تا وقت کوچ کردن پس آمدند نزد راهب گفتند دراهم را بیاور تا سر را بتو دهیم دو جراب یعنی انبان بسوی
ایشان نازل کرد که در هر یک پنج هزار درهم بود عمر بن سعد نقاد و وزان خواست آنها را نقد و وزن نمود بخازن خود داد
و امر کرد که سر را براهب دهند راهب سر را اخذ کرده او را شستشو داده و پاک نمود و به مشک و کافور آنرا مملو
کرد بعد از آن در میان ابریشم گذاشته در کنار خود گذاشت میگریست و نوحه میکرد تا او را ندا کردند و سر را از او طلب
نمودند راهب گفت ای سر بخدا قسم من مالک نیستم مگر نفس خود وقتیکه فردا قیامت شود شهادت ده برای
من در پیش جدت محمد ص براینکه من شهادت میدهم براینکه غیر از خدا معبودی نیست و براینکه محمد عبد و رسول او است
در دست تو مسلمان شدم و من ترا دوست میدارم و با ایشان گفت من محتاجم براینکه با رئیس شما چند کلمه تکلم نمایم و سر را
باو بدهم پس عمر بن سعد را خواند و گفت از تو سؤال میکنم بحق محمد که رجوع نکنی بانچه با این سر میکردی و این سر را از این
صندوق بیرون میاور با او گفت چنین میکنم پس راهب آن سر مبارک را داد و از دیر فرود آمد که لاحق شود به بعض کوهها
که خدا را عبادت نماید و عمر بن سعد گذشت پس با سر آن حضرت چیزی را که در اول میکرد وقتیکه بدمشق نزدیک شد باصحاب خود گفت فرود
آئید و از خازن خود آن دو انبان را خواست خازن در پیش روی او حاضر کرد پس بخاتم خود نظر کرد که بآن انبانها را زده
بود بعد امر کرد آنها را گشودند ناگاه دیدند که همه دراهم خزف و سفال شده پس بسکه آنها نظر کردند دیدند در یکجانب آنها نوشته
شده لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر نوشته گردیده وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
پس گفت انا لله و انا الیه راجعون زیانکار دنیا و آخرت شدم بعد از آن بغلامان خود گفت آنها را بنهر اندازید غلامان
آنها را بنهر ریختند که بدمشق کوچ کرد در فردای آن روز و مخفی نماناد بر تو بدرستیکه اختلاف ما بین این روایت و بین روایت
ابن لهیعه در غایت ظهور است پس ظاهر اینست که قصه او قصه که در این روایت مذکور شد غیر از قصه آن و قصه ایست که در
روایت ابن لهیعه مذکور شد پس این دو قصه از آن چیزهاست که واقع شده اند اگر گوئی در اینجا سؤالی است و آن اینست که آنمرد
مذکور در روایت ابن لهیعه که پیغمبر را و نفرین کرد آیا تمشی و ممکن میگردد از آن توبه و ندامت موجب داخل شدن در ولایت المجد
باشد پس اگر بنابر ثانی ظاهر است ولکن لابد است از بیان سر عدم امکان توبه در حق او و هر مشکل میشود نسبت باول زیرا که اگر
توبه او قبول شود لازم میآید که نفرین پیغمبر با و عدم مغفرت تخلف نماید از استجابت پس این محال است و اگر قبول نشود
لازم میآید رخنه در قواعد عدلیه شود زیرا توبه که جامع شرایط باشد واجب است قبول آن بجواب میگوئیم اول اینکه آنمرد ملعون انکار دید
نازل شدن عذاب او و او در مقام جبار بود باقی ماندنش در دنیا بعد از آن بجهة آن بود که به پیغمبر ملتجی شد و طلب عفو نمود پس بعد از
نزول عذاب و در حالت نزع برای مشرکین و کفار توبه قبول نمیشود دوم اینکه آنکسیکه از قاتلان سید الشهدا روحی له الفداء

و اعوان ایشان باشد موفق نمیباشند در توبه که جامع شرایط است اگر چه از آن توبه متمکن بوده باشند نظر بموجبات اختیار
و قدرت برای مکلفین و این برای آنچیز است که از خدا و رسل او و ملائکه صادر شده از اینکه آنقوم را شفاعت رسولخدا میسر نشد
پس هر کسیکه حالش چنین باشد موفق نمیباشد بر توبه جامعه شرایط و ثالثا اینکه آن روایات و غیر آنها از اخبار متواتره
و فقرات زیارات کشف میکند از ایذاء آل محمد بر نهجیکه از اوایل و اواخر سیار در شد شرک بعداوت ایشان بمعنی که از
ایشان ابد الآبدین و دهر الداهرین آثار این شرک زایل نمیشود و لوازم بسط دادن کلام زیاده از این مقتضی مقام دیگر است
مجلس بیست و هشتم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در آنچه تعلق دارد بآنچه در حلب واقع شد بنابر آنچه جمعی از کتاب
کبیر ابی مخنف نقل کرده اند پس از آن کتاب نقل کرده اند وقتیکه در موصل سی هزار شمشیر کشیده شد و اهلش هم قسم شدند که خولی
و کسانیکه همراه او بودند بکشند و این خبر بخولی رسید با آن بلد داخل نشد شروع کرد برفتن به تل عفر العدا از آن بعین الورده
و آنقوم قاصد حلب شدند و بصاحب آن نوشتند که ما را استقبال کن زیرا که همراه ما است سر حسین خارجی وقتیکه کتاب باو رسید
امیر آن عبد الله بن عمر الانصاری دانست و باو این امر بزرگ شد بسیار گریست و حزن و اندوهش تازه گردید زیرا که او در زمان
رسولخدا با ایشان هدایا میسپرد و لکن حسن و حسین در عهد رسولخدا از او مفارقت نمیکردند وقتیکه باو رسید که حسن را زهر داده
اند و وفات کرده است در منزل خود شبیه قبر حجره‌ای درست کرده و آنرا با ابریشم و دیبا مجلل و مزین نمود بامام حسن نوحه میکرد و گریه
میخواند و باو میگریست در صبح و شام وقتیکه باو رسید که حسین را کشتند و سر شریف او را برای یزید لعین میبرند و به حلب
آورده اند بمنزل خود داخل شد در حالیکه آواز و صدا میزد و گریه مینمود پس دخترش نزد او آمد و باو رسید گفت ای پدر ترا چه
شده است دهر ترا ذلیل گرداند و بقوم تو قهر و غضب نازل نشود از حال خود مرا خبر ده باو گفت ای دختر من بدرستیکه اهل شقاق
و نفاق حسین را کشته و حریم او را اسیر نموده اند و آنقوم آنها را بشام میبرند برای یزید لعین و گریه و ناله اش علاوه شد
و میگفت قَلَّ الْعَزَاءُ وَفَاضَتِ الْعَيْنَانِ وَبُلِيتُ بِالْأَرْزَاءِ وَالْأَشْجَانِ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ
وَسَبَوُا النِّسَاءَ حَرَمَ الرَّسُولِ بِسَائِرِ الْبُلْدَانِ مَنَعُوهُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ بِكَرْبَلَاءَ وَعَدَتْ
عَلَيْهِ عُصْبَةُ الشَّيْطَانِ سَلَبُوا الْعِمَامَةَ وَالْقَمِيصَ وَرَأْسُهُ قَسْرًا يُعَلَّى فَوْقَ رَأْسِ سِنَانٍ
حاصل مضمون آنکه صبر من کم و چشمان اشک جاری نمودند و مبتلا شدم باحزان و غموم حسین را کشته و زنان او را
که حرم پیغمبرند اسیر نمودند در سایر جمیع شهرها گردانیدند و او را از آب فرات منع کردند و گروه شیطان با او عداوت کردند
و عمامه و پیراهن او را بردند و سر او را به نیزه زدند دخترش باو گفت یا ابتاه بعد از کشته شدن هادیان دین در زنده
ماندن خیری نیست بخدا قسم هر آینه سعی و جهد میکنیم در خلاص کردن سر و اسیران و آن سر شریف را گرفته در خانه خود دفن میکنیم
و با بعض همسایگان بر اهل زمین و اگر امکان بمن مساعدت نماید در آن بصدف خارج شد در حالیکه در اطراف حلب کوچهای
آن ندا میکرد وای بشما اسلام برگشتند بعد از آن بمنزل خود داخل شد و زره جنگ را پوشید و شلوار سیاه پوشیده
بیرون آمد و بیرون آمد با او از دختران انصار و حمیر هفتاد نفر زن جوانه با زره و مغفر پس پیش روی ایشان بود زنیکه
او را نایله دختر بکر بن سعد انصاری میگفتند و در همان شب شروع برفتن کردند حتی زمانیکه وقت طلوع آفتاب
شد ناگاه دیدند از دور گرد و غبار ظاهر گردیده و علمها آشکار گشت و در پیش آن سر مبارک بوق و شیپور میزدند پس در آن صف
و زنانیکه با او بودند کمین کردند تا آنقوم بایشان نزدیک شدند پس گریه کودکان و ناله زنان را شنیدند در آن و زنانیکه همراه آنها
بودند بشدت گریه کردند در آن گفت برای شما چیست گفتند مرا چنانست که صبر نمائیم تا بما نزدیک شوند و ملاحظه نمائیم

که عدد قوم چه قدر است ناگاه علمها آشکار شد و در زیر آنها مردانی بودند که عمامه بسته و شمشیرها کشیده و نیزه‌ها در دست و زرهها
سبز میپوشند و هر یک از ایشان رجز میخوانند پس درة الصدف به زنان متوجه شده گفت رای و تدبیر چیست اینست که از بعض قبایل عرب
مدد خواهیم تا ملاقات این قوم نمائیم و لشکر یزید متوجه بحلب گشت و از باب الاربعین داخل شده تا رحبه دلاتین آمدند پس سر امیر
را در آنجا نصب کردند تا امروز ما در آنجا حاجت را آورده می شود پس شب در آنجا خوابیدند و کوچ کردند تا آمدند به قنسرین و آمدند به صغیره
است وقتیکه ایشان آمدن این قوم را احساس کرده درها را بستند خولی با ایشان فریاد که ایا شما در تحت طاعت ما نیستید گفتند نعم
ولکن از یزید و لوحچه ما را بکشند سر پسر دختر رسول خدا از میان شهر ما نمیگذارد و نمیگذاریم پس آن قوم کوچ کرده به بلد ایشان
داخل شدند سیر کردند تا معرة النعمان پس اهل آن به فرح و سرور ایشان را استقبال کرده درها را گشوده و قربانی نمودند آن قوم شب
در آنجا میتوته کردند وقتیکه صبح شد کوچ کردند تا به کفر طاب اهل آن درها را بستند خولی گشودن درها را طلب نمود گفتند صاحب
خراج بلد ما را اذن نداده است که درها را بگشائیم تا شما کوچ نمائید پس از آنجا گذشته داخل شدند پس خبر باهل شیزر رسید پس
اجتماع نموده هم قسم شدند که نگذارند ایشان سر حسین را ببرند اگرچه ایشان را بکشند درها را بروی ایشان بستند خولی لعین ایشان
را الزام نمود پس در آنوقت شمشیرها را کشیده بخولی حمله نمودند از اصحاب او چهل نفر مرد را بقتل رسانیدند و از اهل شیزر نه نفر کشته شدند
و خطاب در میان او و ایشان بطول انجامید ام کلثوم گفت نام این شهر چیست گفتند شیزر است گفت خدا آب شما
شیرین و اسعار شما را ارزان نماید و دست ظالمان را از شما کوتاه نماید پس این شهر تا امروز ما در آنجا معروف است بکرم دل
ورفاه بعد از آن کوچ کردند تا رحماة درستن بر صاحب حمص کوشش کردند که ما را استقبال نماید و با علمها و بوقها بیرون آمدند
ما را کرا استقبال نمود بعد در حمص مشهور نمودند گفت آماده درة الصدف و شمال او وقتیکه قصد کردند که از بعض قبایل عرب طلب یاری
نمایند در سیر کردن جد و جهد نمودند تا بحله رسیدند ناگاه دیدند که در آن گریه و نوحه و تجدد عزا است درة الصدف گفت من
ظن میکنم که اینها از دوستان علی ابن ابیطالب اند وقتیکه آمدن سر حسین را شنیدند حزن ایشان تازه گردیده و برای عزای آن
ندبه و گریه میکنند با او سلام کرد و گفت از کدام طایفه اید و این حزن و اندوه چیست گفت من از قبیله بنی ذهل هستیم گفت
ایشان بزرگان کرام و شیران عظام اند بزرگ شما کیست و مقدم بر شما کیست گفت ابوالاسود دئلی است که دوست و مولای
امیرالمؤمنین است وقتیکه مولای ما حسین در کربلا کشته شد و امر ما به یزید رسیده و ما را طلب مینماید و ما از مکانی بمکان
دیگر منتقل میشویم پس در آنوقت درة الصدف گریست از جهت رقت و ترحم و دختران آن قبیله بیرون آمده رو با سیلی
زده و موی خودشان را پریشان نموده و ندا کردند وا محمداه و علیاه درة الصدف ندا کرد ویل من بجیر و ویل من نصیر علی الاعدای
امیر حسین است که برای یزید هدیه میبرند و بر حسین گریه و ندبه میکردند و زنان قبیله نیز گریه و ندبه میکردند ناگاه دیدند ابوالاسود دئلی آمد
از ایشان سؤال کرد درة الصدف گفت ایها الامیر من دختر عبد الله بزرگ قوم خودم بتحقیق با دختر عم خود آمده ام که سر
حسین را از این قوم لئام اخذ نمایم دیدم که عدد آن ملاعین بسیار است آمدم که خود را معین و یاور طلب نمایم که نیافتم تا به شهر
شما نزدیک شدم و این قوم لئام بشما نزدیک شده اند آیا در میان شما ناصر و معینی هست ابوالاسود سر خود را به زیر انداخته فکر نمود درة
الصدف گفت من ظن میکنم که تو به بیعت یزید لعین داخل شده پس ابوالاسود را رعشه و لرزیدن عارض شد نزدیک بود که بیهوش شود
از کمی بگر جدا شود و میگفت   اقول وذاك من الم و وجد   ازال الله ملك بني زياد   و ابعدهم
كما غدروا وخانوا   كما بعدت ثمود و قوم عاد   حاصل آنکه میگویم و این گفتن از درد و شوق است که خدای
تعالی ملک و دولت بنی زیاد را زایل نماید و ایشان را از رحمت خود دور گرداند چنانکه ایشان حیله و خیانت نمودند چنانکه ثمود
و قوم عاد دور شدند درة الصدف با او گفت با کفتن زمانیکه قول تو موافق فعل نیست تدارک خود را دیده با اقوام و عشایر

خود بیرون بیا اگر ظفر یافتیم بمطلب خود میرسیم و اگر کشته شدیم بسعادت شهادت رسیده کشنده ملحق شویم پس در آنوقت ابو
الاسود در میان جمعی از قوم خود ندا کرد ایشان سلاح خود را پوشیده بحضور او آمدند تا هفتصد سواره و پیاده در نزد او جمع
شدند از جمله ایشان بود دویست جاریه و کنیز پس ایشان به رفتن عازم شدند ناگاه لشکری با ایشان نزدیک گردید
که مکمل و مسلح بودند و یکسواری در پیش روی و مقدم ایشان است که از آن مرد شدید تر ندیده بودند از جهت باس و هیبت
و استوار بر حسین مرثیه میخواند درست ملاحظه کردند دیدند که او حنظلة بن سعد الخزاعی است قوم و سران عشیرش که هفتصد سوار
بودند همراه او است و او از شیعه علی ابن ابیطالب بود آمده اند که بقوم ملاقات نمایند پس همه ایشان یکدیگر ملاقات نموده
درة الصدف پیش افتاده گفت شما را قسم میدهم بخدا در انفتاح خیبر کمک نمائید و شما در عقب من باشید
گفتند تو مقدم باش خدا ترا یاری نماید بعد از آن بقوم رو آورده بمحمد بن اشعث حمله نمود و نیزه بر پهلوی او زد و آن ملعون
حامل سر عباس بن امیرالمؤمنین بود پس آن سر مبارک از دست آن لعین مایل گشت درة آن را استقبال کرد نگذاشت به
زمین افتد آن را گرفته در روی سنگی گذاشت بعد از آن که محمد اشعث به پیشانی نیزه را ربود زره خود را پوشید
ایستاده بدره نظر میکرد و درة بجانب زنان حمله کرد و با ایشان هفتصد سوار بود ایشان را حفظ مینمودند وقتیکه با ایشان
نزدیک شد درة صیحه زد که وای بر تو برگرد پس شنیدند نیزه بر سینه سگار پسر عم محمد بن اشعث زد که سر نیزه از پشت او بیرون
آمد افتاد و هلاک شد بعد از آن برگشت بر برادر بن شداد مذحجی و شمشیر باو زد که دل او را بیرون آورد پس افتاد در خون
خود دست و پا میزد هم چنین دعوا کرد تا یازده نفر مرد را از ایشان کشت پس بعشیره خود صیحه زد او را اجابت نمودند
مردان حمله کردند و نار حرب مشتعل گردید ناگاه دیدند سواری از عقب آن میگفت مژده باد ترا ای سیده کریمه گفت تو
کیستی گفت من قاسم بن سعید ام از شیعه علی ابن ابیطالب گفت ای قاسم اخذ کن و حفظ نما حریم را ایشان را از اطراف
وادی برگردان پس امیر در رفت چونکه شتران را بطرف وادی برگردانید ام کلثوم او را شناخت و گفت خدا ترا جزای
خیر دهد یا ابا محمد شتران را بخوابان تا ما فرود آئیم انچنان کرد و برگشت بحرب ناگاه دید که گرد و غبار آشکار و رفع شد
از میان آن فارسی بیرون آمد مثل شیر که بجای خود را جات میکند ناگاه دید که آن ابوالاسود دئلی است گفت ای قاسم
زنان کجا اند گفت در اين وادی هستند پس شاد شد بعد از آن گفت تو در مکان خود باش تا به بینم حنظله چه میکند ناگاه
حنظله را دید که بمردی رسیده از آن قوم که آنمرد رجز میخواند و میگوید   اليوم اشفي باللسان قلبي   اكشف عني غمي
وكربي   انا الذي اعرف عند الضرب   معي رجال قد اتوا بالغضب   وقتیکه حنظله شعر او را شنید
گفت ای دشمن خدا در روز حشر به پیغمبر یزید چگونه تو شجاعت مینمائی وای بر تو با دوستان کسانی هستیم که فضل و حق
ایشان را کسی انکار نمیکند مگر حرامزاده بعد از آن هر یک از ایشان بر دیگری حمله کرد پس ابوالاسود او را ندا کرد یا ابا نعیم
دشمن خدا را اخذ کن و تعجیل نما پس حنظله حمله کرد و شمشیری بر بالای سر او زد و محاسن روی او را محو کرد به زمین افتاد با پاها
خود زمین را بحث میکرد وقتیکه اصحاب او این را دیدند حمیت و غیرت ایشان شکسته گردید پس بهزیمت گذشت ما سر از آن
بر گرفتند و مالک شدند وقتیکه مردی از ایشان این را دید عمامه خود را از سر بر داشته و لباس خود را پاره کرده فریاد کرد
ای بنی طغیه ای بنی کنده این تقصیر از اینها چه خیر است حرب را اخذ کنید ای اولاد کرام رادی کوه پس مارقان بر شیعه آل محمد
حمله نمودند پس اعدای خدا را اولیا طاقت نیست حنظله و ابوالاسود و قوم او قتال شدید نمودند وقتیکه مقدم لشکر دید آنچه
و آنانیکه با او بودند کردند گفت ما را علاج نیست مگر اینکه باهل حلب بنویسیم لشکر ایشان بکار ما آید پس بسوی ایشان

فرستادند شش هزار سواره و پیاده آمد بعد از آن او از اسبش پیاده گشته و بسایر شهرها کاغذ نوشتند و جنود باو رسید از هر مکان
و هر یکی از ایشان چند روز اقامه قتال نمودند پس لشکرها زیاده شد بر جنیفلیه و دره بصدف و آنانیکه با ایشان بودند گفتند ما را تاب
لشکر طاقت و تاب مقاومت نیست ندارد و با آن قوم مقاتله میکردند تا دره بصدف را کشتند و سرها و اسیران را از ایشان
گرفتند و زنان گرفتار شدند و ایشانرا با حمص آوردند و عموم اهل حمص گفتند این قوم بگذارید که سر حسین پسر دختر پیغمبر شما
شهر شما داخل شود خولی لعین را منع کرده با او مقاتله نمودند پس شش مرد و دوازده نفر زن از اهل شهر کشته شدند
انا لله و انا الیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تذییل است از برای بیان کردن امریکه با تقدم تعلق
دارد مدانکه از شعبی نقل شده وقتیکه اسیران را بمدینه حمص آوردند اهل حمص ایشان را نگذاشتند که بشهر ایشان داخل شوند
آن سر شریف را از باب رستن داخل کرده آوردند به کنیسه جرجیس راهب و در آنجا بیتوته کردند و رفتند در حالیکه خوشبه را
طلب میکردند لوط بن یحیی گفت خبر داد مرا کسیکه در بلد مستقیم بود که در آن چهار هزار شمشیر کشیده و هم قسم شدند که خولی و
کسانیکه با او هستند بکشند و سر شریف را از ایشان گرفته در بلد خود شان دفن نمایند تا سبب این ایشان را فخر باشد
بر دیگران این خبر بخولی رسید از آنجا که نشستند راه بیابان را در پیش گرفت و صاحب بعلبک نوشت پروانه ای برای ملاقات
خارجی و اسیر حسین بن علی است پس کنیزان بمزمارها و سایر آلات لهو بازی کردند ام کلثوم گفت نام این بلده چیست گفتند
بعلبک است گفت خدا اثر ایشان را گوارا نگرداند و بهار ایشان را ارزان و دستهای ظلمه را از ایشان کوتاه
نگرداند پس دعا و نفرین ام کلثوم در باره ایشان مستجاب شد راوی گوید آن لشکر در آنجا بیتوته کرده تا بصبح میخوردند و
شراب مینوشیدند بعد از صبح کوچ کردند راه جمی و وقت شام بصومعه راهبی رسیدند و فرود آمدند و سر شریف را
بالصومعه راهب نصب کردند در حالیکه سر شریف در بالای نیزه بود از هاتفی شنیدند که بر حسین مرثیه میگفت ام کلثوم
گفت تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت من پادشاه جنم با قوم خود آمدم که بحسین یاری نمائیم باو رسیدیم در حالیکه او را کشته
بودند راوی گوید وقتیکه آن قوم این را شنیدند دل ایشان ترسید گفتند دانستیم که ما از اهل آتش هستیم بدون شک و شبهه وقتیکه
شب داخل شد راهب از صومعه خود سر بیرون آورده بآن سر شریف نظر نمود در حالیکه نوری از آن بلند گشته عنان آسمان را
گرفته و نظر کرد دید که باب آسمان مفتوح گردیده ملائکه نازل میباشند و ندا میکنند یا ابا عبد الله علیک السلام پس راهب
را این حالت جزع و ناله نمود وقتیکه صبح کرده خواستند که کوچ نمایند راهب ایشان مشرف گشته گفت با شما چه چیز است
گفتند سر حسین بن علی است گفت مادرش کیست گفتند فاطمه دختر محمد راوی گوید راهب دست خود را بهم دیگر میزد و میگفت
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم احبار یهود راست گفته است در آنچه گفته اند گفتند که احبار و دانشمندان یهود چه گفته است
گفت میگویند زمانیکه این مرد را کشتند آسمان خون بارد و این از جهة این است که آسمان گریه نمیکند مگر برای پیغمبر یا وصی
و یا پسر وصی بعد از آن گفت و عجب است از امتیکه پسر دختر پیغمبر خود و پسر وصی پیغمبر را کشتند بعد از آن رو کرد بر کسیکه
مباشر امر آن سر شریف بود و گفت سر را بمن نشان ده تا باو نظر کنم گفت آنرا کشف و آشکار نمیکنم مگر در پیش روی
یزید لعین برای جایزه و آن بدره و کیسه ده هزار درهم است راهب گفت من آنرا بتو میدهم پس حاضر نمود برای او آن
دراهم را و آن سر را گرفته بکنار خود گذاشت متبسم نمود دندانهای پیشین او ظاهر شد پس خود را روی آن سر مبارک انداخت
میبوسید و میگریست و میگفت گران است بمن یا ابا عبد الله که در پیش روی تو مقتول نشدم و لکن زمانیکه فردا القیامت
میشود شاهد باش برای من در پیش جدت بر اینکه من شهادت میدهم باینکه غیر از خدا معبودی نیست و در اینکه

بدرستیکه محمد رسول او است بعد از آن سر را آورد گرد بعد از آنکه باسلام مشرف شد پس آن قوم رفتند نشستند دراهم را قسمت میکردند
ناگاه دیدند که آنها خزف و سفال گشته و در آنها نوشته شده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تذییل است که در آن امور چند
بیان میشود مدانکه روایات متقدمه مختلف است نسبت بامیر لشکر که ابن زیاد لعین ایشانرا با سرهای شریفه و حرم رسول خدا
از کوفه بشام فرستاده بتحقیق شناختی که بعضی از آن اخبار دلالت کرد بر اینکه امیر لشکر محضر بن ثعلبه بود و بعضی از آنها دلالت کرده
بر اینکه امیر لشکر خولی لعین بود و بعضی از آنها دلالت کرده بر اینکه رئیس و امیر لشکر زجر بن قیس لعین بود و بعضی دلالت کرده بر اینکه ابن
سعد ملعون امیر آن لشکر بود پس امیر و رئیس و امیر کل میشود و ظن من آنست که جمع و توفیق در میان روایات در اینباب آنست که محضر بن ثعلبه
امینی بود که سرهای شریفه و حرم را باو تسلیم کرده بودند و رئیس حرسه و محافظین سرها و حرم بود اما امیر لشکر و رئیس کل خولی لعین بود در وقت بیرون
آمدن از کوفه و ابن سعد لعین در وقت خارج شدن ایشان از کوفه تا بشام در کوفه مقیم و ساکن بود و از لشکر عقب مانده بود و بعد چند روز از
کوچ کردن ایشان سر کرده کی با ایشان رسید پس امیر و رئیس کل شد و مخفی نماناد بر تو که از بعض روایات استفاده میشود باین و تفصیلی از
بعض وجوه و آن آنست که آنرا در کتاب بحار از مفید او بن نما نقل کرده است و آن چنین است که عبید الله بن زیاد لعین بعد از فرستادن
او سر حسین را تدارک جوانان و اطفال و زنان او را دید یعنی بشتران سوار کرده و امر کرد دربستن دست مبارک علی بن الحسین بزنجیر زده و ایشانرا
با محضر بن ثعلبه عائذی و شمر بن ذی الجوشن در اثر سرها راه انداخته ایشان سرها را بردند تا اینکه بسرها امیر یزید ملحق شدند مخفی
نماند بر تو که در اینجا امری هست لابد است که بآن اشاره شود و آن آنست هر کس در روایات متقدمه و غیر آنها از روایات سایر
مجالس متقدمه و مجالس آتیه تامل نماید میداند ام کلثومیکه در آنها ذکر شده آن دختر امیر المومنین است از فاطمه زهرا و لکن با این
اشکالی وارد میشود و آن آنست که فقها ذکر کرده اند در باب نماز بر دو جنازه مختلفین زمانیکه جمع شد طفل صغیر و زن کبیر
مؤخر میداشتند و در اینباب استدلال نموده اند بآنچه الآن بقلب من آمد بخبر معتبر بحسب سند و در آنست بدرستیکه وفات نمود زید بن
عمر و مادرش ام کلثوم دختر امیر المومنین در یک روز و جمعی از صحابه و حسن و حسین بر جنازه حاضر شدند زید را مقدم و مادرش ام کلثوم را
مؤخر نمودند با این یک نماز گذاردند و ممکن است که گفته شود که این خبر اگرچه سندش معتبر است الا اینکه او در مقام تقیه وارد گشته و نیز
ممکن است گفته شود که ام کلثومیکه در قضیه طف حاضر بود دویم بزرگترین دختران امیر المؤمنین بود بعد از زینب و لکن از زنی بود که غیر از
فاطمه بود و لکن آنچه آنرا مساعدت میکند وجوه کثیره و امارات قویه و آنچه معتقد من بود آن اوست یعنی این خبر در مقام تقیه وارد گشته
است مخفی نماناد بر تو که من الآن به روایتی رسیدم که حکایت میکند از آنچه واقع شده در بعض منازل ما بین کوفه و شام این است آنچه ممکن
است آنچه در این روایت دارد عین خود این خبر باشد که در بعض روایات متقدمه است و اختلاف در میان آنها بحسب بعضی از
الفاظ و بحسب زیاده و نقصان بوده باشد هم چنین ممکن است که آنچه در آن روایت قضیه مستقله باشد و غیر آنچه در روایات متقدمه
است گذشته باشد و آن روایت است که صاحب معالم از بعض مناقب قدیمه ذکر کرده است که وقتیکه سر شریف سید شهدا را بشام حمل کردند
شب در پیش دیری از یهود فرود آمدند پس شراب خوردند مست شدند گفتند در نزد ما است سر حسین آن مرد یهودی گفت او را بمن نشان دهید
پس باو نشان دادند در حالتیکه در صندوق بود نوری از آن بجانب آسمان بلند میشد مرد یهودی از آن تعجب نمود آن سر را از ایشان به
طریق امانت گرفته پس بآن سر شریف گفت شفاعت کن برای من در نزد جدت خداوند تعالی آن سر را به نطق آورد گفت شفاعت من
برای کسانی است که محمدی باشند تو محمدی نیستی پس آن مرد یهودی اقربا و اقوام خود را جمع کرده آن سر مبارک را اخذ کرده در طشتی گذاشت
گلاب بآن ریخته و کافور و مشک و عنبر در آن افکنده و باولاد و اقوام خود گفت این سر پسر دختر محمد است بعد از آن گفت یا ابن رسول الله
زیرا که ترا زنده درک نکردم که در دست تو مسلمان شوم و در پیش روی تو قتال نمایم لکن الآن مسلمان شدم برای من شفاعت کن در روز
قیامت پس خداوند تعالی آن سر شریف را بنطق آورده بزبان فصیح گفت اگر مسلمان شوی من ترا شفاعت میکنم [illegible] سه مرتبه
گفت مسلمان شد مرد و اقوامش مسلمان شدند شاید این یهودی از راهب قنسرین باشد زیرا که او به سبب سر حسین مسلمان شد و ذکر او
در اشعار آمده و جوهری در جای آنرا در مرثیه حسین وارد کرده و نقل نموده بعد از آن میگوئیم امیدواریم از شیعه آل محمد برای من جزای را
بر کسیکه در وردی آمده و را و پیش [illegible] بعد از آن بگوئید و بر اینکه فوت شد از ما نصرت و اعانت کردن به بذل نمودن

جانهای خود را برای سرکار قرآن و برگزیده کان خدای رحمن بعد از آن و بهفاه براینکه از ما نصرت و یاری کردن فوت شد برای حرم و زنان
و عیال سید شباب اهل بهشت و قبیله کفار ایشانرا از کوفه برای آل ابوسفیان میبردند و خزانه و مصیبتها برقصور درجه ما و باین قیادت
حظ و نصیب ما از درجه ذره بهصدف و خطاکی که با شد دره الصدف مشی کرونداز و حسرت آن و زبان مکانیکه جانهای خود را بذل نموده و داد
خود شانرا یاری کردند پس اگر کویی که با تف نفع نمیدهد و در بچه در آن را مقدرت و اختیار رسد و دیت آن چیز را ذکر کن که با آن مقصود حاصل
شود آیا چیزی پیدا میشود که عوض باشد از بذل نمودن جان و ریخته شدن خونها در نصرت و یاری اولاد سید انبیا و سید اوصیا و سیدة النساء
و خامس اصحاب کسا پس میگویم زیارت آن مظلوم سید شهدا ارواحنا له الفداه بطریق مطلوب است به حیثیتیکه زیارت کننده عارف
بحق جد و پدر و مادر و برادر و اولاد طاهرین ع باشد چیز عظیمی است که خدای تعالی برای او اجر آن را از شیعیان ایشان ذخیره کرده است
و همچنین گریه کردن در مصائب آن بزرگواران پس خدای تعالی ایشانرا باین سبب در درجه بلند قرار داده است که در پیش روی او برای
شهادت فایز گردیده اند پس در اینجا حدیثی ذکر میکنیم که چشمهای عارفین بحق ائمه طاهرین و صادقین در ادعای بذل نمودن جانهای خود شانرا
و نصرت و یاری ایشان منور و روشن گردد و آن حدیثی است که ابن قولویه در کتاب کامل باسناد دادن آن بهشام بن سالم از ابی
عبدالله روایت کرده است در حدیث طولانی گفت مردی بخدمت آنحضرت آمد گفت یابن رسول الله آیا پدرت را زیارت میکنند
فرمود بلی گفت در نزد او نماز میگذارند فرمود در پشت سر او نماز میگذارند بر او مقدم نمیشوند گفت چیست اجر کسیکه بزیارت
او بیاید گفت بهشت اگر با امامت قایل میشوند گفت چه چیز است برای کسیکه از زیارت او اعراض نماید گفت حسرت است در یوم
حسرت گفت چیست اجر کسیکه در نزد او اقامت نماید گفت هر روز مقابل هزار ماه است گفت چیست اجر کسیکه در رفتن بزیارت
او خرج نماید گفت بیکدرهم هزار درهم میدهند گفت ثواب کسیکه بزیارت او میرود و در سفر وفات نماید چیست گفت ملائکه او را
مشایعت مینمایند و با او از بهشت حنوط و کفن میآورند و زمانیکه کفن کردند او را نماز میگذارند و از فوق کفن او را در کفن مینمایند
و در تحت او ریحان فرش مینمایند و زمین را برای او وسعت میدهند از پیش رو و از پشت سر و از بالای سر و در نزد پایهای او بمسافت سه
روز راه و دری از بهشت بر قبر او میگشایند و بر او داخل میشود روح و ریحان بهشت تا روز قیامت گفتم چیست اجر کسی که در نزد
او نماز بگذارد گفت هر کسیکه در نزد او نماز بگذارد در نزد قبر او دو رکعت نماز بگذارد سؤال نمیکند از خدای تعالی چیزی را مگر اینکه
خدای تعالی باو عطا میکند گفت چیست اجر کسیکه از آب فرات غسل نماید در حالتیکه اراده زیارت او را نموده باشد گفت گناهان او
ریخته میشود مثل روزیکه از مادر متولد شده گفت چه چیز است ثواب کسیکه برای زیارت او تدارک دیده بجهت علتی که باو رسیده برود و نتواند
برود گفت خدای تعالی باو عطا میکند در عوض هر درهمی که انفاق کرده حسنات مثل کوه احد و چند مقابل آن باو عوض میدهد از
آنچه انفاق کرده و میگرداند از او از بلا آنچه را نازل شده که باو برسد و از او دفع میکند و او را حفظ میکند در مال و گفت چیست اجر کسیکه
او را در راه او بکشند بامیکه سلطان باو ظلم و جور نماید و او را بکشد گفت اول قطره خونیکه از او ریخته میشود خدای تعالی جمیع گناهان
او را می‌بخشد و طینت او را که از آن ملائکه خلق شده غسل میدهند و میشویند تا خالص میشود چنانکه طینت مخلصین خالص شده
و میرود از طینت او چیزیکه مخلوط گشته با آن از خباثت شیاطین اهل کفر و قلب او را میشویند و شرح میکنند و با ایمان مملو مینمایند
پس ملاقات میکند خدای تعالی را در حالتی که خالص شده میشود از هر چیزیکه مخلوط میشود با آن از ابدان و قلوب و نوشته میشود
برای او شفاعت کردن در اهل بیت او و در هزار نفر از برادران او و باو نماز میگذارند ملائکه با جبرئیل و ملک الموت و کفن و حنوط
او را از بهشت میآورند و به قبر او وسعت میدهند و در قبر او چراغها میگذارند و چند در از بهشت بقبر او میگشایند و ملائکه
از طرفهای بهشت باو میآورند و بعد از هیجده روز او را بحظیره و باغهای بهشت میبرند در آنجا میباشند با اولیاء الله تا میرسد با نفخه
که چیزی را باقی نمیگذارد و قتیکه نفخه ثانیه دمیده میشود و از قبر خود بیرون میآید اول کسیکه رسول خدا و امیرالمؤمنین و اوصیاء
با او مصافحه مینمایند او میشود و باو مژده میدهند و باو میگویند و تهنیت میگویند بر حوض کوثر و از آن مینوشد و سیراب میکند
هر کسی را که دوست میدارد گفت چیست اجر کسیکه او را حبس نموده باشند بجهت آمدن او بزیارت گفت در عوض هر روزیکه حبس
نموده باشند و غمگین باشد یک فرحه و سرور در روز قیامت گفت اگر بعد از حبس او را زده باشند در راه بزیارت گفت

بهر ضربتی یک حوری و بهر دردی که داخل میشود بر بدن او هزار هزار حسنه میدهند و هزار هزار گناه او را محو میکنند و هزار هزار
درجه میدهند و از همصحبتهای رسول خدا میباشد تا از حساب فارغ میشوند و حاملان عرش باو مصافحه مینمایند و باو میگویند
هر چه میخواهی سؤال کن و ضارب او را برای حساب میآورند چیزی از او سؤال نمیکنند و حساب چیزی را از او نمیخواهند از بازو و اوگرفته
میآورند نزد ملکی از ملائکه او را می‌بخشد و باو یک شربت از حمیم و یک شربت از غسلین تحفه میدهد و او را در آتش در بالای کوههای
گذارند و باو میگویند بچش جزای آنکه دستهای تو مقدم کرده است در باره این کسیکه او را زده و حال آنکه او مهمان خدا
و مهمان رسول خدا بوده و منضرب را بابا به جهنم میآورند و باو میگویند که نظر کن بضارب خود و بآنچه او ملاقات کرده است آیا سینه
خود را شفا داده به تحقیق از برای تو از او قصاص کشیدند پس میگویند حمد خدا یرا است و مراد پسر رسول خود را یاری کرد و نیز
در کتاب مذکور باسناد او از ابی عبدالله ع که گفت إِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مَلَائِكَةً مُوَكَّلِينَ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ فَإِذَا هَمَّ الرَّجُلُ
بِزِيَارَتِهِ أَعْطَاهُمْ ذُنُوبَهُ فَإِذَا أَخْطَأَ مَحَوْهَا ثُمَّ إِذَا أَخْطَأَ ضَاعَفُوا حَسَنَاتِهِ فَلَمْ تَزَلْ حَسَنَاتُهُ تُضَاعَفُ
حَتَّى تُوجِبَ لَهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ اكْتَنَفُوهُ وَقَدَّسُوهُ وَيُنَادُونَ مَلَائِكَةَ السَّمَاءِ أَنْ قَدِّسُوا زُوَّارَ حَبِيبِ
حَبِيبِ اللّٰهِ فَإِذَا اغْتَسَلُوا نَادَاهُمْ مُحَمَّدٌ يَا وَفْدَ اللّٰهِ أَبْشِرُوا بِمُرَافَقَتِي فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ نَادَاهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ [illegible]
ملائکه است که موکل اند به قبر حضرت حسین و قتیکه مرد قصد زیارت او را کرد گناهان او را میدهند بایشان زمانیکه قدم برمی
دارد حسنات او را مضاعف نمایند پس حسنات او مضاعف شود تا باعث شود که او داخل بهشت گردد بعد از آن او
را حاطه میکنند و او را تقدیس میکنند و ملائکه آسمان را ندا میکنند که تقدیس نمائید زوار حبیب حبیب خدا را پس زمانیکه غسل میکنند ایشانرا
محمد ندا میکند که ای مهمانان خدا مژده باد شما را برفاقت من در بهشت بعد از آن امیرالمؤمنین ایشانرا ندا میکند که من ضامنم
بحوایج شما و دفع کردن بلا از شما در دنیا و آخرت بعد از آن ملائکه ایشان را از یمین و یسار حاطه میکنند تا برگردند باهل عیال خودشان
رجوع میکنند بحدیث میگویم مثل زیارت و در بسیاری و بزرگی فضیلت مثوبات و درجات بلکه در عدم نهایت آنها گریه و نوحه و جزع
و پاره نمودن گریبان و خاک بسر پاشیدن در مصائب آل محمد پس از این مرتبه عالیه کتب سامیه و مناقب واضحه ظهور است
حیثیتی که روشنی مجد و شرف آن نور را روشن میکند بلکه این مرتبه را حاطه میکند شرف و عزت از اطراف آن پس نهایت
مخایل و آثار شرافت بر شمایل و اطراف آن با همه این میگویم هیهات هیهات کجا عوض میشود فرع از اصل و کجا عوض و بدل
میشود سیم و زر از اکسیر اعظم پس این اشخاصیکه در پیش روی حضرت سید الشهدا ارواحنا له الفداه بدرجه شهادت رسیدند و فوز عظیمی
که سابقی بایشان سبقت و لاحقی بایشان لاحق نمیشود فیا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما

مجلس بیست و نهم

از کتاب کسیر العبادات در اسرار الشهادات در بیان داخل شدن حرم و اهل بیت در دمشق میگویم بدرستی آنچه آلی مخنف در مقام
ذکر کرده است اینست وقتیکه در سیر کردن جد و جهد نمودند تا داخل دمشق پس دیدم بازارها را بسته اند و مردم گویا که مستند پس مرد
پیش یزید لعین آمد و گفت خدا چشمهای ترا روشن کرده ایها الخلیفه گفت چه چیز است گفت سر حسین را آورده اند یزید لذرنا
باو گفت خدا چشمهایت ترا روشن نکند امر کرد او را حبس کردند و امر کرد که صد و بیست علم گشودند باستقبال سر حسین بردند
پس علمها گشوده و از تحت آنها صدای تکبیر و تهلیل بلند شد ناگاه از تحت آنها هاتفی میگفت جَاؤُوا بِرَأْسِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ
مُحَمَّدٍ مُتَرَمِّلاً بِدِمَائِهِ تَرْمِيلاً لا يَوْمَ أَعْظَمَ حَسْرَةً مِنْ يَوْمِهِ وَأَرَاهُ رَهْناً لِلْمَنُونِ
قَتِيلاً فَكَأَنَّمَا بِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَاراً عَامِدِينَ رَسُولاً وَيُكَبِّرُونَ إِذْ قُتِلْتَ
وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ حاصل مضمون آنکه ای پسر دختر محمد سر ترا آوردند در حالیکه خون آلود بود
روزیکه از آن روز از جهت حسرت عظیم تر نیست آنرا رهن مرگها نموده اند گویا که ایشان ای پسر دختر محمد قصداً و آشکارا رسول را
کشتند و تکبیر میگویند زمانیکه ترا کشتند و حال آنکه تکبیر و تهلیل را کشته اند سهل میگوید مردم از ابواب خیزران داخل شدند من در میان
ایشان داخل شدم ناگاه دیدم بجهه سر آوردند دیدم سر آن عریان سوار نموده اند و سر شریف حضرت حسین در دست

لعین است و او میگوید من صاحب نیزه دراز و صاحب دین اصلیم من سر سید وصیین را کشتم و سر او را برای امیرالمؤمنین یزید آوردم ام کلثوم گفت
دروغ گفتی ای لعین ابن لعین الا لعنة الله علی الظالمین وای بر تو فخر میکنی بر یزید لعین بکشتن من محمد جبرئیل و میکائیل و بکشتن کسیکه
نام او بر سرادق عرش نوشته شده و کسیکه ختم رسالت کرد خدا ابجد او سید المرسلین و جمع و قلع کرد بتیغ بیدریغش مشرکان را پس کجا پیدا
میشود مثل جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا پس خولی اصبحی لعین با او متوجه گشته گفت تو دختر مرد شجاعی
قافیه گوی بعد از آن عباس را آوردند که قشعم جعفی آنرا حامل بود بعد از آن سر حر بن یزید ریاحی را آوردند بعد از آن سر عون آمد که
سنان بن انس نخعی آنرا حامل بود و از پی ایشان سایر سرها آمدند سهل گوید ضعیفه آمد که آنرا بر شتر لاغر و عریان سوار کرده بودند و
در روی او برقع بود از خز تیره رنگ و او ندا میکرد وا محمداه و جداه و علیاه و حسناه و حسیناه و عقیلاه و عباساه و ابعداه
و اسوء صباحاه سهل گوید من رو با او آوردم من صیحه زد افتاده غش کرد وقتیکه از غش بیدار گشت و با او نزدیک شدم و با او گفتم ای
سیده من چرا این صیحه میزنی گفت آیا از خدا و رسول او حیا نمیکنی که بحرم رسول خدا تماشا میکنی گفتم بخدا قسم ربه نه از برای تماشا نظر
کردم گفت تو کیستی گفتم من سهل بن سعید شهرزوری ام و من از دوستان شمایم بعد از آن رو به علی بن الحسین کرده گفتم ای مولای من آیا
ترا حاجتی هست بمن فرمود آیا از زر و سیم چیزی داری گفتم هزار دینار و هزار درهم دارم گفت چیزی از آنها جدا کن باین شخص که حامل این سر است
بده و با او بگو که این سر را از زنان کنار نماید تا مردم تماشا کردن با آن از زنان اعراض نمایند سهل گفت من امر او را عمل آوردم بجدب
او برگشتم و عرض کردم ای مولای من آنچه امر کرده بودی بجا آوردم من گفت خدا ترا در روز قیامت با ما محشور گرداند بعد از آن
علی ابن الحسین انشاد کرده میگفت اُقادُ ذلیلاً فی دمشقَ کانّنی من الزنج عبدٌ غاب عنهُ نصیرهُ
وجدّی رسولُ الله فی کلّ مشهدٍ وشیخی امیرُ المؤمنینَ امیرٌ فیا لیتَ لم انظر دمشقَ
ولم یکن یزیدُ یرانی فی البلادِ اسیرٌ حاصل مضمون آنکه مرا ذلیل و خوار در دمشق میگردانند گویا که من
از زنج عبدی هستم که ناصر و معین او غایب شده است و حال آنکه جدم رسول خداست در هر جا و پدرم امیرالمؤمنین است پس کاش
دمشق را ندیده بودم و یزید مرا در شهر خود اسیر نمیدید سهل گوید پس غرفه بلندی را دیدم که چهار زن در آن بودند و در میان ایشان
زن عجوزه خمیده بود وقتیکه سر حسین بمقابل آن غرفه رسید آن عجوزه ملعونه برجست و سنگی برداشت از ثنایای حسین زد
وقتیکه این را از آن ملعونه دیدم گفتم خدایا او را با زنانیکه با او هستند هلاک کن بحق محمد و آله اجمعین گفت کلام من تمام نشده
بود آن غرفه فرو ریخت آن ملعونه با زنانیکه با او بودند هلاک شدند این آنچیزیست که ابومخنف در این مقام ذکر کرده است و سید در
ملهوف گفته وقتیکه بدمشق نزدیک شدند ام کلثوم شمر لعین را نزدیک خود طلبید در میان آن ملاعین بود و با او گفت مرا حاجتی
است بتو گفت حاجتت چیست گفت زمانیکه ما را بشهر داخل نمودند ما را از دروازه داخل کن که تماشائیان کمی باشد و کمتر باشد
و امر کن این سرها را از میان محامل خارج کنند و از جاده ها دور و کنار نمایند زیرا که ما از کثرت نظاره کنندگان خوار و
ذلیل میباشیم در این حالت که هستیم آن ملعون در جواب سؤال او امر کرد سرها را به نیزه زده در میان محامل بردند از عداوت و کفر
آن ملعون و ایشان را در میان نظاره کنندگان با این صفت و حالت بردند تا ایشان را بدر دمشق آوردند در باب مسجد جامع نگاه داشتند
در جائیکه اسیران آنجا نگاه دارند و در بحار گفته و صاحب مناقب روایت کرده باسناد خود از زید از زید و از پدران خود از سهل بن
سعد گفت خارج شدم به بیت المقدس تا به وسط شام آمدم ناگاه بمدینه رسیدم که انهار جاری و اشجار او بسیار بود و حجب
و پرده ها دیبا آویخته بودند و ایشان فرحناک و مسرور بودند و در نزد ایشان زنان دف و طبل میزدند و پیش خود گفتم
من برای اهل شام عیدی نمیدانم پس قومی را دیدم که بیکدیگر حدیث میگویند گفتم ای قوم آیا شما را در شام عیدی هست
که ما نمیدانیم گفتند ای شیخ ترا غریب می بینم گفتم من سهل و با پیغمبر بوده ام پیغمبر را دیده ام گفتند ای سهل آیا تعجب نیست که از آسمان

خون نمیبارد و زمین اهل خود را فرو نمیبرد گفتم بجهت چه گفتند این سر حسین عترت محمد را از زمین عراق هدیه میبرند
مردم شادی میکنند گفتم از کدام باب داخل میشود بیابی اشاره کردند که آنرا باب ساعات میگفتند گفت در آن هنگام که ما
در این حالت بودیم دیدیم علمها پیدا شدند بعضی از عقب بعضی ناگاه دیدم سواری را که در دستش لوائی بود در بالای آن بود سر
اشبه الناس برسول خدا از جهت رو ناگاه دیدم از عقب او زنانی را که بر شتران عریان سوار کرده اند من با اول آنزنان
نزدیک شدم با او گفتم ای دختر تو کیستی گفت من سکینه دختر حسینم با او گفتم آیا بمن حاجتی داری سهل بن سعدم که جد ترا دیده و از او
حدیث شنیده ام گفت ای سهل بحامل این سر بگو که سر را از پیش روی ما کنار برد تا مردم تماشا کردن با او از ما اعراض کرده بحرم
رسول خدا تماشا نمایند سهل گوید نزدیک صاحب این سر مبارک رفته با او گفتم آیا میتوانی حاجت مرا بجا بیاوری و چهارصد دینار
از من بگیری گفت حاجت تو چیست گفتم اینست که این سر را از پیش حرم ببری پس چنین کرد آنچه با او وعده کرده بودم دادم
بعد از آن سید گفته که روایت شده که بعض فضلا تابعین وقتیکه در شام سر حسین را مشاهده نمود خود را یکماه از جمیع اصحاب خود
پنهان نمود اصحاب وقتیکه او را دیدند بعد از آنکه او را مفقود کرده بودند از سبب پنهان شدن او سؤال کردند گفت
آیا نمی بینید آنچه بما نازل شده بعد انشاد کرده میگفت جاؤا برأسکَ یا ابنَ بنتِ محمدٍ قتلوا جهاراً
عامدینَ رسولاً قتلوکَ عطشاناً ولمّا یرقبوا فی قتلکَ التأویلَ والتنزیلَ ویکبّرونَ
بانْ قُتلتَ وانّما قتلوا بکَ التکبیرَ والتهلیلَ گفت شیخی آمد بزنان حسین نزدیک شد در حالی
که اهل بیت را در قرب باب مسجد نگاه داشته بودند گفت حمد خدایرا که شما را کشت و شهرها را از مردان شما راحت
نمود و امیرالمؤمنین را بر شما مسلط گردانیده علی ابن الحسین با او گفت ای شیخ آیا قرآن خوانده گفت آری گفت آیا
این آیه را میدانی که خدا فرموده قُل لا اَسئلکم علیه اجراً الّا المودّةَ فی القربی شیخ گفت اینرا
خوانده ام حضرت فرمود ما قربی هستیم آیا این آیه را خوانده اِنّما یریدُ الله لِیُذهِبَ عنکمُ الرجسَ
اهلَ البیتِ ویطهّرکم تطهیراً شیخ گفت این آیه هم خوانده ام حضرت گفت ما اهل بیتی هستیم
که خدای تعالی ما را بآیه تطهیر مخصوص گردانیده است الشیخ راوی گوید پس شیخ ساکت شده و پشیمان گشت از آنچه آنرا گفته بود
و گفت ترا قسم میدهم بخدا شما ایشان هستید علی ابن الحسین گفت بخدا قسم ما ایشان هستیم بدون شک و قسم بحق جد ما رسول خدا ما ایشان
هستیم پس شیخ گریست و عمامه خود را انداخت سر خود را بسوی آسمان بلند کرد عرض کرد خداوندا من از دشمنان آل محمد بری هستم از
جن و انس بعد از آن گفت آیا برای من توبه هست گفت بلی اگر توبه کنی خدای تعالی توبه ترا قبول میکند و با ما باشی گفت توبه کردم پس حدیث و خبر
شیخ به یزید بن معاویه رسید امر کرد او را کشتند و در بعض طرق این روایت قتل شیخ ذکر نشده است و در آن بعض هست که شیخ سر برهنه
گفت خدایا من بسوی تو برگشتم و بری هستم از دشمن آل محمد و از کسانیکه اهل بیت محمد را کشتند هر آینه قرآنرا خوانده بودم و پیش از این
روز اینرا ندانسته بودم و چیزی از سید نقل کرده اند و در کتاب اقبال که او گفت در کتاب مصابیح دیدم باسناد او برای جعفر بن محمد
گفت من گفت ابی محمد بن علی که از پدرم علی بن الحسین سؤال کردم از کیفیت حمل کردن یزید او را گفت مرا بر شتر سرکش عریان سوار
کرده و سر حسین را به نیزه زده و زنان را با ما بر استرها سوار کردند که ایشان در بالای استر ناگاه باین طرف و گاه بان طرف منقلب میگشتند
و در عقب من آوردند و مستحفظین در پشت سرها بودند و هر وقتیکه یکی از ما گریه میکرد به نیزه او را سر او میزدند تا داخل دمشق شدیم منادی
ایشان ندا کرد ای اهل شام اینها اسرای اهل بیت ملعونند و در روایت بعضی هست بنا بآنچه آنرا بعضی نقل کرده است بعد از آن نوزده
علم سرخ نزدیک شد و نزدیک شدند اسیران روگشاده بی پرده و بعد از آن سر عباس بن علی آمد که آنرا ثعلبة بن مرة کلبی حامل بود
و در دست او نیزه طویلی بود میگفت من صاحب نیزه طویلم که بان در میان جنگ بر دشمنان حمله میکنم بآن نیزه آل محمد را از دم
زیرا که در قلب من از ایشان عداوت داده شده و غم بزرگ بود ام کلثوم با او گفت وای بر تو فخر میکنی بکشتن آل محمد مرگ بر تو باد لعنت
خدا پس آن ملعون قصد کرد که تازیانه بمظلومه را بزند پس ترسید که خلق او را مذمت کنند بحالت که شنید بعد از آن سر جعفر بن علی آمد

که سر زهیر بن قین را ... جوشن حبابی لعنه الله آنرا حامل بود و بعد از آن سر محمد بن علی آمد بعد از آن سر ابوبکر بن علی آمد که آنرا امین بن حرث جعفی حامل بود بعد از آن
سر علی ابن الحسین آمد که مرة بن قیس همدانی لعین آنرا حامل بود و بعد از آن سر عون بن علی آمد که جابر لعین آنرا حامل بود و بعد از آن سر
قاسم بن حسن آمد که محمد بن اشعث کندی لعین آنرا حامل بود و بعد از آن سر یحیی بن علی که عمیر بن شجاع کندی آنرا بر دوش داشته بود و بعد از آن
سر عبد الله بن حسن عقیل آمد که قیس بن ابی مرة خزاعی آنرا حامل بود و بعد از آن باقی سرها آمد بعد از آن سر شریف حسین بن علی آمد که او
شبیه‌ترین مردم بود به رسول خدا که خولی بن یزید اصبحی آنرا حامل بود و گفته‌اند غیر او آنرا حامل بود و از امالی صدوق نقل کرده
اند که گفته‌اند وقتیکه به دمشق داخل شدیم زنان و اسیران را در روز گشاده رو داخل نمودند و اهل شام جفاکار گفتند ما بهتر از اینها اسرا
ندیده‌ایم شما کیستید سکینه دختر حسین گفت ما اسرای آل محمدیم پس ایشان را در مسجد نگاه داشتند در جائیکه اسرا را نگاه میداشتند و در
کتاب بحار از خرایج نقل کرده است از منهال بن عمرو که گفت من بخدا قسم سر حسین را دیدم وقتیکه حمل کردند و من در دمشق بودم و در پیش روی
سر سوره کهف را میخواند تا رسید باین آیه ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس خدا تعالی بزبان فصیح او را
بنطق آورد گفت عجیب‌تر از اصحاب کهف کشتن و حمل کردن منست   تذییلیست که در آن بیان بعضی از امور میشود در آنکه بعضی
روایات این مجلس ناطق است باینکه زنان و اسیران را در روز گشاده رو بدمشق داخل کردند و سید نیز در کتاب ملهوف باین معنی اشاره
کرده است بقول خود و سار بهم الی الشام کما یسار بسبایا الکفار یصبح وجوههن لاهل الاقطار یعنی ایشانرا بشام بردند چنانکه اسیران کفار را
میبرند و اهل اقطار و اطراف روی ایشانرا تماشا میکنند ولکن در ماهمین شناختی تحقیق را در اینباب یعنی با آنچه بآن توفیق و جمع میان
روایات مختلفه حاصل میشود پس بآن رجوع کن بعد مخفی نماند بر تو که در اینجا نکته دقیقه هست لابد است که بآن اشاره شود و آن اینست که زنان
و دختران از حرم رسول خدا قیاس نمیشود بدیگر از آنهائیکه از زنان عالمیان زیرا که عیون و ابصار خائنه قادر نیستند که بآن نظر نمایند و
قلوب صاحب ریبه استطاعت ندارند که در مخصوص ایشان ریبه و خیانتی به خیال آورند پس مقصود از این کلام سلب قدرت و اختیار
نیست در اینمقام بلکه مقصود از این کلام است که چشمها و قلوب اگر بفعل خودشان نظر بریبه و شک کنند نسبت بایشان در همان حال مبتلا
میشوند و عقاب و عذاب در آن آنها معجل میشود گویا که این معنی در قلوب اخیار و اشرار مردم مرکوز است یا یعنی قول سهل بن سعد را
که گفت بخدا قسم بریبه بشما نظر نکردم و اگر خواهی به نمط دیگر که واضحتر باشد تعبیر نمائی بگو که آیه تطهیر باینمقام نازل است و بعبارة
اخری این از خواص حرم صاحب نبوت مطلقه و ولایت مطلقه است آیا نظر نمیکنی باینچه خدا بایشان عطا فرموده از هیبت و عظمت لاهوتیه
ملکوتیه و آن اینست که پیش سهل بن سعد افتاد غش کرد بمحض صیحه زدن آن دختر صغیره سکینه دختر امام اگر گوئی امر چنانکه ذکر کردی
بوده است پس چرا امت جمیع حرم و اسیران متوجه بود براینکه سرها را از محامل دور کردند تا خلق بآنها نگاه کردن مشغول باشند تا بحرم نظر نکنند
میگویم جواب از این سؤال بر چند وجه است اول اینست که این از محذرات باب امر بمعروف و نهی از منکر بود و بتقریب ظاهر است دوم
اینست که ایشان در مقامی بودند که تالی عصمت است بلکه جماعتی از ایشان معصوم بودند بآنمعنی که بآن اشاره گذشت و بعبارة اخری
ایشان قرب خلقند باصحاب ولایت مطلقه و کسانیکه معادن رحمت و کرم و جود و عفو اند پس اراده کردند که خدا تعالی عذاب را
بر مردم تماشاکنان تعجیل نماید سیوم آنکه ایشان عالم بودند بمقامات سید الشهدا و مقامات سر شریف او روحی له الفداه خواستند
که احزان و اندوه آن سر شریف علاوه نباشد به بسیار نظر کردن مردم بایشان   مجلس سی ام از کتاب اسیر عبادات در اسرار
شهادت در بیان بحالیست که یزید علیه اللعنه در آنحالت بود در وقت وارد شدن بشیر و هم حسنین در بیان آنچه باینمقام تعلق
دارد و آنکه جمعی بروایت مخنف نسبت داده اند که او ذکر کرده است وقتیکه بشیر به یزید لعین وارد شد سر شریف را بسته بود و پا بایشیر را
در میان طشتی که در آن آب گرم بود گذاشته بود و در پیش روی او طبیبی نشسته بود و معالجه میکرد و در نزد او جمعی از بنی امیه بودند و او را
حکایت کردند راوی گوید از تفصیل حال یعنی عصابه بستن او سؤال کردم گفتند او در روزیکه حسین را کشتند در منظر و غرفه خود نشسته
بود و در تحت آن غرفه زنان مغنیه دف زدند و رقص بازی میکردند و او بایشان تماشا میکرد در ساعت بشیر مژده کشتن حسین را آورد
بسیار فرحناک و مسرور گردید و امر کرد کنیزان مغنیه بخوانند راوی گوید در آن تماشا او مسرور و مشغوف بود ناگاه از غرفه بروی زمین
افتاد و سر او و دست راست و پای او شکسته شد و هشت عدد از دندانهای او افتاد و چشم راست او معیوب گردید راوی گوید وقتیکه

این واقعه باو عارض شد سرورش به غمگینی مبدل گردید او را به مجلس خود بردند پس امر باحضار طبیب نمود طبیب آمد او را مداوا نمود
و بعضی گفته‌اند راوی میگوید وقتیکه قاصد نامه را در پیش روی او بزمین گذاشت و گفت ای امیر خدا چشمهای تو را روشن گرداند به
وارد شدن سر حسین یزید لعین خشمناک باو نگریست و گفت خدا چشمهای ترا روشن نگرداند بعد از آن به طبیب گفت زود
بعمل آور آنچه میخواهی راوی میگوید پس طبیب اصلاح جمع اجزائی را که اراده اصلاح آنرا داشت بعد از آن کتاب را بر داشته
گشود و خواند وقتیکه بآخر رسید سر انگشتان خود را گزید و بمرتبه نزدیک بود که سر انگشتان را قطع کند بعد از آن گفت قسم
بکعبه مصیبت بزرگست و کتاب را داد به آن کسانیکه در اطراف بودند از بنی امیه وقتیکه ایشان کتاب را خواندند نیز تکلم کردند
بمثل کلام او مگر مروان بن حکم زیرا که او مسرور و خندان بود از اینجهة خدا تعالی حلاوت ایمان را از قلب او قطع کرد بعد
از آن گفت این اخیر نیست که دستهای شما کسب کرده است مفید و ابن نما گفته‌اند که عبد الله بن ربیعه حمیری روایت
کرده است گفت من در دمشق در نزد یزید لعین بودم ناگاه زحر بن قیس آمد به مجلس داخل شد یزید باو گفت وای بر تو
چه خبر است گفت مژده باد ترا ای امیر المؤمنین خدا بتو فتح و نصرت داد حسین بن علی با وارد شد با هجده نفر از اهل
بیت خود و شصت نفر از شیعیان خود پس ما بسوی ایشان رفتیم از ایشان سؤال کردیم یا بحکم امیر در آیند یا با ما قتال نمایند پس
ایشان قتال را بر قبول کردن حکم امیر عبید الله بن زیاد اختیار کردند پس وقت صبح با ایشان هجوم آوردیم و از هر مکان
ایشان را احاطه نمودیم با شمشیرها سرهای ایشان میریختند و به کوهها و گودالها پناه میبردند چنانکه کبوتر از باز پناه میبرد پس بخدا
قسم یا امیر المؤمنین نگذشت مگر بقدر وقتیکه ناقه را نحر میکنند تا همه آنها را کشتیم پس جسدهای ایشان برهنه و رختهای ایشان
خون آلود و روهای ایشان خاک آلود در روی خاک افتاده آفتاب بایشان تابیده و باد بر ایشان میوزد و زوار ایشان
حیوانات بیابان گشته یزید لعین قدری سر خود را بزیر انداخت بعد از آن سر خود را بلند کرد و گفت من در طغیان شما راضی
بودم بدون کشتن حسین اما اگر من با او بودم هر آینه از او عفو میکردم و در ذیل خبر سهل بن سعد که اولش گذشت باین
نهجیکه صاحب مناقب آنرا روایت کرده است که داخل شدند به یزید لعین و من با ایشان داخل شدم و یزید در بالای تخت نشسته بود
و بر سر او بود تاج مکلل بدر و یاقوت و در اطراف او بسیاری از مشایخ قریش نشسته بودند وقتیکه حامل سر شریف روحی له الفداه
داخل شد در حالتیکه میگفت اوقر رکابی فضة و ذهبا انا قتلنا السید المحجبا قتلت خیر الناس
اما و ابا و خیرهم اذ ینسبون النسبا حامل گفت رکاب مرا از سیم و زر پر کن زیرا که سید محجب را کشتم بهترین
خلق را از حیثیت مادر و پدر کشتم گفت اگر میدانستی که او بهترین خلق است چرا کشتی گفت امید داشتم بجایزه تو پس امر کرد
که گردن او را زدند پس سر او را جدا کردند و در ذیل بعضی از روایات متقدمه از مفید و ابن نما است که بعد از روانه کردن سرها اهل
بیت را در اثر سرها فرستاد با محفر بن ثعلبه عایذی و شمر بن ذی الجوشن پس ایشان اهل بیت را بردند تا لاحق شدند بقومیکه سرها با ایشان بود
و علی بن الحسین در طریق یک کلمه با آنقوم نگفت و با ایشان تکلم نکرد تا بدمشق رسیدند وقتیکه بدر یزید رسیدند محفر بن ثعلبه باواز بلند
گفت که فاجران لئام را بنزد امیر المؤمنین آورده علی بن الحسین جواب داد کسیکه مادر محفر او را زائیده اشر و لئیم تر است و گفته‌اند
این جواب از یزید صادر شد و در بعضی کتب هست که یزید گفت قد کنت ارضی من طاعتکم بدون قتل الحسین اما لو کنت صاحبه لعفوت
عنه   خدا قبیح گرداند روی مرجانه را در مناقب گفته که عبد الرحمن بن حکم در مجلس یزید نشسته بود گفت و انشاد نمود   لهام
بجنب الطف ادنی قرابة من ابن زیاد العبد ذی الحسب الوغل سمیة امسی نسلها عدد الحصی
و بنت رسول الله لیست بذی نسل یزید گفت خدا لعنت کند این مرجانه را زمانیکه بقتل حسین بن فاطمه رسید اگر من
صاحب او بودم هر چیزیکه از من سؤال میکرد هر آینه عطا میکردم و از او مرگ را دفع میکردم بهر چیزیکه استطاعت داشتم اگر چه در آن باب
بعض اولادم هلاک میگشت ولکن خدا تعالی امری را که حکم کرد آشکار کردن نمود و در روایتی هست که یزید ابن زیاد را به عبد الرحمن
پنهان کرد و گفت سبحان الله ترا جایز نیست در اینموضع ساکت شدن   تذییلیست که در آن بعضی از امور ذکر میشود در آنکه هر کس
اخذ نماید مجامع روایاتی را که در این مجلس و ما قبل و ما بعد است میداند که یزید شاد و مسرور گشته بچیزی در عمر خود بمثل فرح و سرور او
بکشتن سید الشهدا و میداند در حالتیکه آنچه ابن زیاد کرد با امر او بود در حالتیکه یزید در اضطراب و تشویش بود بعد از آمدن بشیر

بیانش اینست وقتیکه بشیر باو وارد شد او را مژده داد که اسرا و سرهای مطهره بقرب دمشق آمده اند بر انگیخته شدن فتنه و آمدن
او آوردن مردم را بخیال کرده در بیستیکه آنچه موش کرده است آنرا معاویه و آنانیکه با او بودند و پیش از او بودند از ستم نان
ایشان در قلوب اهل شام و اطراف آن با تسویلات و دسایس و اکاذیب و اباطیل و با هزار حیله و مکر در خت عداوت
امیر المؤمنین و سید الوصیین و اهل عترت او را مقاوم و مقابل میشود با آنچه اهل شام آنرا بچشمهای خودشان مشاهده
کنند یعنی بودن اهل بیت را در حالت که سرهای مردان ایشان بالای نیزه ها و زنان و اطفال ایشان در ذلت اسیری
رسید که اهل شام فتنه برپا نمایند با و هجوم آورشوند پس کرد آنچه کرد از کرندن انگشتان خودنما نزد یکشد که اهل خود را
قطع کند و گفت آنچه گفت از قول خود که این بسیار بزرگ مصیبت است قسم برب کعبه و این تو هم را موذی بزرگان بنی امیه نیز
و وقتیکه حرم و اسیران بدمشق داخل شدند و در هر وقت و ساعت با وخبر میآوردند از فرح و سرور و لهو و لعب و دف و طبل زدن اهل
و آنانیکه آن روز را مثل عید قرار داده اند دلیست که کفر ایشان مثل کفر او از امور ثابته است پس اضطراب او و زایل و قلبش مطمئن
گردید و حرص او علاوه شد بر اینکه تاکید و مبالغه نماید خلق در ذلیل کردن و حقیر شمردن و شماتت و استهزاء نمودن باهل بیت رسولخدا
و تکلم نماید احدی بچیزیکه در آن مدح و منقبت اهل بیت باشد پس از آنچه امر کرد که آن شیخ تائب و اعتقاد کننده بفضایل الرسول
را کشتند اظهار کرد بگشتن حامل سر شریف از جهة آن آیات که خواند با اینکه او که از انصار و اعوان او بود و شیخ آمرزد حامل
سر شریف خولی بن خولی بود و احتمال دارد که غیر او باشد بعد اعوان یزید و رئیسان جنود و عساکر او وقتیکه عالم بودند با آنچه
او دوست میدارد و به ذکر آن شاد میباشد از ذلیل کردن اهل بیت و استحقار ایشان و شماتت و استهزاء نمودن با ایشان
و عالم بودند با آنچه او دشمن میدارد از جاری کردن منقبت و فضیلت اهل بیت بر زبان خودشان ذکر کرد زحر بن قیس خبر را که ذکر
کرد از زینت دادن رئیس و کرنجتن جنجات سید الشهداء روحی له الفداه تا آخر آنچه ذکر کرد تا اینکه یزید پیش از اینوقت عالم بود
باینکه ابن مطلب بر خلق مخفی نبود و چگونه چنین نباشد زیرا که لشکر او وقتیکه با اسرا و رؤس بدمشق نزدیک شدند در آن اثنا کاه اسیر
میکردند ناگاه سواری با ایشان ظاهر شد و با ایشان بمقام معارضه آمده گفت وای بر شما فرزند دختر پیغمبر خود را کشتید و باو گفتند
ساکت باش بخدا قسم اگر تو با ما حاضر بودی پیش از شمشیر کشیدن ما تو شمشیر خود را میکشیدی گفت برای چه گفتند زیرا که ما به
جوانانی ملاقات کردیم که مثل شیران ضاریه و دستهای ایشان در قبضه شمشیر خودشان بود و با اهل بابل در غضب بودند و از قبایل
میرسیدند و سواران هجوم میآوردند و ایشان را بکشت و خود هجوم میکردند و قتیکه ما را دیده بما هجوم آوردند چنانکه شیر بر شکار
خود منیر و بخدا قسم ما با ایشان مقاتله نکردیم بلکه قصد خلاص نمودیم و قادر نشدیم بخلاص شدن مگر بحد و دهن شمشیر و طعن
نیزه خودمان و بتحقیق صبر کردند مثل صبر کردن مردان کرام و بر خدمت خیر کثیر ایشان از جمله نصرت و عهد و پیمان و بالجمله در وقتیکه
بعض کلمات صادره از یزید کافر مثل تصدیق کردن او عبد الرحمن بن الحکم را و مثل قول او لوکنت صاحبه لکنت لدفعت عنه تحقیق
و نحو اینها ناشی از شیطنت او در غایت ظاهر حال اعیان مجلس خود بود و الا آن ملعون کاذب بود در قول خود و کشف میکند از این
امور غیر محصاة و وجوه بسیار از آنچه گذشت و از آنچه میآید بان اشاره   مجلس سی و یکم از کتاب اسرار الشهادات در اسرار شهادات
در داخل کردن کفار سر شریف روحی له الفداه را در مجلس یزید کافر لعین و آنچه بان تعلق و بعبارة اخری متمم میباشد آنچه در آن مجلس است
سر با تقدم مدانکه ابو مخنف گفت که سر مبارک را آورده تا باب الساعات در انجا ساعت نگه داشتند بعد از آن نزد یزید آوردند
در حالتیکه مروان بن الحکم در نزد یزید نشسته بود از ایشان سؤال کرد که چگونه او را کشتید گفتند آمد با هجده نفر از اهل بیت و پنجاه
و نه نفر از انصار خود پس ایشان را کشتیم تا اینها سرهای ایشان و اسیران در بالای شتران است مروان اطراف خود را حرکت
داد و گفت   يا حبذا بردك في اليدين ولونك الاحمر في الخدين   شفيت نفسي من دم الحسين
اخذت ثاري وقضيت ديني   ترجمه اش در مجالس سابقه گذشت سهل گوید باکاینکه داخل میشد نزد او خلیدم که میدیم یزید
چه میکند هر گز در سر مبارک را از سر نیزه فرود آورده و در طشت طلا گذاشته و مندیل بالای آن پوشیده پیش او بیاورند و قتیکه آنرا دید پیش
روی آن ملعون گذاشتند عزابه را دید که صیحه میزند و یزید انشا کرده و گفت   يا غراب البين ما شئت فقل انما تندب
امرأ قد فعل   كل ملك ونعيم زائل وبنات الدهر يلعبن بكل   ليت اشياخي ببدر شهدوا جزع

الخزرج مع وقع الاسل   لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا يا يزيد لا تشل   لست من خندف ان لم انتقم
من بني احمد ما كان فعل   لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحي نزل   قد اخذنا من علي ثارنا
وقتلنا الفارس الليث البطل   وقتلنا القرم من ساداتهم وعدلناه ببدر فاعتدل   حاصل مضمون آنکه ای
غراب بین هر چه میخواهی بگو زیرا که مینالی بر امریکه واقع شده و بعمل آورده اند و هر نعمت و پادشاهی زایل است و دختران دهر همه بازی میدهند کاش
مشایخ بدر مشاهده میکردند فریاد و طایفه خزرج را از حرب نیزه ها در انحال اهله و شادی میکردند از روی فرح و میگفتند ای یزید شل مباش منیم من از
خندف اگر انتقام نکشم از آل احمد آنچه بجا آورده اند اهل هاشم ملک را بدست آوردند به خبر آمده و نه وحی نازل گشته بتحقیق باز گرفتیم از علی قصاص
خودمان را و کشتیم فارس شیر شجاع را و شجاعان سادات آنها را کشتیم در مقابل کشته گان بدر از آنها کشتیم راوی گوید بعد از آن یزید از ایشان
پرسید چه کرد حسین گفتند آمد با در میان هجده نفر از اهل بیت خود و پنجاه و نه نفر از اصحاب و انصار خود پس از ایشان سؤال کردیم یا بحکم
امیر در آیند یا قتال نمایند قتال را اختیار کردند پس ایشان را تمامی بقتل رسانیدیم اینها سرهای ایشان و بدنهای ایشان در زمین کربلا افتاده که
آفتاب بآنها میتابد و بادها خاک کربلا را بآنها می افشاند آن ملعون سر خود را بزیر انداخت گفت من بظلم و طغیان شما راضی بودم بدون
قتل حسین انکلام ابی مخنف است در اینمقام بعد از آن ذکر کرده است داخل شدن دختر عبد الله زوجه یزید را بمجلس بعد از آن گفته یزید
لعین داخل شده و گفت   املأ ركابي ذهبا وفضة اني قتلت السيد المهذبا   قتلت خير الناس اما وابا
واكرم الناس جميعا حسبا   سيد اهل الحرمين والوري ومن على الخلق معا منتصبا   طعنته بالرمح حتى
انقلبا   ضربته بالسيف كان عجبا   حاصل مضمون آنکه رکاب مرا از طلا و نقره مملو کن زیرا که سید پاکیزه را کشته ام که از حیثیت پدر و مادر
بهترین خلقت و از حیثیت حسب گرامی ترین همه مردم است و سید اهل حرم مکه و مدینه و کسی است که بر جمیع مردم تفوق و زیادتی دارد و او را به نیزه
زدم تا بر و افتاد و شمشیری باو زدم که تعجب میکرد مردم از آن راوی گوید یزید لعین غضبناک باو نظر کرد و گفت زمانیکه دانستی از حیثیت پدر و مادر
بهترین خلقت چرا او را کشتی خدا رکاب ترا از آتش مملو نماید گفت بکشتن او از تو جایزه میخواهم راوی گوید بغلاف شمشیر خود یزید لعین او را
زد بعضی اهل تالیف گفته مروان بن حکم حاضر بود و بسر حسین نظر کرد پس بگوشه چشم خود نظر مینمود در حالتیکه شاد و مسرور بود بعد
از آن برادرش عبد الرحمن بسر مروان آمد وقتیکه سر شریف روحی له الفداه را دید گریه کرد بعد از آن گفت اما شما بتحقیق ممنوع شدید
از شفاعت جدش رسولخدا من ابدا با شما در امری جمع نمیشوم بعد گفت که لعنت بر تو یا ابا عبد الله و انشا کرده میگفت
سمية امسى نسلها عدد الحصى   وبنت رسول الله ليس لها نسل   امام قتيل الطف ادنى
براسه من ابن زياد وهو في العالم الرذل   حاصل آنکه سمیه بسیار شد مثل عدد سنگریزه و نسل دختر رسولخدا باقی نماند سر
امامیکه در کربلا کشته اند پیش ابن زیاد آوردند و حال آنکه او در عالم از اراذل ناس است و در ذیل روایت صاحب مناقب است که سر
شریف را در میان جعبه گذاشته پیش یزید آوردند تا اینکه گفته سر حسین را بر طبق طلا گذاشته و گفت چگونه دیدی یا حسین
شیخ سعید و صاحب فصول گفته وقتیکه سرها را در پیش روی یزید بزمین گذاشته و در میان آنها بود سر حسین یزید ملعون گفت
نفلق هاما من اناس اعزة   علينا وهم كانوا اعق واظلما   حاصل آنکه سرهای را که با ما عزیز بودند شکافتیم
در حالتیکه ایشان عاق و ظالم بودند صاحب فصول علاوه کرده است که من و این شعر نیستم مگر چنانکه حصین گفته است   ابوا قومنا
ان ينصفونا فانصفت   قواضب في ايماننا تقطر الدما   یعنی قوم ما از انصاف ما امتناع
کردند پس شمشیرها در دست ما انصاف و عدالت نمودند در حالتیکه خون میریختند نقل شده که یحیی بن حکم برادر مروان الحکم گفت
آنچه را که ذکر آن گذشت یزید بدست خود بر سینه یحیی زد و گفت ساکت باش ابو مخنف گفت پس یزید بدندانهای حسین میزد و این
ابیات را انشا کرده میگفت   نفلق هاما من اناس اعزة   علينا وهم كانوا اعق واظلما   واكرم
عند الله محلة   وافضل في كل الامور واكثرا   عدونا وما العدوان الا ملالة   عليهم ومن يعدوا
على الحق يخسرا   فان تعدلوا فالعدل اولى وانما   اذا ضمنا يوم القيمة محشرا   ولكننا فزنا
بملك معجل   وان كان في العقبى نارا تسعرا   حاصل مضمون آنکه شکافتیم سرهای کسانیرا که با ما عزیز و پاکدامن
و صبر کننده بودند و در نزد خدا از جهة محل و منزلت از ما گرامی تر و در جمیع امور افضل و اکثر بودند ما با ایشان ظلم کردیم و ظلم

گردن نیست مگر گمراهی و هر کسیکه بحق ظلم و عدوان نماید زیان کار میشود و هر گاه مذلت مینمائید در آخرت من با آن مذلت نیست و تمامی سم زمانیکه
در روز قیامت محشر ما را جمع مینماید ولکن ما رسیدیم بمطلب معجل اگرچه در آخرت آتش شعله ور میشود و در بعض نسخ کتاب ابی مخنف این
ابیات ذکر شده آنها اینست كَيْفَ رَأَيْتَ الضَّرْبَ يَا حُسَيْنُ شَفَيْتُ قَلْبِي مِنْ دَمِ الْحُسَيْنِ اَخَذْتُ ثَارِي
وَقَضَيْتُ دَيْنِي يَا لَيْتَ مَنْ شَاهَدَ فِي الْحُنَيْنِ يَرَوْنَ فِعْلِي الْيَوْمَ بِالْحُسَيْنِ حاصل آنکه ای حسین
ضرب مرا چگونه دیدی دل خود را از خون حسین شفا دادم و خون خود را اخذ کردم آرزو میکنم آنانیکه در جنگ حنین حاضر بودند
فعل مرا امروز بحسین ببینند و تماشا کنند که چگونه قصاص میکنم را و گوید که او فخر کرد در فرح و سرور و نوشیدن شراب بعد
از آن مفید گفته گفت بعد از آن رو باهل مجلس خود کرده گفت بدرستیکه این بمن فخر میکرد و میگفت که پدرم از پدر یزید
و مادرم از مادر او و جدم از جد او و من از او بهترم پس بمفاخرت و مباهات او را کشت اما قول او که گفت ابی خیر من
اب یزید پس بتحقیق پدرم با پدر او محاجه و مخاصمه نمود و خدا یتعالی برای پدرم بضرر پدر او حکم کرد و اما قول او که گفت امی
خیر من ام یزید پس قسم بجان من هر آینه به تحقیق راست گفته است زیرا که فاطمه دختر رسولخدا از مادر من بهتر است و اما قول
او انا خیر منه که من از یزید بهترم شاید که او این آیه را نخوانده است قل اللهم مالک الملک و در نقل دیگر است که او گفت من
حسین را نکشته ام عبید بن زیاد کشته است تذییل است که در آن بیان جمله از امور میشود میگوییم بدرستیکه هر کسیکه
دیده و شنیده کسی را که در کلمات خود تدافع و تناقض و مغالطات و مخاصمات بسیار میکند یزید بن معاویه را زیرا که حیاء
قلیل و کفرش شدید و نفاق و کبیرتر است زیرا که منثور او و منظومش مخالف و اول هر یک از آنها مناقض ذیل او است به این
چگونه مستولی شده است بر عمین و ضمیر آن کافر و طینت آن زندیق فاجر مستی شراب و مستی غرور که در مدت یک ساعت
از دار کلمات متدافعه متناقضه و قول دروغ بقدری که بحد و حصر نمی آید و نقل نشده است از احدی از ملوک زمین و سلاطین
اطراف و ازمنه از زمان اول تا این زمان ما حتی از ملوک کفار و سلاطین جهول باطله که در کلمات خود استعمال نماید چیزی را
که آن زندیق کافر استعمال نموده است از کثرت متدافعات و متناقضات و در ساعت اظهار کفر و زندقه و الحاد دارد او خود که
کرات و مرات آنها را اظهار کرد و استعمال میکرد زیرکی و شیطنت خود را و دفعه دیگر امر خود را مستور و پنهان مینمود و در مقام استعمال
منافقه و مخاصمه و قول دروغ و انقیاد مینماید بخباثت نسب و رذالت حسب خود و کفار بنی امیه بیش مروان حکم و معاویه و سایر آنانیکه
قبل از آنها و بعد از آنها بودند اگرچه همه ایشان ثمرات شجره ملعونه و عین زندقه و طغیان اند مگر اینکه این زندیق از جهت کفر و
نفاق شدیدتر و از همه اطغی بود و باین معنی اشاره مینماید آیه شریفه بنحوی از توریه و ایهام و آن آیه قول خدای تعالی است
والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا پس آنچه زبان من زندیق کافر جاری شد از اذعان و انقیاد به علو
نسب سید الشهداء و شرافت حسب او و از گفتن اینکه او آنحضرت را نکشته بلکه ابن زیاد او را کشته است از جهت این
بود توهم میکرد و میترسید که کسی با او اعتراض نماید و بحث وارد نماید از اعیان مجلس او یا او را مذمت نماید بر قول
او در نفی کردن نبوت از رسولخدا و در کثرت سرور و فرح او بسبب کشتن پسر دختر پیغمبر خدا و قلیلیکه اهل مجلس
او فساق بودند بلکه اکثر ایشان مثل او کافر بودند آثار نفس و شیطان خبیث او و بعضی از ایشان ضعیفه ایشان که خالی از نور ایمان و روح ایقان
بود غلبه نمود پس یکی از ایشان نتوانست بیک کلمه تکلم نماید و نفس بکشد حرص او زیاده گشت بر فعل آنچه کرد از آنچه در مجالس سابقه
ذکر میشود پس از حیثیت کفر و طغیان آن از نمرود و فرعون شدیدتر گردید و داخلشد او و کسیکه در مجلس او بود از اشخاصیکه
با قوال و افعال او راضی بودند در حکم یا تاویل آیه شریفه فاستخف قومه فاطاعوه انهم کانوا قوما فاسقین فلما آسفونا انتقمنا منهم فا
غرقناهم اجمعین فجعلناهم سلفا ومثلا للآخرین مجلس سی و سیم از کتاب اسرار عبادات در اسرار شهادات در داخلشدن
حرم و اسیران به مجلس یزید پس مقدم مینمائیم در اینجا قبل خوض و شروع در مطلب مقدمه را و آن اینست که کلمات
اصحاب مقاتل در مقام ذکر ایشان داخلشدن حرم و اسیران را به مجلس یزید و آنچه بعد از آن واقعشد در غایت خلط
و عدم انتظام است بیانش اینست چون در کتب ایشان عنوانات عدیده بود برای آنچه واقعشد بعد از داخلشدن سرهای

مطهره و حرم و اسیران به مجلس یزید باینمعنی که برای هر مطلب و هر چه واقعشد در روزی از روزها عنوان مستقل علیحده باید بلکه جاری
کردند کلام را در اینمقام مثل کلامیکه در یکروز واقعشده از جهة این مختلط و مشتبه شد و در عدم انتظام و بی انضباط چیزیکه معلوم
و آشکار است حتی اینکه کسیکه قاصر است در تتبع روایات و غافل است از اخذ مجامع آنها زمانیکه نظر کرد در آن کتب ظن می
کند که جمیع آنچه در روزهای متعدده واقع گشته به تحقیق در یکروز واقعشده و آن روز داخلشدن حرم و اسیران است بدمشق
بلکه ظن میکند آنچه واقعشد مدد رخصت و اذن یزید بر اهل بیت و غیر ایشان که مجلس ماتم و تعزیه و نوحه بر سید الشهداء روحی له الفداء
اقامه و برپا نمایند و به تحقیق واقعشده است نیز در آنروز با اینکه امر یقینا چنین نیست و چگونه چنین نباشد زیرا که وقوف و مکث
اهل بیت در حبس مکان خراب الی آخر امثال آنها مثبت که روایات معتبره بان دلالت کرده است بعد از اغماض از جمیع آنها میگوییم
که ایشان از جهة ترتیب کلام را بر نهج و حد جاری نکرده اند زیرا که ابو مخنف اولا ذکر کرده است آنرا که از او نقل کردیم از
مقالات یزید در وقت حضار نمودن او سر شریف را در پیش روی خود بعد از آن ذکر کرده است دخول دختر عبدالله زوجه یزید
را با او بعد از آن ذکر کرده است دخول شمر را بعد از آن قضیه رأس جالوت را بعد از آن قضیه جاثلیق نصاری را بعد
از آن قضیه خارج شدن کنیز را از قصر یزید و قول او را به یزید قطع الله یدیک و رجلیک ذکر کرده است بعد از همه اینها گفته
که یزید حرم را خواست پس در پیش روی او آورده نگاه داشتند با ایشان نظر کرده از ایشان سؤال کرد تا آخر آنچه ذکر کرده
است بعد از آن ذکر کرده قضیه نقل جناب سکینه حسین را که در خواب دیده بود بعد از آن قضیه بالا منبر رفتن سید
ساجدین روحی له الفداء را ذکر کرده است عجب اینست زیرا که از ظاهر کلامش مستفاد میشود که همه اینها در یکروز واقعشده
است بلکه آنچه بعد از این ذکر کرده است و آن امر یزید است مردم را بخواندن قرآن بعد از نماز پنجگانه و اقامه کردن او است
خطیب را که بالای منبر رفته و گفت ای اهل شام من حسین را نکشته ام تا آخر آنچه ذکر کرده است هذا اللهم الا اینکه بگوید که اینقضایا
اگرچه در یکروز واقع نگشته مگر اینکه مقصود ابی مخنف محض اشاره کردن است بر ترتیب و ملاحظه نکرده است در این تعیین
روز هر روز در هر واقعه را از وقایع و مقصود ما در این است که ایام را به نهج تفصیل ذکر نماید و هر طور باشد ظاهر از کلمات غیر
ابی مخنف اینست آنچه که یزید ملعون با حضار سرهای مطهره به مجلس خود امر کرد در آن روزیکه حرم و زنان و اسیران بدمشق
داخلشدند آن ساعت بود که حرم و اسیران را نیز به مجلس خود احضار نمود پس ما ذکر میکنیم انشاء الله تعالی وقایعی را که در دمشق
در مجالس عدیده او جاری شد پس ملاحظه ترتیب مینمائیم و ترتیب اشاره مینمائیم بقدریکه ممکن میشود از استنباط آن از مطاوی
روایات و کلمات اصحاب مقاتل خبردار باش من در اینمجلس ذکر میکنم کیفیت ورود اهل بیت و حرم را به مجلس یزید و هم
چنین بعضی از امور متعلقه باینرا از آنکه نقل شده از کتاب منتخب از علی بن الحسین که آنحضرت گفت وقتیکه بر یزید لعین
وارد شدیم ما را مثل گوسفندان بریسمان بسته بودند و ریسمان در گردن من و در گردن عمه ام کلثوم و در کتف زینب و
سکینه و دختران او بود و ما را میراندند هر وقتیکه از رفتن کوتاهی مینمودیم ما را میزدند تا ما را در پیش روی یزید نگاه داشتند
در حالتیکه او بر ایشان نزاده در بالای تخت سلطنت نشسته بود و در انوار نعمانیه نقل شده که حرم وقتیکه در قید اسیری به
مجلس یزید داخلشدند آن لعین با ایشان مطلع میشد و از هر یکی با ایشان بعینه میپرسید در حالیکه ایشان را به ریسمان طویل
بسته بودند و در بین ایشان زنی ایستاده بود که روی خود را بدستهای خود میپوشید زیرا که او را معجری نبود
که روی خود را بپوشد یزید گفت این دختر کیست که او را معجری نیست گفتند سکینه دختر حسین است آن لعین گفت تو
سکینه پس اشک چشم او به رویش جاری شد و گریه او را گلوگیر نمود آن لعین از او اکثر میشد حتی نزدیک بود که روحش از بدن
مفارقت نماید پس سکینه گفت چرا گریه نکنم کسی که او را ساتری نیست که روی و سر خود را از تو بپوشد

یزید کافر و اهل مجلس او گریه کردند که بعد از آن گفت خدا لعنت کند عبیدالله بن زیاد را چه قدر بی‌رحم بود دل او بر آل رسول خدا بعد از آن
رو به سکینه کرد و گفت با زنان برگردید تا درباره شما امر خود را جاری مینمایم ابن نما و غیر او روایت کرده‌اند
که ملخصش این است که علی بن الحسین گفت ما را به مجلس یزید لعین داخل کردند در حالتیکه ما دوازده مرد بودیم و ما را بسته بودند با غل
گفت ایشان را به ریسمان بسته بودند و سر شریف را در میان جعبه گذاشته بودند و به یزید داخل کردند در حالتیکه در بالای
تخت نشسته و در اطراف او بسیاری از مشایخ قریش نشسته بودند بعد از آن آنحضرت گفت وقتیکه ما را در پیش روی او
نگاه داشته فاطمه دختر حسین گفت ای یزید آیا دختران رسول خدا اسیر باشند پس مردم و اهل خانه او گریه کردند تا صدا
به گریه کردن بلند شد در بحار گفته که بخط بعض افاضل دیدم که نقل کرده بود از خط شهید گفت وقتیکه سرهای شهدا و اسیران آل محمد را
آوردند یزید لعین انشاء کرده میگفت لما بدت تلک الرؤوس و اشرقت تلک الشموس علی ربی جیرون
صاح الغراب فقلت صح او لا تصح فلقد قضیت من النبی دیونی حاصل مضمون آنکه وقتیکه آن
سرها ظاهر شد و آن آفتابها روشنی انداخت در حالتیکه من در تل جیرون بودم غراب فریاد کرد گفتم خواه صیحه
زنی و خواه نه زنی از پیغمبر دیون خود را قضا کردم صدوق ره در کتاب عیون از ابن عباس از ابن قتیبه
از فضل روایت کرده گفت شنیدم از حضرت رضا میگفت وقتیکه سر حسین را به شام حمل کردند یزید لعین امر کرد یک
کرسی گذاشتند و مائده بالای او گستردند او و اصحابش خوردند و فقاع آشامیدند وقتیکه از اکل و شرب فارغ
شدند امر کرد که سر شریف را به طشتی گذاشته زیر تخت او گذاشتند رقعه شطرنج را در بالای تخت گسترده یزید
لعین نشسته به شطرنج بازی میکرد و حسین و جد و پدر او را یاد میکرد و به ذکر ایشان استهزا مینمود وقتیکه بر رفیق
خود غلبه میکرد سه مرتبه فقاع را اخذ کرده دفعه میآشامید بعد از آن فاضل آن را به کنار طشت میریخت پس
هر کسیکه از شیعه ما باشد باید از شراب فقاع و بازی کردن به شطرنج اجتناب نمایند و هر کسیکه
به فقاع و شطرنج نظر نماید حسین را یاد آورده و بر یزید و آل زیاد لعنت نماید خدای عز و جل به این سبب
گناهان او را محو کند و میامرزد اگر چه مقدار عدد ستاره‌گان باشند و در خبر دیگر روایت شده
از هروی گفت از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میگفت اول کسیکه در اسلام فقاع از برای او درست
کردند در شام یزید بن معاویه لعین بود فقاع را احضار نمود در حالیکه او در سر مائده نشسته بود و سر
حسین را در آن مائده گذاشته بود فقاع را نوشید و به اصحاب خود میداد و میگفت بنوشید این
شراب برای شما مبارک است از برکت او این است که ما اول آن را اخذ کردیم و نوشیدیم و در حالتی
که سر حسین در پیش روی ما است و مائده ما گسترده شده است و بعضی از آن سر را میخوریم و نفسهای
ما ساکن و دلهای ما مطمئن است پس هر کس که شیعه ما است باید پرهیز و اجتناب نماید از شراب
فقاع زیرا که آن شراب دشمنان ما است انتهی و در خبری که نقل شده از کتاب امالی
بعد از آن زنان حسین را به مجلس یزید بن معاویه داخل کردند زنان آل یزید لعین و دختران معاویه و اهل او
فریاد کردند و ولوله نمودند و اقامه ماتم نمودند سر حسین را در پیش روی یزید لعین گذاشته بودند سکینه گفت
بخدا قسم ندیدم کسی را که از یزید سخت دل باشد و کافر و مشرکی را ندیدم که از او شریرتر باشد و از او جفا کننده‌تر

کننده‌تر باشد آن لعین متوجه گشته با آن سر مبارک نظر میکرد و میگفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج
من وقع الاسل بعد از آن امر کرد که سر حسین را در باب مسجد دمشق نصب کردند و از فصول مهمه که رای ابن صباغ
مالکی است انه لما ادخل نساء الحسین و الرأس بین یدی یزید جعلت فاطمة و سکینة یتطاولان لتنظرا الی الرأس
و جعل یزید یستره عنهما فلما رأینه صحن و اعلن بالبکاء فی مجلس یزید فبکت لبکائهن نساء یزید و بنات معاویة
فولولن و اعلن الصوت فقالت فاطمة علیها السلام ابنات رسول الله سبایا یا یزید ایسرک هذا فقال و الله ما سرنی
و انی لهذا لکاره و ما اتی علیکن اعظم مما اخذ منکن و قال السید ثم ادخل ثقل الحسین و نساؤه و من تخلف
من اهله علی یزید و هم مقرنون فی الحبال فلما وقفوا بین یدیه و هم تلک الحال قال له علی ابن الحسین انشدک الله
یا یزید ما ظنک برسول الله لو رآنا علی هذه الحالة فامر یزید بالحبال فقطعت ثم وضع رأس الحسین بین یدیه و
اجلس النساء خلفه لئلا ینظرن الیه فرآه علی ابن الحسین فلم یأکل الرؤوس بعد ذلک ابدا و قال ابن نما فقال علی ابن
الحسین فقلت و انا مغلول اتأذن لی فی الکلام. نقلست وقتیکه زنان حسین را داخل کردند مجلس یزید لعین در حالیکه سر حسین در پیش روی
آن ملعون بود فاطمه و سکینه بلند میشدند که سر حسین را ببینند یزید از ایشان پنهان میکرد وقتیکه آن را دیدند صیحه زدند و صدا را به گریه بلند کردند از برای
گریه کردن ایشان زنان یزید و دختران معاویه به گریه در آمده ولوله نموده و صدای خود را بلند کردند فاطمه گفت و دختران رسول خدا
اسیرند ای یزید آیا این ترا شاد میکند گفت بخدا قسم مرا شاد نمیکند به درستیکه من این را ناخوش میدارم و آنچه بشما وارد گشته اعظم از آنچه از شما
گرفته شده است سید گفت بعد از آن اثاث و متاع حسین و زنان او و کسانیکه از اهلش باقی مانده بود به مجلس یزید داخل
کردند در حالیکه ایشان را در ریسمان بسته بودند وقتیکه در پیش روی او نگاه داشتند در حالیکه ایشان در آن حالت بودند علی ابن
الحسین باو گفت ترا قسم میدهم بخدا ای یزید ظن تو به رسول خدا چیست اگر ما را در این حالت ببیند یزید امر کرد که ریسمانهای ایشان را پاره
کردند بعد از آن سر حسین را در پیش روی خود گذاشت و زنان را در پشت سر خود نگه داشت تا آن سر مبارک را نبینند پس
علی ابن الحسین او را دید بعد از آن کله گوسفند نخورد ابدا ابن نما گفت علی ابن الحسین گفت در حالیکه مرا مغلول کرده بودند گفتم
ای یزید آیا مرا اذن میدهی تکلم نمایم گفت بگو و لکن هذیان مگو گفتم ایستاده‌ام در موقفی که سزاوار نیست برای مثل من
که هذیان بگویم ظن تو به رسول خدا چیست اگر مرا در غل و زنجیر ببیند پس گفت به آنکه در اطراف او بودند که زنجیر او را بردارید عبد
الملک مروان گفت وقتیکه سر حسین را به یزید آوردند گفت اگر در میان تو و پیغمبر خدا نه قرابت میبود هر آینه عطا میکرد
بتو هر چه میخواستی بعد از آن یزید انشاء کرده نطق ها اما آنچه خبر گذشت علی ابن الحسین گفت ما اصاب من مصیبة فی الارض
و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر و در خبر دیگر روایت شده از حضرت صادق که یزید گفت یا علی
ابن الحسین الحمد لله الذی قتل اباک پدر ترا کشت علی گفت خدا لعنت کند کشنده پدرم را گفت پس یزید غضبناک شد امر کرد که گردن او را
بزنند علی ابن الحسین گفت زمانیکه مرا کشتی دختران رسول خدا را کدام شخص به منزل ایشان میرساند و حال آنکه ایشان را غیر از من محرم
ندارد گفت تو ایشان را به منزل ایشان میرسانی بعد از آن سوهانی خواست به دست خود زنجیر را از گردن آنحضرت میساید بعد
با آنحضرت گفت آیا میدانی با این چه میخواهم گفت بلی میخواهی که کسی را غیر از تو بر من منت نباشد یزید گفت بخدا قسم این اراده کردم
بعد گفت یا علی ما اصاب من مصیبة فی الارض فبما کسبت ایدیکم علی ابن الحسین گفت این در شان ما نازل نشده است بلکه در شان ما این آیه نازل شده
ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها پس ماییم که بر فوت شده غمگین و به آنچه بما رسیده
شاد نمیباشیم و در روایت شعبی است بعد از آن امر کرد که علی ابن الحسین را به مجلس داخل نمایند پس داخل کردند در حالتیکه زنان از
عقب او داخل شدند یزید گفت تو کیستی ای جوان گفت یا یزید تو از مردم عارف هستی من علی بن الحسین ابن علی ابن ابیطالب ام یزید گفت علی بن
الحسین را کسی نکشت آن برادرم علی ابن الحسین اوسط بود یزید گفت ترا از ذبح برای کشتن نیاورده بعد از آن به کشتن او امر کرد پس او را بیرون
بردند زینب فریاد کرد ترا به کجا میبرند گفت به کشتن پس ام کلثوم و زینب فریاد کردند و گفتند ای یزید ترا کفایت کرده از خون ما ترا قسم میدهم بخدا

اگر او را میخواهی کشتن مارا بکشی پس امر کرد او را برگردانیدند بعد از آن گفت یا علی مردیست خوب که او را امیر المؤمنین خوانند خدا بها ماده او را گرد و کرد بهای شما را به رقبه من کرده و اموال شما اخذ کرده و مردان شما را کشته و زنان شما را اسیر و جدودهٔ شما را باطل کردم علی بن الحسین گفت بسم الله الرحمن الرحیم ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر پس یزید سر خود را بلند کرد و امر کرد که گردن او را بزنند و او را پر نکوزد بزرگ پس ام کلثوم فریاد کرد که کجا میروی ای حبیب من گفت سوی شمشیر میروم الیه پس ام کلثوم فریاد کرد واغوثاه و بالله عز وجل واقیة من لا یبقی یا سلالة بنی الهدی یا بقیة ابن علی ام تقی گفت پس خلق بر تین ضجه کردند در و ازقوم گفت یا یزید برگرد آن اینجوان او را الا نوکشته میشوی پس او را رد کرد و بعد از آن او را در پیش روی او که داشت علی ابن الحسین با او گفت وای بر تو ای یزید اگر اراده داری از کشتن من مرد معتمد را حاضر کن تا او را وصیت کنم گفت چه وصیت میکنی گفت او را وصیت نمایم که حرم را بمدینه رسولخدا ببرد یزید گفت آنها را کسی غیر از تو نمیبرد و باین کلام اراده کرد که خلق تماکت باشند و در روایت است بعد از آن امر کرد علی ابن الحسین را مغلول کرده بود داخل نمایند وقتیکه داخل شد علی بن الحسین گفت ای یزید اگر پیغمبر ما را مغلول میدید هر آینه زنجیر را از ما بر میداشت یزید امر کرد زنجیر را از گردن او برداشتند پس آنحضرت گفت اگر رسولخدا ما را در بعد و دوری میدید هر آینه ما را بخود نزدیک مینمود پس یزید امر کرد او را که نزدیک او آمد بعد از آن یزید با او گفت یا علی پدرت قطع رحم مرا کرد و حق من جاهل شد و با من در سلطنت من نزاع کرد پس نازل کرد با او آنچه دیدی علی ابن الحسین گفت ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الایة تذییل است و در آن بیان بعضی از امور مذاکره روایات این مجالس و اینقالات خالی از تکرار نیست و جهش ظاهر است از جهة کثرت اختلاف در روایات آنها پس رفع اختلاف بر اینجهة میشود از جهة اختلاف روات در نقل ای بحسب الاجمال والتفصیل و ترک والاثبات باین معنی که بعضی از ایشان بعض از آنها ذکر کرده است باین معنی که آنها را بنمط اجمال ذکر کرده است و هم چنین است اختصار و بعضی از آن یک قضیه را ذکر کرده و قضیه دیگر را با آن نیز علاوه کرده است و هم چنین بعضی از ایشان اکتفا کرده است بیک قضیه یا دو قضیه از قضایا که در یک روز واقع شده و باقی را ترک کرده است و دانست گفته شود در سستی آنچه گذشت از روایات مجالس اگر چه ظاهر کلمات اصحاب مقاتل در آن است که همه آنها واقع شد در آن روز یکه در آن اهل بیت و اسیران به دمشق وارد شدند الا اینکه ممکن است گفته شود که آنچه ذکر شد در ایام عدیده در مجالس یزید واقع شد زیرا که احضار کردن یزید کافر زندیق اهل حرم و اسیران را در مجلس خود در ایام عدیده از آنچیزها است که آنرا شواهد و امارات کثیره است چنانچه بعد از این بآن مطلع میشوی و هر طور باشد مدرستیکه روایات این مجالس نیز مثل روایات بعضی از مجالس سابقه و روایات بعضی از مجالس آینده و شواهد کثیره است علاوه بر این یزید امر کرد اعیان دولت و رؤسای لشکر خود را بغا دسید الشهدا کشتن او و اولاد او و اصحاب و اطفال او و اسیر کردن عیال او و مدرستیکه جمله قلیله از کلمات صادره از آن و از آنچیزها که در ظاهر افاده میکند که رقت قلب او را بر اهل بیت بر وجه حیله و شیطنت بود و این از او برای اعراضی بود که بآنها اشاره گذشت و سیمیاید بیان در آن باب

مجلس سی و سیوم

از کتاب اسیر عبادات در اسرار شهادات

در بیان جمله آنچه واقع شد در روز اولی که در آن سرهای مطهره و حرم و اسرا را در مجلس یزید حاضر کردند پس از جمله آنچه در آن روز واقع شد آنچیزیست که از صدیقه صغری زینب دختر امیر المؤمنین صادر شد و آن از کلمات شریفه اوست از خطبه و احتجاج او بر یزید و غیر آن مدارکه بسیاری از اصحاب مقاتل ذکر کرده اند آثار زینب وقتیکه سر شریف روحی له الفداء را دید گریبان خود را چاک زد بعد از آن با آواز حزین ندا کرد که دلها را بفزع میاورد واحسیناه یا حبیب رسول الله یابن مکه و منا یابن فاطمة الزهراء سیدة النساء یابن بنت المصطفی راوی گوید بخدا قسم گریه در آورد هر کسیرا که در آن مجلس بود و یزید لعین ساکت بود بعد از آن زنی از بنی هاشم در خانه یزید بر حضرت حسین نوحه میکرد و ندا مینمود وا حبیباه و یا سید اهل بیتاه یابن محمداه ای امید بیوه زنان و یتیمان ای کشته شده اولاد زنا پس بگریه در آورد هر کسیرا که آن کلمات را می شنید بعد یزید چوب خیزران خواست و بآن دندانهای او را میزد و ابو برزه اسلمی رو باو آورد و گفت وای بر تو ای یزید آیا چوب نیزه بر دندانهای

حسین پسر فاطمه میزنی شاهد باش برانیه بتحقیق دیدم که پیغمبر از دندانهای این و برادرش حسن میبوسید و گفت شما اقایان جوانان اهل بهشتید خدا لعنت کند کسیکه شما را می کشد و جهنم را برای او مهیا کند و بد مصیرا برای وی گو یزید غضبناک گردید و امر کرد که او را اخراج نمایند او را بیرون کردند و یزید متمثل گردید بابیات ابن زبعری لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل فاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل و محمد ابن سهل این را علاوه کرده است لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل و در مناقب گفته لست من عتبة ان لم انتقم و سید و غیر او گفته پس زینب دختر امیر المؤمنین برخاست و گفت الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد ورسوله وآله اجمعین صدق الله کذلک ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بایات الله وکانوا بها یستهزؤن اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض وآفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا وبک علیه کرامة وان ذلک لعظم خطرک عنده فشمخت بانفک ونظرت فی عطفک جذلان مسرورا حین رایت الدنیا لک مستوسقة والامور متسقة وحین صفا لک ملکنا وسلطاننا مهلا مهلا انسیت قول الله تعالی ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیرا لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک حرائرک وامائک وسوقک بنات رسول الله سبایا قد هتکت ستورهن وابدیت وجوههن تحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد ویستشرفهن اهل المناهل والمناقل ویتصفح وجوههن القریب والبعید والدنی والشریف لیس معهن من رجالهن ولی ولا من حماتهن حمی وکیف یرتجی مراقبة من لفظ فوه اکباد الازکیاء ونبت لحمه بدماء الشهداء وکیف لا یستبطئ فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا بالشنف والشنان والاحن والاضغان ثم تقول غیر متاثم ولا مستعظم واهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل منتحیا علی ثنایا ابی عبد الله سید شباب اهل الجنة تنکتها بمخصرتک وکیف لا تقول ذلک وقد نکأت القرحة واستأصلت الشأفة باراقتک دماء ذریة محمد ونجوم الارض من آل عبد المطلب وتهتف باشیاخک زعمت انک تنادیهم فلتردن وشیکا موردهم ولتودن انک شللت وبکمت ولم تکن قلت ما قلت وفعلت ما فعلت اللهم خذ بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبک بمن سفک دمائنا وقتل حماتنا فوالله ما فریت الا جلدک ولا حززت الا لحمک ولتردن علی رسول الله بما تحملت من سفک دماء ذریته وانتهکت من حرمته فی عترته ولحمته حیث یجمع الله شملهم ویلم شعثهم ویاخذ بحقهم ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون وحسبک بالله حاکما وبمحمد خصیما وبجبرئیل ظهیرا وسیعلم من سول لک ومکنک من رقاب المسلمین بئس للظالمین بدلا وایکم شر مکانا واضعف جندا ولئن جرت علی الدواهی مخاطبتک انی لاستصغر قدرک واستعظم تقریعک واستکثر توبیخک لکن العیون عبری والصدور حری الا فالعجب کل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء فهذه الایدی تنطف من دمائنا والافواه تتحلب من لحومنا وتلک الجثث الطواهر الزواکی تنتابها العواسل وتعفرها امهات الفراعل ولئن اتخذتنا مغنما لتجدنا وشیکا مغرما حین لا تجد الا ما قدمت وما ربک بظلام للعبید الخ ای یزید آیا ظن میکنی که اینکه اطراف زمین و آسمان را بما تنگ گرفتی و ما را مانند اسیران که خدا ما را خوار و ترا گرامی داشته است و این بجهة بزرگی قدر توست در نزد خدا پس فخر میکنی و باطراف خود نظر میکنی شاد و مسرور وقتیکه دنیا را از برای خود وسیع و امور را منظم دیدی و وقتیکه ملک و سلطنت ما را از برای خود صاف دیدی مهلا مهلا آیا فراموش کردی قول خدای تعالی را ولا یحسبن الذین کفروا گمان کافران اینکه کثرت دولت خیر است از برای ایشان جز این نیست مهلت میدهیم ایشان را تا معصیت آنها زیاده گشته و در

ودر آخرت برای ایشانست عذاب خوار کننده آیا از عدالتست ای پسر زن آزاد کرده شده که زنان و کنیزان خود را در پرده
نگاه داری و دختران رسول خدا اسیر باشند پرده ایشان هتک و روهای ایشان مکشوف باشند و دشمنان ایشان را شهر بشهر
بگردانند و اهل منازل و مناهل با ایشان نزدیک و نظر نمایند و نزدیک و بعید و دنی و شریف با ایشان تماشا نمایند ایشان را از
مردان دوستی و حمایت کننده کان کسی نباشد که ایشان را حمایت نماید و چگونه امیدوار میشود از کسیکه دهن او جگرهای
اذکیا را دور انداز دو گوشت او بخون شهدا روئیده شود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه تاخیر نمی کند در بغض و عداوت
اهل بیت کسیکه بما بعیب و کینه تماشا می کند بعد از آن میگوئی در حالیکه خود را گناه کار نمیدانی و این امر را بزرگ نمیشماری
وَاَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً ثُمَّ قالُوا یا یَزیدُ لا تُشَلّ در حالیکه دندانهای ابی عبد الله را که آقای جوانان
اهل بهشت است قصد میکنی و بچوب خود دندانهای او را میزنی و چرا نگوئی و حال آنکه ماده مستاصل شد بسبب ریختن تو خون
ذریه محمد و ستاره کان زمین از آل عبد المطلب و تاسف میکنی که اشیاخ تو حاضر میشوند بزعم میکنی که تو ایشان را ندا میکنی
البته وارد میشوی بمورد ایشان و دوست میدارند کاش شل و لال بودی و نمیگفتی آنچه گفتی و نمیکردی آنچه کردی خدایا حق ما را
اخذ کن و انتقام ما را از ظالمان ما بکش و غضب خود را نازل کن بر کسیکه خون ما را ریخت و حمایت کننده کان ما را کشت
پس بخدا قسم قطع نکردی مگر جلد خود و نبریدی مگر گوشت خود را و البته وارد میشوی بر رسول خدا با آنچه متحمل شدی از ریختن
خون اولاد او و هتک حرمت او را کردی درباره عترت او در مکانیکه خدا جمع میکند پراکنده گی ایشان را و حق ایشان را
میگیرد و البته گمان نکنید کسانیکه در راه خدا کشته شده اند مرده گان نه هم چنین است بلکه زنده اند نزد پروردگار شان
صاحب روزی هستند کفایت میکند ترا خدا در حالیکه حاکم است و محمد خصم تو و جبرئیل ظهیر است و زود میداند کسیکه ترا
متمکن کرد بر مسلمانان بد بدل گرفتن ظالمانرا و بدرستی شما بدترید در مکان و ضعیفترید در جند و لشکر و اگر مخاطبه تو برای دواهی
بکند من قدر ترا صغیر و کوچک و سرزنش ترا بزرگ و توبیخ ترا بسیار میشمارم لکن چشمها گریان و سینه ها سوزان است
فالعجب کل العجب برگشته شدن گروه حزب خدا که نجیب اند بدست گروه حزب شیطان که آزاد کرده شده اند پس
این دستها از خون ما آلوده و دهنها از گوشت ما میخورند و آن بدنهای طاهره زکیه که گرگان آنها را میگیرند و کفتارها بجا کار
میمانند اگر ما را غنیمت اخذ کرده هرآینه ما را غرامت میابی در وقتیکه نمی یابی مگر آنچه را که مقدم کرده و نیست پروردگار
تو ظلم کننده بر بنده گان پیش شکایت بخداست و بر او ست اعتماد و بعمل پس کید کن کید خود را و سعی خود را و نصب
کن جهد خود را بخدا قسم ذکر ما را محو و وحی ما را قطع نمیکنی و منزلت ما را درک نمیکنی و از خود این عار را نمیتوانی شست و رای
تو نیست مگر دروغ و ایام تو نیست مگر چند روز و جمع تو نیست مگر پاشیده و روز قیامت منادی گوید آگاه باشید لعنت
خدا بر ظالمان و حمد مر خدا یرا که اول ما را بسعادت و آخر ما را بشهادت و رحمت ختم نمود و از خدا سوال میکنیم که ثواب
ایشان را کامل و زیاد نماید و خلافت را با بهتر گرداند فانه رحیم و دود و حسبنا الله و نعم الوکیل یزید لعین گفت یا
صَیْحَةً تُحْمَدُ مِنْ صَوائِحَ ما اَهْوَنَ الْمَوْتَ عَلَی النَّوائِحِ یعنی ای قوم صیحه کردن از زنان صیحه کننده
پسندیده میشود و مرگ بنوحه کننده کان سهل و آسانست و مخفی نماند بر تو که این محاجه بالغه را طبرسی در احتجاج خود نقل
کرده است آنچه او ذکر کرده است قریب است بآنچه ما آنرا از سید و غیر او نقل کردیم و تفاوت در بعض الفاظ است و اگر خواهی
که جمیع آنچه را که طبرسی ذکر کرده است نیز اخذ نمائی بدانکه او گفته است که روایت کرده شیخ صدوق از مشایخ بنی هاشم
و غیر او از مردم وقتیکه علی ابن الحسین و حرم را بر یزید داخل کردند و سر حسین را آورده در پیش روی او در میان طشت گذاشته
بتازیانه که در دست او بود دندانهای حسین میزد و میگفت لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْکِ فَلا خَبَرٌ جاءَ وَلا

وَلا وَحْیٌ نَزَلْ تا آخر ابیات پس برخواست زینب دختر امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب با درش فاطمه دختر رسول خدا و گفت
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلی جَدّی رَسُولِ اللّٰهِ سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ صَدَقَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ کَذٰلِکَ
یَقُولُ ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذینَ اَساؤُا السُّوای اَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّٰهِ وَکانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ آیا
میکنی ای یزید وقتیکه اطراف زمین و آسمان را بما تنگ کردی فَاَصْبَحْنا لَکَ فی اِسارٍ نُساقُ اِلَیْکَ سَوْقاً
فی قِطارٍ وَاَنْتَ عَلَیْنا ذُو اقْتِدارٍ و ما برای تو اسیر شدیم و در قطار ما را بسوی تو میکشند و تو بر ما صاحب اقتدار هستی
از خدا ما را خوار و ذلیل و ترا گرامی داشته است و این از برای عظم و جلالت قدر و قدرت تست پس تکبر کرده و باطراف خود
نظر کردی و برگهای پیشانی خود میزنی از جهت فرح و سرور وقتیکه دنیا را برای خود مایل و امور را برای خود منتظم دیدی و وقتیکه صاف
شد بر تو ملک ما و خالص کردید بر تو سلطنت ما پس ساکت باش از حد خود تجاوز مکن از جهت جهل و نادانی آیا فراموش کردی
قول خدای تعالی را که فرموده وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا اَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ اِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیَزْدادُوا
اِثْماً وَلَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ آیا عدالتست ای پسر زن آزاد کرده شده پرده نشینی زنان و کنیزان خود را و دختران رسول
خدا اسیر کرده و پرده ایشان را هتک و روی ایشان را مکشوف نموده که دشمنان ایشان را شهر بشهر میگردانند و اهل مناهل با ایشان
تماشا میکنند و ایشان را برای اهل مذهب انکار میکنند و قریب و بعید و غایب و حاضر و شریف و وضیع بروی ایشان
نظر میکنند از مردان ایشان کسی نیست که ایشان را حمایت کند این عمل تو از جهت نافرمانی تست بخدا و انکار رسول خدا
و آنچه او از جانب خدا آورده است و این از تو تعجب نیست و از فعل تو غریب نیست که چشم امید از کسی میدارند که دهن او
جگرهای شهدا را دور انداخته و گوشت او بخون شهیدان روئیده باشد و نصب حرب نموده برای سید انبیا و احزاب را
جمع کرده و حربه ها و شمشیرها را بروی رسول خدا کشیده باشد شدید ترین عرب از حیثیت انکار نمودن بخدا و انکار کننده ترین
ایشان بپیغمبر از حیثیت انکار نمودن بخدا و انکار کننده ترین ایشان از جهت عداوت او و طغیان کننده ترین ایشان
خدا از حیثیت کفر و طغیان نیست مگر نتیجه ضلال کفر و کینه که در سینه صدا میزند از برای کشته گان روز بدر پس تاخیر
نمی کند در بغض و عداوت اهل بیت کسیکه نظر کردن او بما از جهت بغض و عداوت و کینه باشد اظهار میکند کفر خود را
برسول خدا و آنرا بزبان خود اشکار مینماید و میگوید از جهت فرح و شادی بکشتن پسر او و اسیر کردن ذریه او در حالیکه این را
بر خود گناه نمیداند و بزرگ نمی شمارد لَاَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً ثُمَّ قالُوا یا یَزیدُ لا تُشَلّ در حالی
که ثنایای حسین را قصد کننده است و حال آنکه آنها بوسه گاه پیغمبر بوده بتازیانه خود آنها را میزند و اثر سرور و شادی در روی تو
آشکار بود قسم بجان خود ماده مستاصل گشت بریختن تو خون سید جوانان اهل بهشت و پسر یعسوب الدین و آفتاب آل
عبد المطلب و اشیاخ خود را ندا کردی و تقرب جستی بخون او بکافران از پدران خود بعد از آن فریاد کردی بندای
خود قسم بجان من بتحقیق ندا کردی ایشان را که کاش حاضر بشند و ابدا بتو حاضر نباشند و هرآینه دوست میدارند
که دست راست تو از مرفق شل و قطع بود و دوست میدارند که مادرت ترا حامله نمیشد و پدرت نطفه ترا منعقد نمی
نمود در وقتی که بسوی سخط خدا و مسیر و رسول خدا با تو بمقام مخاصمه میآید خدایا حق ما را اخذ کن و انتقام ما را بکش از ظالمان
ما و نازل کن غضب خود را بکسی که خون ما را ریخت و عهد و پیمان ما را شکست و حمایت کننده گان ما را بقتل رسانید
و پرده ما را درید و کردی آنچه کردی و قطع نکردی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را و زود وارد میشوی بر رسول
خدا با آنچه متحمل شدی از ذریه او و حرمت او را هتک و خون عترت او را ریختی در مکانیکه خدا با او پراکنده گی ایشان را
جمع میکند و از ظالمان ایشان انتقام میکشد و حق ایشان را اخذ میکند پس مغرور نکند ترا شادی بسبب کشتن او وَلا

تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وکفایت کند ترا خدا از جهة ولی و حاکم و رسول خدا از جهت خصومت و جبرئیل ظهیر و زود میدانند کسیکه ترا مهیا و صاحب مکنت نمود بر گردنهای مسلمانان که برای ظالمان بد بدل است و کدام یک از شما شریر ترست و کوچک شمردن من قدر ترا و بزرگ شمردن من توبیخ و سرزنش ترا البتة از جهة توهم نمودن اینکه خطاب من در تو نفع دهد بعد از انکه چشمهای مسلمانان را گریان و سینه های ایشانرا در وقت ذکر کردن سوزان گذاشته پس آنها قلوب قاسیه و نفوس طاغیه و اجسام مملو به سخط خدا و لعنت رسول خدا اند بتحقیق شیطان در آنها آشیان و جوجه گذاشته و مثل تو از اینجا قایم و ناهض میشود و عجب کل عجب که پرهیزکاران و نواده گان انبیا و اولاد اوصیا در دستهای طلقاء خبیثه و اولاد زنا کشته شوند دستهای ایشان از خون ما آلوده و دهنهای ایشان از گوشت ما میخورند و تعجب بر بدنهای پاکیزه بر کربلا نهاده انکارست که گرگان آنها را میگیرند و کفتارها آنها را بخاک میمالند اگر ما را غنیمت اخذ کرده هرآینه بسبب ما غرامت مییابی در وقتیکه نمییابی مگر آنچیزیرا که دستهایت مقدم کرده و خدا بر بنده گان ظلم نمیکند و بسوی خدا است شکایت و اعتماد و بر اوست ملجا و معول پس بعد از آن کید خود را بکن و سعی خود را بجا آور و جهد نما بخدا اینکه ما را بوحی و کتاب و نبوت و شرف معزز کرده بمرتبه ما درک نمیکنی و بغایت ما نمیرسی و ذکر ما را محو نمیکنی و از خود عار ما را نشوئی و رای تو نیست مگر دروغ و ایام تو نیست مگر چندی و جمع تو نیست مگر پاشیده در روزیکه منادی ندا میکند الا لعنة الله علی الظالمین العادین و حمد خدا را که بر دوستان خود بسعادت حکم کرده و بر گزیده گان خود را ختم کرده برسیدن ایشان بارادت خود و نقل کرده است ایشانرا برحمت و رافت و رضوان و مغفرت و شامل نشده است با ایشان غیر تو و مبتلا نشده است با ایشان سوای تو و از خدا میخواهم که اجر ایشانرا کامل و ثواب ایشانرا بزرگ نماید و ازو سؤال میکنم حسن خلافت و جمیل انابت را زیرا که او رحیم و دوست است یزید لعین با و گفت در حالیکه جواب دهنده بود یا صیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح بعد از آن رد کردن و مار کردن بدندان ایشان امر نمود هذا بعد از آن مخفی نماند بر تو که جمع کثیر ذکر کرده و از ایشانست صاحب احتجاج که فاطمه دختر حسین گفت وقتیکه ما در پیش روی یزید بنشستیم بارقت نمود مردی از اهل شام بر ما آنست که او را احمر میگفتند و گفت یا امیر المؤمنین این کنیز را بمن عطا کن که مرا خدمت نماید و من دختر خوش رو بودم بخود لرزیدم و ظن کردم که این برای ایشان جایز است پس از لباسهای عمه ام زینب گرفتم و او میدانست که این نمیشود و در روایت سید است که گفتم یتیم شدم و مرا خدمتکاری خواهند عمه ام بمرد شامی گفت دروغ گفتی بخدا قسم این نمیشود نه برای تو و نه برای او یزید غضبناک شد گفت بخدا قسم دروغ گفتی این برای من میشود اگر خواهم بکنم اینرا گفت کلا بخدا قسم خدا اینرا برای تو قرار نداده مگر اینکه از ملت ما خارج شوی و غیر از دین ما دین اخذ کنی پس یزید از جهة غضب عقلش از سر پرید و گفت با من مقابلت میکنی باین حرف پدر و برادرت از دین خارج شدند زینب گفت بدین خدا و دین پدر و برادرم تو و پدر و جد تو هدایت یافته اند اگر مسلمان هستی گفت دروغ گفتی ای دشمن خدا زینب با و گفت تو امیری از جهة ظلم فحش میگوئی و قهر و غضب مینمائی بسلطنت خود گویا او حیا کرد و ساکت شد آنمرد شامی حرف خود را اعاده کرد و گفت ای امیر این کنیز را بمن بخش یزید لعین با و گفت از من دور شو خدا مرگ را بتو عطا نماید زود در حالیکه حکم کننده است و در کتاب منتخب است که ام کلثوم گفت با آنمرد شامی ساکت باش ای احمق مرد لال خدا زبان ترا قطع و چشمهای ترا کور و دستهای ترا خشک و آتش مثوی و مقام تو گرداند بدرستیکه اولاد انبیا را اولاد زنا خدمتکار نمیشوند راوی گوید بخدا قسم کلام آنخاتون معظمه تمام نشده بود خدای تعالی دعای او را مستجاب گردانید درباره آنمرد پس آنخاتون گفت حمد خدا یرا است که بر تو معجل کرد عقوبت را در دنیا قبل از آخرت و این جزای

کسی

کسی است که بر حرم رسول خدا متعرض شود و در روایت سید است در ملهوف که شامی گفت این جاریه کیست یزید گفت این فاطمه دختر حسین است و آن زینب دختر علی ابن ابیطالب است شامی گفت خدا لعنت کند ترا ای یزید اولاد پیغمبر خود را می کشی و ذریه او را اسیر میکنی بخدا قسم من توهم نکردم ایشانرا مگر اسیران روم یزید گفت بخدا قسم ترا با ایشان ملحق میسازم بعد از آن امر کرد گردن او را زدند تذییل است که در بیان بعضی از امور پس بدانکه آنچه در این مجلس ذکر شد از افعال و اقوال یزید لعنه الله از چیزهاست که بدان نیز شواهد کثیره دارد بر اینکه او کافر زندیق بود و اینکه او ابن زیاد را امر کرده بود و اینکه اگر او حسین را ملاقات میکرد از قتل و ذبح او متمکن میشد بنفس خود هر آینه اینرا میکرد اگرچه معتقد بود بر اینکه ذلالت در آنست هلاک جمیع اولاد او و زوال دولت او و احق دلایل و اصدق شواهد در چنین بودن او و کافر زندیق و نافی نبوت بودن او چیزیست که در کلمات شریفه صدیقه صغری زینب سلام الله علیهاست زیرا که آنخاتون معظمه مکرر بکفر و زندقه و الحاد او تصریح کرده است و احتجاج نموده باین بافعال و اقوال او که صریح است در کفر و زندقه و نفی نبوت بدانکه هر کس تأمل نماید در آنچه ذکر شد در این مجلس از خطبه زینب صدیقه و احتجاج او و نفحات انفاس و طرز کلمات شریفه او میداند که علم و معرفت او از علوم و معارف کتابیه نیست زیرا که مثل این احتجاج بر سبیل ارتجال ای بدون اینکه فکر و رویت در آن مقدم باشد محال است از احدی صادر شود مگر از صاحب عصمت و ربط استکفا کسیکه تالی آنست پس قسم بخدائیکه محمد و اهل بیت او را تفضیل داده است بر جمیع عالمیان بدرستیکه نفس نورانیه طاهره از زینب صدیقه بتحقیق غلبه کرده است بر نفس خبیثه رذیله از یزید بمکانیکه قادر و متمکن نشد که قطع نماید کلمات او را که در آن تصریحات بود به کفر او و کفر جد و پدر و تعابل شیعیان او و بودن همه ایشان از اهل آتش و باینکه ملک ایشان قریب به زوالست زیرا که طغیان یزید مقتضی آن بود که امر نماید او را بکشند بلکه خود او را میکشت و اگر ظن میشود باینکه در آنست زوال سلطنت و هلاک اولاد او بلکه هلاک شدن خودش نیز بر نهج تعجیل و فوز پس اقل مقصود او و ما لا بد منه این میشد که کلام را بر این صدیقه قطع نماید پس نمود اقدام کردن او باین محض جهة اینکه بترسید از برانگیخته شدن فتنه و هجوم آور شدن مردم بر او زیرا که اگر این مسلم باشد آن در امر کردن او بود بقتل آن خاتون نه در قطع کلام او بلکه این از برای آن بود که ما بان اشاره کردیم پس این در حقیقت از خواص صاحب نبوت مطلقه و اصحاب ولایت مطلقه است بمکانیکه عطا میکند خدا بر کسیکه با ایشان نزدیک باشد بمثل این نفس نورانیه قاهره اگر خواهی اضافه کن بر این احتجاج کردن را بقول خدای تعالی وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا پس خوب تامل کن بعد مخفی نماند بر تو بدرستیکه آنچه در قضیه فاطمه و آنچه آنرا متضمن است کلمات زینب و ام کلثوم در قضیه احمر شامی شواهد ساطعه و دلائل قاطعه است بر آنچه ما مقدم نمودیم از اینکه از خواص اصحاب نبوت و ولایت مطلقتین است اینکه نظر نمیکند بر حرم ایشان نظر کننده بخیانت در بیکر اینکه مبتلا میشود بعقوبت و زود بعذاب گرفتار میگردد پس این احتجاج از چیزهاست که در محل خود واقع گشته خواه بنای امر را بان روایت بگذاریم که متضمن دعاء ام کلثوم است بر مرد احمر شامی یا بر آن روایت ظاهر است با معنی که آنمرد اگر در مقاله خود صادق بود و بنا بر روایت ثانیه از اینکه او بحقیقت حال عالم بود و تائب گردید بسوی خدا از آنچه گفته بود و مؤمن بود با این ای بعد از توبه خود به فرض ولایت آل محمد از معذبین نمیشود در روز قیامت بلکه نیز ممکن است که گفته شود بدرستیکه احتجاج کردن بر مطلب ببعض آنچه ذکر شد از روایات این مجلس از چیزهاست که در محل خود واقع گشته اگر قطع نظر نمائیم از این دو روایت که یکی از این ها متضمن دعای ام کلثوم است بر آنمرد شامی و دیگری متضمن امر کردن یزید است بکشتن او و بعد از آن مخفی نماند بر تو که آنچه در روایت احتجاج و غیر این است از قول راوی ثم آمر بردهم عطا میکند که خبر این مجلس آمجلس یزید در روز اول میگفت یا صیحة تحمد من صوائح الخ بعد از تمام کردن زینب صدیقه بود خطبه و احتجاجات خود را پس هذا این هنگام میشود آنچه واقع شد از قضیه مرد شامی

از انجیرها که قبل از خطبه و احتجاجات او واقع شد پس در این وقت ممکن است که گفته شود در سستی آنچه یزید لعین واقع شد پس در نحو
ممکن است که گفته شود در سستی آنچه یزید لعین آنرا دید از سرعت اجابت دعای ام کلثوم در شان آن مرد شامی از جمله اسبابی
بود بسبب آن خوف و رعب در قلب یزید لعین واقع شد بمکانیکه کلام زینب صدیقه و احتجاجات او را قطع نکرد ولکن
تحقیق بیان بنا بر امری است بر آنچه ما متقدم کردیم از اسرار شریف که از اسرار خواص نبوت و ولایت مطلقتین است زیرا که
بتوجه که ذکر شد منتمی … میشود مگر بنا بر آن روایتیکه متضمن دعا و نفرین ام کلثوم است بر آن مرد شامی نه آن روایتی که متضمن امر
کردن یزید است بقتل او و کیف کان آنچه ما بان اشاره کردیم از بودن آخر مجلس و تمام آن در روز اول بقول یزید لعین یا صیحة
تحمد من صوائح النح در جواب احتجاج صدیقه صغری زینب عطا میکند ایضا که احتجاج و خطبه از امام اعنی سید ساجدین روحی له الفداء
قبل از خطبه و احتجاج عمه اش بود و این بنا بر این است که آن احتجاجات و آن خطبه که بعد از این ذکر خواهیم کرد در روز اول بود چنانکه
او را عطا میکند ظواهر بعضی از روایات و ظواهر کلمات جمعی از اصحاب مقاتل و ممکن است گفته شود که خطبه و احتجاجاتیکه بعد
از این ذکر خواهیم نمود از امام صادر شد در غیر آن روز از روزهائیکه حرم و اهل بیت در آنجا محبوس بودند در مکان خرابیکه با آن
اشاره میآید بعد مخفی نماند بر تو آنکه نسبت داده میشود در السنه جمعی و بعضی کتب که قضیه آن مرد شامی واقع شد در شان فاطمه
دختر امیرالمؤمنین نه در شان فاطمه دختر حسین ع

مجلس سی و چهارم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در ذکر خطب
و احتجاجات امام سید ساجدین است در مجلس یزید بدانکه در کتاب مناقب ذکر کرده است از کتاب احمر اوزاعی گفت وقتیکه
علی بن الحسین و سر پدرش را در شام بنزد یزید لعین آوردند یکنفر خطیب بلیغ گفت که از دست ایشان گرفته بالای منبر برو
بخلق خبر ده بدیهای علی و پدرش را و جد اولی ایشان را از حق و ظلم و بغی کردن ایشان بما … گفت پس خطیب بعمل آورد آنچه را
که یزید باو امر کرده بود و چیزی را از معایب ترک نکرد مگر اینکه آنرا در خصوص ایشان گفت وقتیکه خطیب از منبر فرود آمد علی ابن
الحسین بر جو بسته … شریفه ثنا گفت و بر پیغمبر صلوة بلیغه مختصره فرستاد بعد از ان گفت معاشر الناس من
عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا اعرفه نفسی انا ابن مکة و المنی انا ابن المروة و الصفا انا ابن محمد المصطفی
ابن من لا یخفی ابن من علا فاستعلی فجاز سدرة المنتهی فکان من ربه کقاب قوسین او ادنی ابن من صلی بملائکة
السماء مثنی مثنی ابن من اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی ابن علی المرتضی ابن فاطمة الزهراء ابن خدیجة
الکبری ابن المقتول ظلما ابن المحزوز الراس من القفا ابن العطشان حتی قضی ابن طریح کربلا ابن مسلوب العمامة
و الرداء ابن من بکت علیه ملائکة السماء ابن من ناحت علیه الجن فی الارض و الطیر فی الهواء ابن من راسه
علی السنان یهدی ابن من حرمه من العراق الی الشام تسبی ایها الناس ان الله تعالی و له الحمد ابتلانا اهل البیت ببلاء
حسن … و العدل لدا التقی فینا و جعل … الضلال و الرداء الخ ای گروه مردم هر کس مرا شناخته شناخته
است و هر کس نشناخته من خود را باو میشناسانم منم پسر مکه و منا و منم فرزند مروه و صفا منم پسر محمد مصطفی صلعم پسر کسیکه مخفی نیست
منم پسر کسیکه بلند شد و طلب بلندی نمود و از سدرة المنتهی تجاوز نمود و بخدای خود نزدیک گردید بمقدار دو قوس یا از آن نزدیکتر منم
پسر کسیکه با ملائکه آسمان نماز گذارد دو رکعت دو رکعت منم فرزند کسیکه سیر داد خدا او را از مسجد حرام تا مسجد اقصی منم پسر علی
مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبری منم پسر کسیکه او را بظلم کشتند منم پسر کسیکه سر او را از قفا بریدند منم پسر کسیکه تشنه از دنیا رفت
منم پسر کسیکه او را در روی خاک کربلا انداختند منم پسر کسیکه عمامه و ردای او را بردند منم پسر کسیکه ملائکه آسمان باو گریه کردند جن در زمین
و مرغان در هوا باو نوحه کردند منم پسر کسیکه سر او را بالای نیزه … بردند منم پسر کسیکه حرم او را اسیر کرده از عراق بشام بردند
ایها الناس بدرستیکه خدای تعالی ما اهل بیت را ببلاء حسن و خوب مبتلا کرده بمکانیکه لوای هدایت و عدالت و تقوی را در ما قرار داد
و رایت گمراهی و ضلالت را در غیر ما قرار داده ما اهل بیت را بشش خصال تفضیل داده است بعلم و حلم و شجاعت و سخاوت

و محبت و جلالت و منزلت در قلوب مؤمنین عطا کرده است با چیزیرا که با احدی از عالمیان که پیش از ما بودند نداده است در ما
مختلف الملائکه و تنزیل الکتاب … تا مؤذن گفت الله اکبر آنحضرت گفت شهادت میدهم بچیزیکه تو بان شهادت
میدهی وقتیکه مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله علی ابن الحسین گفت ای یزید این محمد جد من است یا جد تو اگر گوئی
که جد تو است دروغ گفته اگر گوئی جد من است پس چرا پدر مرا کشتی و مرا و حرم او را اسیر کردی بعد از آن گفت ای گروه مردم
آیا در میان شما هست کسیکه جد او رسول خدا باشد پس صداها بگریه بلند شد نزد از شیعه ایستاد که او را منهال ابن عمر طائی
می گفتند و در روایتی مکحول از صحابه رسول خدا بود بآنحضرت عرض کرد چگونه شام کردی … یا ابن رسول الله گفت وای بر تو چگونه
شام کردم در میان شما شام کردیم مثل بنی اسرائیل در میان آل فرعون که اطفال ایشان را ذبح می کنند و زنان ایشان را
اسیر و عرب بعجم فخر میکنند که محمد از ما است و قریش بر عرب فخر میکنند که محمد از ما است و آل محمد مقهور و مخذول شده اند
پس بخدا شکایت میکنیم از کثرت دشمنان و تفرق در مابین ما و تظاهر دشمنان بر ما بخدا و اما سید در کتاب ملهوف ذکر
نکرده است چیزی را از خطبه و احتجاجات مفصلا او الا اینکه او گفته که یزید لعین خطیب را خواند و او را امر کرد که بر منبر رفته
حسین و پدرش را ذم نماید پس آن خطیب بمنبر رفته و در ذم امیرالمؤمنین و حسین شهید صلوات الله علیهما مبالغه کرد و معاویه
و یزید لعنهما الله تعالی را مدح و تعریف نمود علی ابن الحسین ع باو صیحه زد که وای بر تو ای خطیب رضای مخلوق را در عوض سخط و غضب
خالق اختیار کردی پس مهیا کن محل و مقعد خود را در آتش و هر آینه بتحقیق خبر خوب آورده ابن سنان خفاجی در وصف امیرالمؤمنین
بقول خود اعلی المنابر تعلنون بسبه و بسیفه نصبت لکم اعوادها یعنی در بالای منبرها او را آشکارا سب
می کنید و حال آنکه بشمشیر او قائم شده است برای شما چوبهای آن منابر این اخبار نیست که سید آن را در انتقام ذکر کرده است
و نیز صاحب مناقب و غیر او گفته است که در روایت شده یزید خطیب را امر کرد که بمنبر رفته مردم را بعیوب حضرت حسین
و امیرالمؤمنین خبر دهد پس خطیب بالای منبر رفته حمد و ثنای الهی را بجا آورده بعد از آن هر گونه را که در خصوص علی و حسین
از حد گذرانید و در مدح و تعریف معاویه و یزید مبالغه نمود و آنها را بهر چیز خوب ذکر نمود در آن که علی ابن الحسین
باو صیحه زد وای بر تو ای خطیب رضای مخلوق را در عوض سخط و غضب الهی خریدی پس مهیا کن مقعد خود را در آتش بعد
از آن علی ابن الحسین گفت ای یزید مرا اذن ده تا بمنبر رفته تکلم نمایم بکلماتیکه در آنها است رضا و خشنودی
خدا و اهل مجلس را در آنها اجر و ثواب است یزید ابا نمود مردم گفتند ای امیر او را اذن ده تا بالای منبر برود شاید از او چیزی بشنویم گفت او
اگر بمنبر رود نازل نشود مگر اینکه مرا و آل ابی سفیان را رسوا کند گفتند یا امیرالمؤمنین ما گمان نداریم که او خوب تکلم نماید گفت بدرستیکه
او از اهل بیتی است که علم را با ایشان طعمه داده اند مردم اصرار کردند تا او را اذن داد آنحضرت بالای منبر رفت حمد و ثنای الهی را بجا
آورد بعد از آن خطبه ای املا نمود که چشمها را گریان و قلوب را ترسان نمود بعد گفت ایها الناس شش چیز را خدا بما عطا کرده و ما را
بهفت چیز تفضیل داده است عطا کرده شده ایم بعلم و حلم و سخاوت و فصاحت و شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین
و تفضیل داده شده ایم باینکه از ما است پیغمبر مختار محمد ص و از ما است صدیق امیرالمؤمنین و جعفر طیار و از ما است شیر خدا
و شیر رسول او حمزه و از ما است سبطین این امت حسن و حسین هر کس مرا شناخته شناخته و هر کس مرا نشناخته است حسب
و نسب خود را باو خبر میدهم انا ابن مکة و منی انا ابن زمزم و الصفا انا ابن من حمل الزکوة باطراف الردا
انا ابن خیر من ائتزر و ارتدی انا ابن خیر من انتعل و احتفی انا ابن خیر من طاف و سعی انا
ابن خیر من حج و لبی انا ابن من حمل علی البراق فی الهوا انا ابن من اسری به من المسجد الحرام

الى المسجد الاقصى وانا ابن من بلغ به جبرئيل الى سدرة المنتهى انا ابن من دنى فتدلى فكان
قاب قوسين او ادنى وانا ابن من صلى بملائكة السماء انا ابن من اوحى اليه الجليل ما اوحى
انا ابن محمد المصطفى انا ابن علي المرتضى انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا لا اله الا الله
انا ابن من ضرب بين يدي رسول الله بسيفين وطعن برمحين وهاجر الهجرتين وبايع البيعتين
وقاتل ببدر وحنين ولم يكفر بالله طرفة عين انا ابن صالح المؤمنين ووارث المرسلين و
قامع الملحدين ويعسوب المسلمين ونور المجاهدين وزين العابدين وتاج البكائين واصبر
الصابرين وافضل القائمين من آل رسول رب العالمين انا ابن المؤيد بجبرئيل المنصور
بميكائيل انا ابن المحامي عن حرم المسلمين وقاتل المارقين والناكثين والقاسطين والمجاهد
اعدائه الناصبين وافخر من مشى من قريش اجمعين واول من اجاب واستجاب لله ولرسوله
من المؤمنين واول السابقين وقاصم المعتدين ومبيد المشركين وسهم من مرامي الله على
المنافقين ولسان حكمة العابدين وناصر دين الله وولي امر الله وبستان حكمة الله وعيبة
علمه سمح سخي بهي بهلول زكي ابطحي رضي مقدام همام صابر صوام مهذب قوام قاطع
الاصلاب ومفرق الاحزاب اربطهم عنانا واثبتهم جنانا وامضاهم عزيمة واشدهم
شكيمة اسد باسل يطحنهم في الحروب اذا ازدلفت الاسنة وقربت الاعنة ويذروهم ذرو
الريح الهشيم ليث الحجاز وكبش العراق مكي مدني حنفي عقبي بدري احدي شجري مهاجري
من العرب سيدها ومن الوغى ليثها وارث المشعرين وابو السبطين الحسن والحسين انا

جد من علی ابن ابیطالب است بعد از این گفت انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن سیدة النساء پس مکرر انا انا می گفت تا مردم اجرا
آواز خودشان را بگریه و نوحه بلند نمودند یزید ترسید از اینکه فتنه برپا شود مؤذن را امر کرد که اذان بگوید و کلام آنحضرت را قطع نماید
همینکه مؤذن گفت الله اکبر علی گفت هیچ چیز نیست که از خدا بزرگتر باشد و قتیکه گفت اشهد ان لا اله الا الله علی ابن
الحسین گفت شهادت میدهم بآن موی و جلد و گوشت و خونم و قتیکه گفت اشهد ان محمدا رسول الله آنحضرت از بالای
منبر بیزید التفات کرده گفت ای یزید این محمد جد من است یا جد تو اگر گوئی که جد تو است دروغ گفته و اگر گوئی جد من
است پس چرا عترت او را کشتی راوی گوید مؤذن از اذان و اقامه فارغ گشت یزید لعین مقدم گشته نماز ظهر را بجا آورد
بحدیث و اما ابومخنف قضیه احتجاجات امام را ذکر کرده بعد از قضیه نقل کردن سکینه خواب خود را که دیده بود بطوریکه
گذشت که راوی گفت یزید مردی را امر کرد که بمنبر رفته حسین را سب نماید پس آنمرد کرد آنچه یزید لعین امر کرده بود پس علی ابن الحسین
بآنمرد گفت ترا قسم میدهم بخدا مرا اذن ده بروم بمنبر و تکلم نمایم بکلامیکه در آن رضای خدا و رسول او است باو گفت ای جوان
برو بمنبر و بگو آنچه برای تو ظاهر شده آنمرد با آنحضرت عذر آورد راوی گفت بالای منبر رفته و تکلم مینمود بکلام انبیاء یثربی
بزبان و فصاحت و ملاحت مردم باو متوجه شدند از هر مکان و گفت ایها الناس هرکس مرا شناخته شناخته هرکس نشناخته
من خود را باو نشان میدهم پس من علی ابن الحسین بن علی المرتضی صلوات الله وسلامه علیهم هستم انا ابن من حج ولبی

من طاف وسعى انا ابن زمزم والصفا انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن المذبوح من القفا انا
ابن العطشان حتى قضى انا ابن من منعوه من الماء واحلوه على سائر الورى انا ابن محمد المصطفى
انا ابن صريع كربلا انا ابن من راحت انصاره تحت الثرى انا ابن من غدت حريمه اسرى
انا ابن من ذبحت اطفاله من غير سوء انا ابن من ضرم الاعداء في خيمته لظى انا ابن
من اضحى صريعا بالعرى انا ابن من لا له غسل وكفن يرى انا ابن من رفعوا راسه على القنا
انا ابن من هتكت حريمه بارض كربلا انا ابن من جسمه بارض وراسه باخرى انا ابن من
لا يرى حوله غير الاعداء الشام تهدى انا ابن من لا ناصر له ولا حمى یعنی منم پسر کسیکه حج کرد
و لبیک گفت منم پسر کسیکه طواف نمود و سعی کرد منم پسر زمزم و صفا منم پسر فاطمه زهرا منم فرزند کسیکه سر او را
از قفا بریدند و منم پسر کسیکه او را عطشان شهید کردند منم پسر کسیکه او را آب ندادند و آنرا بر سایر خلق حلال کردند
منم پسر محمد مصطفی منم پسر کسیکه بدن او را در روی خاک کربلا انداخته اند منم فرزند کسیکه انصار او به زیر زمین رفتند منم
پسر کسیکه حریم او را اسیر کردند منم پسر کسیکه او را غسل و کفن نکردند منم پسر کسیکه سر او را بنیزه زدند منم فرزند کسیکه حریم
او را در زمین کربلا هتک و غارت نمودند منم پسر کسیکه او را غسل و کفن نکردند جسم او در یک زمین است و سر او در زمین دیگر منم فرزند
کسیکه در اطراف او غیر از این دشمنان کسی نیست منم پسر کسیکه حریم او را بشام هدیه فرستادند منم فرزند کسیکه او را ناصر و حمایت کننده
نیست بعد از آن آنحضرت گریه و ناله نمود و گفت ایها الناس خداوند تعالی ما را به پنج چیز تفضیل داده اول بخدا قسم در میان ما است محل مختلف
ملائکه و معدن رسالت و در خصوص ما آیات نازل شده و ما عالمیان را به راه راست کشیدیم و در ما است شجاعت پس از شدت نمیترسیم
و در میان ما است رجعت و فصاحت زمانیکه فصحا فخر کنند و در ما است هدایت کرد به راه راست و علم برای کسیکه استفاده
علم میکند و محبت در قلوب مؤمنین از خلایق و ما را است شان اعلی در زمین و آسمان و کسی هستیم که اگر ما نمی شدیم خدا
دنیا را خلق نمی کرد و جمیع فخر در پیش فخر ما ساقط است و دوستان ما سیراب میشود و دشمنان ما در روز قیامت شقی میگردد
راوی گوید وقتیکه یزید لعین اینها را شنید ترسید که قلوب مردم بسوی او مایل باشد مؤذن را امر کرد که خطبه و کلام او را قطع کند
پس مؤذن بالای منبر رفته گفت الله اکبر آنحضرت گفت تکبیر و بزرگ کردی بزرگی را و حق گفتی مؤذن گفت اشهد ان لا اله
الا الله گفت منهم شهادت میدهم بآن در همه جا با همه شهادت کنندگان و اقرار میکنیم بآن با هر انکار کننده مؤذن گفت
اشهد ان محمدا رسول الله علی ابن الحسین گریست و ناله او بلند شد و گفت ای یزید از تو سؤال میکنم ترا بخدا محمد جد من است
یا جد تو یزید لعین گفت جد تو است پس گفت چرا اهل بیت او و پدرم را کشتی و مرا در صغر سن یتیم کردی پس حاجب او را
ندا داد بخانه خود داخل شد و گفت مرا بنماز احتیاج نیست راوی گوید منهال بر خورد بعلی ابن الحسین گفت چگونه صبح کردی
ای پسر دختر رسول خدا امام باو گفت چگونه است حال کسیکه صبح نماید در حالیکه پدر او را کشته باشند و ناصرش قلیل بوده باشد
و نظر نماید بحرم که در اطراف او اسیر نشسته اند که با آن روی خود شان را بپوشند و کفیل و حمایت کننده نداشته باشند
و مرا نمی بینی که اسیر و ذلیل که ناصر و کفیل ندارم بتحقیق من و اهل بیت من لباس حزن و اندوه را پوشیده ایم و لباسهای تازه
ما را حرام شده است اگر سؤال نمائی من چنینم که می بینی که دشمنان با شماتت مینمایند و ما شب و روز منتظر مرگیم بعد از آن گفت
عرب بعجم فخر کردند باینکه محمد از ایشان است و قریش بر سایر مردم فخر نمودند زیراکه محمد از ایشان است و ما اهل بیت او هستیم
ما را مقتول و مظلوم نمودند و نبود بتحقیق مصائب ما نازل شد ما را اسیر کرده بهدیه میبرند گویا که حسب ما از پایین ترین حسبهاست

و نسب ما از اول نسب هاست گویا که بر بالای محمد و برزکی صعود کرده بر بساط جلیل نشسته ایم و ملک و سلطنت برای یزید لعین است و گرا و است
و اولاد مصطفی آزاد کرده شده کان او کردیده رای او کویا این کلمات در دختر آن بزرگوار از هر جانب صداها بگریه و نوحه بلند شد
رای او کوید یزید لعین ترسید که فتنه برپا شود زیرا که جمیع مردم به کلام آنحضرت گوش میدادند و می شنیدند و در خدمت آنحضرت
در قلب خودشان عرض کردند یزید لعین گفت یکی از او را بمنبر برده بود که این جوان از چرا بالای منبر بردی قصد تو این بود که ملک و سلطنت
من زایل کردد مؤذن گفت بخدا قسم نه دانستم که این جوان بمثل این کلام تکلم مینماید یزید گفت آیا ندانستی که این جوان از اهل بیت
نبوت و معدن رسالت است مؤذن با و گفت پس چرا پدر او را کشته و او را در صغر سن اسیر یتیم کذاشتی راوی کوید یزید
ملعون امر کردن مؤذن را زدند تذییل این است بیان بعضی از امور مهمه بدانکه وجه اختلاف در این خطب و احتجاجات از اخبار ها
که در سابق با آن اشاره گذشت و اگر بیان اوضح زاید را خواهی بدانکه وجه و سبب اختلاف یکی از دو امر است اول آنست که این
اختلاف سبب باشد از جهة نقل با معنی که رواة نقل کرده اند معنی آنچه را که از معصوم صادر شده پس از این جهة اختلاف واقع شده
در فقرات خطب و احتجاجات بحسب زیاده و نقصان و تغایر در بعضی از الفاظ و نحو آن و ممکن است گفته شود که این خطب و
احتجاجات از قبیل تواتر لفظی اجمالی است با معنی که ما بعلم یقین میدانیم که یکی از آنچه در این روایات است کلام معصوم است بعینه
و تبدیل نیافته است الفاظ آن الا اینکه ما بر تعیین و تشخیص دلیل نیافته ایم دوم آنست که این اختلاف مسبب است از تعدد اوقات
و مجالس با معنی که همه این خطب و احتجاجات واقع و صادر شده است ولکن در ایام عدیده پس آنچه یکروایت از این روات مشتمل
است واقع و صادر شده است و بعضی در ایام عدیده پس آنچه یکروایت از این روایت دیگر متضمن است واقع و صادر گشته است در روز
دیگر و هم چنین برای هر یکی از این دو احتمال مساعد است از امارات اگرچه او جه در پیش من آن احتمال اول است فقال بعد مخفی نماند
بر تو که ما اشاره کردیم در مجلس خطبه زینب صدیقه و احتجاجات او و باینکه خطبه امام سید ساجدین و احتجاجات او در آن روز اول بود
که در آن صدیقه صغری زینب خطبه خواند و احتجاج کرد بلکه در بعض ایام بود که اهل بیت در آن روزها در زندان و حبس بودند و عدات
و قرائن بر این از روایات این مجلس نیز در غایت کثرت است و آن مثل سؤال کردن منهال و مکحول است بعد از تمام شدن خطبه
امام و احتجاجات او در آن مجلس که در مکان خطبه و احتجاجات و جواب امام را آن نهج مذکور و آنچنانکه در بعضی از روایات
متقدم است و مثل آنچه در روایت ابی مخنف است از برخواستن یزید لعین از شدت غیظ خود از مجلس و داخل شدن او بجای
خود در حالیکه می گفت مرا نماز احتیاج نیست و مثل آنچه بعد از این نقل میکنیم یعنی در بعض مجالس آینده از کلام ابی مخنف در مجلس
آنست که او گفت بعد از ذکر کردن خطبه امام و احتجاجات او که اهل شام گویا که ایشان خوابیده بودند بیدار شدند و خوف و
خشیت یزید غلبه نمود چنانکه تفصیلش را بعد از این نقل میکنیم و تقریب در همه اینها ظاهر است زیرا که این امور متعقل نمیشود در
روز اول حاصل نیست که قرائن و شواهد بودن خطبه و احتجاجات امام در بعض ایامیکه حرم و اسیران در آن روزها در زندان و حبس
بودند نه در روز اول که در آن اهل بیت بدمشق وارد شدند و ایشان را بمجلس یزید حاضر نمودند و در آن صدیقه صغری زینب خطبه خواند و احتجاج
نمود کثیر و بسیار است و از اینکه بنای امر را بر وجه اول گذاشتیم در رفع اختلاف ما بین روایات در این مجلس با معنی که این خطب
و احتجاجات در ایام عدیده واقع شده است پس در این هنگام ممکن است که گفته شود آنچه در بعض روایات است با بس نیست
در وقوع آن در روز اول و از جمله روایات که تصریح کننده است باینکه حرم و اسیران در حبس و زندان بودند در بعض ایام احتجاجات
امام در مجالس نیز آن روایت است که در کتاب احتجاج ذکر شده است در آن کتابیست که موثقین رواة و عدول ایشان
روایت کرده اند و قتیکه علی بن الحسین را داخل کردند در میان کسانیکه ایشان را اسیر کرده بشام بردند از اولاد حسین بن علی و اهل او یزید
لعنه الله بر یزید با آنحضرت گفت یا علی حمد خدای راست که پدرت را کشت آنحضرت فرمود پدرم را مردم کشتند یزید گفت حمد
خدای راست که او را کشت از شر او مرا کفایت نمود آنحضرت گفت لعنت خدا بر کسی باد که پدرم را کشت یزید گفت یا علی بالای منبر رفته

مردم را از حال فتنه در آنچه خدا تعالی با امیر المؤمنین روزی کرده است از ظفر و نصرت خبر ده علی بن الحسین گفت آنچه تو اراده کرده
در خود تکلیم بیم یعنی مقصود ترا بیان میکنم پس آنحضرت بالای منبر رفته حمد و ثنای الهی بجا آورد و بر رسول خدا صلوات فرستاد بعد از آن
گفت ایها الناس هر کس مرا شناخته است شناخته است و هر کس مرا نشناخته خود را با و نشان میدهم اَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنَى
اَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَ الصَّفَا اَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى اَنَا ابْنُ مَنْ لَا يَخْفَى اَنَا ابْنُ مَنْ عَلَا فَاسْتَعْلَى فَجَازَ
سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَكَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَى پس اهل شام بگریه و فریاد کردند حتی یزید لعین ترسید که
از جای خود برخیزد مؤذن را گفت که اذان بگو و قتیکه مؤذن گفت الله اکبر علی بن الحسین در بالای منبر نشست و قتیکه مؤذن
گفت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله آنحضرت گریست بعد از آن بیزید متوجه گردید و گفت ای یزید این
پدر تو است یا پدر من گفت بلکه پدر تست پس فرود آمد آنحضرت از منبر فرود آمد پس شروع کرد بطرف در مسجد برود و مکحول
صاحب رسول خدا با و رسید و گفت چگونه صبح کردی ای پسر رسول الله گفت امسینا فیکم تا آخر آنچه گذشت و مخفی نماند بر تو صراحت
اخبار و نصوص در آنچه ما ادعا کردیم زیرا که می آید بعد از این بعض روایاتیکه دلالت میکند بر اینکه مسجد خراب محبس و زندان حرم و
اسیران بود و کیف کان مدرستیکه این احتجاجات ممکن نیست از احدی صادر شود مگر از اهل بیت نبوت و معدن رسالت
و اهل خلافت و امامت و اصحاب ولایت مطلقه پس هر کس در آنها تأمل نماید می بیابد امور کثیره منضمه با در کتاب و سنت
متوالی فرده و اشارات لطیفه می باید بر مطالب عالیه مهمه از جمله آنها طریق او صحیح است بمعرفت امام و کسیکه سزاوار است
بر منصب خلافت و ولایت و از جمله آن اشارات لطیفه است اصحاب ولایت مطلقه بودن آل محمد معصومین داخل
آنها است ایضا اینکه هیچ ملکی از ملائکه نیست مگر اینکه نازل میشود بر امام عصر و حجت خدا بر جمیع خلق و در آن زمان و در آن
و نیز از جمله آنها است اینکه هر فرد فرد از چهارده معصومین از آل محمد افضل است از هر فرد فرد از انبیاء غیر از پیغمبر ما و از هر فرد فرد
از اوصیا و ملائکه و از جمیع خلق از خلق خدا بلکه افضلند از مجموع من حیث المجموع ایضا الی غیر ذلک از اشارات لطیفه بعد
از آن مخفی نماند بر تو که وجه عدم تمکن یزید لعین از قطع کردن احتجاجات امام سید ساجدین بتحقیق معلوم شد در ما سبق ای در
وقفیه احتجاجات صدیقه صغری زینب سلام الله علیها تذییل دیگر که در آنست بیان کردن اینکه حرم و اسیران در بعضی از ایام
در زندان و حبس بودند بدانکه آنچه بر این دلالت میکند از روایات کم یاب نیست بلکه کثیر و بسیار است پس از این است آنچه در خبر
صحیح است و آن خبر آنست که آن را در کتاب بصائر الدرجات روایت کرده است از احمد بن محمد از اهواز از ابو البرقی از نضر از یحیی حلبی
از عمران حلبی از محمد حلبی گفت شنیدم از ابا عبد الله جعفر صادق میگفت و قتیکه علی بن الحسین و آنهارا که با او بودند بر یزید بن
معاویه لعنه الله آوردند ایشان را در خانه ساکن کردند بعضی از ایشان گفت ما را در اینخانه آورده اند تا ما بسر ما فرود آمده ما را بکشند
پاسبانان و حافظان بیکدیگر مکالمه کرده گفتند ببینید اینها میترسند از اینکه خانه بسر ایشان فرو ریخته شود و حال اینکه
ایشان را فردا بیرون کرده خواهند کشت علی بن الحسین گفت در میان ما بود غیر از من کسیکه کلام حراس و حافظان
را فهمد و نیز در خبر صحیح دیگر است در بصائر الدرجات و آن خبر آنست که محمد بن حسین روایت کرده است از صفوان از داود بن
فرقد گفت که ذکر کشته شدن حسین و امر علی بن الحسین پس از او نقل شده و قتیکه ما را بشام برده و به زندان انداختند
اصحاب من گفتند چه خوبست بنای این دیوار فراطن اهل الروم و العراق منهم یعنی بکلام عجمی در میان خودشان تکلم نمودند گفتند
در میان اینها صاحب خون نیست مگر این مرا قصد میکردند پس در روز دیگر بنا گمان کردیم بعد از آن ما را خواندند و خلاص کرد حدیث
پس قول و صاحب دم اطلاق دم مقتول یا کسیکه یزید کشتن او را اراده میکند و نیز از جمله اینها است روایتی که صدوق
در امالی روایت کرده است از ما جیلویه از عمش زمرد کوفی از نضر بن مزاحم از لوط بن یحیی از حرث بن کعب از فاطمه دختر علی
یزید لعین امر کرد زنان با علی بن الحسین در مجلسی قرار دادند که از گرما و سرما حفظ نمیکرد تا روهای ایشان متغیر و پوست کنده

وبرداشته نشد در بیت مقدس سنگی از روی زمین مگر اینکه در تحت آن خون تازه ظاهر میشد و مردم آفتاب را در دیوار ها سرخ
میدیدند گویا که آن دیوارها لباسهای مصبوغ و رنگ شده بود تا اینکه علی ابن الحسین با زنان بیرون آمده و سر حسین را بکربلا برگرداند
الحدیث و نیز از جمله آنها است روایتی که سید آنرا در ملهوف ذکر کرده است بیانش اینست که شنیده وقتیکه قول علی ابن
الحسین را بر خطیب که وای بر تو رضای مخلوق را بسخط و غضب خالق خریدی تا آخر آنچه گذشت ذکر کرد گفت راوی گفت یزید با علی
بن الحسین وعده کرد در آنروز که سه حاجت او را بر آورده نماید بعد از آن امر کرد ایشانرا بمنزلی بردند که در گرما و سرما حفظ نمیکرد
در آنجا نشستند تا روی ایشان پوست گذشت و در مدتیکه در آن بلد بودند نوحه و ناله میکردند بر حسین سکینه گفت وقتیکه روز چهارم
شد از اقامه ما در آن منزل خوابی دیدیم و خواب طویلی ذکر کرد الی آخر الحدیث و نیز از جمله آنها است روایتی که در انوار نعمانیه از
منهال ابن عمرو روایت کرده است گفت در آن اثنا که در بازار دمشق میرفتم ناگاه دیدم علی ابن الحسین را که بر عصای خود تکیه کرده
و پاهای او گویا که از ضعف دو نی است و خون از ساقهای او جاری میشود و رنگش بسیار زرد گشته پس گریه گلوی مرا گرفت خود را
باو عرض کرده گفتم چگونه صبح کردی یا ابن رسول الله گفت پس گریست و گفت چگونه میشود حال کسیکه صبح نماید در حالیکه اسیر
یزید بن معاویه لعین بوده باشد و زنان و اهل بیت من تا حال از طعام سیر نشده و سرهای خودشانرا با پارچه نپوشیده اند و در
شب و روز نوحه میکنند ما ای منهال مثل بنی اسرائیل هستیم تا آخر الکلام بعد از آن گفت گفتم ای سید من کجا میروی گفت به
جائیکه ما در آن هستیم که آنرا سقف نیست و آفتاب بما تابیده میگذارد دیده را نمی بینیم ساعتی کمی از آن فرار میکنیم از جهت ضعف
بدن خودم و رجوع میکنیم بآن منزل از برای ترسیدن بر زنان پس در آن اثنا که مشغول صحبت او بودم ناگاه دیدم که یک زنی او را
ندا میکند مرا ترک کرده بسوی آن زن برگشت پس به دقت بآن زن برگشت پس بدقت بآن زن نظر کردم ناگاه دیدم که آن زن
زینب دختر امیر المؤمنین است که میگوید کجا میروی ای نور چشم من پس آنحضرت برگشت و من از او کنار شدم و همیشه او را ذکر میکنیم
و میگریم تذنیب در تتمه بیان و شرح بعضی از امور را که روایات مذکوره متقدمه در این مقام مختلف است اما روایات
اولی چنانکه مشاهده کردی مطلقه است بیان نشده در آنها مدت مکث حرم و اسیران در حبس و زندان و اما روایت دویم پس
از آن دیده میشود ظاهرا این است که مدت مکث ایشان در آن دو روز یا سه روز است و اما روایت سیوم و چهارم مفاد آنها
اینست که مدت مکث ایشان در آن دو روز یا سه روز است در آن حبس مدت طویله بود زیرا که پوست گذاشتن رویهای
ایشان به گرمی و سرمی محقق نمیشود به دو روز مکث کردن ایشان در حبس با اینکه سیاق این دو روایت اعطا میکند که مدت
طویلی در آن حبس بودند اگر مدت مکث ایشان را اقل از یکماه فرض نمائیم جایز نیست که آنرا اقل از بیست روز یا پانزده روز فرض
کنیم پس در اینهنگام میگوئیم بدرستیکه وجه جمع و توفیق در مابین روایات باین طریقیست که گفته شود روایتی که ناطق است باینکه
مدت مکث در زندان دو روز است از آن حمل میکنیم بر اینکه این دو روزیکه امام بآن اشاره نمود بعد از تراطن و بکلام روم
و عجمی حرف زدن حراس و نگهبانان بود و تراطن ایشان در اول زندان بودن ایشان نبود بلکه بعد از گذشتن مدت
کثیره بود مثل یکماه و نحو آن و ممکن است که جمع شود ما بین روایات بوجه دیگر و آن اینست که مراد از قول امام در روایت دویم
فَمَكَثْنَا يَوْمَيْنِ ثُمَّ دَعَانَا وَاَطْلَقَ عَنَّا این باشد که آن اطلاق از حبس و زندان بود بر نهج شدت و تنگی بودن
در آن مکان خرابیکه مظنون بود بر سر ایشان فرود آمده ایشانرا هلاک نماید پس این منافات ندارد باینکه یزید لعین
امر نماید که ایشانرا در مکان دیگر حبس نمایند و مخفی نماند بر تو که برای هر یکی از این دو تأویل وجه وجیهی است و هر طور باشد در این مقام
چیزی هست که لابد است بآن اشاره شود و آن اینست که قول امام ع که فرمود لَمْ يَكُنْ فِينَا اَحَدٌ يُحْسِنُ الرَّطَانَةَ عبرا
اشاره است باینکه معرفت جمیع لغات و السنه و بآنها تکلم کردن از خواص صاحب ولایت مطلقه و عصمت است بطریق
استکفاء و هر کسیکه علم او از علوم لدنی است در معارف و مقامات عالیه از علوم مبدء و معاد و علوم احوال نفس و آفاق

و نحو آنها میدانند جمیع لغات و السنه اهل دنیا را بسیاری آنها که بحد و حصر نمی آید باینکه زینب و کلثوم اگرچه تا
درجات اصحاب عصمت اند در باب معارف و علوم مبدء و معاد و نحو آنها الا اینکه ایشان جمیع لغات جمیع اهل دنیا را نمیدانند بعد از آن قول
امام چنانکه ممکن است که بر حسب ظاهر حمل شود با این معنی که زینب و کلثوم اگرچه برطانت و لغت اهل روم عالم بودند مگر اینکه ایشان
رطانت را مثل امام نمیدانستند پس این وجه خیر از روایت ظاهر و آشکار است فتامل جیدا   مجلس سی و پنجم   از کتاب اسرار
الشهادات در بیان قصه رسول پادشاه روم و نحو آنست یعنی در بیان بعضی از قضایا است که در ایام بودن اهل بیت
و اسیران در حبس و زندان واقع گشته است و در بیان آنچه باین تعلق دارد بدانکه جمعی از اصحاب مقاتل و از ایشان سید و ابن نما
گفته اند که ابن لهیعه روایت کرده است از ابی الاسود محمد بن عبد الرحمن گفت ملاقات کرد مرا رأس جالوت و گفت بخدا قسم
در میان من و داود هفتاد پدر است و هر وقتیکه یهود مرا ملاقات نموده مرا تعظیم و تکریم مینمایند و شما نیست میان پیغمبر و پسر
پیغمبر شما مگر یک پدر او را کشتید و از امام زین العابدین روایت شده که وقتیکه سر حسین را بر یزید آوردند مجلس شراب ترتیب میداد
و سر حسین را میاورد او را در پیش روی خود می گذاشت و در برابر آن شراب میخورد روزی در مجلس او حاضر بود رسول پادشاه روم
و از اشراف و عظمای اهل روم بود گفت ای پادشاه عرب این سر کیست یزید گفت ترا با این سر چه کار گفت من خدمت
ملک و پادشاه خود رجوع میکنم و از من سؤال میکند از هر چیزیکه دیده ام دوست میدارم که قصه این سر و صاحب آنرا با او خبر دهم
تا با تو از فرح و سرور شریک باشند یزید باو گفت این سر حسین بن علی ابن ابیطالب است رومی گفت مادرش کیست گفت
فاطمه دختر رسول خدا نصرانی گفت اف باد بر تو و بدین تو دین من از دین تو بهتر است زیرا که پدر من از اسباط و نوادهای داود
است میان من و داود پدران بسیار است نصاری مرا تعظیم میکنند و از خاک پای من از برای تبرک بر میدارند بجهة اینکه من از
نوادگان داودم و شما پسر دختر پیغمبر خدا را میکشید و حال آنکه میان او و میان پیغمبر شما نیست مگر یک مادر پس چه دین است دین
شما بعد از آن به یزید لعین گفت آیا حدیث کنیسه حافر را شنیده یزید باو گفت بگو تا بشنوم گفت میان عمان و چین دریائی است
که مسافت آن یکسال راه است در آن آبادی نیست مگر یک بلده در وسط آب که طول آن هشتاد فرسخ است در هشتاد فرسخ در روی زمین
بلده بزرگتر از آن نیست و از آن بلده کافور و یاقوت میاورند و درختان ایشان عود و عنبر است و آن بلده در دست نصاری است
و در آن ملک احدی از ملوک غیر از ایشان نیست و در آن بلده کنایس بسیار است اعظم آن کنیسه ها کنیسه حافر است در محراب یک
حقه از زر آویزانست که در آن حقه حافری است میگویند که این ناخن حماریست که حضرت عیسی آنرا سوار میشد و اطراف حقه را با
دیبا و ابریشم مزین کرده اند و در هر سال جماعت بسیاری از نصاری آنرا قصد میکنند و باطراف آن طواف مینمایند و آنرا میبوسند
و حوائج خودشانرا بسبب آن از خدای تعالی طلب مینمایند این شأن و عادت ایشانست بناخن الاغی زعم میکنند که آن ناخن الاغی است
که عیسی پیغمبر ایشان بآن سوار میگشت و شما پسر دختر پیغمبر خودتانرا میکشید خدا در شما و در دین شما مبارک نکند یزید گفت این
نصرانی را بکشید تا مرا در بلاد خود رسوا نکند وقتیکه این را درک کرد به یزید گفت میخواهی مرا بکشی گفت نعم گفت بدرستیکه من
دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم میگفت ای نصرانی تو از اهل بهشتی من از کلام آن بزرگوار تعجب نموده و انا اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله بعد از آن بر جست و سر حسین را برداشته بسینه چسبانید آنرا می بوسید و میگریست تا او را کشتند الحدیث
بدانکه جمعی از اصحاب مقاتل و از جمله آنها است صاحب بحار ذکر کرده اند که در بعض مؤلفات اصحاب ما بطریق مرسل ذکر شده است
که نام آن نصرانی رسول پادشاه روم بر یزید لعین آمده در مجلس او که سر حسین را آورده بودند حاضر شد وقتیکه نصرانی سر حسین را دید
گریست و صیحه کشید و نوحه نمود تا ریشش با گریه اش تر شد بعد از آن گفت بدان ای یزید بدرستیکه من بمدینه داخل شدم
در حالتیکه تاجر بودم در ایام حیوة پیغمبر و خواستم که هدیه بخدمت او برم از اصحابش پرسیدم که آنحضرت از هدیه یا چه چیز را
دوست میدارد گفتند طیب و عطریات را از هر چیز دوست تر میدارد و بآن خیلی مایل است پس دو شیشه از مشک و عنبر

از عنبر اشهب مملو داشته بخدمتش آوردم و آنحضرت در آن روز در خانه زوجه اش ام سلمه بود عطر را در پیش روی او بر زمین گذاشتم
گفت این چه چیز است گفتم هدیه مختصری است بحضور تو آورده ام پس فرمود که اسم تو چه چیز است گفتم اسم من عبد الشمس است
گفت اسم خود را تبدیل کن من اسم ترا عبد الوهاب میگذارم اگر از من اسلام را قبول کنی هدیه را از تو قبول میکنم گفت باو
نظر کردم و در آن تأمل نمودم دانستم که او پیغمبر است و همان پیغمبر است که عیسی با خبر داده است از او مکانیکه فرموده من مژده میدهم
شما را به رسولیکه بعد از من میآید اسم او احمد است پس آنرا اعتقاد کرده در دست او در همان ساعت مسلمان شدم و برگشتم بسوی روم
و من اسلام خود را پنهان میداشتم و چند سال بود که من با پنج نفر از فرزندان و چهار نفر از دختران خود مسلمان بودم و الحال وزیر
پادشاه رومم و احدی از نصاری بر حال ما اطلاع نرسانیده و بدان ای یزید من در آن روزیکه در حضور پیغمبر بودم و او در خانه ام سلمه بود
دیدم این عزیز که سر او حاضر و ذلیل در پیش روی تو گذاشته اند بر جد خود دار در حجره داخل شد پیغمبر دستهای خود را گشود که او را اخذ
نماید و میگفت مرحبا بتو ای حبیب من تا پیغمبر او را اخذ کرده در کنار خود نشانید و لبهای او را میبوسید و دندانهایش و او را بو
میداد و میگفت دور باد از رحمت خدا کسیکه ترا میکشد و خدا لعنت کند کسیرا که ترا می کشد و اعانت نماید در قتل تو ای حسین
و آنحضرت با همه این میگریست وقتیکه روز دوم شد و من با پیغمبر در مسجد بودم ناگاه دیدم حسین با برادرش امام حسن بخدمت
پیغمبر آمد و گفت یا جداه با برادرم حسن کشتی گرفتیم هیچیک بادیگری غلبه کردیم میخواهیم بدانیم که کدام یک از ما قوتش از دیگری
زیاد است پیغمبر با ایشان گفت ای حبیب من و جان من کشتی گرفتن بشما سزاوار نیست بروید خط بنویسید هر کسیکه خط او بهتر باشد
قوتش زیادتر است گفت پس رفتند هر یک از ایشان یکسطر نوشته بخدمت جد خود پیغمبر آوردند لوح را به پیغمبر دادند تا در میان
ایشان حکم نماید پیغمبر یکساعت بایشان نظر نمود و نخواست دل یکی را بشکند بایشان گفت ای حبیبان من پیغمبر امی هستم خط را نمی
شناسم بروید نزد پدر خودتان تا او در میان شما حکم کند و ملاحظه نماید به بیند خط کدام شما بهتر است گفت پس رفتند نزد
پدر خودشان و پیغمبر با ایشان بود همه بمنزل فاطمه داخل شدند یکساعت نگذشت ناگاه دیدم پیغمبر آمد و سلمان با او بود و میان
من و سلمان صداقت و دوستی بود از سلمان پرسیدم که پدر ایشان در میان ایشان چگونه حکم کرد و خط کدام یکی بهتر بود
سلمان گفت پیغمبر بچیزی بایشان جواب نداد زیرا که او در امر ایشان تأمل نمود و گفت اگر می گفتم که خط حسن بهتر است
حسین غمگین میشد و اگر میگفتم خط حسین بهتر است حسن مغموم میشد پس ایشانرا به پیش پدر ایشان فرستادم گفتم ای سلمان ترا قسم میدهم بحق صداقت
و اخوت که در میان من و تو است و بحق اسلام قسم میدهم خبر ده بمن که پدر ایشان در میان آنها چگونه حکم کرد گفت وقتیکه خدمت پدر خودشان
آمدند در حال ایشان تأمل کرد و بحال ایشان رقت نمود و نخواست که دل یکی از ایشان را بشکند بایشان گفت بروید نزد مادر خودتان
او در میان شما حکم کند پس نزد مادر خودشان آمده باو عرض کردند و نشان دادند آنچه در لوح نوشته بودند گفت ای جد بابا امر کرد که خط بنویسیم
هر کس خط او بهتر باشد قوتش بیشتر است خط نوشته خدمت او بردیم ما را به پیش پدر ما فرستاد و پدر ما در میان ما حکم نفرمود ما را به پیش تو فرستاد
فاطمه تفکر نمود که جد و پدر ایشان نخواسته اند که خاطر ایشان شکسته شود من چه کنم و چگونه در میان ایشان حکم نمایم بایشان گفت ای نور
چشمان من من رشته گردن بند خود را بر سر شما قطع میکنم هر کدام از مروارید آن بسیار اخذ کرد خط او بهتر است و قوت او
بیشتر گفت در گردن بند او هفت عدد مروارید بود بر خواست گردن بند خود را بر ایشان قطع و نثار کرد امام حسن
سه عدد از آن اخذ کرد و سه عدد را امام حسین اخذ کرد و یکعدد در میان ماند هر یک از ایشان خواست که آنرا بردارد دیگری مانع شد خدای
تعالی جبرئیل را امر کرد که به زمین نازل شو پر خود را بآن یکعدد لؤلؤ و مروارید بزن و دو نصف کن پس جبرئیل نازل شد و آنرا دو نیم کرد هر یک از ایشان
یک نصف را اخذ کرد پس نظر کن ای یزید رسول خدا راضی نشد که الم ترجیح کتابت بدل یکی از ایشان داخل شود و نخواست که قلب ایشان
بشکند و همچنین امیر المؤمنین و فاطمه و همچنین رب العزة نخواست که دل یکی از ایشان شکسته گردد بلکه جبرئیل را امر نمود که دانه مروارید را دو نیم

کرد تا قلب ایشان شکسته نگردد و تو چنین میکنی بفرزند دختر رسول خدا اف باد بر تو و بر دین تو ای یزید بعد از آن نصرانی برخواست
بسوی سر حسین رفت و او را به سینه چسبانید و میبوسید و میگریست و میگفت یا حسین شهادت بده از برای من در پیش جدت محمد مصطفی و پیش
پدرت علی مرتضی و پیش مادرت فاطمه زهراء و اما آنچه ابو مخنف آنرا در این مقام ذکر کرده است آن اینست که او گفت داخل شد
بر یزید لعین رأس الجالوت پس سر شریف رسول الله در پیش روی او دید گفت ایها الخلیفه این سر کیست گفت این سر حسین است
گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد مصطفی گفت بچه سبب مستحق قتل شده است گفت بدرستیکه اهل عراق او را دعوت
کردند بسوی بلاد خودشان و خواستند که او را خلیفه کردند پس عامل من عبید الله ابن زیاد لعین او را کشت رأس الجالوت گفت
از او سزاوارتر بخلافت کیست و حال آنکه او پسر دختر پیغمبر شما است چه شدید است کفر شما و گفت ای یزید بدرستیکه میان من و
داود یکصد و سی جد دارد یهود مرا تعظیم مینمایند و تزویج نمی کنند مگر به رضای من و خاک را از تحت قدم من برمیدارند و آنرا
تبرک مینمایند شما دیروز پیغمبر شما در میان شما بود شما امروز بر پسر او برخواستید او را کشتید هلاکت باد بر شما و بر دین
شما یزید لعین باو گفت اگر از پیغمبر بمن نمیرسید که هر کس معاهد را بکشد من در روز قیامت خصم او میشوم هر آینه ترا می کشتم
بجهة اینکه بمن متعرض شدی رأس الجالوت گفت ای یزید رسول خدا خصم کسی میشود که معاهد را بکشد خصم کسی نمیشود که پسر او را کشته
بعد از آن رأس الجالوت گفت یا ابا عبد الله برای من شهادت کن در پیش جدت رسول خدا زیرا که من شهادت میدهم بر اینکه غیر از
خدا معبودی نیست و شهادت میدهم که محمد رسول خدا است یزید باو گفت که الان از دین خود خارج شدی و بدین اسلام داخل گشتی
پس ما از خون تو بری است حاصل نمودیم بعد از آن امر کرد گردن او را زدند در آن اثنا که او چنین بود ناگاه داخل شد باو حابلیق قیصر
و او شیخ کبیر بود پس سر حسین را دید و گفت ایها الخلیفه این چیست گفت این سر حسین بن علی ابن ابیطالب و مادرش فاطمه زهرا دختر رسول
خدا است گفت بچه سبب مستوجب قتل شد گفت برای آنکه اهل عراق او را دعوت نمودند که بر مسند خلافت بنشیند پس عامل
من عبید الله بن زیاد لعین او را کشت و سر او را بمن فرستاده است حابلیق گفت بدانکه من در اینساعت در یکی از معابد
خود بودم ناگاه رجفه و اضطراب شدیدی شنیدم پس نظر کردم ناگاه جوانی را دیدم که گویا رویش ماه است بلند و دراز آسمان نازل
شد و با او مردانی چند بودند به بعض ایشان گفتم که اینجوان کیست بمن گفتند که اینجوان رسول خدا است ملائکه از اطراف
او باو تعزیت میدادند و در خصوص پسرش حسین بعد از آن باو گفت سر حسین را در پیش خود نگهدار و الا خدا ترا هلاک می
کند یزید باو گفت احلام و خوابهای کاذبه و دروغ خود را پیش ما آوردی ای غلامان بیائید او را بیرون کنید پس غلامان او را
از مجلس او بیرون می کشیدند بعد از آن امر کرد که گردن او را بزنند پس او را بردند و گردن بضرب زدند ندا کرد یا ابا عبد الله
مرا شاهد باش در پیش جدت خاتم الانبیاء اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پس یزید
غضبناک گردید گفت دو بخ او را ایضا بزنید و گفت ای یزید خواه مرا بزنی و خواه نزنی این رسول خدا است در مقابل من ایستاده
و در دست او پیراهنی هست از نور و تاجی هست از نور و میگوید بمن که بهشت میان من و تو زمانی که این ماجرا بسر تو و این
پیراهن ابر تو بپوشم مگر اینکه از دنیا خارج شوی بعد از آن تو رفیق منی در بهشت ثم قتل بحجة رحمه الله تعالی تذییل است که
در آن بیان بعضی از امور میشود مراد که مستفاد از این روایات مذکوره است که یزید لعنه الله هر روز با حضار سر شریف روحی
له الفداء به مجلس خود امر میکرد بلکه مستفاد از بعضی از روایات اینست که در هر روز در مجلس آنکافر زندیق لعین آن سر شریف
روحی له الفداء حاضر میشد و به ثنایای او بخیزران تازیانه خود میزد و به لهو و لعب و نوشیدن شراب اشتغال مینمود و در چهار
فرسخ سیر میکرد ساعتی بعد از ساعتی و آنی بعد از آنی و اهانت و استهزاء نسبت باین سر شریف روحی له الفداء میکرد و عادت
آنکافر زندیق باینمنوال جاری بود تا خوف و خشیت باو غلبه نمود و از برخواستن فتنه و هجوم آوردن خلق بر او و
زوال دولت او چنانکه زود به بیان آن مطلع می شوی بعد از آن مخفی نماند که بر

اما چنین پس مخفی نماند بر تو که قضایا مذکوره در این روایات متقدمه مختلف اند در غایت اختلاف زیرا که ظاهر از روایات اول
اینست که راس الجالوت کشته شد و صریح روایت ثانیه اینست که رسول ملک روم را یزید لعین کشت و ظاهر روایت ثالثه
اینست که رسول پادشاه روم را کشتند و او عبد الوهاب بود تا اینکه مضمون روایت ثانیه مغایرست با مضمون روایت ثالثه چند
و اما روایت رابعه که ابو مخنف آنرا ذکر کرده است پس صریحست در اینکه راس الجالوت را یزید لعین کشت و مضمون آن از جهات
عدیده با مضامین روایات ثلثه که بآنها اشاره شد متغایرست و اما روایت خامسه آنرا نیز ابو مخنف ذکر کرده است پس آن
چنانکه صریحست در اینکه جاثلیق را یزید کشت هم چنین بحسب مضمون از جهات عدیده مغایرست با مضامین روایات اربعه
پس در این هنگام میگوئیم که توفیق و جمع در مابین این روایات متصور میشود از وجوه عدیده اول اینست که قضایا قضایای متعدده
جداگانه است باین معنی که هر یکی از اینها قضیه مستقله است و بعبارة اخری آنچه در هر یکی از اینهاست از اخبار ماست که بدیگری مدخلیت
ندارد دویم آنکه آن قضایا در حقیقت راجع میشود به سه قضیه و بر آنچه و ناشی میشود اختلافات از جهة اجمال و تفصیل و نقل بمعنی
و نحو اینها سیوم آنست که آن قضایا در حقیقت راجع میشود بدو قضیه و اما اختلافات پس آنست که گذشت و نیز ممکن است که گفته
شود که آنچه در این روایات است راجع میگردد بچهار قضیه بعد از آن مخفی نماند بر تو که در این مقام قضیه دیگری هست و آن قضیه ایست که از
کتاب خرایج ذکر شده بمکانیکه در آن کتاب گفته که راس الیهود به مجلس یزید داخل شد و گفت این کیست گفت سر خارجیست گفت او
کیست گفت حضرت حسین گفت فرزند کیست گفت پسر علی است گفت مادرش کیست گفت فاطمه گفت فاطمه کیست گفت دختر
محمد گفت پیغمبر شما گفت نعم گفت خدا شما را جزای خیر ندهد دیروز پیغمبر شما از میان شما رفته امروز پسر دختر او را کشتید وای بر تو میان من
و داود پیغمبر نیف و سی از سی زیاده واسطه میباشد لهذا از زمانیکه یهودان مرا می بینند بمن تعظیم نمایند بعد از آن بر خواسته
پیش طشت آمده آن سر مبارک را بوسید و گفت شهادت میدهم باینکه غیر از خدا معبودی نیست و اینکه جد تو محمد رسول خداست و بیرون
رفت یزید لعین امر کرد او را کشتند مخفی نماند بر تو که آنچه در این روایتست ممکنست که حمل شود به بعض آنچه در روایات سابقه گذشت
پس اختلاف ناشی میشود از نقل بمعنی و کمی و کاستی چنانکه در این روایت دلالت کامله است بر شدت کفر و زندقه یزید لعین در اینکه
[illegible] فرح و سرور آن روز بروز عجب ساعت بساعت علاوه میشد و هم چنین در آنها دلالات کامله است
[illegible] سر شریف حاضر نشد در مکانیکه صادر شد در آن از کفار اهانت و استهزا
[illegible] و مکر اینکه صادر شد از آن سر مبارک چیزهای [illegible] و دشمنان کفار را خاکمال نمایند مثل یزید [illegible]
از جهت کردن جمعی اعلام و ایمان و غیر آن از معجزات عظام که صادر میشود مکرر از اصحاب ولایت مطلقه و بالجمله روایات این
مجالس [illegible] روایات مجالس سابقه متفق است در اداکردن این دو امر از شدت کفر و زندقه یزید و زاید شدن فرح و سرور آن
روز بروز [illegible] ساعت بساعت بعد از شهادت سید الشهدا روحی له الفداه و در اینکه آن سر شریف حاضر نشد نزد دشمنان کفار در مکانیکه
از آن بجهة مکر اینکه صادر شد از آن معجزه عظیمه از معجزاتیکه مثال آن صادر میشود مکرر از اصحاب ولایت مطلقه بدلیل دیگریست که در آن
بیان میشود اموریکه در وقت بودن اهل بیت و اسیران در زندان و حبس واقع گشت و آن از جهة این بود که یزید مرات کثیره قصد
کرد که امام سید الساجدین را بکشد و خدای تعالی قتل او را از او برگردانید مثل اینست بعضی از امور مذکوره روایات که ناطق اند بر اینکه یزید لعین
مرات کثیره عزم نمود که سید الساجدین را بکشد در غایت کثرت است بعضی از آنها گذشت و در اینجا اشاره مینمائیم بآن روایاتیکه
نگذشته است بتحقیق نقل شده است از تاریخ طبری و بلادری که یزید بن معاویه لعین بعلی بن الحسین گفت آیا کشتی میگیری با این یعنی
پسر خود خالد آنحضرت فرمود که کشتی گرفتن مرا با او چه کنی یک کارد بمن ده و کارد دیگر باو تا با او مقاتله نمایم یزید گفت
شِنْشِنَةٌ اَعْرِفُهَا مِنْ اَخْزَمَ وَهٰذِهِ عَصَبَةٌ مِنَ الْعَصَى هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ اِلَّا الْحَيَّةَ یعنی این طریقه است میشناسم
آنرا از اخزم این عصی از آن عصاهاست آیا میزاید مار مگر مار را و از کتاب احمد نقل شده که یزید گفت شهادت میدهم
باینکه تو پسر علی ابن ابیطالب هستی و روایت شده که آن ملعون به زینب گفت تکلم کن زینب گفت او متکلم است یعنی سید الساجدین
پس سجاد ارشاد کرده لَا تَطْمَعُوا اَنْ تُهِينُونَا فَنُكْرِمَكُمْ وَاَنْ نَكُفَّ الْاَذَى عَنْكُمْ وَتُؤْذُونَا وَاللّٰهُ يَعْلَمُ
اَنَّا لَا نُحِبُّكُمْ وَلَا نَلُومُكُمْ اَنْ لَا تُحِبُّونَا حاصل آنکه طمع نکنید در اینکه ما را خوار نمائید پس ما شما را اکرام نمائیم و اگر ما شما را

اذیت نمائیم شما ما را اذیت میکنید و خدا میداند که شما را دوست نمیداریم و شما را اذیت میکنیم در اینکه ما را دوست نمیدارید یزید
گفت راست گفتی ای غلام ولکن پدر و جد تو خواستند که امیر باشند حمد خدا را که ایشان را کشت و خون ایشان را ریخت امام
گفت نبوت و امارت در آباء و اجداد من بود قبل از تولد تو [illegible] و قتیکه سید سجاد خود را به پیغمبر نسبت
داد یزید گفت بر عوان و ملازم خود که این غلام را باین بوستان ببرید و او را بکشید و آنجا دفن کنید پس او را به بستان داخل کرد
و شمشیر بکشید و گودال بکندند در آنحال که آنحضرت را در آنجا دفن نمایند و سجاد نماز میگذارد و قتیکه ملازم یزید قصد کرد که او را بکشد دستی
از هوا آمده او را از دور برفتاد و فریاد کرد و دهشت باو غلبه نمود پس خالد پسر یزید این را دید برگشت نزد پدرش و قصه را باو نقل
کرد یزید امر کرد غلام را دفن کردند در آن حفره و گودال که کنده بود و سید سجاد را رها کرد و جای حبس سجاد در آن روز مسجد بود بحدیث
مخفی نماند بر تو که قضیه مصارعت و کشتی گرفتن در بعضی از روایات دیگر نیز واقعشده است از جمله آنها روایت طبرسی است
در احتجاج و گذشت در ما تقدم اول آن که متضمن احتجاج امام بود در بالای منبر در مجلس یزید و قول یزید او را که نازل شو از منبر
پس فرود آمد و شروع کرد بجانب در مسجد برود و آنچه در ذیل آنست اینست وقتیکه یزید بمنزل خود برگشت علی بن الحسین را
خواند و گفت یا علی آیا با پسر من خالد مصارعت می کنی آنحضرت گفت مصارعت با او چه میکنی مرا کاردی بده و او را هم کاردی
بده تا قوی ضعیف را بکشد پس یزید آنحضرت را بسینه خود چسپانید بعد از آن گفت لا تلد الحیة الا الحیة اشهد انک ابن علی ابن ابی
طالب بعد از آن علی ابن الحسین باو گفت ای یزید بمن رسیده است که میخواهی مرا بکشی اگر لابد است از اینکه باید مرا بکشی پس بفرست
مردی را بهمراه این زنان که ایشان را بحرم رسول خدا برگرداند یزید گفت کسی رد نمیکند ایشان را بمدینه غیر از تو خدا لعنت کند
پسر مرجانه من او را امر نکرده بودم که پدرت را بکشد و اگر من متولی قتال او میبودم او را نمی کشتم بعد از آن جایزه آنحضرت را
بهتر کرد و او را با زنان حمل بمدینه نمود بحدیث و تو خبر داری باینکه استفاده از این روایت اینست که اطلاق و خلاص نمودن
یزید حرم و اسیران از حبس که در مسجد خراب بود در آن روز بود که امام را بمصارعت با پسر خود امر نمود بعد مخفی نماند بر تو که
قضیه مصارعت در بعضی روایات در شان عمر بن الحسن واقعشده و عمرو صغیر بود میگویند که یازده سال داشت باو گفت آیا با پسر
من خالد مصارعت می کنی عمرو گفت نه ولکن یک کارد بمن و یک کارد باو بده بعد از آن با او مقاتله نمایم یزید گفت شِنْشِنَةٌ
اَعْرِفُهَا مِنْ اَخْزَمَ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ اِلَّا الْحَيَّةَ و مخفی نماند بر تو که حمل کردن این قضیه را باینکه این قضیه غیر
از قضیه امر کردن یزید بود امام را باینکه با پسرش خالد مصارعت کند اولیست از اینکه این دو قضیه را بیک قضیه حمل کنیم
و بگوئیم که خطا از راوی واقعشده

مجلس سی و ششم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در بیان آنچه تعلق بسر
شریف روحی له الفداه دارد از معجزات قاهرات و آیات ساطعات که دلالت کننده اند بر اینکه سید الشهدا اعز و اکرم است نزد
خدای تعالی از جمیع خلق او غیر از جد و پدر و مادر و برادر او علیهم السلام و معجزات در آن وقت بود که حرم و اسیران در زندان
در حبس بودند پس میگوئیم که صاحب کتاب خرایج ذکر کرده است بعد از نقل کردن قول یزید لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ اِنْ لَمْ اَنْتَقِمْ
مِنْ بَنِي اَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ که زید بن ارقم بمجلس او داخل شد و سر شریف را در میان طشت دید و آن ملعون با چوب
بر لبهای او میزد گفت چوب را از این دندانها بردار زیرا که بسیار دیدم که پیغمبر آنها را میبوسید یزید گفت اگر تو شیخ
کبیر نبودی که خرف شده و عقلت زایل شده هر آینه ترا می کشتم بعد از این قضیه راس یهودی را که معلوم کردیم ذکر
کرده بعد از آن گفت که راوی گفت یزید امر کرد که آن سر شریف را بقبه که در مقابل آن قبه بود که در آن شراب می آشامید
داخل کردند و ما را با آن سر موکل نمود و همه اینها در قلب من بود و در آن قبه مرا خواب نمیبرد و قتیکه شب شد نیز ما را با آن سر
موکل کردند وقتیکه قدری از شب گذشت صدائی از آسمان شنیدم ناگاه دیدم منادی ندا میکرد ای آدم نازل شو پس
آدم ابو البشر نازل گردید و با او بود جماعت بسیاری از ملائکه بعد از آن شنیدم که منادی ندا میکرد ای ابراهیم
نازل شو پس نازل شد و با او بود بسیاری از ملائکه بعد از آن منادی را شنیدم که ندا می کرد ای عیسی نازل شو پس [illegible] جمعی
کثیری از ملائکه نازل گردید بعد از آن صدای عظیمی شنیده و منادی ندا میکرد ای محمد نازل شو پس نازل شد [illegible]
کثیری از ملائکه پس ملائکه آن قبه را احاطه نمودند بعد از آن پیغمبر داخل قبه گردید [illegible]

هست که محمد در تحت قبه نشست نیزه منحنی گشت آن سر بکنار پیغمبر افتاد آن را برداشته نزد آدم آورد و گفت ای پدر من آدم
نمی بینی آنچه امت من به فرزندم کرد بعد از من پس از آنجهت بدن من به لرزه در آمد بعد از آن جبرئیل برخواست و گفت یا محمد من صاحب
زلازلم مرا امر کن زمین را برای ایشان بحرکت آورم و با ایشان یک صیحه زنم که در آن صیحه هلاک شوند پیغمبر فرمودند گفت یا محمد
مرا بگذار با این چهل نفر که موکل اند با این سر شریف گفت اخذ کن پس جبرئیل بهر فرد فرد نفخ میکرد تا بمن رسید پس گفت
می شنوی و می بینی پیغمبر فرمود دعوه دعوه او را بگذارید خدا او را امان داد پس مرا گذاشتند سر را برداشتند رفتند
پس از آن شب آن سر مفقود گشت دیگر از آن خبری ظاهر نشد و مخفی نماند بر تو که این حکایت را شعبی از ثقفی بر نهج مفصل روایت
کرده است حکایه کنند که محمد بن یحیی گفت که حج بیت الله کردم در آن اثنا که طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم که میگفت
اللهم اعوذ بک من القوم الظالمین و زیاده از این چیزی نمیگفت پیش او رفتم سؤال کردم از او از سبب این استغفار گفت من
کرفقه آید بعضی از شعب مکه در حالتی که دست من در دست شما بسته بود پس از این گفت شعب شعب کیست گفتم شعب علی ابن
ابیطالب است گفتم قادر نیستم منتهیم در شعب که ساکن بودیم کرده ام گفتم آن چیست خود را بناحیه کشید گفت مرا بگو که من از جمله
آن چهل نفر بودم که در شام بحفظ سر حسین موکل بودند وقتیکه شب داخل میشد آن سر را در صندوقی گذاشته سر او را
قفل میکردیم و در نزد آن میخوابیدیم در بعض منزلها وقتیکه شبی از شبها شد و صحاب من خوابیدند من بیدار بودم ناگاه دیدم
سقف منشق شد دیدم حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم نازل شدند بعد از آن نازل شد جمعی از ملائکه و انبیاء و مرسلین
و صدیقین و شهداء و صالحین پس نشستند در پیش آن صندوق و نازل شد مردی که نورش از ایشان بسیار و در پیش ایشان زیبا
تر بود و کرسی از نور برای او نصب کردند و گفتند بنشین یا محمد و ای خاتم پیغمبران و ای سید انبیاء و بعد از آن علی ابن ابیطالب
نازل شد و بعد از آن چهار مرد نازل شدند و منادی ندا میکرد و میگفت بنشین یا حمزه و یا جعفر و یا عقیل نازل شو و یا عباس نازل شو پس از
جانب پیغمبر نشستند بعد از آن پیغمبر صندوق را گشوده سر حسین را بیرون آورد از آن نوری ظاهر گشت که میان مشرق و
مغرب را گرفت پس پیغمبر گریست و انبیاء و ملائکه در وقت دیدن آن سر شریف گریستند پیغمبر گفت ای پدر من آدم
و ای نوح و ای پدر من ابراهیم ای برادر من موسی و عیسی و ای گروه انبیاء و مرسلین و ملائکه و مقربین و شهداء و صالحین نظر نمائید
با آنچه امت من به پسرم حسین کرده است گفتند خدا لعنت کند امتی که به پسر تو حسین ایذا کرده اند ثقفی گفت راوی گفت
بعد از آن منادی را شنیدم ندا می کرد ای انبیاء و مرسلین و صالحین چشم خود را بپوشید و سر خود را بزیر اندازید که مادر شبر بگذرد
ناگاه دیدم زنی را که شبیه ترین خلق بود بآدم بعد از آن مریم بعد آسیه دختر مزاحم بعد ساره و صفورا دختر شعیب نازل شدند ناگاه
زنانی را دیدم مثل ماههای طالعه و ندا آمد که ای انبیاء و حاضران سر خود را پائین اندازید تا مادر این غریب فاطمه زهرا بگذرد شعبی گفت
که با او بود جماعتی از ملائکه پس آمد لاحقه تر بان در جانب صندوق خدیجه آمد بعد از آن فاطمه ندا کرد ای پدر ما رسول الله سر پسرم حسین را
بمن ده تا او را ببوسم پیغمبر سر را بفاطمه داد فاطمه میبوسید و میگریست تا برای گریستن او اهل آسمان گریه کردند بعد از آن گفت
ای مادر ای حوا و ای بنت مزاحم ای مریم و ای صفورا و ای آسیه و ای مادرم خدیجه و ای گروه انبیاء و رسل نظر نمائید بآنچه امت با پسرم کرده است
کرد بعد از آنکه کردند پدرش علی و برادرش حسن پیش از او گفتند ای خواهر ای خیر رسول خدا حاکم ما بین تو و ایشان خدای رب العالمین
است و او بهترین حاکمان است گفت حمد خدا را در مقابل آنچه اهل این بیت را بآن مبتلا کرده است بعد از آن او و زنان برخواستند
پس آدم آمد و با او بود انبیاء و شهداء و صالحین پس پیغمبر را تسلی دادند در مصیبت حسین بعد آنحضرت سر را به صندوق
رد کرد بعد از آن پنج نفر از ملائکه فرود آمدند ملک اول مقدم شده گفت السلام علیک یا محمد بدرستیکه خدای تعالی ما را امر کرده است
باطاعت تو من ملک زلزله ام مرا مامور گردان که زمین را بایشان منقلب گردانم و ایشان را از بیخ برکنم آنحضرت فرمودند نه ملک دوم پیش آمد
گفت من ملک آسمانهایم مرا امر کن آسمانها را بسر ایشان فرود آورم فرمودند نه ملک سیوم پیش آمد گفت من ملک دریاهایم
امر کن انهار و دریاها را غرق کنم گفت نه ملک چهارم مقدم شد و گفت من ملک آفتابم امر کن ایشان را بسوزانم گفت نمیخواهم پس
ملک پنجم پیش آمد و گفت من ملک زمینم امر کن زمین را با ایشان قلب نمایم پیغمبر فرمودند ایشان را بگذارید تا خدای تعالی حکم نماید

درمیان من و ایشان و او خیر الحاکمین است بعد از آن گفتند یا محمد بدرستیکه خدای تعالی ما را مامور کرده است بکشتن کسانیکه
بر سید الشهداء موکل اند گفت از ایشان با ایشان بگذارید مگر یکنفر را که خبر دهد چیزی را که مباشر شده و دیده است پس کشتند مرا ان
مردم یا رسول الله پس مرا گذاشتند و قوم را تماما هلاک کردند پس این جمله آخر است که خبر سید بهم با آن پس من گفتم از این
کنار شو زیرا که تو از اهل آتشی بحدیث و تو خبر داری بانیکه آنچه در این روایت است از ابن قتیبه چنانکه احتمال دارد که در وقت
بودن حرم و اسیران در زندان باشد چنانکه عنوان این مجلس با آن مشعر است هم چنین احتمال دارد که بعد از بیرون آمدن ایشان
از زندان و بعد از مشغول بودن ایشان در شام باقامه نمودن ماتم و تعزیه بر سید الشهداء روحی له الفداء و در این مقام احتمال دیگر هم هست
و آن اینست که ابن قتیبه بعد از بیرون آمدن ایشان از شام و کوچ بسوی مدینه رفتن ایشان باشد و این احتمال آخر را تایید میکند آنچه در ذیل روایت
خرایج منقول است و عبارت از قول اوست که گفت فافتقد الرأس من تلک اللیلة فما عرف له خبرا و این تایید بعد از ملاحظه آنچه را
که در بعضی از روایات است و آن روایت آخر است که در مناقب آن را ذکر کرده است از اینکه یزید لعین بعلی بن الحسین گفت آنچه حاجت
را ذکر کن که من بجا آوردن آنها را بتو وعده کرده ام گفت حاجت اول من اینست که سر پدر و مولایم حسین را بمن نشان دهی تا از آن توشه
برگیرم و با او نظر نمایم و وداع کنم الحدیث پس این کشف میکند از اینکه سر شریف روحی له الفداء از شام مفقود شده بود مادامیکه
حرم و اسیران در شام بودند پس زمانیکه ملاحظه شد جمیع آنچه باین اشاره گذشت احتمال سیوم که احتمال آخر است قوی بلکه متعین و
مسلم میشود تذییل نورانی است که در آن بیان بعضی از امور مهمه میشود بدانکه سر اینکه منادی ندا کرد در وقت جواز و عبور
نمودن آدم که ای انبیاء و صالحین و مرسلین چشمهای خود را بپوشید و سرهای خود را پائین اندازید تا بگذرد ابوالبشر و نیز ندا کرد در عبور
نمودن صدیقه کبری فاطمه زهرا که ای انبیاء و حاضران چشمهای خود را بپوشید و سرهای خود را بزیر اندازید تا بگذرد مادر این غریب
فاطمه زهرا و ندا کرد بچیزی در گذشتن مریم و آسیه و ساره و صفورا این سر اینست که زن فرزند مرده و زنیکه پسر او را کشته بودند از
ما بین آن زنان طاهرات نبود مگر حوا ام البشر و مادر این غریب فاطمه زهرا پس اگر انبیاء حاضران حوا و فاطمه زهرا را می دیدند
در آن حالتیکه داشتند هر آینه غش میکردند بلکه نزدیک بود که ارواح ایشان از ابدان مثالیه برزخیه ایشان مفارقت نماید زیرا آن
حالتیکه فاطمه زهرا در آن بود بعد از شهادت اولادش و بعد از اسیر شدن دختران او احدی طاقت دیدن آن نبود مگر کسیکه حزن
و مثل حزن و اندوه او باشد از اهل او یا کسیکه اراده دیدن او نموده باشد پس اگر گوئی که بعضی فقرات این روایت ناطق است
باینکه نور سر امام شهید و ولی مظلوم مشرق و مغرب را فرو گرفته بود با اینوصف چنانکه می بینی در این روایت ذکر شده است در وصف
نور رسول خدا بلکه در آن روایت ذکر شده است که نور رسول خدا زیاده بود از نور سایر انبیاء و کل من حضر معهم میگوئیم بدرستیکه
زیادت نور سر شریف بر جمیع انوار ملکوتیه لاهوتیه از انوار انبیاء و اوصیاء و ملائکه و غیر ذلک از چیزهائیست که در آن شکی
نیست بلکه زیادت نور آن بر نور نبی مطلق یعنی محمد مصطفی ص یا نور ولی مطلق یعنی علی مرتضی ع از اموریست که مسلم نمیباشد مگر
بعد از ذکر وجوه و اسرار بر آن امور اگر در نزد تو در این مقام سری از اسرار است آن را ذکر کن و الا پس بگو که این فقره از فقرات مشکله است
میگوئیم بدرستیکه برای این زیادت و کثرت در نور سر شریف روحی له الفداء اسرار چندیست اول آنست که در بعض مجالس متقدمه گذشت
که صاحب سر شریف یعنی نفس قدسیه حسینیه مختص شد بعد از شهادت بالطاف و عنایات خاصه از خدای تعالی و گردید در نزد ساحت
حضور قدس خدای تعالی در مرتبت خلوت لاهوتیه در مکانیکه متمکن نشد از ملاقات و رسیدن به زیارت او احدی از انبیاء و مرسلین
و ملائکه و مقربین و برای این مختلف ملائکه و مزار انبیاء و اوصیاء آن وجه شریف روحی له الفداء گردید پس کثرت نور و زیادت آن در سر
شریف روحی له الفداء از جهة این بود و بعبارة اخری بدرستیکه این کاشف است از قرب کلی تام برای نفس قدسیه کلیه حسینیه و خلوت
تامه لاهوتیه برای آن پس این مستلزم افضل بودن حسین ع از جد و پدر و مادر و برادرش نیست دوم آنکه زیادت و کثرت نور
باراده کردن تجلیات است از صاحب عزت مطلقه یا ولایت مطلقه و تو خبیری که این اراده محقق میشود در وقت انبساط و فرح و سرور در نفس
کلیه قدسیه از نبی مطلق یا ولی مطلق پس شک نیست در اینکه ریخته شدن هموم و هجوم آوردن احزان و اندوه بر قلب رسول خدا ابا می کند
از اراده کردن و تجلیات را و اما ولی مظلوم و امام شهید روحی له الفداء پس او در انبساط و سرور بود بسبب آنچه بسوی آن اشاره
نمودیم از مختص بودن او بالطاف و عنایات خاصه الهیه و خلوت تامه لاهوتیه و اسیر کردن عیال و زنان او اگر چه از چیزهائیست که
باعث واقع شدن هموم و احزان میگردید و نیز الا اینکه حجابات خلوت لاهوتیه قاهر غالب بود پس درست و خوب تأمل کن سیوم

است که در اینجا سر لطیف و وجه دقیق است و آن اینست که خونهای جاری شده از آن سر شریف روحی له الفداء از برای طلب کردن رضای الهی و خالص نمودن است پیغمبر و شیعه و دوستان او را از عذاب و آتش پس وقتیکه پیغمبر و دوستان سر شریف روحی له الفداء را زیارت میکردند بر انگیخته شدن انوار باهرات از آن خونهای خشکیده که تعلق بسر و حلقوم شریفین و محاسن شریفه روحی همه آنها فدا باد دارد زیادتر می شد و این از جهة اشاره بود از حب صاحب سر شریف روحی له الفداء بر تمام انبساط و سرور که حاصل شدن مطلب پیغمبر و دوستان او ای نجات شیعه امیرالمؤمنین و خلاص ایشان از آتش چهارم آنست که در اینجا سر لطیف و وجه دقیق دارد و آن اینست که جزئیات موجودات عالم برزخ از امور است که در آن نباید شک نمود و این خلاف اخبار نیست که با وهام عامه سبقت مینماید پس میگوییم که استفاده نمودن ارواح انبیا و اوصیا و صالحین و شهدا اینکه ایشان اخذ نور مینمایند از سر شریف منیر مستلزم است که نور سر شریف در مرتبه لاحقه زیادتر باشد از نوریکه در مرتبه سابقه بود پس این در حقیقت کشف مینماید از امر دیگر بعضی و آن اینست که استفاده نمودن اهل عوالم ملکوت عالم برزخ از ملائکه و ارواح انبیا و اوصیا و صالحین و شهدا درجات عظیمه و انوار باهرات و قربات کاملات را استفاده نمودنیکه ناشی و منبعث میشود از زیارت کردن ایشان سر شریف و جسد لطیف را و از گریه کردن با آنها ازید و اکثر و اهم و اعظم میباشد از استفاده کردن غیر ایشان مثوبات و درجات را بسبب گریه نمودن با امام مظلوم و زیارت کردن قبر شریف او و این استفاده ملائکه و ارواح قدسیه از انبیا و اوصیا نیست از اموریکه راجع میباشد بمحض تحصیل نمودن مثوبات و درجات در غرفات جنات بلکه در اینجا امر معنوی دیگر است و هو قربات الهیه است پس بتحقیق ظاهر شد از تحقیق سر لطیف و ادق سر عدم انقطاع نزول ملائکه و ارواح انبیا و اوصیا و صالحین و شهدا از برای زیارت سر شریف و بتحقیق شناختی که آمدن مختلف ملائکه و ارواح انبیاء و اوصیا اند به نمط تظافر و تکاثر بلکه بطرز و طریق اتصال و سایر اسرار در ابیات و سایر ابواب عند الله و حججه المعصومین است

مجلس سی و هفتم

از کتاب اکسیر عبادات در اسرار شهادات در بیان بعضی از اموریست که نیز واقع گشت در وقت بودن حرم و اسیران در حبس و زندان و آن از قضایائی است که بسر شریف روحی له الفداء تعلق دارد و از غرائب آنها آنکه نقل شده است از صاحب منتخب که او گفت روایت شده وقتیکه آل الله و آل الرسول را در شام نزد یزید آوردند برای ایشان منزلی معین کرد و ایشان باقامه عزا مشغول بودند و حسین را دختر سه ساله بود از آنروزیکه حسین شهید نموده بودند پدر را ندیده بود و این بر او عظیم آمد برای پدرش وحشت نمود و هر وقتیکه پدرش را طلب میکرد میگفتند فردا میآید و با او هست هر چه میخواهی تا اینکه شبی از شبها پدرش را در خواب دید و وقتیکه بیدار شد فریاد کرد و گریه نمود و او را خوابانیدند و گفتند این گریه و ناله چیست گفت پدرم را و نور چشمم را بیاورید و هر وقتیکه او را میخوابانیدند حزن و گریه را زیاد میکرد و این بر اهل بیت سخت بزرگ شد پس گریه کردند و ضجه نمودند و اندوه و حزن را تجدید و به رویها سیلی زده خاک را بسرها پاشیدند و موها را پریشان کردند صیحه و فریاد بلند شد پس یزید صیحه و فریاد و گریه ایشان را شنید گفت چه خبر است گفتند دختر صغیر حسین در خواب پدرش را دیده بیدار شده و پدر خود را میخواهد و گریه میکند و صیحه و فریاد میکند گفت سر پدرش را ببرید که او را دیده تسلی یابد پس آن سر شریف را نزد او آوردند و مندیل دیبا بآن پوشیده بودند در پیش روی او بزمین نهادند و مندیل را از آن سر برداشتند گفت این چیست گفتند سر پدرت است پس آنرا برداشته بسینه خود ضم کرد در حالیکه میگفت من ذا الذی خضبک بدمائک یا ابتاه من ذا الذی قطع وریدیک یا ابتاه من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی یا ابتاه من للیتیمة حتی تکبر یا ابتاه من للنساء الحاسرات یا ابتاه من للارامل المسبیات یا ابتاه من للعیون الباکیات یا ابتاه من للضائعات الغریبات یا ابتاه من للشعور الناشرات یا ابتاه من بعدک واخیبتاه یا ابتاه من بعدک واغربتاه یا ابتاه لیتنی کنت لک الفدا یا ابتاه لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء یا ابتاه یا ابتاه کدام شخص ترا بخون خضاب کرده یا ابتاه که بر دختر یتیمه پرستاری کند تا کبیر شود یا ابتاه که باین زنان حسرت کش مهربانی میکند یا ابتاه که باین بیوه زنان اسیر متوجه باشد یا ابتاه که برین چشمهای گریان رحم میکند یا ابتاه کدام کس برین زنان عطوفت غریبات ترحم مینماید یا ابتاه کدام کس باین موهای پریشان و پراکنده شده رحم مینماید یا ابتاه وای بر امید ما بعد از تو یا ابتاه وای بر غریبی ما بعد از تو یا ابتاه کاش فدای تو بودم یا ابتاه کاش من قبل از این روز کور بودم یا ابتاه کاش من در خاک مدفون بودم و محاسن ترا خون آلود نمیدیدم بعد از آن آن مظلومه دهن خود را بدهن سر شریف پدرش روحی له الفداء نهاد و بشدت گریست تا غشی کرد وقتیکه او را حرکت دادند دیدند که روحش از بدن او مفارقت کرده وقتیکه اهل بیت این امر را مشاهده کردند باواز بلند گریه و ناله کردند و همچنین هر کسیکه حاضر بود از اهل دمشق کبیر از ایروز مدینه خواه مرد و خواه زن گریه میکرد الا لعنة الله علی

القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون میگوییم هر کس تأمل نماید در شدت کفر و زندقه یزید و شدت قساوت قلب او و کثرت بغض و عناد او نسبت باهل بیت میداند که مقصودش از فرستادن سر شریف روحی له الفداء برای اهل بیت در حبس و زندان این نبود که آن صغیره مظلومه یتیمه بآن تسلی یابد بلکه مقصودش از این هلاک نمودن او بود به فعل خود ابتدا و هلاک شدن آن یتیمه صغیره مظلومه بالک جمعی از حرم و اسیران را بعد از آن در آن روز بر اهل بیت آنقدر مصائب وارد شد که اگر آنها را بروز نهار میزد مثل شب تیره و تار میکرد و آن بسبب دیدن ایشان بود سر شریف روحی له الفداء را و مشاهده نمودن ایشان بود هلاک شدن آن یتیمه مظلومه صغیره و بیاد آوردن ایشان در تغسیل و تکفین و دفن آن یتیمه اجساد طاهرات و اجسام طیبات را که بدون سر در زمین کربلا افتاده ماند و ابدان مجروحات و جثه های خون شده را که بدون غسل و کفن در عرصه کربلا انداخته اند روز ایشان مثل روز عاشورا گردید پس از آن زنان حرم کش ضجه نمودند و آواز خود شانرا بگریه و نوحه بلند کردند و ولوله ایشان باطراف و اصقاع دمشق احاطه نمودند و اهل دمشق مرد و زن بگریه درآمدند زیرا که اهل آن از فطرت ثانویه که مانع بود از رقت و ترحم گریه کردن باهل بیت و آل الله و آل الرسول غافل گشته رجوع نمودند بمقتضای فطرت اولی از رقت و ترحم و گریه کردن بر آل بیت پس از آن هنگام در میان خود ذکر ظلم یزید و شدت کفر و زندقه او را بیکدیگر نقل میکردند و نزدیک بود با او خروج کرده و دولت او را زایل و پایمال نمایند این نیز سببی شد از اسباب غلبه کردن خوف و خشیت بر یزید و واقع شدن رعب در قلب او و طلب نمودن او عذر را و سرعت نمودن او و بعد از این رها ساختن و خلاص کردن اهل بیت را از زندان و محبس و زود مطلع میشوی انشاءالله تعالی بر بعض دیگر از اسباب و وجوه این خلاص کردن و رها کردن از محبس

مجلس سی و هشتم

از کتاب اکسیر عبادات در اسرار شهادات در ذکر کردن خواب سکینه که دیده بود پس این قضیه نیز از قضایائی است که واقع شد در بعض ازمنه که اهل بیت در آن ایامها در محبس و زندان بودند پس بدانکه اصحاب مقاتل اتفاق کرده اند بذکر کردن رویای سکینه ع لکن ایشان در این باب کلام را بنهج واحد جاری نکرده اند بلکه بنهجهای مختلفه از اجمال و بسط و تغایر در عبارات ذکر کرده اند اما سید بتحقیق ذکر کرده است بعد از گفتن سید الساجدین که ای خطیب رضای مخلوق را بسخط و غضب خالق خریدی تا آخر که راوی گفت یزید در آنروز بعلی بن الحسین ع وعده کرد که سه حاجت او را برآورده نماید بعد از آن امر کرد ایشان را منزلی بردند که از گرما و سرما نگاه نمیداشت پس در آنجا اقامت نمودند تا رخسارهای ایشان پوست گذاشت و در مدت بودن ایشان در آن بلد که بآن اشاره شد بر حسین نوحه میکردند سکینه گفت وقتیکه روز چهارم شد از اقامه ما من در خواب رویائی دیدم و خواب طولانی ذکر کرد در آخر آن گفت زنی را دیدم که در هودج سوار شده و دست خود را بر سر گذاشته بود بعد از آن سؤال کردم بمن گفتند که این فاطمه دختر محمد ص مادر پدر تست پس گفتم بخدا قسم نزد او میروم و با او خبر میدهم آنچه با ما کرده اند پس بعجله بجانب او رفتم تا با او ملحق شدم پس در پیش روی او ایستاده میگریستم و میگفتم یا امتا جحدوا والله حقنا یا امتا بددوا والله شملنا یا امتا استباحوا والله حریمنا یا امتا قتلوا والله الحسین ابانا حاصل آنکه ای مادر بخدا قسم ما را انکار نمودند ای مادر بخدا قسم جمعیت ما را متفرق نمودند ای مادر بخدا حریم ما را مباح نمودند ای مادر بخدا قسم پدر ما حسین را کشتند پس بمن گفت ای سکینه کم ناله کن زیرا که بند قلب مرا قطع کردی این پیراهن پدرت حسین است از من جدا نمیشود تا ملاقات میکنم بخدا با او و اما ابومخنف بتحقیق ذکر کرده است اولا امر کردن یزید غلام و ملازم خود را بکشتن سید الساجدین و قضیه ضجه و فریاد کردن زنان و اطفال و مردم را مثل موج در اطراف و باین امر فضیع نظر میکردند پس خوف و رعب در قلب یزید واقع شد تا آنرا در گذشت ارغما علیه لعنه بعد از آن ثانیا ذکر کرده که راوی گفت وقتیکه خوف ساکن شد سکینه گفت ای یزید من دیشب در میان نوم و یقظه بودم ناگاه قصری دیدم که کنگره های آن از یاقوت بود ناگاه دیدم درهای آن گشاده گردید و از آن پنج پیر مرد شیخ بیرون آمد که خدای تعالی حجرات آنرا از زبرجد و نور ایشان زیاد کرده بود و در پیش روی ایشان خادمی بود پس پیش او رفتم گفتم ای جوان این قصر برای کیست گفت قصر برای پدر تو حسین است گفتم این شیخ کیانند گفت اینها آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند در آن اثنا که او با من سوال و جواب میکرد ناگاه مردی که رویش مثل ماه بود آمد گویا که هم و غم دنیا جمع شده بود مهموم و مغموم بود و از محاسن خود گرفته بود گفتم این کیست گفت این جد تو رسول خداست با او نزدیک شدم گفتم یا جداه بخدا قسم رجال ما را کشتند بخدا قسم اطفال ما را ذبح و حرم ما را هتک نمودند

پس جدهٔ تو مرا بسینه ضم کرد و بشدت گریست پس ابراهیم و نوح و آدم و موسی و عیسی رو بمن کردند و گفتند ای دختر برگزیده آرام گیر
بتحقیق قلب سید ما رسول خدا را بدرد آوردی بعد از آن خادم از دست من گرفته مرا داخل قصر نمود دیدم پنج زن گویا که ایشان مثل ماه
چهارده شبه اند و در میان ایشان زنی ژولیده موی خود را پراکنده نموده و لباسهای او سیاه است و در پیش روی او پیراهنی ملطخ و آلوده
بخون است اگر او میایستد ایشان میایستند و اگر او می نشیند ایشان با او می نشینند و خاک را بسر میافشاند مرة بعد مرة و از
جهة غیظ و غضب دستهای خود را میگزید نزدیک بود که جان او گداخته شود و قلبش سوخته بود از جهة حزن و اندوه بمصیبت حسین پس بآن
خادم گفتم این زنان کیانند گفت اینها حوا و مریم مادر عیسی و آسیه و خدیجه کبری و صاحب آن پیراهن آلوده بخون جدهٔ تو فاطمه
زهرا است پس باو نزدیک شدم و باو گفتم یا جداه بخدا قسم پدرم را کشتند و مرا در صغر سن یتیم گذاشتند پس مرا بسینه خود چسبانید
و گفت بخدا قسم این امر گران است و فریاد کرد و گفت مَن غسّل ابنی مَن کفّنه مَن صلّی علیه مَن جهّزه مَن سار بنعشه مَن
حفر له قبراً مَن مخفی له من لحده فی لحده مَن شرج علیه لبناً مَن اهال التراب علی وجه ولدی و قرة عینی الحسین
مَن ذا کفل ایتامکم یا سکینة بعده مَن حنّ علیکم ای سکینه قلب مرا سوزاندی بپسر من که غسل داد و که کفن کرد و که نماز گذارد و که
تجهیز او کرد و کدام کس با نعش او رفت و که قبر او را کند و که باو مهربانی نمود و که او را در لحد گذاشت و که خشتهای قبر را بگل گیر
منضم کرد و که خاک را بقبر او ریخت و یتیمان شما را که کفالت نمود ای سکینه بعد از او که بشما ملاطفت و مهربانی کرد و که زنان بیوه
او را کفیل نمود بعد از آن گفت واولداه واهجة قلباه واثمرة فؤاداه پس زنان از اطراف او ناله و نوحه نمودند حتی من گمان
کردم که قصر میخواهد فرود آید و آواز گریه بلند گردید و زنان او را بشدت تعزیت و تسلی میدادند و صلاح میکردند و ساکت نمی
شد گویا که حزن و اندوه اهل دنیا را بر خود گرفته و زنان باو می گفتند یا فاطمه سلام الله علیها خدا تعالی حکم میکند در میان شما و یزید
و او خیر الحاکمین است و مرا وداع کرد در حالیکه گریان بود پس ترسان از خواب بیدار شدم بتحقیق حزن فراق او بر حزن و اندوه
من علاوه گشت راوی گوید پس در آنوقت یزید خندید در حالیکه استهزا کننده بود و گفت شما خوابهای آشفته دیرین
بخودتان تسلی میدهید و بکلام تظاهره اعتنا نکرد و از ملال و غمگینی او نترسید واما ابن نما پس او گفت سکینه در حالی
که در دمشق بود در خواب خود دید که پنج شتر از نور آمدند و در بالای هر شتری شیخی بود و ملائکه ایشان را احاطه کرده بودند و با ایشان
خادمی بود که میرفت پس شتران گذشتند آن خادم بطرف من آمد و بمن نزدیک شد و گفت ای سکینه بدرستیکه جدت بتو سلام می
رساند پس گفتم بر رسول خدا سلام باد ای رسول تو کیستی گفت من خادمی هستم از خادمان بهشت گفتم این شیخها کیانند که بر بالای شتران
آمدند گفت اول ایشان آدم صفوة الله دوم ابراهیم خلیل الله سیوم موسی کلیم الله چهارم عیسی روح الله است گفتم این شخص که از
محاسن خود گرفته گاه میافتد و گاه میایستد کیست گفت جد تو رسول خدا است گفتم ایشان کجا میروند گفت بجانب پدرت
حسین پس سعی میکردم در طلب او که باو خبر دهم آنچه ظالمان با ما کردند بعد از او پس در این اثنا که من چنین بودم ناگاه دیدم
پنج هودج از نور آمد در میان هر هودج یکنفر زن بود گفتم این زنان کیانند گفت اول حوا ام البشر دوم آسیه دختر مزاحم سیم
مریم دختر عمران چهارم خدیجه دختر خویلد گفتم آن زن پنجمی که دست بر سر گذاشته گاه میافتد و گاه بر میخیزد کیست گفت جده تو
دختر محمد مادر پدرت گفتم بخدا قسم هر آینه باو خبر میدهم بتحقیق آنچه را که با ما کرده اند پس باو رسیدیم و در پیش روی او ایستادم
گریه میکردم و میگفتم یا امّتاه جحدوا والله حقنا یا امّتاه بدّدوا والله شملنا یا امّتاه استباحوا
والله حریمنا یا امّتاه قتلوا والله الحسین ابانا پس گفت ای سکینه ناله خود را نگاه دار بتحقیق جگرم را سوزاندی و بند قلبم
را قطع کردی این پیراهن پدرت حسین است با من است از من جدا نمی شود تا با آن بخدا تعالی ملاقات میکنیم بعد از آن از خواب
بیدار شدم و خواستم که این خواب را کتمان نمایم و آنرا باهل خود گفتم پس در میان مردم شایع گشت و در بعض روایات معتبره
هست که سکینه دختر حسین گفت ای یزید دیشب خوابی دیدم که اگر آنرا از من میشنوی آنرا بتو نقل میکنم یزید گفت بگو آنچه
دیده گفت ای یزید در آن اثنا که من بیدار و از گریه کردن خسته شده بودم بعد از آنکه نماز گذارده و بعد از آن دعوات چند
خوانده بودم وقتیکه خوابیدم دیدم که درهای آسمان مفتوح گردید ناگاه نوری از آسمان ساطع شد تا بزمین و چند نفر از خادمان
بهشت را دیدم و دیدم باغی سبز را و در آن باغ قصری را دیدم و پنج نفر شیخ داخل آن باغ میشوند و در نزد ایشان خادمی

بود گفتم ای خادم بمن خبر ده برای کیست گفت این قصر برای پدر تو حسین است خداوند عالم باو عطا کرده است از جهة صبر کردن او گفتم
این مشایخ کیانند گفت اما اول آدم ابو البشر دوم نوح سیوم ابراهیم خلیل الرحمن چهارم موسی کلیم باو گفتم آن شیخی کیست که می بینم از
محاسن خود گرفته گریه میکند در میان ایشان حزین و غمگین است بمن گفت ای سکینه او را نمی شناسی گفتم نه گفت این جدت رسول خدا است
باو گفتم کجا میروند گفت بسوی پدرت حسین میروند گفتم بخدا قسم بجدم ملحق میشوم و آنچه بما جاری شده باو خبر میدهم پس بمن سبقت
نموده من باو ملحق نشدم در آن اثنا که من متفکر بودم ناگاه دیدم جدم علی ابن ابیطالب را و در دست او شمشیری دارد و ایستاده
است او را ندا کردم یا جداه بخدا قسم فرزندت را کشتند بعد از تو پس گریست و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دخترم صبر
کن و خدا مستعان است بعد از آن گذشت و ندانستم که بکجا رفت پس متعجب ماندم که بکجا رفت ناگاه دیدم دری از آسمان
مفتوح گشت و دیدم ملائکه صعود میکنند و نازل میشوند دور سر پدرم راوی گوید وقتیکه یزید این را شنید سیلی بروی خود
زد و گریست و گفت مرا با قتل حسین چه کار بود و در روایت دیگر هست که سکینه گفت بعد از آن بطرف من آمد مردی در
رنگ ماه رخسار محزون القلب بآن خادم گفتم این کیست گفت جد تو رسول خدا است باو نزدیک شدم و گفتم یا جداه بخدا
قسم مردمان ما را کشتند بخدا قسم خونهای ما را ریختند بخدا قسم حریم ما را هتک کردند و ما را بر شتران عریان سوار کردند و بسوی
یزید بردند پس مرا گرفته بسینه خود ضم کرد بعد از آن رو کرد بآدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و با ایشان گفت آیا
نمی بینید آنچه امت من بعد از من بپسرم کردند بعد از آن خادم گفت ای سکینه ناله خود را کوتاه کن زیرا که رسول خدا را بگریه در آوردی
پس آن خادم از دست من گرفته مرا داخل القصر نمود دیدم پنج زن که خدا تعالی خلقت ایشان را عظیم و نور ایشان را زیاد گردانیده
و در میان ایشان زنی دیدم عظیم خلقت موی خود را پراکنده نموده و لباس سیاه در بر دارد و در دستش پیراهن خون آلود دارد هر وقت
میایستد آن زنان با او می ایستند و با او می نشینند بآن خادم گفتم این زنان کیانند که خدا خلقت ایشان را بزرگ گردانیده گفت ای
سکینه این حوا ام البشر است و این مریم دختر عمران و این خدیجه دختر خویلد و این هاجر و این ساره و این زنیکه پیراهن خون آلود در دست
دارد هر وقت میایستد اینها با او میایستند و هر وقت مینشیند می نشینند او جده تو فاطمه زهرا است پس باو نزدیک شدم و باو گفتم
یا جدتاه بخدا قسم پدرم را کشتند و مرا در صغر سن یتیم کردند پس مرا بسینه خود ضم کرد و بشدت گریست و آن زنان همه گریستند و با او گفتند
یا فاطمه خدا حکم کند میان تو و یزید در روز قیامت بعد از آن یزید سکینه را ترک کرد و بقول او اعتنا نکرد و بعد این قضیه در انوار نعمانیه
بوجه دیگر ذکر شده و آن اینست حریم را وقتیکه در قید اسیری بر یزید لعین داخل کردند با ایشان اطلاع بهم رسانیدند و از هر یک ایشان بعینه
میپرسید تا اینکه گفت پس یزید بسکینه گفت بر گرد با زنان باش تا امر خود را بشما خبر نمایم گفت ای یزید بدرستیکه اگر گریه من
از جهة خوابی است که دیشب آنرا دیدم گفت آنرا نقل کن بر من پس امر موقوف نمود سکینه گفت از آن زمان که پدرم حسین را کشتند
نخوابیده بودم زیرا که متمکن نبودم از سوار شدن بپشت شتر ضعیف لاغر و هر وقتیکه از شتر میافتادم ابن زجر بن قیس بمن
خشمناک میشد و با تازیانه مرا میزد و میشنیدم کسیرا که مرا لعنت میکرد و پس یزید و جلساء مجالس او را شنیدم که لعنت میکردند
بعد از آن گفت در شب خوابیدم ناگاه قصری از نور دیدم که کنگره های آن از یاقوت و ارکانش از زبرجد و درهای آن از عود
قماری بود و در آن اثنا که بآن تماشا میکردم ناگاه دیدم که در آن مفتوح گردید و پنج نفر مشایخ از آن بیرون آمدند و در پیش روی ایشان
خادمی بود پس سکینه گفت گفتم یا جداه اگر ما را می دیدی در بالای شتران عریان بی پرده و بی حجاب و نیکوکار و فاجر بما تماشا میکنند
هر آینه امر عظیم و جسیم را میدیدی پس بطرف من منحنی گشته مرا بسینه خود چسبانید تا اینکه گفتم پس سکینه گفت بفاطمه زهرا نزدیک شدم
و گفتم السلام علیک یا جداه پس جده ام سر خود را برداشت گفت ای سکینه گفتم نعم پس برخاست در حالتیکه بروی خود سیلی میزد
و فریاد میکرد و الان حال فاطمه گفت ای سکینه بمن خبر ده از حال علیل یعنی سید ساجدین گفتم یا جدتاه مکرر خواسته اند او را بکشند
بر حیش ملتفت شده زیرا که او از کثرت ناخوشی بر افتاده و لباسهای او را برده اند طاقت بر خواستن ندارد اگر او را می دیدی در
وقتیکه او را به پشت شتر لاغر مجروح سوار کرده بگردن او زنجیر گران زده بودند و میگریست باو گفتم چرا گریه میکنی گفت زمانیکه
این زنجیر خود را دیدم یاد آوردم غلال و زنجیرهای اهل آتش را پس از غلا عین سوال و خواهش کردیم که قید او را بردارند یا بی

نرا نیز در شام نامعتبر کردند ناگاه دیدم که از رگهای او خون و ریم جاری میشود در حالیکه شب و روز میگریست هرگاه نظر میکرد به بدن پدرش
و سرهای اعضای او که مشهور نموده بودند و هرگاه که بسوی ما نظر میکرد که ما را عریان و روگشاده میبردند هرقلیکه اظهار امیدی گریه
خود را زیاده میکرد پس فاطمه سیلی بروی خود زد و ندا کرد واولداه وحسیناه بعد از من بشما این مصیبتها وارد شده بعد از آن
گفت جد شهید مرا که غسل داد و که کفن کرد و که با و نماز کرد و که او را دفن کرد و کیست زوار او گفتم غسل او غیر از انجم ما نبود
و کفنش ریگهای بیابان شد که باد بلو زیده بیرون او میآورد و ما از نزد او کوچ کردیم و زوارش کرغان هوا و وحوش صحرا
بود پس ندا کرد واحسیناه و والداه و واقلتاه ناصراه الان قال ویزید و حلباه اوو امرا بنی امیه گریه میکردند پس ایشان را
امر کرد با نصراف پس برگشتند تذییل است که در بیان بعضی از امور میشود مراکه این روایات اگر چه بحسب ضبط و اجمال
و بحسب مغایرت در بعضی از الفاظ و فقرات و نقصان و زیادت و نحو اینها مختلف اند الا اینکه با همه اینها شک نیست در
وحدت وقضیه با یمعنی انخوابیکه سکینه آنرا در دمشق دیده بود و در آن انچه ذکر شد در روایات از امور مذکوره رویای واحده بوده
متعدده بل مغایرت ما بین روایت ابن نما و غیر آن از روایات متقدمه مغایرت تامه است و آن اینست که در سیکه
مستفاد از روایت ابن نما اینست که سکینه آن رویا را اصلا به یزید نقل نکرد بلکه مظلومه اراده کتمان آن داشت آنرا بر اهل
خود نقل نمود و پس در میان مردم شایع گشت و اما غیر این روایت از روایات متقدمه پس صراحتی که اینها ظاهر یند
در اینکه سکینه رویا را به یزید نقل نمود و تو گفتی با اینکه مثل این مغایرت نیز دلیل نمیشود بر تعدد قضیه بلکه این مغایرت ناشی گردد
بحسب تحقق سهو و نسیان و نحو اینها از بعض رواة آن روایات بعد از آن مخفی نماناد بر تو که ما در صدر و اول مجلس اشاره
کردیم بر اینکه ذکر کردن سکینه آن رویا را به یزید در مجلس او در بعض ایامی بود که اهل بیت در آن ایام در حبس و زندان بودند پس
هرگاه کوئی که چرا میگوئی و قایل هستی بواقع شدن این قضیه ای ذکر کردن سکینه رویای خود را به یزید در ایامیکه اهل بیت در آن ایام
از زندان مطلق و خلاص شده بودند و در آن ایام مشغول با قامه تعزیه سید شهدا روحی له الفداه بودند باذن و رخصت از یزید لعین
در منخانه که برای اهل بیت تخلیه و درست کرده بودند علاوه بر این انچه بنای امر را بآن گذاشتی مستلزم است که یزید احضار حرم
و زنان را به مجلس خود استدعا نموده باشد در ایامیکه ایشان در حبس و در زندان بودند با اینکه ظاهر از روایات اینست که لا
در مجلس سلطنت او حاضر نشدند مگر یک دفعه ای در روزیکه ایشان داخل دمشق شدند میگویم هر سیکه بعضی روایات این
مجلس منع میکند از اینکه حمل شود ذکر کردن سکینه آن رویا را به یزید لعین بر اینکه آن نقل بعد از خلاص شدن اهل بیت بوده باشد
از حبس و زندان زیرا که در آن تصریح واقع شده با اینکه سکینه گفت وقتیکه روز چهارم شد از اقامه ما در دمشق در خواب رویائی دیدم
هذا و بتحقیق سناختی که از منه بودن اهل بیت در زندان و مکث ایشان در مجلس بر حسب این زیادتر بود بلکه از چهار روز بلکه از ده روز ایضا
علاوه بر این وجه معقول برای نقل کردن سکینه تمام آن رویا را به یزید نیست مگر اینکه یزید اهل بیت را از حبس و زندان طلاق و خلاص
نموده باشد پس معین شد بودن آن در بعض ایامیکه اهل بیت در آن ایام در حبس و زندان بودند و اما استدلال کردن بر آنکه
آن بعد از خلاصی اهل بیت بود از حبس و زندان با اینکه اگر چنین نباشد لازم میآید حضور حرم و زنان در مجلس سلطنت یزید بیش
از یکمرتبه با اینکه ظاهر از روایات و کلمات اصحاب مقاتل اینست که ایشان حاضر نشدند در مجلس سلطنت او مگر یکدفعه پس این
استدلال در محل خود نیست زیرا که استبعادی نیست در استدعا نمودن یزید احضار اهل بیت را به مجلس خود زیاده از یکمرتبه بلکه
ظاهر از روایات اینست که آن ملعون کافر مرتبت عدیده باحضار اهل بیت امر نمود قبل از طلاق و خلاص کردن ایشان از حبس
و زندان و چگونه چنین نباشد و فرق گذاشتن میان استدعا یزید احضار امام را تنها در مجلس خود مرات عدیده و میان استدعا
کردن احضار حرم و زنان را در مجلس خود مرات عدیده از چیزهاست که آنرا وجهی نیست نهم غایت آنچه مسلم میگیرم اینست که نقل
کردن سکینه رویای خود را به یزید در مجلس سلطنت او نبوده باشد بلکه در منزل خود در نزد اهل و عیال خود بود بعد از آن مخفی نماند بر تو
که در اینجا سری هست لابد است که بآن اشاره شود و آن اینست که روایات این مجلس ایضا از دلایل ساطعه است بر اینکه یزید در طغیان و
شقاوت و کفر و عصیان بمرتبه رسیده بود که در فوق آن مرتبه دیگر نبود با اینکه به تأثیر نکرد در او انچه بچشم خود دید و بگوش خود شنید از حجرات

باهرات و خوارق عادات سیاطعات که از تربت شریف روحی له الفداه و عترت طاهره صادر شد مگر اینکه کفر و زندقه او شدید و عناد و عداوت
او با آل رسول زیاد میشد و بالجمله هر وقتیکه زیاد میشد آیات بینات سیاطعات باهرات که دلالت بر عظم شان آل رسول در نزد
خدا تعالی و جلالت قدر ایشان میکرد و بر اینکه دشمنان ایشان در هلاک و خسران اند و ان جهنم لمحیطة بهم کفر و زندقه و طغیان
و شقاوت او علاوه میشد و آثار ترحم و رقت از قلب او بیرون میگشت آیا نمی بینی که آن کافر زندیق گریست و بروی خود سیلی زد
و گفت مرا با قتل حسین چه کار بود بعد از آنکه سکینه بعضی از رویای خود را باو نقل کرد و با همه این آن کافر آل رسول را از زندان خلاص
نکرد بلکه بعد از آن ایشان را بشدت اخذ کرد و امر را در زندان با ایشان تنگ گرفت زیرا که بتحقیق سناختی که رویای
سکینه در بعض از منه بود که آل رسول در حبس و زندان بودند و اما گریه کردن او بر و سیلی زدن آن کافر برای غلبه کردن
خوف و رعب بود بر او در باب نزدیک شدن اجل و زوال دولت او پس هر کسیکه مجامع کلمات ما را اخذ نماید میداند که سر تو
عذاب یزید لعین لعذاب بضعف اهل آتش از اسرار مشکله و غامضه نیست بلکه از اسرار واضحه است که هر صاحب بصیرت
بآن ملتفت میشود مجلس سی و نهم از کتاب اسرار عبادات در اسرار شهادات در ذکر بعضی از قضایا است که در
دمشق واقع شد در وقتیکه اهل بیت بودند در آن ای از انچه که احتمال دارد که در بعض از منه باشد که در آن از منه اهل بیت در زندان بودند
و از انچه که احتمال دارد بعد از خلاصی ایشان باشد از حبس و زندان و اگر خواهی بگو که این مجلس در ذکر احتجاجات جماعتی است
از حرم و زنان طاهرات با جماعتی از اهل یزید از زنان و دختران و هم شیره های او و بیانش اینست که ابن صباغ مالکی گفت
بعد از آن یزید گفت اهل بیت را داخل حرم نمائید و قتیکه ایشان داخل حرم داخل نمودند نماند زنی از زنان یزید مگر اینکه نزد ایشان
آمدند و اظهار توجع و حزن نمودند بر انچه بایشان رسیده و نثار شده بود و علاوه نمودند بر ایشان انچه از ایشان گرفته
بودند از زیورها و لباسها علاوه کثیره و در نقل دیگر هست که ایشان چیزی را از آنها قبول نکردند شعبی گفت یزید را همشیره بود بنام
هند غیر از زوجه اش وقتیکه اهل بیت را دید بیرون آمد در حالیکه بر دو قدم ایستاده بود بعد از آن گفت کدام یکی
از شما ام کلثوم همشیره حسین است ام کلثوم گفت خبردار باش منم دختر امام زکی و همام تقی امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
که خدا اطاعت او را اطاعت خود و عقاب خود را به معصیت او نزدیک و قرین گردانیده است و او کسی است که خدای
تعالی واجب گردانیده است ولایت او را بر مردم و حضرتی هلاک کننده و جنبر و امثال و اقران است و تاج نصرت می
گذاشته و بخشنده بلات و عزی و هبل است پس هم شیره یزید رو بام کلثوم کرده گفت ای ام کلثوم برای این گرفتار شدید
و مثل این مفاخرت طلب کرده شدید و خوار و ذلیل گشتید ای اولاد عبد المطلب آیا مثل ربیعه و عتبه و ابی جهل و امثال ایشان
خونهای ایشان ریخته شود آیا مادر ترا فراموش میکنیم در روز بدر زیرا که از مردان ما کشت ام کلثوم گفت ایا مادر اولاد جگرخوار
و یا ابنة آکلة الاکباد ما مثل زنان شما مشهور نیستیم و مردان ما مثل مردان شما بدلات و عزی عبادت کننده نیستند آیا جد تو
ابوسفیان نبود کسیکه احزاب را بر رسول خدا جمع نمود آیا نیست مادر تو هند که خود را بر وحشی بذل نمود و جگر حمزه را انکار خورد
آیا نبود پدر تو که شمشیر در مقابل امام خود میزد آیا نیست برادر تو برادرم را که بظلم کشت و حال آنکه او سید جوانان اهل
بهشت و اهل کتاب و سنت است و پسر دختر رسول و مخدوم جبرئیل و میکائیل است و آنچه آنرا در دنیا مالک شده اند
در آخرت قلیل است بعضی گفت هند با و جواب نداد بعد از آنکه عاتکه دختر یزید بیرون آمد و گفت کدام یک از شما
سکینه دختر حسین است سکینه گفت خبردار باش منم کسیکه او را بعوض خون پدر و حسنین طلب مینمایند وای بر تو شما
استهزا میکنید و بانچه با نار شده شماتت مینمائید پس ما از اهل بیت مصائب هستیم و پدر ما علی ابن ابیطالب است
پس تو کیستی و وای بر تو عاتکه گفت من دختر یزید هستم که صاحب عزت بلند و ذکر عالی و اهل حق و دیانت است سکینه
با و گفت وای بر تو ساکت باش هر بستیکه خدا تعالی دار دنیا را دار بلو قرار داده و آخرت را برای کسی قرار داده که دنیا را دشمن
دارد وای بر شما شما مثل ما میشوید آیا پدرت افتخار میکرد بقتل آل محمد بظلم و آیا مادرت برای عبد خود طاعت میکرد بر تو باد
لعنت خدا یاد آیا ما اهل بیت احقاف هستیم و مردان ما اهل اعراف و برگزیده از آل عبد مناف اند در این هنگام

عاتکه باو جواب نداد گویا سنگ بود پس او را خسته ند شعبی گفت بعد از آن ام حبیب زوجهٔ یزید برخواست و گفت کدام
یک از شما شاه زنان دختر کسری انوشیروانست شاه زنان گفت منم دختر پادشاه و کسی هستم که برای او فخر دنیا و آخرت جمع شده
در مملکت دراز چنین و در امامت صاحب عطیه است و من زوجهٔ پسر دختر رسول خدایم و او را بظلم کشتند و پسر یقینی است تو کیستی
وای بر تو گفت منم ام حبیبم زوجهٔ یزید صاحب عزت و فخر و کسی است که تمکین کرده است برای اطاعت او جمیع شهرها
شعبی گفت پس متوجه شد باو زوجهٔ حسین و گفت و عجباه شتر چگونه با سب و ظلمت با روشنی آفتاب چگونه برابر میگردد
ما ملوک شهرها هستیم و مردان ما سادات اطهارند و شما بنی امیه و اخس مکان آتش هستید بعد از آن تلاوت کرد این آیه را
و کان الکافر علی ربه ظهیرا و اگر تو ابا و اجداد جاهلیت و اولاد خود تان فخر میکنید یا بهتر کردن خود تان با عزور می
کنید را او گوید پس ساکت شد و تکلم نکرد و او کنیزی که خوابیده بود از خواب بیدار شد و بر روی خود سیلی زد و جامهٔ
فاخرهٔ خود را درید و پاره کرد و گفت قبح باد بر روی شما و هلاک باد کعبهای شما ای اولاد شجرهٔ ملعونه در قرآن و مثل جبت و طغیان
ای آل ابوسفیان که متهم هستید در انساب خود تان و معروفید به قبایح حسبهای خود تان زیرا که اسلام شما صحیح نیست
و در نزد خدا یتعالی ایمان شما ثابت نشد ای ارشبا انبیا و اولاد یعسوب زکی و برتقی امیر المومنین هستند بعد از آن انشا
کرده میگفت وُجُوهٌ نُورُهَا يَزْهَرُ كَنُورِ الْبَدْرِ وَالشَّمْسِ رَسُولُ اللهِ وَالطُّهْرِ خِيَارُ الْجِنِّ وَ
الْأِنْسِ حُسَيْنُ السِّبْطِ مَقْتُولٌ بِسَيْفِ الْفَاسِقِ الرِّجْسِ یعنی آنها رخسارها هستند که نور ایشان ظاهر و آشکار
میشود مثل نور آفتاب ماه چهارده شب رسول خدا و اولاد طاهرین او بهترین جن و انس اند نوادهٔ او حسین به شمشیر فاسق نجس
کشته شد شعبی گفت بعد از آن بیرون آمد نزد یزید در حالیکه سر خود را پراکنده و پریشان کرده بود و گفت وای بر تو ای
یزید خود را اذیت کردن با اولاد فاطمه زهرا گفت کن و نگاه دار زیرا که من در ساعت خوابیده بودم در خواب دیدم که درهای
آسمان مفتوح گردید و چهار نفر از ملائکه را دیدم که بقصر تو احاطه کرده اند و میگفتند که اینخانه را بسوزانید زیرا که پادشاه جبار بر
اهل اینخانه سخط و غضب نموده است سهل گفته که این زن زوجهٔ یزید گویا بود پس یزید باو گفت وای بر تو براولاد فاطمه زهرا
مرثیه میخوانی بخدا قسم ترا بدترین کشتن میکشم به یزید گفت چه چیز مرا از قتل میرهاند و نجات میدهد و گفت در بالای
قدمهای خود میایستی و علی ابن ابیطالب و عترت او را سب نمائی از قتل نجات میبابی گفت نعم این را می کنم زمانیکه
احضار نمائی کسانی را که حرف مرا می شنوند پس امر کرد باحضار خلق وقتیکه اجماع نمودند در بالای قدمهای خود ایستاد و گفت
ای گروه کسانیکه حاضر هستید بدرستیکه این زندیق پسر معاویهٔ لعین مرا امر کرده است که علی ابن ابیطالب و عترت او را سب نمایم آگاه
باشید و ساکت شوید برای آنچه میگویم الا لعنة الله و لعنت لعنت کنندگان و ملائکه و جمیع خلق بر یزید و پدر و جد او ابی
سفیان و گروه او و تابعان او باد تا روز قیامت را او گفت وقتیکه خلق کلام او را شنیدند یزید بشدت غضبناک گردید
و گفت کیست که امر او را کفایت کند مردی از اهل شام برخواست باو ضربتی زد او را هلاک نمود پس منتقل شد برحمت خدای
تعالی   تذییل است در آن بیان بعضی از امور میشود بدانکه در این اثنا احتمال ثالثی دارد و آن اینست که وقوع آن احتجاجات
از زنان طاهرات از عترت رسول خدا و از زنان حبشیات از آل ابوسفیان در آن روزی بود که اهل بیت داخل دمشق شدند
و ایشان را در آن روز در مجلس سلطنت یزید حاضر کردند که تخت سلطنت او در آن مجلس بود بلکه ظاهر کلام ابن صباغ مالکی در
فصول مهمه اینرا عطا میکند و آن بعد از ملاحظهٔ صدر کلام او چنین است که وقتیکه عیال حضرت حسین و سر شریف او را
در پیش روی یزید حاضر نمودند فاطمه و سکینه بلند میشدند که سر پدر را ببینند تا اینکه گفته بعد از آن یزید لعین ایشان را داخل حرم
نمود تا آخر آنچه نقل کردیم پس اینچنانکه می بینی عطا میکند وقوع این قضیه را در روز اول و اما ذیل کلامش متضمن دخول سید
ساجدین است به مجلس یزید و قول یزید با آنحضرت که تو کیستی ای جوان و قول امام باو یا یزید تو اعرف ناسی هستی بمن
الی غیر ذلک از امور دیگر که اثر و اهمیت آنها را متضمن است پس هرگاه گوئی که این احتمال مثل احتمال بودن وقوع این قضیه در بعض
ازمنه بودن اهل بیت در حبس و زندان از اینجهتها است که اثر او چه نیست زیرا که این قضیه در حرم یزید واقع شد در نزد زنان

و اهل و عیال و اگر این قضیه واقع شده بود قبل از خلاصی اهل بیت از حبس و زندان خواه واقع شده باشد در آن روز که در آن داخل
دمشق شده بودند بعد از آن لازم می آید که یزید دوباره امر نموده باشد به بیرون آوردن زنان طاهرات از آل رسول را از نزد حریم
و منازل زنان خود و ایشان را از حبس و زندان در مسجد خراب داخل نموده باشند پس این چنانکه می بینی در غایت بعد و دوری
است پس معین شد که وقوع آن قضیه بعد از خلاصی اهل بیت از زندان بود میگوئیم آیا بعید میشود آنچه باین اشاره گذشت
از اصل شجرهٔ کفر و طغیان و قاتل ولی رحمن اعنی یزید لعنه الله خصوصاً زمانیکه ملاحظه شود وقوع آن احتجاجات از زنان طاهرات
نقیات از آل رسول و وقوع خواری برای آل ابوسفیان و ملاحظه شود نیز با این قضیه جاریهٔ یزید با حاصل امارت و علامت
تعیین برای وقوع این قضیه بعد از خلاصی اهل بیت از حبس و زندان قوی نیست پس احتمالات ثلثهٔ مذکوره همهٔ آنها جاری است
اگرچه اقوی در نظر من احتمال واقع شدن این قضیه است در بعض ازمنه که اهل بیت در آن ازمنه در حبس و زندان بودند   تذییل دیگر
نور نیست بدانکه هر کس تامل نماید در احتجاجات آن حبشیات از شجرهٔ ملعونه در قرآن از زنان آل ابوسفیان و آنچه بآن افتخار نمودند
راهبر میشود بر حق فهمیدن بعضی از آیات و اخبار و آن مثل قوله تعالی و کلمة الله هی العلیا و مثل قوله قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا و مثل قوله و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا و مثل قوله لکل صواب نور و لکل حق حقیقة و مثل قول
ایشان الاسلام یعلو و لا یعلی و مثل مثلیکه در السنه و افواه دایر است اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل الی غیر ذلک از آیات و اخبار
و امثال بانیش اینست که آن حبشیات از زنان آل ابوسفیان افتخار کردند بچیزی و احتجاج نمودند بامری که اعتقاد و زعم
کردند چیزی را که لازم بر آل رسول الا اینکه آن در واقع و نفس الامر و السنه زنان نقیات و طاهرات از آل رسول از جملهٔ حجج قاطعه
و دلائل قاطعه بود برای نقیات طاهرات و از اصول آنچه بآن افتخار و مباهات برای ایشان بود و از اصول معایب آن
حبشیات از زنان آل ابوسفیان و او اعظم اسباب برای عیب ایشان پس باین جهة اضطراب بر ایشان رغبت
نمود و حیرت و دهشت در اول وحشت بایشان غالب گردید پس نزدیک شد ذل الزام و خواری عجز در پیش روی دشمنان
ایشان تکلم نمودن بچیز بعد از آن با اینکه ایشان در عزت دولت باطله و منیع سلطنت فاسده و غرور جاه و جلالت
و نفایس و اموال بودند در دار دنیای دنیه   تذییل دیگر است که در آن بیان قضیهٔ جاریهٔ یزید لعین است ای قضیه که در این مجلس
گذشت پس بدانکه ابو مخنف این قضیه را بعد از ذکر قضیهٔ جابلیق ذکر کرده است پس مستفاد از کلام او اینست که قضیهٔ
جابلیق و قضیهٔ جاریه در یکروز بوده و چنانست که گفته بعد از ذکر قضیهٔ جابلیق سهل گفت بیرون آمد جاریه از قصر یزید
و او را دید که به ثنایای امام میزند گفت خدا دستهایت و بازوهایت را قطع کند آیا بدندانهائیکه میزنی که بسیار وقت رسول خدا
آنها را می بوسید بدرستیکه من در میان خواب و بیداری بودم ناگاه دیدم که در آسمان گشاده گردید و نردبانی از نور از آسمان
بسوی زمین نهاده شد ناگاه دیدم که دو جوان امرد که در بالای بدنهای ایشان لباس سبز بود نازل میشدند بآن نردبان در حالی
که برای ایشان در آنحال بساطی از زبرجد بهشت بسط شد که نور آن بساط از مشرق تا مغرب فرو گرفته بود ناگاه دیدم
مرد بلند قامت آمد در وسط آن بساط به نشست و ندا کرد ای پدر من آدم نازل شو پس نازل گردید مرد مشرق اللون طویل
القامت بعد از آن ندا کرد ای پدر من سام فرود آی پس نازل شد بعد ندا کرد ای پدر من ابراهیم نازل شو پس نازل گردید
بعد ندا کرد ای پدرم اسمعیل نازل شو پس نازل گردید بعد ندا کرد ای برادرم موسی نازل شو پس نازل گردید بعد ندا کرد ای
برادرم عیسی نازل شو پس نازل شد بعد از آن زنی را دیدم ایستاده است که موی خود را پراکنده نموده بود و ندا میکرد ای
مادر من حوا نازل شو ای مادرم خدیجه نازل شو ای مادرم هاجر نازل شو ای جدهٔ من ساره نازل شو ای همشیرهٔ ام مریم نازل شو ناگاه
دیدم هاتفی از هوا میگوید که این فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی زوجهٔ علی المرتضی مادر سید شهدا مقتول بکربلا است بعد از آن
آنخاتون ندا کرد ای بابا آیا نمی بینی آنچه بامت تو به پسرت حسین وارد گردید پس رسول خدا گریست و گفت یا ابا آدم آیا نظر نمی
کنی بآنچه طاغیان بفرزندم کردند پس آدم گریست و هر کسیکه حاضر بود گریستند حتی ملائکه برای گریستن ایشان

گریه کردند بعد از آن مردان بسیاری را دیدم در اطراف سر شریف و قایم میگفت بگیرید صاحب اینخانه را و در آتش بسوزید پس نوای
میزید از خانه خارج شد و میگفتی النار النار این المفر پس یزید امر کرد که گردن او را زدند بعد مخفی نماند بر تو که در اینمجلس لطیفه ایست
نابدهست که بان آن اشاره شود و آن اینست که هر کس تامل نماید در قضیه این زن و همچنین در قضایای متقدمه از قضیه جاثلیق و رسول ابن ابی
و رسول ملک روم میداند که استمداد کننده گان از سر شریف روحی له الفداء و نور اخذ کننده گان از انوار لاهوتی
او و هدایت یابنده گان با التفات و توجهات ملکوتی او در اقل زمان بدرجه شهادت رسیدند که از کامل مؤمنین و اقطاب مقربین بدرجه
میرسند بعد از آنکه سالهای بسیار و دهور کثیره طویله را رسیدند بر عین کافور لاهوتی از حق الیقین و عین الیقین در امر مبدء و معاد
و بهشت و جهنم و احوال نفس و مراتب و مقامات آن بحسب سعادات و شقاوت اما نمی بینی که این زن را اگر نفس خود را از قتل
و هلاک نجات میداد و نسبت کردن امیرالمؤمنین سید الشهداء امر یزید معاقب نمیگشت در نزد خدا تعالی و از گروه اهل ایمان
خارج نمیشد زیرا که آن در آنهنگام از مسکر تقیه و حفظ النفس عن الهلاک و لکن بحقیقت رسید بنظر کردن بسر شریف
روحی له الفداء و توجه نمود سر شریف بسوی او و بر اعلی مقامات از مقامات ایقان و ایمان پس قتل و هلاکرا اختیار کرد و بر یزید
طاعت ننمود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس چهلم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در ذکر آنچه
تعلق بزوجه یزید لعین دارد که هند دختر عبد الله بن عامر بن کریز است و آنچه از او صادر شد خواه از امور باشد که در بعض از منه واقع
شد که اهل بیت در زندان بودند و خواه از امور باشد که وقتی شد در غیر از آن ایام مثل آن روز که اهل بیت داخل دمشق شدند
و سر شریف را در مجلس یزید در پیش روی او حاضر نمودند بدانکه ابو مخنف گفت بعد از نقل کردن کلام اسکه یزید لعین
نقل و حکایت نمود قضایای یوم طف را و با و خبر داد و بعد از نقل کردن کلام یزید که من از طغیان و ظلم شما برای
بودم بعد قتل حسین را و گفت پس آنرا دختر عبد الله زوجه یزید لعنة الله علیه شنید و یزید او را دوست میداشت و با و شعوف
بود ... او گوید پس گیسهای خود را و سر خود پوشید در پس پرده ایستاد و به یزید گفت ایا در نزد تو کسی هست گفت نعم
پس امر کرد کسیکه در نزد او بود رفت المعین گفت داخل شو پس داخل شد راوی گوید پس نظر کرد بسر حسین فریاد کرد و گفت ای یزید
کیست گفت سر حسین بن علی بن ابیطالب است راوی گوید پس زوجه یزید گریست و گفت که الست بخدا قسم لفاطمه که سر خود را در آغوش
روی تو به بیند و بدرستیکه قوای یزید کاری کردی که بان مستوجب لعن شدی از خدا و رسول و بخدا قسم من زوجه تو و تو شوهر من
نیستی با و گفت ترا با فاطمه چه مناسبت گفت سبب پدر و شوهر و فرزندان او و خدا ما را هدایت کرده است و این پیراهن را
بما پوشانیده وای بر تو ای یزید بحق خدا و رسول و ملاقات ... گفت ای هند اینکلام را ترک کن من قتل او را اعتناء
نکردم پس هند خارج شد در حالتیکه میگریست و شمره حنفیه صاحب مناقب گفته که ابو مخنف و غیر او ذکر کرده است که یزید لعین
امر کرد که سر شریف را بر در خانه خود بدار بکشند و امر نمود که اهل بیت حسین را بخانه او داخل نمایند وقتیکه زنان طاهرات
داخل خانه یزید گردیدند نماند از آل معاویه و نه از آل ابوسفیان احدی مگر اینکه ایشانرا استقبال کردند بگریه و فریاد و نوحه کردن
بر حسین ع و جمیع لباسها و زینتهای خود را از بیرون کرده ... سه روز بر حسین اقامه ماتم نمودند و بیرون آمد هند
دختر عبد الله بن عامر بن کریز زن یزید لعنه الله و قبل از این در تحت حباله حسین ع بود تا پرده را پاره نمود در حالیکه سر برهنه بود خود را
بر یزید رسانید در حالیکه ان الملعون در مجلس عام نشسته بود پس گفت ای یزید آیا سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا را از آستانه خانه
من بدار بکشند پس یزید بسرعت برخواسته سر او را پوشید و گفت نعم یا هند فاعولی یا هند و ابکی علی ابن بنت رسول
الله و صریخه قریش عجل علیه ابن زیاد لعنه الله فقتله قتله الله و با و فریاد کن و گریه نما بر پسر دختر رسول خدا و فریادرس قریش
ابن زیاد با و تعجیل نموده او را کشت خدا او را بکشد و در بحار است که نقل شده از هند زوجه یزید گفت که من در رختخواب
خواب خود بودم دیدم دری از آسمان گشاده شد ملائکه فوج فوج بسوی سر حسین میایند و میگویند السلام علیک یا ابا عبد الله
السلام علیک یا ابن رسول الله پس من در اینحالت بودم ناگاه دیدم ابری از آسمان نازل شد و در میان آن مردان بسیار بودند

و در میان آن مردی مشرق اللون ماه رو بود آمد تا خود را بر ثنایای حسین انداخت و آنها را میبوسید و میگفت ای پسر من ترا کشتند آیا ترا
نشناختند و از نوشیدن آب ترا منع کردند ای فرزند من جد تو رسول الله ام و این پدر تو علی مرتضی و این برادر تو حسن و این عم تو
جعفر و این عقیل و اینها حمزه و عباس اند بعد از آن یکیک اهل بیت خود را میشمرد هند گوید من از خواب بیدار شدم
در حالیکه خوفناک و ترسان بودم ناگاه دیدم نور از سر حسین منتشر گشته پس من یزید را جستجو میکردم ناگاه دیدم بخانه
تاریک داخل شده روی خود را بدیوار گذاشته میگوید مرا بکشتن حسین چه کار بود و هموم و غموم با و واقع گشته پس خواب خود را
با و نقل کردم او سر خود را حرکت میداد وقتیکه صبح کرد حرم رسول خدا را خواست بایشان گفت آیا در نزد من ماندن را
میخواهید یا بمدینه رفتن را الحدیث   تذییل است که در آن بعضی از امور بیان میشود بدانکه آنچه در این روایت است قضایای
متعدده است با یمعنی که آنچه در روایت اولی است غیر از آنچیز است که در روایت دوم و سیوم است و آنچه در روایت دوم
است غیر آنچیز است که در روایت اول و سیوم است پس آنچه در این روایت است سه قضیه است پس آنچه در روایت اول است
بتحقیق واقع شد در آنروز که اهل بیت آل الرسول بدمشق داخل شدند بعد از آن در آن روز ایشانرا در مجلس یزید حاضر کردند و اما آنچه
در روایت دوم است پس چنانکه نیز احتمال دارد که در آن روز واقع شده باشد تا اینکه دخول هند در آنروز به مجلس یزید دو دفعه
بوده باشد هم چنین احتمال دارد که واقع بوده باشد در بعض ایامیکه آل الرسول در محبس و زندان بودند و احتمال دارد که جمیع آنچه
در این روایت است دو قضیه بوده باشد با یمعنی که آنچه در روایت اول و دوم است یک قضیه و آنچه در روایت سیوم است
قضیه دیگر بوده باشد پس در این هنگام خلاف واقع میان روایت اولی و ثانیه از اموریست که منبعث و ناشی شده است
از خطا و سهو در راوی یکی از دو روایت و کیف کان بعض آنچه در روایت اول و دویم است از آنچیزهاست که در آنها دلالت
ساطعه است بر شدت کفر یزید و شدت کفر و زندقه و کذب او در مقاله که مرا اکذشت و آنمقاله او است لو کنت صاحب
الحسین لما قتلته و لکنت دفعت عنه الحتف و لو کان فی ذلک هلاک بعض ولدی و نحو ذلک از مقالات کاذبه او و به هر طور
باشد بدرستیکه آن کافر زندیق راضی نشد بداخل شدن زوجه او سر برهنه در مجلس سلطنت او با اینکه او امر کرد که خلق از
مجلس او بیرون روند تا اینکه زوجه او خواست که با او داخل شود و او با این حال امر میکرد باحضار حرم رسول خدا در مجالس سلطنت
خود در هر روز از روزها اینکه زنان و اسیران در آن روزها در حبس و زندان بودند یا اکثر آن ایام پس در سخن گفتن با ایشان
درشتی میکرد و اظهار عداوت و شماتت و شتم و فحش دادن معصومین از آل الرسول شدت مینمود   تذییل
دیگر است که در آن بیان بعضی از امور میشود بدانکه روایت ثانیه از این روایات متقدمه متضمن است قول هند را با یزید
ا راس ابن فاطمة بنت رسول الله مصلوب علی فناء بابی هذا   و مخفی نماند بر تو که مستفاد از بعض روایات اینست
که بدار کشیدن سه روز بود و این چنانکه در بحار گفته و غیر ایشان ذکر کرده است که سر شریف را در دمشق سه روز بدار کشیدند
و ابن شهرآشوب گفته که صوت سر شریف را نیز شنیدند در دمشق میگفت لا قوة الا بالله و ایضا شنیدند میگفت ان اصحاب
الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا   بعد بدانکه در اینجا مطلبی و سر شریف دقیقی هست که لابد است از بیان اشاره شود و آن
اینست که هر کس اخذ نماید مجامع روایاتیرا که متضمن قضایای منامات صادره از آل الرسول و غیر ایشان است از رؤیای
سکینه و از رؤیای هند و خوابهای از رؤیاهای که متضمن نزول رسول خدا و اهل بیت معصومین و ارتکاء اعلی و ملا ارکرد تبیین
و هم چنین نزول جمعی از انبیاء و مرسلین و ملائکه و صدیقین و صدیقات و شهداء و صالحین برای زیارت سر و جسد
شریفین سید شهداء و گریه و نوحه و ضجه کردن در نزد آن سر و جسد شریفین بعد از آن اخذ نماید مجامع روایاتی
را که متضمن ... مجامعی هست در بیداری ایشان نزول این بزرگان و الکارم و اشراف از خلق خدا برای
اموریکه بانها اشاره رفت نازل شده بلکه بر نهج تکاثر و تظافر بود متفطن میشود به بعضی از کشف اسراری است که بر آن
است برای اسرار غامضه و مشکله اگر بیان و صحیح خواهی بدانکه این امور کشف میکند از اینکه اصحاب نفوس کلیه و ارباب

انوار قاهره از محمد و آل معصومین او از برادر و دختر و نواده او صلوات الله علیهم اجمعین اصحاب نفوس قدسیه کلیه صاحب انوار با
قاهره که متصرفند در ابدان کثیره برزخیه و اجساد و غیره مثالیه خودشان توغل کننده اند بجمیع آنچه برای ایشانست از نفوس
و عقول و ارواح کلیه و ابدان کثیره مثالیه و اجساد و غیره برزخیه در آنچه تعلق دارد بسید شهدا ارواحنا له الفداء و این شمول روایت
کردن ایشانست سر و جسد شریفین او را و شمول گریه و نوحه و جزع و صیحه و ضجه و اقامه ماتم و تعزیه نمودن در جمیع عوالم و نشئات
یعنی انبعاث از ایشان بر نهج و طریق استمرار و اتصال است در جمیع عوالم و نشئات اگر خواهی که باین طریق زیاده کنی بگو چنانکه
نفوس کلیه و انوار قاهره و ابدان مثالیه و اجساد برزخیه از محمد و اهل بیت معصومین او متوغل اند در توجع و الم و در زوع
و نوحه از برای سید شهدا ارواحنا له الفداء و مخفی نماند بر تو که برای این کلمات شاهد است و آن اینست که گریه و نوحه کردن بر حسین
و هم چنین اقامه نمودن ماتم و تعزیه برای او و زیارت نمودن او و فضل و شرفت از جمیع طاعات و عبادات پس این چنانکه
می بینی از احکام عامه جاریه ایست بر تجددات و تسبیحات و تقدیسات و عبادات ملکوتیین و اهل ملا اعلی ایضا بلکه
که مصدر این کلمات و این بکار ملاحظه و مراعات امر است ای نزول و هبوط ایشان است برای گریه و صیحه و ضجه و ناله کردن
بر نمط و طریق اتصال و استمرار در نزد سر و جسد شریفین سید شهدا ارواحنا له الفداء بعد مخفی نماند بر تو که در اینجا مطلب مهمی هست ایضا
پس لابد است که باین نیز اشاره شود و آن اینست که هر کس اخذ نماید مجامع آنچه در مجالس این کتاب است از اول مجالس شهادات تا
انتهای مجالس میداند که عباس بن عبد المطلب و عقیل ابن ابیطالب صاحب شأن نهاد درجات عالیه عالیه اند بحیثیتی که شئون
و درجات ایشان تالی درجات حمزه بن عبد المطلب و جعفر بن ابیطالب است پس این از آن چیزهاست که از آن استفاده و استنباط
نمودیم از استغاثات و استنصارات صادره از آل رسول از مردان و زنان ایشان در وقت هجوم آوردن شدائد و
تراکم اشجان و احزان زیرا که اسم آن دو بزرگوار در آن استغاثات و استنصارات مقرون است با اسم محمد و علی و حسن
و حمزه و جعفر و اینرا نیز تشدید میکند روایاتیکه متضمن نزول انبیاء و مرسلین و ملائکه و رسول خدا و امیر المؤمنین است برای
زیارت سر شریف و گریه و ناله نمودن در نزد آن از روایاتیکه حکایت کننده اند از قضایای رؤیاها و حکایت کننده اند
قضایائی آنچه دید جمعی در بیداری زیرا که همه آنها بتحقیق مشتمل است بر نزول عباس و عقیل ایضا پس این چنانچه می بینی بر تنقیف
و تعقیب میکند قول جمعی از علماء رجال را مکانیکه حدیث آن دو بزرگوار را از صحیح بلکه از حسن میشمارند پس مجامع کلام را اخذ
کن و غنیمت بشمار

مجلس چهل و یکم

از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در بیان اموریست که
سبب اطلاق و خلاص کردن یزید لعین شد آل رسول را از حبس و زندان بدانکه اسبابیکه برای این متصور میشود بسیار است از جمله آنها
اینست که آن کافر زندیق بتحقیق دید از سر شریف ارواحنا له الفداء و هم چنین از آل رسول از معجزات باهرات و خوارق عادات
ساطعات آنقدر که بحد و حصر نمی آید و از جمله آنها اینست که آن کافر دید در خواب خود رؤیای هولناک در آن شبی که زوجه
اش هند دید آن رؤیا بیرا که در مجلس پیش ذکرش گذشت و کشف میکند از این قول هند فجعلت اطلب یزید فاذا هو قد
دخل الی بیت مظلم و قد دار وجهه الی الحائط و هو یقول مالی و لقتل الحسین الی آخر ما تقدم و از جمله آنها آنچیزیست که زوجه اش
در منام خود دید و آنرا به یزید حکایت کرد و ذکر آن گذشت و از جمله آنها آنچیزیست که جاریه او در منام خود دید و قصه آن گذشت
و از کلام جاریه بود که گفت و قد رأیت جمعا من الملائکة کانوا یریدون ان یحرقوا دار یزید و من فیها و از جمله آنها آنچیزیست
که سکینه در منام خود دید و از جمله آنها اینست که بعض امرای بنی امیه از او این را طلب کردند باصرار و الحاح الی غیر ذلک از امور
و اسبابیکه متصور میشود و بالجمله در بستیکه اکثر این امور سبب وقوع خوف و رعب گردید در قلب آن کافر زندیق
نسبت بزوال دولت و انقطاع اجل او و لکن مقتضای حق و تحقیق در اینمقام آنست که یکی از این امور مذکوره و نه مجموع
انما من حیث المجموع سبب تام نگردید برای اطلاق نمودن او آل رسول را از حبس و زندان زیرا که شدت زندقه او و قساوت
قلب و علو او در کفر و طغیان از مقتضیات آنها این بود که امثال آنچه ذکر شد در او تأثیر نکند بلکه سبب تام در اطلاق آنها
خوف و رعب بود در قلب او بسبب وقوع محادثات در شان او و در میان خلق و نفرت کردن اهل شام از او و نزدیک

بر پا گشتن فتنه و هجوم خلق را او و بر آن کافر وطن متاخم بعلم بلکه قطع بود برینکه اگر خواهد که آل رسول را بعد از آن زمان در حبس
و زندان نگاه دارد هر آینه دولتش زایل شود بهجوم آوردن خلق با و از هر مکان و جانب و از هر طرف و ناحیه و اگر بیان تام در اینمقام
خواهی پس بشنو آنچه برای تو ذکر میکنیم بدرانکه ابو مخنف در قضیه احتجاج سید ساجدین با او و قول یزید را که گفت انما اردت تطعنوه
الی المنبر زوال ملکی اما علمت ان هذا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و امر بضرب عنق المؤذن ذکر کرده گفت راوی گوید که اهل
شام گویا خوابیده بودند بیدار شدند مارا رها بستند و عزا را تجدید و اظهار مصیبت برای اهل عناد نمودند و گفتند بخدا قسم ما نمیفهمیم
که آنسر حسین است و جز این نبست با گفتند که این سر خارجی است که در زمین عراق خروج کرده بود وقتیکه یزید این را شنید قراء را
احضار نمود و آنها را در مسجد متفرق کرد و وقتیکه ایشان از نماز خودشان فارغ میشدند آن جماعت قراء از پیش روی ایشان می
نشستند تا بخواندن آنها مشغول بوده از ذکر حسین بن علی اعراض نمایند با وجود این آنها را از ذکر حسین مشغول نه کردند و خلق
در آنوقت ایشان از احادیث و ذکر نبود مگر حدیث حسین حتی مرد به رفیق خود میگفت ای فلان آیا نمی بینی و نظر نمی کنی بانچه بسر
دختر پیغمبر کردند پس این بیزید رسید و دانست که اهل شام را قراء از ذکر حسین مشغول نمیکردند پس در میان مردم ندا در داد که برای
جامع حاضر شوند از هر جانب و مکان خلق حاضر شدند و قتیکه مردم جمع شدند در میان ایشان برخاست خطبه خواند و گفت ای
اهل شام شما می گوئید که من حسین را کشته ام یا به قتل او امر کرده ام نیست و جز این نیست او را پسر مرجانه کشته است بعد از آن
گفت بخدا قسم هر آینه میکشم کسیرا که او را کشته است بعد از آن خواند کسانیرا که بقتل حسین حاضر بودند پس ایشان در پیش
روی او حاضر شدند پس التفات نمود بر شبث بن ربعی و با او گفت وای بر تو تو حسین صلوات الله علیه را کشتی یا من ترا
بکشتن او امر کردم شبث گفت بخدا قسم من او را نکشتم خدا لعنت کند کسیکه او را کشت بلکه مصابر بن رهینه او را کشت
پس یزید با او متوجه شد و گفت وای بر تو حسین را تو کشتی یا من ترا بقتل او مامور کردم گفت بخدا قسم من او را نکشتم
بلکه قیس بن ربیع او را بقتل رسانید پس متوجه قیس گردید گفت آیا حسین را تو کشتی یا من ترا بقتل او امر کردم گفت نه
گفت پس که او را کشت گفت شمر بن ذی الجوشن او را کشت پس با و ملتفت شد و گفت تو حسین را کشتی یا من ترا امر کردم
گفت نه گفت پس او که کشت گفت سلیمان بن انس نخعی پس با و گفت آیا تو حسین را کشتی یا من ترا امر کردم گفت نه گفت پس
او که کشت گفت خولی بن یزید اصبحی او را کشت با و گفت آیا تو حسین را کشتی یا من ترا امر کردم بکشتن او گفت نه پس در آن
وقت یزید بشدت غضبناک شد و گفت وای بر شما بعضی از شما بعض دیگر حواله میکند و می بینم بعضی از شما بر بعضی نظر میکند
گفتند او را قیس بن ربیع کشته است با و گفت تو حسین را کشتی گفت من او را نکشتم گفت وای بر شما که او را کشت قیس گفت
ای امیر من میگویم که کدام کس او را کشت مرا امان هست گفت نعم گفت بخدا قسم حسین را نکشت مگر کسیکه علمها را بست
و اموال را تفرقه و عطایا بذل نمود و همه را از روی و پستها رحیت و لشکر را فرستاد و لشکر بعد از لشکر یزید گفت این کیست
گفت تو بخدا قسم حسین را غیر از تو کسی دیگر نکشت ای یزید پس آن ملعون از سخن او غضبناک گشته برخواست بخانه خود داخل
شد و در قصر خود و آن سر شریف را ارواحنا له الفداء در طشتی گذاشتند و مندیل دیبا با و پوشید و در حجره گذاشته بخانه تاریک
داخل گشت پس بر روی خود سیلی میزد و میگفت مرا با کشتن حسین چه کار بود و بیرون آمد اهل حرم را خواند و در نزد ایشان
عذر خواهی نمود و با ایشان گفت کدام یک در نزد شما محبوبتر است در نزد من ماندن که بشما جایزه سنیه میدهم یا بمدینه رفتن
گفتند میخواهیم بحضرت حسین تعزیه داری و نوحه و ناله کنیم یزید امر کرد بخانه وسیع برای ایشان درست نمودند و هر چه که محتاج
الیه بود مهیا کردند ایشان نوحه و ناله میکردند تا اینکه در دمشق زن دمشقی نماند مگر اینکه لباس سیاه پوشید و بحضرت حسین گریه میکرد تا
هفت روز و وقتیکه روز هشتم شد با ایشان عرض نمود و ایشان را مخیر کرد ما بین ماندن ایشان و بمدینه رفتن ایشان پس
رفتن را اختیار کردند اینست که ابو مخنف آنرا ذکر کرده است و در بحار گفته بعد از ذکر کیفیت رؤیای هند زوجه یزید لعین
که راوی گفت وقتیکه یزید صبح کرد حرم رسول خدا را خواست و با ایشان گفت در پیش من ماندن بشما محبوبتر است یا بمدینه

رفتن

رفتن وشما را جایزه بسیار میخواهیم داد گفتند اولا رخصت میدهید که بحضرت حسین تعزیه داری و نوحه کنیم گفت بکنید آنچه میخواهید
بعد از آن برای ایشان حجره ها و خانها در دمشق تخلیه نمودند و باقی نماند زن هاشمیه و قرشیه مگر اینکه جامه سیاه پوشیده و بنا
بر آنچه نقل شده هفت شب و روز نوحه نمودند و وقتیکه روز هشتم شد ایشانرا یزید خواند و با ایشان در پیش ماندن خود در اظهار
نمود امتناع نمودند و مدینه رفتنرا اراده نمودند تذییل است که در آن بعضی از امور بیان میشود مانند آنچه ذکر کردیم در این
مجلس چنانکه استفاده شد از آن که سبب وقوع و علت تامه برای رها و خلاص کردن یزید آل رسولرا از زندان واقع شدن
خوف و رعب بود در قلب او نسبت بزوال دولت او و انقطاع اجل او بسبب آنچه دید و شنید از محادثه اهل شام
که بعضی ببعضی میگفتند و گریه و ضجه میکردند و دکاکین را می بستند و تجدید عزا مینمودند بر خامس اهل کسا انعم این نزدیک شد
به بعضی از اموریکه در باب دلنظر بخیال می آید که آنها سبب بوده اند بیار از جمله اسباب اطلاق و خلاص نمودن یزید بود آل رسولرا از
زندان و آن مثل حکایت سید یا هند زوجه او و مثل قصه خواب خود و غیر اینها از اموریکه باینها اشاره شد پس هم
چنین از آن استفاده شد که صدور احکام کثیره او امر و نهی از یزید بابن زیاد در باب قتل سید الشهدا روحی له الفدا
او و اسیر کردن حریم و زنان و عیال او از امور یست که در اینها شک و شبهه نیست و بعض صاحب علم در آن شک میکنند بلکه
این چیز دیگر را نیز افاده میکند و آن اینست که فرستادن یزید لشکر بیشمار را به نهج تظافر و تتابع از شام بکوفه بحرب سید شهید
روحی له الفداء و حاضر شدن لشکر بی شمار در کربلا در یوم طف بعینه از امور یست که صاحب بصیرت و فکرت آنرا انکار نمی
کند از اینجا ظاهر شد که کلمه مشهوره در السنه از اینکه حاضر شد در یوم طف مرد شامی و نه مرد حجازی از مشهوراتیست که در آن
گفته شد رب مشهوره لا اصل لها و مخفی نماند بر تو که آنچه ما نقل کردیم از قول قیس بن ربیع با آن ترتیف و معیوب میشود کلمه مشهوره
و هم چنین مؤید و مستند میشود بآن آنچه ما نقل کردیم از بعض کتب در بعض مجالس مقاتلات و شهادات از اینکه عدد کسانیکه در
روز طف حاضر شده بودند از عساکر و لشکر یزید هشتصد هزار سوار و هزار هزار پیاده میرسید چنانکه در بعض کتب حسینیه است
با اینکه عدد ایشان بهفتصد هزار یا بچهار صد هزار میرسید چنانکه از بعض کتب نقل کردیم با اینکه عدد کشته گان از لشکر
کفار بیکصد و پنجاه هزار میرسید بعد از آن مخفی نماند بر تو که بعضی آنچه گذشت اگر چه در بادی انظار عطا میکند که یزید کافر
در روز اطلاق آل رسول از زندان پشیمان شده بود در فعل خود و با آنچه و اعتقاده بود اگرچه نسبت پشیمانی نفع نداد الا اینکه
امر چنان نیست در واقع و در پیش نظر دقیقه زیرا که آن کافر جاهل پشیمان نشده بر آنچه و اعتقاده بود بعمل آورد از قتل آل رسول و اسیر
کردن حرم او بلکه اطلاق و خلاص کردن آل رسول از زندان و اظهار مذمت کردن در پیش زنان طاهرات از او صادر نشد
مگر برای آنچه ما ذکر کردیم از وقوع خوف و رعب در قلب او نسبت بزوال دولت او و نظر بآنچه دید و شنید از احوال اهل شام
و اینرا تأیید میکند بلکه از آن کشف مینماید که آن زندیق کافر در آن روز که خطبه خواند قسم یاد کرد و گفت بخدا قسم هر آینه بیکشم
کسیرا که حضرت حسین را کشته و یقیناً و قطعاً معلوم است که این جماعتیکه اسامی ایشانرا ذکر کردیم تا به قیس بن ربیع از بزرگان
و رئیسان در حرب بودند در کربلا با همه این آن ملعون نکرد آنچه با ایشان بدی چیزرا که ایشانرا غمگین نماید کجا مانده ایشانرا
هلاک نماید بلکه در بیشتریکه سؤال و جوابیکه در میان او و ایشان شد بقول او انت قتلت الحسین ام انا [illegible] یقتله
و بقول ایشان لا بل قتله فلان از اخبار است که بهذیان و بازی کودکان شبیه است و اینرا گردیدن آنچه در او بود از شیطنت
و نظر باینکه اهل شام از خوش و فور آن بیقید بشل اهمقدار از سؤال و جواب برای آنچه در ایشان بود از حماقت و جهالت
و عدم معرفت ایشان بحق معرفت برتبه آل رسول و شأن نهان و درجات ایشان نزد خدا تعالی بعد از آن مخفی نماناد بر تو
که آنچه آن کافر کرد از قطع نمودن اقامه تعزیه زنان طاهرات از آل رسول و گریه کردن ایشان و جزع نمودن ایشان را بعد از
روز هشتم از اخبار است که قلوب دوستانرا نیز میسوزاند و اشک چشم محبانرا بر خدود جاری مینماید زیرا که لشکران کافر و شیعیان او
زنان آل رسول را از گریه و جزع نمودن منع کرده اند بر کسیکه جمیع موجودات با ضجه و فریاد کردند و آن منع کردن از ایشان

ارزوز عاشورا بود تا بوقتیکه آن زنان طاهرات در دمشق در زندان محبوس گشتند بعد از آن تحقیق ایشانرا یزید پلید منع کرد از
گریه کردن بحق گریه کردنی و جزع نمودن بحق جزع کردن در آن ایام و لیالیکه ایشان در حبس و زندان بودند و وقتیکه ایشانرا
از زندان خلاص نمود و با ایشان اظهار ترحم و رقت نمود و اذن داد بر اینها اقامه و بر پا نمودن تعزیه سید شباب اهل
بهشت روحی له الفداء بعد از سؤال کردن ایشان از او و ایشانرا منع کرد از گریه و جزع کردن و اقامه عزا نمودن چنانکه
میخواستند و بالجمله آنچه در این مجلس است از اموریکه سبب آنها اشکها بر خدود جاری میشود اقل نیست از آنچه در سایر مجالس
متقدمه است نسبت باین امر شان و چگونه چنین نباشد زیرا که محض اعتذار آن کافر در نزد این زنان طاهرات از آل رسول
و با آنچه اعتذار نمودن در باب قتل آل رسول و اسیر نمودن عترت و حریم او از اخبار است که آتشهای شعله ور آن تا روز قیامت
که در قلوب مؤمنین است خاموش نمیباشد مجلس چهل و دویم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در ذکر اموریست
که تعلق دارد بآنچه در مجلس سابق است و در معنی متممات و مکملات آن میشود و بعبارت اخری در بیان اقوال و افعال صادره از
یزید است بعد از رها کردن او یا در وقت رها کردن او آل رسول را از حبس و زندان و همچنین در بیان بعضی از اقوال و افعال
صادره از امام سید ساجدین روحی له الفداء و غیر آن از بعضی از امور مانند آنکه در مناقب ذکر کرده است که یزید ایشانرا در خانه مخصوص
خود فرود آورد و صبح و شام نمیکردی تا علی ابن الحسین حاضر شد الی آن قال که بعلی بن الحسین گفت ذکر کن سه حاجتی که بتو
وعده داده ام که آنهارا بجا آورم گفت اول آنست که روی سید و مولا و پدرم حسین ابن علی نشان دهی تا از او توشه اخذ کنم
و باو نظر کرده او را وداع نمایم دویم آنکه رد نمائی بما آنچه از ما غارت کرده اند سیوم آنکه اگر خواهی مرا بکشی کسیرا معین کن که اینهارا
بحرم جد ایشان برساند گفت اما روی پدرت را ابدا نمی بینی و اما کشتن تو پس از تو گذشتم و اما زنان پس ایشانرا کسی غیر از تو
بمدینه نرساند و اما آنچه از شما اخذ شده پس من عوض میدهم بشما از آن باضعاف قیمت آن امام علیه السلام گفت اما مال تو پس ما
آنرا نمیخواهیم آن بر تو بسیار باد ما طلب میکنیم آن چیزرا که از ما گرفته اند زیرا که در میان آنها است آنچه که فاطمه دختر محمد ریسمان
آنرا بدست خود رشته است و گردن بند و پیراهن او است پس آن ملعون امر کرد اینهارا رد کردند و دویست دینار با علاوه کرده
امام زین العابدین آن دویست دینار را گرفت و بفقرا و مساکین داد بعد از آن امر کرد که اسیران آل رسول را باوطان خود شان
بمدینه رد کنند مفید و صاحب مناقب گفته که روایت شده که یزید با ایشان عرض نمود در دمشق ماندن را ایشان ابا نمودند
گفتند بلکه ما را بمدینه برگردان زیرا که آن محل هجرت جد ما است پس به نعمان بن بشیر صاحب رسول خدا گفت تدارک این زنان
را به بین آنچه صلاح ایشانست و بکنیز مرد امین صالح از اهل شام با ایشان همراه کن و سواران و اعوان با ایشان بفرست
بعد از آن با ایشان لباس داد و عطا ها داد و برای ایشان ارزاق و انزال معین نمود بعد از آن علی ابن الحسین را خواند
و گفت خدا پسر مرجانه را لعنت کند آگاه باش بخدا قسم اگر من صاحب حسین میبودم هر چه که از من سؤال میکرد عطا میکردم و از او
مرگرا دفع مینمودم هر قدر که مرا ممکن بود اگر چه بهلاک شدن بعض اولاد من میبود و لکن خدا حکم کرد آنچه دیدی از مدینه بمن
کاغذ بنویس و خبر ده بمن هر حاجتی که برای تو باشد پس باو لباس آورد و باهل بیت او لباس آورد و با ایشان جمعی را با نعمان
بن بشیر رسولی فرستاد و بآن رسول برای ایشان وصیت نمود پس رسول ایشانرا بیرون کرده میبرد ابو مخنف گفت
بعد از قول او که ما آنرا از او نقل کردیم و آن قول اوست که وقتیکه روز هشتم شد با ایشان عرض نمود و ایشانرا مخیر کرد در
میان اینکه در نزد او بمانند یا بمدینه مشرفه بروند و ایشان بمدینه رفتن را اختیار کردند راوی گفت پس برای ایشان محملها درست
کرده و آنها را بفرش دیبا فرش نمود و اموال را روی آنها ریخت و گفت ای ام کلثوم این اموال را اخذ کن بعوض خون حسین
چنان خیال کن که مرده است ام کلثوم گفت ای یزید چه قدر بیحیا و سخت است قلب تو برادر مرا میکشی و بعوض او بمن مال
میدهی بخدا قسم این ابدا نمیشود راوی گفت با ایشان مال کثیر داد و عوض داد بهر یک از ایشان در مقابل آنچه از ایشان گرفته
بودند و با آن علاوه نمود از زیورها و لباسها و اثاث بیت میگویم آنچه متضمن گشته آنرا روایت دعوات راوندی [illegible] میکنم که آن
از امور یست که واقع شد در آن روزیکه یزید لعین در آن آل رسول را از حبس و زندان خلاص نمود پس از روایت استفاده میشود که

علی ابن الحسین را به مجلس یزید آوردند قصد کرد که کردن او را بزنند پس او را در پیش خود نگاه داشت و او را به تکلم در آورد که او نطق نماید بکلمه که باعث قتل او بشود و علی بن الحسین او را جواب میداد بجواب آنچه با او تکلم میکرد و در دست او تسبیح کوچکی بود به دست میگرداند بانگشتان خود و تکلم میکرد یزید لعین با و گفت من با تو حرف میزنم و تو بمن جواب میدهی و بانگشتان خود تسبیح میگردانی پس اینچگونه روا بود پس گفت خبر داد بمن پدرم از جدم رسول خدا که هر گاه نماز صبح را ادا میکرد و فارغ میشد تکلم نمیکرد تا تسبیح را که در پیش رویش بود بر میداشت پس میگفت اللهم انی اصبحت اسبحک و امجدک و احمدک و اهللک و اعدد ما ادیر به سبحتی و سبحه را بر میداشت و آنرا میگردانید و تکلم میکرد با آنچه میخواست بدون آنکه تکلم نماید به تسبیح و میفرمود که آن نوشته است برای او و آن حرز است تا داخل فراش خود گردد میگفت مثل این قول را و سبحه خود را زیر سر خود میگذاشت پس آن برای او محسوب است از آن وقت تا باین وقت پس من اینرا کردم از جهت اقتدا کردن بجد خودم یزید با و گفت من تکلم نکردم با یکی از شما مگر اینکه جواب میداد بمن با آنچه باین عادت کرده بود و از آن حضرت گذشت و باو عطا کرد و امر کرد او را اخلاص نمودند تذییل است که در آن بیان بعضی از امور میشود مدارکه هر کس تأمل نماید در روایت مناقب ای در قول سید ساجدین ستوم آنکه اگر عزم کرده بکشتن من آه میداند که یزید عازم بکشتن او بود ولکن از این متمکن نشد بجهه آنچه گذشت بیان آن مفصلا بعد از ستیه آنچه قلوب دوستان را میکدازد و اشک ایشانرا بر خدود ایشان جاری مینماید قول یزید لعین است برام کلثوم که خذ هذه الاموال عوضا عن الحسین زیرا که این کلمه از آنکار فرزندیق چنانکه کشف میکند از اینکه آن ملعون باوجود ابر عمل خود پشیمان نشده بود از کشتن سید شهدا و اولاد و انصار او و اسیر کردن آل الرسول هم چنین کشف میکند از اینکه توغل او در کفر و زندقه و طغیان در آنروزیکه آل رسول از حبس خلاص نمود و هم چنین در آنروزیکه ایشانرا بمدینه روانه نمود مثل توغل او بود در دریای معاصی و کفر و زندقه و طغیان در آنچه قبل از این دو روز بود از روزیکه در آن خبر شهادت سید شهدا باو رسید و ما بعد آن روزها و آن بجهة این بود که گناههای کفر و زندقه که مترتب شد بر این کلمه معادل و مقابل میشود بکفر و زندقه و طغیان او که مترتب است بر افعال و اقوال او که قبل از این بود بعد از آن هر کسیکه اخذ نماید مجامع این روایات مذکوره در این مجلس را میداند که آل رسول قبول نکردند چیزی را که یزید لعین بایشان عطا کرد از اموال خود بلکه قبول کردند چیزی را که بایشان رد کرد از جمله آنچه از اموال ایشان اخذ و غارت کرده بودند نعم آنچه یزید با آنها علاوه نمود دویست دینار بود و به تحقیق دلالت کرد روایت مناقب بر اینکه امام آنها را به فقرا و مساکین داد و بالجمله معتبر در این مقام روایت مناقب است که ادا میکند چیزی را که ما اختیار کردیم پس این روایت را سید در لهوف نیز نقل کرده است پس قوت آن علاوه میگردد و اما آنچه آنرا ابو مخنف ذکر کرده است از اینکه یزید بایشان مال بسیار داد و عوض داد بهر یکی از ایشان در مقابل آنچه از ایشان گرفته بودند و علاوه نمود بر آن از زیورها و لباسها و اثاث البیت پس این از چیزهائی است که در محل خود نیست مگر اینکه جمع شود میان آن و میان آنچه در روایت مناقب است باینکه گفته شود که همه آنها از جمله چیزهائی است که از ایشان اخذ و غارت نموده اند زیرا که آنچه یزید بایشان داد خواه از جمله اعیان آنچه باشد که از ایشان اخذ کرده بودند و خواه از نقض آن عوض باشد جزو یسیر و قلیل بود از آنچه از ایشان اخذ و غارت کرده بودند و کیف کان آنچه ما آنرا اختیار کردیم چنانکه با آن جمع میشود روایات این مجلس هم چنین کشف میکند از آن بعضی از روایات در مجلس آینده و آن مثل آنچه میآید از قول فاطمه دختر علی مکانیکه گفت که بهمشیره خود زینب گفتم به تحقیق واجب شده است بر ما حق این مرد تا اینکه گفت بخدا قسم نیست ما را چیزی که با و دهیم مگر اینکه باو دهیم زیورهای خود را تا آخر آنچه میآید سوای آن اشاره و مخفی نماند بر تو که آنچه این معنی را ادا میکند موجود میشود نیز در بعض کلمات ابی مخنف چنانکه زود باشد مطلع بشوی انشاء الله

مجلس چهل و سیوم از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در رفتن آل الرسول از شام بمدینه و آنچه باین تعلق دارد از کیفیت رفتن و ورود ایشان به کربلا و مثل آنها

ابو مخنف گفت بعد از آنچه گذشت از کلام او در مجلس سابق بعد از آن نعمان را خواند و شتران را خواهید و ایشانرا با حسن داخل وجه بر شتران سوار کرد و مردیرا از بزرگان لشکر خود را خواند با پانصد سوار با او داد که بمدینه برود پس آن قافله حرکت ایشانرا

از دمشق بیرون داد و گاه از ایشان مقدم و گاه مؤخر بشرف صحبت خود شیوه صحبت و خدمت لایق بایشان بجا می آورد راوی گوید پس در آنوقت با آن قاید و پیر و گفتند ما را به کربلا ببر پس ایشانرا به کربلا برد پس در آنروز در کربلا جابر بن عبد الله انصاری را با جماعتی دیدند که بزیارت حسین آمده بودند پس در آنوقت به کربلا نازل شدند و احزان و اندوه را تجدید نمودند گریبانها را چاک و مویها را پراکنده و آنچه پنهان بود از احزان و مصائب اظهار و آشکار نمودند و چند روز اقامه عزا نمودند کلام ابی مخنف تمام شد و سید در لهوف گفته که راوی گفت وقتیکه زنان حضرت حسین و عیال او از شام برگشتند و بعراق رسیدند بدلیل گفتند که ما را از راه کربلا ببر پس بموضع مقتل حسین رسیدند جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی را از بنی هاشم و مردانی را از آل الرسول دیدند که بزیارت قبر او آمده اند پس در یکوقت رسیدند و بیکدیگر ملاقات کردند بگریه و حزن و سیلی به رو زدن و اقامه ماتم نمودند که جگرها را مجروح مینماید و زنان آن شهر پیش ایشان جمع شده چند روز اقامه عزا نمودند و در بعضی از روایات هست که سه روز در نزد قبر حضرت حسین اقامه ماتم نمودند وقتیکه روز چهارم شد متوجه شدند بسوی مدینه مفید و صاحب مناقب گفته بعد از آن ایشانرا برسول وصیت نمود رسول ایشانرا میبرد و در پیش روی ایشان بود و وقتیکه فرود آمدند از ایشان کناره میشد او و صحابش متفرق میشدند مثل هیئت و صورت پاسبانان و ایشانرا حراست مینمودند بعد از آن ایشانرا فرود می آورد و هر وقت یکی از ایشان اراده وضو میکرد و حوائج ایشانرا بر آورده میکرد و مهربانی میکرد تا بمدینه داخل شدند و لفظ بعض روایات چنین است و نفذ معهم فی جملة النعمان بن بشیر رسولا تقدم الیه ان یسیر بهم فی اللیل و یکون امامهم حیث لا یفوتون طرفة عین پس زمانیکه نازل میشدند از ایشان کناره میشد او و صحاب او در اطراف ایشان باشند مثل هیئت پاسبانان و از ایشان در کنار بعید حتی زمانیکه انسانی از ایشان اراده وضو یا قضاء حاجتی مینمود نترسد پس سیر کرد بایشان نعمان بن بشیر و همیشه ایشانرا در راه فرود میآورد و ایشانرا مراعات میکرد چنانکه یزید او را وصیت نموده بود و بایشان مدارا مینمود حرث بن کعب گفت که بمن گفت فاطمه دختر علی که بهمشیره خود زینب گفتم به تحقیق واجب گشت با حق این مرد بجهة حسن صحبت او نسبت بما آیا برای او چیزی هست که با و صله و عطا نمائی گفت بخدا قسم ما را نیست آنچه با و عطا نمائیم مگر اینکه زیورهای خود را با و دهیم پس دست برنجن و خلخال مرا و دست برنجن و خلخال همشیره ام را اخذ نمودیم بنزد داد و از قلت و کمی آن اعتذار نمودیم و گفتیم این بعض جزای تست از برای حسن صحبت تو با ما گفت اگر آنچه من کردم برای دنیا میبود هر آینه کمتر از این راضی میشدم و لکن بخدا قسم آنرا نکردم مگر برای خدا و قرابت شما برسول خدا و مثل این در لهوف مهم است لکن گفت که فاطمه دختر حضرت حسین بهمشیره خود گفت که ایمرد با ما خوبی کرد آیا برای او هست که او را صله دهیم و سیاق الکلام چنانکه گذشت و مخفی نماند که ظاهر از سیاق روایات اینست که این صله و عطا از آل الرسول بقاید و پیشرو قبل از رسیدن ایشان بود بمدینه و گاه مستفاد میشود از کلام ابی مخنف که این صله و عطا بعد از رسیدن ایشان بود بمدینه زمانیکه گفت راوی گوید و وقتیکه قاید خواست رجوع کند عطا کردند باو انگشتها و لباسهائی که یزید لعین بایشان داده بود و گفتند اگر مالک میشدیم چیزی هر آینه بتو میدادیم یا رب اینه لک فیه پس گفت قبول نکنم چیزی را و فعل خود را نکردم مگر اینکه از شما بمن منت باشد و لکن بطریق وسعت شما غنی شدید از شکها پس آنها را بمن دهید پس با و دفع کردند و او ایشانرا وداع کرد و بسوی شام رفت میگوییم ممکن است که صله از آل الرسول بقاید دو دفعه بوده باشد یکدفعه در راه و یکدفعه در مدینه بلکه این ظاهر است برای کسیکه مجامع روایات را تماما اخذ نماید زیرا که مستفاد از کلام ابی مخنف اینست که قاید از صله چیزی را قبول نکرد مگر شکها را و ظاهر از روایات سابقه اینست که صله آل الرسول و عطیه ایشانرا قبول کرد فتأمل تذییل است که در آن بیان بعضی از امور میشود مدارکه این روایات ظاهر نشد از آنها که ورود آل الرسول بکربلا در روز اربعین بود و مخفی نماند بر تو که ادعا ورود ایشان به کربلا در روز اربعین یا در روز بیستم صفر غیر معقول است زیرا که آل الرسول در کوفه مدتی در زندان ابن زیاد بودند بعد از آن مدت مدید در دمشق در زندان یزید بودند بعد از آن مدت هفت روز در دمشق برای سید شهدا اقامه عزا نمودند بعد از خلاصی

از زندان یزید و بتحقیق نرسیده است هیچ یک ازینها پس این چنانچه می‌بینی جمع نمیشود با قایل شدن باینکه ورود ایشان بکربلا در روز اربعین
یا در بیستم صفر بود و بالجمله وارد شدن آل رسول از شام به کربلا در روز بیستم صفر از آنچیزهاست که تعقل و تصور نمیشود و لهذا عجب
از کسی است که این احتمال را می‌پسندد و ورود آل رسول را بکربلا در روز اربعین نیز اگر ادراک جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی
از بنی هاشم زیارت روز اربعین را مستلزم نیست که آل رسول نیز زیارت روز اربعین را درک نمودند بلکه میگوییم که جابر
بن عبد الله انصاری و جماعتی از بنی هاشم زیارت روز اربعین را درک کردند بعد از آن در کربلا مکث اقامه نمودند تا ورود
آل رسول را از شام به کربلا دیدند و اما آنچه در بعض روایات متقدمه است از فقره فتوافوا فی وقت واحد آنهم در خلاف
آنچه ما گفتیم ظهور ندارد فتامل

مجلس چهل و چهارم

از کتاب اکسیر العبادات در اسرار الشهادات در بیان کیفیت
کوچ کردن آل رسول از کربلا بسوی مدینه و کیفیت ورود ایشان بمدینه و آنچه باین تعلق دارد بدانکه بعض اصحاب مقاتل
مانند ابی مخنف نسبت داده اند که او روایت کرده است که آل رسول در نزد قبر حضرت حسین سه روز اقامه ماتم نمودند و وقتیکه روز چهارم شد
بجانب مدینه متوجه شدند بعد از آن وقتیکه اراده کوچ کردند شتران آوردند که سوار شوند رقیه دختر حضرت حسین فریاد کرد و به
زنان گفت برگردید بسوی قبر پدرم تا او را وداع کنیم پس بسوی قبر رجوع کردند و باطراف قبر دور زدند پس قبر شریف را بسینه خود
چسبانید و بشدت گریست تا غش کرد و وقتیکه از غش افاقه حاصل کرد انشاد میکرد و میگفت رحلنا یا ابی
بالرغم منا الا فانظر الی ما حل منا الا یا کربلا اودعت جسما بلا غسل ولا کفن دفینا
الا یا کربلا اودعت نورا لبادی الخلق طرا اجمعینا الا یا کربلا اودعت کنزا وذخرا للفضائل
الزائرینا حاصل آنکه ای پدر من ما کوچ کردیم بخاک مالیده شدن بینی ما بنگر بآنچه بما نازل شد ای کربلا جسمی را در تو امانت گذاشتم
که بدون غسل و کفن مدفون گشته آگاه باش ای کربلا در تو نوری را امانت گذاشتم که برای خالق خلق است ای کربلا گنجی را در تو امانت
گذاشتم و ذخیره در تو امانت گذاشتم برای قاصدان زیارت کنندگان سید در ملهوف گفته که راوی گفت بعد از آن از کربلا منفصل شدند
در حالیکه طالب مدینه بودند بشیر بن جذلم گفت وقتیکه بمدینه نزدیک شدیم علی بن الحسین فرود آمد در حال خود را فرود آورد و خیمه
خود را برپا نمود و زنان خود را فرود آورد و گفت ای بشیر خدا پدرت را رحمت کند که او شاعر بود آیا تو بر چیزی از شعر گفتن قادری
گفتم بلی یا ابن رسول الله من شاعرم گفت داخل مدینه شو و خبر مرگ ابو عبد الله الحسین را بمردم برسان بشیر گفت اسب خود را
سوار شده و حرکت دادم تا داخل مدینه شدم و وقتیکه بمسجد رسول خدا رسیدم صدای خود را بگریه بلند کردم و انشاد کرده گفتم
یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار الجسم منه بکربلا مضرج والراس
علی القناة یدار یا اهل یثرب شیخکم وامامکم هل فیکم احد علیه یغار حاصل آنکه ای اهل مدینه در مدینه
ننشینید چیز آنکه شد پس گریه خود تان را جاری نمایید که جسم آنحضرت را در کربلا بخون آلوده نمودند و سر او را به نیزه زدند ای
اهل مدینه بشیر میگوید بعد از آن گفتم این علی بن الحسین با عمه ها و همشیره های خود بساحت شما نازل شده اند و من رسول اویم بسوی شما جای و مکان
او را بشما نشان میدهم گفت پس نماند در مدینه زن مخدره و محجوبه مگر آنکه از خدور بیرون شده موهای خود شانرا گشوده بر روهای
خود میزدند و ویل و ثبور میگفتند پس ندیدم مرد و زن گریه کننده کثیر از آن روز و روزی را ندیدم که شدیدتر باشد بر مسلمانان از آن
روز و شنیدم کنیزی را میگریست و بر حسین نوحه میکرد و میگفت نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا اعینی جودا
بالمدامع واسکبا وجودا بدمع بعد دمعکما معا علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح
انف المجد والدین اجدعا علی ابن نبی الله وابن وصیه وان کان عنا شاحط الدار اشسعا
حاصل آنکه خبر مرگ سید و آقای مرا ناعی داد پس درد آورد قلب مرا ای دو چشم من اشک خود را جاری نمایید و بعد از اشک خود تان خون جاری

نمایید

جاری نمایید بر کسیکه عرش خدا بمصیبت او بحرکت آمد پس بینی مجد و بزرگواری دین مقطوع گردید بر قتل پسر پیغمبر خدا و فرزند وصی او
اگرچه خانه اش از ما دور و بعید بود بعد از آن گفت ایها الناس حزن و اندوه ما را تجدید نمودی بابی عبد الله و جسد مجروح را
بشیر گفت پس کیستی خدا ترا رحمت کند گفتم من بشیر بن جذلم ام مرا مولای من علی بن الحسین فرستاده در فلان موضع با عیال
ابو عبد الله الحسین و زنان او فرود آمد و گفت مرا در مکان خود گذاشتند مبادرت نمودند پس اسب خود را حرکت داده
رجوع کردم دیدم که خلق راه و جاها را گرفته اند از اسب خود فرود آمدم و خلق را بطرف نظر نمودم تا بدر خیمه نزدیک شدم
در حالیکه علی بن الحسین در خیمه بود پس بیرون آمد در حالیکه در دستش دستمالی بود که بآن اشک چشم خود را پاک میکرد و در پشت
سرش خادمی بود و با او کرسی بود برای آنحضرت نصب کرد آنحضرت بالای کرسی نشسته در حالیکه از گریه کردن خود داری نمیتوانست
مالک شود پس آواز مردم بگریه بلند شد و گریه و ناله زنان و کنیزان بسیار گردید و خلق از هر طرف بآنحضرت تعزیت میدادند
پس آن بقعه یکپارچه ناله و ضجه شدیده گردید پس علی بن الحسین بدست خود اشاره نمود که ساکت باشید پس ساکت شدند گفت
الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین بارئ الخلائق اجمعین الذی بعد فارتفع فی
السموات العلی وقرب فشهد النجوی نحمده علی عظائم الامور وفجائع الدهور والم الفجائع ومضاضة
اللواذع وجلیل الرزء وعظیم المصائب الفاظعة الکاظة الفادحة الجائحة ایها القوم ان الله وله الحمد
ابتلانا بمصائب جلیلة وثلمة فی الاسلام عظیمة قتل ابو عبد الله وعترته وسبی نساؤه وصبیته وداروا براسه
فی البلدان من فوق عامل السنان فهذه الرزیة التی لا مثلها رزیة ایها الناس فای رجالات منکم یسرون بعد قتله ام
ای عین منکم تحبس دمعها وتضن بانهمالها فلقد بکت السبع الشداد لقتله وبکت البحار بامواجها والسموات
بارکانها والارض بارجائها والاشجار باغصانها والحیتان فی لجج البحار والملائکة المقربون واهل السموات
اجمعون ایها الناس ای قلب لا یتصدع لقتله ام ای فؤاد لا یحن الیه ام ای سمع یسمع هذه الثلمة التی ثلمت
فی الاسلام فلا یرتاع لها ایها الناس اصبحنا مطرودین مشردین مذودین شاسعین عن الامصار کانا اولاد ترک
وکابل من غیر جرم اجترمناه ولا مکروه ارتکبناه ولا ثلمة فی الاسلام ثلمناها ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین
ان هذا الا اختلاق فوالله لو ان النبی تقدم الیهم فی قتالنا کما تقدم الیهم حاصل آنکه حمد خدای را که پروردگار عالمیان و رحمن
و رحیم مالک روز جزا و خالق همه مخلوقهاست که از وهم و تصور دور گشته از آسمانهای بلند مرتفع و چنان نزدیک شده است
که مشاهده کرده نجوی و حدیث نفس را حمد میکنیم او را بر آنچه از او وارد شده بما از امور بزرگ و وقایع و مصیبت دهرها و رزیه مصیبت
سوزناک و جگرسوز العظیم بدرستیکه خدای تعالی که او راست حمد و ثنا ما را بمصائب جلیله و رخنه عظیمه در اسلام مبتلا
نمود ابو عبد الله را و عترت او را کشتند و زنان و دختران او را اسیر کردند و سر او را در شهرها گردانیدند در بالای
نیزه بلند پس این مصیبتی است که مثل ندارد ایها الناس کدام مردان از شما بعد از قتل او شاد میگردد یا کدام چشم
از شما اشک خود را حبس کرده و بآن بخل مینماید زیرا که آسمانها برای قتل او گریستند و دریاها بموج خود شان و آسمانها با ارکان
خود و زمین با اطراف خود و درختها با شاخهای خود و ماهیها در وسط دریاها و ملائکه مقربین و اهل آسمانها تماما گریستند
ایها الناس کدام قلب پاره نمی‌شود برای کشته شدن او و مایل نمی‌نماید یا کدام گوش که بشنود این رخنه را که در اسلام واقع
شد و بترسد و تعجب ننماید برای آن ما را از شهرها دور کردند گویا که ما اولاد ترک و کابل بودیم بدون جرم و گناه
که آنرا کرده باشیم و بدون مکروه که آنرا مرتکب شده باشیم و بدون آنکه در اسلام رخنه احداث کرده باشیم ما سمعنا بهذا
فی آبائنا الاولین ان هذا الا اختلاق پس بخدا قسم اگر پیغمبر سفارش مینمود بایشان در خصوص قتال ما چنانچه سفارش نمود بایشان
در وصیت کردن بما هر آینه زیاده نمی‌کردند بر آنچه بما کردند فانا لله وانا الیه راجعون از مصیبتی که چه قدر بزرگ و دردناک و محزن ا

پس نزد خدا تعالی اجر مصیبت خود را میخواهیم که بما رسیده است زیرا که او عزیز و صاحب انتقام است گفت پس صفوان بن صعصعه
بن صوحان که بر خود زمین گیر بود عذر خواهی نمود از آنچه در پیش او بود از زمانت پایش آنحضرت عذر او را قبول نمود و او و پدر
جواب داد و برای پدرش ترحم نمود ابو مخنف گفت وقتیکه بمدینه نزدیک شدند در روز جمعه بشیر گفت آنحضرت مرا امر کرد که سوار شده
و بتعجیل حرکت کردم که بمدینه وارد شده وقتیکه بمسجد رسول خدا رسیدم صدای خود را بگریه بلند نمودم و این ابیات را انشا کردم
می‌گفتم جاءوا برأسك يا ابن بنت محمد مترمّلا بدمائه ترميلا لا يوم أعظم حسرة من يومه أبدا
لا شبه الحسين قتيلا فكانما بك يا ابن بنت محمد قتلوا جهارا عامدين رسولا ويكبرون اذا
قتلت وانما قتلوا بك التكبير والتهليلا ترجمه این ابیات سابقا گذشت گفت بعد از آن ندا کردم ای اهل
مدینه این علی بن الحسین با اخوات و عمات خود بساحت شما نازل شده اند و من رسول او هستم بسوی شما گفت باقی نماند در مدینه
زن پرده نشین مگر آنکه از پرده خود بیرون آمد و لباس سیاه پوشیدند و ویل و ثبور میگفتند پس ندیدم مگر مرد و زن گریه و نوحه
میکردند و جاریه را شنیدم میگریست و میگفت نعى سيدي ناعٍ نعاه فاوجعا الی آخر الابیات بعد از آن گفت برخواست
بعض موالی عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و خبر مرگ دو پسرش را باو داد و گفت این خبریست که بما رسید از حضرت حسین
پس عبد الله بن جعفر نعلین خود را باو انداخت و گفت یا ابن اللخناء آیا در خصوص حضرت حسین مثل این کلام را میگوئی بخدا قسم
اگر من در نزد او حاضر میبودم هر آینه از او مفارقت نمیکردم تا با او کشته میشدم بعد از آن رو بجلسا خود نمود و گفت بخدا
قسم گرانست بمن که با او بدرجه شهادت نرسیدم ولکن دو پسرم با او مواسات کردند راوی گفت پس ام لقمان دختر عقیل بن ابی طالب
بیرون آمد بر کشتگان خود در طف نوحه میکرد و با ایشان مرثیه می‌گفت ايها القاتلون ظلما حسينا ابشروا بالعذاب
والتنكيل كل من في السماء يدعو عليكم من نبي وشاهد ورسول ولعنتم على لسان داود وسليمان
وصاحب الانجيل حاصل آنکه ای کسانیکه حسین را بظلم کشتید مژده باد شما را عذاب و خواری هر کسیکه در آسمانست از پیغمبر و شاهد
و رسول بر شما نفرین میکنند و لعنت کرده شدید در زبان داود و سلیمان و عیسی كيف ترجون رحمة من مليك صمد دائم عظيم جليل
چگونه برحمت خدای جلیل و دائم امیدوار میباشید گفت پس ام لقمان و زینب و ام کلثوم و عاتکه و صفیه و رقیه و سکینه را شنیدند
بیرون آمد در حالیکه سر برهنه و با او بودند همشیرهای او ام هانی و رمله و اسماء دختران عقیل بن ابی طالب پس گریه و نوحه میکردند حسین را
گفت دخول ایشان بمدینه در روز جمعه بود و خطیب بر مردم خطبه میخواند پس حضرت حسین و یکجا و جا پر شده بود ذکر میکردند احسان
ایشان تازه و مصائب ایشان شامل گشت بعضی گریه و نوحه میکرد و اهل مدینه بیکجا رو آوردند و آن روز شبیه ترین ایام بود بموت پیغمبر
و عقبة بن عمرو سهمی حسین را مرثیه میخواند و میگفت مررت على قبر الحسين بكربلا ففاض عليه من دموعي
غزيرها فما زلت ابكيه وارثي لشجوه ويسعد عيني دمعها وزفيرها فيا عين ابكي للحسين
وعصبة اطافت به من جانبيه قبورها سلام على اهل القبور بكربلا وقل لهم مني سلام يزورها
ارى النفس لا تهنى باكل ومشرب وقد غاب عنها سعدها ونصيرها تزور حسينا خير من وطئ الثرى
امير لوى طرا وابن اميرها فلا تشمتوا جمع الاعادي بقتله سيصلوا لظى يوما يشب سعيرها
فلا تبرح الزوار زوار قبره يفوح عليها مسكها وعبيرها حاصل مضمون آنکه مرور کردم بقبر حسین
در کربلا پس بر او جاری شد سرشک بسیار بودم گریه میکردم بر او و دیده من هم بسرشک مساعدت مینمود پس ای چشم گریه نما بر
حسین و قوم او که در اطراف قبرهای ایشان است سلام من بر اهل قبور کربلا و بگو بآنها از من سلام زیارت کننده می بینم نفس
خود را که گوارا نمی‌شود با او خوردن و آشامیدن زیرا که یاور او غایب گشته زیارت میکنم حضرت حسین را که بهترین کسانی است که قدم
بعرصه خاک گذاشته امیر مخلوقاتست کلا و فرزند امیر آنهاست پس شماتت نکنید ای دشمنان او را بسبب کشتن او این زود به آتش

سوزان جهنم وارد میشوند و متصل زوار روانه و بقبر او رایحه مشک و عبیر استشمام میکنند گفت مردان و زنان در مدینه پانزده روز بر حضرت
حسین نوحه میکردند گفت ام کلثوم بمسجد حضرت رسول آمد در حالیکه چشمش گریان و قلبش سوزان بود پس گفت السلام علیک یا جداه
من خبر کشته شدن فرزندت حسین را بتو آورده ام گفت پس قبر با ناله بلند ناله کرد و مردم بگریه و نوحه ضجه کردند بعد از آن علی بن الحسین
بقبر جدش آمد و روی خود بخاک قبر بمالید و گریه کرد و میگفت اناجيك يا جداه يا خير مرسل حبيبك مقتول
ونسلك ضايع اناجيك محزونا عليك مؤجلا اسيرا وما لي حاميا ومدافع سبينا كما تسبى
الاماء ومسنا من الضر ما لا تحمله الاصابع ايا جدي يا جداه بعدك اظهرت امية فينا مكرها
والشنايع حاصل آنکه مناجات میکنم با تو ای جد بزرگوار ای بهترین انبیا حسین تو شهید شده و نسل تو ضایع گشت عرض
میکنم بتو حالت اسیری و اسیران خود را که حامی داشتیم و نه دفع کننده ستم اسیر گشتیم ما چنانکه کنیزان را اسیر میکنند و بما رسیده
از ضرر آنچه متحمل نمیشود آنها را از اراذل یا جد بزرگوار بعد از تو بنی امیه ظاهر کردند مکر و کردارهای شنیع را گفت و آثار
چهار چوبه مسجد رسول خدا را گرفت و گفت یا جداه من خبر کشته شدن برادر خود حسین را بتو آورده ام و او در حالتی بود که اشک
چشمش خشک نمیشد از گریه کردن سست نمیگشت و اشکش بخدهایش جاری شد و او گفت بعد از آن علی بن الحسین از نزد قبر جدش
رسول خدا بیرون آمد و وارد شد بر عم خود محمد بن حنفیه و خبر قتل برادرش را باو داد او گریست تا غش کرد و وقتیکه از غش بحال آمد گفت
گریست ابن یا ابا عبد الله چگونه ناصر طلبیدید شما را نصرت نکردند و معین خواستید شما را یاری نکردند ما دامیکه زنده ام شما را به
و ناله میکنم و در نسخه از نسخه های کتاب ابی مخنف چنین است وقتیکه از غش خود بحال آمد برخواست زره خود را پوشید و شمشیر
خود را حمایل و بر اسب خود سوار شده بالای کوه رفت و خلق او را ندیدند و غایب شد ظاهر نشد مگر در وقت ظهور مختار و از منتخب
نقل شده و آمد زینب پس دو طرف در مسجد را گرفته ندا کرد یا جداه من خبر مرگ برادرم حسین را بتو آورده ام و او باینحالت میگریست
و اشکش خشک نمیگشت و از گریه و نوحه سست نمیگشت و هر وقتیکه علی بن الحسین میگریست حزن او تازه و وجد او زیاد میشد
و انشا کرد و میگفت ان كنت اوصيت بالقربى بخير جزى فانهم قطعوا القربى وما وصلوا حتى
اباد وهم قتلى على ظماء من بارد الماء ما ذاقوا وما نهلوا حاصل مضمون آنکه اگر تو بقربی وصیت نمودی
بخیر جزا دادن ایشان قربی را قطع کرده و وصل نکردند حتی ایشان را تشنه کشتند و از آب سرد بایشان ندادند سید
گفت بعد از آن علی بن الحسین با اهل و عیال خود داخل مدینه شد و بمنازل قوم و مردان خود نظر نمود آن منازل را دید که بزبان
حال خود شان نوحه میکردند و بعبرات و مردان خودشان نوحه و ندبه میکردند مثل ندبه کردن زنان فرزند مرده و از اهل منازل و
مذاهب از رجال مردان خود شان سوال میکردند و بحرکت میآوردند حزن اهل منازل را بمصارع کشتگان آن و از برای
ایشان و الحاحی میگفتند و بایشان گریه میکرد محرابهای مساجد و بایشان ندبه مینمود میزابها و میگفت پس هرگاه شما آنجا می بودید
هر آینه شما را حزن و اندوه میآورد سماع ادعیه نازله و میشناختید تقصیر خود تان را در مصیبت شامله و خوب گفته ابن قتیبه
مررت على ابيات آل محمد فلم ارها امثالها يوم حلت فلا يبعد الله الديار واهلها
وان اصبحت منهم برغمي تخلت الا ان قتلى الطف من آل هاشم اذلت رقاب المسلمين فذلت
وكانوا غياثا ثم اضحوا رزية لقد عظمت تلك الرزايا وجلت الم تر ان الشمس اصبحت مريضة
لفقد حسين والبلاد اقشعرت فليت الذي اهوى اليه بسيفه اصاب بيمنى يديه فشلت
حاصل مضمون آنکه گذشتم بر منزلهای آل محمد و ندیدم آنها را مثل اول دور نکند خدا از دیار اهلش را آگاه باش بتحقیق کشتگان
کربلا از آل هاشم ذلیل نمود گردن مسلمانان را و بودند پناه گاه پس از آن مصیبت زده شدند هر آینه این مصائب بزرگ گشته آیا
نمی بینی که آفتاب مریض گشته بجهت شهادت حضرت و شهرها پامال گشته پس کاش دستهائیکه شمشیر بسوی او بلند شده از آن شل می گشت

بعد از آن بحضرت قصد روضهٔ بهیهٔ رسول خدا نمود اگر نظر نمائی با کمال قلب او در حالیکه پیراهن حزن را پوشیده و بر جد خود شکایت میکرد
از مصائبیکه باو وارد گشته بود در حالیکه برای فقد پدر خود اشک از چشمهای خود جاری میشود و اشک او قطع نمیشد و ناله او ساکت
نمی گشت و از قلب حزین ناله میکرد با اظهار نمودن حزن و ناله و از ناله و فریاد ساکت نمیکردید برای مفقود گشتن سادات نجبا از آنجا
ترا بحزن میآورد شنیدن ندبهٔ در آن منازل خالیه شعر وَقَفْتُ عَلٰی دَارِ النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ فَاَلْفَیْتُهَا قَدْ اَقْفَرَتْ عَرَصَاتُهَا
وَاَمْسَتْ خَلَاءً مِنْ تِلَاوَةِ قَارِئٍ وَعُطِّلَ مِنْهَا صَوْمُهَا وَصَلٰوتُهَا وَكَانَتْ مَلَاذًا لِلْاَنَامِ وَجُنَّةً
مِنَ الْخَطْبِ يَغْشَی الْمُعْتَفِيْنَ صِلَاتُهَا فَاَوْحَشَتْ مِنَ السَّادَاتِ مِنْ اٰلِ هَاشِمٍ وَلَمْ يَجْتَمِعْ بَعْدَ الْحُسَيْنِ
شَتَاتُهَا فَعَيْنِيْ لِقَتْلِ السِّبْطِ عَبْرٰی وَلَوْعَتِيْ عَلٰی فَقْدِهِمْ مَا تَنْقَضِيْ زَفَرَاتُهَا حاصل مضمون آنکه من در
خانهای محمد ایستادم یافتم آنرا در حالتیکه عرصات آن خالی بود و از تلاوت قرآن خوان خالی بود و از او معطل شده بود صوم
و صلوة آن و حال آنکه آنخانه پناهگاه و سپر خلق بود از امر عظیم و عطایای ایشان فرو میگرفت آنخاصیرا که بآنخانه ها پناه میبردند
و طلب عفو مینمودند از ایشان پس خالی شد منازل از سادات و بزرگان از آل هاشم و پراکنده های آنها بعد از حسین جمع نشد
پس چشم من برای کشتن نوادهٔ پیغمبر اشکریز و سوزش قلب من بر فقد ایشان نالهای آن تمام نمیشود میگویم این چیزیکه آنرا از
کلام سید ذکر کردیم آنرا از بعض مقاتل نقل کردیم اما آنچه در نسخه که الان در نزد من موجود است از ملهوف آن بنهج دیگر است که آنکه
در آخر ملهوف گفته که علی بن موسی بن جعفر بن محمد طاوس ره جامع اینکتاب گفت بعد از این امام با اهل و عیال خود نازل مدینه
شد و بر منازل قوم در حال نظر کرد دید که آن منازل بزبان حال خودشان نوحه میکردند با اظهار نمودن اشکها و ریختن آنها برای
فقدان حمایت کننده آنها و مرثیه خوان و بر ایشان ندبه میکردند مثل ندبه کردن زنان فرزند مرده و سؤال میکردند از احوال ایشان
از اهل منازل و مذهب بجز ان آنحضرت را بر مصارع کشته گان او بحرکت میآوردند و آن منازل بجهة آن کشته گان او الکلاه فی
گفتند و ندا میکردند ای قوم عذر ما را در خصوص نوحه و فریاد کردن قبول نموده و معذورم دارید و بر من یاری کنید بمصیبت
بزرگ زیرا آن قومیکه برای فراق ایشان ندبه و ناله میکنیم شب و روز با من همحکایت بودند و نور ظلمت و اسحار من و اطناب شرف
و افتخار من بودند و اسباب قوت و نصرت من بودند و از فضاها و ماههای من یادگار روزها بودند و بسیار شب بسبب اکرام
و اعزاز خودشان وحشت مرا دفع و با انعام خودشان حرمت مرا محکم نمودند و مناجات اسحار خودشان را بمن شنوانیدند و بود بعت
گذاشتن سرهای خود مرا امین نمودند و بسیار روز بمحافل خودشان مرا انگیز نمودند و طبع مرا بفضایل خودشان معطر کردانیدند و در
مرا رونق و آب عهود خودشان صاحب ورق و برگ نمودند و بخشش مرا با شمار سعادت خودشان ربده و زایل نمودند و بسیار از غم
کردند مرا از مناقب و محل مرا از نوائب و نوازل جراحات نمودند و بمنازل و قصور شرافت پیدا کردم و در جامهٔ فرح و سرور
بیرون آمدم و بسیار از اموات بی مهر در شعاب من زنده کانی کردند پس تیر مرگ مرا قصد کرد و حکم ایام و روزها بمن جور برد
آن قوم که در من ساکن بودند پس ایشان در میان دشمنان عرب و نشانهٔ تیرهای عدوان شدند و مکارم پاره پاره شد بقطع کردن انگشت
ایشان و مناقب برای فقد شمایل ایشان شکایت میکرد و محاسن و خوبیها بزوال اعضای ایشان زایل کردید و احکام نوحه میکرد
برای وحشت اطراف ایشان پس ای قوم با ورع و پرهیزکار که در الخروب خون او را ریختند و بسیار کمالی است که علم آن
سرنگون شد بسبب آن امور عظیمه اگر اهل عقول بمن مساعدت ننمایند و خوار نمایند مرا در وقت مصائب جهل معقول باکی ندارم زیرا
که مرا یاری کننده هست از آثارهای مندرسه و کوههای طاهره زیرا که آنها ندبه میکنند مثل ندبه من و وجد میکنند مثل وجد و اندوه
و غم من پس هر گاه بشنوید که چگونه نوحه میکنند با ایشان حالتها و میل میکنند بسوی ایشان از خلوات مشتاق میگردد بایشان
طویهٔ مکارم و ترتاح الیهم اندیهٔ الاکارم و گریه میکنند با ایشان محرابهای مساجد و ندا مینماید ایشان را ناودانهای فواید هر آینه
غمگین مینماید شما را شنیدن اینها عزاداری و تقصیر خودتان را میدانید در مصیبت شامله بلکه اگر وحدت و تنهائی و کنار را و خالی
شدن مجالس و آثار مرا ببینید هر آینه می بینید آنچه قلب صبور را بدرد میآورد و اجزای سینه ها را حرکت میدهد هر آینه بتحقیق
شماتت کرد بمن چیزیکه من حذر میکردم از دیار و دستهای خطرهای بمن رسید پس الشوق بمنزلیکه ایشان در آن ساکن بودند و چشمه که
در نزد آن اقامه نموده بودند و آنرا وطن اخذ کرده بودند کاش من انسان میبودم خود را با ایشان فدا و مکروهات ایشان دفع میکردم
و غذا خود را استقبال میدادم از اهل هنره و از ایشان دفع میکردم تیرهای ظلم و عدوان را از آنکه فوت شد از من شرف عزت انوار آه و اآه

چرا محل ضم آن اجساد متغیر اللون نشدم و اهل نشدم برای حفظ کردن شمایل ایشان از کهنه شدن و از سوزش هجران مصون نشدم پس آه آه
اگر من محل آن اجساد و محل قدم گذاشتن آن نفوس سخاوت کننده میبودم هر آینه در حفظ آنها غایت جد و جهد را بذل مینمودم و وفا میکردم
برای ایشان تقدیم عهود و بجا میاوردم برای آنها حقوق اوائل را و حفظ میکردم آنها را از واقع شدن سنگها بر آنها و خدمت میکردم
ایشانرا مثل خدمت کردن بنده مطیع و بذل مینمودم برای آنها جهد کردن صاحب استطاعت را و فرش میکردم برای آنها خدود و روها
و دستهای اکرام و اجلال را و بآرزوی خود میرسیدم از اعتناق ایشان و ظلمت خود را باشراق آنها نورانی میکردم پس الشوق من بر آن
آرزوها وای قلق و اضطراب من بر غیبت اهل و ساکنان من و جمیع ناله از ناله من کمتر و هر دوای غیر ایشان بمن شفا نمیدهد خبردار
باش من برای فقد ایشان جامهٔ حزن را پوشیده ام و بعد از ایشان به پرده های اندوه و غم انس گرفته ام و مأیوس گشته ام
از اینکه صبر و شکیبائی در من جمع شود و گفتم ای تسلی ایام وعده گاه تو روز حشر است و هر آینه ابن قتیبه خوب گفته است و بتحقیق
گریست بر آن منازل که با آنها اشاره شد گریستن پس گفت مَرَرْتُ عَلٰی اَبْیَاتِ اٰلِ مُحَمَّدٍ تا آخر ابیات پس بر تو
ای سامع این مصائب سلک پیشوایان را از حامیان کتاب زیرا که روایت شده از مولای ما امام زین العابدین و حال آنکه او صاحب
حلمی است که وصف و تعریف ما بآن نمیرسد که آن بزرگوار کثیر البکاء و عظیم الحزن و شکوی بود بر آن بلوی و مصائب پس
روایت شده از حضرت صادق که فرمود امام زین العابدین بر پدرش چهل سال گریست که روزها آنرا روزه میداشت و شبها
لوای بنده گی میافراشت و وقتیکه وقت افطار میرسید غلامش طعام و شراب میاورد در پیش روی او بر زمین میگذاشت
عرض میکرد میل کن ای مولای من پس میگفت پسر رسول خدا را گرسنه شهید کردند و تشنه کشتند پس این امر را مکرر میکرد و میگریست
تا طعامش از آب چشم او تر میشد بعد از آن شراب خود را با آب چشم خود ممزوج میکرد چنین بود تا بخدای تعالی ملحق گردید و غلام
او خبر داد که یکروز آنحضرت بصحرا بیرون رفت پس من تابع او شده از پی او رفتم پس او را یافتم در حالیکه بر سنگ سخت سجده کرده بود
پس ایستادم و میشنیدم گریه و ناله او را و شمردم هزار مرتبه میگفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا
و تصدیقا بعد از آن سر خود را از سجده برداشت و محاسن و روی مبارکش از اشک چشم او غرق شده بود پس گفتم ای سید من
آیا وقت نشده است که حزن و گریهٔ تو قلیل و کمتر شود بمن گفت وای بر تو بتحقیق یعقوب ابن اسحق بن ابراهیم پیغمبر پسر پیغمبر
بود و او را دوازده پسر داشت خدای تعالی یکی از ایشانرا غایب کرد سر او را از حزن سفید و پشت او از غم خمیده شد
و بصر او از گریه کردن رفت و حال آنکه پسرش در دار دنیا زنده بود و من دیدم پدر و برادرم و هفده نفر از اهل بیت من
کشته و هلاک نمودند پس چگونه حزن من تمام و گریهٔ من قلیل و کمتر میشود خبردار باش من متمثل میشوم و اشاره مینمایم
بسوی ایشان صلوات الله علیهم پس میگویم اِلٰی کَمْ زَمَانٌ الَّذِیْ قَدْ کَانَ یُضْحِکُنَا بِقُرْبِهِمْ صَارَ بِالتَّفْرِیْقِ
یُبْکِیْنَا حَالَتْ لِفَقْدِهِمْ اَیَّامُنَا فَغَدَتْ سُوْدًا وَکَانَتْ بِهِمْ بِیْضًا لَیَالِیْنَا وَهٰهُنَا مُنْتَهٰی
مَا اَوْرَدْنَا وَاٰخِرُ مَا قَصَدْنَا حاصل مضمون آنکه بدرستیکه زمانیکه ما را بقرب و نزدیکی ایشان بخنده می آورد و شاد
میکرد بسبب تفریق و جدا کردن ما را بگریه در آورد و غمگین نمود و از برای فقد ایشان ایام ما کردید سیاه شد و حال آنکه
شبهای ما بسبب ایشان روشن و نورانی بود میگویم تمام شد آنچه را نقل آنرا از کلام سید قصد کردیم خاتمه است در اشاره
کردن بر بعضی از امور و نجاتمه متضمن بعضی از مجالس است مجلس اول در اشاره کردن بر نوحه و گریه و مرثیه جن بر سید
الشهدا و اشاره کردن بر بعضی از امور متعلقه باین پس از آنها است بعضی از مناقب و فضایل عظیمه امیرالمؤمنین در آنکه
ذکر شده در بعضی از کتب معتبره که روایت شده از عبدالله بن عمر خزاعی از هند دختر جون گفت نازل شد رسول خدا در خیمهٔ خاله
خودم معبد و صحابه او با او بودند پس بود از امر او در خصوص گوسفند چیزیکه خلق آنرا می دانستند پس در آن خیمه آنحضرت
و صحابش قیلوله کردند تا سرد حاصل نمودند و آن روز تابستان و بسیار گرم بود و وقتیکه از خواب بیدار شد آب طلب کرد دستهای خود را
شست و دستها را پاک و پاکیزه کرد بعد از آن مضمضه کرد در درخت خشکی که در نزد خیمه بود خاله او بجت سه مرتبه و سه مرتبه استنشاق
و در دو ذراعهای خود را شست بعد از آن سر و پاهای خود مسح کرد و گفت این درخت خشک را شانی است بعد از آن اصحاب او کردند

و مثل آنرا که آنحضرت کرد بعد از آن برخواست دو رکعت نماز کرد پس من و جوانان قبیله از این تعجب نمودیم و عهد ما بود و پیش
از او مدینه بودیم بسیار که نماز گذارد و وقتیکه فردا شد صبح کردیم در حالیکه آن درخت خشک بلند شده حتی مثل درخت بزرگ شده
و تر و تازه و خارهای آنرا خدای تعالی قطع کرده و عروق آن با آن داخل شده و شاخهای بسیار آورده و ساق و ورق آن سبز و ثمر
آورد بعد از آن ثمر مثل عظم آنچه میشود از کمات در رنگ و در بس سحوق و بوی آن بوی عنبر و طعمش در طعم عسل بخدا قسم
نخورد از آن گرسنه مگر سیر و نه تشنه مگر سیراب و نه بیمار مگر بهبودی یافت و نخورد از آن صاحب فقر و صغیری مگر اینکه
مستغنی گشت و نخورد از برگ آن شتر و ناقه و گوسفند مگر اینکه چاق و شیرش بسیار شد و نما و برکت را در اموال خود دیدیم
از آن روزیکه پیغمبر با وارد شده و بلاد ما را فراوان و زیادتی حاصل گشت پس ما آن شجر را شجر مبارک نام گذاشتیم و می‌آمدند ما را
از اطراف ما از اهل بیت بادیه‌ها در سایه آن درخت ما را امید نمودند و از ورق آن توشه برمیداشتند در سفرها و با خودشان حمل می
کردند در زمین بی‌آب و علف آنرا عوض طعام و آب میشد پس آن درخت در اینحالت بود دیگر روز صبح کردیم دیدیم که سر
و میوه‌های آن ریخته و برگهایش زرد شده اینحالت ما را محزون کرد دیدیم پس آنقدر نگذشت تا خبر وفات رسول خدا رسید که در آن
روز از دنیا رحلت فرموده پس بعد از آن آن درخت ثمر میداد ثمریکه در ریزگی پست‌تر بود و در طعم و در بهجه از اولی کمتر پس
در اینحالت بود تا سی سال وقتیکه یکروز صبح کردیم دیدیم که آن درخت از سر تا پا خار گشته و نظارت و تر و تازه گی شاخهای
او رفته و جمیع میوه‌هایش ریخته پس آنقدر نگذشت تا کشته شدن امیرالمؤمنین رسید پس بعد از آن آن درخت میوه
نداد نه بسیار و نه کم و میوه آن منقطع شد ما و کسانیکه در اطراف ما بودند از ورق آن اخذ میکردیم و بیماران خود مداوا میکردیم
و از امراض و سقام خود با آن طلب شفا میکردیم پس مدت مدیدی در اینحالت بود و ورق میآورد بعد از آن یکروز صبح کردیم
ناگاه دیدیم که از ساق و خون تازه جاری شده و اوراقش پژمرده خون از آنها میچکد مثل خون گوشت پس گفتیم که حادثه عظیمه
حادث گشته پس آنشب را بیتوته در حالیکه ترسان و غمگین بودیم منتظر مصیبت عظیمه بودیم و وقتیکه شب ما تاریک شد گریه و ناله
از تحت آن درخت شنیدیم و ضطرابی شدیدی ملاحظه کردیم و آواز زن گریه کننده را شنیدیم که میگفت ای پسر پیغمبر و ای فرزند
وصی و ای بقیه سادات گرامی ما بعد از آن صدا و آواز بسیار شد پس ما نفهمیدیم بسیاری را از آنچه می‌گفتند پس آمد با
بعد از آن خبر کشته شدن حسین و آن درخت خشک شد پس باد ها و بارانها آنرا بعد از آن خورد و بحث کرده پس باطل و اثر آن
نایاب گردید عبدالله بن محمد انصاری گفت پس ملاقات کردم دعبل بن علی خزاعی را در مدینه رسول خدا این حدیث را نقل کرد گفت با
پدرم از جدم از مادرش سعیده خزاعیه دختر مالک که او آن درخت را درک کرده و در عهد امیرالمؤمنین از میوه آن خورده و او
در آنشب نوحه جن را شنید پس حفظ کرد از جنیه از ایشان که میگفت یا ابن الشهید و یا شهیداً عمه خیر العمومة جعفر
عجباً لمصقول اصابک حده في الوجه منک وقد علاه غبار یعنی ای پسر شهید و ای شهیدیکه عم
او بهترین عمها جعفر طیار است تعجب از شمشیر مصقول است که حد و دم آن به صورت و روی تو در حالیکه غبار بر او نشسته دعبل
گفت من در قصیده خود گفتم زر خیر قبر بالعراق یزار واعص الحمار فمن نهاک حمار لم لا ازورک
یا حسین لک الفداء قومي ومن عطفت علیه نزار ولک المودة في قلوب ذوي النهی وعلی
عدوک مقتة ودمار یا ابن الشهید ویا شهیداً عمه خیر العمومة جعفر الطیار حاصل آنکه بهترین
قبر را که در عراق زیارت میکنند و الآن از فرمانکن پس هر کسیکه ترا نهی نماید خر و الاغ است چرا ترا زیارت نکنم ای حسین فدای
تو کردم قوم من و کسانیکه بآنقوم عطوفت مینمایند آنها را زیارت میکنند و ترا مودت و دوستی است در قلوب صاحبان عقل
و بر دشمن تو غضب و هلاکت است ای پسر شهید و ای شهیدیکه عمش بهترین عمها جعفر طیار است ابن نما در کتاب مثیر الاحزان گفته که جن
بر او نوحه کردند و چند نفر از صحابه پیغمبر و از جمله ایشان مسور بن مخرمه بود نوحه جن را می‌شنیدند و میگریستند و صاحب ذخیره ذکر کرده است
از عکرمه که او در شب قتل آنحضرت شنید منادی را که صدای او را میشنیدند و جسم او را نمی‌دیدند که ندا میکرد ایها القاتلون جهلاً حسینا

ابشروا بالعذاب والتنکیل کل اهل السماء یدعوا علیکم من نبي وملاک وقبیل قد لعنتم علی
لسان ابن داود وموسی وصاحب الانجیل روایت شده که در بصره ما نفری را شنیدند که در شب میخواند ان
الرماح الواردات صدورها نحو الحسین تقاتل التنزیلا ویهللون بان قتلت وانما
قتلوا بک التکبیر والتهلیلا فکانما قتلوا اباک محمداً صلی الله علیه او جبریلا ترجمه این ابیات سابقا
گذشت ابن حجر در کتاب نور در فضایل ایام و شهور نوحه کردن جن را بآنحضرت ذکر کرده است پس گفت لقد جئن نساء
الجن یبکین شجیات ویلطمن خدوداً کالدنانیر نقیات ویلبسن الثیاب السود بعد القصبیات
یعنی زنهای جن نوحه و گریه مینمایند و سیلی میزنند رخسارها که مثل طلای درخشنده و میپوشند رختهای سیاه بعد از رختهای حریر و در
مناقب است که دعبل گفت جد داد من پدرم از جدم از مادرش سعیده خزاعیه دختر مالک که نوحه کردن جن را در حضرت حسین شنید
یا ابن الشهید ویا شهیداً عمه خیر العمومة جعفر الطیار عجباً لمصقول الخ وابانة بن بطه نوحه کردن
اجنه را شنید ایا عین جودي ولا تجمدي وجودي علی الهالک السید فبالطف امسی صریعاً فقد
رزینا الغداة بامر بدی و از جمله نوحه اجنه است نساء الجن یبکین من الحزن شجیات واسعدن بنوح
للنساء الهاشمیات ویندبن حسیناً عظمت تلک الرزیات ویلطمن خدوداً کالدنانیر نقیات
ویلبسن ثیاب السود بعد القصبیات و از نوحه اجنه است احمرت الارض من قتل الحسین کما
اخضر عند سقوط الجونة العلق یا ویل قاتله یا ویل قاتله فانه في سعیر النار یحترق ابکی
ابن فاطمة الذي من قتله شاب الشعر ولقتله زلزلتم ولقتله خسف القمر و شنید نوحه جن را
کسانیکه زیارت او را قصد کرده بودند والله ما جئتکم حتی بصرت به بالطف منعفر الخدین منحوراً
یعنی بخدا قسم نیامدم نزد شما تا دیدم او را در طف کشته و بخاک و خون آلوده بود و طبرسی گفت نوحه ملائکه را شنیدند در او
منزلیکه فرود آمدند در حالیکه قاصد شهر شام بودند ایها القاتلون جهلاً حسیناً تا آخر ابیات و در کامل الزیارة روایت کرده است
از عبدالله بن حسان کنانی گفت جن در حضرت حسین بن علی ابن ابیطالب گریه کرد پس گفت ماذا تقولون اذ
قال النبي لکم ماذا فعلتم وانتم آخر الامم باهل بیتي واخواني ومکرمتي من بین اسری و
قتلی ضرجوا بدم حاصل آنکه چه خواهید گفت زمانیکه پیغمبر بشما گفت اینچه کاری است که کردید و حال آنکه شما آخر امتها بودید
با اهل بیت و برادران و دختران من که بعضی را اسیر و بعضی را کشته بخون آغشته نمودید و در روایت معمر بن خلاد از ابوالحسن الرضا
نقل کرده است گفت در آن اثنا که حسین در میان شب سیر میکرد در حالیکه متوجه بجانب عراق بود پس ناگاه دیدم مردی رجز میخواند
و میگوید یا ناقتي لا تذعري من زجري وشمري قبل طلوع الفجر بخیر رکبان وخیر سفر حتی تحلي
بکریم النجر بماجد الجد رحیب الصدر اتی به الله لخیر امر ثم ابقاه بقاء الدهر پس
حسین بن علی گفت سامضي وما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقاً وجاهد مسلماً وواسی الرجال
الصالحین بنفسه وفارق مثبوراً وخالف مجرماً فان عشت لم اندم وان مت لم الم کفی بک
موتاً ان تذل وترغما حاصل مضمون آنکه زود میروم و مرگ بجوان عار نیست زمانیکه حق را نیت کرد و جهاد نمود در
حالیکه مسلمان بوده باشد و مردان صالح را بنفس خود مواسات نمود و مفارقت نمود عذاب و بمجرم مخالفت نمود هر گاه زنده کانی
نمایم پشیمان نمیشوم و هرگاه بمیرم ملوم نمیشوم کفایت میکند ترا مرگ از اینکه ذلیل و خوار شوی و در روایتی است که عمرو بن عکرمه
گفت صبح کردم در مدینه در شب قتل حسین ناگاه دیدم غلام ما میگوید که دیشب منادی را شنیدم که ندا میکرد و میگفت ایها القاتلون
جهلاً حسیناه و در روایت داود رقی است گفت جد داد من جده من وقتیکه حسین کشته شد جن باو گریست باین ابیات

یا عین جودی بالعبر وابکی فقد حق الخبر ابکی ابن فاطمة الذی ورد الفرات بما صدر
الجن تبکی شجوها لما اتی منه الخبر قتل الحسین ورهطه تعسا لذلک من خبر
فلابکینک حرقة عند العشاء بالسحر ولابکینک ما جری عرق وما حمل الشجر

حاصل الخ ای چشم من اشک خود را جود کن و گریه کن به تحقیق خبر حق و راست شد و گریه کن به پسر فاطمه که وارد نهر فرات شد با آنچه صادر شد و بیرون آمد جن با او گریه میکند بهم و غم خود برای آنچه از او خبر رسید که حسین و گروه او را کشتند هلاکت باد این خبر را پس گریه میکنم بتو از جهة حرقت و سوزش در وقت صبح و شام و گریه میکنم بتو مادامیکه عرق جاری و درخت حامله میشود و در روایت است ام سلمه است گفت که من نوحه جن را نشنیده بودم از آن زمانیکه رسول خدا از دنیا رحلت نمود مگر در امشب و ندیدم خود را مگر در حالیکه به پسر خود مصیبت زده شدم گفت یکجنیه از جنیان آمد در حالتی که میگفت

الا یا عین فانهملی بجهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقودهم المنایا الی متجبر فی ملک عبد

و در روایتی است الا یا عین فاحتفلی بجهد و در روایت محفوظ بن منذر است گفت خبر داد مرا شیخی از بنی هاشم که در رابیه ساکن بود گفت از قوم شنیدم میگفت با کشته شدن حسین از اندیشیم تا شام عاشورا من در رابیه نشسته بودم و با من بود مردی از قبیله بنی باتقی را شنیدیم که میگفت

والله ما جئتکم حتی بصرت به بالطف منعفر الخدین منحورا وحوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یطفون الدجی نورا وقد حثثت قلوصی لی اصادفهم من قبل ان تلاقی الخرد الحورا فعاقنی قدر الله بالغه وکان امرا قضا الله مقدورا کان الحسین سراجا یستضاء به الله یعلم انی لم اقل زورا صلی الاله علی جسم تضمنه قبر الحسین حلیف الخیر مقبورا مجاورا لنبی الله فی غرف وللوصی وللطیار مسرورا

پس با او گفتم تو کیستی خدا بتو رحمت کند گفت من و پدرم هستیم از جن نصیبین اراده کردیم مواسات کردن و یاری نمودن حسین را با جان خودمان پس از حج مراجعت نمودیم و یافتیم او را در حالیکه کشته بود و در کامل الزیارة مسندا روایت کرده از هیثم گفت بیرون آمد از اهل کوفه نصرت حضرت حسین بن علی را اراده کرده بقریه رسیدند از آنجا شبی که میخواستند ناگاه دیدند که مردی نزد ایشان یک پیر و یک جوان پس با ایشان سلام دادند راوی گوید پس شیخ گفت من مردی هستم از جن و این برادر منست اراده کرده ایم که یاری نمائیم مظلوم را راوی گفت پس شیخ جنی با آن گفت که من رأیی کرده ام آنجوانان با او گفتند کدام است گفت دیدم که پرواز کنید پس خبر قوم را آوردم تا بصیر روید گفتند بکن رأی او گوید که شب و روز تمام شب وقتیکه فردا شد ناگاه از ایشان صدا شنیدند و شخص او را ندیدند و او گفت والله ما جئتکم حتی بصرت به تا آخر ابیات عزار دو بیت که مصدر ند بقوله فعاقنی و بقوله یصلی پس بعض جوانان از او را با و جواب دادند

اذهب فلا زال قبر انت ساکنه الی القیامة یسقی الغیث ممطورا وقد سلکت سبیلا کنت سالکه وقد شربت بکاس کان مقدورا وفتیة فرغوا لله انفسهم وفارقوا المال والاحباب والدورا

حاصل مضمون آنکه برو پس قبریکه تو ساکن شوی همیشه باران رحمت تر و تازه است به تحقیق رفتی براهیکه تو سزاوار آن بودی و بتحقیق نوشیدی شرابی که تو مقدر بود با جوانانیکه جانهای خود را در راه خدا بذل و اموال و احباب و منزلهای خود دور گشته اند و در روایت ابی زیاد قندی گفت حصاصان نوحه جن را می شنیدند در وقتیکه حسین بن علی را کشتند در جبانه و ایشان میگفتند

مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود ابواه فی علیاء قریش جده خیر الجدود

و در روایت و کیدان عثمان از کسیکه با او نقل کرده گفت جن بر حسین نوحه میکردند و می گفتند لمن الابیات بالطف علی کره تبنیه للنابات حسن یتجاوبن الرنه و در روایتی ابن حزم و گفت نوحه جن را بر حسین شنید که میگفت یا عین جودی بالدموع فانما یبکی الحزین بحرقة و تفجع یا بنت تلک

حسوهم بین الوحوش وکلهم فی مصرع حاصل آنکه ای چشم اشکهای خود را جود کن بدرستیکه حزن بحرقت و توجع گردید سه روز بیتوته کرد سعادت بدنهای ایشان در میان وحوش و همه ایشان در یک مصرع بودند

تذنیبات مسائل متعلقه باینها مجلس است

تذنیل اول در اشاره کردن است به بعضی از امور متعلقه باحوال جن پس بدانکه وجود جن و شیاطین از ضروریات دین بلکه از ضروریات جمیع اهل ادیان و ملل است که قابل نیست انکار آن مگر جمعی قلیل از مخالفین براهمه و جمعی از فلاسفه و معتزله نیست و در هر حال بدرستیکه جن و شیاطین اجسام هوائی و قادرند بر تشکل باشکال مختلفه و اینها را عقول و افهام و قادرند بر اعمال شاقه پس اگر خواهی بگو بدرستیکه جن انسان ناطق صاحب جسم ناری یا هوائی نیست و او قادر است بر تشکل باشکال مختلفه پس اینها را عقول و افهام و قدرت است بر اعمال صعبه شاقه و لکن لفظ جن بر مؤمنین اطلاق میشود از این طایفه چنانکه لفظ شیاطین اطلاق میشود بر کفار از ایشان بعد از آن شکی نیست در اینکه انبیا چنانکه مبعوث اند بر انس هم چنین ایشان مبعوث اند بر جن و بر این دلالت میکند ادله اربعه از آیات کثیره محکمه و سنت متواتره متظافره و عقل و اجماع علاوه بر ضرورت در مذهب و دین پس مقتضای این است که ایشان نیز مثل انس اند در باب ثواب و عقاب و خلود در بهشت یا جهنم و اما آنچه نقل شده از جمعی از عامه از اینکه جن برای ایشان ثواب نیست مگر نجات از آتش پس در روز قیامت با ایشان میگویند که خاک باشید مثل حیوانات پس از آن چیزهاست که عیب واضح دارد و عجز از احتجاج ایشانست را بمطلب بقول خداتعالی ویجرکم من عذاب الیم بعد از آن شنیدن انس اصوات و مقالات ایشان و هم چنین مشاهده و دیدن انس ایشان را در بعض اوقات از چیزها نیست که در امکان آن شکی باشد در وقوع آن شک نیست بلکه بدرستیکه این از امور قطعیه مستفاده از اخبار متظافره بلکه خارج از حد و حصا و استقصا است یعنی اخباریکه متضمن بعضی از معجزات رسول خدا است و هم چنین متضمن بعضی از معجزات امیر المؤمنین و هم چنین بعضی از معجزات سایر ائمه معصومین است علاوه بر روایات و حکایات منقوله از موثقین و معتبرین و هم چنین از اکابر مردم که متضمن قضیه مشاهده و دیدن انس است جن را و شنیدن اصوات و مقاله ایشان را و بالجمله برای جن و شیاطین قدرتست بر اینکه خود شان را بر انس اظهار نمایند بحیثیتیکه انس ایشان را به بیند و فرق نیست در اینمیان صورت ذاتیه و خلقت اصلیه ایشان و میان صورتیکه با آنها متشکل میشوند نعم بدرستیکه اغلب تخیل وقوع نیست چنانکه مخفی نیست بر کسیکه اخبار و آثار را تتبع نماید پس تحقیق ظاهر میشود از آنها آنچه میگویند که انس قادر نیست اصلا بر اینکه جن را ببیند و بدرستیکه این از چیزهائیست که در دنیا واقع نشده است از خیالات فاسده و توهمات کاسده است و عجیب تر از این استدلال کردن ایشانست بر این بقول خداتعالی انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم و تقریب در بطلان این احتجاج مخفی نیست بر مرد فطن و ظاهر است که امکان شنیدن انس مقاله و کلمات و اصوات جن از چیزهائیست که در آن اصلا نزاع نیست زیرا که همه قائلند بر امکان آن بلکه بوقوع آن نیز و نزاع در دیدن و عدم دیدن آنهاست و اما در روایت حکیمه بنت امام موسی گفت دیدم حضرت رضا را در حالیکه در درب مطبخ ایستاده حرف میزد و من احدی را نمیدیدم پس گفتم ای سید من با که حرف میزنی گفت عامر زهرائی آمده از من سؤال میکند و شکوه میکند من شکایت میکند گفتم ای سید من دوست میدارم که کلام او را بشنوم من گفت اگر تو کلام او را بشنوی یکسال تب و لرز بتو عارض میشود گفتم ای سید من دوست میدارم که کلام او را بشنوم من گفت بشنو پس گوش دادم پس شبه صفیری را شنیدم پس حمی و تب لرز بمن عارض شد یکسال تب لرز کشیدم حدیث پس از آنچیزهاست که مورد خود مخصوص است با بمعنی که برای خصوص متکلم یا سامع از جهة ضعف یا شخص بد خلقیتی دارد در حمی و تب و لرز بعد از آن هر کس تأمل نماید در آنچه با آن اشاره کردیم و نیز تأمل نماید در بعض از اصول و قواعد میداند که حکم کردن بصحت عقد که واقع شده میان فردی از افراد انس و میان فردی از افراد جن هر عقد بوده باشد از عقود معاوضات حتی عقد مناکحت و مراد جبار از چیزهاست که رونق حق و تحقیق است و نیست حکم بطلان مگر بعضی از وجوه استحسانات و استبعادات و همیه بعد مخفی نماند بر تو که در وقوع موافقه و مجامعت در میان طایفه از انس و طایفه از جن از آنچیزهاست که در آن ریب و شک نمیکند صاحب متتبع بصیر در اخبار و آثار و سیر و تواریخ پس کفایت

میکند در اثبات این مطلب آنچه وارد شده از اخبار کثیره از طرف ما در تزویج آدم با جدار اولاد خود زنی از جن و آنچه وارد شده در قصه قوم لوط مکانیکه آن عمل قبیح و شنیع را بایشان تعلیم نمود بعد از تشکل او بصورت غلام امرد و موطوء شدن او از قوم لوط و آنچه وارد شده در تزویج نمودن امیر المؤمنین زنی از جن نصیبین در حالیکه متشکل بود بصورت ام کلثوم [illegible] امت پسر کنیز زانیه صاحب ابی حنیفه یتیم الی غیر ذلک از آنچه بحد و حصر نیاید و نیز تایید میکند آنرا آنچه در اخبار کثیره وارد گشته در شان شرک شیطان از جمله آنها است چیزیست که در کتاب کافی باسناد خود روایت کرده از عطیه ابی العزام گفت ذکر کردم برای ابی عبدالله موطوء و منکوح را در جا لا گفت خداوند عالم احدی را باین بلا مبتلا نمیکند که او را در آن حاجتی است بدرستیکه در ادبار ایشان رحم منکوس است و حیا را در ادبار ایشان مثل حیا زنست به تحقیق شریک شده است در آنها فرزند ابلیس که او را زوال میگویند پس هر کسیکه شریک شده است در نطفه آن از مردان منکوح میشود و هر زنی که در آن شریک شده آن زن از [illegible] میشود بعضی از زنانی میشود که با او وارد میشوند و در خبر دیگر است که شیطان میاید و می نشیند مقابل زن و حدیث مینماید چنانکه او حدیث میکند و نکاح میکند چنانکه مرد نکاح میکند گفتم بچه چیز این شناخته میشود گفت بحب و بغض ما پس هر کسیکه ما را دوست میدارد نطفه مرد پس است و هر کسیکه ما را دشمن میدارد نطفه او نطفه شیطان است و در خبر دیگر است که شیطان میاید پس می نشیند چنانکه مرد می نشیند و انزال میکند چنانکه مرد انزال میکند و در روایت هشام است از صادق در خصوص نطفه آدمی و نطفه شیطان زمانیکه شریک شدند ابو عبدالله گفت با هر کدام خلق میشود از یکی از آنها و یا خلق میشود از هر دو نطفه و در خبر دیگر است که امیر المؤمنین با شیطان کشتی گرفت و او را بزمین انداخت گفت یا علی برخیز از بالای من تا ترا بشارت دهم گفت بلی بری میشوم از تو و ترا لعنت میکنم گفت بخدا قسم ای پسر ابیطالب احدی نیست که ترا دشمن دارد مگر اینکه شریک میشوم در رحم مادرش پس گفت آیا نخوانده کتاب خدا را و شارکهم فی الاموال و الاولاد الی غیر ذلک از اخبار که بحد و حصر نمی آید و بالجمله بدرستیکه وقوع مواقعه و مجامعت در میان بعضی از جن و بعضی از انس حتی در این زمان ما و آنچه نزدیک باشد به است از ازمنه قریبه از امور قطعیه است در نزد من و به تحقیق خبر داد بمن در این زمان کسانیکه عدد ایشان عدد تواتر بود از مسخرین طایفه از جن و از غیر ایشان از کسانیکه کما شر شده بودند مجامعت را با طایفه از زنان جن و از کسانیکه مطلع شده بودند بر وقوع مجامعت میان طایفه از انس و طایفه از جن و به تحقیق خبر داد بمن جمعی از اعیان که در کربلا ساکن بودند داد [illegible] ادیب فائق و شاعر مفلق ملا عبد الجلیل قاضی بود که طایفه از جن نزد او میامدند بدون تحقق تسخیر و دعوت بعزائم و نحو اینها از او و گفت بدرستیکه من بعضی از زنان جنیه را نکاح کردم با ایشان مجامعت نمودم و مجامعت کردن با ایشان بالذ و اشهی یافتم از مجامعت کردن با زنان انسیه و ایشان متشکل و متصور میشدند باشکال مطبوع زنان بعد از [illegible] و گفت منشاء متبصر من و سبب اختیار کردن من مذهب شیعه را وقوع مصادقت و دوستی شد در میان من و این طایفه زیرا که شیخی از اکامل و بزرگان ایشان از کسانیکه زنان پیغمبر و زنان صحابه را درک کرده بود و قضیه غدیر را بنهج تفصیل بمن خبر داد که در آنروز در آن مکان حاضر بود و خبر داد بمن وقوع کفر و نفاق و زندقه و مرتد شدن از آن نفر و اصحاب ایشان در روز صحیفه در مکه در حجة الوداع و هم چنین بعد از آن در شب عقبه و هم چنین در روز سقیفه در مدینه الی غیر ذلک از امور و قضایا که دلالت بر کفر و رجوع کردن ایشان از دین و اختیار نمودن ایشان چیزی را که در آن بودند در جاهلیت اولی بعد از آن گفت بدرستیکه این شیخ از این طایفه وقتیکه این امور و قضایا را بمن خبر داد دانستم که اسلاف و آبای من در ضلالت و جهالت بودند پس مذهب شیعه را اختیار کردم و من در آن روز شانزده ساله بودم و وقتیکه بحال من برادرم اطلاع یافت و حقیقت حال را باو خبر دادم او نیز متبصر و شیعه شد مخفی نماند بر تو که اسلاف و آبای ایشان از قدیم زمان در کربلا از جانب سلاطین عثمانیه بر شان قضاوت و منصب افتاء منصوب بودند و بر مذهب اهل سنت بلکه از متعصبین ایشان از اصحاب اذناب طویله بودند در تعصب و تصلب و از دولت عثمانیه وظیفه خور بودند و از جمله آن وظایف بود نصف آنچه بر آنها از دفن کردن اموات در عتبات عالیات میگرفتند با ایشان راجع میشد یعنی نصف مأخوذ در دفن اموات مال ایشان بود و این مستمر و ثابت بود در شان ملا عبد الجلیل و برادرش ایضاً تا اینکه امر ایشان در تشیع و تبصر ظاهر و آشکار شد پس آن وظیفه را از ایشان قطع کردند پس هرگاه که تو ای این مسئله وقوع نکاح و ازدواج ما بین انس و جن در کلام علمای اسلام

معنون شده یا نه میگوییم نعم بدرستیکه جماعتی از علمای عامه متعرض شده اند بآن پس از بعض ایشان نقل شده که این جایز نیست زیرا که اختلاف جنس از موانع مناکحت و احتجاج کرده است بآن بقول خدای تعالی والله جعل لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة پس مودت جماع و رحمت ولد است و به تحقیق تصریح کرده است بر منع جماعتی از حنابله و از حسن بصری نقل شده که جایز است در حضور شاهدین و جماعتی از ایشان این را مکروه دانسته اند و حمل کرده اند آنچه روایت شده در طریق ایشان از ابن لهیعه که پیغمبر نهی کرد از نکاح جن بر کراهت و از زید عمی نقل شده که او میگفت اللهم ارزقنی جنیة اتزوج بها تصاحبنی حیث ما کانت و به تحقیق روایت شده از یونس بن عبدالاعلی که با نعیم بن سالم مصر پس از او شنیدم که میگفت زنی از جن را تزویج کردم و سوای آن عود نکردم و جمعی از ایشان روایت کرده از ابی هریره گفت که پیغمبر فرمود که یکی از ابوان بلقیس جنی بود و شیخ نجم الدین که از ایشان است گفت و فی المنع عن الزوج نظر زیرا که تکلیف هر دو فریق شامل و عام است گفت به تحقیق شیخ [illegible] را دیدم خبر داد بمن که او جنیه را تزویج کرده است و از ابا [illegible] ذهبی نقل شده که نکاح جن را مذاکره کردیم پس ابن عربی گفت جن روح لطیف و انس جسم کثیف است چگونه جمع میشوند بعد از آن مدتی از ما غایب شد و آمد در حالیکه در سر او زخمی داشت در خصوص او گفتند گفت زنی از جن تزویج کردم پس در میان من و او چیزی واقع شد پس زخم را بمن زد بعض اعاظم علما از ما گفت که من مردی را از اهل قرآن و علم دیدم که چهار زن از جن تزویج کرده بود واحدة بعد واحدة و لکن باقی میماند نظر در حکم طلاق و نفقه آنها و ایلاء از آنها و عده و نفقه و کسوه آنها و جمع در میان آنها و میان چهار نفر غیر از آنها و آنچه باین تعلق دارد و همه اینها در آنها نظری و بحثی است که مخفی نیست میگوییم [illegible] که ظاهر از کلام این فاضل صحت تزویج و نکاح واقع در میان انس و جن است پس در این مقام وجهی نیست در نظر نمودن و بحث کردن او در امور مذکوره زیرا که نکاح صحیح منفک نمیشود از خواص و لوازم و احکام و لواحق شرعیه آن شاید نظرش به این است که صحت نکاح ثابت شده است بعمومات علاوه بر وقوع آن در شرایع سابقه بلکه در شریعت ما ایضا و لکن این امور مذکوره برخلاف اصل است دلیل مترتب آنها بر مثل این نکاح نیست و تو خبر داری با آنچه در آنست زیرا که ما میگوییم بعد از اغماض از اینکه تفکیک میان شیء و لوازم و خواص و لواحق و لوازم آن از چیزهایی است که از او وجهی نیست که بعد از صدق زوجیت متمشی میشود در بین عمومات کتاب و سنت که وارد گشته در کل واحد واحد از این امور و متمشی و جاری میشود در عمومات قضیه عدم انصراف زیرا که مجری احکام در مطلقات است نه در عمومات پس کلام را بتمامه اخذ کن و غفلت منما تذییل دوم در اشاره کردن است به بعض آنچه باین مقام تعلق دارد پس بدانکه معجزات صادره از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در قضایای متعلقه بجن و شیاطین خصوصا معجزات و خوارق عادات که صادر شده از امیر المؤمنین نسبت باین شان و امر زیاده از آنست که بحد و حصر بیاید و گذشت بعضی از آنها در این کتاب پس در اینجا نیز ذکر میکنیم بعض آنچه که متعلق بجن است در نزد هر دو فریق بدانکه مفید ره ذکر کرده است در ارشاد و هم چنین در اعلام الوری که در آثار آمده است از ابن عباس گفت وقتی که پیغمبر خارج شد و بیرون آمد بر بنی المصطلق و در قرب وادی وعر فرود آمد وقتیکه آخر شب شد جبرئیل باو نازل شد خبر میداد باو از طایفه از کفار جن که در بطن وادی جمع شده اند میخواهند باو کید و مکر نموده و باصحاب او ایقاع شر نمایند پس آنحضرت [illegible] امیر المؤمنین را خواند و گفت برو بسوی این وادی پس زود ظاهر میشود در تو از دشمنان خدا کسیکه تو وارد میشود پس او را دفع کن بقوتیکه خدا ترا اعطا کرده و مخصوص شوی از او باسماء خدای تعالی که ترا بعلم آن مخصوص کرده و صد نفر مرد با او فرستاد و با ایشان گفت که با او باشید و امر او را امتثال نمائید پس امیر المؤمنین بجانب وادی متوجه گردید وقتیکه بکنار آن نزدیک شدند صد نفر را که با او بودند امر فرمود که در قرب کنار وادی توقف نمایند و چیزی بعمل نیاورند تا بایشان اذن دهد بعد از آن آنحضرت تقدم نمود بکنار وادی ایستاد و پناه برد بخدا از دشمنان او و اسماء حسنی و بهترین اسماء او ذکر نمود و با آن قوم که تابع او بودند گفت که نزدیک بیائید پس نزدیک شدند و میان آنحضرت و ایشان فرجه بود که مسافت او بقدر تیر رس بود بعد از آن آنحضرت قصد کرد که بآن وادی نازل شود پس باد تندی ظاهر شد نزدیک بود که آن قوم از شدت او برو بیفتند و قدمهای ایشان بر جا ثابت نشد از ترس آنچه با ایشان لاحق شد پس امیر المؤمنین صیحه زد که علی ابن ابیطالب پسر عبد المطلب وصی رسول خدا و پسر عم او هستم ثابت و برقرار باشید اگر خواهید

وبر یقوم ظاهر شد اشخاصی مثل زط هند بخیال میآید که در دستهای ایشان شعله آتش بود که در جانبهای آن وادی ساکن بودند پس امیرالمؤمنین
بطن وادی داخل شد در حالیکه تلاوت قرآن میکرد و بشمشیر خود بطرف راست و چپ اشاره نمود پس آن اشخاص مثل دخان سیاه
گردیدند و امیرالمؤمنین تکبیر گفت و بیرون آمد از آنجا که بار نشده بود پس با تو میکه با او تابع شده بودند آمدند پس اصحاب رسول خدا
بآنحضرت عرض کردند که یا ابا الحسن بچه ملاقات کردی نزدیک بود که ما از جهة ترسیدن بتو هلاک شویم آنحضرت فرمود
که دشمن خود شان را بمن ظاهر نمودند من در میان ایشان اسماء الله را آشکار گفتم پس ایشان خوار و کوچک گردیدند و دانستم آنچه
با ایشان نازل شد از جزع پس داخل وادی شدیم در حالیکه از ایشان نمی ترسیدم اگر بر هیئت خود شان باقی میماندند هر آینه تا آخر
ایشان میکشتم خدا کفایت کرد کید ایشان را و شر ایشان را از مسلمانان کفایت کرد و بقیه ایشان پیش از من بخدمت
پیغمبر میرسند پس ایمان میآورند و امیرالمؤمنین مراجعت کرد با آن کسانیکه با او بودند بخدمت پیغمبر و خبر را خبر داد پیغمبر
از او شاد شده و او را دعای خیر داد و با او گفت یا علی پیش من آمد قبل از تو کسیکه خدا یتعالی بسبب تو او را الخوف از اخته بود و اسلام
آورد و اسلامش را قبول کردم انتهی و معتزله بعد از نقل کردن این روایت گفت که این حدیث را عامه روایت کرده است
چنانکه خاصه روایت کرده است و چیزی از آن انکار نکرده اند و معتزله از برای میل کردن ایشان بمذهب براهمه این حدیث را
دفع میکند و از جهة دور شدن ایشان از معرفت اخبار آنرا انکار مینمایند و طایفه معتزله در این باب مسلک طریقه زنادقه گشته
در آنچه طعن کرده اند بقرآن و در آنچه قرآن از آن متضمن است از اخبار جن و ایمان آوردن ایشان بخدا و رسولش و آنچه خدا یتعالی
در قرآن در سوره جن و قول گفتن ایشان انا سمعنا قرآنا عجبا تا آخر آنچه قرآن متضمن است از ایشان در این سوره ها زمانیکه اعتراض
زنادقه در این باب یا با اعجاز قرآن و اجوبه باهره ظاهره در آن مثل این ظهور بطلان طعنه ها معتزله میشود در خبریکه روایت کردیم
از جهة عدم استحاله مضمونش در عقول و در آمدن آن از طریقین مختلفین و بروایت فریقین متباینین در بیان صحت آنرا
جای انکار نیست مر معتزله و مجبره را که از انصاف عدول کرده قدح نموده است در آنچه ما ذکر کردیم آنرا از وجوب عمل بآن چنانکه جای
انکار نیست ملاحده و اصناف زنادقه و یهود و نصاری و مجوس و صابئین چیزی را که در صحت آن آمده از اخبار بمعجزات پیغمبر
مثل انشقاق ماه و ناله نمودن درخت خرمهره و تسبیح نمودن سنگریزه در دستش و شکایت کردن شتر و کلام زرع و آمدن درخت و بیرون
آمدن آب از میان انگشتان او و طعام دادن او خلق بسیار را از طعام قلیل قدح میکنند در صحت آنها و صدق روایت آنها و بود
حجت آنها و همیشه جاهل از ناصبیه و معاند اظهار تعجب میکند از خبر ملاقات کردن امیرالمؤمنین با جن و کف نمودن شر
ایشان را از پیغمبر و صحابش و از برای این خنده میکند و روایات را نسبت بخرافات باطله میدهد و مثل این را بعمل میاورد در اخبار
بعد از این وارد گشته از معجزات او و میگوید که آنها از موضوعات شیعه است و این بعینه کلام زنادقه و کافه دشمنان اسلام است
در آنچه قرآن با آن ناطق است از خبر جن و اسلام ایشان و قول ایشان انا سمعنا قرآنا عجبا اه و در آنچه ثابت شده است با خبر از ابن
مسعود در قصه لیلة الجن و مشاهده ایشان آنها را مثل زط و در غیر آنها از معجزات رسول خدا زیرا که ایشان اظهار تعجب مینمایند از جمیع
اینها در وقت شنیدن خبر احتجاج بصحت آن خنده میکنند و استهزا مینمایند و تلفظ میکنند در آنچه آنرا اسرقت مینمایند از سبب
اسلام و اهل آن و نسبت دادن ایشان آنها را بعجز و جهل و وضع اباطیل تا آخر آنچه افاده کرده است آنرا قدس سره میگویم خبریکه
از ابن مسعود نقل شده در قضیه لیلة الجن بتحقیق وارد شده از طرق عامه بنحوهای مختلفه پس در صحیح مسلم نقل شده از ابن مسعود گفت
ما با پیغمبر بودیم یکشب او را مفقود نمودیم پس او را در وادیها و شعاب تفحص و جستجو نمودیم گفتیم هوا برد یا او را اهلاک کردند پس بیتوته
کردیم به بدترین شبی که قوم در آن بیتوته مینماید و وقتیکه صبح کردیم ناگاه دیدیم آنحضرت را از جانب کوه حرا آمد گفتیم یا رسول الله ما شما را
مفقود کردیم و جستجو نمودیم نیافتیم پس بیتوته کردیم آنحضرت گفت داعی جن بمن آمد با او رفتم و با ایشان قرآن را خواندم پس ما را
برد تا که دیدیم اثرهای ایشان و اثرهای آتشهای ایشان و سؤال کردند با ایشان از توشه خود تا آن که گفت برای شما است هر استخوانیکه بآن اسم
خدا خوانده شود اخذ کنید آنرا در دست شما بحجم گوشت میشود و هر پشکل و سرگین علف دواب شما است پس صلوات الله علیه پس استنجا
نکنید به استخوان و پشکل و سرگین زیرا که اینها طعام برادران شما است و از کتاب محمد بن ظفر نقل شده از ابن مسعود گفت پیغمبر فرمود
در حالیکه در مکه بود هر کسیکه از شما دوست دارد که حاضر شود در امشب امر جن را پس من رفتم با او تا زمانیکه در اعلی مکه رسیدیم بر این خطی کشید بعد

بعد از آن رفت تا قایم شد پس قرآن را گشود پس او را اشخاص بسیار احاطه نمودند پس حایل شد میان من و آن تا صدای او را
نمی شنیدم بعد از آن رفتند تا پاره پاره میشدند مثل قطعه های ابر در حالیکه میرفتند تا گروهی از ایشان باقی ماند بعد از آن
پیغمبر آمد و گفت از خط و گروه چه کردند گفتم ایشان اینها هستند یا رسول الله پس آنحضرت استخوان و سرگین را داشته
با ایشان داد و نهی کرد از اینکه احدی به استخوان و سرگین استنجا نماید و نیز در صحیح مسلم است از ابن مسعود که پیغمبر رسول
خدا مرا تابع خود کرد و گفت بدرستیکه جماعتی از جن پانزده نفر پسران برادر و پسران عم امشب میآیند پس قرآن را با ایشان
میخوانم پس من با او رفتم تا بمکانیکه اراده کرده بود پس برای من خطی کشید بعد مرا در میان آن خط نشانید و گفت
از این خط خارج مشو من در آن خط بیتوته کردم تا پیغمبر وقت سحر بمن آمد و در دستش استخوان و سرگین و کله ای بود و گفت
زمانیکه به بیت الخلا آمدی بچیزی از اینها استنجا مکن و وقتیکه صبح کردم هر آینه میدانم مکانی را که پیغمبر در آن بود پس رفتم دیدم
جای هفتاد شتر را الحدیث میگویم زمانیکه این را شناختی بدانکه از خباثت که شیخ اجل ما سعید ذکر و افاده کرد
آنرا بدرستیکه متعصبین و متصنعین صاحب کردن مخالفت و اصحاب گوشهای عریض و دم ها در از خواه از گروه معتزله یا گروه
اشاعره باشند از آنهایکه اقل درجه و ادنی وصف ایشان در خباثت ذاتیه بودن ایشان است از اشر شیطان
ایشان وقتیکه شنیدند منقبتی و فضیلتی و معجزه را از مناقب و فضایل و معجزات اهل بیت رسول خدا اشمئزاز میشود در روی
ایشان بخدا آن رو ما را به آتش انداز د پس اجتهاد و سعی مینمایند در برپا کردن فتنه تشکیک و اکراه کردن عوام و وقتیکه
سوی این راهی نیافتند پس یکدفعه انکار میکنند چیز را که انکار کردن آن انکار قرآن و شریعت نامرتب نمیکند بر آن نقضی
کردن جمله کثیره را از معجزات امیرالمؤمنین و اولاد معصومین و یکدفعه سوی انکار اصلا و بالکلیه راه نمییابند ولکن القاء
شبهه تلبیه و تحرک خاکستریه مینمایند در انظار عوام و میگویند بر بهای ایشان خاک و سنگ باد که این فضایل از امور
ثابته قطعیه است الا اینکه آنها از فضایل و مناقب جلیه که دلالت بر فضیلت امیرالمؤمنین نماید نیست و اگر بایزاد در این
باب بضرب مثال خواهی بدانکه فخر رازی قال و ثالثها خبر الرایة یعنی سیوم فضایل خبر رایت است و آن این خبر است که روایت
شده که پیغمبر ابوبکر را بخیبر فرستاد مواصلت کرد در حالیکه منهزم بود بعد از آن عمر را فرستاد آنهم گریخت پس این خبر
به پیغمبر رسید پس آنحضرت شب خود مهموم بسر آورد و وقتیکه صبح نمود بمیان مردم آمد و با او رایتی و علمی بود گفت امروز علم را
بمردی میدهم که خدا و رسولش او را دوست میدارند و او خدا و رسولش را دوست میدارد کرار غیر فرار است پس مهاجر و انصار
بالعلم متعرض شدند پیغمبر فرمود کجاست علی گفتند که چشمش بسیار درد میکند پس نقل کرد پیغمبر بچشمهای او بعد علم را باو داد بعد از آن
در حالیکه نقل کننده است از شیعه گفته این حدیث و کیفیت آنچه در آن جاری شد دلالت میکند بر اینکه آنچه پیغمبر علی را با آن وصف
کرد در ابی بکر و عمر ثابت نبود زیرا که ایشان وقتیکه گریخته مراجعت کردند پیغمبر از این غضبناک گردیده و آنها را انکار نمود چونکه
بنا بر بعد از آن گفت لاعطین الرایة رجلا من صفته کذا و کذا بدانکه چیزی از این صفات در نزدیک اینکه پیغمبر با ایشان غضب
نمود نبود آیا نمی بینی که پادشاهی اگر کسی از ایالت سوی غیر خود بفرستد و آن رسول در اداء رسالت آن پادشاه تفریط نموده و آن رسالت
را تغییر دهد آن پادشاه از آن جهة غضبناک شده با آن رسول غضب نماید و گوید هر آینه فردا البته ارسال مینمایم رسولی را که محکم عقل و حسن القیام
یعنی خوب ادا کننده رسالت است هر آینه هر عاقل میداند بدرستی آن خبر که با آن رسول ثانی را وصف کرده و آنرا در او ثابت
گردانیده در رسول اول موجود نبوده و این از قبیل دلیل خطاب نیست بلکه از استدلال است به کیفیت آنچه در آن احوال جاری
شده است بعد از آن گفته پس حاصل مقصود و مرام این است که این کلام افاده میکند که مجموع صفات مذکوره در مدح امیرالمؤمنین
علی ابن ابیطالب حاصل نیست ابوبکر و عمر را که پیغمبر وقتیکه فرمود لاعطین الرایة رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله کرار
غیر فرار به تحقیق اراده کرد که این مجموع برای ابی بکر و عمر حاصل نیست زیرا که کرار غیر فرار بودن در آنها حاصل نبود پس این
مجموع حاصل نمیشود در آنها پس جواب از این است کرار غیر فرار نبودن ایشان باعث نقص نمیشود در فضیلت ابوبکر و عمر
آیا نمی بینی که انبیا افضلند از ملائکه با اینکه ایشان را حاصل نیست از قدرت آنچه برای ملائکه حاصل است پس این خبر است که آنرا در نهایة
العقول ذکر کرده است و او را در این باب تقلید کرده است صاحب کتاب درة التاج از علمای ایشان میگویم کاش ما در ایشان انها را

مینکرد مکانیکه خود ایشان از شرکاء منافقین اصحاب سقیفه مرتدین کردیدند بعد از وفات رسول خدا زیرا که درجه ظلم دو متقمصین
در حق اهل بیت رسول خدا مساوی است با درجه ظلم اصحاب سقیفه ای ائمه ایشان که تاسیس اساس ظلم نمودند در تخریب خانه نبوت
و هلاک کردن آن دو مهتاب خدا و حجج خاصه و برگزیدگان او هستند بعد از آن میگوییم کاش اسمار امثال این دو ملعون
از دلیل و متحرفین از راه و زیت در سطر سمار علما مکتوب و نوشته نمی گشت زیرا که مثل این جهالت از جهالات مرکبه است
و نظیر این حماقت از حماقات بسیطه است پس بهتر دو دانستم که وارد نمایم در این مقام اولا بعضی از آنچه در این شان وارد گشته
در روز خیبر تا حال در نهایت اتضاح و وضوح شود مدانکه روات امت قاطبة الاتفاق نموده اند در روایت کردن حدیث
خیبر و صحت آن و گفته اند که پیغمبر زیاده از بیست شب خیبر را محاصره نمود و علم برای علی ابن ابیطالب بود پس او را درد چشم
لاحق شد که او را از حرب باز داشت و مرحب بیرون آمد در حالیکه بحرب متعرض میشد پس پیغمبر ابوبکر را خواند با علم و او را
فرستاد بجنگ خیبر مراجعت کرد و گریخت برای او فتح میسر نشد بعد از آن فردای آن روز علم را عمر بن خطاب
گرفت پس گریخت و مراجعت کرد و برای او فتح خیبر ممکن نشد خلق را غصه شدیده رسید پیغمبر فرمود فردا علم را بکسی
عطا میکنم که خدا و رسول او را دوست میدارد و خدا و رسولش او را دوست میدارند و کرار غیر فرار است رجوع نمی کند تا خدای
تعالی در دست او فتح میکند پس خلق متوجه کردند در حالیکه بر خود ایشان خوض کرده موج میزدند که فردا بکدام یک علم را عطا می کند
و قتیکه خلق صبح کردند همه ایشان بخدمت پیغمبر آمدند و امیدوار بودند باینکه علم را آنحضرت باو خواهد داد پس پیغمبر فرمود
کجا است علی ابن ابیطالب گفتند یا رسول الله از درد چشم خود شکایت میکند پس بسوی او آدم فرستادند و او را بخدمت حضرت
رسول آوردند از آب دهن خود به چشمهایش کشید و او را دعا نمود پس خوب شد گویا که در آن درد چشم نبوده علم را باو عطا
کرد امیر المومنین گفت یا رسول الله با ایشان مقاتله می کنم تا باسلام آیند حضرت فرمود خود را بفرست وقتیکه بساحت
ایشان نازل شوی بعد ایشان را باسلام دعوت کن و خبر ده بایشان واجب میشود از حق خدا تعالی قسم بخدا اگر خدا تعالی به سبب
تو یکمرد را هدایت کند از برای تو بهتر است از اینکه شتران سرخ مو برای تو باشد پس آنحضرت رفت و خدای تعالی در دست
او فتح خیبر نمود این اخبار روایت کرده است در صحیح خود در جزء ثالث و جزء رابع و جزء خامس از الکتاب از طرق متعدده
از سلمة بن اکوع و از سهل بن سعد و از غیر ایشان و آنرا روایت کرده است مسلم در دو موضع از صحیح خود و ابو داود در مصابیح
خود روایت کرده است از سهل بن سعید و هم چنین صاحب مشکوة و از احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است
از ایشان از سیزده طریق از عبدالله بن بریده و غیر آن و روایت کرده است آنرا ترمذی در صحیح خودش در غزوه خیبر
و حمیدی آنرا در جمع بین الصحیحین روایت کرده است در جمع بین الصحاح الستة و روایت کرده است آنرا ابن اثیر در جامع الاصول و در
نهایت گفته در حدیث خیبر لاعطین الرایة غدا فبات یدوکون اللیلة ای یخوضون و یموجون فیمن یدفعها الیه یقال وقع الناس فی دوکة
و دوکة ای فی خوض و در کتاب مناقب جزری است که آنرا بسند خود روایت کرده است از سعید بن مسیب از ابی هریره گفت
پیغمبر ابابکر را فرستاد بسوی خیبر پس برای او فتح میسر نشد بعد از عمر را فرستاد پس او را فتح میسر نشد پس گفت فردا علم را بمردی
میدهم که کرار غیر فرار است خدا و پیغمبر را دوست میدارد و خدا و رسولش او را دوست میدارند پس علی ابن ابیطالب را
خواند در حالیکه چشم او درد میکرد پس آب دهن خود را بچشمهایش زد چشمهایش را گشود گویا که درد چشم نداشت هرگز پس گفت
این علم را اخذ کن برو تا خدای تعالی بتو فتح عطا میکند بیرون آمد در حالیکه هروله و سرعت مینمود و من در عقب او
بودم تا آمد علم خود را در وسط ایشان ثابت نمود در تحت حصار نصب کرد و در روایت سلمة بن اکوع است که علم خود را
در سنگی در تحت حصار نصب کرد و در بعض روایات سلمة بن اکوع است فرضخ من حجر تحت الحصن پس مردی از اهل حصار
مشرف شد گفت تو کیستی گفت علی ابن ابیطالب با اصحاب خود نظر کرد و گفت مغلوب گشتید قسم بآن کسیکه توریة را بموسی
نازل کرد گفت پس رجوع نکرد تا خدای تعالی باو فتح کرد و بتحقیق و مشهور است در روایات جماعتی بسیار از اصحاب آثار

که پیغمبر علی را خواند آب دهن خود را در دست کرده بچشمها و سر او مالید چشمهایش را گشاده و درد سرش ساکن گشت و در دعای خود برای او
گفت اللهم قه الحر و البرد خدایا او را از گرمی و سردی حفظ کن و علم را باو داد و آن علم سفید بود و گفت با این علم برو
جبرئیل با تو است و نصرت در پیش تو و رعب در سینه های قوم ثابت کرده شده است و بدان یا علی در سینه های یهود در کتاب
خود شان می یابند اینکه کسیکه ایشان را هلاک مینماید اسمش الیا است وقتیکه با ایشان ملاقات کردی بگو من علی بن ابیطالبم زیرا
که ایشان خوار و مخذول میشوند انشاء الله و بتحقیق و مشهور است در روایات جماعات بسیار از ائمه احادیث ایشان از
جمله ایشان مسلم است در صحیح خودش که عمر بن خطاب گفت من امارت را دوست نگرفتم مگر در آن روز پس از آن امارت را
مبادرت کردم با امید اینکه مرا باو دعوت نماید و بتحقیق و مشهور است نیز در روایات ائمه محدثین و مورخین ایشان
که جمعی از اصحاب رسول خدا در آن شب گفتند معلوم است که مراد از آن مرد علی نبود زیرا که چشمهایش درد میکرد بحیثیتیکه جلو پای خود
را نمی دید پس قول ایشان به علی رسید عرض کرد خدایا آنچه تو منع کرده عطا کننده نیست و مانع نیست برای آنچه تو عطا کرده و در
روایات ایشان است ایضا که پیغمبر اینرا گفت علی در آنجا نبود و وقتیکه فردا شد برای آن علم ابوبکر و عمر و مردانی از قریش گردن
کشیدند امید هر یک از ایشان این بود که صاحب آن علم باشد پس رسول خدا سلمة بن اکوع را بسوی علی ابن ابیطالب فرستاد پس شتر
خود سوار شده آمد و شتر خود را نزدیک رسول خدا خوابانید در حالیکه چشم او درد می کرد و چشمهای خود را بسته بود با پارچه برد
قطری سلمه گفت پس آمدم او را بخدمت رسول خدا آوردم رسول خدا باو فرمود ترا چه شده گفت چشمهایم درد می کنند
گفت نزدیک من بیا پس به پیغمبر نزدیک شد پس از آب دهن خود بچشمهایش مالید و در کلمات جماعت عظیمه از محدثین
و مفسرین و حذفه آثار و تواریخ است که پیغمبر ابوبکر را با مهاجران با علم سفید فرستاد پس برگشت در حالیکه قوم خود را توبیخ
و سرزنش مینمود و قوم او را توبیخ مینمودند بعد از او عمر را فرستاد پس برگشت در حالیکه اصحاب خود را بجبن و ترس نسبت
میداد و اصحابش او را بجبن و ترس نسبت میدادند تا رسول خدا غمگین گردید پس فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار رجوع نمیکند تا خدای تعالی در دست او فتح میکند پس علم را بعلی داد و در دست او
فتح شد و از عمرو بن میمون نقل شده در آنچه برای علی ده فضیلت شمرده برای غیر او نیست گفت پیغمبر فرمود هر آینه میفرستم
مردی را که خدای تعالی او را ابدا خوار نمیکند خدا و رسول او را دوست میدارد پس آنحضرت نظر کرد و گفت کجا است علی تا قول او
فقتل فی عیینه بعد از آن دفعه رایت و علم را حرکت داد پس آنرا باو داد و شیخ ایشان ابن طلحه شافعی در مطالب السؤال
گفته صحیح است نقل این حدیث در اسانید صحیحه با سانید صریحه بخاری و مسلم و غیر ایشان پس میگوییم بدرستیکه تو دانستی اخذ کردی
مجامع آنچه که آنرا از علمای ایشان نقل کردیم در طرق این حدیث که متواتر معنوی است بلکه متواتر لفظی اجمالی است ایضا و اخذ کردی
مجامع کیفیات متون آنرا که متقارب الفاظ آنها متعانق اند و آنچه باو دلالت کرده و تدبر کردی بحق تدبر میدانی
که این اخبار و آثار که متضمن است قضیه در روز خیبر و آنچه در آن حادث شد چنانکه آنها متضمن مناقب عظیمه و فضایل کثیره
جلیله امیر المومنین است بحیثیتیکه هر یک از آنها مساوی نمیباشد با آن فضایل و مناقب اولین و آخرین بحسب شرافت و درجه
و هم چنین متضمن است معایب عظیمه و مناقص کثیره ابوبکر و عمر است و ثابت کردانیده برای ایشان جرایم و ذنوب مهلکه را
بلکه ملکه راسخه ظلمانیه را ثابت میکند در کفر و نفاق اگر چه این بعد از ملاحظه تنصیص و تصریحات محکمات کتاب بوده باشد
مثل قول خدای تعالی و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ملاحظه آنچه صادر شده
از پیغمبر از کنایات بلیغه که اتم و اکمل است در باب الزام از هزار تصریح و تنصیص پس عجب از غفلت از فرار ایشان و هر کسیکه
مثل او هستند در کوری بصیرت قلب و فقدان نور هدایت و از غفلت ایشان است از اینکه اصل اساس قضیه خیبر و ابتلاء
امیر المومنین و عین الله الناظره و یده الباسطه بدرد چشم در اول امر و فرستادن پیغمبر ابابکر را با رایت و علم سفید و گریختن او
او در حالیکه قوم خود را توبیخ و سرزنش مینمود و قوم او را سرزنش مینمودند بعد از آن فرستادن پیغمبر عمر بن خطاب را و گریختن او

درحالیکه او قوم را به جبن و وهم او را بجبن نسبت دادند در جهة حکمة تامة الهیة و مصلحت کامله نبویه بود تا مرتب شود بآن آنچه صادر
از پیغمبر در شان امیر المؤمنین از جهة تنصیص و تصریح و تطابق و حقیقت و نیز مرتب شود بآن آنچه صادر شد از پیغمبر در
درشان دشمنان خدا و رسول و وصی و خلیفه او صدور رشدی که متلازم و کنایه بوده باشد که از تنصیص و تصریح ابلغ و اکمل است
تا حقیقت حال در نزد هر ذی عقل و شعور از غایبان و حاضران ظاهر شود و به دلیل ساطع و برهان قاطع بدانند که تقدیم ابی
بکر و عمر بعلی امیر المؤمنین مثل تقدیم اهل کفر و راس نفاق است بر عین ایمان و منبع ایقان عین الله الناظرة و اذنه
الواعیة و یده الباسطة پس هلاکت بعد از آن هلاکت باد بر کسیکه اغماض و چشم پوشیده از ملاحظه این مصلحت و آن
حکمت در مقام و چگونه چنین نباشد زیرا که حکم انتقام و اسرار آن شان از آنچیزهاست که مخفی بماند بر کسیکه او را
جزئی تتبع بوده باشد آیا خدای تعالی قادر نیست بر اینکه مبتلا نه گرداند امیر المؤمنین را بدرد چشم یا اینکه رسول خدا امتثال
نموده باشد از اینکه خدای تعالی چشم امیر المؤمنین را شفا میدهد تا آنچه تا بیان کردهاند تم حاشا بلکه همه اینها از جهة اظهار شان
امیر المؤمنین و افتضاح دشمنان او و اظهار کردن آنچه اند و منافق بر آن بودند از کفر و نفاق و عدم اهل بودن ایشان
بود بر خلافت و امامت بآیش است که اگر در چشم امیر المؤمنین نمیشد بآن نحویکه گذشت صحیح نمیشد فرستادن
ایشان بر رایت و امیر کردن ایشان بقوم زیرا که آنحضرت از جند و لشکر رسول خدا امیر نشد با وجود امیر المؤمنین در آن
مکان و در آن معسکر و لشکرگاه و اگر خواهی که حقیقت امر او مختصر از آنچه ذکر شد بدانی پس آنکه قول پیغمبر لاعطین الرایة
غداً رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله صلی الله علیه و آله کرار غیر فرار لا یرجع حتی یفتح له امور را در شان امیر المؤمنین افاده
میکند و آن امور عبارتست از اینکه مرد کامل در محبت خدای تعالی و محبت رسول او ای مردیکه از او منفک نمیشود در آنی از آنات
محبت خدا و رسول او و امیر المؤمنین است از اینکه امر دیگر آنی از آنات محبت خدا و رسول او از او منفک نمیشود امیر المؤمنین است
و این خبر در حقیقت راجع میشود بر اینکه محبت خدا و رسول او منحصر است در او با بمعنی هر کسیکه خدا و رسولش او را دوست میدارد
از محبان و دوستان امیر المؤمنین است پس بحق تدبر تامل کن و از اینکه مرد کامل در رجولیت و شجاعت و اعراض از دنیا و کسیکه
باک نمیکند از اینکه مرگ بر او واقع شود یا او بمرگ واقع گردد از جهة ممسوس و محو بودن او در ذات خدای تعالی و شدت
رغبت و میل او بطاعت خدای تعالی و انقیاد امر او امیر المؤمنین است پس چنانکه این کلمات شریفه بتحقیق افاده کرد در
شان دشمنان او و ضد آن امور را و لکن بعد از ملاحظه کردن کیفیت آنچه احوال بانجا رسید و اگر خواهی که به نمط دیگر تعبیر نمائی
بگو که اجزاء حدیث شریف متلازم و متعاکس اند در لزوم از حیثیت وجود و عدم از جهة پیغمبر آن اجزا را مرتب ایراد
کرده است جا از ملزوم بلوازم و در حالیکه تنبیه کننده است بر اینکه هر لاحق بسابق مترتب و نتیجه اوست پس یحب الله و رسوله بودن
مرد ملزوم دوست داشتن خدا و رسول اوست او را و یحبه الله و رسوله و یحبه الله و رسوله ملزوم کرار غیر فرار است از دو جهة و او معلوم
است که هر کس بخدا و رسول او ایمان صحیح و درست بیاورد و ایشان را تصدیق غیر مشوب دوست دارد زنده کالبد را آخرت بر
اختیار میکند بر زندگانی زایل دنیویه و اختیار میکند آنچه در نزد خدا باقیست بر آنچه در نزد او زایل است پس ابداً از مرگ نمیترسد
بلکه مرگ را خیال حیات و وطن میکند که آن را و رسیدن به مطلب است و آنرا طریق رسیدن به سدرة المنتهی میشمارد و پیغمبر گفت فوق
کل بر بر تا مرد در راه خدا کشته باشد و امیر المؤمنین گفت بخدا قسم هر آینه پسر ابیطالب انس و الفت او بمرگ بیشتر است
از میل طفل به پستان مادرش پس قلب شریفش محکمتر بود در ثابت بودن بر مجاهده از کوهها محکم و بلند در زمین پس هیچ وقت
گردن نمیزد بشمشیر دشمنان خدای تعالی را یا نخشد یا بخشد و اینکسیکه حالش چنین باشد لا محاله خدای تعالی او را حفظ
میکند از قرب بذنوب و گناهها خصوصاً از اینکه از جهاد فرار نموده پشت بگرداند و خصوصاً از اینکه فرار و عادت او گردد و گرنه این
باشد و آن جون نشان از اکبر و اعظم معاصی کبیره است کجا مانده که با آن مداومت و عادت نماید و مصر باشد پس بتحقیق ظاهر شد
از همه اینها اگرچه بعد از ملاحظه کردن کیفیت آنچه احوال بآن جاری شده باشد که از جهاد فرار کننده مکان که در دین و عادت ایشان

۳۴ عاد یتبعن و یحمل الجبن غایلکم • نص النبی فمن عاداه عاداکم

۳۵ اما سمعتم کلام الله قال لکم • الیوم اکملتکم دینا بایمان

۳۶ هلا تبرزتم و اوصافکم تنزلت • فی شأنه نزلت آیات قرآن

۳۷ هو الذی صاغ عمرو عنه صق لسانه • فی وغشیه مثل اقوال و اعلان

۳۸ یا مرحبا جل الاقدام منجدلا • من بأسه مرحب فی ذل حسران

۳۹ فاسئلوا بامر اهل البلد من بلد • بلد الحسکة و البلد من اقواع مبلان

۴۰ یا بعد من نعماسیئة من مهابته • اهل الحنین کفرا و حیرانا

فرار و کرار غیر فرار است خدا و رسول خدا او را دوست میدارند و خدا و رسول او ایشانرا دوست نمیدارند پس ثابت گشتند در ارتکاب کبایرها
و محکم شدند در ملکه نفاق و آوردن ذنوب مهلکات پس شک نیست در اینکه هر کسیکه چنین باشد دشمنان خدا و رسول خدا است
پس عجب از فخر ایشان بنت بری امه خودش به قول خود که کرار غیر فرار بودن ایشان باعث نقص در فضیلت ایشان نمیباشد
الا تری ان الانبیاء افضل من الملائکة مع انه لیس لهم من القدرة ما للملائکة مگر از قبیل عذرات جاهلان برای دوستان
خودشان و بتحقیق غفلت است از اینکه سابر پسر بر دار از دوست جاهل و نادان چیزیکه از دشمن عاقل باو نمیرسد زیرا که آن
جاهل ضیق خناق باو غالب شده پس بمقام عذر از آمده از جائیکه نمیدانند زیرا که احتجاج در این مقام بانچه گذشت بر فضائل
عظیمه و مناقب جلیه امیر المؤمنین از جهة کثرت قوت و قدرت او نبود و نه بر نفاق دشمنان او و دشمنان خدا و رسول خدا
و حیارت و جمعکردن ایشان صفات ذمیمه از جهة مفقود کردن ایشان چیزی را که برای امیر المؤمنین بود از کثرت قوت
و قدرت بلکه احتجاج بر هر دو امر با جزاء حدیث شریف مذکور است از وجوهیکه گذشت و اما قضیه قدرت و قوت
پس آن از مقام دیگر است زیرا که کندن امیر المؤمنین باب خیبر را بدست خود و سپر کردن آن معجزه ایست از معجزات او و روایه الغدا
و به تحقیق در طرق ایشان وارد گشته که آنحضرت کند در خیبر را بدست شریف خود و آنرا سپر کرد برای قتال خود پس با ایشان
و با دشمنان مقاتله میکرد تا خدا بر دست او قلعه خیبر را فتح کرد و قتال تمام شد بعد از آن آنحضرت آنرا پل کرد بخندق در حالی
آنرا بدست خود نگه داشته بود تا بر روی آن مسلمانان گذشتند تا داخل حصار گشته غنایم را اخذ کردند بعد وقتیکه برگشتند انداخت آنرا
بدست یمین بر داشته چهل ذراع انداخت و در روایتی که آنرا چند ذراع بدست راست خود دور انداخت و در روایتی بدست
که آنرا به پشت سرش چهل ذراع انداخت و در روایتی آنرا چهل ذراع بهوا انداخت و در روایتی چهل ذراع بعقب خود انداخت
و به تحقیق از صحیح ثابت شمرده شده است در نزد معظم اصحاب روایت که اندر آنرا بست مرد از مردان خیبر میبستند و بر میداشتند
مسلمانان تجربه کردند و قصد کردند که آنرا حمل نمایند پس بر نداشتند آنرا مگر هفتاد مرد بمشقت آنرا برداشتند و همچنین روایت
کرده است آنرا احمد بن حنبل و محمد بن جریر طبری و غیر ایشان و در روایت بعضی از ایشانست که حامل نمیشد آنرا مگر پنجاه نفر
مرد و در نزد کثیری از مورخین که در آن نه هزار من بوده و اسحق و غیر او روایت کرده است که علی گفت وقتیکه در خیبر را کندم
آنرا برای خود سپر کردانیدم و با قوم مقاتله کردم و وقتیکه ایشانرا خدا خوار و ذلیل گردانید در را به حصار ایشان طریق نمودم
بعد از آن آنرا بخندق ایشان انداختم پس مردی باو گفت و در روایتی عمر باو گفت هر آینه بتحقیق ثقل و گرانی از آنرا حامل شدی
گفت بود گرانی آن بمن مگر مثل سپر من که در دست منست در غیر این روز و در کلام امیر المؤمنین که ثابت است از او در نزد همه خاصه
و عامه قول او علیه السلام است که من باب خیبر را بقوت جسدانی نکندم و در روایتی بقوت جسمانی و لکن آنرا بقوت ربانی قلع
کردم و در بعض طرق خبر است که فرمود و لکن بقوت الهیه برکندم و در بعضی از روایات آنحضرت که باب خیبر را بقوت جسدیه
و حرکت عضدیه نکندم و لکن مؤید شدم بقوت ملکوتیه و نفسی که بنور رب خود روشنی دهنده است برکندم بحدیث مخفی نماند بر تو
که از عجیبترین امور است آنچه بآن اشاره گذشت از قول عمر بن خطاب که گفت فاحببت الامارة الا یومئذ فتساورت لها
زیرا که او و رفیقش اگر بخدا و رسول او ایمان آورده بودند و طالب محبت خدا و رسول خدا بودند از جهاد و از مقاتله مرحب
منکر نمیگشتند وقتیکه پیغمبر ایشانرا در مرتبه اول بحرب و فرستاد پس قسم بخدا اینکه ایشانرا از اهل تابوت قرار داده است
در آتش اگر فرض نمائیم که پیغمبر ایشانرا اسیر فرستاد بعد از کلام خود لاعطین الرایة غداً هر آینه هر از مرتبه هر آینه میگریختند در هر
مرتبه که مرحب بقول ایشان میآمد و چه خوب گفته است ابن ابی الحدید ولله انتما ما انسی اللذین تقدما فقرّهما
والفرّ قد علما حوبٌ الا ان قال
تلیهما من آل موسی شمردل طویل نجاد السیف اجید یعبوب
یمج منونا سیفه و سنانه ویلهب نارا غمده و الانابیب الا ان قال عذرتکما ان الحمام لمبغض
وان بقاء النفس للنفس مطلوب الا ان قال دعا قصب العلیا یملکها امرءٌ بغیر افاعیل الاناة

۳۱ هل من کعب تحج من سیف مرحب • لیس له ملاذ فی خزیه و خذلان

۳۲ یوم التوغا و الهیجا من التحاوج • مد الرجال من رجا فی خضب احسان

۳۳ یا من لنبت التیه الجهل من و هم • هو المنع من شهو و نیسان

۳۴ نصلب فیه لو ادعا الجهل و الغضب • هل کنت فی یوم ام ما النبوان

مصرع اول مصرع ثانیه فظلمه بعد خیر الناس منهم • نص الرسول و نوح للنبوة اذ

۹ فجعله قد بعد آل عمران • فی شانه هل اتی یا اهل حمدان

۱۰ انهما الشمس و القمر الکبد و عله • نص المشتبه اصل الخلق فی واز

۱۰ نصاحبه ابی بکر و عثمان • و ظلم الوصی و فینا عنبر حمن

مطلوب بلکه میگوییم که از روی عمر بن خطاب ابا ز تراد آرزو کنایه بود از محقق شدن کینه و عداوت در قلب او در آرزو بیت
رسولخدا و برادر و وصی او و استعاره است از تاکه پنهان کردن عمر اینرا در قلب خود و عزم نمودن او بود که امارت و ریاست از
بیت نبوت بیرون رود بعد از وفات رسولخدا تا آن عمارت را خودش متولی و مباشر شود بعد از ان اگر خواهی
که بنیهای جاهلان احمقانرا خاکمال کنی مثل فخر رازی و کسانیکه در عقیده او فاسده او هستند بگو که امیر المؤمنین چنانکه
مخصوص شده است بعوت و قدرتیکه خدا تعالی مثل آنرا با خدا داده است بعد از برادرش رسولخدا مکانیکه بازوی او را در هوا
میکائیل و اسرافیل گرفت و قتیکه خواست که مرحب را پاره کند و جبرئیل از شمشیر او گرفت تا نرسد به گاو یکه حامل دنیا است
و مکانیکه حرکت نمود عرش خدای تعالی وقتیکه در خیبر را قلع کرد پس هم چنین خدای تعالی او را تفضل داده است
مثل برادرش رسولخدا در هر خیر و منقبت و هر فضیلت و صفت حسنه بر جمیع انبیاء و مرسلین و بر هر صاحب خیرا حادی
و مجموعی پس بنابران کامل کسی است که تفضل داده شود در جمیع خیر بر هر صاحب خیر و خوبی پس ایشان منحصر است برسولخدا
و امیر المؤمنین و اولاد معصومین ایشان بعد از ان مدانکه مشکک خناس فخر رازی و هم چنین کسانیکه با و شبیه اند در تحقیق
جامه تشکیکات و شبهات را نسج کرده اند در جمله کثیره از مواضع مناقب امیر المؤمنین و فضایل سید المرسلین بر منوال دیگر
بیانش اینست که ایشان مثل ابلیس خناس و سواس مینمایند و بعض شبهات و تشکیکات مینمایند در میان جاهلان
و میگویند که خوابیدن امیر المؤمنین را در فراش رسولخدا در شب مهاجرت پیغمبر از مکه بسوی مدینه شیعه آنرا از مناقب
عظیمه و فضایل جلیله شمارند که فوق آن منقبت و فضیلت نیست و حال آنکه ایشان با همه این ادعا مینمایند که را امام مخفی
نمیشود خبر از آنچه و اقع شده و از آنچه و اقع میشود علاوه بر این ما میگوییم بعد از اغماض کردن از همه اینها که امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب میدانست بخبر دادن پیغمبر که بعد از رسولخدا سی سال تعیش و زنده گانی کرده و با ناکثین و قاسطین و مارقین
مقاتله خواهد نمود پس زمانیکه حال چنین شد چگونه مثل این از فضایل و مناقب میشود که در فوق آن فضیلت و منقبت
نمیباشد زیرا که غیر امیر المؤمنین بسیار از صحابه که میدانستند مثل اینرا هر آینه میکردند مثل جبر زیرا که امیر المؤمنین کرد و هم
چنین است کلام در غزوات او و انداختن نفس خود در مهالک و مخفی نماند بر تو که این شبهات سرایت کرده از جامه بر
جاهلان شیعه مکانیکه سؤال میکنند از جمعی علما در بعضی از مجالس و محافل از ان مطلب و اراده میکنند بخیال مشکل و ازاله شبهات را
و تعدی میکنند از آنچه ما کسوی آن اشاره کردیم نظایر آن مثل اینکه میگویند آیا امیر المؤمنین میدانست در وقت تصدق کردن
در حالت رکوع خاتم سلیمان بن داود یا خاتم طوق بن حجر آنرا بنا با اختلاف روایتین که سائل جبرئیل بود برای امتحان آمده بود
یا نمیدانست اگر میدانست پس فضیلت ثابت نمیشود اگر نمیدانست پس چگونه جرئت و جسارت میکنیم و میگوییم که امیر المؤمنین
که خدای تعالی در شان او گفته و کل شیء احصیناه فی امام مبین میداند مثال اینرا بعد از ان جاری میکنند کلام را در هر چه نسبت
بر تصدق کردن امیر المؤمنین خاتم را بعد از ان نیز جاری میکنند کلام را در اینکه التفات امیر المؤمنین بر سؤال سائل در حالیکه
که مشغول نماز بود منافی نیست با آنچه از او بود در حال نماز از خضوع تمام و خشوع کامل و مستغرق شدن او در عین کافور بوجه
بر حضرت حق معبود و فانی بودن او در تحت تجلیات زمانیکه همه اینرا شناختی مدانکه ما چشمهای منافقین مشککین گروه
شیاطین را کور میکنیم مثل فخر رازی و امثال او در عقاید فاسده پس میزنیم مسامیر شدیده را در مردمک چشم ایشان و شبهات را
زایل و ماده تشکیکات را قمع و قلع میکنیم بحول الله تعالی و قوت او و برکت ولایت مطلقه امیر المؤمنین پس باید بشود این
قلع و قمع با قسامی از احتجاج بنقض و معاوضه و حل تفصیلی و نحوانها پس میگوییم مدتیکه پیغمبر چنانکه با امیر المؤمنین خبر داده
بود که او بعد از پیغمبر اینقدر مدت تعیش و زنده گانی میکند هم چنین بجماعتی از صحابه خبر داده بود که بعد از او باقی خواهند ماند
پس از ان جماعت کسیکه به بقاء ایشان خبر داده بود ابوبکر و عمر و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و عبد الرحمن عوف و طلحه و زبیر
بود الی غیر ذلک از اشرار و هم چنین نیز خبر داده بود بجماعتی از اخیار بباقی بودن ایشان بعد از خود و آن جماعت مثل
سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار و حذیفه بود الی غیر ذلک پس چرا نکردند مثل آنچیز را که امیر المؤمنین کرد در مقامی از مقامات

در غزوه از غزوات و بتحقیق شناختی که منافقین عادت ایشان فرار بود اگر فخر رازی و گروه او خبر دادن پیغمبر را به بقاء ابی بکر
و عمر و عثمان الی غیر ذلک بعد از او انکار نماید بتحقیق مخالفت کرده است آنچه وارد گشته در طرق ایشان بر نهج منطوق و متواتر
در صحاح ستة و سایر کتب احادیث ایشان و تفاسیر و تواریخ ایشان بعد از آن میگوییم که این مشککین اگر تامل میکردند در لوازم
کلمات خودشان هر آینه اقدام نمینمودند بالقاء این تشکیکات زیرا که آن در حقیقت راجع میشود بر اینکه امیر المؤمنین
در غایت درجه یقین و اقصی مرتبه اذعان و ایقان نسبت با آنچه رسولخدا آورده است و با آنچه پیغمبر خبر داده است این بود که امیر
المؤمنین بعد از پیغمبر باقی میماند و تعیش میکند در فلان مدت پس میگوییم که این نیز چنانکه ثابت میشود فضیلتی را از فضایل
برای امیر المؤمنین که بالاتر از آن فضیلتی متصور نمیشود زیرا که ثبات عادت ایشان بر فرار و استقرار دین ایشان بر ازام
یا با علم ایشان بود بر سلامت نفس خودشان در الحروب زمانیکه بمقارعه شجاعان و مقاتله اقران و امثال مباشر میشوند و یا
با علم و یا ظن ایشان بود بمرگ خودشان زمانیکه خودشان مباشر مقاتلات میباشند و یا با شک ایشان بود در آن پس قسم
اول چنانست که می بینی زیرا که عاقل اگر چه باک نداشته از کوب عار و خالی باشد از دیدن و عادت مردن است مثل اینها از تحت
نمیشود و اما غیر قسم اول پس نفاق میکند برای ایشان از جهة ذم و نقصان در ایشان زیرا که ایشان در این هنگام اعتقاد میکنند
خلاف آنچیز را که پیغمبر او را خبر داده بود و یا در آن شک میکردند پس هر گاه گوئی که جمیع آنچه ذکر کردی از حل تفصیلی نیست و آنچه در انهدام
انقلع و انقمع است شکوک مخالفین و شبهات ایشان از آن بیان و ازاله شکوک است بر نمط حل تفصیلی میگوییم آنچه آنرا ذکر کردم
از نقض از چیزهائیست که در کفایت جدا زیرا که آن نقض شکوک و شبهات ایشان را قلع و قمع میکند و با وجود این بر حل تفصیلی
اشاره مینمائیم و میگوییم که طاعت از طاعات صادره از امیر المؤمنین که از فضایل شریفه جلیه او است و در آن اراده می کند جمعی
از مخالفین شکوک و شبهات خودشان را مثل کردن خدا و رسول او و نص صریحیت از ایشان با اینکه آن از فضایل است که بالاتر
از آن فضیلت نیست مثل قول خدای عز و جل در شان خوابیدن امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب در فراش رسولخدا در شب که با آن
اشاره گذشت و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و مثل مباهات کردن خدای تعالی در این فضیلت بر ملائکه مقربین با
این عمل از امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب چنانکه این وارد شده در روایات متلقی بقبول ما بین فریقین و مثل قول خدای تعالی
در شان تصدق کردن آنحضرت انگشتر را انما ولیکم الله و رسوله الآیة و مثل قول پیغمبر در غزوه خندق ضربة علی یوم الخندق افضل من
عبادة الثقلین و مثل قول جمع ملائکه در مقام کشتن و دو نصف کردن او مرحب را لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی الی غیر ذلک
از آنچیزها که بحد و حصر نیاید از امور متلقی بقبول و اذعان در نزد جمیع فرق اسلام هر گاه گوئی که این کلام اگر چه از قبیل تفصیلی است
الا اینکه آن در ورطه اجمال است زیرا که ما دانستیم سبب آنچه بسوی آن اشاره گذشت از آیات و اخبار که خدای عز و جل و رسول او
و ملائکه او امیر المؤمنین را و اعمال و طاعات او را مدح کردند بچیزیکه بالاتر از آن مدح و نعت متصور نمیشود پس هر عمل از اعمال
او که با اینها اشاره شد جامع میشود دو سهم رتبت و معلا از شرافت و فضیلت و لکن با همه این کلام باقی میماند در کشف سر و
کیفیت در آن با این معنی که آنچه ذکر شد اگر چه از آنچیزها است که شکوک و شبهات را بر وجهی زایل میکند الا اینکه آن رفع نمی کند
اینسوال را که آیا امیر المؤمنین بحقیقت حال و آنچه امر با آن راجع میشود در قضایای مشار الیها عالم بود یا نه میگوییم اولا آنچه ذکر کردم بقیه
از حل تفصیلی است پس در رفع شکوک و شبهات قطعا کفایت میکند اگر چه اشاره نکردیم در آن بر کشف و کیفیت اصلا و ثانیا
اینکه کشف سر و کیفیت در آن متصور میشود بر چند وجه اول اینست که با آن اجراء قضیه مدا و محو و اثبات است در این وقت
خفی نیست بر فطن متدبر دوم آنکه برای امیر المؤمنین حاصل میشود بسبب کثرت شوق او بلقاء پروردگار تعالی و طلب کردن او
رضای خدا را حالتی مثل حالت تحقق نسیان اگر خواهی که بنمط و طرز دیگر تعبیر نمائی پس مسمی کن اینرا بانساء و فراموش کردن
از خدای تعالی سیوم آنکه مثل این نیز سریست از اسرار ولایت مطلقه با این معنی که ما قطعا میدانیم که مدح کردن خدا و رسول او
عمل امیر المؤمنین را در مقام خوابیدن او در فراش رسولخدا و هم چنین مجاهدات و مقاتلات او را در حروب و غزوات آنچه

بالاتر از آنکه توصیف و مدح مصور میشود دیگر در آنچه محقق میشود و توطین و عزم او بر طاعت خدا و رسول او و بر بذل نفس و وجود خود
در طلب کردن مرضات خدا و با همه این نیز میدانیم که امیرالمؤمنین امام مبین بود که خدا تعالی هر چیز را در آن احصا
کرده است پس این دو امریست واقعی و قطعی و در شان آنها اصلا تدافع نیست پس غایت آنچه در اینباب ثابت است آنست که ما
اقرار داریم به عاجز بودن از درک کیفیت حال بر نمط و طرز تفصیل پس کسیکه با بعجز اقرار میکند اشکال و شبهه اصلا با و راه
نمی یابد اشکال و شبهه بکسی راه می یابد که اراده علم تفصیلی نماید پس صاحب این اراده در غفلت محض است زیرا که چگونه درک
میکند عقول ما تفاصیل احوال و حقایق امور ها از چیزهائی که باصحاب نبوت و ولایت مطلقین تعلق دارد فقد بر جیدا
چهارم آنکه هر تصدق و توطین و عزم از ولی خدا و حبیب او بر جمیع خلق او بعد از برادرش رسول خدا مراتب عدیده افضل
است از جمیع اعمال صالحه که از سایر عباد و صالحین بندگان خدا تعالی واقع میشود از جمله آنها گشته شد لیلت در راه خدا پس همه
اینها در مثل خوابیدن او و بر فراش پیغمبر و بقا نفس شریفه خود در آتشهای حروب و غزوات از برای طلب کردن رضای
خدا و اما قضیه تصدق کردن او خاتم و آنچه با آن شبیه است از قضایا اینکه خدا تعالی با ملائکه در آنها امیرالمؤمنین را امتحان
کرد پس آن اگر چه جاری میشود در آن ایضاً بعضی از آنچه ذکر شد الا اینکه صرف حق و محض تحقیق در آن اینست که گفته شود
که امیرالمؤمنین اگر چه کتاب الله مبین است که خدا تعالی در او همه چیز را شمرده الا اینکه ما میگوئیم که علم او بحقیقت حال در امثال
این قضایا محقق میشود باراده او علم ایش بانها لکن او دانستن آنها را اراده نه کرد از برای مراعات امر تکلیف یا بمعنی که امر تکلیف منتفی
نمیشود مگر بان یا اینکه حسن پیدا نمیکند مگر با آن و به عبارت اخری عدم علم بحقیقت شیء در بعض مقامات از کمال انسان کامل است
زیرا که او فرد کامل است از افراد ممکن پس این تعبیر را بدان و در آن تامل کن بعد از این مخفی نماند بر تو بر کسیکه از احسن
قضایا اینکه بعقبه تصدق کردن خاتم شبیه است و طرفه ترین وقایعیکه جاری شده است امر در آنها از باب امتحان پس در آنها
صفت عظیمه و فضیلت جلیه ظاهر شده است از مناقب و فضایل امیرالمؤمنین که بحد و حصر نمیآید آنچیز نیست که وارد نموده
است آنرا سید اجل سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه در بعض قصاید خود پس ما ذکر میکنیم بعضی اشعار قصیده را پس گفته است
بعد از جمله اشعار قصیده عَلَیکَ صَلَوَاتُ اللهِ یَا خِیرَةَ الوَرَی طَرِیدُکَ لَا یَنجُو وَطَعنُکَ لَا یُبرَی
عَلَیکَ سَلَامُ اللهِ یَا قَاسِمَ الطَّوَی وَیَا قَائِمًا لَیلًا وَیَا صَائِمًا دَهرًا وَمَن کَلَّمَ المَوتَی وَمَن أَوضَحَ الهُدَی
وَمَن صَدَّقَ وَمَن سَلَّمَ النَّذرَا وَزَوَّجَهُ الرَّحمٰنُ وَقَلَّدَهُ الأَمرَا وَنَادَی بِهِ یَومَ الغَدِیرِ مُبَلِّغًا
عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ وَالآیَةُ الکُبرَی وَأَعلَمُکُم عِلمًا وَأَحسَنُکُم تُقًی وَأَطهَرُکُم قَلبًا وَأَشهَرُکُم فَخرَا
أَلَا کُلُّ مَن وَالَی عَلِیًّا فَقَد نَجَی وَخَابَ الَّذِی أَخفَی الحَقِیدَةَ غَدرَا وَفِی مَنکِبِ الهَادِی البَشِیرِ رَبِّهِ
وَکَسَّرَ أَصنَامَ الطُّغَاةِ عَلَی کُرَی هُوَ النَّبَأُ الأَعلَی هُوَ السُّمُّ لِلعِدَی هُوَ المَوتُ یَومَ الرَّوعِ وَالأَسَدُ
الأَجرَا فَکَم لِعَلِیِّ المُرتَضَی مِن مَنَاقِبٍ أَبَی اللهُ لَم تُحصِ الرُّوَاةُ لَهَا عَشرَا کَأُحدٍ وَسَلعٍ وَالنَّضِیرِ
وَخَیبَرَ وَیَومِ حُنَینٍ وَاقتِحَامِهِ بَدرَا وَعَنهُ بِکُوفَانٍ سَمِعنَا رِوَایَةً قَضَی حُسنُهَا أَنِّی أُنَظِّمُهَا شِعرَا
فَبَینَ عَلِیِّ المُرتَضَی بَینَ صَحبِهِ بِکُوفَانٍ قَد صَلَّی بِنَا الظُّهرَ وَالعَصرَا إِذَا اقتَحَمَت حَجرَ الوَصِیِّ حَمَامَةٌ
فَمِن کُمِّهِ الیُمنَی إِلَی کُمِّهِ الیُسرَی فَقَالَت أَجِرنِی یَا عَلِیُّ فَإِنَّ لِی فِرَاخًا بِوَادِی الأَیلِ أَودَعتُهُم وَکرَا
طَوَاهَا الطَّوَی مِن أَربَعٍ فَهِیَ جُوَّعٌ فَیَمَّمتُ أَبغِی مَا یَقُوتُهُمُ فَجرَا مَرَرتُ بِقَاعٍ فَالتَقَطتُ
بِحَبَّةٍ مِنَ البُرِّ إِذ أَوحَی إِلَی الفَضَا صَقرًا رَأَیتُ القَضَا لَمَّا رَأَیتُ انقِضَاضَهُ عَلَیَّ أَجِرنِی سَیِّدِی
وَاکتُبَا لَا جِرنِی فَقَالَ لَهَا قَرِّی وَفَوقَ طَرفِهِ إِذَا الصَّقرُ هَادٍ قَاصِدٌ یَتبَعُ الأَثَرَا فَأَهوَی
إِلَی حَجرِ الوَصِیِّ مُصَوِّبًا لِیَقبِضَهَا قَهرًا وَیَخلُبَهَا ظُفرَا فَصَاحَ بِهِ قِف وَیلًا عَمَّن أَجَرتُهُ فَقَالَ

وَمِنهُ العَینُ یَرمُقُهَا شَزرَا أَبَا حَسَنٍ یَا سَیِّدِی مُنذُ أَربَعٍ مُقِیمٌ بِعَیشٍ جَائِعٍ کَبِدِی حَرَّا خَرَجتُ
سَحَرًا أَطلُبُ الرِّزقَ حَائِرًا فَلَاقَیتُهَا فِی البَرِّ تَلتَقِطُ البُرَّا حَمَلتُ عَلَیهَا مُسرِعًا أَسبِقُ الهَوَی
فَقُلتُ فَلَا تَنجُو وَلَو عَلَتِ النَّسرَا فَقَالَ عَلِیُّ المُرتَضَی إِنَّ جَارَنَا عَزِیزٌ فَلَا نَسرًا یَخَافُ
وَلَا ضَرًّا فَقَالَ عَلِیٌّ خُذ عِوَضَهَا حَمَامَةً فَقَالَ وَلَا أَرضَی وَلَو زِدتَنِی عَشرَا أَبَا حَسَنٍ
یَا سَیِّدِی فَهِیَ مُنیَتِی تَجُدلِی بِهَا وَإِلَّا أَمُوتُ بِهَا حَسرَا وَلَا تَحرِمَن سَیِّدِی مِنکَ قِطعَةً
مِنَ الفَخذِ کَی أُطفِی بِهَا کَبِدِی حَرَّا فَنَادَی أَمِیرُ المُؤمِنِینَ بِقَنبَرٍ أَلَا فَأتِ بِالسِّکِّینِ وَامتَثِلِ
الأَمرَا فَغَابَ قَلِیلًا ثُمَّ جَاءَ بِمُدیَةٍ طَلِیقَةِ حَدٍّ لَا تَکِلُّ مِنَ القَجرَا فَمَکَّنَهَا مِن فَخذِهِ غَیرَ
جَازِعٍ لِیُطعِمَ ذَاکَ الصَّقرَ مِن فَخذِهِ هَبرَا فَصَاحَ بِهِ لَا تَفعَلَنَّ فَإِنَّنِی أَنَا الرُّوحُ وَ
جَبرَئِیلُ الأَمِینُ لَکَ البُشرَی وَهٰذَا أَخِی مِیکَالُ جِئنَاکَ ابتِغَاءً بِإِذنِ اللهِ خَصَّصنَا لِنَصرِکَ وَالصَّبرَا
فَبَادَأتُهَا بِالمُرتَضَی لِطُهرِ خَبَرًا أَمَا الذَّهَبُ الغَالِی تَقِیسُ بِهِ الصُّفرَا بَرِئتُ إِلَی الرَّحمٰنِ
مِمَّن لِفَاطِمٍ عَلَی فَدَکٍ بِالسَّوطِ قَنَّعَهَا قَسرَا فَمَاتَت وَآثَارُ السِّیَاطِ بِجَنبَیهَا وَنَحلَتُهَا
غَصبًا وَمُقلَتُهَا عَبرَی وَغَسَّلَهَا الهَادِی الوَصِیُّ وَضَمَّهَا إِلَی قَبرِهَا لَیلًا وَأَودَعَهَا سِرَّا
فَلَمَّا أَضَاءَ الصُّبحُ جَاؤُا لِدَفنِهَا فَمَا وَجَدُوا الزَّهرَاءَ وَلَا عَرَفُوا القَبرَا فَلَمَّا أَرَادُوا نَبشَهَا
ثَارَ مُغضَبًا وَسَلَّ الحُسَامَ العَضبَ وَاعتَقَلَ السُّمرَا فَصَاحَ عَلَیهِم مُغضَبًا یَا آلَ غَالِبٍ
فَأُقسِمُ بِالرَّحمٰنِ أَجزُرُکُم جَزرَا فَمَا نَطَقُوا فِی نَبشِهَا قَطُّ کَلِمَةً وَلَا أَشهَرُوا سَیفًا وَلَا بَرِحُوا
شِبرَا **حاصل مضمون** آنکه بر تو باد صلوات خدا ای بهترین خلق خدا رانده تو نجات نمییابد و نیزه خورده تو جان
بدر نبرد بر تو باد سلام خدا ای قسمت کننده آتش و برپا کننده شب و روزه گیرنده دهر و حرف زننده با مردگان و کسیکه
هدایت را واضح نموده و صدقه داده و بنذر وفا نموده و خدای رحمن فاطمه متقی را با و تزویج نموده و او را تعلیم نموده اسما
و امر خلافت با و مرحمت فرموده و با و ندا داده در روز غدیر در حالتیکه مبلغ بوده بمردم علی است ولی خدا و آیه کبری
و داناترین شما در علم و احسن شما در تقوی و پاکیزه ترین در قلب و مشهورترین شما در فخر آگاه باشید هر کسیکه علی را دو
ولی خود دانسته به تحقیق نجات یافته و از رحمت خدا مأیوس گشته کسیکه مخفی داشته در دل کینه حیدر را و بر دوش پیغمبر
هادی در خانه پروردگار خود بالا رفته و شکسته بتهای کفار را علی گشته است خبر بلند تر و او است سم قاتل مر دشمنان او را و او است
مرگ و شیر جری در روز جنگ پس چه قدر مر علی مرتضی است از مناقب که راویان اخبار ده یکی او را ذکر و حصا نکرده اند
مثل جنگ احد و سلع و نضیر و خیبر در روز حنین و بدر و از او در کوفه روایتی شنیده شده حسن او مقتضی است که او را نظم
بیان کنم روزی علی مرتضی در کوفه میان اصحاب خود نشسته بعد از آنکه نماز ظهر و عصر را بجا آورده بود که ناگاه کبوتری با غوش
وی فرود آمده از آستین راست وی داخل گشته از طرف چپ در آمده عرض کرد پناه ده مرا یا علی که مرا جوجهایست در وادی
ایلیه آنها را در آشیانه گذاشته ام و چهار روز بود که آنها گرسنه بودند امروز صبح به طلب قوت آنها در آمده بیابانها سیر نمود
دانه چند چیده بودیم که ناگاه از قضا بازی بمن حمله کرده ربودن پناه ده سید من و کسب نما اجر علم حضرت را پس حضرت فرمود
آرام بگیر در این حال از بالای سر او باز فرود آمده رو نمود با غوش وصی تا او را قهراً گرفته و چنگال خود را فرو برد پس تو صیحه
کشید ... که تو جو در انکه دارا زینها داده من عرض کرد در حالتیکه تند نگاه میکرد ابوالحسن یا سید من چهار شبانه روز است که گرسنه
با دل بریان سیر کرده ام امروز به طلب روزی بیابانها سیر کرده این را دیدم که دانه می چیند با سرعت تمام بسوی وی حمله نمودم که

دهم اگر بآسمان عروج و صعود کنی از چنگ من خلاص نخواهی شد پس علی مرتضی فرمود بتحقیق پناه آورنده بمن عزیز است از شر تیر
دیگر در الکوفه عزیز را اخذ کن عوض او کبوتری دیگر عرض کرد راضی نمیشوم اگرچه ده کبوتر بدهید ابو الحسن استید من
او است صید و مقصود من او را بمن عطا نما و الا از حسرت هلاک میشوم و اگر نمیدهی از گوشت ران خود قطعه مرحمت کن
تا حرارت جگر خود را با آن خاموش کنم در انحال امیرالمؤمنین قنبر را ندا نمود که نزد من آر کارد را زمانی نگذشت که کارد تیز
از سنگ هم میگذشت حاضر نمود و او از خوف و هراس بالا ران که دشته تا قطعه برای طعمه آن باز جدا کند که در آن
حال فریاد کشید قطع مکن که بتحقیق من جبرئیل امینم بشارت باد شما را و این برادر من میکائیل است نزد تو آمدیم آیت از
پروردگاریکه ترا بصبر و صبر تخصیص داده پس ای قیاس کننده بمرتضا طهر خبر ده مرا آیا نطلا عالی من سیناه قیاس
میشود اظهار برائت میکنم به پروردگار رحمن از کسیکه بفاطمه تا با فدک از روی ظلم تازیانه زده پس مظلومه شهید گشته در
حالتیکه آثار تازیانه در جنب آن مخدره باقی بود و نخله و عطیه پیغمبر که فدک باشد غصب کرده بودند و از دیده های
وی اشک جاری بود و غسل داد مخدره را وصی تا داد و او را دفن نمود شب و پنهان او را انجاک سپارد چون صبح روشن
شد آمدند بدفن و نیافتند و او را نشناختند قبر شرا چون خواستند نبش نمایند قبر شرا بغضب آمد
و شمشیر از نیام کشیده مثل شیر خشمناک صیحه کشید که ای تیمهای آل غالب قسم به پروردگار رحمن هلاک میکنم شما را هلاک
کردنی پس در آنحال در نبش و بحفر نزدند و نه شمشیری کشیدند و نه قدمی پیش گذاشتند و مخفی نماند بر تو که مستفاد
از کلام مرتضی ایضا در این قصیده آنچیزیست که بآن اشاره کردیم از اینکه امیرالمؤمنین اگرچه امام مبین است که خدای
تعالی جمع کل شیئی را در آن احصا کرده است الا اینکه او اراده نکرده بود که حقیقت حال را در مثال آن مقامات بداند و هم چنین است
حال در سایر ائمه معصومین بلکه مثل این جاری میشود در شأن رسولخدا ایضا و ظاهر است که علمای امامیه بر قول واحد و کلمه واحده اند
در این مسئله هرگاه گوئی که حال و کیفیت مقال را بیان کن در آنچه جبرئیل بآن تکلم کرد در وقت متشکل او بودن بصورت حمامه
و آنچه میکائیل بآن تکلم کرد در وقت متشکل بودن او بصورت صقر و باز آنرا که ظاهر آنچه ایشان بآن تکلم کردند یقینا مراد نبود
پس مقصود از آن چه چیز است در وقت امتحان کردن ایشان امیرالمؤمنین را باذن خدای تعالی میگوئیم آنچه ایشان
بآن تکلم کردند از قبیل استعارات و کنایات ملکوتی بود پس اشاره مینماید به بعضی از معانی و اسرار لاهوتی شاید جبرئیل
اراده کرده است از وادی که صوامع قدس است برای ملکوتیین در طباق آسمانها و از فراخ اراده کرده است گروه ملائکه و معاشر
لاهوتیین را خواه از اشخاصی باشند که جبرئیل رئیس آنهاست یا غیر از آنها بعد مقصود از قول او طوا ها الطوی من اربع
شدت حرص ملائکه و وفور شوق ملکوتیین بر انکشاف حقیقت حال برای ایشان و عالم شدن ایشان به حقیقت حال در مسئله
امتحان امیرالمؤمنین با این معنی که آیا قطع میکند پاره از گوشت ران خود را در خلاصی حمامه که باو پناه آورده از چنگال صقر
و باز یا نه و قیاس کن باین معانی سایر الفاظیکه در کلام او وارد شده و هم چنین است مقالات میکائیل و در این مکالمات اشارات
لطیفه است بر شرافت علم و بلندی رتبه آن مکانیکه آن علم در نزد اهل عالم لاهوت و ملکوت بمنزله قوت است بر اصحاب جمع
از اهل زمین بعد از آن مخفی نماند بر تو مدرسیتکه کسیکه ملکوتیین باو پناه میآورند در نزد او بسیار خضوع مینمایند و گروه
لاهوتیین او را امتحان مینمایند و حال آنکه او حجت خداست بر ایشان و بر جمیع خلق و بعد از برادرش رسولخدا التکلیف
او مثل تکالیف ما نیست زیرا که او را تکالیفی است فوق از تکالیف در جمله کثیره از مقامات و هم چنین برای اولاد طاهرین
او و تحقیق بیان این گذشت در بعض مقامات این کتاب پس از اینجا مندفع میشود بعض آنچه بقلوب خلجان میکند
از اینکه چگونه جایز میشود قطع کردن امیرالمؤمنین پاره از گوشت ران خود را برای خلاص کردن حمامه از مخالب و چنگ
صقر و باز بعد از آن اگر تحقیق حال را خواهی در مسئله اینکه التفات کردن و متوجه بودن امیرالمؤمنین در حال نماز بسوال
سائل [illegible] است که بغایت خضوع و خشوع او برای خدای تعالی در حالنماز منافات دارد پس گوش کن بآنچه برای تو ذکر مینمائیم بدانکه

جمعی ذکر کرده است که از ابن جوزی ابو الفرج که از شیوخ حنابله بود سؤال کردند در حالتیکه او در بالای منبر خلق را موعظه میکرد
که امیرالمؤمنین چگونه انگشتر را بسائل داد و با وصف قیمود و نماز او را از صلات و عطیه مشغول نکرد و عطیه کردن او را از نماز مشغول
نمود پس جواب داد و واجاد یسقی و یشرب لا تلهیه سکرته عن الندیم و لا یلهو عن الناس
اطاعه سکره حتی تمکن من فعل الصحاة فهذا اعظم الناس ظاهر معنی بر دم جام میده دو
خودش هم مینوشند مستی او او را مشغول نمیکند از ندیم و نه از شراب مستی او در طاعت او است چنانکه بفعل هشیاران
متمکن است پس او بزرگترین مردم است و از کتاب در المطالب نقل شده که امیرالمؤمنین نماز ظهر میخواند دو رکعت از آنرا
بجا آورده بود و در بر او بود حله که قیمتش هزار دینار بود و پیغمبر آنرا باو پوشیده بود و نجاشی او را به پیغمبر هدیه فرستاده بود
پس سائلی باو آمد گفت السلام علیک یا رسول الله و ای آنکسیکه بر مؤمنین اولی و بهتر است از نفسهای ایشان تصدق کن و بر
مساکین حله را برای آن سائل انداخت و باو اشاره نمود که آنرا بردار و از ابن عباس نقل شده گفت که مردی به پیغمبر دو نفر ناقه
بزرگ چاق هدیه فرستاد آنحضرت باصحاب خود گفت از شما هر کسی که دو رکعت نماز گذارد با وضو و قیام و رکوع و خشوع
و در آن دو رکعت نماز چیزی از امور دنیا را قصد نکند و در قلب خود فکر دنیا را احداث نماید من یکی از این ناقه ها را باو هدیه
میکنم ابن عباس گفت که آنحضرت این کلام را یکدفعه و دو مرتبه و سه مرتبه گفت احدی از اصحاب باو جواب نداد پس
امیرالمؤمنین برخواست و گفت یا رسول الله من دو رکعت نماز میگذارم و تکبیر اول را میگویم تا سلام دادن از آن در نفس
خود چیزی از امور دنیا را نیاورم و احداث نمیکنم پس پیغمبر گفت یا علی نماز بگذار خدا بتو صلوات بفرستد گفت امیرالمؤمنین
تکبیر گفت و بنماز داخل شد و وقتیکه از دو رکعت سلام داد جبرئیل به رسولخدا نازل شد و گفت یا محمد خدایتعالی بتو سلام میر
ساند و میگوید یکی از ناقه ها را بعلی عطا کن پیغمبر فرمود که من با علی شرط کرده بودم که دو رکعت نماز بگذارد و در آن چیزی را از امور دنیا را
بقلب خود نیاورد تا یکی از ناقه ها را باو دهم و حال آنکه او در تشهد نشسته در دل خود فکر میکرد که کدام یکی از ناقه ها را بگیرد جبرئیل گفت
یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید که علی فکر کرد که کدام یکی را اخذ نماید ذبح که چاق و فربه آنهاست و ذکر نماید آنرا تصدق کند پس
خدایتعالی نازل کرده این آیه را ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید قصد میکند باو امیرالمؤمنین
را که نفس خود را خطاب کرد در نماز خود برای خدایتعالی فکر نکرد در نماز چیزی را از امور دنیا الحدیث پس زمانیکه اخذ کردی مجامع
همه آنچه ما ذکر کردیم میدانی که شکوک و شبهات که بآنها اشاره شد بتمامها زایل و بکلیه قلع ماده آنها کردید بعد از آن اگر
خواهی اهدای امر زاید را بر آنچه گذشت در باب اینکه التفات امیرالمؤمنین و توجه او بسؤال سائل منافی نیست با خضوع
و خشوع او در نماز و تمام استغراق او در توجه بحضرت معبود حق پس گوش کن بآنچه آنرا برای تو ذکر مینمائیم پس بدانکه از بعض
مکاشفین نقل شده که روزی داخل شد باو یکنفر از اهل بلدا و در حالیکه او در حال خود مستغرق بود وقتیکه باو نظر کرد بخادم خود
گفت که این خبر را بیرون کن پس میدید از او مگر صورت خبری بعد از آنکه انجلاست رایل شد خادم باو خبر داد آنچه
جاری شده بود گفت نگفتم مگر آنچه دیدم هذا و مخفی نماند بر تو که جمعی از اهل ذوق و اهل معرفت باین مکاشف عیب وارد نمود
و طعن زده اند در خصوص و آنرا معطل نموده اند باینکه این از او از جهت عدم قوت و عدم احاطه او بوده بر جانبین و عدم
نظر کردن او بوده است بر دو چشم راست و چپ و اما کامل پس او مثل اصحاب اعراف نشسته است بر حد مشترک مابین دو عالم
و هر دو نشاه را مشاهده میکند پس محجوب نمیکند او را یکی از آنها از دیگری و مشغول نمیکند او را شأنی از شأن و تو خبیر هستی باینکه
الکامل از اهل مکاشفه زمانیکه درجه ایشان باین نظر ملتفت شد که باین وصف موصوف شد ای از بودن ایشان جالس مثل اصحاب
اعراف بر حد مشترک مابین دو عالم پس چگونه میدانی درجه صاحب ولایت مطلقه حجت خدا بر جمیع خلق او و جان صاحب
ولایت مطلقه که نیست نسبت درجات همه مردم به او و درجه برادرش رسولخدا و درجه اولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین
مگر نسبت ذره بر آفتاب و قطره بدریا اگر گوئی که مدرستیکه این و امثال و نظایر آن از آنچیزهاست که بآن دفع میشود شبهه اینکه
امیرالمؤمنین چگونه بسؤال سائل التفات نمود و حال آنکه او مشغول نماز بود الا اینکه التفوت میدهد این سؤال را چگونه جایز میشود

ما که بگوییم امیرالمؤمنین علیه السلام از شناخت حقیقت اسرار نهفت خصوصاً از اینکه ملاحظه شود اینکه علوم اولین و آخرین
نسبت آنها بعلوم پیغمبر و ائمه ما مثل نسبت قطره ایست بدریای محیط و نیز ملاحظه شود آنچه بآن اشاره گذشت
از اینکه امیرالمؤمنین امام مبین است که خدا همه چیزی را در آن شمرده و احصا کرده است و نیز ملاحظه شود آنچه این معنی
را ادا میکند از اخباریکه وارد گشته در علوم ائمه معصومین پس آن اخبار در غایت حد تکاثر و تظافر است پس
در کتاب کافی مسنداً از عبدالاعلی ابن اعین روایت شده که گفت از حضرت صادق شنیدم میگفت بتحقیق تولید کرده مرا رسول
خدا در حالیکه من میدانستم کتاب خدا را و در آنست بدو خلق و آنچه خواهد بود تا روز قیامت و در آنست خبر آسمان
و خبر زمین و خبر بهشت و خبر جهنم و خبر آنچه بود و میباشد اینها را میدانم چنانکه بکف خود نظر میکنم بدرستیکه خدای
تعالی میگوید فیه تبیان کل شیء الحدیث میگوییم همه اینها مسلم است ولکن اینها منافی نیست با آنچه ما مقدم کردیم از اینکه
علم پیغمبر ما و ائمه ما در امثال آن امور متقدمه باراده ایشانست پس عدم علم ایشان بحقیقت حال در آنها ناشی میشود
از عدم اراده ایشان آنرا نظر بآن وجهیکه مقدم کردیم پس این نیز از اموریست که آنها را استفاده کردیم از تتبع اخبار
و تفحص آثار و قواعدیکه متعلقات بقبول است از عقلیه و نقلیه پس نیست حاذق کامل در علوم و فنون خصوصاً در فنون
اخبار و آثار مگر کسیکه دو جانب را ملاحظه نماید و بهر دو چشم خود نظر کند و رفع تناقض و ازاله شکوک و شبهات نماید

تذنیل سیوم در اشاره کردنست ببعضی از امور مهمه مرا که بتحقیق گذشت در اوایل این مجلس خبری که متضمن و مقتضیه
درخت عوسج بود پس مخفی نماند بر تو که دانسته شد در بعضی از مواضع از اینکتاب که در وقتیکه سیدالشهدا روحی له الفداء
را شهید کردند حادث شد در عالم امور عظیمه و حادث گردید در آن آثار عجیبه از سمائی و ارضی از آثاریکه تا روز قیامت
باقیست و از حادثه زایله و بتحقیق شناختی که قسم ثانی بر اقسام و انحاء عدیده و اطوار کثیره و متعدد بحسب طول امتداد
زمان و کوتاهی آن و شمول آن آفاق و اطراف و مختص بودن آن ببعضی از اراضی و بقاع و از قسم اول بقاء حمرهٔ شفقیه
است در آسمان و از آنست ایضاً تجدید عزا و ماتم در شهر محرم در جمله کثیره از بقعه های زمین و قطاع عالم و
از آنست زیارت خلق کثیر و نزول قبر شریف را از آدمی تعالی شرفه و از آنست ایضاً آنچه در بعضی از اطراف عالم
و قطاع زمین است از آثار باقیه تا روز قیامت و آن چنانکه در قریه از قریه های قزوین که آنرا رزآباد گویند درخت
کبیر الجرم عظیم القطر است و آن از قسم درختی است که آنرا در عجم چنار میگویند زیراکه شاخی از وسط آن منشق میشود در روز
عاشورا الحسینیه که حادث میشود در وقت انشقاق آواز هولناکی پس از آن خونهای بسیار جاری میشود و خلق بسیاری
در نزد آن درخت در آنوقت جمع میشود و از خونهای جاریه با پنبه و غیر آن اخذ میکنند چنانکه در قریب دمشق که در
آنجا سنگ بزرگی بصورت شیر است پس در روز عاشورا از جای چشمهای آن خونهای بسیار جاری میشود و آنچه
باین شبیه است بسیار است در بلده حمص و حمص و آنچه باین قریب است از موضعیکه در آنها سر شریف را روحی له الفداء گذاشته
بودند در وقت سیر کردن کفار و لشکر ابن زیاد با آن سر بسوی شام و مخفی نماند بر تو که این قسم ای قسم دائم باقی تا روز قیامت
بر دو نوعست یکنوع را بفعل و مباشرت ایشان در آن مدخلیتی نیست و این چنانکه در این امور مذکوره و امثال و نظایر
آنهاست و یکنوع بعکس آنست یعنی از بفعل و مباشرت ایشان در آن مدخلیتی است و آنچنانکه در بعضی از بلاد و قریه های ملک
هند و غیر آنست بیانش اینست که اهل قریه از قریه های حیدرآباد دکن از بلاد ملک هند گودالی مستدیر حفر میکنند که قطر
آن قریب صد ذراع میشود بعد از آن درخت بزرگی را از ریشه قطع میکنند از درختهای بزرگ هند پس آن درخت را قطعه قطعه کرده
در آن گودال میریزند و بآن آتش میزنند در شب هشتم شهر محرم پس آن درخت در آن گودال میسوزد و در گودال همه آنها آتش شعله ور
میشود و در شب دهم آن زبانهای آتش موج میزند پس اهل آن قریه از منازل خودشان بیرون می آیند در نزدیک نصف شب پس
پیران و جوانان و اطفال ایشان غسل میکنند از آب چاهیکه در نزد که است که آنرا ابیت عاشورا مینامند بعد از آن هر یکی
از ایشان بکمر خود فوطه می بندند که ستر عورت نماید پس پا برهنه میروند در حالتیکه صیحه کننده و نوحه کننده و ذکر کننده اند
شاه حسین شاه حسین و در پیش روی ایشان علمها باشد تا میرسند بنزدیک آن گودال در حالیکه در اطراف آن مردانی است

در دستهای ایشان بادزنها باشد که بآن آتشها باد میزنند که روی آن صاف و خالی از خاکستر و نحو آن باشد پس شدت حرارت
آتش در آنوقت در نهایت غایت میباشد بحیثیتی که مرغ پرواز کننده که آنرا محاذی و مقابل باشد از مسافت نسبت ذراع بریان
میشود با اینکه آتش آن درخت را حدت شدیده و تأثیر خاصی است و آن اینست که یکذره از آن اگر برسد بعضوی از اعضای
حیوان در آن واحد آنرا میسوزاند تا باستخوان میرسد بهر حال ایشان وقتیکه نزدیک گودال میرسند در حالیکه شاه حسین
شاه حسین گویانند و در پیش روی ایشان باشند شیخ و بزرگ ایشان و در دستش نیزه بود پس اول بآتش داخل میشود بعد
از آن قوم با او تابع میشوند در حالیکه صیحه و نوحه و شاه حسین میگویند و بقدمهای خودشان در بالای آن آتشها میروند
گویا میروند بی اینکه بقدمهای ایشان تأثیر نماید پس این از آنچیزهاست که خبر داد آنرا ابن سید اجل عالم فاضل تقی کامل
صالح نقی سید محمد علی موکودکنی هندی و این سید اجل از اجله دوستان من و اوثق ثقات اصحاب من بود پس از
چیزیکه از او نقل کردیم از آنچیزهاست که از اکثر مشاهده است بلکه در اوایل عمر خود در آن قریه ساکن بود بعد از آن از آن قریه به بلده
حیدرآباد رفته و چند سال در آنجا اقامت کرد و نیز گفت سلمه الله تعالی و کثرالله امثاله که من مشاهده کردم در سفر خود که از بلد خود
بمشاهد مقدسه سفر کردم امر عجیبی را که شبیه است بآنچه آنرا در قریه حیدرآباد دیدیم و آن اینست وقتیکه در شب عاشورا
رسیدیم بقریه از قریه های بلده که از بلاد ملک دکن از هند که خبر میداد در منزلی نازل شدیم پس در آن اثنا که نشسته بودیم
بر حالتی از شدت حزن و اندوه ناگاه ضجه و فریاد اهل آن قریه را شنیدیم و صیحه و ذکر کردن ایشانرا شنیدیم که حسین حسین
میگفتند پس برخواسته در منزل بیرون آمدیم و رسیدیم بمجمع مردم ایشانرا دیدیم که میخواهند علم را فرود آورند که در آنجا برجی بود
آن علم را در آنجا نصب کرده بودند پس آن علم را از آن برج فرود آوردند و نوحه و صیحه مینمودند و بسینه های خودشان میزدند و آن علم را
آوردند بجانب گودال بزرگی که در آنجا بود و مملو بود از آتشهای شعله ور و در اطراف آن جماعتی بودند بسینه های خود میزدند پس این
دو گروه بیکدیگر ملاقات کردند مردی را دیدند که در دستش چیزی بود شبیه بود بچکیر بزرگ با آن آتشها از گودال میکشید بر زمین
مستوی که قریب بآن گودال بود پس همه این جماعت در بالای آن آتشها پا برهنه میرفتند و حلقه حلقه دور میگردند و بسینه های خود
میزدند حتی اینکه جمعی از اصحاب ما از مسافرین در بالای آتشها پا برهنه میرفتند مثل آن جماعت پس از ایشان سؤال کردم بعد از
تمام شدن امر و متفرق گشتن جماعت از کیفیت حرارت آتش قسم خوردند گویا ایشان در بالای گل ریحان راه میرفتند گمی
گویم قریب است باین دو حکایت آنچیزیرا که خبر داد بمن آنرا بعض کسانیکه باخبار ایشان وثوق و اعتماد دارم از کسانیکه
ببلاد ماچین سفر میکردند و بعضی سالها در آنجا ساکن میبودند بیانش اینست که آن بعض گفت که اهل بلاد ماچین عباد
اصنام و اوثان میکردند باینمعنی که ایشان از اهل کتاب نبودند بیانش اینست که آن بعض گفت و از اهل اسلام در آنجا
نبود مگر جماعتی از اهل سنت که عدد خانه های ایشان قریب بچهار صد بود و در آنجا از شیعه نبود مگر طایفه قلیله که عدد خانه های
ایشان قریب بسی و یا چهل خانه میرسید پس عادت اینها در اقامه تعزیه و ماتم در منزل برای سیدالشهدا بر نهج خاص بود بیانش
اینست که ایشان هیزم و چوب بسیار جمع میکردند در میدان وسیع که در آنجا بود از اول شهر محرم تا روز هشتم آنها آتش میزدند
پس موجیت آنچه در میدان بود از هیزم و اخشاب تا روز عاشورا پس میشد آنچه در آن بود در روز عاشورا گویا که آتش زا اینست از
آتش موج میزد یا گویا که آن جهنم بود که فوران مینمود در زمانیکه روز عاشورا میشد اجتماع مینمودند در مسجدیکه قریب بمیدان
بود در حالیکه پا برهنه و عریان میشدند مگر از ساتر عورت مثل ازار و فوطه پس حلقه حلقه می ایستادند و فاتح بعضی از اشعار مراثی
میخواندند از برای زدن سینه ها و سرها زمانیکه یکساعت میگذشت موجود میشد در میان ایشان حالت شدیده از حزن و اندوه و علامات
عجیبه از وجد و سوزش پس همه ایشان بمیدان آتشها داخل میشدند در حالیکه صیحه و نوحه میکردند و بسینه های خودشان میزدند
و در میان آتش میرفتند تا نصف قد ایشان و در بعضی از مواضع تا زانو داخل آتش میشدند و آن آتش با ایشان برد و سلام
میشد چنانکه بر ابراهیم برد و سلامت گشت پس با قدمهای خودشان بر آتش راه میرفتند از یکجانب میدان بجانب دیگر
هم چنین میکردند تا غروب آفتاب و آتش تمامه خاموش و خاکستر میگشت پس زمانیکه همه اینرا شناختی مر اکه اسرار بقاء این امور

که بسوی آن اشاره کردیم و هم چنین بنظایر آن از چیزها که بآن اشاره نکردیم تا روز قیامت بسیار است پس بعضی از آنها
اینست که آن در حقیقت کاشف است از حقیت دین اسلام و حقیت آنچه طایفه امامیه بر آنست و بالجمله بدرستیکه این
از جمله دلایل قطعیه است که دلالت میکند بر نبوت و ولایت خاصتین مطلقتین و از جمله آنها آنست که این تتمه و تمام
حجت است بر مخالفین و اهالی ادیان مختلفه و مذاهب متفرقه این بر معصرین در بذل جد و جهد و تبلیغ و از جمله آنها
اینست که این از قبیل الطاف معزیه است در شان این عوام و مستضعفین از شیعه خصوصا در ازمنه غلبه دول کافرین
و سلطنت فاجرین و در ازمنه که در آن غیبت حجت خدا و امام عصر جعلنی الله فداه طول کشید و از جمله آنها اینست که این
اشارتست بر عظم شان سید شهدا روحی له الفداه و جلالت قدر او در نزد خدای تعالی بحیثیتی که میرسد بآن شأن که
بعد از شئون جد و پدر و مادر و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین و اشارتست نیز براینکه این آسمان هفت طبقه و زمینها و آنچه
در آنهاست از همه خلق خلق شده اند از برای ایشان و نیز اشارتست بر ترغیب مردم باقامه تعزیه و ماتم او در هر سال مجلس ۲

در مجالس خاتمه در اشاره بسوی بعضی از مطالب مهمه — مخفی نماند بر تو که این مطالب اگر چه مواضع لایقه بنوشتن آنها بعضی
از مقدمات این کتاب بود لکن اینکه ما متعرض شدیم بذکر آنها در اینجا از برای التماس نمودن جمعی از اخیار و صلحاء از من بیان
آنها را و بنا بر آنکه در بحثیتی که زایل کند شبهات و شکوکی را که بقلوب جمعی از خواص و عوام خلجان میکند با اینکه هر کس
بامعان نظر نماید در بعض آنچه مجالس سابق آنرا متضمن است میداند که بعضی از مطالب باین مجالس سابق مجانس و ملتصق است
در غایت مجانسه و التصاق پس میگوئیم که گریه کردن بر سید شهدا ارواحنا له الفداه یا زیارت او از کسانیکه بحق او عارف
اند ذنوب و گناهان گریه کننده و زیارت کننده میریزد مثل ریختن بادها برگها را از درختان و جرایم و گناهان
صغیره و کبیره را میبرد اگر چه بمقدار کف دریاها و گرانی کوهها بوده باشد و بتحقیق دانستی که همه اینها از چیزهاییست که دلالت
کرده است بر آن اخبار معتبره از صحاح و غیر آن بلکه متظافر و متواتر معنوی هستند و مخفی نماند بر تو که آن اخبار چنانکه
شامل اند بر گناهان کبیره غیر مهلکه هم چنین مشتمل اند بر گناهان مهلکه موبقه از عقوق والدین و فرار از جهاد و لواط و مثل اینها
پس اگر گوئی که از اخبار وارد گشته که لواط دون از زناست و اما لواط در دبر آن کفر است علاوه بر این اخبار کثیره دلالت
کرده است بر اینکه فاعل این امر منیه را نامردم را بخود میخواند و بتحقیق وارد شده در بعض اخبار که هر کس لواط کند لوطه کرده
میشود با او اگر چه در اولاد او باشد تا اینکه حال چنین شد پس چگونه باقی میماند اخباریکه در باب گریه و زیارت وارد گشته
در عموم خود میگوئیم اخباریکه حاکمند باینکه لواط در دبر کفر است بمخرج مبالغه خارج شده اند باین معنی که لواط بمنزله کفر است
در عظم معصیت و بزرگی جنایت نه اینکه آن در حقیقت کفر است پس شکی نیست در این هنگام در شمول اخبار گریه و زیارت
بر فاعل لواط نیز پس همه اینها بعد از اغماض از تحقق توبه است نظر براینکه اخبار بکاء و زیارت مطلق شامل است بصورت تحقق
توبه و صورت عدم تحقق توبه و الا پس امر واضح تر است اگر گوئی که ماده اشکال از اصلش قلع نشد زیرا که مقصود از سوال مذکور
این بود که فاعل لواط منفک نمیشود از منکوح بودن در دبر نظر بآنچه حکم کرده بآن بعضی از اخبار پس در این هنگام گفته میشود که منکوح
و موطوء در دبر از کسانی است که صلاح در آن خیر نیست چنانکه گذشت بعضی اخبار که باین دلالت میکرد در مجلس سابق و از کسانی
است که ایشان را نجات نیست ایضا گفتیم میگوئیم بدرستیکه بعضی از اخبار ناطق است براینکه فاعل لواط نیز دگر اینکه مفعول و منکوح
در دبر باشد لکن ممکن است که گفته شود که آن اخبار در عموم و اطلاق خود باقی نیستند بلکه آنها منزلند بر صورت مداومت و استمرار
چنانکه اشعار میکند باین قول پیغمبر من الح علی وطی الرجال لا یموت الا ان یدعو الناس الی نفسه پس هرگاه گوئی چنین تقریر کردن
تو کلام را اشعار میکند براینکه تو ملتزم شده بآنچه ذکر شد در قضیه منکوح در دبر باینمعنی که در آن صلاح خیر نیست و از کسانی است
که او را ابدا نجات نیست پس در این هنگام وارد میشود سوال دیگر و آن اینست که اخبار وارده در باب بکاء و زیارت از چیزهایی است
که در عموم خود باقی نیستند با اینکه تو ادعا کردی که آنها در عموم خود باقی اند بلکه شامل هستند بصورت عدم تحقق توبه ایضا میگوئیم شکی
نیست در اینکه منکوح در دبر از کسانی است که در شان ایشان خیر نیست و از کسانی است که آنها را نجات نیست زیرا که او قطع نظر از آنچه

درشان او وارد گردیده در کلام امیرالمومنین من اولی فی عجانه قل حیاؤه و کثر سوء ادبه و از آنچه وارد شده در بعض
اخبار متقدمه در مجلس سابق و از آنچه وارد گشته در حدیث قدسی و آن چیزیست که آنرا روایت کرده کلینی از چند
نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد از جعفر بن محمد اشعری از عبدالله بن میمون قداح از ابی عبدالله گفت مردم
گفت که خدای تعالی گفت و عزتی و جلالی لا یقعد علی استبرقها و حریرها من یؤتی فی دبره یعنی قسم بعزت و جلال
خودم در استبرق و حریر بهشت نمی نشیند کسیکه منکوح در دبر باشد او از دوستان اهل بیت عصمت نمیشود پس
متصف بودن او باینکه در او خیر نیست و او را صلاح نجات نیست از جهه اینست که او اختیار نمی کند محبت الرسول را
که خدای تعالی محبت و مودت ایشان را بر جمیع ثقلین و جمیع ملائکه فرض و واجب گردانیده است و از اینجا ظاهر شد
نیز سر آنچه در حدیث قدسی است که عنقریب گذشت حاصل اینست که اخبار بکاء و زیارت اگر چه عام بلکه شامل است
تا مرحله ظاهر بر منکوح در دبر ایضا تا اینکه زیارت کند یا بکربلا الا اینکه وقتیکه دانستیم که گریه و زیارت نفع میدهد
در شان دوستان اهل بیت عصمت و عارفین بحق ایشان نه مطلق میدانیم که عدم شمول اخبار باب گریه و زیارت
بر کسیکه متصف باین صفت شنیعه است نسبت یا بنه تعالی نه از جهه تطرق تخصیص است بآن اخبار بلکه این در حقیقت از قبیل
اختصاص است پس منکوح در دبر مثل منافق و ولد زنا و ولد حیض و شرک شیطان و مخنث و دیوث میشود پس اگر
گوئی که شهید ثانی ره در بعض رسایل خود ذکر کرده است که پیغمبر گفت بدرستیکه خدای جل جلاله وقتیکه بهشت را خلق
کرد بآن بهشت گفت تکلم کن بهشت گفت سعید شد کسیکه بمن داخل شود خدای جل و جلاله گفت وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا
يَسْكُنُ فِيكِ ثَمَانِيَةٌ مِنَ النَّاسِ لَا يَسْكُنُ فِيكِ مُدْمِنُ خَمْرٍ وَلَا مُصِرٌّ عَلَى الزِّنَا وَلَا قَتَّاتٌ
وَهُوَ النَّمَّامُ وَلَا دَيُّوثٌ وَلَا شُرْطِيٌّ وَلَا مُخَنَّثٌ وَلَا قَاطِعُ رَحِمٍ وَلَا الَّذِي يَقُولُ عَلَى عَهْدِ اللَّهِ
كَذَا وَكَذَا ثُمَّ لَمْ يَفِ الحدیث و شکی نیست در اینکه این خبر در عموم و اطلاق خود باقی نیست زیرا که مصر بر زنا و نمام و مدمن
خمر و شرطی و قاطع رحم و کسیکه میگوید در ذمه منست عهد خدا چنین و چنین بعد از آن وفا نکند تا اینکه توبه کردند و
با ایمان از دنیا رفتند یا بر حسین روحی له الفداه گریه کردند یا قبر شریف او را زیارت کردند در حالیکه عارف بحق او بودند
مستحق بهشت میشوند و از اهل بهشت میشوند که در آن ساکن میباشند و بعبارة اخری بدرستیکه ادله توبه که دلالت بر قبول
توبه میکنند و هم چنین اخبار وارده در باب بکاء و زیارت وارد گشته اند وارد و حاکم بر این خبر در شان اینهاکه
ایشان را ذکر کردیم مثل ورود خاص بر عام و مقید بر مطلق پس میگوئیم که امر تا اینکه چنین شد در شان اینها باید نیز
چنین باشد در شان باقین که در این خبر مذکورند و هم چنین در شان کسانیکه در این خبر ذکر نشده از ولد الزنا و ولد
حیض و شرک شیطان میگوئیم بدرستیکه فرق در میان این دو فرقه واین دو طایفه در غایت وضوح است زیرا که فرقه
اولی که یعنی مصر بر زنا و نمام و مدمن خمر و مثل ایشان در شان ایشان وارد نشده چیزیکه دلالت کند براینکه ایشان از محبان
اهل بیت رسول خدا نیستند بخلاف فرقه ثانیه اگر گوئی آیا پیدا میشود در اولاد شیعه الرسول و اولاد دوستان ایشان کسیکه از شرک شیطان
باشد یا نه میگوئیم نه بجلاله و فضله برای آنچه روایت کرده است آنرا صدوق ره در علل مسندا از علی بن عبدالله الاشعری از
صادق ع گفت خبر داد بمن پدرم از جدم از پدرش گفت رسول خدا گفت وقتیکه مرا باسمان بردند جبرئیل مرا بدوش راست
خود بر داشت پس نظر کردم به بقعه در زمین جبل که سرخ و احسن بود از جهه رنگ از زعفران و از جهه بو از مشک اطیب بود
پس ناگاه دیدم در آن بقعه شیخی بود در سرش کلاه طویلی داشت بجبرئیل گفتم این بقعه حمرا چیست که رنگش از زعفران بهتر
و از مشک خوشبوتر است گفت بقعه شیعه تو و شیعه وصی تو علی است گفتم آن شیخ صاحب کلاه طویل کیست گفت ابلیس
است گفتم از ایشان چه میخواهد گفت میخواهد ایشان را از ولایت امیرالمومنین برگرداند و ایشان را بفسق و فجور میخواند گفتم ای
جبرئیل مرا بسوی ایشان ببر پس مرا برد بسوی ایشان سریعتر از برق خاطف و بصر لامح پس گفتم ای ملعون شریک باش با دشمنان
ایشان در اموال و اولاد و زنان ایشان زیرا که شیعه من و شیعه علی ترا با ایشان سلطنت نیست پس نام آن بقعه قم گردید

پس بتحقیق ظاهر شد ازین که آنچه در بعضی از اخبار هست از اینکه شارکت شیطان در اولاد و زنان در صورت عدم تسمیه متحقق
هست بغیر شیعه و غیر محبان اهل بیت رسول پس در کتاب تهذیب باسناد خود از ابی بصیر از ابی عبد الله روایت کرده است که گفت
مردیستیکه مرد را مانیکه نزد زن آمد و در مجلس آن نشست شیطان نزد او حاضر میشود اگر آن مرد اسم خدا را بر زبان آورد و خدا ذکر کرد
شیطان از او دور میشود و اگر مجامعت کرد و بسم الله نگفت شیطان ذکر خود را داخل میکند پس عمل از هر دو میشود
و نطفه یکیست گفتم بچه چیز این امر میتوان شناخت جعلت فداک گفت بحب و بغض ما اهل البیت اگر کوئی که بعضی از اخبار
ادا میکند که خدا تعالی شیطان را اصلا تسلط بر بندگان خود نداده است اگر چه از کفار و منافقین بوده باشند
و آن خبر مثل خبر احتجاجست از هشام بن حکم در بیان سؤالهای زندیق و جوابهائی که حضرت صادق داده پس در ذیل آن است
که صادق گفت ابلیس را نیست راه اولاد آدم مگر وسوسه و دعوت نمودن بر غیر راه حق و بتحقیق اقرار کرده است با معصیت
خود بجد آخود بر ربوبیت هذا الحدیث علاوه بر این قضیه شارکت ابلیس در اولاد بنی آدم و زنان ایشان اگر چه از کفار
و منافقین بوده باشند از آن خبرها است که منافی حکم عقل قاطعست از وجوه عدیده پس لابد است در اینهنگام در عدم تعویل و اعتماد
بر اخبار شارکت باینکه آنها غیر نقیه الاسنادست یا اینکه آنها را باید تاویل کرده بر گردانیم بسوی آنها با آنچه حکم عقل است که
معتضدست بخبر احتجاج میگویم مردیستیکه قضیه شارکت از چیزها نیست که دلالت کرده بر آن محکم کتاب و اخبار وارده
در آن اگر چه رسانید جمله کثیره از آنها منقح نیست الا اینکه آنها از صحاح است بنا بر طریقه اهل تحقیق از جهة اینکه آنها ماخوذست
از کتب صدوق ره و کسانیکه با وثیقه اند در طریقه علاوه بر این آن اخبار محتاج نیستند باینکه در اسانید اینها گفتگو شود زیرا
که آنها در حد تسامع و تظافر و تواتر معنوی بلکه تواتر لفظی اجمالیست ایضاً و اما قضیه منافات حکم عقل پس نقضیه
منافات عقلیه است بر از قضایای وهمیه است نه عقلیه پس باقی نماند در میان مگر خبر احتجاج و ممکن است جواب از آن
باینکه حصریکه در آن مذکور است حصر اضافی است نه حقیقی و تقریب خفی نیست علاوه بر این ظاهر از سیاق خبر اینست
که وسوسه و دعوت او نیست بکسانی است که در سبیل اذای مومن محب حجج الله تعالی بتحقیق گذشت که شیطان با دوستان
امیر المومنین و شیعه او شریک نمیشود نه در اولاد و نه در زنان اگر کوئی که ظواهر اخبار داله بر شارکت شیطان در اولاد
دشمنان امیر المومنین و دشمنان شیعه او و همچنین در زنان ایشان افاده عموم میکند باینمعنی که هر فرد فرد از دشمنان امیر
المومنین و دشمنان شیعه او شیطان شریک میشود در اولاد و زنان او پس به بتحقیق گذشت اشاره به بعضی از آن اخبار
که باینمطلب دلالت میکرد و اشاره میکنیم به بعض دیگر از آنها پس در علل و مجالس للصدوق مسنداً از مسعود رفع کرده است او را
سلیمان فارسی گفت ابلیس بچند نفر گذشت که امیر المومنین را ببدیاد میکردند در پیش روی ایشان ایستاد قوم گفت کیست که
در پیش ما ایستاده گفت من ابو مره ام گفتند یا ابا مره آیا کلام ما را می شنوی گفت بد باد برای شما مولا خود امیر المومنین
علی ابن ابیطالب را بد میگوئید ما گفتند از کجا دانستی که او مولای ماست گفت از قول پیغمبر شما من کنت مولاه
فعلی مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله با او گفتند
پس تو از موالیان و شیعیان اوستی گفت من از دوستان و شیعیان او نیستم ولکن او را دوست میدارم و دشمن نمیدارد
او را احدی مگر اینکه با او شریک میشوم در مال و ولد او با او گفتند ای ابا مره در خصوص علی چیزی میگوئی ایشان گفت از من
بشنوید ای معاشر ناکثین و قاسطین و مارقین بخدای عز و جل در میان طایفه جنیان دوازده هزار سال عبادت کردم و وقتی
که خدا تعالی جان را هلاک نمود شکایت کردم بخدای عز و جل از تنهائی پس مرا باسمان دنیا عروج دادند پس هزار سال در اسمان دنیا
دوازده هزار سال دیگر عبادت کردم در جمله ملائکه پس در آن اثنا که بودیم که تسبیح و تقدیس میکردیم خدای عز و جل ناگاه گذشت بما
نوری شعشعانی پس ملائکه برای آن نور بسجده افتادند و گفتند سبوح قدوس این نور ملک مقرب یا نبی مرسل است پس ناگاه ندائی
از جانب خدای عز و جل آمد که این نور ملک مقرب و نبی مرسل نیست این نور طینت علی ابن ابیطالب است و در خبر است

دیگر است در علل مسنداً از جابر بن عبد الله انصاری گفت ما در منی بودیم با رسول خدا ناگاه مردی را دیدیم ساجد و راکع و متضرع
پس گفتیم یا رسول الله چه خوبست نماز او گفت این آنکسی است که پدر شما را از بهشت بیرون کرد پس علی بسوی او رفت در حالتی
که اعتنا نمی کرد پس او را فشار داد فشار دادنی که داخل کرد اضلاع راست او را در اضلاع چپ او و اضلاع چپ او را در اضلاع راست بعد
از آن گفت هر آینه انشاء الله تعالی ترا میکشم گفت تو بر این قادر نمیشوی ای علی تا اجل معلوم از جانب خدای من
تو چرا قتل مرا اراده میکنی بخدا قسم دشمن نمیدارد ترا احدی مگر اینکه سبقت کرده نطفه من بر رحم مادرش قبل از نطفه
پدرش و هر آینه بتحقیق شریک شده ام با دشمنان تو در اموال و اولاد ایشان و اینست قول خدای عز و جل است و شارکهم
فی الاموال والاولاد پیغمبر گفت یا علی دشمن نمیدارد ترا از قریش الا زناکار و نه از انصار مگر یهودی و نه از عرب مگر
حرامزاده و نه از سایر ناس مگر شقی و نه از زنان مگر زنیکه از دبر خود حیض می بیند بعد از آن قدری از سر خود را بزیر انداخت
بعد از آن سر خود را بلند کرد گفت ای معاشر انصار پاک کنید اولاد خودتان را بر محبت علی جابر بن عبد الله
گفت پس ما محبت علی را با اولاد خود اظهار میکردیم پس هر کس علی را دوست میداشت میدانستیم که او از اولاد ما است
و هر کس او را دشمن میداشت او را از خود نفی میکردیم التحدیث پس میگوئیم ایضاً امر زمانیکه چنین شد لابد است که هر فرد
فرد از اولاد هر فرد فرد از دشمنان اهل بیت عصمت و از مبغضین امیر المومنین را دوست ندارد بلکه او را
دشمن دارد بجهة آنچه شناختی از اینکه شرک شیطان امیر المومنین و احدی از اولاد معصومین او را دوست نمیدارد
این چنانکه می بینی از آن خبرها است که مخالف حس و عیانست مردیستیکه و جدان عنی مینماید چنان زیرا که بسیاری
از اولاد منافقین و کافرین و مبغضین امیر المومنین از قریش و انصار و سایر طوایف عرب و غیر ایشان متصف اند
به محبت امیر المومنین و اولاد معصومین او بلکه جمعی از ایشان متصف بودند ایشان از حواریین یا از اهل شرطة الخمیس
یا از اقطاب شیعه او تا دعظمای ایشان الی غیر ذلک از درجات عظیمه و مراتب علیه در باب ایمان و ایقان و دوست
داشتن خلفای رحمن و شرکاء قرآن چنانکه گذشت اشاره در این کتاب بر حال جمعی از ایشان میگوئیم مردیستیکه ظواهر اخبار که
با آنها اشاره شد اگر چه از آن چیزها است که افاده عموم میکند بر نهج مذکور الا اینکه جمع و توفیق در میان جمیع اخبار که متضمن
قضیه شارکت ابلیس است در اولاد و زنان مخالفین و اخبار که متضمن عدم شارکت او است در اولاد و زنان محبین امیر
المومنین تقاضا میکند که حمل شود اخبار که دلالت بر شارکت میکند بر نهج طریق اغلبی کلی تباینش اینست که خبر ابی
بصیر متقدم که متضمن قضیه تسمیه و عدم آنست در نزد مجامعت بتحقیق امر را در باب امتحان و تمیز حب اهل بیت و بغض
ایشان منوط کرده است پس لابد است که منزل شود آنچه در این خبر است بر اولاد منافقین و مبغضین اهل بیت عصمت و زنان ایشان
دانسته شد از خبر که متضمن قصه معراج و قضیه اینکه ابلیس را در سلطنت نیست بر مقاربت زنان شیعه امیر المومنین است
اگر کوئی در اینجا مطلب مهمی است ایضاً لابد است از آن اشاره شود و آن اینست که دانسته شد که ابلیس را سلطنت نیست
شارکت در اولاد شیعه و زنان ایشان نیست پس میگوئیم آیا کلام مثل اینست در باب وسوسه و خواندن او بر بغض اهل بیت
و دوستی جبت و طاغوت باینمعنی که او را نیز سلطنت نیست بر شیعه و محبان اهل بیت عصمت در مثل این وسوسه و مثل این
دعوت پس وسوسه او در باب شیعه مختص میشود باینکه از وسوسه ایشان ایشان را بر ارتکاب سایر قبایح و معاصی
کلام در اینجا مثل آن کلام نیست در باب شارکت در اولاد و زنان باین معنی که او تحقیق در اینجا نیز سلطنت ندارد ایشان
این وسوسه و اندعوت بعد از آن بسا باشد ایا آن کشف میکند از بد آن شخص که شیطان بآن وسوسه میکند در باب مذکور
ای بغض اهل بیت عصمت و محبت جبت و طاغوت و شعار میکند مثل این خبث سریره او یا از این کشف نمیکند و ...
[illegible] بر که شدت احتیاج بر بیان حال بتحقیق مقال را مینشد از آن چیزها است که در جوش خفی است
زیرا که [illegible] علم و ادب و غیر آنها سوال کردن از آن بسیار میشود نظر باینکه جماعت کثیره را بآن

در اوایل صحیح ... مطلع ... من ...
لبیک لبیک ...
یا ابا الحسن ...
بلغ انفاق ...
هل اتی ...
کالتقی ...
الله اکبر ...
فقد نزل ...
ما هذه ...
کما ...
ما ...
منها ...
ما ...

خودشان را ملامت مینمایند و خیال میکنند که این بجهت خبث طینت ایشان و واقع شدن خللی است در نسب ایشان بلکه نزدیک میشوند که
خود شان را بکشند از شدت غیظ و غضب میگویم مخفی نیست که شیطان لعین رجیم را بر این وسوسه و دعوت ایضاً سلطنتی است الا اینکه
رغم بینی او سعیهای او از چیزهایی است که باو نفع نمیدهد بلکه او در این معامله خود خسران کشیده و ناامید و جزع کننده و بینی او قطع شده
است بتحقیق گذشت در بعض مجالس سابقه که او و جنودش هجوم میآورند بر مؤمن بهر روزی و شش سه گمان میکنم که مقصود از دفعی
این ملاعین بهجوم آوردنست در این امر الا اینکه خدای تعالی بینی ایشان را بخاک میمالد و ایشان را زیان کار و ناامید میگرداند
و شیعه امیر المؤمنین را از کید و مکر ایشان محفوظ گرداند و کشف میکند از این آنچه در تفسیر امام است گفت سوگند بخدا که گفت
تعوذ کنید بخدا از شیطان رجیم گفت هر کس پناه برد بخدا خدا او را در پناه خود میدارد و پناه برید بخدا از همزات و نفخات
و نفثات او آیا میدانید آنچه چیزیست اما همزات او آنچیزیست که بقلوب شما القا میکند از بغض و عداوت ما اهل بیت
گفتند یا رسول الله چگونه شما را دشمن میداریم بعد از آنکه محل و منزلت شما را شناختیم از خدای تعالی آنحضرت گفت دشمن می
دارید دوستان ما را و دوست میدارید دشمنان ما را گفتند یا رسول الله نفخات ایشان چه چیز است گفت آنچیزیست که
نفخ میکنند آنرا در وقت غضب در انسان که او را حمل میکنند بر هلاکت در دین و دنیا و گاه نفخ میکنند در غیر حال غضب
چیزی را که باهلاک میکنند آیا میدانید شدیدترین نفخهای ایشان چه چیز است آن اینست که نفخ میکنند که چیزی بعد از
قرآن باینکه بخیال او میآورند که چیزی از این است بر بازیاد ولی دارد و اما نفثات او پس اینست که یکی از شما اعتقاد میکند که
چیزی بعد از قرآن شفا دهنده تر است از ذکر ما اهل بیت و در صلوات فرستادن بر ما تا آخر حدیث پس بتحقیق ظاهر شد
بهر بعضا که راه یافتن شیطان بر مؤمن بوسوسه و دعوت و بر آنچه ذکر شد از چیزهایی است که دلالت بر خبث طینت او نمیکند و وقوع
خلل در نسب او ندارد بلکه در بسیاری این بعد از تأمل و تدبر کشف میکند از قوت ایمان کسیکه باین مبتلاست زیرا که همت
و جنود او منحصر است بر ایذا و اذیت کاملین در ایمان و اصحاب یقین و مخلصین در دوستی حجج رحمن و شرکای قرآن پس ایشان
برکاب آل بیت رسول رحمت عصمت خاطر جمعند از شرور ابلیس و جنود او و حصول مقاصد آنها اگرچه خاطر جمع نیستند از ایذاء
ایشان پس ایشان در این باب و خاک مال کردن بینیهای شیطان و جنود او بسیار ذکر کردن فضائل آل محمد و با ایشان خواندن و گریه
و نوحه نمودن با ایشان صلوات فرستادن و پناه بردن بخدا از ابلیس و جنود او چنانکه باین امر کرده است و بخدا که محصوصند
بدرجات عظیمه و مثوبات جلیله و مؤیدند بارشاد ملک و این چنانچه صحیح حماد از صادق گفت هیچ قلبی نیست الا اینکه
برای او دو گوش است در یکی از آنها ملک مرشد است و در دیگری شیطان فتنه کننده است این او را امر میکند و این او را منع مینماید
شیطان او را بمعاصی امر میکند و ملک او را از معاصی منع میکند و اینست قول خدای عز و جل عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ
مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ پس اگر گوئی که تو تقریر کردی که ابلیس رجیم و احدی از اتباع و جنود او را
سلطنت و شرکت نیست در اولاد شیعه امیر المؤمنین و نه در زنان ایشان و بتحقیق در اینباب استناد نمودی بحدیثیکه متضمن
قضیه معراجیت و بلده تمت باینکه ما میبینیم که جمله از اخبار صریحست در خلاف مطلب تو و این چنانکه در کتاب تفسیر گفته
که صادق گفت زمانیکه یکی از شما را اهل خود آمد پس ذکر کند خدای تعالی را زیرا که هر کس خدا را در وقت جماع ذکر نکند از او ولدی شود
شرک شیطانست و این شناخته میشود بحب و بغض ما و چنانکه در کتاب کافی باسناد خود روایت کرده است از ابی بصیر از
حضرت صادق بمکانیکه باو دعا تعلیم کرد زمانیکه زنش باو حامله شد و در آن گفت عزارده در آن شرک را به شیطان گفت گفتم بچه
چیز این شناخته میشود گفت آیا کتاب خدا را نخوانده و شارکهم فی الاموال والاولاد تا آخر حدیث و تقریب در هر دو خبر
ظاهر است زیرا که خطاب در خبر اول از امام با شیعه است و ابوبصیر که امام او را دعا تعلیم کرد چنانکه خبر ثانی آنرا متضمن است
از عظمای شیعه و ثقات ایشان بود میگویم مخفی نیست که مقتضای حق و تحقیق آنست که با انکار وقوع معارضه مابین اخبار اینمقام الا اینکه
ترجیح خبر معراج که متضمن قضیه بلده تمت است بر آنچه با او معارض است از اخبار اقرب بحق و صوابست و تقریب در اینباب بعض

بنز

نیست بر کسیکه تدبر نماید در اخبار متظافره و متواتره که وارد آمده در فضائل شیعه امیر المؤمنین و عظم قدر ایشان در نزد خدای تعالی
بمکانیکه وارد گشته در حدیث قدسی که یا محمد تو از من در مکانی هستی که من میخواهم و علی از تو در مکانیست که تو از من هستی
و محبان علی از من در مکانی اند که علی از تو هست بحدیث پس زمانیکه حال چنین شد چگونه قادر میشود ابلیس رجیم که با ایشان
تسلط یابد از وجهیکه ایشان را در آن اختیار نیست پس این نیز آنچیزیست که سیاق آیه شریفه عطا میکند بقول خدای تعالی
وشارکهم فی الاموال والاولاد و هم چنین آنچه وارد شده در تفسیر آن آیه از اخباریکه بسوی آنها اشاره شد و هم چنین اخباریکه
متضمن بمکالمات و مقالات ابلیس است از اینکه او با دشمنان و مبغضین امیر المؤمنین شریک میشود در اولاد و اموال
و زنان و استدلال ابلیس در اثبات تسلط خود بر دشمنان امیر المؤمنین در این امور باین آیه شریفه پس در اینهنگام لابد است
که تأویل نمائیم خبر صدوق را که وارد است در تسمیه در وقت جماع و هم چنین خبر کافی را از ابی بصیر هذا و ممکن است جمع و توفیق
در میان اخبار بوجه دیگر از انحاء و آن اینست که گفته شود ابلیس رجیم متمکن نمیشود از مشارکت در اولاد شیعه و زنان ایشان زمانیکه
اسم خدا را ترک کنند در وقت مجامعت و موقعه از روی سهو و اما زمانیکه قصداً ترک کنند پس در اینهنگام چنانکه ابلیس رجیم
متمکن نمیشود از مشارکت در جمله کثیره از اوقات هم چنین متمکن میشود از مشارکت در بعض اوقات پس نیست این از قبیل
تسلط بر شیعه از وجهیکه ایشان را اصلاً در آن اختیار نیست بلکه از وجهیکه ایشان را در آن اختیار و قوه خاک مال نمودن بینی
او هست بذکر کردن اسم خدای تعالی در وقت مجامعت بعد از آن مخفی نیست که تمیز و دانستن حال در وقوع مشارکت و عدم
آن در اینهنگام بمحبت اهل بیت عصمت و بغض و عداوت ایشانست و مخفی نماند بر تو که این قسم از جمع و توفیق از چیزهایی است که در
غایت خوبی است در نزد نظر جلی من و اما نزد دقیق پس معین ترجیح خبریست که متضمن قضیه معراجیت بر آنچه با آن معارض است
از خبرین مذکورین و مثل آنها و اختیار تأویل است در آنها و کیف کان مدرستی آنچه ما اختیار کردیم از قضیه ترجیح از چیزهای است
که مسدد و معین است بعقل و وجدان و اعتبار ایضاً و تقریب در اول خفی نیست و هم چنین در ثانی زیرا که معهود نیست از احدی
از اولاد شیعه که از تولد او دشمن دارد و حق ایشان را انکار نماید و دشمنان ایشان را دوست دارد مگر اینکه دیوث یا مخنث یا
منکوح در دبر یا ولد زنا یا ولد حیض باشد اللهم اینکه گفته شود که دیاثت مرد یا مخنث بودن یا ولد زنا یا ولد حیض بودن او از آن
چیزهایست که محقق نمیشود مگر در کسیکه از شرک شیطان باشد پس بنابراین لابد است که گفته شود آنچه در حدیث معراج که متضمن
قضیه بلده تمت است منزل بر اغلب است از شیعه یا بر اکامل اخیار و صلحاء و عرفاء بحق ائمه اطهار از ایشان فتأمل پس اگر گوئی
تا کی بسیار تکلم و تا کی لفظه قلت را اعاده خواهی کرد زیرا از اینها بسیار گفتن اگرچه موجب ذکر بعضی از مطالب و باعث
انجرار بحث میشود در طایفه از مسائل الا اینکه وقتیکه در این بسیار وارد نمائی و اعاده کنی زاید میشود اشکال بعد از اشکال و حیرت
و اضطراب بعد از حیرت و اضطراب حاصل میشود پس آنچه مقصود در اول مجلس دانستن و فهمیدن آنست نزدیک میگردد که
آنرا فراموش نمائیم آن اینست که زیارت سید شهدا روحی له الفداء و گریستن باو آیا نفع میدهد بکسانیکه متصف باشند
به بعضی از افعال اختیاریه قبیحه که قبح آنها در حد افراط و حد عیب و عار آنها از چیزهایست که از انضباط نیست مثل معاصی
که موبقات مهلکات است مثل گریختن از جهاد و عقوق والدین و لواط و نحو آنها بعد از آن منجر میشود کلام بعد از این در شان
کسانیکه متصفند بقبح قبایح اختیاریه که متصور نمیشود که بالاتر از آن قبیح باشد و آن مثل مخنث بودن مرد یا دیوث بودن
آن استجیر بالله عز و جل و اعوذ به بعد کلام منجر میشود در شان کسانیکه متصفند ببعضی از حالات و اوصافیکه اختیار در آنها از اراده و اختیار
نیست و آن مثل ولد زنا بودن مرد یا ولد حیض یا شرک شیطان بودن آن پس اشکال بر اشکال علاوه میشود و عود میکند سؤال بعد از
سؤال پس آنچه در اینمقام واجبست ذکر حاصل کلام و لب مرام و خلاصه تحقیق در جواب میگویم اما قضیه بسیار کردن از
سؤالها و جوابها در مثل اینمقام از آنچیزهاست که لابد منه است زیرا که امثال این مسائل و نظایر آن مطالب که در کلام احدی از علما
معنون نشده است با اینکه خلق از آنها بسیار سؤال میکنند و تحقیق حال را در آنها میخواهند از مشکلات منحل نمیشود مگر به بسط کلام و توضیح مقدمات
آنها و آنچه موقوف علیه است و اما قضیه انجرار کلام بر ذکر مطالب دیگر بحیثیتیکه ناشی میشود از آن زیادت اشکال و کثرت ایراد

پس آن نیز مضر نیست خصوصاً هرگاه ملاحظه شود در بطن بعض اینها با بعض آنها که در غایت ارتباط است پس میگوئیم در حالتیکه
مدد میجوئیم از خدا و توکل مینمائیم باو مر دستیکه لب کلام و حاصل جواب در اینجا بر وجه تعیت اول اینکه میگوئیم هر کسیکه گریه کند بر حسین
مظلوم شهید روحی له الفداه و زیارت کند قبر شریف او را و در محبت و موالات امیر المؤمنین و سید الوصیین و اولاد معصومین
او تا وقت وفات باقی باشد یعنی با ایمان و موالات ایشان برود پس او از آتش نجات مییابد و به بهشت داخل میشود انشاء الله
تعالی هر کس که باشد بدون اینکه کسی مستثنی باشد در این پس منت آن گرامت بزرگ که خداوند عالم بسید الشهدا اعطا فرموده
اما طریق دویم پس در اینسخن دیگر گفته میشود پس میگوئیم اما آنکه این اوصاف و خصال که ذکر شد متصف باشند آیا تا وقت مردن
با تعقیدۀ حقه و دوستی آل رسول خدا میمانند یا نه پس میگوئیم مر دستیکه نعوذ بالله لواط کننده که در شان او چنین که مبتلی
باشد باقی ماندن وارد نشده بامعنی که در شان او وارد شده که لابدا باید آل رسول را دشمن دارد و مثال این پس احتمال باقی
بودن آن مثل عدم احتمال در شان او برابر است پس هرگاه باقی باشد پس نجات مییابد والا هلاک میشود و بعبارت اخری
حال او در اینمقام مانند حال سایر مردم است از طایفه شیعه لکن ظن بلکه عقیده من بطریق قطع است که گریه کردن او بر سید
الشهدا در حالتیکه عارف باشد بحق او یا زیارت کردن قبر شریف آنسرور را حصار محکمی است بجهة باقی بودنش بر ایمان
و ایقان و دوستی آل رسول تا مفعول واقع شده نعوذ بالله پس در شان او وارد شده که دوست نمیدارد امیر المؤمنین و اهل بیت
معصومین را کسیکه مفعول واقع باشد و نمی نشیند در روی حریر و استبرق جنت و در کتاب عقاب الاعمال صدوق ره گفته که خبر داد
مرا پدرم گوید خبر داد مرا سعد بن عبد الله از جعفر بن محمد از عبد الله بن میمون از ابی عبد الله نقل کرده قال جاء رجل الی ابی
فقال یا ابن رسول الله انی ابتلیت ببلاء فادع الله لی فقال له انه یؤتی فی دبره فقال ما ابلی الله احداً بهذا
البلاء وله فیه حاجة ثم قال ابو عبد الله قال عز وجل وعزتی وجلالی لا یقعد علی استبرقها وحریرها من یؤتی
فرمود که مردی آمد بخدمت پدرم پس عرض کرد یا ابن رسول الله من ببلائی مبتلا شده ام پس خدا را بخوان برای من گوید پس گفتند
او را بدرستیکه او مفعول واقع میشود فرمود خدا مبتلا نکرده احدی را باین بلا و او را در آن حاجتی باشد بعد حضرت ابو عبد الله
فرمود که خدای عز وجل فرموده قسم بعزت و جلال خودم نمی نشیند بر روی استبرق و حریر بهشت کسیکه مفعول واقع باشد
و باز در آن کتاب از پدرش از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن یحیی الخزاز از عمار بن ابراهیم از صادق از پدرش گوید
که امیر المؤمنین فرمود بدرستیکه خدا را بنده کانی هست غنی نمیکند ایشان را خیر برای ایشان رحمها هست مانند رحم زنان
پس عرض کردند یا امیر المؤمنین آیا ایشان حامله نمیشوند فرمود بچه دان ایشان وارونه است و باز در آن کتاب گفته
خبر داد مرا محمد بن حسن از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی خطاب از علی بن اسباط از بعض اصحاب خود از حضرت
صادق فرمود بدرستیکه خدای عز وجل مبتلا نمیکند شیعیان ما را بچهار چیز یکی اینکه از در سائل بکف باشند و مفعول
باشند و مبتلا بوالی بد باشند و فرزند از زن و سبز چشم برای ایشان اولاد نمیشود و باز در آن کتاب باسناد خود از ابی
حذیفه از حضرت صادق که فرمود حضرت رسول لعنت کرده مردانی را که خود را بزنان شبیه کنند و زنانی را که خود را بمردان
شبیه مینمایند و ایشان مخنثین اند و آن کسانیکه بعمل قوم لوط مرتکب میشوند و باز در آن کتاب بسندهای خود از سعد بن عبد الله
از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن احمد از محمد بن یحیی الخزاز از غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق فرمود که امیر المؤمنین فرمود
تمکین نداده احدی از نفس خود احدی را با طاعت که با او بازی کند مگر اینکه القا میکند خدای عز وجل بر او شهوة زنان است حدیث
و بهر حال اخباریکه در این باب وارد شده اگر چه بعضی از آنها بطریق اطلاق و عموم است الا اینکه لابد باید منزل باشد بآنچه از روی
اختیار باشد نه بعموم که شامل باشد بصورت اضطرار و اکراه هم پس این بهترین تنزیلهاست که عقل و نقل با نشهادت میدهد بلکه
حکمت که گفته شود مر دستیکه خبرهای این باب مستاصل آن نمیشود بلکه بعضی از آنها که قرینه و دلالت دارد بر این تنزیل پس همه اینها
نسبت بعقوبه نجاست یعنی بسبب باقی بودن انمتخض کره و مضطر بر ایمان و دوستی خلیفه تا خدا و شریکان قرآن اما نسبت بجمله
از اخبار و آثار چنانکه اشاره کرده بر آن کلام حضرت امیر المؤمنین روحی له الفداه فرمود کسیکه مفعول واقع شود بسیار است او کم و بسیار
شوادت او پس میگوئیم اراده عمومیت یعنی نسبت به ترتیب این آثار و لوازم خواص مذکوره در این خبر از اینهاست که در الفقر

منیت بجهة عدم معارض در انوقت اصلا بلکه این مشاهده شده و مجرب است بلکه این آثار و خواص مذکوره هم نیز یافته میشود در زنان
صالحه زمانیکه از دبرش وطی کنند با وجود این با آن لواط اطلاق نمیشود و در نزد فقها غیر از کراهت چیزی ندارد بلکه اهل
تجربه گفته اند که ذکر در سایر حیوانات نیز چنین است بامعنی که حیوان نریکه با او جماع کنند حیوان دیگر صفات ذمیمه او را
عارض باشد چون نایز اشناختی پس میگوئیم که اصحاب جهت اختیار روا داده عم از آنکه این عمل شنیع از ایشان
طریق غلبه باشد بطوریکه مستضعف باشند باینکه دارای مرض باشند رحمهای منکوسه دارد که ایشان از اصحاب مرض ابنه
گویند بضم همزه یا اینکه این مرض را دریافته باشد پس همه ایشان داخل هستند بجهت این اخبار پس بودن ایشان
از اهل نجات بسبب بعض ایشانست با ائمه طاهرین یا عدم میل ایشان است بجهت ایشان چنانکه در بسیاری
از اخبار وارد شده پس در بعضی از آنها به لفظ مخنث و بعضی به لفظ نکاح شده از دبرش و امثال این و مخنث
و بعضی به لفظ نکاح شده از دبرش و امثال این و مخنث همان منکوح در دبر است چنانکه بعضی روایتهای صدوق ره
دلالت میکند که گذشت یا بجهة باقی نبودن شان در ایمان و ایقان و دوستی تا زمان وفات زیرا که این از خاصیت
این عمل شنیع است و ممکن است فرق میان صورت غلبه و ندرت چنانکه ممکن است که نیز گفته شود هر کس که رحمت و وجه
خدا او را درک کند و گریه کند بر حسین مظلوم روحی له الفداه در حالتیکه دوست دارد ائمه هدی را یا زیارت کند قبر شریف
آنسرور را در حالتیکه عارف باشد بحق ایشان و دوست دارد ایشان را یقیناً از کسانی باشد که باقی میمانند بر ایمان
و ایمان و دوستی منتها درجه شان در بهشت از درجات ناقصه باشد که نمی نشینند در روی استبرق و حریر جنت بعبارة
دیگر بدرستیکه گریه کردن او بر سید الشهدا و زیارت کردنش قبر شریف او را نشان حسنه است که کاشف است از اینکه
خدا او را حفظ کند ببرکت آنسرور و نگه دارد او را از سوء عاقبت مردن بر یعنی بی ایمان مردن پناه میبریم بخدا و این
کلام بعینه در دوستی جاری میشود که از دوستی توبه کند و گریه کند بر سید الشهدا یا قبر شریف او را زیارت کند و ممکن است
که اینکلام در ولد حیض هم جاری باشد خلاصه رغبت کردن اینجماعت بر اقامه نمودن تعزیه سید الشهدا و زیارت قبر شریف
آنسرور با شوق و معرفت نشان حسنه است کاشف است از اینکه رحمت و وجه خدا ایشان را درک کرده و چگونه چنین
نباشد که هر که از اینجماعت رحمت خدا او را درک کند میل نمیکنند بگریستن بر سید الشهدا و نه بزیارت ائمه معصومین
بلکه از ذکر فضایل ایشان مشمئز میباشند و اظهار بغض و عداوت نمایند و این بسیار مجرب و مشاهده شده کسیکه غالباً
مفعول باشد و من خودم یکی از ایشان را در شهر خودمان دیدم آنوقت در سن شانزده سالگی بودم و او هشت ساله بود و از
فرزندان بعض از بزرگان شهر ما بود که باین مرض شنیعه مبتلا بود و بسیار مشهور بود و وقتی با جماعتی که در روز عید رز کبیر یعنی
عید غدیر مشغول شادی و فرح بودیم که آن پسر نزد من آمد و مخفی بمن گفت چه شده که ترا باین شادی میبینم گویا خدا همه دنیا
دنیا را بتو داده گفتم بدرستیکه کرامت خدای تعالی در این روز شریف بر محبت امیر المؤمنین و سید الوصیین بزرگتر است از
پادشاهی دنیا بلکه نسبت در میان اینها مانند نسبت ذره است با قتاب و قطره است با دریا و چگونه چنین نباشد این روز چنین
و جلالت پس گفت بخدا قسم میدهم آیا علی ابن ابیطالب را دوست میداری گفتم وای بر تو آیا یافته میشود کسیکه از اهل اسلام
باشد و امیر المؤمنین و سید الوصیین علی ابن ابیطالب روحی له الفداه را دوست ندارد اینکلام را از او شنیدم بدنم
مضطرب شد اگر قادر بودم و برگشتن و هراسیده او را میکشتم پس گفتم حمد خدا را که مثل تو بیحیی و خبیث و مفعولی را داخل
دوستان پاکیزه امیر المؤمنین و سید الموحدین روحی له الفداه نکرده بعد او را گفتم که اف بتو و لعنت خدا بر تو و امثال
تو باد در محبتشین قسم بخدا که در اینحال ظاهراً و باطناً از خباثت و نجاست هستی اگر چه ترا مسلم گویند و گویا می بینم ترا که ظاهر
آنچه از شرک و کفر در باطن داری و در زمره کافرین و مشرکین داخل باشی ظاهراً و باطناً چنانکه حالا هستی و مثل این از ما پنهان
نبود پس نگذشت مدتیکه او مرتد و کافر شد و ظاهر کرد کفر خود را آشکارا و بیان این آنستکه پدرش در بلدۀ حاجی طرخان محبوس
بود پس او بآن بلده سفر کرد و مدت شش ماه نگذشت که آن خبیث مرتد و کافر شد و کفر باطنی خود را ظاهر کرده و مذهب نصرانی
را اختیار کرده که اینمذهب دولت انگلیسیه است نعوذ بالله و لعنت خدا بر او باد الان در بلدۀ غزان از بلاد دولت روسیه است و منصب او

دینار است و خدمت نفعش درس کفش لغت عربیه و فارسی است و مثل این پس هرگاه کوئی که حاشا کلام شد در اینمقام اینست که
ممکن است دیوث که صاحب مرض ابنه و یا مفعول از نجات یافته کان یعنی از مخنثین و دوستداران اهل بیت رسول الله
باشند و با وقت مردن با ایمان و دوستی باقی مانند پس این موافقت با بعضی از اصول و قواعد محکمه مثل قاعده لطف این
بعد از ملاحظه اینجماعت از مردم اگر چنانچه توبه شان قبول شود در گریستن ایشان بر حسین مظلوم و زیارت کردن شان
قبر شریفش بر ایشان نفع نباشد نظر به اینکه ایشان دوست ندارند ائمه طاهرین را یا آنکه با ایمان و دوستی شان می
میرند از چیزهاییست که باعث اعراض جماعت بسیار از طایفه شیعه میگردد از مذهب و لعرتیب در غایت وضوح
است و مثل قاعده ملکه ایمان بایمعنی بدرستیکه گریستن بر سید الشهدا و زیارت قبر شریفش با شوق سوی ایشان غالب
اوقات از ملکه ایمانست و مثل قاعده اینکه گریستن و زیارت کردن مثل اکسیر اعظم است در امرهای طبیعیه پس چنانکه یکذره
از اکسیر حقیقت فلزات را از آهن و مس و سرب و مانند آنها را طلا یا نقره میکند هم چنین است گریه کردن و زیارت نمودن
در باب اعمال که ذات و وجود انسانی را از درجه ناقصه بدرجه کامله بر میگرداند و آنچه بجز کمها و خباثت آلوده است بر گرداند
سوی آنچه که سرشته شده از چشمه کافور از رحمت و طینت سجین را گرداند به طینت علیین پس اگر کوئی در شان ولد الزنا
آیا مثل اینکلام در شان او بسیار جاری میشود یا نه میگوییم در باب ولد الزنا امر مشکل است زیرا هر خبر یکه در شان مخنث و
دیوث و ولد الحیض شامل است در شان ولد الزنا نیز شامل است بخلاف عکس و بعبارت دیگر اخبار یکه ناطقست باینکه ولد الزنا
ائمه معصومین را دوست نمیدارد بلکه ایشانرا بسیار دشمن میدارد و در آن باب از طریق عامه خبری وارد است که پیغمبر فرموده
امتحان کنید اولاد خود را بدوستی علی ابن ابیطالب پس کسیکه او را دوست دارد پس بدانید که او حلال زاده است و آنکه او را
دشمن دارد پس بدانید که او حلال زاده نیست و اکثر مردم شنیده و موید اینست آنچه در خبر موثق از ابن فضال از ابن بکیر
از زراره از حضرت باقر که فرمود لا خیر فی ولد الزنا و لا فی بشره و لا فی شعره و لا فی لحمه و لا فی دمه
و لا فی شیء منه یعنی خیر نیست در ولد الزنا نه در بشره او و نه در موی او و نه در خون او و نه در گوشت او و نه در چیزی از او
و آنچه باز صدوق باسناد صحیح روایت کرده آنرا از حسن بن علی الوشا از احمد بن عائذ از ابی خدیجه از حضرت صادق که فرمود
لو کان احد من ولد الزنا نجی نجی سایح بنی اسرائیل فقیل له و ما سایح بنی اسرائیل قال کان عابد
فی بنی اسرائیل فقیل له ان ولد الزنا لا تطیب ابدا و لا یقبل الله منه عملا قال فخرج یسیح
بین الجبال و یقول ما ذنبی یعنی هرگاه ولد الزنا نجات بیابد نجات یافتی سایح بنی اسرائیل پس عرض کردند که بود سایح
بنی اسرائیل فرمود او عابدی بود در بنی اسرائیل پس عرض کردند که ولد الزنا ابدا پاک نمیشود و خدا عمل او را قبول نمیکند حضرت
فرمود که عابد فرو آمده و در میان کوهها گشت و میگفت گناه من چیست تا اینجاست حدیث پس مقصود امام از کلام شریفش
اینکه بودن نجات بجهت ولد الزنا اینست که با ایمان بمیرد و بلکه قبل از وفاتش فعلی یا خیری از او صادر میشود که ملکه ایمان
و جوهر یقین از او میرود و جماعتی مثل اینحکایات را ذکر کرده اند پس هرگاه کوئی آیا ممکن است کسی را که در فنون اخبار
و آثار مهارت دارد و قضیه نقل کند که شامل باشد نجات ولد الزنا بایمعنی که چیزی از اخبار شامل باشد بر اینکه فلان ولد الزنا
با ایمان از دنیا رفت و مشعر بر این باشد اگر چه بلفظ مات مع الایمان بخصوص نباشد میگوییم آری در دو خبر من اطلاع
دارم یکی از راوندی خبر در کتاب درر المطالب از ابن عباس روایت شده که گوید در ایام خلافت عمر بن خطاب شبی از شبها
عمر داخل شد چون صبح دمید شخصی را دید در میان محراب خوابیده غلام خود را گفت او را بیدار کن تا نماز بخوانیم پس او را
حرکت داد دید حرکت نمیکند دید شلوار زنانه دارد خیال کرد که زنست پس زنی از زنان انصار را صدا کرد پس آن زن آمد چون نظر
کرد دید مردی در لباس زنان ریش دار و سرش بریده شده پس بعمر خبر دادند غلام خود را گفت بیا او را از محراب بردار
و در گوشه از مسجد بیفکن تا ما نماز را بخوانیم پس چون از نماز فارغ شد حضرت امیر المومنین را عرض کرد که چه میفرمائی در حق این مرد
حضرت فرمود بده او را تجهیز و دفن نمایند امر او زود معلوم میشود بسبب بچه که در محراب میاید پس عرض کرد از کجا میگوئی این را فرمود

برادر و حبیب من رسول خدا مرا براین خبر داده چون نه ماه از این فقره گذشت روزی عمر بمسجد آمد برای نماز صبح گریه طفلی از
محراب شنید گفت راستست گفته خدا و رسول او و پسر عم رسول خدا علی ابن ابیطالب غلام خود را گفت بیا این طفل را از محراب
بردار چون از نماز فارغ شد طفل را آورد بخدمت امیر المومنین حضرت فرمود بگو دایه حاضر نمایند پس بلعین در کوچهای مدینه می
گشت و مرضعه میجست ناگاه زنی از انصار آمد و گفت پسر من فوت شده و شیر بسیار دارم پس آن زن را بخدمت امیر المومنین
آورد پس حضرت آن طفل را بآن زن سپرد که از این طفل متوجه باش و از بیت المال او را وظیفه معین فرموده و تولد آن طفل در ماه
محرم بود پس زمانیکه شب عید قربان رسید طفل نه ماهه شد حضرت امیر المومنین کسی فرستاد نزد آن زن که آن طفل را فردا بیار
نزد من چون زن آمد بخدمت آن سرور حضرت لباسی بآن زن داده فرمود اینها را با آن طفل بپوشان و او را بمصلی ببر پس
ببین کدام زنست که بیاید و آن طفل را گرفته میبوسد و گوید ای مظلوم پسر زن مظلومه ای پسر ظالم آن زن را نزد من بیار چون صباح
گردید چنانچه امیر المومنین امر کرده بود بعمل آورد ناگاه زنی را دید که او را میگفت ای زن توقف کن ترا قسم میدهم بحق محمد بن عبد الله
چون رسید و چادر را از روی خود کنار کرده و زن جمیله بود که در حسن نظیر نداشت پس طفل را گرفته و بوسید گفت ای مظلوم
پسر زن مظلومه و پسر مرد ظالم چه بسیار شبیهی است این پسر مرده من با اینها و گفت و میگریست بعد طفل را بآن زن مرضعه رد کرد
و خواست که برگردد پس مرضعه او را گرفت پس آن زن فریاد کرد که دست از من بردار مرضعه گفت باید ترا بخدمت حضرت امیر
المومنین ببرم پس آن زن اضطراب شدید کرد و گفت از خدا بترس و دست از من بردار زیرا که هرگاه تو مرا نزد امیر المومنین
ببری در میان مردم مرا رسوا سازی و من در روز قیامت با تو بمقام مخاصمه میآیم مرضعه گفت ممکن نیست خلاصی تو باید ترا
بخدمت آن سرور ببرم آن زن گفت هرگاه تو مرا بخدمت امیر المومنین نبری ترا عطائی میدهم با من بیا تا من ترا هدیه بدهم که با آن
شاد باشی و آن هدیه دو برد یمانی و حلقه صنعانی و سفید در هم هجری است اینها را بگیر و چنان خیال کن که مرا ندیدی و امر مرا بپوشان
و در روز عید آینده خدا شاهد میگیرم اگر این طفل را سلامت بمن باز آری مثل این هدیه را بتو میدهم پس مرضعه فریفته شد و با او رفته
و آنها را گرفت و رفت پس چون مردم از مصلی برگشتند حضرت مرضعه را حاضر کرد فرمود ای دشمن خدا پس عمل بکرد
بوصیت من عرض کرد یا امیر المومنین بالفعل همه مصلی را گشتم نیافتم کسیرا که طفل را از من بگیرد حضرت فرمود دروغ گفتی بحق
صاحب این قبر زنی نزد تو آمد و طفل را از تو گرفت و بوسید و گریه کرد بعد او را بتو رد کرد و تو او را گرفتی که بیاوری نزد من رشوه
داد و مثل آنها را بتو وعده کرد پس بدن آن زن مرتعش شد گفت منکه او را خبر دادم بعد تعجب کرد و عرض کرد ای پسر عم
رسول خدا آیا تو غیب را میدانی فرمود پناه میبرم بخدا که غیب را بغیر از خدا کسی نمیداند این علمیست که حضرت رسول مرا
تعلیم کرده پس عرض کرد یا امیر المومنین صدق کلام اینست که تو فرمودی گویا تو با من بودی اگر میفرمائی میروم و آن زن را
بخدمت تو آورم حضرت فرمود آن زن چون آن هدیه را بتو داد از آن منزل بمنزل دیگر رفت حالا خدا این خطا را از تو عفو
کرد پس طفل را ببر و حفظ کن تا عید قربان و روز عید آن زن را نزد من بیاور عرض کرد اطاعت دارم یا ابن عم رسول الله
چو بعید قربان رسید آن زن طفل را بمصلی آورد آن زن باز آمد و گفت با من بیا تا آنچه بتو وعده کرده ام از زن مرضعه گفت
مرا بعطای تو احتیاج نیست از تو جدا نمیشوم تا ترا بخدمت پسر عم رسول خدا حاضر سازم دامن او را گرفت چون آن
زن حالت را دید روی خود را بجانب آسمان بلند کرد گفت یا غیاث المستغیثین و یا جار المستجیرین و با آن زن مرضعه
آمد بمسجد رسول خدا چون امیر المومنین او را دید فرمود یا امة الله کدام یک را دوست میداری من ترا خبر دهم قصه را یا تو خبر میدهی
از اول تا آخر که حبیب من رسول خدا مرا خبر داد پس آن زن عرض کرد من خبر میدهم ترا بقصه خود از اول تا آخر هرگاه من امان
دهی و مرا خاطر جمع نمائی از عذاب خدا تعالی حضرت فرمود چنین میکنم عرض کرد من دختری از انصارم پدر من در پیش روی
حضرت رسول شهید شده و نامش عامر بن سعد الخزرجی است و مادرم در زمان خلافت ابوبکر وفات کرد من تنها ماندم کسی نمی
بود که پرستار من باشد در همسایگی من زنانی بودند با آنها می نشستم و دوک میرشتم ایشان مونس من بودند روزی با زنان
مهاجر و انصار نشسته بودیم ناگاه عجوزه نزد ما آمد در دستش تسبیح و به عصائی تکیه کرده بما سلام کرد ما جواب سلام او را دادیم
هر یک از ما را سوال کرد بعد نزد من آمد گفت ای دختر نام تو چیست گفتم جمیله گفت دختر که گفتم دختر عامر انصاری گفت

یا شوهر داری گفتم نه گفت پس چگونه میگذرانی و حال آنکه تو دختر کوچک صاحب جمالی مرا اظهار مهربانی و خاطر نوازی نمود بعد گفت
گفت آیا نیز امیخواهی که با تو انیسی باشد و کار بآنجا رسیده که نباید گفتم این گونه زن کجاست گفت من برای تو بمنزله
مادر مهربان هستم گفتم هر وقت بیائی خانه من خوش است و مرا شادی بسیار حاصل شد از سخن او و بعد با من داخل خانه شد
از من آب خواست و وضو گرفت چون فارغ شد گفتم حمد مر خدا را که بر ضعیفی من رحم کرد و کار مرا آسان نمود پس نان و شیر
و خرما آوردم پیش او پس نظر کرد و گریست گفتم چرا گریه میکنی گفت ای دختر این طعام من نیست گفتم طعام معتاد تو چیست
گفت یک قرص نان جو و قدری نمک و گریست و گفت ای دختر وقت طعام خوردن من نیست زمانیکه از نماز خفتن فارغ
شوم طعام را حاضر کن تا افطار نمایم پس برخواست مشغول نماز شد چون از نماز خفتن فارغ شد گفتم یک قرص نان جو و قدری نمک
آوردم پس گفت قدری خاکستر هم حاضر کن پس نمک را با خاکستر آمیخت پس از آن قرص جو و از آن نمک و خاکستر سه لقمه تناول کرد
بعد برخواست و بنماز شروع کرد علی الاتصال تا صبح مشغول نماز بود و چنان دعا میخواند که دعائی خوبتر از آن ندیده و نشنیده
بودم بعد من برخواستم و دست او را بوسیدم و گفتم خوشا بحال کسی که تو همیشه نزد او باشی گفتم سؤال میکنم از تو بحق محمد که رسول
خداست که مرا دعا نمائی مغفرت کنی و برکت دعای تو را دریابم باشد بعد من گفت تو دختر جمیله مثل تو میترسم ترا تنها گذارم زیرا
که من همیشه در خانه نمی توانم بنشینم لابد باید گاهی بجهت حاجتی بیرون روم باید ترا امین و مونسی باشد پس گفتم که مرا امین و مونس
باشد گفت من دختری دارم که در سن از تو کوچکتر است عاقله و صاحب تمکین و عابده او را می آورم تا ترا الفت باشد گفتم
من گفتم برو بیاور برخواست و رفت بعد از زمانی دیدم تنها آمد پس گفتم کو خواهر من که بمن وعده کردی بیاوری گفت دخترم
من از خلق متنفر است زیرا او با خدا انیس است و آن دختر مرا گفت که زنان مهاجر میایند نزد تو من میترسم بیایند
و حرف بسیار زنند و دختر مرا از عبادت خدای خود مشغول نمایند از تو بگریزد یا امیرالمؤمنین من قسم خوردم مادام که دختر تو
پیش منست از زنان مهاجر کسی را راه ندهم گفت اگر این شرط را عمل نمائی دخترم را میاورم بعد بیرون شد از خانه بعد
از ساعتی برگشت دیدم با او زنی بلند قامت که بچادر شبی تمام بدن خود را پوشیده غیر از چشمش چیزی آشکار نبود چون
عجوزه بدر حجره رسید ایستاد و گفت چرا داخل نمیشوی گفت از بسیاری شادی که مراد ترا بتو رسانیدم من در خانه خود را بسته ام
میترسم که کسی داخل شود بیا تو در خانه خود را به بند تا آمدن من مبادا کسی وارد شود یا امیرالمؤمنین من برخواستم و در را بستم
بعد با آن زن متوجه شدم که چرا حرف نمیزنی مرا جواب نداد پس اصرار کردم که چادر شب خود را بگشا باز جواب نداد
و چادر خود را نگشود برخواستم و چادر او را از سرش برگرفتم دیدم مردیست که دستها و پاها و ریش او خضاب شده لباس
زن پوشیده چون او را دیدم مبهوت شده غش کردم چون بهوش آمدم او را گفتم چه ترا با این امر وادار کرد مرا و خود را
رسوا کردی برخیز از اینجا که آمده بروی بدون اینکه کسی خبردار باشد عمر بن خطاب از این خبردار باشد البته ترا عذاب کند
من برخواستم که از خانه بیرون شوم مرا گرفت من ترسیدم که اگر فریاد کنم همسایگان خبردار شوند من رسوا میشوم مرا بجبار
گرفت و بر زمین زد و در زیر او مانند جوجه که در پیش کرکس باشد می لرزیدم بازور بعمل شنیع او مرتکب شد و پرده مرا درید چون
خواست از من دور شود از شدت مستی شهوت پس بیفتاد و غش کرد چون دیدم حرکت نمیکند در کمرش کاردی بود کشیدم
و سرش را بریدم بعد رو بسوی آسمان کرده عرض کردم الهی و سیدی تو میدانی که او بمن ظلم کرد و مرا رسوا نمود و پرده مرا درید
توکل من بسوی تست ای الهی که زمانیکه بنده بتو توکل کند تو او را کفایت مینمائی ای پوشنده عیوب چون شب درآمد جنازه
او را به پشت خود گرفته آوردم به مسجد رسول خدا چون زمان حیض رسید حایض نشدم از این جهت بسیار غمگین شدم و اراده
کردم که نطفه را ساقط کنم تا رسوا نشوم باز خیال کردم که باز چون وضع حمل میکنم میکشم و امر خود را پنهان داشتم تا وضع
حمل نمودم و کسی بر آن خبردار نشد پس با خود گفتم این طفل است بی گناه بچه گناه او را بقتل رسانم پس او را بچیزی پیچیده
آوردم در محراب گذاشتم اینست حال من ای پسر عم رسول خدا عمر ملعون گفت شهادت میدهم براینکه شنیدم از حضرت رسول که فرمود
من شهر علم هستم و علی در آن شهر است و شنیدم که فرمود در ادا علی تکلم میکند بزبان حق حالا تو حکم کن یا امیرالمؤمنین

لم عمر زن

الاولى الا ازدادنا غنى
واخو امنتهم الطلبا اعلى وعليا
حلت بلابل في الاسلام فارعمر
وقد تفرع الاسلام عما
وظهر غشت الابصار ظلمته
عمى فقد غشت الابصار عماءه
على على اسد الغنا بابا اصبعها
وفي الوغى فكانما غشت الابصار
فاننعم مقتصر الوالي فما منهب
وفي آل الرسول الله آداب
والطاهرين ولا ... اغنائكم
... الغنا فهو

که غیر از تو کسی در آن حکم نمیتواند گر حضرت فرمود دیه آن مرد کشته شده بکسی نیست زیرا که او مرتکب شده بحرام و حرمت این زن را درده بسبب
جهالت خود با هر زن که مباشر شده و این زن را حدی نیست زیرا که مرد داخل خانه او شده و بفعل و اراده او بر او غالب گشته شهوت
او و توفقت که قدرت داشته بر او حق خود را از او گرفته بعد امیرالمؤمنین آن زن را فرمود بهر حال باشد باید آن عجوزه را حاضر
سازی تا حق خدا را از او بگیرم و حدّ شرعی از او اجرا نمایم و تقصیر مکن تا صدق کلام تو ظاهر باشد عرض کرد هرگز تقصیر نمیکنم
در طلب او لکن سه روز مرا مهلت ده فرمود دادم و آن زن مرضعه را امر فرمود تا طفل را باو رد کند فرمود این طفل را مظلوم نام کن
وای مر شر از خدا ایتعالی در روزیکه جزا داده باشد با نچه عمل کرده بعد آن زن آمد بخانه اش و بخدا مینالید که آن عجوزه را با او دوچار
کند روزی از خانه اش بیرون آمد در حالتیکه توکل بخدا کرده بود ناگاه عجوزه را ملاقات کرد او را گرفته آورد بمسجد حضرت
رسول چون امیرالمؤمنین او را دید فرمود ای دشمن خدا آیا ندانسته که من علی ابن ابیطالب هستم و علم من از علم رسول خدا
صدق قصه این زن را که بخانه این زن برده بگو پس آن ملعونه عرض کرد من این زن را نمی شناسم و او را هرگز ندیده ام و مرد را هم نمی
شناسم من اهل این طور کارها نیستم حضرت قسم داد پس عرض کرد فرمود برو و دست راست خود را بر قبر
مبارک حضرت رسول بگذار و قسم بخور که تو این زن را نمی شناسی و هرگز ندیده پس عجوزه برخواست آمد دست راست خود را بقبر مبارک
گذاشت حضرت رب فی الفور رنگش سیاه شد خودش نمیدانست حضرت فرمود آینه آوردند و باو دادند فرمود نظر کن بآینه چون
نظر کرد دید صورتش مانند ذغال سیاه شده پس صدای مردم بصلوات فرستادن به پیغمبر و آل او بلند شد و عجوزه نظر میکرد و
گریست و گفت توبه کردم و گواه گرفتم خدای تعالی را گفتم یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود خدایا تو عالمی بآنچه در دلهاست
اگر این زن در این کلام خود راست گو است و از روی صداقت توبه میکند او را بحالت اوّل باز گردان دیدند تفاوتی نکرد حضرت
دانست که توبه از روی صداقت نکرده فرمود ای ملعونه چگونه توبه کردی که خدا ترا نه بخشید بعد امیرالمؤمنین بعمر فرمود
که اصحاب خود را امر کن و این عجوزه را بخارج مدینه برده سنگسار نمایند زیرا که او باعث شده بقتل این مرد و هتک حرمت
این زن و بریخته شدن نطفه این پسر از حرام پس عمر امر کرد او را سنگسار کردند چون خلافت با میرالمؤمنین رسید این
پسر جوانی رشید شده بود در صفین در خدمت امیرالمؤمنین شهید شد این بود حدیث مرحوم آنها که سید اجل و رئیس حکماء
اسلام ملقب بمیرداماد در کتاب خود که مسماست بتصحیح الایمان و تقویم الادیان ذکر کرده از شیخ جلیل محمد بن شهر آشوب
در کتاب خود ذکر کرده آنرا شیخ ایشان فاضل شافعی محمد بن طلحه شامی در مطالب السؤال یعنی زمانیکه امیرالمؤمنین علیه السلام
بکوفه تشریف آورد طایفه مردمان بخدمت او میامدند در میان آنها جوانی بود که با آن حضرت ایمان آورده در پیش
آن سرور جهاد میکرد پس از قومی زنی را خواستگاری کرد از اهل کوفه خطبه او را قبول کردند آن زن را تزویج کردند پس روزی امیر
المؤمنین نماز صبح را ادا فرمود بیکی از اصحاب فرمود که برو به محله بنی فلان و در آنجا مسجدی و خانه ایست از آنخانه صدای
مردی و زنی میشنوی که با یکدیگر با آواز بلند مجادله مینمایند آنها را نزد من حاضر کن و با ایشان بگو که امیرالمؤمنین شما را طلب
فرموده آنشخص رفت بعد از لحظه برگشت و با او بود جوانی و زنی حضرت آنها را فرمود چرا امشب مجادله شما باین قدر طول کشید
جوان عرض کرد یا امیرالمؤمنین من این زن را تزویج کردم چون امشب با او خلوت کردم چنان از او نفرت کردم که اگر قادر
بودم شب او را از خانه بیرون میکردم قبل از آنکه صبح طلوع نماید پس او هم بر من خشم گرفت تا حال با یکدیگر مجادله مینمودیم که آدم
شما بار سید بخدمت تو حاضر شدیم امیرالمؤمنین بحاضرین فرمود شما برخیزید و دور شوید شاید اینها راضی نباشند که دیگری
اینها را بدانند حاضران مرخص شدند نماند غیر از آنجوان و آن زن حضرت آن زن را فرمود آیا این جوان را میشناسی عرض کرد نه فرمود اگر
من ترا خبر دهم بحالی و او را انکار نمیکنی عرض کرد نه فرمود آیا تو دختر فلان نیستی عرض کرد بلی فرمود آیا ترا پسر عموئی نبود
که تو با او و او با تو میل داشتید عرض کرد بلی فرمود آیا پدر تو او را از تو و ترا از او منع میکرد و ترا با او تزویج نکرد و او را بجهته این از
همسایگی خود بیرون کرد عرض کرد بلی فرمود آیا تو شبی بجهته قضای حاجتی بیرون شدی پس ترا فریفته و با تو مقاربت کرد پس
حامله شدی و امر خود را از پدر پنهان داشتی و با مادرت خبر دادی چون زمان وضع حمل نزدیک شد مادرت ترا شب بیرون کرد پس با وضع
حمل نمودی پس او را در پاره پیچیده و او را در کجایی انداختی که مردم از آنجا تردد میکردند پس سگی آمد و او را استشمام کرد پس مادرت

له ادرا

که اورا بجوزد مادرت سنگی بر آن بنگ انداخت سنگ بر آن طفل رسید و سر او را زخمدار کرد پس تو و مادرت نزد او آمدید مادرت زخم او را با پارچه از معجر خود بست بعد آن طفل را که اشتید در شنیدم دار خال او خبر دار نشد بدرزن ساکت شد حضرت فرمود که حق تعالی گنگ کن عرض کرد بلی والله یا امیرالمؤمنین این سر را غیر از من و مادرم کسی ندانسته بود حضرت فرمود خدای تعالی مرا با خبر دار نمود وقت صبح یکی از بنی فلان او را برداشت و برد و او را تربیت کرد تا بزرگ شده و با ایشان بکوفه آمد و ترا خواستگاری کرد و حال آنکه او پسر تست بعد جوانرا فرمود که سر خود را بگشا چون گشود دیدند جای آن زخم در سرش باقیست فرمود این پسر تست خدا او را نگاه داشته از چیزیکه باو حرام بود بگیر پسر خود را برو که عقد در میان شما نمی شود این حدیث مخفی نماند که از آنچه در اینجا و روایت مذکوره ظاهر است که اینها و نظر از نجات یافتگان اند و سبب نجات شان جز محبت امیرالمؤمنین و اولاد معصومین او نبود و ممکن است که گفته شود در این مقام سر لطیف و نکته دقیق هست یعنی چنانکه التفات حضرت امیرالمؤمنین و نظر ترحم آنسرور بر ایشان را از هلاک شده کان پسر و گردد که بسبب طبیعت رذیله و حالت خسیسه از هالکین بوده ایشان را در زمره نجات یافتگان که ولادتشان حلال بوده داخل نمود پس هم چنین است گریه کردن بر سید الشهدا ارواحنا له الفداه و زیارت کردن قبر شریفش بمثابه این التفات و نظر ترحم امیرالمؤمنین است زیرا که گریستن و زیارت کردن چیزیست که باعث میشود با التفات همه اصحاب عصمت کبرا از محمد و المعصومین او و نظر ترحم شان باصحاب خود شان و آنچه در اینجا عقل نیز حکم میکند اینست که در میان این طایفه کسی یافته شود که با یمان متصف باشد و با آن از دنیا برود مخفی نماند که حکم کردن عقل در اینجا بعد از ملاحظه وجوه و اصول است در میان و این عبارت از قاعده تکلیف و قاعده لطف و تقریب در اولی اینست اگر چنانچه امر چنان نبودی لازم میآید که همه تکلیفهائی که وارد شده در شان این طایفه برای تسجیل باشد چنانکه در کفار یعنی برای عذاب و عقاب نمودن باشند نعوذ بالله اگر چه فرمانبردار باشند و تقریب در دومی یعنی قاعده لطف چنانچه گذشت بطور غالب در این طایفه نجات یافتن ایشان است برای آنچه که گذشت یا بمعنی بسیاری از این طایفه را گریستن بر سید الشهدا و زیارت قبر شریفش در حالتیکه عارف باشند بحق ایشان از ایشان صادر میشود پس هرکس از این طایفه را این توفیق حاصل باشد پس رحمت واسعه خدا شامل حال او میشود زیرا که بسبب این نظر التفات اهل بیت عصمت شامل او میباشد خصوصا در سید الشهدا و مخفی نماند بر تو لازم نمیآید از تحقق علامت نجات باو بسبب آنچه بسوی او اشاره شد توفیق یافتن او بر زیارت سید الشهدا در روز عرفه نیز زیرا که ملازمه نیست ما بین امرین و به تحقیق شناختی که ولد الزنا موفق نباشد بر زیارت آنسرور در روز عرفه و داخل حرم شریفش نمی تواند باشد و این نیز از جمله وجوه و دلیلها است که خبث طینت ولد الزنا و بدی حال او و از ولد حیض و مخنث و دیوث و شرک شیطان زیاده است زیرا که در شان این جماعت خبری نیست که دلالت کند بر اینکه ایشان در روز عرفه سید الشهدا را نتوانند زیارت بکنند مگر اینکه گفته شود که آنکه شیطان در نطفه شریک شده او هم قسمی است از ولد الزنا مطلقا بلکه در صورتیکه نطفه او از شیطان باشد یا از شیطان و پدرش باشد مع مخفی نماند که در این وقت خبری در باب شرک شیطان بخاطر رسیده و آن اینست که صدوق در کتاب عقاب الاعمال بسند خود از پدرش از محمد بن یحیی العطار از احمد بن محمد از ابن فضال از عبید بن زراره از عبدالله بن اعین که میدارا از ابا جعفر شنیدم که فرمود اِذا زَنَی الرَّجُلُ اَدخَلَ الشَّیطانُ ذَکَرَهُ فَعَمِلا جَمیعاً فَکانَت النُّطفَةُ واحِدَةً وَخُلِقَ مِنهُمَا الوَلَدُ وَیَکُونُ شِرکُ الشَّیطانِ یعنی زمانیکه شخص زنا کند شیطان هم آلت خود را داخل کند پس هر دو آن فعل را مینمایند پس نطفه ایشان جمع میشود و فرزند از آن خلق میشود پس از شرک شیطان میگویند و ترا معلوم است چنانکه این خبر شامل است بر اینکه ولد الزنا باید شرک شیطان باشد هم چنان دلالت دارد بر اینکه شرک شیطان هم نمیشود مگر در موارد زنا و این حصر از سیاق کلام ظاهر میشود چنانکه بر مستدبر مخفی نیست پس در اینوقت این حصر وارد میشود بر اطلاق بعضی از اخبار یکه گذشت در شان شرک شیطان مانند وارد شدن مقید بر مطلق مگر اینکه گفته شود که او بر فرض تسلیم حصر است که برابری نمی کند به بسیاری از اخبار گذشته که در طبق آیه محکمه است بلی ممکن است که گفته شود وجه جمع

رابری هست که مجامعت منافقین و مخالفین با زنان خودشان بمنزله زنا است پس شیطان در بسیار زنان شریک ایشان میباشد در اولادشان پس این نیز مؤید است بر آنچه ما تحقیق کردیم قبل از این که شیطان نمیتواند در اولاد شیعه و زنان شان شریک باشد اطراف کلام را اخذ کن بعد میگوئیم هر که اخذ کند همه آنچه را که در این مجلس ذکر شد و در اینها تدبر نماید میداند که از واجبات مؤکده است بر عالمان و واعظان که غافلان و جاهلان را از خواب غفلت و جهالت بیدار نمایند بذکر اخبار و آثاریکه شامل است بخواص زنا و لواطه و آثار آنها تا برگردند مردم از گمراهی و برهند از آثار آن صفتهای هلاک کننده هرگاه فرض کنیم که از خدا نترسند و از عذاب و بدی حساب پروا ننمایند آیا کفایت نمیکند در اجتناب آنکه فاعل لواط از دنیا نمیرود تا اینکه میخواند مردم را بنفس خود پس او هم مانند مفعول مخنث و مفعول میباشد پس بفهمید در واقعه بزرگ زیرا که باشد از صاحبان صفت خبیثه که در آن صلاحی نیست و دانستی تو که ما شبها و روزهای بسیار زحمات سخت کشیدیم در داخل نمودن ولد الزنا در میان نجات یافتگان بعد از آنکه گریه نماید بر سید الشهدا یا زیارت کند قبر شریفش و شنیدم از بعض صاحبان غیرت و عار که میگفت من نفس خود را از ارتکاب لواط نعوذ بالله نمیتوانم حفظ کنم مگر باین سخن که هر که این عمل را بکند خودش هم مفعول و مخنث میباشد و هر که چنین باشد اهل بیت عصمت را دوست نمیدارد نعوذ بالله پس در اول جوانی هر وقت که وسوسه شیطان و شدت شهوت مرا غلبه کردی خود را با این سخن باز داشتم و بمیان شیاطین الحول قوه خدا نه بحول و قوه خود بحاک ... تا بنوعی این معنی در دلم جا گرد که اگر مرا پاره پاره کردندی تا این عمل مرتکب نمیشدم بلکه خیالات قلبی مرا به تنگ آورد که اگر وقتی با کراه این عمل از من صادر شود حال من چه طور باشد پس این خیالات بنیه مرا ضعیف نمود و از خوردن و آشامیدن و خوابیدن مرا منع کرد پس بخداوند کریم پناه بردم تا مرا از این خیالات مهلکه نجات بخشید بعد جماعتی از دوستان اهل بیت عصمت و رحمت نفسهای خود را از وقوع این عمل شنیع در وقت غلبه شهوت بفکر نمودن این معنی باز داشته اند که هر وقت من این عمل شنیع را بکنم مرا هم مثل آن میشمایند بنا به فرمایش ائمه طاهرین که مفعول و مخنث از صحاب اهل بیت شرور مخنث است پس آیا صاحب غیرت و همت و نفس کریمه راضی باشد که چنین باشد و از جمله آنچه که مناسب این مقام است اینست که خبر داد مرا کسیکه با او اعتماد داشتم از پدر و برادرش گفت که گفتند شبی در بلده طهران در خانه یکی از اخیار مهمان بودیم و جماعتی هم از بزرگان آذربایجان در آنجا با ما مهمان بودند صاحب منزل مردی را که تسخیر ارواح داشت حاضر کرده بود و مقصودش از حضار نمودن او آن بود که ما خوش کند چون از خوردن طعام فارغ شدیم جماعتی از اهل مجلس از آن مرد مسخر سؤال کردند که روح جماعتی را حاضر کند پس مرد از اهل مجلس که حاضر شدن روح او را میکرد نام او را مینوشت و آن کاغذ را پیچیده در زیر زانو یا عبایش میگذاشت و آن مرد مسخر عزایم تسخیر را میخواند پس چون زمان حاضر شدن روح آن شخص که نامش را بکاغذ نوشته بودند میشد و مسخر نمیدانست که نام کیست همین قدر مسخر میگفت که روحا نیست که متکلم بشخص صورت و شکل و احوال و چنین و نام او اینست پس اهل مجلس با آن روح سؤال و جواب مینمود بواسطه مسخر که میگفت روح در جواب تو چنین و چنان میگوید پس اهل مجلس هرکرا میخواستند او حاضر میکرد و سؤال جواب مینمود پس منفعت بسیار و عقده های بسیار بسبب اهل مجلس عاید و گشوده شد تا چند ساعت از شب گذشت بعد یکی از اهل مجلس نام مرا در کاغذی نوشته در زیر زانویش گذاشت مسخر دعا و عزایم خواند چون تمام کرد صیحه کشید نزدیک که روح از بدنش مفارقت کند بعد گفت واویلاه واویلاه نزدیکست که از حرارت آتش و بوی گندی اینجا حاضر شده هلاک باشم که بوی گند او از بوی جیفه شدید تر است بعضی اهل مجلس گفتند چه می بینی و چرا باینحال افتادی گفت یکی از اهل نار بوده جهنم را آوردند که در گردن او زنجیرها از آتش دارد گفتند نامش چیست گفت ابو الشرور پس در مجلس شخصی بود از اولاد بعض امرای بزرگ آذربایجان مستحضر گفت که با ملعون بگو که ای ملعون مخنث چرا مفعول و اعتقادی مگر از مردم در این عمل حیا نمی کردی و حال آنکه ادعای خلافت و ریاست میکردی پس مسخر گفت آن ملعون آن شخص مرا جواب داد که آن شخص را بگو که مخنث و مفعول و قعدن مرا بهمه میدانند و به انکار کردن نباید لکن تو باین شخص بگو تو هم در این عمل مثل منی چرا مذمت مینمائی و عیب که تو هم بعمل آمده پس اهل مجلس بسیار خندیدند زیرا که آن شخص با آن فعل مشهور بود نعوذ بالله پس آن شخص بسیار خجالت شده سر خود را ساعتی بزمین انداخت پس باز برگشتم بوصیت خود

در عمل دو سبب موکد است که مردم را تنبیه نماید بسیار ذکر کردن روایات و اخبار یکه شامل است بعقوبات زنا و لواط و سحق و نوح
و مخنث و ما اشاره کردیم به بعضی از آنها و باز میگوئیم که روایت شده در رسول خدا مَنْ اَلَحَّ فِي وَطْيِ الرِّجَالِ حَتّٰى يَدْعُوا
الرِّجَالَ اِلٰى نَفْسِهِ یعنی هر که اصرار کند در وطی مردان را بسوی مرد بخود میخواند و روایت شده و روایت شده از حضرت
امیر المؤمنین که فرمود لَوْ كَانَ يَنْبَغِي لِاَحَدٍ اَنْ يُرْجَمَ مَرَّتَيْنِ لَرُجِمَ اللُّوطِيُّ مَرَّتَيْنِ یعنی هر گاه سزاوار
میشد مردی را که دو دفعه سنگسار شود هر آینه لواط کننده دو دفعه سنگسار میشد و باز فرمود اللِّوَاطُ مَا دُونَ الدُّبُرِ
وَاللِّوَاطُ فِي الدُّبُرِ وَهُوَ الْكُفْرُ یعنی لواط غیر از دخول کردن است و دخول کردن در دبر مرد کفر است و از
حضرت صادق ع اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ یعنی شدیدترست مردم از حیثیت عذاب در روز قیامت
مردیست که بریزد منی خود را در رحمی که بر او حرام باشد و از حضرت امیر المؤمنین اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِاَكْبَرِ الزِّنَا قَالُوا بَلٰى قَالَ هِيَ امْرَاَةٌ
یعنی آیا خبر دهم شما را به بزرگترین زنا فرمود آن زنیست که در فراش زوج خود فرزند از غیر شوهر بزاید شوهر الزام نماید پس
این آن زنیست که خدا با او در روز قیامت تکلم نماید و بسوی او نظر نکند و او را پاک نگرداند و او راست عذاب بزرگ و از حضرت
رسول منقولست یعنی زمانیکه قوم لوط کردند آن عمل را زمین بسوی خدای خود بنالید تا رسید اشک چشمش بسوی آسمان و آسمان
هم گریست تا آنکه رسید اشک چشمش بسوی عرش پس خدای تعالی بآسمان وحی فرمود که ایشان را سنگبار و به زمین وحی فرمود که فرو
برد ایشان را و در روایت اسحق بن حریث گوید زنی از من سؤال کرد که از حضرت صادق اذن خواهم بدا خل شدن او پس
حضرت آن زن را اذن داد چون داخل شد عرض کرد مرا خبر ده از حد لواط کننده با لواط کننده فرمود حد زنا کننده
است بعد فرمود چون روز قیامت شود میاورند آنها را در حالتیکه در بر ایشان باشد لباسی از آتش و شلواری از آتش
که بجوف ایشان داخل مینماید ستونها از آتش تا سر ایشان و در آتش میاندازند ایشان را ای زن اول کسیکه این عمل را کرد
قوم لوط بود پس مردان با مردان مشغول شدند و زنان بیمرد ماندند پس زنان هم با یکدیگر سحق کردند چنانکه با مردان میکردند میگوییم
کسیکه محزون کند او را گناهان بزرگ و از خواب گمراهی غفلت و جهالت بیدار باشد و نفس خود را در مهلکه معاصی غرق
و خوفناک ببیند در میان شکلها افتاده ببیند چنانکه در حق او حاضر و غایب گوید که آخر دواء عنت باید بسوی خدا توبه و استغفار
نماید که خداوند بخشنده هر کسی است که توبه نماید و ایمان آورد و خداوند فرموده در کلام مجید بدرستیکه خداوند غیر از شرک
همه گناهان را می بخشد بر آن کسانی که میخواهد بعد از آن سعی نماید بنزدیکترین وسیلهای مغفرت که آن گریستن است بر آن
بزرگوار که خداوند در شان او فرموده من دیده او هستم یعنی سید الشهدا ارواحنا له الفداه و زیارت قبر شریفش در حالتیکه بحق او
عارف و مشتاق او باشد پس کسیکه از گناه گذشته نادم باشد و بسوی خدا توبه کند و بآستانه او پناه برد و تضرع نماید بسوی
خدای عز و جل باید وسیله که شریف و بزرگ نزد خدا آمده بیکی از آنها خدای تعالی توبه او را قبول و گناهان او را می بخشد و چشم
او را رحم و پریشانی او را دفع میکند پس از اشخاصی باشد که عذرش قبول باشد هر گاه گوئی که کلام را کوتاه کن و تحقیق را تمام
کن و ذکر و اشکال را حاصل کلام را که در نزد دوست بدون اینکه بیایی بچیز دیگر پس چه میگوئی در باب جماعتی که صفات آنها را
ذکر کردی و احوال آن زانی آیا برای ایشان از بد عاقبتی امانی هست آیا با ایمان میمیرند و ولایت باقی میماند یا نه بعبارت
دیگر از تو در این مسئله فتوی میخواهم خصوصاً در باب ولد الزنا که اخبار بسیار در شان او وارد شده و قبل از این هم اشاره بآن
گذشت و در خبر است که راوی از حضرت صادق منقولست بدرستیکه حضرت نوح سگ و خوک را در کشتی سوار نمود و ولد الزنا را در
سوار ننمود ملخصی از ولد الزنا بدترست و از حضرت رسول مرویست که فرمود ولد الزنا شر ثلثه است این حدیث
میگوییم اصل علت و سبب در بودن میل و محبت این طایفه بحضرات ائمه طاهرین بجهة بودن میل اهلبیت رسول آنست
که صاحبان ذاتهای پاکیزه و انوار شعشعانیه قاهره هستند در عالم انوار در سایه عرش خدا با شجاعت و بودن محبت از ایشان
نسبت با شجاعت بعد از فکر و تدبر بسیار معلوم میشود که این هم شفقت خاصه ایست از شفقتهای خدای عز و جل بر اهل
بیت عصمت است پس چون درک نماید جماعتی از این طایفه رحمت و نعمت خدا را پس واقع میشود از ایشان گریه کردن بر
سید الشهدا ارواحنا له الفداه در حالتی که عارف بحق او باشند و او را دوست دارند یا اینکه حاصل میشود از ایشان زیارت

قبر شریف آنحضرت با دوستی و معرفت پس در آنوقت التفات و میل حضرات ائمه و حجج معصومین او محقق میشود از قبیل
بعرض و از این جهة توفیق خدا شامل میشود بر آن گریه کنندگان و زیارت کنندگان که باقی باشند بر ایمان و دوستی
حضرات ائمه از دنیا میروند و میگوییم بعبارت دیگر که فایز شدن شان با سعادت بعد از گریه کردن و زیارت نمودن
با وجود آنکه خمیره و طینت ایشان با آب شقاوت خمیر شده بود دعاء حضرات ائمه که در حق گریه کنندگان و زیارت
کنندگان کرده اند در حق ایشان شامل میشود چنانکه فرمایش حضرت صادق ع اللهم ارحم تلک الوجوه یعنی خدا
رحم کن بآن آنهائیکه در مصیبت ما جاری باشد خدایا رحم کن بآن آوازهای که بلند میشود در مصیبت ما و غیر اینها پس
عقل حکم میکند که ائمه با وجود آنکه معدن رحمت وجود و کرمند استثنا فرمایند آنها نیز اگر از این طایفه گریه کرده
و زیارت نموده اند از میان گریه کنندگان پس زمانیکه عقل این را در حق ائمه جایز نکند پس چگونه جایز باشد در
اجابت کردن خدای تعالی که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است پس از این تحقیق احوال همه این طایفه معلوم شد
حتی ولد الزنا هم اگر چه در شان او وارد شده آنچه اشاره بآن گذشت حتی آنچه از پیغمبر که حضرت صادق در
بیان آن فرموده که حضرت پیغمبر از لفظ ثلثه که در حدیث گذشت آنها نیز اگر اراده کرده که خلافت را غصب کردند
ولد الزنا شان ابو الشرور بود و هر گاه خواهی که بنوع دیگر تعبیر نمائی نقل شده که قسمی از اکسیر اعظم که حکما آنرا ماء الهی می
گویند و از خاصیت آن است چنانکه دیده ام که فلزات معدنی مشتعل را بمجرد اشاره میگدازد و منقلب بجنس خود
میکند یعنی بمجرد دیگه انسان آنرا با تمغذی اشاره نماید اگر چه میان آن و میان جای آتش بمقدار چهار قدم یا پنج قدم یا زیاده
مسافت بوده باشد پس زمانیکه این در امرهای طبیعیه جایز باشد و این اثر در آب زیبق که حکما آب الهی گویند محقق باشد
پس چگونه جایز نباشد در آنچه که سخن ما در آنست و بعبارت دیگر اشک چشم که برای سید الشهدا ارواحنا له الفداه جاری میشود در درجه بالاتر
کمتر از آب زیبق که بتدبیرات حکما درست شده بلکه سزاوار است که این اشک چشم را آب الهی بخوانیم که در عزای آن سرور
جاری میشود پس همه اینها را بگیر و غنیمت بشمار و قدرش را بدان بعد از این چیز دیگر از من سؤال مکن اگر بگوئی بلی امر
و تحقیق چنین است که گفتی لیکن میگوییم آیا از مخنث و دیوث و ولد الزنا و ولد حیض بعد از توبه کردن شان گریه
کردن و زیارت نمودن و اعطا میشود بطریقی که ذکر کردی یا نه زیرا که خدا و حجج معصومین ع میدانند که از ایشان گریه و زیارت
واقع میباشد هر کس همه آنچه که ما ذکر کردیم اخذ نماید میداند که حکم کردن بواقع شدن بهشت ضرر ندارد بلکه این نیز بعضی از امور
گذشته افاده مینماید پس بگیر همه کلام را بعد اشک چشم را که بر روی عزاداران سید الشهدا جاری میشود آب الهی نام کن و آنچه
که از اکسیرهای بزرگ بالاتر است بلکه اکسیر بزرگتر ملکوتی و کیمیای اشرف و عزیزتر لاهوتی نام کن و صلوات خدا بر محمد و آل معصومین
او و لعنت خدا بر اعدای ایشان و منحرف شدگان از ایشان و انکار کنندگان فضایل و مناقب ایشان و شک کننده در ایشان

مجلس سیم از مجلسهای خاتمه از کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادات در اشاره نمودن به بعضی از امور

که متعلق است باحوال بزرگان کفار و اولاد زنا از قاتلان اولاد پیغمبر مختار گو کسی که از پس دوران که یزید بعد از قتل سید الشهدا
بنوعی اظهار تکبر و تجبر نمود که از زمان آدم تا این زمان ملکی از جباران و طاغیان آن تکبر و تجبر نکرده هر کس خواهد
که بر آن تجبر دار باشد تا بسیار بر او لعنت کند یاد کند حکایت عمیر بن عامر همدانی را که بسیار جد و جهد نمود در خلاص
کردن مختار بن ابی عبیده ثقفی از زندان ابن زیاد و تفصیل آن چنین است چون کتابت او را عبد الله بن عمر برداشت
که بجانب یزید برد وارد دمشق شد نتوانست از بسیاری حراست و حفظ کننده کاغذ را بیزید برساند تا یکی از شیعه از
اهل دمشق که امام و پیشنمازی میشود و در مسجدی از مسجدهای دمشق با و گفت فردا لباس فاخر خود را بپوش و خود را معطر کن
و در آستین خود چیزی بگیر گویا که تو از عمال یزیدی پس رو بجانب یزید و بپوش نعلین سفید و عمامه سفید و به هیچ موضعی
در لباس سفید دیگر که ایشان ترا نمی شناسند دیگر و تا به هیزار اول میرسی دو سکو می بینی از زینت و چیزیکه بر آنها
از ابریشم سرخی گسترده شده و در هر دکه پانصد حاجب و در سر هر حاجب غلامی که او را با در زدن منع نکند و از آنها
و انهم گمک و سلام هم مکن زیرا که اگر ایشان از اسلام کنی میدانند که تو غریبی مانع میشوند پس به هیزار دویم داخل باش در آنجا هم دو دکه

هم دو دکه می بینی که در هر دکه دو بساط از دیبای سبز در آن دکه‌ها زیاده از شصد حاجب و در بالای سر هر حاجب غلام که او را
بادزن میزند پس بگذر و با ایشان متوجه مشو هم و سلام مکن هم و داخل شو دهلیز سیوم را پس باز دو دکه می بینی در هر دکه
بساطی از دیبای زرد و در هر دکه چهارصد نفر و در سر هر یک غلام که بادزن میزنند مولای خود را ایشان را هم
متوجه مباش و داخل دهلیز چهارم باش پس دو دکه می بینی در آنها دو بساط از وشی سبز و زرد و در روی هر بساط پانصد
نفر در بالای سر هر یک از آنها غلامی که مولای خود را بادزن میزند پس بگذر و با ایشان متوجه مشو دهلیز پنجم را داخل باش
باز دو دکه می بینی در آنها دو بساط از حریر سبز و زرد و در هر دکه شصد غلام در دستشان حربه‌های صیقل زده پس
بگذر و آنها را متوجه مشو داخل دهلیز ششم باش در اینجا هم دو دکه می بینی در آنها هشت نفر در دستشان عودی و ایشان
نشسته اند و کاری غیر شطرنج بازی ندارند و ایشان را متوجه مشو داخل دهلیز هفتم باش در اینجا که بر آن بساطی از خز
فرش کرده اند و هیچکس در آنجا نیست و هر که در آن بساط نظر کند عقل او زایل میشود و آنرا هم متوجه مباش و داخل
دهلیز هشتم باش در اینجا دو دکه می بینی در آنها یک فرش و دو بساط که بر حمیت [illegible] کیرا که آنرا بافته در روی
آن بساطها سه نفر است پس آنها بند حافظ صاحب طشتی که سر مبارک امام حسین نزد ایشان بود پس بگذر و متوجه
مباش و داخل دهلیز نهم باش پس دو دکه می بینی در هر دکه چهارصد نفر در دستشان قلمها و مدادها که خراجات
شهرها را مینویسند پس ایشان عمال یزیدند و در دکه دیگر می بینی چهارصد نفر غلام امرد در دستشان مجمره
و عود و کافور که معطر کنند حمام یزید را که در آن غسل کند داخل شو دهلیز دهم را دو دکه می بینی در آنها غلامی امرد که لباس سیاه
پوشیده همیشه گریه میکند و روزها روزه میگیرد و شبها عبادت میکند در حالت حزن پس آن ترا می بیند حاجت ترا بر
میاورد و بر تو پوشیده نماند که ما اینرا از نسخه کتاب ابی مخنف نقل کردیم و در نسخه دیگر از آن کتاب قصه مذکوره را به
طریق دیگر نقل کرده از اول آنچه ذکر کردیم تا اینجا و شاید منافات بسبب منافات تعدد مصنفات باشد زیرا برای
ابی مخنف دو کتاب است یکی صغیر و یکی کبیر پس در نسخه دیگر چنین ذکر کرده که چون بدر اول برسی و دهلیزی دراز می
بینی در طرف راست دو دکه و در طرف چپ دو دکه بر آنها بساطها از دیباج احمر و در هر دکه صد نفر حاجب می بینی در او از
سه صد حاجب پس داخل شو و با ایشان سلام مکن پس ترا از بعض غلامان خیال مینمایند از بسیاری آنها که میایند
و میروند پس کسی ترا متوجه نباشد چون داخل در دوم باشی خانه بلندی می بینی و از هر دو طرف دو دکه و در هر دکه صد
غلام و برای هر غلام خادم سقلابی که بادزن میزنند و شمشیرها در دیوار افکنده پس داخل شو و با ایشان سلام مکن بعد بیایی
بخانه بلندی و دهلیزش دراز تر از اولی و در آن دو دکه و بر هر دکه بساطی از حریر زرد و در هر دکه مقدار دو صد غلام ساده چهار
که [illegible] دیباجه کرده بودند در بالای سر هر غلام خنجر خادم [illegible] که بادزنها طلا ایشان را بادمیزنند از ایشان هم بگذر و متوجه
ایشان مشو بعد بدهلیز چهارم داخل شوی و در آن هم دو دکه می بینی در روی هر دکه بساطی از وشی زرد در هر دکه زیاده از
صد غلام سیاه ساده رخسار در بالای سر هر یک از ایشان غلام که بادزن میزنند پس بگذر و متوجه ایشان مشو بعد بیایی
بدهلیز پنجم در آنهم دو دکه در روی آنها فرش حریر و در آن بساطها قومیکه ایشان را طشتیه میگویند ایشان آنهایند که سر مبارک
امام حسین را پیش یزید لعین آوردند در طشتی از طلا و ایشان زیاده از پانصد نفر هستند در دستشان حربه‌ها کشیده
و ایشان غیر از لهو و لعب کاری دیگر ندارند پس از ایشان هم بگذر بعد بیایی بدهلیز ششم در اینجا دو دکه بلند می بینی و فرشی
از زر طلا و در آن بساط زیاده از پانصد غلام و ایشان خواص یزید لعین هستند با ایشان هم متوجه مشو بعد بدهلیز هفتم
برو و در اینجا جماعتی را می بینی که در روی بساطی نشسته اند که بافنده آن بساط زحمت بسیار کشیده و چشم بر هم نهاده از غرایب
صنعت و دقت که هر مرغ و وحش که خدا خلق کرده در آن بساط صورتش دارد اصلا متوجه مشو که اگر متوجه آنها باشی از تو
شک مینمایند که این غریب است و ایشان آنهایند که سر مبارک امام حسین را بر یزید لعین بردند از ایشان هم بگذر بعد بیایی

بدهلیز

بدهلیز هشتم اینجا از خادمان خالی می بینی و در اینجا صورتهای تخته و سقفها می بینی که با آب طلا مذهب کرده اند با زحمت
بسیار بعد میروی بسوی خانه بلندی که چهل ذراع در چهل ذراع بلندیش باشد در اینجا بساطی می بینی در درازی خانه و عرض آن
بعرض خانه که بافنده آن رنج بسیار کشیده یکپارچه و مملو است از زر شتر مرغ باطنش از حریر و از صدر خانه تا در
حمام که ملعون پا بر زمین نگذارد پس در نزد خانه ساعتی توقف کن تا آنکه آفتاب طلوع نماید پس در آن وقت
غلام زیبایی بیرون آید در برش قبایی از دیبای سرخ و در سرش عمامه حسنی و در پایش چکمه‌هایی از پوست سیاه
و در دستش مجمره که از نقره که در آن عود و عنبر میسوزانند تا آنکه یزید بیرون بیاید بحمام آن غلام بخور میسوزانید بعد از آن
غلامی خارج باشد لباس او هم مثل لباس اولی و در دستش کوزه پر از گلاب و مشک و عنبر تا در وقت بیرون
آمدن یزید لعنه الله از حمام از این باب باو بیفشاند بعد غلام سیم زیبا روی گویا که ماه تابان است در بر او قبا از دیبای
سیاه گشاده نبسته در سرش عمامه سیاهی و در پا پاپوش کفشی از دیبای سیاه پس آن غلام چون ترا ببیند بنزد تو بیاید و از
تو سوال میکند حال ترا و حاجت ترا بر آورد زیرا که او از دوستان امام حسین است که از روز شهادت آن حضرت
سیاه پوشیده و او است که سر امام حسین را بعد هزار دینار خریده بکربلا فرستاد که روزها را روزه میدارد و شبها
بعبادت میکند و با آن [illegible] زنجیر بگردن بند درست میکند در هر روز گردن بندی با پانصد درهم [illegible] میشد و انفاق
میکند بعض آن را [illegible] بر فقرای شیعه و از مال یزید چیزی هرگز نمیخورد و غلام در حرم یزید [illegible]
[illegible] میکند و [illegible] دولت میدارد که بر مفارقت او خشم او هرگز تاب ندارد و همه نایبان
[illegible] بسبب محبت یزید او [illegible] بینی او را [illegible] از حریر [illegible] پس چون او را بینی
بسوی او بشتاب و دستهای او را ببوس و این کاغذ را باو بده و بگو که من از شیعیان حسینم عمیر [illegible] و آنچه
[illegible] کرده بود [illegible] آوردم آمدم بخانه یزید لعنه الله در همه آنچه شیخ بمن تعریف کرده بود همه را دیدم پس دهلیز بدهلیز
میگذشتم تا رسیدم بدهلیز هشتم و بساط را دیدم خواستم که در نزد آن بایستم و آنرا نظر کنم پس سخن شیخ بیادم آمد که
بگذر و متوجه مشو ناگاه [illegible] گفت [illegible] بسیار داخل میشوند با همگان بعضی او را گفت و اگر تو خانه [illegible]
و فراش و خادم باشد برای هر یک از آنها خادمی باشد بحسب حال او و چگونه بسیار باشد داخل شدن بآنخانه پس
گذشتم و ایشان را متوجه نشدم تا رسیدم بصحن خانه طولش چهل ذراع و عرضش و بلندیش هم چنان و در آن یکباره
افکنده بودند که رنج بسیار کشیده بود دستهای صاحب صنعتش از تصویرها که در آن نقش کرده بود و آن بساط از در قصر یزید
بود تا در حمام تا در دهلیز و این بساط بر پشت مرغ پر بود و پر گنجشک هند و باطنش از حریر زرد بود تا یزید بزمین نرسد
و در وقت حمام رفتن عمیر گوید مثل آن بساط را هرگز ندیده بودم پس حیران شدم در عمل و سلطنت آن لعین من در آنجا ایستاده
بودم ناگاه دیدم دو غلام در دستشان مجمره که بخور میسوزانند که گذشتند سوی حمام و یزید داخل حمام شد تا صبح طلوع نمود
پس قدری نگذشت که غلامی آمد مثل او در خوبی و زیبایی ندیده بودم در بر او قبایی از دیبای سیاه گشوده نبسته و در سرش عمامه
سیاه و در [illegible] و در دستش مندیلی از حریر چون مرا دید بسرعت بسوی من آمد و مرا گفت لا اله الا الله محمد رسول
الله کجا بودی ای عمیر مدت هفده روز است و چه چیز ترا تا حال تأخیر انداخته قسم بخدا شب و روز در اضطراب بودم و منتظر
تو بودم پس او را گفتم ای مولای من تو از کجا دانستی که اسم من عمیر است و که ترا خبر داد که من هفده روز است داخل دمشق
شده ام و حال آنکه من ترا و تو مرا قبل از امروز ندیده ایم پس گفت ای عمیر بدرستیکه مدت هفده روز است که مولایم حضرت امام
حسین را در خواب دیده ام و خبر ترا بمن داده و مرا وصیت فرموده بر آوردن حاجت تو پس من عرض کردم ای
مولای خود او کجا است تا من بروم نزد او فرمود تو برو او خواهد آمد نزد تو و بدان که جدم رسول خدا فردا در قیامت ترا اجر [illegible]
و ترا او را شفاعت میفرماید و شما هر دو در جنت نعیم در پیش من [illegible] شیعیان مخمور میشوید زیرا که شیعیان خود را در پیش خدا باز داشت
و عرض میکنم اینها است آنهایی که مرا [illegible] یزید [illegible] کرده اند بعد [illegible] گریستم من نیز گریستم ما در این حالت بودیم که ناگاه

خدم یزید رسید بعض از ایشان کوچک و بعضی بزرگ و ایشان زیاده از شصد نفر غلام بودند با قباها یا دکمه‌های زرین
و در دستهای ایشان عمود ناگاه یزید کافر زندیق رسید در برش لباس و بعضی بندها گشوده و در سرش عبائی سرمه بطلا
و در پایش نعلین از طلا و بندهای از لولوء تر و نقره سفید باطنش از حریر و عصا از طلا مکلل کرده بود که بر آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله و در نسخه دیگر که ناگاه یزید ملعون رسید در برش پیراهن دیبقی و عمامه خز سیاه و شلوار
از حریر سفید و در سرش کلاهی از طلای سرخ که بانواع جواهر و لعل مرصع بود و عبای دیبقی سفید پوشیده بود و میانش را
بکمری از طلای سرخ بسته بود و در پایش دو نعلین که بندهای آن از یاقوت که مشبک بود با لولوء تر و در دستش
عصائی از طلا بر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله و یزید بن معاویه خلیفه رسول الله که خداوند رو او را در دنیا
قبل از رخ زشت سیاه نمود زیرا که در دنیا سیاه رو قبل از آخرت باو رو نمود لب بالا شق و در روز دو چشمی داشت مثل زهر چرک
و خون از او جاری دهن و بینه گشاده بود عمیر گوید چون آن لعین را دیدم مولایم امام حسین بخاطرم آمد پس نظر میکردم
سلطنت و تجبر او بعد غلام کاغذ را از من گرفت و با دستمالی که در او بود آن عنبر استقبال کرد قبل از داخل شدن بحمام
گفت الخلیفه وقت ورزان آیا مرا در دنه (؟) تو قسمی هست که قسم خورده بحق مردیت که در هر روز سه حاجت مرا
بر آورده نمائی گفت بلی گفت آیا از آن وقت که مولایم امام حسین کشته شده حاجتی از تو سؤال کرده‌ام گفت نه بلکه
گفت حاجت تو چیست گفت حاجت من آنست که این کاغذ را بخوانی و جوابش را رد نمائی و انصاف فرمائی آنچه در آن
هست عمیر گوید چون در پیش لعین ایستادم و باو نظر کردم دیدم آن لعین کریه رو و قبیح منظر و سیاه رنگ ابله دار است یعنی
لسیدرشت (؟) که در او صفتی و خصلتی از صفات و خصال پادشاهان نبود بلکه صفتهای او مانند صفتهای غلامان بود و در نسخه دیگر
غلام آن لعین را ندا کرد ای یزید پس آن لعین فی الفور ایستاد پس گفت چه میگوئی گفت ای سید من آیا تو با من عهد نه کردی که در هر روز
سه حاجت مرا برآری گفت بلی تا آخر پس چون یزید کاغذ را از غلام گرفت و گشود و خواند و معنایش را دانست گفت این کاغذ
از عبدالله پسر عمر خطاب است که از من خلاص شدن داماد خود مختار را سؤال کرده که من بنویسم بعامل خود عبیدالله ابن زیاد تا او را از
زندان خلاص کند عمیر گوید بعد بمن متوجه شد گفت یا شیخ تو از شیعه امام حسین هستی گفتم من مردی هستم که عبدالله بن عمر مرا اجیر
گرفته که این کاغذ را بتو بیاورم با این توجیه گوید باز گردم توجه را و در آن بود موی عاتکه و دختران او پس چون بآن نظر کرده
رنگش زرد و صورتش تغییر یافت و سر خود را حرکت داد غلام گفت یا خلیفه از او چه ضرر بتو میرسد هرگاه از شیعیان حسین باشد
یا نباشد تو جواب او را بده و مهر کن این کاغذ را یزید گفت من پنجاه سال خراج عراقین را بتو بذل مینمایم اما مختار را از زندان بیرون
نمیکنم غلام گفت منت آنرا بر من و عبدالله بن عمر بگذار و در نسخه دیگر بعد متوجه شد بسوی غلام گفت بر آورده کردم حاجت ترا قسم بخدا
دوست میداشتم که از من دویست هزار دینار میخواستی اما خلاص شدن مختار را نخواستی لکن در روا کردن این حاجت دو امر را جمع
کردم یکی عبدالله بن عمر و دیگری که انعام کردم تو حق ترا ادا کردم پس امر نمود در آن وقت کاتب خود را که بنویسد بابن زیاد که مختار را از
زندان خلاص کند و گرامی دارد و اذیت را از او دفع نماید و باو احسان کند و او را بمدینه بسوی عبدالله بن عمر با اعزاز و اکرام روانه کند و او را
سی هزار درهم عطا کند و بعمیر پنج هزار درهم داد و میگویم مقصود من از ذکر این روایت در اینجا اولا تنبیه بود بر حقارت دنیا
که اگر دنیا از نزد خدا عز و جل مقدار پشه قدر و منزلت بود هر آینه مثل یزید زندیق کافر را که جیره نش (؟) از آب زنا بود شربت آبی نمیداد
کجا است این سلطنت و دولت بزرگ که باو داده بود و ثانیا نفع گریستن و نوحه کردن بر سیدالشهدا ارواحنا له الفداء که هرگز
نباشد بر این روایت در این باب پس بسیار ذکر کنند و بخوانند آنرا در مجلس تعزیه‌ها تا یاد نمایند گریه کنندگان آن بدنهای پاکیزه و جسدهای
شریفه را از عترت حضرت رسول در حالتیکه بخون آلوده در زمین کربلا مانند قربانی افتاده بودند که آفتاب بر ایشان میتابید
و باد بر آنها میوزید خصوصا بدن حبیب خدا و پسر حبیب خدا که گریست بر او زمین و آسمان بلکه هر چیزی که دیده میشود و دیده نمیشود از
مخلوقات خدا و نوحه کرد بر او ملائکه و روحهای اخیار و مانند نوحه کردن زن فرزند مرده و حوریان در قصرها در جنات علا و نوحه کرد
بر او جن آشکارا در هر روز تا مدت یکسال تمام در بالای قبر پیغمبر و ثالثا بیم برای لعن بسیار کردن بر یزید زندیق کافر بیان که اجر خوب و ثواب بزرگ
در بر آورده شدن حاجتها و مطلبهای دنیویه و اخرویه را میخواهد بسیار لعنت کند بر این کافر با تابعان و یاران او و آنکس را که بنای ظلم او را

گذاشت خصوصا در وقت یاد آوردن تعطیل احکام و ضایع شدن آثار اسلام و آشکار شدن گناهها در میان بندگان پس آن
کافر زندیق حلال را حرام و حرام را حلال نمود و عترت پیغمبر را شهید کرد و حرم او را اسیر نمود و مباح کرد خون اهل بیت و
مدینه را و سه هزار نفر از صحابه و اولاد مهاجرین و انصار را کشت در روز حره و مدینه طیبه را خبیثه خواند و کعبه را
خراب کرد و بسوخت آنچه در آن بود و آشکار شراب خواری مینمود و جمع کرد میان دو خواهر و در قصیده خود نبوت را
انکار نمود در آنجا که گفت لعنه الله لعبت هاشم بالملک فلا خبر و هم چنین در وقت گوش دادن باشعار لهو و لعب
یا در وقت خواندن آنها بر این کافر شعر میگفت که هر که بر قصاید او خبردار باشد پس بسیار لعنت کند بر او از برای
خودت شعر او و از برای اینکه کفر خود را آشکار میکند و از برای اینکه اظهار میکند عشق رسانیدن خود را به بعض محرمهای خود که
عمه اش بود بلکه ظاهر میکند که با عمه اش زنا کرده و از جمله اشعارش اینست که در شان حضرت حیدر کرار امیرالمؤمنین
گفته در شرح قصیده ابی فراس نقل کرده که روزی نزد آن لعین دو شاعر آمدند که هر دو از شیعیان امیرالمؤمنین بودند
پس آن لعین ایشان را گفت هر یک از شما بدون فکر در مدح علی شعری بگوئید پس ایشان گفتند میخواهیم اول تو خود
شعری بگوئی پس یزید ملعون در همان حال بدون فکر گفت خیر البریة بعد احمد حیدر والناس ارض والوصی سماء
یعنی بهترین مردم بعد از پیغمبر حیدر است و مردم بمنزله زمین است و وصی بمنزله آسمان است پس یکی از شاعران گفت
و مناقب شهد العدو بفضلها والفضل ما شهدت به الاعداء یعنی مناقب آن سرور مناقبی است که دشمنان بفضل
او شهادت میدهند و فضیلت آنست که دشمنان آن بشهادت کنند و دیگری گفت کملیحة شهدت لها ضراتها
والحسن ما شهدت به الضراء یعنی فضیلتهای آن سرور مانند زن ملیحه است که زنان معاندان و بر آن شهادت میدهند
و خوبی و زیبائی آنست که زنان معاند آنرا بشهادت دهند تذییلات در بیان بعضی از امور ضروری است تذییل الاول
در اشاره نمودن بعضی از مطالب که متعلق است بآنچه که روایت گذشته شامل آنست پس بدانکه محبت و دوست آل رسول
را لابد است که او را همت عالی و عزم جزم باشد در مواظبت و مداومت بر پا نمودن تعزیه جناب سیدالشهدا
و نوحه کردن و گریه کردن بر او و ظاهر کردن این امر بزرگ که از کارهای بزرگ خدا است تا تواند مضایقه نکند و هم چنین
در قضای حاجت مؤمنین و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین و گریه کنندگان و نوحه کنندگان بر سیدالشهدا
سعی بسیار نماید اگر چه بخدمت نمودن کافر زندیق ظالمی باشد پس لابد باید خدمت آن کافر ظالم بکند بجهت فضل حوائج
مؤمنان بلکه این واجب کفائی است بلکه در بعض مقام واجب عینی است پس هر که خواهد اینرا بصورت معنویه ببیند
پس باید فکر بکند در آنچه گذشت از احوال آن غلام در روایت گذشته با وجود آنکه بعد از شهادت سیدالشهدا شب و روز
نوحه و گریه مینمود و اقامه عزای آن سرور میکرد و رنگش زرد و احشای او از کثرت مصیبت حزن سوخته بود و روزها را روزه
میگرفت و شبها را عبادت میکرد و بدست خود کار میکرد و بعضی را از کسب خود بر خود مصرف مینمود و مابقی را بر فقرای شیعه
میداد و بهر قدر میتوانست در قضا نمودن حاجت مؤمنان و دفع ظلم از ایشان مینمود و او باعث شد که مختار بن ابی عبیده
ثقفی از قاتلان امام حسین را بجهنم واصل کرد که قلبهای مؤمنین را ساکن و سینه‌های ایشان را شفا داد خداوند آن غلام را جزای
خیر دهد و او را از جمله شهدای کربلا گرداند چنانکه از خطاب نمودن بسیدالشهدا الخطاب یا لیتنی کنت معک یعنی کاش
روز عاشورا در خدمت تو بودم پس فایز میشدم بفایز شدن بزرگ و مثل آن غلام اگر چه بسیار اندک پیدا شد بلکه هرگز یافت
نمیشود مگر اینکه در هر عصری در دربار ظلام و جباران کسی یافت میشود که با آن غلام شبیه باشد از بعض وجوه و این بحکم حدیث صریح
که از حضرت امام رضا در روایت ابن ولید گوید در روایت محمد ابن اسماعیل بن بزیع قال ابو الحسن الرضا ان لله تعالی بابواب
قال ابو الحسن الرضا ان لله تعالی بابواب الظالمین من نور الله به البرهان و مکن لهم فی البلاد لیدفع بهم عن
اولیائه و یصلح بهم امور المسلمین الیهم ملجأ المؤمنین من الضرر و الیهم یفزع ذوو الحاجة من شیعتنا بهم یؤمن
الله روعة المؤمن فی دار الظلم اولئک المؤمنون حقا اولئک امناء الله فی ارضه اولئک نور الله فی رعیتهم یوم القیمة
و یزهر نورهم لاهل السموات کما تزهر الکواکب الدریة لاهل الارض و اولئک من نورهم نور القیمة تضیئ بهم القیمة

برغی

یعنی خدا تعالی کسی که هست در ظلمات که نورانی میسازد خدا با و برما زرا و ایشان را در شهرها برقرار نماید تا دفع نماید بسبب ایشان
بلا و بیابان خود و امرها مسلمانان را بسبب ایشان اصلاح نماید کوه‌ها ایشانند پناه آوردن مؤمنان از ضرر و با ایشان پناه میبرد
صاحبان حاجت از شیعیان ما بسبب ایشان خاطر جمع سازد خدا ترس مؤمنان را و از ظلم ایشان حقا مؤمنان هستند
و ایشان امینان خدایند در زمین او و ایشانند نور خدا در میان رعیت ایشان روز قیامت و درخشنده میشود نور ایشان
بر اهل آسمان چنانکه نور میاندازد ستاره در آسمان صاحب نور بر اهل زمین و ایشان از نور ایشان است در روز قیامت روشن میشود
بسبب ایشان قیامت قسم بخدا ایشان خلق شده اند برای بهشت بسبب ایشان پس گوارا باد ایشان را آنچه بریکی از شما هرگاه خواهد برسد
همه آنها میگوید عرض کردم خدا مرا فدای تو گرداند بچه چیز میرسد فرمود با ایشان باشد پس شاد میشود بر ما ایذا رسیدن ما و اهل کردن شادی بر ما
مؤمنان از شیعیان ما پس از ایشان باش ای محمد و مؤید است آنچه در ترجمه عبد الله بن سنان بن طریف مولای بنی هاشم
و بعضی نجاشی گویند و بعضی مولای بنی عباس میگویند که خادم منصور دوانیقی و مهدی و هادی و رشید بود از خلفای بنی عباس
از اهل کوفه است ثقه بزرگیست از اصحاب ما که باتفاق علمای ما او را در خزینه طعنه نمیزنند از حضرت صادق و امام موسی کاظم روایت
کرده خلاصه با وجود اینکه با این پادشاهان بنی عباس خزینه دار بود در طایفه امامیه بزرگ شان و جلال و را انکار نمینمایند
و حضرت صادق در باب او میفرمایند اما آنه یزید علی السن خیرا یعنی او میافزاید بر سن خود خیر را این بود حدیث و شبیه عبد الله بن
سنان است علی بن یقطین و غیر او خلاصه از کلام امام رضا معلوم میشود که مثل این اشخاص در هر عصر یافته میشود بعد پوشیده نماند
بر تو که آنچه از قول آنعلام در این روایت معلوم میشود که بعبیر کنیه بهذه تشبیه قبل برای مولایم امام حسین را در خواب دیدم و مرا
باین امر فرمود و وصیت کرد که مختار ابن ابی عبیده ثقفی را از خدا تعالی و حجة المعصومین شان بزرگی هست و دلیل و اصحیت
چنانکه بعضی بسیاری از علماء که در فنون احادیث مهارت دارند و در کثرت احادیث را بتطلب مؤیدات بدان که در شأن
مختار سخنها و اخبار مختلف وارد شده و بسیار از اصحاب بر آنست که او از خیار است و زیارت کننده او را اجر
بسیار است بلکه ترک کننده زیارت او خوب نیست و شیخ بزرگ جعفر بن محمد بن نما رساله در این باب نوشته و آنرا شرح
الثار نامیده میگویم از بعض کلمات این شیخ بزرگ در اوایل آن رساله است که مدتی من مطالعه او را این حرف کردم زیرا
که او سبب خاموش شدن آتش مصیبت سید المرسلین و روشنی دیده حضرت امام زین العابدین گشته و همیشه گذشتگان
از زیارت مختار و اظهار فضیلت او دور میشدند مثل سوسمار که از آب دور میشود و در حق او اعتقاد داشتند که امامت
جناب محمد حنفیه قایل بود و زیارت قبر او را ترک کردند و از این غرابت بخدا امید است با وجود اینکه قبر مختار در نزد جامع
کوفه است و قبه آتش در وقت بیرون شدن از قلعه مسلم بن عقیل مانند ستاره درخشنده است از علم تقلید عدول کرده
و فراموش کردند آنچه او بقاتلان سید الشهدا کرد و حال آنکه او در راه خدا جهاد حق کرد و حضرت امام زین العابدین
از او بسیار خوشنود بود و مناقب او را ترک کردند و محمد بن حنفیه ارجمند تر از حضرت سجاد بزرگ بود با وجود این
در همه اوقات آنسرور را بخود مقدم میداشت و بدون خواهش آنحضرت حرکتی نمینمود و تکلم نمیکرد مگر با آنچه رضای
او بود و اطاعت میشود آنسرور را مانند اطاعت رعیت بر والی و تفضیل میداد بر خود مثل تفضیل و زیادتی سید بر
خادم و بنده دلالت دارد بر این آنچه روایت شده از ابی بصیر عالم الاهواز که با مامت محمد بن حنفیه قایل بود گوید سالی
بحج رفتیم پس ملاقات کردم با امام خود پس روزی در خدمت او بودم که غلام جوانی رسید پس او را سلام داد پس محمد بن
حنفیه برخاست و آن غلام را در بر کشید و میان دو چشمانش را بوسید و او را سید خواند بعد از آنکه غلام رفت جناب
محمد برگشت پس عرض کردم آیا احتساب مشقت خود را از خدا خواهانم فرمود چرا این را میگویی عرض کردم برای آنکه ما را امام معترض من
الطاعة میدانیم شما با جوانی برمیخیزید و او را در بر میگیری و او را سید میخوانی فرمود آری قسم بخدا او است امام من پس عرض
کردم کیست او فرمود حضرت علی بن حسین برادر زاده من است بدان که من در امامت با او منازعه کردم پس اقرار فرمود

میشوی که در میان من و تو حجر اسود حکم باشد پس من گفتم چگونه حجر را حکم مینمایم و حال آنکه او جماد است پس فرمود هر آینه امامیکه
حجر جماد با او تکلم نکند او امام نیست پس من از سخن او حیا کردم گفتم که حجر الاسود در میان من و تو حکم باشد پس آمدیم نزد حجر
و نماز کردیم و متوجه حجر شدیم پس او بحجر فرمود که سؤال میکنم از تو بحق آنخدائی که ودیعت نهاده در تو عهد و پیمان بندگان
را که شهادت دهی برای ایشان بوفا کردن تا خبر دهی بامامت هر یک از ما و او را امامت است پس قسم بخدا حجر به
تکلم آمد و مرا گفت یا محمد تسلیم کن امر امامت را بسوی برادرزاده خود پس او از تو بامامت سزاوارتر است و او امام
است و حرکت کرد خیال کردم که او میافتد پس بامامت او گردن نهادم و طاعت او را بر خود واجب شمردم
ابو بصیر گوید از نزد او برگشتم و بامامت علی بن حسین معتقد شدم و مذهب کیسانیه را ترک کردم و از ابی بصیر روایت
شده گوید که شنیدم از حضرت امام محمد باقر فرمود که ابو خالد کابلی جناب محمد حنفیه را همیشه خدمت مینمود و در امامت
او شک نمیکرد تا اینکه روزی بخدمت او آمد عرض کرد فدای تو گردم مرا در خدمت تو حرمتی و محبتی است ترا قسم
میدهم بحرمت خدا و رسول خدا و امیر المؤمنین آیا خبر نمیدهی مرا که تو کی امامی که خدا طاعت ترا بمخلوقات واجب کرده
فرمود یا ابا خالد مرا قسم بزرگی دادی امام برادرزاده من علی است بر من و بر همه مسلمانان چون ابا خالد سخن جناب محمد را
شنید آمد بخدمت علی ابن حسین پس اذن خواسته داخل شد حضرت او را فرمود مرحبا بتو یا کنکر چرا بزیارت ما
نمیآیی پس ابو خالد چون این سخن را شنید بسجده شکر افتاد و عرض کرد حمد مر خدا را که بقدر مرا موت نداد که امام خود را شناختم
امام خود را عرض کرد بجهة آنکه شما مرا بنامی خواندید که غیر از مادرم کسی آنرا نمیدانست تا حال امر خود را ندانسته بودیم و مدتی جناب
محمد حنفیه را خدمت نمودم و در امامت او شک نمیکردم تا قسم دادم او را پس مرا بسوی تو دلالت کرد که آنسرور امام منست بر تو
و بر همه مسلمانان. میگویم بعد از آن شیخ ابن نما ذکر کرده حمله های محمد حنفیه را در صفین که امیر المؤمنین او را امر کرد
بحمله نمودن بعد از حمله و سخن محمد را که بر پدرش عرض کرد این برادران من حسن و حسین را هیچ امر بحمله نمیفرمائی حضرت
سر او را بوسید و فرمود ای فرزند تو پسر منی و اینها پسران رسول خدا اند چگونه آنها را بجنگ فرستم عرض کرد پدر خدا مرا
فدای تو و ایشان کرداند بعد از این روایت شیخ میفرماید هرگاه رای جناب محمد حنفیه چنین باشد چگونه از طاعت او
بیرون میشود و در اسلام تجاوز کند با وجود اینکه میدانست که حضرت امام زین العابدین صاحب خون و طلب کننده خون
شهداست پس مختار حرکت نکرد مانند پادشاه مطاع پس دشمنان خدا را بجهنم واصل کرد و لغزیدن رای خود جمع کرد که بکوش
کسی از عرب و عجم رسیده و ابراهیم اشتر هم در همه آنها شریک او بود و ابراهیم که در اعتقاد و دین و یقین او شکی نیست با
مختار در همه امر موافق بود این بود کلام ابن نما میگویم اخبار بسیار در مدح و ذم و احوال مختار وارد شده نزدیک که بحد
تواتر برسد از آنجمله روایتی است که ابن عقده روایت کرده که حضرت صادق و او را رحمت میخواند و از آنجمله است که روایت کرده
کشی از حمدویه از یعقوب از ابن ابی عمیر از هشام بن المثنی از سدیر از ابی جعفر لا تسبوا المختار فانه تا آخر که فرمود مختار را
سب نکنید که او قاتلان ما را کشت و خون ما را گرفت و زنان بیوه ما را بشوهر داد و در وقت عسرت در میان ما مال قسمت نمود
این حدیث و بنظر فقیر اجماعی از مشاهیر پسندیده و نظر کردن بعضی در این باب بیجا است از آنجمله است آنچه روایت کرده
عبد الله بن شریک در حدیثی از حضرت باقر فرماید سبحان الله خبر داد مرا پدرم قسم بخدا که مهر مادرم از وجهی بود که مختار با خبر
بود آیا خانه های ما را مختار بنا نمود و قاتلان ما را نکشت و قصاص ما را نگرفت پس خدا او را رحمت نماید تا آنکه آنحضرت در
آخر خبر سه مرتبه مختار را خطاب کرده فرماید خدا رحمت کند پدرت را که نگذاشت حق ما را در نزد احدی مگر آنکه او را جست قاتلان
ما را کشت و خون ما را طلب کرد و از آنجمله خبر عمر بن علی بن حسین است زمانیکه سر عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد را آوردند گوید
آنسرور سجده شکر خدا را نمود و فرمود حمد مر خدا را که خون مرا از اعدای ما گرفت و خدا مختار را جزای خیر دهاد و در خبر جارود
بن منذر از حضرت صادق که شانه نزد و خضاب نکرد از کثرت مصیبت زن هاشمیه تا اینکه مختار سر قاتلان حسین را فرستاد
و در روایت اصبغ گوید رأیت المختار علی فخذ امیر المؤمنین دیدم مختار را در بالای زانوی امیر المؤمنین که دست مبارک خود
بسر او میکشید و میفرمود یا کیس یا کیس و در رساله ثار که شیخ بزرگ ابن نما جمع کرده روایت کرده مرزبانی بسند خود از

از جعفر بن محمد بن صادق که فرمود ما اکتحلت هاشمیة که زن هاشمیه سرمه نکشید و خضاب نکرد و پنج سال دود از خانه های هاشمی
بلند نشد تا اینکه ابن زیاد ملعون کشته شد و از عبد الله بن محمد بن ابی سعید از ابی العینا از یحیی بن ابی راشد
گوید که فاطمه دختر علی فرمود که زنان ما خضاب نکردند و میل سرمه در چشم خود نکشیدند و شانه نزدند تا آنکه مختار فرستاد
سر عبید الله بن زیاد را لعنه الله میگویم که فاضل استرآبادی بعد از آنکه در کتاب وسیط در رجال خود اخباریکه دال
بود بر مدح مختار و خوبی حال او ذکر کرده گفته در مذمت مختار هم احادیث وارد شده یکی از آنها آنست که محمد بن حسن و عثمان
بن حامد روایت کرده اند از محمد بن یزداد الرازی از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از عبد الله بن مزخرف از حبیب خثعمی
از ابی عبد الله قال کان المختار یکذب علی علی بن الحسین یعنی فرمود که مختار تکذیب میکرد بر حضرت علی بن الحسین
و این حدیث است حسن الطریق و متنش انکار و از سعید بن عبد الله روایت شده گوید که خبر داد مرا محمد بن خالد طیالسی
از عبد الله بن ابی نجران از ابن سنان و گفت که حضرت ابی عبد الله فرمود انا اهل بیت صادقون یعنی ما اهل
بیت راستگویانیم خالی نمیباشیم از کذابی که ما را تکذیب میکند پس ساقط میباشد در نزد مردم راستی ما بکذب
او در باب اینکه فرمود که حضرت ابی عبد الله الحسین بن علی مبتلا گشت بمختار این بود حدیثی میگویم که در سند این حدیث
این خبر که باعث طعن باشد ندارد بلکه او هم از حدیثهای حسن است زیرا که طیالسی اگرچه صاحب صحیح نیست الا اینکه
او از شیخ اجازه است و بسیار روایت کردن سعد بن عبد الله از او دلالت میکند موثق بودن او و خلاصه تصریح
کردن استرآبادی بحسن طریق در خبر اول و سکوت کردن او در سند این خبر بجا نیست بعد دو خبر دیگر هم ذکر کرده
لکن سند آنها ضعیف است پس یکی از آن دو خبر از یونس بن یعقوب روایت کرده از ابی جعفر قال کتب المختار بن
ابی عبیدة الثقفی الی علی بن الحسین الخ یعنی فرمود نامه نوشت مختار بن ابی عبیده ثقفی بعلی بن الحسین و از عراق
هدیه ها باو فرستاد چون کماشتگان مختار هدیه ها برای آنحضرت رسیدند غلام داخل شد که اذن دخول برای ایشان
بگیرد پس رسول حضرت بسوی ایشان آمد و گفت مولایم فرمود که از در سرای دور شوید که من هدیه های کذابین
را قبول نمیکنم و کاغذ او را نمیخوانم و روایت دیگر را از عمر بن علی نقل کرده که ان المختار ارسل الی علی بن الحسین الخ
یعنی مختار بخدمت حضرت علی بن الحسین بیست هزار دینار فرستاد پس قبول فرمود آن دنانیر را و بنا نمود با آن خانه
عقیل بن ابیطالب و خانه سایر بنی هاشم را که خراب شده بود گوید بعد از آن چهل هزار دینار بخدمت آنحضرت فرستاد
بعد از اظهار کردن آنچه که ظاهر کرد آنرا پس حضرت آنرا رد فرمود و قبول ننمود بعد از آن فاضل استرآبادی گوید مختار آن
کسی است که دعوت نمود مردم را بسوی محمد بن علی بن ابیطالب که ابن حنفیه بود و او را کیسانیه نامیدند یعنی مختاریه و چون
لقب او کیسان بود و جهت آنکه صاحب شرطه آن که کنیت او ابا عمره بود و نامش کیسان بود و بعضی گویند که سبب نامیده شدن به
کیسان آنست که کیسان که غلام علی بن ابیطالب بود او را بطلب خون امام حسین واداشت نمود تا آنجا که گوید آنکه ظاهر میشود
مر از کتب او و اعتماد نکردن بر روایات او خذلان او و دانا تر است میگویم کسیکه از زیرکی بر فطرت راست باشد
و در علوم عقلیه و نقلیه مهارت داشته باشد میداند اخباریکه دلالت مینماید بر مدح و خوبی احوال مختار چه قدر ترجیح
دارد باخباریکه دلالت بر مذمت او میکند چه قدر که شک در آن راه نیست پس اخباریکه دلالت بر مذمت مختار دارد
بعد از آنکه فرض کنیم که از ائمه طاهرین وارد شده نیست مگر بطریق اخبار خارجه که شامل باشد بر بقیه خبرهای که دلالت
بر مذمت مینماید بطریق عامه است و مبنی شده مگر در خلاف ایشان چون ایشان در این باب افتراها و خبرها
کاذبه اختراع کرده اند گویند که مختار ادعای نبوت کرد چنانکه صاحب کتاب مفتاح النجاح که از علمای ایشان
و در اخبار ایشان تتبع بسیار کرده در آنجا گوید بعد از ذکر کردن بعضی از آنچه در دست مختار جاری شده و شکر کردن
مردم از اینجهت بمختار لکن در آخر از بد باطن عداوت خود را انکار کرده گفته گویند مختار ادعای نبوت کرد و بعضی
گویند که جبرئیل بر او نازل میشد و بعضی گویند که خدا تعالی حلول کرد بمختار پس مصعب بن زبیر با برادرش عبد الله برادرش از
بصره بسوی مختار حرکت کرد و در میان او و مختار جنگ واقع شد پس مختار کشته شد و مصعب بکوفه غالب شد و سر مختار را

بعبد الله بن زبیر فرستاد و این در اواخر سال شصت و هفت هجری بود با آخر رسید کلامش میگویم چنین نیست در شان مختار
این افتراها را گفته اند چنانکه در مقام بسیار افتراها گفته اند بلکه صادر شدن این افتراها در شان مختار او لا از شدت
عداوت و غیظ ایشان بود که سینه های ایشان پر بود دوم برای صحیح و صواب شمردن کارهای بسیار پیران زبیر است لعنت
خدا بر هر دو ایشان باد بعد در اینجا نکته باریکی هست که شیخ بزرگ ابن نما در رساله ثاریه بآن اشاره کرده در آنجا که فرموده مختار
کارهای خود را با مرانت و مکر حیله و خوبی سیاست مینمود و مرزبانی گفته در کتاب معشر اگر مختار را غلامی بود نامش جبرئیل می
گفت که جبرئیل بمن چنین گفت و من بجبرئیل چنین گفتم و عربان و اهالی صحرا خیال میکردند که جبرئیل امین میگوید پس از اینجهت
ایشان را غلبه کرد و کارش بانتظام رسید بعد از آن برای بر پا نمودن دین و گشتن باطل قیام کرد بعد میگویم که شیخ بزرگ
ابن نما کلام را در این مقام بسیار آشکار کرده و عاقلان را براه راست دلالت کرده در آنجا که در آخر رساله گوید که بسیاری
از علما اگر برای ایشان توفیق باشد بر معناها و لفظها هر گاه فکر نمایند در فرمایشات حضرات ائمه که در مدح مختار فرموده
اند هر آینه میدانستند که مختار از جهاد کنندگان سابقه است که خدا تعالی در کتاب مبین ایشان را مدح فرموده و دعا کردن
حضرت امام زین العابدین مختار را دلیل و حجت است که مختار در نزد ایشان از برگزیدگان و مختار از اخیار است و هر گاه مختار از جاده شریعت
بیرون بود و اعتقادش سالم نبود امام او را دعا نمینمود و دعای آنحضرت در حق او عبث میشد و حال آنکه از امام عبث بسر نمیزند
و قبل بر این از فرمایشات حضرات ائمه امر او را مدح او را ذکر کردیم بنوعی که صاحبان بصیرت را از مذمت او غنی سازد اما دشمنان
مختار بعضی عیبها بر او درست کردند که محبت او را از قلبهای شیعه بیرون کنند چنانکه دشمنان حضرت امیر المؤمنین
در حق او کردند و جماعت بسیار از اینجهت هلاک شدند و از محبت و طاعت او بیرون شدند پس آنکه او را دوست دارد اخبارها
احکام محبت او را تغییر نمیدهد بلکه باعث کشف علم میشود پس در قضیه مختار کردند آنچه با ائمه طاهرین میگویم که این شیخ
اجل تحقیق خوب نموده و اگر خواهی هر از این انکار تر بیان شود پس بدان که خدا تعالی راضی نمیباشد که مختار از شیعیان باشد
یعنی ایذا نمیخواهد زیرا که مختار سینه ها و قلبهای عترت رسول الله و شیعیان امیر المؤمنین را شفا داده و مسرور کرده است
آنچه از قاتلان آنسرور در جهنم واصل نمود آیا جایز باشد در حکمت بالغه الهیه که محب امیر المؤمنین از شیعیان باشد و حال آنکه خدا
در حدیث قدسی در شان ایشان میفرماید یا محمد انت منی حیث شئت انا آخر یعنی یا محمد تو از من در مکانی هستی که من
میخواهم و علی از تو در مکانی است که تو از من هستی و دوستان علی از من در مکانی هستند که علی از تو هست و آیت حدیث
پس در وقت سرد شدن سینه های ایشان و شفا یافتن قلوب ایشان بسبب آنچه بر دست مختار جاری شد که باعث حزن و حسرت
مخالفان بود نه چنین نیست که بحکم خدا اشقاوت مختار علاقه گیرد و در اسرار ملکوتیه که گذشت دانستی که اهل بیت عصمت
بسبب گریه کردن و زیارت نمودن آنها از صاحبان گناهان کبیره که از خاصیت طینت ایشان میل نه کردن بمحبت ائمه
معصومین بود با وجود این بسبب گریه و زیارت در حق ایشان التفات و توجه مینمایند و از زمره هلاک شدگان نجات میدهند
بایمعنی که در ایشان محبت و دوستی یافته تا وقت وفات کردن باشد آیا راضی میشوی با وجود این که بگوئی در شان
مختار توجه و التفات حضرات ائمه صادر نباشد در آن زمانه که در حبس ابن زیاد بود و تحمل شداید مینمود و در آن وقت
که قاتلان آنسرور را بجهنم واصل مینمود حاشا ثم حاشا که چنین باشد بلکه توجه و التفات کامل از حضرات ائمه در هر وقت
مختار را شامل میشد که بقدر از کفار و اشرار مذمت او بجهنم واصل شد این عمل خیر چگونه از شقیاکه در جهنم مخلد باشد صادر
شود بناه میبرم بخدا از آنچه در شان مختار گفته اند و مؤید سخن ما است آنچه در روایت است که حضرت علی بن حسین باصحاب
خود فرمودند که اصحاب آنسرور عرض کردند یابن رسول الله که امیر المؤمنین امر مختار را خبر داده اما نفرمود که کی میباشد
حضرت علی ابن حسین فرمود آیا خبر ندهم شما را که کدام وقت میشود عرض کردند بلی فرمود در روز فلان تا مدت سه سال
در اینوقت که انهبر الکشم و زود باشد که سر ابن زیاد و کشتن ذی الجوشن در فلان روز بمن میآورند در حالیکه ما

بهار میخوریم سر آنها در پیش ما باشد و بآنها نظر بنمائیم گوید چون همان روز که حضرت ایشان را خبر داده بود
در آن روز حضرت با اصحاب خود در سر مائده نشسته بودند ناگاه فرمود ای گروه اصحاب پاکیزه دارید نفسهای خود را که شما بهار
میخورید و ظالمان بنی امیه بجهنم واصل میشوند عرض کردند در کجا فرمود در فلان مکان مختار ایشان را میکشد و زود باشد
دو سر آنها در فلان روز نزد من میآورند چون همان روز رسید سر آن دو ملعون کافر را آوردند در وقتیکه امام
از نماز فارغ شده میخورد بهار بخورد چون آنها را دید سجده نمود و فرمود حمد مر خدای را که مرا از دنیا نبرد تا سر قاتلان
پدرم را دیدم پس طعام میخورد و بآنها نظر می نمود وقت حلوا حلوا نیاوردند زیرا که غلامان بتماشای سرها مشغول شده
حلوا درست نکرده بودند عرض کردند امروز حلوا درست نکرده اند فرمود امروز حلوا نمیخوریم نظر کردن بسر این دو ملعون
از حلوای شیرین تر است بعد برگشته بفرمایش امیرالمؤمنین که فرمود آنچه در نزد خدا بجهة کافران و فاسقان مهیا
است بزرگتر است این بود حدیث میگوئیم ای اهل انصاف و مروت شما را بخدا قسم میدهم آیا این فرمایشات امام
زین العابدین التفات و توجه نیست در حق مختار بلکه مثل این توجه و التفات کم میباشد بعد ملاحظه کنید که آیا این
فرمایشات اشاره و سخن آشکار نمیکند که میگوید مختار ماذون بود از طرف امام در کشتن کفار و مؤید است آنچه
ذکر روایت ابو حمزه ثمالی است گوید در هر سال یکدفعه بزیارت حضرت علی ابن الحسین میرفتیم در وقت حج پس سالی بخدمت
آنحضرت آمدم طفلی در دامانش دیدم پس آن طفل برخواست رفته در آستانه بیفتاد که سرش شکسته شد پس آنحضرت از جا برخواست
و بتعجیل تمام تشریف برد و او را برداشت و خون از روی او پاک میکرد و میفرمود پناه میبرم بخدا از آن حالت تو که در کناسه
بدار کشیده باشی عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باشد کدام کناسه را میفرمائی فرمود کناسه کوفه عرض کردم یقینا این واقع
خواهد شد فرمود بلی قسم بآن کسیکه محمد را بحق مبعوث کرده اگر تو بعد از من زنده باشی هر آینه البته این جوان را در
طرفی از اطراف کوفه در حالتیکه کشته و دفن شده و نبش شده و بدار کشیده می بینی در کناسه بعد از دار بر آورند و بسوزانند
عرض کردم فدای تو گردم نام این جوان چیست فرمود زید پسر من است بعد آنحضرت گریست فرمود خبر میدهم ترا بخبر این
پسرم شبی بعبادت مشغول بودم که خواب مرا در ربود در خواب دیدم گویا که من در بهشت هستم و جدم رسول خدا و امیر
المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و پدرم امام حسین حاضر بودند حوریه را از حوریان جنت بمن تزویج نمودند پس با او
مقاربت کردم و در نزد سدرة المنتهی غسل کردم ناگاه هاتفی از طرف پشت مرا گفت گوارا باد ترا زید پس بیدار شدم
و غسل کردم و نماز صبح خواندم پس در را مردی کوبید پس بسوی او آمدم عرض کرد من رسول مختارم بخدمت شما سلام
میرساند و عرض مینماید که این کنیز را در حوالی خود یافتم و او را بشش صد دینار خریدم با شش صد دینار بخدمت شما
فرستادم پس بخارجه مصرف فرمائید و کاغذی بمن داد و جوابش را نوشتم نام کنیز را پرسیدم گفت حورا است
پس او را مقاربت کردم باین جوان حامله شد و او را زید نام کردم گفتم این بود حدیث و شاید این روایت بقول ما بسیار
است پس هر گاه گوئی چه میگوئی از روایت را که ابن ادریس در کتاب سرائر از کتاب ابان بن تغلب روایت کرده از
جعفر بن ابراهیم از زرعه روایت کرده و او هم از سماعه روایت کرده سماعه گوید از ابی عبد الله شنیدم که فرمود اذا کان
یوم القیمة مر رسول الله تا آخر یعنی چون روز قیامت باشد حضرت رسول و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین از کنار
جهنم میگذرند پس کسی از جهنم سه دفعه فریاد میزند یا رسول الله بفریاد من برس حضرت او را جواب نمیدهد پس امیرالمؤمنین را
ندا کند سه دفعه که بفریاد من برس پس او جواب او را نمیدهد پس سه دفعه ندا میکند یا حسین بفریاد من برس منم کشنده
قاتلان تو مختار حضرت رسول فرماید بحسین او را حجت داده حضرت حسین مانند عقاب مختار را از میان آتش بر باید و از آتش
بیرون کند گوید پس بابی عبد الله عرض کردم که فدای تو گردم آن شخص کیست حضرت فرمود مختار عرض کردم چرا در آتش
معذب میباشد فرمود برای آنکه در قلب او چیزی بود قسم بآنکه محمد را بحق فرستاده هر گاه در قلب جبرئیل و میکائیل

چیزی باشد هر آینه خدا ایشان را بجهنم میاندازد این بود حدیث و آن روایت که در کتاب مناقب محمد بن
علی بن محبوب روایت کرده از محمد ابن احمد ابی قتاده از احمد بن هلال از امیة بن علی القیسی در بعض آن کسانیکه
از حضرت صادق روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که در قیامت جدم پیغمبر از صراط میگذرد و بعد از آن امیرالمؤمنین
و بعد از آن امام حسن و بعد از آن امام حسین پس چون بوسط صراط میرسند مختار امام حسین را ندا میکند یا ابا عبد الله
من خون ترا گرفتم و قاتلان ترا کشتم پس رسول خدا امام حسین را فرماید که او را جواب ده پس امام حسین را فرماید که او را
جواب ده پس امام حسین مانند عقاب مختار را از آتش ربوده بیرون آورد و فرمود اگر قلب مختار را میشکافتند هر آینه
از محبت خلفا چیزی یافته میشد پس هر گاه احوال مختار چنین باشد چگونه او را مدح مینمائی بلکه او را موثق مینمائی
میگوئیم ضعف سند خبر دویم از چند جهة است و شاید این الخبر است که شیخ آنرا در تهذیب ذکر کرده در اول کتاب
طهارت و تهذیب در نزد من این وقت حاضر نبود اما سند روایت اول آنهم ظاهر است در ضعف خالی نیست با
این دو خبر ضعیف دست از مدعای خود بر داریم که از امور شبیه بقطع است بلکه از قطعیات است و گفته میشود
در جمع کردن میان این اخبار مختلفه اینکه اگر چه مختار کامل نبود در ایمان و یقین و ماذون نبود در کشتن ظالمین
از امام علیه السلام مگر الخیرات بسیار و شفای سینه های مؤمنان که بادست او جاری شد آخر امر او نجات یافت و باین سبب داخل شد
در قول خدای تعالی و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب یعنی کسانیکه بگناه خود اقرار
کردند یکبار عمل صالح را بگناه ممزوج کردند امید است که خدا قبول نماید توبه ایشان را و فرمایش آنحضرت در خبر دویم که
فرمود یعنی حب شیخین ملعونین و بعضی گفته اند حب شیخین گفته اند پس او و علت سرزنش میباشد چنانکه بنابر اول
علت داخل شدن او بود و دفع نماید آنرا آنچه در خبر اول است و بعضی حب ریاست و مال گفته اند اما قول اول بهتر است
و تائید میکند که همه آنچه در اینباب تحقیق کردیم خوش مینماید هم چنین خوش مینماید آنچه که از حضرت باقر روایت کرده اند در
باب توجیه آنچه از مختار صادر شده در امان دادن مختار ابن سعد لعین را و تفصیل آن اینست که عبد الله بن جعده ابن هبیره
عزیزترین مردم بود نزد مختار از مختار امان گرفت بجهة ابن سعد و صورتش این بود بسم الله الرحمن الرحیم این امان
مختار بن ابی عبیده ثقفی بجهة عمر بن سعد بن ابی وقاص بدرستیکه در امان امان خدا خود تو و اهل و مال تو که مواخذ نشوی
برای امریکه از تو قدیما صادر شده مادام که بشنوی و اطاعت کردی و از خانه خود بیرون نشدی مگر آنکه از تو امر تازه سر زند پس هر کس
از لشکر خدای تعالی و شیعیان آل محمد ابن سعد را ملاقات کند او را تعرض نرساند مگر بخیر و خوبی والسلام بعد جماعتی را شاهد گرفت
را بحضرت باقر فرمود قصد مختار از کلمه من ان یحدث حدثا این بود که او داخل بیت الخلا باشد و حدث کند این بود حدیث
پس از اینکه امام که حجت خداست بهمه مردم اراده نماید که کلام مختار را از دروغ بودن بیرون کند و آنرا بیان کند با آنچه که بیان
فرمود با وجود اینکه دروغ در انتقام مثل جایز است قطعا پس چگونه راضی باشند جماعتی از علما که از نزد خود چیز در شان مختار
میگویند که او را از ایمان و یقین یا کامل ایمان بیرون مینمایند بعد تعجب از تکرار کردن ایشان است این خبر که مختار از ائمه صلوات
ماذون نبود با وجود اینکه ایشان دیدند آنچه که ما نقل کردیم و در کتب اخبار خوانده اند که سید الشهدا چند دفعه بکفار و اشرار
یزید نفرین کرد که خدا مسلط کند بر شما غلام ثقفی را بلکه ائمه عالی از همه اصحاب صادر شده در مقامات بسیار چند مرتبه چنانکه چند دفعه
ایشان در خبر دادن از قضیه مختار خبرها صادر شده که مشعر بلکه دلالت کننده است در معنی بر آنکه شفای سینه های ایشان و سینه شیعیان شان
کشتن مختار است ملاعین را از آن خبرها رضا و تحسین فعل مختار هم معلوم میشود در تفسیر امام است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود ان
بعض بنی اسرائیل تا آخر یعنی بعضی بنی اسرائیل اطاعت کردند گمراه شدند و بعضی
عرض کردند کیفیت آنکه عصیان میکنند فرمود آن کسانیکه مامور شدند بتعظیم کردن
انکار کردند و خفیف شمردند و کشتند اولاد رسول خدا را که باکرام و محبت شان مامور شده بودند عرض کردند یا امیرالمؤمنین این امر
خواهد شد فرمود بلکه خبر حق و امریست که خواهد شد زود باشد که پسران من حسن و حسین شهید مینمایند بعد آنحضرت فرمود زود میرسد خوار
کسانیکه ظلم کردند در دنیا به شمشیرهای بعضی از آنانکه خدای تعالی مسلط مینماید برای انتقام بسبب ظلمی که کردند چنانکه بر بنی اسرائیل خوار رسید عرض

که روایات را باطل و ضعیف که اخذ نمایند چنانکه در خبر وارد شده که یک روایت درایت باشد بهتر است از هزار روایت که پیدا
باشد چون روایات را ضعیفه گرفتند و ضعیف آنرا از صحیح تمیز دادند میدانند که بر ایشان لازم است شان مختار و بزرگی قدر و
منزلت او را نزد خدا تعالی و حجج معصومین او ظاهر سازند مردم را ترغیب و تحریص نمایند بتعمیر و بنای قبه و بزیارت او
بلکه چون این اظهار کردن رضای ائمه و حضرات ائمه است واجب میشود پس چنانکه روایت حکایت شهید شدن سید
الشهدا در قدیم و کتب سابقه مذکور شد هم چنین انتقام گرفتن مختار از کفار مذکور است ایا نمی بینی کلام کعب احبار را
که بعد از ذکر کردن بعضی از فضایل امام حسین که در کتب آسمانی مذکور است آنچه در روز عاشورا واقع میشود از گرفتن آفتاب
و ماه و سه روز تاریک بودن هوا بر مردم و خون باریدن از آسمان و حرکت کوهها و تلاطم دریاها و غیر اینها که کعب گفت ای قوم گویا
شما تعجب مینمائید از آنچه شما را خبر میدهم از شهادت امام حسین خدا تعالی از آنچه واقع شده و خواهد شد چیزی نگذاشته از اول
زمانه تا آخرش مگر آنکه بموسی بیان فرموده و هیچ چیز خلق نشده مگر آنکه در عالم ذر بحضرت آدم ظاهر شد چون این امت
را باو نمودند با شأن و اختلاف و حرص ایشان بدنیا در نظر کرد عرض کرد الهی این امت را که چه کند با بلای دنیا و اهوال
آنچه فضل ایشان است خدا تعالی فرمود یا آدم ایشان اختلاف مینمایند و دلهای شان هم مختلف میباشند و زود باشد
که در زمین فساد انکار مینمایند مانند فساد قابیل که هابیل را کشت اینها هم سبط حبیب من محمد مصطفی را شهید میکنند بعد
مجسم شد برای آدم مقتل امام حسین و جای افتادن او و حمله کردن امت جدش بر او پس نظر کرد در ایشان دید که رویهای ایشان
سیاه شده عرض کرد خدایا چنانکه سبط مرا کشتند عذاب آنها را زیاد گردان دلیل ما ظاهر شد چه خوش گفته است
آنکه گفته سرّ النبیّ بأخذ الثار من عصب باؤا بقتل الحسین الطاهر الشیم قوم غذوا بلبان
البغض و بینهم للمرتضی و بنیه سادة الامم حاز الفخار المختار اذ نقمت عن نصره سایر
الاعراب و العجم یعنی شاد شد پیغمبر بسبب گرفتن خون فرزندش از طایفه که جمع شدند به کشتن حسین پاکیزه سیرت
قومیکه خوردند شیر عداوت مرتضی و اولادش که پیشوای مردم بودند جمع شد برای مختار همه فخر که سایر عرب و عجم از نصرت
کردن سید الشهدا باز نشستند رحمت پروردگار او را فرا گرفته و اشک دیدهها بر قبر او جاری است
در اشاره کردن بعدد کفاریکه مختار بجهنم واصل نموده و هم چنین در اشاره کردن بکیفیت واصل شدن یزید بن معاویه
و ابن زیاد بدار البوار و هم چنین بعضی اموریکه باین مقام تعلق دارد پس بدان که از ابو المؤید خوارزمی حنفی نقل شده که
عدد ملاعینیکه مختار کشت هشتصد و چهل هزار و پانصد و هشت نفر بود از جمله ایشان بود ابن زیاد و حصین بن
نمیر و شرحبیل بن ذی الکلاع و ربیعة بن مخارق و حرملة بن کاهل و شمر و ابن سعد و پسران او و خولی و عمرو بن حجاج لعنهم الله اجمعین
و قاضی حسین بن حسین میبدی شافعی در شرح دیوان امیر المؤمنین گوید که عدد آنها هشتاد هزار و سیصد نفر بود گویند
امارت مختار شش سال شد و از تفسیر امام از امیر المؤمنین نقل شده که از آنکسانیکه ظلم کردند سیصد و هشتاد و سه هزار مرد
کشته میشود و جمع میکند این لفظ حققحج این عدد دلیست که مختار بحجاج گفت در آنجا که گفت ای حجاج که خدا
تعالی خواسته که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار مرد بکشم و هم چنین در کتاب عبد الملک مروان که بحجاج نوشت که بسم الله
الرحمن الرحیم اما بعد ای حجاج بن یوسف تیر غیبی بما از هوا نازل شد و با او بود کاغذ که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته و
بیهوده او را بکسی گمان میکنی که او حکایت میکند از رسول خدا که زود باشد از انصار بنی امیه سیصد و هشتاد و سه هزار نفر
بکشد چون کاغذ من بتو برسد او را رها کن و او را تعرض مکن مگر بخوبی و در رساله شرح ثار آورده که مختار بعد از کشتن ابن سعد
و پسرش گفت قسم بخدا اگر هفتاد هزار نفر را میکشتم از قاتلان امام حسین چنانکه بسبب قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر
کشته شد و بعضی گفته اند که گفت هر گاه ربع از قریش را میکشتم هر آینه به یک انگشت امام حسین نمیرسید و صاحب کتاب مفتاح
النجاح و نجات که از علمای عامه است که از ابو بکر شافعی در غیلانیات و حاکم از ابن عباس روایت کرده اند

مثل آنچه که در این روایت بطریق ما نیز در بعضی از روایات وارد شده و شیخ بزرگ ابن نما در آخر رساله شرح ثار روایت کرده
که مختار در ایام حکومت خود از کسانیکه در شهادت حسین شریک بودند هیجده هزار نفر را کشت و ایام حکومتش هیجده ماه بود اول
حکومتش در شب چهاردهم شهر ربیع الاول سال شصت و شش هجری و آخرش در نصف شهر رمضان در سال شصت و هفت هجری
بود و عمرش شصت و هفت سال بود و صاحب کتاب مفتاح النجاح گوید چون مختار از قتل ابن زیاد فارغ شد امر کرد هر کسی که با
عمر بن سعد در کربلا حاضر شده بکشند یا از اعوان ابن زیاد و یزید باشد انقدر کشت که بقول بعضی از اهل اخبار به چهل و هشت هزار
و پانصد و شصت و چهار نفر رسید غیر از آنانیکه در دعواها از دشمنان کشته شده بود میگویم ممکن است جمع کردن میان روایات
را باینطور که گفته شود آنچه در روایت خوارزمی که عددش از همه بیشتر است حمل شود بآن کشته کان که در دعواها همه طالبان خون
امام حسین از سلیمان بن صرد و مسیب و غیر هما و مختار و انصار از طرف دشمن کشته و هم چنین همه آنکه در غیر دعوا کشته و اما آنچه
در تفسیر امام و غیر است حمل میشود به همه کشته کان که در حکومت مختار کشته شدند در دعوا و یا غیر آن و اما آن روایتی که هشتاد
هزار است حمل میشود بر آنکسانیکه در میان مردم بنام مشهور بودند کشته شدند در دعوا یا غیر آن اما آن روایت هفتاد هزار
حمل میشود بر آنکسانیکه در میان مردم بسیار مشهور بودند از آنکسانیکه گذشت مثل صاحبان منصب در میان لشکر و رؤسا پس آنچه
در روایت قاضی حسین میبدی گذشت باین حمل میشود اما آنچه از اهل اخبار عامه ذکر کرده اند که عدد کشته کان چهل و هشت هزار و
پانصد و شصت و چهار است بیان شد بقول او که در جنگ کشته شدند از جانب دشمن لکن در کلام میبدی چیزی میماند و آن اینست که قاضی
میبدی شافعی ذکر کرده که حکومت مختار شش سال بود بیجا است زیرا که شهادت سید الشهدا در سال شصت و یک بود و شهادت
مختار در سال شصت و هفت بود میان شهادت آن سرور و حرکت کردن مختار برای خون خواهی قریب به چهار سال است اگر چه مختار
از زمان شهادت امام بطلب خون آن سرور عازم بود و کلام قاضی هم شاید باین معنی اشاره باشد چون همه اینها را دانستی پس بدان
که علمای خاصه و عامه اتفاق کرده اند بر اینکه ملاعین که در روز عاشورا اموال عترت رسول خدا را غارت کردند هرگز بچیزی از آنها
منتفع نشدند بلکه همه اینها دلیل بزرگی شان عترت الرسول و زندقه و کفر دشمنان ایشان بود و قبل از این بعضی روایات اشاره
کردیم و در اینجا هم به بعضی دیگر اشاره مینمائیم از کتاب مثیر الاحزان روایت کرده که حضرت سید الشهدا را عطریات بود آن
ملاعین آنها را میان خود قسمت کردند چون بخانه خود باز گشتند همه عطرها خاکستر شده بود که زنی از زنان آنها از آن عطرها
نتوانست بزند که هر که زد بمرض برص مبتلا شد پس آنرا در نزد مختار آوردند گفت ای ملاعین صالحین آیا ندیدید که خدا تعالی از شما
زینت در روز نحس عطر گرفتید پس ایشان را ببازار فرستاده و ایشان را کشت لعنت خدای تعالی بر همه ایشان باد و شمر درهم
امام طلائی یافت پس قدری از آن بدخترش داد و دخترش نزد زرگر برد که برای خود چیزی درست کند چون زرگر طلا را بآتش گذاشت
گداخته و پوچ شد و هم چیزی مس شد و بعضی گفته که آتش شد پس دختر شمر این خبر داد پس آن لعین زرگر را خواند و مابقی طلا را
باو داد و گفت در نزد من بآتش بگذار پس چون گذاشت پوچ شد و بعضی گویند که مس شد بعد از آن بدان که علمای تاریخ و اخبار
از خاصه و عامه نیز اتفاق کرده اند بر اینکه از آنکسانیکه در روز عاشورا بودند از دشمنان آل محمد کسی نماند مگر اینکه در دنیا بعذاب
گرفتار شدند یا کشته شدن یا نابینا شدن یا سیاه شدن و امثال آن از عذابهای سخت چنانکه از کتاب مثیر الاحزان نقل
شده زمانیکه سید الشهدا شهید شد بجر بن کعب شلوار آنحضرت را بیرون آورد پس دستهایش در زمستان خشک شد و در تابستان
تر میشد و خون و چرک روان میگشت تا بجهنم واصل شد و قطیفه آن سرور را قیس بن اشعث گرفت پس مجذوم شد اهل
او را بمزبله انداختند پس سگها گوشت بدن او را میخوردند در حالتیکه آن لعین زنده بود و خوارزمی روایت کرده که شش نفر را نزد مختار
آوردند که اموال امام حسین را غارت کرده بودند پس امر کرد دستها و پاهای ایشان را قطع کردند در حالتیکه زنده بودند و صاحب کتاب مفتاح
النجاح که از عامه است روایت کرده از منصور بن عمار که بعضی از آن ملاعین بعطش مبتلا بودند بلکه مشک آب میخورد و سیر نمیشد و بعضی
از ایشان آلتهای شان دراز شد بنوعی که چون بر اسب سوار میشد آلت خود را بگردن خود می پیچید مانند ریسمان و پدر شیخ حکایت

کرده که جماعتی ذکر کردند که کسی نشد از آن ملاعین که در قتل حسین مدد کردند مگر اینکه قبل از موت با بلائی رسید پس شیخ گفت من از آنها بودم تا حال بمن چیزی نرسیده پس چون خواست که چراغ را اصلاح نماید پس دستش آتش گرفت پس فریاد میزد آتش گرفتم خود را بفرات انداخت و با وجود این آن آتش با او بود تا بجهنم واصل شد و نواده پسر جوزی روایت کرده از سدی که مردی مرا ضیافت کرد پس ذکر کردند که احدی از شریکان خون امام حسین نماند مگر اینکه مرد ببد مردنی پس بصاحب خانه این سخن را تکذیب کرد و گفت من هم از آنها بودم در آخر شب برخواست که چراغ را درست کند پس دستش آتش گرفت و سوخت سدی گوید که قسم بخدا من خودم او را دیدم گویا که ذغال شده بود و از واقدی حکایت شده که شیخی محضر کربلا حاضر شده بود و اصلا دعوانه کرده بود پس او نابینا شد از سبب آن پرسیدند گفت که او حضرت رسول خدا را در خواب دید که محزون نشسته و در دست مبارکش شمشیری و در برابرش پوستی و دید ده نفر از قاتلان حسین را سرشان بریده شده بعد او را لعنت کرد و دشنام داد و از خون امام حسین میلی بچشم او کشید چون بیدار شد دید کور شده و باز حکایت کرده اند که شخصی حضرت رسول خدا را در خواب دید که در برابرش طشتی پر از خون و مردم را می آورند بخدمت آنسرور پس از آن خون بریشان لوده مینماید تا اینکه مرا بخدمت آنسرور بردند عرض کردم من حاضر نشده بودم فرمود قصد داشتی پس انگشت مبارک را بمن اشاره کرد پس نابینا شدم تا اینجا صاحب کتاب مفتاح النجاح نقل کرده و آنچه بطریق خود از این خبرها دیده ام بسیار است و بر تو پوشیده نماند عذابیکه خداوند عالم در دار دنیا بملاعین چشانید بسیار اندک و کمتر است نسبت بعذاب برزخ ایشان و نسبت بعذابیکه در رجعت ایشان را میرسد و اینهمه عذاب نسبت بعذاب بزرگ و دایم که در آخرت بایشان میرسد در نهایت اندک است بعد از آنکه قیامت قیام مینماید و نامه اعمالها پرواز کنند و میزان حساب قایم میشود پس بحار بابلی از سید مرتضی روایت کرده از خبریکه روایت کرده نعمانی در کتاب غیبت از حضرت صادق انه اذا احتضر الکافر حضره رسول الله وامیر المؤمنین وجبرئیل وملک الموت فیدنو الیه امیر المؤمنین فیقول یا رسول الله ان هذا کان یبغضنا اهل البیت فابغضه فیقول رسول الله یا جبرئیل ان هذا کان یبغض الله ورسوله واهل بیت رسوله فابغضه واعنف به فیدنو منه ملک الموت فیقول یا عدو الله اخذت فکاک رقبتک واخذت امان براءتک تمسکت بالعصمة الکبری فی دار الحیوة الدنیا فیقول یا عبد الله وما هی فیقول ولایة علی بن ابیطالب فیقول ما اعرفها ولا اعتقد بها فیقول له جبرئیل یا عدو الله وما کنت تعتقد فیقول له جبرئیل ابشر یا عدو الله بسخط الله وعذابه فی النار اما ما کنت ترجو فقد فاتک واما الذی کنت تخافه فقد نزل بک ثم یسل نفسه سلا عنیفا ثم یوکل بروحه مائة شیطان کلهم یبصق فی وجهه ویتأذی بریحها فاذا وضع فی قبره فتح له باب من ابواب النار یدخل الیه من فوح ریحها ولهبها ثم انه یؤتی بروحه الی جبال برهوت ثم انه یصیر فی المرکبات بعد ان یجری فی کل مسخ مسخوط علیه حتی یقوم قائمنا اهل البیت فیبعثه الله فیضرب عنقه وذلک قوله ربنا امتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل والله لقد اتی بعمر بن سعد بعد ما قتل لعنه الله تعالی وانه لفی صورة قرد فی عنقه سلسلة فجعل یعرف اهل الدنیا وهم لا یعرفونه الخ یعنی چون کافر محتضر باشد حضرت رسول و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر باشند پس امیر المؤمنین نزد او بیاید عرض کند یا رسول الله این شخص ما اهل بیت را دشمن میداشت پس تو او را دشمن دار پس رسول بجبرئیل فرماید که این دشمن خدا و رسول و اهل بیت ورا دشمن دار و سخت بگیر او را پس ملک الموت نزدیک او بیاید و گوید ای دشمن خدا آیا گرفته خلاصی گردن خود و امان برشدن خود را و عصمت کبری چیست گوید ولایت علی ابن ابی طالب پس گوید نمیشناسم او را و اعتقاد نکرده ام بر آن پس جبرئیل او را گوید ای دشمن خدا حالا که باین اعتقاد نکرده بشارت باد ترا بعذاب خدا تعالی در آتش و آنچه امید داشتی از تو فوت شد و آنچه از او میترسیدی بر تو نازل شد پس روح او را بجبر میگیرد و بعد به روح او صد شیطان موکل نماید که همه ایشان بر روی او تف میاندازند و اذیت میکنند به بوی خود چون او را در قبر میگذارند

هذا الفتی کالبیضة ونتجاء غم
هو کان النبی بالعهد والنبهاء
باللعجب من صوله وشجاعه
وصبابة فی وجهه وبهاء
ما بان یوم الطف حملة حیدر
لهم بهم الا بسل فناء
من سیفه مفعوله مطر وخضر
ابطالهم فی عرصة الهیجاء
... وفی وطن نفیه بسیفه
یا لهم والاولی والتعب لهباء
... انه الظماء بنفسه
... الحسین وفراء

دری

دری از درهای جهنم برای او گشوده و از بوی گندیده جهنم با او میرسد و بعد روح او را که در برهوت میبرند و در آنجا بصورت مرغها میافتند تا قایم ما قیام نماید پس خدا او را زنده کند آنسرور گردن او را میزند و اینست قول خدای تعالی ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین تا آخر یعنی ای پروردگار ما ما را دو مرتبه میرانیدی و دو دفعه زنده میکردی پس به گناهان خود اقرار کردیم پس آیا بسوی خلاصی راهی هست قسم بخدا هر آینه عمر بن سعد را می آورند بعد از کشته شدن آن ملعون در صورت میمون در گردنش زنجیری و آن ملعون اهل دنیا را می شناسد اما ایشان او را نمی شناسند قسم بخدا انقدر نمیکند زمان مسخ میشود دشمنان ما در ظاهر حتی مرد در حال حیاتش مسخ میشود بصورت میمون یا خوک و بعد از آن برای ایشانست عذاب دردناک و بعد از آن برای ایشانست سقر نه جائیت این بود حدیث و محقق مجلسی در بحار گوید که این خبر غریب است و سید آنرا انکار در جواب نکرده و باینطور جواب داده که ما انکار نمیکنیم علاقه گرفتن روح ببدن دیگر و تغییر صورت او را بصورت دیگر و میگوییم ممکن است حمل کنیم آنرا به تغییر یافتن در بدن مثالی و تغییر یافتن جسد اصلی او بصورت قبیحه تا اینجا بود کلام المرحوم میگویم این جواب از سید مرتضی اشاره مینماید بعدول کردن او از آنچه که بود دارا بر ثابت بودن ارواح در برزخ و دلالت مینماید بر آنکه عدول کرده از اینکه حقیقت انسان هیکل خاص است و روح عبارت است از امر عرضی مذهب حق که روح جوهر مجرد یا جسم لطیف است که در بدن سرایت دارد و در این خبر اشکالی دیگر هست اینست که اخبار بسیار دلالت میکند بر اینکه ارواح کفار در وادی برهوت معذب میشود و در بعضی اخبار وارد است که قاتلان سید الشهدا در کوه مکه در راه مکه است معذبند و ممکن است گفته شود آنچه در این روایت است منافات ندارد که بتغییر یافتن صورت ایشان بصورت قبیحه و مجبوس شان جمع میشود با آنچه که اخبار بسیار در آن باب وارد شده پس تأمل کن و وارد شده حکایت شده که مردی شبی مرا ضیافت کرد که بسیار دوستش با او را دوست میداشتم پس او را گرامی داشتم با هم صحبت کردیم و دیدم مانند سیلی که از فراز به نشیب آید حرف میزد پس گوش دادم تا سخن خود را رسانید بواقعه کربلا و از شهادت حسین انقدر نگذشته بود پس آهی سر کشیدم گفت چه شد ترا گفتم بخاطرم رسید مصیبتهایی که همه مصائب نزد آن کمتر است مرا گفت در روز عاشورا در آنجا حاضر بودی گفتم نه حمد مر خدا را گفت برای چه حمد میکنی گفتم برای بری بودن از خون امام حسین زیرا که جدش فرموده بدرستیکه در روز قیامت خون فرزندم حسین را از او بخواهند ترازوی اعمال او سبک میباشد گفت جدش چنین فرموده گفتم بلی و باز فرموده که کشته میشود فرزندم مظلوما و بعد وای بر کسیکه او را یاری نکند در تابوتی از آتش داخل میشود و معذب میشود بعذاب بضعف اهل جهنم در حالتیکه دستهایش بسته میشود و دارای گندی باشد که اهل جهنم از آن پناه میبرند و هر کسیکه انکار از قاتلان باشد یا قاتل او را یا بعضی یاری قتل او راضی باشد هر قدر پوستهای بدنش سوخته باشد پوست دیگر عوض میدهند تا عذاب بچشند و ساعتی از عذاب ایشان سست نمیشود و از حمیم جهنم میآشامند پس وای بر ایشان با دار عذاب جهنم گفت باور مکن این کلام را گفتم چرا و حال آنکه پیغمبر فرموده من دروغ نگفته ام و تکذیب نکرده ام گفت می بینی که گویند پیغمبر فرموده عمر قاتل حسین کوتاه میشود و حال آنکه من از نود گذشته ام با وجود اینکه تو مرا نمی شناسی گفتم نه قسم بخدا گفت منم اخنس بن زید گفتم در روز عاشورا چه ظلم کردی گفت من امیر سواران بودم که عمر بن سعد ایشانرا امر کرد باسب تاختن بر جسد امام حسین و استخوانهای او را شکستم و منم آن کسیکه نوبت را از زیر علی بن الحسین کشیدم که مریض بود و بر رو افتاد و بجهت گوشواره گوشهای صفیه دختر حسین آنها را پاره کردم سدی گوید از کثرت حزن و غم گریستم و برخواستم که چیزی بیابم و او را بکشم ناگاه چراغ بدن وقت روشناییش کمتر شد من برخواستم که آنرا روشن کنم آن ملعون گفت بنشین آن لعین از ملامت باین خود میگفت و تعجب میکرد دست خود را دراز کرد که روشن نماید دستش آتش گرفت دست خود را بخاک مالید خاموش نشد پس بمن فریاد برد ای برادر مرا دریاب من آب بر دست او ریختم و حال آنکه دو دست بمن داشتم پس آب با آن آتش رسید شعله ور شد مرا فریاد برد که اینچه آتش است و اثر چه خاموش نمینماید گفتم خود را بنهر بینداز پس خود را بنهر انداخت پس هر قدر بدن را در آب میرسید جمیع بدنش شعله ور میشد مانند هیزم خشک در باد تند و من نظر میکردم پس قسم بخدا آنکه غیر از او خدایی دیگر نیست آن شعله بدنش خاموش نشد تا بدنش مثل ذغال شد در روی آب و بجهنم واصل شد و در روایت محمد ابن سلیمان است از عموی خود که در زمان حجاج زمانیکه رجعت کردیم ما جماعتی از ما از کوفه بیرون خارج کردیده و من هم با ایشان بیرون آمدم بسوی کربلا رسیدیم و در آنجا جاییکه نشود که مارا کسی ببیند ناگاه خانه از نی در کنار فرات دیدیم

عطشان من ... الی ابیه فقال یا
ابتاه کیف اماه الماء و ...
کهم وکفی ...
ابتاه واعجلان ...
عطش فهل ...
انظر الی فلکان ...
ارجع ...
نادی الامام وقال مهلا
خذ من ...
سیرون ... بعد ...
من کاس ...
ثم انثنی ... اللئام ...
استنشر ... الاعداء
حمل الطغاة ...
فلما وقع الاعداء ...

که بانجا بردیم ما در بنجال بودیم که مردغریبی نزد ما آمد ما را گفت که امشب با شما بروبم بانیجانه با الهیثم ما هم مثل تو غریب هستیم
پس چون آفتاب غروب کرد و شب تاریک شد با نفط چراغ درست کردیم بعد نشستیم از کیفیت شهادت و مصیبت و قاتلان
امام حسین ذکر میکردیم پس گفتیم یکنفر از قاتلان آنسرور نماند مگر اینکه خدا تعالی بدن او را بلائی انداخت پس آنمرد گفت من
از قاتلان او بودم تا حال قسم بخدا آسیبی بحال من نرسیده و شما این قوم دروغ میگوئید پس ما ساکت شدیم روشنی چراغ کم شد پس آن
مرد برخواست که با انگشت خود فتیله اصلاح کند پس دست او آتش گرفت پس بیرون آمد و فریاد میزد تا خود را بفرات انداخت
در آن و میرفت قسم بخدا آنرا میدیدیم هر وقت که سر خود را در آب میکرد آتش در روی آب می ایستاد چون از آب سر بر میاورد آتش
برا او می چسپید پس باز آب غوطه میخورد باز بیرون می آمد آتش بار دیگر میرسید پس باین حال بود تا هلاک شد و در روایت دیگر یعقوب
بن سلیمان از شیخ با کمیغری صحبت می نمودیم پس شهادت حضرت حسین را ذکر کردیم پس مردی گفت کسی مباشر قتل آنسرور نشد مگر اینکه
مبتلا به او وبال او با بال او در رسید پس شیخی از قوم گفت که او قسم بخدا از کسانی است که قاتلان آنسرور را یاری کرده و او را تا
حال چیزی نرسیده پس همه عداوت او را داشتیم روشنی چراغ کم شد روغن آن نفط بود دیگر نشد پس آن ملعون برخواست که چراغ
اصلاح کند انگشت او آتش گرفت با آن پف کرد که خاموش کند ریشش آتش گرفت پس بیرون آمد و خود را بآب دوید خود را باب
انداخت هر وقت که باب فرو میرفت آتش در بالای سرش می ایستاد چون سر بیرون می آمد باز باو می چسپید تا بجهنم واصل شد و
عمار بن عمیر تیمی روایت کرده که چون سر نحس ابن زیاد را با سرهای اصحاب او نزد مختار آوردند من هم رفتم دیدم مردم میگویند
که اینک آمد ماری دیدیم که آمد در میان آن سرها سوراخ بینی ابن زیاد داخل شد بعد از آن بیرون آمد سوراخ بینی دیگرش داخل شد
میگویم که روایت داخل شدن مار بسوراخ بینی ابن زیاد در چند روایت معتبره عامه آمده هرگاه خواهی که چشم تو روشن باشد و بکوار
شدن آن لعین و اصحاب او خبر دار با شی پس بدان زمانیکه خدا تعالی غلبه داد ابراهیم اشتر را بر ابن زیاد ابراهیم سفره پوست طلائی را
انداخت و از بالای آن پرده حریر گسترد و او و اصحابش بر روی آن نشستند و هزار نفر از ملاعین اسیر کرده بودند و ابراهیم و اصحابش
لباسهای رنگین پوشیده بودند نماز صبح خواندند ابراهیم امر کرد که اسیرانرا حاضر کنند چون حاضر کردند اول آن ملعونی که پیش از آن
ابن زیاد کافر زندیق بود در حالتیکه دستهای او را در کتف بسته بودند و پاهای او را هم بسته بودند پس ابراهیم امر کرد آتش افروختند
پس ابراهیم خنجر خود را کشید و از گوشت ران آن لعین میبرید و در آتش بریان مینمود و آن ملعون را میخوراندند و ابن زیاد ملعون
هرقدر امتناع مینمود از خوردن گوشت خود با خنجر پاره پاره مینمود تا گوشت رانهای او را باو خورانیدند پس چون ابراهیم
دید که آن لعین نزدیک است بجهنم واصل شود خنجر به گلوی نحس او گذاشته سر او را گوش اندر گوش برید و ابراهیم ندا میکرد طلب
کننده گان خون امام حسین بعد بدن پلید او را سوزانید و با بغداد بکشت ابراهیم شیث بن ربعی و خولی بن یزید و عمر
بن حجاج و سنان بن انس و ابجر بن کعب را و انهارا ابو مخنف روایت کرده و بروایت دیگران ابراهیم بن زیاد در حالت
دعوا کشت و اما کیفیت کشتن مختار ابن سعد را بنا بر روایت ابی مخنف بعد از آنکه مختار بر او ظفر یافت امر کرد او را
که قصیده نونیه را بخواند چون خواند و رسید باین شعر ولکنما الدنیا بخیر معجل و ما عاقل باع الوجود الخ یعنی دنیا و مولا
او به زودی میرود و عاقل هم بقدر اینکه نسیه بفروشد محمد بجهت استهزاء مؤذن با و خندید بعد گفت هرگاه اعتقاد تو سالم بودی
و دنیا را زایل شدنی دانستی حسین را نمی کشتی و این ظلمها را مرتکب نمیشدی ملعون بعد او به زنجیر او بست بکیر از لبهای
او و دور زنجیر کردن و دست و پاهای او را مانند حیوانات در گردنش پیچیدند بعد آنرا گرفته دندانهای او را برکندند و ناخنهای
او را بر آوردند و زبان او را بریدند و گوشت بدن او را بمقراضها پاره پاره بریدند و جزای عملها و ظلمهای که کرده بود بیان
مینمودند تا بحال بجهنم واصل شد بعد سر او را بریدند اما کیفیت قتل شمر ولد الزنای کافر زندیق به روایت ابی مخنف چون
مختار از جهة حروب مراجعت کرد در دار الاماره نشست و ابراهیم بن مالک اشتر و سایر اصحاب و انصار او در اطراف او نشسته
بودند مختار نظر بایشان کرده گفت ای قوم خدا تعالی شفا داد سینه مرا از قتل قاتلان امام حسین الان غصه و حسرتیکه بر من

حاصل است از جهة شمر ملعون است عرض کردند هرچه فرمائی اطاعت داریم ای قوم از آن ملعون خبری شنیده یا جسدی از او پیدا شده آن لعین
در کجاست عرض کردند ای امیر شنیدیم که چون امام حسین را کشتند و سرها و اسیران نزد یزید بردند شمر ملعون پیشتر و زودتر بود
قبل از همه اذن دخول بخدمت یزید خواست پس یزید او را اذن داد آن لعین داخل شد و سر مبارک امام حسین با او بود پس رکاب
طلا که ملعون جهة پاداش خود آورده پس آن ملعون این شعرها را خواند املاء رکابی فضةً او ذهباً قتلت خیر الخلق اماً و اباً و کهم
الناس جمیعاً حسباً وخیرهم ان ینسبون نسباً طعنته بالرمح حتی انقلبا ضربته بالسیف ضرباً عجباً
قال فغضب یزید لعنه الله تعالی و قال یا ویلک اذا عرفته انه خیر الناس اباً و اماً فلم قتلته و حبیب خیر براستی ما
یعنی رکاب مرا از نقره یا طلا پر کن که شهید کردم بهترین مردم را از جهة پدر و مادر و گرامی ترین و بهترین همه مردم را از جهة
نسب بنیزه او را زدم تا افتاد و بشمشیر او را شهید کردم گویند پس یزید در خشم شد گفت وای بر تو وقتیکه او حسین را
که بهترین مردم است از جهة پدر و مادر پس چرا او را کشتی و سر او را نزد من آوردی خدا رکاب ترا از آتش و هیزم پر کند
برو ملعون نزد من ترا جایزه نیست نیزه در دست یزید بود بشمر ملعون را با آن میزد و او را بیرون کردند پس آن لعین
با سرعت تمام بیرون رفت حالا در بیابانی است که از قبیله مذحج و همدان و مراد از هر قبیله نفر جوان از ضلعی بجوانی تا خیز
او را بیابان تو بر نابانند و جای او را بتو نشان میدهند پس از قبیله همدان سالم بن عرج همدانی را و از قبیله مراد مهذب بن جمیل
مرادی را و از مذحج حسان بن بهمان مذحجی را اختیار نمودند ایشان را فرمود میدانید که چه ظلمها بر امام حسین و اهل بیت او از بنی
امیه و یزید و ابن زیاد و ابن سعد رسید و بدترین آنها از جهة کفر شمر ولد الزنا بود و الحمد لله سینها خود را از کشتن قاتلان
آنسرور شفا دادیم حالا غیر از شمر کسی نمانده خواهش من از شما اینست که خبر او را تحقیق نموده بمن برسانید عرض کردند اطاعت
داریم پس هر یک از آنها بطرفی روانه شدند صحراها و دره ها و قبیلهای عرب را می جستند تا اینکه خبر آن لعین در کنار نهر بزرگ یافتند
و او را خوب میشناختند پس نزد او آمده و چند روز در نزد او ماندند بعد یکی از آنها سوی کوفه روانه شد بخدمت مختار آن خلد آشیانه
عرض کرد ای امیر شمر ملعون در دجله بنی غاضرت است و ماران چون از نزد او گذاشته ام که او را محافظت نمایند پس با لشکر
خود بروید بسوی آن لعین مختار بسیار شاد شده سوار شد و ابراهیم بن مالک هم با ده هزار سواره شجاع سوار شدند و همیشه میراندند تا آن
دجله رسیدند پس شمر ملعون چون لشکر مختار را دید ایشانرا شناخت از دجله خارج شد در حالتیکه مهیای دعوا بود در روی لشکر
مختار نهاد و این شعرها را میخواند وکم قتلت من شجاع ضیغم ضجت علیه نذبة الثواکل ان تقتلونی
فلقد افجعتکم قدماً بقتل الحسین الفاضل و انی الشمر و لیث بطل لا ارهب الموت فی النزال
یعنی چه قدر شجاعان شیر را کشتم که بالهای
زنها بر مرده برای ایشان بلند شد هرگاه حالا شما را امر بکشید من شما را قبل از این بدرد آورده ام بسبب قتل امام حسین که فاضل بود
و در حالتیکه منم شمر نامور که مانند شیر هستم و از مرگ خوف نمیکنم در جنگها ابو مخنف گوید چون ابراهیم اشتر ما را از آن لعین فرمود
شنید نزدیک شد که از خشم و غضب بمیرد دهنش کف بر آورد و گفت من سر او را برتر از همه بکشتن اینکافر پس گوی
دی مبارزت کرد و این شعرها را میخواند شعرک یا ملعون شعر جاهل و انت یا ملعون شر قاتل یا اکفر
الامة یا نسل الخنا یا ابن الکلاب لفسق الاراذل انت شبیه الکلب ابرص اعور و اقبح الجسم
کفور جاهل لاجعلن مغنمی و مکسبی قتلک یا شر بحسام قاتل و اعلم بانی اخذ بثار من فضله الله
علی القبایل ثار الحسین ابن بنت المصطفی یعنی شعر تو ای ملعون شعر جاهلانه است و تو ای ملعون بدترین قاتلانی ای کافر ترین امت ای
نسل زنا ای پسر کلبها فاسق و ادنی تو شبیه سگی و بمرض برص مبتلائی و چشمی البته ترا غنیمت و کسب خود مینمایم پس بشارت باد
ترا که با این شمشیر بران ترا میکشم و بدان خون آنسرور را از تو میگیرم که خدا بر همه قبایل او را فضیلت داده که خون امام حسین
که فرزند دختر پیغمبر آقای همه مردم است از پیاده و سواره و جان خود را در راه آنسرور در بذل مینمایم و اطاعت نمیکنم در ظلم ابدالگرد
عادل صلوات فرستید خدا برا و مادامیکه شب تاریک است و مادام که مبارزان بهمدیگر حمله مینمایند بعد شمر لعنه الله بر ابراهیم حمله
پس ابراهیم مانند شیر غران بعمودیکه در دست داشت از کمر آن لعین چنان زد که کمرش شکسته بروی زمین افتاد پس لشکر ملعون را
گرفتند و اسیر کرده او را بکوفه پس چون همه در مکان خود قرار گرفتند آن ملعون را پیش امیر مختار باز داشتند مختار فرمود الملعون

کافر امام حسین را شهید مینمائی و یزید ولد الزنا سبب کشتن آنحضرت در مبادرت مسکینی توی ای ملاعین که حسین علی بن ابیطالب را کشتند پس قسم بخدا اگر قضا و قدر خدای تعالی مقدر نمیشد و خدا شهادت او را نمیخواست هر آینه امام حسین شما را بدرک سعیر و توایکافر ای شقی الاشقیا امام حسین را میکشتی بعد امر نمود که ناخنهای او را از او برکندند و پوست بدن او را پیرون کنند و رک کردن و عرقهای او را یکیک قطع نمایند در اینحال طلب یاری مینمود یاری او نکردند و باو میخواست او را پناه ندادند و دستهای و پاهای او را کشتند و دماغ او را اندرون بر و کشتند و چشمهای او را کندند سه روز زنده ماند هر وقت آب میخواست قیر و قلع را در آتش میجوشانیده باو میخورانیدند هر وقت از خوردن آب ابا مینمود نیز را بدهنش میکذاشتند و باو میخورانیدند پس در اینحال آنها او را هر وقت طعام میخواست از گوشت ران او بریان کرده باو میخورانیدند و بعد زبان او را بیرون کرده بریدند چون دیدند که نزدیک است بمیرد آتش افروختند و سر او را بریده بدن نحس او را با آتش انداختند از آن آتش با آتش ابدی رفت مالک جهنم روح پلید او را استقبال کرده جهنم نمود و الحمد لله رب العالمین و لعنت خدا بر طایفه ظالمین باد اما کیفیت مرک و واصل شدن یزید کافر زندیق بروایت ابو مخنف و اخبار بسیار در هلاک آن ملعون وارد شده که روزی آن لعین با حشم و خدم خود سوار شده بجهة شکار پس آهوی بچشم او ظاهر شد به لشکر گفت کسی از شما پی آن آهو نرود باید خودم او را بگیرم اسب را حرکت کرده برای گرفتن آهو اسبش بسیار تند رو بود در میان دو کوه باهو رسید پس آهو داخل دره شد ملعون ندانست که بکجا رفت خواست که برگردد اسبش اطاعت نکرد پس خدای تعالی جناب عزرائیل را فرستاد پس روح خبیث او را قبض کرده تسلیم نمود بر زبانیه جهنم و آن لعین زاده نمرود دنیم بود که از او جدا نمیشدند پس در نزد آن لعین آنها هم هلاک شدند و در روایت دیگر چون آن لعین برگشت اسبش راه را گم کرد در صحرا حیران ماند هر چه بهیز بر اسب زد جلادت زیاد حرکت نکرد پس خدای تعالی اعرابی را فرستاد و آن لعین بغایت تشنه بود پس عرب نزد او رفت گفت ای مرد اگر تشنه ترا آب میدهم و اگر راه را گم کرده ترا دلالت مینمایم و اگر گرسنه باشی ترا طعام میدهم یزید ملعون گفت ای عرب اگر مرا شناختی زیاده از این احترام من مینمودی گفت مگر تو کیستی گفت من یزید بن معاویه هستم عرب در خشم شد گفت خوش نباشد ترا چه نسبت دادی خود را و مرحبا نباشد الکیسی را که گفتی و در روایت دیگر عرب گفت خدا ذلیل کند تو را ای شقی ملعون و خدای تعالی ترا در دنیا و آخرت گمراه سازد ترا خدا مرا فرستاده که از تو انتقام کشم چنانکه کردی بفرزند دختر رسول خدا ای بر تو باد امام حسین را شهید کردی و پرده حرمت او را دریدی پس هر گاه تو برحمتی بیسر دکن جان خود را قبل از آنکه من ترا هلاک نمایم پس یزید ملعون خواست دست بقبضه شمشیر دست او را طاعت نکرد پس عرب گفت ای یزید چگونه دیدی آنچه که خدا بر تو کرد قسم بخدا هر آینه ترا خواهم کشت بکشتن چنانکه تو امام حسین را کشتی غریب و تشنه و گرسنه بعد آنحضرت دست بقبضه شمشیر برد که او را بزند یزید ملعون گفت بر اقبل برسان من ضامن باشم برای تو از مال دنیا هر قدر خواهی عرب گفت حاشا ای ملعون من آخرت را بمال دنیا بفروشم و گمراه نمیرا بر هدایت اختیار نمایم چنانکه تو کردی ای ملعون خدا روی ترا قبیح فرماید خدای تعالی مرا بسوی تو فرستاده که از تو انتقام کشم بعد از آن تیغ خود را کشیده چون درخشندگی شمشیر بچشم اسب یزید افتاد رم کرده آن لعین را از رو سکها زد و معاوین شایش پاره پاره گشته بجهنم واصل شد و در روایت دیگر چون لشکر خود مراجعت کرد مرغی دید از پی آن مرغ روانه شد تا رسید بچشمه آب سرد و ثابت و آن لعین تشنه بود از اسب پیاده شد که آب بخورد ناگاه آن مرغ نازل شد و میان او و آب حایل شد و او را گفت ای ملعون میخواهی آب بخوری و حال آنکه پسر دختر پیغمبر را تشنه شهید کردی بعد منقار خود را بر آن لعین زد و ربع بدن او را برداشت و پرواز کرد بعد از زمانی آمد بقیه هم برداشت تا چهار مرتبه و هر روز تا قیامت چنین این لعین را چنین میکند ابی مخنف گوید بعضی گفته اند که آن لعین در اینحال هلاک شد و زبانه جهنم او را گرفت و بعضی گویند که آن لعین بسیار تشنه بود وارد چاهی شد که آب بخورد دید در چاه مرغی بزرگ پس آن کافر معیوب ملعون خواست آب بخورد پس مرغ قصد او کرد و او را بلع کرده بسوی آسمان پرواز نمود بعد از زمانی آن مرغ بسوی آن آب برگشت و قی کرد آن لعین را بیرون افکند باز آن لعین خواست آب بخورد پس آن مرغ قصد او کرد و او را پاره پاره نمود بلع مینمود و باز قی میکرد و هم چنین با این عذاب تا روز قیامت مبتلا است

و در روایت دیگر آن لعین روزی با ده هزار نفر از خاصان خود سوار شد بعزم شکار پس برفت از دمشق دو روزه راه دور شد پس آهوی آشکار شد باصحاب خود گفت کسی از شما با او رجوع نباشد باید خودم آنرا بگیرم پس آن لعین آهو را از بیابان به بیابان راند تا رسید به بیابانی خوفناک پس اسب خود را در طلبش بسرعت میراند چون بمیانه بیابان رسید آهو را ندید عطش او را هلاک میکرد هر چه آب جست در آنجا نیافت ناگاه مردی را دید که کوزه آبی در دست دارد آنمرد را گفت که قدری از آن آب مرا سیراب کن چون آنمرد او را آب داد و سیراب شد گفت هر گاه مرا میشناختی هر آینه احترام زیاد میمنمودی آنمرد گفت مگر تو کیستی گفت امیر المؤمنین یزید بن معاویه آنمرد گفت قسم بخدا تو قاتل حسین بن علی ابن ابیطالب ای دشمن خدا بعد برخواست که او را بگیرد پس اسب آن لعین رم خورد آن لعین را بزمین انداخت پس پای آن لعین در رکاب ماند پس اسب پشت نظر میکرد و رم میخورد و میدوید و آن لعین را بزمین میزد تا بدن آن لعین پاره پاره شد و خدا روح او را با آتش جهنم رسانید و او را ده ندیم بود که از او جدا نمیشدند و او هم از ایشان جدا نمیشد و آنها را بر حرم و اولاد و مال خود امین میدانست پس این ندیمها آنجائیکه یزید رفته بود پیش گرفتند تا او را خبر نمایند ناگاه اسب یزید را دیدند که ران یزید در رکاب و ماند پس فریاد و واویلاه میان لشکر او افتاد و بسوی دمشق بازگشت شدند و در روایت دیگر چون آن لعین بمیانه بیابان خوفناک رسید ملکی از ملائکه جهنم باو ظاهر شد در دستش تازیانه از آتش با آن تازیانه بر روی آن لعین زد پس او را هلاک ساخت پس چون اصحاب دیدند که یزید نیامد همان راهیکه آن لعین رفته بود گرفتند هر چه رفتند او را ندیدند و بعضی گفته اند ایشان آنراه را گرفته رفتند و همه هلاک شده بجهنم واصل شدند و لشکر متحیر ماندند بعد از آنکه او را بسیار جستند مدت هفت روز او را نیافتند چون از او مایوس شدند بدمشق باز گشتند پس پیشانی و رکها و دهنهای اسبهای خود را بریدند پس اهل دمشق فریاد و زاری کردند بجهة مردن یزید و فتنه بزرگ در آنجا واقع شد و بعد از او میان مردم اختلاف پیدا شد قومی بشهادت سید الشهدا راضی شدند ایشان شرار از قومی بجهنم واصل شدن یزید راضی شدند ایشان نیکوکارند پس آمدند بسوی خانه یزید که مالهای او را غارت کنند و اولاد او را بکشند پس منافقین و اولاد بنی امیه ایشان را منع کردند خدا همه بنی امیه و تابعان ایشان لعنت کند تمام شد کلام ابی مخنف لیکن ما گوئیم همه اینها از کتاب صغیر و کبیر ابی مخنف ذکر شد لکن در بعض کتب اخبار کیفیت هلاک آن لعین بطریق دیگر است چنانکه در بعض از کتابهای صدوق باسنادها از عبد الرحمن العنزی روایت کرده و او هم از سلمان ره که گفت هیچ ملکی در آسمانها نماند مگر اینکه برسول خدا نازل شد و در مصیبت فرزندش حسین او را تعزیت میدادند و ثواب دادن خدا او را خبر میدادند و از تربت آنزمین بآنسرور میبردند که فرزند ترا از روی آنزمین میاندازند و سر مبارکش را ذبح نمایند و بدن او را محذول در آنخاک میاندازند پس رسولخدا عرض کرد خدایا خوار کن کسیرا که فرزند مرا خوار کند و بکش کسیرا که او را بکشد و ذبح کن کسیرا که او را ذبح نماید و لذت نده او را بآنچیزی که طلب کند عبد الرحمن گوید پس قسم بخدا در حق یزید ملعون تعجیل شد و آن لعین بعد از قتل سید الشهدا الذت نبرد و ناگهان گرفته شد شب مست خوابید صبح جنازه او را سیر و کردند بر نعش مثل قیر سیاه شده بود و تابع گرفته شد و از تابعان او که قاتلان آنحضرت بودند کسی نماند مگر اینکه او را دیوانگی یا جذام یا برص رسید و این مرضها در اولاد او میراث ماند تذییل ثالث در اشاره نمودن بعضی از بیانات که متعلق است بآنچه گذشت پس این روایتها که وارد شد در حکایات آتش گرفتن جماعتی از کفار از چراغ و بودن آب بر ایشان زبانه شعله و آنها بعضی روایتهاست در حکایات چند با معنی که با عذاب آن آتشی که معذب شدند جماعت بسیار بودند بعبارت دیگر عدد ایشان بعد در روایات است هر روایت شامل است بحکایتی از آنها ممکن است که گفته شود آنچه در روایت از سند نقل شده احتمال میرود در شان یکنفر باشد بلکه ظاهر این است و در اینجا نکته و اسرار لطیفه است که لابد است از اشاره کردن بآنها پس بدان کسیکه بگیرد همه این روایتها را که شامل است حکایت جماعت از کفار یعنی حکایت معذب شدن ایشان با آتش در وقت اصلاح کردن چراغ بعد تفکر تام نماید و او را ظاهر شود تحقیقات و اسرار و حکمتهای لطیفه بنسبت بعض از امور و مسئلها پس از جمله آنها معلوم میشود تحقیق حال در مسئله کلامیه عقلیه یا اجسام آیا حقایق متماثله است یا متباینه از این روایات معلوم میشود که متماثل اند چنانکه بر آن دلالت مینماید بعضی از آیات و اخبار و بعضی وجوه عقلیه و از جمله آنهاست کسیکه اراده کند که فکر نماید در معنی آیه و ان جهنم محیطة بالکافرین و در معنی قوله تعالی نار الله الموقدة

تطلع علی الافئدة یعنی بدرستیکه جهنم احاطه کننده است بر کافران و آتش خدا شعله ور باشد که ظاهر باشد بر قلوب یا معنی
مینماید دیگر این آیه. در شان ایشان ثابت است در عالم دنیا پس این روایات را قبول نما پس اگر چه بتواتر نقل نشده بلکه بغایت حد
استفاضه رسیده بلکه در حقیقت بحد تواتر معنوی رسیده و از جمله آنها اینست که این روایت مؤید است بسخن بعض اهل تحقیق
و اهل حکمت که حقیقتهای مختلفه بسیار که از حد احصا بیرون است مرجع همه آنها یک حقیقت و اختلاف آنها بحسب صورت
ظاهر است و از این جمله است فاضل برتو (?) و جماعتی در این مطلب با او تابع شده و دلیل سخن با ظاهر است هر که خواهد که اطلاع کامل را
با این مطلب یابد رجوع کند بفن استصحاب و فن اعلی از کتاب خزاین و از جمله آنهاست که بزرگتر شدن بجد ادشمن داشتن اهل
بیت رحمت و عصمت سبب استهزا نمودن با ایشانست نعوذ بالله و دلیل این بر صاحب فطنت ظاهر است و از جمله آنها
اینکه مشاهده میشود از آیه جاء الحق که صورت سر است حکم ولایت مطلقه در همه اشیا وجودیه امکانیه سلطنت و ولایت بر آنها شامل سلطنت
مالک بر ملک خود و مولای بر عبد خود مشاهده مینماید و بعبارت دیگر خدای تعالی حقایق اشیا را خلق کرده از صاحب عقل و غیر
صاحب عقل مطیع و منقاد کرده بمحمد و آل معصومین او حتی یک ذره از نور ولایت حکمش در اشیائیکه شعور ندارند سرایت کنند
و آنرا بمنزله صاحب شعور گرداند در وقت احتیاج با آن اگر چه باشد آنوقت صادر شدن امر معنوی از طرف خدای عز و جل
و از جمله آنهاست که استهزاء نمودن و سب و شتم کردن بر خدا و حجج معصومین او نعوذ بالله گناهش بزرگتر و عذابش تعجیل
کننده است در مقام بسیار از عمل قبیح کردن و هر گاه بیان این سخن را خواهی نظر کن بکتاب مقتل از ابن بابویه و بکتاب تاریخ
از طبری روایت شده که ابو القاسم واعظ گوید که در روز عاشورا مردی فریاد زد یا حسین تو از فرات قطره نخواهی چشید
تا کشته شوی یا بحکم امیر ابن زیاد بیایی حضرت امام حسین او را نفرین کرد عرض کرد خدایا او را تشنه بمیران و او را هرگز
نبخشی پس آن ملعون متصل آب میخورد و میگفت از تشنگی هلاک شدم تا نفسش قطع شده بدرک واصل شد و در تاریخ طبری
روایت شده که این ندا کننده عبدالله حصین ازدی بود و حمید بن مسلم آنرا هم روایت کرده و در روایت دیگر مردی بود
از قبیله بنی دارم و در روایت ابن بطه در کتاب ابانه و ابن جریر در تاریخ که ابن جوزه ندا کرد یا حسین بشارت باد ترا باتش
تعجیل کردی در دنیا پیش از آخرت حضرت فرمود وای بر تو من باتش سزاوارم عرض کرد بلی فرمود بر خدای رحیم و پیغمبر شفاعت
کننده است که طاعت او واجب است بعد نفرین کرد خدایا اگر این ملعون نزد تو در این سخن کاذبست پس او را بآتش
رسان که هنوز دعای آنحضرت تمام نشده بود که اسب او رم کرده آن لعین را انداخت پا بحزاوه (?) در رکاب ماند اسب میرفت و سر
او را بسنگ و زمین میزد تا بآنحال بجهنم واصل شد و در روایت دیگر آنحضرت فرمود خدایا او را بآتش انداز در گرمی آتش
ما پیش از در دنیا پیش از رفتن بجهنم پس آن لعین از اسب افتاد بسوی خندق که پر از آتش بود پس امام حسین سجده کرد و در روایت
دیگر سید الشهدا این دعا کرد خدایا ما اهل بیت پیغمبر و ذریه او و با او قرابت داریم پس غضب کن کسی را که ما را ظلم کرده حق ما را
غصب نموده بدرستیکه تو ای شنونده و نزدیک پس محمد بن اشعث گفت میان تو و محمد چه قرابتیست پس حضرت این آیه را خواند
ان الله اصطفی آدم تا آخر یعنی بدرستیکه خدا اختیار فرموده آدم و نوح و آل ابرهیم و آل عمران را بر همه عالمیان و ذریه بعض
ایشان مر بعض بعد فرمود خدایا امروز هر گناه مرا و را ذلیل که عاجز باشد پس آن ملعون بجهت قضای حاجت رفت عقربی
او را نیش زد پس بزمین افتاد و فریاد میزد و نقاد در حالتیکه خود آلوده شد خلاصه تاثیر سخن قبیح از استهزا و سب
در نزد آئمه طاهرین از تاثیر شمشیرها و نیزه ها و تیرها شدیدتر است چنانکه عقل هم بر آن شهادت مینماید و بعضی از آیات
و اخبار هم در این باب وارد است بلکه هر که معجزات حضرت پیغمبر و المعصومین در آیات و اخبار مشاهده کند هزار شاهد با دعای
ما میابد بعد از آن گاهی اگر چه سب و شتم نمودن نباشد لکن نسبت عجز و ذلت از منافقین بصاحبان ولایت مطلقه میرسد
اینهم در حقیقت نوعی از شماتت و استهزاست در اینمقام هم کم میشود که در شان خارق عادت و معجزه صادر نشود
و بعبارت دیگر هر گاه اخبار و آثار را تتبع نمائی بسیار معجزه ها و خوارق عادات میبابی که صادر شده از سید الشهدا روحی
له الفداء یا از بدن شریف یا از سر یا از خون طاهرش در دو مقام یکی هدایت و یکی بجهت رغم انف دشمنان و قبل بر این
باینه و مقام مختصری اشاره کردیم حالا نیز بعضی از آنها اشاره مینمایم پس یکی از جمله معجزاتی که از سر شریفش صادر شده است
که در کتاب خصایص نطنزی روایت کرده زنانیکه سمان بزرگوار از آن شام میبردند رسیدند بمنزلی که آنرا قنسرین میگفتند راهب

از صومعه

از صومعه خود نگاه میکرد دید سری میاورند که نور از دهان مبارکش تا آسمان بلند میشود پس ده هزار درهم بآن ملاعین داده سر
مبارک را از ایشان گرفت و نزد من باشد او در صومعه خویش نگاه آوازی شنید اما صدا کننده را ندید که گفت خوشا بحال
کسی که حرمت این سر مبارک را بشناسد پس راهب سر خود را بسوی آسمان کرده عرض کرد الهی ترا قسم میدهم بحق عیسی که این سر مبارک را
بحرف زدن با من امر کن پس آن سر مبارک بتکلم آمد فرمود ای راهب چه میخواهی عرض کرد ای سر تو کیستی فرمود من فرزند محمد
مصطفی و پسر علی مرتضی و فاطمه زهرا که مرا در کربلا مظلوم و تشنه شهید کردند آنها را که فرمود ساکت شد پس راهب روی خود را
بر روی آن سر گذاشت عرض کرد روی خود را از روی مبارکت بر نمیدارم تا وعده فرمائی که در قیامت شفیع من باشی پس آن سر
مبارک تکلم کرده فرمود اگر شفاعت مرا خواهی بدین اسلام محمد مصطفی داخل شو راهب شهادتین را گفت آن سر وعده شفاعت
او را در روز قیامت وعده فرمود پس آن ملاعین وقت صبح پولها و آن سر مبارک را از او گرفتند پس چون بصحرا رسیدند
همه آن درهم ها سنگ شده دیدند این روایت بهر دو مقام شامل است هم هدایت هم رغم انف آن ملاعین و از قسم دوم آنست که از
ابن عباس روایت شده که جناب ام کلثوم بحاجب ابن زیاد فرمود که این هزار درهم را بگیر و سر مبارک امام حسین را پیش
از ما ببر ما را عقب بر و مردم بکش تا مردم بتماشای سرها مشغول باشند بما نظر نکنند پس آن لعین آن هزار درهم را گرفت
و سر مبارک را پیش برد فردا چون درهمها را بیرون آورد دید خداوند عالم همه آنها را سنگ سیاه کرده بطرفی از آن نوشته
شده و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون یعنی البته گمان مکن که خدا از عمل ظالمان غافلست و بجانب دیگرش
نوشته شده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود میدانند ظالمان که در کدام مکان میگردند و باز از
قسم دوم است آنچه ابو مخنف روایت کرده که چون آن سر مبارک را بمجلس یزید داخل کردند عطر از نفحش بهمه عطرها غلبه
مینمود چون لشکر آن سر مبارک را با آن حمل کرده بودند نحر کردند گوشتش از روی آن تلخ تر بود و باز از قسم دوم است
آنچه در کتاب مثیر الاحزان روایت شده که علی ابن الحسین بیزید فرمود که میخواهم که روی پدرم را ببینم بنمائی عرض کرد
هرگز او را نخواهی دید و آن سر مبارک در طشت زری بود در مندیل دبیقی بر آن پوشیده بودند ناگاه مندیل از آن سر مرتفع
شد با آواز بلند از آن سر مبارک ندا رسید که السلام علیک یا ولداه و السلام علیک یا علی پس حضرت سجاد
در جواب فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پدر جان مرا یتیم کردی و رفتی بعد از آن من و خود جدائی افکندی
پس حالا من بمدینه بحرم جدم میروم و ترا بخدا میسپارم و سلام بر تو باد این بود حدیث پس میگویم که صاحبان
ولایت مطلقه که در شان ایشان آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله تا آخر وارد شده اگر شخص عاقل در شان ایشان تامل
نماید میباید که آن بزرگواران و در همه اقوال و افعال و احوال خود شان علامتهای هدایت و چراغ ظلمتها هستند و منبع
نور چشم مومنان و سبب گلوگیر شدن و سبب حسد دشمنان خود هستند پس آنچه اشاره کردیم در همه احوال در شان صاحبان
ولایت مطلقه ثابت و محقق است اگر چه همه ایشان در معجزات برابر است لکن در شان سید الشهدا بسیار بظهور رسیده
آیا نمی بینی که بدن شریفش با آنحالتی که در روی ریگهای گرم کربلا پاره پاره افتاده بود در دریای خون چنانکه قلبهای انبیا و ملائکه و
مومنین را میسوخت و هم چنین آیت بزرگ هدایت و کشتی نجات بود هم چنین سبب شکست نمودن کفار و از دیاد
حسد ایشان بود بلکه نزدیک بود که از حسد و عداوت بمیرند و هر گاه خواهی این مطلب را خوب بدانی پس نظر کن بآنچه در اخبار
و آثار وارد شده تا بصیرت تو زیاده باشد چنانکه در بحار مجلسی ره روایت شده که روز عاشورا در بدن شریف آنسرور
جراحتی یافتند از امام زین العابدین سوال کردند فرمود این جراحت اثر انبانی است که شبها در آن بخانه های مساکین و
یتیمان و بیوه زنان طعام میبرد و این سوال کننده از امام ابن سعد بود و تفصیل آن اینست که از بعض ثقه شنیدم
که ابن سعد کافر زندیق روز عاشورا وقت عصر از خیمه خود بیرون آمد رو بقتلگاه گذاشت آن ملعون بآن بدنهای
پاکیزه که خون آلوده بروی خاک افتاده بود نظر میکرد و در دست آن لعین چوب تعلیمی بود از خیزران که در دست
آنرا حرکت میداد و میبازید و بآن اشاره میکرد بابدان شهدا و آن ملعون در روی جسدهای شهدا قدم میزد تا رسید
بجسد شریف امام چون آن بدن شریف را با جراحات بسیار دید و انگشتی که نزد آن ملعون بود گفت بیائید این همان حسین
است که جبرئیل گهواره جنبان او و میکائیل و اسرافیل بخدمت او فخر مینمودند و اکثر اوقات بر دوش مبارک حضرت

و پیغمبر

حضرت پیغمبر سوار میشد پس بنگر بدین حالت ورا بعد بحر احتیاج آن بزرگوار که میگریست چشمش از زخمی که در پشت مبارک آنسرور بود چنانچه پس حضرت امام زین العابدین را حاضر کرده از آنحضرت وجه آنرا پرسیده آنچه نوشته شد جواب شنید میگویم جان من فدای امام مظلوم باد که در مدینه منوره سیر نخوابید در حالتیکه یکی از فقرا و مساکین و یتیمان و بیوه زنان گرسنه بودند شبهای تاریک برای رضای خدا در پشت خود نانهای ایشان طعام میبرد و در این کار پدرش حضرت امیر المؤمنین میفرمود که هیهات که خاطر من بطعامها میل نماید شاید در یمن و حجاز کسی باشد که سیر نباشد از طعام و حال آنکه نام من امیر المؤمنین باشد و در حادثات زمانه با ایشان شرکت نکنم در آنوقت داخل میشوم سخن شاعر که گفته وحسبک داء ان تبیت ببطنة وحولک اکباد تحن الی القد یعنی کفایت میکند ترا از جهة درد که تو سیر بخوابی و در اطراف تو جگرهای سوخته باشد از گرسنگی و در بعضی روایات معتبره وارد شده و در کتاب در المطالب مرویست که حضرت امیر المؤمنین بر زن فقیره گذشت که چند طفل صغیر داشت که از شدت گرسنگی میگریستند و او ایشانرا مشغول مینمود تا آنقدر گریستند خوابیدند پس آتش افروخته و دیگ را بالای آن گذاشت و قدری آب خالص ریخت و اطفال خیال میکردند که مادر ایشان چیزی میپزد برای ایشان حضرت امیر المؤمنین چون این حال را دید با قنبر بمنزل خود تشریف برد پس زنبیل خرما و انبانی آرد و قدری روغن و قدری از گوشت و برنج و نان بر دوش مبارکش برداشته بسوی خانه ایشان روانه شد قنبر عرض کرد التفات فرمایید بنده بردارم فرمود نه چون بدر خانه آن زن رسید اذن دخول خواست چون داخل شد قدری برنج و قدری گوشت بدیگ ریخت چون پخته شد فرمود فرزندان خود را بیدار کن چون بیدار شدند فرمود بخورید چون سیر شدند حضرت برخاسته از دست آنها گرفت و آنها را به بازی مشغول کرد چون نزدیک ایشان میرسید بع بع میفرمود و ایشان خنده مینمودند چون حضرت بیرون آمد قنبر عرض کرد امشب از شما چیز عجیبی دیدم سبب بعضی را دانستم این اشیا را خود برداشتی و آوردی جهة ثواب بود و باید که خود را رفتن و بع بع گفتن را نفهمیدم فرمود یا قنبر من در دفعه اول نزد اطفال وارد شدم که گریه مینمودند از شدت گرسنگی پس دوست داشتم که از نزد ایشان بیرون بیایم در حالتیکه خندان باشند در حالت سیری میگویم که آیا انصاف است که عیال این امیر المؤمنین تشنه و گرسنه در دست کفار اسیر باشند با وجود آنکه آنحضرت در بسیار مقام از دشمنان عفو کرده با ایشان احسان نموده باقرار علمای سنیان ابن خلکان گوید که شیخ نصر الله بن مجلی که از موثقین اهل سنت است گوید که شبی حضرت امیر المؤمنین را در خواب دیدم پس عرض کردم یا امیر المؤمنین مکه را فتح میکنی و میفرمایی هر که بخانه ابی سفیان داخل شود در امان است از اینجهة آن ملعون کرد آنچه کرد در روز عاشورا با فرزند تو حسین فرمود آیا نشنیدی ابیات ابن صیفی را در این معنی نشنیده عرض کردم نه فرمود برو از خود او بشنو از خواب بیدار شدم پس بخانه ابن صیفی آمدم در را کوبیدم پس بیرون آمد خواب خود را باو نقل کردم پس شهقه کشیده شروع بگریه کرد و بخدا قسم خورد که این شعر را امشب گفته ام بکسی نخوانده ام و در جایی ننوشته ام بعد شعرها را خواند

ملکنا فکان العفو منا سجیة فلما ملکتم سال بالدم ابطح وحللتم قتل الاساری وطالما غدونا عن الاسری نعف ونصفح وحسبکم هذا التفاوت بیننا فکل اناء بالذی فیه ینضح

یعنی چون ما بشما صاحب شدیم شمارا عفو کردیم که عفو از ما خوب بود اما شما در پادشاهی خود خون اولاد ما را در ابطح جاری کردید و شما حلال کردید کشتن اسیران را و ما بسیار در اسیران شما عفو و گذشت کردیم و کفایت میکند شما را این تفاوت در میان ما و شما پس هر ظرف قطره میدهد آنچه در اوست و در بعضی از کتب معتبره وارد است که امر زکوة مالهای حضرت امیر المؤمنین را خدا تصدق نمود غله های آنها را در هر سال بچهل هزار مثقال طلا میرسید و بعضی چهار هزار گفته اند و از مسند احمد بن حنبل و غیره مرویست که آن بزرگوار فرمود تو مرا میبینی که سنگ از گرسنگی بر شکم خود میبندم و بدرستیکه صدقه من بچهل هزار دینار میرسد و بروایتی به چهل هزار دینار این بود حدیث پس هرگاه گویی که تو مطلبهای زیاده میگویی و تباخیر انداز از خبر

در بسیار از مقامها بجهة مناسبتی از فضایل اهل بیت رحمت و عصمت و از دایره مطلب که کلام برای آن منعقد شده بیرون میرود هرگاه عمر تمام دنیا را نمایی و فضایل اهل بیت را بنویسی نتوانی بنویسی مگر مانند قطره کوچکی از دریاهای بزرگ برگردیم بمقامیکه کلام در آن بود میگوییم سر چیست در تاخیر عذاب شمر با آنکه آن ملعون کافر و شقی القوم بود که بعذاب دنیوی قبل از عذاب آخرت معذب شوند چنانکه در قضیه اصلاح چراغ و غیر او که سابقا ذکر شد و شمر ظالم مدت طویل زنده ماند که مختار علیه الرحمه در آخر از همه او را ظفر یافت و بجهنم واصل نمود و او را چنانچه ذکر شد اولا میگویم ترا بخدا قسم میدهم که مذمت نکنی مرا بسیار ذکر کردن فضایل اهل بیت رحمت و عصمت را و بسیاری از مطلبها پس قسم بخدایی که فضیلت داده ایشانرا بر همه مخلوقات خود که طینت و حقیقت من گویا ذاتی شده بر آن و در بسیاری از اوقات قلم بحرکت نمودن انگشتان نوشته و حال آنکه قاصد مطلب دیگر هست بعد اگر فکر نمایی میبایی مناسبت کلی در جاهایکه گمان میبری که مناسبت ندارد یا اندک مناسبتی دارد پس اینهم از مناقب ایشان و از برکت ایشانست اما جواب مبتلا نبودن شمر کافر ولد الزنا بعذاب دنیا پیش از عذاب آخرت پس جواب آنست که شمر کافر لعنه الله تعالی در بسیاری از مقامات حرف بزده مگر بجز یکی ظاهر شده که ملعون اعتقاد داشته بحقیت امام و اینکه قاتلان و دشمنان آنسرور در آتش خواهد بود آیا نمی بینی سخن این کافر را در وقت داخل شدن مجلس یزید لعنه الله املاء رکابی ذهبا او فضة قتلت خیر الناس اما وابا یعنی پر کن رکاب مرا نقره یا طلا که من شهید کردم بهترین مردم را از حیثیت پدر و مادر و نیز سخن ملعون در وقتیکه شمشیر خود در رگهای گردن امام علیه السلام میبرید

اقتلک الیوم ونفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مزعم ان اباک خیر من تکلم بعد النبی المصطفی المعظم اقتلک الیوم وسوف اندم وان مثوای غدا جهنم اقبض دمک بالتراب بغضه ولا الی النبی ارحم

یعنی ترا شهید مینمایم امروز ظلما و یقینا در آن شک نیست که میدانم پدر تو بعد از حضرت مصطفی بهترین مردم است امروز ترا میکشم و زود پشیمان میشوم و میدانم در قیامت جای من جهنم خواهد شد و خون ترا امروز از عداوت بر خاک میریزم و برای اولاد پیغمبر رحم نمینمایم و باز سخن ملعون را ببین در وقتیکه ابراهیم بن مالک مقابل او آمد ان تقتلونی فلقد قتلتکم قدما القتلی للحسین الفاضل یعنی هرگاه مرا بکشید من شمارا قبل از این بسبب شهید شدن امام حسین که افضل مخلوقات بود بدرد آورده ام میگویم شاید سبب حرف زدن شمر کافر باین کلمات و امثال آن در بعضی مقام که از شتم و استهزاء نمود برای آن بود که کرامات دیده بود که بسیاری از شماتت و استهزا کنندگان با اهل بیت عصمت و رحمت خدا تعالی دفعتا ایشانرا غضب نموده قبل از عذاب آخرت خلاصه اهل بیت رحمت صبر مینمایند بضرب شمشیر و نیزه و زخم تیر اما ذلت و حقارت نزد دشمنان صبر نمینمایند چه خوب گفته ابن ابی الحدید معتزلی که سید اهل صاحب غیرتان که معلوم نمود بمردم حمیت و کشته شدن را در زیر شمشیرها و ذلت و حقارت را قبول نماید حضرت ابو عبدالله الحسین بود در وقتیکه او را عرضه کردند هرگاه یزید بیعت نمایی و تسلیم باشی در امانی خود را از ذلت بیعت کناره نمود و اختیار شهادت نمود بر ذلت و گویا ابیات ابی تمام گفته نشده مگر درباب حسین بن علی ابن ابی طالب ع الی آن

الحفاظ المر والخلق الوعر ونفس یعاف الضیم حتی کانه هو الکفر یوم الروع او دونه الکفر فاثبت فی مستنقع الموت رجله وقال لها من تحت اخمصک الحشر تردی ثیاب الموت حمرا فما اتی لها اللیل الا وهی من سندس خضر

پس هرگاه گوئی که هرچه ذکر کردی حقست لکن سوال دیگر میماند و آن اینست که دعی ابن الدعی یزید لعنه الله نسبت باهل بیت عصمت و رحمت که بسیار شتم و استهزاء و شماتت کرد و همچنین ابن زیاد با وجود این اینهم بعد از وقعه عاشورا مدت مدیده زندگانی کردند خداوند ذو الانتقام ایشانرا ابتلا گرفتار ننمود و مهلت داد میگویم من ندیدم که لابد است هر کس نسبت باهل بیت عصمت استهزاء و شماتت نماید باید خداوند او را در دنیا مواخذه کند بعذاب دنیا قبل از آخرت و ادعا نکردم که هر کس چنین باشد در همان ساعت معذب شود بعذاب دنیا پیش از آخرت و حال آنکه فرعون این امت عمر ولد الزنا که شتر آن سفر بسیار از ظلم و شماتت و شتم و استهزاء آنچه کرد از ضرب شمشیر و نیزه نسبت بصاحبان غیرت و حمیت شدیدتر بود پس در بعضی مقام اهل بیت عصمت و حجج الله تعالی اراده مینمایند که خدا تعالی شماتت کننده و استهزاء کننده را در دنیا فورا پیش از عذاب آخرت عذاب کند و نمیخواهند اهل بیت عصمت مگر آنچه که خدا تعالی میخواهد و بعضی مقام

است که حکمت با آنکه خداوند علاقه بکبیر در بابت شماتت کشنده و استهزا دوست کشنده مدت مدید در دنیا زنده گذارد نماید پس در آخرت
اهل بیت عصمت میخواهند که او را باشد عذاب بی نهایت در عذاب آخرت فرا گیرد که در میان بزرگان آن ملاعین مثل یزید و ابن زیاد
و ابن سعد و شمر و میان غیر ایشان از اتباع ایشان تفاوت در غایت انکار نیست پس شفای قلب سرور سینه مؤمنین در انتقام
گرفتن مختار از ابن زیاد و ابن سعد و شمر و امثال ایشان بطریقی سابق است که گفته شد زیادتر باعث شفای قلوب مؤمنان است از آنکه
خداوند ایشانرا غفلت و تعلل میگرفت بعذاب بی نهایت آخرت هم چنین است کیفیت سابق و هلاک شدن یزید و جهنم واصل
شدن آن لعین اگرچه با آن طریق کشته شدن آن ملاعین شفای کامل حاصل نمیشود بلکه صفای سینه و اندکی حاصل میشود چنانکه تا حال
قلوب مؤمنین سوزانست اگرچه قاتلان آنحضرت کشته شدند و بعذاب دنیا قبل از عذاب آخرت گرفتار شدند اما خون
آنحضرت تا حال گرفته نشده چنانکه در حدیث علی ابن حمزه از ابی جعفر مرویست که آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود انا
لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی هر آینه یاری مینمایم فرستاده گان خود را و آن کسانیرا
که ایمان آورده اند در دار دنیا و روز قیامت فرمود که از ایشانست حسین بن علی و آنحضرت را یاری نشده هنوز بعد فرمود قسم بخدا
هر آینه شهید شد و خون او گرفته نشده هنوز و در خبر محمد بن سنان مرویست که سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله از
قول خدا تعالی و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا یعنی هر که کشته میشود مظلوم پس بتحقیق قرار میدهیم برای ولی آن
مظلوم تسلطی پس اسراف نکند در کشتن فرمود که ولی قائم آل محمد است که خروج میفرماید پس میکشد کفار را بسبب خون امام
حسین پس اگر بکشد اهل زمین را نخواهد بود اسراف کننده میباشد ابو عبد الله فرمود قسم بخدا میکشد در زمانه قاتلان حسین را بسبب
قاتلان پدران شان و در خبر باج هروی که روایت کند از یکی از آن دو بزرگوار در قول خدا تعالی لا عدوان الا علی الظالمین یعنی
دشمنی نیست مگر بظالمان یعنی بر نسل قاتلان حسین و در خبر دیگر از یکی از آن دو بزرگوار مرویست گوید عرض کردم فلا عدوان
الا تا آخر فرمود تعدی نمیکند خدا در عذاب کسی مگر بر نسل قاتلان حسین و در خبر صالح بن سهل مرویست از حضرت صادق
در قول خدا تعالی و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین تا آخر یعنی حکم کردیم بسوی بنی اسرائیل هر آینه فساد
مینمائید در زمین دو مرتبه فرمود که قتل حضرت امیر المؤمنین و نیزه زدن بر امام حسن است پس چون وعده اول آنها آید فرمود
یعنی چون یاری امام حسین آمد برانگیخته کردیم بنده گان را برای خود که صاحب غضب شدید باشند در خلال شهرها میشوند و آنها قومی هستند
که مبعوث کند خدا ایشان را پیش از قیام قائم که نمیگذارند دشمنان آل محمد مگر آنکه او را میکشند و وعده خدا کرده میشود و در خبر ابی
خالد کابلی از ابی جعفر مرویست گوید شنیدم از آنحضرت که میفرمود در قول خدا تعالی اذن للذین یقاتلون تا آخر یعنی اذن داده شد
برای کسانیکه مقاتله مینمایند با آنکه ایشان مظلوم شدند و هر آینه خدا بر یاری ایشان هر آینه قادر است ایشان علی و حسن و حسین
است و در خبر سماعه از حضرت صادق در قول خدا تعالی لا عدوان الا تا آخر فرمود اولاد قاتلان امام حسین است و در خبر اسمعیل بن
جابر از حضرت صادق مرویست گوید شنیدم که آنحضرت میفرمود قسم بخدا که حضرت قائم میکشد قاتلان امام حسین را بسبب فعل پدران
ایشان و در خبر هروی مرویست گوید عرض کردم بابی الحسن الرضا یا بن رسول الله چه میفرمائی در حدیثی که روایت شده از حضرت صادق
که فرمود اذا خرج القائم قتل ذراری قتلة الحسین بفعال آبائها فقال هو کذلک فقلت و قول الله عز و جل و لا
تزر وازرة وزر اخری ما معناه قال صدق الله فی جمیع اقواله و لکن ذراری قتلة الحسین یرضون
بفعال آبائهم و یفتخرون بها و من رضی شیئا کان کمن اتاه و لو ان رجلا قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل
بالمغرب لکان الراضی عند الله شریک القاتل و انما یقتلهم القائم اذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم
قال قلت له بای شیء یبدأ القائم فیهم یعنی چون خروج کند قائم میکشد اولاد قاتلان امام حسین را بسبب فعل پدران ایشان پس فرمود آن
حضرت بلی پس عرض کردم و حال آنکه خدا عز و جل فرموده لا تزر وازرة وزر اخری معنای این آیه چیست فرمود خداوند در همه
فرمایشات خود راستگو است اما اولاد قاتلان حسین بفعل پدران خود راضی میباشند و بآن فخر مینمایند و هر که بچیزی راضی باشد
چنان است که آنرا بفعل آورده است و اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب بکشته شدن او راضی باشد هر آینه این راضی
شده در نزد خدا تعالی شریک میباشد با آن قاتل پس حضرت قائم در وقتیکه خروج میفرماید ایشان را میکشد برای راضی شدن بفعل
پدران خود گوید عرض کردم بکدام چیز ابتدا میکند حضرت قائم در وقت قائم شدن فرمود ابتدا میکند به بنی شیبه پس دستهای
ایشان را قطع مینماید زیرا که ایشان دزدان کشنده خانه خدا هستند و در روایتی که از ابی محمد عسکری مرویست که آنحضرت از

از پدران خود روایت کرده ان علی ابن الحسین کان یذکر حال من مسخهم الله قردة من بنی اسرائیل تا آخر یعنی حضرت علی ابن الحسین
ذکر میفرمود حال آن گروه را که خدا مسخ نمود ایشانرا از بنی اسرائیل بصورت میمون و حکایت ایشانرا نقل میفرمود پس چون بآخر
قصه ایشان رسید فرمود بدرستیکه خدا تعالی آن قوم را مسخ فرمود برای گرفتن ماهی پس چه تصور مینمائی نزد خدا حال آنها که کشتند
اولاد حضرت رسول را و حرمت ایشانرا هتک نمودند اگرچه خدا تعالی ایشانرا مسخ نمود در دنیا اما آنچه مهیا شده برای ایشان از
عذاب آخرت بسیار است بمرتبه از عذاب مسخ شدن پس عرض کردند یا ابن رسول الله ما این حدیث را از تو شنیدیم بعضی از ناصبیان
با گفتند هر گاه کشته شدن امام حسین باطل میبود پس آنکه صید کردن ماهی در روز شنبه بزرگتر بود پس چرا خدا قاتل او را غضب
نمود چنانکه بر صید کننده ماهی غضب فرمود حضرت علی ابن الحسین فرمود که با این ناصبیان بگو اگرچه شیطان گناهش بزرگتر
بود از آن کسانیکه بغوای او کافر شدند پس خدا او را هلاک ننمود و از ایشان کسانیرا که خواست مثل قوم نوح و فرعون و شیطان را هلاک کرد
و حال آنکه شیطان سزاوارتر بود بهلاک شدن پس چرا خدا تعالی هلاک نمود کسانیرا که گناهشان کمتر از شیطان بود و شیطانرا مهلت داد با وجود
اختیار نمودن او بر کشف محرمات آیا نیست خدا تعالی حکیم در تدبیر خود و هر کرا هلاک میکند میکند و هر کرا باقی میگذارد میگذارد پس هم چنین است
حال این صید کننده گان و قاتلان امام حسین میکند خدا تعالی در باب آن دو طایفه آنچه که میداند و خدا سزاوار است بحکمت و نیکوئی و سؤال
کرده نمیشود از آنچه میکند اما از بنده گان سؤال مینماید حضرت باقر فرمود زمانیکه علی ابن الحسین این حدیث را خبر داد بعضی از اهل مجلس
عرض کردند یا ابن رسول الله چگونه معذب میباشند اولاد ایشان بسبب قبایح افعال پدران شان و حال آنکه خدا تعالی میفرماید و لا تزر وازرة
وزر اخری امام زین العابدین فرمود که قرآن بزبان عرب نازل شده پس خطاب میکند در آن اهل هر زبانرا بلغت ایشان میگوئی بیک
نفر از قبیله بنی تمیم که قوم او بشهری داخل شده و اهل آن را کشته باشند اهل فلان شهر را عرب هم میگوید ما چنین کردیم به بنی فلان و ما اسیر
کردیم آل فلانرا و ما خراب کردیم چنین شهر را اراده میکند که ایشان مباشر شدند بآن اما اراده میکند آنهارا که خود ما را قبیحا که قوم شان
چنان کردند و فرمایش خدا تعالی در این آیه مذمت است جهت پدران گذشته شان و مذمت عدل است برانها که موجودند زیرا که این است آن
لغتیکه قرآن بآن نازل شده و حال اولاد شان نیز راضی میباشند بافعال پدران خود شان و نیکو میشمردند آنرا برای ایشان پس جایز است
که ایشانرا گفته شود که چون راضی شدند بفعل پدران خود پس شما خود آن فعل را کردید و در خبر از ابن عباس مرویست اوحی الله تعالی الی محمد
تا آخر یعنی خدا تعالی بسوی حضرت محمد وحی فرمود که من بسبب کشته شدن یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و بسبب شهید شدن پسر دختر
تو هفتاد هزار نفر و هفتاد هزار نفر را میکشم و در خبر از حضرت صادق مرویست که کشته شد بسبب شهادت امام حسین صد هزار نفر و خون او گرفته نشده
و نزود گرفته میباشد خون آنحضرت و در خبر از حضرت امام زین العابدین مرویست قال خرجنا مع الحسین فما نزل منزلا یعنی فرمود که با
پدرم امام حسین خارج شدیم از مدینه در منزلی نازل نشد و از آنجا کوچ نفرمود مگر آنکه یحیی بن زکریا را ذکر میفرمود و روزی فرمود که از حقارت
و خواری دنیا است بر خدا تعالی که سر یحیی را بسوی زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه فرستاده شد و در روایت مقاتل از حضرت امام
زین العابدین مرویست ان امرأة ملک بنی اسرائیل کبرت تا آخر یعنی زن پادشاه بنی اسرائیل پیر شد و خواست که دختر خود را بزنی بپادشاه
دهد پس پادشاه حضرت یحیی بن زکریا را در این امور مشورت کرد حضرت او را از آن امر نهی فرمود پس زن از این حال خبردار شده دختر خود را
زینت داده نزد پادشاه فرستاد پس دختر رفت خدمت پادشاه بنای رقص گذاشت پس پادشاه از او خوشش آمده پرسید حاجت تو چیست تا
حاجتش روا کنم گفت سر یحیی بن زکریا پادشاه گفت غیر از این حاجتی دیگر بخواه گفت غیر از این نمیخواهم و پادشاه چنین بود که هر وقت دروغ
میگفت سلطنتش زایل میشد پس مختار شد در میان پادشاهی و قتل یحیی پس آنحضرت را شهید کرد و سر آنحضرت را بسوی آن زن فرستاد در میان
طشتی از طلا پس خداوند بر زمین امر فرمود که آن دختر را فرو برد و بخت النصر را بر ایشان مسلط کرد که منجنیقها بر ایشان بیا نمود اما هیچ
کاری نمیشد پس زن پیره زالی از شهر بیرون شد بخت النصر را گفت ای پادشاه اینجا شهر پیغمبران است این را فتح نمیتوانی کنی مگر آنچه که من
ترا دلالت بر آن مینمایم گفت بگو آنچه میگوئی گفت منجنیق را از نجاسات و خونها خبیث پر کن و بینداز پس چون چنان کرد دیوارهای
شهر پاره پاره شد پس بخت النصر داخل شد و آن زن را گفت حالا حاجت تو چیست گفت در شهر خونی هست که میجوشد این قدر از اهل این شهر
بکش تا آن خون از جوشش بنشیند پس هفتاد هزار نفر را کشت تا آن خون از جوشش نشست بعد حضرت سجاد فرمود که پدرم فرمود یا علی قسم بخدا
خون من ساکن نمیشود تا آنکه خدا مبعوث نماید مهدی را پس میکشد برای گرفتن خون من از منافقین کفار و فاسقان هفتاد هزار نفر انتهی
در اشاره به بعضی از امور پس بدان ای عزیز که حضرت قائم جمیع و اصل مینماید از اولاد قاتلان سید الشهدا ایشان بفعل پدران خود راضی

باشند و بان فخر مینمایند چنانکه اخبار گذشته دلالت بر آن داشت پس در اینصورت کشتن ایشان در حقیقت عدالت است و عداوت
گفتن بر این که از جمله از آیات وارد شده بنابر ظاهر است یعنی بسبب طعن کسیکه راضی شدن اولاد قاتلان سید الشهدا را بفعل
پدران خود [illegible] پس چگونه چنین باشد و حال آنکه انچه در اخبار سابقه گذشت لابد است از حمل کردن بر غلبه یا بمعنی که بسیار از اولاد
قاتلان سید الشهدا که راضی باشند بافعال پدران خود بلکه بآن فخر مینمایند نه همه آنها زیرا که در بعض از مجالس اینکتاب گذشت که
سید الشهدا در وقت مقاتله جنگ و جهاد میکشت کسی را که از صلب او مؤمنی که اهل بیت را دوست دارد بیرون میآمد و باز ذکر شد
در بعضی مطالب که جماعتی از بنی امیه بصفت ایمان متصف و دوستدار اهل بیت رحمت و عصمت بودند مگر اینکه گفته میشود انچه از این
اخبار معلوم میشود که همه مخلوقات که در زمان ظهور حضرت قائم میباشند از اولاد قاتلان سید الشهدا راضی میباشند بافعال پدران
خود بلکه [illegible] انچه از این اخبار ظاهر میشود و بر تو پوشیده نماند که خبر دیگر شامل میشود بعذابش سید الشهدا که فرمود قسم بخدا خون من ساکن
نمیشود تا اینکه خدا تعالی مبعوث کند حضرت مهدی را پس میکشد برای گرفتن خون من از منافقین کفار هفتاد هزار نفر را پس پدران
که تحقیق جز جوشش خون سید الشهدا تا حال و ساکن نشدنش از آن از چیزهائیست که شک ندارد و در آن آیا بخاطر داری آن خبرها
که سابقا اشاره بآنها شد از کیفیت جاری شدن خون بسیار در روز عاشورا هر سال از درختی در قریه از قریه های قزوین و هم چنین جوشیدن
خون از سنگی که بصورت [illegible] است در جائی از اطراف شام و غیر اینها و میان اینکه حضرت یحیی بن زکریا که نبی مرسل و از پسندیدگان
خدای تعالی بود که برای خون او خدای تعالی هفتاد هزار نفر را کشت و حال آنکه از حضرت یحیی [illegible] ولایت مطلقه نبود و سرایت
نکرد علامت جوشیدن خون او در همه اشیا یا بسیاری از آنها و سید الشهدا که از اصحاب کسا و صاحب ولایت مطلقه بود سرایت
نمود علامت جوشیدن خون او در همه موجودات یا بسیاری از آنها پس تا حال جوشیدن خون شریفش باقیست پس در بعضی
از آنها بحسب ظاهر و در بعضی بطریق دیگر و رفع نشد بسبب انتقام گرفتن مختار بن ابی عبیده از ملاعین و باز ساکن نمیشود مگر بعد از
ظهور حضرت قائم بعد بر تو پوشیده نماند که خون سید الشهدا بعد از ظهور حضرت قائم اگرچه ساکن میشود بعد از کشته شدن هفتاد
هزار نفر منافقین کفار با وجود این جزای کامل دنیاوی شان [illegible] و لعنه الله جمیعا حاصل نمیشود با آنکه معذب شدند بآن
در دنیا که مختار و غیر او [illegible] آنها کشت و هم چنین بانچه که حضرت قائم اولاد قاتلان آنسرور را میکشد جزای کامل دنیوی
حاصل نباشد بلکه انتقام کامل و جزای کلی آنست که حالا میشنوی پس از اینجهة است که حضرت صدیقه طاهره معصومه مظلومه فاطمه زهرا
از گریه و نوحه در عالم برزخیه ساکت نمیشود و هم چنین کسانیکه از انبیاء و ملائکه که در گریه آنخاتون را امداد مینمایند و هر گاه بیان خواهی
که اینمطلب بر تو ظاهر باشد پس گوش بده بانچه ذکر مینمایم بر تو از بعضی خبرها در کتاب عقاب الاعمال مسندا از محمد بن سنان
از بعض اصحاب خود از حضرت صادق داده و از حضرت رسول فرمود اذا کان یوم القیمة نصب لفاطمة تا آخر یعنی چون
روز قیامت باشد نصب میشود برای فاطمه قبه از نور و میآید فرزندم حسین که سر مبارکش در دست پس چون فاطمه آنحضرت
را با آنحال بیند شهقه میزند که نماند کسی از انبیا و رسل و ملک مقرب و مؤمنان که در آنجا هستند مگر آنکه بسبب ناله فاطمه ناله مینمایند
پس خدای تعالی امام حسین را با صورت خوب برانگیزاند در حالتی که آنسرور با قاتلان خود بمقام مخاصمه میآید و سر مبارکش
در دست پس خدای عز و جل جمع میکند قاتلان او و کسانیرا که یاری کردند و شریک شده کان را در قتل آنسرور پس میکشد ایشان
را تا آخر شان بعد زنده میشوند پس امام حسن ایشانرا میکشد بعد زنده میشوند پس امام حسین ایشانرا میکشد باز زنده میشوند پس
در نمیماند کسی از ذریه ما نماند مگر اینکه یکدفعه ایشانرا میکشند پس در انوقت خداوند عالم [illegible] مینماید غضب را و فراموش مینماید
حزن را بعد حضرت ابی عبدالله فرمود خدا رحمت کند شیعیان ما را قسم بخدا ایشان مؤمنان هستند قسم بخدا بتحقیق شریک باشند
در مصیبت ما از حزن و حسرت و باز صدوق باسناد در آنکتاب روایت کرده از عبدالله بن کثیر روایت کرده که گوید در راه مکه
با حضرت ابی عبدالله از مدینه مصاحب شدم پس در منزلی فرود آمد که آنجا را عسفان میگفتند بعد بکوه سیاهی که بجانب چپ بود
گذشتیم بسیار هولناک بود پس عرض کردم یا ابن رسول الله چه بسیار هولناکست اینکوه که در اینراه کوهی مانند آن ندیده‌ام
فرمود ای پسر کثیر میدانی این کدام کوه است این کوهی است که کمد میگویند این وادیست از وادیهای جهنم در آن قاتلان پدرم حسین
خدا ایشان را در اینجا امانت گذاشته و از زیر آن چشمه جهنم جاری میشود از غسلین و صدید و حمیم و از آنچه بیرون میشود از جهنم و
آنچه بیرون میشود از طینت خبال و آنچه بیرون میشود از هاویه و آنچه بیرون میشود از سعیر و من نه گذشته‌ام که ایستاده باشم در این
کوه مگر اینکه می‌بینم ایشانرا که تضرع و زاری مینمایند و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم و ایشانرا فاقول لهما ان هؤلاء انما فعلوه

لما استحلوا لم یرحمونا اذ ولیتم وقتلتمونا واستبددتم بالامر دوننا فلا یرحم الله من رحمکما
ذوقوا وبال ما صنعتما وما الله بظلام للعبید وباز در آن کتاب روایت کرده باسناد خود از محمد بن منصور از مردی
از شیعه که [illegible] گوید حضرت رسول خدا فرمود چون روز قیامت باشد حضرت فاطمه با جمعی از زنان میآید پس خطاب میرسد که
داخل بهشت شو میگوید داخل نمیشوم تا بدانم که چه ظلم بفرزند من کرده‌اند بعد از من پس او را میگویند نظر کن بقلب قیامت پس نظر
کند میبیند که امام حسین ایستاده و سر ندارد پس چنان فریاد میزند که همه ملائکه از فریاد او بناله در میآیند پس در آنوقت خداوند عز و جل غضب
کند آتشی را امر میکند که آنرا هبهب گویند که هزار سال آنرا شعله ور کرده‌اند تا سیاه شده نه شادی بان داخل نشده و نه دودی از آن بیرون
شده پس آنرا امر فرماید که بچین قاتلان حسین و موکلین فرات را پس همه ایشانرا می‌چیند پس چون چنان در آورد داخل
میشود فریاد میکند ایشان هم فریاد مینمایند و شهقه مینماید ایشان هم شهقه میزنند و شعله میزند ایشان هم شعله می‌کشند پس بزبان
عجز و الحاح تکلم مینمایند گویند ای خدا ما چرا ما را پیشتر از بت‌پرستان داخل آتش کردی پس از خدای عز و جل جواب آید که آنکه
عالم است نیست مثل کسیکه نداند و در کتاب بحار روایت کرده از بعض موثقات اصحاب ما سلار از بعض اصحاب که گوید
یعنی دیدم حضرت پیغمبر بر بالای امام حسین را می‌بوسید چنانکه شخص شکر را میلید و میفرمود حسین از منست و من از حسینم خدا دوست
دارد کسی را که حسین را دوست دارد و دشمن دارد خدا کسی را که حسین را دشمن دارد حسین سبطی است از اسباط خدا لعنت کند قاتل
او را پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد بدرستیکه خداوند کشت بسبب قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر از منافقین و زود باشد که
میکشد بسبب فرزند دختر تو حسین هفتاد هزار مرد و هفتاد هزار نفر از ظالمان و قاتل حسین در تابوتی است از آتش
و زود باشد او را نصف عذاب اهل آتش و بسته باشد دستها و پاهایش به زنجیرهای آتشین در حالتی که سرنگون میباشد بر سر
در قعر جهنم و او را گندی باشد که اهل آتش پناه میبرند بخدا از بوی گند آن و او در جهنم مخلد و عذاب دردناک را همیشه می‌چشد
دمی از او عذاب برداشته نمیشود و از حمیم جهنم سیراب میشود و بر تو پوشیده نماند جمعی از علمای عامه در کتابهای خود نیز نوشته
اند که قاتلان امام حسین در جهنم مخلد و معذب میباشند یکی از آنها صاحب کتاب مفتاح النجات و اول حدیثی از حضرت علی
ابن الرضا روایت کرده باسناد از پدران طاهرین از امیر المؤمنین که فرمود قال رسول الله تحشر ابنتی فاطمة یوم القیمة
یعنی حضرت رسول فرمود دخترم فاطمه محشور میشود در روز قیامت و با او باشد لباسهای رنگ شده بخون پس از قائمه عرش میگیرد
و عرض میکند ای خدای عادل و حکیم حکم کن در میان من و میان قاتل پسرم امیر المؤمنین فرمود که حضرت پیغمبر فرمود قسم به
پروردگار کعبه که حکم خواهد شد برای دخترم دویم ذکر کرده که ابن خضر از عامر بن سعد البجلی روایت کرده گوید لما قتل الحسین
بن علی رایت النبی فی المنام تا آخر یعنی چون حضرت امام حسین را شهید کردند حضرت پیغمبر را در خواب دیدم فرمود برو نزد براء بن
عازب و بر او سلام برسان و او را خبر ده بدرستیکه قاتلان امام حسین در آتش است اگرچه نزدیک شده بخدا قسم که اهل زمین بعذاب
الیم گرفتار باشند پس آمدم نزد براء و او را بخواب خود خبر دادم پس گفت راست فرموده خدا و رسول او و پیغمبر فرمود
هر که مرا در خواب بیند مثل اینست در بیداری دیده زیرا که شیطان بصورت من نمی‌آید میگویم بدرستیکه علمای عامه در این دو خبر مانند
آنها که از شما [illegible] فکر نمایند هر آینه میدانند که کسیکه بنای قتل سید الشهدا گذاشت و ظلم کرد بر اهل بیت عصمت در روز
صحیفه و سقیفه مثل قاتلان سید الشهدا اند بلکه بدتر از کسانیند که از قاتلان آنسرورند در حقیقت بخدا قسم هر آینه فهمیده اند علمای
عامه اینمطلب را از روی یقین دانسته اند اما اغماض کرده اند در این بجهة دوستی ریاست و رغبت در منصب و فتوی
و حکومت و مانند این چنانکه دانسته اند که از آن لباسها که فاطمه در روز قیامت بر دارد و بخون رنگین شده یکی هم لباسی است
که بخون زخم دوش مبارک آنخاتون معظمه است که از تازیانه پسر صهاک حبشیه زناکار مجروح شده بود و بخون ضلعهای مبارکش
که از فشار در خانه زخمدار شده بود پس قسم بخدای عادل و حکیم که عذاب [illegible] بنی تیم و هم امثالش مثل عذاب قاتل سید الشهدا
است بلکه از ایشان بالاتر است پس در کتاب عقاب الاعمال باسناد از محمد بن سنان روایت کرده از ابی جارود که گوید
گفتم بابی جعفر اخبرنی باول من یدخل النار تا آخر یعنی خبر ده مرا بکسیکه اول از همه داخل جهنم میشود میفرمود شیطانست و مردی
از جانب راستش و مردی از جانب چپش و باز در آن کتاب باسناد از حسن بن محبوب از [illegible] که گوید خبر داد مرا مردی از اصحاب
ابی عبدالله که شنیدم از آنسرور میفرمود ان اشد الناس عذابا یوم القیمة تا آخر یعنی شدیدترین مردم از جهت عذاب در روز
قیامت هفت نفر است اول آنها پسر آدم است که برادر خود را کشت دوم نمرود ملعون است که احتجاج کرد با ابراهیم در باب [illegible]
دو نفر در بنی اسرائیل که قوم خود را یهود و نصاری کردند و فرعون ملعون که گفت منم پروردگار بلند [illegible]

یکی از آنها شراب‌هاست در تابوتی از شیشه‌های زیر فلق در دریایی از آتش و در خبر اسحق بن عمار از ابی الحسن الاول مرویست یعنی فرمود ا
اسحق بدرستیکه در آتش هر آینه بیابانی هست که آنرا سقر میگویند از آن روز که خدا او را خلق کرده نفس نکشیده هرگاه خدای تعالی او را
اذن دهد و بقدر سوزنی نفس کشد و هر گاه بلند باشد شراره از آن هر آینه میسوزاند هر که در روی زمین هست و اهل آتش پناه میبرند از حرارت
آن صحرا و بوی گنده آن و از آنچه مهیا نموده خدای تعالی در آن برای اهلش و در این بیابان کوهی هست که پناه میبرد اهل آن صحرا از حرارت
آن کوه و بوی گندیده و خباثت آن کوه و در آن کوه دره هست که جمیع اهل آن کوه از حرارت آن دره و بوی گندیده آن و آنچه آماده کرده خدای
تعالی در آن برای اهلش پناه میبرند و در آن دره چاهی هست که پناه میبرد همه اهل آن دره از حرارت آن چاه و بوی عفونت آن و از آنچه آماده کرده
خدا در آن برای اهلش و در آن چاه ماریست که جمیع اهل آن چاه پناه میبرند از خباثت آن مار و بوی گندیده آن و از آنچه آماده ساخته خدا
برای اهلش از زهر دندانهای او و در شکم آن مار هفت صندوقست در آنها است پنج نفر از امتهای گذشته و دو نفر از این امت گوید عرض
کردم فدای تو گردم این پنج نفر و این دو نفر کیستند فرمود اما آن پنج نفر پس قابیل که برادر خود هابیل را کشت و دیگر نمرود لعین که
احتجاج کرد با ابراهیم در پروردگار او و گفت من زنده میکنم و من میمیرانم و سیم فرعون لعین که گفت منم پروردگار بلند شما
و چهارم یهودا که طایفه یهود را یهودی کرد و پنجم بولس که نصاری را نصرانی کرد و از این امت دو عرابی میگویم میدانی که سابقا در بعض
مقدمات اینکتاب گذشت آنچه که ممکن باشد با تجمیع کردن میان این اخبار و هم چنین امثال آنها که بسیار است در باب شدید بودن
عذاب اخیف و فنعیش و برزخ که نکالشان در میان اخبار بسیار که وارد است که در شدیدتر و برزخ عذاب قاتلان سید الشهدا
و امثال آنها چنانکه در خبر جابر از ابی جعفر روایت کرده که گوید پیغمبر فرمود که در جهنم منزلی هست که کسی از مردم مستحق آنجا نمیشود مگر بکشتن
حسین بن علی و یحیی بن زکریا و باز گذشت که این خبر و مانند آن شامل است کسانیکه مقصود از آن یزید و شمر و سنان و خولی و ابن سعد
و ابن زیاد و امثال ایشانست پس میگویم بدرستیکه ساکن شدن آتش خشم حجة کبری صدیقه معصومه فاطمه زهرا و نگاه داشتن او نگاه خود
خود را از گریه و ناله بعد از حاصل شدن انتقام کامل است و انتقام کامل وقتی است که خدای تعالی آن دو مرد را که حق فاطمه را غصب کردند
و او را ظلم و آزار کردند و هم چنین تابعان ایشان و هم چنین قاتلان سید الشهدا را داخل سقر نماید که برای ایشان آماده کرده خدا پس
در آنوقت دو چشم فاطمه و پدر و شوهر و دو پسر و چشم اولاد و عترت او و چشم شیعیان و محبان او روشن باشد در آنوقت لباس سیاه عزا را از تن
خود بیرون کند و از حله و حلل فاخر میپوشد و شاد میشود بآن کرامات و درجاتیکه خدا برای او مخصوص کرده پس ذکر مینمایم رفتن او بسوی
بهشت و بهتر آنست که این بطریق عامه باشد زیرا که تعریف آنست که دشمنان روایت کرده خطیب از عایشه گوید فرمود حضرت
پیغمبر چون روز قیامت شود ندا میکند نداکننده که ای گروه مردم سر خود را فرود اندازید تا دختر محمد فاطمه بگذرد و ابوبکر شافعی در غیلانیات
روایت کرده از ابی هریره یعنی حضرت رسول فرمود چون روز قیامت باشد ندا کند نداکننده از بطنان عرش که ای مردم بپوشید
چشمهای خود را تا فاطمه به بهشت بگذرد و باز در غیلانیات آورده از ابی ایوب گوید حضرت رسول فرمود چون روز قیامت باشد
منادی از بطنان عرش ندا میکند ای اهل بهشت سر فرود اندازید و چشمهای خود را بپوشید تا دختر محمد بر صراط بگذرد با هفتاد هزار
نفر حور العین میگذرد مانند برق خاطف و روایت کرده ابن خضر از علی از پیغمبر یعنی فرمود پیغمبر چون روز قیامت باشد میگویند ای
اهل جمع چشمهای خود را ... آدمیت حیض و نفاس ندیده و خدا و ندا و را فاطمه نامید زیرا که شیعیان و محبان خود را از آتش قطع میکند و دیلمی
از ابی هریره روایت کرده از حضرت رسول جز این نیست فاطمه نامیده شد زیرا که خدای تعالی قطع مینماید او و دوستان او را از آتش
اما آنچه از طرق ما در اینباب از اخبار وارد شده بحد تواتر رسیده پس بیکخبر از آنها اشاره مینمایم پس در آن کتاب مرویست که فاطمه
در آن روز سوار میشود بر ناقه از ناقه‌های بهشت جبینهایش رخسار گشاده دو چشم سیاه سرش از طلای صاف و گردنش از مشک و عنبر
و زمامش از زبرجد سبز رحلهایش مرصع بجواهر و در بالای ناقه هودجی باشد پرده‌هایش از نور خدا و اندرونش مملو از رحمت خدا
اطرافش بطول فرسخی از فرسخهای دنیا هفتاد هزار ملک اطراف هودج را گرفته مشغول به تسبیح و حمد و تکبیر و ثنای
پروردگار عالمیان پس از آن منادی از عرش ندا میکند ای اهل محشر بپوشید چشمهای خود تا بگذرد فاطمه دختر محمد ص پس میگذرد
فاطمه و شیعیان او از صراط مثل برق جهنده حضرت پیغمبر فرمود می‌افتد دشمنان او و دشمنان ذریه او در آتش جهنم
الحمد لله تذییل چهارم در اشاره بکیفیت ختم کتاب و پاره از وصیتهای نافعه دانکه آنچه در خاتمه اینکتاب است نوشتم و را بعد از آنکه
فراغ از کل جمع ... از دیباچه کتاب و فارغ شدم از تصنیف اینکتاب در صبح جمعه در نصف شهر ذی قعدة الحرام در
سنه هزار و ... از هجرت نبویه گذشته و مدت اشتغال بتصنیف تا زمان فراغ از او قریب بهجده ماه طول

خاتمه

کشید چنانکه فراغ از ترجمه در منتصف شهر مزبور از سنه هزار و سیصد و یازده اتفاق افتاد و مدت اشتغال ترجمه بجهة کثرت
اشغال و گرفتاری قریب بهجده ماه طول کشید و اگر چه از سرتا پا معیوب در آمده و من خجلم از عمل خام خویش لکن چون پروردگار
بی نیاز بنده نوازست امید وارم بسبب و وسیله حسینی عفو و اغماض از جرایم فعال و مقال فرموده بفضل و کرم مشمول برحمت خاص
در دارین فرماید بمنه وجوده مصنف گوید ای برادران ایمانی و رفیقان جانی و دوستان نورانی غوص کنید در دریاهای مطالب این
کتاب باز فرو روید میان آنها تا بیرون آورید جواهر پربها و درکرانها از فرائد ملکوتیین و شب‌افروز نمایید در تحتانی مسایل او تا فایز
شوید بحقه بالله بحجهای مملوه با کبیرهای عظیمه از اکسیرهای لاهوتیین و چون یافتید امر را بطور یکه وصف کردیم پس تصدیق
نمایید مقالی را که اخبار متضمن اوست و عقول صحیحه با و حکم کرده و علمای اخیار با و اذعان نموده از اینکه وجود امام لطفست و تصرف
او لطف دیگر است و عدم او یعنی غایب شدن او از ماست بلکه اعتقاد نمایید بهینکه برای آن سرور در زمان غیبت تصرفهای
خارج از عد و حصار زیرا که الهامات غیبیه که حاصلست مر علما و طایفه محقه امامیه را در مسایل مشکله و مطالب غامضه از جهة
تصرفات و برکات اوست پس از آن وصیت میکنیم شما را بتقوای خدای تعالی و بتمسک بعروة الوثقی و حبل الله المتین یعنی
ولایة امیر المؤمنین و اهل بیت معصومین او و بتمسک بآنچه کاشف است از این تمسک یعنی اقامه تعزیه سید الشهدا ارواحنا له الفدا
و نوحه و جزع و بکا برای او پس قسم میدهیم شما را بخدای عز و جل و بحق کسیکه حق او نزد خدا عظیم است یعنی سید الشهدا و بحق جد
و پدر و مادر و برادر او و ائمه معصومین از اولاد او و بحق کسانیکه پیش روی او بدرجه شهادت فایز شدند و بحق عترت و عیال
او اینکه فراموش نمایید مرا از دعای خیر و طلب مغفرت نمایید برای من و والدین من در حین ذکر مطالب اینکتاب در محافل و مجالس یا در
حین مطالعه و چنانکه مترجم سراپا تقصیر هم مطلب را متوقع و مستدعی است پس از آن مخاصمه میکنیم در روز قیامت از کسیکه عمل نکند
بوصیت من بآنچه که وصیت کرده‌ام بآنها در بعض مقدمات و هم چنین در بعضی مجالس باینکه تغییر دهد اسلوبی را که لابدست او در جمله
از مقامات و خارج کند مطالب صحیحه او را بجهة تغییر دادنش ... از صحت و صدق بتحیر کذب و فساد و هر کس باین فعل مرتکب باشد
خود گمراه و مردم را به ضلالت انداخته و حسنات او ضایع و نابود نموده مثل این شخص کسیست که شغل او سرقت و بخود بستن است
باینکه ذکر کند مطالب اینکتاب را در مجالس عزا اینست نیز باین حقیر اذل خادم علوم مصنف اینکتاب در حالتی که اعلام کنند بهتر از این
اهمال باینکه اینها از خود شخص ذاکر است پس از آن وصیت میکنیم بکسیکه آرزوی اینکتاب نسخه بر میدارد اینکه بذل نماید جد و جهد خود را
در تصحیح نسخه زیرا که کتاب مشتمل بر اغلاط کثیره کمتر از او منفعت نتوان برد بلکه بسا میشود که منجر به بعضی مفاسد و محذورات از
امیت و صیت من و خدمت هدایت کننده بسوی صدق و صواب و برای او است حمد و شکر پس از آن صلوات بر خاتم پیغمبران
و سید بطحا و برادرش سید اوصیا و امیر المؤمنین حجت خدا بعد از برادرش بر همه مخلوقات از
اولین و آخرین و بر اولاد ایشان که طیبین طاهرین معصومند و لعنت خدا بر اعدای آنها و مخالفین آنها
و منکرین فضایل و مناقب آنها از جن و انس از اولین و آخرین خصوصا بر اول کسیکه بنیان
ظلم را برآنها آمین آمین آمین یا رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله
الطیبین الطاهرین رب اغفر لی و لوالدی و لجمیع
المؤمنین و المؤمنات یوم یقوم الحساب
اللهم اجعل عاقبة امورنا بحق
آبائنا المظلومین
محمد و اولاده
المعصومین
۱۳۱۰

بحمد الله و المنة کتاب انوار السعادة فی ترجمه اسرار الشهادة حسب الفرمایش جناب امیر الامراء العظام
آقای حسین پاشا خان امیر تومان دام اقباله سمت اختتام پذیرفت
۱۳۱۱

چهارده بند محتشم کاشانی علیه الرحمة

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است / باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
کاشوب در تمامی ذرات عالم است / این صبح تیره باز دمید از کجا کزو
این رستخیز عام که نامش محرم است / در بارگاه قدس که جای ملال نیست

بند دوم

در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا / گر چشم روزگار بر او فاش میگریست
زان گل که شد شکفته ببستان کربلا / از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا / زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد
کردند رو بخیمه سلطان کربلا / آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شد

بند سیم

یکشعله برق خرمن گردون دون شدی / کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان
جان جهانیان همه از تن برون شدی / کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست
با این عمل معامله دهر چون شدی / آل نبی چو دست تظلم برآورند

بند چهارم

افروختند و بر حسن مجتبی زدند / وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود
بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند / پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید
فریاد بر در حرم کبریا زدند / روح الامین نهاده بزانو سر حجاب

بند پنجم

طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید / باد آن غبار چون بمزار نبی رساند
چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید / پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش
تا دامن جلال جهان آفرین رسید / هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال

بند ششم

چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند / آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
کشتی شکست خورده طوفان کربلا
نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک
بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید
آه از دمی که لشکر اعدا نکرده شرم
کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی
کاش آن زمان برآمدی از کوه تا بکوه
کاش آن زمان ز آه جگرسوز اهل بیت
کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک
این انتقام گر نفتادی بروز حشر
بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند
نوبت باولیا چو رسید آسمان طپید
پس آتشی ز اخگر الماس ریزها
وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان
اهل حرم دریده گریبان گشوده موی
چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید
نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند
یکباره جامه در خم گردون بنیل زد
کرد این خیال وهم غلط کار کان غبار
ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند
دست عتاب حق بدر آید ز آستین

نفخ صور خواسته تا عرش اعظم است
کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
گویا عزای اشرف اولاد آدم است
پرورده کنار رسول خدا حسین
خون میگذشت از سر ایوان کربلا
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
فریاد العطش ز بیابان کربلا
کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد
وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی
سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی
سیماب وار روی زمین بی سکون شدی
عالم تمام غرقه دریای خون شدی
ارکان عرش را بتزلزل درآورند
اول صلا بسلسله انبیا زدند
زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
کندند از مدینه و در کربلا زدند
بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
تاریک شد ز دیدن او روی آفتاب
جوش از زمین بذروه عرش برین رسید
از بس شکستها که بارکان دین رسید
گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
از انبیا بحضرت روح الامین رسید
او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال
یکباره بر جریده رحمت قلم زنند
آل علی چو شعله آتش علم زنند

آل علی چو شعله آتش علم زنند / فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت
در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند / از صاحب حرم چه توقع کنند باز
دارند شرم کز گنه خلق دم زنند / پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل

بند هفتم

گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار / عرش آن زمان بلرزه درآمد که چرخ پیر
شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار / جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل
روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار / وانگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد

بند هشتم

هر جا که بود طایری از آشیان فتاد / شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت
بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد / ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد / پس با زبان پر گله آن بضعة البتول

بند نهم

خرگاه ازین جهان زده بیرون حسین تست / این قالب طپان که چنین مانده بر زمین
از موج خون او شده گلگون حسین تست / پس روی در بقیع بزهرا خطاب کرد

بند دهم

واندر جهان مصیبت ما برملا ببین / نی نی ورا چو ابر خروشان بکربلا
سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین / آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام
غلطان بخاک معرکه کربلا ببین / یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد

بند یازدهم

بیداد کرده خصم و تو امداد کرده‌ای / ای زاده زیاد نکرده است هیچکس
در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده‌ای / با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
آزرده‌اش بخنجر فولاد کرده‌ای / ترسم ترا دمی که بمحشر برآورند

بند دوازدهم

در دیده مستمعان خون ناب شد / خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز
از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد / خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست
جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد / تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد

۵۲ محرم الحرام سنه ۱۳۱۲

آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا
ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر
روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار
موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن
آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود
با آنکه سر زد آن عمل از امت رسول
بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند
هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
بی اختیار نعره هذا حسین ازو
این کشته فتاده بهامون حسین تست
وین نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
این غرقه محیط شهادت که روی دشت
کای مونس شکسته دلان حال ما ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر
آن تن که بود پرورشش در کنار تو
ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده‌ای
کام یزید داده‌ای از کشتن حسین
بر طعنت این بس است که با عترت رسول
بهر خسی که بار درخت شقاوت است
حلقی که بود بوسه‌گه مصطفی مدام
خاموش محتشم که دل سنگ آب شد
خاموش محتشم که ازین شعر سوزناک
خاموش محتشم که ازین نظم خونچکان
خاموش محتشم که بسوز تو آفتاب
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین

گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند
آن ناکسان که تیغ بصید حرم زنند
شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل
خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
ابری ببارش آمد و بگریست زار زار
افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
گشتند بی عماری محمل شترسوار
نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد
شور و نشور و اهمه را در گمان فتاد
هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
بر پیکر شریف امام زمان فتاد
رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد
ما را غریب و بی‌کس و بی‌آشنا ببین
در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین
کو خاک اهل بیت رسالت بباد داد
وز کین چها درین ستم آباد کرده‌ای
بنگر که را بقتل که دلشاد کرده‌ای
نمرود این عمل که تو شداد کرده‌ای
با مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای
از آتش تو دود بمحشر درآورند
بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
روی زمین باشک جگرگون خضاب شد
دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
بر هیچ آفریده جفائی چنین نکرد

